الله
هو تعالی شأنه

# هذا هو المجلد الرابع

من التفسير الذي لا شبيه له ولا نظير المسمی

# بنفحات الرحمن في تفسير القرآن وتبيين الفرقان

من تصنيفات علم الأعلام والبحر القمقام حجة الإسلام

وآية الله الملك العلام المولی المسدد المؤيد

الحاج الشيخ محمد الشهير

بالنهاوندي أدام الله ظله العالي

في شهر ربيع الثاني

١٣٦٩

كتبه محمد اصبع الخوانساری

هذا المجلد الرابع

من نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن من تصنیفات علم الاعلام والبحر القمقام حجة الاسلام آقای آقا شیخ محمد النهاوندی ادام الله ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزیل العزیز الرحیم لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون

پس از انجام سورهٔ ملائکه که در اول آن خداوند متعال بیان عظمت و قدرت خود نمود باینکه ملائکه را رسولان و کارگران عالم قرار داده و در آخر آن سرزنش مشرکین فرمود بر دروغگو نیشان در ادعای اینکه اگر خدا پیغمبری برای آنها فرستد بهتر از یهود و نصاری با و میگروند و از او فرمانبرداری میکنند سورهٔ مبارکهٔ یس تنظیم شد که در اول آن اظهار عظمت خود بر خلق فرمود بر رسالت خاتم پیغمبران و عظمت قرآن مجید که براو فرستاده که بسبب اشتمالش بر حکمتهای بسیار و احکام محکم با نهایت فصاحت و بلاغت بزرگترین معجزه و دلیل بر صدق دعوی اوست مع الوصف مشرکین اصرار بر معارضه و طرفیت با او کنند و او را دروغگو شمرند و ایمان باو نیاورند و غیر این از مطالب مناسبه با سورهٔ سابقه پس شروع در آن فرمود پس از ذکر اسماء مبارکات بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم بذکر حروف مقطعه یس که بعضی آنرا اشاره دانند بخطاب یا ایها السامع للوحی یعنی ای شنوندهٔ وحی خدا چنانچه از حضرت صادق علیه السلام هم منقول است و بعضی آنرا اشاره بیا سید البشر یا سید المرسلین دانسته اند و شاید مراد از روایات بسیاریکه دلالت دارند بر اینکه یس اسمی است از اسماء پیغمبر همین باشد پس خداوند متعال اظهار عظمت قرآن فرمود بقسم خوردن بآن که فرمود قسم بقرآن حکیمیکه مشتمل است بر حکمتهای بی نهایت یا قرآن محکمیکه هیچ چیز آنرا در هم نشکند و آنرا باطل نکند یا قرآنیکه حکم فرما است میان مردم تا روز قیامت که باید بسوی آن رجوع کنند در هر امریکه مورد اختلاف شود که البته تو ای محمد از پیغمبرانی هستی که از جانب خدا بسوی خلق فرستاده شده برای ارشاد و هدایتشان بخیرات دنیویه و اخرویه و تو ثابت بر راه راستی که میرساند بنده را باعلی درجهٔ انسانیت و قرب بخدا و بجای عالیه از بهشت و آن دین اسلام است که مرکب است از توحید و معارف الهیه و احکام عملیه و اخلاق ربانیه و نکتهٔ قسم بقرآن اظهار عظمت آنست چه قسم خورده نشود مگر بچیز با عظمت و قدر و در آن دلالت بر صدق نبوت آنحضرت است که با آنکه درس نخوانده و دانشمندی ندیده چنین کتاب پر حکمت عظیم التأثیر را با کمال فصاحت و بلاغت آورده پس خدا جمع فرمود میان استدلال و قسم سبب اطمینان منکر شود و این عظمت و جامعیت این کتاب دلیل است بر آنکه او فرستادهٔ خدائیست که قاهر بر تمام موجودات است و قادر بر عقوبت منکرین آنست و رحیم و عطوف بر مؤمنین و پیروان آنست علت رسالت تو ای محمد و فرستادن این کتاب آنستکه ترسانی مردم را از عذاب پیغمبران پیش از تو پدرانشان از آن نترسانیده اند زیرا که آنها غافلند از خدا و روز جزا و از جزای اعمال

ثم لما ختمت سورة الملائکة المبدوة باظهار غایة عظمة ذاته المقدسة بجعل الملائکة رسلا المختتمة بلوم المشرکین علی کذبهم فی دعوی انه ان جائهم نذیر لکانوا اشد تسلیما واکثر اتباعا له من الیهود والنصاری لقوله فلما جائهم نذیر ما زادهم الا نفورا اردفها بسورة یس المبتدئة ببیان منته علیهم بارسال خاتم النبیین وعظمة الکتاب النازل علیه وهو القرآن المشتمل علی الحکم والاحکام وجعله من اعظم معجزاته وبیان اصرار المشرکین علی معارضته وتکذیبه وغیرها من المطالب المرتبطة بالسورة السابقة فافتتحها علی دأبه بذکر الاسماء المبارکات بقوله بسم الله الرحمن الرحیم وقد تقدم تفسیره ثم ابتدأ بذکر الحروف المقطعة بقوله یس قیل انه رمز عن خطاب یا ایها السامع للوحی کما عن الصادق فی معانی الاخبار وعلیه تکون یا حرف نداء وس رمز عن السامع وقیل انه رمز عن کلمة سید البشر او سید المرسلین والظاهر انه المراد من الروایات الکثیرة الدالة علی ان یس اسم من اسماء النبی ص ثم عظم سبحانه القرآن بحلفه به علی صدق نبوة نبیه بقوله والقرآن الحکیم والکتاب الجامع للحکم التی لا نهایة لها او المحکم الذی لا یکسره شیء ولا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه او الحاکم بین الخلق الی یوم القیمة فیما اختلفوا فیه حیث یجب الرجوع الیه ثم ذکر سبحانه المقسم علیه بقوله انک یا محمد لمن المرسلین من قبل الله الی خلقه لهدایتهم وارشادهم الی ما هو الصواب من امور الدنیا والآخرة فلیس للکفار ان یقولوا لست مرسلا وانک ثابت ومتمکن علی صراط وطریق مستقیم موصل الی اعلی مراتب کمال الانسانیة والقرب منه واعلی درجات الجنة والرضوان بلا اعوجاج وهو الاسلام المرکب من التوحید والمعارف الالهیة والاحکام العملیة والاخلاق الربانیة وانما وصف دینه بالاستقامة مع کون شرایع سایر الانبیاء مستقیما لکون استقامته وایصاله الی المقصد الاعلی فوق استقامتها وفی توصیف القرآن البالغ حد الاعجاز فی حسن الاسلوب وفصاحة البیان بالحکمة البالغة والحکومة بین الناس مع کون الآتی به امیا اشارة الی کونه اقوی الادلة علی کونه ولهذا للوصفین انما اتی بالدلیل بصورة الحلف للتنبیه





لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون وسواء علیهم

پس خداوند متعال بیان شدت لجاج قوم و امتناعشان را از ایمان برسول و کتاب فرمود باین مضمون که وعده را که بشیطان داده ام که جهنم را از تو و پیروان تو پر خواهیم کرد بر بیشتر این مردم عمل بآن وعده لازم و حتم شد بسبب شقاوت و سرکشی شان از طاعت خدا پس آنان از روی خباثت فطرت و تاریکی فکرشان بتو و بکتاب تو ایمان نخواهند آورد و در قرآن و مواعظ تو اعتنا نخواهند کرد و تن بر بار طاعت تو نخواهند داد و کبر و حسد و اخلاق زشتیکه جلوگیر آنها از ایمانست مانند غلی شده که در گردنشان گذارده ایم که پهنی آن غل از سینه تا چانه آنها را گرفته و سرهای آنها را بلند کرده نتوانند سر را برابر آورند و سر اطاعت فرمان تو را آورند و گردن چپ و کج کنند و چشم بمعجزات تو اندازند و نتوانستن پیروی تو و همراهی تو مانند کسانی هستند که در جلوشان دیوار بلندی گذارده باشیم و در پشت شان هم دیواری بلند نهاده باشیم که نه از پیش توانائی راه رفتن داشته باشند نه از پس و سر آنها را پوشانیده باشیم که نتوانند جائی را ببینند پس این کفار اصلا توانائی پیروی تو و بینائی که معجزات تو و آیات توحید و حقایق دین اسلام را ببینند ندارند روایت شده که این آیه در بارهٔ ابو جهل و ولید بن مغیره فرود آمده چه ابو جهل سوگند یاد کرد که اگر پیغمبر را در نماز به بیند سر او را با سنگ نرم کند روزی آنحضرت را در نماز دید سنگ بزرگی بدست گرفت و رو بآنحضرت رفت که بسر آنحضرت زند آن سنگ بدست او و دستش بگردنش چسبید نتوانست دست حرکت دهد و سنگ را از دست بیفکند نزد قریش برگشت آیه انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فرود آمد پس ولید بن مغیره برخواست و گفت من او را با سنگ میکشم آن سنگ را گرفت و بسوی پیغمبر آمد چون نزدیک بآنحضرت رسید چشمش کور شد که صدای آنحضرت را میشنید و خودش را نمیدید پس نزد قریش برگشت آنها را ندید تا آنکه او را صدا کردند پس آنها را بکوری خود خبر داد پس آیه وجعلنا من بین ایدیهم سدا فرود آمد و قریب باین از قمی نقل شده پس از بیان شدت لجاج قوم آنحضرت از ایمان آنها که دلالت بر یأس فرمود باین مضمون که موعظه کردن تو و نکردن تو در بارهٔ آنها یکسان است هرگز ایمان بتو نخواهند آورد

بعظمة القرآن فان الحلف لا یکون الا بامر عظیم عند الحالف بان البرهان قد اقیم علی الامرین مرارا ابلغ بیان فلم یبق الا الحلف علی المدعی بجلالة کونه سببا لوثوق المنکر به فجمع سبحانه بین الاستدلال والحلف بقوله والقرآن الحکیم اعنی تنزیل الاله العزیز والقاهر لکل شیء والقادر علی عقوبة منکر القرآن ورسالة رسوله ودینه الرحیم بمن اقر بالجمیع والعطوف بمن اطاعه واطاع رسوله او المراد القاهر لعباده بجعل الاحکام الوجوبیة والتحریمیة الرحیم بهم بجعل الاحکام الندبیة والکراهیة والاباحیة وانما وصفه بکونه تنزیلا من الله لکمال ظهور آثار التنزیل فیه بحیث صح ان یقال انما القرآن هذا المنزل عین التنزیل ثم بین سبحانه علة ارسال رسوله وتنزیل کتابه بقوله لتنذر یا محمد وتخوف قوما وطائفة تکون فیهم ما انذر وخوف بتوسط سایر الانبیاء آباؤهم من العذاب وقیل یعنی قوما الذین انذر آباؤهم او قوما نحو ما انذر آباؤهم کما روی عن الصادق علیه السلام انه قال لتنذر القوم الذین انت فیهم کما انذر آباؤهم او تول علیهم انهم لا یکونوا مصدقین وقیل انها نافیة والمعنی لتنذر قوما الذین ما انذر آباؤهم الاقربون لطول مدة الفترة وغیبة الانبیاء من بینهم وان انذر آباؤهم الابعدون الذین کانوا فی زمان اسمعیل ومن بعده من الانبیاء العرب ای بعد غلبة الکفر وشیوعه وغیبة الانبیاء لم یتدوا انصار الناس جمیعا غافلین عن التوحید والمعارف والمعاد فصار هذه الغفلة سببا لوجوب انذارهم کما قال سبحانه فهم غافلون عن الله وعن رسوله وعن وعیده کما عن الصادق ثم بین سبحانه لجاج القوم وامتناعهم من الایمان بقوله لقد حق وثبت ووجب القول والوعد الذی سبق منا عند تهدید ابلیس حیث قلنا لأملأن جهنم منک وممن تبعک او قولنا لأملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین علی اکثرهم لوضوح کونهم اهل الشقاء والشقاق فهم لخبث ذاتهم وانطباع قلوبهم لا یؤمنون بک وبکتابک وانذارک ابدا ولا یطیعونک فی شیء اصلا ثم شبه سبحانه الاخلاق الرذیلة المانعة عن ایمانهم بالغل العریض الذی یکون فی العنق فیمنع الرأس من تطأطئه وانحنائه بقوله انا بتحملهم علی الحسد والکبر والشقاء کأنا جعلنا وصیرنا فی اعناقهم وجیادهم اغلالا لغاية عظمها وعرضها منتهیة من الصدر الی الاذقان فهم لتلک الاغلال مقمحون رؤسهم ورافعوها غیر قادرین علی تطأطئها والالتفات بها فحاصل المعنی ان کفار مکة لکثرة تکبرهم وشدة حسدهم علی النبی ص تسلیما وانقیادا له وان یلتفتوا الی الحق وان یفتحوا عیونهم لرؤیة معجزاته وآیاته وان ینظروا الیه والیها وان یؤمنوا بما جاء به عن الصادق علیه السلام قال هذا فی الدنیا وفی الآخرة فی نار جهنم مقمحون ثم شبه سبحانه امتناعهم عن سلوک طریق الحق والصراط المستقیم ووقوفهم علی الکفر عماهم عن رؤیة المعجزات بمن کان فی اطرافه سدا عظیما لا یمکنه الخروج منه ولا رؤیة ما فی العالم من الاشیاء بقوله وجعلنا وخلقنا من بین ایدیهم وتلقاء وجوههم سدا عظیما ومن خلفهم ووراءهم ایضا سدا عظیما لا یمکنهم المشی لا من القبال ولا من الخلف فلا یقدرون علی الذهاب الی المقصد والرجوع الی المبادی والمآمن فاغشیناهم وغطینا رؤسهم وابصارهم بسبب السدین لغایة تقاربهما او تفلعهما او بغشاء آخر مانع عن ابصارهم فهم لذلک لا یبصرون شیئا من آیات الآفاق والانفس الدالات علی وحدانیة الله ومن المعجزات الدالة علی نبوة النبی ص وحقانیة دینه عن الباقر علیه السلام یقول فاعمیناهم فهم لا یبصرون الهدی اخذ الله سمعهم وابصارهم وقلوبهم فاعماهم عن الهدی روی انها نزلت فی ابی جهل وصاحبیه المخزومیین حیث حلف ابو جهل انه یرضخ رأس محمد ان رآه فی الصلوة فرآه یوما ان یصلی فاخذ صخرة فرفعها لیرسلها علی رأسه فالتزقت بیده ویده بعنقه فرجع خائبا الی قومه فنزلت انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الخ فقام ولید بن المغیرة المخزومی وقال انا اقتله بهذه الصخرة فاخذ الصخرة فجاء نحو النبی ص فلما قرب منه عمی بصره فکان یسمع صوته ولا یری شخصه فرجع الی اصحابه فلم یرهم حتی نادوه فاخبرهم بالحال فنزل فیه وجعلنا من بین ایدیهم سدا الخ وعن القمی انها نزلت فی ابی جهل بن هشام ونفر من اهل بیته وذلک ان النبی ص قام یصلی وقد حلف ابو جهل اللعین لئن رآه یصلی لیدمغنه فجاء ومعه حجر والنبی قائم یصلی فجعل کلما رفع الحجر لیرمیه اثبت الله یده الی عنقه ولا یدور الحجر بیده فلما رجع الی اصحابه سقط الحجر من یده ثم قام رجل آخر وهو من رهطه ایضا فقال انا اقتله فلما دنا منه فجعل یسمع قراءة رسول الله فارعب ورجع الی اصحابه فقال حال بینی وبینه کهیئة الفحل یخطر بذنبه

ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ

پس خود را تعب مینداز و رنج بر خود راه مده بدعوت آنان بایمان و حسرت مخور در وعظ و نصیحت ایشان بلکه اکتفا کن باظهار حق تا حجت بر ایشان تمام شود فقط اهتمام کن در وعظ و هدایت آنانکه گوششان شنوا و دلشان نرم و حاضرند برای پیروی قرآن و قبول موعظه و تسلیم برای براهین عقلیه و بموعظه های تو ترسان شوند از خداوند یکه رحمتش بی‌نهایت و عطوفتش به بندگان بی اندازه است با اینکه از اندیده یا بترسند از عقوبت خداوند و جزا با اینکه عقوبت خداوند و جزا را ندیده اند و الو یقین بان وارند و جدیت در اعمال حسنه میکنند پس اینگروه از مردم را بشارت ده بامرزش خدا و اجر و ثواب بسیار یکه رضایت بخش آنها است بازا ایمان و اعمالشان

...



وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

پس از اینکه خداوند رسالت محمد و وظیفه او را که موعظه قوم است بیان فرمود و الکایملت ایمان برخی و لجاج و کفر و طغیان برخی را حکایت نمود امر کرد پیغمبر را که قصه پیغمبرانی را که مبعوث بشهر انطاکیه شدند و برخی بانها ایمان آورده و بعضی تکذیبشان کردند برای قوم خود بگوید تا مطابقه حال خود و حال آن پیغمبران و حال قوم خویش ...

پیر گفت شما کیانید گفتند ما فرستادگان عیسائیم برای هدایت و راهنمائی مردم این شهر آمده ایم که انها را بدین حق و شریعت عیسی دعوت کنیم و راه راست
که آن توحید و پرستش خدا است با انها بنمائیم پیر گفت دلیل محکم بر راستگوئی خود دارید گفتند بلی بیمار را شفا دهیم و کور مادرزاد را بینا و سالم کنیم باذن خدا و انچه
عیسی معجزه داشت با ما داده بود پیر گفت من پسر دیوانه دارم که بیماران از معالجه او عاجز شده اند او را بهبودی دهید انها پذیرفتند و با آن پیر بخانه اش رفتند دست خود
بر بدن دیوانه کشیدند دعا کردند فورا دیوانه بهبودی یافت و عاقل شد پیر ایمان با انها آورد و خبر انها در میان مردم پهن شد مریضهای بسیار نزد انها آمده شفا یافتند خبر شان
بگوش پادشاه رسید انها را بدربار خواست چون نزد پادشاه رفتند پرسید شما کیستید گفتند ما فرستاده عیسائیم که شما را بپرستیدن خدای یگانه دعوت میکنیم گفت مگر جز بتان ما خدا
هست گفتند بلی آن خدائیکه تو را و بتان ترا آفریده آنکه با او کافر شود در آتش بسوزد پادشاه بخشم شد و انانرا آزار و زندانی کرد گرفتاریشان
بعیسی رسید آنحضرت شمعون صفا را که وصی و جانشینش بود بکمک انها فرستاد شمعون بشهر انطاکیه آمد و خود را با اهل شهر آشنا ساخت و با درباریان پادشاه دوست و همنشین
شد کم کم خبر او بپادشاه رسید او را خواست و همدم خود قرار داد و شمعون خود را بت پرست مینمود و با انها اظهار هم مسلکی میکرد چون با انها به بتخانه میرفت نماز و گریه و زاری برای
خدا میکرد و انها گمان میکردند که برای بتها میکند و او را هم کیش خود میپنداشتند روزی بپادشاه گفت شنیده ام دو تن باین شهر آمده شما را بپرستش خدای دیگر غیر از بتان
دعوت کرده اند آیا ممکن است انها را بخواهی تا من سخنان آنانرا بشنوم و با انها گفتگو کنم گفت مانعی ندارد و در بعضی اخبار است که چون شمعون بانطاکیه رفت بدوا بزندان
رفت و خود را بدو رفیقش رسانید با انها گفت شما چرا در اول ورود با مردم مدارا نکردید رفتار شما با این مردم مانند رفتار آن زنی است که مدتها نزاید پس از زمان دراز که زائید
برای آنکه زود بزرگ شود نان در دهان کودک کرد و بگلویش گرفت و خفه شد پس از آن رفت و خود را بطوریکه گفته شد همنشین پادشاه کرد و احضار آن دو نفر را در خواست
نمود چون حاضر شدند پرسید شما از طرف کی در اینجا آمده اید گفتند از جانب خدائیکه آفریننده عالم است و انباز و شریکی ندارد گفت صفات او را مختصرا توضیح دهید
گفتند توانائی است که هرچه بخواهد میکند گفت برهان شما براین مدعا چیست گفتند تا پادشاه چه بخواهد پادشاه فرمان داد که جوانیکه جای دو چشم در رویش نبود و گونه و پیشانی
او یکسان و مساوی بود آوردند گفت از خدایتان بخواهید که این جوان چشم دار و بینا شود برخواستند دو پاره گل بدست گرفتند هر یک را گرد کرده در جای دو
چشم آن جوان گذاردند و چشم بینا شد که باطراف نگاه میکرد و هر چیز را میدید پادشاه شگفت آمد شمعون باو گفت اگر تو از بت بخواهی مانند این کار کند شرافتمند
خواهی شد پادشاه گفت من از تو خبری پنهان ندارم بتها نتوانند اینکار کنند چه خودشان بینائی و شنوائی و توانائی نفع و ضرری ندارند بعد پادشاه گفت جوانی
است که هفت روز است مرده و پدرش برای مزرعه خود رفته انجا را بخاک نسپرده اند تا پدرش بیاید و اجازه دفن دهد آیا میشود خدای شما او را زنده کند گفتند فرمان
دهید آن مرده را حاضر کنند چون حاضر کردند آن دو آشکارا دعا کردند و شمعون در پنهان فورا آن مرده زنده شد و از جا برخواست و گفت چون جان از بدنم بیرون شد هفت
صحرا از آتش برایم نمودار شد چون کافر مردم مباد شما مشرک بمیرید بعد دیدم درهای آسمان باز شد و عیسی زیر عرش ایستاده و میگوید خدایا یاری کن فرستادگان مرا
پس خدا مرا زنده کرد و من الان شهادت میدهم که خدائی جز خدای یگانه نیست و عیسی روح الله و کلمه او است و این سه نفر رسولان خدایند پادشاه گفت آن سه کیانند گفت شمعون
و آن دو تن پادشاه تعجب کرد چون شمعون دید که سخن جوان در پادشاه موثر شد حال خود و آن دو نفر را برای پادشاه گفت و بیان کرد که او فرستاده مسیح است و او را نصیحت نمود پادشاه
ایمان آورد و از ترس سرکشهای اهل شهر ایمانش را خود پنهان داشت اهل شهر آن فرستادها را سنگسار کردند و حبیب نجار را هم برای اینکه ایمان آورده بود کشتند و بعضی گفتند پادشاه و مردم بر کفر باقیماندند

بالوثوق والتلطف ان مثلكما مثل امرأة لم تلد زمانا من دهرها ثم ولدت غلاما فاسرعت بشانه فاطعمته الخبز قبل اوانه فغص به فمات فكذلك دعوتكما هذه
الملك قبل اوان الدعاء ثم انطلق الى الملك فاستدعاهما بعد التقرب اليه للمحاجة فلما حضرا قال لهما شمعون من ارسلكما قالا الله الذي خلق كل شيء ولا
شريك له فقال صفاه واوجزا قالا يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد قال وما برهانكما قالا ما تتمنى الملك فجيء بغلام مطموس العينين بحيث لا يتميز
موضع عينيه من جبهته فدعوا الله حتى انشق له موضع البصر فاخذا بندقتين من الطين فوضعاهما في حدقتيه فصارتا مقلتين ينظر بهما فتعجب الملك فقال
له شمعون ارايت لو سئلت الهك حتى يصنع مثل هذا فيكون لك وله الشرف قال ليس لي عنك سر مكتوم ان الهنا لا يبصر ولا يسمع ولا يضر ولا ينفع
ثم قال لهما الملك ان هنا غلاما مات منذ سبعة ايام كان لابيه ضيعة قد خرج اليها واهله ينتظرون قدومه واستاذنوا في دفنه فامرهم ان يؤخروه حتى
يحضر ابوه فهل يحييه ربكما فامر باحضار ذلك الميت فدعوا الله علانية ودعا شمعون سرا فقام الغلام الميت حيا باذن الله وقال اني مت مشركا فادخلت في سبعة
جهنم ... على سبعة اودية من النار لموتي على الكفر وانا احذركم عما انتم عليه من الشرك ورايت ابواب السماء مفتوحة ونبيت عيسى قائما تحت العرش وهو
يقول رب انصر رسلي فاحياني الله وانا اشهد ان لا اله الا الله وان عيسى روح الله وكلمته وان هؤلاء الثلاثة رسل الله فقال الملك ومن الثلاثة قال الغلام
شمعون وهذان فتعجب الملك فلما راى شمعون ان قول الغلام اثر في الملك اخبره بالحال وانه رسول المسيح اليهم ونصحه فامن الملك فقط خفية على خوف من
عتاة ملئه واصر قوم على الكفر فرجموا الرسل بالحجارة وقالوا ان كلمتهم واحدة وقتلوا حبيب النجار واما الغلام الذي احيي لا ادري ايمانه كان ام لا وقيل ان الملك
ايضا اصر كفره وعن القمي ره عن الباقر ع انه سئل عن تفسير هذه الاية فقال بعث الله رجلين الى اهل مدينة انطاكية فجاءتهم بما لا يعرفون فغلظوا عليهما
فاخذوهما وحبسوهما في بيت الاصنام فبعث الله الثالث فدخل المدينة فقال ارشدوني الى باب الملك فلما وقف على الباب قال انا رجل كنت تعبدت في
فلاة من الارض وقد احببت ان اعبد اله الملك فابلغوا كلامه الملك فقال ادخلوه الى بيت الالهة فادخلوه فمكث سنة مع صاحبيه فقال لهما بهذا ننقل قوما من
دين الى دين بالخرق افلا رفقتما ثم قال لهما لا تقران بمعرفتي ثم ادخل على الملك فقال له الملك بلغني انك كنت تعبد الهي فلم ازل وانت اخي فسلني حاجتك فقال
ما لي حاجة ايها الملك ولكن رايت رجلين في بيت الالهة فما حالهما فقال الملك هذان رجلان اتياني ببطلان ديني ويدعواني الى اله سماوي فقال ايها
الملك فمناظرة جميلة فان يكن الحق لهما اتبعناهما وان يكن الحق لنا دخلا معنا في ديننا وكان لهما ما لنا وعليهما ما علينا فبعث الملك اليهما فلما دخلا عليه
قال لهما صاحبهما ما الذي جئتما به قالا جئنا ندعو الى عبادة الله الذي خلق السموات والارض ويخلق في الارحام ما يشاء ويصور كيف شاء وانبت





قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ
أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى

از قمی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که پرسیدند از آنحضرت از تفسیر این آیه فرمود خداوند متعال دو نفر از پیغمبران را مبعوث فرمود باهل شهر انطاکیه چون چیزهائی گفتند
که مخالف عقیده انها بود بر انها خشم آوردند و انها را گرفته در بتخانه شان زندانی کردند خدا پیغمبر سیمی فرستاد چون بشهر انطاکیه آمد گفت مرا بخانه پادشاه راهنمائی کنید چون
بدر خانه پادشاه آمد گفت من مردی هستم که سالها در یکی از بیابانها عبادت میکردم حال مایل شدم که خدای این پادشاه را پرستش کنم او را بپادشاه رساندند گفت او را به بتخانه ببرید
چون به بتخانه رفت با آن دو پیغمبر یکسال در بتخانه ماند با انها گفت بکرمیشود گروهی را از دینی بدین دیگر برد چرا از تدبیر درکار نکردید حال شما اظهار سابقه و شناسائی با من
نکنید پس از یکسال نزد پادشاه رفت پادشاه گفت شنیده ام پرستش بت مرا میکنی حال تو با من برادر شدی هر حاجتی داری از من بخواه گفت حاجتی ندارم ولی دیدم دو نفر در
بتخانه اند قصه انها چیست گفت آمده اند و میگویند دین بت پرستی باطل است و مرا دعوت میکنند که خدای آسمانی را پرستش کنم آن پیغمبر گفت ای پادشاه انها را حاضر کن تا
با انها بمیزان عقل گفتگو کنیم اگر سخن انها درست بود با انها موافقت میکنیم و اگر درست نبود انها را بدین خودمان میاوریم و با انها برادری میکنیم پادشاه انها را طلبید چون
بحضور پادشاه آمدند آن پیغمبر گفت سخن شما چیست و چه ادعا دارید گفتند ما میگوئیم باید پرستش آن خدائی کرد که آسمانها و زمین را آفریده و نطفه را در رحم زنان باراده خود
پسر یا دختر میکند و بهر نقشه که بخواهد صورت بندی مینماید درختهارا از زمین میرویاند و میوه جاترا از انها بیرون میاورد و باران را از بالا میریزاند گفت خدای شما که بپرستش او
دعوت میکنید میتواند کور را بینا کند گفتند ما اگر از او بخواهیم میکند گفت ای پادشاه فرمان ده که کوری حاضر کنند که مادرزاد باشد و ابدا چیزی ندیده باشد پادشاه فرمان داد
کور مادرزادیرا آوردند گفت دعا کنید که این کور بینا شود برخواستند دو رکعت نماز کردند فورا چشمهای آن کور بینا شد و باسمان نگاه میکرد بعد بپادشاه گفت کور دیگری حاضر
کنند بفرمان پادشاه حاضر کردند این پیغمبر سر بسجده نهاد چون سر برداشت آن کور چشمهایش بینا و روشن شد بعد فرمود ای پادشاه انچه انها کردند ما هم کردیم یکی زمین گیر
بیاورند چون آوردند گفت او را سالم کنید با انها دو رکعت نماز کردند و از خدا شفا او را خواستند آن زمین گیر از جای خود سالم برخواست و بخوبی براه افتاد بعد بپادشاه گفت زمین
گیر دیگری بیاورند چون آوردند بسجده سر نهاد چون سر برداشت آن زمین گیر شفا یافته برخواست و روان شد پس بپادشاه گفت این دو نفر دو کار کردند منهم نظیر کار انها کردم یک کار
باقیمانده اگر انها آن کار کردند من بدین انها در می آیم و آن این است که شنیده ام پادشاه پسری داشته و مرده است اگر اینها آن پسر را زنده کردند من بدین انها داخل شوم
پادشاه گفت منهم دینشانرا خواهم پذیرفت بعد بان دو نفر گفت پسر پادشاه مرده است اگر شما او را زنده کردید من بدین شما در آیم خدای خود را بخوانید و زنده
شدن او را بخواهید آن دو بسجده افتادند و زمان درازی در سجده بودند پس سر از سجده برداشته بپادشاه گفتند کسی را بسر قبر او بفرست او را زنده خواهد دید گروهی از
مردم بیرون رفته بسر قبر پادشاهزاده آمدند دیدند از قبر بیرون آمده خاک از سر و صورت خود میتکاند او را نزد پادشاه آوردند پادشاه پسر را دید و شناخت از او پرسید
ای فرزند چه حال داشتی گفت من مرده بودم در آن عالم دیدم دو نفر پیش خدا بسجده افتاده و زنده شدن مرا میخواهند پس خدا مرا زنده کرد پادشاه گفت اگر
آن دو مرد را ببینی میشناسی گفت بلی پس مردم را بصحرا فرستاد و آن جوان رفت یک یک میگذشت پدر باو میگفت ببین همین است میگفت نه پس از جماعت بسیاری
یکنفر از آن دو را بنظرش در آوردند گفت این یکی از آن دو است باز جمع زیادی از نظرش گذرانیدند بعد دیگری را دید گفت این یکی دیگر است پس آن پیغمبر رفیق آن دو گفت من ایمان
آوردم بخدای آسمانی و انچه این دو میگویند پادشاه گفت منهم ایمان آوردم بخدای شما و اهل آن مملکت همه ایمان آوردند ولی ایمان همه منافی با گشته شدن حبیب نجار بتراشی نیست

الاشجار والثمار وانزل القطر من السماء فقال لهما الهكما هذا الذي تدعوان اليه والى عبادته ان جئنا باعمى يقدر ان يرده صحيحا قالا ان سئلناه ان يفعل
فعل ان شاء قال ايها الملك علي باعمى لم يبصر شيئا قط فاتي به فقال لهما ادعوا الهكما ان يرد بصر هذا فقاما وصليا ركعتين فاذا عيناه مفتوحتان و
هو ينظر الى السماء فقال ايها الملك علي باعمى آخر فاتي به فسجد سجدة ثم رفع راسه فاذا الاعمى يبصر فقال ايها الملك حجة بحجة علي بمقعد فاتي به فقال لهما مثل
ذلك فصليا ودعوا الله فاذا المقعد قد اطلقت رجلاه وقام يمشي فقال ايها الملك علي بمقعد آخر فاتي به فصنع به كما صنع اول مرة فانطلق المقعد فقال
ايها الملك قد اتيا بحجتين واتينا بمثلهما ولكن بقي شيء آخر فان كانا فعلاه دخلت معهما في دينهما ثم قال ايها الملك بلغني انه كان للملك ابن واحد ومات فان احياه
الههما دخلت معهما في دينهما فقال له الملك وانا ايضا معك ثم قال لهما قد بقيت خصلة واحدة قد مات ابن الملك فادعوا الهكما ان يحييه فخرا ساجدين لله ع
واطالا السجود ثم رفعا راسيهما وقالا للملك ابعث الى قبر ابنك تجده قد قام من قبره ان شاء الله فخرج الناس ينظرون فوجدوه قد خرج من قبره ينفض راسه
من التراب فاتي به الى الملك فعرف انه ابنه فقال ما حالك يا بني قال كنت ميتا فرايت رجلين بين يدي ربي الساعة ساجدين يسالانه ان يحييني فاحياني قال يا بني
تعرفهما قال نعم فاخرج الناس الى الصحراء فكان يمر عليه رجل رجل فيقول ابوه انظر فيقول لا ثم مروا عليه باحدهما بعد جمع كثير فقال هذا احدهما واشار بيده
اليه ثم مروا ايضا بقوم كثيرين حتى راى صاحبه الاخر فقال وهذا الاخر فقال النبي صاحب الرجلين اما انا فقد آمنت بالهكما وعلمت ان ما جئتما به هو الحق فقال الملك
وانا ايضا آمنت بالهكما وآمن اهل مملكته كلهم ثم لما عجز القوم عن الاحتجاج وضاقت عليهم الحيل سلكوا طريق العناد واللجاج و **قالوا** ايها المدعون
للرسالة **انا تطيرنا بكم** وتشاءمنا بقدومكم في بلدنا اذ منذ قدمتم انقطع عنا المطر وابتلينا بالبلايا والشرور وعلى ما قيل فاخرجوا من بيننا او انتهوا عن
دعوتكم والله **لئن لم تنتهوا** عما تقولون ولم تمتنعوا عن مقالتكم ولم ترتدعوا عن دعوتكم **لنرجمنكم** ولنرمينكم بالحجارة **وليمسنكم**
وليصيبنكم **منا عذاب اليم** وهو القتل بالاحجار وقيل ان المراد بالرجم السب والشتم والمعنى لنشتمنكم بل لا نكتفي به فان لم ترتدعوا بالشتم
لنضربنكم ونقتلنكم فاجابهم الرسل و **قالوا** يا قوم **طائركم** وسبب شومكم **معكم** وهو كفركم بالله وطغيانكم عليه وتكذيبكم رسله فانه سبب ابتلائكم
بالبلايا والشرور وليس ذلك منا ثم لاموهم على تطيرهم وتوعيدهم بقولهم **ائن ذكرتم** ووعظتم وارشدتم الى ما فيه خيركم وسعادتكم ونصحتم بما

قال يا قوم اتّبعوا المرسلين اتّبعوا من لا يسئلكم اجرا وهم مهتدون وما لي لا اعبد الّذي فطرني واليه ترجعون ءاتّخذ من دونه الهة ان يردن الرّحمن بضرّ لا تغن عنّي شفاعتهم شيئا ولا ينقذون انّي اذا لفي ضلال مبين انّي امنت بربّكم فاسمعون

پس چون قوم واهل انطاکیه در احتجاج عاجز شدند سخن را بدرشتی ولجاج کشانیدند گفتند ما بآمدن شما باین شهر فال بد زدیم وآمدن شما را شوم دیدیم زیرا که از وقت آمدن شما بلاهای گوناگون گرفتار وبسختیهائی دچار گشتیم یا از شهر ما بروید یا زبان از این سخنان ببندید اگر بمانید در این شهر واز این نوع سخنان گفتید شما را سنگسار کنیم و بشما عذاب دردناک رسانیم پیغمبران گفتند ای مردم شومی با خود شما است وآن کفر بخدا وسرکشی از اطاعت ونسبت دروغ دادن به پیغمبران است اینها همه از شما است آیا اگر نصیحت وموعظه شوید وبخیر وصلاح خود دلالت شوید نصیحت کننده را شوم دانسته گرفتاری خود میدانید این طریقه انصاف وعقل نیست بلکه شما مردمی هستید که از حدّ عقل وانصاف خارجید ودر نادانی وبدکرداری وستمکاری وسرکشی سر آمد اهل عالمید پس چون خبر طرفیّت اهل شهر با پیغمبران وتصمیم آنها بکشتنشان بگوش حبیب نجار که در خارج شهر بانها ایمان آورده بود رسید خود را بشتاب بشهر رسانید که یاری پیغمبران کند واهل شهر خود نصیحت کند چون بمیان مردم شهر رسید فریاد زد که ای مردم وهمشهریهای من اگر خیر دنیا وآخرت خواهید پیروی این سه نفر نمائید وفرمانبرداری آنها کنید ویگانگی خدا وپرستش او را بجان ودل بپذیرید بعضی گفتند حبیب از پیغمبران پرسید که باین ارشادتان مزدی طمع دارید از مردم گفتند نه فریاد زد که اگر در نظر دارید که اگر سخنان اینها بپذیرید ضرر مالی برای شما دارد وبایستی بآنها مزد دهید باین جهت زیر بار اطاعت آنها نمیروید من خبر دهم شما را که این پیغمبران مزد از شما نمیخواهند وشما را بجانها راهنمائی بحق میکنند وراه حق را هم کاملاً میدانند وبخیر دنیا وآخرت شما بخوبی آگاهند ان خدائیکه این پیغمبران بمعرفت وایمان واطاعت او دعوت میکنند کسی است که مرا خلق کرده وآفریده وبازگشت همه بعد از مرگ بسوی او است پس مرا چه شده باشد که بندگی وپرستش او نکنم وپرستش سنگ وچوبیکه خود تراشیده ایم کنم این خلاف حکم عقل است آیا هیچ عاقلی روا دارد که من بجای خدائیکه مرا آفریده خدایان دیگری برای پرستش اختیار کنم که اگر آفریننده من بخواهد مرا بجزای عقوبت کند این خدایان توانند شفاعتی کنند یا مرا از آن عقوبت بقوّه قهریّه برهانند چه اینها نه شفاعت دارند نه دارای قوه اند بلکه از همه چیز ناتوان تر باشند مع الوصف پس اگر من پرستش بتان کنم واز عبادت آفریننده صرف نظر نمایم در گمراهی آشکار هستم که بر هیچکس این گمراهی مخفی ومورد شک نیست پس از این بیاناتی که موافق عقل وحکم عقلا است واینکه بت پرستی عین سفاهت ونادانی است اعلان کرد ایمان خود را بخدا باین مضمون که ای مردم آگاه باشید که من ایمان آوردم بپروردگار شما پس همه بشنوید سخنان مرا واجابت کنید دعوت مرا ونصیحت واندرز مرا بپذیرید بعضی گفته اند که پیغمبران گفت بشنوید ایمان مرا از اینجا گفت که خواستند او را بکشند رسولان را شاهد بر ایمان خود گرفت بعضی گفتند که حبیب سخن خود را دراز کرد تا مردم از کشتن آن رسولان باز ایستند پس همینکه گفت من ایمان آوردم بپروردگارتان یکباره مردم از جا جستند واو را کشتند بعضی گفتند او را لگدکوب کردند تا روده هایش از شکمش بیرون ریخت گفتند چون مردم سرگرم کشتن او شدند رسولان فرار کردند واز کشته شدن نجات یافتند بعضی گفتند اره بر سرش گذاردند تا از میان دو پایش بیرون شد دیگری گفت گردنش را سوراخ کردند واو را از باره شهر آویختند دیگری گفت او را در چاه رس انداختند وقبرش در میان بازار انطاکیه است گفتند از اولاد اسکندر رومی بوده اهل سنت از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که پیش قدم ترین همه مردم بایمان سه نفرند که یک چشم بهم زدن بخدا کافر نشدند وآنها علی بن ابیطالب علیه السلام وصاحب یس ومؤمن آل فرعونند واضح باشد که این روایت منافی با روایات اهل سنت که نقل شد که در پیری حبیب نجار ایمان بخدا آورد وقبلا بت پرستی میکرد بعضی گفتند ششصد سال پیش از خاتم انبیا ایمان بآنحضرت داشت

فيه صلاح دنياكم واخرتكم تطيّرتم بالمرشد النّاصح او توعّدتموه بالرّجم والتّعذيب ليس هذا طريق الانصاف وسلوك الشّاعر العاقل بل انتم ايّها النّاس قوم مسرفون ومتجاوزون عن حدّ العقل والانصاف المتوغّلون في الجهل والعدوان والظّلم والطّغيان فلمّا سمع حبيب النّجار الذي امن بالرّسل قبل وروده في المدينة معارضة القوم للرّسل وتصميمهم على قتلهم جاء لنصرتهم كما حكاه سبحانه بقوله وجاء من اقصى المدينة وابعد مكان منها وهو ما يقرب من بابها وكان دورها اثنى عشر ميلا على ما قيل رجل عظيم الشّان عند الله لايمانه وكماله في الصّفات الوجوديّة وهو يسعى ويسرع في مشيه لئلّا يفوت عنه نصرة الرّسل بقتلهم ورجمهم وقال اشفاقا لقومه يا قوم ان اردتم خير الدّنيا والاخرة اتّبعوا واطيعوا هؤلاء المرسلين الّذين يدعونكم الى توحيد الله وخلوص العبادة له قيل انّه بعد ذلك سأل الرّسل اتريدون على ما تقولكم اجرا قالوا لا فقال يا قوم اتّبعوا من لا يسئلكم ولا يطلب منكم اجرا وما لا على ارشادكم الى الحقّ وتعليمكم المعارف والاحكام الالهيّة وهم مهتدون الى خير دينكم ودنياكم عالمون بما فيه صلاح معاشكم ومعادكم فتبيّن وجود المقتضي لاتّباعهم وهو كونهم مهتدين وعالمين بالمصالح والمفاسد وعدم المانع وهو العقرو المالي فيه ثمّ بالغ في ترغيبهم الى اتّباعهم ببيان انّهم لا يدعون الّا الى ما يحكم به كلّ عقل سليم وان ما رغبهم فيه هو الّذي اختاره لنفسه بقوله وما لي واىّ داع يدعوني الى ان اعبد الاخشاب والاحجار الّتي لا تنفعني ولا تضرّني ولا اعبد الاله القادر الّذي فطرني واخرجني بقدرته من كتم العدم الى عالم الوجود وانعم علىّ بنعمة الحيوة في البدو وانتم اليه ترجعون بعد الموت تعاقبون على الاشراك به وتكذيب رسله فجمع بين غاية التّرغيب والتّرهيب ثمّ بيّن كون عبادة غير الله سفها لا يرتكبه من شمّ رائحة العقل بانكاره من نفسه بقوله ءاتّخذ واختار لنفسي غير الاله الّذي فطرني ومن دونه الهة ومعبودين كالاصنام والكواكب وغيرهما مع انّه ان يردن الرّحمن والاله الواسع الرّحمة بضرّ ومكروه لسوء عملي لا تغن عنّي ولا ينفعني شفاعتهم عنده في حقّي شيئا يسيرا من النّفع لعدم كونهم اهلين للشّفاعة ولا هم بقدرتهم ينقذون في ويخلصوني من الضّرر لكون عجزهم الى الغاية ثمّ بيّن غاية ضلال عبدة الاصنام بالطف بيان بقوله انّي اذا وحين اتّخاذ الها غير الله والله لفي ضلال مبين وانحراف واضح عن طريق العقل ومسلك العقلاء بحيث لا يخفى على احد ممّن شمّ رائحة العقل والادراك ثمّ لمّا بيّن وجوب اتّباع



قيل ادخل الجنّة قال يا ليت قومي يعلمون بما غفر لي ربّي وجعلني من المكرمين وما انزلنا على قومه من بعده من جند من السّماء وما كنّا منزلين ان كانت الّا صيحة واحدة فاذا هم خامدون يا حسرة على العباد ما يأتيهم من رسول الّا كانوا به يستهزءون اولم يروا كم اهلكنا

پس خداوند متعال حکایت لطفش را بآن مؤمن بعد از مرگش فرمود باین مضمون که چون حبیب نجار از دنیا رفت از جانب خدا باو گفته شد برای بشارت بانکه اهل بهشت است بعنوان تکریم که ای حبیب در میان بهشت درآی وچون این اکرام وانعام را از خدا نسبت بخود بسبب ایمانش بتوحید دید گفت ایکاش همشهریهایم میدانستند که خدا با اهل توحید چگونه اکرام وانعام میکند وآگاه میشدند بانکه خدا گناهان مرا بخشید ومرا از جمله مکرمین قرار داد تا آنها هم قبول توحید میکردند وبطاعت خدا اقدام مینمودند اهل سنت از پیغمبر روایت کردند که فرمود حبیب در زندگی ومردگی خیرخواه وناصح قومش بود پس از بیان لطف واکرام بحبیب خداوند بیان غضب وخشمش را بدشمنان او وکیفیت هلاکشان را فرمود باین مضمون که ما برای هلاک اهل انطاکیه که حبیب را کشتند لشکری از ملائکه آسمانی بزمین فرو نفرستادیم ودر هیچ وقت رسم ما این نبوده که بنصرت پیغمبران ومؤمنین لشکری از ملائکه بزمین آریم بلکه فرستادن لشکر ملائکه از خصایص واکرام تو است که خاتم انبیائی که در جنگ بدر واحد وخندق لشکر ملائکه برای یاریت فرستادیم بلکه هلاکت قوم حبیب بیک صیحه آسمانی شد بروایتی جبرئیل صیحه زد یکباره همه مردند مثل چراغیکه ببادی خاموش شود یا آتشی به آبی بعضی گفتند در همان ساعت که او را کشتند صیحه آمد بعضی گفتند پس از کشتن او چون دلخوش بمنزلهاشان برگشتند صیحه هلاکشان کرد بعضی گفتند پس از سه روز از کشتنش صیحه رسید از پیغمبر رسیده است که چهار شهر از شهرهای آتش است انطاکیه وقسطنطنیه وعموریه وظفار یمن گفتند ظفار یمن شهری است نزدیک صنعاء که جزع یمانی از آن است پس از بیان هلاکت اهل انطاکیه بنهایت سهولت خداوند متعال اظهار تحسّر خود فرمود به بنی آدم که مخلوق بقدرتش هستند بانکه اظهار تحسّر وتأسّف بر کفاریکه تکذیب پیغمبران نمودند فرمود باین مضمون حسرت بر بندگانیکه آفریده شدند برای تحصیل علوم ومعارف وقابلیّت برای کمالات نفسانیّه وترقیات بمقامات عالیه ونیل برحمتهای غیر متناهیه ونعم دائمه مع الوصف استعداد وقابلیات خود را ضایع کرده هیچ پیغمبری در نزد آنها نرفت مگر آنکه او را مسخره واستهزاء نمودند بانکه در قبول نصیحتها وپیروی گفتهای او خیر دنیا وآخرتشان بود پس از اظهار حسرت بر کفاریکه استهزاء پیغمبران نمودند از راه تعجب از غفلت کفار از آثار توحید وعذابهائیکه بر مشرکین واستهزاکنندگان بر پیغمبران فرود آمده نمود باین مضمون که مگر ندیدند ویقین نکردند بانکه چه بسیار از کفار وجماعتهائیکه پیش از اهل این عصر بودند وتکذیب پیغمبران کردند ما آنها را بعذابهای گوناگون هلاک واعدام نمودیم وهیچیک از آنها بعد از رفتن از دنیا بدنیا برنگشت وبعضی گفتند که مراد این است که آنهائیکه در دنیا هستند رجوع ونسبتی بآن هلاک شده ها ندارند کنایه از آنکه نسل آنانکه هلاک شدند بکلی منقطع گردیده وهیچیک از آن هلاک شده ها نیست مگر آنکه با سایر خلق اوّلین وآخرین نزد ما که خدا هستیم در روز قیامت حاضر خواهند شد برای حساب وجزاء اعمال بعرصه قیامت تماشان کشانیده خواهند گردید تا باعمالشان رسیدگی شود پس از آنکه

الرّسل الدّعاة الى التّوحيد وكون الشّرك غاية السّفه والضّلال بالبرهان المطويّ في كلامه اعلن بايمانه بقوله انّي يا قوم امنت بربّكم الّذي هو ربّي وربّ كلّ شيء فاسمعوني واجيبوني في وعظي ونصحي واقبلوا قولي قيل انّه خاطب الرّسل بذلك حين اراد القوم قتله ومقصوده استشهادهم الى اقراره بالتّوحيد ليشهدوا به عند الله قيل اطال الكلام مع القوم ليشغلهم عن قتل الرّسل الى ان قال انّي امنت بربّكم فاسمعون وثبوا عليه فقتلوه وباشتغالهم بقتله تخلّص الرّسل قيل انّهم وطئوه حتّى خرج امعاؤه من دبره وقيل نشروه بالمنشار حتّى خرج من بين رجليه وقيل خرقوا خرقا في حلقه ثمّ علّقوه من سور المدينة وقيل القوه في بئر يقال له الرّسّ وقبره في سوق الانطاكية قيل انّ اسم ابيه مري وكان من نسل اسكندر الرّومي وروى بعض العامّة عن النّبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال سبّاق الامم ثلاثة لم يكفروا بالله طرفة عين عليّ بن ابيطالب صاحب يس ومؤمن ال فرعون اقول هذا مناف لما حكوه من انّه كان ينحت الاصنام وامن في سنّ الشّيخوخة على يدي الرّسل وفي المجالس عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال الصّدّيقون ثلاثة حبيب النّجار مؤمن ال يس الّذي يقول اتّبعوا المرسلين وحزقيل مؤمن ال فرعون وعليّ بن ابيطالب عليه السلام وهو افضلهم وفي الخصال عنه ثلاثة لم يكفروا بالوحي طرفة عين مؤمن ال يس وعليّ بن ابيطالب عليه السلام واسية امراة فرعون ثمّ حكى سبحانه لطفه به بعد قتله بقوله انّه قيل له بشارة من قبل الله بانّه من اهل الجنّة واكراما وايذانا بالحبيب ادخل الجنّة الّتي اعدّت للمتّقين فلمّا راى كرامة على الله بتوحيده وايمانه قال تمنّيا لعلم قومه بما ناله من الكرامة والنّعم الدّائمة يا ليت قومي يعلمون بما غفر لي ربّي من ذنوبي وجعلني عنده بلطفه من المكرمين والمتنعّمين في الجنّة فيحملهم علمهم بحالي على التّوبة من الكفر وقبول الايمان والقيام بطاعة الله وفي الحديث العامّيّ نصح قومه حيّا وميّتا ثمّ انّه تعالى بعد بيان كرامة للمؤمن بيّن قهره على اعدائه وكيفيّة اهلاكهم بقوله وما انزلنا اذ قتل حبيب على قومه الّذين عادوه وقتلوه من بعده لاهلاكهم من جند وعسكر من الملائكة من السّماء كما انزلنا يوم بدر واحد وخندق وما كنّا ولم يكن من سنّا القديمة وحكمنا ان نكون منزلين الملائكة لاهلاك قوم ونصرة نبيّ بل كان انزال الملائكة من خصايصك وكرامتك بل ان كانت وما وجدت بامرنا لاهلاكهم الّا صيحة واحدة روى انّ الله بعث جبرئيل فصاح عليهم صيحة فاذا هم خامدون وميّتون لا يسمع لهم حسيس ولا يرى لهم حركة وكانوا كسراج اطفئ بريح او كنار اخمدت بماء في السّهولة والسّرعة قيل وقعت الصّيحة في اليوم الّذي قتلوه وقيل في السّاعة الّتي عادوا فيها بعد قتله الى منازلهم فرحين مستبشرين وقيل في اليوم الثّالث من قتله عن النّبيّ صلى الله عليه وآله اربعة مدائن من مدائن النّار انطاكية وعموريّة وقسطنطنية وظفار اليمن قيل انّه بلدة قريبة من صنعاء ينسب اليها الجزع ثمّ انّه تعالى بعد حكاية اهلاك اهل انطاكية اظهر حسرة بعباده المخلوقين بقدرته باظهار التّحسّر على المكذّبين بالرّسل واثر ذاته المقدّسة كالمتحسّر عليهم مع تقدّسه عن العوارض النّفسيّة والامكانيّة بقوله يا حسرة شديدة على العباد المخلوقين في عالم لتحصيل العلوم والمعارف الالهيّة وتكميل النّفوس لنيل الرّحمة والنّعم الدّائمة احضري فانّ هذا الوقت الّذي يصرون العباد على الكفر وقت حضورك فانّهم ما يأتيهم من قبل الله من رسول لهدايتهم وتعليمهم وتربيتهم لطفا بهم ورحمة عليهم الّا كانوا به يستهزءون مع انّ في قبولهم نصائحهم واتّباعهم ايّاهم سعادة الدّارين قيل انّ بالنداء هذا النّداء احضر بمحضة الحسرة

قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ
الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا
مِنَ الْعُيُونِ ﴿ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ

خداوند متعال تهدید مشرکین فرمود بنزول عذابهائیکه برامم سابقه نازل گردیده و حضور شان بعد از رفتن از دنیا در محضر عدل الهی شروع ببیان بعضی ایاتیکه دلالت بر وحدانیت
خداوند و زنده شدن خلق پس از مرگ دارد فرمود باین مضمون دلیل واضح محکم بر توحید خدا و کمال قدرت بر زنده کردن مردم پس از مرگ اینستکه ما زمینی را که مرده و خشک و بی گیاه است
زنده میکنیم بوسیله باران و از ان هر نوع گیاه میرویانیم و از آن بیرون میاوریم دانه پر منفعت چون گندم و جو و سایر حبوبات که مایه معاش و زندگانی است و شما از آن دانه میخورید
باغها از درخت خرما و انگور در آن زمین بوجود میاوریم و در آن زمین خشک چشمهای بسیار بیرون میاوریم و آبها جاری میکنیم تا مردم از میوه آن درختان و از آنچه بدست خود
میسازند چون شیره و آب انگور و آب غوره و نظائر آن بخورند و بعضی گفته‌اند که تا از میوه بخورند در حالیکه انها بدست خود آن میوه ها را نساخته اند بلکه بقدرت ما پیدا شد پس با وجود این شکر
خدا و قدردانی این نعمتها نمیکنند و قائل بتوحید خدا و مطیع او نمیشوند و بپرستش بتان و دیگر از مخلوقات او میمانند و شریک و انباز برای او قرار میدهند منزه است از شریک خدائیکه
بقدرت کامله خود تمام انواع موجودات را از آنچه از زمین میروید چون اشجار و زراعات و حبوبات و گیاهها و از اصناف خودشان از ذکور و اناث و برخی از موجوداتیکه ابدا اطلاعی
بر انها ندارند از مجردات و مادیات و دریائی و بیابانی خلق کرده و آفریده بعضی گفته‌اند حیوانات بیابانی و دریائی هزار صنفند که مردم بیشتر انها را نمیدانند دلیل محکم واضح دیگر بر یگانگی
و قدرت خدا شب تاریک است که چون روز را برطرف میکنیم و آفتاب را از روی زمین بزیر میبریم یکباره عالم تاریک میشود و همه در تاریکی میمانند دلیل دیگر بر وحدانیت و قدرت
خدا انکه قرص آفتاب با کمال بزرگی که دارد در مدت یکسال سیر میکند تا آخر سال که خط سیرش تمام میشود و بعضی گفته‌اند مستقر آفتاب زمان وقوف آن است از حرکت و
آن زمان خراب شدن دنیا و رسیدن قیامت است این سیر بدیع که موافق حکمتهای بسیاری است که عقلها از ادراک آن عاجز است تقدیر و تدبیر خداوند قادر قاهر یستکه عالم بتمامت مصالح

فی النفوس القدسیة والارواح المجردة والقلوب الزاکیة المطهرة بل فی جمیع الحیوانات والنباتات والجمادات ثم انه تع بعد اظهار الحسرة علی المکذبین بالرسل
الذین کانوا فی القرون الماضیة وفی عصر خاتم النبیین اظهر التعجب من عدم اعتبارهم من هلاک الامم المستهزئة بالرسل بقوله أَوَلَمْ يَرَوْا اولئک المکذبون
والمستهزؤن ولم یعلموا علما یشابه الرؤیة انا كَمْ أَهْلَكْنَا بعذاب الاستیصال قَبْلَهُمْ وفی الاعصار والازمنة السابقة علی عصرهم مِنَ الْقُرُونِ والامم
المکذبة بالرسل المستهزئة بهم ولم یروا بعد اهلاکهم أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ فی الدنیا لَا يَرْجِعُونَ بل انقطعوا عن الدنیا بالکلیة ومما یعجب به الشکل ما قاله
اسمعیل الحقی فی روح البیان من انه یجب اکفار الروافض فی قولهم بان علیا واصحابه یرجعون الی الدنیا فینتقمون من اعدائهم ویملؤن الارض قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا وذلک القول مخالف للنص نعم انه رجا منه من نزول المهدی فی اخر الزمان علی ما علیه اهل الحقایق فان کلامه السخیف لظهور فساده ودلالته
علی عدم فهمه وعدم اطلاعه علی مذهب الطائفة المحقة الذین هم اعلی شانا من ان یجری اسمهم علی لسان هذا الصوفی العامی لا باهل للجواب وقیل ان المراد ان الباقین
لا یرجعون الی المهلکین بنسب ولا ولادة وهو کنایة عن انقطاع نسلهم من الدنیا ثم انه تع بعد بیان عدم رجوعهم الی الدنیا وانقطاعهم عنها اخبر باجتماعهم مع
الباقین فی القیمة بقوله وَإِنْ كُلٌّ من المهلکین والباقین وما النافیة لَمَّا جَمِيعٌ ویجمع مع الاخرین لَدَيْنَا یوم القیمة مُحْضَرُونَ ولدی
موقف الحساب یساقون للحساب والجزاء ثم انه تع بعد تهدید المشرکین بما نزل علی الامم المهلکة وحضورهم بعد الموت فی محضر عدله ذکر بعض الایات العظیمة الدالة
علی وحدانیته وقدرته علی البعث بعد الموت بقوله وَآيَةٌ عظیمة ودلالة واضحة لَهُمُ علی التوحید وکمال قدرته علی البعث بعد الموت الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ
والیابسة التی لا نبات لها اما کیفیة ایتها انا أَحْيَيْنَاهَا وانبتنا فیها نباتات مختلفة کثیرة ومن اهم منافع احیائها انا انبتنا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا
عظیم النفع کالبر والشعیر الذی یتقوت بهما فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وبه یتعیشون وَجَعَلْنَا فی الارض وخلقنا فِيهَا جَنَّاتٍ وبساتین متشکلة
مِنْ نَخِيلٍ وانواع مختلفة من شجر التمر وَمن أَعْنَابٍ متنوعة وَفَجَّرْنَا وشققنا فِيهَا کثیرا مِنَ الْعُيُونِ النابعة لِيَأْكُلُوا بعد خلقها ما ذکر
من البساتین او بعد تفجیر العیون مِنْ ثَمَرِهِ الحاصل منه وَمِنْ مَا عَمِلَتْهُ واتخذته أَيْدِيهِمْ منه من العصیر والدبس ونحوهما وقیل ان کلمة ما نافیة والمعنی
ان الثمر لیس مما عملته ایدیهم بل یکون مما خلقه الله ثم وبخ سبحانه الناس علی ترک شکر هذه النعمة بقوله أَفَلَا يَشْكُرُونَ المنعم بالاقرار بتوحیده وتقدیسه
وتمجیده مع ان الواجب بحکم العقل شکر المنعم ثم لما کان المشرکون کفروا هذه النعم بجعل الشریک له نزه ذاته عن الشریک بقوله سُبْحَانَ الاله القادر الَّذِي
خَلَقَ بقدرته الکاملة الْأَزْوَاجَ والاصناف من المخلوقات كُلَّهَا ثم فصل سبحانه انواع الممکنات المخلوقات بقوله مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ کالاشجار
والثمار والزروع والحبوب والحشائش وغیرها مما یاکل الناس والانعام وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ ذکرانا واناثا وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ بل ولا یطلعون علیه من
المجردات والمادیات والبریات والبحریات قیل ان دواب البر والبحر الف صنف لا یعلم الناس اکثرها عن الصادق علیه السلام ان النطفة تقع من السماء الی الارض علی النبات
والثمر والشجر فیاکل الناس منه والبهائم فیجری فیهم وَآيَةٌ عظیمة اخری لَهُمُ تدلهم علی وحدانیة ربهم وهی اللَّيْلُ المظلم وبیان کیفیة ایتیته هو انا نَسْلَخُ
ونزیل مِنْهُ النَّهَارَ بحیث لا یبقی منه شیء من ضوئه کازالة الجلد الغنم منه فَإِذَا هُمْ بعد کشف النهار عن مکانه مُظْلِمُونَ ومحاطون بسواد اللیل وعن الباقر
فی تاویله یعنی قبض محمد وظهرت الظلمة فلم یبصروا فضل اهل بیته وَكذا الشَّمْسُ المضیئة المنیرة ایة عظیمة لهم حیث انها تَجْرِي وتسیر لِمُسْتَقَرٍّ
لَهَا والی حد ینتهی الیه دورها فی اخر السنة کسیر المسافر الی المقصد الذی ینتهی الیه سیره وقیل ان مستقرها وسط السماء فشبه سبحانه بطوء سیرها وحرکتها هناک
بالوقوف وقیل ان مستقرها هو البرج الذی یکون بعد البرج الذی تکون فیه فان سیرها فی برجها یترتب علیه استقرارها فی البرج الذی بعده شهرا وقیل ان المستقر
اسم زمان انقطاع سیرها وهو عند خراب العالم او المراد وقت قرارها وتغیر حالها بالطلوع من مغربها کما عن ابی ذر فی روایة عامیة قال دخلت المسجد ورسول الله





الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿ وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿ وَالشَّمْسُ
تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿ لَا
الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿ وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ

و حکم است ایه بزرگ و دلیل واضح بر توحید و قدرت خدا انکه برای ماه در هر شب منزلی معین کردیم که از ان تجاوز نکند تا آخر ماه که در باریکی و زردی رنگ و کمانی بودن چون شاخه خشک کهنه
درخت خرما است که بیند در شب بیست و هفتم ماه چنین شود در چشم مردم اگرچه در واقع در کمال بزرگی است پس خداوند متعال بیان فرمود که حرکت آفتاب و ماه باراده و حکمت او است باین مضمون
نه آفتاب برایش میسر و ممکن است که در سیرش بماه برسد چه اراده خدا اینستکه آفتاب در سیرش کند تر از ماه باشد در مدت یکسال بر جهای فلک را طی کند ولی ماه در یکماه بروج خود را طی میکند بعضی گفته‌اند
مراد ادراک آفتاب ماه را در انارت است چه هر یک از این دو نیر اثر مخصوص بخود دارد و بعضی گفته‌اند مراد مکان است چه هر یک از انها فلک مخصوص بخود دارند و ممکن نیست اجتماع آن دو
در شب تواند طوری و دیگر روز در پیش نیاید و نه تا شب بلند از حضرت باقر ع رسیده که فرمود آفتاب سلطان روز و ماه سلطان شب است آفتاب را نشاید که با ماه در شب باشد و شب نرود
تا انکه روز در پیش باشد و از حضرت صادق علیه السلام رسیده که روز پیش از شب خلق و آفریده شده معنی انکه شب سابق بر روز نشود این است که روز خودش پیش از شب است احقر گوید
چون شب تاریکی است که پیدا میشود بعد از غروب آفتاب پس تا آفتاب غروب نکند شب نباشد و بعضی گفته‌اند مراد بشب سلطان شب است که آن ماه باشد و مراد بروز قرص آفتاب است و معنی
این آیه بنابر این اینستکه قرص ماه در حرکت پیشی نگیرد بر قرص آفتاب باینکه هر دو در یکوقت با هم باشند یا اینکه هر دو نور داشته باشند بلکه اگر ماه در افق مشرق باشد آفتاب در افق مغرب است
و این چون در حرکت شبانه روزی است انها تعبیر بشب و روز شد و هر یک از آفتاب و ماه در فلکی بسرعت سیر میکنند بکمال سهولت مثل شناوری که در آب بسهولت شنا کند و آیت و دلیل واضح
محکم دیگر بر وحدانیت و قدرت خداوند متعال است اینستکه ما که خداوندیم عالم اطفال و کودکان خورد سال که سواری شتر و امثال آن برانها سخت است در کشتیهائیکه پر است از انها و از
انها سوار کنیم و ما آفریدیم برای این مردم مانند کشتی در آسانی سیر بر ان دریاها و نهادن کوهها چیزهائیرا که بر ان سوار شوند چون شتر و سایر حیوانات سواری و بعضی گفته‌اند که مراد از کشتی کشتی نوح است و معنی
آیه بنابر این اینستکه ما سوار کردیم اولاد آدم را در کشتی نوح که پر بود از اولاد آدم و سایر حیواناتیکه در آب نمیتوانند زندگانی کنند چه اگر انها را بوسیله کشتی از غرق نجات نداده بودیم برای بنی آدم نسلی باقی
نمانده بود و خلق کردیم نظیر کشتی نوح کشتیها و در زمانهای دیگر و اینکه بجای حملنا ام حملنا ذریتهم فرمود بجهت دلالت بر کمال نعمت که مختص بسابقین نبوده بلکه این نعمت باقی است تا روز قیامت

جالس فلما غابت الشمس قال یا اباذر اتدری این تذهب هذه الشمس فقلت الله ورسوله اعلم فقال تذهب وتسجد تحت العرش فتستاذن فیؤذن لها ویوشک ان تسجد
ولا یقبل منها وتستاذن فلا یؤذن لها ویقال لها ارجعی الی حیث جئت فتطلع من مغربها فذلک قوله والشمس تجری لمستقر لها وفی المجمع عنهما ع لا مستقر لها ذَٰلِكَ
الجری البدیع الموافق للحکم الکثیرة التی عجزت عن فهمها العقول والاذهان تَقْدِيرُ الاله الْعَزِيزِ القاهر بقدرته لکل شیء وبارادته وتدبیره الْعَلِيمِ بمصالح
العالم وجمیع الحکم قیل ان من تفکر فی سیر الشمس علم انه علی وجه الانفع الاصلح لنظام العالم ولا یکون ذلک الا بتدبیر العلیم الحکیم فان من المعلوم انها فی کل یوم
من ستة اشهر یکون خط سیرها غیر خط السیر الذی یکون لها فی الایام الاخر لانه لو کان سیرها فی جمیع الایام علی خط واحد لاحترقت الارض المسامتة لسیرها و
فسدت الارض الغیر المسامتة لاستیلاء الرطوبات المجتمعة فیها فی الاشیاء ولذا قدر سبحانه قربها من جمیع قطعات الارض بالتدریج لتخرج النباتات من قطعات
الارض والثمار من اشجارها وتنضج وتجف ثم تبعد کیلا تحترق الارض والاشجار ثم انه تع قدر لها طلوعا وغروبا لان لا یکل القوی بکثرة السیر والتعب لا یختل
النظام بسبب الظلمة الدائمة ثم انه تع قدر لها سیرا ابطاء من سیر القمر واسرع من سیر زحل فلو کانت بطیئة السیر لدامت زمانا طویلا فی مسامتة شیء ولحدث حر و
لو کانت سریعة السیر لحصل منها النفع المقصود من تخفیف الرطوبات وتنضج الاثمار وتربیة المعادن والابدان وغیرها وَقَدَّرْنَا الْقَمَرَ یعنی قَدَّرْنَاهُ وعینا له
مَنَازِلَ کل لیلة ینزل فی منزل لا یتخطاه ولا یتقاصر عنه حَتَّىٰ عَادَ فی الدقة والصفرة والتقوس كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ وعود العذق العتیق من شمراخه
وراس الی منبته فانه اذا یبس عتق صار ادق واقوس وعود القمر الی هذه الحالة فی لیلة السابع والعشرین فی عیون الناظرین وان کان فی الواقع عظیما ثم بین سبحانه
کون الشمس والقمر مسخرین ومطیعین علی وفق الحکمة بقوله لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي ویتیسر ویصح لها مع ارادة الله کونها ابطاء سیرا ومتاخرا من القمر أَنْ تُدْرِكَ
فی سیرها الْقَمَرَ وتساوقه فیه بان تسیر فی بروجها الاثنی عشر فی شهر کما یسیر القمر فی بروجها الاثنی عشر والا یلزم حصول الفصول الاربعة فیه ویحتمل
بعض کون المراد من الادراک البلوغ فی الانوار فان لکل منهما اثرا یختص به لا یمکن للاخر وجدان ذلک الاثر او المراد البلوغ فی المکان فان لکل منهما فلکا لا یمکن
اجتماعهما فی مکان واحد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ومعجزه من ان یلحق بعده وینتهی الیه فیکون جمیع الاوقات لیلا بل النهار یتلوه عن الباقر ع قال
یقول الشمس سلطان النهار والقمر سلطان اللیل لا ینبغی للشمس ان یکون مع ضوء القمر باللیل ولا یسبق اللیل النهار یقول لا یذهب اللیل حتی یدرکه النهار
وعن الصادق ع النهار خلق قبل اللیل وفی قوله ولا اللیل سابق النهار قال ای سبقه النهار أَقُولُ لان اللیل هو الظلمة الحاصلة بعد غروب الشمس وقیل ان
المراد باللیل سلطان اللیل وهو القمر والمراد بالنهار سلطان النهار وهو الشمس فیکون المعنی لا یسبق القمر الشمس فی السیر بان یجتمعا فی وقت واحد مع کونهما نیرین
بل اذا کان القمر فی افق المشرق کانت الشمس فی افق المغرب هذا فی حرکتهما الیومیة ولذا عبر عنهما باللیل والنهار وَكُلٌّ منهما فِي فَلَكٍ غیر فلک الاخر کما
غیر سماء الاخر يَسْبَحُونَ ویسیرون بسرعة وسهولة کالسابح فی الماء وروت العامة ان الله خلق بحرا دون السماء جاریا فی سرعة السهم قائما فی الهواء بامر
الله تع لا یقطر منه قطرة یجری فیه الشمس والقمر والنجوم فذلک قوله تعالی کل فی فلک یسبحون والقمر یدور دوران العجلة فی لجة غمر ذلک البحر فاذا احب الله ان یحدث
الکسوف خر الشمس عن العجلة فتقع فی غمر ذلک البحر ویبقی سایرا علی العجلة النصف والثلث او ما شاء الرب واتیان صیغة الجمع مع ان السابح اثنان لاسناده
الی الکل الذی هو جمع فی المعنی وللکثرة العارضة لهما بسبب العوارض وکون المراد جمیع الکواکب واتیانه بالواو والنون لتنزیل الکوکبین منزلة العقلاء لاسنا
السباحة التی هو فعلهم الیهما ثم انه تعالی بعد ذکر اختلاف اللیل والنهار ذکر نعمة اختلاف الفلک فی البحر او لما ذکر نعمة سیر النیرین ذکر نعمة تهیئة سیر الانسان فی البر

فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ

پس خداوند متعال تنبیه بآن کرد که کشتی و امثال آن تا حفظ الهی نباشد فائده در نگه‌داشتن از دریا بسلامت ندارد باین مضمون که اگر ما نخواهیم که بسلامت از دریا بگذرند انها را با اینکه در کشتی هستند غرق میکنیم و در آنوقت دادرسی نخواهند داشت و بعد از غرق کسی نتواند انها را از آب بیرون کشد فقط لطف و ترحم خدا و اجل مقدر دادرس و نجات دهنده است پس از بیان اینکه کفار نظر در آیات توحید و معاد نمیکنند و اعتنائی بنعمتهای الهی ندارند بیان عدم تأثر انها را بمواعظ و نصایح فرمود باین مضمون که چون بانها گفته شود که خود را بوسیله ایمان حفظ کنید از عذابهائیکه بر امم سابقه نازل شده بسبب شرک و طغیانشان و از عذابهای اخروی که خدا بتوسط پیغمبران وعده داده و از حضرت صادق علیه السلام رسیده که فرمود یعنی بپرهیزید از گناه و از عذاب شاید بتوسط ایمان مورد ترحم خدا تعالی شوید اعتنائی باین نصیحت و اندرز نکنند بلکه طرفیت و مکابره و استهزاء نمایند و عجیب‌تر از بی اعتنائیشان بنصایح پیغمبر و مؤمنین آنکه پیغمبر هر چه معجزه برای انها آورد اعتنائی بان نکنند و نسبت سحر و دروغ دهند و اگر مؤمنین بانها گویند قدری از نعمتهائیکه خدا بشما داده بفقیران و ناداران دهید در جواب مؤمنین خیرخواه گویند ما چرا بدهیم شما میگوئید این نعمتها را خدا داده پس همان خدائیکه بعقیده شما بما داده بانها هم بخواهد بدهد شما مسلمانها در گمراهی آشکارید که از ما میخواهید چیزی بفقیران بدهیم نیرو بدا از خدا آنان بخواهید که بفقرا آنان بدهد و بعقیده شما خدا نخواسته بانها نعمت بدهد شما بر خلاف خواست خدا میخواهید انها دارای نعمت باشند این خطاء واضحی است پس از آن خداوند حکایت انکار معاد و استهزاء انها بر زنده شدن بعد از مرگ فرمود باین مضمون که مشرکین بطور مسخره و استهزاء میگویند بمؤمنین که قیامتیکه شما میگوئید کی خواهد امد اگر راست میگوئید وقت آمدنش را معین کنید چون حکمت مقتضی پنهان داشتن وقت آن است خداوند از طرف مؤمنین وقت ابتداء ظهور علامتهای موحشه و اهوال عظیمه آن معین فرمود باین مضمون که انتظار ندارند این کفار در واقع شدن آن مگر یک صیحه را که محتاج بصیحه دوم نیست و آن دمیدن اسرافیل در صور است که در اول دفعه همه میمیرند در حالیکه باگیر یکدیگر در تجارت و معاملات و امور دنیویه گفتگو و نزاع میکنند ابن عباس فرموده قیامت بر سد در وقتیکه مردم باهم معامله میکنند و دو نفر لباس را باز کرده که بفروشند مجال جمع کردن نیابند یکی حوضش را قیر یا ساروج کرده و آب نکرده یکی شیر میشش را دوشیده و هنوز نخورده یکی لقمه برداشته هنوز در دهن نگذارده که صیحه بلند میشود بعد این آیه را خواند بعضی گفته‌اند مراد این است که صیحه بلند میشود در وقتیکه مردم باهم در امر زنده شدن بعد از مرگ مخاصمه و منازعه میکنند پس کسی مجال وصیت کردن باداء واجبات

والبحر بقوله وَآيَةٌ عظيمة اخرى لَهُمْ ودلالة واضحة على توحيده انا حَمَلْنَا دركبنا ذُرِّيَّتَهُمْ نسلهم الضعاف الذين يصعب عليهم السفر في البر فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ والسفينة المملوة منهم ومن غيرهم وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ نظير الفلك مِثْلِهِ في سهولة السير مَا يَرْكَبُونَ عليه في البر والجبال من الابل وسائر الحيوانات الحمولة وقيل ان المراد من الفلك فلك نوح ومن ضمير الجمع نوع الانسان والمعنى انا حملنا ذرية بني آدم في فلك نوح المملوة منهم ومن سائر الحيوانات التي لا تعيش في الماء ولولا حمل الذرية في الفلك لما بقي لبني آدم نسل وعقب وخلقنا لهم مما يماثل ذلك الفلك من السفن والزوارق وعلى هذا قوله حملنا ذريتهم بدل حملناهم مشعر بكمال النعمة وعدم اختصاصها بهم بل يكون متعدية الى اعقابهم الى يوم القيمة وقيل في التخصيص بذريتهم اشارة الى عدم الفائدة في حملهم لكونهم كفارا وانما الفائدة في حمل ذريتهم المؤمنين وقيل ان المراد بالذرية جنس بني آدم ويشمل الآباء والاولاد ثم نبه سبحانه على ان الركوب ليس علة للعبور من البحر بالسلامة بل الله هو الحافظ للراكب والمركوب بقوله وَإِنْ نَشَأْ اغراقهم نُغْرِقْهُمْ في البحر مع كونهم في الفلك فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ مجيرهم من الغرق قبله وَلَا هُمْ بعد الغرق في البحر يُنْقَذُونَ ويخلصون منه بسبب من الاسباب إِلَّا رَحْمَةً عظيمة كائنة مِنَّا عليهم وَمَتَاعًا وانتفاعا منهم بالحيوة والنعم الدنيوية إِلَىٰ حِينٍ موتهم والاجل المقدر لهم فان الرحمة والعيشة المقدرة منجية ومغيثة لهم ثم انه تعالى بعد بيان عدم اهتدائهم واعتنائهم بالآيات بين عدم تأثرهم واتعاظهم بالمواعظ بقوله وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ نصحا وعظة ايها المشركون آمنوا بالله واتَّقُوا بايمانكم مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وما نزل من العذاب على الامم الذين كانوا من قبل بسبب الشرك والطغيان على الله ورسله واحذروا من ان ينزل عليكم مثله واحذروا مَا خَلْفَكُمْ وما اعد لكم من العذاب الاليم الدائم في الآخرة عن الصادق عليه السلام قال معناه اتقوا ما بين ايديكم من الذنوب وما خلفكم من العذاب لَعَلَّكُمْ ويرجى انكم بايمانكم تُرْحَمُونَ من قبل الله لان النجاة من الشدائد لا تكون الا برحمة الله ولا يشملكم رحمته الا بالايمان والتقوى اعرضوا عن النصح البليغ باعمالهم وكابروا الناصح الشفيق والعجب منه للناس انهم مايرون وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ ومعجزة من معجزات رسوله إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ وبها غير معتنين وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ نصحا واشفاقا على الفقراء أَنْفِقُوا على الفقراء والمحتاجين بعضا وشيئا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ من الاموال واعطاكم من النعم تفضلا واحسانا الترد وابر البلاء عن انفسكم واهليكم قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا بنعم الله وانكروا توحيده لِلَّذِينَ آمَنُوا ونصحوا لهم عليهم واستهزاؤا بهم أَنُطْعِمُ من اطعمنا مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ اطعام أَطْعَمَهُ بقدرته كما اطعمنا على زعمكم ان الله لعطانا هذه الاموال ونحو انه لو شاء لاغنى الفقراء واعز الاذلاء إِنْ أَنْتُمْ وما تكونون إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وانحراف واضح عن الحق وخطاء ظاهر عن طريق الصواب حيث لا تسئلون الله الانفاق عليهم وتأمروننا بما يخالف مشية الله ثم حكى سبحانه عنهم انكار البعث واستهزاءهم به بقوله وَيَقُولُونَ هؤلاء المشركون للرسول والمؤمنين انكار المعاد واستهزاء بهم مَتَىٰ وفي اي وقت تجيء هَٰذَا الْوَعْدُ الذي تعدوننا به من قيام الساعة والحساب والجزاء على الاعمال عينوا وقته إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ في الوعد به ثم لما كانت الحكمة البالغة مقتضية لاخفائها اجابهم سبحانه من قبل المؤمنين بذكر علامات الموحشة واهوالها العظيمة بقوله مَا يَنْظُرُونَ وما ينتظرون في وقوعها إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً لا يحتاج معها الى الثانية وهي نفخ اسرافيل في الصور المرة الاولى التي تكون نفخة الصعق والموت وهي تَأْخُذُهُمْ وتنالهم مفاجاة بالقهر وسائر الناس وَالحال ان هُمْ يَخِصِّمُونَ ويتنازعون في





قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا

و رد مظلمه ندارد چه رسد باینکه خود را از انجام دهد و مهلت اینکه از بازارها نزد زن و بچه آیند ندارند بلکه همه بفوریت بمیرند پس از آن خداوند بیان احوال بعد از صیحه دوم را میفرماید باین مضمون که بعد دوباره اسرافیل در صور میدمد یکباره همه خلق اولین و آخرین بیدرنگ از قبرهاشان بیرون آیند و بمحضر عدل الهی و بموقف حساب بی اختیار بشتابند و بهراز بیم حساب و ترس عذاب گویند وای بر ما عجب است کی ما را از قبرهامان بیرون آورد بعد متوجه شوند بوعده پیغمبران در دنیا بآمدن قیامت و گویند همین روز قیامتی است که خدا در دنیا بزبان پیغمبران وعده آمدن انرا بما میداد و پیغمبران بما میگفتند و راست میگفتند و ما انرا دروغ میپنداشتیم بعضی گویند چون منکرین قیامت گویند کی ما را زنده کرد ملائکه و مؤمنین در جواب گویند این در قیامتی است که پیغمبران وعده میدادند و راست گفتند از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود چون مردم در قبر باز زنده شوند گمان کنند که خواب بودند و بیدار شدند در آنوقت گویند کی ما را از خواب بیدار کرد ملائکه گویند این زنده شدنی است که خدا در دنیا بشما وعده میداد و پیغمبران راست میگفتند و ابوذر رحمه الله در خطبه فرمود میان مردم در دنیا و زنده شدن در قیامت نیست مگر مثل خواب و بیدار شدن از آن پس خداوند متعال بیان سهولت زنده کردن و حاضر کردن خلق برای حساب فرمود باین مضمون که وسیله زنده کردن مردم نیست در آن روز مگر یک صیحه و یکدمیدن اسرافیل در صورش ناگهان بفوریت همه خلق در موقف حساب حاضر خواهند شد پس خداوند اعلان بعدالت خود دهد باین مضمون که در امروز اندک ستمی بکسی نخواهد شد و شما مردم جزا داده نشوید مگر باندازه گناهانیکه در دنیا کرده باشید پس خداوند بیان خوبی حال مؤمنین را در آن روز فرماید باین مضمون اهل ایمان و اهل بهشت در آن روز چنان سرگرم بخوشی هستند که ابدا متوجه باهوال قیامت نشوند و حزن و اندوهی ندارند و متنعم بنعمتهای بهشتی اند و از حضرت صادق رسیده که فرمود شغل و کار مؤمنین در آنوقت برداشتن بکارت حوریان است که ابروهای انها چون کمان هلال و مژه‌هاشان در سیاهی چون پر زاغ سیاه است در حدیث است که یک مؤمن دارای قوه صد مرد میشود در خوردن و آشامیدن و جماع کردن در حدیث دیگر است که مؤمن در یکروز صد حوری باکره را بکارت بردارد و عکرمه گفت شهوت مؤمن در جماع مثل جماع اول است و هر حوری که بکارتش برداشته شود باز بکارتش برگردد در روایتی رسیده که مردی بحضرت سؤال نمود که در جماع ملاء بهشت مثل جماع در دنیا است فرمود قسم بانکه جان من بقبضه قدرت او است مؤمن در یکروز بکارت هزار باکره را بردارد و بعضی گفته‌اند شغل اهل بهشت شنیدن آوازهای خوش و نغمه‌های باللذت است بعضی گفته‌اند که مؤمن چون میل شنیدن آواز خوش کند اسرافیل در طرفی است و قرآن خواند و داود در طرف دیگرش زبور خواند و بعضی گفته‌اند شغل مؤمنین در بهشت دیدن کردن از یکدیگر است

تجاراتهم ومعاملاتهم وفي سائر امور دنياهم عن ابن عباس تهيج الساعة والرجلان يتبايعان نشرا اثوابهما فلا يطويانها والرجل يلوط حوضه فلا يستقي منه والرجل قد انصرف بلبن لقحته فلا يطعمه والرجل قد رفع لقمته اوا كلته الى فيه فلا يأكلها ثم تلا هذه الآية تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ وقيل ان المراد انهم يختصمون في امر البعث فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً ولا يقدرون عليها لمفاجاتهم الموت فلا تدع لهم مجال الامر باداء الواجبات ورد مظلمة فضلا عن فعله وَلَا يمهلهم كي الى أَهْلِهِمْ وازواجهم واولادهم يَرْجِعُونَ من السوق بل يموتون في مكانهم القمي قال ذلك في آخر الزمان يصاح فيهم صيحة وهم في اسواقهم يتخاصمون فيموتون كلهم في مكانهم لا يرجع احد الى منزله ولا يوصي وصية ثم بين سبحانه الاهوال التي بعد الصيحة والموت بقوله وَنُفِخَ فِي الصُّورِ بعد موت كافة الناس النفخة الثانية فَإِذَا هُمْ من غير ابطاء مِنَ الْأَجْدَاثِ والقبور التي دفنوا فيها إِلَىٰ محضر عدل رَبِّهِمْ وموقف حساب اعمالهم يَنْسِلُونَ ويسرعون جبرا وعنفا ثم كأنه قيل ما يقول المنكرون للمعاد والبعث بعد خروجهم من قبورهم ومشاهدتهم صدقه فاجاب سبحانه بقوله قَالُوا تأسفا على انكارهم البعث وخوفا مما نزل بهم من العذاب يَا وَيْلَنَا ويا هلاكنا احضر في هذا الوقت تحضور لك ثم لما توهموا انهم كانوا نائمين ثم تيقظوا قالوا تعجبا مَنْ بَعَثَنَا واقامنا مِنْ مَرْقَدِنَا ومنامنا ثم التفتوا الى وعد الرسل بالبعث بعد الموت فقالوا هَٰذَا البعث من القبر والحيوة بعد الموت هو مَا وَعَدَ بِهِ الرَّحْمَٰنُ في الدنيا بلسان الرسل وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ في اخبارهم عن الله بالعالم الآخرة والحساب والجزاء وقلنا لهم استهزاءا متى هذا الوعد وقيل انهم لما قالوا من بعثنا من مرقدنا اجابهم الملائكة والمؤمنون ان هذا البعث ليس التيقظ من النوم بل هو ما وعده الرحمن عن الباقر قال ان القوم كانوا في القبور فلما قاموا حسبوا انهم كانوا نياما قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا قالت الملائكة هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون وعن الصادق عليه السلام قال كان ابوذر يقول في خطبته وما بين الموت والبعث الا كنومة نمتها ثم استيقظت منها ثم بين سبحانه سهولة احيائهم واحضارهم في محضر عدله بقوله إِنْ كَانَتْ النفخة الثانية للخلق وما اصدرت من اسرافيل إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً غير محتاجة الى الثانية فَإِذَا هُمْ بتلك الصيحة من غير لبث جَمِيعٌ ومجموع لَدَيْنَا وفي موقف الحساب مُحْضَرُونَ ثم اعلن سبحانه بعدله في المجازات بقوله فَالْيَوْمَ الذي حضرتم ايها الناس عندنا لجزاء الاعمال لَا تُظْلَمُ من قبلنا نفس من النفوس مؤمنة كانت او كافرة بنقص الثواب او زيادة العقاب شَيْئًا يسيرا ولو كانت مثقال ذرة وَلَا تُجْزَوْنَ ايها الكفار والفجار الا جزاء مَا كُنْتُمْ في الدنيا تَعْمَلُونَ من الكفر والعصيان واما المؤمنون فانهم يجزون اليوم بما لم يعملوا فضلا ورحمة عليهم كما قال ويزيدهم من فضله ثم بين سبحانه حسن حال المؤمنين في ذلك اليوم ازدياد الحسرة الكفار بقوله إِنَّ المؤمنين الذين يكونون أَصْحَابَ الْجَنَّةِ واهلها الْيَوْمَ كائنون فِي شُغُلٍ عظيم وعمل يصرفهم عن الالتفات الى اهوال اليوم وشدائده بحيث لا يحزنهم الفزع الاكبر فَاكِهُونَ ومتنعمون بنعم الجنة ومتلذذون بلذائذها مسرورون بما نالوا من درجاتها قيل ان فاكهون تفسير لشغلهم والمراد انهم شغلوا باللذة والسرور لا بالويل والثبور القمي قال في شغل يعني في افتضاض العذارى فاكهون قال يفاكهون النساء ويلاعبونهن وعن الصادق عليه السلام شغلوا بافتضاض العذارى قال وحواجبهن كالاهلة واشفار اعينهن كقوادم النسر وفي الحديث العامي ان

مُحْضَرُونَ فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا

پس خداوند متعال لذت انسی وکمال راحت واکرام مؤمنین را بیان فرمود باین مضمون که مؤمنین با زنهای مؤمنه که در دنیا داشتند وبا انها مانوس بودند در سایهٔ رحمت الهی در راحت دائمی بر روی تختهای زینت کرده ومجلسهای اراسته تکیه دهند بر مخدهها چون پادشاهان وخوراک ایشان خوراکهائی است که در نهایت لذت که مثل ان متصور نیست الکه احساس گرسنگی کنند وحاجت طبیعی بغذا داشته انچه خورند فقط برای لذت است وهر چه میل داشته باشند از خوردنی واشامیدنی برایشان حاضر شود بدون زحمت ورنج بعضی گفته برای انها است انچه از خدا بخواهند وخدا تمام خواهشهای انها را خبار کند بعضی گفته هر چه در دنیا از خدا خواسته از بهشت ودرجات عالیه ونعمتهای بی مانند برای انها در اخرت خواهد بود پس از ذکر نعمتهای کامله خاتمه داد خداوند انها را بالاترین نعمتها وآن سلام خدا است بر انها باین مضمون که سلام وتحیت از پروردگار عطوف مهربان بانها شود بعضی گفتند که ملائکه سلام خدا را بانها رسانند برای اظهار نهایت تعظیم وتکریمشان در حدیث است که چون مؤمنین غرق نعمت ولذت شوند یکباره نوری بانها احاطه کند چون سر بلند کنند تجلی پروردگار را به بینند که از بالا اشرف بر انها شده وصدائی شنوند که سلام علیکم چون چشمشان بتجلی الهی افتد از همه نعمتها ولذتها غافل شوند تا وقتیکه آن تجلی از نظرشان پنهان شود قمی فرمود سلام خدا کنایه از امان از هر آفت است بعضی گفته این سلام خدا کنایه است از بیان حال مؤمنین در آخرت واخبار خدا است بمؤمنین در دنیا بسلامت وتکریم است از خدا بمؤمنین در دنیا چنانچه فرموده سلام علی نوح سلام علی ابراهیم سلام علی المرسلین پس این اظهار تکریمی است از خدا بمؤمنین در دنیا مثل تکریمی که پیغمبران خود فرموده وصفت ربوبیت خود را در این ایه ذکر کرده که دلیل بر مالکیت وبزرگی او است برای اظهار نهایت تعظیم مؤمن چه اگر مالک ومنعم عظیم الشانی به بندهٔ ضعیف خود سلام کند دلالت دارد بر نهایت تعظیم وعطوفت بان بنده پس از بیان حسن حال مؤمنین در آخرت بیان سوء حال کفار فرمود باین مضمون که دور شوید ای کفار وگناهکاران از مؤمنین وبروید بمنزلهای خودتان در جهنم وبعضی گفتند یعنی متلاشی شوید ای کفار از حسرت وپشیمانی از دیدن خوبی حال مؤمنین بعضی گفته یعنی از یکدیگر جدا شوید وباهم مجتمع نباشید بخلاف حال مؤمنین که باهم مجتمعند واز یکدیگر دیدن میکنند ووجوه دیگر هم گفته شده در هر صورت پس از امر بتفرق کفار ومجرمها برای سرکوبی انها خطاب ملامت آمیز بانها فرمود باین مضمون که مگر من عهد نکردم باشما در عالم ذر ودر دنیا بتوسط پیغمبران ای اولاد ادم که پرستش واطاعت شیطان نکنید که او باشما دشمن اشکار است ونهایت بدخواه شما است وفقط مرا عبادت وپرستش کنید وباخلوص نیت اطاعت من نمائید که این عبادت واطاعت من راه مستقیمی است که شما را بهر خیر وسعادتی میرساند گذشته از اینکه عهد مرا شکستید واطاعت من نکردید از عقوبتهائیکه دیدید بر بسیاری از مردم پیشینیان شما کردم پند نگرفتید واز مجازات نترسیدید ودیدید که شیطان گروه بسیاری را بگمراهی کشانید وانها ببلاهای دنیا وعقوبتهای سخت گرفتار شدند مع الوصف نفهمیدید که اطاعت شیطان عواقب وخیمه دارد که دست از پیروی او بردارید وبعقوبتهای من مبتلا نشوید ایا شما عقل نداشتید وقوهٔ

الرجل ليعطى قوة مائة رجل في الاكل والشرب والجماع وفي الحديث ان احدهم ليفتض في الغداة الواحدة مائة عذراء وعن عكرمة تكون الشهوة في اخراهن كالشهوة في اولهن كلما افتضها رجعت على حالها عذراء وروى انه جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله انفضى الى نسائنا في الجنة كما نفضى اليهن في الدنيا قال والذي نفسي بيده ان المؤمن ليفضي في يوم واحد الى الف عذراء وقيل ان الشغل هو سماع الاصوات الطيبة والنغمات اللذيذة وقيل ان المؤمن اذا اشتهى سماع الغناء ارسل الله تعالى اسرافيل فيقوم الى جانبه الايمن من المؤمن فيقرء القران ويقوم داود على جانبه الايسر فيقرء الزبور وقيل ان الشغل هو التزاور فان المؤمنين يتزاورون في الجنة ثم بين سبحانه كمال النعمة عليهم بقوله هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ المؤمنات اللاتي كن لهم في الدنيا مستقرون فِي ظِلَالٍ دار احرامه لا يشوبها التعب ولا النصب قيل الحجرة في منبر متمكنون عَلَى الْأَرَائِكِ والسرر المزينة التي تكون في الحجال مُتَّكِئُونَ ومعتمدون على النمارق ثم انه تعالى بعد ذكر نعم انسهم بازواجهم واستقرارهم في الراحة وتمكنهم على السرر التي هي احسن المجالس وفراغهم من جميع المشاغل بين ما اكولهم في الجنة بقوله لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ واعتبر انها غاية اللذة بلا اضطرار لهم الى اكلها من جهة تالمهم بالجوع وضعف القوى واصلاح المزاج وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ويشتهون من الماكولات اللذيذة والاشربة الطيبة قيل ان المراد لهم ما يدعون الله ان يعطيهم فيستجيب دعائهم وقيل لهم ما كانوا يدعون في الدنيا من الجنة ودرجاتها ونعمها وعلى اى تقدير يكون في قوله لهم دلالة على كون الفاكهة وغيرها من النعم ملكا لهم وتحت سلطتهم واختيارهم ثم ختم سبحانه ذكر نعم على المؤمنين بذكر اعلاها بقوله سَلَامٌ قيل ان التقدير سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار قَوْلًا كائنا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ بالمؤمنين عطوف بعباده الصالحين قيل ان سلام بدل من ما يدعون والمعنى لهم سلام وتحية يقال لهم قولا من جهة رب رحيم بواسطة الملك او بدون واسطة مبالغة في تعظيمهم في الحديث بينما اهل الجنة في نعيمهم اذ سطع نور فرفعوا رؤسهم فاذا الرب قد اشرف عليهم من فوقهم فيقال السلام عليكم يا اهل الجنة فذلك قوله سلام قولا من رب رحيم فينظر اليهم وينظرون اليه فلا يلتفتون الى شيء من النعم ما داموا ينظرون اليه حتى يحتجب عنهم ويبقى نوره وبركته عليهم أَقُولُ المراد من اشرافه عليهم ظهور رحمته الخاصة بالمخلصين وتجلى النور الخاص الذي هو من اثار رضوانه ومن نظره اليهم ادامته للتجلي ومن نظرهم اليه محوهم فيه القمي قال السلام منه هو الامان وقيل انه كلام منقطع عما قبله ويكون ذلك اخبارا منه تعالى في كلامه لما بين كمال حالهم قال سلام عليهم كما قال سلام على نوح وسلام على ابراهيم وسلام على المرسلين فهو احسان على عباده المؤمنين كاحسانه على المرسلين وانما وصف ذاته بالربوبية المشعرة بالكبرياء وسيادته للدلالة على نهاية التعظيم المعجب فان تسليم المالك المنعم العظيم الشان على عبده الضعيف من الجانب الدال على نهاية التعظيم والعطوفة ثم انه تعالى بعد بيان كمال حسن حال المؤمنين واكرامهم في الاخرة بين سوء حال الكفار واهانتهم فيها بقوله وَامْتَازُوا الْيَوْمَ وتفرقوا عن المؤمنين أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ والعصاة وادخلوا مساكنكم التي اعدت لكم في جهنم وقيل يعني تفرقوا وتلاشوا من الحسرة والندامة لما ترون من نعم





أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا

ادراک وشعور از شما رفته بود که ضرر حسی را دیدید ومتنبه نشدید پس از سرزنش وسرکوبی آن کفار خداوند متعال بانها نمود نتیجهٔ گمراهی شما را باین مضمون که این اتشیکه می بینید همان جهنمی است که در دنیا پیغمبران شما را وعده میدادند وتهدیدتان میکردند گفتند پس انها را بدم جهنم بیاورند وگویند حال خود تان را در ان جهنم بجهت کفریکه بخدا ورسول او در دنیا داشتید وباین وعده استهزاء وسخریه میکردید ابو هریره گفت اتش جهنم را هزار سال دمیدند تا سفید شد وهزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد وهزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد وظلمانی است چون شب تاریک پس خداوند متعال در این سخن را از انها گردانید اشاره باینکه زشتی حال انها مقتضی روگردانیدن از انها است بعد حکایت سختی وشدت حال انها فرمود باین مضمون که امروز نگذاریم که سخن گویند مانند اینکه مهر بدهانشان زده شده باشد که توانائی سخن گفتن ندارند وبجای زبان دستشان سخن با ما گوید وپاها واعضا بدنشان شهادت دهند بگناهان وعملیات زشت انها گفته این حال در وقتی است که نامه های عملشان را به بینند ومنکر شرک وگناهشان شوند انس بن مالک گفت خدمت رسول خدا بودیم ناگاه ان حضرت بخندید بعد فرمود میدانید برای چه خندیدم گفتیم خدا ورسولش بهتر میدانند فرمود از گفتگوئیکه بنده با خدا میکند وگوید پروردگارا مگر مرا از ستم خود امین نکردی خدا گوید بلی گوید من گواهی بر کردهای خود غیر از گواهی که از خودم باشد قبول نکنم خدا گوید منهم گواهی خودت را بر کردهای زشت خودت قبول کنم وشهادت ملائکه که اعمال زشت ترا نوشته اند میپذیرم پس بر دهانش بند اید وخطاب شود بجوارحش که شما سخن گوئید پس جوارحش بگفتار ایند وباعمال زشت او شهادت دهند پس خودش توانائی سخن گفتن پیدا کند پس بجوارحش گوید عذاب برای شما باد من از طرف شما دفاع میکردم قمی فرمود چون خداوند عزوجل جمع کند همه خلق را در روز قیامت نامهٔ عمل هر کسی بدست خودش اید ودر آن نظر کند وانچه در ان نوشته باشد منکر شود وملائکه گواهی دهند که انچه نوشته شده کردهای خود او است الکس گوید خدایا ملائکه تو هستند ومیل تو شهادت دهند وقسم وسوگند یاد کنند که ما این کارها را نکرده ایم ومراد از ایه یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم چون سخن باینجا کشد مهر بر زبان انها زده شود وجوارحش بسخن ایند وتمام اعمالش گواهی دهند واز حضرت باقر علیه السلام روایت شده که جوارح شهادت بر انهائیکه سخن عذابند دهند اما مؤمن نامهٔ عملش بدست راستش داده شود احقر گوید مراد از این روایت شهادت بر ضرر است ومنافی نیست با خبریکه دلالت دارد براینکه جوارح مؤمن شهادت بعبادات واعمال خیریهٔ او دهد حتی انکه سر انگشتانش شهادت دهند که بانها حساب ذکر خدا میکرده بلکه روایت دلالت دارد که مژهٔ چشمش شهادت دهد که اورا باشک از خوف خدا تر کرده پس خدا تنبیه باین فرمود که حکمت اقتضا کرده که مردم را در ایمان وکفر وطاعت وعصیان باختیار خودشان واگذار ده شوند وگرنه خدا میتوانست کفار را مجبور بایمان کند باین مضمون که اگر بخواهیم شکل چشم را از روی محو میکنیم بطوریکه حدقه وپلک ومژه برای انها باشد پس در

منزلة المؤمنين وحسن حالهم او تفرق بعضكم من بعض على خلاف ما للمؤمنين من الاجتماع مع الازواج والتزاور وبينهم ادامة ازواد تفرقوا من شفعائكم وقرنائكم فما لكم اليوم من شفيع ولا حميم او امتازوا لعمالكم وقيل اعتزلوا من كل خير او امتازوا وتبينوا من بين الناس فظهر فيهم سيماء يعرفون به وهو السواد الذي يظهر في وجوههم أَقُولُ المجرمون الذين يخلدون في النار هم المنكرون للصانع وتوحيده والمنكرون للرسالة والمنكرون للولاية او واحد من ضروريات الدين كالسفاح وظهور المهدي في اخر الزمان ثم انه تعالى بعد امر المجرمين بالامتياز اخذهم بالتقريع والتبكيت بقوله أَلَمْ أَعْهَدْ ولم اوص في عالم الذر وفي الدنيا بلسان الرسل إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا ولا تطيعوا الشَّيْطَانَ الذي اخرج ابويكم من الجنة ولم اقل إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ومبغض ظاهر العداوة المخبث لا يخفى عداوته على ذي مسكة وانما نسب سبحانه اليهم عبادة الشيطان مع ان احدا لا يعبده لان عبادة غير الله تارة هي عبادته عن الصادق من اطاع رجلا في معصية فقد عبده وعن الباقر من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق يروي عن الله فقد عبد الله وان كان الناطق يروي عن الشيطان فقد عبد الشيطان وقال الم اعهد اليكم أَنِ اعْبُدُونِي واخلصوا لي العبادة هَذَا العهد صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ موصل لكم الى كل خير وسعادة ثم بالغ سبحانه في تقريعهم وبين ان ضلالهم لم يكن منحصرا بنقض عهده بل كان بهم وبعدم اتعاظهم بما شاهدوا وعلموا من العقوبات النازلة على الامم السابقة بطاعتهم الشيطان بقوله وَلَقَدْ أَضَلَّ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ ايها المجرمون جِبِلًّا وخلقا كَثِيرًا فاصابهم لاجل ذلك ما اصابهم من العقوبات الهائلة التي ملاء الافاق اخبارها وبقي مد الدهر اثارها أَفَلَمْ تَكُونُوا قيل ان التقدير اكنتم تشاهدون اثار عقوباتهم فلم تكونوا تَعْقِلُونَ وتفهمون انها لضلالهم وطاعتهم الشيطان فترتدعوا عنها كيلا يحيق بكم العقاب ثم انه تعالى بعد تقريع المجرمين اراهم نتيجة ضلالهم بقوله هَذِهِ النار الموقدة التي ترونها هي جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ في الدنيا تُوعَدُونَ بها وتهددون بها على السنة الرسل في ازمنة متطاولة فلم تعادروا الى شفيرها ثم يقال لهم اصْلَوْهَا والقوا انفسكم فيها وقاسوا حرها الْيَوْمَ الذي يكون يوم المجازات بِمَا كُنْتُمْ في الدنيا تَكْفُرُونَ بالله ورسله عن ابي هريرة قال اوقد على النار الف عام فابيضت ثم اوقدت النار الف عام فاحمرت ثم اوقدت الف عام فاسودت فهي سوداء كالليل المظلم وهي سجن الله تعالى للمجرمين ثم لوى سبحانه الخطاب الى الغيبة ايذانا بان ذكر احوالهم الفظيعة مقتضية للاعراض عنهم ثم حكى احوالهم القبيحة لغيرهم بقوله الْيَوْمَ نمنعهم من التكلم كانا نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ فلا يقدرون على النطق وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ وتعترف جوارحهم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ في الدنيا ويعملون من السيئات والقبائح وذلك حين عاينوا صحايف اعمالهم وانكروا شركهم وسيئاتهم عن انس قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله فضحك فقال اتدرون مما ضحكت قلنا الله ورسوله اعلم قال من مخاطبة العبد ربه يقول يا رب الم تجرني من الظلم يقول بلى فيقول فاني لا اجيز على نفسي الا شاهدا مني فيقول كفى بنفسك اليوم عليك شهيدا وبالكرام الكاتبين شهودا فيختم على فيه ويقال لاركانه انطقي فتنطق باعماله ثم يخلى بينه وبين الكلام فيقول بعدا لكن وسحقا فعنكن كنت اناضل القمي قال اذا جمع الله الخلق يوم القيمة دفع الى كل انسان كتابه فينظر فيه فينكرون انهم عملوا من ذلك شيئا فتشهد عليهم الملائكة فيقول يا رب ملائكتك يشهدون لك

يرجعون ومن نعمره ننكسه في الخلق افلا يعقلون وما علمناه الشعر وما ينبغي له ان هو الا ذكر وقرآن مبين لينذر من كان حيا ويحق القول على الكافرين اولم يروا انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا انعاما فهم لها مالكون وذللناها لهم فمنها ركوبهم ومنها يأكلون ولهم فيها منافع

راه راست راه بروند وهيچ جا را نبينند حاصل آنكه اعضاى ايشان تحت قدرت خدا است واگر بخواهيم صورتشان را تغيير ميدهيم وانكار البصيرت ساير حيوانات يا جمادات ميكنيم در همان جايشان كه هستند بدون مهلت آنكه بجاى ديگر روند پس نتوانند جلو وعقب روند وپيش وپس آيند ودر آيه اشعار است باستحقاق مسخ شدن در دنيا اگرچه مستحق لالى زبانند در آخرت ولى چون حكمت مقتضى مهلت دادن آنها است باين جهت خدا مسخ آنها نميخواهد پس از اين خداوند متعال شاهد بر قدرت خود بر تغيير صورت آنها گرفته وقواى آنها را با طول عمر گرفته باين مضمون كه كسى را كه زندگانيش در دنيا زياد شود بدن وقواى ظاهريه وباطنيه او را تغيير ميدهيم توانائى گرفتن چشم وصورت آدميت را از شما دارد پس چون مشركين قرآن را شعر ميناميدند خداوند متعال بعد از ذكر مطالب عاليه كه راجع بمبدأ ومعاد ومواعظ شافيه است رد گفته هاى مشركين فرمود باين مضمون كه ما شعر را كه سخن سجع وقافيه دار ودر زخرف كه بر روى وهم وخيالات است بمحمد نياموخته ايم وشايسته ولايق مقام نبوت پيغمبرى او نيست كه سخن موزون بى اساس بر روى خيالات وتوهمات گويد آنچه اين كتاب را كه آورده فقط موعظه وحكمت ومايه هدايت خلق است وكتاب آسمانى است كه حسن بيان ومطالب عاليش شهادت دهد برآنكه از جانب خدا است وخدا فرستاده آنرا تا كه پيغمبرش بترساند از شرك واعمال زشت كسانى را كه زنده دل وبافهم ومنور الفكرند وحجت تمام شود بر كفار وعقوبت ثابت شود بر ايشان پس از اثبات نبوت خاتم انبياء وآنكه كتابش از جانب خدا است باز شروع بدليل توحيد فرمود باين مضمون كه مگر نميبينند وبفكر خود درك نميكنند كه ما آفريديم براى استفاده وانتفاع آنها بقدرت خود بى كمك وشركت ديگرى گاو وشتر وگوسفند وامثال





ومشارب افلا يشكرون واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ينصرون لا يستطيعون نصرهم وهم لهم جند محضرون فلا يحزنك قولهم انا نعلم ما يسرون وما يعلنون اولم ير الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصيم مبين وضرب لنا مثلا ونسي خلقه قال من يحيي

الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

خاکها جدا شود چون نرمه طلا که در خاک مخلوط شود چون آن خاک را بشویند در آب خاک با آب برود و طلا بماند و چون کره که بزدن دوغ از دوغ جدا کرده پس ذرات خاک هر قالبی بقالب خود کشش آید و آن قالب بجای روح رود بامر خدا و باذن صورت دهنده اشیا بهیئت اول شود و روح در آن رود و چون از جا برخیزد بخود نظر کند خود را بمان بیند که در دنیا بوده پس چون کفار تعجب میکردند از اینکه روح تعلق باجزاء خشک و استخوانهای پوسیده گیرد خدا رفع آن شبهه فرمود باینکه ما توانائی داریم که میان آتش و آبیکه ضدان است جمع کنیم باین مضمون که خدای شما توانائی دارد که از درخت سبز تر آتش بیرون آورد و بعضی گفتند دو درخت بوده در خاک عرب یکی را مرخ و دیگری را عفار میگفتند هر وقت آتش میخواستند دو چوب باندازه دو مسواک از آن دو درخت میگرفتند و آن دو را روی هم میکشیدند از آن آتش بیرون میامد با اینکه هر دو چوب تر بود و آب از آنها میچکید پس چون آتش از درخت تر بیرون میاید شما بان آتش هیزمها را شعله ور میکنید پس چنانکه شک و تردیدی در بیرون آمدن آتش ندارید از درخت تر نباید شک و تردیدی کنید در اینکه خدا قادر است روح را در اجزاء خشک داخل کند باینکه آن اجزاء خشک را تر و تازه کند چنانچه پیش از مردم بود بعد روح در آن بدمد پس باز رد کسانیکه منکر قدرت خدا بودند بر جمع کردن اجزاء بدن انسان و زنده کردن آن فرمود باین مضمون که آیا آن خدای قادری که آفریده آسمانها و زمین را با بزرگی و عجائبیکه دارند احتمال میرود که قادر نباشد که مانند این مشرکین را با کوچکی و پستی که دارند بیافریند بلی البته عقل حکم کند براینکه قادر است بلکه قادر تر است و حال آنکه آن خدا آفریننده تمام ممکنات و موجودات است و داناست بکیفیتها و اندازه های آنها و مصالح و مفاسد و تمام خصوصیتهای آنها از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود مجادله متین موافق حکمت و عقل مجادله ایست که خدا ب فرمود به پیغمبر که با منکرین معاد و زنده شدن بعد از مرگ نماید و آن حکایت فرمود در قرآن که فرمود وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ پس خدا از پیغمبر پرسش خواست که مجادله کنه با کسانیکه میگفتند که ممکن نیست استخوانهای پوسیده دوباره زنده شوند و انسان کامل گردند و فرمود بگو آنکه آنها را اول در دنیا آفریده میتواند دوباره آنها را بیافریند از آنکه ممکن نیست کسیکه قدرت داشته که در مرتبه اول و وقتیکه ابدا چیزی نبود آنها را آفریده عاجز باشد از اینکه دوباره آنها را بیافریند بعد از پوسیدگی با اینکه در نظر شما خلق دوباره سهل تر است از خلق اول و خلق اول سخت تر و مشکل تر است باز فرمود الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی وقتیکه پنهان کرد خدا آتش را در درخت سبز تر و بعد بیرون آورد و آنرا بشما فهمانید که بر خلق دوباره توانا تر است بعد فرمود

وخلقها أَوَّلَ مَرَّةٍ وحين لم يكن شيئا فان الخلق ثانيا اهون من الخلق اولا مع قابلية المادة وبقاء القدرة لاستحالة التغير في ذاته تعالى وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ من الانشاء والاعادة عَلِيمٌ ومبالغ في الاحاطة بتفاصيل كيفيته وبجميع الاجزاء المتبددة المتفرقة لكل من الاشخاص ومواضع بعضها من بعض من الاتصال والانفصال والاجتماع والافتراق فيعيد كلا على النمط السابق مع القوى التي كانت لها قبل قيل ان فيه دفع شبهة الاكل والماكول وهي انه اذا اكل انسان انسانا وصار الماكول اجزاء للآكل فان اعيد اجزاء الماكول اليه لا يبقى اجزاء للآكل حتى يعيد وان اعيد الى الآكل لا يبقى للماكول شيء فابطلها الله بقوله وهو بكل خلق عليم وتقريره ان لكل من الآكل والماكول اجزاء اصلية واجزاء فضلية ويصير الاجزاء الاصلية من الماكول اجزاء فضلية من الآكل والله تعالى عالم بالاجزاء الاصلية من كل منهما فيجمعها وينفخ فيها الروح فيحيي الآكل والماكول من الاجزاء الاصلية التي كانت لكل منهما روى بعض العامة ان الآيتين نزلت في ابي بن خلف حيث اخذ عظما باليا واتى النبي صلى الله عليه وآله وقال انك تقول ان الهك يحيي هذه العظام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله نعم ويدخلك جهنم وعن الصادق عليه السلام قال جاء ابي بن خلف فاخذ عظما باليا من حائط ففته ثم قال يا محمد اذا كنا عظاما ورفاتا انا لمبعوثون فنزلت وعنه عليه السلام ان الروح مقيمة في مكانها روح المحسن في ضياء وفسحة وروح المسيء في ضيق وظلمة والبدن يصير ترابا كما منه خلق وما تقذف به السباع والهوام مما اكلته ومزقته كل ذلك في التراب محفوظة عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الارض ويعلم عدد الاشياء ووزنها وان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب فاذا كان حين البعث مطرت الارض مطر النشور فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب اذا غسل بالماء والزبد من اللبن اذا مخض فيجتمع تراب كل قالب الى قالبه فينتقل باذن الله القادر الى حيث الروح فتعود باذن المصور كهيئتها وتلج الروح فيها فاذا استوى لا ينكر من نفسه شيئا ثم لما كان من شبهات منكري البعث والمعاد عدم امكان تعلق الروح بالاجزاء الترابية اليابسة والعظام النخرة دفعها سبحانه بتوصيف ذاته المقدسة بالقدرة على الجمع بين النار والشجر الرطب مع المضادة بينهما بقوله الَّذِي جَعَلَ وخلق بقدرته لكم ولنفعكم مِنَ الشَّجَرِ الرطب الْأَخْضَرِ مع انتشار الماء في اجزائه وخلله نَارًا محرقة قيل ان العرب تتخذ زنودهم من المرخ والعفار وهما شجران في بواديهم يقطعون منهما غصنين كالمسواكين فيسحق المرخ وهو الذكر على العفار وهو الانثى فينقدح منهما النار مع كونهما اخضرين يقطر منهما الماء فَإِذَا اخرجت النار من الشجر أَنْتُمْ ايها العرب مِنْهُ تُوقِدُونَ وتشعلون النار في الحطب فكما لا مجال لان تنكروا خروج النار من الشجر الرطب ليس لكم ان تنكروا ان الله قادر على ايلاج الروح في الاجزاء اليابسة بان يجعلها غضا طريا كما كان قبل الموت واحياءها كما كان في الدنيا ثم انكر سبحانه على من انكر قدرته على جمع اجزاء البدن واحيائها ثانيا بقوله أَوَلَيْسَ الاله القادر الَّذِي خَلَقَ بقدرته السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مع كبر جسمهما وعظم شانهما بِقَادِرٍ في اعتقاد المشركين عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ في الحقارة والصغر بالنسبة اليهما بَلَىٰ قادر على ان يخلق مثلهم بديهة العقل بلى اذن وَهُوَ الْخَلَّاقُ للممكنات والموجد لجميع الموجودات الْعَلِيمُ بكيفياتها وكمياتها ومصالحها و





بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر الی اخر یعنی دفتی که آفرینش آسمانها و زمین بزرگ تر بوده و در نظر شما سخت تر است از دوباره آفریدن مردم چگونه اقرار دارید باینکه خلق آنها از خداست با اینکه سخت تر و مشکل تر است و اقرار نمیکنید باینکه مردم را دوباره خلق میکند با اینکه این خلق دوباره آسانتر است پس باز خداوند متعال کمال قدرت خود را تاکید نمود باینکه در ایجاد موجودات بهیچ وجه محتاج بالات و ادوات و کمک و اعانت کسی و غیری نیست باین مضمون که قدرت و توانائی خدا باینطور است که بخواهد چیزی را از عدم بوجود آرد و هستی را هست کند فقط اراده وجود و هستی آنرا میکند فورا بالبصر فیا ماده اش موجود و درست میشود و پس از بیان کمال قدرتش بخلق جمیع موجودات امر فرمود مردم را بتسبیح و تنزیه ذات مقدسش از نقایص باین مضمون که منزه است از شریک و سایر نقایص امکانیه آن ذات خداوندیکه در تحت قدرت او است وجود تمام ممکنات و بسوی اوست بازگشت تمام موجودات = پس از انجام سوره مبارکه یس که در اول آن ذکر خاتم النبیین و تعظیم و بیان رسالت او و در میان ذکر توحید و معاد و در آخر آن رد شبهه منکرین معاد بود پس از آن سوره مبارکه والصافات تنظیم شد که در اول آن تعظیم مؤمنین بخاتم انبیاء و در میان آن ذکر توحید و معاد و تعظیم آل یس که آل پیغمبر ند میباشد پس ابتداء فرمود بذکر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

مفاسدها عن الصادق عليه السلام اما الجدال بالتي هي احسن فهو ما امر الله به نبيه ان يجادل من جحد البعث بعد الموت واحياءه له فقال الله حاكيا عنه وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ الآية فاراد من نبيه ان يجادل المبطل الذي قال كيف يجوز ان يبعث هذه العظام وهي رميم قال قل يحييها الذي انشاها اول مرة افيعجز من ابتدأه لا من شيء ان يعيده بعد ان يبلى بل ابتداءه اصعب عندكم من اعادته ثم قال الذي جعل لكم من الشجر الاخضر نارا اي اذا اكمن النار الحارة في الشجر الاخضر الرطب ثم يستخرجها فعرفكم انه على اعادة من بلى اقدر ثم قال اوليس الذي خلق السموات والارض بقادر الآية اي اذا كان خلق السموات والارض اعظم وابعد في اوهامكم وقدركم ان تقدروا عليه من اعادة البالي فكيف جوزتم من الله خلق هذا الاعجب عندكم والاصعب لديكم ولم تجوزوا منه ما هو اسهل عندكم من اعادة البالي ثم بين سبحانه كمال قدرته على ايجاد كل شيء من الاشياء بلا حاجة الى آلة ومعاون وعدة ومدة بقوله تعالى إِنَّمَا أَمْرُهُ عز شانه إِذَا أَرَادَ وشاء ان يكون معدوم شَيْئًا موجودا عظيما كان او حقيرا جليلا كان او دقيقا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ وان يريده بالارادة التكوينية فَيَكُونُ ويوجد من غير مكث وتاخير عن امير المؤمنين عليه السلام انما كلامه سبحانه فعل انشاه قال يقول لا بلفظ ويريد لا بضمير وعن الرضا عليه السلام كن منه تعالى صنع وما يكون به المصنوع وانما عبر عن ارادته بقول كن تمثيلا لتاثير قدرته وارادته تعالى فيما اراد وجوده بامر المطاع للمامور المطيع في سرعة حصول المامور به من غير توقف على شيء مع الوضوح انه لا يكون هنا قول ولا امر ولا مامور اذ لا معنى لامر المعدوم ان يوجد نفسه ثم انه تعالى بعد بيان كمال ذاته وبيان قدرته الكاملة على الانشاء والاعادة وعدم تخلف مراده عن ارادته علم الناس تنزيه ذاته المقدسة وتسبيحه بقوله تبارك وتعالى فَسُبْحَانَ الاله القادر الَّذِي بِيَدِهِ وبارادته وقدرته مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ووجود جميع الموجودات وجميع الممكنات فان كل موجود مركب عن جزء ملكي وهو الماهية وجزء ملكوتي وهو وجوده وقيل ان المراد انه هو الله الذي تحت قدرته ملك كل شيء وضبطه وتصرفه عما وصفوه به من العجز وتعجبوا مما قالوه في شانه من النقصان وقيل ان ملكوت الشيء ما يقوم به من الارواح والملائكة وَإِلَيْهِ وحده ايها الناس تُرْجَعُونَ بعد الموت للحساب وجزاء الاعمال عن الباقر عليه السلام من قرا سورة يس في عمره مرة كتب الله له بكل خلق في الدنيا وبكل خلق في الآخرة وفي السماء بكل واحد الفي الف حسنة ومحى عنه مثل ذلك ولم يصبه عدم ولا هدم ولا نصب ولا جنون ولا جذام ولا وسواس ولا داء يضره وخفف الله عنه سكرات الموت واهواله وولي قبض روحه وكان ممن يضمن الله له السعة في معيشته والفرح عند لقائه والرضا بالثواب في آخرته وقال الله للملائكة اجمعين من في السموات ومن في الارضين قد رضيت عن فلان فاستغفروا له وعن الصادق عليه السلام ان لكل شيء قلبا وان قلب القرآن يس أَقُولُ لعل وجه ان القلب به حياة الشيء ولما كانت سورة مصدرة بذكر خاتم النبيين صلى الله عليه وآله ورسالته وكان حياة القرآن بوجوده وبعثته صارت السورة بمنزلة القلب للقرآن وقيل ان وجهه ان صحة الايمان بالاعتراف بالحشر مقرر في هذه السورة بابلغ وجه وقيل ان وجهه انه ليس فيها الا تقرير الاصول الثلاثة باقوى البراهين فانه تعالى ابتدأها بالرسالة بقوله تعالى انك لمن المرسلين ودليلها ما قدمه عليه من قوله والقرآن الحكيم وما اخره عنه من قوله لتنذر قوما وختمها ببيان التوحيد والحشر بقوله تعالى فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء اشارة الى التوحيد وبقوله اليه ترجعون اشارة الى الحشر ومن حصل هذه الثلاثة فقد حصل نصيب قلبه وهو التصديق بالجنان الى ان قال فلما لم يكن فيها الا اعمال القلب سماها قلبا ولهذا ورد ان النبي صلى الله عليه وآله امر بقراءتها على من دنى منه الموت عند النزع لان في ذلك الوقت يكون اللسان ضعيف القوة والاعضاء الظاهرة ساقطة البنية لكن القلب راجع الى الله بكل ما سواه ومقبل اليه فيقرء عنده ما يزداد به قوة قلبه ويشتد تصديقه بالاصول = قد تم تفسير السورة المباركة بتوفيق الله وعونه ثم لما ختمت سورة يس المبدوة بذكر خاتم النبيين وتعظيمه ورسالته المتضمنة للتوحيد والمعاد المختتمة برد شبهة منكريه نظمت بعدها سورة والصافات المبدوة بتعظيم المؤمنين بالحلف بهم المتضمنة للاصلين المذكورين وتجليل آل يس وهم آل النبوة بالتسليم عليهم ناسبهما على انه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَالصّٰٓفّٰتِ صَفًّا فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا فَالتّٰلِيٰتِ ذِكْرًا اِنَّ اِلٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ رَبُّ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا بِزِيْنَةِ اِلْكَوَاكِبِ

پس چون رسم عرب در اثبات مدعی و تاکید آن سوگند یاد کردن بچیزهای باشرافت و باعظمت و محبوبیت است خداوند متعال در اثبات
مدعی قسم بجماعتهای پیغمبران و مؤمنین که دلیل بر کمال عظمت و شرافت و محبوبیت انها است یاد فرمود باین مضمون که سوگند بجماعتهای پیغمبران
و مؤمنینکه در نماز جماعت یا میدان جهاد صف بسته صف قابل تمجید و تقرب نزد خدا پس از ان سوگند بجماعتهائیکه جدیت در نهی از منکرات یا
جلوگیری نفس از پیروی شیطان یا جلوگیری از استیلاء کفار بر مسلمانان دارند پس از ان سوگند بجماعتهائیکه ذکر خدا و تلاوت قران کنند
بعضی گفته هر سه فقره سوگند بانهائی استکه نماز جماعت کنند و برای جماعت صف بسته و بعد از تکبیر نماز استعاذه از شیطان کنند و بعد قرائت
قران کنند بعضی گفته سوگند بجماعتهای ملائکه استکه در آسمانها صف کشند برای عبادت خدا یا در هوا بال پهن کنند و انتظار امر خدا برند و مردم را
بالهامات از معصیتها یا پیروی شیطان بازدارند یا شیاطین را از متعرض شدن بنی آدم جلوگیر شوند و ذکر خدا و تلاوت قرآن کنند بعضی گفته مراد
از این جماعتها جماعت علما باشند که برپا ایستند برای هدایت و دعوت مردم بدین حق و جلوگیری کنند مردم را از گمراهی و دفع کنند شبهها را
برای مردم چیزهائیکه میخوانند مایه رغبت انها شود بعمل کردن بدین خدا پس از سوگندهای اکید خداوند متعال مدعا را بیان فرمود باین مضمون که خدای
شما و معبود تان بطور استحقاق یکی است شریک و همسری ندارد و آن پروردگار و آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در انها و میانه انها است از
لشگرها و ملائکه و جن و انس و پرندها و عجائب دیگر. مالک انها و مربی انها است و پروردگار مشرقهای عدیده است که برای ستارگان و آفتاب
و ماه است و چون هر مشرقی مغربی دارد ذکر مغربها را نفرمود و چون دلیل محکم بر یگانگی خدا حسن نظم عالم است بیان حسن نظم آن فرمود باین مضمون
که ما زینت دادیم آسمان دنیا را بستارگان برای فوائد بسیار و برای انکه حفظ کنند آن ستارگان آسمانها را بوسیله تیر شهاب از نزدیک شدن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ثم لما كانت عادة العرب تاكيد الدعوى بالحلف بالامور العظيمة الشريفة المحبوبة عندهم حلف سبحانه بجماعات المؤمنين التالين
للقران بقوله تبارك وتعالى وَالصّٰٓفّٰتِ لله اقدامهم والقائمات بعبادته صَفًّا محمودًا عند الله وهو الصف والقيام على
خط مستقيم في جماعة الصلوة او في ميدان الجهاد فَالزّٰجِرٰتِ والجماعات الناهيات للناس عن المنكرات او للشيطان عن
الوساوس او المانعات للكفار عن الاستيلاء على المسلمين زَجْرًا بليغًا فَالتّٰلِيٰتِ والقارئات ذِكْرًا عظيم
الشان كالقران والتسبيح والتحميد والتهليل قيل ان الفقرات الثلاث في المصلين جماعة الصافات عند اداء الصلوة جماعة الزاجرات
للشيطان بالاستعاذة بعد التكبير التاليات للقران بعدها وقيل انها صفات العلماء الصافات الذين يقومون منهم للدعوة الى
دين الله والزاجرات الذين يزجرون العوام عن الضلال ويدفعون شبهاتهم ويتلون عليهم ما يرغبهم في العمل بشرايع الله تبارك وتعالى
وقيل انها صفات الملائكة حيث انهم يصفون صفوفًا في السموات لاداء العبادة او يبسطون اجنحتهم في الهواء ويقفون لانتظار
امر الله اليهم ويزجرون الناس عن المعاصي بالالهامات والشياطين عن التعرض لبني ادم بالشر والايذاء او عن استراق السمع او يزجرون
السحاب للسوق ويتلون القران والتسبيحات وقيل ان المراد بالصافات الطيور وبالزاجرات كل ما يزجر الناس عن
المعاصي وبالتاليات كل من يتلو كتاب الله ثم ذكر سبحانه المحلوف عليه بقوله اِنَّ اِلٰهَكُمْ ومعبودكم المستحق للعبادة
لَوَاحِدٌ لا شريك له ولا ضد ولا ند وهو رَبُّ السَّمٰوٰتِ السبع وما فيها من الكواكب وَالْاَرْضِ وما عليها
من الجبال وَمَا بَيْنَهُمَا من الملائكة والثقلين والطيور وعجائب الخلق ومالكها وحافظها ومبلغها الى الكمالات اللائقة بها
وَرَبُّ الْمَشَارِقِ العديدة التي تكون للكواكب وهي ثلاثمائة وستون بعدد ايام السنة ويجيبها المغارب فلذا اكتفى بذكرها
ثم لما كان من ادلة التوحيد حسن نظام العالم تعرض عليه بقوله اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا والقربى منكم وحسنا منظرها بِزِيْنَةِ
الْكَوَاكِبِ النجوم من حيث تلألؤها واوضاعها سواء كانت مركوزة فيها او فيما فوقها من السموات وَحِفْظًا
حفظنا حفظًا او تكون حافظًا مِنْ قرب كُلِّ شَيْطٰنٍ مَّارِدٍ طاغ صاعد اليها برمي الشهب لذا لَا يَسَّمَّعُوْنَ
ولا يستمعون او لا ينصتون اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى وجماعة الملائكة الساكنين في السموات العلى المطلعين على اسرار اللوح
المحفوظ على ما قيل وقيل ان المراد بالملاء الاعلى اشراف الملائكة وكيفية حفظ السماء منهم ومنعهم عن الاستماع انهم يرمون بالشهب
وَيُقْذَفُوْنَ كما يقذف العدو بالحجارة مِنْ كُلِّ جَانِبٍ من جوانب السماء اذا قصدوا الصعود اليها ليكون القذف و
الرمي بالشهب دُحُوْرًا طردًا لهم عنها وقيل ان التقدير يدحرون دحورًا وقيل ان الدحور هو الطرد مع اشد الصغار والذل وَلَهُمْ
في الاخرة مضافًا الى عذابهم في الدنيا بالشهب عَذَابٌ وَّاصِبٌ دائم بالنار المحرقة اي دائم موجع قد يصل الى قلوبهم وقيل
ان الرجم بالشهب عذاب لهم قال المفسرون ان الشياطين كانوا يصعدون الى قرب السماء فاسمعوا كلام الملائكة وعرفوا ما سيكون





وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطٰنٍ مَّارِدٍ لَا يَسَّمَّعُوْنَ اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى وَيُقْذَفُوْنَ مِنْ
كُلِّ جَانِبٍ دُحُوْرًا وَّلَهُمْ عَذَابٌ وَّاصِبٌ اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهٗ شِهَابٌ
ثَاقِبٌ فَاسْتَفْتِهِمْ اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا اَمْ مَّنْ خَلَقْنَا اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ مِّنْ طِيْنٍ لَّازِبٍ

شیاطین یاغی سرکش بانها و باین جهت نمیشنوند سخن ملائکه را که در آسمانها باشند و مطلع شوند بر اسرار لوح محفوظ چنانچه بعضی گفته اند و بعضی گفته که
مراد بملاء اعلی اشراف ملائکه اند و کیفیت حفظ آسمانها از شیطان و منع انها از شنیدن سخن ملائکه باین استکه چون نزدیک باسمان روند
از هر سوی آسمان تیر شهاب بانها انداخته شود چنانچه دشمن را بسنگ زدن دور کنند و این انداختن تیر شهاب وسیله دور کردن شیاطین است
از آسمان و در آخرت عذاب دائم بر ایشان خواهد بود در جهنم بعضی از مفسرین گفته که شیاطین پیش از بعثت خاتم انبیا نزدیک آسمان میرفتند
و گاهی از ملائکه اخبار غیبیه میشنیدند و بکاهنهائیکه بودند خبر میدادند و بانها مینمودند که ما علم بغیبیات داریم پس خدا انهارا ممنوع از نزدیک شدن به
آسمان فرمود پس دیگر شیطان سخن ملائکه را نمیشنید مگر ان شیطانیکه بنهایت سرعت بنزدیک آسمان میرفت و سخن ملائکه را میشنید پس در پی او شهاب که
شعله پر روشنی بود از آتش بطوریکه هوارا میشکافت باو میرسید واضح باشد که مراد بحفظ آسمان بوسیله نجوم و ستارگان آن نیست که ستاره بطرف
شیاطین پرتاب میشد بلکه ستارهها سبب وجود شعله آتشی میشدند و نوری از ان ستارهها پیدا میشد و آن دفع میکرد شیاطین را مثل تیریکه از کمان پرتاب شود
و دشمن را دفع کند چه واضح است که ستارهها بظاهر شدن شهاب در آسمان کم نمیشوند بعضی گفته که ستارهها بر دو نوعند یک نوع از انها ثابت و باقی است
در آسمان تا روز قیامت و یک نوع دیگر تازه پیدا میشوند و زود نیست میشوند و انها که تازه پیدا میشوند بواسطه بالا رفتن اجزاء زمینی استکه با بخارهای زمین بالا
میروند چون نزدیک کره آتش میرسند آتش میگیرند و بنظر ستاره میایند و انهارا شهاب میگویند این سخن بر خلاف قران است چه قران دلالت دارد بر اینکه
بستارهها حفظ آسمان میشود و بانها دفع شیاطین از ان میکرد و باری قتاده گفت برای ستارهها سه فائده است یکی انکه زینت آسمانند و دفع شیاطین میکنند
و دیگر انکه علامتهائی هستند که بوسیله انها راهها شناخته میشوند از ابن عباس رسیده که فرمود روزی رسولخدا در جمعی از اصحاب نشسته بود تیر شهابی جست
پیغمبر فرمود این تیرشهارا در جاهلیت چه میگفتند گفتند میگفتیم یا شخص بزرگی میمیرد یا شخص بزرگی بدنیا میاید فرمود که تیر شهاب انداخته نمیشود برای مردن کسی یا ولادت
کسی و لیکن خدا حکم بواقع شدن امری کند ملائکه که عرش را برداشته اند تسبیح خدا کنند ملائکه که در آسمان هفتمند گویند بحمله عرش که پروردگار تان چه گفت حمله عرش
بانها بگفته خبر دهند از هر آسمانی خبر باسمان دیگر رسد تا باسمان دنیا پس بعضی از جنها میربایند این خبر را پس تیر شهاب بانها پرتاب میشود پس اگر بما نراکه شنیده اند
خبر دهند حق است ولی زیاد میکنند در آن و دروغ میگویند پس اگر گفته ایشان راست بود دانسته شود که همین گفته ملائکه است و اگر دروغ شود دانسته شود که از خود گفته اند

وكانوا يخبرون الكهنة بها ويوهمونهم انهم يعلمون الغيب فمنعهم الله تعالى من الصعود الى قرب السماء بالشهب فلا يسمع شيطان كلام الملائكة
اِلَّا مَنْ خَطِفَ من الشياطين واختلس كلام الملائكة واخذه بسرعة الْخَطْفَةَ الواحدة واختلاسا نادرًا فَاَتْبَعَهٗ بالفور ولحقه
بسرعة شِهَابٌ ثَاقِبٌ وشعلة مضيئة من النار غاية الاضاءة كانها تثقب بنوره الجو وهو تحدث في النجوم ثم ينفصل منها كما ينفصل السهم
من القوس فكون النجوم رجومًا من جهة كونها سببا لرمي الشهب لا لان نفس النجوم تصير شهبا للوضوح ان النجوم لا تنقص بالشهب والقول بان الكواكب
قسمان قسم باق في الفلك مدى الدهر وقسم حادث لا يبقى وهو الحادث بتصاعد الاجزاء الارضية مع الابخرة واحتراقها بالقرب من الاثير
باشتعال الهواء القريب من الاثير بالحركة خلاف القران العظيم لظهوره في كون تلك الكواكب التي تكون زينة للسماء تكون حفظا ورجوما للشياطين
قال قتادة جعل الله النجوم لثلاث زينة للسماء ورجوما للشياطين وعلامات يهتدى بها وروي عن ابن عباس انه قال بينما رسول الله جالس في نفر
من اصحابه اذ رمي بنجم فقال صلى الله عليه واله ما كنتم تقولون لمثل هذا في الجاهلية فقالوا يموت عظيم او يولد عظيم فقال صلى الله عليه وآله انه لا يرمى لموت
احد ولا لولادته ولكن الله اذا قضى امرا يسبح حملة العرش ويقول اهل السماء السابعة لحملة العرش ماذا قال ربكم فيخبرونهم فيستخبر اهل كل سماء
اهل سماء حتى ينتهي الخبر الى سماء الدنيا فتخطفه الجن فيرمون فما جاؤا به على وجهه فهو حق ولكنهم يزيدون ويكذبون فما ظهر صدقه فهو من قسم
ما سمع من الملائكة وما ظهر كذبه فهو من قسم ما قالوه ضرورة من التواريخ وبيان الحكماء الذين كانوا قبل الاسلام يظهر ان الشهب كانت قبل
الاسلام وظاهر الايات انها رجم الشياطين وظاهر قوله تعالى انا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شديدا وشهبا ان الشهب حدثت
بعد بعثة النبي صلى الله عليه واله فلا بد من الحمل على كثرة الشهب وشدة المنع ثم ان مبدء خلقة الجن من النار لا ينافي احتراقهم بها لان لازم
كونهم جسما احتراقهم بها لان النار يحرق الجسم وان كان لطيفا ثم انه تعالى بعد اثبات توحيده بخلق السموات والارض وما بينهما
وخلق مشارق الكواكب وتزيين السماء بها شرع في اثبات الحشر والمعاد بقوله تبارك وتعالى فَاسْتَفْتِهِمْ ايها الرسول ص
واسئلهم بحجة تقريعا او تقريرا اَهُمْ مع صغر جثتهم وضعف بنيتهم اَشَدُّ خَلْقًا وامتن بنية واصعب خلقا على خالقهم
اَمْ مَّنْ خَلَقْنَا من الملائكة والسموات والارض والكواكب والمشارق والجن والشياطين وانما ذكر كلمة من لتغليب العقلاء
ثم تقول لو فرضوا انهم كانوا اشد خلقا من السموات والارض وغيرهما من الموجودات لا يقرون ولا يقولون اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ
بقدرتنا اول مرة مِّنْ طِيْنٍ لَّازِبٍ لاصق باليد فاذا علموا ان الطين المركب من التراب والماء قابل لان يصيره القادر
القادر الحكيم انسانا ذا شعور ونطق وعقل كان عليهم ان يعتقدوا امكان خلقهم مرة اخرى لبقاء تلك القابلية في ترابهم وعدم امكان

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ وَاِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ وَاِذَا رَاَوْا اٰيَةً يَّسْتَسْخِرُوْنَ
وَقَالُوْا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ءَاِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَّعِظَامًا ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ
اَوَاٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ قُلْ نَعَمْ وَاَنْتُمْ دَاخِرُوْنَ فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ فَاِذَا هُمْ يَنْظُرُوْنَ

احقر گوید که ظاهر این روایت و تواریخ و بیان حکما پیش از اسلام آنستکه این شهب در زمان قدیم پیش از بعث خاتم انبیا صلی الله علیه و آله
بوده و ظاهر آیهٔ انا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا و شهبا آنستکه بعد از بعث شده پس باید حمل کرد بر اینکه بعد از بعث زیاد شده
و جلوگیری شیاطین بیش از پیش گردیده و لهذا کهانت از میان مردم رفت پس از اثبات توحید بخلق آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است و خلق مشرقها
ستارگان و زینت دادن آسمانها بان شروع در اثبات معاد و زنده شدن پس از مردن فرمود باین مضمون که از مشرکین بطور محاجه بپرس که
آفرینش ایشان صعب تر است یا کوچکی جثه که دارند یا آسمانها و زمین و ملائکه و ستارگان و مشرقها و شیاطین که ما آفریدیم بر فرض که آفرینش اینها سخت تر
و مشکل تر باشد ولی باز ما اینها را در اول آفریدیم از گل چسبناک پس از اینکه میدانند گلیکه از آب و خاک است پوسیده شود بعد [illegible] ما انسان شود یا نیست
اعتقاد کنند که ما میتوانیم اینها را دوباره بیافرینیم چه خاک همان خاک قابل و قدرت ما همان قدرت است تغییر نکرده از آنکه ممکن نیست و محال است
تغییر کند بلکه پرسیدن از اینها فائده ندارد چه اینها اهل لجاج و عناد ند تو تعجب میکنی از انکار کردن آنان امکان خلق دوباره را بجهت آنکه در نهایت

[illegible]





قَالُوْا يٰوَيْلَنَا هٰذَا يَوْمُ الدِّيْنِ هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِيْ كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ
اُحْشُرُوا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَاَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَاهْدُوْهُمْ اِلٰى
صِرَاطِ الْجَحِيْمِ وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَّسْئُوْلُوْنَ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُوْنَ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ
مُسْتَسْلِمُوْنَ فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَّتَسَآءَلُوْنَ قَالُوْا اِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَاْتُوْنَنَا
عَنِ الْيَمِيْنِ قَالُوْا بَلْ لَّمْ تَكُوْنُوْا مُؤْمِنِيْنَ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ

و بهم گویند وای بر ما امروز روز مجازات بر کردارهای ما است در دنیا و خدا یا ملائکه از روی توبیخ و سرزنش گویند ای مشرکین امروز روزی است که خدا
در مردم حکومت کند و جزای هر کس را موافق کردارش بدهد یا گمراهان و هدایت شدگان را از هم جدا و ممتاز کند و شما در دنیا اخبار پیغمبر را از باب
استهزاء دروغ میدانستید و میگفتید حشر و نشر و حساب و کتابی نخواهد بود پس خدا یا ملائکه گوید ای ماموربن عذاب تمام آنانرا که ستم بخدا کردند بتضییع حقوق

[illegible]

بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ
فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا
إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ
وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

مردمان سرکش بی‌نفسی بودید که باختیار و میل خودتان کافر شدید پس وعده خدا که بعذاب بر کفر داده بود منجز گردید و ما امروز بچشیم عذاب خدا را و ما شما را نفقط ترغیب بکفر کردیم و خودمان هم کافر بودیم شما هم باختیارتان با ما موافقت کردید حق ایراد و اعتراضی بر ما ندارید پس خداوند پس از حکایت گفتگوشان با یکدیگر خطاب بانها کند شما همه‌تان در عذاب باهم شریکید ما با گناهکاران همین معامله را خواهیم کرد برای انکار توحید و رسالت رسول چون در دنیا بانها گفته میشد بطور اندرز و پند و دعوت بتوحید که بگوئید لا اله الا الله رستگار میشوید انها تکبر میکردند و برای بتان خود عصبیت میکشیدند و اصرار بشرک داشتند و میگفتند ما چگونه گذاریم پرستش بتهای خود را برای خواهش یکشاعر دیوانه که بر خلاف عقیده پدران و اجدادمان سخنان بیهوده میگوید بعد خدا رد انها فرموده که این طور نیست که میگویند بلکه حرف حق میگوید و سخنش موافق است با گفتار همه پیغمبران در ادعای توحید و یگانگی خدا حال ای مشرکین والله همه باید عذاب دردناک را بچشید برای شرک و تکبر و تکذیب پیغمبرتان و هر گاه شما عذاب شوید ستمی بشما نشده بلکه بمقدار جزاء کفر و عصیان و طغیانتان است پس بیان الطافش را بمؤمنین فرمود باین مضمون که ولکن بندگان مخلص ما انها عذاب نه بینند بلکه علاوه بر اینکه ایمن از عذابند برای انها وسائل معاش زندگانی باعلی درجه خوبی معین گردیده که از جمله خوراکشان میوه‌ای خیلی عالی باللذت است گفته‌اند چون در خاک عرب میوه خیلی کمیاب بود خداوند میوه را ذکر کرد بعضی گفته‌اند مراد از فاکهه آن خوراکهای باللذت است چه میوه باشد چه غیر آن بعضی گفته‌اند تمام خوراک اهل بهشت میوه‌جات است بر هر تقدیر چون نعمت با توهین در نظر مردمان بزرگ قدر و قیمتی ندارد خداوند بیان فرمود که با این همه نعمت نزد خدا بسیار مکرم و محترمند و در باغها و بستانهای پر نعمت جای دارند بر روی سریرها و تختهای بزرگ زینت‌دار و همه مؤمنین یکدیگر را به بینند و باهم انس گیرند و به یکدیگر خورسند باشند چه لذت کاملست با دوستان بالاترین لذتها است

بشهوة انفسكم فحق وثبت ولزم علينا في اليوم قول ربنا ووعيده بالعذاب على الكفر والعصيان لعدم جواز خلاف الوعد عليه فاليوم إنا لذائقون طعم ذلك العذاب باستحقاقنا ولما كنتم راغبين الى الكفر فأغويناكم ودعوناكم اليه من غير اكراه واجبار فاستجبتم لنا باختياركم وهواء انفسكم فليس لكم حق الاعتراض علينا إنا كنا غاوين وضالين عن الحق فاحببنا ان تكونوا امثالنا في الغواية والضلال ثم اخبر تعالى بعد حكاية تخاصم الرؤساء والاتباع اخبر عن سوء حالهم في جهنم بقوله فإنهم يومئذ في العذاب ودخول النار والابتلاء بالشدائد مشتركون لاشتراكهم في الغواية والضلال والعصيان ثم بين سبحانه عدله وحكمته في تعذيبهم بقوله إنا كذلك الفعل الفضيع ومثل هذه المعاملة الهائلة نفعل بالمجرمين ونعامل معهم لانكارهم التوحيد والرسالة والمعاد كما نبه سبحانه عليه بقوله إنهم كانوا في الدنيا إذا قيل لهم بطريق النصح والعظة والدعوة الى التوحيد قولوا لا إله إلا الله يستكبرون ويأنفون عن القول به ويتعصبون لآلهتهم ويصرون على الشرك ويقولون في جواب الداعي الى التوحيد والقائل به وهو النبي الآتي بالقرآن أئنا لتاركوا عبادة آلهتنا واصنامنا اتباعا لشاعر مجنون حيث يدعي خلاف ما وجدنا عليه آباءنا ثم رد عليهم سبحانه بقوله بل جاء من جانب الله بالحق وما هو ثابت بالبراهين القاطعة ومحقق عند العقل السليم من التوحيد الذي اخبر به جميع الانبياء وصدق محمد بما اخبر به هو المرسلين فيما اخبروا به من التوحيد إنكم ايها المشركون والله لذائقوا العذاب الأليم للشرك والاستكبار وتكذيب الرسول الامين وفي الالتفات من الغيبة الى الخطاب اظهار لشدة الغضب عليهم ثم نبه سبحانه على ان في تعذيبهم ليس شائبة الظلم والعمل بخلاف الكرم بل هو ما يستحقونه بقوله وما تجزون إلا بقدر جزاء ما كنتم في الدنيا تعملون من الكفر والعصيان لا تزادون ولا تنقصون ثم بين حسن حال المؤمنين بقوله إلا عباد الله المخلصين له في العبادة قيل ان الاستثناء منقطع والمعنى لكن عباد الله المخلصين لا يذوقونه والمخلصون بالفتح الذين اخلصهم الله لعبادته ورووهم من عبادة غيره ثم بين سبحانه بعد خلاصهم من العذاب نيلهم بغاية الفضل بقوله أولئك الاجلاء الرفيعة المقام الممتازون عن غيرهم بطيب الطينة وحسن الفطرة والخلوص في العبادة لهم بمقابلة حسن عقيدتهم واعمالهم رزق لا يمكن وصف كماله وحسنه معلوم عندهم في الآخرة وجودا وقدرا وحسنا ولذة وطيبا وذلك الرزق فواكه كثيرة ونعم لذيذة من الثمار وغيرها توكل للذة لا للحاجة وقيل ان المراد بالفواكه خصوص الثمار لان رزق اهل الجنة كله من الثمار او لان ذكرها مغن عن ذكر غيرها لانها من اتباع سائر الاطعمة فاذا كانت الفاكهة التي هي ادنى من غيرها حاضرة على الدوام كان غيرها اولى بالحضور وقيل لما كانت الفاكهة في بلاد العرب عزيز الوجود خصها بالذكر لازدياد التشويق ثم لما كان الرزق المقرون بالاهانة غير معتنى به عند النفوس الابية والهمم العالية بين سبحانه اكرامهم بقوله وهم مكرمون عند الله تبارك وتعالى غاية الاكرام معظمون نهاية التعظيم عن الباقر عليه السلام وعن النبي صلى الله عليه وآله في حديث اما قوله أولئك لهم رزق معلوم قال يعلمه الخدام فيأتون به اولياء الله قبل ان يسئلوهم اياه واما قوله فواكه وهم مكرمون قال انهم لا يشتهون شيئا في الجنة الا اكرموا به ثم انه تعالى بعد ذكر مأكولهم وصف كمال مجلسهم ومشربهم بقوله في جنات [illegible] النعيم





عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا
غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ
فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنَ
الْمُصَدِّقِينَ أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ
فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ أَفَمَا نَحْنُ
بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

روایت شده که چون مؤمنین بخواهند نزدیک یکدیگر روند تخت زیرشان حرکت کند و بطرف دوستان رود و غلمان و جوانهای خوش صورت بهشتی جام از شراب در مجلسشان بگردش آرند و آن شرابها یکه رنگشان سفید و در کام آشامنده در نهایت لذت است نه در آن شرابها غائله و ضرر سر درد و دل درد و آفتهای دیگر است و نه عقل را برد و مستی آورد و نزدشان زنهائی در نهایت وجاهت و خوشگلی و چشم درشت باشند و در سفیدی و پاکیزگی چون تخمهای شترمرغ باشند که ابدا غباری بآنها نرسیده باشد بعضی گفته‌اند خدا تشبیه فرمود حوریان بهشتی را بتخم شترمرغ برای اینکه رنگ آن تخم سفید مایل بزردی است چون رنگ صهابت و این بهترین رنگها است پس چون خداوند بعضی گفتگوها و محاورات اهل جهنم را حکایت فرمود بعضی گفتگو و سخنان اهل بهشت را حکایت فرمود باین مضمون که بعضی از اهل رو کنند بعضی دیگر و از سرگذشتشان در دنیا سخن بمیان آرند بعضی گفته‌اند اهل شرب بعد از مستی خوش دارند صحبت کنند لذا خداوند بعد از بیان شرب اهل بهشت حکایت صحبت انها را با یکدیگر فرمود یکی از انها در جمله سرگذشته‌های دنیایش گفت که من رفیق هم‌نشینی در دنیا داشتم بطور سرزنش من میگفت چگونه تو خبر زنده شدن پس از مردن را راست و درست میدانی با اینکه این سخن عاقلانه نیست آیا اگر بمیریم و خاک شویم و خاکمان در اطراف پراکنده شود یا استخوان پوسیده‌مان بماند ممکن است که دوباره زنده شویم و باعمالمان مجازات گردیم هرگز این ممکن نیست فعلا آن هم‌نشین من در جهنم است آیا شما رفقای من مشرف بجهنم و اهل آن را میبینید تا من آن هم‌نشینم را بشما نشان دهم پس نظر در جهنم کرد آن رفیق هم‌نشینش را در میان جهنم دید با او گفت ای رفیق والله نزدیک بود که تو مرا مانند خود هلاک و اهل جهنم کنی و اگر نعمت‌های خداوند که ارشاد او بود شامل من نبود من هم با تو الان در جهنم بودم ابن عباس فرمود در بهشت دریچه است بجهنم که از آن دریچه اهل بهشت باهل جهنم نظر میکنند و با آنها سخن رد و بدل مینمایند برای اینکه اهل بهشت از سرزنش و سرکوبی اهل جهنم لذت و سرور برند پس آن گوینده بهشتی رو برفقای بهشتی خود کند و اظهار سرور و خوشحالی بخلود در بهشت و دوام نعمت خدا کند باین مضمون بگویند ما در بهشت همیشه خواهیم بود و مرگی نخواهیم مگر همان مرگ در دنیا که دیدیم و ما دیگر چون کفار معذب نخواهیم شد از حضرت باقر ع مروی است که پس از آنکه اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم قرار گیرند مرگ را مانند قوچ میان بهشت و جهنم ذبح کنند پس فریاد زنند که اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم همیشه خواهند بود و مرگ برایشان هرگز نیست پس اهل بهشت گویند افما نحن بمیتین الا موتتنا الاولی وما نحن بمعذبین

وهم متمكنون فيها على سرر حال كونهم متقابلين ومواجهين ليفرحوا بحسن حال الاحبة ورؤيتهم ويتزاورون انهم اذا ارادوا القرب سار السرير بهم ثم وصف سبحانه كمال مجلسهم ومشربهم بقوله يطاف عليهم ويدور الغلمان حولهم بكأس واناء من زجاجة فيه خمر من نهر معين وجار على وجه ارض الجنة او من شراب معين وظاهر للعيون او جار من العيون وتلك الخمر على خلاف خمور الدنيا بيضاء قيل ان خمرها اشد بياضا من اللبن ثم بالغ سبحانه في بيان لذتها بقوله لذة للشاربين حيث انه تعالى جعلها عين اللذة بخلاف خمور الدنيا فانها على ما قيل لا لذة لها لا فيها غول وصداع او فساد من صداع او وجع بطن ولا هم عنها ينزفون ويسكرون القمي قال لا يطردون عنها ثم وصف سبحانه منكوحهم بقوله وعندهم قاصرات الطرف وحابسات الابصار عن غير ازواجهن بل يكون نظرهن الى ازواجهن لحسنهم في نظرهن وعفتهن وهن عين قيل يعني حسان الاعين وعظامها كأنهن في البياض والنظافة بيض مكنون ومستور مصون من الغبار قيل شبههن سبحانه في البياض ببيض النعام لان لونها بياض مخلوط بالصفرة وهو احسن الوان الابدان ثم حكى سبحانه بعض محاورات اهل الجنة كما حكى بعض محاورات اهل النار بقوله فأقبل بعضهم على بعض يتساءلون ويتحادثون قيل ان الكلام عطف على قوله يطاف عليهم بكأس والمراد ان اهل الجنة يشربون ويتحادثون على الشرب كما هو عادة اهل شرب الخمر في الدنيا فيقبل بعضهم على بعض حال كونهم يتساءلون عما جرى عليهم في الدنيا قال قائل منهم في تضاعيف محاوراتهم واثناء كلامهم إني كان لي في الدنيا قرين وجليس يقول على سبيل التوبيخ على ايماني بالبعث والحساب أئنك لمن المصدقين بالبعث كيف تقر بما تستبعده العقول إذا كنا ترابا بعد الموت منتشرا في وجه الارض وعظاما بالية أئنا لمحيون ثانيا ولمدينون ومجزون على اعمالنا هيهات هيهات لا تكون ذلك ابدا ثم قال ذلك القائل هل أنتم يا اصحابي مطلعون على اهل النار ومشرفون عليهم حتى اريكم ذلك القرين المكذب بالبعث فاطلع القائل واشرف على قرينه فرآه مستقرا في سواء الجحيم ووسطها ثم قال ذلك القائل لقرينه الهالك تالله إن كدت وقد قاربت لتردين والى ان تهلكني كما هلكت ولولا نعمة ربي علي بالهداية والعصمة لكنت معك من المحضرين في العذاب ومساقين الى النار كما احضرت انت وامثالك عن ابن عباس في الجنة كوى ينظر منها اهلها الى اهل النار ويناظرونهم لان لهم في توبيخ اهل النار لذة وسرور ثم اقبل القائل الى جلسائه وقرنائه في الجنة بعد الامن عن قرينه الكذاب في النار وخلودهم في الخلود في الجنة سرورا بفضل الله والتذاذا بتحديث نعمة فقال لهم أفما نحن بميتين قيل ان التقدير انحن مخلدون فما نحن بميتين إلا موتتنا الأولى كانت في الدنيا وقبل بعثنا من القبور وقيل ان الاستثناء منقطع والمعنى لكن الموتة الاولى قد كانت في الدنيا وقيل ان الاستثناء بعد ... وما نحن كالكفار بمعذبين ابدا عن الباقر ع اذا دخل اهل الجنة في الجنة واهل النار في

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ

این ماندن همیشه کی در بهشت و نعمت دائمی و ایمنی از عذاب والله فوز عظیم و نیل بسعادت ابدیه است که از آن سعادت بهتر و بالاتر نیست برای مثل این مقصد عالی زحمت کشها زحمت کشند و کوشش نمایند پس از بیان خوراک اهل بهشت و مشروبشان خداوند بیان خوراک اهل جهنم و مشروبشان را فرمود باین مضمون این خوراک از میوه های بهشت که تهیه برای مؤمنین است بهتر است ای عقلاء و دانشمندان یا درخت زقوم که بدترین خوراکها است بعضی گفته که مفسرین برای درخت زقوم تفسیری نگفته اند و بعضی گفته که زقوم درخت کوچکی است که برگش بسیار تلخ و بد بو است و در اطراف مکه است که مشرکین از آن میشناخته و میدانسته بعضی گفته که زقوم خوراکهای خیلی بد منظوری است که در جهنم خدا آفریده و در دنیا نیست بعضی گفته ظاهر آیه آنستکه آن درختی است بد شکل و بد بو و بد مزه و خیلی خشن و زبر و چون مشرکین و کفار از استهزاء میکردند و میگفتند در آتش چگونه درخت باشد خدا در آنها فرمود باین مضمون که ما درخت زقوم را سبب زیادی کفر و عذاب مشرکین قرار دادیم پس از آن خداوند متعال بیان خصوصیات آن فرمود باین مضمون که درخت زقوم درختی است در ته جهنم بیرون میاید و میروید و شاخهایش بتمام طبقات جهنم کشیده میشود و چون محل روئیدنش آتش است آتش او را نمیسوزاند و میوه آن از نهایت زشتی و وحشت انگیزی چون سرهای شیاطین است بعضی گفته این تشبیه بچیزی خیالی است چون سر شیاطین در خیال مردم زشت ترین چیزها است لذا چیزیرا که بخواهند نکوهش و مذمت کنند میگویند مثل شیطان است چنانچه اگر بخواهند چیزیرا بخوبی و خوشگلی مدح کنند میگویند مثل ملائکه است بعضی گفته در زبان عرب شیطان اسم ماریستکه گردنش مو دارد و زشت ترین مارها است و بعضی گفته رؤس الشیاطین اسم درختی است که در نهایت زشتی است پس مشرکین و کفار باکراه و اجبار یا از بسیاری گرسنگی از آن بخورند و شکمها را پر کنند پس چون لازمهٔ شکم پری است تشنگی پس اینها تشنه شوند و آب طلبند پس از مدتها طلبیدن آب آبیکه در نهایت داغی و مخلوط بخون یا چرک سیاه یا صدید باشد باینها دهند و بخورند و تمام امعائشان از سوز آن مشروب پاره پاره شود و بعضی گفته از آیه فهمیده میشود که بدی این مشروب بیشتر از بدی ماکولشان است پس از خوردن زقوم و آشامیدن آن مشروب اینها را بجهنم برگردانند بعضی گفته که جای آن مشروب بیرون جهنم است و کفار را مثل شترانیکه بسر آب برند نزد آن مشروب برند پس از آشامیدن برگردانند بجهنم بعد خداوند علت عذاب اینها را بیان فرماید باین مضمون که این کفار با اینکه میدانستند که دین پدرانشان باطل است و بزرگانشان گمراه و از حق دورند

النار جيء بالموت فيذبح كالكبش بين الجنة والنار ثم يقال خلود فلا موت ابدا فيقول اهل الجنة افما نحن بميتين الا موتتنا الاولى وما نحن بمعذبين إِنَّ هَٰذَا الخلود في الجنة ودوام النعمة والامن من العذاب والله لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ والظفر باقصى المطالب وهو السعادة الابدية التي لا سعادة فوقها لِمِثْلِ هَٰذَا المقصد الاعلى فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ وليجتهد المجتهدون لا للمقاصد الدنيوية السريعة الزوال والانقطاع قيل انه من كلام الله ترغيبا للناس في طلب ثواب الآخرة ثم انه تعالى بعدما بيّن نعم اهل الجنة وماكلهم ومشربهم ذكر سبحانه ماكول اهل النار ومشربهم بقوله قل يا محمد لقومك المشركين بعد تلاوة الآيات النازلة عليك في وصف نعم اهل الجنة انصفوا يا قوم أَذَٰلِكَ الرزق المعلوم الذي هو فواكه الجنة خَيْرٌ واحسن من كونه نُزُلًا وتهيئة لورودكم يوم القيمة او خير حاصلا مع كون حاصله اللذة والسرور أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ التي حاصلها الالم والغم قيل ان المفسرين لم يذكروا للشجرة الزقوم تفسيرا او قيل ان الزقوم اسم شجرة صغيرة الورق مرة كريهة الرائحة تكون بتهامة يعرفها المشركون وقيل ان شجرة الزقوم هي اطعمة كريهة في النار وقيل ان ظاهر القرآن انها شجرة كريهة الطعم منتنة الريح شديدة الخشونة روي انه لما نزلت هذه الآية قال ابن الزبعرى شاعر قريش اكثر الله في بيوتكم الزقوم فان اليمن يسمون الزبد والتمر بالزقوم وقال ابو جهل لجاريته زقمينا فاتته بزبد وتمر وقال تزقموا وقيل ان المشركين لما سمعوا الآية قالوا كيف يعقل ان ينبت الشجر في جهنم مع ان النار تحرق الشجر فرد الله سبحانه عليهم بقوله إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً وسبب الشبهة موجبة لتمادي الكفار في كفرهم لِلظَّالِمِينَ والمشركين وقيل ان المراد من الفتنة المحنة والعذاب وقيل ان المراد الامتحان والابتلاء في الدنيا حيث ان الكفار لما سمعوا كون الشجرة في النار طعنوا في القرآن والنبوة وان المؤمنين لما سمعوه امنوا وفوضوا علمه الى الله ثم وصف سبحانه الشجرة بقوله إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ وتنبت فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ وقعرها وترتفع اغصانها الى دركاتها وما كان منبته النار لم يحترق بها وفيه رد على من قال كيف يعقل ان تنبت الشجرة في النار مع ان النار تحرق الشجر طَلْعُهَا وثمرها الذي يظهر منها في تناهي القبح والايحاش كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ قيل انه تشبيه بالمخيل فان الناس يتخيلون ان صورة الشياطين اقبح الصور واكرهها ولذا لو وصفوا شيئا بغاية القباحة قالوا كانه شيطان كما انهم لو وصفوا شيئا بغاية الحسن قالوا كانه ملك وقيل ان الشيطان اسم حية لها عرف وهي من اقبح الحيات بها يضرب المثل في القبح وقيل ان رؤس الشياطين نبت معروف قبيح الرأس فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا بالاكراه والالجاء او لشدة الجوع فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثم لما كان لازم الشبع وملأ البطن العطش وشدته بيّن سبحانه مشروبهم كما بيّن مشروب اهل الجنة بعد ذكر طعامهم بقوله ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ بعد الاكل من الشجرة واشتداد العطش وطول الاستسقاء عَلَيْهَا لَشَوْبًا وخليطا مِنْ حَمِيمٍ وماء متناه في الحرارة قيل يعني شرابا من دم او قيح اسود او صديد ممزوجا بماء حار غاية الحرارة يقطع امعائهم قيل ان كلمة ثم دالة على تراخي الزمان لبيان ان اهل النار يملئون بطونهم من شجرة الزقوم وهي حارة تحرق بطونهم فيعظم عطشهم ولا يسقون الى الابد مدة طويلة لكمال تعذيبهم وقيل ان كلمة ثم دالة على التراخي في الرتبة فتدل على ان مشروبهم في الشناعة اشد من ماكولهم ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ بعد اكل الزقوم وشرب الحميم كما عن مقاتل لَإِلَى الْجَحِيمِ قيل ان موضع الحميم خارج من جحيم فهم يوردون الحميم لاجل الشرب كما يورد الابل الى الماء ثم يردون الى الجحيم كما دل عليه قوله يطوفون بينها وبين حميم آن وقيل ان الزقوم والحميم نزل يقدم اليهم قبل دخول الجحيم ثم بيّن سبحانه علة استحقاقهم هذا العذاب الشديد بقوله إِنَّهُمْ أَلْفَوْا ووجدوا آبَاءَهُمْ وكبرائهم ضَالِّينَ منحرفين عن طريق





فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ

مع الوصف بعصبیت پیروی آنها کردند با نهایت سرعت و جدیت پس از بیان بدی حال کفار عصر خاتم انبیا خدا تسلیهٔ خاطر آنحضرت داد باینکه این خباثت و ضلالت اختصاص بقبیلهٔ تو ندارد و امر تازه نیست والله شیطان بیشتر از پیشینیان اینها را گمراه کرد و ما هم پیغمبران برای اینها فرستادیم با معجزات بسیار و براهین قاطعه و با کمال جدیت فساد عقاید و ضلالت آنان و وخامت عاقبت آن عقاید را باینها گفتند و فهماندند مع الوصف اعتنائی باینها نشد حال ببین ای حبیب ما که آن کفار سابقین چه بد عاقبت شدند و چه بلاها در دنیا مبتلا و هلاک گردیدند و چه بد عاقبت بودند جز بندگان خالص خدا که عاقبتشان در نهایت خوبی است پس چون خداوند متعال بیان فرمود که پیغمبرانی قبلا فرستادیم بیان الطاف بعضی از پیغمبران عظیم الشان فرمود باین مضمون که نوح ما را خواند که او را از شکنجهای کفار و از غرق در طوفان نجات دهیم و ما چه خوب خواهش او را انجام دادیم و او و بستگانش را از غم و اندوه بسیار خلاصی بخشیدیم و از زحمت و اذیت اشرار رهاندیم و تمام خلق را بطوفان غرق کردیم و نسل او را در روی زمین باقی گذاردیم و نام نیک و ذکر خیر او را در عالم ادامه دادیم سلام خدا و ملائکه و جن و انس بر نوح باد تا روز قیامت بعضی گفته دعا و ثنای جمیل نمودن باین محبت است در تمام امم برای نوح پس خدا این سلام را در ملائکه و جن و انس ادامه داده است تا قیامت بعضی از علماء اهل سنت گفته که مار و عقرب آمدند که در کشتی نوح بروند نوح گفت من شما را در کشتی راه ندهم زیرا که شما سبب اذیت مردمید گفتند ما را راه ده و ما تعهد میگیریم که کسی را که یاد تو کند او را ضرر نرسانیم پس هرکس ترس از مار و عقرب داشته باشد بگوید سلام علی نوح فی العالمین ایمن از ضرر اینها شود پس خداوند متعال بیان استحقاق نوح برای تفضلات خود فرمود باین مضمون که ما همین نحو از تفضلات و انعامات جزاء دهیم هر نیکوکاریرا بازاء نیکیهایش و نوح یکی از بندگان باایمان ما است و این آیه دلالت دارد که اشرف صفات برای ایشان ایمان بخدا و اطاعت او است پس از بیان الطاف بنوح ذکر غضبش بر دشمنان و مخالفین او فرمود باین مضمون که بعد بطوفان غرق کردیم سایر مردم روی زمین را که دشمن نوح و معارض او بودند و اولاد نوح مایه آبادی دنیا شدند بعد خداوند گذارش ابراهیم را داد باین مضمون که یکی از هم مسلکان نوح در توحید و دعوت بحق و ثبات در دین و بردباری بر آزارهای مردم مخالف ابراهیم است بعضی گفته که مراد از آیه ان من شیعته لابراهیم آنستکه از جملهٔ شیعیان محمد ابراهیم است

الحق والهدى ولكن لعبادتهم الاصنام فَهُمْ بلا تدبر في صحة مذهب آبائهم وتحصيل دليل على حقانية دينهم مع وضوح بطلانه بادنى تفكر عَلَىٰ آثَارِهِمْ وعقبهم او الى تقليدهم يُهْرَعُونَ ويسرعون بكمال الشدة ويتبعونهم مع غاية العصبية ثم لما كان اصرار الناس على الكفر والضلال سببا لتألم قلب النبي وحزنه سلاه سبحانه بقوله وَلَقَدْ ضَلَّ والله قَبْلَهُمْ باضلال ابليس أَكْثَرُ القرون الْأَوَّلِينَ والامم الماضين و والله لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ من قبلنا انبياء مُنْذِرِينَ ومخوفين لهم من العذاب على الشرك والعصيان مع المعجزات الباهرة والبراهين القاطعة فبينوا لهم بطلان عقائدهم وسوء عاقبة كفرهم فما اعتنوا بانذارهم فَانْظُرْ ايها النبي او الناظر كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الامم الْمُنْذَرِينَ وما لكفرهم وطغيانهم فقد علمت ان عاقبتهم كان اوخم العواقب واسوءها إِلَّا عاقبة الذين كانوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فان عاقبتهم خير العواقب واحسنها ثم لما ذكر سبحانه ارسال الرسل الى الامم الضالة ذكر بعض الانبياء العظام ولطفه بهم بقوله وَلَقَدْ نَادَانَا ودعانا نُوحٌ لتخليصه من ايذاء قومه وقتلهم اياه ولا من الغرق بالطوفان فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ نحن لدعائه ثم بيّن سبحانه حسن اجابته لقوله بقوله وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ واقاربه مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ والغم الشديد وهو اذى قومه او الغرق بالطوفان وَجَعَلْنَا بعد هلاك الخلق بالطوفان ذُرِّيَّتَهُ ونسله فقط هُمُ الْبَاقِينَ على وجه الارض روي انه مات كل من معه في السفينة غير ابنائه وازواجهم وهم الذين بقوا متناسلين الى يوم القيمة وَتَرَكْنَا على نوح وابقينا عَلَيْهِ فِي الامم الْآخِرِينَ الثناء وحسن الذكر سَلَامٌ من الله او من الملائكة والثقلين عَلَىٰ نُوحٍ وذلك السلام والتحية ثابت عليه فِي الْعَالَمِينَ وامة بعد امة قيل ان المراد الدعاء بثبوت هذه فيهم جميعا كانه انبت الله التسليم على نوح وادامه في الملائكة والثقلين فيسلمون عليه بكلمتهم قال القرطبي جائت الحية والعقرب لدخول السفينة فقال نوح لا احملكما لانكما سبب الضرر والبلاء فقالا احملنا ونحن نضمن لك ان لا نضر احدا ذكرك فمن قرأ حين يخاف مضرتهما سلام على نوح في العالمين لم يضراه عن الصادق عليه السلام في حديث وبشرهم نوح بهود وامرهم باتباعه وان يقيموا الوصية كل عام فينظروا فيها ويكون عيدا لهم كما امرهم آدم فظهرت الجبرية من ولد حام ويافث فيها استخفى ولد سام بما عندهم من العلم وجرت على سام بعد نوح الدولة لحام ويافث فهو قول الله عز وجل وتركنا عليه في الآخرين يقول تركت على نوح دولة الجبارين ويعزي الله محمدا بذلك قال وولد لحام السند والهند والحبش وولد لسام العرب والعجم وجرت عليهم الدولة وكانوا يتوارثون الوصية عالم بعد عالم حتى بعث الله هودا ثم انه تعالى بعد ذكر نعمه على نوح بيّن استحقاقه لها بقوله إِنَّا كَذَٰلِكَ و مثل تلك النعم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ونتفضل عليهم بسبب احسانهم ثم اثنى على نوح وذكر احسانه بقوله إِنَّهُ كَانَ احدا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ بنو حيكه بما يجب الايمان به من البعث وغيره وفيه بيان ان من اعظم درجات الانسان الايمان بالله والانقياد الطاعة ثم بيّن سبحانه غضبه على اعداء نوح بقوله ثُمَّ أَغْرَقْنَا بالطوفان الاقوام الْآخَرِينَ المعاندين لنوح وهم الكفار والمشركين قيل ان كلمة ثم لبيان غاية البعد وتفاوت الرتبة بين انجاء نوح واهله والاغراق او للتراخي الزماني ثم بيّن سبحانه فضل ابراهيم الذي كان من اولي العزم بعد نوح بقوله وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ واتباعه والسالكين على منهاجه في التوحيد والدعوة اليه والثبات على الحق وتحمل اذى القوم لَإِبْرَاهِيمَ

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ

چه او رو بخدا داشت با دل سالم از آفات نفسانیه و علایق دنیویه ابن عباس فرمود که ابراهیم آنچه برای مردم میخواست دوست داشت برای خودش میخواست دوست داشت مردم از ستم و خیانت او ایمن بودند و او برای خدا تسلیم صرف بود و از سلامت دل آنکه بخدا داشت این بود که بپدرش آزر و اهل وطنش و شهرش که همه بت پرست بودند گفت که بتها چه فائده دارند که پرستش آنها و سجده برانها میکنید و بخیال باطل خدایانی غیر از خدای معبود بحق برای خود میطلبید بخدای حقیقی حق چه گمان برده اید گمان دارید او هم از جنس سنگ و چوب است با آنکه گمان دارید او این صورتهای سنگی یا چوبی یا فلزی را شریک خود قرار داده یا شما را باین بت پرستی عقوبت نمیکند یا غافل است از این کار زشت شما با اینکه او پروردگار و خالق تمام موجودات است و مانندی ندارد و راضی بعبادت غیر خود نخواهد بود و بتمام جزئیات عالم و عملیات بندگانش آگاه است پس تصمیم گرفت که بقومش بفهماند که بتهاشان منشاء اثری نیستند پس مجالی پیدا نکرد تا روزیکه اهل شهر برای عیدیکه داشتند خواستند بیرون شهر روند بابراهیم گفتند تو هم بیرون شهر بیا چون علم نجوم میان آنها شایع بود نظری در نجوم کرد گفت من دردمندی دارم نمیتوانم بیرون روم گفته مبتلا به تب نوبه بود بعضی گفته ستاره مخصوصی داشت که چون بوضع خاصی طلوع میکرد مریض میشد از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در نجوم نظر کرد و حساب کرد مصیبتهای وارده بر حسین علیه السلام را دید گفت من درد دارم از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود ابراهیم دردی و مرضی نداشت و دروغ هم نگفت بعضی گفته که اهل شهر خیال کردند و گمان بردند که ابراهیم گرفتار مرض طاعون شده چون طاعون در آن زمان زیاد بود پس از ابراهیم رو گردانده و از او فرار کردند از ترس طاعون چون اهل شهر رفتند و او را گذاردند آمد در بتخانه و آهسته رفت نزد بتها دید اهل شهر نزد بتها خوراک گذارده اند تا برکت یابد بقول بعضی بانها گفت از روی سخریه و استهزا که چرا از این خوراکیها که برای شما گذارده اند نمیخورید و شما را چه شده که با من سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید پس آهسته بتمام قوت آنها را زد و شکست و بیرون رفت

عن ابن عباس من اهل دينه وعلى سنته او ممن شايعه فى مصابرة المكذبين قيل كان بين نوح الفان وستمائة واربعون وما كان بينهما الا الانبياء هود وصالح **اقول** الظاهر ان المراد النبى المعروف لانه لا شبهة ان الارض لا تخلوا من حجة وعن الكلبى ان المراد ان من شيعة محمد ابراهيم وان لم يذكر اسمه الشريف قبل الآية وكان ابراهيم قبل نبينا بكثير لكنه تابع له فى الحقيقة **اذ جاء ربه** وحين اقبل الى خالقه ومالكه **بقلب سليم** من الآفات النفسانية والهواجس الشيطانية والعلائق الدنيوية عن ابن عباس انه يحب للناس ما يحب لنفسه وسلم جميع الناس من غشه وظلمه واسلمه الله تعالى فلم يعدل به احدا وقيل ان اذ متعلق باذكر المقدر وكان ظهور مجيئه ربه واقباله الى مالكه **اذ قال لابيه وقومه** الذين كانوا عبدة الاصنام انكارا عليهم وتوبيخا لهم **ماذا تعبدون** واى شئ هذه الاصنام التى انها تعبدون ثم بالغ فى توبيخهم ولومهم بقوله **ائفكا** كذبا او باطلا **آلهة** ومعبودين **دون الله** وسوى المعبود المستحق للعبادة **تريدون** وتطلبون قيل ان افكا مفعول له وانما قدم لكون الاهم عنده ان يقرر عندهم انهم على افك باطل فى شركهم وقيل انه مفعول لتريدون وآلهة حال والمعنى اتريدون الهة من دون الله افكا **فما ظنكم برب العالمين** وحسبانكم فى حقه اتظنون انه جعل لنفسه من الجمادات شركاء فى العبادة او انه من جنس هذه الجمادات حتى جعلتموها مساوية له او تظنون انه لا يؤاخذكم باشراككم او انه غافل عن سيئات اعمالكم وهو رب العالمين لا ابائكم وليس كمثله شئ ولا يرضى بعبادة غيره ولا يعزب عنه مثقال ذرة ثم صمم ابراهيم على ان يلزم قومه الحجة على عدم قابلية الاصنام للعبادة حتى خرج القوم الى عيد لهم فقالوا يا ابراهيم اخرج معنا الى الصحراء والى معبدنا وكانوا على ما قيل يتعاطون علم النجوم **فنظر** ابراهيم **نظرة فى النجوم** فرائى موقعها واتصالاتها او نظر فى علم النجوم **فقال** اعتذارا من الخروج **انى سقيم** ومريض لا يصلح لى الخروج عن ابن عباس انهم كانوا يتعاطون علم النجوم فعاملهم على مقتضى عادتهم وذلك انه اراد ان يكايدهم فى اصنامهم ليلزمهم الحجة فى انها غير معبودة وكان لهم من الغد يوم عيد يخرجون اليه فاراد ان يتخلف عنهم ليبقى خاليا فى بيت الاصنام فيقدر على كسرها قيل ان المراد من قوله انى سقيم انى سأسقم وكانت نائبة سقامة كالحمى فى بعض ساعات الليل والنهار وقيل كان له نجم مخصوص كلما طلع على صفة مخصوصة مرض وقيل ان هذا الكلام منه على سبيل التعريض ومراده ان الانسان فى اكثر احواله لا ينفك عن حالة مكروهة اما فى بدنه واما فى قلبه وكل ذلك سقم وقيل يعنى سقيم القلب غير عارف بربى وكان ذلك قبل بلوغه وقيل يعنى مريض القلب بسبب اطباق ذلك الجمع العظيم على الكفر والشرك وعن الباقر عليه السلام والله ما كان سقيما وما كذب وعن الصادق عليه السلام قال انه حسب فرائى ما يحل بالحسين عليه السلام فقال انى سقيم لما يحل بالحسين ثم قيل ان القوم توهموا من قوله انى سقيم انه ابتلى بالطاعون لكثرته فى زمانه **فتولوا** واعرضوا **عنه** مالكوه **مدبرين** وهاربين منه لخوف السراية فلما ذهب القوم وتركوه جاء الى بيت الاصنام **فراغ** وذهب خفية **الى آلهتهم** فرائى ان القوم وضعوا عندهم الطعام ليحصل له البركة على ما قيل **فقال** لهم استهزاء بهم **الا تاكلون** من هذا الطعام ثم بالغ فى الاستهزاء بهم وقال **ما لكم** واى حال عرض لكم انكم **لا تنطقون** ولا تكلمون معى ولا تجيبونى **فراغ** واقبل **عليهم** خفية فضربهم **ضربا** شديدا **باليمين**





فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ

چون اهل شهر از خارج بشهر آمدند و برسم همیشگیشان به بتخانه آمدند دیدند بتها شکسته شده گمان کردند از روی سخنان ابراهیم که او آنها را شکسته بسرعت و شتاب و بابراهیم آمدند و با او گفتگوهائی کردند که خداوند متعال در سوره انبیا حکایت فرموده بعد ابراهیم زبان سرزنش بآنها گشوده فرمود چه چیز را که خودتان بدست خود میتراشید پرستش میکنید و حال آنکه خدا شما و آنچه را از بتان که درست میکنید آفریده چون اهل شهر و حکومت آنها که نمرود بود از جواب او عاجز شدند گفتند جای بزرگی درست کنید و هیزم در آن بریزید و آتش در آن زنید و ابراهیم را در آتش اندازید خواستند ابراهیم را بسوزانند مکر و حیله برانها ادر کشتن ابراهیم از میان بردیم و آنها را ذلیل و خوار کردیم باینکه آتش برابراهیم سرد شد و اثری در ابراهیم نکرد و اقدام آنها بر ضرر ابراهیم بضرر خودشان تمام شد چه کار آنها سبب غلبه حجت و آشکار شدن راستگوئی و درستگوئی او شد و مقام او بالا رفت در نظر مردم و بسیاری باو ایمان آوردند بعد ابراهیم از ماندن در شهر بابل بیزار شد و بلوط که پسر خاله یا پسر عمویش بود و بمؤمنین فرمود من از این شهر هجرت خواهم کرد بشهرهای شام که پروردگارم مرا امر برفتن آنجا نموده بعضی گفته مأمور شد که بشهر فلسطین که میان شام و مصر است برود یا آنکه مراد این باشد از رفتن بسوی خدا که برود بجائیکه صلاح دین او باشد یا مراد رفتن بیت المقدس باشد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که رفتن بسوی خدا توجه بعبادت و کوشش در آنست و خدا البته مرا راهنمائی خواهد کرد بانجائیکه مأمورم یا بان مقصدیکه در نظر دارم از عبادت و کیفیت آن پس برد مردم و ابراهیم ساره را تزویج کرده او در نهایت حسن و جمال بود و او را همراه خود بطرف شام برد و مدتها از ساره اولادی نشد بعد ساره هاجر را خرید و بابراهیم بخشید چون ابراهیم مالک هاجر شد گفت خدایا فرزند صالح کامل در علم و اخلاقی بمن ببخش که کمک من باشد در عبادت تو و دعوت مردم بایمان و طرف انس من باشد در غربت پس او را بشارت دادیم بپسر با علم و با صبر در مشاق بعضی گفته در فرمایش خداوند سه بشارت بوده یکی آنکه باو پسر دهد دیگری آنکه آن پسر بماند و بحد بلوغ رسد و دیگر آنکه دارای حلم و بردباری است از بردباریش آن بود که حاضر شد برای آنکه ابراهیم سرش را ببرد پس چون اسمعیل بدنیا آمد و بزرگ شد تا آنکه کمک پدر بود در کارهایش پس چون درست بحدی رسید که کار کن پدر شد خدا خواست حلم اسمعیل را بابراهیم نمایش دهد و ظاهر کند

وتمام القوة التى كانت له وقيل ان المراد فاقبل عليهم ضاربا لهم بسبب الحلف على ضربهم بقوله تالله لاكيدن اصنامكم فلما رجع القوم من معبدهم جاؤا الى الاصنام على حسب رسمهم فوجدوها مكسورة فظنوا بالقرائن انه عمل ابراهيم **فاقبلوا اليه** وتوجهوا نحوه وهم **يزفون** ويسرعون فى المشى ثم انه بعد ما جرت بينه وبين القوم من المحاورة التى حكاها سبحانه فى سورة الانبياء **قال** توبيخا لهم **اتعبدون** يا قوم وانتم عقلاء **ما تنحتون** بايديكم من الاحجار والاخشاب **والله خلقكم** بقدرته ومادتكم وصورتكم وخلق **ما تعملون** من الاصنام باقداركم على نحتها ولما عجز نمرود وخواصه من ابطال حجته **قالوا** يا قوم **ابنوا له بنيانا** فيما عظيما واملؤه حطبا واشعلوا فيه النار لاحراق ابراهيم **فالقوه فى الجحيم** والنار الشديدة الايقاد قيل ان القائل رجل من اعراب فارس اسمه الهيزن عن ابن عباس انه قال ابنوا حائطا من حجر طوله فى السماء ثلثون ذراعا وعرضه عشرون ذراعا واملؤه حطبا واشعلوا فيه نارا **فارادوا به كيدا** وشرا عظيما وهو احراقه بالنار **فجعلناهم الاسفلين** والاذلين بابطال كيدهم وجعل النار عليه بردا وسلاما وسعيهم فى اهلاكه سببا لظهور حجته ووضوح صدقه وعلو رتبته **وقال** للوط ولمن آمن به من بعد ان نجاه الله اياه من النار **انى ذاهب** ومهاجر من هذه القرية الظالم اهلها وهى حران او بابل او هرمزجرة التى كانت بين البصرة والكوفة **الى** بلاد الشام التى امرنى **ربى** بالذهاب اليها وقيل امر بالذهاب الى ارض فلسطين وهى بين الشام ومصر او المراد الى موضع يكون فيه صلاح دينى او الى بيت المقدس كما عن الصادق وعن امير المؤمنين عليهما السلام فى رواية فذاهب الى ربى توجهه اليه عبادة واجتهادا او قربة الى الله انه بلطفه **سيهدين** الى الموضع الذى امرنى بالذهاب اليه ويرشدنى اليه البتة على لطفه ووعده روى ان ابراهيم فلما جعل الله عليه النار بردا وسلاما واهلك عدوه نمرود وتزوج بسارة وكانت احسن النساء وجها وكانت شبيهة حواء فى حسنها عزم الانتقال من ارض بابل الى الشام ثم ان سارة اشترت هاجر فوهبها من ابراهيم فلما ملكها دعا ربه بقوله **رب هب لى** ولدا يكون **من** عبادك **الصالحين** والكاملين فى العلم والعمل والاخلاق ليكون عونا لى على الطاعة والدعوة ويؤنسنى فى الغربة **فبشرناه** اجابة لدعائه **بغلام حليم** وولد صالح متحمل للمشاق صبور عند اصابة المكاره لا يغلبه غضبه ولا يعجل فى الامور وقيل انه تعالى جمع فيه بشارات ثلاث الاولى انه غلام والثانية انه يبلغ اوان الحلم والثالثة انه حليم ومن حلمه انه استسلم للذبح قيل ما نعت الله نبيا بالحلم لعزة وجوده غير ابراهيم وابنه فلما وهب له اسمعيل ونشاء الى ان بلغ رتبة يعاون ابراهيم فى حوائجه ومشاغله **فلما بلغ** ابراهيم **معه السعى** فى مشاغله ومصالحه او السعى الذى هو احد اعمال الحج اراد الله ان يريه [illegible] المقام بنجد روى ان ابراهيم راى ليلة التروية فى منامه كان قائلا يقول له ان الله يامرك بذبح ابنك هذا فلما اصبح

قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ
سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ
قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ
بِذِبْحٍ عَظِيمٍ

درخواب امر کرد با براهیم که فرزندش اسمعیل را سر ببرد روایت شد که در شب ترویه ابراهیم در خواب دید که صدائی بگوشش رسید که خدا او را امر
میکند که این پسر ترا ذبح کنی چون صبح شد ابراهیم بفکر رفت و تا شام در فکر این بود که این خواب از خدا بوده یا از شیطان باین جهت نام آن روز
ترویه شد چون شب شد باز همان خواب را دید دانست که این صدا از خدا بوده باین جهت آنروز را عرفه نام شد بعد باز در شب سیم همان خواب را
دید تصمیم بر ذبح فرزند کرد پس ابراهیم اسمعیل را بمنی آورد و سیزده ساله بود بگفته بعضی پس بزبان نرم محبت آمیز فرمود ای فرزند من در خواب می بینم
که واجب است ترا قربان کنم برای خدا تو فکر در این امر بکن ببین چه رای میدهی حاضری براین کار با خیر خواست بداند در بلا با صبر و بردباری
است یا نه و مطیع امر خدا است یا نه فوراً اسمعیل گفت هرچه مأموری انجام ده مرا با صبر و بردباری خواهی یافت بخواست خدا چون هر دو حاضر
شدند برای اطاعت امر خدا ابراهیم اسمعیل را بیکطرف صورت روی زمین انداخت با کمال جلادت و قوت قلب از طرف کوه منی بگفته بعضی
ما او را آواز کردیم که ای ابراهیم خود داری کن از کشتن فرزند که بخواب خودت عمل و رفتار کردی بعضی گفتند که ابراهیم کارد را بقوت بگلوی اسمعیل
کشید نبرید اسمعیل را بر و انداخت و از طرف پشت گردن کارد را کشید تیغه کارد برگشت پس خدا فرمود قریب باین مضمون که چنانکه ابراهیم و اسمعیل را
جزا بسیار بر طاعتشان دادیم همین نحو هر نیکو کار را اجر و جزا دهیم این بلائیکه ابراهیم و اسمعیل را بان مبتلا کردیم بلای آشکاری بود که بنده خالص
از غیر آن ممتاز میکند و اسمعیل را از ذبح نجات دادیم و فدا دادیم برای او بذبح گوسفند بزرگ جثه یا عظیم القدری بعضی گفتند عظمت قدر این فدا برای آن
بود که فدای اسمعیل پیغمبر و فدای خاتم انبیا شد ابن عباس فرمود که این فدا قوچی بود که هابیل پسر آدم قربانی کرد و قبول شد در بهشت میچرید تا آنکه
فدای اسمعیل شد در روایت است که چون بجای اسمعیل ابراهیم آن قوچ را ذبح کرد گوشت او را بفقرا صدقه داد و در روایت است که چون ابراهیم خواست
اسمعیل را ذبح کند عرض کرد به پدر که روی مرا در وقت کشتن بپوشان و دست و پای مرا به بند ابراهیم فرمود که من هرگز این کار نکنم که هم دست و پای ترا به
بندم و هم صورت را بپوشم پس او را از جمره وسطی برد و خوابانید کارد را بگلویش گذارد و سرش را باسمان بلند کرد جبرئیل کارد را برگرداند ابراهیم نگاه
کرد دید کارد برگشته ابراهیم کارد را برگرداند باز جبرئیل او را برگردانید چند مرتبه این نحو شد پس از طرف مسجد خیف ندا رسید ای ابراهیم عمل بخواب
کردی پس جبرئیل اسمعیل را از زیر دست ابراهیم کشید و قوچ را زیر کارد ابراهیم برد و آن خاکستری رنگ و چاق بود خدا او را بی پدر و مادر در بهشت آفریده بود

تروی فی ذلک من الصباح الی الرواح امن الله هذا الحکم ام من الشیطان فمن ثم سمی یوم الترویة فلما امسی رای مثل ذلک فعرف انه من الله فسمی
یوم عرفة ثم رای مثله فی اللیلة الثالثة فهم بنحره فسمی یوم النحر وفی الکافی عنهما لما کان یوم الترویة قال جبرئیل لابراهیم تروّ من الماء فسمی
ترویة ثم اتی منی فاباته بها ثم غدا الی عرفات فضرب خباه بنمرة دون عرفة فبنی مسجدا باحجار بیض الی ان قال علمه الی عرفات فقال هذه عرفات فاعرف
بها مناسکک واعترف بذنبک فسمی عرفات ثم افاض الی المزدلفة فسمیت المزدلفة لانها ازدلف الیها وعلی ای تقدیر نجاء ابراهیم باسمعیل الی منی
هو ابن ثلاث عشرة سنة علی ما قیل و قَالَ له تلطفا واشفاقا يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ ما یوجب علی أَنِّي أَذْبَحُكَ قربانا لله وقیل انه رای انه
یذبحه فَانْظُرْ وتفکر فیما قلت مَاذَا تَرَىٰ وای شیء هو رایک ومختارک وانما استکشف رایه لیعلم انه صابر فی البلاء ومنقاد لامر الله او جزع
ابى من التسلیم ولیکون سنة فی المشاورة او ما یراه من نفسه من الصبر والتسلیم فلما سمع اسمعیل ذلک من ابیه قَالَ بلا ریث وتامل يَا أَبَتِ
افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ به من ذبحی وانما قال ما تؤمر ولم یقل ما امرت للدلالة علی ان انقیاده لا یختص بخصوص الذبح الذی امر به بل یعم لکل ما یؤمر
فی حقه سَتَجِدُنِي یا ابه إِنْ شَاءَ اللَّهُ ان اکون صابرا مِنَ الصَّابِرِينَ علی الذبح او قضاء الله ومن المنقادین لامر الله فَلَمَّا
أَسْلَمَا وانقادا لامر الله عن قتادة اسلم ابراهیم ابنه واسمعیل نفسه وَتَلَّهُ وصرعه ابراهیم لِلْجَبِينِ والقاه علی شقه بحیث وقع جبینه
علی الارض لمباشرة الامر بصبر وجلد وَنَادَيْنَاهُ من جانب الجبل او من میسرة مسجد الخیف أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ کف عن ذبح ولدک
فانک قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا وعملت بما رایت فی المنام من العزم علی الذبح واتیان مقدماته التی کانت تحت یدک وقد روی قیل انه امر السکین
بقوته علی منحره فلم یقطع ثم وضع السکین علی قفاه فانقلب السکین قیل ان جواب لما محذوف والتقدیر لما فعل ذلک ناديناه ان يا ابراهيم قد
صدقت الرؤيا سعدا سعادة عظيمة واتاه الله نبوة ولده واجزل الثواب قیل ان التقدیر کان ما کان مما لا ینطق به نطاق البیان من استبشار
وشکرهما الله علی ما انعم علیهما من دفع البلاء بعد حلوله والتوفیق لما لم یوفق احد لمثله واظهار فضلهما بذلک علی العالمین مع احراز الثواب
العظیم إِنَّا کما جزینا ابراهیم وابنه باحسانهما وطاعتهما كَذَٰلِكَ نَجْزِي جمیع الْمُحْسِنِينَ بالاحسان والطاعة اذ انا
کما فرجنا عنهما الکربة باحسانهما کذلک نجزی غیرهما من المحسنین إِنَّ هَٰذَا البلاء الذی ابتلینا به ابراهیم وابنه والله لَهُوَ الْبَلَاءُ
والابتلاء الْمُبِينُ والمظهر للمخلص من غیره او ان ما فعلنا لهو المحنة البینة الصعوبة اذ لا شیء اصعب منها ونجینا اسمعیل من الذبح وَفَدَيْنَاهُ
بِذِبْحٍ عَظِيمٍ الجثة او عظیم القدر قیل ان عظم قدر هذا الفداء لکونه فداء اسمعیل النبی وخاتم الانبیاء الذی کان فی صلبه عن ابن





وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

پس خداوند متعال تشریفاتش را برای ابراهیم بیان فرمود باین مضمون که ذکر خیر و تمجیدات شایان باقی گذاردیم در روی زمین برای
ابراهیم و سلام خدا و ملائکه و جن و انس برابراهیم باد تا روز قیامت باین نحو جزائیکه با براهیم و فرزندش اسمعیل دادیم برای کارهای
نیکوی آنها بهر نیکو کاری خواهیم داد که از جمله آنها ابراهیم است چه ابراهیم از بندگان با ایمان ما است باز زیادتی تفضلاتش را با براهیم بیان
فرمود باین مضمون که بشارت دادیم با براهیم ولادت اسحق را که از پیغمبران برجسته و دارای بالاترین کمالات انسانی بود و برکت دادیم با براهیم
و فرزندش اسحق باینکه نسل آنها را زیاد کردیم در روی زمین ولی در اولاد شان هم نیکوکار بود چون موسی و عیسی و پیغمبران دیگر و هم که کارش
بود که کفر و گناهشان آشکار و شهره آفاق گردید مانند بسیاری از یهود زمان عیسی که تصمیم بر کشتن آنحضرت نمودند و یهود زمان خاتم انبیا که معارض آنحضرت شدند

عباس انه الکبش الذی قربه هابیل فتقبل منه وکان یرعی فی الجنة حتی فدی به اسمعیل عن الصادق علیه السلام فی روایة فلما کان فی اللیل
اتی ابراهیم آت من ربه فاراه فی الرؤیا ذبح ابنه اسمعیل بموسم مکة فاصبح ابراهیم حزینا للرؤیا التی راها فلما حضر موسم ذلک العام حمل ابراهیم
هاجر واسمعیل فی ذی الحجة من ارض شام فانطلق بهما الی مکة لیذبحه فی الموسم فبدء بقواعد البیت الحرام فلما رفع قواعده خرج الی منی حاجا
وقضی نسکه بمنی ثم رجع الی مکة فطاف بالبیت اسبوعا ثم انطلقا فلما صارا فی السعی قال ابراهیم لاسمعیل يا بنی انی اری فی المنام انی
اذبحک فی الموسم عامی هذا فما ترى قال يا ابت افعل ما تؤمر فلما فرغا من سعیهما انطلق به ابراهیم الی منی وذلک یوم النحر فلما انتهی
الی الجمرة الوسطی اضجعه لجبینه الایسر واخذ الشفرة لیذبحه نودی ان يا ابراهيم قد صدقت الرؤيا الی آخره وفدی اسمعیل بکبش عظیم
فذبحه وتصدق بلحمه علی المساکین وَفِي رِوَايَةٍ عنهما علیهما السلام ثم قام علی المشعر الحرام فامره الله ان یذبح ابنه وقد رای شمائله و
خلائقه وانس ما کان الیه فلما اصبح افاض من المشعر الی منی فقال لامه زوری البیت انت واحتبس الغلام فقال يا بنی هات الحمار والسکین
حتی اقرب القربان فان ربک یعلم این هو يا بنی انت والله هو ان الله تعالی قد امرنی بذبحک فانظر ماذا تری قال يا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی
ان شاء الله من الصابرین فلما عزم علی الذبح قال يا ابه خمر وجهی وشد وثاقی قال يا بنی الوثاق مع الذبح والله لا اجمعهما علیک الیوم الی ان
قال الباقر علیه السلام فاضجعه عند الجمرة الوسطی ثم اخذ المدیة فوضعها علی حلقه ثم رفع راسه الی السماء ثم انتحی علیه المدیة فقلبها جبرئیل
عن حلقه فنظر ابراهیم فاذا هی مقلوبة فقلبها ابراهیم علی حدها وقلبها جبرئیل علی قفاها ففعل ذلک مرارا ثم نودی من میسرة مسجد الخیف یا
ابراهیم قد صدقت الرؤیا واجتر الغلام من تحته وتناول جبرئیل الکبش من قلة ثبیر فوضعه تحته وَفِي رِوَايَةِ الْقُمِّيِّ ونزل الکبش علی الجبل
الذی عن یمین مسجد منی نزل من السماء وکان یاکل فی سواد ویمشی فی سواد اقرن قیل ما کان لونه قال املح اغبر وفی روایة عن الرضا علیه السلام
فلما عزم علی ذبحه فداه الله بذبح عظیم بکبش املح یاکل فی سواد ویشرب فی سواد وینظر فی سواد ویمشی فی سواد ویبول ویبعر فی سواد و
کان یرتع قبل ذلک فی ریاض الجنة اربعین عاما ما خرج من رحم انثی وانما قال الله له کن فکان لیفتدی به اسمعیل فکلما یذبح بمنی فهو فدیة
لاسمعیل الی یوم القیمة الی ان قال والعلة التی لاجلها دفع الله عز وجل الذبح عن اسمعیل هی العلة التی من اجلها دفع الله الذبح عن عبد
الله وهی کون النبی صلی الله علیه وآله والائمة فی صلبهما فببرکة النبی صلی الله علیه وآله والائمة دفع الله الذبح عنهما فلم یجر فی الناس بقتل الاولاد ولولا ذلک لوجب
علی الناس کل اضحی التقرب الی الله تعالی ذکره بقتل الاولاد وکل ما یتقرب به الناس من اضحیة فهو فداء لاسمعیل الی یوم القیمة وَعَنِ الرِّضَا
علیه السلام قال لما امر الله ابراهیم ان یذبح مکان ابنه اسمعیل
لو خلق الله مضغة اطیب من الضان لفدی بها اسمعیل
الکبش الذی انزله علیه تمنی ابراهیم ان یکون قد ذبح ابنه اسمعیل بیده وانه لم یؤمر بذبح الکبش مکانه لیرجع الی قلبه ما یرجع الی قلب الوالد
الذی یذبح اعز ولده بیده فیستحق بذلک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب فاوحی الله عز وجل الیه یا ابراهیم من احب خلقی الیک
قال یا رب ما خلقت خلقا احب الی من حبیبک محمد فاوحی الله الیه یا ابراهیم هو احب الیک ام نفسک قال بل هو احب الی من نفسی قال
فولده احب الیک ام ولدک قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما علی ایدی اعدائه اوجع لقلبک او ذبح ولدک بیدک فی طاعتی قال یا رب بل
ذبحه علی ایدی اعدائه اوجع لقلبی قال یا ابراهیم ان طائفة تزعم انها من امة محمد ستقتل الحسین ابنه من بعده ظلما وعدوانا کما یذبح الکبش
ویستوجبون بذلک سخطی فجزع ابراهیم لذلک فتوجع قلبه واقبل یبکی فاوحی الله تعالی الیه یا ابراهیم قد فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل
لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسین وقتله واوجبت لک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب وذلک قول الله عز وجل وفدیناه بذبح
عظیم ثم بین سبحانه زیادة تشریفه لابراهیم بقوله وَتَرَكْنَا وابقینا عَلَيْهِ فِي الامم الْآخِرِينَ حسن الذکر والثناء الجمیل الی یوم القیمة
او التحیة له بقولهم سلام من الله او من الملائکة والثقلین علی ابراهیم کما ابقینا علی نوح هذه التحیة كَذَٰلِكَ الجزاء الجزیل ومثل
هذا الاجر الجمیل نَجْزِي جمیع الْمُحْسِنِينَ الذین منهم ابراهیم حیث إِنَّهُ مِنْ جملة عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ واولیائنا المخلصین
لا من عباد الدنیا واتباع النفس والهوی ثم بین سبحانه زیادة تفضله وانعامه علی ابراهیم بقوله وَبَشَّرْنَاهُ مع غایة کبره وعقم زوجته ساره
وبایسهما من الولد بِإِسْحَاقَ وجعلنا ذلک الولد نَبِيًّا نائلا مِنْ جملة الانبیاء الصَّالِحِينَ وفی وصفه بالصلاح بعد النبوة غایة

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَٰقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ

پس فرزندی اسحق که یهودیان افتخار میکنند سبب شرافت ایشان نیست در صورتیکه کافر باشند در حدیث است که پیغمبر به بنی هاشم فرمود ای بنی هاشم مردم برای من عمل و عبادت بیاورند و شما نسب کنایه از اینکه نسب فائده ندارد اگر ایمان و عمل صالح نباشد فقط عمل مفید برای انسان است پس خداوند متعال بیان تفصیل را بموسی بن عمران و برادرش هرون فرمود باین مضمون که بخدا قسم منت گذاردیم بموسی بن عمران و هرون باینکه پیغمبری و رسالت و معجزات باهرات بایشان دادیم و ایشان و قبیله شان که بنی اسرائیل بودند از اندوه بسیار و زحمتهای زیاد که از قبطیان داشتند نجات و خلاصی دادیم و ایشان را یاری کردیم تا غالب شدند بر فرعون و قبطیان مصر با اینکه سالهای دراز مغلوب و مقهور آنان بودند و فرو فرستادیم از آسمان برایشان کتاب توریة را که تمام علومیکه طرف حاجت مردم بود در آن درج و واضح و روشن بود از قبیل معارف خداوند و دستورات زندگانی و عبادت خداوند و اخلاق خوش و غیر اینها و ایشانرا بتوسط وحی و کتاب آسمانی براه راستیکه ایشانرا بقرب او و خیرات و سعادتهای ابدی رساند و نام نیک و ذکر خیر و تمجیدات شایان ایشانرا در دنیا میان مردم باقی گذاردیم تا روز قیامت سلام خداوند ملائکه و جن و انس باد بر موسی و هرون و ما چنانکه جزا دادیم بموسی و هرون اعمال نیکشانرا در دنیا بهمین نحو جزا میدهیم هر نیکوکاری را باعمال نیک و کارهای پسندیده شان ایشان از جمله بندگان با ایمان ما بودند پس از آن بیان پیغمبری الیاس و کیفیت دعوت او را بتوحید و انعامات و اکرامات خود را نسبت باو فرمود باین مضمون که الیاس پسر یاسین از سبط هرون برادر موسی از جمله پیغمبران خدا بود در بنی اسرائیل روایت شده که پس از موسی یوشع پسر نون پیغمبر شد پس از او کالب پسر یوفنا و پس از او حزقیل پیغمبر بود چون حزقیل از دنیا رفت بنی اسرائیل دین موسی را واگذاشتند و بت پرست شدند و بدعتها در میان آوردند و عهد خدا و موسی را فراموش کردند و پیغمبرانی در میان ایشان آمدند و بنی اسرائیل در خاک شامات پراکنده بودند یک سبط از اسباط بنی اسرائیل در بعلبک و نواحی او بودند و الیاس از آن سبط بود چون آن سبط بت پرست شدند خدا الیاس را در آنها پیغمبر کرد و او طایفه خود را بتوحید دعوت مینمود بایشان فرمود ای جمله من چرا از خدا نمیترسید و پرستش غیر او میکنید آیا پرستش میکنید جمادیرا که از او بعل نامیده اید با اینکه کاری از او بر نمیاید و خدائیرا که بهترین آفریننده ها است واگذارده اید و پرستش او را نمیکنید این عبادات دلالت دارد بر نهایت بی شعوری و جهالت و نادانی شما

تعظیم لشانه و دلالة علی کونه اعلی مراتب الکمال الانسانیة **وَبَارَكْنَا** علی ابراهیم و انعمنا **عَلَيْهِ** بکثرة الاولاد **وَ** کذا **عَلَىٰ** ابنه **إِسْحَٰقَ** حیث اخرجنا من صلبه بنی اسرائیل **وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا** و نسلهما **مُحْسِنٌ** کانبیاء بنی اسرائیل الذین منهم موسی و عیسی و غیرهما من الرسل **وَ**منهم **ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ** باختیار الکفر و ارتکاب المعاصی **مُبِينٌ** و ظاهر ظلمه و فیه رد علی الیهود حیث افتخروا بکونهم من ولد اسحق و یعقوب و دلالة علی ان النسب لا اثر له فی الصلاح و الفساد و الطاعة و العصیان و فی الحدیث یا بنی هاشم لا یاتینی الناس الا باعمالهم و تأتونی بانسابکم ثم بین سبحانه تفضله علی موسی و اخیه هرون بقوله **وَلَقَدْ مَنَنَّا** و انعمنا **عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ** اخیه **هَٰرُونَ** بنعمة النبوة و الرسالة و غیرهما من النعم الدینیة و الدنیویة **وَنَجَّيْنَاهُمَا** برحمتنا و نجینا برکتهما و تبعهما **وَقَوْمَهُمَا** بنی اسرائیل **مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ** و الغم الشدید الذی کان لهم من تعذیب فرعون و قومه **وَنَصَرْنَاهُمْ** علی اعدائهم **فَكَانُوا** بنصرتنا **هُمُ الْغَالِبِينَ** علی عدوهم بعد ان کانوا مغلوبین و مقهورین و انزلنا علی موسی و هرون **وَآتَيْنَاهُمَا** بعد نجاتهما و قومهما و اهلاک عدوهما **الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ** و التوراة الموضح لجمیع ما یحتاج الیه الناس من المعارف و الاحکام و الاخلاق و غیرها **وَهَدَيْنَاهُمَا** بالوحی و ایتاء الکتاب **الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** و دللناهما علی الطریق الواضح الی قربنا و خیر الدنیا و الآخرة و الجنات النعیم **وَتَرَكْنَا** و ابقینا **عَلَيْهِمَا** احسن الذکر و الثناء **فِي** الامم **الْآخِرِينَ** و هم امة خاتم النبیین **سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ** و هو کلام الله کما فی نظائره **إِنَّا كَ**ما جزیناهما النعم العظام **كَذَٰلِكَ نَجْزِي** جمیع **الْمُحْسِنِينَ** باحسانهم **إِنَّهُمَا مِنْ** جملة **عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** ثم ذکر سبحانه رسالة الیاس و کیفیة دعوة قومه بقوله **وَإِنَّ إِلْيَاسَ** بن یاسین من سبط هرون علی ما قیل **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** من جانب الله الی قومه و قیل انه ادریس النبی و علی تقدیر اذکر یا محمد **إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ** نصحا و انکارا علیهم الشرک یا قوم **أَلَا تَتَّقُونَ** الله و عذابه علی الشرک و العصیان روی انه بعث بعد موسی یوشع بن نون ثم کالب بن یوفنا ثم حزقیل فلما قبض حزقیل عظمت الاحداث فی بنی اسرائیل و نسوا عهد الله و عبدوا الاصنام و الاوثان و کانت الانبیاء یبعثون بعد موسی بتجدید ما نسوا من التوریة و بنوا اسرائیل کانوا متفرقین بارض الشام و کان سبط منهم حلوا ببعلبک و نواحیها من ارض شام و هم السبط الذین کان منهم الیاس فلما اشرکوا و عبدوا الصنم و ترکوا العمل بالتوریة بعث الله الیهم الیاس نبیا فدعاهم الی التوحید و قال لهم ویلکم **أَتَدْعُونَ** و تعبدون الجماد الذی سمیتموه **بَعْلًا** مع انه لم یخلق ذبابا **وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ** و تترکون عبادته مع انه خلق السموات و الارض و غیرهما بقدرته قیل ان بعل کان اسم صنم لاهل بلدة بك من

فی بیان دعوة الیاس و عاقبته





اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ

با اینکه او تمام موجودات را از آسمان و زمین و ملائکه و جن و انس و غیر اینها آفریده این رویه شما از عقل بنهایت دور است بعضی گفتند که بعل اسم بتی بود در شهر یک از شهرهای شام که آن شهر الان معروف ببعلبک است و آن از طلا ساخته شده بود بلندی قدش ده ذرع بود و چهار صورت داشت و در دو چشمش دو یاقوت بزرگ گذارده بودند پس دوره او را گرفته تعظیم بسیار میکردند چهار صد نفر خدمتگار برای او قرار داده بودند و آن خدمتگارانرا پیغمبران میدانستند شیطان در آن بت میرفت و برای ایشان شریعت باطل میگفت و آن پیغمبران او گفتهای شیطانرا ضبط میکردند و بمردم میگفتند فخر رازی گوید که این روایت مشکل است زیرا که لازم آید بسیاری از معجزات پیغمبران مورد قدح و تنقید میشود مثل سخن گفتن گرگ و شتر با پیغمبر ما حقیر گوید که این سخن فخر رازی درست نیست زیرا که معجزه دلیل صدق است در صورتیکه صدق آن ممکن باشد مثل نبوت پیغمبر ما که امری بود ممکن و اما در موردیکه صدق ممکن نباشد مثل اینکه کسی دعوی پیغمبری کند و مردم را به پرستش بت دعوت کند معجزه فائده ندارد اگر چه هزارها معجزه از او ظهور کند چه در غلو او یقینی است پس الیاس بصراحت لهجه اظهار یگانگی خدا کرد و گفت خدا پروردگار شما و پدران گذشته شما است پس قومش او را تکذیب کردند و خدا فرموده همه در جهنم خواهند رفت جز بندگان خالص خدا که در بهشت و نعمتند پس اظهار لطفش را بالیاس فرمود باین مضمون که ما برای الیاس نام نیک و حسن و مدح شایان در روی زمین باقی گذاردیم تا روز پسین سلام خداوند و ملائکه همیشه بر الیاس باد بعضی گفته اند که الیاس و الیاسین یکی است دیگری گفت یاسین پدر الیاس است و آل او الیاس است بسیاری از مفسرین اهل سنت گفته اند که یاسین اسم خاتم انبیاء است و مراد از الیاسین آل پیغمبر ما است چنانچه از ابن عباس مروی است و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که فرمود خدا پیغمبرش را باین نام نامیده که گفت یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین که مردم سلام بر آل پیغمبر را از میان ببرند چنانچه چیزهای دیگر شانرا از میان بردند از حضرت صادق هم رسیده که یس محمد است و آل یس ما هستیم احقر گوید بنابر این ارتباط آیه بآیات سابقه مشکل باشد پس خدا فرمود ما باین خوبی جزا دهیم تمام نیکوکارانرا الیاس از بندگان با ایمان بود بعضی از اهل سنت روایت کردند که الیاس بقومش نفرین کرد در ایشان قحطی آمد تا سه سال مبتلا بقحط بودند و از بت پرستی منصرف نشدند چون الیاس اصرار ایشانرا باین مذهب فاسد دید از خدا خواست که از شر ایشان راحتش کند باو گفتند فلان روز برو در فلان جا هرچه نزد تو آمد بر آن سوار شو الیاس در همان روز موعود بیرون رفت با الیسع که خدمتگذارش بود چون بان موضع و محل معین رسید اسبی دید از آتش بران سوار شد آن اسب او را بطرف آسمان بلند کرد الیسع فریاد زد که مرا بچه امر میکنی الیاس عبایش را از میان هوا برای او انداخت خدا الیاس را بالا برد و گرسنگی و تشنگی را از او برداشت

بلاد الشام و هو الیوم معروف ببعلبک کان من ذهب طوله عشرون ذراعا و له اربعة اوجه و فی عینیه یاقوتتان کبیرتان فتلوا به و عظموه حتی اخدموه اربعة مائة سادن و جعلوا انبیاء فکان الشیطان یدخل جوفه و یتکلم بشریعة الضلالة و السدنة یحفظونها و یعلمونها الناس قال الفخر الرازی هذا مشکل لقدحه فی کثیر من معجزات النبی کتکلم الذئب و الجمل معه و فیه ان المعجزة دلیل الصدق فی مورد امکانه کنبوة نبینا الا فی مورد امتناع الصدق فمن ادعی النبوة و دعی الناس الی عبادة غیر الله هو کاذب و لو اتی بالف معجزة ثم صرح الناس بالتوحید و نفی الشرک حیث فسر احسن الخالقین بقوله **اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ** الذین کانوا قبلکم و لم یعبدوا هذا الصنم اذ لم یکن البعل رب آبائکم لانه یکون منکم **فَكَذَّبُوهُ** مع انه لم یخبر علیهم عنادا و لجاجا **فَإِنَّهُمْ** بتکذیب رسولهم و معارضتهم للحق **لَمُحْضَرُونَ** و یدخلون فی النار یوم القیمة و لا ینجوا من اولئک القوم **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** و الموحد الذین اخلصهم الله لنفسه **وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ** قیل ان الیاس و الیاسین واحد کما ان سینا و سینین واحد و قیل ان یاسین قسم و ان الیاسین اهله و هو الیاس و قیل انه جمع او یرید الیاس و اتباعه المؤمنین کما یقال المهلبون و قال کثیر من مفسری العامة ان یس اسم النبی و المراد من آل یس آله کما عن ابن عباس و عن امیر المؤمنین انه قال ان الله سمی النبی بهذا الاسم حیث قال یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین لعلمه انهم یسقطون السلام علی آل محمد کما اسقطوا غیره و عن الصادق عن آبائه عن علی فی هذه الآیة قال یس محمد و نحن آل یس اقول علی هذا اشکل ارتباط الآیة بما قبلها و ما بعدها من قوله **إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** روی بعض العامة ان الیاس دعی علی قومه فقحطوا ثلاث سنین فلم یرتدعوا عن الشرک فلما رآه الیاس منهم ذلک دعی الله ان یریحه منهم فقیل له اخرج یوم کذا الی موضع کذا فما جائک من شیء فارکبه فخرج الیاس فی ذلک الیوم مع خادمه الیسع فوصل الموضع الذی امر فاستقبله فرس من النار فرکب علیه فانطلق الفرس الی جانب السماء فناداه الیسع ما تامرنی فالقی کساه الیه من الجو فرفع الله الیاس و قطع عنه لذة المطعم و المشرب و کساه الریش و قیل انه فی الارض غائب عن الانظار کالخضر و هما آخر من یموت من بنی آدم و الیاس موکل بالصحاری و الخضر موکل بالبحار ثم ذکر سبحانه لطفه بلوط و غضبه علی اعدائه و قومه بقوله **وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ** الی اهل سدوم و اذکر یا محمد **إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ** و عیاله **أَجْمَعِينَ** من العذاب **إِلَّا** امرأة **عَجُوزًا** استثنیناها ان تکون **فِي الْغَابِرِينَ** و الباقین فی العذاب و الهلاک او فی الماضین و الهالکین **ثُمَّ** بعد نجاتهم **دَمَّرْنَا** و اهلکنا بالعذاب **الْآخَرِينَ** من قوم مکذبیه

نقل کلام الفخر و ردّه

قصة لوط

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

ودیدن حضرت الیاس پررونید بعضی گفته‌اند او در روی زمین از چشم مردم پنهان است مثل خضر واو وخضر آخر کسی هستند از بنی آدم که بمیرند والیاس مأمور بیابانها وخضر مأمور دریاها است پس خداوند متعال ذکر لطفش را بلوط وغضبش را بقومش فرموده باین مضمون که لوط از جمله پیغمبران از جانب ما بوده بر اهل سدوم وشهر کرشوای مجتمد فنبرا که او وعیالاتش را نجات دادیم از عذاب مگر زن پیرش را که او را در عذاب باقی گذاردیم وتمام قومش را بعذاب هلاک کردیم بسبب کفر وطغیانشان پس خدا خطاب باهل مکه فرموده باین مضمون که ای اهل مکه شما صبح وشام یعنی همه وقت در سفرهاتان بشهرهای ویران آنها میگذرید شما آنها را وآثار عذاب بر آنها را می‌بینید ونمی‌فهمید که در کفر وسرکشی مثل شما بودند وباین جهت هلاک شدند نا شما هم از خدا وعذاب او بترسید واز بت پرستی دست بردارید پس از آن خدا قصه یونس پیغمبر را بیان فرموده باین مضمون که یونس هم از جمله پیغمبران بود بعضی گفته‌اند در نینوا از شهرهای موصل بود وابن عباس فرموده که در فلسطین سکونت داشت ای پیغمبر تذکر شو وقتی را که یونس از میان قوم خود از خجالت یا از ترس اینکه او را در وعده عذابیکه بآنها داده بود دروغگو بدانند فرار کرد تا بکشتی پر از متاع رسید روایت شده که در کشتی نشست وکشتی در وسط دریا رفت پس از حرکت ایستاد کشتیبانان گفتند بنده از آقا ومالک گریخته در کشتی است ورسم این کشتی آنستکه چون بنده گریخته در آن باشد حرکت نمیکند وما قرعه میزنیم کسیکه قرعه بنام او درآید او را در دریا میافکنیم چه یکنفر غرق شود بهتر است از غرق جماعتی پس سه مرتبه قرعه کشیدند هر سه مرتبه باسم یونس بیرون آمد پس یونس بقرعه محکوم شد پس گفت من آن بنده گریخته هستم خود را بعبایش پیچید ودر دریا انداخت پس ماهی او را بشکم فرو برد ویونس خود را سرزنش وملامت میکرد به بیرون آمدنش از میان قومش بی اذن خدا واز حضرت باقر علیه السلام مروی استکه چون یونس در کشتی نشست وکشتی در میان دریا ایستاد وقرعه باسم یونس بیرون آمد یونس لب کشتی آمد دید ماهی در دریا دهن باز کرده یونس خودش را انداخت در دریا در دهان ماهی واز حضرت صادق علیه السلام مروی استکه چون در وسط دریا رفتند خدا ماهی بزرگی فرستاد جلو کشتی را گرفت یونس باو نظر کرد از او ترسید خود را بآخر کشتی برد ماهی هم بطرف آخر کشتی گشت ودهانش را باز کرد اهل کشتی گفتند در میان ما گناهکاری هست پس قرعه انداختند بنام یونس درآمد چنانچه خدا فرموده فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس یونس را در دریا انداختند ماهی او را بشکم فرو برد ودر آب رفت روایت شده که خدا بماهی وحی فرمود که من یونس را خوراک تو قرار ندادم شکم تو را زندان او قرار دادم استخوانی از او نشکنی وبندی از او را از هم جدا نکنی یعنی خدا استعمال قوه تصرف امعاء ماهی را سلب فرمود وگرفت که تصرف در اعضاء بدن آنحضرت نکند تا آنحضرت در شکم ماهی سالم بماند

وطغیانهم وَإِنَّكُمْ یا اهل مکة والله لَتَمُرُّونَ فی اسفارکم الی الشام عَلَيْهِمْ وعلی دیارهم الخربة ومنازلهم المنهدمة حال کونهم مُصْبِحِينَ وملتبسین بِاللَّيْلِ قیل ان المراد تعمیم الاوقات یعنی لیلا ونهارا أتشاهدون ذلک فَلَا تَعْقِلُونَ ولا تدرکون انهم کانوا مثلکم فی الکفر والعصیان فتخافوا ان ینزل بکم ما نزل بهم وان یصیبکم مثل ما اصابهم من العذاب عن الصادق علیه السلام انه سئل عن هذه الایة فقال تمرون علیهم فی القرآن اذا قرأتم القرآن تقرؤن ما قص الله علیکم من خبرهم ثم ذکر سبحانه قصة یونس بن متی بقوله وَإِنَّ يُونُسَ بن متی الملقب بذی النون من اولاد هود علی ما قیل لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ من الله الی بقیة قوم ثمود بنینوا من بلاد موصل علی ما قیل وعن ابن عباس انه کان یسکن فلسطین واذکر یا محمد إِذْ أَبَقَ وهرب یونس من قومه خجلة او خوفا من ان یظنوه کاذبا فی وعیده باهلاکهم بلا انتظار الوحی الی الحیرة البحر فانتهی إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ والمملوّ من الناس والمتاع روی انه لما دخل السفینة وتوسطا البحر احتبست من الجری ووقفت فقال الملاحون هنا عبد ابق من سیده وهذا رسم السفینة اذا کان ابق لا یجری وقیل انهم قالوا ان فیکم عاصیا والا لم یحصل ما نراه من غیر ریح ولا سبب ظاهر وقال التجار قد جربنا مثل هذا فاذا رأینا ذلک نقرع فمن خرج اسمه رمیناه فی البحر لان غرق الواحد خیر من غرق الکل فَسَاهَمَ واقرع اهل السفینة او یونس مع اهل الفلک ثلاث مرات فَكَانَ یونس مِنَ الْمُدْحَضِينَ والمغلوبین بالقرعة فقال یونس انا العبد الابق وانا والله العاصی فتلفف فی کسائه وقام علی رأس السفینة فرمی بنفسه فی البحر فَالْتَقَمَهُ وابتلعه الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ نفسه علی خروجه من بین قومه بلا اذن من الله تعالی عن الباقر علیه السلام قال انه لما رکب مع القوم فوقفت فی اللجة واستهموا فوقع السهم علی یونس ثلاث مرات فمضی یونس الی صدر السفینة فاذا الحوت فاتح فاه فرمی بنفسه وفی روایة عن الصادق علیه السلام فلما توسطوا البحر بعث الله حوتا عظیما فحبس علیهم السفینة فنظر الیه یونس ففزع منه وصار الی مؤخر السفینة فدار الیه الحوت ففتح فاه فخرج اهل السفینة فقالوا فینا عاص فتساهموا فخرج سهم یونس وهو قول الله تعالی فساهم فکان من المدحضین فاخرجوه والقوه فی البحر فالتقمه الحوت ومر به فی الماء روی ان الله تعالی اوحی الی السمکة انی لم اجعل لک رزقا ولکن جعلت بطنک له وعاء فلا تکسری منه عظما ولا تقطعی منه وصلا قیل نقل به الی قرار الارضین حتی سمع تسبیح الحصی فکث فی بطنه اربعین لیلة وقیل شهرا وقیل عشرین یوما وقیل سبعة ایام وقیل ثلاثة ایام وکان یسبح الله بقوله لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ والذاکرین الله کثیرا بالتسبیح ومن القائمین بحقوق الله قبل البلاء لَلَبِثَ ومکث حیا او میتا فِي جوف الحوت وبَطْنِهِ من حین دخوله إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

قصه یونس بن متی علیه السلام

من القبور



فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ

بعضی گفته‌اند ماهی او را بر در ته دریا تا آنکه تسبیح ریگهای ته دریا را شنید بعضی گفته‌اند چهل شبانه روز در شکم ماهی ماند دیگری گفت هفت روز ودیگری گفت یکماه ودیگری گفت بیست روز ودیگری گفت سه روز وتسبیح خدا میکرد ومیگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین پس خدا فرمود اگر او تسبیح نمیکرد وذکر ما نمیگفت یا اداء حقوق ما نمیکرد پیش از ابتلاء در شکم ماهی یا زنده یا مرده میماند تا روز قیامت وقتیکه مردم از قبرها بیرون آیند برای حساب ولی نماند در شکم ماهی برای آنکه تسبیح خدا میکرد از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود یونس در شکم ماهی تسبیح خدا میکرد وملائکه تسبیح او را شنیدند عرضکردند پروردگارا ما صدای ضعیفی از جای غریبی میشنویم خدا فرمود این بنده ما یونس است گناه کرده در شکم ماهی در دریا زندانیش کردم ملائکه عرضکردند خدایا چگونه بنده صالحی را که روز وشب عمل صالح او بالا میآید او را زندانی کردی فرمود بلی حال شفاعتش کنید پس خدا امر بماهی فرمود که او را نزدیک ساحل آورد واین فرمایش خدا است که فرمود یونس را بزمین بی گیاهی انداختیم واو دردمند بود یعنی طوری ضعیف شده بود بدنش مثل جوجه پرکنده شده که نه گوشت داشت نه مو بعضی گفته‌اند ماهی او را بزمین نصیبین انداخت پس درخت کدو رویانیدیم که برگش سایبان او از آفتاب شود ومگس بر او ننشیند گفته‌اند از کدوی آن درخت میخورد تا استخوان وپیش محکم شد روایت شده که برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض شد شما کدو را دوست دارید فرمود بلی آن درخت برادرم یونس است واز امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود ماهی یونس را باطراف زمین ودریاها دور داد تا اینکه خدا بماهی امر فرمود او را بساحل دریا انداز پوست وگوشت بدنش آب شده بود خدا براو درخت کدو رویانید که سایه بانش باشد پس آرام گرفت یونس پس خدا امر فرمود که درخت از او دور شود دورشد آفتاب بر بدنش تابید بناله آمد پس وحی شد ای یونس تو بصد هزار یا بیشتر از مردم رحم نکردی که عذاب برایشان خواستی خودت از درد یکساعت بناله آمدی در روایت از حضرت باقر علیه السلام رسیده که فرمود خدا وحی بیونس فرمود که اهل نینوا ایمان آوردند وتقوی پیشه کردند برگرد بشهرشان چنانچه خدا فرمود که یونس را فرستادیم بسوی قومش که شماره آنها صد هزار نفر یا بیشتر بودند بعضی گفته‌اند سی هزار نفر زیادتر بود واز حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود زیادی بیست هزار نفر بنظر میآید احقر گوید شاید مراد این باشد که در واقع زیاد نبود ودر خیال مردم عده اهالی نینوا از یاتر مینمود وبیشتر بود

من القبور للحساب وجزاء الاعمال اما ببقائهما حیین او میتین فتکون بطن الحوت قبر یونس ولکن لم یلبث لکونه من المسبحین وفیه الحث علی ذکر الله بالتسبیح والتهلیل روی عن ابن عباس ان السمکة اخرجته الی نیل مصر ثم الی بحر فارس ثم الی بحر البطائح ثم الی دجلة وعن امیر المؤمنین علیه السلام ان الحوت قد طاف به فی اقطار الارض والبحار وتربقارون عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال سبح یونس فی بطن الحوت فسمعت الملائکة تسبیحه فقالوا ربنا انا نسمع صوتا ضعیفا بارض غریبة فقال ذلک عبدی یونس عصانی فحبسته فی بطن الحوت فی البحر فقالوا العبد الصالح الذی کان یصعد الیک فی کل یوم ولیلة عمل صالح فقال نعم فشفعوا له فامر الحوت فقذفه الی الساحل فذلک قوله تبارک وتعالی فَنَبَذْنَاهُ والقیناه بِالْعَرَاءِ والمکان الخالی من الشجر والنبات وَهُوَ سَقِيمٌ وعلیل لضعف بدنه حیث انه صار کالفرخ المنتوف لا لحم له ولا شعر قیل سقیم یعنی القاه الحوت بارض نصیبین وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وقرع لیظله من الشمس ویمنع بدنه من الذباب فانه علی ما قیل لا یقع علیه الذباب وکان یاکل من ثمرها حتی اشتد روی انه قیل لرسول الله صلی الله علیه وآله انک تحب القرع قال بلی هی شجرة اخی یونس عن الباقر علیه السلام قال لبث یونس فی بطن الحوت ثلاثة ایام الی ان قال فاخرجه الحوت والقاه بالساحل وانبت الله علیه شجرة من یقطین وهو القرع فکان یمصه ویستظل به وبورقه وکان تساقط شعره ورق جلده وعن امیر المؤمنین علیه السلام فامر الحوت ان یلفظه علی ساحل البحر وقد ذهب جلده ولحمه وانبت الله علیه شجرة من یقطین وهی الدبا فاظلته من الشمس فسکن ثم امر الله الشجرة فتنحت عنه ووقعت الشمس علیه فجزع فاوحی الله الیه یا یونس لم ترحم مائة الف او یزیدون وانت تجزع من الم ساعة قال رب عفوک عفوک فرد الله علیه بدنه وعن الباقر علیه السلام فی روایة فلما قوی واشتد بعث الله دودة فاکلت اسفل القرع فذبلت القرعة ثم یبست فشق ذلک علی یونس فظل حزینا فاوحی الله الیه ما لک حزینا یا یونس قال یا رب هذه الشجرة التی کانت تنفعنی فسلطت علیها دودة فیبست قال یا یونس احزنت لشجرة لم تزرعها ولم تسقها ولم تعن بها ان یبست حین استغنیت عنها ولم تحزن لاهل نینوا اکثر من مائة الف اردت ان ینزل علیهم العذاب قیل ان یقطین کل شجرة لا یقوم علی ساق ویمتد علی وجه الارض کالدباء والحنظل والبطیخ وقیل انه قیل عن ابن عباس هو ورق القرع قال من جعل القرع بین الشجر یقطینا کل ورقة اتسعت وسترت فهی یقطین وقال انبت الله علیه شجرة من یقطین فکان یستظل بها ویاکل من ثمرها حتی تشدد ثم ان الارضة اکلتها فخرت من اصلها فحزن یونس لذلک حزنا شدیدا فقال یا رب کنت استظل تحت هذه الشجرة من الشمس والریح وامص من ثمرها وقد سقطت فقیل له یا یونس تحزن علی شجرة انبتت فی ساعة وقلعت فی ساعة ولا تحزن علی مائة الف او یزیدون ترکتهم فانطلق الیهم وفی الروایة الباقریة قال الله تعالی ان اهل نینوا امنوا واتقوا فارجع الیهم کما قال سبحانه وَأَرْسَلْنَاهُ ثانیا الی قومه الذین خرج من بینهم وکان عددهم بالغا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ نفس أَوْ يَزِيدُونَ علی مائة الف بثلاثین الفا کما عن الصادق علیه

فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ

روایت شده که یونس بسوی نینوا رفت جوانی را دید که گوسفند میچرانید باو گفت کیستی گفت من از قبیلهٔ یونسم گفت چون بقبیله رفتی بگو
بایشان که یونس بشما سلام میرساند و بگو من یونس را دیدم جوان گفت اگر تو یونسی میدانی که کسی خبری بدهد و شاهدی بر راستگوئی خود نداشته
باشد او را میکشند من اینخبر را بدهم بر راستگوئی آن که شهادت دهد یونس گفت این درخت و اینمکان شهادت بر راستگوئی تو دهد جوان گفت که
باین درخت و این مکان بگو که شهادت دهند و تاکید آن جوان برای این بود که در دین ایشان چنین بود که اگر کسی دروغ گوید او را میکشند لذا یونس
بدرخت و زمین گفت که اگر این جوان آمد و از شما شهادت خواست شهادت بدهید صدا از ایشان در آمد که شهادت خواهیم داد پس جوان
درمیان قبیله برگشت و نزد پادشاه رفت و گفت من برخوردم بیونس و او بشما سلام رسانید پادشاه فرمان داد که او را بکشند جوان گفت
من شاهد دارم پادشاه با او گروهی را روانه کرد که شاهد او را ببینند آمدند نزد آن درخت و آن زمین جوان گفت بدرخت و زمین که شما را
بخدا قسم آیا یونس شما را شاهد نگرفت گفتند بلی آنگروه لرزان و هراسان برگشتند نزد پادشاه و آنچه دیده بودند گفتند پادشاه دست جوان
را گرفت و بجای خود نشاند گفت تو شایسته تری برای پادشاهی از من پس آن جوان چهل سال پادشاهی کرد از حضرت باقر علیه السلام
رسیده که فرمود یونس بسوی قومش آمد چون نزدیک به نینوا رسید شرم کرد که بشهر در آید پس بچوپانی گفت تو بشهر برو و بگو یونس آمد چوپان گفت
شرم نمیکنی که دروغ میگوئی یونس در دریا غرق شده و رفت از دنیا یونس گفت گوسفند شهادت میدهد که من یونسم گوسفند بزبان آمد
و گفت که این مرد یونس است چون جوان بشهر رفت و خبر داد بآمدن یونس او را گرفتند و خواستند او را بزنند گفت بگفتهٔ خود شاهد دارم باو
گفتند شاهدت کیست گفت این گوسفند پس گوسفند گویا شد و گفت چوپان راستگو است یونس را خدا بشما برگردانیده پس همه بجستجوی
یونس بیرون شهر رفتند و او را پیدا نموده بشهر آوردند و ایمان باو آوردند و ایمانشان نیکو شد برخی از اهل سنت گفتند که قوم یونس ایمان آوردند
گفته باو که بسوی ایشان برگردد یونس امتناع از برگشتن کرد از آنکه پیغمبر اگر از میان طائفه بیرون رود دوباره درمیان ایشان ماند نمیشود و بعضی
گفته که مراد از آیه آنستکه ایمان بخدا آوردند پس از دیدن آثار عذاب و فرود آمدن آن و توبه از شرک و گناه کردند پس ایشانرا متمتع بزندگانی
دنیا و نعمتهای دنیوی کردیم تا اجل مقدرشان بعضی گفته قصهٔ یونس را خدا آخر قصه ها بیان فرمود از آنکه در قصه های پیغمبران دیگر ترغیب بصبر
و بردباری و تحمل اذیت مردم بود و در قصهٔ یونس تهدید بر بی صبری بوده و ترغیب مقدم است بر تهدید پس از آنکه خداوند متعال ادلهٔ توحید
و برهان معاد را بیان فرموده ذات مقدسش را بنهایت کمال و عظمت و ربوبیت معرفی کرد قریش و بنی ملیح و جهینه و خزاعه و بنی سلمه را که از طوائف عرب

او یزیدون فی نظر الرائی وتقدیره قیل ان المراد ارساله فیهم قبل التقام الحوت حیث انه اخبر اولا بانه من المرسلین والواو لمطلق الجمع وذکره
بعد قصة هربه وما بعده للدلالة على مقدار من ارسل الیهم عددا وقیل انه لم یکن قبل التقام الحوت نبیا وکانت رسالته بعده عن ابن عباس قال انه کان یسکن
مع قومه فلسطین فغزاهم ملك فسبی منهم تسعة اسباط ونصفا وبقی سبطان ونصف وکان الله اوحی الی بنی اسرائیل اذا اسرکم عدوکم او اصابتکم مصیبة فادعونی
استجب لکم فلما نسوا ذلك واسروا اوحی الله تعالی بعد حین الی نبی من انبیائهم ان اذهب الی ملك هؤلاء الاقوام وقل له حتی یبعث الی بنی اسرائیل
نبیا فاختار یونس لامانته قال یونس الله امرك بهذا قال لا ولکن امرت ان ابعث قویا امینا وانت کذلك فقال یونس وفی بنی اسرائیل من هو اقوی
منی فلم لا تبعثه فالح الملك علیه فغضب یونس منه وخرج حتی اتی بحر الروم ووجد سفینة مشحونة وذکر قصة الحوت قال فکانت رسالته بعد ما نبذه
الحوت **اقول** هذا خلاف ما رواه اصحابنا روی ان یونس خرج من العراء ومر بجانب نینوا فرای هنالك غلاما یرعی فقال له من انت یا غلام فقال
من قوم یونس قال فاذا رجعت الیهم فاقرأ علیهم منی السلام واخبرهم انك لقیت یونس ورایته فقال الغلام ان تکن یونس تعلم ان من یحدث ولم تکن له
بینة قتلوه وکان فی شریعتهم ان من کذب قتل فمن یشهد لی فقال له یونس تشهد لك هذه الشجرة وهذه البقعة فقال الغلام لیونس مرهما بذلك
فقال اذا جائکما هذا الغلام فاشهدا له قالتا نعم فرجع الغلام الی قومه فاتی الملك فقال انی لقیت یونس وهو یقرء علیکم السلام فامر الملك ان
یقتل فقال ان لی بینة فارسل معه جماعة فانتهوا الی الشجرة والبقعة فقال لهما الغلام انشدکما الله عز وجل هل اشهدکما یونس قالتا نعم فرجع القوم
مذعورین فاتوا الملك فحدثوه بما راوا فتناول الملك ید الغلام فاجلسه فی منزله وقال له انت احق منی بهذا المقام والملك فاقام بهم الغلام اربعین سنة وعن الباقر علیه السلام
فی روایة فانطلق یونس الی قومه فلما دنی من نینوا استحیی ان یدخل فقال لراع لقیه ائت اهل نینوا فقل لهم ان هذا یونس قد جاء فقال الراعی اتکذب اما تستحیی
ویونس قد غرق فی البحر وذهب قال یونس اللهم ان هذه الشاة تشهد لك انی یونس وانطقت الشاة له بانه یونس فلما اتی الراعی واخبرهم اخذوه وهموا بضربه
فقال ان لی بینة بما اقول قالوا من یشهد لك قال هذه الشاة تشهد فشهدت بانه صادق وان یونس قد رده الله الیکم فخرجوا یطلبونه فوجدوه فجاؤوا به الخبر
فآمنوا بیونس بعد رجوعه الیهم وحسن ایمانهم کما عن الباقر وروی بعض العامة ان قومه امنوا فسألوه ان یرجع الیهم فابی یونس لان النبی اذا هاجر لم یرجع الیهم مقیما فیهم
وقیل ان المراد فآمنوا بالله بعد مشاهدتهم امارات نزول العذاب وتابوا من الشرك والعصیان فمتعناهم ونفعناهم بالحیوة الدنیا ونعمها الی حین قدرناه لهم الوقت
الذی جعلناه اجلا لکل واحد منهم وانما اخر سبحانه قصة یونس لان فی قصص سایر الانبیاء ترغیبا فی الصبر وتحمل الاذی وفی قصته تهدیدا علی قلة الصبر والترغیب
مقدم علی الترهیب کذا قیل ثم لما ذکر سبحانه ادلة التوحید والمعاد ووصف ذاته المقدسة بنعوت الکمال وغایة العظمة والجلال والتفرد بالخلق والربوبیة وبخ قریشا وبنی
ملیح وجهینة وخزاعة وبنی سلمة القائلین بان الملائکة بنات الله بقوله فاستفتهم یا محمد واستطلع رایهم علی سبیل التوبیخ والتجهیل ألربك الخالق لجمیع
الموجودات الغنی عن الکائنات البنات من الاولاد مع استنکافهم منهن بحیث یقتلونهن اذا ولدن لهم او یدفنونهن احیاء ولهم البنون الذین هم





أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ
وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَجَعَلُوا
بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ

و قائل بودند که ملائکه دختران خدایند سرزنش و توبیخ فرمود باین مضمون که از ایشان پرسش کن که آیا ممکن است که برای پروردگارت
دختران باشد که با اینکه ایشان استنکاف دارند از داشتن دختر بطوریکه اگر دختری دار شوند او را بکشند یا زنده زیر خاک کنند و برای ایشان پسران
باشد که در نظر ایشان بهترین فرزندند و افتخار میکنند بداشتن پسر هرگز ممکن نیست که آفریننده عالم برای خودش فرزند پست اختیار کند و فرزندان
خوب برجسته را به بندگانش دهد بعضی گفتند که این اعراب میگفتند خدا زنی از جنیان گرفت و از آن زن ملائکه زائیده و ملائکه دختر خدایند لذا خدا
ایشانرا پرده دارد و کسی ایشانرا نمیبیند باز سرزنش فرمود ایشانرا باین مضمون که آیا ملائکه که اشرف خلقند و دورتر از صفات پست جسمانیند آنها را
زن آفریدیم و ایشان زن بودن ملائکه را بچشم خود دیدند چه حکم بزنیت آنان ندیده ممکن نیست و صحیح نباشد پس چون بدتر از نسبت دادن ملائکه
باینکه ایشان زنند نسبت فرزند دادن است بخدا با اینکه او آفرینندهٔ تمام موجودات است خدا اعلان بی شعوری و بی ادراکی ایشانرا بعقلاء عالم داد
باین مضمون که ای عقلاء عالم آگاه باشید که این بی خردان از نهایت حرصشان به بیهوده گوئی و سخنان باطل چیزی میگویند که هر عقل حکم
ببطلان آن میکند میگویند خدا فرزند دارد و ملائکه فرزندان خدایند و البته دروغ میگویند دروغی که نزد هر کس که بوی عقل بمشامش رسیده
دروغ بودن این نسبت را میداند زیرا که زادن و لذا از مختصات چیزهائی استکه جسم دارند و خدا جسم نیست بلکه آفرینندهٔ تمام جسمها است
و فرزند داشتن لازمه حاجت است و خدا غنی بالذات است چه تمام موجودات از آسمان و زمین ملك او است و مقهور اویند از این گذشته
و بر فرض محال که اولاد داشته باشد چرا دختر داشته باشد شما پسر داشته باشید و او دختر داشته باشد با اینکه خدا اکمل موجودات است و پسر
هم بهترین و کاملترین فرزندان است و البته مناسب کاملترین موجودات کاملترین اولاد است شما را چه شده ای نادانان که این طور نسبتها میدهید
و این حکمها بخدا میکنید که عقلها از این حکم متنفر است چگونه این سخنان میگوئید و متوجه زشتی و قباحت آن نمیشوید آیا دلیل واضحی بر این
ادعا دارید و یا نوشته از آسمان برای شما آمده که از خدا و حال ملائکه بشما خبر داده آن نوشته را بیاورید اگر راست میگوئید سخن بیهودهٔ دیگرشان
آنستکه میگویند خدا با شیطان برادری دارد یا آنکه خدا از جنیان زن گرفته چگونه این برادری یا ازدواج ممکن است با آنکه خدا در آخرت همه ایشانرا با شیطان
برد و تمام را عذاب کند بعد از آن خداوند متعال ذات مقدسش را از این نسبتها تنزیه فرماید باین مضمون که خدا منزه است از این صفتهائیکه خدا را
بآن توصیف میکنند و از این نسبتهائیکه باو میدهند که خدا فرزند یا برادر یا زن دارد و بعضی گفته این تسبیح از ملائکه است و معنی این استکه ملائکه میدانند که
این مشرکین بجهنم خواهند رفت بجهت این نسبتهای زشتیکه نسبت بخداوند متعال و واجب الوجود دیگر منزه از حاجت و فرزند و عیال است

ارفع الاولاد بحیث یفتخرون بهم لا یمکن ذلك ابدا فان الخالق لا یختار لنفسه الاخس ولمخلوقه الارفع قیل انهم قالوا ان الله تعالی تزوج من
الجن فخرج منها الملائکة فهم بنات الله ولذا ستر هن عن العیون ثم بالغ سبحانه فی توبیخهم وتبکیتهم بقوله ام خلقنا الملائکة الذین هم اشرف
الموجودات وابعدهم من الصفات الجسمانیة والرذائل الطبیعیة اناثا مع ان الانوثة من خسائس صفات البشریة وهم شاهدون انوثتهم فان
الحکم بانوثة حیوان لا یمکن الا بالمشاهدة لعدم الطریق للعقل الی درك الامور الجزئیة وعدم نقل من شاهد الملائکة کالانبیاء والرسل مع انهم ینکرون
رسالة البشر ثم ان الاقبح من اسناد الانوثة الی الملائکة اسناد الولادة الی الله الخالق لجمیع الموجودات الغنی عن الکائنات ولذا اعلن فی العالم بغایة جهالتهم
بقوله الا انتبهوا ایها العقلاء انهم من اجل افکهم وتوغلهم فی الباطل وحرصهم علی اسوء الکذب واقبح الافتراء لیقولون ما تشهد
العقول علی بطلانه وفساده وهو قولهم انه ولد الله الملائکة وانهم لکاذبون فی قولهم کذبا لا یبتلی فیه ذو مسکة لوضوح ان الولادة
من خصائص الجسمانیات والله خالق جمیع الاجسام وغیرها من الموجودات مع ان طلب الولد من لوازم الحاجة والله تعالی هو الغنی المطلق له ما فی
السموات والارض ثم علی فرض المحال امکان الولادة منه تعالی اصطفی واختار لنفسه البنات التی هی اخس الاولاد علی البنین الذین هم
اکمل الاولاد مع انه تعالی اکمل الموجودات ولا یمکن للاکمل ان یختار لنفسه الا الاکمل ما لکم ایها الجهال کیف تحکمون علی الله القادر علی کل شیء
الغنی عن کل شیء بهذا الحکم الذی تحکم ببطلانه بدیهة العقل وینفر منه جمیع العقلاء أ تقولون ذلك القول فلا تذکرون ولا تتنبهون شناعته ولا تنتبهون
بنهایة قبحه اتدعون انوثة الملائکة بهواء انفسکم او بتقلید ابائکم وکبرائکم ام لکم علی هذه الدعوی سلطان مبین وحجة واضحة ودلیل قاطع من اخبار
نبی او کتاب منزل علیکم من السماء فیه بیان صفات الملائکة فان نزل علیکم کتاب فأتوا بکتابکم الناطق بصحة دعویکم ان کنتم صادقین فیما تدعون من کون
الملائکة اناثا وفی نزول الکتاب الیکم ثم ان جمعا من الزنادقة کانوا قائلین علی ما قیل بان الشیطان اخ الله فالله تعالی خالق الخیر والشیطان خالق الشر فوبخهم الله سبحانه
علی هذا القول بقوله وجعلوا بهواء انفسهم بینه تعالی وبین الجنة والشیاطین نسبا خاصا وهو القرابة بالاخوة وقیل ان المراد بالجنة الاخر وبالنسب المصاهرة
والمزاوجة کما مر حکایته عن بعض المشرکین قیل ان کفار قریش لما قالوا الملائکة بنات الله قال ابو بکر فمن امهاتهم قالوا سروات الجن وقیل ان المراد بالجنة الملائکة لاجتنانهم واختفائهم
عن الابصار والنسب الولادة حیث قالوا ان الملائکة بنات الله ثم ردهم الله بقوله ولقد علمت الجنة بالمعنی الاول والثانی انهم انفسهم لمحضرون فی النار

سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ فَاِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ اِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَاِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ

وانها گويند سبحان الله ومنزه است واجب الوجود از اين نسبتها ولى بندگان خالص خدا هرگز اين نسبتها را بخدا ندهند پس از اين توبيخ و تنفيه روى سخن باز بمشركين فرمود كه اى مشركين شما و بتهاى شما كه ميپرستيد نميتوانيد مردم را برضد خدا وادار بضلالت و گمراهى كنيد مگر ان كسانيرا كه تقدير خدا بر آن شده كه انها بجهنم افتند بعضى گفته كه معنى آيه اينستكه اى مشركين شما با بتهاى خود هميشه هستيد و ترك پرستش انها نكنيد و شما مردم را وادار بر پرستش بتهاتان نكنيد مگر آنانيرا كه خباثت ذات و زشتى فطرت دارند چون خودتان كه شايسته و لايق افتادن در جهنم هستيد پس خداوند متعال رد سخنان آنانرا فرمود كه گفته ملائكه دختران خدا ايند باظهارات ملائكه در مقام بندگى و خدمتگارى فرمود باين مضمون كه ملائكه گويند هيچيك از ما نيست مگر انكه براى او كار معين در اصلاح عالم يا عبادت موظفه اينستكه تمام معلوم است براى اكه نتوانيم غيران كنيم و از حد خود تجاوز نمائيم يا در كار كوتاهى كنيم روايت شده كه برخى از ملائكه در حال ركوعند و نتوانند كمر راست كنند و برخى در حال سجودند نتوانند سر بردارند ابن عباس فرمود در آسمانها جائى نيست بقدر يك وجب مگر انكه در انجا ملكى است كه نماز ميگذارد يا تسبيح خدا ميكند پس بيان حضور شان در كارگذارى و خدمتگارى كردند باين مضمون ما صف كشيده ايم براى اطاعت و انجام خدمت و ما همه تسبيح و تنزيه خدا ميكنيم از داشتن شريك و فرزند و ساير نقايص امكانيه بعضى از اهل سنت گفته ايه اول اشاره بدرجات انها است در طاعت و ايه دوم اشاره بدرجات انها است در معرفت خدا قمى ره فرمود انا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون سخن جبرئيل است از حضرت صادق عليه السلام رسيده كه ما انوارى بوديم صف زده در اطراف عرش تسبيح ميكرديم و ملائكه بتبع تسبيح ما تسبيح ميگفتند تا بزمين آمديم در زمين ما تسبيح خدا گفتيم اهل زمين بتبع تسبيح ما تسبيح گفتند پس ما صف زدگان و تسبيح كنندگانيم پس از آن خداوند متعال ملامت و نكوهش مشركين فرمود باين مضمون كه اين مشركين ميگفتند اگر ما كتابى از كتابهاى عهدهاى ديگر چون يهود و نصارى داشتيم مثل توريه و انجيل پس

والمعذبون فيها ولو كان الشياطين اخوة الله او الاجنة ازواجه ما احضروا فى النار وعلى الوجه الثالث يكون مرجع ضمير الجمع القائلون بكون الملائكة بنات الله ثم نزه سبحانه ذاته المقدسة عن تلك النسب القبيحة الغير اللائقة بالالوهية بقوله سُبْحَانَ اللّٰهِ وتنزه واجب الوجود عَمَّا يَصِفُونَ به وينسبون اليه من الولد والاخ والزوج وقيل ان التسبيح من الملائكة والمراد ولقد علمت الملائكة ان المشركين لمحضرون و قالوا سبحان الله عما يصفون ثم استثنوا انفسهم عن اولئك الواصفين بقوله اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ والمعنى ولكن عباد الله المخلصين الذين نحن منهم برآء من ذلك التوصيف بل نصفه بالصفات العليا وعلى كونه كلام الله تكون المعنى ولكن عباد الله المخلصين لا يصفونه بتلك الصفات وقيل ان الاستثناء راجع الى ضمير الجمع فى محضرون والمعنى لكن عباد الله المخلصين لا يحضرون بل هم ناجون وقيل ان الاستثناء من معنى ضمير الجمع فى قوله وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا والاقرب هو الوجه الثانى ثم عاد سبحانه الى خطاب المشركين وبينهم بان اضلالهم الناس لا تزاله الا فيمن قدر الله دخوله فى النار بقوله فَاِنَّكُمْ ايها المشركون وَمَا تَعْبُدُونَ من دون الله من الاصنام وغيرها مَا اَنْتُمْ بتوصيفكم الله بصفات الغير اللائقة بجنابه عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ومضلين احدا من الناس اِلَّا مَنْ هُوَ فى علم الله و تقديره صَالِ الْجَحِيمِ وملق نفسه فيها فى الاخرة لخبث ذاته وسوء اختياره ورذالة صفاته قيل ان كلمة واو فى قوله وما تعبدون بمعنى مع والجملة خبر كلمة ان والمعنى انكم ما دمتم مع ما تعبدون لا تفارقونه ولا تتركون عبادته ابدا وان ضمير عليه راجع الى كلمة ما فى وما تعبدون والمعنى ما انتم ايها المشركون على ما تعبدون بفاتنين وباعثين وحاملين على طريق الفتنة والاضلال الا من هو صال الجحيم منكم ثم رد الله سبحانه القائلين بكون الملائكة بنات الله بما يظهرون الملائكة المقربون فى مقام العبودية والانقياد للخدمة من قولهم وَمَا مِنَّا احد اِلَّا ويكون لَهُ مَقَامٌ وشغل معين فى اصلاح العالم وعبادة موظفة كلها مَعْلُومٌ لنا لا نقدر ان نتجاوز ولا نستطيع ان نزل منه خضوعا لعظمة الله وخشوعا لهيبته وتواضعا لجلاله روى ان منهم راكع لا يقيم صلبه وساجد لا يرفع راسه وعن ابن عباس ما فى السموات موضع شبر الا و عليه ملك يصلى ويسبح ثم بينوا قيامهم للخدمة بقولهم وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ لاداء الطاعة والاشتغال بالخدمة وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ لله ومنزهونه عن الشريك والولد وساير ما لا يليق بمقام ربوبيته ووجوب وجوده قال بعض العامة الاول اشارة الى درجاتهم فى الطاعة والثانى الى درجاتهم فى المعرفة وعن نهج البلاغة فى صفة الملائكة صافون لا يتزايلون مسبحون لا يسأمون القمى ره قال جبرئيل انا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون وعن الصادق عليه السلام كنا انوارا صفوفا حول العرش نسبح فيسبح اهل السماء بتسبيحنا الى ان هبطنا الى الارض فسبحنا فسبح اهل الارض بتسبيحنا وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون قيل ان فى قولهم انا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون دلالة على حصر الصفة فى العبادة والتسبيح بهم فدل على ان عبادة غيرهم من الثقلين وتسبيحهم بالنسبة الى عبادتهم وتسبيحهم كالعدم وانكان تاويله فى الائمة تدل على ان عبادة الملائكة وتسبيحهم فى جنب عبادتهم وتسبيحهم كالعدم او المراد العبادة الاستقلالية والاولية لا التبعية ثم ثم وبخ سبحانه المشركين بخلفهم الوعد ونقضهم العهد بقوله وَاِنْ كَانُوا قبل بعثة النبى ص ونزول القرآن لَيَقُولُونَ اعتذارا عن شركهم وتقليدا بابائهم لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا وكتابا من كتب الامم الْاَوَّلِينَ كالتورية والانجيل لَكُنَّا عِبَادَ





لَكُنَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ وَاَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَاِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ وَاَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ

پس مابندگان مخلص خدا ميشديم و مانند يهود و مسيحيان مخالفت ان كتاب نميكرديم ولى چون ما كتابى نداريم مشرك شده ايم و به آئين شرك رفتار ميكنيم پس چون كتابيكه اشرف كتابها است براى انها آمد انرا دروغ و نسبت بسحر و شعر دادند پس البته بزودى مجازات رفتار و گفتار زشت خود را خواهند دانست و ديده در دنيا خار و كشته و اسير خواهند شد و در آخرت بعذاب سخت گرفتار خواهند گرديد بخدا سوگند كه در ازل ما در لوح محفوظ وعده داديم كه بندگان خود از پيغمبران را كه براى هدايت خلق فرستيم آنانرا يارى كنيم در دنيا و آخرت و لشكر خود را كه پيغمبران و مؤمنينند و دشمنانشان را آلا غلبه دهيم اگرچه در برهه از زمان مغلوب شوند ولى بالاخره غلبه با انها است حال اى پيغمبر مكرم با دشمنان خود جنگ و طرفيت بشمشير مكن و از انها رو گردان تا وقت معينى كه آن بقولى روز بدر و بقولى روز فتح مكه است و در انوقت با انها بنما و بچشمشان بكش غلبه خود را و خارى و گرفتارى آنانرا و البته خواهند ديد خارى و گرفتاريهاى بى اندازه را پس چون پيغمبر كفار را تهديد بعذاب و كشتن و گرفتارى ميفرمود مشركين از روى مسخره و استهزاء ميگفتند اين بلاها در چه وقت خواهد امد زودتر بيايد كه ما به بينيم خداوند متعال رد انها فرمود باين مضمون كه چرا تعجيل در آمدن عذاب ميكنند آن عين سفاهت است از انكه وقتيكه عذاب بيايد روزگارشان بنهايت بد و سخت خواهد شد پس از انكه خداوند متعال تقويت قلب مبارك حبيبش پيغمبر خاتم را فرمود در معارضه و طرفيت با مشركين و وعده غلبه بر انها را كه داد امر با عراض و بى اعتنائى با نها و تحمل اذيتهاشان باين مضمون فرمود كه روگردان از انها يعنى از مشركين و اعتنائى با نها مكن و حاضر براى جنگ و جدال با انها مشو تا وقت معينى كه ما خبرت كنيم بان وقت و ببين كه ما با انها چه رفتار و معامله نمائيم و انها هم عنقريب خواهند ديد بلاها و گرفتاريها و عذابهاى ما را و در مكرر كردن اين كلام تهديد سختى است براى ايشان بعضى گفته اين كلام در اول تهديد بعذاب دنيا و در اين موقع تهديد بعذاب آخرت است پس از حكايت عقائد فاسده مشركين و رد انها ذات مقدس خود را تنزيه فرمود از اين نسبتهاى زشت و باطل

اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ والموحدين الخالصين ولما خالفنا كتابنا كما خالفت الامم كتبهم ولما لم ينزل علينا كتاب ناطق بالتوحيد وبطلان عبادة الاصنام قلدنا اباءنا الاقدمين وقلنا بما قالوا فلما جاءهم ذكر هو سيد الاذكار وكتاب مهيمن على ساير الكتب متضمن للتوحيد والمعارف والحكم والاحكام ودلائل الصدق فكفروا به وانكروا صدقه ونسبوه الى الشعر والسحر والكهانة فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وخامة عاقبة كفرهم وسوء نتيجته وهو الخذلان والقتل والاسر فى الدنيا والعذاب الاليم الدائم فى الاخرة ثم انه تبارك وتعالى بعد تهديدا لكفار والمشركين بالخذلان والعذاب ذكر نصرته لانبيائه عليهم السلام بقوله وَلَقَدْ سَبَقَتْ ووالله لقد تقدمت فى الازل او فى اللوح المحفوظ كَلِمَتُنَا ووعدنا لِعِبَادِنَا المخلصين وانبيائنا الْمُرْسَلِينَ الى الناس لهدايتهم ودعوتهم الى التوحيد ومعرفة الله بصفات الكمال والجلال وتلك الكلمة وذلك الوعد هو قولنا اِنَّهُمْ فقط لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ من قبلنا فى الدنيا والاخرة على مخالفيهم وَاِنَّ جُنْدَنَا وعسكرنا وهم المرسلون واتباعهم الذين يحامون عن ديننا وكتبنا لَهُمُ الْغَالِبُونَ على اعدائهم بالمآل وان فرض الجولة والدولة لغيرهم فى برهة من الزمان وانما الغلبة بالحجة فهى لهم فى جميع الازمان والاوان ولا يكون لغيرهم ولو فى آن ثم ان الله تبارك وتعالى بعد تقوية قلب نبيه صلى الله عليه وآله بالنصرة امره بترك مقاتلة اعدائه بقوله فَتَوَلَّ يا محمد عن المشركين المعاندين واعرض عَنْهُمْ واصبر على اذاهم ولا تقاتلهم حَتّٰى حِينٍ ووقت معين نامرك فيه بقتالهم قيل هو يوم بدر وقيل يوم الفتح وَاَبْصِرْهُمْ فى ذلك الوقت او فى الحال على اسوء حال واقطع نكال حل بهم القتل والاسر والامر بالابصار فى الحال للايذان بقربه كانه بين يديه يبصره فى الوقت فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ وعنقريب يعاينون ما يحل بهم من الشرور ثم لما كان فى الاية تهديد المشركين بالعذاب كانوا يقولون استهزاء به متى ينزل ذلك العذاب انكر الله سبحانه عليهم استعجاله الناشى عن الجهل بقوله اَفَبِعَذَابِنَا المستاصل لهم يَسْتَعْجِلُونَ لا والله لا ينبغى الاستعجال به فانه جهل وسفه فَاِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ وحل بفنائهم ذلك العذاب الموعود كالجيش المغير على قوم فَسَاءَ وبئس صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ بالعذاب قيل ان الاغارة لما كثرت من العرب فى الصباح كنى الصباح عن وقت الاغارة ونزول البلاء والشدة اى وقت كان ثم انه تبارك وتعالى بعد تهديد الكفار بالعذاب وكان فيه تقوية قلب النبى صلى الله عليه وآله فى معارضة القوم اكد سبحانه الامر بالتولى والاعراض عنهم الى زمان نزول العذاب ونزول الامر بقتالهم بقوله وَتَوَلَّ يا محمد واعرض عَنْهُمْ ولا تقدم على قتالهم حَتّٰى حِينٍ والى وقت معلوم وَاَبْصِرْ ما يفعل بهم فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ وعنقريب يرون ما يوعدون وفى اعادته غاية التهديد

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

باین مضمون که منزه است پروردگار تو و مالک عزت و عظمت و غلبه و صاحبان چه عزتی نیست مگر برای او و غلبه نیست مگر از او و هیچ خدائی مستحق و شایسته تنزیه است از نسبتهائیکه این بی خردان و نادانان میدهند بذات مقدسش او که لایق بمقام الوهیت و کبریائی و عظمت او نیست پس از ان اعلان داد خداوند متعال بکرامات پیغمبرانش نزد او اگرچه مردم انها را خار و بی مقدار دانسته و همه نوع اهانت و اذیت بانها کنند باینکه سلام بتمام انها کرد از آدم تا خاتم بعد از سلامهای اختصاصیکه باو لوا العزم و برجستگان انها چون نوح و ابراهیم و موسی و هرون و الیاس فرمود باین مضمون سلام خدا و تمام ملائکه باد بر تمام پیغمبرانی که مبعوث شدند از جانب خدا برای هدایت مردم و ترویج احکام الهیه در حدیثست که چون سلام بمن کنید سلام بتمام پیغمبران کنید و من یکی از انهایم و چون صلواة بر من بفرستید صلوات بر عموم پیغمبران فرستید پس از تنزیه ذات مقدسش از نقایص و اظهار کرامت پیغمبران مرسل و عظمت انها نزد خود و لطف و عنایت خاصه بایشان خاتمه داد سوره مبارکه را بحمد و ثنای خود باین مضمون که حمد و ثنای جمیل مختص است بذات انخدائیکه مستجمع جمیع کمالات پروردگار و آفریننده و مربی تمام عوالم است از ملک و ملکوت و جبروت و عقول و نفوس و اجسام بر اینکه نعمتهایش بر پیغمبران از نعمتهای دینی و دنیوی تمام فرمود و همه نوع کرامت را بانها داد و بتبع ایشان بمؤمنین بانها نعمتهای ظاهریه و باطنیه که موجب نهایت حمد و ستایش است افاضه نمود از اختصاص حمد بذات مقدس او لازم آید اختصاص جمیع صفات کمالیه باو و اینکه هر کمالی در عالم وجود است و هر موجودی دارا است راجع بان . فیاض علی الاطلاق و هر نعمتی در عالم است از بخشش و عطای او است منعمی جز او نیست بعضی از اهل سنت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که انحضرت فرمود که هر کس خواهد و دوست دارد که در روز قیامت اجر کامل و ثواب بپیمانه بزرگ داده شود خاتمه مجلسش و آخر سخنش در محفلش این آیه شریفه باشد سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و کلینی و صدوق هم از انحضرت قریب باین نقل فرموده اند و از حضرت صادق علیه السلام رسیده که کسیکه در هر روز جمعه سوره والصافات را بخواند هم از هر آفتی محفوظ باشد و هر بلیه از او دفع شود و در روزیش در دنیا در کمال وسعت و فراوانی باشد و شیطان بخودش و دارائیش و اولادش ضرری نرساند و اگر در روز یا شب از دنیا برود شهید رفته و روز قیامت شهید مبعوث شود و با شهیدان به بهشت رود و در درجه شهیدان با شهیدان باشد و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مروی است که اگر جان کندن بر کسی سخت شود سوره والصافات را در بالینش بخوانند خداوند متعال بزودی راحتش کند

والتهویل وقیل ان المراد من هذا الکلام فیما تقدم احوال الدنیا وهنا احوال الآخرة القمی رة اذا نزل بساحتهم یعنی العذاب اذا نزل ببنی امیة واتباعهم فی آخر الزمان قوله فسوف یبصرون قال بصروا حین لا ینفعهم البصر قال فهذه فی اهل الشبهات والضلالات من اهل القبلة ثم انه تعالی بعد حکایة مقالات المشرکین ورد فهاو وعد الرسل بالغلبة والنصرة اکد تنزیه ذاته المقدسة عما یقول الظالمون بقوله ثم سُبْحَانَ رَبِّكَ یا محمد و تزهه غایة التنزیه وهو ایضا رَبِّ الْعِزَّةِ والغلبة والعظمة ومالکها وصاحبها فلا عزة الا له ولا غلبة الا منه فهذا الرب مستحق للتنزیه عَمَّا يَصِفُونَ به اولئک المشرکون وینسبون الیه مما لا یلیق بساحة کبریائه من الشرکاء والازواج والاولاد وخلف الوعد بالعذاب علی الاعداء والنصرة للاولیاء ثم انه سبحانه اکرم رسله بان اهانهم اعدائهم بالتسلیم علی عامتهم من آدم الی الخاتم بعد التسلیم علی عدة من اولی العزم منهم کنوح وابراهیم وموسی بقوله وَسَلَامٌ من الله المنبئ بالامان من جمیع المکاره الدنیویة والاخرویة والفوز بجمیع المقامات العالیة عَلَى جمیع الانبیاء الْمُرْسَلِينَ والمبعوثین من جانب الله لهدایة الخلق ونشر الشرایع فی الحدیث اذا سلمتم فسلموا علی المرسلین فانما انا منهم وروی عنه اذا صلیتم علی فعمموا ثم ابتع سبحانه تنزیه ذاته ولطفه واکرامه بعباده المرسلین بالثناء الجمیل علی نفسه بقوله وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ علی تکمیل نعمه علی المرسلین وافاضته علیهم من فنون الکرامات السنیة والکمالات الدینیة والدنیویة وعلی اتباعهم من الآلاء الظاهریة والباطنیة الموجبة لحمده قیل ان اختصاص الحمد بذاته دال علی اختصاص جمیع الکمالات به وانه لا کمال لاحد الا وهو منه وراجع الیه وکل النعم منه فلا منعم غیره وقیل فی هذه الآیة اشارة الی وصفه بالصفات الثبوتیة بعد التنبیه علی اتصافه بالصفات السلبیة وایذان باستثنائه بالافعال الجمیلة التی منها اکرام الرسل والمؤمنین بهم باسنی الکرامات وفیها اشعار بتحقق النصر والغلبة للرسول وفی الآیات تعلیم کیفیة تسبیحه تبارک وتعالی والتسلیم علی الرسل وتحمیده روی بعض العامة عن امیر المؤمنین علیه السلام من احب ان یکتال بالمکیال الاوفی من الاجر یوم القیمة فلیکن آخر کلامه من مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین وفی الکافی والفقیه ما یقرب منه وعن الصادق علیه السلام من قرء سورة الصافات فی کل یوم جمعة لم یزل محفوظا من کل آفة مدفوعا عنه کل بلیة فی الحیوة الدنیا مرزوقا فی الدنیا باوسع ما یکون من الرزق ولم یصبه فی ماله و ولده ولا بدنه سوء من الشیطان ولا من جبار عنید وان مات فی یوم او لیلة بعثه الله شهیدا وأماته شهیدا وادخله الجنة مع الشهداء فی درجة من الجنة وعن الکاظم علیه السلام انها لم یقرء عند مکروب من موت الا عجل الله راحته قد تم تفسیر السورة المبارکة والله الحمد





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ كَمْ أَهْلَكْنَا

پس از انجام سوره صافات که در اول تعظیم خوانندگان قران و بیان توحید و معاد بادله قطعیه و تعجب پیغمبر از ایمان نیاوردن مشرکین بانها و در میان آن مخاصمه بعضی از اهل آتش با بعضی و ذکر جایگاه مؤمنین در آخرت و خوراکشان و مشروبشان و زنهاشان و بیان جایگاه مشرکین در آخرت و خوراک و مشروبشان و ذکر الطاف خدا بعده از پیغمبران چون نوح و ابراهیم و موسی و غیر انها تنظیم سوره مبارکه ص شد که در اول آن تعظیم قران و تعجب مشرکین از رسالت رسول و دعوتش بتوحید و بیان الطاف خاصه اش بعده از پیغمبران چون داود و سلیمان و ایوب و ابراهیم و غیر انها و بیان جایگاه متقین در آخرت و خوراک و مشروبشان و زنهاشان و جایگاه مشرکین در آخرت و مخاصمه بعضی شان با بعض دیگر و غیر اینها از مطالب مربوط بسوره پیش از ان است بود و پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم ذکر کلمه ص که یکی از حروف تهجی است بود برای جلب توجه بمطالب مهمه بعد از آن بعضی گفته آن اسم سوره مبارکه است و بعضی گفته رمز از اسماء خدا است که در ان حرف ص است چون صادق و صمد و بصیر و مانند انها و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که آن یکی از اسمهای خدا است که خدا بآن سوگند یاد کرده و بعضی گفته رمز است از کلام صدق محمد ص از ابن عباس نقل شده که ان اسم دریائی است که پیش از خلق آسمان و زمین عرش خدا بر روی آن بود و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که ص اسم چشمه ایست از زیر عرش بیرون میاید و پیغمبر در شب معراج از ان چشمه وضو گرفت و هر روز جبرئیل در آن رود و چون بیرون آید از ان بال خود را حرکت دهد هر قطره که از آن بیفتد ملکی شود که تا قیامت تسبیح و حمد خدا گوید و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در شب معراج خدا به پیغمبر وحی فرمود نزد صاد رو و سجده گاههایت شسته و شوده و پاکیزه کن و برای خدا نماز کن و انحضرت نزد صاد آمد و آن آبی است که از ساق طرف راست عرش جاری میشود و از حضرت کاظم علیه السلام پرسش شد که صادیکه پیغمبر مامور شد در شب معراج در آن غسل کند یا از آن وضو گیرد چیست فرمود چشمه ایست که از رکنی از ارکان عرش بیرون میاید و آن را آب حیوة گویند و خدا انها را در سوره ص یاد کرده و در هر صورت خدا قسم یاد فرموده باین مضمون که بحق سوگند و بقران باشرف و عظمتیکه نام و ذکر او در زبانهای مردم تا قیمت باقی خواهد بود یا قرانیکه در آن موعظه ها و پندهای بسیار است و جواب آن سوگند یاد شده محذوف است و آن یا این است که قران حق است یا انکه محمد راستگو است مع الوصف کفار قریش و امثال انها اصرار بر مخالفت ان دارند فقط تکبر و خودبینی ایشان جلوگیر از قبول آن و پیروی پیغمبرشان شده و دشمنیشان به پیغمبر وادارشان بمخالفت کرده و گرنه حجت بر راستگوئی پیغمبر و صحت کتابش برانها بحسب براهین تمام است پس از ان کفار را تهدید فرمود باین مضمون که چه بسیار از مردمان عصرهای گذشته را بعذاب هلاک کردیم بسبب کفر و طغیانشان و شرک و عصیانشان و تکذیب و معارضه با پیغمبرانشان بطوریکه اثری از انها در دنیا باقی نماند

ثم لما ختمت سورة الصافات المبدئة بتعظیم تالین للذکر وبیان التوحید والمعاد بالادلة القاطعة وتعجب النبی ص من عدم ایمان المشرکین بها المتضمنة لحکایة مخاصمة اهل النار بعضهم مع بعض وذکر مسکن المؤمنین فی الآخرة وطعامهم وشرابهم ومنکوحهم ومسکن المشرکین فی الآخرة ومأکولهم ومشروبهم وحکایة الطاف الله بجماعة من الانبیاء کنوح وابراهیم وموسی وهرون والیاس ولوط ویونس نظمت بعدها سورة ص المبدئة بتعظیم القرآن بالحلف به وبیان کونه ذا الذکر وتعجب المشرکین من رسالة محمد ص ودعوته الی التوحید وبیان الطافه الخاصة بجماعة من الانبیاء کداود وسلیمان وایوب وابراهیم وبعض آخر منهم وذکر مسکن المتقین فی الآخرة ومأکولهم ومشروبهم ومسکن اهل النار ومأکولهم ومشروبهم وحکایة مخاصمة بعضهم مع بعض وغیر ذلک من المطالب المناسبة للسورة السابقة فابتدئها علی دأبه بقوله تبارک وتعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثم افتتحها بحرف ص من الحروف المقطعة لجلب توجه الناس الی المطالب المهمة التی بعدها قیل هو اسم للسورة وقیل رمز عن الاسماء الحسنی التی فیها حرف صاد کصادق وصمد وبصیر ونظائرها وعن الصادق ع انه اسم من اسماء الله به اقسم الله وقیل انه رمز عن صدق محمد ص فی کل ما اخبر عن الله وعلیه یکون هو المقسم علیه وکذا علی الوجه الاول اذا التقدیر بناء علیه هذه ص ای السورة المنزلة من الله بطریق الاعجاز وعن ابن عباس ان ص کان بحرا کان علیه عرش الرحمن اذ لا لیل و لا نهار وعن الصادق علیه السلام واما ص فعین تنبع من تحت العرش وهی التی توضأ النبی ص منها لما عرج به ویدخلها جبرئیل کل یوم دخلة فیغتمس فیها ثم یخرج منها فینفض اجنحته فلیس من قطرة یقطر من اجنحته الا خلق الله تبارک وتعالی منها ملکا یسبح الله ویقدسه ویکبره ویحمده الی یوم القیمة وعنه ع فی حدیث المعراج ثم اوحی الله الیه یا محمد ادن من صاد فاغسل مساجدک وطهرها وصل لربک فدنی رسول الله ص من صاد وهو ماء یسیل من ساق العرش الایمن الحدیث وعن الکاظم ع فی حدیث انه سئل ما صاد الذی امر ان یغتسل منه یعنی النبی ص لما اسری به فقال عین ینفجر منه من رکن من ارکان العرش یقال لها ماء الحیوة وهو ما قال الله عز وجل ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ والمواعظ والعبر فان فیه قصص الانبیاء والامم وقیل یعنی ذی الشرف والذکر فی السنة الناس الی یوم القیمة وقیل ان المقسم علیه محذوف هو انه لحق وان محمدا الصادق بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا من رؤساء قریش والمصرین علی مخالفته کائنون فِي عِزَّةٍ وحمیة وانفة عن قبول تبعیته واستکبار عن الاعتراف بنبوته و تصدیق کتابه وَفِي شِقَاقٍ بعید وعداوة شدیدة له ثم هددهم سبحانه بقوله كَمْ أَهْلَكْنَا وکثیرا ما استأصلنا من قبلهم من

مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالُوا
سَاحِرٌ كَذَّابٌ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ
مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ

وانها فرياد میکردند و درخواست خلاصی از عذاب میکردند و حال انکه خلاصی و نجاتشان ممکن نبود و عجب در این استکه انها تعجب کنند از
اینکه یک تن از انها که بشر است پیغمبر خدا باشد با اینکه پیغمبر جز بشر نبوده و نباشد و تعجب نکنند از اینکه بتان از سنگ و چوب تراشیده
شده خدا باشد و چون معجزات پیغمبر را بدیدند گویند این مرد شعبده باز و دروغگو است در دعوی پیغمبری و اینکه از جانب خدا با و وحی
میرسد و کار ایش معجزه است و از شواهد دروغگوئی او استکه سخن عجیب تر از ادعای پیغمبری خود میگوید و آن این استکه میگوید خدایان بسیاری
که ما داریم همه بیهوده و باطلند فقط یک خدا است برای ما و این سخن عجیبی استکه هیچیک از پیشینیان ما این سخن را نگفته بعضی گفته‌اند که قریش
میگفتند ما سیصد و شصت خدا داریم و انها نمیتوانند تنظیم امور مکه کنند چگونه یک خدا میتواند تنظیم امور عالم نماید نقل شده که بس از اسلام
حمزه و عمر بزرگان قریش چون ولید بن مغیره و ابو سفیان و ابو جهل و امثال انها آمدند نزد ابو طالب گفتند ای عبد مناف تو بزرگ و رئیس
ما هستی دیدی این مسلمانهای بیعقل چه کردند حال ما آمده ایم که تو میان ما و برادر زاده ات حکومت کنی ابو طالب پیغمبر را حاضر کرد عرض
کرد ای برادر زاده این مردم که حاضرند خویشان تو هستند با انها مدارا کن که از تو خوشنود شوند فرمود انها چه میخواهند از من اشراف قریش
گفتند خواهش ما این استکه تو با و خدایان ما متعرض نشوی و ما تورا با خدای خودت وامیگذاریم و متعرضت نمیشویم فرمود من بخواهش
شما عمل میکنم بشرط انکه شما هم بخواهش من عمل کنید و آن این استکه یک کلمه بگوئید تا ریاست بر تمام عرب و عجم بیدا کنید گفتند حاضریم فرمود
بگوئید لا اله الا الله چون این را شنیدند بر خواستند و گفتند عجب است محمد میخواهد همه خدایان ما را از خدائی منعزل کند و فقط یک خدا
طرف پرستش قرار دهد و آن اشراف که گفتند عده شان بیست و پنج نفر بودند از مجلس ابو طالب رفتند و بعضی گفتند که عقبة بن ابی معیط گفت
ایقوم بمسلک خودتان سیر کنید و دیگر با محمد سخنی نگوئید که بی فائده است و جدیت کنید در ثبات بر پرستش بتانتان که ثبات بر دین خود کار
مطلوبی است بعضی گفتند که معنی این ان هذا لشيء يراد آنستکه این توحید که محمد میگوید امری استکه او میخواهد نافذش کند و ممکن نیست از آن
صرف نظر کند دیگر امید مساعدت او را نداشته باشید شفاعت ابو طالب و غیر او از حضرت باقر علیه السلام مروی استکه فرمود ابو جهل با جمعی از
قریش آمدند نزد ابو طالب و گفتند برادر زاده ات ما و خدایان ما را آزار میدهد او را حاضر کن و از او بخواه که متعرض ما و خدایان ما نشود ما هم در
باره او و خدایش سخنی نگوئیم ابو طالب آنحضرت را طلبید چون وارد مجلس شد و نشست ابو طالب خواهش انجماعت را بعرض آنحضرت رسانید

الاعصار السابقة على عصرهم مِنْ قَرْنٍ واهل عصر واحد بالعذاب على كفرهم والمشاقة مع رسولهم فَنَادَوْا دعوتهم او دعوا لهم
حين نزول العذاب استغاثة او توبة او استغفارا لينجوهم منه ويغيثوهم من الهلاك وَالحال انه لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ وليس الوقت
وقت الفرار والخلاص قيل ان قريش اذا ضاقت عليهم الارض في القتال نادوا مناص مناص اى اهربوا ثم بين سبحانه ان من العجائب
انهم استبعدوا وَعَجِبُوا من أَنْ جَاءَهُمْ رسول مُنْذِرٌ ينذرهم من عذاب الله وهو مِنْهُمْ وبشر مثلهم يأكل ويمشي بينهم
ولم يتعجبوا من ان تكون المنحوتات الهة مع ان الثاني من العجائب لا الاول فلما راوا المعجزات الصادرة منه فَقَالُوا هو سَاحِرٌ فيما
يظهره من الخوارق للعادة و كَذَّابٌ في دعوى الرسالة والتوحيد ونزول الوحي والآيات اليه من السماء وكون ما ياتي به معجزة اقدره
الله عليها للشهادة على صدقه ثم استشهدوا على كذبه بادعائه التوحيد مع بعده في زعمهم بقولهم أَجَعَلَ محمد الْآلِهَةَ الكثيرة التي
نعبدها إِلَٰهًا وَاحِدًا في زعمه إِنَّ هَٰذَا الدعوى لَشَيْءٌ عُجَابٌ وامر بعيد عن الاذهان لم يقل به احد من آبائنا الاولين
قيل انهم قالوا ثلاثمائة وستين الهة لا يكفي لتنظيم امور اهل مكة فكيف ينتظم امر العالم بالاله واحد وروي انه بعد اسلام حمزة وعمر جاء اشراف
قريش كوليد بن المغيرة وابي سفيان وابي جهل واضرابهم الى ابي طالب وقالوا يا عبد مناف انت شيخنا وكبيرنا قد علمت ما فعل هؤلاء
السفهاء يعنون المسلمين فجئنا لتقضي بيننا وبين ابن اخيك فاستحضر ابو طالب رسول الله وقال يا ابن اخي هؤلاء قومك يسئلونك السؤال
فلا تمل كل الميل على قومك فقال ص ماذا يسئلونني فقالوا ارفضنا وارفض ذكر الهتنا وندعك والهك فقال ص ارايتم ان اعطيتكم ما سألتم
اتعطونني كلمة واحدة تملكون بها العرب وتدين لكم العجم قالوا نعم قال تقولون لا اله الا الله فقاموا وقالوا اجعل الالهة الها واحدا وَ
انْطَلَقَ وذهب الْمَلَأُ من قريش والاشراف مِنْهُمْ وهم على ما قيل خمسة وعشرون من مجلس ابي طالب بعدما شاهدوا تصلب النبي ص
في دينه ويئسوا مما كانوا يرجونه من المصالحة بتوسط ابي طالب وقال لهم عقبة بن ابي معيط على ما قيل أَنِ امْشُوا يا قوم على طريقتكم
وسيروا على مذهبكم ولا تكلموا محمدا ابدا فانه لا فائدة في مكالمته وَاصْبِرُوا واثبتوا عَلَىٰ عبادة آلِهَتِكُمْ واصنامكم
إِنَّ هَٰذَا الصبر والثبات على الدين لَشَيْءٌ يُرَادُ ويطلب قيل ان هذا الذي شاهدنا من محمد من امر التوحيد ونفي الهتنا
لشيء يراد من جهة امضائه وانفاذه لا محالة من غير صارف يلويه ولا عاطف يثنيه فاقطعوا اطماعكم عن استنزاله عن رأيه بواسطة ابي
طالب وشفاعته وحسبكم ان لا تمنعوا عن عبادة الهتكم بالكلية فاصبروا عليها وتحملوا ما تسمعون في حقها من القدح وسوء المقال





مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا
بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ
الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ

آنحضرت فرمود انها حاضرند کلمه بگویند که بگفتن آن بر تمام عرب ریاست یابند و گردن همه را زیر قدم خود کنند ابو جهل گفت حاضریم آن
کلمه چیست آنحضرت فرمود کلمه لا اله الا الله است چون این سخن شنیدند انگشتان بگوشها نهادند و بیرون رفتند و گفتند ما چنین سخنی
از پیرامان که اجداد ما را دیده اند نشنیده ایم این سخن دروغ صرف است که از خود اختراع کرده و عاقل با هوشی از انگوید اگر سخن راستی
بود یکی از پدران ما از او میگفتند پس از آن خداوند متعال انکارشان پیغمبری آنحضرت را حکایت فرمود باین مضمون که گفتند چرا قرآن در میان
تمام قریش بر آن یگنفر فرود آمده با اینکه دیگران شایسته تر بودند که قرآن بر انها فرود آید چه مال و اتباع و دستی و شانشان در عرب و نفوذ
قول و حکم رانیشان در مردم بیش از محمد است چنانچه خدا این نعمتها را باین بزرگان داده باید پیغمبری هم بانها بدهد و این سخنان از
روی آنست که در قرآن تأمل نکردند و یقین بمعجزه بودن نداشتند و این بی اعتنائی و بی تأملی در قرآن از جهت آنستکه ترس از خدا
ندارند و هنوز طعم عذاب او را نچشیده اند و چون بچشند طعم عذاب را خواهند دانست که قرآن از جانب خدا است پس خداوند متعال رد
اعتراض مشرکین فرمود باین مضمون که پیغمبری منصبی است که برحمت خدا باشخاص داده شود مگر خزائن رحمت خدا نزد انها و باختیار انها است
که برای خود بهر کس بخواهند بدهند و بخواهند ندهند بلکه در قبضه قدرت او است و بهر مورد براگه قابل و شایسته آن رحمت ببیند بخواهد
داد چه او دارای قدرت کامله ایستکه بر هر موجودی غالب و بخشنده استکه بخشش و عطایش بی اندازه است و هر چه بخواهد میدهد بهر کس
که بخواهد یا مگر مملکت آسمانها و زمین و عالم وجود ملک انها و در تصرف آنان است که هر کس را بخواهند منصب پیغمبری دهند و هر کس را
نخواهند از این منصب عزل کنند و از آسمان ملکی را مأمور کنند که وحی یا کتاب بزمین برای اشخاصیکه میخواهند آورد و هر گز این طور نیست اگر
این ادعا را دارند بآسمان بالا روند و بر عرش بنشینند و تدبیر امور عالم کنند و وحی نازل کنند بر هر کس که رأیشان تقاضا کند پس اگر مالک
ملک آسمان و زمین نیستند خزائن رحمت خدا هم در تصرف انها نیست پس حق دخالت و رأی دادن در امور یکه راجع برحمت خدا است ندارند

وقيل يعني ان هذا الهلاك لذي نراه بالهتنا والقدح الذي نسمع فيهم لامر يراد بنا ومكر يمكر علينا او المراد ان دينكم لشيء يستحق ان يطلب
فيكون ترغيبا فيه وتعليلا للامر بالصبر او المراد ان هذا الذي نرى من محمد من المخالفة لدينا هو شيء يراد بنا من حوادث الزمان الذي
لا مناص منه وعن الباقر عليه السلام قال اقبل ابو جهل ومعه قوم من قريش فدخلوا على ابي طالب فقالوا ان ابن اخيك قد اذانا واذى
الهتنا فادعه ومره ان يكف عن الهتنا ونكف عن الهه فبعث ابو طالب الى رسول الله فدعاه فلما دخل النبي ص لم ير في البيت الا مشركا فقال
السلام على من اتبع الهدى ثم جلس فخبره ابو طالب بما جاؤا له فقال ص او هل لهم في كلمة خير لهم من هذا يسودون بها العرب يطاون
اعناقهم فقال ابو جهل نعم وما هذه الكلمة قال ص تقولون لا اله الا الله فوضعوا اصابعهم في اذانهم وخرجوا هرابا وهم يقولون مَا
سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ قيل اراد وا من الملة ملة قريش التي ادركوا آبائهم عليها وقيل اراد وا ملة النصارى إِنْ هَٰذَا
القول وما هذه الكلمة إِلَّا اخْتِلَاقٌ وكذب مخترع من قبل نفسه وباطل لا يقول به عاقل فانه لو كان حقا لقال به آباؤنا ثم انه تعالى بعد
حكاية انكارهم التوحيد تمسكا بكونه خلاف ما عليه آباؤهم حكى عنهم انكار نبوة النبي ص بقوله أَأُنْزِلَ من الله عَلَيْهِ الذِّكْرُ
والكتاب السماوي مِنْ بَيْنِنَا ونحن احق بنزول الذكر منه لكوننا اكثر سنا واكثر مالا واعوانا واعظم شانا وابسط يدا وانفذ قولا من محمد
الذي لا مال له ولا ولد ولا اعوان ولا رياسة وكما فضلنا الله عليه بتلك النعم الظاهرة كان عليه ان يفضلنا عليه بانزال الوحي والكتاب
ومنصب الرسالة ومع فرض كونه مساويا لنا فانه ترجيحه علينا بتلك الكرامات ترجيح بغير مرجح ومن الواضح ان هذا الاعتراض ليس الا من
جهة عدم التامل في جهات اعجاز القرآن الموجب لليقين بكونه كلام الله الخالق لكل شيء وليس مما اختلقه محمد من قبل نفسه وليس ترك
تاملهم فيه من جهة قطعهم بانه كلام البشر بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ وترديد مِنْ ذِكْرِي واعجاز كتابي لا في نبوة محمد ولو تاملوا فيه علموا انه
كتابي ومحمد رسولي ومع الشك يجب عليهم التامل والتفكر بحكم العقل بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا ولم يطعموا ابدا عَذَابِ فاذا ذاقوا وطعموا
علموا ان القرآن ذكري ومحمدا رسولي ولما كانوا في شك ولم يذوقوا العذاب على ترك التدبر كانوا مذبذبين بين الاوهام تارة يقولون انه سحر واخرى
شعر وثالثة انه كهانة ثم ردهم سبحانه بان منصب النبوة برحمة الله واختياره واعطائه بيده بقوله أَمْ عِنْدَهُمْ وبيدهم خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ
الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ حتى يعطوها من شاؤا ويمنعوها عمن شاؤا ويحكموا فيها بارائهم فيختاروا للنبوة بعض رؤسائهم ويمنعوها عما ليس الامر كذلك فان النبوة
عطية من الله ودرجة عالية لا يقدر على اعطائها الا من لا نهاية لقدرته ولا غاية لجوده والله العزيز الوهاب فانه الغالب الذي لا يغالب
والوهاب الذي يهب ما يشاء لمن يشاء أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا حتى يكون لهم التصرف فيهما وفيما
بينهما كيف يشاؤن فينصبون احدا للنبوة ويعزلون منها احدا وينزلون من السماء ملكا بالوحي او الكتاب على ما يشاؤن كلا ليس لهم ذلك
فان كان لهم ذلك فَلْيَرْتَقُوا وليصعدوا فِي الْأَسْبَابِ والمعارج التي يتوصل بها الى العرش حتى يجلسوا عليه ويدبروا امر العالم و

جُندٌ ما هُنالِكَ مَهزُومٌ مِنَ الأحزابِ كَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَعادٌ وَفِرعَونُ ذُو الأوتادِ وَثَمُودُ وَقَومُ لُوطٍ وَأَصحابُ الأَيكَةِ أُولَئِكَ الأحزابُ إِن كُلٌّ إِلّا

وانها را رسد که بگویند پیغمبری باید برای فلان اشخاص باشد نه برای محمد چه انها قدرت بر دادن رحمت و عزل و نصب نبوت و پیغمبری ندارند واین مردم با خدا نتوانند بقوه قهریه طرفیت و معارضه کنند این عده که با پیغمبری محمد طرفند گر چه قابل توجه نیستند اگر یک لشکر زیادی از انها باشد که هر چه باشند کمند چه در مکه یا در روز بدر یا روز جنگ خندق عنقریب مغلوب و مقهور خواهند شد واین مردم یکی از احزابی هستند که در دنیا در پیغمبری پیغمبران طرفیت و معارضه کردند و همه مغلوب و درهم شکسته شدند بعضی گفته معنی ایه آنستکه اینگروه چون لشگری از کفار وانانکه بر ضدیت پیغمبران گذشته دسته بندی کردند عنقریب درهم شکسته و مغلوب خواهند شد پس اعتنائی بگفته ای انها مکن و به بیهوده گوئیشان گوش مده پس از آن خداوند متعال ذکر ان احزابی فرماید که قریش را مانند انها قرار داد باین مضمون چنانچه قریش ترا ای محمد تکذیب کردند پیش از انها قوم نوح نوح را تکذیب کردند و قوم عاد هود را و فرعون موسی را تکذیب کردند واین فرعون چنان ستمگار بود که اگر بکسی خشم میکرد او را روی زمین دست و پایش را بچهار میخ میبست و مار و عقرب بر تن او میانداخت چنانچه بعضی گفته و از حضرت صادق علیه السلام رسیده که فرمود هر گاه کسی را میخواست عذاب کند او را روی زمین یا تخته میخوابانید و بر دستها و پاهایش بزمین میخ میکوبید و او را بان حال میگذاشت تا بمیرد و بعضی گفتند مقصود جماعت است و او را ذی الاوتاد گفتند برای آن بود که لشکر زیاد داشت یا مراد آنستکه مملکت ثابتی داشت که چهار صد سال پادشاهی کرد و قوم ثمود صالح را تکذیب کردند و اهل ایکه و جنگل پیغمبرشان شعیب را تکذیب نمودند این گروه و طوائفیکه گفته شد همه مردمانی بودند در برابر پیغمبران دسته بندی و تجمع و طرفیت کردند و همه هلاک شدند گروهی بغرق شدن در طوفان و گروهی بغرق شدن در دریا و گروهی باتش آسمانی و گروهی بزلزله زمینی و گروهی بصیحه و باران سنگ و این جماعت که با تو طرفیت میکنند انتظار صیحه آسمانی را دارند که باندازه فاصله میان دو دوشیدن شیر تأخیر و توقف نخواهد کرد و بعضی گفته که مراد

ينزلوا الوحى على من يريدوا اهلا له وفيه نهاية التهكم فاذا لم يكن لهم وفى تصرفهم ملك السموات والارض وما بينهما او السلطنة فيهما لا يكون بيدهم خزائن الرحمة وليس لهم انزال رحمة او منعها ولا نصب احد ولا عزله وقيل ان المراد بالاسباب الفلكيات واستدل به على ان الفلكيات اسباب للحوادث السفلية ثم لما ذكر سبحانه ان المشركين لا يملكون السموات والارض بيّن عجز الجند منهم فضلا عن العشرة والعشرين بقوله جُندٌ ما عسكر قليل منهم كلما كثروا هُنالِكَ وفى ذلك المكان الذى انكروا التوحيد وعجبوا من رسالتك وتكلموا بالكلمات التى لا يليق بمقامك مَهزُومٌ ومنكسر ومغلوب عن قريب وذلك الجند مِن جملة الأحزابِ والجماعات القوية التى تحزبوا واجتمعوا على تكذيب الرسل ومعارضتهم وقيل ان هنالك اشارة الى يوم بدر قال قتادة ان الله اخبر بمكة انه سيهزم جند المشركين فجاء تأويلها يوم بدر وقيل يوم الخندق وقيل يوم فتح مكة فان مكة هو الموضع الذى ذكروا فيه هذه الكلمات فهو اخبار بكونهم منهزمين فى مكة وهو من المعجزات وقيل ان المعنى هم لجند ما من الكفار المتحزبين على الرسل مهزوم ومكسور عما قريب فلا تبال بقولهم ولا تكترث بهذيانهم ثم ذكر سبحانه الاحزاب الذين جعل القريش منهم بقوله كَذَّبَت كما كذبك يا محمد قومك قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ نوحا وَعادٌ هودا وَفِرعَونُ موسى وهو من كثرة ظلمه او قوته كان ذُو الأوتادِ وانما وصف فرعون بهذا الوصف لانه على رواية بعض العامة كانت له اوتاد من حديد يعذب الناس عليها بان مد من غضب عليه مستلقيا بين اربعة اوتاد وشد كل يد ورجل منه بسارية وكان كذلك فى الهواء بين السماء والارض حتى يموت وكان يمد الرجل مستلقيا على الارض ثم تشد يديه ورجليه ورأسه على الارض بالاوتاد وقيل انه كان يمد المعذب بين اربعة اوتاد فى الارض ويرسل عليه العقارب والحيات وعن الصادق عليه السلام انه سئل عن قوله وفرعون ذى الاوتاد فقال عليه السلام انه كان اذا عذب رجلا بسطه على الارض على وجهه ومد يديه ورجليه ورأسه على الارض فاوتدها باربعة اوتاد وربما بسطه على الخشب منبسطا فوتد رجليه ويديه باربعة اوتاد ثم تركه على حاله حتى يموت الخبر وقيل ينصب الخشب فى الهواء وكان يمد يدى المعذب ورجليه الى تلك الخشب الاربع ويضرب على واحد من هذه الاعضاء وتدا ويتركه معلقا فى الهواء الى ان يموت وعن قتادة كانت اوتادا وارسانا وملاعب يلعب بها عنده وقيل ان عساكره كانوا كثيرين وكانوا كثيرى الاهبة عظيمى النعم وكانوا يكثرون من الاوتاد لاجل الخيام وقيل ان المعنى ذو الجموع الكثيرة وسمى الجموع الكثيرة اوتادا لانهم يشدون ملكه كما يقوى الوتد البناء وقيل ان المعنى ذو الملك الثابت الدائم استقام له الامر بعماده سنة من غير منازع وانما استعير الاوتاد لثبات الملك لان اكثر بيوت العرب كانت خياما وثباتها بالاوتاد وَكَذَّبَت ثَمُودُ صالحا وَقَومُ لُوطٍ لوطا وكانوا على ما قيل اربعمائة الف بيت فى كل بيت عشرة وَأَصحابُ الأَيكَةِ واهل الغيضة شعيبا قيل نسبوا الى الغيضة لانهم كانوا يسكنونها وقيل ايكة اسم بلد أُولَئِكَ الامم المذكورة هم الأحزابُ الذين تجمعوا على انبيائهم إِن كُلٌّ من هؤلاء الامم وما حزبهم إِلّا كَذَّبَ الرُّسُلَ الذين ارسلوا اليهم فَحَقَّ وثبت عِقابِ كل منهم حسب استحقاقهم منهم عوقبوا بالصيحة ومنهم بريح صرصر عاتية ومنهم بالغرق بالطوفان ومنهم بالغرق فى البحر ومنهم بالصاعقة ومنهم بالرجفة ومنهم بتقليب بلادهم وامطار الحجارة عليهم وما ينظر هؤلاء الكفرة الذين كذبوك وما ينتظرون إِلّا صَيحَةً واحِدَةً وهى النفخة الثانية وقيل هى النفخة الاولى روى عن ابى هريرة عن النبى





كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ وَما يَنظُرُ هؤُلاءِ إِلّا صَيحَةً واحِدَةً ما لَها مِن فَواقٍ وَقالُوا رَبَّنا عَجِّل لَنا قِطَّنا قَبلَ يَومِ الحِسابِ اصبِر عَلى ما يَقُولُونَ وَاذكُر عَبدَنا داوُدَ ذَا الأَيدِ إِنَّهُ أَوّابٌ إِنّا سَخَّرنَا الجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحنَ بِالعَشِيِّ وَالإِشراقِ وَالطَّيرَ مَحشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوّابٌ وَشَدَدنا مُلكَهُ وَآتَيناهُ الحِكمَةَ وَفَصلَ الخِطابِ

از صیحه دمیدن اول اسرافیل است در صور که خلق بآن میمیرند و دیگری گفت دمیدن دوم است که خلق بان زنده میشوند و دیگری گفت مراد عذاب مخصوصی است که بی خبر بانها وارد شود و باین بیان خداوند تسلیه قلب پیغمبر داد که این احزاب گر چه با اینکه هر یک در کمال قوت و شوکت بودند بسبب طرفیت با پیغمبرانشان هلاکشان کردیم اینان که با شما طرفند نسبت بانها در نهایت کمی و ضعف و ناتوانیند البته هلاکشان اهمیت ندارد و باز مشرکین و کفار بطور مسخره و استهزا گفتند پروردگارا زود قسمت ما را از عذاب بما برسان پیش از اینکه قیامتیکه محمد میگوید برسد و آن وقت بیندازد چون استهزاء در این سخن بیشتر بود باز خدا به پیغمبرش فرمود صبر کن بگفته این مردم و از این سخنانشان دلتنگ مشو و متذکر شو برای تسلیت خاطرت نعمتهائیکه به بنده با اخلاصمان داود پسر ایشا دادیم داود پیغمبر با قوت بدن و دین بود مع الوصف تضرع و زاری و توبه و تسبیح و تحمیدش در درگاه پروردگارش بسیار بود باین جهت کوهها را ذلیل و رام او کردیم که با او سیر میکردند و صبح و شام تسبیح خدا میگفتند و پرنده ها دور او مجتمع میشدند و کوهها و پرنده ها هر یک بتسبیح و تقدیس خدا با داود هم زبان و هم صدا میشدند ابن عباس فرموده که چون داود تسبیح خدا میکرد کوهها هم تسبیح میکردند و پرنده ها دورش گرد میآمدند و تسبیح میگفتند روایت شده که آواز خوشیکه بداود داده بود بکسی نداد چون آواز داود بکوهها میرسید از لذت صدای او بجنبش میآمدند و با او در ذکر خدا تسبیح همراهی و موافقت میکردند و چون پرنده ها میشنید ندا و آواز او را صدای انها بتسبیح و تقدیس خدا بلند میشد و وحشیان بیابان بنزدیک او میامدند که بشنوند گردنشانرا بگیرند و سلطنت او را بوسیله وزیران خیرخواه و هیبت و ترسش را در دلهای مخالفین قوت دادیم و حکمت و معارف الهیه و علم بحقایق اشیاء و احکام شریعت و حسن بیان باو آموختیم از حضرت رضا علیه السلام مروی استکه فصل خطاب علم بزبانهای همه مردم بود یعنی با اهل هر زبانی بزبان او سخن میگفت دیگری گفت فصل یعنی حکومت و حکم در مرافعات که داور دی یقین و علم میفرمود و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت شده که فرمود مراد از فصل الخطاب فرمایش داود استکه شاهد بر عهده مدعی و قسم بر منکر است

انه قال صلى الله عليه وآله فى هذه الاية يأمر الله اسرافيل فينفخ نفخة الفزع فيمدها ويطولها وهى التى تقول ما لها من فواق وقيل المراد عذاب يفجاهم ويأخذهم بغتة دفعة ما لتلك الصيحة وليس لَها مِن تأخير وتوقف ولو مقدار فَواقٍ ناقة وهو الفصل ما بين حلبتيها وقيل يعنى ما لها من سكون او رجوع الى السكون وفى الايتين تسلية قلب النبى صلى الله عليه وآله لئلا يحزن من تكذيبهم وعدم ايمانهم بان قومه جند قليل من الاحزاب الذين كذبوا الرسل فاستاصلهم الله بالعذاب مع كونهم فى غاية الكثرة والشوكة والقوة فكيف بقومه الذين هم ضعفاء قليلون وتهديد لمكذبيه ومعارضيه وَمع ذلك قالُوا استهزاء بالرسول حين سمعوا خبر تأخير العذاب الى الآخرة رَبَّنا والهنا عَجِّل لَنا بلطفك قِطَّنا ونصيبنا من العذاب الذى وعدنا محمد قَبلَ يَومِ الحِسابِ والنفخ فى الصور ولا تؤخره اليه ولما كان فى قولهم هذا زيادة السخرية والاستهزاء بالغ سبحانه فى تسلية النبى صلى الله عليه وآله بقوله اصبِر يا محمد عَلى ما يَقُولُونَ من الاستهزاء والتكذيب وطب نفسا بما فضلناك على جميع الرسل من الكتاب والحكمة والسلطنة فى الملك والملكوت وجوامع الكلم وفصل الخطاب وَاذكُر للتسلية قلبك ما اعطيناه عَبدَنا المخلص لنا اعنى داوُدَ بن ايشاء ذَا الأَيدِ والقوة فى البدن والدين ومع ذلك إِنَّهُ أَوّابٌ ورجاع الى الله بالتضرع والتوبة والتسبيح والتقديس ولذا إِنّا بقدرتنا سَخَّرنا وذللنا الجِبالَ لتسيرون مَعَهُ وتتبعه حال كونهن يُسَبِّحنَ لله حال الابعد حال كرامة له بِالعَشِيِّ واخر النهار وَالإِشراقِ واول النهار وسخرنا الطَّيرَ بانواعها حال كونها مَحشُورَةً ومجموعة اليه من كل جانب ثم كُلٌّ من الجبال والطير حال التسبيح داود لَهُ أَوّابٌ ورجاع بالتسبيح والتقديس عن ابن عباس كان داود عليه السلام اذا سبح جاوبته الجبال بالتسبيح واجتمعت اليه الطير فسبحت فذلك حشرها وقيل ان ضميره له راجع الى الله والمعنى ان داود والجبال والطير لله اواب ومسبح روى ان الله تعالى لم يعط احدا من خلقه ما اعطى داود من حسن الصوت فلما وصل الى الجبال الحان داود تحركت من لذة السماع فوافقته فى الذكر والتسبيح ولما سمعت الطيور نغماته صفرت بصفير التنزيه والتقديس ولما اصغت الوحوش الى صوته دنت منه حتى كانت تؤخذ باعناقها وَشَدَدنا وقوينا مُلكَهُ وسلطنته بالوزراء الناصحين وبالهيبة والقاء الرعب فى قلوب المخالفين وبصنعة اللبوس وساير الات الحرب تمام لم يكن لغيره من السلاطين الى غير ذلك مما يوجب استحكام مُلكَهُ وَآتَيناهُ واعطيناه الحِكمَةَ والمعارف الالهية واحكام الشريعة والعلم بحقايق الاشياء وَفَصلَ الخِطابِ ووضوح البيان بحيث يفهمه كل احد وعن الرضا عليه السلام انه معرفة اللغات وقيل هو الافصاح بحقيقة الامر وقطع القضايا والحكم بالبينة وعن امير المؤمنين عليه السلام هو قوله البينة على المدعى واليمين على المدعى عليه ثم لما ذكر سبحانه الطافه بداود حكى ابتلائه بالحرك

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۝ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۝ إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۝ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پس از بیان الطاف خاصهٔ خود بداود بیان ابتلاء داود را فرمود بزرگ اولی که سبب اندوه زیاد و حزن شدید او گردید چنانچه خاتم انبیا مبتلای باندوه شد بجهت تکذیب قوم و معارضهٔ ایشان با آنحضرت پس قصهٔ او را حکایت فرمود باین مضمون که ای حبیب ما اگر شنیدی قصهٔ دو نفر یکه نزد داود برافعه حاضر شدند وقتیکه از دیوار غرفهٔ که محل عبادت داود و خلوتخانهٔ او بود بالا رفتند و در غرفه فرود آمدند و وارد شدند بر داود با اینکه همه درهای غرفه بسته بود و کسی نمیتوانست در آن آید چون این وارد شدن غیر عادی را داود دید ترسان شد از انها گفتند نترس ما دو نفر باهم مرافعه داریم نزد تو آمده ایم که رفع گفتگوی ما کنی مجمل سخن آنستکه یکی از ما دو نفر بر دیگری ستم کرده تو میان ما حکم بحق کن نه بجور و ما را بحکم حق براه راست راهنمائی کن و انرا که ستم کرده وادار بحق گذاری فرما این مرد یکه با من است برادر نسبی یا دینی من است نود و نه میش و گوسفند ماده دارد و من یکی دارم با برادریکه با من دارد اصرار کرد که من آن یک میش خود را باو بدهم که دارای صد میش شود و بر من در گفتگو غالب آمده و یک میش مرا از من گرفته چون داود این سخن شنید پیش از اینکه از طرف قضیه را بپرسد و سخن او برسد گفت والله برادر تو بتو ستم کرده که یک میش تو را گرفته و بمیشهای خود اضافه کرده و این ستم او تازگی ندارد چه بسیار از شریکها و رفیقها هم ستم میکنند و مراعات حقوق یکدیگر نمیکنند مگر آنانکه دارای ایمان و اهل عبادت خدایند انها کاملا مراعات حقوق هر کس را میکنند چه شریک باشد چه خویش باشد چه بیگانه اگر چه انها هم خیلی کمند بعضی از اهل سنت روایت کرده اند که اوریا که از خوبان بنی اسرائیل بود میشاوع یا میشاویع را خواستگاری کرد که او را بزنی بگیرد و آن زن هم حاضر شد بعد اوریا پیش از انکه میشاوع را عقد کند بجنگ بلقا رفت بعد داود خواستگاری میشاوع کرد داد بجهت جلالت قدر داود حاضر شد و داود او را بعقد خود در آورد و اوریا چون خبر شد که میشاوع زن داود شده اندوهگین شد خداوند متعال بداود اعتراض کرد که با اینکه اوریا این زن را خواستگاری کرده چرا او خواستگاری و تزویج او کرد با اینکه داود حاجتی بزن نداشت برای اینکه وقتیکه میشاوع را خواستگاری کرد نود و نه زن داشت و اوریا هیچ زن نداشت غیر از همین زن که خواستگاری کرده بود و بعضی گفته روزی چشم داود بزن اوریا افتاد و خواهان او شد باوریا گفت زنترا رها کن رها کرد داود او را گرفت و سلیمان از او بوجود آمد و این کار در شریعت داود حلال و روا بود و معمول هم بود ولی خدا را خوش نیامد و برای جلالت داود خدا باین قضیه متنبه کرد داود را که این کار با اینکه زن زیاد داشت شایستهٔ او نبود و روایت شده که داود بانکه شکایت از او شده بود گفت اگر اینکار کردی من به بینی و پیشانیت میزنم انکس گفت تو سزاوارتری باین سیاست از انکه تو زن اوریا را گرفتی

التشدید لانه تکابه مالم یکن لا یلیق بمقام کابتلاء نبینا بالحزن علی تکذیب لقومه وصله ذکر القصة بالاستفهام التعجیبی المشوق الی استماعها المؤذن بغرابتها بقوله هَلْ أَتَاكَ یا محمد وقرع سمعک التشریف نَبَأُ الْخَصْمِ والخبر العظیم الجدیر بان یسمعه کل احد فی موضع تنازع الخصمین إِذْ تَسَوَّرُوا وتصعدوا الْمِحْرَابَ وسور الغرفة التی کان یتعبد فیها ونزلوا فیها إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ وورودوا علیه بغتة مع کون بابها مغلقا فَفَزِعَ ودهش مِنْهُمْ لکون ورودهما علی خلاف العادة فلما رأوا فزعه ودهشته قَالُوا ازالة لفزعه یا داود لَا تَخَفْ منا انا خَصْمَانِ ومتنازعان جئناک لتحکم بیننا اما اجمال التخاصم انه بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ وظلم احدنا الآخر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا واقطع خصومتنا بِالْحَقِّ والعدل وَلَا تُشْطِطْ فی الحکم ولا تجر فی القضاء وَاهْدِنَا بحکمک إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ووسط الطریق بزجر الباغی عن ما سلکه من طریق الجور وارشاده الی منهج العدل ثم حکی سبحانه تفصیلها بقوله إِنَّ هَٰذَا الرجل الذی یکون معی أَخِي فی الدین او فی الصحبة او فی النسب علی الفرض لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً والضان الانثی وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ لیس لی غیرها فقال مع اخوته المقتضیة لتعطفه أَكْفِلْنِيهَا وملکنیها لتکون لی مائة نعجة وَعَزَّنِي وغلبنی فِي الْخِطَابِ والحجاج عن ابن عباس کان اعز منی واقوی فی مخاطبتی لانه کان ملکا فلما سمع داود ذلک قَالَ والله لَقَدْ ظَلَمَكَ اخوک بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ الواحدة لیضمها إِلَىٰ نِعَاجِهِ الکثیرة ولیس هذا الظلم منه ابتداعا بل إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ والشرکاء او المصاحبین لَيَبْغِي ویتعدی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ولا یراعی حق الصحبة والشرکة إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا بالله والیوم الآخر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فانهم یراعون حقوق الناس ولا یظلمون احدا سواء کان شریکا او مصاحبا او غیرهما لکن قَلِيلٌ مَا هُمْ وما مزیدة فی القلة لانهم فی الازمنة کلها حکی بعض العامة ان اوریا خطب میشاوع او میشاویع بنت شایع فاجابته ثم مر ثم غاب اوریا وذهب الی قتال بلقا قبل ان یعقد علیها ثم خطبها داود فزوجته لجلالة قدره فاغتم لذلک اوریا فعاتبه الله تعالی علی انه خطب علی خطبة اخیه المسلم مع عدم حاجته لانه کان تحته تسع وتسعون امراة ولم یکن لاوریا





وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۝ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ۝ يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

این سخن گفت چون داود نظر کرد کسی را ندید دانست که خدا او را بکار زشتش متنبه کرده بعضی گفتند که چون داود ان حکم کرد آن دو نفر نگاه بیکدیگر کردند و لب خنده زدند و بسوی آسمان رفتند از حضرت باقر علیه السلام مرویست که داود بر ضمن قشون نوشت که اوریا جلو تابوت بگذارد و او را برگردان او را باز گشت و هشت روز با زن خود بود و وفات کرد از حضرت رضا علیه السلام پرسش شد که خطای داود چه بود فرمود داود گمان کرد که خدا کسی داناتر از او نیافریده پس خدا دو ملک فرستاد بعنوان گوهر که یکی ادعای خود را گفت داود پیش از پرسش از دیگری سرعت در حکم کرد و از مدعی مطالبه شاهد نکرد بر هر تقدیر داود متنبه بخطای خود شده و استغفار و طلب آمرزش از این ترک اولی کرد و برکوع یا بسجود رفت و توبه کرد بعضی گفتند مراد از افتادن بزمین برای رکوع رفتن بسجده است در حال نماز و خدا نماز را رکوع نامید برای انکه رکوع از بزرگترین اجزاء نماز است روایت شده که داود چهل شبانه روز در سجده بود و سر بر نداشت مگر برای نماز واجب یا برای حاجت ضروری و اشک چشمش بند نیامد تا اینکه دور سرش گیاه از زمین به اشکش روئید و آبی نخورد مگر انکه دو ثلث آب اشک چشم بود و برای آمرزش خدا جانش را بطوری بتعب انداخت که نزدیک بود تلف شود و از کار مملکتی بکلی کناره کرد تا وقتیکه پسرش ایشا بمملکتش حمله کرد و اشرار بنی اسرائیل با او همدست شدند و اسباب زحمت فراهم کرد پس خدا بگفتهٔ بعضی در ماه ذیحجه از گناهش گذشت چون توبه اش پذیرفته و از گناه آسوده خاطر شد حمله به پسر یاغیش برد و او را شکست داد و فراری کرد و خدا فرمود پس از آمرزش گناهش برای او تقرب بخدا و کرامت در دنیا حاصل شد و در آخرت در درجهٔ پیغمبران مقام یافت پس خداوند متعال بعد از بیان ابتلاء داود فزونی انعامش را بداود بیان فرمود باین مضمون که گفتیم بداود که ما بعد از

غیر التی خطبها وقیل ان داود رأی امراة اوریا فقال لاوریا اولها وابتلی بحبها فسئل داود ان یطلقها فاستحیی ان یرده فتزوجها وولدت منه سلیمان وکان ذلک جائزا فی شریعته معتادا بین امته خلا انه لم یلق لعظم منزلته وعلو شانه بالتمثیل علی انه لم یکن ینبغی له ان یسئل رجلا لیس له الا امراة واحدة ان ینزل عنها ویتزوجها مع کثرة نسائه وروی ان داود قال للخصم ان عدت لذلک ضربنا منک هذا وهذا واشار الی الانف والجبهة فقال یا داود انت احق ان تضرب منک هذا وهذا وقد فعلت کذا ثم نظر داود فلم یر احدا وَلِذَا ظَنَّ وعلم دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ واوردنا تنبیهه علی قبح ما صدر منه وقیل ان سبب علمه انه لما قضی بینهما نظر احد المتخاصمین الی الآخر فضحک ثم صعدا الی السماء وعن الباقر علیه السلام فی قوله وظن داود ای علم وذکر ان داود کتب الی صاحبه ان لا تقدم اوریا بین یدی التابوت وردّه فقدم اوریا الی اهله ومکث ثمانیة ایام ثم مات وفی رایة عن الرضا علیه السلام قیل له یا ابن رسول الله ما قصة داود مع اوریا قال ان المراة فی ایام داود کانت اذا مات بعلها او قتل لا تتزوج بعده ابدا فاول من اباح الله تعالی ان یتزوج بامراة قتل بعلها داود فتزوج بامراة اوریا لما قتل وانقضت عدتها وقال بعض العامة کانت زلة داود انه لما عجل فی الحکم قبل السؤال عن المدعی علیه وعن الرضا فی روایة فقیل یا ابن رسول الله فما کانت خطیئة داود فقال ویحک ان داود انما ظن انه ما خلق الله خلقا اعلم منه فبعث الله الملکین فتسورا المحراب فقالا خصمان بغی بعضنا علی بعض الی ان قال فعجل داود علی المدعی علیه فقال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه ولم یسئل المدعی البینة علی ذلک ولم یقبل علی المدعی علیه فیقول له ما تقول فکان هذا خطیئة حکم الواقع وجوه اخر لا نطیل بذکرها وعلی ای تقدیر فَاسْتَغْفَرَ داود رَبَّهُ من زلته التی کانت بالتنبیه له ذنب بعدها ثم التفت الیه وَخَرَّ وسقط علی الارض حال کونه رَاكِعًا قیل ان المراد من الرکوع هنا السجود والمعنی خر للسجود حال کونه مصلیا تسمیة للصلوة باسم الرکوع لکونه من اعظم اجزائها عن ابن عباس رض عن النبی ص انه سجد فی ص فقال سجدها داود توبة ونسجدها شکرا وَأَنَابَ داود ورجع الی الله بالتوبة روی انه بقی فی سجوده اربعین یوما ولیلة لا یرفع رأسه الا لصلوة مکتوبة او لما لابد منه ولا یرقأ دمعه حتی نبت منه العشب حول رأسه ولم یشرب ماء الا ثلثاه دمع وجهد نفسه راغبا الی الله فی العفو عنه حتی کاد یهلک واشتغل بذلک عن الملک حتی وثب ابن یقال له ایشا علی ملکه واجتمع الیه اهل الزیغ من بنی اسرائیل فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ الذنب التدارک له مغفرته فی شهر ذی الحجة علی ما قیل فلما نزلت توبته حارب ولده فهزمه وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا بعد المغفرة لَزُلْفَىٰ وقربا وکرامة فی الدنیا وَحُسْنَ مَآبٍ ومرجع بعد الموت وهو الجنة العالیة المعدة للانبیاء ثم انه تعالی بعد بیان تفضلاته الخاصة علی داود وذکر ابتلائه بالحزن الشدید بین زیادة انعامه علیه بقوله يَا دَاوُودُ إِنَّا بعد ان غفرنا لک جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً وملکا نافذ الحکم فِي الْأَرْضِ سلطانا مقتدرا علی جمیع الناس مع النبوة والزلفی اذن فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ والعدل وفی منازعاتهم بحکم الله کما هو مقتضی الخلافة الالهیة وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فی حکومتک لا تقض بمیل نفسک فَيُضِلَّكَ ذلک یحرفک الهوی ومیل النفس عن سلوک سَبِيلِ اللَّهِ وطریق القرب الیه وهو العدل فی الحکم فان هواء النفس یدعو الی جلب المنافع الشخصیة ورعایة القریب والصدیق واعمال البغضاء فی حق من اساء الی الحاکم وکل ذلک یصرف نظر الحاکم عن الحق واعطائه لمن هو له ویمنع عن العدل ثم هدد سبحانه متبعی الهوی والضالین عن الهدی بقوله إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ باتباع الهوی والجور فی الحکومة وتضییع الحقوق معد لَهُمْ فی الآخرة عَذَابٌ شَدِيدٌ بالنار بِمَا نَسُوا ولم یذکروا يَوْمَ الْحِسَابِ وغفلوا عن اهوال القیمة وشدائدها وکان بینهم

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ

بخشیدن گناهت ترا در زمین پادشاهی و بر مردم حکمرانی دادیم و جمع سلطنت و پیغمبری را در تو کردیم پس میان مردم حکومت بحق کن و احکام خدا و عدالت را در مردم رواج ده و موافقت با خواهش دلت در حکومت مکن که موافقت با هوا و میل نفس ترا از اجرای احکام خدا و عدالت دور کند پس آنهائیرا که پیروی هوای نفس کنند تهدید فرمود باین مضمون که آنانکه پیروی نفس کنند و جور در حکم و تضییع حقوق مردم نمایند در آخرت بعذاب سخت مبتلا شوند برای آنکه روز حسابرا فراموش کردند و غفلت از اهوال و شدائد روز قیامت نمودند پس چون خداوند متعال ذکر روز حساب نمود استدلال بر لزوم حشر مردم در قیامت فرمود باین مضمون که ما آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست بیهوده و بازیچه نیافریدیم بلکه حکمت خلقت و آفریدن آنها تکمیل نفوس مستعده بود که مردم بواسطه علم و معارف و اخلاق بدرجات عالیه کمالات انسانیه رسند و قابل فیوضات ابدیه گردند و اگر عالم دیگری بعد از این عالم نباشد و همه مردم بمیرند و بپاشند و از دنیا روند و بکلی معدوم شوند و چون حیوانات نیست و نابود گردند لازم آید که کامل و ناقص و اهل سعادت و شقاوت همه یکسان باشند و هرگز در حکمت خدا روا نیست که آنانکه ایمان و عمل صالح دارند با آنهائیکه اهل فسق و فجورند یکسان شوند و آنانکه اهل تقوی و پرهیزگارند با آنکه اهل گناه و هوا و هوس استند ردیف باشند چه این منافی با حکمت و عدالت خداست و بر خدا محالست پس بایستی عالم دیگری باشد که مؤمن را جزا و ثواب اعمال در جهانش دهد و هر یک از مؤمن و کافر نتیجه عملش را بیابد پس از بیان علوم بسیار در قرآن از قبیل معارف و ادله توحید و معاد و حکایات الطاف و تفضلاتش به پیغمبران و ذکر احوالشان بیان فضیلت قرآن و فرو آمدنش از جانب خدا فرمود باین مضمون که این قرآن کتابیست که ما فرو فرستادیم بتوسط جبرئیل بتو ای محمد و آن خیر و فائده دینی و دنیویش برای آنانکه ایمان باو داشته باشند بی اندازه و بی نهایت است تا مردم بی عصبیت و لجاج و عناد در آن تفکر و تأمل کنند و بمطالب عالیه و لطائف و حقایق آن پی برند و بآن ایمان آورند و مردان با فطانت روشن فکر بمواعظ و پند آنکه در آن است بعاقبت خود بینا شوند و بخیر خود پی برند پس خداوند متعال بعد از ذکر اندازه از احوال داود و تفضلاتش باو ذکر شمه از احوال سلیمان و تفضلاتش باو فرمود باین مضمون که ما از داود سلیمان را بوجود آوردیم و نعمت وجود او را بداود بخشیدیم که جانشین و وارث علم و نبوت و سلطنت او باشد و چه قدر خوب بنده بود سلیمان و چون پدرش همیشه رو بما و در یاد ما بود در حال نعمت شاکر و در حال گرفتاری صابر بود متذکر شو ای پیغمبر وقتیکه بسلیمان اسبهای ممتاز یکه بر سه پا

ذلك اليوم وغفلتهم سببًا لاستحقاقهم اشد العذاب واسوء العقاب لو كانوا متذكرين له لتداركوا قبائح اعمالهم بالتوبة واعدوا له الاهبة ثم لما حكى سبحانه شدة انكار المشركين للحشر حتى بلغوا في انكارهم الى ان استهزؤا باخبار النبي صلى الله عليه وآله به شرع في الاستدلال على لزوم الحشر بقوله **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا** خلقا **بَاطِلًا** عبثا بلا حكمة فيه **ذَلِكَ** الخلق الباطل والعبث **ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ** وهلاك **لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ** عذاب **النَّارِ** لكفرهم وانكارهم الحشر بل انما كان خلق العالم عن حكمة بالغة وهي تكميل الاستعدادات وتعليتها فالنفوس الزكية بالمعارف والعلم والعمل يرتقون الى مدارج كمال الانسانية والسعادة والنفوس الخبيثة يخطون الى مهاوي دركات الحيوانية والشقاوة ومن المعلوم انه لابد لكل من الكمال والنقص والارتقاء والانحطاط اثر ونتيجة قابل لان يصير منظورا للعقلاء ومتعلقا لهم ولو لم يكن عالم اخر لاستوى الناقص والكامل والشقي والسعيد وهذا في غاية القبح كما اشار اليه سبحانه بقوله **أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ** بالكفر والمعاصي لا والله لا نجعلهم سواء لكونه خلاف العدل والله الحكيم منزه عنه **أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ** من ربهم وعذابه بالعمل بالطاعات واجتناب السيئات **كَالْفُجَّارِ** واهل الفسوق والطغيان حاشا لا يجوز التسوية بينهما على الله لكونه قبيحا في الغاية فلابد من عالم اخر يثاب فيه المؤمن والمتقي بافضل الثواب ويجازى فيه المفسد الفاجر باسوء الجزاء ويرى كل منهم نتيجة اعمالهم روي ان كفار قريش قالوا للمؤمنين انا نعطى في الاخرة من الخير ما تعطون بل اكثر فرد هم الله بقوله ام نجعل الخ **اقول** يمكن كون قولهم هذا على سبيل الاستهزاء او على تقدير وقوع الاخرة عن الصادق عليه السلام قال لا ينبغي لاهل الحق ان ينزلوا انفسهم منزلة اهل الباطل لان الله لم يجعل عنده اهل الحق بمنزلة اهل الباطل الم يعرفوا وجه قول الله في كتابه اذ يقول ام نجعل الذين امنوا الخ ثم لما بين سبحانه العلوم الكثيرة في القران من المعارف وادلة التوحيد والمعاد وخصائص الانبياء وتفضلاته عليهم وقصصهم بين فضل القران وكونه نازلا من لدنه لا لزم ما فيه عليه بقوله **كِتَابٌ** قيل ان التقدير هذا القران كتاب **أَنْزَلْنَاهُ** بتوسط الجبرئيل **إِلَيْكَ** يا محمد **مُبَارَكٌ** وكثير الخير والنفع الديني والدنيوي لمن امن به وصدقه **لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ** ويتفكروا فيها بالفكر السليم عن التعصب والعناد فيعرفوا ما فيها من المطالب العالية واللطائف الفائقة والبيانات الرائقة فيؤمنوا به **وَلِيَتَذَكَّرَ** ويتعظ بمواعظه ويعتبر بما فيه **أُولُوا الْأَلْبَابِ** واصحاب العقول السليمة عن شوائب الاوهام وانما خص سبحانه الاتعاظ به والعمل بما فيه باولي الالباب لتوقفه على العقل الخالص عن الاهواء الزائفة والشهوات المردية ثم عاد سبحانه تعالى بعد الاستدلال على المعاد والرسالة الى ذكر اعظم تفضلاته على داود عليه السلام بقوله



وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ

می ایستادند و یک دست را بلند میداشتند با اسبها میایستادند و در دویدن نهایت سرعت داشتند در وقت عصر عرضه داشتند بمنظرش آوردند بعضی گفتند سلیمان با اهل دمشق و نصیبین جنگید و هزار اسب عربی از آنها بغارت گرفت و دیگری گفته پدرش داود آن اسبهارا از عمالقه بدست آورده بود و بارث بسلیمان رسید و بعضی گفتند آنها اسبهای دریائی بودند جنها آنهارا برای سلیمان آوردند بهر تقدیر روزی سلیمان پس از نماز ظهر بر تخت نشست و تصمیم جهادی داشت آن اسبهارا در منظر سلیمان آوردند بآنها نظر کرد و تعجب از خوبی آنها میکرد تا وقت فضیلت نماز عصر یا وقت ذکریکه بآن مداومت داشت گذشت از روی تأسف و ندامت فرمود که محبت این اسبهارا بجای ذکر خدا واداربتماشای آنها کرد تا آفتاب غروب کرد پس بملائکه امر فرمود که آفتابرا برگردانند باذن خدا بجائیکه وقت فضیلت نماز عصر بود و نماز عصر را در وقتش بجای آورد پس دست بساقها و گردنهاشان کشید از حضرت صادق علیه السلام رسیده که فرمود سلیمان خودش و اصحابش که نمازشان قضا شده بود دست بساقها و گردنها کشیدند و این وضوی معمول در آن زمان بوده از ابن عباس نقل شده که گفت من از امیر المؤمنین علیه السلام معنی آیه را پرسیدم فرمود دیگران چه معنی برآن گفته عرض کردم که شنیدم کعب الاخبار گفته که سلیمان سرگرم تماشای اسبهاشد تا وقت نماز گذشت پس امر کرد اسبهارا که عده شان چارده بود برگردانند امر کرد شمشیر بگردنها و ساقهای آنها زدند تا کشته شدند پس خدا بمجازات این ستمیکه بر اسبها کرد چارده روز سلطنت را از او گرفت بعد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کعب دروغ گفته سلیمان تصمیم جهاد با دشمن داشت مشغول برسیدگی باسبها شد تا آفتاب غروب کرد پس بامر خدا بملائکه فرمود آفتاب را برگردانید برگرداندند و نماز را در وقتش خواند و پیغمبران معصومند ظلم و امر بظلم نمیکنند **احقر گوید** که محتمل است که نظر کردن باسبها برای جهاد اهم بود از نماز در وقت چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام برای آنکه سر مبارک پیغمبر در دامن داشت و بیدار کردن آنحضرت شایسته نبود و سبب اذیت آنحضرت بود امیر المؤمنین بنماز برنخواست تا آفتاب غروب کرد بعد امر بملائکه فرمود آفتابرا برگردانیدند و نماز را در وقتش خواند بر حسب روایات خاصه و عامه پس در این فضیلت و کرامت برای وجود مبارک امیر المؤمنین علیه السلام جای شک و تردید نیست

**وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ** وانعمنا عليه بذلك الولد الذي كان خليفة له ووارث نبوته وسلطنته روي ان داود عاش مائة سنة ومات يوم السبت وكان له غرفة ومحراب يصعد فيه وينزل وكان يوم السبت في محرابه اذ جاءه ملك الموت فقال جئتك لاقبض روحك فقال دعني حتى انزل وارتقى فقال ما لي الى ذلك سبيل نفدت الايام والشهور والسنون والاثار والارزاق فما انت بمؤثر بعدها فسجد داود على مرقات من الدرج فقبض نفسه على تلك الحالة واوصى لابنه سليمان بالخلافة ثم مدح سبحانه سليمان بقوله **نِعْمَ الْعَبْدُ** سليمان **إِنَّهُ** كان **أَوَّابٌ** ورجاع الى الله في جميع الاحوال في النعمة بالشكر وفي المحنة بالصبر والتضرع واذكر يا محمد **إِذْ عُرِضَ** واظهر **عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ** وقت العصر الخيول **الصَّافِنَاتُ** والقائمات على قوائم ثلاث مع ثنية الرابعة او وضعها على طرف السنبك **الْجِيَادُ** والسريعات في العدو عن ابن عباس الجياد الخيل السوابق واذا جرت كانت سراعا خفافا في جريها والصفتان من احمد صفات الخيل قيل ان سليمان غزا اهل دمشق ونصيبين وهي قاعدة ديار ربيعة فاصاب الف فرس عربي وقيل اصابها ابوه من العمالقة وورثها سليمان على خلاف رواية ابي بكر عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة وقيل انها خيول بحرية جاء بها الجن لسليمان وعلى اي تقدير قيل قعد سليمان يوما بعد صلوة الظهر على كرسيه وكان يريد جهادا فاستعرض تلك الخيول عليه فلم يزل تعرض عليه وهو ينظر اليها ويتعجب من حسنها حتى ذهب وقت فضيلة العصر او وقت ذكر كان يواظب عليه وقال بعض العامة حتى غربت الشمس وفات عنه صلوة العصر **فَقَالَ** تأسفا وتحسرا على ما صدر منه **إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ** وجعلت حب الخيل بدلا **عَنْ ذِكْرِ رَبِّي** واشتغلت بالنظر اليه **حَتَّى تَوَارَتِ** الشمس **بِالْحِجَابِ** واستترت بستر افق المغرب فبعد غروب الشمس قال للملائكة **رُدُّوهَا عَلَيَّ** فردت الملائكة الشمس باذن الله الى محل فضيلة العصر فصلاها في وقتها كما ردت الشمس لعلي بن ابي طالب حين فاتت عنه صلوة العصر لنوم النبي صلى الله عليه وآله في حجره على ما رواه العامة والخاصة **فَطَفِقَ** واخذ يمسح **مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ** عن الصادق عليه السلام قال ان سليمان بن داود عرض عليه ذات يوم بالعشي الخيل فاشتغل بالنظر اليها حتى توارت الشمس بالحجاب فقال للملائكة ردوا الشمس علي حتى اصلي صلوتي في وقتها فردوها فقام فمسح ساقيه وعنقه وامر اصحابه الذين فاتتهم الصلوة معه بمثل ذلك وكان ذلك وضوئهم للصلوة ثم قام فصلى فلما فرغ غابت الشمس وطلعت النجوم وذلك قول الله عز وجل ووهبنا لداود سليمان الى قوله والاعناق **اقول** ظاهر الاية ان سليمان مسح بالسوق والاعناق لا هو واصحابه وعن ابن عباس سألت عليا عن هذه الاية فقال ما بلغك فيها قلت بلى سمعت كعبا يقول اشتغل سليمان بعرض الافراس حتى فاتته الصلوة فقال ردوها علي يعني الافراس وكانت اربعة عشر وامر بضرب سوقها واعناقها بالسيف فقتلها فسلب الله ملكه اربعة عشر يوما لانه ظلم الخيل بقتلها فقال علي عليه السلام كذب كعب لكن اشتغل سليمان بعرض الافراس ذات

## وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ

پس از اینکه خداوند متعال ابتلاء داود را حکایت فرمود ابتلاء و حسن سلیمان را بیان نمود باین مضمون که والله امتحان کردیم سلیمان را و مبتلا کردیم او را بعضی از اهل سنت گفته ابتلاش این بود که روزی سلیمان گفت بخدا قسم که امشب با هفتاد زن یا نود زن یا نود و نه زن یا صد زن همبستری میکنم که هر یک پسری زایند که در راه خدا جهاد کنند و انشاء الله نگفت آصف بن برخیا که وزیرش بود گفت بگو انشاء الله باز نگفت پس با همه آن زنها آن شب هم بستری کرد هیچیک بار دار نشدند جز یک زن و آن یک زن هم یک نصف فرزند که یک چشم و یک دست و یک پا داشت زائید قابله آن نصف تن را روی تخت سلیمان انداخت از پیغمبر روایت شده که فرمود اگر انشاء الله گفته بود تمام آن زنها پسر میزائیدند و همه سواره جهاد میکردند در راه خدا و روایت شده که فراموش کرد انشاء الله بگوید تا تقدیر خدا انجام گیرد و در روایت دیگر است که خدا بسلیمان پسری داد که شیاطین همه تصمیم بکشتن او کردند زیرا که خواستند خود را از زحمت تسخیر سلیمان و فرزندانش آسوده کنند سلیمان بر این تصمیم شیاطین مطلع شد فرزندش را روی ابر گذارد و بوسیله باد بهوا بان فرزند میرسانید و او را تربیت میکرد از ترس آسیب شیاطین با آن طفل در روی ابر مرد چون توکل بخدا نکرد پس ابر نعش آن فرزند را بروی تخت سلیمان انداخت و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود قریب باین مضمون که خدا پسری بسلیمان داد جن و شیاطین بیکدیگر گفتند اگر این فرزند زنده بماند ما همین زحمتی را که از پدرش داریم از او خواهیم داشت سلیمان بر فرزندش از شیاطین ترسید و او را با بر سپرد که شیرش دهد دیگر از او بی خبر بود تا اینکه نعش او را روی تخت خود دید خدا جان آن طفل را گرفت تا بفهماند که فرار از تقدیر فائده ندارد و خدا او را برای ترس از شیاطین مورد عتاب قرار داد بعضی گفته‌اند چون سلیمان مرده فرزند را دید بنالید امد چون بکفر زندیش نداشت ناگاه دو ملک بصورت آدمی براو وارد شدند یکی گفت ایزد که همراه من است در زراعت من راه رفته و زرع

يوم لانه اراد جهاد العدو حتى توارت الشمس بالحجاب فقال بامر الله للملائكة الموكلين بالشمس ردوها علي فردت فصلى العصر في وقتها وان الانبياء لا يظلمون ولا يامرون بالظلم لانهم معصومون مطهرون وعن الباقر عليه السلام انه سئل عن قول الله عز وجل ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا قال يعني مفروضا وليس يعني وقت فوتها اذا جاز ذلك ثم صليها لم يكن صلوته هذه موداة ولو كان ذلك لهلك سليمان بن داود حين صلاها لغير وقتها **اقول** يمكن كون النظر الى الخيول والاطلاع بحالها للجهاد كان اهم من الصلوة ولما احب ان يؤدي الصلوة لوقتها امر برد الشمس فكان حاله حال امير المؤمنين عليه السلام ونظر سليمان الى الافراس كنوم النبي ص في حجر امير المؤمنين ع وعلى اي تقدير ليست الروايات متواترة ولا حجة في غير الاحكام الشرعية وقيل ان رباط الخيل كان مندوبا اليه في دينهم كما في ديننا وكان سليمان احتاج الى الغزو فجلس وامر باحضار الخيل واجرائها وذكر اني لا احب الخيل لاجل الدنيا وانما احبها لامر الله وطلب تقوية دينه وذلك معنى اني احببت حب الخير اي حب الخيل وذلك الحب انه يحصل عن ذكر ربي وكتابه وامره لا عن الشهوة والهوا ثم امر باعدائها وتسييرها حتى توارت الخيل بالحجاب وغابت عن نظره ثم قال للرائضين ردوا الخيل علي فلما عادت اليه جعل يمسح سوقها واعناقها تشريفا لها واظهارا لعزتها وليعلم صحتها ومرضها **اقول** نعم التفسير هو لولا ان يكون بالرأي ومخالفا للروايات ثم انه تعالى بعد ذكر فتنة داود ذكر فتنته بقوله **وَلَقَدْ فَتَنَّا** اي ابتلينا **سُلَيْمَانَ** وكانت فتنته على ما رواه بعض العامة انه قال يوما لاطوفن الليلة على سبعين امرأة او تسع وتسعين او مائة تأتي كل واحدة بفارس يجاهد في سبيل الله ولم يقل ان شاء الله فقال له صاحبه ووزيره اصف بن برخيا قل ان شاء الله فلم يقل فطاف عليهن تلك الليلة فلم تحمل الا امرأة واحدة جاءت بشق ولده عين واحدة ويد واحدة ورجل واحدة فالقته القابلة على كرسيه وهو قوله تعالى **وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ** وسريره الذي كان يقعد عليه **جَسَدًا** روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال لو قال ان شاء الله لجاهدوا في سبيل الله فرسانا اجمعون وروي انه نسي ان يقولها لينفذ مراد الله تعالى وفي رواية اخرى ان سليمان ولد له ابن فاجتمعت الشياطين على قتله وذلك انهم كانوا يعتقدون في انفسهم انهم يستريحون مما هم فيه من تسخير سليمان اياهم على التكاليف الشاقة فعلم سليمان بذلك فامر السحاب بحمله وكانت الريح تعطيه غذاءه وربيه خوفا من مضرة الشياطين فابتلاه الله لاجل خوفه هذا وعدم توكله في امر ابنه على ربه بموت ابنه حيث مات في السحاب والقي ميتا على كرسيه وقريب منه ما عن الصادق عليه السلام انه قال ان الجن والشياطين لما ولد لسليمان بن داود قال بعضهم لبعض ان عاش له ولد لنلقين منه ما لقينا من ابيه من البلاء فاشفق منهم عليه فاسترضعه في المزن وهو السحاب فلم يشعر الا وقد وضع على كرسيه ميتا تنبيها على ان الحذر لا ينفع من القدر وانما عوتب على خوفه من الشياطين وقيل لما القي ابنه الميت على كرسيه جزع سليمان عليه اذ لم يكن له الا ابن واحد فدخل عليه ملكان فقال احدهما ان هذا مشى في زرعي فافسده فقال له سليمان لم مشيت في زرعه قال لان هذا الرجل زرع في طريق الناس فلم اجد مسلكا غيره ذلك فقال سليمان لم زرعت في طريق الناس اما علمت ان الناس لا بد لهم من طريق يمشون فيه فقال لسليمان صدقت لم ولدت على طريق الموت اما علمت ان ممر الخلق على الموت ثم غابا فاستغفر سليمان **ثُمَّ أَنَابَ** ورجع الى الله تعالى وقيل ان ابتلائه كان بسبب ملكه وذلك ان سليمان بلغه خبر مدينة في البحر فخرج اليها بجنوده تحمله الريح فاخذها وقتل ملكها واخذ بنتا اسمها جرادة من احسن النساء وجها فاصطفاها لنفسه واسلمت فاحبها وكانت تبكي ابدا على ابيها فامر سليمان الشياطين فمثلوا لها صورة ابيها فكسوها مثل كسوة ابيها وكانت تذهب الى تلك الصورة بكرة وعشيا





## قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

مرا فاسد نموده سلیمان بدیگری گفت چرا در زراعت این راه رفتی گفت زراعتش در میان راه کشته بود من راهی نداشتم که از آن بروم ناچار از میان زراعت او رفتم سلیمان بآن شاکی گفت چرا در میان راه مردم زراعت کردی نمیدانی که در زراعتیکه میان راه باشد مردم میروند و آنرا فاسد میکنند چه ناچار ندارند رفتن و آمد و شد آن شاکی بسلیمان گفت راست است تو چرا در راه مرگ فرزند گذاردی ندانستی که گذار همه مردم بر مرگ است این را گفتند و از چشم سلیمان پنهان شدند پس سلیمان از خدا در خواست آمرزش نمود و گفت پروردگارا مرا بیامرز پس از مسئلت با آمرزش خدا در خواست حاجت دنیوی کرد که اقتدار در عالم باشد برای ترویج دین خدا باین مضمون که خدایا بمن سلطنتی ده که هیچ کس بعد از من شایستگی آن سلطنت را نداشته باشد و آن سلطنت بالاتر از آن باشد که دست کسی بآن رسد یا آرزوی آن کند از حیث وسعت مملکت و نهایت اقتدار و عظمت و البته دعاء و خواهش مرا رد نخواهی کرد از آنکه بخل نداری و بخشنده هستی که بخششت اندازه ندارد پس باد را در فرمان او کردیم که سلیمان بهر شهر و هر جا که میخواست برود باد با کمال آرامی و پاکیزگی بفرمان او او را میبرد و شیاطین را هم رام و ذلیل او کردیم که عمارتها برای او میساختند و بدریا میرفتند و مروارید و چیزهای نفیس برایش بیرون میآوردند و اشرار آنها را هم در زنجیر بسته و مقید داشت و البته لطافت آنها منافات ندارد که چیزهای سنگین چون تختهای سنگ بزرگ و تختهای آهن را بردارند و حمل و نقل کنند چنانچه جبرئیل شهرهای قوم لوط را از جا کنده و بالا برد و هم چنین منافی نیست با زنجیر کردن آنان که قدرت نداشته باشند بر شکستن و پاره کردن آن و باو گفتیم که این مملکت بزرگ و سلطنت بی مانند بخشش و عطای ما است هر چه میخواهی بهر کس بده و میخواهی نده مختاری و با این سلطنت که باو دادیم قرب و جاه او نزد ما زیاد است در دنیا و درجاتش بسیار بلند است در آخرت در بهشت از آنکه بادشاهی روی زمین دارای منصب رسالت و پیغمبری بود

مع جواريها تسجد لها فاخبر اصف سليمان بذلك فكسر الصورة وعاقب المرأة ثم خرج الى فلاة من الارض وفرش الرماد وجلس عليه تائبا الى الله وكانت له ام ولد يقال لها امينة اذا دخل للطهارة او لاصابة امرأة وضع خاتمه عندها وكان ملكه في خاتمه فوضعه عندها يوما فاتاها الشيطان صاحب البحر على صورة سليمان وقال يا امينة خاتمي فتختم به وجلس على كرسي سليمان فاتى عليه الطير والجن والانس وتغيرت هيئة سليمان فاتى امينة لطلب الخاتم فانكرته وطردته فعرف ان الخطيئة قد ادركته فكان يدور على البيوت يتكفف واذا قال انا سليمان حثوا التراب عليه وسبوه ثم اخذ يخدم السماكين ينقل لهم فيعطونه كل يوم سمكتين فمكث على هذه الحال اربعين يوما عدد ما عبد الوثن في بيته فانكر اصف وعظماء بني اسرائيل حكم الشيطان وسأل اصف نساء سليمان فقلن ما يدع امرأة منا في دمها ولا يغتسل من جنابة وقيل نفذ حكمه في كل شيء الا فيهن ثم طار الشيطان وقذف الخاتم في البحر فابتلعته سمكة ووقعت السمكة في يد سليمان فشق بطنها فاذا هو بالخاتم فتختم به ووقع ساجدا لله ورجع اليه ملكه واخذ ذلك الشيطان وادخله صخرة والقاها في البحر **اقول** عليه يكون الجسد الملقى على كرسيه ذلك الشيطان بتأويلات وهذه الروايات مردودة بوجوه كثيرة منها ان الشياطين لا يتصورون بصور الانبياء وان سليمان لم يكن عاصيا حتى يعاقب عليه الى غير ذلك **وقيل** ان فتنته كانت بسبب مرض ابتلاه الله به حتى صار كالجسد الملقى على كرسيه لا قوة له ولا روح ثم اناب فرجع الى الصحة ثم سأل الله تبارك وتعالى اهم حوائجه الاخروية حيث **قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي** زلاتي التي لا يليق بمقام نبوتي ثم اردفه بطلب ما فيه اصلاح امور دنياه وقوة ترويجه للدين بقوله **وَهَبْ لِي** يا رب واعطني **مُلْكًا** وسلطانا عظيما **لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ** من خلقك **مِنْ بَعْدِي** يكون ارفع من ان يناله غيري حتى تكون لي معجزة دالة على صدق نبوتي ووسيلة لانجاح مقاصدي من هداية خلقك ورفع الظلم واشاعة العدل وترويج الدين **إِنَّكَ** لا ترد دعائي ومسئلتي لانك **أَنْتَ الْوَهَّابُ** وكثير العطاء لا نقص في خزائنك ولا بخل في ساحتك ولا امتناع من جودك **فَسَخَّرْنَا** وذللنا **لَهُ الرِّيحَ** اجابة لدعائه بحيث **تَجْرِي بِأَمْرِهِ** حال كونه **رُخَاءً** اي طيبة **حَيْثُ أَصَابَ** سليمان وقصد من البلاد والاماكن البعيدة وسخرنا **الشَّيَاطِينَ** لرعاية **كُلَّ بَنَّاءٍ** منهم يبني له ما اراد من الابنية **وَكُلَّ غَوَّاصٍ** يغوص في البحر فيخرج له اللئالي والمرجان والنفائس **وَآخَرِينَ** منهم **مُقَرَّنِينَ** ومقيدين **فِي الْأَصْفَادِ** والقيود ومن المعلوم ان لطافة اجسامهم لا تنافي صلابتها بحيث يقدرون على حمل الاشياء الثقيلة كحمل ملك بلاد قوم لوط وجري الرياح حمل الاحجار الثقيلة في الغاية وتخريب الابنية العظيمة ولا تنافي تقييدهم بالقيود التي لا يقدرون على قطعها وكسرها وقيل ان تقييدهم كناية عن منعهم من الشرور والفساد بحيث لا يقدرون على شيء منها ثم قلنا له **هَذَا** الملك العظيم **عَطَاؤُنَا** الخاص بك لم نعط احدا قبلك ولا نعطي احدا بعدك **فَامْنُنْ** واعط ما شئت لمن شئت **أَوْ أَمْسِكْ** وامنع ما شئت عمن شئت حال كونك مليئا **بِغَيْرِ حِسَابٍ** ومؤاخذة عليك في شيء من عطائك ومنعك لتفويض التصرف اليك على الاطلاق عن ابن عباس

إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي
مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ
وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ وَخُذْ بِيَدِكَ
ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ

پس از تسلیهٔ پیغمبر بذکر گرفتاریهای داود و سلیمان او را ترغیب بصبر بر بلا فرمود ببیان صبر ایوب باین مضمون که یاد او در صبر ایوب را
در وقتیکه پروردگارش را خواند و گفت پروردگارا شیطان به میدن بر بدن من مرا بتعب انداخت و در زحمت افتادم در مرض و درد
منهدم کرد و تو رحمتت از همه بیشتر است پس دعای او را مستجاب کردیم و گفتیم پایت را بقوت بزمین زن چون پای خود را بزمین زد چشمهٔ
آبی بیرون آمد گفتیم که این چشمهٔ آب سردی است که از آن غسل کنی و خود را شسته و شو دهی و از آن بخوری پس در آن آب خود را شست و شو
داد و از آن خورد و تمام مرضهایش برطرف گردید ابن عباس فرمود که ایوب هفت سال و هفت ماه و هفت روز گرفتار بلا بود و چشم
برهم نگذاشت و از پهلو بپهلوی دیگر برنگشت پس از نجاتش از امراض اولاد یکه از او تلف شده بود همه را زنده کردیم و باو دادیم و یک
مقابل دیگر باو دادیم از روی رحمت و عطوفت باو و برای اینکه سبب موعظه و عبرت بود برای آنانکه دارای عقل و فکر نند تا صبر
بر شدائد و گرفتاریها کنند چنانچه ایوب صبر کرد و در زمان گرفتاری التجا بخدا برند چنانچه ایوب ملتجی بخدا شد تا آنکه خدا بایشان لطفی که
در آخر بایوب کرد بایشان کند و چون ایوب در زمان ابتلایش برخی سوگند یاد کرده بود که صد چوب بزنش رحیمه بزند بجهت آنکه گمان
تقصیری درباره او کرده بود چنانچه تفصیلش در سورهٔ انبیا گذشت و پس از اطلاعش براینکه زنش مقصر نبوده اند و هناک بود خدا رفع آن
او کرد بانکه باو فرمود که دسته از ریحان یا گیاه بیابان که شماره اش صد شاخه باشد بدست بگیر و برحیمه بزن تا عمل بقسمت کرده
باشی پس از آن فرمود ما ایوب را با صبر و بردباری یافتیم و تمجید و مدح ایوب فرمود باین مضمون که ایوب خوب بنده بود همیشه رو بخدا
داشت و بغیر خدا از دی حاجت نمیکرد از ابن مسعود روایت شده که فرمود ایوب رئیس صابرین است تا قیامت روایت شده که چون
ایوب از بلا نجات یافت و راحت شد در دلش گذشت که صبرش خوب است در بلا وحی باو شد که ای ایوب تو صبر داشتی یا ما بتو
صبر دادیم اگر نه این بود که ما بهر موئی از تو کوهی از صبر گذارده بودیم تو صبر نمیکردی بعضی گفته چون نعم العبد در بارهٔ سلیمان و ایوب
نازل شد مؤمنین اندوهگین شدند گفتند سلیمان بوسیلهٔ سلطنت با عظمتیکه داشت و ایوب بسبب صبریکه کرد مورد چنین تمجیدی از جانب خدا
شدند که فرمود سلیمان و ایوب خوب بنده بودند برای ما که هیچیک از آن دو سبب را نداریم ممکن نیست چنین مرتبه را دارا شویم این آیه نعم فزو
آمد که خدا خوب مولا و خوب یاوری است برای مؤمنین اشاره باینکه اگر شما خوب بنده نباشید خدا خوب مولائی است و اگر شما تقصیری کنید خدا اهل رحمت

اعط من شئت وامنع من شئت بغير حساب لا حرج عليك فيما اعطيت وفيما امسكت قيل ما انعم الله على احد نعمة الا كان عليه تبعة الا سليمان فان
اعطى اجر عليه وان لم يعط لم يكن عليه تبعة وقيل ان قوله بغير حساب متعلق بعطائنا والمعنى ان هذا العطاء لا يمكن حسابه لغاية كثرته وقيل ان المراد
من المن والامساك بالمنسوب الى الشياطين المقيدين والمعنى امنن على من شئت منهم بفكه وامسك من شئت منهم في القيد ومع ذلك إِنَّ لَهُ
عِنْدَنَا في الدنيا لَزُلْفَىٰ وقربة حيث انه من المرسلين المكرمين وَلَهُ حُسْنَ مَآبٍ بعد الموت وفي الآخرة ثم انه تعالى بعد تسلية النبي ص
بالخطاب داود وسليمان بانهما مع ما كان لهما من النبوة والسلطنة وسلامة نبينا من امر النبي ص بالصبر على الاذى ببيان صبر ايوب بقوله
وَاذْكُرْ يا محمد ص عَبْدَنَا أَيُّوبَ بن اموص من ولد اسحق إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ودعاه وكان دعاؤه انى مسنى واما بنى الشيطان بنجر
في او بدعائه بِنُصْبٍ تعب ومشقة وَعَذَابٍ ومرض موجع والم شديد وانت ارحم الراحمين كما في سورة الانبياء فاستجبنا وقلنا له يا
ايوب ارْكُضْ بِرِجْلِكَ واضربها على الارض بقوة فضربها فانبعث عين من محل ضرب رجله فقلنا له هَٰذَا الماء الذي خرج من العين مُغْتَسَلٌ
بَارِدٌ تغتسل به وَشَرَابٌ تشرب منه فاغتسل في ذلك الماء به ظاهرك واشرب منه به باطنك وقيل مغتسل بارد به حرارة الظاهر وشراب به برد
حرارة الباطن فاغتسل من الماء وشرب منه فذهب به ما به الداء من ظاهره وباطنه فقام صحيحا سالما من الامراض وعاد اليه شبابه وجماله احسن ما كان
عن ابن عباس رض مكث ايوب في البلاء سبع سنين وسبعة اشهر وسبعة ايام وسبع ساعات لم يغمض فيهن ولم ينقلب في المدة من جنب الى جنب فكشفنا ما به
من ضر وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ واولاده الذين هلكوا حين ابتلائه بهدم البناء عليهم وَوهبنا مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فكان له من الاولاد ضعف ما
كان قبل البلاء عن الصادق ع احيى الله اهله الذين ماتوا قبل البلية واحيى الله الذين ماتوا حين البلية وكان ذلك رَحْمَةً عظيمة مِنَّا عليه قيل نعمة لرحمة
عظيمة عليه من عندنا وليكون ذِكْرَىٰ وعظة وعبرة لِأُولِي الْأَلْبَابِ ليصبروا على الشدائد كما صبر ايوب ويلجؤا الى الله فيما نزل بهم كما لجأ ايوب اليه
ليفعل بهم ما فعل به من حسن العاقبة كما انه لما حلف ايوب ان يضرب رحمة زوجته لتقصير توهمه في حقها كما مر تفصيله في سورة الانبياء وكان مغتما على حلفه
بعد اطلاعه على عدمها فيه كشف الله غمه بقوله وَخُذْ يا ايوب بِيَدِكَ ضِغْثًا وحزمة وقبضة من ريحان وحشيش يكون عدده مائة فَاضْرِبْ بِهِ رحمة
وابر قسمك وَلَا تَحْنَثْ في يمينك ثم مدحه سبحانه بالصبر والقيام بوظائف العبودية والرجوع الى الله وعدم الشكوى الى غيره بقوله إِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا على البلاء العظام التي اصابته في نفسه واهله وماله نِعْمَ الْعَبْدُ ايوب إِنَّهُ أَوَّابٌ الى الله رجاع اليه لا الى غيره روى عن ابن مسعود





وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ
بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ
وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ هَٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ
عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ

پس از آن حالات جماعتی از پیغمبران را بخاتم انبیا تذکر داد باین مضمون که ای پیغمبر متذکر باش حال ابراهیم و اسحق و یعقوب که بندگان ما
و همه دارای قوة در دین و عبادت و کلا اهل بصیرت و معرفت بخدا بودند ما آنها را خالص و مبری و منزه کردیم از محبت دنیا و شهوات
نفسانیه و اخلاق رذیله بسبب خصلت عالی بی شائبه که داشتند و آن یاد آخرت بود بطوریکه دنیا و آنچه در دنیا بلکه خودشان را فراموش
داشتند بعضی گفته معنی آیه آنستکه ما آنها را تخصیص بفضیلت خالصه خاصه دادیم و آن بلندی ذکر خیر آنها است در دار آخرت بلکه در دنیا
تا روز قیامت و آنها از برگزیدگان و برجستگان از اولاد آدمند و از اخیاری هستند که جز کار خیر از آنها نیاید و ذکر این دو صفت دلالت
بر عصمت آنها کند و متذکر شو ای محمد حال جدت اسمعیل و حال الیسع پسر اخطوب که گفته جانشین الیاس بوده و ذا الکفل را که آنحضرت
بگفته بعضی پسر عموی الیسع بوده و بقول دیگری الیاس است و بگفته بعضی یوشع است و بگفته دیگری پسر ایوب بوده و بهر تقدیر اینها از
نیکوکاران عالم بودند و در روزگار شهرت بخیر و صلاح داشتند چه از پیغمبران بشمار میامدند اینها که گفتیم برای تذکر و تسلیهٔ قلب تو بود چه تا بستی
صبر تو بیشتر از آنها باشد پس از تسلیهٔ پیغمبر بذکر ثواب باین مضمون که برای اهل تقوی بازگشت خوشی است در آخرت خداوند متعال بیان
محل بازگشت و کیفیت حالشان فرمود باین مضمون که بازگشت آنها به بهشتها و بستانهائی است که همیشه در آنها خواهند بود و بعضی گفته که عدن
اسم بهشتهای مخصوصی است در آخرت از آنکه از پیغمبر روایت شده که فرمود خدا بهشت عدن را بقدرت خود آفریده تمام عمارت آن یکخشت
از طلا و یکخشت از نقره و گل آن مشک و خاک آن زعفران و ریگش یاقوت است پس چون اهل تقوی بطرف آن بهشتها روند به بینند درهای آنها
برایشان باز است و انتظار نکشند که درهای آنها باز کنند و اجازهٔ ورود دهند بلکه ملائکه آنها را استقبال کنند و خوش آمدگویند
و اکرامشان نمایند چون وارد شوند بر تختها نشینند و بر مخدهها و پشتیها چون پادشاهان با کمال راحت تکیه دهند و برای لذت انواع
میوهای گوناگون بهشتی بطلبند بطور فراوان و مشروب عسل و شیر و شراب بخواهند و برایشان بفوریت حاضر کنند و نزدشان زنهای
با محبت و خواهان آنها که چشم بر دیگری نداشته باشند و با آنها همسن باشند بنشینند بر دیجه بنانشند گفته اگر زن و شوهر همسن باشند
دوستی شان با یکدیگر بیشتر شود در حدیث استکه اهل بهشت بی مو و سرمه کشیده و لبن سی و سه سالگی وارد بهشت شوند

انه قال ايوب رأس الصابرين الى يوم القيمة روى انه لما كشف الله البلاء عن ايوب خطر في قلبه انه حسن صبره فيما نزل عليه من البلاء فنودى
يا ايوب انت صبرت ام نحن صبرناك يا ايوب لولا انا وضعنا تحت كل شعرة من البلاء جبلا من الصبر لم تصبر وفي قوله انه اواب دلالة على
انه علة مدحه بالعبودية قيل لما نزل نعم العبد في حق سليمان وفي حق ايوب عظم الغم في قلوب المؤمنين وقالوا لا سبيل لنا الى تحصيل هذا
الشرف لان سليمان نال بالملك لا ينبغي لاحد بعده وايوب ناله بالصبر على البلاء التي نزلت عليه ولا نقدر على احدهما فانزل الله تعالى نعم
المولى ونعم النصير والمراد انه ان لم تكن نعم العبد فانا نعم المولى وان كان منك تقصير فمني الرحمة والتيسير ثم ذكر سبحانه احوال جمع من الانبياء
العظام بقوله وَاذْكُرْ يا محمد عِبَادَنَا المخلصين إِبْرَاهِيمَ كيف ابتلى بنار نمرود وَإِسْحَاقَ كيف ابتلى بالمصائب العظيمة وَيَعْقُوبَ
كيف ابتلى بفراق يوسف حتى ابيضت عيناه من الحزن مع انهم كانوا أُولِي الْأَيْدِي والقوة في العبادة وذوى الْأَبْصَارِ والمعارف
الالهية إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ وبرّأناهم من حب الدنيا والشهوات ورذائل الاخلاق وخصصناهم لنا بسبب خصلة كريمة بِخَالِصَةٍ من الخصال
العالية التي لا شوب فيها وهي ذِكْرَى الدَّارِ الآخرة بحيث نسوا الدنيا وما فيها بل نسوا انفسهم وقيل ان المراد خصصناهم بفضيلة و
كرامة خالصة لهم وهي ذكرهم بالعظمة وعلو الرتبة في الدار الآخرة او في الدنيا الى يوم القيمة استجابة لدعائهم بقوله واجعل لنا لسان صدق
في الآخرين وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا وفي علمنا او في نظرنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ والمختارين من اولاد آدم والمنتجبين من الخلق لكمال قربنا والتمحض لعبادتنا
وتحمل اعباء رسالتنا ومن الْأَخْيَارِ الذين لا يتمشى منهم الا ما فيه رضانا بهم وصلاح دينهم ونفع ابناء جنسهم وفي الوصفين دلالة على عصمتهم وَاذْكُرْ
يا محمد جدك إِسْمَاعِيلَ بن ابراهيم وَالْيَسَعَ بن اخطوب خليفة الياس على ما قيل نبي من انبياء بنى اسرائيل وَذَا الْكِفْلِ قيل هو الياس وقيل انه ابن عم اليسع وقيل
انه يوشع وقيل انه ابن ايوب كيف قاسوا الشدائد والآفات وصبروا على البلايا والاذيات وَكُلٌّ منهم مِنَ الْأَخْيَارِ المشهورين بالخير والصلاح هَٰذَا الذكر
من اقسام الانبياء وصبرهم على المحن ذِكْرٌ وعظة لك وتذكرة وتسلية لقلبك حتى ان من شانك ان تصبر على ما لا يصبر عليه غيرك قيل ان المراد هذا الذي
تلونا عليك ذكر جميل لهؤلاء الانبياء يذكرون به الى آخر الدهر ثم سلاه سبحانه بذكر المثوبات التي تترتب على التقوى والطاعة احكام الله الموجبة للصبر عليها
بقوله وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ والمطيعين لاوامر الله ونواهيه مع ما لهم من الشرف والذكر الجميل لَحُسْنَ مَآبٍ ومرجع بعد الخروج من الدنيا ثم بين سبحانه
حسن مآبهم بقوله جَنَّاتِ عَدْنٍ وبساتين تكون لهم الاقامة فيها ابدا وقيل ان عدن علم الجنات لما روى عن النبي ص قال ان الله بنى جنة عدن بيده
وبناها لبنة من ذهب ولبنة من فضة وجعل ملاطها المسك وترابها الزعفران وحصباءها الياقوت على اى تقدير اذا جاءها المتقون وجدوها مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ

مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ
الطَّرْفِ أَتْرَابٌ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ
هٰذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ هٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ
وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ هٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ

پس هریک را دو زن دهند که به تن هریک هفتاد لباس ابریشمی باشد و در لطافت چنان باشند که مغز ساقهای پاشان از زیر آن لباسها
دیده شود پس ملائکه بمتقین گویند که این بهشتها و میوه جات و شربتها و زنهای دلربا همان جزائی است که خدا بتوسط پیغمبران برای روز
قیامت بشما خبر میداد و این نعمتهای گوناگون و این اکرامات شمارا که می بینید بخشش و عطای ماست به اهل ایمان و تقوی و هرگز تمامی و کمی
نخواهد داشت اینها جزائی است که برای اهل تقوی است و اما آنانکه اهل شرک و سرکشی با خدا و گناهکارند محل بازگشت بسیار بدی
بعد از مرگ دارند و آن جهنم است که بدتر از آن تصور نشود و در آن باجبار وارد خواهند شد و بنهایت بد جایگاهی است جهنم این چیزهائیکه
برای اینها فراهم و مهیا شده پس باید بخورند و آن حمیم و آب بنهایت داغ است و آن بگفته بعضی آبی است در نهایت سردی که بسردیش تنرا
میسوزاند چنانکه آتش بگرمیش میسوزاند بعضی گفته آن چرک بدن اهل آتش است بعضی گفته آب گندیده است که اگر یک قطره از آن
در مشرق تمام اهل مغرب را بگندانند و کعب الاخبار گفت چشمه است در جهنم که زهر هر حیوان زهرداری چون مار و عقرب در آن روان میشود و قمی
فرمود که وادی و بیابانی است در جهنم از اعتاق گویند در آن سیصد و سی قصر است در هر قصری سیصد خانه است در هر خانه چهل گوشه
است در هر گوشه یک مار بزرگی است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است اگر
یک عقرب از اینها زهر نیش را بریزد بر اهل جهنم همه را کفایت کند و عذاب دیگر هست مثل آن عذاب که گفتیم و آن عذاب نوعهای مختلف
و گوناگون است پس از بیان عذاب کفار بیان بدی حال آنان و اتباع آنان فرمود و بخطاب این کفار باین مضمون که ای کفار این جماعت که
بسرعت در عقب شما بجهنم میایند جمعی هستند که با شما باید وارد جهنم شوند از آنکه در دنیا تبعیت شما میکردند در کفر و کارهای زشت بعضی
گفته که این خطاب را خزنه جهنم بر رؤسای کفار کنند چون رؤسا ببینند جایشان در جهنم بنهایت تنگ میشود در جواب خزنه گویند ما
بیزاریم از این جماعت اینها هم با ما بجهنم ایند و جای را بر ما تنگ میکنند و از بدشکلی و بدصورتیشان ما را اذیت میکنند قمی از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که جهنم تنگ شود بر اهلش مثل تنگی که سر نیزه برای چوبش دارد و این مثل است برای نهایت تنگی

منها فيدخلونها بلا انتظار لان يفتحها البوابون وان يؤذن لهم في الدخول بل يستقبلهم الملائكة بالترحيب والتبجيل والتسليم وقيل ان
فتح ابوابها كناية عن عدم منعهم من الدخول فاذا دخلوا الجنة جلسوا على السرير كالملوك حال كونهم مُتَّكِئِينَ على النمارق المصفوفة و
معتمدين عليها فِيهَا مستريحين متنعمين يَدْعُونَ لتلذذهم بِفَاكِهَةٍ وانواع كَثِيرَةٍ من ثمار الجنة وَشَرَابٍ من خمر وعسل و
لبن وغيرها ثم بين سبحانه منكوحهم بقوله وَعِنْدَهُمْ فيها الازواج قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ على ازواجهن لا ينظرن الى غيرهم وأَتْرَابٌ
ومتساويات مع ازواجهن في السن لا فيهن عجوزة ولا صغيرة قيل لان التحابب بين الاقران ارسخ في الحديث يدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا مكحلين ابناء ثلاث وثلثين سنة
لكل رجل منهم زوجتان على كل زوجة سبعون حلة يرى مخ ساقيها من ورائها يقول لهم الملائكة هٰذَا الذي ترون من الثواب العظيم والنعم الجسيمة هو ما كنتم تُوعَدُونَ
في الدنيا على لسان نبيكم على الايمان والتقوى لِيَوْمِ الْحِسَابِ ووقت جزاء الاعمال إِنَّ هٰذَا الذي انتم فيه من انواع النعم والكرامات لَرِزْقُنَا وعطاؤنا الاولياءنا
والمتقين من عبادنا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ وانقطاع ابدا وزوال اصلا عن ابن عباس ليس لشيء نفاد ما اكل من ثمارها خلف مكانه مثله وما اكل من حيوانها وطيرها عاد
مكانه حيا هٰذَا الذي قلنا للمتقين في الآخرة واما الكفار فبين سبحانه ضد حال المتقين بقوله وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ على الله والمكذبين للرسل والمتجاوزين عن الحد في العصيان
لَشَرَّ مَآبٍ واسوء مرجع بعد الموت وان كانوا في الدنيا احسن حالا من المؤمنين ثم علموا ان مآبهم جَهَنَّمَ التي لا اسوء منها وهم يَصْلَوْنَهَا ويدخلون فيها بعنف لانهم
مهدوها لانفسهم في الدنيا فَبِئْسَ الْمِهَادُ والفراش جهنم قيل اطلاق المهاد والفراش عليها من التهكم والتحقير هٰذَا الذي هيأناه لهم واحضرناه عندهم فَلْيَذُوقُوهُ
وليطعموه وهو حَمِيمٌ وماء متناه في الحرارة والحرقة وَغَسَّاقٌ وماء متناه في البرودة عن ابن عباس هو الزمهرير يحرقهم ببرده كما يحرقهم النار بحرها وقيل انه ما يسيل
من قيح اهل النار وقيل انه ماء منتن لو قطرت قطرة منه في المشرق لانتن اهل المغرب وعن كعب انه عين في جهنم يسيل اليها سم كل ذي سم من عقرب وحية والقمي قال الغساق
واد في جهنم فيه ثلثمائة وثلثون قصرا في كل قصر ثلثمائة بيت في كل بيت اربعون زاوية في كل زاوية شجاع في كل شجاع ثلثمائة وثلاثون عقربا في حمة كل عقرب ثلثمائة وثلثون
قلة من سم لو ان عقربا منها نضحت سمها على اهل جهنم لوسعهم سمها قيل ان في الآية تقديما وتاخيرا والمراد هذا حميم وغساق فليذوقوه وَعَذَابٌ آخَرُ ومذوق آخر
من مثل هذا العذاب او الماء وتوع مِنْ شَكْلِهِ في التعذيب والايلام والشدة والفظاعة أَزْوَاجٌ واجناس مختلفة قيل انه صفة للحميم والغساق والعذاب الآخر ثم لما بين
سبحانه سوء حال الكفار في انفسهم بين حالهم مع اتباعهم ومواليهم الذين كانوا معهم في الدنيا مخاطبا للرؤساء بقوله هٰذَا الفوج والجمع السريع اللحوق بكم في دخول النار
ايها الرؤساء فَوْجٌ وجمع مُقْتَحِمٌ وداخل مَعَكُمْ بالقهر والشدة في النار كما كانوا يتبعونكم في الدنيا ويسارعون في قبول قولكم في الكفر والضلال بالاختيار قيل هو حكاية
لقول الخزنة لرؤساء الكفار وقيل يطرب للرئاسة المتبوعين والاتباع معا للاقامة فيسقطون في النار خوفا من تلك المقامع ثم لما راى الرؤساء ضيق مكانهم بدخول
الاتباع معهم قالوا في جواب الخزنة لَا مَرْحَبًا بِهِمْ ولا كرامة لهم إِنَّهُمْ ايضا صَالُوا النَّارِ وداخلوها فيضيقون علينا المكان ويسوئنا قبح منظرهم





قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا
فِي النَّارِ وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ
عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

پس جمعیکه تابع رؤسا بودند گویند که شما شایستگی دارید که ما از شما بیزاری جوئیم از آنکه شما این جهنم را نزد ما آوردید و پیش پای ما گذاردید
اینکه ما را ترغیب بکفر و مخالفت خدا و پیغمبر کردید و آتش را منزل و مقر ما کردید و چه قدر بد قرارگاهی است جهنم پس از آن اتباع از رؤسا
اعراض کنند و گویند پروردگارا هرکس این ابتلای بعذاب را پیش پای ما گذارد و ما را بکفر وادار کرد عذاب او را در آتش زیاد کن پس از آن
کفار باطراف جهنم نظر اندازند و مؤمنین را نه بینند گویند چه شده که ما آنانرا که از اشرار میدانستیم در جهنم نمی بینیم بعضی گفته که مرادشان
از اشرار فقرا مسلمانها است چون سلمان و اباذر و مقداد که اینها را بی شأن و منزلت میدیدند و مسخره شان میکردند و گویند ما اینها را
مسخره میکردیم و اینها انطور نبودند که ما گمان داشتیم لذا در آتش وارد نشدند یا در آتشند و ما چشمهامان اینها را نمی بیند بعضی گفته معنی این آنست
که ما اینها را در دنیا مسخره میکردیم و اینها انطور نبودند که ما گمان داشتیم و بلکه در نظر ما حقیر و ناچیز بودند چشم ما اینها را نمی دید و اینها بهتر از ما بودند
و ما خبر نداشتیم پس از آن خدا فرماید این حکایت گفتگو و نزاع اهل آتش با یکدیگر حق است و راست است و شکی در آن نیست پس از بیان ثواب
اهل ایمان و تقوی و عقاب اهل کفر و عصیان تا ارادعشان از کفر شود برگشت ببیان رسالت و توحید فرمود باین مضمون که ای پیغمبر باین کفار بگو
که من وظیفه ام فقط تخویف شما است از عذاب خدا بر کفر چه ایمان آرید چه نیارید و بگو باینها که معبودی جز خدائیکه یگانه و غالب و قاهر بر
تمام موجودات است نیست و آن خدای یگانه پروردگار آسمانها و زمین و موجودات میان اینها است و مالک و مدبر جمیع عوالم است و او است
غالب در تمام امور و بهیچ وجه مغلوبیت برایش متصور نیست و آمرزنده تمام گناهان است هرکس از شرک و گناه توبه کند توبه اش نزد او پذیرفته است

وسوء صحبتهم القمي عن النبي صلی الله علیه و آله ان النار يضيق عليهم كضيق الزج بالرمح فلما سمع الاتباع سوء مقال الرؤساء في حقهم قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ
ايها الرؤساء احق بالدعاء عليكم وان يقال لكم لَا مَرْحَبًا بِكُمْ ولا كرامة لكم اذ انتم تدعوننا الى الكفر بتزيينه في نظرنا وترغيبنا اليه ابتليتمونا
بالعذاب والصلي في النار وقَدَّمْتُمُوهُ لَنَا واو نعتمونا فيه وجعلتم النار لنا مقرا فَبِئْسَ الْقَرَارُ وساء المقر جهنم ثم اعرض الاتباع عن
مكالمة رؤسائهم ومخاصمتهم وقالوا متضرعين الى الله بقولهم قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هٰذَا العذاب والصلي فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا
ومضاعفا فِي النَّارِ لضلاله واضلاله عن القمي تاويل الطاغين بالاول والثاني في امية وتاويل الازواج بني عباس وقوله لا مرحبا بهم
يقول بني امية لا مرحبا بهم وقالوا يعني بنو فلان لا مرحبا بكم انتم قدمتموه لنا يعني بدأتم بظلم آل محمد قالوا يعني بنو امية ربنا من قدم لنا هذا يعنون
الاول والثاني واما شرح حال الطاغين مع اعدائهم المؤمنين فهو انهم اذا نظروا الى اطراف جهنم ولا يرون المؤمنين قَالُوا تعجبا وتوبيخا
مَا لَنَا واي حال عرض علينا بسببه لَا نَرَىٰ في جهنم رِجَالًا كانوا في الدنيا وكُنَّا فيها نَعُدُّهُمْ ونحسبهم مِنَ الْأَشْرَارِ والمفسدين
لمخالفتهم ايانا في الدين وسبهم الهتنا وتشتيت شملنا والقاء البغضاء بيننا وقيل ارادوا بالاشرار فقراء المسلمين الذين كانوا يعدونهم من الاراذل
والسفلة الذين لا خير فيهم ويسخرون منهم كسلمان وبلال واضرابهما أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا وما كانوا كذلك وهم ما لم يدخلوا النار أَمْ دخلوها وزَاغَتْ
عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ وانحرفت عنهم الانظار فلم نلتفت اليهم وقيل ان المراد توبيخ انفسهم عن الاستسخار منهم في الدنيا وتحقيرهم فيها و
المعنى اي الامرين فعلنا بهم الاستسخار منهم ام ازدراءهم وتحقيرهم فانكروا كلا من الفعلين على انفسهم توبيخا لها وقيل ان ام منقطعة والمعنى
اتخذناهم سخريا بل زاغت عنهم ابصارنا في الدنيا تحقيرا لهم وكانوا خيرا منا ونحن لا نعلم إِنَّ ذٰلِكَ الذي حكينا واخبرنا بوقوعها يوم القيمة
لَحَقٌّ وصدق وواقع البتة وهو تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ وجدالهم فيها بعضهم مع بعض ثم لما ذكر سبحانه قصص الانبياء الذين صبروا على
البلايا والمحن تسلية للنبي وحثا له على الصبر على اذى قومه وذكر بعده ثواب الايمان والتقوى وعقاب الكفر والعصيان لما ذكر وليصير داعيا
للكفار الى الايمان ورادعا لهم عن الكفر ومخالفة الرسول عاد الى بيان الرسالة والتوحيد بقوله تبارك وتعالى قُلْ يا محمد للمشركين
إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ ومخوف لكم من عذاب الله على الكفر والعصيان وقل لهم مَا مِنْ إِلٰهٍ ومعبود بالاستحقاق في عالم
الوجود إِلَّا اللّٰهُ الذي هو الْوَاحِدُ ذاتا وصفاتا بحيث لا يمكن تصور الكثرة والتعدد فيه بجهة من الجهات اصلا و
هو الْقَهَّارُ لكل شيء والغالب على كل شيء بقدرته يعذب من يشاء ويرحم من يشاء فكيف تدعون له شركاء ولا تخافون
قهره وعقابه ثم اكد سبحانه وحدته وتفرده بقوله رَبُّ السَّمَاوَاتِ السبع وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا من الهتكم وغيرها وما للجميع
الموجودات ومدبر جميع العوالم وهو الْعَزِيزُ الذي لا يغلب في امر من الامور فلا يكون لشيء عزة ولا قوة ولا غلبة بوجه من الوجوه الا
ثم انه تعالى بعد ترهيب المشركين بتوصيفه نفسه المقدسة بالقهر ثم رغبهم بالتوبة بتوصيفه اياه بصفة مقارنة لكمال قهاريته وعظمة
سلطنته وكمال قدرته على الانتقام الْغَفَّارُ لمن خالفه وعصاه ومع عفوه ستار لقبائح لعماله اذا تاب وآمن وعمل صالحا في الحديث اذا
قال العبد يا رب اغفر لي قال الله اذنب عبدك ذنبا فعلم ان له ربا يغفر الذنوب ويؤاخذ بها اشهدكم اني قد غفرت له وانما قدم ذكر وصف

قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ

با قدرت وسلطنتی که دارد عفو واغماض میکند بلکه گناه توبه کننده را از انظار مردم ستر میکند که کسی بر آن مطلع نشود بگو ای محمد بمردم قرانیکه من از جانب خدا آورده ام دارای خبرهای مهم بر فائده است چه خبر بیگانگی خدا وآمدن قیامت وثواب وعقاب بر اعمال و بعلوم بسیار وحکمتهای زیاد واحکام وآداب وطریق اصلاح اخلاق میدهد که عقیده بآنها جالب سعادت ابدی وراحت ونعمت دائمی است و شما ایمشرکین از آن اعراض میکنید واعتنائی بآن ندارید با آنکه از روی اهمیت این امور واجب است درآنها تفکر وتأمل کنید پس خداوند متعال استدلال بر صدق قران وآنکه او از جانب خدا است فرمود باین مضمون که ای پیغمبر بمشرکین بگو که من هیچ وجه خبر از احوال ملائکه که ساکن آسمانهایند وسخنهای آنها ندارم نه از علما شنیده ام ونه کتابی خوانده ام ونه خود در آسمان بوده ام وقتیکه خدا فرمود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید وملائکه پرسش از حکمت این آفرینش بصورت اعتراض کردند وگفتند چگونه این خلقیرا که دارای شهوتند در روی زمین فساد میکنند وخونریزی مینمایند میافرینی با آنکه ما در زمین هستیم نه شهوت داریم ونه غضب ونه کارهای زشت بعلاوه تسبیح وتقدیس تو کنیم خدا ردّ آنها فرمود وگفت من میدانم چیزیرا که شما نمیدانید چون اینکالمه بصورت طرفیت بود خدا از آن تعبیر بمخاصمه ومنازعه فرمود پس لابد این اطلاع من بگفتگوی ملائکه بوسیله وحی آسمانی است ووحی بمن برای آنستکه من شما مردم را از عذاب خدا بر کفر وگناه بترسانم

الفهار تر لمناسبة للانذار قُلْ يا محمد للمشركين ان القران الذي جئتكم به هُوَ نَبَؤٌا عَظِيمٌ وخبر ذو فائدة مهمة وذو شان جسيم نازل من الله الكريم ينبئكم بالتوحيد والنبوة والمعاد وكيفية الحشر والجنة والنار والعلوم الكثيرة والحكم الوفيرة والاحكام والاخلاق والآداب وكل ما تحتاجون اليه من امور المعاش والمعاد أنتم ايها المشركون لانغماركم فى الضلال عَنْهُ مُعْرِضُونَ ولتصلبكم فى دينكم به لا تعتنون مع ان جميع الامور المذكورة من اعظم موجبات السعادة وتركها من اعظم ابواب الشقاوة وبداهة العقل يحكم بوجوب النظر والتفكر فيها وعدم جواز المسامحة والمساهلة فيها والتغافل عنها ثم استدل سبحانه على ان القران كلام الله تعالى وانه نازل منه اليه بالوحى بقوله مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ ما بوجه من الوجوه بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ واحوال الملائكة الساكنين فى السموات العلى ومكالماتهم بطريق السماع من العلماء وقرائة الكتب والحضور عندهم إِذْ يَخْتَصِمُونَ حين يقولون لله بعد قوله انى جاعل فى الارض خليفة اتجعل فيها خلقا يغلب عليهم الشهوة والغضب فيفسدون فيها ويسفكون الدماء ونحن مطهرون من الرذيلتين ومنزهون مما يترتب عليهما من قبائح الاعمال ومع ذلك نسبح ونقدس لك فردهم الله بقوله انى اعلم ما لا تعلمون وانما عبر سبحانه عن تلك المكالمة بالمخاصمة لكونها بصورة الاعتراض والرد وان كان غرض الملائكة السؤال عن الحكمة عن الباقر عليه السلام فى حديث المعراج قال يا محمد تلك الليلة قال فيما اختصم الملأ الاعلى قال قلت سبحانك لا علم لى الا ما علمتنى قال فوضع يده اى يد القدرة بين كتفى فوجدت بردها بين ثديى فلم يسألنى عما مضى وعما بقى الا علمته فقال يا محمد فيما اختصم الملأ الاعلى قال قلت فى الكفارات والدرجات والحسنات فى روايته المجمع فاما الكفارات فاسباغ الوضوء فى السبرات ونقل الاقدام الى الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة واما الدرجات فافشاء السلام واطعام الطعام والصلوة بالليل والناس نيام وعلى اى تقدير لا تتصور طريق الى العلم بهذه الامور المذكورة فى الكتب السماوية الا بالوحى من الله تعالى وإِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ وما ينزل هذه المغيبات على إِلَّا لاجل أَنَّمَا أَنَا رسول من الله اليكم نَذِيرٌ لكم من عذاب الله على الكفر والعصيان مُبِينٌ وظاهر انذارى ورسالتى عندكم بالدلائل الموضحة لها والمعجزات الباهرة ثم لما كان المانع عن ايمان المشركين الحسد والكبر وكان امتناع ابليس عن السجود لآدم لذلك الوصفين المذكورين حكى سبحانه خصومة الشيطان معه فى الامر بالسجود له فى الملأ الاعلى بقوله إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ الساكنين فى الارض او لعمومهم إِنِّي بعد حين خَالِقٌ بقدرتى بَشَرًا وانسانا ظاهر الجلد فى الانظار مِنْ طِينٍ وتراب مبلول فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وصنعت جسده واكملت خلق اجزائه وصورته بالصورة الانسانية وَنَفَخْتُ فِيهِ بعد تسويته وافضت عليه الجوهر القدسى الذى كان لشرفه وعظمته مِنْ رُوحِي وليس لى روح فَقَعُوا ايها الملائكة وخروا لَهُ حال كونكم سَاجِدِينَ تكريما وتعظيما له لاستحقاقه منصب الخلافة الالهية ثم لما اتم الله خلقه ونفخ فيه الروح قام من مكانه فَسَجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ من غير ريث وتأخير طاعة لله وتعظيما لآدم قيل اول من سجد اسرافيل ولذا جوزى بولاية اللوح المحفوظ ثم سجد ساير الملائكة إِلَّا إِبْلِيسَ لانه اسْتَكْبَرَ وانف من السجود له وتعظيمه وَكَانَ لذلك مِنَ الْكَافِرِينَ لنعم ربه ومنكرى علمه وحكمته او كان فى علم الله من بدو خلقه من الكافرين وان كان فى الظاهر معدودا من الملائكة لكثرة عبادته فلما امتنع الملعون من السجود قَالَ الله مشافهة له يَا إِبْلِيسُ اى شىء مَا مَنَعَكَ واى داع ردعك من أَنْ تَسْجُدَ اكراما وتعظيما لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ واوجدته بقدرتى بلا توسط اب وام ورخالة شىء من الاسباب عن الرضا عليه السلام قال يعنى بقدرتى وقوتى قيل ان تثنية اليد كناية عن كمال القدرة فى خلقه وقيل اريد يد القدرة ويد النعمة وقيل لما كان مباشرة السلطان عمل شىء بيده دليل على كمال عنايته به كنى سبحانه عن غاية عنايته بخلق آدم بقوله خلقت بيدى أَسْتَكْبَرْتَ الآن وهل تعظمت فى نفسك بغير جهة أَمْ كُنْتَ فى الواقع او من قبل مِنَ الْأَكَابِرِ و الْعَالِينَ شأنا بالاستحقاق وقيل ان المراد من العالين الملائكة الذين لم يؤمروا بالسجود





قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ

وثابت شود بر شما که باین اخبار غیبیه که معجزه است وچون ایمان نیاوردن کفار از روی حسد وتکبر بود خداوند متعال بیان فرمود که امتناع شیطان از سجده بآدم هم از روی حسد وتکبر بود باین مضمون که بیاد آر ای محمد وقتیرا که پروردگار تو بملائکه فرمود که من از گل بشر خواهم آفرید وچون آفریدم وروح دراو دمیدم شما همه باو سجده کنید وبسجده تکریم وتعظیم او نمائید پس چون آدم را آفرید و روح دراو دمید همه ملائکه بسجده افتادند جز شیطان که سجده نکرد از روی تکبر وخودبینی وباین جهت کافر شد چه منکر علم وحکمت خدا گردید خدا باو فرمود ای شیطان چه مانع تو شد از سجده برای این مخلوقیکه من بقدرت خود او را آفریدم آیا تکبر وخودبینی بی جهت کردی یا آنکه در واقع برتری باو داشتی عرض کرد من در واقع براو برتری داشتم از آنکه مرا از آتش آفریدی واو را از گل پست کثیف حال اگر آدم را از آتش نورانی لطیف آفریده بودی باز جهت نداشت سجده کردن من برای او چه او هم مثل من بود حال چگونه من برای او سجده کنم با آنکه او از من پست تر وظلمانی وکثیف است خدا فرمود ای ابلیس از بهشت یا از آسمانها یا از میان ملائکه بیرون رو که تو از ساحت رحمت من واز هر خیر وکرامتی دوری ولعنت من بر تو همیشگی است تا روز قیامت هیچ وجه رحمتم شامل حال تو نشود وموفق بعملی نشوی که تو را نجات از عذاب من دهد شیطان گفت پروردگارا حال که کار من باینجا رسید وملعون ابدی شدم مرا در دنیا مهلت ده ونمیران تا روز قیامت پس چون لازمه اینکه او را نمیراند تا قیامت این بود که زندگانی ابدی داشته باشد این مسئلت باجابت نرسید وباو فرمود بتو مهلت دادم که در دنیا بمانی تا وقت معین

وهم الارواح المجردة او المراد اشباح محمد وآل محمد واوصيائه الذين كانوا يعبدون الله عند ساق العرش قَالَ ابليس سجود تفضيل للمفضول قبيح و أَنَا خَيْرٌ من آدم وافضل مِنْهُ ذاتا وخلقة لانك خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ متصاعدة بالطبع نورانية لطيفة بالذات وان آدم الذى اوجدته وخلقته من طين هابط بالطبع ظلمانى كثيف بالذات والحاصل ان آدم لو كان مخلوقا من النار ما يجب على لكونه مثلى فكيف اسجد واخضع لمن هو دونى وهذا المانع الذى ابداه فى الظاهر وان كان مانعه فى الحقيقة الكبر والحسد وفى غاية الفساد لان مباشرته تعالى ذاته المقدسة ونفخه فيه من روحه وافاضة العلم الذى لا يعلمه الملائكة المقربون عليه من اقوى الادلة على فضله عليه وعلى ساير الملائكة مع انه قيل ان التراب خير من النار لوجوه منها ان طبع النار الفساد واتلاف ما تعلقت به بخلاف التراب فانه اذا وضع فيه البذر اخرجه اضعافا وما وضع فيه بخلاف النار فانها اكلته ومنها ان طبع النار الخفة والطيش والحدة بخلاف التراب فان طبعه الرزانة والسكون والثبات ومنها ان التراب يكون فيه ومنه ارزاق الحيوانات واقواتهم ولباس الناس وزينتهم والآت معايشهم ومساكنهم وليس فى النار تلك الفوائد ومنها ان التراب ضرورى للحيوانات لا يستغنون عنه فى حال ولا عما يكون فيه ومنه والنار يستغنى عنها الحيوان مطلقا الا الانسان وهو ايضا يستغنى عنها اياما وشهورا ومنها ان النار لا تقوم بنفسها بل هى مفتقرة الى محل تقوم به يكون حاملا لها والتراب يقوم بنفسه لا يفتقر الى حامل اقول فيه نظر ظاهر ومنها ان النار مفتقرة الى التراب لان المحل الذى تقوم به لا تكون الا من تراب وفيه والتراب غنى عنه اقول فيه نظر ومنها ان مادة ابليس هى المارج من نار وهو ضعيف تلعب به الاهوية تميل معها كيفما مالت ولذا غلب الهواء على المخلوقين منه فاسره وقهره بخلاف مادة آدم وهى التراب فهو قوى لا يذهب مع الهواء اين ذهب فهو قهر هواه واسره ورجع الى ربه فاجتباه فكان الهواء الذى مع مادة آدم سريع الزوال فزال وعاد آدم الى الثبات والرواية التى كانت اصلا له وكان ابليس بالعكس فعاد كل الى اصله وعنصره آدم الى اصله الطيب الشريف واللعين الى اصله الردى الخبيث ومنها ان النار وان كان لها بعض المنافع كالطبخ والتسخين والاستضائة بها الا ان الشر كامن فيها لا يصدها عنه الا قسرها وحبسها ولولا ذلك لافسدت الحرث والنسل واما التراب فالخير والبركة كامن فيه كلما اثير وقلب ظهر خيره وبركته وثمرته ومنها ان الله تعالى اكثر ذكر الارض فى كتابه واخبر عن منافعها وانه جعلها مهادا وفراشا وبساطا وقرارا وكفاتا للاحياء والاموات ودعا عباده الى التفكر فيها والنظر فى آياتها وعجائبها وما اودع فيها ولم يذكر النار الا فى معرض العقوبة والتخويف والعذاب الا موضعا او موضعين ذكرها فيه بانها تذكرة ومتاع للمقوين تذكر نار الآخرة وتمتع بها بعض الناس وهم النازلون بالقواء وهى الارض الخالية اذا نزل بها المسافر فانه يتمتع بالنار فى منزله ومنها ان الله تعالى وصف الارض بالبركة فى غير موضع من كتابه عموما كما فى قوله وبارك فيها وخصوصا كما فى قوله ونجيناه ولوطا الى الارض التى باركنا فيها الآية ونحوها واما النار فلم يخبر ان فيها بركة بل المشهور انها مذهبة للبركات ومنها ان الله جعل الارض محل بيوته التى يذكر فيها اسمه ويسبح له فيها بالغدو والآصال عموما وبيته الحرام الذى جعله قياما للناس مباركا وهدى للعالمين خصوصا فلو لم يكن فى الارض الا بيته الحرام لكفاها شرفا وفخرا على النار ومنها ان الله اودع فى الارض من المعادن والانهار والعيون والثمرات والحبوب والاقوات واصناف الحيوانات وامتعتها والجبال والرياض والمراكب البهية والصور البهيجة ما لم يودع فى النار ومنها ان غاية النار انها وضعت خادمة لما فى الارض فان محلها محل الخادم لهذه الاشياء فهى تابعة لها فاذا استغنت عنها طردتها واذا احتاجت اليها استدعتها استدعاء المخدوم لخادمه فلما اظهر اللعين التكبر على آدم قَالَ الله تعالى فَاخْرُجْ يا ابليس من الجنة او من السموات او من بين الملائكة وابعد منها قيل بعيدا هابطا الى الارض ثم بين سبحانه علة امره بخروجه بقوله فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ومطرود من كل رحمة وكل خير وبركة وانما كنى عن الطرد بالرجم لان كل مطرود منها يرجم بالحجارة وقيل ان المراد مرجوم بالشهب وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي والانقطاع عن رحمتى وفيوضاتى مستمر إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ويوم جزاء الاعمال فلا توفق لعمل يوجب نجاتك من النار ومن كان ملعونا قبل اليوم كان ملعونا بعده ونال الابد ومبتلا بعذاب شديد هو غير اللعن فى الدنيا قَالَ ابليس اذا آل امرى الى الطرد واللعن فَأَنْظِرْنِي وامهلنى فى الدنيا ولا تمتنى إِلَىٰ يَوْمِ القيمة الذى يحيى فيه آدم وذريته ويُبْعَثُونَ من قبورهم

خیریه ... مجهول ... علی النار ... النور

قال انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم قال فبعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين قال فالحق والحق اقول لاملئن جهنم منك وممن تبعك منهم اجمعين قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين ان هو الا ذكر للعالمين ولتعلمن نباه بعد حين

گفته مراد تا اول دمیدن اسرافیل است در صور و این مهلت جزاء عبادتش بود و بعضی گفته مهلتش تا ظهور حضرت حجة عم است پس چون شیطان غضب خدارا بر خود دید و دانست که در دنیا مطرود و در آخرت معذب است گفت پروردگارا بعزتت سوگند که همه اولاد آدم را وادار بگناه و مخالفت کنم بوسوسه و تسویلات و همه را گمراه میکنم بوسیلهٔ شکوک و شبهاتیکه در دلها اندازم مگر بندگان خالص تو که از گمراه کردن و وسوسه در انها عاجزم خدا فرمود من حقم و حق میگویم که روز قیامت جهنم را از تو و جنس تو و از آدمیانیکه پیروی تو کنند پر خواهم کرد پس از انکه خداوند متعال حکایت مخاصمهٔ شیطان و اخباریکه راهی باطلاع برانها جز وحی الهی نیست و این بزرگ دلیل بر پیغمبری آنحضرت. و مقتضی ایمان باو است چون بیم ضرر مالی مانع از ایمان مردم است لذا فرمود بمردم بگو که من اجرت و مزدی از شما برای پیغمبریم نمیخواهم و خود را بزحمت ادعای چیزی نمیاندازم که حقیقت و واقعی نداشته باشد بلکه انچه میگویم عین واقع است و بران عقلی و معجزهٔ ظاهره دلیل صدق آنست و این قرآن جز موعظه و هدایت مردم بحق نیست و تمام اخباریکه در آن آیند بعد از مرگ تا روز قیامت خواهید دید ═ پس از انجام سورهٔ ص که در آن بیان توحید و نبوت و معاد و استدلال برانها باشتمال قران بر مغیبات

للحساب ولما كان امهاله الى يوم البعث مستلزما لعدم موته ابدا لم يجبه الله تعالى مسئوله بل قال سبحانه انك من المنظرين والمهلين جزاء لعبادتك ولكن الى يوم الوقت المعلوم عند الله غير معلوم لغيره وهو النفخة الاولى على قول او الرجعة لا الى يوم البعث فلما ظهر قهر الله وطرده فى الدنيا وتعذيبه فى الاخرة قال اذن فبعزتك وقهرك وسلطانك لاخذ ثارى من ذرية ادم لاغوينهم واحملنهم على العصيان بالوساوس والتسويلات ولاضلنهم عن الحق بالقاء الشكوك والشبهات فيهم اجمعين ثم لما راى علو مقام المخلصين من عباده وعجزه عن اغوائهم قال الا عبادك منهم اعنى المخلصين الذين اخلصتهم لنفسك وطاعتك وعصمتهم من الزلات والتوجه الى غيرك لئلا يقع الخلف فى وعيده والكذب فى اخباره قال الله تعالى تهديدا لابليس والتابعين له من ذريته فالحق قسمى او انا الحق والحق اقول وقيل ان المعنى فالحق يقول والحق اقول وعزتى لاملئن يوم القيمة جهنم منك ومن جنسك من الشياطين وممن تبعك من ذرية ادم واطاعك منهم اجمعين لا اترك من التابعين والمتبوعين احدا ثم انه تعالى بعدامر النبى بالاستدلال على نبوته وصدق كتابه باشتماله على المغيبات التى لا يعلم الا بالوحى من تخاصم الملائكة وتمرد الشيطان من امره بالسجود لادم وهو المقتضى للايمان امره بالاعلان بعدم طمعه فى اموال الناس المانع لايمانهم بقوله قل يا محمد انا مامور من قبل الله بتبليغ كتابه وارشادكم الى التوحيد والطريق الحق وما اسئلكم ولا اطمع منكم عليه شيئا يسيرا من اجر ومال لان عملى لله واجرى عليه وما انا فى دعوى نبوتى وكتابى من المتكلفين والمتعسفين فى دعوى شئ لا واقع له ولا حقيقة بل دعوتكم الى ما دل عليه البرهان وحكم به العقل السليم والمعجزات الباهرات عن النبى صلى الله عليه واله انا برئ من التكلف وصالح امتى وفى حديث اخر انا والاتقياء من امتى براء من التكلف وعنه ع للمتكلف ثلث علامات ينازع من فوقه ويتعاطى ما لا ينال ويتقول ما لا يعلم وعن ابن مسعود يا ايها الناس من علم شيئا فليقل ومن لم يعلم شيئا فليقل الله اعلم فان من العلم ان يقول لما لا يعلم الله اعلم فانه تعالى قال لنبيه وما انا من المتكلفين عن الباقر عليه السلام قال لاعداء الله اولياء الشيطان اهل التكذيب والانكار قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين يقول متكلفا ان اسئلكم ما لستم باهله وعن الرضا عليه السلام عن امير المؤمنين عليه السلام ان المسلمين قالوا لرسول الله لو اكرهت يا رسول الله من قدرت عليه من الناس على الاسلام لكثر عددنا وقوينا على عدونا فقال رسول الله صلى الله عليه واله ما كنت لالقى الله تعالى ببدعة لم يحدث لى فيها شيئا وما انا من المتكلفين وعن الصادق عليه السلام قال المتكلف مخطى وان اصاب والمتكلف لا يستجلب فى عاقبة امره الا الهوان وفى الوقت الا التعب والعناء والشقاء والمتكلف ظاهره رياء وباطنه نفاق وهما جناحان بهما يطير المتكلف بالجملة ليس من اخلاق الصالحين ولا من شعار المتقين التكلف فى اى باب كان قال الله لنبيه قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين ثم اكد سبحانه كون القران تنزيلا من الله بانه لو كان من الخلق لكان فيه الترغيب الى الدنيا والالهاء عن ذكر الله والقصص الكاذبة والمطالب الباطلة وان هذا القران وما هو من اوله الى اخره الا ذكر وعظة للعالمين وهدى ورحمة للمتقين من الجنة والناس اجمعين ووالله لتعلمن نباه والخبر العظيم الشان الذى فيه من الوعد والوعيد والترغيب والتهديد او خبره من حيث الصدق والكذب بعد حين وزمان مبهم قريب قيل هو وقت الموت وقيل يوم القيمة وكل آت قريب او عند خروج القائم ع كما عن امير المؤمنين ع وفيه غاية التهديد عن الباقر عليه السلام من قرء سورة ص فى ليلة الجمعة اعطى من خير الدنيا والاخرة ما لم يعط احد من الناس الا نبى مرسل او ملك مقرب وادخله الجنة وكل من احب من اهل بيته حتى خادمه الذى يخدمه وان لم يكن فى حد عياله ومن يشفع فيه وقد تم تفسير السورة بعون الله تبارك وتعالى ═ ثم لما كانت سورة ص متضمنة لبيان التوحيد والنبوة والمعاد باثبات كون القران نازلا من الله تبارك وتعالى نظمت

سورة الزمر



بسم الله الرحمن الرحيم

تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم انا انزلنا اليك الكتاب بالحق فاعبد الله مخلصا له الدين الا لله الدين الخالص والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون ان الله لا يهدى من هو كاذب كفار لو اراد الله ان يتخذ ولدا لاصطفى مما يخلق ما يشاء سبحانه هو الله الواحد القهار

تنظیم سورهٔ مبارکهٔ زمر شده که در اول آن بیان نزول قرآن از جانب خدا و بعد از آن بیان توحید و در میان و آخر آن بیان معاد است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحيم افتتاح سوره شد ببیان نزول قرآن از جانب خدا باین مضمون که این قرآن فرود آمده از جانب خدائی است که بر همه چیز توانا و بهمه چیز عالم و دارای حکمت بی نهایت است پس بقدر رتش عبارات انرا بطوری فرموده که تمام جن و انس از گفتن امثال آن عاجزند و بحکمتش انرا مشتمل بر علوم بسیار و تمام مایحتاج بشر تا روز قیامت کرده و چون لازمهٔ نزول آن از جانب خدا آنستکه تمام محتویاتش عقیده کنند تاکید فرمود نزول انرا از جانب خدا باین مضمون که ما نازل کردیم این کتاب را بحق و دلائل صدقیکه نشاید کسی انکار آن کند پس باید ای محمد خدا را پرستش کنی نه غیر او را و بدین او متدین باشی و اوقات مصروف شود در اطاعت او بی شرک و ریا و هوای نفس در ظاهر اگرچه طرف خطاب شخص پیغمبر است ولی غرض دستور بامت آنحضرت است پس روی سخن بعقلا فرمود باین مضمون که آگاه باشید ای عقلای عالم که دین خالص از شرک و شک مختص است بخدا و انانکه غیر خدا را پرستش کنند و بتان و امثال انها برای خود مربی و طرف علاقه قرار دهند اهل شرکند و اگر بانها گفته شود که با اینکه اقرار دارید که خدا شما و آسمانها و زمین و غیر انها را آفریده چرا پرستش بتها میکنید گویند ما پرستش این بتها نکنیم مگر برای اینکه انها وسیلهٔ قرب باشوند بخدا و شفیع ما بخدا در قیامت بعد الت حکم کند میان انکه

سورة الزمر المتضمنة لبيان التوحيد والمعاد المبدوة بعد افتتاحها بذكر الاسماء المباركات بقوله بسم الله الرحمن الرحيم بكون القران منزلا من الله بقوله تنزيل هذا الكتاب المسمى بالقران يكون من جانب الله العزيز القادر على كل شئ الحكيم والعالم بجميع الاشياء وصلاحها فبقدرته الفه من الحروف المتداولة فى الالسن بكيفية عجزت الانس والجن عن الاتيان بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا وبحكمته جعله مشتملا على الحكم التى لا يحيط بها احد وعلى جميع ما يحتاج اليه الناس الى يوم القيمة وقيل ان الوصفين للكتاب والمعنى تنزيل الكتاب من الله وهو كتاب عزيز حكيم لظهور الوصفين فيه بجريان احكامه ونفاذ اوامره ونواهيه من غير مدافع ولا ممانع وابتناء جميع ما فيه على اساس الحكم الباهرة ثم لما كان لازم الايمان بكون القران نازلا من الله القيام بعبوديته وترك عبادة غيره اكد سبحانه نزوله من الله بقوله انا انزلنا اليك يا محمد الكتاب الملقرون بالحق ودلائل الصدق من اعجاز البيان واشتماله على العلوم الكثيرة والامور الغيبية وقيل ان الاول لبيان شان المنزل والثانى لبيان شان المنزل اليه فلا تكرر وذكر لفظ الكتاب فى موضع ضميره لبيان عظمته وعلو شانه وقيل ان معنى بالحق بسبب الحق واثباته واظهاره او المعنى كوننا محقين فى ذلك ثم رتب عليه الامر بالعبادة الخالصة له بقوله فاعبد الله يا محمد حال كونك مخلصا له الدين الذى اوحينا اليك ومحضا له الطاعة من شوائب الشرك والرياء والشك والهواء ومن المعلوم ان المخاطب فى الظاهر هو النبى صلى الله عليه واله وفى الحقيقة هو امته ثم لوى الخطاب الى العموم بقوله الا ايها العقلاء تنبهوا على ان لله خاصة الدين الخالص من الشرك والشك والذين اتخذوا واختاروا لانفسهم من دونه ومما سواه اولياء وارباب هم مشركون واذا قيل لهم لم تعبدون الاصنام مع علمكم بان الله خالقكم وخالق السموات والارض وما بينهما قالوا لا ندعوا الاصنام وما نعبدهم لغرض من الاغراض الا ليقربونا الى الله زلفى وقربى وليكونوا وسيلة لنا عنده ثم هدد سبحانه المشركين المعارضين والمخالفين للمخلصين بقوله ان الله يحكم يوم القيمة بينهم بعدله فيما هم فيه يختلفون من الدين بتعذيب المشركين واكرام المخلصين والمراد بحكم بين المشركين ومعبوديهم حيث ان المشركين يرجون شفاعة اصنامهم واصنامهم يلعنونهم عن الصادق عليه السلام عن ابيه ع ان رسول الله قال ان الله تبارك وتعالى يأتى يوم القيمة بكل شئ يعبد من دونه من شمس او قمر او غير ذلك ثم يسئل كل انسان عما كان يعبد فيقول من عبد غيره ربنا انا كنا نعبدها ليقربونا اليك زلفى قال فيقول الله تبارك وتعالى للملائكة اذهبوا بهم وبما كانوا يعبدون الى النار ما خلا من استثنيت فان اولئك عنها مبعدون ثم هدد هم بحرمانهم عن الحق ووصولهم الى المقصود فى الدنيا بقوله ان الله لا يهدى ولا يوفق للوصول الى الحق والمقصود من هو كاذب فى القول بالوهية الاصنام وتقريبهم عبدتهم الى الله وشفاعتهم عنهم عند الله وكفار ومبالغ فى تضييع حقوق نعم الله او مصر فى كفرهم وعبادتهم غير الله ثم انه تعالى بعد تهديد المشركين شرع فى ابطال مذاهبهم التى منها القول بان الملائكة بنات الله بقوله لو اراد الله ان يتخذ ويختار لنفسه ولدا كما زعمه بعض المشركين واليهود والنصارى لاصطفى وانتخب مما يخلق ويقدر على اتخاذ ما يشاء ان يكون ولده من الجواهر القدسية والعقول المجردة لا عيسى ومريم وعزير ولا البنات التى تكرهونها لانفسكم سبحانه وتقدس ذاته عما نسبوا اليه من الولد لامتناعه بل هو الله الواجب الوجود الواحد من جميع الجهات لا تركيب له ولا ثانى له ولا صاحبة ولا ولد هو القهار الذى يقهر

جميع

خلق السموات والارض يكور الليل على النهار ويكور النهار على الليل وسخر الشمس والقمر
كل يجري لاجل مسمى الا هو العزيز الغفار خلقكم من نفس واحدة ثم جعل منها
زوجها وانزل لكم من الانعام ثمانية ازواج يخلقكم في بطون امهاتكم خلقا
من بعد خلق في ظلمات ثلاث ذلكم الله ربكم له الملك لا اله الا هو فانى تصرفون

موحد شدنها کثیر کنند و بامکه یکرطرفیت دارند باینکه اهل شرک را معذب واهل توحید را در بهشت متنعم فرماید البته خدا موفق برسیدن بمقصود نفرماید انکسانیرا که دروغ گوینده گفتن اینکه بتها شایسته پرستشند و مارا بخدا نزدیک میکنند وشفیعان مایند در روز قیامت وآنانرا که کفران نعمت خدا مینمایند وتضییع حقوق او میکنند با اصرار بکفر وپرستش غیر خدا دارند پس از تهدید مشرکین شروع در ابطال مذهبشان فرمود که از انجمله اعتقاد بفرزند داشتن خدا است باین مضمون که اگر خدا فرزند میخواست بهترین مخلوقاتش را برای فرزندی انتخاب میکرد آنچه خودش میخواست فرزند خود قرار میداد منزه است خدا از داشتن فرزند چه او یگانه و قاهر بر تمام موجودات است حاجت بفرزند ندارد باز خداوند متعال تاکید کمال قدرتش فرمود باین مضمون که خدا بقدرت کامله اش تنهائی آسمانها وزمین را آفرید از روی حکمت نه ببازیچه وبیهوده وشبرا غلبه بر روز وروز را غلبه بر شب داد ونور خدا وظلمت را تشبیه به دو لشکر فرمود که هر یک بر دیگری غالب آیند وغلبه روز بر شب باینستکه گاهی از روز کم شود و داخل در شب گردد و گاهی بعکس وآفتابیکه سلطان روز است وماهیکه سلطان شب است بقدرت کامله رام ومسخر خود کرده که باراده وامر او گردش کنند تا وقت معینیکه بحکمت خود مقرر داشته وآن تمام شدن دوره شبانه روزی یا دوره ماهانه یا مراد روز قیامت است که آسمانها در آنروز بهم پیچیده شود ای مردم آگاه باشید که فقط خدا غالب وقاهر است بر تمام موجودات ورافتش به بندگان بطوری است که همه گناه انشانرا بیامرزد ورحمتش را بسبب گناهشان از انها قطع نکند باز بیان قدرت خود فرمود خداوند متعال با آفریدن انسان وحیوانات که انتفاع انسان از انها بیشتر است باینمضمون که خدا آفرید شما بنی آدمرا که در روی زمین پراکنده اید از یکنفر که آدم ابو البشر است پس آفرید از جنس بیان یا از بقیه طینت او جفت وهمسر او حوارا وفرود آورد از بهشت بزمین بقولی یا آفرید برای انتفاع شما مردم هشت قسم از حیوان راکه آن شتر بخاتی وشتر عرابی وگاو اهلی وگاو کوهی وگوسفند اهلی وکوهی وبز اهلی وکوهی است ودر هر یک قسم نر وماده را

جميع الموجودات بقدرته فلا يحتاج الى ولد يعاونه في الامور ويقوم مقامه بعد الموت ثم اكد سبحانه كمال قدرته وغناه بقوله خلق بقدرته الكاملة بلا مشارك ولا معاون السموات السبع والارض وما بينهما والحال انه خلقها بالحق والحكمة البالغة لا بالعبث والباطل فيكور الليل ويغلبها على النهار بحيث يذهب النهار عن الابصار ويكور ويغلب النهار بنوره على الليل المظلم بحيث يزيل ظلمته فشبه سبحانه النور والظلمة بعسكرين مهيبين عظيمين قد يغلب هذا ذاك وقد يغلب ذاك هذا وقيل ان التكوير بمعنى الاقبال وعلى اي تقدير ازدياد زيادة احدهما ونقص الاخر وذلك دليل على كونهما تحت تدبيره وقدرته وسخر الشمس التي هي سلطان النهار والقمر الذي هو سلطان الليل وذللهما تحت قدرته وسلطانه وجعلهما منقادين لامره وارادته فبارادته كل منهما يجري ويسير في الفلك على وفق صلاح العالم لاجل ووقت مسمى ومعين قدره الله بحكمته وهو منتهى دورته في كل يوم او في كل شهر او منتهى حركته وسيره وهو يوم القيمة الذي فيه تطوى السماء كطي السجل للكتب ثم لما ذكر سبحانه الايات العظيمة على قدرته الكاملة اعلن في الناس باحسان القدرة بقوله الا ايها العقلاء اعلموا ان الله تعالى هو العزيز والغالب القادر على كل شيء ثم لما كان قدرته موجبا لارعاب القلوب وترهيب النفوس نبه اعلن بكمال رحمته ورأفته بعباده بقوله الغفار لعباده لا يقطع عنهم رحمته بعصيانهم ولا يعاجل بالعقوبة على سيئاتهم قيل الغفار هو ستار القبائح لكاسترة قبائح الابدان وقذاراتهم في باطنهم يستر خواطرهم المذمومة وارادتهم السيئة كارادة الغش والخيانة والظنون الرديئة في ضميرهم مع انه لو كانت ظاهرة لمقتوا اصحابها بل قتلوهم وكذلك يستر ذنوبهم التي موجبة للانفضاح بها عن الناس ويبدلها بالحسنات اذا مات على الايمان ثم انه تعالى بعد استدلاله على التوحيد بالايات الافاقية استدل عليه بالايات الانفسية بقوله خلقكم الله بقدرته من نفس واحدة وهي ادم ابو البشر ثم جعل وخلق من جنس تلك النفس او من جزء منها وهو الضلع الذي يلي الخاصرة او من بقية طينها زوجها حواء وانزل لكم الى الارض من الجنة على قول وخلق لانتفاعكم كما عن امير المؤمنين عليه السلام من الانعام الاربعة الابل والبقر والضان والمعز للابل قسمان بخاتي وعرابي وللثلاثة الاخر ايضا قسمان اهلي ووحشي ولكل قسمان الذكر والانثى فيصير المجموع ثمانية ازواج واصناف ولما كان انتفاع الناس بالانعام اكثر ولكونها اشرف الحيوانات خصها بالذكر ثم لما ذكر سبحانه مبدء خلق الانسان وكونهم من نفس واحدة ذكر كيفية خلقهم بقوله يخلقكم ايها الناس في بطون امهاتكم وارحامهن خلقا تدريجيا ومتطورا من بعد خلق سابق فخلقكم انسانا سويا من بعد تكسية عظامكم باللحم وذلك بعد خلقكم عظاما وذلك بعد خلقكم مضغة وذلك بعد خلقكم علقة وذلك بعد خلقكم نطفة وكل ذلك كائن في ظلمات ثلاث ظلمة البطن وظلمة الرحم وظلمة المشيمة كما عن الباقر عليه السلام او ظلمة الصلب وظلمة البطن وظلمة الرحم ذلكم القادر الحكيم الله وهو ربكم ومكمل وجودكم في تلك الاطوار وما بعدها او مالككم المنعم عليكم في جميع العوالم المستحق لعبادتكم وله وحده الملك والسلطنة المطلقة الكاملة لا لغيره فاذن لا اله الا هو ولا معبود سواه فاذا عرفتم خالقكم ومالككم والمنعم عليكم والسلطان المقتدر عليكم فانى تصرفون اي وكيف ترتدون عن عبادته





ان تكفروا فان الله غني عنكم ولا يرضى لعباده الكفر وان تشكروا يرضه
لكم ولا تزر وازرة وزر اخرى ثم الى ربكم مرجعكم فينبئكم بما كنتم تعملون انه
عليم بذات الصدور واذا مس الانسان ضر دعا ربه منيبا اليه ثم اذا خوله نعمة منه
نسي ما كان يدعوا اليه من قبل وجعل لله اندادا ليضل عن سبيله قل تمتع بكفرك
قليلا انك من اصحاب النار

پس برای انکه انتفاع از شتر وگاو وگوسفند بیشتر بود انهارا بالتخصیص بذکر داد پس از ان ذکر مبدء خلق انسان فرمود باین مضمون که شما مردم را خدا میآفریند در شکمهای مادرهاتان بطور تدریج که اول علقه وبعد مضغه وبعد استخوان وبعد گوشت آفریده وتمام این خلقهارا خدا در سه تاریکخانه نمود در تاریک خانه شکم ورحم وبچه دان چنین قادر حکیمی خدائی است که پروردگار شما است وسلطنت عالم وجود برای او است ومعبود حقیقی بالاستحقاق غیر او نیست با اینکه این قدرت وسلطنت را برای او میبینید چگونه از او منصرف میشوید وبه پرستش او نمیپردازید ومتوجه بپرستش بتها وجمادات میشوید اگر همه کافر شوید خدا حاجت بایمان وپرستش وعبادت شما ندارد بلکه از همه عالم بی نیاز است از انکه بالذات مستغنی است برای انکه واجب الوجود وکامل الصفات است ولی خوش ندارد که بنده گانش کافر باشند بجهت لطفیکه بانها دارد چه کفر انهارا از قابلیت رحمت میاندازد ومحرومشان از فیوضات ابدیه دنیویه واخرویه میکند واگر شکرگذار نعمتهای او بایمان وعبادت باشید شکر را دوست وخوش دارد از انکه سبب نائل شدن شما است بسعادت ابدی وخیر دنیوی وکفر ضررش بخود شما است بدیگری ضرر ندارد وپس از مرگ بازگشت همه بسوی خدا است وخدا بجزا انکه هر کس نسبت باعمالش میکند خبر میکند همه را بعملیاتشان در دنیا که خیر بوده یا شر بد بوده یا خوب وخدا تمام اعمال شمارا بخوبی میداند اگرچه خیالات ونیتهای قلبی شما باشد چه رسد باعمال جوارحی وخارجیتان پس از استدلال بر توحید بادله واضحه وبیان عدم رضایتش بکفر وشرک وتهدید مشرکین بعذاب خداوند متعال بیان شدت اصرار مشرکین را بشرک فرمود باین مضمون که چون بانسان ضرری رسد مانند فقر ومرض وغیر انها خدارا خواند واز او رفع آن ضرر را خواهد پس از آن چون خدا ضررش را دفع ونعمت وصحت وراحت باو دهد فراموش کند ضرر راکه برای

وتعرضون عن طاعته وتشتغلون بعبادة الاصنام والجمادات ثم انه ايها الناس بعد الاحاطة بما تلونا عليكم من ايات وحدانيته وقدرته وحكمته وتنزهه عن الشريك والولد ان تكفروا بوحدانيته ونعمه فان الله بذاته غني عنكم وعن ايمانكم وعبادتكم بل عن العالمين فانه واجب الوجود من جميع الجهات وكامل الصفات بالذات لا يتصور فيه الحاجة حتى يقضي بكم حاجته ولكن لا يرضى لعباده الكفر لطفا بهم ورحمة عليهم حيث ان الكفر يضرهم ويسقطهم عن اهلية الرحمة والانعام ويحرمهم عن الفيوضات الابدية الدنيوية والاخروية القمي هذا كفر النعم وان تشكروا انعمه بالايمان والقيام بالعبودية روي ان الشكر الولاية والمعرفة يحب الله الشكر ويرضه لكم لانه سبب فوزكم بسعادة الدارين والنشاتين لا لانتفاعه تعالى به ثم لما ذكر سبحانه غضبه وسخطه على الكفر بين بان ضرره وتبعاته لا يتعدى الكافر ولا يسري الى غيره بقوله ولا تزر ولا تحمل نفس وازرة وحاملة للكفر وثقل العصيان وزر نفس اخرى وحملها من الذنب والمعصية بل كل نفس تحمل وزر نفسها وتعاقب عليه ثم بعد الموت الى ربكم ومالككم وحده مرجعكم ومصيركم بالبعث والنشور فينبئكم ويخبركم عند ذلك بما كنتم في الدنيا تعملون من الكفر والايمان والطاعة والعصيان بالمحاسبة والمجازات والثواب والعقاب فيه غاية التهديد على الكفر ثم لما كان الخوف من العقاب متوقفا على علم المعاقب بالعصيان اعلن سبحانه بسعة علمه بقوله انه عليم بذات الصدور والمضمرات في القلوب فكيف بغيرها من الاعمال الظاهرة ثم انه تعالى بعد الاستدلال على التوحيد بالادلة الواضحة واظهار سخطه على الشرك بين شدة لجاج المشركين وكفرانهم نعمه بقوله واذا مس واصاب الانسان الجهول المشرك ضر وسوء حال من فقر او مرض وغيرهما من الشدائد دعا ربه في كشف ذلك الضر ونادى مالكه القادر على دفعه للخلاص من تلك البلية حال كونه منيبا وراجعا اليه بالتوبة واخلاص العمل وخاضعا له ومتضرعا عنده ثم اذا ازال الله عنه وخوله واعطاه نعمة عظيمة منه من الغنى والصحة والراحة نسي ما كان يدعوا الله اليه من الضر ويسئله كشفه من قبل او نسي ربه الذي كان ذلك الكافر يدعوه ويتضرع اليه من قبل التخويل والاعطاء ومن كان لم يدعه ولم يتضرع اليه ورجع الى عبادة الاوثان وجعل في حسبانه تلك الاوثان لله اندادا وشركاء في العبادة او امثالا له في القدرة او اضدادا في الالوهية وهذا من اعجب الاعاجيب حيث انهم في حال الضر يعتقدون توحيده وقدرته على جميع الامور وفي حال الرخاء يعتقدون كون الجمادات امثالا له في القدرة وشركاء له في الالوهية ومن الواضح ان ارتكاب هذين المتناقضين لا يكون الا بهوى النفس واتباع الشهوة ليضل نفسه عن سبيل الله وليضل الناس ايضا عن سبيله المؤدي الى كل خير وهو التوحيد ثم امر سبحانه نبيه بتهديدهم بقوله قل يا محمد لهذا الكافر تمتع وانتفع من نعم الدنيا بكفرك الذي تخيلته وسيلة الى نيل تلك النعم والانتفاع بها تمتعا وانتفاعا قليلا او زمانا يسيرا ولكن لا تفرح بذلك انك في الاخرة من اصحاب النار وملازميها ومن الواضح ان لذة تمتعك في تمام عمر الدنيا لا يعد في جنب عذاب الاخرة بشيء عن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال نزلت في ابي الفصيل انه كان رسول الله عنده ساحرا فكان اذا مسه الضر يعني السقم دعا ربه منيبا اليه يعني تائبا اليه من قوله في رسول الله صلى الله عليه واله

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ
أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

دعم آن خدا را قبلا میخواند و تضرع بدرگاه او میکرد و برای خدا در عبادت شریکها بگان خود قرار دهد برای آنکه خود و دیگران از مردم را از جادهٔ
توحید و خداپرستی بیرون برد بگوای پیغمبر باین مشرک لجوج چند روزی در دنیا جولان زن و بنعمتهای دنیا منتفع شو بوسیلهٔ کفر یکه بگمان خود
ازا وسیلهٔ رسیدن بآن نعمتها دانی بالآخره اهل جهنم خواهی بود و هیچ عاقلی این نعمت کم چند روزه را در مقابل عذاب الهی چیزی حساب
نکند پس از آنکه خداوند مذمت مشرک و تهدیدش بعذاب فرمود مدح مؤمن موحد فرمود باین مضمون که آیا کسیکه عبادت خدا کند در اوقات شب بآنکه
در حال سجده و نماز باشد بنظر بآنکه خود را از عذاب خدا در آخرت حفظ کند و امیدوار برحمت پروردگار باشد و طمع وارد شدن در بهشت
و رسیدن بنعمتهای ابدیه داشته مساوی است با آنکه مشرک و بی اعتنا بعبادت خدا باشد هرگز مساوی نخواهد بود بگوای پیغمبر باین مردم آیا در
نظر شما و بحکم عقل آیا مساوی است کسیکه عالم بمبدء و معاد و صلاح و فساد امور خود باشد با کسیکه هیچ ندارد و خبر داشته خود را النعمه ابلد
یکسان و مساوی نخواهند بود و بعضی از اهل سنت گفته این آیه در حق عثمان نازل شده چون او تمام شب را بیک رکعت نماز بآخر میرساند این
احقر گوید که شکی نیست در اینکه امیر المؤمنین علیه السلام ازاد و تمام اصحاب پیغمبر ص عبادت و علمش بیشتر بود پس امیر المؤمنین علیه السلام اولی
است بآنکه آیه در بارهٔ او باشد چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده که آیه در بارهٔ امیر المؤمنین ع بوده و در هر صورت خدا فرماید که درک مساوی
نبودن اینها وظیفهٔ عقلا است آنکه عقل دارد میداند که قطعا مساوی نیستند بلکه اهل علم و عبادت در درجهٔ عالیهٔ سعادت و خیر و اهل شرک و
جهالت در پست ترین درکات شقاوت و شر ند پس از آن خدا ترغیب مؤمنین را بتقوی و عبادت خود فرمود باین مضمون که ای پیغمبر بگوای بندگان مؤمن
من تقوی و عبادت را پیشه کنید و باین وسیله خود را از عذاب ایمن دارید و بدانید که هر کس در این دنیا کارهای نیک کند و بعبادت با خلوص نیت
بکوشد خدا او را تأیید کند و دلش را بانس با خود مسرور دارد و بذکر خود آرام و مطمئن نماید بعضی گفته که معنی آیه آنستکه هر که در دنیا عمل صالح و خیر کند خدا
در آخرت بهشت و نعمتهای دائمی باو دهد و اگر کسی در شهر و وطن خود نتواند بعبادت و وظایف دینی رفتار کند زمین خدا وسعت دارد بشهر دیگر
در غربت رود و بر دوری از خویشان و دوستان و رنج عبادت صبر کند که خدا اجر صبر کنندگان را بی شمار دهد و جزای بی اندازه عنایت کند

ما يقول ثم اذا خوله نعمة منه يعني اعطاه نعمة نسي ما كان يدعو اليه من قبل يعني نسي التوبة الى الله ثم ما يقول في رسول الله انه ساحر ولذلك قال الله قل تمتع بكفرك قليلا
انك من اصحاب النار يعني انه يرتكب على الناس بغير حق من الله ثم من رسوله ثم انه تم بعد ذم المشرك وتهديده مدح الموحد المنقطع الى الله بقوله أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ وعابد لله
آنَاءَ اللَّيْلِ وساعاته حال كونه سَاجِدًا لله وَقَائِمًا في الصلوة وباجتهاده في العبادة يَحْذَرُ الْآخِرَةَ ويتقي من اهوالها ويرجو رحمة ربه ومغفرته وفضله
بالجنة ونعمها الدائمة لا انه يحذر ضر الدنيا ويرجو منافعها فقط كمن يعرض عن عبادة الله ويشرك به مخلوقاته الخسيسة حاشا ان يكونا مستويين عن ابن عباس
من احب ان يهون الله عليه الموقف يوم القيمة فليره الله في سواد الليل ساجدا وقائما يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربه ثم اكد سبحانه انكار التساوي بين الموحدين المطيعين
والمشركين العاصين بقوله قُلْ يا محمد للعقلاء المنصفين هَلْ يَسْتَوِي في نظركم وحكم عقلكم الَّذِينَ يَعْلَمُونَ المبدء والمعاد وما ينجون به من المهالك ومافيه صلاحهم
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ شيئا بل في جهلهم وضلالتهم يعمهون لا يستوون بل بينهما بون بعيد لوضوح ان الاولين في اعلى درجات السعادة والخير والآخرين في اسفل
دركات الشقاوة والشر وفيه تنبيه على ان القانتين هم العلماء وغيرهم هم الجهال وان حصلوا العلوم الظاهرية قال بعض العامة ان الآية نزلت في عثمان لانه كان يحيي الليل في ركعة واحدة
يقرء القرآن فيها اقول لا شبهة في ان امير المؤمنين ع كان اعبد اصحاب الرسول واعلمهم فنزولها في شانه اولى كما عن الصادق ع في الرواية السابقة قال ثم عطف القول من الله في علي
يخبر بحاله وفضله عند الله فقال أمن هو قانت الى ان قال الذين يعلمون ان محمدا رسول الله والذين لا يعلمون ان محمدا رسول الله وانه ساحر كذاب ثم نبه سبحانه على ان فهم التفاوت
بينهم شان العقلاء بقوله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ ويفهم ذلك التفاوت بين الفريقين ويتعظ بهذه البيانات الواضحة أُولُو الْأَلْبَابِ وذوو العقول الخالصة عن شوائب الاوهام
عن الباقر ع انما نحن الذين يعلمون وعدونا الذين لا يعلمون وشيعتنا اولو الالباب وعن الصادق ع ما يقرب من ذلك وعن الكاظم ع اولوا الالباب هم اولوا العقول ثم لما بين سبحانه
علو شان المجتهدين في العبادة امر نبيه بحث المؤمنين على التقوى والطاعة بقوله قُلْ يا محمد للمؤمنين على حسب ما لك ان الله يقول لكم يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا بتوحيد اتَّقُوا
رَبَّكُمْ واحذروا عذابه بالالتزام بطاعته والاجتناب عن معصيته ثم رغبهم في طاعته بذكر فوائدها الدنيوية بقوله لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اعمالهم بالاخلاص وصدق
النية فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا ومدة العمر فيها فائدة حَسَنَةٌ من التوفيق والتأييد والانس بالله واطمينان القلب بذكره والحب في قلوب المؤمنين والعزة عند
الناس والمهابة في قلوب الكفار وقيل ان المراد الصحة والعافية وقيل الصحة والامن والكفاية لقول النبي ص ثلاثة ليس لها نهاية الامن والصحة والكفاية وعن امير المؤمنين
ان المؤمن يعمل لثلاث من الثواب اما الخير فان الله يثيبه بعمله في الدنيا ثم تلا هذه الآية ثم قال فمن اعطاه الله في الدنيا لم يحاسبه في الآخرة وقيل ان الظرف متعلق
بقوله احسنوا والمعنى ان الذين احسنوا في هذه الدنيا لهم حسنة في الآخرة وهي الجنة والنعم الدائمة ثم لما كان كثير من المقصرين في الطاعة يعتذرون بكونهم في بلاد
واوطان لا يتمكنون فيها من التوفر في الطاعة والاحسان في العمل دفع الله سبحانه عذرهم بقوله وَأَرْضُ اللَّهِ وبلاده وَاسِعَةٌ وكثيرة فمن تعسر عليه توفير الطاعة
في بلده ووطنه فعليه ان يهاجر منه الى بلد آخر يتمكن فيه من ذلك كما هو سنة الانبياء والصالحين ويصبر على مفارقة الوطن المألوف والبعد من الاحبة والاقارب ويشاق
الطاعة إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ على البلايا والمحن في حفظ دينه والعمل بطاعة الله ويعطون أَجْرَهُمْ كاملا في مقابلة ما كابدوا من المشاق بِغَيْرِ حِسَابٍ





قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ قُلْ إِنِّي أَخَافُ
إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ
مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

پس از آنکه خداوند متعال امر بتقوی و تأکید در مواظبت بآن فرمود اگر چه متوقف باشد بر رفتن از وطن بشهر دیگر و مفارقت خویشان و دوستان
پیغمبر را امر فرمود به تبلیغ وجوب اخلاص در عبادت باین مضمون که من از جانب خدا مأمورم که عبادت او کنم و اطاعت اوامر و نواهی او نمایم
با خلوص نیت و بی شرک و ریا و مأمورم از جانب او که در اسلام و انقیاد اوامر و احکام او از هر کس پیشقدم تر باشم پس از آن برای تهدید
مردم بر ترک عبادت با خلوص امر فرمود پیغمبرش را که اظهار خوف از عقوبت بر ترک آن کند باین مضمون که ای حبیب بگو بمردم که من از عذاب
روز قیامت که روز بزرگی است میترسم اگر معصیت خدا کنم بآنکه عبادتم را مشوب بشرک و ریا نمایم پس باز پیغمبر را امر فرمود که اظهار جدیت
خود در عبادت با خلوص از شرک نماید تا مشرکین امید بموافقتش با اینها نداشته باشند باین مضمون که بگوای پیغمبر که من فقط خدائیرا که
مرا آفریده پرستش میکنم با خلوص نیت بی نظر بغیر او اگر با من موافقت کنید سعادت و خیر خود را دریافته اید و گرنه خود دانید آنچه را که دل
خواهان است پرستش کنید مشرکین گفتند محمد به پرستیدن یک خدا بعذر خود اقدام میکند خدا فرمود که بگو بآنها که خسارت و ضرر آنکس دارد
که خود و بستگان و عیالات و خویشان خود را بخسارت و ضرر هلاکت اخروی انداخته به پرستیدن بتها ای مردم آگاه باشید که پرستیدن
بتها خسارت و ضرر آشکاری است که هیچ عاقل و باشعوری در آن شک ندارد از آنکه عمر و عقل و توانائی که میتوانست بآنها زندگانی بار حیات
و نعمت همیشگی بدست آرد صرف در تحصیل هلاکت و عذاب ابدی خود کرده خسارت و ضرر بیش از این ابدا متصور نبوده و نیست

احصاء لعمر المحاسبين عنه روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه ينصب الموازين يوم القيمة لاهل الصلوة والصدقة والحج فيوفون بها اجورهم
ولا ينصب لاهل البلاء بل يصب عليهم الاجر صبا حتى يتمنى اهل العافية في الدنيا ان اجسادهم تقرض بالمقاريض مما يذهب به اهل البلاء من الفضل
قيل المنازل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها قال النبي صلى الله عليه وآله رب زد لامتي فنزل مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة
انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة الخ فقال رب زد لامتي فنزل من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة فقال رب
زد لامتي فنزل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب فانتهى رسول الله صلى الله عليه وآله وعن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله ص
اذا نشرت الدواوين ونصبت الموازين لم ينصب لاهل البلاء ميزان ولم ينشر لهم ديوان وعنه ع اذا كان يوم القيمة يقوم عنق من الناس
فيأتون باب الجنة فيضربونه فيقال لهم من انتم فيقولون نحن اهل الصبر فيقال لهم على ما صبرتم فيقولون كنا نصبر على طاعة الله ونصبر
على معاصي الله فيقول الله عز وجل صدقوا ادخلوا الجنة وهو قول الله عز وجل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب أقول ظاهر الرواية
الاخيرة ان المراد من قوله بغير حساب انهم لا يقومون يوم القيمة في مقام الحساب ولا يحاسبون على شيء من اعمالهم ثم انه تعالى بعد الامر با
التقوى والتأكيد في ملازمة العبادة امر نبيه بتبليغ وجوب الاخلاص فيها بقوله قُلْ يا محمد للمشركين إِنِّي أُمِرْتُ من قبل ربي أَنْ
أَعْبُدَ اللَّهَ وامتثل اوامره ونواهيه حال كوني مُخْلِصًا وممحضا لَهُ الدِّينَ والعبادة من الشرك والرياء والاغراض الدنيوية وَ
أُمِرْتُ من قبله تعالى لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ واقدمهم في التسليم والانقياد له تعالى كي اكون اقدمهم في الآخرة في نيل
الثواب والدخول في الجنة قيل ان اللام لئن اكون ليست زائدة بل هي للتعليل والمعنى انما امرت بالعبادة والاخلاص فيها لاجل ان اكون مقدم
في الدنيا والآخرة روي ان كفار مكة قالوا للنبي ما حملك على الذي اتيتنا به الا تنظر الى ملة ابائك وسادات قومك يعبدون اللات و
العزى فتأخذ بتلك الملة فنزلت ثم هدد سبحانه الناس على ترك العبادة الخالصة بامر نبيه باظهار خوف نفسه من العقوبة على تركها مع كونه
حبيب الله وصفيه بقوله قُلْ يا محمد للمشركين إِنِّي مع عظم شاني وعلو قدري عند الله أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي بترك العبادة
الخالصة واشراك غيره فيها عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ الدواهي والاهوال فانتم اولى بالخوف مني وفيه غاية التهديد والزجر عن العصيان ثم امر
نبيه بالاخبار بالتزامه بامتثال ما امر به من العبادة الخالصة واعراضه عما يعبد من دونه قطعا لطمع المشركين من موافقته لهم بقوله قُلْ يا محمد
اللَّهَ الذي خلقني ورباني وكفاني بالخصوص أَعْبُدُ امتثالا لامره حال كوني مُخْلِصًا لَهُ دِينِي وعبادتي من شوب الشرك والرياء
والهواء واري هذا صلاحي فان وافقتموني عليه فقد نلتم سعادة الدارين والا فَاعْبُدُوا يا معشر الكفار مَا شِئْتُمْ ان تعبدوه
مِنْ دُونِهِ من الاصنام والاوثان والملائكة والشمس والقمر وغيرها من مخلوقاته وسترون سوء عاقبة عبادتكم ثم لما كان الكفار
يقولون خسرت يا محمد حيث خالفت دين ابائك امره سبحانه بجوابهم بقوله قُلْ يا محمد لهم إِنَّ الْخَاسِرِينَ والمتضررين الذين هم اعظم
خسرانا وضررا في العالم هم الَّذِينَ خَسِرُوا واضروا أَنْفُسَهُمْ واهلكوها الهلاك الابدي بضلالها واختيار الكفر لها واهلكوا
وَأَهْلِيهِمْ من الازواج والاولاد والاقارب يَوْمَ الْقِيَامَةِ عن ابن عباس ان لكل رجل منزلا واهلا وخدما في الجنة فان اطاع اعطي ذلك و
ان كان من اهل النار حرم ذلك فخسر نفسه واهله ومنزله وورثه غيره من المسلمين ثم بين سبحانه غاية فظاعة خسرانهم بقوله أَلَا اعلموا
ايها العقلاء ذَٰلِكَ الخسران هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ والضرر البين الفاحش الواضح الذي لا يشك فيه ذو مسكة من صرف العمر
والعقل والقوى التي يمكن ان يستفاد منها الحيوة الابدية والجنة والنعم الدائمة والراحة السرمدية في تحصيل الهلاكة الابدية والعذاب الدائم

فی فضیلة الصبر

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللّٰهُ وَأُولٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ

پس از آن خداوند متعال بیان کیفیت ضرر و خسران انها فرمود باین مضمون که برای انها در جهنم بالای سر شان سایه بان هست ولی از آتش و طبقات آن که نتوانند ببالا نظر کنند و سایه بان گفتن از باب سخره است و از زیر شان هم طبقات از آتش است و در اینجا بر این طبقات سایه بان گفته بملاحظهٔ انکه برای انهاکه در زیرند سایه بان است یا بنکات دیگر حاصل معنی انکه انها میانهٔ دو طبقه از آتشند این عذابیکه گفته شد اگرچه برای کفار است ولی ذکرش در قران برای آنستکه بندگان مؤمن را خدا بترساند از عذاب خود تا عملشان را خالص کنند و برایمان ثابت باشند و در تقوی و طاعت خدا کوشش نمایند پس بانها خطاب فرمود که ای بندگان من شدت عذاب مرا شنیدید پس جدیت و کوشش کنید در عبادت و از غضب من بپرهیزید و کاری نکنید که مستحق چنین عقوبتی شوید پس از آن خداوند متعال اهل توحید را وعدهٔ بثواب داد و تمجید شان بهدایت و کمال عقل فرمود باین مضمون که آنانکه کناره گیری از پرستش شیطان و بتها کردند و بخدای یگانه و توجه بعبادت او نمودند و از غیر او روگردان شدند برای خصوص انها در دم مرگ و روز قیامت و وقت بیرون آمدن از قبر بشارت بهشت و نعمتهای ابدی است پس ای پیغمبر بشارت ده انهائیرا که سخنها را از دهانهای مردم میشنوند و فکر در صحت و فساد و خوبی و بدی آن میکنند و سخن بهتر و با فائده تر را میپذیرند و قبول میکنند پس چون بشنوند که یکی میگوید خدا یکی است و ممکن نیست واجب دو تا باشد و دیگری میگوید خدا زیاد است و یکی میگوید واجب است بر خدا بمقتضای لطف که پیغمبر در میان مردم فرستد بعد از او امام نصب کند و دیگری میگوید این لازم نیست و یکی میگوید محمد صلی الله علیه وآله رسول خدا است از انکه دارای معجزات بسیار بود و علی علیه السلام بعد از او امام بود بگفته پیغمبر و یکی میگوید بایستی آخرتی باشد که درستکاران و اهل عبادت در آن عالم جزاء اعمالشانرا بگیرند و اهل فسق و فجور و فساد بعقوبت اعمالشان برسند و دیگری میگوید آخرتی و ثوابی و عقابی نیست و بل این گفته را بشنوند و آن گفتار صحیح و درست را که توحید و معاد و پیغمبری محمد و امامت علی علیه السلام و یازده فرزندانش را قبول کنند این گونه از مردم کسانیند که خداشان آنها را بحق رسانیده و انها بالخصوص دارای عقل و اهل دانش و فهمند از حضرت کاظم علیه السلام رسیده که فرمود خدا اهل عقل و فهم را در قران بشارت داده که فرموده فبشر و آیه را خواند پس از بیان مذمت مشرکین و خوبی حال موحدین خداوند متعال شدت اصرار مشرکین را بعقیدهٔ خود و بی فائده بودن دعوت انها بتوحید تذکر داد باین مضمون که ای پیغمبر آیا آنانیکه بسبب زشتی اخلاق و فطرت مستحق عذابند تو که پیغمبر مائی میتوانی انها را هدایت بحق کنی و بهشت

تضییع لرأس المال و وقوع فی اعظم الخسران الذی لا یتصور خسران مثله ثم بین سبحانه کیفیة خسران الخاسرین بقوله لَهُمْ یوم القیمة فی جهنم مِنْ فَوْقِهِمْ و علی رؤسهم ظُلَلٌ و اغشیة و طبقات مِنَ النَّارِ مانعة من نظرهم الی الفوق لغلظها و کثافتها و انما اطلق علیه الظلل مع ان الظلة ما یستظل به من حر الشمس و یطلب للتبرید للتهکم بهم وَمِنْ تَحْتِهِمْ ایضا ظُلَلٌ و طبقات من النار و اطلاق الظلة علیها من باب اطلاق اسم احد الضدین علی الاخر و لاجل المشابهة او لکونها ظلالا لمن فی الدرکات السافلة و حاصل المعنی انهم بین طبقتین من النار محاطین بها من جمیع الجوانب ذٰلِكَ العذاب الفضیع و ان کان معدا للکفار و لکن ذکره فی القران لانه يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبَادَهُ المؤمنین لیخلصوا ایمانهم و یثبتوا علیه و یتقوه بالطاعة يَا عِبَادِ الذین فَاتَّقُونِ ای احذروا سخطی و لا تتعرضوا لما یوجب عقوبتی ثم لما اوعد الله عبدة الاصنام بالنار و ذمهم بالجهل و الخسران وعد الموحدین بالثواب و مدحهم بالهدایة الی کل خیر و سعادة و الفضل و الکرامة و کمال العقل بقوله وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ و اعرضوا عن عبادة الشیطان و الاوثان وَأَنَابُوا و رجعوا بالکلیة إِلَى اللّٰهِ وحده و اعرضوا عما سواه لَهُمْ خاصة الْبُشْرَىٰ بالثواب و الرضوان من الرسل فی الدنیا و من الملائکة عند الموت و حین البعث بالجنة و النعم الدائمة فَبَشِّرْ انت یا رسول الله حسب سالتك بالهدایة الی کل خیر و سعادة و الفضل و الکرامة عندی عِبَادِ ی المؤمنین الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ من افواه الناس فیتفکرون فیما یستمعون لتمیز الحق و الباطل و الصواب و الخطاء فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ و اصوبه و احقه فاذا سمعوا القول بالتوحید و القول بالشرك و القول بوجوب ارسال الرسول علی الله و نصب الامام علیه و القول بعدمه و القول بکون محمد رسول الله و علی علیه السلام الامام بعده و القول بانکارهما و القول بوجوب جعل الثواب و العقاب علی الاعمال و وجوب خلق العالم الاخر لجزاء الاعمال و القول بعدمها اختاروا التوحید و وجوب ارسال الرسول و نصب الامام و کون محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام هو الامام بعده و وجوب جعل الثواب و العقاب علی الناس و وجود دار الجزاء لقیام الادلة القاطعة علی کل منها و ظهور کون اساس غیرها علی التقلید و الهوی و العصبیة قال بعض العامة ان الآیة نزلت فی عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد و سعید و طلحة و الزبیر حین سالوا ابا بکر فاخبرهم بایمانه فامنوا أقول لا یمکن لقول بذلك مع ثبوت مطاعن کثیرة فی ما سبق و مدحهم بما فی ذیل الآیة عن ابن عباس ان المراد منه الرجل یجلس مع القوم و یسمع الحدیث فیه محاسن و مساوی فیحدث بما حسن منه و یترك ما سواه و عن الصادق علیه السلام هو الذی یسمع الحدیث فیحدث به کما سمع لا یزید و لا ینقص منه و فی روایة هم المسلمون لآل محمد الذین اذا سمعوا الحدیث لم یزیدوا فیه و لم ینقصوا منه جاؤا به کما سمعوه ثم مدحهم سبحانه بقوله أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللّٰهُ الی الدین الحق و الی کل خیر وَأُولٰئِكَ هُمْ بالخصوص أُولُو الْأَلْبَابِ





أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللّٰهِ لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِيعَادَ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ

ببری آیا تو میتوانی انها را از آتش نجات دهی نه هرگز نمیتوانی انرا که خدا ایش گمراه کرده تو براه آوری و انها را که خدا اهل آتش قرار داده از آتش نجات و خلاصی دهی پس ای پیغمبر رحمت خود را در دعوت انها بایمان بتوحید رنجه و زحمت مده که فائده نخواهد داشت و غم انها را مخور بلی انهائیکه ترس از خدا دارند و از پرستش بتها و گناهان دوری کرده اند اهل بهشتند و خدا برای انها قصرها در طبقه در بهشت ساخته که در زیر آن قصرها نهرهای آب جاری است از حضرت باقر علیه السلام رسیده که علی علیه السلام از رسول خدا پرسید که آن قصرها را خدا از چه ساخته فرمود ای علی آن قصرها را خدا برای دوستانش از الماس و یاقوت و زبرجد ساخته و سقفشان از طلای مخلوط بنقره است هر غرفه از انها هزار در دارد از طلا بر هر دری ملکی موکل است و در انها فرشهای روی هم از حریر نازک و کلفت برنگهای گوناگون انداخته شده و در لای انها مشک و عنبر و کافور است این وعده ایستکه خدا داده و هرگز خدا خلف وعده نکند از انکه بر خدا قبیح است پس چون سبب اعراض مشرکین و کفار از دین حق دوستی دنیا و شهوات آن بود خدا تنبه داد بر اینکه دنیا و زخارف آن بزودی نیست و نابود گردد باین مضمون که ای انسان مگر نمیبینی و ندیدی که خدا از آسمان و بالا آب باران بزمین آرد و در رگهای زمین رود و بعد چشمها در زمین بیرون آید و بوسیلهٔ آن آب زراعتهای پر فائده و رنگارنگ از زمین بیرون آورد و پس از زمانی رو بخشکی گذارد و پس از سبزی و تر و تازگی زرد و خشک گردد و پس از چندی خدا انرا خورد و نرم کند البته در دیدن این وضعیت برای زراعتها عبرت و تنبه است برای مردان با عقل و ادراك که نظر باین تغییرات مغرور بدنیا و اقبال ان و بشهوات آن نشوند که بسیار زود از دست برود و زائل و فانی گردد ولی این مواعظ و تنبهات برای کسی مفید است که روشن دل و منور الفکر باشد البته همه مردم یکسان نیستند پس مگر کسیکه خدا وسعت صدر باو داده و دارای نورانیت قلب است برای قبول اسلام مثل دیگران است که این استعداد و نورانیت ندارند هرگز مانند یکدیگر نیستند حاصل انکه چنانکه نور و ظلمت و علم و جهل یکسان نیستند کسیکه روشن دل و منور الفکر باشد مثل کسیکه بی نور و بی فکر است نخواهد بود و بعضی از اهل سنت گفته که این آیه در بارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت حمزه فرود آمده پس وای بر کسانیکه دل سخت و قسی القلبند بسبب یاد خدا چه انکه نفس خبیث در وحش

و ذووا العقول السلیمة عن شوائب الاوهام الفاسدة و الاهواء الزائغة عن الکاظم علیه السلام ان الله بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه فقال فبشر الآیة ثم انه تعالی بعد بیان سوء حال المشرکین و حسن حال الموحدین بین عدم تاثیر الدعوة الی التوحید فی قلوب المصرین علی الاشراك و عدم الفائدة فی اتعاب النبی صلی الله علیه وآله نفسه الشریفة فی ترغیبهم الی الایمان بقوله أَفَمَنْ حَقَّ و وجب عَلَيْهِ بسوء فطرته و خبث طینته كَلِمَةُ الْعَذَابِ و وعده من الله تعالی بقوله لاملئن جهنم الخ انت یا محمد صلی الله علیه وآله تهدیه الی الحق و تسوقه الی الجنة أَفَأَنْتَ یا نبی الرحمة تُنْقِذُ و تخرج مَنْ تمکن فِي النَّارِ منها لا و الله لا یهدی من اضله الله و لا یخلص من النار من جعله الله من اصحابها فلا تتعب نفسك الزکیة فی دعوتهم و لا تحزن علی عدم ایمانهم ثم لما بین استحقاق المشرکین للعذاب بین حال المتقین بقوله لٰكِنِ المؤمنون الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ و احترزوا من الشرك و العصیان لَهُمْ مع کونهم آمنین من العذاب غُرَفٌ فی الجنة مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ اخری مَبْنِيَّةٌ نحو بناء المنازل علی الارض فی الرصانة و الاستحکام کلها من در و یاقوت و زبرجد عن الباقر علیه السلام سئل علی رسول الله صلی الله علیه وآله عن تفسیر هذه الآیة بما ذا بنیت هذه الغرف یا رسول الله فقال یا علی تلك الغرف بناها الله لاولیائه بالدر و الیاقوت و الزبرجد سقوفها الذهب المحبوکة بالفضة لکل غرفة منها الف باب من ذهب علی کل باب منها ملك موکل به و فیها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الدیباج بالوان مختلفة و حشوها المسك و العنبر و الکافور و ذلك قول الله و فرش مرفوعة ثم اکد سبحانه وعده للمتقین بقوله وَعْدَ اللّٰهِ الذی وعده و لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِيعَادَ لقبح خلف الوعد علیه ثم لما کان سبب الاعراض عن الله و عبادته حب الدنیا و شهواتها بین سبحانه سرعة زوالها الموجبة للنفرة منها بقوله أَلَمْ تَرَ ایها الرائی أَنَّ اللّٰهَ بقدرته الکاملة أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ المطل او جهة العلو ماء مبارکا بطریق الامطار فَسَلَكَهُ و اجراه فی عروق الارض فیکون يَنَابِيعَ و عیونا فِي الْأَرْضِ لیخرج منها شیئا فشیئا ثُمَّ يُخْرِجُ اللّٰه منها بذلك الماء و ینبت بِهِ بقدرته زَرْعًا نباتا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ و اصنافه کالبر و الشعیر و نحوهما و کیفیاته کالاحمر و الابیض و الاصفر و غیرها و طعومه کالحلو و غیره ثُمَّ يَهِيجُ ذلك الزرع و ییبس بعد طراوته و نضارته و خضرته فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا من یبسه بعد ان کان خضرا ثُمَّ يَجْعَلُهُ اللّٰه حُطَامًا و فتاتا و متکسرا من شدة یبسه إِنَّ فِي ذٰلِكَ المذکور مفصلا لَذِكْرَىٰ و تنبیها علی سرعة زوال الدنیا و تغیر حالاتها لِأُولِي الْأَلْبَابِ و ذوی العقول السلیمة فلا یغترون بها و ببهجتها و لا یفتنون بزهرتها ثم انه تعالی بعد ترغیب العباد الی الطاعة و التهدید بالعذاب علی العصیان و بیان فناء الدنیا بین ان تلك البیانات لا یؤثر الا فی شرح الصدر و تنور القلب بقوله أَفَمَنْ قیل ان التقدیر اکل الناس سواء فمن شَرَحَ اللّٰهُ و وسع صَدْرَهُ و لین قلبه و اکمل استعداده لِلْإِسْلَامِ و قبول دین الحق بان خلقه من طینة طیبة و جعله ذا فکرة صائبة فَهُوَ باقتضاء طینته و سعة صدره و نورانیة قلبه و اصابة فکره مستقر عَلَىٰ نُورٍ عظیم و بصیرة کاملة و هدایة فائضة مِنْ رَبِّهِ اللطیف به قیل ان شرح الصدر بقوة الادلة التی نصبها الله و هو مختص بالعلماء و بالالطاف الخاصة التی تتجدد حالا

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ
كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِىَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ
قُلُوبُهُمْ اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِى بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

و دلش تاریک است بشنیدن ذکر خدا خباثتش زیاد شود این قسمت از مردم کاملا در ضلالت و گمراهی عمر خود را بسر برند و در آخرت
در آتش روند بعضی گفته‌اند که این در بارهٔ ابو لهب نازل شده پس خداوند متعال بیان فرمود که بالاترین وسیلهٔ هدایت مردمان
روشن دل منور الفکر قرآن است باین مضمون که خدا فرو فرستاد بلطف خود بر بندگان بهترین کتاب را که از جهت فصاحت و
بلاغت و مطالب عالیه و علوم بسیار و مواعظ و نصایح سرآمد تمام کتابهای آسمانی است و تمام آیه‌ها و سوره‌های آن مانند یکدیگر
است در ملاحت و فصاحت و صحت معنی و بلندی مطلب و دلالت برحق و کثرت نفع و فوائد دنیویه و اخرویه و مکررات مواعظ
و نصایح و تهدیدات و ترغیبات و احکام و قصص آن و بجهت جلوه داشتن عظمت خدا در آن بلرزد از شنیدن آن بدن کسانیکه
معرفت بخدا داشته باشند و از او بترسند و چون وعده‌های ثواب و لطف و رأفت خدا را در آن به بینند بدنشان و دلشان آرام
آن ترس و بیم از ایشان برطرف شود این کتابیکه وصف آن شد مهم‌ترین وسیلهٔ هدایت خلق است که خدا بسبب آن هدایت کند هر
کس را که بخواهد و آنکه را که خدا گمراهی و ضلالتش را خواسته باشد بسبب خباثت و زشتی اخلاق و فطرتش او هیچ کس نتواند از اراه
آورد و هدایت بحق و راه خیر نماید و از ورطهٔ ضلالت نجاتش دهد پس از بیان عجز همه مردم از هدایت کسیکه خدا ضلالت او را خواسته
بیان عجز خود او را اگر او از دفع عذاب از خود در قیامت باین مضمون که آیا کسیکه بصورت خود که اشرف اجزاء بدنش است و دلیل
اعضاء و دفع صدمات از اوست بخواهد دفع عذاب از خود کند و صورت خود را سپر عذاب قرار دهد مانند کسی است که در
آن روز ایمن از عذاب باشد و هیچ وجه ناگواری نه بیند هرگز مانند هم نیستند و این بدبختهای که کار چون بجهنم افتد خزنه جهنم
بآنها گویند ای ستمکاران بچشید بجزای خود که حقوق خدا را ضایع کردید بچشید مزهٔ عذابیرا که خودتان برای خود آنرا در دنیا تهیه کردید

بعد ضلال كما قال الله تعالى والذين اهتدوا زادهم هدى وبتأكد الادلة وحل الشبهات والقاء الخواطر عن النبى صلى الله عليه وآله انه قرء هذه الاية فقال
ان النور اذا وقع فى القلب انفسح له وانشرح قالوا يا رسول الله هل لذلك علامة يعرف بها قال التجافى عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود
والاستعداد للموت قبل حلول الفوت وقيل ان التقدير افمن شرح الله صدره للاسلام كمن قسى قلبه من ذكر الله وحاصل المعنى والله اعلم انه
كما لا يستوى النور والظلمة والعلم والجهل لا يستوى من على النور ومن على الظلمة قال بعض العامة نزلت فى حمزة بن عبد المطلب وعلى بن ابى طالب
وقال القمى نزلت فى امير المؤمنين فَوَيْلٌ وهلاك لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ والغليظة افئدتهم الحاصلة تلك القسوة مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ و
لاجله فان النفوس الخبيثة والارواح الظلمانية تزيد خبثها وكدورتها باستماع ذكر الله كما انه فى القلوب المنورة والصدور المنشرحة يزيد نورا وانشراحا
واطمينانا ولذا قال سبحانه اُولٰئِكَ المتصفون بقساوة القلب فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ وانحراف واضح عن طريق الحق وسبيل الخير بحيث
لا يشتبه على من له ادنى شعور وادراك قيل انه نزلت فى ابى لهب وولده ثم انه تعالى بعد بيان كون من له شرح الصدر على نور وهداية عظيمة
من ربه بين اعظم وسائل الهداية بقوله اَللّٰهُ نَزَّلَ بلطفه بعباده لهدايتهم الى كل خير اَحْسَنَ الْحَدِيثِ واطيب الكلام من جهة الفصاحة و
البلاغة والملاحة والجزالة وحسن الاسلوب والاشتمال على العلوم الكثيرة والحكم الوفيرة والمعارف والمواعظ النافعة والقصص المنبهة
واحوال الامم الماضية وكيفيات الاخرة الى غير ذلك مما لا يدانيه كتاب من الكتب السماوية فضلا عن غيرها ومع ذلك يكون كِتَابًا
مُتَشَابِهًا ومتماثلا اياته فى الفصاحة والبلاغة والاعجاز وصحة المعنى والدلالة على الحق واستتباع المنافع الدنيوية والاخروية مَثَانِىَ
ومكررات مواعظ وعبرة وقصصه وامثاله ووعده ووعيده وقيل يعنى مكرر تلاوته مع عدم ذهاب رونقه وعدم زوال لذة قرائته واستماعه
مع ان كل كلام يمل تكراره ولظهور عظمة الله فيه وغضبه على اعدائه وعصاته تَقْشَعِرُّ وترتعد مِنْهُ جُلُودُ المؤمنين الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وابدان الذين عرفوا خالقهم بالعظمة والقهارية قيل هو مثل لشدة الخوف ثُمَّ اذا تلوا واستمعوا ايات الوعد و
الرحمة تَلِينُ جُلُودُهُمْ وتسكن ابدانهم وزال عنها ما كان بها من الخوف والارتعاد وتبدلت خشيتهم بالرجاء ورهبتهم بالرغبة وَ
قُلُوبُهُمْ تطمئن اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ ورحمته وغفرانه فلذا ذٰلِكَ الكتاب الذى بينا اوصافه هُدَى اللّٰهِ وما به ارشاد الخلق الى
الحق يَهْدِى اللّٰه ويرشد بِهِ الى جميع الخيرات الدنيوية والاخروية مَنْ يَشَاءُ هدايته وارشاده من النفوس الزكية والقلوب الطاهرة
والذوات المستعدة القابلة لنيل الفيوضات الالهية وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ ويخذله بسبب خبث ذاته وقساوة قلبه ورذائل صفاته واخلاقه
فَمَا لَهُ بعد الله مِنْ هَادٍ يهديه الى الحق ويخلصه من ورطة الضلال روى عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال اذا اقشعر جلد العبد من خشية
الله تحاتت عنه ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها وفى رواية اخرى حرمه الله على النار وعن عبد الله بن عبد الله بن الزبير قال قلت
لجدتى اسماء بنت ابى بكر كيف كان اصحاب رسول الله يفعلون اذا قرء القران عليهم قالت كانوا كما نعتهم الله تدمع اعينهم وتقشعر جلودهم
قال فقلت لها ان ناسا اليوم اذا قرء عليهم القران خر احدهم مغشيا عليه فقالت اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ثم لما بين الله سبحانه عجز جميع الخلق





اَفَمَنْ يَتَّقِى بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتٰيهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْىَ فِى الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِى هٰذَا الْقُرْاٰنِ مِنْ كُلِّ
مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِى عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا
فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

پس از آن خداوند متعال شاهد بر شدت غضب و عذابش بر مشرکینیکه تکذیب پیغمبر کردند قرار داد آن عذابهائیرا که برامم سابقه نازل
کرده باین مضمون که گروه بسیاری از امتهای سابق تکذیب پیغمبران کردند مثل اهل مکه که تکذیب پیغمبر کردند و آن امتها عذاب ناگهانی
فرود آمد که ابدا گمان از آن نداشتند و خود را در مهد امن و امان میدیدند پس خدا چشانید بآنها عذابیرا که ذلت و خواری برایشان داشت
مثل آنکه بصورت میمون و خوک شدند یا بزمین فرو رفتند یا در آب غرق شدند یا اسیر و تبعید از وطن شدند و آن درجه پست از
عذاب بود و بحق قسم عذاب آخرت که برایشان مقرر شده بنهایت سخت‌تر و شدیدتر است و البته اگر بدانند جرئت بر عملیات
زشت نخواهند کرد پس از بیان مطالب عالیه و مواعظ شافیه و تهدیدات بسیار بیان علوم و حکم و بیان کمال قرآن از هر جهت فرمود
باین مضمون که ما بیان کردیم برای اهل عالم عموما و برای اهل مکه خصوصا در این قرآن هر مطلب نافعی را که در خوبی و پر نفعی و غرابت
باید مثل باشد در میان مردم که شاید متذکر و ملتفت بخیر و صلاح خود شوند و پند گیرند و از کفر و لجاج منصرف شوند و آن قرآن را ما
بزبان و لغت عربی نازل کردیم تا تمام عرب بخوبی بفهمند و بدانند که با آنکه بزبان و لغت آنها است تمام فصحا و بلغاشان از معارضه
با آن عاجزند یا یک آیه مثل آن گویند عاجزند و تمام مطالبش از اول تا باخر در نهایت درستی و بی عیبی است که شاید بفکر و تامل در آن
از کفر و شرک و گناه بپرهیزند و احتراز کنند و بسعادت ابدیه و خیر دنیا و آخرت نائل گردند و با ایمان بخدا و رسول بدرجات عالیه
بهشت رسند پس خداوند متعال برای توضیح فساد عقیدهٔ مشرکین و بطلان مذهبشان مثلی زده باین مضمون که خدا مثلی زده مطابق با حال

عن هدايته من اراد الله ضلالته بين عجز الضال عن دفع العذاب عن نفسه فى الاخرة بقوله اَفَمَنْ قيل ان التقدير اكل الناس سواء فمن يتقى
ويتوقى بِوَجْهِهِ الذى هو اشرف اعضائه سُوءَ الْعَذَابِ شديدة يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لعجزه عن الاتقاء بغيره مع ان سائر الاعضاء
تكون وقاية له كمن هو آمن من العذاب فى ذلك اليوم ولا يعتريه مكروه حتى يحتاج الى الاتقاء وَقِيلَ بعد دفعهم فى النار من جهة خزنة جهنم
لِلظَّالِمِينَ الذين ضيعوا حقوق الله وكفروا نعمه ووضعوا الكفر موضع الايمان وتكذيب الرسول موضع تصديقه والعصيان موضع الطاعة ايها
الظالمون ذُوقُوا واطعموا طعم مَا كُنْتُمْ فى الدنيا تَكْسِبُونَ وتحصلون لانفسكم من العذاب للكفر والعصيان ثم استشهد سبحانه على شدة
سخطه وعذابه على الظالمين المكذبين للرسل فى الاخرة بانزال العذاب على كثير منهم فى الدنيا بقوله كَذَّبَ كثير من الامم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
رسلهم فَاَتٰيهُمُ ونزل عليهم الْعَذَابُ المقدر لكل امة منهم بتكذيبهم مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ومن الجهة التى لا يحتسبون ولا
يتوهمون نزول العذاب منها وكانوا آمنين قيل اشد العذاب ما يكون غير متوقع وقيل يعنى لا يعرفون له مدفعا ولا مردا فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ
مع عذاب الاستيصال الْخِزْىَ والذل والصغار فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كالمسخ بصورة القردة والخنازير والغرق والخسف والسبى والاجلاء
ونحوها من فنون النكال وهو العذاب الادنى لهم وَوالله لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ بالنار المعد لهم اَكْبَرُ واشد من العذاب الدنيوى كما و
كيفا ومدة لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ كبره وشدته لما تجرؤا وما عصوا الله ورسوله وخلصوا انفسهم منه بالايمان والتوبة والقيام بالطاعة
ثم لما بين سبحانه ما يوجب الايقاظ من هوان الدنيا وكون الهداية الى الحق بانشراح وتنور القلب وغير ذلك من المطالب العالية والابلاغ
فى التخويف والترهيب بين سبحانه ان القرآن فى المواعظ والعبر وسائر ما يحتاج اليه الناس من العلوم بالغ حد الكمال بقوله وَلَقَدْ ضَرَبْنَا
وبينا لِلنَّاسِ عموما ولاهل مكة خصوصا فِى هٰذَا الْقُرْاٰنِ الذى انزلناه مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ومطلب نافع هو فى الحسن وكثرة النفع
والغرابة كالمثل لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وينتبهون لما هو خير لهم فى دنياهم واخرتهم ويتعظون به ثم مدح القرآن الجامع لجميع المطالب المهمة
النافعة بقوله قُرْاٰنًا متصفا بكونه عَرَبِيًّا يفهمه كل العرب وقيل يعنى متلوا فى المحاريب الى يوم القيمة بلسان العرب مع انه اعجز الفصحاء
والبلغاء منهم عن معارضته والاتيان بمثله غَيْرَ ذِى عِوَجٍ وانحراف عن الحق واختلاف وتناقض فى مطالبه كما قال تعالى ولو كان من عند غير
الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا لَعَلَّهُمْ بالتدبر فيه والتفكر فى جهات اعجازه يَتَّقُونَ ويحترزون عن الكفر والعصيان ثم ضرب سبحانه
مثلا لتوضيح فساد مذهب المشركين وقباحة طريقتهم بقوله ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا صحيحا تطابق حال المشركين والموحدين وهو انه
يفرض المشرك الذى يدعى لنفسه الهة رَجُلًا مملوكا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ ومتنازعون فى ذلك العبد المملوك يتجاذبونه
يتعادون فيه بما بينهم من المباينة فان هذا العبد يكون متحيرا متفرق البال ومتوزع القلب ويفرض الموحد الذى يعتقد بانه اله واحد رَجُلًا
سَلَمًا وخالصا لِرَجُلٍ واحد لا سبيل لغيره عليه اصلا هَلْ العبدان يَسْتَوِيَانِ ويتماثلان مَثَلًا وحالا لا يستويان البتة بل الاول فى
غاية التحير والثانى فى غاية الاطمينان والراحة فعلى المؤمنين ان يقولوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ على اظهاره الحجة على المشركين وقطع خصومتهم بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ وَالَّذِي
جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُم مَّا يَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ
جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

مشركين و موحدين وآن این است که حال مشرکین را که برای خود خدایانی قائلند مثل زده بمرد یکه بنده چند نفر مولی وآقا باشد که آن مولیها
باهم نزاع داشته باشند در آن بنده همه یک از آن مولیها آن بنده را بسوی خود کشند و کارهای مختلفی آن بنده نتواند انکارها را باهم
انجام دهد تحمیل براو کنند وآن متحیر وسرگردان و پریشان خاطر بماند که نداند بگفته کدام مولی عمل کند و مثل حال موحد یکه بیک خدا قائل
است حال مردی است که بنده و مملوک یکمولی است تسلیم برای اوامر او است دیگری حق فرمانده ی باو ندارد آیا این دو بنده مانند یکدیگرند
هرگز مانند یکدیگر نیستند آن بنده اول در کمال زحمت و تفرق حواس و پریشانی خاطر و بنده دوم در کمال آسودگی و دلخوشی است الحمد لله
حجت بر مشرکین و فساد مذهبشان ظاهر و هویدا شده ولی بیشتر از آنها نمیدانند فساد مذهبشان را با آنکه بر واضح است پس از تهدیدات زیاد نسبت
بمشرکین و توضیح فساد عقیده شان و بیان عظمت قرآن چون قلب مبارک پیغمبر از لجاج مشرکین واصرارشان بر شرک آزرده میشد خداوند تسلیه داد آنحضرت را
بآنکه ای پیغمبر تو میمیری وآنها هم میمیرند و در روز قیامت نزد پروردگار مخاصمه خواهید کرد و خدا میانتان حکومت خواهد فرمود دلخوش باش که آنها در آن محضر
محکوم خواهند شد پس در دنیا خدا حکم فرمود بآنکه آنان ستمکارترند از همه کس باین مضمون که کیست ستمکارتر از آنکه درباره خدا دروغ گوید و نسبت دروغ بخدا دهد
بآنکه گوید خدا برای خود این بتها را شریک قرار داده و سخن راست پیغمبر خدا را در رسالت خود و توحید خدا دروغ انگارد والبته هیچکس ستمکارتر از او نیست و کافرتر از
او نخواهد بود و بعد تهدید آنها فرمود باین مضمون که مگر در نظر عقلا جای کفار جهنم نیست البته آنها مستحق جهنمند پس از آن خداوند متعال مدح اهل ایمان فرمود باین مضمون
که آنکه قرآن را که تمام راست و درست است در میان مردم آورد که پیغمبر باشد وآنانکه از صمیم قلب تصدیق براستی وحقانیت آن نمودند آنها اهل تقوی و کامل در
انسانیتند و در آخرت در اعلی درجات بهشت جای خواهند داشت و برای آنها در برابر تصدیقشان قرآن را والتزامشان بتقوی و پرهیزکاری نزد پروردگار شان
هر نعمت ولذتی است که دلخواهشان باشد البته همین است جزای نیکوکاران که دارای عقیده های درست صحیح و صفت تقوایند و کوشش در عبادت پروردگار
دارند و این وعده را خدا بآنها داد تا اینکه از خود آنها پوشیده دارد بدترین کارها و گناهانشان را در روز قیامت و بهترین اجرها و ثوابها
بآنها دهد در مقابل کارهای نیکشان در دنیا از تحصیل عقاید صحیحه و تقوی و عبادات و خیرات که در دنیا داشتند پس از ابطال مذهب

ذلك مع غاية ظهوره عن امير المؤمنين عليه السلام قال انى مخصوص فى القران باسماء احذروا ان تغلبوا عليها فتضلوا فى دينكم انا السلم لرسول الله يقول الله ورجلا
سلما لرجل وعنه قال انا ذلك الرجل السلم لرسول الله وعن الباقر عليه السلام الرجل السلم للرجل حقا على وشيعته وعنه عليه السلام اما الذى فيه شركاء متشاكسون فلان الاول يجمع
المتفرقون ولايتهم وذلك يلعن بعضهم بعضا ويبرأ بعضهم من بعض والحاء رجل سلم لرجل فانه فلان الاول حقا وشيعته اقول المراد من فلان الاول ابابكر ومن فلان الثانى
امير المؤمنين ومخالف اصحاب ابى بكر من جهة كونهم متبعى الهوى والآراء ثم تأكد سبحانه المشركين بعذاب الدنيا وبين حالهم وحال الموحدين بضرب المثل والآيات تلك
البيانات فى كثير من القلوب القاسية وكان تسلية لرسوله لجاجهم سلى سبحانه حبيبه بقوله إِنَّكَ يا محمد مَيِّتٌ لامحالة وَإِنَّهُم ايضا مَّيِّتُونَ عن قريب البتة ثُمَّ إِنَّكُمْ جميعا انت وخصماؤك
يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ وهو مليككم ومحضر عدله من بيده اموركم تَخْتَصِمُونَ وتحاجون فتقول يا رب انى بلغت ما ارسلتنى به واجتهدت فى دعوة هؤلاء المشركين
حق الاجتهاد فكذبونى واصروا على لجاجهم وعنادهم وهؤلاء يقولون ربنا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيلا فيحكم الله لك عليهم فلا تبال اليوم بهم ثم
حكم سبحانه على المشركين فى الدنيا بكونهم اظلم الظالمين بقوله فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ فى نسبة انه اتخذ لنفسه شريكا وولدا وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ
والامر الذى هو عين الحق وهو رسالة محمد صلى الله عليه وآله وكون القرآن كلام الله إِذْ جَاءَهُ وحين اتاه من غير تدبر فيه والنظر فى جهات اعجازه لا والله لا اظلم ولا
اكفر منه ثم اردفه بالوعيد بقوله أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ يوم القيمة ايها العقلاء مَثْوًى ومستقر ابدا لِّلْكَافِرِينَ الذين هؤلاء الظلمة منهم بل هى مثويهم
بالاستحقاق وبئس المثوى وبئس المصير ثم مدح سبحانه النبى صلى الله عليه وآله والمؤمنين بقوله وَالَّذِي جَاءَ من جانب الله بِالصِّدْقِ والقرآن المشتمل على المعارف
الالهية والحكم الكثيرة والاحكام والآداب والاخلاق وهو محمد الامى وَالذى صَدَّقَ بِهِ واقر له وهو امير المؤمنين عليه السلام على ما روى
من المعصومين من ذريته بل روى العلامة فى نهج الحق عن الجمهور عن مجاهد انه قال هو على بن ابيطالب عليه السلام ورواه ايضا فى كشف الغمة عن موسى بن مردويه عنه وعن الحافظ
ابن جعفر محمد اقول يدل عليه قول النبى المسلم بين العامة والخاصة ان الائمة والصديقون منهم ثلاثة مؤمن آل فرعون ومؤمن آل يس وعلى بن ابيطالب عليه السلام وهو افضلهم
مع انه روى احمد بن حنبل ان آية والذين آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون نزلت فى على فلا يعتنى بقول فخر الدين الرازى وبعض اصحابه من ان ابابكر فانه على تقدير
كونه مصدقا للرسول وكتابه لم يكن تصديقه قابلا للذكر والمدح بقوله أُولَٰئِكَ المتصفون بالصدق والتصديق هُمُ خاصة الْمُتَّقُونَ الفائزون بالتقوى الى اعلى
درجة كمال الانسانية فى الدنيا واعلى درجات الجنة فى الآخرة لَهُم بازاء صدقهم وتصديقهم وتقويهم مَّا يَشَاءُونَ ويشتهون من النعم الكائنة عِندَ رَبِّهِمْ و
مليكهم اللطيف بهم ذَٰلِكَ الجزاء المذكور جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ فى عقايدهم واعمالهم المجتهدين فى التقوى وعبادة ربهم لِيُكَفِّرَ ويستر عنهم يوم القيمة
أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا انه انجر نصلاء عن التوبة القبيح منه قيل ان المعنى وعدهم الله جميع ما يشاؤن من زوال المضار وحصول المسار ليكفر عنهم بموجب ذلك الوعد
اسوأ الذى عملوا دفعا للمضار عنهم وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ ويعطيهم ثوابهم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا فى الدنيا يَعْمَلُونَ اعطاء لمنافعهم ومسارهم ثم لما كان

علي
فخر
الدين الرازي





أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَن
يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انتِقَامٍ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي
بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا
عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

شرک و بیان و خامت عاقبت مشرکین و بیان حسن حال مؤمنین چون مشرکین مؤمنین را تهدید میکردند بلکه قریش بروایتی پیغمبر را تهدید میکردند و میگفتند بتهای ما
که بتهای ما تو را دیوانه کنند خداوند متعال پیغمبر و مؤمنین را تأمین داد باین مضمون که مگر خدا کافی نیست بنده خود را که محمد و مؤمنین باشد البته کافی است و
دفع میکند آفات و بلیات را از آنها و نگهداری نماید آنها را از آسیب هر مخالفی چنانچه نوح را از غرق و ابراهیم را از آتش نمرود نگهداری و حفظ کرد پس
روی سخن به پیغمبر فرمود که ای حبیب ما تو را از خدایان خودشان یعنی بتها که توانائی کاری ندارند میترسانند از روی نهایت جهل و نادانی که دارند و آنها
در نهایت ضلالتند و کسیرا که خدا او را گمراه کرده هیچ کس نتواند او را براه حق آورد و هدایت کند و کسیرا که هدایت کرده چون پیغمبر و مؤمنین را هیچ
کس نتواند او را از راه حق بیرون برد و منحرف نماید مگر خدا بر هر چیزی غالب و قاهر و انتقام کشنده از دشمنان نیست البته خدا غالب بر
دشمنان است و از آنها انتقام خواهد کشید پس از آنکه مشرکین اقرار دارند که خدا آسمانها و زمین را آفریده و از آنها بپرس که کی آنها را آفریده گویند
خدا چگونه تو را تهدید میکنند بضرر بتهای بی شعور ناتوان تر از همه چیز بآنها بگو اگر خدا خواهد ضرری بر من وارد کند آیا بتهای شما میتوانند ضرر را
از من دفع کنند اگر خدا بخواهد نعمتی چون صحت و امنیت بمن بدهد آیا میتوانند بتها جلوگیری کنند از آن نعمت و بخشش خدا ابدا آنها نه توانائی جلو
گیری از ضرر خدا دارند نه جلوگیری از نعمت و رحمت او بلکه آنها ناتوانتر از همه چیزند در روایت شده که پیغمبر که از آنها این سؤال فرمود پس
مشرکین در جواب خاموش ماندند نتوانستند سخنی بگویند پس به پیغمبر امر فرمود که اظهار اعتماد بخدا فرماید باین مضمون که اگر تمام اهل
عالم پشت بهم دهند و بضرر من قیام کنند من باکی ندارم چه خدا یار و معین من است هر کسی بایستی بخدا در تمام امورش اعتماد و توکل نماید
ای مشرکین همه با تمام قوی و شوکتی که دارید کوشش کنید در ضرر رساندن و تلف کردن من و منهم کوشش میکنم در تبلیغ و انجام مأمور بیکه از خدا
در دعوت شما دارم و بزودی خواهید دانست و دید که خدا کدام یک از ما را یاری دهد و تقویت نماید و کدام را ذلیل و خار و بیچاره و بعذاب گرفتار کند

الكفار والمشركين يخوفون المؤمنين بالتخويفات الكثيرة بل روى ان قريشا قالت للنبى صلى الله عليه وآله نخاف ان تخبلك آلهتنا امن الله رسوله والمؤمنين بقوله
أَلَيْسَ اللَّهُ القادر الرؤف بِكَافٍ عَبْدَهُ محمد صلى الله عليه وآله والمؤمنين بدفع عنهم الآفات ويحفظهم من البليات كما كفى نوحا الغرق وابراهيم الحرق
بل هو كاف جميع مهماته ثم خاطب سبحانه نبيه بقوله وَيُخَوِّفُونَكَ يا محمد هؤلاء المشركون بِالَّذِينَ يعبدونهم مِن دُونِهِ من الاصنام والاوثان
الذين لا يقدرون على شئ لغاية جهلهم وضلالهم وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ ويحرفه عن طريق الحق كهؤلاء المشركين فَمَا لَهُ فى العالم مِنْ هَادٍ
يهديه ويوصله الى الحق وَمَن يَهْدِ اللَّهُ ويوفقه للسلوك على الصراط المستقيم فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ يصرفه عن السلوك فيه بالحجج والبرهان
والتخويف والتطميع ثم هدد سبحانه المشركين المخوفين بقوله أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ وغالب على كل شئ وَذِي انتِقَامٍ من اعدائه لاوليائه بلى
والله هو الغالب القادر المنتقم ينتقم من هؤلاء المشركين اشد الانتقام ثم بين سبحانه ان المشركين مع اعترافهم بان الله هو القادر الذى خلق بقدرته
جميع الموجودات كيف يدعون ان الجمادات التى لا قدرة لها ولا حس ولا شعور يضرون عباد الله مع ان الله عز وجل حافظهم بقوله وَلَئِن سَأَلْتَهُم
وقلت لهم ايها العقلاء مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وما بينهما لَيَقُولُنَّ اللَّهُ وليعترفون بان لا خالق غيره فاذا اعترفوا بذلك
قُلْ لهم أَفَرَأَيْتُم واخبرونى ان مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وتعبدونه من الاصنام والاوثان على فرض كونهم قادرين هل عليهم ان يعارضوا
الله فى ارادته مثلا إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ ومكروه كالمرض والفقر والذل ونظايرها هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ ومزيلات سوء الحال
الذى اراده أَوْ ان أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ ونعمة كالصحة والغنى والامن والراحة وامثالها هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ومانعات
عن وصول نعمه الى لا والله لا هن كاشفات الضر ولا ممسكات الرحمة بل هن اعجز من كل شئ واضعف من كل ضعيف روى ان النبى صلى
الله عليه وآله لما سألهم سكتوا ولم يجيبوه بشئ فنزل انما اتى سبحانه بالجموع والضماير المؤنثة للاشارة الى ضعف اصنامهم او لانهم سموا اصنامهم
الاناث كاللات والعزى والمنات ثم امر نبيه باظهار الاعتماد على ربه بقوله قُلْ يا محمد لهم ان تظاهر على اهل العالم فانى لا ابالى لان حَسْبِيَ
اللَّهُ وهو كاف فى جميع امورى وناصرى على اعدائى وحافظى من كل شر وضر عليه وحده يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ لعلمهم بان ما
سواه تحت قدرته وملكوته ونفوذ ارادته ثم امره بالابلاغ فى اظهار توكله على الله وعدم مبالاته بالمشركين بقوله قُلْ يا محمد مخاطبا لقريش
يَا قَوْمِ اعْمَلُوا واسعوا فى الاضرار على وابطال امرى والاخلال فى رسالتى واجتهدوا فى مكركم وكيدكم مع انكم عَلَىٰ ما تعتقدون من مَكَانَتِكُمْ
وحالتكم من القوة والشوكة والعداوة إِنِّي ايضا عَامِلٌ وساع فى التبليغ والانذار واعلاء كلمة التوحيد وترويج دين الاسلام ما استطعت مع
ما انا عليه من مكانتى وحالتى من قلة الناصر وعدم المال فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ من ينصره الله ويعلمون مَن يَأْتِيهِ من قبله تعالى عَذَابٌ بسبب ما
يُخْزِيهِ ويذله فى الدنيا وَمن يَحِلُّ وينزل عَلَيْهِ فى الآخرة عَذَابٌ مُّقِيمٌ دائم لا انقطاع له لسعير فيه يوجب غضب الله عليه من الكفر

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ

پس از تمام این بیانات وافیه و مواعظ اصرار مشرکین چون موجب آزردگی خاطر پیغمبر بود خداوند تسلیه اش داد باین مضمون که ما قرآن مجید را بر تو فرو فرستادیم برای هدایت مردم هر کس باو هدایت شد بخیر خودش رسیده و فائده هدایتش بخودش عاید گردیده و هر کس بر ضلالتش باقی ماند ضرر ضلالتش راجع بخود او است مربوط بدیگری نیست و خدا ترا مأمور بتبلیغ کرده نه باجبار مردم بایمان پس تو آسوده خاطر باش و خود ترا در دعوت انها بزحمت میفکن و بها و انکار شان کن پس چون هدایت حیوة حقیقی واقعی و ضلالت ابدی مرگ و موت ابدی و ضلالت موقت مانند خواب بود خداوند متعال بازگشت باستدلال بتوحیدش فرمود باینکه خواب و بیداری و مردن همه بقدرت و اراده خدا است چنانچه هدایت و ضلالت نیز باراده او است باین مضمون که خدا جان هر کسی را که وقت مردنش رسد میگیرد و آنکه بخواب رود خدا جانش را میگیرد و اگر اجلش رسیده جانش را نگاهدارد و اگر نرسیده دوباره جانش را باو برگرداند تا وقت اجل مقدرش در این روح گرفتن بدو نحوه علامت بزرگی است بر قدرت خدا برای کسانیکه تفکر کنند در آثار قدرت خدا از حضرت باقر علیه السلام رسیده که فرمود هر کس بخوابد نفس انسانیتش بطرف آسمان رود و روح حیوانیتش در بدنش بماند و این دو باهم اتصال دارند مثل شعاع آفتاب با آفتاب اگر خدا اجازه دهد بقبض روح روح حیوانی تبعیت روح انسانی نماید و از بدن بیرون رود و اگر خدا امر کند برگشتن روح انسانی ببدن آن تبعیت روح حیوانی ببدن برگردد پس چون مشرکین که میگفتند که ما پرستش بتها میکنیم برای آنکه انها شفاعت ما کنند نزد خدا در حوائجمان خداوند متعال رد گفته آنها فرموده باین مضمون که آیا مشرکین بتها را شفیعان نزد خدا میدانند باین بی خردان بگوای پیغمبر ما که چگونه انها شفاعت شما کنند با اینکه نه توانائی بر کاری دارند نه قوه ادراک چیزی و دانستن نفع و ضرر کسی بگوای پیغمبر بانها که اختیار شفاعت بندگان فقط با خدا است هیچ کس نتواند نزد او شفاعت کند مگر باذن و اجازه او از انکه

الضلال ثم لما بالغ سبحانه فی اتمام الحجة علی المشرکین المعاندین وبیان بطلان منهبهم بالادلة الواضحة القاهرة وضرب المثل وتهدیدهم بالعذاب الدنیوی والاخروی ردع نبیه عن الجد والاهتمام فی دعوتهم الی التوحید والایمان بصدق کتابه بقوله إِنَّا بلطفنا وحکمتنا ومقام ربوبیتنا أَنْزَلْنَا بتوسط جبرئیل عَلَيْكَ یا نبی الرحمة الْكِتَابَ العظیم الشأن الذی فیه المعارف والحکم والاحکام ارشادا لِلنَّاسِ الی مصالحهم ومنافعهم الدنیویة والاخرویة واتماما للحجة حال کونه مقرونا بِالْحَقِّ ودلائل الصدق او حال کونهما محققین فی ازالته فَمَنِ اهْتَدَىٰ به الی الطاعة فَلِنَفْسِهِ فوائد هدایته وعلمه وَمَنْ ضَلَّ عن سبیل الحق بان کذبه ولم یعمل به فَإِنَّمَا يَضِلُّ وکان وبال الضلالة علی نفسه وضرره عَلَيْهَا لا علینا ولا علیک وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ من قبل ربک بِوَكِيلٍ وقیم حتی تجبرهم علی الایمان به واتباع احکامه بل انما علیک البلاغ وقد بلغت فلا تتعب نفسک فی معارضتهم وحثهم علی الایمان واسترح من کلفة حملهم علی قبول الحق وتصدیق کتابه ثم لما کانت الهدایة هی الحیوة الحقیقیة والضلال الدائم هو الموت والموقت بمنزلة النوم عاد سبحانه بعد ترویح قلب نبیه الی الاستدلال علی توحیده بکون النوم والیقظة والموت بیده کما ان الهدایة والضلال بارادته بقوله اللَّهُ وحده يَتَوَفَّى بقدرته الْأَنْفُسَ ویمیت الاشخاص حِينَ وصول وقت مَوْتِهَا وانقضاء اجل حیوتها ویتوفی الَّتِي لَمْ تَمُتْ ویقبض روحها فِي وقت مَنَامِهَا لا کاملا بل بحیث یبقی فیها شعاعها وقیل ان المراد بالانفس الارواح والمعنی یقبض الارواح کاملا من ابدانها حین موت ابدانها ویقبض الارواح التی لم تمت ابدانها وقت نوم الابدان وانما اطلق التوفی علی الانام لاشتباههما فی عدم العقل والتمیز بالامامة کما ورد ان النوم اخ الموت وروی عن امیر المؤمنین ان الروح یخرج عند النوم ویبقی شعاعه فی الجسد فلذلک تری الرؤیا فَيُمْسِكُ الله الانفس الَّتِي قَضَىٰ وحکم عَلَيْهَا الْمَوْتَ ویمنعها من الرجوع الی ابدانها وَيُرْسِلُ الانفس الْأُخْرَىٰ التی لم یقض علیها الموت عند الانتباه والیقظة مرة بعد مرة إِلَىٰ انقضاء أَجَلٍ مُسَمًّى ومدة حیاتها المقدرة عن سعید بن جبیر ان ارواح الاحیاء وارواح الاموات تلتقی فی المنام فیتعارف منها ما شاء الله ان یتعارف فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجسادها الی انقضاء مدة حیوتها عن الباقر قال ما من احد ینام الا عرجت نفسه الی السماء وبقیت روحه فی بدنه وصار بینهما سبب کشعاع الشمس فان اذن الله فی قبض الارواح اجابت الروح النفس وان اذن الله فی رد الروح اجابت النفس الروح وهو قوله الله یتوفی الانفس حین موتها الآیة اقول الظاهر ان المراد بالنفس فی الروایة روح الانسان وبالروح الروح الحیوانی واسناد التوفی الی الله لان الامر فلا ینافی اسناده الی ملک الموت واعوانه من الملائکة بالمباشرة نعم روی ان الله تعالی یقبض النفوس الطیبة الزکیة کروح حسین بن علی والصدیقة الطاهرة روی بعض العامة ان فاطمة الزهراء لما نزل علیها ملک الموت لم ترض بقبض روحها فقبض الله روحها إِنَّ فِي ذَٰلِكَ المذکور من التوفی علی الوجهین والامساک فی احدهما والارسال فی الاخر لَآيَاتٍ عجیبة ودلالات واضحة علی کمال قدرة الله وحکمته لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فی آثار قدرة الله التی منها کیفیة الموت والنوم فیعلمون ان العاقل لا یعبد الجماد الذی لا قدرة له ولا ادراک بل یعبد الاله الذی له القدرة الکاملة والحکمة البالغة ثم لما کان قول مشرکی مکة انا لا نعبد هؤلاء الهة بل نعبدهم لیقربونا الی الله زلفی ویشفعوا لنا عند الله انکر سبحانه علیهم القول بقوله أَمِ اتَّخَذُوا فی کلمة ام منقطعة والمعنی بل اتخذ ولخسار وللانفسهم مِنْ دُونِ اللَّهِ وبما سواه شُفَعَاءَ یشفعون لهم عند الله ثم امر سبحانه نبیه بتوبیخهم بقوله قُلْ یا محمد لهؤلاء انتم تتخذونها شفعاء تنفعونکم أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا من الاشیاء ولا یقدرون علی دفع شیء عن انفسهم فضلا عن شفاعتکم عند الله ودفع عذابه عنکم وَلَا يَعْقِلُونَ ولا یدرکون شیئا

بيان كيفية النوم





قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

سلطنت در عالم وجود از آسمانها و زمین و آنچه در انها است مختص بخدا است کسی نفسی نکشد و جنبشی نکند مگر باراده او و پس از انقراض این عالم در قیامت خلق از دنیا بازگشت به محضر عدل او است که رسیده گی بعملیات همه فاید و هر کس را موافق استحقاقش جزا دهد پس بایستی همه از خشم و عقوبت او ترسان و بر حذر باشند پس از آن بیان تعصب مشرکین و نهایت حماقت و نادانی انها فرموده باین مضمون که چون نزد مشرکین ذکر خدا بیگانگی شود و کسی گوید خدائی جز ذات مقدس واجب الوجود نیست دلشان از این سخن نفرت گیرد و در خشم شوند از انکه ایمان بآخرت و روز جزا ندارند و میدانند که بازگشتشان از این عالم بمحضر عدل و مجازات خدا است و چون سخن از بتهاشان بمیان اید خوشدل و مسرور شوند بطوریکه اثر خورسندی در گونه هاشان نمایان گردد بگوای محمد هنگام دیدن این حال شگفت آور از انها و ناامیدیت بهدایتشان بار خدایا تو آفریننده آسمانها و زمین و آگاه بر پنهان و آشکاری خود تو حکم میان بندگانت کن در امر توحید و شرک که باهم اختلاف دارند پس خداوند متعال بیان حکمش در آخرت بر مشرکین فرموده قرآن خبر داد باین مضمون که اگر مشرکین در روز قیامت بر فرض تمام انچه روی زمین است علاوه بر یک چندان آن بدرگاه خدا پیشکش و فدا دهند که از عذاب سخت انها صرف نظر کند و گذشت نماید و خلاصی از آن یابند هیچ وجه فائده نخواهد داشت و ساعتی بخشیده نخواهد شد و این عذاب از آثار کارهای زشت و قبیح شان است که در دنیا مرتکب شدند از قبیل شرک و تکذیب پیغمبر و نظایر انها و ببینند همان اعمال خود را در نامه عملشان

حتی تنفع انفسهم فضلا عن عبادتکم لا ینفع فیها قُلْ یا محمد ارشادا لهم لِلَّهِ وحده الشَّفَاعَةُ الصادرة عن کل شافع جَمِيعًا لا یستطیع احد ان یشفع عنده الا باذنه کما قال من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه لان لَهُ تعالی وحده مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وما بینهما والسلطنة فیهما فلا یتنفس متنفس ولا یتحرک متحرک ولا یتکلم متکلم الا باذنه وارادته ثُمَّ إِلَيْهِ بعد الموت تُرْجَعُونَ والی محضر عدله تردون فیحاسب اعمالکم و یجازیکم علی حسب استحقاقکم فاحذروا سخطه واحترزوا عذابه ثم حکی سبحانه شدة تعصبهم فی ملتهم وغایة حمقهم بقوله وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ عندهم بان یقول احد لا اله الا الله وحده لا شریک له اشْمَأَزَّتْ ونفرت من ذکر التوحید قُلُوبُ المشرکین لانهم الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ولا یصدقون بِالْآخِرَةِ وامتلأت غیظا وغما لعداوتهم لله وعدم خوفهم من عقوبته فی القیمة وَإِذَا ذُكِرَ عندهم الاصنام الَّذِينَ یعبدونهم مِنْ دُونِهِ فرادی او مع ذکر الله إِذَا هُمْ لفرط افتتانهم بها يَسْتَبْشِرُونَ ویسرون حتی تنبسط وجوههم لما تم اثره ثم بعد حکایة اصرارهم علی ما تشهد العقل بفساده امر نبیه بالالتجاء الی الله من لجاجهم وعنادهم بقوله قُلْ یا محمد عند رؤیتک هذه الحالة العجیبة وعجزک عن هدایتهم اللَّهُمَّ یا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وخالقهما علی النحو البدیع ویا عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ والمطلع علی ما لا یدرکه الحواس وما یدرکه أَنْتَ تعلم ما علیه هؤلاء وتقدر علی الانتقام منهم تَحْكُمُ یوم القیمة بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ فاحکم بینی وبین هؤلاء المشرکین المصرین علی الباطل المعاندین للحق روی بعض العامة عن ابی سلمة قال سألت عائشة بم کان یفتتح رسول الله صلوته باللیل قالت کان یقول اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم ثم بین سبحانه حکمه یوم القیمة علی المشرکین بشدة العذاب وعدم خلاصهم منه بقوله وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ اشرکوا وظلموا علی ربهم بتضییع حقوقه وعلی انفسهم باهلاکها الدائم مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا من الاموال والامتعة والاملاک وَمِثْلَهُ مَعَهُ علی سبیل الفرض لَافْتَدَوْا بِهِ وبذلوه لیتخلصوا مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ وشدید العقاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ ما تخلصوا منه ولا یخفف عنهم ولو ساعة وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ وظهر لهم من عذابه مَا لَمْ يَكُونُوا فی الدنیا يَحْتَسِبُونَ ویتوهمون وفیه بیان غایة شدة عذابهم وکثرة انواعه کان فی قوله تعالی فی صفة ثوابهم فی الجنة بما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر فی قلب بشر بیان نهایة حسنه وکثرة انواعه ثم بین سبحانه ان العذاب المذکور من آثار اعمالهم السیئة التی عملوها فی الدنیا بقوله وَبَدَا وظهر لَهُمْ یوم القیمة سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وآثار قبائح اعمالهم التی عملوها حین عرض صحفهم علیهم وَحَاقَ واحاط بِهِمْ من کل جانب مَا كَانُوا بِهِ فی الدنیا يَسْتَهْزِئُونَ من عذاب الآخرة عند اخبار النبی صلی الله علیه وآله به وکانوا یقولون متی هذا الوعد ثم لما حکی سبحانه اشمئزاز المشرکین عن ذکر الله وحده واستبشارهم بذکر اصنامهم بین انهم مع عداوتهم لله یلجأون الیه وحده عند ابتلائهم بالشدائد بقوله فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ واصابه ضُرٌّ ومکروه وسوء حال کفقر او مرض ادخله فی نظیر ما دَعَانَا والتجأ الینا وحدنا وسئلنا کشفه مع اشمئزازه عن ذکرنا منفردا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ واعطیناه نِعْمَةً من غنی او صحة ونحوهما تفضلا مِنَّا علیه لم یرها منا بل قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ ووصلت عَلَىٰ عِلْمٍ کان لی بوجوه کسبه او لعلمی بانی ساعطاه لما لی من الفضل والاستحقاق والحال انه لیس کذلک بَلْ تلک النعم إِنَّمَا هِيَ فِتْنَةٌ واختبار له اینکرام یکفر وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لحمقهم لَا يَعْلَمُونَ انها استدراج واختبار لهم واعلم ان تلک الکلمة الباطلة لیست مختصة بهم بل قَدْ قَالَهَا جمع من الامم الَّذِينَ كانوا مِنْ قَبْلِهِمْ کقارون وقومه حیث قال انما اوتیته علی علم عندی فابتلوا بالعذاب لقولهم ذلک فَمَا أَغْنَىٰ ولا دفع عَنْهُمْ العذاب مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ من

فاصابهم سيئات ما كسبوا والذين ظلموا من هؤلاء سيصيبهم سيئات ما كسبوا وما هم بمعجزين
اولم يعلموا ان الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ان في ذلك لآيات لقوم يؤمنون قل يا عبادي الذين
اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم

وفراگیرد شان عذابیکه پیغمبر بانها خبر میداد وانها باخبار او استهزاء وسخریه میکردند پس از حکایت تعریف مشرکین را از ذکر خدا والتجا شانرا بخدا بااین نفرت وعداوت بیان فرمود باین مضمون پس اگر یکی ازانها ضرری ازقبیل فقر ومرض وامثال انها اصابت کند التجا بما آرند وبدرگاه ما دعا کنند وازما رفع انرا خواهند وچون دعا شانرا استجابت کنیم وفقر شانرا بغنی ومرض شانرا بصحت وگرفتاریشانرا براحت مبدل نمائیم گویند این به تدبیر وعلم خودمان براه علاج عاید ما شده نه بفضل خدا وحال انکه این نیست که میگویند بلکه این نعمت امتحان خدااست که ظاهر شود که شکر خدا را میکنند یاکفران ولی بیشتر انها نمیدانند که این تفضل برای امتحان است واین سخن باطل اختصاص بمشرکین این عصر ندارد بلکه از مشرکین عصرهای سابق این کلمه را میگفتند وباین کفران نعمت مبتلای بعذاب شدند ودارائی واعوان بسیار که بدست آورده بودند دفع عذاب ازانها نکرد ورسید بانها جزا سخت اعمالشان مشرکین این عصر ودوره هم عنقریب بجزاء اعمالشان مثل سابقین خواهند رسید ونتوانند بفرار یاقوه وشوکت ما را عاجز از عذابشان کنند وآیا انکه تنعم وتدبیر خودمان بدارائی مال وصحت بدن وامثال آن میرسیم مگر نمیدانند که خدا بقدرت وحکمت خود روزی هرکس راکه بخواهد وسعت میدهد وهرکس راکه بخواهد روزیشرا تنگ میکند البته دراین وسعت دادن روزی بندگان وتنگ کردن آن دلیلها است بر قدرت وحکمت خداوند متعال که اهل ایمان بفکر وتامل درآن معرفت بخدا حاصل کنند پس ازانکه خداوند متعال تهدید مشرکین فرمود بعذاب شدید سخت اعلان بسعه رحمت خود داد نسبت بمؤمنین باین مضمون که ای پیغمبر رحمت بگو از طرف من به بندگان مؤمنین گنه کار من که مأیوس وناامید نباشید از رحمت وتفضل خدا ایشان که خدا اکرم وتفضلش ببخشد همه گناهانرا اگرچه بشماره ستاره های آسمان وریگ بیابانها وبرگ درختان باشد چه خدا آمرزنده گناهان ورحیم بمؤمنان است بعضی گفتند که گروهی میترسیدند که اگر ایمان آورند خدا از گناهان گذشته شان ازقبیل آدم کشتن وزنا ودشمنی باپیغمبر وجنگیدن باآنحضرت نگذرد لذا این آیه فرود آمد وپیغمبر باین خیلی خورسند ومسرور واصحاب آنحضرت این آیه را بهترین بشارتهای قرآن دانستند روایت شده که وحشی قاتل حضرت حمزه سید الشهدا به پیغمبر نوشت که آیا توبه من قبول است یا نه من دو آیه از قرآن شنیده ام که مرا مأیوس از هرچیزی کرده تا اینکه این آیه فرود آمد ووحشی اسلام قبول کرد ودر روایات عدیده ازائمه ع رسیده که این آیه مخصوص است بشیعیان امیرالمؤمنین ع یعنی درباره مسلمانانی است که بانکار نص پیغمبر بخلافت امیرالمؤمنین علیه السلام مرتد نشدند وانها شیعیان امیرالمؤمنین ع بودند اگر کسی گوید که بنظر باین آیه نباید مؤمن از خدا بترسد باانکه یقینا واجب است مؤمن از خدا بترسد زیرا که ایمنی از مکر وعقاب خدا از گناهان کبیره است جواب گوییم شکی نیست که از بسیاری گناه شود که مؤمن کافر شود وپس مؤمن نمیداند که باایمان از دنیا میرود وپس باید بترسد که

الا مستمر الذي يوتيه ويحمون منها ولم ينفعهم التعمق في الخلاص من التمعر فاصابهم ووصل اليهم سيئات ما كسبوا اي سوء جزاء ما عملوا في الدنيا من الكفر والقبائح والمعاصي ثم اوعد سبحانه كفار مكة او من في عصر النبي ص منهم بقوله والذين ظلموا على انفسهم باختيار الشرك والغرور من هؤلاء القوم الذين جاوروك في مكة او في زمانك وعاندوك في الحق سيصيبهم وعنقريب يصل اليهم سيئات ما كسبوا وعقوبات ما عملوا من الكفر والمعاصي في الدنيا والاخرة وما هم بمعجزين الله القادر على كل شيء من تعذيبهم بالهرب او القوة والشوكة قيل قد اصابهم في الدنيا حيث قحطوا سبع سنين وقتل اكابرهم في البدر وساير الغزوات ثم عاد سبحانه الى جواب قولهم انما اوتيته على علم بقوله اولم يعلموا اولئك الحمقاء قيل ان القائلين ايقولون ذلك ولم يعلموا بالتفكر في ان الغنى والفقر كثيرا يكونان على خلاف العادة ويتبدلان في شخص واحد بغير اختياره ان الله بقدرته وحكمته يبسط ويوسع الرزق والنعم لمن يشاء ان يوسع عليه لصلاح في نظره من امتحان وجزاء عمل او لغيرهما لا لرفعة قدر عبده ويقدر ويضيق على من يشاء ان يقدر ويضيق عليه لعلمه بصلاح في حقه او لنظام العالم لا لضعة قدره ولا باختياره ان في ذلك المذكور من البسط تارة والقبض اخرى وفي مورد دون مورد لآيات ودلالات على ان بسط الرزق وقبضه بل كل الحوادث في العالم بيد الله وارادته وحده لا بتدبير احد ولكن انما يكون نفع تلك الآيات والتفكر فيها لقوم يؤمنون بالله اذ هم المتفكرون والمتدبرون فيها والمنتفعون بها واما غيرهم فهم غافلون عنها غير معتنين بها ثم انه تعالى بعد توعيد المشركين والكفار الظالمين على انفسهم بالكفر والشرك والعصيان وتهديدهم بالعذاب الشديد اعلن سبحانه بسعة رحمته بالنسبة الى عباده المؤمنين بقوله قل يا نبي الرحمة للمؤمنين من قبلي يا عبادي المؤمنين الذين اسرفوا وافرطوا في الجناية على انفسهم بتجاوز الحد في العصيان لا تقنطوا ولا تيأسوا من رحمة الله وتفضله عليكم بالعفو والمغفرة ثم كانه قيل لم لا يقنطون مع كثرة المعاصي فاجاب سبحانه بقوله ان الله بكرمه وتفضله يغفر الذنوب للمؤمنين جميعا ولو كانت بعدد النجوم والرمال واوراق الاشجار ثم اكد سبحانه وعده بقوله انه بالخصوص هو الغفور للذنوب وستارها الرحيم بالمؤمنين بعد الغفران باعطاء الثواب قيل ان الآية نزلت في قوم خافوا ان اسلموا لا يغفر لهم ما ارتكبوا من الذنوب العظام كقتل النفس والزناء ومعاداة النبي صلى الله عليه وآله والقتال معه فانزل الله هذه الآية ففرح النبي بها وراها اصحابه انه اوسع الآيات في مغفرة الذنوب عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال ما في القران آية اوسع من يا عبادي الذين اسرفوا الآية وروي ان وحشيا قاتل حمزة كتب الى النبي ص يسئله هل له





وانيبوا الى ربكم واسلموا له من قبل ان يأتيكم العذاب ثم لا تنصرون واتبعوا احسن ما انزل اليكم ١
من ربكم من قبل ان يأتيكم العذاب بغتة وانتم لا تشعرون ان تقول نفس يا حسرتى على ما
فرطت في جنب الله وان كنت لمن الساخرين او تقول لو ان الله هداني لكنت من المتقين او تقول
حين ترى العذاب لو ان لي كرة فاكون من المحسنين بلى قد جاءتك آياتي فكذبت بها
واستكبرت وكنت من الكافرين

مبادا که فرا از دنیا بروید ولو در وقت مرگ ودیگر انکه وعده بآمرزش در قیامت است واز وقت مردن تا روز قیامت شاید شاید در عذاب باشد باانکه محتمل است وعده آمرزش بتوبه باشد ومعلوم نیست که توبه کند قبول میشود یا نمیشود بلکه واجب است که همیشه انسان توبه از گناه کند چنانچه خدا فرمود باین مضمون که ای بندگان بازگشت بخدا وپروردگارتان کنید بتوبه از گناهان واعمالتانرا برای خدا خالص کنید وشرک وهوس رانی نداشته باشید پیش ازانکه عذاب برشما وارد شود ونتوانید بهیچ راهی دفع عذاب از خود کنید وپیروی کنید از قرآن که بهترین چیزیستکه از جانب خدا برای شما آمده وبعضی گفتند یعنی ملتزم باشید بطاعت ودوری کنید از معصیت او پیش از انکه بیخبر برشما عذاب وارد شود وشما ندانید وقت آمدنش را اینها را بشما گفتم تا مبادا کسی بگوید در وقت گرفتاری بعذاب از روی حسرت وپشیمانی که واسفا بر تقصیر وگناهانیکه بدرگاه خدا کردم ومن در دنیا در ردیف مسخره کنهای بدین خدا ورسول خدا وقرآن بودم یا بگوید اگر خدا مرا هدایت بحق کرده بود من در ردیف اهل تقوی بودم یا بگوید وقت دیدن عذاب اگر بدنیا برگردم از بندگان خوش عقیده نیکوکار خواهم شد بعضی گفتند هریک ازاین سخنها را گدسته گویند ودیگری گفت هریک را در یک حال گویند اول را وقت دیدن نامه عمل ودوم را وقت دیدن خوشی حال اهل تقوی وسوم را وقت دیدن آتش جهنم وعذاب الهی گویند واین آرزوها به افائده نخواهد داشت پس چون مفاد سخن دوم انکار هدایت از جانب خدا بود خداوند متعال رد سخن انها فرمود باین مضمون که این طور نیست که خدا شمارا هدایت بحق نکرده باشد بلکه آیات قرآن را بتوسط پیغمبرم برای شما فرستادم ودر حضورتان خوانده شد وشما از روی عناد ولجاج تکذیب انها کردید وگفتید اینها کلام خدا نیست ومحمد از پیش خود بافته وتکبر کردید واز روی تکبر حاضر نشدید برای قبول وپیروی آن وکفران نعمتها وتضییع حقوق مرا نمودید چه من عقل وقوی بشما دادم وپیغمبر وکتاب برای شما فرستادم وشما قدر ندانستید وچون بدروغ گویند که مرا خدا هدایت نکرده خدا تهدید دروغگویان فرمود باین مضمون

من التوبة وكتب انه سمع فيما انزل الله بمكة من القران ابين اي شئ من كل خير وهما قوله والذين لا يدعون مع الله الها آخر الى قوله مهانا فنزلت الا من تاب وآمن وعمل صالحا الى آخر الكتب بها رسول الله ص فخاف وحشي وقال العلي لا ابقى حتى اعمل صالحا فانزل الله ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء فقال وحشي اني اخاف ان لا اكون في مشية الله فانزل الله قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم الخ فاقبل وحشي واسلم القمي قال نزلت في شيعة علي بن ابي طالب خاصة وعن الباقر ع وفي شيعة ولد فاطمة انزل الله هذه الآية خاصة وعن الصادق ع قال لقد اكرم الله وكتابه اذ يقول يا عبادي الذين اسرفوا الآية قال والله ما اراد بهذا غيركم وعنه ع اما على ملة ابراهيم غيركم وما يقبل الا منكم ولا يغفر الذنوب الا لكم اقول المراد من النزول في شيعة علي نزولها في حق غير المرتدين بعد رسول الله وهم شيعة علي وولده اذ هم الذين لم ينكروا النص الجلي على ان قيل الآية موجبة لعدم خوف المؤمنين من الله وعقابه مع انه ثبت انه يجب على المؤمن ان يكون خائفا راجيا ولوضوح ان الامن من مكر الله وعقابه من المعاصي الكبيرة كاليأس من رحمة الله قلنا لا شبهة ان كثرة المعاصي قد تؤدي الى الكفر وذهاب الايمان فالمؤمن لا يعلم انه يموت على الايمان فيخاف من زوال ايمانه ولو حين الموت مع ان الوعد بالمغفرة انما هو في القيمة والمؤمن يخاف من عقوبة الله في البرزخ كما ورد ان لخوف ما اخاف عليكم البرزخ مع انه يحتمل تقييدها الآية بالتوبة المقبولة ومع التوبة لا يعلم قبولها كما قيل ان ابن مسعود قرء ان الله يغفر الذنوب جميعا لمن يشاء وروي ذلك عن ابن عباس ايضا فليس في الآية اغراء الى المعصية كما توهم بل يجب على المؤمن الانابة والتوبة الى الله بقوله وانيبوا ايها الناس وارجعوا الى ربكم بالتوبة عن المعاصي واسلموا واخلصوا له تعالى اعمالكم من شوب الشرك والهوى من قبل ان يأتيكم العذاب في الدنيا او الاخرة ثم بعده ولكم لا تنصرون ولا تمنعون منه من قبل احد واتبعوا ايها المؤمنون احسن ما انزل اليكم من ربكم وهو القران واعملوا بما فيه وقيل يعني ما هو انجى واسلم كالانابة والمواظبة على الطاعة او الزموا الطاعة واجتنبوا معصيته من قبل ان يأتيكم العذاب الدنيوي او الاخروي باتيان الموت بغتة وغفلة وانتم لا تشعرون لوقت مجيئه حتى تتداركوا ذنوبكم وانما امرتكم بما ذكرت كراهة ان تقول نفس حين نزول العذاب تحسرا واستغاثة بها على ما هو دأب المتحسرين يا حسرتى ويا اسفاه على ما فرطت وقصرت في جنب الله وناحيته وعلى تجاوزي عن الحد في عدم رعاية حقوقه وعدم سلوك طريقه وان كنت في الدنيا وقد عدت فيها لمن الساخرين والمستهزئين بدينه ورسوله وكتابه ولم اكتف بترك طاعتهما او تقول نفس لو ان الله هداني وارشدني الى الحق لكنت في الدنيا من المتقين عن الشرك والمعاصي وروي انه ما من احد من اهل النار يدخل النار حتى يرى مقعده من الجنة فيقول لو ان الله هداني لكنت من المتقين فيكون عليه حسرة او تقول نفس تمنيا حين ترى العذاب عيانا ومشاهدة لو ان لي الآن كرة ورجوعا الى الدنيا فاكون فيها من المحسنين والصالحين في العقيدة والعمل قيل ان كلمة او الدالة على الترديد لها دلالة على ان كل نفس من الكفار لا تخلو عن هذه الاقوال تحيرا وتعللا بالاباطيل تحيرا وندما حين لا ينفع وقيل انها تتحير بالتفريط عند تطاير الكتب ثم تتعلل بفقد الهداية عند مشاهدة احوال المتقين واغتباطهم ثم تتمنى الرجعة عند الاطلاع على النار ورؤية العذاب وقيل ان كل قول يكون لقوم ثم لما كان في القول الثاني انكار الهداية من الله ونفيها ردها الله تعالى بقوله بلى قد هديتك فانه قد جاءتك آياتي التي انزلتها لهداية الناس مع دلائل الصدق بتوسط رسولي فكذبت بها وانكرت انها كلامي عنادا ولجاجا واستكبرت من قبولها واتباعها وتعظمت عن الايمان بها وكنت من الكافرين لنعمي والمضيعين لحقوقي عليك من ارسال

وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ وَيُنَجِّي اللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوٓءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

که ای پیغمبر یا ای کسانیکه بینائی دارید روز قیامت خواهید دید کسانیرا که بخدا دروغ بستند مانند اینکه گفتند خدا برای خود شریک قرار داده یا زن و فرزند اختیار کرده یا ما را در دنیا هدایت بحق نکرده که رویشان سیاه شود در میان اهل عالم رسوا شوند و بجهنم روند البته جهنم جای تکبر کنندگان است از حضرت صادق علیه السلام رسیده که فرمود در جهنم هامونی است که او را سقر گویند شکایت کند بخدا از بسیاری گرمی و حرارتش و اجازه خواهد از خدا که نفسی کشد خدا با و اجازه دهد پس چون نفس کشد جهنم را بسوزاند یعنی آتشش چه برابر شود احقر گوید از این روایت فهمیده شود که معنی آیه آنستکه جای اهل تکبر در جهنم جای مخصوصی است که بدتر از جاهای دیگران است پس از آن خداوند متعال وعده لطف و انعام باهل تقوی داد باین مضمون که خدا در آن روز آنانرا که از شرک و گناه پرهیز کردند از عذاب نجات دهد با دادن بالاترین مقاصد شان که بهشت است و هیچ وجه ناگواری و ناملایم با طبع نبینند و اصلا اندوهی در دلشان راه نیابد پس از تهدید مشرکین و نوید بمؤمنین بیان کمال قدرتش را فرمود باین مضمون که خدا آفریننده تمام ممکنات است و متصرف در تمام موجودات و عهده دار مصالح و انجام امور بندگان است پس هر تهدید بعذاب و نوید بثواب که دهد قدرت بر انفاذ و انجاز آن دارد و مختص باو است کلید های خزانهای آسمانها و زمین دیگری در آنها نتواند تصرف کند و انچه خواهد بهر کس خواهد بهیچ وجه مانعی و مزاحمی نخواهد داشت بعضی گفتند خزینه های آسمانها باران و خزینهای زمین نباتات است که از آن میروید پس از بیان استفاده مؤمنین و اهل تقوی از عمر خود بیان خسران کفار فرمود باین مضمون که آنهائیکه توحید و صفات کمالیه خدا و براهین آنهارا منکر شدند آنها نهایت خسران و ضرر را دارند از آنکه درهای رحمت خدا را بروی خود بستند و درهای خشم و غضب الهی را بروی خود باز نمودند پس خساری زیاده براین تصور نیست پس از بیان کمال قدرت و احاطه اش بجمیع موجودات امر فرمود پیغمبر را که اظهار تعجب و تحاشی کند از توقع کسانیکه در خواست عبادت بتها از حضرتش کردند باین مضمون که ای پیغمبر بگو آیا پس از دیدن آیات قدرت و حکمت و هدایت خدا از من در خواست پرستش بتان بی شعور ناتوان خود میکنید ای بی دانشان بی ادراک پس خدا برای ناامیدی مشرکین از توجه پیغمبر بتان آنها خود بشخص خطاب به پیغمبر و تهدید آنحضرت بر شرک و بت پرستی فرمود باین مضمون که بخدا قسم بتو و پیغمبران پیش از تو من وحی کردم که هر یک از شما مشرک شوید تمام عبادات و اعمالتان باطل و بی فائده خواهد شد و ضرر بی اندازه متوجه تان خواهد گردید این تهدید پیغمبر برای آنستکه دیگران بدانند که پیغمبر که محال است شرک او وقتیکه این نحو مورد تهدید در شرک واقع شود حال دیگران چه خواهد بود

الرسول وانزال الکتب بعد اعطائك العقل والحواس وسائر القوی ثم لما حکی سبحانه کذب المشرکین علی الله بقولهم ان الله ما هدانا هدد الکاذبین علی الله بقوله وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ تَرَى یا محمد او یا من من شانه الرؤية الکفار الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ ونسبوا الیه ما لا یلیق به من اخذه الشریك او اختیاره الصاحبة والولد او ترکه هدایة الناس ونحوها وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ ومظلمة لسواد قلوبهم وظلمتها بسبب الکفر والجهل ویحتمل ان یکون المراد بسواد الوجه الفضیحة بین الناس والذلة کما یقال الفقر سواد الوجه ویقال للکاذب ثبت کذبك اسود وجهك ثم بین کمال استحقاقهم الخلود فی جهنم بقوله تبارك وتعالی أَلَيْسَ ایها العقلاء فِي جَهَنَّمَ یوم القیمة مَثْوًى ومقام ابدا لِلْمُتَكَبِّرِينَ عن الایمان بالله وبرسوله والطاعة واتباع ایاته عن الصادق علیه السلام قال ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین یقال له سقر شکی الی الله من شدة حره وسئله ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم اقول علی هذه الروایة یکون المراد من الایة ان فی جهنم مثوی خاصا للمتکبرین وهو اسوء من مثوی غیرهم ثم انه تعالی بعد وعیده للمشرکین وعد المتقین من الشرك والکذب بقوله تعالی وَيُنَجِّي اللّٰهُ یوم القیمة المؤمنین الَّذِينَ اتَّقَوْا الشرك والکذب علی الله من جهنم وعذابها مقرونین بِمَفَازَتِهِمْ ونجاحهم باعلی المطالب هو الجنة ونعیمها وقیل ان الباء بمفازة سببیة والمعنی ان الله ینجی المتقین من العذاب بسبب سعادتهم وفوزهم فی الدنیا بالطاعات والخیرات ثم کانه قیل کیف ینجیهم فقال سبحانه لَا يَمَسُّهُمُ ولا یصیبهم السُّوٓءُ والمکروه وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ علی ما فاتهم من نعم الدنیا ولا یغمهم الفزع الاکبر ثم انه تعالی بعد شرح الوعد والوعید بین کمال قدرته الدال علی توحیده وعلی انجازهما بقوله اَللّٰهُ وحده خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ من الممکنات وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ من الموجودات وَكِيلٌ وقیم وولی متصرف فیه کیف یشاء ومتکفل بمصالح عباده والکافی لهم فی جمیع امورهم لَهُ وحده مَقَالِيدُ خزائن السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ومفاتیحها لا یتصرف فیها غیره ویعطی منهما ما یشاء لمن یشاء قیل ان خزائن السموات المطر وخزائن الارض النبات روی عن النبی صلی الله علیه وآله انه سئل عن تفسیر مقالید السموات والارض فقال تفسیرها لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن بیده الخیر یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر اقول علی هذه الروایة یکون معنی الایة له هذه الکلمات وهی مفاتیح جمیع الخیرات فمن قالها فهو اصاب خیر الدنیا والاخرة ثم لما بین سبحانه ربح المؤمن فی سوق تجارة الدنیا ذکر خسران الکفار بقوله وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ التنزیلیة والتکوینیة الآفاقیة والانفسیة الدالة علی توحید الله فی ذاته وصفاته الجلالیة والجمالیة أُولٰئِكَ البعیدون عن ساحة رحمة الله هُمُ الْخَاسِرُونَ خسرانا لا خسارة ورائه لانهم سدوا علی انفسهم ابواب رحمته ولطفه وفتحوا علیها ابواب سخطه وعذابه ثم انه تعالی بعد بیان ان ذاته المقدسة خالق کل شیء ومد





قُلْ أَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ

بعضی گفتند صورت خطاب با پیغمبر و حقیقت خطاب بامت آنحضرت است باز خدا تأکید کرد امر توحید را باین مضمون که هرگز پرستش نکن بتهارا بلکه فقط خدا را پرستش کن و شکر کن نعمت خدا را که ترا هدایت بمعرفت و توحید خود کرده پس از اینکه خداوند مشرکین را نادان نامید بیان نادانی آنها را فرمود باین مضمون که مشرکین خدا را نشناختند و عظمت و بزرگی خدا را ندانستند که بتان خود را با اینکه جماد و بی شعورند در نهایت ناتوانی شریک و انباز خدا کردند و حال اینکه همه طبقات زمین و اجزاء آن از سنگها و کوهها در قبضه قدرت او است در روز قیامت که هر طور بخواهد آنرا زیر و بالا کند باکمال آسانی مثل ریگی که در دست یا انگشتر در انگشت و هفت آسمان را با هم آوری و بزرگیشان چون طومارها هم پیچیده کند بقدرت خود منزه است چنین قادر قاهر از اینکه بتها و غیر بتها شریک و انباز او باشند ابن عباس روایت کرده که از علماء یهود یکی حضور پیغمبر آمد و گفت آیا میدانی ای محمد که خدا در روز قیامت آسمانها را بر روی یک انگشت و زمین را بر روی یک انگشت و کوهها را بر روی یک انگشت و آبها و درختان را بر یک انگشت و بنی آدم را بر روی یک انگشت گذارد و بجنباند و گوید منم پادشاه کجایند پادشاهان رسول خدا از سخنان او خندید پس این آیه فرود آمد باز خدا بیان عظمت خود فرمود باین مضمون که دمیده شود در صور پس همه اهل عالم بمیرند چه آنانکه در آسمانها باشند چه آنانکه در زمین باشند مگر چند کس که خدا خواسته که نمیرند بعضی گفتند که آن چند کس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرشند که اینها در اول نمیرند و دیگری گفت آنان حوریان و غلمانهای بهشتند و بعضی از اهل سنت از پیغمبر نقل کردند که فرمود آنها شهدایند که شمشیرها حمایل کرده در دور عرش خدایند و بعضی از شیعیان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود آنها محمد و اهل بیت او بند احقر گوید بنابر آن دو روایت مراد از صعق فقط مردن نیست بلکه اعم از مردن و غش کردن است چنانچه بعضی از اهل تحقیق گفته اند پس چون صور دوم دمیده شود همه از قبرها برخیزند و باطراف نظر کنند چون مبهوتان بعضی گفتند یعنی منتظر باشند جزا آنها معامله شود

امور عالم الوجود ومعطی الخیرات ومانعها امر نبیه وحبیبه بالانکار علی من توقع منه عبادة غیره واظهار التعجب من طمعهم بقوله قُلْ یا محمد فی جواب من توقع منك الایمان بالاصنام وسئل منك الاقدام بعبادتها أَفَغَيْرَ اللّٰهِ قیل ان التقدیر ابعد مشاهدة ایات قدرة الله وحکمته ووحدانیته ومعرفتی ایاه بجمیع الصفات الکمالیة فغیر الله من المخلوقات التی انا افضل واکمل من جمیعها تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ وتسئلونی ان اقول بالوهیتها وتقولون ان استلمها قیل کانوا یقولون یا محمد استلم بعض الهتنا نؤمن بالهك أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ بحکم العقل والعقلاء فان من الواضح ان العقل حاکم بقبح عبادة الجماد الذی لا یضر ولا ینفع وترك عبادة الخالق الذی بیده کل خیر وشر ونفع وضر ثم انه تعالی بعد امر نبیه بتوبیخ المشرکین علی طمعهم فی اشراکه واظهار انه عین الجهل والحمق بالغ سبحانه فی قطع طمعهم فیه بتهدید حبیبه علیه بقوله وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ یا محمد من قبلنا وَإِلَى الانبیاء الَّذِينَ جاؤا مِنْ قَبْلِكَ وکان ما اوحی الیك والی کل واحد منهم هو انه والله لَئِنْ أَشْرَكْتَ بی علی فرض محال لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ ولیبطلن سعیك وان کنت احب الخلق الیّ واکرمهم علیّ وَوالله لَتَكُونَنَّ البتة مِنَ الْخَاسِرِينَ فی صفقتك فیه ایذان بغایة شناعة الشرك وقبحه وکونه بحیث ینهی عنه من یستحیل منه فضلا عن غیره وقیل ان المخاطب هو النبی والمراد امته وعن ابن عباس هذا ادب لنبیه وتهدید لغیره لان الله عصمه من الشرك ومداهنة الکفار وعن الباقر انه سئل عن هذه الایة فقال تفسیرها لئن امرت بولایة احد مع ولایة علی من بعدك لیحبطن عملك ولتکونن من الخاسرین وعن الصادق یعنی ان اشرکت فی الولایة غیره الخبر اقول هذه الروایات تاویل الایة ثم بالغ سبحانه فی تاکید التوحید بقوله بَلِ اللّٰهَ وحده فَاعْبُدْ وقیل ان التقدیر لا تعبد ما امرك المشرکون بعبادته بل ان عبدت شیئا فاعبد الله وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ لنعمة هدایتك الی توحیده ومعرفته وعبادته بتقویة عقلك ونصب الادلة القاطعة والوحی الیك عن الصادق ان الله بعث نبیه بایاك اعنی واسمعی یا جارة والدلیل علی ذلك قوله تعالی بل الله فاعبد وکن من الشاکرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعة وکن من الشاکرین ان عضدتك باخیك وابن عمك ثم انه تعالی بعد امر نبیه بتوصیف المشرکین له بالشرك والجهل فسر جهلهم بقوله وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وما عرفوه حق معرفته وما عظموه بما یلیق بعظمته حیث جعلوا له من مخلوقاته شرکاء وساووه مع الجمادات التی لا شعور لها ولا قدرة علی شیء وَالحال انه الْأَرْضُ بطبقاتها الظاهرة والباطنة واجزائها الکبیرة والصغیرة جَمِيعًا وکلا قَبْضَتُهُ وفی یده وتحت تصرفه يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یقلبها مع غایة عظمتها کما یقلب الانسان حصاة او خاتما فی کفه وَالسَّمٰوَاتُ السبع مع سعتها وغایة ضخامتها مَطْوِيَّاتٌ ومدرجات وملفوفات کلف الثیاب بِيَمِينِهِ وقدرته عن ابن عباس قال ما السموات السبع والارضون السبع فی ید الله الا کخردلة فی ید احدکم عن الصادق قبضته یعنی ملکه لا یملکها معه احد قال الیمین الید والید القدرة والقوة مطویات بیمینه یعنی بقدرته وقوته ثم انه تعالی بعد بیان عظمته وسلطانه وقدرته نزه ذاته المقدسة عن الشریك بقوله سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ وترفع عَمَّا يُشْرِكُونَ من الشرکاء والاصنام عن ابن عباس وابن مسعود ان حبرا من الیهود اتی رسول الله فقال یا محمد اشعرت ان الله یضع یوم القیمة السموات علی اصبع والجبال علی اصبع والارضین علی اصبع والماء والثری والاشجار علی اصبع وجمیع الخلایق علی اصبع ثم یهزهن ویقول انا الملك این الملوك فضحك رسول الله تعجبا منه وتصدیقا فانزل الله ثم بالغ سبحانه فی اظهار عظمته وقدرته بقوله وَنُفِخَ فِي الصُّورِ نفخة واحدة فَصَعِقَ وفزع ومات مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ من الملائکة وَمَنْ فِي الْأَرْضِ من الحیوانات إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ان لا یصعق قیل هم جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل اوهم وحملة العرش فانهم لا

وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

و روی زمین بروشن شود بنور پروردگار آفریننده بعضی گفته‌اند مراد بنور پروردگار عدالت است و نور را کنایه از عدالت آورده برای آنکه بعدالت روی زمین روشن شود و حقوق ظاهر گردد چنانچه از ظلم بظلمت و تاریکی تعبیر شود در حدیث است که ظلم ظلمات و تاریکیهای روز قیامت است بعضی گفته‌اند که معنی این آیه از علمهای پنهانی است که کسی تعبیر از ان نداند از حضرت صادق ع مروی است که فرمود رب یعنی امام روی زمین است باتحضرت عرض کردند اگر امام از پس پرده غیبت بیرون آید چه خواهد شد فرمود مردم از نور خورشید و ماه بی نیاز شوند و اکتفا بنور امام ع نمایند و نامه اعمال مردم را در دستشان گذارند و پیغمبران و شهیدان در راه خدا را برای حساب آرند با اینکه بهترین خلقند چه رسد بدیگران و خدا میان همه مردم بعدالت حکم کند و هیچ گونه ستم و جوری برکسی روا ندارد و جزای عملیات هرکسی از ثواب و عقاب کاملاً داده شود و خدا از همه عالمتر است باعمال بندگان پس از آن خداوند متعال بیان حکمیکه در قیامت درباره کفار و اهل تقوی فرماید نموده باین مضمون که رانده شوند کفار بسوی جهنم بامر خدا گروه گروه و فوج فوج برحسب مراتبشان در شقاوت و شرارت تا چون بدر جهنم رسند بامر مالک خازن جهنم هفت در جهنم گشوده شود چون در زندان که بسته باشد و برای زندانیان باز کنند مامورین جهنم و ملائکه عذاب بطور سرزنش بکفار گویند مگر پیغمبران هم جنس خودتان در میان شما نیامدند که آیات کتاب خدا را برای شما بخوانند تا هدایت بحق شوید و شما را بترسانند از حضور در محضر عدل پروردگارتان و از شدائد و اهوال امروز گویند بلی آمد و خواند کتاب خدا را و از آمدن قیامت و سختیهای آن ما را خبر کرد ولی ما باو اعتنا نکردیم و بسخنان او گوش ندادیم لذا سزاوار عذابیکه خدا وعده داده بود شدیم پس از آن ملائکه بانها گویند از درهای جهنم وارد شوید و همیشه در آن بمانید پس بد جائی خدا تهیه کرده برای متکبر که از روی تکبر گردن زیر بار فرمانبرداری پیغمبران خدا ننهادند و از فرمان پیغمبر

یموتون عند النفخة الاولی قیل هم الحور والغلمان و خزنة الجنة والنار وروی عن النبی ص انه سئل جبرئیل عن هذه الآیة من الذین لم یشاء الله ان یصعقهم قال هم الشهداء یتقلدون اسیافهم حول العرش [illegible]





وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى اِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَاْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ قِيلَ ادْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى اِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ

و پیروی انها بجهت تکبر با وضوح حق و تمامیت حجت سرکشی کردند پس از بیان بدی حال کفار در روز قیامت خداوند متعال بیان خوشی حال اهل تقوی فرموده باین مضمون که ملائکه رحمت مؤمنین را که از شرک و عقاید و اعمال زشت در دنیا دوری کردند بسرعت و شتاب با عزت و اکرام بسوی بهشت فوج فوج دسته دسته برحسب تفاوتشان در مراتب ایمان و تقوی ببرند و درهای بهشت را پیش از رسیدنشان برایشان باز کرده که در آن وارد شوند بدون معطلی و انتظار از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود من اول کسی هستم که در بهشت برای او باز شود و من اول کسی هستم که در بهشت را بکوبم از این روایت ظاهر شود که در بهشت را پیش از رسیدن مؤمنین بان پیغمبر باز کند شاید برای آنستکه مردم بدانند چنانچه آنحضرت در دنیا باب معرفت خدا و عبادت و تکمیل نفس و تهذیب اخلاق را بروی مردم باز کرد در آخرت هم باب رحمت و نعمت و بهشت را او بروی مردم باز کند و آنحضرت فرمود بهشت حرام است بر تمام امتها تا وقتیکه من و امت من در آن وارد شویم بترتیب طبقات و مراتب مؤمنین پس چون وارد بهشت شوند رضوان و تبعه او از ملائکه که خزنه بهشتند باستقبالشان آیند و وقت ورودشان بایشان گویند سلام بر شما باد و شما همیشه ایمن از هر ناگواری و ناملایمی هستید خوش آمدید که از هر کثافت ظاهریه و باطنیه پاک و پاکیزه شدید و شایسته ورود بهشت گردیدید پس وارد شوید در آن با اطمینان خاطر تا خدا خدائی کند خواهید بود بیرون رفتن از آن را هرگز نخواهید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود بهشت هشت در دارد یکی در آن مختص به پیغمبران و صدیقین است و یک در مخصوص بآنانی است که در راه خدا کشته و شهید شدند و آنانکه در ایمان و عمل و اخلاق برتبه کمال رسیدند و پنج در دیگر خاص شیعیان و دوستان من است و من بر روی صراط بایستم و دعا کنم درباره شیعیانم و گویم پروردگارا شیعیان و دوستان و یاران و بستگان و آنانیکه در دنیا قائل بولایت من بودند همه را از عذاب و ناملایمات سالم و محفوظ دار پس ندا از بطنان عرش رسد که من مستجاب کردم دعای تو را و پذیرفتم شفاعت ترا و هر یک از شیعیان و دوستان و یاوران که با دشمنانم و کسانیکه با من طرفیت کردند طرفیت کرده بزبان و عمل شفاعت کند درباره

فی الحکم ثم بیّن سبحانه ما یحکم به یوم القیمة فی حق الکفار والمتقین بقوله وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا ویذهب بهم بالعنف والدفع اِلَى جَهَنَّمَ بامره بعد الحساب والحکم علیهم باستحقاق العقاب حال کونهم زُمَرًا جماعات و افواجا متفرقة بعضها اثر بعض علی حسب ترتب طبقاتهم فی الکفر والشرارة حَتَّى اِذَا جَاؤُهَا بلا اکراه والاضطرار وَفُتِحَتْ بامر مالک الخازن جهنم اَبْوَابُهَا السبعة لیدخلوها قیل فائدة اغلاقها الی وقت مجیئهم تهویل شانها کما هی حال السجون فی ایقاد حرها وَقَالَ لَهُمْ تقریعا و توبیخا الملائکة الذین هم خَزَنَتُهَا وحفاظها اَلَمْ يَاْتِكُمْ ایها الکفرة فی الدنیا رُسُلٌ مِنْكُمْ وانبیاء من جنسکم لیسهل علیکم مراجعتهم وفهم کلامهم وهم يَتْلُونَ ویقرؤن عَلَيْكُمْ ویؤدون الیکم آيَاتِ رَبِّكُمْ التی انزلت لهدایتکم وَيُنْذِرُونَكُمْ ویخوفونکم لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وشدائده واهواله قَالُوا للخزنة بَلَى قد اتونا وتلوا علینا وانذرونا وَلَكِنْ ما اعتنینا بهم ولذا حَقَّتْ ووجبت كَلِمَةُ الْعَذَابِ ووعده من الله عَلَى الْكَافِرِينَ الذین نحن منهم فلما اعترفوا باستحقاقهم للعذاب قِيلَ لهم ادْخُلُوا امرا وقهرا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ حال کونکم خَالِدِينَ فِيهَا ملازمین لعذابها بحیث لا تنفکون عنه ابدا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وبئس ماوی المستکبرین عن الایمان وطاعة الرسول تعظما هذا المنزل والماوی وفیه دلالة علی انه مع وفور ایات الحق وتمامیة الحجة لم یکن لهم مانع عن الایمان به الا التکبر علی الرسل والتعظم عن تبعیتهم قیل ان ابهام القائل لتهویل القول ثم ذکر سبحانه حسن حال المتقین بقوله تعالی وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ واحترزوا من الاشراک به ویذهب بهم الملائکة باسراع والعزاز واکرام بلا تعب ولا نصب لیوصلوهم اِلَى الْجَنَّةِ ودار الراحة والکرامة فی اسرع وقت حال کونهم زُمَرًا وجماعات متفاوتین حسب تفاوتهم فی الایمان والعبادة والمعرفة والفضل وتحمل المشاق والصبر علی المکاره والشدائد وحب الرسول وآله حَتَّى اِذَا جَاؤُهَا وقد فُتِحَتْ قبل وصولهم الیها اَبْوَابُهَا الثمانیة فیدخلوها بلا توقف عندها وروی هو وتعب الانتظار لفتحها قیل ان جواب اذا قوله فتحت وزیادة الواو للایذان بکونها مفتحة قبل مجیئهم ولا ینافی ذلک ما روی عن النبی صلی الله علیه وآله انا اول من یفتح باب الجنة وقوله ص انا اول من یقرع باب الجنة لانه کان ان یرید الله ان یعلم الناس بانه ص کما فتح علیهم فی الدنیا ابواب المعرفة والعبادة وتکمیل النفس وتهذیب الاخلاق فتح لهم فی الآخرة ابواب الجنة والرحمة والنعم الدائمة فیصیر ببرکته مفتوحا لهم قبل وصولهم الیه وقال علیه السلم الجنة محرمة علی جمیع الامم حتی ادخلها انا وامتی الاول فالاول وَقَالَ لَهُمْ الرضوان واتباعه من الملائکة الذین هم سدنة الجنة وخَزَنَتُهَا حین استقبالهم ایاهم وحین دخولهم فیها سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ایها المتقون وامان لکم من کل آفة ومکروه طِبْتُمْ نفسا او تطهرتم من الاقذار الظاهریة والباطنیة وصلحتم لدخول الجنة اذن فَادْخُلُوهَا لکونکم خَالِدِينَ ومقیمین فیها ابدا لا خروج لکم منها عن الصادق علیه السلام عن ابیه عن جده عن علی علیه السلام قال ان للجنة ثمانیة ابواب باب یدخل منه النبیون والصدیقون وباب یدخل منه الشهداء والصالحون وخمسة ابواب یدخل منها

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

هفتاد نفر از همسایگان و خویشانش و ازیک در دیگر سائر مسلمانها که لا اله الا الله گویند و ذرهٔ از بغض و عداوت ما در دل نداشته باشند داخل خواهند شد پس همهٔ اهل تقوی پس از ورود در بهشت و رسیدن بنعمتهای شایان بی پایان گویند حمد خدا را که وعدهٔ زنده شدن بعد از مردن و ثواب بر ایمان و تقوی که بما داده بود راست بود بما بخشید زمین بهشت را که مقر و جایگاه دوستانش است بطوریکه بهر جای آن بخواهیم جای گیریم میتوانیم و مانع و جلوگیری نداریم چقدر خوب مزدی خدا برای کارکنان خود قرار داده پس از حکایت حمد و سپاس اهل تقوی خداوند متعال حکایت حمد و تسبیح ملائکهٔ مقربین خود فرمود باین مضمون که ای محمدی ببینی که ملائکهٔ مقربین در اطراف و جوانب عرش تسبیح و حمد خدا گویند و خداوند حکم باقامت هریک در محل لایق بشأن او داده باآنکه خدا حکم بحق درمیان بندگانش فرموده و ملائکه بر وجه اول و مؤمنین بر وجه دوم گویند الحمد لله رب العالمین از حضرت صادق علیه السلام رسیده که هرکه سورهٔ مبارکهٔ زمر را بخواند خداوند متعال شرف دنیا و آخرت باو دهد و بانداشتن ثروت و شوکت او را عزیز کند بطوریکه هیبتش در دلها افتد و بدنش بر آتش حرام شود الی آخر الحدیث ═══ (پس از خاتمهٔ سورهٔ مبارکهٔ زمر که اول آن بیان عظمت قران و امر باخلاص در عبادت و حکم بخسران مکذبین بآیات توحید و استحقاقشان عذاب الهی را و آخر آن بیان اهوال و شدائد روز قیامت و حکم خدا بین بندگانش و حکایت حمد ملائکهٔ که در اطراف عرشند بود سورهٔ مبارکهٔ مؤمن تنظیم شده که در اول آن نیز بیان عظمت قران و تهدید مکذبین بآیات الهیه و بیان استحقاقشان آتش جهنم را و حمد ملائکهٔ که حامل عرشند و در دور آنند و حکم کردن خدا بحق و دیگر مطالبیکه مناسب با مطالب سورهٔ سابقه است پس نخست ذکر اسمهای مبارکه خود بجهت تبرک و تیمن و بجهت تعلیم بندگان فرمود بگفتن

شیعتنا ومحبونا فلا ازال واقفا علی الصراط ادعوا واقول رب شیعتی ومحبی وانصاری واولیائی ومن تولانی فی دار الدنیا فاذا النداء من بطنان العرش قد اجبت دعوتك وشفعت فی شیعتك ویشفع كل رجل من شیعتی ومن تولانی ونصرنی وحاربی من حاربنی بفعل او قول فی سبعین من جیرانه واقربائه وباب یدخل منه سایر المسلمین ممن یشهدان لا اله الا الله ولم یكن فی قلبه مثقال ذرة من بغضنا اهل البیت وعن الباقر علیه السلام قال احسنوا الظن بالله واعلموا ان للجنة ثمانیة ابواب عرض كل باب منها مسیرة اربعین سنین وفی روایة عامیة عن النبی صلی الله علیه واله قال ان للجنة لثمانیة ابواب ما منها بابان الا بینهما مسیر الراكب سبعین عاما وما بین كل مصراعین من مصارع الجنة مسیرة سبع سنین وفی روایة كما بین مكة وبصری وتحیة الملائكة لهم بالسلام حین الدخول وتحیتهم من الله بالسلام بقوله سلام قولا من رب رحیم انما هو بعد استقرارهم فیها وقیل ان سلام الملائكة لعوامهم وسلام الله لخواصهم **وَقَالُوا** اولئك المتقون بعد دخولهم فی الجنة ونیلهم بنعمها العظام **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ** بالبعث والثواب علی الایمان والاعمال علی لسان رسوله **وَأَوْرَثَنَا** هذه **الْأَرْضَ** التی جعلها مقرا الاولیائه وقد تقدم تفسیر التوریث فی قوله تبارك وتعالی اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس **نَتَبَوَّأُ** ونتمكن **مِنَ الْجَنَّةِ** التی اعطانا وخصنا بها **حَيْثُ نَشَاءُ** وفی ای مكان نرید لوی ان امة محمد تدخل اولا الجنة فتنزل حیث تشاء منها ثم یدخل سایر الامم **فَنِعْمَ** الاجر **أَجْرُ الْعَامِلِينَ** له وهو الجنة ونعیمها ثم لما حكی الله سبحانه حمد المتقین ایاه فی الجنة حكی استغراق قرب الملائكة الیه فی التحمید والتسبیح له بقوله تعالی **وَتَرَى** یا محمد **الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ** والمحدقین **مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ** وجوانبه **يُسَبِّحُونَ** الله وینزهونه عما لا یلیق به حال كونهم مقرنین تسبیحه **بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** تلذذا به **وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ** باقامة كل فی مقام اللایق به بحسب التفاضل بینهم **بِالْحَقِّ** والحكمة البالغة وقیل انه بیان خاتمة القسمة بالقضاء بین الخلق بالحق بادخال اهل الجنة فی الجنة وادخال اهل النار فی النار **وَقِيلَ** والقائل الملائكة علی التفسیر الاول والمتقون علی الثانی **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** علی قضائه بالحق بین عباده عن الصادق علیه السلام من قرء سورة الزمر استخفافها من لسانه اعطاه الله شرف الدنیا والاخرة واعزه بلا مال ولا عشیرة حتی یهابه من یراه وحرم جسده علی النار وبنی له فی الجنة الف مدینة فی كل مدینة الف قصر وفی كل قصر مائة حوراء وله مع هذا عینان تجریان وعینان نضاختان وجنتان مدهامتان ومن كل فاكهة زوجان الحمد لله علی توفیقه لاتمام تفسیر السورة المباركة الشریفة ═══ (ثم لما ختمت سورة الزمر المبدوة ببیان عظمة القران والامر باخلاص الدین لله والحكم بخسران المكذبین بایات الله واستحقاقهم للعذاب والمختتمة ببیان اهوال القیمة وقضاء الله فیه بالحق وحكایة حمد الملائكة الحافین حول العرش نظمت سورة المؤمن المبدوة ایضا ببیان عظمة القران وتهدید المكذبین بالایات وبیان استحقاقهم للنار وحكایة تحمید الملائكة الحاملین للعرش والمحیطین الی غیر ذلك من المطالب المناسبة للسورة ما قبلها فابتدئها بذكر

العابدین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ

بسم الله الرحمن الرحیم پس از افتتاح سوره فرمود بکلمهٔ مبارکهٔ حم که در سابق گفتیم که این دو حرف اشاره است بدو اسم از اسماء خداوند متعال از حضرت صادق علیه السلام رسیده که فرمود که حم اشاره است بدو اسم خدا که حمید و مجید است و بعضی گفتند حم اسم سوره است پس خدا خبر داده باینکه این قران نازل از جانب خداوند علیم است که بقدرت خود او را بطوری ترتیب داده که تمام عالم عاجزند از ترتیب دادن مانند آن و بعلمش او را محتوی بعلوم بسیاری کرده که هیچ کتاب آسمانی چون آن نیست پس از آن بجهت ایجاد خوف و رجاء در قلوب مؤمنین بتوصیف ذات خود اعلان فرمود وسعهٔ رحمت و شدت عقوبتش را باین مضمون که خدا آمرزندهٔ گناهان بندگان و قبول کنندهٔ توبهٔ گنهکاران و شدید العقابست و بر تمام خلق تفضل و احسان کند در دنیا و بمؤمنین بهشت و نعمتهای بی اندازه دهد در آخرت پس خدائیکه دارای این صفات کریمه است مستحق پرستش و معبودی در عالم وجود جز او نیست و همه خلق پس از این عالم بازگشتشان بسوی او است و بر حسب اعمال بندگان انها را جزا دهد مطیعین را بهشت و گنهکاران را بجهنم خواهد برد پس از بیان آنکه قران معجزه و دارای علوم بسیار است کسانیرا که با قران طرفیت و انرا تنقید کنند نکوهش و مذمت آنها فرمود باین مضمون که مجادله و معارضه نکند با آیهٔ ای قران مگر کسیکه کافر و اهل لجاج و عناد با حق باشد پس از اینکه دانستی که انها مستحق عفو نیستند بگردششان در شهرها برای تجارت گمان مدار که انها از عذاب خلاصی داشته باشند من آنها را مهلت چند روزه داده ام ولی بالآخره از ایشان انتقام خواهم کشید چنانچه از مردمانیکه در قدیم الایام با پیغمبران طرفیت کردند انتقام کشیدم قوم نوح نوح را تکذیب کردند و گروه بسیار بعد از قوم نوح کرده با پیغمبرانش معارض شدند و هر طایفه و گروهی با هم همدست شدند که پیغمبر شانرا بگیرند و بکشند و با پیغمبرانشان مجادله و مخاصمه کردند تا بسخنان باطلشان دین حق را از میان ببرند بالآخره عذاب ما انها را گرفت و هلاک کرد نمیدانی که عذاب ما چه عذاب سخت شدیدی بود و همین نحو که عذاب کفار سابق را هلاک کرد وعدهٔ عذاب ما

بسم الله الرحمن الرحیم الاسماء المباركات بقوله ثم افتتحها بذكر الحروف المقطعة بقوله **حم** وقد مر ان الحرفین رمزان من اسمین من الاسماء الحسنی عن الصادق معناه الحمید المجید وعن النبی انه اسم من اسمائه تعالی وقیل انه اسم للسورة وعلیه هو مبتدء وجوه قوله **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ** وانزال هذا القران **مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ** القادر علی كل شیء **الْعَلِيمِ** بكل شیء فبقدرته ترتیب من الحروف المتداولة علی نحو عجز العاملون عن الاتیان بمثله وبعلمه جعله حاویا للعلوم الكثیرة التی لا یحوی عشرها الكتب السماویة وقیل ان العزیز بمعنی الذی لا مثل له فی حسن البیان والنظم والاسلوب بحیث لا یدانیه كتاب سماوی فضلا عن غیره ویمكن كون النكتة فی توصیف ذاته هنا بالوصفین التنبیه علی قدرته علی اثابة المؤمنین به العاملین بما فیه وتعذیب المكذبین المعرضین عنه وعلی علمه باحوال العباد من الكفر والایمان والطاعة والعصیان ثم اعلن سبحانه بسعة رحمته وشدة قهره وعذابه بقوله **غَافِرِ الذَّنْبِ** ساتره حتی عن المذنب وان لم یتب **وَقَابِلِ التَّوْبِ** والعذر من الذنب والعصیان وعاف عما یتب منه وان كان اكبر الكبائر ثم اعلن بشدة قهره وعذابه بقوله **شَدِيدِ الْعِقَابِ** علی المشركین والعصاة ثم لما كانت رحمته سابقة علی غضبه عاد الی ذكر كرمه بقوله **ذِي الطَّوْلِ** والفضل والاحسان علی جمیع الخلق فی الدنیا وعلی المؤمنین فی الاخرة فاذا كان ذاته المقدسة متصفة بتلك الصفات العلیة ثم **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** ولا مستحق للعبادة فی عالم الوجود الا ذاته فاذن فاعبدوه ولا تعبدوا غیره واعلموا انه **إِلَيْهِ الْمَصِيرُ** والمنقلب بعد خروجكم من الدنیا فیجازیكم علی عبادتكم ایاه وبما نكم علی عبادتكم غیره ثم انه تعالی بعد بیان كون القران نازلا منه ذم الكفار الذین جادلوا النبی فیه ونسبوه الی السحر او الشعر او الكهانة بقوله تعالی **مَا يُجَادِلُ** ولا ینازع فی ایات الله المنزلة بالطعن فیها **إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** بها لجاجا وعنادا واصروا علی محو الحق وتشیید الباطل فاذا علمت یا محمد انهم كفار مطرودون عن ساحة الرحمة مستحقون للعذاب **فَلَا يَغْرُرْكَ** ولا یوقعك فی توهم سلامتهم من عذابی امهالهم و**تَقَلُّبُهُمْ** وتصرفهم **فِي الْبِلَادِ** كالشام والیمن للتجارة وكسب الغنائم وجمع الاموال فانی وان امهلهم ولكن ساخذهم وانتقم منهم كما اخذت امثالهم من الامم الماضیة فان تكذیب الرسول والجدال فی الایات لیس من خصایص قومك بل **كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ** نوحا **وَالْأَحْزَابُ** والامم الذین تحزبوا علی الرسل وعادوهم تبعوا قوم نوح **مِنْ بَعْدِهِمْ** فی تكذیب الرسل بل بعد التكذیب تصدت **وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ** من الامم وطائفة من الطوائف **بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ** ویقتلوه او یحبسوه **وَجَادَلُوا** رسولهم وخاصموه **بِالْبَاطِلِ** وبما لا اصل ولا حقیقة له **لِيُدْحِضُوا** ویمحوا **بِهِ الْحَقَّ** الذی لا محید عنه **فَأَخَذْتُهُمْ** بالعذاب عقوبة علی كفرهم وهمهم بالرسل **فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ** تلك الذی عاقبتهم به بعدما رایت اثاره من خراب الدیار ومحو الاثار عبرة للنظار الم یكن مهلكا مستاصلا لهم ثم وعد سبحانه النبی باخذ قومه كما اخذ اولئك الامم بقوله **وَكَذَٰلِكَ** العذاب الذی حق وثبت علی اولئك الامم **حَقَّتْ** ووجبت **كَلِمَةُ رَبِّكَ** ووعده بالعذاب **عَلَى** قومك **الَّذِينَ كَفَرُوا** بربهم وتحزبوا علیك وجادلوك بالباطل لاجل **أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ** ومستحقوها اشد الاستحقاق

الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم انك انت العزيز الحكيم وقهم السيئات ومن تق السيئات يومئذ فقد رحمته وذلك هو الفوز العظيم

بر کفار قوم تو که با تو مجادله میکنند و همدست شدند و پشت به پشت یکدیگر داده اند که حق تو را پامال کنند و باطل خود را پیش برند علی خواهد
ازانکه همه مستحق آتشند و سزاوار سخت ترین عقوبتند پس از بیان شدت استنکاف مشرکین از ایمان و کمال عداوتشان به پیغمبر و مؤمنین خداوند حکایت
ایمان ملائکه که حامل عرش و اطراف آنند با آنکه از همه خلق اقوی و اشرفند فرمود و بیان تسبیح و تحمید و مهربانیشان را بمؤمنین نمود باین مضمون که ملائکه
که عرش را بر دوش دارند و در دور آنند که بعضی گفتند دسته اول هشتند و طائفه دوم هفتاد هزار صفند که دست است بر وی دست چپ گذارده
و تسبیح خدا میگویند و حمد خدا میکنند بر نعمتهای او و ایمان بخدا دارند با آنکه خدا را نمی بینند و در خواست آمرزش میکنند از روی شفقت و مهربانی
برای افراد بنی آدم که دارای ایمان بخدایند از حضرت رضا علیه السلام مروی است که فرمود برای آنانکه ایمان بولایت ما دارند و میگویند پروردگارا
رحمت و علمت بهر موجودی احاطه دارد پس بر حسنیکه داری بیامرز آنها برا که از شرک و گناه توبه کنند و بدین و احکامت عمل نمایند و آنانرا از
عذاب جهنم حفظ فرما و آنها و پدرها و زنها و فرزندانشانرا که صلاحیت بهشت داشته باشند بهشت دائمی وارد کن حسب الوعده که بمؤمنین
داده چه تو قادر یکه بوعده ات وفاکنی و حکیمی هرگز خلف وعده نکنی از سعید بن جبیر روایت شده که گفت چون مؤمن ببهشت رود گوید پدر
و فرزند و زنم کجایند در جواب باو گویند که آنها عملی نکرده اند که مستحق و شایسته بهشت شوند مؤمن گوید که من هر عملی کرده ام برای خودم و آنها بود
خطاب از جانب خدا آید که آنها را هم وارد بهشت کنید و از پیغمبر ص مروی است که چون روز قیامت شود باطفال مسلمانان خطاب شود که
از قبرها بیرون آیند پس چون از قبرها بیرون آیند خطاب شود که همه ببهشت روید باز ملائکه گویند پروردگارا مؤمنین را از اهوال و شدائد روز
قیامت حفظ کن که بهیچ وجه ناملایم و بدی نه بینند که اگر آنها را از اهوال و شدائد روز قیامت حفظ و نگاهداری کنی نهایت ترحم و تفضل بآنها
کرده بعضی گفتند یعنی آنها را در دنیا از گناه و عصیان خود حفظ کن که مرتکب نشوند و البته کسیرا که از گناه حفظ کنی در آخرت مشمول رحمت
خواهد شد و این حفظ از گناه فوز عظیمی است و بالاترین مقاصد و مطالب است که از آن بهتر و بالاتر نیست مرحوم کلینی قدس الله سره روایت
کرده که خداوند متعال بتوبه کنندگان سه فضیلت داده که اگر یکی از آنها را باهل آسمانها و زمین دهد همه نجات یابند پس همین آیه شریفه را خواند

وقيل ان المراد مثل وجوب العذاب الذي نبوء على الامم السابقة وجبت كلمة ربك على اولئك الكفرة وهي كونهم اصحاب النار في الآخرة ثم لما حكى
سبحانه شدة استنكاف المشركين عن التوحيد ومعاداتهم للموحدين بين رأفة الملائكة للموحدين وشفقتهم عليهم من ان يبتلوا بعذاب النار ورحمتهم عليهم بقوله الذين يحملون العرش والجسم المحيط
بعالم الوجود منه ينزل قضاء الله وقدره وأولئك الحملة في الدنيا اربعة على قول وثمانية على آخر وفي الآخرة ثمانية بالاتفاق ومن حوله وفي جوانبه من الملائكة
المكرمين قيل هم سبعون الف صف من مائة الف صف قد وضعوا ايمانهم على شمائلهم يسبحون الله وينزهونه عن كل ما لا يليق بشأنه الجليل مقرنين
تسبيحهم بحمد ربهم على نعمائه التي لا تتناهى قيل كل يسبح بما لا يسبح به الآخر ويؤمنون به ايمانا حقيقيا بحالهم ومقامهم وانما صرح بايمانهم
كفاية تسبيحهم وتحميدهم عن اظهار الفضيلة الايمان وشرف اهله وتنبيها على ان الله تعالى لا يكون ناضرا في العرش مشاهدا لهم والا لهم كغيرهم يؤمنون به
يمدحون بايمانهم به ولو كانوا مشاهدين اياه لم يمدحوا بايمانهم ويستغفرون للذين آمنوا من البشر شفقة عليهم قيل كمال السعادة في تعظيم الله
والشفقة على خلق الله وعن الرضا ع للذين آمنوا بولايتنا وعن الصادق ع ان لله ملائكة يسقطون عن ظهور شيعتنا الذنوب كما يسقط الريح الورق في
اوان سقوطه وذلك قوله تعالى الذين يحملون العرش الآية ويقولون ربنا وسعت كل شيء واحطت بكل شيء رحمة وعلما قيل يعني ملأ كل شيء
نعمتك وعلمك فانك واسع الرحمة فاغفر برحمتك للذين تابوا وندموا من الشرك والعصيان واتبعوا سبيلك وعملوا بدينك واحكامك
وما فيه رضاك وقهم عذاب الجحيم واحفظهم منه وهو تأكيد لطلب المغفرة التي بها النجاة من العذاب ويقولون بعد طلبهم النجاة من العذاب للمؤمنين
ربنا وادخلهم جنات عدن وبساتين اقامة وبساتين اسمها جنات عدن التي وعدتهم على لسان انبيائك على الايمان بك وادخل معهم
من صلح لدخول الجنة من آبائهم وازواجهم وذرياتهم ليتم سرورهم ويتضاعف ابتهاجهم انك انت بالخصوص العزيز القادر على
انجاز وعدك واجابة دعاء كل داع الحكيم الذي يمتنع منه خلف الوعد الذي هو من القبائح عن سعيد بن جبير قال يدخل المؤمن الجنة فيقول اين ابي اين
ولدي اين زوجي فيقال لهم انهم لم يعملوا مثل عملك فيقول اني كنت عملت لي ولهم فيقال ادخلوهم الجنة وعن النبي ص اذا كان يوم القيمة نودي اطفال
المسلمين ان اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم فينادي ان امضوا الى الجنة الخبر وقهم يا ربنا السيئات واحفظهم من جميع مكاره القيمة و
اهوالها ومن تق السيئات ويحفظه منها يومئذ وفي ذلك اليوم العظيم الشديد الاهوال فقد رحمته وتفضلت عليه غاية
الرحمة والتفضل قيل ان المراد بالسيئات المعاصي في الدنيا والمعنى وقهم المعاصي في الدنيا ومن تقه من المعاصي فيها فقد رحمته في الآخرة وذلك
المذكور من الوقاية والرحمة فهو فقط الفوز العظيم والظفر بأعلى المقاصد واهم المطالب الذي ليس وراءه مطمع لطامع القمي ره قال في
تأويل الآية الذين يحملون العرش يعني رسول الله ص والاوصياء من بعده يحملون علم الله عز وجل ومن حوله يعني الملائكة الذين آمنوا يعني شيعة آل محمد

عن التوحيد وعداوتهم للموحدين بين رأفة الملائكة





ان الذين كفروا ينادون لمقت الله اكبر من مقتكم انفسكم اذ تدعون الى الايمان فتكفرون قالوا ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل ذلكم بانه اذا دعي الله وحده كفرتم وان يشرك به تؤمنوا فالحكم لله العلي الكبير هو الذي يريكم آياته وينزل لكم من السماء رزقا وما يتذكر الا من ينيب فادعوا الله مخلصين له الدين ولو كره الكافرون

پس از حکایت رأفت ملائکه بمؤمنین و مهربانیشان بایشان بیان خشم و غضبی نهارا بکفار فرمود باین مضمون که ملائکه بکفار ندا
کنند پس از ورودشان بجهنم و دشمنان بر خودشان که چرا کافر شدند که ای کفار بخدا قسم خشم و غضب خدا بر شما بیش از خشم و غضب
خودتان است بر خودتان در امروز و جهت خشم خدا بر شما آن بود که پیغمبرانش شما را بایمان بتوحید و صفات کمالیه الهی دعوت
میکردند و باقرار به پیغمبریشان میخواندند و شما از روی تکبر بر آنها و پیروی هوای نفس حاضر برای ایمان نمیشدید و اتباع مینمودید پس
کفار در آنوقت اعتراف بگناه خود کنند و گویند پروردگارا تو دو بار ما را میراندی یکی در دنیا و دیگر بار بعد از سؤال منکر و نکیر در قبر و
دو بار ما را زنده کردی یکبار برای سؤال در قبر و یکبار برای حاضر شدن در صحرای قیامت و ما همه را در دنیا منکر بودیم که در قبر یا
قیامت زنده شویم پس از دیدن زنده شدن در قبر و قیامت اعتراف بگناهمان داریم حال آیا چاره و تدبیری هست برای اینکه
از جهنم بیرون آئیم و خود را از عذاب خلاص کنیم جواب بآنها گفته شود که ابدا و اصلا راهی برای خلاصی از عذاب ندارید جهة
آنکه شما در دنیا وقتیکه اسم خدا تنها نزدتان گفته میشد کافر بیگانگی او میشدید و اظهار نفرت از توحید خدا میکردید و چون اسم
خدا با اسم بتهاتان باهم گفته میشد بشرک ایمان داشتید و دلخوش میشدید اگر باز بدنیا برگردید همین حال را خواهید داشت پس
حکم بماندن شما در جهنم و خلاصی نداشتنتان از آن با خدای حاکم بحق است که متعالی است از شریک داشتن و بزرگی است که مانند
در بزرگی و صفتی از صفات وجود ندارد پس از تهدید مشرکین بعقوبت خود در آخرت بیان منت و نعمتهای خود را به بندگان فرمود
باین مضمون که خداوند متعال آن خدای بالطف و عنایتی است که بشما آیات توحید خود را بخوبی مینماید و در آفاق و انفس نشانهای
یگانگی و قدرت و حکمت خود را آشکارا نشان میدهد و برایتان باران نافع که وسیله روزی شما و سایر حیوانات است از بالا میبارانند تا
بدنهاتان قوت یابد چنانچه آیات دیگر ایمانتانرا بتفکر در شان او قوت دهد ولی باین آیات تذکر و تنبه پیدا نکنند مگر آنکه دلش رو بخدا باشد

والذين تابوا يعني من ولاية فلان وفلان وبني امية واتبعوا سبيلك اي ولاية ولي الله ومن صلح يعني تولى عليا وذلك صلاحهم فقد رحمته يعني
يوم القيمة وذلك هو الفوز العظيم لمن نجاه الله من ولاية فلان وفلان وروى الكليني ره ان الله تعالى اعطى التائبين ثلاث خصال لو اعطى خصلة منها
خصلة منها اهل السموات والارض لنجوا بها ثم تلا الآية ثم انه تعالى بعد بيان رأفة الملائكة المقربين بالمؤمنين ودعائهم في حقهم حكى سبحانه غضبهم
على الكافرين وندائهم اياهم بما فيه توبيخهم وتقريعهم وتهويلهم ان الذين كفروا بآيات الله ورسله والدار الآخرة ينادون يوم القيمة
بعد دخولهم في جهنم ومقتهم وغيظهم على انفسهم الامارة بالسوء والمنادي الملائكة الذين هم خزنة جهنم ايها الكفرة والله لمقت الله وسخطه عليكم
في الدنيا اكبر واشد من مقتكم انفسكم وسخطكم عليكم في هذا اليوم وانما كان مقت الله وسخطه عليكم اذ تدعون وحين تنادون من
جهة الانبياء الى الايمان بتوحيد الله ورسالة الرسل فتكفرون وتأبون من اجابتهم استكبارا عليهم واتباعا للهوى انفسكم قيل ان كلمة اذ متعلقة
باذكروا المقدر ثم حكى سبحانه عنهم الاعتراف بالذنب واستحقاقهم العذاب بقوله قالوا حين تقريع خزنة جهنم اياهم ربنا انا نا هذا انك امتنا
اماتتين اثنتين احديهما حين انقضاء اجالنا في الدنيا والاخرى بعد احيائنا في القبور لسؤال المنكر والنكير واحييتنا احيائين اثنتين احديهما في القبور
للسؤال والتعذيب والاخرى في القيمة وكنا ننكر جميعها وعن الصادق ع ذلك في الرجعة فاعترفنا لما شاهدناها بذنوبنا التي منها تكذيب الانبياء في
انكار الحيوة بعد الموت في دار الآخرة والثواب والعقاب فهل بعد اعترافنا هذا الى خروج سريع او بطيء من النار ومن هذه الدار الى
دار الدنيا والعمل سبيل وطريق فنسلكه ونخلص من العذاب ونعمل غير الذي كنا نعمل فيقال لهم لا سبيل الى ذلك ذلكم العذاب
الذي انتم فيه وابتليتم به معلل بانه كان حالكم في الدنيا انه اذا دعي الله وذكر او عبد وحده وبلا شريك منزها عنه كفرتم
بتوحيده واشمأزت منه قلوبكم وان يشرك به ويجعل له ندا او ولدا تؤمنوا بالاشراك به ولو رجعتم الى الدنيا ثانيا فالحكم
بانه لا غفران للمشرك ولا نجاة له من النار لله الحاكم بالحق العلي من ان يكون له شريك المتعالي من اخذ الند والصاحبة والولد ومن
خلف الوعد الحكيم الكبير الذي ليس كمثله شيء ثم انه تعالى بعد تهديد المشركين بالعقوبة اعلن بلطفه ومنته على الناس بنصب الادلة القاطعة
على توحيده المحيي للقلوب وبانزال المطر الموجب لحيوة الابدان ترغيبا لهم الى الايمان به بقوله هو الله وحده اللطيف الذي يريكم بلطفه آياته
الدالة على وحدانيته وكمال ذاته وصفاته ليحيي بالتفكر فيها قلوبكم وينزل لكم من السماء الامطار النافعة ليوجد بها رزقا ومعاشا في ابدانكم
وما يتذكر وما يتنبه بتلك الآيات وما يتعظ بها الا من ينيب ويرجع الى التدبر بالتفكر فيها فيعرف نعمه الظاهرة والباطنة فاذا كان الامر كذلك فادعوا
الله واعبدوه ايها المؤمنون حال كونكم مخلصين له الدين ومخصصين له العبادة والدعاء ولو كره توحيدكم واخلاصكم الكافرون فانه

رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِیُنْذِرَ یَوْمَ التَّلَاقِ یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا یَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْیَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ

و تفکر در صنایع و نعمتهای ظاهریه و باطنیهٔ او نماید پس حال که چنین است رو بخدا کنید ای بندگان و اورا باخلوص نیت پرستش و دینتانرا از شرک مبری نمائید هرچند کفار و مشرکین توحید و خلوص شمارا در عبادت پروردگارتان زشت دانند و ناگوارشان آید چه شایسته نیست که شما از توحید و اخلاص برای میل خاطر انها صرف نظر کنید و از خشم و غضب انها بجهت شخصیت در یاستشان اندیشه نمائید پس خودرا خداوند متعال برفعت جاه و علو مقام معرفی فرمود باین مضمون که خدا در صفات کمال و قدرت و حکمت دراعلی درجه است که بالاتر از ان تصور نشود و دارای عرش عظیم است گفتهٔ عرش چهارصد رکن دارد میان هر رکنی تا رکن دیگر چهارصد هزار سال راه است و آن بالای تمام موجودات است انرا برای نمایش عظمت و قدرت خود آفریده و محل نزول برکات و رحمت خود و مطاف ملائکه و طرف توجه دعا و سایه بان دوستانش در روز قیامت قرار داده از آن وحی نازل کند بر هرکس از بندگانش که برجسته و برگزیده برای پیغمبری باشد تا او مردم را از روز قیامت که روز حساب بهابر میگردد و خلق اولین و آخرین و ملائکه آسمانها و خلق روی زمین همه باهم ملاقات نمایند و برخورد کنند بس خداوند متعال بیان احوال روز قیامت معرفی انروز فرمود باین مضمون که روز تلاقی و محشر روزی استکه تمام خلق اولین و آخرین از قبر ابیرون آیند با اعمال و اسرارشان ظاهر شود و از انها بازیادتی اشخاص و اعمال مخفی و آشکار اچیزی بر خدا مخفی نباشد پس ملکی فریاد زند که ای اهل محشر امروز سلطنت مطلقه و حکمرانی کامل برای که خواهد بود بعد خود المملک یا همه مردم گویند که امروز سلطنت برای خدای یگانه قهار است گفتند که مؤمنین این جواب را از روی شعف و مسرت گویند چون باین عقیده دارای منزلت و مقام بلند گردیدند و کفار از روی حسرت و ندامت گویند چه در دنیا این عقیده نداشتند و بخاری و رحمت افتادند از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده که فرمود ادریس پیغمبر این جواب را داده و در روایت دیگر فرمود خداوند متعال این سؤال کند و ارواح پیغمبران و ائمه علیهم السلام جواب دهند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون تمام خلق آسمانها و زمین بمیرند و تنها یکه خدا اندازه انرا میداند بگذرد پس خدا خودش گوید امروز بادشاهی برای کیست خودش جواب دهد که برای خدای یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنانکه خدای دیگر با من قائل بودند کجایند متکبرین و مردمان بانخوت پس از آن مرده هارا زنده کند و اعلان عدالت در مجازات دهد باین مضمون که امروز خدا هرکسیرا موافق عملش مجازات دهد و بهیچ

لا ینبغی ان یصدکم عن التوحید و الاخلاص غیظهم و غضبهم علیکم لکونهم فیکم رفیع المنزلة و عال المقام فان الله تعالى رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ فی الکمال و اعلى الموجودات فی صفات الکمال و الجلال قیل ان الموجودات من العقل و النفس الکلیین و الطبیعة الکلیة و العرش و الکرسی و السموات و الکرات و الحیوانات و النباتات و المعادن کلها درجات الالهیة و مراتب الرحمانیة التی هو تعالى اعلى و ارفع من جمیعها و قیل ان المراد رافع درجات الانبیاء و العلماء و الاولیاء و المؤمنین فی الجنة او رافع درجة کل موجود من الموجودات فی العالم حیث ان للانبیاء درجة و لکل من الملائکة درجة و لکل من العلماء درجة و لکل من الاجسام درجة و لکل فرد من الانسان درجة فی العلم و الرزق و الاجل و السعادة و الشقاوة و الحاصل ان لکل شیء یکون له فضیلة و منقبة فهو بایجاده تعالى و اعطائه و هو تعالى ذُو الْعَرْشِ العظیم الذی له اربعمائة رکن ما بین کل رکن الى رکن اربعمائة الف سنة و هو فوق جمیع الموجودات من الکرسی و السموات خلقه سبحانه لاظهار العظمة و قدرته و لامه لذاته و جعله محل نزول برکاته و رحمته و مطاف الملائکة و قبلة لدعائه و معاذا لخاتم انبیائه و ظلا یوم الحشر لاولیائه و قیل ان المراد من العرش هنا الملک العظیم ذکره لاظهار لهیبته و نفاذ قدرته و استیلائه على جمیع مخلوقاته و هو سبحانه یُلْقِی و ینزل الرُّوحَ و الوحی الذی به حیوة القلوب او الملک المسمى بالروح و هو الخاص برسول الله و الائمة المعصومین على روایة القمی او المسمى بجبرئیل کما عن بعض حال کونه نازلا مِنْ أَمْرِهِ تعالى و ارادته عَلَىٰ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ المصطفین للرسالة و تبلیغ الوحی لِیُنْذِرَ ذلک الرسول الموحى الیه الناس یَوْمَ التَّلَاقِ و الحشر الذی یتلاقى فیه الارواح و الابدان او الاولون و الآخرون او اهل السموات و اهل الارض کما عن الصادق او العاملون و الاعمال او الظالمون و المظلومون او امرائنا و الزناة ... ثم عرف سبحانه ذلک الیوم ببیان ما فیه من الاهوال و الشدائد بقوله یَوْمَ یحشر الناس و هُمْ بَارِزُونَ و ظاهرون لا یسترهم جبل و لا اکمة و لا ابنیة لکون الارض مستویة و لا ثیاب لکونهم عراة کما فی الحدیث یحشرون حفاة عراة او المراد هم بارزون و خارجون من قبورهم و مبرزهم کنایة عن ظهور اعمالهم و اسرارهم لَا یَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ مع کثرتهم شَیْءٌ من اعیانهم و اعمالهم الجلیة و الخفیة السابقة و اللاحقة فینادی مناد حین ظهورهم و ظهور اعمالهم یا اهل المحشر لِمَنِ الْمُلْكُ و السلطنة المطلقة الْیَوْمَ ثم یجیب ذلک المنادی على قول او اهل المحشر على قول او الله تعالى على قول الملک الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ قیل یقول المؤمنون ذلک تلذذا حیث نالوا بهذا الذکر المنزلة الرفیعة و یقوله الکفار تحسرا و ندامة على فوت هذا الذکر منهم فی الدنیا و قیل ان المجیب هو ادریس النبی کما عن امیر المؤمنین و فی روایة قال یقول الله لمن الملک الیوم ثم تنطق ارواح انبیائه و رسله و حججه فیقولون لله الواحد القهار و عن الصادق فی حدیث اماته الله اهل الارض و اهل السماء و الملائکة ثم لبث مثل ما خلق الله الخلق و مثل ذلک کله و اضعاف ذلک ثم یقول الله لمن الملک الیوم ثم یرد على نفسه لله الواحد القهار این الجبارون این الذین ادعوا معی الها آخر این المتکبرون و نخوتهم ثم یبعث الخلق ... قیل انما خص النداء بیوم القیمة مع ان ملک الوجود من الازل الى الابد ... لان الدنیا دار الاسباب و لولا الاسباب لما ارتاب المرتاب و فی القیمة تزول الاسباب ... و لا یبقى غیر حکم مسبب الاسباب ثم اعلن سبحانه بعدله فی المجازات بقوله الْیَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ من النفوس بِمَا كَسَبَتْ و عملت فی الدنیا خیرا او شرا لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ بوجه من الوجوه على احد لا بزیادة العقاب و لا بنقص الثواب إِنَّ اللَّهَ مع کثرة الخلق سَرِیعُ الْحِسَابِ





وَأَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِینَ مَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ وَاللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا یَقْضُونَ بِشَیْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ أَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا كَیْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِی الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقَابِ

کس در مجازات ظلم و ستمی نخواهد شد و حساب اعمال بزودی کامل و سرعت رسیدگی خواهد شد ابن عباس فرمود نصف روز نشده اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش قرار گیرند باز خداوند متعال تخویف کفار فرمود باین مضمون که ای محمد بترسان مردم را از روز قیامتیکه بزودی خواهد آمد و قتیکه دلها از بیم و هراس از جا کنده شود و بگلو آید که نتوانند نفس کنند و همه شان خشم و غضب اند و هشان را در دل نگاه دارند و نتوانند که اظهار نمایند و دم زنند از شدت ترس و زیادتی اضطراب از اهوال انروز و دیدن عذاب و هیچ کافر و کنه کار وسیله برای نجات خود نه بیند نه حمایت گری باشد که بجان و مال دفع عذاب از او کند و نه شفیعی باشد که شفاعتش پذیرفته و قبول شود و خدا کاملا بر تمام اعمال مردم مطلع و آگاه است حتی بر نگاه زیر چشمی و خطورات قلبی مردم و حکم بحق و موافق عدل فرماید پس از آن خدا رد مشرکین که قائل بشفاعت بتان بودند فرمود باین مضمون که بتهائیکه مشرکین پرستش انها کنند هیچ وجه حق حکومت در مردم ندارند چه رسد بشفاعت و خدا شنوا است میشنود سخنان مشرکین را که در حق بتان خود میگویند و بینا است می بیند پرستش و تضرع و زاری که نسبت به بتان خود میکنند پس از تخویف مشرکین بیان عذاب آخرت تخویفشان بعذاب دنیوی فرمود باین مضمون که مگر نگشته اند این بت پرستان و مسافرت نکردند در روی زمین هنگام رفتنشان بشام و یمن که ببینند آخر امر کفار سابق بچه عذابهای سخت گوناگون منتهی شد و چگونه هلاک و اعدام شدند با اینکه قوه و قدرتشان از این مردم بیشتر و قلعها و قصرهاشان در زمین بلندتر و محکمتر بود و مع ذلک خدا انهارا بسبب کفر و طغیانشان معذب و هلاک کرد و هیچ وسیله نبود که دفع عذاب خدا از انها کند و هلاکت انها فقط برای آن بود که پیغمبرانی برای هدایت انها با معجزات باهره و دلائل صدق نزد انها فرستادیم و انها منکر پیغمبری پیغمبران شدند و دروغگوشان خواندند و با انها طرفیت و معارضه کردند پس خدا بلا بر ایشان نازل کرد و تمام را هلاک نمود چه خداوند متعال قادر و قاهر بر خلق است و عقابش کاملا سخت است بر کسانیکه کافر باو و گنه کار نزد او باشند پس از ان خداوند متعال

بحیث یحاسب جمیعهم فی اقرب ما ... لا یشغله شان عن شان عن ابن عباس اذا اخذ الله فی حسابهم لم یقل اهل الجنة الا فیها و لا اهل النار الا فیها ثم بالغ سبحانه فی تخویف الکفار من اهوال القیمة بقوله وَأَنْذِرْهُمْ یا محمد یَوْمَ القیمة الْآزِفَةِ و القریبة الوقوع لان کل آت قریب إِذِ الْقُلُوبُ ترتفع من مکانها من شدة الخوف و الفزع و تقف لَدَى الْحَنَاجِرِ و تلتصق بالحلقوم فلا تعود فیتنفسوا او ... و لا تخرج فیموتوا و قیل تنتفخ الریة من الفزع فیرفع القلب الى الحنجرة حال کون اصحاب القلوب كَاظِمِینَ و حابسین غیظهم فی انفسهم بالصبر و ساکتین حال امتلائهم بالغم و الکرب و عاجزین عن اظهارهما و النطق بهما من شدة غلبتهما علیهم و عظم اضطرابهم من اهوال ذلک الیوم و رؤیة العذاب المعد لهم مَا لِلظَّالِمِینَ على انفسهم فی الدنیا بالکفر و الطغیان ما به نجاتهم منه مِنْ حَمِیمٍ و قریب مشفق یدفع عنهم العذاب ببذل النفس و المال وَلَا لهم فی ذلک الیوم مِنْ شَفِیعٍ یشفع لهم و یُطَاعُ فی شفاعته و یقبل قوله و التماسه النجاة لهم و فیه رد على المشرکین الزاعمین ان الاصنام شفعائهم عند الله و یقبل شفاعتهم ... ثم انه تعالى بعد ذکر اعظم موجبات الخوف بین علمه بجمیع اعمال العباد و ذنوبهم بحیث لا یخفى عن علمه مثقال ذرة بقوله یَعْلَمُ اللَّهُ خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ و استراق النظر الى ما لا یحل مع کونه اخفى اعمال الجوارح فکیف بغیره و یعلم مَا تُخْفِی الصُّدُورُ و تضمره القلوب من الخطرات و النیات السوء و العقائد الفاسدة و حب الاصنام و المعاصی و بغض التوحید و الاخلاص و اهلها وَاللَّهُ الحکیم یَقْضِی و یحکم فی عباده بِالْحَقِّ و العدل فی کل مادق و جل و لا یغمض عنه بالهوى و الرشاء و فیه اعظم التخویف و التهویل ثم قطع رجاء المشرکین من اصنامهم بقوله وَالَّذِینَ یَدْعُونَ و یعبدهن هؤلاء المشرکون مِنْ دُونِهِ تعالى و مما سواه من الاصنام و غیرها لَا یَقْضُونَ بِشَیْءٍ فکیف یرجون شفاعتهم إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِیعُ لمقالات المشرکین من ثناء آلهتهم و طعنهم فی التوحید و الْبَصِیرُ الذی یبصر خضوعهم لها و عبادتهم ایاها ثم انه تعالى بعد الابلاغ فی تخویف المشرکین باهوال القیمة و عذابها هددهم بعذاب الدنیا بقوله أَوَلَمْ یَسِیرُوا و لم یسافروا للتجارة و غیرها فِی الْأَرْضِ التی تکون فیها طریقهم الى الشام و الیمن فَیَنْظُرُوا و ابنظر الاعتبار كَیْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الامم الَّذِینَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ و ما آل امر القرون السابقة علیهم من الاحزاب المکذبة للرسل المهلکة بسبب شرکهم و معارضتهم للحق کعاد و ثمود و قوم لوط كَانُوا هُمْ فی عمرهم اعظم اختیر من هؤلاء المشرکین و أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ اکثر آثَارًا و احکمها فِی الْأَرْضِ کالقلاع الحصینة و القصور الرفیعة و المدن المتینة فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ و عاقبهم بِذُنُوبِهِمْ و اهلکهم بمعاصیهم من الکفر و تکذیب الرسل وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ عذاب اللَّهِ مِنْ وَاقٍ و حافظ یقیهم و یحفظهم ذَٰلِكَ الاخذ و العذاب انما کان معللا بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِیهِمْ من قبل الله رُسُلُهُمْ مستدلین على صدقهم بِالْبَیِّنَاتِ و المعجزات الباهرات و مصاحبین للاحکام الظاهرات فَكَفَرُوا بها و کذبوا الرسل و عارضوهم فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ اخذا شدیدا علیهم و اهلکهم اهلاکا فظیعا إِنَّهُ تعالى قَوِیٌّ و قادر على انفاذ ارادته شَدِیدُ الْعِقَابِ على من کفر و عصاه ثم ذکر سبحانه من الرسل الذین اتوا قومهم بالبینات موسى بن عمران الذی کان عظیم الشأن کثیر المعجزات

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ

برای اثبات این مدعی قصهٔ موسی و فرعون را بیان فرمود باین مضمون که ما موسی بن عمران را با معجزات باهرات و دلائل عقلیه نزد فرعون پادشاه مصر و هامان وزیرش و قارون اسرائیلی که از ثروتمندان آن مملکت بود بسمت پیغمبری فرستادیم و موسی آنها را بتوحید دعوت کرد و معجزه‌های خیلی عجیبه مانند اژدها کردن عصا و ید بیضا آورد گفتند این مرد ساحر و دروغگو است باز خداوند توضیح شدت عداوتشان فرمود باین مضمون که چون تمام معجزاتیکه ما باو داده بودیم برایشان آورد گفتند ای اهل مصر بکشید فرزندان پسری بنی اسرائیل را و باقی گذارید دختران ایشان را که خدمتکاری شما کنند چنانچه رسم سابق بود و مانند بیرات آن کفار را بی نتیجه و بی فائده کردیم و فرعون ببزرگان مملکتش گفت موسی را بکشید و او را بگذارید که از خدایش بخواهد که او را از کشته شدن نجات دهد من صلاح مملکت را در کشتن او میدانم زیرا که میترسم اگر او را نکشم دین شما را تغییر دهد و شما را از دین خودتان که بت پرستی است بیرون برد یا اختلافی در مردم ایجاد کند که کار بجنگ و زد و خورد و خونریزی بکشد گفته‌اند که بزرگان در بارش صلاح در کشتن او نمیدیدند و میگفتند اگر او را بکشی او میگوید ساحر بی قوه ایست که نتواند کاری کند و اگر او را بکشی مردم گویند سخن او لابد درست بود و نتوانستند از عهدهٔ جواب او برآیند بعضی گفته کسی ممانعت از کشتن او نمیکرد فرعون خودش جرئت باقدام کشتن موسی نمیکرد چون بیقین به پیغمبری او داشت و بمردم اظهار میکرد که درباریهای من مانع از کشتن او میشدند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که پرسیدند از آنحضرت که مانع کشتن موسی چه بود فرمود حلال زاده بودنش مانع شد از آنکه پیغمبر و اولاد پیغمبر را نکشد مگر کسیکه زنازاده باشد پس از اینکه موسی سخن کشتنش را شنید بنی اسرائیل فرمود من بخدا پناه برم از شر هر متکبری که ایمان بآخرت و دار جزا نداشته باشد بعضی گفته جهت آنکه موسی اسم فرعون را نگفت حق تربیت او بود چون در خانهٔ فرعون بزرگ شده بود حق خبر تصمیم فرعون بکشتن موسی انتشار یافت یکی از خویشان فرعون که اسمش موافق روایتی حزقیل بود در واقع بموسی ایمان آورده بود و ایمانش را پنهان میداشت بفرعون و سایر اهل مصر گفت چگونه کسیرا میکشید که میگوید آفریننده آسمانها و زمین پروردگار من است و معجزاتی هم برای اثبات مدعایش آورده اگر دروغ بگوید ضرر خودش تمام میشود به یکری ضرری و خسرانی نداد و اگر راست

تسلیته للنبي صلى الله عليه وآله بقوله **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ** بن عمران متمسكا ومستدلا على صدقه في دعوى الرسالة والتوحيد **بِآيَاتِنَا** الباهرات والمعجزات الظاهرات **وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ** وحجة عقلية واضحة وقيل ان المراد به معجزة العصا خص بالذكر مع كونها من جملة الآيات تفخيما لشأنها **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** سلطان مصر **وَهَامَانَ** وزيره **وَقَارُونَ** الاسرائيلي الذي ارتد بعد ايمانه بموسى وحفظ التورية واتباعهم من القبط وغيرهم فدعاهم الى الايمان بالتوحيد ورسالته واظهر لهم المعجزات **فَقَالُوا** عنادا ولجاجا هو **سَاحِرٌ** يظهر خوارق العادة بالسحر **كَذَّابٌ** في دعوى التوحيد الاله ورسالة نفسه من قبله وانما اتى بصيغة المبالغة الدالة على الكثرة لتكرر الدعوة منه ولم يبالغوا في نسبة السحر اليه لعدم تكرره منه ولزعمهم ان سحرتهم اسحر منه ولذا قالوا في حقهم سحار عليم ثم بين سبحانه شدة عناد القوم له بقوله **فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ** واظهر لهم المعجزات التي كانت له **مِنْ عِنْدِنَا** وباقدارنا **قَالُوا** ايها القبط **اقْتُلُوا أَبْنَاءَ** بني اسرائيل **الَّذِينَ آمَنُوا** بموسى ويكونون **مَعَهُ** في الايمان بالتوحيد لان لا ينشؤا على دين موسى ويعينوه عليه **وَاسْتَحْيُوا** وابقوا **نِسَاءَهُمْ** وبناتهم ليخدمنكم كما تفعلون ذلك من قبل **وَمَا كَيْدُ** هؤلاء **الْكَافِرِينَ** ومكرهم وسوء صنيعهم **إِلَّا فِي ضَلَالٍ** وضياع وبطلان لا يفوزون به الى مقصودهم ولا يمنعون به عن نفوذ ارادة الله وجريان قضائه وقيل يعني ما كيدهم الا ازديادا ضلالهم **وَقَالَ فِرْعَوْنُ** لملائه **ذَرُونِي** ودعوني **أَقْتُلْ مُوسَىٰ** وخلوه **وَلْيَدْعُ رَبَّهُ** الذي يدعي انه ارسله حتى يخلصه من القتل فاني ارى صلاح مملكتي في قتله **إِنِّي أَخَافُ** ان لم اقتله من **أَنْ يُبَدِّلَ** ويغير **دِينَكُمْ** الذي انتم عليه من عبادة الاصنام **أَوْ أَنْ** يفسد دنياكم و**يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ** التي تكون بها المملكة التي تعيشون فيها **الْفَسَادَ** والاختلاف بان يجتمع عليه قوم فيقع القتال والخصومات وتثير الفتن قيل ان ملأ فرعون كانوا يمنعونه من قتل موسى ويقولون لا تقتله انه ساحر ضعيف لا يمكنه ان يغلب سحرتك وان قتلته دخلت الشبهة على الناس وقالوا انه كان محقا وهم عجزوا عن جوابه وقيل انهم لم يمنعه احد من قتله وانهم اللعين انهم كفوه عن قتله ولولاهم لقتله وما منعه الا ما في نفسه من الفزع الهائل العاجل ان هم بقتله لعلمه بنبوته وعن الصادق عليه السلام انه سئل في هذه الآية ما منعه قال منعته رشدته ولا يقتل الانبياء ولا اولاد الانبياء الا اولاد الزنا **وَقَالَ مُوسَىٰ** لقومه بعد ما سمع حديث قتله يا قوم **إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ** والتجأت اليه وامتنع بحفظه للنبي **مِنْ** شر **كُلِّ** شخص **مُتَكَبِّرٍ** ومتعظم عن التسليم لله ولرسوله والايمان بهما و**لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ** فان المتكبر المؤمن بالمعاد قد يرتدع من المعاصي العظام لخوف المعاد بخلاف المتكبر الغير المؤمن فانه لا يبالي من شيء وانما لم يسم فرعون لتعميم الاستعاذة وللتنبيه على علة القساوة والجرئة على الله ولرعاية حق التربية التي كانت لفرعون عليه فلما استعاذ موسى بربه من شر فرعون وانتشر همه بقتل موسى حكى سبحانه دفع القتل عنه ببعث رجل يرد عنه بقوله تعالى





وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ

بگوید و شما او را تکذیب کنید و بکشید عذاب دنیوی و اخروی که بشما وعده داده خواهد بشما رسید خدا موفق برسیدن بمقصود نخواهد کرد کسانیرا که بسیار کنه کار و دروغگو باشند ای اهل مصر فعلا شما در این مملکت اقتدار کامل دارید بطوریکه هیچ کس توانائی و قدرت طرفیت با شما ندارد با این اقتداریکه دارید اگر عذاب الهی بر شما فرود آید که تواند یاری ما کند و دفع آن عذاب از ما نماید پس از احتمال گرفتاری بعذاب شایسته نیست اقدام بکشتن موسی کنید فرعون پس از شنیدن نصیحت او گفت ای مردم رأی من همان است که گفتم باید موسی کشته شود تا فتنه و فساد از میان برود و آنچه بشما میگویم و شما را بآن راهنمائی میکنم عین صلاح شما است بعضی گفته‌اند فرعون بصورت اظهار این جلادت میکرد و در واقع خود دلش کاملا ترسان بود از موسی و گرنه ابدا مشورت در کشتن او نمیکرد باز مؤمن اصرار در نصیحت مردم کرد باین مضمون که ای همشهریهای من میترسم روزهای سیاهیکه امتهای سابق مثل قوم نوح و عاد و ثمود و امتهای دیگر بعد از آنها بواسطهٔ طرفیت با پیغمبران دیدند شما بواسطهٔ طرفیت با موسی ببینید و عذابهائیکه بر آنها وارد شد بر شما هم وارد شود و همه آنها مستحق عذاب بودند چه خدا نخواهد که بکسی از بندگانش ستم شود بی اتمام حجت آنها را عذاب کند بعضی گفته‌اند که آن مؤمن اول امر ایمانش را پنهان میکرد چون اصرار فرعون را بکشتن موسی دید ناچار اظهار ایمان خود کرد و بعد از تهدید بعذاب دنیا مردم را بعذاب آخرت تهدید نمود

**وَقَالَ** الآن **رَجُلٌ** كامل في صفات الرجولية **مُؤْمِنٌ** بالله وبموسى في نفسه كان **مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ** واقاربه قيل كان ابن عمه يقال له شمعان وقيل قيل حبيب وهو النجار الذي عمل التابوت الذي وضعت فيه ام موسى موسى والقاه في البحر وقيل حزقيل بن نوحائيل وقيل حزقيل فانه روي بعض العامة عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال سباق الامم ثلاثة لم يكفروا بالله طرفة عين حزقيل مؤمن آل فرعون وحبيب النجار صاحب يس وعلي بن ابيطالب وهو افضلهم وعلى اي حال كان **يَكْتُمُ إِيمَانَهُ** بالله وبموسى وينويه من فرعون وقومه لكون قوله مقبولا عندهم وكان ايمانه بعد بعثة موسى وقيل قبله بمائة سنة وعن الصادق التقية ديني ودين آبائي ولا دين لمن لا تقية له والتقية ترس المؤمن فان مؤمن آل فرعون لو اظهر ايمانه لقتل يا قوم **أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا** لاجل **أَنْ يَقُولُ** او كراهة قوله **رَبِّيَ اللَّهُ** الذي خلقني وخلق السموات والارض وما بينهما لا غيره **وَ** الحال انه **قَدْ جَاءَكُمْ** واتاكم **بِالْبَيِّنَاتِ** والمعجزات الظاهرة **مِنْ رَبِّكُمْ** وخالقكم اللطيف بكم ثم انه بعد القطع بكون موسى نبيا بالبينات والمعجزات احتج على قبح قتله باحتمال الضرر في قتله بقوله **وَإِنْ يَكُ** موسى **كَاذِبًا** في دعواه **فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ** ووبال افترائه وضرره لا يتعدى الى غيره فيحتاج في دفعه الى قتله **وَإِنْ يَكُ صَادِقًا** فيما يدعيه من التوحيد والوعد بالعذاب على انكاره وتخالفوا قوله فكذبتموه وقصدتموه بسوء **يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ** به ان لم يصبكم كله فان في اصابتكم كفاية في هلاكم وقيل ان البعض هنا بمعنى الكل والمراد من البعض العذاب الدنيوي الذي هو بعض ما يعدهم لانه كان يعدهم بالعذاب الدنيوي والاخروي **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي** ولا يوصل الى الخير والمقصود **مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ** ومتجاوز عن الحد في العصيان ومن هو **كَذَّابٌ** على الله كثير الافتراء عليه قيل هو احتجاج آخر عليهم والمراد انه لو كان مسرفا كذابا لما هداه الله الى المعجزات القاهرة التي اظهرها لكم او المراد انه لو كان كذلك خذله الله واهلكه فلا حاجة الى قتله ثم قال المؤمن **يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ** والسلطنة **الْيَوْمَ** حال كونهم **ظَاهِرِينَ** وغالبين على بني اسرائيل او على سائر الناس **فِي** هذه **الْأَرْضِ** وتلك المملكة وهي مملكة مصر لا يقاومكم في هذا الوقت احد ومع ذلك الاقتدار الذي يكون لكم **فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ** واخذه ومن يدفع عنا عذابه **إِنْ جَاءَنَا** فلا تتعرضوا القتله بعد ما علمتم انه ان جاءنا لا يمنعنا منه احد وانما نسب ما يسرهم من الملك والغلبة اليهم لتطيب قلوبهم وادخل نفسه فيهم في الابتلاء بالعذاب ليؤذن بانه ناصح لهم ساع في دفع ما يرديهم كسعيه في نفسه ليقبلوا نصحه **قَالَ فِرْعَوْنُ** بعد ما سمع نصح المؤمن يا قوم **مَا أُرِيكُمْ** وما اشير عليكم **إِلَّا مَا أَرَىٰ** واعتقد صلاحه وهو قتله لتحسم مادة الفساد والفتنة **وَمَا أَهْدِيكُمْ** بهذا الرأي وما ارشدكم **إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ** والصواب قيل كان كاذبا في اظهار الجلادة لانه كان في غاية الخوف من موسى ولولاه لما استشار في قتله احدا **وَقَالَ** الرجل **الَّذِي آمَنَ** من آل فرعون نصحا لقومه **يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ** من ان ترون يوما يكون **مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ** السالفة والامم الماضية والطوائف المختلفة المهلكة بالعذاب على تكذيب الرسل في الازمنة السابقة اعني **مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ** وحالهم **وَ** قوم **عَادٍ وَ** قوم **ثَمُودَ** حيث اهلكوا بالطوفان والريح الصرصر والصيحة وحال **الَّذِينَ** كانوا **مِنْ بَعْدِهِمْ** كقوم لوط واضرابهم وانما كان هلاكهم باستحقاقهم له **وَمَا اللَّهُ** الحكيم العادل **يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ** بان يعذبهم قبل اتمام الحجة او بغير ذنب ثم لما رأى اصرار فرعون على قتل موسى بقوله ما اريكم الا ما ارى اظهر ايمانه بموسى وخوفهم اولا بعذاب الدنيا ثم خوفهم بعذاب الآخرة بقوله **وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ** من عذاب الله تعالى **يَوْمَ التَّنَادِ** والتصايح بالويل والثبور او يوم ينادي بعضكم بعضا للاستغاثة كقولهم فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او ينادي اصحاب الجنة اصحاب النار واصحاب النار اصحاب الجنة وعلى اي تقدير

ذکر نسب واقوال مؤمن

في نصائح مؤمن آل فرعون

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ

ابلغ الاسباب اسباب السموات صح

باین مضمون که ای قوم من بر شما از عذاب روز قیامت میترسم از روزیکه همه مردم فریاد واویلا برارند از روزیکه شمارا از موقف حساب بسوی جهنم ببرند و پناهگاهی نداشته باشید اگر نصیحت مرا بپذیرید بخیر و صلاح خود رسیده اید و گر نه خدا شمارا گمراه کرده و کسیکه خدا گمراهش کرده باشد هیچ راهنمائی نتواند اورا براه آورد و اورا بخیر و صلاحش برساند ای اهل مصر همه شما در هوا پرستی سر آمد خلقید از انکه یوسف در میان شما مبعوث بپیغمبری شد و معجزات بسیار برای شما آورد و تا آخر ایمان باو نیاورده و در پیغمبری او تردید و شک داشتید چون از دنیا رفت و پیغمبران دیگر میان شما آمدند انکار پیغمبری انها کردید و گفتید پس از یوسف خدا پیغمبری نخواهد فرستاد بعضی گفتند مقصودش این بوده که گفته ما چون اطاعت یوسف نکردیم دیگر کسی جرئت نکند که در شهر ما ادعای پیغمبری کند باین نحو خدا گمراه میکند آن کسانیراکه در گناه و معصیت افراط کرده و در پیغمبری پیغمبران بهوا و هوس تردید و تشکیک میکنند پس از آن مؤمن معرفی گنهکاریکه تردید در معجزات نماید فرمود باین مضمون آنانیکه مجادله در آیات توحید خدا کنند و طعن بانها زنند بدون حجت و دلیلیکه از جانب خدا برای انها آمده باشد آن بزرگ گناهی است نزد خدا که سبب خشم و غضب او است و همچنین سبب خشم مؤمنین است و این مجادله از آن است که بر خانهٔ دلش مهر زده شده که موعظه و نصیحت و خیری داخل آن نشود و بهمین نحو خدا مهر زند بر دل هر کس که تکبر کند بر پیغمبران و سر بلندی نماید بر مردم بعضی گفتند که فرعون خواست سخن مؤمن را قطع کند تا در دلها اثر ننماید رو بهامان کرد و گفت ایهامان یک بنای محکم بسیار بلندی از آجر برای من بساز تا بوسیله آن بآسمانها برسم و خدای موسی را خود بچشم ببینم من گمان میکنم موسی دروغ گوید که خدای آسمانی وجود دارد بعضی گفتند که مقصود فرعون بنای قصر و عمارت نبوده چه هر باشعوری میداند که بوسیله قصر بلند نمیتوان باسمان رفت بلکه مقصودش آن بود

المراد بيوم [illegible] يوم تُوَلُّونَ [illegible] من موقف الحساب لكونكم مُدْبِرِينَ ومنصرفين عنه الى النار او فارين من النار والحال انه مَا لَكُمْ مِنْ عذاب الله [illegible] مِنْ عَاصِمٍ وحافظ يعصمكم ويحفظكم منه فان قبلتم نصحي فقد هديتم الى خيركم وان لم تقبلوه فقد اضلكم الله وخذلكم وَمَنْ يُضْلِلِ ويخذله [illegible] فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ يهديه الى ما فيه رشده وصلاحه ثم بين المؤمن غاية ضلالهم واتباعهم الهوى بقوله وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يا اهل مصر يُوسُفُ بن يعقوب [illegible] يوسف بن افرائيم بن يوسف بن يعقوب مِنْ قَبْلُ بالرسالة من قبل الله مستدلا على دعوته التوحيد والرسالة بِالْبَيِّنَاتِ والمعجزات الظاهرات [illegible] فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ وتردد مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ من الدين الحق ودمتم عليه حَتَّى إِذَا هَلَكَ ومات قُلْتُمْ تشهيا وتكذيبا للرسالة [illegible] انضا لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ ابدا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا قيل ان مقصودهم انه لما لم نطع يوسف لن يجترء احد على دعوى الرسالة بعده كَذَٰلِكَ الضلال الفظيع يُضِلُّ اللّٰهُ ويحرف عن طريق الحق بخذلانه مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ ومتجاوز عن الحد في العصيان مُرْتَابٌ وشاك في رسالة الرسل [illegible] لغلبة الهوى وعدم التفكر في العواقب ثم عرف المسرف المرتاب بقوله الَّذِينَ يُجَادِلُونَ وينازعون المؤمنين فِي آيَاتِ توحيد اللّٰهِ [illegible] سلطان وحجة وبرهان أَتَاهُمْ من قبل الله [illegible] كَبُرَ وعظم الجدال في آيات الله مَقْتًا ومن جهة البغض والنفور عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا عن ابن عباس يمقتهم الذين آمنوا [illegible] المجادل دليل هذا الجدال الا من طبع القلب وكذلك الطبع الفظيع يَطْبَعُ اللّٰهُ ويختم عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ عن اتباع الرسل او قبول الحق جَبَّارٍ ومتعال على الناس بغير حق او ظالم عليهم ثم انه تعالى بعد بيان تكبر فرعون وتجبره بين غاية حمقه وجهله بقوله وَقَالَ فِرْعَوْنُ لوزيره هامان عتوا واستكبارا وحمقا يَا هَامَانُ قيل ان اللعين في اثناء مواعظ حزقيل اراد قطع كلامه خوفا من ان يؤثر في القلوب فدعى هامان وقال له ابْنِ لِي صَرْحًا وبناء عاليا من الآجر لَعَلِّي بالصعود عليه أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ واصل الى الطرق الموصلة الى مقصودي اعني أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وطرقها من سماء الى سماء عن ابن عباس قال يعني منازلها فَأَطَّلِعَ واستعلي عليه لانظر إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ لانه [illegible] موسى الالوهية [illegible] وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا في دعوى انه رسول من قبله فاشتغل هامان ببنائه كما مر في سورة القصص وقيل انه كان ذلك تمويها وقيل انه لم يرد بناء الصرح لعلم كل عاقل بانه يمتنع بناء صرح يمكن بالصعود عليه من دخول السموات بل كان مقصوده بيان امتناع رؤية الاله فلا يمكن العلم بوجوده وقيل انه اعماه وخذلاه ونفسه لينفرع لبناء الصرح [illegible] ولما كذا استحقاق العقوبة بذلك كما اشار اليه تعالى بقوله كَذَٰلِكَ التزيين البليغ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وشنيع فعله فانهمك فيه انهما كالا يرعوى عنه وَصُدَّ ومنع عَنْ سلوك السَّبِيلِ المنتهي الى الخير والصلاح وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ ومكره بهذا الصرح [illegible] الآيات إِلَّا فِي تَبَابٍ وخسران [illegible] ثم حكى سبحانه دعوة المؤمن الى دين موسى بقوله وَقَالَ الرجل الَّذِي آمَنَ بموسى [illegible] القوم يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ واسمعوا قولي أَهْدِكُمْ وارشدكم سَبِيلَ الرَّشَادِ [illegible] موصلا لكم الى مصالح [illegible] والدنيا ولا تتبعوا فرعون فانه يسلك بكم سبيل الغي والضلال ثم لما كان اقوى الصوارف من اتباع





يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللّٰهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

که ممکن نیست و دیدن خدای او پس ممکن نیست که انسان باو یقین کند بعضی وجوه دیگر گفتند باری خداوند تبارک و تعالی فرمود باین مضمون که شیطان در نظر فرعون این عملیات زشتش را زینت داد و از راه خیر و صلاح منصرفش کرد و هیچ تدبیر و حیلهٔ در ابطال رسالت موسی نکرد مگر انکه بضرر خود منتهی شد تمام شد باز مؤمن مردم را بدین موسی دعوت کرد باین مضمون که ایمردم سخن مرا بپذیرید من شمارا بخیر و صلاحتان دعوت میکنم ایمردم این زندگانی دنیا و لذتهای آن چند روزی بیش نیست که فانی و نابود میشود ولی آخرت باقی و همیشگی است مرگ و فنا در آن نیست کسیکه در دنیا گناهی کند خدا باندازهٔ آن گناه او را عقوبت نماید و کسیکه عمل خیر و صالح کند در اجر چه مرد باشد چه زن اگر ایمان داشته باشد بهشت روزی و نعمتش را بی اندازه و فراوان باشد ایمردم عجب است که من شمارا بنجات از عذاب جهنم دعوت میکنم و شما مرا دعوت بجهنم و عذاب آن میکنید شما مرا بکفر و شریک قرار دادن برای خدا دعوت میکنید با انکه دلیلی بر شریک بودن بتها برای خدا نیست و من شمارا بایمان بخدائیکه قادر بر همه چیز و آمرزندهٔ گناه است دعوت میکنم محققا شما مرا بپرستش بتهائی دعوت میکنید که انها خودشان چنین توقعی از ما ندارند نه در دنیا نه در آخرت نه پیغمبری برای ما فرستادند و نه کتابی نازل کردند و نه خودشان با ما سخنی گفته اند و نه وعدهٔ اجر و ثوابی در آخرت بما داده اند و محققا پس از مرگ بازگشت ما بخدا است و او بما جزای اعمالمان مجازات دهد و کسانیکه مشرک و ستمکار باشند در آخرت باتش جهنم گرفتار شوند و بزودی خواهید دانست که تمام گفتهای من صحیح و مطابق واقع است و اگر بر ضد من قیام کنید و بمن پشت بگردانید که من آسیبی رسانید من باکی ندارم و حفظ خود را بخدا واگذارم که خدا قادر بر یاری دوستان خود است و بینا است بحال بندگان خود میداند و می بیند که کدام یک حق میگوید و کدام بر باطل حق گو را یاری کند در دنیا و ثواب دهد در آخرت و انکه بیهوده و باطل گو است در دنیا خار و ذلیل کند و در آخرت بعذاب سخت عقوبتش فرماید گفتند که فرعون امر بقتل آن مؤمن کرد خدا او را از کشتن و سایر اذیت و آزار انها حفظ فرمود و فرعون و پیروانش بعذاب سخت دنیوی که غرق شدن در دریا بود گرفتار [illegible] فرمود بعضی از اهل سنت روایت کرده اند که آن مؤمن فرار بکوه کرد و مشغول نماز و عبادت پروردگار شد

الحق حب الدنيا بين [illegible] بقوله يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ولذاتها مَتَاعٌ قليل وانتفاع يسير يزول باسرع وقت وَإِنَّ دَارَ الْآخِرَةَ بالخصوص هِيَ دَارُ الْقَرَارِ والبقاء لخلودها ودوام ما فيها فعليكم بالاعراض عن الدنيا والاقبال الى الآخرة والعمل لها فانه مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً في الدنيا فَلَا يُجْزَىٰ في الآخرة إِلَّا مِثْلَهَا عدلا من الله سبحانه وَمَنْ عَمِلَ عملا صَالِحًا مرضيا عند الله اي عمل كان مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ بالله ورسله واليوم الآخر فان قبول الاعمال مشروط بالايمان فَأُولَٰئِكَ المؤمنون العاملون يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ في الآخرة [illegible] بايمانهم وعملهم ثم يُرْزَقُونَ فِيهَا ويتنعمون بِغَيْرِ حِسَابٍ وبلا تقدير وتقتير وموازنة بالعمل بل اضعافا مضاعفة فضلا من الله ثم بالغ المؤمن في اظهار الشفقة على قومه وايقاظهم من سنة الغفلة بتكرير ندائهم بقوله وَيَا قَوْمِ مَا لِي والعجب مني ومنكم حيث اني أَدْعُوكُمْ إِلَى سبب النَّجَاةِ من النار وَتَدْعُونَنِي انتم إِلَى سبب الدخول في النَّارِ ثم بين السببين بقوله تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللّٰهِ وانكر وجوده مع دلالة الآثار والادلة القاطعة على وجوده وقدرته وحكمته او اقر به وَأُشْرِكَ بِهِ في الوهيته مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ ولم يقم على شركته دليل قاطع وهو سبب الدخول في النار وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الايمان بالاله الْعَزِيزِ القادر على كل شيء وعلى الانتقام ممن كفره واشرك به الْغَفَّارِ لمن تاب عن العقائد الفاسدة وعصيانه ورجع اليه بالايمان والطاعة وهو سبب النجاة فلا يياس الذين اصروا على الكفر والطغيان مدة مديدة من رحمته واحسانه فانه يغفر كفر ستين سنة بايمان لحظة ثم بالغ في ابطال الشرك بقوله لَا جَرَمَ قيل هي كلمة مستقلة في اثبات ما بعده أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وتتوقعون مني عبادته من الاصنام لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا الى عبادته بارسال الرسول وانزال الكتاب او النطق والبيان لانها جماد وَلَا فِي الْآخِرَةِ بل يتبرء ممن عبده قيل ان المعنى حق وثبت ان الهكم ليس له استجابة دعوة عابديه في الدنيا بالبقاء والصحة والغنا وغيرها ولا في الآخرة بالنجاة ورفعة الدرجات ونحوهما فكيف يكون مع غاية العجز ربا او المراد ليس له دعوة مستجابة وثبت أَنَّ مَرَدَّنَا ومرجعنا بعد الموت الخروج من الدنيا إِلَى اللّٰهِ وحده مجازيا على اعمالنا في الدنيا وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ والمتجاوزين عن حدود العقل بالاشراك والظلم على الناس هُمْ بالخصوص أَصْحَابُ النَّارِ وملازموها يعذبون فيها ابدا ثم قيل لما خوفهم القوم بالقتل خوفهم بقوله فَسَتَذْكُرُونَ وعن قريب تعلمون مَا أَقُولُ لَكُمْ من عدم الفائدة في عبادة الاصنام وان المرجع هو الله وان المشركين معذبون في النار عند الموت وحين مشاهدة العذاب وَأَنَا أُفَوِّضُ أَمْرِي في دفع كيدكم وتظاهركم [illegible] إِلَى اللّٰهِ القادر على نصرة اوليائه والتوكل عليه إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ يعلم المحق والمبطل ومن يعادي

فَوَقَيهُ اللهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وَحاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ ۝ اَلنّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذابِ ۝

خدا درندگان صحرا را فرستاد گرد او جمع شدند و حفظش میکردند فرعون گروهی از خواصش را مأمور کرد که بروند مؤمن را بیاورند چون آمدند مؤمن را دیدند که مشغول نماز است و درندگان بیابان دور او احاطه دارند ترسیدند نزدیک بروند برگشتند و قضیه را بفرعون گزارش دادند فرعون برای اینکه این خبر منتشر نشود همه آنها را کشت و بعضی گفته با موسی بود و با او نجات یافت از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حزقیل مردم را بتوحید خدا و اقرار به پیغمبری موسی و تفضیل خاتم انبیا بر پیغمبران دیگر و تفضیل علی بن ابیطالب و سایر ائمه بر سایر اوصیا پیغمبران و بیزاری از خدائی فرعون دعوت میکرد جاسوسان خبر بفرعون دادند که حزقیل بمخالفت تو اقدام کرده و دشمنانت را بر ضد تو تحریک میکند فرعون گفت پسر عمو و ولیعهد من اگر این اقدامها که شما میگوئید کرده باشد سزاوار عقوبت سخت خواهد بود از آنکه کفران نعمت من کرده و اگر شما نسبت دروغ باو داده باشید شما سزاوار عذاب سخت تر هستید از آنکه نسبت دروغ بولیعهد من داده اید پس حزقیل آمد فرعون جاسوسها را حاضر کرد بحزقیل گفتند تو منکر خدائی فرعونی که ولی نعمت بوده شدی حزقیل بفرعون گفت تاکنون از من تقصیری دیده گفت نه گفت از اینها بپرس کی پروردگار شما است گفتند فرعون پادشاه گفت کی شما را آفریده گفتند همین فرعون گفت کی روزی بشما میدهد و امر معاش شما را منظم میکند و بلاها را از شما دفع میکند گفتند همین فرعون حزقیل گفت ای پادشاه من شما و تمام حاضرین را شاهد میگیرم که پروردگار اینها پروردگار من است روزی دهنده اینها روزی دهنده من است و همان کس که امور معاش اینها را منظم میکند امور معاش مرا هم منظم دارد من پروردگار و خالق و رازقی جز پروردگار و خالق و رازق اینها ندارم و من تو را و حاضرین را شاهد میگیرم که هر پروردگار و خالق و رازق که جز پروردگار و خالق و رازق اینها است من از او بیزارم فرعون گمان میکرد که حزقیل او را خدا و خالق و رازق خود میداند

ويتوكل عليه فينصره ويخيب الحجة والمتوكل ويخذل المبطل والمعارض له ويعاقبه ثم امر فرعون بقتله فَوَقيهُ اللهُ وحفظه من سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وشدائد ما هموا من الاذى او القتل قال بعض العامة ان المؤمن هرب الى جبل واشتغل بالصلوة والعبادة فبعث الله السباع فاحاطوا به يحرسوه وبعث فرعون جماعة من خواصه لياخذوه فجاؤا فوجدوه يصلي والسباع محيطة به فخافوا من السباع ورجعوا الى فرعون واخبروه بما رأوا من حال المؤمن فقتل فرعون جميعهم لئلا يفشوا الخبر وقيل ان بعضهم اكلته السباع وبعضهم رجع الى فرعون واخبره بالقصة فاتهمه وصلبه وعن مقاتل ان القوم قصدوا قتله فهرب الى الجبل فلم يقدروا عليه وقيل نجى حزقيل مع موسى وَحاقَ ونزل بِآلِ فِرْعَوْنَ وبغير في الدنيا سُوءُ الْعَذابِ وشديده وهو الغرق في البحر وعن الصادق عليه السلام في حديث انه قال كان حزقيل يدعوهم الى توحيد الله ونبوة موسى وتفضيل محمد على جميع الرسل وخلقه وتفضيل علي بن ابيطالب والخيار من الائمة على سائر اوصياء النبيين والى البرائة من ربوبية فرعون فوشى به الواشون الى فرعون وقالوا ان حزقيل يدعوا الى مخالفتك ويعين اعدائك على مضادتك فقال لهم فرعون ابن عمي وخليفتي على ملكي وولي عهدي ان فعل ما قلتم فقد استحق العذاب على كفره نعمتي وان كنتم عليه كاذبين فقد استحققتم اشد العذاب لايثاركم الدخول في مسائته فجاء بحزقيل وجاء بهم فكاشفوه وقالوا انت تجحد ربوبية فرعون الملك وتكفر نعمائه فقال حزقيل ايها الملك هل جربت علي كذبا قط قال لا قال فسلهم من ربهم قالوا فرعون هذا قال ومن خالقكم قالوا فرعون هذا قال ومن رازقكم الكافل لمعايشكم والدافع عنكم مكارهكم قالوا فرعون هذا قال حزقيل ايها الملك فاشهدك وكل من حضرك ان ربهم هو ربي وخالقهم هو خالقي ورازقهم هو رازقي ومصلح معايشهم هو مصلح معايشي لا رب لي ولا خالق ولا رازق غير ربهم وخالقهم ورازقهم واشهدك واشهد من حضرك ان كل رب ورازق وخالق سوى ربهم وخالقهم ورازقهم فانا بريء منه ومن ربوبيته وكافر بالهيته يقول حزقيل هذا وهو يعني ان ربهم هو الله ربي ولم يقل ان الذي قالوا هو انه ربهم هو ربي وخفي هذا على فرعون ومن حضره وتوهموا انه يقول فرعون ربي وخالقي ورازقي فقال لهم فرعون يا رجال السوء ويا طلاب الفساد في ملكي ومريدي الفتنة بيني وبين ابن عمي وهو عضدي انتم المستحقون لعذابي لارادتكم فساد امري واهلاك ابن عمي والفت في عضدي ثم امر بالاوتاد فجعل في ساق كل واحد منهم وتد وفي صدره وتد وامر اصحاب امشاط الحديد فشقوا بها لحومهم من ابدانهم فذلك ما قال الله تعالى فوقيه الله سيئات ما مكروا به لما وشوا الى فرعون ليهلكوه وحاق بآل فرعون سوء العذاب وهم الذين وشوا بحزقيل اليه لما اوتد فيهم الاوتاد ومشط عن ابدانهم لحومها بالامشاط وعن الصادق عليه السلام قال والله لقد قطعوه اربا اربا ولكن وقيه الله ان يفتنوه عن دينه ثم بين سبحانه تعذيب القوم في البرزخ بقوله اَلنّارُ بعد هلاك فرعون وقومه يُعْرَضُونَ عَلَيْها ويعذبون ويحرقون بها في البرزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا وفي اول النهار وآخره قيل انما يعذبون بين الوقتين بعذاب آخر او ينفس عنهم وقيل انه كناية عن الدوام كما في قوله تعالى ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وقيل ان المراد بالعرض الاظهار والاراءة وعن ابن مسعود ان ارواح آل فرعون في اجواف طير سود يعرضون على النار مرتين فيقال يا آل فرعون هذه داركم وفي حديث عامي ان احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن الجنة وان كان من اهل النار فمن النار يقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله يوم القيمة اقول لعل المراد من الطير السود القوالب المثالية وانما عبر عنها بالطير لسرعة سيرها وارتفاعها في الجو عن الصادق عليه السلام ذلك في الدنيا قبل يوم القيمة لان في نار القيمة لا يكون غدو وعشي ثم قال ان كانوا يعذبون في النار غدوا وعشيا ففيما بين ذلك هم السعداء ولكن هذا في نار البرزخ قبل يوم القيمة الم تسمع قوله تعالى ويوم تقوم الساعة وعن الباقر عليه السلام ان لله تعالى نارا بالمشرق تخلقها ليسكنها ارواح الكفار ويأكلون من زقومها ويشربون من حميمها ليلهم فاذا طلع الفجر هاجت الى واد باليمن يقال له برهوت اشد حرا من نار الدنيا كانوا فيه يتلاقون ويتعارفون فاذا كان المساء عادوا الى النار فهم كذلك الى يوم القيمة وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ ووقت الحشر والحساب يقول الله تعالى للملائكة اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ جهنم وعذبوهم اَشَدَّ الْعَذابِ ثم لما انتهى الكلام الى ذكر القيمة و



في بيان حكاية مؤمن آل فرعون



وَاِذْ يَتَحاجُّونَ فِي النّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّا كُنّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا نَصِيبًا مِنَ النّارِ ۝ قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّا كُلٌّ فِيها اِنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ ۝ وَقالَ الَّذِينَ فِي النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنّا يَوْمًا مِنَ الْعَذابِ ۝ قالُوا اَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلى قالُوا فَادْعُوا وَما دُعاءُ الْكافِرِينَ اِلّا فِي ضَلالٍ ۝ اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيوةِ الدُّنْيا وَيَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهادُ ۝ يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ ۝

رو بجاسوسان کرد و گفت ای مردمان بدفطرت و ای فسادکنان در مملکت و ای فتنه انگیزان میان من و پسر عمویم که چون بازوی من است شما شایسته سیاست و عقوبت شدید که خواستید در امر من فساد کنید و پسر عمویم را هلاک اندازید پس امر کرد میخها حاضر کردند در ساقها و در سینه ایشان میخ کوبید پس امر کرد گوشتهای بدنشان را با شانه های آهنین پاره پاره کردند پس اینست معنی قول خدا که فرمود پس حفظ کرد خدا مؤمن را از تدبیرهای زشتیکه برایش کردند و عذاب سخت بر آل فرعون وارد شد و بعد از مردنشان و مردن فرعون قومش در برزخ صبح و شام آنان بآتش عذاب شوند و بسوزند از حضرت صادق رسیده که این عذاب در دنیا است چه در آخرت صبح و شام نیست پس از اینکه سخن بذکر قیامت و عذاب کفار رسید خداوند متعال حکایت معارضه اهل آتش را با یکدیگر فرمود باین مضمون که ای پیغمبر گرامی بمردم بگو معارضه اهل آتش را با یکدیگر که در جهنم فقرا و رعایا بزرگان و ثروتمندان و رؤسا گویند ما تابع و پیرو شما بودیم و در دنیا اوامر شما را اطاعت میکردیم و شما میگفتید مشرک باشید و تکذیب پیغمبران کنید ما بگفته شما رفتار میکردیم و این اطاعت و پیروی شما سبب گرفتاری بعذاب و افتادنمان بجهنم شد حال آیا میتوانید اندازه از این عذاب را از ما دفع کنید و تخفیفی دهید در ازاء آن زحمتها و رنجهائیکه ما از برای شما در دنیا داشتیم و بلاها از شما دفع میکردیم رؤسا و بزرگان و ثروتمندان گویند ما و شما همه در آتشیم اگر میتوانستیم از خودمان دفع عذاب میکردیم یا بر خودمان تخفیف میدادیم خدا حکم بحق و بعدل میان بندگانش کرده و ما را باستحقاقمان در آتش انداخته پس از ناامید شدنشان از رؤسا و بزرگان خود در دوزخ بملائکه عذاب و مأمورین جهنم آرند و التماس کنند که شما از خدا بخواهید که یکروز در عذاب ما تخفیف دهد آنها در جواب گویند مگر شما پیغمبرانی نداشتید و از پیغمبرانتان که دارای معجزات بودند خبر چنین روزی و بد عاقبتی کفر و معصیت را نشنیدید گویند بلی هم پیغمبر داشتیم و هم گفتارهای ایشان را شنیدیم و ما تکذیبشان میکردیم ملائکه عذاب گویند چون چنین بوده از ما مأیوس باشید که ما چنین استدعائی از خدا نکنیم خودتان آنچه خواهید دعا کنید ولی هیچ دعائی درباره کفار مستجاب نخواهد شد چه اجابت دعای اینها مخالف با حکمت و عدل خدا است پس از بیان مستجاب نشدن

دخول الكفار في النار حكى سبحانه مناظرة الاتباع والرؤساء في النار بقوله وَاِذْ يَتَحاجُّونَ ويتنازعون فِي النّارِ ثم شرح سبحانه تخاصمهم فيها بقوله فَيَقُولُ الكفار الضُّعَفاءُ والاقلون في القدر والمنزلة والثروة لِلَّذِينَ ترأسوا واسْتَكْبَرُوا عن اتباع الرسل وتعظموا عن قبول الحق واستتبعوا الضعفاء اِنّا كُنّا في الدنيا لَكُمْ تَبَعًا ومطيعين لاوامركم واجبناكم فيما دعوتمونا من الشرك وتكذيب الرسل فصار اتباعنا اياكم سببا لدخولنا في جهنم فَهَلْ اَنْتُمُ اليوم مُغْنُونَ ودافعون عَنّا بالتعرض والتحمل نَصِيبًا وبعضا مِنْ عذاب النّارِ باتباعنا اياكم كما كنا ندفع عنكم كثيرا من البليات ونتحمل عنكم الزحمات في الدنيا قالَ لرؤساء الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا في جوابهم كيف ندفع النار عنكم اما ترون اِنّا واياكم كُلٌّ واقعون فِيها ومعذبون بها ولو قدرنا لدفعناه عن انفسنا اِنَّ اللهَ الحكيم قَدْ حَكَمَ بالحق بَيْنَ الْعِبادِ بان ادخل المؤمنين الجنة والكافرين النار ولا معقب لحكمه ثم انهم لما يأسوا من رؤسائهم حكى الله التماسهم الى الخزنة بقوله وَقالَ جميع الَّذِينَ ادخلوا فِي النّارِ من الضعفاء والمستكبرين لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ والملائكة المأمورين بتعذيبهم يا خزنة جهنم ادْعُوا رَبَّكُمْ شفاعة لنا انه يُخَفِّفْ عَنّا في مقدار زمان يكون يَوْمًا من ايام الدنيا مِنَ الْعَذابِ الذي نحن فيه فاجابتهم الخزنة وقالُوا بعد مدة طويلة على ما قيل توبيخا لهم اَوَلَمْ تَكُ قيل ان التقدير الم تنبهوا على هذا ولم تك تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ في الدنيا واحدا بعد واحد مستدلين على صدقهم بِالْبَيِّناتِ والحجج الظاهرة فيما اخبروكم من سوء عاقبة الكفر والتكذيب قالُوا لهم بَلى اتونا واخبرونا فكذبناهم اذن قالُوا اقناطا لهم اذا كان الامر كذلك فلا ترجوا منا هذا الدعاء لاستحالته علينا فَادْعُوا انتم لانفسكم ما تريدون وَما دُعاءُ الْكافِرِينَ في حق انفسهم او دعاء غيرهم لهم بتخفيف العذاب ورفعه عنهم اِلّا فِي ضَلالٍ وضيلع لانه لا ايجاب لوجوب تعذيبهم على الله بمقتضى الحكمة والعدل ثم انه تعالى بعد بيان عدم اجابة دعاء الكفار واعراضه عنهم في الآخرة بين لطفه برسله وبالمؤمنين بهم بقوله اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا كما نصرنا موسى وَننصر الَّذِينَ اتبعوهم وآمَنُوا بهم فِي الْحَيوةِ الدُّنْيا ونغلبهم على اعدائهم بالظفر بالحجة والقوة ولو في العاقبة عن ابن عباس انه لم يقتل من الانبياء الا من لم يؤمر بقتال وكل من امر بقتال نصر وَننصرهم يَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهادُ باعلاء درجتهم واكرامهم في مجمع الخلق والمراد بيوم اقامة الشهود على تبليغهم والعمل بما كان وظيفتهم من الملائكة والنبيين كما قال الله تعالى فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد عن الصادق عليه السلام ذلك في الرجعة اما علمت ان انبياء كثيرة لم ينصروا في الدنيا وقتلوا وائمة من بعدهم قتلوا ولم ينصروا وذلك في الرجعة ثم عرف سبحانه اليوم بما فيه فرح الرسل والمؤمنين بقوله يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظّالِمِينَ الذين هم اعداؤهم مَعْذِرَتُهُمْ عن كفرهم وطغيانهم على الرسل والمؤمنين لعدم قبولها ان اعتذروا ولذا لا يعتذرون ولا يؤذن لهم فيعتذرون وقيل انهم يعتذرون في وقت ولا يؤذن لهم في الاعتذار في وقت آخر وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ والبعد عن الرحمة وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ وشر المقام لكونهم اسوء الناس وشر الخلق بخلاف المؤمنين فانهم يقبل

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ

دعاء کفار در عراض خدا از آنان خدا ایمان تطفل را به پیغمبران و اهل ایمان فرمود باین مضمون که ما در دنیا یاری کنیم پیغمبران و اتباع
انها را از مؤمنین و غلبه دهیم آنها را بر دشمنانشان چنانچه موسی را غلبه دادیم و در قیامت هم بآنها بهشت و درجات عالیه بخشیم و مکرمتها
داریم و آن روز روزیستکه عذری از کفار و گنهکاران پذیرفته و مقبول نخواهد شد و همه از رحمت خدا دور باشند و بدترین جاها
جای گیرند از انکه بدترین مردمانند بخلاف اهل ایمان که عذر انها پذیرفته و جاشان بهترین جاها باشد و پیوسته مشمول برحمت خدا
خواهند بود و شاهد براینکه خدا پیغمبرانرا نصرت و یاری دهد انکه بتفضل و رحمتمان معجزات بسیار بموسی دادیم تا بر دشمنان غالب آمد
و بتوسط او بنی اسرائیل کتاب توراة رسید تا انکه سبب و وسیلهٔ هدایت مردمان هوشمند و عاقل و منور الفکر شود پس ازانکه دانستی
ای پیغمبر مکرم که ما بار پیغمبران و اهل ایمانیم تو هم صبر کن که ترا هم یاری خواهیم کرد و بر دشمنانت غلبه خواهیم داد و بدانکه وعدهٔ خدا خلف
ندارد و حق و ثابت است و مشغول استغفار از ترک اولیها و تسبیح و حمد خدا باش بر نعمتهایش در هر صبح و شام همیشه پس از آن خداوند متعال
بیان فرمود که در آیات الهی ابدا جهتی برای مجادله و گفتگو و انکار نیست و انانکه مجادله و مخاصمه با رسول و مؤمنین در ابطال و طعن در انها میکنند
فقط از جهت آنستکه تکبر شان مانع است که گردن زیر بار حق دهند و تابع فرمایشات پیغمبر شوند و خواهند که ریاست و بزرگیشان در میان مردم
باقی ماند و هرگز بغرضشان که باطل کردن آیات و اخلال در امر نبوت و ذلیل کردن تو است نخواهند رسید بلکه خدا آیات خود را نشر خواهد داد

معذبهم عن خطاياهم بل يقبل شفاعتهم ولهم الرحمة ولهم حسن الدار ثم استشهد سبحانه على نصرته رسله والمؤمنين بنصرته موسى وقومه بقوله تعالى
وَلَقَدْ آتَيْنَا بفضلنا ورحمتنا مُوسَى بن عمران الْهُدَى والمعجزات الدالة على صدقه في دعوى نبوته وصحة شريعته وَأَوْرَثْنَا قومه بَنِي إِسْرَائِيلَ
من الْكِتَابَ الذي انزل اليه وهو التورية ليكون ذلك الكتاب هُدًى من الضلال وَذِكْرَى موعظة لِأُولِي الْأَلْبَابِ وذوي العقول
السليمة من شوائب الاوهام وقيل ان الهدى ما يكون دليلا في نفسه وذكرى ما يذكر ما في الكتب الالهية المتقدمة الذي صار منسيا ثم لما ذكر سبحانه نصرته
لموسى وساير الانبياء والمؤمنين سلى نبيه بقوله فَاصْبِرْ يا محمد على مخالفة الكفار ومعارضة الاعداء بعد ما سمعت من وعدي بنصرة الرسل وتذكرت
موسى والمؤمنين به إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بنصرك وظهور دينك واعلاء كلمتك حَقٌّ وصدق لا يمكن الخلف فيه وَاسْتَغْفِرْ ربك لِذَنْبِكَ
ما صدر منك احيانا من ترك الافضل والاولى وَسَبِّحْ بعد الاستغفار مقرونا بِحَمْدِ رَبِّكَ على نعمه عليك بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ قيل انه كناية
من الدوام وقيل ان الابكار هو اول النهار الى نصفه والعشي من الزوال الى اول يوم البعد فيكون المعنى الحقيقي جميع الاوقات وقيل ان المراد طرفي النهار
وهما افضل اوقات التسبيح ثم بين سبحانه ان لا علة لجدالهم الا الكبر بقوله إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ ويخاصمون الرسول والمؤمنين في ابطال
آيَاتِ اللَّهِ والطعن فيها ويجحدون بها بِغَيْرِ سُلْطَانٍ وبرهان أَتَاهُمْ من قبل الله مع ان التكلم فيها وفي امر الدين لا يجوز الا ان يكون بسلطان مبين
وبرهان متين إِنْ فِي صُدُورِهِمْ وما في قلوبهم إِلَّا كِبْرٌ وتعظم من قبول الحق وتبعية الرسول والتفكر والنظر الصحيح في معجزاته [illegible]
بل ارادة الرياسة والتقدم عليه مع انه مَا هُمْ بمدرك غرضهم من الكبر والتعظم وليسوا بِبَالِغِيهِ وهو ابطال الآيات والاخلال في امر نبوتك و
اذلالك فاني ناشر آياتك ومشرق نورك ورافع منزلتك في الناس ومعلي قدرك في الآفاق فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ والتجاء اليه من شرهم وكيدهم
فانه القادر على دفعهم وعلى كل شيء وانه تعالى هُوَ السَّمِيعُ لمقالك ومقال اعدائك الْبَصِيرُ باهتمامك في التبليغ واهتمام اعدائك في المنع عنه
ومجازيك بافضل الجزاء ومجازي اعدائك اسوئه قيل ان المراد بالمجادلين اليهود فانهم كانوا يقولون للنبي صلى الله عليه وآله لست صاحبنا المذكور في التوراة بل هو
المسيح بن داود او يوسف بن صبح بن داود وقيل انهم ارادوا الدجال الذي يخرج في آخر الزمان وقالوا انه يبلغ سلطانه البر والبحر وتسير معه الانهار وهو آية من آيات
الله فيرجع الينا الملك فقيل ان المراد بقوله فاستعذ بالله التجاء اليه من فتنة الدجال فانه ليس فتنة اعظم من فتنته وروت العامة احاديث عن النبي صلى الله عليه وآله في الاستعاذة من
فتنة الدجال وخروجه وكيفية افتتان الناس به ثم لما كان اكثر مجادلة المشركين في البعث وامكان المعاد وانكار الآيات الدالة عليه استدل سبحانه عليه بقوله لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ
السبع مع سعتها وعظمها وَخلق الْأَرْضِ بطبقاتها وضخامتها أَكْبَرُ واعظم مِنْ خَلْقِ النَّاسِ ثانيا فمن هو قادر على الاعظم قادر على خلق الاصغر والاحقر
وهذا من اعظم البراهين على صحة المعاد والبعث وامكانه وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ المنكرين للمعاد لَا يَعْلَمُونَ كون اعادة الناس اسهل واهون لقصور نظرهم وفرط
غفلتهم ولذا يقولون من يحيي العظام وهي رميم ثم بين سبحانه عدم تساوي المستدلين بالآيات والمتفكرين فيها وعدم تساويهم مع الجهال المقلدين بقوله وَمَا يَسْتَوِي
الكافر الذي هو الْأَعْمَى قلبه عن رؤية الآيات وَالْبَصِيرُ الذي يراها بعين قلبه ويتفكر فيها وكذا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الاعمال الصَّالِحَاتِ وبادروا
الى الحسنات وَلَا الْمُسِيءُ في العقائد والاعمال وهم الكفار والعصاة فلو لم يكن حشر ومعاد ودار الجزاء لزم تساوي الفريقين وهو باطل ببديهة العقل فانهم ايها
الكفار المجادلون تعلمون عدم التساوي بين العالم والجاهل والمحسن والمسيء ولكن قَلِيلًا مَا ومقدار يسير تَتَذَكَّرُونَ وتتنبهون الى ما يلزم من صحة





إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

و نور ترا روشن تر و منزلت ترا بالاتر و قدر ترا ظاهرتر در عالم خواهد کرد پس تو ای پیغمبر مکرم از شر و ضرر آنان بخدا پناه بر که خدا
سخنان تو و دشمنانرا میشنود و کوشش ترا در تبلیغ و جدیت دشمنانت را در معارضه با تو می بیند و ترا و آنانرا در دنیا و آخرت جزا دهد پس
چون مشرکین در موضوع زنده شدن پس از مردن و انکار امکان آن کاملا مخاصمه و مجادله میکردند خداوند متعال استدلال بقدرت کاملهٔ
خود فرمود باین مضمون که بخدا قسم آفریدن هفت آسمان پهناور و طبقات زمین در نظر اهل عالم مشکلتر و بزرگتر است از دوباره آفریدن
مردم و کسیکه توانائی داشته باشد که این اجسام باین عظمت را باعجائبیکه دارند بیافریند این اجسام کوچک البته سهلتر خواهد آفرید ولی بیشتر
از روی نادانی منکر قدرت خدا شدند ولی کمی از مردم که بینا و دانا و منور الفکرند و ایمان بقدرت خدا دارند در امکان بعثت شک و تردید
ندارند و البته کسانیکه چشم دلشان کور است چون مشرکین مساوی نیستند با انانکه بینا و روشن دلند چون اهل ایمان و همچنین آنانکه اهل ایمان
و عبادت خدا و کارهای نیکند مساوی نخواهند بود با کسانیکه کافر و گنهکار و زشت رفتارند اگر عالم دیگر و دار جزا و معاد نباشد لازم اید
که همه یکسان باشند و فرقی میان عالم و جاهل و نیکوکار و زشت رفتار نباشد ولی کمی از مردم التفات باین نکته دارند و تنبه باین دلیل و حکمت
یابند پس اگر معاد ممکن شد البته خواهد واقع شد چه حکمت بالغهٔ الهی مقتضی وقوع آن است ولی بیشتر مردم از روی جهل و نادانی منکرند و ایمان
بوقوع آن ندارند پس از اثبات حشر و معاد خداوند متعال مردم را امر بتوجه بپروردگارشان و جدیت در عبادت که موجب سعادت دنیا
و آخرت است فرمود باین مضمون که ای مردم پروردگارتان فرموده که مرا برای هر حاجتی بخوانید و هر چیزیرا از من بطلبید که حاجتهاتانرا
برآورم و دعاهاتانرا مستجاب کنم و از شدائد و گرفتاریهاتان خلاصی دهم و کوشش در عبادت من کنید البته انانکه از عبادت و پرستش من
تکبر و استنکاف کنند و حاضر برای اطاعت اوامر من نشوند روز قیامت داخل جهنم گردند با ذلت و خاری برای تکبریکه کردند و بزرگی که بخود
بستند از حضرت باقر علیه السلام مروی استکه عبادت در این آیه بمعنی دعا است که بهترین عبادات است پس از اثبات معاد و امر بعبادت

المعاد وانما قدم ذكر المؤمن المحسن على المسيء لمجاورة البصير وقيل ان المراد ان المشركين يعلمون ان العلم خير من الجهل وان العمل الصالح خير من العمل السيء ولكن
لا يميزون بين العلم والجهل والعمل الصالح والسيء فيعتقدون الجهل والتقليد علما ومعرفة والحسد والكبر صالحا وطاعة وقيل ان قليلا ما يتذكرون في
معنى لا يتذكرون اصلا كما يقال هو قليل الحياء والمراد انه لا حياء له ثم لما اثبت سبحانه امكان المعاد بتوضيح كمال قدرته وسهولته اخبر بوقوعه بقوله إِنَّ السَّاعَةَ
والقيمة لَآتِيَةٌ البتة لَا رَيْبَ ولا مجال للشك فِيهَا وفي اتيانها لوضوح شواهدها واتقان براهينها وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ وهم الكفار المنكرون له
لَا يُؤْمِنُونَ باتيانها لقصور انظارهم وشدة تعصبهم والفهم بما اعتقده اباءهم ثم انه تعالى بعد اثبات امكان المعاد والاخبار بوقوعه امر الناس بعبادته المنجية من
اهوالها وَقَالَ رَبُّكُمْ ايها الناس ادْعُونِي في حوائجكم واعبدوني خالصا مخلصا لنجاتكم من اهوالها أَسْتَجِبْ لَكُمْ دعائكم واقضي حوائجكم اما في الدنيا او في
الآخرة وانجيكم من شدائدهما إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ ويستنكفون عَنْ عِبَادَتِي التي منها الدعاء ويتعظمون عن طاعتي سَيَدْخُلُونَ في الآخرة جَهَنَّمَ
خالدين فيها دَاخِرِينَ وذليلين جزاء لتكبرهم على الله عن الباقر عليه السلام في هذه الآية قال هو الدعاء وافضل العبادة الدعاء وعنه عليه السلام انه سئل اي العبادة افضل عند الله
قال ان يسئل ويطلب مما عنده وما من احد ابغض الى الله ممن يستكبر عن عبادته ولا يسئل ما عنده وعن الصادق عليه السلام قال ادع ولا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو
العبادة ان الله يقول وتلا هذه الآية وعن السجاد عليه السلام في الصحيفة بعد ذكر الآية فسميت دعائك عبادة وتركه استكبارا وتوعدت على تركه دخول جهنم داخرين وروي
انه سئل الصادق عليه السلام اليس الله يقول ادعوني استجب لكم وقد نرى المضطر يدعوه ولا يجاب له والمظلوم يستنصره على عدوه فلا ينصره قال ويحك ما يدعوه احد الا استجاب
له اما الظالم فدعاؤه مردود الى ان يتوب اما المحق فاذا دعاه استجاب له وصرف عنه البلاء من حيث لا يعلم او ادخر له ثوابا ليوم حاجته اليه وان لم يكن الامر الذي سئل العبد خيرا له
ان اعطاه امسك عنه والمؤمن العارف بالله ربما عز عليه ان يدعوه فيما لا يدري اصواب ذلك ام خطاء ثم ذكر سبحانه دلائل توحيده واستحقاقه للعبادة بقوله اللَّهُ هو القادر
الَّذِي جَعَلَ وخلق نفعا لَكُمْ ايها الناس اللَّيْلَ المظلم لِتَسْكُنُوا وتستريحوا فِيهِ بسبب برودته المسكنة للقوى المحركة والظلمة المسكنة للحواس وَجعل النَّهَارَ مُبْصِرًا
للاشياء وطرق تحصيل المعاش وانما لم يذكر لتبصروا وانما اسند الابصار الى النهار لان الاشياء تكون بالنور الذي به قوام النهار هو العلة للرؤية عند البصير فيكون دالا على نور
النهار على وحدانية الله تعالى من دلالة الفعل وانما قدم ذكر الليل لانه عدم النور والعدم مقدم على الوجود والليل سابق في الوجود على النهار ثم لما ذكر سبحانه النعمتين العظيمتين
نبه على فضله واحسانه على الناس وبخهم على ترك شكره بقوله إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ واحسان عظيم عَلَى النَّاسِ بخلق الليل والنهار بحيث لا يوازيه فضل واحسان
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لجهلهم بالمنعم وعدم التفاتهم الى هذه النعمة لَا يَشْكُرُونَ فضل الله وانعامه وانما كرر سبحانه ذكر الناس
للتنصيص بتخصيص الكفران بهم ثم انه تعالى بعد بيان قدرته ونعمته وحكمته اعلن بالوهيته وربوبيته ووحدانيته بقوله تبارك وتعالى ذَلِكُمُ
القادر الحكيم المنعم هو اللَّهُ الذي يأله اليه جميع الموجودات وهو رَبُّكُمْ ورب العالمين وخالقكم وخَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ممكن وهو
الاله الذي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ولا معبود سواه اذن فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ايها المشركون وكيف تصرفون عن عبادته الى

في فضيلة الدعاء

كذلك يؤفك الذين كانوا بآيات الله يجحدون. الله الذي جعل لكم الأرض قرارا والسماء بناء وصوركم فأحسن صوركم ورزقكم من الطيبات ذلكم الله ربكم فتبارك الله رب العالمين هو الحي لا إله إلا هو فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله رب العالمين قل إني نهيت أن أعبد الذين تدعون من دون الله لما جاءني البينات من ربي وأمرت أن أسلم لرب العالمين

بیان ادلهٔ ربوبیت واستحقاق خود را برای عبادت فرمود باین مضمون که خدای عالم آن خدای قادری است که شب تاریک را برای نفع شما قرار داد که در آن آرام و راحت باشید و روز روشن قرار داد که همه چیز را ببینید و براههای بدست آوردن وسائل زندگانی کاملا بینا باشید خداوند تفضل و احسان بمردم دارد و متأسفانه بیشتر مردم قدردان نعمتهای پروردگارشان نیستند از آنکه منعم خود را نمیشناسند و توجهی باین نعمتها ندارند پس از ذکر قدرت و حکمت و نعمت خود اعلان بالوهیت و ربوبیت خویش داد باین مضمون که این قادر حکیم خدای شایستهٔ پرستش و پروردگار شما مردم است که تمام موجودات را بقدرت خود آفریده و شایستهٔ پرستش در عالم وجود جز او نیست پس چگونه از پرستش او دری میکنید و به پرستش غیر او میپردازید همین نحو پرستش بیجا و خطا از مردمان قدیم که منکر دلائل توحید خدا بودند از روی جهل و نادانی میکردند و اینمردم تقلید و پیروی پیشینیان میکنند باز استدلال بر توحید و یگانگی خود در استحقاق پرستش فرمود باین مضمون که ای مردم خدای شما که مستحق پرستش است آن کسی است که بقدرت کاملهٔ خود زمین را جایگاه و آرامگاه شما قرار داد و آسمانرا بالای سر شما چون سقف خانه ساخت و شما را در رحمهای مادرها صورت بندی کرد و صورت نیکو بشما داد که قد راست و متناسب الأعضاء و معتدل القامه شدید و بدست خود میخورید و خوراکهای پاکیزهٔ خوش طعم بشما داد که لذت از آنها میبرید چنین کسی خدا و پروردگار شما است پس با برکت و منزه از شریک است آن خدائیکه پروردگار عالمیان است که تمام موجودات آفریدهٔ او و در تحت تربیت و قدرت و ارادهٔ او میباشند آن خدائی است که بالذات زنده است و زندگی هر زنده از او است پس او را برای حوائج بخوانید و پرستش او با نیت خالص و از روی اخلاص کنید و شریکی برای او قائل نشوید و شکر نعمتهایش کنید و بگوئید حمد و سپاس مختص بخدائی است که آفریننده و پرورش دهندهٔ همهٔ عوالم وجود است پس ای پیغمبر با مردم بگو که خدا مرا از پرستش بتها و چیزهای دیگر که جز او است منع فرموده از روی براهینیکه بر توحید خود نصب نموده و مرا امر کرده که تسلیم برای اطاعت خدائی شوم که پروردگار همه عوالم است باز خداوند متعال استدلال بر توحید خود فرمود باطواریکه برای خلقت انسان است باین مضمون که خدا آن قادر حکیمی است که اولا شما را از خاک آفرید باینکه خاک را تبدیل بمیوه جات و حبوبات کرد و پدران خوردند یا مراد آن باشد که پدر را که آدم بود از خاک آفریده پس از آن از نطفه که آب منی است آفرید پس از آن نطفه را لخته خونی کرد در رحم مادر و اعضاء و اجزاء شما را تربیت داد و از رحم بحال طفولیت خارج تان کرد پس از آن شما را نگاهداری کرد تا استخوانها و قوی تان محکم شد و بحد جوانی رسیدید باز نگهداریتان کرد تا بحد پیری رسیدید بعضی پیش از ولادت یا پیش از جوانی و یا پیش از پیری میمیرید و این سیرها برای آنستکه باجل مقدر رسید و شاید تفکر در آفرینش خود کنید و بخالق خود که قادر حکیم است پی برید و آشنا شوید و بامر او کسب سعادت ابدیه نمائید و قابل فیوضات شوید پس از بیان ادلهٔ توحید خداوند متعال مذمت مشرکین و تهدیدشان بعذاب

عبادة غيره **كذلك** الافك والانصراف العجيب الذي يكون لقومك **يؤفك** ويصرف عن عبادة الله الامم **الذين كانوا** قبل قومك **بآيات الله** ودلائل توحيده وكمال صفاته **يجحدون** ويكذبون عنادا ولجاجا وتقليدا ثم استدل سبحانه على توحيده بقوله **الله** هو القادر الحكيم **الذي جعل** بقدرته وحكمته **لكم** ايها الناس **الأرض قرارا** ومنزلا في حال حيوتكم ومماتكم كما عن ابن عباس والمراد جعلها ثابتة وساكنة لتتمكنوا من التصرف فيها **و**جعل **السماء بناء** وسقفا مبنيا وقبة مرفوعة فوقكم ثم انه تعالى بعد الاستدلال بالآيات الآفاقية على توحيده استدل بالآيات الانفسية بقوله **وصوركم** في الارحام **فأحسن صوركم** حيث خلقكم منتصبي القامة بادي البشرة متناسبي الاعضاء عن ابن عباس خلق ابن آدم قائما معتدلا يأكل ويتناول بيده **ورزقكم من** المأكولات **الطيبات** واللذيذات **ذلكم** القادر المنعم عليكم بتلك النعم **الله** الذي هو **ربكم** لا رب سواه **فتبارك** وتقدس عن الشريك **الله** الذي هو **رب العالمين** ومالك الملائكة والجن والانس اجمعين ورافع كل من حضيض النقص الى اوج الكمال اللائق به وكل تحت ملكوته ومفتقر اليه في ذاته ووجوده وما به بقائه وكماله **هو الحي** بالذات الذي به حيوة كل حي فمن له تلك الصفات الكمالية والجلالية **لا إله إلا هو** ولا معبود بالاستحقاق سواه فاذا عرفتموه بالتفرد والقدرة والحكمة والرحمة **فادعوه** وحده لحوائجكم واعبدوه **مخلصين** ومحضين **له الدين** والعبادة ولا تشركوا به شيئا وقولوا **الحمد لله رب العالمين** على ما هدانا وانعم علينا بالنعم العظام عن ابن عباس من قال لا اله الا الله فليقل على اثرها الحمد لله رب العالمين وعن السجاد عليه السلام اذا قال احدكم لا اله الا الله فليقل الحمد لله رب العالمين فان الله يقول هو الحي الآية ثم لما امر سبحانه الناس بعبادته خالصا عن الشرك امر نبيه بترغيبهم فيها باظهار انه اختار لهم ما اختاره لنفسه التي هي اعز النفوس عنده بقوله تعالى **قل** يا محمد لهؤلاء المشركين ترغيبا لهم الى التوحيد **إني نهيت** من قبل ربي عن **أن أعبد** الاصنام **الذين تدعون** وتعبدون **من دون الله لما جاءني البينات** القرآنية او الحجج والشواهد والادلة الواضحة **من** قبل **ربي** وملكه اللطيف **وأمرت أن أسلم** امري واخلص ديني **لرب العالمين** ثم عاد سبحانه الى الاستدلال على توحيده باطوار خلق الانسان بقوله تعالى





هو الذي خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم يخرجكم طفلا ثم لتبلغوا أشدكم ثم لتكونوا شيوخا ومنكم من يتوفى من قبل ولتبلغوا أجلا مسمى ولعلكم تعقلون هو الذي يحيي ويميت فإذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون ألم تر إلى الذين يجادلون في آيات الله أنى يصرفون الذين كذبوا بالكتاب وبما أرسلنا به رسلنا فسوف يعلمون إذ الأغلال في أعناقهم والسلاسل يسحبون في الحميم ثم في النار يسجرون ثم قيل لهم أين ما كنتم تشركون من دون الله قالوا ضلوا عنا بل لم نكن ندعوا من قبل شيئا كذلك يضل الله الكافرين

آخرت فرمود باین مضمون که مگر نمیبینی مشرکینی را که مجادله و معارضه در آیات توحید خدا میکنند چگونه صرف نظر از این آیات الهیه مینمایند و چه عقلی بآنها این اجازه میدهد آنها کسانیند که تکذیب کتاب آسمانی و احکام و معارفیکه پیغمبران ما آنها را از ما آورده مینمایند البته بزودی نتایج سوء این مجادله و تکذیب را خواهند دید و دانست در آن وقتیکه غلهای آتشین بگردنشان اندازند بعضی گفتند که دستهایشانرا بگردنهاشان غل کنند و بر روی زمین میکشند آنها را بکشند بسوی جهنم و در آتش سوزنده شان میافکنند و بسوزانند و ملائکه عذاب از روی سرزنش بآنها گویند کجایند بتهائیکه آنها را شریک خدا میدانستید که بیایند شما را بشفاعت یا بقوه قهریه از این آتش نجات دهند مشرکین در جواب گویند همه نیست و نابود شدند دیگر آنها را نمی بینیم و نمیشناسیم الآن بر ما آشکار شد که آنها چیزی که قابل عبادت و اعتنا باشد نبودند و ما در دنیا بی جهت بآنها گرویدیم و بیهوده پرستش آنها میکردیم بعضی گفته که در آن وقت در جواب گویند ما اصلا در دنیا مشرک نبودیم باین طور خدا متحیر و سرگردان کند کفار و مشرکین را که از روی بیچارگی دروغ واضح آشکارا گویند پس از آن خداوند متعال روی سخن بکفار فرمود

**هو الذي خلقكم** يا بني آدم اولا **من تراب** حيث ان الدم الذي يكون منه المني من الاغذية المتكونة من التراب وانه خلقكم منها او الى خلق ابيكم آدم وهو مخلوق من تراب **ثم خلقكم من نطفة** وماء صاف متكون من الدم في صلب الرجل **ثم خلقكم** من علقة ودم جامد متكون من النطفة في الرحم ثم يخلق اعضائكم منها ويصوركم فيه ثم ينفخ فيكم الروح ويحييكم ثم **يخرجكم** من رحم امكم حال كونكم **طفلا** صغيرا عاجزا عن جلب نفع او دفع ضرر **ثم** يبقيكم في الدنيا **لتبلغوا أشدكم** وكمال قوتكم الظاهرية والباطنية وهو حد الشباب قيل هو ما بين ثمانية عشر سنة الى ثلثين وقيل من احدى وعشرين سنة الى ثلاث وثلثين **ثم** يبقيكم **لتكونوا شيوخا** قيل ان الشيخوخة من خمس واربعين وخمسين الى الموت او الى ثمانين **ومنكم من يتوفى** ويقبض روحه **من قبل** ان يولد فيسقط جنينا او من قبل بلوغ الاشد او من قبل الشيخوخة وذلك الاطوار في **لتبلغوا أجلا مسمى** ووقتا معينا في تقدير الله لا يتجاوزونه **ولعلكم تعقلون** وتفهمون ما في ذلك الانتقال من طور الى طور من فنون الحكم والعبر وتستدلون به على خالقكم القدير الحكيم ثم لما وصف سبحانه ذاته المقدسة بالحيوة الذاتية نبه على ان حيوة كل حي وموته بقدرته بقوله **هو** تعالى وحده القادر **الذي يحيي** كل ميت اراد احيائه **ويميت** كل حي اراد اماتته ثم بين سبحانه نهاية سهولة خلق الاشياء وتغييرها في القدرة عليه بقوله **فإذا قضى أمرا** وقدر شيئا او اراد تكوينه وايجاده **فإنما يقول له كن** ويريد وجوده بالارادة التكوينية **فيكون** ويوجد بلا ريث وتأخير وتوقف على شيء سواء كان ذلك الامر عظيما كالسموات والارضين او حقيرا كالذرة او تغييرا كتغيير التراب وصيرورته دما وصيرورة الدم نطفة وصيرورة النطفة علقة او تبديلا كاعدام هذا العالم او اعدام الخلق وايجاد عالم آخر وخلق آخر ثم انه تعالى بعد حكمه في اول السورة المباركة بكفر المجادلين في الآيات وبيان كونهم مبغوضين عنده وعند المؤمنين وكون قلوبهم مطبوعة وبيان علة جدالهم وهو التعظم والتكبر عن طاعة الله ورسوله في وسطها وبعد ذكر الآيات الدالة على توحيده عاد الى ذم المشركين المجادلين في الآيات وتهديدهم بعذاب الآخرة بقوله **ألم تر** يا محمد او ايها الرائي ولم تنظر نظر التعجب والعبرة **إلى** المشركين **الذين يجادلون** ويخاصمون **في آيات الله** الواضحة المقتضية للايمان بها الزاجرة عن الجدال والمكابرة فيها انهم **أنى يصرفون** عن تلك الآيات وعن التصديق بها وكيف يعرضون عنها اعني بالمجادلين المشركين **الذين كذبوا بالكتاب** المنزل من السماء مع دلائل الصدق **وبما أرسلنا به رسلنا** من سائر الكتب والاحكام **فسوف يعلمون** سوء عاقبة تكذيبهم وجدالهم وعن قريب يرون مآل كفرهم وطغيانهم وذلك **إذ** يجعل **الأغلال** وحين يوضع القيود من النار **في أعناقهم** قيل تغل ايديهم الى اعناقهم مضمومة اليها **والسلاسل** ايضا يجعل عليهم حال كونهم **يسحبون** ويجرون على الارض على وجوههم بعنف يجرهم ملائكة الزبانية وخزنة جهنم **في الحميم** والمائع المتناهي في الحرارة قيل في كلمة في اشعار باحاطة حرارة النار او الماء لجميع جوانبهم كانهم في عين الحميم ويسحبون فيها وعن مقاتل يسحبون في الحميم اي في حر النار كما في قوله تعالى يوم يسحبون في النار على وجوههم **ثم** انهم بعد جرهم بالسلاسل الى الحميم **في النار يسجرون** ويحرقون وفي الآيات دلالة على انهم يعذبون بانواع العذاب **ثم** بعد احراقهم في النار **قيل لهم** تقريعا وتوبيخا ايها المشركون **أين ما كنتم** في الدنيا **تشركون من دون الله** رجاء شفاعتهم واعانتهم اياكم في الشدائد ادعوهم اليوم لينفعوا لكم او يعينوكم وينجوكم من العذاب **قالوا** في جواب خزنة جهنم تحسرا وندامة ان اصنامنا **ضلوا عنا** وغابوا عن ابصارنا فلا نعرفهم وذلك قبل ان يقرن بهم آلهتهم واصنامهم او المراد من الضلال الهلاك والمعنى هلكوا وضاعوا عنا فنزل عدم نفعهم لهم منزلة عدمهم ثم قالوا **بل** الآن تبين لنا انا **لم نكن ندعوا** ونعبد **من قبل** وفي الدنيا **شيئا** قابلا للعبادة بل الاعتناء والاعتداد قيل ان المراد ما كنا مشركين **كذلك** الضلال والتحير الذي يكون لهم في الآخرة حتى يفزعوا الى الكذب مع علمهم بانه لا ينفعهم **يضل الله** ويحير **الكافرين** في الدنيا والمشركين حتى لا يهتدوا الى

ذٰلِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ
نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن
لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ

که ای بدبخت مردم این عذاب شدید با این گمراهی و ضلالت برای آنستکه در دنیا دلخوش بمذهب شرک و سرگرم بطغیان و سرکشی با خدا و مست
ریاست و شهوات و تکبر بوده از گرفتاریهای امروز غافل شده حال بروید در جهنم که درهای آن برای شما باز است در آن تا ابد بمانید الحق بد منزلی
است جهنم که برای آنانکه تکبر بر پیغمبران کردند و گردن زیر بار حق نبردند در آخرت خدا ایشان از روی عدل خود و استحقاق آنان تهیه فرموده
و فراهم کرده که در آن جای گیرند پس چون مشرکین در آیات توحید و رسالت خاتم انبیا قلب الحضرت را میازردند خداوند متعال تسلیه اش داد
باین مضمون که صبر کن ای حبیب با اذیت و آزار مشرکین و مجادله شان در آیات و رسالت تو که ما بزودی انها را مغلوب و ترا یاری خواهیم
کرد و غلبه خواهیم داد بدانکه وعدهٔ خدا حق است و خلف ندارد پس یا پیش از آنکه از دنیا بروی میبینی بعضی از عذابهائیکه بانها وعده داده ام
مثل کشته شدن و اسیر شدنشان و یا بعد از اینکه از دنیا بروی خواهی دید عذاب آنانرا چه بازگشت شما و انها بسوی ما خواهد بود و البته
آنان را بسخت ترین عذابها معذب خواهیم کرد و انتقام از انها خواهیم کشید پس چون از جمله مجادلهٔ مشرکین نسبت سحر بمعجزات
آنحضرت بود و در خواست معجزات دیگر مینمودند خدا رد انها فرمود باین مضمون که بخدا قسم پیغمبرانی زیاد با امتهای پیشین با معجزات
بسیار مبعوث کردیم که قصهٔ بعضی از انها را برایت شرح دادیم و گفتیم چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی که چگونه امتهاشان با
انها طرفیت و معارضه کردند و آن بزرگان کاملا صبر و بردباری نمودند و بعضی از ایشانرا ذکر نکردیم و اسم نبردیم از ابی ذر رحمه الله رسیده
که خدمت پیغمبر عرض کرد که پیغمبران چند نفر بودند فرمود صد و بیست و چهار هزار نفر بودند عرض کرد آنانکه دارای منصب رسالت بودند
چند نفر بودند فرمود سیصد و سیزده نفر بعضی گفته پیغمبرانیکه خدا در قرآن اسمشانرا ذکر فرموده هیجده نفرند و از جملهٔ انها ذو القرنین
و لقمان را شمرده ولی پیغمبری این دو معلوم نیست بلکه روایاتی رسیده که در انها فرموده که پیغمبر نبودند بر هر تقدیر هیچیک از آن پیغمبران
با عظمت شان و علو شان معجزه نیاوردند مگر باذن خدا از انکه معجزه را خدا بانها داد بر حسب اقتضای حکمت بالغه اش و لذا هر معجزه ایکه

شیء ینفعهم فی الآخرة قیل ان المراد مثل ضلال آلهتهم عنهم یضلهم الله عن آلهتهم حتی انهم لو طلبوا او طلبتهم لم یجد احدهما الآخر وقیل یعنی
یضلهم عن طریق الجنة ثم التفت سبحانه من الغیبة الی الخطاب الی الکفار فی الدنیا مبالغة فی توبیخهم وتقریعهم بقوله ذٰلِكُم الضلال ایها الکفرة
او العذاب الشدید الذی ابتلیتم به فی الآخرة من الاغلال والسلاسل والجر الی الحمیم والحرق بالنار جزاء بِمَا كُنتُمْ فی الدنیا تَفْرَحُونَ وتبطرون
فِي وجه الْأَرْضِ وفی زمن الحیوة بِغَيْرِ الْحَقِّ وبعین الباطل من الشرك بالله والطغیان علیه وعلی رسله وَبِمَا كُنتُمْ فی الدنیا تَمْرَحُونَ
وتتکبرون عن قبول دین الحق او تتوسعون فی البطر والاشر بحیث تغفلون عن اتیان هذا الیوم والابتلاء بشدائدها واهوالها فالحال ادْخُلُوا
ایها الکفرة جزاء علی کفرکم وفرحکم بشرککم وبطرکم فی الباطل أَبْوَابَ جَهَنَّمَ السبعة وهی مفتوحة ومقسومة لکم من ای باب شئتم حال کونکم خَالِدِينَ
فِيهَا ومقیمین بها ابدا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ عن قبول الحق والطاعة الله ورسله وبئس منزلهم ومأویهم جهنم ثم لما کان جدال المشرکین
فی آیات التوحید والرسالة سببا لتأثر قلب الرسول سلاه سبحانه بقوله فَاصْبِرْ یا محمد علی اذی المشرکین واحتمالهم ایاك بتلك المجادلات فانا
نخذلهم وننصرك علیهم واعلم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بنصرك وتعذیبهم حَقٌّ وصدق لا خلف فیه ابدا فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ فی هذه الدنیا بَعْضَ العذاب
الَّذِي نَعِدُهُمْ کالقتل والاسر فذاك أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ قبل ان تراه فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ بعد الخروج من الدنیا فنعذبهم باعمالهم اشد العذاب
وننتقم منهم اشد الانتقام ثم لما کان من جدال المجادلین نسبة معجزات النبی الی السحر واقتراحهم علیه معجزات زائدة علی ما اتی به مع کونها فوق الکفایة
ردهم سبحانه بقوله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا کثیرة الی اقوام کثیرة مِّن قَبْلِكَ وفی الازمنة السابقة علی بعثك بعضا مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا
عَلَيْكَ احوالهم ومعجزاتهم وکیفیة دعوتهم وصبرهم علی اذی قومهم کنوح وابراهیم وموسی وعیسی واضرابهم وبعضا مِنْهُم مَّن لَّمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ولم نسمیهم للک ولم نخبرك باحوالهم روی عن ابی ذر انه قال قلت لرسول الله صلی الله علیه وآله کم عدد الانبیاء قال
مائة الف واربعة وعشرون الفا فقال قلت فکم الرسل منهم فقال ثلاثمائة وثلاث عشر جما غفیرا وفی الخصال عنه ان عددهم مائة الف واربعة
وعشرون الفا وروی بعض العامة عن علی ان الله بعث نبیا اسود لم یقصص علینا قصته قیل ان الذین قص الله قصتهم علی نبیه فی القرآن ثمانیة
عشر وعد منهم ذا القرنین ولقمان ولم یثبت نبوتهما بل وردت روایات دالة علی عدم نبوتهما وَمَا كَانَ یصح لِرَسُولٍ من الرسل وان کان فی
غایة عظمة الشان وعلو المنزلة أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ ومعجزة لقومه إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لانها من عطایاه قسمها بینهم علی ما اقتضته الحکمة ولذا لم یأتوا
بکل ما اقترح علیهم قومهم عنادا او لجاجا وتعنتا وما کان ذلك قادحا فی نبوتهم کذلك لیس عدم اتیانك بما اقترح علیك قادحا فی رسالتك مع انك اتیت
بما قامت به الحجة وازید فلیس بعد اتمام الحجة الا العذاب فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ بالعذاب فی الدنیا او الآخرة قُضِيَ وحکم بین الرسل ومکذبیهم بالرسالة
بِالْحَقِّ والعدل فعند ذلك ربح المحقون وَخَسِرَ هُنَالِكَ وفی ذلك الحکم الْمُبْطِلُونَ منهم المجادلون فی الآیات والمقترحون





اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ
آيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ

قومشان از انها برروی عناد و لجاج میطلبیدند انها میاوردند و بان جهت طعن و خدشه در رسالتشان وارد نمیامد با انکه بقدر یکه اثبات
رسالتشان شود معجزه داشتند تو هم دارای معجزاتیکه اثبات رسالت شود هستی بلکه زیادتر و لازم نیست که هر چه قومت بخواهند
تو اجابت کنی و بعد از اتمام حجت بر مردم اگر لجاج کنند جز عذاب چیزی نخواهند دید و چون امر خدا بعذاب در دنیا یا در آخرت
شود میان پیغمبران و معارضین و مکذبینشان خدا حکم کند بحق و موافق عدل و حق گویان ربح و فائده برند و بیهوده گویان و اهل
باطل خسران و زیان برند و انوقت مجادلین جزای خود را به بینند پس از تهدید مشرکین و مکذبین پیغمبران باز خدا بیان آیات
و ادلهٔ توحید خود فرمود باین مضمون که خدا آن قادر حکیمی استکه برای استفادهٔ شما هشت نوع از حیوانات آفرید که بر بعضی از
انها سوار میشوید چون شتر و بعضی را میخورید چون گاو و گوسفند و بز و منفعتهای بسیار دیگر غیر از سواری و خوردن برای
شما در انها هست مثل شیر و پشم و پوست و امثال آن و حاجتهای دیگر خود را که در نظر دارید بتوسط انها انجام میدهید و بر انها
و بر کشتیها بارها حمل میکنید در بیابانها و دریاها خدا بلطف خود این همه آیات و آثار توحید خود را بشما مینمایاند شما کدام یک از
این آیات را میتوانید انکار کنید پس چون عمدهٔ سبب برای انکار آیات و مجادله در آن دنیاپرستی و بی فکری در آیات و
غفلت از عاقبت اندیشی در تکبر و کارهای زشت بود خداوند متعال سرزنش مشرکین بر بی فکری در عواقب امر متکبرین و
دنیاپرستان فرمود باین مضمون که مگر این مردم مسافرت در شهرها نکردند که به بینند بکجا انجامید عاقبت متکبرین و دنیاپرستانی
که پیش از انها در دنیا بودند و عده و عدد و قوت و شوکتشان بمراتب بیش از این مردم حاضر بود و آثار و قنوات و عمارات و
قصوریکه احداث کرده بودند زیاده بر آثار این مردم بود و ابدا در وقت گرفتاریشان بعذاب فائده از جهت دفع عذاب برایشان نداشت
و همه هلاک شدند پس خداوند متعال بیان کمال غرور متکبرین و مشرکین خود خواهرا فرمود باین مضمون که چون پیغمبرانشان در میان
انها رفته و دعوتشان بدین حق کردند و معجزات قاهرات برای اثبات صدقشان نمایش دادند متکبرین نظر بعلمیکه داشتند
بامور دنیا و تدبیر و تنظیم آن و عقاید فاسده و شبهات باطله مغرور شدند و خود را داناتر از پیغمبران دانستند و انهارا مسخره
میکردند و چون وعده شان بعذاب دنیا و آخرت میدادند انهارا استهزا میکردند تا بالاخره آن عذابیکه باخبار بان استهزا
میکردند بانها رسید و آنانرا فرا گرفت بعضی گفته که معنی آیه آنستکه چون پیغمبران مردم را در نهایت جهل و نادانی و اعراض از حق دیدند

للمعجزات ثم بعد التوعید علی الشرك وتکذیب الرسل عاد سبحانه الی بیان آیات التوحید بقوله اللَّهُ تعالی هو الَّذِي جَعَلَ وخلق لَكُمُ
الْأَنْعَامَ الثمانیة لِتَرْكَبُوا بعضا مِنْهَا کالابل فی الاسفار وبعضا مِنْهَا تَأْكُلُونَ کالبقر والغنم والمعز وانما غیر النظم
فی الجملة الثانیة لرعایة الفواصل وللاشعار باصالة الرکوب وقیل ان المراد بالانعام الابل خاصة لکثرة استعمالها فیه وَلَكُمْ ایها الناس فِيهَا
منافع کثیرة غیر الرکوب والاکل کالالبان والاوبار والاشعار والجلود وَلِتَبْلُغُوا بتوسط الانعام وحمل اثقالکم عَلَيْهَا ونقلها من بلد الی
بلد حَاجَةً کائنة فِي صُدُورِكُمْ وقلوبکم من المعاملة والاسترباح وَعَلَيْهَا فی البراری وَعَلَى الْفُلْكِ فی البحار تُحْمَلُونَ
قیل ان المراد بالحمل علی الابل حمل النسوان والولدان ولذا فصل بینه وبین الرکوب وذکر الفلك للمناسبة بینه وبین الابل حتی قالوا الابل سفینة البر
وانما لم یقل فی الفلك لصحة استعماله فی وعلی فی المقام وکون علی هنا للمزاوجة وانما ادخل علی الرکوب والبلوغ حرف التعلیل لانهما قد یکونان
لاغراض دینیة کالجهاد والحج بخلاف الاکل وسائر المنافع کانهما من المباحات فلا یعللان من الاغراض الالهیة ثم انه تعالی بعد ذکر الدلائل
الکثیرة علی توحیده وقدرته وحکمته نبه علی ظهور تلك الآیات والدلائل بقوله تعالی وَيُرِيكُمْ الله ایها الناس بلطفه آيَاتِهِ ودلائل
توحیده فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ فان کلا منها من غایة الظهور بحیث لا یجترئ علی انکارها من له عقل وانما اضاف
الآیات الی اسم الجلیل لتربیة المهابة وتهویلا لانکارها ثم لما کان سبب انکار الآیات لیس الا الکبر وحب الدنیا والریاسة وبخهم علی ترك
التفکر فی وخامة عاقبة المتکبرین بقوله تعالی أَفَلَمْ يَسِيرُوا قیل ان التقدیر اقعدوا فی مکانهم فلم یسیروا ولم یسافروا فِي اقطار الْأَرْضِ
للتجارة وغیرها فَيَنظُرُوا نظر الاعتبار كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ المتکبرین والمتمردین الَّذِينَ کانوا مِن قَبْلِهِمْ فانها
لم تکن الا الهلاك والبوار مع انهم كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ عددا وَأَشَدَّ منهم قُوَّةً فی الابدان وَازید منهم آثَارًا باقیة فِي
الْأَرْضِ بعدهم من المدن والقصور والحصون والبساتین والقنوات والانهار فَمَا أَغْنَىٰ وما دفع عَنْهُم العذاب مَّا كَانُوا
فی مدة اعمارهم يَكْسِبُونَ ویحصلون من الاموال والاولاد والعدد فلما لم یستفیدوا من تلك المکنة العظیمة والدولة القاهرة
الا الخیبة والخسار والبوار فکیف یکون حال الفقراء والضعفة وقیل ان کلمة ما فی قوله فما اغنی استفهامیة وفی قوله ما کانوا مصدریة

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

بعلمیکه خدا بانها داده دلخوشی مسرور شده وشکر خدا کرده و جزاء جهل کفار؛ استهزائیکه بپیغمبران میکردند آنانرا فراگرفت و هلاک کرد پس چون کفار عذاب الهی را دیدند گرویدند و بانها آورده از روی بیچاره گی و اضطرار بود برای انها نافع و مفید نشد زیرا که ایمان فائده دار باید از روی حکم عقل و نظر در آیات و صمیم قلب باشد و ایمان از روی ترس و بجهت خلاصی از عذاب در دنیا یا وقت مرگ یا دیدن آثار عذاب آخرت که کفر در آنوقت ممکن نیست مثل ایمان فرعون بعد از غرق شدن قدر و قیمتی ندارد و این پذیرفته نشدن ایمان کفار در وقت دیدن عذاب و ملجا شدن بایمان داب و رسم همیشگی خدا بوده و همواره در میان بنده گان طاغی یاغی الهی جاری و معمول بود پس در وقت نزول عذاب و دیدن آن کفار خسران و زیان دارند و نجاتی برایشان نخواهد بود از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که از آنحضرت سؤال شد که چرا خدا فرعون را غرق کرد با اینکه ایمان بیگانگی خدا آورد فرمود برای انکه ایمان او در وقت دیدن عذاب بود و ایمان در وقت دیدن عذاب پذیرفته نیست و حکم خدا از قدیم براین بوده در کافی روایت شده که یکنفر مسیحی را نزد متوکل عباسی آوردند که با زن مسلمانی زنا کرده بود چون متوکل خواست با و حد زند آن مسیحی اسلام آورد بعضی از حاضرین گفتند که اسلام کادر و شرک و گناهش را از میان برد و دیگران سخنان دیگر گفتند متوکل کسیرا خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام فرستاد و از آنحضرت استفتا کرد حضرت مرقوم داشتند که باید انقدر او را بزنند تا بمیرد علماء اهل مجلس گفتند این فرمایش درست نیست زیرا که نه در قرآن است و نه در روایات پیغمبر باز خدمت آنحضرت فرستاد و درخواست بیان دلیل این حکم را کرد حضرت همین دو آیه را در جواب نوشتند متوکل حکم آنحضرت را مجری کرد و فرمان داد بقدری او را زدند که مرد از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود کسیکه سورهٔ حم مؤمن را در هر شب بخواند خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد و همیشه موفق بتقوی باشد و آخرتش را بهتر از دنیاش کند از حضرت صادق ع مرویست که حم ها گلهای قرآنند حمد و سپاس خدا راکه توفیق تمام کردن تفسیر این سورهٔ مبارکه را بلطف و کرمش عنایت فرمود ═ پس از انجام سورهٔ مبارکه مؤمن که در اولش تعظیم قرآن و پس از آن اثبات توحید و مذمت و نکوهش مجادلین در آیات الهی و ذکر ادلهٔ توحید و تهدید منکرین آن بود تنظیم سورهٔ مبارکه حم سجده شد از انکه در اول انهم تعظیم قرآن و بعد از آن مذمت و نکوهش آنانکه اعراض از آیات آن کرده اند و معارضهٔ با پیغمبر مینمودند و ذکر ادلهٔ توحید و تهدید معرضین از ادلهٔ

تفسیر: یعنی گفتند بایمان بخدای یگانه آوردیم و تصدیق باختصاص الوهیت و استحقاق عبادت باو داریم و منکر خدائی آنچه کانها را با خدا شریک و انباز میدانستیم شدیم و از آنها بیزاری جوئیم و این ایمان انها از روی بیچاره گی و اضطرار بود صح

والمعنى اى شئ اغنى عنهم كسبهم ثم بين سبحانه غرور المتكبرين بقوله فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ ودعوهم الى دين الحق مستدلين على صدقهم بِالْبَيِّنَاتِ والمعجزات الباهرات فَرِحُوا واغتروا اولئك المتكبرون بِمَا عِنْدَهُمْ ومالهم مِنَ الْعِلْمِ بعقائدهم الفاسدة وشبهاتهم الباطلة او بامور الدنيا وتدبيرها وسخروا علم الرسل واستهزؤا بهم وبما اخبروا به من عذاب الدنيا والآخرة وَحَاقَ واحاط بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ من الاخبار بالعذاب الدنيوى والاخروى وقيل ان المراد فرح الرسل بعلمهم والمعنى ان الرسل لما رأوا من قومهم غاية الجهل والاغماض عن الحق فرحوا بما اتوا من العلم وشكروا الله عليه وحاق بالكافرين جزاء جهلهم واستهزائهم وقيل ان المراد فرح الكافرون بما عند الرسل من العلم ومعنى فرحهم ضحكهم واستهزاؤهم به فَلَمَّا رَأَوْا اولئك الامم المهلكة بَأْسَنَا وعذابنا الشديد النازل عليهم بامرنا قَالُوا اضطرارا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وصدقنا بتفرده فى الالوهية واستحقاق العبادة وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بسبب الايمان بِهِ وعبادته مُشْرِكِينَ بالله من الاصنام وتبرئنا منهم فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ ولم يمكن ان يفيدهم إِيمَانُهُمْ الاضطرارى لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا وعذابنا فى الدنيا او عند الموت و رؤية اهوال الآخرة لعدم قدرتهم على الكفر كما لم ينفع ايمان فرعون بعد الغرق وهذه المعاملة مع الكفار المكذبين للآيات والرسل من عدم قبول ايمانهم عند معاينة العذاب تكون سُنَّتَ اللَّهِ وعادته الجارية الَّتِي قَدْ خَلَتْ ومضت فِي عِبَادِهِ والطغاة المكذبين من الامم السالفة وَخَسِرَ وغبن او هلك هُنَالِكَ وفى ذلك الوقت الْكَافِرُونَ بوحدانية الله كما عن ابن عباس ثم عن الرضا عليه السلام انه سئل لاى علة غرق الله فرعون وقد آمن واقر بتوحيده قال ع لانه آمن عند رؤية البأس والايمان عند رؤية البأس غير مقبول وذلك حكم الله ذكره فى السلف قال الله عز وجل فلما رأوا بأسنا الآيتين وفى الكافى قدم الى المتوكل رجل نصرانى فجر بامرأة مسلمة فاراد ان يقيم عليه الحد فاسلم فقيل قد هدم ايمانه شركه وفعله وقيل يضرب ثلاثة حدود وقيل غير ذلك فارسل المتوكل الى الامام الهادى عليه السلام وسئله عن ذلك فكتب يضرب حتى يموت فانكروا ذلك وقالوا هذا شئ لم ينطق به كتاب لم يجئ به سنة فسألوه ثانيا البيان فكتب ع هاتين الآيتين بعد البسملة فامر المتوكل فضرب حتى مات عن الباقر عليه السلام من قرء حم المؤمن فى كل ليلة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر والزمه كلمة التقوى وجعل الآخرة له خيرا من الدنيا وعن الصادق عليه السلام الحواميم رياحين القرآن الحمد لله على التوفيق لاتمام تفسير السورة المباركة المسماة بالمؤمن ونشكره على نعمائه







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ

توحید بود و جز اینها از مطالب عالیه که مناسب با سورهٔ سابقه است خداوند متعال حسب الرسم ذکر اسماء مبارکه خود را بجهت تیمن و تبرک و تعلیم بنده گان فرمود بگفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پس از آن برای جلب توجه بلفظ حم که رمز از دو اسم مبارک الهی است ذکر فرمود پس از آن بتمجید و تعظیم قرآن نمود باین مضمون که قرآن از جانب خدائی آمده که دارای رحمت عامه و عطوفت خاصه است و باین جهت چنین کتابیکه در آیهای آن مطالب متفرقه بسیار است نازل کرده از قبیل صفات جمالیه و جلالیه خود و بیان آفرینش آسمانها و زمین و ستاره ها و جن و انس و حکمت خلق شب و روز و احکام و آداب و ادلهٔ معاد و وعده بثواب و عقاب و سایر علومیکه محل حاجت بشر است و انرا بلغت عرب قرار داد تا انکه عربها هم بفهمند مطالب انرا و بان کاملا ایمان آورند و در آن بشارت بثواب بر اطاعت احکام آن و تهدید بعقوبت بر مخالفت آن است با این وصف بیشتر عربها از آن اعراض کرده و با اینکه بلغت خودشان است فهم مطالب آن و فکر و تامل در آن نمیکنند مثل انکه کرند و اصلا آیات انرا نمیشنوند و بعلاوه با پیغمبر معارضه میکنند و گویند ای محمد تو ما را دعوت بایمان بکتابت و توحید پروردگارت میکنی با اینکه دلهای ما در زیر سرپوش با پس پرده و گوشهای ما سنگین و گرد میان ما و تو حجاب و دیوار است که نه صدای تو بما میرسد و نه کلمات تو را میشنویم و نه سخنان تو را میفهمیم تو هر اندازه توانائی داری کوشش در پیشرفت دین خود کن و ما هر قدر بتوانیم تلاش در باطل کردن دین تو و اخلال در امر پیغمبری تو میکنیم بعضی گفته معنی جملهٔ فاعمل اننا عاملون آنستکه تو برو بدین خود عمل کن ما هم بدین خود عمل میکنیم پس خدا فرماید که ای پیغمبر بانها بگو که من بشری هستم مانند شما قوه ندارم که شما را اجبار بقبول دین خود کنم و بقوهٔ قهریه شما را مقهور بایمان کنم بلی تفاوت من با شما این استکه از جانب خدا بمن وحی آمده که خدای شما یکی است و باید باو متوجه شوید و پرستش او کنید و توبه

ثم لما ختمت سورة المؤمن المبدوة بتعظيم القرآن المتضمنة لاثبات التوحيد وذم المجادلين فى الآيات وذكر ادلة التوحيد وتهديد منكريه نظم بعدها سورة حم السجدة المبدوة ايضا بتعظيم القرآن المشتملة على ذم المعرضين عن آياته والمشركين المعارضين للرسول وذكر ادلة التوحيد وتهديد المعرضين عنه وغيرها من المطالب العالية المناسبة لما فى السورة المباركة السابقة فابتدء سبحانه على دأبه بذكر الاسماء المباركة تيمنا وتبركا وتعليما للعباد بقوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثم افتتحها بذكر الحروف المقطعة بقوله حم جلبا للقلوب الى المطالب التى بعدها وقد مر انها رموز عن الاسماء الحسنى وقيل انها اسم للسورة او القرآن ثم عظم سبحانه القرآن حيث وصفه بقوله تَنْزِيلٌ ومنزل بتوسط روح الامين مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ على رسوله الذى هو رحمة للعالمين ورحمة منه على الخلق اجمعين الى يوم الدين وهو كِتَابٌ عظيم الشأن جامع لعلوم الاولين والآخرين ولكل ما يحتاج اليه الخلق فى المعاد والدنيا والدين فُصِّلَتْ وفرقت آيَاتُهُ وجعلت تفاصيل وتبيانا للصفات الله الجمالية والجلالية من كمال علمه وقدرته وحكمته ورحمته وقهاريته وليد وخلق السموات والارض والكواكب والانسان والجان وحكمة خلق الليل والنهار وتعاقبهما وللاحكام والسنن والآداب وادلة المعاد والوعد والوعيد والثواب والعقاب ودرجات اهل الجنة ودركات اهل النار والمواعظ والعبر وغير ذلك من المطالب العالية المختلفة قيل انه ليس بين الناس كتاب اجتمع فيه العلوم المختلفة والمطالب المتباينة مثل القرآن ثم بالغ سبحانه فى مدح الكتاب بقوله قُرْآنًا قيل ان المعنى اريد من هذا الكتاب المفصل او حال كونه قرآنا عَرَبِيًّا كائنا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ويفهمون اللغة العربية كما قال تعالى ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لتكون تلك الكتاب بَشِيرًا ومبشرا المصدقين والمطيعين لاحكامه بالجنة وَنَذِيرًا ومحذرا المكذبين والمخالفين بالنار ثم حكى سبحانه شقاوة القوم الذين نزل القرآن بلغتهم بقوله تعالى فَأَعْرَضَ عنه أَكْثَرُهُمْ فلم يتدبروا فيه مع كونه بلغتهم فَهُمْ كانه صم لَا يَسْمَعُونَ آياته والمراد فهم لا يسمعونه سماع القبول وهم مع ذلك عارضوا النبى وَقَالُوا يا محمد انت تدعونا الى الايمان بكتابك وتوحيد ربك والحال انه قُلُوبُنَا كائنة فِي أَكِنَّةٍ واغطية متكاثفة تمنعها من فهم مَا تَدْعُونَا إِلَيْهِ من التوحيد وكائن فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وثقل او صمم لا يمكننا سماع صوتك واسماع آيات كتابك وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ مع ذلك حِجَابٌ وساتر ومانع من رؤيتك قيل ان كلمة من دالة على قوة الحجاب واستيعابه للمسافة الكائنة بينهم وبينه ولما كان القلب والسمع والبصر آلة للادراك اقتصروا على ذكرها وفيه بيان لغاية اعراضهم ونفرتهم عنه ثم قالوا يا محمد اذن فَاعْمَلْ واجتهد فى ترويج دينك وتشييد سلطانك إِنَّنَا ايضا عَامِلُونَ وساعون فى ابطال دينك والاخلال فى امرك وقيل بعضا عمل انت على دينك وانا ايضا عاملون على ديننا ثم امر سبحانه بجوابهم بقوله قُلْ يا محمد لهم إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ لا قدرة لى على اجباركم وقهركم على الايمان وقبول التوحيد وانما الميز بينى وبينكم انه يُوحَى إِلَيَّ من قبل ربى ولا يوحى اليكم ووظيفتى تبليغ ما يوحى الى وهو أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وهو رب العالمين لا الاصنام المنحوتة والمصنوعة واقول اذا كان هو ربكم فَاسْتَقِيمُوا وتوجهوا إِلَيْهِ بقلوبكم وجوارحكم واخلصوا له دينكم وَاسْتَغْفِرُوهُ مما انتم عليه من الشرك وتوبوا اليه من طغيانكم عليه ثم هددهم على الشرك بعد دعوتهم الى التوحيد بقوله وَوَيْلٌ وعذاب شديد لِلْمُشْرِكِينَ برهم

الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون له اندادا ذلک رب العالمین

از شرک وبت پرستی نمائید و برای مشرکین خدا عذاب بسیار سخت مقرر فرموده ومشرکین کسانیند که اموال شانرا صرف برای بتها میکنند وزکوتی راکه خدا برانها واجب کرده نمیدهند ومنکر عالم آخرتند در کارهاشان امید ثواب وترس از عقوبت ومجازات ندارند ابن عباس فرمود که مراد از زکوة در این آیه گفتن لا اله الا الله است از آنکه گفتن این کلمه زکوة نفس وروح است ومعنی آیه آنستکه آنها نفس خود را از شرک پاک نمیکنند لذا خدا فرمود که مشرکین نجسند احقر گوید که آیه بنابر معنی اول دلالت دارد بانکه کفار مکلف بزکوتند پس خداوند متعال بعد از تهدید مشرکین نوید بمؤمنین داد باین مضمون که آنانکه ایمان بخدا ورسول وروز جزا دارند وعمل صالح شایسته میکنند برایشان در آخرت اجر وثواب عظیم است وبان اجر وثواب منتی برانها گذارده نخواهد شد بعضی گفتند یعنی اجری بانها داده شود که تمامی نداشته باشد وازانها قطع نشود پس ازان ملامت وتوبیخ مشرکین برشرکشان فرمود بادلهٔ واضحه بر توحید باین مضمون که ای پیغمبر بگو بمشرکین که چگونه کافر میشوید بخدائیکه تمام زمینها را بقدرت وحکمت خود در دو روز آفرید وچگونه برای او شریکها قائل میشوید وبتهائیکه جماداند در ردیف او قرار میدهید آنخدای قادر حکیمی که زمین را بقدرتش آفرید پروردگار عالمیان است خدای من آنخدای توانائی استکه روی زمین کوهها قرار داد که زمین حرکت نکند ومنافع آنکوهها باهل عالم رسد وخدا خیر وبرکت بسیار در زمین قرار داد وروزی ووسائل زندگی را در زمین مقرر ومقدر فرمود وهمه این خلقتها تا آخر روز چهارم از خلقت زمین شد که همه این چهار روز مساوی با هم بودند زیادتر از هم وکمتر از هم نبودند گفتند که مراد از چهار روز چهار وقت است وازان چهار وقت تعبیر بچهار روز شد برای فهمیدن کسانی استکه ازان بپرسند وقمی فرمود که مراد از چهار روز چهار فصل استکه بهار وتابستان وپائیز وزمستان است وخدا تمام قوتها وروزیها را در این چهار فصل آفرید وعالم بانها قائم ومستوی شد وباقی ماند ابن عباس فرمود که من پشت سر پیغمبر سوار بودم شنیدم که آنحضرت فرمود که خدا ارواح را چهار هزار سال پیش از اجسام آفرید وارزاق را چهار هزار سال پیش از ارواح آفرید ودر آن همه مساوی است چه آنکه از خدا بخواهد وچه آنکه نخواهد ومن از آنهایم که روزی را از خدا سئوال نمیکنم وآنکه از خدا سئوال روزی کند جاهل ونادان است در حدیثی از پیغمبر رسیده که فرمود روزی بیشتر در طلب صاحب خود است از صاحبش او را پس از آفریدن زمین خداوند متعال ارادهٔ آفریدن آسمان کرد وآن در نظر چون دود بود بعضی گفتند مراد از دود بخار آب است که بالا متصاعد بود وابن عباس فرمود خدا آبرا از جوهرهٔ سبزی آفرید و

وهم الذین لا یؤتون الزکوة لله ویصرفون الا زبدها من اموالهم للاصنام وهم بالآخرة ای بمجازاة الاعمال هم بالخصوص کافرون وجاحدون لا یرجون لاعمالهم ثوابا ولا یخافون عقابا ولذا ینهمکون فی الشهوات وطلب الدنیا ولذا نها قیل ان الله قرن ترک الزکوة بالکفر بالآخرة ووصف المشرکین به لزیادة التحذیر من منعها وعن ابن عباس ان تفسیر لا یؤتون الزکوة لا یقولون لا اله الا الله فانها زکوة الانفس والمعنی لا یطهرون انفسهم من الشرک بالتوحید فانما المشرکون نجس وقیل ان الزکوة انکان فی القران مقرونة بالصلوة کقوله اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وقوله الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة فالمراد بها زکوة المال وانکانت منفردة کقوله خیرا منه زکوة وقوله وحنانا من لدنا وزکوة وقوله قد افلح من تزکی فالمراد بها طهارة النفس اقول فی الثانی نظر بل منع واضح لقوله وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون ثم لا یخفی ان الآیة بناء علی التفسیر الاول تدل علی تکلیف الکفار بالزکوة وما عن الصادق ع انه قال اترى ان الله طلب من المشرکین الزکوة اموالهم وهم یشرکون به حیث یقول وویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون قیل جعلت فداک فسره لی فقال ویل للمشرکین الذین اشرکوا بالامام الاول وهم بالائمة الآخرین کافرون انما دعی الله العباد الی الایمان به فاذا آمنوا بالله وبرسوله افترض علیهم الفرائض مطروح او مأول مع ان فیه حمل الاشراک علی الاشراک بالامام وحمل الآخرة علی الائمة الآخرة مع کونهما فی الآیة بقرینة الآیات السابقة واللاحقة کالنص فی الاشراک بالله والدار الآخرة ثم انه تعالی بعد تهدید المشرکین وعد المؤمنین الموحدین بقوله ان الذین آمنوا بوحدانیة الله وعملوا الاعمال الصالحات المرضیات عند الله الخالصات من شوب الشرک الجلی والخفی لهم فی الآخرة اجر غیر ممنون علیهم فیکدر بالمنة لانه سمی ما یعطیهم اجرا ولا منة فی الاجر قیل نزلت فی المرضی والزمنی اذا عجزوا عن الطاعة کتب لهم الاجر کاحسن ما کانوا یعملون وقیل ان المراد لهم اجر غیر مقطوع او غیر محسوب علیهم کما قال انما الهم اجرهم بغیر حساب ثم انه تعالی بعد وعده سبحانه المشرکین وبخهم علی اشراکهم مع دلالة الادلة القاطعة علی توحیده بقوله قل یا محمد للمشرکین توبیخا لهم ائنکم ایها المشرکون لتکفرون بالذی خلق بقدرته وحکمته الارض مع عظمها وبسطها فی مقدار یومین من ایام الدنیا من الزمان تعلیما للعباد التأنی فی الامور وترک العجلة والامر المعلوم امکان ایجادها فی آن واحد قیل خلق الله الارض فی یوم احد وبسطها فی الاثنین وقیل ان المراد من الیومین دفعتین والقمی قال فی وقتین ابتداء الخلق وانقضائه او تجعلون له مع هذه القدرة الکاملة من الجمادات اندادا وشرکاء فی الالوهیة والعبادة والحال انه یمتنع ان یکون له ند وضد ذلک الاله القادر الحکیم هو رب العالمین وخالق الموجودات ومربیها کیف یصح



اعتراض علی بعض من المفسرین



وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین

وعرششرا بر روی آب قرار داد پس آتشی در آب انداخت پس آب کثافات خود را باکف بر روی آورد وخدا ازان کثافات زمین را آفرید پس متوجه بدودی شد که از آب برامد وازآن آسمان آفرید پس ازان زمین را پهن کرد پس خلقت زمین پیش از آسمان وپهن کردن زمین وایجاد کوهها وتقدیر ارزاق وخلق اشجار وحیوانات ودریاها ونهرها بعد از خلق آسمان شد پس خدا باسمان وزمین گفت بیائید چه بطوع ورغبت وچه بکراهت وبدون رغبت گفتند میائیم بطوع ورغبت بعضی گفتند این مثل است برای قدرت وارادهٔ خود در ایجاد آنها که خود را تشبیه باقتداری فرض کرد که به پست ترین رعیتش گوید که باید فلان کار را بکنی چه بخواهی چه نخواهی وآن رعیت گوید اطاعت دارم وخدا در وقت خلقت آسمانها وزمین ارادهٔ ایجاد آنها کرد که از پشت پردهٔ عدم بعالم وجود آیند بانها بارادهٔ تکوینیه گفت موجود شوید فورا موجود شدند واز بعضی روایات ظاهر میشود که خطاب باسمان وزمین بعد از خلقت آنها شد پس مراد بآمدن نشان حرکات وسکنات آنها است از حضرت رضا علیه السلام سئوال شد که چیزیکه با خدا سخن گفت واز زمرهٔ جن وانس نبود چه بود آنحضرت فرمود آن آسمان وزمین بود که بخدا گفتند ما میائیم از روی رغبت پس انجام داد خداوند متعال خلقت آسمانها را وهفت آسمان آفرید بانهایت عظمت بطوریکه گفتند زمین نسبت باسمان اول مانند ریگی است درمیان بیابان وهمچنین آسمان اول نسبت باسمان دوم وهمین طور تا هفتم آسمان واین خلق آسمانها را در دو روز از روزهای دنیا بپایان رساند ودر هر آسمانی خداوند حکم خود را جاری کرد وبعضی گفتند یعنی خلق آفتاب وماه وستارگان نمود دیگری گفت یعنی ملائکه های هر آسمانی را بقدرت خود آفرید ودر آنها کوهها ودریاها قرار داد دیگری گفت یعنی احکام وتکالیف برای اهل آسمانها معین فرمود وزینت داد آسمان دنیا را بستارهائیکه چون چراغهای پرنور میدرخشند بعضی شان ثابت وبعضی شان سیارند وحفظ کرد آسمانها را بان ستاره از آفات وضرر شیاطین از پیغمبر ص مروی استکه فرمود ستاره ها سبب امان اهل آسمان است اگر ستاره ها معدوم شوند همهٔ اهل آسمان هلاک شوند واهل بیت من امان اهل زمینند اگر اهلبیت من از روی زمین بروند اهل زمین هلاک شوند بعد خدا فرمود آنچه که ذکر شد از خلقتهای

ان یکون اخس مخلوقاته ندا له وشریکا وجعل فیها جبالا رواسی وثوابت من فوقها لتمنعها من المیلان ولتکون منافعها ظاهرة عن ابن عباس رض اول ما خلق الله من شیء القلم وقال له اکتب الی ان قال ثم بسط الارض علی ظهر النون فاضطرب النون فمادت الارض فاوتدت بالجبال قیل ان الله تعالی طوق الارض بجبل محیط بها وهو من صخرة خضراء وقیل اول جبل نصب علی وجه الارض جبل ابو قبیس وان مجموع الجبال التی عرفت فی الاقالیم السبعة مائة وثمانیة وسبعون جبلا وقیل عددها ستة آلاف وستمائة وثلاثة وسبعون جبلا سوی التلول وبارک سبحانه فی الارض واکثر الخیر فیها بخلق انواع الحیوانات والنباتات التی منها معایش الانسان وقدر فی الارض وقسم لمن یحتاج الی القوت فیها بقدرته وحکمته اقواتها والارزاق التی تتولد منها وتوجد فیها من البر والشعیر وغیرهما وقیل ان المراد اقوات نفسها من المطر حیث ان الله قدر لکل ارض حظها من المطر وقیل بعض الاقوات التی اختص جلبها بارض خاصة حیث ان الله جعل کل بلد معدنا النوع من الاشیاء المطلوبة لغیرة الناس فی التجارة والضرب فی الارض لکسب الاموال کل ذلک فی تتمة اربعة ایام کاملة من ایام الدنیا وتلک الایام استوت سواء بلا زیادة ونقصان القمی یعنی فی اربعة اوقات وهی التی تخرج فیها اقوات العالم من الناس والبهائم الی ان قال هو الربیع والصیف والخریف والشتاء الی ان قال وجعل الله هذه الاقوات فی اربعة اوقات فی الشتاء والربیع والصیف والخریف قام به العالم واستوی وبقی وسمی الله هذه الاوقات ایاما للسائلین یعنی المحتاجین لان کل محتاج سائل وفی العالم من خلق الله من لا یسئل ولا یقدر علی السؤال من الحیوان فهم سائلون وان لم یسئلوا وقیل ان المراد ان الحصر فی اربعة للسائلین عن مدة خلق الارض وما فیها عن ابن عباس قال سمعت رسول الله وانا ردیفه یقول خلق الله الارواح قبل الاجسام باربعة آلاف سنة وخلق الارزاق قبل الارواح باربعة آلاف سنة سواء لمن سئل ولمن لم یسئل وانا من الذین لم یسئلوا ومن سئل جهل اقول فیه دلالة علی ان لام للسائلین متعلقة بسواء وعن النبی ص فی حدیث الرزق اشد طلبا للصاحب من صاحبه له ثم بعد خلق الارض استوی سبحانه وتوجه الی خلق السماء وقصد نحوها بارادته ومشیته وهی فی النظر دخان واجزاء ارضیة لطیفة متصاعدة فی الهواء مع الحرارة وفی الواقع مادة ظلمانیة قیل ارید به الاجزاء التی لا تتجزی ومن ظلمتها ابهامها وقیل ان المراد من الدخان البخار المرتفع من الماء وتشبیهها به عن ابن عباس فی جواب نافع بن الازرق الحروری ان اول ما خلق الله العرش علی الماء والماء من جوهرة خضراء [illegible] فصار الماء یقذف بالغثاء والزبد فخلق الارض من الغثاء ثم استوی الی الدخان الذی صار من الماء فسمکه [illegible] خلق الارض قبل خلق السماء وبسط الارض وارساء الجبال وتقدیر الارزاق وخلق الاشجار [illegible] الحکمة ایجادهما ائتیا من کتم العدم الی عالم الوجود [illegible] مقببة وسقفا سواء کان اتیانکما وکونکما طوعا او کرها [illegible] قالتا اتینا طائعین منقادین



خلق السماء ... فی یومین ... وبارک فیها ... والارض ... وعلی الجبال

فَقَضيهُنَّ سَبعَ سَمٰوَاتٍ فِى يَومَينِ وَاَوحىٰ فِى كُلِّ سَمَاءٍ اَمرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفظاً ذٰلِكَ تَقدِيرُ العَزِيزِ العَلِيمِ فَاِن اَعرَضُوا فَقُل اَنذَرتُكُم صَاعِقَةً مِثلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ

عجب تقدير وصنع خداى توانا است كه علمش بى اندازه و بينهايت است بر همه چيز قادر و بهمه چيز عالم است پس اگر اين مشركين از ايمان بوحدانيت خداى منيع الوصف روگردان شدند و اعتنائى باين آيات و تفكر در انها نكردند بگو اى پيغمبر با نها كه من مى ترسانم و تهديد ميكنم شما را بآمدن صاعقه كه مثل صاعقه قوم عاد و قوم ثمود باشد كه همه را فورا هلاك كرد و سوزانيد از انكه شما بكفر بكه داريد چون هيزم خشكى هستيد كه شايسته سوزانيدن است گفته علت ذكر ايند و قبيله براى آن بود كه اهل مكه بسيار بشام و يمن مسافرت براى تجارت ميكردند و شهرهاى انها راكه بعذاب خراب شده بود بسيار ميديدند و مطلع بحال آنها بودند و هلاكت انها از آن بود كه پيغمبرانى از هر طرف و بجانب انها رفته و دعوتشان بايمان بتوحيد و معاد كردند و جديت در ارشادشان نمودند و بلسان نرم و زبر بانها ميگفتند كه از پرستش بتان صرف نظر كنيد و جز خداى يگانه را نپرستيد آن مشركين در جواب ايشان ميگفتند كه شما در دعوى پيغمبرى دروغ ميگوئيد اگر خدا پيغمبر فرستد بايد از جنس ملائكه كه همه كس سخنانشانرا ميپذيرد و احتمال دروغ در سخنش نميرود بفرستد تا كسى شك نكند و همه بفوريت با و ايمان آورند پس چون شما ملك نيستيد و از جنس خود ما هستيد و بشرى مانند خود مائيد ما به پيغمبرى شما ايمان نخواهيم آورد و شما را در دعوى توحيد دروغگو ميدانيم حكايت شده كه ابوجهل در مجلسيكه بزرگان قريش بودند گفت امر محمد بر ما مشتبه شده بايستى يكمرد يكه بسحر و شعر و كهانت عالم باشد انتخاب كنيم نزد او بفرستيم تا با او گفتگو كند و حقيقت و واقع حال او را براى ما خبر آرد عتبة بن ربيعه كه يكى از رؤساى قريش بود گفت كه من بخدا قسم از شعر و سحر و كهانت كاملا مطلعم من ميروم نزد او پس چون خدمت آنحضرت آمد گفت اى محمد تو بهترى يا هاشم جد اعلايت تو بهترى يا عبد المطلب جد نزديكت تو بهترى يا پدرت عبد الله تو چرا بتان ما را دشنام ميدهى و ما را گمراه ميخوانى اگر رياست ميخواهى ترا رئيس قريش قرار ميدهيم اگر زن دوست هستى دختر هر كس را كه بخواهى اگرچه ده دختر بخواهى برايت تزويج ميكنيم اگر مال و ثروت بخواهى بقدرى مال برايت جمع آورى ميكنيم كه بى نياز و غنى شوى آنحضرت خاموش بود و سخنان او را ميشنيد تا تمام شد پس از انجام سخنانش فرمود بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل من الرحمن الرحيم تا آيه فانذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود خواند عتبه دست روى دهان خود گذارد و گفت ترا بحق رحم سوگند و از حضور آنحضرت بيرون رفت نزد قريش برنگشت چون ديدند

غير كارهين وهذا تمثيل لتأثير قدرته ونفوذ ارادته فى ايجادهما وتشبيه له بالسلطان القاهر الذى يقول لادنى رعيته لا بد لك من ان تفعل هذا شئت ام لم تشأ فيقول سمعا وطاعة ثم لا يخفى ان الآية مسوقة لبيان خلق السماء بعد خلق الارض ولكن لما لم يبين كيفية خلق الارض مع كمال عظمتها قرنه ببيان كيفية خلق السماء التى هى اعظم منها وفى بعض الروايات دلالة على ان الخطاب الى السماء والارض بعد خلقهما فى حديث ان موسى قال يا رب لو ان السموات والارض حين قلت لهما ائتيا طوعا او كرها عصيا لك ما كنت صانعا بهما قال لكنت وابتى من دواب قبليهما فتبقى شيل الرمان عليهما عمن تكلم الله لا من الجن ولا من الانس فقال السموات والارض فى قوله ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين اقول عليه يكون المراد من اتيانهما طاعتهما اياه فى الحركات والسكنات وغيرهما ثم قيل ان اول ما اجاب الله ثم من الارض موضع الكعبة ومن السماء ما بحذائها فجعل الله لها حرمة على سائر الارض حتى كانت كعبة الاسلام وقبلة للانام ثم بين سبحانه ما اوجده بارادته النافذة بقوله فَقَضيهُنَّ واتم خلقهن حال كونهن او كان قضاهن سَبعَ سَمٰوَاتٍ طباقا عظاما بحيث تكون الارض بالنسبة الى السماء الدنيا كنسبة حصاة صغيرة الى الفلاة الواسعة وكذا السماء التى بالنسبة الى الثانية وهكذا الى السابعة فِى مقدار يَومَينِ من ايام الدنيا من الزمان قبل خلق سبحانه ما فى الارض فى يوم الثلثاء والاربعاء والسموات وما فيهن فى يوم الخميس الى آخر ساعة من يوم الجمعة وفى الساعة الآخرة منها خلق آدم وهى الساعة التى فيها القيمة وَاَوحىٰ الله فِى كُلِّ سَمَاءٍ بعد خلقهن اَمرَهَا قيل يعنى خلق فيها شمسها وقمرها ونجومها وخلق فى كل منها ما فيها من الملائكة والجبال البرد والبحار وقيل يعنى حكم فى كل منها بما اراد فان له تعالى على اهل كل سماء تكليف خاص باهلها منهم قيام لا يقعدون ومنهم ركوع لا ينتصبون ومنهم سجود لا يرفعون رؤسهم الى غير ذلك واضاف الامر الى نفس السماء للملابسة وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنيَا والقريبة من الارض بكواكب متلألئة بِمَصَابِيحَ مضيئة بعضها ثوابت وبعضها سيارات وَحفظناها حِفظاً بديعا من الآفات وصعود الشياطين اليها واستراق السمع منها بالشهب المنفصلة من الكواكب فى الاكمال عن النبى صلى الله عليه وآله النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء واهل بيتى امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بيتى ذهب اهل الارض ذٰلِكَ المذكور المفصل من بدائع الخلق تَقدِيرُ الاله العَزِيزِ والقدير الذى لا تناهى لقدرته العَلِيمِ الذى لا نهاية لعلمه فيفعل ما يشاء ويعلم مصالح الامور ثم انه تعالى بعد بيان كمال قدرته امر النبى صلى الله عليه وآله بتهديد المشركين بقوله فَاِن اَعرَضُوا عن الايمان بالله وبتوحيده ولم يتفكروا فيما خلق الله ابداعا من الموجودات العلوية والسفلية فَقُل لهم يا محمد انى اَنذَرتُكُم وخوفتكم من ان ينزل الله عليكم صَاعِقَةً من السماء وعذابا شديدا يكون مِثلَ صَاعِقَةِ قوم عَادٍ وقوم ثَمُودَ والعذاب النازل عليهم لانكم اذن كالحطب اليابس الذى

وفضلت عليهم ... البليت





اِذ جَاءَتهُمُ الرُّسُلُ مِن بَينِ اَيدِيهِم وَمِن خَلفِهِم اَلَّا تَعبُدُوا اِلَّا اللهَ قَالُوا لَو شَاءَ رَبُّنَا لَاَنزَلَ مَلٰئِكَةً فَاِنَّا بِمَا اُرسِلتُم بِهِ كَافِرُونَ فَاَمَّا عَادٌ فَاستَكبَرُوا فِى الاَرضِ بِغَيرِ الحَقِّ وَقَالُوا مَن اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً اَوَلَم يَرَوا اَنَّ اللهَ الَّذِى خَلَقَهُم هُوَ اَشَدُّ مِنهُم قُوَّةً وَكَانُوا بِاٰيَاتِنَا يَجحَدُونَ فَاَرسَلنَا عَلَيهِم رِيحاً صَرصَراً فِى اَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُم عَذَابَ الخِزىِ فِى الحَيٰوةِ الدُّنيَا وَلَعَذَابُ الاٰخِرَةِ اَخزىٰ وَهُم لَا يُنصَرُونَ

عتبه نيامد گفتند عتبه مايل بدين محمد شده رفتند نزد او و گفتند اى عتبه علت نيامدنت نزد ما اين است كه بدين محمد گرويده عتبه بخشم شد و سوگند ياد كرد كه ديگر با محمد سخن نگويد گفت بخدا با او سخن گفتم و چون اين آيه ها را براى من خواند ديدم نه شعر است نه سحر و نه كهانت دانستم كه دروغگو نيست و ترسيدم كه عذاب آيد پس چون خداوند متعال ذكر قوم عاد و ثمود فرمود بيان شدت طغيانشان نمود باين مضمون كه اما قوم عاد پس در روى زمين بدون شايستگى براى تكبر خودبينى و تكبر كردند چون ديدند كه خيلى تنومند و پر قوه اند از روى غرور بخود ميگفتند كيست كه از ما قوتش بيشتر باشد چگونه اين بيخردان ندانستند كه خدائيكه انها را آفريده و اين قوت را بانها داده البته قوتش از انها بيشتر است و انان از نهايت سركشى كه داشتند ادله توحيد ما و آيات ما راكه بتوسط پيغمبران ميفرستاديم بكلى منكر ميشدند پس بجهت اين انكار و آن تكبر شايسته عذاب گرديدند پس باد سرد يكه صداى موحشى داشت براى هلاكت انها فرستاديم در چند روز نحس شوم گفته كه از اول صبح روز چهارشنبه بيست و دوم شوال تا روز چهارشنبه آخر ماه بود كه كلا هشت روز ميشود بعضى گفتند سه سال باران در شهر انها نباريد و در پى بادهاى بى باران ميوزيد و اين بادشديد براى آن بود كه در دنيا عذاب سخت را بچشند با ذلت و خوارى و بخدا قسم كه عذاب آخرت بيشتر انها را خوار كند براى تكبريكه داشتند و ابدا كسى يار ايشان نكند نه در دنيا و نه در آخرت و خدا انها را ابدا هلاك كرد

لا يليق الا للاحراق بالنار وانما خص سبحانه القبيلتين بالذكر لان اهل مكة كانوا كثيرا يمرون فى اسفارهم الى الشام واليمن على ديارهم ويرون آثار العذاب فيها اِذ جَاءَتهُمُ الرُّسُلُ الذين ارسلوا اليهم وحين دعوهم الى الايمان بالتوحيد والمعاد مِن بَينِ اَيدِيهِم وَمِن خَلفِهِم واجتهدوا فى ارشادهم من جميع الجهات والجوانب قيل هو كناية عن انحاء النصح من الرفق والعنف والترغيب والترهيب ويحتمل كونه كناية عن شدة اصرارهم على دعوتهم وتبليغ ما ارسلوا به وهو اَلَّا تَعبُدُوا ايها القوم اِلَّا اللهَ وحده فاجابهم قومهم وَقَالُوا استخفافا بهم وتكذيبا لهم لَو شَاءَ رَبُّنَا ارسال رسول من قبله الينا لَاَنزَلَ مَلٰئِكَةً برسالته حتى لا نشك فى صدقهم ونسارع الى الايمان بهم فلما لم تكونوا ملكا بل تكونون بشرا امثالنا لا فضيلة لكم علينا فَاِنَّا برسالتكم وَبِمَا اُرسِلتُم بِهِ من التوحيد على زعمكم كَافِرُونَ وجاحدون روى ان ابا جهل قال يوما فى ملاء من قريش التبس علينا امر محمد فلو التمستم رجلا عالما بالشعر والسحر والكهانة فكلمه ثم اتانا ببيان عن امره فقال عتبة بن ربيعة والله لقد سمعت السحر والشعر والكهانة وعلمت من ذلك علما وما يخفى على فاتاه فقال يا محمد انت خير ام هاشم انت خير ام عبد المطلب انت خير ام عبد الله لم تشتم آلهتنا وتضللنا فان كنت تريد الرياسة عقدنا لك اللواء فكنت رئيسا وان تك بك الباه زوجناك عشرة نسوة تختارهن اى بنات شئت من قريش وان كان المال مرادك جمعنا لك ما تستغنى به ورسول الله ساكت فلما فرغ عتبة قال صلى الله عليه وآله بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل الكتاب من الرحمن الرحيم الى قوله صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود فامسك عتبة على فيه وناشده بالرحم ورجع الى اهله ولم يخرج الى قريش فلما احتبس عنهم قالوا لا نرى عتبة الا قد صبا فانطلقوا اليه وقالوا يا عتبة ما حبسك عنا الا انك قد صبأت فغضب واقسم انه لا يكلم محمدا ابدا ثم قال والله لقد كلمته فاجابنى بشئ ما هو بشعر ولا سحر ولا كهانة فلما بلغ صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود امسكت بفيه وناشدته بالرحم ولقد علمت ان محمدا اذا قال شيئا لم يكذب فخفت ان ينزل بكم العذاب ثم لما بين سبحانه كفر عاد وثمود بين طغيانهم بقوله فَاَمَّا عَادٌ فَاستَكبَرُوا وتعظموا فى انفسهم فِى وجه الاَرضِ التى كانوا فيها بِغَيرِ الحَقِّ وبلا استحقاق للكبر والتعظم واغترارا باعظم اجسامهم وشدة قوتهم وَقَالُوا اغترارا بها مَن هو اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً ثم ردهم سبحانه ووبخهم على اغترارهم بقوله اَوَلَم يَرَوا ولم يعلموا اولئك المغرورون اَنَّ اللهَ القادر الَّذِى خَلَقَهُم واعطاهم تلك القوة هُوَ اَشَدُّ مِنهُم قُوَّةً واكثر منهم قدرة اذ من الواضح ان قوة المخلوق من عطاء الخالق وكمال قوته وقدرته وَكَانُوا من غاية عتوهم واستكبارهم بِاٰيَاتِنَا المنزلة على الرسل او دلائل توحيدنا وقدرتنا يَجحَدُونَ وينكرون عنادا ولجاجا فلما جمعوا بين التكبر والغرور وانكار الآيات صاروا مستحقين لعذاب الاستيصال فَاَرسَلنَا غضبا عَلَيهِم رِيحاً عقيما صَرصَراً باردا كما عن الباقر عليه السلام لها صوت شديد هائل فى هبوبها فِى اَيَّامٍ وليال نَحِسَاتٍ ومشئومات ليس فيها خير على ما قيل من صبيحة الاربعاء لثمان بقين من شوال الى غروب الاربعاء الذى كان آخر الشهر قيل ما عذب قوم الا فى الاربعاء قيل امسك الله عنهم المطر ثلاث سنين ودامت عليهم الرياح من غير مطر عن جابر بن عبد الله اذا اراد الله بقوم خيرا ارسل عليهم المطر وحبس عنهم كثرة الرياح وعلى اى حال كان ارسال الريح عليهم لِنُذِيقَهُم الله بها عَذَابَ الاستيصال الذى كان سبب الخِزىِ والذل لهم فِى الحَيٰوةِ الدُّنيَا قبل عذاب الآخرة وَوالله لَعَذَابُ الاٰخِرَةِ الذى اعد لهم فى القيمة اَخزىٰ واكثر اذلالا لهم وافتضاحا لكونه فى مشهد خلق الاولين والآخرين وَهُم حين ابتلائهم لا يعاونون على دفعه وَلَا يُنصَرُونَ من احد بوجه من الوجوه لا فى الدنيا ولا فى الآخرة وانما عذبهم الله بالريح لانهم اغتروا بعظم اجسادهم وشدة قوتهم حتى

واذا اراد الله بقوم شرا احتبس منهم المطر وسلط عليهم كثرة الرياح

وَاَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى فَاَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا
كَانُوا يَكْسِبُونَ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَيَوْمَ يُحْشَرُ اَعْدَاءُ اللّٰهِ اِلَى النَّارِ فَهُمْ
يُوزَعُونَ حَتّٰى اِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

برای انکه بسبزرگی قد و قامتشان مغرور شده بودند و میگفتند هیچ کس و هیچ قوهٔ نتواند با انها مقاومت کند پس خدا
بادرا برانها مسلط کرد تا بنماید بانها که تاب مقاومت بادرا ندارند چه رسد باجسام سنگین سخت پس تنه ایشان
چون برمرغ وکاه بهوا میرفت و چون درخت خرما بزمین میافتاد و اما قبیلهٔ ثمود پس انهارا بسوی حق و راه بهشت
و راحت ابدیه هدایت و راهنمائی کردیم بوسیلهٔ فرستادن پیغمبران و نصب ادلّه که انها را بحق دلالت کند مع
الوصف انها کوری و ضلالت و جهالت را بر بینائی و هدایت و دانش ترجیح دادند و کفر و شرک را برای خود
بهتر از ایمان و توحید دانستند پس صاعقهٔ عذاب و داهیهٔ عقوبت کفر و طغیانشان آنانرا گرفت و بذلت
و خاری هلاک کرد بسزای کفر و طغیان و عصیانیکه برای خود اختیار کردند و آنانرا که ایمان بخدا و رسول داشتند
و از شرک و گناه اجتناب میکردند از عذاب نجات بخشیدیم پس از حکایت گرفتاری آن دو قبیله بعذاب دنیوی
خداوند متعال بیان عذاب اخروی ایشان را فرمود باین مضمون که ای پیغمبر بقومت خبر ده از روزیکه کفار و
دشمنان خدا را در کنار جهنم جمع کنند و همه را نگاه دارند تا انهائیکه عقب مانده اند بجلوئیها برسند پس باین حال بمانند
تا انکه باتش جهنم رسند در آن وقت کفار منکر بت پرستی و اعمال زشت خود در دنیا شوند پس تمام اعضای
بدنشان از گوش و چشم و دست و پا و پوست تنشان همه گویا شوند و بگناههای انها شهادت دهند چون از
جوارح خود شهادت شنوند بانها اعتراض کنند یا بپوست بدن خود گویند چرا شما شهادت دادید من دفاع
از شما میکردم جواب گویند خدائیکه همه موجودات را بتسبیح خود گویا کرده مارا هم بشهادت برضرر شما گویا کرد چون

ظنوا ان شیئا لا یقاومهم فسلط الله علیهم الریح لیبنیهم انهم لا یقاومون الریح التی هی اخف والطف من سایر الاشیاء فکیف باجسام
هی اثقل واقوی منها فصارت تلک الاجسام العظیمة کریشة طیر او تبن فی الهواء روی ان النبی صلی الله علیه وآله کان یجثوا علی رکبتیه
عند هبوب الریاح ویقول اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا اللهم اجعلها لنا ریاحا ولا تجعلها ریحا اقول الظاهر ان الریاح
اشارة الی قوله تعالی وارسلنا الریاح لواقح والی قوله هو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته وارسل الریاح مبشرات وقوله ریحا اشارة
الی قوله تعالی انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا وَاَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ الی الحق والی طریق الجنة والراحة الابدیة بارسال الرسول ونصب
الدلائل الانبیاء فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى والضلال وعدم البصیرة واثروه عَلَى الْهُدٰى والبصیرة واختاروا الکفر ورجحوه علی الایمان
عن الصادق علیه السلام عرفناهم فاستحبوا العمی علی الهدی وهم یعرفون وعنه عرفناهم وجوب الطاعة وتحریم المعاصی وهم یعرفون
فَاَخَذَتْهُمْ عقوبتنا علی کفرهم وطغیانهم صَاعِقَةُ الْعَذَابِ والداهیة التی هی فی افادتها الهوانهم بلغت الی مرتبة یصح ان یقال لها
عین الْهُونِ والذل والملک الاخذ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ویعملون من ترجیح الضلالة علی الهدی واختیار الکفر والعصیان علی الایمان
والطاعة وَنَجَّيْنَا من ذلک العذاب الَّذِينَ اٰمَنُوا بالله وبرسوله صالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ الشرک والعصیان ثم انه تعالی بعد حکایة عذاب
الدنیوی اخبر عن عذابهم الاخروی بقوله وَيَوْمَ يُحْشَرُ والتقدیر واذکر یا محمد لقومک یوم یحشر ویجمع الاقوام المذکورین الذین هم
اَعْدَاءُ اللّٰهِ ویاتون اِلٰى شفیر النَّارِ وباب من ابواب جهنم فَهُمْ يُوزَعُونَ ویحبسون فی الطریق لیلحقوا من الباقر
علیه السلام یحبس اولهم علی اخرهم لیلحقوا انهم کذلک حَتّٰى اِذَا مَا حضروا النار وجَاؤُهَا انکروا اصدور الاعمال القبیحة منهم
واستحقاقهم النار فعند ذلک شَهِدَ عَلَيْهِمْ علی رؤس الاشهاد سَمْعُهُمْ واذنهم بما سمعت من الاقوال والاصوات المحرمة
وَاَبْصَارُهُمْ بما ابصرت من المحرمات وَجُلُودُهُمْ وقشور ابدانهم بما لامست من المحرمات بِمَا كَانُوا فی الدنیا
يَعْمَلُونَ من الجرائم والشرور وقیل ان المراد بالجلود سایر الجوارح والاعضاء فیخبر کل جارحة بما صدر من الاعمال السیئة من
صاحبها روی ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ضحک یوما حتی بدت نواجذه ثم قال الا تسئلون مم ضحکت قالوا مم ضحکت یا رسول
الله قال عجبت من مجادلة العبد ربه یوم القیمة قال یقول یا رب الیس قد وعدتنی ان لا تظلمنی قال فان لک ذلک قال فانی لا اقبل
شاهدا الا من نفسی قال الله تعالی اولیس کفی بی شهیدا او بالملائکة الکرام الکاتبین فیقول ای رب اجرتنی من الظلم فلن اقبل شاهدا
الا من نفسی فیختم علی فیه وینکلم الارکان بما یعمل قال فیقول بعدا لکن وسحقا عنکن کنت اجادل قدتم ما یقرب منه فی سورة یس عن القمی نزلت
فی قوم تعرض علیهم اعمالهم فینکرونها فیقولون ما عملنا شیئا منها فتشهد علیهم الملائکة الذین کتبوا علیهم اعمالهم قال قال الصادق علیه السلام
فیقولون لله یا رب هؤلاء ملائکتک یشهدون لک ثم یحلفون بالله ما فعلوا من ذلک شیئا الی ان قال فعند ذلک یختم الله علی السنتهم وینطق
جوارحهم فتشهد السمع بما سمع مما حرم الله وتشهد البصر بما نظر به الی ما حرم الله عز وجل وتشهد الیدان بما اخذتا وتشهد الرجلان بما سعتا





وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ
وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا اَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلٰكِنْ
ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَرْدٰيكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ
الْخَاسِرِينَ فَاِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَاِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ
قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ

گویا شدیم شایسته نبود که کتمان شهادت کنیم نزد خداوند متعال و خدائیکه شمارا در اوّل خلقتان در دنیا آفرید
بعد از مردنتان رجوع و بازگشتتان بسوی او شد البته قادر است که مارا گویا کند پس خدا آن کفار و گنه کاران فرماید که
نمیتوانستید که کردارهای زشت خود را از جوارحتان پنهان کنید که گوش و چشم و سایر جوارحتان امروز شهادت
باعمالتان ندهند و تصور نمیکردید که اعضاتان بتوانند برضرر شما شهادت دهند یا چنین روزی در عقب داشته
باشید و گمان میکردید که خدا کارهای پنهانی شمارا نمی بیند و نمیداند و این گمانتان بخدا شمارا بهلاکت انداخت از انکه
جرئتتان بر کارهای پنهانی نسبت بخدا زیاد شد لذا زیان و ضرر بسیار بردید که سعادت را از دست دادید و خود
بعذاب ابدی و شقاوت دائمی گرفتار نمودید حال اگر انها صبر کنند و داد و فریاد و زاری نکنند آتش جایگاه انها است
و اگر بخواهند خدارا از خود راضی کنند و از خدا درخواست نجات از آتش کنند هرگز خدا از انها راضی نخواهد شد و در
خواستشان را بهیچ وجه اجابت نخواهد کرد پس از بیان شدت عذاب آن کفار در آخرت خداوند بیان علت
کافر شدنشان را فرمود باین مضمون ما برای انها از جن و انس همنشینان و رفیقانی انتخاب کردیم و برانها گماشتیم و انها
بمیل خاطر خود واگذاردیم آن همنشینان دنیارا بنظر انها جلوه آوردند و از طرف آخرت هم آسوده خاطرشان کردند
که نه بعث و نه حسابی و نه جزاء اعمالی خواهد بود و بعضی گفتند که یعنی آرزوهای دراز پیدا کردند و گناهان را فراموش نمودند
لذا مثل کفار زمانهای گذشته که از جن و انس بودند اینها هم مستحق عقوبت شدند و در ردیف زیانکاران و خسارت بردگان
درآمدند که از بازار دنیا بایک عالم ضرر بیرون رفتند و بشدائد آخرت گرفتار گردیدند و اینها هم در شقاوت و دشمنی

فیما حرم الله عز وجل ویشهد الفرج بما ارتکب مما حرم الله الخبر وَقَالُوا توبیخا لِجُلُودِهِمْ واعضائهم او خصوص قشورهم ایها الجلود لِمَ
شَهِدْتُّمْ عَلَيْنَا مع انا کنا ندافع عنکم قیل ان تخصیص الجلود بالتوبیخ لکونها بمرأی منه او ابعد من الشهادة لعدم کون شأنها الادراک
اللازم فی الشهادة وهو الادراک بالرؤیة والسمع اقول فیه ما فیه وعن ابن عباس المراد بشهادة الجلود شهادة الفروج لانها لا تخلوا
من الجلود والله حیی یکنی وعن الصدوق عن امیر المؤمنین علیه السلام قال یعنی بالجلود الفروج وعن الصادق علیه السلام یعنی بالجلود
الفروج والافخاذ وانما خص الاعضاء الثلاثة بالشهادة بناء علی ارادة القشور او الفروج من الجلود لکون المعاصی الصادرة بها اکبر واعظم
من المعاصی الصادرة بالشم والذوق بل ما یصدر بالذوق داخل فی معاصی الجلود قَالُوا الاعضاء بهم ببیان لائق بهم کما ان لکل شیء نطق
وبیان مناسب لشانه اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بتسبیحه وغیره نعم قدرتنا علی النطق لم یکن لنا او نکتم الشهادة عند
الله بما علمنا بواسطتنا من القبایح وَهُوَ القادر الذی خَلَقَكُمْ واوجدکم اَوَّلَ مَرَّةٍ فی الدنیا وَاِلَيْهِ بعد خروجکم منها
تُرْجَعُونَ فکیف یستبعد منه انطاق جوارحکم واعضائکم وقیل انه ابتداء کلام الله لا کلام الجلود ثم قرر سبحانه کلام الجلود بتوبیخ اعدائه و
تقریعهم فی ذلک الیوم بقوله وَمَا كُنْتُمْ فی الدنیا تَسْتَتِرُونَ اعمالکم مخافة اَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ فی هذا الیوم سَمْعُكُمْ وَلَا اَبْصَارُكُمْ وَ
لَا جُلُودُكُمْ علی قبایح اعمالکم عند الله لعدم اعتقادکم بالبعث وجزاء الاعمال وعدم تصورکم امکان شهادتها علیکم وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ و
توهمتم حین استتارکم اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ من القبایح خفیة وسترا فلا یؤاخذکم بها فی الآخرة علی تقدیر وقوعها فرض
امکانها ولذلک اجترأتم علی ما فعلتم خفیة عن ابن مسعود قال کنت مستترا باستار الکعبة فدخل ثلاثة نفر ثقفیان وقرشی او قرشیان وثقفی کثیر شحم
بطونهم قلیل فقه قلوبهم فقال احدهم اترون ان الله یسمع ما نقول قال الآخر یسمع ان جهرنا ولا یسمع ان اخفینا فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وآله فانزل الله
وما کنتم تستترون الآیة وَذٰلِكُمْ الظن یا اعداء الله ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ المحیط بکم وباعمالکم الخفیة والجلیة اَرْدٰيكُمْ واهلککم فَاَصْبَحْتُمْ وصرتم بسببه مِنْ جملة الْخَاسِرِينَ
والمتضررین باعظم الضرر فی الآخرة حیث ضیعوا اعمارهم وعقولهم وجوارحهم التی کانت سببا لتحصیل سعادة الدارین وحصلوا بها شقاوة النشاتین فَاِنْ يَصْبِرُوا وعلی
النار ولم یجزعوا ولم یستغیثوا الی احد برجاء الفرج فَالنَّارُ الموقدة مَثْوًى ومأوی لهم ابدا وَاِنْ يَسْتَعْتِبُوا ویطلبوا رضا ربهم ویسئلوا منه النجاة فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ
والمجابین الی مسئولهم فیکون صبرهم وجزعهم سواء لا یفید شیء منهما خلاصهم من النار ونجاتهم من العذاب ثم انه تعالی بین سبب ابتلائهم بالکفر بقوله وَقَيَّضْنَا وقدرنا لهم فی الدنیا
قُرَنَاءَ واصدقاء من شیاطین الانس والجن بان خلینا بینهم وبین هؤلاء المعاندین وسلبنا عنهم التوفیق فَزَيَّنُوا هؤلاء الشیاطین القرناء لَهُمْ وحسنوا فی نظرهم مَا
بَيْنَ اَيْدِيهِمْ من امور الدنیا وَمَا خَلْفَهُمْ من امور الآخرة بان اروهم ان لا بعث ولا حساب وقیل ما کان کل احد مقبلا الی الآخرة کان ما بین ایدیهم امور الآخرة وما
خلفهم نسیان الذنوب وَحَقَّ وثبت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ والوعد بالعذاب فِي اُمَمٍ وقرون قَدْ خَلَتْ ومضت من الدنیا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ علی الکفر والطغیان
ثم اذکر سبحانه ان الظانین بالله ظن السوء من جملة الخاسرین وفی زمرة الامم الماضیة الهلکی قال اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ من الدنیا وکذا الظانون من جملتهم وفی زمرتهم

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا اللَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

با خدا و رسول باندازهٔ رسیده که بمردم میگویند وقتیکه محمد قران میخواند گوش ندهید و قصه های رستم و اسفندیار بگوئید و صوت وکف بزنید و رقص کنید شاید بر محمد غالب شوید که نتواند قرآنش را بخواند و یا دیگران بشنوند پس خداوند تهدیدشان فرماید باین مضمون که ما البته عذاب سخت آخرترا بانها خواهیم چشانید و مجازات بسیار بد در ازاء عملیاتشان خواهیم داد ابن عباس فرمود عذاب سخت کشته شدن و خواری در روز بدر است و مجازات بسیار بد در آخرت است این جزاء بسیار بد جرم دشمنان خدا است که آتش جهنم است که برای این کفار در آن جایگاه و منزل همیشگی است که هرگز نجات از آن نیابند و این مجازات بسیار بد سخت که آتش جهنم است بی جهت نیست بلکه بامناء آن انکاری استکه نسبت بآیات قران میکنند با اینکه میدانند از جانب خدا است و برای تصدیق پیغمبر و هدایت آنها بدین حق نازل شده این کفار در وقت قران خواندن پیغمبر این سخنان میگویند و غافلند از اینکه هنگام رفتنشان در آتش جهنم خواهند گفت پروردگارا آن شیطانهای انسی و جنی که ما را در دنیا گمراه کردند بما بنما و بشناسان تا آنها را زیر پای خود گذاریم و لگدمالشان کنیم تا آنها از ما ذلیلتر و خوارتر شوند و جایشان از ما پستتر یا عذابشان شدید و سخت تر شود پس از بیان شدت عذاب کفار و سختی حال آنها در قیامت خداوند متعال بیان خوبی حال مؤمنین را در قیامت فرمود باین مضمون که مؤمنینی که گویند پروردگار ما فقط خدا است شریکی برایش نیست و براین گفته ثابت باشند و قدمشان از راه بندگی او نلغزد تا زمانیکه از دنیا بروند در وقت مرگ ملائکه نزد آنها آیند و گویند دیگر ترس از عذاب و برخوردار از ناملایمی نداشته باشید و بر مفارقت از دنیا و خویشان و اموال و اولاد اندوهی

ثم انه تعالی بعد بیان سوء عاقبة اعدائه وشدة عذابهم فی الآخرة بین شدة عداوة قریش لله ولرسوله وسعیهم فی صرف الناس عن استماع القران و الایمان به بقوله وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا من رؤساء المشركين لاتباعهم وضعفائهم او بعضهم لبعض لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ اذا قرءه محمد او احد من المؤمنين به وَالْغَوْا فِيهِ واشتغلوا حين قراءته بالاباطيل كقصص رستم واسفنديار والتصفيق والتصفير والرقص علی ما قيل لَعَلَّكُمْ بهذه الافعال والاقوال تَغْلِبُونَ على قراءته فلا يتمكن القارئ من القراءة ولا المستمع من الاستماع لتشتت حواسهم والتشويش والتلبيس عليهم ثم هددهم سبحانه بقوله فَلَنُذِيقَنَّ هؤلاء الَّذِينَ كَفَرُوا وسعوا في تلبيس الحق بالباطل واللغو في القران عَذَابًا شَدِيدًا لا يقادر قدره ولا يمكن في هذا العالم وصفه وَ والله لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الجزاء الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ عن ابن عباس عذابا شديدا يوم بدر و اسوء الذي كانوا يعملون في الآخرة ذَٰلِكَ الجزاء الاسوء هو جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ وهي النَّارُ وقيل ان النار مبتدء وخبره قوله لهم وعلى الوجه الاول من كون النار بدلا للجزاء او بكون المعنى لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ ومنزل الاقامة الابدية وقيل ان المراد ان لهم في النار المشتملة على الدركات دار مخصوصة يخلدون فيها الواسم دار الخلد ثم نبه سبحانه على ان ذلك الجزاء هو مقتضى العدل بقوله جَزَاءً بِمَا كَانُوا في الدنيا بِآيَاتِنَا المنزلة تصديقا لرسالة النبي صلى الله عليه وآله وهداية الى الدين الحق يَجْحَدُونَ ويلغون فيها بسبب جحودهم اياها قيل ان التقدير يجزون جزاء ويحتمل كون جزاء مفعولا لاجله والمعنى ان خلودهم في النار لاجل كونه جزاء بعوض جحودهم الآيات وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا حين دخولهم في النار وتعذبهم في العذاب رَبَّنَا أَرِنَا وعرفنا الشيطانين اللَّذَيْنِ أَضَلَّانَا وحرفانا عن صراط دينك مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بالتسويل والتزيين وقيل ان المراد من الانس قابيل الذي سن القتل ظلما ومن الجن الشيطان الذي سن الكفر عن امير المؤمنين عليه السلام يعنون ابليس الابالسة وقابيل بن آدم اول من ابدع المعصية وعن السجاد عليه السلام تأويل الآية فلان وفلان وعن الصادق عليه السلام تأويلهما هما نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا تنتهي بهما لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ والاذلين او الانزلين مكانا واشدين منا عذابا تشفيا منهما بذلك وبجعلهما في الدرك الاسفل من النار ثم بالغ سبحانه في وعيد اعدائه والمشركين واطنب في تهديدهم بين لطفه بالموحدين واحسانه باوليائه المؤمنين بقوله إِنَّ المؤمنين الَّذِينَ قَالُوا بالسنتهم وقلوبهم رَبُّنَا اللَّهُ وحده لا شريك له في الوهيته وربوبيته ثُمَّ اسْتَقَامُوا على التوحيد وثبتوا على ذلك الاعتقاد والقول لم يزل قدمهم عن صراط عبوديته واخلصوا دينهم له واعرضوا عما سواه وعملوا بمقتضاه من اجتناب الكبائر واداء الفرائض الى ان خرجوا من الدنيا عن امير المؤمنين عليه السلام قال الا بقي منكم بعد الله وحجته قال الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا الآية ثم قال فاستقيموا على كتابه وعلى منهاج امره وعلى الطريقة الصالحة من عبادته لا تمرقون منها ولا تبتدعون فيها ولا تخلفون عنها وعن القمي استقاموا على ولاية امير المؤمنين عليه السلام وعن الرضا عليه السلام انه سئل ما الاستقامة قال هي والله ما انتم عليه تَتَنَزَّلُ من قبل الله عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ عند الموت كما عن القمي بالبشارة وهي أَنْ لَا تَخَافُوا ايها الموحدون من اصابة مكروه بعد الموت وبعد اليوم وَلَا تَحْزَنُوا على ما فاتكم من نعم الدنيا ومفارقتم ما خلفتم من الاهل والاولاد والاحبة وَأَبْشِرُوا وافرحوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ في الدنيا تُوعَدُونَ





نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و غمی در دل راه ندهید و بشارت باد شما را باینکه البته جای شما در بهشتی استکه خدا بتوسط پیغمبرش بشما وعده داده بازاء ایمان و اعمال صالحهٔ خواهد داد بعضی گفته اند که این بشارت را ملائکه در وقت مرگ و در قبر و در قیامت خواهند داد پس از اینکه خداوند متعال خبر داد که شیاطین انس و جن همنشینان و دوستان کفار و مشرکینند خبر داد باینکه ملائکه دوستان موحدین و مؤمنین هستند و بمؤمنین میگویند که ما دوستان شمائیم در زمان زندگیتان در دنیا و کمک شمائیم در امور دینتان باینکه در قلب شما حق را الهام میکنیم و از گناه و خطا حفظتان مینمائیم و در آخرت باشما دوستی میکنیم باینکه شما را بشارت بهشت میدهیم و شفاعت میکنیم و ببهشت راهنمائیتان مینمائیم و هرچه دلخواهتان باشد و میل بان کنید در بهشت برایتان فراهم است و از لذتهای روحی برای شما هست انچه را که توقع نمائید و اینها همه تهیه و تشریفات ورودی استکه خداوند آمرزنده رؤف برای شما فراهم نمود پس از حکایت سخنان زشت کفار که میگفتند ما حاضر برای گوش دادن بقران نیستیم و بدیگران میگفتند در وقت خواندن قران کف و صوت بزنید و امثال اینها خداوند سخنان خوش مؤمنین را حکایت فرمود باین مضمون که هیچ سخنی بهتر از سخن کسیکه دعوت بدین خدا و شریعت اسلام نماید و عمل خودش هم نیکو و پسندیده باشد و از روی فرح و ابتهاج گوید من از مسلمانانم پس از بیان اینکه سخن کسانیکه دعوت باسلام کنند بهترین سخنها است پیغمبر را ترغیب بدعوت بحق فرمود باین مضمون که سخنان خوب و کارهای نیکو مثل دعوت کردن تو مردم را بدین حق و صبرت بر اذیتهای قومت مانند سخنان زشت کفار و کارهای ناشایستهٔ آنها نیست سخنان تو و کارها و عملیات تو موجب عظمت تو در دنیا و بلندی درجات در آخرت است و سخنان کفار و عملیات آنها سبب پستی و بیقدری آنها در دنیا و عقوبت و مجازات سخت آنها است در دنیا و آخرت و نباید سخنان زشت و عملیات قبیح آنها جلوگیر تو از دعوت خلق و سستی تو در ترویج دین خدا شود بلکه باید صبر بر اذیت نادانان و پایداری در برابر دشمنان خدا کنی و بمدارا و حلم و روی باز و سخنان نرم با مردم رفتار و گفتگو نمائی اگر چنین کردی دشمنانت چون ابوسفیان و امثال او با تو دوست و مهربان شوند اهل سنت روایت کردند که این آیه در بارهٔ ابوسفیان نازل شد از انکه پس از دشمنی زیاد با پیغمبر و مؤمنین بواسطهٔ وصلتیکه میان او و پیغمبر شد نرم و مشتاق

بها على ايمانكم واعمالكم الصالحة في كتاب الله وعلى لسان رسوله عن العسكري عليه السلام في حديث يذكر حضور ملك الموت عند المؤمن حين نزعه قال فيقول ملك الموت انظر فوقك فينظر فيرى درجات الجنان وقصورها التي تقصر عندها الاماني فيقول ملك الموت تلك منازلك ونعمك واموالك واهلك وعيالك ومن كان من اهلك هيهنا وذريتك صالحا هم هنالك معك افترضى بهم بدلا مما هيهنا فيقول بلى والله ثم يقول انظر فينظر فيرى محمدا وعليا والطيبين من آلهما في اعلى عليين فيقول او تريهم هؤلاء ساداتك وائمتك هم هنالك جلاسك وانسك افما ترضى بهم بدلا مما تفارق هنا فيقول بلى وربي فذلك ما قال الله عز وجل إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ الى قوله أَلَّا تَخَافُوا فما امامكم من الاهوال قد كفيتموها وَلَا تَحْزَنُوا على ما تخلفونه من الذراري والعيال فهذا الذي شاهدتموه في الجنان بدلا منهم وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ هذه منازلكم وهؤلاء ساداتكم وانسكم وجلاسكم وقيل ان البشارة في المواقف الثلاثة عند الموت وفي القبر وعند البعث الى القيمة ثم لما اخبر سبحانه عن كون شياطين الانس والجن قرناء الكفار والمشركين بشر بان الملائكة اولياء الموحدين والمؤمنين حيث حكى عن الملائكة انهم يقولون للمؤمن نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ واصدقائكم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ومدة اعماركم فيها واعوانكم في امور دينكم بالهامكم الحق وارشادكم الى ما فيه خيركم وصلاحكم ويحفظكم من الزلات بدل وساوس الشياطين وتسويلاتهم في قلوب الكفار واضلالهم اياهم روى بعض العامة عن الصادق عليه السلام انه قال من لا حظ في اعماله الثواب والاغراض كانت الملائكة اوليائه ومن عملها على مشاهدته تعالى فهو وليه لانه يقول الله ولي الذين آمنوا وَفِي الْآخِرَةِ بتبشيركم بالجنة وشفاعتكم وتلقيكم بالسلام والتحية والاكرام وهدايتكم الى الجنة وَلَكُمْ فِيهَا من النعم الجسمانية مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وتلذ اعينكم وَلَكُمْ فِيهَا من الحظوظ الروحانية مَا تَدَّعُونَ وما تتمنون كما عن ابن عباس وفي تكرار لكم فيها وعدم الاقتصار بعطف ما تدعون على ما تشتهي ايذان باستقلال كل منهما بالثناء حال كونهما نُزُلًا ورزقا مهيئا للضيف مِنْ قبل الرب غَفُورٍ للذنوب ومبدل للسيئات بالحسنات رَحِيمٍ بالمؤمنين الصالحين باعلاء درجاتهم وفنون اكرامهم وفي التعبير كما ذكر بالنزل وتقدمه الضيف لالالة على ان ما اعد لهم بعد ذلك من عظائم الامور والتنبيه الى ما ذكر اكثر بمراتب ثم لما حكى سبحانه الاقوال السيئة عن الكفار كقولهم قلوبنا في اكنة وفي آذاننا وقر وقولهم لا تسمعوا لهذا القران اخبر بان اقوال المسلمين احسن الاقوال بقوله وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا ومن اطيب كلاما مِمَّنْ دَعَا الناس إِلَى اللَّهِ والى توحيده ومعرفة صفاته الكمالية وطاعته وعبادته وَعَمِلَ نفسه عملا صَالِحًا فان اعظم الطاعات دعوة الخلق الى الحق مع كون عمله موافقا لقوله واختار دين الاسلام الذي هو الدين المرضي عند الله وَقَالَ ابتهاجا به إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ قيل ان المراد من الداعي الى الله رسول الله وقيل هو المؤذنون قيل كان بلال يؤذن ويقول اليهود غراب

سجدة واجبة

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

بامسلمانان شد و بعد اسلام قبول کرد پس از آن خداوند متعال تمجید این سجیه و خلق فرمود باین مضمون که این خلق و سجیه را دارا نشود مگر کسانیکه دارای صبر و قوهٔ تحمل ناملایمات و شدائد داشته باشند و جلوگیر از خشم و غضب خود شوند و این خلق و سجیه را داده نشود مگر بکسانیکه دارای کمال نفس و درجات عالیهٔ اخلاقی باشند و اگر شیطان تهییج قوهٔ غضبیات کرد و در خشم شدی بخدا از شر شیطان و وسوسهٔ او پناه برد نگهداریت را از خدا بخواه که دعایت را بشنود و اجابت میکند و میداند حسن نیت و خلوص قلبت را پس از تمجید دعوت بخدا و توحید خداوند متعال شروع در ذکر ادلهٔ توحید فرمود باین مضمون که از جملهٔ ادلهٔ توحید شب و روز و آفتاب و ماه است که بامر خدا موافق نظام عالم سیر در فلک میکنند ای آفتاب پرستان و ایماه پرستان سجده بآفتاب و ماه نکنید از آنکه آنها در تحت قدرت خالقشان هستند و بامر او گردش میکنند بلکه سجده بما فوق آنها کنید و آن کسی است که آنها را آفریده و امر عالم را بوجود و گردش آنها تنظیم کرده اگر بسجود برای آفتاب و ماه خدا را پرستش میکنید از آنکه سجدهٔ خضوعی است مختص بمقام الوهیت و ربوبیت و برای غیر او روا نیست بعضی گفتند صابئین طائفهٔ بودند که سجده بآفتاب و ماه میکردند بخیال آنکه سجدهٔ بخدا است و ممکن است که مقصود شان سجده بآفرینندهٔ عالم بوده و خیال میکردند که آفرینندهٔ عالم آفتاب یا ماه است خدا میفرماید اگر میخواهید سجده بخالق کنید سجدهٔ بآنها نکنید آنها خالق نیستند شما اشتباه کرده اید سجده بخالق آنها کنید که آن خدا است پس اگر تکبر کردند و از سجدهٔ برای خدا خودداری نمودند خدا حاجت بسجدهٔ آنها ندارد و بی نیاز از عبادت آنها است ملائکهٔ مقربین که در آسمانهایند و اشرف از اولاد آدم و اقوی و اعظم از آنهایند آنها پرستش خدا میکنند و شب و روز تسبیح گویند و تنزیه خدا از شریک نمایند و هیچ وجه از عبادت و تسبیح خستگی و ملالت نیابند بعضی گفتند معنی آیه آنستکه اگر مشرکین بر تو تکبر میکنند و سجده بخدا میکنند سجدهٔ آنها قابل اعتنا نیست ملائکهٔ مقربین باکثرت و

بدعو الی الصلوة نزلت الآیة عن العیاشی انها فی علی و قیل ان المراد هو العموم **اقول** من المعلوم ان اکمل مصادیق الداعی هو النبی و الوصی و الکملون من اصحابهما ثم رغب سبحانه نبیه فی الدعوة الی الحق بعد بیان کونها احسن الاقوال بقوله **وَلَا تَسْتَوِي** الاقوال **الْحَسَنَةُ** التی منها دعوتک الی الدین الحق و الصبر علی اذی قومک **وَلَا** الاقوال **السَّيِّئَةُ** ومنها الصادرة من المشرکین المعاندین للحق کقولهم قلوبنا فی اکنة و نظایره فی الجزاء و العاقبة فان اقوال الحسنة موجبة لعظمته فی الدنیا و علو درجاته فی الآخرة و اقوال السیئة من اعدائه موجبة لانحطاطهم و عقوبتهم فی الدنیا و اذا عرفت سیئات اقوالهم و اعمالهم فی اجابتک فی الدعوة بل علیک بالجد فی الصبر علی اذیهم **ادْفَعْ** سیئتهم التی اعترضتک **بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** الطرق فی دفعها و هی الرفق و المداراة و مقابلة اسائتهم بالاحسان و سفاهتهم و سوء صنیعهم بالصبر و الحلم و حسن البشر و لین الکلام **فَإِذَا** قابلت اسائتهم بالاحسان و خرقهم بالرفق و سفاهتهم بالحلم و افعالهم القبیحة بالافعال الحسنة یستحیی منک العدو و یترک افعاله القبیحة و انقلب من بغضه الی المحبة و یصیر **الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ** کابی سفیان اعرابة **كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ** و صدیق قریب روی بعض العامة انها نزلت فی ابی سفیان و ذلک انه لان للمسلمین بعد الشدة بالمصاهرة التی حصلت بینه و بین النبی صلعم ثم اسلم فصار ولیا بالاسلام حمیما بالقرابة عن الصادق علیه السلام فی الآیة قال الحسنة التقیة و السیئة الاذاعة الخبر ثم عظم سبحانه تلک السجیة بقوله **وَمَا يُلَقَّاهَا** و لا یعطاها **إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا** علی المکاره و الشدائد و حبسوا انفسهم عن اظهار الغضب لا یعطی تلک الخصلة السجیة او خصلة الصبر **وَمَا يُلَقَّاهَا** من قبل الله **إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ** من کمال النفس و حسن الاخلاق و فضائل الانسانیة او ذو حظ عظیم من المثوبات الاخرویة عن الجمیع عن الصادق علیه السلام الا الذین صبروا فی الدنیا علی الاذی و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم من الخیر و کمال النفس ثم لما کان الغضب و الخرق من الشیطان ذکر سبحانه طریق دفعه بقوله **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ** و یهیجنک الی مقابلة الاسائة بالاسائة و الاقدام علی الانتقام **مِنَ الشَّيْطَانِ** الموسوس **نَزْغٌ** و هیج **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** من شره و وسوسته و اسئل الله حفظک من تسویلاته **إِنَّهُ** تعالی وحده **هُوَ السَّمِيعُ** لاستعاذتک و المجیب لدعائک **الْعَلِيمُ** بخلوص نیتک و صمیمیة دعائک القمی قال المخاطبة لرسول الله صلعم و المعنی للناس عن النبی صلی الله علیه و آله قال اذا غضبت و کنت قائما فاقعد و ان کنت قاعدا فقم و استعذ بالله من الشیطان ثم لما مدح سبحانه الدعوة الی الله و الی توحیده شرع فی بیان ادلة توحیده و قدرته و حکمته بقوله **وَمِنْ** ادلة توحیده و **آيَاتِهِ** الدالة علی قدرته و حکمته **اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ** و تعاقبهما و قدم تکرمة تقدیم اللیل ثم لما کان جمع من المشرکین عبدة الشمس و القمر ذکرهما المناسبة اللیل و النهار بقوله **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** و اداره بامره ثم نهی عن عبادتهما بقوله **لَا تَسْجُدُوا** ایها الناس **لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ** لانهما حادثان ... بیان مسخران بحت امر خالقهما **وَاسْجُدُوا لِلَّهِ** القادر **الَّذِي خَلَقَهُنَّ** بقدرته لنظام العالم **إِنْ كُنْتُمْ** بالسجود لهما ... **إِيَّاهُ** ... و قال القمی ... بخضوع خاص بمقام الربوبیة و الالوهیة لا یجب ... نغیر الله





فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

نزدیکی که بآفتاب و ماه دارند سجده بآنها نمیکنند و همیشه پرستش خدا میکنند و تسبیح او میگویند پس از استدلال بر توحید بآیات آسمانی خداوند متعال استدلال بآیات زمینی فرمود باین مضمون که از جملهٔ ادلهٔ بر توحید خدا آنستکه می بینی ای باشعور چشم دار که زمین پیش از آمدن باران خشک و بی گیاه و بی خیر و فائده است چون باران بر آن بباریم گیاهها و زراعتها از آن بروید و بیرون آید و بسبب رشد ای آنها باد کند و چون مردهٔ که روح در آن دمیده شود زنده گردد پس از آن بمناسبت استدلال بمعاد فرمود باین مضمون که آن قادر یکه زمین را زنده کند مرده ها را هم برای روز قیامت زنده نماید خدا بر هر چیز قادر و توانا است پس از استدلال بر توحید خداوند متعال تهدید مخالفین و منکرین فرمود باین مضمون که آنانکه طعن بآیات ما میزنند و بالقاء شبهات مردم را از راه حق میگردانند بر ما مخفی نیستند همه را میشناسیم و میبینیم در روز قیامت آنها را در آتش سوق دهیم و بجهنمشان اندازیم فکر کنید ای مردمان عاقل عاقبت اندیش که کسیکه روز قیامت در آتش انداخته شود حالش بهتر است یا کسیکه روز قیامت باید با کمال ایمنی از عذاب و داخل در بهشت شود ای مردمان بد بخت یاغی هر کار که دلتان خواهد امروز بکنید ما هم تماشا میکنیم تا وقت مجازات آنوقت خواهید دانست که چه کرده اید و چه مجازات دارید باز خداوند متعال تهدید مشرکین و معارضین با رسول در آیات قرآنی فرمود باین مضمون که البته آنانکه کافر

قیل ان الصابئین کانوا یسجدون للنیرین و یقولون انا نسجد لهما و نقصد به السجود لله فنهوا عن عبادته بتلک الواسطة **اقول** و یمکن ان یقال علة سجودهم للنیرین کانت فی اول ابتداء عن ذلک الا انه انتهی الامر الی الاعتقاد بخالقیتهما ثم لما کان السجود لهما بهذا الاعتقاد من باب الاشتباه فی المصداق حیث انهم کانوا یعتقدون ان مصداق الخالق هو الشمس مثلا و الحال انه هو الله ففی الحقیقة کان سجودهم لله فیکون المراد ان کنتم تعبدون الخالق الذی هو الله فی الواقع لا تسجدوا للشمس بل اسجدوا لله الذی هو مکون الشمس من مخلوقاته **فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا** و سطوا عن عبادة الله الذی تقول بالوهیته فانه غنی عن عبادتهم و سجودهم له **فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ** من الملائکة المقربین یعبدونه دائما و **يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** و ینزهونه عن الشریک **وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ** و لا یملون عن عبادته و تسبیحه قیل ان المراد ان استکبروا عن طاعة امره فلم یسجدوا لله لا یقل بذلک عدد من یخلص عبادته لله فان الملائکة المقربین مع کثرتهم و قربهم الشمس و القمر یعبدون الله و یسبحونه دائما و لا یسجدون لهما ثم انه تعالی بعد الاستدلال بالآیات الفلکیة استدل بالآیات الارضیة بقوله **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ** ایها الاری الشاعر البصیر **تَرَى الْأَرْضَ** قبل نزول المطر علیها **خَاشِعَةً** و منحطة یابسة لا نبات فیها و لا برکة **فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ** بالامطار **اهْتَزَّتْ** و تحرکت بالنبات و الزرع **وَرَبَتْ** و انتفخت بسبب انتشار اصول الحشائش و الزروع فیها فیکون کالمیت الذی نفخ فیه الروح فیحیی ثم استدل سبحانه علی المعاد بقوله **إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا** بقدرته **لَمُحْيِي الْمَوْتَى** من الاولین و الآخرین یوم البعث **إِنَّهُ** تعالی **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** من الاشیاء الابداء و الاعادة **قَدِيرٌ** لا تناهی لقدرته ثم لما ذکر سبحانه بعض آیات التوحید هدد المجادلین فیها بقوله **إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ** و یحیدون عن سبیل الحق بالطعن **فِي آيَاتِنَا** و القاء الشبهات فیها **لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا** و لا یستترون منا و لا یغیبون عنا فنخوفهم یوم القیمة الی النار و نلقیهم فیها اذن فانظروا ایها العقلاء **أَفَمَنْ يُلْقَى** بالعنف **فِي النَّارِ** علی وجهه خیر حالا **أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا** من کل مکروه **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و یدخل فی جنة عدن لا شک ان الثانی خیر ثم بالغ فی التهدید بقوله **اعْمَلُوا** ایها الکفار **مَا شِئْتُمْ** من القبیح هو احسن فانکم لا تخرجون من سلطان الله **إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** لا یعزب عنه مثقال ذرة من اعمالکم فیجازیکم علیها اسوء الجزاء و لم یمنع عن استعجاله فی العذاب الا الحکمة فانها اقتضت امهالکم و لا یخاف الفوت ثم بالغ سبحانه فی تهدید الملحدین فی آیاته ازدیادا للارعاب قلوبهم بقوله **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ** و الحدوا فی القرآن **لَمَّا جَاءَهُمْ** و حین قرء علیهم من غیر تفکر و تدبر فیه حتی یتبین لهم ما فیه من وجوه الاعجاز سیعذبون بکفرهم و الحادهم اشد العذاب کیف یکفرون به **وَ** الحال **إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ** و قاهر بالحجة علی سایر الکتب مهیمن علیها و کثیر النفع لعامة الناس و بلا نظیر و شبیه لعدم کون کتاب معجز الا هو **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ** و لا یتطرق الیه المعارض **مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** من الکتب التی من قبله **وَلَا** من الکتب التی نازلة **مِنْ خَلْفِهِ** و من بعده و انما اطلق الباطل علی المعارض تنبیها علی ان کل معارض له باطل فاسد و قیل ان المراد بالباطل الذی بین یدیه التنقیص و الذی من خلفه الزیادة و قیل ان المعنی لا یجد الباطل الیه سبیلا من جهة من الجهات حتی یتصل به فعبر عن جمیع الجهات باظهرها و هو القدام و الخلف او المراد لا یاتیه الباطل فیما اخبر به عما مضی و لا فیما اخبر عما یاتی و عنهما لیس فی اخباره عما مضی باطل و لا فی اخباره عما یکون فی المستقبل باطل بل اخباره کلها موافقة لمخبراتها کل ذلک لانه **تَنْزِيلٌ** و کتاب منزل **مِنْ حَكِيمٍ** عالم بحقائق الامور و مصالح الاشیاء لا یفعل و لا یقول شیئا الا بالحکم الکثیرة و لا تترک کتابا علی من یشاء الا اعطاه فهو **حَمِيدٍ**

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ

بقران شدند پس از آمدن آن برای هدایتشان و خواندن آن برایشان و در آن طعن زنند و از آن عیبگیری کنند بی تفکر و تأمل در معانی و جهات اعجاز آن بزودی گرفتار عذاب شوند چگونه منکر صدق و صحت آن میشوند با آنکه بر همه کتابهای آسمانی برتری دارد و بمثل و مانند است و نفع و فائده اش عمومی است برای همه اهل عالم و بمعارضی از کتابهای پیش از او و بعد از او نخواهد برخورد از آنکه هر کتابیکه با او مخالف شود باطل و بی اصل است بعضی گفتند یعنی زیاده و کم نشود و بعضی گفتند معنی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه اینست که باطل از هیچ جهتی از جهات راه باو نیابد با آنکه خبرهائیکه از گذشته و آینده دهد و در او باشد خلاف ندارد و تمام راست و مطابق با واقع است چنانچه از حضرت باقر و صادق مروی است تمام این خصایص برای آن است که از جانب خدای حکیمیکه عالم بحقایق امور و مطلع بر مصالح اشیاء است و در افعال و اقوالش محمود و سپاس و نهایت تمجید است نازل شده لذا خلق با عقلهای ناقص نتوانند عیبی از او گیرند اهل سنت از امیر المؤمنین روایت کردند که فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود ای مردم آگاه باشید که بزودی فتنه و فساد ظاهر شود پس گفتم چه چیز انسان را از فتنه حفظ میکند فرمود کتاب خدا که در آن خبرهای سابقه و آینه است و حکم حق در موارد اختلاف در آن است و آن حق و باطل را معین کند هر کس بخواهد راه حق را از غیر او بدست آرد بگمراهی و ضلالت افتد این قران ریسمان محکم الهی است در میان مردم که باید او را بگیرند تا از افتادن در ورطهٔ هلاکت محفوظ مانند و او است بیان پر حکمت و راه مستقیم بسوی حق و هدایتیکه هواهای نفسانیه با او راه نیابد و زبانهای مختلفه او را مشتبه نکند و دانشمندان از استفاده او سیر و بی‌نیاز نشوند و بزیاد خواندن کهنه نشود و عجایب او تمامی ندارد و این کتابی است که چون اجنه او را شنیدند بی درنگ گفتند ما قران عجیبی شنیدیم که همه خلق را بخیر و سعادت دلالت کند پس ما ایمان باو آوردیم کسیکه موافق او سخن گوید راست گوید و آنکه عمل بآن کند بمقصود رسد و هر که از روی آن حکم کند حکم بعدل کرده و کسیکه دعوت باو کند هدایت براه راست و صراط مستقیم گردیده و عجب در اینستکه کفار قریش با عظمت قران و ظهور معجز اینکه در آنست بتو ای پیغمبر گویند قران سحر یا شعر است یا گویند تو کاهن یا دیوانهٔ چنانچه امتهای پیشین پیغمبرانشان میگفتند و خدا کسانیرا که بتو و به پیغمبران سابق و بکتاب تو ایمان داشته باشند خواهد آمرزید و کسانیکه بتو و پیغمبران دیگر کافر باشند عقوبت دردناک خواهد کرد پس کوشش و جدیت در

فی احکامه واضعافه محمود علی نعمه الجسمانیة والروحانیة التی منها هذا الکتاب العظیم روی بعض العامة عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول الا انها ستکون فتنة فقلت فما المخرج منها یا رسول الله صلی الله علیه وآله قال کتاب الله فیه نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله وهو حبل الله المتین وهو الذکر الحکیم وهو الصراط المستقیم الذی لا تزیغ به الاهواء ولا تلتبس به الالسنة ولا یشبع منه العلماء ولا یخلق من کثرة الرد ولا تنقضی عجائبه وهو الذی لم تنته الجن حتی قالوا انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به من قال به صدق ومن عمل به رشد ومن حکم به عدل ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم ومن العجب انه مع عظمة هذا القران وظهور کونه معجزا انا لا الیک یا محمد **مَا يُقَالُ لَكَ** من جهة کفار قومک فی شانک وشان کتابک **إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ** من جهة الامم الماضیة **لِلرُّسُلِ** العظام الذین کانوا **مِنْ قَبْلِكَ** فی حقهم من انهم سحرة او کهنة او مجانین وفی حق الکتب السماویة المنزلة علیهم من انها اساطیر ونحوها وقیل یعنی ما یقال لک من قبل الله الا ما قیل من قبله للرسل من الامر بالصبر علی سفاهة القوم واذیهم **وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ** لاولیائه المؤمنین بانبیائهم **وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ** لاعدائه الکافرین بک وبهم المکذبین لکتابک وکتبهم فاسع انت یا حبیبی فی التبلیغ والدعوة الی الحق ثم فوض امر الناس الی فانی اعاملهم علی حسب استحقاقهم ثم بین سبحانه قطع عذر العرب فی الایمان بالقران بقوله **وَلَوْ** انزلنا القران و **جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا** وکتابا **أَعْجَمِيًّا** ونظما بلغة العجم **لَقَالُوا** اعتراضا علیک وتوبیخا لک **لَوْلَا فُصِّلَتْ** وهلا بینت **آيَاتُهُ** بلسان نفهمه أکلام او کتاب **أَعْجَمِيٌّ** یوحی الینا ونحن قوم **عَرَبِيٌّ** لا نفهم شیئا منه وهذا من الغرائب الدالة علی کذب کتابک ثم لما ذکر سبحانه انه لیس لمشرکی العرب الاعتذار من عدم ایمانهم بعدم فهمهم القران وکونه بغیر لسانهم او سبحانه بتیران یبین لهم علة عدم ایمانهم وکون قلوبهم منصرفة عنه وعدم سماعهم ایاته کما قالوا قلوبنا فی اکنة وفی اذاننا وقر بقوله **قُلْ** یا محمد لهم **هُوَ لِلَّذِينَ** لم یکن فی قلوبهم تعصب وعناد ولجاج و **آمَنُوا** بالطوع والرغبة وطلبا للحق **هُدًى** من الضلال ورشاد الی الحق وجمیع الخیرات الدنیویة والاخرویة **وَشِفَاءٌ** من الامراض الباطنیة کالشک والاخلاق الرذیلة **وَالَّذِينَ** یستکبرون عن قبول الحق ویصرون علی تقلید الاباء والکبراء و **لَا يُؤْمِنُونَ** عنادا ولجاجا کانه **فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ** وثقل وصمم لا یسمعون القران **وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى** وموجب لذهاب بصرهم وبصیرتهم بحیث لا یرون ما فیه من الاعجاز وما فی الرسول من دلائل الصدق کما قالوا ومن بیننا وبینک حجاب بل **أُولَئِكَ** البعداء عن ساحة رحمة الله وسعادة الدارین اذا تلیت علیهم الایات او ذکرت عندهم المواعظ والعبر کانهم **يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ** عنهم غایة بحیث لا یکاد یسمع منه الکلام بل انما یسمع النداء والصوت ثم لما کان عناد المشرکین



وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ

تبلیغ و دعوت بدین حق نما و باقی ابا و انذار البته انها را بجزائشان خواهیم رسانید اگر ما قرانرا بزبان عجمی نازل میکردیم عرب میگفتند چرا عبارتهای او بزبان و لغت ما که عربیم نیست کتاب عجمی چگونه برای عرب که عجمی فهم نیستند آمده و بهمین جهت ملتوانستند تکذیب قران و تنقید آن کنند ولی فعلا که راه این ایراد بر آنها بسته علتی ندارد تکذیب قران مگر عصبیت و لجاج و عناد ای پیغمبر بآنها بگو که این کتاب من برای آنانکه لجاج و عناد ندارند و برغبت و میل خود ایمان باو آورند وسیلهٔ هدایت و ارشاد بتمام خیرات و سعادتهای ابدی است و دوای دردهای باطنی است و آنانکه ایمان بآن نیاورند از اخلاق ذمیمه و عصبیت و لجاج گوششانرا کر کرده و بصیرتشان بکلی رفته که اعجاز و محسنات او را نمی‌بینند لذا وقتیکه قران برانها خوانده شود مانند آنستکه از مکان بسیار دوری با آنها بفریاد سخن گویند که فقط صدائی میشنوند و اصلا تمیز حروف و کلمات را نمیدهند پس چون عناد قوم و طعنشان در قران سبب آزردگی پیغمبر بود خداوند متعال حبیبش را تسلیه داد باین مضمون که ما توراة را بموسی بن عمران دادیم مردم در آن اختلاف کردند بعضی ایمان بآن آوردند و بعضی انکار کردند چنانچه قوم تو در قران تو اختلاف دارند پس این اختلاف امر تازهٔ نیست که سبب رنجش خاطرت شود و اگر خدا وعده نداده بود که امت ترا مهلت دهد و مانند امتهای گذشته بعذاب هلاکشان نکند فورا کسانیکه تکذیب قران و کتاب تو میکنند عذاب برایشان فرود میامد و همه هلاک میشدند و اینمردم یقین بدروغ بودن قران ندارند بلکه در شک و تردیدند و پریشان خاطر و مضطربند لذا از تکذیبشان بروحشت نکن و کسیکه ایمان بتو و کتابت آورد و باحکام آن عمل کند بخیر و نفع خود رسیده بدیگری مربوط نیست و آنانکه تکذیب کتابت کنند و بکارهای زشت و عملیات قبیح پردازند ضرر بخود زده اند شما و دیگران مسئولیتی نخواهید داشت و خدا هم ابدا بکسی و به بندهٔ از بندگانش ستم نخواهد کرد و بزد بندگان صالح خود را کاملا بی کم و کسر خواهد داد و عقوبت مخالفین و بدکاران را هم باندازهٔ استحقاقشان خواهد کرد و البته وقت و موقع ثواب و عقاب در قیامت است و علم بآن روز اختصاص بخدا است باید علم بآنرا باو رجوع داد کسی نتواند از پیش خود تعیین وقت آن کند بلکه علم بتمام امور آینده مختص بخدا است خدا میداند که میوه های پوستدار چون گردو و بادام نظایر

وانکارهم صدق القران وطعنهم فیه سببا لایذاء قلب النبی صلی الله علیه وآله سلاه سبحانه بقوله **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى** بن عمران التوریة وانزلنا الیه ذلک **الْكِتَابَ** لهدایة قومه **فَاخْتُلِفَ فِيهِ** فمنهم من امن به ومنهم من کفر کما اختلف قومک فی کتابک فمنهم من صدقه ومنهم من کذبه فلیس اختلاف قومک فی صدق کتابک امرا بدیعا مختصا بقومک بل هی عادة قدیمة للامم **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ** وعدة **سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ** فی حق امتک المکذبة بالامهال وعدم استیصالهم بالعذاب فی الدنیا بقوله بل الساعة موعدهم وقوله وما کان الله معذبهم وانت فیهم تالله **لَقُضِيَ** وحکم **بَيْنَهُمْ** باستیصال المکذبین بالعذاب کما فعل بمکذبی الامم السابقة **وَإِنَّهُمْ** لیسوا بقاطعین بکذب کتابک بل هم والله **لَفِي شَكٍّ مِنْ** صدق کتابک وتردید **مِنْهُ** تردید **مُرِيبٍ** وموقع قلبهم فی القلق والاضطراب فلا تستعظم استیحاشک من تکذیبهم واعلم انه **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا** من الایمان بکتابک وتعظیمه والتمسک به والعمل باحکامه **فَلِنَفْسِهِ** نفعه لا یتعداه الی غیره **وَمَنْ أَسَاءَ** واعرض عنه وکفر به وطعن فیه **فَعَلَيْهَا** ضرره لا علیک ولا علی احد غیره ثم قرر ذلک سبحانه بقوله **وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ** بل هو العادل الذی لا یمکن منه الجور فلا یعذب غیر المسیء ولا المسیء زائدا علی استحقاقه ولا یضیع اجر المحسنین ولا ینقص منه قیل من ظلم وعلم انه ظلم فهو ظلام وقیل ان صیغة المبالغة باعتبار کثرة العبید لا باعتبار کثرة الظلم وقیل ان اصله وما ربک بظالم ثم نقل مع نفیه الی صیغة المبالغة فکانت المبالغة راجعة الی النفی والمعنی ان الظلم منفی عنه نفیا موکدا مضاعفا ثم لما هدد سبحانه الکفار بان ضرر کفرهم راجع الیهم کان مجال السؤال عن وقته فاجاب سبحانه ثم بقوله **إِلَيْهِ** تعالی وحده **يُرَدُّ عِلْمُ** وقت تعذیبهم وهو یوم **السَّاعَةِ** والقیمة ثم بین سبحانه احاطته بالحوادث المستقبلة فی هذا العالم بقوله ثم **وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ** ذات الکمام وقشور او اوعیة من اکمامها او اوعیتها او قشورها الاعلی کالجوز واللوز ونظائرهما **وَمَا تَحْمِلُ** ولا تحبل **مِنْ أُنْثَى** من الانسان وسائر الحیوانات **وَلَا تَضَعُ** حملها **إِلَّا بِعِلْمِهِ** ومقرونا باحاطته وانه اذا سئل احد من هذه الامور لا بد له من رد علمه الی الله ویقول الله یعلم کما یرد العلم بسائر الحوادث الکونیة الیه ولعل ذکر الجمل الثلاث من خروج الاثمار والحمل والوضع لشباههما بالبعث من القبور فلیس لاحد ان یسئل عن وقت الساعة عن احد ولئن یسئل عنها یا هوالها وهو **يَوْمَ يُنَادِيهِمْ** قیل ان التقدیر واذکر یا محمد لقومک یوم ینادیهم الله توبیخا لهم ویقول لهم المشرکون **أَيْنَ شُرَكَائِي** الذین زعمتم فادعوهم لیخلصوکم الیوم من عذابی **قَالُوا** یا رب **آذَنَّاكَ** واسمعناک کما عن ابن عباس **مَا** من احد **مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ** یشهد بان الاصنام شرکائک اذ تبرئنا منهم لما عاینا الحال او المراد ما منا احد یشاهدهم اذ ضلوا عنا کما قال سبحانه **وَضَلَّ** وضاع عنهم **مَا كَانُوا يَدْعُونَ** ویعبدونه **مِنْ قَبْلُ** فی زمان حیوتهم فی الدنیا **وَظَنُّوا** وایقنوا انه ما لهم فی ذلک الیوم

لا يسأم الانسان من دعاء الخير وان مسه الشر فيؤس قنوط . ولئن اذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته ليقولن هذا لى وما اظن الساعة قائمة ولئن رجعت الى ربى ان لى عنده للحسنى فلننبئن الذين كفروا بما عملوا ولنذيقنهم من عذاب غليظ واذا انعمنا على الانسان اعرض ونا بجانبه واذا مسه الشر فذو دعاء عريض قل ارايتم ان كان من عند الله ثم كفرتم به من اضل ممن هو فى شقاق بعيد

انها چه وقت از پوست بيرون آيند وخدا ميداند كه هر حيوان مادهٔ بارداری چه درشكم در رحم دارد وانچه در رحم او است نر است يا ماده وكی خواهد زائيد پس از اين امور هر كس پرسد بايد در جواب گفت خدا ميداند بلكه علم هر يك از حوادث آينده را بايد بخدا رجوع داد واينكه خدا اين سه موضوع را ذكر فرمود شايد براى شباهت بيرون آمدن ميوه از پوست وبيرون آمدن بچه از شكم مادر به بيرون آمدن مردم از قبرها براى حساب بوده پس تعيين روز قيامت بوقت ممكن نيست بايد بآثار وخصوصيات تعيين شود وخصوصيت آن روز آنستكه خدا در آن روز بمشركين گويد كجايند شريكهائيكه براى من قائل شديد برويد بانها توسل شويد كه شما را از عذاب من نجات دهند هم در جواب گويند پروردگارا بتو ميگوئيم كه هيچ يك از ما الآن نميگويد وشهادت نميدهد باينكه بتها با تو شريك دارند در خدائى بلكه همه ما از آنها بيزاريم يا معنى ما منا من شهيد اين باشد كه هيچيك از ما الآن آنها را نمی بيند وهمه بتها را كه در دنيا ميپرستيدند گم كنند وآنها را نشناسند ويقين كنند كه نجاتى از عذاب الهى نخواهند داشت ونتوانند از عقوبت خدا فرار كنند ومايوس از رحمت خدا شوند چنانچه در دنيا اگر اميد فائده ونفعى داشته باشند از دعا كردن بدرگاه خدا خستگى وملالت پيدا نكنند ولى اگر ضررى وبليهٔ بانها متوجه شود اميدشان از رحمت خدا منقطع شود وآثار مايوسى از وجناتشان ظاهر گردد وحاصل مراد اگرچه خدا بهتر ميداند آنستكه انسان بالطبيعه بين دو حالت است اگر احتمال نفع داشته باشد در كمال حرص است واگر بلائى وضررى بيند در كمال ياس وناميدى است پس از مذمت كفار بر ياسشان از رحمت خدا در وقت ضرر وشدت مذمتشان بر زشتى رفتار وگفتار در وقت نعمت فرمود باين مضمون كه چون بعد از شدت وضرر نعمتى ووسعتى باو دهيم گويد اين نعمت باستحقاق وفضيلت خودم بمن رسيده وحق وشايستهٔ من است ديگر از دستم نخواهد رفت پس بكلى از خدا غافل وسرگرم شهوترانى ودنياپرستى شود وگويد گمان ندارم كه آخرت وقيامتيكه مؤمنين ميگويند صحت واصلى داشته باشد وبر فرض كه صحت داشته باشد وقيامتى آيد من در آن عالم هم داراى نعمت وعزت وكرامت خواهم بود

وضرب من العذاب وتخلص من النار وقيل ان قوله ما منا من شهيد كلام الاصنام والمعنى ما منا من شهيد بصحة ما نسبوا الينا من الشرك وعلى هذا يكون معنى ضل عنهم انه لا ينفعهم فيكون حضورهم كغيبتهم ثم لما بين سبحانه ياس المشركين فى القيمة من الخلاص من العذاب بين ياسهم فى الدنيا من رحمة الله عند ابتلائهم بالضر بقوله لا يسأم ولا يمل الانسان بالطبع والجبلة من دعاء الخير وطلب النفع الدنيوى والاخروى ولكن ان مسه الشر واصابه الضر فيؤس قنوط ومبالغ فى قطع الرجاء من الرحمة بحيث يظهر آثار الياس فى وجهه واعضائه وحاصل المراد والله اعلم ان حال جنس الانسان وطبيعته ذو بين الحرص على الفوائد بحيث لا يقف على حد كلما وجد طلب الزيادة والقنوط الذى هو شدة الياس ثم ذمه سبحانه على سوء حاله ومقاله عند عود النعمة بقوله ولئن اذقناه واتعمنا عليه رحمة ونعمة كائنة منا وبتفضلنا كالصحة والغنى والامن ونحوها من بعد ضراء مسته وبلية اصابته من فقر ومرض وخوف ونحوها ليقولن غرورا وجهلا هذا الخير العائد الى حق لى يصل الى بفضلى وعلى لا يزول عنى ابدا فيشتغل بالنعمة عن المنعم وجهل انه عطاء من ربه ليبلوه ايشكر ام يكفر بل يبالغ فى الكفر بقوله وما اظن ان الساعة قائمة والقيمة آتية كما يزعم المؤمنون بالمعاد ولئن رجعت ورددت الى ربى على تقدير قيامها وصحة قول القائلين بالمعاد ودار الجزاء وبعثت من القبر للحساب عند الله ان لى عنده والله للحسنى والدرجة العليا من النعم والكرامة لان استحقاقى للنعم الدنيوية ملازم لاستحقاق النعم الاخروية مع كون قياس امر الاخرة على امر الدنيا من الاوهام الفاسدة والامانى الكاذبة فلننبئن الذين كفروا ولنعلمنهم يوم القيمة بما عملوا من الكفر والمعاصى بتجسم اعمالهم بالصور الواقعية التى يكون لها فيتنفر منها حتى يتمنى ان بينه وبينها امدا بعيدا ولنذيقنهم ونطعمنهم من طعم عذاب غليظ وعقاب شديد لا يمكن وصفه ولا يعرف كنهه بدل ما توهموه من ان لهم عند الله المثوبة الحسنى والكرامة العليا ثم بعد حكاية اقوال الناس حكى سبحانه افعاله الشنيعة بقوله واذا انعمنا بنعمة على الانسان ابطرته واعرض عن الشكر وكفر بتلك النعمة ونا بجانبه وتباعد بكليته عن التوجه الى منعمه تكبرا وتعظما وتولى بركنه عن طاعة ربه واذا مسه واصابه الشر والضر فذو دعاء عريض وتضرع طويل هو ثم بعد اثبات التوحيد وحكاية اعراض المشركين عن القران ومجادلتهم وتهديدهم بالعذاب امر سبحانه نبيه بالترغيب الى الايمان بالقران بقوله قل يا محمد لهؤلاء المشركين المعرضين عن القران ارايتم واخبرونى [illegible] ان كان القران من عند الله [illegible] ثم انتم كفرتم به [illegible] من اضل [illegible] من طريق الحق ممن هو كائن فى شقاق وخلاف بعيد عن الوفاق ومعاداة [illegible] ثم لما كان عمدة اسباب اعراض المشركين عن القران نهيه عن الشرك ودعوته الى التوحيد بين سبحانه ان جميع





سنريهم اياتنا فى الافاق وفى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اولم يكف بربك انه على كل شىء شهيد الا انهم فى مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شىء محيط

چنانچه در دنيا داريم وچنانكه در دنيا مستحق نعمتم در آخرت هم مستحقم وحال آنكه نعمت دنيا گاهى عذاب ونعمت است ولى نعمت آخرت هميشه از روى رحمت خواهد بود پس در روز قيامت عمليات زشت اينكافران را خواهيم نماياند وعذاب وعقوبت بسيار سخت بر آن را خواهيم داد وچنانيد پس از حكايت سخنان زشت كفرآميز آن كافر رفتار زشتش خداوند متعال بيان فرمود باين مضمون كه چون نعمت دنيوى مانند صحت وثروت وامنيت وامثال آن را باو فرادهيم بكلى از شكر آن غافل باشد وسرگرم تكبر وخود بينى وسركشى وطغيان بر خدا وپيغمبران شود وچون بسختى وفقر ومرض وامثال آنها گرفتار شود در درگاه خدا تضرع وزارى نمايد ودعاى بسيار كند پس از اثبات توحيد ومذمت مشركين بر اعراض از قرآن وطعنشان در آن وتهديدشان بعذاب پيغمبر را امر فرمود بترغيب خلق بايمان بقرآن باين مضمون كه بگو اى محمد بمردم كه اگر اين قرآنى را كه من آورده ام از جانب خدا باشد وشما بى تأمل وتفكر در آن انكارش كنيد واز آن روگردان شويد با اينكه اگر اندك نظر وفكر در آن نمائيد بزودى برشما روشن ودانا شود كه از جانب خدا است شما با خدا طرفيت ودشمنى كرديد وهيچ كس دورتر از حق وسعادت نيست از اين كسيكه با خدا طرفيت ودشمنى نمايد پس چون سبب نفرت مشركين از قرآن اين بود كه در آن نهى از شرك ودعوت بتوحيد است لذا خداى متعال بيان فرمود كه موجودات دلالت بر توحيد دارند باين مضمون كه مائى دربى وآن بآن آيات وادلهٔ توحيد خود را در موجودات عالم ودر نفس خودشان بانها نشان ميدهيم تا بر آنها واضح وآشكار شود كه خدا ويگانگى او حق وواقع است وجاى ترديد نيست گذشته از اين تفصيلات همين كافى است كه فكر كنند كه اين موجودات لابد آفريننده ومدبرى دارند كه همه در تحت نظر وقيموميت او بيند ولى اين بى فكرى ها وبيمبالاتيها تمام از روى اين استكه عقيده بعالم آخرت وديدار پروردگار ندارند ودر آن در شك وترديدند ولى خبر دار باشند كه خدا بر تمام شر اشر وجود آنها وغير آنها احاطه دارد وكاملا مجازاتشان خواهد فرمود پس از انجام سورهٔ مباركهٔ حم سجده كه در اولش تعظيم قرآن ومنت بر عرب باينكه بلغت آنها نازل گرديده وپس از آن حكايت مجادلهٔ كفار ومشركين در آن ومذمت آنان وجواب از طعنشان بر قرآن وبعد از آن بيان ادلهٔ توحيد ونبوت ومعاد ودر آخر آن وعدهٔ بارائهٔ آيات دالهٔ بر توحيد وصدق

الموجودات دلة التوحيد بقوله سنريهم اياتنا وادلة توحيدنا آنا بعد آن ومرة بعد اخرى بذكر احوال الموجودات فى الافاق واقطار السموات والارض والتنبيه على ما فيهما من عجائب الصنع وفى انفسهم وعجائب خلقتهم واحوالهم حتى يتبين ويتضح لهم توحيد خالقهما انه الحق الذى لا يمكن للعاقل الترديد فيه اولم يكف بربك ولم يغنهم عن ارائة الايات ان يروا بفكرهم انه على كل شىء وكل موجود من النقير والقطمير شهيد وناظر يدبره كيف يشاء على وفق صلاحه كما قيل سبحان من هو عند كل شىء قبله وبعده وروى انه ما رايت شيئا الا ورايت الله قبله وبعده ومعه وعن الصادق عليه السلام العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما فقد من العبودية وجد فى الربوبية وما خفى عن الربوبية اصيب فى العبودية قال الله سنريهم اياتنا فى الافاق الى قوله شهيد اى موجود فى غيبتك وحضرتك اقول يحتمل ان يكون المراد انه يعرف حقيقة الربوبية بمعرفة حقيقة العبودية فما فقد من العبودية من الكبرياء والعزة والغنى المطلق والعلم بحقايق الاشياء وخفاياها والمغيبات والقدرة الكاملة وغيرها من الكمالات يجدها فى الربوبية فان العبودية ذلة ومسكنة وفقر وجهل وعجز وعدم وفناء وما خفى من الربوبية من الكمالات اصيب فى العبودية فان العبد بالتفكر فيما له من الصفات الكمالية يعلم الكمالات الربوبية لانه يرى الكمالات الحاصلة من ربه ولا يمكن ان يكون معطى الشىء فاقدا قيل ان المراد بالايات الايات الدالة على حقانية القران وكونه من عند الله والمراد بالايات الافاقية ما اخبر به النبى صلى الله عليه وآله من الحوادث الاتية كغلبة الروم على فارس فى بضع سنين وما وقع فى الامم الماضية الموافقة لما هو المضبوط فى كتب التواريخ والانبياء السابقة مع كون النبى اميا لم يقرء ولم يتعلم او ما وقع له من الفتوحات والغلبة على آفاق الدنيا على وجه خارق للعادة ومن قوله فى انفسهم هو القحط فى مكة وما حل باهلها من الخوف والقتل والاسر وقيل ان المراد من ايات الافاق فتح البلاد المحيطة بمكة ومن ايات انفسهم فتح مكة ثم بين سبحانه ان عدم تفكر المشركين فى الايات وجرئتهم على الله لعدم اعتقادهم بالاخرة بقوله الا ايها العقلاء انهم فى مرية وشك عظيم وشبهة شديدة من لقاء ربهم بعد الموت وحضورهم عنده للحساب وجزاء الاعمال ولذا يجترؤن على الله فى مخالفته وترك التفكر فى آيات توحيده ورسالة رسوله وصدق كتابه فيقولون ما يقولون ويعملون ما يعملون الا ايها المشركون بالله المنكرون للقائه انه تعالى بكل شىء ظاهره وباطنه محيط بحيث لا يخفى عليه منهم خافية فيجازيكم على كفركم وسوء نياتكم وجد الكلم فى الحق اسوء الجزاء عن الصادق عليه السلام من قرء حم السجدة كانت له نورا يوم القيمة لبصره وسرورا وعاش فى الدنيا محمودا مغبوطا وعن الخصال عنه ان العزائم اربع وعد منها هذه السورة الحمد لله على اتمام تفسيرها ثم لما ختمت وكانت مبتدئة ببيان عظمة القران وكونه بلغة العرب وبيان مجادلة المشركين فيه وطعنهم عليه وذمهم والجواب عنهم وبيان ادلة التوحيد والمعاد ونبوة المختمة بالوعد بارائة الايات الدالة على التوحيد وصدق القران نظمت بعدها سورة حمعسق المبدئة بتعظيم ما اوحى الى النبى صلى الله عليه وآله المشتملة على بيان النبوة

بسم الله الرحمن الرحيم

حمعسق كذلك يوحي اليك والى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم له ما في السموات وما في الارض وهو العلي العظيم تكاد السموات يتفطرن من فوقهن و الملائكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض الا ان الله هو الغفور الرحيم

قرآن بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ حم عسق شد که در اول آن بیان نبوت ولطف بر عرب باینکه قران را بلغت ایشان نازل کرده و
پس از آن ذکر ادلهٔ توحید وتهدید مجادلین در آیات بود وپس ابتدا شد بذکر اسماء مبارکات بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم
وپس از آن افتتاح شد بحروف مقطعه حمعسق که هر حرفی رمزی است از اسماء الحسنی از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه
حاء کنایه از اسم حکیم ومیم کنایه از اسم مثیب وعین کنایه از عالم وسین کنایه از سمیع وق کنایه از قادر وقوی است وبعضی
گفتند هر یک از حم وعسق اسم این سورهٔ مبارکه است پس از آن خداوند متعال تعظیم فرمود مطالبیرا که در این سوره ذکر فرموده
باین مضمون که چنین مطالبیکه در این سوره وحی شد از توحید ونبوت ومعاد ودیگر چیزهائیکه صلاح معاش ومعاد خلق است
بتو در سایر سوره های قران وبپیغمبران دیگر پیش از تو وحی کرده خداوند عزیز حکیم واله قادر علیم از آنکه این نحو مطالب عالیه ومباحث
مقدسهٔ الهیه صادر نشود مگر از کسیکه دارای کمال قدرت ونهایت علم باشد باز تعظیم اینمطالب فرمود بتعظیم ذات مقدس خود
باین مضمون که خدائیکه تمام انچه در آسمانها وانچه در زمین است ملک وتحت سلطنت اوست واو بالاتر است از اینکه عقول واوهام
درک ذات او کنند وعظمت وبزرگیش بینهایت است چه تمام موجودات نسبت باو پست وکوچکند وتمام آسمانها از آسمان بالای همه
که عرش است تا آسمان زیری که آسمان دنیا است از مهابت وعظمت او نزدیک است از هم بپاشند وپاره پاره شوند وهمه ملائکه
تسبیح او گویند وستایش او نمایند بجهت اظهار بندگی خود وعظمت او وطلب آمرزش میکنند برای آنکه در روی زمین عقیده بتوحید وکناه
او دارند از روی شفقت باینها در حدیث استکه در آسمانها جای پائی نیست مگر آنکه ملکی در آنجا است بحال سجده وهمه تسبیح وحمد پروردگار
گویند واستغفار برای اهل زمین کنند احقر گوید که آیه دلالت کند بر اینکه بزرگترین عبادات شفقت به بندگان خداست بعضی گفتند

واظهار المنة على العرب بانزال القران بلسانهم وذكر الايات الدالة على التوحيد وتهديد المجادلين فيها بقوله ويعلم الذين يجادلون في اياتنا
وغير ذلك من المطالب العالية المناسبة للسورة السابقة فابتدء بها بقوله بسم الله الرحمن الرحيم ثم افتتحها بالحروف المقطعة بقوله
حمعسق جلبا لتوجه القلوب الى المطالب المهمة المذكورة بعدها وقد مر مرارا ان كل حرف رمز عن الاسماء الحسنى عن الصادق ع معناه الحكيم المثيب العالم
السميع القادر القوي وايضا رمز عن العلوم الكثيرة ليستنبطها الراسخون في العلم وقيل كل واحد من حم وعسق اسم لهذه السورة ولذا يفصل بينهما
ثم عظم سبحانه المطالب المذكورة في هذه السورة بقوله كذلك الموحى في هذه السورة ومثل ما فيها من التوحيد والمعاد والنبوة وما فيه صلاح
العباد في المعاش والمعاد او مثل ذلك الايحاء يوحي اليك في ساير السور والى الرسل الذين كانوا من قبلك في الكتب المنزلة عليهم
الله العزيز الحكيم والاله القادر العليم الذي لا تناهي لعلمه وقدرته وحكمته فان ايحاء هذه المطالب العالية والمباحث القدسية الالهية
بيان معجز لا يصدر الا ممن له كمال القدرة والعلم وانما اتى بصيغة المضارع مع ان المناسب ذكر لفظ الماضي بلحاظ ذكر الرسل السابقة للدلالة على
انه عادته المستمرة بتجدده وقتا بعد وقت ثم بالغ سبحانه في تعظيم ما اوحى بتعظيم ذاته المقدسة بقوله له تعالى بالمالكية الاشراقية الايجادية
ما في السموات السبع وما في الارض ظاهرها وباطنها وهو العلي والمرتفع عن ان تدركه العقول والاوهام العظيم
الذي يصغر عنده العظماء تكاد السموات مع عظمهن وغاية ثخونتهن يتفطرن ويتشققن من عظمته وخشيته ومهابته من العرش
الذي هو في فوقهن الى السماء الدنيا التي هي اسفل من كلهن بان لا تبقى سماء الا تسقطن وانما خص به التفطر بالعرش لظهور عظمته منه وقيل
ان المراد من قوله من فوقهن المبالغة في حصول الاشفاق الى الجميع كقوله يصب من فوق رؤسهم الحميم وقيل ان ضمير فوقهن راجع الى الارضين
والملائكة الذين لا يعلم عددهم وعظمة خلقهم الا الله يسبحون وينزهون مقرونا بحمد ربهم عبودية وتعظيما له ويستغفرون
لمن في الارض من المؤمنين كما عن الصادق عليه السلام اشفاقا بهم في الحديث ما فيها موضع اربع اصابع الا وفيه ملك واضع جبهته
ساجد لله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض وقيل ان المراد بالملائكة حملة العرش خاصة اقول في الاية دلالة على ان
كمال العبادة التوجه الى الله والاشفاق على الخلق قيل ان الجواهر الروحانية لها جهتان جهة الاستفاضة من المبدء الاعلى وجهة الافاضة
الى العالم الجسماني الادنى فقوله تعالى يسبحون بحمد ربهم اشارة الى الجهة الاولى وقوله يستغفرون اشارة الى الجهة الثانية لما كان تنزيه الذات عن النقائص
الامكانية مقدما على كونه مفيضا للخيرات قدم التسبيح الدال على التنزيه على الحمد الدال على فياضيته وقيل ان المراد باستغفارهم لاهل الارض
تاثيرهم في نظم احوال العالم على النحو الاصلح والاصوب وقيل هو شفاعتهم في حق المؤمنين ودعائهم في حق الكفار بان لا يعجل الله في
عقوبتهم او بتوفيقهم للايمان ثم حث سبحانه الناس على طلب المغفرة للذنوب وسؤال ما يحتاجون اليه في دينهم ودنياهم من الله تعالى بقوله
الا ايها الناس ان الله هو وحده الغفور للذنوب الرحيم بالمؤمنين فتوجهوا اليه واسئلوه غفران ذنوبكم وخير دنياكم والاخرتكم





والذين اتخذوا من دونه اولياء الله حفيظ عليهم وما انت عليهم بوكيل وكذلك اوحينا اليك قرانا عربيا لتنذر ام القرى ومن حولها وتنذر يوم الجمع لا ريب فيه فريق في الجنة وفريق في السعير ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة ولكن يدخل من يشاء في رحمته والظالمون ما لهم من ولي ولا نصير ام اتخذوا من دونه اولياء فالله هو الولي وهو على كل شيء قدير

گفتند استغفار برای اهل زمین کنایه از تاثیر شان است در نظم عالم بر نحو اصلح واصوب ودیگری گفت برای مومنین استغفار
میکنند وبرای کفار دعا میکنند که تعجیل در عقوبتشان نکند یا اینکه توفیق ایمانشان دهد پس از آن خدا مومنین را ترغیب بطلب
مغفرت وحاجت از خود فرمود باین مضمون که ای اهل عالم آگاه باشید که پروردگارتان آمرزندهٔ گناهان وعطوف باهل ایمان
است پس همه آمرزش گناهان وحوائج را از او بخواهید پس خدای متعال مذمت مشرکین فرمود که توجه بغیر خدا میکنند واز بتها در خواست
حوائج مینمایند باین مضمون که آنانکه غیر خدا را برای خود دوست یا در بگیرند وبتها را شریک خدا قرار داده اند خدا مراقب و
مواظب حال واعمال انها است وبر همه اعمالشان مطلع است البته مواخذه از انها خواهد کرد تو متعرض انها مشو که امر انها بتو واگذار
نیست که راجع بانها مسئولیتی داشته باشی فقط توحق را بانها تبلیغ کن وانها را بما واگذار نما ما خودمان از انها مواخذه خواهیم کرد
و مانند وحیی که بسایر پیغمبران پیشین کردیم قران را بزبان عربی بتو وحی کردیم که تو اهل مکه وسایر مردم را بتهدید اینکه در آنجا نسبت
بشرک ومخالفت خدا بترسانی واز روز محشر که روزی استکه همه خلق اولین وآخرین در آن جمع شوند برای مجازات بر اعمالشان
وعقائد شان که ابدا جای شک در آمدن آن روز نیست بیم دهی وتهدید کنی در آن روز دسته از مردم که دارای توحید وعقائد صحیحه
واعمال شایستهٔ پسندیده اند ببهشت روند ودسته که اهل شرک وگناهند ومخالفت خدا کرده بجهنم روند تو نتوانی همه مردم را اهل توحید
وایمان ومطیع خدا کنی فقط این توانائی وقدرت برای خدا است اگر میخواست واراده میکرد که همه مردم اهل عالم مومن وموحد
شوند واهل بهشت کردند در یک دین اتفاق کنند همه مومن وموحد ومتفق بر یک دین میشدند کسی را قدرت آن نبود که عقیدهٔ شرک
اختیار کند ولی خدا بحکمت بالغه این اراده را نکرد ومردم را باختیار خودشان واگذار نمود وتکلیف برایشان قرار داد تا مردمان بد
فطرت وبد ذات از مردمان خوش فطرت وخوش ذات ممتاز شوند حال هر کس که خوش فطرت ومنور الفکر ودارای عقل و
قوهٔ ادراک باشد خدا او را مشمول رحمت والطاف خود نماید ودر دنیا اهل دین حق ودر آخرت اهل بهشت کند ولی آنانکه بخود ستم
کنند واز خدا روگردان ومتوجه بغیر خدا از قبیل بت وسایر چیزها شوند انها در آخرت گرفتار عذاب الهی گردند وابدا واصلا دوست
ویاوری که از انها در آن روز دفع عذاب کند ونجاتشان از آتش جهنم دهد نخواهند داشت باز خداوند متعال ملامت وسرزنش

ثم ذم سبحانه المشركين الذين توجهوا الى غيره وطلبوا الخير من الاصنام وهددهم بقوله والذين اتخذوا واختاروا لانفسهم من
دونه تعالى مع انه ولي المؤمنين اولياء وجعلوا له شركاء الله العظيم حفيظ ورقيب عليهم وعلى احوالهم واعمالهم لا يفوته شيء
منها يحاسبهم عليها وما انت يا محمد عليهم من قبل الله بوكيل ومفوض اليك امرهم حتى تسئل عنهم وتؤاخذهم انما انت نذير
وعليك البلاغ وكذلك الوحي الذي كان للانبياء من قبلك بلسان قومهم اوحينا اليك يا محمد قرانا عربيا وكتابا عظيم الشان
بلسان قومك لتنذر العرب الذين يسكنون ام القرى واصل البلدان وهو مكة لكون الارض مدحوة من تحتها ومن حولها
وفي اطرافها من ساير الارض وتنذر الناس وتخوفهم يوم الجمع والحشر الذي يجتمع فيه اهل السموات واهل الارضين من الاولين
والاخرين والجنة والناس اجمعين فانه لظهور وجوب وقوعه لا ريب فيه ولا مجال للشك يعتريه ثم انهم بعد الجمع يفترقون فرقتين فريق
منهم وهم المؤمنون يدخلون ويكونون في الجنة بفضل الله وفريق اخر منهم وهم الكفار يصلون في السعير والنار الملتهبة
غضبا عليهم ثم قال سبحانه لنبيه لا تكون على المشركين وكيلا ولا تقدر على جمعهم على الحق بين ان تلك القدرة لله بقوله ولو شاء الله
اجتماع جميع الناس على الحق لجعلهم بالقهر امة واحدة وفريقا واحدا متفقين على دين واحد كما عن ابن عباس ولكن لم يشاء
الله ذلك لاختلاف طينتهم واقتضاء الحكمة ايكالهم الى ارادتهم واختيارهم وجعل التكليف عليهم ليميز الخبيث من الطيب والشقي من السعيد
فاذن يدخل الله من يشاء توفيقه لطيب طينته وقوة عقله وسلامة نفسه في رحمته ودينه الحق في الدنيا وجنته في الاخرة لانه
وليه وناصره واما الظالمون الذين اتخذوا من دونه اولياء ما لهم في الدنيا ولا في الاخرة من ولي وحافظ الصلاح يعينهم
على ما فيه خيرهم وصلاحهم ولا نصير يدفع عنهم العذاب الدنيوي والاخروي ثم اكد سبحانه توبيخ المشركين على اتخاذهم الاصنام اولياء
بقوله ام اتخذوا من دونه لانفسهم من الاصنام التي لا قدرة لها ولا شعور اولياء لا والله هذا غاية السفه والحمق لمن طلب وليا
يستفيد من ولايته فالله وحده هو الولي الحقيقي الذي بيده الامور كلها من الخير والشر وهو يحيي الموتى وليس في عالم الوجود
من له هذه القدرة بل وهو على كل شيء ايجادا واعداما وتصرفا وتقلبا قدير ثم لما بين تفرق الناس واختلافهم في الدين امر نبيه

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

بر بت پرستی فرمود باین مضمون که چگونه مشرکین و بت پرستان توجه بغیر خدا میکنند و بتها شان را ولی و معین خود در حوائجشان میدانند وانها را که هیچ وجه شعور وادراک وقوة وتوانائی کاری ندارند یار وکارگذار حاجت برار خود گمان کرده اند این نهایت بی خردی و حماقت است اگر کسی دوست وکارگذاری بطلبد که از او استفادهٔ انجام کاری کند رو بخدا برود که زمام همه امور عالم بدست اوست و مبداء هر خیر و دافع هر شری اوست و توانائیش باندازهٔ است که مرده را زنده میکند و هر معدوم را که بخواهد موجود میکند و بانجام هر کاری توانائی دارد پس از بیان دو فرقه و دو دسته بودن مردم خداوند متعال مؤمنین را نهی فرمود از مخاصمه و منازعهٔ با مشرکین باین مضمون بگو ای پیغمبر که اهل ایمان بخدا در هر امریکه اختلاف کردید با کفار از امور دینی پس حکم در آن با خدا است او حق گو را ثواب دهد و باطل گو را عقوبت نماید بعضی گفتند یعنی اگر در احکام اختلاف کردید رجوع بکتاب خدا کنید واگر در اموریکه مربوط باحکام نیست اختلاف کنید بگوئید خدا بهتر میداند واگر در متشابهات قرآن اختلاف کردید رجوع بمحکمات قرآن کنید حاکم بحق پروردگار من است من در تمام امور از دفع شر و جلب نفع بخدا توکل دارم و در تمام مهمات خود بخدا رجوع میکنم واز او انجام مهمات خود را میطلبم و شما هم باید تبعیت من کنید و بخدا متوجه باشید پس چون توکل بخدا موقوف بعلم بقدرت کامله و رأفت و لطف او وعلمش بامور موکل بود خدا متعال معرفی قدرت و رأفت و علم خود فرمود باین مضمون که خدا آن قادر یگانه است که آسمانها و زمین را بقدرت خود آفرید و از جنس خود تان برایتان بقدرت و لطف خود جفت و همسر آفرید و برای مواشیتان هم جفت آفرید وانها را نر و ماده قرار داد و بعضی گفتند یعنی مواشی را از شتر و گاو و گوسفند و بز را برای انتفاع و سهولت زندگانی شما آفرید و شما را بوسیلهٔ ازدواج در روی زمین زیاد کرد او مثل و مانند در موجودات ندارد و همه دعاها و سخنان شما را میشنود و احتیاجات و درماندگی شما را میبیند و کلید های خزانه ای و حشیکه در آسمانها و زمین دارد بدست خود او است و او روزی هر کسی را که صلاح در وسعت روزیش بیند زیاد و وسیع و آنکس را که صلاح در وسعت روزیش نیست روزیش را تنگ کند و او عالم بهر چیز است و صلاح و فساد عالم و اشخاص را کاملا میداند و از الطاف او بر شما که امت خاتم انبیاء هستید همان دینی را که بعلم کامل بصلاح و فساد امور داشت سفارش تبلیغ از بنوح و ابراهیم و موسی و عیسی کرد بتو که پیغمبر و خاتم پیغمبرانی

ینهی المؤمنین عن مخاصمة الكفار ومنازعتهم فی شیء والتوکل علی الله فی دفع کیدهم بقوله وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ قیل ان التقدیر قل یا محمد للمؤمنین ما اختلفتم فیه ایها المؤمنون مع الکفار مِنْ شَيْءٍ من امور الدین فَحُكْمُهُ راجع إِلَى اللَّهِ من اثابة المؤمنین المحقین وتعذیب الکفار المبطلین یوم الفصل والقضاء قیل ان المراد فما اختلفتم فیه فتحاکموا الی الرسول وقیل یعنی وما اختلفتم فیه من الامور التی لا ترتبط بالاحکام کمسئلة الروح فقولوا الله اعلم وما اختلفتم فیه من المتشابهات فارجعوا الی المحکمات ذَٰلِكُمُ الحاکم بالحق اللَّهُ الذی هو رَبِّي ورب کم عَلَيْهِ خاصة تَوَكَّلْتُ فی جمیع اموری التی منها دفع شر الاعداء والمشرکین وَإِلَيْهِ وحده أُنِيبُ وارجع فی جمیع المهمات والمعضلات ولما کان التوکل امرا واحدا ثابتا مستمرا اتی بصیغة الماضی وما الانابة متجددة حسب تجدد الحوائج اتی بصیغة المضارع فکلوا انتم یا اتباعی امورکم علی الله وانیبوا الیه ثم لما کان التوکل التام والانابة فی جمیع الامور والحوائج موقوفا علی العلم بکمال قدرة الله وعلمه ورأفته عرف سبحانه قدرته ورأفته وعلمه بقوله فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خالقهما وجَعَلَ لَكُمْ وخلق لطفا لکم مِنْ أَنْفُسِكُمْ ای من جنسکم بقدرته ولطفه أَزْوَاجًا حلائل وخلق مِنَ الْأَنْعَامِ للانعام أَزْوَاجًا وقیل یعنی وخلق لکم من الانعام اصنافا او ذکورا واناثا لترتبة قواهما وهو بسبب الازدواج يَذْرَؤُكُمْ ویکثرکم ایها الناس والانعام او یبثکم بهذا التدبیر الذی هو التوالد والتناسل وفيه انما ذکر سبحانه کلمة فیه فی محل به تنزیلا للتدبیر والازدواج منزلة المعدن للبث والتکثیر وفی استعمال ضمیر کم المختص للخطاب الی جماعة العقلاء مع ان الانعام غیر عقلاء تغلیب العقلاء والخطاب علی غیر العقلاء والغیب لَيْسَ كَمِثْلِهِ وشبهه ونظیره علی تقدیر وجود المثل والنظیر شَيْءٌ موجود من الموجودات فکیف بان یکون ومثله نظیره وفیه مبالغة فی نفی المثل له تعالی وقیل ان الکاف زائدة وعلی ای تقدیر لان یراد ان مثل الشیء هو المشابه له فی الذات والصفات ولا مشابهة بین الممکن والواجب لا فی الذات ولا فی الصفات وان تشارکا فی صدق بعض المفاهیم کالموجود والعالم والقادر والسمیع والبصیر نظاهرها الا ان بین مناشیها فی الواجب والممکن غایة المغایرة کما هو محقق فی علمه ولما کان سماع الوکیل ومرجع الحوائج لمقال المتوکل والمنیب ودعوته ابتلائه معتبرا فی قضاء الحوائج وصف ذاته المقدسة بقوله وَهُوَ السَّمِيعُ لجمیع المسموعات الْبَصِيرُ بکل المبصرات بغیر جارحة بل باحاطته بجمیع الموجودات التی منها الاصوات والافعال والکیفیات لَهُ تعالی مَقَالِيدُ خزائن خیرات السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ومفاتیحها لا یتصرف فیها الا هو يَبْسُطُ الرِّزْقَ ویوسعه لِمَنْ يَشَاءُ توسعته وَيَقْدِرُ ویضیق علی من یشاء ضیقه حسب علمه بمصالح نظام العالم ومصالح الاشخاص إِنَّهُ تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ من الاشیاء والجهات ومصالحها عَلِيمٌ وخبیر ثم لما اخبر سبحانه بانه





شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ

وحی فرمود نکتهٔ اینکه پس از خطاب بتمام مردم رجوع بخطاب بخود آنحضرت و تعبیر بوحی فرموده بسفارش اظهار عظمت آنحضرت نسبت بسایر پیغمبران و اعلان برسالت آنحضرت بوده و بعد ابیان آن سفارش و آن وحی را فرمود باین مضمون که ای پیغمبران دین توحید و وجوب عقیدهٔ بمعاد و سایر معارف الهیه را در میان مردم نشر دهید و همه بر این دین که دین اسلام است اتفاق کلمه داشته باشید و هیچ وجه اختلاف نکنید ولی با وجود این بر مشرکین گران است قبول توحید و معاد یکه انها را باعتقاد و ایمان بانها دعوت میکنی و خدا انتخاب میکند از مردم و میکشاند بتوفیق و تأیید خود و هدایت میکند بالطاف خود کسانیرا که رو بخدا آورده باشند و دلهاشان از اخلاق ذمیمه و صفات رذیله پاکیزه باشد و در روایتی رسیده که خدا فرموده کسیکه یکوجب بطرف ما آید من یکذراع بطرف او میروم و کسیکه براه رفتن بطرف من آید من بدویدن بطرف او میروم بعضی گفتند یعنی کسیکه باطاعت احکام من رو بمن آید من بهدایت و ارشاد او رو باو میروم و شرح صدر و نورانیت قلب باو میدهم و آسان میکنم برا و عمل بدین را از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود خدا نوح را مبعوث بقومش کرد و نوح بقومش گفت بندگی خدا نمائید و از او بترسید و اطاعتش کنید و چیزیرا شریک او در خدائی و عبادت قرار ندهید پس از نوح پیغمبران دیگر را هم بهمان دین مبعوث کرد تا نوبت بمحمد رسید آنحضرت هم مردم بکلمهٔ لا اله الا الله و ایمان باحکام الهیه و همین توحید و نفی شرک دعوت کرد هر کس از روی خلوص ایمان آورد و با ایمان از دنیا رفت خدا او را ببهشت برد از انکه به بندگان ستم روا ندارد و خدا کسیرا عذاب نکند هرگز مگر وقتیکه معصیتهای کبیره مثل قتل نفس یا گناهانیکه خدا وعدهٔ آتش بر آنها داده مرتکب شود پس از اینکه مؤمنین بآن پیغمبران در توحید و امر رسالت ایمان آوردند برای هر پیغمبری مناسب زمانش احکام عملیه قرار داد و شریعت و طریقهٔ معین فرمود پس از بیان اتفاق پیغمبران بر توحید علت اختلاف امتهارا خدای متعال بیان فرمود باین مضمون که مردم پس از پیغمبران اختلاف در توحید و دین حق نکردند مگر بعد از انکه یقین بتوحید و دین حق حاصل کرده بودند و میدانستند که توحید دین خدا است و علت اختلافشان فقط دنیاپرستی و شهوترانی و ریاست یا برای ستم و تعدی و دشمنی با یکدیگر بوده نه از جهت شبهه و تردید در حق

عالم بالمصالح والمفاسد وانه یوحی الی النبی والی الانبیاء من قبله بین ما اوحی الیه وراه مصلحة العباد بقوله شَرَعَ الله وسن لَكُمْ یا امة محمد مِنَ الدِّينِ المرضی عنده مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا الذی هو اول اولی العزم من الرسل امره به امرا اکیدا وَالدین الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ یا محمد وخاتم الرسل واخر اولی العزم منهم وفی تلوین الخطاب من الغیبة الی التکلم والتعبیر عن الوصیة بالایحاء الیه دلالة واضحة علی تعظیمه ورسالته ردا علی المنکرین لها وَمَا وَصَّيْنَا وامرنا بِهِ اکیدا سائر اولی العزم من الرسل الذین بینهما اعنی إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وذلک الموصی به والموحی الیک امر واحد هو أَنْ أَقِيمُوا او اتبعوا متفقا ایها الناس الدِّينَ المرضی عند الله وهو الاسلام المرکب من التوحید والمعارف الالهیة والمعاد والاخلاق والزهد فی الدنیا والاقبال الی الاخرة وتظاهروا علی حفظه والمواظبة علیه وَلَا تَتَفَرَّقُوا ولا تختلفوا فِيهِ أَقُولُ فیه دلالة علی ان اصل الدین من اول الدنیا الاسلام والاحکام فروع التی تختلف باختلاف الاعصار وقیل ان المراد اجتمعوا علی التوحید ولا تتفرقوا بالالهة کثیرة فان ذلک خلاف العقل ومع ذلک كَبُرَ وثقل وشق عَلَى الْمُشْرِكِينَ قبول مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ من التوحید ورفض عبادة الاصنام لخبث طینتهم وضعف عقولهم واللَّهُ يَجْتَبِي ویجمع ویجلب إِلَيْهِ ویوفق لقبول توحیده مَنْ يَشَاءُ توفیقه وجلبه وَيَهْدِي إِلَيْهِ بالارشاد والامداد والطاف الخاصة مَنْ يُنِيبُ ویقبل الیه بقلب سلیم روی انه تعالی قال من تقرب منی شبرا تقربت منه ذراعا ومن اتانی یمشی اتیته هرولة قیل ان المعنی من اقبل الی بطاعته اقبلت الیه بهدایتی وارشادی بان اشرح صدره واسهل امره عن الباقر علیه السلام ان الله بعث نوحا الی قوم ان اعبدوا الله واتقوه واطیعونی ثم دعاهم الی الله وحده وان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا ثم بعث الانبیاء علی ذلک الی ان بلغوا محمدا فدعاهم الی ان یعبدوا الله ولا یشرکوا به شیئا وقال شرع لکم من الدین الی قوله من ینیب فبعث الانبیاء الی قومهم بشهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله فمن امن مخلصا ومات علی ذلک ادخله الله الجنة بذلک وذلک ان الله لیس بظلام للعبید وذلک انه لم یکن یعذب ابدا حتی یغلظ علیه فی القتل والمعاصی التی اوجب الله علیه بها النار فلما استجاب لکل نبی من استجاب له من قومه من المؤمنین جعل لکل نبی شرعة ومنهاجا والشرع والمنهاج سبیل وسنة وعن الرضا علیه السلام فی تاویله نحن الذین شرع الله لنا دینه فقال فی کتابه شرع لکم یا ال محمد من الدین ما وصی به نوحا وقد وصینا بما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک واوحینا به ابراهیم وموسی وعیسی فقد علمنا وبلغنا علم ما علمنا واستودعنا علمهم نحن ورثة اولوا العزم من الرسل ان اقیموا الدین یا ال محمد ولا تتفرقوا فیه وکونوا علی جماعة کبر علی المشرکین من اشرک بولایة علی ما تدعوهم الیه من ولایة علی

وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شک منه مریب فلذلک فادع واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم وقل امنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لا حجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر

واگر خدا وعدهٔ امهال وتاخیر عذاب ایشان بقیامت نداده بود همه را فورا بعذاب بنیان کن هلاک کرده بود بجهت انکار توحید وظهور معجزات پیغمبران وطعن در کتاب خدا وعلماء یهود ونصارای این عصر که توریة وانجیل از سابقین بانها رسیده یقین بکذب قران ندارند بلکه در شک وتردیدند بهمین جهت که کسی یقین بدروغ بودن قران ندارد مردم را بدین حق دعوت کن وثابت قدم باش در دعوت بطوریکه از جانب خدا مأموری وموافقت با میل وهوای نفس کفار مکن روایت شده که ولید بن مغیره بآنحضرت عرضکرد از این دین دست بردار وبدین پدرانت برگرد نصف دارائیم را بتو میدهم وشیبة بن ربیعه گفت اگر بدین آبائی برگردی دخترم را بتو میدهم این آیه آمد بر دین حق پایداری کن وبهوا وهوس مشرکین اعتنا مکن وبگو من ایمان دارم به کتابیکه خدا بر من وبر سایر پیغمبران نازل کرده واز جانب خدا مأمورم بانکه فرقی در دعوت میان رئیس ورعیت وقوی وضعیف وغنی وفقیر نگذارم یا معنی این باشد که میان خودم وشما فرق نگذارم آنچه برای خودم میخواهم برای شما هم بخواهم خدا پروردگار من وپروردگار شما است هر کسی جزاء عمل خود را می بیند جزاء عمل شما بمن نخواهد رسید وجزاء عمل من بشما مربوط نیست پس باید هر کسی بعمل وکار خود اهتمام وجدیت کند من حجت را بر شما تمام کردم دیگر محاجه ومباحثه با هم نداریم خدا میان من وشما در روز قیامت جمع خواهد کرد ومیان ما حکم بحق خواهد فرمود بعد از مرگ باز گشت همه ما وشما بسوی او است وخودش حکومت بحق میان بندگانش خواهد کرد وهر کس را جزاء خواهد داد پس چون یهود ونصاری بصحت دین خود احتجاج میکردند ومیگفتند تو بدین ما اقرار داری که صحیح بوده پس دین ما حق است وحقانیت دین تو معلوم نیست خدا رد انها فرمود باین مضمون که آنانکه محاجه ومخاصمه در دین خدا میکنند پس از اینکه بسیاری انرا قبول واجابت کرده حجتشان نزد پروردگار باطل وفاسد است از جهت انکه همه متفقند بر اینکه اگر کسی ادعای پیغمبری کند ومعجزه که دلالت بر صدقش داشته باشد بیاورد واجب است ایمان باو آورند چنانچه انها بموسی وعیسی بهمین جهت ایمان آوردند

ان الله یا محمد یهدی الیه من ینیب من یجیبک الی ولایة علی ع عن الصادق علیه السلام ان اقیموا الدین قال الامام ولا تتفرقوا فیه کنایة عن امیر المؤمنین ما تدعوهم الیه من ولایة علی من یشاء کنایة عن علی ع اقول لا یخفی اعتناء الروایتین علی ما رجحناه ثم بین سبحانه علة اختلاف الامم بعد اتفاق الانبیاء فی الدین ونهی الناس عن التفرق فیه بقوله وما تفرقوا وما اختلفوا فی الدین الحق فی وقت الا من بعد ما جاءهم العلم وحصل لهم العلم بحقانیة ذلک الدین المتفق علیه بالحجج الظاهرة والبراهین القاطعة بغیا وطلبا للدنیا وشهواتها وجاهها او ظلما وعنادا بینهم لا لخفاء الحق والشبهة فیه ولولا کلمة وعدة سبقت من ربک بامهالهم وتاخیر عقوبتهم الی اجل مسمی ووقت معین عند الله وهو یوم القیمة او اخر اعمارهم المقدرة والله لقضی وحکم بینهم باستیصالهم بالعذاب لغایة استحقاقهم وعظم عصیانهم بالکفر بالتوحید وانکار رسالة الرسول مع ظهور معجزاته وکثرة دلائل صدقه وان الیهود والنصاری الذین اورثوا الکتاب السماوی من سابقیهم ووصل الیهم التوریة والانجیل من بعدهم وفی عصر نبیکم لا یکونون بقاطعین بکذب القران بل هم والله لفی شک منه وتردید فی صدقه مریب وموقع لقلوبهم فی القلق والاضطراب وقیل ان المراد انهم لفی شک من کتابهم لا یؤمنون به حقیقة فلذلک التفرق والشک الذی یکون لهم فی کتابک وکتابهم فادع جمیع الناس الی دین الله وتوحیده وکتابه واستقم واثبت علی الدعوة کما امرت من قبل ربک ولا تتبع اهواءهم روی انه قال الولید بن المغیرة للنبی صلی الله علیه واله ارجع عما انت علیه الی دین ابائک اعطیک نصف مالی وقال له شیبة بن ربیعة ان رجعت الی دین ابائک ازوجک بنتی فنزلت استقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم وقل امنت بما انزل الله من کتاب ای کتاب کان من الکتب المنزلة ولست کالذین قالوا نؤمن ببعض ونکفر ببعض وامرت ایضا من قبل ربی لاعدل فی الحکم بینکم اذا تحاکمتم الی او المراد لا اسوی بین ضعیفکم وقویکم ووضیعکم وشریفکم فی الدعوة والهدایة او اسوی بینکم وبین نفسی بان احب لکم ما احب لنفسی ولا افرق بین نفسی وبینکم بان امرکم بما لا اعمل به وانهیکم عما لا انتهی عنه الله ربنا وربکم لیس ربی غیر ربکم لنا اعمالنا وجزاءها ولکم اعمالکم وجزاءها لا اعذب بسیئاتکم ولا تعذبون بسیئاتی فوجب ان یهتم کل احد باصلاح عمل نفسه لا حجة باقیة ولا مجال بعد المحاجة بیننا وبینکم لانه قد اتممت علیکم حجتی ووضح عندکم صدقی فاذا جاء یوم القیمة الله یجمع بیننا فی صعید واحد والیه وحده المصیر والی حکمه المرجع لا یحکم بین الخلق الا هو ولا یمنع احد عن نفوذ حکمه علیه فیجازینا وایاکم علی اعمالنا بما تقتضیه تمامیة الحجة علینا فی الدنیا ثم لما کان للیهود والنصاری مجال الاحتجاج علی صحة دینهم بانه مما اتفق علیه فلزم ان یکون حقا رد الله سبحانه علیهم





والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید الله الذی انزل الکتاب بالحق والمیزان وما یدریک لعل الساعة قریب یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها والذین امنوا مشفقون منها ویعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید الله لطیف بعباده یرزق من یشاء وهو القوی العزیز

پس اگر ایمان نیاورند با دیدن معجزات غضب خدا وعذاب سخت برای انها است باز خدای متعال نزول قران را از جانب خود تاکید فرمود باین مضمون که خدا آن قادر بالطف وعنایتی استکه قرآنی را که مقرون بدلائل صدق وجهات اعجاز است بانضمام شریعتیکه بآن وزن اعمال اشخاص سنجیده میشود برای هدایت تمام مردم نازل کرده بعضی گفتند میزان در آیه کنایه از عدل در حقوق است ونازل کردن آن کنایه از امر بآن است ومحتمل است که مراد بآن همین ترازو باشد که اجناس بآن سنجیده میشود در روایت شده که جبرئیل ترازو را آورد وبدست نوح پیغمبر داد وعرضکرد که امر کن بقومت که باین ترازو اجناس که معامله میکنند بکشند در هر صورت میزان را مقرون بکتاب فرمود برای تنبیه باینکه عدالت در حقوق مردم اهم امور است بعد از توحید وآن در دنیا مقصود مهم است از کتاب چنانچه میزان اعمال وعدل در قیامت کمال اهمیت دارد بعضی گفتند کنایه از وجود مبارک پیغمبر است وقمی فرمود کنایه از امیر المؤمنین است احقر گوید هر دو معنی در حقیقت یکی است پس از آن خدا برای ترغیب مردم بعمل بکتاب ومیزان قیامت را یادآوری میفرماید باین مضمون که ای پیغمبر چه خبر داری شاید قیامت نزدیک باشد ولی کفاریکه منکر کتاب الهی وقیامت ومیزانند مسخره میکنند خبر قیامت را واز روی استهزاء میگویند چرا زود نمیاید واما آنانکه ایمان بخدا ورسول وقیامت دارند از احوال آن ترسانند واز خبر آمدنش متوحشند از روی اینکه یقین دارند آمدن آن حق است وخواهد آمد ای مردم آگاه وباخبر باشید که آنانکه در آن شک دارند ودر امکانش با مؤمنین مجادله میکنند در ضلالت وگمراهیند واز حق بطوری دورند که امیدی بر آمدنشان نیست پس از آن خدا تنبیه بر این کرد که نازل کردن کتاب ومیزان واخبار بقیامت لطف بزرگی است از او به بندگان باین مضمون که خدا بی نهایت لطف دارد به بندگان خود که انها را هدایت بتوحید وعقیدهٔ بقیامت وعالم آخرت فرموده از این رو کتاب وپیغمبر برایشان فرستاده ولی امر روزی وتسهیل معاش بطی

بقوله والذین یحاجون ویخاصمون النبی والمؤمنین فی دین الله الذی دعی الیه الرسول من بعد ما استجیب له من قبل کثیر من الناس او من قبل المحاجین فی عالم الذر ویوم المیثاق حجتهم داحضة وباطلة عند ربهم لانهم اتفقوا علی وجوب الایمان بمن ادعی الرسالة واتی بمعجزة دالة علی صدقه ولذا امنوا بموسی وعیسی فلزم من ذلک الایمان بمحمد حیث اتی بمعجزات شاهد بها دالة علی صدق دعوی رسالته فلیس لهم التفکیک بین الایمان بموسی والایمان بمحمد ثم هددهم سبحانه علی ابطالهم بقوله وعلیهم غضب شدید من الله لمکابرتهم الحق بعد ظهوره ولهم عذاب شدید لا یوصف بالبیان علی کفرهم ثم اکد نزول القران من الله بقوله الله هو اللطیف الذی انزل الکتاب الجامع للعلوم والاحکام مقرونا بالحق وشواهد الصدق وانزل المیزان قیل هو الشرع الذی یوزن به الاعمال ویعین به وزن الاشخاص ویعتبر به الحقوق وقیل هو کنایة عن نفس العدل فی الحقوق وانزاله کنایة عن الامر به او المراد به معناه الحقیقی لما روی ان جبرئیل نزل بالمیزان فدفعه الی نوح فقال له مر قومک یزنوا به وقیل ان المراد به خاتم الانبیاء وقال القمی هو امیر المؤمنین ع اقول لا شک ان المعنیین واحد وانما قرن الله المیزان بالکتاب تنبیها علی ان العدل فی الحقوق اهم الامور بعد التوحید وانه المقصود المهم من الکتاب وان العدل ومیزان الاعمال هو المهم فی القیمة ولذا ذکرها بعده بقوله وما یدریک یا محمد ای شیء یعلمک بحال الساعة التی هی من العظم والشدة والخفاء بحیث لا یعلم وقت وقوعها احد الا باعلامنا لعل تلک الساعة التی نطق بمجیئها الکتاب شیء قریب مجیئها فکونوا منها علی حذر وتهیؤا لها باعمالکم والعجب انه مع ذلک یستعجل بها ویسئل سرعة مجیئها استهزاء بالکتاب وبالنبی المخبرین بوقوعها الکفار الذین لا یعتقدون بالساعة ولا یؤمنون بها لعدم خوفهم منها یقولون متی هی لیتها قامت حتی یظهر انا علی الحق ام محمد ولکن الذین امنوا بها باخبار النبی وکتابه کلهم مشفقون وخائفون منها ویتدارکون لها ویتمنون تاخیرها لانهم یتیقنون ویعلمون انها الحق الواقع لا محالة الا ایها العقلاء اعلموا ان السفهاء الذین یمارون ویجادلون النبی والمؤمنین فی امکان وقوع الساعة وینکرون مجیئها عنادا ولجاجا والله لفی ضلال بعید عن الحق لوضوح امکانه وکمال قدرة الله علی اتیانها ووضوح وجوب الوفاء بالوعد علی الله ووجوب وقوعها لان استیفاء حق المظلوم من الظالم لطفا بعباده بقوله الله لطیف وکثیر الاحسان بعباده المؤمنین حیث هداهم الی الایمان والخیرات الدنیویة والاخرویة بانزال الکتاب وارسال الرسول ثم لما کان مجال القول بان الرزق لطف وهو للکفار اکثر من المؤمنین نبه بانه لیس من جهة اللطف بقوله یرزق من نعم الدنیویة من یشاء انه یرزقه من المؤمن والکافر وهو القوی القادر علی ما یشاء العزیز الذی لا یغالب ولا یدافع ویحتمل ان لا یکون تخصیص رزق من یشاء لدفع الدخل المقدر بل للاستشهاد بها علی عموم لطفه

علیه وسلم التسویة بین المطیع والعاصی وجب فلولم تجیء الساعة لزم تضییع حق المظلوم والمطیع وهو محال علی الله ثم لما بین سبحانه انزال الکتاب و المیزان نبه علی کونه

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

بلطف وندارد بهر کس بخواهد روزی وتوسعه در آن میدهد چه مؤمن باشد چه کافر وخدا قادر وغالب بهر موجودات است هرچه بخواهد میکند وجلوگیری از کارهای خود ندارد وممکن است که امر روزی در این آیه برای اظهار لطف عمومی باشد از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه لطف خدا در روزی حلال است واز آنحضرت نیز مروی استکه مراد از رزق ولایه امیر المؤمنین است که هر کس بخواهد نصیبش میکند پس از بیان لطفش به بندگان ترغیبشان بعمل برای آخرت فرمود باین مضمون که هر کس بعمل وعبادتش که بمنزلهٔ بذر است بعوائد اخروی را بخواهد ما نتیجهٔ بذرش را زیاد کنیم وثواب بسیارش دهیم وکسیکه برای دنیا کار کند وعملیکه بمنزلهٔ بذر است برای فوائد دنیوی بکار زد وبخواهد بان تحصیل مال وجاه کند قدری از فوائد دنیویه که مقدر شده باو دهیم ودر آخرت بهره ونصیبی نخواهد داشت پس از بیان لطفش به بندگان از حیث نازل کردن کتاب وشریعت مقدسه برایشان مشرکین را بر سرزنش بتان ملامت وسرزنش فرمود باین مضمون که مگر برای مشرکین بتها شان که بعقیدهٔ انها شریکهای خدایند دینی قرار داده اند برخلاف رضایت واجازهٔ خدا اگر وعدهٔ خدا باهمال انها وتاخیر عذابشان بقیامت نبود همه را خدا هلاک میکرد ولی در آخرت خدا برای این ستمکاران عذاب دردناک فراهم کرده پس از آن خدای متعال حال مشرکین وموحدین را در آخرت بیان فرمود باین مضمون که تو ایمحمد یا ای انسان بینا حال مشرکینیکه بخود ستم کردند وخود را بهلاکت افکندند که در روز قیامت در نهایت خوف وهراسند از عذاب برا عمالیکه از انها در دنیا صادر شده والبته بان عذاب گرفتار ومبتلا خواهند شد واما آنانکه بتوحید خدا ایمان داشتند واعمال شایستهٔ پسندیده کردند جایشان در بهشتها وبهترین بستانها خواهد بود وهرچه خدا از نعمتها ولذتها که بخواهند برایشان فراهم وحاضر نماید این جایگاه واین نعمتهای فوق العاده بی اندازه تفضل بزرگی است از خدا در بارهٔ انها واین تفضل

والمعنی ان شاهد لطفه انه یرزق من یشاء ان یرزقه کیفما یشاء فیخص کلا من عباده بنوع من الرزق علی حسب ما یقتضیه مشیته المبنیة علی الحکمة البالغة روی بعض العامة عن الصادق علیه السلام انه قال اللطف فی الرزق الحلال وتقسیمه علی الاحوال وقیل یرزق من یشاء بغیر حساب فی الکافی عن الصادق ع قیل له الله لطیف بعباده یرزق من یشاء قال ولایة امیر المؤمنین ع ثم انه تعالی بعد اظهار لطفه بعباده حثهم علی العمل للآخرة بقوله مَنْ كَانَ يُرِيدُ بعمله حَرْثَ الْآخِرَةِ فانه کالبذر لفوائدها والثمرات الابدیة نَزِدْ ونضاعف لَهُ فِي حَرْثِهِ واجره وثوابه بالواحد عشرة الی سبعمائة فما فوقها وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ باعماله حَرْثَ الدُّنْيَا وفوائدها من الامتعة والاموال والجاه والریاسة نُؤْتِهِ شیئا مِنْهَا حسبما قسمنا له روت العامة عن النبی ص من کانت نیته الآخرة جمع الله شمله وجعل غناه فی قلبه واتته الدنیا وهی راغمة ومن کانت نیته الدنیا فرق الله علیه امره وجعل فقره بین عینیه ولم یاته من الدنیا الا ما کتب الله له وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ شیء مِنْ نَصِيبٍ من الثواب وحظ من النعم اذ کانت همته مقصورة علی الدنیا ولکل امرء ما نوی عن الصادق ع المال والبنون حرث الدنیا والعمل الصالح حرث الآخرة وقد یجمعهما الله لاقوام وعنه ع من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب ومن اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا والآخرة ثم انه تعالی بعد اظهار منته علی العباد بتشریع الدین المرضی عنده لهم وانزال الکتاب والمیزان وبخ المشرکین بقوله أَمْ لَهُمْ من الاصنام قیل ان المعنی بل لهم من شیاطین الانس والجن الذین زینوا لهم عبادة الاصنام شُرَكَاءُ لله شَرَعُوا وسنوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ ولم یرض به من الشرک وانکار البعث وحرمة السائبة والوصیلة واخواتهما وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ والوعد السابق بامهالهم وتاخیر عذابهم الی الموت والوعد بان الفصل یکون القیمة والله لَقُضِيَ بین الکافرین والمؤمنین او بین المشرکین وشرکائهم ویحکم بینهم بنزول العذاب وَإِنَّ المشرکین الذین هم اظلم الظَّالِمِينَ لَهُمْ فی الآخرة عَذَابٌ أَلِيمٌ وعقاب موجع غایته ثم شرح سبحانه حال المشرکین والموحدین فی الآخرة بقوله تَرَى یا محمد او ایها الرائی المشرکین الظَّالِمِينَ علی انفسهم باهلاکها بسبب سوء العقائد والاعمال مُشْفِقِينَ وخائفین غایة الخوف مِنْ عذاب مَا كَسَبُوا وعملوا من القبائح والسیئات وَهُوَ لا محالة وَاقِعٌ بِهِمْ وهم واقعون فیه کانوا مشفقین منه ام لا وَاما الَّذِينَ آمَنُوا بتوحید الله وَعَمِلُوا الاعمال الصَّالِحَاتِ فانهم متمکنون فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ واطیب البساتین وانزهها لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ ویشتهون من النعم واللذات المتنوعة عِنْدَ رَبِّهِمْ وملیکهم اللطیف بهم ذَلِكَ المذکور من المکان الطیب والنعم الفائقة المعدة للمؤمنین هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ والانعام العظیم الذی یصغر دونه الدنیا بحذافیرها الف





ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

بزرگ وبی اندازه وپایان بشارتی استکه خدا در دنیا به بندگانی میدهد که دارای ایمان وعمل صالح باشند پس چون جای آن بود که نادانی گمان برد که پیغمبر برای آوردن کتاب ودادن این بشارت طمع باجرت ومزد مالی داشته باشد خدا امر فرمود بانحضرت که بیطمعی خود را بمردم اعلان کن باینمضمون که ای پیغمبر بمردم بگو که من برای تبلیغاتم طمع وتوقع اجرت ومزد مالی ندارم فقط توقعیکه از شما دارم آنستکه خویشان مرا دوست دارید اهل سنت روایت کردند از ابن عباس که چون این آیه آمد از انحضرت پرسیدند که خویشان شما کیانند فرمود علی وفاطمه ودو فرزندشان ونیز روایت کردند که مشرکین در مجلسی جمع شدند وگفتند آیا گمان دارید که محمد باین تبلیغاتش توقع اجرتی داشته باشد پس این آیه فرود آمد واز حضرت صادق علیه السلام رسیده که چون پیغمبر از سفر حجة الوداع برگشت وبمدینه آمد انصار بحضورش مشرف شدند وعرض کردند که شما بمانیکی واحسان کردید وسرافرازمان نمودید بانکه در میان ما آمدید خدا دوستان ما را مسرور ودشمنان ما را سرشکسته کرد گاهی مردم بامید وتوقع خدمت شما میایند وشما چیزی ندارید که بانها بدهید واین سبب شماتت دشمنان بشما میشود ما میخواهیم سه یک اموال ودارائیمان را بشما تقدیم کنیم که چون متوقعین نزد شما بیایند از آنکه بتوانید چیزی بانها بدهید انحضرت جوابی نداد وانتظار امر خدا را کشید پس این آیه آمد منافقین گفتند محمد خواسته که پسر عمویش علی را در میان مردم بلند کند واهل بیتش را بر مردم تحمیل نماید چند روز پیش علی علیه السلام را بلند کرد وگفت هر کس من صاحب اختیار اویم علی صاحب اختیار او است امروز هم این آیه را آورده در روایتی انحضرت فرمود علی باین آیه نکرد مگر هفت نفر باز خدا از غیب به دوستی خویشان آن حضرت فرمود باین مضمون که کسیکه کار نیکی کند که آن دوستی خویشان پیغمبر است در دنیا وآخرت احسان بسیار باو کنیم در دنیا او را در اعمال خیر توفیق دهیم وتایید نمائیم ودر آخرت اجریکه بوصف نیاید باو دهیم از انکه خدا آمرزنده گناهان دوستان آل پیغمبر وقدردان احسان مردم است بخویشان واقربای انحضرت پس چون مشرکین تکذیب قرآن میکردند

الفترة ذَلِكَ الفضل الکبیر هو الثواب الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ به فی الدنیا عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ علی لسان نبیه وفیه غایة تعظیم الاجر المذکور علی الایمان والعمل الصالح ثم لما کان مجال توهم الجاهل طمع النبی فی الاجر علی تبلیغ الکتاب وتبشیر المؤمنین بالاجر العظیم امر الله نبیه بالاعلان بان لا طمع له فی الاجر بالمال والجاه من احد بقوله قُلْ یا محمد للناس انی لَا أَسْأَلُكُمْ ولا اتوقع منکم علی التبلیغ والتبشیر عَلَيْهِ أَجْرًا وعوضا دنیویا من مال وجاه وغیرهما کما لا یطلب الله منکم علی هدایتکم وانعامه علیکم ولا الانبیاء السابقون علی تبلیغهم اجرا وعوضا إِلَّا الْمَوَدَّةَ الکائنة فِي ذوی الْقُرْبَى ومن انتسب الی بالنسب روی بعض العامة انه اجتمع المشرکون فی مجمع لهم فقال بعضهم اترون ان محمدا لا یسال علی ما یتعاطاه اجرا فنزلت وعن الصادق علیه السلام قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه وآله من حجة الوداع وقدم المدینة اتته الانصار فقالوا یا رسول الله ان الله تعالی قد احسن الینا وشرفنا بک وبنزولک بین ظهرانینا فقد فرح الله صدیقنا وکبت عدونا وقد تاتیک وفود فلا تجد ما تعطیهم فیشمت بک العدو فنحب ان تاخذ ثلث اموالنا حتی اذا قدم علیک وفد مکة وجدت ما تعطیهم فلم یرد رسول الله علیهم شیئا وکان ینتظر ما یاتیه من ربه فنزل جبرئیل علیه وقال قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ولم یقبل اموالهم فقال المنافقون ما انزل الله هذا علی محمد وما یرید الا ان یرفع بضبع ابن عمه ویحمل علینا اهل بیته یقول امس من کنت مولاه فعلی مولاه والیوم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی روی بعض العامة انها لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی وفاطمة وابناهما الحسن والحسین علیهم السلام وروی العلامة عن الجمهور فی الصحیحین واحمد بن حنبل فی مسنده والثعلبی فی تفسیره عن ابن عباس قال لما نزلت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قالوا یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم قال ع علی وفاطمة وابناهما علیهم السلام وَرَدَّ بعض العامة هذه الروایة بان السورة مکیة من غیر استثناء منها ولم یکن لفاطمة حینئذ اولاد اقول فیه ان الدعوی ممنوعة لما روی عن الصادق ع انها مدنیة مع انه یحتمل تکرار نزولها وکان السؤال بعد نزولها فی المدینة وعن الصادق علیه السلام عن ابائه لما نزلت هذه الآیة قام رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ایها الناس ان الله تبارک وتعالی قد فرض علیکم فرضا فهل انتم مؤدوه فلم یجبه احد منهم فانصرف فلما کان من الغد قام فقال مثل ذلک فلم یجبه احد ثم قام فیهم فقال مثل ذلک فی الیوم الثالث فلم یتکلم احد فقال ایها الناس انه لیس من ذهب ولا فضة ولا مطعم ولا مشرب قالوا فالقه اذا قال ان الله تبارک وتعالی انزل علی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فقالوا اما هذه فنعم قال الصادق علیه السلام فوالله ما وفی بها الا سبعة نفر سلمان وابی ذر وعمار ومقداد بن الاسود الکندی وجابر بن عبد الله الانصاری ومولی لرسول الله وزید بن ارقم اقول هذه الروایة منافیة لما روی عنهم فی شان نزولها الا ان یقال ان قیامهم کان فی مجمع جمع من المنافقین لم یکن فیهم احد من المخلصین کسلمان واضرابه ومن الذین التمسوا منه قبول ثلث اموالهم للبذل للوفاد وعن علی علیه السلام قال فینا آل حم آیة لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن ثم قرء هذه الآیة وعن الصادق علیه السلام قال ما یقول اهل البصرة فی هذه الآیة قل لا اسئلکم علیه اجرا

وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

وطعن درآن میزدند که محمد آنرا خودش ترتیب داده و بدروغ بخدا نسبت میدهد خداوند ردّ آنها فرماید باین مضمون که عجب است از مشرکین که میگویند محمد قرآن را خودش ترتیب داده و بدروغ نسبت آنرا بخدا میدهد وادّعای پیغمبری از جانب خدا میکند با اینکه همه اتفاق بر راستگوئی و امانت او دارند و میدانند که او درسی نخوانده و با عالم و دانشمندی برنخورده که از او چیزی آموخته باشد و کتابی ندیده پس روی سخن به پیغمبر فرموده که اگر خدا بخواهد بر دلت مهر میزند و آنرا از قابلیت فهمیدن و دانستن معانی و مطلبی ساقط میکند که چیزی ندانی و نفهمی و زبانت گفتن دروغ نگردد چون این عمل را با تو نکرده باید دانست که این آیات حق و صحیح و از جانب خدا است و در این دعوی راستگوئی بعلاوه بر خدا از بابت لطف واجب است که دروغ و باطل را از روی زمین محو کند تا مردم بضلالت نیفتند و حق را ثابت کند و رواج دهد با دلیل و برهان واضح و خدا بر قلب تو و قلب دشمنانت آگاه و مطلع است و نیات و ضمائر همه را میداند و راستگوئی تو و قصد فساد و فتنه کردن دشمنانت دارند بر او مخفی نیست. و با هر کدام بخوبی و بدی نیت و باطنشان رفتار نماید و موافق نیتشان مجازات دهد

قیل انهم یقولون انها الاقارب رسول الله ص قال کذبوا انما نزلت فینا خاصة فی اهل البیت علی و فاطمة و الحسن و الحسین اصحاب الکساء وعن الباقر علیه السلام انه سئل عنها فقال هم الائمة ع وعن علی ع انه قال قال رسول الله من لم یحب عترتی فهو لاحدی ثلاث اما منافق واما لزنیة واما حملت به امه فی غیر طهر وعن النبی ص ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتّی وخلقنا انا وعلی من شجرة واحدة فانا اصلها وعلی فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمارها واشیاعنا اوراقها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجی ومن زاغ هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی ثم لم یدرک محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وروی الزمخشری فی الکشاف عن النبی ص انه قال من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد فتح له من قبره بابان الی الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آئس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة وقال الفخر الرازی انا اقول آل محمد هم الذین یؤول امرهم الیه فکل من کان اول امره الیه اشد واکمل کان هو الآل ولا شک ان فاطمة وعلیا والحسن والحسین کان التعلق بینهم وبین رسول الله اشد التعلقات وهذا کالمعلوم بالنقل المتواتر فوجب ان یکونوا هم الآل الی ان قال فاذا ثبت ان هؤلاء الاربعة اقارب النبی ص وجب ان یکونوا مخصوصین بمزید التعظیم الی ان قال ان الدعاء للآل منصب عظیم ولذلک جعل خاتمة التشهد فی الصلوة وهو قوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد وهذا التعظیم لم یوجد فی حق غیر الآل اقول جمیع ما قال هذا الرجل یدل علی تقدم علی علیه السلام وعلی افضلیة فاطمة علی عایشة وکونها سیدتها وسیدة نساء العالمین ثم قال قوله الا المودة فی القربی فیه منصب عظیم للصحابة لانه قال والسابقون السابقون اولئک المقربون فکل من اطاع الله کان مقربا عند الله فدخل تحت قوله الا المودة فی القربی اقول هذا الکلام مما یضحک به الثکلی لانه مبنیّ بناء علی کون المراد من القربی الذین تقربوا الی الله ورسوله بالعبادة والطاعة لا القرب النسبی ولا الاشخاص المعینة فی الروایات النبویة بطرق عامیة وخاصیة ولم یقل به احد وعلی الثانی لا یدخل فی الآیة غیر الاربعة او المعصومین من ذریته بناء علی التعدیة الی نظائر الاربعة وعلی الاول یدخل فیه الاشخاص الکثیرة ولا اختصاص له بالسابقین من الصحابة ثم حث سبحانه المؤمنین علی مودة ذوی القربی بقوله وَمَن يَقْتَرِفْ ویکتسب طاعة او خصلة حَسَنَةً عظیمة وهی مودة المذکور نَّزِدْ لَهُ فی تلک الحسنة فی الدنیا والآخرة ونضاعف فِيهَا حُسْنًا اما فی الدنیا فبالتوفیق والتأیید بالاخلاص واما فی الآخرة فبالمغفرة والدرجات العالیة والنعم التی یکون فیها ولهم حسنها خارجا من طوق الانسان ثم بالغ سبحانه فی تعظیم هذه الحسنة باظهار شکره لها بقوله إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ للذنوب محبی ذوی القربی شَكُورٌ لاحباهم علی هذه المودة التی هی احب الامور عنده فان الشکر هو فعل ما ینبیء عن تعظیم المنعم لکونه منعما والوداد لآل الرسول کانه انعم علی الله ... له فشکر سبحانه هذه النعمة بتوفیر ثوابها والتفضل علیه بما لا یقادر قدره وباکرامه غایته قال الفخر الرازی قیل انها نزلت فی ابی بکر والظاهر انها العموم فی ای حسنة کانت الا انها لما کانت عقیب ذکر المودة فی القربی دل علی ان المقصود التاکید فی تلک المودة عن الصادق علیه السلام انها نزلت فینا اهل البیت اصحاب الکساء وعن الحسن المجتبی علیه السلام انه قال فی خطبة له انا من اهل بیت افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال قل لا اسئلکم الی قوله حسنا فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البیت وعن الباقر علیه السلام فی هذه الآیة قال من تولی الاوصیا

فی تحریم ... آل الرسول





وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

پس از آن خداوند متعال مشرکین را ترغیب بتوبه فرمود باین مضمون که خدا آن پروردگار مهربان عطوفی است که از بندگانش توبه را می پذیرد و قبول میکند و از گناهانشان چه کبیره باشد چه صغیره عفو و گذشت میکند اگرچه توبه هم نکنند و تمام کارهای شما از توبه و غیر توبه میداند و از گناه توبه کنان میگذرد و با آنانکه توبه نکنند بحکمت و رأفتش رفتار کند و دعای بندگانیکه ایمان داشته باشند و عمل صالح کنند مستجاب میفرماید و بآنها ثواب میدهد بلکه از ثواب اعمالشان زیادتر میدهد از روی تفضّل و کرمیکه خداوند دارد ولی کسانیکه ایمان نداشته باشند بخدا و رسول و عالم آخرت آنها را عذاب فرماید بعذاب سخت شدید پس چنانکه دانست که گفته شود که اگر دعای مؤمنین مستجاب است چرا بسیاری از آنها گرفتار تنگی و سختی در امر معاشند خدای متعال جواب فرمود باین مضمون که اگر خدا بهمه کس حتی مؤمن وسعت در روزی دهد تکبر و خودبینی و حال سرکشی پیدا کنند و سرگرم شهوترانی و عصیان خدا شوند و از خدا بکلی غافل گردند باین جهت لطف و تفضّلش مقتضی است که باندازه مناسب حال هر کسی روزی دهد و بقدریکه مشیت و حکمتش اقتضا کند و صلاح بنده باشد باو معاشش دهد خدا بصلاح و فساد امور بندگان خبیر و بصیر است و همیشه موافق صلاحشان رفتار فرماید در روایتی است که خدا گوید بعضی از بندگانند که اگر وسعت بآنها دهم فاسد میشوند و بعضی هستند که اگر تنگی روزی و فقر داشته باشند فاسد میشوند خباب بن ارت گفت این آیه درباره ما نازل شد از آنکه ما دارائی و ثروت یهود را دیدیم و آرزو کردیم که ما هم مانند آنها ثروتمند شویم این آیه آمد و بعضی گفتند درباره اصحاب صفه نازل شد چه آنها در نهایت فقر و ناداری بودند و آرزوی وسعت رزق و غنا کردند این آیه نازل شد

من آل محمد وتبع آثارهم فذاک تزیده ولایة من مضی من النبیین والمؤمنین الاولین حتی تتصل ولایتهم الی آدم وعنه ع الاقتراف التسلیم لنا والصدق علینا ولا یکذب علینا ثم لما بیّن سبحانه فی اول السورة عظمة القرآن وانه بوحی الله وذکر بعده المطالب العالیة التی لا یصدر من النبی الامی الا بوحی وبخ المشرکین علی طعنهم فیه ونسبة الکذب الیه بقوله أَمْ يَقُولُونَ قیل ان المعنی بل ایقول هؤلاء المشرکون ان القرآن لیس وحیا من الله بل افْتَرَى محمد بدعوی انه رسالة من الله ونسبة القرآن الیه عَلَى اللَّهِ كَذِبًا مع تسالمهم علی کونه صادقا فی سایر الامور امینا من جمیع الجهات وانه امی لا یقرء کتابا ولم یجالس عالما ولم یتعلم من احد فهذه النسبة الیه من غایة الحمق ثم لوّن الخطاب الی النبی صلی الله علیه وآله بقوله فَإِن يَشَإِ اللَّهُ ختم قلبک يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ ویطبع علیه حتی تفتری علی الله مثل هذا الافتراء العظیم فانه لا یصدر من احد الا کان مطبوع القلب مختوم علیه وفیه غایة استبعاد الافتراء منه ص وقیل ان المراد ان یشاء الله یربط علی قلبک بالصبر علی اذی المشرکین حتی لا یشق علیک نسبتهم الافتراء الیک وقیل ان المعنی ان یشاء الله عدم صدور القرآن منک لمنعک عن التکلم بان یختم علی قلبک فلا یخطر بقلبک معانیه ولا ینطق لسانک بحرف من حروفه وحیث لم یکن الامر کذلک بل تواتر الوحی به حینا بعد حین تبیّن انه من عند الله وبعبارة اخری المراد ان الله قادر علی ان یختم علی قلبک ولو کنت مفتریا منه لختم علی قلبک ولما لم تکن مفتریا علیه لم یختم علی قلبک ثم اکد جل نفی الافتراء عن القرآن بقوله وَيَمْحُ اللَّهُ بلطفه الافتراء الْبَاطِلَ ویمحقه حتی لا یبقی علی الارض وَيُحِقُّ ویثبت الْحَقَّ بین الناس الی یوم القیمة بِكَلِمَاتِهِ وحججه وبیناته او بوحیه وقضائه او بسبب مواعیده المکررة المؤکدة اقول یحتمل ان یکون هذا وعدا من الله لرسوله بانه یمحو الباطل الذی علیه المشرکون من البهت والفریة والتکذیب ویثبت الحق الذی کان علیه محمد والقرآن الذی اتی به إِنَّهُ تعالی عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ومطلع علی الضمائر فیعلم ما فی قلبک وقلوب اعدائک فیجری الامر علی حسب ذلک ولا یخفی علیه صدق نیتک وسوء ظن المشرکین فی حقک فیجزی کلا علی حسب ما فی قلبه عن الباقر علیه السلام فی تأویل الآیة یقول لو شئت حبست عنک الوحی فلم تکلم بفضل اهل بیتک ولا بمودتهم وقال الله ویمحو الله الباطل ویحق الحق بکلماته یقول یحق لاهل بیتک الولایة انه علیم بذات الصدور یقول بما القوه فی صدورهم من العداوة لاهل بیتک والظلم بعدک ثم ندب سبحانه المشرکین الی التوبة مما هم فیه من الشرک وسوء الظن بالنبی بقوله وَهُوَ الاله العطوف الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ العاصین ویتجاوز عن سیئاتهم التی تابوا منها وندموا علیها عن ابن عباس هی عامة للمؤمن والکافر والولی والعدو فمن تاب منهم قبل الله توبته روی بعض العامة عن جابر بن عبد الله الانصاری ان اعرابیا دخل مسجد رسول الله ص وقال اللهم انی استغفرک واتوب الیک وکبّر فلما فرغ من صلوته قال له علی علیه السلام یا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة الکذابین وتوبتک هذه تحتاج الی التوبة فقال یا امیر المؤمنین ما التوبة قال التوبة تقع علی ستة معان علی الماضی من الذنوب بالندامة وعلی تضییع الفرائض بالاعادة ورد المظالم واذابة النفس فی الطاعة کما ربیتها فی المعصیة واذاقتها مرارة الطاعة کما اذقتها حلاوة المعصیة والبکاء بدل کل ضحک ضحکته ثم بالغ سبحانه فی اظهار الرأفة بعباده بقوله وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ صغیرها وکبیرها لمن یشاء برحمته وان لم یتوبوا وانه تعالی يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ من خیر وشر فیجازی التائب ویتجاوز عن غیر تائب حسبما تقتضیه مشیته البلیغة المبتنیة علی الحکم والمصالح عن الحسین بن علی سید الشهداء علیه السلام قال اجتمع المهاجرون والانصار الی رسول الله ص فقالوا ان لک یا رسول الله فی نفقتک وفیمن یاتیک من الوفود حاجة وهذه اموالنا مع دمائنا فاحکم بارّا ماجورا اعط ما شئت وامسک ما شئت من غیر حرج قال فانزل الله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی ان تودّوا قرابتی من بعدی فخرجوا فقال المنافقون ما حمل رسول

فی شرائط التوبة المقبولة

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ
بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

پس از بیان اینکه خدای متعال رزق بندگان را بر حسب مصالحشان میدهد بیان سعه جود وکرم خود فرمود باین مضمون که
خدا آن قادر جواد کریمی استکه بجود و قدرتش باران نافع از آسمان در وقتیکه کمال حاجت بآن باشد و همه مایوس
از آمدنش باشند بر زمین ببارد و رحمتش را منتشر بر بندگان نماید و انواع برکاتش را بر ایشان فراوان کند بعضی گفتند
انتشار رحمت کنایه از آفتاب بعد از باران است که بسیار نافع و بموقع است چنانچه در حدیث قدسی آمده که اگر
بندگانم اطاعت من کنند باران در شب بر ایشان بارانم و روز آفتاب را بر ایشان طالع گردانم که صدای رعد را نشنوند و
خدا بلطفش مراعات صلاح وخیر بندگانش کند و مستحق و سزاوار حمد و ستایش است بر نعمتهائیکه نسبت بخلق خود دارد
و تفضلات و احسانهائیکه بایشان میکند پس از بیان رحمت خود بر بندگان ذکر آثار الوهیت و یگانگی خود در قدرت و حکمت فرمود
باین مضمون که از آثار و ادله الوهیت و وحدانیت خداوند متعال آنستکه آسمانها و زمین را با کمال عظمت و بزرگی و وسعت

انه على قوله ما عرضنا عليه الا ليجنا على قرابته من بعده اي هو الا شئ افتراه محمد في مجلسه وكان ذلك من قولهم عظيما فانزل الله ام
يقولون افتريه الآية فتكون بي من الله شيئا هو اعلم بما تفيضون فيه فبعث اليهم النبي صلى الله عليه وآله فقال هل من حدث فقالوا اي والله يا رسول الله
لقد تكلم بعضنا كلاما عظيما كرهناه فتلا رسول الله صلى الله عليه وآله عليهم الآية فبكوا واشتد بكاؤهم فانزل الله عز وجل وهو الذي يقبل التوبة عن عباده الآية
ثم اعلن سبحانه بفضله على المطيعين من المؤمنين بقوله وَيَسْتَجِيبُ الله دعاء الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اذا دعوه
ويثيبهم على طاعتهم وقيل يثيبه سبحانه اثابة المؤمنين على طاعتهم باستجابة دعائهم لان في طاعته طلب الثواب وَيَزِيدُهُم على ما سألوه
مِّن فَضْلِهِ وكرمه وقيل يعني ويستجيب المؤمنون لله بالطاعة ويزيدهم الله على ما استحقوه من الثواب تفضلا كما قال استجيبوا لله
وللرسول فكانه قال ثم والله يدعوا الى دار السلام ويستجيب الذين آمنوا وقال بعض العامة الزيادة مفسرة بالشفاعة لمن وجبت له النار و
رواه في المجمع عن النبي صلى الله عليه وآله وعن الباقر عليه السلام في قوله ويستجيب الذين آمنوا هو المؤمن يدعو لاخيه بظهر الغيب فيقول
له الملك آمين ويقول العزيز الجبار ولك مثلا ما سئلت وقد اعطيت ما سئلت لحبك اياه ثم انه تعالى بعد اظهار لطفه بالمؤمنين اعلن بغضبه
على الكفار بقوله وَالْكَافِرُونَ بالله ورسله وكتبه والدار الآخرة لَهُمْ فيها عَذَابٌ شَدِيدٌ بالنار والقول بان الآية تدل
بدليل الخطاب على ثبوت العذاب الغير الشديد للمؤمن فاسد لعدم حجية دليل الخطاب ثم لما وعد سبحانه اجابة دعاء المؤمن كان مجال
السؤال انه كيف يكون ذلك مع ضيق معيشة كثير من المؤمنين وابتلائهم بالشدة من جهتها مع استجابة دعائهم فاجاب سبحانه عن ذلك
بقوله تعالى وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ ووسعه عليهم في الدنيا والله لَبَغَوْا وطغوا فِي وجه الْأَرْضِ ولهوا
عن ذكر الله وانهمكوا في الشهوات والمعاصي او لتكبروا في انفسهم عن ابن عباس بغيهم في الارض طلبهم منزلة بعد منزلة ومركبا بعد مركب
وملبسا بعد ملبس وقيل يعني يظلم بعضهم بعضا وَلَٰكِن لطفا بالعباد يُنَزِّلُ الله رزقهم بِقَدَرٍ معين وحد محدود
في علمه مَّا يَشَاءُ ان ينزله من الرزق بما يقتضيه مشيته وحكمته وما يكون صلاحهم في دينهم ودنياهم عن الصادق عليه السلام لو فعل
لفعلوا ولكن جعلهم محتاجين بعضهم الى بعض واستعبدهم بذلك لو جعلهم كلهم اغنياء لبغوا إِنَّهُ تعالى بِعِبَادِهِ وبخفايا امورهم
ومصالحهم وجلاياها خَبِيرٌ بَصِيرٌ عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن الله تعالى انه قال من اهان لي
وليا فقد بارزني بالمحاربة واني لاسرع شيء الى نصرة اوليائي واني لاغضب لهم كما يغضب الليث الجري وما تقرب الي عبدي المؤمن بمثل اداء
ما افترضت عليه وما زال العبد المؤمن يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت له سمعا وبصرا ويدا ومؤيدا ان دعاني اجبته وان سئلني
اعطيته الى ان قال وان من عبادي المؤمنين لمن يسئل الباب من العبادة فاكفه عنه لئلا يدخله عجب فيفسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا
يصلح ايمانه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الغنى ولو افقرته لافسده ذلك وان من عبادي
المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الصحة ولو اسقمته لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا السقم ولو صححته لافسده ذلك
اني ادبر امر عبادي بعلمي بقلوبهم اني بعبادي خبير بصير روي عن خباب بن الارت ان الآية فينا نزلت وذلك انا نظرنا الى اموال بني قريظة و
بني النضير وبني قينقاع فتمنيناها وقيل نزلت في اهل الصفة تمنوا سعة الرزق والغنى ثم انه تعالى بعد بيان انزال رزق العباد على حسب صلاحهم بين
سعة جوده وكرمه بقوله وَهُوَ القادر الجواد الَّذِي بجوده وقدرته يُنَزِّلُ من السماء الْغَيْثَ والمطر النافع لاهل الارض حين احتياجهم اليه
مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا ويأسوا من نزوله وانما قيد سبحانه نزوله بذلك لايجابه كمال الفرج والشكر وَيَنشُرُ على عباده رَحْمَتَهُ ويبث
عليهم انواع بركاته قيل هي الشمس بعد المطر فانها عظيمة النفع والوقع في الحديث القدسي لو ان عبادي اطاعوني لامطرتهم بالليل واطلعت
عليهم الشمس بالنهار وما اسمعتهم صوت الرعد وَهُوَ الْوَلِيُّ لهم الناظر في خيرهم وصلاحهم وما لا [illegible]

ذکر حدیث قدسی





وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ
وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي
الْأَرْضِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ
إِن يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

آفرید و حیوانات و جاندارهای بی شمار از قبیل ملائکه و جن و انس و سایر جنبندگان خلق و در آنها پراکنده کرد و چون
خواهد همه را در یکجا جمع کند کمال قدرت بر جمعشان دارد پس از بیان رأفت و رحمتش نسبت بخلق بیان علت گرفتاری
ایشان را بمصائب و بلیات فرمود باین مضمون که ای مردم آنچه مصیبت بشما وارد آید و بلیاتیکه بآنها گرفتار شوید بعلت
گناهانی استکه مرتکب میشوید با اینکه خدا از بسیاری گناهانتان میگذرد و بآن مؤاخذه تان نمیکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت
شده که فرمود بفرزند آدم خراش چوبی نرسد مگر بسبب گناه از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه فرمود
کسی رگی از بدنش تاب و پیچی پیدا نکند و بکسی صدمه سنگی نرسد و پائی نلغزد و بدنی بچوبی نخراشد مگر بسبب گناه
و آنچه از گناهان که خدا عفو میکند و بر آن عقوبت نمیکند بیش از گناهانی استکه بر آن عقوبت میکند و خدا اجل و اکرم و اعظم
است از اینکه بر گناهیکه در دنیا عقوبت کرده در آخرت هم بر آن عقوبت نماید از آنحضرت سؤال شد که مصیبتهائی
که بامیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیتش رسیده آنها هم بسبب گناه بود با اینکه معصوم بودند حاصل جواب آنحضرت اینکه
خدا دوستانش را در دنیا مبتلا بمصیبتهائی کند برای آنکه اجرشان در آخرت زیاد شود پس از بیان عقوبت دنیوی
مردم بر گناهانشان بیان کمال قدرت خود بر عقوبت بندگان فرمود باین مضمون که اگر خدا بخواهد شما را بر گناهان عقوبت
کند نتوانید از عقوبت خدا فرار کنید و هیچ دوستی ندارید که بتواند ببذل جان و مال دفع عذاب و عقوبت از شما کند و یاوری
ندارید که بقوه قهریه تواند شما را نجات دهد پس از آن خدای متعال ذکر دلیل دیگر بر رحمت و قدرتش فرمود باین مضمون
که از آثار رحمت و قدرت و عظمت الهی آنستکه کشتیهاروی دریا چون کوه بزرگ روان شوند بوسیله بادهای موافق آرام اگر خدا
بخواهد آن بادها را ساکن میکند و کشتیها بروی آب واقف میشوند و از جریان باز میمانند هیچیک از بشر نتواند بادها را بحرکت
و جریان آرد و کشتیها را روان کند پس آنانکه در کشتی باشند همه در اضطراب و معرض غرق شدن در آیند پس حرکت و
سکون کشتیها بر روی آب باراده خدا باشد پس در حرکت کشتی و جریان آن بر آب دلیلهای واضحی است بر قدرت و یگانگی

على انعامه المحمود على افعاله واحسانه ثم لما ذكر سبحانه اية قدرته ورحمته ذكر اية اخرى على قدرته والوهيته بقوله وَمِنْ آيَاتِهِ وادلة
قدرته والوهيته خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ على عظمتها وما هما عليه من تعاجيب الصنع الدالة على عظمته وَخلق مَا بَثَّ و
فرق فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وموجودات غير متحركة بالارادة من الملائكة والجن والانس وسائر الحيوانات فان الملائكة ماشون كما يطيرون
وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ جمعهم لمصلحة فيه كالمحاسبة قَدِيرٌ ثم لما بين رأفته ورحمته على الناس بين علة ابتلائهم بالمصائب
بقوله وَمَا أَصَابَكُم ايها الناس وان نزلت بكم مِّن مُّصِيبَةٍ وبلية كالفقر والمرض وغيرهما فَبِمَا كَسَبَتْ وعملت
أَيْدِيكُمْ وجوارحكم من المعاصي والذنوب انما نسب الكسب الى اليد لكون غالب الاعمال بها روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال لا يصيب ابن
آدم خدش عود الا بذنب وَيَعْفُو الله عَن كَثِيرٍ من الذنوب عن الصادق عليه السلام ليس من التواء عرق ولا نكبة حجر
ولا عثرة قدم ولا خدش عود الا بذنب وما يعفوا الله اكثر مما يعجل الله عقوبته في الدنيا فان الله اجل واكرم واعظم من ان يعود في
عقوبته في الآخرة وعنه عليه السلام انه سئل ارأيت ما اصاب عليا واهل بيته من بعده اهو بما كسبت ايديهم وهم اهل بيت طهارة معصومون
فقال ان رسول الله كان يتوب الى الله ويستغفره في كل يوم مائة مرة من غير ذنب ان الله تعالى يخص اولياءه بالمصائب ليأجرهم من غير ذنب
وعن المجمع عن علي عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله خير اية في كتاب الله هذه الآية يا علي ما من خدش عود ولا نكبة قدم الا بذنب وما عفا الله عنه في الدنيا
اكثر فهو اكرم من ان يعود فيه وما عاقبه عليه في الدنيا فهو اعدل من ان يثني على عبده ثم اعلم ان الخطاب للمكلفين فلا يشمل البهائم والاطفال
والمجانين نعم قد يكون مصائبهم مالكي البهائم ووالدي الاطفال والمجانين واقاربهم فتكون كفارة لذنوبهم وَمَا أَنتُم ايها العصاة بِمُعْجِزِينَ
الله فِي الْأَرْضِ وفائتين منه بالهرب ان اراد ابتلائكم وعقوبتكم بذنوبكم وَمَا لَكُم في العالم مِّن دُونِ اللَّهِ ومما سواه مِن وَلِيٍّ يدفع
عنكم العقوبة بالموالاة وَلَا نَصِيرٍ ومعين يدفعها عنكم بالقوة ثم نبه سبحانه على اية اخرى دالة على قدرته ورحمته بقوله وَمِنْ آيَاتِهِ
الدالة على كمال عظمته ورحمته السفن الْجَوَارِ والسائرات فِي الْبَحْرِ بالرياح الطيبة كَالْأَعْلَامِ والجبال العظيمة إِن يَشَأْ الله
يُسْكِنِ الرِّيحَ التي تجري السفن بها فَيَظْلَلْنَ ويبقين رَوَاكِدَ وثوابت وغير جاريات في البحر وغير سائرات عَلَىٰ ظَهْرِهِ فلا يقدر
احد على تحريك الريح واجراء السفن فتقع سكانها في الاضطراب وخوف الغرق إِنَّ فِي ذَٰلِكَ المذكور من كون جري السفن وركودها
بارادة الله لَآيَاتٍ عديدة وادلة واضحة على قدرة الله ورحمته وانما الاستدلال والانتفاع بها لِّكُلِّ صَبَّارٍ على البلايا والمحن شَكُورٍ

أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ۝ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ۝ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ۝ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَوةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

خداوں کسانیکه صبر بر بلا و دل آرام دارند و قدردان نعمتهای الهیند که اضطراب کشتی آنانرا در تشویش خاطر نیفکند و جریان کشتی بخوبی آنانرا است لذت نکند چنین کسی توجه باین نعمتها میکند و بی بقدرت خدا میبرد یا همه را بواسطهٔ بادهای تند در دریا غرق میکند بسبب گناهانشان یا بعضی را غرق میکند و بعضی را بجهت عفو از گناهانشان از دریا نجات میبخشد و این غرق برای آنستکه انتقام از گنه کار کشیم. بدانند آنانکه مجادله و منازعه در آیات ما میکنند اصلا برایشان مفری از عذاب ما نیست در وقتیکه کشتی آنها بر روی دریا واقف یا غرق شود پس چون مجادله در آیات و ارتکاب گناهان از روی محبت بدنیا است خداوند مذمت دنیا و امتعهٔ آن فرمود باین مضمون که آنچه ما بشما دادیم از اموال و امتعهٔ دنیویه و فرزند و ریاست و جاه چیزهائی استکه در چند روزهٔ عمرتان از آنها بهره میبرید و بمردنتان از دست شما میرود و همه زائل و فانی میشود و اما ثوابها و نعمتهای اخروی بر ایمان و عمل صالح که نزد خدا دارید بهتر است از تمام دنیا و آنچه در آن است و باقی و همیشگی است که زوال و فنا ندارد و آن مختص است بکسانیکه دارای ایمان و توکل بخدا باشند و دوری از گناهان بزرگ و کارهای زشت کنند و چون بر کسی خشم و غضب کنند حلم و بردباری نمایند و انتقام از طرف نکشند از حضرت باقر علیه السلام مرویست که کسیکه چون بخشم آید حلم کند خدا در روز قیامت دلش را پر از امن و ایمان نماید و کسیکه خودداری کند در حال رغبت و میل و حال رهبت و بیم و در حال غضب و خشم خدا بدنش را بر آتش حرام کند و آنانکه دعوت خدا و رسول را با ایمان و تسلیم و اطاعت احکام اجابت کنند و نمازهای واجب در شب و روز که اهم واجبات است بجای آورند و در موقع اقدام در کاری با مردمان با رأی و نظر و خیراندیش مشورت و تبادل آراء کنند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که کسی در کارهایش مشورت نکرد مگرانکه بخیر و صلاحش موفق شد و از اموال و نعمتهائیکه ما در دنیا بآنها دادیم انفاق و بخشش کنند و آنانکه اگر کسی برانها ستمی کند بطریق مقرر الهی در مقام انتقام برآیند و دفع ستم از خود نمایند برای دفع ذلت و خواری از خود و جری نشدن مردمان با قوت بر ضعفاء

لنعم الله فان المؤمن اذا كان صبورا فى البلاء شكورا للنعم الله لا يصرفه الابتلاء بركود السفن والبطر بجريها عن التفكر فى تلك الآيات وقيل انّ المراد من الصبّار الشكور المؤمن الكامل الايمان فانّ الايمان نصفه الصبر عن المعاصى ونصفه الشكر باتيان الواجبات **او يوبقهن** قيل هو عطف على يسكن والمعنى ان يشاء يسكن الريح او يرسلها عاصفة فيغرقهن ويغرق اهلهن جميعا **بما كسبوا** وعملوا او يهلك بعضهم **ويعف عن كثير** من اهلهن فينجيهم من الغرق وذلك الايباق والاهلاك للتنقم من المعاصى **ويعلم الذين يجادلون** وينازعون **فى آياتنا** بانه **ما لهم من محيص** ومخلص من عذابنا اذا وقفت السفن او عصفت الرياح فيصير ذلك سببا لاعترافهم بانّ الضار والنافع هو الله لا غيره ثم لما كان عدم التفكر فى الآيات والمجادلة فيها بسبب حبّ الدنيا والانهماك فى شهواتها والحرص على جمع امتعتها بيّن سبحانه حقارة الدنيا وسرعة زوالها المقتضية لعدم الاعتناء بها والاعراض عنها بقوله **فما اوتيتم** ايها الناس واعطيتم من قبل ربكم **من شيء** ترغبون اليه وتتنافسون فيه من الاموال والمزارع والاولاد والرياسة والجاه **فمتاع الحيوة الدنيا** تتمتعون بها فى مدة اعماركم فيها وانتفاعات قليلة تنقطع بخروجكم منها **وما عند الله** من المثوبات الاخروية **خير** من جميع الدنيا وما فيها **وابقى** وادوم منها حيث لا انقطاع ولا زوال له ابدا وهى خالصة **للذين آمنوا** بالله واخلصوا له دينهم **وعلى ربهم** وحده فى جميع امورهم **يتوكلون** ويعتمدون **والذين يجتنبون** ويحترزون **كبائر الاثم** وعظائم الذنوب وهى التى اوعد الله عليها النار وعن ابن عباس كبير الاثم هو الشرك ولعل المراد الشرك الخفى حتى يجتمع مع الايمان **و** يحترزون **الفواحش** والمعاصى المتناهية فى القبح وهى من عطف الخاص على العام للايذان بغاية شناعته وقيل الكبائر والفواحش واحد وانما التغاير باعتبار الوصف **واذا ما غضبوا** على احدهم **يغفرون** ويحلمون ولا ينتقمون عن الباقر عليه السلام من كظم غيظا وهو يقدر على امضائه حشى الله قلبه امنا وايمانا يوم القيمة ومن ملك نفسه اذا رغب واذا رهب واذا غضب حرم الله جسده على النار **والذين استجابوا لربهم** حين دعاهم بلسان رسوله الى الايمان والتسليم والطاعة وانما خصه بالذكر مع انه عين الايمان المذكور فى السابق لمزيد التشريف قيل نزلت فى الانصار دعاهم الرسول الى الايمان فاستجابوا له وقيل ان المراد الاستجابة عن صميم القلب وهو الرضا بقضاء الله بحيث لا تكون فى قلبه منازعة فى امر من الامور **واقاموا الصلوة** اليومية التى هى اهم الواجبات وراسها ان قبلت قبل ما سواها فى الحديث اول ما يحاسب العبد يوم القيمة بصلاته فان صلحت افلح وانجح وان فسدت خاب وخسر **وامرهم** اذا وقع **شورى بينهم** وتشاور لا يتفردون برأى ولا يقدمون على عمل الا بعد تبادل الآراء واجتماع ذوى الرأى منهم عليه وتصويبهم اياه روى بعض العامة عن امير المؤمنين عليه السلام نعم الموازرة المشاورة وبئس الاستعداد الاستبداد وعن النبى ما من رجل يشاور احدا الا هدى الى الرشد وعن القمى يشاورون الامام فى امر دينهم **ومما رزقناهم** من الاموال والامتعة والنعم **ينفقون**

فى الحض على المشورة فى الامور





وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ۝ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝ وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ

و بیچارگان و اظهار عدم رضایت باین کار زشت و حفظ حقوق خود که این از شهامت و شجاعتی استکه از اخلاق پسندیده و صفات برجسته است و چون در مقام انتقام برآیند بهمان اندازه که بآنها ستم شده بستمکار مجازات کنند و زیاده برو ستم نکنند ولی اگر از او عفو و اغماض نمایند و مجازاتش نکنند و با او صلح و سازش نمایند اجر بسیار که بوصف و بیان نیاید نزد خدا دارند البته خدا دوست ندارد ستمکاران را چه کسیکه از ابتدا ستم کند یا کسیکه در مجازات ستمکار زیاده روی کند و بر ستمکار بیش از اندازهٔ ستمش ستم کند اهل سنت روایت کردند که یکی از منافقین در حضور پیغمبر بابابکر دشنام میداد و ابابکر خاموش بود و پیغمبر لب خند میزد و تبسم میکرد تا بالاخره ابابکر هم دشنام باو داد پیغمبر از جا برخواست و تشریف برد ابابکر عرض کرد چرا تا او بمن دشنام میداد شما نشسته بودید چون شروع بدشنام باو کردم برخواستید فرمود تا او بتو دشنام میداد و تو خاموش بودی ملائکه از طرف تو جواب دشنام او میدادند چون خودت شروع بدشنام باو کردی آن ملائکه رفتند و شیطان آمد من خوش نداشتم که در جائی باشم که شیطان در آنجا باشد و از آنحضرت مرویست که چون روز قیامت جارچی جار زند که کجایند اهل فضل پس گروه کمی برخیزند و بشتاب بسوی بهشت روند ملائکه بآنها برخورند و گویند می بینیم که بشتاب به بهشت میروید کیانید شما گویند ما اهل فضلیم گویند فضیلت شما چه بوده گویند ما کسانی هستیم که چون بر ما ستم میشد صبر میکردیم و اگر کسی بما بدرفتاری میکرد عفو و اغماض میکردیم و اگر کسی با ما رفتار جاهلانه میکرد ما حلم میکردیم گویند بروید در بهشت که خوب اجر و مزدی است که خدا برای کارکنان در دنیا معین کرده پس بهشت روند پس از آن خداوند متعال بیان فرمود که از مظلوم مؤاخذه نمیشود در صورتیکه از ظالم انتقام کند باین مضمون که کسیکه از ظالم بر خود انتقام کشد هیچ کس حق عتاب و عقابی نسبت باو نخواهد داشت از آنکه از جانب خدا رخصت در انتقام داشته راه عتاب و عقاب نسبت بکسانی استکه ستم بر مردم میکنند و در روی زمین سرکشی و تعدی بی حق مینمایند بآنکه مبادرت بضرر مردم میکنند یا زیاده بر حق تلافی ستم از ستمکار یا دعوی خدائی یا پیغمبری یا امامت میکنند این اشخاص ستمکار متعدی در آخرت بعذاب دردناک گرفتار خواهند شد علاوه بر حد و قصاصیکه در دنیا برای آنها از جانب خدا مقرر است و اگر مظلوم صبر کند و عفو و گذشت از ظالم نماید کار بزرگ برجسته کرده از آنکه این عفو و

فى رضات الله ويحتمل كون المراد من قوله مما رزقناهم مطلق البرّ والمعروف عن النبىّ ص كل معروف صدقة **والذين اذا اصابهم البغى** ووقع عليهم الظلم من ذى شوكة جرى على الله لا يرضون بالذل والهوان لانفسهم بتحمل الظلم بل **هم ينتصرون** وينتقمون من الظالم على الوجه الذى جعل الله له ورخص فيه لدفع الذل عن نفسه وردع الظالم من الجراة على الضعفاء وهو وصفهم بالشجاعة والصلابة فى الدين بعد وصفهم بسائر امهات الفضائل ولا تنافى بين مدحهم بالعفو عند الغضب وكظم الغيظ وبين مدحهم بعدم الرضا بالظلم عليهم وتحمل الذل وتضييع حقهم واقدامهم على احقاق حقهم من الظالم فانه من اباء النفس الذى هو من الفضائل ثم لما رخص سبحانه فى الانتقام من الظالم بيّن حكمه بقوله **وجزاء سيئة** وجناية صادرة من المسيء والجانى اذا دام المجازات **سيئة** وجناية **مثلها** لا تزيد عليها وانما اطلق اسم السيئة على الجزاء باعتبار انه يسوء الآخر **فمن عفى** عن المسيء ولم يقابل اساءته باسائة **واصلح** بينه وبين من يعاديه بالعفو والاغضاء **فاجره** العظيم **على الله** وفى ابهام الاجر اشعار بغاية عظمته بحيث لا يمكن وصفه وتحديده روى ان ابابكر كان عند النبىّ ص ورجل من المنافقين يسبه وابوبكر لم يجبه ورسول الله صلى الله عليه وآله ساكت يتبسم فاجابه ابابكر فقام النبىّ ص وذهب فقال ابوبكر يا رسول الله ما دام يسبنى كنت جالسا فلما اجبته قمت فقال النبىّ ص ان ملكا يجيبه عنك فلما اجبته ذهب وجاء الشيطان وانا لا اكون فى مجلس يكون هناك الشيطان فنزل فمن عفى واصلح فاجره على الله وفى حديث عامى اذا كان يوم القيمة ينادى مناد اين العافون عن الناس هلموا الى ربكم وخذوا اجوركم وحق لكل مسلم اذا عفى ان يدخله الجنة وعنه ع اذا جمع الله الخلق يوم القيمة نادى مناد اين اهل الفضل فيقوم ناس وهم قليلون فينطلقون سراعا الى الجنة فتلقاهم الملائكة فيقولون انا نراكم سراعا الى الجنة فمن انتم فيقولون نحن اهل الفضل فيقولون وما كان فضلكم فيقولون كنا اذا ظلمنا صبرنا واذا اسئ الينا اغتفرنا واذا جهل علينا حلمنا فيقولون لهم ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملين وعن المجمع عن النبىّ صلى الله عليه وآله قال اذا كان يوم القيمة نادى مناد من كان اجره على الله فليدخل الجنة فيقال من ذا الذى اجره على الله فيقال العافون عن الناس يدخلون الجنة بغير حساب وفى عن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله ص عليكم بالعفو فان العفو لا يزيد العبد الا عزا فتعافوا يعزكم الله ثم اعلن سبحانه بغضبه على الظالمين الذين منهم من اقتص زائدا على المثل بقوله **انه** تعالى **لا يحب الظالمين** ويقطع عنهم رحمته سواء كانوا مبتدئين بالظلم او متجاوزين فى القصاص على المثل قيل فى اخباره تعالى بعدم حبه للظالمين بعد الحث على العفو عنه تنبيه على ان العفو عن المؤمن الذى هو حبيب الله اولى وفيما لا يخفى ثم نبه سبحانه على انه لا حرج على المظلوم فى انتصاره وانتقامه بقوله **ولمن انتصر** وانتقم من الظالم **بعد ظلمه** واسائته اليه **فاولئك** المنتصرون **ما عليهم** لاحد **من سبيل**

فى فضيلة العفو عن المسيء

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ

گذشت از کمال نفس و صفات الهی است پس از آن خداوند متعال تهدید ستمکاران فرمود باین مضمون که کسیکه خدا او را از راه حق و بهشت بیرون برده باشد باینکه مرتکب ستم بر مسلمانان شده و تعدی بر انها روا داشته از غیر خدا دوست و یاوری نخواهد داشت که او را براه حق و طریق خیر و صلاح آورد و ای پیغمبر ستمکاران را در روز قیامت خواهی دید که چون عذاب خدا را ببینند گویند آیا میشود ما بدنیا برگردیم و چاره گناهان و تقصیرات خود و توبه از ظلم و ستم بر مردم نمائیم و می بینی ای پیغمبر ما که انها را و بآتش برانند و عرضه بآتش نمایند در حالیکه چشمهارا از ذلت و خاری بزیر انداخته باشند و از زیر چشم بآتش نظر کنند و از شدت ترس و خاری نتوانند بخوبی چشمها را باز کرده و بآتش و ملائکه عذاب نظر اندازند بعضی گفتند یعنی بچشم دل آتش را ببینند از انکه کور باشند و انها را برو روی زمین کشند و چون مؤمنین انها را ببینند گویند کسانی زیان دارند که بجان خود بسبب اختیار مذهب شرک و ارتکاب گناه و بجان زن و فرزندان و خویشان خود ضرر رسانیدند باینکه آنان را تشویق بکفر و گناه و ستم بمسلمانان کردند و گرفتار عذابشان نمودند ای اهل عالم آگاه و با خبر باشید که کفار و ستمکاران روز قیامت در عذاب دائمند که اصلا خلاصی و نجاتی برایشان نیست و دوست و یاوری ندارند جز خدا که دفع عذاب از ایشان نماید کسانیکه گمراه و در ضلالتند راه نجاتی از عذاب نیابند پس از تهدیدات خداوند متعال بنصیحت و موعظه مردم پرداخت و فرمود قریب باین مضمون که ای بندگان من دعوت پروردگار مهربانتانرا اجابت کنید و ایمان باو آورید و احکامشرا اطاعت نمائید پیش از انکه روزی آید از طرف خدای قادر قاهر که از شدت اهوال و سختیهای ان در آرزوی برگشتن بدنیا کنید و ممکن نباشد که این آرزو عملی شود و در ان روز ملجاء و پناهی نداشته باشید و کسی نباشد که در عذاب شما بر ما اعتراض و ایراد

بالمعاتبة او المؤاخذة لانهم فعلوا ما ابيح لهم من الانتصار إِنَّمَا السَّبِيلُ بالمعاتبة عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ بان يبدؤهم بالظلم او يعتدوا في الانتقام وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ويتجبرون فيها بِغَيْرِ الْحَقِّ بان يدعوا الالوهية او النبوة او الامامة اولئك الظالمون والباغون لَهُمْ في الآخرة عَذَابٌ أَلِيمٌ لظلمهم وبغيهم مضافا الى القصاص والحد في الدنيا وَ والله لَمَنْ صَبَرَ على اذى المؤمنين واسائتهم اليه وَغَفَرَ لمن ظلمه واذاه ولم ينتصر وفوض امره الى الله إِنَّ ذَٰلِكَ الصبر لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وواجبات الاعمال لكونه من كمال النفس وصفات اولى كرائم الاخلاق وفي تأكيد الخبر باللام دلالة على غاية محبوبيته عند الله ثم بالغ سبحانه في تهديد الظالمين بقوله وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ عن طريق الجنة بخذلانه حتى يرتكب الظلم على المؤمنين فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ وداعي صلاح يوفقه للخير وسلوك طريق الصواب والجنة مِنْ بَعْدِهِ تعالى وبعد خذلانه وَتَرَى يا محمد او يا من له البصر الظَّالِمِينَ على انفسهم وعلى المؤمنين لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يوم القيمة يَقُولُونَ تحسرا وتمنيا يا رب هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ ورجوع الى الدنيا مِنْ سَبِيلٍ حتى نتدارك ما فاتنا من الاعمال الصالحة ونتوب مما ارتكبنا من الظلم والاعمال السيئة وَتَرَاهُمْ ايها الرائي انهم يساقون الى النار ويُعْرَضُونَ عَلَيْهَا حال كونهم خَاشِعِينَ وحقيرين ومرخين اجفانهم بسبب ما لهم مِنَ الذُّلِّ والهوان وهم يَنْظُرُونَ الى النار مِنْ طَرْفٍ وتحريك ضعيف لاجفانهم خَفِيٍّ على غيرهم نظرهم اليها يعبر عن هذا النظر باستراق النظر لانهم لا يقدرون على ان يملؤا عيونهم منها من شدة الخوف وغاية الذل وقيل ان المراد انهم ينظرون اليها بابصار قلوبهم لا باعينهم لانهم يحشرون عميا او يسحبون على وجوههم وقيل لا يرفعون اجفانهم من خجلة المؤمنين وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا حين رأوهم على تلك الحالة توبيخا لهم إِنَّ الْخَاسِرِينَ اشد الخسران هم الكفار والعصاة الَّذِينَ خَسِرُوا واضروا أَنْفُسَهُمْ بتعريضها للعذاب بسبب اختيارهم الشرك وارتكابهم العصيان وَ اضروا أَهْلِيهِمْ من ازواجهم واولادهم واقاربهم بمنعهم عن الايمان وترغيبهم الى الكفر والطغيان ولم يقوهم من النار يوم الْقِيَامَةِ ثم بين سبحانه كيفية خسرانهم بقوله تبارك وتعالى أَلَا اعلموا ايها العقلاء إِنَّ الظَّالِمِينَ والكافرين في الآخرة متمكنون فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ دائم لا انقطاع له ابدا قيل انه من تمام كلام المؤمنين وَمَا كَانَ لَهُمْ في ذلك اليوم مِنْ أَوْلِيَاءَ واصدقاء يَنْصُرُونَهُمْ بدفع العذاب مِنْ دُونِ اللَّهِ حسبما كانوا يرجون ذلك في الدنيا من اصنامهم وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ ويحرفه عن طريق الحق فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ يؤدي سلوكه الى النجاة من العذاب ثم انه تعالى بعد التهديدات الشديدة وعظ الناس بقوله تبارك





اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ

بنماید و شما هم نتوانید انکار گناهان خود را در دنیا بنمائید پس از تهدیدات شدیده بکفار روی سخن بخاتم انبیاء نمود باین مضمون که از نصیحتهای من و دعوت من بایمان روگردان شدند و اعتنائی بگفته های من نکردند تعقیبشان مکن و اصرار بایمانشان منما ما تورا مأمور نکردیم که انها را مجبور بایمان کنی فقط کاریکه بعهده شما است تبلیغ رسالت و رساندن گفتهای من است بمردم پس اهمیت بایمان انها مده ایمان آوردند آوردند ایمان نیاوردند انها را بحال واگذار شان کن انها مردمانیند که در دنیا دلخوشیهای دنیا غرقند اگر ما نعمت وصحت و غنی و امنیت و امثال آنها را بانها دهیم بآن نعمت مسرور و مغرور شوند و گمان کنند که بآن جزئی نعمت بهمه آرزوهاشان رسیده و سعادت ابدی را یافته اند و اگر بلیه چون فقر و مرض و خوف و امثال انها بایشان رسد بسبب گناهانشان کفران همه نعمتهائی که داشته اند بکنند و همه احسانات ما را بکلی فراموش نمایند از انکه انسان بالطبع قدردان نعمتهای خدا نیست و بشکر نعمت توجهی ندارد پس از تذکر باینکه تمام نعمتها و همه ابتلاآت در دنیا از طرف خداوند متعال است قدرت و سلطنت کامله خود را بیان فرمود باین مضمون که تمام مملکت آسمانها و زمین و سلطنت مطلقه در عوالم ملک و ملکوت مال خدا است دیگر برا هیچ وجه خالقی و تصرفی در آنها نیست هر نعمتی بهر کس رسد از او است و هر بلیه بهر کس وارد آید از جانب او است پس کسی را نشاید که بنعمتی مغرور شود یا از بلیه بنالد و جزع کند بلکه جز صبر و رضا چاره ندارد و از نشانهای سلطنت مطلقه اش آنستکه هر چه بخواهد در عالم بیافریند دیگری را این نحو

وتعالى اسْتَجِيبُوا ايها الناس لِرَبِّكُمْ اللطيف بكم حين دعاكم بلسان رسوله الى الايمان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ كثير الاهوال لَا مَرَدَّ ولا دافع لَهُ مِنَ اللَّهِ القادر العظيم بعدما حكم ووعد به او المراد من قبل ان ياتي من الله يوم لا يمكن رده لاحد وقيل انه يوم الموت ومعنى لا مرد له انه لا يقبل التقديم والتاخير وقيل انه يوم القيمة ومعنى لا مرد له انه لا يمكن فيه الرد الى الدنيا مَا لَكُمْ ايها العصاة من عذاب الله مِنْ مَلْجَإٍ ومخلص يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ينكر علينا تعذيبكم فيرفع العذاب عنكم باعتراضه علينا او المراد ليس لكم انكار ما اقترفتموه من المعاصي لانها مدونة في صحائف اعمالكم وتشهد عليها الكرام الكاتبين وجوارحكم ثم سلى سبحانه نبيه كي لا يتاثر قلبه الشريف من اعراض المشركين والمعاندين عن دعوة الله اياهم الى الايمان ووعده ووعيده بقوله فَإِنْ أَعْرَضُوا عن استجابة دعوة الله الى الايمان ولم يعتنوا بدعائك اليه فَمَا أَرْسَلْنَاكَ اليهم لتكون عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ورقيبا تمنعهم عن الكفر والاعمال السيئة وتقهرهم على الاستجابة إِنْ عَلَيْكَ وما شانك ووظيفتك إِلَّا الْبَلَاغُ واداء ما ارسلت به اليهم وقد اديت باكمل الاداء فلا يهمنك اعراضهم فان ضرره عليهم لا عليك ثم نبه سبحانه على ان سبب اعراضهم ليس الا الغرور بالدنيا والانهماك في شهواتها وكفرانهم نعم الله بقوله وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا وبلطفنا رَحْمَةً ونعمة من الصحة والغنى والامن والاولاد والرياسة والجاه فَرِحَ واغتر بِهَا وبطر لاجلها وظن انه بهذا القدر من نعم الدنيا فاز بكل المنى ووصل الى اعلى السعادات لعدم تصوره السعادة الاخروية التي جميع الدنيا وما فيها بالنسبة اليها اقل قليل منها كالقطرة بالنسبة الى البحر المحيط وَإِنْ تُصِبْهُمْ وورد عليهم سَيِّئَةٌ وبلية كالفقر والمرض والخوف ونحوها بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وبسبب ما ارتكبته جوارحهم من المعاصي والقبائح فَإِنَّ الْإِنْسَانَ لاستعظامه تلك البلية ينسى النعم الالهية لانه بالطبع كَفُورٌ ومبالغ في الاعراض عن الشكر الا من يعصمه الله لاداعه وعصمه من الكفران قيل في تصدير الشرطية الاولى باذا واسناد الاذاقة الى نون العظمة تنبيه على ان ايصال النعمة محقق كثير الوقوع وانه مقتضى ذاته المقدسة وفي تصدير الثانية بان الشرطية واسناد الاصابة الى السيئة وتعليلها باعمالهم السيئة ايذان بندرة وقوعها وانها بالعارض وفي وضع الظاهر موضع الضمير دلالة على ان الكفران مقتضى طبع الانسان ثم لما ذكر سبحانه ان نعم الدنيا على الانسان برحمته وابتلائه بالبليات بمعاصيه وسيئاته بين قدرته الكاملة على التصرف في جميع الموجودات السماوية والارضية وسلطنته المطلقة بقوله تعالى لِلَّهِ وحده مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ والسلطنة التامة في عوالم الملك والملكوت ليس لغيره فيهما ملك وملك بغيره بل كلما كان لغيره من النعم فهو بعطائه وعليه الشكر وكلما اصابه من البلية فهو بارادته تعالى وعليه الصبر والتسليم والرضا ومن دلائل سلطنته انه تعالى يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خلقه ولا يقدر غيره على خلق شيء ومن اظهر تصرفاته انه بقدرته وحكمته يَهَبُ ويعطي بلا عوض لِمَنْ يَشَاءُ من نوع الانسان اولادا إِنَاثًا فقط وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ منهم الذُّكُورَ من الاولاد فقط عن الباقر عليه السلام يهب لمن يشاء اناثا يعني

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ

توانائی نیست و شاهد بر این آن است که هر کس که بخواهد اولاد دختر دهد و بسری باو ندهد و هر کس که بخواهد فقط اولاد پسر دهد و اصلا دختر باو ندهد و هر کس بخواهد از هر دو صنف پسر و دختر دهد نکتهٔ اینکه ذکر دختر را در آیه مقدم داشت آنستکه نسل از دختر بیشتر است و برای دلخوشی پدر ایشان دختر و زیادتی عنایت بدختران و توبیخ آنانکه از فرزند دختر کراهت دارند در هر صورت هر کس را بخواهد عقیم و بی اولاد کند و ابدا از او فرزندی بوجود نیاید خدا عالم بمصالح و حکم اشیاء و قادر بر هر چیز است پس از بیان قدرت کامله و سلطنت مطلقه و حکمت بالغهٔ خود خداوند متعال تنبیه براین فرمود که علو شان و ارتفاع مقام الهی بطوری است که نشاید و سزاوار نیست با بشری مشافهه ورو برو سخن گوید مگر بیکی از سه طریق و سه نحو یا بطریق وحی الهام که مقاصد خود را در دل او اندازد و یا بخواب دیدن چنانچه امر بذبح اسمعیل را در خواب با براهیم فهمانید یا آنکه با او در بیداری سخن گوید بآنکه ایجاد صدا و کلمات کند بی آنکه گوینده کلمات دیده شود مثل گوینده که از پشت پرده و یا دیوار باکسی سخن گوید که صدا و سخن شنیده میشود ولی گوینده خود دیده نمیشود چنانچه با موسی در طور و با خاتم النبیین در عرش سخن گفت یا ملکی از ملائکه را از آسمان بزمین فرستد بتوسط ملک مقاصد را برساند چون جبرئیل که بپیغمبر خاتم و ابراهیم و موسی و عیسی نازل میشد و فرمایشات الهیه را برای آنها میگفت باذن و امر خدا از پیغمبر صلی الله علیه واله روایت شده که فرمود بعضی از پیغمبران صدا می شنیدند و اطلاعشان بر مطالب خداوند متعال بشنیدن صدا و سخن بود و بعضی دیگر ملک در گوش و قلبش می گفت و جبرئیل نزد من میاید و با من سخن میگوید مانند یکی از شما که با رفیق و دوستش سخن گوید از عایشه روایت شده که گفت حارث بن هشام از پیغمبر صلی الله علیه واله پرسید چگونه وحی خدا بشما میرسد فرمود گاهی چون صدای زنگ شتر بگوشم میرسد و این سخت تر و دشوار تر است بر من پس از من تا سر میگیرد و من از او سخن او را میشنوم و در بعضی اوقات ملک بصورت مردی نزد من میاید و با من سخن میگوید و من سخن او را

یعنی لیس معهن الذکور و یهب لمن یشاء الذکور یعنی لیس معهم انثی أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا و یجعلهما معا لشخص واحد فیکون له البنین والبنات وفی الروایة الباقریة ای یهب لمن یشاء ذکرانا واناثا جمیعا یجمع له البنین والبنات الخبر وانما قدم سبحانه ذکر الاناث اولا علی ذکر الذکور قیل لانها اکثر لتکثیر النسل ولتطییب قلوب آبائهن باظهار العنایة بهن والتشریف لهن والتوبیخ لمن کان یکرهها ویدفنها فی التراب غیر ولم غایة الترتیب الواقع فی الوجود حیث وهب الله لآدم اولا الحواء وفی الحدیث من برکة المرأة تبکیرها بالبنات الم تسمع قوله یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور حیث بدء بالاناث و للتنبیه بان الالتفات الی الضعیف ولی والاحسان الیه الزم وفی الحدیث من ابتلی من هذه البنات بشیء فاحسن الیهن کن له سترا من النار وفی تقدیم الذکور علی الاناث فی الایة ایماء الی فضیلة الذکور علی الاناث کما ان فی تعریف الذکور فی الایة الاولی ایماء الی ذلک مضافا الی المحافظة علی الفواصل وانما لم یذکر الهبة فی اعطائهما لان المقصود بیان نعمة اقترانهما لشخص واحد بعد بیان کون کل واحد منهما من مواهب الله وَيَجْعَلُ بقدرته مَنْ يَشَاءُ عقیما و عدم التولد منه عَقِيمًا لا یلد ولا یولد له إِنَّهُ تعالی عَلِيمٌ بحقایق الاشیاء و مصالحها والحکم الکامنة فیها قَدِيرٌ علی انفاذ ارادته فیفعل بحکمته و قدرته کلما فیه حکمة و صلاح ثم انه تعالی بعد بیان کمال قدرته و سلطنته و حکمته بین علو شانه و رفعة مقامه من ان یواجه احدا بالکلام وکیفیة تعلیم الانبیاء والرسل العلوم والحقایق بقوله تبارک و تعالی وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ وما صح وما امکن لانسان أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ و یخاطبه إِلَّا باحد الوجوه الثلاثة اما ان یکلمه وَحْيًا والهاما وقذفا فی القلب فی الیقظة او النوم بارائة الرؤیا أَوْ بان یفهمه بالکلام فی الیقظة بایجاد الصوت والکلام من غیر رؤیة المتکلم کتکلم من یتکلم مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ وستر أَوْ یکلمه بتوسط الملک بان يُرْسِلَ من قبله رَسُولًا من الملائکة کجبرئیل ع فَيُوحِيَ ذلک الملک الی البشر الذی ارسله الله الیه بِإِذْنِهِ وامره مَا يَشَاءُ ان یوحیه الیه من المطالب والحقایق عن النبی صلی الله علیه واله انه قال من الانبیاء من یسمع الصوت فیکون بذلک نبیا ومنهم من ینفث فی اذنه وقلبه فیکون بذلک نبیا وان جبرئیل یاتینی فیکلمنی کما یکلم احدکم صاحبه وعن عایشة ان الحارث بن هشام سئل رسول الله کیف یاتیک الوحی فقال احیانا یاتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشده علی فیفصم عنی وقد وعیت عنه ما قال واحیانا یتمثل الملک رجلا فیکلمنی فاعی ما یقول قالت ولقد رایته ینزل علیه الوحی فی الیوم الشدید البرد فیفصم عنه وان جبینه لیتفصد عرقا إِنَّهُ تعالی عَلِيٌّ عن مواجهة الناس و مشابهة المخلوقین متعال عن صفاتهم فلا یکون المفاوضة بینه و بینهم الا بالوجوه المذکورة حَكِيمٌ

في فضيلة البنات الوالدين





وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

میشنوم عایشه گفت دیدم پیغمبر را که چون در روز بسیار سرد وحی براو میامد پیشانیش عرق میریخت البته خداوند متعال بلند مرتبه است از مواجهه با مردم و شباهت بمخلوق خود در ذات و صفات پس گفتگوی با بندگانش بیکی از این وجوه و انحاء است و حکیم و دانا است بجمیع مصالح و قابلیات اشخاص لذا با هر پیغمبری بیک نحوی گفتگو نماید با بعضی بواسطهٔ ملک و با بعضی بی واسطه و با بعضی بالهام برحسب مراتب انبیاء و پیغمبران و اختلاف درجاتشان پس خداوند متعال روی سخن بخاتم انبیاء فرمود و گفت همین نحو خارق عادتیکه وحی به پیغمبران دیگر میکردیم بتو قران را وحی کردیم که آن قران سبب حیوة ابدی و زندگی جاودانی است برای دلهای مرده بسبب جهل و نادانی و کفر و ضلالت بعضی گفتند که مراد از روح در آیه مبارکه جبرئیل است و معنی وحی کردن او فرستادن اوست با وحی نزد آنحضرت و از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه فرمود روح در این آیه اسم ملکی استکه از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است و این ملک با پیغمبر بود که با نحضرت خبر امداد و مساعدت او میکرد و آن روح با ائمه بعد از آن حضرت هست در هر تقدیر آن وحی بقران در وقتی شد که تو در آنوقت نمیدانستی که قران چیست و چه کتابی است و نمیدانستی که ایمان بتفاصیل و اموریکه در این کتاب است از اموریکه بشر نتواند اطلاع برانها یابد مگر بوسیلهٔ وحی کدام است و ما آن قران را نور و روشنی راه بندگان قرار دادیم و بآن قران هدایت میکنیم بندگانیرا که هدایت آنها را خواسته باشیم بآنکه توفیق میدهیم بآنها که تصدیق آن و تفکر در آن نمایند و تو بدعوت و تبلیغات عموم مردم را هدایت میکنی براه راست و دین مبین اسلام که در نهایت استقامت و راستی است و آن راه خدائی استکه تمام آسمانها و زمین ملک و تحت سلطنت اوست ای دانشمندان عالم بدانید که تمام امور متعلقهٔ بتمام موجودات راجع باو و بدست او است چیزی از تحت حکم و ارادهٔ او آنی بیرون نیست پس از سورهٔ مبارکه شوری که در اولش تعظیم قران و اینکه او را بزبان عربی نازل کرده و بعد استدلال بر توحید و معاد و مذمت مجادلین در آن و در آخرش مدح قران و تهدید بر مخالفت آن بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ زخرف شده که انهم در اولش تعظیم قران و اظهار منت بعرب که از بزبان انها نازل کرده و تهدید معارضین در آن و اثبات

و علیم بجمیع المصالح و قابلیات الاشخاص فیکلم بعض الانبیاء بلا واسطة و بعضهم بالواسطة و بعضهم الهاما علی حسب اختلاف درجاتهم و کمالهم ثم لما بین سبحانه کیفیة الایحاء الی الانبیاء عظم شان ما اوحی الی رسوله بقوله وَكَذَلِكَ الایحاء البدیع الذی کان للانبیاء و مثله أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ یا محمد القران الذی یکون رُوحًا و سببا للحیوة الطیبة الابدیة للقلوب المیتة بالجهل والضلال والکفر قیل ان المراد بالروح جبرئیل وایحائه الیه ارساله الیه بالوحی و عن الصادق علیه السلام انه خلق من خلق الله اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلی الله علیه واله یخبره و یسدده وهو مع الائمة من بعده و علی ای تقدیر کان ذلک الایحاء بالقران مِنْ أَمْرِنَا فی وقت مَا كُنْتَ تَدْرِي فی ذلک الوقت مَا الْكِتَابُ وای شیء القران وَلَا تدری مَا الْإِيمَانُ بتفاصیل ذلک المعنی الامور التی لا یدرکها البشر الا بالوحی وَلَكِنْ انزلنا القران و جَعَلْنَاهُ نُورًا و ضیاء نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ هدایته مِنْ عِبَادِنَا بالتوفیق لتصدیقه والنظر فیه وَإِنَّكَ یا محمد لَتَهْدِي بالدعوة والتبلیغ عموم الناس إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و الدین القویم الذی لا اعوجاج فیه ثم عظم سبحانه ذلک الصراط و مدحه بقوله تعالی صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ خلقا و ملکا و تصرفا و فیه تقریر استقامته و تقریر وجوب سلوکه ثم هدد الناس علی التخلف عنه بقوله تعالی أَلَا اعلموا ایها الناس انه إِلَى اللَّهِ العظیم المالک لعالم الملک والملکوت تَصِيرُ و ترجع الْأُمُورُ المتعلقة بجمیع الموجودات و بیده فی الدنیا والآخرة تدبیرها لا یخرج شیء عن حکمه ولا یمتنع من قضائه فیجازیکم باعمالکم و یعاقبکم علی عصیانکم عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ من قرء سورة حم عسق بعثه الله یوم القیمة کالثلج او کالشمس حتی یقف بین یدی الله عز و جل فیقول عبدی ادمنت قرائة حم عسق ولم تدر ما ثوابها اما لو دریت ما هی وما ثوابها ما مللت من قرائتها ولکن ساجزیک جزائک ادخلوه الجنة وله فیها قصر من یاقوتة حمراء ابوابها وشرفها و درجها یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها وله فیها حوران من حور العین والف جاریة والف غلام من الغلمان المخلدین الذین وصفهم الله تعالی الحمد لله علی التوفیق لاتمام تفسیرها وتلاوتها ثم لما ختمت سورة الشوری المبدوة بتعظیم القران ومدحه المتضمنة للمنة علی العرب بانزاله بلغتهم ولسانهم وللاستدلال علی التوحید والمعاد و ذم المجادلین فی الآیات المختتمة بمدح القران والتهدید علی مخالفته

بسم الله الرحمن الرحيم

حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

توحيد و حکایت جدال مجادلین در آن و غیر اینها از مطالب مناسبهٔ با سورهٔ سابقه بود پس ابتدا فرمود از ابذکر اسماء مبارکات بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم و افتتاح فرمود از ابدو حرف ح و میم که گذشت در سابق اینها دو رمز از دو اسم مبارک الهی یا اسم سوره و یا اسم قرآن است پس از آن تعظیم فرمود قرآن را باینکه بآن سوگند یاد فرمود که سوگند بقرآنیکه آیاتش دلالت واضح بر مطالب عالیه دارد یا آنکه دین حق و راه راست را مینمایاند یا آنکه هدایت را از ضلالت و حق را از باطل و خیر را از شر و سعادت را از شقاوت ممتاز و جدا میکند قسم بچنین کتابی که ما آنرا ترکیب کرده و ترتیب دادیم از کلماتیکه متداول است در میان عرب که شاید بفهمند آنچه را که در آن است از عقاید حقهٔ صحیحه و احکام محکمه و علوم نافعه و حکمتهای بالغه و مواعظ شافیه که آن در لوح محفوظ ثبت و ضبط است و این همه قرآن مجید در نزد ما که خدای عالمیم بسیار عالیقدر و رفیع الشأن است یا برتر است از همه کتابهای آسمانی از آنکه خود آن معجزهٔ همیشگی و دائمی است که تا روز قیامت از میان مردم نرود و هرگز منسوخ نشود آیا چگونه ممکن است که ما شما طایفهٔ عرب را بحال خود واگذاریم و بکلی از شما روگردان شویم و کتاب و احکام و وعد و وعید برای شما نیاوریم نظر باینکه شما مردمان فاسد یاغی شریر بید این بی اعتنائی و واگذاری شما از رحمت واسعهٔ ما دور است بلکه بایستی پیغمبر و کتاب بزبان خودتان برای شما بفرستیم که با تربیت و هدایت شوید و با حجت بر شما تمام شود

نظمت سورة الزخرف للمبدئة بتعظيم القران ومدحه واظهار المنة على العرب بانزاله بلغتهم ولسانهم ثم تهديد المعارضين له والطاعنين فيه المتضمنة لادلة التوحيد وذم المجادلين فيه وغير ذلك من المطالب العالية المناسبة لما فى السورة السابقة فابتدئها بذكر الاسماء المباركة بقوله تبارك وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم ثم افتتحها جل شانه بلفظ حم وقد مران الحرفين رمزان من اسمين من الاسماء الحسنى او انهما اسم للسورة او القران وعلى هذين القولين يكون المعنى هذه السورة او القران حم ثم حلف سبحانه بكتابه اظهارا لعظمته بقوله وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ والواضح الدلالة للذين انزل اليهم او المظهر للذين الحق والصراط المستقيم او المبين للهدى من الضلال والحق من الباطل والخير من الشر والسعادة من الشقاوة ثم ذكر سبحانه المقسم عليه بقوله إِنَّا انزلناه وجَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وركبناه من الكلمات المتداولة على السنتكم ايها العرب على نحو عجزت جميع الفصحاء عن اتيان سورة مثله لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وتفهمون ما فيه من العقائد الحقة والاحكام المحكمة والعلوم النافعة والحكم البالغة والمواعظ الشافية والعبر الوافية ثم بالغ سبحانه فى مدحه بقوله وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ واللوح المحفوظ الذى هو اصل الكتب السماوية مثبوت ومضبوط هو لَدَيْنَا وعندنا والله لَعَلِيٌّ قدرا ورفيع شانا او لعلى عن طرو الفساد والبطلان او لعلى على ساير الكتب السماوية لكونه معجزة باقية الى اخر الدهر وحَكِيمٌ ومحكم لا يتطرق اليه النسخ ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه او محكم فى البلاغة والبداعة او ذو حكمة بالغة وقيل ان الوصفين للوح المحفوظ كما عن ابن عباس رض وانما خصه الله بالتشريف لكونه جامعا لاحوال جميع المحدثات عن ابن عباس ان اول ما خلق الله القلم فامره ان يكتب ما يريد ان يخلق قيل ان ذلك ليشاهد الملائكة موافقة المحدثات لما فى ذلك اللوح فيعلموا كمال علم الله وحكمته وقيل ان المراد من ام الكتاب الآيات المحكمات والمعنى انه واقع فى الآيات المحكمات التى هى الاصل والام وعن الصادق عليه السلام فى تاويله هو امير المؤمنين ع فى ام الكتاب يعنى الفاتحة فانه مكتوب فيها فى قوله اهدنا الصراط المستقيم قال الصراط المستقيم هو امير المؤمنين عليه السلام ومعرفته ثم انكر سبحانه على نفسه بعد بيان جعل القران عربيا ان يترك اللطف بالعرب وبقريش بقوله أَفَنَضْرِبُ ونصرف عَنْكُمُ قيل ان التقدير انهملكم ايها العرب ويا قريش فنحى الذِّكْرَ ونبعد القران عنكم ونترك الامر والنهى والوعد والوعيد بالنسبة اليكم او نرد عنكم المواعظ والنصايح او ذكر العذاب صَفْحًا واعراضا عنكم لاجل أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ ومتجاوزين عن الحد فى الاصرار على الشرك والعصيان لا والله لا نفعل ذلك لسعة رحمتنا بل نتم الحجة عليكم بارسال الرسول وانزال الكتاب بلسانكم لئلا تقولوا يوم القيمة انما انزل الكتاب على طائفتين من قبلنا وان كنا عن دراستهم لغافلين عن قتادة لو ان هذا القران رفع حين رده اوائل هذه الامة لهلكوا ولكن الله برحمته كرره عليهم ودعاهم اليه عشرين سنة او ما شاء الله اعلم انا لا نترككم مع سوء اختياركم بل نذكركم ونعظكم كى ترجعوا عما انتم عليه الى الدين الحق ثم ذكر سبحانه عادة الامم السابقة فى تكذيب الرسل والكتب السماوية واهلاكهم بالعذاب عظة للمشركين وتهديدا لهم وتسلية للرسول بقوله وَكَمْ أَرْسَلْنَا وكثيرا ما بعثنا مِنْ نَبِيٍّ من قبلنا فِي الامم الْأَوَّلِينَ والقرون الماضين وكان دابهم انه مَا يَأْتِيهِمْ من قبلنا مِنْ نَبِيٍّ يدعوهم الى الايمان بالتوحيد والعمل بالدين الحق إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ومنه يسخرون





فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ

که فردای قیامت عذر از گناهان خود نیاورید باینکه بگوئید ما مردمان بیابانی وحشی بودیم و از دین و احکام و عالم آخرت و ثواب و عقاب خبر نداشتیم لذا بکفر و شرک و فساد اخلاق و شرارت باقی و از کمالات انسانیت دور ماندیم پس از آن تهدید مشرکین و معارضین با پیغمبر و قرآن فرمود باین مضمون که چه بسیار پیغمبرانی در امتهای گذشته مبعوث کردیم و در میان آنها فرستادیم ولی متأسفانه پیغمبری نرفت در میان آنها مگر آنکه او را تکذیب و مسخره و استهزاء کردند تا آنکه بالاخره آنها را بعذاب هلاک و معدوم نمودیم با اینکه قویتر و باشوکت تر از عربهای عصر تو بودند و در قرآن قصه و گذارش آنها را بشما که پیغمبر ما هستید دادیم و بسرگذشت آنها مطلع و باخبر شدی پس بایستی مردم عصر تو از سرگذشت پیشینیان عبرت گیرند و با تو رفتار سابقین را نکنند تا بروز آنها مبتلا نشوند پس از بیان اصرار مشرکین بشرک بیان اعتراف آنان را بتوحید فرمود باین مضمون که اگر از آنها سؤال و پرسش شود که آسمانها و زمین را که آفریده البته گویند خدای قادر عالم آفریده آن خدائیکه زمین را آرامگاه شما بنی آدم و منزل و مسکن و جایگاه شما قرار داد و در آن راههای سهل آسانی قرار داد که از جائی بجائی و از شهری بشهر دیگر بآسانی آمد و شد و عبور کنید برای تجارت و مقاصد دیگر که شاید بمقاصد و مرامات خود برسید یا بتفکر در این نعمت بتوحید و معرفت خدا بیان آگاه و دلالت شوید و آن خدائی که برحمتش باران از آسمان برای شما بارید که نافع بحال آن باشد و ضرری نرساند پس ما با آن باران زمینهای مرده و خشک بی فائده و بی گیاه را زنده و با فائده و پرگیاه و سبزه کردیم بهمین نحو که زمین مرده را زنده کنیم چنانچه می بینید شما را هم در قبرها زنده و همان نحو که گیاه را از زمین بیرون آریم شما را هم از قبرها بیرون خواهیم آورد برای حساب و جزای اعمالتان و آن خدائیکه انواع مختلفهٔ موجودات از سیاه و سفید و مرد و زن و میوه جات و حیوانات گوناگون بقدرت و حکمت خود آفریده ابن عباس فرمود خداوند متعال هر موجود را جفت آفریده مثل بالا و پائین و چپ و راست

[illegible] تكذيب قومك واستهزائهم بك فان البلية اذا عمت طابت فَأَهْلَكْنَا هم بالعذاب مع انهم كانوا أَشَدَّ من قومك مِنْهُمْ بَطْشًا وقوة وعدة ولم يمنعنا عن اهلاكهم بطشهم وقوتهم وما قدروا على معارضتنا وَمَضَى وسلف فى القران مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وحكينا لك قصتهم التى حقها ان يضرب بها المثل فى الغرابة كقصة عاد وثمود وقوم لوط وامثالهم فعلى قومك ان يعتبروا بهم [illegible] ثم انه تعالى بعد اسراف المشركين واصرارهم على الشرك بين اعترافهم بالفطرة بالتوحيد بقوله وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ يا محمد [illegible] مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وعوالم الملك والملكوت والله لَيَقُولُنَّ بالفطرة فى الجواب ويعترفن البتة بانه خَلَقَهُنَّ الله الذى هو الْعَزِيزُ الغالب على ملكه الْعَلِيمُ بجميع مخلوقاته واحوالهم لعدم امكان خلقهن من العاجز الجاهل كالاصنام والاوثان قيل جوابهم خلقهن الله ولما كان لازم اعترافهم كون الخالق واجدا للقدرة والعلم وصف سبحانه ذاته المقدسة بالوصفين وفيه توبيخهم بانه مع اعترافهم بذلك يعبدون غيره وينكرون قدرته على البعث ثم شرع سبحانه فى وصف ذاته بكمال القدرة والحكمة مخاطبا للمشركين بقوله الَّذِي جَعَلَ وصير لَكُمُ ايها المشركون الْأَرْضَ مَهْدًا ومكانا تستقرون عليه ومسكنا تامون وتنقلبون عليه كما يتقلب احدكم على فراشه وَجَعَلَ بلطفه لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وطرقا سهل العبور منها تسلكونها فى اسفاركم للتجارة وساير المقاصد الدينية والدنيوية لَعَلَّكُمْ بسلوكها تَهْتَدُونَ الى مقاصدكم وكى تصلون الى البلاد التى فيها حوائجكم او لكى تهتدوا بالتفكر فيها الى توحيد ربكم الذى هو المقصد الاسنى وَالَّذِي نَزَّلَ بقدرته ورحمته مِنَ السَّمَاءِ المظل ومن جهة العلو مَاءً نافعا بالامطار بِقَدَرٍ وحد ينفعكم ولا يضركم فَأَنْشَرْنَا [illegible] بذلك الماء واحيينا بِهِ بَلْدَةً ومكانا مَيْتًا ويابسا لا انبات له ولا انتفاع به كَذَلِكَ الاحياء تحيون ثانيا ومثل اخراج النبات من الارض تُخْرَجُونَ من القبور وتحشرون للحساب فى التعبير عن احيائهم بالاخراج تهوين لامر البعث وَالَّذِي خَلَقَ بقدرته الْأَزْوَاجَ والانواع المختلفة من الموجودات كُلَّهَا كالابيض والاسود والذكر والانثى والحلو والحامض كما عن ابن عباس قيل ان جميع ما سوى الله زوج كالفوق والتحت واليمين والشمال والقدام والخلف والماضى والمستقبل والذوات والصفات والصيف والشتاء والربيع والخريف والليل والنهار الى غير ذلك اقول جميع الممكنات زوج تركيبى مركب من الماهية والوجود والجنس والفصل [illegible] المادة والصورة فالفردية مختص بالذات الواجب الوجود ثم انه تعالى بعد [illegible] السبيل بين تسهيل السير [illegible] بقوله وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ والسفن الجارية فى البحار وَالْأَنْعَامِ كالابل والافراس والبغال والحمير مَا تَرْكَبُونَ عليه فى البحر والبر وتقديم الفلك على الانعام لكون الفلك ادل على قدرة

لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ

و پیش و پس زمان گذشته و آینده و حیوانات نر و ماده و صفات بد و خوب و شب و روز و تابستان و زمستان و بهار و پائیز و امثال اینها احقر گوید تمام موجودات روح ترکیبی اند مرکبند از جنس و فصل و ماده و صورت و ماهیت و وجود پس تفرد و وحدانیت مختص بذات بحت بسیط واجب الوجود که در هیچ جهة کثرت و تعدد و ترکیبی در آن متصور نخواهد شد پس از بیان منت بخلق بقرار دادن راهها برای مسافرت بشهرها بیان منت خود فرمود بآفریدن مرکوبهای دریائی و بیابانی برای سهولت و امکان سیر و مسافرت باین مضمون که خدا قرار داد و خلق فرمود برای سواری در بیابانها شتر و اسب و امثال آنها از حیواناتیکه بتوان برانها سوار شد برای انکه برانها سوار شوید و بر پشت انها براحت نشینید و متذکر و متوجه بنعمت خدا گردید و شکر و سپاس خدا کنید بر نعمتهایش و بگوئید منزه است از شریک و انباز الخدائیکه این حیوانات قوی را بقدرت و حکمت و رحمت خود رام و ذلیل و مسخر ما کرد با اینکه ما مانند انها در قوت و توانائی نیستیم و هرگز نمیتوانستیم انهارا زیر رکاب خود آریم از جهت انکه انها بدرجات از ما با قوت ترند و در وقت مسافرت با انها بگوئید ما همین که از شهری بشهری و از مکانی بمکانی مسافرت میکنیم بالاخره از دنیا بعالم آخرت مسافرت خواهیم کرد و بسوی پروردگار کریم مهربان ما خواهیم رفت بعضی گفتند یعنی چنانکه ما در وقت آمدن بدنیا از نزد خدا مسافرت کردیم و باین عالم دنیا آمدیم باز بالاخره از دنیا مسافرت کنیم و بنزد پروردگار خود برگردیم دعاهائی در وقت سواری و مسافرت وارد است که نقل کردیم پس از اثبات انکه خدای متعال خالق تمام موجودات است و اعتراف مشرکین بآن سرزنش فرمود آنانرا باینکه گفتند ملائکه فرزندان خدایند باین مضمون مشرکین برای خدا از ملائکه که بندگان اویند فرزند قرار دادند با انکه فرزند جزء پدر و جدا شده از او است پس ممکن نیست که عبد و بنده او باشد این سخن و عقیده از انها عجب نیست از انکه انسان بالطبیعه نعمت هر منعمی را آشکارا کفران میکند و با وجود نعمت خواره کی میگوید انچه راکه بخواهد از این گذشته که ملائکه را فرزند خدا قرار دادند عجب تر انکه گفتند که انها دخترند آن کجگونه میشود که خدا از مخلوقاتش برای خود دختر انتخاب کند

الله وحكمته لِتَسْتَوُوا اي تستعلوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ وتستقروا عليه وافراد الضمير باعتبار اللفظ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ عليكم إِذَا اسْتَوَيْتُمْ واستعليتم عليه وتحمدوه وتشكروه وَتَقُولُوا مستعظمين قدرته وانعامه حين الركوب سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا المركوب بقدرته واحسانه مع كونه اقوى منا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ومماثلين في القوة والشدة وقادرين على تذليله وضبطه اذا استصعب علينا وَإِنَّا حين انقضاء آجالنا إِلَىٰ رَبِّنَا على مركب الخشب لَمُنْقَلِبُونَ وراجعون ومسافرون كما ينقلب من بلد الى بلد على هذا المركب او كما جئنا الى الدنيا من عنده تعالى وبقدرته في اول الامر ننقلب اليه ونرجع قيل لما كان ركوب الفلك والدابة تعريض النفس للهلاك بانكسار الفلك وعثار الدابة وشموسها امرنا بتذكر الموت والانقلاب الى الله والتوجه اليه روى الزمخشري عن النبي صلى الله عليه وآله انه كان اذا وضع رجليه في الركاب قال بسم الله فاذا استوى على الدابة قال الحمد لله على كل حال سبحان الذي سخر لنا هذا الى قوله لمنقلبون وروى القاضي ابو بكر ان الحسن بن على عليه السلام رأى رجلا ركب الدابة وقال سبحان الذي سخر لنا هذا فقال له ما بهذا امرت امرت ان تقول الحمد لله الذي هدانا للاسلام الحمد لله الذي من علينا بمحمد صلى الله عليه وآله والحمد لله الذي جعلنا من خير امة اخرجت للناس ثم تقول سبحان الذي سخر لنا هذا وروى الفخر الرازي عن النبي صلى الله عليه وآله انه كان اذا [illegible] كبر ثلاثا ثم يقول سبحان الذي سخر لنا هذا ثم قال اللهم اني اسئلك في سفري هذا البر والتقوى ومن العمل ما ترضى اللهم هون علينا السفر واطو عنا بعد الارض اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة على الاهل اللهم اصحبنا في سفرنا واخلفنا في اهلنا وكان اذا رجع الى اهله يقول آئبون تائبون لربنا حامدون وفي الكافي عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ان ركبت الظهر فقل الحمد لله الذي سخر لنا هذا الامر وَعَنْ أَبِيهِ عليه السلام ان خرجت براً فقل الذي قال الله عز وجل سبحان الذي سخر لنا هذا الامر فانه ليس من عبد يقولها عند ركوبه فيقع من بعير او دابة فيصيبه شيء باذن الله ثم انه تعالى بعد اثبات انه خالق الممكنات والموجودات واعتراف المشركين بذلك وبخهم على القول بان الملائكة اولاده بقوله وَجَعَلُوا واثبتوا لَهُ تعالى مِنْ عِبَادِهِ وهم الملائكة جُزْءًا وولدا مع ان الولد الذي هو جزء من والده منفصل عنه لا يمكن ان يكون عبده وملكه وهذا القول ليس منهم ببعيد وعجيب إِنَّ الْإِنْسَانَ بالطبع لَكَفُورٌ مبالغ في الكفر وَمُبِينٌ ومظهر لكفره ولذا يقول ما يقول ثم ذمهم بانهم لم يقنعوا بهذا القول الشنيع بل اثبتوا له اخس الاولاد وهو البنات وانكر ذلك عليهم بقوله أَمِ اتَّخَذَ الله واختار لنفسه مِمَّا يَخْلُقُ بقدرته بَنَاتٍ وهو ابتر عندكم مكروهة في طباعكم وَأَصْفَاكُمْ وآثركم على نفسه بتفضيلكم بِالْبَنِينَ الذين هم خير الاولاد واكملهم واشرفهم وهذا مما لا يقول به ذو مسكة وانما نبه على حقارة البنات بتنكير اللفظ وعلى فخامة البنين بتعريفه وانما قدم ذكر نسبة البنات الى الله لكونها انكر من اصطفائهم البنين وفي تلوين الخطاب تأكيد الالزام

في دعاء الركوب





وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

با اینکه شما دختر را بدترین فرزند میدانید و بشما پسر داده که بهترین فرزند است شما را بر خود برتری داده و حال انکه وقتیکه بیک نفر از انها خبر رسد که زنش دختر زائیده و همان را که برای خدا قائل شده نصیب خود دیده رنگ رویش از غضب و خشم سیاه شود و دلش پر از غم و اندوه گردد آیا خدا فرزندی برای خود انتخاب میکند که او در زینت و زیور نشو و نما میکند و از کمی ادراک و کندی ذهن و عجز در بیان نمیتواند در مورد طرفیت با خصم حجت و دلیل و مدعای خود را بیان نماید چگونه چنین جرئتی کردند که چنین نسبتی بخدا دادند چگونه ملائکه را که بعد از پیغمبران و اولیاء خدا بهترین مخلوقند دختر دانستند مگر انها در وقت خلقت ملائکه حاضر بودند و دیدند که انها زن هستند تا بتوانند این نسبت را بانها دهند نه بخدا قسم هرگز حاضر نبودند و دختر بودن انها را ندیدند بلکه از روی تقلید پدران این سخن را میگویند و این شهادت را میدهند و ما شهادت انها را ثبت و ضبط میکنیم و در روز قیامت بمقام مسئولیت حاضر مینمائیم و بر گفته شان عقوبتشان میکنیم و چون از روی اینکه ملائکه را دختران خدا میدانستند انها را پرستش میکردند پس بخدا دلیلشان بر شایستگی انها برای پرستش حکایت فرموده که انها میگویند اگر خدا نمیخواست که ما پرستش ملائکه کنیم ما نمیتوانستیم پرستش انها کنیم حال که پرستش [illegible] و خدا جلوگیری نکرده معلوم میشود که پرستش انها را خواسته که از ما صادر شده ولی انها یقین ندارند که تا [illegible] جواز عبادت ملائکه است فقط از روی حدس و تخمین این سخن میگویند نه از روی یقین و برهان بلکه این سخن بطلانش واضح است زیرا که اراده تکوینیه غیر اراده تشریعیه است پس از اینکه خداوند متعال دلیل مشرکین را بر عبادت ملائکه رد فرمود بیان آن کرد که دختر بودن ملائکه بایستی از روی کتاب آسمانی باشد که ما باین امر خبر داده باشیم از انها بپرس که آیا ما کتابی از آسمان پیش از قرآن که تکذیب این مدعی را میکند ما برای انها فرستاده ایم که

وتشديد التوبيخ وحاصل المراد والله العالم حيث انكم قلتم ان لله ولدا مع وضوح امتناعه واستحالته كيف امكن منكم القول بانه اختار لنفسه اخس الاولاد وآثركم على نفسه بخيرهم واشرفهم وافضلهم فانه خلاف بديهة العقل ثم بين شدة كراهتهم للبنات بقوله وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ واخبر بِمَا ضَرَبَ وجعل لِلرَّحْمَٰنِ والاله الفياض على الممكنات مَثَلًا وشبها فان الولد يجانس ويماثل والده ظَلَّ وصار وجهه من سوء ما بشر به وشدة الغيظ عليه مُسْوَدًّا او اسودا في الغاية وقيل ان اسوداد الوجه كناية عن شدة كراهته لما اخبر به من تولد البنت له وَهُوَ بسبب اخباره لولادة البنت كَظِيمٌ ومملو من الكرب والحزن والغضب فاذا نقص البنت بهذه الدرجة كيف يختارها الله لنفسه وكيف ينسبونها اليه وهل يجوز للعاقل اثباتها له ثم بالغ سبحانه في الانكار والتوبيخ عليهم بنسبة البنات اليه بقوله أَوَمَنْ يُنَشَّأُ ويربى فِي الْحِلْيَةِ والزينة قيل ان التقدير اجترؤا وجعلوا له تعالى من شأنه ان يربى في الزينة لنقص نفسه وَهُوَ مع ذلك فِي الْخِصَامِ ومواقع الجدال مع غيره غَيْرُ مُبِينٍ وغير قادر على تقرير دعواه وتبيين حجته لضعف لسانه وقلة عقله وبلادة ذهنه قيل قلما ارادت المرأة ان تتكلم بحجتها الا تكلمت بما كان حجة عليها ثم ذمهم سبحانه بنسبة الانوثة الى الملائكة الذين هم اشرف المخلوقات بعد الانبياء والرسل والاولياء بقوله تعالى وَجَعَلُوا وحكموا بان الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ واكمل الخلق واكرمهم على الله إِنَاثًا والحال انه لا يمكن الاطلاع على انوثتهم بادراك العقول بل لا بد من ان يكون اطلاعهم على ذلك باخبار نبي وهم لا يقولون به او برؤية خلقة الملائكة اذا فاسئلوهم ايها العقلاء أَشَهِدُوا واحضروا خَلْقَهُمْ ورأوا انوثتهم حتى يحكموا بها لا والله ما شهدوا وما رأوا بل كان حكمهم بتقليد آبائهم الكاذبين ونحن سَتُكْتَبُ البتة في ديوان اعمالهم شَهَادَتُهُمْ هذه وَيُسْأَلُونَ يوم القيمة عنها ويعذبون بها ظهر من تفسيرنا ان السين للتاكيد وقيل انها للاستقبال والاستعطاف الى التوبة قبل الكتابة ثم حكى سبحانه استدلالهم على صحة عبادتهم الملائكة الموجب لازدياد كفرهم بقوله تبارك وتعالى وَقَالُوا استدلالا على صحة عبادتهم الملائكة وكونها مرضيا عند الله لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ ان لا نعبد الملائكة مَا عَبَدْنَاهُمْ فلما عبدناهم علمنا انه شاء منا عبادتهم ثم ردهم سبحانه بانه مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ التلازم بين فعلهم وارادة الله التشريعية مِنْ عِلْمٍ مستند الى الدليل إِنْ هُمْ وما اولئك الكافرون إِلَّا يَخْرُصُونَ ويكذبون كذبا مستندا الى الحدس الباطل لوضوح ان الارادة التكوينية غير الارادة التشريعية وغير مستلزمة لها والا لما عذب المشركين في الدنيا بشركهم ثم لما ابطل سبحانه دليلهم المذكور على ان كون الملائكة بنات الله لا بد ان يستند الى كتاب سماوي من قبله تم وانكره

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ

در آن نوشته باشد که ملائکه دختر نند و بایستی پرستش انها کرد و انها بان استدلال میکنند و از آن رد این ادعا را مینمایند هرگز ما چنین کتابی فرو نفرستادیم که چنین دروغی در آن باشد بلکه اصل و اساس سخن انها تقلید پدرانشان است که میگویند ما همهٔ پدرانمان را بر این عقیده و این دین دیدیم و پیروی آنان میکنیم و این تقلید پدران اختصاص بقریش ندارد همین نحو که قوم تو بتو جواب میگویند مردمان قدیم هم به پیغمبران خود میگفتند چه ما پیغمبری در زمان سابق بر بعثت تو در شهری و آبادی مبعوث نکردیم مگر آنکه بزرگان و ثروتمندان و شهوت پرستان آن شهر و آبادی به پیغمبر الشان میگفتند که ما پدرانمانرا بر این دینیکه در دست داریم دیده ایم و ما اقتدا و پیروی انها میکنیم هر یک از آن پیغمبران بقوم خود میگفتند که اگر ما دین بهتر از دین پدرانتان بشما بیاموزیم ایمان میاورید در جواب از روی تعصب و لجاج گویند که ما بدین شما اگر چه بهتر از دین پدرانمان باشد ایمان نیاوریم و ما بکلی دین توحیدی را که شما مدعی هستید منکر هستیم پس ما هم از انها انتقام کشیدیم و همه را بعذاب هلاک کردیم نگاه کن که چگونه عاقبت وخیمی پیدا کردند که بوصف و بیان نیاید تو هم ای پیغمبر از تکذیب قومت نگرانی نداشته باش از آنکه اگر اصرار بکفر و تکذیب کردند از انها انتقام خواهم کشید پس خدای متعال قصهٔ دعوت ابراهیم را که عرب افتخار بانتساب باو میکردند بیان فرمود که آنحضرت با اینکه تمام عالم مشرک بودند تقلید نکرد و از روی برهان خود موحد بود و مردم را دعوت بتوحید فرمود باین مضمون که ای پیغمبر محترم عمر براند گرده بقصهٔ ابراهیم که بپدر و اهل شهرش گفت من بیزارم از بتها و چیزهائیکه شما انهارا میپرستید من نخواهم چیزیرا پرستش کنم مگر خدائیرا که مرا بقدرت خود آفریده آن خدا مرا ارشاد خواهد کرد باحکام دین و کیفیت عبادت خود و راه قرب بخود و آنحضرت این کلمهٔ توحیدرا باقی گذارد در ذریه

علیهم بقوله أَمْ آتَيْنَاهُمْ وانزلنا علیهم كِتَابًا من السماء ناطقا بان الملائکة بنات الله وبجواز عبادتهم خلافا للقرآن المبطل لها والناهی عنها سابقا علی نزول القرآن او مِنْ قَبْلِهِ وقیل یعنی من قبل الرسول او من قبل ادعائهم ان الملائکة بنات الله فَهُمْ فی ادعائهم ذلک بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ومستدلون وعلیه معتمدون لا والله ما آتیناهم کتابا فلا دلیل لهم علی ما هم علیه لا عقلا ولا نقلا بَلْ لا مستمسک لهم الا تقلید آبائهم واسلافهم حیث انهم قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا الاقدمین ثابتین عَلَىٰ أُمَّةٍ ودین مجتمع علیه وهو عبادة الملائکة واعتقاد انهم بنات الله وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ وسنتهم وطریقتهم مُهْتَدُونَ او فی مواضع اقدامهم سالکون ولخطواتهم متبعون ثم بین سبحانه ان تمسک الجهال بالتقلید لیس امرا ابتدعیا مختصا بقومک بل کان دأبهم من قدیم الدهر بقوله وَكَذَٰلِكَ القول الصادر من قومک مَا أَرْسَلْنَا فی القرون التی مضت مِنْ قَبْلِكَ وقبل ارسالک فِي قَرْيَةٍ من قری الارض وبلدة من البلدان مِنْ نبی نَذِيرٍ ومخوف قومه من العذاب علی الشرک إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا وجبابرتها ورؤساؤها المتنعمون الذین ابطرتهم النعم وصرفتهم الی التقلید جوابا للرسول إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا واسلافنا الذین کانوا اعقل واعلم منا ثابتین عَلَىٰ أُمَّةٍ ودین اتفقوا علی صحته وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ وسنتهم الباقیة منهم مُقْتَدُونَ وبهم مقلدون قَالَ کل رسول لقومه الذین تمسکوا بالتقلید أتقلدونهم وَلَوْ جِئْتُكُمْ من قبل الله بِأَهْدَىٰ وارشد الی الحق مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ من الدین علی فرض کونه هدایة ورشادا ام انه لیس کذلک قَالُوا عنادا ولجاجا وتعصبا یا ایها الرسل إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ من التوحید كَافِرُونَ ومنکرون وان کان اهدی وارشد مما وجدنا علیه آباءنا فلما اعلنوا بالتعصب والاصرار علی دینهم وتبعیة آبائهم وبارزوا الرسل بالتکذیب والاستهزاء وایس الرسل من ایمانهم فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ باستیصالهم بالعذاب واهلاکهم بانظع اهلاک فَانْظُرْ یا محمد كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ امر الامم الْمُكَذِّبِينَ لرسلهم والی ما صار مآلهم فلا تکترث بتکذیب قومک فان الله سینتقم منهم کما انتقم من الامم المکذبة لرسلهم ثم حکی سبحانه قصة دعوة ابراهیم الذی کان یفتخر العرب بانتسابهم الیه وانه تبرء من التقلید وتمسک فی دینه بالبرهان مع کونه اعقل الناس واعظمهم شأنا وامتهم زادها اصوبهم طریقة فی اعتقاد الکل بقوله وَإِذْ قَالَ قیل ان التقدیر واذکر یا محمد لقومک وقت ما قال إِبْرَاهِيمُ الذی یجب علیکم ایها العرب اتباعه دعوة الی التوحید وتنفیرا من الشرک لِأَبِيهِ آزر وَقَوْمِهِ الذین کانوا یعبدون الکواکب والاصنام تقلیدا لآبائهم یا قوم إِنَّنِي بَرَاءٌ ومتبرئ قلبا مِمَّا من عبادة جمیع مَا تَعْبُدُونَ من الکواکب والاصنام وغیرها فلا اعبد شیئا إِلَّا الله لانه الَّذِي فَطَرَنِي وبدء خلقی من غیر مثال قیل ان الاستثناء منقطع والمعنی انی بریء من عبادة الاصنام لکن الذی خلقنی لا ابرء من عبادته فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ویرشدنی الی معالم دینه وکیفیة عبادته وطاعته ودرجات قربه وعلیه یکون السین للتاکید وقیل انه للتسویف





وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بَلْ مَتَّعْتُ هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ

و نسل خود تا روز قیامت شاید بدعوت موحدین از انها مشرکینشان از شرک بتوحید برگردند با اینکه ابراهیم توحیدرا در همه ذریه و نسل خود باقی گذارد تمام فرزندانش ایمان بتوحید نیاوردند بلکه ما نعمتمان را بر مشرکین این عصر و پدرانشان زیاد کردیم با اینکه شایسته بود این نعمتهارا شکر و قدردانی کنند و قائل بتوحید شوند و خدارا عبادت و پرستش نمایند باین نعمتها سرگرم شهوترانی شده و مغرور گردیدند و از توحید صرف نظر کرده و اصرار بشرک و بت پرستی نمودند تا اینکه از جانب خدا قرآنیکه عین حق و صدق است برایشان نازل گردید و پیغمبری مثل خاتم انبیا در میانشان آمد با معجزات باهرات که پیغمبریش کاملا بر آنها آشکار شد هم منکر صحت قرآن هم منکر صدق پیغمبر شدند و بهر دو اعتراض نمودند اما اعتراضشان بقرآن این بود که گفتند این قرآن اگر چه کتابی است که ما عاجزیم از اینکه مانند انرا بگوئیم ولی سحر است نه معجزه و ما آن کافر و آن را منکریم با اینکه از جهاتی معجزه بود و اما نسبت به پیغمبر میگفتند پیغمبری منصب بزرگی است خدا باید بشخص بزرگ و باشانیرا برای آن انتخاب کند و بزرگی جز بمال و جاه و شخصیت در میان مردم نیست و فعلا این جهات در طائف در عروة بن مسعود ثقفی و در مکه در ولید بن مغیره مخزومی یا در هر دو بلد در عروه جمع است چرا پیغمبری و قرآن برای انها نیامد و برای محمد که نه مال دارد و نه ریاست و عظمت در میان مردم دار آمد پس محمد در دعوی رسالت و در اینکه قرآن از جانب خدا است دروغ میگوید خداوند متعال رد سخن و اعتراض آن بی خردان فرمود باینکه این مشرکین قابلیت رأی دادن در پیغمبری و مناصب الهیه ندارند آیا انها با کم عقلی و بیدانشی که دارند میخواهند برای پیغمبری و امامت که از رحمتها و تفضلات الهیه است برایشان مورد معین کنند و آن را بکسی دهند که دلخواه خودشان است انها پست تر و بی قابلیت تراند از اینکه در خالقیت و تصرف در تفضلات دنیویه خدا کنند چه رسد باینکه در خالقیت در امر نبوت و امامت نمایند ما روزی و معاش شبانه روزی انهارا معین و میانشان قسمت میکنیم یکی را دارا و دیگریرا

والمعنی سیثبتنی علی الهدایة او سیهدینی الی ما وراء الذی هدانی الیه الی الآن وقیل ان فی قوله فی سورة الشعراء الذی خلقنی فهو یهدین وقوله هنا فانه سیهدین دلالة علی استمرار الهدایة فی الحال والاستقبال وعلی ای تقدیر انه علیه السلام دعا الناس الی کلمة التوحید وهو قول لا اله الا الله المستفاد من تبریه من جمیع ما یعبدون الا خالقه وَجَعَلَهَا بقوله واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ونسله وذریته الی یوم القیمة لَعَلَّهُمْ بدعوة الموحدین منهم يَرْجِعُونَ من الشرک الی التوحید فیکون فیهم ابدا من یوحد الله ویدعو الی التوحید ویکون اماما وحجة علی الخلق عن السجاد علیه السلام قال فینا نزلت هذه الآیة وجعلها کلمة باقیة فی عقبه والامامة فی عقب الحسین باقیة الی یوم القیمة وعن النبی صلی الله علیه وآله فی خطبة الغدیر معاشر الناس القرآن یعرفکم ان الائمة من بعده ولده وانی عرفتکم انهم منی ومنه حیث یقول الله عز وجل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه وفی المناقب عنه انه سئل عن هذه الآیة فقال الامامة فی عقب الحسین علیه السلام یخرج من صلبه تسعة من الائمة منهم مهدی هذه الامة ثم بین سبحانه انه مع جعل ابراهیم کلمة التوحید باقیة فی ذریته لم یؤمن بها کلهم بقوله بَلْ مَتَّعْتُ ونفعت بالنعم الدنیویة من الصحة وطول العمر وکثرة المال والاولاد وغیرها هَٰؤُلَاءِ المشرکین المعاصرین للرسول من اهل مکة وَآبَاءَهُمُ السابقین فمع ان حق تلک النعم ان یشکروا المنعم ویوحدوه ویعبدوه انهمکوا فی الشهوات واغتروا واشتغلوا بها عن کلمة التوحید واستمروا علی الشرک حَتَّىٰ جَاءَهُمُ من قبل الله القرآن الذی هو الْحَقُّ وعین الصدق وَرَسُولٌ مُبِينٌ وظاهر الرسالة بالمعجزات الباهرات او مظهر للتوحید بالحجج الظاهرات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ والقرآن الذی فیه وجوه من الاعجاز لیوقظهم عن نوم الغفلة ویرشدهم الی التوحید عاندوا الحق وطعنوا فی القرآن وکونه معجزة وَقَالُوا هَٰذَا القرآن الذی لا نقدر علی الاتیان بمثله سِحْرٌ لا معجزة وَإِنَّا بِهِ وبکونه من جانب الله وکلامه كَافِرُونَ وعنه معرضون ثم حکی سبحانه عنهم الاعتراض علی الرسالة وبدعوی نزول القرآن من الله بقوله وَقَالُوا جهلا بملاک الرسالة وخطاء فی تطبیق العظمة عند الله علی العظمة عند الناس لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ ان کان منزلا من الله عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ اهالی احدی الْقَرْيَتَيْنِ مکة وطائف عَظِيمٍ عند الناس بالمال والجاه کولید بن المغیرة المخزومی الساکن فی مکة وعروة بن مسعود الثقفی الساکن فی الطائف قیل ان المراد من الرجل خصوص عروة بن مسعود فانه کان یسکن کلتا القریتین حیث انه کان فی الطائف بساتینه وضیاعه وفی مکة تجارته واموالة ولذا کان یتردد الیهما ویحسب من اهلیهما وحاصل الآیة والله اعلم ان الرسالة منصب جلیل عظیم لا یلیق به الا العظیم بین الناس

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ

تفسير و بعضی را بر بعضی برتری در معاش و سایر نعمتها میدهیم موافق حکمت و نظریات خودمان بی مشورت کسی برای اینکه نظام عالم برقرار شود فقیر بطمع مزد خدمتکار غنی شود و هکذا و اگر تفاوت در قسمت قرار نداده بودیم و همه را در ثروت و سایر نعمتها مساوی میکردیم نظام عالم مختل میشد و رحمت پروردگار از قبیل رسالت و امامت بهتر و بالاتر است برای اهلش از اموال و نعمتهای دنیوی که این مردم پست در پی آن میروند و برای خود جمع آوری میکنند و مناط در دادن آن رحمت دارائی و ریاست دنیوی نیست بلکه مناط بزرگی نفس و نورانیت قلب و صفای باطن و اخلاق پاکیزه برجسته و کمال عقل و روشنی فکر و اعراض از دنیا و اقبال و توجه بخدا است و داشتن ثروت و مال و ریاست میان مردم لازم ندارد وجود این کمالات نفسانیه را بلکه آن جهات دنیویه بیشتر انسان را فاسد و بداخلاق و دور از خدای متعال و غافل از او مینماید پس ذات اقدس حقتعالی برای ردّ آنکه مال و جاه دنیا در نزد او نهایت

وهو من له جاه ومال كعروة و وليد لا محمد فانه ليس له مال ورياسة فهو كاذب فى دعوى الرسالة و نزول القرآن عليه ثم ردّ سبحانه اعتراضهم بانكار قابليتهم للرأى والتكلم فى المناصب الالهية من النبوة والامامة بقوله أَهُمْ مع ضعف عقولهم وغاية قصورهم يَقْسِمُونَ بين الناس رَحْمَةَ رَبِّكَ وفضله بالنبوة والامامة ويضعونها حيث شاؤا لا والله هم اعجز واحقر من ان يتصرفوا فى تفضلاته الدنيوية ويقسموا نعمه الظاهرية بان يفقروا الغنى ويغنوا الفقير ويعزّوا الذليل ويذلوا العزيز نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ وارزاقهم فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ومدة اعمارهم فيها وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فى الرزق وساير النعم فَوْقَ بَعْضٍ الى دَرَجَاتٍ كثيرة متفاوتة حسبما تقتضيه الحكمة فمن ضعيف وقوى وفقير وغنى ووضيع وشريف وجاهل وعالم وغبى وذكى لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فى مصالحهم سُخْرِيًّا ذليلا ومطيعا ولو سوّينا بينهم فى جميع الامور لم يصر احد مسخرا لغيره ولم يخدم احد غيره فيختل نظام العالم وينتهى الى خرابه وَرَحْمَةُ رَبِّكَ ورسالته وما فيه سعادة الدارين خَيْرٌ واصلح لاهلها مِمَّا يَجْمَعُونَ الناس من الحطام الدنيوية الزائلة وانما العظمة المعتبرة فى اعطاء تلك الرحمة العظيمة هى عظمة النفس بالصفا والنورانية والتخلق باخلاق الله والتنزه عن الرذائل وكمال العقل والزكاء والاعراض عن الدنيا وعمّا سوى الله والاقبال الى الله والدار الآخرة وقليل من تلك المكارم خير من الدنيا بحذافيرها ولا يلازم وجود النعم الدنيوية وجود تلك الكمالات النفسانية وقربا ما يجدها الى الله بل كثيرا ما لا يجتمعان رُوِيَ فِي الْاِحْتِجَاجِ ان عبد الله بن ابى امية قال لرسول الله صلى الله عليه وآله فى مجمع ساير قريش لو اراد الله ان يبعث الينا رسولا لبعث اجلّ من فيما بيننا مالا واحسنه حالا فهلا انزل هذا القرآن الذى تزعم ان الله انزله عليك وابتعثك به رسولا على رجل من القريتين عظيم اما الوليد بن المغيرة بمكة واما عروة بن مسعود الثقفى بالطائف ثم ذكر اشياء اخر الى ان قال له رسول الله صلى الله عليه وآله واما قولك لولا انزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم اما الوليد بن المغيرة بمكة واما عروة بن مسعود الثقفى بالطائف فان الله ليس يستعظم مال الدنيا كما تستعظمه انت ولا خطر عنده كما له عندك بل لو كانت الدنيا عنده تعدل جناح بعوضة لما سقى كافرا به شربة ماء وليس قسمة الله اليك بل الله القاسم للرحمات والفاعل لما يشاء فى عبيده وامائه وليس هو عز وجل ممن يخاف احدا كما تخافه انت لماله وحاله فعرفته بالنبوة لذلك ولا ممن يطمع فى احد فى ماله وحاله كما يطمع فيخصه بالنبوة لذلك ولا ممن يحب احدا محبة الهوى كما تحب انت فيقدم من لا يستحق التقديم وانما معاملته بالعدل فلا يؤثر لافضل مراتب الدين وجلاله الا الافضل فى طاعته والاجدّ فى خدمته وكذلك لا يؤخر فى مراتب الدين وجلاله الا اشدّهم تباطؤا عن طاعته واذا كان هذا صفته لم ينظر الى مال ولا الى حال بل هذا المال والحال من تفضله وليس لاحد من عباده عليه ضربة لازب فلا يقال له اذا تفضلت بالمال على عبد فلا بدّ ان تتفضل عليه بالنبوة ايضا لانه ليس لاحد اكراهه على خلاف مراده ولا الزامه بفضل لانه تفضل قبله بنعمة الا ترى يا عبد الله كيف اغنى واحدا واقبح صورته وكيف احسن صورة واحد وافقره وكيف اشرف واحدا وافقره ووضعه ثم ليس لهذا الغنى ان يقول هلا اضيف الى يسارى جمال فلان ولا للجميل ان يقول هلا اضيف الى جمالى مال فلان ولا للشريف ان يقول هلا اضيف الى شرفى مال فلان ولا للوضيع ان يقول هلا اعطيتنى شرف فلان ولكن الحكم لله يقسم كيف يشاء ويفعل كما يشاء وهو حكيم فى افعاله محمود فى اعماله وذلك قوله وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم قال الله تعالى اهم يقسمون رحمة ربك يا محمد نحن قسمنا بينهم معيشتهم فى الحيوة الدنيا فاحوجنا بعضا الى بعض احوج هذا الى مال ذلك واحوج ذلك الى سلعة هذا والى خدمته فترى اجلّ الملوك واغنى الاغنياء محتاجا الى افقر الفقراء فى ضرب من الضروب اما سلعة منه واما خدمة يصلح لها لا يتهيأ لذلك الملك ان يستغنى الا به واما باب من العلوم والحكم هو فقير الى ان يستفيده من ذلك الفقير فهذا الفقير يحتاج الى ذلك الملك الغنى وذلك الملك يحتاج الى علم هذا الفقير او رأيه او معرفته ثم ليس للملك

في مخاصمة النبي ص مع المشركين





وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ

مرغوبیت و مطلوبیت دارد بیان پستی مال دنیا و امتعهٔ آن فرمود باین مضمون که اگر مکروه نداشتیم که همهٔ مردم کافر شوند البته قرار میدادیم برای آنکه کافر بخدا و مشرک باو باشد با اینکه بدترین مردمند که سقفها و پله های بامها و قصرهاشان از نقره باشد و درهای نقره و تختهای از نقره که بر آن تختهای نقره تکیه دهند و زینت و زیورهای طلا بانها میدادیم و نیست اینها که گفتیم مگر چیز اندکی در چند روزهٔ زندگانی دنیا از آنها بهره مند میشوند و بقاء و دوامی برایشان نیست و همه بردن از دست میرود و بدنیا میماند ولی عالم آخرت و نعمتهای آن که بوصف نیاید باقی و دائمی است و آنها نزد پروردگارت مخصوص است برای اهل تقوی و آنانکه از کفر و شرک احتراز دارند و آنانکه در قرآن و رسالت پیغمبر طعن میزنند و اعراض میکنند و چشم از یاد خدا و مواعظ او و از نظر در کتابش پوشیده ما شیطانی براو مسلط میکنیم که همیشه با او و همدم او باشد و کفر و گناه را در نظرش جلوه دهد و ایمان برسول و قرآن را بتسویلات و وساوس منفور کند و آنها را از پیروی دین اسلام و رفتن براه خیر و حق جلوگیری نماید و بقدری آنها را در ضلالت و گمراهی اندازد که مانند کسی شوند که عقل و ادراکشان بکلی رفته و گمان کنند که دین شرک و کفر حق است و آنها بدین حق رسیده اند

ان يقول هلا اجتمع الى مالى علم هذا الفقير وليس للفقير ان يقول هلا اجتمع الى رأيى وعلمى وما اتصرف فيه من فنون الحكم مال هذا الملك الغنى ثم بيّن سبحانه حقارة الدنيا وحطامها عنده ردّا لمن استعظمها وادّعى اولوية واجدها بالرسالة بقوله تعالى وَلَوْلَا كراهة أَنْ يَكُونَ النَّاسُ فى الكفر أُمَّةً وَاحِدَةً وجماعة متفقة على الشرك لرغبتهم فيه اذا رأوا جميع الكفار فى التنعم والسعة والله لَجَعَلْنَا لحقارة الدنيا وهوانها عندنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ وبنعمه مع كونه ثروة الخلائق لانهم فقد العز لِبُيُوتِهِمْ ومساكنهم سُقُفًا معمولة مِنْ جنس فِضَّةٍ خالصة وَمَعَارِجَ ومدارج ومصاعد من فضة ايضا عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ويعلون السطوح والقصور وَجعلنا لِبُيُوتِهِمْ ومساكنهم أَبْوَابًا من فضة وَسُرُرًا ايضا من فضة عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ويعتمدون حال الجلوس وَجعلنا زُخْرُفًا وزينة عظيمة من الذهب لهم وقيل ان المعنى ونجعل لهم مع ذلك ذهبا كثيرا وقيل انه عطف على محل من فضة والمعنى سقفا من فضة وزخرف يعنى الذهب اى سقفا بعضها من فضة وبعضها من ذهب عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لو فعل الله ذلك بهم لما آمن احد ولكنه جعل فى المؤمنين اغنياء وفى الكافرين فقراء وجعل فى المؤمنين فقراء وفى الكافرين اغنياء ثم امتحنهم بالامر والنهى والصبر والرضاء وَعَنِ السَّجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فى رواية لو فعل الله ذلك بامة محمد لحزن المؤمنون وغمّهم ولم يناكحوهم ولم يوارثوهم وعن الصادق عليه السلام ما كان من ولد آدم مؤمن الا فقيرا ولا كافر الا غنيا حتى جاء ابراهيم فقال ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا فصيّر الله فى هؤلاء اموالا وحاجة وفى هؤلاء اموالا وحاجة ثم بيّن سبحانه سرعة زوال تلك النعم بقوله وَإِنْ كُلُّ ذٰلِكَ وما جميع هذه النعم لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا والا امور ينتفع بها فى مدة العمر لا بقاء لها بل يزول بالموت والخروج من الدنيا وَالْآخِرَةُ بما فيها من انواع النعم التى لا توصف بالبيان باقية ابدية لا زوال لها وهى عِنْدَ رَبِّكَ وفى حكمه لِلْمُتَّقِينَ والمحترزين عن الكفر والشرك والعصيان ولما كانت الدنيا دار الامتحان ليميز الخبيث من الطيب لم يوفر النعم على المؤمنين حتى يجمع الناس على الايمان لعدم حصول الامتحان وعدم تبيّن المخلص عن المنافق ثم بيّن سبحانه ان طعن المشركين فى القرآن واعراضهم عن الرسول من تسويل الشياطين والقائهم بقوله تبارك وتعالى وَمَنْ يَعْشُ ويتعامى عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ وكتابه المنزل لوعظ الناس وهو القرآن او عن التوجه الى الله نُقَيِّضْ لَهُ ونسلط عليه ونضم اليه شَيْطَانًا يغويه فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ومصاحب لا يفارقه ولا يزال يوسوسه ويزين له العمى على الهدى والكفر على الايمان عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله اذا اراد الله بعبد شرا قيض له شيطانا قبل موته بسنة فلا يرى حسنا الا قبح عنده حتى لا يعمل به ولا يرى قبيحا الا حسن حتى يعمل به وَفِي الْخِصَالِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام من تصدّى بالاثم عشى عن ذكر الله تبارك وتعالى ومن ترك الاخذ عمن امر الله بطاعته قيّض له شيطان فهو له قرين ثم بيّن سبحانه ضرر الشياطين بقوله تعالى وَإِنَّهُمْ بتسويلاتهم واغوائهم لقرنائهم والله لَيَصُدُّونَهُمْ ويمنعونهم عَنْ سلوك السَّبِيلِ المؤدى الى الحق والى جميع الخيرات الدنيوية والاخروية وَالحال ان العاشين يَحْسَبُونَ ويتوهمون فى انفسهم لشدة ضلالتهم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ الى الحق قيل ان مرجع الضمير الشياطين والمعنى انهم يحسبون ان الشياطين الذين اتبعوهم مهتدون ثم انهم مستمرون على مصاحبة الشياطين وحسبانهم الباطل

حَتّیٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ وَلَن یَنفَعَكُمُ
الْیَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ
وَمَن كَانَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ

پس انها بر فاقت و مصاحبت شیطان وآن گمان باطل باقی باشند تا وقتیکه هر یکشان با رفیق و مصاحبشان روز قیامت نزد ما آید و زشتی و وخامت عاقبت رفاقت با شیطانرا به بیند گوید بآن شیطان که ایکاش میان من وتو در دنیا باندازهٔ میان مشرق و مغرب دوری بود که هرگز ترا ندیدم چه قدر بد رفیقی بودی پس از جانب خدا با وگفته شود که این اظهارات و تنفرات امروزه فائده بحالتان ندارد ازانکه بخودتان ستم کردید و پروردگار خودرا عصیان نمودید و کفر و طغیان ورزیدید حال همه شما تابع و متبوع در عذاب شریک و یکسانید حاصل مستفاد از آیات آنستکه مال و افر نعمتهای بسیار دنیوی چشم انسان را میگیرد و نمیگذارد که در آیات الهیه و کتاب خدا مطالعه و فکر کند واین کوری چشم دل بسبب رفاقت و همراهی شیطان شود با او و شیطان کوشش در گمراهی و ضلالت و عصیان او کند پس هر دو در عذاب آخرت باهم شریک باشند چنانچه در دنیا در ضلالت و گمراهی و عصیان هر دو شریک بودند پس چون خدا مشرکین لجوج مصر بر شرک را کور نامید که چشم بصیرتشان نابینا شده خداوند خبر داد باینکه این نوع از کفار قابل هدایت و ارشاد نیستند و موعظه در انها اثر نخواهد کرد باین مضمون که چگونه میخواهی کر را که قوهٔ سامعه و شنیدن ندارد تو سخنت را با و بشنوانی و کور را که قوهٔ بینائی در چشم ندارد راه را باو بنمائی و کسیکه غرق دریای ضلالت است هدایت کنی پس خود را به تعب و زحمت میانداز و کوشش در دعوت و اصرار به ایمان انها مکن که هرگز مفید نخواهد شد روایت شده که وجود مبارک پیغمبر ص خود را بتعب و زحمت میانداخت در دعوت قریش بایمان و اسلام و هر قدر که پیغمبر در دعوت انها اصرار میکرد انها بر کفر و طغیانشان افزوده میشد پس این آیه ها نازل گردید پس خدا تسلیه داد پیغمبرش را باین مضمون که اگر ما ترا پیش از دیدن عذاب انها از دنیا بجوار رحمت خود ببریم و دلت را خوش کنیم بدیدن عذاب انها آسوده خاطر باش که بالاخره ازانها انتقام خواهیم کشید وانها را بعذاب سخت گرفتار کنیم در دنیا و آخرت علامه در کتاب نهج الحق از ابن عباس روایت کرده که گفته یعنی بتوسط علی ع ازانها انتقام میکشیم اهل سنت روایت کردند که به پیغمبر مصیبتهای امت را بعد از خود که گفتند دیگر خندان نشد تا از دنیا رفت قاضی نور الله از طبرسی روایت کرده واو از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت در حجة الوداع

حَتّیٰ إِذَا جَاءَنَا كل واحد منهم مع قرینه یوم القیمة وراى وخامة عاقبة اتباعه للشیطان الذی قارنه قَالَ مخاطبا له یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَكَ فی الدنیا بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ وفصل ما بینهما قیل ان التثنیة علی التغلیب والمراد منها المشرق والمغرب وقیل علی الحقیقة والمراد مشرق الشمس و مشرق الکواکب هو مغرب الشمس وقیل مشرق الشمس فی الصیف والشتاء وبینهما بعد عظیم وعلی ای تقدیر المقصود تمنی البعد الذی لا ابعد منه فَبِئْسَ الْقَرِینُ انت یا شیطان ثم یقال لهم من قبل الله تعالی توبیخا وتقریعا وَلَن یَنفَعَكُمُ الْیَوْمَ تمنی التباعد إِذ ظَّلَمْتُمْ انفسکم ولاجل ان عصیتم ربکم باتباعکم فی الدنیا ایاهم فی الکفر والطغیان أَنَّكُمْ ایها التابعون والمتبوعون فِی الْعَذَابِ الالیم مُشْتَرِكُونَ کما کنتم فی الدنیا مشترکین فی سببه وهو العصیان وقیل ان فاعل لن ینفعکم قوله انکم فی العذاب مشترکون والمعنی ان اشتراککم فی العذاب لا ینفعکم فی التشفی اذ تقولون ربنا آتهم ضعفین من العذاب ولا فی التخفیف عنکم لان شدة العذاب تذهل کلا عن الآخر فحاصل الآیات ان کثرة المال والنعم الدنیویة تعمی الانسان عن مطالعة آیات الله وکما هو ذلک العمی یجعل الانسان قرینا للشیطان وهو یضله عن الهدی فیشترکان فی العذاب کما کانا مشترکین فی الکفر والعصیان عن الباقر علیه السلام فی تأویله نزلت هاتان الآیتان هکذا حتی اذا جاءنا یعنی فلانا وفلانا یقول احدهما لصاحبه حین یراه یا لیت بینی وبینك بعد المشرقین فبئس القرین فقال الله تعالی لنبیه قل لفلان وفلان واتباعهما لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم آل محمد لما وصف الله سبحانه المصرین علی الکفر والشرک بالعمی والعشی والتعامی بالغ فی ذمهم بان وصفهم بالعمی والصمم فلا یمکن هدایتهم الی الطریق الحق بالدعوة والبیان بقوله أَفَأَنتَ یا محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ وفاقدی قوة السمع دعوتك وآیات کتابك أَوْ تَهْدِی وتدل الْعُمْیَ فاقدی قوة البصر الی الطریق [illegible] دین الاسلام وَتدل مَن كَانَ مستقرا فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ وانحراف واضح لجمیع العقلاء عن الحق وسبیل الخیر لا والله لا تقدر علی اسماعهم وهدایتهم مع کمال نبوتك وسمو مقامك فلا تتعب نفسك الشریفة فی دعوتهم الی الایمان وفیه اشعار بان الوصفین لتمکنهم فی الضلال المفرط روی ان النبی ص کان یتعب نفسه فی دعاء قومه وهم لا یزیدون الا غیا وتعامیا تمامیا بما شاهدوه من المعجزات وتصامما عما یسمعونه من الآیات فنزلت ثم سلی سبحانه نبیه بقوله فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ من الدنیا الی جوار رحمتنا قبل ان نریك عذابهم ونشفی غلیل صدرك وصدر المؤمنین باهلاکهم فَإِنَّا لا محالة مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ فی الدنیا والآخرة بعد ذهابك من الدنیا روی العلامة فی نهج الحق عن ابن عباس فی الآیة انه قال بعلی ع وقال القاضی الروایة عن طریق ابن عباس قد رواها ابن مردویه روت العامة





أَوْ نُرِیَنَّكَ الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَیْهِم مُّقْتَدِرُونَ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْكَ ١
إِنَّكَ عَلَیٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ وَاسْأَلْ
مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ

نزدیکتر از همه کس در منی به پیغمبر ص بودم که انحضرت فرمود باصحاب که میبینم شما بعد از من کافر شوید وگردن یکدیگر را بزنید اگر این کار کنید مرا خواهید دید در میان لشکری که با شما جنگ کند بعد التفات وتوجه به پشت سر کرد فرمود یا انکه علی ع را در آن دسته خواهید دید سه بار این سخن فرمود دیدیم که جبرئیل بانحضرت اشاره کرده پس این آیه نازل شد که فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون بعلی بن ابیطالب علیه السلام یا انکه بتو بنمائیم در دنیا عذاب انها را ما را قدرت آن هست که بابودن خودت در دنیا ودیدنت عذابشان کنیم پس ای محمد انچه را که ما بتو وحی کردیم محکم بگیر و متمسك بآن شو و اعتنا بمعارضهٔ قوم و تکذیبشان مکن چه تعجیل در عذاب آنان کنیم چه نکنیم بدان که تو بلطف پروردگار بر راه راست توحید و دین اسلام و احکام قران هستی وانچه بتو وحی شده که قران مجید است مایهٔ شرف و بزرگی است برای تو و طائفه و امتت از پیغمبر روایت شده که فرمود هر چیزی شرفی دارد که بان مباهات و افتخار میکند و رونق و شرف امت من بقران است پس بانحضرت و امت خطاب فرمود باینکه همه شما مسئولیت دارید از جهت اداء شکر این نعمت بزرگ الهی که خدا بشما داده که بهیچ پیغمبر و امتی نداده پس چون معارضهٔ قوم و حرب باپیغمبر و قران از جهت آن بود که انها دعوت بتوحید میکردند خداوند متعال فرموده ای محمد این توحید اختصاصی تو و کتاب تو نیست این کلمهٔ توحید اتفاقی تمام پیغمبران است بپرس از علماء و امت آن پیغمبران که کتابهای انها را خوانده اند که آیا ما غیر از خدای خالق موجودات خدایان دیگری برای انها قرار داده ایم که پرستش انها کنند و آیا در هیچ ملتی اجازه داده که غیر خدا را بپرستند عایشه گفت چون این آیه آمد پیغمبر فرمود من شك ندارم واز کسی نخواهم پرسید بعضی گفتند مراد پرسیدن از خود پیغمبران است ازانکه روایت شده که در شب معراج که انحضرت به بیت المقدس تشریف بردند همه پیغمبران سابق از قبرها

ان النبی صلی الله علیه وآله رای ما یصیب امته بعده فما زال مستبشرا ضاحکا حتی قبض وروی القاضی التستری عن الطبرسی عن جابر بن عبد الله قال انی لادناهم من رسول الله ص فی حجة الوداع بمنی حین قال لا القینکم ترجعون بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض وایم الله لئن فعلتموها لتعرفننی فی الکتیبة التی تضاربکم ثم التفت الی خلفه فقال او علی ثلاث مرات فراینا ان جبرئیل غمزه فانزل الله تعالی علی اثر ذلك فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون بعلی وفی روایة اخری عنه قال انی لادناهم من رسول الله فی حجة الوداع بمنی حتی قال لا القینکم ترجعون بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض وایم الله لئن فعلتموها لتعرفننی فی الکتیبة التی تضاربکم ثم التفت الی خلفه فقال او علی ثلاث مرات فراینا ان جبرئیل غمزه فانزل الله فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون بعلی بن ابی طالب وعن الصادق علیه السلام قال فاما نذهبن بك یا محمد من مکة الی المدینة فانا رادوك الیها ومنهم منتقمون بعلی بن ابیطالب أَوْ نُرِیَنَّكَ قیل ان المعنی او ان اردنا ان نریك الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ من العذاب فَإِنَّا عَلَیْهِم مُّقْتَدِرُونَ لا یفوتوننا ولا یخرجون من سلطاننا ثم انه تعالی بعد تسلیة النبی فی معارضة قومه امره بالثبات علی ما هو علیه بقوله فَاسْتَمْسِكْ یا محمد ص بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْكَ من القرآن الذی لم یوح الی احد من الرسل مثله فی الفصاحة والبلاغة وتضمن العلوم والحکم والاحکام والتزم بما فیه ولا تعتن بمعارضة قومك وتکذیبهم ایاه وطعنهم فیه سواء عجل الله عذابهم او اخرناه انك بلطف ربك کائن وماض عَلَیٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ وطریق سوی لا عوج له وهو التوحید ودین الاسلام واحکام القرآن وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ وشرف عظیم لَّكَ خصوصا وَلِقَوْمِكَ وامتك عموما کما روی ان النبی قال ان لکل شیء شرفا یباهی به وان بهاء امتی وشرفها بالقرآن وقیل ان المراد من قومه خصوص قریش حیث یقال ان هذا الکتاب العظیم نزل علی رجل من هؤلاء ثم جمع سبحانه النبی ص وقومه فی الخطاب التهدیدی بقوله وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ هل ادیتم شکر انعامنا علیکم بانزال القرآن والذکر الجمیل او هل حفظتموه وعلمتم بما فیه من الاحکام وادیتموه الی الناس عن الصادق علیه السلام الذکر القرآن ونحن قومه ونحن المسئولون وعنه علیه السلام ایانا عنی ونحن اهل الذکر ونحن المسئولون ثم لما کان معارضة القوم مع الرسول وطعنهم فی القرآن لتصریحه ببطلان الشرك والدعوة الی التوحید بین سبحانه انه لیس من خواصك وخواص کتابك بل جمیع الانبیاء والرسل مطبقون علی التوحید وانکار الشرك بقوله وَاسْأَلْ یا محمد مَنْ أَرْسَلْنَا قیل ان التقدیر امم من ارسلنا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا وعلماءهم الذین یقرؤن کتبهم أَجَعَلْنَا لهم مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ وتماسوه آلِهَةً یُعْبَدُونَ وهل حکمنا فی ملة من الملل بجواز عبادة غیر الله روی عن عائشة لما نزلت هذه الآیة قال اما انا بالذی اشك ولا انا بالذی اسئل وقیل ان المراد السؤال من اشخاص الرسل لما روی انه ص لما اسری به الی المسجد الحرام حشر الیه الانبیاء والمرسلون من قبورهم ومثلوا له فاذن جبرئیل وقال اقام یا محمد تقدم وصل باخوانك الانبیاء والمرسلین

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِاٰيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهٖ فَقَالَ اِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِاٰيَاتِنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ اٰيَةٍ اِلَّا هِيَ اَكْبَرُ مِنْ اُخْتِهَا وَاَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَقَالُوا يَا اَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ اِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ وَنَادٰى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهٖ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا تُبْصِرُونَ

بیرون آمدند و مقابل آنحضرت صف کشیدند پس جبرئیل اذان و اقامه گفت و با آنحضرت عرض کرد پیش بایست و نماز بخوان تا پیغمبران بتو اقتدا کنند چون آنحضرت از نماز فارغ شد جبرئیل گفت یا محمد از این پیغمبران بپرس که آیا برای خدا شریکی هست پس این آیه را خواند آنحضرت فرمود نمیپرسم و در یگانگی خدا شک ندارم و قریب باینها از حضرت باقر مروی است و بعضی از عامه گفتند که این آیه در شب معراج در بیت المقدس بر آنحضرت نازل شد و چون پیغمبران شنیدند آیه را همه اقرار بیگانگی خدا کردند و گفتند ما همه مبعوث بتوحید شدیم و قریب بهمین معنی از ابن عباس روایت شده پس چون مشرکین اعتراضشان بر رسالت آنحضرت باین جهت بود که مال و ریاستی ندارد خدا ایتعال بعثت موسی را که نادار و منفرد و بی کس بود بسوی فرعون پادشاه و باثروت حکایت فرمود باینمضمون که ما موسی را با معجزات زیاد بسوی فرعون و بزرگان در بیان قومش بسمت پیغمبری فرستادیم موسی بانها گفت من از جانب پروردگار عالم پیغمبرم و فرستاده‌ام چون معجزات بانها نمود و نمایش داد همه خندیدند و او را استهزاء و مسخره کردند و هر معجزه بانها مینمودیم از معجزه‌های پیشتر بزرگتر و عجیبتر بود پس آنها را مبتلا بعذابهای گوناگون کردیم که شاید از کفر و طغیان برگردند بالاخره بموسی گفتند از خدایت بخواه ایکسیکه بگمان مردم ساحری یعنی پیغمبری که داری که خدایت عذابش را از ما بردارد

فلما فرغ من صلوته قال له جبرئيل زعمت قريش ان لله شريكا وزعمت اليهود والنصارى ان لله ولدا اسئل يا محمد هؤلاء النبيين هل كان لله شريك ثم قرء واسئل من ارسلنا الخ فقال ص لا اسئل وقد اكتفيت ليس بالشك فيه فلم يشك ولم يسئل وقال بعض مفسري العامة ان هذه الاية نزلت على النبي ص ببيت المقدس ليلة المعراج فلما نزلت وسمعها الانبياء اقروا لله بالوحدانية وقالوا بعثنا بالتوحيد وعن عطاء بن عباس لما اسرى به الى المسجد الاقصى بعث له آدم وجميع المرسلين من ولده فاذن جبرئيل ثم اقام فقال يا محمد تقدم وصل بهم فلما فرغ قال له جبرئيل واسئل يا محمد من ارسلنا من قبلك من رسلنا الاية فقال ص لا اسئل لاني لست شاكا فيه وعن الباقر عليه السلام انه سئل عن هذه الاية من ذا الذي سئل محمد و كان بينه وبين عيسى خمسمائة سنة فتلا هذه الاية سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا فكان الايات التي اراها الله محمدا حين اسرى به الى البيت المقدس ان حشر الله له الاولين والاخرين من النبيين والمرسلين ثم امر جبرئيل فاذن شفعا واقام شفعا ثم قال في اقامته حي على خير العمل ثم تقدم محمد فصلى بالقوم فانزل الله عليه واسئل من ارسلنا الاية فقال لهم رسول الله على ما تشهدون وما كنتم تعبدون فقالوا نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وانك رسول الله اخذت على ذلك مواثيقنا وعهودنا ثم حكى سبحانه ارسال موسى مع كونه عديم المال والجاه الى فرعون الذي كان له ملك مصر واموال الكثيرة ردا على قريش الذين قالوا لولا انزل هذا القرآن الاية بقوله وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى مع كونه فقيرا او مهينا عند القبط حال كونه مستدلا على صدقه بِاٰيَاتِنَا ومعجزاته التي اعطيناه اِلٰى فِرْعَوْنَ ملك مصر وملائه واشراف قومه المطاعين عند القبط فَقَالَ لهم موسى يا قوم اِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ اليكم لادعوكم الى توحيده وطاعته وحسنكم بآيات ومعجزات تبكم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِاٰيَاتِنَا واراهم المعجزات الدالة على صدقه اِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ كانما وبها يستهزؤن فكان يريهم آية بعد آية ويأتيهم بمعجزة بعد معجزة وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ اٰيَةٍ من الايات ومعجزة من المعجزات اِلَّا هِيَ اَكْبَرُ واعظم مِنْ اُخْتِهَا وقرينها وَاَخَذْنَاهُمْ وابتليناهم بعد ان استهزؤا بالمعجزات بِالْعَذَابِ والبلاء من الطوفان والجراد والقمل والدم والطمس لَعَلَّهُمْ بسبب العذاب والبلاء يَرْجِعُونَ عما هم عليه من الكفر والطغيان الى الايمان والتسليم فلما اشتد الامر على فرعون وملائه جزعوا وَقَالُوا اضطرارا الى موسى يَا اَيُّهَا السَّاحِرُ في زعم الناس وقيل انهم كانوا يقولون للعالم ساحر والمعنى ايها العالم ان كنت صادقا في دعوى الرسالة ادْعُ لَنَا رَبَّكَ الذي ارسلك ليكشف عنا العذاب بما عهد من النبوة المحفوظة عندك او من استجابة دعوتك او من كشف العذاب عمن آمن بك والباء على هذا للسببية او المعنى بحق ما عهد عندك من النبوة اِنَّنَا على تقدير كشف العذاب لَمُهْتَدُونَ و مؤمنون بك فَلَمَّا كَشَفْنَا ورفعنا عَنْهُمُ الْعَذَابَ بدعاء موسى اِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ وينقضون عهدهم بالاهتداء والايمان وبادروا اليه من غير ريث واصروا على الكفر والعناد وكان من نقضهم انه نَادٰى فِرْعَوْنُ بنفسه او بمناد من قبله فِي مابين قومه وهم القبط قال تعظما وافتخارا يَا قَوْمِ ان كان الرغبة كثنا ولي بالرسالة من قبله اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وهي على ما قيل اربعون فرسخا في اربعين وَاَلَيْسَ هٰذِهِ الْاَنْهَارُ الاربعة المنشعبة من النيل وهي على ما قيل نهر الاسكندرية ونهر طولون ونهر دمياط ونهر تنيس تَجْرِي مِنْ تَحْتِي قيل كانت تلك الانهار تجري في بستان له تحت قصره وقيل يعني تجري من امري اَفَلَا تُبْصِرُونَ يا قوم سلطنتي وجاهي ومالي يا قوم اموسى خير مني مع ما تبصرون من سلطنتي وعظمتي





اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ فَلَمَّا اٰسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ

اگر عذاب از ما برداشته شد همه بتو ایمان میاوریم و تصدیق پیغمبری تو میکنیم موسی دعا کرد چون ما عذاب را از آنها دفع کردیم و نجاتشان دادیم عهد و پیمان خود را شکستند و بکفر خود باقی ماندند پس فرعون خود و منادیان از طرف او جار چیش در میان قبطیان و اهل مصر فریاد کرد که ای مردم اگر غیر من خدا باشد من از موسی اولای به پیغمبری او هستم مگر نه آنکه مملکت مصر را من دارم و نهرها در بستان و قصر من جاری است ای مردم مگر نه میبینید که من با سلطنت و زر و دیگر دارم بهتر از این مرد فقیر پست بی مقدارم که نمیتواند سخن خود را بگوید یا دلیل واضح بر پیغمبری خود آرد پس چون بگفته بعضی رسم در قبطیان بود که هر گاه کسی رئیس مردم میشد بایستی بازو بند طلا بدست کند لذا فرعون گفت چرا خدا بازو بندهای طلا باو نداد و چرا ملائکه اسش را بکمک او نفرستاد که تصدیق پیغمبریش کند پس باین سخنان عقل اهالی مصر را دزدیده و آنها را فریب داد پس امر کرد که با موسی طرفیت کنند و آنها اطاعت و فرمانبرداریش کردند چون مردمان فاسق و بی ادراک و مخالف با خدا بودند لذا فرعون را بزرگ و موسی را حقیر و پست شمردند از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که موسی با هارون نزد فرعون رفتند پیراهن پشمینه در تن و چوبی در دست داشتند و بفرعون گفتند اگر ایمان بما آوری پادشاهی و اقتدار تو را دوام دهیم و تاج و تخت را همیشه نگاه داریم فرعون باهل مصر گفت سخن اینها شگفت آور است با این ناداری و خواری که خودشان دارند میگویند ما پادشاهی و عزت تو را دوام دهیم پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که خدا پیغمبرانی مبعوث کرد اگر میخواست گنجهای طلا و معدنهای جواهرات و باغهای دنیا را با آنها بدهد و پرنده‌ها و وحشیان بیابانها را با آنها جمع کند میتوانست ولی اگر این کار میکرد امتحان مردم و ثواب بر ایمان از میان میرفت پس خدا پیغمبرانش را با قوت عزم و ضعف حال با قناعتی که چشمها و دلها را پر کند مأمور بتبلیغ فرمود باری پس چون فرعونیان بطغیان و اصرارشان بکفر ما را بغضب و خشم آوردند سرعت در عقوبتشان کردیم و همه را در دریا فرو بردیم و هلاک نمودیم بعضی گفتند چون فرعون بنهرهای جاری بخود بالید خدا در آب غرقش کرد و آنها را پیشوای کفار بعد از خودشان و عبرت برای دیگران قرار داد که مردم از حال آنها پند گیرند و بروش آنها رفتار نکنند و با پیغمبران خدا معارض نشوند و مجادله نکنند

اَمْ اَنَا خَيْرٌ وافضل مِنْ هٰذَا الرجل الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وضعيف حقير بينكم وقيل ان المعنى افلا تبصرون انا خير منه وقيل انا خير ابتداء الكلام والمعنى افلا تبصرون ام تبصرون ما يكون ثم قال انا خير منه وقيل ان كلمة ام بمعنى بل وقيل بمعنى الاستفهام وبل فكانه قال انه بعد ما هو جات تضطره ومبادي خيريته يا قوم اثبت عندكم ما قلت بل انا خير منه وَالحال انه لَا يَكَادُ يُبِينُ ويوضح كلامه لوثة في لسانه فكيف يليق للرسالة وقيل انه قال ذلك بلحاظ اطلاعه على حاله السابق وما كان يعلم زوال رثته منه بدعائه وقيل ان المراد لا يكاد يبين حجته على رسالته لانه لا يقدر على الكلام ثم قيل ان عادة القبط كانت جارية بان من جعلوه رئيسا مطاعا سوروه بسوار من ذهب وطوقوه بطوق من ذهب فلذا قال فرعون توبيخا لموسى فَلَوْلَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ من قبل ربه اَسْوِرَةٌ واقلبة مِنْ ذَهَبٍ التي هي مقاليد الملك ان كان صادقا في دعوى الرسالة اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ حال كونهم مُقْتَرِنِينَ لموسى ومنضمين اليه ومقادين له كي يعينوه على امره ويصدقوه في دعوى رسالته فَاسْتَخَفَّ فرعون بما ذكر من التلبيسات قَوْمَهُ واراد بالتمويهات خفة عقولهم وحملهم على الجهل كي يطيعوه فيما اراد منهم مما يأباه ارباب العقول السليمة وقيل طلب منهم خفة الابدان وهي كناية عن اسراعهم في طاعته او المراد وجدا حلامهم خفيفة يغترون بالتسويلات والتمويهات الباطلة او وجدهم خفافا في ابدانهم وعزائمهم فَاَطَاعُوهُ فيما امرهم به من معارضة موسى والاعراض عنه لفرط ضلالهم اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ وخارجين عن حدود العقل وعبودية الله فلذلك استعظموا فرعون بما له من ملكه وسارعوا الى طاعته واستحقروا موسى لفقره وضعفه فخالفوه امنا من ضرره عن امير المؤمنين ع ولقد دخل موسى ومعه اخاه هرون على فرعون وعليهما مدارع الصوف بايديهما عصا فشرطا له ان اسلم بقاء ملكه ودوام عزه فقال الا تعجبون من هذين يشترطان لي دوام العز وبقاء الملك وهما بما ترون من حال الفقر والذل فهلا القي عليهما اساور من ذهب اعظاما للذهب وجمعه واحتقارا للصوف ولبسه ولو اراد الله لانبيائه حيث بعثهم كنوز الذهبان ومعادن العقيان ومغارس الجنان وان يحشر معهم طيور السماء ووحوش الارضين لفعل ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء الى ان قال ولكن الله سبحانه جعل رسله اولي قوة في عزائمهم وضعفة فيما ترى الاعين من حالاتهم مع قناعة تملؤ القلوب والعيون غنى وخصاصة تملؤ الابصار والاسماع اذى ولو كانت الانبياء اهل قوة لا ترام وعزة لا تضام وملك تمد نحوه اعناق الرجال وتشد اليه عقد الرحال لكان ذلك اهون على الخلق في الاعتبار وابعد لهم عن الاستكبار ولامنوا عن رهبة قاهرة لهم او رغبة مائلة بهم وكانت السيئات مشتركة والحسنات مقتسمة ولكن الله سبحانه اراد ان يكون الاتباع لرسله و

فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرين ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك منه يصدون

پس از حکایت مجادلهٔ قریش با پیغمبر ص در امر رسالت که باید شخص ثروتمند پیغمبر باشد خداوند متعال جدال دیگر قریش را حکایت فرمود باین مضمون که چون گفتهٔ تو را ای محمد در بارهٔ عیسی بن مریم مورد اعتراض قرار دادند ناگهان قریش از روی مسرت و خوشحالی صداها بلند کردند بعقیدهٔ انکه تو مغلوب و ملزم شدی و دروغت در دعوی پیغمبری آشکار شد روایت شده که چون پیغمبر ص آیهٔ انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم را خواند قریش بر آشفتند و بر ایشان بسیار گران آمد عبدالله بن زبعری بطور مجادله با انحضرت عرض کرد که فقط بتهای ما در آتش میروند یا هرچه که انرا بپرستند در آتش خواهند رفت انحضرت فرمود هر چیزیکه غیر خدا باشد بپرستند در آتش خواهد رفت ابن زبعری گفت قسم بخدای کعبه که مغلوبت کردم مگر نه مسیحیان مسیح را میپرستند و تو اورا پیغمبر میدانی و خود او و مادرش را کاملا مدح و تمجید میکنی و خودت میدانی که نصاری انها را عبادت میکنند مگر نه یهود عزیر را و طایفهٔ بنو الملیح ملائکه را میپرستند اگر عیسی و عزیر و ملائکه در آتش بروند ما راضی هستیم خود مان و بتهامان با انها در آتش برویم پیغمبر ص چیزی نفرمود تا این ایه نازل گردید و بعضی روایت کردند که انحضرت فرمود چه قدر تو بی اطلاعی بزبان عرب کلمهٔ ما را در غیر عقل داران گویند و عیسی و عزیر و ملائکه باشعور و عقلند و این آیه خدایان بی عقل را گوید پس این آیه نازل گردید و بعضی از اهل سنت روایت کردند که پیغمبر ص بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود در تو مثلی از عیسی است یعنی شبیه بعیسائی که جماعتی او را دوست داشتند و بهلاکت افتادند و جماعتی او را دشمن داشتند و انها هم بهلاکت افتادند منافقین گفتند برای علی مثلی پیدا نکردی جز عیسی پس آیه نازل شد و قریب باین مضمون روایات عدیده از طرق امامیه رسیده و بعضی احتمال دادند که چون قریش شنیدند که نصاری عیسی را میپرستند گفتند اگر انها عیسی را بپرستند خدایان ما بهتر از عیسی باشند چون انها ملائکه را میپرستیدند پس حکایت این جدال قریش را فرمود باین مضمون که قریش گفتند آیا خدایان ما بهترند یا عیسی و این سخن را نگفتند مگر از روی جدال پس خدا مذمت آنان فرمود

التصديق بكتبه والخضوع لربهم والاستكانة لامره والاستسلام لطاعته امور خالصة لا يشوبها من غيرها شائبة وكلما كانت البلوى والاختبار اعظم كانت المثوبة والجزاء اجزل فلما آسفونا واشتدوا علينا سخطنا بالافراط في الطغيان والعناد للحق انتقمنا منهم وعجلنا انزال العذاب عليهم فاغرقناهم في البحر الطامع والطمين اجمعين بحيث لم نترك منهم احدا قيل لما افتخر فرعون ... من تحته غرقه الله في الماء عن الصادق عليه السلام قال في هذه الاية ان الله تبارك وتعالى لا يأسف كاسفنا ولكنه خلق اولياء لنفسه يأسفون ويرضون وهم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه وسخطهم سخط نفسه وذلك لانه جعلهم الدعاة اليه والادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك الى ان قال فلو كان يصل الى الملكوت الاسف والضجر وهو الذي احدثهما وانشأهما لجاز لقائل ان يقول ان الملكوت يبيد يوما لانه اذا دخله الضجر والاسف دخله التغير واذا دخله التغير لم يؤمن عليه الابادة الخبر وقيل ان الاسف والغضب من الله ارادة العذاب ... بالتنبيه على ان الغضب والانتقام هو التعذيب بجرم سابق ثم بين سبحانه ان فائدة اهلاكهم صيرورتهم عبرة لمن بعدهم بقوله فجعلناهم وصيرناهم سلفا وقدوة لمن بعدهم من الكفار الذين يسلكون مسلكهم في استيجاب ما حل بهم من العذاب او سلفا وقدوة في دخول النار ومثلا وعظة للآخرين من الناس لئلا يسلكوا مسلكهم ثم انه تعالى بعد حكاية جدال قريش مع النبي بقولهم لولا نزل القران على رجل من القريتين عظيم حكى جدالهم الاخر بقوله ولما ضرب وجعل عيسى ابن مريم في ابطال قول النبي مثلا ومقياسا روي انه لما نزل انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم قرأه رسول الله صلى الله عليه وآله على قريش فامتعضوا وغضبوا غضبا شديدا وشق عليهم ذلك فقال عبد الله بن زبعرى بطريق الجدال هذا لنا ولالهتنا ام لجميع الامم فقال هو لكم ولالهتكم ولجميع الامم فقال خصمتك ورب الكعبة أليست النصارى يعبدون المسيح وانت تزعم انه نبي وتثني عليه وعلى امه وقد علمت ان النصارى يعبدونهما واليهود يعبدون عزيرا وبنو المليح يعبدون الملائكة فان كان هؤلاء في النار فقد رضينا ان نكون نحن والهتنا معهم فسكت رسول الله ص فنزلت ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك قريش يا محمد لما سمعوا المثل منه يصدون ويضجون ويرفعون اصواتهم فرحا وسرورا لظنهم انك صرت ملزما بذلك المثل وعن الثاني عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال في هذه الاية الصدود في العربية الضحك وفي رواية فضل بن روزبهان ان النبي ص قال في جواب ابن زبعرى ما اجهلك بلسان قومك فان ما لا يراد به ذوو العقول وعيسى من ذوي العقول فانزل الله ولما ضرب ابن مريم مثلا الخ وروى العلامة في نهج الحق عن العامة ان النبي قال لعلي ان فيك مثلا من عيسى احبه قوم فهلكوا فيه وابغضه قوم فهلكوا فيه فقال المنافقون اما رضي له مثلا الا عيسى بن مريم فنزلت هذه الاية وقال القاضي نور الله قد روى احمد بن حنبل في مسنده معنى الحديث المذكور من طرق ثمانية منها ما رواه مسندا الى علي ع قال قال لي رسول الله ص يا علي ان فيك مثلا من عيسى ابغضته اليهود حتى بهتوا امه واحبته النصارى حتى انزلوه المنزل الذي ليس له

در فضيلت امير المؤمنين عليه السلام





وقالوا ءالهتنا خير ام هو ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون ان هو الا عبد انعمنا عليه وجعلناه مثلا لبني اسرائيل ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الارض يخلفون وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقيم ولا يصدنكم الشيطان انه لكم عدو مبين

بانکه قریش مردمان پر جدلی هستند پس خداوند متعال رد انها فرمود بانکه کسانیکه عیسی را میپرستند بر خطا رفته اند عیسی بندهٔ استکه ما نعمت پیغمبری باو داده ایم و او فقط پیغمبر ما است نه فرزند ما و نه شریک در خدائی ما است و او را عبرت عجیبهٔ برای بنی اسرائیل قرار دادیم که بی پدر بدنیا امد و معجزات بسیار باو عنایت کردیم پس از بیان ولادت عیسی بی واسطهٔ پدر خدا بیان قدرت خود فرمود باین مضمون که اگر بخواهیم از شمائیکه مرد هستید که شانتان زائیدن نیست و انسان هستید با ملائکه مباینت دارید ملائکه بوجود میاوریم که مانند فرزندانتان روی زمین بجای شما زندگانی کنند و کارهائیکه شما میکنید انها بکنند و در این بیان تنبیه بآن استکه ملائکه شایستگی پرستش ندارند ... انها مخلوقی مانند شمایند پس خداوند متعال مرتبت عیسی را بیان فرمود که عیسی و فرود آمدن آن از آسمان علامت نزدیک بودن قیامت است ای مردم در آن شک نکنید و ایمان به پیغمبر ما آورید که پیروی او راه راست بسوی ما است جلوگیری نکند شیطان شما را از پیروی من که شیطان دشمن آشکاری است برای شما پس از بیان عظمت شان عیسی دعوتش را بتوحید و معارف الهیه حکایت فرمود باین مضمون که چون از جانب خدا در میان بنی اسرائیل بسمت رسالت با معجزات آمد فرمود ای بنی اسرائیل من برای شما معارف الهیه آورده ام که بر شما واجب است دانستن انها و آمده ام که برای شما بیان کنم چیزهائی را که در آن اختلاف دارید پس از خدا بترسید و اطاعت من کنید و بپذیرید آنچه را که من بشما تبلیغ از جانب خدا میکنم

قال قال علي يهلك في رجلان محب يفرطني بما ليس في ومبغض يشنأني على ان يبهتني وكذا ابن المغازلي في كتاب المناقب ومحمد بن عبد الواحد في جواهر الكلام وابن عبد ربه في العقد ذكروا ما في معناه وقريب من هذا المضمون روايات عديدة بطرق اصحابنا واحتمل ... ان الكفار لما سمعوا ان النصارى يعبدون عيسى قالوا اذا عبدنا عيسى فالهتنا خير من عيسى وانما قالوا ذلك لانهم كانوا يعبدون الملائكة فحكى سبحانه قولهم بقوله وقالوا ءالهتنا خير من عيسى ام هو خير من الهتنا وما قالوا ذلك المثل وما ضربوه لك يا محمد لغرض من الاغراض الا لاجل الجدال ولاجل الخصام والغلبة عليك لا لطلب الحق حتى يذعنوا له عند ظهوره ببيانك بل هم وما اولئك المجادلون الا قوم خصمون ومصرون على الجدال ومبالغون في الخصومة ثم بين سبحانه منزلة عيسى ردا على من قال بالوهيته بقوله ان هو الا عبد من عبادنا مربوب بتربيتنا انعمنا عليه بنعمة النبوة وتفضلنا عليه بفضيلة الرسالة لا هو ابننا ولا شريكنا في الالوهية واستحقاق العبادة وجعلناه مثلا وعبرة عجيبة حقيقة بكونها كالمثل السائر لبني اسرائيل يعتبرون به حيث انا خلقناه من غير اب كما خلقنا ادم وآتيناه معجزات كثيرة ثم لما ذكر سبحانه كون عيسى عبرة واية من حيث تولده من غير اب بين كمال قدرته في امر الولادة بقوله ولو نشاء والله لجعلنا ولخلقنا بطريق الولادة منكم مع انكم رجال من الانس ليس من شانكم الولادة ملائكة مستقرين في الارض امثال اولادكم يخلفونكم ويقومون مقامكم في مباشرة اعمالكم التي تباشرونها كما خلقناهم بطريق الابداع واسكناهم في السموات يسبحون ويقدسون ومن الواضح ان توليد الملائكة من رجال الانس ابدع من توليد عيسى من الانثى الانسية من غير اب فيه تنبيه على انهم غير اهلين للعبادة لانهم مخلوقون مربوبون في الكافي عن ابي بصير قال بينا رسول الله ص ذات يوم جالس اذ اقبل امير المؤمنين عليه السلام فقال رسول الله ص ان فيك شبها من عيسى بن مريم لولا ان تقول فيك طوائف ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك قولا لا تمر بملأ من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة قال فغضب الاعرابيان والمغيرة بن شعبة وعدة من قريش معهم فقالوا ما رضي ان يضرب لابن عمه مثلا الا عيسى فانزل الله على نبيه ولما ضرب ابن مريم مثلا الى قوله لجعلنا منكم اي من بني هاشم ملائكة في الارض يخلفون وقيل ان الله تعالى بعد حكاية جدال القوم مع الرسول هددهم وقال لو نشاء لاهلكناكم وجعلنا بدلا منكم ملائكة يسكنون الارض بعدكم ويعمرونها ويعبدوني ثم بين سبحانه خصيصة عيسى ع بقوله وانه ع بنزوله من السماء لعلم للساعة وعلامة لقربها وشرط من اشراطها فلا تمترن بها ايها الناس ولا تشكن فيها ولا تجادلن في وقوعها لوجوب اتيانها على واتبعون وآمنوا برسولي واعملوا بشريعتي فان هذا الاتباع الذي ادعوكم اليه صراط مستقيم وعن القمي في تاويله ذكر خطر امير المؤمنين عليه السلام بقوله وانه لعلم للساعة وفي قوله واتبعون هذا صراط مستقيم قال يعني امير المؤمنين ع ولا يصدنكم عن اتباعي ولا يمنعكم عن سلوك صراطي الشيطان واعلموا انه لكم ايها الناس عدو مبين ظاهر العداوة والبغض في الحديث العامي ان عيسى ينزل على ثنية الارض المقدسة يقال لها افيق ... اخر الانبياء اولاد علات وانا اولى الناس بعيسى بن مريم ليس بيني وبينه نبي انه اول ما ينزل يكسر الصليب ويقتل الخنزير ويقاتل على الاسلام

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ

که اهم انها توحید خدا است بدانید که خدا پروردگار من و پروردگار همه شما است شریکی برایش نیست او مستحق پرستش است پس او را پرستید بخلوص نیت واین توحید واخلاص در عبادت خدا راه راست مستقیم است که شما و انکه باین راه رود بسعادت ابدیه وجمیع خیرات دنیویه واخرویه میرساند پس از چندی یهود ونصاری مختلف شدند واحزابی ازمیان انها پیدا شد وباهم طرفیت کردند یک حزب گفت عیسی بنده خدا وپیغمبر او است حزب دیگر گفت عیسی خدا است حزب دیگر گفت عیسی زنازاده است نعوذ بالله وجز حزب اول دیگر از احزاب بعیسی ستم کردند وای بحال آنانکه ستم یاد کردند از عذاب در قیامت که عذاب دردناکی است واین ستمکاران در گرفتاریشان بعذاب انتظاری جز رسیدن روز قیامت را ندارند که ناگهان برسد در وقتیکه التفاتی بآن ندارند واحتمال رسیدنش را نمیدهند از انکه منکر آنند ودر آن روز هر دوست بادوست خود دشمن خواهد شد نظر بضررهائیکه از دوستی باهم در دنیا دارند مگر آنانکه اهل تقوی وپرهیزگاری باشند انها چنانچه در دنیا باهم دوست بودند در آخرت هم دوستند بلکه دوستی انها زیاده شود پس از ذکر حال متقین خدای متعال بیان الطافش را بانها در آخرت فرمود باین مضمون که بانها در قیامت

اقول یعنی لیس بینه وبین نبینا نبی اولوا العزم لانه لا یخلوا الارض من حجة وفی حدیث اخر لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا یکسر الصلیب الخبر وروی انه یجتمع عیسی والمهدی فیقوم عیسی بالشریعة والمهدی بالسیف قال بعضهم ان عیسی یصلی بالناس والمهدی یقتدی به وقال بعضهم یؤم المهدی ویقتدی به عیسی واتفق اصحابنا علی ان عیسی یقتدی بالمهدی فان السلطنة الالهیة للمهدی وعیسی معینه وتبعه وقیل ان ضمیر انه راجع الی القران والمعنی ان القران لعلم للساعة لما فیه من الاعلام بها والدلالة علیها ثم لما بین سبحانه عظم شان عیسی حکی دعوته الی التوحید والمعارف الالهیة بقوله وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ من جانب الله الی بنی اسرائیل مستدلا علی رسالته بِالْبَيِّنَاتِ والمعجزات الباهرات کاحیاء الموتی وابراء الاکمه والابرص وغیرهما قَالَ یا بنی اسرائیل انی قَدْ جِئْتُكُم بِالْحِكْمَةِ والمعارف الالهیة التی یجب علیکم تعلمها وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ وتتنازعون فِيهِ من الامور الدینیة التی بیانها وظیفة الانبیاء وعن ابن عباس ان البعض هنا بمعنی الکل فَاتَّقُوا اللَّهَ یا بنی اسرائیل وخافوه فی مخالفتی وَأَطِيعُونِ واقبلوا منی ما ابلغکم من ربی واعملوا به واعلموا ان اهم ما ابلغکم به التوحید فانی اقول إِنَّ اللَّهَ تعالی وحده هُوَ بالخصوص رَبِّي وَرَبُّكُمْ ورب کل شیء لا شریک له فی الالوهیة واستحقاق العبادة اذا علمتم ذلک فَاعْبُدُوهُ وحده بخلوص النیة ولا تعبدونی ولا تعبدوا غیره تعالی سواه هَٰذَا التوحید والاخلاص فی عبادته صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ یوصل سالکه الی جمیع الخیرات ویؤدیه الی اکمل السعادات فَاخْتَلَفَ الیهود والنصاری فی امر الله وشان عیسی بعد ثلثمائة سنة من رفعه علی ما قیل وحدثت الْأَحْزَابُ والفرق العدیدة مِن بَيْنِهِمْ فحزب قالوا انه رسول الله وعبده وحزب قالوا انه ابن الله وحزب قالوا انه ثالث ثلاثة وحزب قالوا انه هو الله وحزب قالوا انه نعوذ بالله ولد الزنا وجمیعهم الا الفرقة الاولی ظلموه فَوَيْلٌ واسوء الاحوال فی القیمة لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا ه وکفروا به وخالفوا قوله مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذابه وهو یوم القیمة وهؤلاء الظالمون هَلْ يَنظُرُونَ وینتظرون شیئا فی ابتلائهم بالعذاب إِلَّا السَّاعَةَ والقیمة أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وفجائة وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ولا یحتملون اتیانها لکونهم منکرین له قیل ذکر اتیانها بغتة لم یکن مغنیا عن ذکر عدم شعورهم به لان اتیانها بغتة یجتمع مع الشعور بوقوعه والاستعداد له ثم ذکر سبحانه بعض اهوال الساعة بقوله الْأَخِلَّاءُ والاصدقاء يَوْمَئِذٍ فی ذلک الوقت بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ومبغض لظهور مضار الخلة والتحابب بینهم إِلَّا الْمُتَّقِينَ الذین کانوا منتفعین فی الاخرة بخلتهم ومودتهم لکونهم فی الدنیا متعاونین علی البر والتقوی فتکون خلتهم فی الدنیا باقیة الی القیمة بل تزداد بمشاهدة آثارها من الثواب والشفاعة ورفع الدرجات وروی بعض العامة عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال فی هذه الآیة کان خلیلان مؤمنان وخلیلان کافران فمات احد المؤمنین فقال یا رب ان فلانا کان یامرنی بطاعتک وطاعة رسولک ویامرنی بالخیر وینهانی عن الشر ویخبرنی انی ملاقیک یا رب فلا تضله بعدی واهده کما هدیتنی واکرمه کما اکرمتنی فاذا مات خلیله المؤمن یجمع بینهما فیقول کل واحد منهما لصاحبه نعم الاخ ونعم الصاحب فیثنی علیه خیرا قال ویموت احد الکافرین فیقول ان فلانا کان ینهانی عن طاعتک وطاعة رسولک ویامرنی بالشر وینهانی عن الخیر ویخبرنی انی غیر ملاقیک فلا تهده بعدی واضله کما اضللتنی واهنه کما اهنتنی فاذا مات خلیله الکافر جمع بینهما فیقول کل واحد منهما لصاحبه بئس الاخ وبئس الخلیل فیثنی علیه شرا وفی الحدیث ان الله یقول یوم القیمة این المتحابون بجلالی الیوم اظلهم فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی وفی روایة اخری یقول الله تعالی المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبیون والشهداء وعن ابن عباس





يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ ۖ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ ۖ وَأَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكُلُونَ

خدا خطاب فرماید که ای بندگان موحد من در این روز که روز پر اهوال وشدائد است برای شما از اهوال وشدائد امروز ابدا بیم وهراسی نیست وغم واندوهی از مفارقت دنیا وگرفتاری اولاد وخویشان ودوستانتان در دل شما راه نیابد پس از آن خدا معرفی متقین فرمود که انها کسانیند که در دنیا ایمان بادله توحید وکمال صفات ما داشتند ومنقاد ومطیع احکام واوامر ونواهی ما بودند بانها گفته شود که ای مؤمنین شما وزنهای مؤمنتان باهم با مسرت وخوشحالی داخل دربهشت شوید یا بازینت زیور ولباسهای ابریشمی وبازوبندهای طلا ونقره داخل بهشت شوید پس چون باسرور واکرام وزینت وارد بهشت شوند غلمان های بهشتی با قدحهای بزرگ از طلا پر خوراک وطعام وتنگهای از طلا پر از مشروب در مجلسشان بگردش آیند ابن عباس فرمود هفتاد هزار قدح طلا که در هر یک هزار نوع از غذا وخوراک باشد که هر لونی ونوعی مزه اش غیر از مزه خوراکهای دیگر باشد در مجلسشان بگردش آیند واین برای مؤمنین درجه پست است واما مؤمنین اعلی درجه هفتصد هزار قدح طلا برایش آورند ودر حدیث است که پست ترین اهل بهشت کسی است هفت درجه دارد وخودش در درجه ششم است وبالایش درجه هفتم است وسیصد پیش خدمت وخدمتگذار دارد وهر صبح وشام سیصد قدح غذا برایش آورند هر کاسه وقدحی نوع غذای در آن غیر از نوع غذای در قدحهای دیگر است وبهمان اشتها ولذتیکه اولی را میخورد بهمان لذت واشتها آخری را میخورد وسیصد ظرف مشروب برایش آورند در هر ظرفی یکنوع مشروبی است که در دیگر ظرفها نیست وبهمان لذتیکه اولی را میخورد آخری را هم میخورد واید خدایا اگر اجازه دهی همه اهل بهشت را از این غذا بخورانم وکم نشود وهفتاد ودو حوری بهشتی غیر از زنهای خودش باو دهند وبانها گفته شود

یقول احب لله وابغض لله ووال لله وعاد لله فانه ینال ما عند الله بهذا ولن ینفع احدا کثرة صومه وصلوته وحجه حتی یکون هکذا وقد صار الناس الیوم یحبون ویبغضون للدنیا ولن ینفع ذلک اهله ثم قرء الآیة وعن الصادق علیه السلام واطلب مواخاة الاتقیاء ولو فی ظلمات الارض وان افنیت عمرک فی طلبهم فان الله عز وجل لم یخلق افضل منهم علی وجه الارض بعد النبیین وما انعم الله علی عبد بمثل ما انعم به من التوفیق لصحبتهم قال الله تعالی الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ثم بین سبحانه اکرامه ولطفه بالمتقین یوم القیمة بان یباشر بخطابهم فیه بقوله يَا عِبَادِ الموحدین لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ من اهوال الْيَوْمَ وشدائده وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ علی ما فاتکم من نعم الدنیا والحرمان عن الدرجات العالیة فی الجنة ثم عرف سبحانه عباده المبشرین بتلک البشارة بقوله الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا الدالة علی توحیدنا وکمال صفاتنا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ومنقادین لاحکامنا مطیعین لاوامرنا ونواهینا ادْخُلُوا الْجَنَّةَ التی کنتم توعدون بها فی الدنیا أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ المؤمنات حال کونکم تُحْبَرُونَ وتسرون سرورا ظهر اثره فی وجوهکم او تزینون بثیاب من سندس واستبرق واساور من ذهب وفضة او تکرمون فاذا دخلوا الجنة فرحین مسرورین ومکرمین ومزینین يُطَافُ ویدار عَلَيْهِم بایدی الغلمان والولدان بِصِحَافٍ وقصاع واسعة مدورة الافواه مصنوعة مِّن ذَهَبٍ فیها طعامهم وَأَكْوَابٍ وکوز من ذهب لا عری لها ولا خرطوم فیها شرابهم یشربون منها حیث شاؤا وعن ابن عباس یطاف بسبعین الف صحفة من ذهب فی کل صحفة سبعون الف لون کل لون له طعم غیر طعم الوان اخر هذا لاسفل درجة واما الاعلی فیؤتی بسبعمأة الف صحفة وفی الحدیث ان ادنی اهل الجنة منزلة من له سبع درجات وهو علی السادسة وفوقها السابعة وان له ثلثمأة خادم وانه یغدی علیه ویراح فی کل یوم بثلاثمأة صحفة فی کل صحفة لون من الطعام لیس فی الاخری وانه لیلذ اوله کما یلذ اخره وان له من الاشربة ثلثمأة اناء فی کل اناء شراب لیس فی الاخر وانه لیلذ اوله کما یلذ اخره وانه لیقول یا رب لو اذنت لی لاطعمت اهل الجنة وسقیتهم ولم ینقص ذلک ما عندی شیئا وان له من الحور العین ثنتین وسبعون زوجة سوی ازواجه من الدنیا وَلکم یا اهل الجنة فِيهَا بتفضل الله مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ من انواع المشتهیات کالمطاعم والمشارب والمناکح والملابس ونحوها وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ بمشاهدته وَأَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ودائمون لا تموتون ولا منها تخرجون عن القائم عجل الله فرجه انه سئل عن اهل الجنة هل یتوالدون اذا دخلوها فاجاب ان الجنة لا حمل فیها للنساء ولا ولادة ولا طمث ولا نفاس ولا شقاء بالطفولیة وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین کما قال الله فاذا اشتهی المؤمن ولدا خلقه الله بغیر حمل ولا ولادة علی الصورة التی یرید کما خلق آدم عبرة ثم قرر سبحانه خلودهم فیها بقوله وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا وملکتموها ملک الوارث عن مورثه بِمَا كُنتُمْ فی الدنیا تَعْمَلُونَ من الاعمال الصالحة ولکم سوی الطعام والشراب فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ بحسب الانواع والاصناف وفی کل صنف مِّنْهَا تَأْكُلُونَ ثم لما ذکر سبحانه

فی فضل مواخاة المتقین

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ
وَلَٰكِن كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَّاكِثُونَ
لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ
أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ

که ای اهل بهشت هر چه که دلتان بخواهد و چشمتان ازان لذت برد برای شما حاضر و مهیا است و برای شما مرگ و بیرون
رفتن از بهشت نخواهد بود تا خدا خدائی کند شما در این بهشت و با این نعمتها خواهید بود و این بهشتی استکه بواسطهٔ اعمالتان در
دنیا بشما رسیده و مالک شده اید غیر از غذا و شراب که دارید هر نوع از میوه جات لذیذ برای شما بطور فراوان
خدا فراهم و موجود کرده که از انها بخورید و لذت برید این جایگاه و این خوراک و این مشروبها و این میوه جات تمام از
برای شما است پس از بیان حسن حال متقین خداوند متعال بیان بدی حال مشرکین و گنه کاران را در آخر سوره باین مضمون
که کفار و گنه کاران در آخرت همیشه در عذاب جهنم خواهند بود دیگر امید خلاصی از آن ندارند و تخفیف در عذابشان داده
نشود و بکلی مأیوسند از نجات از عذاب بعضی گفتند که مجرمها را در یک صندوق از آتش گذارند و همیشه در آن باشند
انها جائی را بینند نه کسی انهارا به بیند و ما باین عذاب همیشگی و دائمی بانها ستم نکردیم ولی خودشان بخودشان ستم
کردند که خود را بکفر و عصیان مستحق و سزاوار آن عذاب همیشگی کردند آن کفار و گنه کاران چهل سال یا صد سال یا هزار
سال چنانچه از ابن عباس مروی است فریاد کنند ای مالک که مدبر امور جهنم هستی از خدا بخواه که ما را بمیراند که
از عذاب راحت شویم بعضی گفته که حال اهل جهنم مختلف است گاهی ساکت و خاموش و مأیوس از خلاصی و
نجاتند و گاهی از شدت عذاب بفریاد آیند و مالک را بخوانند احقر گوید که شاید مراد از مأیوسی و نا امیدی
انها نا امیدی از عفو و بیرون آمدن از جهنم است و این خواهش از مالک خواهش مرگ است نه بیرون رفتن از جهنم
پس منافاتی میان مأیوسی و این درخواست نیست پس مالک جواب گوید که ممکن نیست مردن شما بلکه همیشه ماندنی هستید در جهنم

حسن حال المتقین فی الآخرة من حیث المطعم والمشرب والمسکن وسائر اللذائذ وخلودهم فیها بیّن سوء حال المشرکین والعصاة فی الآخرة بقوله
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ والعصاة فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ وشدائدها خَالِدُونَ ومقیمون ابدا لا ینقطع عنهم لحظة وَلَا يُفَتَّرُ ولا یخفف
عَنْهُمْ ساعة وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ وآیسون من الخلاص عن الضحاك یجعل المجرم فی تابوت من النار ثم یقفل علیه فیبقی فیه لا یرى ولا یرى
ثم بیّن سبحانه بان عذابهم مقتضى العدل بقوله وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ بخلادهم فی العذاب الشدید وَلَٰكِن كَانُوا فی الدنیا هُمُ الظَّالِمِينَ على
انفسهم بتعریضها للعذاب الدائم حیث اختاروا الکفر والعصیان ثم بیّن سبحانه شدة عذابهم بقوله وَنَادَوْا اما اربعین سنة او مائة او الف
سنة کما عن ابن عباس يَا مَالِكُ جهنم لِيَقْضِ عَلَيْنَا وليمتنا رَبُّكَ حتى نستریح وفی الخبر یلقى على اهل النار الجوع حتى یعدل ما
هم فیه من العذاب فیقولون ادعوا مالکا فیدعون یا مالک لیقض علینا ربک ولا ینافی هذه الاستغاثة ایاسهم من الخلاص فان الایاس
یکون من الخروج والعفو والسؤال راجع الى الموت قیل فی رفع التنافی ان اوقاتهم واحوالهم مختلفة فیسکتون اوقاتا لغلبة یاسهم ویستغیثون
اوقاتا لشدة عذابهم وعلى ای تقدیر قَالَ مالک فی جوابهم بعد مدة اهانة لهم یا اهل النار إِنَّكُم الى الابد مَّاكِثُونَ ومقیمون فیها
لا خلاص لکم منها بموت ولا بغیره ثم قال لهم من قبل الله والله لَقَدْ جِئْنَاكُم فی الدنیا بِالْحَقِّ واعلمناکم بتوسط الرسول والکتاب السماوی
بالدین المرضی عند ربکم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ وذلک الدین كَارِهُونَ ومنه متنفرون وعنه معرضون لما فانه یشهدکم
فکان تمادیکم فی الکفر وانهماککم فی الشهوات سببا لبقائکم فی العذاب وخلودکم فی النار فلا مجال لتوقع النجات ثم انه تعالى بعد بیان شدة عذاب
الکفار فی الآخرة لکراهتهم الحق فی الدنیا ذکر سعیهم فی الدنیا مع ذلک لاطفاء نور الحق ومکرهم بالرسول وتعاهدهم على قتله بقوله تعالى
أَمْ أَبْرَمُوا او بل احکموا أَمْرًا معهودا وهو کیدهم ومکرهم بالرسول عن مقاتل نزلت فی تدبیرهم فی دار الندوة فی المکر بالرسول ولتشاورهم
فی قتله فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ومتقنون کیدنا بهم حقیقة لا هم أَمْ يَحْسَبُونَ وبل یتوهمون أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وما حدثوا به فی
انفسهم من الکید فی امر الرسول وَنَجْوَاهُم وتشاورهم خفیة من الرسول والمؤمنین بَلَىٰ نحن نسمعهما ونطلع علیهما وَرُسُلُنَا الحافظون
علیهم اعمالهم حاضرون لَدَيْهِمْ اینما کانوا وَيَكْتُبُونَ فی دیوان اعمالهم کلما یصدر عنهم من الاعمال والاقوال سرا وعلانیة ثم تعرض علیهم
یوم القیمة ویعاقبون علیها اشد العقاب ثم لما ذکر سبحانه عناد المشرکین للرسول وهمهم بقتله لقوله بتوحید الله وتنزیهه عن الولد امره
باعلامهم بان عدم موافقته لهم فی الاعتقادات الفاسدة لیس لاجل العناد الموجب للقتل بل ان اتباعه للعلم بامتناع وجود الولد له والقول
بقوله قُلْ یا محمد للمشرکین إِن كَانَ فی الواقع ونفس الامر لِلرَّحْمَٰنِ الخالق لجمیع الموجودات وَلَدٌ ذکرا کان او انثى کما تقولون الملائکة
بنات الله فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ لذلک الولد وسابقکم الى تعظیمه والانقیاد له لانی اعلم الناس بعظمة الله الموجبة لتعظیم
من لوازم تعظیم الوالد ... ان الولد جزء منفصل من الوالد ولکن لما حکم عقلی بامتناع الترکیب فی الواجب الوجود ... الجزء ...





سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا
حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ
عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس از جانب خدا بجهنمیان گویند که ما دین حق را بتوسط پیغمبر و کتاب آسمانی بشما رساندیم و بیشتر از شما کراهت
و نفرت از آن داشتید و قبول نکردید از انکه با شهوتها و هوای نفستان منافی بود باین جهت بایستی در عذاب
آتش بمانید جای توقع نجات از ان نیست پس خدای متعال پس از بیان کراهتشان از قبول حق ذکر کوششان را در
خاموش کردن نور حق و تلاششان را در باطل کردن دین خدا بیان فرمود باین مضمون که بلکه تدبیرشان را در اخلال
در امر رسالت رسول و کشتن پیغمبر محکم کردند و با یکدیگر در این باب مشورتها مینمودند و ما هم در پی نتیجه کردن اقدامات
انها تدبیر کردیم و تدبیرهای انهارا خنثی و بیفایده نمودیم بلکه انها گمان میکردند که سخنان سری و پنهانی و مشورتهاشان
در اخلال در پیشرفت دین ما و کشتن پیغمبر ما نمیشنویم و مطلع نمیشویم این طور که گمان میکردند نبود مفتشهای سری ما
که ملائکه اند همیشه با انها بودند و نیتها و سخنهای سری انهارا در نامهٔ اعمالشان مینوشتند برای انکه در قیامت
بنظر خودشان اعمالشان را برسانند پس چون خدای متعال ذکر عداوت مشرکین و اهتمامشان را بکشتن پیغمبر فرمود برای
انکه الحضرت قائل بتوحید و بیفرزندی خدا بود پیغمبرش را امر فرمود که بمشرکین بگو که من از این جهت با شما موافقت
در این عقائد نمیکنم که میدانم خدا شریک و فرزند اصلا ندارد نه برای طرفیت و دشمنی با شما است که شما مرا بکشید اگر
در واقع خدائیکه خالق تمام موجودات است فرزندی داشته باشد چه پسر و چه دختر چنانچه شما گمان دارید من پیش
قدم تر از همه کس هستم در پرستش و عبادت او از انکه من از همه کس مطلع ترم بعظمت خدا و البته کسیکه خدارا بعظمت بشناسد
فرزند او را هم کاملا تعظیم میکند چه تعظیم فرزند از لوازم تعظیم پدر او است ولی عقل من بطور یقین حکم میکند باینکه محال است
خدا فرزند داشته باشد منزه است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان انها است و پروردگار عرش که از همه موجود
بزرگتر است از داشتن فرزند و زاد و ولد که مشرکین قائلند ولی اینمردم بی ادراک لجوج گوششان حاضر نیست برای
شنیدن این ادله و براهین عقلیه تو هم انهارا واگذار که غرق در شهوترانی و بیهوده گوئی و دنیا پرستی باشند
و چند روزهٔ دنیا و لهویات آن بازی کنند و شقاوت خود را بیفزایند تا برسند بروزیکه خدا بانها وعدهٔ عذاب داده
پس اعلان بتوحید خود فرمود باین مضمون که آن ذات مقدس واجب الوجود خود بتنهائی کسی استکه در آسمانها و زمین
مستحق عبادت و معبود بحق است و جز او معبودی نیست و هیچ جهه شریکی و انبازی ندارد و او حکیمی استکه تمام
امور موجودات را بحکمت بالغهٔ خود منظم و مرتب میکند و تدبیر همهٔ عالم با او است و عالم و مطلع است باحوال جمیع موجودات

منه القول بنبوة الولد له وعبادته ایاه فلیس انکاره کون الملائکة بنات الله للعناد واللجاج حتى استحق القتل والطرد ثم اعلن بتنزیهه
عن الولد والشریک بقوله سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ ورب الْأَرْضِ وما فیهما وَرَبِّ الْعَرْشِ الذی هو اعظم من جمیع
الموجودات وتنزه عَمَّا يَصِفُونَ وینسبون الیه من الولد والشریک وقیل یعنی سبحان رب هذه الاجسام العظام لان مثل هذه
الربوبیة توجب التسبیح على کل مربوب وتنزهه عن کل ما یصفه الکافرون به من صفات الاجسام فانه لو کان جسما لم یقدر على خلق
هذا العالم وتدبیره ثم هددهم سبحانه على عدم اذعانهم للحق بعد الزامهم علیه بالبرهان القاطع بقوله فَذَرْهُمْ یا محمد واترکهم حَتَّىٰ
يَخُوضُوا ویشتغلوا فی اباطیلهم وشهواتهم وَيَلْعَبُوا بدنیاهم ویشتغلوا بملاهیهم لیزدادوا شقاوتا واستحقاقا للعقوبة
حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ ویصلوا الى وقتهم الَّذِي كانوا يُوعَدُونَ فیه بالعذاب من قبلنا فیروا صدق وعدنا وسوء عاقبة
خوضهم ولعبهم او یوعدون على لسانک بمجیئه وهو یوم القیمة وهم ینکرون مجیئه وقیل هو یوم موتهم لانه متصل بیوم القیمة کما
قال من مات فقد قامت قیامته ولذا جعل خوضهم ولعبهم منتهیین الیه ثم اعلن سبحانه بتوحیده بقوله تعالى وَهُوَ تعالى وحده الَّذِي
فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ ومعبود بالحق وَفِي الْأَرْضِ ایضا إِلَٰهٌ ومعبود لا معبود فیهما سواه وَهُوَ الْحَكِيمُ الذی
یدبر بحکمته البالغة امور العوالم الْعَلِيمُ باحوال جمیع الموجودات ازلا وابدا وَتَبَارَكَ وتعالى عن الولد والشریک او کثر
خیر الاله الَّذِي لَهُ بالاشراق والایجاد مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا من الموجودات والسلطنة
التامة علیها ایجادا واعداما وتصرفا وتدبیرا وَعِندَهُ وخاصته وحده عِلْمُ السَّاعَةِ التی تقوم فیها
القیامة وَإِلَيْهِ ایها الناس تُرْجَعُونَ بالموت وتردون للحساب والجزاء فاستعدوا للقائه وبادروا
الى تحصیل مرضاته ثم انه تعالى بعد ابطال القول بان الملائکة بنات الله نفى کونهم وکون غیرهم من المعبودین شفعاء عنده

وَلَا یَمْلِكُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى یُؤْفَكُونَ وَقِیلِهِ یَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا یُؤْمِنُونَ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ

و متعالی است از داشتن فرزند و شریک آن خدائیکه مالک ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان انها است از موجودات و سلطنت تامهٔ مطلقه در انها مختص باو است و فقط او داند وقت آمدن روز قیامت و رسیدن آن را و بسوی او است برگشت شما پس از مردنتان و حساب اعمال و جزاء کردارتان در دنیا با او است پس مهیای ملاقات او شوید و تهیهٔ اسایش خود را در آن روز کنید و او را از خود راضی داشته باشید هیچ کس حق شفاعت گنهکار را در محضر او ندارد نه بتها و نه غیر انها مگر کسیکه شهادت بوحدانیت خدا در الوهیت و استحقاق عبادت دهد از روی علم و بصیرت و یقین و البته ملائکه و عیسی و عزیر که قائل بوحدانیت خدا و صفات کمالیهٔ او یند هرگز شفاعت نکنند از کسانیکه با انها مخالف در عقیده باشند و دشمنی با خدا و دین حق نماید و بعضی گفتند که هیچ کس قدرت شفاعت ندارد مگر برای کسیکه اقرار بدین حق داشته باشد و انها مؤمنین موحدینند پس مشرکین را نرسد که امید شفاعت از کسی داشته باشند روایت شد که نضر بن حارث و جماعتیکه با او بودند گفتند اگر انچه که محمد میگوید حق باشد ما ملائکه را دوست میداریم و انها در درگاه خدا از محمد مقرب ترند و شفاعتشان بیشتر از شفاعت محمد پذیرفته است انها از ما شفاعت خواهند کرد پس این آیه در رد انها فرود آمد پس خدای متعال تنبیه براین فرمود که مشرکین بجبلت و طبع اولی اعتراف بوحدانیت خدا دارند باین مضمون که اگر ای محمد از مشرکین بپرسی که کی شما را آفریده بخدا قسم خواهند گفت ما را خدا آفریده با وجود این چگونه از پرستش خدا منصرف شده و پرستش غیر او میکنند یا معنی این باشد که چگونه نسبت دروغ بخدا میدهند و میگویند خدا ما را امر کرده که عبادت و پرستش بتان یا ملائکه کنیم پس خداوند متعال حکایت شکایت پیغمبر از مشرکین فرمود باین مضمون که خدا عالم است بشکایت پیغمبرش از مردم که میگوید پروردگارا این کفار و مشرکین مردمانیند که هرگز ایمان به پیغمبری من و راستی قران نیاورند بعضی گفتند که معنی وقیله یا رب این است که قسم بگفتهٔ پیغمبر که گفت ای پروردگار قوم من ایمان نمیاورند بنا براین تفسیر قسم یاد کردن خدا بگفتار پیغمبر دلالت واضحه بر عظمت و رفعت شان او در نزد خدا دارد پس خدا بعد از حکایت شکایت پیغمبر تسلیهٔ آنحضرت فرمود باین مضمون که ای حبیب من از انها صرف نظر و اعراض کن و از ایمانشان نا امید باش و بانها بگو که شما بکار من کار نداشته باشید من هم متعرض شما نمیشوم و دیگر ارتباط میان من و شما نیست هر چه میکنید بکنید خود دانید ولی عنقریب خواهید دانست نتایج زشت کفرتان و بدی مال متارکهٔ مرا با شما در قیامت ابن عباس فرمود که این منسوخ شد بایه ایکه خدا در انها امر بجهاد کرده از حضرت باقر مروی استکه هرکس سورهٔ حم زخرف را بخواند سالم ماند در قبر از حیوانات زمین و فشار قبر تا وقتیکه بحضور آید بحضور خداوند متعال بایستد و در بهشت داخل گردد با مر او جازهٔ خدای متعال سپاس خدا را برانمام تفسیر سورهٔ مبارکه

قوله وَلَا یَمْلِكُ الَّذِینَ یَدْعُونَ هؤلاء المشرکین ویعبدونهم مِنْ دُونِهِ ثم الشَّفَاعَةَ عند الله للعصاة ولا یقدر علیه إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ واعترف بتوحید الله فی الالوهیة والعبادة وَهُمْ یَعْلَمُونَ ما یشهدون به عن بصیرة ویوقنون به عن شهود او برهان کالملائکة وعیسی وعزیر ومن الواضح انهم لا ینفعون من حاله فی العقائد وقیل ان المعنی انهم لا یقدرون علی الشفاعة الا لمن شهد بالحق واعترف به من اختصاص استحقاق العبادة بالله وهم المؤمنون الموحدون فلیس للمشرکین ان یرجوا الشفاعة روی ان النضر بن الحارث ونفرا معه قالوا ان کان ما یقول محمد حقا فنحن نتولی الملائکة فهم احق بالشفاعة من محمد فانزل الله هذه الایة ثم بین سبحانه ان المشرکین مجبولون علی التوحید بقوله وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ واخرجهم من کتم العدم الی الوجود والله لَیَقُولُنَّ اللَّهُ خلقنا العدم امکان ذلک لاحد من بشیر بحکم العقل فَأَنَّى یُؤْفَكُونَ ویصرفون عن عبادته الی عبادة غیره مع اعترافهم بانهم کلهم مخلوقون له او المراد لم یکذبون علی الله بانه امرهم بعبادة الاصنام ثم انه تعالی بعد ذکر علمه بالساعة التی لا یعلمها غیره ذکر علمه بشکوی نبیه عن قومه بقوله وَقِیلِهِ وشکواه من قومه بقوله یَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ الکفار قَوْمٌ لَا یُؤْمِنُونَ بی وبکتابی وقیل ان الواو فی قیله واو القسم والمعنی اقسم بقول رسولی یا رب وجواب القسم ان هؤلاء قوم لا یؤمنون فیکون المجموع کلام الله وفی حلفه تعالی بقول رسوله لکمال عظمته ورفعة شانه وتفخیم دعائه والتجائه الیه وعن ابن عباس ان المعنی وقیل یا رب لها زائدة ثم سلی سبحانه رسوله بقوله فَاصْفَحْ یا حبیبی واعرض عَنْهُمْ واقنط عن ایمانهم وَقُلْ متارکا لهم سَلَامٌ علیکم تسلمون انتم من ایذائی واسلم انا من کیدکم لا اخلاط بینی وبینکم ثم هددهم سبحانه بقوله فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ وخامة عاقبة کفرهم ومتارکتنا ایاهم وان تاخر ذلک فان کل آت قریب عن ابن عباس ان قوله فاصفح عنهم وقل سلام منسوخ بایة السیف عن الباقر من قرء سورة الزخرف امنه الله فی قبره من هوام الارض وضغطة القبر حتی یقف بین یدی الله عز وجل ثم جاءت حتی تدخله الجنة الحمد لله رب العالمین علی انعامه علی بالتوفیق لاتمام تفسیر السورة المبارکة





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم وَالْكِتَابِ الْمُبِینِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِینَ فِیهَا یُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِیمٍ

پس از سورهٔ مبارکهٔ زخرف که در اول آن تعظیم قران و منت بر عرب بنازل کردن آن بزبان عربی و در آخر آن بیان ادلهٔ توحید و تهدید منکرین آن بود و حکایت شکایت رسول از ایمان نیاوردن انها و در میانهٔ آن حکایت دعوت موسی و معارضهٔ فرعون با او بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ دخان شد که در اول آن تعظیم قران و بیان نازل شدنش در بهترین اوقات و بیان ادلهٔ توحید و تهدید منکرین آن و تسلیهٔ رسول بحکایت معارضهٔ فرعون با موسی و شکایت موسی بخدا از ایمان نیاوردن قوم و درخواست موسی از قومش متارکه با او را و دیگر مطالب مهمهٔ مناسبه با سورهٔ سابقه بود پس ابتداء باسماء مبارکات خود بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم نمود پس از ان ذکر کلمهٔ حم که دو حرفست هر حرفی چنانچه گذشت اشاره بیک اسم از اسماء الهیه است و گذشت که بعضی آن را اسم سوره و بعضی اسم قران دانستند و گفتند که مراد از آن قسم است یعنی قسم بحم و قسم بکتاب مبین و قرانیکه معنی آن واضح برای عرب چه بزبان انها است که ما نازل کردیم قران را در شب مبارک میمونی که آن شب قدر است و بعضی از اهل سنت گفتند که شب نیمهٔ شعبان است قتاده گفت صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان و توراة در شب ششم و زبور در شب دوازدهم و انجیل در شب هیجدهم و قران در شب بیست و چهارم اماه بوده و آن شب قدر است از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه شب مبارک شب قدر است و از حضرت کاظم ع مروی استکه تمام قران در آنشب در بیت المعمور نازل شد و بعد بتدریج در مدت بیست سال بزمین فرود امد در هر صورت خدا علت نازل کردن قران را بیان فرمود که علت آن آن استکه ما از اول خلقت در مقام تخویف مردم از کفر و گناه بودیم و آن را باین علت نازل نمودیم پس از آن فضیلت آنشب را بیان فرمود باین مضمون که در آنشب هر امری از قبیل ارزاق و اجلها و امثال آن تا همان شب از سال بعد مقدر میشود و به پیغمبر گفته شود و آنحضرت بامیر المؤمنین ع و آنحضرت بائمهٔ دیگر تا امام عصر عج خبر دهد ولی جای تجدید رای برای خدا هست که انچه مقدر کرده تغییر دهد و آن امر حکیم که گفته شد امری استکه از جانب ما است و ما همیشه

ثم لما ختمت سورة الزخرف المبدوة بتعظیم القران وباظهار المنة علی العرب بانزاله بلسانهم المختتمة بذکر ادلة التوحید وتهدید منکریه وحکایة شکایة الرسول من عدم ایمان قومه وامره تعالی ایاه بمتارکتهم المتوسطة بذکر دعوة موسی الی التوحید ومعارضة فرعون ملائه معه نظمت سورة الدخان المبدوة بتعظیم القران وانزاله فی اشرف الاوقات وبیان ادلة التوحید وتهدید منکریه وتسلیة الرسول بحکایة معارضة فرعون وقومه موسی وشکایة موسی من عدم ایمان قومه وسؤاله منهم المتارکة الی غیر ذلک من المطالب المناسبة لما فی السورة السابقة فابتدأها بذکر اسمائه المبارکة بقوله تبارک وتعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ثم افتتحها بذکر کلمة حم المرکبة من حرفین وقد مر ان کل حرف منها رمز من اسم من الاسماء الحسنی وقلنا انها اسم للسورة عند بعض واسم للقران عند آخر وقیل ان المعنی علی هذا القول بحق حم وَالْكِتَابِ الْمُبِینِ والقران الواضح المعنی للعرب لکونه بلسانهم وقیل ان حم خبر لمبتدا محذوف والمعنی هذه السورة حم ثم اقسم بالقران بقوله والکتاب المبین إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بلطفنا علی الخلق فِی لَیْلَةٍ مُبَارَكَةٍ وهی لیلة القدر عن قتادة قال نزلت صحف ابراهیم فی اول لیلة من رمضان والتوراة لست لیال منه والزبور لثنتی عشر مضت منه والانجیل لثمان عشرة مضت منه والقران لاربع وعشرین مضت من رمضان وهی لیلة القدر وعن الصادق علیه السلام قال ای انزلنا القران واللیلة المبارکة هی لیلة القدر وعن الکاظم علیه السلام مثله وزاد انزل الله سبحانه القران فیها الی البیت المعمور جملة واحدة ثم نزل من البیت المعمور علی رسول الله فی طول عشرین سنة وروی بعض العامة ان عطیة الحروری سئل ابن عباس عن قوله انا انزلناه فی لیلة مبارکة وقوله انا انزلناه فی لیلة القدر کیف یصح ذلک مع ان الله انزل القران فی جمیع الشهور فقال ابن عباس یا ابن الاسود لو هلکت انا ووقع هذا فی نفسک ولم تجد جوابه لهلکت نزل القران جملة واحدة من اللوح المحفوظ الی البیت المعمور وهو فی السماء الدنیا ثم نزل بعد ذلک فی انواع الوقایع حالا بعد حال وعن الکاظم علیه السلام انه سئله نصرانی عن تفسیر هذه الایة فی الباطن فقال اما حم فهو محمد ص وهو فی الکتاب الذی انزل علیه منقوص الحروف والکتاب المبین فهو امیر المؤمنین علی علیه السلام واما اللیلة ففاطمة ثم ذکر سبحانه علة انزاله بقوله إِنَّا كُنَّا من بدو الخلق مُنْذِرِینَ للناس ومخوفیهم من العذاب علی الشرک والعصیان وشاننا هدایتهم الی الحق ثم بین سبحانه فضیلة اللیلة بقوله فِیهَا یُفْرَقُ ویفصل كُلُّ أَمْرٍ حَكِیمٍ ومتقن من الاجال والارزاق وسایر الامور من لیلة الی مثلها من السنة القابلة عن الکاظم علیه السلام فیها یفرق یعنی فی لیلة القدر کل امر حکیم ای یقدر الله عز وجل کل امر من الحق والباطل وما یکون فی تلک السنة وله فیه البداء والمشیة یقدم ما یشاء ویؤخر ما یشاء من الاجال والارزاق والبلایا والاعراض والامراض ویزید فیه ما یشاء وینقص ما یشاء ویلقیه رسول الله الی امیر المؤمنین ویلقیه امیر المؤمنین علیه السلام الی الائمة بعده

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ

پیغمبران با کتاب بجهت موعظهٔ خلق میفرستاده ایم از جهت رحمت در آنکه باید از جانب پروردگارت بخلق برسد و خدا شنوا است تضرعات مردم را و عالم است بحوائج انها پس از تعظیم قران فرمود باین مضمون که آن کتابی استکه پروردگار آسمانها و زمین نازل کرده اگر یقین داشته باشید که برای انها پروردگاری هست بعضی گفتند یعنی اگر طالب یقین باشید در این موضوع یقین کنید پس چون دانستید که خدا پروردگار عالم است ثابت شد که معبودی و شایستهٔ پرستشی جز او در عالم وجود نیست و او استکه زنده میکند مرده ها را و میمیراند زنده ها را و او پروردگار پدران و نیاکان شماست تا آدم اهل سنت از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که انحضرت فرمود هزار آدم و بیشتر پیش از آدم پدر ما بوده با وجود اینها مردم در توحید و در ربوبیت خدا در شکند و با شک در چنین امر مهمی سرگرم بازی بزخارف دنیا هستند و بفکر رفع شک خود نیستند پس منتظر باش ای محمد برای این کفار رسیدن روزی را که آسمان دود آشکارائی که کسی در آن شک نکند بعضی گفتند دود کنایه از مجاعه و قحط است چه گرسنه مقابل چشمش سیاه شود مثل دودیکه میان او و آسمان باشد و یا برای اینکه در سالهای قحط هوا بواسطهٔ کمی باران و زیادتی غبار اندکی تاریک میشود یا برای انکه عرب شر زیاد را دود دخان میگویند ابن عباس و عبد الله بن مسعود گفتند قحط برای این بود که چون اهل مکه اصرار بتکذیب و اذیت پیغمبر کردند انحضرت غضب و نفرین کرد انها را و فرمود خدایا قبیلهٔ قریش را لگد کوب کن و سالهای انها را چون سالهای یوسف نما پس قحط در مکه آمد تا باندازه که مردار و پوست و استخوان و پشم خون آلوده و سگها را میخوردند گرسنه ها میان خود و آسمانها را از زیادی گرسنگی چون دود میدیدند پس ابو سفیان

حتى ينتهي ذلك الى صاحب الزمان عجّل الله فرجه الشريف بشرط ان فيه البداء والمشية والتقدم والتاخير ثم بيّن سبحانه الامر الحكيم بقوله أمْرًا حاصلا مِنْ عِنْدِنَا على مقتضى حكمتنا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ رسلنا بالكتاب لانذار الخلق ولتكمل عليهم رَحْمَةً كائنة مِنْ رَبِّكَ بمقتضى ربوبيته على وفق حاجات المحتاجين إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ لتضرعاتهم الْعَلِيمُ بحاجاتهم فتحصل من الآيات المباركات بيان شرف القران وعظمته ذاتا بقسمه تعالى به وتوصيفه بكونه مبينا وانتسابا بانه انزاله الى ذاته المقدسة وبيان زمان نزوله وهو اشرف الازمنة وغايته وهي انذار الخلق وتكميل الرحمة عليهم ثم بالغ سبحانه في تعظيم كتابه بتعظيم نفسه المنزل له بقوله رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ بان لها الها او موقنين بشيء فان اليقين بهذا اولى من اليقين بسائر الاشياء لغاية وضوحه وقيل يعني ان كنتم طالبين لليقين فايقنوا بذلك فاذا كان الله تعالى خالق جميع الموجودات العلوية والسفلية ثبت انه لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ولا معبود بالاستحقاق سواه وهو يُحْيِي الموتى وَيُمِيتُ الاحياء وهو رَبُّكُمْ وخالقكم ومكمل وجودكم وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ واجدادكم السابقين من آدم ومن بعده من اولاده روى بعض العامة عن الباقر عليه السلام انه قد انقضى قبل آدم الذي هو ابونا الف آدم و اكثر ثم اضرب سبحانه عن كونهم موقنين بقوله بَلْ هُمْ مع تلك الآيات الدالة على التوحيد فِي شَكٍّ تماد كرمن التوحيد فهم شاكون غير موقنين في اقرارهم بانه رب السموات والارض يَلْعَبُونَ باقرارهم ويهزؤون باعترافهم ولا يقولون عن جد واذعان وقيل ان المعنى بل هم حال شك مستقر في قلوبهم يلعبون بزخارف الدنيا ولا يكونون بصدد ازالة شكهم اذا كان ذلك حال الكفار فَارْتَقِبْ يا محمد وانتظر لهم يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ او المراد فانتظر وعد الله في يوم تاتي السماء بِدُخَانٍ مُبِينٍ ظاهر لا يشك احد في انه دخان قيل ان الدخان كناية عن المجاعة والقحط فان الجائع يرى بينه وبين السماء كهيئة الدخان من شدة الجوع او لان في عام القحط يظلم الهواء لقلة الامطار وكثرة الغبار او لان العرب تسمي الشر الغالب دخانا واسناد اتيانه الى السماء لانه بسبب كفها عن الامطار روي هذا عن ابن عباس وابن مسعود وقالوا ذلك لما دعى النبي صلى الله عليه وآله على اهل مكة حين اصروا على تكذيبه وايذائه بقوله اللهم اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنينا كسني يوسف فاصابهم سنة حتى اكلوا الجيف والجلود والعظام والعلهز والكلاب فكان الرجل لما به من الجوع يرى بينه وبين السماء كالدخان فجاء ابو سفيان الى النبي صلى الله عليه وآله والرحم ناشده بالله والرحم ووعده ان دعا لهم وازال عنهم تلك البلية ان يؤمنوا به فلما ازال الله عنهم ذلك رجعوا الى الكفر والشرك وقيل انه الدخان الذي عد من اشراط الساعة فانه يظهر في العالم فيحصل لاهل الايمان منه حالة تشبه الزكام ولاهل الكفر السكر ويصير رؤسهم كالحنيذ روى بعض العامة هذا القول عن علي عليه السلام وابن عباس ورووا عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال اول الآيات الدخان ونزول عيسى بن مريم ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر قال حذيفة يا رسول الله وما الدخان فتلا رسول الله هذه الآية وقال دخان يملأ ما بين المغرب والمشرق يمكث اربعين يوما وليلة اما المؤمن فيصيبه كهيئة الزكمة واما الكافر فهو كالسكران يخرج من منخريه واذنيه ودبره وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرَى ذكر صلى الله عليه وآله من الآيات طلوع الشمس من مغربها والدجال والدخان والدابة

ذکر بعض من اشراط الساعة





يَغْشَى النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللّٰهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللّٰهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ

خدمت انحضرت آمد و عرض کرد بحق خدا و رحم این بلا را رفع کن و وعده داد که اگر این بلا را رفع کند همه ایمان بیاورند چون حضرت دعا کرد و قحط برطرف شد بر کفر شان باقی ماندند بعضی گفتند که مراد از این دود دودی استکه از علامتهای قیامت است گفتند چون آن دود نمایان شود اهل ایمان حالتی مثل زکام پیدا کنند و کفار مست شوند و کلهٔ ایشان چون گنبد گردد اهل سنت این قول را از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس نقل کردند و از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کردند که انحضرت فرمود که اول علامت نزدیک شدن قیامت پیدا شدن دود و فرود آمدن عیسی از آسمان و ظهور آتشی از عدن که مردم را سوی محشر میکند حذیفه عرض کرد یا رسول الله آن دود چیست پیغمبر ص این آیه را تلاوت فرمود و فرمود دودی استکه میان مشرق و مغرب را پر میکند و چهل شبانه روز دوام خواهد داشت مؤمن حالت زکامی پیدا کند و کفار مانند مستها شوند و دود از سوراخ بینی و گوشها و نشیمنشان بیرون آید پس خدا میفرماید که آن دود همهٔ مردم را از هر جانب فرا گیرد و مردم گویند که این عذاب دردناکی است پس بدرگاه خدا تضرع و زاری کنند و گویند پروردگارا این عذاب را از ما برطرف کن تا ما همه بتو و بپیغمبرت ایمان آوریم پس خدا در گفتهٔ انها فرماید و گوید کجا بدیدن اینعذاب تنبه پیدا کنند با اینکه پیغمبر عظیم الشأن مثل خاتم انبیا در میان انها با معجزات بسیار آمد و پی در پی انها را موعظه و نصیحتهائی کرد که در سنگ خاره اثر میکرد مع الوصف از او رو گردان شدند بلکه اکتفاء به بی اعتنائی نکردند تا اینکه زبان درازیها و جسارتها کردند بعضی گفتند که پیش کسی درس خوانده و اینکتاب را خودش ترتیب داده و بدروغ میگوید از خدا است و بعضی گفتند دیوانه است پس خدای متعال روی سخن بانها فرمود برای انکه برانها تسجیل کند که خلف میکنند باین مضمون که ما زمان کمی رفع عذاب از شما میکنیم ولی شما وعدهٔ ایمانیکه داده بد خلف خواهید کرد و بان

وروى في الجوامع عن علي عليه السلام انه قال دخان ياتي من السماء قبل قيام الساعة يدخل في اسماع الكفرة حتى يكون راس الواحد كالحنيذ ويعتري المؤمن كهيئة الزكام وتكون الارض كلها كبيت وقد فيه ليس فيه خصاص عند ذلك اربعين يوما يَغْشَى ذلك الدخان النَّاسَ ويشملهم من كل جانب وهم يقولون هٰذَا الدخان عَذَابٌ أَلِيمٌ ثم يقولون تضرعا الى الله رَبَّنَا اكْشِفْ وارفع عَنَّا هذا الْعَذَابَ الذي احاط بنا إِنَّا بعد رفعه مُؤْمِنُونَ بك وبرسولك ثم يقول الله تعالى ردا عليهم أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وكيف لهم الاتعاظ بورود هذه الداهية في الحال انه وَقَدْ جَاءَهُمْ من قبل الله رَسُولٌ عظيم الشان مُبِينٌ ومظهر لهم رسالته بالمعجزات الباهرة او مظهر لهم مناهج الحق واتيهم من المواعظ والعبر ما تتأثر منه الجبال ثم مع ذلك تَوَلَّوْا واعرضوا عَنْهُ بل لم يقنعوا بالتولي والاعراض حتى اطالوا اللسان عليه وَقَالُوا تارة مُعَلَّمٌ يعلمه بشر ويفتري على الله بان كتابه كتاب الله وكلام انزله اليه بالوحي وتارة قالوا انه مَجْنُونٌ وخفيف العقل حيث يدعي ما لم يقبله عقلاء قومه او يصيبه الجن حين يعرضه الغشي فيلقون اليه ما يدعي انه كلام الله وقيل ان بعضهم قالوا معلم وبعضهم قالوا انه مجنون فاذا كان خبث ذاتهم ورذالة صفاتهم بهذه المرتبة لا يتوقع منهم الايمان والاتعاظ ثم لوّن سبحانه الخطاب اليهم تسجيلا عليهم الخلف بقوله إِنَّا كَاشِفُوا ورافعوا الْعَذَابِ الذي تسئلون كشفه ورفعه زمانا قَلِيلًا وهو بقية مدة اعمارهم الى القيمة او كشفا قليلا ولكن إِنَّكُمْ بعد كشفه عَائِدُونَ وراجعون البتة الى الكفر والعتو والطغيان واذكر يا محمد او ذكرهم يَوْمَ نَبْطِشُ فيه ونأخذ الكفار بعنف وصولة الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ ونعاقبهم العقوبة العظمى وفي ذلك اليوم إِنَّا مُنْتَقِمُونَ منهم اشد الانتقام عن ابن عباس انه قال قال ابن مسعود البطشة الكبرى يوم بدر وانا اقول هي يوم القيمة ثم حكى سبحانه حال قوم فرعون ومعارضتهم موسى بن عمران واهلاكهم بالعذاب تسلية للنبي صلى الله عليه وآله وتهديدا لقومه بقوله وَلَقَدْ فَتَنَّا وامتحنا في العصر السابق على عصر قومك قَبْلَهُمْ بزمان طويل قَوْمَ فِرْعَوْنَ وكان امتحانهم بان اتيهم وَجَاءَهُمْ من قبلنا لهدايتهم الى الحق موسى بن عمران الذي هو رَسُولٌ كَرِيمٌ على الله عظيم الشان عنده او كريم وشريف عند الناس او حسن الخلق فقال أَنْ أَدُّوا يا قوم وسلموا إِلَيَّ بني اسرائيل الذين هم يكونون عِبَادَ اللّٰهِ وارسلوهم معي ولا تعذبوهم قيل ان المعنى ادوا الي عباد الله ما هو واجب عليكم من الايمان بالله وقبول دعوتي وطاعتي ثم ذكر علة امره بتاديه بني اسرائيل او تاديه حق الله اليه بقوله إِنِّي يا قوم لَكُمْ واليكم رَسُولٌ من قبل الله أَمِينٌ على وحيه ورسالته غير متهم بالكذب والخيانة وَأَنْ لَا تَعْلُوا ولا تتكبروا عَلَى اللّٰهِ بالاهانة بوحيه وبرسوله وبعباده او لا تأنفوا من طاعته والايمان به ثم ذكر علة نهيه بقوله إِنِّي آتِيكُمْ من جانب الله بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وحجة واضحة على رسالتي من قبله وصدقي فيما ادعوكم اليه وهي المعجزات الباهرات وفي

وَاِنِّى عُذْتُ بِرَبِّى وَرَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُوْنِ وَاِنْ لَمْ تُؤْمِنُوْا لِى فَاعْتَزِلُوْنِ فَدَعَا رَبَّهُ اَنَّ هٰؤُلَاۤءِ قَوْمٌ مُجْرِمُوْنَ فَاَسْرِ بِعِبَادِى لَيْلًا اِنَّكُمْ مُتَّبَعُوْنَ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُوْنَ كَمْ تَرَكُوْا مِنْ جَنّٰتٍ وَعُيُوْنٍ وَزُرُوْعٍ وَمَقَامٍ كَرِيْمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوْا فِيْهَا فٰكِهِيْنَ كَذٰلِكَ وَاَوْرَثْنٰهَا قَوْمًا اٰخَرِيْنَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاۤءُ وَالْاَرْضُ وَمَا كَانُوْا مُنْظَرِيْنَ

وعده دادکه نخواهید نمود دبر کفر خود باقی خواهید ماندای پیغبر انهارا منذکر کن بروز یکه ما انهارا بقوت وشدت بگیریم ومبتلای بعذاب بسیار بزرگی کنیم از جهت انتقام براعمال وکردارشان ابن مسعود گفت مراد ازآن روز جنگ بدر است وابن عباس گفت مراد روز قیامت است پس برای تسلیهٔ خاطر مبارک پیغبر وتهدید کفار خدا یمتعال بیان حال قوم فرعون ومعارضه شان را با موسی وهلاکشانرا فرمود باین مضمون که ما قوم فرعون را امتحان کردیم تا آشکار شود که انها ایمان نخواهند آورد وامتحانشان باین بود که پیغبر با عظمت شان وعلو قدری چون موسی بن عمران برای دعوت انها بایمان بتوحید نزد آنان فرستادیم وآنحضرت بانها فرمود که بنی اسرائیل را بمن واگذار کنید وجلوگیر ایشان از بودن بامن نشانید واذیت وآزار شانرا روا مدارید بعضی گفتند معنی آیه آنستکه ای بندگان خدا ایمان واطاعت وانقیاد تان را بخدا وپذیرفتن دعوت مرا اظهار کنید ازانکه من از جانب خدا پیغبر وامین وحی او هستم وتکبر بر خدا وسرکشی از اطاعت اوامرش ننمائید که من حجت واضح ودلیل متقن بر رسالت ومأموریتم از جانب او دارم وازآن جمله معجزات باهراتی استکه خدا بمن داده ومن بپروردگار خودم وشما از سنگسار ویابد زبانی شما پناه میبرم بعضی گفتند که موسی آنان را دعوت بایمان بخدا کرد وانها تهدید بکشتنش کردند آنحضرت فرمود اگر بمن ایمان نیاورید در صدد اذیت وآزار من برنیائید ومرا بخود واگذارید قبطیان اصرار بتکذیب واذیتش کردند پس موسی بدرگاه خدا تضرع کرد وگفت پروردگارا این مردم اصرار بتکذیب وآزار

تعلیل وجوب التأدیة علیهم بامانته نفسه وحرمة العلو علی الله باتیان السلطان المبین ما لا یخفی من اللطافة والجزالة وَاِنِّى یا قوم عُذْتُ والتجأت بِرَبِّى وَرَبِّكُمْ القادر علی دفع کل شر وخیر من اَنْ تَرْجُمُوْنِ بالحجارة الذی هو افظع القتل او بالقول السیٔ من الشتم والسب والنسبة الی الکذب والسحر او من ان تؤذونی بالضرب والشتم وقیل لما قال وان لا تعلوا علی الله توعدوه بالقتل وَاِنْ لَمْ تُؤْمِنُوْا وتذعنوا لِى وکابرتم عقولکم ولم تصدقونی فیما اقول فَاعْتَزِلُوْنِ واترکونی علی ما انا علیه ولا تتعرضوا الی بشر ولا اذی فاصر القبط علی تکذیبه وایذائه فَدَعَا موسے رَبَّهُ وکان دعاؤه اَنَّ هٰؤُلَاۤءِ القبط قَوْمٌ مُجْرِمُوْنَ وطاغون مصرون علی الکفر بک ولکن بهی فافعل بهم ما یستحقون بجرمهم فاوحی الله الیه اذا کان حال القبط ذلک فَاَسْرِ انت یا موسے بِعِبَادِى بنی اسرائیل لَيْلًا من مصر واخرجهم منه علی غفلة من اعدائهم اِنَّكُمْ بعد خروجکم من مصر مُتَّبَعُوْنَ یتبعکم فرعون وجنوده ان علموا بخروجکم لیقتلوکم فاذا قربوا منکم ووصلتم الی البحر القلزم فاضرب بعصاک البحر فینفلق وجاوز ببنی اسرائیل البحر وَاتْرُكِ الْبَحْرَ حال کونه رَهْوًا وساکنا علی هیئته بعدما جاوزته ولا تضربه بعصاک لینطبق وقیل ان الرهو الفرجة الواسعة والمعنی اترکه حال کونه ذا فرجة واسعة حتی یدخله القبط اِنَّهُمْ اذا جُنْدٌ مُغْرَقُوْنَ فی البحر لانطباق الماء علیهم بعد دخولهم فیه ثم فعل موسے ما امره الله من اخراج قومه من مصر لیلا فاتبعه فرعون بجنوده فادرکهم الغرق فغرقوا وکم تَرَكُوْا وکثیرا ابقوا فی الدنیا ما حصلوه فی مدة اعمارهم مِنْ جَنّٰتٍ وبساتین کثیرة الاشجار وَعُيُوْنٍ وانهار کثیرة الماء المنشعبة من النیل علی ما قیل وَزُرُوْعٍ من الحبوب والثمار وَمَقَامٍ كَرِيْمٍ ومحافل مزینة ومنازل مستحسنة او منابر کانوا یمدحون الفرعون علیها وَنَعْمَةٍ ونضارة عیش كَانُوْا فِيْهَا فٰكِهِيْنَ ومتنعمین ومتلذذین كَذٰلِكَ التسلیب سلبناها ایاها ومثل ذلک الخروج اخرجناهم منها وَاَوْرَثْنٰهَا وملکناها قَوْمًا اٰخَرِيْنَ لیسوا منهم فی شیٔ من قرابة ولا دین ولا ولاء وهم بنو اسرائیل الذین کانوا مستعبدین فی ایدیهم اذ لا دین بینهم ثم بین سبحانه هوان القبط علیه وعدم الاکتراث بهلاکهم بقوله فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ بعد هلاکهم السَّمَاۤءُ وَالْاَرْضُ قیل هو کنایة عن عدم الاعتداد بوجودهم وقیل هو من التهکم والتسخیر حیث انهم کانوا یعظمون انفسهم ویتخیلون انهم اذا ماتوا بکت السماء والارض علیهم فاخبر الله انهم ما کانوا فی القدر والشان بهذا الحد الذی کانوا یتخیلون لانفسهم بل کانوا ادون من ذلک وقیل ان المعنی فما بکت اهل السماء واهل الارض من المؤمنین علیهم بل کانوا مسرورین بهلاکهم وقیل ان الکلام علی حقیقته من غیر حذف فی اضمار لروایة انس عن النبی انه قال ما من عبد الا وله فی السماء بابان باب یخرج منه رزقه وباب یدخل فیه عمله فاذا مات فقداه وبکیا علیه ثم تلا هذه الآیة قال وذلک انهم لم یکونوا یعملون علی الارض عملا صالحا فتبکی علیهم ولم یصعد لهم الی السماء کلام طیب ولا عمل صالح فتبکی علیهم وعن امیر المؤمنین انه مر علیه رجل عدو لله ولرسوله فقال فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین ثم مر علیه الحسین ابنه فقال ولکن هذا لتبکین علیه السماء والارض وقال وما بکت السماء والارض الا علی یحیی بن زکریا وعلی الحسین وعن الصادق ثم قال بکت السماء علی یحیی بن زکریا وعلی الحسین بن علی اربعین صباحا ولم تبک الا علیهما قیل فما بکاؤهما قال یطلع حمراء وتغیب حمراء وروی بعض العامة عن زید بن ابی زیاد لما قتل الحسین بن علی علیه السلام احمر له آفاق السماء اشهرا واحمرارها بکاؤها وعن ابن سیرین قال اخبرونا ان الحمرة التی مع الشفق لم یکن حتی قتل الحسین ثم بین سبحانه عدم امهال القبط بقوله وَمَا كَانُوْا لما جاء وقت هلاکهم مُنْظَرِيْنَ وممهلین عنه





وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِىْۤ اِسْرَاۤءِيْلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِيْنِ مِنْ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِيْنَ وَلَقَدِ اخْتَرْنٰهُمْ عَلٰى عِلْمٍ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ وَاٰتَيْنٰهُمْ مِّنَ الْاٰيٰتِ مَا فِيْهِ بَلٰۤؤٌا مُّبِيْنٌ اِنَّ هٰۤؤُلَاۤءِ لَيَقُوْلُوْنَ اِنْ هِىَ اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُوْلٰى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِيْنَ فَاْتُوْا بِاٰبَاۤىِٕنَاۤ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اَهُمْ خَيْرٌ اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَّالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ اَهْلَكْنٰهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوْا مُجْرِمِيْنَ

من دارند واهدا حاضر برای ایمان بوحدانیت تو ورسالت من نیستند خدا باو وحی فرمود که حال که چنین است شبانه بنی اسرائیل را از شهر مصر بیرون بر که اهل مصر وقبطیان بر رفتن انها مطلع نشوند پس از رفتن شما فرعون بالشکر از شما تعقیب خواهند کرد که همه را بکشند چون نزدیک شما رسیدند وشما بدریای قلزم رسیدید بعصایت بدریا بزن دریا شکافته خواهد شد وبنی اسرائیل را از دریا بگذران ودریا را با همان شکاف وراهیکه برای شما باز شد باقی گذار که فرعون وقبطیان هم درآن راه میان دریا وارد شوند بهمان نحو که خدا فرموده بود موسی معمول داشت وفرعون وقبطیان همه دردریا غرق وهلاک شدند ودارائی بسیاریکه در مدت عمر بدست آورده بودند از باغات وبساتین وقنوات ونهرها وزراعتها ومنزلها وقصرهای عالی ونعمتهائیکه بانها متلذذ بودند همه را در دنیا گذاشتند ابدا چیزی با خود ازاین دنیا نبردند تمام را ما بهره ونصیب بنی اسرائیل که دشمنان انها بودند نمودیم وانهارا با همه قوت وقدرتیکه داشتند بانکه زمانی هلاک ومعدوم کردیم وهیچ طورشدیه آسمان برانها گریه کرد نه زمین ونتوانستند یک ساعت هلاک خودرا بتأخیر اندازند پس از بیان غضب بال فرعون خدای متعال اظهار لطف ومنتش را به بنی اسرائیل فرمود باین مضمون که بخدا قسم نجات دادیم بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده که بان معذب بودند یعنی از عذابیکه از فرعون وقبطیان بانها میرسید چه فرعون بسیار متکبر وسرکش بود که در کفر وطغیان از حد گذشته بود وما بنی اسرائیل را برای خود اختیار کردیم وانهارا برتری بر همه قبائلیکه در عصرشان بود دادیم از روی علم باستحقاق بانکه سلطنت وپیغبری وکتاب توراة را بانها عنایت کردیم وبانها از دلائل توحید وقدرت وحکمت خود از قبیل شکافتن دریا برایشان وسایه انداختن ابر بر سرشان وریختن من وسلوی را از آسمان برای خوراکشان وامثال انها که تمام نعمت عظیمه بود دادیم با انکه تمام مایهٔ امتحانشان بود که آیا شکران نعمتها میکنند یا کفران پس چون اول سخن در مذمت مشرکین مکه بود که انها ایمان به پیغبر صلی الله علیه وآله نیاوردند وعهدشکنی نمودند وذکر حال فرعون برای تسلیهٔ پیغبر وتهدید انها بود

بل یجعل اهلاکهم فاجتمع لهم عذاب الدنیا والآخرة ثم انه تعالی بعد ذکر غضبه علی القبط ذکر لطفه ببنی اسرائیل بقوله تبارک وتعالی وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِىْۤ اِسْرَاۤءِيْلَ باغراق اعدائهم من القبط مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِيْنِ والمذل الذی کانوا معذبین به اعنی مِنْ عذاب فِرْعَوْنَ او من العذاب المهین الذی کان یصیبهم من فرعون اِنَّهُ كَانَ عَالِيًا ومتکبرا وکان مِنَ الْمُسْرِفِيْنَ علی انفسهم بالظلم المتجاوزین عن الحد فی الکفر والطغیان وَ والله لَقَدِ اخْتَرْنٰهُمْ واصطفیناهم حال کوننا عَلٰى عِلْمٍ باستحقاقهم للاختیار والتفضیل او علی علم بجنایاتهم وفرطاتهم عَلَى الْعٰلَمِيْنَ والجماعات الکثیرة فی اعصارهم بان آتیناهم الکتاب والنبوة والملک وآتیناهم من الآیات ودلائل التوحید والقدرة والحکمة کفلق البحر وتظلیل الغمام وانزال المن والسلوی التی لم یعهد مثلها فی غیرهم مَا فِيْهِ بَلٰۤؤٌا مُّبِيْنٌ ونعمة عظیمة ظاهرة او ما فیه امتحان واختبار لهم انهم کیف یعملون هل یشکرون او یکفرون ثم لما کان الکلام فی ذم اهل مکة واصرارهم علی الکفر وانما ذکر قصة موسے تسلیة للنبی وتهدیدا لهم عاد سبحانه الی ذم اهل مکة بقوله اِنَّ هٰۤؤُلَاۤءِ المشرکین المنکرین للبعث لَيَقُوْلُوْنَ فی جواب المؤمنین القائلین بان عاقبة حیوتهم الموت ثم البعث للحساب اِنْ العاقبة وما هِىَ عندنا اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُوْلٰى المزیلة للحیوة الدنیویة وَمَا نَحْنُ بعدها بِمُنْشَرِيْنَ ومبعوثین وقیل ان المعنی وما الحیوة الا حیوة موتتنا الاولی وقیل یعنی ما الحالة الا حالة موتتنا الاولی وانکان البعث والنشور ممکنا فَاْتُوْا ایها المدعون للبعث بعد الموت بِاٰبَاۤىِٕنَا واحیوهم اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ فیما تعدونا من البعث قیل کانوا یطلبون من الرسول والمؤمنین ان یدعوا الله فینشر لهم قصی بن کلاب لیشاوروه ویسألوا منه احوال الموت وصدق محمد صلی الله علیه وآله وسلم فی دعوی النبوة والبعث فی الآخرة وهم طلبوه فی الدنیا جهلا وعنادا فبادر سبحانه فی جوابهم اولا بتهدیدهم بقوله اَهُمْ خَيْرٌ وافضل فی القوة والشوکة التی بها یدفع الضر والشر اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ ملک الیمن الذین کانوا قریب الدار منهم وَ الامم الَّذِيْنَ كانوا مِنْ قَبْلِهِمْ کقوم عاد وثمود واضرابهم من الجبابرة الذین کانوا اولی قوة وباس لا شک ان قوم تبع واضرابهم کانوا اشد من کفار مکة قوة وشوکة ومع ذلک اَهْلَكْنٰهُمْ بعذاب الاستیصال بحیث لم یبق منهم احد ثم کانه قیل ما سبب هلاکهم فقال سبحانه اِنَّهُمْ كَانُوْا فی عمرهم مُجْرِمِيْنَ ومصرین علی الکفر والطغیان فاذا اهلک هؤلاء الاقوام الکثیرة القویة

وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِيْنَ مَا خَلَقْنَاهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيْقَاتُهُمْ اَجْمَعِيْنَ يَوْمَ لَا يُغْنِيْ مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّوْمِ طَعَامُ الْاَثِيْمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِيْ فِي الْبُطُوْنِ كَغَلْيِ الْحَمِيْمِ خُذُوْهُ فَاعْتِلُوْهُ اِلٰى سَوَاءِ الْجَحِيْمِ ثُمَّ صُبُّوْا فَوْقَ رَاْسِهٖ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيْمِ ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْكَرِيْمُ اِنَّ هٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهٖ تَمْتَرُوْنَ اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ مَقَامٍ اَمِيْنٍ فِيْ جَنّٰتٍ وَعُيُوْنٍ

خداوند متعال باز سخن بمذمت اهل مکه آورده فرموده که این مشرکین گویند که ما فقط مردن در دنیا داریم دیگر حشر و نشری نخواهد بود اگر مرده دوباره ممکن است زنده شود پدران ما را دوباره زنده کنید اگر راست میگوئید خدا در جواب مشرکین اولا تهدید بشان فرموده باین مضمون که اینها در قوت و شوکت و اقتدار بهترند یا قوم تبع که اهل یمن و دارای اقتدار کامل بودند و قبائلیکه پیش از آنها از قبیل قوم عاد و ثمود و نظائر آنها بودند با وجود کمال قوت و اقتدار شان در زمان خودشان که نظیر نداشتند ما آنها را هلاک کردیم برای آنکه اصرار بکفر و طغیان و شرک و انکار حشر و معاد داشتند چه رسد باهل مکه که ده یک آنها توانائی ندارند پس از آن استدلال بر وجوب حشر و معاد فرموده باین مضمون که ما آسمانها و زمین و سایر موجودات را که آفریدیم بازی و کار بچگانه و بی خردانه نبود که مردم بدنیا آیند و بخورند و شکم پر کنند و خالی کنند و چون مرده بیفتند و بخوابند و بیدار شوند چون حیوانات بگردند و بر یکدیگر تعدی و ستم کنند و بالاخره بمیرند و جیفهٔ گندیده شوند و خاک و نابود گردند بلکه این عالم با این عظمت و خلقتهای عجیب را از روی حکمت بالغه کردیم که مردم دارای توحید و معارف الهیه و کمالات نفسانیه و فضائل انسانیه شوند و قابل فیوضات و رحمتها و نعمتهای ابدیه گردند و زندگانی دائمی پیدا کنند تا رحمت الهیه و صفت رحیمیهٔ ربانیه ظاهر شود و گرنه مورد بروز صفت قهاریت و جباریت خدا شوند و اگر اهل معصیت باشند صفت قهاریت خدا ظاهر گردد و این حکمتها را بیشتر از مردم نمیدانند و روز قیامت که روز امتیاز هر کسی است بین حق

بسبب اجرامهم کان باهلاک اهل مکة مع ضعفهم اولى ثم استدل سبحانه على صحة البعث ثانيا بقوله وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا من الموجودات حال كوننا لَاعِبِيْنَ بخلقها وقاصدين عملا لا حكمة فيه مَا خَلَقْنَاهُمَا وما بينهما بداع من الدواعي وغرض من الاغراض اِلَّا بِالْحَقِّ وداع الحكمة وغرض الايمان والطاعة المكملين للنفوس المستعدة للكمال ولازم ذلك خلق عالم آخر للحساب والجزاء وبعث الناس فيه لئلا يلزم تساوى الكامل والناقص والمطيع والعاصي بل يلزم ان يكون المطيع اسوء حالا من العاصي وَلٰكِنَّ اهل مكة اَكْثَرَهُمْ بسبب انهماكهم في الشهوات وعدم تفكرهم في الآيات لَا يَعْلَمُوْنَ ان لازم خلق هذا العالم خلق عالم آخر وبعث الناس فيه ولذا ينكرونه ثم صرح سبحانه نتيجة الدليل المذكور بقوله اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ والقضاء بين الحق والباطل وتميز الاعمال الصحيحة والفاسدة وهو يوم القيمة موعد الخلائق ومِيْقَاتُهُمْ ووقت اجتماعهم اَجْمَعِيْنَ لا يشذ منهم احد اعني يَوْمَ لَا يُغْنِيْ مَوْلًى ومحب من الاقرباء والاصدقاء عَنْ مَوْلًى شَيْئًا من الاغناء ولا يدفع احد عن احد قليلا من العذاب ولا تنفع نفس نفسا يسيرا من النفع وَلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ويمنعون مما ينزل بهم من الشدائد اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ عليه بالعفو وقبول الشفاعة في حقه وهم المؤمنون اِنَّهُ تعالى هُوَ وحده الْعَزِيْزُ القاهر الذي لا ينصر من اراد تعذيبه الرَّحِيْمُ بمن اراد ان يرحمه ثم انه تعالى بعد ذكر اجتماع الناس في القيمة وعدم نفع احد احدا ذكر سوء حال الكفار بقوله تعالى اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّوْمِ التي منبتها قعر جهنم وثمرها التي في غاية المرارة والحرارة طَعَامُ الْاَثِيْمِ وغذاء الكافر الكثير العصيان وذلك الثمر في شدة الحرارة كَالْمُهْلِ والصفر والنحاس المذاب فاذا اكل يَغْلِيْ ذلك الثمر فِي الْبُطُوْنِ اي الاجواف كَغَلْيِ الْحَمِيْمِ وغليان الماء الشديد الحرارة قيل انه يقطع الامعاء ثم يقول الله تعالى للزبانية الغلاظ الشداد غضبا على الكافر الاثيم خُذُوْهُ بالنواصي والاقدام فَاعْتِلُوْهُ وجروه بالعنف والقهر اِلٰى سَوَاءِ الْجَحِيْمِ ووسط جهنم ثُمَّ صُبُّوْا واهريقوا فَوْقَ رَاْسِهٖ ومن اعلى جسده مِنْ عَذَابِ الْحَمِيْمِ وفي نسبة الصب الى العذاب دون الحميم مع انه المصبوب غاية المبالغة فيعذب ظاهره بالحميم وباطنه بالزقوم روي انه اذا دخل الكافر النار يطعم الزقوم ثم ان خازن النار يضرب على راسه بمقمعة يسيل منها دماغه على جسده ثم يصب الحميم فوق راسه فينفذ الى جوفه فيقطع الامعاء والاحشاء ويقال له استهزاء وتهكما ذُقْ هذا العذاب المهين المذل اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْكَرِيْمُ على ما زعم قومك مع انك بخلاف ما زعمت اِنَّ هٰذَا ... تَمْتَرُوْنَ ... وتجادلون ... قال ابا جهل ... نفسه ... لا ريب ان تفعل بي شيئا ... ثم انه تعالى بعد تهديد الكفار وعد المؤمنين المتقين بقوله اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ و المتنزهين عن الشرك والعصيان متمكنون في الآخرة فِيْ مَقَامٍ ومنزل اَمِيْنٍ ومأمون من الآفات والمكاره والزوال والعنا فِيْ جَنّٰتٍ وبساتين كثيرة الاشجار وَعُيُوْنٍ





يَلْبَسُوْنَ مِنْ سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ مُتَقٰبِلِيْنَ كَذٰلِكَ وَزَوَّجْنٰهُمْ بِحُوْرٍ عِيْنٍ يَدْعُوْنَ فِيْهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ اٰمِنِيْنَ لَا يَذُوْقُوْنَ فِيْهَا الْمَوْتَ اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُوْلٰى وَوَقٰهُمْ عَذَابَ الْجَحِيْمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ فَارْتَقِبْ اِنَّهُمْ مُرْتَقِبُوْنَ

و باطل موقع و موعد اجتماع مردم کفار با مؤمنین است و آن روز که روز جزاء اعمال است هیچ دوست و صدیقی بدرد دوست و صدیق نخورد و هیچگونه فائده بحال دیگری نخواهد داشت و ابدا کسی یاری کسی نکند مگر آنکه رحمت خدا فریادرسی نماید که کسی مورد عفو و بخشش و مورد شفاعت گردد و آنها اهل ایمانند پس از بیان گرفتاری خلق در آن روز بیان بدی حال کفار فرماید باین مضمون که درخت زقوم که درخت آتشی است و در قعر جهنم است که خوراک گنهکاران از آن درخت است و چون از آن درخت بخورند در شکمهاشان جوشش نند مثل مس گداخته که در شکم بجوشند مانند جوشیدن آب داغ پس خدا بملائکهٔ غلاظ و شداد امر فرماید که بگیرید این گنهکار را و بکشید در وسط جهنم پس از آن آب جوش بر سرش بریزید و بگوئید بچش مزهٔ عذاب الهی را تو خودت را خیلی عزیز و محترم میشمردی این همان عذابی است که در دنیا بشما خبر میدادند و شما باور نمیکردید و در صدق آن تردید داشتید پس از آن بیان خوشی حال متقین را فرماید باین مضمون که موحدینیکه از شرک و گناه احتراز داشتند در دنیا امروز در جائی هستند که ایمن از همه نوع آفات و ناملایمات است و آن جای بی آفت بهشتها و نهرهای جاری است که وصف نباید و لباسهای ابریشمی گوناگون بپوشند در دو بردی یکدیگر برای تونس بنشینند باین خوبی جزاء و ثواب با نهاد هیم و حوریان سفید در بهشت جنسم با نها تزویج کنیم و از هر میوه که بخواهند برایشان حاضر کنند و بخورند و هیچ وجه احتمال ضرر برای آنها نمیدهند و مرگی جز همان مرگیکه در دنیا دیدند نخواهند دید زندگانیشان ابدی و جاودانی خواهد بود و خدا آنها را از عذاب جهنم حفظ و نگاهداری کند و این حفظ از عذاب بالاترین تفضلات است و تمام اینها الطاف الهی است نسبت بآنها و بالاترین مقصد است برای مردمان دانا و ما غرض ما از نازل کردن قرآن بر تو و قوم تو که عربند فقط تذکر و موعظه است که شاید متنبه شوند و از خواب غفلت بیدار گردند و آنها جدیت در تکذیب آن دارند تو منتظر گرفتاری آنان بعذاب و آنها منتظر گرفتاری تو اند و عنقریب تو خواهی دید هلاکت آنان را و آنها نخواهند بآرزوشان که گرفتاری تو است برسند اهل سنت از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر کس در شب جمعه سورهٔ حم دخان بخواند در آن شب آمرزیده شود و نیز روایت کرده اند از آن حضرت که فرموده هر کس در شب یا روز جمعه سورهٔ دخان بخواند خدا در بهشت خانهٔ برای او بنا کند و از حضرت باقر علیه السلام در فضیلت خواندن این سوره روایاتی رسیده که در ذیل خواهد آمد

وانها لا يمكن توصيفها من حيث النزاهة والصفا يَلْبَسُوْنَ فيها البسة مِنْ سُنْدُسٍ وحرير رقيق وَاِسْتَبْرَقٍ وحرير غليظ وهما من ارفع انواع اللباس حال كونهم في المجالس مُتَقٰبِلِيْنَ ومواجهين لِانس بعضهم ببعض وقيل ان المراد متقابلين بالمحبة غير متدابرين بالبغض والحسد ثم عظم سبحانه ذلك الثواب بقوله كَذٰلِكَ قيل يعني الامر كذلك الذي ذكرناه ومثل ذلك الثواب العظيم اثبناهم وَزَوَّجْنٰهُمْ وقرناهم بِحُوْرٍ عِيْنٍ نسوة بيضاء واسعة الاعين حسانها او الشديدات بياض اعينهن وسواد ها عن الباقر عليه السلام اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار بعث ربنا عليا فانزلهم منازلهم من الجنة وزوجهم فعلي والله الذي يزوج اهل الجنة في الجنة وما ذاك الى احد غيره كرامة من الله وفضلا فضله الله ومن به عليه وعن الصادق عليه السلام قال المؤمن يزوج ثمان مائة عذراء والف ثيب وزوجتين من الحور العين وقيل ان الحور العين من نساء الدنيا وعن ابي هريرة انهن لسن من نساء الدنيا ثم بين سبحانه ماكول اهل الايمان بعد منازلهم وملابسهم ومناكحهم بقوله يَدْعُوْنَ ويطلبون فِيْهَا اي مكان كانوا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ ارادوا حال كونهم اٰمِنِيْنَ من ضررها وانقطاعها وزوالها والاعراض من اكثارها ثم انه تعالى بعد بيان نعم الجنة وتنعمات المتقين بازواجهم وتلذذاتهم فيها بشرهم بخلودهم فيها بقوله لَا يَذُوْقُوْنَ فِيْهَا الْمَوْتَ ابدا اي نحو كان اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُوْلٰى التي ذاقوها في الدنيا ان امكن ذوقها في الآخرة مع انه محال فيستحيل موتهم فيها وقيل ان المعنى الا ذوق وتذكر الموتة الاولى فانه يصح نسبة الذوق الى شيء اذا علم به يصح نسبة المراد اذا تذكره وقيل ان الاستثناء منقطع والمعنى ولكن الموتة الاولى قد ذاقوها ثم نبه سبحانه على اعظم التفضلات عليهم بقوله وَوَقٰهُمْ وحفظهم اول الامر وقبل النعم المذكورة عَذَابَ الْجَحِيْمِ ونجاهم منه كل ذلك من النجاة من النار والدخول في الجنة والتنعم بالنعم الابدية يكون فَضْلًا واحسانا مِنْ رَبِّكَ يا محمد على المتقين المستحقين للاحسان والتفضل ذٰلِكَ المذكور الذي خص الله المتقين به هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ والنيل باعلى المقاصد ثم بين سبحانه الغرض من انزال الكتاب المبين والقرآن المجيد وذكر دلائل التوحيد والمعاد والوعد والوعيد بقوله تعالى فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ بِلِسَانِكَ ولسان قومك وانزلنا بلغتكم لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ويفهمون ما فيه ويتعظون ويعملون به ومع ذلك هم يكفرونه ويكذبونك يخاصمونك فَارْتَقِبْ وانتظر لما يحل بهم من العذاب اِنَّهُمْ ايضا مُرْتَقِبُوْنَ لما يحل بك من الدوائر والمضار وشتان ما يحل بهم ولا ينالون ما يأملون فيك روت العامة عن النبي صلى الله عليه وآله من قرء حم الدخان ليلة الجمعة اصبح مغفورا له وروي ايضا عنه صلى الله عليه وآله من قرء حم الدخان ليلة الجمعة او يوم الجمعة بنى الله له بيتا في الجنة وعن الباقر عليه السلام من ادمن سورة الدخان في فرايضه ونوافله بعثه الله من الآمنين يوم القيمة وظلله تحت عرشه وحاسبه حسابا يسيرا واعطاه كتابه بيمينه وَفِي الْكَافِيْ عَنْهُ عليه السلام انه سئل كيف اعرف ان ليلة القدر تكون في كل سنة قال اذا اتى شهر رمضان فاقرء سورة الدخان في كل ليلة مائة مرة فاذا اتت ليلة ثلاث وعشرين فانك ناظر الى تصديق ما سألت عنه الحمد لله على التوفيق

بسم الله الرحمن الرحیم

حمٓ تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ان فی السموات والارض لآیات للمؤمنین وفی خلقکم وما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون واختلاف اللیل والنهار وما انزل الله من السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها وتصریف الریاح آیات لقوم یعقلون

پس از اتمام سورهٔ مبارکهٔ دخان که محتوی بتعظیم قران وادلهٔ توحید واظهار تفضلات بنی اسرائیل بود سورهٔ مبارکهٔ جاثیه که دارای همان مطالب است تنظیم گردید پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح مطالب بکلمهٔ حمٓ شد که تاویل آن گذشت پس از آن بیان عظمت شأن قران شد باین مضمون که قران نازل از جانب خداوند عزیز حکیم است لذا بحسن بیان ونهایت فصاحت وبلاغت واشتمالش بعلوم بسیار از اعظم معجزات خاتم انبیا صلی الله علیه وآله شمرده گردید بعضی گفتند که معنی حمٓ تنزیل الکتاب اینستکه قسم بسورهٔ حمٓ که از جانب خدای عزیز حکیم نازل گردیده که در آسمانها وزمین علامتها ودلیلها است بر وحدانیت آفرینندهٔ آنها وکمال قدرت وحکمت او البته برای اهل ایمان که در آنها وعجائب خلقت آنها تفکر میکنند و پی میبرند بیگانگی وکمال صفات خالق آنها ونیز در آفرینش خودشان از خاک ونطفه وعلقه ودر آفرینش حیواناتیکه آفریده وروی زمین پراکنده کرده شواهد ودلائلی است بر یگانگی خدا برای کسانیکه شکاک نیستند وبمطالب یقین پیدا میکنند ونیز در باراننیکه خدا از بالا بزیر میاورد که وسیلهٔ روزی ومعاش تمام حیوانات از انسان وغیره است وزمین خشک را بآن زنده وبا فائده میکند وزراعتها ومیوه جاتی از آن بیرون میاورد ودر وزیدن بادهای نافع از طرفی بطرفی واز جانبی بجانب دیگر دلائل واضحه وبراهین متقنه است بر توحید وکمال قدرت وحکمت خدا برای آنانکه دارای عقل وادراکند واز محسوسات پی بغیر محسوسات میبرند اینهاکه گفتیم بشما تذکر دادیم همه آیات وشواهد یگانگی خدا است از روی حق وواقع اگر توجه باین آیات وشواهد ایمان نیاورید پس بچه بیان وبچه دلیل وبرهان ممکن است حق را بشما فهمانید وواقع را برای شما واضح وآشکار کرد که بآن عقیده پیدا کنید وایمان آورید اگر باین بیانات وبراهین ایمان نیاورید دیگر ممکن نیست شما اهل ایمان شوید وهدایت یابید

ثم لما ختمت سورة حمٓ الدخان المشتملة علی تعظیم القران وبیان ادلة التوحید والمعاد والتفضلات العظیمة ببنی اسرائیل نظمت سورة حمٓ الجاثیة المشتملة علی تلک المطالب فابتدئها بقوله بسم الله الرحمن الرحیم ثم افتتحها بذکر کلمة حمٓ وقد مر تاویلها مرارا ثم بین عظمة شان القران الکریم بقوله تنزیل الکتاب العظیم الشان من جانب الله العزیز القادر علی ایجاد الممکنات التی منها جعل القران من اعظم المعجزات الحکیم المطلع علی جمیع العلومات ولذا اشتمل کتابه علی حکم کثیرة وعلوم وفیرة قیل ان حمٓ قسم والمقسم به هو الذی هو تنزیل الکتاب وجواب القسم قوله ان فی خلق السموات والارض او فی انفسهما خلقا ومقدارا وکیفیة لآیات وادلة واضحة علی توحید خالقهما وکمال قدرته وربوبیته ولکن الانتفاع بها للمؤمنین لانهم یتفکرون فیها ویستدلون بالخلق علی الخالق وبالمصنوع علی الصانع وتوحیده وقدرته وحکمته وفی خلقکم ایها الناس من التراب اولا ومن النطفة ثم من علقة ثم من المضغة الی تمام الخلق وفی ما یبث ویفرق فی الارض من دابة وذی حیوة متحرک علی اختلاف انواعها واصنافها وصورها وهیئاتها آیات وشواهد مقتضیة للیقین بتوحید موجدها ومفرقها وحکمته وقدرته لقوم یوقنون بشیء فی العالم فان من لم یکن شاکا بل کان ممن یحصل له الیقین بشیء یحصل له الیقین بما دل علیه تلک الآیات بطریق اولی لانه من الظهور کالشمس فی رابعة النهار واختلاف اللیل والنهار وفی ما انزل الله بقدرته وحکمته من السماء من ماء نافع هو سبب رزق الانسان وسایر الحیوانات باصنافها فاحیا به الارض باخراج انواع الزروع والاشجار والثمار والنباتات منها بعد موتها ویبسها وعدم الانتفاع بها وفی تصریف الریاح وتحویلها من جهة الی جهة وتبدیلها من حال الی حال آیات وبراهین متقنة علی قدرة الله ورحمته لقوم یعقلون ویدرکون واقعیات الامور الغیر المحسوسة بالنظر الی المحسوسات قیل ان فی اختلاف الفواصل اشارة الی ان الناس ان کانوا مؤمنین فعلیهم ان یفهموا هذه الدلائل بقوة ایمانهم وان لم یکونوا من اهل الایمان بل کانوا طلاب الحق والیقین فعلیهم ایضا ان یتفکروا فی تلک الآیات ویطلبوا الیقین بقوة النظر والفکر وان لم یکونوا من اهل الایمان ولا من طلاب الیقین فلا اقل یکونون من زمرة العقلاء فعلیهم ایضا ان یتفکروا فیها ویدرکوا الحق بقوة عقلهم اقول والاولی ان یقال ان حدوث السموات والارض لما لم یکن من المحسوسات کان محتاجا الی التامل التام فی اداء حدوثهما ولا باعث لذلک التامل الا الایمان خص دلالتهما باهل الایمان واما الآیات الاخر من خلق الانسان والحیوانات فی [illegible] الغیث وتصریف الریاح فلما کان حدوثها محسوسا ومشاهدا لکل احد کان دلیلا علی وجود القادر الحکیم من غیر حاجة الی ترتیب القیاس لوضوح احتیاج الحادث الی المحدث الا ان بعضها لما امکن اسنادها الی الاسباب الطبیعیة کنزول المطر الذی یمکن اسناده الی تصاعد الابخرة وکتصریف الریاح الممکن اسناده الی سقوط الادخنة لا بد من قوة عقل یدرک بها ان العلل لا بد ان تنتهی الی علة العلل وانکان





تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم واذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین من ورائهم جهنم ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئا ولا ما اتخذوا من دون الله اولیاء ولهم عذاب عظیم هذا هدی والذین کفروا بآیات ربهم لهم عذاب من رجز الیم

پس از بیان اصرار مشرکین بشرک تهدید شان فرمود باین مضمون که وای برحال کسیکه بنسبت دادن قران جبئر یا به سحر یا بکهانت دروغ میگوید واصرار بگناه ومعصیت خدا دارد وچون آیه ای قران که کلام خدا است برایش خوانده شود ایمان بآن نمیاورد واصرار بشرک وکفر خود دارد با آنکه بواسطهٔ جهات اعجازیکه در آن است سزاوار است که مؤمن ومطیع ومنقاد آن شود واینکه ایمان نمیاورد از جهت شک در صدق آن نیست بلکه از روی تکبری استکه مانع او است از ایمان وتمکین از طاعت پیغمبر ص وتسلیم برای اوامر او وچنان بی اعتنائی بآیات قرانی نماید مثل اینکه ابدا از انها نشنود گویا مثل اینکه مشتاق بعذاب الهی است پس ای پیغمبر او را بشارت وخوشخبری ده که بعذاب دردناک که طالب آن هستی خواهی رسید بعضی گفتند که این آیه در بارهٔ نضر بن حارث نازل شد که قصه های رستم واسفندیار را برای مردم میگفت وخودش ودیگران را سرگرم آن قصه ها میکرد که آیات قران را نشنوند بلکه گذشته از بی اعتنائی بقران هرگاه آیات آن را میشنیدند مسخره واستهزاء میکردند نظر بخود بینی که داشتند انها را عذابی خواهد بود که خار وذلیلشان کند وتکبر وخود بینی را از کله شان بیرون نماید انها را در پی جهنم است که در آن خواهند رفت واموال وثروتیکه در دنیا فراهم کردند فائده بحال انها نخواهد داشت ورفع عذاب از انها نکند وبتهاشانهم برایشان نتیجه نخواهند داشت وشفاعت انها نخواهند کرد ودر جهنم عذاب بسیار سختی خواهند داشت که وصف آن نتوان کرد این قرانیکه بآن بی اعتنائی واستهزاء میکنند سبب هدایت خلق است وکسانیکه کافر بآن باشند وانکار صدق آن کنند عذاب سخت دردناک خواهند دید پس از تهدید مشرکین ومعرضین از قران

الاستدلال بکل آیة محلها الی العقل ولذا ذکر سبحانه الآیات جمیعها فی آیة واحدة وذیلها بقوله آیات لقوم یعقلون ثم عظم سبحانه تلک الآیات لتوجیه النفوس الیها وتوبیخ من لا یتفکر فیها بقوله تلک الآیات التکوینیة العظیمة التی ذکرناها فی الآیات السابقة القرانیة آیات الله ودلائل وجوده وتوحیده وکمال صفاته التی نتلوها علیک یا محمد بتوسط جبرئیل حال کونها مقرونا بالحق ودلائل الصدق بعیدة عن الباطل والکذب ثم ذم المشرکین بقوله فبای حدیث وبیان یجیئهم الی الایمان او ای برهان علی التوحید بعد حدیث الله وآیاته المنزلة علی سبیل الاعجاز المتضمنة للدلائل الواضحة اولئک المشرکون یؤمنون بالتوحید فانه لیس آیة ومعجزة اعظم من تلک الآیات ولیس برهان علی التوحید اتقن من تلک البراهین ولیس بیان اوضح واقصح من بیان الله فاذا لم یؤمنوا بها لم یؤمنوا بغیرها ابدا قیل ان المعنی فبای حدیث بعد آیاته یؤمنون وانما ذکر سبحانه اسم الجلالة فی الآیة تعظیما للآیات ثم انه تعالی بعد بیان اصرار المشرکین علی الشرک وامتناعهم عن الایمان هددهم سبحانه بقوله ویل وعذاب شدید لکل افاک وکذاب فی اخباره بان القران سحر او شعر او کلام بشر اثیم ومصر علی الذنب والعصیان ثم ذکر سبحانه من عظام ذنوبه انه یسمع آیات القران المنزل من الله حین تتلی وتقرء علیه لان یؤمن بها وینقاد لما فیها ثم یصر علی کفره ویدوم علی ضلالته ومعارضته مع ان حقها الاذعان والانقیاد لها لما فیها من جهات الاعجاز ویعرض عنها حال کونه مستکبرا ومتنافعا عن الایمان بها ومتعظما نفسه عن التسلیم لما فیها معجبا بما عنده من الاباطیل والهوی عدم تاثیرها فی قلبه کان لم یسمعها فی عدم الانتفاع بها کان لم ینتفع بها فبشره یا محمد وسر قلبه باخباره بعذاب الیم حیث انه بالغ فی ارادة ما یوجبه وجد فی ایجاد اسبابه کانه طالب مشتاق الیه قیل نزلت فی النضر بن الحارث بن عبد الدار کان یشتری من احادیث الاعاجم کحدیث رستم واسفندیار ویشغل الناس بها عن استماع القران ثم ذم سبحانه بعدم قناعته بالتکذیب والاصرار علی الکفر بل یستهزء بالآیات بقوله واذا علم ذلک الافاک من آیاتنا المنزلة شیئا قلیلا کان او کثیرا اتخذها هزوا وجعلها مهزوا بها ومورد السخریة اولئک المستهزئون بالآیات المستکبرون عن الایمان بها لهم بسبب کبرهم الباعث علی الاستهزاء عذاب مهین ومذل لهم مذهب لعزهم التی یتخیلونه لانفسهم فسر سبحانه العذاب المهین الذی هدد به هؤلاء المقبلین بقلوبهم الی الدنیا بقوله من ورائهم فی خلفهم وهو الدار الآخرة التی ولوا عنها جهنم وقیل ان الوراء هنا بمعنی القدام ولا یغنی ولا یدفع العذاب عنهم فی الآخرة ما کسبوا وحصلوا فی الدنیا من الاموال والاولاد شیئا قلیلا ولا ما اتخذوا واختاروا لانفسهم من دون الله اولیاء من الاصنام والاوثان علی خلاف زعمهم من انهم شفعاء عند الله ولهم فی تلک الجهنم عذاب عظیم وشدید فی الغایة مضافا الی کونه مهینا ثم انه تعالی بعد تهدید المعرضین عن آیات القران والمستهزئین بها بالغ فی توصیف القران بالهدایة باخباره عنه بانه عینها بقوله هذا القران هدی وعین رشاد الی مصالح الدین والدنیا ودال الی اخیر والی اعلی الکمالات اللایقة بالبشر والذین کفروا بآیات القران النازلة من ربهم اللطیف بهم لهم فی الآخرة استحقاقا وعدلا عذاب من رجز وشدید الیم ذلک العذاب غایته ثم انه تعالی بعد ذکر کثیر من الآیات الدالة علی توحیده

اَللّٰهُ الَّذِی سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْكُ فِیهِ بِاَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا مِنْهُ اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ
قُلْ لِلَّذِینَ اٰمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لَا یَرْجُونَ اَیَّامَ اللّٰهِ لِیَجْزِیَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ مَنْ
عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَیْهَا ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

باز شروع بذکر ادلهٔ توحید فرمود باین مضمون که خدا اقتدار یگانه استکه دریا را برای شما رام و آرام قرار داد که کشتیها دران سیر کند و روان گردد بامر خودش و شما مردم بسواری و نشستن در آن و مسافرت برای تجارت و بغوص رفتن در آن و بیرون آوردن مرواریدها و مرجانها و شکار ماهیها استفاده و تحصیل معاش کنید تا شکر گذار این نعمتهای خدا شوید و آنچه در آسمان و زمین است از موجودات همه را برای انتفاع شما آفرید و در معرض استفاده تان قرار داد تمام اینها برای کسانیکه روشن فکرند دلیلهای واضحی است بر قدرت و یگانگی خداوند عالم پس از آن خدا امر فرمود مؤمنین که مدارا کنند با مشرکین و در مقام تلافی آزارها و زبان درازیهای انها بر نیایند باین مضمون که ای محمد بگو بمؤمنین که گذشت و عفو کنند از کردارهای مشرکینیکه ایمان بآخرت و دار جزا ندارند تا انکه خدا انهارا باعمال و کردارشان در دنیا مجازات کند هرکس عمل نیکی کند فائده اش عائد بخود او است و هرکس بد کند خودش ضرر آن را به بیند و احکام خدا تمام لطف به بندگان است و همه بازگشتشان پس از مردن بسوی خدا است خدا جزاء خوبی را ثواب و جزاء بدی را عذاب دهد پس شما مؤمنین در دنیا در صدد جزا دادن بدشمنان خود و تلافی اذیتها و آزارهای انها بر نیائید و بخدا واگذار کنید پس از آن خداوند متعال بیان آن فرمود که مسلمین و امت خاتم النبیین مانند بنی اسرائیلند در داشتن کتاب آسمانی و معجزات بسیار و نعمتهای فراوان باین مضمون که ما بنی اسرائیل کتاب توراة و حکمت و پیغمبری دادیم و خوراکهای لذیذ من و سلوی و اموال قبطیان را بهرهٔ انها کردیم و آنان را برتری دادیم بر مردمان دیگریکه در زمانشان بودند و ادلهٔ واضحه

وقد ذکر حکمة و تهدید المعرضین عنها والمستهزئین بها عاد الی ذکر آیات و ادلة اخر علی توحیده بقوله الله تعالی هو القادر الذی سَخَّرَ و ذلل لَكُمُ الْبَحْرَ بان جعله لینا ما یعاسا کار لِتَجْرِیَ الْفُلْكُ و السفن فِیهِ بِاَمْرِهِ و ارادته وَلِتَبْتَغُوا و تطلبوا بالرکوب فی السفن للتجارة و بالغوص فی البحر و اخراج اللؤلؤ و المرجان منه و بصید السموک مِنْ فَضْلِهِ و احسانه وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نعمه ذلك التی تؤدون حق احسانه وَسَخَّرَ و ذلل ایضا لَكُمْ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ من الموجودات بان جعلها نافعة لکم فی حیوتکم و بقائکم و معاشکم و معارفکم و کمال انفسکم حال کونها جَمِیعًا و کلا کائنة مِنْهُ تعالی موجوده بقدرته و مشیته اِنَّ فِی ذٰلِكَ التسخیر لَاٰیَاتٍ عظیمة و دلالات واضحة علی توحید خالقها و مسخرها و انما کانت لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ فی بدایع صنع الله و عظائم نعمه ثم انه تعالی بعد ذکر الادلة المتقنة علی توحیده و تهدید المشرکین امر المؤمنین بالمداراة معهم والعفو عن اسائتهم بقوله قُلْ یا محمد لِلَّذِینَ اٰمَنُوا انه یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لَا یَرْجُونَ اَیَّامَ اللّٰهِ و ثوابه و لا یخافون عقابه و لا یخشون نزول مثل ما نزل علی الامم الماضیة کما عن ابن عباس و هم الکفار والمشرکون المنکرون للمعاد اذا اساءوا الیهم باللسان والید لِیَجْزِیَ اللّٰه قَوْمًا بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ قیل ان المراد من القوم المؤمنون و تنکیره لتعظیم شأنهم والمراد مما یکسبون مغفرتهم للمسیئین الیهم والمعنی امرهم بالمغفرة لیجزی الله یوم القیمة قوما ای قوم کانوا بما کسبوا فی الدنیا من الاعمال الحسنة التی من جملتها الصبر علی اذی الکفار و اسائتهم والاغضاء عنهم بکظم الغیظ و احتمال المکروه و قیل ان المراد الکفار و تنکیرهم للتحقیر والمعنی قل للمؤمنین یتجاوزوا عن اسائة الکفار لیجزی الله الکفار بما کسبوا من الاثم والاسائة والمراد لا تکافئوهم انتم حتی نکافئهم نحن قیل ان الایة منسوخة بایة السیف والقتال روی بعض العامة عن ابن عباس قل الذین امنوا یعنی عمر یغفروا للذین لا یرجون ایام الله یعنی عبد الله بن ابی و ذلك انهم نزلوا فی غزوة بنی المصطلق علی بئر یقال له المریسیع فارسل عبد الله غلامه لیستقی الماء فابطأ علیه فلما اتاه قال له ما حبسك قال غلام عمر قعد علی طرف البئر فما ترك احدا یستقی حتی ملاء قرب النبی و قرب ابی بکر و ملاء لمولاه فقال عبد الله ما مثلنا و مثل هؤلاء الا کما قیل سمن کلبك یاکلك فبلغ قوله عمر فاشتمل بسیفه یرید التوجه الیه فنزلت و قیل شتم رجل من کفار قریش عمر بمکة فهم ان یبطش به فامر الله بالعفو و التجاوز و انزل الله هذه الایة وروی میمون بن مهران ان فنحاص بن عاذورا الیهودی لما نزل قوله من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا قال رب محمد احتاج فسمع بذلك عمر فاشتمل علی سیفه و خرج فی طلبه فبعث النبی فی طلبه و رده ثم بین سبحانه انه یجزی کل احد جزاء عمله ان خیرا فخیر وان شرا فشر بقوله تعالی مَنْ عَمِلَ عملا صَالِحًا و مرضیا عند الله فَلِنَفْسِهِ عمله و نفعه والیه عائد ثوابه لا الی الله و لا الی غیره وَمَنْ اَسَاءَ و عصی ربه و تبع هوی نفسه فَعَلَیْهَا وزره و ضرره و عقابه لا علی نفس غیره فاوامره تعالی و نواهیه الطاف منه الی العبید و تقریب الی مصالحهم و تبعید عن مضارهم و مفاسدهم ثُمَّ بعد خروجکم من الدنیا و دخولکم فی دار الجزاء اِلٰی رَبِّكُمْ و مالك امورکم تُرْجَعُونَ والی محکمة عدله تساقون فیجازیکم علی اعمالکم ان خیرا فخیر وان شرا فشر ففیه حث علی العمل الصالح و منه العفو عن المسیء و تحذیر عن العمل السیء ثم بین سبحانه ان طریقة قوم خا[illegible] طریقة قوم موسی فی الایمان والکفر مع نزول الکتاب الیهم و



وَلَقَدْ اٰتَیْنَا بَنِی اِسْرَائِیلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ
عَلَی الْعَالَمِینَ وَاٰتَیْنَاهُمْ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْاَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ
اِنَّ رَبَّكَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِیمَا كَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلٰی شَرِیعَةٍ مِنَ
الْاَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ اِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا وَاِنَّ
الظَّالِمِینَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ هٰذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ

بر توحید و معجزات قاهره بر پیغمبری پیغمبرشان مع ذلك اختلاف کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و این اختلاف از روی شك و تردید در توحید و رسالت نبود بلکه از انکه به حق را میدانستند فقط اختلافشان از روی طلب دنیا و ریاست و عداوت میان خودشان بود و خدا در روز قیامت میان انها حکم کند در مورد اختلاف باینکه حق را ثواب دهد و باطل گو را عقوبت نماید پس از گذشتن زمان پیغمبری حضرت موسی و انقراض نبوت از میان انها تو را بمنصب پیغمبری سرافراز کردیم و بر دین کامل من جمیع الجهات مستقر داشتیم حال تو بر این اختصاص خود ثابت رفتار کن و پیروی هوای نفس آنان مکن که انها بتو فائده نبخشند و دفع عذاب مخالفت خدارا از تو بهیچ وجه نکنند میان تو و آنان ارتباطی نیست و هم سنخ آنان نیستی ارتباط از جهت خباثت ذات و فساد عقیده و دنیاپرستی میان اهل کفر و شرك و فساد است انها با یکدیگر هم مذاق و هم مسلك و دوست همدیگرند و همدست همند و شما با خدا ارتباط داری و خدا دوست و مهربان با اهل تقوی و توحید است و تو پیشوای انهائی و خدا به دوستی دار تباطیکه با اهل تقوی دارد انها را با تمام خیرات دنیویه و اخرویه و به سعادتهای ابدیه رساند و این قرانیکه بتو دادیم با آن بیانات شافیه و مواعظ وافیه وسیله بصیرت دلها و نور افکار استکه از جانب خدا نازل شده و راهنمای اهل عالم است و بزرگترین نعمت الهی است برای کسانیکه یقین بصدق و صحت آن داشته باشند و علت دوستی خدا با اهل تقوی و بی ارتباطیش با کیه کاران آنستکه کسانیکه کافر بخدا و روز قیامت و زشت کردار و بد رفتارند هسنگ نزد خدا با کسانیکه دارای ایمان بوحدانیت خدا و عالم آخرتند و کردارشان نیکو و رفتارشان پسندیده است نمیشوند در دنیا و آخرت همه رجه میشوند بلکه اهل کفر و عصیان در نهایت ذلت و خواری و اهل توحید و تقوی در اعلی

اتیان المعجزات لهم و وفور النعم علیهم بقوله وَلَقَدْ اٰتَیْنَا بَنِی اِسْرَائِیلَ و اعطیناهم بفضلنا الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ قیل هو العلم بالاحکام و قیل انها العلم بفصل القضاء و قیل انها الفقه فی الالهیة وَالنُّبُوَّةَ فان ابراهیم کان شجرة الانبیاء و کان اکثر الانبیاء فی نسله ثم انه تعالی بعد بیان نعم الدینیة الیهم اعطاهم بقوله وَرَزَقْنَاهُمْ فی الدنیا مِنَ الطَّیِّبَاتِ فی الرزق کالمن والسلوی و اموال القبط وَفَضَّلْنَاهُمْ بفلق البحر لهم و تظلیل الغمام علیهم و نظائرهما عَلَی الْعَالَمِینَ قیل ان المراد عالمی زمانهم وَاٰتَیْنَاهُمْ بَیِّنَاتٍ و ادلة ظاهرة مِنَ الْاَمْرِ والدین او معجزة ظاهرة علی صحة نبوتهم عن ابن عباس یعنی بین لهم من امر النبی علم انه یهاجر من تهامة الی یثرب و یکون انصاره من اهل یثرب معذلك اختلفوا فی امر النبی او فی التوحید فمنهم من امن و منهم من کفر فَمَا اخْتَلَفُوا فی ذلك الامر الا [illegible] مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ [illegible] و حقیقة فجعلوا ما یرفع الخلاف سببا لوجوده و لم یکن هذا الاختلاف لحدوث [illegible] قلوبهم [illegible] بَغْیًا [illegible] الدنیا و [illegible]
فصار ذلك العلم سببا لاختلافهم و تنازعهم اِنَّ رَبَّكَ یَقْضِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بَیْنَهُمْ فِیمَا كَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ [illegible] الذین بالاثابة المحقین و تعذیب المبطلین ثُمَّ بعد انقضاء نبوة بنی اسرائیل جَعَلْنَاكَ یا محمد [illegible] عَلٰی شَرِیعَةٍ و طریقة عظیمة الشأن مِنَ الْاَمْرِ والدین الذی خصصناك به فَاتَّبِعْهَا و عمل باحکامها و بلغها الی الناس وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الضالین الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ شیئا من الحقائق و تاخذ اراء قوم یجهلون الدین بل لا دین لهم الا ما یشتهون من غیر حجة علی ما یدینون عن الکلبی ان رؤساء قریش قالوا للنبی و هو بمکة ارجع الی دین ابائك فهم کانوا افضل منك و اسن فنزلت ثم هدد سبحانه بحبیبه علی اتباع اهوائهم بقوله اِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْكَ و لا یفیدوك لو ملت الی ادیانهم الباطلة و لن یمنعوا مِنَ عذاب اللّٰهِ [illegible] شَیْئًا قلیلا من الاغناء و بوجه من الوجوه وَاِنَّ المشرکین الظَّالِمِینَ علی انفسهم باختیار الکفر بَعْضُهُمْ فی الدنیا والاخرة اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ و اتباع [illegible] فی الجنس و رذائل الصفات والاخلاق [illegible] وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ [illegible]
وهو لا یستوحش لهم الی حسن [illegible] فوائد القرآن المشتملة علی [illegible]
دین عن قوله هٰذَا القرآن [illegible] للقلوب [illegible] للناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
الذنوب و رذائل الاخلاق [illegible] الدنیا و رذائل التفکر [illegible] و لا یترتبتین [illegible] علی ذلك [illegible]

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

درجهٔ عزت وکرامتند کسانیکه آنانرا مساوی دانند انانکه آنهارا یکسان شمرند رأیشان فاسد وبیهوده است پس از بیان مساوی نبودن متقین بامشرکین نزد خدا در بعد از موت استدلال بر وجود عالم آخرت که دار جزاء است فرمود باین مضمون که خدا آسمانها وزمین را برروی حکمت وصلاح آفریده وآن حکمت اظهار دین حق وجزاء دادن اشخاص است براعمال نیک وبدشان بثواب وعقاب وبراحدی ظلم وستم نخواهد شد پس از نهی پیغمبر از پیروی هوای نفس کفار ومشرکین اظهار تعجب از شدت هواپرستی وبی ادراکی انها فرمود باین مضمون که مگر ندیدی این مشرکین راکه هوای نفس خودرا خدای خود دانسته وپیروی آن میکنند وسراز فرمانبرداری پروردگار عالم می پیچند خدا آنانرا بهوای نفسشان واگذاشته وگمراهشان کرده با اینکه میدانند راه حق را وبرگوشهاشان مهر زده که مواعظ الهیه در انها اثر ندارد وحق را نمیشنوند ونیز بر قلبشان مهر زده که سخن حق را نمیفهمند وتفکر در آیات الهیه نمیکنند وپرده برروی چشمشان گذارده که معجزات پیغمبر وآیات تکوینیهٔ خدارا نمی بینند جز خدا که تواند انهارا هدایت بحق کند واز بیراهه آنانرا براه آرد چگونه ملتفت ومتوجه نمیشوید بحال انها که بدانید هدایت وضلالت بخواست خدا است واز گمراهی وضلالتهای واضح انها این استکه میگویند فقط همین زندگانی در دنیارا داریم در همین دنیا میمیریم و

المتقين على الظالمين بقوله أَمْ حَسِبَ الكفار الَّذِينَ اجْتَرَحُوا اكتسبوا السَّيِّئَاتِ والاعمال الشنيعة واشتغلوا بها وغفلوا عن الله والدار الاخرة أَنْ نَجْعَلَهُمْ ونصيرهم فى الالطاف والاكرام كَالَّذِينَ آمَنُوا بما يجب الايمان به من التوحيد ورسالة الرسول والدار الاخرة وَعَمِلُوا الاعمال الصَّالِحَاتِ المرضيات عندنا ونعاملهم معاملتهم ويكون سَوَاءً ومساويا مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ دنياهم واخرتهم كلا ليس الظالمون كالمتقين والعصاة المسيئون كالمطيعين الصالحين بل الطائفة الاولى فى ذل الكفر والعصيان والثانية فى عز الايمان والطاعة ولا يستوى حيوتهم وموتهم فان الطائفة الاولى حيوتهم اسوء الحيات لابتلائهم فيها بالتعب لجمع الاموال وحفظها واشتغال قلوبهم بحب الدنيا والاموال والاولاد والرياسة وكونهم فى خوف من العدو والضرر والمرض والذل وفى حزن مما يفوتهم مما يأملون وموتهم اسوء الموت لصعوبة انقطاعهم من الدنيا وشدة ابتلائهم بالعذاب والطائفة الثانية حيوتهم حيوة طيبة لانسهم بالله وقناعتهم بما رزقهم الله وتوكلهم على الله وفراغ قلبهم من هم الدنيا وامنهم من الاعداء وسرورهم بما اعد الله لهم من الكرامة والثواب وعن النبى صلى الله عليه وآله انه قال لما رأى اصحاب الصفة فى المسجد المحيى محياكم والممات مماتكم عن ابن عباس يعنى احسبوا ان حياتهم ومماتهم كحياة المؤمنين ومماتهم كلا منهم يعيشون كافرين ويموتون كافرين والمؤمنون يعيشون مؤمنين ويموتون مؤمنين وذلك لان المؤمن مادام فى الدنيا يكون وليه الله وانصاره المؤمنون وحجة الله معه والكافر بالضد وقيل ان المعنى احسبوا ان يستووا فى الممات كاستوائهم فى الحياة فان المؤمنين يستوون الكفار فى الرزق والصحة والكفاية بل قد يكون الكافر احسن حالا من المؤمن وانما الفرق بينهما فى الممات وقيل ان الجملة مستأنفة والمعنى الكافر محياه ومماته سواء والمؤمن كذلك فكل يموت على ما عاش عليه ثم لما كان المشركون يقولون نحن احسن حالا من المؤمنين فى الاخرة ردهم الله بقوله سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ وبئس شيئا يقولون عن جزم من انهم احسن حالا من المؤمنين قال الفخر الرازى قال الكلبى نزلت هذه الاية فى على وحمزة وابى عبيدة بن جراح وفى ثلاثة من المشركين عتبة وشيبة والوليد بن عتبة قالوا للمؤمنين والله ما انتم على شئ ولو كان ما تقولون حقا لكان حالنا افضل من حالكم فى الاخرة كما انا افضل حالا منكم فى الدنيا فانكر الله عليهم هذا الكلام ثم لما حكم الله سبحانه بعدم مساواة الكافر والمؤمن فى الحيوة وفى الممات استدل على وجود عالم اخر هو دار الجزاء بقوله وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لا للّغو والعبث بل معللا بِالْحَقِّ والحكمة البالغة وهو تكميل النفوس وظهور استعداداتها بسبب جعل التكاليف والاحكام وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ من النفوس بِمَا كَسَبَتْ وحصلت لها من الاعمال الصالحة والسيئة وقيل ان التقدير ليدل بها على قدرته ولتجزى وقيل انه معطوف على قوله بالحق والمعنى لاجل اظهار الحق ولتجزى وعلى اى تقدير يكون الحاصل ان المقصود من خلق العالم اظهار العدل والرحمة ولا يتم الا اذا حصل البعث والتفاوت فى الدرجات والدركات بين المحقين والمبطلين والمحسنين والمسيئين وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ بتنقيص الثواب وزيادة العقاب على الاستحقاق ثم انه تعالى بعد نهيه عن اتباع هوى المشركين الجهال ذم المشركين باتباعهم الهوى واظهر التعجب من شأنهم بقوله أَفَرَأَيْتَ يا محمد قيل ان التقدير انظرت فرأيت مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ ومعبوده هَوَاهُ وشهوة نفسه وترك الهدى وطاعة ربه وذلك لما يقتضى التعجب قيل كانوا يعبدون حجرا فيعبدونه فاذا رأوا احسن منه رفضوه ثم بين سبحانه انه يخذله بقوله وَأَضَلَّهُ اللَّهُ وحرفه عن طريق الهدى بخذلانه عَلَىٰ عِلْمٍ من ايصال بالطريق الحق والصواب او علم من الله بان ذاته الخبيثة غير قابلة للهداية وَخَتَمَ وطبع عَلَىٰ سَمْعِهِ بحيث لا تدخله المواعظ ولا يسمع الحق وَعَلَىٰ قَلْبِهِ بحيث لا يفهم كلام الله ولا يتفكر فى اياته ولا يتأثر بالنذر وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً وغطاء مانعا عن رؤية المعجزات وبدائع الصنع الدالة على توحيد الصانع فَمَنْ يَهْدِيهِ واى شخص يرشده الى الحق مِنْ بَعْدِ اللَّهِ وبعد ما سواه او من بعد اضلال الله اياه لا والله لا يهديه احد غير الله أَفَلَا تَذَكَّرُونَ الله





وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ

ودر همین دنیا زنده میشویم پس از این عالم دیگری نیست که در آن زنده شویم وبالطبیعه چون عمر زیاد شد یا آفتی رسید میمیریم عزرائیل وملک الموت وتقدیر خدائی درکار نیست این سخنان را از روی دلیل وبرهان وعلم میگویند فقط از روی ظن وگمانشان این است از روی تقلید پدران با اینکه در این عقاید بایستی برهان اقامه کرد ویقین داشت پس از آن خدای متعال حکایت معارضهٔ مشرکین را در باب معاد فرمود باین مضمون که چون آیات قرآن راکه خبر آمدن قیامت وزنده شدن مرده ها امید بدشنوند برایشان خوانده شود با انکه حجتهای متقنه واضحه در انها بر اثبات وقوع آن استدر جواب آن آیات وابطال انها دلیلی ندارند مگر اینکه از روی عناد ولجاج میگویند ای کسانیکه مدعی زنده شدن بعد از مردن هستید اگر راستگو هستید در این ادعا پدران پدران واجداد ماراکه سالها است مرده اند زنده وحاضر کنید که انها تصدیق ادعای شمارا کنند پس خدای متعال جواب تمام سخنان بیهوده انهارا داد باین مضمون که ای پیغمبر بگو باین مردمان نادان بی خرد که خدائیکه قدرت بر ایجاد هر چیزی دارد شمارا در دنیا زنده میکند وبعد از رسیدن اجلتان شمارا خود میمیراند نه دهر وطبیعت وتاثیر فلکیات پس از مردن باز شمارا زنده میکند ودر روز قیامت شمارا جمع میکند برای رسیدگی باعمال وجزاء [illegible] شکی وتردیدی در آن نیست ولی بیشتر این مردم از روی بی فکری ونادانی التفات باین ندارند که خدا این اندازه قدرت داشته باشد با اینکه قدرت خدا بر واضح است ولازمهٔ قدرت داشتن خدا قدرت مؤمنین بر زنده کردن پدرانشان نیست که بگویند اگر خدا زنده میکند شما هم پدران مارا زنده کنید باز خدا کمال قدرت خود وسلطنت تامهٔ خویش را توضیح داد باین مضمون که مختص بخدا است تمام ملک آسمانها وزمین وسلطنت در انها که هرچه را بخواهد ایجاد میکند وهرچه بخواهد معدوم میکند تصرف وتدبیر

وتنبهون قيل ان التقدير الا تلاحظون فلا تذكرون ولا تتفكرون فتعلمون ان الهداية بيد الله ثم وبخهم سبحانه على انكارهم البعث والمعاد بقوله وَقَالُوا من غاية جهلهم وضلالهم ليس حيوتنا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا التى نحن فيها نَمُوتُ فيها تارة وَنَحْيَا فيها اخرى وليس وراء ذلك حيوة فى عالم اخر كما تدعون وتأخير نحيى لمراعات الفواصل والواو لمطلق الجمع كذا قيل وقيل انهم كانوا يقولون بالتناسخ وقيل ان المراد بالموت كونهم نطفا فى اصلاب الاباء وارحام الامهات وقيل ان المراد بالحيوة المذكورة بعد الموت حيوتهم بسبب بقاء الاولاد وقيل ان المراد موت بعض وحيوة بعض ثم حكى سبحانه انكارهم كون الموت بقبض ملك الموت ارواح الناس بل هو بالطبيعة بقوله حكاية عنهم وَمَا يُهْلِكُنَا ولا يميتنا شئ إِلَّا الدَّهْرُ وطول زمان الحيوة او حركات الافلاك وتاثير الطبايع فليس الموت بيد الفاعل المختار فجمعوا بين انكار الاله وانكار المعاد فردهم سبحانه بقوله وَمَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ القول من حصر الحياة بالحيوة الدنيوية وكون الموت بتأثير الطبيعة والدهر شئ مِنْ عِلْمٍ وحجة قاطعة تورث اليقين بل إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ بسبب تقليد ابائهم ولا ينبغى للعاقل ان يعتمد فى هذه العقائد التى فى خطائها خطر عظيم على الظن والحسبان بل لا بد من الحجة القاطعة العقلية والنقلية كما هو طريقة المؤمنين ثم حكى سبحانه معارضتهم الايات الدالة على البعث فردهم اياها بما يكون فساده اظهر من الشمس بقوله وَإِذَا تُتْلَىٰ وتقرء عَلَيْهِمْ لاثبات البعث آيَاتُنَا الدالة على امكانه ووقوعه مع كونها بَيِّنَاتٍ وواضحات الدلالات عليه كقولنا ان الذى احياها لمحيى الموتى وقولنا وهو الذى يبدء الخلق ثم يعيده وهو اهون عليه وقولنا قل يحييها الذى انشأها اول مرة مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ بزعمهم ودليلهم على ابطال ما نطقت به الايات شئ إِلَّا أَنْ قَالُوا سفها وعنادا ولجاجا ايها المدعون للحياة بعد الموت ائْتُوا بِآبَائِنَا واحيوهم ثانيا واحضروهم عندنا ليشهدوا بصحة قولكم بالبعث والحساب إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى اخباركم به ثم امر سبحانه نبيه بردهم بقوله قُلْ يا محمد لهم ايها الجهال اللَّهُ القادر على خلق كل شئ يُحْيِيكُمْ فى الدنيا بقدرته وحكمته ثُمَّ بعد انقضاء اجالكم هو يُمِيتُكُمْ بقدرته لا الطبيعة والدهر ولا حركات الافلاك ولا تاثير الكواكب ثُمَّ بعد احيائكم فى القبور يَجْمَعُكُمْ حال كونكم منتهين إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ للحساب وجزاء الاعمال لَا رَيْبَ فى جمعكم فى ذلك اليوم ولا شك للعاقل فيه لوجوبه على الله بحكم العقل ومن الواضح عدم التلازم بين امكان الاحياء فى الاخرة وامكانه فى الدنيا ولا يلزم من قدرة الله على ذلك قدرة المخبرين به عن الله وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ دلالة حدوث الانسان وساير الموجودات على وجود الاله القادر الحكيم وعلى قدرته على الاحياء ثانيا ووجوبه عليه ثم بين قدرته الكاملة على ايجاد جميع الموجودات وسعة سلطنته بقوله وَلِلَّهِ وحده مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ والسلطنة التامة على جميع الموجودات علويا وسفليا ايجادا واعداما وتصرفا وتدبيرا فمن كان بهذه القدرة لا يعجز عن ايجاد الانسان واحيائه ثانيا بعد موته وصيرورته رميما وترابا فثبت المعاد بالدليل القاطع ثم هدد المنكرين بقوله وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ والقيامة يَوْمَئِذٍ ووقت قيامها يَخْسَرُ ويتضرر الْمُبْطِلُونَ والقائلون بانكار

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

درانها با او است و دیگری را نرسد و توانائی نباشد که اندک تصرّفی در عالم وجود کند کسیکه با این اقتدار
باشد میتواند مرده را دوباره زنده کند و چون روز قیامت آید کسانی منکر توحید و قدرت خداوند
عالم آخر تند ضرر خواهند دید و بعذاب الهی گرفتار خواهند شد و می بینی ای پیغمبر که تمام مردم
از هول و هراس آنروز بزانو در آیند یا از روی آنکه قوّه بر پا ایستادن نداشته باشند و یا از
روی خضوع و خشوع و بعضی گفتند یعنی بسر انگشتان بایستند تا به بینند چه بر سر شان میاید از ابن
عباس روایت شده که فرمود یعنی همه مردم جمع بشوند ولی هیچ دسته مخلوط با دیگران نمیشوند
کعب الاحبار بعمر گفت جهنّم بخروش در آید در روز قیامت و هیچ ملک مقرّب و پیغمبر مرسلی نیست مگر
آنکه همه از بیم بزانو در آیند حتی آنکه ابراهیم خلیل علیه السّلام گوید پروردگارا هیچ چیز از تو نمیخواهم جز
نجات جان خودم را در آنوقت نامهٔ عمل هر کس را بدستش دهند و بانها گفته شود امروز جزای کارهای
شما که در دنیا کردید داده خواهد شد این نامه های اعمالتان تمام کارهائیکه در دنیا کردید راست و درست
بی کم و زیاد بشما خبر میدهد تمام را ملائکه با شما بودند و عملیا تتا نرا رو نویس میکردند ابن عباس فرماید
که خدا ملائکه را مأمور کند که از روی کتاب لوح محفوظ عملیات سالیانه هر کس را در ماه مبارک رمضان
رو نویس کنند و با انچه ملائکه که شبانه روز عمل آن کس را نوشته اند مقابله کنند تمام اعمال روزانه او را
موافق با انچه که در لوح محفوظ بوده و نوشته اند مطابق و موافق آید پس از آن خداوند متعال بیان
معامله اش را با مؤمنین فرمود باین مضمون که پس آنانکه ایمان داشته و کارهاشان پسندیده و نیکو
باشد پروردگارش او را بفضل خود داخل در بهشت نماید و این رسیدن ببالاترین مقاصد و مرادات
است و امّا آنانکه کافر باشند اوّلا مورد عتاب الهی شوند خداوند متعال بانها فرماید مگر پیغمبران نزد شما
نیامدند و آیات کتاب مرا برای شما نخواندند و شما از روی تکبّر ایمان بانها نیاوردید و آنها را تکذیب کردید

ولا بعث لانّهم ضیّعوا اعمارهم وعقولهم وقویهم التی انعم الله بها علیهم وجعلها بمنزلة رأس مالهم فی سوق الدنیا کرأس مال التجار وهی ابدانهم
وتضییعها خسارة لاخسارة فوقه ثمّ ذکر بعض اهوال القیمة بقوله وَتَرَى یا محمّد او ایّها الرائی كُلَّ أُمَّةٍ من الامم وجماعة من الجماعات
مؤمنیهم وکفارهم من هول ذلک الیوم جَاثِيَةً وبارکة علی رکبهم لذهاب قوّة القیام عنهم عن کعب الاحبار انّه قال لعمر انّ جهنّم تزفر زفرة یوم
القیمة فلا یبقی ملک مقرّب ولا نبی مرسل الّا جثی علی رکبتیه حتّی یقول ابراهیم الخلیل یا ربّ لا اسئلک الیوم الّا نفسی وقیل یجثون لاظهار الخضوع
والخشوع وقیل جاثیة یعنی قائمة علی اطراف الاصابع لهول ما نزل بهم قیل انّ المؤمن والکافر مشارکون فی الخوف حتّی یظهر المحقّ والمبطل و
عن ابن عباس قال یعنی مجتمعة لا یخلط بعضهم ببعض وعند ذلک كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا وصحیفة اعمالها لیقرئها وتکریر کلمة
کلّ امّة للاغلاظ والوعید ثمّ یقال لهم الْيَوْمَ یوم تُجْزَوْنَ فیه ایّها الامم مَا كُنْتُمْ فی الدنیا تَعْمَلُونَ من خیر او شرّ وطاعة او عصیان
عن النبی صلعم اذا کان یوم القیمة جاء الایمان والشرک فیجثوان بین یدی الربّ تع فیقول الله للایمان انطلق انت واهلک الی الجنّة ویقال للشرک
انطلق انت واهلک الی النار ثمّ یقال للامم بعد اعطاء کلّ کتابه بیده هَذَا الکتاب الذی فیه اعمالکم كِتَابُنَا الذی کتبه الکرام الکاتبین بامرنا يَنْطِقُ
باعمالکم فی الدنیا ویشهد عَلَيْكُمْ بما فعلتم وارتکبتم مقرونا بِالْحَقِّ والصدق بلا زیادة ولا نقصان إِنَّا كُنَّا فی الدنیا الدنیّة
نَسْتَنْسِخُ ونستکتب بتوسط الملائکة مَا كُنْتُمْ فی مدّة اعمارکم تَعْمَلُونَ من الحسنات والسیئات صغیرة وکبیرة قیل ما من صباح ومسا
الّا وینزل فیه ملک من عند اسرافیل الی کاتب اعمال کلّ انسان ینسخ عمله الذی یعمله فی یومه ولیلته وما هو لاق فیهما عن النبی
صلّی الله علیه وآله انّ اوّل ما خلق الله القلم وکتب ما یکون فی الدنیا من عمل معمول برّ او فجور واحصاه فی الذکر واقرؤا انّا کنّا نستنسخ ما
کنتم تعملون فهل یکون النسخ الّا من شیء قد فرغ منه وعن ابن عباس انّ الله وکّل ملائکة یستنسخون من ذلک الکتاب المکتوب عنده
کلّ عام فی شهر رمضان ما یکون فی الارض من حدث الی مثلها من السنة المقبلة فیعارضون به حفظة الله علی عباده کلّ عشیّة خمیس
فیجدون ما رفع الحفظة موافقا لما فی کتابهم ذلک لیس فیه زیادة ولا نقصان فاذا افنی الورق ممّا قدّر وانقطع الامر وانقضی الاجل
اتت الحفظة الخزنة ما نجد لصاحبکم عندنا شیئا فترجع الحفظة فیجدونه قد مات ثمّ قال ابن عباس الستم قوما عربا هل یکون الاستنساخ
الّا من اصل وهو اللوح المحفوظ من التغییر والتبدیل والزیادة والنقصان علی ما علیه کان من ما کتبه القلم الاعلی وعن الصادق ع
انّه سئل عن نون والقلم قال انّ الله خلق القلم من شجرة فی الجنّة یقال لها الخلد ثمّ قال لنهر فی الجنّة کن مدادا فجمد النهر وکان اشدّ
بیاضا من الثلج واحلی من الشهد ثمّ قال للقلم اکتب قال یا ربّ ما اکتب قال عزّ وجلّ اکتب ما کان وما یکون وما هو کائن الی یوم القیمة





[illegible]

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ وَإِذَا
قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا
ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

لذا مجرم و گنه کار شدید و چون بشما خبر میدادند که روز قیامتی خواهد آمد شکی در آن نیست شما در جواب
میگفتید ما نمیدانیم قیامت چیست فقط ما ظنّه بآمدن آن داریم و ابدا بآن یقین نداریم از روی آنکه پدران
و بزرگان پیشینیان ما منکر بودند در آن وقت برانها اعمال زشتشان نمایان شود و جزای استهزاهائیکه
پیغمبران میکردند انها را فرا گیرد و بانها گفته شود ما دیگر شما را فراموش کنیم و هرگز توجهی بشما نکنیم و جای
شما در آتش است و کسیرا اندارید که شما را از آتش نجات دهد و این بی اعتنائی و واگذاردن ما شما را در
آتش جهنّم بعلّت آنستکه شما به آیات خدا و ادلّه توحید و معاد استهزاء و سخریّه میکردید و دنیا همه شما را
فریب داد و سرگرم شهوترانی و جمع آوری اموال و محبّت زن و فرزند و ریاست و جاه شدید
و از خدا و آخرت غفلت ورزیدید تا اندازه که بکلّی منکر خدا و زنده شدن برای جزاء اعمال
گردیدید پس روی سخن از آنان گردانیده و فرمود در امروز و این عالم از میان آتش جهنّم بیرون نخواهند
آمد و نجات و خلاصی برایشان نخواهد بود و توبه و اظهار پشیمانی از ایشان پذیرفته نخواهد شد پس چون
این نویدها و تهدیدها و ذکر ادلّه توحید و معاد و سایر مطالب عالیه در این سورهٔ شریفه از الطاف و
عنایات و شئون ربوبیّت ذات مقدّسش بود سوره مبارکه را بحمد و سپاس ذات مقدّس خود
خاتمه داد باین مضمون که حمد و سپاس مختصّ بذات پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار
تمام عوالم ملک و ملکوت و جبروت است و کبریائی و عظمت تامّه و سلطنت مطلقه در تمام عوالم

فکتب القلم فی ورق اشدّ بیاضا من الفضّة واصفی من الیاقوت ثمّ طواه فجعله فی رکن العرش ثمّ ختم علی فم القلم فلم ینطق و
لا ینطق ابدا فهو الکتاب المکنون الذی منه النسخ کلّها اولستم عربا فکیف لا تعرفون معنی الکلام واحدکم یقول لصاحبه
انسخ ذلک الکتاب اولیس انّما ینسخ من کتاب اخر من الاصل وهو قوله انّا کنّا نستنسخ ما کنتم تعملون وفی حدیث ذکر فیه الملکین
الموکّلین بالعبد قال انّهما اذا ارادا النزول صباحا ومساء ینسخ لهما اسرافیل عمل العبد من اللوح المحفوظ فیعطیهما ذلک فاذا
صعدا صباحا ومساء بدیوان العبد قابله اسرافیل بالنسخ التی استنسخ لهما حتّی یظهر انّه کان کما نسخ منه قیل الزام الحجّة علی العبد
یوم القیمة لیشهدوا الملائکة صدور الطاعة او العصیان من العبد فی وقته المخصوص وکتابتهما اعمالهم وقیل انّ الحفظة یکتبون جمیع اعمال
العبید ثمّ یقابلونها بما فی اللوح المحفوظ ممّا فیه ثواب او عقاب اثبت وما لم یکن فیه شیء منهما محی وذلک قوله تعالی یمحوا الله ما یشاء و
یثبت ثمّ بیّن سبحانه معاملته مع المؤمنین بقوله فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ من کلّ امّة من الامم فَيُدْخِلُهُمْ
رَبُّهُمْ بفضله فی جنّته التی هی محلّ رَحْمَتِهِ ومظهرها وذلک الادخال فی الجنّة هُوَ الْفَوْزُ والظفر الْمُبِينُ والظاهر علی
المقصد الاعلی بحیث لا فوز ورائه ولا ظفر علی مقصود فوقه ثمّ ذکر سبحانه عتابه علی الکفّار بقوله وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فیقول
الله لهم تقریعا وتوبیخا ایّها الکفّار أَفَلَمْ تَكُنْ قیل انّ التقدیر الم یکن یأتیکم رسلی فلم یکن آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ
بلی قد کانت تتلی علیکم فَاسْتَكْبَرْتُمْ عن الایمان بها وکذّبتموها وَكُنْتُمْ بسبب الاستکبار والتکذیب قَوْمًا
مُجْرِمِينَ وجمعا عاقبین والمراد قوما عادتهم الاجرام ثمّ انّه تعالی بعد توبیخهم علی الکفر بالله وبآیاته واستکبارهم عن
الایمان بالمبدء وبّخهم علی انکارهم البعث والمعاد بقوله تعالی وَإِذَا قِيلَ فی الدنیا لکم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بالحشر والبعث
وجزاء الاعمال حَقٌّ وصدق لا ریب فیه وَالسَّاعَةُ والقیمة قائمة لا محالة لَا رَيْبَ فِيهَا ولا شکّ فی صحّة وقوعها
قُلْتُمْ ایّها العتاة استغرابا وانکارا لها انا مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ ولا نعلم ایّ شیء هی إِنْ نَظُنُّ بقیامها
وما نحسب اتیانها إِلَّا ظَنًّا ضعیفا وحسبانا واهنا لکثرة ما سمعنا من الرسول من الوعد بها والاستدلال علیها وَمَا
نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ بقیامها وعالمین بوقوعها لما رأینا من انکار آبائنا واکابرنا ایّاها أَقُولُ الظاهر انّ هذه
الطائفة المظهرین للشکّ غیر الطائفة الذین قالوا ما هی الّا حیاتنا الدنیا نموت ونحیی وما یهلکنا الّا الدهر عن یقین وجزم
وبعد ذلک بَدَا للکفّار وظهر لَهُمْ صور البرزخیّة التی تکون علیها سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وقبائحهم فی الدنیا کانوا یعدّونه
حسنات والمراد وخامة عاقبته وقیل انّ المراد جزاء اعمالهم القبیحة کالشرک والمعاصی وَحَاقَ واحاط بِهِمْ من کلّ جانب
مَا كَانُوا فی الدنیا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ومنه یسخرون من جزاء اعمالهم والعقاب الموعود علی شرکهم وعتوّهم ومعاصیهم

وقیل الیوم ننساکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا ومأویکم النار و
ما لکم من ناصرین ذلکم بأنکم اتخذتم آیات الله هزوا و
غرتکم الحیوة الدنیا فالیوم لا یخرجون منها ولا هم یستعتبون فلله
الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمین وله الکبریاء فی السموات و
الارض وهو العزیز الحکیم

اختصاصی او است و عزت و قدرت و حکمت فقط برای او است پس بندگان نظر باختصاص حمد و عظمت و کبریائی باو باید او را حمد و سپاس و عبادت کنند از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه هر که سورهٔ جاثیه را بخواند آتش جهنم و صداهای هولناک آنرا نبیند و نشنود و در بهشت با محمد خواهد بود ═ پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ جاثیه که در آن بیان عظمت قرآن مجید و ادلهٔ توحید و مذمت و نکوهش مشرکینیکه از آن و از رسول خدا روگردان شدند و تهدید شان بعذاب و بیان معاد و دلیل وجوب آن بر خداوند متعال و اهوال روز قیامت بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ احقاف شد که در آن هم تمام این مطالب عالیهٔ نافعه مندرج است پس ابتداء بذکر بسم الله الرحمن الرحیم و پس از آن افتتاح بکلمهٔ حم شد پس از آن خداوند متعال تعظیم قرآن فرمود باین مضمون که قرآن از جانب خداوند عزیز حکیم فرود آمده کسی را نرسد که گوید آن سخن بشر یا سحر یا کهانت است پس از آن شروع در بیان دلیل توحید خود و وجوب معاد و وجود عالم آخرت فرمود باین مضمون که ما نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه در آنها است از موجودات علویه و سفلیه مگر بعلت حکمت و صلاح تامیکه در نظر داشتیم و آن تکمیل نفوس ناقصه است بمعرفت و علم و عبادت خدا و اعمال شایستهٔ پسندیده تا آنکه قابل رحمت و فیوضات ابدیهٔ دائمیه شوند و زندگانی جاودانی با آسایش و فور نعمت یابند و البته خلقت این عالم تا مدت معینی است که آن روز قیامت است که جزاء اعمال و تمیز نفوس زکیه از نفوس خبیثه در آن روز داده شود ولی کفار و مشرکین منکر آمدن چنین روزی هستند و از توجه بادلهٔ وجوب آمدن آن و اخبار پیغمبر بشدائد و اهوال آن روگردان

وفیه ایذان بان قولهم ان نظن الا ظنا کان علی سبیل الاستهزاء والسخریة وقیل لهم من جانب الله تعالی الیوم ننساکم ایها الکفار ونترککم فی جهنم وعذابها کترک الشیء المنسی الذی لا یبالی به کما نسیتم وما راعیتم لقاء عذاب الله فی یومکم هذا ولم تلتفتوا الیه ولم تبالوا به بان ترکتم ما یدفع به من الایمان والاعمال الصالحة ومأویکم ومنزلکم او مرجعکم النار لانها مأوی من نسیاه وما لکم الیوم ابدا احد من ناصرین ینصرکم ویدفع عذاب النار عنکم ویخلصکم عنه ذلکم الترک فی العذاب وتمکنکم فی النار معلل بانکم اتخذتم آیات الله وبراهین توحیده وما نزل من کتابه الناطق بالحق هزوا وجعلتموها مما یسخر به وغرتکم الحیوة الدنیا وخدعتکم شهواتها فشغلتم بها وانهمکتم فیها وغفلتم عن الله والدار الاخرة حتی انکرتم الله ودار الجزاء وحسبتم ان لا حیوة بعد الموت ولا حساب ولا جزاء ثم اعرض سبحانه عن مخاطبتهم ایذانا بغایة مقته لهم واخرجهم عن اهلیة الخطاب ووجه خطابه الی العقلاء بقوله فالیوم وفی هذا العالم لا یخرجون من النار ولا یخلصون منها ابدا ولا هم یستعتبون ویطالبون بان یرضوا عنهم ربهم بالتوبة والانابة والطاعة لفوات وقتها واوانه ثم لما کانت المطالب العالیة والوعد والوعید المفصلة فی هذه السورة من الطاف الله بعباده ونعمه الروحانیة علیهم ومن شؤون ربوبیته لهم ختم سبحانه السورة بحمد ذاته المقدسة علی نعمه بقوله فلله وحده الحمد بانواعه واصنافه لانه رب السموات ورب الارض ورب العالمین کلها من عالم الجبروت وعالم الملکوت وعالم الملک ثم اثنی سبحانه علی نفسه بقوله تعالی وله الکبریاء والعظمة والسلطنة المطلقة فی السموات والارض وجمیع عوالم الوجود وهو العزیز الذی لا عزة لغیره الا به والقادر الذی لا قدرة لغیره الا باعطائه والحکیم الذی لا یصدر منه الا ما فیه اکمل الصلاح واتم الحکمة فلاختصاص الحمد به احمدوه علی نعمه ولاختصاص العظمة والکبریاء به کبروه ولاختصاص العزة والحکمة به وحدوه واعبدوه وفی الحدیث ان لله ثلاثة اثواب اتزر بالعزة وارتدی بالکبریاء وتسربل بالرحمة فمن تعزز بغیر الله اذله الله فذلک الذی یقول الله تعالی ذق انک انت العزیز الکریم ومن تکبر فقد نازع الله ان الله تعالی یقول لا ینبغی لمن نازعنی ان ادخله الجنة ومن رحم الناس برحمة الله فذلک الذی سربله الله سرباله الذی ینبغی له وفی الحدیث القدسی یقول الله الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما القیته فی جهنم عن الصادق علیه السلام من قرء سورة الجاثیة کان ثوابها ان لا یری النار ابدا ولا یسمع زفیر جهنم وشهیقها وهو فی الجنة مع محمد صلی الله علیه وآله وسلم الحمد لله علی التوفیق لاتمام تفسیرها ═ ثم بعد ختم سورة الجاثیة المتضمنة لبیان عظمة القرآن وادلة التوحید





بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ما خلقنا السموات والارض وما
بینهما الا بالحق واجل مسمی والذین کفروا عما انذروا معرضون قل ارأیتم ما تدعون
من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ائتونی بکتاب
من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین ومن اضل ممن یدعوا من دون الله
من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون

و معرضند و حاضر برای شنیدن آن نیستند و اعتنائی باین سخنان ندارند و تهدید و نصیحت هیچ وجه بگوش آنها فرو نرود پس از اثبات توحید و معاد ابطال قول مشرکین فرمود باین مضمون که ای محمد بگو بمشرکین که مرا خبر دهید از بتها و بمن بنمائید که آنها از زمین چه اندازه آفریده اند و یا شرکتی با خدا در آفریدن آسمانها دارند که باین جهت سزاوار پرستش باشند ابدا در آفرینش زمین و آسمانها هیچ وجه دخالتی نداشته اند پس سزاوار پرستش آن خدائی استکه آنها و تمام موجودات را بقدرت خود فقط آفریده و اگر گوئید آن خدا ما را امر بپرستش این بتها کرده بگو با نها سندی و نوشتهٔ از جانب خدا دارید که پیش از قرآن برای شما از خدا رسیده باشد اگر دارید بیاورید تا دیده شود اگر از علم پیغمبران گذشته هم چیزی در دست شما باقی مانده و دیگری از آن خبر ندارد که دلالت بر صحت بت پرستی دارد و برای این مدعی مدرک باشد آنرا هم بیاورید بپذیرفته است اگر در دعوی اینکه خدا شما را امر باین کار غلط کرده راستگوئید پس چون دلیلی بر مدعای خود ندارید در نهایت ضلالت و گمراهی هستید بلکه هیچ کس گمراه تر از کسی نیست که پرستش کند چیزهائی را که ابدا شعور و ادراکی ندارند و اگر آنها را بخوانند نمیشنوند و جواب نمیدهند تا قیامت چون قوهٔ ادراک و شعور ندارند که بفهمند کسی آنها را خوانده و بعلاوه اینکه در دنیا فائده ندارند و نشانه اثری نیستند در آخرت که دارای قوهٔ ادراک و شعور میشوند با کسانیکه آنها را پرستیده دشمن و بدخواه خواهند شد بلکه منکر پرستش بت پرستان شوند و گویند خدایا کسی ما را نپرستیده بلکه هوای نفس خود شان را پرستیده اند پس از مذمت مشرکین بر بت پرستی مذمتشان فرمود باینکه آنها از روی عناد و لجاج منکر معجزهٔ پیغمبر شدند و چون آیه های قرآن که ترکیب آن فوق طاقت بشر است بر ایشان خوانده شود که بسبب نهایت فصاحت و بلاغت آنها و عجز بشر از آوردن

والمعاد وذم المشرکین الذین اعرضوا عن الرسول وکتابه وتهدیدهم بالعذاب والاخبار بوقوع القیمة وشدة اهوالها نظمت سورة الاحقاف المتضمنة لجمیع تلک المطالب العالیة النافعة فابتدئها بذکر الاسماء الحسنی بقوله بسم الله الرحمن الرحیم ثم افتتحها بما افتتح به السورة السابقة من الحروف المقطعة وهو قوله حم ثم عظم القرآن بقوله تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم وقد مر تفسیره ثم شرع فی ذکر دلیل التوحید والمعاد بقوله ما خلقنا السموات والارض وما بینهما من الموجودات العلویة والسفلیة بداع من الدواعی الا بالحق وداعی الحکمة والصلاح الاتم وهو تکمیل النفوس بالمعرفة والعلم والاخلاق والاعمال الصالحة لیصیروا قابلات للفیوضات الابدیة والنعم الغیر المتناهیة والرحمة الموصولة ومقرونات بتقدیر اجل ووقت مسمی ومعین ینتهی الیه الکل وهو یوم القیمة وعالم الاخرة ودار الجزاء وتمیز النفوس الزکیة والخبیثة لا لیبقی ابدا ثم ذم المشرکین علی غفلتهم عن عالم الاخرة ودلیل وجوبه وعدم اعتنائهم بما وعظوا به من المجازات فیه بقوله والذین کفروا واشرکوا بالله وانکروا دار الجزاء عما انذروا به وخوفوا من یوم القیمة واهوالها معرضون وبما وعظوا به من عذاب الاخرة علی الشرک والعصیان لا یعتنون ولا یبالون مع قیام البراهین القاطعة علی صحته واخبار الرسل بوقوعه ونطق الکتب السماویة به ثم انه تعالی بعد اثبات التوحید رد مذهب الشرک بقوله قل یا محمد لهؤلاء المشرکین ارأیتم ایها المشرکون واخبرونی ما تدعون وتعبدون من دون الله من الاصنام والاوثان ارونی وبینوا لی ماذا خلقوا وای جزء اوجدوه من اجزاء الارض منفردین بخلقه وایجاده ام لهم شرک مع الله ودخل فی ایجاد السموات وملکها وتدبیرها حتی یکون لهم شائبة استحقاق للعبادة لا والله لیس لهم دخل فی وجود شیء منهما فاذن تکون عبادتهم محض السفه لعدم استحقاقهم لقابل الاستحقاق لخالقهما وخالق غیرهما من الموجودات وان قلتم ان الخالق المستحق بالذات للعبادة امرنا بعبادة هذه الجمادات ائتونی بکتاب وسند علی ما تدعون من قبل الله نازل علیکم من قبل هذا القرآن الناطق بالتوحید والنهی عن عبادة غیره او اثارة وبقیة باقیة عندکم من علم مختص بالانبیاء والرسل او روایة رویتم من علم الاولین خصصتم به ولم یطلع علیها غیرکم وعن ابن عباس انه قال او اثارة علم الخط الذی یخط فی الرمل ان کنتم صادقین فی دعواکم ان الله امرکم بهذا فاذا لم یکن فی الکتب السماویة ولا فیما نقل عن الانبیاء ما یدل علی صحة دینکم کان بطلانه ظاهرا واضحا مع انه قد دلت الادلة القطعیة العقلیة والنقلیة علی خلافه ثم لما بین سبحانه عدم استحقاق غیر الله العبادة بالذات ولا بامر الله بین غایة ضلال المشرکین بعبادتهم ما لا شعور له ولا ادراک بقوله ومن اضل ممن یترک عبادة الله ودعائه ویدعوا من دون الله القادر علی کل شیء العالم بالخفیات من لا یستجیب له دعائه الی یوم القیمة لعدم قدرتهم علی الجواب وهم مع عجزهم عن اجابة دعاء الداعین عن دعائهم غافلون

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ

مانند آن ایمان آورند و هدایت بحق شوند این کفار متعصب از روی عناد یکه با حق دارند بمحض شنیدن بی تامل و فکر در آن گویند این آیات سحر آشکار است کسی در سحر بودن آن تردید نکند بلکه میگویند محمد خودش این عبارات را ترتیب داده و بدروغ میگوید خدا برایم از آسمان فرستاده ای پیغمبر بانها بگو که اگر من چنین بهتانی بخدا زده باشم باید خدا بفوریت مرا عقوبت کند و شما هیچ وجه دفع عقوبت او را از من نخواهید کرد اگر بمن ایمان آورید و از یاران من شوید پس چگونه میشود که من با این معرفتیکه دارم چنین دروغی گویم خدا بهتر میداند این نسبتهای زشتی را که بمن میدهید و خودش شما را مجازات میکند همین مرا کافی است و شاهد راستگوئی من و دروغگوئی شما است و مرا ثواب خواهد داد و شما را عقوبت خواهد کرد و اگر توبه از کفر کنید و از بت پرستی برگردید خدا گناه شما بیامرزد و بعلاوه ثوابتان دهد از انکه او آمرزنده گناهان و ترحم کننده بر مؤمنان است پس چون مشرکین از آن حضرت درخواست معجزاتی مثل طلا شدن کوههای مکه و امثال آن میکردند خدا فرمود که ای پیغمبر بانها بگو که من اول پیغمبری نیستم که برای دعوت آمده باشم پیغمبران دیگر قبلا بوده اند که دعوت بتوحید و طاعت خدا میکردند و فقط معجزاتیرا که خدا بانها داده بود اظهار میکردند من هم مانند انها دعوت میکنم و معجزه را که خدا بمن داده اظهار میکنم و معجزه را که نداده ادعا نمیکنم و نمیدانم که در دنیا آخر کار من و شما بکجا منتهی میشود مگر بوحی الهی که خدا بمن وحی کرده که از مکه هجرت خواهم کرد و بر شما غالب خواهم شد و دینم در روی زمین رواج خواهد یافت من فقط در تمام پیروی وحی الهی میکنم و وظیفه ندارم جز انکه مردم را بیان واضح ارشاد بحق و تخویف از مخالفت خدا بنمایم

وبه غير شاعرين لكونهم جمادات وغيرها من الاصنام وبعبدتها ثم انه تعالى بعد بيان عدم نفع الاصنام بعابديها في الدنيا بين عدم نفعها اياهم في الاخرة بقوله وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ حين قيام الساعة وجمعوا في عرصة القيامة احيى الله الاصنام كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وانكروا عبادة المشركين وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ومكذبين وقالوا ما كنتم ايانا تعبدون بل كنتم تعبدون اهواءكم ثم انه تعالى بعد اثبات التوحيد وابطال الشرك حكى انكار المشركين معجزات النبي صلى الله عليه وآله بقوله وَإِذَا تُتْلَى وتقرأ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا القرانية المشتملة على جهات من الاعجاز ليؤمنوا بها وبنبوة محمد حال كون تلك الايات بَيِّنَاتٍ وواضحات الدلالة على كونها من الله وعلى رسالة محمد وحشر الناس للجزاء قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا عنادا لِلْحَقِّ او كفروا لاجل الحق وشانه وهو الايات المتلوة عليهم لَمَّا جَاءَهُمْ ذلك الحق وبمحض سماع الايات من غير تدبر فيها وتامل هذا الذي جاءنا وتلى علينا سحر مبين وباطل ظاهر بطلانه وواضح انه لا حقيقة له ثم انكر سبحانه عليهم قولهم الاخر الاعجب من الاول بقوله أَمْ يَقُولُونَ ان محمدا اختلق هذا القران و افْتَرَاهُ على الله ونسبه كذبا اليه ثم امر نبيه برد هم بقوله قُلْ يا محمد لهؤلاء الكفار إِنِ اختلقت القران من قبل نفسي او افْتَرَيْتُهُ على الله على سبيل الفرض كما تقولون فان الله يعاجلني بعقوبة هذا الافتراء وان عاجلني بالعقوبة فَلَا تَمْلِكُونَ لِي ولا تقدرون على ان تدفعوا عني مِنَ عذاب اللَّهِ شَيْئًا يسيرا ان كنتم مؤمنين بي ومدافعين عني فكيف يمكن ان اقدم على الافتراء واعرض نفسي للعقوبة التي لا مخلص منها ثم امر سبحانه نبيه بتهديدهم بقوله هُوَ تعالى أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ وتخوضون فِيهِ من القدح والطعن في القران ونسبته الى السحر تارة والى الافتراء اخرى كَفَىٰ بِهِ تعالى شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ فانه يشهد بصدقي في دعوى الرسالة حيث انزل على افضل الكتب السماوية وصدق كتابي حيث جعله محتويا بالجهات من الاعجاز فيجازيني على صدقي افضل الجزاء ويعاقبكم على تكذيبي اشد العقوبة وهو الغفور لمن رجع عن الكفر وامن بتوحيده الرحيم بمن تاب وعمل صالحا باعطاء جزيل الثواب بمن اصر على الكفر بتاخير عقوبته الى يوم الحساب ثم لما اقترح المشركون على النبي صلى الله عليه وآله معجزات غير ما اتى به واخباره بالمغيبات على ما قيل امر الله نبيه بردهم بقوله قُلْ يا محمد لهؤلاء المقترحين مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ واول من ارسل الى البشر لوضوح انه ارسل قبلي كثير من الرسل وكلهم دعوا الناس الى ما ادعوكم اليه من توحيد الله وعبادته وطاعته وما اتوا الا بما اتاهم الله من المعجزات ولم يجيبوا اممهم بجميع ما سالوهم من خوارق العادات ولم يخبروهم الا بما اوحى اليهم من ربهم فكيف تنكرون مني ان ادعوكم الى ما دعى اليه من قبلي من الرسل وكيف تقترحون على ما لم يؤتيه الله اياي وَمَا أَدْرِي ولا اعلم بغير الوحي من الله مَا يُفْعَلُ بِي واي شيء يصيبني فيما يعتريني من الحوادث وَلَا بِكُمْ والى ما يصير اليه امركم في الدنيا وانما اخبركم ببعض الحوادث من هجرتي وغلبتي عليكم وظهور ديني على سائر الاديان بالوحي من الله إِنْ أَتَّبِعُ وما اقول وما افعل إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ من ربي لا اتجاوزه وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ ومخوف من عقاب الله مبين





قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

پس از آن خداوند متعال ترغیب مشرکین را بایمان بقران فرمود باین مضمون که ای مشرکین بمن بگویید اگر این قران چنانچه من مدعیم از جانب خدا باشد و شما منکر او شوید و او را نسبت بسحر یا بافتراء دهید با اینکه شاهد عظیم الشانی از علماء بنی اسرائیل که مطلع بمطالب توراة است شهادت دهد براینکه توراة هم مثل قران من محتوی بتوحید و کیفیت معاد و سایر مطالب اوایست و باین جهت ایمان بقران من آورد و گوید قران از جنس وحی و ناطق بحق است و گفتار بشر نیست و شما تکبر کنید و ایمان بآن نیاورید آیا گمراه تر از همه کس و ستمکارتر از هر ستمکاری نیستید که بجای ایمان انکار نمائید و این نیست مگر از جهة انکه خدا بشما توفیق ایمان نداده و خدا هدایت نکند و توفیق ایمان ندهد بکسانیکه ستمکار بر خود باشند و بکفر اصرار نمایند سعد بن ابی وقاص گفت که نشنیدم که پیغمبر فرموده باشد بکسیکه روی زمین راه رود که او اهل بهشت است مگر بعبد الله بن سلام و درباره او این آیه نازل گردید و او از علمای یهود بود گفتند چون آمدن پیغمبر را بمدینه شنید شرفیاب حضور آنحضرت شد نظر بصورت مبارک آنسرور کرد دانست او دروغگو نیست و بحالات و وضعیات آنحضرت رسیدگی کرد دانست او پیغمبر موعود است بآنحضرت عرض کرد من سه سوال از شما دارم که جواب انها را نداند جز پیغمبر اول آن آنستکه علامت در قیامت چیست دوم آنستکه اول خوراک اهل بهشت چه خواهد بود سیم آنستکه فرزند بچه جهت شبیه بپدر میشود فرمود اول علامت قیامت آتشی استکه مردم را از طرف مشرق بمغرب جمع میکند و اول خوراک اهل بهشت جگر ماهی است و جهت شباهت فرزند بپدر آنستکه اگر آب مرد زود تراید بپدر شبیه میشود و اگر آب زن زودتر اید فرزند بمادر شبیه میشود عبد الله گفت شهادت میدهم که تو پیغمبری پس عرض کرد که یهود مردمان بهتان زنی هستند اگر بدانند من مسلمان شده ام مرا متهم میکنند پس چون یهود خدمت آنحضرت شرفیاب شدند فرمود بانها که عبد الله بن سلام چگونه مردی است گفتند بهتر از همه کس و آقای ما و داناتر از همه کس است و پدرش هم از همه بهتر و آقاتر و داناتر بود حضرت فرمود اگر او اسلام قبول کرد شما هم قبول میکنید گفتند هرگز او اسلام قبول نکند ناگاه عبد الله بن سلام بیرون آمد و گفت من شهادت میدهم بیگانگی خدا و پیغمبری محمد همه گفتند او بدتر است از همه کس و شروع بدگوئی از او کردند بعضی گفتند مراد موسی بن عمران است که در توریة شهادت به پیغمبری خاتم انبیاء

وموضح انذاري لكم بلساني وبالمعجزات الدالة على صدقي عن ابن عباس لما اشتد البلاء باصحاب النبي صلى الله عليه وآله بمكة رأى في المنام انه يهاجر الى ارض ذات نخل وشجر وماء فقصها على اصحابه فاستبشروا بذلك وراوا ان ذلك فرج مما هم فيه من اذى المشركين ثم انهم مكثوا برهة من الدهر لا يرون اثر ذلك فقالوا يا رسول الله ما راينا الذي قلت متى نهاجر الى الارض التي رايتها في المنام فسكت النبي صلى الله عليه وآله فانزل الله وما ادري ما يفعل بي ولا بكم وهو شيء رايته في المنام وانا لا اتبع الا ما اوحاه الله الي وقيل ان المراد لا ادري ما يفعل بي في الدنيا اموت ام اقتل كما قتل الانبياء قبلي ولا ادري ما يفعل بكم ايها المكذبون اترمون بالحجارة من السماء ام يخسف بكم ام يفعل بكم ما فعل بسائر الامم وروي عن ابن عباس انه لما نزلت هذه الاية فرح المشركون والمنافقون واليهود وقالوا كيف نتبع نبيا لا يدري ما يفعل به وبنا فانزل الله انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك الى قوله وكان ذلك عند الله فوزا عظيما فبين تعالى ما يفعل به وبمن اتبعه ونسخت هذه الاية وارغم الله انف المنافقين والمشركين ثم حث سبحانه المشركين على الايمان بالقران بقوله قُلْ يا محمد للمشركين أَرَأَيْتُمْ ايها المشركون واخبروني إِنْ كَانَ ما اتيتكم به من القران نازلا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وبوحيه كما اقول لا سحرا ولا مفترى كما تزعمون وانتم كَفَرْتُمْ بِهِ وجحدتم بنزوله من عند الله وَشَهِدَ شَاهِدٌ عظيم الشان مِنْ علماء بَنِي إِسْرَائِيلَ الواقفين على ما في التورية من التوحيد والوعد والوعيد على الايمان والكفر وكيفية المعاد عَلَىٰ انطواء التوراة بنظير ما في القران فِي مِثْلِهِ فعلم بسبب مطابقة القران للتوراة ان القران من جنس الوحي الناطق بالحق وقيل ان المراد ان كان القران من عند الله وشهد شاهد من بني اسرائيل على مثل ما اقول من الدلائل المعجزات فَآمَنَ بالقران انه كلام الله وليس من اختلاق البشر وَاسْتَكْبَرْتُمْ وتانفتم عن الاقرار به الستم اضل الناس واظلم على انفسكم حيث وضعتم الجحود والانكار موضع الايمان والاقرار عنادا ولجاجا فبذلك الظلم سلب عنهم التوفيق للايمان والهداية إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي ولا يوفق للايمان الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ على انفسهم بالاصرار على الكفر عن سعد بن ابي وقاص قال ما سمعت رسول الله يقول لاحد يمشي على وجه الارض انه من اهل الجنة الا لعبد الله بن سلام وفيه نزل وشهد شاهد الخ كان من احبار اليهود [illegible] الحفتين [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] انه لما سمع بمقدم رسول الله المدينة اتاه فنظر الى وجهه الكريم علم انه ليس بوجه كذاب وتامله فتحقق انه النبي الموعود المنتظر فقال له اني اسئلك عن ثلاث لا يعلمهن الا نبي ما اول اشراط الساعة واول طعام اكل اهل الجنة والولد ينزع الى ابيه او الى امه فقال اما اول اشراط الساعة فنار يحشرهم من المشرق الى المغرب واما اول طعام اهل الجنة فزيادة كبد الحوت واما الولد فان سبق ماء الرجل نزعه وان سبق ماء المرأة نزعته فقال اشهد انك رسول الله حقا فقام ثم قال يا رسول

في ذكر ايمان عبد الله بن سلام

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ۝ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و صحت قران داده پس از آن خدا حکایت شدت کفر قریش فرمود باین مضمون که کفار قریش بمؤمنین گفتند شما از مردمان پست و فقیرید و طرف اعتنا نیستید و بایکدیگر گفتند اگر دین اسلام و قران حق بود این مردمان پست نالایق پیش قدم بایمان از ما نمیشدند پس خدا ردّ انها فرمود باین مضمون که چون انها توفیق هدایت بحق نیافتند از روی بی فکری البته میگویند قران از قبیل قصه های قدیمی است پس خدای متعال ردّ مشرکینیکه انکار قران کردند فرمود باین مضمون که پیش از قران کتاب توراة موسی از جانب خدا بزمین آمد و آن کتاب پیشوا و مقتدای مردم شد در امور دینی و رحمت بود برای آنانکه بان ایمان آوردند و عمل باحکام آن نمودند و همه اهل کتاب تسلیم حقانیت او دارند و این قرانیکه تکذیبش میکنند کتاب عظیم الشانی است که مطالبش موافق با کتاب موسی است و در آن علوم و معارف و اخلاق و احوال معاد و مواعظ و ترغیب بزهد در دنیا و اقبال بآخرت است ولی بزبان عربی است که عربها همه بفهمند و آن کتاب تهدید کند کفار و گنه کاران را بعذاب آخرت و بشارت دهد نیکوکاران و موحدین را ببهشت و نعمتهای ابدی چنین کتابی چگونه ممکن است دروغ باشد پس بشارت نیکوکاران را بیان فرمود باین مضمون که آنانکه گویند پروردگار ما فقط خدای خالق عالم است و بر این عقیده ثابت قدم باشند و بوظائف بندگی خود عمل نمایند پس از مرگ ترس و بیمی برایشان از عذاب و بر خوردن بنا ملایمات نخواهد بود و غم و اندوهی در دلشان راه نخواهد یافت این گونه از مردم اهل بهشتند و همیشه در آن بمانند

الله انّ اليهود قوم بهت فان علموا باسلامي قبل ان تسئلهم عنّي بهتوني عندك فجائت اليهود وهم خمسون فقال لهم النبي صلّى الله عليه وآله اى رجل عبد الله فيكم قالوا خيرنا وابن خيرنا وسيّدنا وابن سيّدنا واعلمنا وابن اعلمنا فقال ارايتم ان اسلم عبد الله قالوا اعاذه الله من ذلك فخرج عبد الله اليهم فقال اشهد ان لا اله الّا الله واشهد انّ محمّدا رسول الله فقالوا اشرّنا وابن شرّنا وانتقصوه قال هذا ما كنت اخاف يا رسول الله وحذر وقيل انّ المراد بالشاهد غير عبد الله لانّ الحواميم كلّها مكيّة وكان اسلام عبد الله بعد الهجرة قبل وفات رسول الله بعامين فرد بانّ الحواميم وان كانت مكيّة الّا هذه الاية فانّها مدنيّة ووضعت في السورة المكيّة بامر الرسول وقيل انّ الشاهد هو موسى بن عمران وشهادته ما في التورية من بعث الرسول ونزول القران عليه ثم بيّن سبحانه شدّة كفر المشركين بقوله وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا من عتاة قريش تعظيما لانفسهم مخاطبة لِلَّذِينَ آمَنُوا بمحمّد وهم في نظرهم من اداني الناس وفقرائهم ثم ترك سبحانه حكاية خطابهم وانتقل الى الغيبة بقوله لَوْ كَانَ دين الاسلام حقا والقران خَيْرًا ونافعا مَا سَبَقُونَا اولئك الاراذل السفلة إِلَيْهِ والى الايمان به وقيل انّ معنى لِلَّذِينَ آمَنُوا لاجل ايمان الذين آمنوا فليس الكلام للمشافهة والمخاطبة وقيل انّ الكفّار لمّا سمعوا ايمان جماعة من الفقراء بالرسول والقران قالوا للمؤمنين الحاضرين عندهم لو كان خيرا ما سبقنا اليه اولئك الفقراء الغائبون وقيل انّ هذا كلام كفار مكة وقيل لمّا اسلمت جهينة ومزينة وغفار واسلم قالت بنو عامر وغطفان واسد واشجع لو كان خيرا ما سبقنا اليه رعاء البهم وقيل انّ امة لعمر اسلمت وكان عمر يضربها حتى يفتر ويقول لولا انّي فترت لزدتها ضربا وكان كفار قريش يقولون لو كان ما يدعو اليه محمد حقا ما سبقتنا اليه امة عمر وقيل لمّا اسلم عبد الله بن سلام قالت اليهود ذلك ثمّ ردّهم تعالى بقوله وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بالقران كما اهتدى به المؤمنون ولم يرشدوا الى الحق به لعدم تدبّرهم فيه وعدم فهمهم لحقائقه ... فَسَيَقُولُونَ بعد نفيهم الخير في القران هَٰذَا القران إِفْكٌ كذب قَدِيمٌ ذاتي في الاسنة السابقة ثم ردّ سبحانه تكذيبهم القران بقوله وَمِنْ قَبْلِهِ نزل كِتَابُ مُوسَىٰ وهو التورية حال كونه إِمَامًا يؤتم به ومقتدى يقتدى به في دين الله وَرَحْمَةً ونعمة عظيمة من الله لمن آمن به وعمل باحكامه وقد سلّم جميع اهل الكتاب حقانيته وصدقه وَهَٰذَا القران الذي يكذبونه كِتَابٌ عظيم الشان مُصَدِّقٌ لذلك الكتاب الذي جاء به موسى ومطابق له ولما بين يديه من الكتب السماوية في العلوم والمعارف وبيان احوال المعاد والمواعظ والعبر والتزهيد عن الدنيا والترغيب الى الآخرة ولمّا كان قوم النبي عربا جعل لسانه لِسَانًا عَرَبِيًّا لتفهم العرب ما فيه لِيُنْذِرَ ويخوّف ذلك الكتاب بالوعيد بالعذاب الَّذِينَ ظَلَمُوا على انفسهم بالكفر والعصيان وليكون بُشْرَىٰ بالثواب العظيم في الآخرة لِلْمُحْسِنِينَ في العقائد والاعمال المطيعين لله مخلصين وحاصل المراد والله اعلم انّ الغرض من انزال الكتاب انذار العاصين وبشارة المطيعين فلا يمكن ان يكون مثل هذا الكتاب كذبا ثمّ بيّن سبحانه المحسنين المبشّرين بالثواب بقوله إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بالسنتهم وقلوبهم رَبُّنَا اللَّهُ وحده لا شريك له في الربوبية والعبادة ثُمَّ اسْتَقَامُوا وثبتوا على شريعته ودينه من الاحكام واجتهدوا في العمل بمقتضى عبوديته ... فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بعد الموت من عذاب ... وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ من فوات محبوب أُولَٰئِكَ الموحدون المستقيمون على ذلك ... أَصْحَابُ الْجَنَّةِ واهاليها حال كونهم خَالِدِينَ ومقيمين فِيهَا ابدا لا يخرجون منها ولا يموتون اصلا وانما يعطون ذلك ليكون جَزَاءً لهم بِمَا كَانُوا في الدنيا يَعْمَلُونَ من الايمان





وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

و از آن بیرون نشوند و هرگز نمیرند باز آء عملهای نیکی در دنیا کردند و از جمله عملهای برجسته پسندیده نیکوئی کردن بپدر و مادر است پس خدا ترغیب بآن فرمود باین مضمون که ما بانسان سفارش کردیم که بپدر و مادر احسان و نیکوئی کند از انکه مادر او را در مدت حمل با مشقت بسیار در شکم و رحم خود نگهداری کرد و چون مدت حمل گذشت بمشقت و درد زیاد او را زائید و بزمین گذارد و در مدت حمل و مدت شیر دادن او که اقلش سی ماه است کاملا زحمت و رنج کشید پس اگر آن طفل چون بزرگ شود بسفارش ما رفتار کند کوشش در نیکوئی بپدر و مادر نماید تا وقتیکه در عقل و سایر قوی کامل شود و بسن چهل سالگی رسد که آخر مدت جوانی است بدرگاه خدای خود تضرع و زاری کند و گوید پروردگارا مرا توفیق ده که شکر نعمتهائیکه تو بمن داده از وجود و عقل و سلامتی اعضاء و رزق و امنیت و امثال انها و بپدر و مادر من بعد از تو نعمت و حق آنها از همه بر من بیشتر است داده بنمایم و در باره انها دعا کنم و در بقیه عمرم باعمال صالحه که موافق رضای تو باشد بپردازم و ایمان و عمل صالح را در ذریه و اولاد من باقی گذار که انها هم در ایمان و عمل صالح کوشش نمایند پروردگارا من از گناهان توبه کردم و از زمره مسلمانانم پس این اشخاص برجسته کسانیند که بهترین اعمالشانرا که نمازاً از تمام اعمالشان است با قبول میکنیم و از گناهان آنها گذشت مینمائیم چه توبه کنند چه نکنند و در ردیف اهل بهشت در روز قیامت درآیند و از انها شمرده شوند و همه آنچه گفته وعده الهی است که راست و صدق است که خدا در دنیا بانها داده و البته خلف نخواهد داشت

الحسنات ثمّ بيّن سبحانه انواع الحسنات بقوله وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ وامرناه بان يحسن بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا بليغا ثمّ بيّن سبحانه علّة وجوب الاحسان الى الامّ مع كونها وعاء وكون الاب هو الاصل والمنعم بقوله حَمَلَتْهُ أُمُّهُ على بطنها كُرْهًا وعلى مشقّة لثقل عليها بعد اربعة اشهر الى وضعه وَوَضَعَتْهُ من بطنها على الارض كُرْهًا وعلى مشقّة لشدّة وجع المخاض عليها وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ وفطامه من المدّة ثَلَاثُونَ شَهْرًا تمضي عليها بغلظة الشدائد لاجله وفيه دلالة على انّ اقلّ الحمل ستّة اشهر بالنظر الى الاية التي حدّد فيها الرضاع لتام بحولين كاملين فاذا اتت المراة بالولد لستة اشهر من دخول الزوج بها يلحق بالزوج ولا تتهم المراة روي عن الرازي انّ امراة رفعت الى عمر وكانت قد ولدت لستة اشهر فامر برجمها فقال علي عليه السلام لا رجم عليها واستدلّ بالاية على النحو الذي ذكرنا وقال المفيد في الارشاد روي انّ عمر اتي بامراة ولدت لستة اشهر فهمّ برجمها فقال له امير المؤمنين عليه السلام ان خاصمتك بكتاب الله خصمتك انّ الله يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا ويقول والوالدات يرضعن اولادهنّ حولين كاملين لمن اراد ان يتمّ الرضاعة فاذا اتمّت الرضاعة لسنتين وكان حمله وفصاله ثلثين شهرا كان الحمل منها ستّة اشهر فخلّى عمر سبيل المراة وثبت الحكم بذلك يعمل به الصحابة والتابعون ومن اخذ عنه الى يومنا هذا اقول والعجب انّه مع ظهور هذا الخبط والغلط والحكم بغير العلم في دين الله من عمر وبيان الحكم الحق من امير المؤمنين عليه السلام وشيوعه بين الصحابة والتابعين وقع عين هذا الخبط والحكم بغير ما انزل الله به من عثمان فانّ الفخر روى عن عثمان انّه همّ بذلك فقرأ ابن عباس عليه ذلك ثمّ بيّن سبحانه حال الولد البارّ المحسن بوالديه بقوله حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ قيل انّ التقدير انّ الانسان اخذ ما وصّيناه به من البرّ والاحسان بوالديه حتى اذا بلغ وقت كمال قواه وعقله وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وهو اكثر مدّة بلوغ الاشدّ كما عن الصادق عليه السلام قال اذا بلغ العبد ثلاثا وثلثين سنة فقد بلغ اشدّه واذا بلغ اربعين سنة فقد بلغ منتهاه الخبر وقيل هو اخر سنّ الكهولة وقيل بلوغ الاشدّ هو اخر سنّ النشو والنماء والاربعين اخر الشباب ومن ذلك الوقت تاخذ القوى الحيوانية في الانتقاص والقوة العقلية في الاستكمال فعند ذلك قَالَ تضرّعا الى الله رَبِّ أَوْزِعْنِي والهمني كما عن ابن عباس او وفّقني أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ من الوجود والعقل وكمال الاعضاء والرزق والصحّة والامان وغيرها ممّا لا يحصى وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ الذين نعمتهما علي اعظم بعد نعمتك عليّ فانّي لا اقدر على مكافات نعمهما الّا بالدعاء في حقّهما وَأَنْ أَعْمَلَ عملا صَالِحًا تَرْضَاهُ وتقبله منّي فانّه لا يمكنني ذلك الّا بتوفيقك وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي بان تجعل الايمان والعمل الصالح ساريا وراسخا فيهم ولا تجعل للشيطان فيهم نصيبا وسبيلا يا ربّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ ممّا فرط منّي من الزلّات والمعاصي قبل ان ادعوك وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ الذين اخلصوا لك دينهم أُولَٰئِكَ المنعوتون بتلك النعوت الجليلة الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا من الطاعات التي كلّها احسن الاعمال وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وزلّاتهم بانواعها تابوا عنها او لم يتوبوا لكونها مكفورة باعمالهم الحسنة بل مبدّلة بالحسنات حال كونهم فِي زمرة أَصْحَابِ الْجَنَّةِ ومنتظمين في سلكهم في الآخرة كلّ ذلك يكون وَعْدَ الصِّدْقِ من الله لهم الَّذِي كَانُوا في الدنيا يُوعَدُونَ به على السنة الرسل حكى الرازي عن الواحدي انّه حكى عن كثير من مفسّري العامّة انّ هذه الاية نزلت في ابي بكر

في الحكم بالرجم عن عمر

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

پس از بیان حال فرزند خوش رفتار ونیکو کردار بپدر و مادر بیان فرزند بد رفتار با ناز فرمود باین مضمون که آن فرزندیکه پدر و مادرا واز روی شفقت و مهربانی دعوتش بایمان بخدا و عالم آخرت و اعتقاد به زنده شدن پس از مرگ برای مجازات اعمال کنند از سخنانشان دلتنگ شود و بخشم آید وگوید ای پدر و مادر من تف بر روی شما چگونه ممکن است که من پس از مردن و بزیر خاک رفتن دوباره زنده شوم واز قبر بیرون آیم با انکه مردمان بسیار در عصرهای گذشته مردند و خاک شدند یکنفر انها دوباره زنده نشد

ثم قال قالوا والدليل عليه ان الله تم ذكر وقت الحمل والفصال ههنا بمقدار يعلم انه قد ينقص وقد يزيد عنه بحسب اختلاف الناس في هذه الاحوال فوجب ان يكون المقصود شخصا واحدا حتى يقال ان هذا التقدير اخبار عن حاله فيمكن ان يكون ابو بكر كان حمله وفصاله هذا المقدار **اقول** فيما ذكرها لا يخفى من الوهن فان ذكر الوقتين لبيان اقل الحمل واكثر مدة الرضاع ولا يختلف الناس فيهما وفي تعيينهما حكم واحكام كثيرة مذكورة في محلها على تقدير كون المراد شخصا خاصا وامكان كون حمل ابي بكر وفصاله هذا المقدار من المدة لا يوجب كون المراد منه ذلك الرجل لوجود هذا الاحتمال في كثير من الصحابة المخلصين ثم قالوا ثم قال الله تعالى في صفة ذلك الانسان حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين سنة قال رب اوزعني الخ ومعلوم انه ليس كل انسان يقول ذلك القول فوجب ان يكون المراد انسانا معينا قال هذا القول اما ابو بكر فقد قال هذا القول في قريب من هذا السن لانه كان اقل سنا من النبي بسنتين وشيء والنبي بعث عند الاربعين وكان ابو بكر قريبا من الاربعين وهو قد صدق النبي ص وآمن به فثبت بما ذكرناه ان هذه الآية صالحة لان يكون المراد منها ابا بكر **اقول** فيه انه قد ذكرنا ان المراد بيان حال الانسان الذي اخذ بوصية الله في حق الوالدين في تمام عمره بالبر والاحسان وراى النعم التي على والديه نعما على نفسه ناب عنهما في الشكر عند كمال اربعين سنة وكمال قوة عقله وليس المراد بيان حال شخص معين كما ان الآية التي فيها بيان حال الولد العاق لوالديه ليس المراد منها شخصا معينا مع ان ابا بكر لم يكن له وقت ايمانه اربعين سنة باعترافهم كما ان امير المؤمنين ع ايضا لم يكن له ذلك السن وقت ايمانه والقرب والبعد لا يوجب الصلاحية للقريب وعدمها للبعيد بعدما ذكرنا ان العبرة بالحد من السن مع ان الظاهر نيابة الولد الشكر عن الوالدين الغير الكافرين وابو بكر كان ابواه كافرين ولا ينفع شكر الولد في حقهما وعلي ع كان ابواه مؤمنين في اعتقادنا ثم قالوا واذا ثبت القول بهذه الصلاحية نقول ندعي انه هو المراد من هذه الآية ويدل عليه انه تعالى قال في اخر هذه الآية اولئك الذين نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن سيئاتهم في اصحاب الجنة وهذا يدل على ان المراد من هذه الآية افضل الخلق لان الذي يتقبل الله عنه احسن اعماله ويتجاوز عن سيئاته يجب ان يكون افضل الخلق واجمعت الامة على ان افضل الخلق بعد رسول الله اما ابو بكر واما علي ولا يجوز ان يكون المراد من هذه الآية علي بن ابي طالب لان هذه الآية انما يليق بمن اتى بهذه الكلمة عند بلوغ الاشد وعند القرب من اربعين سنة وعلي بن ابي طالب ما كان كذلك انتهى **اقول** هذا الاستدلال مما يضحك به الثكلى لوضوح ان من يتقبل الله احسن اعماله ويتجاوز عن سيئاته لا يجب ان يكون افضل الخلق فان كل من يدخل الجنة يكون كذلك لانه لا يمكن ان لا يتقبل الله احسن الاعمال ولا يمكن ان يدخل الجنة من له ذنب غير مغفور ثم لا شبهة ان عليا كان افضل الخلق بعد رسول الله ولا ينكره الا من كان له عناد وعصبية ولا في ان الآية انما يليق بمن اتى بهذه الكلمة بعد بلوغ اربعين سنة لا عند القرب منه وانما الغرض من نقل كلامهم بطوله الذي لا ينبغي التفوه به من عاقل فضلا من عالم وفاضل وضوح ان القول بنزول الآية في حق ابي بكر لا مستند له الا الاجتهاد الفاسد المبني على حب زبرج الباطل واطفاء نور الحق والله متم نوره ولو كره المشركون وعن الصادق ع قال لما حملت فاطمة عليها السلام بالحسين ع جاء جبرئيل الى رسول الله فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتك من بعدك فلما حملت فاطمة بالحسين ع كرهت حمله وحين وضعته كرهت وضعه ثم قال لم تر في الدنيا ام تلد غلاما تكرهه ولكنها كرهته لما علمت انه سيقتل قال وفيه نزلت هذه الآية **اقول** لعل المراد انه لم يكن بهذا الكلي الذي تضمنته الآية مصداق تام المطابقة الا الحسين ع وفاطمة ع وفي رواية اخرى قال ثم هبط جبرئيل فقال يا محمد ان ربك يقرئك السلام ويبشرك بانه جاعل في ذريته الامامة والولاية والوصية فقال اني رضيت ثم بشر فاطمة بذلك فرضيت **اقول** يحتمل الجمع بان بشارة الرسول ورضا فاطمة كانا بعد وضعه ع ثم قال الصادق ع فلولا انه قال واصلح لي في ذريتي لكانت ذريته كلهم ائمة قال ولم يرضع الحسين من فاطمة ولا من انثى كان يؤتى به النبي ص فيضع ابهامه في فيه فيمص منها ما يكفيه اليومين والثلاث فنبت لحم الحسين ع من لحم رسول الله ودمه **اقول** قال السيد الاجل بحر العلوم لله مرتضع لم يرتضع ابدا من ثدي انثى ومن طه مرضعه وقال الصادق ع ولم يولد لستة اشهر الا عيسى بن مريم والحسين ع ثم انه تعالى بعد بيان حال الولد الصالح بوالديه واخذه بوصيته في حقهما بين سبحانه حال الانسان العاق لوالديه الكافر بربه وبالدار الآخرة بقوله **وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ** عند دعوتهما له الى الايمان بالله وبالدار الآخرة شفقة عليه واحسانا اليه تضجرا من قولهما وكراهة لهما والدين **أُفٍّ لَكُمَا** والنكبة الدائمة عليكما **أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ** حيا من القبر بعد الموت وصيرورتي ترابا وعظاما رميما وابعث حيا **وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ** ومضت اهالي الاعصار السابقة من الدنيا **مِنْ قَبْلِي** ولم يبعث منهم احد ولم يحيى منهم نفس **وَهُمَا** حرصا على ايمان ولدهما **يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ** ويدعوانه بغيثه ويوفقه للايمان يقولان له الولد **وَيْلَكَ آمِنْ** بالبعث والحساب وصدق بالاخراج من القبر للجزاء **إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ** بالبعث والنشور للحساب وجزاء الاعمال **حَقٌّ** وصدق لا يمكن خلافه فيه لنزاهته تعالى عنه **فَيَقُولُ** الولد تكذيبا لوالديه **مَا هَذَا** الوعد الذي تنسبانه الى الله **إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** واكاذيب الامم السابقين التي كانوا يسطرونها في دفاترهم كالاحاديث قيل نزلت في عبد الرحمن بن ابي بكر كان ابواه يدعوانه الى الاسلام فيابى وروي انه لما دعاه ابواه الى الاسلام واخبراه بالبعث بعد الموت

في نقل كلام المفسري في نزول الآية وردّه

ذكر فضيلة الحسين ع





أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ

وان پدر و مادر از روی اشتیاق بایمان آن فرزند دعا کنند بدرگاه خدا که باو توفیق ایمان دهد و بآن فرزند گویند وای بر تو ای فرزند ایمان بروز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ برای حساب و جزای اعمال آور چه خدا وعده داده که مردم را کلا زنده کند و بحساب اعمالشان رسیدگی نماید و وعده خدا البته حق و راست است و ممکن نیست که خلف داشته باشد آن فرزند بانها گوید اینکه میگوئید سخن بیهوده ایستکه در ردیف قصه‌ای دروغی است که پیشینیان از خود میبافتند و ترتیب میدادند و در کتابها و دفترهاشان مینوشتند که مردم بخواندن انها تفریح نمایند مانند قصه‌ای رستم و اسفندیار و چهل طوطی نباید باین سخنان عقیده داشت بعضی گفتند این آیه در باره عبد الرحمن بن ابی بکر فرود آمده که پدر و مادرش او را دعوت باسلام میکردند و او نمیپذیرفت و حاضر برای قبول نشد چون باو گفتند که روز قیامت خواهد آمد و مردم همه زنده خواهند شد گفت چگونه این سخنان بیهوده را میگوئید بسیار از مردمان مردند یکنفر زنده نشد پس خداوند متعال بیان و خاتمت عاقبت آنان نماید باین مضمون که اینمردم که منکر خدا و روز قیامت و حشر و نشرند کسانیند که وعده عذاب آخرت درباره انها متحقق و ثابت است و انها در ردیف پیشینیان از کفار جن و انسند که از بازار دنیا بایک عالم خسارت و ضرر بیرون رفتند و بعذاب دائمی گرفتار شدند این دو دسته از مردم که مؤمنین بمعاد و منکرین آنند هر دو مراتبی در ایمان و کفر و طاعت و معصیت و ثواب و عقاب دارند از جهت اعمالشان در دنیا و خدا هر یک کاملا جزا خواهد داد و ستمی درباره انها از طرف پروردگارشان نخواهد شد انچه بانها رسد بر روی استحقاقشان است پس از آن خدای متعال بیان حال کفار و گنهکاران را در آخرت فرمود باین مضمون که ای پیغمبر بمردم تذکر ده روزیرا که اهل کفر و گناه را بجهنم اندازند و ملائکه عذاب بانها گویند شما مردم در دنیا لذت زندگانیرا بردید واز نعمتهای دنیا کاملا بهره‌مند شدید دیگر در این عالم بهره ندارید جز عذاب و خاری در بازاء تکبر انکه در دنیا جندگاه خدا کردید و گناهانیکه مرتکب شدید روایت شد که روزی پیغمبر ص نزد اصحاب صفه تشریف برد دید انها لباسهاشانرا بپوست و صله و پینه میکنند فرمود امروز بهتر است یا روزیکه هر یک شما صبح یکدست لباس و آخر شب یکدست بپوشد و روزی یک کاسه غذای لذیذ و شب یک کاسه بخورید و پرده خانه تان چون پرده کعبه باشد عرض کردند امروز بهتر است فرمود نه چنین است بلکه امروز برای شما با این فقر بهتر است پس از اثبات توحید و تهدید کفار که دارای نعمتهای زیاد

قال اتعدانني ان اخرج من القبر وقد خلت القرون من قبلي فلم ار احدا منهم بعث فاين عبد الله بن جدعان واين فلان وابن فلان وروي انه لما كتب معاوية الى مروان بان يبايع الناس ليزيد قال عبد الرحمن لقد جئتم بها هرقلية اتبايعون لابنائكم فقال مروان ايها الناس هو الذي قال الله فيه والذي قال لوالديه اف لكما وبه قال الكلبي من العامة والقمي ره وقيل انه لم يرد به شخصا معينا ثم قال سبحانه **أُولَئِكَ** العاقون الكافرون بالله المنكرون للحشر هم **الَّذِينَ حَقَّ** وثبت **عَلَيْهِمُ** في علم الله **الْقَوْلُ** والوعد بالعذاب الابد بقوله لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين وهم **فِي** زمرة **أُمَمٍ** مستحقة للعذاب **قَدْ خَلَتْ** ومضت **مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ** من الدنيا **إِنَّهُمْ** السابقين واللاحقين جميعا **كَانُوا خَاسِرِينَ** في سوق الدنيا بالاتلاف ما هو بمنزلة راس المال لتجارتهم من الفطرة الاصلية والعقل السليم والنعم التي تفضل الله عليهم بها ثم انه تعالى بعد بيان ... الاولاد البارة بالوالدين العاقين لهما بين ان لكل فريق مراتب ودرجات مختلفة بقوله **وَلِكُلٍّ** من الفريقين المذكورين **دَرَجَاتٌ** ... في الايمان والكفر والطاعة والعصيان وفي الثواب دركات متفاوتة في العقاب مسببة **مِمَّا عَمِلُوا** في الدنيا من الخير والشر **وَلِيُوَفِّيَهُمْ** ربهم **أَعْمَالَهُمْ** ويعطيهم اجرة طاعاتهم ومعاصيهم وافية تامة **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** بنقص ثواب المطيعين وزيادة عقاب العاصين قيل ان ليوفيهم علة لمقدر يدل الكلام عليه والمعنى قدر جزاء اعمالهم وجعل الثواب درجات والعقاب دركات ليوفيهم ولا يظلمهم ثم لما بين سبحانه انه يصل حق كل احد اليه بين احوال اهل العقاب بقوله ثم **وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ** ويقربون منها ويوقفون عليها ... او المراد يصلون فيها فيقول لهم ايها الكفار **أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ** واصبتم حظوظكم ولذائذكم التي قدرت لكم **فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا** وعمركم فيها **وَاسْتَمْتَعْتُمْ** بنعم الله وانتفعتم بها فلم يبق لكم في الآخرة منها شيء **فَالْيَوْمَ** وفي هذا الوقت **تُجْزَوْنَ** من الله **عَذَابَ الْهُونِ** جزاء بالنار فيه ذل وحقارة **بِمَا كُنْتُمْ** في الدنيا **تَسْتَكْبِرُونَ** على الناس **فِي الْأَرْضِ** وتانفون عن الايمان وطاعة الرسول **بِغَيْرِ الْحَقِّ** وبلا مقتضى للاستكبار والتانف **وَبِمَا كُنْتُمْ** فيها **تَفْسُقُونَ** وتعصون بترك الواجبات واتيان المحرمات وروي عن النبي ص انه دخل على اصحاب الصفة وهم يرقعون ثيابهم بالادم ما يجدون لها رقاعا فقال انتم اليوم خير ام يوم يغدو احدكم في حلة ويروح في اخرى ويغدى عليه بجفنة ويراح عليه باخرى ويستر بيته

وَاذْكُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالُوا اَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ اٰلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَاُبَلِّغُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ وَلٰكِنِّي اَرٰيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ فَلَمَّا رَاَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هٰذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ اَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا

وگرم شهوت رانی ولذتهای دنیا بودند خداوند متعال ذکر حال قوم عاد که قوی‌تر وثروتمندتر از انها بودند برای عبرت انها باین مضمون که ای پیغمبر متذکر کن قوم خود را بقصهٔ قوم عاد وکیفیت دعوت هود آنان را وقتیکه انها را موعظه کرد واز عذاب خدا تخویفشان نمود وانها در وادی احقاف بودند گفته‌اند که احقاف نزدیک وادی حضرموت از شهرهای یمن بوده وآنان از قبیلهٔ ارم بودند وپیغمبرانی پیش از هود ودر زمان هود وبعد از او میان انها بودند وهود بانها میگفت جز خدا چیزی را پرستش نکنید که میترسم عذاب بزرگی برشما فرود آید گفتند تو آمده که ما را منصرف از پرستش بتهای خودمان ومتوجه بخدای خودت کنی واین هرگز ممکن نیست هرچه از دستت برآید بکن وآن عذابیکه ما را از آن میترسانی بیاور اگر راست میگوئی هود گفت خدا وقت آمدن انعذاب را داند ومن وظیفه‌ام تبلیغ رسالت وتخویف وتهدید شما است امر عذاب بدست من نیست راجع بخود خدا است ولی شما مردمان نادانی هستید خیر وصلاح خود را نمیدانید بعضی گفته‌اند چندی باران نیامد وهمه منتظر باران بودند ناگاه دیدند ابر سیاهی در هوا پیدا شد چون انقوم آن ابر سیاه را دیدند رو بزمین انها میاید همه خوشحال ومسرور شدند وگفتند این ابر باران است هود فرمود نه چنین است بلکه این همان عذابی استکه بشما وعده داده ام وشما استهزاء میکردید ومیگفتید زودتر این عذاب بیاید که ما به بینیم ناگاه بادیکه در آن عذاب الهی بود وزید وهرچه بود از خود انها واموال ومواشیشان را هلاک ونابود کرد بامر خدا وازانها چیزی جز خانه ها ومنزلهاشان باقی نماند هرچه بود تلف شد بمثل چنین

کانت الكعبة قالوا نحن يومئذ خير قال بل اليوم روى عن عمر انه دخل على رسول الله وهو على سرير وقد اثر بجنبيه الشريط فبكى عمر فقال ص ما يبكيك يا عمر قال ذكرت كسرى وقيصر وما كانا فيه من الدنيا وانت رسول رب العالمين قد اثر بجنبيك الشريط فقال ص اولئك قوم قد عجلت لهم طيباتهم في حيوتهم الدنيا ونحن قوم قد اخرت طيباتنا في الاخرة قالت عائشة ما شبع آل محمد من خبز الشعير يومين متتابعين حتى قبض رسول الله واول بدعة حدثت بعده الشبع وقالت ايضا وقد كان يأتي علينا الشهر ما نوقد فيه نارا وما هو الا الماء والتمر غير انه جزى الله عنا نساء الانصار كن ربما اهدين لنا شيئا من اللبن عن ابي هريرة قال رايت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل عليه رداء اما ازار او كساء قد ربطوه في اعناقهم فمنها ما يبلغ نصف الساقين ومنها ما يبلغ الكعبين فيجمعه بيده كراهية ان ترى عورته عن الصادق عليه السلام عن ابائه قال اتى النبي ص بخبيص فابى ان يأكله فقيل اتحرمه قال لا ولكني اكره ما تتوق اليه نفسي ثم تلا هذه الاية اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا ثم انه تعالى بعد ذكر دلائل التوحيد وتوعيد الكفار المنهمكين في الشهوات ذكر قصة قوم عاد الذين كانوا اقوى ... من اهل مكة ... بقوله وَاذْكُرْ يا محمد لقومك هود الذي كان اَخَا عَادٍ في النسب ... حال فيه اِذْ اَنْذَرَ ... قَوْمَهُ الذين كانوا يسكنون بِالْاَحْقَافِ في عوارض من حضرموت ... من قبيلة ارم وقيل ان بلاد عاد كانت في اليمن ولهم كانت ارم ذات العماد والاحقاف جبل مستطيل ملتوٍ من الرمل اقول هذا مناف لقول علي ع شر واد بين الناس وادي الاحقاف الان يقال ان الوادي سمي باسم الجبل الذي فيه قال وواد بحضرموت يدعى برهوت تلقى فيه ارواح الكفار وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ ومضت الرسل من الدنيا من قبل هود مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وبعده وكان انذاره اَنْ يا قوم اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ ولا تشركوا به شيئا اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ يا قوم ان اشركتم به عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ اهوله وشدة بلائه قَالُوا في جواب هود يا هود اَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا وتصرفنا عَنْ عبادة اٰلِهَتِنَا الى عبادة الهك و هذا لا يكون ابدا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا من العذاب العظيم على عبادة اصنامنا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ في وعدك به قال هود لا ... في وقوعه اِنَّمَا الْعِلْمُ بوقت نزوله عِنْدَ اللّٰهِ مختص به وهو ياتيكم في الوقت الذي يعلم ويرى فيه صلاح اتيانه وليس في قدرتي شيء وانما انا رسول من الله اليكم وَاُبَلِّغُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ ... التي من جملتها تحذيركم به ولا العذاب عليه ان لم تنتهوا عن الشرك وَلٰكِنِّي اَرٰيكُمْ قَوْمًا ... خيركم وصلاحكم ولا تعلمون ان وظيفة الرسول انما هي التبليغ لا اتيان العذاب ثم قيل ان الله تعالى حبس عنهم المطر اياما ثم ساق اليهم سحابة سوداء فخرجت عليهم من واد يقال له المغيث فَلَمَّا رَاَوْهُ خالكونه عَارِضًا يعرض في السماء مُسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ ومتوجها الى اراضيهم قَالُوا مستبشرين ومسرورين بعروضه واستقباله يا قوم هٰذَا السحاب عَارِضٌ وظاهر في السماء وهو مُمْطِرُنَا ومنزل الغيث علينا قال هود ليس الامر كما توهمتم بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ من العذاب وهو رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ اَلِيمٌ فاذا جاءتهم ريح عقيم كانت تُدَمِّرُ وتهلك كُلَّ شَيْءٍ من نفوسهم واموالهم ومواشيهم بِاَمْرِ رَبِّهَا وارادته كالجند الذي لا يسير ولا يقف

فی حکایة نزول العذاب علی قوم عاد





فَاَصْبَحُوا لَا يُرٰى اِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا اِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَاَبْصَارًا وَاَفْئِدَةً فَمَا اَغْنٰى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا اَبْصَارُهُمْ وَلَا اَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ اِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرٰى وَصَرَّفْنَا الْاٰيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

عذاب سختی ما یاغیان را مجازات کنیم گفته‌اند باد سردی از طرف مغرب شروع بوزیدن کرد دیدند مواشی واثاثیه شان را از زمین بالا میبرد وهمه بخانه ها رفتند ودرها را بستند باد شدت کرد درها را کند وخودشان را بزمین انداخت وخدا ریگها را بر رویشان ریخت هفت شب وهشت روز زیر ریگها ماندند وناله میکردند بعد باد ریگها را از روی انها برطرف کرد وبدنهاشان را از زمین کند وبدریا ریخت بعضی گفته‌اند چون هود حس کرد که باد میاید خطی دور خود ومؤمنین کشید نزد چشمهٔ آبی که آب از آن میجوشید بادیکه بانها میرسید با آرام ملایم خوبی بود وچون بقوم عاد میرسید انها را از زمین بهوا میبرد وبزمین می انداخت وهلاک میکرد پس خدا بعنوان امتحان برتری قوم عاد را بر اهل مکه در قوت وشوکت فرمود باین مضمون که ما بقوم عاد قوت وشوکت ودارائی ومکنتی دادیم که بشما اهل مکه نداده ایم مع الوصف از عذاب ما خلاصی نیافتند وبرایشان گوش وچشم ودل آفریدیم که بگوش کلمات ما ومواعظ وگفته‌های پیغمبران را بشنوند وبچشم عجائب خلقت عالم را به بینند وپی بوحدانیت خالقشان برند وبدل فکر در معارف الهیه وعواقب خود نمایند متأسفانه انتفاعی از این اعضا نبردند واستفاده که باید ببرند نکردند جز انکه منکر آیات خدا وتوحید او شدند بلکه بانها استهزاء کردند وعذابیکه بان استهزاء میکردند انها را فرا گرفت وهلاکشان کرد ای اهل مکه شما نظر کنید وببینید که در اطراف شهرتان چه بسیار از شهرها را بعذاب هلاک کردم چون قوم عاد وثمود وقوم لوط در یمن وشام ومکرر وپی در پی آیات توحید وچیزهائیکه مایهٔ عبرتشان بود بانها نمودیم شاید از شرک وگناه منصرف شوند وبحق توجه نمایند ابدا در انها اثر نکرد ومتنبه ومتذکر نشدند تا انکه سوء عاقبت دنیا پرستی وشهوت ایشان را دیدند پس چرا بتهائیکه آنان وسائل قربشان بخدا میدانستند در وقت گرفتاریشان بعذاب انها را یاری نکردند واز عذاب نجاتشان ندادند بلکه بتهاشان را در انوقت گم کنند واز یاریشان وشفاعتشان ناامید گردیدند وظاهر گردید که آن بت پرستی دین باطلی بوده وسخن اینکه خدا امر بعبادت بتان کرده یا آنان را شفیع نزد خود قرار داده دروغی بوده که بخدا نسبت داده اند

الايام الرئيس والامير فَاَصْبَحُوا وصاروا من ذلك العذاب هالكين بحيث لَا يُرٰى من آثارهم اِلَّا مَسَاكِنُهُمْ الخالية منهم كَذٰلِكَ الجزاء الفظيع وبمثل ذلك العذاب المستاصل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ والطاغين على ربهم قيل جاءت ريح باردة من قبل المغرب واول ما عرفوا انه عذاب ان راوا ما كان في الصحراء من رحالهم ومواشيهم تطير بها الريح بين السماء والارض وترفع الظعينة في الجو حتى ترى كانها جرادة فتدمغها بالحجارة فدخلوا بيوتهم واغلقوا ابوابهم فقلعت الريح الابواب وصرعتهم فامال الله الاحقاف عليهم فكانوا تحتها سبع ليال وثمانية ايام لهم انين ثم كشفت الريح عنهم الاحقاف فاحتملتهم فطرحتهم في البحر وقيل اول من ابصر العذاب امراة منهم قالت رايت ريحا فيها كشهب النار وروى ان هودا لما احس بالريح خط على نفسه وعلى المؤمنين خطا الى جنب عين تنبع فكانت الريح التي تصيبهم ريحا لينة هادئة طيبة والريح التي تصيب القوم ترفعهم من الارض وتطير بهم الى السماء وتضربهم على الارض وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ما امر الله خازن الرياح ان يرسل الى عاد الا مثل مقدار الخاتم ثم ان ذلك المقدار اهلكتهم بكليتهم وعنه ص انه كان اذا راى الريح فزع وقال اللهم اني اسئلك خيرها وخير ما ارسلت به واعوذ بك من شرها وشر ما ارسلت به ثم بين سبحانه فضل قوم عاد على كفار اهل مكة بكمال القوة وكثرة النعم والاموال بقوله وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ واقدرناهم وملكناهم فِيمَا اِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ من السعة والبسطة والقوة وساير التصرفات وانما لم يقل فيما ما مكناكم فيه لكراهة التكرار وقيل ان كلمة ان زائدة وقيل شرطية وجزاء الشرط كان بغيكم اكثر اقول لا يفيد القول لان ... ما هو المقصود من بيان كونهم اقوى واقدر منكم ومع ذلك لم ينجوا من العذاب فكيف بكم وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا ليستعملوها في سماع دلائل التوحيد والمواعظ والعبر وَاَبْصَارًا ليستعملوها في النظر الى بدايع صنع الله وما فيه دلائل توحيده وكمال صفاته ومعجزات الرسول وَاَفْئِدَةً يتفكرون بها في عجائب الخلق وعواقب الامور فَمَا اَغْنٰى عَنْهُمْ ولم يفدهم سَمْعُهُمْ وَلَا اَبْصَارُهُمْ وَلَا اَفْئِدَتُهُمْ في كمال نفوسهم وحصول سعادتهم وارتقائهم عن حضيض الحيوانية مِنْ شَيْءٍ من الاغناء والفائدة حيث انهم لم يستعملوا شيئا منها فيما خلقت له ولم يؤد واشكرها اِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ ويتعصبون في انكار دلائل التوحيد والمعاد ورسالة الرسول وَحَاقَ واحاط بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ من العذاب حيث كانوا يستعجلونه سخرية واستهزاء وتالله لَقَدْ اَهْلَكْنَا يا اهل مكة بانواع مختلفة من العذاب مَا حَوْلَكُمْ وفي اطرافكم مِنَ اهالي الْقُرٰى والبلدان الكثيرة كقرى عاد وثمود وقوم لوط باليمن والشام بسبب شركهم وطغيانهم وَصَرَّفْنَا الْاٰيَاتِ وكررنا عليهم الحجج وانواع العبر لكي يعتبر بها اولئك الاهالي لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ابدا اصلی نداشته پس از این تهدیدات خدا برای ترغیب مردم بایمان بتوحید و قران ایمان جنیان را بان حکایت فرمود باین مضمون که ای پیغمبر تذکر ده مردم را بوقتیکه جمعی از جنها را متوجه بسوی تو کردیم که قران را بشنوند در وقتیکه تو تلاوت آن میکنی پس چون حاضر شدند در وقت تلاوتت بیکدیگر گفتند خاموش باشید که درست آن را بشنویم چون قران خواندنت تمام شد و کاملا گوش دادند و آیات انرا شنیدند رفتند در میان جنها که انها را دعوت بایمان بقران کنند بعضی از اهل سنت روایت کردند که چون جنها از رفتن باسمان برای شنیدن سخنان ملائکه ممنوع شدند گفتند که باید امر مهمی اتفاق افتاده باشد که ما ممنوع شده ایم پس هفت نفر از اشراف جنهای شهر نصیبین در رؤساشان و بعضی گفتند از فرمانداران جن شهر نینوا بودند ابن عباس فرموده نه نفر بودند بر هر تقدیر در روی زمین گردش کردند تا بمکه آمدند بعد رفتند بوادی نخله میان طائف و مکه در انجا به پیغمبر رسیدند و انحضرت در شب ایستاده بود بنماز و در روایتی نماز صبح میخواند و سوره طه تلاوت میفرمود گوش دادند پس آمدند در میان طائفه خود و گفتند ما کتابی شنیدیم که بعد از توراة موسی نازل شده موافق با کتابهای آسمانی سابق که بحق و راه راستیکه بقرب خدا و بهشت رساند و بهر خیر و سعادتی دلالت کند ایقوم و قبیله ما اجابت کنید دعوت کتاب خدا و رسول او را و ایمان آورید بان که خدا بیامرزد گناه شمارا و پناهتان دهد از عذاب دردناک قیامت و کسیکه اجابت دعوت انها نکند و ایمان نیاورد نتواند از عذاب خدا فرار کند و جز خدا یاوری در دفع عذاب نخواهد داشت که بقوه یا شفاعت او را نجات دهد و آنانکه ایمان نیاورند از راه

عناهم علیه من الشرک والطغیان ویتوبوا من معاصیهم ومع ذلک لم یرجع احد منهم **فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ** وهلا خلصهم من العذاب الاصنام **الَّذِينَ اتَّخَذُوهُم مِّن دُونِ اللَّهِ** ومما سواه لکونهم بزعمهم **قُرْبَانًا** ووسائل للزلفی الی الله **آلِهَةً** ومعبودین وقیل ان المعنی اتخذوهم الهة حال کونهم متقربین بعبادتهم الی الله حیث کانوا یقولون ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی وقیل ان المفعول الثانی لاتخذوا هو قربانا والهة عطف بیان له وعلی کل تقدیر فیه غایة التقریع ثم بالغ سبحانه فی تقریعهم بقوله **بَلْ ضَلُّوا** وغابوا وضاعوا **عَنْهُمْ** فحرموا عن نصرهم وشفاعتهم لعجزهم عن ذلک **وَذَٰلِكَ** المذکور من اتخاذهم الاصنام قربانا الهة **إِفْكُهُمْ** وقولهم الباطل الذی صرفهم عن الحق **وَمَا كَانُوا** فی الدنیا **يَفْتَرُونَ** علی الله من ان الله جعل الاصنام شفعائهم ورضی بعبادتها قیل یعنی وذلک الضلال اثر افکهم واثر ما یفترون ثم انه تعالی بعد تهدید اهل مکة علی الکفر ومخالفة الحق رغبهم فی الایمان بالقران بذکر ایمان الجن به بقوله **وَإِذْ صَرَفْنَا** ووجهنا **إِلَيْكَ** یا محمد **نَفَرًا** وجماعة **مِّنَ الْجِنِّ** والقینا فی قلوبهم المیل والرغبة الی الحضور عندک **يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ** حین تلاوتک ایاه **فَلَمَّا حَضَرُوهُ** عند تلاوته **قَالُوا** اولئک النفر بعضهم لبعض **أَنصِتُوا** واسکتوا لسماعه **فَلَمَّا قُضِيَ** القران وفرغت من تلاوته امنوا به واجابوا الی ما سمعوه **وَلَّوْا** عنک ورجعوا **إِلَىٰ قَوْمِهِم** حال کونهم **مُّنذِرِينَ** لهم وداعین ایاهم الی الایمان به روی بعض العامة ان الجن کانت تسترق السمع فلما حرست السماء ورجموا بالشهب قالوا ما هذا الا لنبأ حدث فنهض سبعة نفر من اشراف جن نصیبین ورؤسائهم وقیل کانوا من ملوک جن نینوا بالموصل وعن ابن عباس انهم کانوا تسعة واسمائهم سلیط وشاصر وباصر وحاصر وحسا ومسا وعلیم وارقم وادرس فضربوا فی الارض حتی بلغوا تهامة ثم اندفعوا الی وادی نخلة بین مکة وطائف فوافوا رسول الله صلی الله علیه و آله وهو قائم فی جوف اللیل وفی روایة یصلی صلوة الفجر فاستمعوا القراءة وهو یقرء طه فجاؤا الی قومهم **وقَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ** کتاب **مُوسَىٰ** من السماء یکون **مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** وموافقا لما قبله من الکتب الالهیة السماویة فی التوحید والمعارف والنبوة والمعاد والتزهید فی الدنیا والترغیب الی الاخرة وتهذیب الاخلاق وغیرها من المطالب العالیة وهو **يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ** من العقائد **وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ** موصل الی قرب الله والجنة من الشرایع والاعمال الصالحة قیل انما قالوا من بعد موسی لانهم کانوا یهودیا وعن ابن عباس انهم لم یسمعوا بامر عیسی وقیل لان شریعة عیسی مقررة لشریعة موسی لا ناسخة ویحتمل انه من جهة عظم التوراة من بین الکتب السماویة ثم قالوا **يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ** وکتابه ورسوله الذی یدعوکم الی کل خیر وسعادة **وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ** الله **لَكُم** بعضا **مِّن ذُنُوبِكُمْ** وهو ما کان من حقوق الله علی المکلف **وَيُجِرْكُم** ویبعدکم **مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ** معد للکفار ثم بعد ذکر الترغیب الی الایمان هددوا من ترکه بقوله **وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ** ولا یؤمن برسوله وکتابه **فَلَيْسَ** بقادر علی دفع عذاب الله ولا **بِمُعْجِزٍ** عن تعذیبه **فِي الْأَرْضِ** بالهرب من اقطارها او الدخول فی اعماقها **وَلَيْسَ لَهُ** مما سوی الله **مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ** وانصار یدفعون عنه العذاب بالمعارضة والشفاعة **أُولَٰئِكَ** الذین لا یجیبون داعی الله ولا یؤمنون به متمکنون ثابتون **فِي ضَلَالٍ** وانحراف **مُّبِينٍ**





أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ

حق خارجند و در ضلالت آشکارند بطوریکه کسی در ضلالتشان شک و تردید نکند روایت شده که چون ان عده از جن برگشتند در میان قبیله خود و انها را دعوت بایمان کردند دو باره در مکه باد و وازده هزار جن آمدند برای شرفیابی خدمت انحضرت چون بحجون که قبرستان مکه است رسیدند یکنفر از انها خدمت پیغمبر آمد عرضکرد قبیله برای شرفیابی بحجون آمده اند انحضرت وعده فرمود که در ساعتی از شب برای ملاقات انها برود پس باصحاب فرمود من مامورم امشب بروم و قران برای جنها بخوانم و دعوتشان بایمان کنم کی با من خواهد آمد کسی جواب نداد بجز عبد الله بن مسعود پس انحضرت با عبد الله رفتند چون بشعب حجون رسیدند

من ... بالقسم ... یدخلون فی الجنة ویزحمون علی ... انصرفوا ... الی قومهم منذرین ثم جاؤا مع قومهم وافدین الی رسول الله صلی الله علیه و آله وهو بمکة وهم ثلاثمائة او اثنی عشر الفا فانتهوا الی الحجون وهو موضع فیه مقابر مکة فجاء واحد من اولئک النفر الی رسول الله فقال ان قومنا قد حضروا بالحجون یلقونک فوعدهم ساعة من اللیل ثم قال لاصحابه انی امرت ان اقرء علی الجن اللیلة وانذرهم فمن یتبعنی قالها ثلاثا فاطرقوا الا عبد الله بن مسعود فقام معه قال فانطلقنا حتی اذا کنا باعلی مکة فی شعب الحجون خط لی خطا برجله وقال لی لا تخرج منه حتی اعود الیک فانک ان خرجت لن ترانی الی یوم القیمة وفی روایة لم آمن علیک ان یختطفک بعضهم ثم جلس فقرء علیهم اقرء باسم ربک او سورة الرحمن وسمعت لغطا شدیدا وغشیته ثم انقطعوا کقطع السحاب فقال لی هل رأیت شیئا قلت نعم رجالا سودا کانهم رجال الزط فقال هم اولئک جن نصیبین قلت سمعت لغطا شدیدا حتی خفت علیک الی ان سمعتک تقرعهم بعصاک وتقول اجلسوا فقال ان الجن تداعت فی قتیل قتل بینهم فتحاکموا الی فحکمت بینهم بالحق القمی قال بعد ذکر الایات فهذا اکثر حکایة الجن وکان سبب نزول هذه الایة ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج من مکة الی سوق عکاظ ومعه زید بن حارثة یدعو الناس الی الاسلام فلم یجبه احد ولم یجد احدا یقبله ثم رجع الی مکة فلما بلغ موضعا یقال له وادی مجنة تهجد بالقران فی جوف اللیل فمر به نفر من الجن فلما سمعوا قراءته قال بعضهم لبعض انصتوا یعنی اسکتوا فلما قضی ای فرغ رسول الله صلی الله علیه و آله من القراءة ولوا الی قومهم منذرین قالوا یا قومنا الی قوله فی ضلال مبین فجاؤا الی رسول الله فاسلموا وامنوا وعلمهم رسول الله صلی الله علیه و آله شرایع الاسلام فانزل الله علی نبیه قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن السورة کلها فحکی الله عز وجل قولهم وولی علیهم رسول الله منهم وکانوا یعودون الی رسول الله فی کل وقت فامر رسول الله امیر المؤمنین علیه السلام ان یعلمهم ویفقههم فمنهم مؤمنون وکافرون وناصبون ویهود ونصاری ومجوس وهم ولد الجان انتهی وسئل العالم عن مؤمنی الجن ایدخلون الجنة فقال لا ولکن لله حظائر بین الجنة والنار یکون فیها مؤمنو الجن وفساق الشیعة **أَقُولُ** وبه قال بعض العامة ثم انه تعالی بعد اثبات التوحید والنبوة استدل علی المعاد بقوله **أَوَلَمْ يَرَوْا** قیل ان التقدیر والمعنی اولم یتفکروا ولم یعلموا علما جازما یکون بمنزلة الرؤیة **أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ** بقدرته الکاملة **السَّمَاوَاتِ** السبع **وَالْأَرْضَ** وابدعهما من غیر مثال سابق **وَلَمْ يَعْيَ** ولم یتعب **بِخَلْقِهِنَّ** مع غایة عظمهن **بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ** ویخلقهم علی المثال الاول مع صغرهم **بَلَىٰ** قادر علی ذلک **إِنَّهُ** تعالی **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** من الاشیاء **قَدِيرٌ** لا تختص قدرته بشیء دون شیء ثم هدد سبحانه منکری المعاد بقوله **وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ** ویعذبون علیها ثم یقال لهم توبیخا وتقریعا **أَلَيْسَ هَٰذَا** العذاب الذی ترونه **بِالْحَقِّ** والصدق وانتم کنتم فی الدنیا تکذبونه وتستهزؤن به **قَالُوا بَلَىٰ** انه الحق ووعده مطابق للواقع والله **وَرَبِّنَا** قیل اکدوا جوابهم بالقسم طمعا فی الخلاص بسبب الاعتراف به **قَالَ** الله او خازن النار **فَذُوقُوا** الیوم **الْعَذَابَ** الذی کنتم تستعجلونه مستدلین بذوقه وطعمه ولا تتوهموا ابتلائکم به بلا علة والاسباب بل هو **بِمَا كُنتُمْ** فی الدنیا به **تَكْفُرُونَ** والکفر به اعظم اسباب الاستحقاق وتکذیب وعد الله اقوی مقتضیات الابتلاء به فاذا علمت یا محمد خاتمة عاقبة تکذیبهم واستهزائهم بک **فَاصْبِرْ** علیهما **كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ** وذووا الثبات والجزم **مِنَ الرُّسُلِ** الذین جاؤا من قبلک کابراهیم ونوح وموسی وعیسی فانک من جملتهم بل افضلهم وخاتمهم عن الصادق علیه السلام فی هذه الایة هم نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد قیل کیف صاروا اولی العزم قال لان نوحا بعث بکتاب وشریعة وکل من جاء بعد نوح اخذ بکتاب نوح وشریعته ومنهاجه حتی جاء ابراهیم بالصحف وبعزیمة ترک کتاب نوح لا کفرا به فکل من جاء بعد ابراهیم اخذ بشریعة ابراهیم ومنهاجه وبالصحف حتی جاء موسی بالتوریة وشریعته ومنهاجه وبعزیمة ترک الصحف فکل نبی جاء بعد موسی اخذ بالتوریة ومنهاجه حتی جاء المسیح بالانجیل وبعزیمة ترک شریعة موسی ومنهاجه فکل نبی جاء بعد المسیح اخذ بشریعته ومنهاجه حتی جاء محمد صلی الله علیه و آله فجاء بالقران وبشریعته ومنهاجه فحلاله حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة فهؤلاء اولوا العزم من الرسل عن الباقر علیه السلام انما سموا اولی العزم لانه عهد الیهم فی محمد والاوصیاء من بعده والمهدی وسیرته فاجمع عزمهم علی ان ذلک کذلک **وَلَا تَسْتَعْجِل** یا محمد بالعذاب **لَّهُمْ** فانه علی شرف النزول علیهم **كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ** من العذاب **لَمْ يَلْبَثُوا** ولم یمکثوا فی الدنیا ولو عمروا الف سنة او اکثر فیها **إِلَّا سَاعَةً** وزمانا قلیلا **مِّن نَّهَارٍ** لان الزمان الطویل فی الغایة بعد انقضائه یکون فی النظر کالزمان القصیر بل یکون کان لم یکن مع ان طول عمر الدنیا بالنسبة الی عمر الاخرة وطول بقائها



اقول اللفظ ... اصوات الکلام ... لا یفهم ... من السودان ح

بسم الله الرحمن الرحیم
الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم والذین امنوا وعملوا الصالحات
وامنوا بما نزل علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم

عبد الله گفت انحضرت خطی بدور من کشید و فرمود از خط بیرون مرو تا من برگردم اگر از خط بیرون روی مرا تا قیامت نخواهی دید
پس نشست و سوره اقرا باسم ربک و الرحمن را تلاوت فرمود شنیدم همهمه و آواز بلند شد و بانحضرت احاطه کردند پس از آن مثل پاره های ابر متفرق شدند
انحضرت فرمود چیزی دیدی عرض کردم بلی اشخاص سیاه مثل طائفه سودان دیدم فرمود انها طائفه جن نصیبین بودند عرض کردم همهمه شنیدم باندازه
که بر جان خود ترسیدم تا اینکه شنیدم شما بعصای خود میزنید و میفرمائید بنشینید فرمود در موضوع قتلیکه میانشان اتفاق افتاده بود نزد من ترافع کردند
و من در میانشان حکم بحق نمودم پس از اثبات توحید و رسالت خدا استعال استدلال بر معاد فرمود باین مضمون که مگر ندانستید که خدا آسمانها و زمین را
آفرید و خستگی از خلقت انها ندانست با عظمتیکه دارند چنین خدائی عاجز نیست از زنده کردن مرده ها بلی البته قادر است بر خلق هر موجودی پس از آن
تهدید منکرین معاد فرمود باین مضمون که متذکر شو روزیرا که کفار را در اندر بکنار جهنم آرند و گویند این آتش آیا حق نیست گویند البته حق است بانها گویند پس
بچشید عذاب را بجزای کفریکه داشتید پس ای پیغمبر کرم حال که دانستی و خاتمت عاقبت کفار و استهزا اکنند گان را صبر کن بر تکذیب و استهزاء انها چنانچه پیغمبران
اولوا العزم پیش از تو صبر کردند و تعجیل در عذاب انها مکن که بزودی خواهند بعذاب و سزای خود رسید و وقتیکه عذاب موعود را ببینند بنظر شان عمرشان که در
دنیا گذشته چون یکروز آید انچه گفتیم در قران با این کافی است برای موعظه و نصیحت مردم هر کس نپذیرد هلاک خواهد شد پس از سوره احقاف که در
آخر آن حکایت ایمان جن بانحضرت و کتابش و کفر اهل مکه بانها و تهدید کفار بعذاب دنیوی و اخروی بود تنظیم سوره مبارکه محمد شد که در اول آن مذمت

ذلک تلک الذی ذکرناه فی التورة او فی القران بلاغ و کفایة لهم فی الوعظ والنصح واتمام الحجة فان اتعظوا به فقد هدوا الی کل خیر و حازوا السعادة
الابدیة و نالوا الحیوة الدائمة وان اعرضوا عنه فهل یهلک بالعذاب الا القوم الفاسقون والجماعة الخارجون عن قابلیة الاتعاظ وطاعة الله عن ابن
عباس قال قال اذا عسر علی المراة ولادتها اخذ اناء نظیف وکتب علیه کانهم یوم یرون ما یوعدون الخ وقوله کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها
واثر ولقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ثم یغسل الاناء وتسقی منه المراة وینضح علی بطنها وفرجها وفی روایة اخری عن ابن عباس اذا عسر علی المراة الولادة
تکتب هاتان الایتان فی صحیفة ثم تسقی وهی هذه بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب العرش
العظیم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها عن الصادق ع
من قرء کل لیلة او کل جمعة سورة الاحقاف لم یصبه الله بروعة فی الحیوة الدنیا وامنه من فزع یوم القیمة ثم لما ختم سورة الاحقاف ببیان ایمان الجن بمحمد وکتابه
وکفر اهل مکة بهما وتهدیدا للکفار بالعذاب الدنیوی والاخروی نظم سورة محمد ص المتضمنة لذم الکفار ومنعهم الناس عن الایمان بمحمد ودینه وکتابه وبیان سوء
عاقبتهم ومدح المؤمنین وبیان حسن عاقبتهم وتحریضهم علی قتال الکفار وامرهم بجهادهم فافتتحها بذکر الاسماء الحسنی بقوله بسم الله الرحمن الرحیم
ثم شرع فی ذم الکفار الصادین عن سبیل الله بقوله الذین کفروا واصروا علی کفرهم کابی جهل واضرابه من قریش ویهود وغیرهم وصدوا
ومنعوا انفسهم او الناس عن سلوک سبیل الله واتباع ادلة الحق ودین الاسلام اضل الله وابطل اعمالهم الحسنة بالذات کصلة
الرحم والانفاق علی الفقراء واعانة الملهوفین واغاثة المظلومین ونظایرها بحیث لا یبقی لهم عمل بوجه علیه قیل لما قال فی اخر السورة المبارکة
السابقة فهل یهلک الا القوم الفاسقون کان مجال ان یقال کیف یهلک الفاسقون مع ان لهم فی طول اعمارهم اعمال صالحة کاطعام الطعام و
صلة الرحم ونحو ذلک فیکون فی اهلاکهم اهدار اعمالهم مع انه تعالی قال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره فقال الله ثم الذین کفروا وصدوا عن سبیل
الله اضل اعمالهم ای لم یبق لهم عمل ولم یوجد فلم یمنع اهلاکهم لان الایمان شرط قبول العمل وترتب الاجر علیه فما لا یقبل کالا یوجد ولان
الکفر یترجح فی المیزان علی جمیع الحسنات کما ان الایمان یترجح علی جمیع السیئات ولان خیریة العمل بحیث یترتب علیه الاجر انما یکون بقصد العامل
الجادة لله والکافر لا یقصد باعماله التقرب الی الله وتحصیل رضاه فلا یصیبه منه خیر حتی یراه قیل ان المراد من سبیل الله هو الانفاق علی المؤمنین
وقیل هو الجهاد والحق انه الاسلام واتباع النبی الذی هو الصراط المستقیم عن الباقر ع قال قال امیر المؤمنین ع بعد وفات رسول الله فی المسجد
والناس مجتمعون بصوت عال الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم فقال له ابن عباس یا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت شیئا
من القران قال لقد قلته لامر قال نعم ان الله یقول ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا افتشهد علی رسول الله انه استخلف ابا بکر قال ما
سمعت رسول الله اوصی الا الیک قال فهلا بایعتنی قال اجتمع الناس علی ابی بکر فکنت منهم فقال امیر المؤمنین ع کما اجتمع اهل العجل علی العجل
ههنا فتنتم ومثلکم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضائت ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لا یبصرون صم بکم عمی فهم لا یرجعون اقول
تدل الروایة علی عموم الکفر للاصلی والارتدادی الذی حصل بعد وفات الرسول ص ثم انه تعالی بعد بیان سوء حال الکفار بین حسن حال المؤمنین
بقوله والذین امنوا بالله ورسله وکتبه والیوم الاخر وعملوا الصالحات والاعمال المرضیات عند الله وامنوا بما نزل علی
محمد من القران وشرایع الاسلام وعن الصادق علیه السلام قال بما نزل علی محمد فی علی وهو الحق النازل من ربهم الحقیق بالایمان
به وتخصیصه بالذکر لتعظیم شانه کفر وستر عنهم بسبب هذا الایمان سیئاتهم ومعاصیهم فی الاخرة واصلح بالهم وحالهم فی الدین





ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل وان الذین امنوا اتبعوا الحق من ربهم
کذلک یضرب الله للناس امثالهم فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب
حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب اوزارها

کفار بر کفرشان و جلوگیریشان از ایمان مردم بانحضرت و بکتابش و بیان وخامت عاقبت آنان و مدح مؤمنین و
بیان حسن حالشان در آخرت و ترغیبشان بجنگ با کفار و امرشان بجهاد با انها و وعده غلبه شان بر دشمنان است پس
از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع در مذمت کفار فرمود باین مضمون که آن کسانیکه کافر شدند و پافشاری بر کفر خود کردند
مانند ابو جهل و نظائر او از قریش و یهود و دیگران و جلوگیری کنند از ایمان آوردن و گرویدن مردم بانحضرت هر کار خیر
و نیکیکه در دنیا کنند چون بخشش بفقراء و ناداران و کمک و یاری ستم زدگان و دادرسی بیچارگان و امثال انها
کلا بیفائده و هدر خواهد بود و اما کسانیکه ایمان بخدا و رسول و قران و عالم آخرت دارند و کارهای پسندیده نمایند و عمل کنند
بوظائف دینی خود خدا تمام کارهای زشتشان را پرده پوشی کند و بیامرزد و امورشان را در دنیا و آخرت اصلاح فرماید
و این تفاوت میان کفار و مؤمنین که گفته شد از آن استکه کفار پیروی شیطان و دین باطل و تقلید پدران و بزرگان دنیا
پرست کردند و مؤمنین پیروی حق و اطاعت احکام خدا و رسول کردند و از شهوت رانی و دنیا صرف نظر نموده و
متوجه بآخرت و در صدد تحصیل رضای پروردگارشان شدند لذا مورد الطاف الهیه خدا باین خوبی و بیان مختصر
جامع توضیح حال انها را برای مردم دهد پس از بیان انکه کفار نفعی بحال خود ندارند و سبب ضرر دیگرانند از انکه مانعند
مردم را از قبول اسلام امر فرمود مؤمنین را بکشتن انها باین مضمون که ای مسلمانان اگر بکفار برخورد دید با شمشیر گردن
انها را بزنید و چون لشگرشان را شکست دادید و آنان را ناتوان و عاجز از ظرفیت و مقاومت با خود کردید دست و
پای انها را در قید و زنجیر کنید و اسیرشان نمائید و در اسیری نگاهشان دارید تا وقتیکه بکلی جنگ خاتمه یابد پس از خاتمه جنگ
یا اسیران را در ازاء مالیکه از ایشان بگیرید رها کنید یا مجانی منت بر انها گذارید و بی گرفتن مالی از ایشان آزادشان نمائید
حاصل مفاد آیه مبارکه انکه تا جنگ برپا است باید انها را بکشید و چون لشگر کفر شکست خورد هر یک از انها که دستگیر شده
اسیرشان کنید و به بند و زنجیرشان بنمائید و دست و پای انها را به بندید پس از آن مختارید که انها را بکشید یا مالی از انها بگیرید

والدنیا بالتایید والتوفیق القمی ره قال نزلت فی ابی ذر وسلمان وعمار والمقداد لم ینقضوا العهد قال وامنوا بما نزل علی محمد ای ثبتوا علی الولایة
التی انزلها الله وهو الحق یعنی امیر المؤمنین علیه السلام بالهم ای حالهم ثم بین سبحانه علة هذا التفاوت بین الفریقین بقوله ذلک المذکور
من ابطال اعمال الکفار وتکفیر سیئات المؤمنین واصلاح حالهم بان الذین کفروا اتبعوا الباطل واطاعوا الشیطان وکبرائهم
وعملوا بدین ابائهم عن تقلید وعصبیة ففعلوا ما فعلوا من الکفر والصد عن سبیل الله وان الذین امنوا اتبعوا الحق النازل
من ربهم والرسول المبعوث من قبل خالقهم ففعلوا ما فعلوا من الایمان والاعمال الصالحات کذلک الضرب البدیع والبیان الفصیح
الوافی یضرب الله ویبین للناس عامة امثالهم ثم لما بین سبحانه کون الکفار غیر ناصحین لانفسهم ولغیرهم لضلال اعمالهم وضارین
للناس بصدهم عن سبیل الله امر المؤمنین بقتلهم واعدامهم بقوله تعالی فاذا لقیتم وصادفتم ایها المسلمون الذین کفروا فی ای مکان
وای حال فضرب الرقاب وقطع الاعناق منهم بالسیف اوجب علیکم وهذا الحکم مستمر حتی اذا اثخنتموهم وکثرتم جینهم بالکثار
القتل فیهم او اعجزتموهم عن الحرکة والمقاومة فمالکم فشدوا واستحکموا الوثاق بالقید بایدیهم وارجلهم واسروهم کیلا یفروا من ایدیکم فاذا
قهرتموهم واسرتموهم فاما تمنون علیهم منا وتطلقونهم من غیر اخذ شیء منهم بعد الاسر وشد الوثاق واما تفدون وتاخذون منهم
فداء ومالا وتطلقونهم بعوضه وحاصل الایة والله اعلم انه ما دام الحرب قائمة فالحکم القتل حال المبارزة فاذا انکسر جیش الکفر وغلب المسلمون
علیهم باکثار القتل فیهم فالحکم الاسر وبعد الاسر یتخیر بین القتل وبین الاطلاق بلا اخذ شیء وبین الاطلاق مع اخذ شیء وهذا الحکم باق حتی
تضع الحرب اوزارها والاثم واثقالها التی لا تقوم الا بها کالسلاح والکراع وقیل یعنی حتی تضع اهل الحرب اثامهم وشرکهم ومعاصیهم
والظاهر انه بحیث لا یبقی الا مسلم او مسالم وفی التعبیر عن القتل بضرب الرقبة اشعار بانه ینبغی ان یکون القتل بدون المثلة وفیه ایضا تصویر له
باشنع صوره عن الصادق علیه السلام قال کان ابی یقول ان للحرب حکمین اذا کانت الحرب قائمة لم تضع اوزارها ولم یثخن اهلها فکل اسیر اخذ فی
تلک الحال فان الامام فیه بالخیار ان شاء ضرب عنقه وان شاء قطع یده ورجله من خلاف بغیر حسم وترکه یتشحط فی دمه حتی یموت وهو قول
الله ع انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله الایة والحکم الاخر اذا وضعت الحرب اوزارها واثخن اهلها فکل اسیر اخذ علی تلک الحال
فکان فی ایدیهم فالامام فیه بالخیار ان شاء من علیهم فارسلهم وان شاء فاداهم انفسهم وان شاء فاستعبدهم فصاروا عبیدا اقول قال
الحسن البصری من العامة ان الامام بعد الاسر مخیر بین المن والفداء والاسترقاق ولیس له القتل وقال الفاضل المقداد فی ایات احکام المنقول
من اهل البیت ان الاسیر ان اخذ والحرب قائمة تعین قتله اما بضرب عنقه او قطع یدیه ورجلیه ویترک حتی ینزف ویموت وان اخذ بعد تقضی الحرب

ذلك ولو يشاء الله لانتصر منهم ولكن ليبلوا بعضكم ببعض والذين قتلوا في
سبيل الله فلن يضل اعمالهم سيهديهم ويصلح بالهم ويدخلهم الجنة عرفها لهم
يا ايها الذين امنوا ان تنصروا الله ينصركم ويثبت اقدامكم والذين كفروا
فتعسا لهم واضل اعمالهم ذلك بانهم كرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم

و راشان کنید با مال نگرفته آزادشان نمائید تا وقتیکه بکلی جنگ و رزم خاتمه یابد از حضرت صادق علیه السلام مروی است که
فرمود پدرم که حضرت باقر ع بوده میفرمود که جنگ با کفار دو حکم دارد اگر جنگ برپا است هر اسیری که گرفته شود از کفار امام
مختار است یا گردنش را بزند یا دست و پایش را جدا کند و بگذارد در خونش غوطه خورد تا بمیرد و اگر جنگ خاتمه یابد و اسیری
از کفار در دست مسلمین باشد امام مختار است که آنها را مجانی و بی عوض رها کند و یا مالی عوض جان بگیرد و آزادشان نماید
پس از آن خدا اظهار قدرت خود و حاجت نداشتن بدیگران در دفع کفار فرماید باین مضمون که اگر خدا خودش از کفار انتقام
بکشد و آنانرا هلاک میکند بدون احتیاج بجنگ و اقدامات شما مردم ولی نخواسته اعدام آنها را مگر بوسیله و طرفیت شما با آنها
تا شما را در اطاعت خود و جان نثاری در راه خدا امتحان و آزمایش فرماید و بجهاد با کفار شما مسلمانان سزاوار ثواب بسیار شوید
و کفار بواسطهٔ ظهور شوکت و اقتدار شما از کفر صرف نظر کنند و باسلام داخل شوند و آنکه در راه خدا و برای رضای او در جهاد
کشته شود خدمتش بی مزد و ثواب هرگز نخواهد بود بلکه خداوند کریم باو ثواب عظیم دهد و بزودی او را راهنمائی ببهشت
کند و گرفتاری آخرتش را اصلاح فرماید باینکه گناهانش را بعبادات و طاعات و اعمال خیریه تبدیل نماید و او را در بهشتی برد که در دنیا
خدا معرفی اثرا برای آنها و سایر مسلمانان کرده در حدیث است که هر کس ببهشت رود منزل خود را در بهشت بهتر از منزل دنیایش
بشناسد محتاج نیست که ملائکه منزلش را باو نشان دهند پس از آن خدا تهییج فرمود مؤمنین را برزم با کفار باین مضمون که ای اهل ایمان
اگر یاری خدا کنید خدا هم شما را در جنگ با دشمنان یاری و ثابت قدم فرماید و آنانکه کافرند بر ایشان هلاکت دائمی و نا امیدی است

تخيير الامام بين المن والفداء والاسترقاق ولا يجوز القتل ولو حصل منه الاسلام منع القتل خاصة اقول على ما ذكر لا بد من القول بالتقديم
والتأخير في الاية ولا باس به فيكون الاية فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى تضع الحرب اوزارها ثم قال حتى اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق
فاما منا بعد واما فداء ثم في تفسير قطع اليدين والرجلين الى اهل البيت اشكال واما حكم الاسترقاق فيعلم من الرواية ثم قال الفاضل المذكور اختلف
القائلون بان الاية لا تقديم فيها ولا تاخير في قوله حتى تضع الحرب اوزارها فقيل هو غاية لضرب الاعناق وقيل غاية لشد الوثاق وقيل للمن والفداء
وقيل للمجموع بمعنى ان هذه الاحكام جارية فيهم حتى لا يكون حرب بين المشركين بزوال شوكتهم وقيل حتى لا يبقى احد من المشركين وقيل حتى لا
يبقى غير دين الاسلام وقيل حتى ينزل عيسى ثم اكد سبحانه الاحكام بقوله ذلك قيل ان التقدير الامر ذلك او افعلوا ذلك ثم بين سبحانه قدرته على
اهلاك الكفار وعدم حاجته الى قتال المسلمين معهم بقوله ولو يشاء الله لانتصر من الكفار وانتقم منهم باهلاكهم بالخسف او الرجفة
او الصاعقة او غيرها من الاسباب او باقباض ارواحهم بلا واسطة سبب من حاجة الى القتال او بقتال الملائكة اياهم من غير حاجة اليكم ولكن
امركم بذلك ليبلو ويمتحن بعضكم ببعض امركم بقتالهم والجهاد معهم فتستوجبوا الثواب العظيم ويرتدع الكفار عن كفرهم بظهور شوكتكم
وغلبتكم عليهم والذين قتلوا منكم في سبيل الله وطلبا لمرضاته في جهاد اعدائه فلن يضل ولن يضيع ابدا اعمالهم بل يثيبهم
اعظم الثواب يكون حالهم ضد حال الكفار الذين اضل الله اعمالهم ثم فصل سبحانه ثواب المجاهدين بقوله سيهديهم ويرشدهم البتة في الدنيا
الى درجات قربه وطرق تحصيل رضاه ويصلح بالهم وشانهم بالتوفيق لتهذيب اخلاقهم وتكميل نفوسهم ومعارفهم ويقينهم وقيل انه وعد لخصوص
المقتولين ويكون المراد سيهديهم في القيمة الى الجنة من غير توقف والمراد باصلاح بالهم تبديل سيئاتهم بالحسنات ويدخلهم في الاخرة الجنة التي
عرفها ووصفها لهم في الدنيا او بينها لهم بحيث يعلم كل احد حين دخوله الجنة منزله فيها ويهتدي اليه كانه كان ساكنه منذ خلق كما قيل
في الحديث لاحدكم بمنزله في الجنة اعرف منه بمنزله في الدنيا وقيل عرفها جعل لها عرفا اي رائحة طيبة والمعنى زينها وطيبها لهم وقيل
يعني حددها وافرزها يعني ان جنة كل احد محدودة مفرزة ثم شجع سبحانه المؤمنين في جهاد الكفار بقوله تعالى يا ايها الذين
امنوا ان تنصروا الله وتعينوه في انجاح مقصوده وهو اعلاء كلمته ورواج توحيده وقمع الكفر ينصركم في
حرب اعدائكم بتقوية قلوبكم وارعاب اعدائكم وحفظكم من باسهم وتاييدكم بالملائكة وتهيئة الاسباب الغيبية ويثبت اقدامكم
في حربهم ويزل اقدام اعدائكم بحيث لا يقدرون على المقاومة في نزالكم قيل يثبت اقدامكم في معارضة الكفار بالحجة والقيام بحقوق
الاسلام والذين كفروا فتعسا وهلاكا وانما او زلاها او عثورا وخيبة لهم واضل اعمالهم وابطل
مساعيهم في النيل للمقاصد الدنيوية والاخروية على خلاف المؤمنين حيث انه تعالى لن يضل اعمالهم ذلك المذكور من التعس والاضلال
بانهم كرهوا وابغضوا ما انزل الله من الكتاب الداعي الى التوحيد وطاعة الله لمخالفته هواهم والفتهم فاحبط الله من درجة
القبول اعمالهم كانها ما كان ثم هدد سبحانه الكفار المعارضين للرسول صلى الله عليه واله ...... كارهين لدينه بقوله تعالى





افلم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم دمر الله عليهم و
للكافرين امثالها ذلك بان الله مولى الذين امنوا وان الكافرين لا مولى لهم
ان الله يدخل الذين امنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار والذين
كفروا يتمتعون وياكلون كما تاكل الانعام والنار مثوى لهم وكاين من قرية هي اشد قوة
من قريتك التي اخرجتك اهلكناهم فلا ناصر لهم افمن كان على بينة من ربه كمن
زين له سوء عمله واتبعوا اهواءهم

و کارهاشان بی نتیجه و بی فائده است از جهة اینکه از قرآنیکه خدا نازل کرده نفرت دارند پس خداوند متعال عملیات و
کارهای خیریه آنها را ابطال نموده و قبول نکند مگر آنها مسافرت نکردند و شهرهای خراب پیشینیان از هم عقیدهٔ خودشان را
ندیدند که آنها بواسطهٔ طرفیت با پیغمبران و کتابهای آسمانی چه عاقبتهای وخیمه پیدا کردند عاقبت امرشان هلاکت بعذاب
الهی این کفار مکه که در این عصرند چون در عقاید و اعمال مثل آن مردمان گذشته اند عاقبتشان مثل عاقبت آنها خواهد شد اینکه
گفته شد که مؤمنین نصرت و غلبه خواهند داشت و کفار هلاک خواهند شد از آن است که خدا یاور مؤمنین است و کفار یاوری
و معینی ندارند و چون یاور مؤمنین است در دنیا یاری آنها در آخرت هم خواهد کرد باینکه آنها را داخل بهشتی کند که در زیر درختان
و عمارتش نهرهای آب جاری است و در آن متنعم خواهند بود ولی کفار فقط چند روزهٔ در دنیا از نعمتها بهره وری میکنند و
چون حیوانیکه در آخورها و صحراها بچرند و خبر ندارند که عاقبتشان چه خواهد شد کشته شوند یا نحر شوند آن کفار در دنیا بچرند
و شکم پر میکنند و نمیدانند که عاقبت منزل همیشگی آنها آتش جهنم است پس از تهدید کفار بعذابهائیکه بر امم سابقه نازل شد
پیغمبرش را تسلیه داد باین مضمون که چه بسیار شهرهائیکه اهالی آنها با قوه تر و با اقتدار تر از اهالی شهری هستند که ترا از
آن بیرون کردند ما آنها را هلاک کردیم برای سرکشی که با ما و پیغمبران ما کردند و کسی یاری آنها نکرد اهل شهر تو که مکه است با
ضعف و ناتوانی که دارند ... ابن عباس فرمود چون پیغمبر ص از مکه بیرون و بغار ثور رفت رو بمکه کرد فرمود ای
مکه خدا و من ترا از همه شهرها زیادتر دوست داریم اگر کفار مرا از تو بیرون نمیکردند من از تو بیرون نمیرفتم پس خدا این
آیه را نازل فرمود و بیان علت طرفداری و یاریش را نسبت به پیغمبر و مؤمنین و بی اعتنائیش را نسبت بکفار فرمود باین مضمون
که مگر ممکن است که آنانکه رفتار و کردارشان موافق حجة و برهان و احکام الهی باشد یکسان باشند با کسانیکه شیطان عملیات
زشتشان را در نظرشان جلوه داده و پیروی هوا و هوس خود کنند هرگز یکسان نخواهند بود در نظر خدا پس از آن بیان تفاوت

افلم يسيروا او لم يسافروا في الارض فينظروا في اسفارهم كيف كان عاقبة الامم الذين من قبلهم كعاد و
ثمود وقوم سبا وقوم لوط ثم كانه قيل كيف كان عاقبتهم فقال سبحانه دمر الله وانزل الهلاك عليهم بكفرهم ومعارضة الرسل و
للكافرين الذين ينكرون التوحيد والرسالة في عصرك نظائر تلك العواقب امثالها لكونهم امثال اولئك ذلك الهلاك
الذي هو نقمة على الكافرين ونعمة على المؤمنين او ذلك المذكور من نصر المؤمنين وتدمير الكافرين بان الله بلطفه مولى الذين
امنوا وحافظ صلاحهم ومعينهم في كل خير وناصرهم على اعدائهم وان الكافرين الذين هم مظهر قهره تعالى لا مولى لهم
ولا راعي لصلاحهم ولا معين يدفع العذاب والشرور عنهم ثم بين سبحانه ان من شئون ولايته للمؤمنين حسن حالهم في الاخرة بقوله تعالى
ان الله بفضله يدخل الذين امنوا وعملوا الصالحات في الاخرة جنات كثيرة الاشجار تجري من تحتها الانهار
يتنعمون فيها بنعم لا قدر لنعم الدنيا عندها ولذا لم يذكر سبحانه تمتعهم بنعم الدنيا والذين كفروا حيث انهم لا مولى لهم يتمتعون
وينتفعون بنعم الدنيا اياما قلائل كالبهائم لا همّ لهم الا ذلك وياكلون حريصين على الاكل منهمكين غافلين عن المنعم وعن عواقبهم كما
تاكل الانعام في مسارحها ومعالفها حريصة عليه غافلة عما يراد بها من النحر والذبح غير عارفة بالمنعم عليها والنار في الاخرة
مثوى ومنزل اقامة لهم باستحقاقهم وسوء اعمالهم ثم انه تعالى بعد تهديد الكفار المعارضين للرسول بما جرى على الامم الماضية سلى
رسوله بقوله وكاين من قرية وكثيرا من بلدة كانت هي اشد قوة واكثر اهلا وثروة من قريتك وبلدتك التي
اخرجتك اهاليها منها اهلكناهم بعتوهم وطغيانهم بانواع العذاب فلا ناصر لهم يدفع عنهم العذاب ويمنعهم من الهلاك
واهل قريتك اولى بذلك لضعفهم وقوة جنايتهم عن ابن عباس لما خرج النبي ص من مكة الى الغار التفت الى مكة وقال انت احب البلاد
الى الله والي ولولا ان المشركين اخرجوني ما خرجت عنك فانزل الله هذه الاية ثم بين سبحانه استحقاق النبي صلى الله عليه واله والمؤمنين
للنصرة والاكرام واستحقاق الكفار للخذلان والهوان بانكار التساوي بينهم بقوله افمن كان مستقرا على بينة وحجة ظاهرة
وبرهان باهر كالقران والمعجزات التي تكون له من ربه ومالك امره كمن زين له من قبل الشيطان والنفس الامارة سوء عمله
وقبح فعله كالشرك وغيره من المعاصي واتبعوا بسبب ذلك التزيين اهواءهم الزائغة وانهمكوا في فنون الضلالات من غير شبهة

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

میان انهارا در آخرت فرمود باین مضمون که صفت بهشتیکه خدا باهل تقوی وعده کرده آنستکه در آن نهرهائی استکه از آب صافی تازه که ابدا تغیری از زیاد ماندن در آن نباشد و نهرهائی است از شیر تازه که اصلا تغیری در مزه اش پیدا نشده و نهرهائی است از شرابیکه نوشنده از آن کاملا لذت برد و نهرهائی است از عسل صافی خالص و از برای اهل تقوی در آن بهشت از همه نوع میوه جات موجود است و بیش از رفتن بآن بهشت خدا از همه گناهان انها صرف نظر کند آیا این اهل تقوی مساویند باکسانیکه همیشه در جهنم باشند و آب داغی بخورند که امعاشانرا پاره پاره کند پس از بیان حال مؤمنین و کفار خدا متعال ذکر حال منافقین را در دنیا فرمود باین مضمون بعضی از کفارند که اظهار ایمان میکنند و در مجلست حاضر میشوند و سخنان ترا میشنوند و در آن تأمل نمیکنند چون از مجلست بیرون میروند با آنانکه اهل علم و دانشند چون سلمان و ابی ذر و امثال انها از روی مسخره و استهزاء گویند محمد ص چه در مجلس گفت آنان کسانیند که خدا بر دل انها مهر زده ابدا چیزی نمیفهمند و توجه بهیچ خیری نمیکنند فقط کارشان شهوترانی و پیروی هوای نفسشان است لذا هر چه بزبانشان آید میگویند و هر چه دلشان خواهد میکنند و آنانکه ایمان بخدا و رسول دارند و ببرکت او هدایت بدین حق یافتند بسبب شنیدن فرمایشات رسول و مواعظ الهیه هدایتشان و معرفتشان بخدا و رسول زیاده شود و توفیق انها بعمل بوظائف دینیه افزون گردد پس خدای متعال تهدید

توهم صحة ما هم عليه لا والله لا تساوي بينهما عند الله وافراد ضمير له وعليه باعتبار لفظ من وجمع ضمير اتبعوا اهواءهم باعتبار معناه ثم بين الفرق بين الفريقين عند بين عاقبتهما في الآخرة بقوله مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ والمؤمنون العاملون بوظايف الايمان من قبل الله على لسان رسوله وصفها العجيب الشان ان فِيهَا أَنْهَارٌ كثيرة مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وغير متغير الطعم واللون والرائحة بطول المكث في منابعه واوانيه مع ان مياه الدنيا تتغير وَأَنْهَارٌ كثيرة مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ بالحموضة وغيرها من الطعوم المكروهة وَأَنْهَارٌ كثيرة مِنْ خَمْرٍ ومسكر عنبي او غيره لَذَّةٍ ولذيذة لِلشَّارِبِينَ كلهم ليس منها كراهة طعم وريح وغائلة سكر وخمار على خلاف خمر الدنيا وقيل ان لذة مصدر وصف به الخمر للمبالغة وَأَنْهَارٌ كثيرة مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى من الشمع وفضلات النحل وغيرها غير مختلطة بشيء منها قيل ان الفرق بين الخالص والمصفى ان الاول يقال لما زال عنه شوبه والثاني يقال لما لا شوب فيه اصلا قيل انما وصف الجنة بما يستلذ من اشربة الدنيا لغاية شوق العرب الى هذه المائعات المجردة عما ينقصها وينغصها مع وصفها بالغزارة والاستمرار وانما قدم انهار الماء لغرابتها في الحجاز وشدة حاجة العرب اليها وانما ثنى باللبن لكون حاجتهم اليه بعد الماء اكثر ثم ثلث بالخمر لكونها عندهم اعز ثم ختم بالعسل لكونه اشرف عن كعب الاحبار قال قلت لرسول الله كيف انهار الجنة فقال ص على حافتها كراسي وقباب مضروبة وماؤها اصفى من الدمع واحلى من الشهد والين من الزبد والذ من كل شيء حلاوة وعرض كل نهر مسيرة خمسماة عام تدور تحت القصور والحجال لا يرطب ثيابهم ولا يوجع بطونهم واكبر انهارها نهر الكوثر طينه المسك الاذفر وحافتاه الدر والياقوت عن ابن عباس ليس هنا مما في الجنة سوى الاسامي وَلَهُمْ فِيهَا مضافا الى الانهار الاربعة مِنْ كُلِّ صنف من الثَّمَرَاتِ والفواكه التي تشتهيها الانفس قيل لما كان الاكل في الجنة للذة لا للحاجة لم يذكر من الماكولات الا الثمرات التي هو كل للذة ثم بين سبحانه بعد اكمال النعمة عليهم امنيتهم من العقوبة والمواخذة بقوله وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ والتقدير ولهم المغفرة لذنوبهم قبل دخول الجنة او في الجنة لعدم التكليف فيها فياكلون فيها ويشربون من غير حساب ومواخذة بخلاف الدنيا فان في الاكل والشرب فيها حساب او عقاب او عتاب ثم كانه قال سبحانه انظر ايها العاقل ام من هو خالد في هذه الجنة ومنعم فيها بفنون النعم ويسقون من تلك الانهار الاربعة كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ ابدا ومعذب فيها دائما وقيل ان التقدير هذه الجنة التي مثلها وصفها ما ذكر كمقام من هو خالد في النار وَسُقُوا بدل الاشربة التي تكون لاهل الجنة مَاءً حَمِيمًا وحارا غاية الحرارة فَقَطَّعَ ذلك الماء من غاية حرارته وسموميته أَمْعَاءَهُمْ واحشاءهم قيل اذا دنى منهم شوى وجوههم وانمزلت فروة وجوههم فاذا شربوه قطع امعاءهم فخرجت من ادبارهم ثم اعلم ان قطع الامعاء ليس من اثر الحرارة ولعله من اثر سمومية الماء او خصوص ذلك الماء ثم لما ذكر سبحانه حال المؤمن والكافر اردفها بذكر حال المنافق بقوله وَمِنْهُمْ مَنْ يحضر مجلسك ويَسْتَمِعُ إِلَيْكَ يا محمد ص ويصغى كلامك ولا يتامل فيه ولا يتدبر حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قالوا استهزاء وسخرية لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ من الصحابة المخلصين كسلمان وابي ذر وابن مسعود مَاذَا قَالَ محمد آنِفًا وقبلا او الساعة عن امير المؤمنين ع قال انا كنا عند رسول الله يخبرنا بالوحي فاعيه ومن يعيه فاذا خرجنا قالوا ماذا قال آنفا أُولَئِكَ المستهزؤن بالنبي ص وبكلامه هم الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ وختم عَلَى قُلُوبِهِمْ لا يتوجهون الى الحق ولا يميلون الى الخير اصلا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ الفاسدة ونفوسهم الامارة الخبيثة ولذا فعلوا ما فعلوا من الاهانة والاستهزاء عن الباقر عليه السلام





وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ

کفار و منافقین فرمود باین مضمون که این کفار و منافقین بتذکرشان بعذابهائیکه بر امم سابقه وارد شده پند نخواهند گرفت فقط منتظر آمدن قیامتند که ناگهان برسد و به بینند عذابهای الهی را و امارات و مقدماتش هم رسیده و لی پند گرفتن در آنوقت ابدا فائده بحالشان ندارد پس از بیان نزدیکی روز قیامت و ظاهر بودن امارات و علائم آن خدا متعال امر فرمود پیغمبرش را بالتزام بعقیدهٔ توحید و درخواست آمرزش گناهان برای ترغیب مؤمنین بآن باین مضمون که بدان ای محمد ص که خدائی و معبود باستحقاقی جز خدای جامع جمیع صفات کمالیه در عالم وجود نیست ملتزم باین عقیده باش که آن وسیلهٔ نجات از اهوال قیامت است و جدا درخواست آمرزش گناهان برای خود و مؤمنها از زنشان و مردشان بنما بعضی گفتند مراد از آمرزش گناه خودش خصوص ترک اولی یا گناهان اهل بیت خودش است بعضی گفتند و چه ارتباط آیهٔ سابق آنستکه چون خدا حکایت اصرار کفار را بر شرک فرمود تسلیه داد پیغمبرش را باینکه کفر قومت بتو ضرری ندارد تو خودت ثابت بر توحید و تکمیل نفس خود و مؤمنین باش باستغفار که علو درجه و رفعت مقام و قرب کامله مطلوب شما است برایشان خواهد بود و خدا میداند تمام حرکات و سکنات شمارا و جاهائیکه برای امور معاش و معادتان در آنها آمد و شد میکنید و جایگاه همیشگی تانرا در آخرت پس امری بشما خدا نکند مگر آنکه در آن خیر و صلاح شمارا منظور دارد پس باینستی در اطاعت او امر الهی کوشش کنید از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود که پیغمبر فرموده بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله و استغفار است و این آیه را تلاوت کرد پس از بیان تفاوت میان مؤمنین و منافقین در فهمیدن فرمایشات پیغمبر بیان فرق آنان را در اطاعت او امر الهیه فرمود باین مضمون که مؤمنین از روی اشتیاق بوحی

ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يدعوا اصحابه فمن اراد الله به خيرا سمع وعرف ما يدعوه اليه ومن اراد الله به شرا طبع على قلبه لا يسمع ولا يعقل وهو قوله تعالى اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وَالَّذِينَ آمنوا بالرسول عن صميم القلب اهْتَدَوْا ببركته الى دين الحق زَادَهُمْ الله باستماع كلمات الرسول ومواعظه او باستهزاء المنافقين هُدًى ورشادا حيث انهم فهموا المطالب العالية التي القيها اليهم الرسول او استقبحوا استهزاء المنافقين فصار سببا لكمال توجههم الى كلام الرسول ومواعظه وَآتَاهُمْ الله تَقْوَاهُمْ وتوفيق العمل بما علموا من وظائف دينهم او المراد انهم ثواب تقويهم او جنبهم من القول في القرآن بغير حجة وبرهان والتفسير بالرأي او الخشية من القيامة في قلوبهم ثم هدد سبحانه الكفار والمنافقين بقوله فَهَلْ يَنْظُرُونَ وما ينتظرون إِلَّا السَّاعَةَ والقيامة أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ومفاجاة او المعنى فانهم لا يتعظون باخبار الامم السابقة الهالكة ولا بالاخبار باتيان الساعة والقيامة بل ينتظرون في تذكرهم واتعاظهم اتيانها وليس ببعيد فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا وظهرت اماراتها فَأَنَّى لَهُمْ وكيف تنفعهم إِذَا جَاءَتْهُمْ الساعة ذِكْرَاهُمْ واتعاظهم لا يتحقق نفعه لانقضاء وقته وعدم قبول التوبة فيه عن حذيفة بن اليمان قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متى الساعة قال ما المسئول عنه باعلم من السائل ولكن لها اشراط تقارب الاسواق اقول يعني كسادها ومطر لا نبات له وتفشوا الفتنة وتظهر اولاد الغيبة ويعظم رب المال وتعلوا اصوات الفسقة في المساجد وتظهر اهل المنكر على اهل الحق وَفِي الْحَدِيثِ اذا ضيعت الامانة فانتظر الساعة فقيل كيف اضاعتها فقال اذا وسد الامر الى غير اهله فانتظر الساعة وعن الصادق عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من اشراط الساعة ان يفشوا الفالج وموت الفجاة وعن النبي صلى الله عليه وآله من اشراط الساعة ان يرفع العلم ويظهر الجهل ويشرب الخمر ويفشوا الزنا ويقل الرجال وتكثر النساء الى غير ذلك من الروايات التي لا يهمنا استقصاء ذكرها لعدم ارتباطها بمقصودنا من التفسير ثم لما بين سبحانه قرب مجيء الساعة امر نبيه ص بالالتزام بالتوحيد والاستغفار من الذنوب ترغيبا للمؤمنين بقوله تعالى فَاعْلَمْ يا محمد أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ والتزم بالتوحيد فانه المنجي من اهوال الساعة وَاسْتَغْفِرْ ربك لِذَنْبِكَ وترك الاولى والافضل الصادر منك وقيل ان المراد لذنب اهل بيتك وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الذين ليسوا من اهلك وقيل لما حكى الله سبحانه اصرار الكفار على النبي ص على الشرك وعدم اتعاظهم بالانبياء الساعة وكان ذلك مما يقتضي حزن حبيبه سلاه سبحانه بان كفر قومك لا يضرك فانت اثبت على التوحيد وتكميل نفسك ونفوس المؤمنين بك بالاستغفار فانه يحصل لك ما ترجوه من علو الدرجة ورفعة المقام والقرب الكامل الى الله وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ والامكنة التي تذهبون اليها وترجعون منها لمعاشكم ومعادكم واعمالكم التي تشتغلون بها في حوائجكم الدنيوية والاخروية وَمَثْوَاكُمْ ومنزل اقامتكم في الآخرة فلا يامركم الا بما فيه خيركم وصلاحكم في الدنيا والآخرة فبادروا الى امتثال اوامره فانه المهم لكم في المقامين عن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله ص الاستغفار وقول لا اله الا الله خير العبادة قال الله العزيز الجبار فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر

قوله جرى على ...

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ
فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي
الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ
أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

خدا و حرص بجهاد که مایهٔ شرفشان در دنیا و آخرت است میگفتند چرا سورهٔ نازل نمیشود که در آن امر بجهاد باشد پس چون سورهٔ که آیاتش دلالت واضح بر مطالب داشته باشد فرود آید و در آن امر بجهاد باشد مؤمنین صمیمی را بینی که مسرور شوند و بیکدیگر بشارت دهند ولی آنانکه در دلشان مرض نفاق است بینی از زیادتی ترس و بیم بتو نظر کنند نظر کردن کسیکه شعور و قوای او رفته باشد از ترس مرگ و مرگ شایستهٔ انها است ازانکه مردن برای انها بهتر است از زنده بودن در معصیت خدا و بعضی گفتند بهتر برای انها این استکه اطاعت خدا کنند و سخنانی گویند که موافق رضای خدا و رسول باشد و آن اظهار اطاعت و فرمان برداری است در امر بجهاد ولی وقتیکه خدا یا پیغمبر جدیت در امر بجهاد کنند انها مخالفت و توانی نمایند و اگر در اظهار ایمانشان راستگو باشند برایشان بهتر است از دروغگوئی و نفاق ای منافقین توقع آن هست از شما که اگر امور مردم بدست شما افتد و ریاست بر خلق داشته باشید فساد کنید و قطع رحم نمائید و بعضی گفتند یعنی توقع و انتظار آن است از شما که اگر از جهاد روگردان شوید بعذر انکه در جهاد فساد و قطع رحم است بدزدی و غارت در زمین فساد کنید و برای چیزهای جزئی با ارحام و خویشان خود طرفیت و قتال نمائید چنانچه در جاهلیت عادت عرب بر همین بوده پس نظر باظهار عدم قابلیت انها برای مخاطبه روی سخن از انها گردانده فرموده آنها کسانیند که خدا انهارا از ساحت رحمت خود دور کرده و گوشهاشانرا کر و چشمهاشانرا کور کرده که از مواعظ الهیه و معجزات پیغمبر چیزی نمیشنوند و نمی بینند

لذیله ثم انه تعالى بعد بيان التباين بين المؤمنين والمنافقين في فهم كلمات الرسول والاتعاظ بها والاستفادة منها بين الفرق بينهم في الاخذ بما يوجب البر من التكاليف العملية بقوله **وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا** عن صميم القلب اشتياقا الى الوحي وحرصا على الجهاد الذي فيه شرف الدنيا والآخرة **لَوْلَا نُزِّلَتْ** هلا جاءت من جانب الله **سُورَةٌ** فيها الامر بجهاد الكفار حتى نمتثله ونفدي نفوسنا في سبيل الله **فَإِذَا أُنْزِلَتْ** من جانب الله **سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ** واضحة الدلالة على ما فيها **وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ** والامر به رأيت المؤمنين يفرحون ويستبشرون بها شوقا الى الشهادة ولقاء الله **وَرَأَيْتَ** المنافقين **الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** الشك والنفاق وحب حيوة الدنيا وزخارفها **يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ** من شدة الجبن **نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ** ومن سلب شعوره وقواه **مِنَ** جهة عروض **الْمَوْتِ** عليه او من خوف الموت **فَأَوْلَى** واحق لهم الموت الذي لا فرار منه لان الموت خير من الحيوة التي ليست في طاعة الله ورسوله وقيل ان اولى لهم دعاء عليهم بان يليهم المكروه وقيل انه بمعنى فويل لهم وقيل ان المعنى الطاعة اولى لهم كما قال سبحانه **طَاعَةٌ** خالصة **وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ** مستحسن عند العقلاء خير لهم واحسن وقيل ان المعنى امرهم وشأنهم طاعة لله ولرسوله وقول معروف ان يجيبوا المأمور ويابوا من الجهاد او المراد انهم يقولون امرنا طاعة وقول معروف **فَإِذَا عَزَمَ** الرسول والله **الْأَمْرُ** وجد في الجهاد خالفوا وقعدوا مع المتخلفين **فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ** في اخبارهم بايمانهم وطاعتهم او امره **لَكَانَ** الصدق والله **خَيْرًا لَهُمْ** وافضل وانفع من الكذب والنفاق والقعود عن الجهاد ثم قيل ان المنافقين كانوا يعتذرون عن القتال والجهاد ويقولون كيف في القتل افساد والعرب قبائلنا وارحامنا فرد الله سبحانه عليهم بقوله **فَهَلْ عَسَيْتُمْ** وهل يتوقع منكم ايها المنافقون **إِنْ تَوَلَّيْتُمْ** امور الناس وتأمرتم عليهم وصار بيدكم زمام امورهم **أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ** حرصا على الملك وتهالكا على الدنيا وقيل ان المراد يتوقع منكم ان توليتم واعرضتم عن الجهاد لكراهة الفساد وقطع الارحام ان تفسدوا في الارض بالسرقة والغارة وتقاتلوا على ادنى شيء وتقطعوا ارحامكم كما كان عادة العرب في الجاهلية عن الصادق عليه السلام انها نزلت في بني امية ثم اعرض سبحانه عن مخاطبتهم اظهارا لعدم قابليتهم للمكالمة بقوله اولئك المعرضون عن طاعة الله ورسوله هم **الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** واطردهم عن ساحة رحمته وعن كل خير وسعادة فاصمهم وسلب عنهم قوة استماع الحق ومواعظ الله ورسوله **وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ** عما يشاهدونه من الآيات الآفاقية والانفسية على التوحيد والمعجزات الدالة على صدق الرسول ولما كان العمى اقوى في السببية للضلال اظهر فيه تسجيلا له وقيل ان البصر آلة الرؤية فاذا اصابه آفة حصل العمى بخلاف الاذن فانها ليست آلة للسماع لوضوح ان قوة السمع لا يذهب بقطع الاذن ولذا لم يقل اصم اذانهم وقال اعمى ابصارهم ثم لما كان التدبر في القرآن شفاء لما في الصدور من مرض الكفر والشك والنفاق وبخ سبحانه المنافقين والكفار على ترك تداوي امراضهم بالتدبر فيه بقوله **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ** قيل ان التقدير الا يلاحظون القرآن فلا يتصفحون ما فيه من المواعظ والعبر والزواجر حتى يشفي امراضهم ولا يقعوا في المعاصي الموبقة لكونهم ملعونين مبعدين من كل خير وعن الصادق عليه السلام فيقضوا ما عليهم من الحق **أَمْ** يتدبرون ويتفكرون فيه ولكن **عَلَى قُلُوبٍ** فاسدة **أَقْفَالُهَا** الخاصة بها وهي اقفال اللجاج والعناد والعصبية فلا يدخل فيها معانيه قيل ان تنكير القلوب لافادة البعض او للتنبيه على ان القلوب لعدم استفادتهم بها كانها ليست لهم ولا صاحب لها او لتهويل





إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى
لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
إِسْرَارَهُمْ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

پس چون تامل و تفکر در آیات قرآن دواء درد شک و نفاق و سبب ایمان است خداوند سرزنش فرمود کفار و منافقین را بر تامل و تفکر نکردن در آیات قرآن باین مضمون که چرا آن کفار و منافقین تامل و تفکر در آیات قرآن نمیکنند تا از مرض کفر و نفاق بهبودی یابند و در گناه و معصیت نیفتند یا انکه تامل و تفکر میکنند ولی بر دلهاشان قفل لجاج و عناد و عصبیت زده شده که اثر این آیات و مواعظ در دلشان داخل نمیشود انانکه بکفر خود برگشتند و بر عقائد فاسده اصرار دارند و بر آن بجدیت افشاری میکنند با انکه حقانیت اسلام نزد شان واضح و روشن است و در حقیقت واقع تردیدی در صحت آن ندارند این اشخاص شیطان بر آنها مسلط گردیده و مخالفت خدارا در نظرشان سهل و آسان نموده و آرزو را در دلشان انداخته که میگویند تعجیلی در قبول اسلام نیست و بزودی نخواهیم مرد بالاخره دین اسلام را قبول خواهیم نمود پس از تأمین مقاصد دنیویه مان بعضی گفته آن ارتداد و استیلاء شیطان بر انها برای آنستکه آنها به یهود که با خدا و قرآن ضدیت و طرفیت میکنند گویند ما با شما در کفر و انکار قرآن و پیغمبری محمد ص موافقیم ولی صرفهٔ ما در این استکه اظهار اسلام کنیم تا وقتیکه انها مغلوب شوند و از این خاک و سرزمین برده خدا مطالب سری اشخاص را میداند و بر ضمائرشان کاملا مطلع است و سخنان پنهانی انهارا بالکه بگیر میشود حال انها چه خواهد بود آن وقتیکه ملائکه جانهای انهارا بگیرند و بگرزهای آهنین و آتشین بر رو و پشتشان کوبند و این برای آن است که متوجه بآن شدند بآن چیزهائیکه خدارا بغضب و خشم آورد و پشت نمودند بچیزهائیکه موافق رضای خدا بود بزنند و تمام کارهای خیریه شان از قبیل انفاقات بفقراء و احسانشان بمردم و نظائر انها باطل و بی فائده شود چه در حال کفر کرده باشند چه در حال ایمانشان در هر صورت از هیچ جهت بهرهٔ ندارند

خالها وتفظيع شأنها لكمال الفساد والجهالة بها وابهامها كانه قيل على قلوب منكرة لا يعرف حالها ولا يقادر قدرها في القوة عن الصادق عليه السلام ان لك قلبا ومسامع وان اراد الله ان يهدي عبدا فتح مسامع قلبه واذا اراد غير ذلك ختم مسامع قلبه فلا يصلح ابدا وهو قول الله عز وجل أم على قلوب اقفالها ثم بين سبحانه غاية ضلال المنافقين والمصرين على الكفر من اهل الكتاب بقوله **إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا** ورجعوا **عَلَى أَدْبَارِهِمْ** وكفرهم السابق الذي كانوا عليه واصروا عليه **مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ** ووضح لهم **الْهُدَى** وطريق الحق وهو نبوة محمد ص وصحة دين الاسلام بالدلائل والمعجزات ورؤية نعت محمد ص في التورية وسائر الكتب السماوية **الشَّيْطَانُ** المغوي **سَوَّلَ** وسهل **لَهُمْ** مخالفة الحق وزين لهم ارتكاب العظائم **وَأَمْلَى** ومد **لَهُمْ** في الاماني بان يقولوا نعيش اياما ونؤمن به بعد نيلنا بمقاصدنا الدنيوية وقيل يعني املى الله لهم وامهلهم فلم يعاجلهم بالعقوبة **ذَلِكَ** الارتداد والتسويل او الاملاء لهم يكون **بِأَنَّهُمْ قَالُوا** سرا وخفية **لِلَّذِينَ كَرِهُوا** وابغضوا **مَا نَزَّلَ اللَّهُ** من القرآن ورسالة محمد ص قيل هم اليهود الذين كرهوا نزول القرآن على محمد **سَنُطِيعُكُمْ** ونوافقكم **فِي بَعْضِ الْأَمْرِ** الذي تتوقعون منا قيل ان المنافقين قالوا لليهود انا نوافقكم في انكار محمد ص وتكذيبه ولا نوافقكم في اظهار الكفر واعلان امرنا بالفعل قبل قتالهم واخراجهم من ديارنا واتمالهم بوافقوهم في ذلك لما كان لهم في اظهار الايمان من المنافع الدنيوية وقيل ان القائلين هم اليهود فانهم قالوا للمشركين الذين كرهوا ما انزل الله من القرآن الناطق بالتوحيد والرسالة والحشر سنطيعكم في بعض الامر وهو انكار رسالة محمد ص وتكذيبه ولا نوافقكم في انكار مطلق الرسالة والحشر واشراك الاصنام بالله **وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ** والاقاويل التي قالوها خفية وقيل يعني والله يعلم ما في قلوبهم من العلم بصدق النبي ص وصحة ما اتى به من القرآن والدين فانهم كانوا مكابرين معاندين وعن الصادق عليه السلام في تأويل هذه الآية قال فلان وفلان ارتدوا عن الايمان في ترك ولاية امير المؤمنين ع قال نزلت والله فيهما وفي اتباعهما وهو قول الله عز وجل الذي نزل به جبرئيل على محمد ذلك بانهم قالوا للذين كرهوا ما انزل الله في علي سنطيعكم في بعض الامر قال دعوا بني امية الى ميثاقهم ان لا يصيروا هذا الامر فينا بعد النبي ص ولا يعطونا من الخمس شيئا وقالوا ان اعطيناهم اياه لم يحتاجوا الى شيء ولم يبالوا ان لا يكون الامر فيهم فقالوا سنطيعكم في بعض الامر الذي دعوتمونا اليه وهو الخمس ان لا نعطيهم منه شيئا والذي نزل الله ما افترض على خلقه من ولاية امير المؤمنين ع وكان معهم ابو عبيدة وكان كاتبهم الجبر وعنهما انهم بنو امية كرهوا ما انزل الله في علي ع ثم هددهم سبحانه بقوله **فَكَيْفَ** حالهم **إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ** الموكلون بقبض الارواح وقبضوا ارواحهم قيل ان المراد يفعلون ما يفعلون في حيوتهم فكيف يفعلون اذا قبض روحهم الملائكة وقيل يعني هب انهم يسترون كفرهم والله لا يظهره في حيوتهم فكيف يخفونه اذا قبض ارواحهم الملائكة العذاب حال كونهم **يَضْرِبُونَ** بمقامع الحديد والنار **وُجُوهَهُمُ** التي اقبلوا بها الى ما اسخط الله وحولوها عن الحق **وَأَدْبَارَهُمْ** وانفسهم التي ولوها عن اهله وعما فيه رضاه بهم **ذَلِكَ** التوفي القابل او الضرب بالمقامع **بِأَنَّهُمُ** لخبث باطنهم **اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ** واغضبه عليهم من الكفر والطغيان والمعاصي **وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ** وما يوجبه لهم ورحمته عليهم من الايمان والطاعة **فَأَحْبَطَ اللَّهُ** لذلك **أَعْمَالَهُمُ** الحسنة فلا يفيدهم شيء من نفقاتهم

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ

پس خدا تعالی علت جرئت منافقین را بر نفاق بیان فرمود باین مضمون که بلکه آنانکه در دلشان مرض نفاق گمان کردند که خدا هرگز نفاق آنانرا ظاهر نکند که مؤمنین نفاق ایشانرا بدانند و میپندارند که عداوتشان با رسول خدا و کینه شان بمؤمنین همیشه پنهان خواهد ماند ولی اینطور نیست که گمان کرده اند اگر بخواهیم اشخاص ایشانرا بتو نشان میدهیم ولی نشان دادن اشخاص فعلاً صلاح نیست خودت ایشانرا به ... حالات وکیفیات صورتشان میشناسی واز سخن گفتن وکیفیت گفتگوهاشان پی بنفاق ایشان میبری ... خدا ظاهر و باطن اعمال همه مردم و شمارا میداند و بحسب قصود و نیاتیکه در اعمالشان دارید مجازاتشان خواهد فرمود انس بن مالک گفت پس از نزول این آیه حال هیچ یک از منافقین بر رسول خدا مخفی نماند از وجنات صورتشان میشناخت ایشانرا انس گفت در بعضی از جنگها که بودیم نه نفر از منافقین در میان ما بودند که مسلمانان شک در نفاقشان داشتند شب آن نه نفر خوابیدند چون صبح بیدار شدند در پیشانی همه نوشته بود که این منافق است ابو سعید خدری گفت که ما در عهد رسول خدا منافقین را میشناختیم باین نشانه که علی ع را دوست نداشتند و بآنحضرت خشمگین بودند پس خدا فرمود که ما البته مردم ظاهر مسلمانرا امتحان و آزمایش میکنیم بامر بجهاد و تکالیف دشوار تا آشکارا شود که کدام یک جهاد میکند و کدام یک نمیکند و کدام یک صبر بر مشقتها و دشواریهائیکه پیش آید میکنند و کدام یک نمیکنند و از میدان جهاد و فشار دشمن فرار میکنند پس از آن خدا تهدید کفار و منافقین فرمود باین مضمون که آنانکه در باطن کافرند چه اظهار اسلام کنند چه نکنند و جلوگیری مردم از قبول اسلام و عمل به احکام آن نمایند و با پیغمبر خدا دشمنی و طرفیت نمایند با اینکه حق برایشان ظاهر و هویدا شده در رسالت محمد ص و صحت دینش بمعجزات

علی الفقراء واحسانهم الی الناس ونظائرهما من الخیرات والمبرات التی فعلوها حال ایمانهم او حال کفرهم لانهم لم یطلبوا بها رضا الله وطاعته بل طلبوا رضا الشیطان والاصنام وموافقة هوی انفسهم عن الباقر ع فی تأویله قال کرهوا علیا وقدامر الله بولایته یوم بدر ویوم حنین وببطن نخلة ویوم الترویة ویوم عرفة نزلت فیه خمس عشرة آیة فی الحجة التی صد فیها رسول الله عن المسجد الحرام وبالجحفة وبخم القیرة ما اسخط الله یعنی موالاة فلان وفلان وظالمی امیر المؤمنین ع فاحبط الله اعمالهم یعنی التی عملوها من الخیرات ثم بین الله سبحانه بعده تهدید المنافقین والکفار علی جرئتهم علی ماهم علیه من النفاق بقوله أَمْ حَسِبَ بل توهم المنافقون الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ الشک وعناد الرسول والعصبیة أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ ولن یظهر للمؤمنین ابدا أَضْغَانَهُمْ واحقادهم وعداوتهم للرسول والمؤمنین فیبقی کفرهم وحقدهم لهم مستورا وهذا لا یمکن ابدا قیل ان کلمة ام استفهامیة متصلة والتقدیر احسب الذین کفروا ان لن یعلم الله اسرارهم ام حسب المنافقون ان لن یظهرها الله وَلَوْ نَشَاءُ اراءتهم لَأَرَيْنَاكَهُمْ ولعرفناکهم باعیانهم واشخاصهم بالامارات والدلائل فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وعلامات فی وجوههم دالة علی نفاقهم عن انس قال ما خفی علی رسول الله ص بعد هذه الآیة شیء من المنافقین کان یعرفهم بسیماهم ولقد کنا فی بعض الغزوات وفیها تسعة من المنافقین یشک فیهم الناس فناموا ذات لیلة واصبحوا وعلی وجه کل منهم مکتوب هذا منافق وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ والله یا محمد ص فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ونحو الکلام واسلوب محاورته وصرف الکلام عن سننه الجاریة علیه اما بازالة الاعراب او التصحیف واما بازالته عن التصریح وصرفه بمعناه الی التعریض کقولهم لیخرجن الاعز منها الاذل والمراد لتعرفنهم فی معنی قول الله کقوله انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله واذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا وقیل لحن القول الوجه الخفی من القول الذی یعرفه النبی ص دون غیره وَاللَّهُ يَعْلَمُ ایها المؤمنون أَعْمَالَكُمْ ظاهرها وباطنها فیجازیکم علی حسب قصودکم ونیاتکم عن امیر المؤمنین ع قال قلت اربع کلمات انزل الله تصدیقها من قلت المرء مخبو تحت لسانه فاذا تکلم ظهر فانزل الله ولتعرفنهم فی لحن القول وعن ابی سعید الخدری قال لحن القول بغض علی بن ابیطالب ع قال کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله ببغضهم علی بن ابیطالب ع وَبالله لَنَبْلُوَنَّكُمْ ونختبرن ایمانکم بالامر بالجهاد ونحوه من التکالیف الشاقة حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ ونمیزهم من غیر المجاهدین وَالصَّابِرِينَ علی مشاق الجهاد وسائر التکالیف وتمیزوا من غیر الصابرین والثابتین فی المعارک من المولین والفارین وَنَبْلُوَ ونمتحن أَخْبَارَكُمْ بانکم صادقون فی الایمان وانکم ثابتون فی نزال الاعداء انه صدق او کذب ثم هدد سبحانه الکفار والمنافقین بقوله إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بالله ورسوله فی الباطن او الظاهر الایمان او الکفر وَصَدُّوا ومنعوا انفسهم او غیرهم عَنْ سلوک سَبِيلِ اللَّهِ والعمل بدین الاسلام وَشَاقُّوا الرَّسُولَ وعاندوه وعارضوه مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ ووضح لَهُمُ الْهُدَىٰ والحق من رسالة محمد وصحة دینه بما شاهدوا من معجزاته ونعوته فی الکتب السماویة قیل اریدهم بنو قریظة والنضیر من الیهود ورؤساء قریش المطعمون یوم بدر ولذلک لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ تعالی بکفرهم وصدهم وشقاقهم مع الرسول شَيْئًا یسیرا من الضرر بل یضرون انفسهم اشد الضرر وَسَيُحْبِطُ الله ویبطل التی أَعْمَالَهُمْ ومکائدهم فی اطفاء نور الحق واضمحلال کلمة التوحید وابطال دین الاسلام وقیل ان المراد من الذین کفروا خصوص اهل الکتاب ومن اعمالهم الخیریة التی کانوا





يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ

و بیان آن در کتب آسمانی بلسان پیغمبران معلوم و مکشوف گردیده آنها هرگز بخدا ضرر نرسانند بلکه بخود ضرر رسانند و کوشش آنها در اخلال بامر رسالت محمد ص و تدبیر اتشان در خاموش کردن نور حق و جلوگیری از پیشرفت ... دین اسلام بکلی باطل و بیهوده خواهد شد پس خدا تعالی پس از تهدید کفار روی سخن بمؤمنین فرمود باین مضمون که ای کسانیکه بخدا و رسول ایمان آورده اید در تمام احکام فرمانبرداری خدا و رسول کنید و بخود نمائی و ریا و بالیدن باعمال خود و بگناهان دیگر عبادات و اعمال خیریه خود را ضایع و باطل و بی فائده نکنید چنانچه کفار بکفر و مخالفت پیغمبر اعمال خود را باطل و بیهوده کرد ... از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هرکس بگوید سبحان الله خدا درختی در بهشت برای او بکارد و غرس کند وکسیکه الحمد لله گوید خدا برایش باین کلمه درختی در بهشت غرس کند وکسیکه گوید لا اله الا الله خدا درختی در بهشت باین کلمه برای او غرس کند وکسیکه الله اکبر گوید درختی در بهشت باین کلمه برایش غرس کند پس مردی از قریش عرض کرد ای رسول خدا پس درختهای ما در بهشت بسیار است فرمود بلی ولی حذر کنید از اینکه آتشی بفرستید که آن درختها را بسوزاند و معنی فرمایش خدا که فرموده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم همین است پس از بیان نابود بودن اعمال خیریه کفار باز تهدیدشان فرمود باین مضمون که آنانکه کافرند و مانع مردم از قبول دین اسلامند و بر این حال کفر بمیرند هرگز خدا ایشانرا نیامرزد و در آخرت معذب خواهند بود پس از بیان دشمنی ذات مقدسش با کفار تهییج مؤمنین را بقتال ایشان فرمود باین مضمون که ای مسلمانان سستی در جنگ با کفار نکنید بلکه بتمام قوی با ایشان رزم دهید و از آنان درخواست صلح و سازش

یعملونها قبل الکفر برسالة النبی ص ثم لما بین سبحانه ان الکفر ومشاقة الرسول یوجب بطلان الاعمال الخیریة حث المؤمنین علی طاعة الله ورسوله والتحذیر عن ابطال الاعمال بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فی جمیع ما امرکم به ونهاکم عنه وَلَا تُبْطِلُوا بمخالفة الرسول والریاء والسمعة والعجب أَعْمَالَكُمْ کما ابطل الکفار بالکفر ومشاقة الرسول اعمالهم وقیل ان المعنی لا تبطلوا بالشرک اعمالکم عن الباقر ع قال قال رسول الله ص من قال سبحان الله غرس الله له بها شجرة فی الجنة ومن قال الحمد لله غرس الله له بها شجرة فی الجنة ومن قال لا اله الا الله غرس الله له بها شجرة فی الجنة ومن قال الله اکبر غرس الله له بها شجرة فی الجنة فقال رجل من قریش یا رسول الله ان شجرنا فی الجنة لکثیر فقال نعم ولکن ایاکم ان ترسلوا علیها نیرانا فتحرقوها وذلک ان الله تعالی یقول یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم ثم انه تعالی بعد بیان بطلان اعمالهم الخیریة وعدم فائدتها لهم بین عدم العفو عن ذنوبهم بقوله إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وخرجوا من الدنیا والحال انهم كُفَّارٌ حین موتهم فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذنوبهم التی اقترفوها فی الدنیا کبیرة کانت او صغیرة لعدم اهلیتهم للمغفرة والرحمة فاذا علمتم ان الله یعادی الکفار ولا یقبل اعمالهم الخیریة ولا یغفر ذنوبهم ولا یرحمهم فَلَا تَهِنُوا ولا تتوانوا فی قتالهم ولا تضعفوا فی جهادهم بل جدوا واجتهدوا فیه ولا تجعلوا المشاغل الدنیویة مانعة عنه وَلا تَدْعُوهم إِلَى السَّلْمِ والصلح ولا تسئلوا منهم متارکة القتال فان فیه ذلکم وَالحال أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ والغالبون علیهم ثم بین سبحانه علة علوهم وغلبتهم بقوله وَاللَّهُ مَعَكُمْ وناصرکم فی الدارین وَلَنْ يَتِرَكُمْ ولن یضیع أَعْمَالَكُمْ بل یعطیکم اجرها فوق ما تتوقعون فیکون لکم فی جهادهم شرف الدنیا وثواب الآخرة فلا ینبغی لمن له عقل ان یتهاون فیه قیل لما بین سبحانه ان الغلبة علی الکفار بنصرة الله لا بقوتهم وشوکتهم کان مجال ان یتوهم ان اجر جهادهم ینقص بسبب کون الغلبة بنصرته تعالی فدفعه سبحانه وقال لم ینقص اجر جهادکم بسبب نصرته بل یعطیکم اجرکم کاملا قیل ان الآیة ناسخة لقوله وان جنحوا للسلم فاجنح لها وفیه انه لا تنافی بین الحکمین فان الآیة ظاهرة فی حرمة طلب المسلمین الصلح مع الکفار اولا والآیة الاخری اذن فی اجابة الکفار ان طلبوا الصلح فان فی طلب الصلح منهم ذلة ... للمسلمین وفی اجابة دعائهم الی الصلح شرف وکرامة لهم ثم بالغ سبحانه فی حث المؤمنین علی الجهاد ببیان حقارة الدنیا وعظمة اجر الآخرة بقوله إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا والعمر فیها والاشتغال بزخارفها وزینتها لَعِبٌ وَلَهْوٌ وباطل وعمل سفهائی عند العقلاء واهل البصیرة وَإِنْ تُؤْمِنُوا ایها الناس بما یجب الایمان به وَتَتَّقُوا الکفر والعصیان ومخالفة احکام الله يُؤْتِكُمُ الله اجورکم ومثوبات اعمالکم الصالحة من الایمان والتقوی فی الآخرة کما وعدکم به وَلَا يَسْأَلْكُمُ الله أَمْوَالَكُمْ جمیعا فتتضررون فی الدنیا بسبب الایمان والتقوی وتخلیة ما بایدیکم فی غیر الضرر ومانعا من الایمان والتقوی وانما یسئلکم جزء یسیرا منها بعنوان الزکوة کالعشر ونصف العشر قیل ان المراد لا یسئلکم اموالکم لانه لیس لکم مال بل جمیع ما فی ایدیکم مال الله اودعه عندکم واجازکم فی صرفه فی محاویجکم تفضلا علیکم فلا ینبغی ان ... عن صرفه فیما امرکم مالکه بصرفه ثم قرر سبحانه لطفه بالمؤمنین بانه لم یرض بضررهم وحرجهم وفساد باطنهم وضمائرهم بقوله إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا ویأمرکم بصرفها

اِنْ يَسْئَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ اَضْغَانَكُمْ هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاۤءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَاِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاۤءُ وَاِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا اَمْثَالَكُمْ

و مسالمت نكنيد با اينكه شما بر انها برترى و غلبه داريد و علت غلبهٔ شما بر انها آن استكه خدا با شما و يار و معين شما است در دنيا و آخرت و هرگز كوششهاى شما را بى اجر و مزد نگذارد بلكه فوق انچه كه خيال كنيد بشما ثواب دهد در اين صورت كسيكه اندك شعورى داشته باشد نوانى و كوتاهى در جهاد نكند البته سستى در جهاد از روى محبت بزندگانى دنيا خواهد بود و بديهى استكه زندگانى در دنيا و سرگرمى بمال و لذاتش چند روزه بازيچه و كار بيهوده ايست كه اهل عقل و ادراك و بصيرت دل بآن نبندند و توجهى ابدا بآن نكنند و اگر ايمان آورند و از كفر و گناه و مخالفت احكام خدا پرهيز كنيد اجر كامل بعوض ايمان و اعمال شايستهٔ شما خواهد داد و اگر خدا از شما خواهد كه از دارائى خود صرف در جهاد و ترويج دين او كنيد مال زيادى نخواهد كه امور معاش خودتان مختل شود كه اين ضرر مانع از ايمان و تقوى تان شود بلكه كمى از دارائيتان كه ده يك يا ده نيم تان خواهد كه بعنوان زكوة صرف در راه خدا كنيد و كمك بخود و مجاهدين دهيد و خدا بلطفيكه بشما دارد نخواسته كه همه اموالتان را در راه خدا انفاق نمائيد از انكه ميداند كه اگر چنين تكليفى بشما كند بخل خواهيد ورزيد و حاضر براى اطاعت آن نشويد و با خدا دشمنى و كينه درى كنيد و اين حالت زشتتان آشكار شود و رسوا گرديد اى مسلمانان شما چنان مردمى هستيد كه خدا همان مال كم را كه از شما خواسته برخى تان از دادن مضايقه و بخل كند با اينكه انكس كه مضايقه از دادن انمال كم نمايد و بخل درزد بالنسبه بخود بخل ورزيده و ضرر بخلش بخودش عايد شود و خدا حاجت بدارائى هيچ كس ندارد خودش غنى بالذات است و همه شما مردم فقير و نيازمند باو هستيد و اگر از ايمان و اطاعت حكم خدا روگردان شويد ميتواند كه همه شما را تلف و اعدام نمايد و بجاى تان مردم ديگرى بيافريند كه بجان و دل و بنهايت شوق ايمان آرند و فرمانبردارى احكام پروردگار خود نمايند بعضى گفتند مخاطب باين آيه قريشند و طائفهٔ كه بعوض انها آرد انصارند ديگرى گفت مخاطب تمام عربند و مراد از بدليكه بجاى انها آرد عجمند روايت شد از پيغمبر ص كه از انحضرت پرسيدند كه مراد از طائفهٔ كه خدا بجاى عرب آرد كدام طائفه است انحضرت دست بر دو ران سلمان گذارد و فرمود بخدائيكه جانم در قبضهٔ قدرت او است مراد سلمان و قوم او يند ايمان اگر بستارهٔ ثريا بسته باشد مردمانى از فارس هستند كه خود را بثريا رسانند و ايمان را بدست آورند در حديث استكه دو نعم برجسته تر نزد از ميان عرب قريش و از ميان عجم اهل فارس و از حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام مرويستكه مراد از قوميكه بجاى عرب آورد فرزندان بندگان ازاد شده است ——— پس از خاتمهٔ سورهٔ مباركهٔ محمّد ص كه محتوى است بر فضيلت

فَيُحْفِكُمْ ويجهدكم بامركم بصرف الكل في سبيله تَبْخَلُوا وتمنعوا عن صرف الكل وَيُخْرِجِ الله بسبب ذلك الامر والسؤال او البخل اَضْغَانَكُمْ واحقادكم الحادثة بذلك السؤال فان ابن ادم يبغض من يطمع في ماله وبه تغير في الصدر ولذا لم يسئلكم جميع اموالكم ثم وبخهم سبحانه على بخلهم بصرف اليسير من اموالهم بقوله تعالى هَا اَنْتُمْ وتنبهوا ايها المؤمنون بانكم هٰؤُلَاۤءِ البخلاء الذين تُدْعَوْنَ من قبل الله لِتُنْفِقُوا يسيرا من اموالكم فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وترويج دينه واعانة اوليائه فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ ويمنع بخله عن الانفاق والحال اَنَّ مَنْ يَبْخَلْ بماله على الفقراء والمجاهدين وساير الوجوه البرية فَاِنَّمَا يَبْخَلُ ويملك الخير عَنْ نَفْسِهِ ويحرم من منافعه وَاللّٰهُ تعالى هُوَ الْغَنِيُّ بذاته عنكم وعن اموالكم وصدقاتكم وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاۤءُ اليه والى ما عنده من الخيرات فما يامركم به هو عين خيركم وصلاحكم وفائدته راجعة اليكم ثم هدد سبحانه العصاة والمخالفين بقوله وَاِنْ تَتَوَلَّوْا وتعرضوا عن الايمان والطاعة والانفاق يهلككم و يَسْتَبْدِلْ ويخلف في ارضكم ومساكنكم قَوْمًا اخرين وجماعة غَيْرَكُمْ يعيشون في دياركم ثُمَّ لَا يَكُونُوا اَمْثَالَكُمْ في العصيان والاعراض عن الايمان والطاعة بل يكونون مؤمنين مجدين في التقوى والطاعة قيل ان كلمة ثم للدلالة على ان مدخولها مما يستبعده المخاطب قيل ان المخاطب قريش والبدل الانصار وقيل ان المخاطب العرب والبدل اهل فارس لما روى ان النبي صلى الله عليه واله وسلم سئل عن القوم وسلمان كان الى جنبه فضرب على فخذه فقال هذا وقومه والذي نفسي بيده لو كان الايمان منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس وروى العجم ايضا وفيه فضيلة عظيمة لاهل فارس وَفِي الْحَدِيثِ خيرتان من خلقه في ارضه قريش خيرة الله من العرب وفارس خيرة الله من العجم وعن ابي الدرداء انه كان يقول بعد قرائته هذه الاية اكثروا وابشروا يا بني فروخ قيل ان فروخ كان اخا اسمعيل واسحق ابوا العجم الذين في وسط البلاد عن الباقر عليه السلام قال ان تتولوا يا معشر العرب يستبدل قوما غيركم يعني الموالي ثم لما ختمت سورة محمد ص المتضمنة لبيان فضيلة المؤمنين به باتباعهم دينه الحق وتفضله عليهم بتكفير ذنوبهم واصلاح امور دينهم ودنياهم وامرهم بنصرته والانفاق في ترويج دينه والجهاد لاعلاء كلمته ودفع اعدائه والبشارة بغلبتهم على الكفار نظمت سورة الفتح المبدوة بتبشير رسوله ص بفتح مكة وحديبية ونصرته على اعدائه الموقوف على ثبات المؤمنين في نصره والانفاق في الجهاد معه ويغفران ذنوبه وذنوب





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

مؤمنين بانحضرت از جهت پيرويشان دين او را و تفضلش بر آنها بآمرزش گناهانشان و اصلاح امور دين و دنياشان و امرشان بيارى و نصرت انحضرت و صرف اموال در ترويج دين اسلام و جهاد براى اعلاء كلمهٔ او و دفع دشمنانش و بشارت غلبهٔ شان بر دشمنان كه موقوف بر ثبات مؤمنين در يارى انحضرت و بذل مال در جهاد با او و بآمرزش گناهان او و ساير تفضلاتش بر مؤمنين مخلصين پس ابتدا شد بذكر اسماء مباركات بگفتن بسم الله الرحمن الرحيم پس از آن بشارت داد خدا انحضرت را بفتح مكه باين مضمون كه ما براى تو مكه را فتح كرديم و تو را بر اهل آن غلبه داديم بطوريكه بر همه مكشوف باشد باينكه اين فتح از جانب خدا است و بقدرت كامله و تأييد او است از انس روايت شد كه خدا اين بشارت را پس از مراجعت انحضرت از حديبيه داد روايت شد كه چون اين آيهٔ بشارت نازل شد پيغمبر فرمود آيه بر من نازل شده كه از تمام دنيا و انچه در او است نزد من بهتر است اهل سنت روايت كردند كه پيغمبر ص خواب ديد كه با اصحابش وارد مكه شده با امنيت و سر تراشيده و بعد ميان كعبه رفت و كليد خانه را گرفت و با اصحاب طواف خانه كرد و عمره بجا آورد و بعد اين خواب را براى اصحاب فرمود همه خوشحال و خورسند شدند بعد انحضرت اعلان داد كه عزم مسافرت بمكه براى عمره دارد اصحاب تهيهٔ سفر ديدند پس انحضرت در خانه اش غسل كرد و دو لباس پوشيد و از درب خانه خود سوار شتر مخصوص خود گرديد و هزار و چهارصد تن از اصحاب در خدمتش حركت كردند و هفتاد شتر براى قربانى در مكه با خود برد چون بذى الحليفه كه ميقات اهل مدينه است رسيد در مسجد دو ركعت نماز كرد و احرام عمره پوشيد و بيشتر اصحاب هم محرم شدند پس روانه گرديدند در بين راه آبشان تمام شد شرفياب شدند عرض كردند در ميان ما آبى نيست جز آب كميكه در ظرف شما است انحضرت دست مبارك در ميان ظرف آب خود گذارد و از انگشتان مباركش آب روان شد همهٔ اصحاب نوشيدند و وضو گرفتند جابر گفت اگر صد هزار بوديم همان آب انگشتان انحضرت براى همه كافى بود بعد بشر بن سفيان را بجاسوسى بمكه فرستاد و چون انحضرت بعسفان رسيد بشر برگشت و عرض كرد قريش خبر شدند

تفضلاته عليه صلى الله عليه واله وعلى المؤمنين به فافتتحها عزّ وجلّ بذكر اسمائه الحسنى على دابه تعالى تيمنا وتعليما للعباد والمؤمنين بقوله تبارك وتعالى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ثم ابتدء بها بالبشارة بقوله اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ يا محمد مكة وغلبناك على اهلها وظفرناك بها عنوة فَتْحًا وظفرا مُبِينًا ظاهرا مكشوف الحال لكل احد انه بقدرتنا وتاييدنا عن انس نزلت به رسول الله ص عند انصرافه من الحديبية وانما اتى سبحانه بصيغة الماضي ايذانا بتحقق وقوعه روى انه لما نزلت هذه الاية قال رسول الله صلى الله عليه واله لقد نزلت على اية هي احب الي من الدنيا وما فيها وفي رواية اخرى لقد نزلت على سورة ما يسرني بها حمر النعم وفي نازلة انه ص قال لاصحابه انزلت على سورة احب الي مما طلعت عليه الشمس ثم قرء السورة عليهم وهناهم وهناؤه وفي الاية والروايات دلالة واضحة على عظمة شان هذا الفتح الذي فيه قوة الاسلام ورواج شوكته رُوِيَتِ الْعَامَّةُ ان النبي صلى الله عليه واله راى في المنام انه مع اصحابه دخلوا المكة امنين محلقين رؤسهم ومقصرين وانه دخل البيت واخذ مفاتحه وطاف هو واصحابه واعتمر فاخبر بذلك الرؤيا اصحابه ففرحوا ثم اخبرهم انه يريد الخروج للعمرة فتجهزوا للسفر فخرج عليه الصلوة بعد ان اغتسل في بيته ولبس ثوبين وركب راحلته القصوى من عند بابه ومعه الف واربعمائة من المسلمين على رواية وابطاء عليه كثير من اهل البوادي خشية من قريش وساق معه الهدي سبعين بدنة وكان خروجه يوم الاثنين غرة ذي القعدة من السنة السادسة من الهجرة فلما وصل الى ذي الحليفة وهو ميقات المدينين صلى بالمسجد الذي فيه ركعتين واحرم بالعمرة هو وغالب اصحابه ومنهم من اخر الاحرام الى الجحفة ثم نفد الماء في الطريق بين اصحابه فاقبلوا نحوه وكان بين يديه ركوة يتوضأ منها فقال ما لكم قالوا يا رسول الله ليس عندنا ماء نشرب ولا نتوضأ منه الا في ركوتك فوضع يده في الركوة ففار الماء من بين اصابعه الشريفة امثال العيون فشربوا وتوضأوا وقال جابر لو كنا مائة الف لكفانا ثم ارسل ص بشر بن سفيان الى مكة عينا له فلما رجع الى رسول الله وهو بعسفان قال يا رسول الله ص قد سمعت قريش بخروجك فلبسوا جلود النمر قيل هو كناية في اظهار شدة العداوة والحقد له واستنفروا من اطاعهم من الاحابيش ومعهم زادهم ونسائهم واولادهم ونزلوا بذي طوى وتعاهدوا على ان لا تدخلها عليهم ابدا فقال ص اشيروا علي ايها الناس اتريدون ان نؤم البيت فمن صدنا عنه قاتلناه فقال المقداد يا رسول الله ص انا لا نقول ما قالت بنو اسرائيل لموسى اذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون ولكن نقول اذهب انت وربك انا معكم مقاتلون فقال ص امضوا على اسم الله فساروا ثم قال ص هل رجل من طريق الى غير طريقهم التي هم بها فقال رجل من اسلم اسمه ناجية بن جندب انا يا رسول الله ص فسلك بهم طريقا

بحركت شمار و بمكه و همه مهياى جنگ با شما شده اند و همه حبشيها كه با انها همدستند با انها جمع شده و همه با توشهٔ سفر و زنها و فرزندانشان در منزل ذى طوى آمده و هم عهد شده اند كه نگذارند شما وارد شويد انحضرت رو باصحاب كرد و فرمود راى بدهيد كه چه بايد كرد ميخواهيد برويم بمكه هر كس جلوگير شد با او رزم دهيم مقداد عرضكرد ما سخن بنى اسرائيل را كه بموسى گفتند در جنگ عمالقه كه خود ت با خدايت برو ديد با عمالقه بجنگيد ما همين جا نشسته ايم تا بر گرديد بشما نميگوئيم بلكه ما ميگوئيم برو با خدايت با قوم بجنگ ما هم با شما هستيم و تا جان داريم جهاد خواهيم كرد چون اين سخن از مقداد شنيد فرمود برويم رو بمكه پس روان شدند بعد فرمود كسى هست كه راهنمائى كند ما را براهيكه بقريش و اهل مكه بر نخوريم يكنفر از قبيلهٔ اسلم كه اسمش ناجيه بن جندب بود عرضكرد من شما را براه ديگر برم پس انحضرت را باارد و براه خيلى دشوارى برد تا بالاخره براه صاف همواری بر دپس پيغمبر امر فرمود كه براهى روند كه بحديبيه وارد شوند كه در زير مكه است پس رفتند تا بحديبيه وارد شدند همه آب چاه حديبيه را كشيدند كه در آن قطرهٔ نماند هوا بسيار گرم بود مردم از تشنگى شكايت بخدمت انحضرت كردند آنسرور تيرى از تركش بيرون آورده به براء بن عازب داد فرمود اين تير را ميان چاه فرو بر بعضى گفتند كه انحضرت آبى در دهان مبارك كرده در چاه ريخت فورا آب از چاه باندازهٔ جوشيد كه تا لب چاه آمد همه آب نوشيدند و شتراشان را هم سيراب كردند و آب چاه تمام نشد گفتند چون از انمنزل حركت كردند براء بن عازب آن تير را از چاه بيرون آورد و انچاه فورا چنان خشك شد كه گويا آب هرگز نديده پس چون انحضرت در حديبيه منزل فرمود بديل بن ورقاء كه شيخ و رئيس طائفه اش بود شرفياب شد عرضكرد براى چه آمده ايد فرمود نيامده ام كه با قريش طرفيت و جنگ كنم آمده ام كه خانهٔ خدا را زيارت كنم بديل برگشت و بقريش خبر داد كه محمد ص براى جنگ با شما نيامده آمده است كه خانهٔ خدا را زيارت كند قريش خبر او را باور نكرده جليس بن علقمه كه رئيس جبشيان بود خدمت انحضرت فرستادند او هم برگشت و مثل خبر بديل بانها گفت باور نكردند عروة بن مسعود ثقفى را كه بزرگ شهر طائف بود فرستادند چون از انحضرت خبر گرفت ديد اصحاب انحضرت در گرفتن آب دست شوئى انحضرت سبقت بر يكديگر ميگيرند براى تبرك و آب دهن بيرون نياندازد مگر انكه اصحابش آن آب دهن را از هم ميربايند و از موهاى انحضرت دانهٔ نيافتد مگر انكه مردم آن را بچالاكى ميگيرند و چون انحضرت سخن ميگويد همه سخنان آهسته ميگويند و از عظمت انحضرت در نظرشان چشم بطرف او بلند نميكنند و زير چشم با انحضرت نظر ميكند عروه چون نزد قريش رفت گفت من مجلس پادشاهان كسرى با سلطنتى كه دارند و مجلس پادشاهان روم با سلطنتيكه دارند و در مجلس پادشاه حبشه با اقتداريكه دارد رفته ام هيچ پادشاهيرا در ميان رعيتش بعظمت محمد ص در ميان اصحابش نديده ام ميترسم كه شما تاب مقاومت با او را نداشته باشيد قريش گفتند اين سخنرا مگو كارى كن امسال بر گردد و سال ديگر بمكه بيايد گفت چنين ميبينم كه داهيه بر شما وارد شود بعد عروه با همراهانش بطائف رفت

دعاتهم فاقضوا الى ارض بهلة ثم امر رسول الله ص ان يسلكوا طريقا يخرجهم على بهبط الحديبية من اسفل مكة فسلكوا ذلك الطريق فلما نزلوا بالحديبية نزح مائها حتى لم يبق فيها قطرة ماء فشكى الناس الى رسول الله العطش وكان الحر شديدا فاخرج ص سهما من كنانته ودفعه الى البراء بن عازب وامره ان يغرزه فى جوف البئر **وقيل** تمضمض رسول الله ص ثم مجه فى البئر فجاش الماء حتى امتلئت البئر فشربوا جميعا وورد الابل ولم ينفد مائها وقيل لما ارتحلوا من حديبية اخذ البراء السهم من البئر فغضت كان لم يكن فيها ماء فلما اطمأن ص بالحديبية جاء بديل بن الورقاء وكان سيد قومه فسئله ما الذى جاء به فاخبره انه لم يأت يريد حربا انما جاء زائرا للبيت فلما رجع الى قريش واخبرهم بما قال النبى ص لم يطمأنوا بقوله ثم ارسلوا اجليس بن علقمة وكان سيد الاحابيش فلم يعتمدوا عليه ايضا فارسلوا عروة بن مسعود الثقفى عظيم الطائف فلما قام بالخبر من عنده ص وقد رأيه ما يصنع به اصحابه لا يغسل يديه الا ابتدروا وضوئه ولا يبصق بصاقا الا ابتدروه ولا يسقط من شعره شئ الا اخذوه واذا تكلم خفضوا اصواتهم عنده ولا يحدون النظر اليه تعظيما له فقال يا معشر قريش انى جئت كسرى فى ملكه و قيصر فى ملكه والنجاشى فى ملكه ما رأيت ملكا فى قوم قط مثل محمد فى اصحابه وانى اخاف ان لا تنصروا عليه فقالت له قريش لا تتكلم بهذا يا ابا يعفور لكن نرده عامنا هذا او يرجع من قابل فقال ما اريكم الا ستصيبكم قارعة ثم انصرف هو ومن معه الى الطائف ثم دعا ص خراش بن امية الخزاعى فبعثه الى قريش وحمله على بعير له يقال له الثعلب ليبلغ اشرافهم عنه ما جاء له فعقروا جمل رسول الله وارادوا قتل خراش فمنعه الاحابيش فخلوا سبيله حتى اتى رسول الله واخبره بما لقى ثم دعا عمر بن الخطاب وامره ان يبلغ اشراف قريش ما جاء له فقال يا رسول الله ص انى اخاف قريشا على نفسى وما بمكة من بنى عدى بن كعب احد يمنعنى وقد عرفت قريش عداوتى اياها وغلظتى عليها ولكن ادلك على رجل اعز بها منى عثمان بن عفان فان بنى عمه يمنعونه فدعا عثمان فبعثه الى اشراف قريش وامره ان يأتى رجال المسلمين بمكة ونساء المؤمنات ويدخل عليهم ويخبرهم ان الله قرب ان يظهر دينه بمكة حتى لا يستخفى فيها بالايمان فخرج عثمان الى مكة ومعه عشرة رجال من الصحابة باذن رسول الله ليزوروا اهاليهم هناك فلقى عثمان قبل ان يدخل مكة ابان بن سعيد فاجاره حتى يبلغ رسالته وجعله بين يديه





انحضرت خراش بن امية خزاعيرا بر شتر خود سوار كرد و نزد بزرگان قريش روانه نمود كه مقصود حضرتش را تبليغ كند قريش شتر رسولخدا ص را پى كردند و خواستند خراش را بكشند حبشيها مانع شدند خراش بحضور پيغمبر ص برگشت و قضايا را خبر داد بعد از آن عمر بن الخطاب را مأمور فرمود كه تبليغ مرام حضرتش را بقريش نمايد عمر ترسيد و عذر خواست و عرض كرد عثمان را بفرست كه او از من در قريش محترم تر است انحضرت عثمان را روانه فرمود و باو امر فرمود كه اول در ورود برود نزد مسلمانان مكه و بانها بگويد كه نزديك شده كه خدا دينش را در مكه رواج دهد باندازهٔ كه كسى در اظهار دين اسلام تقيه نكند عثمان با ده نفر از مسلمانان بمكه رفت پيش از ورود بمكه با ابان بن سعيد بر خورد خود را در پناه او قرار داد و او را جلو خود ميبرد تا تبليغ فرمايشات رسول ص را بقريش كرد و قريش جواب دادند كه هرگز نگذاريم محمد ص وارد مكه شود چون عثمان انجام مأموريت خود داد قريش باو گفتند طواف خانه بكن و برو عثمان گفت من پيش از رسولخدا ص طواف نكنم قريش سه روز او را نگاه داشتند خبر بانحضرت رسيد كه عثمان و همراهانش كشته شدند انحضرت فرمود بايد با قريش جنگيد دوباره بامر خدا از اصحاب بيعت گرفت براى جنگ با قريش انحضرت در زير درختى نشستند اصحاب همه حاضر شدند براى بيعت اول كسيكه بيعت كرد سنان بن سنان بود عرضكرد يا رسول خدا من بانچه دلخواه شما است با شما بيعت ميكنم فرمود دلخواه من چيست عرضكرد با شمشير خود در برابرت جهاد كنم تا شما غلبه كنيد يا كشته شوم پس از او هر كس بيعت كرد گفت من بيعت كنم بر انچه سنان بيعت كرد اين بيعت را بيعت رضوان ناميدند و بعضى گفتند عثمان پس از سه روز برگشت و او هم بيعت كرد پيغمبر كروهيرا بر رياست محمد بن مسلمه پاسبان اردوى خود قرار داد قريش چهل نفر بر رياست مكرز بن حفص مأمور كردند بيايند بحديبيه دور اردوى پيغمبر ص دور زنند و خبرگيرى كنند محمد بن مسلمه تمام را دستگير كرد جز مكرز را كه او فرار كرد محمد بن مسلمه اسيران را نزد پيغمبر آورد انحضرت انها را توقيف فرمود اين قضيه بقريش رسيد گروهى از قريش رو باردوى پيغمبر ص آمدند و مسلمانان را سنگ باران و تير باران كردند يكتن از مسلمانان كشته شد و مسلمانان دوازده تن از انگروه را اسير كردند پس قريش جمعى را بر رياست سهيل بن عمرو خدمت انحضرت فرستادند چون انحضرت سهيل بن عمرو را ديد باصحاب فرمود كار تان سهل و آسان شد چون سهيل شرفياب شد عرضكرد كه اقدامات قريش كه از اصحاب شما بعضى را حبس كردند و با شما جنگيدند بنظر يات و راى بزرگان قريش نبوده و ما خوشش نداشتيم كارهاى انها را انها كار بيخردان بوده حال آنانرا كه از ما حبس كرده آزاد كن فرمود آزاد نشوند تا آن عدهٔ كه از اصحاب من حبس كرده ايد رها كنيد سهيل عرضكرد رها خواهيم كرد پس نزد قريش فرستاد بانها خبر داد انها هم عثمان و ده تنيكه با او بودند خدمت انحضرت فرستادند پيغمبر هم اسيران قريش را رها نمود و همه را نزد قريش فرستاد بر حسب عهديكه با سهيل فرموده بود چون قريش بيعت مسلمين را با پيغمبر ص شنيدند

قال عظماء قريش فبلغهم الرسالة وهم يقولون ان محمدا لا يدخل علينا ابدا فلما فرغ عثمان من الرسالة قالوا له ان شئت فطف بالبيت فقال ما كنت لافعل حتى يطوف رسول الله وكانت قريش قد احتبست عثمان عندها ثلاثة ايام فبلغ رسول الله ان عثمان ومن معه قتلوا كلهم فقال لا نبرح حتى نناجز القوم فامر الله بالبيعة فنادى مناديه ايها الناس البيعة البيعة نزل روح القدس فاخرجوا على اسم الله فثاروا الى رسول الله وهو تحت شجرة من اشجار السمر فبايعوه على عدم الفرار وقالوا لها بيعة الرضوان **اقول** لعل وجه التسمية ان الله قال لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة واول من بايع سنان بن سنان الاسدى فقال يا رسول الله ابايعك على ما فى نفسك قال وما فى نفسى قال اضرب بسيفى حتى ينصرك الله او اقتل وصار الناس يقولون نبايعك على ما بايعك سنان **وروى** ان عثمان رجع بعد ثلاثة ايام فبايع هو ايضا وكان محمد بن مسلمة على حرس رسول الله فبعث قريش اربعين رجلا عليهم مكرز بن حفص ليطوفوا بعسكر رسول الله ليلا رجاء ان يصيبوا منهم احدا او يجدوا منهم غفلة فاخذهم محمد بن مسلمة الا مكرز فانه افلت واتى بهم رسول الله ص فحبسوا فبلغ قريشا حبس اصحابها فجاء جمع منهم حتى رموا المسلمين بالنبل والحجارة وقتل من المسلمين ابن رسيم رمى بسهم فاسر المسلمون منهم اثنى عشر رجلا وعند ذلك بعث قريش الى رسول الله جمعا فيهم سهيل بن عمرو فلما رآه رسول الله تفأل وقال لاصحابه سهل امركم فقال سهيل يا محمد ان ما كان من حبس اصحابك وما كان من قتال من قاتل لم يكن من رأى ذوى رأينا بل كنا كارهين له حين بلغنا وكان من سفهائنا فابعث الينا اصحابنا الذين اسروا اولا وثانيا فقال صلى الله عليه وآله انى لا ارسلهم حتى ترسلوا اصحابى فقالوا نفعل فبعث سهيل ومن معه الى قريش بذلك فبعث قريش عثمان والعشرة فارسل رسول الله ص اصحابهم ولما سمعت قريش بهذه البيعة كبرت عليهم وخافوا ان يحاربوا واشار اهل الرأى منهم بالصلح على ان يرجع ويعود من قابل ويقيم ثلاثا فبعثوا سهيلا ومكرزا وحويطب بن عبد العزى الى رسول الله صلعم للصلح فلما رآه مقبلا قال اراد القوم الصلح فلما اراد الرسول الصلح لم يرض بعض الاصحاب به وقالوا علام نعطى الدنية فى ديننا و نحن المسلمون وهم مشركون ثم شاركوا بالرضا ومتابعة الرسول ثم دعا عليا ع فقال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم فقال سهيل لا نعرف هذا ولكن اكتب باسمك اللهم فكتبها لان قريشا كانت تقولها ثم قال اكتب هذا ما صالح عليه محمد رسول الله ص سهيل بن عمرو فقال سهيل لو

بسیار در نظر شان کار بزرگی آمد و ترسیدند از جنگ با آنحضرت و مردمان بار ایشان صلاح در صلح دیدند که با آنحضرت قرار دهند که امسال بمدینه برگردد و سال دیگر بیاید بمکه و سه روز در مکه بماند پس سهیل بن عمرو و مکرز و حویطب بن عبد العزی را خدمت آنحضرت فرستادند برای صلح چون چشم پیغمبر ص بانها افتاد فرمود برای صلح آمده اند چون آنحضرت خواست صلح با قریش کند بعضی از اصحاب راضی بصلح نشدند و گفتند برای چه خود را پست کنیم با اینکه ما مسلمان هستیم و انها مشرکند و پیغمبر ص رای بصلح داد و بیروی از مردم نکرد پس علی را ع طلبید و فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت ما بسم الله الرحمن الرحیم را نمیدانیم بنویس باسمک اللهم پس نوشتند چون قریش اینکلمه را میگفتند پس حضرت فرمود بنویس این چیزی استکه محمد رسول خدا ص سازش میکند با سهیل بن عمرو بر آن سهیل گفت اگر ما ترا رسول خدا میدانستیم با تو نمیجنگیدیم و جلوگیری از آمدن بخانهٔ خدا نمیشدیم فقط اسم خود و اسم پدرت را بنویس پیغمبر ص بعلی ع فرمود لفظ رسول الله را پاک کن عرضکرد والله من هرگز انرا پاک و محو نمیکنم پیغمبر ص فرمود بمن بنما انرا پس امیر المؤمنین ع انرا نمود و آنحضرت خودش بدست مبارک خود انرا پاک کرد و فرمود بنویس این چیزی استکه محمد بن عبد الله با سهیل بن عمرو صلح بر آن میکند و فرمود من والله رسول خدایم هر چند شما مرا تکذیب کنید پس چون پیغمبر ص کار صلح را انجام داد و جمعی را شاهد بر آن صلح گرفت برخواست و امر فرمود شترهائیرا که برای قربانی آورده بودند در مکه نحر کردند و گوشتهای انرا بفقراء تقسیم فرمود چون مسلمانان دیدند پیغمبر ص صلح کرد بر ایشان گران آمد و خیلی دلتنگ شدند و شکی نداشتند که بمکه وارد خواهند شد و طواف خانهٔ خدا خواهند کرد در همانسال نظر بخوابیکه پیغمبر دیده بود عمر جسورانه حضور آنحضرت عرضکرد تو مگر نگفتی که ما با ایمنی وارد مکه میشویم فرمود بلی گفتم و لی مگر گفتم که امسال وارد میشویم مسلمانها گفتند نه نفرموده فرمود همان طور که جبرئیل گفته وارد خواهید شد و طواف خانه خواهید کرد در روایت شده که چون آنحضرت در سال دیگر وارد مکه شد و سر تراشید فرمود این همان وعده ایستکه بشما داده ام و چون روز فتح مکه کلید خانه را بدست گرفت فرمود این همان استکه بشما گفتم احقر گوید از این روایت حال عمر و حال بسیاری از اصحاب مکشوف میشود و هم چنین حال بعضشان از فرار از جنگ حنین ظاهر میگردد و گفته شده که آنحضرت نوزده روز یا بیست روز در حدیبیه ماندند و بعد بمدینه برگشتند چون بکراع التنعیم رسیدند سورهٔ فتح نازل گردید بعضی از اصحاب گفتند این فتحی نبود قریش مانع شدند ما را از وارد شدن بمکه و طواف خانه چون این سخن زشت انها به پیغمبر رسید فرمود بلکه این فتح بزرگترین فتحها است مشرکین راضی شدند که با شما صلح کنند و بشما التجا بردند

شهدت انك رسول الله لم اقاتلك ولم اصدك عن البيت ولكن اكتب اسمك واسم ابيك فقال ص لعلي عليه السلام امح رسول الله فقال علي ع والله لا امحوك فقال ارنيه فاراه اياه فمحاه رسول الله ص بيده الشريفة وقال اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله ص سهيل بن عمرو وقال انا والله رسول الله ص وان كذبتموني وكان الصلح على وضع الحرب عن الناس عشر سنين ومن اتى من قريش ممن هو على دين محمد ص بغير اذن وليه رده اليه وذكرا كان ام انثى ومن اتى قريشا ممن كان مع محمد ذكرا كان او انثى لم ترده اليه ومن احب ان يدخل في عقد محمد ص وعهده دخل فيه ومن احب ان يدخل في عقد قريش وعهدهم دخل فيه وان بيننا وبينكم عيبة مكفوفة لا اسلال ولا اغلال وان محمدا ص يرجع عامه هذا فلا يدخل مكة واذا كان عام قابل خرج منها قريش ودخلها محمد باصحابه واقاموا بها ثلاثة ايام معهم سلاح الراكب السيوف في القرب والقوس لا يدخلونها بغيرهما فلما فرغ رسول الله ص من الصلح واشهد عليه رجالا من المسلمين قام الى هديه فنحره وفرق لحمه على الفقراء فلما رأى المسلمون الصلح وما تحمله رسول الله ص دخلهم من ذلك امر عظيم وكانوا لا يشكون في دخولهم مكة وطوافهم بالبيت ذلك العام للرؤيا التي راها النبي صلى الله عليه وآله وقال عمر ألم تقل انك تدخل مكة آمنا قال بلى افقلت لكم من عامي هذا قال المسلمون لا قال ص فهو كما قال جبرئيل انكم تاتونه وتطوفون به وروي انه ص لما دخل في العام القابل وحلق راسه قال هذا الذي وعدتكم فلما كان يوم الفتح واخذ المفتاح قال هذا الذي قلت لكم **اقول** يعلم من تلك الرواية حال عمر وحال كثير من الاصحاب وحال بعضهم هنا من فرار اكثرهم يوم حنين قيل انه صلى الله عليه وآله اقام بالحديبية تسعة عشر او عشرين يوما ثم انصرف الى المدينة فلما بلغ بكراع التنعيم نزلت عليه سورة الفتح قال بعض الصحابة ما هو بفتح لقد صدونا عن البيت وصد هدينا فلما بلغ النبي ص كلامهم التوء قال ص بل هو اعظم الفتح لقد رضي المشركون ان يدفعوكم بالبراح عن بلادهم ويسئلوكم الصلح والتجاوا اليكم في الامان وراوا منكم ما كرهوا وظفركم الله عليهم وردكم سالمين ماجورين فهو اعظم الفتوح انسيتم يوم احد اذ تصعدون ولا تلوون على احد وانا ادعوكم في اخريكم انسيتم يوم الاحزاب اذ جاؤكم من فوقكم ومن اسفل منكم واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا فقال المسلمون صدق الله ورسوله هو اعظم الفتح والله يا نبي الله ما فكرنا فيما فكرت فيه ولانت اعلم بالله وبامره ثم اصاب الناس مجاعة شديدة وهموا ان ينحروا ظهورهم فقال ص ابسطوا انطاعكم وعباءكم ففعلوا ثم قال من كان عنده بقية من زاد وطعام فلينثره ثم دعا لهم ثم قال قربوا اوعيتكم فاخذوا ما شاؤا واملؤا اوعيتهم واكلوا حتى شبعوا وبقي مثله وقال ص لرجل





در انیت خود و نا ملایماتی دیدند از شما و خدا شما را بر انها غلبه داد و سالم برگشتید با اجر زیاد و این بزرگترین فتح است آیا فراموش کردید روز جنگ احد را که شما از انها فرار کرده بودید و من شما را فریاد میزدم و میخواندم آیا فراموش کردید روز جنگ خندق و احزاب را که از بالا و پائین مدینه رو بشما آورده بودند که شما از ترس چشمهاتان بدوران افتاده و دلهاتان از جا کنده شده بود و بخدا بد گمان شده بودید مسلمانان همه گفتند سخنان شما راست است بخدا این فتح بهترین فتحها است ما فکر شما را نداریم و شما بهتر از ما میدانید پس مردم آذوقه شان تمام شده گرسنه ماندند و خواستند شترهای سواری شانرا نحر کنند پیغمبر فرمود سفره ها و عباهاتانرا پهن کنید فرمود هر کس از آذوقه و توشه اش چیزی باقی است بیاورد آوردند آنحضرت دعا کرد پس فرمود ظرفهاتانرا بیاورید هر اندازه خواستند ظرفها را پر کردند و خوردند تا سیر شدند و همان قدر باقی ماند قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند سبب نزول سورهٔ فتح آنستکه خدا به پیغمبر در خواب امر فرمود که در مسجد الحرام برود و طواف کند و سر بتراشد آنحضرت خوابش را با صحاب گفت و امر فرمود که از مدینه بیرون روند چون بذی الحلیفه رسیدند که در آن مسجد شجره معروف است همه محرم باحرام عمره شدند و شترها برای قربانی در مکه همراه بردند و پیغمبر ص شصت و شش شتر برد چون خبر بقریش رسید خالد بن ولید را با دویست سوار جلو پیغمبر فرستادند چون خالد نزدیک آنحضرت رسید کمین میکرد و از پشت کوهها میامد که مسلمین با خبر از آمدن او نشوند تا انکه در راه وقت نماز ظهر شد بلال اذان گفت و پیغمبر ص با اصحاب نماز ظهر گذارد خالد گفت اگر مسلمانها در نماز باشند و ما بانها حمله کنیم انها را تلف میکنیم از انکه انها نماز را نمیشکنند ولی نماز دیگری میرسد که آن محبوبتر است نزد شان از نور چشمشان چون مشغول آن نماز شوند بانها حمله کنیم جبرئیل بر پیغمبر ص نازل شد و نماز خوف را تعلیم آنحضرت کرد روز دوم بحدیبیه که نزدیک حرم است فرود آمدند و پیغمبر میان راه اعراب را تحریک میفرمود که با آنحضرت بیایند انها میرسیدند و کسی با آنحضرت نیامد و میگفتند قریش در شهر شان میرفتند و انها را میکشتند حال محمد و اصحابش طمع کرده اند که بحرم بروند البته بمنزل شان بمدینه بر نخواهد گشت همه کشته خواهند شد چون پیغمبر ص بحدیبیه فرود آمد قریش همه از مکه بیرون آمدند و بلات و عزی سوگند یاد کردند که تا چشمشان حرکت میکند و زنده اند نگذارند پیغمبر ص بمکه برود پیغمبر کسی را نزد انها فرستاد که من برای جنگ با شما نیامده ام آمده ام عمره بجای آورم و شترانرا نحر کنم و گوشتهای اینرا بشما بدهم قریش عروة بن مسعود ثقفی را که مرد عاقل دانائی بود حضور آنحضرت فرستادند چون شرفیاب شد عرضکرد ای محمد ص قریش خانها شانرا خراب کرده انهارا بیرون آورده اند و سوگند بلات و عزی یاد کرده که نگذارند وارد مکه شوی تا حدقهٔ چشمشان گردش میکند حال میخواهی تمام طائفه و خویشان خود را تلف کنی آنحضرت فرمود من برای جنگ نیامده ام آمده ام اعمال عمره بجای

من اصحابه هل من وضوء فجاء باداوة فيها ماء قليل فافرغه في قدح ووضع راحته الشريفة في ذلك الماء فتوضا المسلمون كلهم بروايه القمي ره عن الصادق عليه السلام قال سبب نزول هذه السورة وهذا الفتح العظيم ان الله عز وجل امر رسوله في النوم ان يدخل المسجد الحرام ويطوف ويحلق مع المحلقين فاخبر اصحابه وامرهم بالخروج فخرجوا فلما نزل ذا الحليفة احرموا بالعمرة وساقوا البدن وساق رسول الله ستة وستين بدنة واشعرها عند احرامه واحرموا من ذي الحليفة ملبين بالعمرة وقد ساق من ساق منهم الهدي مشعرات مجللات فلما بلغ قريشا ذلك بعثوا خالد بن الوليد في مائتي فارس كمينا ليستقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وكان يعارضه على الجبال فلما كان في بعض الطريق حضرت صلوة الظهر فاذن بلال فصلى رسول الله بالناس فقال خالد بن الوليد لو حملنا عليهم وهم في الصلوة لاصبناهم فانهم لا يقطعون صلوتهم ولكن تجيئ لهم صلوة اخرى احب اليهم من ضياء ابصارهم فاذا دخلوا في الصلوة اغرنا عليهم فنزل جبرئيل على رسول الله ص بصلوة الخوف فلما كان في اليوم الثاني نزل رسول الله ص بالحديبية وهي على طرف الحرم وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يستنفر الاعراب في طريقه معه فلم يتبعه احد ويقولون ايطمع محمد واصحابه ان يدخلوا الحرم وقد غزتهم قريش في عقر ديارهم فقتلوهم انه لا يرجع محمد واصحابه الى المدينة ابدا فلما نزل رسول الله ص الحديبية خرجت قريش يحلفون باللات والعزى لا يدعون رسول الله ص يدخل مكة وفيهم عين تطرف فبعث اليهم رسول الله ص اني لم آت لحرب وانما جئت لاقضي مناسكي وانحر بدني واخلي بينكم وبين لحماتها فبعثوا عروة بن مسعود الثقفي وكان عاقلا لبيبا وهو الذي انزل الله فيه وقالوا لولا نزل هذا القران على رجل من القريتين عظيم فلما اقبل الى رسول الله ص عظم ذلك وقال يا محمد ص تركت قومك وقد ضربوا الابنية واخرجوا العوذ المطافيل يحلفون باللات والعزى لا يدعوك تدخل مكة وفيهم عين تطرف افتريد ان تبير اهلك وقومك يا محمد فقال رسول الله ص ما جئت لحرب وانما جئت لاقضي مناسكي وانحر بدني واخلي بينهم وبين لحماتها فقال عروة والله ما رايت احدا صد كما صددت فرجع الى قريش فاخبرهم فقالت قريش والله لئن دخل محمد ص مكة وتسامعت به العرب لنذلن ولتجترئن علينا العرب فبعثوا حفص بن الاحنف وسهيل بن عمرو فلما نظر اليهما رسول الله

اوردم وشترهای قربانیمان را نحر کنیم و گوشتهاشانرا بانها بدهیم و برگردیم عروه گفت هیچ کس مانند تو ممنوع از در ودمکه
نشده پس نزد قریش برگشت و فرمایش آنحضرت را بقریش تبلیغ کرد قریش گفتند بخدا قسم اگر محمد بمکه آید و عرب بشنوند آمدنش را
ما خار شویم و همه عرب برما چیره شوند پس حفص بن الاحنف وسهیل بن عمرو را خدمت آنحضرت فرستادند چون پیغمبر ص انهارا
دید فرمود ای بیچاره قریش جنگ و جدال انهارا خسته کرد چرا مرا بعرب وانگذاشتند اگر راستگو بودم سلطنت و پیغمبری
درمیان آنها میماند واگر دروغگو بودم همان گرگان عرب مرا تلف میکردند حال قریش از من خواهشی نکند که خدا بآن راضی
باشد مگر انکه من با خواهششان موافقت خواهم کرد چون خدمت آنحضرت رسیدند عرضکردند ای محمد ص آیا امسال بر
نمیگردی بمدینه تا ما به بینیم کار تو با عرب بکجا میانجامد فعلا عرب آمدنت را بطرف مکه شنیده اند اگر در شهر ما و حرم ما آئی
عرب مارا ذلیل شمرند و بما چیره شوند و در سال آینده در همین ماه سه روز مکه را بتو واگذار میکنیم که اعمال عمره بجای آوری
و برگردی پیغمبر ص خواهش انهارا پذیرفت بعد گفتند کسانیکه از ما نزد تو آمده اند بما برگردان وکسانیکه از تو نزد ما آمده اند
بتو برمیگردانیم پیغمبر فرمود آنانکه از طرف من نزد شما آمده اند من حاجت بانها ندارم ولی بشرط انکه مسلمین از طرف شما در دینشان
آزاد باشند اگر اظهار اسلام کنند کسی متعرض انها نشود و بکفر و شرک اکراهشان ننماید و بگذارند بوظائف دین اسلام
عمل کنند انها این شرط را پذیرفتند چون آنحضرت حاضر برای صلح شد بر عموم اصحاب ناگوار آمد و بیش از همه عمر اظهار مخالفت
کرد و گفت ای رسولخدا ص مگر ما بحق نبودیم و دشمنانمان بر باطل نبودند فرمود چرا عرضکرد ما بچه جهت خودمان را ذلیل
کنیم فرمود که خدا این وعده را داده و خلف نکند عمر گفت اگر چهل تن با من موافقت میکردند من با این صلح مخالفت میکردم پس
سهیل بن عمرو وحفص بن احنف نزد قریش آمدند و خبر صلح را دادند عمر گفت ای رسولخدا ص مگر نگفتی که بمسجد الحرام رویم و
سر تراشیم فرمود مگر وعده دادم که همین امسال میرویم گفتم خدا این وعده داده که من فتح مکه و طواف و سعی میکنیم و سر
میتراشیم چون زیاد اعتراض کردند فرمود اگر صلح را قبول ندارید بروید با قریش بجنگید رفتند سوی قریش که با انها بجنگند قریش
مهیای جنگ بودند و بمسلمانان یورش آوردند و مسلمانان فرار کردند و نزدیک پیغمبر آمدند آنحضرت تبسم فرمود پس فرمود
یا علی شمشیر بگیر و از قریش جلوگیری کن امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر گرفت و بقریش حمله کرد قریش فرار کردند و گفتند مگر
پیغمبر از صلح برگشت فرمود نه واصحاب خجالت زده برگشتند و شرفیاب شده نزد پیغمبر عذرخواهی کردند پس پیغمبر بانها فرمود

قال ويح قريش قد نهكتهم الحرب الا خلوا بيني وبين العرب فان اك صادقا فانما اجر الملك اليهم مع النبوة وان اك كاذبا كفتني ذؤبان العرب
لا يسئلني اليوم امرء من قريش خطة لله فيه رضى الا اجبتهم اليه فلما وافوا رسول الله ص قالوا يا محمد الا ترجع عامك هذا الى ان ننظر الى ما
يصير امرك وامر العرب فان العرب قد تسامعت بمسيرك فاذا دخلت بلادنا وحرمنا استذلتنا العرب واجترأت علينا ونخلي لك البيت في العام القابل
في هذا الشهر ثلاثة ايام حتى تقضي نسكك وتنصرف عنا فاجابهم رسول الله ص الى ذلك وقالوا ترد الينا كل من جائك من رجالنا ونرد اليك
كل من جائنا من رجالك فقال رسول الله ص من جائكم من رجالنا فلا حاجة لنا فيهم ولكن على ان المسلمين بمكة لا يؤذون في اظهارهم الاسلام
ولا يكرهون ولا ينكرون عليهم شيء يفعلونه من شرايع الاسلام فقبلوا ذلك فلما اجابهم رسول الله الى الصلح انكر عامة اصحابه واشد ما
كان انكار عمر فقال يا رسول الله ص السنا على الحق وعدونا على الباطل قال نعم قال فنعطي الذلة في ديننا فقال ان الله عز وجل وعدني ولن
يخلفني قال لو ان معي اربعين رجلا لخالفته ورجع سهيل بن عمرو وحفص بن احنف الى قريش واخبراهم بالصلح فقال عمر يا رسول الله ص الم
تقل لنا انا ندخل المسجد ونحلق مع المحلقين فقال ص امن عامنا هذا وعدتك قلت لك ان الله عز وجل قد وعدني ان افتح مكة واطوف
واسعى واحلق مع المحلقين فلما اكثروا عليه قال لهم ان لم تقبلوا الصلح فحاربوهم فمروا نحو قريش وهم مستعدون للحرب وحملوا عليهم فانهزم
اصحاب رسول الله ص ثم قال يا علي خذ السيف واستقبل قريشا واخذ امير المؤمنين ع سيفه وحمل على قريش فلما نظروا الى امير المؤمنين ع
تراجعوا ثم قالوا يا علي بدا لمحمد فيما اعطانا قال لا وتراجع اصحاب رسول الله ص مستحيين واقبلوا يعتذرون الى رسول الله ص فقال
لهم رسول الله الستم اصحابي يوم بدر وانزل الله عز وجل فيكم اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مردفين الستم
اصحابي يوم احد اذ تصعدون ولا تلوون على احد والرسول يدعوكم في اخريكم الستم اصحابي يوم كذا فاعتذروا الى رسول الله ص وندموا
على ما كان منهم وقالوا الله اعلم ورسوله فاصنع ما بدا لك ورجع سهيل بن عمرو وحفص بن الاحنف الى رسول الله فقالا يا محمد ص
قد اجابت قريش الى ما اشترطت من اظهار الاسلام وان لا يكره احد على دينه فدعا رسول الله ص بالمكتب ودعا امير المؤمنين عليه السلام
وقال له اكتب فكتب بسم الله الرحمن الرحيم فقال سهيل بن عمرو لا نعرف الرحمن اكتب كما كان يكتب اباؤك باسمك اللهم فقال رسول الله ص اكتب
باسمك اللهم فانه اسم من اسماء الله ثم كتب هذا ما تقاضى عليه محمد رسول الله ص والملاء من قريش فقال سهيل بن عمرو لو علمنا انك
رسول الله ص ما حاربناك اكتب هذا ما تقاضى عليه محمد بن عبد الله اتانف من نسبك يا محمد فقال رسول الله ص انا رسول الله وان لم تقروا
ثم قال يا علي امح واكتب محمد بن عبد الله فقال امير المؤمنين عليه السلام ما امحوا اسمك من النبوة ابدا فمحاه رسول الله ص بيده ثم كتب هذا





مگر شما روز بدر با من نبودید که خدا در باره شما آیه اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم الخ یعنی متذکر شوید که شما استغاثه
بخدا کردید و خدا دعاتان را مستجاب کرد و هزار ملک بیاریتان فرستاد مگر شما در روز احد با من نبودید که خدا در
باره تان فرمود اذ تصعدون ولا تلوون علی احد الخ یعنی متذکر شوید وقتی را که فرار میکردید و رو بکسی بر نمیگردانیدید
که دیگری را به بیند و پیغمبر شمارا فریاد میزد مگر شما در فلان جنگ و فلان جنگ با من نبودید پس همه معذرت خواستند
واظهار پشیمانی از کرده خود نمودند وگفتند خدا و پیغمبرش بهتر میدانند هرچه خواهی بکن وسهیل بن عمرو وحفص بن
احنف برگشتند بحضور آنحضرت وگفتند که قریش همه شرطهای شمارا پذیرفتند پس آنحضرت کاغذ و قلم وامیرالمؤمنین را
طلبیدند فرمودند بنویس پس قریب انچه در روایت سابقه بود حضرت صادق علیه السلام فرمودند تا اینکه فرمود پیغمبر ص
رو بعلی ع کرده فرمود ایعلی امروز تو حاضر نشدی اسم مرا از نبوت محو کنی قسم بانکه مرا بحق مبعوث به پیغمبری کرده
که تو البته اجابت خواهی کرد نظیر همین را که قریش از من خواستند درحالیکه بیچاره و مغلوب دشمن شده باشی پس
حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون در صفین طرفین راضی بحکمین شدند در صلحنامه نوشته شد که این چیزی استکه
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ومعویة بن ابی سفیان بر آن صلح وسازش کردند عمر عاص گفت اگر ما ترا امیر
المؤمنین میدانستیم با تو جنگ نمیکردیم باید نوشته شود این چیزی استکه علی بن ابیطالب ومعویة بن ابی سفیان صلح بر آن
کردند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا و رسولش راست گفتند پیغمبر ص مرا بهمین خبر داد چون صلحنامه میان پیغمبر و قریش
در حدیبیه نوشته شد قبیله خزاعه برخواستند وگفتند ما در عهد محمد رسولخدا هستیم و طایفه بنی بکر بن وائل برخواستند
وگفتند ما در عهد قریش هستیم صلحنامه را دو نسخه نوشتند یکی نزد پیغمبر ص و دیگری نزد سهیل بن عمرو گذارده شد وسهیل وحفص
برگشتند نزد قریش و خبر صلح را بانها دادند پس پیغمبر ص باصحاب فرمود شترهای قربانیتانرا نحر کنید و سرهاتانرا بتراشید پس
اصحاب امتناع از نحر شترها و تراشیدن سر کردند وگفتند چگونه این کار کنیم با اینکه ما طواف و سعی بین صفا و مروه نکرده ایم
پیغمبر ص از سرپیچی اصحاب از طاعتش دلتنگ شد و بام سلمه شکایت فرمود ام سلمه عرضکرد شما شتران را نحر کنید و سر بتراشید آنحضرت
نحر کرد و سر تراشید اصحاب ناچار نحر کردند ولی در کار خود در شک و تردید بودند تا اینکه آنحضرت بطرف مدینه کوچ فرمود
چون به تنعیم رسیدند در سایه درختی فرود آمدند آنانکه مخالف با آنحضرت در صلح بودند شرفیاب شدند و عذرخواهی و
اظهار پشیمانی از سخنان و اقدامات زشت خود کردند و از آنحضرت استدعای استغفار برای خود کردند پس تجدید بیعت
نموده و آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین تا آخر نازل شد پس از آن خدا متعال بیان فائده آن فتح فرمود باینعمون

ما اصطلح عليه محمد بن عبد الله والملاء من قريش وسهيل بن عمرو واصطلحوا على وضع الحرب بينهم عشر سنين وعلى ان يكف بعض
عن بعض وعلى انه لا اسلال ولا اغلال وان بيننا وبينهم عيبة مكفوفة وانه من احب ان يدخل في عهد محمد وعقده فعل ومن احب
ان يدخل في عهد قريش وعقدها فعل وانه من اتى محمدا بغير اذن وليه يرده اليه وانه من اتى قريشا من اصحاب محمد لم ترده اليه وان
يكون الاسلام ظاهرا بمكة ولا يكره احد على دينه ولا يؤذى ولا يعير وان محمدا يرجع عنهم عامه هذا واصحابه ثم يدخل علينا في
العام القابل مكة فيقيم فيها ثلاثة ايام ولا يدخل علينا بسلاح الا سلاح المسافر السيوف في القرب وكتب علي بن ابيطالب وشهد
على الكتاب المهاجرون والانصار ثم قال رسول الله ص يا علي انك ابيت ان تمحوا اسمي من النبوة فو الذي بعثني بالحق نبيا لتجيبن ابناءهم
الى مثلها وانت مضيض مضطهد فلما كان يوم الصفين ورضوا بالحكمين كتب هذا ما اصطلح عليه امير المؤمنين علي بن ابيطالب ع
ومعاوية بن ابي سفيان فقال عمرو بن العاص لو علمنا انك امير المؤمنين ما حاربناك ولكن اكتب هذا ما اصطلح عليه علي بن ابيطالب ع
ومعاوية بن ابي سفيان فقال امير المؤمنين ع صدق الله وصدق رسوله اخبرني رسول الله بذلك قال فلما كتبوا الكتاب قامت خزاعة
فقالت نحن في عهد محمد رسول الله ص وعقده وقامت بنو بكر وقالت نحن في عهد قريش وعقدها وكتبوا نسختين نسخة عند رسول الله
ونسخة عند سهيل بن عمرو ورجع سهيل بن عمرو وحفص بن الاحنف الى قريش فاخبروهم وقال رسول الله انحروا بدنكم واحلقوا رؤسكم
فامتنعوا وقالوا ننحر ونحلق ولم نطف بالبيت ولم نسع بين الصفا والمروة فاغتم رسول الله ص لذلك وشكى ذلك الى ام سلمة فقالت
يا رسول الله انحر انت واحلق فنحر رسول الله وحلق فنحر القوم على حيث يقين وشك وارتياب فقال رسول الله تعظيما للبدن رحم
الله المحلقين وقال قوم لم يسوقوا البدن يا رسول الله والمقصرين لان من لم يسق هديا لم يجب عليه الحلق فقال رسول الله ثانيا رحم الله
المحلقين الذين لم يسوقوا البدن فقالوا يا رسول الله والمقصرين فقال ص رحم الله المقصرين ثم رحل رسول الله ص نحو المدينة فرجع الى
التنعيم فنزل تحت الشجرة فجاء اصحابه الذين انكروا عليه الصلح واعتذروا واظهروا الندامة على ما كان منهم وسئلوا رسول الله ص ان
يستغفر لهم فنزلت اية الرضوان قال جمع من المفسرين ان المراد بالفتح هو فتح الحديبية كما هو مدلول الروايتين السابقتين العامية والخاصية
وعن ابن عباس رموا المشركين حتى ادخلوهم ديارهم وعن الكلبي ظهروا عليهم حتى سئلوا الصلح وعن الشعبي ان السورة نزلت بالحديبية

لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا وَیَنْصُرَکَ اللهُ نَصْرًا عَزِیزًا وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَکَانَ اللهُ عَلِیمًا حَکِیمًا

هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ح

که این فتح برای تو شد تا اینکه خدا بیامرزد گناه گذشته و آینده تو را از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مراد گناهان شیعیان و پیروان او است که خدا با و بخشید و بعضی گفتند مراد ترک اولیهائی استکه از آنحضرت میشده بعضی گفتند یعنی برای آنکه مردم بدانند که تو محبوب خدائی و برای تو گناهی نیست از آنکه بعد از عام الفیل مشرکین اعتقاد کردند که خدا بر مکه و خانه خود گناهکاران را استیلا ندهد و دیگری گفت چون فتح مکه سبب آسانی حج بر مردم و حج سبب آمرزش گناهان است پس خدا تنبیه براین فرمود که ما فتح مکه را برای تو کردیم تا حج کنید و هر گناهیکه کرده باشی بر فرض امکان صدور گناه از تو بسبب حج آمرزیده شود و فائده دیگر این فتح آن استکه پادشاهی و پیغمبری که هر دو نعمت بزرگ الهی است بر تو تمام شود و راه تبلیغ رسالت و انجام امور سلطنت برای تو روشن گردد و خدا بسبب این فتح تو را بر دشمنان و کفار یاری با عزت و قوت نماید چه بعد از فتح مکه شوکت کفار درهم شکسته شد از آنکه بیشتر عرب ایمان آوردند یا در پناه مسلمین آمدند و خدا آن یگانه قادریست که بلطف دلهای مؤمنین را آرامش و ثبات و قوتی داد که تزلزل و وحشتی از شوکت و قوت مشرکین نیابند تا اینکه ایمانشان زیاده شود و بنصرت خدا بر ایمانیکه قبلا داشتند با ایمانشان با حکام خدا منضم با ایمان بتوحید خدا گردد و باین وسیله خدا یاری پیغمبر نمود و اگرچه خدا محتاج بمؤمنین در یاری پیغمبرش نیست از اینکه او را لشگرهای زمینی و آسمانی است

واصاب رسول الله صلعم فی تلک الغزوة ما لم یصب فی غزوة حیث اصاب ان بویع بیعة الرضوان وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وبلغ الهدی محله وظهرت الروم علی فارس ففرح به المسلمون وعن مجاهد انه ما حصل له فی تلک السنة من فتح خیبر وقیل هو جمیع الفتوحات التی حصل له صلعم وقیل هو ما فتح من الاسلام والنبوة والدعوة بالحجة والسیف ولا فتح ابین واعظم منه وهو رأس الفتوح کافة اذ لا فتح من فتوح الاسلام الا وهو شعبة من شعبه وفرع من فروعه وعن قتادة انه بمعنی الحکم والقضاء والمعنی انا قضینا لک ان تدخل المکة من قابل والاظهر هو الاول وتأییده بوجوه تعد من وجوه النظم منها ان فتح مکة کان فیه غنائم کثیرة اضعاف ما انفقوا فکان مناسبا لما فی اخر سورة السابقة ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه لضیاع تلک الغنائم الکثیرة علیه وحرمانه منها بسبب بخله عن الانفاق ومنها انه تعالی قال فی السورة السابقة ولا تهنوا وتدعوا الی السلم وانتم الاعلون یعنی لا تسئلوا الصلح بل اصبروا حتی یسئل المشرکون منکم الصلح والامان کما کان فی فتح مکة حیث ان منادیه قریش جاؤا الی المسلمین مؤمنین او مستأمنین ومنها انه تعالی قال فی السورة السابقة والله معکم وقال انتم الاعلون ویکون فتح مکة شاهدا علیه ثم بین سبحانه غایة الفتح وفائدته المترتبة علیه بقوله لِیَغْفِرَ لَکَ یا محمد اللهُ العظیم القادر علی کل شیء بسبب الفتح الذی فیه اعلاء کلمته وترویج دینه بمکابدة مشاق الحروب واقتحام موارد الخطوب مَا تَقَدَّمَ علی الفتح مِنْ ذَنْبِکَ وما فرط منک من اقبالک الی عالم الخلق وتوجهک الی غیره لاداء وظیفة الرسالة او من ترک الاولی والافضل الذی هو ذنب فی حقک وَمَا تَأَخَّرَ منه وقیل ان المعنی لیعرف الناس ان الله یغفر لک ذنوبک فان الناس کانوا یعتقدون بعد عام الفیل ان الله لا یسلط علی مکة عدوه للسخوط علیه بل لا یفتحها ولا یسلط علیها الا حبیبه المغفور له وقیل ان فتح مکة لما صار سببا لتسهیل الحج علیه وعلی امته ویکون الحج سببا لغفران الذنوب بین سبحانه ان الفتح سبب لغفران ذنوبک ان کان لک ذنب حتی یعلم الناس ما فی الحج من الثواب قیل انه بعد ما ثبت عصمته لابد من القول بکون المراد ذنب امته وخطابه من باب ایاک اعنی واسمعی یا جارة وعن الصادق علیه السلام انه سئل عن هذه الایة فقال ع ما کان له ذنب ولا هم بذنب ولکن الله حمله ذنوب شیعته ثم غفرها له وعنه علیه السلام انه سئل عنها فقال والله ما کان له ذنب لکن الله تعالی ضمن له ان یغفر ذنوب شیعته علی ما تقدم من ذنبهم وما تأخر ثم بین سبحانه فائدة الاخری بقوله وَیُتِمَّ ویکمل بفضله نعمته التی اعظمها اعلاء کلمة الحق وضم الملک والنبوة او اتمام التکالیف عَلَیْکَ فان جمیع ذلک حصل بعد فتح مکة وَیَهْدِیَکَ فی تبلیغ الرسالة واقامة مراسم الریاسة صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا قیل انه حصل بعد فتح مکة من اتضاح سبیل الحق واستقامة مناهجه ما لم یکن حاصلا قبله وَیَنْصُرَکَ اللهُ یا محمد بذلک الفتح العظیم علی اعدائک نَصْرًا عَزِیزًا قویا ومنیعا او عزیزا صاحبه او نفیسا یقل مثله وانما ذکر سبحانه الاسم الجلیل لاظهار کمال العنایة بذلک النصر ولکونه خاتمة الغایات قیل انه لم یبق بعد الفتح عدو یعتنی به فان اغلب العرب صاروا مؤمنین او مستأمنین ثم بین سبحانه ما هو وسیلة نصره فی الظاهر بقوله هُوَ المتفضل الَّذِی اَنْزَلَ برحمته وفضله السَّکِینَةَ والطمأنینة وعنهما ع هو الایمان فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ وجعل فیها بلطفه ثباتا وقرارا لا امتاع ولا تزلزل من مشاهدة شوکة العدو وقوته وکثرته لِیَزْدَادُوا اِیمَانًا ویقینا بنصر الله فکانه صار ایمانا مقرونا مَعَ اِیمَانِهِمْ ویقین مضافا الی یقینهم او المراد لینضم یقینهم بالاحکام الالهیة بیقینهم بالتوحید المعاد او یزداد ایمانهم بصدق الرسول علی ایمانهم بالتوحید او یزداد ایمانهم الاستدلالی بایمانهم الفطری وَالحال ان لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ من الملائکة والجن وسائر الحیوانات بل سائر الموجودات من المیاه والریاح والنار والرعود والصواعق والزلازل وغیرها فلا حاجة له فی نصرة نبیه الی المؤمنین بل هو قادر علی اهلاک اعدائه بارادته من غیر حاجة الی الجنود من خلقه ثم بین علمه واحاطته بالقلوب القابلة لنزول السکینة فیها ومقدار ایمان المؤمنین وعدد جنوده من الموجودات بقوله وَکَانَ اللهُ عَلِیمًا بکل شیء ذاتا





لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَیُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَکَانَ ذٰلِکَ عِنْدَ اللهِ فَوْزًا عَظِیمًا وَیُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ الظَّانِّینَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَاَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِیرًا

از قبیل ملائکه و جن و حیوانات بلکه همه موجودات از آب و باد و آتش و امثال آنها و خدا عالم است باستعدادات و قابلیتهای دلها و اندازه ایمان مؤمنین و تمام افراد لشکر خود و حکیم است که هر تقدیر و تدبیری کند بر روی صلاح و حکمت نماید و این زیاد کردن ایمان و اطمینان در دلهای مؤمنین برای آنستکه آنها را در بهشت و بستانهای پر اشجار برد که نهرهای آب در زیر درختان و پای قصرهای آنها روان باشد و گناهان و کارهای زشتشان را از نظر خودشان مستور و پنهان کند که ابدا ملتفت بآنها نشوند تا انفعال و ملالتی پیدا نکنند و این لطف و تفضل الهی بهترین مرام و بالاترین مطلوب و مقصود است برای مؤمنین بعضی گفتند چون خدا به پیغمبرش بشارت آمرزش گناهان داد مؤمنین عرض کردند استفاده ما چیست در این فتح پس این آیه نازل شد و برای آنکه معذب کند مرد و زن منافقی را که در مدینه اند و مرد و زن مشرکی را که در مکه اند که همه گمان بد بخدا داشتند درباره پیغمبر و مؤمنین که میگفتند یک نفر از آنها بمدینه نخواهد برگشت بلکه همه کشته خواهند شد بلای بد البته برای آنها خواهد بود که همه ذلیل و خوار و گرفتار و بی پناه و ناامید باشند و غضب الهی در دنیا و آخرت و دوری از رحمت خدا برای آنها است و خدا برایشان در آخرت جهنم را فراهم کرده و چه بسیار بد جائی استکه بعد از رفتن از دنیا در آنجا میروند و در آن منزل میکنند و برای خدا لشکرهای آسمانها و زمین است و خدا قادر بر هر چیز و حکیم و عالم بمصالح و مفاسد است کسی را عذاب نکند مگر بر روی استحقاق او و هیچ امر را انجام ندهد مگر بر روی حکمت و صلاح بعضی گفتند در آیه سابقه که ذکر لشگرهای آسمانی و زمینی فرمود مراد لشکرهای رحمت بوده که ذات خود را بالمجید فرمود بدالنسبة استحقاق نفوس زکیه و بحکمت بالغه و در این آیه مراد از لشگرها لشگر عذاب و قهر است که ذات مقدس خود را توصیف فرمود بقوت و قدرت و حکمت از آنکه داب الهی بر این استکه در موقع ذکر عذاب قدرت و قهاریت خود را تذکر میدهد روایت شده که عبدالله بن ابی که رئیس منافقین بود گفت گیرم محمد ص یهود این بلاد غلبه کرد با دولت

وقابلیة وعددا وحَکِیمًا فی تقدیره وتدبیره یوجد کل شیء فی محله ویعامل مع کل شیء ما یستحقه وانما اراد ازدیاد الایمان فی القلوب لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یوم القیمة بازاء ایمانهم جَنَّاتٍ وبساتین ذات اشجار کثیرة تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ الکثیرة لیزداد صفائها وبهاؤها وطراوتها وَیُکَفِّرَ ویستر عَنْهُمْ فی تلک الجنات سَیِّئَاتِهِمْ وخطایاهم وزلاتهم لئلا یذکرونها فینقص عیشهم بالخجلة والانفعال من ربهم وان صارت مغفورة وقیل یعنی یستر عنهم فیها الادناس الجسمانیة کالفضلات والنفسانیة کالغضب والکبر والحسد وغیرها وسترها بازالتها عنهم او المراد مغفرة ذنوبهم فی الاخرة قبل دخول الجنة وانما قدم دخولهم فی الجنة علی تکفیر معاصیهم مع ان وجودهما بالعکس للمسارعة الی بیان المطلب الاعلی قیل ان الجملتین متعلقان بقوله لیغفر لک الله بناء علی ان المراد من ذنبه ذنب امته والمعنی لیغفر لک الله ذنب امتک لیدخل المؤمنین الخ وقیل انهما متعلقان بقوله ثم ینصرک الله والمعنی لینصرک الله بالمؤمنین لیدخل المؤمنین والمؤمنات الخ واحتمل تعلقهما بقوله انا فتحنا لک حیث روی ان المؤمنین قالوا للنبی ص هنیئا لک ان الله غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر فما ذا لنا فنزلت هذه الایة والمعنی فتحنا لک لیدخل المؤمنین وَلَا یَخْفَی ان الکل فی غایة البعد غیر الاول والابعد من الکل ما قاله ابو السعود من تعلقهما بما یدل علیه قوله ولله جنود السموات والارض من معنی التصرف والتدبیر والمعنی انه تعالی دبر ما دبر من تسلیط المؤمنین لیعرفوا نعمة الله فی ذلک ویشکروها فیدخلهم الجنة ویکفر عنهم سیئاتهم وَکَانَ ذٰلِکَ المذکور من دخول الجنة وتکفیر السیئات عِنْدَ اللهِ وفی علمه فَوْزًا عَظِیمًا وظفرا کاملا بأعلی الآمال ثم بین سبحانه غایة اخری لانزال السکینة فی قلوب المؤمنین وازدیاد ایمانهم بقوله وَیُعَذِّبَ اللهُ بسبب انزال السکینة فی قلوبهم وازدیاد ایمانهم وقوتهم وکثرتهم الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ من اهل المدینة وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ من اهل مکة الظَّانِّینَ بِاللهِ فی حق نبیه والمؤمنین به ظَنَّ السَّوْءِ والحسبان القبیح الفاسد او حسبان الامر السوء والفاسد وهو ظنهم وحسبانهم ان الله لا ینصر نبیه والمؤمنین بما قدم علی المشرکین حیث حسبوا انه لا ینصرهم وانه لا یرجع احد منهم الی اهله ابدا ولذا تخلف عنه المنافقون الذین هم اسوء حالا من المشرکین واولی بالعذاب منهم ولذا قدمهم علی المشرکین فی الذکر ثم اکذب الله ظنهم وقلب ما یظنونه بالرسول والمؤمنین علیهم بقوله عَلَیْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ فی الدنیا وحائق بهم ما یکرهونه من الفساد والخذلان والحرمان عن جمیع المطالب قیل انه دعاء علیهم کقوله قاتلهم الله وَغَضِبَ اللهُ فی الدنیا والاخرة عَلَیْهِمْ اشد الغضب وَلَعَنَهُمْ وطردهم عن ساحة رحمته وَاَعَدَّ وهیأ لَهُمْ فی الاخرة جَهَنَّمَ یصلونها وَسَاءَتْ جهنم مَصِیرًا الی مرجعا لهم وفی عطف اللعن وما بعده بالواو مع اقتضاء کون اللعن مسببا عن

وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَاَصِيلًا ۝ اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيمًا ۝

ایران و روم چه خواهد کرد خدا در رد او فرمود لشکرهای آسمانها و زمین تحت فرمان خداست و انها بیشتر ند از لشکر ایران و روم پس از بیان لطفش بپیغمبر بشارت بفتح مکه و دیگر نعمتها با و و بمؤمنین منصبهائیکه از جانب خدا بآنحضرت داده شد که موجب این عنایتها است بیان فرمود باین مضمون که ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ما ترا بسمت پیغمبری مبعوث و مأمور کردیم که شاهد بر ایمان مؤمنین و کفر مکذبین و اطاعت مطیعین و عصیان عاصین باشی و مؤمنین را بشارت بثواب و کفار را تهدید بعقوبت نمائی پس از آن خدا یتعال روی سخن را بعموم مردم فرمود و بیان فائدهٔ پیغمبری آنحضرت را نمود باینمضمون که ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بپیغمبری فرستادیم برای اینکه شما مردم ایمان بخدا و رسول داشته باشید و خدا را یاری کنید بیاری کردن پیغمبرش و خدا را تعظیم کنید باطاعت اوامر و احکامش و خدا را در هر صبح و شام بلکه همهٔ اوقات تسبیح گوئید و او را از هر نقصی و عیبی منزه دانید بعضی گفته‌اند تخصیص تسبیح باین دو وقت برای شرافت آن دو وقت است از اینکه آثار قدرت الهی در این دو وقت بیشتر نمایان میشود و بعضی گفته رسم مشرکین بود که در این دو وقت در کعبه جمع میشدند و پرستش بتان میکردند از این جهت خدا مؤمنین را امر فرمود که در این دو وقت پرستش او کنند ابن عباس فرمود مراد از تسبیح در صبح نماز صبح و از تسبیح در عصر نماز ظهر و عصر است بعضی گفته‌اند ذکر این دو وقت کنایه از همیشه است پس از اعلان باینکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغمبر است خداوند تنبیه فرمود باینکه دست او دست خدا و بیعت با او بیعت با خداست باین مضمون که ای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنانکه با تو بیعت میکنند بیعت با خدا میکنند و کسانیکه پیمان فرمانبرداری بتو دهند پیمان با خدا دهند و چون هنگام بیعت دست تو بر روی دست انها گذارده شود دست خدا روی دست انها

الغضب واعد لهم جهنم لهم مساعی اللعن عطفهما بالفاء اشعار باستقلال کل من الثلاثة فی الوعید ثم انه تعالی بعد بیان قدرته علی نصرة الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بکون جنود السموات والارض لربین قدرته علی تعذیب المنافقین والمشرکین فی الدنیا والآخرة بقوله وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ قیل ان المراد بالجنود فی الایة الاولی جنود الرحمة ولذا وصفها بالعلم باستحقاق النفوس الزکیة وبا الحکمة البالغة والمراد منها فی هذه الایة جنود العذاب ولذا وصفها بالعزة والحکمة بقوله وَكَانَ اللّٰهُ ازلا وابدا عَزِيزًا وقدیرا علی کل شیء وَحَكِيمًا فی افعاله لا یعذب احدا الا باستحقاقه ولا یفعل شیئا الا علی مقتضی الحکمة والصواب فان عادته تعالی توصیف ذاته بالعزة فی مقام ذکر العذاب والانتقام روی ان عبد الله بن ابی بن سلول قال هب ان محمدا هزم الیهود وغلب علیهم فکیف استطاعته بفارس وروم فقال الله تعالی ولله جنود السموات والارض وهم اکثر عددا واقوی من فارس وروم ثم انه تعالی بعد بشارة رسوله بالفتح بین مناصبه الجلیلة الموجبة لغایة الالطاف بقوله اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وبعثناك علی امتك لتکون شَاهِدًا علی تصدیق من صدقك وتکذیب من کذبك وعصی من امتك یوم القیمة او شاهدا بین الناس علی وحدانیة الله کما فی ایة شهد الله وَمُبَشِّرًا للمؤمنین المطیعین بالثواب وَنَذِيرًا للکفار والعاصین بالعذاب ثم وجه سبحانه الخطاب الی الناس وبین غایة الارسال والتبشیر بقوله لِتُؤْمِنُوا ایها الناس بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ الذی ارسله الیکم وتنصروا الله وَتُعَزِّرُوهُ وتقووه بتقویة رسوله ونصرة دینه وَتُوَقِّرُوهُ وتعظموه باطاعته او امره والتجود له وَتُسَبِّحُوهُ وتنزهوه من کل ما لا یلیق به بقول سبحان الله بُكْرَةً وصباحا وَاَصِيلًا ومساء وغدوا وعشیا قیل انما خص سبحانه الوقتین بالتسبیح لشرافتهما ولظهور آثار القدرة فیهما ولذا ورد عن الائمة الاطهار تأکد استحباب التسبیح قبل طلوع الشمس وقبل غروبها وقیل لما کان المشرکون یجتمعون لعبادة الاصنام فی الکعبة فی الوقتین امر الله عباده بخلاف ما کان علیه المشرکون وعن ابن عباس اید من التسبیح بکرة صلوة الفجر وبالاصیل صلوة الظهر والعصر وقیل ارید بالبکرة صلوة الفجر وبالاصیل بقیة الصلوة وقیل ان ذکر الوقتین کنایة عن الدوام وقیل ان الضمائر کلها راجعة الی الرسول ولیس بشیء ثم اعلن سبحانه برسالة محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وبیّن ان یده بمنزلة یده وبیعته بمنزلة بیعته بقوله اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ ویعاهدون معك یا محمد علی اتباعك وطاعتك وتفدیة انفسهم دونك اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ لانك سفیره ومظهره وقصدهم اخذ بیعتهم احد بیعتهم لله علی طاعته والجهاد فی سبیله فیده حین البیعة فوق ایدیهم کانها يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ وفیه غایة التعظیم لید الرسول عن ابن عباس یعنی ید الله بالثواب وما وعدهم علی بیعتهم من الجزاء فوق ایدیهم بالتصدیق والوفاء وقیل یعنی قوة الله فی نصرة نبیه فوق نصرتهم ایاه والمراد ثق بنصرة الله لا بنصرتهم وان بایعوك وقیل یعنی نعمة الله علیهم بنبیه فوق ایدیهم بالطاعة بالمبایعة وقیل انه کنایة عن حفظ الله تلك البیعة فان العرب کانوا اذا تصافقوا للبیع وضع ثالث یده علی ایدی المتبایعین ویحفظ یدیهما الی ان یتم العقد لا یترك احدهما ان یقبض یده الی نفسه ویفارق صاحبه قبل اتمام البیع ثم هدد سبحانه ناقضین العهد والبیعة بقوله فَمَنْ نَكَثَ البیعة ونقض عهده مع النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله واعرض عن طاعته واتباعه وفرض الجهاد معه فَاِنَّمَا يَنْكُثُ بیعته وینقض عهده وکان ضرره عَلٰى نَفْسِهِ لا یتخطاه الی غیره وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ





سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَغَلَتْنَا اَمْوَالُنَا وَاَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝ بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ اِلٰى اَهْلِيهِمْ اَبَدًا وَزُيِّنَ ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ۝ وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ فَاِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ۝

گذارده شده پس هر کس آن بیعت و عهد را بشکند ضرر از خودش به بیند و کسیکه وفای بآن عهد و بیعت کند و بجان و دل اطاعت احکام الهی نماید و در راه دین فداکاری کند خداوند متعال بزودی اجر زیاد و ثواب عظیم بلطف و کرمش باو عنایت فرماید پس از پیمان و بیعت شکنی منافقینیکه بخدا گمان بد بردند بیان فرمود باین مضمون که منافقینیکه پیمان شکستند و از رفتن با رسولخدا تقاعد ورزیدند برای عذرخواهی از کار زشتشان به پیغمبر عرض کردند اموال و عیال مانع از مسافرت در رکاب شما شدند از انکه اگر مسافرت میکردیم باشما اموالمان تلف میشد و کسیرا نداشتیم که جمع آوری منافع انها کند و عیال و اولاد ما را نگاهداری و سرپرستی نماید اگر بیامدن باشما گناه و تقصیر بوده برای ما از خدا درخواست آمرزش گناه کن پس خدا تکذیب عذر انها فرمود باین مضمون که انها سخنانی گویند که دلشان از آن خبر ندارد از انکه هم امور اموالشان منظم بود و هم از طرف عیال آسوده خاطر بودند و ابدا نگرانی نداشتند بلکه مانع انها شک و نفاق بوده و گمان داشتند که شما سالم بمدینه نخواهید برگشت بلکه همه بدست قریش کشته خواهید شد بگوای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بانان که اختیار نفع و ضرر شما باکی است اگر خدا خواهد ضرری بشما رساند که جلوگیر است و اگر بخواهد نفعی بشما رساند که تواند مانع شود پس ماندن شما در مدینه مانع خدا از تلف کردن اموال و عیال و اولادتان نیست چنانچه مسافرتتان سبب تلف انها نشود بلکه خدا بعملیات قبیحتان که پیمان شکنی و مخالفت با پیغمبر است کاملا آگاه است بلکه شما گمان کردید که پیغمبر و مؤمنین از این سفر بسلامت نخواهند برگشت بلکه همه کشته خواهند شد و شیطان این واهمه را در دل و نظر شما جلوه داد و بدگمانی بود که کردید و باین گمان بد خود را هلاک ابدی نمودید بعضی گفته‌اند که این منافقین قبیلهٔ اسلم یا جهنیه و مزنیه بودند که چون پیغمبر خواست بسفر حدیبیه تشریف برد انها را امر بحرکت فرمود انها اطاعت نکردند و همین عذرها متعذر شدند پس خدا تهدید شان بعذاب آخرت فرمود باینمضمون که کسیکه بخدا و رسول ایمان نداشته باشد

من الطاعة وضرب السیوف بین یدیه بنیته حتی یظهره الله علی عدوه او یقتلوا واستقام علیه وثبت فَسَيُؤْتِيهِ فی الآخرة اَجْرًا عَظِيمًا وثوابا جزیلا لا یقادر قدره قیل ابقی ضم هاء علیه توسلا الی تفخیم لام الجلالة ثم لما ذکر سبحانه وجوب الثبات علی بیعة النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله وحرمة ظن السوء بالله تعالی ذکر نقض المنافقین بیعته وظنهم السوء بالله بقوله سَيَقُولُ لَكَ المنافقون الْمُخَلَّفُونَ والمتقاعدون عن الخروج مع النبی مِنَ الْاَعْرَابِ قیل هم اسلم وقیل جهینة ومزینة وغفار فانهم استنفرهم رسول الله عام الحدیبیة فتخلفوا واعتلوا بعد رجعة النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله الی المدینة واعتذروا بانا شَغَلَتْنَا ومنعتنا عن متابعتك فی سفرك اَمْوَالُنَا التی تکون بایدینا فانا لو کنا خرجنا معك تلفت وتشتتت وکانت عنا منا وکذا منعتنا عیالنا والابناء وَاَهْلُونَا عن الخروج فانه لم یکن لنا من یخلفنا فیهم ویقوم بامورهم ومصالحهم ویحمیهم عن الضیاع والهلاك مع ان حفظهم اهم الامور وان کان فی القعود عنك ذنب وتقصیر منا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا ربنا لیغفر لنا ذلك الذنب والتقصیر ثم کذب سبحانه اعتذارهم وطلب استغفارهم بقوله يَقُولُونَ لك بِاَلْسِنَتِهِمْ وافواههم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ من الایمان والعذر والندم بل ما اقعدهم الا الشك والنفاق وسوء الظن بالله حیث کانوا یقولون ان قریشا کانوا یقاتلون عن باب المدینة فکیف حالهم اذا دخل المسلمون فی بلادهم ثم امر الله رسوله بابطال عذرهم بقوله قُلْ یا محمد لهم ان کنتم تخلفتم لحفظ اموالکم واهلیکم فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ ویقدر لاجلکم مِنَ مشیة اللّٰهِ وقضائه شَيْئًا یسیرا من النفع اِنْ اَرَادَ الله ان یحل بِكُمْ ضَرًّا من هلاك الاهل والمال وضیاعهما حین تخلفوا عن رسول الله لحفظهما ودفع الضرر الوارد علیکم بلطفهما اَوْ من یقدر علی اضرارکم ان اَرَادَ الله ان یوصل بِكُمْ نَفْعًا من حفظ اموالکم واهلیکم فاذا کان الضرر والنفع بارادة الله ومشیته فلا ینفع القعود عن متابعة النبی فی حفظ اموالکم واهلیکم من الضیاع ولا یوجب خروجکم فی هلاکهما لیس الامر کما تقولون بَلْ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ من الاعمال التی من جملتها تخلفکم عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله خَبِيرًا او بصیرا ثم اخبر سبحانه بما فی قلوبهم بقوله بَلْ ظَنَنْتُمْ وتوهمتم ایها المخلفون لعدم ایمانکم اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ ولن یرجع الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ به الذین اتبعوه فی الخروج الی مکة اِلٰى اَهْلِيهِمْ وعشائرهم الذین کانوا فی المدینة اَبَدًا واصلا وتخیلتم ان کنتم معهم ان یصیبکم مثل ما یصیبهم وَزُيِّنَ من قبل الشیطان ذٰلِكَ الظن والتوهم فِي قُلُوبِكُمْ حتی قطعتم به ثم قبح سبحانه ذلك الظن بقوله وَظَنَنْتُمْ ایها المخلفون ظَنَّ السَّوْءِ وتوهمتم التوهم القبیح الفاسد وَكُنْتُمْ بذلك الظن وصرتم بهذا التوهم قَوْمًا بُورًا وجمعا هالکین وقیل انه بیان لعلة ظنهم وهی کونهم فی الاصل قوما هالکین فاسدین مستوجبین سخط الله وعقابه بخبث ذواتهم ونیاتهم ثم هددهم سبحانه بعذاب الآخرة بقوله وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ ایمانا خالصا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ عن صمیم القلب سواء اظهر الکفر کالمشرکین او اظهر الایمان کالمنافقین فهو کافر فَاِنَّا اَعْتَدْنَا وهیأنا لِلْكَافِرِينَ مطلقا فی الآخرة سَعِيرًا ونارا ملتهبة

وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ اِذَا انْطَلَقْتُمْ اِلٰى مَغَانِمَ لِتَاْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ اَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللّٰهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ اِلَّا قَلِيلًا قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْاَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ اِلٰى قَوْمٍ اُولِي بَاْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ اَوْ يُسْلِمُونَ فَاِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ اَجْرًا حَسَنًا وَاِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا اَلِيمًا

کافراست وما برای کفار آتش سوزنده مهیا کرده ایم و خدا مالک آسمانها و زمین و بادشاه مقتدر در مملکت خود است هر کس را بخواهد از گناهش میگذرد و هر کس را بخواهد عذاب میکند و او آمرزنده گناهان کسانی استکه از روی حقیقت توبه کنند و فی الواقع پشیمان از گناه باشند و رحمتش نسبت بمؤمنین صالحین بسیار است گفتند چون صلح حدیبیه انجام یافت پیغمبر اصحاب را بفتح خیبر خبر داد و فرمود غنیمتهای این جنگ مختص بکسانی استکه حاضر در حدیبیه بودند پس پیغمبر ص با اصحاب در ماه ذیحجه سنه شش بمدینه برگشتند در اول محرم سنه هفت تصمیم برفتن بخیبر کردند منافقین بطمع غنیمت درخواست کردند که انها هم در این سفر با مؤمنین باشند خدا برای ظاهر کردن دروغ انها در عذر از سفر بحدیبیه حکایت درخواست انهارا فرمود باین مضمون که همان کسانیکه از رفتن بسفر مکه اعتذار جستند که کسی نداریم که جمع آوری اموالمان کند و پرستاری زن وبچه مان نماید در این سفر بطمع غنیمت درخواست میکنند از مؤمنین که بگذارید ما هم با شما در این سفر بیائیم اگر وقت رفتن بمکه عذرشان راست بود این چه درخواستی استکه میکنند با اینکه همان عذرشان باقی است پس ظاهر شد که در آن عذر دروغ میگفتند والحال هم غرضشان جهاد با کفار نیست بلکه مقصودشان شرکت با شماست در غنائم خیبر و اینکه وعدهٔ خدا راکه آن غنائم اختصاص بمؤمنین دارد دروغ کنند بگو بانها که هرگز شما با ما نخواهید بود نباید بیائید خدا قبلا چنین فرموده که جز آنانکه در سفر حدیبیه بوده اند نباید در این سفر بیایند انها خواهند گفت این حکم از خدا نیست بلکه شما از روی حسد که ما با شما نباشیم این سخن را میگوئید پس خدا رد شان فرمود باینکه اینمردم حکم خدارا نمیفهمند بگو ای محمد

لا یدرك احد فی الدنیا شدة حرها ثم انه تعالی بعد وعد المؤمنین بالمغفرة والجنة ووعید المنافقین والمشرکین بالعذاب نبه علی سعة قدرته تهویلا للقلوب بقوله وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ والسلطنة المطلقة التامة فی عالم الوجود بحیث یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید فهو تعالی يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ ان یغفر له وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ ان یعذبه بمقتضی عدله وحکمته بلا دخل لاحد فی شئ منهما ایجادا واعداما ثم اعلن سبحانه بسعة رحمته لترغیب الناس الی التوبة والرجوع الیه بقوله وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا للذنوب التائبین رَحِيمًا بمن آمن واصلح قیل انه لما تم صلح حدیبیة اخبر اصحابه بفتح خیبر واختصاص غنائمه بالحاضرین فی الحدیبیة من المؤمنین ثم رجع ص واصحابه الی المدینة فی ذی الحجة سنة ست وقام بها بقیة الشهر من سنة سبع ثم عزم فی محرم علی الخروج الی خیبر فاستدعی المنافقون ان یخرجوا مع المؤمنین فاکذب سبحانه اعتذارهم عن الخروج الی مکة بقوله سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ المذکورون لکم ایها النبی ص والمؤمنون اِذَا انْطَلَقْتُمْ وحین ذهبتم اِلٰى مَغَانِمَ خیبر لِتَاْخُذُوهَا وتحوزوها ذَرُونَا واترکونا نَتَّبِعْكُمْ الی خیبر ونشهد معکم قتال اهلها فانهم انکانوا حین خروجکم الی مکة صادقین فی اعتذارهم باشتغالهم بحفظ اموالهم واهلیهم فما بالهم یسئلونکم ذلك مع بقاء عذرهم الیوم ایضا فظهر انهم کانوا کاذبین فی اعتذارهم بعد رجوعکم من مکة ولیس غرضهم من سؤالهم ذلك ان یعینوکم فی الجهاد مع الکفار بل يُرِيدُونَ اَنْ یشارکوکم فی الغنائم وَيُبَدِّلُوا ویغیروا كَلَامَ اللّٰهِ ووعده باختصاص غنائم خیبر باهل الحدیبیة کما عن ابن عباس او امر الله نبیه بان لا یکون معه الا اهل الحدیبیة او قوله تعالی عنهم فامر نبیه غضب الله علیهم واتبعا بهم فانهم لو اتبعوهم کانوا ممن رضی الله بان یمنعهم عن الخروج معه بقوله قُلْ یا محمد لهم لَنْ تَتَّبِعُونَا ولا تکونون معنا فی سفرنا الی خیبر كَذٰلِكُمْ القول الذی قلت لکم قَالَ اللّٰهُ مِنْ قَبْلُ عند انصرافی من الحدیبیة فَسَيَقُولُونَ للمؤمنین عند سماع هذا النهی لیس ذلك النهی حکم الله بَلْ انتم تَحْسُدُونَنَا وتریدون منعنا من هذه النعمة التی نستحقها ثم رد الله علیهم کما رد واعلی المؤمنین بقوله بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ ولا یفهمون اِلَّا قَلِيلًا وهو ظاهر النهی لا حکمته وواقعه فلذا حملوه علی ما ارادوا وعللوه بالحسد والا فهما قلیلا وهو فطنتهم لامور الدنیا دون امور الدین قُلْ یا محمد لِلْمُخَلَّفِينَ عن متابعتك عند الخروج الی مکة مِنَ الْاَعْرَابِ المنافقین الذین سئلوا الاذن فی متابعتك الی خیبر وانما ذکر الوصف مقام الضمیر ایذانا بغایة ذمتهم وشناعة تخلفهم ان کنتم تشتاقون الی الجهاد فی سبیل الله فاعلموا انکم سَتُدْعَوْنَ من قبلی الی جهاد قَوْمٍ من الکفار اُولِي بَاْسٍ شَدِيدٍ وذوی قوة ونجدة وشهامة فی الحرب قیل هم قبیلة هوازن وثقیف وقیل هم بنو حنیفة الذین کانوا من اهل یمامة قوم مسیلمة الکذاب فانه کان اول غزوهم فی زمان النبی ص وان طال الی زمان ابی بکر فانه قاتلهم لما ادعی فاعلمت سبحانه بقوله تُقَاتِلُونَهُمْ اَوْ يُسْلِمُونَ لا یکون الا احد الامرین اما المقاتلة واما الاسلام فَاِنْ تُطِيعُوا امر النبی ص وتجیبوا دعوته يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ علی طاعتکم اَجْرًا حَسَنًا فی الدنیا وهو الغنیمة وحسن الذکر وفی الآخرة وهو الجنة ونعمها وَاِنْ تَتَوَلَّوْا عن اجابة النبی ص وتعرضوا عن اطاعته كَمَا تَوَلَّيْتُمْ عن دعوته وتخلفتم عن الخروج معه من قبل فی الحدیبیة کفرا ونفاقا يُعَذِّبْكُمُ اللّٰهُ عَذَابًا اَلِيمًا فی الدنیا بالخزی وفی الحرمان من کل خیر وفی الآخرة بالنار فجعل الله لصدقهم فی الایمان





لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا اَلِيمًا لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَاْخُذُونَهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

بمنافقینیکه از سفر مکه باتو تقاعد کردند و درخواست آمدن بسفر خیبر میکنند اگر از روی ایمان واشتیاق بجهاد در راه خدا استدعای آمدن بخیبر میکنید من بزودی شمارا دعوت بجهاد گروهی از کفار کنم که همه با قوت وشهامت وشجاعتند بعضی گفتند مراد قبیلهٔ هوازن وثقیف است وبعضی گفتند که مراد قبیلهٔ بنی حنیفه استکه اهل یمامه و یاران مسیلمهٔ کذاب بودند که با انها جهاد کنید تا انکه مسلمان شوند اگر آن امر مرا اطاعت کردید خدا مزد نیکو بشما دهد در دنیا و آخرت واگر روگردان از اطاعت شدید چنانچه قبلا روگردان بودید در سفر بمکه خدا شمارا در دنیا و آخرت عذاب دردناک فرماید و هرگاه امر بجهاد کردم کور ولنگها وبیمارها مرخصند که بجهاد نروند برای ناتوانی که دارند وآنانکه فرمانبرداری خدا و رسول کنند خدا انهارا ببهشتهائی برد که در آنها نهرهای آب روان باشد وکسانیکه سرپیچی از اطاعت او وامر خدا کنند در آخرت خدا انهارا عذاب دردناک نماید پس از اظهار غضب وخشم بکفار ومنافقین اظهار رضایت از مؤمنین صمیمی که با پیغمبر در زیر درخت در حدیبیه گرد آمدند نمود باینکه خوشنودی خدا از مؤمنینی استکه از روی ایمان وخلوص نیت با تو در زیر درخت سدر یا درخت خار در حدیبیه بیعت بر جان ومال کردند بعضی از اهل سنت روایت کردند که عمر آن درخت را قطع کرد پس خدا دانست آنچه در دل انها بود از صدق وخلوص پس چون از آنها این بیعت که خلوص نیت در آن داشتند دانست سکینه واطمینان خاطر وقوت ایمان بر انها نازل کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من اول کسی بودم که در انجا بیعت با پیغمبر کردم و خدا اجر او ایمان واخلاصشان را در دنیا داد باینکه فتح خیبر را بعد از برگشتنشان از حدیبیه بمدینه نصیبشان کرد وغنیمتهای بسیار عوض غنیمتهائیکه در سفر مکه گمان داشتند بدست آوردند البته قدرت خدا بینهایت وحکمتش بی اندازه است انانکه دشمنانشان را کاملا بدستشان خار وذلیل کرد برای انکه شما بثواب آخرت و شرف وعزت دنیا و آخرت نائل شوید پس چون عرب طمع زیاد در غنیمت داشت جای آن بود که گمان کنند که فقط غنیمت خیبر را بدست خواهند آورد و خداوند متعال دفع این توهم فرمود باین مضمون که ای مسلمانان خدا علاوه بر غنیمت خیبر غنیمتهای بسیار دیگر بشما نیز وعده داده که در اوقات دیگر بدست خواهید آورد مانند غنیمت هوازن وثقیف ودیگر از غنائم واین غنیمت خیبر را خدا زود بشما رسانید که دلتان بآن خوش وخرسند شود ومردم را از طرفیت وجنگ با شما جلوگیری کرد تا نگوئید که این غنیمت استفاده ایستکه ما از جنگ کردن وتعب کشیدن خودمان برده ایم وتا اینکه این غنیمت بی جنگ وجدال علامهٔ صدق پیغمبر ص باشد برای مؤمنین در وعدهٔ که بانها بخیرات دنیویه واخرویه داده چنانچه وعدهٔ او بفتح خیبر وغنائم آن راست ودرست بود وتا اینکه هدایت کند شمارا براه راست مستقیمیکه بقرب خدا وتحصیل رضای او استکه آن توکل بخدا وواگذاری کارها است باو

ودعوی الخلوص علامة وهی اجابة دعوة النبی ص الی الجهاد لا دعوة غیره کابی بکر کما ادعاه بعض العامة فاستدلال بعضهم بالآیة علی امامة ابی بکر بتقریب ان الله وعد الاجر الحسن علی اطاعة دعوة الداعی الی جهاد قوم اولی باس وکان الداعی الیه ابو بکر فکانت اطاعته واجبة فی غایة الوهن والفساد ثم انه تعالی بعد ایجاب اجابة دعوة النبی ص الی الجهاد رخص للمعذورین التخلف بقوله لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ واثم فی التخلف عن الجهاد وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ ومن برجله شلل حَرَجٌ وضیق واثم وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ الذی یکون به الضعف عن القتال حَرَجٌ واثم لعجز الفر والثلاثة عن الکر والفر فی القتال وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فی اوامرهما ونواهیهما يُدْخِلْهُ الله فی الآخرة جَنَّاتٍ ذات قصور واشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ الکثیرة وَمَنْ يَتَوَلَّ عن طاعة احکامهما ویعصی اوامرهما يُعَذِّبْهُ الله فی الآخرة عَذَابًا اَلِيمًا لا یمکن وصفه الا بنهایة الایلام ثم لما ذکر الله غضبه علی الکفار والمنافقین اعلن برضاه عن المؤمنین المخلصین بقوله لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ وشملهم الرحمة الخاصة اِذْ يُبَايِعُونَكَ وحین یعاهدونك علی طاعتك فی الجهاد مع اعدائك والضرب بالسیف دونك حتی یظهرك الله علی عدوك تَحْتَ الشَّجَرَةِ المعهودة قیل هی شجرة السدر وقیل هی شجرة سمرة وهی ام غیلان روی بعض العامة ان عمر قطعها وهو من مطاعنه فَعَلِمَ اللّٰهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ من الصدق والاخلاص حین مبایعتهم فصارت هذه البیعة المقرونة بعلم الله بصدقهم سببا لرضاه عنهم فَاَنْزَلَ اللّٰهُ السَّكِينَةَ والطمأنینة بالنصر والثبات علی الایمان عَلَيْهِمْ بتقویة ایمانهم حتی بایعوك علی الموت عن امیر المؤمنین علیه السلام انا اول من بایع رسول الله تحت الشجرة وَاَثَابَهُمْ الله وجازاهم علی بیعتهم عن الصدق والاخلاص فَتْحًا قَرِيبًا وهو فتح خیبر الذی حصل لهم بعد انصرافهم من الحدیبیة وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً من یهود يَاْخُذُونَهَا ویحوزونها عوض ما فات منهم من غنائم مکة وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا کامل القدرة لا یحتاج الی اعانتکم ایاه حَكِيمًا حیث جعل اذلال اعدائکم بایدیکم لتفوزوا بالثواب وتنالوا عز الدنیا والآخرة ثم لما کانت العرب کثیرة الطمع فی الغنیمة وکان مجال توهم ان لا تکون لهم

فی ذلک رد علی بعض العامة فی امامة ابی بکر

وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

چون پیغمبر از حدیبیه مراجعت بمدینه فرمود قریب بیگاه در مدینه ماند بعد جارچی آنحضرت جار زد که آنانکه در حدیبیه بوده‌اند حاضر برای مسافرت بخیبر شوند و ناتوان و آنانکه اسب و شتر سرکش دارند نیایند یکی از اصحاب مخالفت کرد و با اسب سرکش درارود و حرکت کرد اسبش او را از زمین زد رانش شکست و مردم منافقیکه در سفر حدیبیه نیامده بودند در خواست اجازه از پیغمبر صلعم کردند که در آن سفر درارود باشند پیغمبر فرمود برای جهاد بیایید ولی قسمت در غنیمت ندارید و آنحضرت از زنهایش فقط ام سلمه را برد چون نزدیک بخیبر شدند رعایا با بیلها و قفهها از قلعه بیرون آمدند چشمشان بقشون پیغمبر افتاد فرار بقلعه کردند در آن قلعه ده هزار یا هفتاد هزار مرد جنگی بود و قبائل دیگر هم با انها همدست و کمک بودند خدا ترسی در دلشان انداخت پیغمبر صلعم فرمود الله اکبر خیبر خراب شد گفتند خیبر شهر بزرگی بود که از مدینه سی و دو فرسنگ دور بود و قلعهای زیاد داشت اول قلعهٔ نطاة را محاصره کردند و هفت روز جنگیدند هر کس علمدار شد شکست خورد فرمود فردا علم را بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد عمر و ابا بکر و دیگران از اصحاب گردنها کشیدند که شاید علم بانها داده شود فردا پیغمبر صلعم علی ع را طلبید و آنحضرت چشم درد داشت پیغمبر آب دهان بچشمش بخت فورا بهبودی یافت علم را باو داد و آن علم سفید بود و در برده اش بخط سیاه نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی علیه السلام عرض کرد تا چه اندازه بجنگم فرمود تا اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من کنند چون اقرار کردند خونشان محفوظ شود و زره خود را باو بوشانید و شمشیر خود را که اسمش ذوالفقار بود بکمر او بست علی ع علم را گرفت و دوان دوان رفت تا آن را پای قلعه حارث برادر مرحب بزمین کوبید و حارث معروف بشجاعت بود حارث با علی ع جنگید علی او را کشت یهود فرار بقلعه کردند مرحب که رئیس یهود بود برابر علی آمد شمشیری بسر علی زد سپر از دست علی افتاد [illegible] علی در قلعه را بجای سپر بدست گرفت و جنگید تا مرحب را کشت و قلعه را فتح کرد و آن قلعه اسمش ناعم و از قلعه ای نطاة بود پس از فتح آن در را به پشت سر نا هیجده ذرع دور انداخت پیغمبر از قلعهٔ ناعم بقلعهٔ عصب رفت و دو روز آن قلعه را محاصره کرد تا فتح شد و هیچ قلعهٔ مانند آن قلعه ماکولات و مواشی نداشت از آن قلعه بقلعهٔ قله که آخر قلعه ای نطاة بود رفتند و انرا هم فتح کردند پس از آن بقلعه ای شق رفتند قلعهٔ اولش را فتح کردند پس از آن بقلعهٔ دوم رفتند پس از جنگ زیادی انرا فتح کردند چون از قلعه ای شق فارغ شدند بقلعه ای کتیبه رفتند و کتیبه سه قلعه داشت قموص که بزرگترین و محکم ترین قلعه ا بود و قلعهٔ دوم وطیح و سیم سلالم بود و اینها آخر قلعه ای خیبر بود مسلمانان بیست شبانه روز قلعهٔ قموص را محاصره کردند تا فتح شد بعد بدو قلعهٔ دیگر رفتند و انها را چهارده روز محاصره نمودند بالاخره اهالی انها بی جنگ صلح کردند باینکه کشته نشوند و خود و فرزندانشان هر یک با یک لباس که بر دوش اندازند از قلعه ها بیرون روند

لا غنیمة خیبر دفع الله سبحانه هذا التوهم مخاطبا لهم بقوله وَعَدَكُمُ اللّٰهُ ایها المسلمون مضافا الی غنیمة خیبر مَغَانِمَ اخر كَثِيرَةً من العرب كالهوازن وثقیف تَأْخُذُونَهَا وتحوزونها فی اوقاتها المقدرة لكل منها فَعَجَّلَ اللّٰهُ لَكُمْ یا اهل حدیبیة هٰذِهِ الغنائم التی تاخذونها من اهل خیبر وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ ومنعهم مع كثرتهم من قتالكم انما فالمنة علیكم لتطیب بهذه الغنیمة الباردة نفوسكم من غیر مس مر القتال لئلا تقولوا ان هذه الغنیمة فائدة قتالنا وتعبنا قیل ان المراد كف ایدی قبائل اسد وغطفان ان یغیروا علی اموال المسلمین وعیالهم بعد خروجهم الی خیبر بالقاء الرعب فی قلوبهم وَلِتَكُونَ هذه الغنیمة آيَةً وعلامة لِلْمُؤْمِنِينَ كانهم یعرفون بها صدق الرسول فی وعده اياهم بخیر الدنيا والاخرة كما صدق وعده اياكم بفتح خیبر وغنائمه وَيَهْدِيَكُمْ بلطفه صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وطریقا موصلا الی قربه ومرضاته وهو التوكل علیه والتفویض الیه قیل ان خیبر اسم حصن معروف سمی باسم رجل من العمالیق نزلها وكان اخا یثرب الذی سمیت المدینة الطیبة باسمه وقیل ان خیبر بلسان الیهود هو الحصن وكانت مدینة كبیرة بینها وبین المدینة اثنان وثلثون فرسخا وفیها حصون ومزارع ونخل كثیر ثم رجع رسول الله صلعم من الحدیبیة الی المدینة اقام بها قریبا من الشهر ثم استنفر من حوله ممن شهد حدیبیة وامر منادیا ینادی لا یخرج الضعیف لا من له مركب صعب فخالف احد من الصحابة فنفر مركوبه فصرعه فكسر فخذه فمات وجاء المخلفون عنه فی الخروج الی الحدیبیة فسألوا الاذن فی الخروج معه رجاء الغنیمة فقال صلعم لا تخرجوا معی الا راغبین فی الجهاد اما الغنیمة فلا ولم یخرج معه من نسائه الا ام سلمة فلما اشرف علی خیبر وكان وقت الصبح رأى عمالها وقد خرجوا بمساحیهم فلما رأوهم قالوا محمد وجیشه العظیم وادبروا هاربا الی حصونهم وكان بها عشرة الاف مقاتل وقیل سبعون الفا ومعهم حلفائهم من بنی اسد وغطفان فقذف الله فی قلوبهم الرعب فقال صلعم الله اكبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباحهم وابتدء من حصونهم بحصون النطاة وامر بقطع نخلها فقطعوا اربعمائة نخلة ثم نهاهم عن القطع فمكث سبعة ایام یقاتل اهل حصون النطاة فلم یرجع من اعطى له الرایة بفتح ثم قال لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبانه یفتح الله علی یدیه فتطاول لها ابو بكر وعمر وبعض الصحابة من قریش فدعى علیا علیه السلام وهو رمد فتفل فی عینیه ثم اعطاه

و فی بیان غنایم خیبر





وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

در فتند در آن قلعه ها صد زره و چهار صد زره و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان عربی با جعبه ای تیرشان و چیزهای بسیار قیمتی بود و همه بدست مسلمانان آمد بعد پیغمبر کسی را بفدک که از قلعه ای خیبر بود فرستاد که اهالی انرا دعوت باسلام کند اهالی حاضر برای صلح شدند و صلح شد باینکه تمام دارائیشان را بگذارند و بروند چون آن قلعه و اموال بصلح در تصرف مسلمانان امد ملک اختصاصی پیغمبر شد و آنحضرت عوائد انرا صرف بنی هاشم میفرمود چون آنحضرت وفات فرمود و ابو بکر زمام دار مسلمانان شد فدک را تصرف کرد حضرت صدیقه مطالبه فرمود ابا بکر گفت من از پیغمبر شنیدم که فرمود ما جماعت پیغمبران ارث نگذاریم انچه مال بماند از ما بماند صدقه است احقر گوید از عجائب دنیا است که پیغمبر صلعم این حکم را که راجع بفاطمه است از فاطمه پنهان نماید تا اینکه آنحضرت انرا مطالبه کند و در میان اصحاب و مردم بند الستن آن سرشکسته گردد و مالیرا که تصرفش در آن حرام و غصب است ادعا نماید و از علی بن ابیطالب ع که باب علم آنحضرت بوده مخفی نماید و هیچ یک از اصحاب را باین حکم مطلع نکند فقط ابو بکر این حکم را بطور سری بگوید چه عاقلی عقلیکه این را باور نماید باری غنیمتهای خیبر را پیغمبر در میان اصحاب قسمت فرمود و صفیه را که دختر حیی بن اخطب از اولاد هرون برادر موسی بود از قلعهٔ قموص بدست امیر المؤمنین اسیر شده بود پیغمبر او را برای خود برداشت و چون قبول اسلام کرد پیغمبر او را آزاد کرد و بزنی برای خود گرفت و او در خواب دیده بود که آفتاب در دامنش افتاد و بتزویج با آنحضرت تعبیر شد پس خدا وعده فرمود غنیمتهای دیگری بشما

الرایة وكانت بیضاء مكتوب فیها لا اله الا الله محمد رسول الله بالسواد فقال علی علی ما اقاتلهم یا رسول الله قال علی ان یشهدوا ان لا اله الا الله وانی رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد حقنوا دماءهم واموالهم والبسه درعه الحدید وشد سیفه ذا الفقار فی وسطه ووجهه الی الحصن وقال لئن یهدی الله بك رجلا واحدا خیر لك من حمر النعم تتصدق بها فی سبیل الله فخرج علی ع بالرایة یهرول حتی ركزها تحت حصن الحارث اخی مرحب وكان معروفا بالشجاعة فتصارعا فقتله علی ع وانهزم الیهود الی الحصن ثم خرج الیه مرحب سید الیهود وهو یرتجز ویقول (قد علمت خیبر انی مرحب شاكی السلاح البطل المجرب) وارتجز علی علیه السلام وقال (انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام آجام ولیث قسورة) فضرب علیا فطرح ترسه من یده فتناول علی بابا كان عند الحصن فتترس به عن نفسه فلم یزل یقاتل فی یده حتى قتل مرحبا وفتح الله علیه الحصن وهو حصن ناعم من حصون النطاة والقى الباب من وراء ظهره ثمانین شبرا ثم انتقل النبی صلعم من حصن ناعم الی الحصن العصب من حصون النطاة فاقاموا علی محاصرته یومین حتى فتحه الله وما بخیبر حصن اكثر طعاما منه كالشعیر والسمن والتمر والزیت والشحم والماشیة والمتاع ثم انتقلوا الی حصن قلة وهو حصن منیع اخر حصون النطاة فقطعوا عنهم ماءهم ففتحه الله ثم سار المسلمون الی حصن الشق ففتحوا الحصن الاول من حصونه ثم حاصروا حصن البراء وهو الحصن الثانی من حصون الشق فقاتلوا قتالا شدیدا حتى فتحه الله ثم حاصروا حصون الكتیبة وهی ثلاثة حصون القموص والوطیح وسلالم وكان اعظم حصون خیبر القموص وكان منیعا فحاصره المسلمون عشرین لیلة ثم فتحه الله علی یدی علی ومنه سبیت صفیة وانتهى المسلمون الی حصنی الوطیح وسلالم اخر حصون خیبر ومكثوا علی حصارهما اربعة عشر یوما فهذان الحصنان فتحا صلحا لان اهلهما لما ایقنوا بالهلاك سألوا رسول الله الصلح علی حقن دماء المقاتلة وترك الذریة لهم ویخرجون من خیبر وارضها بذراریهم وان لا یصحب احد منهم الا ثوبا واحدا علی ظهره فصالحهم النبی صلعم علیه ووجد فی الحصنین المذكورین مائة درع واربعمائة سیف والف رمح وخمسمائة قوس عربیة بجعابها واشیاء اخر غالیة القیمة ثم ارسل النبی صلعم الی اهل فدك وهی قریة بخیبر یدعوهم الی الاسلام ویخوفهم فصالحوا معه علی ان یحقن دماءهم ویخلیهم ویخلون بینه وبین الاموال ففعل ذلك رسول الله صلعم فصار فدك لرسول الله لانه لم یوخذ بمقاتلة وكان رسول الله ینفق منها ویعود منها علی صغار بنی هاشم ویزوج منها ایمهم فلما مات رسول الله وولی ابو بكر الخلافة ارسل الی فدك وتصرفها وسئلته فاطمة ان یجعل فدك لها فابی وروى لها ان النبی صلعم قال انا معاشر الانبیاء لا نورث ما تركناه صدقة اقول لیت شعری كیف یمكن ان یخفی الرسول هذا الحكم عن ابنته المعصومة التی اذهب عنها الرجس وطهرها تطهیرا مع انه متعلق بها حتى تطلب ما لیس لها فیه حق وتفتضح بین الاصحاب بجعلها نفسها بتكلیف وتتوقع ملكا یحرم علیها تصرفها فیه وعن علی بن ابیطالب ع الذی هو عیبة علمه وباب حكمته وعن سایر الصحابة الذین هم شعاره ودثاره واسره الی ابی بكر مع كونه جاهلا باغلب الاحكام وای عاقل یحتمل مع ذلك صدق هذه الروایة ثم ان النبی صلعم امر بالغنائم التی غنمت قبل الصلح فجمعت واصاب فیها سبایا منها صفیة بنت حیی بن اخطب من سبط هرون اخی موسى بن عمران فاسلمت ثم اعتقها رسول الله صلعم ثم تزوجها وكانت رأت فی المنام ان القمر وقع فی حجرها فعبرت بذلك ونهى النبی عن اتیان الحبالى حتى تضعن وعن غیر الحبالى حتى تستبرء بحیضة ثم وعد سبحانه المسلمین بغنائم غیر تلك الغنیمة بقوله وَأُخْرَىٰ من الغنائم وغیرها ذكرنا وانكم لَمْ تَقْدِرُوا فی حال كفركم او قبل فتح مكة عَلَيْهَا ولكن قَدْ أَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا وقدر علیها او حفظها لكم وهی كما عن ابن عباس غنائم قسطنطنیة ورومیة وعموریة ومدائن فارس والروم والشام وانما لم یقید غنائم العرب بعدم قدرتهم علیها لان الغلبة والغارة علی العرب كانت عادتهم القدیمة ولم یكن منهم ببعید واما الاغتنام من الروم والفارس كان فی غایة البعد منهم لان العرب كانت فی ذلك الزمان من اذل الطوائف واضعفهم علی وجه الارض وكان كل من الروم والفرس فی غایة القوة والشوكة وكانت غلبة العرب علیهم من المحالات العادیة ولذا وصف سبحانه الغنیمة منهم بكونها غیر مقدورة للمسلمین ثم وصف ذاته المقدسة بالقدرة الكاملة بقوله وَكَانَ اللّٰهُ بذاته ازلا وابدا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ من الممكنات قَدِيرًا وقیل ان المراد من مغانم كثیرة فی الایة السابقة جمیع الغنائم التی تحصل للمسلمین الی یوم القیمة ومن الغنیمة الاخرى غنیمة هوازن

فی بیان قصهٔ خیبر

فی بیان قصهٔ فدک

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

دهیم که پیش از فتح مکه و یا در حال کفرتان قدرتی بر آن نداشتید و خدا بر آن قدرت دارد یا انها را بر ایشان نگهداری کرده گفتند مراد غنیمتهای قسطنطنیه و عموریه و رومیه و مداین فارس در روم و شام است چنانچه از ابن عباس منقول است و اینکه در موضوع غنیمتهای عرب تعبیر نمود که قدرت بر انها نداشتید و در غنیمتهای این شهر و مملکتها فرمود از انکه غنیمتهای عرب برای مسلمین چندان اشکال نداشت چون عادت عرب بر غلبه و غارت بود ولی غنیمتهای مملکت روم و فارس در نظر از محالات شمرده میشد که این دولتها در نهایت قوت و شوکت و عرب در نهایت ذلت و ضعف بودند لذا خدا خود را بقدرت توصیف کرد که خدا بر هر چیز و هر کاری قادر است پس خدا تهییج مسلمین بجنگ با کفار فرمود باین مضمون که اگر کفار با شما بجنگند البته تاب مقاومت نخواهند داشت و فرار خواهند کرد و کسی مساعدت و یاری ایشان نخواهد نمود و این غلبه دادن مؤمنین را بر کفار امر تازه نیست عادت الهی در تمام مؤمنین دنیا از قدیم بر همین جاری بوده که در جنگ و جهاد خدا مؤمنین را غلبه میداده و این عادت الهی هرگز تغییر پذیر نخواهد بود پس گمان مکن که خدا شما را واگذارد و یاری و نصرت شما را در جهاد نکند پس خدا متعال استشهاد فرمود بر فرار کفار از مؤمنین در قتال بفرار شان روز حدیبیه یا روز فتح مکه باین مضمون که خدا آن قادری است که بقدرت ترس در دل کفار انداخت و جلوگیری انها کرد از طرفیت با شما و وادار بفرار شان نمود با زیادی افرادشان و بودنشان در شهرشان که البته بایستی جدیت در حفظ عیال و اولاد خود کنند و شما را هم جلوگیری از جنگ با آنان نمود در میان مکه پس از غلبه دادن شما بر انها با اینکه عادت بر این است که کسیکه بر دشمن غلبه کند او را بکشد و تلف کند از ابن عباس روایت شد که خدا در حدیبیه مسلمین را غلبه بر کفار داد بسنگ کفار را در مکه داخل کردند بعضی گفتند نگهداری کفار از طرفیت با مسلمانان و جلوگیری مسلمانان از جنگ با کفار روز فتح مکه شد و خدا بعملیات شما از اطاعت پیغمبر و بازداشتن خود از جنگ با کفار بصیر و آگاه است و بهترین جزا بشما خواهم داد بعضی گفتند که فتح مکه برای آن شد که قریش عهد پیغمبر را شکستند چه مردی از بنی بکر هجو پیغمبر کرد و در مجلسها با واز آن هجو را میخواند جوانی از قبیله خزاعه ان هجو را شنید و مسلمان بود آن خواننده را زد که سرش شکست میان بنی بکر و خزاعه نزاع برپا شد بنی بکر شب خون بخزاعه زدند بیست تن از خزاعه را کشتند ابو سفیان که رئیس قریش بود از این نزاع افسرده شد گفت هند زن من خواب دیده که از کوه حجون که طرف بالای مکه است خونی روان شد تا رسید بخندمه که ان کوهی است در پایین مکه تعبیر

والاظهر ما ذكرنا من انه سبحانه نصرته للمؤمنين بادخال الرعب في قلوب الكفار من غير حاجة الى همة المؤمنين ونصرهم بقوله وَلَوْ قَاتَلَكُمْ ايها المؤمنون الَّذِينَ كَفَرُوا وجميعهم او من اهل مكة او حلفاء اهل خيبر من بنى اسد وغطفان لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ وانهزموا من قتالكم رعبا منكم ثُمَّ لَا يَجِدُونَ بعد التولى لهم وَلِيًّا وصديقا يحرسهم من الهلاك باللطف وَلَا نَصِيرًا او معينا يدفع عنهم بالعنف ثم اعلم ان دفع الكفار عن المؤمنين ونصرة المؤمنين على الكفار ليس مختصا بكم بل يكون سُنَّةَ اللَّهِ وعادته الَّتِي قَدْ خَلَتْ ومضت في الامم السابقة والانبياء الماضية مِنْ قَبْلُ ومن بدو الدنيا الى فنائها وَلَنْ تَجِدَ يا محمد لِسُنَّةِ اللَّهِ وعادته الجارية القديمة تَبْدِيلًا وتغييرا فلا تحتمل ان يخذلك ولا ينصرك ثم استشهد سبحانه على فرار الكفار اذا قاتلوا المؤمنين بفرارهم يوم الحديبية بقوله وَهُوَ القادر الَّذِي بقدرته ارعب قلوب كفار مكة و كَفَّ عن قتالكم أَيْدِيَهُمْ ومنعهم عن نزالكم بان حملهم على الفرار عنكم مع كثرة عددهم وكونهم في بلدهم مهيئين للذب عن اهليهم وذراريهم وَكَفَّ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ ومنعكم عن قتالهم بان حملكم على تركهم والرجوع عنهم بِبَطْنِ مَكَّةَ وفي داخلها مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ مع قوة دواعيكم الى قتلهم واستيصالهم حيث ان العادة جارية فيمن ظفر بعدوه ان يقتله وليتاصله روى بعض العامة ان جماعة من مشركى مكة خرجوا يوم الحديبية يرمون المسلمين فرماهم المسلمون بالحجارة حتى ادخلوهم بيوت مكة وعن ابن عباس ان الله اظهر المسلمين عليهم بالحجارة حتى ادخلوهم البيوت وقيل ان المراد من بطن مكة اسفل واديها وهى الحديبية حيث انها في جانب جدة قيل ان جماعة من المشركين خرجوا الى رسول الله صلى الله عليه وآله من قبل التنعيم عند صلوة الصبح ليأخذوه ويقتلوا اصحابه فاسرهم رسول الله ثم خلى سبيلهم و قيل ان المراد من الكفين ببطن مكة هو ما وقع يوم فتح مكة والاية اخبار بالغيب بناء على نزولها عام الحديبية وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ من طاعة الرسول وكفكم عن قتال الكفار بَصِيرًا وعالما فيجازيكم بذلك احسن الجزاء قيل ان فتح مكة كان لنقض قريش عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وذلك ان رجلا من بنى بكر هجا رسول الله صلى الله عليه وآله وكان يتغنى به فسمعه غلام من خزاعة وكان مسلما فضربه وشجه فثار الشر بين الحيين فاعانت قريش بنى بكر فبيتوا على خزاعة فقتلوا عشرين منهم فكره ذلك ابو سفيان وكان رئيس قريش وقال ان زوجتى هند رأت رؤيا كرهتها رأت دما اقبل من حجون وهو جبل في اعلى مكة يسيل حتى وقف بخندمة وهو اسم جبل آخر بمكة وقال ليخزونهم فكره القوم ذلك ثم جاء عمرو بن سالم الخزاعى الى رسول الله صلى الله عليه وآله واخبره بنقض قريش عهدهم فقال النبى صلى الله عليه وآله نصرت يا عمرو بن سالم ودمعت عيناه وكان يقول خزاعة منى وانا منهم و





انستکه محمد صلی الله علیه و آله بجنگ ما خواهد آمد قریش از این دلتنگ شدند بعد عمرو بن سالم خزاعی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و خبر داد بانحضرت که قریش عهد تو را شکستند پیغمبر فرمود خدایت یاری کند و چشمهایش پر از اشک شد و فرمود خزاعه از منند و من از انهایم قریش ابو سفیان را نزد پیغمبر فرستادند که دوباره عهد بندد با انحضرت و مدت عهد را زیاد کند انحضرت نپذیرفت ابو سفیان برگشت خبر بقریش داد و گفت هیچ مردی را مطیع تر نسبت بپادشاهشان از اصحاب محمد ندیده ام پس انحضرت باصحاب امر فرمود که مهیای سفر شوند و کسی بقبایل و ایلات اطراف فرستاد که هر کس ایمان بخدا و رسول دارد حاضر شود در ماه رمضان چون همه جمع شدند گفت خدایا جلوگیری از رسیدن خبر بقریش کن تا ما داخل مکه شویم روز دهم ماه رمضان از مدینه انحضرت بیرون رفت و شماره لشکرش ده هزار بود و بهر قبیله علمی داد و رفتند تا یکمنزلی مکه فرود آمدند و قریش بکلی بدعای انحضرت بیخبر بودند امر فرمود که هر یک از افراد لشکریان آتش روشن کنند چون قریش بآمدن انحضرت خبر شدند ابو سفیان را خدمتش فرستادند که برایشان امان گیرد شبانه ابو سفیان بمنزل ارد و گاه گفت هیچ آتشی مانند امشب و لشکری بزیادی این لشکر ندیده بودم میان او و عباس عموی پیغمبر صداقت و دوستی بود چون عباس را دید دست او را گرفته باو حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت که از انحضرت امان بگیرد انحضرت بعباس فرمود ابو سفیان را بجای خود ببر و صبح او را نزد من آر چون صبح او را حضور انحضرت برد انحضرت فرمود اسلام قبول کن ابو سفیان توقف کرد و جوابی نگفت عباس گفت وای بر تو اسلام قبول کن بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پیش از انکه گردنترا بزنند ناچار قبول اسلام و شهادتین گفت و عرضکرد اگر قریش اسلام قبول نکردند و با تو هم طرفیت نمودند آیا ایمنند فرمود بلی هر کس دست دراز نیاورد و در خانه خود در را ببندد ایمن است عباس عرضکرد ای رسول خدا ابو سفیان خواهان سرافرازی است بگمانه سرافرازی باو بده فرمود هر کس بخانه ابو سفیان رود ایمن است و هر انکه بمسجد الحرام رود ایمن است هر که در خانه خود جنبد و ایمن است کسیکه اسلحه جنگ از خود بریزد ایمن است و هر که بخانه حکیم بن حزام رود ایمن است و علمی برای ابی رویحه بست که برادر خوانده بلال بود و او را امر فرمود که جار زند که هر کس زیر علم ابی رویحه رود ایمن است و جمعی از زنان و مردان را استثنا فرمود و امر بکشتن انها کرد هر چند بپرده کعبه آویخته و چسبیده باشند این عده به پیغمبر زیاد اذیت کرده بودند بعد بعباس فرمود ابو سفیان را در تنگنائی وادی نگاهدار که لشکر از پیش چشمش بگذرد اول قوجیکه از پیش او گذشت خالد بن ولید و قبیله بنی اسلم بود و بعد قبیله در پی قبیله با علمهاشان گذشتند تا اینکه پیغمبر با مهاجرین که عده شان هفتصد و اسب سوارشان سیصد بود و با انصار که عده شان چهار هزار و اسب سوارشان پانصد بود گذشتند ابو سفیان گفت سبحان الله ای عباس اینها کیان بودند عباس گفت این پیغمبر بود با مهاجرین و انصار در میان

قالت عائشة اترى قريشا تجترء على العهد الذى بينك وبينهم فقال النبى صلى الله عليه وآله نقضوا لامر يريده الله فقال لخير قال خير فلما ندمت قريش على نقض العهد ارسلوا ابا سفيان ليشد العهد ويزيد في مدته فقال النبى صلى الله عليه وآله نحن على عهدنا ومدتنا ولم يقبل ذلك من ابى سفيان فرجع الى قريش واخبرهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وقال انى تتبعت اصحاره فما رأيت قوما اطوع لملكهم من اصحاب محمد له ثم امر النبى صلى الله عليه وآله اصحابه بالجهاز وارسل الى اهل البادية ومن حوله من المسلمين في كل ناحية يقول لهم من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليحضر في شهر رمضان بالمدينة فلما قدموا قال اللهم خذ العيون والاخبار من قريش حتى نبلغها في بلادها ثم خرج من المدينة لعشر خلون من شهر رمضان وافطر بالكديد وهو محل بين عسفان وقديد وامر اصحابه بالافطار وكان عددهم عشرة آلاف فيهم المهاجرون والانصار وعقد صلى الله عليه وآله بالقديد الالوية والرايات ودفعها للقبائل ثم سار صلى الله عليه وآله حتى نزل بمر الظهران وهو على مرحلة من مكة وقد اعمى الله تعالى اخباره عن قريش اجابة لدعائه وامر صلى الله عليه وآله اصحابه ان يوقد كل احد منهم نارا فلما سمعت قريش بتوجه النبى صلى الله عليه وآله اليهم ارسلوا ابا سفيان ليأخذ منه الامان لهم فوصل الى مر الظهران ليلا قال ما رأيت كالليلة نيرانا قط ولا عسكرا وكان بينه وبين عباس عم النبى صلى الله عليه وآله صداقة فلما لقيه اخذ عباس بيده وجاء به الى النبى صلى الله عليه وآله ليأخذ منه الامان له فقال صلى الله عليه وآله له اذهب به يا عباس الى رحلك فاذا اصبحت فأتنى به فلما اتى به الى النبى صلى الله عليه وآله عرض عليه الاسلام فتوقف فقال له العباس ويحك اسلم واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله قبل ان يضرب عنقك فشهد الشهادتين واسلم ثم قال يا رسول الله ان اعتزلت قريش فكفت ايديها اهم مؤمنون قال صلى الله عليه وآله نعم من كف يده واغلق باب داره فهو آمن فقال العباس يا رسول الله ان ابا سفيان يحب الفخر فاجعل له شيئا قال نعم من دخل دار ابى سفيان فهو آمن ومن دخل مسجد الحرام فهو آمن ومن اغلق بابه فهو آمن ومن القى سلاحه فهو آمن ومن دخل دار حكيم فهو آمن واستثنى جماعة من الرجال والنساء وامر بقتلهم وان وجدوا متعلقين باستار الكعبة منهم ابن خطل ونحوه فانهم كانوا اطغانا وردة مؤذين لرسول الله صلى الله عليه وآله اشد الاذى وقال صلى الله عليه وآله للعباس احبس ابا سفيان في مضيق الوادى حتى تمر به جنود الله فيريها فاول من مر به خالد بن الوليد في بنى سليم ثم قبيلة بعد قبيلة براياتهم حتى مر رسول الله صلى الله عليه وآله و معه المهاجرون والانصار فقال ابو سفيان سبحان الله يا عباس من هؤلاء فقال عباس هذا رسول الله في الانصار وكان عليهم سعد بن

و علمدار شان سعد بن عباده بود ابو سفیان گفت هیچ کس تاب مقاومت با این قشون را نخواهد داشت ای عباس برادر زاده ات امروز پادشاهی و سلطنت معتبر بزرگی دارا شده عباس گفت این پادشاهی و سلطنت نیست بلکه پیغمبریست بعد پیغمبر صلعم بخالد بن ولید امر فرمود که با قبیله ای اعراب از طرف پائین مکه وارد مکه شوند و فرمود با کسی قتال نکنید مگر انکه انها با شما قتال کنند و قریش گروهی از مردم فراهم کردند بخندمه آمدند که با لشکر پیغمبر صلعم بجنگند چون خالد بن ولید را دیدند جلوگیر از ورود او بمکه شدند وانها را سنگ باران کردند خالد با صحاب و همراهانش فرمان قتال داد از گروه قریش بعضی کشته شدند و بعضی فرار کردند پس خالد بدر مسجد الحرام رسید و پیغمبر صلعم وارد مکه شد و انحضرت سوار شتر قصوی بود و اسامة بن زید را ردیف خود سوار کرده بود و بر سر مبارک عمامهٔ سیاهی داشت و سر را بر روی جهاز شتر گذارد و سجدهٔ شکر برای زیادی مسلمانان و فتح مکه کرده و گفت خدایا زندگی نیست مگر زندگی آخرت و میرفت و سورهٔ فتح را میخواند تا بخانهٔ خدا رسید و سواره دور خانه هفت شوط طواف کرد و محمد بن مسلمه عنان شتر را بدست داشت وانحضرت با چوب دستی که بدست داشت استلام حجر میکرد و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز کرد و در میان خانهٔ کعبه و بیرون و بالای آن سیصد و شصت بت نصب شده بود هر قبیله از قبیله های عرب یک بت داشتند و هبل که از همهٔ انها بزرگتر و از عقیق بود در پهلوی خانه نزدیک در منصوب بود وانحضرت چوبی در دست داشت و بهر بتی که میرسید بآن چوب اشاره بآن بت میکرد آن بت بروی زمین میافتاد و میفرمود حق آمد و باطل از میان رفت و باطل رفتنی است و بعلی عم امر فرمود که بالای کعبه رود و بتهائیکه در بالای آنست بشکند پس انحضرت بلال را نزد عثمان بن ابی طلحه که کلیددار خانه بود فرستاد که کلید خانه را بیاورد و چون آورد در خانه را باز کرد انحضرت دو رکعت نماز در خانه کرد و در اطراف آن دعا خواند بعد رفت برروی کوه صفا نشست مردم برای بیعت حضورش رفتند و با همه بر شهادت بوحدانیت خدا و رسالت خود و عمل باحکام اسلام بیعت کرد و مردم فوج فوج در دین خدا داخل شدند وانحضرت عفو عمومی داد و فرمود ایمردم خدا روزیکه آسمانها و زمین و آفتاب و ماه را آفرید مکه را محترم کرد و آن تا روز قیامت محترم خواهد بود و حلال نیست برای کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد خونی در این سرزمین بریزد و درختی قطع کند برای هیچ کس پیش از من و بعد از من نیست مگر در همین ساعت برای من حلال است از روی غضب و خشمیکه خدا بر اهل این شهر دارد حال احترام این شهر امروز برگشت مانند احترام دیروزش شد حاضرین در این مجلس انچه گفتم بکسانیکه حاضر نیستند و غائبند برسانند و خبر دهند

عباده ومعه الراية وكان المهاجرون سبعمائة ومعهم ثلاثمائة فرس والانصار اربعة الاف ومعهم خمسمائة فرس فقال ابو سفيان ما لا بهؤلاء من قبل ولا طاقة يا عباس لقد اصبح ملك ابن اخيك اليوم عظيما فقال العباس انها النبوة ثم امر صلعم ان يدخل خالد بن الوليد مع من قبايل العرب من اسفل مكة وقال لا تقاتلوا الا من قاتلكم وجمع قريش ناسا بالخندمة ليقاتلوا فلما لقيهم خالد منعوه من الدخول ورموه بالنبل فصاح خالد في اصحابه فقتل من قتل وانهزم من لم يقتل فوصل خالد الى باب المسجد ودخل صلعم بمكة وهو راكب على ناقته القصوى ومردفا اسامة بن زيد في صبيحة يوم الجمعة او يوم الاثنين معتما بعمامة سوداء واضعا راسه الشريف على راحلته تواضعا لله تعالى تماما له من كثرة المسلمين وفتح مكة ثم قال اللهم لا عيش الا عيش الاخرة وسار وهو يقرء سورة الفتح حتى جاء البيت وطاف به اسبوعا على راحلته ومحمد بن مسلمة اخذ بزمامها واستلم الحجر بمحجن في يده الشريف وصلى بالمقام ركعتين وكان في داخل الكعبة وخارجها وفوقها ثلثمائة وستون صنما لكل حي من احياء العرب صنم وكان هبل وهو اعظم الاصنام وكان من عقيق في جنب البيت من جهة بابه فجاء وفي يده قضيب فجعل يهوى به الى كل صنم فيخر لوجهه وهو يقول جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا وامر عليا ع فصعد الكعبة وكسر ما فوقها ثم ارسل صلى الله عليه واله بلالا الى عثمان بن ابي طلحة يأتي بمفتاح الكعبة فدخلها وصلى فيها ركعتين ودعا في نواحيها ثم جلس على الصفا يبايع الناس فجاء اهل مكة صغارهم وكبارهم ورجالهم ونساؤهم فبايعهم على شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وعلى العمل باحكام الاسلام فدخل الناس في دين الله افواجا وعفى عن عامتهم وقال ايها الناس ان الله حرم مكة يوم خلق السموات والارض ويوم خلق الشمس والقمر فهي حرام الى يوم القيمة فلا يحل لامرء يؤمن بالله واليوم الاخر ان يسفك فيها دما ولا يعضد فيها شجرة لم يحل لاحد قبلي ولا لاحد بعدي ولا يحل لي الا هذه الساعة غضبا على اهلها الا انها رجعت اليوم كحرمتها بالامس فليبلغ الشاهد منكم الغائب ثم بين سبحانه علة كف يد المسلمين عن قتل كفار مكة مع استحقاقهم القتل والاسر بقوله تبارك وتعالى هُمُ الاشقياء الَّذِينَ كَفَرُوا بالله ورسوله واليوم الاخر وَصَدُّوكُمْ ومنعوكم ايها المؤمنون عَنِ دخول الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ والصلوة فيه والطواف بالبيت وَ منعوا الْهَدْيَ والنعم التي جعلتموها لله تقربا اليه حال كون الهدى مَعْكُوفًا ومحبوسا من أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ الذي يجب نحره فيه وهو للعمرة عند الصفا فصاروا بتلك الاعمال القبيحة مستحقين للقتل والاستيصال وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ في مكة وانتم لَمْ تَعْلَمُوهُمْ





هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ❁ إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

پس از آن خداوند متعال علت بازداری مؤمنین را از قتال بیان فرمود باین مضمون که این اهل مکه کسانیند که کافر بخدا و رسول او شدند و جلوگیر شما مسلمانان شدند از ورود بمسجد الحرام و مانع از قربانیهای شما شدند و جلوگیر شدند انها را از رسیدن بجائیکه باید قربانی در انجا شود وآن نزد کوه صفا است پس باین علت مستحق کشتن و اعدام بودند و اگر مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه در مکه نبودند که شما آنانرا نمیشناختید که بپورش آوردنتان بر آن کفار آنان پایمال میشدند و شما بمشقت و رنج دادن دیه و کفاره واندوه و سرزنش کفار شما را بر کشتن برادران دینی خود گرفتار میشدید بدانستگی هر آینه شما را جلوگیر از کشتن کفار نمیشد و تعجیل در اعدام انها میکرد و خدا تعجیل در اعدام و اهلاک آن کفار نکرد برای انکه داخل در دین اسلام و مشمول رحمت خود کند بسبب توفیق و تأیید انرا که توفیق و خیرش را بخواهد واگر مؤمنین و مؤمنات از میان کفار جدا میشدند آنانرا که از اهل مکه کافر بودند بکشتن و اسیری و ذلت عذاب سخت میکردیم از انکه در دلهاشان عصبیت و لجاج را که اخلاق زمان جاهلیت بود جای دادند و باین جهة برای قبول حق و اقرار برسالت محمد صلعم حاضر نشدند پس خدا سکینه و وقار و اطمینان قلب را به پیغمبر خود و بمؤمنین داد که تحمل حمیت و عصبیت کفار را کردند و با انها صلح و سازش نمودند و با انها بمیل خاطرشان معمول داشتند و بکلمهٔ توحید ولا اله الا الله که سبب نگاهداری انها از شدائد و عذاب آخرت بود ملزمشان کرد و بر آن ثابتشان داشت و الحق شایسته و سزاوار

باعيانهم ولم تعرفوهم باشخاصهم وهم على ما قيل اثنان وسبعون نفسا كانوا يكتمون ايمانهم ولولا كراهة أَنْ تَطَئُوهُمْ وتهلكوهم فَتُصِيبَكُمْ وتصل اليكم مِنْهُمْ ومن جهة اهلاكهم مَعَرَّةٌ ومشقة ومكروه بِغَيْرِ عِلْمٍ منكم بهم لوجوب الدية والكفارة والاسف عليهم والاثم بترك الفحص عنهم والتقصير فيه وتعيير الكفار عليكم بقتلكم اخوانكم في الدين ومعاملتكم معهم معاملتكم مع اعدائكم لما كف الله ايديكم عنهم ولفعل بهم ما اراد لعجل الله في اهلاكهم وانما كفها عنهم او لم يعجل في اهلاكهم لِيُدْخِلَ اللَّهُ بلطفه فِي رَحْمَتِهِ بهذا الكف وترك تعجيل اهلاكهم مَنْ يَشَاءُ ادخاله في الرحمة بتوفيقه للدخول في الاسلام او لتعلم احكامه والعمل بها بلا تغيير لَوْ تَزَيَّلُوا وافترقوا اولئك المؤمنون والكفار وامتاز لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ بكفرهم وقبايح اعمالهم عَذَابًا أَلِيمًا من القتل والاستيصال حسب استحقاقهم وعن الصادق ع في تأويل الاية انه سئل الم يكن علي قويا في بدنه قويا في امر الله فقال بلى قيل فما منعه ان يدفع او يمتنع قال ع سئلت فافهم الجواب منع عليا من ذلك اية من كتاب الله فقيل واي اية فقرء لو تزيلوا الاية انه كان لله ودائع مؤمنون في اصلاب قوم كافرين ومنافقين فلم يكن علي ع ليقتل الاباء حتى تخرج الودائع فلما خرجت ظهر على من ظهر وقتله وكذلك قائمنا اهل البيت لم يظهر ابدا حتى تخرج ودائع الله فاذا خرجت ظهر على من ظهر فيقتله ثم بين سبحانه وقت عاية حرقة الكفار للتعذيب ونزول العذاب عليهم بقوله إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا من اهل مكة وحين مكنوا فِي قُلُوبِهِمُ القاسية وسخوا فيها الْحَمِيَّةَ والعصبية والانفة من الاقرار للنبي صلعم بالرسالة واستفتاح كتاب الصلح ببسم الله الرحمن الرحيم او منعهم اياكم من دخول مكة حيث قالوا على ما قيل ان المسلمين قتلوا ابائنا واخواننا ثم يدخلون علينا فتحدث العرب انهم دخلوا علينا على رغم انفنا واللات والعزى لا يدخلون علينا فكانت هذه الحمية حَمِيَّةَ الملة الْجَاهِلِيَّةِ التي دخلت في قلوبهم او الحمية الناشئة من الجاهلية التي تمنع من الاذعان للحق وقيل ان الظرف متعلق بقوله وصدوكم وقيل ما ذكر المقدر ثم انه تعالى بعد ذكر سوء صنيع الكفار ذكر حسن صنيع الرسول والمؤمنين بتوفيق الله بقوله فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ والطمأنينة الكائنة من قبله عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ بتبعه وزاد في ثباتهم على التسليم لامر الله واتباع رضاه او البسهم الوقار حتى تحملوا حميتهم وصالحوهم ورضوا ان يكتب كتاب الصلح على ما ارادوا ولم يلحقهم ما لحق الكفار وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وقول لا اله الا الله الذي به يتقى عن الشرك في الدنيا وعن النار في الاخرة وثبتهم عليها والمشركون ابوا منها عن النبي صلعم قال وان القول كلمة التقوى وعن العلل عنه انه قال في تفسير لا اله الا الله وهي كلمة التقوى يثقل بها الموازين يوم القيمة وقيل هي بسم الله الرحمن الرحيم ومحمد رسول الله التي امتنع المشركون من كتبهما في كتاب الصلح في الحديبية وقيل هو الوفاء بالعهد فان المؤمنين وفوا بعهدهم والمشركون نقضوه حيث عاونوا بني بكر على خزاعة وعن الصادق ع انه قال هو الايمان وعن المحاسن عن النبي قال ان عليا راية الهدى وامام اوليائي ونور من اطاعني وهو الكلمة التي الزمتها المتقين وعن الخصال نحن كلمة التقوى وسبيل الهدى وعن امير المؤمنين ع قال انا العروة الوثقى وكلمة التقوى وعن الرضا ع قال نحن كلمة التقوى والعروة الوثقى ثم بين سبحانه استحقاق الرسول والمؤمنين واستئهالهم لهذه النعمة بقوله وَكَانُوا أَحَقَّ بكلمة التقوى واولى بها من الكفار الذين خلقوا من سجين وَكَانُوا أَهْلَهَا واللايق بها لحسن فطرتهم وطيب طينتهم وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ من الموجودات واستعداداتها وقابلياتها عَلِيمًا ثم لما انزل الله

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

واهل این عنایت ولطف بودند وخدا باهلیت وقابلیتهای موجودات بندگان کاملا مطلع واگاه است پس چون پیغمبر در حدیبیه باکفار صلح کرد وبمدینه برگشت منافقین گفتند که خوابیکه محمد دید که در مکه رفته وطواف وسعی کرده وسر تراشیده دروغ بوده خدا رد سخنان انها فرمود باینمضمون که خدا خواب پیغمبر را راست کرده بحکمت بالغهٔ خود البته در مسجد الحرام وارد خواهد شد انشاء الله باامنیت وبی باکی از اذیت وازار کفار تا اینکه سر ها را تراشید وموها را کوتاه کنید بدون ترس وهراس از کسی خدا در تاخیر تعبیر خواب پیغمبر حکمتهائی در نظر داشته که شما نمیدانید وبرای همین حکمت ومصلحت وآسایش دلها پیش از وارد شدنتان در مکه فتح نزدیکی که فتح خیبر است مقرر ومقدر کرده که بعد از صلح حدیبیه واقع شد پس خدا برای اثبات راستگوئی پیغمبر در موضوع خواب ومحال بودن کذب بیان رسالت وپیغمبری وجلالت شان او فرمود باین مضمون که خدا متعال آن پروردگار حکیمی استکه پیغمبرش را بسوی شما فرستاد با معجزات ویا با قرانیکه سبب هدایت همه خلق است بسعادتهای ابدیه وبا دین حق وثابتیکه تا قیامت تغییر پذیر نیست والبته چنین پیغمبری دروغ گفتنش از محالات است وفتح مکه او استبعادی ندارد با اینکه دین او دینی استکه بالاخره بر همهٔ ادیان غالب خواهد آمد وهمهٔ ادیان را از میان خواهد برد باینکه بسیاری از احکام انها را نسخ خواهد کرد یا اینکه مسلمانان بر کفار غلبه کنند وپادشاهان کفر را مغلوب وشهرها وملکتهای انها را بتصرف در آورند بلکه در زمان ظهور خاتم اوصیاء وامام عصر هیچ کس بر دینهای پیغمبران سابق عمل نکند وفقط دین اسلام در عالم حکم فرما شود وفقط شهادت خدا بر رسالت محمد ص کافی است برای اثبات رسالت وراستگوئی او در تمام امور وشهادت خدا این استکه محمد ص پیغمبر است بر تمام خلق تا روز قیامت وآنانکه از صمیم قلب وخلوص نیت باو ایمان دارند وپیروی او نمایند مانند علی بن ابیطالب وسلمان وابی ذر وامثال انها در اخلاق حمیده وصفات کریمه سرآمد همهٔ خلق اند واز اخلاق برجسته شان آنستکه با کفار که در عقائد واعمال با انها ضدیت دارند در کمال شدت وغلظت وضد چند

سکینته علی الرسول والمؤمنین ووقع الصلح علی الرجوع من الحدیبیة الی المدینة قال المنافقون کذب النبی ص فی اخباره بدخول المسلمین مسجد الحرام محلقین ومقصرین فانا ما دخلنا مسجد الحرام ولا حلقنا ولا قصرنا فرد الله سبحانه علیهم بقوله لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا التی اریناه مقرونا بِالْحَقِّ والحکمة البالغة وجعلها مطابقة للواقع وکائنة لا محالة فی الوقت المقدر لوقوعها وقدر تفصیل الرؤیا فی اول السورة وقیل ان معنی صدق الرؤیا ان ما یدل علی صدق الرؤیا وقیل ان قوله بالحق صفة للرسول والمعنی ان الله صدق رسوله بالحق الرؤیا وقیل ففیه تقدیم وتاخیر وقیل ان کلمة بالحق قسم فان الحق اسم من اسمائه تعالی والمعنی اقسم بالحق لقد صدق ووالله لَتَدْخُلُنَّ ایها المؤمنون فی العام القابل الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ لا بمشیتکم وقدرتکم بل إِنْ شَاءَ اللَّهُ واراد دخولکم فیه وفیه تعلیم للعباد وتنبیه علی ان ارادة اهل مکة منعکم من دخوله لا تزاحم ارادة الله وانکم تدخلون حال کونکم آمِنِينَ من اعدائکم ویدوم امنکم الی ان تصیروا مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ ومزیلین جمیع شعرها وَمُقَصِّرِينَ ومزیلین بعضه ولَا تَخَافُونَ من احد بعد الحلق والتقصیر واحلالکم من الاحرام مع ان قریش لا یحرمون من لحل من احرامه فَعَلِمَ الله بعدها اری نبیه الرؤیا فی تاخیر وقوع تعبیرها او فی تقدیم ما یشهد علی صدقها مَا لَمْ تَعْلَمُوا من الحکمة والمصلحة فَجَعَلَ سبحانه لاجل تلک المصلحة واستراح قلوب المؤمنین مِنْ دُونِ وقوع ذَلِكَ الموعود من دخول مکة فَتْحًا وافر الغنیمة قَرِيبًا من صلح حدیبیة وهو فتح خیبر قیل انه کان بعد خمس عشرة لیلة من الحدیبیة وقیل ان المراد من الفتح القریب صلح حدیبیة فانه اعظم الفتوح کما مر ثم اکد سبحانه صدق رؤیا النبی ص وعدم امکان کذبها بقوله هُوَ اللهُ الحکیم الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ محمد الی الناس جائیا الیهم بِالْهُدَى والرشاد الی الصراط المستقیم وقیل یعنی بالقران او ما اتفق علیه الرسل او بالمعجزات الباهرة وَدِينِ الْحَقِّ والثابت الذی لا ینسخ الی یوم القیمة وهو الاسلام فاذا کان ارساله للهدایة لا یمکن ان یخبر الناس بوقوع ما لا یقع فیضلوا بکذبه فی اخباره وقیل ان باء بالهدی للتسبیة والمعنی ارسله بسبب الهدی ولاجله فلا یصدر عنه ما هو سبب الضلال ولیس فتح مکة منه ببعید مع ان الله ارسله بالدین الثابت لِيُظْهِرَهُ ویغلبه ویعلیه عَلَى غیره من الدِّينِ كُلِّهِ وبجمیع افراده بنسخ ما کان منه حقا من بعض الاحکام المتبدلة بتبدیل الاعصار واظهار بطلان ما کان باطلا او بتسلیط المسلمین علی اهل سائر الادیان وقهر ملوکهم وفتح بلادهم وقد انجز الله وعده حیث اعطی المسلمین من الفتح والغلبة علی ممالک الکفرة ما یستقل الیه فتح مکة او بذهاب سائر الادیان من وجه الارض فی زمان ظهور الحجة والامام الغائب وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا علی صدقه سوره فی وعده بدخول المسلمین مسجد الحرام او علی صدق محمد ص فی دعوی الرسالة وان ابت قریش من ان یکتب فی کتاب الصلح رسول





مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

وبا اهل ایمان وموافقین خود در عقاید واعمال در نهایت عطوفت ومهربانی ورحمند چون پدر با فرزند وبرادر با برادر آنچه برای خود خواهند برای انها خواهند وچنان در عبادت کوشش کنند که همیشه در رکوع وسجود باشند بقصد اینکه مشمول الطاف الهی شوند وپروردگار خود را از خود خوشنود وراضی داشته باشند ونشانهٔ انها آنستکه در پیشانیشان اثر سجده باشد ابن عباس فرمود نشانه شان در روز قیامت آنستکه از پیشانیشان نور ساطع شود واز پیغمبر ص مروی است که فرمود زیادی نماز در شب صورت را در روز نیکو کند وبهمین اوصاف خدا انها را در کتاب توریة وانجیل مدح فرموده وکم کم در ایمان وعدد نفوس قوی وزیاد شوند مثل بذریکه اول اندک سبزی در آن نمایان شود وکم کم زیاد وشاخهایش قوی ومحکم گردد تا وقتیکه زارعین از دیدن رشد ونموّ وقوت او مسرور وخورسند شوند وخدا انها را قوّتی فرماید برای اینکه چشمهای کفار بخاک مالیده شود وخشمشان زیاد گردد وخدا بانانکه ایمان بخدا ورسول از صمیم قلب دارند وعمل صالح خالص وبرجسته کنند از اصحاب محمد ص وعده ونوید با جر ومزد بسیار داده ═══ پس از سورهٔ مبارکهٔ فتح که در آن بیان الطاف الهی بپیغمبر ص ومؤمنین وعظمت آنحضرت وبیان فضائل اصحاب وحسن سلوکشان بانکه یکی بود سورهٔ مبارکهٔ

عن ابن عباس شهد له بالرسالة بقوله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ الی کافة الناس الی القیمة وَالَّذِينَ مَعَهُ بالایمان واتبعوه عن صمیم القلب واطاعوه عن خلوص النیة کامیر المؤمنین وسلمان وامثالهما یکون من اخلاقهم الحمیدة انهم أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ غلاظ علیهم لا لغلظة قلوبهم وفظاظة خلقهم بل لما بینهم من التضاد کتضاد النور والظلمة والایمان والکفر رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ متعاطفون بعضهم علی بعض کالوالد مع ولده فهو کقوله اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین قیل انهم بلغوا من الشدة علی الکفار انهم کانوا یتحرزون من ان یلزق ثیابهم بثیابهم وان یمس ابدانهم ابدانهم ومن ترحمهم بینهم انه کان لا یری مؤمن مؤمنا الا صافحه وعانقه اقول من شدتهم علی الکفار ان یتحرزوا من ان یقع نظرهم الی وجه الکافر ومن عطوفتهم علی المؤمنین ان اشتاقوا الی النظر الی وجوههم ویحزنون بحزنهم ویفرحون لفرحهم ویحبون لهم ما یحبون لانفسهم هذا حال المؤمنین مع الناس واما حالهم مع الله انک تَرَاهُمْ ایها الرائی رُكَّعًا سُجَّدًا لله فی حال اشتغالهم بضروریات معاشهم يَبْتَغُونَ ویطلبون برکوعهم وسجودهم وسائر عباداتهم فَضْلًا وانعاما مِنَ اللَّهِ علیهم من النار والدخول فی الجنة وَرِضْوَانًا وتحننا منه الیهم بالرحمة بخلاف المشرکین والمرائین فانهم یطلبون برکوعهم وسجودهم رضا غیر الله سِيمَاهُمْ وعلامة کونهم من اتباع محمد انک تری فِي وُجُوهِهِمْ وجباههم شیئا مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ کثفنة البعیر کما کان لزین العابدین ع انه یقال له ذو الثفنات وقیل هو التراب علی الجباه وعن ابن عباس سیماهم فی القیمة ان تکون مواضع سجودهم اشد بیاضا وقیل یکون مواضع سجودهم کالقمر لیلة البدر وقیل اثر السجود باللیل الحسن الظاهر فی وجه الساجد بالنهار روی عن النبی ص انه قال من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار وعن الصادق ع قال هو السهر فی الصلوة ذَلِكَ المذکور من نعوتهم الجلیلة مَثَلُهُمْ ووصفهم العجیب الشان المذکور فِي التَّوْرَاةِ المنزلة علی موسی وَالْإِنْجِيلِ المنزل علی عیسی ثم بین سبحانه قوة اصحابه بعد ضعفهم وکثرتهم بعد قلتهم بتشبیههم بالزرع بقوله كَزَرْعٍ والتقدیر هم کزرع أَخْرَجَ وانبت شَطْأَهُ وفرخه وفرعه النابت من جانبه حال کونه اولا فی غایة الدقة والضعف فَآزَرَهُ وقواه ذلک الزرع فَاسْتَغْلَظَ وصار شدیدا ومستحکما بعد ما کان لینا وغلیظا بعد ما کان دقیقا فَاسْتَوَى الشطأ واستقام الفرع لقوته عَلَى سُوقِهِ واصله بحیث يُعْجِبُ ویسر الزُّرَّاعَ بقوته وغلظه وحسن منظره وعن الحسن البصری استوی الاسلام بسیف علی وحاصل المثل ان اصحاب خاتم النبیین قلیلون وضعفاء فی بدو الاسلام ثم کثروا وقووا یوما فیوما بحیث اعجب الناس قوتهم وکثرتهم وقیل مکتوب فی التوراة یخرج قوم ینبتون نبات الزرع یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر قیل ان ذلک اشارة الی هذا المثل والمعنی ان تشبیه اصحاب محمد بالزرع مذکور فی التوریة والانجیل وقیل ان الکلام تم عند قوله مثلهم فی التوراة وقوله ومثلهم فی الانجیل مبتدء خبره کزرع وعلی ای تقدیر انما قوی الله اصحاب محمد وکثرهم لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ویشتد غضبهم بارغام انوفهم وخزیهم وقیل هو علة لقوله وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بالله ورسوله من صمیم القلب وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ خالصا مِنْهُمْ کائنا من کان مَغْفِرَةً للذنوب وستر العیوب وَأَجْرًا عَظِيمًا لا نفاد له فان تخصیص المؤمنین بالوعد موجب لغیظ الکفار وشدة غضبهم وقیل ان ضمیر منهم راجع الی الکفار فیکون الوعد للکفار الذین یؤمنون بالرسول فیکون کلمة من للتبیین علی الاول وللتبعیض علی الثانی روی الصدوق عن النبی ص انه سئل فیمن نزلت هذه الآیة قال اذا کان یوم القیمة عقد لواء من نور انور ونادی مناد لیقم سید المؤمنین ومعه الذین آمنوا وقد بعث الله محمدا فیقوم علی بن ابیطالب ع فیعطی الله اللواء من النور الابیض بیده تحته جمیع السابقین الاولین من المهاجرین

بسم الله الرحمن الرحیم

یا أیها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله إن الله سمیع علیم

یا أیها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض أن تحبط أعمالکم وأنتم لا تشعرون

حجرات تنظیم شد که در آن امر مؤمنین است بحفظ احترامات پیغمبر و تعلیم اداب درحضور آنحضرت و تعلیم مؤمنین حسن رفتار با یکدیگر و وجوب اصلاح بین مؤمنین اگر با یکدیگر نزاع کردند پس ابتدا ببسم الله الرحمن الرحیم شده پس از آن چون شروع بتکالیف شاقه بود برای ترغیب باطاعت امر مؤمنین را بصفت ایمان یاد فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان خود را در وقت راه رفتن با پیغمبر مقدم بر او که تقدم بر خداست ندارید و در ردیف او یا عقب او در راه روید بعضی گفتند یعنی در رأی تبعیت از پیغمبر کنید و پیش از آنکه پیغمبر رأی بدهد در کاری اقدام نکنید و از خدا بترسید که خدا گفتار شما را میشنود و بر رفتار شما آگاه است بعضی گفتند آیه در نهی از قربانی کردن پیش از نماز عید خواندن پیغمبر نازل شد و دیگری گفت که

والانصار لا یخالطهم غیرهم حتی یجلس علی منبر من نور رب العزة ویعرض الجمیع علیه رجلا بعد رجل فیعطی اجره ونوره فاذا اتی علی آخرهم قیل لهم تدعرفتم موقفکم ومنزلکم من الجنة ان ربکم یقول لکم عندی لکم مغفرة واجر عظیم یعنی الجنة فیقوم علی بن ابیطالب والقوم تحت لوائه معهم حتی یدخلهم الجنة ثم یرجع الی المنبر ولا یزال یعرض علیه جمیع المؤمنین فیاخذ نصیبه منهم ویذهب بهم الی الجنة ویترک اقواما علی النار روی عن النبی صلی انه قال من قرء سورة الفتح کان ممن شهد مع رسول الله صلی فتح مکة وعن الصادق ع قال حصنوا اموالکم ونسائکم وما ملکت ایمانکم من التلف بقرائة سورة انا فتحنا فانه اذا کان ممن یدمن قرائتها نادی مناد یوم القیمة حتی یسمع الخلائق انت من عبادی المخلصین الحقوه بالصالحین من عبادی واسکنوه جنات النعیم واسقوه من الرحیق المختوم بمزاج الکافور الحمد لله علی التوفیق ثم لما ختمت سورة الفتح المبدئة ببیان فتح مکة والطاف الله علی النبی بقوله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما والمختتمة ببیان علو مقامه وبیان فضائل اصحابه وکونهم رحماء بینهم اردفت بسورة الحجرات المبتدئة بایجاب حفظ احترام النبی صلی وتعظیمه وتعلیم ادب حضوره وبیان وظیفة المؤمنین وتعلیم کیفیة سلوک بعضهم مع بعض ووجوب الاصلاح بینهم اذا تخاصموا وتنازعوا وغیر ذلک من المطالب المناسبة لما فی السورة السابقة فابتدئها بذکر الاسماء الحسنی حسب ابر تعالی تعلیما للعباد وتبرکا بقوله تبارک وتعالی بسم الله الرحمن الرحیم ثم لما کانت السورة مشتملة علی التکالیف الشاقة ابتدئها بالنداء الشفاهیة للمؤمنین بقوله یا أیها الذین آمنوا لیزیل التعب والعناء بلذة النداء ولینشط قلوبهم بتوصیفهم بالایمان ولیبین ان امتثالها من لوازمه وان الایمان باعث علی المحافظة علیها رادع عن الاخلال بها ثم شرع سبحانه فی بیان وظائف المؤمنین مع النبی صلی بقوله لا تقدموا انفسکم فی المشی او امر من الامور ولا تقطعوه بین یدی الله ورسوله واما بهما وذکر اسم المقدس باسم الجلالة لتعظیم الرسول او المراد بحضرتهما وفی منظرهما لا ابعدان بحکمه وباذنه واتقوا الله العظیم الذی انتم بین یدیه وفی منظره فی جمیع اقوالکم وافعالکم ان الله سمیع لاقوالکم علیم بضمائرکم واعمالکم فیجازیکم علیها ان خیرا فخیرا وان شرا فشرا قیل نزلت الآیة فی النهی عن الذبح یوم الاضحی قبل الصلوة فان ناسا ذبحوا قبل صلوة النبی صلی وعن البراء انه خطبنا النبی صلی یوم النحر فقال ان اول ما نبدء به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع وننحر فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا ومن ذبح قبل ان نصلی فانما هو لحم عجله لاهله لیس من النسک فی شیء وعن عائشة انها نزلت فی النهی عن صوم یوم الشک والمعنی لا تصوموا قبل ان یصوم نبیکم وعن الحسن لما استقر رسول الله صلی بالمدینة اتته الوفود من الآفاق فاکثروا علیه بالمسائل فنهوا عن ان یبدؤا بالمسئلة حتی یکون النبی صلی هو المبتدی والظاهر والاعتبار مقتضی لان یکون النهی عن کل ما یقدم علیه سواء کان بالقول او بالفعل کالاکل والمشی وغیرهما ثم کرر النداء بقوله یا أیها الذین آمنوا ازدیادا للاظهار اللطف بهم والاهتمام بالمنادی له واستقلاله لا ترفعوا ولا تعلوا أصواتکم فوق صوت النبی فی تکلمکم عنده تعظیما له وتأدبا منه روی بعض العامة عن عبد الله بن الزبیر ان الاقرع بن حابس من بنی تمیم قدم علی النبی صلی فقال ابو بکر یا رسول الله استعمله علی قومه فقال عمر لا تستعمله یا رسول الله بل استعمل القعقاع بن معبد فتکلما عند النبی صلی حتی ارتفعت اصواتهما فقال ابو بکر لعمر ما اردت الا خلافی فقال عمر ما اردت خلافک فنزلت الآیة فکان عمر بعد ذلک اذا تکلم عند النبی صلی لا یسمع کلامه حتی یستفهمه وقال ابو بکر آلیت علی نفسی ان لا اکلم النبی صلی الا سرا اقول العجب من العامة القائلین بافضلیة الرجلین علی امیر المؤمنین ع وروایتهم عن النبی صلی انه قال ما طلعت شمس ولا غربت علی احد بعد النبیین والمرسلین خیر وافضل من ابی بکر مع انهم رووا انه ولکثیر من الآیات فی ردع الرجلین عن زلاتهما ولم یرو نزول آیة فی ردع امیر المؤمنین ع عن زلة بل ما نزلت آیة خیر الا وفیها مدحه وبیان فضله ثم انه تعالی بعد النهی عن تعلیة الصوت علی صوت النبی حین مکالمته نهی عن تسویة الصوت فی الجهر لصوته بقوله ولا تجهروا أیها المؤمنون بالنبی صلی له بصوتکم بالقول اذا تکلمتموه وکلمکم کجهر بعضکم بصوته عند مخاطبته لبعض آخر بل اجعلوا اصواتکم عنده اخفض من صوته رعایة لجلالته وعظمته کما هو الادب فی مخاطبة العبد الذلیل لسیده العظیم المهیب کراهة أن تحبط وتبطل أعمالکم فان عدم الاعتناء بشأن النبی صلی وتحقیره مؤد الی الارتداد الموجب لحبط الاعمال وعدم قبولها وأنتم لا تشعرون بان مخالفة هذا النهی مؤد الی الکفر وحبط





إن الذین یغضون أصواتهم عند رسول الله أولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة وأجر عظیم إن الذین ینادونک من وراء الحجرات أکثرهم لا یعقلون

پس از برگشتن پیغمبر از مکه بمدینه مردم زیاد خدمت آنحضرت میرسیدند و سؤالات میکردند خدا نهی فرمود از اینکه سؤالی از آنحضرت نکنند تا آنکه خود آن بزرگوار ابتدا بسخن فرماید باز خدا متعال برای اظهار لطف بمؤمنین آنها را خطاب مشافهه فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان صداها را بلندتر از صدای پیغمبر در حضورش نکنید و بلند سخن نگوئید در حضورش مانند بلند سخن گفتن با یکدیگر بلکه صداها را پست کنید در وقت سخن گفتن با آنحضرت مثل سخن گفتن بنده ذلیلی نزد بزرگ با هیبتی سخن گوید که مبادا بواسطهٔ بی احترامی و توهین بآنحضرت اعمال و عبادات و کارهای خیریه تان باطل و بی اجر و ثواب شود و شما ملتفت نیستید که توهین پیغمبر بکفر و ارتداد میکشد و اعمال و عبادت ضایع و باطل میشود از ابن عباس روایت شده که ثابت بن قیس گوشش سنگین بود و صدای بلندی داشت هر وقت با پیغمبر سخن میگفت صدا را بلند میکرد که آنحضرت از سخن گفتن او آزار میشد پس از تهدید مؤمنین بر مخالفت نهی الهی در مکالمات با رسول ترغیبشان فرمود در امتثال نهی باین مضمون که کسانیکه در وقت گفتگوی با پیغمبر صداهای خود را پست میکنند و آهسته سخن میگویند خدا دلهای آنها را تربیت بتقوی کرده و حاضر برای اطاعت اوامر و نواهی خود نموده این مردم برجسته تربیت شده در آخرت گناهان آنها آمرزیده و دارای اجر و مزد خیلی مهم شایان خواهند بود که نتوان وصف آن کرد پس از آن خداوند مذمت و نکوهش کسانی فرماید که بروزانه در حضور پیغمبر صداها بلند کنند و یا از پشت در اطاق آنحضرت فریاد کنند و آنحضرت را بیرون طلبند باین مضمون که آنانکه تو را فریاد کنند از پشت اطاقها و آرامگاهت همه بی عقل و ادراکند نفهمند قباحت و زشتی جسارت و بی ادبی بمقام منیع تو را که در عالم وجود در عظمت و جلالت بی نظیری و اگر صبر و تأمل کنند و تو را فریاد نزنند تا هنگامیکه خودت از اطاق بیرون آئی و متوجه بآنها شوی البته بهتر است برای آنها از جهت خیر دنیا و آخرت از اینکه تو را فریاد کنند و جسورانه بطلبند و اگر توبه از گناه زشتشان کنند خدا آنها را خواهد آمرزید و رحمتش را شامل حال آنها خواهد نمود گفتند که وقتی عیینة بن حصین فزاری و اقرع بن حابس تمیمی با هفتاد نفر از بنی تمیم آمدند که حضور پیغمبر مشرف شوند وقت ظهر و گرمی هوا بود و پیغمبر در خواب قیلوله بود پشت در اطاق آنحضرت آمدند و فریاد کردند که یا محمد از اطاق بیرون بیا ما کسانی هستیم که اگر کسی را مدح کنیم سبب افتخار اوست و اگر مذمت کنیم سبب سرشکستگی اوست پیغمبر از خواب بیدار

الاعمال روی بعض العامة عن ابن عباس انها نزلت فی ثابت بن قیس بن شماس فانه کان فی اذنه وقر وکان جهوری الصوت وربما کان یکلم رسول الله فیتأذی بصوته وعن انس انه لما نزلت هذه الآیة فقد ثابت فتفقده رسول الله صلی فاخبر بشأنه فدعاه فسئله فقال یا رسول الله لقد انزلت الیک هذه الآیة وانی رجل جهیر الصوت فاخاف ان یکون عملی قد حبط فقال لست هناک انک تعیش بخیر وتموت بخیر وانک من اهل الجنة قیل انه قتل شهیدا یوم مسیلمة الکذاب وقیل ان الفرق بین النهیین ان النهی عن رفع الصوت فیما اذا تکلم وتکلم النبی فنهی المؤمنین ان لا یبلغوا باصواتهم فوق الحد الذی یبلغ الیه صوت النبی وان یغضوا من اصواتهم بحیث یکون صوت النبی عالیا علی اصواتهم والنهی عن الجهر فیما اذا کلمه المؤمنون وهو ساکت فنهی المؤمنین عن ان یبلغوا بالجهر فی القول الجهر الدائر بینهم بل یجب علیهم ان یلینوا القول لینا یقارب الهمس وعن الکاظم علیه السلام ان رسول الله لما قدم المدینة وکثر حوله المهاجرون والانصار کثرت علیه المسائل وکانوا یخاطبونه بالخطاب العظیم الذی لا یلیق به ولذلک قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم الآیة وکان رسول الله بهم رحیما وعلیهم عطوفا وفی ازالة الآثام عنهم مجتهدا حتی انه کان ینظر الی من یخاطبه فیعمد علی ان یکون صوته مرتفعا علی صوته لیزیل عنه ما توعده الله من حبط اعماله حتی ان رجلا اعرابیا ناداه یوما من خلف حائط بصوت جهوری یا محمد فاجابه بارفع من صوته یرید ان لا یأثم الاعرابی بارتفاع صوته وعن القمی ره نزلت فی وفد بنی تمیم کانوا اذا قدموا علی رسول الله وقفوا علی باب حجرته ونادوا یا محمد اخرج الینا وکانوا اذا خرج رسول الله تقدموه فی المشی وکانوا اذا کلموه رفعوا اصواتهم فوق صوته ویقولون یا محمد یا محمد ما تقول فی کذا کما یکلمون بعضهم بعضا فانزل الله ثم انه تعالی بعد ترهیب المؤمنین من المخالفة رغبهم فی امتثاله بقوله تبارک وتعالی إن الذین یغضون ویخفضون أصواتهم حین تکلمهم عند رسول الله وفی حضوره مراعاة للادب وخشیة من مخالفة نهی الله عن رفع الصوت فوق صوته والجهر له بالقول أولئک المؤمنون هم الذین امتحن الله قلوبهم واخلصها للتقوی ووسعها له او مرنها علیه لهم فی الآخرة مغفرة وستر کامل لذنوبهم وأجر عظیم لا یسع البیان حصره وقدره ثم ذم الله سبحانه الرافعین اصواتهم المسیئین للادب بالنسبة الی النبی بقوله إن الذین ینادونک یا محمد من وراء الحجرات وخارج البیوت المسکونة لازواجک حین استراحتک فیها أکثرهم لا یعقلون ولا یدرکون قباحة سوء الادب بالنسبة الی من لا یدانیه احد من الاولین والآخرین فی الجلالة والعظمة وخاتمیة الخبرة وقیل الاکثر هنا بمعنی الکل ولو أنهم صبروا وتوقفوا خارج الحجرات ولم

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ‌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

از اطاق بیرون آید روایت شد که از انحضرت پرسش از حال انها کردند فرمود انها جفاکاران بنی تمیمند اگر انها با دجال نبرد از دیگران قتال اشکر دند دعا میکردم خدا انهارا هلاک کند ابن عباس روایت کرده که پیغمبر صلعم لشکر مختصری بجنگ طایفهٔ بنی عنبر فرستاد و عیینة بن حصین را سر لشکر کرد چون قشون اسلام بطرف آن قبیله رفت همه فرار کردند عیینه عیالاتشانرا اسیر کرده خدمت پیغمبر آورد و مردها آمدند که فدا و عوض دهند و عیال و اولادشانرا از اسیری برهانند وقت ظهر و گرمی هوا وارد مدینه شدند و خواستند شرفیاب حضور پیغمبر شوند پیغمبر صلعم در خلوتخانه در خواب بود چون زنها و بچه ها چشمشان بپدران و شوهرانشان افتاد صدا اشان بگریه بلند شد از پشت اطاق پیغمبر فریاد کردند که یا محمد صلعم بیرون آی انحضرت بیدار شد و بیرون آمد گفتند ما آمده ایم فدا دهیم و عیال و اولاد مانرا ببریم جبرئیل آمد عرض کرد که خدا امر کرده که یکنفر را میان خود و آنان حکم قرار دهی انحضرت با انها فرمود راضی هستید میان من و شما سبرة بن عمر که بدین شما است حکم باشد گفتند بلی سبره گفت تا عموی من اعور بن بشامه در اینجا است قبول حکمیت نکنم انها راضی بحکمیت اعور شدند اعور گفت رای من آنستکه از نیمی از اسیران فدا گیری و نیم را بی فدا ازاد کنی پیغمبر پذیرفت نیمی را ازاد کرد و از نیمی دیگر فدا گرفت و بعضی از مفسرین گفته اگر صبر کرده بودند تا پیغمبر صلعم خودش بیرون میامد همه را مجانی ازاد میکرد و از هیچ یک فدا و عوض نمیگرفت پس از انکه تعلیم اداب احترامات رسول فرمود تعلیم رفتار مؤمنین را با یکدیگر داد و کیفیت رفتار با فساق را بیان فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان اگر فاسقی بشما خبری با اهمیتی داد انرا باور نکنید چه فاسق باکی از دروغ گفتن ندارد پس باید تحقیق از صدق و کذب خبر او کنید که مبادا از روی نادانی و بدون میزان عقلا ضرری بگروهی از مسلمانان رسانیده و بعد از واضح شدن آن خبر پشیمانی از کار خود پیدا کنید روایت شد که رسول خدا ولید بن عقبة بن ابی معیط را مامور فرمود که برود در طایفهٔ بنی المصطلق و زکوة انهارا وصول کند و میان ولید و آن طایفه کینه و عداوت قدیمی بود چون

ينادونك **حَتَّىٰ تَخْرُجَ** من حجرتك متوجها **إِلَيْهِمْ** لا الى غيرهم والله **لَكَانَ** ذلك الصبر والتوقف وترك التعجيل والنداء **خَيْرًا لَهُمْ** واصلح وانفع في الدنيا والاخرة من التعجيل في ندائك ورفع الصوت بذلك **وَاللَّهُ غَفُورٌ** لذنب اولئك المسيئين للادب ان تابوا وندموا على ما صدر منهم **رَحِيمٌ** بهم ان صلحوا قيل ان الذين نادوا الرسول عيينة بن الحصين الفزاري واقرع بن حابس التميمي وفدا على رسول الله صلعم في سبعين رجلا من بني تميم وقت الظهيرة وهو راقد فقالا يا محمد اخرج الينا نحن الذين مدحنا زين وذمنا شين فاستيقظ صلعم فخرج وقال لهم ويحكم ذلكم الله وروي انه سئل رسول الله صلعم عنهم فقال هم جفاة بني تميم لولا انهم من اشد الناس قتالا للاعور الدجال لدعوت الله ان يهلكهم فنزلت الاية تمالهم وعن ابن عباس رضه انه بعث رسول الله صلعم سرية الى حي بني العنبر وامر عليهم عيينة بن الحصين فلما علموا انه توجه نحوهم هربوا وتركوا عيالهم فسباهم عيينة وقدم بهم الى رسول الله فجاء بعد ذلك رجالهم يفدون الذراري فقدموا وقت الظهيرة فوافوا رسول الله صلعم قائلا في اهله فلما رأتهم الذراري اجهشوا الى ابائهم يبكون وكان لكل امرأة من نساء النبي صلعم بيت وحجرة فجعلوا ينادون يا محمد اخرج الينا حتى ايقظوه من نومه فخرج اليهم فقالوا يا محمد فادنا عيالنا فنزل جبرئيل فقال ان الله يامرك ان تجعل بينك وبينهم رجلا فقال صلعم اترضون ان يكون بيني وبينكم سبرة بن عمرو وهو على دينكم قالوا نعم قال سبرة انا لا احكم بينهم وعمي شاهد وهو اعور بن بشامة بن ضرار فرضوا به فقال الاعور فانا ارى ان تفادي نصفهم وتعتق نصفهم فقال صلعم قد رضيت ففادى نصفهم واعتق نصفهم وقال مقاتل ولو انهم صبروا حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم لانك كنت تعتقهم جميعا وتطلقهم بلا فداء ثم انه تعالى بعد تعليم المؤمنين الادب مع الرسول علمهم كيفية معاملتهم مع سائر الناس فابتدأ بكيفية معاملتهم مع الفساق بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ** واتاكم **فَاسِقٌ** من الفساق **بِنَبَإٍ** واخبركم بخبر عظيم وقعه في القلوب كالاخبار بارادة قوم قتالكم **فَتَبَيَّنُوا** وتفحصوا عن صدقه وكذبه حتى تظهر حقيقة الحال ولا تعتمدوا على خبره فان من لا يحترز عن الفسق لا يؤمن منه الكذب فيكون في تحقيق الحال الحذر **أَنْ تُصِيبُوا** ايها المؤمنون وتضروا قوما من المسلمين **بِجَهَالَةٍ** وبسبب عدم العلم بواقع الحال وعدم طريق عقلائي دال عليه او بسفاهة وعدم رعاية حكم العقل **فَتُصْبِحُوا** وتصيروا بعد ظهور خطائكم **عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ** من الاضرار على القوم **نَادِمِينَ** مغتمين متمنين عدم صدور ذلك الفعل منكم روي ان الوليد بن عقبة بن ابي معيط اخا عثمان بن عفان لامه بعثه النبي صلعم الى بني المصطلق ليأخذ صدقاتهم ويجوز كاتهم وكان بينه وبينهم احنة وحقد كامن في الجاهلية بسبب دم فلما سمعوا بقدومه استقبلوه ركبانا فحسب انهم مقاتلوه فرجع هاربا منهم وقال لرسول الله صلعم انهم قد ارتدوا ومنعوا الزكوة وهموا بقتلي فهم رسول الله في الظاهر بقتالهم فنزلت الاية وقيل انه صلعم بعث اليهم خالد بن الوليد بعد رجوع الوليد بن عقبة عنهم في عسكر وقال له اخف عنهم قدومك بالعسكر وادخل عليهم ليلا متجسسا هل ترى فيهم شعائر الاسلام واذا برفان رايته منهم ذلك فخذ منهم زكوة اموالهم وان لم تر ذلك فافعل بهم ما يفعل بالكفار فجاءهم خالد وقت المغرب فسمع منهم اذان المغرب والعشاء ووجدهم مجتهدين باذلين وسعهم ومجهودهم في امتثال امر الله فاخذ منهم صدقاتهم وانصرف الى رسول الله صلعم **اقول** من مطاعن عثمان انه ولى هذا الوليد الفاسق الكوفة بعد سعد بن ابي وقاص فصلى بالناس

من بعض مطاعن عثمان





وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

آن قبیله آمدن ولید را شنیدند سواره باستقبالش رفتند ولید که انهارا از دور سواره دید گمان کرد که بجنگ او امده اند نرسیده برگشت و پیغمبر صلعم عرض کرد که این طایفه مرتد شدند و زکوة نمیدهند و تصمیم کشتن من کردند پس این ایه نازل شد پیغمبر خالد بن ولید را با جمعی مامور فرمود که بطرف انها بروند و بخالد فرمود که لشکر را همراه خود ببر و لی اول خودت تنها میانهٔ انها رو و اگر دیدی که باداب اسلام عمل میکنند زکوتشانرا بگیر و برگرد و اگر نه با انها معامله کفار کن خالد رفت و لشکر را در ترگذارد و خودش تنها میانشان رفت دید همه وقت مغرب اذان گفتند و با کمال جدیت بعبادات و عملیات اسلام رفتار میکنند زکوتشانرا گرفت و برگشت احقر گوید که از مطاعن عثمان اینستکه ابن ولید را چون برادر مادریش بود با فسقیکه داشت مدتها حکومت کوفه را باو داد و او مست میشد و بمسجد میامد و امامت نماز جماعت میکرد و نماز صبح از روی مستی چهار رکعت میخواند و میگفت اگر میخواهید بیشتر بخوانم و قمی فرمود که این آیه در بارهٔ عایشه نازل شد که او ماریه قبطیه را متهم کرد براه داشتن با جریح قبطی و پیغمبر برای انکه دروغ او کشف شود امیر المؤمنین ع را مامور بکشتن جریح کرد و دروغ عایشه کشف شد باینکه امیر المؤمنین از جریح تعقیب کرد و جریح خود را از بلندی بزیر انداخت پیرهنش بالا رفت و امیر المؤمنین دید که جریح خواجه است و ابدا الت مردی ندارد و گفتند که چون ولید خبر حاضر شدن بنی المصطلق را برای جنگ با مسلمانان آورد گروهی از اصحاب رای دادند که باید لشکر بر سر انها برده و انها را سرکوب کرد و توقع داشتند که پیغمبر موافقت با رای انها کند خدا متعال این توقع را از دلشان بیرون کرد باین مضمون که ای مسلمانان بدانید که این محمد یکه در میان شما است پیغمبر خدا و عالم بحقایق و مصالح و مفاسد امور است اگر رای شمارا پیروی و موافقت کند در بسیاری از امور و غالب وقایع بزحمت و مشقت خواهید افتاد و بمفاسد و مشکلاتی دچار خواهید شد از روی نادانی و کوتاهی نظر که

وهو سكران صلوة الفجر اربعا ثم قال هل ازيدكم ومن الواضح انه لم يكن خاله مخفيا على عثمان مع كونه اخاه ويدل على كون المراد من الفاسق هو الوليد بن عقبة ما روي في الاحتجاج عن الحسن المجتبى ع في حديث انه قال واما انت يا وليد بن عقبة فوالله ما الومك على ان تبغض عليا وقد جلدك في الخمر ثمانين جلدة وقتل اباك صبرا بيده يوم بدر ام كيف لا تسبه وقد سماه الله مؤمنا في عشر ايات من القران وسماك فاسقا وهو قوله ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا الاية وعن القمي رح نزلت في عائشة حين رمت مارية القبطية واتهمتها بجريح القبطي فامر رسول الله بقتل الجريح ليظهر كذبها وترجع عن ذنبها **اقول** لعل المراد من النزول فيها انها في حقها ثم اعلم ان العامة وكثيرا من الخاصة استدلوا بالاية المباركة على حجية خبر العدل الواحد حيث رتب وجوب التبين على كون المخبر فاسقا ولو لم يجز قبول خبر العادل لما كان للترتيب على خبر الفاسق فائدة وتمرة ان تعليق وجوب التبين على خبر الفاسق يقتضي انتفاء الوجوب عند انتفاء الفسق في المخبر وهو بكون المخبر عادلا وح فاما نقول بعدم قبول خبره ولو مع التبين بمعنى كون التبين لغوا في مورده فيلزم كون خبر العادل اسوء حالا من خبر الفاسق وهو باطل مع ان التبين سبب لليقين بصدقه ولا معنى لعدم قبول الخبر المتيقن الصدق واما نقول بوجوب قبول خبره بلا تبين فهو المطلوب وفيه ان الاستدلال مبني على القول بحجية مفهوم الوصف لتعليق الحكم عليه وهو ممنوع كما حقق في محله نعم لو تمسك بمفهوم الشرط بان يقال ان الاية نظير قولك ان جاءك زيد سائلا فاعطه درهما فان مفهومه ان جاءك غير سائل فلا تعطه وفيه ان الشرط هنا لبيان تحقق الموضوع كقولك ان رزقت ولدا فاختنه وهذه القضية الشرطية لا مفهوم لها الا ان يقال الموضوع هو النبأ والمعنى النبأ ان جاء به الفاسق فتبينوا وان جاء به غير الفاسق وهو العادل فلا تتبينوا ثم لما اخبر الوليد بعصيان بني المصطلق امتناع المسلمين رأى جمع من الاصحاب تجهيز الجيش واصابتهم وكانوا يتوقعون ان رسول الله صلعم يتبع رأيهم فردعهم عن هذا التوقع بقوله **وَاعْلَمُوا** ايها المسلمون **أَنَّ** محمدا الذي يكون **فِيكُمْ** ويعيش بينكم كاحدكم هو **رَسُولَ اللَّهِ** العالم بحقائق الامور المحيط بجميع المصالح والمفاسد فلا تتوقعوا منه ان يتبع ارائكم ويطيعكم في اهوائكم تنزيلا له عن شانه وحسبانا انه كاحدكم جهلا بمقامه فانه صلعم **لَوْ يُطِيعُكُمْ** ويتبع ارائكم **فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ** وغالب الوقايع بالله **لَعَنِتُّمْ** وابتليتم بالمفاسد ووقعتم في المهالك والمشاق لجهلكم وقصور فهمكم وعقلكم ولا تتوهموا انكم لكمال عقلكم وجودة افهامكم وتنور افكاركم اخترتم الايمان واحترزتم عن الكفر والفسق والعصيان وتسددون به على اصابة رأيكم في جميع الامور وحسن انظاركم في تشخيص المصالح **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ** برحمته ولطفه عليكم **حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ** بالله ورسوله ورغبكم اليه **وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ** وحسنه في ضمائركم باقامة البراهين القاطعة واظهار المعجزات الباهرة وتوفيقكم لقبوله وتنبيهكم على فوائده **وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ** وابغض لديكم **الْكُفْرَ** والشرك **وَالْفُسُوقَ** والكذب على ما روي عن الباقر عليه السلام **وَالْعِصْيَانَ** ومخالفة احكام الله كما عن الصادق عليه السلام انه سئل عن الحب والبغض اهو من الايمان قال وهل الايمان الا الحب والبغض ثم تلا هذه الاية ثم مدح سبحانه المحبين للايمان المبغضين للكفر والعصيان بقوله **أُولَٰئِكَ** الموصوفون بتلك الصفتين الجليلتين **هُمُ الرَّاشِدُونَ** والمهتدون

في عمل امير المؤمنين باجراء الحد على الوليد

فَضْلاً مِنَ اللهِ وَنِعْمَةً وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

دارید و گمان نکنید که قبول اسلام و پذیرفتن ایمان و اجتناب از کفر و گناهان از روی کمال عقل و زیرکی و فطانت خودتان است بلکه خدا متعال برافت و عطوفتیکه بشما دارد شما را راغب بایمان کرد و آنرا در دلها در نظرتان جلوه داد براهین قطعیه و معجزاتیکه بتوسط پیغمبر صم بشما نشان داد و کفر و فسق و گناهان را منفورتان نمود و از آنها بیزارتان کرد کسانیکه دارای ایمان و بیزار از کفر و گناه باشند آنها هدایت بحق و روان بجاده قرب بخدا و بهشتند و این هدایت از روی تفضل الهی و نعمت بزرگ و منت خدا است و خدا آگاه بقابلیتهای مردم و مصلحتهای کار خود است و بر روی استحقاق و شایستگی اشخاص بآنها احسان نماید پس از بیان شایسته نبودن اعتماد بخبر فاسق از جهت آنکه سبب فتنه و آشوب میان مسلمانان و وقوع کشتار بین آنها است ترغیب باصلاح و رفع فتنه از میان آنها فرمود باین مضمون که اگر در میان دو دسته از مسلمانان آشوب و فتنه برپا شد و بجنگ با یکدیگر برخاستند شما آنها را بوعظه و نصیحت با یکدیگر صلح و سازش دهید از پیغمبر صم روایت شده که فرمود آگاه باشید شما را خبر دهم بکاریکه از نماز خواندن و روزه گرفتن و صدقه دادن بهتر و ثوابش بیشتر است و آن اصلاح میان مسلمانان است پس اگر یکی از دو طائفه و دسته بدیگری تعدی و ستم کند جنگ و یاری آنکه ستم براو میشود نمائید و باستمکار طرفیت و مقاتله کنید تا آنکه او را بقوه قهریه حاضر برای اطاعت امر خدا کنید و آنها را از تعدی و ستم بدسته دیگر باز دارید پس از بردن نزاع از میان اصلاح دهید آنها را بطور عدل و انصاف و موافق کتاب خدا و سنت پیغمبر صم و چون پس از جنگ و نزاع معرض کینه دری و تعدی است باز خدا تاکید بعدالت فرمود باینمضمون که بعدل رفتار کنید در اینموقع و سایر مواقع که خدا دوست دار عدالت خواهان و انصاف کاران از روایت شده که روزی پیغمبر سواره بر الاغ بگروهی از انصار گذشت و در آنها عبدالله بن ابی منافق بود آنحضرت درنگ و شروع بوعظ و نصیحت آنها فرمود والاغ حضرتش بول کرد و بر زمین انداخت عبدالله بن ابی دست به بینی گرفت و گفت الاغت را از ما دور کن که گندش ما را آزار کرد این سخن را عبدالله بن رواحه شنید گفت بالاغ پیغمبر این سخنان میگوئی والله بول الاغ او

الی الطریق الموصل الی قرب الله وجنته التی وعد المتقون واتمام لکم الحب والبغض یکون فَضْلاً واحسانا مِنَ اللهِ وَنِعْمَةً عظیمة منه تعالی وَاللهُ عَلِيمٌ بقابلیات الاشخاص حَكِيمٌ فی افعاله لا یعطی لاحد الا بالاستحقاق عن الصادق علیه السلام فی تاویل الآیة حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم یعنی امیر المؤمنین وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان یعنی الاول والثانی والثالث اقول بتحقیقه ان حب الایمان عین حب امیر المؤمنین ع لکونه مجسمة الایمان وبعض الاعمال الثلاثة عین بغض الثلاثة الذین هم مجسمتها ثم لما بین سبحانه عدم جواز الاعتماد علی خبر الفاسق المورث لاثارة الفتنة بین المسلمین ووقوع القتال فیهم بین حکم القتال الواقع بینهم ورغب فی الاصلاح بقوله وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وجمعان منهم اقْتَتَلُوا وتنازعوا فی امر من الامور الدینیة او الدنیویة والجمع باعتبار الافراد فانهم یقتتلون فَأَصْلِحُوا بالوعظ والنصح والتهدید وبذل المال وغیرها بَيْنَهُمَا حفظا لنفوسهما ورد عالم عن المنکر عن النبی صم الا اخبرکم بافضل من الصیام والصلوة والصدقة قالوا بلی یا رسول الله قال اصلاح ذات البین فَإِنْ بَغَتْ وتعدت إِحْدَاهُمَا عَلَى الطائفة الْأُخْرَى ولم ترتدع بالوعظ والنصح وغیرهما فَقَاتِلُوا ایها المؤمنون الطائفة الَّتِي تَبْغِي وتتعدی علی الطائفة الاخری حَتَّى تَفِيءَ وترجع الطائفة الباغیة إِلَى أَمْرِ اللهِ جبرا وانقاد لحکمه قهرا من وجوب کف الید عن قتال المؤمنین والتحذر عن البغی علیهم فاذا انصرفوا عن القتال فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ والانصاف واحسموا مادة النزاع والفساد باجراء حکم الله واحقاق حق المظلوم ومنع الظالم عن ظلمه علی کتاب الله وسنة نبیه ولما کان بعد القتال مظنة الحقد والحیف تهید العلم بالعدل واکده بقوله نعم وَأَقْسِطُوا واعدلوا فی هذا الامر وسایر الامور إِنَّ اللهَ عادل يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ والعادلین عن ابن عباس رض ان النبی صم مر یوما علی ملاء من الانصار فیهم عبدالله بن ابی المنافق ورسول الله صم راکب علی حماره فوقف علیهم یعظهم فبال حماره اوراث فامسک عبدالله بن ابی بانفه وقال نح عنا نتن حمارک فقد اذیتنا بنتنه فمن جاء منا فعظه فسمع ذلک عبدالله بن رواحة فقال الحمار رسول الله تقول هذا والله ان بول حمار رسول الله اطیب ریحا منک فمر صم وطال الکلام بین عبدالله بن ابی الخزرجی المنافق وبین عبدالله بن رواحة الاوسی حتی استبا وتجالدوا وجاء قوم کل منهما من الاوس والخزرج وتجالدوا بالعصی او بالنعال والایدی او بالسیف فنزلت الآیة فرجع رسول الله صم الیهم فقرءها علیهم واصلح بینهم وعن الصادق علیه السلام قال لما نزلت هذه الآیة قال رسول الله صم ان منکم من یقاتل علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل فسئل من هو قال خاصف النعل یعنی امیر المؤمنین ع فقال عمار بن یاسر قاتلت بهذه الرایة مع رسول الله صم ثلاثا وهذه الرابعة والله لو ضربونا حتی بلغونا سعفات الهجر لعلمنا انا علی الحق وانهم علی الباطل وکانت السیرة فیهم من امیر المؤمنین علیه السلام ما کان من رسول

بیان فضل صلح بین المؤمنین





إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ

از تو خوشبوتر است پس پیغمبر صم تشریف برد و سخن میان دو عبدالله دراز شد تا بدشنام و زد و خورد رسید طایفه هر یک بحمایت آمدند و بدست چوب و کفش بیکدیگر زدند آیه بر پیغمبر نازل شد پیغمبر تشریف آورد و آیه را برانها خواند و میانشان اصلاح فرمود باز خداوند متعال ترغیب مؤمنین باصلاح فرمود باینمضمون که اهل ایمان برادرانند شما اصلاح دهید میان دو برادرتان و دوستی آرید میانشان و از خدا بترسید و اطاعت احکام او کنید شاید مورد ترحم و رحمت پروردگار واقع شوید پس از بیان وظیفه مؤمن بالنسبه بظالم و مظلوم نهی فرمود از توهین مرد و زن مؤمن باینمضمون که ای اهل ایمان گروهی از مردهای مؤمن مسخره نکند گروه دیگر از مؤمنین را شاید آنانیکه مسخره شان میکنند نزد خدا بهتر و مقرب تر باشند از مسخره کنندگان و زنهای مؤمنه مسخره نکنند زنهای دیگر مؤمنه شاید زنهائیکه مسخره شان میکنند نزد خدا بهتر و مقرب تر باشند از مسخره کنندگان و عیبگیری نکنید از مؤمنها یکه بمنزله خود شما هستند و کسی را بلقبهای زشت بد صدا نکنید زشت و بد است خواندن کسی را بلقبیکه کار او بآن لقب خوانده چون اینکه بکسی گوئید ای یهودی یا ای نصرانی یا ای یا ای اهل سنت روایت کنند که صفیه دختر حیی بن اخطب یهودی گریه کنان آمد حضور پیغمبر صم عرض کرد که عایشه بمن گفته ای یهودی دختر دو یهودی پیغمبر صم با و فرمود که چرا نگفتی که پدرم هرون و عمویم موسی و شوهرم محمد است احقر گوید ملاحظه کنید چنین زن را اهل سنت پاک از گناه و بهتر از فاطمه زهرا دختر پیغمبر میدانند در حدیث

الله فی اهل مکة یوم فتح عن الصادق علیه السلام انما جاء تاویل هذه الآیة یوم البصرة وهم اهل هذه الآیة وهم الذین بغوا علی امیر المؤمنین فکان الواجب قتالهم وقتلهم حتی یفیئوا الی امر الله الی ان قال فکان الواجب علی امیر المؤمنین ان یعدل فیهم حیث کان ظفر بهم کما عدل رسول الله فی اهل مکة انما من وعفی وکذلک صنع امیر المؤمنین باهل بصرة ثم حث سبحانه المؤمنین الی الاصلاح بین المقاتلین والمتنازعین منهم بقوله إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فقط إِخْوَةٌ واشخاص متحابون کالمنتسبین الی اب واحد وام واحدة روی عن النبی صم قال المسلم اخ المسلم لا یظلمه ولا یشتمه ومن کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته ومن فرج عن مسلم کربة فرج الله عنه بها کربة من کربات یوم القیمة ومن ستر مسلما ستره الله یوم القیمة عن الصادق علیه السلام المؤمن اخ المؤمن لابیه وامه لان الله خلق المؤمنین من طینة الجنان واجری فی صورهم من ریح الجنة وعنه انه سئل عن تفسیر هذا الحدیث المؤمن ینظر بنور الله فقال ان الله خلق المؤمنین من نوره وصبغهم فی رحمته واخذ میثاقهم لنا بالولایة علی معرفته یوم عرفهم نفسه فالمؤمن اخ المؤمن لابیه وامه ابوه النور وامه الرحمة وانما ینظر بذلک النور الذی خلق منه اقول یمکن ان یکون وجه اخوتهم وهو ان ولادتهم الایمانیة من الرسول والوصی کما قال انا وعلی ابوا هذه الامة وعنه ع المؤمن اخ المؤمن عینه ودلیله لا یخونه ولا یظلمه ولا یغشه ولا یعده عدة فیخلفه ثم رتب سبحانه علی اخوتهم ما هو من لوازمها وهو کون کل منهم مجتهدا فی تحصیل صلاح الاخر بقوله تعالی فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وارفعوا التنازع منهم وحصلوا التواد والرحمة فیهم وَاتَّقُوا اللهَ فی جمیع الامور التی منها ما امر به من الاصلاح وایجاد التراحم بین المؤمنین لَعَلَّكُمْ من قبل ربکم تُرْحَمُونَ علی احسانکم بهم وتقویکم من الله ثم انه تعالی بعد بیان وظیفة المؤمن بالنسبة الی الظالم والمظلوم منهم ووجوب احقاق حق المظلوم نهی عن اهانة المؤمن بذکر ما یوجب هتکه وتحقیره بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اعلموا ان من وظائف الایمان ان لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ وجمع من رجالکم مِنْ قَوْمٍ وجمع اخرین منهم ویستهزء بعضکم بعضا عَسَى ویرجی أَنْ يَكُونُوا اولئک المسخورون والمستهزؤن بهم افضل من الساخرین و خَيْرًا مِنْهُمْ واقرب عند الله وَلَا نِسَاءٌ منکم مِنْ نِسَاءٍ منکم ولا تستهزء بعض المؤمنات ببعض اخر عَسَى ویرجی أَنْ يَكُنَّ اولئک المسخورات والمستهزءات بهن افضل من الساخرات المستهزءات و خَيْرًا مِنْهُنَّ عند الله فان ملاک القرب والبعد عند الله مستور عنکم لیس مما یظهر من الاشکال والصور ولا الاوضاع ولا الاطوار التی یدور علیها امر التسخیر غالبا فلیس لاحد ان یحقر احدا فیکون قد حقر من عظم الله واهان من وقره الله کالابلیس الذی حقر آدم لحقره الله وطرده من رحمته ولذا روی ان الله تعالی قال اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری وانما لم یذکر سبحانه سخریة الرجال للنساء وبالعکس لانهما نادر ویحتمل انه تعالی اراد من یکون معنی یصیر فالمعنی ان یصیر ولخیر امنهم ویصرن خیرا منهن فان الغنی الذی یستهزء بالفقیر لفقره یحمل ان یصیر فقیرا ویصیر الفقیر المستهزء به غنیا وهکذا عن ابن عباس ان الآیة نزلت فی ثابت بن قیس بن شماس کان فی اذنه وقر فکان اذا اتی مجلس رسول الله صم وسعوا له حتی یجلس الی جنبه یسمع ما یقول فاقبل ذات یوم وقد فاته رکعة من صلوة الفجر فلما انصرف النبی صم من الصلوة اقبل نحو رسول الله یتخطی رقاب الناس وهو یقول تفسحوا تفسحوا فجعلوا یتفسحون حتی انتهی الی رسول الله بینه وبینه رجل فقال له تفسح فلم یفسح فقال من هذا فقال له الرجل انا فلان بن فلان فقال بل انت ابن فلانة یرید اما له کان یعیر بها فی الجاهلیة فخجل الرجل ونکس رأسه فانزل الله هذه الآیة وروی ان عایشة قالت ان ام سلمة جمیلة لولا انها قصیرة وعن القمی انها نزلت فی صفیة بنت حیی بن اخطب زوجة رسول الله وذلک ان عایشة

وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا

اسکه کسیکه سرزنش کند مؤمنی را بگناهی که از آن توبه کرده سزاوار اسنکه خدا آن سرزنش کننده را بهمان گناه مبتلا کند و در دنیا رسوائیش نماید احقر گوید که در عایشه مضمون همین حدیث محقق شد او بصفیه زن پیغمبر صلعم نسبت کفر و یهودیت داد خدا او را مبتلا کرد بجنگ با امیر المؤمنین که کفر یا بمنزلهٔ کفر بود پس خدا تهدید فرمود مرتکبین این گناه را باینکه کسیکه این گناهها را بکند و از آنها توبه نکند در ردیف ستمکاران در آید و از آنها شمرده شود پس از آن خدا بمقال اداب معاشرت با مؤمنین را بآنها میآموزد باینمضمون که ای اهل ایمان از بسیاری از گمانها که آن گمان بد و گمانیکه بد و خوبی آن معلوم نیست که مجموع نسبت بگمان خوب بسیار است اجتناب و دوری نمائید که ظن بد ببرادر دینی گناه و معصیت است از پیغمبر صلعم مروی است که فرمود همیشه بمؤمن خوش گمان باشید و از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود بکار برادر مؤمن خود گمان بد مبر تا وقتیکه ببدی آن یقین کنی و خدا فرمود از عیبهای مؤمن و باطن کارهایش تفتیش و پی جوئی نکنید و نیز از اجتناب مروی است که فرمود رسولخدا صلعم فرموده پی جوئی لغزشهای مؤمنین نکنید و کسیکه پی جوئی لغزشهای برادر مؤمنش کند خدا پی جوئی و عقب گیری از لغزشهای او کند و کسیکه خدا عقب گیری از لغزشهایش کند رسوائیش خواهد کرد بعضی از اهل سنت روایت کرده اند که شبی عمر در شهر گردش کرد چشمش از شکاف دری بچراغی افتاد رفت از درز در نگاه کرد دید جمعی نشسته مشغول شراب خوردنند ندانست چکند داخل مسجد شد عبد الرحمن بن عوف را از مسجد بیرون آورد و برد در آن خانه عبد الرحمن هم دید عمر گفت چه باید کرد عبد الرحمن گفت بنظر من کار حرامی مرتکب شده ایم تفتیش از کارهای پنهانی مسلمانان کردیم چگونه این کار برا که خدا پرده پوشی کرده ما از پرده بیرون آریم عمر گفت راست گفتی برگشتند احقر گوید که ایراد آیت طعن بزرگی است بعمر که حکم ظاهر آشکار نزد مسلمانان را ندانسته و مرتکب گناه بزرگ شد و چه قدر خودش خوب گفت که همه مردم احکام خدا را بهتر از من میدانند حتی زنهای پشت پرده و خدا فرمود که کسی غیبت کسی نکند و بد کسیرا پشت

وحفصة كانتا توذيانها وتشتمانها وتقولان لها يا بنت اليهودية فشكت ذلك الى رسول الله فقال الا تجيبيهما فقالت بماذا يا رسول الله قال قولي ان ابي هرون نبي الله وعمي موسى كليم الله وزوجي محمد رسول الله فما تنكران مني فقالت لهما فقالتا هذا اما علمك رسول الله فانزل الله في ذلك يا ايها الذين آمنوا لا يسخر الآية ثم نهى سبحانه عن ايذاء المؤمنين والمؤمنات بالقول بقوله وَلَا تَلْمِزُوا اي ولا تعيبوا غيركم من المؤمنين ولا تطعنوهم فكانكم تعيبون أَنْفُسَكُمْ لان المؤمنين كنفس واحدة فما يصيب واحدا منهم كانه يصيب جميعهم وقيل ان المعنى لا تعيبوا غيركم فانه يكون سببا لان يبحث من عيبتموه عن عيوبكم فيعيبكم فبالتعييب عيبتم انفسكم وقيل ان المراد لا تفعلوا ما تعيبون به فكانكم تعيبون انفسكم وَلَا تَنَابَزُوا ولا يدعوا غيركم من المؤمنين بِالْأَلْقَابِ التي يكرهها بِئْسَ الِاسْمُ وساء الذكر المرتفع بين الناس الْفُسُوقُ والذكر الذي يخرج المذكور من الايمان بَعْدَ كونهم داخلين في الْإِيمَانِ روت العامة ان الآية نزلت في صفية بنت حيي بن اخطب امرأة رسول الله صلعم باكية فقالت ان عائشة قالت لي يا يهودية بنت اليهوديين فقال صلعم هلا قلت ان ابي هرون وعمي موسى وزوجي محمد صلعم اقول انظروا الى هذه البذية كيف يطهرها العامة من الذنوب والعيوب ويفضلونها على فاطمة المعصومة بنت الرسول علمها ان تقول لها يا امة كريمة بنت المشركين وفي الحديث من عير مؤمنا بذنب تاب منه كان حقا على الله ان يبتليه به ويفضحه بين الناس اقول وقد تحقق مضمون الحديث في عائشة فانها عيرت صفية بكفرها فابتلاها الله بالقتال مع علي الذي كان نفس الرسول وهو كفر او بمنزلة الكفر ثم حث سبحانه الناس على التوبة من تلك المنهيات التي كلها ظلم على المؤمنين بقوله وَمَنْ ارتكب تلك المعاصي ولَمْ يَتُبْ الى الله تعالى منها فَأُولَٰئِكَ العصاة هُمُ الظَّالِمُونَ على انفسهم بخروجهم عن طاعته وكفران نعمته وتضييع حقوقه وعلى انفسهم بتعريضها للهلاك والعذاب ثم علم سبحانه المؤمنين ادب العشرة بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا واحترزوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بالرسول وبالمؤمنين وابعدوا انفسكم من الحسبان السوء والحسبان الذي لا تعلمون انه حسن او سيء وهو كثير وفي مقابلة الظن الذي تعلمون انه حسن وهو بالنسبة الى غيره قليل وذلك إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بهم وهو ظن السوء إِثْمٌ وحرام يتبعه عقوبة وعذاب فعليكم الاحتياط والتروي حتى تعلموا من اي القبيل من الظن سوء او حسن روي عن النبي صلعم انه قال ظنوا بالمؤمن خيرا وعن الصادق عليه السلام قال ضع امر اخيك على احسنه حتى ياتيك ما يقلبك عنه ولا تظن بكلمة خرجت من اخيك سوءا وانت تجد لها في الخير محملا وَلَا تَجَسَّسُوا ولا تفتشوا عن معايبهم المستورة ولا تبحثوا عن عوراتهم عن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله لا تطلبوا عثرات المؤمنين فانه من تتبع عثرات اخيه تتبع الله عثرته ومن تتبع الله عثرته يفضحه ولو في جوف بيته ورواه بعض العامة عن النبي صلعم ورووا ان جبرئيل قال يا محمد لو كانت عبادتنا على وجه الارض لعملنا ثلاث خصال سقي الماء للمسلمين واغاثة اصحاب العيال وستر الذنوب على المسلمين وروى بعض العامة

فی ذم عایشة وحفصة وطعن بعض ...





أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ

سر کسی نگوید و عیبی را که پنهان است فاش نماید که این مثل خوردن گوشت مردهٔ برادر است آیا دوست دارید گوشت برادر مردهٔ خود را بخورید البته از خوردن آن طبعهای متنفر است و عقلها حکم بقباحت آن کند از خدا بترسید و مرتکب چنین گناهی نشوید و اگر مرتکب شدید فورا توبه کنید که خدا توبه را بپذیرد و ترحم نماید پس از بیان حرمت عیب گوئی و توهین مؤمن و استهزاء بآن و غیبت کردن برادر ایمانی از روی کوچک شمردن آن و فخر کردن بر آن خداوند متعال تنبیه براین فرمود که دارائی و نسب و جهات دنیویه سبب شرف و رفعت مقام و بزرگی و برتری کسی بر کسی نیست فقط برتری و شرف میان مردم از جهت ایمان و تقوی و طاعت احکام خدا است باینمضمون که ای مردم ما همه شمارا از یک پدر و مادر که ادم و حوا باشد یا از مرد و زن و پدر و مادر آفریدیم در خلقت تفاوتی میانتان نیست و هیچ کس مزیتی بر دیگری در خلقت ندارد و شمارا شعبها و قبیله ها قرار دادیم برای اینکه بانتساب بقبیله و شعبه یکدیگرا بشناسید و معرفی کنید نه برای اینکه بنسب پدر و مادر و قبیله فخر بر یکدیگر کنید و سربلندی و بلند پروازی نسبت بهم

ان عمر بعس ذات ليلة فنظر الى مصباح من خلل باب فاطلع فاذا قوم على شراب لهم فلم يدر كيف يصنع فدخل المسجد فاخرج عبد الرحمن بن عوف فجاء به الى الباب فنظر وقال له كيف ترى ان نعمل فقال اري والله انا قد اتينا الى ما نهانا الله عنه لانا تجسسنا واطلعنا على عورة قوم ستروا دوننا وما كان لنا ان نكشف ستر الله فقال عمر ما اراك الا وقد صدقت فانصرفا اقول فيه طعن عظيم على عمر حيث انه اجهل الناس باحكام الكتاب وتكليف نفسه وارتكب كثيرا من المعاصي وليس ذلك ببعيد ممن قال كل الناس افقه من عمر حتى المخدرات في الحجال وَلَا يَغْتَبْ منها المؤمنون ولا يذكر بالسوء بَعْضُكُمْ بَعْضًا في غيابه روي عن النبي صلعم انه سئل عن الغيبة فقال ان تذكر اخاك بما يكره فان كان فيه فقد اغتبته وان لم يكن فيه فقد بهته وعن الصادق عليه السلام انه سئل عن الغيبة فقال هو ان تقول لاخيك في دينه ما لم يفعل او تبث عليه امرا قد ستره الله عليه لم يقم عليه فيه الحد وفي رواية واما الامر الظاهر فيه مثل الحدة والعجلة فلا وعن الكاظم ع من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه مما عرفه الناس لم يغتبه ومن ذكره من خلفه بما هو فيه مما لا يعرفه الناس اغتابه ومن ذكره بما ليس فيه فقد بهته وروت العامة عن النبي صلعم اياكم والغيبة فان الغيبة اشد من الزنا ثم قال ان الرجل يزني ويتوب فيتوب الله عليه وان صاحب الغيبة لا يغفر له الا ان يغفر له صاحبه وعن ابن عباس الغيبة ادام كلاب النار وروي ان المغتاب اذا تاب فهو آخر من يدخل الجنة وان لم يتب فاول من يدخل النار الى غير ذلك من الاخبار ثم شبه سبحانه تناول عرض المؤمن باكل لحمه بعد موته مبالغة في الزجر عنه بقوله أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ ويرغب في أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ جسد أَخِيهِ الديني حال كونه مَيْتًا وجيفة ومن الواضح انكم اذا ابتليتم باكل هذا اللحم فَكَرِهْتُمُوهُ وتنفر منه طباعكم واشمأزت منه نفوسكم وحكم بقبحه عقولكم فكذا تناول عرض المؤمن الذي هو اخوكم في الايمان حال غيبته قيل لما كان مجال توهم ان اللحم والعرض حرامان لاطلاع المؤمن عليهما وتألمه بهما غايته واما الغيبة فلا وجه لحرمته وقبحه لعدم تألم المغتاب منها لانه لا يطلع عليها دفعه سبحانه بان اكل لحم الاخ الميت لا يؤلمه ايضا مع انه في غاية القبح لكونه في غاية البعد عن رعاية حق الاخوة وفي الآية والروايات دلالة واضحة على كونها من الكبائر ولذا اكد سبحانه حرمتها بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ واحذروا عقابه في ارتكابها ثم حث سبحانه على التوبة منها بقوله إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ سريع القبول للتوبة لما فرط منهم رَحِيمٌ بمن اتقى ما نهى عنه ومتفضل عليه بالثواب روى بعض العامة ان رسول الله صلعم اذا غزا او سافر ضم الرجل المحتاج الى الرجلين موسرين يخدمهما ويتقدمهما الى المنزل فيهيئ لهما طعامهما وشرابهما فضم سلمان الى رجلين في بعض اسفاره فتقدم سلمان الى المنزل فغلبته عيناه فلم يهيئ لهما شيئا فلما قدما قالا له ما صنعت شيئا قال لا غلبتني عيناي قالا له انطلق الى رسول الله واسئله لنا طعاما فقال ع انطلق الى اسامة بن زيد وقل له ان كان عندك فضل من الطعام فليعطك وكان اسامة خازن رسول الله على رحله وطعامه فاتاه فقال له اسامة ما عندي شيء فرجع سلمان الى الرجلين فاخبرهما فقالا كان عند اسامة شيء ولكن بخل به فبعثا سلمان الى طائفة من الصحابة فلم يجد عندهم شيئا فلما رجع قالوا لو بعثناه الى بئر سميحة لغار ماؤها ثم انطلقا الى اسامة يتجسسان هل عنده ما امر لهما به رسول الله من الطعام فلما جاءا الى رسول الله قال لهما ما لي ارى خضرة اللحم في افواهكما قالوا والله يا رسول الله ما تناولنا يومنا هذا لحما قال ع ظللتما تاكلان لحم اسامة وسلمان فانزل الله الآية وقد عين الرجلين في تفسير اسير الجوامع فانه روى ان ابا بكر وعمر بعثا سلمان الى رسول الله ليأتي لهما بطعام فبعثه الى اسامة بن زيد كان خازن رسول الله على رحله فقال ما عندي شيء فعاد اليهما فقالا بخل اسامة ولو بعثنا سلمان الى بئر سميحة لغار ماؤها ثم انطلقا الى رسول الله فقال لهما ما لي ارى خضرة اللحم في افواهكما قالا يا رسول الله ما تناولنا اليوم لحما قال ظللتم تفكهون لحم سلمان واسامة فنزلت وعن انس قال قال رسول الله صلعم لما عرج بي مررت بقوم لهم اظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم فقلت من هؤلاء يا جبرائيل فقال هم الذين ياكلون لحوم الناس ويقعون في اعراضهم فظهر من ذلك انه لا يحرم ذكر مساوي غير المؤمن وغير المميز بل غير البالغين لانصراف الاخ في الآية والاخبار اليهم وان الاحتراز احوط وكذا غير المتسترين فمن كان عيبه ظاهرا او فسقه متجاهرا فلا غيبة له في عيوبه الظاهرة وما تجاهر به لتوصيف المذكور بما ستره الله عليه ولما روي ان من القى جلباب الحياء فلا غيبة له بل اطلاق الرواية تدل على جواز

فی طعن عمر ... وطعن بعض ...

فی ذم ابی بکر و عمر ...

يا أيّها النّاس انّا خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا انّ اكرمكم عند الله اتقيكم انّ الله عليم خبير

شرف و برتری و کرامت شما نزد خدا فقط بتقوی و پرهیزگاری و اطاعت خدا است هر کس ایمانش قوی تر و تقوایش بیشتر است و کوشش او در اطاعت احکام خدا زیاد تر است نزد خدا محترم تر و باشرف تر است و احترام در نظر شما بایستی تابع احترام و عزت و در نزد خدا باشد اگر چه غلام حبشی و زنگی باشد اهل سنت روایت کرده اند که چون پیغمبر ص پس از فتح مکه بلال را امر فرمود که بر بام کعبه بر آید و اذان گوید بلال بالای کعبه رفت و اذان گفت عتاب بن اسید که اهل مکه و مورد عفو پیغمبر واقع شده بود چون اواز بلال را شنید گفت الحمد لله پدرم مرد و امروز را ندید و این اواز را نشنید حارث بن هشام گفت پیغمبر ص غیر از این کلاغ پیدا نکرد پس این آیه نازل شد بعضی گفته اند که ابی هند که از صحابه بود و پیغمبر بطایفه بنی بیاضه امر فرمود که از دختران ایشان تزویج باو کنند انها عرض کردند یا رسول الله دختران ما را با آزاد کرده های ما دهیم این آیه نازل شد اهل سنت روایت کرده اند که روزی رسول خدا ص ببازار مدینه گذشت دید غلام سیاهی را میخواهند بفروشند و الغلام میگوید هر کس مرا میخرد بشرط این بخرد که مرا جلوگیر نشود از پنج وقت رفتن بنماز جماعت پیغمبر ص بعد کسی او را خرید و پیغمبر هر روز او را در نماز جماعت خود میدید روزی او را ندید از او پرسش فرمود عرض کردند تب کرده پیغمبر از او عیادت فرمود پس از چند روزی حال الغلام را پرسید عرض کردند مشرف بمردن است پیغمبر ص ببالین او آمد اندک رمقی داشت الحضرت بنفس نفیس خود مباشر غسل و دفن الغلام شد بر مهاجرین و انصار خیلی گران آمد پس این آیه نازل شد از الحضرت روایت شده که فرمود ایها مردم خدا بواسطه اسلام تکبر زمان جاهلیت و فخر بپدران را از میان برد عرب بودن پدر شما نیست فقط لغتی است که بآن تکلم میکنید هر کس بزبان شما سخن گوید عرب است آگاه باشید که پدر شما آدم و آدم از خاک است گرامیترین شما نزد خدا کسی است که تقوایش بیشتر باشد در روایت دیگر فرمود پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است عرب برتری بر عجم ندارد و سفید پوست بر سیاه پوست برتری ندارد فقط مایه برتری تقوی است روایت شد که از عیسی ع پرسیدند چه کسی اشرف است عیسی دست برد و مشت خاک برداشت فرمود این و مشت خاک کدام یک اشرف است پس از آن هر دو خاک را روی زمین ریخت و فرمود همه از خاکید و گرامیتر نزد خدا انکس است که تقوایش

غيبة المتجاهر بفسق في غير ما تجاهر به وكانه يحرم الغيبة يحرم استماعها لما روي عن النبي ص انه قال المغتاب والمستمع شريكان في الاثم والظاهر منه ومن غيره من الاخبار ان ذكر عيب شخص لا يكون غيبة اذا لم يكن له مستمع فان الظاهر من الادلة انه حرم كشف العورة وهتك ما ستره الله ومنه يظهر اشتراط كون المغتاب بالفتح معروفا عند المستمع فان ذكر عيبه لا يكون كشفا للمستور الا اذا كان معروفا بالتفصيل او بالاجمال في المحصورين كالاثنين والثلاث ونظايرهما وكذا عدم اختصاصه بالذكر باللسان بل يعم ذلك الكتابة والاشارة ولا بالتصريح بل يعم التعريض والكناية ولا يعتبر في حرمتها قصد الازراء والتنقيص والذم نعم اذا صدرت بتلك القصود كان حرمتها اشد والذي كذا لا فرق بين كون العيب المذكور في بدنه او خلقه او نسبه وفعله او قوله او دينه او امور دنياه حتى ثوبه او داره كل ذلك اذا لم يكن ظاهرا مكشوفا لمن رآه او للمستمع واذا احتمل المستمع جواز الغيبة في حق المغتاب بالكسر لظهور العيب والتجاهر او لكونه مظلوما او غير ذلك كان عليه حمل فعله على الصحة والجواز فلا يحرم عليه استماعها لتلازم جواز الغيبة وجواز استماعها وكذا العكس وانما صدر الاية بالخطاب للمؤمنين تنبيها على ان امتثال الاحكام المذكورة من لوازم الايمان ثم نهى سبحانه عن سوء الظن بالمؤمنين وتنقيصهم بالظن فضلا عن الشك والترديد كان مجال ان يقول احد اذا ظننا بهم سوء نتفحص عن واقع امرهم حتى نتيقن بما ظننا ثم نقول فيهم باليقين نهى سبحانه عن التجسس والتفحص عن معايبهم وزلاتهم وتحصيل العلم بها ثم نهى عن ذكر ما علم اتفاقا او حصله عصيانا ثم لما كان الاستهزاء بالغير ولمزه ونبزه واغتيابه لتحقيره والتفاخر عليه بين سبحانه انه لا تفاوت بين الناس في الشرف والرفعة الا من حيث الايمان والتقوى الذي امر به بقوله **يا ايها الناس انا خلقناكم** واولدناكم **من ذكر** وهو ادم **وانثى** وهي حواء فليس لاحد ان يفتخر على احد بالنسب لان جميعكم ابناء رجل واب واحد وامراة وام واحدة وقيل ان المراد من الذكر الاب المتصل ومن الانثى الام المتصل والمقصود ان كلكم في الخلق سيان ومن جنس واحد حيث ان كل واحد منكم ولد كما ولد غيره وخالقه خالق غيره فلا مزية لاحد على احد في اصله **وجعلناكم** وصيرناكم **شعوبا** وجماعات عظاما منتسبين الى اب واحد **وقبائل** وطوائف متشعبة من كل شعب قيل ان الشعوب جماعات لا يدرى من يجمعهم كالعجم والقبائل جماعات منسوبون الى اب واحد معلوم كالعرب عن الصادق عليه السلام الشعوب العجم والقبائل العرب وقيل ان الشعوب تدخل في القبائل فان القبيلة تحتها شعوب وفي الشعوب تحتها بطون وانما كان ذلك الجعل **لتعارفوا** ويعرف بعضكم بعضا بحسب الانساب لا لتفاخروا بالاباء والقبائل وتدعون الشرف والتفاضل وقيل الا لتناكروا بالتحزب والتلمز والتنبز والغيبة فان كل واحدة منها يؤدي الى التناكر وقيل ان المعنى انا خلقناكم من ذكر وانثى لتعبدوا وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا واعلموا ان اكرمكم





قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولمّا يدخل الايمان في قلوبكم

بیشتر است از پیغمبر ص مروی است که روز قیامت خدا فرماید من شما را امر کردم و شما عهد مرا ضایع کردید و نسبتها را بالا بردید امروز من نسب همه شما را پست کنم و نسب خود را بالا برم گرامیتر از همه نزد من انکس است که با تقوی باشد ابو هریره گفت مردم روز قیامت محشور شوند پس توقیف کردند پس خدا فرماید مدتهای زیاد شما سخن میگفتید و من خاموش بودم شما امروز خاموش باشید تا من سخن گویم من نسبت خود را بالا بردم و گفتم گرامی تر از همه با تقوی تر از همه است و شما قبول نکردید و گفتید نه بلکه فلان پسر فلان و فلان پسر فلان و نسبتتان را بالا بردید و نسب من را پست کردید و من امر نسبت خود را بالا برم و نسبتهای همه را پست کنم و البته امروز اهل این مجمع خواهند دانست کیان اهل کرامتند کجایند اهل تقوی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود که پدرم از جدم روایت کرده که پیغمبر فرمود با تقوی ترین همه مردم انکسی است که حق بگوید چه بنفعش باشد چه بضررش باشد خدا بانساب و اعمال شما عالم و بباطن شما با خبر است پس چون تقوی متوقف بر ایمان صمیمی و واقعی بتوحید و رسالت و علو خدا دعوی انکه در صورت اناباری کردند رد فرمود باین مضمون که عربهای بیابانی آمدند و گفتند ما ایمان بخدا و رسالت رسول داریم ای پیغمبر ص مکرم بانها بگو شما

واعلاكم شانا **عند الله** وفي نظره **اتقيكم** واعملكم بطاعته وانكان عبدا حبشيا روي انها نزلت حين امر النبي ص بلالا بعد فتح مكة ليؤذن فعلى ظهر كعبة فاذن فقال عتاب بن اسيد وكان من الطلقاء الحمد لله الذي قبض ابي حتى لم ير هذا اليوم ولم يسمع هذا الصوت وقال حارث بن هشام اما وجد رسول الله ص غير هذا الغراب الاسود **وقيل** ان الاية نزلت في ابي هند من الصحابة حين امر رسول الله بني بياضة ان يزوجوه امراة منهم فقالوا يا رسول الله ص تزوج بناتنا موالينا وروي ان رسول الله مر في سوق المدينة فرأى غلاما اسود يباع وهو يقول من اشتراني فعلى شرط ان لا يمنعني عن الصلوة الخمس خلف رسول الله فاشتراه رجل فكان رسول الله يراه عند كل صلوة ففقده فسئل عنه صاحبه فقال هو محموم فعاده ثم سئل عنه بعد ايام فقيل هو مشرف على الموت فجاءه وهو في بقية حركة فتولى غسله ودفنه فدخل على المهاجرين والانصار امر عظيم فنزلت روي عن النبي ص انه قال يوم فتح مكة ان الله قد اذهب عنكم بالاسلام نخوة الجاهلية وتفاخرها باباءها ان العربية ليست باب والد وانما هو لسان ناطق فمن تكلم به فهو عربي الا انكم من ادم وادم من التراب وان اكرمكم عند الله اتقيكم وعنه ص ان ربكم واحد وابوكم واحد لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لاحمر على اسود ولا لاسود على احمر الا بالتقوى وانما ذكر سبحانه من اسباب التفاخر الدنيوي النسب مع ان اسبابه كثيرة كالمال والاولاد وغيرهما لان النسب اعلاها من حيث انه ثابت مستمر غير مقدور التحصيل بخلاف غيره ولانه كان بين العرب من اعظم اسباب الافتخار وكان دابهم التفاخر بالانساب روي انه سئل عيسى ع اي الناس اشرف فقبض قبضتين من التراب ثم قال اي هذين اشرف ثم جمعهما وطرحهما وقال الناس من تراب واكرمهم عند الله اتقاهم وعن النبي ص يقول الله يوم القيمة امرتكم فضيعتم ما عهدت اليكم فيه ورفعتم انسابكم اليوم ارفع نسبي واضع انسابكم اين المتقون ان اكرمكم عند الله اتقيكم وعن ابي هريرة ان الناس يحشرون يوم القيمة ثم يوقفون ثم يقول الله لهم طال ما كنتم تكلمون وانا ساكت فاسكتوا اليوم حتى اتكلم اني رفعت نسبي وابيتم الا انسابكم قلت ان اكرمكم اتقيكم وابيتم انتم وقلتم لا بل فلان بن فلان وفلان بن فلان فرفعتم انسابكم ووضعتم نسبي فاليوم ارفع نسبي واضع انسابكم سيعلم اهل الجمع من اصحاب الكرم اين المتقون وعن الصادق ع عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه واله قال اتقى الناس من قال الحق فيما له وعليه وعن الصادق عليه السلام انه سئل عن قوله ان اكرمكم عند الله اتقيكم قال اعملكم بالتقية **ان الله عليم** بانسابكم واعمالكم **خبير** ببواطنكم وضمائركم لا يخفى عليه اسراركم لما كان التقوى متوقفا على الايمان الراسخ في القلب بالتوحيد ورسالة الرسول رد الله سبحانه دعوى مدعي الايمان مع كون ايمانهم صوريا بقوله **وقالت الاعراب** وسكنة البوادي لك **آمنا** بتوحيد الله ورسالتك **قل** يا محمد لهم ردا عليهم **لم تؤمنوا** عن صميم القلب فلا تقولوا آمنا **ولكن** لما اسلمتم واظهرتم الشهادتين باللسان وتركتم المقاتلة **قولوا اسلمنا** ودخلنا في السلم والانقياد مخافة انفسنا واغراضا كيف تقولون آمنا والحال انه **لما يدخل الايمان** بعد **في قلوبكم** وما باشر اليقين بالتوحيد ورسالة الرسول افئدتكم قيل نزلت في نفر من بني اسد قدموا المدينة في سنة جدب فاظهروا الشهادتين وقالوا لرسول الله ص اتتك العرب بانفسها على ظهور رواحلها واتيناك باثقالنا وعيالنا وذرارينا ولم نقاتلك كما قاتلك بنو فلان يريدون الصدقة ويمنون عليه ما فعلوا **اقول** ذهب بعض الامة الى انه لا فرق بين الاسلام والايمان وقال بعضهم الاسلام اعم من الايمان فان الايمان لا يحصل الا في القلب والاسلام يحصل باللسان وعن الصادق عليه السلام الايمان هو الاقرار باللسان وعقد القلب وعمل بالاركان الى ان قال فقد يكون العبد مسلما قبل ان يكون مؤمنا ولا يكون مؤمنا حتى يكون مسلما فالاسلام قبل الايمان وهو يشارك الايمان الخبر وعن الباقر عليه السلام عن النبي ص قال الاسلام علانية والايمان في القلب واشار الى صدره وفي رواية الاسلام هو الظاهر الذي عليه الناس وهو شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام

في فضيلة التقوى

في بيان اختلاف الآراء في الفرق بين الايمان والاسلام

وَاِنْ تُطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَ
اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ قُلْ اَتُعَلِّمُونَ اللّٰهَ بِدِينِكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا
فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ
اِسْلَامَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدٰيكُمْ لِلْاِيمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبَ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ایمان از صمیم قلب ندارید ولی چون بزبان شهادت بوحدانیت خدا و رسالت رسول داده اید فقط بگوئید ما اسلام
داریم ما دامیکه ایمان و یقین بوحدانیت خدا و رسالت رسول و حشر در عالم آخرت در دلهای شما جاگیر نشده بعضی
گفته اند این آیه درباره عدهٔ از بنی اسد نازل شد که در سال گرانی بمدینه خدمت رسول خدا آمدند و عرض کردند که سایر عربها سواره نزد شما
آمدند و ما با بارها و زنان و فرزندان مان نزد شما آمدیم و تاکنون چون دیگران از اعراب با شما جنگی و طرفیتی نکردیم و اظهار شهادتین
کردند بطمع آنکه پیغمبر با آنها کمک از جهت آذوقه نماید و با ایمانشان منت بر آنحضرت نهادند و چون ثواب بر اعمال توقف بر ایمان حقیقی
واقعی داشت خدا یتعال فرمود اگر اطاعت احکام الهی و پیروی فرمایشات پیغمبر از روی ایمان حقیقی و صمیمی کنید خدا کاملا اجر و ثواب
بشما میدهد ابدا کم و کسری در ثواب اعمال شما نماید بعضی گفته اند یعنی اگر شما عبادات لایق بضعف و ناتوانی خود کنید خدا اجر لایق بکرم
و بی کم و کسر بشما دهد و بیامرزد گناهان شما را و ترحم نماید بشما بدادن ثواب بسیار پس خدا یتعال برای ارشاد و تعلیم اعراب
معرفی ایمان و بیان حقیقت آنرا فرمود باینمضمون که ای پیغمبر مکرم بگو باعرابیکه میگویند ما ایمان داریم کسانیکه شایسته است دعوی
ایمان کنند و بایستی تصدیقشان در آن ادعا کرد کسانیند که از صمیم قلب بتوحید خدا و پیغمبری تو ایمان و یقین داشته باشند و سبحان

الصلوة و ایتاء الزکوة و حج البیت و صیام شهر رمضان فهذا الاسلام و الایمان معرفة هذا الامر مع هذا فان اقر بها و لم یعرف هذا الامر
کان مسلما و کان ضالا و عن الصادق علیه السلام ان الاسلام قبل الایمان و علیه یتوارثون و یتناکحون و الایمان علیه یثابون و لذا
قال سبحانه وَاِنْ تُطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ عن الایمان الخالص و ترک النفاق لَا يَلِتْكُمْ و لا ینقصکم مِنْ اجر اَعْمَالِكُمْ و ثوابها
شَيْئًا یسیرا و قیل ان اتیتم بما یلیق بضعفکم من الاعمال الحسنة المقرونة بالاخلاص و ترک النفاق فهو تعالی یأتیکم بما یلیق بفضله من
الجزاء لا ینقص منه شیئا انظر الی ما فی حسناتکم من النقصان و التقصیر اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ و ستار لما فرط من المطیعین رَحِيمٌ
بهم و متفضل علیهم بالثواب العظیم ثم وصف سبحانه حقیقة الایمان ارشادا للاعراب القائلین امنا بقوله اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الذین
یحق منهم دعوی الایمان و یصدقون فی دعواه هم الَّذِينَ اٰمَنُوا عن صمیم القلب بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بالتوحید و الرسالة ثُمَّ لَمْ
يَرْتَابُوا و لم یشکوا بعد ذلک المشکک و لم یختلج ببالهم کذب الرسول فی دعوی الرسالة و فیما اخبر عن الله وَجَاهَدُوا الکفار و
المنافقین بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ و بذلوهما فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و طلبا لمرضاته و ترویج شریعته اُولٰئِكَ الموصوفون بتلک الصفات
الجلیلة هُمُ بالخصوص الصَّادِقُونَ فی دعوی الایمان لا غیرهم قیل لما نزلت الایة جائت الاعراب و حلفوا انهم مؤمنون صادقون فنزل
قُلْ یا محمد لهم ردا علیهم ایها الاعراب اَتُعَلِّمُونَ اللّٰهَ و تخبرونه بِدِينِكُمْ الذی انتم علیه بقولکم امنا وَاللّٰهُ یا احاطته بجمیع
الموجودات و کل مخلوقاته يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ لا یعزب عنه مثقال ذرة فیهما وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ جلیل و حقیر خفی
او اخفی عَلِيمٌ فکیف یخفی علیه ضمائرکم حتی یحتاج فی الاطلاع علیها الی اخبارکم و فیه توبیخ لهم علی اجتهادهم فی اخفاء نفاقهم ثم لما اظهر
الاعراب المنة علی الرسول باسلامهم حیث قالوا انا اتیناک بانفسنا و عیالنا و ذرارینا و لم نقاتلک کما قاتلک بنو فلان و کان قولهم ذلک
فی غایة القبح و الشناعة و بخهم الله سبحانه علیه بقوله يَمُنُّونَ هؤلاء الاعراب و یظهرون التفضل عَلَيْكَ یا محمد اَنْ اَسْلَمُوا
و حسبوا بجهلهم ان اسلامهم منة علیک قُلْ یا محمد لهؤلاء الجهال لَا تَمُنُّوا و لا تعدوا النعمة عَلَيَّ اِسْلَامَكُمْ الظاهر
المقرون بالنفاق لانه لیس بنعمة علی و لا علیکم بدعوتکم الیه لانی عملت بوظیفة رسالتی من قبل ربی بَلِ اللّٰهُ المنان يَمُنُّ و یتفضل
عَلَيْكُمْ باعظم النعم و هو اَنْ هَدٰيكُمْ لِلْاِيمَانِ و ارشدکم الیه بتبلیغی و دعوتی و وفقکم لقبوله اِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ فی دعوی الایمان عن القمی انها نزلت فی عثمان یوم الخندق و قد ارتفع الغبار من الحفرة فوضع عثمان کمه علی انفه
فقال عمار لا یستوی من یعمر المساجد فیصلی فیها راکعا و ساجدا و من یمر بالغبار حائدا یعرض عنه جاحدا معاندا فالتفت عثمان الیه
و قال یا ابن السوداء ایای تعنی ثم اتی رسول الله ص فقال لم ندخل معک لتسب اعراضنا فقال رسول الله قد اقلتک اسلامک فانزل الله تعالی
يَمُنُّونَ علیک ان اسلموا ثم اکد الله سبحانه علمه بالمغیبات التی منها ما فی ضمائر الناس من اعتقاد حقانیة الاسلام و عدمه بقوله اِنَّ اللّٰهَ
بذاته يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ و خفیاتها التی لا یعلم بها غیره احد فکیف یخفی علیه اسرارکم و ما فی ضمائرکم من الکفر و الایمان
وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بغیر جارحة بِمَا تَعْمَلُونَ بجوارحکم من الخیرات و الشرور و الطاعة و العصیان عن الصادق علیه السلام من قرء





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِيدِ بَلْ عَجِبُوا اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ
هٰذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ

و تشکیکات کفار و منافقین بهیچ وجه تردید در عقیدهٔ خود پیدا نکنند و تزلزل در دلشان راه نیابد و احتمال دروغ
گفتن را در ادعای پیغمبری و در اخباریکه از خدا بانها میدهی ندهند و علامت این عقیدهٔ قلبی آنستکه با کفار و منافقین
جهاد کنند و جان و مالشان را در راه خدا و ترویج دین اسلام فدا نمایند و هستی خود را برای حفظ تو و پیشرفت دین تو از
دست بدهند اینگونه مردم راستگویند در دعوی ایمان پس بعضی گفتند چون این آیها فرود آمد اعراب شرفیاب خدمت
رسول خدا شدند و سوگندها یاد کردند که ما مؤمن و راستگوی در ادعای ایمانیم پس آیه نازل شد باین مضمون که ای محمد بگو باعراب
که بصرف گفتن اینکه ما ایمان داریم میخواهید دینتان را معلوم خدا کنید با اینکه خدا مطلع باحوال جمیع موجودات تمام عوالم است
و میداند آنچه را که در آسمانها و زمین است ابدا چیزی بر خدا مخفی نیست خدا بهمه موجودات از کوچک و بزرگ و مخفی و آشکار
عالم و آگاه است پس چگونه ممکن است که ضمائر شما بر او مخفی باشد تا محتاج باخبار شما شود پس چون آن اعراب منت بر پیغمبر
نهادند باینکه گفتند ما با بار و عیال و اولادمان نزد تو آمدیم و با تو بهیچ وجه طرفیت نکردیم خدا آنها را سرزنش بر منتشان فرمود باین
مضمون که این اعراب منت بر تو گذارند که اسلام آورده اند بخیال اینکه اسلام آوردن آنها یک نعمت و احسانی است تو ای محمد بگو بآن
نادانها که بر من باسلامتان منت نهید از آنکه من از اسلام شما استفادهٔ ندارم بلکه خدا بر شما منت دارد که راهنمائیتان باسلام کرد
و توفیق قبول اسلام بشما داد اگر در دعوی اسلام راستگو باشید قمی فرمود این آیه دربارهٔ عثمان نازل شد چه روزیکه خندق دور مدینه
میکندند گرد بلند شده بود عثمان آستین خود را دم بینی خود گذارد عمار گفت کسیکه تعمیر مسجد را میکند و در آنها نماز میکند در رکوع و
سجود میماید مانند کسی نیست که از غبار دوری کند و از آن بطور اکراه اعراض نماید عثمان رد باو کرد و گفت ای پسر زن سیاه مقصودت
من بودم بعد خدمت پیغمبر آمد و عرض کرد ما قبول اسلام کردیم بجهت آنکه دشنام بشنویم پیغمبر فرمود من عهد اسلام ترا بهم زدم میخواهی
از اسلام صرف نظر کن پس این آیه نازل گردید پس از آن خدا یتعال علمش را بمغیبات که از جمله ضمائر مردم است تاکید فرمود باینمضمون
که البته خدا آنچه را که در آسمانها و زمین مخفی و پنهان است میداند جز او کسی مطلع بر خفیات و ضمائر مردم از ایمان و کفر نیست و خدا بینا
است بتمام عملیات شما مسلمانان از خیرات و شرور و اطاعت و معصیت از حضرت صادق علیه السلام مروی است که هر کس سورهٔ مبارکهٔ
حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از جملهٔ زوار خاتم النبیین شمرده شود پس از ختم سورهٔ حجرات که در آخر آن بیان منت
اعراب بر خاتم النبیین باسلام ظاهریشان بود که کشف از عدم ایمان حقیقی واقعی داشت تنظیم سورهٔ مبارکهٔ ق شده که در اول
آن بیان عظمت قرآن و رسالت رسول و ادلهٔ توحید و معاد و تهدید کسانیکه تکذیب پیغمبر کنند که تمام مقتضی ایمان حقیقی است برسالت
رسول و دین اسلام پس برای تبرک و تیمن ابتداء بذکر بسم الله الرحمن الرحیم فرمود و پس از آن ذکر لفظ ق که از حرف ابجد است

سورة الحجرات فی کل لیلة او کل یوم کان من زوار محمد ص الحمد لله علی التوفیق لاتمام تفسیر السورة المبارکة ثم لما ختمت سورة الحجرات ببیان
منة الاعراب علی النبی ص باسلامهم الدال علی عدم ایمانهم برسوله و کتابه و الیوم الاخر نظمت بعدها سورة ق المبتدئة ببیان عظمة القران و جلالة
و بیان رسالة رسوله و ادلة التوحید و تهدید مکذبی رسوله بما نزل علی الامم الماضیة من العذاب فابتدئها بذکر الاسماء المبارکات بقوله
تبارک و تعالی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ثم افتتحها بذکر حرف قٓ جلبا لتوجه القلوب
الی ما یرد علیها فلا یفوتها احد الکلمات الرائقة و فهم المعانی الفائقة و قد مران تلک الحروف رموز عن ابن عباس هو اسم من اسماء الله اقسم
الله به و قیل هو رمز عن کل اسم من الاسماء الحسنی المصدرة بالقاف کالقادر و القدیر و القدیم و القاهر و القهار و القائم بالقسط و القاضی
بالحق و القریب و القابض و القدوس و نحوها فان العرب قد یرمز عن کلمة بحرف و قیل هو قسم بقوة قلب حبیبه و عن الصادق ع و اما ق فهو جبل
محیط بالارض و خضرة السماء منه و به یمسک الله الارض ان تمید باهلها و قال جمع من العامة هو جبل محیط بالارض کاحاطة بیاض العین بسوادها
و هو اعظم جبال الدنیا خلقه الله من زمرد اخضر او زبرجد اخضر منه خضرة السماء و السماء ملتزقة به و لیس مدینة من المدائن او قریة من القری
الا و فیها عرق من عروقه و ملک موکل به واضع یده علی تلک العروق فاذا اراد الله بقوم هلاکا اوحی الی ذلک الملک فحرک عرقا فخسف باهلها
و التیامین ینطلقون الی ذلک الزبرجد فیاخذون منه فیبثونه فی الناس و نسب ذلک القول الی ابن عباس و الظاهر ان حرف ق رمز من کلمة
قاف التی هی اسم للجبل فلا یرد اعتراض الفخر الرازی انه لو کان اسما للجبل لکتب قاف بالالف و الفاء ثم عظم سبحانه القران بالحلف به و توصیفه
بالعظمة بقوله وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِيدِ و الکتاب العظیم لعظم فوائده و کونه من الله العظیم و آیة عظمته حیث عجز الخلق عن الاتیان بمثله و قیل ان
المجید بمعنی الکریم و توصیفه بکثرة الکرم لانه لا یطلب احد مقصودا منه الا وجده و لا یتمسک به محتاج الا اغناه و انما لم یذکر قبل ق اداة القسم
قیل لرکاکة دخول الحرف علی الحرف و حاصل المفاد اقسم بالجبل العظیم الذی به بقاء دنیاکم و بالقران الذی به بقاء دینکم ان محمدا رسول منذر

أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا
كِتَابٌ حَفِيظٌ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى
السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ

فرمود برای جلب قلوب بتوجه بمطالب بعد از آن و ان رمزی است از اسم مبارک خدا ابن عباس گفت قاسمی است
از اسماء الهی که خدا بآن قسم یاد کرده دیگری گفت رمز است از اسم الهی که در اول آن قاف است چون قادر و قاهر و قدیم و قائم
بالقسط و قیوم و قهار و قریب و قابض و قاضی بالحق و قدوس و مانند اینها و دیگری گفت قسم است بقوة قلب
حبیبش پیغمبر صلعم از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که قاف اسم کوهی است که محیط بدنیا است و این قول از
ابن عباس هم مروی است پس از آن خداوند متعال تعظیم قرآن فرمود باین مضمون که قسم بقرآن مجید و این کتاب عظیم
الشان بعضی گفتند که مجید بمعنی کریم است و از آن رو قرآن را کریم فرمود که هر کس هر مطلبی داشته باشد بدست آورد
و حاصل معنی آنکه قسم بکوهیکه بآن بقاء دنیا و بقرآنیکه بآن بقاء دین خاتم انبیا است که محمد از جانب خدا پیغمبر مرسل است و
عجب از قریش است که با همه معجزاتیکه از او بظهور رسیده منکر پیغمبری او شده اند بلکه تعجب میکنند از اینکه یکنفر از جنس خودشان
که میخورد و میخوابد پیغمبر شود و این کفار گویند این پیغمبری که محمد صلعم ادعا میکند امر عجیبی است علاوه بر اینکه دعوی پیغمبری میکند
میگوید که مردم بعد از مردن زنده خواهند شد با اینکه هیچ عقلی از او قبول نکند چگونه ممکن است که ما چون بمیریم و خاک شویم دو
باره زنده شویم و بحالت اولیه در دنیا بر گردیم هرگز این نخواهد شد چه دور از عادت است و علت استبعاد آنستکه
اجزاء مرده که خاک شود با خاکهای دیگر مخلوط و متفرق در روی زمین شود چگونه میشود تمیز داد ذرات خاکها را از یکدیگر که این
ذره خاک کیست پس نمیشود که هر کس از خاک بدن خود دوباره آفریده شود خدا رد این سخن فرماید باین مضمون که ما میدانیم هر جزئیرا
که زمین خاک نمود از بدن آنها گم شده با اختلاط بخاکهای دیگر و تفرق در اطراف عالم بعلاوه بر اینکه میدانیم دفتر ثبت داریم که محفوظ
از غلط و سهو و تغییر است و همه اجزاء آنها در آن دفتر ثبت و ضبط است بعضی گفتند علمش را تشبیه بعلم کسی کرده که کتاب مضبوطی
نزد وی باشد که تمام تفصیل و جزئیات در آن نوشته باشند و تمام نشانیهای اجزاء و ذرات در آن ثبت کرده باشند که هیچ
جزئی بجزء دیگر مشتبه نشود چنین کسی که چنین علمی داشته باشد چگونه استبعاد میشود از او که اجزاء را نشناسد نه و اینکه خلق دو
باره نزد آنها بر بعید نیست بلکه غرضشان تکذیب پیغمبر با قرآن است که عین حق است و برای آنها آمده بی تفکر و تأمل رد آنها

من جانب الله والعجب ان قريشا انكروا رسالته مع دلالة المعجزات الباهرات على صدقه ولم يكتفوا بالانكار **بَلْ عَجِبُوا** الجبت ذاتهم وقلة
عقولهم من **أَنْ جَاءَهُمْ** رسول **مُنْذِرٌ** مع كونه رجلا **مِنْهُمْ** ياكل الطعام ويمشي في الاسواق وليس من جنس الملائكة **فَقَالَ**
اولئك **الْكَافِرُونَ** لسم قيم بعضهم لبعض عنادا ولجاجا **هَٰذَا** الامر الذي يدعيه محمد من رسالته مع كونه بشرا **شَيْءٌ عَجِيبٌ**
يحق ان يتعجب منه مضافا الى انه يقول بما لا يقبله العقلاء من انا نحيى بعد موتنا مرة اخرى انصفوا ايها العقلاء **أَئِذَا مِتْنَا** واقبرنا
**وَكُنَّا** بعد سنين **تُرَابًا** نرجع الى ما كنا فيه من الحيوة لا يكون ذلك ابدا لان **ذَٰلِكَ** الرجوع الذي يدعيه محمد **رَجْعٌ** ورد
**بَعِيدٌ** عن العادة او الامكان والصدق لاختلاط اجزاء الموتى بعنصر ويصيرهم ترابا بعضها ببعض وعدم تميز اجزاء كل ميت عن اجزاء
الآخرين فكيف يمكن جمعها واعادة خلق كل ميت من اجزائه التي كانت له حال حيوته ثم رد سبحانه استبعادهم بان عدم تميز الاجزاء انما
هو عندكم لقصور علمكم واما عندنا فانا **قَدْ عَلِمْنَا** وميزنا كل ذرة من تراب **مَا تَنْقُصُ** وتاكل **الْأَرْضُ** من اجزاء كل جسد
**مِنْهُمْ** وتصير من لحومهم وعظامهم وتصيرها ترابا مع التفرق في اقطارها وتحوّلها واختلاط بعضها مع بعض **وَ**مع ذلك **عِنْدَنَا**
**كِتَابٌ حَفِيظٌ** ومصون من الغلط والتغيير والسهو فيه تفاصيل الاشياء كلها جزءا جزءا وهو اللوح المحفوظ وقيل ان المراد
تمثيل علمه تعالى بعلم من عنده كتاب مضبوط فيه تفاصيل جميع الموجودات في العالم يعلم الناظر فيه بخصوصيات كل ذرة منها بحيث لا يشتبه عليه
جزء بجزء فكيف يستبعد ممن كان علمه بهذه السعة والكمال رجعهم واعادتهم لا ادرى لانهم الاعادة عندهم بذلك البعيد **بَلْ كَذَّبُوا**
عنادا ولجاجا **بِالْحَقِّ** وبرسالة محمد الثابتة بالمعجزات الباهرات والقرآن الذي ... على وجوه من الاعجاز **لَمَّا جَاءَهُمْ**
من غير تفكر وتأمل في براهين صدقه **فَهُمْ** كائنون **فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ** قيل ان المراد في رأى مختلف وقول مختلط حيث قالوا تارة انه شاعر او
شعر وتارة انه كاهن او كهانة وقيل يعني في حال مضطرب فانهم تارة يظهرون الظن في صدقه وتارة يظهرون الظن بكذبه ويتعجبون
من دعوته وتارة يظهرون الجزم بكذبه ثم انه تعالى بعد ابطال استبعادهم بقوله قد علمنا الخ استعظم ذلك الاستبعاد مع ظهور قدرته
بقوله **أَفَلَمْ يَنْظُرُوا** وقيل ان التقدير اكان المنكرون للبعث عميانا فلم ينظروا نظر اعتبار **إِلَى السَّمَاءِ** وهي ظاهرة عندهم غير غائبة عنهم
حيث انها **فَوْقَهُمْ** فيروا انا **كَيْفَ بَنَيْنَاهَا** ورفعناها مع عظمتها بغير عمد ومن المعلوم ان بنائها اصعب من بناء اساس ابدانهم **وَ**
كيف **زَيَّنَّاهَا** بزينة الكواكب مع ان تزيينها اصعب واكمل من تزيين ابدانهم باللحم والجلد والسمع والبصر **وَ**الحال انه **مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ**





وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةً
وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ
وَحَبَّ الْحَصِيدِ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ
بَلْدَةً مَيْتًا كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ

صدق انها و انها خودشان در کیفیت مختلفند بعضی گویند شاعر یا شعر است بعضی گویند ساحر یا سحر است بعضی گویند کاهن یا
کهانت است با آنکه انها در حال مختلفند گاهی اظهار شک میکنند و گاهی اظهار مظنه پس از ابطال استبعاد کفار معاد را
خداوند متعال استبعاد فرمود شک در اینموضوع را با علم بقدرت خدا باین مضمون که مگر نمی بینند آسمانرا با عظمتیکه
دارد چگونه ما آنرا بقدرت خود بالای انها چون سقف عمارت ساختیم و انرا بستاره ها زینت و زیور کردیم و هیچ
وجه در آن خلل و منفذی قرار ندادیم کسیکه این قدرت را به بیند چگونه استبعاد میتواند کند از اینکه انسان کوچک
پر خلل و منافذ را دوباره بیافرینیم و چرا نمی بینند زمین باین بزرگی را ما چون فرش پهن کردیم و کوهها را بر روی آن قرار
دادیم مانند ریگیکه روی زمین انداخته باشیم و از زمین خشک بی گیاه انواع و اصناف گیاهها و زراعتها و گلها و درختهای
سبز و خرم رویانیدیم برای آنکه بنده که رو به پروردگارش دارد فکر روشن و قلب متنبه پیدا کند و از ملاحظه این صنعتها و نعمتها
معرفتش بپروردگار زیاد شود و شکر نعمتهای او کند و برحمتمان از آسمان یا بالا آب پر فائده و نفع بزمین باریدیم و
بوسیله آن باران باغها و بستانها و میوه جات و حبوبات درو شدنی چون گندم و جو و ارزن و مانند انها را از زمین
رویانیدیم و همچنین درختهای خرمای بلند بار آور که در آنها خرما در خوشهایش روی هم چیده شده از زمین رویانیدیم
تا آن حبوبات و خرماهای نخلها و میوه جات درختان معاش بندگان در مدت عمرشان باشد و زنده کردیم بباران
زمین خشک بی گیاهرا که چون مرده بود مانند زنده کردن زمین شما را در قبرها زنده کنیم و مانند بیرون آوردن گیاهها و زراعتها
و درختان از زمین شما را از قبرها بیرون آوریم برای حساب و جزاء اعمالتان پس از آن خداوند متعال تهدید فرمود تکذیب
کنندگان پیغمبر صلعم و منکرین معاد را باین مضمون که قوم نوح و مردمانیکه نزد چاه رس که گفتند در عدن بوده و قوم ثمود
تکذیب کردند پیغمبرانشانرا بعضی گفتند که قصه مردمانیکه در کنار چاه رس بودند آنستکه انها پادشاه عادل خوش رفتاری
داشتند که بسیار محبوب المردم بود و انجا هم آب بسیاری داشت که تمام اهل شهر و مواشیشانرا مشروب میکرد
عمر پادشاه طولانی شد چون مرد مردم برای او بسیار گریستند و جسد او را بواسطه روغنی که باو مالیدند که تغییر نکند نگاه

ومنام وخلل ولبدن الانسان خلل ومسامات ومن الواضح ان تاليف ما لا خلل له ولا مسام اصعب من تاليف ما له خلل وفرج ومسام
فكيف تستبعدون من خالق الابدان ثانيا مع كونه اهون ثم بالغ سبحانه في الاستدلال على قدرته الموجبة لرفع استبعاد المعاد بقوله تعالى
**وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا** فوق الماء وبسطناها كالفراش كما رفعنا السماء كالسقف **وَأَلْقَيْنَا** في الارض كما يلقى الحصا **فِيهَا**
جبالا **رَوَاسِيَ** وثوابت لتثبت الارض وتمنعها من الحركة والاضطراب فوق الماء روى انه لما خلق الله الارض جعلت تمور فقالت
الملائكة ما هي بمقر احد على ظهرها فاصبحت وقد ارسيت بالجبال **وَأَنْبَتْنَا فِيهَا** بقدرتنا بعد يبسها وبلاغتها **مِنْ كُلِّ زَوْجٍ** و
صنف من النباتات **بَهِيجٍ** وذي حسن ونضارة وانما فعلنا تلك الافعال البديعة وخلقنا تلك الاشياء العجيبة لتكون **تَبْصِرَةً** و
سببا للمعرفة لمن عالفهم وتبصر بالتفكر فيها **وَذِكْرَىٰ** وعظة وداعية الى شكرها للناس وانما الانتفاع بها **لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ** و
راجع الى ربه بالتفكر في بدائع صنعه ونعمه الموجبة لشكره واذاحته **وَنَزَّلْنَا** برحمتنا **مِنَ السَّمَاءِ** بالامطار **مَاءً مُبَارَكًا**
كثير النفع حيث انه به حيوة كل شيء من الارض والنبات والحيوان والناس **فَأَنْبَتْنَا بِهِ** في الارض **جَنَّاتٍ** وبساتين من حيث اشجار
المثمرة وغير المثمرة **وَ**انبتنا **حَبَّ** الزرع **الْحَصِيدِ** في كل سنة من البر والشعير والدخن وغيرها ثم خص النخل بالذكر مع دخولها في الجنات
لكثرة منافعها وشرفها على سائر الاشجار المثمرة بقوله **وَ**انبتنا **النَّخْلَ** التي تكون **بَاسِقَاتٍ** وطوالا او حوامل بالثمار **لَهَا طَلْعٌ**
وعنقود **نَضِيدٌ** وموضوع بعض الحبوب على بعض في اكمامها كسنبلة البر فان كانت انثى يصير تلك الحبوب بسرا وتمرا وهو من العجائب
فان الاشجار الطوال اثمارها بارزة متميزة بعضها من بعض لكل واحد منها اصل يخرج منه كالجوز واللوز وغيرهما وانما علل سبحانه خلق
الثمار بكونها رزقا مع ان فيها ايضا تبصرة وذكرى لكون الارتزاق بها عند الناس اظهر فوائدها ولان الله تعالى بعد بيان كونه قادرا على
خلق اجسادهم بين نعمه عليهم المقتضية لغاية قبح تكذيبهم منعمهم ثم استدل سبحانه على قدرته على احيائهم بعد خلق اجسادهم بقوله **وَأَحْيَيْنَا**
**بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا** وارضا يابسة جدبة لا نبات ولا نماء فيها فتشققت وخرج منها بالمطر انواع النبات والازهار **كَذَٰلِكَ** الاحياء
للارض احياؤكم في القبور وكخروج النباتات **الْخُرُوجُ** ومنها للحشر والحساب روى ان الله يمطر السماء اربعين ليلة كمني الرجال يدخل في
الارض فينبت لحومهم وعروقهم وعظامهم ثم يحييهم ويخرجهم من تحت الارض ثم هدد سبحانه المكذبين للرسول والمنكرين للمعاد من كفار قريش

واتما انبتنا الحبوب و
الثمار والنخل لكون
رزقا ومعاشا للعباد
وقيل ان الرزق بمعنى
الانبات والمعنى انبتنا
انباتا للعباد على
تقدير ـــ منه

(٢٢١) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

داشتند و بپرستش میرفتند شیطان در جسد آن پادشاه رفت و بمردم گفت من نمرده ام مردم خوشحال و خورسند شدند امر کرد پرده بکشید که از مردم پنهان باشد که رنگ مرده در آن نه بینند کم کم گفت من خدای شما هستم و هرگز نمیرم بسیاری از مردم او را پرستش کردند و خداپرست کم شد میان انها خدا پیغمبری میانشان فرستاد اسمش حنظلة بن صفوان بود او خبر کرد مردم را که این جسد مرده بیروح است شیطان در آن رفته و با شما سخن میگوید و آن جسد پادشاه شریک خدا نیست هرچه انها را موعظه و نصیحت و تهدید بعذاب خدا کرد نپذیرفتند تا انکه آن پیغمبر را کشتند و جسدش را در چاه انداختند خدا بر انها غضب کرد و آب چاهشان خشک شد تا همه از تشنگی هلاک شدند و اشجار میوه شان بدرخت سدر و خار مبدل گردید دیگری گفت رس چاهی است در یمامه یا در آذربایجان و قوم ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط و قوم شعیب که در جنگل منزل داشتند و قوم تبع حمیری که پادشاه یمن بود همه تکذیب پیغمبران کردند در دعوی رسالت و وعدهٔ با آخرت و معاد و همه مستحق عذاب شدند و بعذابهای گوناگون هلاک گردیدند در آیهٔ مبارکه تسلیهٔ خاطر مبارک پیغمبر داد تا بتکذیب قومش آزرده خاطر نشود و صبر بر اذیتهاشان نماید چنانچه ان پیغمبران صبر بر اذیتهای قوم خود کردند و دلش مطمئن بر غلبهٔ بانها شود چنانچه پیغمبران گذشته غالب آمدند باز برگشت باستدلال بر معاد فرمود باینمضمون که مگر ما باول دفعه که آسمان و زمین و بنی آدم را آفریدیم قدرتمان تمام شد و عاجز شدیم که دوباره خلق کنیم انها را البته بطور یقین منکر معاد نیستند بلکه در شک و تردیدند نسبت بخلق تازه در مرتبهٔ دوم از روی اینکه خلاف عادت است پس برای اثبات امکان خلق تازه بیان کمال قدرت و علم خود را فرمود باین مضمون که ما انسان را در این عالم بقدرتمان آفریدیم و بخیالات و خطورات قلبیهٔ او آگاهیم و ما باو نزدیکتر از رگ گردن او که متصل بقلب او است و روح در بدنش بوسیلهٔ او است و این کنایه از نهایت نزدیکی است و مقصود آنستکه از روح او باو نزدیکتریم هنگامیکه دو ملکیکه اعمال و گفتار او را مینویسند که در طرف راست و چپ او نشسته اند در همان وقت ما باو نزدیکتریم و در اطلاع بر حالات و گفتار و کردارش محتاج بنوشتن و خبر دادن انها نیستیم هیچ سخنی از لبش بیرون نیاید مگر انکه ملکی مراقب و مواظب است

في قصة اصحاب الرس

وغيرهم بما نزل من العذاب على امثالهم من الامم الماضية بقوله كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ بالرسول والمعاد قَوْمُ نُوحٍ من بني شيث وبني قابيل وكذب أَصْحَابُ الرَّسِّ قيل كانوا من بقايا ثمود وكان لهم ملك عاد احسن السيرة اسمه عليس وكانت البئر كثيرة المياه يحيث تسقي المدينة وباديتها وجميع ما فيها من اهلها والمواد وابنها وانعامها ولم يكن لهم ماء غيره فطال عمر الملك فلما مات هجموا جميعا بالبكاء لما ارادوا ان امرهم قد فسد ثم طلوا جسده بالدهن ليبقى صورته ولا يتغير واغتنم الشيطان ذلك منهم فدخل في جثة الملك بعد موته بايام كثيرة فكلمهم وقال اني لم امت ولكني تغيبت عنكم حتى ارى صنيعكم بعدي ففرحوا اشد الفرح وامر خاصته ان يضربوا حجابا بينه وبينهم ويكلمهم من ورائه كيلا يعرف الموت في صورته فنصبوه صنما من وراء الحجاب لا ياكل ولا يشرب واخبرهم انه لا يموت ابدا وانه الههم ويكلم الشيطان ذلك كله على لسانه فصدق كثير منهم وارتاب بعضهم وكان المؤمن المكذب اقل من المصدق فكلما تكلم ناصح منهم زجر وقهر فاتفقوا على عبادته فبعث الله لهم نبيا كان الوحي ينزل عليه في النوم دون اليقظة وكان اسمه حنظلة بن صفوان فاعلمهم ان الصورة صنم لا روح له وان الشيطان فيه وان الله لا يتمثل بالخلق وان الملك لا يكون شريكا لله تعالى وانصحهم وحذرهم سطوة ربهم ونقمته فاذوه وعادوه وهو بالغ في نصحهم ووعظهم حتى قتلوه وطرحوه في بئر وعند ذلك حلت عليهم النقمة فاصبحوا والبئر غار ماؤها فصاحوا بجمعهم وضج النساء والولدان والبهائم عطشا حتى هلكوا وتبدلت اشجارهم المثمرة بالسدر والشوك وقيل ان الرس بئر قريب من اليمامة او بآذربيجان او اسم وادٍ وقد سبق قصتهم في سورة الفرقان وكذب ثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ الله كان مفتريا ومستخفا بقومه فاطاعوه واتبعوه ولذا لم يقل قوم فرعون وَإِخْوَانُ لُوطٍ وانما عبر سبحانه عن قوم لوط بالاخوان لانهم كانوا طائفة من قوم ابراهيم لهم سابقة معرفة بلوط كذا قيل وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ والغيضة وهم من قوم شعيب وَقَوْمُ تُبَّعٍ الحميري ملك اليمن كُلٌّ من افراد هؤلاء الاقوام كَذَّبَ الرُّسُلَ المبعوثين اليهم او الرسل جميعا فيما ارسلوا به من التوحيد والبعث والشرائع فَحَقَّ وثبت وحل عليهم وَعِيدِ الله وانذاره ايهم من العذاب وفي الاية تسلية للرسول لئلا يحزن بتكذيب قومه ويصبر على اذيتهم كما صبر الرسل على اذى قومهم ويطمئن بالظفر على اعدائه كما ظفروا ثم انه تعالى بعد هذه الايات الافاقية الدالة على التوحيد وصحة البعث عاطفا بعضها على بعض بالواو لكون جميعها من جنس واحد استدل بخلق الانفس عاطفا له بالفاء لتاخره في الرتبة عن تلك الايات بقوله أَفَعَيِينَا وعجزنا عن خلقكم اني مرة بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ وبسبب ايجادهم في الدنيا او بخلق السموات والارض لا والله انهم لا ينكرون انا خلقنا السموات والارض وانا خلقناهم في الدنيا بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ وشك وشبهة مِنْ خَلْقٍ لهم جَدِيدٍ مرة ثانية





وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

که انرا بنویسد و مهیای نوشتن آن است اصلا غفلت از او ندارد از پیغمبر مروی است که نویسندهٔ کارها و گفتارهای نیک بطرف راست انسان است و نویسندهٔ کارها و گفتارهای زشت بطرف چپ و ملکیکه بطرف راست امیر است بر ملکیکه بطرف چپ است چون کار خیری کند فورا ملک طرف راست انرا بنویسد و چون کار زشتی کند ملک دست راست بملک دست چپ گوید مهلت ده او را تا هفت ساعت شاید تسبیح و استغفاری کند و قریب باین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است در روایت دیگر از پیغمبر است که فرمود آن دو ملک نزد دو دندانش باشند و سخنان او را املا در نامهٔ عملش مینویسند پس از استدلال بر معاد بیان اندازهٔ از اهوال جان کندن و روز قیامت فرمود باینمضمون که چون مستی و بیهوشی مرگیکه ثابت و حق است رسد ملک الموت باو گوید این مرگی استکه تو همیشه از آن فرار میکردی و از آن متنفر بودی بعضی از اهل سنت روایت کردند که کسی نزد عمر آمد و گفت من فتنه را دوست میدارم و از حق بیزارم و چیز ندیده شهادت میدهم عمر او را زندانی کرد خبر بامیر المؤمنین علیه السلام رسید آنحضرت تشریف آورد و بعمر فرمود که این مرد را بستم زندانی کردی عمر عرض کرد چرا فرمود این شخص مقصودش این بوده که مال و اولاد را دوست میدارم چه خدا فرموده مال و اولادتان فتنه است و از مرگ بیزار است و آن حقی است که خدا فرموده و جائت سکرة الموت

لكونه على خلاف العادة في الدنيا ويقولون ابكرر ويجدد خلقنا ونرجع ثانيا الى الحياة ذلك رجع بعيد قال بعض المتكلمين ان ابن ادم في كل زمان متلبس بخلق جديد فانه يتحلل اجزاؤه ويخلق لها بدل ما يتحلل فهو في هذا العالم يتجدد خلقه والله تعالى في كل يوم من خلقه بل من خلق العالم في شان وعليه يكون معنى الاية انه لا يختص تجديد خلقهم بما بعد خروجهم من الدنيا بل هم في هذه الدنيا متلبسون في كل يوم بخلق اخر جديد وعن الباقر عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال تاويل ذلك ان الله تعالى اذا افنى هذا الخلق وهذا العالم وسكن اهل الجنة الجنة واهل النار النار جدد الله عالما اخر غير هذا العالم وجدد خلقا من غير فحولة ولا اناث يعبدونه ويوحدونه وخلق لهم ارضا غير هذه الارض تحملهم وسماء غير هذه السماء تظلهم لعلك ترى ان الله انما خلق هذا العالم الواحد او ترى ان الله لم يخلق بشرا غيركم بل والله لقد خلق الله الف الف عالم والف الف آدم وانت في اخر تلك العوالم واولئك الادميين ثم بين سبحانه كمال قدرته وسعة علمه المبينين لامكان الخلق الجديد بقوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا بقدرتنا الكاملة الْإِنْسَانَ في الدنيا من غير مثال سابق وَنَعْلَمُ بذاتنا مَا تُوَسْوِسُ ويحدث بِهِ نَفْسُهُ ويخطر على قلبه من خير او شر او خطرات السوء الحاصلة بالقاء الشيطان وَنَحْنُ أَقْرَبُ علما إِلَيْهِ من كل قريب حتى مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ والعرق المتصل بقلبه المخالط للحمه وفيه مجاري وحره الحيواني وهو كناية عن نهاية القرب والمعنى ان الله تعالى اقرب الى الانسان من روحه ونفسه إِذْ يَتَلَقَّى وحين يتلقى الملكان الْمُتَلَقِّيَانِ والاخذان من الانسان فعله وقوله وكاتبان عليه كل ما يصدر منه فليس توكلهما عليه لكتابة اعماله للحاجة في الاطلاع على اعماله الى ضبطهما وثبتهما اعماله لانا اقرب اليه من كل قريب واعلم بحاله من نفسه بل لكونه بعد الاطلاع على ان عليه ملكين موكلان لكتابة اعماله ادعى له الى الطاعة وازجر له عن المعصية وكل منهما عَنِ الْيَمِينِ من الانسان وَعَنِ الشِّمَالِ منه قَعِيدٌ وجالس مَا يَلْفِظُ وما يرمي به مِنْ قَوْلٍ وكلام خير او شر إِلَّا لَدَيْهِ ملك رَقِيبٌ يراقب تلك القول ويكتبه في صحيفته وهو عَتِيدٌ ومهيأ لكتابته او هو حاضر عنده اينما كان لا يفارقه ولا يغفل عنه روى بعض العامة عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال نقوا افواهكم بالخلال فانها مجلس الملكين الكريمين الحافظين وان مدادهما الريق وقلمهما اللسان وليس عليهما شيء امر من بقايا الطعام بين الاسنان وروي اعنه صلى الله عليه وآله في قوله ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد قال عند نابيه وروي عنه صلى الله عليه وآله انه قال كاتب الحسنات على يمين الرجل وكاتب السيئات على يسار الرجل وكاتب الحسنات امير وامين على كاتب السيئات فاذا عمل حسنة كتبها ملك اليمين عشرا واذا عمل سيئة قال صاحب اليمين لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله يسبح او يستغفر وروى اصحابنا عن الصادق عليه السلام ما يقرب منه وعن النبي صلى الله عليه وآله ان ملائكة الليل وملائكة النهار يصلون معكم العصر فتصعد ملائكة النهار وتمكث ملائكة الليل فاذا كان الفجر نزل ملائكة النهار ويصلون الصبح فتصعد ملائكة الليل وتمكث ملائكة النهار وما من حافظين يرفعان الى الله ما حفظا فيرى الله في اول الصحيفة خيرا وفي اخرها خيرا الا قال للملائكة اشهدوا اني قد غفرت لعبدي ما بين طرفي الصحيفة وعنه صلى الله عليه وآله ان الله تبارك وتعالى وكل بعبده المؤمن ملكين يكتبان عمله فاذا مات قال الملكان الذين يكتبان عمله قد مات فلان فاذن لنا ان نصعد الى السماء فيقول الله تعالى ان سمائي مملوة من ملائكتي يسبحون فيقولان فاين فيقول قوما على قبر عبدي فكبراني وهللاني واكتباه لعبدي الى يوم القيمة وقيل ان التلقي بمعنى الاستقبال والمعنى بناء عليه ان لكل انسان ملكين يستقبلان روحه حين موته فياخذان روحه من ملك الموت احدهما ياخذ ارواح الصالحين وينقلها الى دار السرور والاخر ياخذ ارواح الطالحين وينقلها الى الويل والثبور وعنده ملكان يكتبان اعماله فاذا نزل المتلقيان يسئلان الكاتبين

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ

بالحق و شهادت میدهد بوحدانیت خدا داو خدا راندیده عمر گفت اگر علی نبود عمر هلاک شده بود اهل سنت روایت کردند که عایشه گفت چون نزدیک مرگ پدرم ابابکر شد غش کرد من گریه کردم پدرم بهوش آمد و این آیه وجاءت سکرة الموت بالحق را خواند بعضی گفتند مراد بحق عذاب الهی است پس از آن خدا اهوال بیرون آمدن از قبر را بیان فرمود که هر کسی که از قبر بیرون آید ملکی او را بمحشر براند و ملکی شهادت باعمال او دهد که خوب بوده یا بد بعضی گفتند که آن دو ملک همان دو ملکی هستند که در دنیا اعمال او را می‌نوشتند و بعضی گفتند که راننده ملک است و شاهد اعضاء بدن آن کس است پس بآن کس گویند که تو در دنیا از اهوال امروز غافل بودی و ما امروز پرده غفلت را از روی چشمان تو برداشتیم و باین جهت چشمت خوب می‌بیند چیزها را که در دنیا منکر بودی و مستبعد میشمردی و از خبر آن تعجب میکردی ولی این دیدن برایت مفید نیست و آن ملکیکه در دنیا با او بود و عملش را می‌نوشت باو گوید اینکتاب و نامه عمل تواست که نزدت مهیا و حاضر است بعضی گفتند که شیطانیکه در دنیا با او بود و او را اغوا میکرد گوید این کسی است که در دنیا نزد من بود حاضر و مهیا است برای رفتن بجهنم پس خدا بآن دو ملکیکه او را میراندند و شهادت باعمالش دادند گوید ای دو ملک در جهنم اندازید هر کس را که کفران نعمت منعم خود کرده و حقوق او را از زیر پا گذارده و با حق دشمنی نموده از حضرت سجاد ع مرویست که گفت پدرم از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون خدا خلق را در صحرای قیامت جمع فرماید من و تو ای علی در طرف راست عرش ایستاده باشیم پس خدا بمن و تو گوید برخیزید و آنانکه شما را دشمن داشته و تکذیبتان کرده اند در جهنم اندازید و آنانرا که بخل کردند و حقوق الهی را نداده و تجاوز از حد عقل نمودند و ستم بخود کردند و شک در حقانیت دین اسلام نمودند و با خدا خدای دیگر از قبیل بتها و ستارها قائل شدند آنها را در عذاب شدید سخت اندازید گفتند که کفار نزد خدا عذر از کفر خود آورند و گویند شیطانیکه با ما بود ما را

ان الذی مات من الصالحین او من الطالحین فان کان من الصالحین یاخذه ملک السرور ویرجع الی الآخر مسرورا وان کان من الطالحین یاخذها ملک العذاب ویرجع الی الآخر محزونا **اقول** فیه ان الظاهر ان الآیتین بیان لحال الانسان قبل خروج روحه ثم لما استبعدوا البعث بین سبحانه بعض اهوال النزع وقیام الساعة بقوله **وجاءت سکرة الموت** وشدته المذهبة للعقول المزیلة للفطن الجاعلة للانسان کالسکران بالحق والموت الثابت الذی لا محیص عنه کما حکی بعض العامة ان رجلا اتی عمر وقال انی احب الفتنة واکره الحق واشهد بما لم اره فحبسه عمر فبلغ قصته امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا عمر حبسته ظلما فقال کیف ذلک قال لانه یحب المال والولد وقال الله تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة ویکره الموت وهو الحق قال تعالی وجاءت سکرة الموت بالحق ویشهد بان الله واحد وهو لم یره فقال عمر لولا علی لهلک عمر انتهی فیقول له ملک الموت او لسان حاله یا انسان ذلک الموت الذی نزل بک هو **ما کنت** فی الدنیا **منه تحید** وتمیل وتهرب بل تحسب انه لا ینزل علیک لانغمارک فی شهوات الدنیا وحبها والتعبیر بالماضی للایذان بتحققه وقربه واسناد اتیان الموت الی السکرة لبیان غایة شدتها فکان شدة حال النزع اقتضت الموت وامات ذلک الانسان وقیل ان المراد بالحق الدین الذی جاء به الرسول فان الانسان حال احتضاره یظهر له حقانیته فکنی سبحانه عن ظهور الحق بالسکرة باتیانها به او المراد من الحق العذاب المعد للکفار فانه ینزل علیه بالموت او یراه فی حال الاحتضار ... روت العامة عن عائشة انها قالت اخذت اباها ابابکر غشیة من الموت فبکیت علیه ... ثم ذکر سبحانه اهوال البعث بعد الموت بقوله **ونفخ فی الصور** النفخة الثانیة ... **ذلک** ... یوم انجاز **الوعید** الذی وعده الله علی لسان رسله من العذاب ... **وجاءت** ... **کل نفس** من النفوس البرة والفاجرة **معها** ملک **سائق** لها یسوقها الی المحشر ... الکافر ... **وشهید** علی اعمالها انها خیر یستحق بها الجنة او شر تستحق بها النار وفی نهج البلاغة سائق یسوقها الی المحشر وشاهد یشهد علیها بعملها قیل انهما الملکان الکاتبان وقیل الملک واحد یسوقها ویشهد علی عملها وقیل السائق ملک والشهید جوارحه ثم یقال له لذلک المسوق **لقد کنت** فی الدنیا امرأ **فی غفلة** عظیمة **من هذا** الیوم وما فیه من الاهوال **فکشفنا** وازلنا **عنک** غفلتک التی کان **غطاءک** وحجابک الذی یمنعک عن الیقین بمجیء هذا الیوم ویحتمل کون المراد من الغطاء الجهل والشهوة وحب الدنیا **فبصرک الیوم** لانکشاف الغطاء عنه **حدید** ونافذ تبصر ما کنت تنکره وتستبعده وتحسب انه غیر موجود لکن لا ینفعک الیوم ابصارک **وقال** الملک الذی هو **قرینه** فی الدنیا یکتب اعماله او الملک الشهید علیه کاتبا عنه **هذا** الکتاب الذی فیه اعمالک **ما لدیّ**





أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ

گمراه کرد و در ضلالت انداخت او سزاوار عذاب است شیطانیکه با انها بوده گوید پروردگارا من او را بقهر و جبر کافر نکردم بلکه خودش باختیار خود از روی خباثت ذات و زشتی اخلاق از راه حق منحرف شد من او را گمراه نکردم خدا فرماید در نزد من گفتگو و نزاع نکنید از انکه فائده ندارد و عذری از شما پذیرفته نشود با اینکه در دنیا من حجت را بر شما تمام کردم و تهدید بعذاب بر شرک و کفر بتوسط پیغمبران نمودم امروز آن وعده ها و تهدیدها تغییر نکند و بعذاب کردن شما ستمی بر شما نکردم از انکه مستحق آنید تمام این اهوال در روزی است که بجهنم گوئیم آیا پر شدی و ما وفا بوعده خود کردیم که گفتیم ترا از جن و انس پر خواهیم کرد جهنم در جواب گوید مگر در میان من باز هستیکه دارم جای زیادی مانده که ممکن باشد کسی در آن مکان گیرد نه بخدا قسم دیگر جائی در من باقی نیست که سر سوزنی در آن جای گیرد بعضی گفتند که جواب جهنم از روی غضب بر کفار آنستکه آیا زیاده بر آنچه در من هست اگر ممکن است که در من جای دهی جای ده پس از اظهار غضب بکفار بیان رحمتش را نسبت بمؤمنین فرمود باینمضمون که بهشت در آن روز باهل تقوی و ایمان نزدیک شود بطوریکه

وهو الذی عنده **عتید** وحاضر ومهیا للعرض وقیل ان المراد بالقرین الشیطان المقیض له یقول هذا الشخص العاصی الطاغی ما لدیّ والذی عندی وفی ملکتی ومقدوری عتید ومهیأ لورود جهنم قد هیأته لها باغوائی واضلالی فیقول الله تعالی للسائق والشهید او الملکین من خزنة النار **القیا** ایها الملکان **فی جهنم** هذا الکافر **کل کفار** وکثیر الطغیان علی المنعم فی التضییع لحقوقه بانکار توحیده ونعمه قیل یعنی کل کافر حامل غیره علی کفره **عنید** ومبغض للحق او منحرف عن الطاعة او معجب بما عنده وعن القمی انه خطاب للنبی وعلی وعن السجاد ع عن ابیه عن جده امیر المؤمنین ع قال قال رسول الله ص ان الله تبارک وتعالی اذا جمع الناس یوم القیمة فی صعید واحد کنت انا وانت عن یمین العرش ثم یقول الله تبارک وتعالی لی ولک قوما فالقیا من ابغضکما وکذبکما فی النار وفی المجمع والامالی من طرق العامة مثله زادا وادخلا فی الجنة من احبکما وذلک قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید **مناع للخیر** وکثیر البخل بالمال الممتنع عن اداء حقوق الله من الزکوة والخمس وغیرهما من الواجبات المالیة وقیل ان المراد بالخیر الاسلام قیل نزلت فی الولید بن المغیرة لما منع بنی اخیه منه وکان یقول من دخل منکم فی الاسلام لم انفعه بخیر ما عشت **معتد** ومتجاوز عن حد العقل ظالم علی نفسه وعلی العباد ومعاند لآیات الله ولاهل الحق **مریب** وشاک فی دین الاسلام او فی البعث **الذی جعل** واختلق من قبل نفسه وهواه **مع الله** واشرک به فی العبادة **الها آخر** ومعبودا غیره من مخلوقاته کالکواکب والاصنام فکل من کان من الناس بهذه الصفات **فالقیاه فی العذاب الشدید** هذا الامر تاکید لما سبق ثم قیل ان الکفار والطغاة یعتذرون الی الله بان الشیطان الذی کان قریننا فی الدنیا اضلنا واطغانا فهو المستحق للعذاب دوننا **قال الشیطان الذی هو قرینه** ومصاحبه فی الدنیا **ربنا ما** اضللته و**ما اطغیته** بالقهر والجبر **ولکن کان** هو بخبث ذاته وسوء اخلاقه مستقرا **فی ضلال** وانحراف ظاهر عن صراط المستقیم **بعید** عن طریق الحق القویم بحیث لا یرجی منه الرجوع الیه وانا اعنته علی ضلاله وطغیانه بالاغواء والدعوة لا عن قهر والجاء **قال الله** تعالی **لا تختصموا** ولا تنازعوا **لدیّ** وفی محضر عدلی وموقف حکومتی اذ لا فائدة فیه ولا عذر مقبول **و** الحال انی **قد قدمت الیکم** واعلمتکم فی دار الدنیا بتوسط رسلی وکتبی **بالوعید** والعذاب الشدید علی الشرک والطغیان واتممت الحجة علیکم وقطعت عذرکم فالیوم **ما یبدل** ولا یغیر **القول** الذی قلته والوعید الذی اوعدته علی الشرک والکفر والطغیان فی کتابی بقولی ان الله لا یغفر ان یشرک به وقولی ومن یشرک بالله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **لدیّ** بوقوع الخلف فیه **وما انا بظلام للعبید** بتعذیبهم بغیر استحقاق اشد العذاب مع کونهم اهلین للرحمة والعطوفة وانما نفی کثرة الظلم عن نفسه مع انه لا یصدر منه قلیله لانه لو عذبهم بهذا العذاب الشدید بغیر استحقاق کان اکثر ظلما من کل ظالم قیل ان کثرة الظلم المنفی باعتبار کثرة العبید وقیل ان المبالغة راجعة الی النفی لا ان النفی وارد علی صیغة المبالغة وقیل ان الظلام بمعنی الظالم کالتمار بمعنی التامر وقیل ان الظلام تقدیری والمعنی انی لو ظلمت عبدی الضعیف المستحق لغایة الرحمة لکان ذلک غایة الظلم وما انا بذلک وقیل ان نفی کونه ظلاما لا ینافی نفی کونه ظالما وتقییده للعبید لا ینافی عدم کونه ظالما لغیرهم وذکر العبید والتخصیص بهم لکونهم اقرب الیه وکونه اقبح منه کما انه لا ینافی نفی کونه ظالما فی جمیع الازمنة تخصیصه فیه بیوم القیمة بقوله **یوم** والمعنی ما انا بظلام للعبید یوم **نقول** فی ذلک الیوم مع عظمتنا طالبا التصدیق بوفائنا اخبارنا وتحقیق وعدنا وتقریعا لاهل العذاب **لجهنم** ودار العذاب بعد القاء جمیع الکفار من الجن والانس فیها **هل امتلأت** من القائنا ملئک هل وفینا بوعدنا ایاک ان نملئک من الجنة والناس **وتقول** جهنم مجیبة لنا واستکثار الما القی فیها مع غایة سعتها وتباعد

وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ اَوَّابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ وَكَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ

در جائیکه ایستاده اند از آنجا به بینند و هیچ و چه دور از ایشان نیست و نیکی فرمود یعنی بهشت را برای متقین زینت کنند و بایشان گویند آن بهشتیکه در دنیا بشما وعده داده شده یعنی بکسانیکه توبه و استغفار از گناه کرده و کاملا حفظ توبه خود را از شکستن نموده باشند همین بهشتی است که میبینید و آنانکه از گناه توبه کرده باشند کسانیکه از خدای پر رحمت و عطوفت او را ندیده اند ترسان و هراسان باشند پس خدا آنانرا گوید بروید در بهشت با سلام خدا و ملائکه یا با سلامتی از جمیع آفات و امنیت از مخوفات امروز روز خلود شما است در بهشت و نعمتهای آن که هیچ وقت از آن بیرون نروید و آن نعمتها کم و کسر و تمامی ندارد و هر چه دلشان بخواهد برایشان در بهشت فراهم و حاضر است از مأکولات و مشروبات و لباسهای فاخر و حور و قصور و تختها و مخده ها و خدمتگذاران و نزد ما آنچه که تصور کنند زیادتر است از لذتها و کرامتها بعضی گفتند که مؤمنین در بهشت از خدا بخواهند آنچه را که مائل باشند چون خواهشهاشان بآخر رسد خدا و ند چیزها را که نخواسته اند بایشان دهد و نیکی فرمود آن زیاده نظر رحمت الهی است پس از تهدید مشرکین بعذاب آخرت و ترغیبشان با بیان تهدیدشان بعذاب دنیوی فرمود باین مضمون که چه بسیار از مردمان عصرهای سابقه را که از مشرکین این عصر قویتر بودند ما ایشانرا اهلاک کردیم و ایشان در زمان خود در شهرها تصرفات و نفوذها و اقتدارهائی داشتند چون عذاب ما رسید کوشش در

اقطارها و اطرافها یا رب هَلْ مِنْ مَزِيدٍ و موضع يمكن ان يلقى فيه زيادة على ما القى فيه لا دعزتك لم يبق فيّ موضع تسع ابرة و قيل ان الاستفهام لطلب الزيادة غيظا على الكفار والعصاة وكان السؤال قبل ادخال الكل فيها او كان بعد ادخال الكل وهي تطلب الزيادة في سعتها والقاء الكفار فيها وقيل انه لا يكون سؤال وجواب انما ذكر الله سبحانه ذلك على سبيل التمثيل والتخييل اظهار الامتلاء جهنم واشتياقها الى الكفار والحق انه بيان الحقيقة والواقع حيث ان جهنم بل جميع ما في عالم الآخرة لها شعور وحيوة وقوة نطق كما دل عليه بعض الاخبار ثم انه تعالى بعد بيان شدة غضبه وعذابه على الكفار بيّن كثرة لطفه ورحمته للمؤمنين المتقين بقوله وَاُزْلِفَتِ وقربت الْجَنَّةُ في ذلك اليوم لِلْمُتَّقِينَ والمحترزين عن الشرك والكفر والعصيان بحيث يرونها من الموقف ويطلعون على ما فيها من المحاسن و البهجة والنعم ليزيد فرحهم وابتهاجهم وهي تكون شيئا غَيْرَ بَعِيدٍ عنهم وفيه تأكيد لكمال قربها منهم واكرام لهم وايضا في صدر الآية دلالة على ان الجنة يقرب اليهم لا انهم يقربون الى الجنة ويحتمل ان يكون المراد بالقرب هنا كناية عن سهولة دخولهم فيها وعن القمي ره ان المعنى زينت الجنة للمتقين بسرعة ثم يقال لهم تفريحا لقلوبهم هٰذَا الذي تشاهدونه من الجنة ونعيمها مَا كنتم في الدنيا تُوعَدُونَ و تبشرون به على ايمانكم وطاعتكم في كتابنا المنزل على لسان النبي المرسل ثم ابدل سبحانه عن المتقين بقوله لِكُلِّ اَوَّابٍ ورجّاع الى ربه بالتوبة والاستغفار من ذنوبه حَفِيظٍ يحفظ توبته من النقض وعهده مع الله بالطاعة من الرفض وقيل الرجّاع الى الله بالفكر والتوجه بالقلب وقيل التحفظ على طاعته واحكامه واوامره ونواهيه ثم بالغ سبحانه في توضيح المتقين بقوله مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ وخاف من الله العظيم مع كونه الرحمن المبالغ في الرحمة والعطوفة بعبده خالكونه بِالْغَيْبِ من خلقه لا يرونه بالحواس الظاهرة او خشي الرحمن من ان يعاقبه خالكون عقابه بالغيب لم يره بعينه وَجَاءَ رَبَّهُ في الآخرة بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وحضر عنده مع قلب سليم من الشرك ورذائل الاخلاق والشك والنفاق ثم يقال لهم على رؤس الاشهاد من قبل الله تبارك وتعالى ايها المتقون اذهبوا الى الجنة التي ترونها وادْخُلُوهَا حال كونكم مكرمين بِسَلَامٍ من الله وملائكته او متلبسين بسلامة من العذاب والآفات وزوال النعم وحلول النقم امنين منها ذٰلِكَ اليوم الذي انتم فيه يَوْمُ الْخُلُودِ في الجنة ونعمها والبقاء فيها ابدا ثم بشر الله سبحانه في الدنيا المتقين بنعمه التي اعدلهم في الجنة بقوله لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ ويشتهون فِيهَا من المآكل اللذيذة والاشربة الطيبة والملابس الناعمة الفاخرة والحور والقصور والسرر المرفوعة والثمار في المصفوفة وغيرها في اي زمان وحال ويحتمل ان يكون ذلك خطابا للملائكة الموكلين بخدمتهم والمراد اعلموا ايها الملائكة ان لهم ما يشاؤن فاحضروا عندهم ما يشتهون وَلَدَيْنَا على ذلك مَزِيدٌ مما لا يخطر ببالهم ولا تقدرون انتم عليه ولا يندرج تحت مشيتهم من انواع اللذات والكرامات قيل انهم يسئلون الله حتى تنتهي مسئلتهم فيعطيهم ما شاؤا ثم يزيدهم من عنده ما لم يسئلوه ولم يبلغه امانيهم قيل ان السحاب يمر باهل الجنة فتمطرهم الحور فتقول نحن المزيد الذي قال الله تعالى ولدينا مزيد وروى ان هذه الزيادة النظر الى وجه الله تعالى وعن القمي ره قال النظر الى رحمة الله ثم انه تعالى بعد تهديد المشركين المنكرين للبعث بعذاب الآخرة واهوالها وترغيبهم الى الايمان والتقوى ببيان حسن عاقبة المتقين هددهم بما نزل على امثالهم من الامم الماضية من العذاب بقوله وَكَمْ اَهْلَكْنَا وكثيرا ما عذبنا بعذاب الاستيصال قَبْلَهُمْ في الاعصار السابقة على عصر قومك مِنْ قَرْنٍ وجماعات مقترنين في العصر هُمْ اَشَدُّ من قومك واكثر مِنْهُمْ بَطْشًا وقوة في الجسم





بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَاَدْبَارَ السُّجُودِ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ

فرار کردند و نتوانستند در هلاکت پیشینیان از مشرکین موعظه بزرگی است برای کسانیکه دل روشن و فکر منور دارند و گوش باین موعظه ها دهند و خود را حاضر برای پند گرفتن نمایند باز خدا برگشت باستدلال بر معاد بکمال قدرت خود فرمود باین مضمون که آسمانها و زمین و آنچه در آنها است بقدر شش روز آفریدیم و خستگی و عجزی در ما پیدا نشد با این همه بیانات و مواعظ و تهدیدات باز اگر مشرکین اصرار بر انکار معاد داشتند تو ای پیغمبر بر گفتارهای زشت قومت صبر کن چنانچه پیغمبران دیگر صبر کردند و بعبادت خدا و تسبیح و حمد او بپرداز پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن که بهترین اوقات تسبیح و ذکر خدا است و در اول شب و پس از سجده است بعضی گفتند مراد از تسبیح پیش از طلوع آفتاب نماز صبح است و پیش از غروب نماز ظهر و عصر است و در اول شب نماز مغرب و عشا است و بعد از سجده نافلهای شبانه روز است که بعد از نماز واجب خوانده میشود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که از تسبیح بعد از سجود سؤال شد آنحضرت فرمود دو رکعت نماز بعد از نماز مغرب است و از حضرت رضا علیه السلام رسیده که فرمود چهار رکعت بعد از نماز مغرب است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیده که فرمود نماز وتر در آخر شب است ای محمد ص بشنو وحی ما را و متذکر روزی باش که جارچی الهی جار زند و گوید ای استخوانهای پوسیده خاک شده زنده شوید پس از آن خدا یتعال بیان روز جار جارچی خود فرمود که آن روز روزی است که تمام خلق اولین و

كعاد وثمود وغيرهم لكفرهم وتكذيبهم الرسل وانكارهم البعث فَنَقَّبُوا او بحثوا وتصرفوا وجالوا فِي الْبِلَادِ واذلوا اهلها وقهروهم واستولوا عليهم وهم قائلون حين نزول العذاب عليهم هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ومفر او ملجاء منه لم يجدوه وقيل انه من كلام الله تعالى مخاطبا لقوم النبي ص والمعنى ان الامم الماضية اهلكوا مع قوة بطشهم فهل لكم يا قوم محمد من محيص ومهرب عن العذاب اِنَّ فِي ذٰلِكَ المذكور من اهلاك الامم لكفرهم وطغيانهم والله لَذِكْرٰى وعظة لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يفقه به ويتفكر فيما يرد فيها ويدرك سوء عاقبة الكفر والطغيان او لمن كان له عقل كما عن الكاظم عليه السلام وعن ابن عباس اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ ولم يمسك عن سماع ما يتلى عليه من الوحي الناطق بما جرى عليهم وَهُوَ شَهِيدٌ وحاضر بذهنه ليفهم معانيه او شاهد بصدقه فيتعظ بظواهره وينزجر بزواجره وقيل يعني والمنذر الذي يتعجبون منه شهيد كما قال انا ارسلناك شاهدا ثم عاد سبحانه الى الاستدلال على امكان اعادة الخلق للحساب بقوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ السبع وَالْاَرْضَ بطبقاتها وَمَا بَيْنَهُمَا من الموجودات فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ او اوقات بلا استعانة بالغير وَمَا مَسَّنَا وما اصابنا بذلك شيء مِنْ لُغُوبٍ وتعب ونصب حتى نعجز عن اعادة الخلق ثانيا فان خلق كل منها بالارادة المعبر عنها بامركن بلا حاجة الى حركة وتحمل كلفة ومشقة لاستحالة الحاجة في الواجب فيه ايضا رد على اليهود حيث زعموا ان الله بدء خلق العالم يوم الاحد وفرغ منه يوم الجمعة واستلقى يوم السبت على العرش واستراح ثم لما كان شدة انكار المشركين رسالة الرسول والبعث والمعاد ثقيلا على قلب النبي ص امره سبحانه بالصبر ونزه نفسه تعالى عن العجز بقوله فَاصْبِرْ يا محمد عَلٰى اذى المشركين وَمَا يَقُولُونَ في شانك وشان البعث من التعجب من رسالتك واستبعاد البعث والاعادة بعد الموت كما صبر اولوا العزم من الرسل فانك تظفر على اعدائك كما ظفروا وَسَبِّحْ ونزه الله من العجز من تجديد الخلق وسائر صفات الممكنات واقرن تسبيحه بِحَمْدِ رَبِّكَ على ما انعم عليك من الرسالة واصنافا الخير في الوقتين قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ هو وقت العصر فانهما اشرف الاوقات وَمِنْ اول اللَّيْلِ او بعضه فَسَبِّحْهُ وَاَدْبَارَ السُّجُودِ واعقابه قيل ان المراد امر النبي ص باظهار عظمة الله وتنزيهه من العجز بالبرهان في مجامع العرب وان لا ينام عن التبليغ بسبب اقاويلهم الباطلة فان العرب كانوا يجتمعون في تلك الاوقات وقيل ان المراد بالتسبيح قبل طلوع الشمس صلوة الفجر وقبل الغروب صلوة الظهر والعصر وفي بعض الليل اوله صلوة المغرب والعشاء وبالتسبيح في ادبار السجود صلوة النوافل ادبار الفرائض وعن الباقر عليه السلام انه سئل عن قوله وادبار السجود قال ركعتان بعد المغرب وعن الرضا عليه السلام قال اربع ركعات بعد المغرب وعن الصادق عليه السلام انه الوتر في آخر الليل وقيل ان المراد بالتسبيح والتحميد قول سبحان الله والحمد لله وعن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الآية فقال تقول حين تمسي وتصبح عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير قيل ان وظيفة النبي ص هداية الخلق وعبادة الحق والمراد من الآية [illegible] وابهد اليك فاشتغل بعبادة ربك وَاسْتَمِعْ يا محمد ص ما اوحي اليك ولا تكن من المعرضين عنه او استمع النداء يَوْمَ يُنَادِ المنادي بقوله احشروا الذين ظلموا وازواجهم او بقوله القيا في جهنم كل كفار عنيد

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ

آخر بن از اسرافیل بشنوند صیحهٔ دوم و صدای صور او را که آن حق و محقق است و در آن جای شک و شبهه نیست یا اوان صیحه را بشنوند که یقینی است و ظن و شک در آن راه ندارد یا ندای آن بحشری استکه آن حشر حق و مطابق واقع است که میگوید ای استخوانها همه با هم جمع شوید امروز و زیر بیرون آمدن شما استاز قبرها سوی محشر و حساب اعمالشان در دنیا و قمی فرموده منادی در انروز ندا کند باسم قائم و اسم خدا از مکان نزدیک بطوریکه صدا و ندایش بهمهٔ مردم بطور مساوی رسد روز یکه صیحهٔ بحق را بشنوند یعنی صیحهٔ حضرت حجة را از آسمان بشنوند که امروز روز خروج قائم است احقر گوید که ظاهرا این تأویل آیه است نه تفسیر پس از آن خدا یتعال تاکید دلیل معاد فرمود باین مضمون که ما بقدرت تمام مردم را در دنیا زنده میکنیم و همه را در دنیا میرانیم و پس از مردنشان بازگشت همه شان بسوی ماست نه بسوی غیر ما و همه را ما جزاء اعمالشان دهیم و آن روزیکه بما بازگشت کنند روزی استکه در قبرها انها را زنده کنیم و زمین را از رویشان بشکافیم و پردهٔ خاک را از رویشان برداریم و بطور سرعت بیدرنگ و توانی از قبرها بیرون ایند البته این زنده کردن و بیرون آوردن مردم از قبرها کار آسانی است برای ما هیچ وجه دشواری ندارد باز خدا یتعال تسلیت قلب پیغمبرش داد که رنجهٔ دل از سخنان بیهودهٔ مردم نشو باینمضمون که میدانیم که کفار در موضوع پیغمبری تو و صحت زنده شدن بعد از مردن چه سخنان بیهوده جسورانه میگویند تو خود را بتعب دعوت و ایمان آوردن انها مینداز و غم کفر و لجاج انها را در دل راه مده تو مأمور نیستی که کفار را بجبر و قهر با یمان بخود و اقرار بمعاد وا داری فقط وظیفهٔ تو تبلیغ است لکن همین قرانیکه ما بتو نازل کردیم ادله و براهین رسالت خود و صحت معاد را بانها تذکر ده و بموعظه و نصیحت انها کوشش نما البته این براهین و مواعظ در دلهائی اثر کند که از تهدیدات الهی بعذاب خائف و ترسان شوند و امر دیگران را بما واگذار که ما بطوریکه مستحق و سزاوار باشند با انها معامله و رفتار کنیم روایت شده که خاتم انبیا سورهٔ ق را بسیار در منبر برای مردم میخواند از جهت اینکه مطالب مهمهٔ قران و تهدیدات الهی و دعوت بحق و تذکر بهشت و جهنم و احوال روز قیامت و امر بمواظبت بنمازها کاملا در آن شده و آن جامع مواعظ و نصایح وافیهٔ شافیه است در حدیث استکه هر کس سورهٔ ق را بخواند خدا برا و سکرات موت و سختیهای مردن را آسان کند و از حضرت باقر ؏ مروی استکه فرمود که کسیکه در نمازهای واجبی و مستحبی خود مداومت بخواندن سورهٔ ق کند خدا روزی او را وسعت دهد و روز قیامت نامهٔ عملش را بدست

وقوله للمتقين ادخلوها بسلام او بقوله اين شركائي الذين كنتم تزعمون واعلم ان هذه الوجوه مبني على كون المنادي هو الله عز او بقوله ايتها العظام النخرة اجتمعن واتصلن واحشرن للحساب بناء على كون المنادي اسرافيل قيل ان اسرافيل يقوم على الصخرة وينادي ايتها العظام البالية والاوصال المتقطعة واللحوم المتمزقة والشعور المتفرقة ان الله يامركن ان تجتمعن لفصل القضاء وقيل ان جبرائيل ينادي بالحشر **مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ** من جميع الناس بسمعه كلهم على حد سواء ثم بين سبحانه يوم نداء المنادي بقوله **يَوْمَ** يخرج جميع الناس من القبور و**يَسْمَعُونَ** من اسرافيل **الصَّيْحَةَ** والنفخة الثانية في الصور وهي مقرونة ومتلبسة **بِالْحَقِّ** والنجدة او مصحوبة باليقين والقطع لا بالظن والشك او المراد الصيحة بالحشر الذي هو الحق بقوله يا عظام اجتمعي **اقول** هذا التفسير لا يوافق سماع الناس تلك الصيحة **ذٰلِكَ** اليوم الذي يسمع فيه الصيحة **يَوْمُ الْخُرُوجِ** من القبور والسوق الى المحشر والحساب ثم الى الجنة او النار وعن القمي ينادي المنادي باسم القائم واسم الله من مكان قريب بحيث نداءه الى الكل سواء يسمعون الصيحة بالحق قال صيحة القائم من السماء ذلك يوم الخروج وعنه عن الصادق ؏ قال هي الرجعة **اقول** هذا تأويل الاية لا تفسيرها ثم قرر سبحانه دليل البعث والنشور بقوله **إِنَّا نَحْنُ** بقدرتنا الكاملة **نُحْيِي** الناس جميعا في الدنيا **وَنُمِيتُ** جميعهم فيها وبعد ذلك **إِلَيْنَا** لا الى غيرنا **الْمَصِيرُ** والمرجع في الاخرة لحساب اعمالهم وجزائها وذلك الرجوع الينا يكون **يَوْمَ** يحيي الناس في قبورهم **تَشَقَّقُ الْأَرْضُ** وينكشف حجاب التراب عنهم ويخرجون من القبور **سِرَاعًا** بلا تأخير وتبطئ **ذٰلِكَ** الاحياء والخروج **حَشْرٌ** وبعث موعود وهو **عَلَيْنَا يَسِيرٌ** وهين لا عسر وصعب ثم سلى سبحانه نبيه وحبيبه بقوله **نَحْنُ أَعْلَمُ** من كل احد **بِمَا يَقُولُونَ** هؤلاء الكفار من انكار الرسالة واستبعاد البعث بعد الموت وتكذيب الايات انا لطفنا بهم وانت لا تتعب نفسك بدعوتهم الى الايمان بك وبكتابك وبالاخرة لانك لا تكون عليهم رقيبا **وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ** تجبرهم على تصديقك وتقهرهم على الاقرار بالمعاد والبعث وانما عليك البلاغ والتذكير **فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ** الذي انزل اليك المشتمل على ادلة رسالتك بجهات اعجازه وادلة قاطعة وبراهين واضحة على صحة البعث وجزاء الاعمال وعظ بما فيه من المواعظ الشافية والعبر الوافية **مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ** الله وتهديده بالعذاب الاخروي والدنيوي فانهم المنتفعون بمواعظ الله ودر... لهم واما من عداهم ففوض امرهم الينا فانا نعاملهم بما





بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا

راستش دهند و حساب اعمالش را باسانی و سهولت ... گی نمایند ═ پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ ق که در اول آن قسم بر صدق رسالت محمد ص و اثبات معاد و تهدید کسانیکه تکذیب آن کنند بعذابهائیکه برامم سابقه نازل شده و اثبات توحید بساخت آسمان و گسترش زمین بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ ذاریات شد که در اولش قسم بر صدق معاد و تهدید منکرینش بعذابهائیکه برامم سابقه نازل شده و تفصیل کیفیت عذابشان و اثبات توحید بساخت آسمان و فرش کردن زمین و اشتمالش بر بعضی از مطالب مهمه مربوطه بسورهٔ سابقه بود پس ابتداء فرمود بذکر بسم الله الرحمن الرحیم پس فرمود سوگند بباد هائیکه خاکها و خاشاکها را بر روی زمین پراکنده میکند و با برهائیکه بار سنگین آب با خود دارند و بر زمین میبارند و بکشتیهائیکه بسهولت و آسانی در روی دریا سیر میکنند و بملائکهٔ که ارزاق مردم یا تمام امور را قسمت میکنند نکتهٔ اینکه بعد از قسم بباد ها قسم با برها و کشتیها یاد کرد انستکه ابرها و کشتیها باد مربوط است و بوسیله باد حرکت میکنند و پس از سوگند بو سائل رزق سوگند بتقسیم کننده یاد نمود که انچه بشما ایمشرکین وعده داده شده از حشر و نشر و حساب اعمال در قیامت همه راست است و جزاء اعمال محقق و واقع است و سوگند باسمانیکه ستاره ها در آن براههای مختلف سیر میکنند که شما ایمشرکین سخنان مختلف داریدگاه گوئید محققا معادی هست و بتهاتان شفیعان مایند در روز معاد و گاه گوئید که معاد یقینا نیست و ممکن نیست زنده شدن پس از خاک شدن و گاه گوئید مظنه برات بودن

يستحقون ونفعل بهم ما يستوجبون له قيل كان رسول الله ص يخطب في كثير من الاوقات بسورة ق لاشتمالها على ذكر الله والثناء عليه وذكر علمه بما توسوس به النفوس وما تكتبه الملائكة وتذكير الموت وسكرته وشدته وتذكير القيمة واهوالها والشهادة على الخلائق باعمالهم وتذكير الحشر والنار والصيحة والنشور والخروج من القبور والمواظبة على الصلوات **وفي الحديث** من قرء سورة ق هون الله عليه تارات الموت وسكراته وعن الباقر عليه السلام من ادمن في فرائضه ونوافله سورة ق وسع الله عليه في رزقه واعطاه كتابه بيمينه وحاسبه حسابا يسيرا الحمد لله الذي من علي بالتوفيق لاتمام تفسير السورة المباركة واسئله التوفيق لادمان قرائتها ═ ثم لما ختمت سورة ق المصدرة بالحلف على صدق رسالة رسوله واثباته واثبات البعث وتهديد المكذبين بما نزل على قوم نوح وعاد وثمود وفرعون وقوم لوط واثبات التوحيد ببناء السماء ومد الارض وغيرها من الايات اردفت بسورة الذاريات المصدرة بالحلف على صدق المعاد وتهديد المنكرين بما نزل على اولئك الامم مع شرذمة من تفصيل العذاب الواقع بهم واثبات التوحيد ببناء السماء وفرش الارض وبعض آخر من المطالب المهمة المربوطة بمطالب السورة السابقة قيل لما بين الله الحشر بدلائله في السورة السابقة وقال ذلك حشر علينا يسير وذكر اصرار المشركين على الانكار بقوله وما انت عليهم بجبار لم يبق الا اليمين فنظمت بعدها سورة والذاريات المصدرة بالحلف على المعاد وصدق البعث والحساب فابتدئها بذكر الاسماء الحسنى بقوله تبارك وتعالى **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ثم شرع سبحانه بالحلف على صدق المعاد فابتدء بالحلف بالرياح التي تذرو التراب وتفرقه في اقطار الارض بقوله **وَالذَّارِيَاتِ** المطيرات للتراب والاشياء الخفاف كالحشائش والتبن في اطراف الارض **ذَرْوًا** واطارة مخاصة بها وانما قدم سبحانه الحلف بها لكونها ادل على كمال قدرته ثم حلف بقطعات السحاب الحاملات للامطار بقوله **فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا** وحملا ثقيلا من الماء وانما قدمها لكونها انفع للناس بعد الريح ثم حلف سبحانه بالسفن الجارية بتوسط الرياح بقوله **فَالْجَارِيَاتِ** في البحار جريانا **يُسْرًا** وسهلا ثم حلف بالملائكة الذين يقسمون الامطار والارزاق بقوله **فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا** والمراد بالامر الجنس فيشمل جميع الامور المقسمة بين الخلائق روى بعض العامة عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال الذاريات هي الرياح والحاملات هي السحاب والجاريات هي السفن والمقسمات هي الملائكة الذين يقسمون الارزاق وعن القمي ره عن الصادق ؏ ان امير المؤمنين سئل عن الذاريات ذروا قال الريح وعن الحاملات وقرا قال السحاب وعن الجاريات يسرا قال هي السفن وعن المقسمات امرا قال الملائكة وعن الاحتجاج عن امير المؤمنين ؏ مثله والعجب من الفخر الرازي انه نقل هذا التفسير عن امير المؤمنين ؏ ومع ذلك اختار غيره مع رواية العامة عن النبي ص انه قال انا مدينة العلم وعلي بابها وانه مع الحق والحق معه قال الناصب الاقرب ان هذه صفات اربع للرياح التي تنشئ السحاب اولا والحاملات هي الرياح التي تحمل السحب التي هي بخار المياه التي اذا سحت جرت السيول العظيمة وهي اوقار اثقل من الجبال والجاريات هي الرياح التي تجري بالسحب بعد حملها والمقسمات هي الرياح التي تفرق الامطار على الاقطار وفيه مع انه تفسير بالرأي ومن فسر القران برأيه فليتبوء مقعده من النار ومخالف لما فسره به نفس الرسول ص ولسانه وعيبة علمه على تقدير ثبوته فاسد في نفسه لظهور ان الذاريات غير المنشئات والناشئات والجاريات غير الحاملات والجاريات غير المجريات والمقسمات مطلق الامر الشامل للامطار والارزاق وغيرها غير مقسمات خصوص المطر فالمقسمات امرا كالمدبرات امرا قيل هم اربعة جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل والظاهر ان هؤلاء عمد المدبرات والا فالمدبرات اكثر قيل ان هذه الامور لا تدل على التوحيد اخرجها بصورة القسم قيل ان الرياح في الدلالة

اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَاِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ وَالسَّمَاۤءِ ذَاتِ الْحُبُكِ اِنَّكُمْ لَفِى قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ اُفِكَ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِى غَمْرَةٍ سَاهُونَ يَسْـَٔلُونَ اَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

آن داریم وگاه گویند شک دران داریم ونسبت بقران گاه گویند سحر است گاه گویند شعر است گاه گویند کهانت است گاه گویند ساخته بشر واز قبیل افسانه است ودر بارهٔ محمد صلی الله علیه وآله گاه گویند ساحر است وگاه گویند کاهن است وگاه گویند شاعر است وگاه گویند دیوانه است وگاه گویند اهل جدل در سخن است که تاب طرفیت با او نداریم وگاه گویند امین است وگاه گویند دروغگو است ومنصرف از پیغمبر وقران وقول بمعاد نشود مگر کسیکه منصرف از هر خیر وسعادتی باشد تمام سخنان مشرکین از روی حدس وتخمین وهوا وهوس است خدا بکشد انراکه بر روی حدس وتخمین سخن گوید وانها کسانیند که در دریای جهل وگمراهی فرو رفته وغرق هوا وهوسند واز خود ومقصود از خلقت وآفرینش واحکام خدای خود بکلی غافلند وسرگرم محبت دنیا وشهوت رانیند پس خدا یتعالی حکایت جهالت مشرکین واستهزاء شان بمعاد فرمود که انها سؤال میکنند که روز جزاء اعمال کی خواهد بود خدا در جواب فرمود همان روزی استکه شمارا مانند طلائیکه باتش امتحان میکنند شمارا بر آتش عرضه دارند که عذابتان کنند وملائکه مأمور بعذاب

على كمال القدرة اتم لكونها اسبابا للسحب والسحب اتم دلالة عليه من السفن لكونها اغرب ماهية واكثر نفعا وهذه الثلاثة لكونها من المحسوسات الغير القابلة للانكار اتم دلالة من الملائكة لامكان انكار المنكر وجودهم ولذا صدر الثلاثة بالفاء وقيل ان الترتيب للترقى من الاضعف الى الاقوى فان السحب اقوى دلالة على كمال القدرة من الرياح لتالفها من الاجزاء المائية والهوائية وقليل من الاجزاء الارضية والنارية وفيها غرائب من الاثار العلوية والسفن اقوى دلالة من السحب لتالفها جميع العناصر على ما فيها من الصنعة البديعة والامور العجيبة من حمل الاثقال مع خفة الحامل وقطعها المسافة البعيدة فى زمان يسير بهبوب الرياح العاصفة والادل من الجميع اقداره الروحانيات مع لطافتها على التصرف فى الجسمانيات مع كثافتها ولا اعتبار بانكار من لا عبرة به وقيل ان وجه الترتيب كون حركة السحاب والسفن من اثار الرياح ثم بعد الحلف بما يكون سببا للرزق ذكر مقسمات الارزاق وقيل ان المراد بالذاريات الكواكب السريعة فى السير من ذرء بمعنى اسرع وقيل ان المراد الملائكة وقيل ان التقدير ورب الذاريات ثم ذكر سبحانه المقسم عليه بقوله اِنَّ مَا تُوعَدُونَ ايها المشركون من البعث والحشر والحساب لَصَادِقٌ ومطابق للواقع لا مجال للتكذيب قيل ان الصادق بمعنى ذى وصدق وقيل انه وصف المصدر بما يوصف به الفاعل غاية المبالغة وَاِنَّ الدِّينَ وجزاء الاعمال فى الاخرة لَوَاقِعٌ وكائن لا محالة ثم حكى سبحانه اختلاف طريقة المشركين فى تكذيب الرسول والمعاد والقران مؤكدا بالحلف بقوله وَالسَّمَاۤءِ ذَاتِ الْحُبُكِ والطرائق المختلفة للكواكب او ذات الاشكال المختلفة بسبب النجوم وعن ابن عباس ذات الخلق الحسن المستوى اِنَّكُمْ ايها المشركون لَفِى قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ متناقض فى شان الرسول فتارة تقولون انه ساحر وتارة تقولون انه كاهن وتارة تقولون انه شاعر وتارة تقولون انه مجنون وتارة تقولون انه مجادل ونحن عاجزون من الجدل وسادسة تقولون انه امين وسابعة تقولون انه كاذب وفى شان القران تارة تقولون انه سحر وتارة تقولون انه شعر وتارة تقولون انه كهانة وتارة تقولون انه اساطير وفى شان المعاد تارة تقولون انه متيقن والاصنام شفعائنا عند الله وتارة تقولون انه مظنون وتارة تقولون انه مشكوك وتارة تقولون انه مقطوع العدم وقيل ان المراد انكم غير ثابتين على قول ومن يكون كذلك لا يكون متيقنا فى اعتقاده ثم بالغ سبحانه فى ذمهم بقوله يُؤْفَكُ عن الرسول او عن القران او عن القول بالحشر ويصرف عَنْهُ مع كونه حقا يجب الايمان به مَنْ اُفِكَ وصرف عن كل خير وسعادة اذ لا اصرف اشنع منه وقيل انه مدح للمؤمنين فانهم يصرفون عن القول المختلف من صرف عن كل باطل ويرشدون الى القول المحكم وفيه ما لا يخفى من الضعف ثم اظهر سبحانه الغضب على منكرى رسالة الرسول والقران بالدعاء عليهم بقوله قُتِلَ ولعن الْخَرَّاصُونَ والمعتمدون على الحدس والتخمين فى دينهم والمتبعون فيه لهوى انفسهم مع ان الدين لا بد فيه من اليقين والاعتماد على البراهين ثم لما كان توصيفهم بالخرص غير صريح فى الذم وصفهم بما فيه التصريح به بقوله الَّذِينَ هُمْ كائنون فِى غَمْرَةٍ وشدة جهل وضلال سَاهُونَ وغافلون عما يرادبهم بل عن انفسهم او عما امروا به من قبل ربهم ثم حكى سبحانه ما يدل على شدة جهالتهم وبغضهم للحق بقوله يَسْـَٔلُونَ اولئك المشركون عنك استهزاء بقولك ان الدين لواقع ويقولون يا محمد صلى الله عليه وآله اَيَّانَ ومتى تقع يَوْمُ الدِّينِ ووقت جزاء الاعمال وابتلائنا بالعذاب ثم لما كان غرضهم من السؤال الاستهزاء هددهم بما يشبه الجواب وليس بجواب بقوله يَوْمَ هُمْ فيه عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ويعذبون بها كما يفتن الذهب بالنار ويحرق خبثه قيل يعنى يعرضون على النار كعرض المجرب للذهب المذهب عليها كانهم يجربون عليها وتقول لهم خزنة جهنم حين تعذيبهم ذُوقُوا ايها المنكرون للحشر فِتْنَتَكُمْ وعذابكم او ما به امتحانكم وابتلائكم فى الدنيا من العقائد والاعمال هٰذَا العذاب الذى تذوقونه الان مَا كُنْتُمْ بِهِ فى الدنيا تَسْتَعْجِلُونَ استهزاء بالرسول واخباره بما برى كتابنا وسخرية منه حيث كنتم تقولون متى هذا الوعد





اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِى جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ اٰخِذِينَ مَا اٰتٰهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِى اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّاۤئِلِ وَالْمَحْرُومِ وَفِى الْاَرْضِ اٰيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِى اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تُبْصِرُونَ

بشما گویند بچشید مزهٔ همان عذابیکه از روی استهزاء میگفتید چرا زودتر نمیاید پس خدا یتعالی بعد از بیان سختی حال کفار ومشرکین در آخرت بیان حسن حال آنانکه از شرک دوری جستند فرماید باین مضمون که البته موحدین وآنانکه مشرک نیستند در آخرت در میان بوستانها ونهرهای جاری خواهند بود در حالیکه دلخوش وراضی باشند به نعمتهائیکه پروردگار شان بانها تفضل وانعام فرموده برای انکه در دنیا کارهای نیکو داشتند در دنیا کمی از شب را میخوابیدند وسحرگاه از خدا آمرزش گناهانشان را درخواست میکردند ودر اموالشان بهرهٔ برای فقیر یکه از انها سؤال کند وانکه فقیر است وسؤال نمیکند قائل شده وبر خود لازم کرده اند که برای خدا بانها بخشش کنند پس از بیان عبادت متقین وحسن اعمالشان بیان استحقاق خود را برای عبادت وپرستش فرمود باین مضمون که در زمین از جهت کوهها ودیابانها وخشکیها ودریاها وچشمه ها ونهرها وگیاهها وسبزیها ودرختها وپستیها وبلندیها وراهها وغیر انها دلائل محکم ومتقنی است بر یگانگی وعلم وحکمت الهی واستحقاق او برای پرستش لکن استفاده از این دلیلها انکس کند که یقین بتوحید خدا داشته باشد انها فکر روشن وتوجه کامل باین موجودات دارند ونیز در وجود خودتان آیات ودلائلی است بر کمال قدرت وحکمت خالقتان از انکه انچه در تمام عالم است در وجودتان بالوچکی که دارد نمونه ونظیری از آن آفریده علاوه علوم ومعارف وکمالات نفسانیه بشما داده وقابلیت ترقیات واستعداد تحصیل مقاماتی در شما است که در سایر موجودات نیست مگر کور یدکه این آیات ودلائل را بچشم بصیرت نمیبینید تا از صنایع الهی عبرت گیرید اهل سنت روایت کردند که

او ايان يوم الدين ثم انه تعالى بعد بيان سوء عاقبة المشركين وشدة عذابهم فى الاخرة بين حسن عاقبة المتقين والمجتنبين عن الشرك والكفر والعصيان فى الدنيا المحترزين من عذاب الله فى الاخرة بقوله اِنَّ المؤمنين الْمُتَّقِينَ عن الشرك والعصيان فى الدنيا متمكنون فى الاخرة فِى جَنَّاتٍ وبساتين ذات قصور وبهاء وبهجة لا يمكن توصيفها وَفى ظلال عُيُونٍ عزيزة وانهار جارية فى اطرافهم يحبونها ويفرحون بالنظر اليها حالكونهم اٰخِذِينَ وقابلين مَا اٰتٰهُمْ رَبُّهُمْ بفضله من النعم الجسام وراضين به لغاية جودته وكماله قيل فى قوله ما اتيهم بصيغة الماضى دلالة على ان الاعطاء والتمليك كان فى الدنيا والقبول والاخذ كان منهم فى الاخرة ثم بين الله سبحانه علة الانعام على المتقين بتلك النعم العظيمة الجسيمة بقوله اِنَّهُمْ كَانُوا فى العالم الذى كان قَبْلَ ذٰلِكَ العالم وهو عالم الدنيا مُحْسِنِينَ فى عقائدهم واعمالهم واقوالهم فاعطوا بالاحسان الجزاء وكان من حسناتهم انهم كَانُوا فى الدنيا مقدارا او زمانا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ووقت نوم جميع الناس مَا يَهْجَعُونَ وينامون وزمانا كثيرا منه يذكرون الله ويصلون ويعبدون قيل ان كلمة ما فيما يهجعون زائدة مؤكدة للقلة وقيل انها مصدرية والمعنى قليلا من الليل هجوعهم ونومهم قيل نزلت فى شان الانصار حيث كانوا يصلون فى مسجد النبى صلى الله عليه وآله ثم يمضون الى قبا وبينهما ميلان وقيل انهم كانوا الا ينامون حتى يصلون العشاء الاخرة وروى بعض العامة عن الصادق عليه السلام انه قال من هجع ما بين المغرب والعشاء حتى يشهد العشاء فهو منهم وفى الكافى عنه عليه السلام كانوا اقل الليالى يفوتهم لا يقومون فيها وعن الباقر عليه السلام كان القوم ينامون ولكن كلما انقلب احدهم قال الحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وَبِالْاَسْحَارِ والثلث الاخر من الليالى هُمْ على الدوام يَسْتَغْفِرُونَ ربهم لذنوبهم وقيل يعنى بالاسحار يصلون طلبا المغفرة ذنوبهم روى ان الله تعالى قال ان احب احبائى الى هم الذين يستغفرون بالاسحار اولئك الذين اذا اردت باهل الارض شيئا ذكرتهم فصرفته بهم عنهم قيل يا رسول الله كيف الاستغفار قال صلى الله عليه وآله قولوا اللهم اغفر لنا وارحمنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم ثم انه تعالى بعد مدح المتقين بعبادة ربهم وتعظيمه وشفقتهم على انفسهم بطلب مغفرة ذنوبهم مدحهم بشفقتهم على الخلق واحسانهم الى العباد بقوله وَفِى اَمْوَالِهِمُ التى اعطاهم الله اياها وخصهم الله بها حَقٌّ عظيم ونصيب وافر يوجبونه على انفسهم لِلسَّاۤئِلِ والفقير الذى يستعطيهم وَالفقير الْمَحْرُومِ الذى لا يستعطيهم بل يتعفف عن السؤال والطلب بحيث يحسبه الناس غنيا فيحرم الصدقات عن الصادق عليه السلام قال المحروم المحارف الذى حرم كديده من الشراء والبيع وعن الباقر عليه السلام المحروم الذى ليس بعقله باس ولا يبسط له الرزق وهو محارف ثم انه تعالى بعد بيان عبادة المتقين وحسن اعمالهم وحسن جزائهم بين استحقاقه للعبادة والجهد فى الطاعة وطلب مرضاته بقوله وَفِى الْاَرْضِ سهلها وجبلها وبرها وبحرها وعيونها وانهارها ومسالكها وفجاجها ونباتها واشجارها واثمارها ومعادنها وما رتب فيها ودبر لنا منافعها السكانها اٰيَاتٌ عظيمة ودلائل واضحة على وجود صانعها ووحدته وقدرته وعلمه وحكمته وارادته ورحمته وانما يكون الانتفاع بتلك الايات لِلْمُوقِنِينَ بتوحيد الله فانهم لا يغفلون عنه فى حال ويرون له فى كل شئ آية وَفِى اَنْفُسِكُمْ خصوصا ايات ودلائل على ان لها صانعا مستجمعا لجميع الكمالات حيث انه انطوى فى كل فرد منكم نظير كل موجود يكون فى العالم مع ما فيه من الافعال البديعة والصنايع المختلفة العجيبة فانه لو تم الشريفة والمعارف العالية والكمالات النفسانية الانسانية اانتم عمون فَلَا تُبْصِرُونَ

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ

امیر المؤمنین علیه السلام بمنبر بالا رفت و فرمود ایها مردم از زیر عرش از من بپرسید که در سینه من علم بسیار است این آب دهان پیغمبر است که در دهان من است این علمها را خدا از پیغمبرش نصیب من کرده قسم بآن خدائیکه جان من در قبضهٔ قدرت او است اگر خدا بتوراة و انجیل اجازهٔ سخن گفتن دهد من بانچه در انها است خبر دهم آن کتابها تصدیق من کنند و گویند علی انچه از ما خبر داده درست و مطابق واقع است یکی از اهل یمن در مجلس بود گفت علی ع ادعای خیلی بزرگی کرد من در وغش را آشکار و رسوایش کنم از جا برخواست گفت ایعلی من سؤال میکنم فرمود بکن ولی برای چیز فهمی نه برای لجاج و عناد عرض کرد تو مرا وادار باین سؤال کردی آیا پروردگارت را دیدهٔ فرمود من چیزیرا که ندیده ام پرستش نکنم عرض کرد چگونه دیدهٔ فرمود بچشم سر ندیده ام ولی بچشم قلب و نور ایمان دیده ام پروردگارم یکی و شریک ندارد و مثل و نظیر ندارد و زمان و مکان براو احاطه ننماید و بحواس و قوای بدن ادراک او نشود و بچیزی قیاس و شبیه نگردد آن مرد یمانی غش کرد و بزمین افتاد چون بهوش آمد گفت با خدا عهد کردم که از کسی چیزی از روی لجاج سؤال نکنم پس چون خداوند متقین را بدادن مال فرمود مردم را ترغیب کرد باین مضمون که روزی شما همه در آسمان مقدر و معین است انچه بهر کس رسد بتقدیر خدا است اگر تقدیر الهی نباشد هر قدر کوشش کند دیناری بدست نیاورد و انچه بشما وعده داده شد از خیر و شر و ثواب و عقاب تمام نیز بتقدیر الهی است از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام مروی است که پرسیدند از آنحضرت از روزی خلق فرمود در آسمان چهارم است که فرود میاید باندازهٔ معین از وسعت و تنگی قسم بپروردگار آسمان و زمین که اینکه گفتیم مطابق واقع است و ملک آن خبر داده و تکلم نموده چنانچه خود تان بابکدیگر تکلم میکنید و شک در سخن گفتن خود ندارید و بعضی گفتند یعنی اینکه روزی هر کس در آسمان است واضح است چنانچه سخن گفتن شما واضح است و قابل شک نیست حکایت شد که هرم بن حیان نزد اویس رفت گفت کجا میکوئی بمانم اشاره بشام کرد گفت گذران معاشش از کجا شود گفت اف بر دلهائیکه شک دارد در روزی خود پس خداوند متعال شروع در تهدید کفار فرمود

تلك الايات بعين البصيرة حتى تعتبروا وتستدلوا بالصنعة على الصانع وبالنقش على النقاش وكما روى بعض العامة ان عليا صعد يوما على المنبر فقال سلوني عما دون العرش فان ما بين جوانحي علم جم هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله في فمي هذا ما زقني الله من رسول الله زقا وفي رواية هذا ما زقني رسول الله زقا فوالذي نفسي بيده لو اذن الله للتوراة والانجيل ان يتكلما فاخبرت عما فيهما لصدقاني وكان في المجلس رجل يماني فقال ادعى هذا الرجل دعوى عريضة لافضحنه فقام وقال يا علي اسئل قال سل تفقها ولا تسئل تعنتا فقال انت حملتني على ذلك ارأيت ربك يا علي قال ما كنت اعبد ربا لم اره فقال كيف رأيت فقال لم تره العيون بمشاهدة العيان ولكن رأته القلوب بحقيقة الايمان ربي واحد لا شريك له احد لا ثاني له فرد لا مثل له لا يحويه مكان ولا يداوله زمان لا يدرك بالحواس ولا يقاس بالقياس فسقط اليماني مغشيا عليه فلما افاق قال عاهدت الله ان لا اسئل تعنتا ثم لما مدح الله سبحانه المتقين بان في اموالهم حق معلوم حث الناس على الانفاق باموالهم بقوله تعالى **وَفِي السَّمَاءِ** مكتوب مقدر **رِزْقُكُمْ** وما يلزم لمعايشكم ولولا التقدير لما حصل لكم في الارض حبة قوت ولو بذلتم في تحصيله غاية الجهد وقيل يعني اسباب رزقكم من المطر وغيره **وَمَا تُوعَدُونَ** من خير وشر وشدة ورخاء وثواب وعقاب وعن المجتبى ع انه سئل عن ارزاق الخلائق فقال في السماء الرابعة تنزل بقدر وتبسط بقدر **فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** الذي يربيهما ويربي ما فيهما بايصال ما يوجب بقائهما وكمالهما **إِنَّهُ لَحَقٌّ** وصدق قيل الضمير راجع الى يوم الدين حيث قالوا ايان يوم الدين وقيل انه راجع الى القرآن حيث قال سبحانه يؤفك عنه من افك ومعنى المقسم عليه انه حق تكلم به الملك من قبل الله ونطق به مثل ما انكم تنطقون وتتكلمون وقيل انه راجع الى ما توعدون من الجنة والمعنى كما انكم تتكلمون ولا تشكون في كلامكم وقيل انه راجع الى ما اخبر به من كون الارزاق في السماء وهو الاظهر في الحديث ابى ابن آدم ان يصدق ربه حتى اقسم له فقال فورب السماء الاية وروي ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال قاتل الله اقواما اقسم الله لهم بنفسه فلم يصدقوه انتهى قيل لو ان احدا وعد الانسان برزقه واقسم به عليه لاعتمد بوعده وقسمه فقاتله الله كيف لا يعتمد على وعد الله وقسمه برزقه وحكي ان هرم بن حيان قال لاويس القرني اين تامرني ان اكون فاوما الى الشام فقال الهرم كيف المعيشة بها قال اويس اف لهذه القلوب التي قد خالطها الشك فما تنفعها العظة ثم شرع سبحانه في تهديد الكفار بما نزل على الامم السابقة المهلكة بكفرهم وطغيانهم من العذاب بقوله **هَلْ أَتَاكَ** يا محمد وعرفت من احد **حَدِيثُ ضَيْفِ** جدك **إِبْرَاهِيمَ** الذين كانوا عند الله من **الْمُكْرَمِينَ** معظمين بالعصمة والاصطفاء والقرب حيث كانوا من الملائكة الذين وصفهم الله بانهم عباد مكرمون وقيل يعني كانوا المكرمين عند ابراهيم حيث خدمهم بنفسه بحسبان انهم ضيف وقيل لم يكذبه الله في حسبانه اكرامًا له **إِذْ دَخَلُوا** وحين وردوا **عَلَيْهِ فَقَالُوا** بعد دخولهم تادبا وتحية له نسلم عليك **سَلَامًا** فرد ابراهيم تحيتهم و**قَالَ سَلَامٌ** عليكم قيل انه لما رد



في فضيلة علي عليه السلام



فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ قَالُوا كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ

بعد از اینکه بر امتهای سابقه نازل شده باین مضمون که مگر نرسیده است بتو قصهٔ میهمانهای جدت ابراهیم که از ملائکه محترم در درگاه الهی بودند یا انکه نزد ابراهیم محترم بودند که خودش بنفس نفیس بخدمت انها قیام فرمود بگمان انکه انها میهمان اویند و خدا برای احترام ابراهیم تخطئهٔ او را در این گمان نفرمود چون آن میهمانها بر ابراهیم وارد شدند از روی ادب باو سلام کردند ابراهیم جواب سلامشان گفت پس از آن در دل خود گفت اینها جماعت ناشناسی هستند در این شهر از انکه دید سلام کردند و اهل آن شهر کافر بودند و رسم سلام نداشتند دیگری گفت که ابراهیم بمیهمانها فرمود شما مردمان غریبی هستید در این شهر که من مانند شما بخوبی صورت و زیبائی اندام کسی را ندیدم انها گفتند ما میهمان شمائیم پس بملاحظه انکه انها مانع از تهیه خوراک نشوند برای کلفت و زحمت پنهان از انها نزد زنش ساره رفت دیگ گوساله پرواری کباب کرده تهیه فرمود و نزد انها آورد و چون آنحضرت بیشتر دارائیش گاو بود چون نزد انها آورد دست بان دراز نکرده و نخوردند ابراهیم فرمود چرا نمیخورید از این غذا روایت شد که گفتند ما غذای مفت مجانی نمیخوریم فرمود بخورید و عوضش را بدهید گفتند عوضش چیست فرمود عوضش آن است که چون بخورید بسم الله بگوئید چون سیر شدید الحمد لله بگوئید ملائکه از این فرمایش او تعجب کردند و از انکه رسم بود که دشمن اگر بخانهٔ رود که قصد ضرر بصاحب خانه داشته باشد از غذای صاحب انخانه نمیخورد ابراهیم ترسید که مبادا انها دشمن باشند و بقصد آسیب باو آمده اند بعضی گفتند که در دلش افتاد که انها ملائکه باشند و بقصد عذاب بر اهل آن شهر آمده اند چون احساس کردند که ابراهیم ترسیده باو گفتند که مترس که ما ملائکه ایم از جانب خدا آمده ایم بعضی گفتند که جبرائیل دستی بان گوساله کباب شده زد آن گوساله زنده شد و برخواست و باو درش رفت ابراهیم انها را شناخت و آسوده خاطر شد پس برای دلخوشی ابراهیم بشارتش دادند که خدا بتو پسری از ساره زنت دهد و آن پسر عالم باشد چون ساره این بشارت شنید نزد زنان خویشانش رفت با صیحه و فریاد با جمعی از زنان و از روی تعجب بصورت و گونه خود میزد و میگفت چگونه من فرزند زایم با اینکه پیر شده ام گفتند نود و نه ساله بود و هرگز نزائیده بود ملائکه گفتند چه استبعادی دارد با قدرت خدا خدائیکه تورا آزرده چنین خبر داده و او حکیم و عالم است باحوال بندگان خود البته گفته اش حق و کارهایش از روی حکمت و مصلحت است روایت

عليهم قال في نفسه هؤلاء **قَوْمٌ مُنْكَرُونَ** غير معروفين في هذا البلد حيث كان اهله كفارا ولم يكن تحيتهم السلام وقيل انه ع قال لهم انتم قوم منكرون اي ما مثلكم في حسن الصورة والقامة فعرفوني انفسكم قالوا نحن اضيافك **فَرَاغَ** وذهب **إِلَىٰ أَهْلِهِ** وزوجته سارة خفية من اضيافه لئلا يمنعوه من اتيان الطعام وتحمل الكلفة **فَجَاءَ** اليهم **بِعِجْلٍ** وولد بقر **سَمِينٍ** كثير اللحم مشوي لانه كان عامة ماله البقر **فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ** ووضعه بين ايديهم ليأكلوا منه فلم يمدوا ايديهم اليه ولم يأكلوا منه **قَالَ** ابراهيم حثا لهم على الاكل **أَلَا تَأْكُلُونَ** من اللحم المشوي روي انهم قالوا لا نأكل منه بغير ثمن قال ابراهيم كلوا واعطوا ثمنه قالوا وما ثمنه قال ابراهيم اذا اكلتم فقولوا بسم الله واذا فرغتم فقولوا الحمد لله فتعجبوا من قوله ثم انهم معد للسلم يأكلوا منه **فَأَوْجَسَ** واضمر في نفسه **مِنْهُمْ خِيفَةً** لتوهمه انهم اعداء انه جاؤا بالشر لكون العادة ان من يجيء بالشر ما كان يأكل من طعام من يريد اضراره وقيل وقع في نفسه انهم ملائكة ارسلوا للعذاب فلما احسوا بخوفه قالوا يا ابراهيم **لَا تَخَفْ** من شرنا وضررنا انا رسل ربك قيل مسح جبرئيل العجل بجناحه فقام يمشي حتى لحق بامه فعرفهم وامن منهم **وَبَشَّرُوهُ** تطييبا لقلبه **بِغُلَامٍ** وولد ذكر **عَلِيمٍ** من سارة عقيم لم تلد له **فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ** سارة على اهلها لما سمعت البشارة وهي **فِي صَرَّةٍ** وصيحة تقول يا ويلتاه وعن الصادق عليه السلام في جماعة من نسائها **فَصَكَّتْ** ولطمت **وَجْهَهَا** تعجبا من قولهم كما هو عادة النساء اذا انكرن وتعجبن من شيء **وَقَالَتْ** استبعادا لما بشرت به بحكم العادة كيف الد الان وانا **عَجُوزٌ** قد بلغت من العمر تسع وتسعين سنة على ما قيل **عَقِيمٌ** لم الد مدة عمري قط فاجابها الملائكة وقالوا لها ردعا لها عن الاستبعاد والتعجب ما قلنا ذلك من قبل انفسنا بل **كَذَٰلِكِ** الذي بشرناك **قَالَ رَبُّكِ** الذي خلقك بقدرته وبلغك برحمته الى المرتبة العالية من الكمالات الجسمانية والروحانية ونحن اخبرناك بما قال **إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ** في افعاله **الْعَلِيمُ** باحوال عباده فلا محالة يكون حقا وفعله محكما فليس لك ان تقول لم يعطني الولد في شبابي وبشرني به في زمان كبري وعجزي روي ان جبرئيل قال لها انظري الى سقف بيتك فنظرت فاذا جذع مورق مثمر وقيل لما عرف ابراهيم الرسل وانس بهم استعجلوا في الخروج من عنده **قَالَ** لهم **فَمَا خَطْبُكُمْ** واي الامر العظيم عجل بكم بعد هذا الانس **أَيُّهَا** الملائكة **الْمُرْسَلُونَ** لبشارتي **قَالُوا** ما ارسلنا لبشارتك فقط بل **إِنَّا أُرْسِلْنَا** من جانب ربك **إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ**



والمغضوبين والمشرفين

في فضيلة اسحاق بن ابراهيم والبشارة بالعلم

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

شده که جبرئیل بساره گفت بسقف خانه نظر کن چون نظر کرد دید تیرهای سقف برگ کرد و میوه داد ساره یعین بصدق آن بشارت کرد چون ابراهیم انها را کاملا شناخت برخواستند بروند ابراهیم فرمود چه امر مهمی در نظر دارید که بتعجیل میروید عرض کردند ما برای بشارت تو نیامده ایم بلکه مأموریم از جانب خدا که قوم لوط که گنهکار و یاغیند چون باران از آسمان سنگهائیکه از گل ساخته شده بر انها بباریم و آن سنگها بقدرت خدا نشانه دارد برای هلاکت کسانیکه در گناه از حد گذشته اند گفتند که اسم هر یک از مشرکین بر سنگیکه بآن هلاک شد نوشته بود پس خدا خبر داد که ما بیرون کردیم از شهرهای قوم لوط اهل ایمان را و نیافتیم در آن شهر اجز یک خانواده که مؤمن بودند و آن اهل خانه لوط بود بعضی از مفسرین گفتند ۱۳ اهل بیتش لوط و دو دخترش بوده بعضی گفتند که سیزده نفر بودند پس خدا فرمود هلاک انها دلیل بزرگی بر توحید خود در دنیا باقی گذاردیم برای کسانیکه از عذاب الهی بترسند و دلیل بزرگ بر وحدانیت خدا در قصه موسی بن عمران است که او را بسوی فرعون فرستادیم برسالت و بسمت پیغمبری با معجزه باهره عصا و ید بیضا و غیر انها که اعجاز شان آشکار بود پس فرعون پشت باو کرد و اعتنائی بدعوت او ننمود و بقوم و رعایایش گفت که اینمرد ساحر است و از روی سحر و شعبده کارهای خارج از عادت میکند و یا اینکه دیوانه است که سخنی گوید که هیچ عاقلی انرا نپذیرد یا اینکه باین سخنان خود را در معرض کشته شدن در آورده پس ما فرعون و تمام لشکرش را مانند مشت ریگی که کسی بدست گیرد و بیندازد انها را در دریا انداختیم و او نزد عقلا و پیش عقل خودش سزاوار ملامت و نکوهش بود برای طرفیت با موسی و سرکشی کردنش با خدای خود و نیز دلیل بزرگ بر توحید در قصه قوم عاد است که چون با هود پیغمبر طرفیت کردند آنان را عقوبت کردیم و فتنه که باد را مأمور باعدام انها کردیم و آن باد را عقیم گفتند برای انکه در آن هیچ خیری نبود یا برای

ومصرین علی الکفر والطغیان وهم قوم لوط **لِنُرْسِلَ** ونمطر **عَلَيْهِمْ** من السماء **حِجَارَةً** مخلوقة **مِنْ طِينٍ** متحجر مطبوخ بنار جهنم علی ما قیل لئلا یتوهم انها من برد کما قیل ان الحجارة قد یطلق علیه وتلک الحجارة تکون **مُسَوَّمَةً** ومعلمة کل واحدة منها باسم من یقتل بها او المراد مخلوقة لتعذیبهم **عِنْدَ رَبِّكَ** وبقدرته لا للانتفاع بها کسائر الاحجار او مرسلة فی علم الله **لِلْمُسْرِفِينَ** ولاهلاك المجاوزین عن الحد فی الفجور عن ابن عباس ای للمشرکین فان الشرک اسرف الذنوب واعظمها ثم اخبر الله سبحانه بلطفه بلوط بقوله **فَأَخْرَجْنَا** قبل نزول العذاب علی القری الخمسة او الستة **مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** بان قلنا للوط اسر باهلك بقطع من اللیل **فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا** اهلا للنجاة من العذاب **غَيْرَ** اهل **بَيْتٍ** واحد **مِنَ الْمُسْلِمِينَ** وهم لوط واهله کما عن النبی ص قیل اهله بنتاه وقیل کانوا ثلاثة عشر سوی امرأته الکافرة **وَتَرَكْنَا** بتعذیب اهل القری **فِيهَا آيَةً** عظیمة ودلالة واضحة علی التوحید وبطلان الشرک وهی تلک الحجارة المسومة او ماء اسود منتن خرج من ارضهم **لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ** فانهم یرون آثار العذاب ویعتبرون بها لسلامة فطرتهم وتنور قلوبهم وقوة بصیرتهم دون من علیهم **وَفِي** حدیث **مُوسَىٰ** بن عمران ایضا آیة وعبرة وقیل انه عطف علی قوله وفی الارض آیات **إِذْ أَرْسَلْنَاهُ** من جانب الطور الایمن **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** ملك مصر مستدلا علی رسالته **بِسُلْطَانٍ** ومعجز باهر **مُبِينٍ** کالعصا والید البیضاء وغیرهما **فَتَوَلَّىٰ** فرعون واعرض عن دعوة موسی **بِرُكْنِهِ** وجانبه ولم یقبل دعوته ولم یعتن به وقیل بجنبه وتقوی علی معارضة موسی بقومه وجنده او تصدی دفع موسی بقوة نفسه حیث قال ذرونی اقتل موسی ومن معه **وَقَالَ** لقومه فی حق موسی انه **سَاحِرٌ** یفعل ما یفعل من خوارق العادات بالسحر والشعبدة **أَوْ** هو **مَجْنُونٌ** فاقد العقل حیث یقول قولا لا یقبل منه عاقل مع ان فیه هلاك نفسه وقوم قیل ان الساحر والمجنون کلاهما یستعینان بالجن والفرق ان الساحر یأتی الجن باختیاره والمجنون یأتیه الجن بغیر اختیاره وغرضه من التردید صیانة کلامه من الکذب وقیل انه لغایة جهله طعن علی موسی بالمتضادین حیث ان السحر مستلزم للعقل وجودة الذهن وکمال الحذاقة والجنون هو زوال العقل وعدم الفهم والادراك وهما ضدان وقیل ان کلمة او بمعنی الواو لانه نسب الیهما جمیعا وعلی ای تقدیر عصی فرعون وطغی **فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ** بذنبهم کما یؤخذ احدکم الحصاة الصغار بکفه **فَنَبَذْنَاهُمْ** وطرحناهم **فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ** ومستحق للملامة عند العقلاء وعند نفسه بما ارتکب من معارضة موسی وطغیانه بالکفر والعصیان **وَفِي** قصة قوم **عَادٍ** الذین عارضوا هودا آیات وعبر للناس الی یوم القیمة **إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ** عقوبة علی کفرهم وطغیانهم ومعارضة رسولهم هود **الرِّيحَ الْعَقِيمَ** والصرصر العاتیة التی لم تلد خیرا من انشاء مطر او تلقیح شجر وکیف یتوقع منها الخیر وقیل وصفت بالعقیم لانها قطعت





مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

اینکه سبب ور انداختن نسل انطائفه شد که دیگر در دنیا نزائیدند و از ایشان کسی باقی نماند و آن باد در تندی و شدت بطوری بود که بهر چیزی که میگذشت انرا رمیم میکرد و نیز در قصه قوم ثمود آیت وحدانیت خدا است و قتیکه صالح بعد پس از پی کردن ناقه بانها فرمود چند روزی بیش زندگانی نخواهید کرد یا انکه بانها گفت اگر اطاعت من کنید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و گرنه در آخرت بهره نخواهید داشت پس انقوم از اطاعت امر خدا سرکشی کردند و اعتنائی بسخنان و موعظه های صالح پیغمبر ننمودند تا صاعقه و آتش آسمانی بانها رسید و همه را هلاک کرد با اینکه در وقت آمدن صاعقه آن را میدیدند و قوتیکه داشتند نتوانستند برپا بایستند و نتوانستند الا کسی کمک گیرند در دفع عذاب از خود و ما قوم نوح را پیش از همه این طوائف بطوفان هلاک کردیم برای انکه مردمان فاسق و یاغی بر خدا و پیغمبر شان بودند باز خدا بعنوان استدلال بوجود ذات عالم استدلال بر توحید خود فرمود باینمضمون که ما آسمان را بقدرت خود بلند کردیم و چنان وسعت دادیم انرا که تمام عالم اجسام را فرا گرفت و زمین را چون فرش پهن کردیم در زیر شما که بر روی آن زندگانی کنید و چقدر خوب آرامگاه برایشان مهیا نمودیم و از هر چیزی دو نوع و دو صنف آفریدیم که شاید متنبه شوید بقدرت خدا پس از وضوح انکه خدا یگانه و مستحق عبادت است بگو ای محمد بامت که ای مردم قدرت و لطف خدا را که دانستید از هر بلیه و گرفتاری فرار بطرف او کنید که او قادر و منعم بشما است و سرعت کنید در ایمان بتوحید او و سبقت جوئید بعبادت او تا از عقوبتش نجات یابید ای بندگان خدا من از جانب خدا رسولی هستم که رسالتم واضح است و با خدا غیر خدا را شریک در عبادت نکنید که من از جانب خدا با معجزات برای ترسانیدن شما از شرک آمده ام

ذابرهم فشبهت بالنساء العقیمات اللاتی لا یلدن لانها کانت سبب قطع الارحام من الولادة باهلاکهم والحال انها **مَا تَذَرُ** وما تترك **مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ** وجرت **عَلَيْهِ** من انفسهم واموالهم وابنیتهم ومواشیهم **إِلَّا جَعَلَتْهُ** وصیرته بها **كَالرَّمِيمِ** ومثل الحشیش البالی المتفتت عن امیر المؤمنین الریاح خمسة الریح العقیم فتعوذوا بالله من شرها وعن الباقر علیه السلام ان لله جنودا من الریح یعذب بها من عصاه **وَفِي** حدیث قوم **ثَمُودَ** وهم قوم صالح آیات ایضا **إِذْ قِيلَ لَهُمْ** والقائل صالح بعد عقرهم ناقة الله **تَمَتَّعُوا** وانتفعوا ایها القوم بالحیوة **حَتَّىٰ حِينٍ** والی وقت نزول العذاب وهو آخر ثلاثة ایام او الی انقضاء آجالکم المقدرة فان احسنتم حصل لکم التمتع فی الدنیا والا فما لکم فی الآخرة من نصیب **فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ** وطغوا علی خالقهم ونبیهم ولم یعتنوا بانذاره حیث قال لهم صالح تصبح غدا وجوهکم مصفرة وبعد غد محمرة وفی الیوم الثالث مسودة ثم یصبحکم العذاب قبل المساء وجوههم کما قال صالح عند الا قتله فنجاه الله الی ارض فلسطین ولما کان الیوم الرابع تحنطوا وتکفنوا **فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ** والنار النازلة من السماء **وَهُمْ يَنْظُرُونَ** الیها حین نزولها وقیل ان المراد بالصاعقة صیحة جبرئیل مجازا ویحتمل انه کانت الصاعقة مع الصیحة فان الصیحة لا ینظر الیها بل یسمع بالاذن وقیل هو من الانتظار والمعنی هم ینتظرون ما اوعدوا به من العذاب حیث شاهدوا علامات نزوله وقیل ان معنی ینظرون یتحیرون فاهلکوا جمیعا **فَمَا اسْتَطَاعُوا** شیئا قلیلا **مِنْ قِيَامٍ** وما قدروا علیه فضلا عن الهرب او المراد ما قدروا علی قلیل من المقاومة والثبات له **وَمَا كَانُوا** حینئذ **مُنْتَصِرِينَ** بغیرهم فی دفع العذاب وما کانوا ممتنعین عن انفسهم او ممن له شائبة الدفاع واهلکنا **قَوْمَ نُوحٍ** بالغرق واذکرهم من قبل وفی عصر سابق علی اعصار هؤلاء المهلکین ثم ذکر سبحانه سبب هلاکهم بقوله **إِنَّهُمْ كَانُوا** فی حال حیوتهم **فَاسِقِينَ** وخارجین عن طاعة الله ورسوله وفی ذکر القضایا الخمسة تسلیة للنبی ص کیلا یتأثر علیه کفر قومه وعنادهم فان البلیة اذا عمت طابت ثم انه تعالی بعد اثبات الحشر وتهدید منکریه شرع فی اثبات التوحید بالموجودات بقوله **وَالسَّمَاءَ** المرفوعة التی ترونها لهذا العالم والدار الدنیا سقفا محفوظا لا انك فی انه ما بنتها الکواکب التی فیها ولا الاصنام التی تنحتونها بل نحن **بَنَيْنَاهَا** ورفعناها **بِأَيْدٍ** وقوة وقدرة لنا **وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ** ها بحیث تحیط بجمیع کرات العناصر بل کلها بالنسبة الیها کحلقة فی فلاة او لموسعون الرزق علی الخلق منها او المراد لقادرون علی خلق امثالها **وَالْأَرْضَ** المبسوطة التی تسکنونها نحن **فَرَشْنَاهَا** وبسطناها تحتکم لتستقروا علیها ومهدناها لکم کالفراش تنامون وتتقلبون علیها **فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ** نحن او ماهدها **وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ** من الاشیاء وجنس من الاجناس **خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ** ونوعین او صنفین کالجوهر والعرض والمجرد والمادی والجماد والنامی والمدرك والنبات والناطق والصامت والذکر والانثی الی غیر ذلك انما فعلنا جمیع ذلك **لَعَلَّكُمْ** ایها الناس **تَذَكَّرُونَ** وتتنبهون ان ربکم قادر علی کل شیء وفرد لا زوج له وانه خلق للدنیا زوجا وهو الآخرة وانه مستحق للعبادة و

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

ولی چنانچه فرعون بموسی گفت که ساحر یا دیوانه است همین طور هیچ پیغمبری در میان مردم نیامد مگر آنکه گفتند ساحر یا دیوانه است آیا همه مردم با یکدیگر عهد کردند که این سخن را به پیغمبران گویند بلکه همه در عداوت با خدا و بیزاری از دین حق با هم شرکت داشته و دارند لذا در گفتن این سخن زشت همه شرکت کردند ای محمد تو از دعوت این طاغیان کناره گیر و خود را بزحمت مینداز که در ترک دعوت قوم ملامتی نیست ولی فقط مردم را موعظه کن که موعظه برای اهل ایمان نافع است چه دلهاشان را روشن و ایمانشان را زیاد و رغبتشان را بعبادت بیشتر میکند از آنکه مقصود و غرض از خلقت بنی آدم و اجنه فقط پرستش او بوده تا بعلم و معرفت و عبادت شایسته فیوضات و رحمتهای دائمیه ما شوند من از آنها استفاده مالی و توقع تنظیم امر معاش و طبخ غذا و تهیه خوراک نداشته ام خدای واجب الوجود روزی دهنده تمام موجودات و دارای قوه و قدرت بر هر چیزی است پس برای آنانکه تضییع حقوق پروردگار و نقض غرض او کردند و بجای عبادت او عبادت بتها و موجودات دیگر نمودند همان بهره که مشرکین دیگر بردند که عاقبت بعذاب هلاک شدند آنها هم خواهند برد و بعذاب مبتلا خواهند شد و سرعت در گرفتاریشان بعذاب نکنند موعد عذابشان روز معینی است پس وای بحال آنها در آن روز از عذاب و غضب خدا

ومتفرد في الالوهية فقل يا محمد اذا ظهر لكم ان الامر كذلك فَفِرُّوا واهربوا من العذاب ومن كل ما تخافون منه إِلَى اللَّهِ القادر المنعم عليكم وحده واسرعوا الى الايمان بتوحيده والتسليم لاحكامه وبادروا الى عبادته كي تنجوا من عقابه وتفوزوا بثوابه إِنِّي لَكُمْ يا عباد الله مِنْهُ نَذِيرٌ ومخوف من عذابه على الشرك مُبِينٌ وظاهر رسالتي عنه ببرهان قاطع ومعجز باهر لا عذر لكم في تكذيبي وعدم اتباع قولي ثم اكد الامر بالتوحيد بالنهي عن الشرك بقوله وَلَا تَجْعَلُوا بهوى انفسكم مَعَ اللَّهِ الواحد الاحد في الالوهية والربوبية والمعبودية إِلَٰهًا ومعبودا آخر من مخلوقاته كالكواكب والاصنام وغيرهما ولا تدعوا معه غيره إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ثم لما كان النبي كلما دعا قومه الى التوحيد والايمان بالبعث بعد الموت قالوا انه مجنون وكلما اتى بالمعجزات قالوا انه سحر وكان يتأثر قلبه الشريف من ذلك سلاه سبحانه بالاخبار بان سائر الامم كان دأبهم ذلك بقوله كَذَٰلِكَ امر سائر الامم في مَا أَتَى الامم الَّذِينَ كانوا مِنْ قَبْلِهِمْ من زمان نوح مِنْ رَسُولٍ مبعوث لهدايتهم إِلَّا قَالُوا في حقه اذا اتيهم معجزة انه سَاحِرٌ أَوْ اذا دعاهم الى التوحيد والمعاد انه مَجْنُونٌ فلا تحزن على ما قال قومك في حقك والعجب من اتفاق جميع الامم على هذا القول الشنيع في حق رسلهم أَتَوَاصَوْا بِهِ وتعاهد بعضهم مع بعض ان يقولوا هذا القول لا ليس توافقهم عليه لتوصيتهم بذلك لبعد زمانهم وعدم تلاقيهم في وقت بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ مشتركون في عداوة الله والاعراض عن الحق فاشتركوا في التفوه بتلك الكلمة الشنيعة فَتَوَلَّ يا محمد واعرض عَنْهُمْ فانك قد بالغت في دعوتهم واتعبت نفسك في نصحهم ووعظهم واتممت الحجة عليهم فَمَا أَنْتَ بعد ذلك بِمَلُومٍ في تركهم والاعراض عنهم فان كنت حيما وعطوفا بهم ولا تريد ان تدعهم بالكلية وَذَكِّرْ وعظ الناس فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ والعظة وبيان العلوم والمعارف وامور الآخرة تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ حيث انها تنور قلوبهم وتزيد في ايمانهم وترغبهم الى الطاعة والعبادة عنهما قالا ان الناس لما كذبوا رسول الله صلى الله عليه وآله هم الله باهلاك اهل الارض الا عليا فما سواه بقوله فتول عنهم فما انت بملوم ثم بدا له فرحم المؤمنين ثم قال لنبيه فذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين وعن امير المؤمنين عليه السلام لما نزلت فتول عنهم لم يبق احد منا الا ايقن بالهلكة فلما نزل فذكر الآية طابت انفسنا ثم لما كان ازدياد المعرفة ورغبة المؤمنين في العبادة من منافع التذكير بين سبحانه ان معرفته وعبادته هو الغرض من الخلقة بقوله وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ اولا وهو اعم من الملك وَالْإِنْسَ بعدهم لغرض من الاغراض وحكمة من الحكم إِلَّا ليعرفون بتهم بالوحدة والحكمة والقدرة وسائر الصفات الجمالية والجلالية لِيَعْبُدُونِ خالقهم فيستكملوا بالعلم والعبادة ويستعدوا للنيل بالفيوضات الابدية ويستاهلوا للحيوة الدائمة والنعم الباقية والكرامات الفائقة الغير المتناهية عن الصادق عليه السلام قال خرج الحسين بن علي عليه السلام على اصحابه فقال ايها الناس ان الله ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبدوه واذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه فقال رجل يابن رسول الله صلى الله عليه وآله بابي انت وامي فما معرفة الله قال معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته وعن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الآية فقال خلقهم ليأمرهم بالعبادة قيل قوله تعالى ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم قال خلقهم ليفعلوا ما يستوجبون رحمته اقول بعد ما بينا ان معرفة الله مستلزمة لعبادته وعبادته مستلزمة لاستحقاق رحمته والغرض من الخلق ان يستكملوا انفسهم وتترقى من حضيض الحيوانية





مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ

پس از ختم سوره مبارکه والذاریات که در اول آن ذکر بهمان قسم یاد شده برآنکه عذاب و حشر خلق در روز قیامت راست و مطابق واقع است و روز قیامت روزی است که کفار بر آتش عرضه شوند و در آن بیان سوء عاقبت کفار و حسن عاقبت اهل تقوی و مطالب مهمه دیگر بود تنظیم سوره مبارکه طور شد که در اول آن پنج سوگند یاد شده برآنکه عذاب خدا در آخرت بر کفار واقع خواهد شد و در آن بیان روز قیامت و احوال آن شده و مطالب دیگر که مربوط و متناسب با سوره سابقه است پس ابتدا بذکر بسم الله الرحمن الرحیم شد پس چون عرب از قسم دروغ کمال احتراز داشت و شخص بزرگ قسم یاد نکند مگر برای امر بسیار مهمی که طرف موافقت نکند با استدلال خداوند برای حاضر شدن مشرکین بایمان بحشر قسم بر واقعیت آن یاد فرمود باین مضمون که قسم بکوه طور که موسی بر روی آن با خدا و خدا با او با او سخن گفت و بکتاب عظیم الشأنیکه بطور منظم نوشته شده بعضی گفتند مراد تورات است که در لوحهای سنگی نوشته شده و بعضی گفتند مراد قرآن مجید است که بر روی پوست نازک باز شده نوشته شده بعضی گفتند مراد کتاب لوح محفوظ است

الى كمال الانسانية حتى تستاهل للرحمة الدائمة والفيوضات الابدية صح ان يقال خلقهم الله لمعرفته ولعبادته ولما كان حصول العبادة متوقفا على امر الله ونهيه وتعليم كيفية عبادته كتوقفها على معرفته صح ان يقال خلقهم ليأمرهم بالعبادة للتنبيه على ان العبادة التي هي المقصود من الخلق هي العبادة الاختيارية لا الجبرية والاضطرارية فظهر مما ذكر صحة تعليل الخلق بكل من المعرفة والامر بالعبادة والعبادة والرحمة ولما كان ظاهر الآية المباركة كون العبادة غاية الغايات بين سبحانه بقوله ولذلك خلقهم ان غاية الغايات نيلهم بالرحمة والنعم لا نفس العبادة ومن ذلك يصح اطلاق الناسخ على الآية الثانية كما ورد في حديث ان الآية منسوخة بقوله ولا يزالون مختلفين فلا تنافي بين الروايات ثم لما كان الآية توهم الحاجة تعالى الى عبادة خلقه صرح سبحانه بان الغرض استكمال الخلق لا استكمال نفسه بقوله مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ شيئا مِنْ رِزْقٍ ومال يكتسبون لي لا انظم به امور معيشتي كما يريد الموالي من عبيدهم ذلك وَمَا أُرِيدُ منهم اقل من ذلك مثل أَنْ يطبخوا لي طعاما و يُطْعِمُونِ وحاصل مفاد الآية والله اعلم اني لا اريد منهم مالا او رزقا او عملا اقضي به حاجتي إِنَّ اللَّهَ الذي هو خالق كل شيء هُوَ الرَّزَّاقُ لعباده فكيف يريد منهم الرزق وهو ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ والشديد على جميع خلقه فكيف يحتاج الى عملهم لنفسه اذا علم ان خلق الثقلين للعبادة فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ولم يعتنوا بالغرض الذي خلقوا له ووضعوا عبادتهم في غير موضعها بان عبدوا غير الله او وضعوا مكان تصديق النبي صلى الله عليه وآله تكذيبه او ضيعوا حق انفسهم بتعريضها للعذاب الدائم ذَنُوبًا ونصيبا وافرا من العذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ وانصبائه نظرائهم من الامم المهلكة والمراد ان لهم تبعات من العذاب مثل تبعات اضرابهم من الطغاة الذين استأصلهم العذاب فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ولا يسألوني سرعة مجيئه بقولهم فأتنا بما تعدنا او متى هذا الوعد فانه نازل بهم في الوقت المعين عندنا ثم عين سبحانه ذلك العذاب الموعود وهو بلاؤهم بقوله فَوَيْلٌ اي ويل لِلَّذِينَ استحقوا اشد العذاب لانهم كَفَرُوا بالله ورسوله مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ بعد خروجهم من الدنيا من يوم القيمة او زمان الرجعة فوافق اول السورة آخرها حيث قال في اولها انما توعدون لصادق وفي آخرها فويل للذين كفروا من يومهم الذي يوعدون عن الصادق عليه السلام من قرأ سورة والذاريات في يومه او ليلته اصلح الله له معيشته واتاه برزق واسع ونور له في قبره بسراج يزهر الى يوم القيمة ثم لما ختمت سورة والذاريات المبتدئة بالقسم على ان وعد الله بالعذاب والحشر صادق وبيان كون يوم القيمة يوم يفتنون على النار المتضمنة لسوء عاقبة الكفار وحسن عاقبة المتقين المختتمة بذكر الويل للكافرين اردفت بسورة طور المبتدئة بالقسم على ان العذاب في القيمة واقع لا محالة وبيان كون القيمة فيها اهوال عظيمة وذكر الويل للمكذبين بيوم الدين الى غير ذلك من المطالب المناسبة للسورة السابقة فابتدئها بذكر الاسماء الحسنى بقوله تبارك وتعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ثم لما كانت العرب تتحرزون عن الايمان الكاذبة وان الشخص العظيم لا يحلف الا على الامر العظيم الذي لا يرتدع المنكر بالبرهان لخسته الى الجدل اكد سبحانه البرهان على الحشر بالايمان بقوله وَالطُّورِ وهو على ما قيل الجبل الذي كلم الله عليه موسى بن عمران او طور سينين او مطلق الجبل وعن ابن عباس الطور كل جبل ينبت وَكِتَابٍ عظيم مَسْطُورٍ ومكتوب على وجه الانتظام قيل هو التوراة المكتوبة في الالواح وقيل هو القرآن المكتوب فِي رَقٍّ وجلد رقيق مَنْشُورٍ ومبسوط وقيل هو اللوح المحفوظ وقيل هو صحائف الاعمال المبسوطة للناس يوم القيمة او مفتوحة لهم لا ختم عليها وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ الذي يكون تحت العرش او في السماء السابعة او الرابعة بحيال الكعبة

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿ يَوْمَ تَمُورُ
السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿ وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ
يَلْعَبُونَ ﴿ يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا

وبعضی گفتند که مراد نامهای اعمال مردم است که روز قیامت باز شده بدستشان داده شود و به بیت المعمور که در
زیر عرش یا در آسمان هفتم یا چهارم است که در هر روزی هفتاد هزار ملائکه در آن طواف کنند و نماز در آن گذارند
و احترامش در میان ملائکه آسمان مثل احترام کعبه است در میان مردم روی زمین و بعرش یا آسمان که برای این عالم
مثل سقفی است بلند از زمین و بدریای پر از آب که گفتند مراد دریای محیط است یا دریائی است در آسمان در زیر
عرش که در آن آب حیوة است که عذاب پروردگارت بر کفار و مشرکین در قیامت واقع خواهد شد و هیچ
وسیلهٔ جلوگیری از آن نشود در روز قیامت روزی است که آسمان چون کشتی در دریای متلاطم مضطرب و از این رو
بآن رو شود و کوهها چون باد یا ابر بسرعت روان گردد در این وقت وای بحال آنانکه توحید خدا و رسالت پیغمبر را
در دنیا دروغ میدانستند و در بیهوده گوئی و سخنان ناهنجار و زشت غرق و بکارهای بی فائده و لغو دنیا سرگرم
بودند و بکلّی از یاد خدا و آخرت غفلت داشتند و آن روز روزی است که کفار و مشرکین را در آتش جهنم برو در
اندازند و مأمورین جهنم بآنها گویند همین آتشیکه در آن انداخته شدید آن آتشی است که اخبار بآن را در دنیا تکذیب
میکردید و استهزاء میکردید و شما پیغمبران را ساحر و قرآنش را که تهدید بعذاب میکرد سحر میدانستید این آتشی را
که اکنون می بینید این هم سحر است یا آنکه چشمتان آنرا نمی بیند چنانچه در دنیا معجزهٔ پیغمبر را نمی دیدید حال در این آتش بروید
و سوزش آنرا بچشید چه صبر کنید بر آن چه صبر نکنید و فریاد و ناله برآرید برایتان یکسان است هیچ وجه مورد ترحم نخواهید
بود و این عذاب مجازات عملیات زشتی است که در دنیا داشتید پس از بیان حال کفار بیان حال متقین و مؤمنین
موحدین فرماید باین مضمون که اهل تقوی و پرهیز از شرک و کفر در آن روز در بهشتها و بوستانها و نعمتهای فراوان
خواهند بود و بهمین نعمتهائیکه پروردگارشان بآنها عنایت کرده سرگرم لذت و کیف و عیش شوند و باین الطاف
الهی و نجات از عذاب جهنم در نهایت خورسندی و مسرت باشند و همان نحو که ملائکهٔ عذاب بکفار گویند بچشید

وعمرانه بطواف الملائكة يطوف به كل يوم سبعون الف ملك ويصلون فيه ولا يعودون اليه ابدا وحرمته في السماء كحرمة الكعبة في
الارض عن الباقر عليه السلام ان الله وضع تحت العرش اربع اساطين وسماه الضراح وهو البيت المعمور وقال للملائكة طوفوا به
ثم بعث ملائكة وقال ابنوا في الارض بيتا بمثاله وقدره وامر في الارض ان يطوفوا بالبيت وعن النبي صلى الله عليه وآله في حديث المعراج انه في السماء
السابعة وعن القمي انه في السماء الرابعة وعن النبي صلى الله عليه وآله في رواية انه في السماء وفي رواية اخرى عنه صلى الله عليه وآله انه في السماء الدنيا وعنه صلى الله عليه وآله البيت الذي
في السماء يقال له الضراح وهو بفناء البيت الحرام لو سقط لسقط عليه يدخله كل يوم الف ملك لا يعودون فيه ابدا وعن امير المؤمنين
عليه السلام قال ويدخله كل يوم سبعون الف ملك ثم لا يعودون اليه ابدا وقيل ان المراد منه بيت الله الحرام وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ عن
الارض وهو السماء او العرش وفي ارداف السقف بالبيت ما لا يخفى من الحسن وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ والمملوّ من الماء قيل هو البحر المحيط لانه
هو مادة سائر البحار وروى بعض العامة عن امير المؤمنين عليه السلام هو بحر تحت العرش عمقه كما بين سبع سموات الى سبع ارضين فيه
ماء غليظ يقال له بحر الحيوان وهو بحر مكفوف يمطر منه على الموتى ماء كالمني بعد النفخة الاولى اربعين صباحا فينبتون في قبورهم و
قيل هو بحر في السماء الدنيا لولاه لاحرقت الشمس الدنيا وقيل المسجور يعني الموقد لما روي ان الله تعالى يجعل البحار يوم القيمة نارا ثم
يهالنار جهنم ثم ذكر سبحانه المقسم عليه بقوله إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ونازل لا محالة وفي لفظ ربك تأمين للرسول من قيل
ان الحلف بالطور والبيت المعمور الذي هو ملاذ الملائكة وبالسماء والبحر مع ان وجود كل منها وبقائه بقدرة الله منبئ بان لا مهرب
من ذلك العذاب كما صرح به سبحانه بقوله مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ حيث ان التخلص منه اما بالذهاب الى شاهق الجبل او بالتحصين في البيت
او بالصعود الى السماء او بالغوص في البحر ومن المعلوم ان كلها تحت قدرة الله والخاطرة حيث صف زمان وقوع ذلك العذاب وله
يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ وتضطرب وتجيء وتذهب مَوْرًا واضطرابا شديدا عجيبا قيل تدور السماء كما تدور الرحى وتكفأ باهلها تكفأ
السفينة وَتَسِيرُ الْجِبَالُ كالريح كما عن القمي او كالسحاب كما عن بعض العامة سَيْرًا سريعا ثم تصير كالعهن وذلك لانقضاء الدنيا
وعدم انتفاع بني آدم بها وعدم عودهم اليها فاذا كان الامر كذلك فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بتوحيد الله ورسالته ثم ذمهم سبحانه
بقوله الَّذِينَ هُمْ مستغرقون فِي خَوْضٍ واندفاع عجيب عظيم وانغماس في الاباطيل والاكاذيب كما يغاص في الماء وَيَلْعَبُونَ و
يلهون بالدنيا ويتشاغلون بما يضر فيهم عما فيه خيرهم وسعادتهم الابدية ثم وصف سبحانه ذلك اليوم الذي فيه الويل للمكذبين بقوله يَوْمَ كان
قائد ذلك اليوم يكون يوم يُدَعُّونَ ويدفعون المكذبون بالعنف والشدة إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ودفعا شديدا حتى يصلون فيها على





هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿ أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿ اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا
أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿
فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿
مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ
بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ

عذاب را ملائکه رحمت و مأمورین بهشت باهل تقوی گویند بخورید نعمتهای الهی را و بیاشامید شربتهای گوناگون
بهشت را گوارا تان باشد که اینها مکافات عملیات نیک شما است در دنیا و آنها مشغول خوردن و آشامیدن شوند
بر روی تختهائیکه پهلوی یکدیگر کنار هم و بطلا و نقره و جواهرات زینت شده و ما خودمان حوریان بهشتی که در نهایت
حسن و جمالند و چشمهای درشت دلربا دارند بآنها تزویج کنیم و برای دلخوشی آنها و انسان اولاد ایشان را که در
دنیا داشتند و اهل ایمان بودند نزد آنها بریم و با آنها هم منزل نمائیم که بدیدن و انس با فرزندان مسرت و خوشی ایشان
افزوده شود بی آنکه بواسطهٔ شرکت فرزندان با آنها از نعمت و وسائل عیش و راحتیشان چیزی کم و کسر شود از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرزندانیکه هم درجه با پدر و مادر نیستند و اعمال آنها را اندازند خدا آنها را هم درجه
با پدر و مادر کند برای مسرت و خورسندی آنان اگرچه فرزندان اطفال غیر بالغ باشند از آنکه مردانیکه بالغ و در
درجهٔ تکلیفند آنها در گرو اعمال و کردارشانند اگر عمل و ایمانی داشته باشند بهشت روند ولی آنانکه بالغ نیستند آنها گرا
پدران بدون ایمان حقیقی و عمل صالح ببهشت روند و با پدران باشند پس از بیان آنکه از ثواب عملشان بواسطهٔ

وجوههم واقفيتهم وقيل ان اليوم بدل عن قوله يوم تمور وظرف للقول المقدر فيما بعده ثم يقول لهم خازن النار تقريعا وتوبيخا
هَذِهِ النَّارُ التي تصلونها هي النار الَّتِي كُنْتُمْ في الدنيا بالنبي الذي كان يهددكم بِهَا تُكَذِّبُونَ وتستهزؤن وكنتم تنسبون
القرآن الناطق به الى السحر أَفَسِحْرٌ هَذَا الذي ترون أَمْ أَنْتُمْ عمي لَا تُبْصِرُونَ النار التي وعدتم بها كما كنتم في الدنيا عميا عن
معجزات الرسول وآيات التوحيد والمعاد كلا ما نبئت انه نار في الواقع ولا خلل في ابصاركم ذوقوا حرها والمها اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا
ايها المكذبون على النار وشدائدها أَوْ لَا تَصْبِرُوا ولا خلاص لكم منها ابدا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ الامران الصبر والجزع لا
الصبر ينجيكم منها ولا الجزع يدفعها عنكم واعلموا ان تعذيبكم بها ليس ظلما عليكم بل هو ما اخترتم لانفسكم باعمالكم إِنَّمَا تُجْزَوْنَ
مَا كُنْتُمْ في الدنيا تَعْمَلُونَ وترتكبون من الكفر والعصيان بلا زيادة ولا نقصان ثم انه تعالى بعد بيان سوء حال الكفار
المكذبين للآيات في الآخرة بين حسن حال المتقين من الكفر والعصيان والمصدقين بالرسول والمعاد بقوله منطويا لهم فانهم حين
ابتلاء الكفار بعذاب النار في جهنم متمكنون فِي جَنَّاتٍ وبساتين عديدة وَمستغرقون في نَعِيمٍ دائم لا نهاية لها خالكونهم فَاكِهِينَ
ومتلذذين بِمَا آتَاهُمْ واعطاهم رَبُّهُمْ اللطيف بهم من خزائن رحمته ومسرورين به وَبانه وَقَاهُمْ وحفظهم رَبُّهُمْ عَذَابَ
الْجَحِيمِ والاحتراق بالنار المأججة ثم يقول لهم خازن الجنة او خالقها اذا نادا باحترام واكراما لهم كُلُوا ايها المؤمنون المتقون من اي ما كولات
اشتهيتم وَاشْرَبُوا من اي مشروب احببتم اكلا وشربا هَنِيئًا سائغا لا تكدير فيه من التخم والتهم والمرض والكسب وخوف الانقطاع
بِمَا كُنْتُمْ في الدنيا تَعْمَلُونَ من الايمان والاعمال الصالحة وترك المشتهيات المحرمة فان الله لا يضيع اجر المحسنين ويكونون كلهم في
شربهم حال كونهم مُتَّكِئِينَ ومستندين كالسلاطين على نمارق ووسائد موضوعة عَلَى سُرُرٍ وعروش متعددة
مَصْفُوفَةٍ ومصطفة متصلة بعضها ببعض قيل طول كل سرير في السماء مائة ذراع اذا اراد المؤمن الصعود عليه اتضع له فاذا
قعد عليه ارتفع الى الاصل حاله وقيل ان المصفوفة بمعنى مزينة بالذهب والفضة والجواهر وَزَوَّجْنَاهُمْ وقرناهم بِحُورٍ ونساء بيض
الناظر في حسنهن عِينٍ واسعات الاحداق وفيه اظهار غاية اللطف بهم حيث نسب تزويجهم الى نفسه وبين انه المتصدي له ثم وصف
ازواجهم بغاية الحسن فان احسن الاعضاء الوجه واحسن ما في الوجه العين واحسن العيون العين الواسعة قيل ان سعة العين سبب
كثرة الروح المصبوبة اليها فبين سبحانه اتمام النعم على المتقين فان اول ما يحتاج اليه المسكن ثم المأكول والمشروب ثم الفرش والبسط
ثم الازواج فذكر سبحانه جميعها على الترتيب ووصف كلا منها بغاية الكمال ثم لما كان من فقد المؤمنين في الآخرة على الاولاد كفقدهم
في الدنيا عليهم طيب سبحانه قلوب المؤمنين بانه يجمع بينهم في الجنة بقوله وَالَّذِينَ آمَنُوا قيل انه عطف على قوله ان المتقين وقيل
على قوله بحور عين والمعنى وقرناهم بحور عين وبالذين آمنوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ووافقتهم ذُرِّيَّتُهُمْ واولادهم بِإِيمَانٍ حكمي كما في غير
المميز او حقيقي كما في المميز ولو كان قليلا وضعيفا أَلْحَقْنَا بِهِمْ وجعلنا في درجتهم ذُرِّيَّتَهُمْ يتنعمون بما يتنعمون به آباؤهم
وَمَا أَلَتْنَاهُمْ وما انقصنا بالالحاق اولادهم بهم مِنْ ثواب عَمَلِهِمْ في الدنيا مِنْ شَيْءٍ قليل بان اعطينا بعض مثوباتهم ابنائهم بل
لا يكون نفعهم الى درجة آبائهم الا بالاحسان والتفضل عليهم لكون فطرتهم فطرة الاسلام والتفضل عليهم تفضيل على الدائم

وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

شرکت فرزندان کم نشود بیان فرمود که براچه بانها داده شود زیاد شود باین مضمون که زیاد کنیم بتفضل بران نعمتهائیکه بانها دهیم میوه های بسیار وخیلی خوش مزه از میوه های بهشت وگوشت زیاد پاکیزه که اینها از بهترین خوراکیها است و میوه وگوشت اختصاص بقسم خاصی ندارد هر طور و هر نوع که دلشان بخواهد بانها داده خواهد شد و چون شراب خورند بطور مزاح وشوخی جامها را از دست یکدیگر بربایند وبقاپند وآن شراب مانند شراب دنیا نیست که مست کند وعقل را ببرد که سخنان یاوه ولغو گویند یا کارهای زشت وسخنان قبیح چون دشنام وفحش بیکدیگر دهند بلکه انچه گویند سخنان درست متین باشد وانچه کنند کارهای برجسته زرین باشند و در شان خدمتکاران خوشکل زیبا وسفید ومانند مروارید تر که در صدف باشد گردش کنند واهل بهشت با یکدیگر برای انس صحبت وگفتگو کنند یکی بدیگری سرگذشت دنیای خود گوید که ما در دنیا در زمان زندگیمان در آن عالم میان خویشان وبستگانمان ترسان از مخالفت احکام خدا هراسان از سوء عاقبت خود بودیم خدا بر ما منت گذارد وتوفیق اطاعت احکام خود بما داد ونگهداری فرمود ما را از ابتلاء بعذاب آتش جهنم ودر دنیا عبادت خدا را میکردیم ودر خواست مینمودیم که ما را مشمول رحمت خود نماید وبهشتش برد خدا دعای ما را مستجاب فرمود البته خدا بندگان احسان بسیار کند وبمؤمنین عطوفت زیاد نماید پس از این بیانات خداوند متعال چنانچه در سوره پیش پیغمبرش را امر بموعظه فرمود باین مضمون که ای پیغمبر مؤمنین را موعظه کن واعتنا بسخنهای واهی وبیهوده کفار مکن که میگویند محمد ص کاهن است یا دیوانه است تو بحمد الله بلطف وفضل الهی دارای عقل کامل ومنصب پیغمبری هستی نه کاهنی ونه دیوانه چگونه این کفار لجوج میگویند تو شاعری واز ترس آنکه ما جنس بیان مغلوب کند یا هجو ما گوید با او طرفیت نیکنیم وانتظار میکشیم که بمیرد یا کشته شود که از شر او خلاص شویم بانها بگو شما انتظار مردن مرا داشته باشید منهم انتظار گرفتاری شما بعذاب الهی دارم که کشته یا ذلیل شوید خیلی عجب است آیا عقل انها وادارشان میکند که

روی عن النبی ص انه قال یرفع ذریة المؤمن فی درجته وان کانوا دونه لتقر بهم عینه ثم تلا هذه الایة وروی انه سئلت خدیجة رسول الله عن ولدین لها ماتا فی الجاهلیة فقال ص هما فی النار فکرهت فقال ع لو رأیت مکانهما لابغضتهما قالت ما الذی منک قال فی الجنة ان المؤمنین واولادهم فی الجنة وان المشرکین واولادهم فی النار عن الصادق علیه السلام قال اطفال المؤمنین یهدون الی ابائهم یوم القیمة وعنه ع قصرت الابناء عن عمل الاباء فالحقوا الابناء بالاباء لتقر بذلک اعینهم وعنه ع قال ان الله تبارک وتعالی کفل ابراهیم وسارة اطفال المؤمنین یغذوانهم بشجرة فی الجنة لها اخلاف کاخلاف البقر فی قصر من درة فاذا کان یوم القیمة البسوا وطیبوا واهدوا الی ابائهم فهم ملوک فی الجنة مع ابائهم وهذا قول الله والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم الایة اقول الظاهر ان الوعد لا یختص بالاباء المؤمنین بل اذا کانت الام مسلمة یلحق بها الولد فی الدنیا یلحق بها فی الاخرة ایضا ثم لما ذکر سبحانه لحوق الاولاد بابائهم فی درجة الجنة وان لم یکن لهم ایمان حقیقی وعمل صالح بل ایمانه تبعی وحکمی بین سبحانه ان الایمان الحقیقی والعمل الصالح لا یطلب الا ممن بلغ مبلغ الرجال بقوله تعالی کُلُّ امْرِئٍ ورجل بالغ بِمَا كَسَبَ من الایمان والعمل الصالح رَهِينٌ ومحتبس عند الله فاذا ادی ما علیه من الایمان وصالح الاعمال فک خلص من الرهانة والحبس ودخل الجنة وکذا المرأة دون الصبی والصبیة فانهما یدخلان الجنة بعمل الاباء والامهات ثم لما ذکر سبحانه عدم تنقیص ثواب اعمال المؤمنین بالحاق اولادهم بهم بین انه لا یقتصر علی اعطاء ثواب اعمالهم بل یزیدهم انا فانا من فضله بقوله وَأَمْدَدْنَاهُمْ وزدناهم علی ما ذکر من النعم بان نتفضل علیهم بِفَاكِهَةٍ کثیرة طیبة دائمة من ثمار الجنة وَلَحْمٍ کثیر طیب هما ارفع انواع الماکولات للمتنعمین ولا یقتصر علی نوع خاص بل یعطون مِمَّا يَشْتَهُونَ ویرغبون الیه من انواع الفواکه واللحوم روی ان المؤمن اذا اشتهی الطیر یخر بین یدیه مشویا یَتَنَازَعُونَ ویتعاطون فیها نحو التجاذب فی التلاعب كَأْسًا مملوة من خمر الجنة لکن لَا لَغْوٌ وکلام باطل وهذر فِيهَا کما یکون فی شرب خمر الدنیا وَلَا یکون فیها تَأْثِيمٌ وفعل قبیح من السب والفحش کما فی الاکثر التکرر فی التمایل لا یتکلمون الا باحاسن الکلام ولا یفعلون الا ما یفعله الکرام لعدم حصول النقص فی عقولهم فعلا من زوالها وقیل لا یکون فی شربها اثم وعصیان وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ ویدورون حولهم للخدمة اوبکاوسهم غِلْمَانٌ یخدم حسان الوجوه کانهم فی الحسن کانهم فی البیاض والصفا لُؤْلُؤٌ رطب مَكْنُونٌ ومصون فی الصدف عن الغبار ومس الایدی ویخزون فانه لا یخزن الا الثمین الغالی القیمة روی انه قیل لرسول الله ص هذا الخادم فکیف المخدوم فقال والذی نفسی بیده ان فضل المخدوم علی الخادم کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب وروی انه ص قال ان ادنی اهل الجنة منزلة من ینادی الخادم من خدامه فیجیبه الف ببابه لبیک لبیک وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ اخر وتوجه الیه وهم یتحادثون يَتَسَاءَلُونَ تلذذا وتفکها





قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ

این سخنان زشت را بگویند یا دشمنی با خدا ورسول نها را باین خرافات وگفتارهای ناسزا وادار میکند چگونه میگویند محمد قران را خودش گفته وبفکر خودش ترتیب داده وبدروغ نسبت بخدا میدهد لی نی در واقع این عقیده را ندارند بلکه غرضشان آنستکه از روی لجاج وحسد بتو ایمان نیاورند وتصدیق معجزه تو نکنند اگر از روی واقع میگویند خودشان که مثل تو عرب واهل فصاحت وبلاغتند انها هم مانند آن در فصاحت وبلاغت وعلوم ومعارف عبارانی از پیش خود ترتیب دهند وبا تو معارضه کنند اگر راست میگویند که قران کلام بشر وساخته تو است پس از سرزنش مشرکین بر طعن بر رسول وکتابش واظهار عجب از ترهات انها در این دو موضوع اظهار تعجب از عقیده انها بشرک وسرزنششان بر این رای فاسد فرمود باین مضمون که آیا انها آفریده نشده اند اصلا یا آفریده شده ولی آفریننده ندارند یا انکه خودشان خودشان را آفریده اند پر واضح است که هر سه صورت از سخنانی استکه هیچ باشعوری بآن لب نگشاید از انکه بدیهی است که انها آفریده شده اند والبته چیزیکه آفریده شد آفریننده دارد وممکن نیست خودشان آفریننده خود باشند پس از خودشان گذشته ملاحظه آسمان وزمین کنند آیا خودشان آسمانها وزمین را آفریده اند یا آفریننده دیگری دارد

واستیناسا ویتذاکرون احوالهم واعمالهم فی الدنیا وبانه نالوا الکرامة فی الاخرة قَالُوا اجوابا للسائلین عن احوالهم یا اخواننا انا کنا فی زمان حیوتنا قبل وفی دار الدنیا فِي أَهْلِنَا واقاربنا مُشْفِقِينَ وخائفین من مخالفة احکام الله وسوء عاقبتنا واهوال الاخرة فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بالتوفیق لطاعته وَوَقَانَا بذلک وحفظنا من عَذَابَ السَّمُومِ والاحتراق بالنار الحارة النافذة فی منافذ الجسد کالریح الحارة النافذة فیها إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ وفی دار الدنیا نعبد الله ونَدْعُوهُ ان یقینا من العذاب فوقانا واستجاب دعائنا وادخلنا فی جنته ورحمته إِنَّهُ تعالی هُوَ الْبَرُّ والمحسن بعباده الرَّحِيمُ بمن آمن به واطاعه الکثیر الرحمة علی من اقبل الیه ثم لما امر سبحانه فی اخر السورة السابقة بتذکیر الخائفین من الوعید وذکر هنا حال الخائفین من عذابه امره بوعظهم وتذکیرهم بقوله تعالی فَذَكِّرْ یا محمد وعظ الخائفین من الله بایات الکتاب الکریم ولا تعتن بما یقوله الکفار من ان محمدا کاهن او مجنون فَمَا أَنْتَ بحمد الله وبِنِعْمَتِ رَبِّكَ التی انعمها علیک من کمال العقل ومنصب الرسالة بِكَاهِنٍ ومخبر بالغیب بتوسط الجن وَلَا مَجْنُونٍ وفاسد العقل ثم وبخهم سبحانه علی بعض اقاویلهم الشنیعة تعجبا منه بقوله أَمْ يَقُولُونَ اولئک الطغاة اذا سمعوا القران ان محمدا شَاعِرٌ وملفق الکلمات الموزونة المزینة الموهمة لطلب المال ولا نعارضه خوفا من ان یغلبنا بقوة شعره او یهجونا بل نَتَرَبَّصُ وننتظر بِهِ فی خلاصنا من شره رَيْبَ الْمَنُونِ وحوادث الدهر او موته وهلاکه قُلْ یا محمد لهؤلاء المعاندین تَرَبَّصُوا وانتظروا هلاکی بحوادث الدهر فَإِنِّي مَعَكُمْ ایضا متربص من جملة الْمُتَرَبِّصِينَ لهلاککم بالعذاب النازل علیکم من الله او بایدینا ثم وبخهم سبحانه علی ضعف عقولهم بقوله أَمْ تَأْمُرُهُمْ وتبعثهم أَحْلَامُهُمْ وعقولهم بِهَذَا القول الشنیع والی التکلم بالمتناقضات حیث ان لازم الکهانة الفطنة والعقل والدقة فی الامور ولازم الجنون عدم الفهم واختلال الفکر ولازم الشاعر القدرة علی الکلام الموزون المنسق المخیل بقوة الفکر ولا یمکن اجتماع الثلاثة فی شخص واحد لا والله لا یجوز العقل التکلم بها أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ وهل هم الا طائفة معاندون لله ولکل حق وصواب یبعثهم عنادهم الی التکلم بالخرافات التی لا یصدر من ذی شعور والمکابرة بالتفوه بکل کلام باطل لاطفاء الحق مع ظهوره ثم وبخهم سبحانه علی الطعن علی القران الذی فیه وجوه من الاعجاز بقوله أَمْ يَقُولُونَ ان القران الذی جاء به جبرئیل مما تَقَوَّلَهُ محمد واختلقه من قبل نفسه وینسب کذبا الی الله لا والله لیس کذلک لا یعتقدون ذلک بَلْ هُمْ قوم ختم الله علی قلوبهم فهم لَا يُؤْمِنُونَ بایة من الایات ولا یصدقون معجزة من المعجزات فان کان القران مما تقوله محمد کما یقولون لکهانة فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ وکلام مرکب مِثْلِهِ فی الفصاحة والبلاغة وحسن الاسلوب والاشتمال علی العلوم والمعارف من عند انفسهم إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فیما یقولون من انه کلام البشر مع انهم مهرة الکلام وفرسان میدان الفصاحة والبلاغة وطول ممارستهم الخطب والاشعار وکثرة مزاولتهم لاسالیب النظم والنثر وشدة اهتمامهم بحفظ الوقایع والایام ولا یمکنهم الاتیان بسورة منه فضلا عن جمیعه ثم انه تعالی بعد توبیخ المشرکین علی الطعن علی رسوله وکتابه وبخهم علی انکار الله تعالی بقوله أَمْ خُلِقُوا اقیل ان التقدیر انا خلقوا اصلا ام خلقوا وقدروا واوجدوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ یکون خالقهم ومقدرا او موجدا لهم ام لهم موجد وخالق ولکن هُمْ انفسهم الْخَالِقُونَ لانفسهم وکل الصور الثلاث باطل بالبداهة لتحقق خلقهم وامتناع وجود المخلوق بغیر خالق وامتناع کون

أَمْ خَلَقُوا السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ
أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ
أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ أَمْ يُرِيدُونَ
كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

البته نخواهند گفت که خودشان انها را آفریده اند بلکه شک دارند در اینکه خالق انها کیست و بنظر در انها یقین بکنند که خدا خالق انها است لذا عبادت او را بکنند و اگر میدانستند که خالق انها خدا است البته پرستش او را میکردند و منکر قدرت او بر زنده کردنشان بعد از مردن نمیشدند از مسئلهٔ توحید گذشته در امر نبوت که میگویند چرا محمد را خدا مبعوث کرده مگر خزائن رحمت خدا در تصرف انها است که هر کس را خودشان بخواهند مشمول رحمت کند و او را بمنصب پیغمبری اختیار نمایند یا اگر در تصرف خدا میدانند خودشان را مسلط و غالب بر خدا میدانند که خدا را مجبور کنند بانکه انرا که انها میگویند خدا پیغمبر کند یا اینکه میگویند ما محتاج پیغمبر نیستیم مگر نردبانی دارند که بوسیلهٔ آن باسمان روند و از ملائکه انچه محتاجند از علوم و احکام بپرسند اگر مدعی این معنی هستند دلیلشان را بر اینکه از ملائکه شنیده اند اظهار کنند تا این ادعاشان پذیرفته شود از اینها گذشته بر فرض که خدائی باشد چرا ملائکه را دختران خدا میدانند چرا انها پسر داشته باشند و خدا دختر کسانیکه این رای فاسد را داشته باشند از عقلا شمرده نشوند چه رسد باینکه قابلیت آن داشته باشند که باسمان بروند و ملائکه را به بینند و از انها علم و احکام بیاموزند پس چون صحت پیغمبری محمد آشکار و برای کسی جای شک در آن نمانده روی سخن به پیغمبر فرموده و گفت که ایمردم که اقرار به پیغمبری تو نمیکنند با اینکه عذری ندارند مگر از انها مزد پیغمبری مطالبه کرده که بجهت اینکه دادن مزد مالی بر انها سنگین و سخت است

انفسهم خالقا لهم وقيل ان المراد من قوله خلقوا من غير شيء من غير حكمة وعبثا لا لشيء وقيل يعني خلقوا من غير اب وام وقيل في وجه ارتباط الاية انه لما كذبوا النبي صلى الله عليه وآله ونسبوه الى الكهانة والجنون والشعر ذكر الدليل على صدقه حيث انه يدعي التوحيد والرسالة والحشر ودليل كل منها ظاهر في انفسهم اما دلالة وجودهم على التوحيد فظاهر واما دلالته على الحشر فلان الخلق الاول دليل على الخلق الثاني والمراد انهم خلقوا اصلا فينكرون التوحيد لانتفاء الايجاد وينكرون الحشر لانتفاء الخلق الاول ام يقولون انهم ما خلقوا لشيء فلا اعادة او ما خلقوا من تراب وماء او من نطفة حتى يخفى عليهم ان لهم خالقا ويعتقدون انهم اتفاقيا ام هم الخالقون للموجودات يعني ... الخلق الثاني كالاعادة بالنسبة الى الانسان أَمْ خَلَقُوا ابداعا السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ فلا يسندون ايجادهما الى صانع القادر الحكيم لا والله لا يقولون بانهم خالقهما بَلْ يشكون في خالقهما او لَا يُوقِنُونَ بالنظر الى الايات الافاقية والانفسية المذكورة بان الله خالقهما وخالق كل شيء والا لما اعرضوا عن عبادته وما انكروا اقتداره على البعث أَمْ عِنْدَهُمْ ... خَزَائِنُ رحمة رَبِّكَ حتى يعطوا النبوة من شاؤا ويمنعوها عمن شاؤا أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ الغالبون على من له الخزائن فيجبروه على الاعطاء والمنع على وفق ارادتهم وهوى انفسهم أَمْ لا يحتاجون الى الرسول بل لَهُمْ سُلَّمٌ يصعدون فيه الى السماء ويَسْتَمِعُونَ من الملائكة ما يحتاجون الى العلم به من الاحكام وساير الامور فكانهم صاعدون فِيهِ فان كانوا يدعون ذلك فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ من الملائكة بصعوده الى السماء بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وبرهان واضح على استماعه وصدقه في دعواه ثم وبخ جماعة من قريش على قولهم ان الملائكة بنات الله وعبادتهم اياهم لكونهم اولادا بقوله أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ اللاتي هن اخس الاولاد عندكم وَلَكُمْ ايها السفهاء الْبَنُونَ الذين هم اشرف الاولاد قيل ان الالتفات من الغيبة الى الخطاب للتشديد والتوبيخ وقيل فيه ايذان بان من هذا رايه لا يعد من العقلاء فضلا من ان يرقى الى السماء ويطلع على الاسرار الغيبية ثم لما كان ظهور نبوة النبي بحيث لم يبق لاحد مجال الشك والانكار اعرض سبحانه عن المشركين ووجه خطابه للنبي صلى الله عليه وآله بقوله أَمْ تَسْأَلُهُمْ وتطلب منهم على تبليغ الرسالة أَجْرًا وجعلا من المال فَهُمْ لاجل ذلك مِنْ مَغْرَمٍ ومال الزمتهم باداءه اليك مُثْقَلُونَ ومتقاعدون عن الايمان بك واتباعك لثقل اجرك عليهم وفيه تسلية النبي صلى الله عليه وآله واظهار عدم تقصيره في اداء وظيفته أَمْ لا يحتاجون الى الرسول لان عِنْدَهُمُ اللوح المحفوظ الذي فيه الْغَيْبُ وما لا يعلم به الا باعلام الله فَهُمْ يَكْتُبُونَ ما فيه ليبقى في حفظهم ويراجعون اليه عند نسيانهم شيئا منه ولذا لا يتبعونك ويكتفي المشركون بتلك الترهات والاقاويل الباطلة أَمْ يُرِيدُونَ معذلك كَيْدًا واساءة اليك في الخفاء منك كالقتل والحبس والاخراج من البلد وحيلة وتدبير سوء في اطفاء نورك والاخلال في امر رسالتك فَالَّذِينَ كَفَرُوا وانكروا رسالتك هُمُ الْمَكِيدُونَ والمستحقون لما ينزل بهم من العذاب غفلة وبغتة اوهم الذين يعود اليهم وبال مكرهم وكيدهم من القتل والعذاب بعلة كفرهم لا من يريدون ان يكيدوه فانه المنصور من الله قولا وفعلا وحجة وسيفا اوهم المغلوبون في الكيد اذ ليس لهم صبر على ما ينزل عليهم من العذاب أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يجيرهم منه سُبْحَانَ اللّٰهِ وتنزهه عَنْ شركة مَا يُشْرِكُونَ به او عن اشراكهم ثم بين كيفية نزول العذاب عليهم غفلة وبغتة بقوله تعالى





وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا
يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ وَإِنَّ
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذٰلِكَ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ
رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ

حاضر برای اقرار به پیغمبری تو نمیشوند با انکه خودشان از این جهت محتاج به پیغمبر نمیدانند که میگویند لوح محفوظ نزد ما است و از روی آن هر چه محتاج باشیم مطلع میشویم و مینویسیم که فراموش نشود آیا مشرکین بهمین سخنان بیهوده و زشت اکتفا کنند یا اراده دارند ضرر جانی از قبیل کشتن و بیرون کردن و حبس بتو برسانند و تدبیرانی در خاموش کردن نور تو و مختل کردن امر رسالت تو نمایند البته خدا تو را وانخواهد گذاشت کفار و دشمنانت را به سزاشان خواهد رسانید و ضرر اقداماتشان بخودشان عاید خواهد شد مگر غیر خدای تو خدائی دارند که انها را از ضرر نگهداری و حفظ نماید منزه است خدا از اینکه شریکی برایش تصور شود اگر ناگهان قطعهٔ از عذاب آسمانی بر انها ظاهر شود و ببینند گویند ابر سیاه غلیظی است که خواهد بر ما باران بارید و ندانند که عذاب است برای هلاکشان آمده بعضی گفتند که این آیه بیان شدت عناد انها کند که اگر ما قطعهٔ از آسمان را جدا کنیم و بر سرشان آوریم از لجاج و عناد گویند این ابر است که برای باران آمده و نگویند که این معجزهٔ تو است برای ایمان انها پس حال که آن کفار باین درجه از لجاجند انها را واگذار و خود را از زحمت باصرار با یمانشان مده تا برسند بروزیکه هلاک شوند بعذاب الهی و در آن روز تدبیراتشان ابدا نتیجه ندهد در خلاصی شان از عذاب و بهیچ وجه کسی یاریشان نکند با اینکه بقوهٔ قهریه نجاتشان دهد و برای کسانیکه اصرار بکفر دارند و با خدا و رسول عناد میورزند در همین دنیا گرفتاری بعذاب آسانتری پیش از عذاب آخرت یعنی پیش از گذشته شدنشان گرفتار عذاب آسانتر شوند چون قحط و غلاء ولی بیشتر مردم از امیدا...

وَإِنْ يَرَوْا حين انقضاء مدة امهالهم كِسْفًا وقطعة من العذاب نازلا عليهم مِنَ السَّمَاءِ او قطعة منها ساقطا عليهم يَقُولُوا من فرط الغفلة هذا الذي نرى سَحَابٌ غليظ مَرْكُومٌ ومنضم بعضه ببعض او ملقى بعضه فوق بعض يمطرنا الساعة وقيل اقربيان لغاية لجاجهم وعنادهم والمراد انهم في اللجاج والعناد بحيث لو اسقطنا عليهم قطعة من السماء حسبما قالوا او تسقط علينا كسفا من السماء لقالوا هذا سحاب مركوم ولم يصدقوا انه كسف من السماء ساقط عليهم لتعذيبهم ناذا كان لجاجهم وعنادهم الى هذا الحد فَذَرْهُمْ واتركهم على حالهم ولا تتعب نفسك بالاصرار على دعوتهم حَتَّى يُلَاقُوا ويعاينوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ويهلكون بالعذاب اعني يَوْمَ لَا يُغْنِي ولا يكفي في دفع العذاب عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ ومكرهم وتدبيرهم شَيْئًا من الاغناء وَلَا هُمْ من جهة الغير يُنْصَرُونَ ويحفظون من العذاب ثم بين سبحانه انه لا يقتصر في حق المصرين على العناد واللجاج على عذاب الاخرة بل لهم في الدنيا عذاب اخف من عذاب الاخرة بقوله وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا على انفسهم بالاصرار على الكفر والعناد وعلى الله تعالى بتضييع حقه بعبوديته وعلى الرسول بتكذيبه وكفران نعمه هذا عن القمي ظلموا آل محمد عَذَابًا في الدنيا دُونَ ذٰلِكَ العذاب الموعود في الاخرة وقبله او اخف منه عن القمي عذاب الرجعة بالسيف وقيل يعني عذاب اخف قبل العذاب بالقتل وهو العذاب بالقحط وقيل يعني وراء عذاب الدنيا وهو عذاب الاخرة وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لفرط جهلهم وعنادهم لَا يَعْلَمُونَ ذلك وانما يعلمه اقلهم وهم الذين امنوا وقيل يعني انهم في اكثر احوالهم وهو حال اشتغالهم بالدنيا لا يعلمون وفي اقلها وهو حال احتضارهم يعلمون وقيل ان اكثرهنا بمعنى الكل ثم لما ذكر سبحانه عناد القوم وكيدهم في شأن رسوله سلاه بقوله وَاصْبِرْ يا محمد على عناد القوم واذاهم لِحُكْمِ رَبِّكَ بامهالهم الى يوم الموعود ولا يضيق صدرك بما يقولون ولا تخف من كيدهم فَإِنَّكَ محفوظ من الافات جميعها بِأَعْيُنِنَا وفي مرانا او بحفظنا وفي حمايتنا وجمع العين لجمع الضمير وللايذان بغاية الاعتناء بحفظه وبكثرة اسبابه ولا تدع على اعدائك ولا تشغل قلبك بالتفكر في سوء فعالهم واقوالهم بل فرغها للعبادة وَسَبِّحْ الله ونزهه عن النقائص الامكانية واقرن تسبيحك بِحَمْدِ رَبِّكَ على نعمه عليك حِينَ تَقُومُ من النوم لصلوة الليل كما عن القمي او تقوم من النوم في اي وقت كما روي انه صلى الله عليه وآله كان يسبح بعد الانتباه او تقوم من مجلسك لما روي عنه صلى الله عليه وآله انه قال من جلس مجلسا فكثر فيه لغطه فقال قبل ان يقوم سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك كان كفارة لما بينهما او تقوم الى الصلوة لما روي عنه صلى الله عليه وآله اذا قمت الى الصلوة فقل سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك اقول ادخل جميع تلك الاوقات المذكورة في الروايات وَمِنَ اللَّيْلِ اوله او اخره فَسَبِّحْهُ فانه افضل اوقات العبادة وقيل القدر الذي يكون فيه يقظان وعن القمي صلوة الليل وكذا إِدْبَارَ النُّجُومِ وحين يخفى ضوئها وهو وقت الصبح وقيل ان المراد من التسبيح في الليل صلوة العشائين ومن التسبيح ادبار النجوم صلوة الفجر وقيل انه ركعتان قبل الفجر وعنهما عليهما السلام وادبار النجوم يعني الركعتين قبل صلوة الفجر وعن الصادق عليه السلام من قرء سورة الطور جمع الله له خير الدنيا و

بسم الله الرحمن الرحيم
وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰى ‌ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوٰى ‌ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى

فقط اهل ایمان میدانند پس ای پیغمبر تو صبر کن بر بحاج قومت برای اینکه پروردگارت حکم بمهلت شان داده وازانها باکی نداشته باش ازانکه در حفظ وحمایت وپناه مائی پس تسبیح وحمد پروردگارت کن وقتیکه از خواب برای نماز برخیزی یا از خواب برخیزی یا وقتیکه بنماز برخیزی یا از مجلس برخیزی ودر بعضی از شب نیز خدارا تسبیح بگو ودر وقت صبح که ستاره ها تاریک شوند ═ پس از انجام سورهٔ طور که در آن بیان لطف بود به پیغمبر بنعمت رسالت وسرزنش مشرکین بر نسبت کهانت یا دیوانگی یا شاعری ودروغگوئی بانحضرت ورد انکارشان توحید را وادعاشان باینکه خدا دختر دارد ورد قولشان باینکه حاجت به پیغمبر ندارند باینکه علم غیب ندارند که تکالیف را بدانند وامر پیغمبر باعراض ازانها تنظیم سورهٔ نجم شد که در آن است بیان رسالت آنحضرت ونفی ضلالت وغوایت ازاو واینکه هرچه گوید از روی وحی خداست وهرچه میداند بتعلیم خداست بتوسط جبرئیل نه بکهانت واثبات توحید ونفی خدائی لات وعزی وبتهای دیگر وسرزنش مشرکین بر اعتقاد اینکه ملائکه دختران خدایند وانکار اینکه انها غیب دانند ومحتاج به پیغمبر نباشند وامر پیغمبر باعراض از کسانیکه از خدا اعراض دارند ومطالب دیگریکه مناسب ومربوط بسورهٔ سابق است پس بعد از گفتن بسم الله الرحمن الرحیم خدا متعال فرمود سوگند بستارهٔ ثریا گاه غروب گردش که محمد یکه درمیان شماست واز جنس عرب است نه بیراهه رفته ونه براه کج افتاده بلکه آنچه گوید بوحی الهی است و جبرئیل که ملک مقرب خداست باو آموخته علامهٔ حلی در کتاب نهج الحق فرموده که اهل سنت از ابن عباس روایت کردند که گفت باگروهی از بنی هاشم درحضور پیغمبر نشسته بودیم ناگاه ستارهٔ از آسمان جست وجدا شد پیغمبر فرمود کسیکه این ستاره درخانهٔ او افتد او وصی من است بعد از من جوانهائی از بنی هاشم برخواستند نظر کردند دیدند آن ستاره درخانهٔ علی بن ابیطالب علیه السلام فرود آمد بعضی گفتند یا رسول الله در محبت علی براه کج افتادی خدا این آیها نازل فرمود صدوق علیه الرحمة از ابن عباس روایت فرمود که گفت با پیغمبر صلی الله علیه وآله نماز عشا بجای آوردیم چون سلام گفت رو بما کرد وفرمود وقت طلوع فجر ستارهٔ از آسمان

الاخرة الحمد لله الذي وفقني لتفسيرها ═ ثم لما ختمت سورة الطور المتضمنة لبيان انعام الله على النبي بنعمة الرسالة ورد من قال انه كاهن او مجنون او شاعر ومن قال بان القران اختلقه محمد ص وتوبيخ للمشركين على انكارهم توحيد الله وقولهم بان له البنات ولهم البنون ورد قولهم بعدم حاجتهم الى الرسول بانهم لا يعلمون الغيب حتى لا يحتاجوا الى المبلغ عن الله وامر الرسول بالاعراض عن المصرين على الكفر بقوله فذرهم حتى يلاقوا الظمت سورة النجم المتضمنة لاثبات نبوة النبي ص ونفي الضلالة والغواية عنه وان ما يقوله ليس الا ما يوحى اليه وان ما يعلمه ليس الا ما علمه الله بتوسط جبرئيل لا بالكهانة واثبات التوحيد ونفي الوهية اللات والعزى وسائر الاصنام وتوبيخ المشركين على قولهم بان لهم الذكر وله الانثى وانكار كونهم عالمين بالغيب حتى لا يحتاجون الى الرسول بقوله اعنده علم الغيب وامر الرسول بالاعراض عن المعرضين عن ذكر الله الى غير ذلك من المطالب المناسبة للسورة السابقة فابتدئها بذكر الاسماء المباركات بقوله
بسم الله الرحمن الرحيم ثم افتتحها بالحلف على صدق محمد ص في الرسالة بقوله وَالنَّجْمِ قيل هو الثريا والحلف به لكونه احسن النجوم عند قريش واظهرها للرائي لانه لكثرة انجمه لا يلتبس بغيره وتخصيص الحلف بحال هويه بقوله اِذَا هَوٰى وسقط ومال الى الغروب لانه يهتدى به السارى برحين زوال كما يهتدى بالنبي بخفض جناحه ولين جانبه قيل لما كان بعض المشركين يعبدونه نفرق سبحانه تعظيمه بالحلف به بما يدل على عدم قابليته للعبادة لكونه هاويا افلا كما قال ابراهيم اني لا احب الافلين وقيل ان المراد بالنجم جنس النابت في السماء للاهتداء وقيل جنس النجوم المنقضة التي هي رجوم للشياطين كما ان النبي صلى الله عليه وآله رجم المؤمنين من همزات الشياطين وقيل ان الحلف برب النجم والتقدير ورب النجم وعن ابن عباس قال يقول وخالق النجم وقيل ان المراد بالنجم النباتات التي لا ساق لها وهويه سقوطه على الارض وهو سجوده وقيل انه نجوم القران والحلف به استدلال باعظم معجزات النبي ص على صدقه ثم ذكر سبحانه المحلوف عليه بقوله مَا ضَلَّ بما عدل عن الصراط المستقيم الموصل الى كل خير وما انحرف عن طريق القرب الى الله والنيل بنعم الاخرة لنقص عقله محمد الذي هو صَاحِبُكُمْ ومعاشركم من اول عمره الى الان وما رايتم منه كذبا ولا خيانة وقيل يعني سيدكم ومالك اموركم وَمَا غَوٰى ۞ وما وقع في امر باطل فاسد باغواء الشياطين وَمَا يَنْطِقُ بشيء ولا يتكلم بكلمة صادرة عَنِ الْهَوٰى ۞ وميل نفسه وشهوته قيل انه دليل على عدم ضلالته والمراد انه كيف يضل او يغوى وهو لا ينطق عن الهوى وانما يضل من اتبع الهوى كما قال الله سبحانه وتعالى ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله وقيل ان كلمة عن بمعنى الباء والمعنى لا ينطق به الهوى ان الذي





اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحٰى ‌ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوٰى ‌ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوٰى ۞ وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰى ‌ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّٰى

فرود خواهد آمد ودر خانهٔ یکی از شما افتد هرکس آن ستاره درخانه اش افتد او وصی من وامام بعد از من است چون طلوع فجر شد همه نشستند ومنتظر افتادن ستاره درخانه شان شدند وطمع پدرم عباس از همه زیادتر بود که ستاره درخانهٔ او افتد چون فجر طالع شد ستارهٔ از آسمان جست ودرخانهٔ علی علیه السلام افتاد پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود ای علی قسم بخدا آنکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده که ثابت شد برای تو وصیت وخلافت وامامت بعد از من عبد الله بن ابی ودیگر از منافقین گفتند محمد در محبت پسر عمویش گمراه شده وبراه باطل رفته وآنچه درباره او گوید از روی هوا وهوس است پس خداوند متعال والنجم را فرو فرستاد وتفسیر آن اینکه قسم بخالق ستاره در وقت فرود آمدنش که محمد یکه با شماست در محبت علی بن ابیطالب علیه السلام گمراه نشده وبراه باطل نرفته واز روی هوای نفس سخن نگفته وآنچه گفته بوحی بوده که از خدا برای او آمده احقر گوید تفسیر اول از اهل سنت است وگفتند قسم بثریا برای آنستکه نزد قریش بهترین ستاره است ومسافرین نزد آن راه پیدا میکنند بعضی گفتند که بعضی از قریش گفتند که آنچه محمد ص میگوید از بعضی از اهل کتاب در سفر یکه بشام رفته آموخته خدا رد این سخن فرمود که محمد را جبرئیلیکه قوای علمی وعملی وجسمانی وعقلانی ودین وحسن اخلاقش درنهایت کمال است آموخته ولبشریکه ضعیف القوه وبی علم است کجا تواند که معلم محمد یکه عالم از علم الجمال استفاده کند شود وآن جبرئیل اکبر برای تعلیم محمد از جانب خدا کاملا قیام کرده ومتوجه باو شده بعضی از اهل سنت وقمی گفتند که مراد از شدید القوی وداراى علم بی نهایت خداست وخدا بمحمد علم کامل آموخته ومحمد ذو مرة ودارای کمال در جسم وعقل ودین وحسن اخلاق است واو قیام وتوجه کرد بآموختن علوم از خدای متعال وآن محمد در افق اعلی ومقام ارفع از کمالات انسانیه ومرتبهٔ بلند از فضائل جسمانیه وروحانیه است

ينطق به وما هو شيء اِلَّا وَحْيٌ من الله تعالى يُوحٰى اليه حقيقة بواسطة جبرئيل لا مجاز او ما هو بكاهن ولا شاعر ولا مجنون قال العلامة ره في نهج الحق روى الجمهور عن ابن عباس قال كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي صلى الله عليه وآله اذا انقض كوكب فقال رسول الله ص من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي فقام فتية من بني هاشم فنظروا واذا الكوكب انقض في منزل علي بن ابيطالب عليه السلام فقالوا يا رسول الله غويت في حب علي فانزل الله تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وعن المجالس عن ابن عباس قال صلينا العشاء الاخرة مع رسول فلما سلم اقبل علينا بوجهه ثم قال سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط في دار احدكم فمن سقط ذلك الكوكب في داره فهو وصيي وخليفتي والامام بعدي فلما قرب الفجر جلس كل احد منا في داره وكان اطمع القوم في ذلك ابي العباس بن عبد المطلب فلما طلع الفجر انقض الكوكب من الهواء فسقط في دار علي بن ابيطالب عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي يا علي والذي بعثني بالنبوة لقد وجبت لك الوصية والخلافة والامامة بعدي فقال المنافقون عبد الله بن ابي واصحابه لقد ضل محمد في محبة ابن عمه وغوى وما ينطق في شانه الا بالهوى فانزل الله تبارك وتعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم في محبة علي بن ابيطالب وما غوى وما ينطق عن الهوى في شانه ان هو الا وحي يوحى وروى ما يقرب منه عن الصادق عليه السلام وروى عن الباقر عليه السلام قال ما ضل في علي وما غوى وما ينطق فيه عن الهوى وما كان ما قاله فيه الا بالوحي الذي اوحى اليه وعن الصادق عليه السلام قال ان رضى الناس لا يملك والسنتهم لا تنضبط وكيف يسلمون مما لا يسلم منه انبياء الله ورسله وحجج الله الم ينسبوا نبينا محمدا الى انه ينطق عن الهوى في ابن عمه علي حتى كذبهم الله فقال تعالى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى وعن الرضا عليه السلام في تاويل الاية النجم رسول الله وعن الباقر عليه السلام اقسم الله بمحمد اذا قبض ما ضل صاحبكم لتفضيله اهل بيته وما غوى وما ينطق عن الهوى يقول ما يتكلم بفضل اهل بيته بهواه وهو قول الله ان هو الا وحي يوحى ثم لما كان بعض المشركين يقولون انما علم محمدا ما ينطق وما يقول من العلوم بعض اهل الكتاب في اسفاره الى الشام ردهم الله سبحانه بقوله عَلَّمَهُ جبرئيل الذي هو شَدِيدُ الْقُوٰى في العلوم والاعمال لا البشر الذي هو ضعيف القوى وقليل العلم وذلك الملك ذُو مِرَّةٍ وكمال في الجسم والعقل والدين وحسن الاخلاق واستحكام الاركان فَاسْتَوٰى ذلك الملك واستقام متوجها الى تعليم محمد واستقر على صورته الاصلية التي خلق عليها او استقر محمد على التعلم منه كما عن القمي وقيل ان فاعل علمه الله والمعنى علمه الله الذي هو شديد القوى في العلوم وما بعده اوصاف الرسول والمعنى ان الرسول ذو مرة فاستوى واستقام للتعلم من الله عن الرضا ما بعث الله نبيا الا صاحب مرة سوداء صافية وَهُوَ متمكن بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰى والمقام الارفع من الكمالات الانسانية والمرتبة الاسنى من الفضائل الجسمانية والروحانية بحيث لا يدانيه ملك مقرب ولا نبي مرسل ثُمَّ دَنَا رسول الله وقرب من الله بالعلم والكمال التصفا فَتَدَلّٰى

ونص على امامته در فضل علي عليه السلام

## فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

بطوریکه هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل بپایۀ کمالات او نزدیک نشود پس پیغمبر در مقام علمی و کمالات صفاتی
نزدیک بپروردگار عالم شد و خدا هم باو نزدیک با متوجه گردید بطوریکه دوری پیغمبر از خدا و خدا از پیغمبر
بقدر میانۀ زه کمان و کمان بلکه نزدیکتر بود و بعضی گفتند این اندازه جدائی است میان دو دوستیکه از یکدیگر احتراز
کنند بعضی گفتند این عبارت در عرب کنایه از نهایت نزدیکی است و این کنایه از روی آنستکه اگر دو نفر هم عهد
میخواستند پیمان مودت و دوستی به بندند دو کمان بیرون میاورند و هم میچسبانیدند و این اشاره بود باینکه هر
دو پشت یکدیگر و حمایت کن از یکدیگر بند دیگری گفت که اگر دو تن از بزرگان میخواستند با یکدیگر صلح کنند و هم
پیمان شوند کمانهاشانرا بیرون میاورند و سر یک کمانرا بسر کمان دیگری میبستند خدا بمثال خود ش و پیغمبرش را
بمنزلۀ دو امیر کبیر قرار داد که با یکدیگر عهد دوستی و صفا و پیمان بر مساعدت یکدیگر بندند صدوق ره در کتاب
امالی از پیغمبر ص روایت فرموده که آنحضرت فرمود چون بمعراج رفتم میان من و خدا فاصله بقدر دو کمان با نزدیکتر بود

الله وقرب منه عن الكاظم عليه السلام قال هذه لغة قريش اذا اراد الرجل ان يقول سمعت يقول تدليت وانما التدلي الفهم **اقول**
وعليه يكون المعنى ثم دنى رسول الله ص فسمع وفهم من الله **فَكَانَ** مقدار المسافة بين الله وبين رسوله **قَابَ قَوْسَيْنِ** وقدر
مابين سية القوس الى رأسها كما عن الصادق عليه السلام وقيل مقدار مابين الوتر والقوس وهو حد الفصل في مجالسة الاحباء المتادبين
قيل هو مثل لغاية القرب واصله ان الحليفين كانا اذا ارادا عقد الصفا اخرجا قوسيهما فالصقا بينهما وهو اشارة الى كونهما متظاهرين يحامي
كل منهما عن صاحبه وقيل ان الكبيرين من العرب اذا اصطلحا وتعاهدا اخرجا قوسيهما وتوكل واحد منهما طرف قوسه بطرف قوس صاحبه
فجعل سبحانه نفسه ونبيه بمنزلة اميرين كبيرين اجتمعا للتعاهد والتصافي والتعاضد في الامالي عن النبي صلى الله عليه واله قال لما عرج بي الى
السماء دنوت من ربي عز وجل حتى كان بيني وبينه قاب قوسين او ادنى فقال يا محمد من تحب من الخلق قلت يا رب عليا قال فالتفت يا محمد فالتفت
عن يساري فاذا علي بن ابيطالب وعن السجاد عليه السلام انا ابن من علا فاستعلى فجاز سدرة المنتهى فكان من ربه قاب قوسين او ادنى وعن
امير المؤمنين عليه السلام انه اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى مسيرة شهر وعرج به في ملكوت السموات مسيرة خمسين الف
عام في اقل من ثلث ليلة حتى انتهى الى ساق العرش فدنى بالعلم فتدلى فدنى له من الجنة رفرف اخضر وغشى النور بصره فرأى عظمة الله
بفؤاده ولم يرها بعينه فكان قاب قوسين بينها وبينه او ادنى وفي رواية **عن الصادق عليه السلام** قال وكان كما قال
الله قاب قوسين او ادنى قيل ما قاب قوسين قال مابين سيتها الى رأسها قال فكان بينهما حجاب يتلألأ لا يخفق ولا اعلمه الا وقد قال
زبرجد فنظر في مثل سم الابرة الى ماشاء الله من نور العظمة فقال الله تعالى يا محمد قال لبيك ربي قال من لامتك من بعدك قال الله
اعلم قال علي بن ابيطالب امير المؤمنين ع وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين ثم قال الصادق عليه السلام ما جائت ولاية علي من الارض و
لكن جائت من السماء مشافهة **اقول** الظاهر ان اول حضوره في الحضرة كان قربه قاب قوسين ثم صار اقرب لذا اضرب سبحانه عن الحد
الاول بقوله تعالى **أَوْ أَدْنَىٰ** واقرب عن الصادق عليه السلام في رواية وكان من الله عز وجل كما قال قاب قوسين او ادنى اي بل ادنى وقيل
كلمة او للترديد والمعنى او اقرب على تقديركم ايها المخاطبون كما في قوله تعالى او يزيدون فالترديد والشك من جهة العباد لا من الله لامتناع
الشك وقيل ان المعنى فدنى من جبرئيل فتدلى واسترسل جبرئيل نفسه من الافق الاعلى وهو مطلع الشمس كما ان افق المغرب الادنى
فدنى من النبي ص قيل ان النبي احب ان يرى جبرئيل في صورته التي خلق عليها وكان ص بجبل حرى المسمى بجبل النور في قرب مكة فقال جبرئيل
ان الارض لا يسعني ولكن انظر الى السماء فطلع له جبرئيل من المشرق فسد الارض من المغرب ملاء الافق فخر رسول الله كما خر موسى
موسى في الطور فنزل جبرئيل في صورة الادميين فضمه الى نفسه وجعل يمسح الغبار عن وجهه وقيل ان الله تعالى نزل الجبرئيل والنبي
في لقائهما منزلة كبيرين من الناس اذا قربا للتعاهد والتعاضد ثم لما كان جبرئيل بالنسبة الى النبي بمنزلة الرعية اذا اراد ان يبايع السلطان
فانه يقرب منه ويمد يده ليضعها في كف السلطان فانه يقرب منه بقدر الباع وهو اقصر من القوسين وقيل ان البعد المقدر بين النبي ص
وجبرئيل هو بعد البشرية عن حقيقة الملكية فان النبي وان تنزه عن نقايص البشرية من الشهوة والغضب والجهل والبعد عن الله وغيرها
من الرذائل وجبرئيل تدلى الى الافق الادنى من الملكية فتقاربا ولم يبق بينهما الا حقيقتهما قيل ان معنى الآيات علم النبي ص جبرئيل
الذي هو كامل القوى للتعليم وذو خصافة في العقل فاستوى محمد وتكامل للرسالة او استقام جبرئيل على صورته الاصلية في حال كان
محمد في الافق الاعلى من مراتب كمال الانسانية وهو مرتبة النبوة ثم دنى من جبرئيل وتخلع بخلعة الرسالة ثم تدلى الى امته بالرفق و
اللين عن السجاد عليه السلام في رواية فتدلى فنظر في تحته ملكوت الارض حتى ظن انه في القرب من الارض كقاب قوسين او ادنى
**فَأَوْحَىٰ** الله بلا واسطة جبرئيل الى رسول الله وعبده **إِلَىٰ عَبْدِهِ** محمد او جبرئيل الى رسول الله وعبده **مَا أَوْحَىٰ** من عظائم الامور التي لا يسعها
العبارة على الاول او ما اوحى الله الى جبرئيل على الثاني قيل ان ما اوحى هو الصلوة وعن الاحتجاج هو اية لله ما في السموات وما في





## مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ

خدا بمن فرمود که در زمین که را دوست داری گفتم علی را فرمود ای محمد متوجه شو چون متوجه شدم علیرا در دست
چپ خود دیدم از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که چون پیغمبر را بمعراج بردند از مسجد بیت المقدس
که یکماه راهست و از بیت المقدس بملکوت آسمانها که پنجاه هزار سال راه است بقدر سه یک شب بردند تا
اینکه بساق عرش رسید پس آنحضرت بعلم نزدیک بخدا شد و خدا نزدیک بآنحضرت گردید و نور چشم آن
حضرت را فرا گرفت و عظمت و بزرگی خدا را بقلبش دید نه بچشم پس میان او و خدا باندازۀ دو کمان یا کمتر بود
بعضی گفتند که آنحضرت نزدیک بجبرئیل شد و جبرئیل خود را از افق اعلی که جای طلوع آفتاب است بآنحضرت نزدیک
کرد بعضی گفتند که دوری پیغمبر از جبرئیل دوری بشریت از حقیقت ملکیت بوده پس خدا به بنده اش محمد ص وحی
فرمود چیزهائیرا که بعبارت نگنجد و بیان نیاید و باید بوحی گفته شود و دل محمد خطا نکرده در آنچه دیده از نور عظمت
الهی در عرش یا مراد بنا بر قول دیگر این باشد که دل محمد خطا نکرده در دیدن جبرئیل در زمین بصورت اصلیش و
بعضی از اهل سنت روایت کردند که چون پیغمبر فرمود من جبرئیل را بصورت اصلیش دیدم مشرکین تعجب کردند خدا
رد مشرکین فرمود که دل محمد ص خطا نکرده در آنچه دیده یا در فرمایشش گفتگو کردند که نور عظمت الهی دیده نخواهد
شد خدا در آنها فرمود و ملامتشان کرد که چگونه با محمد جدال میکنید در آنچه بطور یقین دیده یک مرتبه هم ندیده بلکه دوباره
وقتیکه از عرش برگشت در سدرة المنتهی که مقام جبرئیل است نور عظمت را مشاهده کرده از حضرت باقر علیه
السلام مروی استکه فرمود چون پیغمبر ص بسدرة المنتهی رسید جبرئیل از آنجا بالا نرفت آنحضرت فرمود که چرا مرا وا
گذاشتی جبرئیل عرض کرد شما بروید بخدا قسم بجائی رسیدۀ که هیچکس پیش از شما باینجا نیامده و باینمقام نرسیده
پیغمبر ص فرمود نور پروردگارم را دیدم از کعب الاحبار رسیده که پیغمبر ص دو دفعه خدا را دیده از حضرت کاظم ع
سؤال شد که آیا پیغمبر خدا را دیده فرمود بلی بقلبش دیده نه بچشم سر از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که پیغمبر ص خدا را نزد سدرة المنتهی دید تا اینکه فرمود پیغمبر ص نظر کرد دید شاخهای درخت سدره بزیر کشیده شده
در آنجا نور خدای جبار برای آنحضرت جلوه کرد چون آن نور آنحضرت را فرا گرفت چشمهای مبارکش باز ماند و
استخوانهایش بلرزه آمد خدا قلب مبارکش را محکم کرد و قوت بچشمش داد تا آیات الهی را مشاهده کرد

الارض وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله الاية وقيل كلما جاء به جبرئيل ويحتمل انه الولاية عن القمي سئل رسول الله
عن ذلك الوحي فقال اوحى الله الي ان عليا سيد المؤمنين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين واول خليفة يخلفه خاتم النبيين **مَا كَذَبَ**
وما اخطأ **الْفُؤَادُ** الذي لمحمد **مَا رَأَىٰ** محمد من نور عظمة الله في العرش كما روى عن النبي ص او جبرئيل في الارض على صورته الاصلية
**وعن الرضا عليه السلام** ما رأت عيناه فقال لقد رأى من ايات ربه الكبرى فايات الله غير الله وقيل ما رأى فؤاد محمد بحقيقة
الايمان هو ربه كما قال امير المؤمنين عليه السلام لم اعبد ربا لم اره عن الكاظم عليه السلام انه سئل هل رأى رسول الله ربه عز وجل فقال نعم بقلبه رآه
اما سمعت الله يقول ما كذب الفؤاد ما رأى لم يره بالبصر ولكن رآه بفؤاده عن امير المؤمنين ع ان محمدا رأى ربه بفؤاده ثم وبخ سبحانه المشركين
على مجادلتهم رسوله فيما اخبر به من رؤية جبرئيل بقوله **أَفَتُمَارُونَهُ** وتجادلونه ايها المشركون **عَلَىٰ مَا يَرَىٰ** من جبرئيل على صورته روى ان النبي ص
لما اخبر برؤية جبرئيل تعجبوا منه وانكروا وعن القمي بعد الاخبار بما قال الله في علي دخل القوم في الكلام فقالوا امن الله او من رسوله
فقال الله جل ذكره لرسوله قل لهم ما كذب الفؤاد ما رأى ثم رد عليهم فقال افتمارونه على ما يرى وقيل ان المعنى كيف تردون الشك
على ما يراه بعين اليقين ولا شك بعد الرؤية وانتم تقولون اضغاث الجن ثم اكد سبحانه رؤية محمد ص ربه بقوله **وَلَقَدْ رَآهُ** محمد نزلة ومرة
اخرى حين رجوعه من العرش فان له نزولات وعروجات لسؤال التخفيف على ما قيل وعن الكعب ان النبي رأى ربه مرتين **عِندَ**
شجرة **سِدْرَةِ** كائنة في السماء السادسة او السابعة **الْمُنتَهَىٰ** اليها صعود الملائكة واعمال العباد وهو مقام جبرئيل بحيث لا
يمكنه التجاوز ولذا تخلف عن النبي صلى الله عليه وآله حين عروجه الى العرش وقال لو دنوت انملة لاحترقت عن الباقر عليه السلام قال
فلما انتهى الى سدرة المنتهى تخلف عنه جبرئيل فقال رسول الله ص يا جبرئيل في مثل هذا الموضع تخذلني فقال تقدم امامك فوالله
لقد بلغت مبلغا لم يبلغه خلق من خلق قبلك فرأيت من نور ربي وحال بيني وبينه السبحة قيل وما السبحة فاوما بوجهه الى الارض وبيده
الى السماء وهو يقول جلال ربي جلال ربي ثلث مرات **وعنه** عليه السلام قال ولقد رآه نزلة اخرى عند سدرة المنتهى يعني عندها
وافى به جبرئيل حين صعد الى السماء فلما انتهى الى محل السدرة وقف جبرئيل دونها قال يا محمد ان هذا موقفي الذي وضعني الله عز وجل
فيه ولم اقدر على ان اتقدمه ولكن امض انت امامك الى السدرة فوقف عندها قال فتقدم رسول الله الى السدرة وتخلف جبرئيل قال

عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ

پس خدا تمجید سدره فرمود باینکه نزد آن بهشتی است که جای مؤمنین است باز بیان عظمت سدره را فرمود
ببیان وقت دیدن خاتم انبیا نور عظمت الهی را در نزد آن بایمضمون که هنگامی پیغمبر نور عظمت الهی را دید که آن
نور پوشاند سدره را بطوریکه بیان نباید بعضی گفتند چون پیغمبر بسدره رسید نور خدا تجلی کرد چنانچه در کوه
طور تجلی نمود ولی چون سدره محکم تر از کوه طور و قلب پیغمبر قویتر از قلب موسی بود سدره چون طور از هم نپاشید
و پیغمبر بیهوش نشد قمی فرمود چون حجاب میان خدا و رسول برداشته شد نور خدا سدره را فرا گرفت
بعضی گفتند ملائکه سدره را فرا گرفتند از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که دیدم پروانها از طلا بسدره
احاطه کردند و بر هر برگ آن درخت ملکی ایستاده تسبیح خدا میگوید و آنحضرت با آن عجایبیکه دید چشم نگردانید
از آنها و از هیبت خدا براست و چپ نظر نکرد و از استقامت و ثباتش کم نشد و هیچ چیزی از این عجائب
توجه نفرمود بلکه مستغرق در توجه بپروردگار بود و آنحضرت در آن سفر معراجش آیات بزرگ پروردگار
را مشاهده فرمود گفتند از آیات بزرگ الهی دیدن جبرئیل بصورت اصلیش بود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت شده که فرمود برای خدا آیتی بزرگتر از من نیست پس از اثبات نبوت خدا متعال متعرض بطلان شرک شد
که از اهم اموری بود که پیغمبر مأمور بتبلیغ آن بود باین بیان و باین مضمون که پس از شنیدن آثار عظمت خدای
متعال در عالم ملک و ملکوت و اقتدار و فرمانفرمائی بر تمام موجودات لات و عزی و منات را شایستهٔ
پرستش دیدید و از خدا صرف نظر کرده باین جمادات سجده بردید گفتند که لات اسم بت طائفه ثقیف
بود در طائف و عزی اسم بت قبیله غطفان و منات اسم سنگی بود که قبیله هذیل و خزاعه پرستش آن میکردند
و یا اسم بت اوس و خزرج بوده و خدا فرمود که منات ذلیل تر و خوارتر از آن دو بت دیگر است گفته جهتش
آن بود که لات بشکل آدمی و عزی بشکل گیاه و منات بصورت سنگ بوده و سنگ جماد رتبه اش پست تر از آدمی

انما سمیت سدرة المنتهی لان اعمال اهل الارض تصعد بها الملائكة الحفظة الى محل السدرة والحفظة الكرام البررة دون السدرة يكتبون ما
يرفع اليهم الملائكة من اعمال العباد في الارض قال فينتهون بها الى محل السدرة قال فنظر رسول الله فرأى اغصانها تحت العرش وحوله فتجلى
لمحمد نور الجبار عز فلما غشى النور محمد شخص ببصره وارتعدت فرائصه قال فشد الله عز لمحمد قلبه وقوى له بصره حتى رأى من آيات ربه ما رأى
وذلك قول الله عز وجل ولقد رآه نزلة اخرى عند سدرة المنتهى الى ان قال وان غلظ السدرة لمسيرة مائة عام من ايام الدنيا وان الورقة منها
تغطي اهل الدنيا وعن النبي صلى الله عليه وآله قال رأيت على كل ورقة منها ملكا قائما يسبح الله وقيل انها شجرة طوبى وقيل انها منتهى الجنة وقيل ينتهي اليها
ما يهبط من فوقها من الاحكام ويصعد من تحتها من الآثار وعن ابي هريرة لما اسرى بالنبي صلى الله عليه وآله انتهى الى السدرة فقيل له
هذه السدرة ينتهي اليها كل احد من امتك مات على سنتك وعن كعب الاحبار انها سدرة في اصل العرش على رؤس حملة العرش واليها ينتهي
الخلائق وما خلفها غيب لا يعلمه الا الله وقيل انها منتهى العلوم وقيل ان ضمير رآه راجع الى جبرئيل والمعنى والله لقد رأى محمد جبرئيل بصورته
الاصلية مرة اخرى من نزوله نقل عن عائشة انها قالت انا سألت النبي صلى الله عليه وآله عن ذلك فقال رأيت جبرائيل نازلا في الافق على خلقته وصورته ثم
عظم سبحانه السدرة بقوله عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ والمرجع والمقر للمتقين والشهداء والصالحين او مأوى آدم وحواء ثم بالغ سبحانه
في تعظيم السدرة ببيان وقت رؤية النبي ما رأى من نور عظمة الله او جبرئيل بقوله إِذْ يَغْشَى قيل معناه لقد رآه حين يغطي ويستر السِّدْرَةَ
مَا يَغْشَىٰ ويغطيها ما لا يفي البيان كيفا ولا كما من نور عظمة الله قيل لما وصل النبي اليها تجلى ربه لها كما تجلى للجبل ولما كانت اقوى من الجبل
وقلب محمد اربط من قلب موسى لم تندك السدرة ولم يتزلزل محمد كما اندك الجبل وخر موسى صعقا وعن القمي لما رفع الحجاب بينه وبين
رسول الله غشي نوره السدرة وقيل غشيها الملائكة عنه رأيت السدرة يغشيها فراش من ذهب ورأيت على كل ورقة منها ملكا قائما
يسبح الله وعنه يغشيها رفرف من طيور خضر وقيل يغشيها جبرئيل وهو صم مع ما شاهد هناك من الامور المحيرة مَا زَاغَ وما مال منه
الْبَصَرُ ادنى ميل عما رآه من العجائب وما التفت الى يمين وشمال لعظمة الهيبة وَمَا طَغَىٰ محمد وما جاوز عن حد الاستقامة والثبات
ولم يتوجه الى شيء سواه بل استغرق في التوجه الى الحق واسمائه وصفاته وتجلياته او الى عجائب عبد غائبة بالله لَقَدْ رَأَىٰ محمد في عروجه
الى السماء مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الآية الْكُبْرَىٰ او آيات هن اكبر الآيات عن الباقر عليه السلام يعني اكبر الآيات وعن امير
المؤمنين عليه السلام انه قال بعد ذكر الآية رأى جبرئيل في صورته مرتين هذه المرة ومرة اخرى وذلك ان خلق جبرائيل عظيم وهو من
الروحانيين الذين لا يدرك خلقهم وصفتهم الا الله رب العالمين وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ انه سئل عن هذه
الآية فقال رأى جبرئيل على ساقه الدر مثل القطر على البقل له ستمائة جناح قد ملأ ما بين السماء والارض وعن امير المؤمنين علیه السلام





أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ

و گیاه است بعضی گفتند که چون جای داشت که مشرکین بگویند که قبول داریم که این بتها مانند خدا در عظمت نیستند
ولی چون ملائکه دختران خدایند ما این بتها را بصورت ملائکه ساخته و در واقع پرستش ملائکه میکنیم خدا رد آنها
فرمود که چه شده که شما پسر که بهترین فرزند است داشته باشید و خدای با عظمت دختر که بدترین فرزند است
داشته باشد این قسمت جائرانه است این الفاظ و کلماتیکه بزبان خود میگوئید که ملائکه دختران خدایند یا
اینکه بتها معبود الهند فقط صرف لفظ است حقیقت و واقع و معنائی ندارد این اسماء را شما بتقلید پدران و پدران
شما از روی گفتار بزرگان و متقدمین گفته و میگوئید و تمام از روی هوای نفس است برهانی و دلیلی بر این معانی ندارید
و بخدا قسم امروز برای ارادتمان بلطف الهی بر روی شما بواسطه پیغمبریکه از جانب خدا میان شما آمده و کتاب آسمانی
که از خدا بر ایشان فرود آمده راه هدایت بحق و در علم و دانش باز شده میتوانید خود را بسعادت ابدی برسانید
مگر هر چه را که انسان دلش بخواهد مانند دختر بودن ملائکه یا شفاعت آنها نزد خدا یا معبود و خدا بودن بتها خواهد شد
هرگز چنین نیست و واقعیات بهوا و هوس شما تغییر نخواهد کرد فقط خدا است که هر چه بخواهد خواهد شد پس دنیا
و آخرت ملک خدا و در تحت قدرت و تصرف او است و شما را باین هواپرستی و پیروی ظن و گمان عقوبت

ما لله آية اكبر مني عن القمي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال لعلي يا علي ان الله اشهدك معي في سبع مواطن اما اول ذلك فليلة اسري
بي الى السماء قال لي جبرئيل اين اخوك فقلت خلفته ورائي قال ادع الله فليأتك به فدعوت الله فاذا مثالك معي واذا الملائكة وقوف
صفوف فقلت يا جبرئيل من هؤلاء قال هم الذين يباهيهم الله بك يوم القيامة فدنوت فنطقت بما كان وما يكون الى يوم القيامة والثانية
حين اسري بي في المرة الثانية فقال لي جبرئيل اين اخوك قلت خلفته ورائي قال ادع الله فليأتك به فدعوت الله فاذا مثالك معي فكشط
لي عن سبع سموات حتى رأيت سكانها وعمارها وموضع كل ملك منها الخبر ثم لما قرر سبحانه النبوة ذكر بطلان الشرك الذي هو اهم
ما يكون الرسول مأمورا بتبليغه باظهار سفه القائلين بالوهية الاصنام المعروفة بقوله تعالى أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وهي صنم
ثقيف في الطائف وَالْعُزَّىٰ وهي صنم او سمرة عبدتها قبيلة غطفان وَمَنَاةَ وهي صخرة يعبدها هذيل وخزاعة او صنم
للاوس والخزرج وهي تكون الثَّالِثَةَ للاوليين الْأُخْرَىٰ والادون والاذل منهما بنات الله واهلات للعبادة او انكم
رأيتم حقارتها فكيف تشركون بها مع الله تعالى مع كمال عظمته عن القمي اللات رجل والعزى امرأة ومناة صنم بالمسلك الخارج عن الحرم
على ستة اميال قيل ان كون مناة اذل من الاوليين لان اللات على صورة الآدمي والعزى على صورة نبات ومناة على صورة صخرة والجماد
ادون واذل من الآدمي والنبات ومتأخر رتبة منهما وقيل ان المعنى افرأيتم اللات والعزى المعبودين بالباطل ومنوة الثالثة المعبودة الاخرى
ثم لما كان مجال ان يقول المشركون نحن نعترف بان الله تعالى اعظم من كل شيء ولكن لما كانت الملائكة بنات الله صورنا لهن صورا نعبدها
تعظيما لهن فوبخهم الله على ذلك القول الشنيع بقوله أَلَكُمُ ايها الجهال الولد الذَّكَرُ الذي هو اشرف الاولاد واكملهم
وانفعهم مع كونكم مخلوق الله وعبيده وَلَهُ تعالى مع كمال عظمته وقدرته الولد الْأُنثَىٰ الذي هو اخس الاولاد وانقصهم بحيث اذا
بشر احدكم به ظل وجهه مسودا وهو كظيم تِلْكَ القسمة او نسبة البنات الى الله مع اعتقادكم انهن ناقصات واختياركم البنين مع اعتقادكم
انهم كاملون إِذًا او في حال كونكم في غاية النقص والحقارة وكون الله تعالى في نهاية الكمال والعظمة قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ او جائرة
حيث ان العقل حاكم بان الله لا يلد وعلى فرض الولادة لا يختار لنفسه الا الولد الكامل إِنْ الالفاظ التي تديرونها على السنتكم من قولكم
ان الملائكة بنات الله وشفعائكم او ان الاصنام آلهة وَمَا هِيَ في الواقع والحقيقة إِلَّا أَسْمَاءٌ لا مسميات لها والا الفاظ لا معنى
تحتها سَمَّيْتُمُوهَا ووضعتموها أَنتُمْ تقليدا لآبائكم وَ وضعها آبَاؤُكُم تبعا لكبرائهم والحال انه مَّا أَنزَلَ اللَّهُ
بِهَا مِن سُلْطَانٍ وحجة وبرهان تتمسكون به وتعتمدون عليه ثم اعرض سبحانه عنهم ايذانا بسقوطهم عن قابلية الخطاب بسفههم
ووجه الخطاب الى العقلاء بقوله إِن يَتَّبِعُونَ هؤلاء السفهاء في تسمية الملائكة الذين هم عباد الله المكرمون ببنات الله واللات
والعزى والمناة اللاتي كلهن حجر غير شاعرات بالآلهة إِلَّا الظَّنَّ الناشي والحسبان الباطل وَمَا تَهْوَى وتشتهي
الْأَنفُسُ الامارة بالسوء وَ الحال انه بالله لَقَدْ جَاءَهُم من جانب رَّبِّهِمُ اللطيف بهم الْهُدَىٰ واسباب الرشاد
الى الحق من رسول عليم كريم وكتاب حكيم وهم لكن بجهلهم وعنادهم كذبوهما واستهزءوا بهما ثم انكر سبحانه عليهم اتباع الهوى واشتهاء الانفس
بقوله أَمْ لِلْإِنسَانِ وهل له مَا تَمَنَّىٰ وتشهى من القول بان الملائكة بنات الله والشفعاء عنده وان الاصنام آلهة لا والله

فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰى وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِی السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ شَیْـًٔا
اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ یَّاْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیَرْضٰى اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ لَیُسَمُّوْنَ
الْمَلٰٓئِكَةَ تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰى وَمَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمٍ اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّ
الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْـًٔا فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ یُرِدْ اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا
ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیْلِهٖ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدٰى

خواهد کرد پس خدا آنان را از طمع شفاعت بتان مایوس و ناامید فرمود باین مضمون که چه بسیار ملائکه در آسمانها است
که شفاعتشان در بارهٔ کسی فائده ندارد مگر اینکه خدا اجازه داده باشد انها را بشفاعت کسی و دین ان کس هم دین صحیح و
موافق رضای خدا باشد و در بارهٔ مشرکین بهیچ وجه خدا اجازه شفاعت نمیدهد از انکه دینشان بر خلاف رضایت
خدا است و شایستهٔ شفاعت نیستند و آنانکه ایمان باخرت و ترس از عقوبت الهی ندارند اسم ملائکه را
شبیه باسم زنها دانند و انها را باسم زنان خوانند و گویند آنها زنند با اینکه علم بحال ملائکه ندارند فقط از روی گفتهٔ
پدران و پیشینیانشان ظن و گمانی پیدا کرده و ظن و گمان خود را پیروی میکنند و بمظنه و گمان حق معین نمیشود بایستی در
دین و حق سخن از روی علم و یقین گفت پس چون به بینی که آن مشرکین حاضر برای قبول کردن دلیل و برهان نیستند
از دعوت انها که از قران رو گردانند و اعتنائی بپیران و مواعظ الهیه ندارند و در پی شهوت رانی و دنیا
پرستی اند رو گردان و اعتنائی بانها مکن که انها اندازهٔ علم و دانششان همین زندگانی دنیا و شهوت رانی است
و خدا اشخاصی را که راه حق را گم کرده و انها را که پی براه حق برده اند کاملا میشناسد و بجالات و عملیاتشان مطلع
است و هر یک را در آخرت و روز جزا طبق استحقاق و شایستگیشان مجازات دهد

لا یحصل لهم ما یشتهونه ویحتمل ان لا یکون کلمة ام منقطعة بل متصلة والمعنی الله القادر علی کل شیء ما ارادام للانسان العاجز عن کل شیء
ما یشتهیه فاذا کانوا متبعین لهوی بهم وظنونهم **فَلِلّٰهِ** وحده الدار **الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰى** یعاقبهم فیهما علی مخالفتهم لله قیل ان الایة
بیان العلة لانتفاء ان یکون للانسان ما تمناه والمعنی لیس للانسان ما تمناه لاختصاص امور العالمین به فیعطی من ایتهما ما یرید لمن
یرید ولیس لاحد ان یحکم علیه فی شیء منهما ثم اقنطهم سبحانه عن الطمع فی شفاعة الملائكة فضلا عن الاصنام بقوله تعالی **وَكَمْ مِنْ
مَلَكٍ** وکثیرا من الروحانیین الساکنین **فِی السَّمٰوٰتِ** السبع **لَا تُغْنِیْ** ولا تنفع **شَفَاعَتُهُمْ** عند الله لاحد **شَیْـًٔا** من الاغنا
والنفع فی وقت من الاوقات **اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ یَّاْذَنَ اللّٰهُ** لهم فی الشفاعة **لِمَنْ یَّشَآءُ** ان یشفعوا له **وَیَرْضٰى** عنه بتدینه
بالدین المرضی عنده وهو الاسلام وقیل یعنی من بعد ان یاذن الله لمن یشاء من الملائكة فی الشفاعة ولا یؤذن لهم الا فی الشفاعة لاهل
الایمان بالتوحید والرسالة لخاتم النبیین فانهم اهلین للشفاعة دون الکفار والمشرکین هذا حال لعظم المخلوقات عند الله فکیف
حال الاصنام اللاتی هن لحتها ثم ذم سبحانه القائلین بانوثة الملائكة بقوله **اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ** عن صمیم القلب وخلوص النیة
**بِالْاٰخِرَةِ** ودار الجزاء **لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ** الذین هم عباد الرحمن تسمیة تشبه **تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰى** ویقولون لهم بنات
الله قیل ان القائلین بان الملائكة بنات الله لم یکونوا معتقدین بالمعاد ودار الجزاء بل کانوا یقولون لا حشر ولا بعث ولو فرض تحققه
کانت الملائكة والاصنام شفعائنا ولذا اجترؤا علی هذا القول والحال انه **مَا لَهُمْ بِهٖ** شیء **مِنْ عِلْمٍ** واقل مرتبة من الیقین بل **اِنْ
یَّتَّبِعُوْنَ** ولا یتوقفون فی قولهم هذا **اِلَّا الظَّنَّ** والحسبان کانهم یتبعوا القول بالوهیة الاصنام الا ذلک **وَاِنَّ الظَّنَّ**
مطلقا ای ظن کان **لَا یُغْنِیْ** ولا یکفی **مِنَ** الوصول الی **الْحَقِّ** والواقع فی العقائد **شَیْـًٔا** یسیرا من الاغناء والکفایة قیل ان المعنی
لا یغنی الظن شیئا من الحق فان الحقائق لا تدرک الا بالعلم فلما رایتهم لا یصغون الی البرهان ولا یعتنون بالقران ولا ینصرفون
عن اتباع الظن والحسبان **فَاَعْرِضْ** یا محمد **عَنْ** دعوتهم الی الحق بالحکمة والموعظة الحسنة لعدم التاثیر فی قلوبهم فان هم **مَنْ تَوَلّٰى**
واعرض بقلبه **عَنْ ذِكْرِنَا** والمنبهات النازلة منا من القران الذی فیه تبیان کل شیء والبراهین المتقنة المثبتة للحق **وَ** ذلک لانه
**لَمْ یُرِدْ** ولم یطلب **اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا** ومشتهیاتها فاغفلته شدة طلبها والانهماک فی لذاتها عن التفکر فی مآلها وتبعاتها والاعتقاد
بعالم الاخرة ودار الجزاء ومن غفل عن الاخرة وترک التفکر فیها لا یخاف العقوبة علی سیئاته ولا یرجع عما هو علیه من الباطل ذلک المذکور
من حیوة الدنیا وشهواتها المحسوسة **مَبْلَغُهُمْ** وحدهما وصلوا الیه **مِنَ الْعِلْمِ** والادراک لا یکاد یتجاوزونه الی المعقولات حتی ینفعهم
التعلیم والارشاد **اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ** خبثت طینته وقل عقله وساءت اخلاقه من کل عالم لو فرض وجوده ولذا **ضَلَّ**
وانحرف **عَنْ** دین الله الذی هو **سَبِیْلِهٖ** المؤدی الی قربه ورحمته ضلالا ابدیا بحیث لا یرجی ان یرجع الیه **وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ** طاب
طینته وتنور قلبه وانشرح صدره وحسنت اخلاقه ولذا **اهْتَدٰى** الی دین الحق وسلک سبیله ونال خیر الدنیا والاخرة وفی تکریر قوله
هو اعلم زیادة التقریر والایذان بتباین المعلومین قیل ان معنی اعلم هنا العالم الذی لا عالم مثله وانما قدم سبحانه بیان علمه بضلال الضالین





وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ لِیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَسَآءُوْا بِمَا عَمِلُوْا وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ
اَحْسَنُوْا بِالْحُسْنٰى الَّذِیْنَ یَجْتَنِبُوْنَ كَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ
وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِیْ بُطُوْنِ
اُمَّهٰتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰى

پس چون نمیدید بمجازات اثری ندارد تا علم بقدرت مجازات کننده باشد خداوند متعال قدرت خود را تذکر
داد باین مضمون که تمام انچه در آسمانها و انچه در زمین است مال خدا است دیگری را هیچ وجه دخالتی در انها نیست
والبته آفرینش انها عبث و بیهوده نبوده بلکه انها را آفریده تا جزا دهد کسانیرا که بدکار و زشت عملند و عقوبتشان
نماید و جزا دهد نیکوکاران و مطیعان را دثواب دهد و نیکوکاران کسانیند که دوری نمایند از گناهان بزرگ
چون آدم کشی و خوردن شراب و غیبت و دروغ و امثال انها و اجتناب نمایند از کارهای بسیار قبیح چون
شرک بخدا و لواط و زنا و امثال انها مگر گناههای اتفاقی که توبه کنند از آن چه خدا آمرزشش بسیار است پس خدا علمش را
باعمال بندگان تذکر داد باین مضمون که پروردگارتان بمردم عالم است باحوال شما وقتیکه آفرید شما را از خاک زمین و
نطفه و وقتیکه شما در رحم مادرهاتان بودید پس خودتان تعریف و توصیف خود نکنید خدا کسانیرا که در واقع از
عملیات زشت و عقاید باطله پرهیز دارند کاملا میشناسد محتاج باظهارات خودشان نیست پس از امر پیغمبر
باعراض از کسانیکه روگردان از حق و یاد خدا اینند خداوند متعال اظهار تعجب از برخی از انها که در نهایت شقاوتند فرمود
باین مضمون که ای پیغمبر آیا دیدی آن کافر یرا که روگردان از یاد ما بود و کمی از مال خود داد و بخل بدادن بقیه قرار داد
خود نمود فخر رازی از بعضی مفسرین روایت کرده که این آیه در بارهٔ عثمان نازل شد که او مال زیاد بفقرا امداد عبد
الله بن سعید بن ابی سرح که برادر مادریش بود باو گفت این طور بخششی که تو میکنی مال دارائیت تمام میشود عثمان
گفت گناه بسیار کرده ام امیدوارم که خدا بواسطهٔ این بخششهایم از گناهان من بگذرد عبد الله گفت شترنجه داری
باندازهٔ از مالت بمن بده که گناهانت را بگردن گیرم عثمان شترش را باو داد و دست از بخشش بفقرا باز داشت

لان المقصود تهدیدهم وتسلیة النبی صلی الله علیه وآله لما لم یکن العلم بالضلال رعبا الا مع القدرة علی العقوبة بین سبحانه کمال قدرته بقوله **وَلِلّٰهِ**
تعالی وحده **مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ** ایجادا واعداما وتصرفا ومن الواضح انه لم یکن خلقهما عبثا بل انما خلق جمیع
ذلک **لِیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَسَآءُوْا** السوء **بِمَا عَمِلُوْا** فی الدنیا وقیل ان التقدیر بعقوبة ما عملوا **وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا**
واطاعوا ربهم **بِالْحُسْنٰى** والمثوبة العظیمة وهی الجنة والنعم الدائمة وقیل یعنی بالاعمال الحسنی ثم بین سبحانه المحسنین بقوله تعالی
**الَّذِیْنَ یَجْتَنِبُوْنَ** الاعمال التی تکون **كَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ** وعظائم المعاصی من حین بلوغهم او اسلامهم الی الموت سواء کانت
ترک الواجبات او اتیان المحرمات ویحتمل ان تکون الجملة لبیان اشتراط قبول الحسنات بالاجتناب عن المعاصی الکبیرة وقیل انه لما بین
سبحانه حال المسیئین وحال المحسنین بین حال من لم یات بالحسنات ولم یرتکب المحرمات الکبیرة **وَالْفَوَاحِشَ** والقبائح الشدیدة
القبح کالشرک والزنا واللواط وقتل النفس المحترمة وسب النبی او احد من المعصومین فانها اکبر الکبائر **اِلَّا اللَّمَمَ** وما یفعله مرة و
اتفاقا من غیر عادة ولا استمرار علیه عن ابن عباس قال معناه الا ان یلم بالفاحشة مرة ثم یتوب ولم یثبت علیه فان الله یقبل توبته عن
الصادق علیه السلام قال الفواحش الزنا والسرقة واللمم الرجل یلم بالذنب فیستغفر الله منه **اقول** یلم بالذنب ای یقرب منه ویرتکبه ولا
یقیم علیه وعنه علیه السلام ما من ذنب الا وقد طبع علیه المؤمن یهجره الزمان ثم یلم به وهو قول الله تعالی الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش
الا اللمم قال اللمام العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس بسلیقة ای من طبعه **اقول** وقد طبع علیه المؤمن ای یرغب الیه بطبعه
وقوله ثم یلم به ای یرتکبه ویقع فیه اتفاقا وقوله یلم بالذنب بعد الذنب ای یقربه مرة بعد مرة من باب الاتفاق لا للعادة کما عن بعض
قال اللمم والالمام ما یعمله الانسان الحین بعد الحین ولا یکون له عادة ولا اقامة علیه **اقول** علی ذلک یکون الاستثناء متصلا
وقیل ان کلمة الا بمعنی غیر والمعنی والفواحش غیر اللمم وقیل ان الاستثناء منقطع والمراد باللمم المعاصی الصغیرة وروی ان نبهان التمار
اتته امراة لتشتری التمر فقال لها ادخلی الحانوت فعانقها وقبلها فقالت المراة خنت اخاک ولم تصب حاجتک فندم وذهب الی رسول
الله صلی الله علیه وآله فنزلت **اقول** نزول الایة فی مورد الصغیرة الواقعة من باب الاتفاق لا ینافی شمولها الکبیرة الاتفاقیة ودلالة الایة علی قبول
التوبة من جمیعها بل مغفرته بلا توبة **اِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ** لا تضیق مغفرته عن ذنوب جمیع الخلق الا انه تعالی اوجب التوبة
ووعد بقبولها ثم قرر سبحانه علمه باعمال عباده واحوالهم بقوله **هُوَ** تعالی **اَعْلَمُ** من کل احد **بِكُمْ** ایها الناس وباحوالکم **اِذْ اَنْشَاَكُمْ** وحین
خلقکم فی ضمن خلق ابیکم آدم **مِنَ** تراب **الْاَرْضِ** ثم من نطفة **وَاِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ** ووقت کونکم اولادا مستورین ومتمکنین **فِیْ بُطُوْنِ
اُمَّهٰتِكُمْ** وظلمات ارحامهن علی اطوار مختلفة فاذا کان الامر کذلک **فَلَا تُزَكُّوْا** ولا تنزهوا **اَنْفُسَكُمْ** من الضلالة والمعصیة

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ أَعِندَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ

پس این آیهٔ مبارکه نازل گردید پس از آن خدا متعال رد اعتقاد باینکه دیگری نتواند گناه دیگری را بگردن بگیرد فرمود باین مضمون که مگر علم غیب دارد باینکه گناهش روز قیامت بار بر دیگری میشود و او بقلبش میبیند که از عقوبت بر گناهش نجات میابد باینکه دیگری گناهش را بگردن گیرد یا مگر خبر نشده بتوسط علماء اهل کتاب بانچه در کتاب توراة موسی و صحف ابراهیمی استکه جدیت و کوشش در عمل بعهد الهی کرد و کاملا اطاعت اوامر خدا نمود که هیچ کس بگناه دیگری معاقب نخواهد شد و کسی اجری و ثوابی ندارد مگر بر عمل و رنج خود و ثواب عمل دیگری باو داده نخواهد شد ابن عباس و بعضی دیگر از مفسرین گفتند که این حکم در شریعت خاتم النبیین منسوخ شده برای انکه در این شریعت مؤمنین ثواب داده شوند بعوض صدقهائیکه برادرهای مؤمنشان برای انها دهند و بعوض عبادتهائیکه برای انها کنند دیگری گفت منسوخ نشده و ثوابیکه بمؤمنین بعوض اعمال خیریهٔ دیگران بانها دهند از باب تفضل و احسان است نه باستحقاق دیگری گفت رسیدن ثواب اعمال مؤمنان بمؤمن اثر ایمانی استکه مؤمن بسعی و کوشش خود تحصیل کرده و نیز در کتاب موسی و صحف ابراهیم استکه هر کس عمل خیری کند عین آن عمل را در قیامت بصورت آخرتی و برزخیش خواهد دید و ثواب کامل در برابر آن باو داده خواهد شد و اینکه بازگشت همهٔ خلق در قیامت بسوی پروردگار تو است که هر کس را طبق عملش مجازات دهد و از حضرت صادق علیه السلام مروی است در تفسیر آیهٔ الی ربک المنتهی که فرمود چون سخن بخدا رسید دیگر سکوت کنید

ذمامه بالاخلاق هو تعالى اعلم من كل احد بمن اتقى واحترز من الضلالة والشرك والمعاصي قبل ان يخرجه من صلب ادم قيل كان ناس يعملون اعمالا حسنة ثم يقولون صلاتنا وصيامنا وحجنا فنزلت الاية عن الباقر عليه السلام في هذه الاية قال لا يفتخر احدكم بكثرة صلوته وصيامه وزكوته ونسكه لان الله يقول هو اعلم بمن اتقى وعن الصادق عليه السلام انه سئل عنها قال قول الانسان صليت البارحة وصمت امس ونحو هذا ثم قال ان قوما يصبحون فيقولون صلينا البارحة وصمنا امس فقال علي لكني انام الليل والنهار ولو اجد بينهما شيئا لنمته وعن امير المؤمنين عليه السلام لولا ما نهى الله عنه من تزكية المرء نفسه لذكر ذاكر فضائل جمة تعرفها قلوب المؤمنين ولا تمجها اذان السامعين قيل لما نزل فاعرض عن من تولى قال النبي قد علم الله كونك من معك على الحق وكون المشركين على الباطل فاعرضوا عنهم ولا تقولوا نحن على الحق وانتم على الضلال لانهم يقاتلونكم بمثل ذلك وفوض الامر الى الله فانه اعلم بمن اتقى ومن طغى ثم لما امر سبحانه النبي صلى الله عليه واله بالتولي عن المتولين عن ذكره اظهر العجب من غاية شقاء بعض المتولين عن ذكره بقوله أفرأيت يا محمد الكافر الذي تولى واعرض عن ذكرنا حتى تتعجب من انه كيف تولى توليا فظيعا واعرض اعراضا شنيعا وأعطى شيئا قليلا من ماله لغيره ليتحمل عنه وزره وعذاب الاخرة وأكدى وبخل باعطاء باقي ما شرط اعطائه فخالف حكم العقل لانه اعطى ليحمل الوزر وهو لا يحصل له وخالف العرف لانه خالف عهده حكى الفخر الرازي عن بعض المفسرين انها نزلت في الوليد بن المغيرة قالوا انه جلس عند النبي صلى الله عليه واله وسمع وعظه فاثرت الحكمة فيه تأثيرا قويا فقال له رجل لم تترك دين ابائك ثم قال له لا تخف اعطني كذا وانا اتحمل اوزارك فاعطاه بعض ما التزمه وتولى عن الوعظ وسماع الكلام من النبي صلى الله عليه واله ثم قال الفخر وقال بعض المفسرين نزلت في عثمان كان يعطي من ماله عطاء كثيرا فقال له اخوه من امه عبد الله بن سعد بن ابي سرح يوشك ان يفني مالك فامسك فقال عثمان ان لي ذنوبا ارجو ان يغفر لي بسبب العطاء فقال له اخوه انا اتحمل عنك ذنوبك على ان تعطيني ناقتك مع كذا فاعطاه ما طلب وامسك يده عن العطاء فنزلت ثم قال الفخر وهذا قول باطل لانه لم يتواتر ذلك ولا اشتهر وظاهر حال عثمان يأبى ذلك اقول ظاهر حال عثمان من شدة حماقته مؤيد لصدق الرواية لو صح ان عثمان كان اشد حمقا من الوليد بن المغيرة الذي كان عند قريش مشهورا بالعقل والرزانة والفطنة فكيف يقبل هذا العمل من الوليد ولا يقبل من العثمان مع صدور ما هو اقبح منه حيث ان السدي الذي كان من قدماء المفسرين وعظمائهم روى في تفسير قوله تعالى ويقولون امنا بالرسول واطعنا ثم يتولى فريق من بعد ذلك الى اخر الايات انها نزلت في عثمان بن عفان قال لما فتح رسول الله صلى الله عليه واله بني النضير فقسم اموالهم فقال عثمان لعلي ائت رسول الله صلى الله عليه واله واسئله ارض كذا وكذا فان اعطاكها فانا شريكك فيها وانا اتيه واسئله فانت شريكي فيها فسئله عثمان اولا فاعطاه اياها فقال علي عليه السلام اشركني فابى عثمان فقال بيني وبينك رسول الله صلى الله عليه واله فابى ان يخاصمه الى النبي صلى الله عليه واله فقيل له لم لا تنطلق معه الى النبي صلى الله عليه واله فقال هو ابن عمه فاخاف ان يقضي له فنزلت واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم الى قوله واولئك هم الظالمون الخبر ثم انكر سبحانه عليهم اعتقادهم بتحمل الغير وزرهم بقوله أعنده علم الغيب من انه يحمل الغير وزره يوم القيمة مع انه غائب عنه فهو يرى بقلبه ويعتقد بحبانه انه يتخلص من العقوبة على سيئاته بتحملها غيره أم لم ينبأ ولم يخبر بتوسط النبي صلى الله عليه واله او غيره من اهل الكتاب بما في صحف موسى واسفار توراته او الواحها وبما في صحف ابراهيم الذي وفى





أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ

پس از آن خدا متعال برای ترساندن دلها قدرت خود را تذکر داد باین مضمون که زمین را بر رویانیدن گیاهها و گلها خندان کرد و آسمان را بریختن باران گریان نمود و از قدرت خدا انکه میراند زنده را و زنده کند مرده را و از هر جنس حیوانی دو صنف صنفی نر و صنفی ماده آفرید از نطفهٔ که در رحم زنها ریخته شود و بر خدا بحکم عقل لازم است که عالم دیگری که دار مجازات است آفریند و او تمام چیزهائیکه در طرف حاجت ایشان است آفریند و بعلاوه اموال زیادی ماندنی چون شتر و گاو و گوسفند و چراگاه و باغات باطراوت خوش منظره داده از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه در تفسیر آیه فرمود یعنی خدا بی نیاز کرد هر کس را و خوشنود کرد او را بکسب دستش و خدا پروردگار ستارهٔ شعری است که در عقب ستارهٔ جوزا طلوع کند و خزاعه انرا میپرستیدند وقتی فرمود که شعری را قریش و گروهی از عرب میپرستیدند و آن ستاره استکه در آخر شب طلوع میکند و مراد این استکه ای مردم پرستش پروردگار آن ستاره کنید نه پرستش خود آن ستاره که مربوب خدای عالم است و خدا متعال قوم عاد یکه اول بودند و هود پس از نوح پیغمبر شد

بما عاهد الله وبالغ في العمل باوامره وقيل يعني وفى واتم ما ابتلي به من الكلمات وعن الباقر عليه السلام انه سئل عنه بقوله وابراهيم الذي وفى قال كلمات بالغ فيهن قيل وما هن قال كان اذا اصبح قال اصبحت وربي محمود اصبحت لا اشرك بالله شيئا ولا ادعو مع الله الها ولا اتخذ من دونه وليا ثلاثا واذا امسى قال ثلاثا وروى بعض العامة عن النبي صلى الله عليه واله قال الا اخبركم لم سمى الله الخليل الذي وفى كان يقول اذا اصبح وامسى فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون ثم بين سبحانه ما في صحفهما بقوله ألا تزر وازرة وزر أخرى ولا يعاقب احد بذنب غيره وأن ليس للإنسان ثواب واجر الا ثواب ما سعى له وجد في تحصيله فلا يثاب احد على عمل غيره واما اثابتهم على عمل من ناب عنهم فان كانت النيابة باستدعاء المناب عنه فهو ثواب على عمله وان كان عمل النائب تبرعا وبغير الاستدعاء فهو من اثار ايمانهم المكتسبة بسعيهم وعن ابن عباس وعكرمة انه منسوخ في شريعة خاتم النبيين صلى الله عليه واله فان المؤمنين يثابون بصدقات اخوانهم المؤمنين وعباداتهم عنهم في هذه الشريعة وقيل ان الاية في المورد واما الثواب بالتفضل فلا نسخ على هذا وعلى الاول وفيها أن سعيه وعين ما عمله محفوظ عنده سوف يرى ويعاين ذلك العمل بصورته الواقعية في القيمة ثم يجزيه ويثاب عليه في ذلك اليوم الجزاء الأوفى والثواب الاكمل الاوفر الذي لا يمكن اكمل ولا اوفر منه وفيها أن إلى ربك يا محمد وانها العاقل لا الى غيره المنتهى او المصير لجميع الخلائق بعد الموت وحين البعث فيجازي كلا منهم على حسب اعمالهم ان خيرا فخير وان شرا فشر وقيل ان المراد ان منتهى جميع الممكنات في الوجود الى الواجب ولو بالوسائط لوضوح ان ما بالغير لا بد ان ينتهي الى ما بالذات وعن ابي بن كعب انه قال النبي صلى الله عليه واله ان الى ربك المنتهى لا فكرة في الرب وعن انس عنه صلى الله عليه واله انه قال اذا ذكر الرب فانتهوا اي اقطعوا الكلام فيه وعن الصادق عليه السلام ان الله يقول وان الى ربك المنتهى فاذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا وعن الباقر عليه السلام قيل له ان الناس قبلنا قد اكثروا في الصفة فما تقول قال مكروه اما تسمع الله عز وجل يقول وان الى ربك المنتهى تكلموا فيما دون ذلك اقول يعني النظر في ذاته وصفاته لانه لا يزيد الا تحير القصور العقول والفهم عما بلغت عن ادراكها بكنهها فاذا انتهى النظر اليها فقفوا ثم بين سبحانه كمال قدرته الموجب لارعاب القلوب بقوله وأنه هو تعالى بقدرته الكاملة أضحك الانسان وأبكى روي عن عائشة ان النبي صلى الله عليه واله مر على قوم يضحكون فقال لو تعلمون ما اعلم لبكيتم كثيرا ولضحكتم قليلا فنزل جبرئيل فقال ان الله يقول وانه هو اضحك وابكى فرجع صلى الله عليه واله اليهم فقال ما خطوت اربعين خطوة حتى اتاني جبرئيل فقال ائت هؤلاء القوم فقل لهم ان الله يقول هو اضحك وابكى قيل اي اضحك الارض بالنبات والاشجار والازهار وابكى السماء بالامطار كما عن القمي فمن قدر على ايجاد الضدين لا نهاية لقدرته وأنه تعالى وحده هو أمات الاحياء وأحيى الموتى لا يقدر عليهما غيره وأنه خلق الزوجين والصنفين من كل حيوان الذكر والأنثى مع كونهما متضادين من نطفة وماء منكون في الصلب إذا تمنى وتدفق في الرحم او يتحول الى الدم مع اتحاد صورتها وقيل معنى اذا تمنى اذا قدر منها الولد وأن الله يجب عليه بحكم العقل وبمقتضى حكمته ان يوجد النشأة الأخرى ويعيد الخلق فيها نشأة اخرى ليجزي الذين اساؤا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالمثوبة الحسنى وقيل ان المراد من النشأة الاخرى نفخ الروح الانساني في الجسد بعد خلقه وتكميل اجزائه وصورته كما قال سبحانه ثم انشأناه خلقا اخر وأنه هو أغنى الانسان واعطاه جميع ما يحتاج اليه في معيشته وأقنى واعطاه القنية والاموال المدخرة الباقية

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ ‎ وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ‎ وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ ‎ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ‎ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ‎ فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ ‎ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ‎ هَٰذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ ‎ أَزِفَتِ الْآزِفَةُ

در میان انها بعذاب هلاک و اعدام فرمود و نیز هلاک کرد قوم ثمود را و از عاد و ثمود هیچ کس را بر روی زمین باقی نگذاشت و قوم نوح را پیش از این دو طائفه هلاک فرمود و انها از این دو طائفه ستمکارتر و یاغی‌تر با خدا بودند زانکه نوح را آن قدر میزدند که توانائی حرکت برایش نمیماند و مردم را نمیگذاشتند که نزد نوح بروند و سخنان و مواعظ او را بشنوند و نیز قوم لوط را هلاک کرد باینکه شهرهای انها را از زمین کند و بالا برد و بر روی زمین برگردانید و عذابهای گوناگون انها را فرا گرفت و این هلاک ایشان در همه نعمت برای اهل ایمان است که از آن عبرت گیرند و بخدا و وحدانیت و قدرت اوپی برند پس ای گروه مردم بکدام یک از این نعمتهای خدا شک و تردید یا مجادله میکنید و منکر آن میشوید پس از بیان عذابهائیکه بر امتهای گذشته بجهت معارضه شان با پیغمبران نازل و هلاکشان نموده اشاره بخاتم پیغمبران فرمود که این شخص شریفیکه در میان شما است و دعوتتان بتوحید و ایمان میکند یکی از پیغمبرانی است که در عصرهای سابقه آمده و بکسانیکه تکذیبشان کنند رفتاریکه با امتهای آن پیغمبران کردیم با انها کنیم و اگر در دنیا انها را عذاب نکنیم قیامت نزدیک شده هر روزیکه بگذرد نزدیکتر خواهد شد در آن روز عقوبتشان نمائیم و کسی نتواند جز خدا جلوگیری از آمدن آن روز کند آیا از این قران یا از خبر نزدیکی قیامت تعجب و خنده میکنید و بآن استهزاء مینمائید و از ترس آن روز و وخامت عاقبت خودتان و نزدیک شدن این گرفتاریتان بعذابهای سخت نمیگریید و غافل از نتایج زشت اعمال خود بوده و یا از ایمان برسول و قران تکبر مینورزید روایت شده که پیغمبر ص پس از نزول این آیه خندان دیده نشد ای اهل ایمان شما حالتان چون کفار نباشد بلکه برای شکر نعمتهای خدا سجده شکر و پروردگارتان را بکمال جدیت و خلوص نیت پرستش کنید و عبادت بنمائید

کالابل والبقر والغنم والمرعی الطیب والریاض النضرة وعن الصادق علیه السلام عن ابائه عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی هذه الایة قال اغنی کل انسان بمعیشته وارضاه بکسبه وَأَنَّهُ تعالی هُوَ بالخصوص رَبُّ الکوکب الشِّعْرَىٰ قیل انه کوکب تطلع خلف الجوزاء تعبده خزاعة وعن القمیة قال نجم فی السماء یسمی الشعری کانت قریش وقوم من العرب یعبدونه وهو نجم تطلع فی اخر اللیل والمعنی انه العبد والرب دون المربوب وقیل فی النجوم شعریان احدیهما شامیة والاخری یمانیة وکانت العرب یعبدون الیمانیة وَأَنَّهُ تعالی أَهْلَكَ بالعذاب عَادًا الْأُولَىٰ وهم قوم هود تقدم ذکرهم ووصفهم بالاولی لانهم اولی الامم هلاکا بعد قوم نوح وقیل ان عادا الاخری من نسلهم وهی التی قاتلهم موسی باریحا واهلک ثَمُودَ بالصیحة فَمَا أَبْقَىٰ علی وجه الارض منهم او من الفریقین احدا لکفرانهم نعم ربهم وطغیانهم علیه بعد اغنائهم واقنائهم وانه اهلک قَوْمَ نُوحٍ بالطوفان والغرق مِنْ قَبْلُ ای فی العصر السابق علی اعصار سائر الامم المهلکة إِنَّهُمْ كَانُوا علی نبیهم نوح هُمْ أَظْلَمَ من الفریقین حیث کانوا یؤذونه ویضربونه حتی لا یبقی له حراک وَأَطْغَىٰ علیه او علی ربهم منهم قیل کانوا ینفرون الناس عنه ویحذرون صبیانهم من ان یقربوا منه ویستمعوا وعظه واهلک القری الْمُؤْتَفِكَةَ والمنقلبة باهلها بحیث جعل عالیها سافلها وهی قری قوم لوط فان الله أَهْوَىٰ واسقطها الی الارض بعد رفعها الی السماء علی جناح جبرئیل وقیل یعنی القاها فی الهاویة وقیل کانت بیوتهم مرتفعة فاهویها بالزلزلة وجعل عالیها سافلها وقیل ان المراد من المؤتفکة کل قوم انقلبت مساکنهم وخربت منازلهم وهو خلاف الظاهر بل الظاهر ان المراد القری المعهودة لقوم لوط فَغَشَّاهَا واحاط بها مَا غَشَّىٰ ها واحاط بها من انواع العذاب وفی ابهام عذابهم ما لا نهایة له من التهویل ثم انه تعالی بعد تعداد نعمه علی الانسان من خلق الذکر والانثی واغنائه واقنائه واهلاک الظلمة والطغاة ونصرة انبیائه ورسله نبه علی انه لا مجال للشک فی نعمه بقوله تعالی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ ونعمه ایها الانسان تَتَمَارَىٰ وتشک وتجادل انکارا له وقیل ان الخطاب للنبی صلی الله علیه واله من باب التعریض بالغیر علی طریقة ایاک اعنی واسمعی یا جاره قیل ان الله سمی النعم التی ذکرها قبل الاء ونعما من اجل انها عبر للمعتبرین ونصرة للانبیاء والمرسلین والمؤمنین ثم لما ذکر سبحانه اهلاک الامم المکذبة لرسلهم اشار الی النبی صلی الله علیه واله بقوله هَٰذَا الشخص الشریف الذی یدعوکم ایها الناس الی التوحید ودین الحق ویرشدکم الی سعادة الدارین نَذِيرٌ لکم من الله تعالی ورسول مبعوث من قبله مِنْ جملة النُّذُرِ الْأُولَىٰ ومن قبیل الرسل السابقة فلا تکذبوه فانه یصیبکم ما اصاب الامم المکذبة لرسلهم عن الصادق علیه السلام فی روایة انه سئل عن الایة فقال یعنی محمدا وقیل ان کلمة هذا اشارة الی القران والمعنی ان هذا القران الذی تشاهدونه وتسمعونه انذار من قبیل الانذارات المتقدمة التی سمعتم عاقبتها فان انتفعتم به فهو لکم وسعادتکم والا فلو فرضنا انا لا نعذبکم فی الدنیا نعذبکم بالعذاب الشدید فی القیمة فانه قد أَزِفَتِ وقربت تلک القیمة التی هو الْآزِفَةُ





لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ‎ أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ‎ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ‎ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ‎ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

سجدهٔ واجبه

هر کس این آیهٔ شریفه را بخواند یا بشنود واجب است سجده کند پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ نجم که در اخر آن اثبات نبوت و اخبار بنزدیکی قیامت و سرزنش مشرکین بود بر انکار انها تنظیم سورهٔ مبارکه قمر شد که در اول آن است اخبار بنزدیکی قیامت و استدلال بر آن بدو نیم شدن ماه باعجاز حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سرزنش مشرکین بر انکار نبوت و نسبت دادن معجزات انحضرت بسحر و بر هوا پرستیشان و تهدیدشان بعذاب پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم اخبار بنزدیکی قیامت فرمود باین مضمون که نزدیک شد روز قیامت و از پیغمبر صلی الله علیه واله مروی است که فرمود مبعوث شدن من با آمدن روز قیامت مانند این دو انگشت من است و دو انگشت مبارک را بهم چسبانید و چون از نشانهای قیامت دو نیم شدن ماه است اخبار فرمود باینکه ماه دو نیمه شد و نشانه نزدیکیش پیدا گردید ابن عباس فرموده که گروهی از مشرکین نزد پیغمبر صلی الله علیه واله گرد آمدند و عرض کردند اگر تو در دعوی پیغمبری راستگوئی ماه را برای ما دو پاره کن انحضرت فرمود اگر چنین کنم آیا ایمان خواهید آورد عرض کردند بلی و آن شب چهاردهم ماه بود انحضرت از خدا خواست و ماه دو نیمه شد پس انحضرت فریاد کرد که ای فلان و ای فلان نگاه کنید که ماه دو پاره شد و در روایتی است که انحضرت انگشت مبارک را بلند کرد و فرمود ای ماه دو نیمه شو پس دو نیمه شد نیمی بجای خود ماند و نیمی دیگر از جای خود دور شد و مشرکین گفتند که محمد سحر کرده لذا خداوند متعال نکوهش کند مشرکین را که اگر معجزه از محمد ببینند گویند اینها سحری است که محمد پی در پی بما مینماید یا سحر قوی است که در آسمان هم تاثیر میکند و از آن رو گردان شوند و اعتنائی بآن نکنند این سخن را و این معجزه را تکذیب کردند محمد را در دعوی پیغمبری و پیروی هوای نفس خود نمودند و هر عملی از کسی صادر شود از خیر یا شر نزد خدا ثابت و مضبوط است تا جزا انرا بدهد یا مراد این باشد که هر امری از محمد ثابت و حق است و باطل نخواهد بود و بخدا برای ایشان مردم خبرهای وحشت انگیز از امتهای پیشین انقدر رسیده بر تکذیب پیغمبران که کافی است در باز داری مردم از تکذیب پیغمبر و جلوگیری از گناه و مخالفت خدا و تمام آن خبرها در نهایت استحکام و اعتبار است ولی در دلهای سخت مشرکین این تخویفات نتیجه و فائده ندهد پس با این درجه خباثت و قساوتیکه دارند خود را در اصرار بدعوت آنان تعب و رنج مده و از انها رو گردان شو و اعتنائی بانها منما امروز اعتنا بدعوت نمیکنند تو منتظر روزی باش که اسرافیل دعوتشان نماید بحشر و شدائدیکه بنهایت بر طبعشان گران باشد امروز از ایمان بتو و بکتابت تکبر میکنند و باطاعت گردن ننهند ولی آنان امر اسرافیل را فورا اطاعت کرده از قبرها بیرون آیند و از غایت خواری و ذلت

از معجزه شق القمر

القریبة منکم کل یوم وکل ساعة بحیث تضیق علیکم وقت التدارک لها و لَيْسَ فی عالم الوجود لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ ومن قبل غیره نفس كَاشِفَةٌ ومخبرة عنها کما هی ومتی یکون وقتها او المعنی لیس لها نفس قادرة علی ردها او ازالتها عند وقوعها فی الوقت المقدر لها الا الله ثم انکر سبحانه علی المشرکین المستهزئین بالقران وبالاخبار بقرب القیمة بقوله تبارک وتعالی أَفَمِنْ هَٰذَا القران الذی هو احسن الْحَدِيثِ او من حدیث قرب القیمة او مما تقدم من الاخبار کما عن الصادق علیه السلام تَعْجَبُونَ انکارا وَتَضْحَكُونَ سخریة واستهزاء وَلَا تَبْكُونَ علی سوء حالکم ووخامة عاقبتکم وقرب ابتلائکم بالعذاب والشدائد وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ وغافلون عن نتائج اعمالکم القبیحة او مستکبرون عن الایمان بالرسول والقران والحشر مع ان الحق ان تبکوا کثیرا وتضحکوا قلیلا وتؤمنوا به سریعا وتخشع له قلوبکم وتخضع له جوارحکم روی ان النبی صلی الله علیه واله لم یر ضاحکا بعد نزول هذه الایة عن ابی هریرة لما نزلت الایة بکی اهل الصفة حتی جرت دموعهم علی خدودهم فلما سمع رسول الله حنینهم بکی معهم وبکینا لبکائه فقال صلی الله علیه واله لا یلج النار من بکی من خشیة الله ولا یدخل الجنة مصر علی معصیة الله ثم لما وبخ سبحانه المشرکین علی التعجب من کون القران من جانب الله تعالی وعلی استهزائهم برام المؤمنین باداء شکر نعمة نزوله علیهم بقوله فَاسْجُدُوا لِلَّهِ ایها المؤمنون شکرا علی هدایته بالقران وَاعْبُدُوا الله خالصا مخلصا له الدین ولا تعبدوا غیره فقد حکی کثیر من الاصحاب وجوب السجود علی من تلاها او استمع تلاوتها ودلت علیه الاخبار المعتبرة عن الصادق علیه السلام من کان یدمن قرائة سورة النجم فی کل یوم او فی کل لیلة عاش محمودا بین الناس وکان مغفورا له ومحبوبا بین الناس او عند الله تعالی ثم لما ختمت سورة النجم المختتمة باثبات النبوة والاخبار بقرب القیمة وتوبیخ المشرکین علی انکارها نظمت سورة القمر المبدوة بالاخبار بقرب یوم القیمة والاستدلال علیه بانشقاق القمر معجزا للنبی صلی الله علیه واله الذی هو من اشراط الساعة وتوبیخ المشرکین علی انکار

بسم الله الرحمن الرحيم
اقتربت الساعة وانشق القمر وان يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر وكذبوا
واتبعوا اهواءهم وكل امر مستقر ولقد جاءهم من الانباء ما فيه مزدجر
حكمة بالغة فما تغن النذر فتول عنهم يوم يدع الداع الى شيء نكر

چشمها بزير اندازند وچون ملخ در بيابان پراكنده شوند وبسرعت وكمال تندى بسوى اسرافيل براى طاعت امرش روند وكفار گويند امروز روز سختى است براى ما از حضرت امير المؤمنين عليه السلام مروى استكه فرمود خداى جبار در ميان گروهائى از ملائكه مشرف شود بر اهل محشر وامر كند بملكى كه فرياد كند كه اى اهل محشر واى مردم خاموش باشيد وبشنويد سخن منادى خداى جبار را پس همه خاموش شوند وبشنوند در انوقت چشمها بزير اندازند وبدنشان بلرزه آيد ودلها ترسان شود وسرها را بجانب آن صدا بلند كنند در انوقت كفار گويند كه امروز روز دشوارى است براى ما پس از بيان تكذيب كفار خاتم انبيا را وانكارشان معجزات آنحضرت را خداى

نبوته ونسبة معجزاته الى السحر واتباعهم هوى انفسهم فابتدءها بذكر الاسماء الحسنى بقوله تم بسم الله الرحمن الرحيم ثم افتتحها بالاخبار بقرب القيمة بقوله اقتربت الساعة ودنت القيمة وقرب قيامها ووقوعها روى عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال انا والساعة كهاتين وضم وجمع بين سبابته ووسطاه وعنه صلى الله عليه وآله ان الله جعل الدنيا قليلا فما بقي منها قليل من قليل وعنه صلى الله عليه وآله مثلي ومثل الساعة كفرسي الرهان ثم لما كان انشقاق القمر من اشراط الساعة قرن سبحانه الاخبار باقترابها بقوله وانشق القمر وصار فلقتين وحصلت اية اقترابها روي انه خطب حذيفة بن اليمان بالمدائن وكان من خطبته الا ان الساعة قد اقتربت وان القمر قد انشق على عهد نبيكم وعن ابن عباس رضه انه اجتمع المشركون الى رسول الله فقالوا ان كنت صادقا فاشقق لنا القمر فرقتين فقال لهم ان فعلت تؤمنوا فقالوا نعم وكانت ليلة بدر فسأل ربه ان يعطيه ما قالوا فانشق القمر فرقتين ورسول الله صلى الله عليه وآله ينادي يا فلان يا فلان اشهدوا وفي رواية فرفع رسول الله اصبعه وامر القمر بان ينشق نصفين فانفلق فلقتين فلقة ذهبت عن موضع القمر وفلقة بقيت في موضعه وعن جبير بن مطعم انشق القمر على عهد رسول الله حتى صار فرقتين على هذا الجبل فقال ناس سحرنا محمد فقال رجل ان كان سحركم فلم يسحر الناس كلهم وفي رواية قال الكفار قريش سحركم ابن ابي كبشة فقال رجل منهم ان كان محمد سحر القمر فانه لا يبلغ من سحره ان يسحر جميع اهل الارض فاسئلوا من يأتيكم من البلاد فسئلوا اهل الآفاق فاخبروا كلهم بذلك وعن ابن مسعود رأيت حراء بين فلقتي القمر قال بعض العامة عليه عامة الصحابة وجل المفسرين وعن شرح المواقف ان خبر انشقاق القمر متواتر اقول كفى في ثبوته اشتهاره بين المسلمين من قديم الدهر بحيث كان من المسلمات والتشكيك فيه بانه لو كان واقعا لنقله جميع الفرق واهل التواريخ من ساير الاديان لكونه من عظائم الامور وتوفر الدواعي الى نقله ساقط عن الاعتبار لوضوح عدم التفات كثير من الناس الى الاوضاع الفلكية كما نرى ان كثيرا ما لا يلتفتون الى كسوف القمر كما انه يمكن وقوعه في وقت كان اكثر الناس نياما واختفائه عن قوم دون قوم بسبب الغيم واختلاف الافق واقتضاء حكمته تعالى صرف كثير من الناس عن التوجه اليه لتتم الحجة على الحاضرين والمقترحين ويقع الاختلاف في غيرهم مع اخبار الله به في كتابه ونقل الثقات اياه ثم انه تعالى بعد اخباره بهذه الاية العظيمة والمعجزة الباهرة وبخ الكفار على انكارها ونسبتها الى السحر بقوله وان يروا باعينهم آية ومعجزة عظيمة دالة على صدق النبي صلى الله عليه وآله كشق القمر وحنين الجذع اليه والاخبار بالمغيبات وغيرها يعرضوا عن التأمل فيها ولا يعتنوا بها عنادا ولجاجا ويقولوا فيها الدلالة لها على صدق النبي صلى الله عليه وآله هذه الخوارق للعادات التي يعجز الناس عن الاتيان بمثلها سحر مستمر ومطرد يأتي به محمد على مر الزمان بحيث يتبع بعضه بعضا او سحر قوي محكم بحيث يؤثر في السماويات والفلكيات او سحر مار ذاهب لا بقاء له وذلك القول لانهم انكروا نبوة محمد عنادا ولجاجا وكذبوا في دعوى رسالته وفي اخباره بقرب الساعة وكذبوا معجزاته ونسبوها الى السحر والكهانة واتبعوا في تكذيبه اهواءهم وشهوات انفسهم على عادتهم القديمة وكل امر من الخير والشر مستقر وثابت الآخرة الى الحد لان ونصرة في الدنيا وشقاوة وسعادة في الآخرة ثم لما حثهم سبحانه الى الايمان والعمل ببيان اقتراب الساعة واقامة الدليل عليه بوقوع انشقاق القمر وهو من اشراط الساعة ووبخهم على انكار المعجزات وتكذيب الرسول واتباعهم هوى انفسهم بين سبحانه غاية خبثهم وعدم تأثرهم بالمواعظ بقوله ولقد جاءهم في القرآن وساير الكتب السماوية من الانباء الموحشة والاخبار العظيمة الهائلة من ابتلاء الامم الماضية بانواع العذاب في الدنيا على تكذيبهم الرسل ما فيه مزدجر ورادع عن التكذيب والعصيان ومانع عن السوء والطغيان وصارف عن اتباع الهوى ومن الواضح ان تلك الامور التي فيها عظة او الانباء التي في القرآن حكمة بالغة غايتها لا خلل فيها او بالغة غاية الانذار والوعظ فما تغني ولا تفيد هذه النفوس الخبيثة والقلوب القاسية النذر والرسل والمواعظ والتخويفات شيئا وقيل ان كلمة ما استفهامية انكارية والمعنى اي اغناء وفائدة في النذر اذا خالفوا وكذبوا وعاندوا ولجوا اذن لا تتعب نفسك الشريفة بالاصرار في دعوتهم الى الايمان والاتعاظ فتول واعرض عنهم ولا تعتن بهم وانتظر يوم يدع اسرافيل الذي هو الداع بجميع الخلق بنفخة في الصور الى المحشر وشيء نكر فظيع لا سابقة لهم به وهو اهوال يوم القيمة وهم يجيبونه في حال كونهم

في دفع الاشكال على صحة شق القمر





خشعا ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر مهطعين الى
الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا عبدنا و
قالوا مجنون وازدجر فدعا ربه اني مغلوب فانتصر ففتحنا ابواب السماء بماء
منهمر وفجرنا الارض عيونا فالتقى الماء على امر قد قدر وحملناه على ذات الواح
ودسر تجري باعيننا جزاء لمن كان كفر ولقد تركناها آية فهل من مدكر

متعال براى تسليه خاطر مبارك پيغمبرش وترسانيدن دلهاى كفار از تكذيب مردمان پيشينيان پيغمبرانشان را وابتلاشان را بعذاب حكايت فرموده باينمضمون كه پيش از مردم عصر شما بنده ما نوح را قومش تكذيب كردند در دعوى پيغمبرى وگفتند كه نوح ديوانه است واو را بدشنام وانواع آزار ها منع از تبليغ رسالت كردند تا آنكه نوح بعد از نااميد شدن از ايمان مردم پروردگارش را خواند وگفت خدايا من مغلوب اينمردم شدم مرا يارى كن وانتقام از ايشان بگير پس دعاى نوح را مستجاب كرديم ودرهاى آسمان را گشوده آب از آن بزمين ريختيم واز زمين چشمه آب جوشانيديم وآب آسمان وآب زمين باندازه شد كه خدا مقدر كرده بود براى هلاكت مردم پس چون زمين غرق در آب شد نوح را بر كشتى كه داراى پاره هاى بزرگ از چوب وميخها بود سوار كرديم وبر روى آب روان گرديد با محافظت ما او را از غرق بجهت جزاء نوح كه وجود وى نعمتى بود كه مردم قدردانى از آن نكردند بخدا آن كشتى را مايه عبرت وپند وموعظه مردم قرار داديم كه از خبر آن پند وموعظه گيرند واز خدا وعذاب او بترسند اى مردم ديديد كه چگونه بود سختى عذاب وعظمت شان پيغمبران بخدا قرآن را

خشعا ابصارهم واذلة جوارحهم عند رؤية العذاب واجابتهم له بانهم يخرجون من الاجداث والقبور انقيادا له ومنتشرون في الارض ويتفرقون في اقطارها كانهم جراد منتشر ومتفرق فيها كثرة وتفرقا وهم مع ذلك يكونون مهطعين ومسرعين في المشي الى جهة الداع مادين اعناقهم اليه او ناظرين اليه غير قالعين ابصارهم عنه وعند ذلك يقول الكافرون بالله والرسول واليوم الآخر هذا اليوم الذي ابتلينا به يوم عسر وصعب علينا شديدا هواله لنا واما المؤمنون فانهم يقولون هذا يوم يسر عن السجاد عليه السلام عن ابيه عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر اهوال يوم القيمة فيشرف الجبار تبارك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكا من الملائكة فينادي فيهم يا معشر الخلائق انصتوا واستمعوا منادي الجبار قال فيسمع آخرهم كما يسمع اولهم فتنكسر اصواتهم عند ذلك وتخشع ابصارهم وتضطرب فرائصهم وتفزع قلوبهم ويرفعون رؤسهم الى ناحية الصوت مهطعين الى الداع قال فعند ذلك يقول الكافرون هذا يوم عسر ثم لما ذكر سبحانه تكذيب المشركين نبوة نبيه ونسبتهم معجزاته الى السحر ذكر حال الامم المهلكة الذين كانوا قبل كفار مكة تهويلا لهم وتسلية لحبيبه محمد صلى الله عليه وآله بقوله كذبت قبلهم بالرسل والآيات قوم نوح في دعوى رسالته وتوحيد الله كما كذبت قومك رسالتك وآية انشقاق القمر فكذبوا لتكذيبهم جميع الرسل عبدنا ورسولنا نوحا في دعوى رسالته مع علو شأنه وبالغوا في تكذيبه حتى رموه بزوال العقل وقالوا انه مجنون حيث يتكلم بما لا يتكلم به عاقل ويدعو الى ما لا يقبله احد وازدجر ومنع عن تبليغ رسالته بالشتم والضرب وانواع الاذى حتى يأس من ايمانهم وترك دعوتهم وقيل انه من كلام القوم والمعنى ازدجره الجن وتخبطته وافسدته فدعا ربه بعد يأسه عن ايمانهم وكان دعائه اني يا رب مغلوب من جهة قومي ولا اقدر على دفعهم ومنعهم عن ايذائي وعيل صبري فانتصر اذن عبدك نوح وانتقم له من اعدائه وانتصر لنفسك من اعدائك فاستجبنا دعائه ففتحنا لاهلاك قومه ابواب السماء وطرقها من طرف المجرة على ما روي عن امير المؤمنين عليه السلام وكان فتحها بماء كثير منهمر ومنصب على الارض انصبابا شديدا فصار صب الماء كالمفتاح للابواب قيل كان القوم يطلبون المطر سنين فكان مطلوبهم جاء الى الباب ففتحه او المراد فتحنا الابواب بعقر ونزل بماء منصب وفجرنا وشققنا الارض بحيث صارت كلها عيونا تجري منها الماء فالتقى الماء النازل من السماء والماء النابع من الارض واتصلا واختلطا فصارا على امر وحال قد قدر من جانب الله لاهلاك القوم او على حال صار كل من المائين بقدر الآخر او على حال قدره لا يعلم مقداره كانا متساويين او احدهما ازيد من الآخر فلما غرقت الارض بدعاء نوح نجيناه وحملناه ومن امن معه على سفينة ذات الواح وصفائح قطعات من الخشب وذات دسر ومسامير في مع سهولة انفكاكها تجري وتسير في الطوفان باعيننا وحفظنا او بمرأى منا وانما كان ذلك الحمل والنجاة من الغرق او حفظ السفينة من الانفكاك والغرق او اجابة دعائه وفتح ابواب السماء او جميع ما ذكر جزاء لمن كان وجوده وبعثه في الخلق نعمة عظيمة من الله نعم ثم كفر ذلك الشخص بترك الطاعة والقيام بعداوته والتظاهر على ايذائه فصبر على جميع ذلك فنصر على اعدائه بغرقهم وانجائه بوسيلة السفينة ولقد تركناها وابقيناها على وجه الارض دهرا طويلا لتكون آية وعبرة يعتبر بها من نظر اليها قيل بقيت الى اوائل هذه الامة وقيل يعني جعلناها آية عظيمة يعتبر بها من يقف على خبرها فهل في الناس من مدكر

فکیف کان عذابی ونذر ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر کذبت عاد فکیف کان عذابی ونذر انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر فکیف کان عذابی ونذر ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر کذبت ثمود بالنذر

درست رس ونزدیک بفهم شما مردم قرار دادیم ایا کسی هست که پند گیرد و موعظه شود بپیانات قرآن وبشنیدن ایشقضا با از خدای خود بترسد و مرتکب شرک وگناه او نشود و مخالفت احکام او ننماید البته بسیار کمند پس از قصهٔ عذاب قوم نوح قصهٔ قوم عاد را خدای متعال بیان فرمود باین مضمون که قوم عاد تکذیب هود پیغمبر شان نمودند آیا میدانید ای مردم که چگونه انقوم را عذاب کردیم و چه اندازه آنان را موعظه وتخویف از عذابمان نمودیم ما باد صرصر که صدایش با هیبت و در کمال سردی بود برای هلاکت انها فرستادیم در روز شومی که شومیش همیشگی است قید در روز چهارشنبه آخر ماه بود و شدت و تندی آن باد بطوری بود که انمردم را چون تنهٔ درخت خرما از زمین میکند و بالا میبرد و بزمین میزد و هلاک میکرد در روایت شد که بلندی اندام انها باندازهٔ هفتاد ذراع بوده چون هود پیغمبر انهارا بعذاب باد ترسانید مسخره کردند او را و بیرون شهر رفتند و پاهارا بزمین کوبیدند که تا زانو بزمین فرو رفت و بهود گفتند بباد بگو مارا از زمین بردارد ناگاه باد وزید و هر دو نفر را از زمین میکند و بهوا میبرد و انها را بهم یکدیگر میزد و در میان هوا بعد انهارا بزمین میانداخت و دیگران نگاه میکردند تا انکه همه را هلاک کرد و چون همه مردند و مردار شان روی زمین افتاد بعد بادستها و خاکهارا بر رویشان ریخت باز خدا برای ترس قلوب فرمود چگونه بود عذاب و تخویفات پس باز برای تنبیه بانکه قرآن بهترین تذکر و موعظه است فرمود ما قرآن را برای تذکر و موعظه شما مردم آسان کردیم آیا کسی هست که از مواعظ پند گیرد پس از آن قصهٔ قوم ثمود را حکایت فرمود باین مضمون که قوم ثمود موعظه هائیرا که صالح پیغمبر بانها میگفت همه را تکذیب کردند و میگفتند که ما با کثرت و ثروتیکه داریم چگونه پیروی و اطاعت کنیم از یکنفر یکه هم جنس ما است و بر ما

ومعتبر بالعبر ومتعظ بالمواعظ الالهیه فیخاف من الله المنتقم ویترک عصیانه ثم اظهر سبحانه عظمة عذابه والتعجب منه ومن کیفیة انذاره بقوله فکیف کان یا محمد او ایها الناس بعد اطلاعکم علی غرق اهل الارض عذابی فی العظمة والشدة ونذر ومواعظی التی انزلتها الیکم فی الکثرة والکمال او رسلی فی عظمة الشان والصبر علی اذی قومهم وصدق مواعیدهم فاصبر انت یا محمد فان عاقبة امرک کعاقبة اولئک الرسل وتالله لقد یسرنا وسهلنا القرآن النازل علیکم بان جعلناه بلسانکم وصرفنا فیه من انواع المواعظ والوعید للذکر والاتعاظ حیث اتینا فیه بکل حکمة او للحفظ علی ظهر القلب فهل منکم من مدکر ومتعظ بالقرآن او حافظ له ثم وعظ سبحانه بذکر قصة قوم عاد بقوله تعالی کذبت قوم هود واسمهم عاد بجمیع الرسل وانما لم یذکر سبحانه هنا تکذیبهم هودا للاختصار وانما ذکر فیما قبل اسم نوح وتکذیبه لبیان عظمة شانه وطول مدة دعوته وتحمله اذی قومه کذا قیل ثم سئل سبحانه عن کیفیة تعذیبهم توجیها للسامعین الی اصغاء ما یلقی الیهم بقوله فکیف کان ایها المستمعون عذابی النازل علیهم ونذری لهم وتخویفاتی ایاهم ثم کانه قیل بین لنا یا رب کیف کان عذابهم فقال انا ارسلنا وسلطنا علیهم غضبا وسخطا ریحا صرصرا شدیدة الصوت فی الهبوب او باردة فی یوم نحس وشوم مستمر شومه علیهم او الی اخر الدهر وهو اخر اربعاء من الشهر عن ابن عباس اخر اربعاء فی الشهر یوم نحس مستمر وعن الباقر علیه السلام انه کان فی یوم الاربعاء فی اخر الشهر لا یدور وعن الصادق علیه السلام الاربعاء یوم نحس مستمر لانه اول یوم واخر یوم من الایام التی قال الله عز وجل سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام حسوما وکانت شدة تلک الریح بحیث تنزع الناس وتقلعهم من الارض وتصرعهم موتی کانهم اعجاز نخل واصوله منقعر ومنقلع عن مغرسه وذاهب فی قعر الارض روی الکلینی انه کان طول کل واحد سبعین ذراعا فاستهزءوا حین ذکر لهم الریح فخرجوا الی الفضاء وضربوا بارجلهم وغیبوها فی الارض الی قریب من الرکبة فقالوا لهود قل للریح حتی ترفعنا فجائت الریح فدخلت تحت الارض وجعلت ترفع کل اثنین وتضرب احدهما بالاخر بعدما ترفعهما فی الهواء ثم تلقیهما علی الارض والباقون ینظرون الیهما حتی رفعتهم کلهم ثم رمت بالرمل والتراب علیهم وقیل شبهت اجسادهم بالنخل الطول قامتهم ولان الریح کانت تقلعهم وتصرعهم علی رؤسهم فتدق رقابهم فتبین الرؤس من اجسادهم فتبقی اجسادا بلا رؤس ثم کرر سبحانه قوله فکیف کان عذابی ونذر تهویلا لهما وتعجیبا من امرهما وقیل ان الاول فی الدنیا والثانی فی العقبی ثم اکد سبحانه کون القرآن اکمل المذکرات واوفی المواعظ بتکرار قوله ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر ثم ذکر سبحانه طغیان قوم صالح بقوله کذبت قوم صالح اسمهم ثمود بالنذر والمواعظ التی استمعوها من صالح او بالرسل جمیعا من





فقالوا ابشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال وسعر ءالقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب اشر سیعلمون غدا من الکذاب الاشر انا مرسلوا الناقة فتنة لهم فارتقبهم واصطبر ونبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر فنادوا صاحبهم فتعاطی فعقر فکیف کان عذابی ونذر انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کهشیم المحتظر

از جهتی برتری ندارد اگر گفتار او پیروی کنیم از جادهٔ خیر و صلاح بیرون شده ایم و با آتش ذلت و خاری خواهیم سوخت بعضی گفتند که صالح بانها میگفت اگر پیروی من نکنید در دنیا از راه حق بیرون شوید و در آخرت باتش جهنم بسوزید انها نظیر سخن صالح را با او میگفتند و از روی تعجب میگفتند چگونه در میان ما پیغمبری از جانب خدا برای کما صالح آمده با انکه رئیس تر و دارا تر از او در میان ما بسیار ند هرگز او پیغمبر نیست بلکه مردی است دروغگو و هوا پرست پس خدا تهدید شان فرماید باین مضمون که بزودی خواهند دانست که کی دروغگو و هوا پرست است شما یا صالح پس از آن خطاب بصالح فرمود که ما شتری را که از تو درخواست کردند که از سنگ بیرون آری از سنگ بهمان کیفیت که خواستند بیرون خواهیم آورد و آن را بلای انها و سبب عذابشان خواهیم نمود تو فعلا مراقب و مواظب حال انها باش و صبر بر اذیتهاشان کن و انها را خبر کن که چون آن شتر آمد میان شما باید بایستی آب میان شما ها و آن شتر قسمت شود یکروز آب برای شتر باشد و یکروز برای قبیله و هر روز شتر و قبیله بنوبت سر آب باید حاضر باشند پس انمردم رفیقشان قدار بن سالف را طلبیدند که آن شتر را بکشد قدار شمشیر گرفت و آن شتر را پی کرد و آن را پاره پاره کرد و خوردند صالح آمدن عذاب خبرشان داد ببینید عذاب و موعظه ای ما چگونه بود ما بیک صیحهٔ جبرئیل که زد همه را هلاک کردیم و همه چون گیاه خشکی شدند که برای مواشی انرا جمع آوری کنند باز فرمود قرآن را ما برای تذکر و موعظه آن کردیم که همه بفهمند آیا کسی هست که پند گیرد و از مواعظ قرآن پس از بیان قصهٔ ثمود قصهٔ قوم لوط را بیان فرمود

صالح ومن قبله من الرسل لانکارهم صلاحیة البشر للرسالة کما حکاه سبحانه بقوله فقالوا انکارا واستعجابا ابشرا منا وانّا کائنا من جنسنا مع کونه واحدا منا لا فضیلة له علینا حیث انه یاکل ویمشی فی الاسواق او واحدا لا تبع له ومنفردا لا احد من الملا معه نتبعه ونطیعه فی اوامره ونواهیه ونقتدی به فی عقائده واعماله انا مع کثرتنا وشوکتنا اذا او علی تقدیر انقیادنا له واتباعنا ایاه مع تفرده فی الرای والاعتقاد وکونه مثلنا فی البشریة والحاجة لفی ضلال وانحراف عن طریق الصلاح والصواب وسعر ونیران الذل والهوان قیل کان صالح یقول لهم ان لم تتبعونی تکونون فی ضلال عن الحق فی الدنیا ونیران فی الاخرة فعکسوا علیه عتوا وقالوا ان اتبعناه کنا فی ضلال وسعر او المراد کنا فی سعر وجنون لکون اتباعه خلاف حکم العقل ثم بالغوا فی انکار رسالته بقولهم ءالقی الذکر وانزل الرسالة والوحی علیه وانتخب لهذا المنصب الجلیل من بیننا وفینا من هو فوقه فی الشرف واحق به لا والله لیس کما یقول بل هو کذاب ومصر علی القول بخلاف الواقع والدعوی الباطل اشر وبطر فی کذبه حمله علیه حب الترفع والریاسة علینا لا الضرورة والحاجة او متجبر ثم هددهم سبحانه حین قولهم ذلک بالوحی الی صالح بقوله سیعلمون هؤلاء الطغاة ویدرون البتة غدا وفیما بعد هذا الزمان وهو زمان نزول العذاب من الکذاب الاشر والمصر علی الباطل والمستکبر عن قبول الحق اصالح ام الذین یکذبونه ویستنکفون عن قبول قوله والدخول فی اتباعه وطاعته واعلم یا صالح انا مرسلوا الناقة التی سئلوا منک خروجها من الجبل او من الصخرة الیهم ومخرجوها علی الاوصاف التی اقترحوها علیک لتکون فتنة وبلاء لهم ومقدمة لنزول العذاب علیهم او امتحانا لهم حتی یمتاز الخبیث من الطیب فارتقبهم وواظب علی اعمالهم وتعهد احوالهم وانظر کیف صنیعهم واصطبر علی اذیهم غایة الصبر ولا تعجل فی نزول العذاب علیهم ونبئهم واخبرهم ان الماء قسمة ومفروز بینهم یوم للناقة وحدها ویوم لهم کلهم کل شرب ونصیب من الماء ونوبة منه محتضر یحضره صاحبه فی نوبته فاخبر صالح قومه بان لها شرب لهم شرب یوم معلوم فکرهوا الناقة وتلک القسمة لما راوا الضرر علی مواشیهم فنادوا صاحبهم قدار بن سالف کان قصیرا اشقر احمر یلقب باحمر ثمود واشام عاد لیقتل الناقة فتعاطی وتناول السیف وارتکب ذلک الامر العظیم واجترء علیه فعقر الناقة وضرب بالسیف قوائمه فسقطت علی الارض فقطعوها وقسموا لحمها بینهم فاخبرهم صالح بنزول العذاب علیهم بعد ثلاثة ایام فکیف کان عذابی ونذری ومواعظی لهم ثم کانه قیل لا نعلم کیفیة عذابهم بینها لنا فبینها سبحانه بقوله انا ارسلنا غضبا علیهم لاهلاکهم صیحة واحدة غیر محتاج الی الثانیة بتوسط جبرئیل فکانوا وصاروا بتلک الصیحة جثثا بلا روح کهشیم المحتظر والحشیش الیابس الذی یجمعه صاحب الحظیرة لماشیته فی الشتاء او کالشجر البالی

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذَابِي

باینمضمون که قوم لوط مواعظ الهیه یا پیغمبران و مرسلین را تکذیب کردند پس ما از روی غضب برانها عذاب سنگ باران برایشان فرستادیم و همه را هلاک کردیم مگر لوط و اهلبیتش را که در وقت سحر نجات بخشیدیم و این نجات نعمتی بود از جانب ما برانها بجهت ایمان و اطاعتشان از خدا ایشان و مانند این نجات از عذاب جزا دهیم در دنیا کسیرا که بایمان و اطاعت شکر گذار و قدردان نعمت ما باشد و این عذابیکه بر آن قوم نازل کردیم بی خبر شان نبود بلکه پیغمبر شان لوط انها را تهدید بعذاب کرد و آنان پیغمبر و تهدیداتش را تکذیب کردند پس چون آن قوم شنیدند که جوانهای خوش صورت بر لوط بعنوان میهمانی وارد گردیده اند نزد لوط رفتند و از او درخواست کردند که بگذارد با میهمانانش لواط کنند و آن میهمانها جبرئیل و چند ملک دیگر بودند ما چشمهای آن قوم را کور کردیم و ما بزبان جبرئیل بانها گفتیم بچشید ای بندگان سرکش یاغی عذاب ما و مآل تخویفاتیکه لوط بشما مینمود بعضی گفتند مراد از مآل تخویفات لوط عذاب آخرت بوده پس از کوری آنانکه بخانه لوط رفتند در وقت طلوع فجر عذاب عمومی بر تمام اهل آن شهر فرو فرستادیم و آن عذاب دائمی بود چه متصل بعذاب آخرت باینطور که شهرهای انها از جا کنده شد و بالایش بزیر آمد و باران سنگ برایشان بارید و همه هلاک شدند و بانها گفتیم بچشید عذاب مرا بر کفر و طغیانشان و به چشید صدق وعده های مرا و این قران را که مشتمل بر این مواعظ است در دسترس شما

الذي يتخذه من يعمل الحظيرة في البيت الذي يعمل للابل من الشجر ليقيها من البرد والريح وتالله لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ الجامع للحكم وللمواعظ الشافية وسهلنا لكم فهمه بان جعلناه بلسانكم ايها العرب لِلذِّكْرِ والاتعاظ او للحفظ على ظهر القلب فَهَلْ فيكم مِنْ مُدَّكِرٍ ومتعظ فيرتدع عن الكفر والعصيان وفي التكرار تاكيد ومبالغة في التذكار قيل ان الله تعالى اطال قصة صالح من بين القصص الاخر التي ذكرها في هذه السورة لكون معجزة صالح وهي اخراج الناقة العظيمة من الجبل او الصخرة الغير القابلة للحيوة اعجب من معجزات سائر الانبياء كما ان شق القمر الذي هو معجزة نبينا والمصدرة به السورة اعجب من معجزاتهم حيث ان جميع معجزاتهم كانت ارضية ومعجزة نبينا كانت سماوية مع ان المشركين والفلاسفة قائلون بامتناع تصرف احد في السماويات واستحالة الشق والخرق فيها فاشبه حال صالح حال نبينا فكان تسلية ببيان حال صالح اتم واكمل فاطاله ثم ذكر سبحانه قصة قوم لوط والقائه بره وابتلائهم بالعذاب بقوله تعالى كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ والتخويفات والمواعظ الالهية او بالمنذرين و الرسل ثم بين سبحانه كيفية تعذيبهم بقوله إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ غضبا وانتقاما منهم عذابا او ريحا حَاصِبًا ورامية لهم بالحجارة الصغار إِلَّا آلَ لُوطٍ واهله فانا نَجَّيْنَاهُمْ من العذاب بِسَحَرٍ من الاسحار وانما كان انجائهم نِعْمَةً عظيمة كائنة مِنْ عِنْدِنَا وتفضلا عليهم من قبلنا لايمانهم وطاعتهم لنا كما ان تعذيب القوم كان عدلا منا واداء لما يستحقون علينا كَذَٰلِكَ الانجاء من العذاب الذي كان نعمة نَجْزِي في الدنيا مَنْ شَكَرَ نعمنا بالايمان والطاعة من اي قوم واية امة كان وقيل يعني كما نجيناهم من عذاب الدنيا نجزي من امن بالنجاة من عذاب الاخرة ثم بين سبحانه ان عذابهم كان بعد اتمام الحجة عليهم وطغيانهم بقوله وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ وخوفهم لوط بَطْشَتَنَا واخذتنا الشديدة بالعذاب فَتَمَارَوْا اولئك الطغاة وكذبوا بِالنُّذُرِ والتخويفات بالعذاب الدنيوي والاخروي مع كونهم شاكين فيه ثم ان القوم لما سمعوا بورود شبان حسان الوجوه على لوط ضيفا له طمعوا في ان يمكنهم لوط من عمل الفحشاء بهم وتالله لَقَدْ رَاوَدُوهُ وطالبوه عن تمكينهم عَنْ ضَيْفِهِ وهم الملائكة فجروا بهم ومعهم جبرئيل فَطَمَسْنَا ومحونا أَعْيُنَهُمْ وسويناها كسائر وجوههم بحيث لم ير لها شق بضرب جبرئيل جناحه عليها او باشارته اليها او بضرب بكف من البطحاء على وجوههم وقلنا لهم بلسان الملائكة اذا بلغ طغيانكم الى هذا الحد فَذُوقُوا ايها الطغاة عَذَابِي وهو الطمس وَنُذُرِ ومآل تخويفاتي بلسان لوط اياكم لا الخلاص لكم منه بالصراخ والتضرع قيل ان المراد بمآل الانذارات عذاب الاخرة فان اوله متصل باخر عذاب الدنيا فهما كالواقع في زمان واحد ثم انه تعالى بعد ذكر العذاب الخاص بالداخلين على لوط المراودين له عن ضيفه ذكر العذاب العام لجميع القوم بقوله تبارك وتعالى وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ وجائهم حين طلوع الفجر بُكْرَةً من البكر واول طلوعه بلا تاخير عَذَابٌ عام مُسْتَقِرٌّ وثابت ودائم عليهم متصل بعذاب الاخرة او ثابت لا مدفع له او ثابت عليهم لا يتعدى غيرهم وهو جعل اعلى قريتهم اسفلها وامطار الحجارة عليهم وقلنا لهم تشديدا لعذابهم اذن فَذُوقُوا ايها الكفرة الطغاة عَذَابِي على كفركم وطغيانكم وَنُذُرِ وايعاداتي ثم بالنبي





وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ

و نزدیک بفهمتان قرار دادیم برای موعظه و پند شما مردم آیا کسی هست که از خواندن آن و اطلاع بر حالات امم سابقه پند بگیرد و از شرک و گناه اجتناب کند پس از حکایت قوم لوط حکایت شدت طغیان فرعون و قومش را فرمود باین مضمون و بخدا برای فرعون و بزرگان قومش از جانب ما بزبان موسی بن عمران تهدیدات یا از جانب ما پیغمبرانی چون موسی و هرون آمد و انها مواعظ ما و معجزات موسی را از روی دشمنی و لجاج تکذیب کردند و ما انها را بعذاب گرفتیم مانند گرفتن پادشاهیکه قاهر و غالب و در نهایت اقتدار باشد و همه را هلاک نمودیم پس از حکایت گرفتاری بسیاری از امتهای گذشته بعذاب برای تکذیب پیغمبران خدا بتعال روی سخن بکفار عرب یا کفار قریش و اهل مکه که تکذیب خاتم النبیین کردند و مانند انها مستحق عذاب بودند فرموده باین مضمون که ای کفاریکه تکذیب محمد کنید آیا شما نزد خدا بهتر و استحقاق عذابتان کمتر است از امتهای گذشته که شنیدید چگونه گرفتار عذابهای گوناگون شدند یا انکه بهتر نیستید ولی خدا بشما سندی سپرده که شمارا هر اندازه که گناه کنید عذابتان نکند باین جهت جرئت بر گناه دارید پس روی خطاب بعقلا و اهل دانش فرمود باین مضمون که ای اهل دانش و عقل مگر این نادانان میگویند که ما گروه بسیاری هستیم و از یکدیگر در دفع عذاب کمک و یاری میکنیم و این سخن اگر بر فرض بگویند از سخنان بیهوده است از انکه بهمین زودی جمعیتشان برانکنده و شوکتشان را در هم شکنیم و در طرفیت با محمد رو بفرار کنند و این عقوبتشان کامل نیست بلکه وعده عقوبت کامل انها در روز قیامت است که عقوبتشان در آنروز سخت تر و عذابشان شدیدتر است از عذاب دنیا پس از آن بیان حال گنه کاران را در روز قیامت فرمود باینمضمون که مجرمین و گنه کاران در آن روز در هلاکت یا بعد از راه

سبحانه في التنبيه على كون القرآن المشتمل على تلك القصص اكمل المواعظ بتكرار قوله وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ والعظة فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ فان في التكرير مبالغة في التنبيه والايقاظ وتقرير المعاني في الاسماع والقلوب وتثبيتها في الصدور كلما زادوا زادت للامور المذكورة ثم ذكر سبحانه شدة طغيان فرعون وقومه وابتلائهم بالعذاب بقوله وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ واشراف قومه الذين شاركوه في الطغيان واضلال الناس النُّذُرُ والايعادات والتخويفات من قبل الله على لسان موسى او المنذرون والرسل كموسى وهرون ثم كانه قيل فما فعلوا حينئذ فاجاب سبحانه بقوله كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ومعجزات رسلنا كُلِّهَا عنادا ولجاجا فَأَخَذْنَاهُمْ بالعذاب بسبب تكذيبهم أَخْذَ ملك عَزِيزٍ وقاهر لا يقهر مُقْتَدِرٍ لا يعجزه شيء ثم لما بين سبحانه ابتلاء مكذبي الرسل بانواع العذاب وجه الخطاب الى كفار العرب والمكذبين لخاتم النبيين صلى الله عليه وسلم من قريش واهل مكة وبين انهم في استحقاق العذاب كمن تقدمهم من الامم المهلكة المكذبة للرسل بقوله تعالى أَكُفَّارُكُمْ ايها العرب المصرون على تكذيب رسولنا او يا اهل مكة خَيْرٌ عند الله واقل استحقاقا للعذاب مِنْ أُولَٰئِكُمْ الطغاة الذين اهلكوا بما سمعتم من انواع العذاب حتى تؤمنوا منه أَمْ لا تكونون خيرا منهم ولكن لَكُمْ من جانب الله بَرَاءَةٌ وامان من عذاب الله مكتوب فِي الزُّبُرِ والكتب السماوية التي نزلت على الرسل ان اصررتم على الكفر وتكذيب الرسل فلذا تصرون على الشرك وتكذيب محمد وتجترؤن على المعاصي ولا تخافون من نزول العذاب عليكم لكون حالكم حال الامم الذين كانوا قبلكم لا والله ليس لكم تلك البراءة في كتاب من الكتب السماوية فضلا عن جميعها ثم اعرض سبحانه عن خطابهم ايذانا بعدم قابليتهم للخطاب لغاية الجهل ووجه خطابه الى العقلاء بقوله أَمْ يَقُولُونَ اولئك الجهال الحمقاء ان نزل العذاب فانا نَحْنُ جَمِيعٌ وكثير متفقون على دفعه مُنْتَصِرٌ ومتعاون بعضنا ببعض او ممتنع بقوتنا عن الابتلاء به وانما افرد لفظ المنتصر اما باعتبار لفظ الجميع والمعنى نحن جميع جنس منتصر او باعتبار ان جميع بمعنى كل واحد والمعنى كل واحد منا منتصر يغلب محمدا او يدفع عن نفسه العذاب ثم رد الله قولهم الفرضية بقوله تعالى سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وينكسر البتة شوكتهم وَيُوَلُّونَ وينصرفون في حرب محمد الدُّبُرَ وافراده لارادة الجنس كما وقع يوم بدر عن عمر بن الخطاب قال لما نزلت سيهزم الجمع كنت لا ادري اي جمع فلما كان يوم بدر رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس الدرع ويقول سيهزم الجمع وقال ابن عباس كان بين نزول الآية وبين يوم بدر سبع سنين وهذا من معجزاته حيث اخبر عن الغيب فكان كما اخبر وقيل ان افراد الدبر بملاحظة كل واحد او لتنزيل افراد جميعهم منزلة فرد شخص واحد والمراد انهم في التولية كنفس واحد لا يتخلف احدهم من الجميع ثم اخبر سبحانه بانه ليس ذلك تمام عقوبتهم بقوله تعالى بَلِ السَّاعَةُ ويوم القيمة مَوْعِدُهُمْ ووقت عذابهم وهذا العذاب في الدنيا من طلايعه وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ واعظم فظيعة وَأَمَرُّ واشد عذابا من يوم بدر

اِنَّ المُجرِمِینَ فی ضَلالٍ وَسُعُرٍ یَومَ یُسحَبُونَ فِی النّارِ عَلی وُجُوهِهِم ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ وَکُلَّ شَیءٍ خَلَقناهُ بِقَدَرٍ

رسیدن برحمت خدا و بهشتند و جای انها در اتش غضب الهی است و آن روز روزی استکه انهارا بررو و صورتها بکشند و باتش اندازند و بآنان ملائکه عذاب گویند ای گنه کاران بچشید سوزش و درد آتش جهنم را و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی استکه در جهنم وادی استکه اسم آن سقر است و هرگاه نفس کشد تمام جهنم را از نفس خود بسوزاند پس چون خداوند متعال ذکر عذاب خود فرمود بیان کمال قدرت خود نمود باین مضمون که ما هر چیز برا باندازهٔ معینی که حکمت اقتضا کند در عالم وجود آفریدیم در حدیث آمده که فرمود خداوند متعال اندازهٔ خلایق را پنجاه هزار سال پیش از آفریدن آسمانها و زمین در لوح محفوظ نوشته این بنا بر این استکه مراد بقدر اندازه موجودات باشد و بعضی گفتند که مراد تقدیر خدا است و در حدیث استکه فرمود ایمان ندارد کسی مگر اینکه بچهار چیز ایمان داشته باشد اول توحید خدا دوم پیغمبری خاتم انبیا صلی الله علیه و اله سیم زنده شدن پس از مردن چهارم اینکه خیر و شر بتقدیر خدا است بعضی گفتند که همهٔ مفسرین اتفاق دارند براینکه ایهٔ شریفه در طایفه قدریه نازل شده و از پیغمبر صلی الله علیه و اله و حضرت صادق علیه السلام مروی استکه گبرهای این امتند یعنی آنانکه میگویند ما هرچه کنیم خدا نتواند منع ما از انکار کند پس از بیان اینکه تمام موجودات آفریدهٔ ذات مقدس

وادوم ثم بیّن سبحانه حال المشرکین المعارضین للنبیّ صلی الله علیه واله فی ذلک الیوم بقوله اِنَّ المُجرِمِینَ والطغات فی ذلک الیوم مستقرون فی ضَلالٍ وهلاک وبعد من طریق الوصول الی الرحمة والجنة وفی سُعُرٍ ونیران موقدة وقیل ان المراد ان المشرکین المجرمین فی الدنیا فی ضلال وجنون لا یعقلون ولا یهتدون الی الحق وفی الاخرة فی سعر ونیران یقال لهم یَومَ یُسحَبُونَ ویجرّون فِی النّارِ بعنف عَلی وُجُوهِهِم ایها المجرمون ذُوقُوا وادرکوا اکمل الادراک مَسَّ سَقَرَ ولمس نار جهنم والمّها قیل ان سقر علم لجهنم وعَنِ الصّادقِ عَلَیهِ السَّلامُ ان فی جهنم لوادیا یقال له سقر شکی الی الله شدة حره وسئله ان یاذن له ان یتنفس فتنفس فاحرق جهنم ثم بیّن سبحانه کمال قدرته لتهویل العباد بقوله تعالی وَکُلَّ شَیءٍ وموجود فی عالم الاجسام والارواح والملک والملکوت من الجواهر والاعراض نحن خَلَقناهُ واوجدناه بِقَدَرٍ وحدّ معیّن اقتضته الحکمة مکتوب فی اللوح المحفوظ قبل وجوده فی الحدیث کتب الله مقادیر الخلائق کلها قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وعرشه علی الماء وقیل ان المراد بالقدر القدر المستعمل فی جنب القضاء والقضاء علمه بصلاح ایجاد الموجودات المکتوب فی اللوح المحفوظ والقدر ارادة ایجاد کل موجود عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه واله لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع یشهد ان لا اله الا الله وانّی رسول الله بعثت بالحق ویؤمن بالبعث ویؤمن بالقدر خیره وشره اَقُولُ الظاهر ان المراد الایمان بان کل ما یوجد بارادة الله وَعَنهُ صلی الله علیه واله القدر خیره وشره من الله قیل ان اکثر المفسرین اتفقوا علی ان آیة ان المجرمین الی قوله خلقناه بقدر نزلت فی القدریة وعن ابی هریرة قال جاء مشرکوا قریش یخاصمون رسول الله صلی الله علیه واله فی القدر فانزل الله تعالی ان المجرمین الی قوله انا کل شیء خلقناه بقدر وعن عایشة عن النبی صلی الله علیه واله قال مجوس هذه الامة القدریة وهم المجرمون الذین سمّاهم الله تعالی فی قوله ان المجرمین فی ضلال وسعر وعن الصادق علیه السلام قال ان القدریة مجوس هذه الامة وهم الذین ارادوا ان یصفوا الله بعدله فاخرجوه عن سلطانه وفیهم نزلت یوم یسحبون الی قوله بقدر وسئل عن الرقی اتدفع من القدر شیئا فقال هی من القدر وعنه علیه السلام قال ما انزل الله هذه الآیات الا فی القدریة ان المجرمین الی قوله بقدر وَعَنِ الباقِرِ عَلَیهِ السَّلامُ نزلت هذه الآیة فی القدریة ذوقوا مسّ سقر انا کل شیء خلقناه بقدر وعن الصادق علیه السلام قال وجدت لاهل القدر اسما فی کتاب الله ان المجرمین الی قوله بقدر قال فهم المجرمون اَقُولُ مقتضی قول الصادق علیه السلام وهم الذین ارادوا ان یصفوا الله بعدله فاخرجوه من سلطانه کون المعتزلة القائلین بان العبد مستقل فی افعاله ولا یقدر الله علی منعه منها وصرفه عنها هم القدریة لانهم اشرکوا بالله خلقه فی افعالهم ومقتضی حدیث امیر المؤمنین علیه السلام مع الشیخ الذی منعه عن المسیر الی الشام حیث قال اخبرنا یا امیر المؤمنین عن مسیرنا الی الشام القضاء من الله وقدر فقال له علی علیه السلام یا شیخ ما علوتم قلعة ولا هبطتم بطن واد الا بقضاء من الله وقدر فقال الشیخ عند الله احتسب عنائی فقال علی علیه السلام وتظن انه قضاء حتم او قدر لازم لانه لو کان کذلک لبطل الثواب والعقاب والامر والنهی والزجر من الله وسقط معنی الوعد والوعید فلم تکن لائمة من الله للمذنب ولا محمدة للمحسن تلک مقالة عبدة الاوثان وخصماء الرحمن وقدریة هذه الامة ان الاشاعرة القائلین بان افعال العباد مخلوقة لله وقال بعض الافاضل تلک مقالة عبدة الاوثان اشارة الی الاشاعرة وقوله قدریة هذه الامة اشارة الی المعتزلة وقال بعض الاجلة القدریة هم المنسوبون الی القدر ویزعمون ان کل عبد خالق فعله ولا یرون الکفر والمعاصی بتقدیر الله ومشیته





وَما اَمرُنا اِلّا واحِدَةٌ کَلَمحٍ بِالبَصَرِ وَلَقَد اَهلَکنا اَشیاعَکُم فَهَل مِن مُدَّکِرٍ وَکُلُّ شَیءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُّبُرِ وَکُلُّ صَغِیرٍ وَکَبِیرٍ مُستَطَرٌ
اِنَّ المُتَّقِینَ فی جَنّاتٍ وَنَهَرٍ فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ
مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ

باریتعالی اند بیان کمال نفوذ ارادهٔ خود فرمود باین مضمون که چیزیرا که بخواهیم وجود وهستی یابد فقط بآن گوئیم بشو و بود شود یعنی فقط ارادهٔ ما ن بوجود او تعلق گیرد و بصرف ان اراده فورا وجود یابد مثل بهم زدن چشم در آسانی و زودی بخدا قسم ای کفار امثال و هم مسلکان شمارا ما بعذاب هلاک واعدام کردیم آیا پند گیرنده میشود که شما از شنیدن وضعیات انها بخود آیند و پند گیرند هر کاری و عملیرا که کردند در دفتر ثبت وضبط استو هر گناه کوچک و بزرگی که از انها بوجود آمده تمام نوشته شده نه از گناه کوچک برای کوچکیش صرف نظر از نوشتنش شده و نه گناه بزرگ برای بزرگی و فراموش نشدنش از قلم افتاده پس از بیان بدی حال کفار و گنه کاران در آن روز بیان خوبی حال اهل تقوی و پرهیز کاری فرمود باین مضمون که متقین و مردمان پرهیزکار از شرک و گناه در آن روز جای در بهشتها و میانه نهرهای آب جاری دارند در مجلس پاکیزه موافق میل خاطر در نزد بادشاه و سلطان عظیم الشانی که اقتدارش بی نهایت آنچه منزل و مجلسی که مانند آن تصور نشود در خوبی وشرف و لذت ═══ پس از خاتمهٔ سورهٔ مبارکهٔ قمر که تمام آیات آن در بیان مهابت و عظمت و سلطنت و قدرت وشدت عذاب خدا وانتقامش از کفار و گنه کاران و بیان اعظم معجزات حسیهٔ خاتم انبیاء صلی الله علیه واله که شق القمر است بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ الرحمن شد که در آن اعلان بسعهٔ رحمتش بموجودات و کثرت نعمتهایش بر انسان و ذکر اعظم معجزات عقلیهٔ خاتم انبیا صلی الله علیه واله که تعلیم قران است کرد پس بعد از

فنسبوا الی القدر لانه بدعتهم وضلالتهم وقال شارح المواقف قیل القدریة هم المعتزلة لاسنادهم افعالهم الی قدرتهم وفی الحدیث لا یدخل الجنة قدری وهو الذی یقول لا یکون ما شاء الله ویکون ما شاء ابلیس ثم بیّن سبحانه کمال قدرته بقوله وَما اَمرُنا لشیء اذا نرید ایجاده اِلّا کلمة واحِدَةٌ لا تکرار فیها وهی کلمة کن التی یعبر بها عن الارادة التکوینیة فاذا یکون الشیء المراد وجوده ویوجد بسرعة وتیسیر کَلَمحٍ ونظر سریع بِالبَصَرِ قیل لما اشتملت الآیات السابقة علی وعید الکفار بالاهلاک عاجلا واجلا والوعد للمؤمنین بالانتصار منهم جیء بقوله انا کل شیء خلقناه بقدر تاکیدا للوعید والوعد یعنی ان الوعید والوعد حق وصدق والموعود مثبت فی اللوح المحفوظ مقدر عند الله لا یزید ولا ینقص وذلک علی الله یسیر لان قضائه فی خلقه اسرع من لمح البصر وتالله لَقَد اَهلَکنا بانواع العذاب فی الاعصار السابقة اَشیاعَکُم واشباهکم فی الکفر والطغیان من الامم الذین کانوا اقوی منکم فَهَل فیکم ایها الکفار الحاضرون مِن مُدَّکِرٍ ومتعظ بما نزل علیهم وَکُلُّ شَیءٍ وعمل من الکفر والعصیان فَعَلُوهُ فی اللیل والنهار والخلوة والجلوة مکتوب فِی الزُّبُرِ ودواوین الحفظة الکرام البررة وَکُلُّ صَغِیرٍ من اعمالهم واعمال غیرهم فی مدة اعمارهم وَکَبِیرٍ منها کل بتفاصیلها مُستَطَرٌ ومثبوت فی کتاب لا یترک کتب عمل صغیر لصغره ولا کبیر للاعتماد بعدم نسیانه روی ان النبی صلی الله علیه واله ضرب لصغائر الذنوب مثلا وقال صلی الله علیه واله ان مثل محقرات الذنوب کمثل قوم نزلوا بفلاة من الارض وحضر جمیع القوم فانطلق کل واحد منهم یحطب فجعل الرجل یجیء بالعود والآخر بالعود حتی جمعوا سوادا واججوا نارا فشوا واخبزهم وان ذنب الصغیر یجتمع علی صاحبه فیهلکه الا ان یغفر الله اتقوا المحقرات الذنوب فان لها من الله طالبا ثم انه تعالی بعد بیان سوء حال الکفار فی الآخرة وانهم یسحبون علی وجوههم فی النار بیّن حسن حال المتقین والمحترزین من الکفر والعصیان بقوله تعالی اِنَّ المُتَّقِینَ والمعرضین عن الکفر والعصیان فی الدنیا مستقرون فی الآخرة فی جَنّاتٍ وبساتین کثیرة الاشجار لا یوصف حسنها ونظارتها ونعمها وفی خلال نَهَرٍ اعظم الانهار واصفاها جار من الکوثر علی قول او من عین الرضوان علی آخر وقیل ان المراد من النهر جنسه وافراده لرعایة الفواصل وهو قاعد فی مَقعَدِ صِدقٍ ومجلس صالح مرضی او مجلس حق لا لغو فیه ولا تاثیم وکائن عِندَ مَلِیکٍ وسلطان عظیم الشان وفی قرب من مالک الملوک مُقتَدِرٍ لا نهایة لقدرته وملکه وسلطانه فای منزلة اکرم من تلک المنزلة واجمع للغبطة والسعادة والنشوة ان فیه منها عَنِ الصّادِقِ عَلَیهِ السَّلامُ من قرء سورة اقتربت اخرجه الله من قبره علی ناقة من نوق الجنة ثم لما ختم سبحانه سورة القمر المبتدئة باظهار المهابة بالاخبار باقتراب الساعة وذکر اعظم معجزات النبی صلی الله علیه واله وهو انشقاق القمر وتکرار ذکر تسهیل نعمة القران للذکر والاتعاظ به وتکرار شدة عذابه وکثرة انذاره بقوله تعالی فکیف کان عذابی ونذر مرة بعد مرة وتعداد ما نزل علی الامم السالفة من انواع العذاب وختمها بذکر اسمائه الدالة علی کمال عظمته واقتداره المشعر بشدة انتقامه نظمت

بسم الله الرحمن الرحیم
الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر یسجدان

ذکر بسم الله الرحمن الرحیم اعلان بسعهٔ رحمتش بموجودات در تمام عوالم داد باین مضمون که خدائیکه با عطوفت و رحمت است بتمام موجودات اینکه همه را بقدرت و رحمت خود آفریده و روزی و وسائل ماندن و بقاء انها را از هر جهت فراهم کرده چنین خدائی قران را که بالاترین نعمتهای دنیوی و اخروی و موجب سعادت ابدیه است بتوسط جبرئیل بمحمد صلی الله علیه و آله آموخت و بنی نوع انسان را آفرید و نطق و بیان باو عنایت کرد که قران را بفهمد و بیاموزد پس در این دو آیه بیان بالاترین نعمتهایش را بر انسان فرمود و ابتدا بنعمت روحانیه که تعلیم قران است فرمود پس از آن دو نعمت داخلیه که در خود انسان است بیان فرمود اول نعمت وجود و خلق او است که بالاترین نعمتهای ظاهریه است دوم نعمت نطق و بیان است که بآن ممتاز از سایر حیوانات و قابل استفاده از قران و تحصیل سعادت ابدیه است پس از این دو نعمت داخلیه دو نعمت خارجیه ظاهریه آسمانی را بیان فرمود باین مضمون که آفتاب و ماه بمیزان و حساب معین بامر خدا در فلکشان سیر کنند بطوریکه که امور عالم دنیا منظم کردد بواسطهٔ تنظیم فصلها و وقتها و روز و شب و دانستن سالها و ماهها بعلاوه منفعتهائی که در تربیت معدنها و گیاهها و درختان و بدنهای حیوانات و جسم سایر موجودات دارند که بشماره نیاید پس از آن دو نعمت آسمانی ذکر دو نعمت مهمهٔ زمینی فرمود باین مضمون که گیاهها و بته‌های بی ساق و با ساق را آفرید در روی زمین که همه منقاد و مطیع امر خدایند با سایهٔ انها که بر زمین افتد مانند آنستکه سجده برای خدا کنند پس از آن یک نعمت آسمانی را ذکر فرمود باین مضمون که آسمان را چون سقف بالای زمین بلند کرد و پس از آن یک نعمت زمینی را بیان فرمود باین مضمون که در زمین وسیلهٔ سنجیدن حقوق قرار داد برای اینکه در داد و ستد حقوق بر یکدیگر ستم نکنید نه از دیگری زیاده بر حق خود گیرید و نه بدیگری کمتر از حقش دهید و حقوق را بر روی عدل و مساوات برپا دارید و کم و کسر در آن روا ندارید چه اینکه برواج عدالت و شیوع حقشناسی و حقگذاری و نیکی

سورة الرحمن المبتدئة باظهار كمال رحمته وذكر اعظم المعجزات العقلية لنبينا وهو تعليم القرآن الذي فيه صفاء القلوب وشفاء الصدور وتكرار تذكرة آلائه ونعمه بقوله فبأي آلاء ربكما تكذبان وتعداد تفصيل نعمه الدنيوية والاخروية على المؤمنين فابتدء فيها بذكر الاسماء المباركات بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم اعلن برحمته الواسعة لجميع الموجودات بقوله تعالى **الرحمن** والذات العطوف على جميع الخلق بالايجاد اولا والرزق وتهيئة اسباب البقاء ثانيا وموجبات السعادة والهداية ثالثا وانما اختص هذا الاسم الاعظم بذاته المقدسة بحيث لا يجوز اطلاقه على غيره لكون سائر اسمائه تحت هذا الاسم ولا يكون احد قابلا للتسمية به كاسم الله الدال على الذات المستجمع لجميع الصفات الكمالية ولذا قرنهما في قوله قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ثم شرع سبحانه في تعداد نعمه الدنيوية والاخروية والجسمانية والروحانية اللاتي كلها من شئون الرحمانية ولما كان اعظمها قدرا وارفعها شانا القرآن الذي هو مدار السعادة الدنيوية والاخروية ومظهر لحقايق الكتب السماوية ومناط الكون سائر النعم نعما بدء باظهار المنة بتعليمه بقوله **علم** بتوسط جبرئيل محمدا صلى الله عليه و آله وبتوسطه غيره **القرآن** العظيم الشان قيل يعني الذي علم آدم الاسماء وفضله بها على الملائكة هو الذي علمكم القرآن وفضلكم به على جميع الامم وقيل ان المعنى جعل القرآن علامة لنبوة محمد ص ومعجزة له كما جعل شق القمر الذي اخبر به في اول السورة السابقة علامة لنبوته ومعجزة له وقيل ان المراد انه تعالى علم القرآن الملائكة المقربين ثم بين انه علمه ثانيا الانسان بقوله ثم **خلق الانسان** قيل ان المراد جنسه وقيل ان المراد آدم ع وقيل ان المراد محمد ص **وعلمه البيان** وهو القرآن الذي فيه تبيان كل شيء وقيل انه تعالى ذكر اولا اعظم النعم وهو تعليم القرآن ولم يذكر من علمه لعظم نعمة التعليم ثم بين من علمه بقوله خلق الانسان ثم بين كيفية تعليمه بقوله علمه البيان وطريق كشف ما في الضمير بالنطق وفهمه والحق ان المراد تعداد عظائم نعمه على الانسان ومطالبته بالشكر فذكر اولا اعاظم النعم الذي لا نعمة لاحد مع فقدها ثم اعظم النعم الداخلية بعدها وهو نعمة وجود الانسان ثم اعظم النعم بعد نعمة الوجود وهو نعمة البيان والنطق فانه به يمتاز عن غيره من الحيوانات ثم ذكر بعد النعمتين الداخليتين نعمتين خارجيتين ظاهرتين سماويتين بقوله **الشمس والقمر** يجريان **بحسبان** وحركات معدودة في بروجهما ومنازلهما آبتين لهما في فلكيهما بحيث ينتظم بها امور العالم السفلي ويختلف الفصول والاوقات ويعلم بها السنون والشهور مع ان لوجودهما وكونهما فوق الارض منافع مهمة لا تحصى كزوال الظلمة وتربية الاجسام وتنمية النباتات والاشجار وتربية المعادن والزراعات ونضج الثمار وغير ذلك ثم بين نعمتين ظاهرتين ارضيتين بهما بقاء الانسان والحيوان ومعاشهما بقوله **والنجم** وهو النبات الذي لا ساق له كالبقول والحشيش والعشب المنبسطة على الارض **والشجر** وهو النبات الذي له ساق كالحنطة والشعير والشجر والنخل وغيرها **يسجدان**





والسماء رفعها ووضع الميزان الا تطغوا في الميزان واقيموا الوزن بالقسط ولا تخسروا الميزان والارض وضعها للانام

ظلم و ستم دنیا آباد و معمور گردد و امور عامه منظم شود و آسایش همه حاصل آید و عمده وسیلهٔ آن وزن ترازو و آلت سنجیدن حقوق است از این جهت لفظ میزان که بمعنی ترازو یا بمعنی عدالت است در آیه مکرر شده تا تأکید در سفارش آن شود و اهتمام بآن ظاهر گردد تا کسی از حق خود تجاوز نکند و حق صاحب حق را کاملا بپردازد و در پرداخت آن کوتاهی ننماید تا موجب کدورت و عداوت و دشمنی و نزاع نشود و باین جهت خداوند متعال قرار دادن میزان و ترازو و وسیلهٔ سنجیدن حقوق را از نعمتهای بزرگ خود قرار داد که عموم مردم شکرگذار و قدردان آن باشند پس از بیان نعمت قرار دادن میزان عدل را بر زمین بیان قرار دادن زمین فرمود باین مضمون که قرار داد خداوند متعال زمین را فرش و جایگاه برای خلق از جن و انس از حضرت امام رضا علیه السلام مروی استکه فرمود یعنی برای مردم و بعضی گفتند زمین محل تمام موجوداتی استکه بر روی آن آفریده شده اینکه اختصاص داد بانسان برای آنستکه انتفاع و استفادهٔ انسان از آن بیشتر است و در آن اشجار میوه های پاکیزهٔ با لذت و درختهای نخل خرما که خوشه هایشان در ظرف و غلاف باشد و برای آسانی چیدنشان و بعضی گفتند مراد از کم تمام چیزهائی استکه درخت نخل را میپوشاند از لیف و سعف و امثال انها که در انها هم انتفاعات بسیار است و بالاتر از این نعمت میوه جات و نخل نعمت حبوبات است چون گندم و جو و برنج و نظائر انها که دارای برگ و کاهند که بخود انها انسان معیشت کند و ببرگ و کاه انها حیوانات زندگانی نمایند و نیز برگیکه خوراک انسان است از زمین رویانیدیم پس از شمردن نعمتهای روحانیه و جسمانیه و آسمانی و زمینی خداوند متعال از جن و انس مطالبهٔ اقرار بانها و شکر برانها فرمود باین مضمون که پس از توجه بآن نعمتها که ذکر کردیم ای جن و انس کدام یک از این نعمتهای پروردگارتان را دروغ میدانید و انکار یا کفران میکنید روایت شده از جابر بن عبد الله

وينقادان لامره تعالى واراد به انقياد الساجد وقيل ان المراد من سجودهما سجود ظلالهما وقيل غير ذلك واخلاء الجمل الاولى عن العاطف لكون النظر فيها الى تعداد النعم وذكره في هذه الجملة لتناسبهما مع سابقتها من حيث التقابل لان الشمس والقمر علويان والنجم والشجر سفليان وكون فعل الجميع من الجريان والسجود من باب الانقياد لامر الله وانما قدم النجم لمناسبة اللفظية مع الشمس والقمر ولان حال السجود فيه اظهر لانبساطه على الارض كما ان تقديم الشمس على القمر لانه فيهما امنّ ولان الحساب فيها اظهر ثم ذكر واحدا من نعمه المهمة السماوية بقوله **والسماء** المظلة **رفعها** وخلقها فوق الارض لتكون سقفا محفوظا وقيل اريد من رفعها رفع رتبتها لكونها محل ملائكته ومنشاء اقضيته ومتنزل اوامره واحكامه ثم ذكر واحدا من نعمه المهمة الارضية بقوله **ووضع** في الارض وجعل فيها **الميزان** لتعيين الحقوق وتسويتها ولولاه لوقع بين الناس العداوة والبغضاء فان العدل سبب لبقاء عمارة العالم واخص اسبابه الميزان ولذا عده من النعم العظيمة فكانه قال لنشر سبحانه العدل الذي اخص اسبابه الميزان وانما جعل ذلك لاجل **ان لا تطغوا** ولا تجاوزوا عن الحد الواجب من الحقوق في الميزان بان لا تنقصوا عن حق الغير ولا تتعدوا عن الغير باخذ الزائد عن حقكم ثم قرر سبحانه ذلك بقوله **واقيموا الوزن** ودار وامعرفة قدر الحقوق **بالقسط** والعدل **ولا تخسروا** ولا تنقصوا **الميزان** قيل يعني لا تنقصوا الموزون في الميزان وانما كرر لفظ الميزان تشديدا للوصية به وحثا على استعماله وقيل ان لفظ ميزان اريد به في كل آية معنى ففي الآية الاولى اريد به الآلة والعدل وفي الثانية اريد به الوزن او الآلة وفي الثالثة اريد به الموزون وعن الرضا عليه السلام في تاويل الآيات في بيان بطنها في رواية قيل له خلق الانسان قال ذلك امير المؤمنين عليه السلام قيل علمه البيان قال علمه بيان كل شيء يحتاج اليه الناس قيل الشمس والقمر بحسبان قال هما بعذاب الله قيل الشمس والقمر يعذبان قال سئلت عن شيء فاتقنه ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله تجريان بامره مطيعان له ضوئهما من نور عرشه وحرهما من جهنم فاذا كانت القيمة عاد الى العرش نورهما وعاد الى النار حرهما فلا يكون شمس ولا قمر وانما عناهما لعنهما الله اوليس قد روى الناس ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال ان الشمس والقمر نوران في النار قيل بلى قال اما سمعت قول الناس فلان وفلان شمسا هذه الامة ونورها فهما في النار والله ما عنى غيرهما قيل النجم والشجر يسجدان قال النجم رسول الله ص وقد سماه الله في غير موضع فقال والنجم اذا هوى وقال وعلامات وبالنجم هم يهتدون فالعلامات الاوصياء والنجم رسول الله صلى الله عليه و آله قيل يسجدان قال يعبدان قيل والسماء رفعها ووضع الميزان قال السماء رسول الله ص رفعه الله اليه والميزان امير المؤمنين عليه السلام نصبه لخلقه قيل ان لا تطغوا في الميزان قال لا تعصوا الامام قيل واقيموا الوزن بالقسط قال اقيموا الامام بالعدل قيل ولا تخسروا الميزان قال لا تبخسوا الامام حقه ولا تظلموه الخبر ثم بعد التنبيه بذكر وضع الميزان من سبحانه على الناس بذكر وضع الارض بقوله تعالى **والارض وضعها** وبسطها لتكون مهادا وقرارا **للانام** من الجن والانس على قول وعن الرضا ع

فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ
الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ

که روزی پیغمبر صلی الله علیه واله سورهٔ الرحمن را نزد ما خواند و ما خاموش بودیم پس فرمود چرا
شما خاموش بودید جن بهتر از شما جواب میگفتند من چون آیهٔ فبای آلاء ربکما تکذبان را برانها میخواندم انها
در جواب میگفتند پروردگارا ما هیچ یک از نعمتهای تو تکذیب نکنیم این حمد برای خدا است بعضی گفتند
سی و یک مرتبه این آیهٔ مبارکهٔ فبای آلاء ربکما تکذبان در این سورهٔ مبارکه ذکر شده هشت مرتبه پس از
ذکر عجایب خلقتهای خدا برای ترغیب و تحریص مردم بشکر و هفت مرتبه پس از آیهائیکه در آن ذکر آتش و
شدائد آن بشمارهٔ درهای جهنم برای اینکه در ترساندن خلق نعمت بزرگی است برای مردم بعلاوه در عذاب
کفار و دشمنان خدا لذت و نعمت است بر مؤمنین و هشت مرتبه در آیهائیکه در انها ذکر بهشت و نعمتهای
آن است بعدد درهای بهشت و هشت مرتبه پس از ذکر دو بهشتیکه پست تر از دو بهشت اول است پس
از ذکر نعمت خلق انسان خدا ابتدا ذکر مبدء خلق او را فرمود برای اظهار کمال قدرت خود و کمال نعمت
بر انسان باین مضمون که خدا در ابتداء انسان را از گل بدبوی خشکیدهٔ که دو باره آن اگر بیک دیگر میخورد صدا
میکرد مانند دو پارهٔ گل پختهٔ باتش و خلق فرمود جنس جن را از آتش خالص یا از آتش سرخ و زرد که در هم شده
پس بکدام یک از نعمتهای پروردگاران ای جن و انس تکذیب میتوانید کرد و کفران روا خواهید داشت
با اینکه شمار ا از خاک پست بی جان و انس بی روح آفریده بدیهی است کسیکه پروردگار یکه دارای این قدرت

قال للناس وقيل ان الارض موضوعة لكل ما عليها وانما خص الانسان بالذكر لان انتفاعه بها اكثر قيل كلما كان من النعم العظام مختصا
بالانسان قدم سبحانه الفعل في الاية كقوله علم القران خلق الانسان علمه البيان ووضع الميزان وكلما لم يكن مختصا بالانسان ولم يكن نفعه
عظيما كثيرا قدم الاسم كقوله الشمس والقمر بحسبان الى قوله والارض وضعها للانام فان نفع الارض مشترك بين الانسان وساير الحيوان
فِيهَا فَاكِهَةٌ واشجار كثيرة تلتذ النفوس بثمارها الطيبة وفيها النَّخْلُ باصنافها وانما نكر الفاكهة لاظهار قلة نفعها بالنسبة الى
النخل او للاشارة الى كثرة انواعها وانما ذكر الفاكهة دون شجرها لقلة الفائدة في اشجارها بخلاف النخل فان منافعها كثيرة جدا ثم نبه
سبحانه على تكميل نعمة النخل بتوصيفها بقوله ذَاتُ الْأَكْمَامِ والاوعية للتمر فان في جعل ثمارها في الاوعية سهولة جمعها والانتفاع
بها حيث ان النخل شجرة عظيمة لا تنفظ ثمارها بهزها فلا بد من قطفها فلو كان حبات ثمرها متفرقة لصعب قطفها واحدا بعد واحد
فجعله الله في وعاء اذا اقتطف ذلك الوعاء والكم اقتطف قدر كثير من الرطب او التمر وقيل ان الكم بالضم كلما يغطي النخل من ليف وسعف
وغيرهما فانه ينتفع به كما ينتفع بجذوعها ثم ذكر سبحانه بعد نعمة الاشجار نعمة الزرع ارتقاء من النعمة الانزل وهي الفاكهة والنخل الى النعم
الاعلى بقوله وَالْحَبُّ من البر والشعير والارز وغيرها مما يقتات به او يؤدم به ذُو الْعَصْفِ والتبن كما عن الرضا عليه السلام
وقيل ان الريحان هنا بمعنى الرزق كما عن ابن عباس وقيل انه الحب الماكول وقيل انه كلما طابت رائحته من النباتات وقيل هو الريحان المعروف
فان بزره من الادوية النافعة فالعصف علف الدواب والريحان دواء الانسان ثم امر تعالى بعد تعداد نعمه طالبا من الثقلين الاقرار
بنعمه والشكر عليها بقوله تعالى فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا ايها الجن والانس وباي النعم الظاهرة والباطنة التي انعم عليكما مالككما ومربيكما
تُكَذِّبَانِ وتكفران عن الصادق عليه السلام في تاويل الاية فباي النعمتين تكفران بمحمد ام بعلي وفي رواية الكافي ابالنبي ام بالوصي
عن جابر انه قال قرء علينا رسول الله صلى الله عليه واله سورة الرحمن حتى ختمها ثم قال مالي اريكم سكوتا فان الجن احسن منكم
ردا ما قرئت عليهم هذه الاية مرة فباي الاء ربكما تكذبان الا قالوا لا بشيء من نعمك ربنا نكذب فلله الحمد وقيل ان الخطاب للعقل
والولي اي فباي الاء ربكما تكذبان وقيل ان الخطاب للذكر والانثى وقيل غير ذلك قيل كررت الاية في هذه السورة المباركة احدى وثلثين
مرة ثمان منها بعد تعداد عجائب خلق الله وبدائع صنعه ومبدء الخلق ومعادهم مبالغة في الحث على الشكر ثم سبع منها عقيب ايات
فيها ذكر النار وشدائدها بعدد ابواب جهنم وذكر الالاء عقيبها لان في التخويف بها والبعث على دفعها نعمة توازي النعم المذكورة
او لان ابتلاء الاعداء بها نعمة على المؤمنين ثم ثمان منها بعد ذكر الجنات ونعمها على عدد ابواب الجنة وثمان منها بعد ذكر الجنتين اللتين
دونهما ونعمها قيل انما التفت سبحانه من الغيبة الى الخطاب لكونه ابلغ في التقريع والزجر عن الكفران والتكذيب حيث انه شبه المكذب
الغافل على انه كالواقف بين يدي ربه وهو يقول له اني انعمت عليك بكذا وكذا فكيف تكذب نعماني ولا شك ان المكذب يكون عند ذلك
اشد استحياء وانما وصف سبحانه ذاته المقدسة بالربوبية في الاية لكونه المناسب لتعداد نعمائه التي من شئون ربوبيته ثم لما ذكر سبحانه نعمة
خلق الانسان وبسط الارض لانتفاع الجن والانس ذكر مبدء خلقهما اظهارا لكمال قدرته وبيانا لاتمام نعمته بقوله خَلَقَ الْإِنْسَانَ اولا في





فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

بی نهایت باشد پروردگار مشرق آفتاب در تابستان و مشرق آن در زمستان یا مشرق آفتاب و مشرق ماه
است و پروردگار مغرب آن و مشرق است ولازمه پروردگاری همه مشرقها و مغربها پروردگاری هر
موجودی است که میان انها باشد پس ای جن و انس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را توانید منکر شوید پس
از ذکر آفتاب و ماه که دارای جریان و سیرند ذکر دریاکه دارای جریان است فرمود باین مضمون که دو
دریاکه دریای آسمان و دریای زمین یا دریای آب شیرین و آب شور و تلخ یا دریای فارس و دریای
روم باشند هر یک را بسوی دیگری روانکرد و فرستاد بطوریکه شایسته بود بیکدیگر برخورند و درهم شوند
مع الوصف میان انها از زمین یا غیر آن مانع و جلوگیر قرار داد بقدرت کامله خود که هیچ یک بدیگری برخورد
نکرد و مخلوط نشند و هیچ کدام تجاوز از حد خود نکند و مانع میانه را غرق ننمایند پس ای جن و انس بکدام یک
از نعمتهای پروردگارتان توانید تکذیب کنید با اینکه هیچیک از کمال ظهور و اشکارائی که دارند قابل انکار
و تکذیب نیستند و از منافع انها انستکه از آن دریاها مروارید های بزرگ و کوچک یا مروارید و مرجان قرمز
بیرون آید بعضی گفتند که مشهور میان غواصها انستکه مروارید و مرجان از دریای شور در جائیکه آب شیرین

البدء مِنْ صَلْصَالٍ وطين يابس له صليل وصوت اذا وقع بعضه على بعض كَالْفَخَّارِ والطين المطبوخ بالنار
فان مبدء خلق ادم من تراب جعله طينا ثم صيره حماء مسنونا ثم صيره صلصالا وَخَلَقَ الْجَانَّ وهو ابو الجن او جنسهم
مِنْ مَارِجٍ وخالص مِنْ نَارٍ لا يخلطه دخان او من مختلط منها بالدخان او الهواء قيل خلق الجن من عنصرين النار والهواء
خلق الانسان من عنصرين التراب والماء وعن مجاهد المارج هو المختلط بعضه ببعض من اللهب الاحمر والاصفر والاخضر الذي
يعلو النار ثم انكر سبحانه عليهما الكفران لنعمه بقوله فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا ايها الجن والانس تُكَذِّبَانِ وتكفران ثم من
المعلوم ان الرب الذي له هذه المرتبة من القدرة لا يختص ربوبيته بكما بل هو رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ مشرق الصيف ومشرق الشتاء
كما عن امير المؤمنين عليه السلام او مشرق الشمس ومشرق القمر وعن الصادق عليه السلام تاويل المشرقين برسول الله صلى الله
عليه واله وامير المؤمنين ع وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ لكل من المشرقين وعنه ع المغربين الحسن والحسين عليهما السلام ومن الي له ان
لازم ربوبيته لهما ربوبيته لجميع ما بينهما من الموجودات والنعم التي لا تحصى فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا ونعمه ايها الثقلان تكذبان
وايها تنكران ثم لما ذكر الشمس والقمر اللذين لهما جريان ذكر نعمة البحر الذي له جريان بقوله مَرَجَ وارسل الْبَحْرَيْنِ بحر السماء وبحر
الارض او بحر العذب وبحر الملح الاجاج او بحر الروم وبحر فارس احدهما الى الاخر بحيث يَلْتَقِيَانِ ويتماس سطحاهما او ينبغي يكون
من شانهما الالتقاء والاختلاط ومع ذلك بَيْنَهُمَا في الواقع من الارض وغيرها بقدرة الله بَرْزَخٌ وحاجز ومانع من الاختلاط
قيل ان الماء ينجذب بعضه الى بعض كاجزاء الزيبق ولذا لا يكون له الا حيز ومكان واحد فلذا من طبع البحرين وشانهما ان يلتقيا ويختلطا
ومع ذلك يبقى كل في مكان متميز لمانع جعله الله بقدرته الكاملة وقد رئي في صورة جريان الماء العذب في ماء ملح او بالعكس وفي
جريان الماء الصافي في الماء المختلط بالطين وبالعكس لا يختلطان في مقدار من الزمان ومطلقا المانع جعله الله بينهما بقدرته كقطعة
من الارض لَا يَبْغِيَانِ ولا يتجاوزان حديهما حتى يمتزجا او يغرقا ما بينهما من الارض ولا يطلبان غير ما قدر لهما فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مع انه ليس شيء مما ذكر قابلا للتكذيب لظهوره وظهور منافعه يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وهو الكبار
من الدر وَالْمَرْجَانُ وهو صغاره او الخرز الاحمر قيل ان المشهور بين الغواصين انهما يخرجان من البحر الاجاج من الموضع الذي
يقع فيه النهر من الماء العذب وعن ابن عباس انه يكون اللؤلؤ والمرجان في البحر بنزول المطر لان الصدف يفتح افواهها للمطر و
عن الصادق عليه السلام عن ابيه عن امير المؤمنين ع في قوله يخرج منهما قال من ماء السماء ومن ماء البحر فاذا امطر
فتحت الاصداف افواهها فيقع فيها من ماء المطر فيخلق اللؤلؤ الصغير من القطرة الصغيرة واللؤلؤ الكبير من القطرة الكبيرة
اقول ويؤيده ما اشتهر من انه اذا اجدبت السنة هزلت الحيتان وقلت الاصداف والجواهر وعن الصادق عليه السلام في
بيان بطن الاية قال علي وفاطمة ع بحران عميقان لا يبغي احدهما على صاحبه يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان قال الحسن والحسين ع
قال العلامة في نهج الحق روى الجمهور عن ابن عباس انه قال البحران علي وفاطمة عليهما السلام بينهما برزخ لا يبغيان النبي صلى الله
عليه واله يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن والحسين ولم يحصل لغيره من الصحابة هذه الفضيلة انتهى ونقل صاحب المجمع عن
سلمان الفارسي وسعيد بن جبير وسفيان الثوري ان البحرين علي وفاطمة والبرزخ محمد ص واللؤلؤ والمرجان الحسن والحسين عليهم السلام

جمع متصل علی و فاطمة و ابنیهما علیهم

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

درآن وارد شود بیرون میاید ابن عباس فرمود که چون باران در دریا آید صدفها دهان گشاید برای
باران پس باران درآن ریزد مروارید و مرجان شود از حضرت صادق علیه السلام از پدرش حضرت
باقر از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت شد که در فرمایش الهی که فرموده از آن دو دریا مروارید و مرجان
بیرون آید فرمودند که از دریای آسمان و دریای زمین مروارید و مرجان بیرون اید از انکه از آسمان باران که آید
صدف دهان بگشاید و دانهٔ باران درد هانش افتد دانهای ریز باران مروارید ریزه و دانهای درشت باران مروارید
درشت شود و مؤید این فرمایش است اینکه مشهور است که چون در سال باران نیاید اغلب صدفها بی جواهر
کم شود در روایات شیعه و اهل سنت است که مراد از دو دریا علی ع و فاطمه ع است یعنی بحر ولایت و بحر عصمت
و مراد از لؤلؤ و مرجانیکه از دو دریا بیرون آید حسن و حسین ع است و خاتم انبیاء ص برزخ میان دو دریا است

وحکی السید الاجل القاضی نور الله التستری عن صاحب کشف الغمة روایة عن الحافظ ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه روایة عن انس ثم
قال القاضی هو مذکور فی بعض التفاسیر واکثر کتب المناقب وقد اشار الیه الشیخ عز الدین عبد السلام المقدسی الشافعی فی بعض رسائله
المعمولة فی مدح الخلفاء حیث قال لما حملت خدیجة بفاطمة کانت فاطمة تحدثها من بطنها وتؤنسها فی وحدتها وکانت تکتم ذلک عن رسول
الله ص فدخل النبی یوما فسمع خدیجة تحدث فاطمة فقال لها یا خدیجة لمن تحدثین قالت احدث الجنین الذی فی بطنی فانه یحدثنی ویؤنسنی
قال یا خدیجة البشری فانها انثی وانها النسلة الطاهرة المیمونة فان الله تعالی قد جعلها من نسلی وسیجعل من نسلها خلفاء فی ارضه بعد انقضاء
وحیه فما برح ذلک النور یعلو واشتهر فی الآفاق بیمو حتی جائه الملک فقال یا محمد انا الملک المحمود وان الله یعنی ان ازوج النور من نور فقال
رسول الله ص ممن قال علی من فاطمة فانی قد زوجتها من فوق سبع سمواته وقد شهد ملائکتها جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فی سبعین الفا
من الکروبیین وسبعین الفا من الملائکة الکرام الذین اذا سجد احدهم سجدة لا یرفع راسه الی یوم القیمة اوحی الله تبارک وتعالی الیهم ان ارفعوا
رؤسکم واشهدوا املاک علی بفاطمة وکان الخاطب جبرئیل والشاهدان میکائیل واسرافیل ثم امر الله عز وجل الحور العین ان یحضرن تحت شجرة طوبی
واوحی الی شجرة طوبی ان انثری ما فیک فنثرت ما فیها من جوز ولوز وسکر فاللوز من در والجوز من یاقوت والسکر من سکر الجنة فالتقطه
الحور العین فهو عندهن فی الاطباق تهادینه یقلن هذا من نثار تزویج فاطمة بعلی فعند ذلک احضر النبی اصحابه وقال اشهدکم انی زوجت فاطمة
من علی فلما التقی البحران بحر ماء النبوة من فاطمة وبحر ماء الفتوة من علی کرم الله وجهه هنالک مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
برزخ التقوی لا یبغی علی تحمل فاطمة بدعوی ولا فاطمة علی علی بشکوی یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان اللؤلؤ الحسن والمرجان الحسین علیهما
السلام فجاء اسبطین شهید بن حبیبین الی سید الکونین فهما روحاه وریحانتاه کلما راح علیهما وارتاح الیهما یقول هذان ریحانتای من
الدنیا وکلما اشتاق الیهما یقول ولداه هذان سیدا شباب اهل الجنة وابوهما خیر منهما وفاطمة بضعة منی یریبنی ما رابها ویؤذینی ما یؤذیها
ویسترنی ما یسرها قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم قال القاضی ره وبه ظهر ایضا سر کون النبی ص برزخا بینهما فان وجوده صلی
الله علیه وآله مؤکد لعصمتهما وعدم صدور خلاف الاولی من احدهما علی الآخر وقال شارح نقش الفصوص فی شرح کلمة حکمة الهیة فی کلمة
آدمیة علی ما حکاه القاضی ره فالواو الانسان الکامل البرزخ بین البحرین والحاجز بین العالمین والیه الاشارة بقوله سبحانه مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لا یبغیان وقال اسمعیل الحقی فی تفسیر روح البیان قیل البحران علی وفاطمة رضی الله عنهما والبرزخ النبی ص ویخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان الحسن والحسین ع انتهی ثم طالب سبحانه بعد ذکر النعمة العظیمة الشکر علیه وانکر الکفران بقوله فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
ثم بعد ذکر نعمة البحر ذکر سبحانه نعمة السفن بقوله وَلَهُ تعالی السفن الْجَوَارِ والسایرات والْمُنْشَآتُ والمخلوقات لنفع العباد او مرفوعات
الشرع او المرفوعات علی الماء فِي الْبَحْرِ وهن فی الارتفاع والعظمة كَالْأَعْلَامِ والجبال الطوال فالسفن فی البحر کالجبال کما ان
الابل فی البر کالسفن فی البحر ثم لما کان فی خلق مواد السفن واجزائها والارشاد الی ترکیبها وصنعها واجرائها فی البحر بقطع المسافات البعیدة
فی الاوقات القلیلة وحمل الاشیاء النافعة الکثیرة الی البلاد النائیة وتیسیر المعاملات والتجارات بسببها نعم عظیمة لا مدخل لغیر الله تعالی
فیها حث الثقلین علی الاقرار بها وشکرها بقوله فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم لما ذکر سبحانه البحر الذی هو من المهالک
للبشر ونبه علی ان النجاة منه بالسفن من نعم الله تعالی نبه سبحانه علی انه لیس لاحد ان یغتر بالنجاة من المهالک فی مدة عمره للقدر فان مآل
کل احد الی الفناء والموت بقوله كُلُّ مَنْ تمکن فی الارض واستقر عَلَيْهَا من الموجودات العقلاء وغیرهم فَانٍ وزائل من وجه الارض لا محالة فلا یغتر العاقل
ببقائه فی الدنیا وبقاء ما له من الصحة والعز والغنی والمال والولد فان الدائم وَيَبْقَى ولا یزول ولا یفنی وَجْهُ رَبِّكَ ایها الانسان وذاته المقدسة
عن الحاجة والنقائص الامکانیة ووجوده المنزه عن شوب العدم والعوارض الجسمانیة والروحانیة المتصف بصفة الربوبیة التی من شئونها الانعام
علی خلقه والاحسان علی عباده فذلک الباقی بعد فناء کل شیء والمنعم علی ما سواه وهو ذُو الْجَلَالِ والعظمة التی لا نهایة لها وذو الْإِكْرَامِ و



فی ذکر تزویج فاطمة و علی علیهما



فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس از ذکر نعمت دریا ذکر نعمت کشتیها فرمود باین مضمون که برای خدای متعال در دریا کشتیهای روان بر
روی آب است که خلق فرموده برای انتفاع مردم و در بزرگی و بلندی مانند کوههای بلند است پس چون قدر
خلقت اجزاء کشتی و تعلیم ساخت آنها و روان کردنشان برروی آب برای حمل نفوس و مال التجاره ها به بسیار
شهرهای بسیار دور در مدت کم نعمت بزرگ بسیار مهمی است برای عموم خدای متعال در خواست
اعتراف بآن و باداشش آن فرمود باین مضمون که ای مخلوق بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان توانید کفران و
تکذیب کنید و خدای باین قدرت اگرچه شمارا در مدت عمریکه برای هریک مقدر کرده از مهالک دریا نجات
دهد ولی بالاخره هرکس که برروی زمین است فانی و معدوم خواهد شد فقط ذات مقدس خدای متعال
در عالم وجود باقی است که دارای عظمت بی نهایت و تفضل و احسان بی اندازه است پس بر همه واجب است
که بدرگاه او تضرع و خضوع کنند والبته در رفتن از دنیای پر رنج و گرفتاری بعالم آخرت نعمت بزرگ و کمال
لطف بر بندگان است للّه خدای متعال در خواست اعتراف بآن و قدردانی آن فرمود باین مضمون که بکدام یک از
نعمتهای پروردگارتان تکذیب و کفران توانید نمود خدای عالم آن ذات مقدسی است که تمام موجوداتی
که در آسمانها و زمینند از ملائکه و جن و انس و حیوانات و سایر موجودات همه بزبان قال و حال از او حاجتهای
خود طلبند و در خواست هستی و روزی و خیر خود کنند و او بر حسب رحمانیت و ربوبیت وجود و بخششیکه دارد
فیوضات و نعمتهای بزرگ و برکات خود را بر آنها در هر آنی و وقتی ریزش دهد و در کار و تدبیر عالم باشد پس
چون این عالم بپایان رسد و عالم آخرت و روز قیامت آید کارهای دنیائی شما ای جن و انس خاتمه یابد و بحساب
اعمال و مجازات شما پردازیم و متوجه برسیدگی کارهای خیر و شر و عقوبت و مثوبت شما شویم و چون

الفضل الذی لا حد له ولا احصاء فعلی الخلق ان یخضعوا له ویتضرعوا الیه عن الجواد ع فی حدیث واذا افنی الله الاشیاء افنی الصور و
الهجاء ویتقطع ولا یزال من لم یزل عالما وعن الصادق علیه السلام ویبقی وجه ربک نحن وجه الله وعن السجاد علیه السلام نحن وجه الله الذی یؤتی
منه قیل ان وصفه بالوصفین مرتب علی الامرین السابقین فذو الجلال مرتب علی فناء ما فی الارض وذو الاکرام مرتب علی بقائه بعد فناء کل
شیء فیوجد من یرید ویفیض علیه بعد اعادته انواع رحمته ونعمه ثم لما کان الموت والخروج من الدنیا الدنیة والتنبیه علی ذلک والاعلام ببقاء
ذاته المقدسة وغایة عظمته وافضاله من النعم العظام حث سبحانه علی الاقرار بنعمه وشکرها بقوله فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم بین
سبحانه سعة کرمه وانعامه وکمال قدرته وجوده وغناه بقوله يَسْأَلُهُ ویطلب منه مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ السبع من الملائکة وسائر
الموجودات التی فیها ومن فی الْأَرْضِ من الانس والجن وسایر الحیوانات والموجودات بلسان الحال والمقال جمیع ما یحتاجون الیه فی بقائهم
وکمالهم فیعطیهم ما یسألونه من خزائن کرمه عن ابن عباس فاهل السموات یسئلونه المغفرة واهل الارض یسئلونه الرزق والمغفرة فهو كُلَّ يَوْمٍ
وآن کان هُوَ فِي شَأْنٍ من شئون رحمانیته وربوبیته وفیاضیته ولا یشغله شأن عن شأن عن النبی صلی الله علیه وآله ان الله لینظر
الی عباده کل یوم ثلثمائة وستین نظرة یخلق ویرزق ویحیی ویمیت ویعز ویذل ویفعل ما یشاء فذلک قوله تعالی کل یوم هو فی شأن
وفی الحدیث من شأنه ان یغفر ذنبا ویفرج کربا ویرفع قوما ویضع آخرین عن مقاتل قال نزلت الآیة فی الیهود حین قالوا ان الله
لا یقضی یوم السبت شیئا ففیها رد لهم وقیل ان قوله هو فی شأن صفة الیوم والمعنی ان فی کل یوم هو فی شأن یسئله من فی السموات و
الارض لا الیوم الذی فیه فی شأن وهو الیوم الذی یهلک جمیع الموجودات ویقول لمن الملک فان فیه لا یبقی احد یسئله فهو الشأن
وهو المجیب اقول الظاهر انه اخبار بعد اخبار ثم انه تعالی لما ذکر افاضته الی جمیع الخلق نعمه التی لا تحصی طالبهم بالاقرار والشکر بقوله
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم لما اخبر سبحانه بتوجهه فی الدنیا الی شئون خلقه اخبر بانه فی الآخرة یصرف عن تلک الشئون
الدنیویة ویتوجه الی شئونهم من الحساب وجزاء الاعمال بقوله سَنَفْرُغُ لَكُمْ وعن قریب نتجرد عن الاشتغال بامور دنیاکم
لحساب اعمالکم ومجازاتکم علیها أَيُّهَا الثَّقَلَانِ وسنقصدکم ایها الجن والانس وانما سمیا بالثقلین لرزانة رأیهما علی قول او لعلو
قدرهما فی الموجودات علی آخر او لتشبیه الارض بالحمولة وجعل الانس والجن اثقالا محمولة علیها علی ثالث وعن الصادق علیه السلام سمیا ثقلین
لانهما یثقلان بالذنوب وقیل ان الکلام مسوق للتهدید بشدة الاهتمام بامرهم ولیس المقصود حقیقة الفراغ فان السید یقول عند الغضب
لعبده سافرغ لک مع کونه فارغا ما له شغل ثم لما کان تعذیب الکفار فی القیمة وصرفه عن المؤمنین نعمة عظیمة علیهم والتنبیه
علیهما نعمة عظیمة اخری حث الناس علی الاقرار بها والشکر علیها بقوله فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم بین سبحانه لطفا بالعباد بعض

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا
شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَإِذَا
انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

اخبار بعذاب كفار در قيامت ونجات مؤمنين از آن در سيده كى بحساب نعمت بزرگى است بر مؤمنين خدا
مطالبه اعتراف وشكر بر آن فرمود كه اى مؤمنين جن وانس بكدام يك از نعمتهاى پروردگارتان تكذيب كنيد
پس براى لطف ببندگان بيان بعضى از اهوال روز قيامت فرمود باين مضمون كه در روز قيامت بگروه
جن وانس گفته شود كه اگر توانيد از اطراف وجوانب آسمانها وزمين بيرون رويد وفرار كنيد پس بيرون
رويد وفرار كنيد از حكومت الهى ونتوانيد بيرون رويد مگر بقوۀ قهريه وهرگز چنين قوۀ نخواهيد داشت از
حضرت صادق عليه السلام مروى استكه چون روز قيامت شود هفت طبقۀ آسمانها با ملائكه شان بزمين آيد
ودور اهل محشر را هفت گروه از ملائكه احاطه كنند پس بجن وانس ندا شود كه اگر توانيد بيرون روند از اطراف و
جوانب آسمانها وزمين تا آخر آيه پس مردم نظر كنند دور خود را هفت حلقه از ملائكه به بينند پس براى جهتيكه
گفته شد خدا فرمود بكدام يك از نعمتهاى پروردگارتان تكذيب توانيد كرد پس ملائكه براى ترسانيدن
اهل محشر از جن وانس گويند كه اى گنه كاران از جن وانس شعلۀ آتش بى دود يا مخلوط بدود بسوى شما خواهد آمد و
بر سر شما مس گداخته ريخته خواهد شد وكسى شما را از اين عذابها نجات نخواهد داد واين تخويفات
نعمت بزرگ ولطف عظيمى است در دنيا براى شما پس بكدام يك از نعمتهاى پروردگارتان تكذيب توانيد
كرد پس چون آسمان شكافته شود براى فرود آمدن ملائكه وحاجت نبودن بآسمان كه سقف دنيا باشد آسمان
چون گل سرخ قرمز شود از حرارت جهنم وچون روغن آب شود اين بيانات نعمتهاى الهى است براى
تربيت خلق پس بكدام يك از نعمتهاى پروردگارتان تكذيب توانيد كرد پس در آن هنگام هيچ كس پرسش از گناهش

اهوال القيمة وشدائدها بقوله يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وانهما الجماعة العظيمة من الجنسين إِنِ اسْتَطَعْتُمْ وقدرتم أَنْ
تَنْفُذُوا وتخرجوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وجوانبهما واطرافهما فرارا من عذاب الله ونكاله وتهربوا من ملك الله وسلطانه
فَانْفُذُوا واخرجوا فارين منه ومن الواضح انكم لَا تَنْفُذُونَ ولا تخرجون منها ولا تتخلصون من اخذ الله وعذابه إِلَّا بِسُلْطَانٍ
وقوة وقهر وانى لكم ذلك وانما قدم الجن على الانس لكونهم اقدم خلقا واقوى نفوذا واشد بطشا من الانس وروى ان الملائكة تنزل وتحيط
بجميع الخلائق فيهرب الانس والجن فلا يأتون وجها الا وجدوا الملائكة احاطته فيقول لهم الملائكة ذلك وعن الجمع فلذا جاء في الخبر يجاء
على الخلق بالملائكة وبلسان من نار ثم ينادون يا معشر الجن والانس الى قوله شواظ من نار وعن الصادق عليه السلام اذا كان يوم القيمة جمع
الله العباد في صعيد واحد وذلك انه يوحى الى السماء الدنيا ان اهبطي بمن فيك فيهبط اهل السماء الدنيا بمثلي من في الارض من الجن
والانس والملائكة فلا يزالون كذلك حتى يحيط اهل سبع سموات فيصير الجن والانس في سبع سرادقات من الملائكة ثم ينادي مناد يا معشر
الجن والانس الاية فينظرون فاذا احاط بهم سبع اطواق من الملائكة ثم لما ذكر قال سبحانه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ من
التنبيه والتحذير والمساهلة والعفو مع كمال القدرة ثم تقول المنادى لهم تهويلا في ذلك اليوم اليوم يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا يا عصاة الجن
والانس شُوَاظٌ ولهب عظيم بلا دخان متصاعد مِنْ نَارٍ ليسوقكم الى المحشر كما عن ابن عباس وقيل ان شواظ هو اللهب المختلط
بالدخان وَنُحَاسٌ وقطر مذاب يصب من فوق رؤسهم وقيل انه الدخان الخالص فَلَا تَنْتَصِرَانِ ولا تمتنعان من العذاب وقيل
ان قوله لا تنفذون اشارة الى انه لا مهرب لهم من العذاب قبل نزوله وقوله فلا تنتصران اشارة الى انه لا ناصر ولا منجي لهم منه بعد نزوله ثم
لما كان بيان عاقبة الكفر والعصيان والتحذير عنهما من الالطاف العظيمة والنعم الجسيمة قال سبحانه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
ثم بالغ سبحانه في ارعاب القلوب بقوله فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ وانصدعت السماء وانفك بعضها من بعض لعدم الحاجة اليها والدلالة
على انقراض الدنيا المحتاجة الى السقف والكواكب او لنزول الملائكة فَكَانَتْ وصارت حمراء يشبه وَرْدَةً حمراء والزهرة المعروفة التى
تسمى في اللونية ان السماء لونها في الواقع الحمرة وانما ترى زرقاء للبعد وقيل يعنى تنقلب حمراء بعد ان كانت صفراء كَالدِّهَانِ و
الادهان او صارت كلون الورد تتلون كالادهان المختلفة وقيل يعنى تصير حمراء كالورد من حرارة جهنم وتذوب وتجرى كالدهن المذاب
وجواب اذا محذوف والمعنى اذا صارت السماء كذلك يكون من الاحوال والاهوال ما لا يحيط بدائرة المقال او رأيت امرا عظيما هائلا و
لما كان الاخبار بما ذكر من الزواجر التى هى اعظم النعم قال سبحانه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مع غاية
ظهورها فَيَوْمَئِذٍ وحينئذ لَا يُسْئَلُ احد من قبل الله او غيره عَنْ ذَنْبِهِ الذى ارتكبه في الدنيا لا إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ لان





فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ

نشود نه از جن ونه از انس از آنكه گناهكاران از صورتشان شناخته شوند حاجت بپرسش نباشد بعضى
گفته اند يعنى در اول حشر پرسش نشود بلكه پرسش در وقت حساب است ابن عباس فرمود با نها گفته نشود كه آيا
گناه كرديد يا نه براى آنكه خدا بگناه هر كس مطلع است بلكه با نها گفته شود كه چرا فلان گناه كردى پس بكدام يك
از نعمتهاى پروردگارتان تكذيب توانيد كرد در آن هنگام گنه كاران بعلامتيكه در آنها است شناخته شوند
ملائكه موهاى سر شان وپاهاشانرا بگيرند ودر جهنمشان اندازند بعضى گفته اند كه گاه ملائكه موى سر شانرا
گيرند وبر روى زمين آنها را بكشند وگاهى پاهايشان را گيرند وبكشند پس بكدام يك از نعمتهاى پروردگارتان تكذيب
نمائيد پس ملائكه بآن گنه كاران گويند اين جهنمى استكه كفار در دنيا خبرهاى پيغمبران را بآن تكذيب ميكردند و
آن كفار ميان جهنم وحميميكه در نهايت داغى است دور زنند البته اخبار باين عذابها وشدائد آخرت نعمتهاى
بزرگ الهى است كه بآن تربيت نفوس شود پس بكدام يك از نعمتهاى پروردگارتان تكذيب كنيد پس چون
زشتى وسختى عاقبت كفار وگنه كاران را براى تخويفشان از كفر وگناه بيان فرمود بيان حسن عاقبت مؤمنين را
براى ترغيبشان بايمان وطاعت بيان فرمود باين مضمون كه براى كسيكه بترسد از حاضر شدن در موقف
حكومت پروردگارش در روز قيامت ووقت ظهور آثار قدرت وعظمت ومهابت وسطوت او خدا
بكرمش دو بهشت مهيا كرده بعضى گفته اند كه يك بهشت بعوض ترك گناهان وشهوات ويك بهشت بعوض اقدام
ايشان بطاعات يا يك بهشت بعوض ايمانشان وديگر بهشت بعوض عمل وعباداتشان يك بهشت جنت عدن
وديگرى جنت نعيم يا يك بهشت در توى قصر ويك بهشت بيرون قصر يا يك بهشت جاى خودش ويك بهشت
جاى زنها وخدمتكارانش يا يك بهشت از طلا ويك بهشت از نقره كه ميان آنها گردش كند چنانچه گنه كاران ميان

العصات معروفون بسيماهم فلا يحتاج عرفانهم الى السئوال عن ذنبهم قيل لا يسئلون في اول حشرهم الى الموقف ويسئلون حين المحاسبة
وعن ابن عباس لا يسئلهم هل عملتم كذا وكذا فانه اعلم بذلك ولكن يسئلهم لم عملتم كذا وكذا وعنه ايضا لا يسئلون سئوال شفاء وراحة
وانما يسئلون سئوال تقريع وتوبيخ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فيهذه الاية قال من اعتقد الحق ثم اذنب ولم يتب في الدنيا
عذب فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم بين سبحانه علة عدم السئوال من الجن والانس عن ذنبه بقوله يُعْرَفُ
الْمُجْرِمُونَ والعصات في ذلك اليوم بِسِيمَاهُمْ وعلامة الذنب الظاهرة في وجوههم من السواد وزرقة العين والغبرة والقترة و
الحزن والنكاية فَيُؤْخَذُ اولئك العصات بِالنَّوَاصِي وشعور مقدم رؤسهم وَالْأَقْدَامِ قيل يأخذ الملائكة بشعر رؤسهم
واقدامهم فيقذفونهم في النار او المراد تسحبهم الملائكة وتجرهم الى النار تارة بالاخذ بنواصيهم وتارة بالاخذ باقدامهم فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ من المواعظ والزواجر مع كون منافعها في غاية الظهور ثم يقال لهم توبيخا وتقريعا هذه النار التى
ترونها وتدخلونها هى جَهَنَّمُ الَّتِي وعد الله بها العصات في الدنيا على لسان رسله وكان يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ
والمصرون على الكفر والعصيان ثم انظروا اليوم الى المكذبين انهم يَطُوفُونَ ويدورون بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ وماء حار آنٍ و
بالغ منتهى الحرارة وانقضاها يصب عليهم او يسقون منه عن كعب الاخبار ان واديا من اودية جهنم يجمع فيه صديد اهل النار فينطلق
بهم في الاغلال فيغمسون فيه حتى تنخلع اوصالهم ثم يخرجون منه وقد احدث الله لهم خلقا جديدا فيلقون في النار ومن الواضح ان الاخبار
بهذه الامور العظام من نعم الله على الانام فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا ايها الثقلان تُكَذِّبَانِ وقيل يعنى فباى الاء ربكما مما عددناه
من اول السورة تكذبان فتستحقان هذا العذاب الشديد ثم لما حذر الله العصات بذكر سوء عاقبتهم وعذاب عصيانهم زجرا لهم عن
ما هم عليه بين سبحانه حسن عاقبة المؤمنين الخائفين من عصيانه ترغيبا لهم الى الطاعة بقوله وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وحين
الحضور في موقف فصل قضائه في القيمة وظهور آثار قدرته وسطوته وسلطانه وهتك الستور وكشف حقايق الامور وقيام الاشهاد
فاجتنب لخوفه ذلك مخالفته وعصيانه في الدنيا جَنَّتَانِ قيل جنة لترك المعاصى والشهوات وجنة لفعل الطاعات وقيل جنة لايمانه
وجنة لعمله واما الجنتان فجنة عدن وجنة نعيم وقيل جنة داخل القصر وجنة خارجه وقيل جنة لسكونته وجنة لسكونة ازواجه وخدمه
وقيل جنة من ذهب وجنة من فضة يطوف بينهما كما يطوف المجرم بين جهنم وحميم وانما لم يقل يطوف بينهما الخائفون لوضوح ان لا طهارة
انهم ملوك يطاف عليهم احتراما لهم واكراما في حقهم ولا يطاف بهم عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ في هذه الاية قال من

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

جنتم وجهیم آمد و شد کنند از پیغمبر مروی استکه فرمود گناهکار زشتی پیش آید پس واز ترس خدا مرتکب آن نشود خدا آتش را بر او حرام کند و از اهوال روز قیامت در امان دهد و بوعده که در قران باو داده وفا کند چه فرموده و برای انکه از مقام پروردگارش ترسان باشد دو بهشت است پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خودتان تکذیب میکنید پس خدای متعال توصیف آن دو بهشت فرمود باین مضمون که آن دو بهشت دارای انواع درختان میوه است پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید در آن دو بهشت دو چشمه آب روان است ابن عباس فرمود یکی چشمه تسنیم و یکی چشمه سلسبیل است بعضی گفتند که هر یک چشمه در یک بهشت است پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید در آن دو بهشت از هر نوع میوه دو صنف است ترش و شیرین و خشک و تر ابن عباس فرمود انچه در دنیا است از میوه جات در بهشت هم هست واگر در دنیا میوه تلخ است در بهشت شیرین است حتی هندوانه ابی جهل که در دنیا تلخ است و در بهشت هست و شیرین است پس بکدام یک از نعمتهای پروردگاران تکذیب کنید پس از آن خدای متعال بیان کمال راحت خدا ترسان را فرمود که انها در بهشت چون پادشاهان تکیه کنند بر روی فرشها یکه بر روی یکدیگر افتاده و آستر شان حریر کلفت است نشینند والبته روی انها بار چه استکه خدا خوبی انرا داند و بیان نیاید بعضی گفتند روپه انها از سندس و حریر نازک لطیف است و میوه های آن بهشتها نزدیک و دسترس انها است که در حال نشسته و تکیه از آن هر قدر خواهند بچینند بی زحمت و کلفت پس بکدام یک از نعمتهای پروردگاران تکذیب کنید در آن بهشتها زنها و همسرهائی دارند که چشم بغیر شوهر خود نیندازند از روی محبتیکه بر خود دارند قمی فرمود که از زیادی نور صورت انها چشم کاملا بانها نظر نکند بعضی گفتند کوتاهی نظر شان کنایه از شرم و ناز شان است واز تمجیدات آن زنها آنستکه دست هیچکس از جن وانس بانها نرسیده و همه پاکیزه و مرد ندیده اند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگاران تکذیب کنید آن زنها در حسن و صفا چون یاقوت سرخ و مروارید کو چک سفید ند که گویند از مروارید درشت

علم ان الله يراه ويسمع ما يقول ويعلم ما يعمله من خير او شر فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال فذلك الذي خاف مقام ربه وعن النبي ص من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة الله حرم الله عليه النار وامنه من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده في كتابه في قوله ولمن خاف مقام ربه جنتان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا من نعم الدنيا والآخرة تُكَذِّبَانِ ثم وصف سبحانه الجنتين بقوله ذَوَاتَا أَفْنَانٍ وصاحبتا الغصان متشعبة من الشجرة عليها اوراق محضرة والثمار طيبة من غير سوق غلاظ مانعة عن التردد فيها كيف شاء كذا قيل وقيل يعني صاحبتا انواع من الاشجار المثمرة فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا من الآلاء الدنيوية والاخروية تُكَذِّبَانِ ثم وصف سبحانه الجنتين بغاية الصفا والنزاهة بقوله فِيهِمَا عَيْنَانِ من ماء غير آسن تَجْرِيَانِ من جبل من مسك على ما قيل وعن ابن عباس تجريان بالماء الزلال احديهما التسنيم والاخرى السلسبيل قيل تجري في كل جنة عين كما قال تعالى فيها عين جارية فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم لما وصف الجنتين بغاية النزاهة التي هي الاهم في نظر المتنعمين وصفهما باستجماعهما لجميع الفواكه بقوله فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ كل نوع من فاكهة متصورة من الفواكه زَوْجَانِ وصنفان حلو وحامض او رطب ويابس او معهود وغير معهود عن ابن عباس ما في الدنيا حلوة ولا مرة الا وهي في الجنة حتى الحنظل الا انه حلو فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم بين سبحانه حال استراحة الخائفين في الجنة بقوله مُتَّكِئِينَ ومعتمدين كالملوك حال جلوسهم عَلَى فُرُشٍ مبسوطة تحتهم بعضها على بعض وتلك الفرش بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وديباج ثخين فما ظنكم بظهارتها التي لابد ان تكون اعلى واشرف من البطائن قيل ان ظهائرها من سندس وحرير رقيق وقيل من نور وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ وثمارها التي تقطف دَانٍ وقريب بحيث يجتنى في كل حال لا كلفة القيام والمشي واستعمال الالة عن ابن عباس قال تدنو الشجرة حتى يجتنيها ولي الله ان شاء قائما وان شاء قاعدا وان شاء مضطجعا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم وصف سبحانه ازواجهم في الجنة بقوله فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ على ازواجهن لا تتجاوز اعينهن الى غيرهم ولا ينظرن الى سواهم لشدة حبهن لهم قيل تقول كل منهن لزوجها وعزة ربي ما ارى في الجنة شيئا احسن منك فالحمد لله الذي جعلك زوجي وجعلني زوجك وعن القمي الحور العين يقصر الطرف عنها من ضوء نورها وقيل ان قصر الطرف كناية عن الحياء والدلال وقيل ان المراد انهن مانعات ابصارهن عند الخروج عن النظر الى اليمين والشمال لغاية عفتهن لَمْ يَطْمِثْهُنَّ





كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُدْهَامَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

بزرک تلألؤ و سفیدیش بیشتر است پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب نمائید کردار مومنین خدا ترس برای خدا کارهای نیکو کرده اند پس بر خدا لازم است که مزد نیکو بانها دهد البته جزای خوبی است پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید برای مومن خدا ترسیکه در قرب بخدا کامل است دو بهشت پست تر در آخرت آفریده پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید بعضی گفتند دو بهشت اول تمام عمارت وانچه در انها است از طلا است و دو بهشت پست تر تمام عمارت وانچه در انها است از نقره است قریب باین مضمون از پیغمبر صلی الله علیه واله رسیده از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه فرمود نگوئید همه مؤمنین در یک بهشت و یک درجه اند خدا فرموده که پست تر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر است و فرموده در بهشت درجاتی است بعضی بالا تر از بعضی و تفاوت بعمل است بعضی گفتند دو بهشت پست تر برای اولادهای مؤمنین است که بطفیل مؤمنین بهشت روند واین دو بهشت زمینشان باندازه سبز است که بسیاهی زند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید در این دو بهشت دو چشمه است که آبشان فواره زند و بالا رود پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید در این دو بهشت میوه جات بالذت و خوش مزه و درخت خرما و انار است که از همه میوه ها بهتر و بالا تر است در اخبار مدح انار بسیار

ولم يمسهن او لم يفتضهن إِنْسٌ غير ازواجهن قَبْلَهُمْ في الجنة وَلَا جَانٌّ بل هن باكرات غير ملموسات فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم بين سبحانه كمال جمالهن بقوله كَأَنَّهُنَّ في الصفاء والحسن الْيَاقُوتُ الاحمر وَالْمَرْجَانُ واللؤلؤ الصغار الابيض فانه اصفى من اللؤلؤ الكبار عن النبي ص انه قال ان المرئة من اهل الجنة ليرى بياض ساقها من وراء سبعين حلة ومخها ان الله يقول كانهن الياقوت والمرجان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم اكد سبحانه وعده المؤمنين بالجنة والنعم المذكورة ببيان حكم العقل بوجوب كون جزاء المحسن هو الاحسان بقوله هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ الى الغير بحكم العقل السليم ايها العقلاء إِلَّا الْإِحْسَانُ الى المحسن لا والله لا يكون جزاء المحسن على احسانه الا الاحسان اليه فلا بد من ان يجازي المؤمن المحسن بعمله من الله بالجنة والنعم الدائمة عن انس قال قرء رسول الله ص هل جزاء الاحسان الاية ثم قال هل تدرون ما قال ربكم قالوا الله ورسوله اعلم قال يقول هل جزاء من انعمت عليه بمعرفتي وتوحيدي الا ان اسكنه جنتي وحظيرة قدسي برحمتي وعن الحسن بن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه واله قال هل جزاء من قال لا اله الا الله الا الجنة وعن الصادق عليه السلام ان هذه الاية جرت في الكافر والمؤمن والبر والفاجر من صنع اليه معروف فعليه ان يكافي به وليس المكافاة ان تصنع كما صنع حتى تربي فان صنعت كما صنع كان له الفضل بالابتداء فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا من النعم العقلانية والنفسانية والروحانية والجسمانية تُكَذِّبَانِ ثم انه تعالى بعد بيان جزاء الخائفين المقربين بان لهم جنتين موصوفتين باعلى مراتب الحسن بين جزاء من دونهم في القرب بقوله وَمِنْ دُونِهِمَا وانزل منهما شرفا وحسنا جَنَّتَانِ اخريان لمن دون الخائفين رتبة ومنزلة عند الله قال بعض المفسرين من دون الجنتين الاولتين جنتان اخريان من فضة ابنيتهما وما فيهما وجنتان وليان من ذهب ابنيتهما وما فيهما وروى المجمع عن النبي صلى الله عليه واله ما يقرب منه وعن الصادق ع لا تقولن الجنة واحدة ان الله تع يقول ومن دونهما جنتان ولا تقولن درجة واحدة ان الله يقول درجات بعضها فوق بعض انما تفاضل القوم بالاعمال وعنه قيل له ان الناس يتعجبون منا اذا قلنا يخرج قوم من النار فيدخلون الجنة فيقولون لنا فيكونون مع اولياء الله في الجنة فقال ع ان الله يقول ومن دونهما جنتان لا والله ما يكونون مع اولياء الله وقيل ان الجنتين الادونين لذريتهم الذين الحقهم بهم ولاتباعهم وانما جعلهما الله لهم انعاما على المؤمنين كانه يقول الله لهم هاتان الاخريان لكم اسكنوا فيهما من تريدون وقيل ان لكل من المؤمن والمؤمنة اربع جنات عن يمين ويسار وقدام وخلف ليتضاعف له التردد بالانتقال من جنة الى جنة فانه ابعد من الملل فيما طبع عليه من البشرية وعن القمي عن الصادق ع انه سئل عن قوله تع ومن دونهما جنتان قال خضراوان في الدنيا ياكل المؤمنون منهما حتى يفرغ من الحساب فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا من الآلاء الاخروية والجنات العديدة تُكَذِّبَانِ ثم وصف سبحانه الجنتين الادونين بصفات دون من صفات الجنتين الاولتين حيث وصف الاولتين بقوله ذواتا افنان ووصف الاخريين بقوله مُدْهَامَّتَانِ ومخضرتان غاية الخضرة بحيث تضربان الى السواد قيل هذا الوصف يدل على ان الاخريين دون الاولين مكانا فالمؤمنون اذا نظروا الى فوقهم يرون الاثمار والاغصان تظلهم واذا نظروا الى تحتهم يرون رياضا خضرة فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا من خضرة نباتات هاتين الجنتين فيتمتع ابصاركم بها وانتفاع انوفكم بشم رياحينهما تُكَذِّبَانِ ثم وصف سبحانه نزاهتهما وصفائهما بقوله تعالى

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ
خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

شده پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید دران بهشتها زنهای خوش اخلاق خوش صورت
است از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه انها زنهای مؤمنهٔ صالحهٔ با معرفتند و در روایتی استکه انها از
حور العین خوش صورت ترند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید آن زنها تمام سفید در
پرده ها و حجله ها بنداز نهایت عفت و بزرگواری که دارند جز شوهرانشان انها را نه بینند پس بکدام یک از نعمتهای
پروردگارتان تکذیب کنید پیش از شوهرانشان دست کسی از انس و جن بانها نرسیده پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان
تکذیب کنید آن مؤمنین در آن بهشتها چون پادشاهان تکیه بر مخده های سبز که بهترین رنگهاست دهند و بر فرشهای نیکوی نقش دار
نشینند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید با برکت و خیر است اسم پروردگارت چه رسد بذات مقدسش
که دارای جلالت و عظمت و نهایت اکرام است گفته اند که خدا استعمال برای ایجاد خوف و رجا در دلها خود را باین دو صفت در آخر سوره توصیف فرمود

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ وفوارتان الى جهة الفوق بالماء وقيل بالخير والبركة وعن ابن عباس بالمسك والعنبر فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
من ربكم بالشراب والتذاذكم بنزهة الجنتين تُكَذِّبَانِ ثم وصف سبحانه المأكول فيهما بقوله فِيهِمَا فَاكِهَةٌ كثيرة ومايتلذذ به من ثمار الاشجار ثم
خص النوعين منهما بالذكر بقوله وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ لفضلهما على ساير الفواكه فان الرطب والتمر فاكهة وغذاء والرمان فاكهة ودواء وقيل ان الفواكه اسم
لشجرة فاكهة الارضية كالبطيخ داخلة في قوله مدهامتان والشجرية كالتفاح والسفرجل والعنب وغيرها هي المراد من الاية وعن ابن عباس نخل الجنة جذوعها
من زمرد اخضر وكربها من ذهب احمر وسعفها كسوة لاهل الجنة وثمرها امثال القلال او الدلاء اشد بياضا من اللبن واحلى من العسل والين من
الزبد ليس له عجم كلما نزعت ثمرة عادت مكانها اخرى وعنه ما لقحت رمانة قط الا بحبة من الجنة وعن امير المؤمنين عليه السلام اذا اكلتم الرمان فكلوه
ببعض شحمه فانه دباغ للمعدة وما من حبة منه تقيم في جوف مؤمن الا انارت قلبه واخرجت شيطان الوسوسة منه اربعين يوما وعن النبي صلى الله
عليه واله من اكل رمانا انار الله قلبه اربعين يوما وعن الصادق عليه السلام الفاكهة مائة وعشرون لونا سيدها الرمان وعنه خمس من فواكه الجنة
في الدنيا الرمان الاملس فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ثم وصف سبحانه المنكوحات في الجنتين بقوله فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ اخلاقهن حِسَانٌ
وجوههن عن المجمع عن النبي صلى الله عليه واله اي نساء خيرات الاخلاق حسان الوجوه وقيل في تفسير الخيرات ليس بذرات ولا بخرات ولا متطلعات ولا متشوفات
ولا ذربات ولا سليطات ولا طماحات ولا طوافات في الطرق وفي تفسير الحسان حسان الخلق والخلق وعن الصادق عليه السلام هن صوالح المؤمنات
العارفات وعنه الخيرات الحسان من نساء اهل الدنيا وهن اجمل من حور العين وروى بعض العامة ان حور العين يقلن نحن الناعمات فلا نبأس والراضيات
فلا نسخط طوبى لمن كان لنا فاذا قلن هذه اجابتهن المؤمنات من نساء الدنيا نحن المصليات وما صليتن ونحن الصائمات وما صمتن ونحن المتصدقات
وما تصدقتن فغلبتهن والله غلبتهن وقيل ان المراد من الخيرات الحور العين فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وقد انعم الله عليكم بالخيرات الحسان
ثم بالغ سبحانه في وصف نساء الجنة بقوله حُورٌ ونساء بيض مَقْصُورَاتٌ ومخدرات فِي الْخِيَامِ والخدور او مستورات في الحجال لا يظهرن
لغير ازواجهن ولا يخرجن من ستورهن لغاية عظمتهن وعفتهن على ما قيل عن الصادق عليه السلام قال الحور هن البيض المقصورات المخدرات في خيام
الدر والياقوت والمرجان لكل خيمة اربعة ابواب على كل باب سبعون ملكا حجابا لهن وتاتيهن في كل يوم كرامة من الله عز ذكره يبشر الله عز وجل
بهن المؤمنين وعن ابن مسعود لكل زوجة خيمة طولها ستون ميلا وقيل ان الخيمة من خيامهن درة مجوفة عرضها ستون ميلا في كل زاوية منها
اهلون لا يرون الآخرين يطوف عليهن المؤمنون فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مع انه خلق لكما من النساء المقصورات المحبوسات ثم
بين سبحانه ان ازواج المؤمنين كازواج المقربين في البكارة وعدم مس غير ازواجهن بقوله لَمْ يَطْمِثْهُنَّ ولم يمسهن او لم يفتضهن غير ازواجهن
لا انس قَبْلَهُمْ وَلَا احد جَانٌّ بل كلهن باكرات غير ملموسات فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مع انعامه عليكما باعلى النعم ثم بين سبحانه
راحة المؤمنين في الجنتين بقوله مُتَّكِئِينَ ومعتمدين فيهما عَلَىٰ رَفْرَفٍ وفرش مرتفعة كما عن بعض او مجالس كما عن ابن عباس او مرافق و
مساند خُضْرٍ لكونه احسن الالوان وَعَبْقَرِيٍّ وفرش حِسَانٍ او بطمونس او فيها صور وهي على كل تقدير في غاية الجودة فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مع انه قد هيأ لكما به نهاية الراحة والكرامة ثم لما ذكر سبحانه نعم الدنيوية والاخروية التي كلها من شئون رحمانيته وقيامه
على جميع الموجودات وصف ذاته بعلو الشأن او بكثرة الخير والبركة بقوله تَبَارَكَ وتعالى شأنا او كثر خيرا او دام اسْمُ رَبِّكَ وما يحكى عن ذاته كالرحمن
الذي افتتحت به السورة المباركة فكيف بذاته المقدسة فان عظمة الاسم دالة على عظمة المسمى ثم انه تعالى بعد تعداد النعم الدنيوية والتنبيه على فناء
العالم اخبر ببقاء ذاته وعبر عنها بالوجه والمراد به وجوده الواجب الغير القابل للعدم والزوال وبعد تعداد نعم الدائمة الاخروية اخبر بدوام اسمه المبارك
في السنة الذاكرين في الجنة او كثرة خيراته وبركاته او علو شأنه اللازم لتوجه الخلق اليه وتعظيمه وقيل ان المراد بالاسم صفة الرحمانية والرحيمية وقيل ان المراد





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ
رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً

پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ الرحمن که در اول آن ببیان رحمت واسعهٔ الهیه و بیان عظمت قرآن و پس از آن ذکر نعمتهای
خدا بر خلق و مؤمنین و فناء تمام موجودات و اهوال قیامت و اینکه مردم بر سه نوعند مجرمین و خائفین از
خدا و مؤمنین بود تنظیم سورهٔ واقعه شد که محتوی است بر بیان اندازهٔ از اهوال قیامت و فناء دنیا و عظمت
قرآن و اینکه مردم در قیامت بر سه فرقه اند و مطالب دیگریکه مربوط بسورهٔ مبارکه سابقه است پس از ذکر اسماء
مبارکات بسم الله الرحمن الرحیم شروع در بیان اهوال قیامت فرمود باین مضمون که چون قیامتیکه البته واقع
شدنی است واقع شود اهوال و شدائدی نمایان گردد و در آنوقت کسی نتواند آنرا دروغ داند از آنکه خود آنروز
و اهوال آنرا می بینند در آن روز بسیاری از مردمانیکه در دنیا مقام بلندی داشتند پست و خوار شوند و بسیاری
از مردم که در دنیا ذلیل و پست بودند عزیز و بلند مقام و مرتبه گردند چنانچه از ابن عباس منقول است و از
حضرت سجاد علیه السلام رسیده که فرمود قریب باین مضمون که روز قیامت روزی استکه دشمنان خدا را
بکشانند باتش و دوستان خدا را بلند کنند بدرجات بهشت و این پستی و بلندی وقتی شود که زمین لرزش بسیار
شدیدی بیابد که هیچ عمارتی برروی آن نماند و کوهها پاره پاره یا از جا کنده شوند یا چون گوی بگردش آیند تا
آنکه چون غبار نرم و پراکنده گردند بعضی گفته اند که خدا بادی مأمور کند که زمین و کوهها را از جا کند و آنها را بهم زند
تا آنکه کوهها نرم چون غبار و گرد شوند و آنروز تمام خلق اولین و آخرین بر حسب اختلاف عقاید و ایمان و کفر و

ذاته المقدسة وفي كلا الموضعين تنبيه على جلالته وتنزهه عن النقائص ووجوده وكرمه ونهاية كبريائه بقوله ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
ارعابا للقلوب لمكان الجلال وايناسا لها لمكان الاكرام ففي هذين الوصفين تربية للخوف والرجاء قيل من اللطائف انه تعالى ختم السورة المباركة
ببيان سعة ملكه وكمال قدرته بقوله تعالى عند مليك مقتدر وختم هذه السورة ببيان نهاية جلالته التي من اثارها سعة ملكه ونهاية اكرامه التي من
اثار كمال قدرته عن الباقر عليه السلام في هذه الاية نحن جلال الله وكرامته التي اكرم الله تبارك وتعالى العباد بطاعتنا ومحبتنا عن الصادق عليه السلام
من قرء سورة الرحمن فقال عند كل اية فباي الاء ربكما تكذبان لا بشيء من الائك رب اكذب فان قرءها ليلا ثم مات مات شهيدا وان قرءها
نهارا ثم مات مات شهيدا قيل ان ايات اول هذه السورة المباركة اول ما قرء من القران على قريش ثم لما ختمت سورة الرحمن المبتدئة
بالاعلان بصفة الرحمة ثم عظمة القران المحتوية لبيان النعم الدنيوية والاخروية وبيان فناء الموجودات الجسمانية واهوال القيمة وكون الناس
فيها فرقا ثلاثة المجرمين والمقربين والمؤمنين الابرار نظمت بعدها سُورَةُ الْوَاقِعَةِ المبتدئة باظهار المهابة ببيان اهوال القيمة وبيان
فناء الدنيا وخرابها فيها وكون الناس فيها فرقا ثلاثة السابقين المقربين واصحاب اليمين واصحاب الشمال وغير ذلك من المطالب المربوطة بالسورة
السابقة فابتدئها بذكر اسمائه الحسنى بقوله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ثم شرع سبحانه فيها ببيان
اهوال القيمة الموجبة للخوف عن مقامه وارعاب القلوب من مهابته بقوله إِذَا وَقَعَتِ القيمة التي هي الْوَاقِعَةُ لا محالة او هي الواقعة
العظيمة التي من عظمتها وشدائدها لا يتصور لها نظير او الزلزلة التي تضع لهولها كل ذات حمل حملها قيل ان جواب اذا محذوف والتقدير تكون
اهوال وشدائد لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا وحدوثها نفس كَاذِبَةٌ ومنكرة اياها لشهودها وشهود اهوالها او لا يوجد نفس كاذبة لاجل
شدتها واهوالها من عظمتها انها خَافِضَةٌ لاقوام وَرَافِعَةٌ لاخرين عن ابن عباس تخفض اقواما كانوا مرتفعين في الدنيا وترفع
اقواما كانوا متضعين فيها وعن السجاد عليه السلام اذا وقعت الواقعة يعني القيمة خافضة خفضت والله باعداء الله الى النار رافعة رفعت
والله اولياء الله الى الجنة وقيل انه بيان لنفي وجود الكاذب في ذلك اليوم والمعنى ليس فيها نفس كاذبة تغيير الكلام وتخفض كلمة او ترفعها
او المراد ان تلك الواقعة تخفض بعض الاشياء وترفع بعضا تحط الاشقياء وترفع السعداء وتزيل الاجرام عن مقارها بنثر الكواكب واسقاط
السماء كسفا وتسيير الجبال في الجو كالسحاب وصيرورتها بعد الرفع عن الارض هباء منبثا وصيرورة الارض كثيبا مرتفعا وانما قدم
الخفض للتشديد والتهويل ثم بين سبحانه وقت كون القيمة خافضة رافعة بقوله إِذَا رُجَّتِ وزلزلت الْأَرْضُ رَجًّا و
زلزالا عظيما وحركت تحريكا شديدا بحيث لا يبقى فوقها بناء وَبُسَّتِ وفتتت الْجِبَالُ او سيقت وسيرت من اماكنها
بَسًّا وتفتيتا عجيبا او سوقا وسيرا سريعا فَكَانَتْ وصارت جميع الجبال بسبب ذلك التفتت والسوق هَبَاءً او غبارا
مرتفعا او كالذرات التي ترى في شعاع الشمس او ما يتطاير من شرر النار او ما ذرته الريح من الاوراق مُنْبَثًّا ومتفرقا ومنتشرا
في الجو وقيل ان الله تعالى يبعث ريحا فتحمل الارض والجبال وتضرب بعضها ببعض ولا تزال كذلك حتى تصير غبارا وَكُنْتُمْ
ايها الناس من الاولين والاخرين في ذلك اليوم أَزْوَاجًا واصنافا ثَلَاثَةً حسب اختلاف عقائدهم واعمالهم في الدنيا اما الصنف

فَاَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ ما اَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ وَاَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ
وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ اُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

اعمال نیک و بد و خیر و شر بر سه فرقه و سه نوع کردند و همه در آن روز از یک دیگر ممتاز شوند اما فرقهٔ اول پس انها صاحبان میمنت و برکت و سعادتند یا دارای منزلت رفیعه و مقام بلندند و ندانی که انها چه مقام شامخ و رتبهٔ بلندی دارند و فرقهٔ دوم صاحبان شئامت و شر و شقاوتند و ندانید که انها چه اندازه بدبخت و بی بهره و پست درجه اند از انکه همه کافر و مستحق عذابند و فرقهٔ سیم آنانندکه بایمان و اطاعت خدا و اعمال خیریه بر همه پیشی گرفته و گوی سبقت ربوده اند الا انها پیش از همه کس بهشت روند و بدرجات عالیه رسند و آن بزرگوران اعلی درجهٔ قرب بخدا دارند بعضی از اهل سنت گفتند که پیش قدمهای بایمان در دنیا چهار نفرند پیش قدم در امت موسی حزقیل و پیش قدم در امت عیسی حبیب نجار است و دو نفر در این امتند یکی ابو بکر و دیگری عمر است احقر گوید این سخن از دروغهای خیلی رسوا است از انکه مسلمانان همه بر آنند که ابا بکر پس از ایمان سه نفر یا چهار نفر و عمر پس از ایمان سی و نه یا چهل نفر ایمان آوردند و بیشتر اهل سنت از ابن عباس روایت کردند که فرمود پیش قدم در ایمان بخدا و رسول در این امت علی بن ابیطالب ع است و فضل بن روزبهان که از متعصبین اهل سنت است روایت کرده که پیش قدمهای در ایمان بخدا و رسول سه نفرند یکی مؤمن آل فرعون و یکی حبیب نجار و سیمی علی بن ابیطالب ع است و فخر رازی سنی همین روایت را نقل کرده و در آخر این روایت است که علی بن ابیطالب افضل سابقین است پس از ان خدا ی تعالی بیان حسن حال سابقین فرمود باین مضمون که انها در بهشتهای پر نعمت جای گیرند

الاول فَاَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ والبركة والسعادة او اهل المنزلة الرفیعة او ذوی الصحائف التی یعطونها بایمانهم او الجماعة التی یقومون عن یمین العرش او كانوا علی یمین ادم فی عالم الذر و یوم المیثاق وما تدرون ایها العقلاء ما اَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ وای شیء هم فی الفخامة وعلو الرتبة فتتعجبون من حسن حالهم لكونهم مؤمنین صالحین وان كان لهم تبعات یقومون بها للحساب وَالصنف الثانی اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ والشر والشقاوة واهل الذلة والخساسة والنكبة والدناءة وما تدرون ما اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وای شیء هم فی سوء الحظ وحط المنزلة فتتعجبون من سوء حالهم لكونهم كفارا طغاة مستحقین للعذاب وَالثالث السّابِقُونَ والمبادرون الی الایمان و الطاعة والمسارعون الی الخیرات وهم السّابِقُونَ والمبادرون الی الجنة بغیر حساب والمسارعون الی الدرجات العالیات وقیل ان المراد ان السابقون هم السابقون المعروفون بحسن الحال وهم الذین لا یمكن الاخبار عن عظمتهم الا بان یقال هم السابقون لكون حسن حالهم وعلو مقامهم فوق ان یحیط به علم البشر وقیل ان السابقون الثانی تاكید الاول وقیل ان المعنی السابقون ما السابقون نحذف كلمة ما لدلالة الجملتین السابقتین علیها وقیل ان السابقون الثانی مبتدء وخبره قوله اُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ الی الله باعلی درجات القرب الذی یكون للبشر او المقربون الی العرش لان درجاتهم فوق درجات غیرهم فی الجنة التی سقفها عرش الرحمن لقول النبی صلی الله علیه و اله اذا سئلتم الله فاسئلوه الفردوس فانه اوسط الجنة واعلیها وفوقه عرش الرحمن وقیل انهم مقربون الی الجنة حین كون اصحاب المیمنة فی مقام الحساب قیل قدم سبحانه عند ذكر الاصناف اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة لانهم الذین ینفعهم ذكر اهوال القیمة دون السابقین الذین لا یختلف حالهم بالخوف والرجاء قال بعض العامة السابقون اربعة سابق امة موسی وهو حزبیل او حزقیل مؤمن ال فرعون وسابق امة عیسی وهو حبیب النجار صاحب انطاكیة وسابقا امة محمد وهما ابو بكر وعمر اَقُولُ هذا القول مما یضحك به الثكلی لوضوح ان الرجلین لا سبق لهما لا فی الایمان ولا فی الطاعة للاتفاق علی ان اسلام ابی بكر كان بعد اسلام ثلاثة او اربعة واسلام عمر كان بعد اسلام تسعة وثلثین او اربعین من الصحابة مع انه روی الجمهور عن ابن عباس انه قال سابق هذه الامة علی بن ابی طالب علیه السلام وقال فضل بن روزبهان الناصب جاء فی روایة اهل السنة سباق الامم ثلثة مؤمن ال فرعون وحبیب النجار وعلی بن ابیطالب ع وفیما رواه الفخر الرازی هو افضلهم وعن الباقر علیه السلام السابقون اربعة ابن ادم المقتول وسابق امة موسی وهو مؤمن ال فرعون وسابق امة عیسی وهو حبیب النجار والسابق فی امة محمد وهو علی بن ابیطالب علیه السلام وعن امیر المؤمنین ع قال السابقون السابقون اولئك المقربون فی نزلت وعنه ع قال خلق الله الناس علی ثلاث طبقات وانزلهم ثلاث منازل وذلك قول الله اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة والسابقون واما السابقون فهم انبیاء مرسلون وغیر مرسلین جعل الله فیهم خمسة ارواح روح القدس وبها بعثوا انبیاء مرسلین وغیر مرسلین وبها علموا الاشیاء وروح الایمان وبها عبدوا الله ولم یشركوا به شیئا وروح القوة وبها جاهدوا عدوهم وعالجوا معاشهم وروح الشهوة وبها اصابوا لذیذ الطعام ونكحوا الحلال من شباب النساء وروح البدن وبها دبوا ودرجوا واما اصحاب المیمنة وهم المؤمنون حقا جعل الله فیهم اربعة ارواح روح الایمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن الی ان قال

نقل كل امة بعض العامة ویذكره





فی جَنّاتِ النَّعیمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلینَ وَقَلیلٌ مِنَ الْآخِرینَ عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَّكِئینَ عَلَیْها مُتَقابِلینَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ بِاَكْوابٍ وَاَباریقَ وَكَاْسٍ مِنْ مَعینٍ لا یُصَدَّعُونَ عَنْها وَلا یُنْزِفُونَ وَفاكِهَةٍ مِمّا یَتَخَیَّرُونَ وَلَحْمِ طَیْرٍ مِمّا یَشْتَهُونَ وَحُورٌ عینٌ كَاَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ

وانها گروه بسیاری از پیشینیان و گروه کمی از امت خاتم انبیایند و انها در بهشت روی تختهای بافته با بریشم یا یاقوت و جواهر یا طلا است ابن عباس فرمود ان تختها از طلا که بر انها از برجد و مروارید و یاقوت نصب شده آن مقربین چون پادشاهان بر انها تکیه کنند و پسرهای جوان خوش صورت و زیبا که ابدا اشکلشان تغییر نکند و در انها برای خدمت بگردند با تنگهای از طلا و جواهر بی دسته و با دسته و جامهای پر از شرابیکه از چشمهٔ بهشت بیرون آید و در نوشیدنش درد سر و مستی نباشد ابن عباس فرمود در شراب دنیا درد سر و مستی و قی و بول کردن است و این عوارض و کثافات هیچ یک در شراب بهشت نیست در آن لذت بی اذیت است پس چون رسم مشروب خورها آنستکه پس از خوردن شراب چیز خوش مزه میخورند که مزهٔ دهانشان را تغییر دهد خدا یتعال پس از بیان شراب خوردن اهل بهشت فرمود برای انها از میوه های بهشتیکه دلخواهشان باشد آورند و گوشت پرندهٔ بهشتی که مرغوب طبعشان باشد کباب کرده یا پخته بانها دهند و زنهای سفید درشت چشم نزد شان باشد که در پاکیزه گی و درخشندگی چون مروارید تازه از صدف بیرون آمده که ابدا دستی بانها نرسیده و چشمی انهارا ندیده باشد این نعمتها و کرامتها سزای کارهای نیکی است که در دنیا کرده اند و در آن بهشتها گوششان صداها و سخنهای زشت و ناملائم و دشنام و دروغ و کلام خارج از نزاکتی نشنود بلکه از یکدیگر یا از خدا و ملائکه سلام

واصحاب المشامة فهم الیهود والنصاری جحدوا ما عرفوا فسلبهم الله تعالی روح الایمان وروی عن الصادق علیه السلام ما یقرب منه وعن الامالی عن النبی صلی الله علیه واله انه سئل عن هذه الایة فقال قال جبرئیل ذلك علی وشیعته هم السابقون الی الجنة المقربون الی الله بكرامته وعن الباقر علیه السلام فی حدیث نحن السابقون السابقون الی الجنة ونحن الاخرون وعن الصادق علیه السلام قال قال ابی لاناس من الشیعة انتم شیعة الله وانتم انصار الله وانتم السابقون الاولون والسابقون الاخرون والسابقون فی الدنیا الی ولایتنا والسابقون فی الاخرة الی الجنة ثم قدم سبحانه ذكر حال السابقین بقوله فی جَنّاتِ النَّعیمِ مقر بهم كائنون ومستقرون فی جنات مشتملة علی النعیم وانواع اللذات الجسمانیة والروحانیة وهم ثُلَّةٌ وجماعة عظیمة مِنَ المؤمنین الْاَوَّلینَ من لدن ادم الی بعث الخاتم وَقَلیلٌ مِنَ المؤمنین الْآخِرینَ من امة خاتم النبیین كلهم قاعدون فی الجنة عَلی سُرُرٍ ومجالس مرتفعة من الارض معدة لحال السرور ویجعل للملوك مَوْضُونَةٍ ومنسوجة بعضها علی بعض او منسوجة بالحریر او بالیواقیت والجواهر او بالذهب قیل قوائمها من الجواهر وارضها من الذهب وعن ابن عباس الواحها من الذهب مكللة بالزبرجد والدر والیاقوت مرتفعة ما لم یجیء صاحبها فاذا اراد صاحبها الجلوس علیها تواضعت حتی یجلس علیها ثم ترفع الی موضعها حال كونهم مُتَّكِئینَ ومعتمدین علیها كالملوك وكونهم مُتَقابِلینَ ومتوجهین بعضهم الی بعض ومستانسین بعضهم ببعض یَطُوفُ عَلَیْهِمْ ویدور حولهم للخدمة وِلْدانٌ وغلمان مُخَلَّدُونَ ومبقون علی شكلهم وطراوتهم ابدا قیل انهم مخلوقون فی الجنة والمخلدون بمعنی مقرطون او مسورون وقیل انهم اطفال المشركین عن النبی صلی الله علیه واله اولاد الكفار خدام اهل الجنة وعن امیر المؤمنین ع هم اولاد اهل الدنیا ویكون طوافهم بِاَكْوابٍ واوان لا عروة لها ولا خرطوم من الذهب والجواهر وقیل انها الاقداح الكبیرة وَاَباریقَ واوانی لها عری وخرطوم تبرق من صفائها وَكَاْسٍ مملو من خمر جاریة مِنْ مَعینٍ ومنبع فی الجنة وقیل ان المعنی كاس مملو من خمر ظاهرة یعاین بالابصار و جمع الاكواب والاباریق للدلالة علی الكثرة وافراد الكاس لعدم حاجة شخص واحد الی اكثر من واحد قیل انه یصب الخمر من الاكواب فی الاباریق ومن الاباریق فی الكاس ثم وصف سبحانه خمر الجنة بقوله لا یُصَدَّعُونَ ولا یصیبهم وجع الراس المسبب منها الصادر عَنْها كما یصیبهم ذلك من خمر الدنیا وَلا یُنْزِفُونَ ولا یسكرون عن ابن عباس فی الخمر اربعة خصال السكر والصداع والقیء والبول ولیست فی خمر الجنة بل هی لذة بلا اذی وقیل لا ینزفون بمعنی لا یفقدون الشراب ثم لما كان دأب شاربی خمر الدنیا اكل شیء بعد الشرب من فاكهة او لحم او غیرهما مما به تبرد الذائقة وساقی الخمر یاتی للشارب بعد الشرب باحد الاشیاء اللذیذة عطف سبحانه علی قوله باكواب واباریق بقوله وَفاكِهَةٍ وثمار لذیذة مِمّا یَتَخَیَّرُونَ ویختارونه مع ان كلها خیار وَلَحْمِ طَیْرٍ من طیور الجنة مِمّا یَشْتَهُونَ ویمیل الیه طباعهم مشویا او مطبوخا وعندهم حُورٌ ونساء بیض او شدید بیاض عیونهم وسوادها عینٌ وواسعات الاحداق وهن فی الصفاء والبیاض كَاَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ والدر الْمَكْنُونِ والمخزون فی الصدف لم تمسه الایدی ولم تره الاعین او

جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ

و تحیت بی درپی شنوند پس از بیان جا و منزل و مشروب و ماکول و زنهای مقربین و کمال خوبی حالشان در آخرت بیان حال مؤمنین درجهٔ دوم را فرمود باین مضمون که مؤمنینیکه در طرف راست محشر باشند نامهٔ عملشان را بدست راستشان دهند کسی نداند که درجه درجهٔ از عظمت و کرامت اوّلاً جای انها در بهشتی استکه درختهای سدر دارد که برگشان کوچک و میوه شان نزد عرب محبوب است و شاخهای انها از بسیاری میوه بزیر آمده و ابداً خار ندارد و درختهای موز که میوهٔ دارای بسیار لطیف مرغوبی است و برگهایش مانند آنستکه روی هم چیده شده و فاصله ندارند یا میوه اش روی هم باشد که از ریشه تا سر درخت از زیادی برگ و میوه تنهٔ آن درخت دیده نشود بعضی از مفسرین گفتند که در طائف صحرائی بوده که درخت موز و سدر در آن بسیار بود و مسلمانان عرب چون بانجا میرفتند میگفتند کاش ما در بهشت چنین صحرائی داشتیم پس این آیه فرود آمد و در آن بهشت مؤمنین سایهٔ پر کششی است که هرگز تمامی و زوال ندارد و در خوشی چون هوای صبح پیش از آفتاب تابستان است که نه گرم است و نه سرد و بعضی گفتند مراد از سایهٔ کشش دار راحت و آسایش همیشگی است و در آن بهشت آب جاری از بالا است که بطور آب شر فرو ریزد و میوه ای بسیار است که هیچ وقت نایاب نشود بلکه همیشه وجود دارد و اهل بهشت بهیچ وجه از خوردن و چیدن انها جلوگیر نخواهند داشت و در آن بهشت فرشهائی استکه قدرش زیاد یا روی هم چیده شده است از حریر و دیباد دارای رنگهای گوناگون و در لاایشان مشک و عنبر و کافور است چنانچه زراره

المصون عما يضره بصفائه وشدة بياضه وانما نعم عليهم بتلك النعم العظام لكونها جَزَاءً بِمَا كَانُوا في الدنيا يَعْمَلُونَ من الاعمال الحسنة الصالحة ثم ذكر سبحانه ما يلتذ به اسماعهم في الجنة بقوله لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا باطلا وكلاما لا ينتفع ولا يعتد به وَلَا تَأْثِيمًا وكلاما فيه نسبتهم الى الباطل والمعصية كقولك انت فاسق وسارق او شارب خمر محرم كما قيل وعن ابن عباس قال لا يقول بعضهم لبعض اثمت وعن القمي يعنى الفحش والكذب والحاصل انه ليس في الجنة كلام لغو ولا مولم لا محققا ولا فرضا إِلَّا قِيلًا وكلاما مفروض اللغوية على الفرض المحال وهو قول بعض لبعض عند الملاقات في الجنة او حين التوجه او قول الملائكة لهم سلمت سَلَامًا او سلمك الله سَلَامًا وقيل ان الاستثناء منقطع والمعنى ولكن يسمعون سلاما بعد سلام من الله كما قال سبحانه سلام قولا من رب رحيم او من الملائكة كما قال تعالى يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم او بعضهم على بعض كما قال تعالى فسلام لك من اصحاب اليمين او المراد انهم يفشون السلام او لا يسمع المسلم والمسلم عليه الا السلام بدءا وردا ثم شرع سبحانه في بيان حسن حال اصحاب الميمنة بقوله تعالى وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ وما تدرون مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ واى اشخاص هم في العظمة والكرامة عند الله هم يوم القيمة متمكنون فِي جنة ذات سِدْرٍ وشجر نبق وهو عزيز عند العرب وورقه في غاية الصغر وثمره محبوب عندهم ولكن يخالف سدر الدنيا في انه شوك كثير يكره ورقه ولولاه لكان اصفى الشجر عند العرب لكثرة اوراقه ودخول بعضها في بعض وسدر الجنة بلا شوك وهو معنى مَخْضُودٍ على ما قيل وقيل ان معنى مخضود منعطف الاغصان الى الاسفل لكثرة ثمره وَذات طَلْحٍ وشجر موز وورقه في غاية الكبر او مَنْضُودٍ بعضه فوق بعض بحيث لا يكون فصل بين اوراقه وقيل منضود حمله وراكب بعضه على بعض من اسفله الى اعلاه ليس له ساق بارز وقيل ان طلح شجر ام غيلان له انوار كثيرة منتظمة طيبة الرائحة تقصد العرب منه النزهة والزينة وعن مجاهد كان لاهل الطائف واد معجب فيه الطلح والسدر فقالوا يا ليت لنا في الجنة مثل هذا الوادى فنزلت هذه الاية وَذات ظِلٍّ مَمْدُودٍ عريض لا ينقص ابدا كظل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس يدل على ان اوقات الجنة كغدوات الصيف لا يكون فيه حر ولا برد وفي الحديث في الجنة شجرة يسير الراكب في ظلها مائة عام لا يقطعها وعن الباقر عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله في حديث يصف اهل الجنة قال ويتنعمون في جناتهم في ظل ممدود في مثل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس واطيب من ذلك وقيل ان الظل الممدود كناية عن الراحة لذا وَذات مَاءٍ كثير مَسْكُوبٍ ومصبوب من فوق اينما شاؤا وكيفما ارادوا فان العرب لم يكن لهم مياه سائحة من العيون التى في الجبال بل كان مياههم في الابار والبرك وقيل ان المسكوب بمعنى الجارى في غير اخدود وقيل انه كناية عن الكثرة لان الماء لعزته عند العرب لا يسكب ولا يراق بل يحفظ ويشرب وَذات فَاكِهَةٍ دائمة مبذولة كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ ومعدومة في وقت من الاوقات كفواكه الدنيا صيفيها لا يكون في الشتاء وشتويها لا يكون في الصيف وَلَا مَمْنُوعَةٍ عن اهلها بسبب من الاسباب وَفِي الْحَدِيثِ ما قطعت ثمرة من ثمار الجنة الا ابدل الله مكانها ضعفين وعن النبي صلى الله عليه وآله قال لما دخلت الجنة رايت في





وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرُبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ

پس از آن خداى متعال بيان زنهاى مؤمنين درجهٔ دوّم فرمود باين مضمون که ما زنهاى انها را بخلقت عجيبى آفريديم از حضرت صادق عليه السّلام پرسيدند که خدا حوريان را از چه آفريد فرمود از خاک بهشت که نورانى است آفريد بعضى گفتند مراد از اين زنها زنهاى دنيا است و مراد از آفريدن انها خلقت دوبارهٔ انها است در آخرت از انکه خدا فرمود ما انها را باکره قرار داديم و اگر مراد حوريان باشد اين توصيف توضيح واضح باشد و در حديث رسيده که مراد از اين زنها زنهائى استکه در سن پيرى مرده اند خدا انها را باکره و هم سن شوهرشان قرار دهد هر وقت شوهر با انها نزديکى کند باکره باشند روايت شده که زنى از طايفهٔ بنى عامر عرض کرد يا رسول الله ص دعا کن خدا مرا به بهشت برد آنحضرت فرمودند که پيره زن به بهشت نرود آن زن گريه کنان رفت پس آنحضرت فرمودند باو بگوئيد که او در بهشت پير نباشد و اين آيه را خواندند باز خداى متعال توصيف زنان بهشت فرمود باينکه انها زنهاى شوهر دوست باشند و از امير المؤمنين عليه السّلام است که فرمود زنهاى پر ناز و کرشمه و با شهوت و موافق ميل شوهرند و بعضى از اهل سنت و قمى گفتند زبانشان زبان عربى است و هم سن شوهرند که بسن سى و سه ساله اند و انها را خداوند متعال براى مؤمنين درجهٔ دوّم آفريده و اين مؤمنين گروه بسيارى از پيشينيان و گروه بسيارى از امت خاتم الانبياء اند و بعضى گفتند هر دو گروه از امت آنحضرتند گروه اوّل از مؤمنين زمان آنحضرتند و گروه ديگر از مؤمنينى هستند که بعد از زمان آنحضرت آمدند و آيند و در حديث استکه پيغمبر فرمود که آيا راضى هستيد که شما ثلث يک اهل بهشت باشيد عرض کردند بلى فرمود قسم بخدائيکه جان من در يد قدرت او است من اميد دارم که شما نصف اهل بهشت باشيد و در روايت ديگر از آنحضرت رسيده که فرمود

الجنة شجرة طوبى اصلها في دار علي وما في الجنة قصر ولا منزل الا وفيها فتر عليها اسفاط حلل من سندس واستبرق يكون للعبد المؤمن الف الف سفط وفي كل سفط مائة حلة ما فيها حلة تشبه الاخرى على الوان مختلفة وهو ثياب اهل الجنة وسطها ظل ممدود في عرض الجنة وعرض الجنة كعرض السماء والارض اعدت للذين آمنوا بالله ورسله يسير الراكب في ذلك الظل مسيرة مائة عام فلا يقطعه وذلك قوله تعالى وظل ممدود واسفلها ثمار اهل الجنة وطعامهم متدلل في بيوتهم يكون في القضيب منها مائة لون من الفاكهة مما رايتم في دار الدنيا وما لم تروه وما سمعتم به وما لم تسمعوا مثلها وكلما يجتنى منها شيئا نبتت مكانها اخرى لا مقطوعة ولا ممنوعة وَذات فُرُشٍ وبسط مَرْفُوعَةٍ القدر على السرر او بعضها على بعض من الحرير والديباج بالوان مختلفة وحشوها المسك والعنبر والكافور رواه في الكافي عن النبي صلى الله عليه وآله في حديث صفة اهل الجنة وقيل ارتفاعها كما بين السماء والارض وقيل ان الفرش كناية عن الازواج وارتفاعهن كونهن على الارائك او رفعتهن في الجمال والكمال ويؤيده ارجاع الضمير اليهن في قوله تعالى إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ وخلقناهن بغير ولادة إِنْشَاءً وخلقا عجيبا وقيل ان الفرش بمعناه ولما كان الفرش التى هى المضاجع دليلة بالالتزام على الازواج ذكر اوصافهن بلا تصريح بذكرهن اشعارا بصونهن وتخدرهن وقيل ان المراد بهن حور العين كما عن القمي و بعض مفسرى العامة وعن الصادق عليه السلام انه سئل من اى شئ خلق الحور العين قال من تربة الجنة النورانية وقيل ان المراد نساء الدنيا والمراد من انشائهن اعادة خلقهن في الآخرة لقوله تعالى فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ولو كان المراد حور العين كان ذلك الوصف توضيح الواضح وفي الحديث هن اللواتى قبضن في دار الدنيا عجائز شمطا رمصا جعلهن الله بعد الكبر اترابا على ميلاد واحد في الاستواء كلما اتاهن ازواجهن وجدوهن ابكارا الخبر وروى انه قالت عجوز من بني عامر يا رسول الله ادع الله ان يدخلني الجنة فقال ص مزاحا يا ام فلان ان الجنة لا يدخلها عجوز فولت وهى تبكى فقال ع اخبروها انها ليست يومئذ بعجوز وقرء فجعلناهن ابكارا عُرُبًا متحببات الى ازواجهن ومتحببات اليهم وعن امير المؤمنين عليه السلام انه سئل عن العربى فقال هى الغنجة الرضية الشهية وعن القمي قال يتكلمن بلسان العربية وقال به بعض مفسرى العامة أَتْرَابًا ومستويات في السن لازواجهن او بعضهن لبعض لا تفاوت بينهن بصغر ولا كبر كلهن بنات ثلاث وثلثين سنة او متماثلات في النظر اليهن وقيل يعنى متساويات في السن لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ كما ذكرنا لا يعيرون ازواجهن بكبر السن وعلى التفسير الاولين قوله لاصحاب اليمين متعلق بقوله انا انشاناهن والمعنى خلقناهن لاصحاب اليمين ثم قيل لما نزل قوله في السابقين ثلة من الاولين وقليل من الآخرين بكى بعض الصحابة وقال يا نبى الله نحن آمنا بك وصدقناك ولا ينجوا منا الا قليل فنزلت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ قيل ان الثلتين من امة نبينا الثلة الاولى الذين كانوا في زمانه والثلة الاخرى الذين جاؤا بعد زمانه وفي الحديث اترضون ان تكونوا

وَاَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا اَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ
وَلَا كَرِيمٍ اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ
الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ اَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
اَوَ اٰبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ قُلْ اِنَّ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ اِلٰى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ

هر دو گروه از امت منند ولی اظهر آنستکه اول گفته شد از انکه البته از هر سه نوع مردم در ابتدای
پیش هم بوده و این روایات اعتباری ندارد یا انکه بر معنائی مناسب باید حمل کرد پس خدا بیان حال قسم
سیم که کفارند بیان فرموده باین مضمون که آنانکه در طرف چپ محشرند یا نامهٔ عملشان بدست چپشان داده
شود نداند چه مردمان بدبخت بد عاقبتی هستند آنان در آتش و در آب بی نهایت داغ و
سوزنده روند و سایه شان دودی استکه چون ذغال سیاه است و هر کس سایه را برای خنکی
و استفادهٔ راحت خواهد و سایهٔ انها ابدا خنکی و فائدهٔ راحت و آسودگی ندارد از انکه انها در دنیا سر
گرم نعمتها و شهوت رانیها از خداشان غافل بودند و بعقیدهٔ شرک و کفر و تکذیب پیغمبران اصرار
داشتند و مواعظ الٰهیه و فرمایشات پیغمبران در دلشان ابدا اثری نداشت و معاد برا که پیغمبران
خبر میدادند انکار میکردند و از روی استبعاد میگفتند چگونه میشود که ما پس از مردن و خاک و استخوان
پوسیده شدن باز دوباره زنده شویم با پدران و اجداد و نیاکانمان پس از خاک شدن و پراکندگی خاک
انها در زمین و اطراف عالم زنده شوند بگوای پیغمبر بآنان که تمام مردمان گذشته از اول دنیا تا آخر
دنیا همه زنده شوند و در محشر جمع گردند و مبعوث و حاضر شوند در روز معین معلوم که آنرا فقط خدا
داند پس از حاضر شدن همه در قیامت شما ای مردمان دور از حق و گمشدهٔ از راه خیر که تکذیب پیغمبران در
دعوی رسالت و معاد کنید بخدا قسم که پس از رفتن بجهنم از درخت آتشینکه اسمش زقوم است
بجبر خواهید خورد و شکم را از ان پر خواهید کرد و از سوزش و داغی آن که از تشنگی بی تاب شوید روی
آن زقوم آب جوشان داغیکه سوزندگی آن بی نهایت است خواهید آشامید مانند آشامیدن شتر تشنه

ربع اهل الجنة قالوا نعم قال ترضون ان تكونوا ثلث اهل الجنة قالوا نعم قال والذي نفس محمد بيده اني لارجو ان تكونوا نصف اهل
الجنة وفي رواية عنه صلى ان جميع الثلثين من امتي **اقول** الاظهر ان المراد من الاولين الامم الانبياء السابقين من ادم الى زمان خاتم النبيين
ومن الاخرين امة نبينا صلى كما قلنا اولا لوضوح ان في ساير الامم اصحاب اليمين ايضا كما ان فيهم السابقين ولذا لا لم يقل اني لارجوا
ان تكونوا نصف اهل الجنة ولما روي عنه صلى انه قال اني لارجو ان تكونوا شطر اهل الجنة ثم تلا هذه الاية لوضوح ان النصف الاخر والشطر
الاخر لا بد ان يكون من ساير الامم ثم ذكر سبحانه سوء حال الفرقة الثالثة الذين عبر سبحانه عنهم اولا باصحاب المشئمة لان في الدنيا انما
هو لشئم كفرهم وعصيانهم وعبر عنهم هنا بقوله **وَاَصْحَابُ الشِّمَالِ** قيل لكونهم في شمال العرش وقيل في شمال المحشر وقيل لاعطاء
كتاب اعمالهم بشمالهم فيه وما تدرون **مَا اَصْحَابُ الشِّمَالِ** واي شيء هم في الذلة وسوء العاقبة والحال في الاخرة وشدة العذاب
اولئك الملعونون في القيمة مستقرون **فِي سَمُومٍ** ونار نافذة في ثقب اجسادهم ومنافذ ابدانهم وقيل ان السموم ريح حارة عفنة قتالة
**وَ**في **حَمِيمٍ** وماء بالغ منتهى الحرارة **وَ**في **ظِلٍّ** ذلي **مِنْ** جنس **يَحْمُومٍ** ودخان اسود كالفحم او ظل ناش من نار سوداء وقيل ان يحموم من
اسماء جهنم ولما كان الظل مطلوبا للبرد واستفادة الراحة فيرد صفة الظل بضد ما يكون مطلوبا له بقوله **لَا بَارِدٍ** ذلك الظل
**وَلَا كَرِيمٍ** ونافع ومريح من اذى الحر قيل لما كان المترفون والمتنعمون يطلبون احسن الاهوية واعذب المياه وابردها والقعود
في الظلال بين سبحانه انهم اذا طلبوا الهواء الطيب يهب عليهم السموم واذا ارادوا دفع حرقته بالماء البارد كان ماءهم حميما واذا ارادوا ان
يسكنوا ويدفعوا عن انفسهم السموم يكونون في ظل من يحموم وقيل ان السموم يحرقهم فيعطشون فيشربون من الحميم فيقطع امعائهم
ويستظلون منه فيكون ظلهم من يحموم ثم بين سبحانه سبب استحقاقهم ذلك العذاب بقوله **اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ** اليوم في الدنيا
**مُتْرَفِينَ** ومتنعمين بالنعم الدنيوية فالهتهم عن ذكر الله وكفروا انعمه **وَكَانُوا** مع ذلك **يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ** والذنب **الْعَظِيمِ**
وهو الشرك بالله العظيم ويكذبون الانبياء الذين يدعونهم الى التوحيد والاقرار بالمعاد وكانوا يقولون انكارا له واستبعادا القولهم بالبعث بعد
الموت **اَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا** بعد الموت **تُرَابًا وَعِظَامًا** نخرة بالية **اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ** من القبور ومخرجون منها احياء **اَوَ** يبعث **اٰبَاؤُنَا**
**الْاَوَّلُونَ** والاجداد السابقون بعد تفرق اجزاء ترابهم في اقطار الارض واختلاطها بغيرها من التراب وفي اعادة الاستفهام مبالغة في الانكار
ثم امر الله سبحانه نبيه بردهم بقوله **قُلْ** يا محمد لهم نعم **اِنَّ** الامم **الْاَوَّلِينَ** والسابقين من لدن ادم الى زمانكم هذا **وَ**الامم **الْاٰخِرِينَ** الذين
ياتون الى يوم فناء الدنيا **لَمَجْمُوعُونَ** بعد الاحياء في المحشر ومبعوثون لا محالة **اِلٰى مِيقَاتِ يَوْمٍ** ووقت واحد معين **مَعْلُومٍ**





ثُمَّ اِنَّكُمْ اَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَاٰكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ
فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ هٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ نَحْنُ
خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ نَحْنُ
قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ اَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ
فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ

که از آب سیر نشود حاصل انکه از بسیاری گرسنگی ناچار بخوردن زقومیکه در نهایت سوزندگی است
شوید چون از روی ناچاری و اجبار شکم اتان پر کنید پس از آن از شدت تشنگی مجبور بآشامیدن آب
داغیکه روده ها را پاره پاره کند خواهید شد و از ان خواهید آشامید مانند شتر بچه ناخوشی استسقاء
داشته باشد که از آب سیر نشود تا بمیرد و اینکه گفتیم تمام عذابتان نیست بلکه این نمونهٔ عذابی استکه اولا
برایتان مهیا شده پس از این تهدیدات خدا متعال استدلال بامکان معاد فرماید باین مضمون که ما بقدرت
شما را در اول آفریدیم با اینکه این قدرت ما را اقرار دارید چرا آفرینش دوم را اعتراف نمیکنید با اینکه آسان تر
است از آفرینش اول مرتبه و اگر منکرید و میگوئید خودتان بتاثیر طبیعت یا کواکب وجود یافته اید بگوئید که آبیکه
از صلب شما در رحم زنها ریخته میشود آنرا شما خودتان در صلبتان آفریده اید یا ما آفریدیم و آن را در رحمها
تغییرات دادیم و بالاخره صورت بندی کردیم و روح در آن دمیدیم ناچارید که بگوئید ما آن را آفریدیم پس
کسیکه آن را آفریده و در تاریکیهای رحمها صورت بندی کرده و جان باو داده میتواند آن را بعد از
مردن و خاکشدن دوباره بیافریند و زنده کند و فقط آفریدن و زنده کردنتان با ما نیست بلکه هم زنده کردن
و هم میراندنتان بقدرت ما است و ما مرگ را در میان شما برروی اراده و حکمتمان داثر کرده ایم و ما عاجز
نیستیم از اینکه همه شما را بمیرانیم و مانند شما مردمان دیگری در همین دنیا بجایتان بیافرینیم و شما را دوباره خلق
کنیم در وقتی که هیچ کدامتان آنوقت را ندانید و مطلع بآن نباشید پس چون بهترین دلیلها بر امکان معاد

عند الله لا يعلمه غيره وهو يوم القيمة **ثُمَّ** بعد الاحياء والبعث **اِنَّكُمْ اَيُّهَا الضَّالُّونَ** عن طريق الحق والمنحرفون
عن مسلك الصواب **الْمُكَذِّبُونَ** للرسل اخبارهم بالبعث بعد الموت والله **لَاٰكِلُونَ** بعد البعث والجمع ودخول جهنم
**مِنْ شَجَرٍ** من اشجار جهنم اعني **مِنْ شَجَرِ زَقُّومٍ** وهو شجر كريه المنظر مر الطعم حار في اللمس منتن في الرائحة ولا يقنع منه بالاكل
من تلك الاشجار والثمار بل يجبرون على الاكثار من اكلها **فَمَالِئُونَ مِنْهَا** كرها **الْبُطُونَ** او لشدة الجوع فيعطشون من حرارة
الزقوم وحرقته **فَشَارِبُونَ** انتم بعد اكله **عَلَيْهِ** شرابا **مِنَ الْحَمِيمِ** والماء الحار البالغ منتهى الحرارة **فَشَارِبُونَ** انتم منه كرها
وجبرا **شُرْبَ الْهِيمِ** والجمال التي بها داء الاستسقاء لا تروى من الماء حتى تموت او مثل شرب الرمال التي لا تتماسك عن الصادق
عليه السلام انه سئل عن الهيم قال الابل وفي رواية الابل وحاصل المعنى على ما قيل انه يسلط عليكم ايها الضالون من الجوع ما يضطركم
الى اكل الزقوم الذي هو كالمهل فاذا ملئتم منه بطونكم وهو في غاية المرارة والحرارة سلط عليكم من العطش ما يضطركم الى شرب الحميم الذي
يقطع امعائكم ثم يلزمونكم على ان تشربوا منه ولا يكون شربكم شربا معتادا بل يكون شربكم مثل شرب الجمل الذي به مرض العطاش او مثل
شرب كثيب الرمل ثم بين سبحانه ان ما ذكر ليس جميع عذابهم بل هو اول ما يلقونه يوم القيمة بقوله **هٰذَا** المذكور **نُزُلُهُمْ** واول ما يهيا لهم
**يَوْمَ الدِّينِ** ووقت الجزاء على الضلال وتكذيب الرسل والبعث وبعدما استقروا في الجحيم اشد واشق وفيه من التهكم ما لا يخفى فان
النزل ما يعد تكرمة للضيف اول وروده ثم اخذ سبحانه في الاستدلال على صحة البعث وصدق الرسل في اخبارهم به بقوله **نَحْنُ** بقدرتنا
**خَلَقْنَاكُمْ** اول مرة فاذا علمتم ذلك **فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ** الرسل في قولهم بالبعث وهلا تقرون بخلقكم ثاني مرة مع انه في نظركم
اهون واسهل وان انكرتم انكم مخلوقون بقدرتنا وقلتم انا موجودون من المني بتاثير الطبيعة او الكواكب فنقول **اَفَرَاَيْتُمْ** واخبروني عن **مَا**
**تُمْنُونَ** وتدفقون من المني في ارحام النساء فانه لا بد له من خالق يخلقه في اصلابكم **ءَاَنْتُمْ** بقدرتكم **تَخْلُقُونَهُ** في اصلابكم **اَمْ نَحْنُ**
**الْخَالِقُونَ** لذلك المني من غير دخل شيء في خلقه وتقديره في الاصلاب واطواره وتصويره في الارحام لا مجال لاحد الا القول
بانا هو الخالق والا لتسلسل فمن خلقه وصوره في ظلمات ثلاث واحياه قادر على احيائكم ثانيا بعد موتكم ثم انه تعالى بعد اثبات ان الخلق
بقدرته لا دخل لاحد فيه اثبت ان الموت ايضا بقدرته ليس قدرته على الخلق والاحياء فقط بل الحيوة والموت كلاهما بقدرته وارادته
بقوله **نَحْنُ قَدَّرْنَا** وجعلنا او قسمنا **بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ** بقدرتنا ومشيتنا المبنية على الحكم البالغة **وَمَا نَحْنُ** في شيء من الافات **بِمَسْبُوقِينَ**
وغير قادرين **عَلٰى اَنْ** نعدمكم ونميتكم و**نُبَدِّلَ** منكم **اَمْثَالَكُمْ** ونخلق عوضا منكم في مكانكم اشباهكم في الخلق وقيل
قوله على ان نبدل متعلق بقوله نحن قدرنا بينكم الموت والمعنى نحن قدرنا بينكم الموت لكن لا بان نهلككم دفعة واحدة بل قدرنا بان

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ۝ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۝ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۝ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ۝ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ۝ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۝ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ۝ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ۝ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ

خلقت اول انسان است از خاک و بعد از منی خدا یتعال همین دلیل را مکرر فرمود باین مضمون که شما مردم دانستید که اول آفرینش شما در این عالم از خاک یا از منی و بعد پاره خون و بعد گوشت و بعد استخوان و بعد شخصی شدید با جان و قدرت و قوه و عقل و هوش و همه اینها بقدرت خدا است پس چرا متذکر نمیشوید باینکه خدائی که شما را در اول باین طور آفرید میتواند شما را دو باره از خاک بیافرینید. باز خدا یتعال استدلال بر قدرت خود فرمود باین مضمون که ای مردم بگوئید که دانهائیکه در زمین میریزید چون جو و گندم و ارزن و برنج و امثال اینها آیا شما اینها را سبز و بارشد و با ثمر میکنید یا ما البته خدائیکه نگاه میدارد گندم و جو یکه در زیر خاک فاسد میشود و از آن چند شاخه بیرون میاورد و از هر شاخه دانهای بسیار بیرون میاورد میتواند شما را هم در زیر خاک زنده کند و از خاک بیرون آورد و اگر بخواهیم همان سبزای کشتهارا پیش از بر دادن خشک و در هم شکسته میکنیم که در مجالس بنشیند و از زراعتهای از دست رفته بایکدیگر سخن گوئید و تاسف خورید بر خشک شدن زراعتستان با انکه آن را در کمال خوبی و رشد و نزدیک بهره دادن دیدید یا انکه پشیمان شوید بر آن خرجهائیکه کردید و زحمتهائیکه برای آن کشیدید و هم گوئید که ما خسارت بردیم و زیان دیدیم بخشک شدن کشتهای بلکه محروم شدیم از بهره و نا امید شدیم از روزی خود باز بر قدرت خود استدلال بباراندن باران فرمود باینمضمون که بمن بگوئید که آبیکه میخورید آیا شما بقدرت خود آن آب را از ابر فرود میاورید یا ما آن را فرود میاوریم و اگر بخواهیم آن آب را تلخ کنیم که از تلخی و شوری زیاد نتوانیدان را بنوشید

نميتكم ونجعل بدلكم في الأرض مثلكم مدة طويلة ثم نهلككم جميعًا **وَنُنْشِئَكُمْ** ونخلقكم ثانيًا **فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ** من الوقت والزمان وفيه تحريص على الايمان والعمل الصالح والاعداد ليوم لا يعلم وقوعه في اي وقت **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ** والخلق الاول في دار الدنيا حيث انه خلقكم اولا من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة ثم جعلكم عظاما ثم كسى العظام لحما ثم جعلكم خلقا ذا حيوة وقوة وقدرة وشعور **فَلَوْلَا** وهلا **تَذَكَّرُونَ** وتعتبرون ان من قدر عليها قادر على النشأة الاخرى والخلق الاخر في الخبر عجبا كل العجب للمكذب بالنشاة الاخرة وهو يرى النشأة الاولى وعن السجاد عليه السلام ما يقرب منه ثم انه تعالى بعد الاستدلال على المعاد بقدرته على الخلق الاول استدل بقدرته على خلق ما يحتاجون اليه في بقائهم من الماكول بقوله **أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ** واخبروني عما تبذرون من الحبوب كالحنطة والشعير ونحوهما **أَأَنْتُمْ** بقدرتكم **تَزْرَعُونَهُ** وتنبتونه من الارض وتبلغونه الى الثمر المقصود **أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ** والمنبتون له من الارض والمبلغون له الى الثمر بحيث تنتفعون به وتاكلونه في الحديث لا يقولن احدكم زرعت بل يقول حرثت فان الزارع هو الله تعالى قيل يستحب لمن القى في الارض بذرا ان يقرء بعد الاستعاذة افرأيتم ما تحرثون الى قوله بل نحن محرومون ثم يقول الله الزارع والمنبت والمبلغ اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقنا ثمره وجنبنا ضرره واجعلنا لانعمك من الشاكرين فان الدعاء امان لذلك الزرع من جميع الآفات وحاصل الاية ان من يقدر على انبات الزرع من الارض قادر على خلق الانسان من النطفة المستديرة الباقية في التبر ثم استدل سبحانه على قدرته على حفظ الزرع الى بلوغ الثمر بقوله **لَوْ نَشَاءُ** بعد انبات الزرع واستوائه على سوقه **لَجَعَلْنَاهُ** وصيرناه **حُطَامًا** وترابا منكسرا متفتتا **فَظَلْتُمْ** وبقيتم بسبب فساد زرعكم **تَفَكَّهُونَ** و تتعجبون بعجيب ما رأيتم من فساد الزرع بعد ما كان على الحسن الحال من النمو والاثمار او على الثمر او تندمون على ما انفقتم فيه وما بذلتم فيه من غاية الجهد وتقولون يا قوم **إِنَّا لَمُغْرَمُونَ** ومتضررون بفساد زرعنا او مهلكون بهلاك رزقنا **بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ** من حظنا وممنوعون من رزقنا ثم استدل سبحانه على قدرته الكاملة بانزال ما يشربونه من الماء العذب بقوله **أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ** واخبروني عنه **أَأَنْتُمْ** بقدرتكم **أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ** والسحاب المتصل بالماء **أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ** له بقدرتنا لشربكم الذي هو اهم منافعكم وبه بقائكم ثم بالغ سبحانه في اظهار قدرته بقوله **لَوْ نَشَاءُ** عدم اسقائكم **جَعَلْنَاهُ** وصيرناه **أُجَاجًا** ومرا من شدة الملوحة فلا يمكنكم شربه **فَلَوْلَا** وهلا **تَشْكُرُونَ** الله على كمال نعمه ما كولكم بنعمة مشروبكم قيل تصدير جزاء الشرطية الاولى باللام الدالة على ان سلب نعمة الماكول اشد على نعمة المشروب لكون الحاجة الى المشروب تبع للحاجة الى الماكول عن ابن عباس ان تحت العرش بحرا ينزل منه ارزاق الحيوانات يوحي الله اليه ما شاء من السماء الى السماء حتى ينتهي الى سماء الدنيا ثم يوحي الله الى سماء الدنيا ان غربليه فتغربله فليس من قطرة تقطر الا ومعها ملك يضعها موضعها ولا ينزل من السماء قطرة الا بكيل معلوم ووزن معلوم الا ما كان من يوم الطوفان





أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ۝ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ۝ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ۝ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ۝ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ

پس چرا شکر و قدر دانی این نعمت نکنید بایمان و عمل صالحات باز بگوئید ای مردم که آتشیکه از کشیدن دو چوب تر بیرون میاورید آیا شما خودتان آن آتش را بیرون میاورید یا ما آن را موجود میکنیم و آیا شما درخت را که دو چوب تر دارد ما آن را از آن بیکرید شمار و یا نیده اید یا ما آن را در زمین میرد یانیم البته رویانیدن آن بقدرت ما است که آن را آفریدیم که تا دلیل راستی خبر زنده شدن پس از مرگ و منفعت همه برای مسافرین باشد چه مسافرانیکه در بیابانها فرود میایند حاجت زیاد باتش دارند برای حفظ خود از درندگان و روشنائی و دفع سرما پس چون خدا یتعال توحید خود و معاد را ثابت فرمود به پیغمبر امر فرمود که ای محمد منزه دان خدا را از شریک و بیهوده کاری که مردم را بیافریند و اصلا برای انها ثواب و عقابی و تکلیف و حسابی قرار ندهد البته خدا مقدس است از کاریکه در آن حکمت و مصلحت کاملی نباشد چنانچه مشرکین و منکرین معاد قائلند پس از استدلال بر توحید و معاد با دلهٔ متقنه که دلیل بر صحت نبوت خاتم انبیا صلی الله علیه و اله و صدق قران مجید است جای استدلال بر انها نماند لذا خدا یتعال قسم بر صحت نبوت و صدق قران یاد فرمود باین مضمون که البته قسم یاد میکنم بجاهائیکه ستارهها واقع میشوند بعضی گفتند مراد مشرقها و مغربها یا برجهای ستارهها است یا مراد جاهائی است که شیاطین را از آسمان دور میکنند و بعضی گفتند که مراد از نجوم آیات قران و محل سقوط انها قلوب پیغمبران و ملائکه و بندگان خالص خدا است و این قسم را اگر بدانید قسم بزرگی است از انکه دلالت بر کمال قدرت و یگانگی و حکمت الهی دارد و در هر صورت این قسم بر این است که قران از جانب خدا است و فائده اش برای عموم مردم از جهت دنیا و آخرت زیاده از اندازه است یا انکه کرامت این قران و حرمتش نزد خدا بسیار است و در لوح محفوظ ثبت و

فانه نزل بغير كيل ووزن ثم استدل سبحانه بالنار المنقدحة من الزناد بقوله **أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ** واخبروني عن الورقة التي تقدحونها وتخرجونها من عودين يحك احدهما بالاخر **أَأَنْتُمْ** ايها العرب **أَنْشَأْتُمْ** واوجدتم بقدرتكم **شَجَرَتَهَا** التي منها الزند والزندة وهي المرخ والعفار وقيل اريد مطلق الشجر الذي يصلح للايقاد **أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ** والموجدون لها بقدرتنا ثم بين سبحانه منافع النار بقوله **نَحْنُ** بقدرتنا وحكمتنا **جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً** ومنبها لصحة البعث حيث ان من قدر على ابداع النار في الشجر الاخضر قادر على ان يخلق في بدن الميت حرارة غريزية يحيي بها الميت وتذكرة لنار القيمة فيخشى العاقل من عذابه اذا راى النار الموقدة **وَمَتَاعًا** ومنفعة مهمة **لِلْمُقْوِينَ** والمسافرين الذين ينزلون الوادي والقفار فانهم اشد حاجة بالنار لحفظهم من السبع ودفع البرد وغير ذلك قيل يعني للذين اوقدوها وقووها او للذين خلت بطونهم او مزاودهم من الطعام وفي تقديم التذكرة اشعار باهمية المنافع العقلية من المنافع الجسمانية ثم لما اثبت سبحانه التوحيد والمعاد امر نبيه بتنزيهه عن الشريك وترك اعادة الخلق للحساب بقوله تعالى **فَسَبِّحْ** يا محمد **بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** وذاته المقدسة عما لا يليق به من الشريك وخلق العالم عبثا وعدم اعادة الخلق للحساب والجزاء وفي اضافة التسبيح الى اسمه دلالة على نهاية عظمة المسمى والظاهر ان المراد امر النبي بتسبيح الله او ان تسبيحه بذكر اسم ربه العظيم بان يقول سبحان ربي العظيم روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه لما نزلت الاية قال اجعلوها في ركوعكم ثم انه تعالى بعد اثبات التوحيد والمعاد بالادلة القاطعة وكان ذلك دليلا على صحة نبوة نبينا وصدق القران ولم يبق مجال للاستدلال عليهما لوضوحهما اقسم سبحانه عليهما بقوله **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ** التي في السماء ومساقطها قيل هي مشارقها ومغاربها او مغاربها وحدها او منازلها او بروجها او ما قطعها في ابلاغ الشياطين او في القيمة حين انتشارها وقيل ان المراد بالنجوم معاني الايات واحكامها التي وردت فيها قيل ان كلمة لا زائدة يجاء بها لتاكيد القسم وقيل ان الاصل لاقسم بلام التاكيد اشبعت فتحها فصارت لا وقيل انها نافية على اصلها والمنفي محذوف والتقدير فلا صحة لقول الكفار من انكار البعث وكون القران كلام البشر اقسم عليه بمواقع النجوم وقيل ان المعنى لا اقسم لظهور الامر ووضوحه والا لكنت اقسم بمواقع النجوم وفيه دلالة بناء عليه على ظهور الامر والحلف عليه **وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** قال كان اهل الجاهلية يحلفون بها فقال الله عز وجل فلا اقسم بمواقع النجوم وعنهما ان مواقع النجوم رجومها للشياطين فكان المشركون يقسمون بها فقال سبحانه لا اقسم بها وقال الكطر يجيء في الحديث يعني بر اليمين بالبرائة من الائمة يحلف بها الرجل يقول ان ذلك عند الله عظيم وهو قوله **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ** قيل ان المعنى ليس ترك القسم بمواقع النجوم لاجل انه ليس بقسم او ليس بقسم عظيم بل لاني اريد ترك القسم به لان اقسم باعظم منه لغاية جزمي بصحة المقسم عليه وان القسم بمواقع النجوم عظيم لو تعلمون عظمته او

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ

منضبط است و انطور که کفار میگویند که کلام بشر یا سحر یا کهانت است نیست و نباید آن را جز پاکیزه گان
ز کثافات جسمانیه و روحانیه مس کنند و دست و بدن مالند از حضرت کاظم علیه السلام مروی
است که قران را بی وضو و با جنابت دست و بدن نمالید این از جانب پروردگار همه عوالم نازل گردیده
و از آثار و وظائف پروردگاری او است پس خدا ی تعال سرزنش مشرکین و کفار فرمود باین
مضمون که آیا بقرانیکه با این همه عظمت و شانی استکه هیچ کتاب آسمانی در شان و عظمت باو نرسد شما
مشرکین تکذیب و توهین میکنید و تکذیب محمد ص و کتاب او را وسیلهٔ معاشش خود قرار داده اید یا مراد
این باشد که شما مشرکین شکر نعمتهای الهی را تکذیب پیغمبر ص و کتابش قرار داده اید و بدیهی استکه این مردیگه
تکذیب رسول و قران با وحدانیت خدا کنند بر این تکذیب باقی نخواهند ماند چرا این سخنان زشت
شنیع را نگویند در وقتیکه جانشان بگلوشان رسد و خواهد از تنشان بیرون رود و چشم آخرت بینشان
باز شود و خود را در سکرات مرگ بینند با اینکه اگر سخنان درستی بود بایستی در انوقت هم بگویند ما در
انوقت و انحال با نها نزدیکتریم از شما نیکه دور او جمع میشوید و حال ظاهر او را می بینید ولی شما درک
نمیکنید نزدیکی ما را باو و اینکه او در نظر ما و تحت قدرت ما است پس اگر شما در آخرت تحت قدرت ما

لو كنتم من اهل العلم لصدقتموني ولما كان المقسم به وهو اختلاف مواقع النجوم ومغاربها دليلا على كمال قدرة الله ما استدل بها بصورة
القسم كان المعنى لو تعلمون ان اختلافها ليس الا لكونها تحت قدرة القادر المختار الحكيم لاعترفتم بمدلوله وهو توحيد الله وقدرته على
كل شيء ومنه حشر الاجساد البالية ثم ذكر سبحانه المقسم عليه وهو كون القران كلام الله بقوله انه لقران متلو على النبي ص من جانب الله
وهو كريم ذو فضل عميم ونفع عظيم فى الدنيا والاخرة لاشتماله على اصول العلوم وصلاح المعاش والمعاد وحسن مرضي
من الكتاب وذو كرامة عند الله ولذا لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه وهو مكتوب فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ومصون
عن ان تناله ايدي الثقلين او محفوظ عن التغيير والتبديل او مستور عن اعين غير المقربين من الملائكة وهو اللوح المحفوظ وفيه رد على
المشركين القائلين بانه كلام البشر او شعر او سحر او كهانة ثم بالغ سبحانه فى بيان عظمة شانه عنده بقوله لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
من الاخباث والاحداث وهم الملائكة المتنزهون عن الادناس الجسمانية والمؤمنون المنظفون عن الاحداث البشرية عن الكاظم عليه السلام
قال المصحف لا تمسه على غير طهر ولا جنبا ولا تمس خيطه ولا تعلقه ان الله تعالى يقول لا يمسه الا المطهرون وفى الاحتجاج لما استخلف
عمر سئل عليا ان يدفع اليهم القران فيحرفوه فيما بينهم فقال يا ابا الحسن ان جئت بالقران الذي جئت به الى ابي بكر حتى نجتمع عليه فقال ع
هيهات ليس الى ذلك سبيل انما جئت به الى ابي بكر ليقوم الحجة عليكم ولا تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين او تقولوا ما جئتنا به
ان القران الذي عندي لا يمسه الا المطهرون وهم الاوصياء من ولدي فقال عمر فهل وقت لاظهاره معلوم فقال نعم اذا قام القائم من
ولدي يظهره ويحمل الناس عليه فيجري السنة به اقول المراد من التحريف تغيير ما كتبه امير المؤمنين من التفسير والتاويل لا تغيير الفاظ
الايات التي نزلت من السماء ومن قوله لا يمسه الا المطهرون وهم الاوصياء بيان تأويله وبطنه لا تنزيله وقيل ثم وصف الكتاب المكنون
وهو اللوح المحفوظ والاصح الاول لقوله تَنْزِيلٌ ومنزل هذا القران مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وفى نسبة تنزيله الى ذاته مع توصيفها
بربوبية العالمين دلالة على غاية عظمة القران المنزل منه وكونه من شئون ربوبيته لجميع الموجودات ثم وبخ سبحانه المشركين على اهانتهم
بهذا الكتاب العظيم بقوله أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ الذي هو احسن الحديث وهذا القران الذي هو اعظم الكتب السماوية أَنْتُمْ
ايها المشركون مُدْهِنُونَ وتكذبون او تهينون وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ ومعاشكم أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ
محمدا وكتابه او المراد تجعلون شكر رزقكم ونعم ربكم تكذيبكم بمن انزله عليكم ورزقكم نعمه بان تنسبونها الى الانواء عن امير المؤمنين عليه السلام
انه قرء الواقعة فقال تجعلون شكركم انكم تكذبون فلما انصرف قال اني قد عرفت انه سيقول قائل لم قرء هكذا قرءتها فاني سمعت رسول
الله صلى الله عليه واله يقرؤها كذلك وكانوا اذا امطروا قالوا امطرنا بنوء كذا فانزل الله تعالى وتجعلون شكركم انكم تكذبون وعن
الصادق عليه السلام فى الاية قال وتجعلون شكركم اقول فى الروايات العلوية دلالة واضحة على استمرار قرائته وتجعلون
رزقكم فى الصدر الاول فيمكن ان تكون قرائته شكركم تفسيرا للاية كما فسرها به كثير من المفسرين او يكون نزول الاية على التقديرين رزقكم و
شكركم والذي يهون الخطب ان الروايتين لا حجية فيهما لكونهما اخبار احاد وغير قطعيين وعدم ترتب عمل عليهما الا عدم جواز لوضع
لعدم مستند شكركم اذ كتب بدل رزقكم وعدم جواز قرائته فى الصلوة او فى غير الصلوة بقصد القرائية ومن المعلوم ان هذا التحو





فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

و مقهور ما برای جزاء اعمالتان ماندنی در آخرت نیستید و مثل دنیا در رفت و آمدتان مختارید چرا
خود را بدنیا بر نمیگردانید اگر راست میگوئید که مخلوق ما نیستید یا در آخرت مجازاتی برای اعمالتان ندارید
یا ماندنی در عذاب جهنم نیستید چنانچه یهود میگویند که چند روزی عذاب میشویم و بعد مستخلص خواهیم شد
پس از بیان نبوت حشر و معاد و حال جان دادن بیان حال سه فرقه را که در اول ذکر فرمود نمود باین مضمون
که کسیکه از مقربین درگاه خدا باشد در حال جاندادن یا در محشر راحت همیشگی یا رحمت ابدیه و روزی گرم
موافق میل خود خواهد داشت در بهشت پر نعمت و کسانیکه دارای سعادت یا نامهٔ عملشان بدست راستشان
داده شود انها نور ای پیغمبر ص ملاقات کنند و بتو سلام دهند یا مراد آن باشد که انها حاجت بشفاعت
تو ندارند و تو از طرف آنان راحت و آسوده خاطر خواهی بود از انکه آنها در سلامت و عافیت و نعمتند و اما آنانکه
از کفار و تکذیب کنندگان پیغمبر ص و قران و معاندند و از راه حق و هدایت دورند پس تشریفات درود دیشان که در
قیامت آید حمیم و آب سوزنده استکه جگر و امعائشان را پاره پاره کند و بعد در جهنم افتند و بعذاب دائمی
گرفتار شوند آنچه گفتیم تمام حق و مطابق واقع و یقینی است هیچ وجه جای شک و تردید نیست پس تو ای پیغمبر ص
مکرم تسبیح کن پروردگار با عظمت خود را و او را از دروغ و شرک و سایر نقایص و عیوب منزه و مبرا دان

من الحذف والوصل كثير فى القران المجيد وقد ورد ان الاية توبيخ لمن نسب الامطار والارزاق الى الانواء وهي منازل القمر او النجوم التي
يسقط واحد منها عند طلوع الفجر فى جانب المغرب ويطلع رقيبه من ساعته فى جانب المشرق وكانت العرب تنسب الامطار والرياح الى
الساقط او الى الطالع منها وهو الشرك بالله العظيم وتكذيب لقوله هو الذي ينزل الغيث وقوله افرأيتم الماء الذي تشربون الى غير
ذلك ثم بين سبحانه انهم لا يبقون على ذلك التكذيب والقول بالانواء عند الموت وحين انكشاف حقايق الامور بقوله فَلَوْلَا وهلا
تقولون ايها المشركون هذه الاقوال الشنيعة إِذَا بَلَغَتِ الروح الْحُلْقُومَ ومجرى النفس وتداعت الى الخروج من ابدانكم
وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ الى ما انتم فيه من غمرات الموت لو كان ما تقولونه لكان الواجب ان تقولونه فى ذلك الوقت الذي
هو زمان ظهور الواقعيات ورفع حجاب الجهل والشبهات وقيل ان الخطاب للحاضرين عند المحتضر والمعنى والحال انكم فى ذلك الوقت
حاضرون عند من بلغت الروح حلقه وتنظرون الى ما هو فيه من سكرات الموت وتعطفون عليه غاية العطوفة وتشتاقون الى ان
تنجونه من الموت والهلاك ومع كمال قربكم منه نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ فى تلك الحال وفى جميع الاحوال علما وقدرة وتصرفا حيث
انا متولون لجميع احواله وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ولا تدركون قربنا اليه واحاطتنا به وكونه بتمام وجوده تحت قدرتنا وتصرفنا
ثم اكد سبحانه تحضيضهم بتكرار كلمة التحضيض بقوله فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ وغير مملوكين ومقهورين تحت
قدرتنا او غير مجزيين باعمالكم فى الاخرة تعيدون انفسكم وتَرْجِعُونَهَا الى الدنيا كما كنتم فى الدنيا مختارين فى الذهاب والاياب والقعود
فى الاماكن وحاصل المعنى والله اعلم ان كنتم غير مملوكين ومخلوقين لنا او غير مجزيين فى دار الاخرة او غير مقيمين فيها لاستيفاء جزاء
الاعمال لم لا ترجعون انفسكم الى الدنيا والوضوح انه لولا المقهورية تحت قدرتنا وارادتنا بقائكم فى الاخرة للجزاء لكنتم مختارين فى
الرجوع الى الدنيا وارجاع انفسكم بعد بلوغها الى الحلقوم الى ابدانكم كما كنتم مختارين فى الرجوع الى اي مكان تريدون واي عمل تهوون
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى دعوى كونكم غير مخلوقين لله او غير مجازين فى الاخرة او غير مقيمين فى العذاب كما قالت اليهود لن تمسنا
النار الا اياما معدودة ثم انه تعالى بعد اثبات الحشر وذكر حال النزع بين حال الفرق من الناس بعد خروج روحهم او فى المحشر بقوله
فَأَمَّا إِنْ كَانَ الذي بلغت روحه حلقومه او حشر فى المحشر مِنَ الْمُقَرَّبِينَ من الله السابقين الى الايمان والطاعة فى الدنيا
فَرَوْحٌ وراحة دائمة او رحمة ابدية او فرح بسبب لقاء الله وَرَيْحَانٌ ورزق طيب مرضي او ورق او زهر طيب الرائحة وَجَنَّةُ
الخلد التي هي ذات نَعِيمٍ لا يوصف عن الصادق عليه السلام قال فروح وريحان يعني فى قبره وجنة نعيم يعني فى الاخرة وَأَمَّا إِنْ كَانَ
المتوفى من جملة أَصْحَابِ الْيَمِينِ واهل اليمن والسعادة او الواقفين عن يمين العرش او يمين المحشر او الذين يؤتون كتابهم بايمانهم
فَسَلَامٌ وامان ابدي من جميع الافات والمكروهات لَكَ يا صاحب اليمن والسعادة والكرامة مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وقيل ان

بسم الله الرحمن الرحيم
سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

پس از خاتمهٔ سورهٔ مبارکه واقعه که در آن مردم را سه قسمت کرده مقربین و اصحاب یمین و اصحاب شمال و در آخر آن امر پیغمبر ص بتسبیح خدا مشتمل بود منظیم سورهٔ مبارکهٔ حدید شد که در آن مردم را سه قسمت فرموده مومنین و منافقین و کفار و در اول آن بیان تسبیح تمام موجودات است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم بیان تسبیح تمام موجودات فرمود باین مضمون که تسبیح کرد برای خدا آنچه در آسمانها و زمین است بعضی گفتند که مراد تسبیح موجوداتی است که زنده و عاقلند چون ملائکه و حملهٔ عرش و جن و انس از انکه خدا قوی و غالب بر هر چیزی است و حکیم و دانای بصلاح و فساد تمام موجودات است و سلطنت تمام ممالک آسمانها و زمین با او است و از آثار سلطنتش آنستکه هر چه را بخواهد زنده و جاندار کند

المراد ان اصحاب اليمين كل يبشر الاخر بالسلامة من المكاره كما دل عليه قوله تعالى لا يسمعون فيها لغوا ولا تاثيما الا قيلا سلاما سلاما او المراد سلام التحية والمقصود ان اصحاب اليمين يسلم بعضهم على بعض وقيل ان خطاب لك الى النبي والمراد بيان عدم حاجتهم الى الشفاعة والمعنى فسلام لك يا محمد لا يهمك امرهم فانهم في سلامة وعافية او المراد ان اصحاب اليمين يسلمون عليك يا محمد وفيه دلالة على عظمتهم فان العظيم لا يسلم عليه الا العظيم كذا قيل وعلى ان اصحاب اليمين ان كان مكانهم دون المقربين الا انه لا ينقطع بينهم التسليم والمكالمة كانهم يسلمون عليك واما ان كان المتوفى من الكفار المكذبين للرسل في دعوى الرسالة والتوحيد والبعث من جهة كونهم من الضالين والمنحرفين عن طريق الحق والهدى او الواقفين عن شمال العرش او المحشر الموتون كتابهم بشمالهم عن الباقر عليه السلام فهؤلاء المشركون فنزل وما اعد لهم حين ورودهم علينا كائن من حميم وماء متناه في الحرارة يقطع به امعاءهم قيل هذا في قبره وتصلية جحيم والقاء في النار وهذا في الاخرة كما عن الصادق عليه السلام ان هذا المذكور في هذه السورة المباركة من اصناف الناس وجزائهم في الاخرة والله لهو حق اليقين والثابت التي لا ريب فيها والثابت المتيقن وحق بالخبر اليقين والثابت الذي لا يطرء عليه التبديل والتغيير وقيل يعني يقين حق اليقين ثم لما كان حقية ما في السورة الكريمة مما يوجب تنزهه تعالى عن الشرك والكذب وسائر ما لا يليق بربوبيته تعالى بتبع على بيان ما في السورة امر نبيه بتسبيحه وتنزيهه بقوله تعالى فسبح يا محمد باسم ربك العظيم وقد تقدم تفسيره والمراد فسبح شكرا لما انزلت اليك من المطالب العالية التي ما نزلت على غيرك من الرسل وقيل لما تبين سبحانه الحق وامتنع الكفار عن قبوله امر نبيه بتسبيحه وتنزيهه والمراد ان امتنع الكفار من قبول ما فصل في السورة فلا تتركهم ولا تعرض عنهم وسبح ربك في نفسك وما عليك ان صدقوك او كذبوك روى ان عثمان بن عفان عاد عبد الله بن مسعود في مرض موته فقال له ما تشتكي قال اشتكي من ذنوبي قال عثمان ما تشتهي قال رحمة ربي قال الا ندعوا الطبيب قال الطبيب امرضني قال الا امر لك بعطائك قال منعتنيه وانا محتاج اليه وتعطينيه وانا مستغن عنه قال اجعل عطائك بعدك لبناتك قال لا حاجة لهن فيه لاني علمتهن سورة الواقعة يقرانها بعد العشاء واني سمعت رسول الله ص قال من قرء سورة الواقعة بعد العشاء لم يصبه فاقة وفي رواية قال من قرء سورة الواقعة لم يصبه فاقة ابدا وفي حديث اخر من داوم على قرائة سورة الواقعة لم يفتقر ابدا وعن الغزالي ان قرائة هذه السورة عند الشدة في امر الرزق والخصاصة شيء وردت به الاخبار المأثورة عن النبي ص وعن الصحابة وعن الباقر عليه السلام من قرء الواقعة كل ليلة قبل ان ينام لقى الله عز وجل ووجهه كالقمر ليلة البدر الحمد لله على التوفيق لاتمام تفسيرها واسئله التوفيق لتلاوتها ثم لما ختمت السورة المباركة المتضمنة لاحوال الفرق الثلاثة المقربين واصحاب اليمين والمكذبين الضالين المختمة بامر النبي ص بالتسبيح نظمت سورة الحديد المتضمنة لاحوال الفرق الثلاثة المؤمنين المخلصين والمنافقين والكفار المبدئة ببيان تسبيح الموجودات فافتتحها سبحانه بذكر الاسماء الحسنى بقوله بسم الله الرحمن الرحيم ثم شرع فيها ببيان تسبيح جميع الموجودات بقوله سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كانه قال تعالى سبح يا محمد باسم ربك العظيم كما ان جميع الموجودات سبحه خالصا له بلسان الحال والقال كما سمع حنين الجذع وذكر بعض الجمادات وقيل ان المراد بما في السموات والارض الموجودات الاحياء العقلاء كالملائكة وحملة العرش والجن والانس ثم بين سبحانه صفاته الموجبة لتسبيحه وتنزيهه عن النقايص الامكانية بقوله وَهُوَ الْعَزِيزُ والغالب على كل شيء ولا يغلبه شيء الْحَكِيمُ والعالم بجميع مصالح الاشياء ومفاسدها والفاعل لما هو الاصلح والاصوب بنظام العالم لَهُ خاصة مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ والسلطنة التامة المطلقة على جميع الممكنات والتصرف الكلي ونفوذ الارادة فيها ايجادا واعداما وتغييرا وتقلبا ومن آثار سلطنته يُحْيِي الميت وَيُمِيتُ الحي كما نشاهد من وجود النطف وموت الحيوانات ثم نبه على عدم اختصاص قدرته بالاحياء والاماتة بقوله وَهُوَ تم عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ من الاشياء المتصورة وغير المتصورة وكل فعل من الافعال الممكنة





هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و هر جاندار یرا که بخواهد میمیراند و بیجان میکند و قدرتش اختصاص بزنده کردن و میراندن ندارد بلکه بر هر کاری و هر امری قادر و توانا است و حاجت بکمک و معاون و هم دست و آلت و ابزار و مادّه و مدت ندارد و ابتدا وجودش در عالم اول است که پیش از او چیزی وجود نداشته و آخر ندارد و چیزی بعد از او دارای وجود نیست بلکه وجود تمام موجودات منتهی باو است و در صفات از همهٔ موجودات ظاهرتر و نمایان تر و در ذات از همه چیز مخفی تر و پنهان تر است چه بعقل و وهم ادراک و تصور نشود و او بهر چیزی دانا و مطلع است و علت آنکه تمام موجودات ملک و تحت سلطنت او است آنستکه او آسمانها و زمین و آنچه در آنها است بقدرت خود در مدت شش روز آفریده و بر تمام آنها با بر عرشیکه تمام موجودات در آن است استیلا و احاطه دارد و علم و قدرتش در تمام نفوذ کرده میداند آنچه را که در زمین فرو رود و آنچه را که از زمین بیرون آید و آنچه را که از آسمان بزیر آید و آنچه را که از زمین بآسمان رود و او با شما است و علم و قدرتش بهمهٔ شما احاطه دارد در هر جا باشید چه در زیر زمین و چه بالا و چه در خلوت و چه در جلوت و این خدای با عظمت و قدرت تمام کارها و عملیات شما را از اطاعت و معصیت میبیند و بر طاعت ثواب دهد و بر معصیت عقاب کند باز خداوند متعال برای

قدير بذاته بلا حاجة الى معاون ومعاضد وآلة ومادة ومدة ومن المعلوم ان من له هذه القدرة الكاملة والعلم الشامل والتنا والسلطان الدائم مستحق للتنزيه عن العجز والجهل والحاجة والفقر بحكم العقل ثم وصف سبحانه ذاته بالازلية والابدية المساوقتين لوجوب الوجود بقوله هُوَ تم الموجود الْاَوَّلُ الذي لا اول له والسابق الذي لم يسبقه شيء في الوجود والكائن الذي لا كينونية لشيء قبل كينونيته وَالْاٰخِرُ الذي لا اخر له ولا متاخر عنه والباقي الذي لا فناء له ولا زوال وَالظَّاهِرُ والمشهور بالصفات والاثار وَالْبَاطِنُ والخفي بالذات والكنه قيل يعني هو الاول في سلسلة الموجودات والاخر لها بحيث ينتهي اليه كل شيء والظاهر يعني الغالب على كل شيء والباطن يعني العالم ببواطن كل شيء وقيل انه اول لانه قبل كل شيء وانه اخر لانه بعد كل شيء وانه ظاهر بحسب الدلائل وانه باطن لانه لا تدركه الحواس روى ان فاطمة الزهراء سلام الله عليها دخلت على رسول الله ص فسئلته خادما فقال ص الا ادلك على ما هو خير لك من ذلك قالت نعم قال قولي اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم وربنا ورب كل شيء منزل التورية والانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ بك من شر كل ذي شر انت اخذ بناصيته او من شر كل دابة انت اخذ بناصيتها انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء اقض عني الدين واغنني من الفقر وفي رواية صل على محمد واله واقض عني الدين واغنني من الفقر وتولي كل الامر برحمتك يا ارحم الراحمين وعن امير المؤمنين عليه السلام قال الذي ليس لاوليته نهاية ولا لاخريته حد ولا غاية وقال الذي بطن من خفيات الامور وظهر في العقول بما يرى في خلقه من علامات التدبير وقيل يعني هو الاول بالازلية والاخر بالابدية والظاهر بالاحدية والباطن بالصمدية وحاصل الجميع انه لا ابتداء لوجوده ولا اختتام له لاستحالة عدمه بدءا وختما وكل شيء منه بدء واليه يعود والظاهر الواضح للالوهية والربوبية بالاثار والدلائل والباطن المحتجب كنهه عن العقول والاوهام قيل يجب ان ينعدم جميع ما يكون من الجنة والنار واهلها حتى يصح كونه اخرا وفيه انه بعد ثبوت بقاء الموجودات الاخروية مع حكم العقل بامكانه لا بد من حمل اخريته على معنى اختصاص ثانيتها به تعالى وان لم يقع انعدام غيره بعد لسر او اخريته بعد فناء الدنيا وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ ظاهره وباطنه عَلِيمٌ لا يعزب عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء اذ ما من موجود الا وهو بشراشره مخلوقه ومصنوعه قيل من قرء هذه الاية بعد صلوة ركعتين خمسا واربعين مرة قضى الله حاجته ثم بين سبحانه علة كون جميع الموجودات ملكا له تعالى وتحت سلطانه بقوله هُوَ الاله القادر الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ واوجدهما بقدرته الكاملة وحكمته البالغة في مدة مقدرة بستة ايام من ايام الدنيا اولها يوم الاحد واخرها يوم الجمعة ليتعلم العباد التأني في الامور ثُمَّ اسْتَوٰى واستولى بالعلم والقدرة عَلَى الْعَرْشِ المفسر في اية الكرسي ثم صرح سبحانه باحاطته العلمية بقوله يَعْلَمُ مَا يَلِجُ ويدخل فِي الْاَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ الى الارض وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وما يصعد من الارض اليها وقد تقدم تفسيرها في سورة سبا وَهُوَ بذاته مَعَكُمْ بالاحاطة والقدرة اَيْنَ مَا كُنْتُمْ وفي اي مكان تكنتم من الارض تحتها او فوقها خلوتها او جلوتها وَاللّٰهُ العظيم حسب الوهيته بِمَا تَعْمَلُونَ من الطاعة والعصيان بَصِيرٌ وشهيد

لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

مقدمهٔ اثبات معاد دو باره سلطنت مطلقهٔ خود را نسبت بتمام موجودات تذکر داد باین مضمون که سلطنت بر تمام موجودات و آسمانها و زمین مختص بخدا است و تمام امور موجودات و اعمال نیک و بد بندگان راجع بخدا است و او هر کسی را بر حسب استحقاقش جزا دهد پس بایستی بندگان کوشش در اعمالیکه بهتر و شایسته تر باشد بنمایند تا در وقت ملاقات خدا خورسند و سرافراز باشند پس از آن خدا یتعال استدلال بر قدرت خود بر خلق مرده در آخرت فرمود باین مضمون که خدا بقدرت خود شب را داخل روز و روز را داخل شب کند باینکه از ساعات شب جزء روز شود تا انکه روز پانزده ساعت شود و ساعات روز را جزء شب کند تا انکه شب پانزده ساعت شود پس انخدائیکه ساعات کم شده از شب را بشب و ساعت کم شدهٔ از روز را بروز برمیگرداند تواند که انسان رفته را بحال اولش که در دنیا داشت برگرداند و انخدائی باین قدرت بتمام اعمال بندگان حتی عقائد و نیاتیکه در دل و خاطر دارند آگاه است پس از بیان دلائل توحید و قدرت و علم الهی و اینکه او همه را آفریده و دوباره در آخرت انها را خواهد آفرید عموم مردم را دعوت بایمان بخدا و رسول فرمود باین مضمون که ای مردم ایمان آورید بخدا و رسول و انفاق و بذل کنید در راه خدا از اموالیکه خدا بشما داده و فی الواقع مانند امانت

فیجازیکم علیه بالثواب الجزیل والعقاب الشدید ثم اعاد سبحانه بیان سلطنته التامة المطلقة علی جمیع الموجودات بقوله لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ تمهید الاثبات المعاد بقوله وَإِلَى اللّٰهِ القادر علی کل شیء تُرْجَعُ وترد الْأُمُورُ کلها من الاعمال الصالحة والطالحة فیجازیکم علیها فاستعدوا للقائه باختیار الاعمال الصالحة واحسنها عنده ثم استدل سبحانه علی اعادة الخلق باعادة کل من اللیل والنهار الی ما کانا علیه بعد اذهاب جزء من اللیل وجعله من النهار وبالعکس بقوله يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ بجعل ساعات منه جزءا من النهار حتی یصیر خمسة عشر ساعات وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ بجعل ساعات منه جزءا من اللیل حتی یصیر خمسة عشر ساعات ویعود کل منهما الی ما کان علیه قبل الادخال فمن کان قادرا علی اذهاب ساعات من اللیل حتی یصیر تسعة ساعات ثم اعادة تلک الساعات الذاهبة حتی یصیر اللیل مثل ما کان قبل وبالعکس قادر علی اعادة خلق الانسان بعد صیرورته ترابا ثم بعد احاطته سبحانه باعمال الجوارح بین احاطته بالاعمال الجوانحیة بقوله وَهُوَ عَلِيمٌ ومحیط غایة الاحاطة بِذَاتِ الصُّدُورِ والمخفیات فی القلوب من العقائد الفاسدة والنیات السیئة والمکنونات القبیحة عن ابن عباس اسم الله الاعظم فی ست من اول سورة الحدید فاذا علقت علی المقاتل فی الصف لم ینفذ الیه حدید ثم لما بین سبحانه دلائل توحیده وقدرته وعلمه وکونه مبدء للخلق ومعادهم دعاهم الی الایمان به وبرسوله بقوله آمِنُوا ایها الناس بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ عن صمیم القلب ثم دعاهم الی اهم الاعمال بقوله تعالی وَأَنْفِقُوا فی سبیل الله مِمَّا اعطاکم الله من فضله و جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ ونائبین عنه فی التصرف فِيهِ من غیر ان تملکوه حقیقة فلا ینبغی ان یشق علیکم انفاق ما هو فی ایدیکم بعنوان النیابة والوکالة عن مالکه الحقیقی کما لا یشق علی احد انفاق مال الغیر اذا اذن له فیه او المراد جعلکم مستخلفین ممن کان قبلکم حیث ان ما بایدیکم من الاموال کان لغیرکم زمانا ثم انتقل الیکم بالارث وغیره فاذا بخلتم به ینتقل منکم الی غیرکم کما انتقل من غیرکم الیکم فلا یبقی لکم عینه ولا منافعه واما اذا انفقتم فی سبیل الله یبقی لکم الی الابد بل یربو ویضاعف اضعافا کثیرة بشرط الایمان الحقیقی کما نبه سبحانه علیه بقوله فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ خالصا لله وَأَنْفَقُوا فی سبیله وطلبا لمرضاته بعنوان الزکوة او غیرها من الوجوه البریة لَهُمْ فی الاخرة أَجْرٌ كَبِيرٌ وثواب عظیم قیل نزلت الایة فی غزوة تبوک ثم وبخ سبحانه علی ترک الایمان مع تأکد مقتضیاته بقوله وَمَا لَكُمْ وای فائدة او عذر فی ترک الایمان تتصورون ولذا لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ مع حکم العقل والعقلاء بوجوبه وَالرَّسُولُ المرسل من جانب الله لدعوتکم الی الایمان يَدْعُوكُمْ الیه ویعظکم علیه بالحجج والمواعظ الحسنة لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ اللطیف بکم المنعم علیکم وَقَدْ أَخَذَ الله مِيثَاقَكُمْ والعهد الاکید منکم علی الایمان به فی عالم الذر علی ما قاله جمع من المفسرین او باقامة الحجج والبراهین القاطعة علی توحیده ونصب الدلائل الواضحة وتمکینکم من النظر فیها وذلک اوثق من الحلف والعهد اللفظی إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بشیء لاجل الدلیل علیه فموجب الله شیء لا ایساد به شیء فی کثرة الدلیل علیه وقیل یعنی ان کنتم مصدقین بالمیثاق ثم بین سبحانه دلیل نبوته ورسالة رسوله الذی





هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنَىٰ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

خدا است در دست شما از انکه خداوند متعال مالک حقیقی آن است و چند روزی آنرا در تصرف شما واگذار کرده بعضی گفتند مراد این استکه این اموال مال دیگری بوده که بشما رسیده و اگر صرف نکنید باز از شما بدیگری رسد چنانچه از دیگران بشما رسیده و اگر صرف کنید برای خودتان تا آخر خواهد بود از انکسیکه ایمان داشته باشد و مالش را در راه خدا صرف کند اجر و مزد زیاد خواهد داشت چه شده است شما مردم را که ایمان بخدا و رسول ص نیاورید باینکه عقل حاکم بلزوم ایمان است و پیغمبر هم شما را دعوت بان میکند و ادلهٔ واضحه بر لزوم آن گوید و مواعظ الهیه برای شما میخواند تا شما ایمان بپروردگارتان آورید و خدا هم عهد از شما گرفته در عالم ذر که در دنیا قبول ایمان کنید اگر قابلیت ایمان داشته باشید و بچیزی ایمان دارید پروردگارتان بمقتضای لطفیکه بشما دارد به بنده اش محمد بتوسط جبرئیل آیات قرانیکه برحق و حقایق دلالة واضحه دارد فرو فرستاده که شما را از تاریکیهای کفر و نادانی نجات دهد و بنور علم و ایمان برساند خدا بشما البته مهربان و باعطوفت است و هرگز راضی نشود که شما در گمراهی و نادانی بمانید و از خیر و صلاح تان در دنیا و آخرت دور و محروم باشید بلکه بایستی هدایتتان بکمالات نفسانیه و مقامات عالیه نماید پس از آن سرزنش فرمود آنان را که دست باز داشتند

فائدة الایمان الیهم بقوله هُوَ الرب اللطیف الَّذِي يُنَزِّلُ من قبله او من اللوح المحفوظ عَلَىٰ عَبْدِهِ محمد بتوسط جبرئیل آيَاتٍ عظیمة الشأن بَيِّنَاتٍ وواضحات الدلالات علی کل حق وحقیقة وانما فعل ذلک لِيُخْرِجَكُمْ ایها الناس او قریشا والحاضرین فی مکة بسبب ذلک مِنَ الظُّلُمَاتِ ظلمة الکفر وظلمة الجهل وظلمة الاخلاق السیئة إِلَى النُّورِ نور العلم ونور الایمان فی الدنیا ونور الرحمة والمغفرة والرضوان فی الاخرة وَإِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ ایها الناس لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ لا یرضی بضلالکم وحرمانکم من الخیرات الدنیویة والاخرویة بل یحب ان یهدیکم الی الکمالات النفسانیة والمقامات العالیة العلمیة والاخلاقیة فی الدنیا والدرجات العالیة فی الجنة والنعم الدائمة فی الاخرة ثم لامهم سبحانه علی ترک الانفاق فی سبیله مع کثرة فوائده الدنیویة والاخرویة بقوله وَمَا لَكُمْ ایها المؤمنون وای عذر تتصورون فی أَلَّا تُنْفِقُوا ولا تصرفوا بعض اموالکم التی هی فی الواقع لیست لکم فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وتحصیل مرضاته والحال ان لِلّٰهِ وحده مِيرَاثُ اهل السَّمٰوٰاتِ واهل الْأَرْضِ بعد موتهم فانه ینتقل بموتهم جمیع ما فی ایدیهم الی الله فاذا علم انه لا یبقی هذه الاموال فی ملککم وتحت تصرفکم بل یخرج من ایدیکم لا محالة بالموت کان اخراجها بالانفاق الموجب للمدح والثواب العظیم حری بحکم العقل والعقلاء من ترک الانفاق وابقائها حتی یخرج قهرا من ملککم بالموت تستحقون اللعن والعقاب والمراد ان امرکم بالانفاق لیس لحاجة الله الی اموالکم فان لله جمیع ما لاهل السموات والارض ینتقل الیه بموتهم او له ما یرثونه من الاموال فی زمان حیوتهم وانما یأمرکم بالانفاق لحاجتکم الیه فی الاخرة وکون فوائده لکم ثم لما بین سبحانه وجوب الانفاق وفضیلته بین افضلیة المبادرة الیه حین ضعف الاسلام بقوله لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ ایها المؤمنون فی الفضیلة مَنْ أَنْفَقَ من امواله فی سبیل الله ونصرة دین الاسلام مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ قیل یعنی فتح مکة وقیل فتح حدیبیة وَمن قَاتَلَ اعداء الله ومن انفق من بعد الفتح وقاتلهم أُولٰئِكَ المؤمنون المنفقون والمقاتلون من قبل الفتح وفی زمان ضعف الاسلام أَعْظَمُ دَرَجَةً وارفع منزلة واعلی رتبة عند الله فی الدنیا والاخرة مِنَ المؤمنین الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وجاهدوا بانفسهم فی حال قوة الاسلام وکثرة المسلمین وَكُلًّا من الفریقین وَعَدَ اللّٰهُ المثوبة الْحُسْنَىٰ والدرجة العلیا فی الجنة ثم لما کان الوفاء بالوعد موقوفا علی العلم بالاعمال وخصوصیاتها اخبر سبحانه بعلمه بجمیع اعمال العباد بقوله وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ من الاعمال ظاهرها وباطنها ومزایاها وخصوصیاتها خَبِيرٌ وبصیر فیجازیکم بحسبه روی ان جماعة من الصحابة انفقوا نفقات کثیرة حتی قال ناس هؤلاء اعظم اجرا من کل من انفق قدیما فنزلت الایة وبین سبحانه ان النفقة قبل فتح مکة اعظم اجرا روی الفخر الرازی عن الکلبی انه قال نزلت هذه الایة فی فضل ابی بکر لانه اول من انفق المال علی رسول الله فی سبیل الله قال عمر کنت قاعدا عند رسول الله ص و عنده ابو بکر وعلیه عباءة قد خللها فی صدره بخلال فنزل جبرئیل فقال ما لی اری ابا بکر علیه عباءة خللها فی صدره فقال انفق ماله

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

از انفاق در راه خدا با فوائد بسیاریکه دارد باین مضمون که چه شده است شمارا که انفاق در راه خدا نمیکنید با اینکه اموالیکه دارید برای شما باقی نخواهد ماند زیرا که هرکس در آسمانها و زمین باشد میمیرد و دارائیش بخدا منتقل میشود یا مراد این باشد که ما شمارا امر بانفاق که میکنیم برای استفادهٔ خودتان است و خدا حاجت بانفاق شما ندارد از آنکه تمام آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است و بخدا برمیگردد و آنانکه بذل مال در راه خدا کردند و با دشمنان خدا جنگیدند پیش از فتح مکه و قوت اسلام مساوی و یکسان نیستند با آنانکه بعد از فتح مکه و قوت اسلام بذل مال و قتال با کفار کردند آنانکه پیش از فتح مکه بذل مال و قتال کردند درجه و مقامشان بالاتر است و همه را خدا وعدهٔ ثواب داده و بعملیات همه خدا آگاه است و هرکس را باندازهٔ استحقاقشان اجر و ثواب دهد باز خدا ترغیب فرمود مؤمنین را ببذل مال و انفاق در راه او باین مضمون که کیست آنکه از دارائیش بخدا در دنیا قرض دهد و انفاق کند برای نصرت دین اسلام که در آخرت عوض آنرا از خدا بگیرد بلکه دو چندان و زیاده عوض دهد و بعلاوه از فضل و کرمش اجری باو دهد که وصفش ببیان نیاید روایت شده که یکی از انصار که اسمش ابو الدحداح میگفتند چون این آیه نازل شد نصف دارائیش را در راه خدا داد حتی اینکه یک لنگه کفش را برای خود نگاه داشت و لنگه دیگرش را در راه خدا داد پس نزد زن و همسر خود آمد و گفت من با خدا معامله کردم زن گفت فائدهٔ معاملات بسیار است پس پیغمبر فرمود چه بسیار نخلهائیکه شاخهایش پر از برا است مال ابو الدحداح است

على قبل الفتح انتهى **اقول** ليت شعري من ابن علم كلبي ان ابا بكر اول من انفق على رسول الله صلعم مع انه لم يعلم له مال بل علم فقره فانه كان معلم الاطفال وكان ابوه من فقراء مكة بل المعلوم ان اول من انفق ماله على رسول الله صلعم خديجة ثم ابو طالب وقول عمر على فرض صدقه لا يدل على نزول الآية في فضل خصوص ابي بكر بل يدل على ان ابا بكر كان من المنفقين من قبل الفتح ومن المعلوم ان المنفقين قبل الفتح كثير من الصحابة وليس في الرواية ان الآية نزلت حين قول رسول الله صلعم انه انفق قبل الفتح **واعجب من ذلك** ان الفخر حكى عن الواحدي انه قال ان ابا بكر كان اول من قاتل على الاسلام وذلك لان عليا في اول ظهور الاسلام كان صبيا صغيرا ولم يكن صاحب قتال واما ابو بكر فانه كان شيخا مقدما وكان يذب عن الاسلام حتى ضرب بسببه ضربا اشرف على الموت انتهى فانه حين كان علي صبيا لم يكن قتال ولم يكن ذب ابي بكر على تقدير التسليم الا باللسان وضربه حتى اشرف على الموت لا يدل على قتاله بل يدل على ضعفه وعدم قدرته على الدفاع عن نفسه فضلا عن القتال كما ان قتل الدعثار لا يدل على قتاله واعجب العجائب انهم يتمسكون بهذه الترهات على فضل ابي بكر ويغمضون عن الروايات المتواترة الدالة على افضلية امير المؤمنين عليه السلام على جميع الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولو الروايات الناصة على خلافته وامامته ثم اعلم ان تقديم ذكر من انفق قبل الفتح على من قاتل لا يدل على تقدم صاحب الانفاق على صاحب القتال كما ادعاه الفخر الرازي لان الكلام في الحث على الانفاق وانما ذكر صاحب القتال هنا لاهميته وشدة الاعتناء به فما قال الفخر من ان صاحب الانفاق ابو بكر وصاحب القتال علي وفي تقديم صاحب الانفاق ايماء الى تقديم ابي بكر من ترهات الكلام ثم بالغ سبحانه في الحث على الانفاق في نصرة المسلمين ومواساة فقرائهم بقوله **مَنْ ذَا الَّذِي** ينفق ماله في سبيل الله رجاء ان يأخذ عوضه فانه كمن **يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا** خالصا لوجه الله او يقرض الله مالا حسنا وهو المال الحلال الطيب **فَيُضَاعِفَهُ** الله ويزيد ذلك المال امثاله **لَهُ** من فضله **وَلَهُ** مضافا الى ذلك **أَجْرٌ كَرِيمٌ** وثواب مرضي لا يوصف باللسان روي انه لما نزلت الآية جعل ابو الدحداح يتصدق بنصف كل شيء يملكه في سبيل الله حتى انه خلع احدى نعليه ثم جاء الى ام الدحداح فقال اني بايعت ربي فقالت ربح بيعك فقال النبي صلى الله عليه وآله كم من نخلة مدلاة عذوقها في الجنة لابي الدحداح **عن الصادق عليه السلام** ان الله تعالى لم يسأل خلقه من حاجة به الى ذلك وما كان لله من حق فانما هو لوليه وعن الكاظم عليه السلام نزلت في صلة الامام ثم عين سبحانه يوم تأدية ذلك القرض بقوله **يَوْمَ تَرَى** يا محمد صلعم او يا من له شأنية الرؤية **الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** في ذلك اليوم اذا خرجوا من قبورهم يسعون الى المحشر و**يَسْعَى** ويسير سريعا **نُورُهُمْ** الحاصل لهم بايمانهم ومعرفتهم بالله واعمالهم الصالحة **بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** وفي قدامهم **وَبِأَيْمَانِهِمْ** لانهم اصحاب اليمين ويكون مسيرهم الى الجنة من جانب اليمين كما عن النبي صلعم ان كل مثاب يحصل له النور على قدر عمله وقيل ان المراد بالنور ما يهتدى به الى الجنة ويقول لهم الملائكة ايها المؤمنون **بُشْرَاكُمُ** والخبر الذي يسر قلوبكم هو ان لكم **الْيَوْمَ جَنَّاتٌ** كثيرة الاشجار **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** حال كونكم **خَالِدِينَ** ومقيمين **فِيهَا** ابدا لا تخرجون منها قطعا عين **ذَلِكَ** الثواب العظيم الذي اعده الله لكم

في نقل كلام بعض العامة في فضيلة ابي بكر ورده

في فضل الانفاق في سبيل الله

هو



يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

پس از آن خداء متعال روز اداء دین و قرض را معین فرمود باین مضمون روزیکه می بینی ای پیغمبر ما یا ای چشم دار بینا مؤمنین و مؤمنات را که در آن روز از قبر ابیرون آیند و بمحشر بشتابند و مقابل و پیش رو و در طرف راستشان نور ایمان و اعمال صالحه شان روان باشد و در روشنائی آن نور بمحشر آیند و ببهشت روند و ملائکه بانها گویند که شمارا بشارت و خوشخبری ببهشت دهیم آن بهشتهائیکه در زیر درختان و قصرهای انها نهرهای آب باشد و شما در آن بهشتها همیشه خواهید بود و هرگز از انها بیرون نروید و این بالاترین مرامها و مهم ترین مقصودها است که بان نائل شدید و بدست آوردید و آن روز روزی است که مردها و زنهای منافق و ظاهر مسلمان و باطن کافر باهل ایمان گویند روها تان را بما کنید یا بار آی راه روید که ما هم از نور شما بهره مند شویم و استفاده کنیم و پیش پای خود به بینیم ملائکه با مؤمنین بانها گویند شما از نور ما نمیتوانید استفاده کنید اگر بتوانید بدنیا برگردید و ایمان و علم و معرفت تحصیل کنید تا مثل ما دارای نور شوید پس چون مؤمنین خواهند روند بطرف انها کنند فورا دیوار بلند بر پهنائی میان انها و مؤمنین پیدا شود که یک در داشته باشد که از آن اهل ایمان بدرون آن روند و در داخل و درون آن بهشت و رحمت الهی باشد و بیرون آن که طرف اهل نفاق است عذاب و آتش غضب الهی است چون اهل نفاق بینند که اهل ایمان ببهشت روند فریاد برآرند که ای اهل ایمان مگر ما با شما در مسجدها و نمازها و جنگها نبودیم اهل ایمان گویند بلی

**هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** والنيل باعلى المطالب واقصى المقاصد ثم انه تعالى بعد بيان حسن حال المؤمنين المخلصين بين سوء حال المنافقين بقوله **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ** لما راوا انفسهم في ظلمة لا يمكنهم المشي فيها وراوا المؤمنين يتلألأ وجوههم نورا ويمشون بنورهم كالبرق الخاطف **لِلَّذِينَ آمَنُوا** عن صميم القلب يا ايها المؤمنون **انْظُرُونَا** واستقبلونا بوجوهكم او انتظرونا **نَقْتَبِسْ** ونستضيء **مِنْ نُورِكُمْ** ونمشي فيه معكم **قِيلَ** تجنيبا لهم وتهكما بهم من جهة المؤمنين او الملائكة ايها المنافقون والمنافقات ليس لكم من النور الذي حصلناه في الدنيا بالايمان الخالص والاعمال الحسنة حظ ونصيب فان اردتم النور **ارْجِعُوا** الى الدنيا التي خلفتموها **وَرَاءَكُمْ** ان امكنكم الرجوع اليها **فَالْتَمِسُوا** وحصلوا لانفسكم بالايمان الخالص والعلم والمعرفة نورا كنورنا تمشون فيه قيل ان الناس يكونون في ظلمة شديدة ثم المؤمنون يعطون الانوار فاذا اسرع المؤمن في الذهاب قال المنافقون انظرونا نقتبس من نوركم فيقال لهم ارجعوا وراءكم فالتمسوا نورا وهي خدعة خدع بها المنافقون كما قال الله تعالى يخادعون الله وهو خادعهم فيرجعون الى المكان الذي قسم فيه النور فلا يجدون شيئا فينظرون اليهم **فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ** وبين المؤمنين **بِسُورٍ** وحائط عريض مرتفع كسور البلد **لَهُ بَابٌ** يدخل فيه المؤمنون وداخل ذلك السور الذي يلي المؤمنين و**بَاطِنُهُ** وجوفه **فِيهِ الرَّحْمَةُ** الالهية وهي الجنة **وَظَاهِرُهُ** وخارجه الذي يلي المنافقين **مِنْ قِبَلِهِ** يأتيهم **الْعَذَابُ** وحاصله ان بين الجنة والنار سورا وحائطا قيل هو حجاب الاعراف له باب يدخل المؤمنون من ذلك الباب الجنة والمنافقون يمنعون من الدخول ويبقون في العذاب والنار فلما راى المنافقون ان المؤمنين يدخلون الجنة **يُنَادُونَهُمْ** ويقولون لهم ايها المؤمنون **أَلَمْ نَكُنْ** في الدنيا **مَعَكُمْ** في العبادات والمساجد والصلوات والغزوات فاجابهم المؤمنون و**قَالُوا بَلَى** كنتم معنا في اظهار الايمان والاشتغال بالعبادات **وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ** واضررتم **أَنْفُسَكُمْ** بالكفر وارتكاب المعاصي **وَتَرَبَّصْتُمْ** بالتوبة واخرتموها كما عن ابن عباس او تربصتم بمحمد الموت وقلتم يوشك ان يموت محمد فنستريح منه او دائرة السوء فتلحقوا بالكفار وتخلصوا من النفاق **وَارْتَبْتُمْ** وشككتم في نبوة محمد وصحة البعث والقيامة وصدق وعيد الله بالعذاب **وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ** وشغلتكم اباطيل الدنيا وشهواتها وخدع الشيطان **حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ** وقضاؤه بموتكم **وَغَرَّكُمْ** وخدعكم **بِاللَّهِ** واطمعكم في عفوه الشيطان **الْغَرُورُ** الخداع **فَالْيَوْمَ** الذي تكونون فيه ايها المنافقون وهو يوم القيمة **لَا يُؤْخَذُ** ولا يقبل **مِنْكُمْ فِدْيَةٌ** ومال تدفعون به العذاب عن انفسكم **وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** ظاهرا وباطنا بل **مَأْوَاكُمُ** ومرجعكم **النَّارُ** ومسكنكم جهنم **هِيَ مَوْلَاكُمْ** ومصيركم كما عن ابن عباس او اولى بالتصرف فيكم والنكونة لكم **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** وساء المنقلب لكم ثم لما ذكر سبحانه بعض اهوال القيمة حث المؤمنين على الخشوع

والخشوع

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ

در صورت اسلام و ایمان و عبادات بود ید ولی بکفر باطنی وارتکاب گناهان بخود ضرر زدید و توبه نکردید یا انتظار مرگ پیغمبر داشتید که ازاو راحت شوید و اظهار کفر خود کنید و شک در پیغمبری او داشتید و شهوتها و جاه و مال دنیا و تسویلات شیطان شما را فریب داد تا انکه مرگتان رسید و شیطان شما را مغرور بعفو و کرم خدا کرد پس امروز که روز قیامت است از شما و کفار پیش کشی و رشوه پذیرفته نشود که بخواهید بآن وسیله خود را از عذاب نجات دهید جای شما در آتش است همان آتش منزلگاه شما است و چه قدر بد منزلگاهی است آتش جهنم پس از بیان اهوال و شدائد قیامت خداے‌تعال ترغیب مؤمنین بترس و خشوع خود فرمود باینمضمون که آیا هنگام آن نشده که اهل ایمان از خدا بترسند و دلشان بیاد خدا خشوع پیدا کند و از بیم او گریان و نالان شوند و کوشش در طاعت او و ترضیهٔ او نمایند و مواعظ در قران بآنها کاملا اثر بخشد و پیش قدمی در طاعت احکام او کنند و مانند اهل کتاب از یهود و نصاری نباشند که انها زمان از پیغمبرانشان بطول انجامید و دلهاشان سخت شد و ترسشان رفت که امروز بسیار ایشان از حدود دیانت بیرون رفتند و احکام و مواعظ الهیه را پشت سر انداختند در این آیه اشاره است باینکه گر انسان در اول امر از خدا نترسد و دلش خاشع نباشد بالاخرة از دین بیرون رود و کافر و بیدین گردد پس از آن خداے‌تعال برای ترغیب مؤمنین بخشوع دلها را تشبیه بزمین فرمود که چنانچه زمین بباران زنده و بافائده گردد دلها هم بخشوع زنده و نورانی گردد باین مضمون که بدانید ای اهل ایمان که خدا زمین مردهٔ بیفائده را زنده و بافائده کند بباران همین نحو دلها را زنده کند بخشوع و ذکر و تلاوت قران بعد از انکه قساوت داشته باشد ما بیان و واضح کردیم برای شما آیات و مواعظیکه در آن سعادت ابدی شما است شاید بفهمید و عمل کنید و بدرجات عالیه و راحت ابدی و نعمتهای همیشگی نائل شوید باز خدا ترغیب مؤمنین بانفاق مال فرمود

والخشوع لله بقوله أَلَمْ يَأْنِ واما حان لِلَّذِينَ آمَنُوا بعد ان عمروا طويلا فی الایمان وشاهدوا آثار عظمة الله وعلموا عظم عصیانه وشدة عقابه أَنْ تَخْشَعَ وتضرع وترق قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ والتنبیه لعظمته فیسارعوا الی طاعته بلا توان وفتور ولو عظ وَمَا نَزَلَ مِنَ القران الْحَقِّ والصدق فیبادروا الی العمل بما فیه من الاحکام التی منها الانفاق فی سبیل الله روی ان المؤمنین کانوا مجدبین بمکة فلما هاجروا اصابوا الرزق والنعمة ففتروا عما کانوا علیه من الخشوع فنزلت وقیل انه لما بدی فی الصحابة شیء من المزاح فنزلت عن ابن عباس ان الله استبطأ قلوب المؤمنین فعاتبهم علی راس ثلث عشر سنة من نزول القران وعن ابن مسعود ما کان بین اسلامنا وبین ان عوتبنا بهذه الآیة اربع سنین وَلَمْ یان ان لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ کالیهود والنصاری فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ والزمان الذی بینهم وبین انبیائهم فَقَسَتْ وصلبت قُلُوبُهُمْ وذهب عنهم الخوف ورقة القلب التی کانت تاتیهم بتلاوة التوراة والانجیل وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ الیوم لشدة قساوة قلوبهم فَاسِقُونَ وخارجون عن حدود دینهم ورافضون لما فی کتبهم من الاحکام وفیه اشعار بان عدم الخشوع فی اول الامر یفضی الی الفسق والخروج من الدین فی الآخر ثم بالغ سبحانه فی الترغیب فی الخشوع بتمثیل القلوب فی احیائها بالخشوع بالارض المیتة التی تحیی بالمطر بقوله اعْلَمُوا ایها المؤمنون أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بالمطر الذی ینزل من السماء بَعْدَ مَوْتِهَا ویبسها فکذلک القلوب تحیی بالخشوع والذکر وتلاوة القران بعد موتها بالقساوة وقیل رغب سبحانه فی الخشوع والخضوع بالتذکیر باحیاء الارض ببعث الاموات قَدْ بَيَّنَّا واوضحنا لَكُمُ ایها الناس الْآيَاتِ التی فیها بیان موجبات سعادتکم فی الدارین لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وتفهمون ما فیها وتعملون به وتفوزون بالدرجات العالیة والراحة الابدیة والنعم الدائمة وقیل یعنی کی تکمل عقولکم ثم بالغ سبحانه فی الحث علی الانفاق لوجهه بقوله إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ والمنفقین اموالهم فی وجوه الخیر وَالْمُصَّدِّقَاتِ والمنفقات وهم وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وسلموا اموالهم الی الله بانفاقهم فی سبیله برجاء العوض والاجر يُضَاعَفُ ذلک المال المنفق لَهُمْ ویتزاید مقداره فی میزانهم علی ما کان فی الدنیا مرات وَلَهُمْ مع التضاعف أَجْرٌ وثواب كَرِيمٌ مرضی وقیل ان المصدقین بمعنی الذین صدقوا ولذا صح عطف الجملة الفعلیة علیه ثم انه تعالی بعد بیان حال المؤمنین والمنافقین بین حال المؤمنین والکفار المتظاهرین بالکفر بقوله تبارک وتعالی





وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ

باین مضمون که مردها و زنهائیکه مال خود را برای رضای خدا صرف کنند و بقرض خدا دهند باقیدانکه عوض بگیرند آن مال چند برابر شود نزد خدا و بصاحبانش مسترد گردد علاوه اجر و عوض دلخواه برایشان خواهد بود پس از بیان حال مؤمنین خالص و منافق بیان حال مؤمنین و کفار متظاهر بکفر را نزد خود فرمود باین مضمون که آنانکه از روی حقیقت و صمیم قلب ایمان بخدا و تمام پیغمبران از آدم تا خاتم دارند انها کامل در ایمان و دارای شأن و مقام عالیند و انها روز قیامت شاهدانی هستند بر ایمان و کفر و طاعت و عصیان دیگران نزد پروردگارشان یا انکه در مقام و مرتبه چون کسانیند که در راه خدا شهید شده باشند برای انها اجر و نوری است که خدا بانها وعده داده و آنانکه بخدا و رسول کافر باشند و تکذیب آیات ما کنند انها اهل جهنمند پس چون کفر و نفاق از روی محبت دنیا و مال و جاه و لذائذ آن است خدا بیان پستی و بی قدری آن فرمود باین مضمون که ای مردم بدانید که زندگانی در دنیا و شهوترانی در آن که غرض خدائی و آخرتی نباشد مانند بازی بچهها است که خود را بیفائده برنج میاندازند و شهوترانی است که بزودی از میان میرود و عواقب وخیمه دارد مانند کارهای جوانهای شهوتران که مرتکب میشوند و فکر مآل آن نمیکنند و بعد گرفتار زحمت میشوند و بخود میبالیدن

وَالَّذِينَ آمَنُوا عن صمیم القلب بِاللَّهِ وبجمیع رُسُلِهِ من آدم الی الخاتم أُولَئِكَ العالون فی الشأن والمنزلة هُمُ الصِّدِّيقُونَ والکاملون فی الایمان او بمنزلة السابقین فی تصدیق الانبیاء فی علو الشأن ورفعة المقام وَهم الشُّهَدَاءُ علی ایمان سائر الخلق وکفرهم او بمنزلة المستشهدین فی سبیل الله فی عظم الاجر عِنْدَ رَبِّهِمْ وفی حکمه ونظره عن السجاد علیه السلام عن ابیه قال ما من شیعتنا الا صدیق شهید قیل انی یکون ذلک وعامتهم یموتون علی فرشهم فقال علیه السلام اما تتلوا کتاب الله فی الحدید والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء قال لو کان الشهداء کما یقولون کان الشهداء قلیلا وعن الباقر علیه السلام قال العارف منکم هذا الامر المنتظر له المحتسب فیه الخیر کمن جاهد والله مع القائم بسیفه ثم قال بل والله کمن جاهد مع رسول الله بسیفه ثم قال الثالثة بل والله کمن استشهد مع رسول الله فی فسطاطه وفیکم آیة من کتاب الله قیل وایة آیة قال قول الله والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم ثم قال صرتم والله صدیقون والشهداء عند ربکم اقول حاصل الروایات ان المؤمن عارفا بامر النبی صلی الله علیه وآله ومنکر الولایة بمنزلة الصدیقین والشهداء فی المعرکة لنصرة الاسلام لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ الموعودان لهم المعروفان بالعظمة والکمال ثم بین حال الکفار بقوله وَالَّذِينَ كَفَرُوا بالله ورسله وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا المنزلة أُولَئِكَ البعداء عن الرحمة أَصْحَابُ الْجَحِيمِ وملازموا النار لا خلاص لهم منها ثم لما کان الکفر والنفاق بسبب حب الدنیا وشهواتها اخبر سبحانه بحقارتها وسرعة زوالها بقوله اعْلَمُوا ایها الناس أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ومشتهیاتها التی لا یراد بها التوصل الی السعادة الاخرویة لَعِبٌ وعمل یتعب الانسان نفسه فیه بغیر غرض عقلائی کعمل الصبیان الذی یتعبون انفسهم فیه بغیر فائدة وَلَهْوٌ واشتغال باللذائذ السریعة الزوال السیئة العاقبة والوخیمة المآل الموجبة للحسرة والندامة کاشغال الشبان التی لیس غرضهم منها الا التذاذ النفس مع الغفلة عن وخامة عاقبتها وَزِينَةٌ وتحسین للظاهر فی الاوهام مع عدم حقیقة وواقعیة له کلبس الملابس الفاخرة ورکوب المراکب الفارهة والسکونة فی المساکن البهیة الحسنة ونظائرها کتزیین النسوان صورهن للرجال وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ بالمزایا الجسمانیة الزائلة بالامراض والموت کالقوة والقدرة والجمال والنسب والریاسة ونظائرها وَتَكَاثُرٌ وتزاید فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ومن الواضح ان هذه الامور الجامعة للمشتهیات النفسانیة الدنیویة مما یستحقرها العقل السلیم ولا یعتنی به العاقل الفهیم لسرعة زوالها وعدم فائدة مهمة لها مع استلزام توجه النفس الیها فوات فوائد عظیمة باقیة ثم اکد سبحانه حقارة المشاغل الدنیویة السریعة الزوال المفوتة للمنافع الاخرویة بضرب مثل لسرعة زوال الدنیا بقوله كَمَثَلِ غَيْثٍ ونظیر مطر نافع انبت بنزوله من الارض الیابسة النباتات النافعة بحیث أَعْجَبَ الْكُفَّارَ والزراع الذین یکفرون ویسترون البذور بالتراب نَبَاتُهُ وما یخرج من الارض بسببه وقیل ان المراد بالکفار الکافرون بالله فانهم اشد اعجابا بزینة الدنیا بل الاعجاب مختص بهم لان نظرهم الی المحسوسات واما المؤمنون فانهم لا یعجبهم نموه وخضرته وانما یعجبهم قدرة خالقهم وربهم ثُمَّ بعد النمو والخضرة والنظارة يَهِيجُ وییبس ویزول خضرته ونظارته فَتَرَاهُ ایها الرائی بعد مدة قلیلة مُصْفَرًّا بعد ما رایته ناضرا مونقا ثُمَّ يَكُونُ بعد اصفراره ویبسه حُطَامًا ومنکسرا او متفتتا وَیکون فِي الْآخِرَةِ لمن اعجبه الدنیا واقبل علیها ولم یطلب بها الآخرة عَذَابٌ شَدِيدٌ

وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

از جهت جمال ونسب ونواى جسمانى است كه بزودى برض ومرگ از ميان ميرود وجمع كردن اموال وثروت وزياد كردن فرزندان است كه جز تعب وغم واندوه نتيجهٔ ندارد ومثل دنيا مثل باراني است كه زراعتى را رشد ونمو وسبزى وترو تازه گى دهد وزراعت كارا را خورسند ومسرور كند بعد بزودى خشك شود وترو تازه گى وطراوت آن برود ورنگش زرد گردد ودرهم شكسته وپراكنده گردد وهمين نحو دنيا وشهوات ولذات آن انتفاعات بى قدر وقابليتى است كه انسان نادان كم خرد گول وفريب آن خورد وبزودى فانى گردد پس از آن خدا ابتغال ترغيب وتهييج بندگان بتوجه باخرت وتهيهٔ موجبات آسايش در آن عالم فرمود باين مضمون كه اى اهل ايمان بر يكديگر پيشى گيريد وشتاب كنيد در فراهم نمودن وسائل آمرزش خودتان از طرف پروردگارتان ودر بدست آوردن بهشتيكه وسعت آن مانند وسعت آسمان وزمين است كه خدا انرا آفريده براى كسانيكه ايمان بخدا وپيغمبرانش دارند واين اجر وثواب تفضل وانعامى استكه خدا دهد بكسانيكه بخواهد وشايسته گى آن را داشته باشند البته تفضل واحسان خدا بر بندگانش فراوان وبسيار است ابن عباس گفت هر يك بندهٔ فرمانبردارى يك چنين بهشتى دارد وحضرت صادق عليه السلام در روايتى فرمود كه پست ترين اهل بهشت منزلى دارد كه اگر تمام جن وانس در آن وارد شوند گنجايش دارد پس چون غم واندوه در گرفتاريهاى دنيا ونيز خورسندى در بجهت اقبال دنيا دل را از اشتغال بامور آخرت منصرف نمايد خدا ابتغال تذكر داد كه تمام امور دنيا

لا يقادر قدره ولمن طلب الآخرة بها مَغْفِرَةٌ عظيمة كائنة مِنَ اللَّهِ العظيم الغفور وَرِضْوَانٌ منه تعالى المستلزم للدخول الجنة والتنعم بالنعم الدائمة ثم بين سبحانه نتيجة شرح المشاغل الدنيوية وحاصل المثل الذى ضرب للدنيا وزينتها بقوله وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا ولذاتها إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ وانتفاع يخدع الانسان الجاهل به وفيه غاية تحقير الدنيا والحث على الاعراض عنها وتعظيم الآخرة ثم الحث على تحصيل ما ينتفع به فيها بقوله سَابِقُوا ايها المؤمنون واجتهدوا فى التقدم على الاقران وسارعوا مسارعة السابقين فى المضمار الى موجبات مَغْفِرَةٍ عظيمة كائنة مِنْ رَبِّكُمْ وخالقكم اللطيف بكم واتيان الاعمال الموجبة للدخول فى بستان وَجَنَّةٍ وسيعة عَرْضُهَا وسعتها كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وسعتهما اذا بسطتا أُعِدَّتْ وهيئت تلك الجنة من قبل الله لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ جميعا لا يقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض عن ابن عباس ان الجنان اربعة قال الله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان ثم قال ومن دونهما جنتان فذكر الله هنا تنبيرا واحدة من الجنات الاربعة فى العرض بالسموات السبع وعشرة ايضا ان لكل من المطيعين جنة بهذه الصفة وعن الصادق عليه السلام ان ادنى اهل الجنة منزلا من لو نزل به الثقلان الجن والانس لوسعهم طعاما وشرابا ذٰلِكَ الثواب العظيم المذكور فَضْلُ اللَّهِ وانعامه يُؤْتِيهِ ويعطيه مَنْ يَشَاءُ عطائه اياه من عباده المؤمنين وَاللَّهُ العظيم ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ والاحسان الجسيم ثم لا يخفى ان استحقاق الاجر بالعمل لا ينافى اعطاء الجنة بهذه الصفة فاعطائها فضل من الله مع ان الفضل لا يكون الا فى المحل القابل والمراد بالاستحقاق القابلية التى لا يجوز البخل مع وجودها وبالوجوب على الله كونه مقتضى الحكمة التى هى وضع الشىء فى موضعه فظهر ان تسدل لا ل الاشاعرة بالآية على عدم استحقاق العبد على الله شيئا وان كلما يعطى الله بازاء العمل تفضل منه تعالى يجوز له فى حكم العقل منعه والبخل به قال جلاله ثم لما كان الحزن على الامور الدنيوية والفرح بها شاغلا للقلب عن الاقبال على العبادة والتوجه الى الآخرة نبه سبحانه على ان الحوادث كلها بتقدير الله بقوله مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ ولا حدث من حادث فِي الْأَرْضِ من قحط او فساد وَلَا عارضة فِي أَنْفُسِكُمْ من الفقر والمرض والجرح والصحة والغنى والفقر وغيرها إِلَّا وهو مكتوب فِي كِتَابٍ مكنون ولوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نخلق هذه الحوادث ونَبْرَأَهَا ونوجدها وقيل يعنى من قبل ان نوجد الانفس او نوجد الارض عن امير المؤمنين عليه السلام ان ملك الارحام يكتب كلما يصيب الانسان فى الدنيا بين عينيه فذلك قول الله عز وجل ما اصاب من مصيبة الآية عن الصادق عليه السلام فى رواية كتابه فى السماء علمه وكتابه فى الارض علومنا فى ليلة القدر وفى غيرها إِنَّ ذٰلِكَ المذكور من كتب الحوادث من الخير والشر قبل ايجادها عَلَى اللَّهِ العالم بالامور يَسِيرٌ وسهل وذلك التقدير وكتب





لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ

از خير وشر بتقدير خدا است وخدا انها را پيش از آفريدن آن حوادث يا پيش از آفريدن هر كس در كتاب لوح محفوظ ثبت وضبط كرده واين نوشتن حوادث پيش از وجودشان بر خدا سهل وآسان است واين تقديرات ونوشتن مقدرات واخبار بان براى آنستكه بجهت چيزيكه بشما نرسيده يا رسيده واز دستتان رفته دلتنگ واندوهناك نشويد وبراى چيزيكه از دنيا مال وجاه واولاد كه بشما داده شود مسرور وخورسند نگرديد از اينكه بعد از دانستن انكه همه بتقدير خدا است اگر چيزى از مال وجاه واولاد از دست برود از روى مصلحت بوده واگر چيزى بدست آيد بداد خدا بوده وباز تواند گرفت وبعلاوه ممكن است كه از جهت عقوبت وامتحان باشد پس اندوه براى اول وخورسندى بدوم مورد ندارد واز امير المؤمنين عليه السلام مروى استكه فرمود خدا زهد در دنيا را بدو كلمه در قران بيان فرمود كه فرمود لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم پس كسيكه با دبار دنيا غم نخورد وباقبال آن خورسند نشود داراى زهد در دنيا است پس چون اقبال دنيا سبب تكبر وسر بلندى بر بندگان خدا است خدا فرمود كه خدا دوست ندارد متكبرين وفخر كنندگان را پس هر كس كه حظوظ دنيويه در نظرش اهميت داشته باشد وبآن خورسند شود لا بد بآن تكبر وفخر كند ابن عباس فرمود كسى نيست كه باد بار واقبال دنيا اندوهگين وخورسند نشود بايد بر ادبار دنيا صبر وبردبارى وبر اقبال آن شكر كرد پس خورسندى بنعمت خدا با شكر آن موجب تنقيد ومذمت نيست بلى كمال ايمان آنستكه بامور دنيوى خورسند نشود ودر هر حال شكر الله

المقدرات قبل وجودها والاخبار بها لِكَيْلَا تَأْسَوْا ولاجل ان لا تحزنوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ ولم يقبل اليكم او ذهب منكم من النعم الدنيوية كالمال والجاه والصحة والامان ونظائرها وَلَا تَفْرَحُوا ولا تسروا بِمَا آتَاكُمُ الله واعطاكم منها فان من علم ان اقبال الدنيا وادبارها بتقدير الله لا يبسى الانسان وكذا لا يشتد جزعه على ادبارها لعلمه بكونه لصلاح انفع منه ولا فرحه باقبالها لتجويزه ذهابه فى اسرع وقت وكونه امتحانا واستدراجا وعن بعض الحكماء لا تأسف تردد فاتنا ولا الفرح يقرب معدنا ويديم اتيا وعن ابن مسعود لان امس جمرة احرقت ما احرقت وابقت ما ابقت احب الى من ان اقول لشىء لم يكن ليته كان وعن امير المؤمنين عليه السلام الزهد كله بين كلمتين فى القران قال الله تعالى لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم ومن لم ياس على الماضى ولم يفرح بالآتى فقد اخذ الزهد بطرفيه وعن السجاد عليه السلام الا ان الزهد فى اية من كتاب الله ثم تلا هذه الآية ثم نبه سبحانه على ان الاسى المذموم هو المانع عن التسليم لامر الله والفرح المبغوض هو الفرح الموجب للاختيال والفخر بقوله وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ بل يبغض كُلَّ شخص مُخْتَالٍ ومتكبر فَخُورٍ ومتطاول على عباده فان من عظمت عنده الحظوظ الدنيوية وفرح بها اختال وافتخر بها لا محالة واما الفرح بنعمة الله والشكر عليها فغير مذموم عن ابن عباس قال ليس احد الا وهو يفرح ويحزن ولكن اجعلوا المصيبة صبرا والخير شكرا ثم لما كان التكبر والتطاول على الناس بالاموال وكثرة النعم الدنيوية لعظمتها فى نفسه وشدة حبه لها ملازم للبخل بها وصف سبحانه المختال والفخور بقوله الَّذِينَ يَبْخَلُونَ باموالهم ولا ينفقونها على الفقراء وفى سبيل الله لحبهم لها ولعزتها عندهم ثم لا يقنعون ببخلهم بل يبعثون وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ باموالهم وامساكها وعدم صرفها فى وجوه الخير وهذا غاية الذم وَمَنْ يَتَوَلَّ ويعرض عن الانفاق وعن اطاعة اوامر الله ونواهيه فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عن انفاقهم وطاعتهم لا يضره بخلهم وعصيانهم ولا ينفعه انفاقهم وشكرهم وطاعتهم حَمِيدٌ فى ذاته محمود فى فعاله التى منها فتح ابواب نعمه على البخلاء لان فيه نظام العالم وامتحان الخلق وزوال عللهم عايد اليهم ثم لما كان نظام العالم بالعلم والقواعد المقررة لحفظ النظام وقيام العدل وقوة دفاع الظالمين بين سبحانه اتمام نعمه على الناس حثا لهم على طاعته بقوله لَقَدْ أَرْسَلْنَا اليكم ايها الناس رُسُلَنَا فى كل عصر وقرن مستدلين على رسالتهم من قبلنا بِالْبَيِّنَاتِ والمعجزات الظاهرات والحجج الباهرات لئلا يبقى لاحد شك فى صدق دعويهم الرسالة وَأَنْزَلْنَا اتماما لللطف مَعَهُمُ الْكِتَابَ السماوى الذى فيه بيان كلما يحتاجون اليه من العلوم المربوطة بمعاشهم ومعادهم عن الصادق عليه السلام الكتاب الاسم الاكبر الذى يعلم به علم كل شىء الذى كان مع الانبياء الخبر وَالْمِيزَانَ وما يعين به الحقوق روى ان جبرئيل نزل بالميزان فدفعه الى نوح وقال مر قومك يزنوا به وقيل ان المراد بالميزان العدل والانصاف القمى قال الميزان الامام لِيَقُومَ النَّاسُ فى معاملاتهم وحقوقهم بِالْقِسْطِ والعدل ولا يظلم احد احدا فى ايفاء حقوقهم واستيفائها كما انه تعالى قائم فى عباده بالقسط والعدل فوفيهم حقوقهم

ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز ولقد ارسلنا نوحا وابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون ثم قفینا علی آثارهم برسلنا

پس چون تکبر و سربلندی بر مردم بدارائی و نعمتهای فراوان برای اهمیت انها است در نظر و زیادی محبت انها ملازم با بخل و پست طبعی و کوته نظری است خدا متکبر و بخود بالان را معرفی ببخل فرمود باین مضمون که سربلندان و بخود بالان کسانیند که بخل باموال خود کنند و بخششی بفقیران ننمایند بسبب محبتیکه بمال دنیا دارند و مردم را وادار ببخل و ترک بخشش مال کنند و جلوگیر از صرف اموال در راه خدا شوند وانکه روگردان از بذل مال و بخشش و صرف دارائی در راه رضای خدا شود و اعتنا باطاعت خدا نکند البته خدا حاجت بانفاق و بخشش و اطاعت آن ندارد و بخل و عصیان انها ضرری بخدا نرسانند و بدادن اموال و نعمتهای خود باین مردمان پست بداخلاق مورد ستایش و شایستهٔ تمجید است از انکه در دارائی انها نظام عالم وامتحان و آزمایش اشخاص است و ضرر بخلشان بخود شان رسد پس چون نظام عالم بعلم و قوانین مقرره الهی وانتشار عدل و داد و قوت دفاع از ستمکاران است خدا متعال اتمام این نعمتهایش را برای ترغیب مردم بطاعت خود تذکر داد باین مضمون که بخدا قسم ما پیغمبرانی از جانب خود در میان شما مردم فرستادیم بامعجزات بسیار و براهین واضحه که کسی شک و تردید در پیغمبری انها نکند و کتاب آسمانی هم برایشان فرو فرستادیم که تمام علومیکه محل حاجت است بشما تعلیم کند و بیاموزند و وسیلهٔ تعیین حقوق مردم با موازین عدالت گستر برا با نها دادیم و آموختیم تا مردم با نچه بجز بعدالت و حق گذاری رفتار نمایند و از آسمان آهن را بزمین آوردیم که کسانیکه عمل بکتاب نکنند و رویهٔ ستمکاری پیش گیرند با آهن که در آن عذاب سخت است سرکوب و سیاست و تأدیب شوند و در آن آهن علاوه براینکه اسلحه و وسیلهٔ سرکوبی اشرار است منافع بسیاری است که راجع بزندگانی مردم از زراعت و پارچه بافی و ساختمان و امثال انها که اگر آهن نبود امور دنیا مختل میشد لذا خدا انرا فراوان کرد که مردم آن را بکار زنند و آزمایش شوند که کسانیکه یاری دین خدا و پیغمبران میکنند بشمشیر و اسلحه جنگ با اینکه خدا را نمی بینند ممتاز شوند هر چند خدا محتاج بیاری کسی در مرامش نیست و خودش بالذات قوی و قادر و غالب بر تمام موجودات است و اینکه شما را امر بیاری دین و پیغمبرانش کند برای استفاده و حاجت خود شما است که مستحق اجر و ثواب و قابل فیوضات و رحمتهای او شوید پس از امر بیاری پیغمبران خدا عظمت شان عدهٔ از انها را بیان فرمود باینمضمون که ما نوح و ابراهیم را به پیغمبری و رسالت فرستادیم و در فرزندان انها پیغمبری و کتاب آسمانیرا قرار دادیم و برخی از انها دارای راه بحق و اهل ایمان و عمل بکتاب خدا بوده و هستند ولی بیشتر شان فاسق و بیرون از حدود دیانت و طاعت خدا و دارای کفر و شرک و عصیان شدند پس چون نوح و ابراهیم از دنیا رفتند در پی انها پیغمبرانی

بلا حيف وانزلنا من السماء الحديد عن امير المؤمنين عليه السلام يعني السلاح الذي فيه بأس وعذاب شديد على من لم يعمل بالكتاب والحكم الميزان وقيل يعني قوة شديدة عليهم فان الات الحروب كلها من حديد عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وآله قال ان الله تعالى انزل اربع بركات من السماء الى الارض انزل الحديد والنار والملح وعن ابن عباس نزل ادم من الجنة ومعه خمسة اشياء من الحديد السندان والكلبتان والميقعة والمطرقة والابرة وقيل ان الانزال التهيئة وعن امير المؤمنين عليه السلام انزله خلقه وفيه مع ذلك منافع كثيرة للناس كافة فان انتظام العالم ومصالحه بالزراعة والحياكة والبناء والسلطنة ولا يتم شيء منها الا بالحديد فلو لم يكن الحديد لاختل جميع مصالح العالم ولذلك جعله الله تعالى بجوده ورحمته سهل الوجدان كثير الوجود ليستعملوه وليعلم الله ويميز في الخارج من ينصره ورسله ومن يحامي عن دينه وانبيائه بالسيوف والسنان والنبال مع انه تعالى بالغيب والستر عن نظر ذلك الناصر وهو مؤمن به بالدلائل وان كان الله العظيم لا يحتاج الى نصرتكم وحمايتكم عن دينه ورسله لانه قوي بذاته شديد البطش عزيز وغالب غير مغلوب وانما امركم بذلك لحاجتكم اليه وعود نفعه اليكم في العاجل والاجل ثم لما امر بنصرة رسله ذكر عظمة شان بعض اولي العزم منهم بقوله ولقد ارسلنا نوحا الذي هو اول اولي العزم من الرسل وابراهيم الذي هو الثاني منهم وجعلنا وقررنا في ذريتهما ونسلهما طبقة بعد طبقة النبوة والكتاب ولم يلبث نبي الا من نسلهما ولم ينزل كتاب الا اليهم فمنهم مهتد الى الحق مؤمن بالكتاب وكثير منهم فاسقون وخارجون عن طاعة الله اما بالكفر واما بالعصيان ثم لما مات نوح وابراهيم قفينا واتبعنا على آثارهم واعقابهم برسلنا كهود





وقفینا بعیسی ابن مریم وآتیناه الانجیل وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة ورحمة ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها فآتینا الذین آمنوا منهم اجرهم وکثیر منهم فاسقون یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به ویغفر لکم والله غفور رحیم لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شیء من فضل الله وان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

فرستادیم چون هود و صالح و اسمعیل و اسحق و یعقوب و امثال انها تا رسید بعیسی بن مریم و عیسی ع که آخر پیغمبران بنی اسرائیل بود پس از انها مبعوث کردیم و کتاب انجیل را باو دادیم و در دلهای مؤمنینیکه پیروی او کردند در دینش مهربانی و عطوفت بیکدیگر و رهبانیت و زهد در دنیا قرار دادیم ولی رهبانیت را بر انها واجب نکردیم خود شان اختیار آن کردند برای طلب رضای خدا ابن مسعود گفت که پیغمبر ص فرمود بنی اسرائیل هفتاد و سه فرقه شدند و همه در آتش روند جز سه فرقه یکی انهائیکه بعیسی ایمان آوردند و با دشمنان خدا بیاری عیسی جنگیدند تا کشته شدند و یکی آنانکه قوهٔ جنگیدن نداشتند ولی امر بمعروف و نهی از منکر میکردند و یکی انهائیکه قوهٔ امر بمعروف هم نداشتند لذا لباس پشمینه پوشیدند و در بیابانها منزل کردند پس این طائفه مراعات دین عیسی ع نکردند و کاملا انرا نگاهداری ننمودند بلکه انرا بعقائد فاسده و بدعتها مخلوط

وصالح واسمعيل واسحق ويعقوب واضرابهم واحدا بعد احد حتى انتهى الى زمان عيسى وقفينا واتبعناهم بعيسى ابن مريم وهو اخر انبياء بني اسرائيل وآتيناه واعطيناه الانجيل الذي فيه هدى ونور وجعلنا في قلوب المؤمنين الذين اتبعوه في دينه بهدايته وتربيته رأفة ومودة للمؤمنين ورحمة وعطوفة عليهم ورهبانية واعراضا عن الدنيا ولذائذها ولكن ما اوجبناها عليهم وانما ابتدعوها واحدثوها من عند انفسهم ما كتبناها عليهم وما شرعناها لهم لطريق الندب على ما قيل الا ابتغاء رضوان الله وطلبا للقرب منه قيل ان الاستثناء منقطع والمعنى ما اوجبناها عليهم في كتابهم ولسان رسولهم ولكن التزموها لابتغاء مرضات الله عن ابن عباس ان في ايام الفترة بين عيسى ومحمد ص غير الملوك التورية والانجيل فساح قوم في الارض ولبسوا الصوف وعن بن مسعود عن النبي ص انه قال يا ابن مسعود اما علمت ان بني اسرائيل تفرقوا ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار الا ثلاث فرق فرقة امنوا بعيسى وقاتلوا اعداء الله في نصرته حتى قتلوا وفرقة لم يكن لها طاقة بالقتال فامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر وفرقة لم يكن لها طاقة بالامرين فلبسوا العباء وخرجوا الى القفار والفيافي وهو قوله تعالى وجعلنا في قلوب الذين اتبعوه الاية وقيل ان الجبابرة ظهروا على المؤمنين بعد رفع عيسى فقاتلوا ثلاث مرات فقتلوا حتى لم يبق منهم الا قليل فخافوا ان يفتنوا في دينهم فاختاروا الرهبانية في قلل الجبال فارين بدينهم مخلصين انفسهم للعبادة منتظرين للبعثة النبوية التي وعدها عيسى ع وروي ان الله لما اغرق فرعون وجنوده استأذن الذين كانوا امنوا من السحرة موسى في الرجوع الى الاهل والمال بمصر فاذن لهم ودعا لهم فترهبوا في رؤس الجبال فكانوا اول من ترهب وبقيت طائفة منهم مع موسى حتى توفاه الله ثم انقطعت الرهبانية بعدهم حتى ابتدعها بعد ذلك اصحاب المسيح ع فما رعوها ولم يحفظوها قيل يعني المقتدين بهم بعدهم حق رعايتها وكمال حفظها بل خلطوها وافسدوها بالقول بالتثليث واكل الخنزير وشرب الخمر وقصد الرياء والسمعة والكفر بمحمد ص عن النبي ص قال من امن بي وصدقني فقد رعاها حق رعايتها ومن لم يؤمن بي فاولئك هم الهالكون فآتينا الذين آمنوا برسالة محمد ص منهم اجرهم الذي يليق بهم على رهبانيتهم وايمانهم بالرسول وهو المغفرة والجنة والرضوان والاسف انه كثير منهم وهم الذين ابتدعوها ثم ضيعوها وكفروا بمحمد ص فاسقون وخارجون عن حد الاتباع والعقل ثم لما ذكر سبحانه ان الذين امنوا من اتباع عيسى بمحمد ص اتوا اجرهم وكثير منهم لم يؤمنوا دعاهم سبحانه الى الايمان به بقوله يا ايها الذين آمنوا بعيسى وساير الرسل اتقوا الله واحذروا عقابه وآمنوا برسوله النبي الامي يؤتكم الله بازاء ايمانكم بساير الرسل وبمحمد ص كفلين ونصيبين من الاجر من رحمته وفضله وجوده ويجعل لكم يوم القيمة نورا من بين ايديكم وايمانكم تمشون به في ظلمات العرصة الى الجنة ويغفر لكم جميع ذنوبكم التي ارتكبتموها في حياتكم الدنيا والله غفور للذنوب رحيم بعباده المؤمنين عن ابن عباس انه نزل في قوم جاؤا من اليمن من اهل الكتاب الى الرسول واسلموا فجعل الله لهم اجرين وروي ان اهل الكتاب افتخروا بذلك على المسلمين وعن الصادق ع كفلين من رحمته قال الحسن والحسين ع ونورا تمشون به يعني اماما تأتمون به وفي رواية قال والنور علي ع ثم انه تعالى بعد دعوة اهل الكتاب الى الايمان بنبيه محمد ص وكانوا يدعون ان النبوة والرسالة مختصة بهم لكونهم اهل النسب الشريف والعلم بالكتاب بين سبحانه ان جعل الرسالة لمحمد الذي ليس من بني اسرائيل ووعد الاجر الجزيل على الايمان به ونصيبين من الاجر على ايمان اهل الكتاب به لئلا يعلم اهل الكتاب

الجزء الثامن والعشرون

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللهِ وَاللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

نمودند پس ما انهائیرا که برسالت محمّد ایمان آوردند اجر مناسب حالشان دادیم وبسیاری از آنها از دین بیرون رفتند پس از بیان اینکه بعضی از پیروان عیسی که بمحمّد ایمان آوردند اجر وثواب بانها داده شود وبسیاریشان ایمان نیاوردند خدا متعال بهر ادعوت بایمان بپیغمبر خاتم ص فرماید باین مضمون که ای کسانیکه بعیسی وپیغمبران دیگر ایمان آوردید از خدا وعذابش بترسید وبپیغمبر خاتم ایمان آورید که خدا دو بهره ونصیب از رحمت خود بشما دهد یکی بجهت ایمانتان بسایر پیغمبران ویکی از جهت ایمانتان بخاتم انبیا ودر روز قیامت بشما نوری دهد که بروشنائی آن در تاریکی عرصهٔ قیامت راه روید وبیامرزد تمام گناهانتانرا وخدا آمرزندهٔ گناهان وباعطوفت باهل ایمان است برای اینکه بدانند یهود یکه میگویند پیغمبر باید از بنی اسرائیل باشد ومحمّد شایستهٔ پیغمبری نیست که انها قدرت بر مقدار کمی از تفضلات الهی ندارند که انرا برای خود معین کنند وبدانند که اختیار تفضلات واحسانات الهی بدست خود اوست هر کس را بخواهد باو منصب پیغمبری دهد وخدا دارای تفضلات بسیار است ═ پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ حدید که در آن بیان رهبانیت در دین عیسی است وعمدهٔ رهبانیت ترک زن گرفتن ومعاشرت با مردم است ودر آخر آن دعوت مردم بدین خاتم انبیا ص که در آن نهی از رهبانیت وامر بتزویج وزن گرفتن ودوستی ومعاشرت با مردم است بنظم سورهٔ مبارکهٔ مجادله شد که در آن بیان بعضی از احکام زن داشتن ومنع از دوستی با کفار است اگر چه از خویشان وارحام باشند پس بعد از گفتن بسم الله الرحمن الرحیم خدا متعال بیان مقدمهٔ منسوخ شدن حکم ظهار با زن که در زمان جاهلیت بود فرمود باین مضمون که خدا شنید سخن زنیکه با تو ای محمّد ص گفتگو میکرد در بارهٔ شوهرش وبخدا شکایت میکرد از آزاریکه از طرف شوهرش باو رسیده وخدا میشنود گفتگو وسؤال وجواب شما وآن زن را خدا هر سخنی را میشنود وحال هر کس میبیند روایت شد که دختر ثعلبه پسر مالک

الذين لم يؤمنوا بمحمد ص لعدم كونه من بني اسرائيل والمشهور زيادة لا والمعنى لأن يعلموا أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ قليل مِنْ فَضْلِ اللهِ واحسانه او تخصيصه وحصره في اقوام معينين وَيعلموا أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ وبقدرته وقيل ان لا نافية وضمير يقدرون راجع الى الرسول واصحابه والمعنى لئلا يعتقد واهل الكتاب ان محمدا واصحابه لا يقدرون على شيء من فضل الله فيعلموا انهم يقدرون عليه والمراد تعظيم النبي ص في نبوته وشرعه وكتابه وليعتقدوا ان الفضل بيد الله وفي تصرفه وسلطانه وَاللهُ العظيم ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فان العظيم لا يكون فضله الا عظيما روي ان النبي صلى الله عليه وآله كان يقرء المسبحات قبل ان يرقد ويقول ان فيهن آية افضل من الف آية وعن الصادق من قرء سورة الحديد والمجادلة في صلوة فريضة لم يعذبه الله حتى يموت ابدا ولا يرى في نفسه ولا في اهله سوء ابدا ولا خصاصة في بدنه وَعَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام من قرء المسبحات كلها قبل ان ينام لم يمت حتى يدرك القائم وان مات كان في جوار رسول الله ص الحمد لله الذي من علي بالتوفيق لاتمام تفسيرها ═ ثم لما ختمت سورة الحديد المتضمنة لبيان ابتداع الرهبانية التي من اركانها ترك التزوج والعشرة مع الناس في دين المسيح والمختتمة بدعوة الناس الى الايمان بخاتم الانبياء الناسخ للرهبانية بقوله لا رهبانية في الاسلام والامر بالتزوج حيث قال النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني الباعث الى مصادقة الناس والمعاشرة معهم نظمت سورة المجادلة المتضمنة لبيان بعض احكام الازواج والمباشرة التي يكون الالتزام بها من شؤون الايمان بمحمد والتحذير عن موادة الكفار فابتدئها بذكر اسمائه بقوله بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ثم افتتحها بذكر مقدمة نسخ حكم الظهار بين الزوج والزوجة بقوله قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ المرأة الَّتِي تُجَادِلُكَ وتكالمك يا محمد فِي شان زَوْجِهَا وتراجعك بالكلام فيه وَتَشْتَكِي إِلَى اللهِ مما لقيته من ظهار زوجها وَاللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا وتخاطبكما فيه إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ لكل مقال بَصِيرٌ بكل حال روي ان خولة بنت ثعلبة بن مالك بن خزاعة الخزرجية كانت حسنة البدن رآها زوجها اوس بن صامت اخو عبادة وهي تصلي فاشتهى مواقعتها فلما سلمت راودها فابت فغضب اوس وكان به خفة فقال انت علي كظهر امي ثم ندم وقال لها ما اظنك الا وقد حرمت علي فشق ذلك عليها فاتت رسول الله ص وعائشة تغسل شق راسه ص فقالت يا رسول الله ص ان زوجي اوس بن صامت ابو ولدي وابن عمي واحب الناس الي ظاهر مني وندم وفي رواية قالت ان اوسا تزوجني وانا شابة مرغوب في فلما علا سني وكثر ولدي جعلني كامه فقال صلى الله عليه وآله ما عندي في امرك شيء وفي رواية قال حرمت عليه فقالت لا تقل ذلك يا رسول الله ان لي صبية صغارا ان ضممتهم اليه ضاعوا وان ضممتهم الي جاعوا فاعاد النبي ص قوله الاول فجعلت

في بيان شأن نزول آيات الظهار





الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ

که اسم آن زن خوله بود زن خوش اندام خوبی بود شوهرش اوس او را در حال نماز دید میل مقاربت وهمخوابی با او کرد چون زن از نماز فارغ شد شوهر نزد او رفت که با او نزدیکی کند زن حاضر نشد شوهرش در خشم شد وکم عقل بود گفت تو بر من مانند پشت مادرم باشی ودر زمان پیش از پیغمبر ص حکم این بود که اگر مرد بزنش چنین سخنی میگفت آن زن برا و حرام میشد شوهر پس از گفتن این سخن که انرا عرب ظهار گویند پشیمان شد وبزنش گفت تو بر من حرام شدی این گفته شوهر بر زن گران آمد وشرفیاب حضور مبارک پیغمبر ص شد عرض کرد شوهرم اوس که پسر عمویم وپدر فرزندانم ومحبوب ترین همه کس است نزد من با من ظهار کرده ومرا چون مادر خود خوانده آنحضرت فرمود حکم این موضوع از جانب خدا بمن نرسیده زن سخنان بسیار گفت ومیگفت خدایا بتو از شوهرم شکایت میکنم ناگاه جبرئیل نازل شد واین آیات را آورد پس خدا حکم زمان جاهلیت را رد فرمود باین مضمون که کسانیکه با زن خود ظهار کنند وانرا چون مادر خود قرار دهند آن زن مادرانها نشود مادرانها همان زنانی هستند که انها را زائیده واین سخن را که گویند سخن زشت ولغوی است وخدا بخشایندهٔ گناهان وپنهان کنندهٔ خطاها است پس از بیان اینکه این سخن زن را حرام ابدی نمیکند بیان حکم آن را در اسلام فرمود باین مضمون که آنانکه با زن خود ظهار کنند واین کلام زشت را گویند بعد پشیمان شوند وحرف خود را پس گیرند وخواهند با آن زن همبستر شوند پیش از نزدیکی کردن با آن زن باید یک بنده آزاد نمایند برای انکه دیگر باین گونه سخن لب نگشایند وخدا بعملیات شما مردم باخبر ومطلع است پس اگر کسی بندهٔ نیابد که آزاد کند باید پی در پی پیش از همبستری با زن دو ماه روزه بگیرد وهرگاه نتوانست

تراجع رسول الله ص مقالتها الاولى وكلما قال لها رسول الله ص قوله الاول هتفت وقالت اشكو الى الله مما لقيت من زوجي حال فاقتي ووحدتي وقد طالت معه صحبتي ونفضت له بطني وكانت ترفع في كل ذلك راسها الى السماء وتقول اللهم انزل على لسان نبيك ص فقامت عائشة تغسل الشق الآخر من راسه وهي ما زالت في مراجعة الكلام مع رسول الله وبث الشكوى الى الله حتى نزل جبرئيل بهذه الآيات الاربع وفي رواية كلما قال لها رسول الله ص حرمت عليه هتفت وشكت الى الله فبينما هي كذلك اذ تربد وجه رسول الله ص فنزلت هذه الآيات وغريب من الروايتين مروي عن امير المؤمنين عليه السلام والصادقين عليهما السلام ثم بين الله بطلان حكم الجاهلية في امرأة ظاهر منها زوجها تصير حراما ابديا على زوجها ونسخه بقوله الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ ايها المسلمون ويقولون لازواجهم انت علي كظهر امي اجتنابا من نِسَائِهِمْ وازواجهم لا يحرمن على ازواجهن بجهة الامومة ومَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ لا حقيقة ولا تنزيلا من الله إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ الحقيقة وما والداتهم الواقعية إِلَّا النساء اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ ووضعنهم من بطنهن على الارض وَإِنَّ الازواج هُمْ لَيَقُولُونَ بقولهم انهن كامهاتهم في الحرمة الابدية مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ومخالفا للشرع والعقل من الكلام وَزُورًا وباطلا وَإِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ وكثير التجاوز عن الذنوب التي منها هذا القول ان تاب وان لم يتب غَفُورٌ وستار للمعاصي بجوده وكرمه ثم انه تعالى بعد بيان عدم تاثيرها في حرمة الزوجة على الزوج بين ما يترتب عليه في دين الاسلام بقوله وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ويقولون لهن هذا القول المنكر ثُمَّ يندمون ويَعُودُونَ لِمَا قَالُوا من الظهار ويرجعون عما عزموا عليه من الاجتناب من الزوجة بقولهم ذلك الى العشرة والاستمتاع منها وقيل يعني يعودون الى ما حرموا على انفسهم بلفظ الظهار من الاستمتاع وعليه نزل القول منزلة المقول فيه فَتَحْرِيرُ رقبة واعتاق انسان مملوك من قيد الملكية واجب عليه سواء كان المملوك ذكرا او انثى صغيرا او كبيرا مؤمنا او كافرا ولا بد ان يكون التحرير مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ويتلاقيا بشهوة واستمتاع ذٰلِكُمُ التحرير ايها المؤمنون ليس لتعريضكم للثواب بالتحرير بل الغرض انكم تُوعَظُونَ وتنزجرون بِهِ عما ارتكبتم من القول المنكر والزور وترتدعون عنه او تامرون به وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ من الظهار والتكفير ونحو ذلك من القليل والكثير خَبِيرٌ ومطلع ويجازيكم عليه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ من المظاهرين الرقبة بان لا يملكها ولا يمكن تملكها بالعوض لفقره او لعدم وجوده في بلده ونواحيه حين ارادة التكفير فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ هلاليين مُتَتَابِعَيْنِ واجب عليه بان يصوم شهرا هلاليا ويوما من الشهر الآخر متواليين بلا فصل بين الايام ثم يتم الشهر الآخر متواليا او متفرقا

مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ

روزه بگیر و شصت تن نادار گرسنه را خوراک دهد تا سیر شوند این حکم موافق حکمت را در قرآن معجز بیان خدا ذکر فرمود تا ایمان بخدا و رسول آورید و احکام جاهلیت را پشت سر اندازید و زیر پا گذارید این احکام قوانین الهی استکه بایستی اطاعت کنید و عمل بآن نمائید و برای کسانیکه انکار انها کنند در آخرت عذاب دردناک خواهد بود روایت شد که پس از آمدن این آیات رسول خدا ص اوس بن صامت شوهر آن زن را طلبید و فرمود چرا اینکار کردی عرضکرد از شیطان شد حال رخصت دارم که بزنم رجوع کنم فرمود آری پس این آیات را برایش خواند فرمود میتوانی بندهٔ ازاد کنی عرض کرد اینقدر دارائی ندارم فرمود میتوانی دو ماه روزه گیری عرضکرد اگر شبانه روزی سه مرتبه غذا نخورم نور چشم کم شود فرمود میتوانی شصت نفر فقیر را سیر کنی عرضکرد نه بخدا قسم مگر شما از صدقات و زکوة کمکم فرمائید انحضرت پانزده من گندم یا جو باو مرحمت کردند و فرمود من دعا کنم که خدا برکت بآن دهد و گفتند آن برکت در خانواده اش باقی ماند پس چون تغییر حکم جاهلیت بر مشرکین گران آمد و سبب زیادتی دشمنی آنان با انحضرت شد خدا دشمنان انحضرت را تهدید فرمود باین مضمون که آنانکه با خدا

مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ويجامعا ويتقاربا بالشهوة فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ صيام شهرين بالكيفية المذكورة ولم يطق ذلك لضعف البنية او للهرم او للمرض او لخوفه فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا واشباع هذا العدد من الفقراء بالاباحة او بتمليك كل واحد مدا من الطعام قبل ان يتماسا وانما جعلنا ذَٰلِكَ الحكم الموافق للحكمة بالبيان المعجز لِتُؤْمِنُوا وتصدقوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ولا تستمروا على حكم الجاهلية من القول بان الظهار اشد انواع الطلاق وكونه محرما ابدا بالتزوجه وَتِلْكَ الاحكام حُدُودُ اللَّهِ وشرائعه المقررة فى دينه الذى هو مرضيه لابد من اطاعتها والعمل بها وَلِلْكَافِرِينَ والمنكرين لها فى الاخرة عَذَابٌ أَلِيمٌ وموجع غاية روى ان النبى صلى الله عليه وآله ارسل الى اوس بن الصامت وقال ما حملك على ما صنعت فقال الشيطان فهل من رخصة فقال نعم وقرء عليه الاربع ايات وقال له هل تستطيع العتق فقال لا والله وفى رواية قال اذن يذهب جل مالى فقال هل تستطيع الصوم فقال لا والله لولا انى اكل فى اليوم مرة او مرتين لكل بصرى ولظننت انى اموت وفى رواية قال فصيام شهرين متتابعين قال يا رسول الله اذا لم اكل فى اليوم ثلاث مرات كل بصرى وخشيت ان تعشو عينى فقال له هل تستطيع ان تطعم ستين مسكينا فقال لا والله يا رسول الله الا ان تعيننى منك بصدقة فاعانه بخمسة عشر صاعا واخرج اوس من عنده مثله وفى رواية قال صلى الله عليه وآله اعينك بخمسة عشر صاعا وانا ادعو لك بالبركة وتلك البركة بقيت فى اله عن الباقر عليه السلام ان امير المؤمنين قال ان امرأة من المسلمات اتت النبى ص فقالت يا رسول الله ان فلانا زوجى قد نثرت له بطنى واعنته على دنياه واخرته لم ير منى مكروها اشكوه الى الله واليك فقال ص مما تشكيه قالت انه قال انت على كظهر امى وقد اخرجنى من منزلى فانظر فى امرى فقال لها رسول الله ما انزل الله تبارك وتعالى كتابا اقضى فيه بينك وبين زوجك وانا اكره ان اكون من المتكلفين فجعلت تبكى وتشتكى ما بها الى الله عز وجل والى رسول الله ص وانصرفت قال فسمع الله مجادلتها لرسول الله فى زوجها وما شكت اليه فانزل الله عز ذلك قرانا بسم الله الرحمن الرحيم قد سمع الله قول التى تجادلك فى زوجها وتشتكى الى الله والله يسمع تحاوركما يعنى محاورتها لرسول الله فى زوجها ان الله سميع بصير الذين يظاهرون منكم الاية قال فبعث رسول الله ص الى المرأة فاتته فقال لها جئنى بزوجك فاتته به فقال له اقلت لامرأتك هذه انت على كظهر امى فقال قد قلت لها ذلك فقال له رسول الله قد انزل الله تبارك وتعالى فيك وفى امرأتك قرانا فقرأ عليه ما انزل الله قد سمع الله الى قوله لعفو غفور ثم قال فضم اليك امرأتك فانك قد قلت منكرا من القول وزورا وقد عفى الله عنك وغفر لك فلا تعد قال فانصرف الرجل وهو نادم على ما قال لامرأته وكره الله ذلك للمؤمنين بعد وانزل الله الذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا يعنى ما قال الرجل الاول لامرأته انت على كظهر امى قال لمن قال بعد ما عفى الله وغفر للرجل الاول فان عليه تحرير رقبة من قبل ان يتماسا يعنى مجامعتها ذلكم توعظون به والله بما تعملون خبير قال فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل ان يتماسا فمن لم يستطع فاطعام ستين مسكينا فجعل الله عقوبة من ظاهر بعد النهى هذا ثم قال ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله وتلك حدود الله قال هذا حد الظهار ثم قال لا يكون ظهار فى يمين ولا اضرار ولا فى غضب ولا يكون ظهار الا على طهر من غير جماع بشهادة شاهدين مسلمين ثم لما كان تغيير حكم الجاهلية ثقيلا على المشركين وسببا لشدة عداوتهم





يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و رسول دشمنی و طرفیت کنند ذلیل و خار شوند چنانچه دشمنان پیغمبران پیشین ذلیل و خار شدند و با دلیلهای واضح بر رسالت محمد ص و صحت احکام و قوانینش نازل کردیم و برای منکرین خدا و رسول و احکام ایشان در آخرت عذاب خار کننده مهیا کرده ایم ازانکه کفر انها از روی تکبر و سربلندی است لذا بعذاب خار و ذلیل شوند در روزیکه خدا همهٔ انها را از قبر بیرون آورد و آگاهشان کند بعملیاتشان که خدا همه را ثبت و ضبط کرده و انها از روی بی اعتنائی همه را فراموش کرده باشند و خدا بر تمام موجودات و مخلوقات خود و حالات انها مطلع است پس باز خدا وند متعال برای تأیید بیان کمال علم خود را بموجودات و احوال انها بیان فرمود باین مضمون که ای انسان بینا مگر نمی بینی و بحکم عقل خود نمیدانی که خدا تمام موجوداتی که در آسمانها و زمین است از کوچک و بزرگ و محسوس و غیر محسوس همه را میداند و باحوال همه مطلع است ابن عباس فرمود که روزی ربیعة بن عمرو و برادرش حبیب و صفوان بن امیه با یکدیگر نشسته و سخن میگفتند پس یکی از انها بدیگران گفت تو چنین بینی که انچه اکو نیم خدا میداند یکی گفت بعضی را میداند دیگری گفت اگر بعضی را بداند لابد همه را میداند پس این آیه نازل شد که در آن فرمود هیچ سه نفری با یکدیگر سخن سری نگویند مگر انکه خدا چهارم انها است و سخنانشان را میشنود هر جا که با یکدیگر گرد آیند و سخن گویند و در روز قیامت عملیاتشان را از خیر و شر و طاعت و عصیان بانها خبر دهد البته خدا متعال بهر چیزی و بهر کاری و هر سخنی عالم و آگاه است روایت شد که یهود و منافقین سه نفر و پنج نفر با هم می نشستند و چون اهل ایمان را میدیدند برای انکه انها را بخشم آرند بیکدیگر چشمک میزدند پیغمبر ص شنید و انها را نهی از این کار کرد باز همین کار میکردند پس آیه نازل شد و خدا انها را سرزنش و توبیخ فرمود باین مضمون که ای پیغمبر ص مگر ندیدی آنانرا که خدا از سخنان سری و پنهانی نهی شان فرمود و آنان

هذا سبحانه المعاندين للرسول بقوله إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ويعاندونهما او يضعون حدودا لاحكاما غير حدودهما واحكامهما كُبِتُوا واخزوا واذلوا فى الدنيا كَمَا كُبِتَ واخزى واذل الاقوام الَّذِينَ كَانُوا مِن قَبْلِهِمْ بمعاندتهم لرسلهم استكبارا عليهم كقوم نوح وعاد وثمود والحال انا قَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ودلائل واضحات على صدق الرسول وصحة ما جاء به من الاحكام والحدود وَلِلْكَافِرِينَ بالله والرسول والمنكرين لاحكامها او الكافرين بتلك الايات فى الاخرة عَذَابٌ مُّهِينٌ ومذل يذهب بعزهم وكبرهم ثم بالغ سبحانه فى تهديدهم بقوله يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ويخرجهم من القبور احياء جَمِيعًا لا يترك منهم احدا او مجتمعين فى حالة واحدة فَيُنَبِّئُهُم الله فى ذلك اليوم وينبئهم على رؤس الاشهاد تخجيلا وتوبيخا لهم وتشهيرا لحالهم بِمَا عَمِلُوا فى الدنيا وارتكبوا فيها من الكفر ومعاندة الرسول وغيرهما من العصيان الذى أَحْصَاهُ اللَّهُ واحاط به من الكمية والكيفية والزمان والمكان وساير مشخصاته وهم نَسُوهُ استحقارا له وتهاونا به وَاللَّهُ العظيم الخالق لكل شيء عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ من الموجودات ومخلوقاته واحوالها وعلى جميع احوال عباده وافعالهم وضمائرهم والمكنونات فى خواطرهم شَهِيدٌ ومطلع لا يخفى عليه خافية ثم اكد سبحانه سعة علمه بقوله أَلَمْ تَرَ ايها الرائى ولم تعلم علما يكون كالمشاهدة أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بالذات مَا فِي السَّمَاوَاتِ السبع وَمَا فِي الْأَرْضِ من الحقير والجليل والنقير والقطمير والمحسوس وغير المحسوس عن ابن عباس قال نزلت فى ربيعة وحبيب ابنى عمرو وصفوان بن امية كانوا يوما يتحادثون فقال احدهم اترى ان الله يعلم ما نقول فقال الاخر يعلم بعضا وقال الثالث ان كان يعلم بعضه فهو يعلم كله وصدق لان من يعلم بعض الاشياء بغير سبب فقد علمها كلها لان كونه عالما بغير سبب ثابت له مع كل معلوم فنزلت مَا يَكُونُ وما يوجد مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ من الاشخاص ومسارتهم فى حال من الاحوال الا فى حال هُوَ تعالى رَابِعُهُمْ وحاضر عندهم ومشارك معهم فى الاطلاع عليها وَلَا نجوى خَمْسَةٍ من الاشخاص إِلَّا هُوَ تعالى سَادِسُهُمْ فى العلم والاطلاع قيل تخصيص العددين بالذكر لخصوص الواقعة فان المجتمعين فى النجوى كانوا مرة ثلاثة ومرة خمسة او لكون العدد الوتر اشرف من الزوج فاكتفى بذكر الوتر من الاولين او لكون الغالب فى التناجى ان يكون من ثلاثة الى الستة ليكونوا اقل لفظا واجد رأيا واكتم سرا ثم عمم الحكم بقوله وَلَا أَدْنَىٰ واقل مِن ذَٰلِكَ العدد كالاثنين والواحد وَلَا أَكْثَرَ منه كالستة وما فوقها إِلَّا هُوَ تعالى مَعَهُمْ بالعلم والاحاطة لا يخفى عليه نجويهم أَيْنَ مَا كَانُوا وفى اى مكان اجتمعوا وتناجوا



(حاشیه) هیچ پنج نفری سخن سری نگویند مگر آنکه خدا ششمین انها است هیچ عدد کمتری و زیادتری نیست مگر آنکه خدا با انها است صح

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

اعتنائی بنهی خدا نکردند و بی در بی بهمان کاریکه خدا از آن نهیشان کرده بود مشغول شدند و در نهانی سخنانی از گناه و دشمنی با اهل ایمان و مخالفت پیغمبر ص بود گفتند و چون بنزد تو ای پیغمبر میامدند سخنانی بصورت تحیت میگفتند که تحیت خدا چون تحیت آنان نبود بعضی گفتند بجای سلام علیک میگفتند سام علیک یعنی مرگ بر تو باشد و با هم میگفتند که چرا خدا ما را باین بدگوئیهای بمحمد عذاب عقوبت نمیکند برای عقوبتشان همان جهنم کافی است که بعد از مردن در آن انداخته شوند و جهنم بد جائی است که بعد از مردن در آن میروند پس از آن خدا مؤمنین صمیمی را مخاطب فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان اگر بایکدیگر سخنی پنهانی گوئید مانند یهود و منافقین سخنان نهانیتان سخنان زشت و گناه و راجع بدشمنی بایکدیگر و مخالفت پیغمبر ص نباشد بلکه سخنانتان همه نیکو و خیرخواهی مؤمنین و راجع بتقوی و پرهیزگاری از گناه و عمل باحکام خدا باشد بترسید ای مؤمنین از خدائیکه پس از زنده شدن و بیرون آمدن از قبر در محضر عدل و انتقام او جمع شوید و او از روی عدالت عملیات و کارهای شما را مجازات دهد بدانید ای مؤمنین که سخنان سرّی زشت بتسویلات شیطان ملعون و تحریکات اوست برای انکه مؤمنین را غمگین کند که مبادا راجع بمرگ پسر یا برادر و خویشان و شکست اسلام باشد ولی شیطان ضرری بکسی نرساند مگر انکه خدا بخواهد و بایستی اهل ایمان در تمام امورشان توکل بخدا داشته باشند و تفویض بأو نمایند و از ضرر شیطان و غیر آن نترسند و اعتنائی بنجوی و سخنان سرّی منافقین نکنند پس از نهی از گفتن سخنان سرّی بایکدیگر

وتناجوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ ويخبرهم بِمَا عَمِلُوا من خیر او شر وطاعة او عصیان يَوْمَ الْقِيَامَةِ تفضیحا للعصاة وتوبیخا لهم وتشهیر الفضل للمطیعین وتبشیرا لهم بالکرامة إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ من الاشیاء والاعمال الجلیات والخفیات عَلِيمٌ ومحیط ثم روی ان الیهود والمنافقین کانوا یتناجون فیما بینهم ویجتمعون ثلاثة وخمسة ویتغامزون باعینهم اذا رأوا المؤمنین یریدون ان یغیضوهم فنهاهم النبی ص ثم عادوا لمثل فعلهم فوبّخهم الله سبحانه علی ذلک بقوله أَلَمْ تَرَ یا محمد او لم تنظر إِلَى الَّذِينَ نُهُوا من جانب الله عَنِ النَّجْوَى والمکالمة سرا ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ من النجوی ویکررونه ثم بیّن سبحانه النجوی الذی نهوا عنه بقوله وَيَتَنَاجَوْنَ ویسارّون بینهم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ للمؤمنین من المکر بهم او بشیء یسوءهم وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ فی نهیه عن النجوی وَإِذَا جَاءُوكَ یا محمد حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ قیل کانوا یقولون السام علیک و یریدون بالسام الموت او القتل بالسیف یوهمون انهم یقولون السلام علیک وقیل کانوا یقولون انعم صباحا وهو تحیة الجاهلیة وتحیة الله للمرسلین هی السلام وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ وفیما بینهم اذا خرجوا من عندک لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ وهلا یبتلینا بالعقوبة بِمَا نَقُولُ من الدعاء بالشر او تحیة الجاهلیة ثم ردهم الله بقوله حَسْبُهُمْ وکافیهم جَهَنَّمُ فی التعذیب فانهم یوم القیمة يَصْلَوْنَهَا ویدخلونها بعنف ویقاسون حرها لا محالة فَبِئْسَ الْمَصِيرُ والمرجع لهم جهنم روی ان عایشة سمعت قول الیهود فقالت علیکم السام والذام واللعن فقال النبی صلی الله علیه وآله یا عایشة ارفقی فان الله یحب الرفق فی کل شیء ولا یحب الفحش والتفحش الا سمعت ما رددت علیهم قلت علیکم فیستجاب لی منهم ثم امر سبحانه المؤمنین المخلصین بالعمل بخلاف ما یعمله الیهود والمنافقون بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بالسنتکم وقلوبکم إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ والقبیح الذی یخصکم وَالْعُدْوَانِ والعمل الذی یؤدی الی الظلم بالغیر وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ ومخالفته و لا تسلکوا فی نجویکم مسلک المنافقین وَلکن تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ والاحسان الی انفسکم والی اخوانکم المؤمنین وَالتَّقْوَى و ترک المعاصی والقیام بالطاعة وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ بعد خروجکم من القبور تُحْشَرُونَ والی مقام عدله تساقون فیجازیکم حسب اعمالکم ثم اکد سبحانه النهی عن النجوی بما ذکر من الامور القبیحة بقوله إِنَّمَا النَّجْوَى بتلک الامور یصدر مِنَ تسویلات الشَّيْطَانِ وتزیینه فی انظارکم لِيَحْزُنَ قلوب الَّذِينَ آمَنُوا حیث یوهم النجوی ان المتناجین بلغهم قتل اقربائهم واخوانهم المؤمنین الذین خرجوا الی الجهاد او انهزمهم العدو او اصابهم نکبة وَلَيْسَ الشیطان او التناجی بِضَارِّهِمْ شَيْئًا قلیلا و قدرا





يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ

در صورت بودن غیر کسبب ملال و کدورت خاطر و متصل نشستن بایکدیگر است خداوند متعال امر فرمود بندگان را بجلوس بسبب کثرت زیادتی دوستی و محبت است باین مضمون که ای اهل ایمان اگر در مجلسیکه نشسته اید کسی بشما گفت جا را وسعت دهید که ما هم بنشینیم فورًا وسعت دهید که خدا در امورتان بشما وسعت خواهد داد و اگر بشما گفتند برخیزید بروید تا دیگران بیایند بنشینند فورا برخیزید بروید که خدا اهل ایمان و آنان را که دارای علم معارف و احکامند بدرجات عالیه در دنیا و آخرت بلند کند و فضیلت و اکرام آنها را زیاد فرماید چنانچه از حضرت پیغمبر ص رسیده که فرمود فضیلت عالم بر کسیکه عامی و اهل عبادت است صد درجه است که هر درجه تا درجهٔ دیگر باندازهٔ هفتاد سال دویدن اسب لاغر میان است که دوندگی آن بسیار است و خدا بعملیات همهٔ شما از طاعت اوامر و نواهیش کاملا آگاه و مطلع است و البته .... هر کس را باندازهٔ عملش ثواب و اجر دهد

بضارهم إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وارادته ومشیته قیل بان یبیّن لهم کیفیة مناجاة الکفار حتی یزول غمهم وَعَلَى اللَّهِ وحده لا علی غیره فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ والیه فلیفوضوا امورهم ولا یبالوا بنجوی المنافقین عن النبی صلی الله علیه وآله قال اذا کنتم ثلاثة فلا یتناج اثنان دون صاحبهما فان ذلک یحزنه وقیل ان المراد بالنجوی فی الآیة الاخیرة الاحلام التی یریها الانسان فی نومه فیحزنه روی بعض العامة ان فاطمة علیها السلام رأت کان الحسن والحسین اکلا من اطیب جزور بعثه رسول الله ص الیهما فماتا فلما غدت سألت النبی ص وسأل هو جبرئیل وسأل جبرئیل ملک الرؤیا فقال لا علم لی به فعلم انه من الشیطان وعن الصادق قال سبب نزول الآیة ان فاطمة رأت فی منامها ان رسول الله ص هم ان یخرج هو وفاطمة وعلی والحسن والحسین علیهم السلام من المدینة فخرجوا حتی جازوا حیطان المدینة فعرض لهم طریقان فاخذ رسول الله ص ذات الیمین حتی انتهی الی موضع فیه نخل وماء فاشتری رسول الله ص شاة ذرآء وهی التی فی احد اذنیها نقط بیض فامر بذبحها فلما اکلوا ماتوا مکانهم فانتبهت فاطمة ع باکیة ذعرة فلم تخبر رسول الله بذلک فلما اصبحت جاء رسول الله صلی الله علیه وآله بحمار فارکب علیه فاطمة وامر ان یخرج امیر المؤمنین والحسن والحسین علیهم السلام من المدینة کما رأت فاطمة فی نومها فلما خرجوا من حیطان المدینة عرض لهم طریقان فاخذ رسول الله ص ذات الیمین حتی انتهی الی موضع فیه نخل وماء فاشتری رسول الله ص شاة ذرآء کما رأت فاطمة فامر بذبحها فذبحت وشویت فلما ارادوا اکلها قامت فاطمة وتنحت ناحیة منهم تبکی مخافة ان یموتوا فطلبها رسول الله ص حتی وقع علیها وهی تبکی فقال ما شأنک یا بنیة قالت یا رسول الله رأیت البارحة کذا وکذا فی نومی وقد فعلت انت کما رأیته فتنحیت عنکم لئلا اریکم تموتون فقام رسول الله وصلی رکعتین ثم ناجی ربه فنزل جبرئیل فقال یا محمد هذا شیطان یقال له الزهار وهو الذی اری فاطمة هذه الرؤیا ویؤذی ویری المؤمنین فی نومهم ما یغتمون به فجاء به الی رسول الله فقال له انت الذی اریت هذه الرؤیا فقال نعم یا محمد فبزق علیه ثلاث بزقات فشجه فی ثلاث مواضع ثم قال جبرئیل لمحمد یا محمد اذا رأیت شیئا فی منامک تکرهه او رأی احد من المؤمنین یقول اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیاء الله المرسلون وعباده الصالحون من شر ما رأیت من رؤیای ویقرأ الحمد والمعوذتین و قل هو الله احد ویتفل عن یساره ثلاث تفلات فانه لا یضره ما رأی فانزل الله عز وجل علی رسوله انما النجوی من الشیطان الآیة وعنه ع اذا رأی الرجل منکم ما یکره فی منامه فلیتحول من شقه الذی کان علیه نائما ولیقل انما النجوی من الشیطان الی قوله الا باذن الله ثم لیقل عذت بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیاؤه المرسلون وعباده الصالحون من شر الشیطان الرجیم ثم انه تعالی بعد النهی عن النجوی الذی یوجب التباغض وشدة الانفصال فی المجلس امر عباده بما یوجب التودد والتحابب بقوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عن صمیم القلب إِذَا قِيلَ لَكُمْ کان القائل قریبا او بعیدا او وضیعا او شریفا یا اخوانی تَفَسَّحُوا وتوسعوا فِي الْمَجَالِسِ والاماکن التی تجلسون فیها علی المؤمنین الواردین علیکم فَافْسَحُوا وسعوا علیهم حتی یجلسوا بینکم فاذا تفسحتم ووسعتم فی المکان علی الواردین يَفْسَحِ اللَّهُ ویوسع لَكُمْ فیما تریدون التوسعة فیه من الصدور والرزق والقبر وغیرها قیل ان المراد مجلس النبی ص کان الاصحاب یتضامون فیه تنافسا علی القرب منه وحرصا علی استماع الکلام عن ابن عباس دخل ثابت بن قیس بن الشماس فی مسجد النبی ص وقد اخذ القوم مجالسهم وکان یرید القرب من النبی ص للوقر الذی کان فی اذنه فوسعوا له حتی قرب ثم ضایقه بعضهم وجری بینه وبینهم کلام فوصف للرسول محبة القرب منه لیسمع کلامه وان فلانا لم یفسح له فنزلت هذه الآیة وامر القوم بان یوسعوا ولا یقوم احد لاحد وقیل ان الاصحاب کانوا یحبون القرب من رسول الله ص وکان الرجل یکره ان یضیق علیه فربما سأله ان یفسح له فیابی فامرهم الله بان یتعاطفوا ویتحملوا المکروه وکان فیهم من یکره ان یمسه الفقراء وکان اهل الصفة یلبسون الصوف ولهم روایح وعن مقاتل ان النبی صلی الله علیه وآله کان یوم الجمعة فی الصفة وفی المکان ضیق وکان ص یکرم اهل البدر من المهاجرین والانصار

وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

پس از آن خداوند متعال سخن سرّی گفتن را با رسول خدا ص تعظیم و تجلیل فرمود با این مضمون که ای اهل ایمان اگر خواهید با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن سرّی گوئید پیش از سخن سرّی گفتن چیزی از مالتان در راه خدا صدقه دهید که این صدقه دادن بهتر و پاک کننده تر است شما را از کثافت گناه و از ابن عباس رسیده که چون مسلمین زیاد شدند و پرسش علوم و احکام از آنحضرت زیاد شد باندازه‌ای که آنحضرت را خسته میکرد و بتعب میانداخت خدا برای آسایش آنحضرت این آیه را نازل کرد و مسلمین را امر بصدقه دادن کرد پیش از سخن گفتن با آنحضرت و باین جهت همه مسلمین خودداری از سؤال کردند بعضی گفتند حکمت این حکم تعظیم پیغمبر ص و نفع فقراء و جلوگیری از پرحرفی مردم و امتیاز مؤمن حقیقی از منافق و آخرت طلبان از دنیا پرستان بود احقر گوید ظهور فضاحت و رسوائی دارنده‌های

جاء ناس من اهل بدر وقد سبقوا الی المجالس فقاموا حیال النبی ص ینتظرون ان یوسع لهم فعرف رسول الله ص ما یحملهم علی القیام فشق ذلک علی الرسول فقال لمن حوله من اهل بدر قم یا فلان قم یا فلان فلم یزل یقیم بعدة النفر الذین هم قیام بین یدیه فشق ذلک علی من اقیم من مجلسه وعرفت الکراهة فی وجوههم وطعن المنافقون فی ذلک قالوا والله ما عدل علی هؤلاء ان قوما اخذوا مجالسهم واحبوا القرب منه فاقامهم واجلس من ابطاء عنه فنزلت هذه الآیة یوم الجمعة وقیل ان المراد من التفسح والتوسع فی مقاعد القتال وکان الرجل یاتی الصف فیقول تفسحوا فیابون حرصا علی الشهادة والحق عموم الآیة لجمیع الاشخاص والمجالس فان مورد النزول لا یخصص العموم وقیل ان المراد بالقائل رسول الله ص فانه کان اذا دخل المسجد یقوم له الناس فنهاهم الله عن ان یقوموا له وقال تفسحوا له فی المجلس و **إِذَا قِيلَ انْشُزُوا** قوموا من مکانکم للتوسعة علی الوارد وانهضوا من مجلس الرسول ولا تطیلوا الجلوس عنده فتملوه او انهضوا الی الصلوة والجهاد وغیرهما من الاعمال الخیریة **فَانْشُزُوا** فانهضوا وقوموا اطاعة للامر وتواضعا للمؤمنین وتوسعة للاخوان ومسارعة للخیرات اذن **يَرْفَعِ اللَّهُ** بالنصر وحسن الذکر وکمال النفس فی الدنیا والایواء فی غرف الجنان فی الآخرة **الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ** بایمانهم وعملهم الصالح ویرفع **الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** خاصة لجمعهم علمهم المقارن للعمل **دَرَجَاتٍ** رفیعة عالیة فی الفضل والاکرام فی الدنیا والآخرة ومراتب سامیة فی الروض والرضوان عن النبی صلی الله علیه وآله بین العالم والعابد مائة درجة بین کل درجتین حضر الجواد للمضمر سبعین سنة وفی روایة اخری عنه ص فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی وفی اخری کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب وعنه ص ایضا فضل العالم علی الشهید درجة وفضل الشهید علی العابد درجة وفضل النبی علی العالم درجة وفضل القرآن علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه وفضل العالم علی سایر الناس کفضلی علی ادناهم وعن الباقر علیه السلام عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد ثم بالغ سبحانه فی الحث علی الطاعة بقوله **وَاللَّهُ** بکل شیء **بِمَا تَعْمَلُونَ** ایها المؤمنون من امتثال اوامره والانزجار عن معاصیه **خَبِيرٌ** ومطلع فیجازیکم علی الطاعة بافضل الثواب ویعذبکم علی عصیانه باسوء العذاب ثم لما علم الله المؤمنین ما یتناجون به من البر والتقوی عظم الرسول ونجواه بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ** وکالمتموه سرا فی بعض شؤونکم کما عن بعض او فی استفسار حال رؤیاکم کما عن آخر **فَقَدِّمُوا** واعطوا المستحقین **بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ** وقبلها **صَدَقَةً** و مقدارا ما من المال تقربا الی الله **ذَلِكَ** التصدق **خَيْرٌ لَكُمْ** ایها المؤمنون فی دینکم من ترکه **وَأَطْهَرُ** لانفسکم من رجس المعاصی ودنس البخل عن ابن عباس لما اکثر المسلمون السؤال علی رسول الله ص حتی اساموه وملوه اراد الله ان یخفف عن نبیه فنزلت الآیة وامرهم الله بتقدیم الصدقة عند نجواه فکف کثیر من الناس عن المناجاة وشحوا وقیل اراد سبحانه بهذا الامر تعظیم النبی ص ونفع الفقراء والزجر عن الافراط فی السؤال وتمییز المخلص عن المنافق ومحب الآخرة عن محب الدنیا اذ لم یناج احد من اصحابه عشرة ایام الا علی ع

**اقول** واراد سبحانه تفضیح اغنیاء الصحابة کابی بکر علی ما ادعاه شیعته من انه کان غنیا وعمر وعثمان وعبد الرحمن بن عوف واضرابهم وظهور فضیلة امیر المؤمنین وخلوصه فی الایمان وحبه للآخرة ومناجاة الرسول روی بعض العامة عن علی علیه السلام انه قال ان فی کتاب الله آیة ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی کان لی دینار فاشتریت به عشرة دراهم فکنت اذا ناجیت الرسول تصدقت بدرهم وروی الفخر الرازی عن کثیر من مفسری العامة عن ابن عباس ان المسلمین نهوا عن مناجاة النبی ص حتی یتصدقوا فلم یناجه احد الا علی ع تصدق بدینار ثم نزلت الرخصة ورووا عن عبد الله بن عمر انه قال کان لعلی ع ثلاثا لو کانت لی واحدة منهن کانت احب الی من حمر النعم تزویجه فاطمة ع واعطائه الرایة یوم خیبر وآیة النجوی وقال القاضی ابو بکر والاکثر فی الروایات انه تفرد بالتصدق قبل

ذکر فضیلة العلماء





ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

اصحاب چون ابی بکر باعتقاد شیعیانش و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و امثال اینها و آشکار شدن فضیلت امیر المؤمنین و خلوصش در ایمان و محبتش بآخرت و سخن گفتن با پیغمبر بود و گفتند این حکم تا ده روز بود و بعضی از اهل سنت روایت کردند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در کتاب خدا یک آیه است که پیش از من و بعد از من کسی بآن جز من عمل نکرده چه من یک اشرفی داشتم و بآن ده درهم خریدم و هر روز که خواستم با پیغمبر ص سخن گویم یک درهم صدقه دادم فخر رازی از بسیاری از مفسرین روایت کرده که گفتند که ابن عباس فرمود که مسلمین ممنوع شدند از سخن سرّی گفتن با پیغمبر ص تا صدقه دهند هیچیک با پیغمبر ص سخن نگفتند جز علی ع که او یک دینار صدقه داد و با پیغمبر ص سخن گفت و بعد این حکم برداشته شد از مردم و نیز از عبد الله بن عمر روایت کردند که گفت سه فضیلت علی دارد که اگر یکی از اینها را من داشتم بهتر بود نزد من از داشتن شتران سرخ رنگ که نزد عرب بسیار مرغوب است یکی تزویج فاطمه و یکی دیگر علم گرفتن روز جنگ خیبر و یکی عمل بآیه نجوی است والبته بزرگان اصحاب چون سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار چون فقیر و نادار بودند این حکم برای اینها نبود از اینکه خدا فرمود که کسیکه مالی ندارد صدقه دهد صدقه بر او واجب نیست و خدا آمرزنده و رحیم است بمؤمنین و اینها را تکلیف بصدقه دادن نکند پس خدا سرزنش فرمود آنانرا که بخل ورزیدند از دادن صدقه باین مضمون که ای مسلمان آیا از فقر ترسیده که صدقه دهید پیش از سخن گفتن با پیغمبر پس چون مضایقه و بخل کردید از دادن صدقه و گران آمد که جزئی چیزی صدقه دهید خدا آن حکم را از شما برداشت و از گناه ترک صدقه عفو فرمود پس مواظبت بر نماز و دادن زکوة و اطاعت اوامر خدا و رسول داشته باشید و خدا باهتمام کارهای شما آگاه و مطلع است و هر کس را بعملیاتش مجازات دهد بعضی از اهل سنت گفتند این حکم نسخ نشد بلکه مقصود از آن امتیاز مؤمن از منافق بود و این مقصود حاصل شد در آن

قبل مناجاته ثم ورد النسخ وان کان قد روی ایضا ان افاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلک والعجب انه لو غلی فی الضلال و تعصبه لمذهبه الباطل تردد فیما اتفقت علیه روایات العامة والخاصة من الطاعة علی امر الله وعصیان مشایخه وائمته وهم بدفع الطعن عنهم بقوله وان ثبت انه اختص بذلک فلان الوقت لم یتسع لهذا الغرض والا فلا شبهة ان اکابر الصحابة لا یقعدون عن مثله **اقول** فیه ان دعوی ضیق الوقت بعد رؤیاهم بان الحکم کان باقیا عشرة ایام مما یضحک به الثکلی واما افاضل الصحابة کسلمان وابی ذر ومقداد وعمار وحذیفة واضرابهم کانوا الفقراء خارجین عن هذا الحکم بقوله **فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا** ما تتصدقون به لا یجب علیکم **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** للمذنبین **رَحِيمٌ** بالمؤمنین لا یکلفهم بما لا یطیقون والحاصل ان افاضل الصحابة الذین اتفقنا علی فضلهم وخلوص ایمانهم کانوا فقراء غیر متمکنین من التصدق واما غیرهم فقد بخلوا بالتصدق لعدم اعتنائهم الی صحبة النبی ص ومناجاته ولم یر عندهم صحبة النبی ص بدرهم ولذا صار ترکهم الصدقة من اکبر المطاعن علیهم وتصدق امیر المؤمنین ع بعشرة دراهم من اعظم فضائله ولا یصغی الی قول القاضی بان الصحابة ما وجدوا الوقت وبذلک یظهر فساد ما ذکره الفخر الرازی من انه علی تقدیر ان الصحابة وجدوا الوقت ولم یفعلوا فهذا لا یجر الیهم طعنا لان ذلک الاقدام علی هذا العمل مما یضیق به قلب الفقیر فانه لا یقدر علی مثله فیضیق قلبه ویوحش قلب الغنی فانه لما لم یفعل الغنی وفعله غیره صار ذلک الفعل سببا للطعن فیمن لم یفعل فهذا الفعل لما کان سببا لحزن الفقراء و وحشة الاغنیاء لم یکن فی ترکه کبیر مضرة لان الذی یکون سببا للالفة اولی مما یکون سببا للوحشة والعجب انه یظهر من آخر کلامه ان ترک الصدقة کان اولی من التصدق وهو مناف للروایات الدالة علی فضیلة امیر المؤمنین بالعمل بالآیة والتصدق قبل مناجاة النبی ص وتوبیخ الله سبحانه تارک التصدق بقوله **ءَأَشْفَقْتُمْ** ایها المسلمون وخفتم الفقر من **أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ** وقبل مسارتکم مع النبی ص **صَدَقَاتٍ** قیل افراد الصدقة اولا لکفایة شیء قلیل منها واتیانها بصیغة الجمع هنا لکثرة التناجی والمناجی ثم لما ظهر حال المؤمن الصادق فی ایمانه المشتاق الی مکالمة النبی ص مثل امیر المؤمنین علیه السلام والمنافق الغیر المشتاق نسخ سبحانه الحکم بقوله **فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا** ما امرتم به وبخلتم وشق علیکم بذل اقل قلیل من اموالکم لدرک مکالمة النبی ص وتحصیل علم دینکم وهو ذنب رفع ذلک الحکم **وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** وقبل الله منکم وعفی عنکم **فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** فیما یکلفونکم من فعل سایر الواجبات وترک المحرمات **وَاللَّهُ** العالم بکل شیء **خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** فیجازیکم علیه ان خیرا فخیرا وان شرا فشرا قال ابو مسلم الاصفهانی من

بیان فساد ما وقع من الفخر الرازی والقاضی

الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم ولا منهم ویحلفون علی الکذب وهم یعلمون اعد الله لهم عذابا شدیدا انهم ساء ما کانوا یعملون اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله فلهم عذاب مهین لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

پس از رسوا شدن بسیاری از مسلمین بنفاق بواسطهٔ ترک صدقه خدا متعال بیان زشتی حال منافقین و اظهار تعجب از کارهای قبیحشان فرمود باین مضمون که ای محمد ص یا ای عاقل نمی‌بینی این منافقین را که با یهودی که خدا بر انها خشم کرده و لعنتشان نموده دوستی و صداقت میکنند و اسرار مؤمنین را بانها میگویند آنان بجهت کفر باطنی که دارند از حزب شما نیستند و برای انکه بدین یهود عقیده ندارند از یهود هم شمرده نشوند و چون بانها گویند که فلان عمل زشت کرده اید یا فلان سخن زشت گفته اید سوگند یاد کنند که ما انکار نکرده ایم و این سخن را نگفته ایم با اینکه میدانند که انچه را که بر آن سوگند یاد میکنند دروغ است لذا این سوگند بنهایت قبیح و زشت است و خدا برایشان عذاب سختی مهیا کرده برای انکه کفر بخدا و رسول و دوستی و صداقت با یهود در نهایت شناعت و قباحت است و این سوگند دروغ را وسیلهٔ حفظ خود از شمشیر مسلمانان قرار داده اند و سپر بلای خویش کرده اند و مردم را از قبول دین اسلام که راه قرب بخدا است جلوگیر میشوند باینکه در دلها شبهاتی داخل و عیب جوئی از اسلام و مسلمانان میکنند برای تحصیل جاه و عزت و اعتبار پیش کفار لذا خدا انها را بعذابیکه خار و ذلیلشان کند گرفتار نماید و مالهائیکه بحیله و نیرنگ در دنیا فراهم میکنند و فرزندانیکه بانها

مفتری الغامتر ان الایة لیست ناسخة فان المنافقین کانوا یمتنعون من بذل الصدقات وان قوما ترکوا النفاق وامنوا ظاهرا و باطنا فاراد الله ان یمیزهم فامر بتقدیم الصدقة علی النجوی لیتمیز هؤلاء الذین امنوا ایمانا حقیقیا عمن بقی علی نفاقه واذا کان هذا التکلیف لهذه المصلحة المقدرة بذلک الوقت لاجرم بعد هذا التکلیف بذلک الوقت **اقول** خاصل قوله ان مصلحة التکلیف بالصدقة قبل النجوی کانت فی الواقع وفی علم الله مقدرة بغایة مخصوصة فوجب انتهاء التکلیف عند انتهاء مقتضیه الی الغایة ومقتضی کلامه ان غیر امیر المؤمنین ع من اغنیاء الصحابة کانوا منافقین لامتناعهم عن التصدق وبعد ظهور حالهم ارتفع التکلیف ثم اعلم انه لا معنی للنسخ عندنا الا اطلاق الحکم فی الظاهر وتقیده فی الواقع بوقت معین والا یلزم البداء ولذا توافقت الروایات العامة والخاصة فی کون الایة ناسخة لایجاب الصدقة ثم لما افتضح المنافقون بین سبحانه سوء حال المنافقین واظهر التعجب من سوء صنیعهم بقوله **الم تر** یا من یعقل ویا محمد ولم تنظر الی المنافقین **الذین یتولوا** ویتوادوا **قوما** من الیهود مع انهم قوم **غضب الله علیهم** ولعنهم حیث ینقلون اسرار المؤمنین الیهم والعجب ان هؤلاء المنافقین مذبذبین **ما هم منکم** ولیسوا من زمرتکم لکفرهم فی الباطن **ولا منهم** لعدم اعتقادهم بدین الیهود واذا لقوکم قالوا انا مسلمون والمراد انهم یشتمون الله ورسوله ویکیدون المسلمین واذا قیل لهم انکم فعلتم کذا وکذا او قلتم کذا وکذا قالوا والله ما فعلنا ذلک وما قلنا ذلک **ویحلفون** ویقسمون بالله **علی** ادعائهم **الکذب** تحفظا علی انفسهم من القتل وعلی اموالهم من النهب **وهم یعلمون** کذب ما حلفوا علیه وهذا الحلف فی غایة الشناعة والقباحة ثم هددهم سبحانه بقوله **اعد الله** وهیأ **لهم** فی القبر علی قول بعض او فی الاخرة **عذابا شدیدا** لا یمکن تحدید شدته وتوصیفها الاجل **انهم ساء ما کانوا یعملون** من الکفر بالله ورسوله وموادة الیهود والیمین الغموس روی ان النبی صلی الله علیه واله کان فی حجرة من حجراته فقال لاصحابه یدخل علیکم الان رجل قلبه قلب جبار وینظر بعین الشیطان فدخل عبد الله بن نبتل وکان ازرق فقال صلی الله علیه واله علام تشتمنی انت واصحابک فحلف بالله ما فعل فقال ص فعلت فانطلق باصحابه فحلفوا بالله ما سبوه فنزلت الایات ثم ذمهم سبحانه بقوله **اتخذوا ایمانهم** الفاجرة حین الخوف من المسلمین **جنة** وترسا یحفظون به انفسهم من سیوف المسلمین واموالهم من النهب **فصدوا** ومنعوا الناس **عن** الدخول فی دین الاسلام وسلوک **سبیل الله** والعمل بما یوجب قربهم الیه فی خلال امنهم وسلامتهم بادخال الشبهات فی القلوب وذکر المطاعن للاسلام وتعییب المسلمین **فلهم** فی الاخرة بسبب کفرهم وصدهم طلبا للعز عند الکفار وتکبرا علی الرسول **عذاب مهین** لهم غایة الهوان ومذل لهم اشد الذل **لن تغنی عنهم** ولن تکفیهم للوقایة ولا تنفعهم ابدا **اموالهم** التی جمعوها فی الدنیا ولا اولادهم الذین یفتخرون بهم **من** عذاب **الله** اذا دخلوا النار **شیئا** قلیلا من الاغناء والنفع **اولئک** البعیدون من ساحة رحمة الله **اصحاب النار** وملازموها او مالکوها لانهم اکتسبوها باعمالهم فی الدنیا **هم فیها خالدون** ومقیمون ابدا لا نجاة لهم منها روی ان واحدا منهم قال ان کان ما یقول محمد حقا لندفعن العذاب عن انفسنا باموالنا واولادنا فنزلت الایة تکذیبا

[illegible] الاصفهانی





یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون ان الذین یحادون الله ورسوله اولئک فی الاذلین کتب الله لاغلبن انا ورسلی ان الله قوی عزیز

فخر نمایند فائده برایشان در آخرت نخواهد داشت و نجات نشان از عذاب نخواهد بخشید انها اهل جهنمند و در آتش همیشه خواهند ماند در آن روز بجا از قبرها بیرون آیند و همه در محشر جمع شوند و در آن روز هم منکر اعمال زشت خود شوند و سوگند یاد کنند که خدایا ما این عملیات را نکرده ایم چنانی که امروز در دنیا برای شما سوگند یاد کنند و گویند ما اینکارها را نکرده و این سخنان را نگفته ایم و گمان میکنند باین قسمهای دروغ در آخرت جلب نفعی برای خود یا دفع ضرری از خود کنند چنانچه بقسمهای دروغ خود اموال خود را در دنیا حفظ میکنند آگاه باشید ای دانایان عالم که اینمردم دروغ گویند در دنیا و آخرت و شیطان بر انها استیلا یافته و دلهاشان را مسخر خود نموده و آنان را بکلی از یاد خدا غافل کرده انها حزب شیطانند ای اهل عالم آگاه باشید که حزب شیطان کاملا خسران و ضرر دارند از عملیات خود و پس از بیان اینکه کفار و منافقین حزب شیطان و دارای خسارت و ضررند بیان فرمود که آنان خار تر

ثم بین سبحانه وقت ابتلائهم بالعذاب وخلودهم فی النار بقوله **یوم یبعثهم الله** ویخرجهم من القبور احیاء ویسوقهم **جمیعا** الی المحشر وقیل المعنی واذکر یا محمد یوم یبعثهم الله جمیعا **فیحلفون** هؤلاء المنافقون فی ذلک الیوم حین حضورهم فی مقام عتاب الله **له** کذبا بقولهم والله ربنا ما فعلنا کذا وکذا وما کنا مشرکین **کما یحلفون لکم** ایها المسلمون فی الدنیا کذبا بقولهم والله انا منکم وما هم منکم **ویحسبون** ویتوهمون **انهم** بتلک الایمان الکاذبة **علی شیء** من جلب نفع او دفع ضر کما کانوا فی الدنیا علیه حیث کانوا یدفعون بالایمان الکاذبة عن انفسهم واموالهم ضر المسلمین ویجلبون الیهم فوائد **الا** انتبهوا ایها العقلاء **انهم هم الکاذبون** والمصرون علی الکذب الی حد لا یتصور فوقه حیث کانوا یتجاسرون علیه بین یدی علام الغیوب وزعموا ان الحلف یروج به الکذب لدیه کما یروج عند الغافلین قیل ان ذکر الا التنبیهیة مشعر بتوغلهم فی النفاق وتعودهم به بحیث لا ینفکون عنه فی الدنیا ولا فی الاخرة ثم بین سبحانه علة اصرارهم علی مخالفة الله وعصیانه بقوله **استحوذ** واستولی **علیهم الشیطان** وملک قلوبهم بحیث یسوقهم الی طاعته فیما یریده منهم **فانسیهم ذکر الله** واغفلهم عن التوجه الیه بحیث لا یخطر ببالهم تصور انهم مخلوقه ومربوبه **اولئک** البعیدون عن الله وعن کل خیر **حزب الشیطان** وجنده واتباعه **الا** ایها العقلاء اعلموا **ان حزب الشیطان** وجنده **هم الخاسرون** والمتضررون بغایة الضرر فی الدنیا والاخرة حیث فوتوا علی انفسهم النعیم المؤبد وابدلوه بالعذاب المخلد عن القمی قال نزلت فی الثانی لانه مر برسول الله ص وهو جالس عند رجل من الیهود یکتب خبر رسول الله ص فانزل الله ثم الم تر الی الذین یتولون الایة فجاء الثانی الی النبی ص فقال له رسول الله رایتک تکتب عن الیهود وقد نهی الله تع عن ذلک فقال یا رسول الله کتبت عنه ما فی التوریة من صفتک واقبل یقرء ذلک علی رسول الله ص وهو غضبان فقال له رجل من الانصار ویلک اما تری غضب النبی ص علیک فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله انی انما کتبت ذلک لما وجدت من خبرک فقال له رسول الله ص یا فلان لو ان موسی بن عمران فیهم قائما ثم اتیته رغبة عما جئت به لکنت کافرا بما جئت به وهو قوله اتخذوا ایمانهم جنة ای حجابا بینهم وبین الکفار وایمانهم اقرارهم باللسان خوفا من السیف ورفع الجزیة وقوله یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم قال اذا کان یوم القیمة جمع الله الذین غصبوا آل محمد حقهم فیعرض علیهم اعمالهم فیحلفون له انهم لم یعملوا منها شیئا کما حلفوا لرسول الله فی الدنیا حین حلفوا ان لا یردوا الولایة فی بنی هاشم وحین هموا بقتل رسول الله ص فی العقبة فلما اطلع الله نبیه واخبره حلفوا انهم لم یقولوا ذلک ولم یهموا به حین انزل الله علی رسوله یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد ایمانهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم قال اذا عرض الله تع ذلک علیهم ینکرون ویحلفون له کما حلفوا لرسول الله ص وهو قوله یوم یبعثهم الله جمیعا الایة **اقول** الظاهر تطبیق الایة علی اعمالهم لا انه شان نزولها ثم انه تعالی بعد بیان ان الکفار والمنافقین الذین هم حزب الشیطان هم الخاسرون بین سبحانه انهم اذل خلق فی الدنیا والاخرة وان العزة والغلبة لله ولرسوله بقوله **ان الذین یحادون** ویعارضون **الله ورسوله** ویعاندونهما من الکفار والمنافقین اولئک البعیدون من کل خیر کائنون **فی** زمرة **الاذلین** من خلق الله فان ذل احد الخصمین علی حسب عز الخصم الاخر ومن الواضح ان عز الله لا نهایة له فلا بد ان یکون ذل خصومه لا نهایة له ثم بین سبحا

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و ذلیل ترین خلقند در قیامت باین مضمون که آنانکه دشمنی با خدا و پیغمبر پیش کنند چون کفار و منافقین
نها در جملهٔ خارترین خلق خدایند و خدا در کتاب لوح محفوظ نوشته است که من که خدایم و پیغمبرانم
البته بر دشمنان و معارضین غالب و قاهر خواهیم بود از انکه خدا قوی و توانا است بهیچ وجه در او
تصور عجز نشود و غالب بر تمام موجودات است و ابدا موجودی نتواند که جلوگیر از پیشرفت ارادات
او شود و بعضی از مفسرین گفتند که مؤمنین گفتند که اگر ما مکه و طائف و خیبر و اطراف انرا فتح کنیم امید است
که بر روم و ایران هم غالب آئیم و این دو مملکت راهم فتح کنیم عبد الله بن ابی که رئیس منافقین بود گفت گمان
میکنید که دولت روم و مملکت ایران مانند چند دهی است که شما بر آن غلبه کرده اید بخدا قسم که روم و ایران
قوی تر و لشگر شان زیاده تر از آنستکه شما تصور کرده اید پس این آیه نازل شد پس از بیان اینکه منافقین با یهود
و کفار دوستی کنند خدا بیان حال مؤمنین حقیقی صمیمی را فرمود باین مضمون که آنانکه ایمان بخدا و رسول ص دارند
هرگز دیده نشوند که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند اگر چه آن دشمنان خدا و رسول پدرانشان یا
فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشان دیگر شان باشند آن مؤمنین کسانیند که در دلهایشان ایمان ثبت و نوشته
شده و رسوخ یافته و انهارا خدا بنور قرآن یا بنور ایمان یا بملکیکه اسم او روح است تقویت بر عمل بوظائف
دینی نموده و خدا ایشان را در آخرت بهشتهائی برد که نهرهای آب از زیر درختان و قصرهای انها روان است
و همیشه در آن بهشتها ماندنی و جاوید باشند و خدا از ایشان راضی و ایشان از خدا راضی باشند بثوابهائی
که بانها داده شود و چنانچه کفار و منافقین حزب شیطانند این مؤمنین حقیقی حزب و لشگر خدایند و آگاه باشید که حزب خدا همیشه رستگار و ...

عن المؤمنين الذين هم حزبه بقوله كَتَبَ اللَّهُ في اللوح المحفوظ وقدّر في علمه والمكتوب فيه هو والله لَأَغْلِبَنَّ على الاعداء المجادلين
والمعارضين أَنَا وَرُسُلِي بالحجة لدى المحاجة وبالسيف لدى المنازعة ثم بيّن سبحانه علة تلك الغلبة بقوله إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ لا يتصور
فيه الضعف قدير لا يطرئه العجز عَزِيزٌ وغالب على جميع الموجودات لا يمنعه مانع عن انفاذ ارادته عن مقاتل انه قال المؤمنون لئن فتح
الله لنا مكة وطائف وخيبر وما حولهن رجونا ان يظهرنا الله على فارس والروم فقال عبد الله بن ابي رئيس المنافقين انظنون الروم وفارس
كبعض القرى التي غلبتم عليها والله انهم لأكثر عددا واشد بطشا من ان تظنوا فيهم ذلك فنزل قوله كتب الله الآية ثم لما بين سبحانه حال المنافقين
وانهم يتولون اليهود واهل الكتاب بيّن حال المؤمنين المخلصين بقوله لَا تَجِدُ يا محمد ولا يمكن ان ترى قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ عن صميم القلب والخلوص من شوب النفاق يُوَادُّونَ ويحابون مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ويعاندونهما
كاهل الكتاب والمشركين وَلَوْ كَانُوا هؤلاء المعاندون آباءهم الذين هم اكرم الناس عندهم وابناءهم الذين هم احب الناس اليهم واخوانهم
الذين هم اعز الناس لديهم او عشيرتهم واقرباءهم الذين هم اولى الناس بمودتهم لامتناع اجتماع حب الله ورسوله في القلب مع محبة
اعدائهما أُولَٰئِكَ العظماء الذين تصلبوا في دينهم ولا يوادون اعداء الله كَتَبَ الله واثبت فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ورسخ
فيها وَأَيَّدَهُمْ وقواهم على القيام بوظائف الايمان بِرُوحٍ حاصل مِنْهُ تعالى وهو نور القرآن على قول والايمان كما عن الكافي
عنهما وعن الصادق ع ما من احد الا ولقلبه اذنان في جوفه اذن ينفث فيها الوسواس الخناس واذن ينفث فيها الملك فيؤيد الله المؤمن
بالملك فذلك قوله وايدهم بروح منه وعن الكاظم عليه السلام ان الله تبارك وتعالى ايد المؤمن بروح منه تحضره في كل وقت يحسن فيه
وتتقي وتغيب عنه في كل وقت يذنب فيه ويعتدي فهي معه تهتز سرورا عند احسانه وتسيخ في الثرى عند اساءته الخبر وعن الباقر عليه السلام
في قول رسول الله ص اذا زنى الرجل فارقه روح الايمان قال قوله تعالى وايدهم بروح منه وَيُدْخِلُهُمْ في الآخرة برحمته جَنَّاتٍ
وبساتين ذوات اشجار وقصور تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ حال كونهم خَالِدِينَ ومقيمين فِيهَا ابدا والاعلى والاعظم
من جميع النعم انه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بسبب ايمانهم واعمالهم وَرَضُوا عَنْهُ بسبب وفور انعامه عليهم واكرامه لهم في الدنيا والآخرة
ثم لما بين ان الكفار والمنافقين حزب الشيطان جعل المؤمنين المخلصين حزبه بقوله أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ وجنده وانصاره أَلَا إِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ والفائزون بجميع الخيرات الدنيوية والاخروية كما ان حزب الشيطان هم الخاسرون المحرومون عن جميع
الخيرات قيل نزلت الآية في حاطب بن ابي بلتعة حين اخبر اهل مكة بمسير النبي ص اليهم لما اراد فتحها قد سبق في اخر سورة الحديد ثواب
تلاوتها الحمد لله الذي من علي بالتوفيق لاتمام تفسيرها ثم لما ختمت سورة المجادلة المختتمة ببيان كون الكفار والمنافقين حزب





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ

پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ مجادله که در آخر آن بیان فرمود که کفار و منافقین حزب شیطان و مؤمنین
حزب خدایند و غلبه با خدا و رسول است سورهٔ مبارکهٔ حشر تنظیم شد که در آن پس از تنزیه خدا از
عجز و نقایص امکانیه بیان غلبهٔ خود را بر کفار از اهل کتاب و ذلت آنان را فرموده پس بعد از ذکر اسماء شریفه
بسم الله الرحمن الرحیم بیان عظمت ذات مقدس ... خود فرمود باین مضمون که تسبیح و تنزیه کنند
خدا را از تمام نقایص انچه در آسمانها و زمین است از موجودات و او قاهر و غالب است بر هر چیز و او
دارای حکمت بالغه است لذا شایستهٔ تسبیح است و از آثار قوت و غلبه و حکمتش آنستکه کفار از اهل
کتاب را که قبیلهٔ بنی النضیر بودند از وطن و خانمانشان در وقتیکه معین شده بود برای بیرون کردنشان با اینکه
هرگز گمان نداشتید که بتوانید انهارا بیرون کنید و انها از وطنشان بیرون روند با کمال قوتیکه داشتند
و آن قبیله هم عقیده داشتند که قلعهای محکمشان انهارا حفظ از قهر الهی کند پس قهر و عذاب خدا بر انها
وارد شد از راهیکه گمان نمیکردند و آن راه کشته شدن کعب بن اشرف رئیس مقتدرشان بود که در دلهای
انها بیم و هراس افتاد و سراز پا نشناختند و بدست خود خانهای خود را خراب کردند که بچوبها و تختها
و سنگهای انهارا راه ورود در قلعه هارا بر مسلمانان به بندند و اگر هم فرار کردند بدست مسلمانها نیفتد و مورد
استفادهٔ مسلمانان واقع نشود و مسلمانها هم از بیرون قلعه یا در میان قلعه خانهاشان را خراب میکردند
ای مردم با بصیرت و دلهای بینا عبرت گیرید از قدرت خدا و عذاب او و بعضی از مفسرین روایت
کردند که بنی النضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع سه قبیله از یهود بودند از اولاد هرون برادر موسی بن عمران برای
انتظار بعثت پیغمبر آخر الزمان که موسی در تورات بان خبر داده بود بمدینه آمدند و در آن وطن کردند چون
پیغمبر از مکه بمدینه هجرت فرمود با انها پیمان بست که نه با آنحضرت همراهی و نه بر ضرر آنحضرت اقدامی کنند
چون پیغمبر در جنگ بدر با کمی قوه و استعداد غالب شد بر قریش با خود گفتند که این محمد همان پیغمبری استکه
موسی خبر داده و نشانهٔ او آنستکه در جنگی شکست نخورد چون جنگ احد پیش آمد و بر مسلمین صدمه وارد شد

الشيطان وكون المؤمنين المخلصين حزب الله وان الغلبة لله ولرسوله وذم المنافقين على موادتهم لليهود نظمت سورة الحشر المبدوة
ببيان عظمة الله وكونه غالبا غير مغلوب وبيان غلبته على الكفار وذلتهم وبيان موالاة المنافقين لهم فابتدئها بذكر اسمائه الحسنى بقوله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ثم عظم ذاته المقدسة ببيان تسبيح جميع الموجودات له بقوله سَبَّحَ لِلَّهِ ونزهه عن كل ما لا يليق به جميع مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ ذاتا وحالا او مقالا على حسبهم كما قال سبحانه وان من شيء الا يسبح بحمده وقال ابن مسعود كنا نسمع تسبيح الطعام وهو
يؤكل ثم وصف ذاته المقدسة بيانا لاستحقاقه التسبيح بالعزة بقوله وَهُوَ الْعَزِيزُ الغالب القاهر على كل شيء وبالحكمة البالغة بقوله
الْحَكِيمُ ثم وشحه لبيان غلبته على اهل الكتاب واذلالهم الذي هو من آثار عزته وبيان اجلائهم الذي هو من مقتضيات حكمته
بقوله هُوَ العزيز الغالب الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وهم طائفة بني النضير مِنْ دِيَارِهِمْ
واوطانهم في الوقت المقدر لِأَوَّلِ الْحَشْرِ والاخراج من مكانهم الى الشام حكي ان بني النضير وبني قريضة وبني قينقاع كانوا من
اولاد هرون اخي موسى بن عمران نزلوا بيثرب واستوطنوا فيه انتظار المبعث النبي ص الموعود في التورية فلما هاجر النبي ص من مكة الى
مدينة عاهدهم على ان لا يكونوا له ولا عليه فلما ظهر ص يوم بدر قالوا فيما بينهم هذا النبي الموعود الذي نعته في التورية انه لا ترد له
راية فلما انكسر جيش النبي ص في احد نكثوا ونكثوا العهد فخرج كعب بن اشرف في اربعين راكبا من بني النضير الى مكة وحالفوا
قريشا على قتال النبي ص فلما رجع كعب الى المدينة نزل جبرئيل على رسول الله ص واخبره بنقض بني النضير عهدهم وتعاهدهم قريشا
على قتاله فامر النبي ص محمد بن مسلمة الانصاري وكان اخا كعب بن اشرف من الرضاعة ان يقتله غيلة فاتاه ليلا فاستخرجه من بيته وقال
اني اتيتك لاستقرض منك شيئا من التمر فخرج اليه فقتله ورجع الى النبي ص واخبره ففرح به لانه اضعف قلوبهم وفي بعض الاخبار انه ص
ذهب الى بني النضير في نفر من اصحابه للاستعانة منهم في دية فقالوا نعم يا ابا القاسم حتى تطعم وترجع بحاجتك وكان ص جالسا الى
جنب جدار من بيوتهم فخلا بعضهم ببعض وقالوا انكم لن تجدوا الرجل على مثل هذه الحالة فهل من رجل يعلو على هذا البيت فيلقي عليه
صخرة فيريحنا منه فقال عمرو بن جحاش انا فدنا ذاتهم انا لذلك فقال لهم سلام بن مشكم احد سادتهم لا تفعلوا والله ليخبرن بما هممتم به انه

مَا ظَنَنْتُمْ اَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا اَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَاَتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِاَيْدِيهِمْ وَاَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِى الْاَبْصَارِ

انها شک کردند در پیغمبریش و پیمان انحضرت را شکستند پس کعب بن اشرف که یکی از بزرگانشان بود با چهل تن سواره بمکه رفت و با قریش هم عهد و هم قسم شد که با انها در جنگ پیغمبر کمک کند جبرئیل خبر عهد شکنی انها را بپیغمبر داد انحضرت محمّد بن مسلمه را که برادر رضاعی کعب بن اشرف بود مامور کرد بکشتن کعب محمد بن مسلمه در خانه کعب رفت و ازاو خواهش کرد که اندازهٔ خرما باو بقرض دهد چون کعب از خانه بیرون شد محمد بن مسلمه او را کشت و برگشت بحضور پیغمبر و خبر کشتن او را داد انحضرت خورسند شدند و در روایت دیگر است که پیغمبر ص با چند تن از اصحاب بقریهٔ بنی النضیر رفتند برای اینکه انها در دیهٔ کمک با انحضرت کنند عرض کردند بنشینید تا ما میل کنید و بعد انچه بفرمائید میدهیم انحضرت در پای دیواری نشستند یهود بقلعه رفتند و تصمیم کشتن انحضرت نمودند و خواستند سنگی از بالای دیوار بر سر انحضرت اندازند جبرئیل بانحضرت خبر داد فورا انحضرت برخواستند بعنوان حاجتی دور از انها شدند بعد بسرعت بمدینه برگشتند پس محمد بن مسلمه را نزد آن یهود فرستاد که از مدینه و اطراف آن کوچ کنید منافقین انها را وعدهٔ کمک دادند حیی بن اخطب جواب داد که نخواهیم رفت هرچه توانائی بکن انحضرت خود سوار الاغی شد و علم بامیر المؤمنین ع داد تا آمدند و قلعهٔ انها را بیست و یک روز محاصره کردند همهٔ یهود ترسان شدند و منافقین هم بانها کمک ندادند پس درخواست صلح با انحضرت کرده انحضرت راضی نشدند مگر باینکه همه از خاک حجاز بروند و همه بشام رفتند و این اول تبعیدی بود که پیغمبر ص کرد در روایت است که پیغمبر صلی الله فرمود بروید گفتند بکجا فرمود بمحشر و اگر خدا دربارهٔ بنی النضیر تقدیر تبعید از حجاز نکرده بود در دنیا آنان را بکشته شدن و اسیری عذاب میکرد و در

لنقض العهد الذى بيننا وبينه فلما صعد الرجل ليلقى الصخرة اتى رسول الله الخبر من السماء بما اراد القوم فقام ص مظهرا انه يقضى حاجة وترك اصحابه فى مجالسهم ورجع مسرعا الى المدينة ولم يعلم من كان معه من اصحابه فلما استبطؤه قاموا فى طلبه فلقوا رجلا مقبلا من المدينة فسئلوه فقال رأيته داخل المدينة فاقبل اصحابه حتى انتهوا اليه فاخبرهم بما ارادت بنوا النضير فندم اليهود وقالوا قد اخبر بما اردنا فارسل محمد بن مسلمة اليهم ان اخرجوا من بلده وهم كانوا فى قرية زاهرة من اعمال مدينة فلا تساكنونى بها فلقد هممتم بما هممتم من الغدر فمكثوا ايام يقولوا حتى فارسل اليهم المنافقون ان اقيموا فى حصونكم فانا نمدكم فارسل حيى بن اخطب احد رؤسائهم الى رسول الله ص انا لا نخرج من ديارنا فافعل ما بدا لك اغترارا بقول المنافقين فسار رسول الله ص مع اصحابه اليهم راكبا على حمار مخطوم بليف وحمل رايته على بن ابيطالب ع حتى نزل بهم وصلى العصر بفنائهم وقد تحصنوا وقاموا على حصنهم يرمون بالنبال والحجارة وزربوا على الازقة وحصنوها فحاصرهم رسول الله ص احدى وعشرين ليلة فلما قذف فى قلوبهم الرعب وايئسوا من نصر المنافقين طلبوا الصلح فابى عليهم الا الجلاء على ان يحمل كل ثلاثة ابيات على بعير ما شاؤا من متاعهم الا السلاح فحملوا ستمائة بعير وضربوا الدفوف واظهروا السرور واظهارا للجلادة وعبروا من سوق المدينة وذهبوا الى الشام الى اريحا من فلسطين والى اذرعات من دمشق الا اهل بيتين منهم آل ابى الحقيق وآل حيى بن اخطب فانهم لحقوا بخيبر ولحقت طائفة منهم بحيره من قرى كوفه ولم يسلم من بنى النضير الا رجلان وكان هذا الحشر والاخراج لاهل الكتاب اول اخراج لم يكن قبله اخراج لهم من مكانهم وقيل هذا اول حشرهم واخره اجلاء عمر اياهم من خيبر الى الشام حين بلغه الخبر عن النبى ص انه قال لا يبقين دينان فى جزيرة العرب وقيل اخر حشرهم يوم القيمة وقيل يكون ذلك وجه دعن ابن عباس قال لهم النبى ص اخرجوا قالوا الى اين قال الى ارض المحشر ثم بين سبحانه غاية قوتهم بقوله تعالى مَا ظَنَنْتُمْ وما رجوتم فى حق بنى النضير ان يخرجوا من المدينة وما حولها لشدة باسهم ومنعتهم وغاية عزتهم وشوكتهم وَظَنُّوا هولاء الكفرة اَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ وحافظتهم حُصُونُهُمْ المنيعة مِنْ بَاْسِ اللّٰهِ وقهره فَاَتٰيهُمُ اللّٰهُ باذلالهم وخذلانهم مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ومن سبيل لم يتوهموا وهو قتل كعب بن اشرف غيلة وبذلك قَذَفَ والقى فِى قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ والخوف الشديد وكان حالهم حين الرعب انهم يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ وما كنهم بِاَيْدِيهِمْ ليسدوا باخشابها وحجارتها ابواب الازقة او لئلا يبقى بعد جلائهم للمسلمين او لينقلوا معهم بعض الاتها المرغوب فيها وَاَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ بانهم كانوا يخربون بيوتهم من داخل والمسلمون من خارج وقيل انهم دربوا على الازقة وحصنوها فنقضوا بيوتهم وجعلوها كالحصون على ابواب الازقة وكان المسلمون يخربون سائر جوانبها وقيل ان المسلمين كانوا يخربون ظواهر البلد واليهود لما ايقنوا بالجلاء يخربون البيوت لينزعوا الاخشاب والابواب وغيرها من الالات الحسنة ويحملوها معهم ثم لما بين سبحانه سوء عاقبة الغدر والكفر وابادة شوكة اليهود وكسر قوتهم امر اهل البصيرة بالاعتبار بقوله فَاعْتَبِرُوا واتعظوا يَا اُولِى الْاَبْصَارِ فلا تغدروا ولا تعتمدوا على غير الله فى امر من الامور عن ابن عباس يريد يا اهل





وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِى الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ اَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلٰى اُصُولِهَا فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَلِيُخْزِىَ الْفَاسِقِينَ وَمَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا اَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ

آخرت بعذاب آتش معذبشان مینمود و این تبعید برای آنستکه انها با خدا و پیغمبرش طرفیت کردند و کسانیکه با خدا و رسول طرفیت کنند خداوند متعال بسختی انها را عقابشان نماید پس روایت شد که انحضرت برای دلسوزی کفار و ذلت و خاری انها و اظهار سلطنت امر فرمود که مقداری از درختهای خرماشان را که خیلی عزیز داشتند بریدند و انداختند تا اینکه یهود حضورشان امدند و عرض کردند شما از فساد منع میکردید چرا این درختها را قطع میکنید لذا آیهٔ شریفه نازل گردید باینمضمون که انچه از درختهای خرمای خیلی مرغوب را که از روی زمین میبرید و میاندازید و انچه باقی میگذارید همه باذن خدا و از روی مصلحت و حکمت است و برای آنستکه کفار ذلیل و خار شوند و انچه از اموال این کفار باقی ماند به پیغمبر خدا راجع است کسی حق دخالت و تصرف در انها ندارد از انکه بقوهٔ سواره و پیاده بدست نیامده و بجنگ گرفته نشده که غنیمت مسلمانان باشد و خدا پیغمبرش را بر این املاک و اموال مسلط و مسلّم کرده و خدا بر هر کاری قادر و توانا است باز خداوند تاکید حکم این نوع اموال که بجهاد بدست نیامده فرمود باین مضمون که انچه از اموالیکه از اهل آبادیها به پیغمبر ص برگردد و بتصرفش درآید مال مختصی خدا و رسول ص و خویشان انحضرت و یتیمان و فقیران و درماندگان در مسافرت است که همه از بنی هاشم و بنی عبد المطلب باشند و خدا استعمال این اموال را برای این اصناف قرار داد برای انکه سایر مردم و ثروتمندان در انها دخالت و تصرفی نکنند و انچه از اموال و احکام پیغمبر بشما داد انرا بگیرید و اطاعت کنید و از انچه شما را نهی فرمود از آن صرف نظر کنید و نزدیک آن نشوید که خدا عقابش سخت و شدید است پس باید از آن بترسید پس بنابر گفتهٔ بعضی خدا استعمال بیان مراد از ایتام و فقراء و مسافرین درمانده را در خصوص اموال بنی النضیر فرمود باین مضمون که برای فقراء از آنانکه از مکه بمدینه آمده که از خانمان و اموالشان که در مکه داشتند بیرون شدند در حالیکه روزیشان را از تفضّل و احسان خدا میخواستند و طالب رضای خدا بودند و بآمدنشان در مدینه غرضشان یاری دین خدا و رسول خدا بوده آنها کسانیند که در ادعای ایمان راستگویند

اللب والعقل والبصائر وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ فى حق بنى النضير وقدر عليهم بمقتضى حكمته البالغة الْجَلَاءَ والخروج من اوطانهم لَعَذَّبَهُمْ بالقتل والاسر او بعذاب الاستيصال فِى الدُّنْيَا على كفرهم وغدرهم وَلَهُمْ مع الجلاء فِى الْاٰخِرَةِ وبعد خروجهم من الدنيا عَذَابُ النَّارِ لا نجاة لهم منه ذٰلِكَ الجلاء بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وعاندوهما ونقضوا عهدهما وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ كائنا من كان يعاقبه الله اشد العقاب فَاِنَّ اللّٰهَ على من شاقه وخالفه شَدِيدُ الْعِقَابِ ثم روى ان النبى ص امر بقطع نخيل اليهود واحراقها فجاؤا اليه وقالوا يا محمد انك قد كنت تنهى عن الفساد فى الارض فما بال قطع النخيل وتحريقها وكان فى انفس المؤمنين من ذلك شئ فنزلت مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ ونخلة كريمة قصيرة طيبة الثمرة او اى نخل من نخيلهم بانواعها اَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلٰى اُصُولِهَا كما كانت ولم تقطعوها فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وامره لمصلحة ازدياد غيظ الكفار وتضاعف حسرتهم بسبب نفاذ حكم اعدائهم فى اعز اموالهم وَلِيُخْزِىَ ويذل اليهود الْفَاسِقِينَ الخارجين عن طاعة الله فان فى كل من القطع والترك حكمة ومصلحة ثم بين سبحانه حكم ما بقى منهم من اموالهم بقوله وَمَا اَفَاءَ اللّٰهُ ورده عَلٰى رَسُولِهِ مِنْهُمْ من الاملاك والاموال فَمَا اَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ ايها المسلمون ولا اسرعتم السير فى تحصيله مِنْ خَيْلٍ وجماعة افراس وَلَا رِكَابٍ وجماعة الابل لا تحملتم مشقة عظيمة ولا اتيتم الاسنديا وما قطعتم مسافة بعيدة قيل ان قرى بنى النضير كانت على ميلين من المدينة لم يركب احد فى مسيرهم اليهم الا النبى ص فانه ركب حمارا مخطوما بالليف وجملا على ما قال بعض والحاصل انه لم يحصل هذه الغنيمة بقتالكم وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ على حسب سنته الجارية عَلٰى مَنْ يَشَاءُ تسليطه عليه من اعدائه بغير الاسباب الظاهرية فلا حق لكم فى اموالهم بل هى مختصة به مفوض امرها اليه يضعها حيث يشاء وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ قيل نزلت حين طلب الصحابة من الرسول قسمة اموالهم عليهم كما قسم الغنيمة بينهم فبين الله الفرق بين الغنيمة والفيئ فان الغنيمة فيما اتعب المسلمون انفسهم فى تحصيله واوجفوا عليه بخيل وركاب بخلاف الفيئ فانه مالم

وَمَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

پس از مدح مهاجرین خدا بمتعال مدح انصار فرمود باین مضمون که کسانیکه در مدینه جای داشتند و در ایمان ثابت بودند پیش از مهاجرین و دوست دارند آن مؤمنینی را که از مکه بمدینه آمدند برای محبتیکه بایمان و خدا و رسول دارند و در دل خود اقبال و توجهی باموال بنی النضیر که بمؤمنین وارد بن بمدینه داده میشود ندارند و آنها بر خود در آن اموال و غیر آن مقدم میدارند اگرچه خودشان کاملاً محتاج بآن باشند از ابن عباس رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باهل مدینه فرمود اگر خواهید از خانها و اموالتان قسمتی بمهاجرین دهید من بعد از غنیمت بشما عوض دهم و اگر خواهید خانها و اموالتان مال خودتان باشد من از غنیمت بنی النضیر بانها دهم اهل مدینه گفتند ما از خانها و اموال خود بانها دهیم و قسمت غنیمت انهارا نخواهیم راجع بخودشان باشد پس این آیهٔ شریفه در مدح انصار و اهل مدینه نازل شد بعضی گفتند اگر کسی از اهل مدینه دو زن داشت یکیرا طلاق میگفت و بمهاجرین میداد احقر گوید که مقدم داشتن محتاجین از مؤمنین را بر خود اختصاص باهل مدینه نداشت بلکه تمام مؤمنین حقیقی برادر ایمانی خود را بر خود مقدم میداشتند صدوق در امالی روایت کرده

یتحمل فی تحصیله تعباً شدیداً و قیل ان اموال بنی النضیر اخذت بالقتال و المحاصرة اياما فلم يكن فيئا و انما نزلت الاية فی فدك لان اهل فدك جلوا عنه فصارت تلك القری و الاموال فی يد الرسول من غير حرب ثم اكد سبحانه حكم الفیء فی اموال بنی النضير ببيان حكم كلی الفیء بقوله تعالی وَمَا أَفَاءَ اللهُ ورده عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَمْوَالِ أَهْلِ الْقُرَى و البلدان بغير حرب و قتال فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ اشرك ذاته المقدسة مع رسوله تشريفاً له وَلِذِي الْقُرْبَى و ارحام الرسول من بنی هاشم و بنی عبد المطلب وَالْيَتَامَى منهم وَالْمَسَاكِينِ و الفقراء منهم و ابن السبيل و المسافرين المنقطعين عن اموالهم منهم روی بعض العامة ان النبی صلی الله علیه و آله كان يقسم الفیء خمسة اسهم و يتصرف فی اربعة اخماس كيف يشاء و يقسم الخمس الباقی خمسة اسهم و ياخذ لنفسه خمس الخمس و يقسم اربعة اخماس الباقية الی الاصناف الاربعة من بنی هاشم و عن امير المؤمنين نحن والله الذين عنی الله بذی القربی الذين قرنهم الله بنفسه و بنبيه فقال ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و لرسوله و لذی القربی و اليتامی و المساكين و ابن السبيل منا خاصة و لم يجعل لنا سهما فی الصدقة اكرم الله نبيه و اكرمنا من اوساخ ايدی الناس و عن السجاد عليه السلام قال قربائنا و مساكيننا و ابناء سبيلنا ثم ذكر سبحانه علة اختصاص الفیء بهذه الاصناف المعينة فی الاية بقوله كَيْلَا يَكُونَ الفیء الذی حقه ان يكون للرسول و فقراء اقربائه دُولَةً و شيئاً متداولاً و دائراً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ و ذوی الثروة مِنْكُمْ ايها الناس يتكاثرون به كما كان يتداول بين الاغنياء فی الجاهلية و ينتقل من غنی الی غنی و يحرم منه الفقراء وَمَا آتَاكُمُ و اعطاكم الرَّسُولُ من الامر فيما كان او حكما فَخُذُوهُ و اقبلوا وَمَا نَهَاكُمْ و ردعكم عَنْهُ من اتيان عمل او التصرف فی مال فَانْتَهُوا او ارتدعوا عنه وَاتَّقُوا اللهَ فی مخالفته و مخالفة رسوله إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ فيعاقب من خالفه و عصاه عن الصادق عليه السلام ان الله عز و جل ادب رسوله حتی قومه علی ما اراد ثم فوض اليه فقال ما اتيكم الرسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهوا فما فوض الله الی رسوله فقد فوضه الينا و فی رواية فوض الی نبيه امر خلقه لينظر كيف طاعتهم ثم تلا هذه الاية و عن ابن مسعود انه رای رجلا محرما و عليه ثيابه فقال انزع هذا عنك فقال الرجل اقرء بهذا علی اية من كتاب الله قال نعم و ما اتيكم الرسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهوا ثم بين سبحانه علی ما قيل الاصناف الثلاثة الاخيرة فی الاية فی خصوص فیء بنی النضير بقوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ من مكة الی المدينة و من دار الحرب الی دار السلام ثم وصفهم بقوله الَّذِينَ لم يهاجروا اختيارا و بميل انفسهم بل أُخْرِجُوا و اضطروا الی الهجرة من قبل الكفار مِنْ دِيَارِهِمْ و مساكنهم التی كانت لهم بمكة وَمن أَمْوَالِهِمْ حال كونهم يَبْتَغُونَ و يطلبون رزقهم الذی يكون فَضْلًا و احسانا من الله فی الدنيا وَ يطلبون رِضْوَانًا منه فی الاخرة وَيَنْصُرُونَ بجهدهم اللهَ باعلاء دينه وَرَسُولَهُ ببذل الانفس فی حفظه و ترويج شريعته أُولَئِكَ المهاجرون هُمُ الصَّادِقُونَ فی دعوی الايمان بشهادة اعمالهم علی ضمائرهم قال الفخر الرازی يعنی انهم لما هجروا لذات الدنيا و تحملوا شدائدها لاجل الدين ظهر صدقهم فی دينهم ثم قال تمسك بعض العلماء بهذه الاية علی امامة ابی بكر فقال هؤلاء الفقراء من المهاجرين و الانصار كانوا يقولون لابی بكر يا خليفة رسول الله و الله يشهد علی كونهم صادقين فوجب ان يكونوا صادقين فی قولهم يا خليفة رسول الله صلی الله علیه و آله و متی كان الامر كذلك وجب الجزم بصحة امامته اقول هذا الاستدلال مما يضحك به الثكلی فان للمقام قرينة علی





وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

که مؤمنی بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و اظهار گرسنگی کرد آنحضرت بخانهٔ زنهای خود فرستاد که اگر خوراکی دارند برای آن گرسنه بفرستید همه جواب دادند که چیزی جز آب نداریم آنحضرت در میان اصحاب فرمود کیست که این گرسنه را سیر کند امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که من او را سیر کنم بعد رفت بخانه و بحضرت صدیقه فرمود ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چه در خانه از خوراکی داری عرض کرد بقدر شام امشب خودمان داریم ولی آن گرسنه را بر خود مقدم میداریم پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بچهارا بخوابان و چراغ را خاموش کن پس آن گرسنه را از غذای خودشان سیر کردند چون صبح شد امیر المؤمنین علیه السلام بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد این آیه نازل گردید که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و کسانیکه جلوگیر از حرص خود بمال دنیا باشند انها در آخرت رستگارانند و بهمهٔ مقاصد عالیهٔ خود از خیرات و درجات آخرت و سعادت ابدیه فائز و نائل شوند پس از مدح مهاجرین و انصار خدا بمتعال مدح تابعین انها که بعد از انها آیند فرمود باین مضمون و آن مؤمنینی که پس از مهاجرین و انصار بدنیا آیند تا روز قیامت و پیروی انها در ایمان بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و عمل و عبادت کنند پیشینیان از مؤمنین را دوست دارند و برای خود و انها همیشه دعا کنند و گویند پروردگارا ما و برادران ایمانی ما را که در ایمان پیش قدم بودند و ما پیروی از انها کنیم همه را بیامرز و از گناهان ما و انها

كون المراد الصدق فی دعوی الايمان لا فی كل ما يتكلمون به كقوله تعالی بل الله يمن عليكم ان هديكم للايمان ان كنتم صادقين ای فی دعوی الايمان لا فی جميع الامور مع انا نعلم انهم كانوا كاذبين فی هذا الخطاب لكن المراد انه استخلفه رسول الله و نصبه للامامة و لم يدع غالب اشياعه و اتباعه و ان كان المراد بالخليفة الجالس فی مجلسه و لو بالغصب و القهر فنحن نقول بخلافته و لا يحتاج الی الاستدلال بالاية و لا تدل الخطاب علی امامته من جانب الله و وجوب طاعته كما يقوله العامة ثم اعلم انه بناء علی مذهبنا من اختصاص الفیء بالرسول و الائمة بعده كما ذكره الله فی فیء بنی النضير لا بد من حمل الاية علی استحباب صرفهم الفیء المختص بهم فی المصارف المعينة ثم مدح سبحانه الانصار بقوله وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ دار الهجرة و هی مدينة وَالْإِيمَانَ و تمكنوا فيهما اشد التمكن فی زمان سابق علی هجرة المهاجرين اليهم و مِنْ قَبْلِهِمْ قيل ان المعنی تبوؤا المدينة و اخلصوا الايمان من قبل هجرتهم و قيل ان المراد من الايمان هو المدينة لظهور الايمان و قوته فيها و هم يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ من المؤمنين لمحبتهم الايمان بالله و رسوله وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ و لا يدركون فی انفسهم حَاجَةً و اقبالا الی شیء مِمَّا أُوتُوا و اعطوا اولئك المهاجرون من الفیء وَيُؤْثِرُونَ و يقدمون المهاجرين عَلَى أَنْفُسِهِمْ فی الفیء و غيره مما يرتبط بالمعاش جوداً و حبا لهم وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و شدة حاجة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله قال للانصار ان شئتم قسمتم للمهاجرين من دوركم و اموالكم و قسمت لكم من الغنيمة كما قسمت لهم و ان شئتم كان لهم الغنيمة و لكم دياركم و اموالكم فقالوا لا بل نقسم لهم من ديارنا و اموالنا و لا نشاركهم فی الغنيمة فنزلت الاية و قيل ان من كان له امرأتان يفارق احديهما و يزوجها واحدا منهم اقول كان الايثار من صفات الكاملين فی الايمان فان المؤمن الحقيقی يؤثر اخيه المؤمن علی نفسه عن الامالی انه جاء الی رسول الله رجل فشكی اليه الجوع فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله الی بيوت ازواجه فقلن ما عندنا الا الماء فقال صلی الله علیه و آله من لهذا الرجل الليلة فقال علی بن ابيطالب عليه السلام انا له يا رسول الله و اتی فاطمة عليها السلام و قال لها ما عندك يا ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت ما عندنا الا قوت العشية لكنا نؤثر ضيفنا فقال يا ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله نومی الصبية و اطفئی المصباح فلما اصبح غدا علی رسول الله فاخبره الخبر فلم يبرح حتی انزل الله و يؤثرون علی انفسهم الاية و عن انس انه اهدی الی رجل من الانصار رأس و كان مجهودا فوجه به الی جار له زاعما انه احوج اليه منه فوجه جاره ايضا الی اخر فلم يزل يبعث به واحد الی اخر حتی تداول ذلك الرأس سبعة بيوت الی ان رجع الی المجهود الاول و عن حذيفة العدوی قال انطلقت فی غزوة الطلب ابن عم لی و معی شیء من الماء فاذا انا به فقلت له اسقيك فاشار الی برأسه ان نعم فاذا برجل يقول آه آه فاشار الی ابن عمی ان انطلق اليه فاذا هو هشام بن عاص فقلت اسقيك فاشار برأسه ان نعم فسمع اخر يقول آه آه فاشار هشام ان انطلق اليه فجئت اليه فاذا هو قد مات فرجعت الی هشام فاذا هو قد مات فرجعت الی ابن عمی فاذا هو قد مات و قال بعض العامة ان الاية قد نزلت فی ابی طلحة الانصاری حين نزل برسول الله ضيف و لم يكن عنده ما يضيفه به فقال الا رجل يضيف هذا رحمه الله فقام ابو طلحة فانطلق به الی رحله و قال لامرأته اكرمی ضيف رسول الله فنومت الصبية و اطفأت السراج و جعل الضيف يأكل و هما يريان انهما يأكلان معه و لا يأكلان فنزلت ثم بين سبحانه ان سعادة الدارين لمن يحفظ نفسه عن البخل فكيف بمن يؤثر غيره علی نفسه بقوله وَمَنْ يُوقَ و يحفظ شُحَّ نَفْسِهِ و حرصها علی البخل بالمال بتوفيق الله و اعانته فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ

درگذر و در دلها کینه و دشمنی با هیچ مؤمنی قرار مده و دوستی برادران دینی را از دلها بیرون مکن ای پروردگار ما تو بجهت آنکه رؤف و مهربان و با عطوفتی راضی مشو که شیطان بر ما استیلا یابد و ما را با برادران ایمانی خود بدبین و رنجه خاطر کند پس چون عبد الله بن ابی که رئیس منافقین بود سری بنزد بنی النضیر پیام فرستاد که در جای خود بمانید و با محمد ظرفیت کنید اگر با او جنگیدید ما یاری شما کنیم و اگر بر شما غالب شد و شما را از دو شهر مدینه بیرون کرد ما هم با شما از مدینه بیرون رویم خداوند متعال حکایت سخن آنان و نکوهششان بنفاقشان کند و تکذیب وعده هاشان فرماید باین مضمون که ای محمد نمیبینی که منافقین برادران کافر خود از اهل کتاب گویند از روی دشمنی با تو که ای بنی النضیر در جای خود باشید اگر محمد شما را از قلعه ها و املاکتان بیرون کرد ما هم با شما بجدا از مدینه بیرون رویم و هر کس جلو گیری ما از بیرون رفتن کند ما هرگز موافقت او نکنیم و اگر محمد با شما جنگید ما با شما همراهی و کمک و یاری کنیم و شما را وا نگذاریم و خدا شهادت دهد که منافقین این وعده ها بدروغ میدهند بخدا قسم اگر محمد آن یهودیان را بیرون کند این منافقین با آنها بیرون نروند و اگر با آنها بجنگد این منافقین هیچ وجه یاری آنها نکنند و اگر کردند بزودی فرار خواهند کرد و دیگر کسی یاریشان نکند پس خدای متعال علت خلاف وعده

والفائزون باعلى المقاصد من خير الدنيا والآخرة وسعادتهما ثم مدح سبحانه المؤمنين التابعين للمهاجرين والانصار في الايمان و الصلاح بقوله تعالى **وَالَّذِينَ جَاءُوا** اجين مات المهاجرون والانصار ووجدوا **مِنْ بَعْدِهِمْ** من المؤمنين الصالحين الى يوم القيمة يحبون التابعين منهم بالايمان ويدعون لانفسهم ولهم و**يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا** ذنوبنا **وَلِإِخْوَانِنَا** في الدين **الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ** من المهاجرين والانصار وغيرهم **وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا** وحقدا او عداوة **لِلَّذِينَ آمَنُوا** بك وبرسولك لمكان الاخوة الدينية **رَبَّنَا إِنَّكَ** بعبادك المؤمنين **رَءُوفٌ رَحِيمٌ** فلا ترض برافتك بنا باستيلاء الشيطان علينا ولا تردنا برحمتك في غاياتنا لما ارسل عبد الله بن ابي بن سلول راس المنافقين سرا الى بني النضير ان اثبتوا في اماكنكم وقاتلوا محمدا ان قاتلكم فانا ننصركم وان اخرجكم بالقهر لنخرجن معكم ذمهم سبحانه على قولهم ونفاقهم و الكذبهم في وعدهم الموافقة والنصرة بقوله **أَلَمْ تَرَ** يا محمد او يا من يعقل ولم تنظر **إِلَى** الكفار **الَّذِينَ نَافَقُوا** المسلمين في المدينة حتى تتعجب منهم فانهم **يَقُولُونَ** سرا **لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** الموافقون لهم في عداوة الرسول والمؤمنين المشاركين معهم في الكفر يا اخواننا والله **لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ** من دياركم قسرا واضطرارا بامر محمد وجور اصحابه **لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ** من المدينة البتة ونصاحبكم حيثما ذهبتم اذا نحن الصداقة والاخوة **وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ** ولا نوافق في شانكم **أَحَدًا** يمنعنا من الخروج معكم **أَبَدًا** وفي وقت من الاوقات وان طال الزمان **وَإِنْ قُوتِلْتُمْ** وحاربكم محمد واصحابه **لَنَنْصُرَنَّكُمْ** ولنعاونكم على قتالهم ولا نخذلكم **وَاللَّهُ** العالم بالضمائر والسرائر **يَشْهَدُ** ويخبر عن علم **إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** في وعدهم وغارون لهم مع تاكيدهم اياه باليمين الغموس ثم انه تعالى بعد تكذيبهم الاجمالي كذبهم تفصيلا بقوله **لَئِنْ أُخْرِجُوا** من ديارهم واموالهم قهرا وجبرا واذلالا والله **لَا يَخْرُجُونَ** من المدينة **مَعَهُمْ** لشدة علاقتهم ببلدهم ووطنهم **وَلَئِنْ قُوتِلُوا** وحوربوا من طرف النبي **لَا يَنْصُرُونَهُمْ** لشدة حبهم انفسهم **وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ** على الفرض والتقدير والله **لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ** وليفرن من القتال افظع الفرار لضعف قلوبهم وتحفظا على انفسهم **ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ** اولئك المنافقون بعد ذلك من قبل احد ولا ينصرون ولئك اليهود وعلى اي تقدير لا ينفعهم نصرة المنافقين قيل ان عبد الله بن ابي ارسل الى بني النضير سرا ان معي الفين من قومي وغيرهم من العرب يدخلون حصنكم ويموتون عن آخرهم قبل ان يصل اليكم محمد ويمدكم بنو قريظة وحلفائهم من الغطفان فطمع بنو النضير فيما قاله اللعين وجالس في بيته حتى قال احد سادات بني النضير وهو سلام بن مشكم لحيي بن اخطب الذي هو المتولي لامر بني النضير والله يا حيي ان قول ابن ابي لباطل وليس بشيء وانما يريد ان يورطك في الهلكة حتى تحارب محمدا فيجلس في بيته ويتركك فقال حيي نابى الاعداء ومحمد والا قتاله فقال سلام





لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

کردن منافقین را بیان فرمود باین مضمون که بخدا قسم ترس از شما مسلمانان در دل این منافقین بیش از ترس از خدا است و این ترس بیش از ترس از خدا از آنستکه آنها بفهمند عظمت و قدرت و سطوت خدا را اما او را کاملا بترسند و ترس آنها از شما مسلمانان باندازه ایستکه همه شان اگر در یکجا جمع شوند جرئت نکنند که با شما بجنگند مگر در قلعه های محکمیکه یقین داشته باشند که شما در آن وارد نخواهید شد یا پشت دیوارهای بلند محکم و نتوانند در میدان با شما مبارزت کنند و این نه از این جهت است که از اسلام جرئت و کم قوتی و ناتوان باشند بلکه در برابر دیگران خیلی با قوت و جرئت و جلادتند و این از جهت ترسی استکه خدا از شما در دل آنها انداخته ابن عباس فرمود یعنی آنها هم دشمنند و بجدل و هم دوست نیستند بلکه دلهاشان متفرق و هواهاشان مختلف است هر یک مذاق و مشرب و مذهبی دارند غیر از مذاق و مشرب و مذهب دیگری لذا الفتی میانشان نیست و این از جهة آنستکه عقل و ادراکی ندارند که بدانند اتفاق سبب قوه و زیادتی حظ و اختلاف ها سبب ضعف و سستی است مثل بنی النضیر و منافقین مثل کفاری است که در بدر با پیغمبر جنگیدند بعضی گفتند مراد آنستکه مثل آنها مثل قبیله بنی قینقاع است که چون جنگ بدر شد عهد پیغمبر را شکستند و بالاخره آنحضرت آنها را تبعید بشام کرد در هر صورت هر کدام باشند وخامت عاقبت کار خود را چشیدند و در آخرت بعذاب دردناک گرفتار شدند و مثل منافقینی که بنی النضیر را مغرور کردند و وعده های دروغ بآنها

فهو الله جلالنا من ارضاده هابا موالنا وشرفنا وسبي ذرارينا مع قتل مقاتلينا فكان ما كان وفيه دلالة واضحة على صحة نبوة نبينا صلى الله عليه وآله واعجاز القران من حيث اخباره بالغيب ووقوع المخبر به موافقا للاخبار ثم بين سبحانه علة خلفهم الوعد وغدرهم باخوانهم الكافرين بقوله تعالى **لَأَنْتُمْ** ايها المسلمون اكثر رعبا في قلوب المنافقين و**أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ** قيل يعني انهم يظهرون لكم في العلانية الرهبة والخوف من الله وانتم في صدورهم اشد رهبة منه تعالى **ذَلِكَ** المذكور من كون رهبتكم اشد من الله **بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ** شيئا حتى يعلموا عظمة الله وكمال قدرته وشدة عقابه فيخافوه حق المخافة ثم بين سبحانه شدة خوفهم من المسلمين بقوله **لَا يُقَاتِلُونَكُمْ** ولا يجترؤن على حربكم حال كونهم **جَمِيعًا** ومتفقين في موطن واحد **إِلَّا فِي قُرًى** وقلاع **مُحَصَّنَةٍ** محكمة بالدروب والخنادق وما اشبه ذلك **أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ** وعقيب الحيطان ولا يبارزونكم في الميدان وليس ذلك لضعف قلوبهم وقوتهم وجبنهم ووهن اعضائهم بل **بَأْسُهُمْ** وسطوتهم وبطشهم **بَيْنَهُمْ** وفي قتال اقرانهم **شَدِيدٌ** وانما ضعفهم وجبنهم منكم لما قذف الله في قلوبهم من الرعب مع ان الشجاع يجبن والعزيز يذل عند محاربة الله ورسوله وقيل ان المراد انهم اذا اجتمعوا يقولون لنفعلن كذا وكذا فهم يهددون المؤمنين بباس شديد من وراء الحيطان والحصون ويحترزون عن الخروج للقتال فباسهم فيما بينهم شديد لا فيما بينهم وبين المؤمنين وعن ابن عباس معناه ان بعضهم عدو للبعض ويدل عليه قوله **تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا** ومتفقين ومؤتلفين ومتحابين في الظاهر **وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى** ومتفرقة لا الفة بينهم لان لكل واحد منهم مذهبا غير مذهب الآخرين ولذا بينهم في الواقع عداوة شديدة **ذَلِكَ** التشتت بين قلوبهم **بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ** ولا يدركون ان تشتت القلوب يوهن قوتهم ويقل به حظوظهم او لا يعقلون شيئا حتى يعرفوا الحق فيتبعوه وتحد كلمتهم اعلموا ان مثل هؤلاء اليهود والمنافقين وحالهم العجيبة **كَمَثَلِ** الكفار **الَّذِينَ** حاربوا الرسول في البدر او كمثل بني قينقاع على ما قيل من انهم كانوا اشجع اليهود واكثرهم اموالا فلما كانت وقعة بدر اظهروا البغي والحسد ونبذوا العهد كبني النضير فاخرجهم رسول من المدينة الى الشام **مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا** من زمانهم قيل قبل ستة اشهر من قضية بني النضير او قبل سنة فانهم **ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ** ورداوة سوء عاقبة كفرهم في الدنيا **وَلَهُمْ** في الآخرة **عَذَابٌ أَلِيمٌ** لا يقادر قدره ومثل المنافقين الذين غروا اليهود ووعدوهم النصر ثم خذلوهم **كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ** الغوي **إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ** اغراء واغواء **اكْفُرْ** بالله وبرسوله **فَلَمَّا كَفَرَ** الانسان باغوائه وحل به العذاب في القيمة وقيل ان المراد بالانسان ابو جهل ومعنى اكفر دم على كفرك فلما كفر وجاء الى بدر وابتلي بالقتال **قَالَ** الشيطان له **إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ** ومنقطع عنك **إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ**

فَکَانَ عَاقِبَتَهُمَا اَنَّهُمَا فِی النَّارِ خَالِدَیْنِ فِیهَا وَذٰلِكَ جَزٰٓؤُا الظَّالِمِینَ یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ
اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسٰیهُمْ اَنْفُسَهُمْ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ لَا یَسْتَوِیٓ
اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَآئِزُونَ لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا
الْقُرْاٰنَ عَلٰی جَبَلٍ لَرَاَیْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ
نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ

داد ندمثل شیطان استکه بانسان گوید کافر شو چون کافر شود دم مرگ باو گوید من از تو بیزارم من
از پروردگارم میترسم که مرا عذاب کند پس مآل و عاقبت انسان و شیطانیکه اورا کافر کرد این
استکه هردو در آخرت در آتشند و این آتش سزای ستمگاران است و همین است عاقبت
منافقین و یهود پس از آن خدا شروع بموعظهٔ مؤمنین فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان از عذاب
خدا بترسید و انسان ملاحظه کند که چه تهیه کرده است برای فردای قیامت که او را از عذاب الهی
نجات دهد ای اهل ایمان بپرهیزید از معصیت خدا که خدا از تمام اعمال شما خبردار است و بر
گناهان عقوبتتان نماید و چون مردمانی نباشید که از اشتغال بدنیا و لذتهای آن بکلی خدا و عظمت
او را فراموش کردند خدا هم تمام خیرات و راه نجات از عذابش را فراموششان داد انها از اطاعت
عقل و شرع بکلی خارج شدند بدانید که کفار که اهل آتشند با مؤمنین که اهل بهشتند یکسان و مانند هم
نیستند اهل بهشت بالاترین مقصود و مطلوبشان خواهند رسید از حضرت رضا علیه السلام مرویست
استکه پیغمبر این آیه را خواندند فرمودند اهل بهشت آنانند که اطاعت من نمایند و تسلیم علی باشند و بولایتش اقرار کنند

من ان یعذبنی باشد العذاب قیل هذا من کذبات اللعین وقیل انه قال ذلك استهزاء ولو کان صادقا لم یستمر علی عصیان
الله فَکَانَ مآل کفر الانسان والشیطان المغوی له وعَاقِبَتَهُمَا فی الاخرة اَنَّهُمَا فِی النَّارِ التی سجرها الجبار بغضبه
حالکونهما خَالِدَیْنِ ومقیمین فِیهَا لا خلاص لهما منها ابدا وَذٰلِكَ العذاب المقیم جَزٰٓؤُا الظَّالِمِینَ علی انفسهما
العاصین لله وکذلك کان عاقبة الیهود والمنافقین ثم شرع سبحانه فی وعظ المؤمنین بقوله یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا
اللّٰهَ وخفوا عذابه علی عصیانه واحترزوا عن مخالفته وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ای نفس کانت مَا قَدَّمَتْ وای عمل هیئت وادخرت
لِغَدٍ ویوم عظیم فی القرب بمنزلة الیوم البعد هو یوم القیمة ثم اکد سبحانه الامر بالتقوی الذی هو اقوی سبب النجاة من العذاب
والفوز بالنعم الابدیة بقوله وَاتَّقُوا اللّٰهَ ایها المؤمنون فیما تاتون وما تذرون ثم هدد العصاة بقوله اِنَّ اللّٰهَ العالم بکل شیء
خَبِیرٌ وعلیم بِمَا تَعْمَلُونَ من المعاصی فیعاقبکم علیه اشد العقاب وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّٰهَ وذهلوا عن
عظمته وحقوقه باشتغالهم بلذات الدنیا وزخارفها ولم یراعوا اوامره ونواهیه حق الرعایة فَاَنْسٰیهُمْ الله بسبب ذلك اَنْفُسَهُمْ
واذهلهم عن خیرها وما فیه نجاتها من المهالك وفوزها بما یرجونها الدائمة ونعمها وراحتها الابدیة اُولٰٓئِكَ الناسون هُمُ
الْفَاسِقُونَ والخارجون عن طاعة العقل والشرع وفی تخصیص الفسق بهم اشعار بان فسق غیرهم کالمعدوم لانهم کفار ثم لما نهی
سبحانه عن مماثلة الکفار بین عدم اهلیة الکفار لان یماثلهم ویساویهم احد من المؤمنین بقوله لَا یَسْتَوِیٓ ولا یماثل الکفار
الذین هم اهل العذاب فی اَصْحَابُ النَّارِ فی الاخرة والمؤمنون الذین هم اهل الرحمة وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ فان اصحاب النار
هم الخاسرون وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَآئِزُونَ باعلی المقاصد واسنی المطالب عن الرضا علیه السلام ان رسول الله
صلی الله علیه وآله تلا هذه الایة فقال اصحاب الجنة من اطاعنی وسلم لعلی بن ابیطالب علیه السلام بعدی واقر بولایته واصحاب النار
من سخط الولایة ونقض العهد ثم لما ذکر سبحانه بعض المواعظ الموجبة لرقة القلب والخشوع مدح القران بغایة التاثیر وذم قلوب
الکفار بغایة القساوة بقوله لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ العظیم الشان الذی فیه المواعظ الشافیة والتهدیدات الکثیرة عَلٰی
جَبَلٍ وکان المقصود بالمواعظ والانذارات التی فیه وعظه وانذاره والله لَرَاَیْتَهُ یا محمد مع غایة صلابته وعدم تاثره بما یصیبه
خَاشِعًا وضارعا ومنقادا او مُتَصَدِّعًا ومتشققا مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ وخوف عقوبته وعذابه فان ادراك الجمادات
عظمة خالقها ومهابتها وشعورها شدة عذابه مما ثبت بالایات کقوله وان من شیء الا یسبح بحمده وقوله وان منها لما یهبط من خشیة
الله وغیرها من الایات والروایات الکثیرة کروایة بکاء الجبل من خوف ان یکون من حجارة جهنم وغیرها فلا وجه لما قیل من ان الایة من
باب التمثیل والتخییل والمعنی لو جعل فی الجبل حیوة وعقل کما جعل فیکم ثم انزل علیه القران بمواعظه وانذاراته لصار خاشعا ولم یتاثر قلوب الکفار
فوانه قسوة من الحجارة وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ والبیانات العجیبة نَضْرِبُهَا ونبینها لِلنَّاسِ کافة لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ فیها فیتعظون





هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ هُوَ اللّٰهُ
الَّذِی لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ
سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی
یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

پس از ذکر بعضی موعظهائیکه سبب نرمی دلها و ترس از خدا و خضوع و خشوع بود خدا بتعال کمال
تاثیر قران را بیان فرمود باین مضمون که اگر ما این قران عظیم الشانیکه دارای موعظهائی استکه دلهارا
زنده و خاشع میکند برکوه نازل کرده بودیم و مقصود از مواعظ و تهدیدات در آن موعظه و تخویف
کوه بود البته میدیدی ایمحمد که کو هیکه جماد و سنگ است بتضرع و ناله میاید و پاره پاره میشد از ترس
خدا و بیم عقوبتش او با نهایت سختی و صلابتیکه دارد چه تمام جمادات در مرتبهٔ خود دارای مرتبهٔ از شعور
و ادراکند چنانچه از بسیاری از آیات و روایات ظاهر میشود و دلهای کفار از شنیدن قران ابدا متاثر
نمیشود ولذا باید گفت که دلهای انها از سنگ سخت تر است این بیاناتیکه ما میکنیم برای آنستکه مردم در
انها تفکر کنند شاید در ایشان اثر کند و پند و موعظه گیرند پس چون عظمت قران و قوت تاثیر آن در دلها
موقوف بدانستن عظمت خدا است پروردگار عالم بیان کمال عظمت و جلالت خود فرمود باین مضمون
که خدای واجب الوجود الخدائی استکه جز او در عالم وجود مستحق و شایستهٔ عبادت و پرستش
نیست و او امور مخفی و نهانی و آشکار او دیدنی و نادیدنی و نیست و هست را داناست و فیاض بتمام
موجودات و عطوف ببندگان است و او است معبود بحق و سلطان مطلق در تمام عوالم و منزه از تمام
نقایص و معایب و سالم از تمام آفات و عوارض و نقائص و امان دهندهٔ دوستان است از مکاره
و ناملائمات و تصدیق کنندهٔ پیغمبران است بوسیله معجزات و ایمنی خلق از ستم او و مسلط است
بر تمام موجودات و غالب است بر همهٔ انها با عزت دهندهٔ بهر عزیزی است و قاهر بر خلق است
و دارای کبریائی و عظمت است بطوریکه هیچ موجودی مانندش نیست منزه است چنین خدائیکه

بها ثم لما کان عظمة القران وقوة تاثیره منوطا بمعرفة عظمة الله وکمال قدرته شرع سبحانه فی بیان صفاته الجلیلة الدالة علی
کمال عظمته بقوله هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ولا معبود بالحق سواه فی عالم الوجود وهو عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ
المطلع علی المعدومات والموجودات او علی ما غاب عن الحواس وما یدرك بها او علی السر والعلانیة او علی الدنیا والاخرة وهو وحده
الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ قد تکرر فی السابق تفسیره هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ والسلطان المطلق فی جمیع عوالم الوجود
الْقُدُّوسُ والبلیغ فی النزاهة عن العیوب فی ذاته السَّلَامُ قیل یعنی السالم عن الآفات لا یطرؤه نقص فی ذاته وصفاته وقیل یعنی
معطی السلامة للموجودات وقیل یعنی المسلم علی المؤمنین فی الجنة الْمُؤْمِنُ والمصدق للانبیاء باجراء المعجزات علی ایدیهم او معطی الامان
لاولیائه من العذاب ولمن توکل علیه من الآفات والمضار وعن ابن عباس هو الذی امن الناس من ظلمه وآمن من آمن من عذابه الْمُهَیْمِنُ
والمسلط علی ما سواه والرقیب علیهم والحافظ لهم وقیل یعنی القائم علی خلقه باعمالهم وارزاقهم واجالهم الْعَزِیزُ والغالب علی کل شیء
او الخطیر الذی لا مثل له او معطی العز لکل ذی عز الْجَبَّارُ والقهار لخلقه علی ما اراد او المصلح لاعمالهم وعن ابن عباس الملك العظیم
الْمُتَکَبِّرُ والعظیم او البلیغ فی الکبریاء الذی کل شیء دونه ومفتقر الیه وخاضع لدیه عن ابن عباس الذی تکبر بربوبیته فلا شیء
مثله سُبْحَانَ اللّٰهِ وتنزه عَنِ اشراك مَا یُشْرِکُونَ به من الاصنام والاوثان والکواکب وغیرها کما اشرك به الجاهلون عن
امیر المؤمنین علیه السلام انه سئل عن تفسیر سبحان الله فقال هو تعظیم جلال الله وتنزیهه عما قال فیه کل مشرك فاذا قالها العبد صلی
علیه کل ملك وعن عمر قال رایت رسول الله قائما علی هذا المنبر فی المدینة وهو یحکی عن ربه ثم فقال ان الله عز اذا کان یوم القیمة جمع
السموات والارضین فی قبضته تبارك وتعالی ثم قال هکذا وشد قبضته ثم بسطها ثم یقول انا الله انا الرحمن انا الرحیم انا الملك انا القدوس
انا السلام انا المؤمن انا العزیز انا الجبار انا المتکبر انا الذی بدءت الدنیا ولم تك شیئا انا الذی اعدتها این الملوك این الجبابرة هُوَ اللّٰهُ
تعالی وحده الْخَالِقُ والمقدر لکل شیء علی مقتضی حکمته وفق مشیته الْبَارِئُ والموجد للاشیاء بعد تقدیرها الْمُصَوِّرُ
لها بعد ایجاد موادها ثم اشار سبحانه الی سایر اسمائه اجمالا بقوله لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی والصفات العلیا ولذا یُسَبِّحُ
لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ من الموجودات الناطقة والصامتة وینزهه عما لا یلیق بالوهیته بلسان الحال والمقال
ثم لما کان جمیع صفاته راجعة الی القدرة والعلم ختم تمجید ذاته المقدسة بقوله وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ والقدیر العلیم عن النبی
صلی الله علیه وآله من قرء سورة الحشر لم یبق جنة ولا نار ولا عرش ولا کرسی ولا حجاب ولا السموات السبع والارضون السبع والهوا

بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و
قد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم ان
کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون
الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل

باین درجه از کمال و جلال است از اینکه برایش شریک و انبازی باشد خدا آن ذات مقدسی است
که تمام موجودات را آفریده و بهر موجودی صورتی داده و تمام صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه را داراست
و همه موجوداتیکه در آسمانها و زمین است تسبیح و تنزیه او کنند باز تاکید علم و قدرت خود فرمود باینکه
فرمود خدا غالب بر موجودات و حکیم است ═══ پس از خاتمه سورهٔ مبارکهٔ حشر که در آن بیان خذلان
کفار و منافقین و مذمت انها و یاری کردن مسلمانان و مواعظ شافیه بود و تنظیم سورهٔ مبارکه ممتحنه شد که در آن
نهی مؤمنین از دوستی با کفار و مذمت انها بود و بیان حکم زنهای کفار که نزد مسلمین آیند و بیعت گرفتن رسول
خدا از انها بر عمل کردن باحکام اسلام و بیان مواعظ شافیه است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم
خدا تعالی شروع در موعظه و نصیحت مؤمنین و نهی از دوستی با کفار فرمود باین مضمون که ای کسانیکه
از صمیم قلب ایمان بخدا و رسول دارید دشمنان خدا و خودتان را برای خود دوست نگیرید و آنان را
یار و مددگار خود نشمارید که با انها اظهار محبت و خیر خواهی کنید با اینکه انها منکر دین حقیکه از جانب خدا
برای شما آمده هستند و پیغمبر ص و شما را از وطن و خانمانتان بیرون میکنند برای اینکه ایمان بخدای خود که
پروردگارتان است آورده اید و شما چون خواهید از مدینه بقصد جهاد با انها برای ترویج دین من و تحصیل رضای
من بیرون روید با انها بطور ستری و پنهانی اظهار دوستی میکنید و منکه خدای شمایم کارهای پنهانی و آشکارای
شما را مطلعم کسیکه اینکار کند از راه حق و طریق تحصیل سعادت ابدیه بیرون رفته اهل سنت روایت کردند
که حاطب بن ابی بلتعه که از مهاجرین و حاضرین در جنگ بدر و اهل بیعت رضوان بود تصمیم پیغمبر ص را بفتح
مکه بقریش نوشت گفتند زنی بود از اهل مکه ساره نام داشت و آزاد کردهٔ اولاد عبد المطلب بود بمدینه
آمد شرفیاب حضور پیغمبر ص شد و او آوازه خوان بود آنحضرت فرمود برای چه کار بمدینه آمدهٔ عرض کرد

والریح والطیر والشجر والجبال والدواب والشمس والقمر والملائکة الا صلوا علیه واستغفروا له وان مات فی یومه او لیلته مات
شهیدا الحمد لله علی ما انعم علی من التوفیق لاتمام تفسیرها ═══ ثم لما ختمت سورة الحشر المتضمنة لبیان خذلان الکفار والمنافقین
وذمهم ونصرة المسلمین والمواعظ الشافیة اردفت بسورة الممتحنة المتضمنة لنهی المؤمنین عن موادة الکفار وبیان حکم ازواجهم اذا
هاجرن الی المسلمین واخذ الرسول البیعة منهن علی العمل باحکام الاسلام وبیان المواعظ الشافیة فابتدأها سبحانه بذکر الاسماء المبارکة
بقوله تبارک وتعالی بسم الله الرحمن الرحیم ثم شرع فی
نصح المؤمنین والنهی عن موادة الکفار بقوله یا ایها الذین آمنوا عن صمیم القلب لا تتخذوا ولا تختاروا لانفسکم عدوی
و منکر توحیدی و رسالة رسولی الساعی فی اطفاء نوری و عدوکم و مبغضکم لمخالفتکم لدینه اولیاء و احباء و انصارا
تلقون الیهم و تظهرون لهم بالمودة والمحبة والنصیحة او تلقون الیهم باخبار النبی ص بسبب المودة التی بینکم و بینهم و الحال انهم
قد کفروا بما جاءکم من قبل الله من دین الحق او القرآن بتوسط رسولی والشاهد علی عنادهم انهم یخرجون
الرسول و ایاکم من اوطانکم لاجل ان تؤمنوا بالله ربکم مع ان العقل حاکم بوجوب الایمان به لوضوح الوهیته
و ربوبیته والشاهد علی موادتکم ایاهم انکم ان کنتم خرجتم من المدینة الیهم جهادا و لاجل القتال معهم فی سبیلی و ترویج
دینی و ابتغاء مرضاتی و لاجل طلب حبی و رحمتی تسرون الی الکفار و ترسلون الیهم خفیة اخبار النبی ص بالمودة و بسبب
المحبة او النصیحة و الحال انا اعلم بما اخفیتم فی قلوبکم من مودتکم او من الناس من کتابکم الیهم و ما اعلنتم و اظهرتم للرسول من
الاعتذار من اظهار المودة لهم و من یفعله منکم و خالف نهیی عن موادتهم و اتخاذهم اولیاء فقد ضل و انحرف
سواء السبیل و وسط طریق الحق والصواب الموصل الی السعادة الابدیة والقرب من الله عن ابن عباس انه عدل عن قصد الایمان
فی اعتقاده روی بعض العامة ان حاطب بن ابی بلتعة و کان من المهاجرین والبدریین والمبایعین بیعة الرضوان لما تجهز رسول الله ص
لغزوة الفتح فی السنة الثامنة من الهجرة کتب الی اهل مکة ان رسول الله ص یریدکم فخذوا حذرکم فانه توجه الیکم بجیش کالسیل و ارسل الکتاب
مع سارة مولاة بنی عبد المطلب و اعطاه عشرة دنانیر و بردة و کانت سارة قدمت من مکة الی المدینة و کانت مغنیة فقال لها رسول الله





ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطوا الیکم ایدیهم و
السنتهم بالسوء و ودوا لو تکفرون

برای اینکه شما چیزی بمن دهید فرمود پس جوانهای قریش کجا رفتند چه کردی عرض کرد از وقتیکه شما
انها را در جنگ بدر کشتید چیزیکه قابل باشد بمن نمیرسد آنحضرت چیز کمی باو داد چون خواست بمکه برگردد
حاطب نامهٔ بقریش نوشت که پیغمبر ص با لشگر بسیار بسوی شما میاید شما هم تهیهٔ خود را ببینید آن نامه را
بساره داد و ده اشرفی و یک برد باو بخشید که نامه را بقریش رساند چون ساره رفت جبرئیل نازل شده
خبر نامه را که ساره برده بآنحضرت داد فوراً رسول خدا ص امیر المؤمنین علیه السلام و عمار و طلحه و زبیر و مقداد
و مرثد بن ابی مرثد را فرمود بروید بروضهٔ خاخ که جائی بوده میان مکه و مدینه در آنجا زنی است که نامهٔ حاطب
با او است آن نامه را بگیرید و اگر نداد گردنش را بزنید انها رفتند در همانجائیکه آنحضرت فرموده بود باو
رسیدند نامه را مطالبه کردند آن زن منکر نامه شد امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر کشید که گردنش را بزند
ناچار آن نامه را از میان موهای سرش بیرون آورد و داد بعد رسول خدا ص حاطب را طلبید فرمود چه
واداشت ترا که این نامه را نوشتی عرض کرد یا رسول الله ص من از زمانیکه مسلمان شدم کافر نشدم و خیانت
بشما نکردم ولی مردی هستم بیکس در مکه و قریش رسیده گی بعیالات من میکنند خواستم اظهار خدمتی
بانها کنم و میدانستم فائدهٔ نوشتهٔ من برای انها ندارد و پیغمبر ص عذر او را پذیرفت با وجود این عمر گفت یا رسول
الله بگذار من گردن این منافق را بزنم پیغمبر ص از این قصد او را منع فرمود پس باز خدا تعالی بیان عداوت و
دشمنی کفار را با مسلمانان فرمود باین مضمون که اگر کفار بر شما غالب آیند ابدا ترحم بشما نکنند و دشمنی و کینه
درونیشان را با شما کاملا آشکار کنند هر چند با انها کاملا دوستی کرده باشید و از غیظ و خشمیکه بشما دارند
دست زدن و کشتن و آزار و زبان بفحش و دشنام بسوی شما دراز کنند و اصلا مراعات دوستی و صداقت

لماذا جئت قالت جئت لتعطینی شیئا فقال ص فاین انت من شبان قریش قالت منذ قتلتهم ببدر لم یصل الی شیء الا القلیل فاعطاها
شیئا فرجعت الی مکة و معها کتاب حاطب فنزل جبرئیل بالخبر فبعث رسول الله علیا و عمارا و طلحة و زبیر و المقداد و مرثد بن ابی المرثد
وقال انطلقوا حتی تأتوا روضة خاخ و هو موضع بین الحرمین فان بها ضعینة معها کتاب حاطب الی اهل مکة فخذوه منها فان
ابت فاضربوا عنقها فادرکوها ثمة فجحدت فسل علی سیفه فاخرجته من عقایصها فاستحضر رسول الله ص حاطبا فقال ص ما
حملک علی هذا فقال یا رسول الله ما کفرت منذ اسلمت و ما غششتک منذ نصحتک و لکنی کنت امرأ ملصقا فی قریش و لم اکن
من انفسهم و من معک من المهاجرین کان له فیهم قرابات یحمون بها الیهم و اموالهم و لیس فیهم من یحمی اهلی فاردت ان اتخذ عندهم
یدا و لم افعله کفرا و ارتدادا عن دینی و قد علمت ان کتابی لا یغنی عنهم فصدقه رسول الله ص و قبل عذره فقال عمر دعنی یا رسول الله ص
اضرب عنق هذا المنافق فقال یا عمر انه شهد بدرا و ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم ففاضت
عینا عمر اقول فی ذیل الروایة من القدح فی عمر من جرئته علی رسول الله ص و اظهاره مخالفته لما لا یخفی و عن القمی قال نزلت فی حاطب بن
ابی بلتعة الی ان قال کان سبب ذلک ان حاطب بن ابی بلتعة کان اسلم و هاجر الی المدینة و کان عیاله بمکة فکانت قریش تخاف ان یغزوهم رسول
الله ص فصاروا الی عیال حاطب و سئلوهم ان یکتبوا الی حاطب یسألوه عن خبر محمد و هل یرید ان یاتی مکة فکتبوا الی حاطب یسئلونه عن ذلک
فکتب الیهم حاطب ان رسول الله ص یرید ذلک و دفع الکتاب الی امرأة تسمی صفیة فوضعته فی قرونها فمرت فنزل جبرئیل علی رسول الله
و اخبره بذلک فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام و زبیر بن العوام فی طلبها فلحقوها فقال امیر المؤمنین ع این
الکتاب فقالت ما معی شیء ففتشوها فلم یجدوا معها شیئا فقال الزبیر ما نری معها شیئا فقال امیر المؤمنین علیه السلام والله ما
کذبنا رسول الله ص و لا کذب رسول الله ص علی جبرئیل و لا کذب جبرئیل علی الله جل ثناؤه والله لئن لم تظهری الکتاب لاردن راسک
الی رسول الله ص فقالت تنحیا عنی حتی اخرجه فاخرجت الکتاب من قرونها فاخذه امیر المؤمنین علیه السلام و جاء به الی رسول الله فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله یا حاطب ما هذا فقال حاطب یا رسول الله ما نافقت و لا غیرت و لا بدلت و انی اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله حقا و لکن اهلی و عیالی کتبوا الی بحسن صنع قریش الیهم فاحببت ان اجازی قریشا بحسن معاشرتهم فانزل الله عز و جل
علی رسول الله ص الآیة ثم بین سبحانه شدة عداوة الکفار للمؤمنین و ان القوا الیهم بالمودة بقوله ان یثقفوکم و یظفر
الکفار علیکم و یتمکنوا منکم ایها المؤمنون یکونوا لکم اعداء متجاهرین فی العداوة والبغض و مظهرین ما فی قلوبهم
من الغیظ والحقد و یبسطوا و یمدوا الیکم من غیظهم ایدیهم بالضرب والقتل والایذاء و السنتهم بالسوء
من الشتم والسب واللعن و ودوا و تمنوا فی جمیع الاوقات قبل الظفر والظهور علیکم و بعده لو تکفرون و ان ترجعوا الی دینهم و تعبدوا

لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ
قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِيْ اِبْرٰهِيْمَ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ اِذْ قَالُوْا لِقَوْمِهِمْ اِنَّا
بُرَءٰٓؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ
الْبَغْضَآءُ اَبَدًا حَتّٰى تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَحْدَهٗٓ اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِيْمَ لِاَبِيْهِ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ
اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ

باشما نکنند و همیشه اوقات طالبند که شما هم کافر و هم کیش انها شوید و بتانشان را پرستید و اگر غرضشان از دوستی با انها مراعات خویشان و فرزندانشان است خویشان و فرزندان فائدهٔ در روز قیامت بشما ندارند از انکه روز قیامت خدا جدائی میان همهٔ شما اندازد و در آن روز هر کس بفکر نجات خود است پدر بفکر فرزند و فرزند بفکر پدر نیست و خدا بتمام کارهای مخفی و آشکار شما اگاه و مطلع است در روز قیامت مجازاتتان خواهد داد پس البته وظیفهٔ اهل ایمان دوری جستن از کفار است اگر چه پدر یا برادر یا فرزند باشند و باید مؤمن پیروی ابراهیم و مؤمنین باو کنند چه ابراهیم و مؤمنین باو بخویشانشان که مشرک بودند گفتند ما از شما و بتانیکه پرستش میکنید بیزاریم و دشمن شما و معبودهای شمائیم و دین و ائین تانرا بکلی منکریم و از همه بری و متنفریم و میان ما و شما عداوت و بغض آشکار است تا وقتیکه ایمان بیگانگی خدا آورید پس باید همهٔ شما مسلمانان پیروی ابراهیم باشید مگر در انچه بپدرش آزر بامید ایمان[آوردنش] گفت که ای پدر برای تو از خدا طلب آمرزش کنم و دیگر کاری از من در بارهٔ تو بر نیاید که نافع بحال تو باشد و دفع عذاب خدا از تو کند و شما مسلمانان در این استغفار برای مشرکین نباید پیروی از ابراهیم کنید چه ابراهیم برای وعدهٔ ایمانیکه آزر باو داده بود استغفار برای او میکرد و نیز باید پیروی ابراهیم در دعای برای خود کنید چه ابراهیم دعا میکرد و میگفت پروردگارا ما بتو توکل داریم و بتو بازگشت از گناهان کنیم و بسوی تواست بازگشت ما در آخرت پروردگارا ما را در دنیا مغلوب

الیهم وان تواد وهم ایها المؤمنون لرعایة اهلکم وارحامکم فاعلموا انه لَنْ تَنْفَعَكُمْ بجلب خیر او دفع ضر اَرْحَامُكُمْ وَ اقاربکم وَلَا اَوْلَادُكُمْ وذراریکم يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فانه يوم يَفْصِلُ الله ويفرق بينكم وبين ارحامكم واولادكم واصدقائكم لانه لا هم لاحد فيه الا نجاة نفسه من الاهوال والعذاب وَاللّٰهُ الخالق لسرائركم وجميع اجزائكم بِمَا تَعْمَلُوْنَ من الموادة للكفار وارسال الكتاب اليهم وسائر معاصيكم وزلاتكم الجلية والخفية بَصِيْرٌ لان جميعها بمنظر منه ومرآه كانه يدرك جميعها بحس البصر ثم بين سبحانه ان من وظيفة الايمان التبري من الاهل والاقارب اذا كانوا مشركين كما تبرء ابراهيم والمؤمنون به من اقاربهم بقوله قَدْ كَانَتْ لَكُمْ ايها المؤمنون بحكم [illegible] اُسْوَةٌ وقدوة ومتبعة حَسَنَةٌ مرضية كاملة فِيْ عمل اِبْرٰهِيْمَ وَالَّذِيْنَ آمنوا بالله وشاركوا مَعَهٗ في التوحيد من الانبياء والاولياء والمؤمنين اِذْ قَالُوْا لِقَوْمِهِمْ واقاربهم المشركين اِنَّا بُرَءٰٓؤُا ومتنفرون مِنْكُمْ لشرككم وَمِمَّا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ من الاصنام والاوثان والكواكب وغيرها واعدائكم واعدائهم ثم بالغوا في تبريهم منهم بقولهم كَفَرْنَا بِكُمْ وتبرأنا منكم كما عن امير المؤمنين عليه السلام او انكرنا دينكم وَبَدَا وظهر بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ لاختلافنا في الدين الْعَدَاوَةُ وطلب الشر والضر لكم وَ الْبَغْضَآءُ والغضب عليكم اَبَدًا دائما حَتّٰى تتركوا الشرك وَتُؤْمِنُوْا عن صميم القلب بِاللّٰهِ وَحْدَهٗ فحينئذ تنقلب العداوة والبغضاء بالصداقة والمحبة والالفة فعليكم ايها المؤمنون الاقتداء بابراهيم في اقواله اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِيْمَ اشفاقا لِاَبِيْهِ آزر المشرك برجاء ايمانه ولموعدة وعدها اياه لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ يا ابه فان الاستغفار هو الذي اقدر عليه وَمَآ اَمْلِكُ لَكَ شيئا وليس في قدرتي مِنْ دفع عذاب اللّٰهِ عنك مِنْ شَيْءٍ يسير ان دمت على الشرك وانما وعده الاستغفار لكونه راجيا ايمانه بالتوحيد فليس لكم ايها المؤمنون ان تتأسوا او تقتدوا بابراهيم في استغفاره للمشرك بان تستغفروا للمشركين لانه موادة ولغو لعدم امكان المغفرة لهم وكذا لكم ايها المؤمنون الاسوة في ابراهيم ومن معه في دعائهم بقولهم رَبَّنَا ومليكنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا واعتمدنا في جميع امورنا وَاِلَيْكَ يا رب اَنَبْنَا ورجعنا من ذنوبنا ومعاصينا بالتوبة والطاعة وَاِلَيْكَ وحدك الْمَصِيْرُ والمرجع بعد الموت في حين الخروج من القبر رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا ولا تصيرنا في الدنيا فِتْنَةً وامتحانا وبلاء لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بان تسلطهم علينا فيظنون بذلك انهم على الحق كما عن ابن عباس وقيل ان المعنى لا تعذبنا بايديهم ولا بعذاب من عندك فيقولوا لو كان هؤلاء على الحق لما اصابهم ذلك رَبَّنَا وَاغْفِرْ لَنَا واستر ذنوبنا في الدنيا والآخرة اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ والقادر على انفاذ ارادتك فلا تذل من التجاء اليك الْحَكِيْمُ في افعاله فلا يصدر منك الا ما فيه الصلاح الاتم ثم اكد سبحانه وجوب التأسي بابراهيم ومن معه بقوله تعالى لَقَدْ كَانَ لَكُمْ ايها المؤمنون بمحمد صلى الله





لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيْهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَ
مَنْ يَّتَوَلَّ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِيْنَ
عَادَيْتُمْ مِّنْهُمْ مَّوَدَّةً وَاللّٰهُ قَدِيْرٌ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ لَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِيْنَ
لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَتُقْسِطُوْٓا اِلَيْهِمْ
اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ اِنَّمَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِيْنَ قٰتَلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَ
اَخْرَجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظٰهَرُوْا عَلٰٓى اِخْرَاجِكُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ

کفار مکن که انها گمان کنند بواسطهٔ مقهوریت ما در دست انها که دینشان حق است و پروردگارا ما را بیامرز که البته تو قادر و حکیمی هر چه کنی از روی صلاح است باز خدا بمتعال تاکید وجوب پیروی ابراهیم فرمود باینمضمون که بخدا قسم بایستی شما مؤمنین پیروی ابراهیم و مؤمنین با براهیم کنید در رفتار با کفار اگر امید بثواب خدا و روز قیامت دارید و کسیکه اقتدای بانها نکند و اعتنا بمواعظ الهیه ننماید خدا احتیاجی باو ندارد چه خدا بی نیاز از تمام خلق و یاری انها است و شایستهٔ حمد و ستایش است اگر چه پرستش و ستایش کنی نداشته باشد امید است خدا میان شما و کفاریکه فعلا با آنها دشمنی میکنید بعدا دوستی و محبت اندازد بانکه مسلمان شوند البته قادر است که دلها را برگرداند و اخلاق زشترا تغییر دهد و خدا کسانیرا که قبول اسلام کنند خواهد آمرزید و بانها ترحم خواهد کرد چنانچه اهل مکه تمام قبول اسلام کردند و پیغمبر دختر ابو سفیانرا که دشمن ترین مردم بود با انحضرت تزویج فرمود پس از امر مؤمنین به بیزاری و ترک دوستی با کفار خدا اجازهٔ دوستی با کفاریکه دشمنی با مؤمنین نکردند و ضرری از انها بمؤمنین نرسیده داد باین مضمون که خدا شمارا منع نکند از احسان و حسن معاشرت و دادن مال بکفاریکه با شما برای انکه از دین انها بیرون شده و دین اسلام را قبول کرده اید جنگ و طرفیتی نکردند و شمارا از وطن خود بیرون ننمودند و خدا جلوگیر از حق گذاری انها نشود چه خدا دوست دار کسانیرا که حق گذار باشند و عدالت کنند فقط خدا نهی کند شمارا از دوستی با کفاریکه برای دین با شما جنگیدند و شمارا از وطنتان بیرون کردند یا کمک بکسانی کردند که شمارا

عليه وآله فِيْهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لَعمر لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ ويأمل النيل بثوابه ويؤمن بلقائه وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ ويصدق به لوضوح ان من يؤمن بالله وبيوم الجزاء لا يترك التأسي بابراهيم وَمَنْ يَّتَوَلَّ ويعرض عن الاقتداء بهم وعن مواعظ الله فَاِنَّ اللّٰهَ وحده هُوَ الْغَنِيُّ بالذات عنه وعن جميع خلقه وطاعتهم ونصرتهم لدينه الْحَمِيْدُ والمحمود في ذاته وصفاته والمستحق للحمد وان لم يكن حامد عَسَى اللّٰهُ والرجاء منه اَنْ يَّجْعَلَ ويوجد بَيْنَكُمْ ايها المؤمنون وَبَيْنَ الكفار الَّذِيْنَ عَادَيْتُمْ وابغضتم مِّنْهُمْ بسبب اختلاف الدين مَّوَدَّةً ومحبة بان يوفقهم للاسلام ويوافقهم معكم في الدين كما جعل باسلام جميع اهل مكة ومخالطتهم اصحاب الرسول ومناكحتهم فيهم وَاللّٰهُ قَدِيْرٌ على تقليب قلوبهم وتغيير سوء اخلاقهم الى حسنها وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ لمن اسلم او لمن فرط منكم في موالاتهم من قبل رَّحِيْمٌ بالمؤمنين عن الباقر عليه السلام ان الله امر نبيه والمؤمنين بالبراءة من قومهم ما داموا كفارا فقال لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة قطع الله ولاية المؤمنين منهم واظهروا لهم العداوة ثم قال عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم مودة فلما اسلم اهل مكة خالطهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وناكحوهم وتزوج رسول الله ام حبيبة بنت ابي سفيان بن حرب ثم انه تعالى بعد امر المؤمنين بالانقطاع عن الكفار وترك موالاتهم رخص سبحانه في مواصلة الذين لم يظهروا العداوة ولم ينصروهم بقوله تعالى لَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ ولا يمنعكم ايها المؤمنون عَنِ الكفار الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ ولم يقدموا على حربكم لاطفاء نور الله وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ واوطانكم من اَنْ تَبَرُّوْهُمْ وتحسنوا اليهم بتطييب قلوبهم وحسن عشرتهم وبذل المال لهم وَتُقْسِطُوْٓا وتودوا حقوقهم اِلَيْهِمْ ولا تظلموهم اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ والعادلين في معاملاتهم قيل ان المراد من هذا القسم من الكفار هم الذين عاهدوا الرسول على ترك القتال والمظاهرة في العداوة وهم خزاعة فانهم عاهدوا رسول الله على ان لا يقاتلوه ولا يخرجوه فامر الرسول صلى الله عليه وآله بالوفاء الى مدتهم والبر بهم كما عن ابن عباس وعنه انهم قوم من بني هاشم منهم العباس اخرجوهم يوم البدر كرها وقيل هم الذين آمنوا بمكة ولم يهاجروا وقيل انهم النسوان والصبيان وقيل ان المسلمين استأمروا رسول الله في اقربائهم من المشركين وعن ابن الزبير ان قتيلة ام اسماء بنت ابي بكر قدمت عليها وهي مشركة بهدايا فلم تقبلها ولم تأذن لها في الدخول فنزلت الآية فامرها النبي ان تدخلها وتقبل منها وتكرمها وتحسن اليها ثم بين سبحانه ان النهي عن تولي عتاة المشركين والكفار بقوله اِنَّمَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ ويمنعكم ايها المؤمنون عَنِ الكفار الَّذِيْنَ قٰتَلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وناصبوكم لاطفاء نوره وَاَخْرَجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ واوطانكم كجبابرة اهل مكة وَظٰهَرُوْا وعاونوا اقرباءهم عَلٰٓى اِخْرَاجِكُمْ من مكة عن اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وتوادوهم وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ ويتوددهم فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ

يا ايها الذين امنوا اذا جاءكم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم
بايمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الى الكفار لا هن حل لهم ولا
هم يحلون لهن واتوهم ما انفقوا ولا جناح عليكم ان تنكحوهن اذا اتيتموهن
اجورهن ولا تمسكوا بعصم الكوافر واسئلوا ما انفقتم وليسئلوا ما انفقوا ذلكم
حكم الله يحكم بينكم والله عليم حكيم

از وطن بیرون نمودند کسیکه با این کفار دوستی کند بخود ستم کرده وخود را در معرض عقوبات الهی در آورده
پس از بیان وظیفهٔ مؤمنین در دوستی با کفار خدا بیان حکم زنهائیکه ایمان آورند و نزد مسلمانان آیند فرمود بایشان
ای اهل ایمان اگر زنهای کفار نزد شما آیند و اظهار ایمان کنند انها را امتحان وآزمایش کنید خدا ایمان حقیقی را میداند
ولی شما نمیدانید گفتند هر زنی که باشوهرش نزاع میکرد برای تهدید شوهر باو میگفت من نزد محمد ص میروم
لذا اگر زنی از مکه بمدینه میامد واظهار اسلام میکرد پیغمبر او را قسم میداد ومیفرمود بگو بخدائیکه جز او خدائی
نیست آمدن من بمدینه برای دشمنی با شوهر نیست وبخدا برای بی میلی بماندن مکه ومیل بودن در مدینه وبرای طلب
دنیا وخواستن مرد مسلمانی نیست وبرای فتنه انگیزی نیست بلکه بیرون نیامدم از مکه مگر برای اشتیاق بدین اسلام
ومحبت بخدا ورسول چون این سوگندها یاد میکرد او را میپذیرفتند پس فرماید که اگر انها را امتحان کردید ودانستید
که در اظهار اسلام راستگو بیند انها را بشوهرهای کافرشان برنگردانید که نه انها بان شوهرها حلالند ونه آن شوهرها
بان زنها ولی بشوهرهاشان از مال خود زنها یا از خزانهٔ مسلمین مهریه وکابین آن زنها را رد کنید ومجازید که آن
زنها را بکابین خود در آورید وتزویجشان کنید هرگاه مهرشان را بدهید وبعهده بگیرید ونباید زن کافره را نکاح
کنید از انکه تزویج زنیکه کافره باشد درست نیست پس اگر زنهای شما کافر شدند ونزد کفار رفتند مهرشان را پس
بگیرید واگر زنهای انها مسلمان شدند ونزد شما آمدند مهرشانرا بشوهرهاشان رد کنید این احکام خداست وخدا علیم وحکیم است

على انفسهم بعصيان الله وبوضع الود موضع العداوة ثم انه تعالى بعد بيان حكم معاملة المؤمنين مع الفريقين من الكفار بين سبحانه
حكم النساء اللاتى يأتين المؤمنين مظهرات للايمان بقوله يا ايها الذين امنوا اذا جاءكم النساء اللاتى يدعين انهن المؤمنات
بالسنتهن حال كونهن مهاجرات اليكم من دار ظاهرهن ولم تعلموا اصدقهن فى دعوى الايمان فامتحنوهن فاختبروهن الله اعلم
بايمانهن الحقيقى لعلمه بسرائر الخلق وانتم لا تعلمون الا بالامارات والامتحان قيل ان من ارادت منهن اضرار زوجها قالت سأهاجر
الى محمد روى ان النبى ص كان يقول للتى يمتحنها بالله الذى لا اله الا هو ما خرجت عن بغض زوجى بالله ما خرجت رغبة من ارض الى ارض
بالله ما خرجت التماس دنيا بالله ما خرجت حبا لرجل من المسلمين بالله ما خرجت لحدث احدثته بالله ما خرجت الا رغبة فى الاسلام و
حبا لله ولرسوله فان علمتموهن بعد الامتحان مؤمنات صادقات فى دعوى الايمان فلا ترجعوهن ولا تردوهن
الى ازواجهن من الكفار لانه لا هن حل لهم لانقطاع علقة الزوجية بينهما بالايمان ولا هم يحلون لهن لوضوح ارتفاع
الزوجية من الجانبين لا من جانب واحد وقيل ان الجملة الاولى لبيان زوال النكاح الاول والثانية لبيان امتناع النكاح الجديد او للتاكيد واعطوا
ازواجهن الكفرة واتوهم من مال المؤمنات او من بيت المال ما انفقوا عليهن ودفعوا اليهن من المهور روى ان صلح حديبية كان على
ان من اتى المسلمين من الكفار ردوه اليهم فجاءت سبيعة بنت الحارث الاسلمية مسلمة والنبى ص بالحديبية فاقبل مسافر المخزومى زوجها طالبا
لها فقال يا محمد ص اردد على امرأتى فانك قد شرطت ان ترد علينا من اتاك منا فنزلت الاية فقال رسول الله ص انما الشرط كان فى الرجال
دون النساء فاستحلفها رسول الله فحلفت فاعطى زوجها ما انفق وعن القمى انه اذا لحقت امرأة من المشركين بالمسلمين تمتحن بان تحلف بالله
انه لم يحملها على اللحوق بالمسلمين بغض زوجها الكافر ولا حب احد من المسلمين وانما حملها على ذلك الاسلام فاذا حلفت على ذلك قبل اسلامها
واتوهم ما انفقوا يعنى ترد المسلمة على زوجها الكافر صداقها ولا جناح عليكم ايها المسلمون ان تتزوجوا المهاجرات وتنكحوهن
لخلوهن عن الزوج بالاسلام اذا اتيتموهن وحين اعطيتموهن اجورهن والتزمتم مهورهن فانه لا يكفى ما اعطى الزوج
عن المهر ولا تمسكوا ولا تعتدوا بعصم النساء الكوافر ونكاحهن لبطلانه بسبب الاختلاف فى الدين عن ابن عباس من كانت له
امرأة كافرة بمكة فلا يعتدن بها من نسائه يعنى لا يعدها من الاربع بل يجوز تزويج غيرها ونكاح اختها عن الباقر عليه السلام فى هذه الاية قال يقول
من كانت عنده امرأة كافرة يعنى على غير ملة الاسلام وهو على ملة الاسلام فليعرض عليها الاسلام فان قبلت فهى امرأته والا فهى بريئة منه فنهى الله ان
يمسك بعصمها وعنه قال لا ينبغى نكاح اهل الكتاب قيل واين تحريمه قال قوله لا تمسكوا بعصم الكوافر اقول بغاير ما اخبار معتبره فلا بد من حملها
على الكراهة واسئلوا ايها المؤمنون من الكفار واطلبوا منهم ما انفقتم من مهور نسائكم اذا لحقن بهم وليسئلوا اولئك الكفار ويطلبوا منكم
ما انفقوا واعطوا من مهور نسائهم اذا لحقن بكم ذلكم الاحكام حكم الله الذى يحكم بينكم وبين الكفار والله عليم بمصالح العباد حكيم





فان فاتكم شىء من ازواجكم الى الكفار فعاقبتم فاتوا الذين ذهبت ازواجهم
مثل ما انفقوا واتقوا الله الذى انتم به مؤمنون يا ايها النبى اذا جاءك
المؤمنات يبايعنك على ان لا يشركن بالله شيئا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن
اولادهن ولا ياتين ببهتان يفترينه بين ايديهن وارجلهن ولا يعصينك فى
معروف فبايعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحيم

پس اگر زنی از شما مسلمانان بسوی کفار رفت ونتوانستید انرا برگردانید پس اگر غنیمتی از کفار بدست
آوردید یا زنی از کفار نزد شما آمد که باید مهر او را بشوهرش بدهید از آن غنیمت یا از مهر آن
زن مسلمه مهر آن زنیکه بسوی کفار رفته بشوهرش بدهید واز خدا بترسید ومخالفت احکامش
نکنید اگر ایمان بخدا دارید پس از بیان حکم هجرت زنهای کفار وآمدنشان نزد مسلمین وبیان تزویج آنان
خدا یتعال کیفیت بیعت زنان را بیان فرمود باین مضمون که ای پیغمبر ص اگر زنها نزد تو آمدند که
با تو بیعت کنند که مشرک نشوند ودزدی نکنند واز مال شوهر یا دیگری بی اجازه پنهانی برندارند
وزنا ندهند وبدادو حرکاتی که سبب سقط اولاد است بچه های رحم خود را وبچه دیگری را بشوهر
خود نه بندند چونگاه شود که بچه را که از دیگری است بر میدارد وبشوهر میگوید این فرزند تو است از شکم
وفرج من وترا در عملیکه نیکو وپسندیده است از قبیل نماز وروزه وزکوة ونظایر انها عصیان
ومخالفت نکنند با انها براین امور بیعت کن ولطفا برایشان از خدا طلب آمرزش گناهان نما که خدا

تلف شکند

بشرع ما يقتضيه حكمته ثم لما حكم الله تعالى ان يسئل المسلمون من الكفار مهر المرأة المسلمة اذا ذهبت اليهم ويسئل الكفار من
المسلمين مهر نسائهم اذا جاءت اليهم مسلمة اقر المسلمون بحكم الله وابى المشركون العمل به بين سبحانه حكم ذلك بقوله تبارك وتعالى
فان فاتكم وانفلت منكم ايها المسلمون شىء واحد من ازواجكم وذهبت الى الكفار ولم يمكنكم ارجاعها
قيل اطلاق الشىء على احد للتحقير وقيل للاشباع فى التعميم وقيل يعنى شىء من مهور ازواجكم ونسائكم فعاقبتم وغنمتم من
الكفار كما عن ابن عباس وجاءت نوبتكم من اداء المهر وتزوجتم باخرى عقيبها فاتوا واعطوا المسلمين الذين ذهبت
ازواجهم الى الكفار من الغنيمة او من مهر المرأة المسلمة التى جاءت الى المسلمين مثل ما انفقوا على ازواجهم الفائتة من المهر
واتقوا الله الذى انتم به مؤمنون فى العمل باحكامه ولا تخالفوه فان الايمان مقتضى لذلك قيل نزلت
الاية فى عمر بن الخطاب كانت عنده فاطمة بنت ابى امية ابن المغيرة فكرهت الهجرة واقامت مع المشركين فنكحها معوية بن ابى
سفيان فامر الله تعالى رسوله ان يعطى عمر مثل صداقها وقيل لحق بالمشركين من نساء المؤمنين المهاجرين ست نسوة فاعطى رسول
الله ازواجهم مهور نسائهم من الغنيمة وعنهما ع سئلا اما معنى العقوبة هنا قال ان الذى ذهبت امرأته فعاقب على امرأة اخرى غيرها
يعنى تزوجها فاذا هو تزوج امرأة اخرى غيرها فعلى الامام ان يعطيه مهر امرأته الذاهبة فسئلا كيف صار المؤمنون يردون على زوجها
المهر بغير فعل منهم فى ذهابها فعلى المؤمنين ان يردوا على زوجها ما انفق عليها مما يصيب المؤمنون قال يرد الامام عليه اصابوا
من الكفار او لم يصيبوا لان على الامام ان يجبر حاجته من تحت يده وان حضرت القسمة فله ان يسد كل نائبة تنوبه قبل القسمة وان بقى
بعد ذلك شىء قسمه بينهم وان لم يبق شىء فلا شىء لهم ثم انه تعالى بعد بيان حكم هجرة النساء وتزويج المسلمين اياهن بين كيفية بيعتهن
بقوله يا ايها النبى اذا جاءك النساء المؤمنات بقصد ان يبايعنك ويعاهدنك على ان لا يشركن
بالله شيئا من الاصنام والاوثان والكواكب والملائكة وغيرها ولا يسرقن ولا ياخذن اموال ازواجهن وغيرهم خفية بغير
اذن مالكها ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن بشرب الدواء والحركات الموجبة لسقطهن وغير ذلك من الاسباب او
المراد قتلهن البنات ولا ياتين ببهتان يفترينه ونسبة الولد كذبا الى ازواجهن حال كونهن ببطونهن اللاتى بين ايديهن
وفروجهن اللاتى بين ارجلهن قيل كانت المرأة تلتقط المولود فتقول لزوجها هذا ولدى منك فذلك البهتان المفترى بين ايديهن
وارجلهن وذلك ان الولد اذا وضعته الام سقط بين يديها ورجليها وبطنها الذى تحمله فيه بين يديها ومخرجه بين رجليها عن ابن
عباس يعنى لا تلحق بزوجها ولدا ليس منه ولا يعصينك فى عمل معروف وحسن تكلفهن به من فعل او ترك حكى بعض
اكابر المفسرين انما المراد هو النهى عن النياحة والدعاء بالويل وتمزيق الثوب ونتف الشعر ونشره وخمش الوجه وعن الصادق ع
هو ما افترض الله عليهن من الصلوة والزكوة وما امرهن به من خير فبايعهن على ما ذكر واستغفر لهن الله لطفا عليهن
ان الله غفور للذنوب المؤمنين رحيم بهم باعطاء الثواب العظيم روى الفخر الرازى ان النبى صلى الله عليه واله لما فرغ
من بيعة الرجال يوم الفتح اخذ فى بيعة النساء وهو على الصفا وعمر اسفل منه يبايع النساء بامر النبى ص فجاءت هند بنت عتبة امرأة ابى سفيان

يا ايها الذين آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور

آمرزندهٔ گناهان و رحيم بمؤمنان است پس باز خداى متعال تاكيد فرمود نهى از دوستى خصوص يهود را باين مضمون كه ايكسانيكه ايمان بخدا داريد دوستى نكنيد با يهود يكه خداوند متعال برآنها خشمگين است و از نعمتهاى آخرت نااميد و مأيوسند چنانچه كفار مأيوس و نااميد ند از اينكه دوباره زنده شوند و از قبرها بيرون آيند براى جزاء اعمال ═ پس از انجام سورهٔ مباركهٔ ممتحنه كه در اول و آخر آن نهى از دوستى با دشمنان خدا خصوصا يهود بود تنظيم سورهٔ صف شد كه در اول ان ترغيب مؤمنين بدشمنى با كفار و قتال با انها و صف زدن در جنگ در برابر دشمنان خدا است پس از ذكر بسم الله الرحمن الرحيم بيان عظمت خود كه مقتضى تعظيم او و اهتمام بتقرب و تحصيل محبوبيت در نزد او است فرمود باين مضمون كه تمام موجودات در آسمانها و زمين همه تسبيح و تنزيه كنند خداوند را كه او عزيز و

متقنعة متنكرة خوفا من رسول الله ص ان يعرفها فقال ص ابايعكن على ان لا تشركن بالله شيئا فرفعت هند رأسها وقالت والله لقد عبدنا الاصنام وانك لتأخذ علينا امرا ما رايناك اخذته على الرجال تبايع الرجال على الاسلام والجهاد فقط فقال ص ولا تسرقن فقالت هند ان ابا سفيان رجل شحيح وانى اصبت من ماله هناة فما ادرى تحل لى ام لا فقال ابو سفيان ما اصبت من شئ فيما مضى وفيما غبر فهو لك حلال فضحك رسول الله وعرفها فقال لها وانك لهند بنت عتبة قالت نعم فاعف عما سلف يا نبى الله عفى الله عنك فقال ولا تزنين قالت او تزنى الحرة فقال ولا تقتلن اولادكن فقالت ربيناهم صغارا وقتلتهم كبارا فانتم وهم اعلم وكان ابنها حنظلة بن ابى سفيان قد قتل يوم بدر فضحك عمر حتى استلقى وتبسم رسول الله ص فقال ولا يأتين ببهتان يفترينه وهو ان تقذف على زوجها ما ليس منه فقالت هند ان البهتان لامر قبيح وما تأمرنا الا بالرشد ومكارم الاخلاق فقال ص ولا يعصينك فى معروف فقالت والله ما جلسنا مجلسنا هذا وفى انفسنا ان نعصيك فى شئ انتهى قال بعض العامة ان مبايعة عمر اياهن عن قبل رسول الله صلى الله عليه واله لانه لا يجوز للرسول مس ايدى الاجنبية اقول كذلك والله لا يجوز لعمر مسها بطريق اولى ورووا ان النبى ص كلف امراة وقفت على الصفا فبايعتهن وهى اميمة اخت خديجة وعن الصادق عليه السلام قال لما فتح رسول الله ص مكة بايع الرجال ثم جائت النساء يبايعنه فانزل الله يا ايها النبى الاية قالت هند اما الولد فقد ربيناهم صغارا وقتلتهم كبارا وقالت ام الحكم بنت الحارث بن هشام وكانت عند عكرمة بن ابى جهل يا رسول الله ما ذلك المعروف الذى امرنا الله ان لا نعصيك فيه قال لا تلطمن خدا ولا تخمشن وجها ولا تنتفن شعرا ولا تشققن جيبا ولا تسودن ثوبا ولا تدعين بالويل فبايعهن رسول الله ص على هذا فقالت يا رسول الله كيف نبايعك قال انى لا اصافح النساء فدعى بقدح من ماء فادخل يده فيه ثم اخرجها فقال ادخلن ايديكن فى هذا الماء فهى البيعة وعنه عليه السلام قال جمعهن حوله ثم دعى بتور برام فصب فيه ماء النضوح ثم غمس يده فيه ثم قال اسمعن يا هؤلاء ابايعكن على ان لا تشركن بالله شيئا الى اخر ما فى الاية ثم قال اقررتن قلن نعم فاخرج يده من التور ثم قال لهن اغمسن ايديكن فيه ففعلن فكانت يد رسول الله ص اطيب من ان يمس بها كف انثى ليست بمحرم وروى عن عايشة انها قالت ما اخذ رسول الله قط الا بما امر الله وما مست كف رسول الله كف امراة قط وكان يقول اذا اخذ عليهن قد بايعتك على كلها فاذا اقررن بذلك من قولهن قال لهن انطلقن فقد بايعتكن وروى بعض العامة ان النبى صلى الله عليه واله بايعهن وبين يديه وايديهن ثوب قطرى وهو ضرب من البرد يأخذ بطرف منه ويأخذن بالطرف الاخر ثم اكد سبحانه النهى عن موالاة الكفار وعن موالاة خصوص اليهود بقوله يا ايها الذين آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله عليهم عن ابن عباس يقول لا تتولوا اليهود والمشركين وذلك لان جمعا من فقراء المسلمين كانوا يخبرون اليهود اخبار المسلمين لحاجتهم اليهم فنهوا عنه ولما كان اليهود قد كذبوا محمدا ص وهم يعرفون انه رسول الله ص وانهم افسدوا آخرتهم بتكذيبهم اياه فهم قد يئسوا وقطعوا الطمع من نعيم الدار الآخرة وثوابها كما يئس الكفار الذين ماتوا على كفرهم وصاروا جميعا من اصحاب القبور فانهم غابنوا الاخرة وعلموا بحتة لانهم فيها وعدم حظهم منها وروى عن مقاتل ان الكافر اذا وضع فى قبره اتيه ملك شديد الانتهار ثم يسئله من ربك ومن نبيك فيقول لا ادرى فيقول الملك ابعدك الله انظر الى منزلك فى النار فيدعوا بالويل والثبور ويقول هذا لك ثم يفتح باب الجنة فيقول هذا لمن امن بالله فلو كنت امنت بربك نزلت الجنة فيكون حسرة عليه وينقطع رجائه ويعلم انه لا حظ له فيها فييأس من خير الجنة وقيل ان المعنى كما يئسوا من موتاهم ان يبعثوا او يرجعوا الى الدنيا احياء عن السجاد عليه السلام من قرء سورة الممتحنة فى فرايضه ونوافله امتحن الله قلبه للايمان ونور له بصره ولا يصيبه فقر ابدا ولا جنون فى بدنه ولا فى ولده الحمد لله والشكر له على التوفيق لاتمام تفسيرها ═ ثم لما ختمت سورة الممتحنة المبدوة والمختتمة بالنهى عن موالاة اعداء الله واليهود الذين غضب الله تبارك وتعالى عليهم نظمت سورة الصف التى فيها الترغيب

فى كيفية اخذ النبى ص البيعة من النساء





بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما فى السموات وما فى الارض وهو العزيز الحكيم يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص واذ قال موسى لقومه يا قوم لم تؤذوننى وقد تعلمون انى رسول الله اليكم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لا يهدى القوم الفاسقين

غالب بر تمام ممكنات و حكيم و عالم بهمهٔ معلومات و مصالح و مفاسد كائنات است پس چون مسلمين بگفتهٔ بعضى ميگفتند اگر ما ميدانستيم كه بهترين عملها چيست نزد خدا جان و مال براى آن عمل فدا ميكرديم چون امر بجهاد شد حاضر براى امتثال آن نشدند لذا خدا ملامت فرمود آنانرا كه اى اهل ايمان چرا سخنى ميگوئيد كه بآن عمل نميكنيد بسيار زشت و از موجبات غضب خدا است كه چيزيكه عمل نميكنيد بگوئيد پس از سرزنش آنانكه وعدهٔ قتال با دشمنان دادند و خلف كردند خداى متعال ترغيب مؤمنين بجنگ با دشمنان دين فرمود باين مضمون كه خدا دوست دارد كسانيرا كه با دشمنان دين براى رضاى خدا جهاد ميكنند و در برابر انها در ميدان صف ميكشند مانند ديوار بسيار محكميكه جائى در آن باز نباشد و از جاى خود حركت نكند پس از بيان تخلف منافقين از جهاد كه موجب آزردگى خاطر مبارك پيغمبر ص شد خداى متعال تسليت داد آنحضرت را باين مضمون كه متذكر شو اى حبيب با وفى را كه موسى بن عمران كه با براى معجزات بسيار بود بطائفهٔ خود پس از بنى اسرائيل پس از اذيتهاى بسيار فرمود اى طائفه و قبيلهٔ من چرا مرا بمخالفت و عصيانتان اذيت و آزار ميكنيد با اينكه ميدانيد من رسول خدايم در ميان شما بايد كاملا مراعات و احترامات مرا منظور داريد پس چون بنى اسرائيل اصرار بر عقيده اى باطل داشتند و از حق منحرف بودند خدا دلهاشان را از قبول دين حق منصرف فرمود باينكه دلشان را از قابليت هدايت ساقط كرد و شيطان را كاملا بر ايشان مستولى نمود

الى المعاذاة اعداء الله وقتالهم والاصطفاف فى مقابلهم فى ميدان الجهاد طلبا لمرضاة الله تعالى فابتدئها سبحانه بذكر الاسماء الحسنى بقوله تبارك وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم ثم اعلن سبحانه بكمال عظمته المقتضية لتعظيمه وتحصيل القرب منه والمحبوبية عنده بقوله سبح لله ما فى السموات وما فى الارض وهو العزيز الحكيم وقد مر تفسيره مرارا ثم وبخ سبحانه المؤمنين على تخلفهم عن وعدهم بقوله يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ولاى علة تظهرون وتعدون ما لا تفعلون ولا تفون به روى ان المسلمين كانوا يقولون لو علمنا احب الاعمال الى الله لبذلنا اموالنا وانفسنا فيه فلما نزل الجهاد كرهوه فنزلت الاية توبيخا عليهم بعدم وفائهم بقولهم ثم عظم الله سبحانه قبح ترك العمل بالقول وخلف الوعد بقوله كبر مقتا وعظم بغضا عند الله وفى علمه ان تقولوا ايها المؤمنون ما لا تفعلون عن امير المؤمنين عليه السلام الخلف يوجب المقت عند الله وعند الناس قال الله كبر مقتا عند الله الاية وعن الصادق عليه السلام عدة المؤمن اخاه نذر لا كفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدا ولمقته تعرض وذلك قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لم تقولون الايتين اقول ذهب بعض الاعاظم الى وجوب الوفاء بالوعد قال به صاحب المستند وادعى بعض الاجماع على عدم وجوبه والاحوط الاهتمام بالوفاء ثم انه تعالى بعد توبيخ المخالفين للوعد الذين وعدوا بالقتال وتخلفوا عنه واظهار غضبه عليهم مدح المؤمنين المقاتلين لاعلاء كلمة التوحيد بقوله ان الله يحب المؤمنين الذين يقاتلون اعدائه فى سبيله وطريق مرضاته ولاعلاء كلمة الحق حال كونهم صفا وقائمين فى مقابل الاعداء فى معركة القتال مستوين وثابتين ومتقربين ومنضمين بعضهم ببعض كانهم بنيان وجدار مرصوص ومستحكم لا يتحرك من مكانه ولا يكون فيه الخلل والفرج عن ابن عباس يوضع الحجر على الحجر ثم يرص باحجار صغار ثم يوضع اللبن عليه فيسميه اهل مكة المرصوص وعن ابن جبير هذا تعليم الله للمؤمنين كيف يكونون عند قتال عدوهم ثم لما كان تخلف المنافقين وعدهم بالقتال سببا لاذية النبى وانكسار قلبه الشريف سلاه سبحانه بشكاية موسى من اذية قومه بقوله واذ قال قيل ان التقدير واذكر يا محمد وقتا قال موسى بن عمران مع كونه صاحب المعجزات الباهرة لقومه وطائفته وهم بنوا اسرائيل بعد ما افرطوا فى ايذائه بالقول والفعل يا قوم لم تؤذوننى بالمخالفة والعصيان فيما امركم به والحال انكم قد تعلمون بالادلة الواضحة والمعجزات الباهرة انى رسول الله الذى ارسلنى اليكم لهدايتكم الى الدين الحق وارشادكم الى السعادة الابدية فعليكم ان تعظمونى وتوقرونى وتحسنوا الى فلما زاغوا ومالوا عن الحق واصروا على العقائد الفاسدة ولم يتعظوا بمواعظه ازاغ الله وصرف قلوبهم عن قبول الدين الحق بالطبع عليها وتسليط الشيطان عليهم والله لا يهدى ولا يوفق للوصول الى الخير والسعادة القوم الفاسقين

فى وجوب الوفاء بالوعد وعدمه

وَاِذْ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ اِنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعٰى اِلَى الْاِسْلَامِ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

ازانکه خدا هدایت نکند آنان را که از حد و عقل بیرون شوند متذکر حال عیسی شو که با معجزات باهرا آنکه داشت بنی اسرائیل گفت ای بنی اسرائیل من از جانب خدا رسولم بسوی شما و تصدیق دارم آنچه را که توریه متضمن است و شما را خوش خبری دهم بآمدن پیغمبر عظیم الشانی پس از رفتن از میان شما و اسم آن احمد است پس چون آن پیغمبر آمد با معجزات بسیار مع الوصف گفتند این خوارق عادات همه سحر و شعبده است چه کس ستمگارتر است ازانکه کلام خدا و معجزات پیغمبر را نسبت بسحر دهد و بخدا نسبت دروغ دهد با انکه انها را بدین اسلام که بهترین دینها است دعوت میکند البته خدا هدایت نکند مردمان ستمکار را این ستمگاران خواهند نور خدا را بگفتارهای زشت بیهوده شان خاموش کنند و دین حق را پایمال نمایند و خدا نور خود را کاملا روشن ترکند و دین خود را رواج دهد هر چند بر خلاف میل کفار است خدا آن قادر لطیفی است که رسول خود محمد ص را بتمام خلق تا روز قیامت مبعوث کرد با قران و معجزات باهرات و دین حق صحیحی که شایسته اداره کردن تمام عالم است تا روز قیامت برای اینکه این دین را بر همه دینها غلبه دهد که دینی غیر از آن در روی زمین نباشد هر چند آن انتشار دین محمد ص خلاف میل مشرکین و مکروه طبع انها است و خدا متعال باین وعده تا اندازه وفا فرمود چه دین اسلام بحجت و ادله و براهین و شمشیر و قوه بر سایر ادیان غلبه داد و وفای کامل باین وعده در زمان ظهور امام عصر حجة بن الحسن عجل الله فرجه خواهد شد که در آن زمان دینی جز دین اسلام روی زمین حکم فرما نباشد

والخارجين عن حد العقل وطريق الصواب ثم سلاه بمخالفة قوم عيسى اياه بقوله وَاِذْ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لبني اسرائيل منادياً لهم استمالة لقلوبهم الى تصديقه يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ اِنِّي رَسُولُ اللهِ الذي ارسلت اِلَيْكُمْ لدعوتكم الى التوحيد والدين المرضي عند الله وحثكم خالقكون مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ وانزل قبل عليكم من كتاب التَّوْرٰيةِ الذي جاء به موسى وَمُبَشِّرًا اياكم بِرَسُولٍ عظيم الشان الذي يَأْتِي من قبل الله مِنْ بَعْدِي وبعد ذهابي من بينكم ثم كانه قيل ما اسمه فقال اسْمُهُ اَحْمَدُ عن النبي صلى الله عليه وآله قال انا دعوة ابراهيم وبشرى عيسى عن الصادق عليه قال لما ان بعث الله عيسى قال انه سوف يأتي من بعدي نبي اسمه احمد من ولد اسمعيل يجيئ بتصديقي وتصديقكم وعذري وعذركم وعن الباقر عليه السلام قال لم تزل الانبياء تبشر بمحمد حتى بعث الله المسيح عيسى بن مريم فبشر بمحمد بذلك قوله يجدونه يعني اليهود والنصارى مكتوباً يعني صفة محمد واسمه عندهم يعني في التورية والانجيل الى ان قال يخبر عن عيسى ومبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه احمد وعنه عليه السلام ان اسم النبي ص في صحف ابراهيم الماحي وفي توراة موسى الحاد وفي انجيل عيسى احمد وفي الفرقان محمد وعن القمي انه سئل بعض اليهود لم سميت احمد قال لاني في السماء احمد مني في الارض ثم وبخ سبحانه امة عيسى او امة محمد بقوله فَلَمَّا جَاءَهُمْ محمد او عيسى بِالْبَيِّنَاتِ والمعجزات الباهرات قَالُوا عنادا ولجاجا هٰذَا الذي جاءنا به باسم المعجزة سِحْرٌ مُبِينٌ وشعبدة ظاهرة لا يشك احد في كونه سحرا وشعبدة ثم بين سبحانه ان الذين ينسبون المعجزات الى السحر اظلم الناس بقوله وَمَنْ هو اَظْلَمُ واكثر اضرارا على نفسه مِمَّنْ نسب كلام الله والمعجزات التي جاء بها رسوله الى السحر وافْتَرٰى عَلَى اللهِ ونسب اليه الْكَذِبَ بنسبة الكذب الى رسوله وَهُوَ يُدْعٰى بلسان رسوله اِلٰى دين الْاِسْلَامِ او الى السلامة من المكاره في الدارين والسعادة في النشأتين وَاللهُ لَا يَهْدِي ولا يرشد الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ على الله بتضييع حقوقه وعلى انفسهم باهلاكها في الآخرة الى ما فيه سعادتهم وخيرهم وفلاحهم اولئك الظالمون يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا ويمحوا نُورَ اللهِ ويبطلوا دينه او حجته او برهانه اكابر بِاَفْوَاهِهِمْ واقوالهم الفاسدة ومطاعنهم الركيكة كمن يريد ان يطفأ نور الشمس بنفخه وَاللهُ القادر على كل شيء مُتِمُّ نُورِهِ ومكمله ومظهر دينه ومتقن حجة رسوله وناشر كتابه في الآفاق وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ والمعاندون لدين الاسلام من اليهود والنصارى وغيرهم اتمامه واكماله وظهوره واتقانه وانتشاره ارغاما لانوفهم فان سعيهم في نفاذ مرادهم كسعي الخفاش في اعدام الشمس واطفاء نورها هُوَ الله اللطيف الَّذِي اَرْسَلَ بلطفه على عباده رَسُولَهُ محمد الى كافة الناس الى يوم القيمة مصاحبا بِالْهُدٰى وما به رشاد الخلق من القران العظيم والمعجزات الباهرات وَدِينِ الْحَقِّ الذي ارتضاه ملة لا تكره واختاره لرسوله وامته لِيُظْهِرَهُ

في بشارة عيسى ع ببعثة محمد ص





هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ ۝ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ وَاُخْرٰى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

پس از بیان رسالت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله و تمجید دین اسلام باینکه عین هدایت و حق است و وعده بغلبه آن بر سایر دینها که در عالم است خدا متعال ترغیب مؤمنین بخلوص ایمان و جدیت در عمل باین دین فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان آیا میخواهید که شما را راهنمائی کنم بتجارت و معامله پر فائده و ربحیکه در عالم بی نظیر است اول فائده و مهم ترین ربح آن آنستکه شما را از عذاب ابدی دردناک نجات و خلاصی بخشد آن تجارت آنستکه ایمان بیگانگی خدا و رسالت رسول او داشته باشید روایت شده که چون آیه اول نازل شد مسلمانان میگفتند که ایکاش میدانستیم که این تجارت چه تجارتی است مدتها در این آرزو گذراندند تا آیه دوم نازل شد که مفاد آن آنستکه آن تجارت ایمان بخدا و رسول است و بعد در مقام عمل اهم همه اعمال آنستکه جهاد با کفار و دشمنان خدا و رسول کنید برای یاری دین اسلام و ترویج حق بدادن مال بفقیران و اعانه قشون اسلام و بدادن جان در میدان جنگ این تجارت و استفاده بهترین همه تجارتها و استفاده است اگر اهل دانش و ادراک باشید تصدیق خواهید کرد و نجاتتان از عذاب آن است که خدا همه گناهانتان را خواهد آمرزید و علاوه بر نجات از عذاب و آمرزش گناهان شما را ببهشتهائی برده جای دهد که نهرهای بسیار در آن جاری و روان است و در آن بهشتها منزلها و قصرهای پاکیزه بسیار عالی با کمال صفا و نزاهت سکونت خواهید کرد که هرگز از آن بیرون نروید از رسول خدا ص پرسیدند که این منزلهای عالی پاکیزه چیست فرمود قصریست

ويغلبه بقدرته وتأييده عَلٰى جنس الدِّينِ المخالف لما جاء به كُلِّهِ بحيث لا يبقى على وجه الارض دين غير دينه وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ذلك الظهور والغلبة لعنادهم وتعصبهم وحسدهم لان فيه محض التوحيد بكماله وابطال الشرك بمراتبه جليه وخفيه وقد انجز الله تعالى وعده حيث جعل دينه غالبا على جميع الاديان بالحجة والسيف وسيكمل بفضله وحكمته انجازه بظهور وليه وحجته ابن الحسن العسكري الغائب المنتظر فانه في تلك الزمان المبارك والعصر المنور لا يبقى على وجه الارض دين غير دين الاسلام وشرع خير الانام ثم لما بين سبحانه رسالة رسوله وايتائه بالهدى ودين الحق وتكميل لطفه وتفضله على العباد حث المؤمنين على الاخلاص في الايمان به والجهاد معه بقوله تعالى يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بالسنتكم بمحمد هَلْ اَدُلُّكُمْ وارشدكم عَلٰى تِجَارَةٍ واكتساب معاوضة رابحة تعالوا وعاملوا مع ربكم معاملة يكون اهم فوائدها انها تُنْجِيكُمْ وتخلصكم مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ في الآخرة كما تنجيكم تجارة الدنيوية من عذاب الفقر والم الفاقة ثم كانه قيل اي تجارة هي وكيف نعمل وما نصنع فقال سبحانه تُؤْمِنُونَ اولا عن صميم القلب وخلوص النية بِاللهِ وبوحدانيته وَبرسالة رَسُولِهِ محمد عن ابن عباس قال المؤمنون لو نعلم احب الاعمال الى الله لعملنا فنزلت الآية فكثوا ما شاء الله يقولون يا ليتنا نعلم ما هي فدلهم الله عليها بقوله تؤمنون بالله ورسوله وبعد ذلك تُجَاهِدُونَ اعداء الله فِي سَبِيلِ اللهِ ونصرة دينه بِاَمْوَالِكُمْ بان تبذلوها للفقراء والمجاهدين وَاَنْفُسِكُمْ بان تبذلوا مهجكم دون رسوله ذٰلكم الايمان والجهاد خَيْرٌ لَكُمْ من الدنيا وما فيها اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ذلك لعلمتم به او ان كنتم تعلمون ان العاقل لا يختار الا ما هو خير له لا تختارون غير الايمان والجهاد في سبيل الله فان فائدتهما ان فعلتما ذلك يَغْفِرِ اللهُ لَكُمْ بكرمه ذُنُوبَكُمْ ويستر عن انظاركم وانظار جميع الخلق يوم القيمة معاصيكم وخطاياكم في تلك المغفرة نجاتكم من العذاب وبعد ذلك يُدْخِلْكُمْ بفضله جَنَّاتٍ وبساتين ذات اشجار كثيرة وقصور عالية تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ الكثيرة وبعد دخول الجنة يدخلكم منازل وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً ومنزهة كائنة فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وخلود سئل النبي ص عن هذه المساكن الطيبة فقال قصر من لؤلؤ في الجنة في ذلك القصر سبعون دارا من ياقوتة حمراء في كل دار سبعون بيتا من زمردة خضراء في كل بيت سبعون وصيفا ووصيفة فيعطي الله المؤمن من القوة في غداة واحدة ما يأتي على ذلك كله قد مر عن ابن عباس ان جنة عدن علم لاحدى الجنات السبع ولكم ايها المؤمنون مع ذلك ثوابا آخر ونعمة اُخْرٰى في الدنيا تُحِبُّونَهَا وتشتاقون اليها وهو نَصْرٌ عزيز لكم مِنْ جانب اللهِ على اعدائكم وَفَتْحٌ مبين لمكة او الروم وفارس قَرِيبٌ عاجل وَبَشِّرِ يا ايها الرسول على حسب وظيفتك الْمُؤْمِنِينَ بهذه ... بذلك

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ

از مروارید در بهشت در آن قصر هفتاد خانه از یاقوت سرخ است در هر خانهٔ هفتاد طاق است از زمرد سبز در هر طاقی هفتاد کنیز و غلام است و خدا بمؤمن باندازهٔ قوه دهد که هر روز با هفتاد حوری هم بستری کند و این ثواب بهترین مقصود و مرام است و ثواب دنیوی که مشتاق بآن هستید یاری خدا است شما را بر دشمنان و غلبهٔ شما است بر کفار و فتح مکه با مملکت روم و فارس است که بزودی نصیب شما خواهد شد ای پیغمبر مکرم باهل ایمان این نعمتهای دنیوی و اخروی را بشارت ده باز خداوند متعال مؤمنین را تحریص بجهاد فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان همه یاران خدا باشید و با پیغمبر مساعدت کنید در ترویج کلمهٔ توحید و دین اسلام چنانکه حواریین یاری عیسی علیه السلام کردند وقتیکه عیسی بن مریم بحواریین گفت کیست که بقصد تقرب بخدا یاری من در ترویج دینم کند حواریین همه گفتند ما یاوران توهستیم بالآخره بایاری و جان فشانی حواریین عدهٔ کمی از بنی اسرائیل بعیسی علیه السلام ایمان آوردند و اطاعت عیسی و یاری دینش نمودند و جماعتی کافر بعیسی و منکر پیغمبری او شدند ابن عباس فرمود که چون عیسی را خدا بآسمان برد مؤمنین بعیسی سه فرقه شدند یک فرقه گفتند عیسی ع خدا بود و بآسمان رفت فرقهٔ گفتند پسر خدا بود و خدا او را نزد خود برد و فرقهٔ گفتند بندهٔ خدا و پیغمبرش بود و بآسمان رفت و این فرقه مسلمان بودند و مردم تابع این سه فرقه شدند و آن دو فرقه کافر فرقهٔ مسلمان را کشتند و از وطنها شان آواره کردند تا زمان خاتم انبیا در آنوقت است که خدا فرمود فرقهٔ مسلمان را ما کمک کردیم که غالب شدند بر کفار و دشمنانشان بحجت و شمشیر چون پیغمبر ص فرمود که عیسی علیه السلام کلمة الله و روح الله بود نه خدا بود نه فرزند خدا و باین فرمایش تأیید مؤمنین شد پس از ختم سورهٔ مبارکهٔ صف که در اول آن تعظیم ذات مقدس خداوند متعال بیان تسبیح جمیع موجودات برای او و بیان رسالت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و مبعوث شدن او بتمام خلق با معجزات و بیان تجارت اخرویه و دعوت همهٔ مردم بایمان باو بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ

النعم الدنیویة والاخرویة وفی توصیف النعمة الدنیویة وهو النصر علی الاعداء وفتح المسلمین بقوله تحبونها اشعار بانهم یودون رواج الاسلام وقوة الدین علی النعم الاخرویة ثم انه تعالی بعد بیان فوائد الایمان والجهاد حث المؤمنین علی الجهاد ودعاهم الی نصرة دینه بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** جاهدوا الاعداء و**كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ** واعوان رسوله فی اعلاء کلمة التوحید ورواج دین الاسلام **كَمَا** نصر الحواریون اذ **قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** والمعنی قل یا محمد للمؤمنین بلّغ یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم **لِلْحَوَارِيِّينَ** یا حواریین **مَنْ أَنْصَارِي** وانکم جندی وعسکری تقربا **إِلَى اللَّهِ** او متوجها الیه **قَالَ الْحَوَارِيُّونَ** یا نبی الله **نَحْنُ** کلنا **أَنْصَارُ اللَّهِ** وحماة دینه **فَآمَنَتْ** بعیسی **طَائِفَةٌ** وجماعة قلیلة **مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** واطاعوه فیما امرهم به من نصرة دینه **وَكَفَرَتْ** منهم **طَائِفَةٌ** وجماعة اخری عن ابن عباس قال یعنی الذین امنوا بعیسی فی زمانه والذین کفروا کذلک وذلک لان عیسی لما رفع الی السماء تفرقوا ثلاث فرق فرقة قالوا کان الله فارتفع وفرقة قالوا کان ابن الله فرفعه الیه وفرقة قالوا کان عبد الله ورسوله فرفعه الیه وهم المسلمون واتبع کل فرقة منهم طائفة من الناس واجتمعت الطائفتان الکافرتان علی الطائفة المسلمة فقتلوهم وطردوهم فی الارض فکانت الحالة هذه حتی بعث الله محمدا فظهرت المؤمنة علی الکافرة فذلک قوله تعالی **فَأَيَّدْنَا** وقوینا **الَّذِينَ آمَنُوا** منهم **عَلَى عَدُوِّهِمْ** بمحمد **فَأَصْبَحُوا** اصاروا اولئک المؤمنون **ظَاهِرِينَ** وغالبین علی عدوهم بالحجة بتصدیق محمد ان عیسی علیه السلام کلمة الله وروحه **عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** من قرء سورة الصف وادمن قرائتها فی فرائضه ونوافله صفه الله مع ملائکته وانبیائه المرسلین الحمد لله رب العالمین علی انعامه علی بالتوفیق لاتمام تفسیر السورة المبارکة ═ ثم لما ختمت سورة الصف المبدوة بتعظیم الله تعالی ببیان تسبیح الموجودات له بصیغة الماضی المتضمنة لبیان رسالة محمد صلی الله علیه واله وبشارة عیسی ع ببعثته وکونه علی الهدی ودین الحق المختتمة بدعوة الناس الی التجارة الرابحة وهو الایمان به والجهاد معه نظمت سورة الجمعة المبدوة ایضا بتعظیم الله ببیان تسبیح جمیع الموجودات له بصیغة المضارع الدالة علی دوام التسبیح له فی جمیع الاوقات الماضی والمستقبل المتضمنة لبیان رسالة محمد ص وعمومیتها لکافة العرب والعجم والمشرکین واهل الکتاب وان نبوته ودینه من اعظم فضل الله وانعامه علی الخلق وذم المکذبین بایات الله والمعرضین عن التوریة التی بشرت برسالته وحث الناس علی ذکر الله





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

جمعه که در اول آن باز بیان عظمت الهی است بتسبیح جمیع موجودات برای او و بیان رسالت پیغمبر آخر الزمان و اینکه پیغمبری او از تفضلات بزرگ الهی است بر مردم و ترغیب خلق بعبادت و سرزنش مردم باقبال بتجارت دنیویه و بیان بهتری ثواب آخرت از تجارت دنیویه است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم تعظیم ذات مقدس خود فرمود ببیان تسبیح تمام موجودات برای او باین مضمون که تسبیح و تنزیه کند ذات مقدس او را تمام انچه در آسمانها و انچه در زمین است و او است پادشاه در تمام عوالم و مبرای از تمام عیوب و نقائص و غالب بر همهٔ ممکنات و حکیم و دانای بجمیع مصالح و مفاسد موجودات و از آثار قدرت و سلطنت و حکمتش آنستکه در میان مردم نادان بی علم که ابدا کتاب و خط نخوانده و ننوشته و بوئی از دانش بمشامشان نرسیده پیغمبری عظیم الشان و عالم بجمیع معلومات و معارف الهیه با اینکه کتابی نخوانده و عالمی ندیده مبعوث فرمود که نفوسشان را از اخلاق ذمیمه و صفات زشت پاک کند و کتاب آسمانی و حکمت و معارف و اخلاق برای انها بخواند با اینکه آن مردم پیش از بعثت او در نهایت گمراهی و نادانی و مصر بر شرک و اخلاق ذمیمه بودند و پیغمبری او اختصاص باین گروه از عرب ندارد بلکه برد یگرانیکه بعدها باو ایمان خواهند آورد و از عجم و یهود و نصاری هم مبعوث فرموده و خدا در نهایت عزت و غلبه و حکمت است که بچنین درس نخوانده و عالم و کتاب ندیده را از میان همه مردم برانگیزانده و حکمرانی بر تمام عرب و عجم و عالم و غیر عالم بلکه بر تمام موجودات نماید این منصب عظیم از تفضلات خدا است که بهر کس بخواهد دهد و خدا است که دارای تفضل و احسان بی شمار و بی نهایت بر خلق خود در دنیا و آخرت بعضی گفتند که چون خداوند متعال فرمود که محمد را مبعوث بر نادانان عرب و مشرکین فرموده یهود اعتراض

وعبادته وتوبیخ المقبلین الی التجارة الدنیویة وکون ما عند الله من الثواب خیرا منها فابتدئها بذکر الاسماء المبارکات بقوله
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ثم عظم سبحانه ذاته المقدسة ببیان تسبیح الموجودات له بقوله **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** ثم وصف ذاته بالسلطنة علی جمیع الموجودات المقتضیة لکونها بجمیعها جنوده بقوله **الْمَلِكِ** والسلطان الذی لا زوال لملکه وسلطانه **الْقُدُّوسِ** والمنزه والمبرّی من کل عیب ونقص **الْعَزِيزِ** والغالب علی کل شیء **الْحَكِيمِ** والفاعل لما هو الاصوب والاصلح والواضع لکل شیء فی موضعه والمعطی لکل شیء ما یستحقه ویلیق به ثم منّ علی الخلق ببعثة النبی الامی التی هو من اثار سلطنته وقدرته وحکمته بقوله هو السلطان القادر الحکیم الذی بعث بحکمته ولطفه **فِي** المشرکین **الْأُمِّيِّينَ** الذین لا یعلمون الکتابة والخط ولم یقرؤا شیئا وعن ابن عباس هم الذین لیس لهم کتاب ولا نبی بعث فیهم **رَسُولًا** من جنس الامیین ونبیا **مِنْهُمْ** وهو محمد الذی مع امیته **يَتْلُو** ویقرء **عَلَيْهِمْ** کلام الله و**آيَاتِهِ** القرانیة التی فیها جمیع العلوم والمعارف الالهیة الدالة علی رسالته **وَيُزَكِّيهِمْ** ویطهر نفوسهم من ارجاس الاخلاق الرذیلة والصفات الدنیة الذمیمة **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ** السماوی والخط کما عن ابن عباس **وَالْحِكْمَةَ** قیل هی الفرائض والسنن وقیل هی سنته وقیل هی العظة **وَإِنْ** الشان انهم **كَانُوا مِنْ قَبْلُ** وفی الازمنة السابقة علی بعثته **لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** وانحراف ظاهر عن الصراط المستقیم یعنی مصرین علی الشرک ومجبولین علی ذمائم اخلاق الجاهلیة وکانوا فی غایة الافتقار الی الهادی الی الحق والرسول المرشد الی الصواب وسعادة الدارین قیل ان توسیط الترکیة التی هی تکمیل النفس بحسب قوتها العلمیة وتهذیبها المتفرع علی تکمیلها بحسب القوة النظریة الحاصلة بالتعلیم المترتب علی التلاوة للایذان بان کلا من الامور المترتبة نعمة جلیلة علی حیالها مستوجبة للشکر علیها فلو روعی الترتیب فی الوجود لتبادر الی الفهم کون الکل نعمة واحدة ثم بین سبحانه ان رسالته لیست مختصة بالامیین بل یعم غیرهم من اهالی جمیع الازمنة بقوله **وَآخَرِينَ** قیل المعنی ویعلم الاخرین والذین لا یکونون **مِنْهُمْ** بل یکونون من غیرهم کاهل الکتاب **لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ** ولم یکونوا فی زمانهم وسیلحقون بهم ویکونون بعدهم قیل ان المراد غیر العرب من الاعاجم کما عن ابن عباس وعن الباقر ع وروی ان النبی ص قرء هذه الایة فقیل له من هؤلاء فوضع یده علی کتف سلمان وقال لو کان الایمان فی الثریا لناله رجال من هؤلاء

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا
التَّوْرٰيةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ
وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ
لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

کردند که محمد ص بر عرب پیغمبری دارد پس او پیغمبر بر ما که از بنی اسرائیلیم نیست و نسبت بما رسالتی ندارد
خدا بمتعال مثلی جواب اعتراض انها داد باین مضمون که مثل انانکه توراة بانها آموخته شد و مکلف
بعمل بآن شدند و بعد بآن عمل نکردند و منتفع نشدن بآن توراة مثل الاغی هستندکه کتابهای بزرگی که علوم
بسیار در آن باشد بر آن بار کرده باشند چنانچه آن الاغ از آن کتابها استفاده نکند و منتفع نشود این
یهود هم از توراتیکه دلالت بر پیغمبری محمد ص بر تمام ملل و یهود و نصاری و وجوب طاعت بر تمام خلق
از سفید و سیاه و عرب و عجم و اهل کتاب و مشرکین دارد منتفع نشوند از آنکه قناعت بخواندن آن نماید
و در بیانات آن تأمل و تفکر نکند از نهایت عصبیت و کودنی که دارند چه بسیار بد مثلی است مثل مردمانیکه
آیات الٰهیه را تکذیب نمایند و اخبار بنبوت محمد را که در توراة است انکار کنند و خدا مردمانیرا که بخود
ستم کنند و جان خود را بهلاکت ابدی اندازند مانند یهود و نصاری هرگز هدایت ننماید و بخیر و صلاح ایشان
در دنیا نرساند و توفیقشان ندهد انانکه توراة بانها آموخته شده و مکلف بعمل بآنند و عمل نیکنند و از آن منتفع
نمیشوند مثل الاغی است که کتابهای بزرگیکه در انها علوم بسیار باشد بر آن بار کرده شود چنانکه آن الاغ از
آن کتابها استفاده نکند و بعلومیکه در انها است بهره مند نشود و بجز سنگینی از آن کتابها چیزی نفهمد این
یهود هم از توراتیکه بشارت ببعثت محمد ص پیغمبر آخر الزمان دهد و دلالت بر عموم پیغمبریش بر تمام جن
و انس و اهل ملل و یهود و نصاری و عرب و عجم و سفید و سیاه و اهل کتاب و مشرکین و وجوب طاعتش
بر همه دارد منتفع نشوند و جز خواندن عبارانکش چیزی درک نکنند و از معانی آن ابدا بهره نبرند و از نهایت
عصبیت و کودنی معنی عبارات آن نفهمند و تأمل و تفکر در آن نکنند بد مثلی خدا زده برای آنانکه تکذیب
آیات الٰهیه نمایند و منکر اخبار بنبوت خاتم انبیاء ص که در توراة است شوند و خدا بهیچ خیر و صلاحی نرساند آنانرا
بر خود ستم کنند و جان خود را بهلاکت ابدی اندازند و بعذاب دائمی گرفتار کنند مانند یهود و نصاری و امثال انها

روی ان النبی صلی الله علیه و آله قال رأیتنی اسقی غنما سوداً ثم اتبعها غنما عفرا قیل هو الشاة التی یعلوا بیاضها الحمرة ثم قال اولها یا
ابا بکر فقال یا نبی الله اما السود فالعرب و اما العفر فالعجم تتبعك بعد العرب فقال ص کذلك اولها الملك یعنی جبرئیل و قیل یعنی بالآخرین
التابعین الذین لم یلحقوا بالصحابة فی الفضل و قیل ان آخرین عطف علی امیین و المعنی بعث فی الامیین و غیرهم من الامم و الطوائف
**وَهُوَ الْعَزِيزُ** و المبالغ فی العزة و الغلبة و لذلك یمکن رجلا من الامیین من ذلك الامر العظیم **الْحَكِيمُ** المبالغ فی العلم و رعایة الصلاح
و لذلك اصطفاه من کافة الناس **ذٰلِكَ** المنصب العظیم او الدین الذی جاء به **فَضْلُ اللّٰهِ** و انعامه الفاضل الذی یستحقر دونه
نعم الدنیا و الآخرة **يُؤْتِيهِ** الله و یعطیه **مَنْ يَشَاءُ** اعطاءه من عباده و قد اعطاه محمدا و المؤمنین به **وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ**
**الْعَظِيمِ** و المواهب الجسیم علی جمیع خلقه فی الدنیا و بخصوص المؤمنین بتعلیم الکتاب و الحکمة فی الدنیا و باجزال الثواب علی الایمان و
الاعمال فی الآخرة ثم قیل لما ذکر سبحانه ان محمدا بعث الی الامیین و المشرکین اعترض الیهود علی نبوته بانه مبعوث الی العرب خاصة و لیس
مبعوثا الینا اجاب سبحانه عن الاعتراض بضرب المثل بقوله **مَثَلُ** الیهود **الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰيةَ** و علموها و کلفوا العمل بما
فیها و تعهدوا القیام بها **ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا** و لم یعملوا بها و لم یلتزموا بما فیها فی عدم الانتفاع بها **كَمَثَلِ الْحِمَارِ** الذی **يَحْمِلُ**
**أَسْفَارًا** و کتبا کبارا فیها علوم کثیرة فکما لا ینتفع الحمار بتلك الکتب و العلوم التی فیها و لا یدرك الا ثقلها لا ینتفع الیهود بالتوریة
الدالة علی نبوة محمد و عموم رسالته الی الجن و الانس و العرب و العجم و الابیض و الاسود و وجوب الایمان به علی جمیع الخلق الی یوم القیمة
و انما قنعوا بمجرد تلاوتها و لم یتأملوا فی معانیها و مدالیل آیاتها لغایة تعصبهم و بلادتهم **بِئْسَ** مثلا **مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ**
**كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ** و کفروا بما فی التوریة من الاخبار بعموم نبوة محمد **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي** و لا یوفق للخیر و السعادة **الْقَوْمَ**
**الظَّالِمِينَ** علی انفسهم بتعریضها للهلاك الابدی و العذاب الدائم کالیهود و نظائرهم ثم لما کانت الیهود مدعین انهم ابناء الانبیاء
و انهم اولیاء الله و اولی بالرسالة من العرب الامیین امر الله نبیه بتنبیههم بقوله **قُلْ** یا محمد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا** و تدینوا
بدین الیهودیة **إِنْ زَعَمْتُمْ** و تخیلتم **أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلّٰهِ** و احباؤه **مِنْ دُونِ النَّاسِ** من العرب و العجم فلا محالة تعتقدون ان لکم
الدار الآخرة خاصة و ان الجنة و نعمها مختصة بکم اذن **فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ** من الله و اسئلوه ان یخرجکم من الدنیا کی تصلون الی الجنة و النعم الدائمة





وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي
تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا
إِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

پس چون یهود مدعی بودند که ما فرزندان پیغمبران و دوستان خدائیم و شایسته تریم به پیغمبری از عرب که
هیچ کتاب و پیغمبری تا آنوقت نداشته اند لذا خدا امر فرمود به پیغمبر که جواب آنان را بگو بدین
مضمون که بگو ای محمد بیهود که ایمردمیکه دین یهودیت دارید اگر شما فقط دوستان خدائید و دیگران
نیستند لابد عقیده دارید که اهل بهشتید و بهشت مختص بشما است در این صورت از خدا بخواهید که شما
فوراً از دنیا ببرد که ببهشت و نعمتهای آن زود برسید و از زحمت دنیا خلاص شوید و براحت و نعمت
بگذرانید اگر در ادعای دوستی و تقربتان با و راستگو هستید و لی انها در ادعای دوستی خدا دروغ
میگویند و هرگز آرزوی مرگ نکنند بواسطهٔ گناهانیکه در مدت عمر خود مرتکب شده اند از کفر و غیر آن از
گناهان و میدانند که بهرهٔ از نعمتهای آخرت ندارند بلکه مستحق عذاب و آتش جهنمند و خدا عالم
است باعمال و کردار آشکار او نهانی این ستمکاران و آنان را بکفر و گناهانشان کاملا عقوبت خواهد کرد ای
پیغمبر مکرم بآنان بگو که مرگیرا که آرزو نمیکنید بلکه از آن گریزانید بالاخره بشما خواهد رسید و پس از مرگ
بازگشتتان بخدائی استکه تمام عقائد و اعمال سری و علنیتان را میداند و شما را خبر خواهد داد بکارهای زشت
و گناهانتان از تحریف توریة و پنهان کردن اوصاف و علائم پیغمبر آخر الزمان و اخلال در پیشرفت امر
رسالت او و گمراه کردن مردم بشبهات و تسویلات پس از بیان انکه فرار از مرگ ممکن نیست بیان وسیلهٔ
راحت و آسایش بعد از مرگ فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان چون گویندهٔ اذان در روز جمعه صدا باذان
بلند کرد بشتابید بسوی مسجد ابرای یاد خدا و پرستش او بخواندن نماز جمعه و واگذارید خرید و فروش را
ابرای این پرستش بهتر است اگر بدانید خیر خود را روایت شد که چون رسول خدا ص از مکه بمدینه هجرت فرمید

لستم تحبون من تعب الدنیا **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** فی الدعوی بزعمکم مطمئنین بحقانیته ثم اخبر سبحانه بکذبهم فی دعوی
حب الله و ان الجنة لهم خاصة بل هم عالمون بان لا حظ لهم فی النعم الاخرویة لعلمهم بکونهم عاصین و منافقین لله و للرسول
بقوله **وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ** و لا یحبون لقاء الله **أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ** و ارتکبت جوارحهم من الکفر و الطغیان و
الذنب و العصیان الموجب لاستحقاقهم النار **وَاللّٰهُ** العالم بالسرائر **عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ** مطلع علی خواطرهم و سرائرهم
من الکفر و المعاصی الموجبین لانواع العذاب ثم امر سبحانه نبیه بتهدیدهم بالموت و العذاب بقوله **قُلْ** یا محمد لهم **إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي**
لا تتمنونه بل **تَفِرُّونَ مِنْهُ** مخافة ان تعاقبوا علی کفرکم و سیئات اعمالکم لا یفیدکم الفرار منه **فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ** و مدرککم لا محالة
ثم بعد الموت **تُرَدُّونَ** و ترجعون **إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** و الحاکم المطلع علی البواطن و الظواهر **فَيُنَبِّئُكُمْ** و یخبرکم
**بِمَا كُنْتُمْ** فی الدنیا **تَعْمَلُونَ** و ترتکبون من الکفر و المعاصی و تحریف التوریة و اخفاء اوصاف رسول آخر الزمان و علائمه و اضلال
الناس و القاء الشبهات فی نبوته فی القلوب فیعذبکم بها اشد العذاب ثم لما بین سبحانه ان الموت ملاق الناس و لا یمکن الفرار منه بین
ما یوجب الراحة عنده و ما ینفع بعده بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بوحدانیة الله و رسالة محمد **إِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ**
و اذن المؤذن لها **مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ** الذی هو عید المسلمین و اشرف الایام الذی امر الناس بالاجتماع فیه للعبادة و لذا سمی
جمعة **فَاسْعَوْا** و اسرعوا **إِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ** عن الباقر علیه السلام قال اعملوا و عجلوا فانه یوم مضیق علی المسلمین و ثواب اعمال المسلمین
علی قدر ما ضیق علیهم و الحسنة و السیئة تضاعف قال و الله بلغنی ان اصحاب النبی ص کانوا یتجهزون للجمعة یوم الخمیس لانه یوم مضیق
علی المسلمین **وَذَرُوا** و اترکوا **الْبَيْعَ** و المعاملة **ذٰلِكُمْ** السعی الی العبادة و ترك البیع **خَيْرٌ لَكُمْ** و انفع من التوانی و
المعاملة او من الدنیا و ما فیها **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** الخیر و الشر و ما فی السعی من الاجر فی الحدیث اذا کان یوم الجمعة صعد
الملائکة علی باب المسجد بایدیهم صحف من فضة و اقلام من ذهب یکتبون الاول فالاول علی مراتبهم فاذا خرج الامام طویت الصحف و
اجتمعوا للخطبة و المهاجر الی الصلوة کالمهدی بدنة ثم الذی یلیه کالمهدی بقرة ثم الذی یلیه کالمهدی کبشا حتی ذکر الدجاجة و البیضة
روی ان النبی ص لما قدم المدینة مهاجرا نزل قبا علی بنی عمرو بن عوف یوم الاثنین لاثنتی عشرة لیلة خلت من شهر ربیع الاول فاقام
بها یوم الاثنین و الثلثاء و الاربعاء و الخمیس و اسس مسجدهم ثم خرج یوم الجمعة عامدا المدینة فادرکته صلوة الجمعة فی بنی سالم بن
عوف فی بطن واد لهم قد اتخذ القوم فی ذلك الموضع مسجدا فخطب ص و صلی و قال فیها الحمد لله و استعینه و استهدیه و اومن به و لا

فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا اِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاوّل در قریهٔ قبا که تقریبا یکفرسنگی مدینه است بر بنی عوف بن عامر فرود شد روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه در انجا تشریف داشتند و در این چند روز مسجدی در قبا ساختند روز جمعه از انجا حرکت بطرف مدینه فرمودند چون در قبیلهٔ بنی سالم بن عوف وارد شدند وقت نماز جمعه رسید وانها در میان صحرا مسجدی ساخته بودند آنحضرت در آن مسجد خطبهٔ مفصّلی خواندند و نماز جمعه کردند و بعد از خطبه فرمودند که خدا بر شما نماز جمعه را در امروز و همین جا که هستم واجب فرموده وکسیکه در زمان زندگی من و بعد از وفات من درصورتیکه امام عادل در میان مردم باشد ترک این نماز جمعه کند بی عذر و علت خدا برکت باو ندهد و پریشانیش اصلاح نشود و حجش قبول نشود و روزه اش مقبول نگردد واگر توبه کند خدا توبه اش بپذیرد و در حدیث آمده که روز جمعه ملائکه بدر مسجد نشینند و صفحهٔ از نقره و قلمی از طلا بدست دارند و اشخاصیکه بمسجد وارد میشوند بترتیب اسمشان را مینویسند هر کس جلوتر رفته باشد ثوابش بیشتر است حضرت باقر علیه السلام در روایتی فرمودند که روز جمعه روز تنگی است برای مسلمانان تا اینکه فرمودند عمل خیر ثوابش دو چندان و گناه عقابش دو چندان است و فرمودند و اللّه بمن رسیده که اصحاب پیغمبر روز پنجشنبه تهیهٔ روز جمعه را میدیدند یعنی مقدمات عبادت روز جمعه را در روز پنجشنبه فراهم میکردند چون روز جمعه برای عبادت وقتشان تنگ بود پس خدا قریب باین مضمون فرمود که ای اهل ایمان چون نماز جمعه بپایان رسید متفرق شوید برای اصلاح معاش و تهیهٔ امور راجع بزندگانی خود و از فضل و احسان خدا تحصیل روزی حلال برای خود و عیال خود کنید ابن عباس گفت مأمور نشدند مردم که بعد از نماز بکسب و تحصیل مالیهٔ دنیا روند بلکه مقصود عبادات دیگر از قبیل عیادت مریض و تشییع جنازه و دیدن برادران دینی

الکره واعادی من یکفر به واشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق والنور والموعظة والحکمة علی فترة من الرسل وقلة من العلم وضلالة من الناس وانقطاع من الزمان ودنو من الساعة وقرب من الاجل من یطع اللّه ورسوله فقد رشد ومن یعص اللّه ورسوله فقد غوی وفرط وضل ضلالا بعیدا اوصیکم بتقوی اللّه فان خیر ما اوصی به المسلم المسلم ان یحضه علی الاخرة وان یأمره بتقوی اللّه واحذروا ما حذرکم من نفسه الی اخر الخطبة الشریفة وروی انه ص قال بعد الخطبة ان اللّه افترض علیکم الجمعة فی یومی هذا وفی مقامی هذا فمن ترکها فی حیوتی وبعد مماتی وله امام عادل من غیر عذر فلا بارک اللّه له ولا جمع اللّه شمله الا فلا حج له الا فلا صوم له ومن تاب تاب اللّه علیه **فَاِذَا قُضِيَتِ** وادیت **الصَّلٰوةُ** التی نودیتم لها **فَانْتَشِرُوا** او تفرقوا **فِي** وجه **الْاَرْضِ** لاقامة مصالحکم وقضاء حوائجکم واصلاح معاشکم **وَابْتَغُوا** ایها المؤمنون واطلبوا لانفسکم واهلیکم الرزق الحلال الذی هو **مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ** واحسانه الیکم روی انه قال طلب الکسب بعد الصلوة فریضة بعد الفریضة وعن ابن عباس لم یؤمروا بطلب شیء من الدنیا انما هو عیادة المرضی وحضور الجنائز وزیارة اخ فی اللّه وعن انس عن النبی ص مثله یقرب منه **وَاذْكُرُوا اللّٰهَ** فی جمیع الاوقات والاحوال ذکرا **كَثِيرًا** ولا تخصوا ذکره بحال الصلوة **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** وتنجون من المهالک وتفوزون باعلی المقاصد عن النبی ص اذا اتیتم السوق فقولوا لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر فان من قالها کتب اللّه له الف الف حسنة وحط عنه الف الف سیئة ورفع له الف الف درجة ثم لما نهی اللّه سبحانه المؤمنین عن البیع والتجارة وقت النداء وبخ سبحانه الذین اقبلوا الی التجارة حین خطبة النبی ص بقوله **وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً** او سمعوا **لَهْوًا** او صوت طبل وصفق **انْفَضُّوا** او تفرقوا من حول المنبر [illegible] الیها حبا للدنیا وزخارفها **وَتَرَكُوكَ** وحیدا **قَائِمًا** علی المنبر روی ان دحیة بن خلیفة الکلبی قدم المدینة بتجارة من الشام وکان قبل اسلامه وکان بالمدینة مجاعة وغلاء سعر وکان معه جمیع ما یحتاج الیه من بر ودقیق وزیت وغیرها والنبی ص یخطب یوم الجمعة فلما علم اهل المسجد ذلک قاموا الیه خشیة ان یسبقوا الیه فما بقی معه الا ثمانیة او احد عشر او اثنی عشر او اربعون وفیهم علی وابو بکر وعمر وعثمان وطلحة والزبیر وسعد بن ابی وقاص وعبد الرحمن بن عوف وابو عبیدة الجراح وسعید بن زید وبلال وعبد اللّه بن مسعود وفی روایة عمار بن یاسر وجابر وامراة فقال والذی نفس محمد بیده لو خرجوا جمیعا لاضرم اللّه علیهم الوادی نارا وفی روایة لولا الباقون لنزلت علیهم الحجارة ثم امر اللّه سبحانه النبی بوعظ المسلمین ونصحهم بقوله **قُلْ** یا محمد لهؤلاء المؤمنین اعلموا ایها المؤمنون ان **مَا عِنْدَ اللّٰهِ** واعده من الثواب للمصلین ومستمعی الخطبة فی الاخرة **خَيْرٌ** لکم وانفع **مِنَ** استماع **اللَّهْوِ** وصوت الطبل والصفق **وَمِنَ** نفع **التِّجَارَةِ** وتحصیل البر والدقیق وغیرهما لرزقکم ورزق اهلیکم **وَاللّٰهُ** القادر علی کل شیء **خَيْرُ الرَّازِقِينَ** فان





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

وامثال اینها است و خدا فرمود که یاد خدا در همه اوقات بسیار کنید و اختصاص بوقت نماز ندهید شاید در آخرت رستگار شوید پس چون خدا متعال مؤمنین را از خرید و فروش و تجارت در وقت نماز جمعه و شنیدن اذان منع فرمود کسانیرا در وقت خطبه خواندن پیغمبر بی تجارت و معامله میرفتند ملامت و سرزنش فرمود باین مضمون که اینمردم اگر مال التجارهٔ ببینند و صدای طبل و کف زدن شنوند از ذکر تو ای پیغمبر متفرق و پراکنده شوند و بسوی آن تجارت و صدا بشتابند و ترا بر بالای منبر برپا ایستاده تنها گذارند باین مردم بگو که ثوابیکه برای خواندن نماز و شنیدن خطبهٔ من نزد خدا دارید بهتر است برای شما از شنیدن صدای طبل و کف زدن و نفع مال التجاره از خریدن گندم و آرد و امثال اینها برای معاش خود و عیالتان و خدا بهترین روزی دهنده ها است روایت شد که دحیهٔ کلبی مال التجارهٔ از شام بمدینه آورد و پیش از اینکه قبول اسلام کند و در آنوقت در مدینه قحطی و گرانی بود و از مال التجاره اش گندم و آرد و روغن زیتون و چیزهای دیگر بود پیغمبر در مسجد مشغول خواندن خطبه بود چون اهل مسجد شنیدند که مال التجاره وارد مدینه شده همه برخواستند رفتند از ترس آنکه دیگران بخرند و برای اینها چیزی نماند نزد آنحضرت نماند مگر امیر المؤمنین علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیدهٔ جراح و سعید بن زید و بلال و عبد اللّه بن مسعود و عمار بن یاسر و جابر و یکزن آنحضرت فرمود قسم بآن خدائیکه جان من بدست او است اگر همه رفته بودند بیابان مدینه همه پر از آتش میشد و در روایت دیگر فرمود سنگ بر همه میبارید و همه هلاک میشدند پس از خاتمهٔ سورهٔ مبارکهٔ جمعه که در اوّل آن بیان عظمت الهی و منت بر مردم ببعثت خاتم انبیاء و منافع رسالت آنحضرت و عمومیت رسالتش نسبت بتمام خلق تا روز قیامت و ملامت مؤمنین بر توجهشان بمالیهٔ دنیا و لهو و اعراض از ذکر خدا بود و تنظیم سورهٔ منافقین شد که در آن بیان رسالت خاتم انبیاء و سوء رفتار منافقین با آنحضرت و نهی از غفلت از یاد و ذکر خدا بواسطهٔ محبت بمال دنیا و فرزندان و تهدیدشان بخسران و ضرر دنیوی و اخروی بود پس بعد از ذکر بسم اللّه الرحمن الرحیم شروع بملامت و نکوهش منافقین فرمود باین مضمون که چون منافقین نزد تو ای محمد آیند از روی نفاق و نیرنگ گویند ما از روی یقین و اعتقاد ثابت گواهی میدهیم

فعنده خزائن السموات والارض ولا ینقص منها شیء بالعطاء وهو الجواد الذی لا یبخل فاسعوا الیه واطلبوا الرزق منه عن الصادق ع الواجب علی کل مؤمن اذا کان لنا شیعة ان یقرء فی لیلة الجمعة بالجمعة وسبح اسم ربک الاعلی وفی صلوة الظهر بالجمعة والمنافقین فاذا فعل ذلک فکانما یعمل بعمل رسول اللّه وکان ثوابه واجره علی اللّه الجنة ثم لما ختمت سورة الجمعة المتضمنة لبیان عظمة اللّه ومنته علی الناس بارسال محمد بالرسالة ومنافع بعثته وعموم رسالته لکافة الناس الی یوم القیمة ومعارضة الیهود والقائهم الشبهة فی عموم رسالته والجواب عنها وذم المسلمین علی توجههم الی التجارة واللهو نظمت سورة المنافقین المتضمنة لبیان کید المنافقین والقائهم الشبهات فی رسالته وامر المؤمنین بالاعراض عن الاولاد والاموال الملهیین عن ذکر اللّه وان فی ترکه الخسران فابتدئها بذکر الاسماء الحسنی بقوله تعالی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ثم شرع سبحانه فی ذم المنافقین بقوله **اِذَا جَاءَكَ** یا محمد **الْمُنَافِقُونَ** الذین یظهرون الاسلام ویبطنون الکفر وحین حضروا عندک **قَالُوا** لک نفاقا وکیدا انا **نَشْهَدُ** ونقر عن اعتقاد جازم ویقین صادق **اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ** والمبعوث من قبله الی الخلق لهدایتهم الی الدین الحق **وَاللّٰهُ** العالم بکل شیء **يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ** وان شهادتهم برسالتک صدق مطابق للواقع **وَاللّٰهُ** مع ذلک **يَشْهَدُ** شهادة حق **اِنَّ الْمُنَافِقِينَ** الذین یشهدون برسالتک کعبد اللّه بن ابی واصحابه واضرابه **لَكَاذِبُونَ** فیما تضمن شهادتهم من اظهار الیقین والاعتقاد بها اولئک **الَّذِينَ اتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ** الفاجرة وجعلوها **جُنَّةً** وترسا ووقایة لانفسهم من القتل والسبی واموالهم من النهب والغارة قیل ان قولهم نشهد جار مجری الیمین فی التاکید **فَصَدُّوا** ومنعوا انفسهم او الناس **عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ** وقبول دینه وطاعته وطاعة رسوله الا **اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** من النفاق والصد والکذب **ذٰلِكَ** الحکم من اللّه بکذبهم او بسوء اعمالهم انما هو **بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوا** بالسنتهم بتوحید اللّه ورسالة رسوله **ثُمَّ كَفَرُوا** بها بقلوبهم او اظهروا الکفر

وَاِذَا رَاَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ وَاِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُونَ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَاَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

که تو از جانب خدا پیغمبری برای ما و خدا میداند که تو پیغمبر او هستی با وجود این خدا شاهد و گواه است که منافقین در اظهار خود دروغ میگویند و عقیده به پیغمبری تو ندارند انها این شهادتیرا که بمنزله قسم است سپر و حافظ خود قرار داده اند از کشته شدن و یا اسیر شدن و غارت مسلمانان اموالشان را و باین سخنان دروغ جان و مال و عیال خود را نگاهداری میکنند و در باطن مردم را از قبول دین اسلام جلوگیری و بالقاء شبهات و تسویلات مردم را از اطاعت تو منصرف مینمایند و چقدر بد است این عملیات انها شهادت خدا بدروغگوئی انها از روی آنستکه میداند که انها ایمانشان بتوحید خدا و رسالت رسول بزبان صرف است و دلشان کافر بخدا و رسول است و لذا بر دلهاشان مهر زده شده که بهیچ وجه ایمان و ارادات خیریه بر دلشان وارد نشود و اصلا نمیفهمند حقایق قران و امارات صدق محمد را در دعوی رسالت و قباحت نفاق را ای محمد چون بانها نظر کنی قواره و ابدانشان و صورت و شکلشان را در کمال رعنائی و زیبائی و خوش منظری بینی و چون سخن گویند برای سخن دری و خوبی بیانشان گوش بسخن انها دهی ولی در بی فهمی و کم ادراکی مانند الوارهای خشکی باشند که بدیوار تکیه داده شده اند ابدا حس ادراک و عقل فهمیدن چیزی ندارند و در ضعف قلب و زیادی بیم و هراس هر بانگی را که از کسی بلند شود برای اغراض شخصی خود انها گمان کنند که دشمن بانها نهیب دهد و قصد انهارا دارد از روی ترس انکه مبادا نفاقشان فاش شود و مسلمانان تصمیم کشتنشان را کرده باشند ای محمد این منافقین کاملا دشمن شمایند از انها بپرهیز و در هیچ امری از امور خود آنانرا داخلت مده و بر هیچ سری از اسرار خود انهارا مطلع نکن خدا انهارا بکشد و از روی زمین بردارد چطور اینها از حق روگردان

عند اخوانهم الشياطين او امنوا بالتورية ثم كفروا بما فيهما من نعوت خاتم الانبياء فَطُبِعَ وختم لذلك عَلٰى قُلُوبِهِمْ بكفرهم فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ولا يفهمون القران وصدق محمد في دعوى رسالته او فوائد الايمان وضرر الكفر او لا يفهمون ان قلوبهم مطبوعة ثم اشار تعالى بعد ذمهم بكثرة مكرهم بالنبي والمسلمين ذمهم بقلة فهمهم وادراكهم بقوله وَاِذَا رَاَيْتَهُمْ ونظرت اليهم تُعْجِبُكَ ويعظم في نفسك اَجْسَامُهُمْ من حيث الفخامة وصباحة الوجه وَاِنْ يَقُولُوا القول تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ لفصاحتهم وذلاقة لسانهم ولكنهم في عدم الفهم والعقل والنفع كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ يابسة وعيدان غليظة مُسَنَّدَةٌ ومعتمدة على الحائط ومن غاية جبنهم وشدة ضعف قلوبهم يَحْسَبُونَ ويتوهمون كُلَّ صَيْحَةٍ سمعوها من احد ونداء مناد ولو لانشاد ضالة او انفلات دابة انها من عدوهم وانها واقعة عَلَيْهِمْ حيث يتوقعون في كل ساعة ان يظهر الله نفاقهم ويهتك سترهم ويكشف سترهم فيقصدهم المسلمون فاعلم يا محمد ان هُمُ الْعَدُوُّ والكاملون في العداوة لك وللمسلمين فَاحْذَرْهُمْ واحترز منهم ان تامنهم على سرك وتدخلهم في امر من امورك قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ وافناهم من وجه الارض ولعنهم والتعجب من حمقهم وجهلهم انهم اَنّٰى يُؤْفَكُونَ وكيف يعدلون ويصرفون عن الحق مع كمال وضوحه ولمعان نوره وَ من حمقهم انهم اِذَا قِيلَ لَهُمْ نصحا من قبل المؤمنين حين ظهور فسادهم ايها المنافقون تعالوا عند الرسول واتوه يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ويسئل الله العفو من ذنوبكم لَوَّوْا وعطفوا رُءُوسَهُمْ وامالوا وجوههم الى الطرف الاخر وَرَاَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ ويعرضون عن القائل وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ عن الاتيان عند الرسول متانفون عن ان يسئلوه الاستغفار لهم روي انه لما نزل القران على الرسول بذم المنافقين سعى اليهم عشائرهم من المؤمنين و قالوا لهم ويلكم افتضحتم بالنفاق واهلكتم انفسكم فاتوا رسول الله وتوبوا اليه من النفاق واسئلوه يستغفر لكم فابوا الذي هذا في الاستغفار [illegible] الدنيوية [illegible] نزلت ثم اخبر الله تعالى بعدم [illegible] بقوله سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ [illegible] اَسْتَغْفَرْتَ يا محمد لَهُمْ لذلك [illegible] اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ [illegible] لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ابدا لعدم قابليتهم [illegible] ولا يوصل الى الخير والسعادة لانه لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ والجماعة الخارجين عن الدين وحدود العقل والصلاح ثم بين سبحانه علة عدم قابليتهم للمغفرة وبلوغهم الى





هُمُ الَّذِينَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰى يَنْفَضُّوا وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا اِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

يقولون

شده اند و با خدا و رسول این اندازه دشمنی کنند با اینکه نور حق در کمال روشنی و راه هدایت در نظرشان بنهایت پیدا و هویدا است با وجود این درجه بی فهمی و بی ادراکی و این ترس و هراس از مسلمین چون مسلمانان بانها گویند بیائید تا پیغمبر برای شما طلب آمرزش گناهان کند روی خود بطرف دیگر بگردانند و بگفتار گوینده از روی تکبر اعتنائی نکنند پس خدا فرماید که اینمردم قابل آمرزش نیستند چه استغفار کنی برایشان چه نکنی خدا هرگز انهارا نخواهد آمرزید از انکه انها مردمی باشند که از دین و حدود عقل بیرون رفتند و ابدا مراعات صلاح و خیر خود ندارند لذا خدا آنان را بهیچ خیر و سعادتی نخواهد رسانید و در دنیا و آخرت معذب خواهند بود پس خدا متعال نهایت فسق و حماقت آنان را بیان فرمود باین مضمون که این منافقین آن اندازه بی عقل و بی ادراکند که بمؤمنین اهل مدینه میگویند که بآنانکه از خارج بمدینه نزد پیغمبر آمده اند اموال و آذوقه ندهید تا متفرق شوند و بوطنها و قبایلشان برگردند با اینکه خزینهای مالیه و ارزاق و نعمتهائیکه در آسمانها و زمین است ملک خدا و بدست او است و بهر کس بخواهد میدهد ولی منافقین از نادانی و حماقتیکه دارند این قدرت و سلطنت الهی را نفهمیده اند که این سخنان زشت و واهی را میگویند و از این سخن زشت تری استکه از دهانشان بیرون میاید و آن این استکه میگویند عزت و ریاست در مدینه برای ما است و محمد خار و بیمقدار است چون از این سفریکه در آن هستیم بمدینه برگردیم مردمان با عزت و جلالت مردمان خار و بی مقدار را که محمد است از مدینه بیرون کنند و حال آنکه عزت و جلالت حقیقی برای خدا و پیغمبر خدا و مؤمنین است و منافقین این مطلب را نداند بعضی از اهل سنت روایت کرده اند که در سفر جنگ با طائفه بنی المصطلق جهجاه نام که اجیر عمر بن الخطاب بود با سنان جهنی که حلیف عبد الله بن ابی رئیس منافقین بود نزاعش شد جهجاه مهاجرین را بیاری خود فریاد زد و سنان هم انصار را بیاری خود خواست و جعال نام که از فقیران مهاجرین بود بیاری

غاية الفسق والشقاوة بقوله هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ للانصار جهلا وعنادا للحق ايها الانصار لَا تُنْفِقُوا من اموالكم عَلٰى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ من المؤمنين المهاجرين اليه حَتّٰى يَنْفَضُّوا ويتفرقوا من حوله ويرجعوا الى اوطانهم وعشائرهم ويرجع العبيد الى مواليهم والابناء الى ابائهم قيل ان قولهم رسول الله اما للهزء او لاشتهاره بهذا اللقب وانهم قالوا على من عند محمد وذكره الله بهذا اللقب اجلالا له ثم ابطل سبحانه قولهم بقوله وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وبيده ارزاق الخلائق يعطيها لمن يشاء ويقدر ولكن المنافقين لجهلهم بالله وشئونه لَا يَفْقَهُونَ ذلك ولذا يقولون من مقالات الكفر ما يقولون ثم حكى سبحانه الاخر الذي هو اشنع من قولهم الاول بقوله يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا من سفرنا هذا الى المدينة والله لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ وهم المنافقون باعتقادهم او خصوص عبد الله بن ابي مِنْهَا الْاَذَلَّ وهم المؤمنون او خصوص النبي صلى الله عليه وآله روي ان في غزوة بني المصطلق ازدحم على الماء جهجاه بن سعيد الغفاري اجير عمر بن الخطاب يقود فرسه وسنان الجهني حليف عبد الله بن ابي رئيس المنافقين واقتتلا فصرخ جهجاه بالمهاجرين وسنان بالانصار فاعان جهجاه جعال من فقراء المهاجرين ولطم سنانا فاشتكى الى عبد الله بن ابي فقال للانصار ماذا فعلتم بانفسكم احللتموهم بلادكم وقاسمتموهم اموالكم اما والله لو امسكتم من جعال وذويه فضل طعامكم لم يركبوا رقابكم ولاوشكوا ان يتحولوا عنكم فلا تنفقوا عليهم حتى ينفضوا من حول محمد ص ولئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل عنى بالاعز نفسه وبالاذل جانب المؤمنين او خصوص الرسول وانما نسب سبحانه القول الى المنافقين لرضاهم به فسمع ذلك زيد بن ارقم وهو حدث فقال انت والله الذليل القليل المبغض في قومك ومحمد في عز من الرحمن وقوة من المسلمين فقال ابن ابي اسكت فانما انت العب فاخبر زيد رسول الله بما قال ابن ابي فتغير رسول الله فقال عمر دعني يا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق فقال اذا ترغم انوف كثيرة بيثرب فقال عمر فان كرهت ان يقتله المهاجري فامر به انصاريا فقال اذا تحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه وقال ع لابن ابي انت صاحب الكلام الذي بلغني قال والله الذي انزل عليك الكتاب ما قلت شيئا من ذلك وان زيدا لكاذب فقال الحاضرون شيخنا وكبيرنا يصدق عليه كلام غلام عسى ان يكون قد وهم فقال رسول الله لزيد لعلك غضبت عليه قال لا قال فلعله اخطأ سمعك قال لا قال فلعله اشتبه عليك قال لا فلما نزلت الاية لحق رسول الله ص زيدا من خلفه فعرك اذنه وقال وعت اذنك يا غلام ان الله صدقك وكذب المنافقين ورد عليهم بقوله وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ لا لغيرهم وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ذلك لجهلهم وغرورهم روي بعض العامة انه قيل للحسن بن علي ان الناس يزعمون ان فيك تيها اي كبرا فقال ليس ذلك بتيه ولكنه عزة وتلا الاية

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ـــ

و حمایت جهجاه سیلی بصورت سنان زد سنان نزد عبدالله بن ابی شکایت برد عبدالله بن ابی با نصار گفت این چه کاری بود که کردید این مردم را در مدینه آوردید و منزل دادید و اموال تان را با انها قسمت کردید والله اگر پس ماندهٔ خوراکتان را نمیدادید انها بگردن شما سوار نمیشدند و از شهر شما میرفتند حال چیزی با نها ندهید تا از دور محمد پراکنده شوند اگر بمدینه برگشتیم ما مردمانیکه دارای عزت و جلالت در مدینه هستیم محمد را که خوار و ذلیل ترین

وعن القمی قال نزلت الآیة والسورة فی غزوة مریسیع وهی غزوة بنی المصطلق فی سنة خمس من الهجرة وكان رسول الله صـ خرج الیها ولما رجع منها نزل علی بئر وكان الماء قلیلا فیها وكان انس بن سیار حلیف الانصار وكان الجهجاه بن سعید الغفاری اجیر العمر بن الخطاب فاجتمعوا علی البئر فتعلق دلو انس بن سیار بدلو جهجاه فقال انس بن سیار دلوی وقال جهجاه دلوی فضرب جهجاه یده علی وجه انس بن سیار فسال منه الدم فنادی انس بن سیار بالخزرج ونادی جهجاه بقریش فاخذ الناس السلاح وكاد ان تقع الفتنة فسمع عبدالله بن ابی النداء فقال ما هذا فاخبروه بالخبر فغضب غضبا شدیدا ثم قال قد كنت كارها لهذا المسیر لاذل العرب ما ظننت ان ابقی الی ان اسمع مثل هذا النداء فلا یكن عندی تعییر ثم اقبل علی اصحابه فقال هذا عملكم انزلتموهم منازلكم وواسیتموهم باموالكم ووقیتموهم بانفسكم وابرزتم نحوركم للقتل فارمل نساءكم وایتم صبیانكم ولو اخرجتموهم لكانوا عیالا علی غیركم ثم قال لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل وكان فی القوم زید بن ارقم وكان غلاما قد راهق وكان رسول الله صـ فی ظل شجرة وعنده قوم من المهاجرین والانصار وجاء زید فاخبره بما قال عبدالله بن ابی فقال رسول الله صـ لعلك وهمت یا غلام قال لا والله ما وهمت فقال لعلك غضبت علیه قال لا والله ما غضبت علیه قال فلعله سفه علیك قال لا والله فقال رسول الله لشقران مولاه احدج فاحدج راحلته وركب فتسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله لیرحل فی مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام علیك یا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعلیك السلام فقال ما كنت لتركب فی مثل هذا الوقت فقال او ما سمعت قولا قال صاحبكم قال وای صاحب لنا غیرك یا رسول الله قال عبدالله بن ابی زعم انه ان رجع الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل فقال یا رسول الله فانك واصحابك الاعز وهو واصحابه الاذل فسار رسول الله یومه كله لا یكلمه احد فاقبلت الخزرج علی عبدالله بن ابی یعذلونه فحلف عبدالله انه لم یقل شیئا من ذلك فقالوا فقم بنا الی رسول الله حتی نعتذر الیه فلوی عنقه فلما جن اللیل سار رسول الله لیله كله ونهاره فلم ینزلوا الا للصلوة فلما كان من الغد نزل رسول الله ونزل اصحابه وقد امهدهم الارض من السهر الذی اصابهم فجاء عبدالله بن ابی الی رسول الله صـ فحلف انه لم یقل ذلك وانه لیشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وان زیدا قد كذب علی فقبل رسول الله صـ منه واقبلت الخزرج علی زید بن ارقم یشتمونه ویقولون له كذبت علی عبدالله بن ابی سیدنا فلما رحل رسول الله كان زید معه یقول اللهم انك لتعلم انی لم اكذب علی عبدالله فما سار الا قلیلا حتی اخذ رسول الله صـ ما كان یاخذه من البرحاء عند نزول الوحی علیه فثقل حتی كادت ناقته ان تبرك من ثقل الوحی فسری عن رسول الله وهو یسكب العرق عن جبهته ثم اخذ باذن زید بن ارقم فرفعه من الرحل ثم قال یا غلام صدق قولك ووعی قلبك وانزل الله فیك قرآنا فلما نزل جمع اصحابه وقرء علیهم سورة المنافقین ففضح الله عبدالله بن ابی قال فلما نعتهم الله لرسوله وعرفه مشی الیهم عشایرهم فقالوا لهم قد افتضحتم فاتوا نبی الله یستغفر لكم فلووا رؤسهم وزهدوا فی الاستغفار وروی ان ولد عبدالله بن ابی اتی رسول الله صـ فقال یا رسول الله ان كنت عزمت علی قتله فمرنی ان اكون انا الذی احمل الیك راسه فوالله لقد علمت الاوس والخزرج انی ابرهم ولدا بوالده فانی اخاف ان تأمر غیری فیقتله فلا تطیب نفسی ان انظر الی قاتل عبدالله فاقتل مؤمنا بكافر فادخل النار فقال رسول الله صـ بل نحسن لك صحابته ما دام معنا وعن الكافی عن الكاظم علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالی سمی من لم یتبع الرسول فی ولایة وصیه منافقین وجعل من جحد وصیه امامته كمن جحد محمدا وانزل بذلك قرآنا فقال یا محمد اذا جاءك المنافقون بولایة وصیك قالوا نشهد انك لرسول الله والله یعلم انك لرسوله والله یشهد ان المنافقین بولایة علی لكاذبون اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله والسبیل هو الوصی انهم ساء ما كانوا یعملون ذلك بانهم امنوا برسالتك وكفروا بولایة وصیك فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون یقول لا یعقلون بنبوتك واذا قیل لهم ارجعوا الی ولایة علی یستغفر لكم النبی من ذنوبكم لووا رؤسهم قال الله ورایتهم یصدون عن ولایة علی وهم مستكبرون علیه ثم عطف القول من الله بمعرفته بهم فقال سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین یقول الظالمین لوصیك **اقول** لا اشكال فی ان الروایة فی بیان تاویل الآیة لا تفسیرها ثم لما كان الكفر والنفاق مع وضوح الحق لا یكون الا لحب الاموال وراحة الاولاد وعظ الله سبحانه المنافقین والمؤمنین بقوله **یا ایها الذین امنوا لا تلهكم** ولا تغفلكم ولا تشغلكم الاهتمام بتدبیر امورها وتنظیم مصالحها **اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله** والتوجه الیه والقیام بعبادته **ومن یفعل ذلك** التلهی بالمال والولد والاشتغال بالامور الدنیویة **فاولئك** الغافلون واللاهون عن ذكر الله **هم الخاسرون**





وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

مردم است از مدینه بیرون کنیم زید بن ارقم طفل خورد سالی بود این سخنان عبدالله را شنید و بپیغمبر صـ خبر داد انحضرت رنگ مبارکش دگرگون شد عمر عرض کرد بگذار من گردن این منافق را بزنم انحضرت فرمود بسیاری از اهل مدینه دلتنگ خواهند شد عمر عرض کرد اگر نمیخواهی مهاجرین او را بکشند بفرما تا یکنفر انصار او را بکشد انحضرت فرمودند در انوقت مردم گویند که محمد اصحاب خود را میکشد پس انحضرت بعبدالله بن ابی فرمود تو این سخنان گفتهٔ عرض کرد قسم بخدائیکه قران بر تو نازل کرده من چنین سخنی نگفته ام زید بن ارقم دروغ عرض کرده حاضرین از انصار گفتند شما سخن طفلی را در بارهٔ رئیس و بزرگ ما نباید بپذیرید شاید این طفل بد شنیده انحضرت بزید فرمود شاید تو با عبدالله بدبین شدهٔ عرض کرد نه فرمود شاید گوشت بد شنیده عرض کرد نه فرمود شاید اشتباه کردهٔ عرض کرد نه پس از آن این سوره نازل شد که خدا زید بن ارقم را تصدیق فرموده و عبدالله بن ابی و منافقین رسوا و مفتضح گردیدند پس چون کفر و نفاق با وضوح حق بجهت محبت دنیا و حفظ اولاد و جمع اموال است خدا بتعال مؤمنین و منافقین را نصیحت و موعظه فرمود باین مضمون که ای اهل ایمان محبت جمع اموال و تنظیم امور اولاد و فرزندان و سرگرمی بتدبیر امور انها شما را غافل نکند از یاد خدا و توجه به پروردگارتان و کوشش در عبادت و بندگی او و کسانیکه اشتغال بامور انها و تنظیم جهات دنیویه شود آن اشخاص خسران دنیا و آخرت دارند و در تجارت خود در بازار دنیا ضرر برند و ورشکسته شوند از انکه بهشت و نعمتهای دائمه را بدنیای چند روزهٔ پر رنج و زحمت فروخته اند در حدیث است که هیچ روزی آفتاب طالع نشود مگر انکه بدو جانب آفتاب دو ملک باشند که فریاد زنند بطوریکه تمام موجودات بشنوند جز جن و انس و گویند ای مردم بشتابید بسوی عبادت پروردگارتان و کم از مال دنیا که کافی برای معاشتان باشد بهتر است از مال زیادیکه شما را از یاد خدا غافل کند و مقداری از دارائیتان که خدا بشما داده در راه خدا صرف و خرج کنید پیش از اینکه مرگ برسد و گریبان شما را بگیرد در انوقت از روی حسرت و آرزو گویند خدایا و پروردگارا چرا مرا اندت کمی مهلت نمیدهی و مرگم را بتاخیر نمیاندازی که در آخر عمر خود مالم را در راه تو صرف کنم و از بندگان صالح و نیکوکار تو شوم ابن عباس فرمود کسیکه مالی دارد که زکوة آن را نداده یا بمال خود حج نرفته چون دم مرگش شود از خدا خواهد که او را بدنیا برگرداند کسی با بن عباس گفت سؤال برگشت بدنیا از کفار است ابن عباس این آیه را تلاوت فرمود و از انجناب مروی است که این آیه دلیل بر آنستکه آنانکه زکوة نداده و حج با استطاعت نرفته از مؤمنین نیستند برای انکه سؤال برگشت بدنیا مخصوص بکفار است و خدا جواب دهد که هرگز کسیکه اجل و مرگش رسیده باشد رفتنش از دنیا تاخیر نشود و خدا اعمال شما بندگان را میداند و جزا میدهد

فی تجارتهم فی سوق الدنیا حیث انهم باعوا الجنة والنعم الدائمة والراحة الابدیة باللذة الدنیویة القلیلة الفانیة المشوبة مع التعب الكثیر وفی الحدیث ما طلعت الشمس الا بجنبیها ملكان ینادیان ویسمعان الخلائق غیر الثقلین یا ایها الناس هلموا الی ربكم ما قل وكفی خیر مما كثر والهی **وانفقوا** اشیاء **مما رزقناكم** واعطیناكم بفضلنا فی سبیل الله **من قبل ان یاتی احدكم الموت** وعاین مخائله وامارته **فیقول** عند حلوله تمنیا وتحسرا یا **رب لولا اخرتنی** وهلا امهلتنی **الی اجل قریب** وامد قصیر وزمان قلیل فی الدنیا **فاصدق** مالی للفقراء وانفق علیهم تقربا الیك واؤدی زكوتی **واكن** فی آخر عمری **من** عبادك **الصالحین** والمعتقین المخلصین عن ابن عباس من كان له مال یجب فیه الزكوة فلم یزكه او مال یبلغه الی بیت الله فلم یحج یسئل عند الموت الرجعة فقال رجل اتق الله یا بن عباس انما سئلت الكفار الرجعة فقال ابن عباس انی اقرء علیك هذا القران فقال یا ایها الذین امنوا الی قوله فاصدق واكن من الصالحین فقال الرجل ما یوجب الزكوة قال مائتا درهم قال بما یوجب الحج قال الزاد والراحلة وروی عنه ایضا انه قال هذا دلیل علی ان القوم لم یكونوا مؤمنین اذ المؤمن لا یسئل الرجعة وقیل لا ینزل الموت باحد لم یحج ولم یؤد الزكوة الا وسئل الرجعة وقرء هذه الآیة وعن الفقیه سئل عن قول الله فاصدق واكن من الصالحین قال اصدق من الصدقة واكن من الصالحین احج وعن الصادق علیه السلام قال الصلاح هنا الحج وعن ابن عباس قال تصدقوا قبل ان ینزل علیكم سلطان الموت فلا یقبل توبة ولا ینفع عمل ثم بین سبحانه ان من انقضی اجله وحان حینه لا یمهل فی الدنیا بقوله **ولن یؤخر الله** عن الموت ابدا **نفسا** من النفوس **اذا جاء اجلها** وحضر وقت موتها **والله خبیر** وعالم **بما تعملون** من خیر وشر فیجازیكم علی حسب استحقاقكم فی الآخرة (قد تم ثواب قرائتها) ═ ثم لما ختمت سورة المنافقین المتضمنة لبیان سوء اخلاق المنافقین واقوالهم وان خزائن السموات والارض والعزة الكاملة له تعالی ووعظ الناس بانه لا ینبغی ان یلهیهم اموالهم واولادهم

بسم الله الرحمن الرحیم

یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَاِلَیْهِ الْمَصِیرُ

پس از انجام سورهٔ منافقین که در آن بیان سوء اخلاق و اقوال منافقین و اعلان باینکه خزائن آسمان و زمین و عزت و جلالت مختص بخدا است و بیان انکه نباید محبت اموال و اولاد انسان را غافل از یاد خدا کند و امر بتقوی و انفاق در راه خدا بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ تغابن شد که در آن بیان عظمت و عزت و جلالت خدا است و اینکه خلق یا کافرند یا مؤمن و منافقین داخل در کفارند و اینکه زنها و اولاد و اموال دنیوی سبب ابتلاء و گرفتاری دنیا است و بایستی انسان محبت خدا را بر محبت آنها مقدم دارد و در آخر آن امر بتقوی و انفاق اموال در راه خدا بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع ببیان عظمت و جلالت و عزت خود فرمود باین مضمون که خدا را تسبیح و تنزیه از نقایص کند آنچه در آسمانها و زمین است و سلطنت مطلقه بر تمام موجودات و ستایش مختص بذات او است پس بایستی تمام موجودات برای عزت و جلالت او خود را خار و ذلیل دانند و همه از مهابت سلطنت او لرزان باشند و آنی از تسبیح و شکر او غفلت نورزند که او قادر بر هر چیزی است که اراده کند و آسمان و زمین تاب عذاب او را ندارند و از آثار قدرت کامله اش منتی است که بر شما بنی آدم به آفرینشتان گذارده چه او شما را از خاک و از نطفه بوجود آورده پس بر همه واجب است شکرگذار و مؤمن باو باشند با این حال برخی از روی نادانی و عناد باو کافرید و برخی مؤمن باو و بعضی گفتند یعنی بعضی در باطن و در نهانی باو کافر و در ظاهر مؤمن باو مانند منافقین و خدا بنای بعملیات همهٔ شما است و از نعمتهای او بر شما اینکه آسمانها و زمین را از روی حکمت بالغه اش آفرید که از آسمان برای شما باران آید و از زمین روزی شما بروید که بآن زندگانی کنید و شما را در رحمهای مادران بهترین صورتها صورت بندی کرده و بعد از زندگانی در دنیا بازگشتتان پس از مردن بسوی او است پس جوارح و قوی تان را در عبادت و پرستش او بکار زنید تا آنکه وقتیکه نزد او میروید از شما

عن ذکر الله وعلیهم ان یتقوا الله وینفقوا اموالهم فی سبیله نظمت سورة التغابن المبدوءة ببیان عظمة الله وعزته وجلاله وان الناس صنفان کافر فی الظاهر والباطن وکافر فی الباطن ومؤمن خالص وانه لا ینبغی للانسان ان یفتتن بمحبة الازواج والاولاد والاموال بل علیه ان یتق الله وینفق امواله فی سبیله وذکر فی السورة السابقة ان الملهون عن ذکر الله فی الخسارة وهنا بین ان المنفقین لهم الفلاح فی الدارین فابتدئها بذکر الاسماء الحسنى بقوله بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ثم بین سبحانه کمال عظمته وعزته بقوله یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ بذاته تقدیسه وتنزیهه لَهُ تعالی وحده الْمُلْكُ والسلطنة المطلقة التامة فی تمام عوالم الوجود وَلَهُ الْحَمْدُ علی نعمه السابغة الوافرة فعلیکم ان تتذللوا لعزته وتهابوه لسلطانه وتستغرقوا فی ذکره ولا تلهوا عن تسبیحه وحمده وشکره ثم لما خص ملك الوجود بنفسه ولازمه اختصاص التصرف فیه بذاته بین کمال قدرته بقوله وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ من الایجاد والاعدام والتصرف والتدبیر فی الموجودات قَدِیرٌ لا عجز فی ساحته ولا مانع عن انفاذ ارادته ثم ذکر سبحانه الناس باصل النعم الذی انعم علیهم واعظمها بقوله هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ ایها الناس بقدرته واوجدکم اولا من تراب ثم من نطفة فکان الواجب ان تؤمنوا جمیعا به وتشکروه فی جمیع الاوقات ومع ذلك صرتم صنفین فَمِنْكُمْ كَافِرٌ به لجهله وعناده وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ به ومصدق بانه الخالق والمنعم علیه بالنعم الجسام فیشکره ویقوم بمرضاته عن ابن عباس ان الله خلق بنی ادم مؤمنا وکافرا ثم یعیدهم یوم القیمة کما خلقهم مؤمنا وکافرا قیل یعنی فمنکم جاحد ومنکم مصدق وقیل یعنی فمنکم کافر فی السر مؤمن فی الظاهر والعلانیة کالمنافقین وکافر فی العلانیة ومؤمن فی السر کابی طالب وعمار بن یاسر ثم هدد علی الکفر والعصیان ووعد علی الایمان والطاعة بقوله وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ من الکفر والعصیان والایمان والطاعة بَصِیرٌ ومطلع فی الغایة ویجازیکم یوم القیمة حسب استحقاقکم واعمالکم ان خیرا فخیر وان شرا فشر عن الصادق علیه السلام فی هذه الایة قال عرف الله ایمانهم بولایتنا وکفرهم بترکها یوم اخذ المیثاق فی صلب آدم وهم ذر ثم ذکر سبحانه نعمتین عظیمتین اخریین بقوله خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ والحکمة البالغة خلقا بدیعا نافعا جیئان جمیع الحیوانات بامطار السموات وانبات الارض یرتزقون ویتعیشون وَصَوَّرَكُمْ یا بنی آدم فی الارحام بقدرته فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وزین اشکالکم ببدایع الصفات من استواء القامة واعتدال الاعضاء مع ما فیکم من الجمال الظاهر وکمال القوی والمشاعر التی نیطت بها الکمالات الظاهریة والباطنیة المستتبعة للرقی الی عالم القرب والروحانیة وَاِلَیْهِ الْمَصِیرُ والمرجع فی ترقیاتکم فی هذا العالم بالعلم والعمل وبعد خروجکم من الدنیا فصرفوا فی اعمال القوی والجوارح التی انعم الله بها علیکم حتی تلاقوا ربکم وهو راض منکم





یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ اَلَمْ یَاْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِینَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ اَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ ذٰلِكَ بِاَنَّهُ كَانَتْ تَاْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالُوا اَبَشَرٌ یَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَی اللّٰهُ وَاللّٰهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ زَعَمَ الَّذِینَ كَفَرُوا اَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلٰی وَرَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذٰلِكَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی اَنْزَلْنَا

راضی و خوشنود باشد و بدانید که خدا بر اعمال سری و علنی شما کاملا آگاه و بتمام خیالات و نیتهای قلبی شما مطلع است هیچ خبری و امری بر او مخفی و پوشیده نخواهد بود پس روی سخن بتهمت کفار و تهدید آنان فرمود باین مضمون که ایکسانیکه بخدای خود کافرید مگر بشما خبر کفاریکه پیش از شما بودند چون قوم نوح و عاد و ثمود و نظائر آنها که در مدت عمرشان بر کفر و عصیانشان بخدا مصر بودند تا آنکه بالاخره همه بعذاب دردناک هلاک شدند و در آخرت هم بعذاب دردناک گرفتارند و این عذاب که امتهای سابقه بآن گرفتار شدند برای آن بود که پیغمبرانی از جانب خدا در میان آنها رفتند و پیغمبری خود را بمعجزات باهرات ثابت کردند مع الوصف آن مردم گفتند که چگونه میشود پیغمبر خدا از جنس بشر باشد که برای هدایت ما از جانب خدا آید با اینکه تعجب نمی کردند از اینکه خدا از جنس سنگ و چوب باشد و تعجب میکردند که پیغمبر از جنس بشر باشد پس باین بهانه کافر بخدا و از پذیرفتن سخن پیغمبران روگردان شدند و اعتنائی بگفته آنها و معجزاتشان از روی لجاج و عناد نکردند و خدا از ایمان و طاعت آنان مستغنی بود لذا همه را بعذاب هلاک کرد و آنها را از روی زمین برانداخت و معدوم نمود و خدا اینکه همهٔ موجودات ملک او است بی نیاز است از بنی آدم و طاعتشان و هر چه کند از ایجاد و اعدام مستحق و شایستهٔ ستایش و حمد است پس از اخبار باینکه امم سابقه علاوه بر عذاب دنیا مبتلای بعذاب آخرت باشند خدا حکایت انکار معاد را از کفار نمود و فرمود باین مضمون که گمان کفار این است که بعد از مردن و رفتن از دنیا دیگر زنده نخواهند شد و عالم دیگری که در آن ثواب و عقاب باشد نخواهد بود بگو ای پیغمبر بآنان که بلی بپروردگارم دوباره شما را زنده خواهد کرد و از قبرها بیرون خواهد آورد برای جزاء اعمالیکه در دنیا مرتکب شده اید و خدا بخوبی و بدی عملیاتتان در دنیا خبرتان خواهد کرد بدادن مجازات نیک و بد و ثواب و عقاب

غیر ماخط علیکم ثم لما بین سبحانه ان الناس صنفان کافر ومؤمن ومصیر الکل الیه فیجازیهم علی حسب استحقاقهم بین سبحانه سعة علمه بجمیع الموجودات فی جمیع العوالم العلویة والسفلیة بقوله یَعْلَمُ بذاته مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ من الموجودات الکبیرة والصغیرة واحوالها الخفیة والجلیة ثم اکد علمه باحوال الناس تشدیدا للوعد والوعید وارعابا للقلوب بقوله وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وما تسترونه عن غیرکم من الاعمال وَمَا تُعْلِنُونَ وتظهرونه لسائر الناس من الطاعة والمعصیة وَاللّٰهُ العظیم المنعم عَلِیمٌ ومحیط بِذَاتِ الصُّدُورِ وخطورات القلوب ومکنونات الضمائر فلا یخفی علیه خافیة ولا یعزب عنه مثقال ذرة فیجازیکم حین رجوعکم الیه علی عقائدکم واعمالکم فاحسنوها کما احسن صورکم ونظم امور معاشکم ثم وجه خطابه الی الکفار وهددهم بمثل ما نزل علی الکفرة من الامم السابقة من العذاب بقوله اَلَمْ یَاْتِكُمْ ولم یصل الیکم ایها الکفار الحاضرون فی عصر النبی الخاتم نَبَؤُا الامم الَّذِینَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ کامة نوح وهود وصالح وخبر حالهم التی هی ذلك الخبر الهائل انهم اصروا علی الکفر بالله ورسله فَذَاقُوا واحسوا وَبَالَ اَمْرِهِمْ وشدة عاقبة کفرهم فی الدنیا حیث استاصلهم بالعذاب وَلَهُمْ فی الآخرة عَذَابٌ اَلِیمٌ لا یمکن بیان شدته وابلائه فی الدنیا وکان ذٰلِكَ العذاب الدنیوی والاخروی بِاَنَّهُ كَانَتْ تَاْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ من قبل الله مستدلین علی رسالتهم بِالْبَیِّنَاتِ والمعجزات الباهرات فقابلوا بالرد لهم وانکار الرسالة اَبَشَرٌ مثلنا یَهْدُونَنَا ویرشدوننا الی معبودنا ودین آخر فتعجبوا من ان یکون الرسول بشرا ولم یتعجبوا من ان یکون الههم حجرا فَكَفَرُوا بالله ورسله جهلا وعنادا وَتَوَلَّوْا واعرضوا عن قبول قولهم والتدبر فی معجزاتهم وَاسْتَغْنَی اللّٰهُ عن ایمانهم وطاعتهم ولذا اهلك جمیعهم وقطع دابرهم ولو لا غناه ما فعل ذلك وَاللّٰهُ المالك لجمیع الموجودات الخالق لهم غَنِیٌّ حَمِیدٌ ومحمود فی فعاله ومستحق للحمد بذاته ولو لم یکن حامد ثم لما اخبر سبحانه بعذاب الامم السابقة فی الآخرة حکی انکار المشرکین المعاد بقوله زَعَمَ وظن الَّذِینَ كَفَرُوا اَنْ لَنْ یُبْعَثُوا بعد موتهم ولن یخرجوا احیاء من قبورهم للحساب والجزاء ابدا ثم امر سبحانه النبی صلی الله علیه وآله برد قولهم ذلك بقوله قُلْ یا محمد لهم بَلٰی وَرَبِّی لَتُبْعَثُنَّ من قبورکم للحساب والمجازات ثُمَّ بعد البعث لَتُنَبَّؤُنَّ ولتخبرن بِمَا عَمِلْتُمْ فی الدنیا من الکفر والعصیان برؤیة العذاب علیه وَذٰلِكَ البعث والتعذیب عَلَی اللّٰهِ القادر علی کل شیء یَسِیرٌ وسهل لکمال القدرة ووجود المقتضی وعدم المانع فاذا کان الامر کذلك فَآمِنُوا ایها الناس بِاللّٰهِ ووحدانیته وَرَسُولِهِ محمد وَالنُّورِ الَّذِی اَنْزَلْنَاهُ علی محمد وهو القرآن المبین لکل حق والمظهر لکل صواب

وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ
بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ
بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ
تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

والبته دوباره زنده کردنتان برخدا اینکه اول بار شمارا آفریده آسان است هیچ وجه دشواری ندارد از انکه
قدرت وتوانائیش بر هر امریکه اراده کند بینهایت است پس حالکه عالم مجازاتی هست که شمارا در پای حساب
ومعرض عقوبت ومثوبت برند ایمردم باخبر دیگانگی خدا وپیغمبری پیغمبرش وبکتابیکه ما نازل کردیم که
تمام حق وحقایق را روشن میکند ایمان آورید وبدانید که خدا بتمام اعمال وکردار وگفتار شما باخبر ومطلع
است در همه مجازاتتان دهد وبترسید از روزیکه همه شمارا برای حساب ورسیدگی باعمالتان در صحرای
قیامت جمع کند وآن روزی استکه اهل ایمان اهل کفر واهل هدایت اهل ضلالت را بضرر وخسارت اندازند
وانچه در آن روز ضرر نبیند وصد در صد ربح واستفاده دارد اهل ایمان است چه آنانکه از روی حقیقت
وصمیم قلب ایمان بخدا ورسول وعمل صالح وپسندیده داشته باشند خدا بکلی گناهانشان را بیامرزد ودر
بهشتهائی آنانرا برد که در زیر درختان وپای قصرهاشان نهرهای جاری روان باشد وهرگز از آن بهشتها
بیرون نروند واین بخشش گناهان ونجات از عذاب ورسیدن بچنین بهشتها بالاترین استفاده استکه
عاقل تصور کند واما ضرر وخسران کفار آنستکه آنانکه کافر بوحدانیت خدا ومنکر آیات قران ومعجزات
پیغمبر آخر الزمان باشند در آخرت همیشه در آتش جای داشته باشند وابدا خلاصی ونجاتی از آن اگر
چه بردن باشد نخواهند داشت کسی گمان نکند که اگر مؤمن نزد خدا جلالت وقرب دارد چرا باید در دنیا
ناگواریهائی ببیند وبمصیبتی مبتلا شود چه تمام مصیبتهائیکه هردم میرسد در دنیا بتقدیر الهی واز روی حکمت
ومصلحت بندگان است ربطی بقدر ومنزلت داشتن نزد خدا ندارد بلکه مؤمن بلا ومصیبتش بیشتر است
وکسیکه ایمان بخدا داشته باشد خدا دل اورا هدایت بصبر در وقت مصیبت وبرضا وتسلیم وشکر کند تا انکه
اجر بیشش زیاد شود وخدا بهرچیزی که از الجمله رضا وصبر وتسلیم مؤمن است آگاه ومطلع است ایمردم اطاعت

وعن الكاظم ع الامامة هي النور وعن الباقر عليه السلام النور والله الائمة وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ من الايمان والعمل بالقران خَبِيرٌ
ومطلع في الغابر واذكروا ايها الناس يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ الله لِيَوْمِ الْجَمْعِ والحساب يجمع الله فيه الاولين والآخرين وهو يوم القيمة
ذٰلِكَ اليوم يَوْمُ التَّغَابُنِ والتخاسر يغبن ويخسر بعض الناس بعضا بتمكن بعضهم في مسكن بعض عن ابن عباس ان قوما في النار
يعذبون وقوما في الجنة يتنعمون وقيل يوم يغبن اهل الحق اهل الباطل واهل الهدى اهل الضلالة واهل الايمان اهل الكفر فلا غبن ابين
من هذا وعن الصادق عليه السلام يوم يغبن اهل الجنة اهل النار وفي الحديث ما من عبد يدخل الجنة الا ارى مقعده من النار لو اساء ليزداد
شكرا وما من عبد يدخل النار الا ارى مقعده من الجنة لو احسن ليزداد حسرة قيل اطلاق الغبن على نزول الاشقياء في منازل السعداء
من باب التهكم ثم بين سبحانه ربح المؤمنين في تجارتهم بقوله وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ صادقا مخلصا وَيَعْمَلْ عملا صَالِحًا مرضيا
لله يُكَفِّرِ الله عَنْهُ ويغفر له سَيِّئَاتِهِ يوم القيمة فلا يفضحه بها بين الناس وَيُدْخِلْهُ بفضله جَنَّاتٍ ذات قصور
واشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ الكثيرة خالكونهم خَالِدِينَ ومقيمين فِيهَا أَبَدًا دائما ذٰلِكَ الاجر المذكور على
ايمانهم وعملهم هو الْفَوْزُ الْعَظِيمُ والنيل باعلى المقاصد من النجاة من العذاب والظفر باجل الطيبات ثم بين سبحانه غبن الكفار بقوله
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا القرانية ومعجزات نبينا أُولٰئِكَ المغبونون أَصْحَابُ النَّارِ وملازموها خالكونهم
خَالِدِينَ فِيهَا وهي بِئْسَ الْمَصِيرُ والمرجع للكفار ثم لما بين سبحانه حسن حال المؤمنين في الآخرة كان مجال ان يقال فلم يبتلى
المؤمن في الدنيا بالفقر والمرض والشدائد فاجاب سبحانه بقوله مَا أَصَابَ احدا مِنْ مُصِيبَةٍ وبلية من فقر او مرض او غيرهما
من الشدائد إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ وتقديره وارادته المنبعثة عن الحكمة البالغة وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ اللطيف الحكيم يَهْدِ الله
قَلْبَهُ عند المصيبة للصبر والثبات والشكر والرضا والتسليم لحكمه عن ابن عباس يهد قلبه لما يحب ويرضى وَاللّٰهُ المحيط بخلقه بِكُلِّ
شَيْءٍ من الاشياء التي من جملتها القلوب واحوالها من الرضا والتسليم عَلِيمٌ ومطلع كمال الاطلاع وَأَطِيعُوا اللّٰهَ فيما امركم به
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فيما يؤدي اليكم عنه ولا يشغلكم المصائب عن العمل بوظائف الايمان قيل تكرار الامر بالطاعة للتاكيد وبيان





اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا
وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ عِنْدَهُ
أَجْرٌ عَظِيمٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا
لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

خدا وپیغمبر کنید تا استفاده برید واگر از اطاعت خدا ورسول رو گردان شوید ضررش بخود شما
رسد پیغمبر مسئولیتی ندارد جز انکه وظیفه او فقط تبلیغ است بیان واضح داد بوظیفه خود عمل کرده پس از
بیان اینکه تمام مصائب بتقدیر واراده خدا است پروردگار عالم عظمت وقدرت خود را تذکر داد
ومؤمنین را امر بتوکل بخدا فرمود باین مضمون که خدا آن معبود یگانه ایست که شریکی برایش متصور نیست
وبایستی مؤمنین در تمام گرفتاریها باو توکل واعتماد کنند وحفظ خود را از مصائب وابتلائات از او خواهند
پس از تسلیه خاطر مؤمنین در مصائب دادند چون مصائبی از طرف زن وفرزندان بمؤمن متوجه شود که مانع
او از اطاعت خدا گردد خدا امر بحذر از انها فرمود باین مضمون که ای مؤمنین بعضی از زنها وفرزندان شما
دشمن شمایند وخواهند شمارا از طاعت خدا ورسول باز دارند پس بایستی از آنها احتراز ودوری کنید
وسخنانشان را نپذیرید وموافقت بامیل وخواهشان ننمائید ابن عباس فرمود جماعتی از مردمان مکه ایمان
به پیغمبر ص آورده بودند وخواستند بمدینه حضور پیغمبر آیند زنها وفرزندانشان جلوگیر میشدند این آیه نازل شد
واگر تقصیر وخلافی از انها دیدید از انها گذشت وچشم پوشی وعفو کنید ومتخلق باخلاق الهیه شوید چه
خدا آمرزنده گناهان ورحیم وبا عطوفت ببندگان است پس چون محبت مال وفرزند سبب ابتلا وگرفتاری
است خدا امر فرمود که مؤمنین محبت خدارا بر محبت انها مقدم دارند باین مضمون که مال واولاد مایه ابتلا
وامتحان مؤمن است واورا بمعصیت خدا اندازند وکسیکه محبت خدارا بیشتر از محبت انها داشته باشد
واشتغال بطاعت خدارا مقدم بر اشتغال باصلاح امور انها دارد نزد خدا اجر وثواب بسیار

الفرق بين الطاعتين فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ واعرضتم ايها الناس عن طاعة الرسول واجابته فيما دعاكم اليه لا يضره بشيء فَإِنَّمَا
عَلَىٰ رَسُولِنَا اي رسول كان الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وتادية الرسالة ببيان واضح وقد فعل بما امر به عليه وقد بقي ما عليكم ثم لما
بين ان جميع المصائب والبلايا بتقدير الله وارادته وصف ذاته المقدسة بالعظمة والوحدانية وامر المؤمنين بالتوكل عليه بقوله اللّٰهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ولا معبود مستحق للعبادة سواه وَعَلَى اللّٰهِ العظيم وحده فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وليفوضوا اليه الامور و
منه يسئلوا الحفظ من المصائب والصبر عليها ثم لما سلى سبحانه في المصائب لبلايا الدنيوية تعرض للبلايا الاخروية وما يمنع عن طاعة
الله ويصرف عنها من الازواج والاولاد بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ بعضا مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ يكونون
عَدُوًّا لَكُمْ يمنعونكم من الهجرة والجهاد والعمل بالتكاليف كعداوة الشيطان لبني آدم اذن فَاحْذَرُوهُمْ واحترزوا عن
موافقتهم وقبول قولهم قيل نزلت في عوف بن مالك الاشجعي كان اهله وولده يثبطونه عن الهجرة والجهاد وعن ابن عباس انه سئل
عن هذه الآية فقال هؤلاء رجال من اهل مكة اسلموا وارادوا ان ياتوا المدينة فلم يدعهم ازواجهم واولادهم فهو قوله عدوا لكم فاحذروهم
ان تطيعوهم وتدعوا الهجرة وقوله وان تعفوا وتصفحوا قال هو ان الرجل من هؤلاء اذا هاجر ورأى الناس قد سبقوا الى الهجرة وفقهوا
في الدين هم ان يعاقب زوجته وولده الذين منعوه من الهجرة وان لحقوا به في دار الهجرة لم ينفق عليهم ولم يصبهم بخير فنزل وَإِنْ
تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ قيل يعني فعليكم ان تتخلقوا باخلاق الله ثم لما كان محبة المال والولد
فتنة وبلاء عظيم امر سبحانه المؤمنين بايثار محبة الله على محبتهما بقوله إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ واختبار وبلاء ومحنة لكم
يوقعانكم في معصية الله وعذابه وَاللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ لمن آثر محبته على محبتهما وطاعته على الاشتغال بمصالحهما فلا تعصوا
الله بسبب حبهما عن امير المؤمنين عليه السلام قال لا يقولن احدكم اللهم اني اعوذ بك من الفتنة لانه ليس احد الا وهو مشتمل على فتنة
ولكن من استعاذ الله فليستعذ من مضلات الفتن فان الله يقول واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنة وحكى بعض العامة عن ابن مسعود
ما يقرب منه وعن بعض العامة كان رسول الله ص يخطب اذ جاء الحسن والحسين وعليهما قميصان احمران يمشيان ويعثران فنزل ص من المنبر
فحملهما ووضعهما بين يديه وفي رواية وضعهما في حجره على المنبر وقال صدق الله عز انما اموالكم واولادكم فتنة نظرت الى هذين الصبيين
يمشيان ويعثران فلم اصبر حتى قطعت حديثي ورفعتهما ثم اخذ في خطبته فاذا علمتم ان الازواج والاولاد اعداؤكم وان المال والولد فتنة لكم
وان الله عنده اجر عظيم وجنة ونعيم فَاتَّقُوا اللّٰهَ واحذروه ان يعذبكم على مخالفة احكامه بحب المال والولد مَا اسْتَطَعْتُمْ ومقدار وسعكم

في فضل الحسنين عليهما السلام

اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

خواهد دانست بعضی از اهل سنت روایت کرده‌اند که روزی رسول خدا صلعم بالای منبر خطبه میخواند ناگاه حسن و حسین علیهما السلام وارد مسجد شدند و هر دو پیراهن قرمزی در بر داشتند و در راه رفتن بزمین میافتادند پیغمبر صلعم از منبر بزیر آمد و دو فرزند خود را در بغل گرفت بالای منبر برد و روی زانو نشاند و فرمود خدا راست گفته که اموال و اولاد فتنه اند من چون دیدم این دو طفل راه میروند و بزمین میافتند نتوانستم صبر کنم سخنم را قطع کردم و ایشان را برداشتم پس چون دانستید که زنها و فرزندان و اموال و اولاد سبب انصراف شما میشوند از طاعت خدا و اجر و ثواب بسیار نزد خدا است پس تقوی پیشه کنید باندازهٔ که ممکنتان است و مواعظ الهی را بشنوید و اطاعت اوامر و نواهی خدا نمائید و انفاق و بخشش در راه خدا کنید که این عملیات بهتر است برای شما و کسیکه جلوگیر از بخل خود بمال شود رستگار خواهد بود پس خدا متعال تاکید در انفاق مال فرمود باین مضمون که ای مؤمنین اگر از مال خودتان بخدا قرض دهید و در مصارف خیریه صرف کنید خدا چند برابر بشما عوض دهد و شما را بیامرزد خدا شکرگذار و قدردان کارهای خیر شما است و حلیم است تعجیل در عقوبتتان نکند و بر عملیات آشکار و نهانی شما مطلع است و قادر است بر ثواب دادن بمطیعان و عقوبت گنهکاران و حکیم است بر وفق صلاح رفتار نماید ═ پس از خاتمهٔ سورهٔ مبارکهٔ تغابن که در آن بیان عداوت بعضی زنان با شوهران و فرزندان با پدران و تهدید کفار بعذابهائیکه بر امم سابقه نازل شده و تحریص مؤمنین بتقوی

ولا ترتکبوا ما یوجب سخطه علیکم **وَاسْمَعُوا** مواعظ الله سماع القبول **وَاَطِيعُوا** ایها المؤمنون اوامره ونواهیه **وَاَنْفِقُوا** فی سبیله مما رزقکم لوجهه تکن التقوی والسماع والطاعة والانفاق **خَيْرًا لِاَنْفُسِكُمْ** وانفع من الدنیا وما فیها فضلا عن المال والولد ثم حث سبحانه المؤمنین بعد امرهم بالانفاق الی ترک البخل بقوله **وَمَنْ يُوقَ** ویمنع **شُحَّ نَفْسِهِ** وبخلها الکامن فیها من التاثیر فی المنع عن الانفاق فی سبیل الله **فَاُولٰئِكَ** الرادعون انفسهم عن البخل **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** والفائزون بالجنة ونعیمها روی ان النبی صلی الله علیه وآله کان یطوف بالبیت اذا رجل متعلق باستار الکعبة وهو یقول بحرمة هذا البیت الا غفرت لی قال صلعم ما ذنبک قال هو اعظم من ان اصفه لک قال ویحک ذنبک اعظم ام الارضون قال بل ذنبی یا رسول الله قال ویحک ذنبک اعظم ام الجبال قال بل ذنبی اعظم قال فذنبک اعظم ام السموات قال بل ذنبی اعظم قال فذنبک اعظم ام العرش قال بل ذنبی اعظم قال فذنبک اعظم ام الله قال بل الله اعظم واعلی قال ویحک صف لی ذنبک قال یا رسول الله انی رجل ذو ثروة من المال وان السائل لیاتینی لیسئلنی فکانما یستقبلنی بشعلة من النار فقال صلعم اعزب عنی لا تحرقنی بنارک فوالذی بعثنی بالهدایة والکرامة لو قمت بین الرکن والمقام ثم بکیت الفی عام حتی تجری من دموعک الانهار وتسقی بها الاشجار ثم مت وانت لئیم لاکبک الله فی النار اما علمت ان البخل کفر وان الکفار فی النار ویحک اما علمت ان الله یقول ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ثم بالغ سبحانه فی الترغیب فی الانفاق فی سبیله بقوله **اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ** ایها المؤمنون **قَرْضًا حَسَنًا** ببذل شیء من اموالکم فی الوجوه البریة وفی المصارف الخیریة بخلوص النیة وطیب النفس **يُضَاعِفْهُ** الله **لَكُمْ** اضعافا کثیرة علی حسب النیات والاوقات والمحال فبعض بالواحد عشرة واخر بالواحد سبعین وبعض بالواحد سبعمائة وبعض اکثر منها **وَيَغْفِرْ لَكُمْ** ذنوبکم وخطایاکم **وَاللّٰهُ** الکریم **شَكُورٌ** لعبیده باکثار الثواب والعوض علی انفاقهم والاجر علی حسناتهم او باکثار الثناء علی عبده المحسن **حَلِيمٌ** لا یعجل فی عقوبة البخیل وغیره من العصاة **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** والمطلع علی الخفی والظاهر من اعمال عباده وغیرها بحیث لا یعزب عن علمه شیء فیعلم صدقة السر والعلن وخلوص نیة المصدق وریائه فیها **الْعَزِيزُ** والقادر علی اثابة المطیعین وعقوبة العصاة المتمردین **الْحَكِيمُ** الذی لا یصدر منه الا ما هو الاصلح والاصوب یثیب ویعاقب علی حسب الاستحقاق روی بعض العامة عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما من مولود الا وفی شبابیک راسه مکتوب خمس آیات من سورة التغابن **اَقُولُ** لعل المراد خمس آیات من اول السورة مع عد بسم الله آیة کما هو الحق **وَفِي الْحَدِيثِ** من قرء سورة التغابن دفع عنه موت الفجاة **وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** من قرء سورة التغابن فی فریضة کانت له شفیعة یوم القیمة شاهد عدل عند من یجیز شهادتها ثم لا یفارقه حتی یدخل الجنة

الحمد لله علی التوفیق لاتمام تفسیرها

ثم لما ختمت سورة التغابن المتضمنة لبیان عداوة النساء لازواجهن وتهدید الکفار بذوق الامم السابقة وبال کفرهم وحث المؤمنین علی التقوی والانفاق فی سبیل الله نظمت سورة الطلاق المتضمنة لبیان بعض احکام طلاق الازواج ووجوب الانفاق علیهن فی العدة الرجعیة واذا کن ذوات الحمل ووجوب الانفاق علی الاولاد والحث علی التقوی وتهدید الکفار بما ذاق الامم السابقة من العذاب فافتتحها بذکر

فى ذم البخل والترغيب فى الانفاق وفوائده





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَاَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ اِلَّا اَنْ يَاْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ اَمْرًا

و انفاق در راه خدا بود تنظیم سورهٔ مبارکه طلاق شد که در آن بعضی از احکام طلاق زنان و وجوب نفقهٔ آنها در عدهٔ رجعیه و وجوب نفقه فرزندان و تحریص بتقوی و تهدید کفار بعذابهائیکه بر امم سابقه وارد آمده و غیر اینها از مطالب عالیهٔ مربوطه بسورهٔ سابقه است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدا متعال شروع ببیان بعضی از احکام طلاق زنان فرمود باین مضمون که ای پیغمبر بگو بمردم که چون خواستید زنان خود را طلاق دهید و از زینت خود بیرون نمائید در حال پاکیشان از حیض طلاق دهید که آن پاکی است که اول عدهٔ آنها است و تاریخ طلاقشان ضبط نمائید تا عده شان که سه پاکی از حیض است بآخر رسد و از خدا بترسید و آنها را پیش از تمام شدن عده شان از منزلهاشان بیرون نکنید و خود آنها هم از آن منزلها بیرون نروند مگر آنکه کار زشت آشکاری کنند مانند زنا و نظائر آن از حضرت رضا علیه السلام مروی است که مراد از کار زشت بداخلاقی با اهل خانهٔ شوهر است که اگر اهل خانه شوهر را آزار و اذیت کند مرد میتواند او را بمنزل دیگر ببرد و این احکامیکه گفته شد قوانین الهیه است که نباید مخالفت کرد کسیکه از این قوانین مقرره تخلف ورزد بخود ستم کرده چه خود مستحق مجازات و عقوبت الهی نموده و علت حرمت بیرون کردن زنان از منزل آنستکه نمیدانید شاید در میان عده از طلاق پشیمان شوند و بیگدیگر متمایل شوند و شوهر رجوع بآن زن کند از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه زن در زمان عده سرمه بچشم کند و خضاب نماید و عطر بخود زند و لباس دلخواه بپر کند شاید مرد دوباره باو مائل شود و رجوع کند بعضی از سنیان گفته‌اند که رسول خدا صلعم حفصه دختر عمر را برای معصیتی که کرده بود طلاق داد و او بمنزل پدرش رفت پس این آیه فرود آمد و آن حضرت پس از نزول این آیه باو رجوع فرمود و او

الاسماء الحسنی بقوله **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ثم شرع سبحانه ببیان بعض احکام الطلاق بعد خطاب النبی صلعم الاکرم بقوله **يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ** ثم خاطب الامة لانه سیدهم وقدوتهم فکان خطابه عمر لخطابهم وقیل ان التقدیر قل لامتک **اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** المدخول بهن واردتم فراقهن وقطع علقة نکاحهن **فَطَلِّقُوهُنَّ** وانشؤا واصیغة طلاقهن حال کونهن مستقبلات **لِعِدَّتِهِنَّ** وزمان تربصهن بعد الطلاق ومنعهن عن التزوج بالغیر اذا کن فی سن من تحیض عن النبی صلعم والسجاد ع فطلقوهن من قبل عدتهن وعن الصادق علیه السلام قال قال امیر المؤمنین ع اذا اراد الرجل الطلاق طلقها من قبل عدتها بغیر جماع وعن الباقر ع انما الطلاق ان یقول لها فی قبل العدة بعد ما تطهر من حیضها قبل ان یجامعها انت طالق الخبر وقیل ان اللام لعدتهن بمعنی فی والمعنی فطلقوهن فی عدتهن لان الطهر الذی یقع فیه الطلاق معدود من اطهار العدة وهی ثلاثة وعن الباقر ع العدة الطهر من الحیض **وَاَحْصُوا** ایها الازواج واضبطوا **الْعِدَّةَ** بحفظ الوقت الذی یقع فیه الطلاق واکملوها ثلاث اطهار او ثلاثة اشهر اذا کن فی سن من تحیض لان النساء عاجزات عن احصائها لغلبة الغفلة علیهن ثم لما کان الغالب فی وقوع الطلاق کراهة الزوج ولازمه الاستنفار عن الزوجة ومعاشرة الزوجة والمیل الی اخراجهن من منزله نهی سبحانه عن اخراجهن مع التهدید علی ذلک بقوله **وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ** ایها الازواج وخافوا عذابه علی اخراجهن ولذا **لَا تُخْرِجُوهُنَّ** اذا کن رجعیات **مِنْ بُيُوتِهِنَّ** ومساکنهن اللاتی اسکنتموهن فیها حال الطلاق وهن ایضا **لَا يَخْرُجْنَ** منها ما دمن فی العدة وقیل ان المراد اتقوا الله ربکم فی تطویل عدتهن والاضرار بهن بایقاع طلاق ثان بعد الرجعة ثم حرم اخراجهن وخروجهن **اِلَّا اَنْ يَاْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ** ویعملن عملا ظاهر القباحة کالزنا فیخرجن لاقامة الحد علیهن وعن الصادق ع انه سئل عنه فقال الا ان تزنی فتخرج ویقام علیها الحد وعن ابن عباس هو کل معصیة وعن الرضا علیه السلام قال اذاها لاهل الرجل وسوء خلقها وعنه تفسیر الفاحشة المبینة ان توذی اهل زوجها فاذا فعلت فان شاء ان یخرجها من قبل ان تنقضی عدتها فعل وقیل انها خروجهن من البیوت والمعنی لا یخرجن الا اذا ارتکبن الفاحشة بالخروج ثم عظم سبحانه امر هذه الاحکام بقوله **تِلْكَ** الاحکام **حُدُودُ اللّٰهِ** وقوانینه الموضوعة لصلاح الناس **وَمَنْ يَتَعَدَّ** ویتجاوز **حُدُودَ اللّٰهِ** ویخالفها **فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** واضرها بایقاعها فی معصیة الله وتعریضها للعذاب ثم بین سبحانه علة تحریم اخراجهن وخروجهن بقوله **لَا تَدْرِي** ایها الزوج المطلق **لَعَلَّ اللّٰهَ** ورجاء انه **يُحْدِثُ** ویوجد **بَعْدَ ذٰلِكَ** الذی فعلت من الطلاق **اَمْرًا** اخر من الندم والمحبة للمطلقة والاقبال الیها عن ابن عباس یرید الندم علی طلاقها والمحبة لرجعتها فی العدة وعن القمی قال لعله یبدو لزوجها فی الطلاق فیراجعها وعن الباقر علیه السلام احب للرجل الفقیه اذا اراد ان یطلق امرأته ان یطلق طلاق السنة ثم قال وهو الذی قال الله عز وجل لعل الله یحدث بعد ذلک امرا یعنی بعد الطلاق وانقضاء العدة التزویج لها ان تقع

فى ذكر بعض احكام الطلاق

فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَاَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَاَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

بخانهٔ آنحضرت برگشت پس خداى متعال بيان جواز رجوع در عده را فرمود باين مضمون كه چون زنان بآخر
مدت عده شان رسيده و نزديك شد كه عده شان بآخر رسد انها را نگاه داريد در رجوع بنكاحشان كنيد بخوبى
و خوش رفتارى و با دادن نفقهٔ مناسب حالشان يا بگذاريد عده شان سر آيد و از شما جدا شوند بخوبى و دادن
مهريه و غيره و بر طلاقشان دو شاهد عادل بگيريد كه انها در وقت حاجت شهادت بر طلاق انها دهند براى خدا
اين احكام از طلاق صحيح و شاهد گرفتن بر طلاق و اداء شهادت انها در وقت حاجت احكامى است كه مؤمن
بخدا و روز جزا مرتدع ميشود از مخالفت انها براى ترس از خدا و كسيكه بپرهيزد از مخالفت احكام خدا
خدا او را از گرفتاريهاى دنيا و هموم و غموم نجات ميدهد و در روايات اهل سنت است كه رسولخدا اين آيه را خواندند
و فرمودند خدا او را از شبهات دنيا و سختيهاى مرگ و جان كندن و شدائد قيامت خلاصى بخشد و خدا روزى او را
از راهيكه ابداً گمان نداشته باشد برساند از رسولخدا رسيده كه فرمود من يك آيه در قرآن ميدانم كه اگر مردم
بان عمل كنند هرگز محتاج نشوند و اين آيهٔ شريفهٔ و من يتق الله را خواندند از حضرت صادق عليه السلام مروى استكه
چون اين آيه نازل شد جمعى از اصحاب پيغمبر در بروى خود بستند و مشغول عبادت شدند خبر برسولخدا رسيد
انها را طلبيد فرمود چرا اينكار كرديد عرض كردند خدا الكفالت روزى ما كرده فرمود كسيكه اين كار كند دعايش
مستجاب نشود بايستى كسب كنيد و كسيكه توكل بخدا كند خدا اهمات شرا انجام دهد و اصلاح امور شرا كند از رسولخدا
مروى استكه فرمود كسيكه خواهد قوى تر از همه كس شود توكل بخدا كند و خدا ارادات و مقاصد خود را انجام دهد
براى هر امرى از سختى و گشايش و غنى و فقر و صحت و مرض و عزت و ذلت و حيات و ممات و نظائر انها
حد معين و اجل مقدرى است بر حسب حكمت الهى كه بايستى در آن وقت و آن اندازه واقع شود و بكوشش و
تلاش با بنوائى و سستى پيش و پس يا كم و زياد نشود و چون وقتش رسيد خدا آنچه قسمت كرده خواهد رسيد پس
نبايد از غير خدا ترسيد و بغير او اميدوار بود در روايت شده كه جبرئيل حضور رسولخدا آمد آنحضرت فرمودند
توكل چيست عرض كرد دانستن آنكه مخلوق ضرر و نفع و بخشش و منعى ندارند و انسان از غير خدا مايوس باشد

فى تفسير القمى روى بعض العامة عن انس ان رسول الله طلق حفصة بنت عمر فاتت الى اهلها فنزلت وعن الكلبى ان النبى صم غضب على
حفصة لما اسر اليها فاظهرته لعائشة فطلقها تطليقة فنزلت اقول لعل نزولها لخروجها الى اهلها فلما نزلت راجعها وقيل انها نزلت فى عبد الله
بن عمر فانه طلق امرأته فى الحيض فقال له رسول الله صم راجعها فاذا طهرت طلقها ان شئت فنزلت فطلقوهن لعدتهن ثم بين سبحانه حكم الرجوع
فى العدة بقوله فَاِذَا بَلَغْنَ المطلقات قربن اَجَلَهُنَّ ولم مدة عدتهن واشرفن على انقضائها فَاَمْسِكُوهُنَّ وارجعوا الى نكاحهن
ان شئتم بِمَعْرُوفٍ وايفاء حقوقهن وعدم الاضرار بهن بتطويل عدتهن بالرجوع والطلاق ثانياً وَاَشْهِدُوا على طلاقهن رجلين ذَوَىْ
عَدْلٍ وصاحبى عدالة مِنْكُمْ ايها المؤمنون عن الكاظم عليه السلام انه قال لابى يوسف القاضى ان الله تبارك وتعالى امر فى كتابه بالطلاق واكد
فيه بشاهدين ولم يرض بهما الا عدلين وامر فى كتابه بالتزويج فاهمله بلا شهود فاثبتم شاهدين فيما اهمل وابطلتم الشاهدين فيما اكد وَاَقِيمُوا
واتوا ايها الشهود الشَّهَادَةَ عند الحاجة اليها خالصاً لِلّٰهِ وتقرباً اليه ذٰلِكُمْ الاحكام من طلاق السنة والحث على الاشهاد واقامة الشهادة
لله تماً يُوعَظُ ويرتدع بِهِ عن المخالفة خوفاً من العذاب مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ عن صميم القلب وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و
دار الجزاء فان لازم الايمان بالله مراعاة عظمته وحقوق الوهيته وربوبيته واظهار طاعة احكامه ولازم الايمان باليوم الاخر الخوف من الحساب
والعقاب على مخالفة احكامه وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ فى مخالفة احكامه المذكورة فى التورية وفى القرآن يَجْعَلْ اللّٰهُ لَهُ مَخْرَجًا ومخلصاً
مما عسى ان يبتلى به من الغموم الراجعة الى الازدواج ويفرج عنه ما يعتريه من الكروب او خلاصاً من غموم الدنيا والاخرة عن النبى صلى الله عليه
واله بطريق عامى انه صم قرأها فقال مخرجاً من شبهات الدنيا وغمرات الموت وشدائد يوم القيمة وقيل يجعل له مخرجاً الى الرجعة عن ابن عباس انه
سئل عمن طلق امرأته ثلاثاً او الفاً هل له من مخرج فقال لم يتق الله فلم يجعل له مخرجاً بانت منه بثلاث والزيادة اثم فى عنقه وعن امير المؤمنين ع مخرجاً
من الفتن ونوراً من الظلم وَيَرْزُقْهُ اللّٰه فى الدنيا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ومن وجه لا يخطر بباله روى ان عوف بن مالك الاشجعى
اسره المشركون ابنه سالماً فاتى رسول الله صلى الله عليه واله وقال اسر ابنى وشكى اليه الفاقة فقال اتق الله واكثر قول لا حول ولا قوة الا بالله العلى
العظيم ففعل فبينما هو فى بيته اذ قرع ابنه الباب ومعه مأة من الابل غفل عنها العدو فساقها فنزلت وفى رواية افلت باربعة الاف شاة و
بالامتعة وعن الصادق عليه السلام ويرزقه من حيث لا يحتسب اى يبارك له فيما اتيه وعنه عن ابائه عن على عليه السلام من اتاه برزق لم يخط اليه برجله





وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْرًا وَاللَّائِى يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ اِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ وَاللَّائِى لَمْ يَحِضْنَ وَاُولَاتُ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ يُسْرًا ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ اِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ اَجْرًا

چون چنين شد اعتماد و اميد و ترسى از غير خدا نخواهد داشت پس خدا حكم عدهٔ زنيكه حيضش بند آمده و
نداند كه بواسطهٔ زيادتى سن يا مانع ديگرى است بيان فرمود باين مضمون كه زنهائيكه حيض نه بينند و در حال انها
شك باشد كه يائسه اند يا از جهت مرضى حيض نبينند بايستى سه ماه بعد از طلاق عده نگاهدارند و شوهر نكنند و
و آنانكه باردار و آبستنند عدهٔ طلاقشان بزائيدن سر آيد و انكه از مخالفت احكام خدا بپرهيزد خدا امور
دنيا و آخرت او را آسان كند و بمشكلى دچار و گرفتار نشود و خدا همهٔ مشكلات دينى و دنيوى او را بخوبى
حل و برطرف نمايد و از شدائد و بليات نجاتش بخشد اين احكام كه گفته شد حكم خدا است كه بتوسط جبرئيل از لوح
محفوظ براى شما فرو فرستاده كه بانها عمل ورفتار كنيد و كسيكه از عذاب خدا بپرهيزد و بمخالفت احكامش اقدام

ولم يمد اليه يده ولم يتكلم فيه بلسانه ولم يشد اليه ثيابه ولم يتعرض له كان ممن ذكره الله عز وجل فى كتابه ومن يتق الله الاية وعن النبى صم
بطريق عامى انى لاعلم اية لو اخذ بها الناس لكفتهم ومن يتق الله الاية فما زال يقولها ويعيدها وعن الصادق عليه السلام ان قوماً من
اصحاب رسول الله صم لما نزلت هذه الاية اغلقوا الباب واقبلوا على العبادة وقالوا قد كفينا فبلغ ذلك النبى صم فارسل اليهم فقال ما حملكم
على ما صنعتم فقالوا يا رسول الله تكفل لنا بارزاقنا فاقبلنا على العبادة فقال من فعل ذلك لم يستجب له عليكم بالطلب وعنه صم هؤلاء قوم
من شيعتنا ضعفاء ليس عندهم ما يتحملون به الينا فيسمعوا حديثنا ويقتبسوا من علمنا فيرحل قوم فوقهم وينفقون اموالهم حتى
يدخلوا علينا فيسمعوا حديثنا فينقلوه اليهم فيعيه هؤلاء ويضيعه هؤلاء فاولئك الذين يجعل الله لهم مخرجاً ويرزقهم من حيث
لا يحتسبون اقول الظاهر تطبيق الاية عليهم لا حصر المراد فيهم وَمَنْ يَتَوَكَّلْ ويعتمد فى اموره عَلَى اللّٰهِ ويفوض
اليه ويثق به فيها فَهُوَ حَسْبُهُ وكافيه بهمامه ومصلح اموره ومعطيه مراده عن النبى صم لو انكم تتوكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق
الطير تغدو خماصاً وتروح بطاناً وعنه صم من احب ان يكون اقوى الناس فليتوكل على الله اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ ومنفذ اراده عن ابن
عباس سيبلغ امره فيما يريد منكم قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَىْءٍ من الشدة والرخاء والفقر والغناء والصحة والمرض والعز و
الذل والموت والحيوة وغيرها من الامور قَدْرًا وحداً معيناً واجلاً لا اهنه من الانتهاء اليه على حسب حكمته البالغة لا يتقدم لسعى
ساع ولا يتأخر بمنع مانع وتقصير مقصر فاذا وصل الوقت يصل اليه ما قسم له من انصبة الدنيا ومن المعلوم ان من يتيقن بذلك ما خاف
احداً ولا رجى احداً وفوض امره اليه تعالى وهو تعالى يبلغ ما اراد من امره بلا مانع ولا عائق روى ان جبرئيل جاء الى النبى صم فقال يا جبرئيل ما
التوكل على الله فقال العلم بان المخلوق لا يضر ولا ينفع ولا يعطى ولا يمنع واستعمال اليأس من الخلق فاذا كان العبد كذلك لم يعتمد على
احد سوى الله ولم يرج ولم يخف سوى الله ولم يطمع فى احد سوى الله فهذا هو التوكل وعن الكاظم عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال
للتوكل على الله درجات منها ان تتوكل على الله فى امورك كلها فما فعل بك كنت عنه راضياً تعلم انه لا يألوك خيراً وفضلاً وتعلم ان الحكم فى ذلك
له فتوكل على الله بتفويض ذلك اليه وثق به فيها وفى غيرها ثم بين سبحانه عدة النساء اللاتى انقطع حيضهن بقوله وَاللَّائِى يَئِسْنَ
مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ وازواجكم اللاتى دخلتم بهن وانقطع حيضهن اِنِ ارْتَبْتُمْ وشككتم فى امرهن ولا تدرون
انهن يائسات او فى سن من تحيض ولا تحيض لمانع فَعِدَّتُهُنَّ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ هلالية عن الجمع عن ائمتنا عليهم السلام هن اللواتى امثالهن
يحضن لانهن لو كن فى سن من لا تحيض لم يكن للارتياب معنى روى ان معاذ بن جبل قال يا رسول الله قد عرفنا عدة التى تحيض فما عدة التى لم تحض
فنزل واللائى يئسن من المحيض من نسائكم فلما نزلت قام رجل فقال يا رسول الله ما عدة الصغيرة التى لم تحض فنزل لم يحضن لصغر فهن ايضاً
كالكبيرة التى انقطع حيضها عدتهن ثلاثة اشهر قيل فقام رجل اخر وقال ما عدة الحوامل يا رسول الله فنزل وَاُولَاتُ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ
ولم عدتهن اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وعن الجمع عنهم ع هى فى الطلاق خاصة وروى بعض العامة عن امير المؤمنين ع ان فى عدة الوفاة تعتد ابعد
الاجلين لان اولات الاحمال فى عدة الطلاق وعن ابن عباس ما يقرب منه وعن الصادق ع انه سئل عن رجل طلق امرأته وهى حبلى وكان فى بطنها
اثنان فوضعت واحداً وبقى واحد قال تبين بالاول ولا تحل للازواج حتى تضع ما فى بطنها وعنه سئل عن الحبلى يموت زوجها فتضع وتزوج قبل ان يمضى
لها اربعة اشهر وعشراً قال ان كان دخل بها فرق بينهما ثم لم تحل له ابداً واعتدت بما بقى من الاول واستقبلت عدة اخرى من الاخير ثلاثة قروء وان
لم يكن دخل بها فرق بينهما واعتدت بما بقى عليها من الاول وهو خاطب من الخطاب ثم حث سبحانه المؤمنين على العمل باحكامه بقوله وَمَنْ يَتَّقِ
اللّٰهَ فى العمل باحكامه والقيام بحقوقه يَجْعَلْ اللّٰهُ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ الراجع الى الدنيا والاخرة يُسْرًا وسهولة بحيث لا يصعب عليه شىء من امور الدارين
ذٰلِكَ المذكور من الاحكام اَمْرُ اللّٰهِ وحكمه الذى اَنْزَلَهُ بتوسط جبرئيل اِلَيْكُمْ ايها المؤمنون من اللوح المحفوظ لتعملوا به وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ بمخافته

في بيان [illegible] التوكل

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ [بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ] فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ۝١

بکند خدا گناهانش را گذشته از آنکه بیامرزد از خود او و دیگران مستور خواهد کرد که خودش بدیدن آنها شرمنده نشود و نزد دیگرانهم مفتضح نگردد و در روز قیامت اجر و ثوابش را زیاد نماید بعضی گفته اند خدا در احکام طلاق سه بار امر بتقوی فرمود و در هر باری وعدهٔ جزاء مخصوصی داد در بار اوّل فرمود کسیکه تقوی پیشه کند از تمام ناملائمات و هموم و غموم نجات یابد و روزیش را از راهیکه گمان نداشته باشد باو برساند و در بار دوّم کسیکه تقوی داشته باشد هر مشکلی براو آسان و سهل شود و در بار سیّم فرمود هرکه از گناهان اهل تقوی بگذرد و اجر و ثواب ایشان را زیاد نماید پس خدا ایتعال کیفیت عمل بتقوی را در بارهٔ زنهائیکه طلاق داده شده بیان فرمود باین مضمون که چون زنها را طلاق دادید در زمان عدّه شان آنها را در منزلیکه مناسب حال آنها و دارائی خودتان باشد جای و سکونت دهید و ضرر بآنها نرسانید که در منزل غیر مناسب یا با اشخاص غیر مناسب بداخلاق بنشانید شان که بر آنها زندگانی تنگ و سخت شود و بواسطهٔ راحت نبودن از منزل بیرون روند و اگر حامله باشند و بچه در رحم داشته باشند معاش و گذران ایشان هر قدر شود بدهید تا بزایند و عدّه شان تمام شود و پس از زائیدن اگر آن بچه را شیر دادند اجرت شیر دادنشان را بآنها بدهید و با یکدیگر قرار اجرت و نفقه شان را و شرایط مدّت شیر دادن و اندازهٔ آن را معیّن کنید که نه شما اجرت کم بدهید و نه آن زن در شیر طفل کوتاهی نماید و کم شیر بدهد و اگر شما زن و مرد سخت گیری با یکدیگر کردید باینکه زن مطالبهٔ زیادتر از اجرت معمول متعارف خواست یا مرد خواست که از اجرت

فی مخالفة احکامه یُکَفِّرْ بتقواه ومواظبته علی الحسنات عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ ویستر معاصیه فلا یفضحه بها یوم القیمة ولا یخجله بروّیته فضلا عن ان یعذبه بها وَيُعْظِمْ لَهُ یوم القیمة أَجْرًا ویضاعف له جزاءه قیل ان الله امر بالتقوی فی احکام الطلاق ثلاث مرّات ووعد فی کلّ مرّة نوعا من الجزاء فقال اوّلا یجعل له مخرجا یخرجه مما دخل فیه وهو یکرهه ویهیئ له محبوبه من حیث لا یامل وقال فی المرّة الثانیة یسهل علیه کلّ صعب من امره ویفتح له خیرا ممن طلقها ووعد فی المرّة الثالثة علیه بافضل الجزاء فی الآخرة وهی کفر الذنوب وحصول الجنّة والنیل بالنعماء ثم کانه قیل کیف یعمل بالتقوی فی شان المطلّقات المعتدّات فاجاب سبحانه بقوله أَسْكِنُوهُنَّ فی مدّة عدّتهنّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ ای فی ای مکان تمکنتم مِنْ وُجْدِكُمْ ای وسعکم واستطاعتکم وَلَا تُضَارُّوهُنَّ باسکانهنّ فی مکان لا یناسبهنّ او مع من لا یوافقهنّ فی الاخلاق لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ فی المسکن وتسلبوا منهنّ الراحة حتی تلجئوهنّ الی الخروج او الی تحمّل عناء المشقّة عن الصادق علیه السلام لا یضارّ الرجل امرأته اذا طلّقها فیضیق علیها حتی تنتقل قبل ان تنقضی عدّتها فانّ الله تعالی قد نهی عن ذلک ثم تلا هذه الآیة وَإِنْ كُنَّ المطلّقات حال الطلاق أُولَاتِ حَمْلٍ وصاحبات الولد فی الرحم ای حمل کان قریبا الوضع او بعیدة فَأَنْفِقُوا ایها المطلّقون عَلَيْهِنَّ فی مدّة عدّتهنّ کانت رجعیّة او بائنة حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ویخرجن من العدّة عن الصادق علیه السلام انه سئل عن المطلّقة ثلاثا ألها النفقة والسکنی قال احبلی هی قیل لا قال فلا فَإِنْ أَرْضَعْنَ بعد الوضع الولد الذی هو لَكُمْ ونفقته علیکم فَآتُوهُنَّ واعطوهنّ أُجُورَهُنَّ علی ارضاعهنّ وَأْتَمِرُوا وتشاوروا ایها الآباء والامّهات بَيْنَكُمْ فی مدّة الارضاع ومقدار الاجرة بِمَعْرُوفٍ وجمیل ومستحسن فی مدّة الارضاع ومقدار الاجر بان لا یقصر الرجل فی اجر المرأة ونقصها ولا تقصر المرأة فی حقّ الولد ورضاعه وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ وتضایقتم بان طلبت المرأة زائدا علی الاجرة المتعارفة للرضاع او امتنع الاب عن اداء اجرة المثل فَسَتُرْضِعُ الولد لَهُ مرضعة أُخْرَى غیر الامّ مجانا او باجرة یرضاها الاب وفیه اشعار بالعتاب علی الامّ علی المعاسرة ثم بیّن سبحانه قدر الانفاق بقوله لِيُنْفِقْ الرجل الذی هو ذُو سَعَةٍ وصاحب ثروة علی المطلّقة المرضعة مِنْ سَعَتِهِ وبمقدار ثروته وغناه عن الصادق علیه السلام انه سئل عن الرجل الموسر یتّخذ الثیاب الکثیرة الجیاد والطیالسة والقمص الکثیرة یصون بعضها بعضا یتجمّل بها ایکون مسرفا قال لا انّ الله عزّ وجلّ یقول لینفق ذو سعة من سعته وَمَنْ قُدِرَ وضیّق من جانب الله عَلَيْهِ رِزْقُهُ وکان فقیرا فَلْيُنْفِقْ علی المطلّقة والمرضعة مقدار مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ واعطاه من المال وان کان بمقدار القوت عن الصادق قال فی الآیة ان انفق الرجل علی امرأته ما یقیم ظهرها مع کسوة والّا فرّق بینهما لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا من النفوس إِلَّا اعطاء مَا آتَاهَا واعطاها من المال ولا یمکن ان یکلّف الفقیر مثل ما کلّف الغنی ثم بشّر سبحانه الفقراء او تسلیة لقلوبهم بقوله سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا او یجعل الفقر غنی





وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

معمولی متعارف کمتر دهد زن دیگری آن طفل را با اجرت کمتر یا مجانی شیر دهد اگر مرد دارا و ثروتمند باشد باندازهٔ دارائیش نفقهٔ آن زن مطلّقه و مرضعه را بدهد و اگر مرد نادار و فقیر باشد بقدریکه ممکنش باشد اگرچه باندازهٔ قوت باشد بآن زن مطلّقه و مرضعه بدهد خدا بکسی تکلیف زیادتر از دارائی نکند و تکلیف فقیر را چون تکلیف غنی ننماید خدا پس از ناداری دارائی و ثروت و بعد از سختی گشایش خواهد داد پس از بیان مقداری از احکام خدا بمتعال مخالفین احکامش را تهدید فرمود بعذابهائیکه بر امم سابقه نازل کرده باین مضمون که چه بسیار اهالی شهرهائیکه یاغی با خدا شدند و از طاعت او و پیغمبرانش سرپیچی کردند از روی تکبّر و عناد بسختی و شدّت بحساب گناهانشان رسیده گرفتار کردیم بانکه گرفتار قحط و غلا و امراض و خوف و ناامنیشان نمودیم که از طغیان خود فرود آیند و بخدا اشوند و توبه از گناهان نمایند و بعذابهای سخت از قبیل غرق در دریا و طوفان و سوختن بصاعقه و نظائر آنها معذّبشان کردیم پس چشیدند طعم عذابیکه عاقبت کفر و طغیانشان بود و عاقبت امرشان بخسران و ضرری باندازه منتهی شد در دنیا و امّا در آخرت برایشان عذابی شدیدیکه وصفش ببیان نیاید تهیّه شده پس ای صاحبان عقل و فهم و دانش از خدا بترسید و مخالفت احکام او نکنید والبته صاحبان عقل سلیم کسانیند که از روی حقیقت

وبعد الشدّة رخاء وبعد الخوف امنا وبعد السقم صحّة فلینتظر من وقع فی العسر الفرج والیسر سواء کان المعسر زوجا او غیره او کان فقیرا فی وقت نزول الآیة او فی غیره لعدم کون المورد مخصّصا للحکم ثم هدّد سبحانه المخالفین لاحکامه والعاصین علی ربّهم بما نزل علی العتاة من الامم السابقة بقوله وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وکثیر من اهل بلدة عَتَتْ واعرضت عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وخالفها وامر رُسُلِهِ المبعوثین الیهم بسبب التجاوز عن الحدّ فی التکبّر والعناد فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا واخذناهم بدقائق ذنوبهم بان ابتلیناهم بالقحط والامراض والخوف وغیرها من البلایا والشدائد مقدّما علی استیصالهم بالعذاب لیرجعوا الی الله ویتوبوا ممّا هم فیه من العتوّ والعصیان وَعَذَّبْنَاهَا بذنوبهم عَذَابًا نُكْرًا وعاقبناهم عقابا هائلا عظیما او عذابا غیر متوقّع من الغرق والحرق بالصاعقة والخسف والرجم وغیرها من المستأصلات فَذَاقَتْ القریة یعنی اهلها وَبَالَ أَمْرِهَا وعاقبة کفرها فی الدنیا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا او ضررا عظیما لا خسر ولا ضرر اعظم منه ثم هدّدهم بعذاب الآخرة بقوله أَعَدَّ اللَّهُ وهیّأ لَهُمْ فی الآخرة بعد ذلک عَذَابًا شَدِيدًا لا یقادر قدره ولا یوصف کنهه اذا کان الامر کذلک فَاتَّقُوا اللَّهَ وخافوه فی مخالفة احکامه يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وذوی العقول السلیمة والافهام المستقیمة واعتبروا بحال امثالکم من الامم الماضیة ثم وصف سبحانه اصحاب العقول السلیمة من شوائب الاوهام بقوله الَّذِينَ آمَنُوا عن صمیم القلب بتوحید الله فاعلموا انه من اعظم النعم علیکم انه قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ وبعث إِلَيْكُمْ بلطفه ذِكْرًا وواعظا وهادیا الی الحقّ اعنی رَسُولًا عظیم الشان هو يَتْلُو ویقرء عَلَيْكُمْ مع امیّته آيَاتِ كتاب اللَّهِ وقرآنه العظیم حال کونها مُبَيِّنَاتٍ وموضحات لکم جمیع ما تحتاجون الیه فی معاشکم ومعادکم وعقائدکم من معارف ربّکم وصفاته الجمالیّة والجلالیّة لِيُخْرِجَ ذلک الرسول بتلاوته الَّذِينَ آمَنُوا به وبکتابه عن صمیم القلب وَعَمِلُوا الاعمال الصَّالِحَاتِ بتعلیمه وهدایته مِنَ الظُّلُمَاتِ التی بعضها فوق بعض کالکفر والشبهات والجهل والاخلاق الذمیمة والشهوات المردیة إِلَى النُّورِ الذی هو کمال الایمان الحقیقی والعلم والمعرفة الکاملة بالله والاخلاق الحمیدة والصفات الجمیلة قیل انّ المراد بالذین آمنوا الذین یؤمنون علی استعمال الماضی فی المستقبل المحقّق الوقوع او المراد من الظلمات الظلمات التی تحدث بعد الایمان ثم رغّب سبحانه الناس الی الایمان والعمل الصالح ببیان حسن عاقبتهما بقوله وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ ایمانا خالصا من شوب النفاق وَيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا خالصا من الریاء والسمعة والعجب يُدْخِلْهُ اللَّه فی الآخرة جَنَّاتٍ ذات قصور واشجار کثیرة تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ الکثیرة حال کونهم خَالِدِينَ ومقیمین فِيهَا لا یخرجون منها أَبَدًا وهو تأکید للخلود لان لا یتوهّم ان المراد المکث الطویل المنقطع قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ فی تلک الجنّات رِزْقًا واسعا وافرا من نعم الجنّة قیل فیه معنی التعجّب والتعظیم والمعنی ما احسن رزقهم الذی رزقهم الله وما اعظمه وقیل انّ المراد بالرزق الطاعة فی الدنیا والثواب فی الآخرة ثم لمّا بیّن سبحانه حسن المجازات علی الایمان والعمل الصالح ذکر آیة کمال قدرته بقوله اللَّهُ تعالی هو الَّذِي خَلَقَ بقدرته الکاملة سَبْعَ سَمَاوَاتٍ سوی العرش والکرسی بعضها فوق بعض کالقبّة وخلق مِنْ جنس الْأَرْضِ بعدد السموات مِثْلَهُنَّ فی کونهنّ طباقا مثلا اصغر قیل انّ المراد من الاراضی السبعة الاقالیم السبعة علی حسب سموات وسبع کواکب فانّ لکلّ واحد منها خواصّا تظهر فی کلّ اقلیم فتصیر الارض بهذا الاعتبار سبعة وفی روایة عن الرضا علیه السلام انّ السماء

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولاکم وهو العلیم الحکیم

وصمیم قلب بخدا و یگانگی او ایمان آورند ای خردمندان خدا برای هدایت و اصلاح امور دنیا و آخرتتان واعظ و معلم و راهنما فرستاده و آن پیغمبر عظیم الشأنی استکه آیات قرآن که کتاب خدا است برای شما میخواند و تعلیم میدهد و آن آیات هر علمی را که راجع بمعاش و زندگانی دنیا و راجع بمعاد و آخرت شما است بیان واضح بشما میاموزد تا آنکه اهل ایمان و عمل صالح از تاریکیهای جهل و کفر و اخلاق زشت نجات یابند و بنور ایمان حقیقی و معارف الهیه و علم و اخلاق حسنه پسندیده برسند و عاقبت این مردمان روشن ضمیر منور الفکر آن باشد که خدا در آخرت آنان را در بهشتهائی برد که در پای قصرها و درختان انها نهرهای آب بسیار جاری در دوان باشد و همیشه تا خدا خدائی کند در آن بهشتها باشند و بیرون نروند و روزی فراوان پاکیزه که بوصف نیاید بانها برسد از نعمتهای بهشتی و میوه های عالی و خدائیکه این وعده امید میدهد در قدرت بطوری استکه آسمانهای هفتگانه را ایجاد کرده و هفت اقلیم یا هفت طبقه زمین را آفریده و تدبیر و حکمش در میان انها روان و جاری است تا بدانید که خدا بر هر چیزی قادر است و علمش بهمه موجودات احاطه دارد ═══ پس از خاتمه یافتن سوره مبارکه طلاق که در آن بعضی از احکام طلاق زنان و تهدید بر مخالفت احکام الهی و تعظیم شأن خاتم انبیا بود سوره مبارکه تحریم شد که در آن بیان حکم سوگند یاد کردن بر ترک نزدیکی با زوجه و تهدید کفار و تعظیم پیغمبر و نصرت او بر دشمنان است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدا تعالی چنانکه در سوره سابقه پیش از بیان احکام حرام کردن زن را بطلاق وجود مبارک پیغمبر را بعنوان پیغمبری برای تجلیل و تعظیمش مخاطب ساخت در این سوره هم پیش از بیان حکم حرام کردن زن را بقسم آن وجود مبارک را برای تجلیل و تعظیمش بلقب پیغمبری و نبوت مخاطب فرمود باین مضمون که ای پیغمبر چه احترام کنی بر خود بقسم بر ترک چیزی را که خدا بر تو حلال کرده باین تحریم دلخوشی و خوشنودی زنانت را میخواستی و میطلبیدی

الدنیا فوق هذه الارض قبة علیها وان الارض الثانیة فوق سماء الدنیا والسماء الثانیة فوقها قبة وهکذا الی السابعة منهما وهو قول الله تعالی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر من الله فی السموات السبع والارضین السبع بینهن ویجری حکمه وقضائه فیهن وانما خلق ما خلق وانفذ فی کل شیء قضائه وقدره لتعلموا یا بنی آدم ان الله الذی خلقکم وخلق الموجودات علی کل شیء من الایجاد والاعدام والاعادة والبعث والحساب والجزاء بالثواب والعقاب فی الآخرة قدیر ومقتدر وان الله الخالق لکل شیء قد احاط بکل شیء خلقه علما واطلاعا وخبرا فاطیعوا اوامره ونواهیه ولا تخالفوا احکامه واخضعوا لعظمته وخافوا عقوبته عن ابن عباس لما سئل عن هذه الآیة قال لو فسرتها لقطعوا حلقوی او رجموا اقول فیه اشارة الی ما فیها من الاسرار الغامضة التی تعلمها من استاده امیر المؤمنین علیه السلام عن الصادق علیه السلام من قرء سورة الطلاق والتحریم فی فرایضه اعاذه الله من ان یکون یوم القیمة ممن یخاف او یحزن وعوفی من النار وادخله الله الجنة بتلاوته ایاهما ومحافظته علیهما لانهما للنبی ═══ ثم لما ختمت سورة الطلاق المتضمنة لاحکام طلاق النساء وتهدید الکفار علی مخالفة احکامه وتعظیم شأن النبی نظمت سورة التحریم المتضمنة لبیان حکم تحریم الزوجة بالحلف علی ترک مقاربتها وتهدید الکفار وتعظیم الرسول ووعده بالنصرة علی اعدائه وغیرها من جهات الارتباط فافتتحها بذکر الاسماء الحسنی بقوله

بسم الله الرحمن الرحیم

ثم انه تعالی کما خاطب نبیه فی السورة السابقة بصفة النبوة اجلالا له عند ذکر حکم تحریم الزوجة بالطلاق خاطبه فی هذه السورة ایضا بصفة النبوة عند بیان حکم تحریم الزوجة بالحلف علی ترک مقاربتها بقوله یا ایها النبی لم تحرم علی نفسک ولای علة تجعل ممنوع الانتفاع ما احل الله لک من النساء بالیمین علی ترک المقاربة او العسل بالحلف علی ترک شربها تبتغی وتطلب بتحریم الحلال علی نفسک مرضات ازواجک وطیب قلوبهن مع عدم قابلیتهن لان تطلب رضاهن بل علیهن ان یطلبن رضاک والله غفور لما فاتک من الاولی الله رعایته رحیم بک باعطائک الاجر العظیم علی تحملک مشاق صحبتهن وایذائهن قد فرض الله لکم واوجب علیکم تحلة ایمانکم ومخالفة حلفکم علی ترک الاستمتاع مما احل الله لکم والله القادر علی کل شیء مولاکم وناصرکم علی اعدائکم الذین من جملتهم ازواجکم کما قال ان من ازواجکم عدوا لکم وهو تعالی العلیم بمصالحکم الحکیم فی افعاله واحکامه وفی خطاب النبی بضمیر الجمع کمال تعظیمه روت العامة ان النبی صلی الله علیه وآله خلا بماریة القبطیة التی اهداها الیه مقوقس ملک مصر فی یوم عائشة ونوبتها وعلمت بذلک حفصة فقال صلی الله علیه وآله لها اکتمی علی ولا تعلمی عائشة فقد حرمت ماریة علی نفسی وابشرک ان ابابکر وعمر یملکان بعدی امر امتی فاخبرت به عائشة ولم تکتم وکانتا متصادقتین متظاهرتین علی سایر ازواج النبی صلی الله علیه وآله وقیل خلا بها فی یوم حفصة حیث استاذنت رسول الله صلی الله علیه وآله فی زیارة





واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر

با اینکه انها قابل آن نیستند که تو وسائل دلخوشی انها فراهم کنی بلکه انها همیشه باید در پی دل بدست آوردن و خوشنودی تو باشند و خدا از این رعایت بی موقعیکه کردی چشم پوشی و رحمتش شامل تو دارد با اینکه بر تحمل اذیتهای زنانت اجر عظیمت دهد خدا بر شما ای پیغمبر مکرم واجب کرده که قسمی را که یاد کرده مخالفت کنی و ترتیب اثر بر آن نکنی و از زنانت باکی نداشته باش که خدا یاور شما است انها و دیگران بشما نتوانند ضرری برسانند و خدا عالم است بمصالح و در افعال و احکامش حکیم است بیمصلحت کاری و حکمی نخواهد کرد اهل سنت روایت کردند که رسول خدا در روزیکه نوبه عایشه بود با ماریه قبطیه که پادشاه مصر برای آنحضرت بعنوان هدیه فرستاده بود خلوت فرمود حفصه دختر عمر باین خلوت آنحضرت با ماریه مطلع شد آنحضرت باو فرمود که بعایشه خبر مده و ترا بشارت دهم که بعد از من ابابکر و عمر زمامدار امتت من خواهند شد و من ماریه را بر خودم حرام کردم دیگر با او هم بستری نکنم حفصه چون با عایشه دوست و صدیق بود تمام مطالب را بعایشه خبر داد پیغمبر مطلع شد که بعایشه سر آنحضرت را فاش کرده حفصه را طلاق داد و قسم یاد فرمود که یکماه با طاق هیچیک از زنهایش تشریف نبرد و بیست و نه روز در منزل ماریه تشریف داشت تا اینکه این آیه نازل شد پس خدا عایشه و حفصه را مفتضح فرمود باین مضمون که ای مسلمانان متذکر شوید وقتیرا که پیغمبر بعضی از زنهایش که حفصه باشد مطلب سری گفت و باو سپرد که بکسی نگوید و او مخالفت کرد و بعایشه گفت پس چون خبر داد بعایشه سر پیغمبر را و خدا

ابیها فاذن لها فلما خرجت ارسل رسول الله صلی الله علیه وآله الی ام ولده ماریة فادخلها بیت حفصة فوقع علیها فلما رجعت حفصة وجدت الباب مغلقا فجلست عند الباب فخرج رسول الله ووجهه یقطر عرقا وحفصة تبکی فقال ما یبکیک فقالت انما اذنت لی من اجل هذا ادخلت امتک بیتی ثم وقعت علیها فی یومی علی فراشی فلو رأیت لی حقا وحرمة ما کنت تصنع هذا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الیس هی جاریتی احلها الله لی اسکتی فهی حرام علی التمس بذلک رضاک فلا تخبری بذلک امرأة منهن فلما خرج رسول الله قرعت حفصة الجدار الذی بینها وبین عائشة فقالت الا ابشرک ان رسول الله قد حرم علیه امته ماریة وقد اراحنا الله منها واخبرت عائشة بما رأت ولم تکتم فطلقها رسول الله بطریق الجزاء علی افشاء سره واعتزل نسائه ومکث تسعا وعشرین لیلة فی بیت ماریة وقیل اقسم ان لا یدخل علیهن شهرا من شدة مواجدته علیهن حتی نزلت الآیة ودخل عمر علی بنته وهی تبکی فقال اطلقک رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت لا ادری هوذا معتزل فی هذه المشربة وفی روایة قال لها لو کان فی آل الخطاب خیر لما طلقک قال عمر فاتیت النبی فدخلت سلمت علیه فاذا هو متکأ علی رمل حصیر وقد اثر فی جنبه فقلت اطلقت نسائک یا رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لا فقلت الله اکبر لو رأیتنا یا رسول الله وکنا معشر قریش تغلب النساء فلما قدمنا المدینة وجدنا قوما تغلبهم نسائهم وطفقن نسائنا یتعلمن من نسائهم فتبسم رسول الله صلی الله علیه وآله فنزلت الآیة وروی بعضهم انه کان کلما دخل علی زینب بنت جحش شرب العسل ولذا کان یکثر وقوفه عندها فتواطئت عائشة وحفصة فقالت له انا نشم منک ریح المغافیر والمغفور صمغ حلو الطعم کریه الرائحة وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یکره الرائحة الکریهة فحرم العسل وعن القمی قال کان سبب نزولها ان رسول الله کلما ذهب فی بیوت نسائه کانت ماریة القبطیة معه تخدمه وکان ذات یوم فی بیت حفصة فذهبت حفصة فی حاجة لها فتناول رسول الله صلی الله علیه وآله من ماریة فعلمت حفصة بذلک فغضبت واقبلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت یا رسول الله فی یومی وفی داری وعلی فراشی فاستحیی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال کفی فقد حرمت ماریة علی نفسی ولا اطأها بعد هذا ابدا وانا افضی الیک سرا ان انت اخبرت به فعلیک لعنة الله والملائکة والناس اجمعین فقالت نعم ما هو فقال ان ابابکر یلی الخلافة بعدی ثم بعده ابوک عمر فاخبرت حفصة به عائشة من یومها ذلک واخبرت عائشة ابابکر فجاء ابوبکر الی عمر فقال له ان عائشة اخبرتنی عن حفصة بشیء ولا اثق بقولها فاسئل انت حفصة فجاء عمر الی حفصة فقال لها ما هذا الذی اخبرت عنک عائشة فانکرت حفصة ذلک قالت ما قلت لها من ذلک شیئا فقال لها عمر ان هذا حق فاخبرینا حتی نتقدم فیه فقالت نعم قد قال رسول الله الخبر ثم شرع سبحانه فی تفضیح بعض نساء النبی صلی الله علیه وآله اللاتی طلب رضاها بتحریم الماریة بقوله واذ اسر النبی والمعنی اذکروا ایها المسلمون وقتا افضی النبی صلی الله علیه وآله الی بعض ازواجه وهی حفصة حدیثا وکلاما مخفیة من غیرها وامرها بکتمانه واخفائه عن سایر ازواجه فخالفت النبی صلی الله علیه وآله وعصته واخبرت به عائشة فلما نبأت العائشة بسر النبی صلی الله علیه وآله واخبرتها به لمصادقة کانت بینهما واخبره الله بتبلیغ بافشاء حفصة سره واظهره الله بتوسط جبرئیل علیه بلا ریب وتأخیر عرف النبی صلی الله علیه وآله حفصة واعلمها بافشائها سره ولکن لا کله بل بعضه وهو تحریمه ماریة علی نفسه واعرض صلی الله علیه وآله عن بعض ولم یقل لها انک اخبرت بان ابابکر وعمر یلیان الخلافة بعدی کراهة انتشاره بین الناس وتکرما منه وحلما فلما اخبرها النبی بخیانتها وعصیانها ونبأها به معاتبا علیها قالت حفصة من انبأک هذا العصیان واخبرک بهذه الخیانة متی قال النبی صلی الله علیه وآله نبأنی الله العلیم بالاسرار الخبیر بخفایا الامور اقول فیه دلالة علی اخباره بالغیب وهو من معجزاته ثم وجه سبحانه الخطاب

إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما وإن تظاهرا عليه فإن الله هو موليه وجبريل وصالح المؤمنين والملائكة بعد ذلك ظهير عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجا خيرا منكن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثيبات وأبكارا

بتوسط جبرئیل خیانت حفصه را به پیغمبر ص آشکار کرد پیغمبر خیانت حفصه را در موضوع قضیۀ ماریه باو فرمودند ولی خیانتش را در موضوع خلافت ابی بکر و عمر باو نگفت بجهت اظهار حلم و ترس انتشار آن در میان مسلمین چون آنحضرت گناه و خیانت حفصه را باو خبر داد حفصه گفت کی بشما گفت که من بعایشه افشاء سر شما کردم فرمود خدای عالم خبیر و مطلع بر اسرار بمن خبر داد پس خدا متعال خطاب خشم آمیز باو دو زن گنه کار متوجه فرمود باینمضمون که ای دو زن دلهای شما از حق برگشت و از طاعت پروردگارتان بیرون شد و قصد اذیت و آزار پیغمبر کرده اید اگر توبه کنید بهتر است برای شما و اگر نکنید و پشت بپشت بگدیگر دهید در اذیت پیغمبر ص آن حضرت هم یاور هائی دارد که از تمام اهل عالم قوی ترند اولاً خدای قاهر غالب یاور و معین او است و بعد از خدا جبرئیل رئیس ملائکۀ کروبیین و بعد از جبرئیل مؤمنین کامل در ایمان و بعد از همه تمام ملائکه یاور و کمک او یند از مجاهد که معتبرین مفسرین سنیان است و از حضرت رسول ص منقول است که مراد از صالح مؤمنین خصوص امیر المؤمنین است و نیز اسماء بنت عمیس گفت که پیغمبر ص فرمود که صالح مؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است پس باز خدا تهدید فرمود آن دو زن را باین مضمون که امید است هرگاه شما را پیغمبر ص طلاق گوید خدا باو زنهائی بهتر از شما دهد که مسلمان و مؤمن و مطیع خدا و رسول و رو بخدا و نمازگذار و عبادت کن و روزه گیر و بعضی شان غیر باکره و بعضی باکره باشند احقر گوید که در مقام بهتری آن زنها از عایشه و حفصه ذکر این صفات دلالت دارد که عایشه و حفصه این صفات را نداشته اند پس از بیان گناه عایشه و حفصه که زنهای پیغمبر بودند خدا روی سخن بمؤمنین فرمود و امرشان نمود باینکه زنها و فرزندانشان را از گناه و معصیت خدا باز دارند باین مضمون که ای اهل ایمان بامر بمعروف و نهی از منکر و وعظ و نصیحت خود و زنان و فرزندانتان را از گناه و معصیت خدا مانع و جلوگیر شوید و آنان را حفظ کنید از سوختن در آتشیکه آتش گیرۀ آن بدن مردم و سنگ کبریت است و مأمورهای آن ملائکه هستند که بنهایت سخت دل و بیرحم و جفاکار بر دشمنان خدا و گناهکارانند

الی المرأتین العاصیتین تشدیدا للعتاب لهما بقوله إن تتوبا یا عایشة و یا حفصة من خیانتکما و عصیانکما إلى الله وتستغفرانه فهو خیر لکما فقد صغت واعرضت قلوبکما عن الله وطاعته ورغبتکما الی ایذاء نبیه وإن لم تتوبا وتظاهرا وتعاونا عليه وتواطئا علی ایذائه فانه لایبالی بکما لان له مظاهرا ومعاونا اقوی من جمیع اهل العالم فإن الله الغالب القاهر هو بالخصوص مولاه وناصره قبل کل شیء لانه خبیر وصفیه وبعده جبريل رئیس الکروبیین واقوی الملائکة ناصره وبعدهما صالح المؤمنين وسیدهم علی بن ابیطالب علیه السلام ناصره بنفسه وماله کما عن مجاهد بانه قرء ویؤیده حدیث المنزلة وعن الباقر علیه السلام لقد عرف رسول الله ص علیا اصحابه مرتین اما مرة فحیث قال من کنت مولاه فعلی مولاه واما الثانیة فحیث ما نزلت هذه الایة فإن الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین اخذ رسول الله ص بید علی وقال ایها الناس هذا صالح المؤمنین وقالت اسماء بنت عمیس سمعت النبی ص یقول وصالح المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فما نسبه العامة الی ابن عباس من ان المراد ابو بکر و عمر فریة لا اعتداد بها مع مولاه لا ابدان یکون اقوی الناس لا اضعفهم وقیل ان المراد خیار المؤمنین وقیل من برء منهم من النفاق وقیل عموم اصحابه وقیل جمیع الانبیاء والملائكة کلهم بعد ذلك المذکورین ظهير ومعاون له علی اعدائه فلایبالی بکید امرأتین ضعیفتین من اهل اولئک الظهراء ثم خوفهن سبحانه بقوله عسى ربه ویرجی منه ان النبی ص إن طلقكن واخرجکن من حبالة نکاحه أن يبدله الله ویعوضه منکن أزواجا اخر خيرا له وافضل منكن من جهة کونهن مسلمات بالسنتهن ومنقادات بجوارحهن مؤمنات ومخلصات او مصدقات بقلوبهن قانتات ومطیعات او خاضعات لله ولرسوله تائبات من زلاتهن عابدات لله مواظبات علی الصلوات ومتذللات لامر الرسول سائحات وصائمات یکون بعضهن ثيبات وبعضهن أبكارا کما ان فی ازواجه ثیبات و بکرا اقول فی ذکر الصفات فی مقام بیان خیریة الازواج اشعار بعدم اتصاف عایشة وحفصة بجمیع الصفات والا لم یکن خیرا منهما وفیها رد علی استدلال الفخر الرازی بایة الطیبات للطیبین علی کون عایشة مبرأة من جمیع العیوب والظاهر ان الله تبارک وتعالی انزل السورة لتفضیحهما بین المؤمنین بکونهما مؤذیتین للنبی ص ومظاهرتین علیه کما انزل سورة المنافقین لتفضیح عبد الله بن ابی واصحابه بین المؤمنین بکفرهم ومعارضتهم للنبی فلا یعبأ بما رواه العامة من ان النبی ص لما طلق حفصة قال له جبرئیل ارجع الیها فانها صوامة قوامة مع کون النبی ص اعلم بحالها من غیره وانما رجع الیها لادخالها فی الفتنة بعد الرسول ثم لما ذکر سبحانه حسن

فی فضیحة عائشة وحفصة بعض العلماء





يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم وأهليكم نارا وقودها الناس والحجارة عليها ملائكة غلاظ شداد لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون يا أيها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم إنما تجزون ما كنتم تعملون يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحا

و هرچه خدا باینها امر کند انجام دهند و هیچ وجه مخالفت خدا نکنند و باندازۀ که خدا خواهد و امر کند بی توانی شما را در جهنم عقوبت و عذاب نمایند پس از امر مؤمنین بجلوگیری از خود و بستگان خود از گناه و تهدید شان بآتش جهنم تهدید کفار فرمود باین مضمون که ای کفار و مشرکین خدا بر شما در دنیا بتوسط پیغمبران حجت تمام کرد و راه عذری برایتان باقی نگذارد و ملائکه شما را داخل جهنم کنند و شما بخواهید از کفر و گناهانتان عذر خواهی کنید بشما گفته شود امروز عذر خواهی نیست از آنکه قابل قبولی برایتان باقی نمانده امروز روز مجازات است و همه باندازۀ اعمالیکه در دنیا مرتکب شدید از قبیل کفر و معارضۀ پیغمبران و معصیتهای دیگر مجازات خواهید شد ابدا کم و زیاد بر اعمال در عقوبتتان نشود پس از آن خدا متعال راه چاره و خلاصی از گناهان بمؤمنین آموزد باین مضمون که ای کسانیکه بخدا و رسول ایمان دارید از گناهان و تقصیرات خود بدرگاه خدا توبه کنید پیش از آنکه بعالم آخرت وارد شوید و راه توبه بر شما بسته شود و توبۀ که گناهان را چاره کند و شما را از عقوبت آنها نجات دهد توبۀ نصوح و حقیقی است که قلبا کاملا پشیمان از کردۀ خود باشد بطوریکه تصمیم داشته باشد که ابدا دو باره مرتکب آن گناه نشود بعضی از اهل سنت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند آنحضرت شنید عربی گفت خدایا من استغفار و توبه از گناه خود میکنم آنحضرت فرمود که توبۀ زبانی توبۀ دروغ است عرب عرض کرد توبه چیست فرمود توبه شش جزء دارد اول آنکه حقیقتا پشیمان از گناه گذشته باشد و اگر ترک واجبی کرده از او قضا کند و اگر مال حرامی تصرف کرده عوضش را بصاحبش بدهد و از صاحبش حلالیت و رضایت طلبد و تصمیم قطعی کند که بعد از مرتکب آن گناه نشود و بدنش را بطاعت خدا بکاهد چنانکه بمعصیت خدا آن را پرورده و تلخی زحمت طاعت را بخود بچشاند چنانکه شیرینی معصیت را چشیده از حضرت

زوجی النبی ص وامرهما بالتوبة امر المؤمنین بحفظ نسائهم واولادهم واقربائهم من العصیان بقوله يا أيها الذين آمنوا قوا واحفظوا أنفسكم بطاعة الله وترک عصیانه وأهليكم من ازواجکم واولادکم واقاربکم بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر والنصح والعظة نارا موقدة التی وقودها وحطبها وما تشتعل به الناس الکفرة والعصاة والحجارة عن ابن عباس هی حجارة الکبریت لانها اشد الاشیاء حرا اذا اوقد علیها وقیل حجارة الاصنام وقیل الذهب والفضة الذین اصلها الحجر تسلط عليها بامره بها تسعة عشر ملائكة غلاظ اجرامهم وقلوبهم او غلاظ اقوالهم شداد وجفاة وخشن علی اعداء الله لم یخلق فیهم رحمة ورقة مطیعون لامر الله لا يعصون الله ولا یخالفون ما أمرهم الله فی تعذیب اعدائه ومخالفی احکامه ويفعلون ما يؤمرون من انواع العذاب من غیر توان وتأخیر وبلا زیادة ونقصان فی الحدیث رحم الله رجلا قال یا اهلاه صلوتکم صیامکم زکوتکم مسکینکم یتیمکم جیرانکم لعل الله یجمعکم معهم فی الجنة عن الصادق علیه السلام لما نزلت هذه الایة جلس رجل من المسلمین یبکی وقال عجزت عن نفسی وکلفت اهلی فقال رسول الله ص حسبک ان تأمرهم بما تأمر به نفسک وتنهیهم عما تنهی عنه نفسک وعنه ص قیل له هذه نفسی اقیها فکیف اقی اهلی فقال تأمرهم بما امرهم الله به وتنهاهم عما نهاهم الله عنه فان اطاعوک وقیتهم وان عصوک کنت قضیت ما علیک ثم انه تعالی بعد امر المؤمنین بحفظ انفسهم واهلیهم من النار هدد الکفار بقوله يا أيها الذين كفروا والتقدیر علی ما قیل یقال لکم حین ادخالکم النار یوم القیمة واردتکم الاعتذار عن کفرکم وعصیانکم لا تعتذروا فی هذا اليوم الذی هو یوم الجزاء بعد اتمام الحجة علیکم بتوسط الرسل فی الدنیا وتبلیغ الاوامر والنواهی الیکم بابلغ بیان فلم یبق لکم عذر قابل للقبول مفید بحالکم إنما تجزون الیوم ما كنتم فی الدنیا تعملون وترتکبون من الکفر والطغیان والعتو والعصیان بلا زیادة ولا نقصان ثم علم الله سبحانه المؤمنین طریق الخلاص من العذاب والاعتذار من العصیان بقوله يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله من معاصیکم وزلاتکم فی الدنیا قبل معاینة الآخرة وانسداد باب التوبة توبة نصوحا لا رجوع بعدها الی ما ارتکبتم من الذنب واعتذروا الی الله مما فرط منکم من العصیان مع الندم علیه ندامة شدیدة مستلزمة للعزم الاکید علی ان لا تعودوا الیه ابدا روی بعض العامة عن امیر المؤمنین علیه السلام انه سمع اعرابیا یقول اللهم انی استغفرک واتوب الیک فقال یا هذا ان سرعة اللسان بالتوبة توبة الکذابین قال فما التوبة قال ان التوبة یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة وللفرایض الاعادة ورد المظالم والاستحلال من الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود وان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعصیة وان تذیقها مرارة الطاعة کما اذقتها حلاوة المعاصی عن

فی نسخة الطرف لنعمة

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

کاظم علیه السلام از توبهٔ نصوح سؤال شد فرمود توبهٔ بنده ایستکه دیگر مرتکب آن گناه نشود و هر وقت مرتکب شد باز توبه کند خدا دوست میدارد توبه گنهکاران را پس از آن خدا بیتعال فائدهٔ توبه را بیان فرمود باین مضمون که امید است خدا گناهان را محو کند و از میان ببرد و آن را بپوشاند که کسی بر آن گناهها مطلع نشود باینکه ملائکه فراموش کنند آن را بنویسند و باجزاء و جوارح بدنش گفته شود که شهادت بر آن گناهان ندهند و بزمینیکه بر روی آن گناه شده گفته شود که آن گناه را اظهار نکند پس از آمرزش گناهان بسبب توبه خدا شما را در بهشتهائی وارد کند که بای قصرها و درختان انها نهرهای جاری در دان باشد و نکته آنکه خدا فرمود امید است که گناهان آمرزیده شود آنستکه مؤمن همیشه میان خوف و رجا باشد و الطاف بتوبه کننده در روزی شود که در آن روز خدا پیغمبر و مؤمنین باو را خجل و شرمنده نکند و نور ایمان و طاعتشان چون نور آفتاب بر روی صراط در پیش رو و بطرف راستشان سیر و حرکت کند مع ذلک گویند پروردگارا نور ما را زیاد تر کن ابن عباس فرمود چون ببینند که نور منافقین برود از ترس رفتن نور شان گویند نور ما را باقی بدار و ما را بیامرز تو بزرگواری که بخواهی قدرت داری پس چون اول سوره ابتدا شد بخطاب پیغمبر مکرم ختم نماید الخطاب بخاتم انبیا خاتمه داد باین مضمون که ای پیغمبر با کفار بشمشیر و سنان و با منافقین بحجت و برهان جهاد نما و در طرفیت با این دو طائفه و دو دسته خشونت و سختی و تندی کن بطوریکه دنیا را بر ایشان تنگ کنی و ما هم در آخرت بجهنم جایشان دهیم که چه قدر بد جائی دارند بعد از آمدن از دنیا بآخرت پس از بیان خیانت آن دو زن پیغمبر در اول سوره و در آخر آن تنبیه شان فرماید باینکه همخوابه بودن با پیغمبر سبب نجاتشان از عذاب الهی نیست و حال انها را مثل زد بحال زن نوح و زن لوط باین مضمون که خدا مثل زد برای کسانیکه کافرند چه زن باشند چه مرد

الصادق ع انه سئل عن هذه الآية فقال ع يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فيه وفي رواية قيل له وايّنا لا يعود فقال ان الله يحب من عباده المفتن التواب وعن الكاظم عليه السلام في هذه الآية قال يتوب العبد ثم لا يرجع فيه واحب عباد الله الى الله المفتن التائب وعن الصادق عليه السلام التوبة النصوح ان يكون باطن الرجل كظاهره بل افضل ثم بيّن سبحانه فائدة التوبة بقوله عَسَىٰ رَبُّكُمْ ويرجى من خالقكم اللطيف بكم أَنْ يُكَفِّرَ ويستر عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وخطيئاتكم عن الصادق عليه السلام اذا تاب العبد توبة نصوحا احبه الله فستر عليه في الدنيا والآخرة قيل وكيف يستر عليه قال ينسي ملكيه ما كتبا عليه من الذنوب يوحي الى جوارحه اكتمي عليه ذنوبه ويوحي الى بقاع الارض اكتمي ما كان يعمل عليك من الذنوب فيلقى الله وليس شيء يشهد عليه بشيء من الذنوب ويدخلكم برحمته جَنَّاتٍ ذات قصور واشجار كثيرة تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ قيل ذكر سبحانه الوعد بصيغة الاطماع جريا على عادة الملوك واشعارا بانه تفضل ولان العبد ينبغي ان يكون بين الخوف والرجاء وذلك اللطف بالمؤمنين وادخالهم الجنة يكون في يوم القيمة وهو يكون يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ ولا يفضح او لا يخجل النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا به الكونهم مَعَهُ ومصاحبه نُورُهُمْ وضياء ايمانهم وطاعاتهم كشعاع الشمس يَسْعَىٰ ويسير بسرعة على الصراط بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وقدامهم وَبِأَيْمَانِهِمْ وشمائلهم قيل ان المراد من جميع جوانبهم وجهاتهم وانما اكتفى سبحانه بذكر الجهتين لانهما اشرف الجهات ولان اهل السعادة يؤتون صحائفهم من الجهتين عن الباقر عليه السلام من كان له نور يومئذ نجى وكل مؤمن له نور وعن الصادق عليه السلام في هذه الآية قال يسعى ائمة المؤمنين يوم القيمة بين ايدي المؤمنين وبايمانهم حتى ينزلوهم منازلهم في الجنة وهم مع ذلك يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا قيل هذا قول بعض المؤمنين وهم الذين يجوزون على الصراط حبوا وزحفا وقيل يدعوا كلهم تقربا الى الله مع تمام نورهم وقيل ان المراد من الاتمام الابقاء حتى يدخلوا الجنة ويردوا دار السلام عن ابن عباس يقولون ذلك عند انطفاء نور المنافقين اشفاقا وقيل ان ادناهم منزلة من نوره بقدر ما يبصر مواطئ قدمه لان النور على قدر الاعمال

ثم لما ابتدء السورة بالخطاب الى النبي ص ختم سبحانه الخطابات بالخطاب اليه بقوله يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ص جَاهِدِ الْكُفَّارَ بالسيف والسنان وَالْمُنَافِقِينَ بالحجة والبرهان وبالتهديد بالفضيحة والخذلان وَاغْلُظْ وشدد واخشن عَلَيْهِمْ فيما تجاهد الفريقين من القتال والمحاجة حتى تضيق عليهم الدنيا وانا حكمت بان منزلهم وَمَأْوَاهُمْ في الآخرة جَهَنَّمُ التي اعدت للكفار وَهي بِئْسَ الْمَصِيرُ والمرجع في الآخرة فلا يكون لهم دنيا ولا آخرة ثم لما بيّن سبحانه خيانة زوجتي النبي ص وعصيانهما





ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ

زن نوح و زن لوط پیغمبر که این دو زن همخوابه و هم بستر نوح پیغمبر اولوالعزم و لوط پیغمبر مرسل و دو بنده صالح خدا بودند و هر دو زن با آن دو پیغمبر خیانت کردند و ستر شوهرای خود را نزد کفار و دشمنان انها فاش کردند و این دو پیغمبر عظیم الشان فائدهٔ بحال انها نداشتند و نتوانستند عذاب الهی را از انها دفع کنند و چون مردند ملائکه بانها گفتند که شما دو زن بآتش بروید با سایر کفاریکه بآتش میروند پس در عالم آخرت و بعد از مرگ ابدا رعایت انتساب انها با پیغمبران نشد همین نحو است حال دو زن شما که خاتم انبیائی برای خیانتشان بشما و کفر باطنشان پس از مرگ بانها گفته خواهد شد که بروید در آتش و ابدا ملاحظهٔ انتسابشان بشما نخواهد شد از انکه مناط نجات در آخرت ایمان و دوستی اولیاء خدا است اگرچه شوهر یا پدر و مادر کافر باشند و خدا مثل مؤمن حقیقی را مثل آسیه زن فرعون زد و دانند که با اینکه زن فرعون شوهرا و دعوی خدائی میکرد و دشمن ترین مردم با موسی بن عمران پیغمبر اولوالعزم بود مع ذلک همخوابگی و همبستری او با فرعون ضرر بحال او نداشت و چون فرعون او را برای ایمانش بخدا و بموسی معذب نمود آن زن گفت پروردگارا نزد خودت در بهشت برای من منزلی تهیه کن و مرا از ظلم و ستم این ستمکاران نجات ده روایت شد که پس از غلبهٔ موسی بر جادوگران آن زن بموسی ایمان آورد و چون فرعون بایمان او مطلع شد او را تهدید کرد که از ایمان بموسی منصرف و بکفر سابق برگردد آسیه قبول نکرد چهار میخ بزمین کوبیدند و هر دو دست و هر دو پایش را بمیخها بستند در میان آفتاب سوزان پس خدا امر فرمود بملائکه که بابالهای خود روی او سایه کنند چون گفت پروردگارا خانهٔ برای من در بهشت بساز پرده از روی

اياه في اول السورة بيّن سبحانه عدم انتفاعهما بصحبته وعدم استفادتهما من كونهما من ازواجه بتمثيل حالهما بزوجة نوح وزوجة لوط بقوله ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا وبيّن حالهم العزيبة التي تشابه المثل في الغرابة بتذكيركم حال واعلم التي هي امْرَأَتَ نُوحٍ وآهله امْرَأَتَ لُوطٍ فانهما كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا الصَّالِحَيْنِ كاملين في العبودية وحسن الاعمال والاخلاق وفي تصرفهما وتربيتهما وحكمهما المقتضي لصيرورتهما مؤمنتين صالحتين فَخَانَتَاهُمَا بافشاء سرهما عند الكفار كما كانت عائشة وحفصة تحت تربيتك وحكمك المقتضي لكونهما صالحتين ومع ذلك خانتاك بافشاء سرك فَلَمْ يُغْنِيَا ذلكما النبيان المرسلان مع عظم شأنهما عَنْهُمَا بحق النكاح والصحبة مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ونكاله شَيْئًا يسيرا من الاغناء فشملهما عذاب الاستيصال في الدنيا بان هلكت احديهما بالغرق بالطوفان والاخرى بالصيحة ومطر الحجارة وَقِيلَ لهما عند موتهما او يوم القيمة يا زوجة نوح ويا زوجة لوط ادْخُلَا النَّارَ مَعَ سائر الدَّاخِلِينَ فيها من الكفار الذين لا وصلة بينهم وبين الانبياء ثم بيّن سبحانه حسن حال المؤمنات اللاتي لا وصلة بينهن وبين الانبياء بل كن تحت اشقى الاشقياء بقوله وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا وبيّن حسن حالهم العزيبة بتذكيركم حال آسية مع انها كانت امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ الذي ادعى الالوهية وعارض موسى بن عمران فلم يضرها صحبة زوجها الكافر وصبرت على اذاه إِذْ قَالَتْ وحين دعت ربها لما ابتليت بعذاب فرعون واذاه بقولها رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ وفي جوار قربك بَيْتًا ومنزلا فِي اعلى درجات الْجَنَّةِ لايماني بك وبرسولك موسى وَنَجِّنِي مِنْ صحبة فِرْعَوْنَ وعذابه وَمِنْ عَمَلِهِ الباطل وكفره بآياتك وَنَجِّنِي يا رب وخلصني مِنْ ظلم الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ على انفسهم وعلى عبادك المؤمنين روي انه لما غلب موسى السحرة آمنت آسية بنت مزاحم زوجة فرعون بموسى بن عمران قيل كانت عمته فلما علم فرعون بايمانها امرها بالرجوع عن الايمان الى الكفر فابت عن ذلك فاوتد يديها ورجليها باربعة اوتاد في حر الشمس فامر الله الملائكة ان يظلوها من الشمس باجنحتهم فلما قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة رفعت الحجب فرأت بيتا في الجنة من درة بيضاء ورفع عنها الم العذاب فضحكت فقال الكفار هي مجنونة لانها تضحك وهي في العذاب ثم طارت روحها الى جوار رحمة الله وعن الضحاك امر فرعون ان يلقى عليها حجر رحى وهي في الاوتاد فقالت رب ابن لي الخ فلم يصل الحجر حتى رفع روحها الى الجنة فالقي الحجر عليها بعد زوج روحها فلم تجد الما ثم بيّن سبحانه حسن حال المؤمنات اللاتي لا زوج لهن بتمثيلهن بمريم بنت عمران بقوله وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ ام عيسى الَّتِي أَحْصَنَتْ وحفظت فَرْجَهَا من مساس الرجال حراما وحلالا اعلى اكد حفظ وقيل يعني طهرت ذيلها من ريبة الفجور فَنَفَخْنَا في جيبها بتوسط جبرئيل وادخلنا فِيهِ كالريح من الروح العظيم الشأن الذي يصح ان نقول تشريفا انه مِنْ رُوحِنَا

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة

چشمش برداشته شد قصر خود را که از مروارید بود دید وآزار ورنج از عذاب از او برداشته شد واز شوق خندید کفار گفتند دیوانه شده که با اینهمه درد میخندد پس وحشن بجوار رحمت الهی پرواز کرد پس از آن خدا بیان حسن حال زنهای مؤمنه بی شوهر نمود ببیان حال مریم مادر عیسی باین مضمون که متذکر شو حال مریم دختر عمران مادر عیسی را که فرج او را حفظ کردیم از دست ونظر مردان ودر گریبان او بتوسط جبرئیل روح بنهایت پاکیزه با شرفی را که از شرافت روح خود مان گفتیم دمیدیم وآن مریم بتمام پیغمبران وکتابهای آسمانی ایمان آورد واز عابدین ومطیعین وخاشعین درگاه خدا بود ═ پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ تحریم که در آن اظهار نهایت عظمت پیغمبر خاتم ولطف باو وبمؤمنین وتهدید کفار بعذاب وقطع عذر انها بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ ملک شد که در آن بیان سلطنت مطلقهٔ الهیه در عالم وجود وکمال قدرت آن ذات مقدس وتهدید کفار باتش آخرت وانقطاع عذرشان واعترافشان باستحقاقشان عذاب را واظهار لطف بمؤمنین است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم بیان عظمت ذات مقدس الهی وکمال قدرت خود فرمود باین مضمون با برکت وخیر یا متعالی وعظیم الشان است آن خدائیکه عالم وجود در تحت تصرف وسلطنت او است واو بهر تصرف وهر کاری از ایجاد واعدام ومیراندن وزنده کردن وبخشش ومنع ونظائر انها قادر وتوانا است آن خدائیکه مردن وزنده شدن را برای شما مردم تقدیر ومقرر کرده تا آزموده شوید که کدام یک عملتان در دنیا بهتر وخالص تر

وقیل ان المراد بالروح جبرئیل والمعنی فنفخنا فی جیبها من جبرئیل وصدقت عن صمیم القلب بکلمات ربها المنزلة علی الانبیاء او المراد بالبشارات التی بشر بها جبرئیل وکتبه المنزلة من السماء کصحف شیث وابراهیم وتوریة موسی وزبور داود وغیرها وکانت واحدا من القانتین والخاشعین لله او من المطیعین والمعتکفین فی المسجد الاقصی وعدها من القانتین للاشعار بعدم قصور عبادتها عن عبادة الانبیاء روت العامة عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال کمل من الرجال کثیر ولم یکمل من النساء الا اربع آسیة بنت مزاحم ومریم بنت عمران وخدیجة بنت خویلد وفاطمة بنت محمد ص قیل جمع الله فی التمثیل بین التی لها زوج والتی لا زوج لها تسلیة للارامل وتطییبا لانفسهن ثم لما ختمت سورة التحریم المشتملة علی اظهار غایة التعظیم لنبیه واللطف به وبالمؤمنین وتهدیدا لکفار بالعذاب وانقطاع عذرهم فی الاخرة ═ اردفت بسورة الملک المشتملة علی بیان سلطنته المطلقة فی عالم الوجود وکمال قدرته وتهدید الکفار بورودهم فی النار وانقطاع عذرهم واعترافهم باستحقاقهم العذاب وابطال قولهم بانکار المعاد واظهار اللطف بالمؤمنین فافتتحها بذکر الاسماء المبارکات بقوله بسم الله الرحمن الرحیم ثم ابتدأها ببیان عظمة ذاته المقدسة وکثرة خیره وکمال قدرته بقوله تبارک وتعالی وتعظم او کثر خیر الاله الذی بیده وتحت قدرته وسلطنته الملک وعالم الوجود من العلویات والسفلیات یقلبه کیف یشاء ویحکم فیه کیف اراد بلا ضد ولا ند ولا معارض ولا معاضد وهو فی ملکه علی کل شیء من الایجاد والاعدام والعطاء والمنع والاعزاز والاذلال والاحیاء والاماتة وغیرها قدیر ثم بین سبحانه آثار قدرته وسلطانه بقوله الذی خلق وقدر بقدرته وحکمته الموت والحیوة کلاهما بقبلیهما عن ابن عباس ان الموت والحیوة جسمان وان الله خلق الموت علی صورة کبش املح لا یمر بشیء ولا یجد رائحته شیء الا مات وخلق الحیوة علی صورة فرس انثی بلقاء وهی التی کان جبرئیل والانبیاء یرکبونها خطوتها مد بصر فوق الحمار ودون البغل لا تمر بشیء ولا یجد رائحتها الا حیی وهی التی اخذ السامری من اثرها قبضة فالقاها علی العجل فحیی اقول ظاهر ما ذکره ان الموت المخلوق هو حیوان یشبه الکبش الاملح واثره ورائحته فی الشیء الحی هو عروض الموت علیه کالسم وسائر الاشیاء المهلکة وهو غیر الموت الذی یعرض الاشیاء الحیة فالموت الذی هو من العوارض الوجودیة علی قول وعدمیة علی القول الحق غیر ذلک الموت الذی هو مخلوق وصورته فی عالم الصور والمثال صورة الکبش فلا دلالة لکلام ابن عباس علی صحة احد القولین والحق ان المفهوم من لفظ الموت الذی یذکر فی قبال الحیوة فی الاستعمال الشایع هو من العدمیات التی لها شائبة الوجود ویسمی بالعدم والملکة والعدم المضاف وهو یتحقق بانتفاء علة الحیوة فان عدم علة الوجود علة للعدم وقبض ملک الموت الروح من الجسد سبب لطرو الموت علیه ویمکن ان تکون صورته المثالیة البرزخیة صورة الکبش الاملح التی یؤتی بها یوم القیمة ویذبحه یحیی بن زکریا علی روایة وهذا المعنی الذی للموت مخلوق بتبع خلق الحیوة کما ان خلق اللیل الذی هو عدم النور فوق الارض انما یکون بتبع خلق النهار فان ذهاب الشمس من فوق الارض وعدمها منه علة لظلمة اللیل وعلیه یکون معنی خلق الموت والحیوة جعل الروح فی القالب وسلبه منه وهذا هو الموت الذی یکون بعد الحیوة کما عن الباقر علیه السلام ان الله خلق الحیوة قبل الموت واما الموت الذی هو فقد الحیوة وعدمها کما یکون للنطفة وللارض المیتة فهو قبل الحیوة فتحصل مما ذکر ان الموت بالمعنی الاعم عدمی صرف لا یحتاج الی السبب واما الموت الذی هو زهاق الروح

تحقیق فی الموت وبیان نکتة تقدیمه علی الحیوة





لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور الذی خلق سبع سموات طباقا ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح

پسندیده تر است از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود مراد از بهتری عمل زیادی عمل نیست بلکه مراد ترس از خدا ونیت خالص است ودر روایتی استکه فرمود یعنی چه کس زاهد تر است در دنیا پاکی عقلش بیشتر واجتنابش از محرمات الهیه زیاد تر است وآن بر هر چیزی غالب وقاهر است وگنه کار از عذابش راه فرار ندارد وآمرزندهٔ بندگان است وخدائیست که هفت آسمان را بالای یکدیگر آفریده بطوریکه در خلقتش اختلاف وعیب ونقصی دیده نشود ای عاقل بینا بدقت در آسمانها نظر کن ببین که در انها درز وشکاف وترک وسوراخی میبینی یا نه بلکه نظر مکرر وپی در پی کن هر اندازه نظر کنی چشمانت عیب وخلل ونقصی در انها نخواهد یافت ودیده ات عاجز از دیدن کوچکترین عیب وخللی خواهد شد البته این خلقت با این عظمت بدون هیچ خلل ونقص دلیل نهایت قدرت او است پس از بیان خلقت آسمانها بیان کمال قدرت وحکمت خود را بزینت کردن آنها فرمود باین مضمون که ما زینت کردیم آسمان دنیا وزیرین را بستارهائیکه چون قندیلهای روشن در شب میدرخشند وهمان ستاره ها را وسیلهٔ دور کردن شیاطین از آسمانها قرار دادیم در دنیا ودر آخرت هم برایشان عذاب آتش جهنم مهیا داریم واین آتش برای هر کسی استکه کافر بپروردگارش باشد از جن وانس وجهنم بد جائی استکه کفار از دنیا بانجا میروند چون کفار را ملائکه مانند هیزم در جهنم اندازند جهنم از شدت خشم بر کفار صدای هولناکی برآرد وآتش او بشدت شعله زند وچون دیگ بجوشش آید وآن کفار از شدت شعلهٔ آتش چون دانهٔ که در آب جوش باشد بالا وپائین روند وچنان جهنم برانها خشم کند که از شدت غضب وخشم برانها نزدیک شود که از هم بپاشد هر دستهٔ هم از کفار که در جهنم انداخته شوند خزنهٔ جهنم بانها گویند که مگر پیغمبری نزد شما نیامد در دنیا که از عذاب امروز شما را خبر کند گویند چرا آمد ولی ما او را تکذیب کردیم وگفتیم این خبرها دروغ است وکتابهائیکه شما آورده اید ومیگوئید خدا از آسمان نازل کرده کتاب خدا نیست خدا کتابی نازل نکرده و

فهو مسبب عن ذهاب مقتضی الحیوة بنفسه او وجود ما هو ضدها وعلیه یمکن حمل ما عن الباقر علیه السلام من قوله الحیوة والموت خلقان من خلق الله فاذا جاء الموت دخل فی الانسان لم یدخل فی شیء الا خرجت منه الحیوة وحمل دخول الموت علی دخول ما هو مانع الحیوة وان کان ظاهره مقررا لما قاله الاشاعرة من ان الموت والحیوة صفتان وجودیتان مستدلین علیه بالآیة المبارکة الا ان یقال ان اتصاف الجسم بالموت والسکون مثلا وتقیده بامر وجودی کالحیوة وعلی ای تقدیر قیل فی وجه تقدیم ذکر الموت ان المراد به حال النطفة والعلقة والمضغة وبالحیوة نفخ الروح وعن ابن عباس قال یرید الموت فی الدنیا والحیوة فی الاخرة وفی معناه ما قیل من ان ایام الموت هی ایام الدنیا وهی منقضیة وایام الحیوة هی ایام الاخرة وهی متاخرة وقیل ان اقوی الدواعی للعمل کون الموت نصب العین وانما قدم الموت لان الغرض هو البعث علی العمل فیراهم عن النبی ص اکثروا ذکر هادم اللذات یشغلکم عما ادی وروی انه سئل عن رجل فاثنوا علیه فقال کیف ذکره الموت قالوا قلیل قال فلیس کما تقولون وفی الحدیث لولا ثلاث ما طأطأ ابن آدم رأسه الفقر والمرض والموت والی ما ذکر اشار سبحانه بقوله لیبلوکم ویختبرکم ویعاملکم بسبب خلق الموت والحیوة ایکم احسن عملا فیجازیکم علی اختلاف المراتب عن النبی ص قال یقول ایکم احسن عقلا ثم قال اتمکم عقلا اشدکم لله خوفا واحسنکم فیما امر الله به ونهی عنه نظرا وفی روایة قال ایکم ازهد فی الدنیا واشدکم ترکا لها وفی روایة قال ایکم احسن عقلا واورع عن محارم الله واسرع فی طاعة الله وعن الصادق علیه السلام لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا وانما الاصابة خشیة الله والنیة الصادقة الخیر وهو تعالی وحده العزیز والغالب علی کل شیء لا یفوته من اساء والغفور لمن شاء اما بالتوبة او بالشفاعة او بالتفضل ثم بالغ سبحانه فی ذکر آثار قدرته بقوله الذی خلق وابدع سبع سموات حال کونهن طباقا بعضها فوق بعض لکل حد معین وحرکة خاصة مقدرة بقدر مخصوص من السرعة والبطء متشابهة فی الخلق بحیث ما تری ایها الرسول او الرائی فی خلق الرحمن وابداع الاله الفیاض المنان شیئا من تفاوت واختلاف وعیب یقول الرائی لو کان کذا کان احسن او من فروج وشقوق فارجع البصر ورده الی رؤیتها واعد النظر الیها لطلب الخروق والصدوع فیها

ینقلب یرجع الیک البصر خاسئا محروما من اصابة ما طلبه من العیب والخلل وهو لطول المعاودة وکثرة المراجعة حسیر وکلیل وبالغ غایة الاعیاء والعجز عن الظفر بالمطلوب من وجدان العیب ثم انه تعالی بعد بیان کمال خلقة السموات بین کمال قدرته وحکمته بتحسینها وتزیینها منة علی العباد بقوله ولقد زینا وحسنا بقدرتنا السماء الدنیا واقربها الی الارض بمصابیح

وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقاً وَهِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

از روی نادانی به بیراهه رفته اید و بر خلاف همهٔ عقلا و دانشمندان سخن میگوئید و بدروغ ادعای پیغمبری میکنید افسوس اگر ما در دنیا حرف پیغمبران را شنیده بودیم و نصیحتها و گفته های انها را قبول میکردیم و عقل و ادراک صحیح و درستی داشتیم و عاقبت اندیش بودیم امروز در جهنم نیافتادیم و در ردیف مستحقین عذاب نبودیم پس در جواب ملائکهٔ عذاب و خزنه و مأمورین اعتراف بتقصیر و گناه خود کنند پس دوری از رحمت خدا باد برای اهل جهنم و کفار جن و انس پس از شرح بدبختی و بد عاقبتی کفار خدا ایتعال ببیان خوشبختی و خوش عاقبتی مؤمنین فرمود باین مضمون که آنانکه از پروردگار نادیدهٔ خود بترسند برای آنها آمرزش گناهان و اجر بسیار خواهد بود در آخرت که وصف آن بیان نیاید پس از تهدید کفار بعذاب و نوید مؤمنین بثواب همهٔ مردم را از مؤمنین و کفار مخاطب فرموده و همه را بر عصیان تهدید فرمود باین مضمون که ای مردم چه گفتار های زشت خود را پنهان کنید یا آشکار اگوئید برای خدا تفاوت نکند همه را میداند از انکه خدا بضمائر و خطورات قلبیهٔ شما آگاه و مطلع است ابن عباس فرمود که بعضی از کفار عیب گوئی پیغمبر صلعم میکردند و جبرئیل بآنحضرت خبر میداد بعد چون بعضی میخواستند بدگوئی بآنحضرت کنند بعضی دیگر میگفتند آهسته سخن گوئید که محمد صلعم نشنود این آیه نازل شد پس خدا اظهار تعجب فرمود از عقیدهٔ بی اطلاعی خدا بکردار و گفتار آنها باین مضمون که چگونه نشود که کسیکه شما را آفریده کردار و گفتارتان را نداند با اینکه او بخفیات امور شما آگاه و ببواطن شما با خبر است پس باز خدا ایتعال بعد از ذکر آثار قدرتش

مضيئة من النجوم والكواكب الثوابت والسيارة اقول لاينافي ذلك كون جميعها او بعضها في السموات الاخر فانها ترى في السماء الدنيا وترى زينة لها وصيرنا الكواكب وَجَعَلْنَاهَا مع ذلك رُجُوماً ومطردات لِلشَّيَاطِينِ وكفرة الجن بالشهب المنفصلة منها اذا ارادوا استراق السمع وقيل معنى جعلناها ظنونا ورجوما بالغيب لشياطين الانس وهم الاحكاميون من المنجمين وَأَعْتَدْنَا لاولئك الشياطين وهيئنا لَهُمْ في الآخرة عَذَابَ السَّعِيرِ والنار الموقدة التي اوقدها الجبار بغضبه ثم انه تعالى بعد بيان ان لكفار الشياطين لهم عذاب جهنم هدد جميع الكفار من الجن والانس بقوله وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ كانوا من الشياطين او الجن او الانس عَذَابُ جَهَنَّمَ في الآخرة وَهِيَ بِئْسَ الْمَصِيرُ والمرجع لهم ثم بين سبحانه بعض اهوال جهنم مضافا الى التعذيب بها بقوله إِذَا أُلْقُوا اولئك الكفار في جهنم وطرحوا فِيهَا كالحطب الذي يطرح في النار من غير وقر وترحم سَمِعُوا اولئك الملقون في جهنم لَهَا شَهِيقاً وصوتا منكرا كصوت الحمار غضبا عليهم وَهِيَ تَفُورُ وتغلي غليان القدر بالماء الذي فيه بغاية الشدة من شدة التلهب والتسعر فهم لايزالون صاعدين فيها وهابطين كالحب الذي في الماء المغلي لاقرار لهم فيها ثم بالغ سبحانه في بيان شدة غضب جهنم عليهم بقوله تَكَادُ وتقرب جهنم من ان تَمَيَّزُ و تتفرق مِنْ شدة الْغَيْظِ والغضب عليهم ثم بين سبحانه حال الملقين فيها بقوله كُلَّمَا أُلْقِيَ في جهنم وطرح فِيهَا من الكفرة فَوْجٌ وجماعة بدفع الملائكة الذين هم اغيظ عليهم من النار سَأَلَهُمْ مالك جهنم واعوانه الذين هم موكلون عليها خَزَنَتُهَا بطريق التوبيخ والتقريع ايها الكفرة أَلَمْ يَأْتِكُمْ في الدنيا من قبل ربكم نَذِيرٌ ويخوفكم من عذاب هذا اليوم واهواله قَالُوا في جواب الخزنة اعترافا بجرمهم واستحقاقهم للعذاب بَلَى ايها الخزنة قَدْ جَاءَنَا في الدنيا من قبل ربنا نَذِيرٌ عظيم الشان كثير المعجزات فَكَذَّبْنَا ذلك النذير في دعوى كونه من الله وَقُلْنَا في رد ما كانوا يتلون علينا من الآيات مَا نَزَّلَ اللَّهُ مما تتلون علينا مِنْ شَيْءٍ ابعد فضلا عن جميع تلك الآيات الكثيرة او من شيء من كتاب ورسول إِنْ أَنْتُمْ وما نريكم ايها المدعون للرسالة إِلَّا مغمورين فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ و منحرفين عن طريق واضح عند عامة العقلاء في دعويكم الرسالة وكون ما تتلون علينا من جانب الله وَقَالُوا تحسرا وتندما انا لَوْ كُنَّا في الدنيا نَسْمَعُ مواعظ الرسل سماع القبول أَوْ نَعْقِلُ امتناع الشرك ووجوب بعث الرسول وجعل دار الجزاء على الله وبراهين الانبيا على التوحيد وسائر ما جاؤا به مَا كُنَّا اليوم فِي زمرة أَصْحَابِ السَّعِيرِ ومستحقي العذاب قيل كان الخزنة قالوا لهم في تضاعيف توبيخهم الم تسمعوا آيات ربكم من السنة الرسل ولم تعقلوا معانيها فقالوا في جوابهم ذلك فَاعْتَرَفُوا في جواب الخزنة اضطرارا لما رأوا انه لا يمكنهم الفرار والانكار بِذَنْبِهِمْ من الكفر والمعاصي ومعارضة الرسل وتكذيبهم اختيارا في الدنيا واقروا باستحقاقهم العذاب فَسُحْقاً وبعدا وغاية من رحمة الله لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ وهم الكفرة من الجن والانس اعترفوا او جحدوا وعن الاحتجاج في الخطبة الغديرية ان هذه الآيات في اعدائه علي واولاده والتي بعدها في اوليائه قيل ان التقدير فسحقوا اسحقا بعدوا بعدا على التحقيق او على الدعاء عليهم بمعنى تعليم الله





إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ

در آسمانها شروع بذکر آثار قدرتش در زمین فرمود باین مضمون خدا ایتعال آن قادر توانائی استکه زمین را برای انتفاع شما بنی آدم رام و قابل انتفاع قرار داد که برروی آن سکونت و زراعت و غرس اشجار و حفر قنوات و ساختمان و امثال نمائید پس اجازه داد که در اطراف و جوانب آن راه بروید و تصرفات کنید و اجازه داد که از نعمتهائی که برای شما آفریده بخورید و منتفع شوید و بدانید که بالاخره بازگشتتان بسوی خدا است پس بوظیفهٔ شکرگذاری و پاداش این الطاف و نعمتها قیام کنید و در طاعتش کوشش نمائید که مشمول او نشوید چگونه ایمنید ای کسانیکه در روی زمین سکونت دارید و از نعمتهای خدا زندگانی میکنید که خدا اینکه امرش در آسمان نافذ و قدرتش در عالم ملکوت ظاهر شما را بجهت کفران نعمتش بزمین فرو برد و چون آب دریا موج زند تا شما را بقعر خود برد چگونه ایمنید اکسانیکه کفران نعمت خدا میکنید از اینکه خدا ایکه سلطان است در آسمان و عالم ملکوت بر شما از آسمان سنگ ببارد و همه را بباران سنگ هلاک کند و چون ببینید آمدن عذاب را خواهید دانست که تهدید و تخویف الهی چگونه است راست است یا دروغ و سخت است یا سهل و آسان شاهد بر صدق این تهدیدات آنستکه امم سابقه تکذیب تهدیدات الهی کردند و دیدید که چگونه ما بر انها انکار کردیم و انها را بعذاب ریشه کن و هلاک نمودیم مگر نمی بینید این کفار اثر قدرت الهی را در پرنده ها در میان هوا که بالهای خود را پهن میکنند و بخود میزنند و جمع میکنند برای سیر در هوا و با سنگینی که دارند بزمین نمیافتند و خدای فیاض علی الاطلاق انها را در میان هوا نگاه میدارد و اگر نگهداری او نبود بزمین میافتادند خدا بتمام موجوداتیکه آفریده و احوال انها بینا و عالم است میداند چگونه هر موجودی را بیافریند و تدبیر امور رسش نماید و چون کفار و مشرکین بمحض

العباد ان يدعوا عليهم بهذا اشعارا بانهم مستحقون لهذا الدعاء ثم انه تعالى بعد ذكر سوء حال الكفار في الآخرة ذكر حسن حال المؤمنين فيها بقوله إِنَّ الَّذِينَ يؤمنون بالله يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ الذي هو بِالْغَيْبِ عن ابصارهم لايرونه بعيونهم بل يعرفونه بقلوبهم او المراد يخشون عذابه تهم بعد الموت ويوم القيمة مع ذلك العذاب غائب عنهم غير مرئي لهم في الدنيا او هم بالغيب عن الناس فيتركون معاصي الله في الخلوة لَهُمْ مَغْفِرَةٌ عظيمة لذنوبهم وَأَجْرٌ وثواب كَبِيرٌ وعظيم لايوصف بالبيان تصغر دونه الدنيا وما فيها ثم انه تعالى بعد وعيد الكفار ووعد المؤمنين بطريق المغايبة خاطب جميع الناس وحذرهم عن العصيان في السر والعلن بقوله وَأَسِرُّوا واخفوا قَوْلَكُمُ السيء أَوِ اجْهَرُوا واعلنوا بِهِ لايتفاوت بالنسبة الى الله إِنَّهُ تعالى عَلِيمٌ بكل شيء ظاهر وخفي حتى بِذَاتِ الصُّدُورِ والخطورات التي في القلوب عن ابن عباس كانوا ينالون من رسول الله فيخبره جبرئيل فيقول بعضهم لبعض اسروا قولكم لئلا يسمع اله محمد فنزلت هذه الآية ثم انكر سبحانه على الكفار انكار علمه تعالى بخلوقه بقوله أَلَا يَعْلَمُ وهل لايحيط مَنْ خَلَقَ شيئا بمخلوقه ماهيته وصفته ومقداره والحال انه هُوَ اللَّطِيفُ والعالم بخفيات الامور ودقائق الاشياء الْخَبِيرُ والمحيط ببواطنها قيل اللطيف من يعلم دقائق المصالح وغوامضها ثم يوصلها الى المستصلح بالرفق دون العنف والخبير من لايعزب عنه الاخبار الباطنة فلا يجري في الملك والملكوت شيء حتى حركة الذرة في بطن صخرة الا وعنده خبره وعلمه ثم رجع سبحانه الى آثار قدرته في الارض بعد ذكر آثارها في السموات بقوله الَّذِي جَعَلَ بقدرته نفعا لَكُمُ ايها الناس الْأَرْضَ باقطارها ذَلُولاً ومنقادة لكم غاية الانقياد لتنتفعوا بها بالسكونة والزرع والغرس وحفر الآبار وشق العيون والانهار وبناء الابنية ودفن الاموات وغيرها فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا واسلكوا في جوانبها واطرافها او في جبالها فضلا عن سهولها كما عن ابن عباس وَكُلُوا من نعم الله ومِنْ رِزْقِهِ الذي احل لكم وَإِلَيْهِ تعالى وحده النشور والمرجع بعد البعث من قبوركم فاهتموا في شكره وجدوا في طاعته قيل ان وجه نظم هذه الآية انه تعالى بعد تهديد الكفار بعلمه بسرهم وعلنهم بالغ في تهديدهم بقوله الذي جعل لكم الارض فهو نظير ان يقول المولى لعبده العاصي كن في هذه الدار وكل هذا الخبز ولا تامن من تاذيبي ثم هدد الكفار على ترك شكر نعمه بقوله أَأَمِنْتُمْ ايها المكذبون الكافرون لنعم الله مَنْ فِي السَّمَاءِ نفاذ امره وظهور كمال قدرته وسلطانه وملكه او المراد بمن في السماء جبرئيل الموكل بالعذاب أَنْ يَخْسِفَ ويقلب بِكُمُ الْأَرْضَ ويغيبكم في بطنها بعد جعلها لكم ذلولا تمشون في مناكبها وتاكلون مما ينبت فيها بكفرانكم فَإِذَا هِيَ بعد ان خسفت بكم تَمُورُ وتضطرب وتتحرك ذهابا ومجيئا ليبلغكم الى

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿٢٠﴾ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٢١﴾ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢٢﴾

بودند که بتانشان انهارا از عذاب خدا حفظ میکنند خدا یتعال رد آنان فرمود باین مضمون که مگر چه موجود است این بتهای ناتوان بی مقدار که عسکر ولشکر شمایند و بگمانتان شمارا یاری کنند واز عذاب وآفات در مقابل خدای فیاض مقتدر شمارا حفظ ونگهداری کنند این کفار جز غرور وگمان بی اصل واساس ندارند وپایهٔ اعتقادشان برروی فریب وتسویلات شیطان است بلکه اگر خدا از روزی که بشما میدهد جلوگیری کند وانرا ندهد این بتهای بی فائده چه موجودیند که بتوانند بشمار روزی دهند متاسفانه این بی خردان باین بیانات ابداً متنبه وبیدار نمیشوند بلکه سرکشی وطغیان با خدا ونفرت از حق طبیعی وعادی انها شده وقابل هدایت نیستند اینها مانند کسی باشند که برروی زمین افتاده نمیتواند راه را ببیند ونمیتواند راه برود وخود را بسینه بزمین بکشد چنین کسی بهتر بمنزل مقصود میرسد یا کسیکه برپا ایستاده وبخوبی قدم برمیدارد وبزمین میگذارد ودر وسط شاهراه بطرف مقصود سیر میکند البته اولی بمقصود نخواهد رسید پس باز خدای

الطبقة السفلى منها تعذيبا لكم كما فعلت بقارون ثم بالغ سبحانه في تهديدهم بقوله أَمْ أَمِنْتُمْ ايها الكفار مَنْ فِي السَّمَاءِ من أَنْ يُرْسِلَ وينزل عَلَيْكُمْ منها تعذيبا لكم حَاصِبًا ومطر حجارة كما ارسل على قوم لوط فاذ لا امان لكم من احد هذين العذابين بوجه فكيف تجترؤن على التمادي في الشرك والكفران فَسَتَعْلَمُونَ وعن قريب ترون كَيْفَ نَذِيرِ وما هذا الانذار عند مشاهدتكم نزول العذاب عليكم اصدق هو ام كذب ام شديد هو ام خفيف والله حينئذ يتيقنون صدق خبري وشدة عذابي وانه لا دافع له ولا تخلص منه ثم استشهد سبحانه على صدق وعيده بما نزل على الامم السابقة المكذبة للرسل الكافرة للنعم بقوله وَلَقَدْ كَذَّبَ الكفار الَّذِينَ كانوا مِنْ قَبْلِهِمْ كقوم نوح واضرابهم فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ وانكاري عليهم باستيصالهم بالعذاب الشديد وفي كلمة الاستفهام دلالة على كمال الفضاعة وشدته ثم لما كان صدق الوعيد موقوفا على القدرة على ايجاد ما وعد بالغ في اظهار كمال قدرته بقوله أَوَلَمْ يَرَوْا اولئك الكفار ولم ينظروا إِلَى الطَّيْرِ وما يسير في الجو بجناحيه حال كونها فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وباسطات اجنحتهن في الجو حال الطيران وَيَقْبِضْنَ ويضممن اجنحتهن ويضربن بها جنوبهن حينا بعد حين استظهارا على التحرك والسير مَا يُمْسِكُهُنَّ في الجو وما يمنعهن عن السقوط على الارض مع ثقل جثتهن المقتضي بالطبع للسقوط إِلَّا الرَّحْمَٰنُ الا الفياض على كل شيء ما هو قابل له إِنَّهُ تعالى بِكُلِّ شَيْءٍ من الموجودات والمبدعات وتدبير المعجبات بَصِيرٌ وعالم كعلم من يبصر الشيء بعينه فيعلم كيف يخلق الاشياء الغريبة ويدبر الامور العجيبة ثم لما بين سبحانه كمال قدرته الدافع لتوهم الكفار قدرتهم على دفع العذاب عنهم بشجاعتهم وكثرة اموالهم واولادهم واعوانهم وبخهم على اعتمادهم بالهتهم في حفظهم ونصرهم بقوله أَمَّنْ وبل اي موجود هَٰذَا الموجود الذليل الحقير الَّذِي هو في زعمكم جُنْدٌ وعسكر لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ عند نزول العذاب والآفات مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ وبما سواه اقول هذا التبكيت يناسب قولهم ان لهم الهة تمنعهم من دوننا ثم قرر سبحانه حماقتهم وجهلهم بقوله إِنِ الْكَافِرُونَ وما هم في زعمهم انهم محفوظون من الآفات بحفظ الهتهم إِلَّا فِي غُرُورٍ عظيم وضلال فاحش ثم وبخهم سبحانه على اعتمادهم على الهتهم في ايصال الخيرات اليهم بقوله أَمَّنْ وبل اي شيء هَٰذَا الصنم الحقير الَّذِي تزعمون انه يَرْزُقُكُمْ ويوصل اليكم ما يعيشون به من النعم إِنْ أَمْسَكَ الرحمن رِزْقَهُ ونعمه بحبس المطر ومبادي الانتفاع به عنكم يا للعجب كيف لا ينتبه الكفار بتلك المواعظ والمنبهات بَلْ لَجُّوا وتمادوا فِي عُتُوٍّ وطغيان على الله وَنُفُورٍ واشمئزاز عن الحق كانهم ... عدم قابليتهم للهداية بضرب المثل بقوله أَفَمَنْ يَمْشِي حال كونه مُكِبًّا وساقطا عَلَىٰ وَجْهِهِ كالمصروع أَهْدَىٰ واوصل الى مقصوده ومطلوبه أَمَّنْ يَمْشِي حال كونه سَوِيًّا وقائما على رجليه مصونا من السقوط والعثار عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وطريق مستو لا عوج فيه ولا انحراف ومن الواضح ان الاول يمتنع وصوله الى مطلوبه ابدا قيل ان الكافر لما كان في الدنيا مكبا على معاصي الله حشره الله في الاخرة مكبا على وجهه والمؤمن لما كان في الدنيا قائما على اوامر الله مقتديا على امتثال احكامه حشره الله في الاخرة قائما على قدميه سائرا الى الجنة عن الباقر عليه السلام انه قال القلوب اربعة قلب فيه نفاق وايمان وقلب منكوس وقلب مطبوع وقلب ازهر انور قال فاما القلب المطبوع فقلب المنافق واما القلب الازهر فقلب المؤمن اذا اعطاه الله عز وجل شكر وان ابتلاه صبر واما القلب المنكوس فقلب المشرك





قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٢٦﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ ﴿٢٧﴾

متعال رجوع وبازگشت باستدلال بر قدرت خود فرمود در رد مشرکین ومنکرین معاد باین مضمون که بگو ای پیغمبر بمشرکینیکه منکر قدرت خدایند بر خلق دوبارهٔ مردم برای حساب که خدا آن قادر وتوانای یگانه استکه شمارا بقدرت خود بی معاونت دیگری از خاک ونطفه آفرید وبعد خلقت شمارا تکمیل کرد وگوش وقوهٔ شنیدن را برای شما قرار داد که شنیدنیها را بشنوید واز موعظه های الهی وفرمایشات پیغمبر استفاده کنید وچشمها وقوهٔ دیدن برایتان قرار داد که دیدنیهارا ببینید واز دیدن موجودات معرفت خدا را دارا شوید ومعجزات پیغمبران را مشاهده کنید ودل وقوهٔ فهم وادراک برایتان قرار داد که بدلتان در چیزهائیکه میبینید ومیشنوید تفکر وتأمل نمائید وتمیز صحیح وناصحیح دهید واز آیات قرآنیه وکتابهای آسمانی مطالب عالیه درک کنید وبحقایق ومعارف برسید وبدرجات عالیهٔ ایمان وطاعت خدا نائل گردید ومتاسفانه این نعمتهای با اهمیت را شکرگذاری وقدردانی نمیکنید وانهارا در مقاصدیکه منظور خدا است از آفرینش انها صرف نمینمائید بلکه کفران این نعمتها میکنید ودر اموریکه خلاف رضای خدا است بکار میزنید ای پیغمبر باین کفار بگو که خدا آن قادر وتوانائی استکه شمارا بقدرت خود در روی زمین زیاد وپراکنده کرد در اطراف آن که باآسایش وگشایش زندگانی کنید وبعد از رفتنتان ازاین دنیا همه شمارا در محضر عدل وحکومت خود جمع کند برای حساب وجزای اعمال البته خودرا مهیا ومستعد آنروز وحضور در آن محکمه نمائید ولی کفار باین خبر استهزاء میکنند واز روی مسخره واستهزاء میگویند آنروزیکه وعده میدهی مارا باجتماع در محشر ومحکمهٔ عدل خدا واسم انرا قیامت گذارده گذارده کدام روز است وکی خواهد آمد ووقت آمدن انرا معین کنید اگر در این خبر راستگوئید ای پیغمبر در جوابشان بگو که من وقت آمدن آنرا نمیدانم فقط خدا

ثم قرء هذه الاية وعن الكاظم عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال ان الله ضرب مثل من حاد عن ولاية علي كمن يمشي على وجهه لا يهتدي لامره وجعل من تبعه سويا على صراط مستقيم والصراط المستقيم امير المؤمنين ع اقول هذا تاويل الاية لا تفسيرها وعن ابن عباس رض قال نزلت في ابي جهل وحمزة بن عبد المطلب وقيل في ابي جهل وعمار بن ياسر ثم رجع سبحانه الى الاستدلال على قدرته ونعمه بقوله قُلْ يا محمد للمشركين المنكرين لقدرة الله على البعث الكافرين لنعمه ان الله تعالى هُوَ القادر الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وخلقكم اولا من تراب ثم من نطفة قذرة ثم اكمل خلقكم وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ لتدركوا المسموعات وتسمعوا المواعظ والايات الالهية وشق لكم الْأَبْصَارَ وجعل فيها قوة الرؤية لتدركوا بها المبصرات وتنظروا الى ايات توحيد الله وحكمته وقدرته ومعجزات رسله وجعل لكم الْأَفْئِدَةَ والقلوب وفيها قوة الفهم فيها لتتفكروا فيما تبصرونه وتسمعونه وتميزوا الصحيح والفاسد والحق والباطل وتعتبروا بالعبر منها وتتاملوا في الايات التنزيلية والتكوينية وترتقوا بها الى درجات الايمان والطاعة والاسف انكم شكرا وزمانا قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ لله هذه النعم العظام باستعمالها فيما خلقت له فان شكر النعمة صرفها فيما فيه رضا المنعم بل تكفرونها حيث تصرفونها فيما فيه غضبه وسخطه وقيل ان القليل هنا كناية عن العدم قُلْ يا محمد لهؤلاء الكفرة ان ربكم هُوَ القادر الَّذِي ذَرَأَكُمْ واكثركم من نفس واحدة او فرقكم فِي وجه الْأَرْضِ واقطارها لتعيشوا فيها وتستريحوا عليها ثم انتم بعد انقضاء هذا العالم تحيون ثانيا في القبور بقدرة الله وَإِلَيْهِ وحده يوم القيمة تُحْشَرُونَ وتساقون وتجمعون للحساب وجزاء الاعمال فاستعدوا لهذا اليوم العظيم وبادروا الى احسن الاعمال وافضل العبادات كي تنجوا من الاهوال والشدائد التي فيه وتصلوا الى الجنة والنعم الدائمة ثم انه تعالى بعد وعده بالحشر والبعث حكى استهزاء المشركين المنكرين للبعث به بقوله وَيَقُولُونَ عنادا واستهزاء للنبي ص والمؤمنين المخبرين بالحشر مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ وفي اي زمان يقع هذا الحشر الذي تخبروننا بوقوعه اخبرونا بوقت وقوعه إِنْ كُنْتُمْ في هذا الاخبار والوعد صَادِقِينَ وبوقوعه عالمين ثم امر سبحانه النبي ص بجوابهم بقوله قُلْ لهم يا محمد ليس لي بوقت وقوعه علم إِنَّمَا الْعِلْمُ بوقته عِنْدَ اللَّهِ فقط مكتوم عن غيره لاقتضاء حكمته البالغة ذلك وَإِنَّمَا أَنَا من قبل الله نَذِيرٌ ومخوف للناس بالاخبار باصل وقوعه مُبِينٌ ومظهر لهم ببيان واضح يعرفه كل احد ليتم الحجة عليهم والعلم بالوقوع لا يستلزم العلم بوقت الوقوع والاخبار بالاول عن علم من قبل الله كاف في الانذار ثم هددهم سبحانه ببعض اهوال ذلك اليوم بقوله فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً وقريبا منهم او معاينة سِيئَتْ وقبحت واسودت وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وانكروا وقوعه وعن ابن عباس يكون عليها الكآبة

قل أرأيتم إن أهلكني الله ومن معي أو رحمنا فمن يجير الكافرين من عذاب أليم قل هو الرحمن آمنا به وعليه توكلنا فستعلمون من هو في ضلال مبين قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غورا فمن يأتيكم بماء معين

میداند وبس وظیفۀ من فقط خبر دادن شما است بآمدن چنین روزی و ترسانیدن شما است باهوال و شدائد و عذابهای آن روز بیان واضحیکه همه شما و سایر مردم بفهمید واما تعیین آن خارج از وظیفۀ من است وراجع بخود خدا است و حکمتش مقتضی نشده که وقت آمدن آن را خبر دهد پس خدا در جواب انها خبر باهوال آن روز دهد باین مضمون که این کفار چون آن روز را نزدیک خود بینند و معاینه کنند از شدت اندوه و ترس و هراس روهاشان زشت و سیاه شود و بایکدیگر یا ملائکۀ عذاب از جانب خدا گویند این روزیکه می بینید همان روزی است که در دنیا درخواست میکردید و میخواستید که زود برسد یا مدعی دروغ بودن آن بودید و میگفتید چنین روزی نخواهد آمد بعضی گفتند که مراد تهدید آن کفار است بعذاب دنیوی و معنی این است که چون عذاب دنیا را مشرف بر خود ببینند رنگ روشان سیاه و متغیر شود و بایکدیگر گویند این روزی است که بآن استهزاء میکردید و چنانکه پیغمبران بشما وعدۀ عذاب میدادند و شما منکر آن بودید واظهر در نظر همان تفسیر اول است پس چون مشرکین انتظار مرگ خاتم انبیاء ص داشتند و میگفتند عنقریب محمد ص میمیرد و ما از زحمت او و اصحابش آسوده میشویم و دعای بمرگ آنحضرت میکردند بنابر بعضی از روایات پس خدایتعالی امر فرمود آنحضرت را که بگو ای محمد ص بمشرکین که این مشرکین بمن بگوئید که اگر خدا مرا و اصحاب مرا بدعای شما یا بعذابیکه خودش بر ما نازل کند فرضا یا بما رحم کند و عمر ما را طولانی نماید چه راحتی و چه نفعی و فائدۀ برای شما خواهد بود از این گذشته اگر ما مردیم یا ماندیم کی شما را با کفریکه دارید از عذاب دردناک الهی نجات میدهد اگر بر شما وارد شود آیا گمان میکنید بتهاتان شما را النجات میدهد هرگز این طور نیست بتها ابدا منشأ اثری نیستند بگو ای محمد باینها که نجات دهندۀ خلق از عذاب و هر ابتلائی فقط خداوندی است که فیضش بتمام موجودات

والفقر وقيل لهم من قبل الله بلسان الزبانية او القائل بعضهم لبعض هذا اليوم الذي ترونه هو ذلك اليوم الذي كنتم في الدنيا به تدعون وتطلبون وتستعجلون وتدعون بطلانه او امتناعه وانه لا يأتي ابدا فقيل انه استفهام انكاري والمعنى اهذا الذي تدعونه لا بل تدعون عدمه وامتناع وقوعه وقيل ان الآية تهديد لهم بالعذاب الدنيوي والمعنى فلما رأوا عذاب الاستيصال زلفة قريبا منهم عن القمي رة قال اذا كان يوم القيمة نظر اعداء امير المؤمنين ع اليه والى ما اعطاه الله من الكرامة والمنزلة الشريفة العظيمة وبيده لواء الحمد وهو على الحوض يسقي ويمنع تسود وجوه اعدائه فيقال لهم هذا الذي كنتم تدعون منزلته وموضعه واسمه وعن الباقر عليه السلام قال هذه الآية نزلت في امير المؤمنين ع واصحابه الذين عملوا ما عملوا يرون امير المؤمنين ع في اغبط الاماكن لهم فيسيء وجوههم ويقال لهم هذا الذي كنتم به تدعون الذي انتحلتم اسمه وعنه ع فلما رأوا مكان علي ع من النبي ص سيئت وجوه الذين كفروا يعني الذين كذبوا بفضله وعن الاعمش قال لما رأوا ما لعلي عند الله من الزلفى سيئت وجوه الذين كفروا وانه لما كان المشركون يقولون ننتظر موت محمد ونستريح منه وكانوا يدعون عليه بالهلاك على ما روي امر سبحانه النبي ص ان يجيبهم بقوله قل يا محمد للمشركين الذين ينتظرون هلاكك ايها المشركون أرأيتم واخبروني ان اهلكني الله بدعائكم علي فاهلك من معي من المؤمنين واخرجنا من الدنيا بالموت او القتل او بعذاب من عنده على الفرض او رحمنا واطال اعمارنا فاي راحة لكم في ذلك واي نفع تعود بموتنا اليكم ثم ان متنا او بقينا فمن يجيركم وانتم من الكافرين بتوحيده من عذاب أليم اعد لكم انازل بكم انظنون ان الاصنام والاوثان تجيركم منه حاشا وكلا قل يا محمد ان مجير الخلق هو الرحمن والاله الواسع الرحمة وحده لا الاصنام ولا الاوثان ولا غيرهما من الموجودات ولذا نحن آمنا به وانتم لجهلكم كفرتم به ونحن عليه وحده توكلنا واعتمدنا في امورنا وفوضنا مهماتنا اليه لعلمنا بانه القادر الرؤف الضار النافع وغيره بمعزل عن التصرف في الامور وانتم لحمقكم توكلتم على اصنامكم واموالكم واعوانكم فستعلمون وعن قريب عند معاينة آثار الله والعذاب تفهمون من هو في ضلال مبين وانحراف واضح عن طريق الحق وخطاء ظاهر نحن او انتم ثم انه تعالى بعد تهديد المشركين بالعذاب الاليم ونفي مجير لهم الا الله هددهم ببلاء فقدان الماء الذي هو اهم ما يحتاجون اليه واعظم ما يعيشون به واسهل ما ينالون منه ونفي القدرة على ايجاده غير الله بقوله قل يا محمد للمشركين ان ظننتم ان اصنامكم ينفعونكم أرأيتم واخبروني إن أصبح وصار ماؤكم الذي تنالون منه بسهولة من آباركم غورا ونازلا في الارض بالكلية بحيث لا يمكن لكم نيله بنوع من الحيل فمن يقدر على ان يأتيكم على ضعفكم حينئذ بماء معين جار على وجه الارض تنتفعون به بسهولة أاصنامكم يأتيكم به ام الرحمن قيل تخصيص الماء بالذكر لكونه اهون موجود واعز مفقود وقيل ان الكفار لما قالوا انه نتربص به ريب المنون امر الله تعالى نبيه بان يجيبهم بقوله ان اهلكني الله ومن معي





بسم الله الرحمن الرحیم
ن والقلم وما یسطرون

میرسد نه بتها و نه غیر بتها از سایر موجودات و ما بچنین خدائی ایمان داریم و توکل و اعتماد مان در تمام امور فقط باو است از انکه او قادر و توانا است بر هر نفع و ضرری و بتهای شما از هر موجودی عاجزتر و ناتوان ترند و شما بانها ایمان دارید و اعتماد تان در همه امورتان بآن جمادات است و عنقریب خواهید دانست که ما براه رفته ایم و خطا کرده ایم یا شماید و گمراهی هستید که هر عاقلی خطا و گمراهی شما میداند پس از تهدید کفار بنزول عذاب و بیان اینکه پناهی جز خدا برای انها و غیر انها نیست تهدیدشان فرمود بعذاب بی آبی که زندگانی منوط ببودن آب است و کسی قادر برایجاد آب جز خدا نیست باین مضمون که ای پیغمبر باین کفار و مشرکین بگو که شما بگمان دارید که بتها برای شما فائده دارند بمن بگوئید اگر همین آبیکه بنهایت سهولت دسترس شما و اهم اموری است که بآن محتاجید اگر از دستتان برود و چاهها بکلی خشک شود کی قادر است که آب روانیکه بکمال سهولت و آسانی استعمال کنید برای شما موجود کند آیا بتهای شما این قدرت و توانائی را دارند یا خدا ایتعال که عین قدرت و خالق جمیع موجودات است البته نتوانید گفت که بتها برای شما آب موجود میکنند ناچار بگوئید فقط آب موجود خواهد کرد پس بنابراین باید بخدا ایمان و توکل داشته باشید و بتهاتان را زیر پا گذارید از انکه هیچ وجه فائده و نفعی ندارند و منشأ هیچ اثری در عالم نیستند در حدیث است که رسول خدا ص فرمود دوست دارم که هر مؤمنی سورۀ تبارک الذی بیده الملک را حفظ داشته باشد و آنحضرت شب نمیخوابیدند مگر انکه سورۀ تبارک و الم سجده را میخواندند پس از انجام سورۀ مبارکۀ ملک که در آخر آن جواب اعتراضات مشرکین بر آنحضرت و جواب نفرینشان دربارۀ آنحضرت بهلاک و مرگ و تهدیدشان باینکه عنقریب خواهند دانست که کی در ضلالت است سورۀ قلم تنظیم شد

من المؤمنين فاي نفع لكم فيه وانتم تستحقون عذابه ومن يجيركم من عذابه ثم امره بان يجيبهم بان الله هو الرحمن لا يقبل دعائكم وانتم اهل الكفر والعناد في حقنا مع انا آمنا به وعليه توكلنا ثم لما ذكر ان توكله عليه امره باقامة الدليل على انه يجب التوكل عليه بقوله قل أرأيتم ان اصبح ماؤكم غورا الخ والمقصود اقرارهم ببعض نعمه ليريهم قبح ما هم عليه من الكفر حينئذ تهم ان قالوا هو الله فيقال لهم فلم تجعلون من لا يقدر على شيء اصلا شريكا له في العبودية عن الرضا عليه السلام انه سئل عن هذه الآية فقال ماؤكم ابوابكم الائمة والائمة ابواب الله فمن يأتيكم بماء معين اي من يأتيكم بعلم امام وعن الباقر عليه السلام قال نزلت في الامام القائم يقول ان اصبح امامكم غائبا منكم لا تدرون اين هو فمن يأتيكم بامام ظاهر يأتيكم باخبار السموات والارض وحلال الله وحرامه ثم قال والله ما جاء تأويل هذه الآية ولا بد ان يجيء تأويلها في الحديث سورة في كتاب الله ما هي الا ثلثون آية شفعت لرجل فاخرجته يوم القيمة من النار وادخلته الجنة وهي سورة تبارك وفي حديث اخر وددت انها تبارك الذي بيده الملك في قلب كل مؤمن وكان لا ينام ص حتى يقرء سورة الملك والم تنزيل السجدة وقال علي عليه السلام من قرء بها يجيء يوم القيمة على اجنحة الملائكة وله وجه في الحسن كوجه يوسف وعن ابن عباس ضرب بعض الصحابة خبائه على قبر وهو لا يشعر انه قبر فاذا فيه انسان يقرء سورة الملك فاتى النبي ص فقال يا رسول الله ضربت خبائي على قبر ولا اعلم انه قبر فاذا انسان يقرء سورة الملك فقال هي المانعة من عذاب الله هي المنجية تنجيه من عذاب القبر وكانوا يسمونها على عهد رسول الله المنجية وكانت تسمى في التورية المانعة وفي الانجيل الواقية عن ابن مسعود انه يؤتى الرجل في قبره من قبل رأسه فيقال ليس لكم عليه سبيل انه كان يقرء على رأسه سورة الملك فيؤتى من قبل رجليه فيقال ليس لكم عليه سبيل انه كان يقوم فيقرء سورة الملك فيؤتى من قبل جوفه فيقال ليس لكم عليه سبيل انه وعى سورة الملك اي حفظها وعن الصادق ع من قرء سورة تبارك الذي بيده الملك في المكتوبة قبل ان ينام لم يزل في امان الله حتى يصبح وفي امانه يوم القيمة حتى يدخل الجنة قد تم تفسير السورة المباركة بعون الله وتوفيقه ثم لما ختمت سورة الملك بذكر جواب اعتراضات المشركين على النبي ص وجواب دعائهم عليه بالهلاك وتهديدهم بقوله فستعلمون من هو في ضلال مبين اردفت في النظم بسورة القلم المبتدئة برد المشركين في نسبتهم الجنون الى النبي ص وبيان انهم سيبصرون بايكم المفتون والابتلاء بالجنون وان الله عالم بضلالتهم وهداية نبيه وتسليته ص في سوء مقالات المشركين وتهديدهم بالعذاب فافتتحها سبحانه بذكر الاسماء الحسنى بقوله بسم الله الرحمن الرحيم ثم خاطب سبحانه نبيه بقوله ن فانه على قول بعض مفسري العامة اسم من اسماء النبي ص وعن الباقر عليه السلام ان لرسول الله صلى الله عليه وآله عشرة اسماء خمسة في القرآن وخمسة ليست في القرآن فاما التي في القرآن محمد واحمد وعبد الله ويس ون اقول لعل المراد من ن انه مفتاح ناصر دين الله ونعمة الله العظمى والنور المطلق الذي هو اصله وحقيقته واول ما خلق حيث قال اول ما خلق الله نوري وهو اصل كل شيء من الروحانيات والجسمانيات التي كلها كلمات الله ومنه النهر الذي في الجنة وهو مادة جميع ما خلق الله في عالم الاشباح والصور كالمداد الذي يكتب به

مٰا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

که در اول آن رد مشرکین که انحضرت را نسبت بجنون دادند و ذکر انکه عنقریب خواهند دانست که کی دیوانه
است و کی در گمراهی و ضلالت است و تسلیهٔ وجود مبارک پیغمبر بر گفتارهای زشت مشرکین است پس از
ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدا یتعال پیغمبر مکرمش را خطاب فرمود که ای نون جمعی از مفسرین اهل سنت
گفتند که نون یکی از اسماء خاتم انبیا است و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود برای پیغمبر ده
اسم است پنج آن در قران است و آن محمد صلی الله علیه و آله و احمد و عبد الله و یس و نون است و شاید حرف نون
که ذکر شده کنایه از ناصر دین الله یا نور مطلق است که اول خلق خدا و اصل هر موجودی است از روحانی
و جسمانی تا اینکه تمام کلمات الله اند و از آنجا است نهریکه در بهشت است که مادهٔ جمیع مخلوقات است در عالم
اشباح و صور مثل مرکبیکه مادهٔ جمیع صور خطوط و کلمات است و شاید بهمین جهت و نکته ن را تفسیر کرده اند
بمرکب و دوات پس منافاتی نباشد میان انکه گفته اند ن اسم پیغمبر است و فرمایش حضرت صادق علیه السلام
که فرمود اما ن پس او نهری است در بهشت و خدا بآن خطاب فرمود که ببسته شو پس ببسته شد و مرکب شد
پس بقلم فرمود بنویس پس قلم در لوح محفوظ تمام ما کان و ما یکون و ما هو کائن را تا روز قیامت نوشت پس
مرکب از نور و قلم از نور و لوح از نور تا آخر خبر پس از آن بروتیه و عادت خلق خدا قسم یاد فرمود که قسم
بقلم گفتند قسم بقلم بجهت شرافت قلم است از جهت فائده های بسیاریکه دارد اگر مراد مطلق چیزی باشد که
وسیلهٔ نوشتن است و اگر مراد قلمی است که ابن عباس فرمود که اول چیزیکه خدا آفرید قلم بود و آن از نور است
چنانچه قبلا در روایت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که شرافتش واضح است و قسم بانچه ملائکه آسمانها در هر ورقی
نویسند یا قسم بانچه که قلم در لوح محفوظ نویسد که تو ای حبیب بسبب نعمت عقل کامل و رسالتیکه بتو داده شده دیوانه

یکون مادة جمیع صور الحروف و الخطوط و لذا فسر النون بالمداد و الدوات فلا منافات بین ما ذکر من انه اسم من اسماء النبی و بین ما
روی عن الصادق علیه السلام من انه قال و اما ن فهو نهر فی الجنة قال الله عز و جل له اجمد فجمد فصار مدادا ثم قال للقلم اکتب فسطر القلم فی اللوح
المحفوظ ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة فالمداد مداد من نور و القلم قلم من نور و اللوح لوح من نور قال سفیان فقلت له یا بن رسول الله بین
لی امر اللوح و القلم و المداد فضل بیان و علمنی مما علمک الله فقال یا بن سعید لو لا انک اهل للجواب ما اجبتک فنون ملک یؤدی الی القلم و
القلم ملک یؤدی الی اللوح و اللوح ملک یؤدی الی اسرافیل و اسرافیل یؤدی الی میکائیل و میکائیل یؤدی الی جبرائیل و جبرائیل یؤدی
الی الانبیاء و الرسل و عنه علیه السلام و اما ن فکان نهرا فی الجنة اشد بیاضا من الثلج و احلی من العسل الخبر **اقول** و یمکن ان یؤول الی ما ذکرنا قول
من قال انه اخر کلمة الرحمن کما انه لا ینافی کونه اسما للنبی صلی الله علیه و آله کونه من اسماء الله کما علیه بعض ثم اکد سبحانه الخبر بالقسم علی عادة الخلق بقوله تعالی
**وَالْقَلَمِ** و هو مطلق ما یکتب به علی قول و الحلف به لشرافته بسبب کثرة فوائده کما قال سبحانه علم بالقلم او القلم الخاص الذی قال ابن عباس اول
ما خلق الله القلم ثم قال له اکتب ما هو کائن الی ان تقوم الساعة فجری القلم ما هو کائن الی ان تقوم الساعة من الاجال و الاعمال قال و هو قلم من
نور طوله کما بین السماء و الارض **اقول** یمکن ان یکون المراد من الکتابة ایجاد صور الموجودات الاعیانیة فی عالم الملکوت من اصل واحد
هو نور النبی صلی الله علیه و آله و بملاحظة اتحاده مع نور علی علیه السلام روی بعض العامة ان علیا علیه السلام قال علی رؤس الاشهاد انا نقطة باء بسم الله انا جنب
الله الذی فرطتم فیه انا القلم انا اللوح المحفوظ و انا العرش و انا الکرسی و انا السموات السبع و الارضون ثم ثنی سبحانه القسم مبالغة فی التاکید
بقوله **وَمٰا يَسْطُرُونَ** و یکتبون اهل القلم من الملائکة السماویة و الارضیة فی کل کتاب و لوح او القلم الخاص فی اللوح المحفوظ و اتیانه
صیغة الجمع للتعظیم ثم ذکر سبحانه المقسم علیه بقوله **مٰا أَنْتَ** یا حبیبی محمد **بِنِعْمَةِ رَبِّكَ** و بسبب عقلک الکامل و رسالتک
العامة التی اعطاکها الهک اللطیف بک او بدل لانه عقلک الکامل و سیرتک المرضیة و برائتک من کل عیب و اتصافک بکل مکرمة **بِمَجْنُونٍ**
لوضوح منافات هذه الصفات الکمالیة لهذه النسبة الشنیعة عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله غاب عن خدیجة الی حراء فطلبته فلم تجده فاذا
به و وجهه متغیر بلا غبار فقالت له ما لک فذکر نزول جبرئیل علیه و انه قال له اقرأ باسم ربک فهو اول ما نزل من القران قال ثم نزل بی الی قرار
الارض فتوضأ و توضأت ثم صلی و صلیت معه رکعتین و قال هکذا الصلوة یا محمد فذهبت خدیجة الی ورقة بن نوفل و هو ابن عمها و کان
قد خالف قریش فی الدین و دخل فی دین النصرانیة فسألته فقال ارسلی الی محمد صلی الله علیه و آله فارسلته فلما اتیه قال هل امرک جبرائیل ان تدعوا احدا قال لا
فقال و الله لئن بقیت الی دعوتک لانصرنک نصرا عزیزا ثم مات قبل دعاء الرسول و وقعت تلک الواقعة فی السنة قریش فقالوا انه مجنون فاقسم الله علی انه
لیس بمجنون و هو خمس ایات من اول هذه السورة ثم سلی سبحانه رسوله بقوله **وَإِنَّ لَكَ** یا محمد بازاء صبرک علی اذی قومک و تحملک اعباء الرسالة
**لَأَجْراً** اعظیما و ثوابا جسیما **غَيْرَ مَمْنُونٍ** منقوص و عطاء غیر مجذوذ و مقطوع و قیل یعنی بغیره و اسطرین علیک بایصاله الیک او بغیران
یکدر علیک بسبب المنة لانه مما تستحقه بعملک و لیس من التفضل الابتدائی **وَإِنَّكَ** بعنایة ربک و تفضله علیک **لَعَلىٰ خُلُقٍ** و دین **عَظِيمٍ**

مخصوص بالجمع بین الروایتین

الشان



فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ
وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ فَلاٰ تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ وَلاٰ تُطِعْ
كُلَّ حَلاّٰفٍ مَهِينٍ هَمّٰازٍ مَشّٰاءٍ بِنَمِيمٍ

نیستی چه دارائی عقل کامل و رسالت و اخلاق مرضیه و صفات حمیده که داری منافی با دیوانگی است ابن
عباس فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بکوه حرا رفت خدیجه هر چند جستجوی انحضرت کرد او را نیافت تا انکه ان
حضرت تشریف آوردند و رنگ صورت مبارکش دگرگون شده عرض کرد شما را چه شده که رنگت تغییر کرده
فرمود جبرئیل بر من نازل شد و سورهٔ اقرأ را برایم خواند و مرا بزیر زمین برد و با جبرئیل وضو گرفتم و نماز خواندم
خدیجه این مطالب را بورقة بن نوفل گفت ورقه گفت محمد را نزد من فرست خدیجه انحضرت را نزد ورقه
فرستاد چون انحضرت را دید گفت جبرئیل بشما گفته که کسی را دعوت کنی فرمود نه گفت بخدا قسم اگر من زنده
بمانم تا وقتیکه تو مامور بدعوت مردم شوی من کاملا یاریت کنم این خبر بقریش گفتند محمد صلی الله علیه و آله دیوانه شده خدا
در این سوره فرمود که تو ای محمد دیوانه نیستی و در ازاء صبر بر اذیتهای قریش و سخنان زشت انها اجر و ثواب
بی اندازه داری و تو دارای خلق عظیمی گفتند چگونه نشود که پیغمبر دارای خلق عظیم نباشد با اینکه تمام صفات کمالیه
الهیه در وجود مبارک انحضرت تجلی کرده و آینه تمام نمای خدا یتعال گردیده پس از مدح پیغمبر بکرامت
اخلاق شروع بمذمت دشمنان و مکذبین انحضرت فرمود باین مضمون که عنقریب تو میبینی و انها خواهند دید
که کدام یک از شما و انها مجنون و دیوانه اند البته دیوانه کسی است که در بیابان گمراهی افتاده و سرگردان و آخر
مبتلای بعذاب باشد و پروردگار تو بهتر میشناسد کسی را که از راه سعادت و خیر بیرون و در وادی ضلالت سیر
میکند و آنانیرا که در راه حق و سعادت ابدی و خیر دنیا و آخرت میروند پس ای پیغمبر تو بر مسلک خود سیر کن و
بهیچ وجه با آنانکه تو را دروغگو گویند و با تو معارضه و طرفیت میکنند موافقت و همراهی مکن و بخواهشهای
انها رفتار منما انها دوست دارند که تو با انها مساعدت و مدارا کنی و مذمت خدایان انها و دیشان را نکنی انها هم
با تو مدارا کنند و طرفیت با تو و مذمت و غیبت را ننمایند و بنرمی و دوستانه با تو سخن گویند و البته همراهی و مساعدت

الشان عند الله و هو الاسلام عن الباقر علیه السلام یقول علی دین عظیم و فی روایة هو الاسلام فانه فیه جمیع مکارم الاخلاق و التنزه عن
کل مناد بها بحیث لا یدانیه دین و انت ملتزم به و مسئول علیه لا یفوتک شئ منه و لذا فقت سایر الانبیاء و الرسل فی الکمال و المعارف و
حسن الاخلاق و الاعمال روی انه قیل لعائشة اخبرینی عن خلق رسول الله صلی الله علیه و آله قالت الست تقرء القران قلت نعم قالت فانه کان خلق رسول
الله و سئلت مرة اخری فقالت کان خلقه القران ثم قرأت قد افلح المؤمنون الی عشر ایات عن الصادق علیه السلام ان الله عز و جل ادب
نبیه فاحسن تادیبه فلما اکمل له الادب قال انک لعلی خلق عظیم و عن البصائر مقطوعا ان الله ادب نبیه فاحسن تادیبه فقال خذ العفو و
امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین فلما کان ذلک انزل الله تعالی انک لعلی خلق عظیم و عن عائشة قالت ما کان احد احسن خلقا من رسول
الله صلی الله علیه و آله ما دعاه احد من اصحابه و لا من اهل بیته الا قال صلی الله علیه و آله لبیک و عن انس قال خدمت رسول الله عشر سنین فما قال لی فی شئ فعلته لم فعلت
و لا فی شئ لم افعله هلا فعلت و قیل انه لم ینحرف عن بلاء و لم ینصرف عن عطاء و قیل کیف لا یکون خلقه عظیما و قد تجلی الله فیه بانوار اخلاقه
ثم لما وعد سبحانه نبیه افضل الاجر و مدحه باکرم الاخلاق ذم معاندیه و مکذبیه بقوله **فَسَتُبْصِرُ** یا محمد و عنقریب تری **و** المشرکون
**يُبْصِرُونَ** فی الدنیا کما قیل و فی الاخرة حین نزول العذاب علیهم **بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ** و ابتلاء بالجنون ابک و بفرق المؤمنین لم
بفرق الکافرین و المکذبین فان المجنون هو الذی هام فی تیه الضلال و ابتلی نفسه بالعذاب و النکال و من الواضح **إِنَّ رَبَّكَ أَعْلَمُ**
من کل احد **بِمَنْ ضَلَّ** و انحرف **عَنْ سَبِيلِهِ** المؤدی الی سعادة الدارین **وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ** الی سبیله الناجین
من کل هلکة و عذاب الفائزین بکل خیر و صواب و اذا تبین ان اعدائک فی ضلال **فَلاٰ تُطِعِ** یا محمد و لا تجب **الْمُكَذِّبِينَ** فی سؤالهم
ان الاعراض عن الدین الحق و الدخول فی دین ابائک المشرکین باعتقادهم و زعمهم و دم علی ما انت علیه من التوحید و عبادة الله و تشدد
علیهم مع قلة انصارک و اصحابک و ان عارضوک باجمعهم مع کثرتهم اشد المعارضة فانا ناصرک و مهما لوا اعدائک قیل ان هذه السورة
من اوائل ما نزل انهم **وَدُّوا** و احبوا **لَوْ تُدْهِنُ** هؤلاء الکفرة و تلین معهم و تصانعهم بان تترک بعض ما انت علیه من سب الهتهم و النهی
عن عبادتها **فَيُدْهِنُونَ** و یصانعونک بان لا یقدحون فی دینک و یلاینون فی مکالمتک ثم انه تعالی بعد نهیه عن موافقة ارادة
المشرکین نهاه عن اتباع رای بعضهم المذموم باقبح الذمائم بقوله **وَلاٰ تُطِعْ** و لا تتبع **كُلَّ حَلاّٰفٍ** و کثیر الیمین فی الحق و الباطل
و فی الکذب **مَهِينٍ** و حقیر بین الناس لکثرة کذبه و حلفه علیه فان من حقره الله بعصیانه و کثرة ... حقره الله فی الدنیا و الاخرة **هَمّٰازٍ**
و عیاب للناس و طعان علیهم او کثیر الذکر لهم بما یکرهونه **مَشّٰاءٍ** بینهم **بِنَمِيمٍ** و کثیر السعی فی التغایر و نقال للحدیث من احد الی احد لافساد

رشید

و بجای خلق الرسل

بینها

مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ

و موافقت باهل کسانی نکن که از روی بد بینی و جیزافتی بر هر حق و باطلی و راست و دروغی قسم یاد میکنند و بواسطهٔ دروغگوئی زیاد و قسمهای خلاف و بیجا و کارهای زشت در میان مردم پست و بیمقدار و بسیار عیب جوی مردم و بدگو و بدزبانند و خبرکش و فتنه کنند در میان مردم و بخیل و جلوگیر مردمند از ایمان بخدا و بخشش بفقراء و ستمکار بخلق و در نهایت بداخلاقی و گناهکار و زشت کردارند و سخت دل و بدطبع و لئیم النفسند و خود را بقبیلهٔ می بندند که از انها نیستند و در واقع زنازاده اند بعضی گفتند که این فرمایشات الهی مذمت ولید بن مغیره است و هیچ کس را خدا باندازهٔ او مذمت نفرموده و در روایتی است که معنی عتل زنیم تند خلق پرخور شکم گشاد ستمکار است روایت شد که چون این آیها نازل شد رسول خدا انها را در مجمع قریش که ولید بن مغیره هم بود تلاوت فرمود ولید همهٔ این صفات در خود دید جز زنازادگی گفت من رئیس قریشم و پدرم معروف بوده و میدانم که محمد دروغ نمیگوید شمشیر را برداشت و نزد مادرش رفت و گفت پدرم کیست و تو از کی بمن آبستن شدی و مادر را تهدید کرد که راست بگوید مادرش ناچار شد گفت پدرت مغیره شهوت زن نداشت و برادرزاده هائی داشت که انتظار مردن او داشتند و ارث او را داشتند و بر من ناگوار بود که انها ارث پدرت را ببرند غلامی را اجیر کردم و در خانه آوردم او با من بعمل خوابی کرد بتو آبستن شدم و ولید ده پسر و یک باغ در طائف و ده هزار مثقال نقره داشت لذا خدا فرمود قریب باینکه برای انکه اولاد و مال زیاد داشت کافر بخدا و رسول شد با اینکه شایسته بود شکر گذار و مؤمن بخدا باشد و چون آیات قران برای او خوانده شود گوید اینها افسانهای پیشینیان است مانند قصهای رستم و اسفندیار که محمد برای ما میخواند و میگوید از جانب خدا برای من آمده گفتند که ولید چونکه ده پسر و یک باغ و ده هزار مثقال نقره داشت پس خدا او را ملامت فرمود باینمضمون که او برای اینکه فرزندان و مال زیاد باو دادیم کافر شده با اینکه شایسته بود که برای این نعمتها شکر گذار و مؤمن بما باشد بعضی گفتند که معنی این آیها آنستکه اطاعت و موافقت این کسیکه باین اندازه مذمتها دارد نکن برای انکه فرزند زیاد و مال بسیار دارد و اگر آیهای قرانکه پر واضح است که از جانب خدا است برای او خوانده شود از روی تکبر و لجاج گوید که اینها افسانهائی استکه مردمان پیش از پیش خود بافته اند چون افسانهای رستم و اسفندیار و امثال انها پس از آن خدا ایتعال تهدیدش فرمود باین مضمون که بهمین زودیها بینی او که

بینهما وفی الحدیث لایدخل الجنة نمام مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ وبخیل بالمال او کثیر المنع للناس من الایمان وطاعة الله والانفاق مُعْتَدٍ وظالم للناس او متجاوز عن الحد فی سوء الاعمال والاخلاق أَثِيمٍ وکثیر الاقدام فی العصیان عُتُلٍّ وغلیظ القلب الطبع وعن ابن عباس رض قوی ضخیم وقیل واسع البطن وبنو الحلقوم وقیل الفاحش الخلق لئیم النفس وقیل الاکول الجاف الغلیظ بَعْدَ ذٰلِكَ المذکور من القبائح زَنِيمٍ وملحق بقوم فی النسب لیس منهم وهو انج القبائح فی العرب قیل هو المعروف بالشر کما یعرف الشاة بالزنمة وهی ما یقطع من اذنها فیدلی منها وقیل انه ولد الزنا قیل لم یعلم ان الله وصف احدا ولا ذکر من عیوبه مثل ما ذکر للولید بن المغیرة من العیوب کان الولید دعیا فی قریش ولیس من سنخهم قیل ادعاه ابو المغیرة بعد ثمان عشر سنة من مولده قیل نزلت الآیات فی الولید بن المغیرة فلما تلا رسول الله صلعم الآیات فی مجمع قریش وفیهم الولید وجد الولید جمیع العیوب فی نفسه الا الولادة من زنا وقال فی نفسه انا سید قریش وابی کان معروفا واعلم ان محمدا لایکذب فاخذ سیفه وجاء الی امه وقال لها ما قصته ولادتی فلما بلغ فی تهدیدها قالت کان ابوک غیر راغب فی النساء وکان له بنو اخوة ینتظرون موته ویطمعون فی میراثه فثقل علی ذلک فاستأجرت عبدا فراودته عن نفسی فاحبلت منه فولدتک وعن علی علیه السلام الزنیم هو الذی لا اصل له وعن الصادق علیه السلام انه سئل عن قوله تعالی عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ فقال العتل عظیم الکفر والزنیم المستهتر بکفره وعن المجمع ان النبی صلعم سئل عن العتل الزنیم فقال هو الشدید الخلق المصحح الاکول الشروب الواجد للطعام والشراب الظلوم للناس الرحب الحلقوم وعنه قال لا یدخل الجنة الجواظ ولا الجعظری ولا العتل الزنیم قیل فما الجواظ قال کل جماع مناع قیل فما الجعظری قال الفظ الغلیظ قیل فما العتل الزنیم قال رحب الجوف سیئ الخلق اکول شروب غشوم ظلوم وعن القمی قال الحلاف الثانی حلف لرسول الله ان لاینکث عهده همّاز مشّاء بنمیم قال کان ینم علی رسول الله ویهمز بین اصحابه مناع للخیر قال الخیر امیر المؤمنین علیه السلام معتد قال اعتدی علیه عتل بعد ذلک زنیم قال العتل العظیم الکفر والزنیم الدعی قیل کان للولید عشر بنین واموال کثیرة کان له بستان بالطائف وتسعة الاف مثقال من فضة فلامه سبحانه بقوله تبارک وتعالی أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ قیل ان التقدیر کفر بالله لاجل ان کان ذا مال وبنین مع ان حق الشکر ولیس الکفر والعصیان جزاء نعمه وقیل ان المعنی لاتطع من کان له هذه المطاعن والمثالب لاجل ان کان ذا مال وبنین وَمَن كَفَرَ انه





إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ

چون خرطوم فیل و خوک است نشانهٔ گذاریم که تا زنده باشد بر بینیش باقی بماند بعضی گفتند که در جنگ بدر شمشیری ببینیش خورد که جایش ماند بعضی گفتند که او پیش از جنگ بدر از دنیا رفت و این نشانهٔ بینی کنایه است از ننگی قهر که تا قیامت بر ایش باقی ماند و آن شهرت بحرامزادگی و بخل و دیگر صفات ذمیمه است پس چون خداوند متعال بیان غرور آن کافر را بمال و اولاد فرمود بیان فرمود که ما مال و اولاد را برای امتحان و آزمایش او دادیم که شکر گذار خواهد شد یا کفران نعمت خواهد کرد باین مضمون که ما این کفار را بمال و اولاد آزمایش کردیم چنانکه صاحبان باغ را آزمایش و امتحان نمودیم روایت شده که مردی بود از طائفهٔ ثقیف که مسلمان بود و مزرعهٔ در نزدیکی صنعا داشت که درختهای خرما و زراعت داشت چون هنگام چیدن خرما و درو و زراعت میشد بهرهٔ زیادی بفقرا میداد چون ان مرد مرد فرزندانش گفتند ما عائله مان زیاد است و عایدی باغ و زراعت کفایت مخارجمان نکند و نمیتوانیم آن اندازه که پدرمان بفقیران میداد ما بدهیم پس برادرها با یکدیگر هم قسم شدند که صبح زود بروند و عوائد مزرعه را جمع آوری کنند پیش از اینکه فقراء خبر شوند و انشاء الله نگفتند در همانشب وقتیکه در خواب و غافل بودند آتشی از جانب خدا بر آن مزرعه نازل شد و تمام عوائد درختها و زراعت آن مزرعه را سوزانید و مانند آن شد که همه بارهای درختان را چیده و زراعتها را درو کرده اند چون صبح شد و همه از خواب بیدار شدند یکدیگر را صدا زدند که ای برادرها بیائید برویم و میوه های باغ را بچینیم پس همه بسوی باغ روانشدند و آهسته که مبادا فقیری سخن انها را بشنود با یکدیگر میگفتند که امروز یک فقیر را در باغ راه ندهیم و صبح زود بباغ آمدند بالتصمیم بر اینکه بفقرا چیزی ندهند بگمان اینکه عوائد باغستان را کاملا میتوانند جمع کنند چون وارد باغ شدند و دیدند همه اشجار و زراعت سوخته و سیاه شده گفتند ما اشتباه کرده ایم و بباغ دیگر رفته ایم چون کاملا بنشانیهای باغستان رسیده گی کردند دانستند که باغ خودشان است

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا القرآنیة قَالَ تکذیبا لها هذا المتلو علینا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ وقصص ملفقة من السابقین کقصة رستم واسفندیار ثم هدده سبحانه بقوله سَنَسِمُهُ وعنقریب نعلمه بعلامة تجعل عَلَى انفه الذی هو مثل الْخُرْطُومِ للفیل والخنزیر وعن ابن عباس قال سنخطمه بالسیف فجعل ذلک علامة باقیة علی انفه ما عاش وروی انه قاتل یوم بدر فخطم بالسیف فی القتال وقیل انه لم یبعث الی یوم بدر والمراد سنشهره بالذکر الردی والوصف القبیح فی العالم کما یقال لمن تسبه مسبة قبیحة باقیة سلسمه میسم سوء والمراد انه الحق به عار الایقان وقیل یعنی سنعلمه یوم القیمة بعلامة منوهم یعلم بها من سائر الکفرة بان تسود وجهه غایة التسوید اذ کان فی عداوة الرسول بالغا اقصی المراتب فیکون الخرطوم کنایة عن وجهه علی طریق ذکر الجزء وارادة الکل ثم لما بین سبحانه ان الغرور بالمال والاولاد صار سبب طغیان هذا الظالم الکافر بین انه تعالی انعم بهذه النعم علیه لابتلائه واختباره انه یشکر ام یکفر بقوله إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ واختبرناهم باعطاء المال والبنین كَمَا بَلَوْنَا واختبرنا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وقیل ان المعنی انا کلفناهم بالشکر علی نعمنا کما کلفنا اصحاب الجنة التی کانت ذات ثمار ان یشکروا ویعطوا الفقراء حقوقهم فکفروا وروی ان رجلا من ثقیف کان مسلما وکان له ضیعة بقرب صنعاء علی فرسخین منها وقیل علی فراسخ فیها نخل وزرع وکان یجعل عند الحصاد من کل ما فیها نصیبا وافرا للفقراء فلما مات ورثها بنوه ثم قالوا عیالنا کثیر والمال قلیل ولا یمکننا ان نعطی المساکین مثل ما کان ابونا یعطی وقیل کانت الضیعة بالیمن وکان اصحاب الجنة بخلاء وکان ابوهم یاخذ منها قوت سنة ویتصدق بالباقی وکان ینادی الفقراء وقت الصرام ویترک لهم ما اخطأه المنجل وما فی اسفل الاکداس وما اخطأه القطاف من العنب وما بقی علی البساط الذی یبسط تحت النخل اذا اصرمت فکان ذلک بعد لهم شیئا بقلیل وکان یبقی لهم مع ذلک شیء کثیر ویتزودون به ایاما کثیرة فلما مات ابوهم قال بنوه ان فعلنا ما کان ابونا یفعل ضاق الامر علینا ونحن اولو اعیال وعلی کل تقدیر کان وقت بلائهم إِذْ أَقْسَمُوا وحین حلفوا لَيَصْرِمُنَّهَا ویقطعن ثمر نخلهم واعنابهم وزروعهم وقت کونهم مُصْبِحِينَ ودخولهم فی الصبح وظلمة اللیل باقیة وقبل اطلاع الفقراء علی جمعهم الثمار وَلَا يَسْتَثْنُونَ ولا یقولون انشاء الله علی دأب اهل الایمان فَطَافَ علی الجنة ونزل عَلَيْهَا فی اللیل طَائِفٌ وبلاء یحیط بثمارها مِنْ جانب رَبِّكَ بحیث لم یبق من الثمار شیء وَهُمْ فی بیوتهم نَائِمُونَ وغافلون عما نزل بهم وبثمارهم فَأَصْبَحَتِ الجنة وصارت بنزول البلاء والنار فیها كَالصَّرِيمِ ومثل الجنة التی قطعت واقتطفت ثمارها بالکل وقیل یعنی صارت سوداء کاللیل احترقت بالنار فَتَنَادَوْا ونادی بعضهم بعضا لما قاموا من النوم وصاروا مُصْبِحِينَ وداخلین فی الصباح علی حسب قواعدهم وقالوا أَنِ اغْدُوا

فی قصة اصحاب الجنة

منها

فانطلقوا وهم يتخافتون ان لا يدخلنها اليوم عليكم مسكين وغدوا على حرد قادرين فلما راوها قالوا انا لضالون بل نحن محرومون قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون قالوا سبحان ربنا انا كنا ظالمين فاقبل بعضهم على بعض يتلاومون قالوا يا ويلنا انا كنا طاغين عسى ربنا ان يبدلنا خيرا منها انا الى ربنا راغبون

گفتند اشتباه نکرده ایم بباغ خودمان آمده ایم ولی بواسطهٔ سوء قصد بکه داشتیم که بفقیری چیزی ندهیم و بخل کنیم خدا ما را از منافع باغمان محروم کرد پس برادریکه عقل و دینش از همه بیشتر و محکم تر و شاید در سن وسط و میانه انها بود بطریق سرزنش ببرادرهای دیگر گفت مگر آن وقتیکه تصمیم کردید بفقراء چیزی ندهید نگفتم بشما که چرا خدا را از خلف وعده منزه نمیدانید خدا بشما و بهمهٔ مردم وعده داده که کفالت روزی همه کند و گفته که امر روزی بدست من است نه بتدبیر بندگان چرا او را از دروغ منزه ندانستید برادرها متنبه شدند و اعتراف بگناه خود کردند و گفتند خدا و پروردگار ما منزه است از دروغ و خلف وعده و هر عیب و نقصی و او بما ستم نکرده که تمام عوائد باغ ما را تباه کرده بلکه ما خودمان ببخل و سوء قصدمان بخود ستم کردیم و حال توبه میکنیم از نیت و کار زشتمان و همه بیکدیگر ملامت و سرزنش نمودند و از روی حسرت و پشیمانی گفتند وای بر ما که بپروردگارمان یاغی و سرکش شدیم و بمحروم کردن فقراء سر از اطاعت او بیرون بردیم امیدواریم که پس از این پشیمانی و توبه بدرگاهش عوض این باغیکه باتش غضبش سوخت باغ بهتر و مال زیادتر از آن بما دهد روایت شد که در شب بعد آن باغ چنان سبز و تازه و میوه‌های بسیار آورد که یک خوشهٔ انگور انرا بر یک قاطر بار میکردند

یا اخواننا اخرجوا الی اول الصبح و اقبلوا على حرثكم و اقتطفوا ثمار ضيعتكم و جنتكم ان كنتم صارمين و عازمين على قطعها و جمعها فانطلقوا اذ ذهبوا الی جنتهم وهم يتخافتون و يقولون بطريق السر لئلا يسمع المساكين قولهم ان لا يدخلنها اليوم الذي هو يوم جمع الثمار عليكم مسكين واحد فضلا عن الكثير وغدوا و مشوا بكرة على حال حرد و منع شديد عن الفقراء ثمار جنتهم حال كونهم قادرين على نفعهم بزعمهم او على اجتناء ثمار الجنة بحسبانهم فلما دخلوا الجنة و راوها محترقة مسودة لا ثمار فيها اقبل بعضهم على بعض و قالوا انا لضالون و منحرفون عن طريق جنتنا و دخلنا غيرها فلما تاملوها و وقفوا على خصوصيات الجنة و علاماتها قالوا ما نحن بضالين بل نحن محرومون عن نفعها ممنوعون عن ثمارها ببخلنا و سوء قصدنا و ارادة حرمان المساكين من خير جنتنا فعجل الله في حرماننا من ثمارنا قال احدهم الذي هو اوسطهم و اصوبهم دينا و افضلهم عقلا و اكملهم دينا او اوسطهم سنا و اكملهم عقلا بطريق التوبيخ الم اقل لكم يا اخواني حين عزمتم على منع المساكين لم لا تسبحون الله و هلا تنزهونه عن الخلف في وعده بانه يرزق عباده و عن الكذب في اخباره بان الرزق بيده يبسط لمن يشاء و يقدر و ليس الرزق بتدبير الخلق فلما قال الاوسط ذلك تنبه اخوانه و اعترفوا بذنبهم و قالوا سبحان ربنا و تنزه خالقنا عن كل سوء و نقص و كذب و خلاف و تعالى عن الظلم علينا باحراق جنتنا بل انا كنا ظالمين على انفسنا بسوء قصدنا و ارادة منع حقوق المساكين و حرمانهم بخلا و شحا الذين نتوب الی الله و نستغفره من سوء قصدنا و صنيعنا فاقبل بعضهم على بعض يتلاومون [illegible] بعضهم الاخرين على ما فعلوا و قالوا اعترافا بذنبهم و تندما و تحسرا يا ويلنا و يا [illegible] انا كنا قبل اليوم طاغين على الله [illegible] الحد الذي حده ربنا بمنع المساكين عن حقوقهم في اموالنا ثم انهم بعد التوبة و الاقبال على الله اظهروا الرجاء برحمته بقولهم عسى ربنا و يرجى منه ان يبدلنا و يعوض عن الجنة المحترقة خيرا و انفع منها ببركة اقبالنا اليه و توبتنا من ذنبنا انا متوجهون الى ربنا بقلوبنا راغبون و طالبون عفوه و خيره [illegible] قالوا ان ابدلنا الله خيرا منها [illegible] ابدلهم الله من ليلتهم ما هو خير منها قيل ان الله تعالى اوحى الى جبرئيل ان يقلع تلك الجنة المحرقة فيجعلها في [illegible] الشام و ياخذ من الشام جنة فيجعلها مكانها عن ابن مسعود ان القوم لما اخلصوا و عرف الله منهم الصدق ابدلهم جنة يقال لها حيوان [illegible] عنقود [illegible] عن الباقر عليه السلام ان الرجل ليذنب الذنب فيدرا عنه الرزق و تلا هذه الاية اذ اقسموا ليصرمنها الى قوله وهم نائمون و عن القمي عن ابن عباس انه قيل له ان قوما من هذه الامة يزعمون ان العبد قد يذنب الذنب فيحرم به الرزق فقال ابن عباس فوالله الذي لا اله الا هو لهذا انور في كتاب الله من الشمس الضاحية ذكره الله في سورة ن و القلم ان شيخا كانت له جنة و كان لا يدخل بيته ثمرة و لا الى منزله حتى يعطي كل ذي حق حقه فلما قبض الشيخ ورثه بنوه و كان له خمس من البنين فحملت جنتهم في تلك السنة التي هلك فيها ابوهم حملا لم يكن حملت قبل ذلك فراحوا الفتية الى جنتهم بعد صلوة العصر فاشرفوا على ثمره و رزق فاضل لم يعاينوا مثله في حيوة ابيهم فلما نظروا الى الفضل طغوا و بغوا و قال بعضهم لبعض ان ابانا كان شيخا كبيرا قد ذهب عقله و خرف فهلموا فلنتعاقد عهدا فيما بيننا ان لا نعطي احدا من فقراء المسلمين في عامنا هذا شيئا حتى نستغني و نكثر اموالنا ثم نستانف الصنيعة فيما نستقبل من السنين المقبلة فرضي بذلك اربعة و سخط الخامس و هو الذي قال الله





كذلك العذاب و لعذاب الاخرة اكبر لو كانوا يعلمون ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم افنجعل المسلمين كالمجرمين ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم ايمان علينا بالغة الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فلياتوا بشركائهم ان كانوا صادقين

از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود گاه شود که گناه سبب آن شود که روزی انسان تنگ و سخت شود و این آیه را تلاوت فرمود پس خدا یتعال برای ترسانیدن دلهای کفار فرمود ما تند این عذابی که بما لکین این باغ و مزرعه نازل کردیم بر هر کسیکه بمال دنیا مغرور شود و حقوق فقرا را ندهد عذاب نازل خواهیم کرد در دنیا و والله عذاب آخرت شدیدتر و سخت تر است از عذاب دنیا اگر بدانند کیفیت عذاب آخرت را پس از وعدهٔ عذاب آخرت بکفار وعدهٔ نعمتهای آخرت باهل تقوی و ایمان داد باین مضمون که البته برای اهل تقوی نزد پروردگارشان بهشتهای پر نعمت خواهد بود روایت شد که چون این آیه نازل شد که متقین بهشتهای پر نعمت دارند کفار گفتند چنانکه خدا در دنیا ما را بر شما برتری داده بدارائی و نعمت دنیا در آخرت هم برتری خواهد داد بنعمتهای اخروی خدا یتعال رد آنان فرمود باین مضمون که هرگز خدا گناهکاران را در آخرت با مسلمانان یکسان نکند ای بیخردان این چه حکم غلطی است که شما میکنید و میگوئید که ما بهتر یا مساوی هستیم در نعمت و راحت با مسلمین محال است از خدا چنین کاریکه از هیچ عاقلی صادر نشود چه رسد بخدا و نه یکه محال است از او ظلم و ستم بکسی شود چه این تساوی میان شما و مسلمانان ستم بر مسلمانان است که در دنیا

قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون فقيل يا ابن عباس كان اوسطهم في السن فقال لا بل كان اصغرهم سنا و اكبرهم عقلا و اوسط القوم خير القوم قال الله تعالى و كذلك جعلناكم امة وسطا فقال لهم اوسطهم اتقوا الله و كونوا على منهاج ابيكم تسلموا و تغنموا فبطشوا به و ضربوه ضربا مبرحا فلما ايقن الاخ انهم يريدون قتله دخل معهم في مشورتهم كارها لامرهم غير طائع فراحوا الى منازلهم ثم حلفوا بالله ان يصرموها اذا اصبحوا و لم يقولوا ان شاء الله فابتلاهم الله بذلك الذنب و حال بينهم و بين ذلك الرزق الذي كانوا اشرفوا عليه فاخبر عنهم في الكتاب و قال انا بلوناهم كما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا ليصرمنها مصبحين و لا يستثنون فطاف عليها طائف من ربك و هم نائمون فاصبحت كالصريم قال كالمحترق فقيل لابن عباس ما الصريم قال الليل المظلم ثم قال لا ضوء به و لا نور فلما اصبح القوم تنادوا مصبحين ان اغدوا على حرثكم ان كنتم صارمين قال فانطلقوا و هم يتخافتون قيل و ما التخافت يا ابن عباس قال يتسارون يسار بعضهم بعضا لئلا يسمع احد غيرهم فقال لا يدخلنها اليوم عليكم مسكين و غدوا على حرد قادرين و في انفسهم ان يصرموها و لا يعلمون ما حل بهم من سطوات الله و نقمته فلما راوها و عاينوا ما حل بهم قالوا انا لضالون بل نحن محرومون حرمهم الله ذلك الرزق بذنب كان منهم و لم يظلمهم شيئا ثم بالغ سبحانه في تهويل الكفار بقوله كذلك العذاب الذي نزل على اصحاب الجنة العذاب الدنيوي الذي ينزل على كل من عصى ربه بحبس حقوق الفقراء و غيره كحبس المطر و انزال الافات على الزروع و رفع البركة عنها و اشاعة الامراض و سلب الامنية و غيرها و والله لعذاب الاخرة اكبر و اعظم و اشد من عذاب الدنيا لو كانوا يعلمون عظمه لاحترزوا عن العصيان الموجب له ثم لما اوعد سبحانه الكفار عذاب الاخرة وعد المؤمنين المتقين نعمها بقوله ان للمتقين في الاخرة مذخور عند ربهم و مليكهم اللطيف بهم جنات عدية ذوات النعيم الخالص عن شوب ما ينقصها ثم قيل لما نزلت الاية قال الكفار للمسلمين ان الله فضلنا عليكم في الدنيا بالنعم الدنيوية فلا بد ان يفضلنا عليكم في الاخرة فان لم يكن التفضيل فلا بد من التساوي فنزل ردا عليهم افنجعل المسلمين في الاخرة كالمجرمين و الكفار العصاة و مساويا لهم في الانعام و الاكرام حاشا و كلا ثم بالغ سبحانه في تشديد الانكار عليهم بتلوين الخطاب بقوله ما لكم ايها الحمقاء كيف تحكمون هذا الحكم المستحيل وقوعه المستعجب صدوره من عاقل لاستلزام الظلم على المسلمين من الله الحكيم الغني على الاطلاق ام لكم ايها الكفرة كتاب نازل عليكم من السماء من جانب الله انتم فيه تدرسون و تقرؤن مرارا و تتاملون عبارته ذائما فتبين لكم مما فيه ان لكم فيه لما تخيرون و تريدون لانفسكم من المشتهيات ام لكم مع سبحانه علينا ايمان و عهود موكدة ثابتة علينا و في عهدنا بالغة و منتهية في الصحة و التاكد و اللزوم الى يوم القيمة لا يجوز لنا حنثها و نقضها و لا نخرج عن عهدتها و هي ان لكم يوم القيمة لما تحكمون لانفسكم و تطلبون منا فيكون علينا بهذه العهود ان نحكم في ذلك اليوم و نوافقكم فيما تامرون و نعطيكم ما تتوقعون ثم تلون سبحانه الخطاب عنهم الى رسوله بقوله سلهم يا حبيبي منا فهر ايهم و من يكون منهم بذلك الحكم المخالف للعقول زعيم و ضامن لاثباته بالحجة و البرهان ام لهم في ذلك الادعاء شركاء يشاركونهم في الدعوى و يساعدونهم في هذا القول فلياتوا بشركائهم عندك ليحضروهم في محضرك حتى يقولوا بقولهم و يصدقوهم في دعويهم ان كانوا صادقين

یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَیُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُوْدِ فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ کَانُوْا یُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُوْدِ وَهُمْ سَالِمُوْنَ فَذَرْنِیْ وَمَنْ یُّکَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِیْثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُوْنَ وَاُمْلِیْ لَهُمْ اِنَّ کَیْدِیْ مَتِیْنٌ

عدیست طاعت خدا داشته و شما سرگرم بشهوت رانی هستید با وجود این شما با مسلمانان یکحال و یک درجه داشته باشید آیا برای شما کتاب و سندی از آسمان خدا نازل کرده که بخوبی انرا خوانده و تأمل در آن کرده اید که در آن خدا نوشته که شما هر چه دلتان خواهد و شهوتتان طلبد بشما بدهد یا انکه عهد و پیمانی خدا با شما بسته که آن عهد تا قیامت میان شما باقی است که در روز قیامت هر چه شما برای خودتان بخواهید و بخدا امر کنید خدا در انروز بشما بدهد و امر شما را انجام نماید که اگر نکند عهدشکنی کرده و مورد اعتراض شما باشد ای پیغمبر مکرم از انها بپرس که کدام یک شان چنین حکم مخالف با عقل را بعهده میگیرند که بحجت و دلیل و سندی اثبات نمایند آیا از مردمان با شعور و ادراک کسانی هستند که با انها در این ادعا و سخن موافق باشند اگر هست در است میگویند انها را حاضر کنند بعضی گفتند که معنی آنستکه ایا برای آنها بتهائی هستند که انها را بقوهٔ خودشان مانند مسلمانان در نجات از عذاب بآتش و ورود در بهشت نمایند حاصل معنی آیات برحسب فهم ما آنستکه این کفار که میگویند ما هم در آخرت مانند مسلمانان در نعیمیم بر ادعای خود نه دلیل عقلی دارند که مطیع و عاصی و نیکوکار و زشت رفتار مانند یکدیگرند در آخرت نه دلیل نقلی که بتوانند بآن اعتماد و تکیه کنند و نه کسی از کسانیکه دارای عقل و شعورند با انها در این سخن موافقند که اینها تقلید آن عقلاء کرده باشند پس بطلان این ادعا از آفتاب روشن تر است ای پیغمبر انها را متذکر روزی کن که بر انها بنهایت کار سخت شود و واقعیات بر انها آشکار گردد و در آن روز برای حسرتشان بترک سجود برای خدا در دنیا از روی تکبر و تعصب بانها گفته شود امر و ز سجده برای خدا کنید و قدرت و توانائی نداشته باشند که سجده کنند ابن مسعود فرمود که تیرک کمرشان استخوان یکپارچه شود که ابدا نتوانند خم شوند و حسرتشان زیاد گردد و چشمهاشان بزیر افتد و جوارحشان خاشع و خاضع گردد و ذلت و خواری آنانرا فراگیرد و آن تکبرهای در دنیا از کله شان بیرون رود و خود را از هر پستی پست تر بینند با اینکه در دنیا بانها امر میشد

فی دعوی ان لهم شرکاء قیل ان المراد من شرکائهم اصنامهم والمعنی الهم اصنام یجعلونهم مثل المسلمین فی النجاة من العذاب والدخول فی الجنة حاصل مفاد الآیات والله اعلم انه لیس لهم دلیل عقلی علی التسویة بین المطیع والعاصی والمحسن والمسیئی ولا دلیل نقلی من کتاب سماوی یقرؤنه ولا عهد موکد بالایمان ولا من یوافقهم من العقلاء حتی یقلدوهم مع حکم العقل السلیم علی خلافه فظهر ان بطلان دعویهم اظهر من الشمس فی رابعة النهار ثم بین سبحانه سوء حالهم یوم القیمة بقوله یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ قیل ان المعنی ذکرهم یا محمد یوم الشدة وصعوبة الخطب علی الکفار والمنافقین فان کشف الساق کنایة عن الوقوع فی الشدة کما ان من وقع بین الخصوم الاقویاء او انغمر رجلاه فی الوحل یشمر ذیله و یرفع ثیابه عن ساقه کما عن ابن عباس و قیل ان المراد من الساق اصل الامور یعنی یکشف عن حقایق الامور وواقعیاتها وخفیاتها و قیل یعنی یکشف عن ساق العرش او عن ساق جهنم او عن ساق ملک عظیم مهیب وعلی ای تقدیر ذلک الیوم یوم القیمة فانهم فی ذلک الیوم یؤمرون وَیُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُوْدِ لله تعنیفا علی ترکهم ایاه فی الدنیا تکبرا وتعظما وتحسرا علی تفریطهم فیه فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ السجود لسلب القدرة عنهم عن ابن مسعود تعقم اصلابهم ای تصیر عظاما لا مفاصل لها فلا تنثنی للرفع والخفض فیبقون قیاما علی حالهم حتی تزداد حسرتهم علی التفریط فیه وفی الحدیث وتبقی اصلابهم طبقا واحدا ای فقارة واحدة کان سفافید الحدید فی ظهورهم عن الرضا علیه السلام قال حجاب من نور یکشف فیقع المؤمنون سجدا وتدمج اصلاب المنافقین فلا یستطیعون السجود حال کونهم خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ متواضعة جوارحهم تَرْهَقُهُمْ وتغشاهم ذِلَّةٌ شدیدة وخزی فاحش جزاء لاستکبارهم فی الدنیا عن السجود لله والحال انهم قَدْ کَانُوْا فی الدنیا یُدْعَوْنَ من قبل الله بلسان الرسل اِلَی السُّجُوْدِ لله ویؤمرون به وَهُمْ سَالِمُوْنَ اصحاء مستطیعون له بتمام الاستطاعة فاذا کان حالهم فی الآخرة کذلک فَذَرْنِیْ یا نبی الرحمة ودعنی وَمَنْ یُّکَذِّبُ بِهٰذَا القرآن الذی هو احسن الْحَدِیْثِ واعظم المعاجز التی یصدقه کل عاقل منصف ویستدل به علی صدق دعویک الرسالة فانی اکفیکهم واعلم انا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ وننزلهم فی العذاب شیئا فشیئا مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُوْنَ ومن الجهة التی لا یشعرون انه بلاء وعذاب قیل ان المراد بالاستدراج توفیر النعم حتی ینسوا الاستغفار والمعنی کما قیل کلما جددوا ذنبا جددنا لهم نعمة واغفلناهم عن التوجه الینا ثم ناخذهم بغتة وفی الحدیث اذا رایت الله ینعم علی عبد وهو مقیم علی المعصیة فاعلم انه مستدرج وتلا هذه الآیة وعن امیر المؤمنین علیه السلام من وسع علیه دنیاه وهو لا یعلم انه قد مکر به فانه مخدوع عن عقله وَاُمْلِیْ لَهُمْ وامهلهم فی الدنیا باطالة اعمارهم وتاخیر آجالهم لیزدادوا اثما ویکون لهم اشد العذاب فی الآخرة واعلم اِنَّ کَیْدِیْ وتدبیری الخفی منهم فی اهلاکهم وازدیاد عذابهم مَتِیْنٌ ومستحکم لقوة اثره فی اهلاکهم الدنیوی والاخروی وقیل ان المعنی ان اخذی ایاهم بالعذاب قوی شدید لا یدفع بشیء ثم انه تعالی بعد بیان سوء حال الکفار وتهدیدهم باهوال القیمة وتسلیة النبی صلی الله علیه وآله بانه تعالی کافیهم





اَمْ تَسْئَلُهُمْ اَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُوْنَ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَیْبُ فَهُمْ یَکْتُبُوْنَ فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلَا تَکُنْ کَصَاحِبِ الْحُوْتِ اِذْ نَادٰی وَهُوَ مَکْظُوْمٌ لَوْلَا اَنْ تَدٰرَکَهٗ نِعْمَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ لَنُبِذَ بِالْعَرَآءِ وَهُوَ مَذْمُوْمٌ فَاجْتَبٰهُ رَبُّهٗ فَجَعَلَهٗ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ وَاِنْ یَّکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَکَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ وَمَا هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعٰلَمِیْنَ

که برای خدا سجده کنید و سالم بودند و میتوانستند خم و راست شوند و از روی تکبر و عصبیت حاضر برای سجده بخدا نمیشدند ای پیغمبر رحمت مرا با این مردمیکه قرآن نور را تکذیب میکنند و انرا دروغ میدانند واگذار و شفاعت آنان مکن تا من انها را هلاک کنم بدانکه بزودی کم کم عذاب بر انها نازل میکنم بطوریکه ندانند که انچه بر انها وارد شده عذاب و بلا است بعضی گفتند عذاب استدراج آنستکه نعمت را بر انها زیاد کند تا اینکه بکلی خدا را فراموش و استغفار را از یاد ببرند و هر گناهی کنند نعمتی بر ایشان زیاد شود تا بالاخره بلای ناگهانی بر ایشان نازل شود و فعلا انها را مهلت میدهم و عمرشان را دراز کنم که گناهشان زیاد شود و استحقاق انها برای سخت ترین عذابها کامل شود بدانکه تدبیر مخفیانهٔ من در امور کاملا موثر و متین است آسوده خاطر باش که من انتقام تو را خواهم کشید و در آخرت بطوری عذابشان کنم که دلخوش شوی پس از تهدید کفار و تسلیه قلب مبارک خاتم انبیا کفار را سرزنش بر عدم ایمانشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله با وضوح دلائل رسالتش فرمود باین مضمون که مگر از کفار اجرت بر رسالت مطالبه میکنی که انها برای سنگینی دادن مال حاضر برای ایمان بتو نمیشوند و گرنه عذری در امتناع از ایمان بتو ندارند یا مگر علم غیب دارند و در لوح محفوظ دیده اند که انها روز قیامت از عذاب ایمنند و گرفتاری بآتش جهنم پیدا نخواهند کرد و این امان خود را از روی لوح محفوظ نوشته و استناج

وانه معذبهم علی تکذیبهم عاد الی تقریعهم وتبکیتهم فی عدم ایمانهم بالرسول بقوله اَمْ تَسْئَلُهُمْ وتطلب منهم علی تبلیغاتک عن الله اَجْرًا وجعلا مالیا فهم لا یؤمنون بک مِّنْ جهة مَّغْرَمٍ وضرر مالی متوجه الیهم لا لاجل الایمان بک مُّثْقَلُوْنَ ومتحملون حملا ثقیلا فیعرضون عنک والا فلیس لهم عذر فی الفرار منک وعدم التسلیم لرسالتک اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَیْبُ واللوح المحفوظ الذی لا یعلمه احد مکتوب فیه انهم آمنون یوم القیمة من العذاب فائزون باعلی الثواب کالمسلمین فَهُمْ یَکْتُبُوْنَ ویستنسخون منه ویعتمدون علیه وقیل یعنی ام یدعون ان المغیبات حاضرة فی عقولهم ولذا یکتبون علی الله ما شاؤا واراد وا ثم انه تعالی بعد ابطال قول الکفار وزجرهم عما یقولون امر رسوله بالصبر علی اقوالهم الشنیعة واعمالهم السیئة بقوله فَاصْبِرْ یا محمد لِحُکْمِ رَبِّکَ بامهالهم وتاخیر نصرتک علیهم وتبلیغک الرسالة وتحملک الاذی من قومک وَلَا تَکُنْ فی ضیق الصدر وقلیل التحمل کَصَاحِبِ الْحُوْتِ وهو یونس النبی اِذْ نَادٰی ربه فی بطن الحوت بقوله لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَکْظُوْمٌ ومملوء غیظا علی قومه او مغموم کما عن ابن عباس ولا تضجر من اذی قومک کما انضجر هو فتبتلی کما ابتلی لَوْلَا اَنْ تَدٰرَکَهٗ ووصل الیه نعمة ورحمة عظیمة مِّنْ رَّبِّهٖ وهی توفیقه للتوبة وقبولها منه لَنُبِذَ وطرح فی القیمة بِالْعَرَآءِ والارض التی لا سقف لها ولا ظل وَهُوَ مَذْمُوْمٌ وملوم عند الله وعند الناس علی فعله وهجره من بین قومه وقلة تحمله لاذیهم واعلم ان هذا التفسیر بالنظر الی قوله تعالی لولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون وقیل ان المعنی لنبذ من بطن الحوت فی هذه الدنیا بالعراء فی حال کونه مذموما ولکن لما تاب منه طرح من بطن الحوت بالعراء ممدوحا غیر مذموم فَاجْتَبٰهُ واصطفاه رَبُّهٗ بعد الخروج من بطن الحوت للرسالة الی قومه کما کان کذلک قبل دخوله فی بطنه عن ابن عباس رد الله علیه الوحی وشفعه فی قومه فَجَعَلَهٗ برحمته مِنَ الانبیاء الصّٰلِحِیْنَ والمعصومین من ارتکاب خلاف الاولی روی بعض العامة انها نزلت فی احد حین هم رسول الله صلی الله علیه وآله ان یدعو علی المنهزمین وقیل حین اراد ان یدعو علی ثقیف ثم انه تعالی بعد امر النبی بالصبر علی اذی قومه بین شدة عداوتهم وغضبهم للرسول حین تلاوة القرآن العظیم بقوله وَاِنْ یَّکَادُ وقد یقرب الذین عاندوک و کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَکَ ویصرعونک بِاَبْصَارِهِمْ غضبا علیک لَمَّا سَمِعُوا منک الذِّکْرَ وتلاوة القرآن روی انه کان فی بنی اسد عیانون وکان الواحد منهم اذا اراد ان یصیب شیئا بعینه یجوع له ثلثة ایام ثم یتعرض له ویقول تالله ما رایت احسن من هذا فیتساقط ذلک الشیء وکان الرجل منهم ینظر الی الناقة السمینة او البقرة السمینة ثم یعتنها ثم یقول للجاریة خذی المکتل والدرهم فائتینا بلحم من لحم هذه فما تبرح حتی تقع فتنحر ولا یبرح شیء فیقول فیه لم ارکا الیوم مثله الا عاثر وکان سبب الهلاک والفساد فسئل بعض کفار قریش من بعض من کان له هذه الصفة ان یقول فی رسول الله صلی الله علیه وآله ما رایت مثله ولا مثل حججه فعصمه الله بهذه الآیة وقیل ان الزلق بالابصار کنایة عن شدة الغضب والمعنی انهم من شدة عداوتهم لک ینظرون الیک نظر الغضبان بمؤخر عیونهم بحیث یکادون یزلون قدمک ویصرعونک فی استماعهم القرآن وَیَقُوْلُوْنَ لاخوانهم حین تزییلا اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ وفاسد العقل تنفیرا للناس عنه وتوهینا له وقد علموا کلهم انه اعقل الناس وقیل ان المعنی ان محمدا معجزه بتعلیم القرآن وَالحال انه مَا هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ وعظة لِّلْعٰلَمِیْنَ من الانس والجن وبیان لجمیع ما یحتاجون الیه من امور دینهم ودنیاهم فاین من انزل علیه ذلک وهو مطلع علی اسراره وحقایقه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحاقة ما الحاقة وما ادريك ما الحاقة كذبت ثمود وعاد بالقارعة فاما ثمود فاهلكوا بالطاغية واما عاد فاهلكوا بريح صرصر عاتية سخرها عليهم سبع ليال وثمانية

كرده اند وبآن آسوده خاطرند و ترسی در دل راه نمیدهند در هر صورت ای پیغمبر مکرم عزم انهارا اندا شته باش وبر بدزبانی و بدرفتاری آنها صبر کن و دلتنگ از مهلت دادن ما آنهارا و تأخیر یاریت از جانب ما مباش و برآزار و اذیت قومت برد باری کن و مانند یونس پیغمبر کم تحمل و بی حوصله مشو که او کم تحمل و بی حوصله بود که در زندان شکم ماهی افتاد و باندوه و غم زیاد در شکم ماهی بدرگاه ما زاری میکرد و اگر لطف و مرحمت ما شامل حال او نمیشد و توبه او را نمیپذیرفتیم هر آینه تا قیامت در شکم ماهی میماند و چون بدنش را از شکم ماهی در آن روز بیرون میانداختیم در روی زمین مورد مذمت و نکوهش ما بود چون مشمول رحمت گردید خدا او را برسالت برگزید و از پیغمبران برجسته خود قرار داد وبعضی از مفسرین اهل سنت گفتند که این آیه امر بصبر در روز احد وقتیکه اصحاب آنحضرت از جنگ فرار کردند و آنحضرت خواست آنهارا نفرین کند نازل شد پس از امر رسول خدا بصبر بر اذیت قوم بیان شدت خشم انمردمرا بارسول در وقت خواندن قران فرمود باینمضمون که نزدیک بود که کسانیکه دشمن شمایند چون قران میخواندی شمارا از روی خشمیکه برشما دارند بچشم شور خود از پا در آورند و چون قرانرا میشنیدند بهمراهان خود گویند این محمد دیوانه است با اینکه همه میدانند که تو عاقل تر از همه مردمی وبعضی گفتند که مراد اینست که میگفتند یکی از جنها با محمد است که تعلیم قران باو میکند با اینکه قران موعظه برای همه اهل عالم از جن و انس است و تمام علومیکه محل حاجت مردم است در آنست چگونه ممکن است که کسیکه چنین قرانی آورده و حقایق و دقایق انرا میداند دیوانه یا کم عقل و ادراک باشد پس از خاتمه سوره مبارکه قلم که در آن بود تجلیل خاتم انبیاء و رد نسبت جنون بآنحضرت و بیان نزول عذاب بر کسانیکه حق فقرارا اداء نمیکنند و بیان شدت عداوت کفار با پیغمبر و نسبت دنفرتشان از شنیدن قران تنظیم سوره مبارکه حاقه شد که در آن است ذکر بسیاری از عذابهای دنیوی که برامم سابقه نازل شده و شدت عداوت کفار با آنحضرت و نسبت کهانت و شعر بآنحضرت و ابطال آن نسبتها و بیان انکه قران از جانب خدا است و بیان عظمت روز قیامت و ذکر بعضی از اهوال آن و غیر انها از وجوه تناسب بین این دو سوره پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحيم

ودقايقه مما قالوا في حقه من الجنون فكيف ينسبونه اليه وليس ما قالوا الا من غاية الحمق والجهالة عن الصادق عليه السلام انه مر بمسجد غدير فنظر الى ميسرة المسجد فقال ذاك موضع قدم رسول الله صلى الله عليه وآله حيث قال من كنت مولاه فعلي مولاه ثم نظر الى الجانب الآخر فقال ذاك موضع فسطاط ابي فلان وفلان وسالم مولى حذيفة وابي عبيدة فلما ان رأوه رافعا يده قال بعضهم لبعض انظروا الى عينيه تدوران كانهما عينا مجنون فنزل جبرئيل بهذه الاية اقول يمكن حمل نزول جبرئيل بها في ذلك الوقت على نزوله بها مرة ثانية وعن القمي لما سمعوا الذكر قال لما اخبرهم رسول الله بفضل امير المؤمنين ع قال وما هو يعني امير المؤمنين الا ذكر للعالمين عن الصادق عليه السلام قال من قرء سورة ن والقلم في فريضة او نافلة امنه الله عز وجل من ان يصيبه فقر ابدا واعاذه الله اذا مات من ضمة القبر ثم لما ختمت سورة القلم المتضمنة لتجليل الرسول وابطال نسبة الجنون اليه وبيان نزول العذاب الدنيوي على مانعي حقوق الفقراء وبيان ان العذاب الدنيوي كذلك عذاب الآخرة اكبر وبيان شدة عداوة الكفار للرسول وانضجارهم من استماع القران مع انه ذكر للعالمين نظمت سورة الحاقة المتضمنة لكثير من العذاب الدنيوي النازل على الامم وبيان عظمة عذاب الآخرة وشدة عداوة الكفار للنبي ص ونسبة الكهانة والشعر اليه وابطال هاتين النسبتين وان القران تنزيل من رب العالمين وبيان عظمة يوم القيمة وذكر بعض اهوالها وشدائدها الى غير ذلك من وجوه التناسب بين السورتين المباركتين ثم افتتحها سبحانه بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدئها بذكر عظمة يوم القيمة بقوله الحاقة وانما سمي يوم القيمة بالحاقة لانه يحق وقوعه ويجب ويحق فيه جزاء الاعمال ويحق فيه الامور وتعرف حقايقها او يحق فيه كلمة العذاب ثم بالغ في التهويل وتفخيم فظاعته بقوله ما الحاقة واي شيء هي في العظمة والفظاعة وما ادريك وما اعلمك ما الحاقة واي يوم هي فانها خارجة عن دائرة علم المخلوق كيفما قدر عظمها كانت اعظم منه ومع ذلك كذبت قبلك ثمود وعاد بهذا اليوم الذي يسمى ايضا بالقارعة لانها تقرع الناس وتصيبهم بالافزاع والاهوال والعذاب والسماء بالانشقاق والارض والجبال بالدك والنسف والنجوم بالطمس والانكدار ثم بين سبحانه ما نزل على المكذبين للقيمة من العذاب بقوله فاما ثمود فاهلكوا التكذيبهم بهذا اليوم بالطاغية والصيحة المتجاوزة عن حد الصيحات في الشدة فارجفت الارض وتقطعت منها القلوب واما عاد الذين هم اشد طغيانا وعتوا من ثمود فاهلكوا لتكذيبهم مع كمال قوتهم بريح صرصر وبارد او شديدة الصوت عاتية ومتجاوزة عن الحد في الشدة والعصف كانها عتت على خزانها ولم يتمكنوا من ضبطها سخرها الله وارسلها بقدرته القاهرة الى قوم عاد وسلطها عليهم





ايام حسوما فترى القوم فيها صرعى كانهم اعجاز نخل خاوية فهل ترى لهم من باقية وجاء فرعون ومن قبله والمؤتفكات بالخاطئة فعصوا رسول ربهم فاخذهم اخذة رابية انا لما طغى الماء حملناكم في الجارية لنجعلها لكم تذكرة وتعيها اذن واعية

خدا ابتداء بیان عظمت روز قیامت فرمود باین مضمون که متذکر روز حاقه باش گفتند روز قیامت را خدا از آن حاقه نامید که واقع شدنش حق است یا جزاء اعمال در آن حق یا در آن همه امور حقایقشان شناخته شود یا انکه وعده عذاب در آن حق و ثابت شود پس برای اظهار عظمت آن روز و ترساندن دلها از آن فرمود چه روزیست حاقه در عظمت و زیادی اهوال در آن و نمیدانی چه روزی است که نتوان بیان عظمت آن نمود هر چه عظمت انرا تصور کنی از آن عظمتش بیشتر است مع الوصف قبیله ثمود و عاد دروغ دانستند آن روز را که در آن اهوال بسیار و عذاب بانسان بر میخورد چه در آن روز آسمانها شکافته و زمین و کوهها بیکدیگر میخورند و ستاره ها تاریک میشوند و اما قبیله ثمود که تکذیب آن روز کردند بصیحه آسمانی که از همه صیحها شدیدتر بود و زمین را بلرزه آورد و دلهارا از هم شکافت هلاک شدند و اما قبیله عاد بباد صرصر که باد تند سرد یکه شدتش بی اندازه بود هلاک گردیدند خدا آن بادرا هفت شب و هشت روز پی در پی برانها مسلط نمود که بدنهای انهارا مانند تنه ای نخلهای میان خالی برروی زمین انداخت گفتند آن باد بدهنهای انها میرفت واز پائینشان بیرون میامد چنان هلاکشان کرد که یکنفر از انهارا دیگر نمی بینی و فرعون و کفاریکه پیش از عصر او بودند و اهالی هفت شهر لوط گناههای بزرگ مانند تکذیب قیامت و بعث در آن کردند و بعلاوه رسول پروردگار شانرا مخالفت نمودند خدا انهارا بعذابهائیکه از همه عذابها زیادتر و شدیدتر بود مبتلا فرمود پس از بیان حال آن کفار خدا اشاره بعذاب قوم نوح فرمود باین مضمون که چون آب روی زمین زیاد و همه چیزرا حتی کوههارا غرق کرد ما شما بنی آدم را در کشتی بار کردیم و نگهداری از غرق نمودیم تا موعظه و پند و عبرت باشید برای دیگران که در عصرهای بعد از شما در دنیا بیایند و معرفت بقدرت خدا و غضبش بر کفار و مشرکین پیدا کنند و قضیه آن غرق کفار و نجات شمارا گوشهای شنوا بشنوند چه کسیکه این قضیه را بشنود میداند که بایستی برای اینعالم مدبر حکیمی باشد که انتقام از کفار کشد و فخر رازی و غیراو از اهل سنت روایت کردند که چون این آیه نازل شد رسول خدا ص بعلی بن ابیطالب ع فرمود که من از خدا خواستم آن گوش شنوارا گوش تو قرار دهد و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پس از دعای پیغمبر ص ابدا چیزیرا که شنیدم فراموش نکردم

غضبا وانتقاما منهم سبع ليال وثمانية ايام حسوما حال كون تلك الرياح حسوما ومتواليات ومتتابعات ما خفف هبوبها تلك المدة ساعة حتى اهلكتهم او نحسات حسمت كل خير او قاطعات حيث قطعت دابر القوم فترى يا محمد او ايها الرائي ان كنت حاضرا حينئذ القوم جميعهم مع كمال قوتهم وعظم اجسامهم فيها صرعى ومطروحين على الارض ميتين كانهم في عظم الاجسام وطولها وعدم الحركة لها اعجاز نخل واصولها المقطوعة حال كونها خاوية وجوفة قيل كانت الريح تدخل من افواههم وتخرج ما في اجوافهم من ادبارهم ثم بالغ سبحانه في بيان هلاك جميعهم بقوله فهل ترى ايها الرائي لهم من نفس باقية حية او من بقية من ذكر او انثى او كبير او صغير لا والله لا ترى منهم احد وجاء فرعون موسى ومن كان قبله وتقدمه من الكفار واهل القرى المؤتفكات والمنقلبات وهي قرى قوم لوط والوا بالخاطئة والمعصية العظيمة والافعال السيئة العظيمة كتكذيب البعث فعصوا كلهم رسول ربهم حين نهوا عما كانوا عليه من القبائح فاخذهم الله بذنوبهم وكفرهم وتكذيبهم البعث وابتلائهم بالعقاب اخذة رابية وعقوبة زائدة في الشدة على عقوبات ساير الكفرة او على القدر المتصور عند الناس لزيادة عصيانهم على عصيان غيرهم كغرق اهل العالم وتقليب سبع بلاد وامطار الحجارة عليهم ثم اشار سبحانه الى قصة قوم نوح بقوله انا لما طغى الماء وتجاوز عن الحد حتى علا كل شيء في الارض وارتفع على الجبال او طغى على خزانه ولم يقدروا على ضبطه حملناكم يا بني ادم في السفينة الجارية السائرة على الماء وانما كان غرق الكفار ونجاة المؤمنين لنجعلها لكم ايها المؤمنون تذكرة وعظة ودليلا واضحا على قدرتنا وغضبنا على الكفر وتكذيب الرسل وتعيها وتحفظها اذن واعية وحافظة ما هو نافع لصلاحها بتذكره والتفكر فيه فان من تفكر في غرق اهل الارض بالطوفان الذي علا على الجبال الشوامخ خمسة عشر ذراعا وانجاء المؤمنين في السفينة علم ان للعالم مدبرا قادرا حكيما رحيما من وجده منتقما ممن انكره وكذب رسله روى الفخر الرازي وغيره من العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال لعلي عليه السلام حين نزلت الاية سئلت الله تبارك وتعالى ان يجعلها اذنك يا علي قال علي صلوات الله عليه فما نسيت شيئا بعد ذلك وما كان لي ان انسى وفي رواية ذكرها النقاش اخذ صلى الله عليه وآله وسلم باذن علي بن ابيطالب عليه السلام وقال هي هذه ثم شرع سبحانه وتعالى في بيان الحاقة وكيفية وقوعها عقيب بيان عظم شانها واهلاك مكذبيها بقوله

في فضيلة امير المؤمنين

فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ۝ وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ۝ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ۝ وَالْمَلَكُ عَلٰى اَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ۝ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفٰى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ۝ فَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا كِتَابِيَهْ ۝ اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ ۝ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۝ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ

پس از بیان عذابهای دنیوی برامم سابقه شروع بجبان اهوال قیامت فرمود باین مضمون که چون در صور یکبار دمیده شود وزمین وکوهها بقدرت الهی از جا کنده شوند وهر یک بدیگری بسختی بخورند بطوریکه بهم خوردن کوهها نرم وزمین مانند گرد وغبار شود در همان وقت واقعهٔ قیامت یا صیحهٔ قیامت واقع گردد وآسمانها برای نزول ملائکه همه شکافته شوند وهمه در آنوقت چون پنبهٔ زده شده نرم وسست گردند وملائکه که در آسمانهایند برای شکافتن آسمانها در اطراف آسمانها توقف کنند بعضی گفتند قدری توقف کنند بعد بمیرند وعرش پروردگارت را که گفتند آسمان نهم وبزرگترین خلق خداست هشت ملک بالای سر خود نگاه دارند از پیغمبر صلی الله علیه وآله مروی است که امروز یعنی پیش از قیامت حاملین عرش چهار ملکند ودر روز قیامت چهار دیگر اضافه شود ودر روایتی است که مراد از عرش علم خداست وحامل آن از مردمان سابق چهار تن بودند نوح وابراهیم وموسی وعیسی واز زمان بعثت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله چهار دیگر اضافه شده محمد وعلی وحسن وحسین علیهم السلام آ بر هر تقدیر در آن روز همهٔ شما مردم در معرض سؤال وحساب آیند وابدا ذرهٔ از اعمال شما بر خدا مخفی وپوشیده نباشد وتمام ضمائر وسرائر خلق آشکار گردد ومؤمنین خالص مسرور وخورسند وکفار ومنافقین رسوا ومفتضح گردند مع ذلک نامهای اعمال ریخته شود ومؤمنین که نامهٔ عملشان بدست راستشان آید از روی خوشحالی وسرور بدوستانشان گویند بیائید دوستان وخویشان نامهٔ عمل مرا بخوانید که در آن بشارت نجاة از عذاب وشمولیت رحمت الهی است من در دنیا گمان یا یقین داشتم که مرا برای حساب ببرند وباعمال من رسیدگی کنند پس این

فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ وقد مرّ بيان الصور والنفخ فيه نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ اولية وَحُمِلَتِ وقلعت الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ من اماكنها بالقدرة الالهية او بالزلزلة فَدُكَّتَا وضربتا يعني كلّا بالاخر دَكَّةً وضربة وَاحِدَةً فتصير الجبال بها كثيبا مهيلا والارض هباء منثورا فَيَوْمَئِذٍ وحينئذ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ العظيمة ونزلت النازلة الهائلة الفظيعة وهي على ما قيل صيحة القيمة وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ وانفرجت لنزول الملائكة الى الارض فَهِيَ يَوْمَئِذٍ في ذلك الوقت وَاهِيَةٌ مسترخية غير متماسكة كالعهن المنفوش وَ الْمَلَكُ الذي يسكن في السماء يقفون بعد انشقاقها عَلٰى اَرْجَائِهَا ونواحيها واركانها قيل ان الملائكة يقفون في حافات السماء لحظة ثم يموتون لقوله فصعق من في السموات ومن في الارض ويحتمل ان وقوفهم بعد بعثهم واحيائهم ويحتمل كون الواقفين المستثنين بقوله الّا من شاء الله وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ وهي على ما قيل الفلك التاسع وهو اعظم مخلوق خلقه الله وبه تحدد الجهات فَوْقَهُمْ قيل يعني فوق الملائكة الذين هم على اطراف السماء او فوق الحملة يَوْمَئِذٍ في ذلك الوقت ثَمَانِيَةٌ املاك عن النبي صلى الله عليه وآله هم اليوم اربعة فاذا كان يوم القيمة ايدهم الله باربعة اخرى وروي انهم ثمانية املاك ارجلهم في تخوم الارضين السابعة والعرش فوق رؤسهم كلهم مطرقون مسبّحون اَقُولُ ومن التحرص با ... قول بعض علماء العامة لاربعة الاحقة الائمة الاربعة ابو حنيفة ومالك والشافعي واحمد وعن الصادق عليه السلام قال حملة العرش والعرش العلم ثمانية اربعة منا واربعة ممن شاء الله وعن القمي قال حملة العرش ثمانية لكل واحد منهم ثمانية اعين كل عين طباق الدنيا قال وفي حديث اخر قال حملة العرش ثمانية اربعة من الاولين واربعة من الاخرين فاما الاربعة من الاولين فنوح وابراهيم وموسى وعيسى و اما من الاخرين فمحمد وعلي والحسن والحسين عليهم السلام ومعنى يحملون العرش يحملون العلم اَقُولُ يمكن ان يكون هذا الحديث تاويل الاية فيكون العيان صحيحين يَوْمَئِذٍ ... تُعْرَضُونَ على الله للسؤال والحساب كما يعرض العسكر على السلطان ليعرف احوالهم لَا تَخْفٰى على الله تعالى ما يسد مِنْكُمْ في الدنيا فعلة خَافِيَةٌ ومستورة من الغير وكذا كل نية وسريرة فيظهر في ذلك اليوم جميع الضمائر والسرائر على جميع الخلق فيكمل بذلك سرور المؤمنين المخلصين ويفتضح الكفار والمنافقين ومع ذلك يتطاير صحف الاعمال و يعطى كل احد كتابه بيده فَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ واعطي كِتَابَهُ وصحيفة عمله التي كتبها الملائكة الحفظة بِيَمِينِهِ تعظيما له فَيَقُولُ فرحا و سرورا والمخبر من المؤمنين هَاؤُمُ وخذوا او هلموا يا اخواني المؤمنين وقرباني واحبائي اقْرَؤُا كِتَابِيَهْ وانظروا ما فيه من البشارة بالنجاة من النار والدخول في الجنة اِنِّي ظَنَنْتُ في الدنيا اَنِّي مُلَاقٍ يوم القيمة حِسَابِيَهْ وان احتملت ان الله لا يحاسبني ويدخلني الجنة بغير حساب لشدة رجائي بكرمه وقيل ان الظن هنا بمعنى اليقين والمعنى ايقنت اني ابعث يوم القيمة والاقى حساب اعمالي فتهيات لهذا اليوم فَهُوَ بفضل الله وبكرمه مستقر فِي عِيشَةٍ هنية وحيوة رَاضِيَةٍ مرضية صافية عن الكدورة مقرونة بالنعم والراحة والكرامة اعني انه متمكن فِي جَنَّةٍ





كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۝ وَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتَابِيَهْ ۝ وَلَمْ اَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ۝ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۝ مَا اَغْنٰى عَنِّي مَالِيَهْ ۝ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ۝ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۝ اِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ ۝ وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰهُنَا حَمِيمٌ ۝ وَلَا طَعَامٌ اِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ۝ لَا يَاْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِئُونَ

مؤمن بفضل ورحمت الهی در انواع زندگانی عالی موافق میل بی کدورت وغم واندوه وباراحت وکرامت ونعمت خواهد داشت جا ومنزلش در درجات عالیهٔ بهشت وتمام میوه های آن بهشت نزدیک دسترس باشد که در هر حال نشسته وایستاده وخوابیده میتواند آن میوه ها را بچیند وملائکه بانها گویند بخورید از این نعمتها وبیاشامید از این شربتهای بالذت گوارا تان باشد عوض گرسنگیها وتشنگیهائیکه در دنیا کشیدید این حال مؤمن است در آخرت واما حال کفار وگنهکاران که نامهٔ عملشان بدست چپشان داده میشود انها چون بنامهٔ خود نظر کنند گویند ایکاش این نامه را بما نمیدادند وما نمیدانستیم که عملمان چه بوده ایکاش دوباره زنده نمیشدیم وبعث وحسابی نبود واین عاقبت وخیم را نمیدیدیم مال واولاد وخدم وحشمیکه داشتیم امروز بحال ما فائدهٔ ندارند و ریاست واستیلایم بر مردم بکلی رفت ابن عباس فرمود یعنی حجتیکه بر بطلان دین محمد صلی الله علیه وآله اقامه میکردیم از دست رفت پس خدا میفرماید بملائکهٔ غلاظ وشداد امر کند که بگیرید این کافر گنهکار را ودست وپایش را در غل کنید وبجهنمش اندازید بعد در زنجیریکه بلندیش هفتاد ذراع است او را به بندید از حضرت صادق علیه السلام مروی است که اگر یک

عَالِيَةٍ مرتفعة الدرجات والقصور والاشجار التي قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ وقريبة ممن يريدها ينالها قائما وقاعدا ومضطجعا بيد من غير تعب وقيل لا ينتظر احد اكلها ويقال لهم كُلُوا مما شئتم من الثمار بلا منع وَاشْرَبُوا من انهار الخمر والعسل واللبن وماء غير اسن هَنِيئًا وسائغا لكم بِمَا اَسْلَفْتُمْ وقدمتم من الاعمال الصالحة فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ والازمنة الماضية من زمان عمركم في الدنيا وقيل في ايام صومكم روي انه يقول الله يا اوليائي طالما نظرت اليكم في الدنيا وقد قلصت شفاهكم عن الاشربة وغارت عيونكم وخمصت بطونكم فكونوا اليوم في نعيمكم وكلوا واشربوا هنيئا بما اسلفتم في الايام الخالية هذا حال المؤمنين الصالحين في الاخرة وَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ تحقيرا له بان تلوى على ما قيل يسراه الى خلف ظهره ويرى ما فيه من قبايح اعماله فَيَقُولُ تحزنا وتحسرا يا اهل المحشر يَا لَيْتَنِي واتمنى انه لَمْ اُوتَ كِتَابِيَهْ ولم اعط صحيفة اعمالي التي فيها جميع سيئاتي وَلَمْ اَدْرِ ولم اعلم مَا حِسَابِيَهْ فانه ليس في اعمالي الا ما يوجب العذاب ثم يتمنى ان الموتة التي ادركته في الدنيا لم يكن بعدها بعث بقوله يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ والقاطعة لحياتي بحيث لم يكن بعدها بعث ولا حساب ولم القى ما القى من سوء العاقبة واليوم مَا اَغْنٰى ولم يدفع عَنِّي شيئا من العذاب مَا كَانَ لِيَهْ من المال والاولاد والاتباع قيل ان ما استفهامية على سبيل الانكار والمعنى اي شيء اغنى ما كان لي من النار وقيل يعني لم يغن عني المال الذي جمعته في الدنيا شيئا من العذاب بل صار سببا لابتلائي به هَلَكَ وذهب عَنِّي اليوم سُلْطَانِيَهْ وملكي واستيلائي على الناس وبقيت ضعيفا ذليلا مقهورا عن ابن عباس يعني ضلت عني حجتي التي كنت احتج بها على محمد في الدنيا وقيل يعني انما كنت انازع المحقين بسبب الملك والسلطنة فالان ذهب ذلك الملك وبقي الوبال وعلى اي تقدير يقول الله تعالى للملائكة الغلاظ والشداد غضبا على العاصي خُذُوهُ فَغُلُّوهُ وقيدوه ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ والقوه بسفه ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا وطولها سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ وادخلوه وشدوه بحيث لا يقدر على الحركة عن كعب الاحبار قال لو جمع حديد الدنيا ما وزن حلقة منها ولو وضعت حلقة منها على جبل لذاب مثل الرصاص تدخل السلسلة في فيه وتخرج من دبره ويلوى فضلها على عنقه وجسده ويقرن بها بينه وبين شيطانه قيل ان السبعين كناية عن كثرة الطول وعن الصادق عليه السلام لو ان حلقة واحدة من السلسلة التي طولها سبعون ذراعا وضعت على الدنيا لذابت الدنيا من حرها وعنه عليه السلام كان معوية صاحب السلسلة التي قال الله عز وجل في سلسلة ذرعها الاية قال وكان فرعون هذه الامة ثم كان قال تعالى ان يعذب بهذا العذاب الشديد فقال سبحانه اِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ ومن كفر به مع غاية عظمته كان عذابه في غاية العظمة ثم انه تعالى بعد بيان سوء اعتقاده بين سوء عمله بقوله وَلَا يَحُضُّ ولا يحرض اهله وغيرهم عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ وايكالهم القوت فضلا عن ان يعطي ويبذل من ماله ... وفيه دلالة على ان البخل من اعظم المعاصي روي عن النبي البخل كفر والكافر في النار فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ وفي ذلك الوقت هٰهُنَا وفي عرصة القيمة حَمِيمٌ وقريب يحامي عنه وينصره او يحترق له قلبه بل اقرباؤه واصدقاؤه يفرون منه وَلَا طَعَامٌ له اِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ وما يسيل من جلود اهل النار روي انه لو وقعت قطرة منه على الارض لافسدت على الناس معايشهم وعليه يكون اطلاق الطعام عليه مع ان شراب من باب المجاز وقيل انه اسم شجر في النار لَا يَاْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِئُونَ عن طريق توحيد الله المشركون به كما عن ابن عباس وقيل هم الذين يتخطون الحق الى الباطل فيشمل منكر الرسالة والامامة ثم انه تعالى بعد بيان اهوال

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

حلقهٔ آن زنجیر را بر دنیا گذارند همه را آب کند برای آنکه این کافر ایمان بخدای عظیم بزرگ نداشت و وادار نمیکرد خویشان و بستگانش را باینکه خوراکی بفقیری دهند چه رسد باینکه خود دستش دهد پس امروز که روز قیامت است حمایت کنی و یاوری ندارد و خوراکی برایش نیست جز چرکهائیکه از بدن اهل آتش بیرون آید ابن عباس فرمود که غسلین اسم درختی است در آتش که آنرا نخورد جز گنه کاران پس خدا متعال بعد از بیان حال مؤمن و کافر در قیامت تأکید فرمود حقانیت قرآن را باین مضمون که قسم بآنچه که می‌بینید از اجسام و آنچه نمی‌بینید از روحانیات و عقول که تمام آنچه گفتیم گفتهٔ پیغمبر عظیم الشأن یا گفتهٔ جبرئیل است از جانب خدا و گفتهٔ شاعر و کاهن نیست ولی کمی از شما مردم بآن ایمان دارید و متذکر و بیدار میشوید و در قلب شما اثری نمیکند بلکه آن از جانب خدا آمده و اگر محمد صلی الله علیه وآله چیزی گوید که ما نگفته باشیم و بما دروغی نسبت دهد او را و انتقام کشیم و جان او را بقوهٔ قهریه بگیریم و هیچکس نتواند از انتقام از او جلوگیری کند و این بیانات موعظه است برای آنانکه از خدا بترسند ولی ما میدانیم که برخی از شما تکذیب او کنید و این تکذیب سبب ندامت و پشیمانی کفار است در روز قیامت و آنچه گفتیم حق است و احتمال بطلان در آن نیست و یقینی است که جای شک ندارد پس ای محمد صلی الله علیه وآله نعمت قرآن را شاکر باش و خدا را تنزیه کن از اینکه راضی بدروغگوئی تو باشد و ذکر اسم خدا را بعظمت یاد کن و استمداد بآن نما در تمام امور خود عمر گفت بقصد اذیت پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتم در مسجد آنحضرت سورهٔ الحاقه را خواند چون بآخر رسید نور اسلام در قلبم بتابید مسلمان شدم ═══ پس از خاتمهٔ سورهٔ مبارکهٔ حاقه که در آن بیان عظمت

القيمة واحوال السعداء والاشقياء وكان المشركون ينكرون جميعها ويكذبون القران بيّن سبحانه عظمة القران وانه كلام الله المجيد فقوله تعالى فَلَا أُقْسِمُ قيل ان التقدير فلا مجال لتكذيب المكذبين للقران وما اخبر به من البعث والنشور اقسم بِمَا تُبْصِرُونَ وما تشاهدون من الجسمانيات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ولا تشاهدون من العقول والروحانيات إِنَّهُ من اوله الى اخره لَقَوْلُ رَسُولٍ صادق ومبعوث من جانب الله كَرِيمٍ عليه عظيم الشان عنده وهو محمد او جبرئيل جاء به من قبل الله وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ كما تزعمون وانه ايمانا قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ بالقران انه كلام الله ومن جاء به انه رسول الله وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ كما تدعون ذلك تارة اخرى تذكرا قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ولذا يلتبس عليكم الامر قيل ان الايمان والتذكر القليل بالشيء الظن به والميل اليه وقيل ان القليل في الآيتين كناية عن العدم وقيل ان الايمان القليل اليقين بالقلب والجحود باللسان او الايمان ببعض احكام القران دون بعض وانما قرن سبحانه عدم الايمان بالشاعرية لان عدم مشابهة القران بالشعر امر بين لا ينكره الا المعاند فلذا وبخوا على عدم الايمان بخلاف منافيه للكهانة فانها ليست بذلك الوضوح فان من تذكر احوال النبي صلى الله عليه وآله ومعاني القران وتأمل منهما علم ان القران ليس بكهانة فان الكاهن يأتيه الشيطان ويلقي اليه اخبار السماء وما يقوله النبي صلى الله عليه وآله مشتمل على ذم الشياطين وسبهم فكيف يمكن ان يكون ذلك بالقاء الشياطين وكذا معاني القران الدعوة الى العقائد الحقة وتهذيب الاخلاق والاعمال الصالحة بخلاف اقوال الكهنة فلو تذكر الكفار معاني القران ومعاني اقوال الكهنة لما قالوا انه كاهن وان القران كهانة بل هو تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نزله بتوسط جبرئيل على رسوله فهو قول الله وكلامه لانه نزله وقول جبرئيل لانه نزل به وقول رسول الله صلى الله عليه وآله لانه اتى به ثم اكد سبحانه انه كلامه لا كلام النبي صلى الله عليه وآله بقوله تعالى وَلَوْ تَقَوَّلَ محمد عَلَيْنَا ونسب الينا كذبا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ والكلمات التي لم نقله لَأَخَذْنَا بعضا مِنْهُ للانتقام بِالْيَمِينِ والقوة وقيل ان المراد باليمين الحق والمعنى لانتقمنا منه بالحق ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ والعرق الذي به حياته وهو كناية عن اماتته وقيل يعني لضربنا عنقه وعلى اي تقدير المراد اهلاكه بافظع ما يفعله الملوك بمن يغضبون عليه فَمَا مِنْكُمْ ايها الناس مِنْ أَحَدٍ حينئذ عَنْهُ حَاجِزِينَ ومانعين بالقوة او الشفاعة ثم انه تعالى بعد تعظيم كتابه بالغ في مدحه بذكر فائدته العظيمة بقوله وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ وعظة لِلْمُتَّقِينَ من اتباع الهوى والعصبية في مذهب الباطل فانهم المنتفعون به وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ كثيرا مِنْكُمْ ايها العرب مُكَذِّبِينَ له لحب الدنيا واتباع الهوى والتوغل في العصبية وكافرين به حسدا وبغيا وَإِنَّهُ يوم القيمة لَحَسْرَةٌ وندامة عَلَى الْكَافِرِينَ به وبحجته عند مشاهدتهم عظمته وشفاعته لتاليه وثواب للمصدقين به وفي الدنيا ايضا اذا راوا عز المؤمنين به وذلة الجاحدين له قالوا وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ وغير من الجائز ما لا يخفى فاذا كان القران انزله اليك بهذه المرتبة من العظمة والفائدة ونعمة عليك فوق جميع النعم فَسَبِّحْ الله ونزهه عن الرضا عليه مما لم تقول عليه وشكره على انعامه عليك مستعينا في تسبيحه بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ قيل المراد بالاسم المسمى وروي انه لما نزلت الاية قال رسول الله صلى الله عليه وآله





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

روز قیامت و عذاب مکذبین و منکرین آن و اهوال آن و حسن حال مؤمنین و بدی حال کفار و آنانکه حقوق فقرا را نمیدهند و بیان عظمت قران و تسلیهٔ قلب رسول بود سورهٔ مبارکهٔ معارج تنظیم شد که در آن بیان عذاب کفار و نزدیکی قیامت و طول مدت آنروز و اهوال آن و حسن حال مؤمنینیکه حقوق فقرا میدهند و تسلیهٔ قلب مبارک پیغمبر و امر آنحضرت بصبر بر اذیت کفار است و دیگر مطالبیکه مناسب با سورهٔ سابقه است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدا متعال بیان خباثت بعضی از کفار و جرئتشان بر خدا متعال فرمود باین مضمون که بعضی از کفار از خدا خواستند که عذابیرا که خدا وعدهٔ بکفار داده نازل کند و اگر آن عذاب بیاید از جانب خدائیکه خالق و مالک آسمانها است جلوگیری نخواهد داشت بعضی گفتند که نضر بن الحارث از روی استهزاء بقرآن گفت خدایا اگر قرآن حق و صحیح است از آسمان باران سنگ بر ما ببار یا عذاب سخت دیگر نازل کن پس چون از آسمانها تعبیر بمعارج که بمعنی پلها است فرمود بیان فرمود که ملائکه پس از انقضاء دنیا و تمام شدن مأموریتشان در زمین بآسمانها چون پلها بالا میروند بسوی خدا در روزیکه مدت آنروز پنجاه هزار سال است از سالهای دنیا بعضی گفتند طول آنروز برای کفار این اندازه است و اما در نظر اهل ایمان بقدر نصف روز یا یکساعت خواهد بود از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده که در نظر مؤمن درازی آنروز باندازهٔ است که در دنیا یکنماز واجب بگذارد و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی گنه کاران هزار سال توقف میکنند بعد این آیه را تلاوت فرمودند بعضی گفتند که این اندازهٔ که ذکر شده بطور فرض است که اگر شخص باعقل و زیرکی بخواهد بحساب اعمال مردم در آنروز رسیدگی کند پنجاه هزار سال طول میکشد ولی خدا بنصف روز بحساب همهٔ مردم رسیدگی کند پس از حکایت استهزاء کفار باخبار خدا بعذاب قیامت پیغمبرش را امر بصبر بر استهزاء و اذیت مردم فرمود باین مضمون که ای پیغمبر کاملا صبر کن باین سخنان کفار و برانها نفرین مکن انها از روی نادانی و بیعقلی وقوع قیامت را مستبعد میدانند و ما آنرا قریب الوقوع میدانیم از روی قدرت کاملهٔ خود و وجوب ایجاد آن بمقتضای حکمت بالغه بعضی گفته‌اند بعضی کفار بواسطهٔ آرزوهای درازیکه دارند مرگ و قیامت را دور میانگارند و ما آنرا نزدیک دانیم آنروزی است که آسمان چون آهن گداخته و نقرهٔ

اجعلوها في ذكوعكم وفي بعض العامة عن عمر بن الخطاب انه قال خرجت اتعرض رسول الله صلى الله عليه وآله فوجدته قد سبقني الى المسجد فجئت فوقفت وراءه فافتتح سورة الحاقة فلما سمعت سرد القران قلت في نفسي انه لشاعر كما تقول قريش حتى بلغ الى قوله انه لقول رسول كريم وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون ولا بقول كاهن قليلا ما تذكرون تنزيل من رب العالمين ثم مر حتى انتهى الى اخر السورة فادخل الله في قلبي الاسلام عن الكاظم عليه السلام انه لقول رسول كريم يعني جبرئيل عن الله في ولاية علي عليه السلام قال قالوا ان محمدا كذب على ربه وما امره الله بهذا في علي فانزل الله تعالى بذلك قرانا فقال ان ولاية علي تنزيل من رب العالمين ولو تقول علينا بعض الاقاويل الاية ثم عطف القول فقال ان ولاية علي لتذكرة للمتقين للعالمين وان عليا لحسرة على الكافرين وان ولايته لحق اليقين فسبح يا محمد باسم ربك العظيم يقول اشكر ربك العظيم الذي اعطاك هذا الفضل وعن الصادق عليه السلام لما اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي فاظهر ولايته قالا جميعا والله ما هذا من تلقاء الله ولا هذا الا شيء اراد ان يشرف به ابن عمه فانزل الله تعالى ولو تقول علينا الايات ان منكم مكذبين يعني فلان وفلان وانه لحسرة على الكافرين يعني عليا عن النبي صلى الله عليه وآله من قرا سورة الحاقة حاسبه الله حسابا يسيرا وعن الصادق عليه السلام اكثروا من قراءة الحاقة فان قراءتها في الفرائض والنوافل من الايمان بالله ورسوله انما نزلت في امير المؤمنين ومعوية ولم يسلب قاريها دينه حتى يلقى الله تعالى الحمد لله على التوفيق لاتمام تفسيرها ═══ ثم لما ختمت سورة الحاقة المتضمنة لبيان عظمة يوم القيمة وعذاب مكذبيه واهواله حين وقوعه وحسن حال المؤمنين به وسوء حال الكافرين ومانعي حقوق المساكين وانه ليس لهم في ذلك اليوم حميم وبيان عظمة القران وتسلية الرسول نظمت سورة المعارج المتضمنة لبيان عذاب الكفار وقرب وقوع القيمة وطول مدتها واهوالها وغفلة الحميم عن حميمه وحسن حال المؤمنين المؤدين حقوق الفقراء وسوء حال الكفار وتسلية النبي صلى الله عليه وآله وامره بالصبر على اذى قومه الى غير ذلك من وجوه المناسبات بين السورتين فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثم حكى سبحانه شدة خباثة بعض الكفار وجرأته على الله بقوله سَأَلَ سَائِلٌ ودعا داع بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لا محالة لِلْكَافِرِينَ وعليهم كما عن ابن عباس اما في الدنيا واما في الاخرة لَيْسَ لَهُ اذا جاء وقته واقتضته حكمته دَافِعٌ ومانع مِنَ جانب اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ومالك السموات التي هي المصاعد للملائكة الذين هم مدبرات الامور ومقسمات الارزاق وانما سمي السموات معارج لكون بعضها فوق بعض كالمدارج او المراد درجات من النعم او ذي الدرجات التي يعطيها اولياءه في الجنة عن ابن عباس نزلت الاية في النضر بن الحارث من بني عبد الدار حيث قال انكار اللقران واستهزاء به اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم وقيل انه لما بعث محمد صلى الله عليه وآله وخوف المشركين بالعذاب

تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة فاصبر صبرا جميلا انهم يرونه بعيدا ونريه قريبا يوم يكون السماء كالمهل وتكون الجبال كالعهن ولا يسئل حميم حميما يبصرونهم يود المجرم لو يفتدي من عذاب يومئذ ببنيه وصاحبته واخيه وفصيلته التي تؤويه ومن في الارض جميعا ثم ينجيه كلا انها لظى نزاعة للشوى

آب شده شود در رنگ وکوهها چون پشم رنگارنگ گردد در آنروز از بسیاری وحشت ودهشت هیچ دوستی از دوست وخویشش نپرسد با اینکه یکدیگر را میبینند ومیشناسند در آنروز آرزو کند که فرزندانیکه از هر کس عزیزتر دارد وزن وبرادر وخویشانیکه بخود میچسپاند وهر کس که در روی زمین است همه را عوض خود بدهد که عذاب ایشان کنند وخودش نجات یابد نخواهد شد وشدت وسوزندگی آتش در آنروز بطوری استکه شعله آتش خالص بی دود پوست سر یا تمام اعضای اطراف بدن را بسوزاند وببرد وهر کس را که از توحید خدا روگردان شده واستنکاف از طاعت پیغمبر کرده او را چون آهن ربا بطرف خود جذب کند وبکشاند وانها را از میان سایر مردم چون مرغیکه دانه برچیند برچیند وهمچنین کسانیرا که در دنیا از روی حرص ومحبت دنیا اموال جمع کردند ودر صندوقها وگنجها جای دادند وحقوق الهی را ندادند وخود را بزحمت نگهداری وحساب انها مشغول کرده واز اداء وظائف بندگی وپرستش خدا باز مانده وبفقراء بدارائی خود تکبر کرده همه را آتش فرا گیرد البته انسان خلقتش بر این استکه باندک صدمه بنالد وجزع اید ومال خود را نخواهد بکسی دهد چنانچه خدا فرموده که حال انسان بالطبع آنستکه

قال بعضهم لبعض سلوا محمدا لمن هذا العذاب بمن يقع فنزلت سئل سائل والباء في قوله بعذاب في معنى عن وقيل ان المراد من السائل رسول الله ص حيث استعجل بعذاب للكافرين فبشره الله بان العذاب واقع بهم لا دافع له بقرينة قوله بعد ذلك فاصبر ثم بين سبحانه ان اطلاق المعارج على السموات بملاحظة عروج الملائكة بقوله تعرج وتصعد الملائكة الذين هم مدبرات الامور والروح الامين المسمى بجبرئيل بعد فراغهم من امور الدنيا لانهاتها بامر الله اليه تعالى في اول يوم وزمان كان مقداره من اوله الى آخره خمسين الف سنة من سني الدنيا وهو يوم القيمة وزمان وقوف الناس للحساب وهذا الطول بالنسبة الى الكفار كما روي انه قيل لرسول الله ما اطول هذا اليوم فقال والذي نفسي بيده انه ليخف على المؤمن حتى يكون عليه اخف من صلوة مكتوبة يصليها في الدنيا وعن الصادق ع ان للقيمة خمسين موقفا كل موقف مقام الف سنة ثم تلا هذه الآية وقيل ان هذا التقدير على سبيل الفرض والمقصود انه لو اشتغل بالقضاء بين الناس اعقل الناس وازكيهم لبقي فيه خمسين الف عام والله يفرغ من حسابهم في مقدار نصف يوم من ايام الدنيا كما عن الصادق انه قال لو ولي الحساب غير الله لمكثوا فيه خمسين الف سنة من قبل ان يفرغوا والله سبحانه يفرغ من ذلك في ساعة وقال في رواية اخرى لا ينتصف ذلك اليوم حتى يقيل اهل الجنة في الجنة واهل النار في النار ويمكن ان يقال ان التقدير لعروج الملائكة لا ليوم القيمة كما قال بعض ان المعنى ان الملائكة يعرجون الى مواضع لو اراد غيرهم من اهل الدنيا ان يصعد اليه لا يمكنه الا في مدة خمسين الف سنة ولكن الملائكة يصعدون اليه في ساعة قليلة وعن امير المؤمنين ع وقد ذكر النبي ص قال اسرى بي من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى مسيرة شهر وعرج به الى ملكوت السموات مسيرة خمسين الف عام في اقل من ثلث ليلة حتى انتهى الى ساق العرش وروي القمي عن النبي ص قال تعرج الملائكة والروح اليه [illegible] عند النبي والوصي فاصبر يا محمد على استهزائهم بك وتكذيبهم صبرا جميلا حسنا لا جزع فيه ولا شكوى الى غير الله [illegible] الاستعجال ولا تدع على قومك لاستهزائهم بوعدنا اياهم العذاب انهم لجهلهم وحماقتهم يرونه ويزعمونه بعيدا عن الامكان او الوقوع ويحيلونه [illegible] ونريه قريبا من الوقوع [illegible] يوم يكون السماء [illegible] كالمهل او خبث الحديد والمذاب والفضة المذابة كما عن ابن مسعود او كالقير والقطران في سوادها او كدردي الزيت في سيلانه على بعض التفاسير وتكون الجبال [illegible] كالعهن والصوف المصبوغ لاختلاف الوان الجبال منها بيض ومنها حمر ومنها غرابيب سود ثم لكثرة اهوال اليوم لا يسئل حميم وقريب حميما وقريبا عن حاله ولا يكلمه لاشتغال كل بنفسه فكيف بالاجانب ثم دفع سبحانه توهم ان عدم سؤالهم لعله لعدم [illegible] معرفة بعضهم بعضا بقوله يبصرونهم ويعرفونهم فيعرف الرجل اباه وابنه واخاه وعشيرته وقيل ان الملائكة يعرفونهم ومع ذلك لا يسئلهم لاشتغالهم بما هم فيه عن ابن عباس يتعارفون ساعة ثم لا يتعارفون بل من شدة عذاب ذلك اليوم يود المجرم ويتمنى الكافر والعاصي لو يفتدي ويخلص نفسه من عذاب يومئذ النهاية بنيه واولاده الذكور الذين هم اعز الانفس عنده وصاحبته وزوجته المحبوبة عنده واخيه الذي كان ظهره ومعينه في الشدائد وفصيلته واقاربه التي كانت تؤويه وتضمه الى نفسه وتحفظه في الدنيا من الغرابة والحبس من الشدائد كالآباء والاجداد والاخوال وغيرهم ومن في الارض من الجن والانس جميعا لو كانوا تحت يديه وفي سلطانه ثم ينجيه ذلك الافتداء كلا ودهيهات ان الافتداء ينجيه من النار التي وصفها الله سبحانه بقوله انها لظى ولهب خالص لا يخالطه دخان وقيل ان اللظى علم للنار او للدرك الثاني من جهنم وهي





تدعوا من ادبر وتولى وجمع فاوعى ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخير منوعا الا المصلين الذينهم على صلاتهم دائمون والذين في اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم والذين يصدقون بيوم الدين والذينهم من عذاب ربهم مشفقون ان عذاب ربهم غير مامون والذينهم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون

اگر بدی چون مرض وفقر وفاقه ونظائر انها باو برسد باه وناله آید وچون مالی باو رسد بجهت آرزوهای زیاد بخل کند ومحکم از آن نگهدارد وچیزی بفقیر ومستحق ندهد اینحال زشت طبیعی انسان است مگر کسانیکه ایمان بخدا دارند وبنمازهای شبانه روزی که خدا از انها خواسته کمال مواظبت کنند ودر دارائیشان حق معینی برای فقرائیکه سؤال میکنند وآنانیکه سؤال نمیکنند قرار داده باشند بطوریکه خدا خواسته وقرار داده از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود حق معلوم در آیه غیر از زکوة وصدقات واجبه است آن مقدار مالی استکه مؤمن باندازه دارائی کنار گذارد که بآن صله رحم کند یا بیچاره گرفتاری را بآن دستگیری نماید یا بآن همراهی برادر دینی خود نماید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود محروم انکاسبی استکه از کاسبی باز مانده وآنانکه اخبار پیغمبر را بروز جزا راست میدانند وایمان بآن دارند وآنانکه از عذاب پروردگارشان ترسانند وجان خود را بتعب اندازند در طاعت پروردگار باداء واجبات وترک محرمات وبذل اموال وبا وجود جدیت در انجام تکالیف ترسان از عذاب بواسطه آنستکه هر اندازه در طاعت جدیت کنند از عذاب ایمن نیستند از آنکه ندانند مآل امرشان چه خواهد شد با ایمان از دنیا میروند یا شیطان ایمانشان را میبرد یا تقصیر در اداء وظائف بندگی کرده باشند وآنانکه عورت پیش وپسشان را از دیده ودست دیگران حفظ کنند مگر از زنها وکنیزان خود که در حفظ نکردن از نظر ودست انها مورد ملامت نزد عقلا وشرع نیستند وکسیکه با غیر زن وکنیز خود شهوترانی کند از حدود عقل وشرع تجاوز کرده ومستحق ملامت وعقوبت شده وآنانکه امانتهای مردم وپیمانهای خود را با دیگران رعایت میکنند وآنانکه شهادتهائی که در حقوق دیگران دارند کتمان نمیکنند ودر وقت حاجت اداء مینمایند وآنانکه شرائط

نزاعة وجذابة للشوى والاعضاء الواقعة في اطراف الجسد وقلاعة لها بقوة الاحتراق وشدة الحرارة او نزاعة لجلود الرؤس وتقشيرها عنها قيل لا يترك جلدا ولا لحما ولا عصبا الا احرقته تدعوا وتجلب الى نفسها كالمغناطيس الذي يجلب الحديد وتهلك من ادبر عن التوحيد والحق واعرض عنه وتولى عن طاعته وطاعة رسوله واستنكف عنه وتلتقطهم كما يلتقط الطير الحب وقيل ان المراد جلب زبانية النار بحذف المضاف وجمع المال حرصا وحبا للدنيا فاوعى وكنزه لطول الامل ولم يؤد زكوته وحقوقه الواجبة فيه وتشاغل به عن الدين وتكبر على الفقراء باقتنائه ثم ذم سبحانه الانسان بقوله ان الانسان بالطبع خلق هلوعا ثم فسر سبحانه الهلوع بقوله اذا مسه واصابه الشر كالمرض والفقر والخوف وغيرها من البلايا كان جزوعا وكثير القلق والشكوى لضعفه واذا مسه ووصل اليه الخير من الصحة والغنى كان منوعا وشديد البخل ومانعا لما في يده من الانفاق لطول امله وجهله بالقسمة الا المصلين ولكن لا مطلقا بل الذينهم على صلاتهم دائمون وعلى ادائها مواظبون لا يشغلهم عنها شاغل لاهتمامهم على تقديم رضا الله على رضا انفسهم عن امير المؤمنين عليه السلام الذين يقضون ما فاتهم من الليل بالنهار وما فاتهم من النهار بالليل والا الذين في اموالهم حق معلوم ونصيب معين اوجبوه على انفسهم تقربا الى الله للسائل بالكف من الناس والمحروم ومن لا يسئل حياء وتوكلا على الله عن السجاد عليه السلام الحق المعلوم شيء يخرجه من ماله ليس من الزكوة ولا من الصدقة المفروضتين هو الشيء يخرجه من ماله ان شاء اكثر وان شاء اقل على قدر ما يملك يصل به رحما ويقوى به ضعيفا ويحمل به كلا ويصل به اخا له في الله او لنائبة تنوبه وعن الصادق عليه السلام المحروم المحارف الذي قد حرم كد يده في الشراء والبيع وفي رواية المحروم الذي ليس بعقله بأس ولم يبسط له الرزق وهو محارف يعني انهم اهل الكسب والقنعة لا السؤال والذين يصدقون بيوم الدين ويؤمنون بدار الجزاء والذينهم من عذاب ربهم مشفقون وخائفون ان يصيبهم فيتعبون انفسهم في طاعة ربهم باداء الواجبات وترك المحرمات وبذل الاموال وهم مع ذلك في جميع احوالهم خائفين لما علموا ان عذاب ربهم غير مامون وان بالغوا في الطاعة لجهلهم بعاقبة امورهم وواقعياتها فلعلهم قصروا فيما هو من وظائفهم ويعذبون عليه والذينهم لفروجهم وسوآتهم من القبل والدبر حافظون من نظر الغير ومسه الا على ازواجهم ونسائهم او ما ملكت ايمانهم من الجواري فانهم على عدم حفظها من مسهن ونظرهن غير ملومين عند العقلاء وغير مؤاخذين عند الشرع وفيه اشعار بان في ملامة العقلاء على ترك التحفظ كفاية للاحاجة الى نهي الشارع فمن ابتغى وطلب لنفسه وراء ذلك المذكور من الازواج والاماء للاستمتاع فاولئك المبتغون هم العادون والمتجاوزون لحدود العقل والشرع الكاملون في الظلم على النفس ويدخل فيه الاستمناء فانه نكاح النفس يروى ان العرب كانوا

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

و آداب نماز شانرا حفظ مینمایند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود در اول که خدا فرموده بر نماز ها مداومت میکنند مراد نماز های نافله است و در آخر که فرمود بر نماز خود محافظت میکنند مراد نماز های واجب است این مردانیکه دارای این صفاتند در بهشتها با عزت و اکرام جای خواهند داشت پس روایت شد که کفار دسته دسته و فرقه فرقه جمع میشدند برای شنیدن قران و چون آنحضرت تلاوت میکرد انها مسخره و استهزاء میکردند و میگفتند اگر این اشخاص که محمد میگوید وارد بهشت شوند ما پیش از انها وارد خواهیم شد پس خدا رد انها فرمود باینمضمون که چه شده این کفار را که دور تو جمع میشوند و گرد نها میکشند و چشمها را بطرف تو میدرانند و دسته دسته براست و چپ مینشینند اینها طمع دارند که در آخرت دار بهشت پر نعمت شوند هرگز هرگز ما انها را از نطفه نجس گندیده آفریدیم و بهشت جای پاکیزگان است کسی در آن وارد نشود مگر انکه خود را بوسیلهٔ ایمان و عقاید صحیحه و طاعت خدا پاک و پاکیزه کند قسم بپروردگار مشرقها و مغربها که ما میتوانیم همهٔ انها را بعذاب هلاک کنیم و بجای انها مردمان بهتر از انها بیافرینیم و عاجز از اینکار نیستیم ولی حکمت اقتضا کرده که تعجیل در عقوبتشان نکنیم ای پیغمبر ما آنانرا واگذار که بپرستش

یتمعون فی الاسفار فنزلت الایة وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ ما یودع عندهم وَعَهْدِهِمْ سواء کان من العهود التی بینه وبین الله او بینه وبین الناس رَاعُونَ وحافظون فی المحافظة وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ ولو علی انفسهم او الوالدین والاقربین قَائِمُونَ ومؤدون حق الاداء والجمع باعتبار اختلاف الشهادات و کثرتها وانما خصها بالذکر مع دخولها فی الامانات لکثرة فضلها وعن ابن عباس قال یرید الشهادة بان الله واحد لاشریک له وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ بحفظ اجزائها وشرایطها وادابها فی الحدیث من حافظ علیها کانت له نورا و برهانا ونجاتا یوم القیمة ومن لم یحافظ علیها لم یکن له نور ولا برهان ولا نجاة وکان یوم القیمة مع قارون وفرعون وهامان وابی بن خلف قیل ان ذکر الصلوة اولا واخرا لاشعار بانها اول ما یجب علی العبد بعد الایمان واخر ما یجب علیه بعده عن الکاظم علیه السلام اولئک اصحاب الخمسین من شیعتنا وعن الباقر علیه السلام قال هی الفریضة والذین هم علی صلوتهم دائمون هی النافلة ثم بین سبحانه نتیجة اعمالهم بقوله أُولَٰئِكَ المتصفون بتلک الصفات الکریمة مستقرون یوم القیمة فِي جَنَّاتٍ لا یوصف البیان ولا یدرک کنهها الانسان وهم مع ذلک مُكْرَمُونَ بغایة الاکرام ومعظمون بنهایة التعظیم ثم روی ان الکفار والمشرکین کانوا یجتمعین حول رسول الله حلقا حلقا وفرقا فرقا یستمعون القران ویستهزؤن به ویقولون ان دخل هؤلاء الجنة کما یقول محمد صلعم فلندخلها قبلهم فنزل قوله فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا ای حال عرض لهم قِبَلَكَ یا محمد وحولک حال کونهم مُهْطِعِينَ ومسرعین نحوک مادین اعناقهم الیک مقبلین بابصارهم علیک عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ منک عِزِينَ ومجتمعین فرقا فرقا ومحلقین علیک حلقا حلقا وقیل ان المراد منهم المنافقون وعن امیر المؤمنین ع وقد ذکر المنافقین قال وما زال رسول الله یتألفهم ویقربهم ویجلسهم عن یمینه وشماله حتی اذن الله ع فی ابعادهم بقوله واهجرهم هجرا جمیلا وبقوله فما للذین کفروا قبلک مهطعین الایات اقول یمکن ان یکون المراد المعنی العام ثم انکر سبحانه علیهم الطمع فی دخولهم الجنة بقوله أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ ونفس مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ فی القیمة جَنَّةَ نَعِيمٍ کالمسلمین بغیر ایمان وعمل كَلَّا وحاشا ان یدخلوها إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ من نطفة قذرة فکیف یتأهلون لدخول الجنة التی هی منزل المطهرین حتی یتطهروا بالایمان والمعرفة وقیل فی ارتباط الایة وجوه اخر ثم بین سبحانه قدرته علی اهلاک جمیعهم بقوله فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ التی یکون للشمس فی السنة لکل یوم مشرق وبرب الْمَغَارِبِ التی یکون فیها وقیل جمعهما باعتبار الکواکب السیارة لکل مشرق ومغرب والمراد من المشرق ظهور دعوة نبی ومن المغرب موته إِنَّا لَقَادِرُونَ بالذات عَلَىٰ أَنْ نهلک جمیعهم عقوبة علی عصیانهم و نُبَدِّلَ منهم خلقا آخر خَيْرًا وافضل مِنْهُمْ مکانهم وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ومغلوبین وعاجزین ان اردنا ذلک وانما اخرنا عقوبتهم للحکم البالغة المقتضیة لتاخیرها فَذَرْهُمْ یا محمد ودعهم يَخُوضُوا ویشتغلوا بباطلهم من عبادة الاصنام والاستهزاء بالقران وایذاء المؤمنین وَيَلْعَبُوا بالدنیا وزخارفها التی لا نفع لها کاشتغال الاطفال بالاشتغال التی لا غرض عقلائی فیها ویتردوا علیها حَتَّىٰ يُلَاقُوا ویعاینوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ فی الدنیا بلسانک انهم یعذبون فیه عقوبة علی کفرهم وسیئات اعمالهم اعنی من ذلک الیوم يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ والقبور حال کونهم سِرَاعًا وراکضین الی الداع وهو اسرافیل او الی عرصة المحشر كَأَنَّهُمْ فی الاسراع فی السیر إِلَىٰ نُصُبٍ واحجار نصبوها فی الدنیا للعبادة او للمسابقة الیها بالعدو يُوفِضُونَ ویسرعون او یتسابقون حال کونهم خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ لا یرفعونها من الارض خوفا من رؤیة العذاب تَرْهَقُهُمْ وتحیطهم ذِلَّةٌ ومهانة ذَٰلِكَ





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا

بتهای خود نمایند و با دنیا و نعمتهای آن چند روزی بازی کنند تا روز قیامتیکه ما وعده داده ایم برسد وان روز روزی استکه همه از قبرها بیرون آیند و مانند امروز که بسوی سنگهائیکه پرستش انها میکنند میدوند آن روز بصحرای قیامت شتاب کنند و بدوند در حالیکه ذلت و خواری انها را فرا گرفته باشد انروز روز موعود و وعده گاه آنهااست ═ پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ معارج که در آن بیان در خواست عذاب بر کفار و امر رسول بصبر بر اذیتها و استهزاءای انها و بیان قدرت خدا برا هلاک همه شان بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ نوح شد که در آن حکایت شکایت نوح از قوم و تکذیبشان آنحضرت را برای تسلیهٔ قلب مبارک خاتم انبیاء و در خواست نوح عذاب را برای کفار و هلاکشان بطوفان بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع بحکایت قصهٔ بعثت نوح و کیفیت دعوت آنحضرت مردم را و شکایتش از قوم برای تسلیهٔ پیغمبر ص فرمود باین مضمون که ما نوح را که اول پیغمبر اولوا العزم بود از جزیره که در آن سکونت داشت فرستادیم میان مردمیکه همه بت پرست بودند و باو گفتیم که مردم را از عذاب خدا بر بت پرستی بترسان پیش از انکه خشم ما بر انها زیاد شود و عذاب دردناک بر انها فرود آوریم بعضی گفتند در سن چهل سالگی و بعضی گفتند در پنجاه و سه سالگی و بعضی گفتند در سن چهار صد سالگی مبعوث بدعوت مردم شد پس چون آنحضرت در میان مردم آمد گفت ایمردم من از جانب خدا مامورم که شما را بیان واضح از عذاب خدا بترسانم و بشما بگویم که پرستش خدا کنید و از مخالفت او بترسید و

اليوم الكثير الاهوال الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا فی الدنیا يُوعَدُونَ بلسان رسولهم وهم ینکرون وقوعه ویستهزؤن بالوعد به عن الصادق قال اکثروا من قرائة سأل سائل فان من اکثر قرائتها لم یسئله الله یوم القیمة عن ذنب عمله واسکنه الجنة مع محمد صلی الله علیه وآله ═ ثم لما ختمت سورة المعارج المتضمنة لسؤال العذاب علی الکفار وامر الرسول بالصبر علی تکذیب المکذبین وبیان قدرته تعالی علی اهلاک جمیع الخلق اردفت بسورة نوح فی النظم المتضمنة لشکایة نوح من تکذیب المکذبین تسلیة للنبی ص وسؤال نوح العذاب علی الکفار ووقوع اهلاک جمیع الخلق بالطوفان فافتتحها سبحانه بذکر الاسماء الحسنی بقوله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ثم شرع سبحانه فی ذکر قصة بعثة نوح وکیفیة دعوته وشکایته عنهم تسلیة للنبی ص بقوله إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا النبی هو اول اولی العزم من الرسل وبعثهم من جزیرة کان یسکنها واسمه عبد الغفار علی ما قیل إِلَىٰ قَوْمِهِ وهم من جمیع من فی الارض وکانوا یعبدون الاصنام وقلنا له أَنْ أَنْذِرْ وخوف قَوْمَكَ من عذاب الله علی الشرک به وعصیانه مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ من جانب الله عَذَابٌ أَلِيمٌ غضبا علیهم قیل بعث وهو ابن اربعین او ثلثمائة وخمسین او اربعمائة سنة فلما جاء نوح بامر الله الی قومه قَالَ لهم بلین وشفقة يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ من قبل الله نَذِيرٌ ومخوف من سوء عاقبة الشرک بالله وعصیانه مُبِينٌ وموضح لکم ما ارسلت به ببیان یفهمه کل احد هو أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بامتثال اوامره ولا تشرکوا به شیئا وَاتَّقُوهُ واحذروا من مخالفته وَأَطِيعُونِ واسمعوا نصائحی ومواعظی فان قبلتم قولی واجبتم دعوتی يَغْفِرِ اللَّهُ لَكُمْ ما سلف مِنْ ذُنُوبِكُمْ ومعاصیکم کلها وَيُؤَخِّرْكُمْ ویکمل عمرکم المقدر إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ووقت معین لموتکم ولا یعاجلکم بالعقوبة ولا یهلککم بالعذاب إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ المقدر لموت کل احد مطیعا کان او عاصیا واذا حل الوقت المعین فی اللوح المحفوظ لموت کل نفس إِذَا جَاءَ ووصل لَا يُؤَخَّرُ ولا یغیر بالزیادة لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ذلک لسارعتم الی الایمان والطاعة وبادرتم الی ما امرکم به لانکم لا تدرون متی یجیئ فلم یعتن بقوله احد فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما یدعوهم الی التوحید وینصحهم بابلغ نصح فلما طالت المدة وعارضه قومه واذوه حتی ضاق صدره وانقطع عنه الحیل ناجی ربه وشکی الیه قومه و قَالَ رَبِّ انک تعلم إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي الی توحیدک و طاعتک لَيْلًا وَنَهَارًا من غیر توان وفتور قیل کان یجیئ باب البیوت فی اللیالی فیقرع ویقول لصاحب البیت قل لا اله الا الله فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي الی توحیدک وطاعتک إِلَّا فِرَارًا مما دعوتهم الیه ونفرة مما نصحتهم به وامتناعا من قبول دعوتی وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ الی التوحید والاقرار برسالتی لِتَغْفِرَ لَهُمْ ذنوبهم وسیئاتهم جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وسدوا مسامعهم لئلا یسمعوا قولی تنفرا منه وَاسْتَغْشَوْا ولفوا برؤسهم ثِيَابَهُمْ وتغطوا بها لئلا یرونی ولا اراهم وَأَصَرُّوا واعلی کفرهم ومعاصیهم واقاموا علیها لجاجا وعنادا وَاسْتَكْبَرُوا وتعظموا عن اتباعی وقبول دعوتی اسْتِكْبَارًا شدیدا لا یصرفهم عنه شیئ ثُمَّ إِنِّي لما رأیت ان دعوتهم سرا غیر مفید

ثُمَّ اِنّى اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كانَ غَفّارًا يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْرارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِاَمْوالٍ وَبَنينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهارًا ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلّهِ وَقارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوارًا اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّهُ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِراجًا وَاللّهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَباتًا ثُمَّ يُعيدُكُمْ فيها وَيُخْرِجُكُمْ اِخْراجًا وَاللّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِساطًا لِتَسْلُكُوا مِنْها سُبُلًا فِجاجًا قالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنى وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَوَلَدُهُ اِلّا خَسارًا

بپرهیزید و نصیحتها و موعظه های مرا بشنوید و بپذیرید اگر بگفته من رفتار نمایید خدا گناهان گذشته شما را بیامرزد و شما را تا اجلیکه برای شما معین کرده زنده بدارد ولی آن اجل معین چون برسد چه مطیع خدا باشید چه نباشید خواهید از دنیا رفت و آن اجل تأخیر نخواهد شد اگر بدانید صحت سخنان مرا البته سرعت در ایمان و اطاعت خدا خواهید کرد از آنکه اجل مقدر را نداند کی خواهد آمد ابدا کسی اطاعت و فرمانبرداری او نکرد آنحضرت نهصد و پنجاه سال پی در پی مردم را دعوت کرد ابدا در آنها اثر نکرد و در آزار او کوشیدند تا اینکه سینه اش تنگ و حوصله او تمام شد و شکایت بخدا کرد و گفت پروردگارا تو میدانی که من شب و روز مردم را بتوحید تو دعوت کردم و هر قدر آنها را نصیحت و موعظه نمودم بیشتر از من فراری شدند و من هر اندازه دعوتشان بتوحید تو کردم برای آنکه تو از گناهانشان گذشت کنی آنها انگشتها در گوشها گذاردند که سخن مرا نشنوند و جامها بسر و گوشش خود پیچیدند که مرا نه بینند و صدای من بگوششان نرسد و بر کفر و عصیانشان اصرار کردند و از تبعیت من تکبر ورزیدند پس از دعوت آهسته بصدای بلند دعوتشان کردم باز موثر نشد بعد گاهی آهسته و گاهی بلند دعوت کردم و بآنها میگفتم از خدا آمرزش گناهان بخواهید خدا آمرزنده گناهان است بارانهای نافع پی در پی بر شما میباراند و مال و اولاد تان را زیاد میکند و باغات و قنوات و نهرهای بسیار بشما میدهد چرا خدا را بزرگ و باعظمت نمیدانید تا بدرگاهش خضوع و خشوع کنید با اینکه شما را بقدرت کامله خود بصورتهای مختلف آفرید اول بصورت خاک بودید بعد صورت غذا پیدا کردید بعد اخلاط شدید بعد بصورت منی بعد بصورت لخته خون بعد بصورت

لهدايتهم دعوتهم واجهرت في دعوتهم جهارًا ابليغا واظهرت دعائي الى الايمان اظهارا اشد بذا ثُمَّ اِنّى راَيت ان الاجهار وحده لا يؤثر فيهم اَعْلَنْتُ دعوتي لَهُمْ في مجامعهم ومجالسهم وَاَسْرَرْتُ لَهُمُ الدعوة في ابواب بيوتهم وفي خلواتهم اِسْرارًا واخفيتها اخفاء ثم لما بين مراتب دعوتهم بين كيفيتها بقوله فَقُلْتُ لهم يا قوم اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ واسئلوه ستر ذنوبكم اِنَّهُ تعالى كانَ غَفّارًا وستارا للذنوب فاذا استغفرتم الله يُرْسِلِ السَّماءَ وينزل عَلَيْكُمْ الامطار النافعة حال كونها مِدْرارًا وسيالا دائما متواترا وقيل ان قومه قالوا ان كان ديننا حقا فكيف نتركه وان كان باطلا فكيف يقبلنا بعد ما كنا عليه دهرا طويلا فامرهم الله بالاستغفار ووعدهم عليه بالعوائد الدنيوية العاجلة لانها اوقع في قلوبهم من المغفرة وقيل لما كذبوا نوحا بعد تكرار الدعوة حبس الله عنهم قطر السماء واعقم ارحام نسائهم اربعين سنة وقيل سبعين فوعدهم نوح ان امنوا ان يرزقهم الله الخصب بدفع عنهم ما كانوا فيه بقوله وَيُمْدِدْكُمْ ويقويكم بِاَمْوالٍ وَبَنينَ ويزدكم قوة الى قوتكم وَيَجْعَلْ لَكُمْ بسبب ايمانكم واستغفاركم جَنّاتٍ وبساتين كثيرة وَيَجْعَلْ لَكُمْ فيها اَنْهارًا جارية تزينها بالنبات وتحفظها من اليبس وتفرح بها القلوب ثم لامهم نوح على تركهم الايمان بالله بقوله ما لَكُمْ واي مانع فيكم انكم لا تَرْجُونَ ولا تعتقدون لِلّهِ الخالق لجميع الاشياء وَقارًا وعظمة مقتضية لايمانكم به وخضوعكم له و الحال انه قَدْ خَلَقَكُمْ بقدرته اَطْوارًا وتارات مختلفة خلقكم اولا ترابا ثم اغذية ثم اخلاطا ثم نطفا ثم علقا ثم مضغا ثم عظاما ثم لحوما ثم انشاكم خلقا آخر وقيل خلقكم صبيانا ثم شبانا ثم كهولا ثم شيوخا وقيل خلقكم طوالا وقصارا واقوياء وضعفاء ومختلفين في الخلق والخلق وعن القمي مختلفين في الاهواء والارادات والمشتهيات وعلى اي تقدير كلها دال على قدرة الله وحكمته ونهاية عظمته ثم بالغ نوح بعد الاستدلال على عظمة الله بدليل الانفس في اثبات عظمة الله بدلائل الآفاقية بقوله اَلَمْ تَرَوْا يا قوم ولم تشاهدوا كَيْفَ خَلَقَ اللّهُ وابدع بقدرته سَبْعَ سَمواتٍ عظيمة حال كونها طِباقًا وقبابا بعضها فوق بعض وَجَعَلَ الْقَمَرَ المنير فيهِنَّ نُورًا لاهل الارض في ظلمة الليل عن ابن عباس رض ان الشمس والقمر والنجوم وجوههما الى السماء وظهورهما الى الارض وَجَعَلَ الشَّمْسَ التي في السماء الرابعة سِراجًا لاهل الدنيا يزيل بضيائها ظلمة الارض ويبصر اهل الارض بنور السراج ما يحتاجون اليه وَاللّهُ اَنْبَتَكُمْ وانشاكم مِنَ تراب الْاَرْضِ بواسطة انشاء آدم منه او بواسطة الاغذية المتكونة من التراب والماء نَباتًا وانشاء عجيبا وانما عبر عن الخلق بالانبات لقوة دلالته على الحدوث ثُمَّ بعد انباتكم من الارض يُعيدُكُمْ فيها بالاقبار بعد الموت وَيُخْرِجُكُمْ منها عند البعث والحشر اِخْراجًا محققا لا ريب فيه للمحاسبة والمجازاة على الاعمال وَاللّهُ العظيم القادر جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ البسيطة بِساطًا وفراشا واسعة تتقلبون عليها كتقلبكم على البسط لِتَسْلُكُوا وتستطرقوا مِنْها سُبُلًا وطرقا فِجاجًا ومتسعات عشوا فيها ذهابا وايابا قالَ نوح بعد تلك المناجاة الطويلة وبيان كيفية دعوته رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنى واصروا على مخالفتي ومعارضتي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ الا بطرا وَوَلَدُهُ الا غرورا ولم يكن نتيجة ذلك البطر والغرور اِلّا خَسارًا او ضررا عظيما في الآخرة فان الضعفاء راوا ان





وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبّارًا وَقالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلا سُواعًا وَلا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا وَقَدْ اَضَلُّوا كَثيرًا وَلا تَزِدِ الظّالِمينَ اِلّا ضَلالًا مِمّا خَطيئاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ اَنْصارًا وَقالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكافِرينَ دَيّارًا اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَلا يَلِدُوا اِلّا فاجِرًا كَفّارًا رَبِّ اغْفِرْ لى وَلِوالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ وَلا تَزِدِ الظّالِمينَ اِلّا تَبارًا

گوشت جویده بعد بصورت استخوان بعد گوشت بعد زنده شدید مگر نمیبینید که خدا چگونه هفت آسمان را طبقه طبقه بالای یکدیگر آفرید و ماه را در آنها برای روشنی زمین در شب و آفتاب را چون چراغ روشن در روز قرار داد که بکلی تاریکی برطرف شود و خدا شما را از زمین و خاک آفرید و دوباره شما را بخاک میبرد باز از خاک بیرون میآورد و خدا زمین را چون فرش برایتان قرار داده که در روی آن آسایش و زندگانی کنید و برروی آن راههای با وسعت قرار داده که بر آن مسافرت و آمد و شد نمائید پس از این بیانات نوح گفت پروردگارا این مردم مرا مخالفت کردند و با من معارضه نمودند و پیروی بزرگان خود کردند که مال و اولاد آنها جز خسارت و ضرر برایشان ندارد و آن رؤسا و بزرگان در اضلال بر سالت من حیلهای بسیار موثر نمودند و اتباعشان را وادار بطرفیت و اذیت و آزار من کردند و بآنها گفتند عبادت بتان و خدایان خود را که ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر است ترک نکنید و بر پرستش آنها ثابت باشید و آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند پروردگارا گمراهی و شقاوت این رؤسا و بزرگان را زیاد کن تا عذابشان زیادتر شود پس خدا خبر داد بآنکه این کفار از زیادتی جرم و گناهشان بطوفان غرق شدند و پس از غرق در آب وارد آتش گردیدند باز خدا برگشت بحکایت مناجات نوح فرمود بایمضمون که نوح بعد از مناجاتها و شکایت از کفار گفت پروردگارا در روی زمین از این کفار یکتن زنده باقی مگذار برای آنکه اگر یکتن از آنها باقی ماند بندگانت را گمراه کند و از راه توحیدت بیرون برد و از آنها جز کافر و دشمن دین بدنیا نیاید پس از نفرین بکفار دعای برای خود و مومنین بخود فرمود بایمضمون که پروردگارا مرا و پدر و مادر

اتباعهم لجاههم وعزهم بين الناس اولى وانفع لهم من اتباعي واما الرؤساء احتالوا وَمَكَرُوا في الاضلال بامر رسالتي مَكْرًا كُبّارًا وحيلا عظيما بان حرضوا اتباعهم على سبي وضربي وايذائي وَقالُوا الاتباعهم لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَدًّا وَلا سُواعًا وَلا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ولا تدعوا عن عبادتها قيل ان تلك الاصنام دفنت في الطوفان بساحل جدة فاخرجها الشيطان بعد الطوفان فوقع كل منها بيد قبيلة من العرب فكان ود لكلب بدومة الجندل وسواع لقبيلة همدان ويغوث لمذحج ويعوق لقبيلة مراد ونسر لحمير وقيل فنيت هؤلاء الاصنام بالطوفان ثم اتخذت امثالها وسموها باسمائها وعبدوها وقيل ان هذه الاسماء المذكورة في السورة كانوا ابناء آدم من صلبه وكان يغوث اكبرهم وهي اسماء سريانية ثم وقعت تلك الاسماء الى اهل الهند فسموا بها اصنامهم التي زعموا انها على صور الدراري السبعة وكان الجن يكلمهم من جوفها ثم ادخلها عمرو بن لحي في ارض عرب قيل كان ود على صورة رجل وسواع على صورة امراة ويغوث على صورة اسد ويعوق على صورة فرس ونسر على صورة نسر وهو طائر عظيم وَقَدْ اَضَلُّوا اولئك الرؤساء او الاصنام خلقا كَثيرًا ثم لما عد نوح قبائح اعمال القوم هاج غضبه ودعى عليهم بقوله وَلا تَزِدِ يا رب الكفار الظّالِمينَ على انفسهم بتعريضها للهلاك باختيارهم الشرك وعليك بتضييع حقوقك اِلّا ضَلالًا وضلالا في تمشية مكرهم وترويج مصالح دنياهم او لما ياس من ايمانهم دعا عليهم بازدياد شقاوتهم لازدياد استحقاقهم العذاب كما قال موسى ربنا اشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم ثم اخبر الله بسوء عاقبتهم بقوله مِمّا خَطيئاتِهِمْ العظيمة ومن اجل فواحشهم الكثيرة في المدة المتطاولة اُغْرِقُوا كلهم بالطوفان فَاُدْخِلُوا بمحض خروج الروح من ابدانهم نارًا اسجرها القهار بغضبه في البرزخ قبل القيمة فَلَمْ يَجِدُوا احين ابتلائهم بالعذاب الدنيوي والاخروي مِنْ دُونِ اللّهِ ومما سواه من الاصنام الاوثان اَنْصارًا واعوانا يدفعون العذاب عنهم بالقوة او الشفاعة ثم عاد سبحانه الى حكاية قول نوح بقوله وَقالَ نُوحٌ بعد ياسه من ايمان قومه و اهتدائهم وتواصيهم بعدم ترك عبادة اصنامهم رَبِّ لا تَذَرْ ولا تدع عَلَى وجه الْاَرْضِ بسبب انزال العذاب مِنَ الْكافِرينَ دَيّارًا ومتحركا فان بين نوح ان دعائه عليهم ليس للتشفي وهوى النفس بل للغضب لله بقوله اِنَّكَ يا رب اِنْ تَذَرْهُمْ وتبقيهم على وجه الارض كلا او بعضا يُضِلُّوا عِبادَكَ المؤمنين عن طريق التوحيد والقرب اليك او المراد يصد عبادك عن الايمان بك كما روى ان الرجل ينطلق بابنه الى نوح ويقول له احذر هذا الرجل فانه كذاب وان ابي حذرنيه واوصاني بمثل ذلك وَلا يَلِدُوا ولم يعقبوا اِلّا فاجِرًا ومعاديا لدينك كَفّارًا ومصرا على الشرك وكفران نعمك عن الباقر عليه السلام انه سئل ما كان علم نوح حين دعا على قومه انهم لا يلدوا الا فاجرا كفارا فقال اما سمعت قول الله لنوح انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن ثم دعا لنفسه ولابويه وللمؤمنين بقوله رَبِّ اغْفِرْ لى خطاياي وزلاتي وَلِوالِدَيَّ ملك بن متوشلخ وشمخا بنت انوش كانا مؤمنين وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ قيل يعني مسجدي وقيل يعني سفينتي حال كونه مُؤْمِنًا بك وموحدا لك وَلِلْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ عموما الى آخر الدهر ثم عاد الى الدعاء على الكفار بقوله وَلا تَزِدِ الظّالِمينَ على انفسهم باختيار الشرك اِلّا تَبارًا وهلاكا ودمارا عن الصادق عليه السلام من كان يؤمن بالله ويقرء كتابه لا يدع قرائة سورة انا ارسلنا نوحا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا

مراد کسیکه با ایمان بتو بمنزلم آید و عموم مؤمنین و مؤمنات عالم را بیامرز و ستمکاران را جز هلاکت و عذاب نصیب و بهره مده ═ پس از خاتمهٔ سورهٔ نوح که در آن بیان شد که تمام اهل روی زمین از بنی آدم و اذیتشان آن حضرت را و امتناعشان از ایمان و اطاعت آنحضرت و هلاکت همه بغرق بطوفان بود تنظیم سورهٔ جن شد که در آن بیان ایمان بسیاری از اجنه بخاتم انبیا و اطاعتشان آنحضرت را و ایمانشان بقرآن و حکمشان بسفاهت مشرکین بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدا یتعال امر فرمود پیغمبرش را که گفتار جن را در بارهٔ عقیدهٔ توحید و عظمت قرآن برای قومش بگوید باینمضمون که بگو ای پیغمبر باهل مکه که منکر توحید ما و راستی قرآنند که از جانب خدا بمن وحی رسیده که جماعتی از جن قرآن را شنیدند و قتیکه من میخواندم روایت شده که آن جماعت از یهود بودند و بعضی گفتند هم یهودی و هم نصرانی و هم گبر و هم مشرک بودند پس میان قوم خود رفتند و گفتند ما قرآن عجیبی شنیدیم از زبان پیغمبری که از انس بود که ابداً اشباهتی بگفتار بنی آدم نداشت در فصاحت و بلاغت و جولی ترتیب و بلندی معانی و مطالب و همهٔ خلق را راهنمائی کند بدین حق و راه تحصیل خیرات دنیویه و اخرویه و ما بمحض شنیدن تصدیق کردیم که آن کلام خدا و آورندهٔ آن رسول خدا است و من بعد ابداً مشرک بپروردگارمان نخواهیم بود و عقیده داریم باینکه پروردگار ما عظمت و بزرگیش از هر موجودی بیشتر و ابداً زن و فرزندی برایش نیست و بیعقلهائی ما بر خدا جرئت کرده و سخنان دور از عقل گویند مانند اینکه ملائکه دختران خدایند یا آنکه عیسی پسر خدا است و ما گفتهٔ آنها را پذیرفتیم از روی اینکه گمان نداشتیم که جن یا انس از پیش خود در بارهٔ خدا سخن دروغی گویند چون قرآن را شنیدیم دانستیم که این نسبتها همه دروغ است

الى يوم فاتى عبد قربها محتسبا صابرا فى فريضة او نافلة اسكنه الله مساكن الابرار واعطاه ثلث جنان مع جنة كرامة من الله وزوجه مائتى حوراء واربعة الاف ثيب ان شاء الله ═ ثم لما ختمت سورة نوح المتضمنة لبيان اشراك جميع اهل الارض من الانس فى عصر نوح وايذائهم اياه وتمردهم عن الايمان بالله وطاعته فاهلكهم الله بالغرق فى الطوفان نظمت سورة الجن المتضمنة للاخبار بايمان كثير من الجن بالتوحيد وانقيادهم لخاتم الانبياء وتصديقهم كتابه وحكمهم بسفاهة المشركين فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ثم امر رسوله بحكاية مقالة الجن فى شأن التوحيد وعظمة القرآن بقوله قُلْ يا محمد لاهل مكة المنكرين لصدق القرآن والتوحيد انه قد أُوحِيَ إِلَيَّ من جانب ربى واطلعت باخبار الله تعالى أَنَّهُ اسْتَمَعَ القرآن حين تلاوته نَفَرٌ وجماعة من الجن روى انهم كانوا يهودا وقيل كانوا يهودا ونصارى ومجوسا ومشركا فَقَالُوا لقومهم حين رجوعهم اليهم مع تمردهم وعدم مجانستهم للانس يا قوم إِنَّا سَمِعْنَا من لسان بشر واحد من الانس قُرْآنًا وكتابا متلوا عَجَبًا وبديعا مباينا للكلام البشرى فى الفصاحة وحسن النظم وعلو المعنى يَهْدِي ذلك القرآن ويدل جميع الخلق إِلَى الرُّشْدِ ودين الحق والى كل خير وصواب فى امور الدين والدنيا فَآمَنَّا بِهِ بمحض استماعه وصدقنا انه كلام الله وكتابه وان من اتى به رسول الله وَلَنْ نُشْرِكَ بعد اليوم بدلالة ذلك الكتاب المثبت للتوحيد بِرَبِّنَا أَحَدًا من خلقه وشيئا من مصنوعاته روى انه جاء رجل الى عبد الله بن مسعود فقال انا كنا فى سفر فاذا نحن بحية جريحة تتشحط فى دمها فقطع رجل منا قطعة من عمامته فلفها فيها فدفنها فلما امسينا ونزلنا اتتنا امرأتان من احسن نساء الجن فقالتا ايكم صاحب عمرو اى الحية التى دفنتموها فاشرنا لهما الى صاحبها فقالتا انه كان آخر من بقى ممن استمع القرآن من رسول الله كان بين كافرى الجن ومسلميهم قتال فقتل فيهم فان كنتم اردتم به الدنيا ثوبناكم فقلنا لا انما فعلنا ذلك لله فقالتا احسنتما وذهبتا وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ وارتفع جَدُّ رَبِّنَا وعظمته او غناه مَا اتَّخَذَ لنفسه اختيارا صَاحِبَةً وزوجة وَلَا وَلَدًا ابنا كان او بنتا لكمال تعاليه عن الحاجة فان اتخاذ المصاحبة لا يكون الا للحاجة اليها ولا يتخذ الولد الا لبقاء النوع بالاستعانة به ... انه الغنى المطلق وواجب الوجود وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا وخفيف العقول منا كابليس وغيره من المردة جرأة على الله عظيم ... قولا شَطَطًا وبعيدا عن الحق ومتجاوزا عن حد العقل وهو القول بان الملائكة بنات الله او العيسى او العزير ابن الله ثم اعتذروا عن اتباعهم السفيه فى القول بقولهم وَأَنَّا ظَنَنَّا واعتقدنا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ من عند انفسهم عَلَى اللّٰهِ قولا كَذِبًا ابدا ولذا اتبعناهم فى القول بان لله ولدا ولما سمعنا القرآن تبين لنا كذب هذا القول وَأَنَّهُ كَانَ قبل ذلك رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ ويلتجؤون بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ قيل كان الرجل من العرب اذا امسى فى واد قفر فى بعض مسائره وخاف على نفسه يقول اعوذ بسيد هذا الوادى من شر سفهاء قومه يريد الجن وكبيرهم فيبيت فى امن وجوار حتى يصبح فاذا سمعوا ذلك استكبروا وقالوا سدنا الانس والجن فَزَادُوهُمْ اولئك الانس رَهَقًا وعتوا وسفها وعن الباقر عليه السلام فى هذه الآية قال كان الرجل ينطلق الى الكاهن الذى يوحى





وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ أَحَدًا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا

سابقاً مردانی از بنی آدم نزد مردانی از جن میامدند و امردان آدمی سرکشی و سفاهت جنیان را زیاده از آنکه میان آنها پناه میبرند نه بخدا باین جهت طغیانشان بر آدمیان زیاد میشد پس از دعوت قومشان بتوحید دعوتشان برسالت کردند باینمضمون که آدمیان از روی نادانی گمان میکردند چنانکه شما گمان کردید که خدا پیغمبری مبعوث نکند چنانچه براهمه این گمان دارند بعضی گفتند که مراد این است که انس گمان کردند چنانچه شما گمان کردید بعد از مردن خدا هیچ کس را برای حساب و جزاء اعمال دوباره زنده نکند بدانید ای قوم که امروز وضعیت آسمان تغییر کرده از آنکه چون بآسمان بالا رفتیم برای شنیدن اخبار ملائکه تا بکاهنها خبر دهیم دیدیم ملائکه آسمانها را پر کرده اند برای حفظ از نزدیکی جنها بآسمان با کمال قوت و شدت و دیدیم شعله های آتش از ستاره ها بر خیزد و هر جنی که نزدیک بآسمان شود او را بسوزاند و ما پیش از این بآسمان بالا میرفتیم و بجاهائیکه ملائکه نبودند می نشستیم و خبرهای ملائکه را میشنیدیم و الآن برای گوش دادن و شنیدن اخبار ملائکه بآسمان نزدیک شود شعلهٔ آتشی بیند که در کمین او باشد که او را بسوزاند یا مراد این باشد که شعلهٔ آتش و ملکی را در کمین خود بیند و نمیدانیم که خدا از این تغییر

الى الشيطان فيقول قل لشيطانك فلان قد عاذ بك وقيل ان رجالا من الانس يعوذون برجال من الجن خوفا من ان يغشاهم الجن فزادت الجن فى غشيانهم بمعنى ان الجن لما راوا ان الانس يتعوذون بهم ولا يتعوذون بالله استذلوهم واجترؤا عليهم فزادوهم ظلما قيل ان المعنى فزاد الجن العائذين غيا بان اضلوهم حتى استعاذوا بهم واذا استعاذوا بهم فامنوا ظنوا ان ذلك من الجن فازدادوا رغبة فى طاعة الشياطين وقبول وساوسهم روى عن كردم بن ابى السائب الانصارى انه قال خرجت مع ابى الى المدينة فى حاجة وذلك اول ما ذكر النبى صلى الله عليه وآله بمكة فاوانا المبيت الى راعى غنم فلما انتصف الليل جاء الذئب فحمل حملا من الغنم فقال الراعى يا عامر الوادى جارك فنادى مناد لا نراه يا سرحان ارسله فاتى الحمل يشتد حتى دخل فى الغنم ولم يصبه كدمة فانزل الله على رسوله بمكة وانه كان رجال من الانس الخ وعن مقاتل كان اول من تعوذ بالجن قوم من اهل اليمن ثم من حنيفة ثم فشا ذلك فى العرب فلما جاء الاسلام عاذوا بالله وتركوهم ثم ان النفر من الجن بعد دعوتهم قومهم الى التوحيد دعوهم الى القول بالرسالة بقولهم وَأَنَّهُمْ يا قوم ظَنُّوا بجهالتهم كَمَا ظَنَنْتُمْ لسفاهتكم أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ من بعد موسى او بعد عيسى او مطلقا من اول الخلق أَحَدًا بالرسالة ليقيم به الحجة على خلقه ثم علمنا انه تعالى بعث الى الانس محمدا بالرسالة فامنوا به يا معشر الجن وقيل ان المراد ان الانس ظنوا كما ظننتم ان لن يبعث الله بعد الموت للحساب والمجازاة على الاعمال احدا وقيل ان الآيتين من كلام الله والمعنى على ذلك القول ان الجن ظنوا كما ظننتم يا كفار قريش ان لن يبعث الله احدا للرسالة كما هو مذهب البراهمة ثم حكى النفر من الجن لقومهم الانقلاب الحاصل فى السماء بقولهم وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ طلبنا السماء وصعدنا اليها لاستماع ما تقول الملائكة من الاخبار بالحوادث لنخبر بها الكهنة على دابنا السابق فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ من الملائكة حال كونهم حَرَسًا وحفظة شَدِيدًا وقويا على دفعنا يمنعوننا عن القرب من السماء وَوجدنا شُهُبًا وشعلا من النار منقضة من الكواكب تحرق من قرب من السماء وَأَنَّا كُنَّا قبل هذا اليوم نصعد الى السماء ونقعد منها بعد صعودنا اليها مَقَاعِدَ خالية من الملائكة الحفظة لِلسَّمْعِ واستراق الاخبار من الملائكة فَمَنْ يَسْتَمِعِ الاخبار منا الْآنَ وفى هذا الزمان فى مقعد من المقاعد ومرصد من المراصد يَجِدْ لَهُ ويصيب لنفسه شِهَابًا وشعلة نار تحرقه وملكا يكون له رَصَدًا وقاعدا فى المكمن ليرجم بالشهاب وقيل يعنى شهابا راصدا له فالرصد بمعنى الراصد توصيف الشهاب به من باب التنزيل والمشابهة عن عائشة عن النبى صلى الله عليه وآله ان الملائكة تنزل فى السحاب فتذكر الامر الذى قضى فى السماء فتسترق الشياطين السمع فتسمعه فيوقره الى الكهان فيكذبون معه مائة كذبة من عند انفسهم وعن الصادق عليه السلام فى حديث قال واما اخبار السماء فان الشياطين كانت تقعد مقاعد استراق السمع اذ ذاك وهى لا تحجب ولا ترجم بالنجوم وانما منعت من استراق السمع لئلا يقع فى الارض سبب يشاكل الوحى من خبر السماء بما يحدث من الله فى خلقه فيختطفها ثم يهبط بها الى الارض فيقذفها الى الكاهن فاذا قد زاد كلمات من عنده فيخلط الحق بالباطل فما اصاب الكاهن من خبر مما كان يخبر به فهو ما اداه اليه شيطانه مما سمعه وما اخطاء فيه فهو من باطل ما زاد فيه فمذ منعت الشياطين عن استراق السمع انقطعت الكهانة وعن ابن عباس قال كان الجن يصعدون الى السماء فيستمعون الوحى فاذا سمعوا الكلمة زادوا فيها تسعا اما الكلمة فانها تكون حقا واما الزيادات فتكون باطلة فلما بعث النبى صلى الله عليه وآله منعوا مقاعدهم ولم يكن النجوم يرمى بها قبل ذلك فقال لهم ابليس ما هذا الا لامر حدث فى الارض فبعث جنوده فوجدوا رسول الله صلى الله عليه وآله قائما يصلى الخبر وعن ابى بن كعب انه لم يرم بنجم منذ رفع عيسى حتى بعث رسول الله صلى الله عليه وآله فرمى بها قريش امرا ما را وا قبل ذلك أقول لا يخفى ان الآيات الدالة على ان النجوم جعلت رجوما للشياطين وانكارها كثيرة الآية لا بد من حملها بالنظر الى هذه الآية والروايات على كونها مانعة من دخول الشياطين فيها الا من قربهم اليها بحيث يسمعون كلام الملائكة وبعد ظهور النبى صلى الله عليه وآله وبعثته منعوا بالشهب من قربها واما الاعتراض على الروايات بان الشهب كان من قديم الايام كما دلت عليه تكلم

وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ۝ وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا
دُونَ ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا ۝ وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا
وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ۝ وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ
وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ۝ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا
وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا ۝ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ
رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا

وضعیات در آسمان شر اهل زمین را اراده کرده یا خیر شان را بعضی گفتند مراد این است که نمیدانیم از مبعوث کردن محمد ص برسالت که بآن جهت ما را از آسمان منع کردند مقصود آنست که خلق را بواسطهٔ تکذیب او هلاک کند یا آنکه مردم ببرکت او هدایت شوند و از ما جنه بعضی اشخاص صالح و راغب بایمان و اعمال خیریه اند و بعضی پست تر از این اشخاص اند یعنی متوسط و فاسق و کافر اند و مذهبهای مختلف در میان ما است مانند آدمیان و ما یقین داریم که هیچ موجودی مانع از پیشرفت مرادات الهیه نیست و ما بفرار از عذاب الهی نجات نیابیم و ما چون قرآن را که سبب هدایت خلق است شنیدیم ایمان بآن آوردیم و کسیکه بپروردگار و کتاب او ایمان آورد ترسی از کمی ثواب و ظلم و ستم و عذاب بر خود نخواهد داشت و ما پس از شنیدن قرآن بعضی مسلمان شدیم و بعضی از ما بکفر خود باقی ماندند و البته کسیکه مسلمان شده باشد طالب و خواهان رشد و صلاح خود بوده و در راه خیر خود سلوک کرده و اما آنانکه از راه حق منحرف و بیرون شدند و دین حق را قبول نکردند آنها در آخرت هیمهٔ جهنم خواهند بود که آتش جهنم بدن آنها شعله ور گردد پس از بیان مذاکرات جنها خدا یتعال ذکر جزاء کسیرا که بر دین حق باشد چه از جن و چه از انس فرمود باینمضمون که اگر جن و انس بر طریقهٔ حق که دین اسلام است ثابت مانند آب فراوان بآنها خواهیم نوشانید و این کنایه است از اینکه وسائل زندگانی آنها را در دنیا بخوبی فراهم کنیم تا آزموده شوند که شکر نعمت میکنند یا کفران مینمایند و آنکه از یاد خدا و عبادت او روگردان شود در عذاب با مشقت وارد خواهد شد پس از آن خدا یتعال عموم مردم را دعوت بتوحید

الفلاسفة فيها والاشعار التي حكيت من شعراء زمان الجاهلية فنقول ان الشهب التي كانت قبل البعثة فهي الحادثة من كرة النار والشهب التي كانت تنقض لمنع الشياطين كانت من النجوم ومقتضى ذلك كثرة الشهب بعد البعثة لزيادة الشهب التي تحدث من النجوم على الشهب التي كانت قبل ولذا استوحش قريش من رؤيتها ثم بعد حكاية النفر من الجن تغيير وضع السماء قالوا لقومهم **وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ** من ذلك التغيير **بِمَنْ فِي الْأَرْضِ** من الانس والجن **أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا** وخيرا وصلاحا فقيل ان المعنى لا ندري ان المقصود من ارسال محمد الذي منعنا عنده من استراق السمع ان تكذبه امته فيهلكوا كما اهلك الامم المكذبة قبلهم ام اريد ان يؤمنوا فيهتدوا وفي نسبة الخير الى الله دون الشر رعاية الادب ثم حكوا اختلاف فرقهم بقولهم **وَأَنَّا مِنَّا** الا قوام **الصَّالِحُونَ** والراغبون الى الايمان والاعمال الخيرية **وَمِنَّا** قوم حالهم **دُونَ ذَٰلِكَ** الحال وانقص من مرتبة الكمال ففيهم المقتصد والفاسق والكافر والطاغي **كُنَّا طَرَائِقَ** وذوي مذاهب **قِدَدًا** ومختلفة وقيل كنا في اختلاف احوالنا مثل الطرائق المختلفة **وَأَنَّا ظَنَنَّا** وتيقنا بالدليل القاطع والبرهان الساطع والتفكر في الآيات **أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ** عن انفاذ ارادته في شأننا اينما كنا **فِي الْأَرْضِ** ومن اقطارها **وَلَنْ نُعْجِزَهُ** ونفوته ابدا ان اراد بنا امرا ان نهرب من الارض الى السماء او البحار او الجبال **هَرَبًا** ينجينا من سطوته فلا يمكننا الخروج من سلطانه ومن تحت قدرته ثم بين النفر حالهم بعد تغيرهم الى الايمان بقولهم **وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا** القرآن الذي يكون **الْهُدَىٰ** والرشد لاهل العالم **آمَنَّا بِهِ** بمحض السماع وصدقنا انه كلام الله وكتابه الذي من عمل به نال سعادة الدارين **فَمَنْ يُؤْمِنْ بِهِ** وبما انزله من عنده **فَلَا يَخَافُ** مثل هذا الشخص في الآخرة **بَخْسًا** ونقصانا في جزائه **وَلَا رَهَقًا** وغشيان ظلم او ذلة او عذاب **وَأَنَّا** بعد استماع القرآن **مِنَّا الْمُسْلِمُونَ** والمستسلمون للدين الحق **وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ** والجائرون عن طريق الهدى والايمان والطاعة **فَمَنْ أَسْلَمَ** لامر الله وسلم احكامه وعن الباقر ع اقر بولايتنا **فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا** وطلبوا **رَشَدًا** وهداية عظيمة الى الصراط المستقيم والطريق القويم الموصل الى جميع الخيرات الدنيوية والاخروية **وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ** والمنحرفون عن طريق الهدى ودين الحق **فَكَانُوا** في الآخرة **لِجَهَنَّمَ حَطَبًا** يوقد بهم نارها كما توقد بابدان كفرة الانس ثم انه تعالى بعدما اوحى الى النبي ص من بيانات الجن ودعوتهم الى الايمان بالقرآن بين ما اوحى ذاته المقدسة الى النبي ص بقوله **وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا** وثبتوا قيل ان التقدير قل يا محمد اوحي الي ان الشأن ان الجن والانس لو استقاموا وثبتوا على الطريقة المستقيمة وهو دين الاسلام **لَأَسْقَيْنَاهُمْ** واشربناهم **مَاءً غَدَقًا** وكثيرا غزيرا قيل هو كناية عن سعة العيش وكثرة المال **لِنَفْتِنَهُمْ** ونمتحنهم في ذلك الاسقاء او التوسيع ونختبرهم **فِيهِ** كيف يشكرون وعن الصادق ع في تأويل الآية قال لافدناهم علما كثيرا يتعلمونه عن الائمة وعن الباقر ع لو استقاموا على ولاية امير المؤمنين علي ع والاوصياء من ولده وقبلوا طاعتهم في امرهم ونهيهم لاسقيناهم ماء غدقا لاشربنا قلوبهم الايمان **وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ** وعبادته او موعظته او وحيه وعن ابن عباس عن ولاية علي **يَسْلُكْهُ** ويدخله **عَذَابًا صَعَدًا** وعاليا على طاقته وشاقا عليه عن ابن عباس ان صعدا اسم جبل في جهنم وهو





وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ۝ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ
لِبَدًا ۝ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ۝ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ۝ قُلْ
إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۝ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ
يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۝ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ
مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ۝ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا
عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا

خود فرمود باینمضمون که تمام مسجد هائیکه ساخته شده و میشود یا تمام روی زمین که سجده بر آن صحیح است یا اعضائیکه در وقت سجده بزمین گذارده میشود تمام مختص بخدا است هیچ موجودی در آنها شرکت ندارد پس با خدا معبود دیگری پرستش نکنید و ای پیغمبر بگو که بمن وحی شد که چون پیغمبر که بندهٔ خدا است چون بعبادت برخیزد و بنماز بایستد جنها دور او هجوم کنند و تماشای کیفیت نماز و قرائت و رکوع و سجود او نمایند چون مانند این عبادت را از هیچ کس ندیده اند بگو ای محمد ص باین مشرکین با کمال جلادت و بی باکی که من پروردگار خود را پرستش میکنم و ابدا در عبادت خدا هیچکس از ملائکه و جن و انس را شریک او نمیدانم و نیز بگو بآنها که من بر ضرر و نفع و هدایت و ضلالت شما قدرت و توانائی ندارم تمام بدست خدا است و بآنها بگو که هیچ کس مرا از عذاب و عقوبت الهی حفظ نکند و جز خدا ملجا و پناهی نخواهم داشت و از غضب و عقوبت او امین نخواهم بود جز باینکه وحی الهی را بشنوم و بی کم و زیاد بمردم برسانم و آنکه خدا و رسول را مخالفت نماید در آخرت آتش جهنم برای او است که همیشه در آن معذب باشد و اگر کفار همراهان و مؤمنین من را کم و بی قوه میبینند بر این عقیده باشند تا وقتیکه از دنیا بروند و عذابهای الهی را که خدا بآنها وعده داده به بینند خواهند دانست که یاوران آنها بیقوه تر و عدد شان کمتر است یا یاوران من و اگر مشرکین گویند که انوقتیکه ما قوت تو و ضعف

صخرة ملساء فيكلف الكافر صعودها ثم يجذب من امامه بالسلاسل ويضرب من خلفه بمقامع حتى تبلغ اعلاه في اربعين سنة فاذا بلغ اعلاه جذب الى الاسفل ثم يكلف الصعود مرة اخرى فهذا دأبه ابدا ونظيره هذه الآية ساُرهقه صعودا ثم اخبر سبحانه بامر النبي ص بالدعوة الى التوحيد في العبادة بقوله **وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ** والبيوت المبنية لاقامة الصلوة واتيان العبادة فيها او جميع وجه الارض حيث قال ص جعلت لي الارض مسجدا او الاعضاء التي يجب وضعها حال السجود على الارض من الوجه واليدين والركبتين والابهامين كما عن امير المؤمنين والصادق عليهما السلام والجواد ع وعليه بعض مفسري العامة **لِلَّهِ** خاصة لا يشركه فيها غيره من الملائكة والمسيح والعزير والاصنام **فَلَا تَدْعُوا** ولا تعبدوا ايها الناس **مَعَ اللَّهِ** العظيم المستحق للعبادة **أَحَدًا** غيره وعن الكاظم ع في تأويل الآية ان المساجد الاوصياء وعن الرضا انهم الائمة ثم حكى سبحانه تعجب الجن والمشركين من عبادة الرسول بقوله **وَأَنَّهُ لَمَّا** قيل ان المعنى وقد اوحى الي ان الشأن لما **قَامَ** النبي المفتخر بانه **عَبْدُ اللَّهِ** في مقام العبودية لربه حال كونه **يَدْعُوهُ** ويعبده في منظر المشركين **كَادُوا** وقربوا **يَكُونُونَ** لتظاهرهم **عَلَيْهِ** وتعاونهم على عداوته **لِبَدًا** كاليطفئوا نوره ويبطلوا عبادته وقيل ان الآية مما اوحي اليه والمعنى انه قد اوحي الي انه لما قام النبي ص عبد الله بصلوة الفجر قرب الجن ان يكونوا عليه ازدحمين تعجبا مما شاهدوا من كيفية عبادته وحسن قرائته واقتداء اصحابه قائما وراكعا وساجدا لرؤيتهم ما لم يروا مثله وسماعهم ما لم يسمعوا شبيهه ثم امر سبحانه النبي بالاعلان بتوحيده ومخالفته لقريش بقوله **قُلْ** يا محمد للمشركين بغاية التجلد **إِنَّمَا أَدْعُو** واعبد **رَبِّي** المستحق للعبادة فقط **وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا** من الملائكة والانس وكيف بالاصنام التي هي جمادات فلا موقع لتعجبكم او اطباقكم على عداوتي روي ان كفار قريش قالوا للنبي ص انك جئت بامر عظيم وقد عاديت الناس كلهم فارجع عن هذا فنزلت الآية ثم امر سبحانه النبي ص باعلامه المشركين بان الضر والنفع والضلال والهداية كلها بقدرة الله دون غيره بقوله **قُلْ** يا محمد للمشركين **إِنِّي لَا أَمْلِكُ** ولا استطيع **لَكُمْ** ايها الناس **ضَرًّا** ولا نفعا ولا غيا **وَلَا رَشَدًا** بل كلها بيد الله وحده فانه المتصرف في عالم الوجود دون غيره من الموجودات ثم قيل ان المشركين قالوا له اترك ما تدعوا اليه ونحن نجيرك ونحفظك من عداوتك فامره الله تعالى ان يجيبهم بقوله **قُلْ** يا محمد ص **إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي** ولن يحفظني **مِنَ** قهر **اللَّهِ** وسخطه وعذابه ان اراد بي **أَحَدٌ** من خلقه ان اشركت به او خالفت امره بتبليغ الرسالة و**لَنْ أَجِدَ** في الدنيا والآخرة **مِنْ دُونِهِ** ومما سواه **مُلْتَحَدًا** او ملجأ ومفرا وحاصل المفاد اني لا املك لنفسي شيئا فكيف املك لكم ولغيركم **إِلَّا بَلَاغًا** وتبليغا كائنا **مِنْ** جانب **اللَّهِ** الذي امرني به او اقول قال الله كذا وتبليغ **رِسَالَاتِهِ** التي ارسلني بها بلا زيادة ونقصان وقيل ان المراد من البلاغ تلقي الوحي من الله تعالى ومن الرسالات تبليغه الى الخلق ثم هدد الناس على عصيانه بقوله **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** ولم يمتثل امرهما بالتوحيد وغيره من الواجبات **فَإِنَّ لَهُ** في الآخرة **نَارَ جَهَنَّمَ** حال كونهم **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** ثم لما كان الكفار يستضعفون انصار النبي ص ويستقلون عدد اصحابه فكانه قال لا يزال المشركون يستضعفون المؤمنين ويستقلون عددهم **حَتَّىٰ إِذَا** عاينوا ورأوا ابعد الموت **مَا يُوعَدُونَ** به من فنون العذاب **فَسَيَعْلَمُونَ** عند حلوله بهم **مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا** أهم ام محمد واصحابه وقيل ان المراد مما يوعدون عذاب يوم بدر ثم لما قال سبحانه اذا رأوا ما يوعدون قال المشركون متى يكون هذا الوعد فامر الله تعالى نبيه ان يجيبهم بقوله **قُلْ** يا محمد لهم **إِنْ أَدْرِي** وما

إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَن
قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ
تَرْتِيلًا

خود به بینیم کی خواهد بود با نها بگو که من ندانم آن وقت نزدیکست یا دور از انکه خدا وقت از ابمن خبر نداده واین
از علوم غیبیه است که خدا انرا داند واو بر علوم غیبیه کسی را مطلع نکند مگر آن پیغمبر یرا که بخواهد بر علم غیب مطلع باشد
وچنین پیغمبری را که علوم غیبیه باو آموخته در وقت آموختن مغیبات باو وتبلیغات او بردم ملائکه از پیش وپس دیده‌بان
او قرار دهد که معلوم باشد وحی را درست شنیده ومطابق با انچه شنیده تبلیغ کرده با اینکه خدا خودش تمام معلومات
پیغمبران واحوال انهارا مفصلا همه موجودات را بتمام خصوصیات وعدد وشماره انهارا حتی دانهای باران ها وریگهای
بیابانها را میداند هیچ ذره از ذرات نیست که خدا از حالات آن بی خبر باشد ═ پس از انجام سوره جن که در آن
تعظیم قران وبیان تعجب جن از ان واشتیاقشان وایمانشان بان وتهدید مکذبین بان وحکایت بعضی از حوادث
اول بعثت بود تنظیم سوره مبارکه مزمل شد که در آن بیان عظمت قران وامر رسول بتلاوت آن وتهدید مکذبین
آن وبیان حال نبی در اول بعثت بود پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدا متعال پیغمبرش را برای اظهار تلطف وانس
بخطاب الهی مخاطب فرمود که ایکسیکه خود را بجامه‌ات پیچیده شب را برخیز وبعبادت پروردگار خود بپرداز ابن عباس

أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ من العذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ومدة طويلة واجلا بعيدا فان الله لم يعين وقته لحكمة راها في اخفائه
وهو تعالى عَالِمُ الْغَيْبِ ومطلع على جميع الخفايا فَلَا يُظْهِرُ ولا يعلم عَلَىٰ غَيْبِهِ ومعلوماته الخفية أَحَدًا من خلقه إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ
واحب اعلامه بالمغيبات مِن رَّسُولٍ عن الباقر عليه السلام قال كان محمد ممن ارتضاه وعن الرضا عليه السلام فرسول الله عند الله مرتضى ونحن ورثة ذلك
الرسول الذي اطلعه الله على ما شاء من غيبه فعلمنا ما كان وما يكون الى يوم القيمة فَإِنَّهُ يَسْلُكُ قدام الرسول المرتضى ويقيم مِن بَيْنِ يَدَيْهِ
ويجعل مِنْ خَلْفِهِ ووراء ظهره ومن جميع جوانبه عند اعلامه بالغيب رَصَدًا وحرسا من الملائكة يحرسونه من الشياطين قيل يعني اذا نزل جبرئيل بالرسالة
نزل معه ملائكة يحفظونه من ان يسمع الجن الوحي فيلقونه الى الكهنة فيخبر به الكهنة قبل الرسول فيختلط على الناس امر الرسالة وقيل يرسل الله ملائكة يحفظونه
من وساوس الشياطين وتخاليطهم حتى يبلغ ما اوحي به اليه ومن همزة شياطين الانس حتى لا يؤذونه قيل ما بعث الله نبيا الا ومعه ملائكة يحرسونه من
الشياطين الذين يتشبهون بصورة الملك لِيَعْلَمَ الله ان الانبياء أَن قَدْ أَبْلَغُوا الى الناس رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ خالية من الاختلاف والتخليط
بعد ما ابلغها الرصد اليهم كذلك وَأَحَاطَ الله تعالى بِمَا عند الرصد والرسل لَدَيْهِمْ من الاحوال وَأَحْصَىٰ وعلم كُلَّ شَيْءٍ ماكان وما
يكون وما هو كائن عَدَدًا حتى القطر والرمل فكيف لا يحيط بما لديهم عن ابن عباس احصى ما خلق وعرف عدد ما خلق لم يفته علم شيء حتى مثاقيل الذر
والخردل عن الصادق عليه السلام من اكثر قراءته قل اوحي لم يصبه في الحيوة الدنيا شيء من اعين الجن ولا من نفثهم ولا من سحرهم ولا من كيدهم وكان مع محمد
فيقول يا رب ما اريد منهم بدلا ولا اريد ان ابتغي عنهم حولا ═ ثم لما ختمت سورة الجن المتضمنة لتعظيم القران وبيان تعجب الجن منه واشتياقهم
اليه وايمانهم به وتهديد مكذبيه وبيان بعض حوادث اول بعثة الرسول صلى الله عليه وآله نظمت سورة المزمل المتضمنة لبيان عظمة القران وامر الرسول بتلاوته وترتيله وتهديد
مكذبي الرسول وكتابه وبيان حال النبي صلى الله عليه وآله في اوائل نزول الوحي اليه فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
ثم ابتدءها بخطاب النبي صلى الله عليه وآله بصفة كانت له في اول نزول الوحي اليه تلطفا وايناسا كما هو دأب العرب بقوله يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ والمتلفف بثيابه عن ابن عباس
اول ما جاء جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وآله خافه وظن ان به مسا من الجن فرجع من جبل حراء الى بيت خديجة يرتعد وقال زمليني فبينما هو كذلك اذ جاء جبرئيل وناداه يا
ايها المزمل اقول هذا ما قاله ابن عباس وما في الاخبار الواصلة في بيان كيفية اول نزول جبرئيل وكون سورة اقرء اول ما نزل وقيل انه كان نائما متزملا بقطيفة
فناداه جبرئيل عليه السلام بهذا الكلام والمعنى يا ايها النائم المتزمل بثوبه قم واشتغل بالصلاة وقيل انه كان متزملا في مرط لخديجة مستأنسا بها فقيل له يا ايها المزمل
قُمِ اللَّيْلَ واترك حظ نفسك واشتغل بالعبادة إِلَّا مقدارا قَلِيلًا منه اعني نِصْفَهُ فان النصف قليل بالنسبة الى الكل وقيل ان تقليل مقدار
نومه مع كونه نصفا لاظهار كمال الاعتناء بشأن الجزء المقارن للقيام والايذان بفضله وكون القيام فيه بمنزلة القيام في اكثره في كثرة الثواب عن الصادق
عليه السلام قال القليل النصف أَوِ انقُصْ القيام مِنْهُ مقدارا قَلِيلًا بحيث لا يصل الى الثلث على ما قيل أَوْ زِدْ القيام عَلَيْهِ الى الثلثين و
الحاصل تخييره في القيام للعبادة بين نصف الليل واقل منه او اكثر وقيل ان المراد من القليل الذي ينقص ويزاد نصف النصف فيكون الواجب عليه من القيام
للعبادة ربع الليل والزائد نفل ومندوب وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ واقرءه في اثناء قيامك في الليل على تؤدة وتبيين حروف تَرْتِيلًا بليغا وعن ابن
مسعود لا تعجلوا في القران ولا يكن هم احدكم اخر السورة وعن الصادق عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام بينه تبيانا ولا تهذه هذ الشعر ولا تنثره نثر الرمل
ولكن افزعوا قلوبكم القاسية ولا يكن هم احدكم اخر السورة قيل ان الترتيل في القران قراءته بنحو يتمكن القاري من التامل في حقائقه ودقائقه فعند الوصول





إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ
لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَّبُّ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

فرمود که اول باریکه جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شد انحضرت ترسید که شاید جن نزد او امده از کوه حرا بخانه خدیجه
آمد وبدن مبارکش میلرزید بخدیجه فرمود مرا بچیزی بپیچ در اینحال که خود را پیچیده بود باز جبرئیل آمد وگفت ای بجامه
پیچیده در شب از جای خود برای عبادت برخیز مگر اندکیرا که آن نصف شب است یا کمتر از نصف یا بیشتر از
آن بعضی گفتند مراد از کمتر از نصف چهار یک شب است که بر آن حضرت بیداری چهار یک شب واجب و
زیاده مستحب بود وچون از بستر خواب برخواستی قرانرا با رامی وسنگینی وتانی وبا تامل وتفکر در معانیش
بخوان ما کلام سنگین عظیم القدری بر تو نازل میکنیم بعضی گفتند یعنی قرانی بتو وحی میکنیم که در آن تکلیفها واحکامی است
که عموم مردم بان عمل نمایند وتو بامت خود انرا تبلیغ نمائی دیگری گفت مراد از سنگینی قران نازل شدنش بر آنحضرت
بود که وقتیکه نازل میشد انحضرت چنان سنگین میشد که در روز بسیار سرد انحضرت غرق عرق میشد واگر بر شتر سوار
بود شتر از سنگینی شکم بزمین میگذاشت ونمیتوانست حرکت کند وحکمت امرت بعبادت در شب آنستکه برخواستن
در شب بعبادت زحمتش بیشتر وبخلوص نیت وخشوع نزدیکتر است ومناجاة در شب خالص تر ومؤثرتر وبهتر است
ومجال برا کار هایت در روز بسیار است بدل وزبان یاد وذکر خدا کن واز دنیا بکلی روگردان باش ودل از دنیا
وانچه در دنیاست بکن وفقط بخدای خود متوجه باش وحوائج خود را از او بخواه وجز او را نشناس ودر دل راه
مده وبغیر او انس مگیر که فائده ندارد پس خدا متعال مدح خود فرمود بصفتیکه موجب انقطاع باو است بایمضمون
که خدا پروردگار مشرق ومغرب وانچه در میان انهاست وخدائی جز او نیست پس چنین خدائیرا بوکالت خود
در تمام امور انتخاب کن وهمه حاجات را باو تفویض نما ودلتنگ از گفته های مشرکین مباش وصبر بر اذیتها وگفتار های
زشت انها کن واز انها کناره گیری نما بطور خوش ومدارات نه بتظاهر بدشمنی ومعادات ومرا با این شهوت
پرستان وجاه طلبان ومتکبر ها که تکذیب تو میکنند واگذار وکمی مهلتشان ده ونفرین در باره شان مکن که من برای عذاب

لا ذكر الله يستشعر قلبه عظمته وجلاله عند الوصول الى الوعد والوعيد يحصل الرجاء والخوف وحينئذ يتنور القلب بنور المعرفة واليقين وتستعد
النفس لاشراق جلال الله والانكشاف الاتم الاعظم فكانه تعالى قال انما امرتك بالقيام في الليل بالصلوة والعبادة وترتيل القران ليزداد استعداد نفسك
لتلقي وحينا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ والبتة نوحي اليك قَوْلًا ثَقِيلًا وكلاما عظيم القدر والشأن جليل الخطر كما عن ابن عباس وقيل ان المراد
قرانا متضمنا للاوامر والنواهي التي هي تكاليف شاقة على العامة وعليك خاصة لانك تتحملها بنفسك وتبليغها الى امتك وقيل ان المراد ثقل نزوله
على الرسول قيل كان يرفض عرقا في اليوم الشديد البرد حين نزوله كما عن عائشة وعن ابن عباس كان اذا نزل عليه الوحي ثقل عليه وتربد وجهه وروي
ان الوحي نزل عليه وهو على ناقته فثقل عليها حتى وضعت جرانها فلم يستطع ان تتحرك وعن امير المؤمنين عليه السلام لقد نزلت عليه سورة المائدة وهو على بغلة
شهباء وثقل عليه الوحي حتى وقفت وتدلى بطنها حتى رايت سرتها تكاد تمس الارض وقيل يعني ثقيلا في الميزان لكثرة ثواب تلاوته والعمل به او ثقيلا على
المنافقين حيث انه يهتك اسرارهم ويبطل اديانهم واقوالهم او ثقيلا على العقل لانه لا يفي بادراك فوائده ودقائقه ثم بين سبحانه حكمة امر نبيه صلى الله عليه وآله
بقيام الليل والعبادة فيها بقوله إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ والنهضة فيه او العبادة فيه هِيَ خاصة أَشَدُّ وَطْئًا او اكثر كلفة ومشقة على النفس
من التي تؤتى بالنهار فتكون افضل لان افضل العبادة اشقها او اوفق بالخلوص والخشوع او المراد ان النفس الناهضة بالليل للعبادة اشد ثباتا واكثر استقامة
وَأَقْوَمُ قِيلًا واحسن كلاما كما عن ابن عباس او اخلص قولا لان الاصوات هادئة فيه والحركات تنقطع فيه عن الصادق عليه السلام في الآية ان ناشئة
الليل قال قيام الرجل عن فراشه يريد به الله عز وجل لا يريد به غيره إِنَّ لَكَ يا محمد فِي النَّهَارِ سَبْحًا وتقلبا وتصرفا او فراغا طَوِيلًا لحاجتك
ونومك فصلك بالقيام للعبادة في الليل ثم بين سبحانه ما ينبغي للعبد بعد تلاوة القران الاشتغال به بقوله وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
بالقلب بذكر نعمائه وكمال قدرته وحكمته والطافه وباللسان بالتهليل والتحميد والتسبيح والتكبير وَتَبَتَّلْ وانقطع من الدنيا وما فيها بل عن غيره تعالى
إِلَيْهِ وحده تَبْتِيلًا وانقطاعا تاما لا تسأل غيره في حاجة ولا تتوجه في ان الى ما سواه ثم مدح سبحانه ذاته المقدسة بمدح يوجب العقل الانقطاع
اليه بقوله رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وما بينهما لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ولا معبود سواه فاذا عرفت ربك بهذه العظمة والقدرة الكاملة فَاتَّخِذْهُ
ولخيره لنفسك وَكِيلًا ومدبرا لجميع امورك ومفوضا اليه جميع مقاصدك او كفيلا بما وعدك من النصر والغلبة على اعدائك ثم سلى سبحانه حبيبه بقوله
وَاصْبِرْ حبيبي بعد ما اتخذتني وكيلا عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ هؤلاء المشركون فيك وفوض امرهم الي ولا تشغل قلبك باصلاح امورك الراجعة
اليهم وَاهْجُرْهُمْ واترك مخالطتهم واصرف قلبك عن التفكر في امرهم هَجْرًا جَمِيلًا مقرونا بالمداراة والكف عن المكافاة وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ
الذين هم أُولِي النَّعْمَةِ والترفه والرياسة والنكبة وحل بيني وبينهم فاني اكافي ما اهمك من مجازاتهم وَمَهِّلْهُمْ واخر سؤال تعذيبهم زمانا قَلِيلًا

اِنَّ لَدَيْنَا اَنْكَالًا وَجَحِيمًا ۝ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا اَلِيمًا ۝ يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ
وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا ۝ اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا اَرْسَلْنَا اِلَى فِرْعَوْنَ
رَسُولًا ۝ فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْنَاهُ اَخْذًا وَبِيلًا ۝ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ
الْوِلْدَانَ شِيبًا ۝ اَلسَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ۝ اِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا

انها غل وزنجیرهای سنگین وآتش زیاد وخوراکهای گلوگیر که فرو نتوانند دهند چون زقوم وضریع وعذاب
دردناک جزا اینها مهیا دارم در روزیکه زمین بلرزد وکوهها پاشیده ونرم شوند واینعالم دنیا باخر رسد پس از آن
خدایتعال تهدید مشرکین فرموده که ایمردم من درمیان شما پیغمبری فرستادیم که شاهد برعقاید واعمال شما باشد چنانکه
پیغمبر برای فرعون فرستادیم وفرعون مخالفت آن پیغمبر را که موسی بود کرد ما هم اورا بعذاب سخت معذب
کردیم شما هم در مخالفت وتکذیب پیغمبرتان از مثل انعذاب بترسید گیرم در دنیا شمارا عذاب نکنیم ولی چگونه
نجات خواهید یافت از عذاب خدا اگر کافر باشید در روزیکه سختیها واهوال آن روز اطفال کوچک را پیر کند
وموهاشانرا از زیادی غم واندوه سفید نماید وآسمان باین عظمت از اهوال انروز شکافته گردد واینها وعده الهی است
که خواهد واقع شد وابدا تخلف پذیر نیست اینها که گفتیم تمام موعظه ونصیحت برای کسانی استکه بخواهند باخدا
خود راهی داشته وطالب قرب باو باشند روایت شده که بعد از انکه خدا بر پیغمبر ومؤمنین برخواستن از خواب
قیام بعبادت را در مقداری از شب واجب فرمود اصحاب بزحمت افتادند از انکه نمیدانستند نصف شب
وثلث آخر شب چه وقت است تمام شبرا بیدار میماندند از ترس انکه مبادا در انوقت بخواب باشند تا انکه
پاهاشان ورم کرد ورنگهاشان زرد شد پس از یکسال خدا باینها تخفیف داد باین مضمون که ایمحمد پروردگارت عالم استکه
تو در کمتر از دو ثلث شب از خواب برمیخیزی ونصف وثلث شبرا بیداری وبعبادت خدا مشغولی ویکدسته
از اصحابت هم مانند تو از خواب برمیخیزند وخدا مقدار شب را میداند وشما نمیدانید که کی نصف شب وثلث شب
است لذا خدا این حکم را از شما برداشت حال در هر وقت از شب مقداری از قران بخوانید علاوه بر انکه وقترا
نمیدانید خدا میداند که برخی از شما مریض میشوند که نمیتوانند از بستر برای عبادت برخیزند وبعضی برای تجارت
وحوائج دیگر سفر میروند وبعضی در راه خدا مشغول جهادند پس برخواستن در شب بر شما واجب نیست هر اندازه

وهو الزمان الباقی الی یوم بدر او الباقی من عمرهم فی الدنیا عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث یذکر فیه المنافقین قال وما زال رسول الله صلی الله علیه وآله
یتالفهم ویقربهم ویجلسهم عن یمینه وشماله حتی اذن الله عز وجل فی ابعادهم بقوله واهجرهم هجرا جمیلا اقول لا ینافی ذلک العموم لجمیع المکذبین ثم
بین سبحانه ما اعد لهم من العذاب فی الاخرة بقوله اِنَّ لَدَيْنَا اَنْكَالًا قیودا ثقالا لارجلهم وَجَحِيمًا ونارا عظیمة شدیدة الحر فی مهواه وَ
طَعَامًا ماکولا ذَا غُصَّةٍ واخذ الحلق لا هو نازل منه ولا خارج کالزقوم والضریع وَعَذَابًا اَلِيمًا غیر ذلک لا یوصف بالبیان روی
انه لما نزلت الایة خر النبی صلی الله علیه وآله مغشیا علیه ثم عین سبحانه وقت النکال والعذاب بقوله يَوْمَ تَرْجُفُ وتزلزل الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ التی هی
اوتادها وتضطربان بهیبة الله فَكَانَتِ الْجِبَالُ کلها مع غایة صلابتها كَثِيبًا وتلا من رمل مَهِيلًا وسائلا من کثرة تفتیتها ثم هدد سبحانه
المشرکین علی تکذیبهم الرسول بقوله اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَيْكُمْ ایها المشرکون رَسُولًا عظیم الشأن لتکون شَاهِدًا لیشهد عَلَيْكُمْ یوم القیمة
بما صدر منکم من الایمان والکفر والطاعة والعصیان كَمَا اَرْسَلْنَا فی مصر اِلَى فِرْعَوْنَ سلطان مصر رَسُولًا عظیم الشأن وهو موسی بن
عمران فَعَصَى فِرْعَوْنُ ذلک الرَّسُولَ وکذبه وعارضه فَاَخَذْنَاهُ بسبب عصیانه اَخْذًا وَبِيلًا وعذبناه عذابا شدیدا فاحذروا
ایها المشرکون من ان ینزل علیکم بتکذیبکم رسولکم مثل ما نزل بهم هب انکم لا تؤخذون بعصیانکم فی الدنیا مثل اخذ فرعون فَكَيْفَ تَتَّقُونَ و
تحفظون انفسکم اِنْ كَفَرْتُمْ فی بقیة عمرکم ودمتم علی عصیانکم يَوْمًا يَجْعَلُ من شدة اهواله وعظمة ما فیه من العذاب الْوِلْدَانَ والاطفال الصغار
شِيبًا وشیوخا بیض الشعور قیل هو مثل لشدة الغموم والهموم لان لازمها انطفاء الحرارة الغریزیة واستیلاء البلغم علی الاخلاط وابیضاض الشعر و
قیل هو کنایة عن طول المدة والیوم ثم بالغ سبحانه فی بیان اهوال الیوم بقوله اَلسَّمَاءُ مع غایة عظمها وغلظتها مُنْفَطِرٌ بسبب هول ذلک الیوم
ومنشق بِهِ فکیف بغیرها من الخلایق واعلموا ان هذا الیوم الشدید الاهوال مما وعده الله وَكَانَ وَعْدُهُ لا محالة مَفْعُولًا ومنجزا ومحققا
لامتناع الخلف فیه فلیس للعاقل ان یرتاب فیه وقوعه اِنَّ هٰذِهِ المذکورات من الانکال وما بعده تَذْكِرَةٌ وعظة لمن شاء ان یتذکر ویتعظ
فَمَنْ شَاءَ من العقلاء النجاة من الاهوال والعذاب والنیل بالراحة الابدیة وعظم الثواب اتَّخَذَ وحصل اِلَى قرب رَبِّهِ ورضاه سَبِيلًا
موصلا له الی مطلوبه وهو الایمان بوحدانیة الله تبارک وتعالی ورسالة رسوله صلی الله علیه وآله وطاعتهما ثم انه روی ان الله تعالی لما فرض علی
النبی صلی الله علیه وآله واصحابه فی اول السورة قیام اللیل فی ما حولا کاملا مع مشقة عظیمة من جهة انه کان یعسر علیهم تمیز القدر الواجب حتی قام اکثرهم اللیل
کله خوفا من الخطاء فی اصابة القدر المفروض وصار وا بحیث انتفخت اقدامهم واصفرت الوانهم فانزل الله تبارک وتعالی التخفیف بقوله





اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنَى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ
وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ
عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَاٰخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ
اٰخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَ
اَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ
خَيْرًا وَاَعْظَمَ اَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بتوانید قران بخوانید ونماز کنید وزکوة مال خود دهید واز مال خود بخدا قرض دهید ودر مصارف خیریه صرف کنید که در
آخرت عوضش را بگیرید وهر کار خیریکه در دنیا برای آخرتتان کنید پس از مرگتان مزدش را در نزد خدا خواهید
یافت وبهتر وبیشتر از خدا خواهید گرفت وآمرزش گناهانتان را همیشه از خدا بخواهید که خدا آمرزنده گناه
بندگان ورحیم باهل ایمان است وثواب بسیار بکرمش باینها عنایت فرماید ═ پس از خاتمه سوره مبارکه مزمل
که در اول آن خطاب لطف آمیز بخاتم النبیین صلی الله علیه وآله ودر بین آن امر بتلاوت قران وتعظیم آن
وتهدید مکذبین آن وامر انحضرت بصبر وشکیبائی برگفتار مشرکین بود تنظیم سوره مبارکه مدثر شد که در اول
آنهم خطاب لطف آمیز به پیغمبر مکرم وامر انحضرت برسالت وصبر وشکیب برآزار مشرکین وتهدید
بعضی از مکذبین بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خطاب لطف آمیز بانحضرت فرموده که ای
کسیکه در بستر خوابی باخلعت پیغمبری پوشیده برخیز ومردم را موعظه وتخویف از عذاب الهی کن جابر از
رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرد که انحضرت فرمود در کوه حرا بودم که صدائی وبانگی شنیدم
که گفت ایمحمد صلی الله علیه وآله تو پیغمبر خدائی بچپ وراست نظر کردم کسی را ندیدم ببالا نگاه کردم ملکی را دیدم که بر تختی
میان آسمان وزمین نشسته ترسیدم وبخانه خدیجه آمدم گفتم روپوشی روی من بیندازید وآب سرد بمن
بپاشید پس جبرئیل نازل شد وگفت ای زیر پوشاک خوابیده برخیز وتبلیغ رسالت کن وتکبیر پروردگارت
بگو روایت شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله فورا برخواست وفرمود الله اکبر کبیرا خدیجه هم گفت الله اکبر وخورسند شد

اِنَّ رَبَّكَ یا محمد صلی الله علیه وآله يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ من نومک متهجدا للعبادة اَدْنَى واقل مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَتقوم نِصْفَهُ
وَثُلُثَهُ امتثالا للامر وَطَائِفَةٌ مِنْ اصحابک الَّذِينَ مَعَكَ یقومون مثل قیامک اتباعا لک وانتم لا تتمکنون من تقدیر ساعات
اللیل والعلم بها وَاللّٰهُ وحده يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ویعلم مقدار ساعاتهما وعَلِمَ اَنَّ الشأن انکم لَنْ تُحْصُوهُ ولا تعلمون ابدا
عن الباقر علیه السلام قال یقولون متی یکون النصف والثلث فَتَابَ الله ورجع بالترحم عَلَيْكُمْ بان رخص لکم ترک القیام
المقدر ورفع التبعة علی ترکه اذن فَاقْرَءُوا ایها المؤمنون مَا تَيَسَّرَ وسهل علیکم مِنَ الْقُرْاٰنِ فی ای وقت من اللیل قیل بقرءة ماءة آیة فان من
قرءها کتب من القانتین وقیل خمسون وقیل سورة ولو کانت قصیرة وقیل ان المراد بقراءة القران الصلوة لاطلاقا لاسم الجزء علی الکل عن ابن عباس
سقط عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله قیام اللیل وصار تطوعا وبقی ذلک فرضا علی النبی صلی الله علیه وآله ثم ذکر سبحانه حکمة اخری للنسخ بقوله عَلِمَ اللّٰهُ اَنْ سَيَكُونُ
مِنْكُمْ لا محالة مَرْضَى یعسر علیهم القیام باللیل وَاشخاص اٰخَرُونَ غیر المرضی يَضْرِبُونَ ویسافرون فِي اقطار الْاَرْضِ للتجارة
او طلب العلم او غیرهما يَبْتَغُونَ ویطلبون بمسافرتهم شیئا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ من ربح او علم او معرفة وَاشخاص اٰخَرُونَ غیر الطائفتین
يُقَاتِلُونَ الاعداء ویجاهدون فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ولطلب رضاه فاذا کان الامر کذلک فَاقْرَءُوا ایها المؤمنون بالقران مَا تَيَسَّرَ لکم و
سهل علیکم مِنْهُ بلا تحمل مشقة وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ المفروضة باللیل والنهار وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ الواجبة قیل هی الفطرة ان کانت الایة مکیة
والمالیة ان کانت مدنیة وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ من اموالکم بالانفاقات المستحبة قَرْضًا حَسَنًا وهو اخراجها من اطیب الاموال ودفعها للفقراء
بخلوص النیة وفی التعبیر بالقرض غایة الحث علیه من حیث تنزیل ذاته المقدسة مع غنائه المطلق منزلة المحتاج والاشعار بعوده الیه مع زیادة ثم حث
علی جمیع العبادات بدنیة کانت ومالیة بقوله تبارک وتعالی وَمَا تُقَدِّمُوا من دنیاکم الی الاخرة نفعا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ
من الخیرات وعمل من الاعمال الصالحات ای خیر وعمل کان تَجِدُوهُ بعد الموت عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرًا قیل ان الضمیر المنفصل مؤکد
للضمیر المتصل والمعنی تجدوه خیرا وَاَعْظَمَ اَجْرًا من الوصیة به حین الموت ومن الدنیا وما فیها وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ من
ذنوبکم فی جمیع اوقاتکم اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ وستار للذنوب رَحِيمٌ بعباده باعطائهم الثواب العظیم عن الصادق علیه السلام من
قرء سورة المزمل فی العشاء الاخرة او فی اخر اللیل کان له اللیل والنهار شاهدین مع سورة المزمل واحیاه الله حیوة طیبة واماته میتة طیبة والحمد لله
والشکر له ═ ثم لما ختمت سورة المزمل المبدوة بخطاب النبی صلی الله علیه وآله باللقب الدال علی التلطف والرحمة والمتضمنة للامر بتلاوة القران وتعظیمه وتهدید
مکذبیه وامره بالصبر علی تکذیبهم وایذائهم اردفت بسورة المدثر المبدوة بخطاب النبی صلی الله علیه وآله باللقب المشابه للقب المذکور فی السورة السابقة وامره بانذار قومه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ
وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ

و دانست که وحی بر آنحضرت آمده پس جبرئیل از جانب خدا بآنحضرت گفت که جامهایت را از کثافات پاک
و پاکیزه کن و بالا گیر که بزمین نکشد بعضی گفتند که این کنایه از آنستکه اخلاقت را پاکیزه کن و گفتار زشت کفار از تبلیغ
باز ندارد و شیطان یا عذاب الهی یا کاریکه قبیح و زشت است یا از نجاسات و هر چیزی و پلیدی دوری کن و چیزی

وصبره على اذاهم و يهدد بعض المكذبين فافتتحها بالاسماء الحسنى بقوله بسم الله الرحمن الرحيم ثم خاطب نبيه الاكرم بقوله ثم
يا ايها المدثر والمتدثر اللابس لثوب يلبس فوق الثياب للنوم او الاستدفاء او اللابس لباس النبوة ... وانزل ما نزل ... عن جابر عن النبي
قال كنت على جبل حراء فنوديت يا محمد انك رسول الله فنظرت عن يميني و يساري فلم ار شيئا فنظرت فوق فرأيت الملك قاعدا على عرش بين السماء والارض
فخفت فرجعت الى خديجة فقلت دثروني دثروني وصبوا علي ماء باردا فنزل جبرئيل بقوله يا ايها المدثر وقيل اجتمع ابو جهل وابو لهب وابو سفيان والوليد بن
المغيرة والنضر بن الحارث وامية بن خلف والعاص بن وائل وقالوا ان وفود العرب يجتمعون ايام الحج ويسئلوننا عن امر محمد ص فان اجاب كل منا بجواب غير
جواب الآخرين كان يقول بعضنا انه كاهن ويقول آخر انه شاعر ويقول ثالث انه مجنون فباختلاف الاجوبة يستدلون على بطلانها فتعالوا نجتمع على
تسمية محمد ص باسم واحد فقال واحد انه شاعر فقال الوليد سمعت كلام عبيد بن الابرص وامية بن ابي الصلت وما يشبه كلامه كلامهما وقال آخر
انه كاهن قال الوليد ما الكاهن قالوا الذي يصدق تارة ويكذب اخرى قال الوليد ما كذب محمد ص قط قال آخر انه مجنون فقال الوليد ما المجنون قالوا
مخيف الناس فقال الوليد ما اخيف بمحمد ص قط ثم قام الوليد وانصرف الى بيته فقال الناس صبا الوليد بن المغيرة فدخل عليه ابو جهل فقال ما لك يا ابا
عبد شمس هذه قريش تجمع لك شيئا زعموا انك احتجت وصبات فقال الوليد ما لي اليه حاجة ولكني فكرت في محمد فقلت انه ساحر لان الساحر هو الذي
يفرق بين الاب وابنه والاخوين وبين المرأة وزوجها ثم انهم اجتمعوا على تلقيب محمد ص بهذا اللقب وخرجوا فصرخوا بمكة والناس مجتمعون فقالوا ان
محمدا ساحر فلما سمع رسول الله ص اشتد عليه ورجع الى بيته محزونا فتدثر بثوبه فانزل الله يا ايها المدثر وقيل انه كان نائما متدثرا بثيابه فجاءه جبرئيل و
ايقظه وقال يا ايها المدثر كانه قال له قم واترك التدثر بالثياب والنوم واشتغل بشغل النبوة التي اعطاكها الله وقيل ان التدثر كناية عن الاختفاء فكانه
قال ايها المختفي عن الناس في جبل حراء المتدثر بدثار الخمول والاختفاء قم بامر الرسالة واخرج من زاوية الخمول وانذر الناس واشتغل بالدعوة الى امر الله و
على اي تقدير امره الله سبحانه بقوله قُمْ من مضجعك على الاول وقم قيام عزم وتصميم على الوجوه الاخر فَأَنْذِرْ الناس وخوفهم من
عذاب الله على الشرك والعصيان عن ابن عباس قال قم نذيرا للبشر وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وعظم من ان يكون له شريك او لما
يقوله عبدة الاوثان او فاذكره بالكبرياء وقل الله اكبر وروي انه لما نزلت هذه الآية قام النبي صلى الله عليه وآله وقال الله اكبر كبيرا
فكبرت خديجة وفرحت وعلمت انه اوحي اليه وروي انه لما نزلت كبر ايقن انه الوحي لان الشيطان لا يأمر بذلك قيل ان حرف الفاء زائدة وقيل
انه لافادة الشرط والتقدير واي شيء كان فلا تدع تكبيره وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ من الاقذار بتشميرها كما عن الصادق عليه السلام
وعنه عن امير المؤمنين صلوات الله عليه قال غسل الثياب يذهب الهم والحزن وهو طهور للصلوة وتشمير الثياب طهورها وقد قال الله
سبحانه وتعالى وثيابك فطهر اي فشمر وعن الصادق عليه السلام معناه وثيابك فقصر قيل ان العرب كانوا يطيلون ثيابهم ويجرون ذيالهم
خيلاء او كبرا فكانت تتنجس فنهى الرسول ص عن ذلك وروي ان المشركين القوا على رسول الله ص سلى شاة فشق عليه ورجع الى بيته حزينا
وتدثر بثيابه فقيل يا ايها المدثر قم فانذر ولا يمنعك تلك السفاهة عن الانذار وربك فكبر من ان لا ينتقم منهم وثيابك فطهر عن تلك
النجاسات والقاذورات وقيل تطهير الثوب كناية عن تطهير الاخلاق وتحسينها والمراد لا يحملك سفاهتهم على ترك الانذار بل حسن خلقك
واصبر على اذاهم ولا تجزع وَالرُّجْزَ قيل هو الشيطان وقيل هو العذاب وقيل كل عمل قبيح موجب للعذاب وقيل كل مستقذر ورجس
وقيل هو الاوثان فَاهْجُرْ دار فحش ولا تقربه وَلَا تَمْنُنْ على احد باعطاء من مالك شيئا حال كونك تَسْتَكْثِرُ و
تطلب زيادة مالك بعوض ما اعطيت بل كلما تعطي شيئا لا تطمع ان يعوضك مما اعطيت اكثر منه فانه لا يليق بمقامك الرفيع ومنصبك
العظيم لان الطمع في مال الناس من اخلاق طلاب الدنيا وعن الباقر عليه السلام لا تعط العطية تلتمس اكثر منها وقيل يعني لا تعط شيئا
وانت تستكثره بل عليك ان تستحقره وتستقله وتكون كالمعتذر من قلته وقيل ان المراد لا تمنن على الناس بما تعلمهم من امور دينهم كمن يستكثر ذلك
الانعام فانك كنت مأمورا بالتبليغ فلا منة لك عليهم وقيل يعني لا تمنن بنبوتك عليهم لتستكثر وتأخذ منهم اجرا وقيل يعني لا تمنن على ربك
بهذه الاعمال الشاقة التي امرت بها في السورة لكونها في نظرك كثيرا عن الصادق عليه السلام في هذه الآية لا تستكثر ما عملت من خير لله تعالى
وَلِرَبِّكَ المنان عليك بالنعم العظام فَاصْبِرْ على مشاق تكاليفه واذى المشركين لا الاغراض النفسانية والدنيوية كالمال والجاه
ثم انه تعالى بعد امر نبيه ص بالصبر سلى قلبه الشريف بتهديد الكفار ومعانديه بقوله تعالى فَإِذَا نُقِرَ ونفخ فِي النَّاقُورِ والصور النفخة الثانية
للاحياء والنشور فَذٰلِكَ اليوم الذي بين ايديهم يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ وشاق في الغاية وقيل يعني فذلك النقر يومئذ نقر يوم عسير





عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا
وَبَنِينَ شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا
سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ
نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

از مالت بکسی مده که طمع عوض گرفتن و زیاد کردن مالت را داشته باشی و بر مشقتهای دنیا و زحمت
انجام تکالیف الهی برای رضای پروردگارت صبر کن پس از امر پیغمبر ص بصبر بر اذیتهای مشرکین برای تسلیه
خاطر مبارکش تهدید بکفار فرمود باین مضمون که اسرافیل در صور بدمد و روزی آید که آنروز بر کفار در نهایت
دشواری و سختی است و بهیچ وجه بر آنها سهولت و آسانی ندارد ای محمد ص مرا با ولید بن مغیره که یگانه
دشمن تواست و من او را در این دنیا بمال و فرزند و اعوان آفریدم واگذار که جزای او را خواهم داد پس آنچه
انچه بهیچ وجه دارائی نداشت من باو مال زیاد پر کشش که منافع و عوائدش پی در پی برایش میرسد دادم ابن
عباس فرمود که میان مکه و طائف باغات بسیار داشت که عوائد آن باغات زمستان و تابستان برایش
میامد و فرزندانی باو دادم که همیشه در خدمتش حاضرند و از او جدا و دور نمیشوند و ریاست و جاه زیاد در قریش
و عرب باو دادم پس با اینکه همه نوع نعمت را براو تمام کردم باز طمع دارد که بیشتر و زیادتر باو دهم چگونه این طمع دارد با
اینکه اینهمه با واحسان کرده‌ام او دشمن آیات توحید ما و معجزات رسول ما است عنقریب بجای مال و جاه زیاد که از ما
توقع دارد او را بر بالا رفتن بکوه آتش مکلف و وادار نمایم گفته‌اند صعود اسم کوهی است در جهنم که چون دست بر آن
گذارند آب شود و چون بردارند دوباره بحال خود برگردد این دشمن ما در تخریب قران که کلام ما است تفکر کند و در توهین
آن تأمل نمود و تدبیر کرد خدایش بکشد که چه تدبیری کرد و چه سخنی ترتیب داد که مردم را از ایمان بآن منصرف نماید باز
میگوئیم خدا او را بکشد که چه فکر و تدبیری کرد و چه سخن زشتی درست نمود پس از فکر و تدبیر و ترتیب دادن آن سخن در آن
نظر و تأمل کرد پس ابرو ترش و رو در هم کشید از شدت غضب و خشم پس از حق روگردان شد و از پیروی آن تکبر ورزید

عَلَى الْكَافِرِينَ لابتلائهم بالاهوال الفظيعة والشدائد العظيمة ثم اكد سبحانه عسره بقوله غَيْرُ يَسِيرٍ لهم بوجه من الوجوه عن ابن عباس
لما قال غير يسير على الكافرين فهم انه كان يسيرا على المؤمنين ثم خص سبحانه التهديد باشقى المكذبين للنبي ص وكابره وهو الوليد بن المغيرة بقوله تعالى
ذَرْنِي يا محمد ص ودعني والوليد وَهو مَنْ خَلَقْتُهُ حال كونه وَحِيدًا لا مال له ولا ولد ولا اعوان فاني اكفيكم واجازيه وانتقم لك منه
وقيل ان المراد خلقته حال كوني وحيدا في خلقه لا يشاركني فيه غيري وقيل ان الوحيد لقب لبيد كان يقول انا الوحيد بن الوحيد ليس لي في العرب نظير
والمعنى خل بيني وبين الوليد اعني وحيدا في ظنه واعتقاده او وحيدا في الشقاوة والضلالة والدناءة او وحيدا لا يعرف له اب لانه كان لحيقا بقريش
وَجَعَلْتُ لَهُ في هذه الدنيا مَالًا مَمْدُودًا باتيه شيئا فشيئا على الدوام كالضرع والزرع والتجارة وعن ابن عباس قال كان ماله ممتدا ما بين
مكة الى الطائف البساتين التي لا ينقطع نفعها شتاء وصيفا والابل والخيل وقيل ان الممدود كناية عن الكثير الذي يمد بعضه بعضا وَبَنِينَ كانوا
كلهم شُهُودًا وحضورا عنده لا يفارقونه او شهودا معه المجامع والمحافل قيل كانوا عشرة وقيل سبعة منهم خالد بن الوليد وَمَهَّدْتُ وبسطت
لَهُ الرياسة والجاه في قريش وفي العيش والعمر تَمْهِيدًا وبسطا عجيبا فاتممت عليه النعم الدنيوية ثُمَّ انه مع ذلك يَطْمَعُ من شدة حرصه على الدنيا
أَنْ أَزِيدَ على ما اعطيته حاشا و كَلَّا كيف يطمع ذلك ثم كانه قيل لم لا يطمع ولا يزداد فاجاب سبحانه بقوله إِنَّهُ لخبث ذاته كَانَ لِآيَاتِنَا
ودلائل توحيدنا ومعجزات رسولنا وبراهين البعث والقيمة من قديم الايام او آياتنا القرآنية عَنِيدًا ومبغضا ومعارضا بلسانه وان كان
معتقدا بقلبه ولذا سَأُرْهِقُهُ واغشيه واكلفه كرها بل ما يطمعه في الدنيا صَعُودًا وارتقاء عقبة شاقة للصعد بحيث تغشاه الشدة والعذاب
من كل جانب عن النبي ص الصعود جبل من نار يصعد فيه سبعين خريفا ثم يهوي كذا ابدا وقيل انه اسم عقبة في النار كلما وضع يده عليها ذابت فاذا
رفعها عادت ثم بين سبحانه كيفية عناده بقوله إِنَّهُ لعنه الله فَكَّرَ في القرآن وتدبر وَقَدَّرَ ورتب في خواطره كلاما الصرف الناس عنه
ثم اظهر سبحانه التعجب من قوة فكره وتهيئة رده بقوله فَقُتِلَ اللعين كَيْفَ قَدَّرَ ورتب هذا الكلام وقيل ان مدح كلامه على سبيل الاستهزاء
والمراد اظهار انه في غاية الركاكة ثم بالغ سبحانه في اظهار التعجب من كلامه بقوله ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ورتب كلامه الكذب من قبل نفسه ثُمَّ نَظَرَ
فيما قدر قيل فكر اولا وقدر الكلام ثانيا ثم نظر وتأمل في ذلك المقدر احتياطا ثالثا او نظر في القرآن ثُمَّ عَبَسَ وقطب وجهه من الغضب والعناد حيث
راى نفسه عاجزا عن رده وابطاله وَبَسَرَ وتغير وجهه واسود وقبض ما بين عينيه او استعجل في عبوسه واظهره في غير موقعه ثُمَّ أَدْبَرَ عن الحق
واعرض عنه وَاسْتَكْبَرَ عن اتباعه فَقَالَ عقيب اعراضه واستكباره إِنْ هٰذَا الذي جاء به محمد وما هذا الكلام الذي يتحدى به إِلَّا
سِحْرٌ يُؤْثَرُ ويتعلم من الغير وليس هو بكلام الله إِنْ هٰذَا وما ذلك إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ قيل ان مراده من البشر يسار وجبر كانا عبدين
من فارس وكان النبي ص يراودهما وانا فكيهة كان غلاما رومنا يتردد الى مكة من طرف مسيلمة الكذاب في اليمامة روي ان الوليد مر بالنبي ص وهو

سَاُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا اَدْرٰيكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

وازروی غضب وتکبر گفت این قرانیکه محمد ص آورده سحری استکه از دیگران آموخته واین سخنی استکه بشر ترتیب داده هرگز کلام خدا نیست و محمد ص انرا بدروغ نسبت بخدا داده باز خدا استعمال مبالغه در تهدید آن مکذب شقی فرمود باین مضمون که البته اورا بجبر و قهر بطبقهٔ ششم جهنم خواهیم انداخت وندانی ای پیغمبر که آن طبقهٔ ششم جهنم چه جائی است جائی استکه هرچه در آن بیفتد انرا بسوزاند بطوریکه از آن چیزی باقی نگذارد و باز بحال اول باز گردد باز سخت تر از سوختن اول بسوزد و بهمین نحو تا ابد الاباد بسوزد و باز زنده شود و گنه کارانرا از دور و بقول بعضی از پانصد سال راه به بینند چنانکه مؤمن نسیم بهشت را از همین اندازه از مسافت احساس میکند و مامور تنظیم آن جهنم نوزده ملک است که انهارا ملائکهٔ غلاظ وشداد گویند که همه آتش از دهانشان بیرون آید و ابدا رحم در دلشان نباشد پس گفتند که کفار از روی استهزاء و مسخره گفتند ما از عهدهٔ طرفیت نوزده ملک خواهیم برآمد لذا خدا فرمود که آن نوزده نفر ملائکه اند که هر یک قوی تر از تمام جن وانسند و شمارهٔ انهارا که نوزده گفتیم برای زیادتی کفر کفار معاند بود که انرا مسخره کنند واستحقاق عذابشان بیشتر شود و برای انکه یهود ونصاری یقین به پیغمبری محمد ص کنند از انکه گفتهٔ اورا با تورات وانجیل موافق بینند با اینکه او این کتابهارا ندیده ونخوانده و برای انکه آنانکه بمحمد ایمان دارند ایمانشان زیادتر و قویتر گردد و اهل کتاب و مؤمنین پس از یقین بشأن پیغمبری محمد ص شک و تردیدی پیدا نکنند و برای اینکه

حم السجدة وقيل فواتح حم المؤمن فقال لبني مخزوم والله لقد سمعت من محمد انفا كلاما ما هو من كلام الانس ولا من كلام الجن ان له لحلاوة وان عليه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وانه يعلو ولا يعلى عليه فقالت قريش صبا والله الوليد والله لتصبان قريش اي بمتابعته فقال ابن اخيه ابو جهل انا اكفيكموه فقعد عنده حزينا وكلمه بما احماه فقال الوليد الم تعلم قريش اني اكثرهم مالا وولدا الا ان قال اتزعمون ان محمدا ص مجنون فهل رأيتموه انه يخنق فان العرب كانت تعتقد ان الشيطان يخنق المجنون ويتخبطه او تقولون انه كاهن فهل رأيتموه يتكهن او تزعمون انه شاعر فهل رأيتموه يتعاطى الشعر قط او تزعمون انه كذاب فهل جربتم عليه شيئا من الكذب فقالوا في كل ذلك اللهم لا ثم قالوا فما هو وما تقول في حقه ففكر فقال ما هو الا ساحر اما رأيتموه يفرق بين الرجل واهله وولده ومواليه وما الذي يقوله الا سحر يأثره عن مسيلمة وعن اهل بابل فارتج النادي فرحا فتفرقوا متعجبين منه راضين به وعن القمي نزلت في الوليد بن المغيرة وكان شيخا كبيرا مجربا من دهاة العرب كان من المستهزئين برسول الله وكان رسول الله ص يقعد في الحجرة ويقرء القران فاجتمعت قريش الى الوليد بن المغيرة فقالوا يا ابا عبد شمس ما هذا الذي يقول محمد اشعر ام كهانة ام خطب فقال دعوني اسمع كلامه فدنا من رسول الله ص فقال يا محمد انشدني من شعرك فقال ما هو شعر ولكنه كلام الله الذي ارتضاه لملائكته وانبيائه ورسله فقال اتل علي منه شيئا فقرء عليه رسول الله ص حم السجدة فلما بلغ قوله فان اعرضوا يا محمد قريش فقل انذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود فاقشعر الوليد وقامت كل شعرة في رأسه ولحيته ومر الى بيته ولم يرجع الى قريش من ذلك فمشوا الى ابي جهل فقالوا يا ابا الحكم ان ابا عبد شمس صبا الى دين محمد اما تراه لم يرجع الينا فغدا ابو جهل الى الوليد فقال له يا عم نكست رؤسنا وفضحتنا واشمت بنا عدونا وصبوت الى دين محمد ص فقال ما صبوت الى دينه ولكني سمعت كلاما صعبا تقشعر منه الجلود فقال له ابو جهل اخطب هو قال لا ان الخطب كلام متصل وهذا كلام منثور ولا يشبه بعضه بعضا قال افشعر هو قال لا اما اني سمعت اشعار العرب بسيطها ومديدها ورملها ورجزها ما هو بشعر قال فما هو قال دعني افكر فيه فلما كان من الغد قالوا له يا ابا عبد شمس ما تقول فيما قلناه قال قولوا هو سحر فانه اخذ بقلوب الناس فانزل الله على رسوله ذرني ومن خلقت وحيدا وانما سمي وحيدا لانه قال لقريش انا اتوحد بكسوة البيت سنة وعليكم في جماعتكم سنة وكان له مال كثير وحدائق وكان له عشر بنين بمكة وكان له عشرة عبيد عند كل عبد الف دينار يتجر بها ثم فسر سبحانه تهديده بارهاقه الصعود بقوله **سَاُصْلِيهِ** وادخله عنفا وجبرا **سَقَرَ** وجهنم قيل ان سقر احد اسماء جهنم وعن ابن عباس انه اسم للطبقة السادسة من جهنم ثم بالغ سبحانه في التهويل بقوله **وَمَا اَدْرٰيكَ** واي شيء اعلمك يا محمد ص **مَا سَقَرُ** فان العلم بها وبوصفها وشدتها خارج عن ادراك العقول في هذا العالم وانما الممكن من ادراكها ان يقال انها **لَا تُبْقِي** مما القو فيها شيئا بل تهلكه بالاحراق **وَلَا تَذَرُ** هالكا حتى يعاد عن ابن عباس انها لا تبقي من الدم واللحم والعظم شيئا فاذا اعيدوا خلقا جديدا لا تذر ان تعاود واحراقهم باشد مما كانت وهكذا ابدا او لا تبقي من المستحقين للعذاب الا عذبتهم ثم لا تذر من ابدان اولئك المعذبين شيئا الا احرقته وقيل يعني لا تبقي من ابدان المعذبين شيئا ولا تذر من قوتها وشدتها شيئا الا اعملت تلك القوة والشدة في تعذيبهم وقيل ان الجملتين مترادفتان ذكرا للتأكيد وتلك الجحيم **لَوَّاحَةٌ** وظاهرة **لِلْبَشَرِ** وتبدو من مسيرة خمسين عام وتصل الى الكافر سمومها وحرورها كما يصل الى المؤمن ريح الجنة ونسيمها من تلك المسافة كذا قيل وقيل ان المعنى مغيرة لظاهر الجلد وتصير لونها اسود كالليل المظلم ومأمور من قبلنا بتنظيم امور السقر وموكل **عَلَيْهَا** ومسلط على اهلها **تِسْعَةَ عَشَرَ** من الملائكة الغلاظ الشداد قيل اعينهم كالبرق وانيابهم كالصياصي واشفارهم تمس اقدامهم يخرج لهب النار من افواههم ما بين منكبي كل منهم مسيرة سنة كف احدهم يسع مثل ربيعة ومضر نزعت منهم الرأفة والرحمة رئيسهم مالك ثم روي انه لما نزلت الاية قال ابو جهل لقريش ثكلتكم امهاتكم قال ابن ابي كبشة ان خزنة النار تسعة عشر وانتم الجمع العظيم ايعجز كل عشرة منكم ان يبطشوا برجل منهم فقال





وَمَا جَعَلْنَا اَصْحَابَ النَّارِ اِلَّا مَلٰئِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ اِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ اِلَّا ذِكْرٰى لِلْبَشَرِ كَلَّا وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ اِذْ اَدْبَرَ وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ اِنَّهَا لَاِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَتَقَدَّمَ اَوْ يَتَاَخَّرَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

منافقینیکه در دلشان مرض کفر وشک ونفاق است وانانکه متجاهر بکفرند از روی انکار قران واستهزاء بان گویند از این عدد نوزده که خیلی غریب است خدا چه مقصود داشته از بیان سابق معلوم شد که مقصود یقین اهل کتاب وازدیاد ایمان مؤمنین وگمراهی کفار ومنافقین بوده باین نحو خدا گمراه کند کسیرا که گمراهیش را بخواهد و هدایت کند کسیرا که هدایتش را اراده نماید وتعیین این عدد کم نه بجهت کمی ملائکه بوده بلکه لشکرهای خدا از ملائکه وسایر موجودات باندازهٔ استکه کسی شمارهٔ انهارا جز خدا نداند این بیانات فقط برای موعظه وتخویف تمام افراد بنی آدم است اگرچه اثر نکند مگر در کسانیکه دارای عقل وادراک صحیح وایمان بخدا باشند وهرگز کفار سنگدل باین موعظه ها متذکر ومتنبه نشوند قسم بماه درخشنده وبشب وقتیکه تمام شود وبصبح وقتیکه روشن گردد که این سقر یا نوزده ملائکه که گفتیم یکی از طبقات بزرگ جهنم یا یکی از حجج بزرگ بر قدرت خدا استکه تمام خلق اولین وآخرین را باین عدهٔ کم از ملائکه معذب کند واین جهنم وملائکهٔ غلاظ شداد را برای ترسانیدن بشر از کفر وگناه قرار دادیم تا چه کس بخواهد در دنیا باعمال خیریه پیش قدم باشد و چه کس خواهد توانی کند وازایمان واعمال صالح خودداری نماید هرکس در قیامت گرفتار وگرو اعمال خود است مگر آنانکه مؤمن صالحند انها در آخرت در بهشت

ابو الاشد او ابو الاسود بن اسيد بن كلدة الجمحي وكان شديد البطش انا اكفيكم سبعة عشر واكفوني انتم اثنين فلما قال ابو جهل وابو الاشد او ابو الاسود ذلك قال المسلمون ويحكم لا تقاس الملائكة بالحدادين اي السجانين فنزلت **وَمَا جَعَلْنَا اَصْحَابَ النَّارِ** وخزنتها الذين يقومون بامرها **اِلَّا مَلٰئِكَةً** وكل واحد منهم اقوى من جميع الانس والجن واطوع لاوامر الله وليس لهم رأفة بالثقلين لمخالفتهم اياهم في الجنس عن النبي ص قال لقوة احدهم مثل قوة الثقلين يسوق احدهم الامة وعلى رقبته جبل فيرمي بهم في النار ويرمي بالجبل عليهم **وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ اِلَّا** العدد الذي يكون **فِتْنَةً** وسببا لازدياد الكفر **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** واصروا على كفرهم وعنادهم وما اخبرنا بعددهم الا **لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ** من اليهود والنصارى بصحة نبوة محمد ص وصدق كتابه لما شاهدوا من موافقته لكتبهم من ان محمدا لم يقرأها ولم يسمع شيئا من علمائهم ويزداد الذين امنوا بمحمد وكتابه **اِيمَانًا** ويقينا بما رأوا من تصديق اهل الكتاب لما في القران روي ان اليهود سألوا رسول الله عن خزنة النار وعددهم فاجاب بانهم تسعة عشر **وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ** ولا يعتريهم الشك بعد يقينهم بنبوة محمد ص وصدق كتابه ولا يعرضهم شبهة ما بل يكون يقينهم يقينا ثابتا جازما **وَلِيَقُولَ** المنافقون **الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** الكفر والنفاق والشك **وَالْكَافِرُونَ** المتجاهرون بالكفر المصرون عليه استهزاء بالقران وانكار الاية من عند الله **مَاذَا** واي شيء **اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا** العدد الذي عين لخزنة جهنم وهو العدد الناقص عن العقد لم يقل عشرون وثلثون فهو يكون **مَثَلًا** في الغرابة كذلك الذي ذكرنا من هداية اهل الكتاب وازدياد يقين المؤمنين بنزول هذه الاية واضلال الكافرين والمنافقين **يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ** اضلاله على خبث طينته وذمائم اخلاقه وسيئات اعماله **وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** هدايته بمقتضى طيب طينته وحسن نيته واخلاقه وانما يكون اختيار هذا العدد القليل لخزان جهنم لحكمة مقتضية لذلك لا لقلة الملائكة الذين هم جنود الله فانهم من كثرتهم بحيث لا يحصى **وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ** من الملائكة وساير الموجودات **اِلَّا هُوَ** تعالى فهو قادر على ان يكثر عدد الخزنة بل لكل واحد منهم اعوان من الملائكة لا يعلم عددهم الا الله وليست عدة الخزنة او السقر او تلك الايات **وَمَا هِيَ اِلَّا ذِكْرٰى** وعظة للبشر كافة ولبني ادم عامة **كَلَّا** لا يتذكرون بتلك الذكرات والمواعظ الا العقلاء واهل الايمان او المراد ليس لاحد مجال انكار سقر **وَالْقَمَرِ** المضيء الذي يعرف به الاوقات والاجال ويظهر به عجائب الصنع وكمال قدرته في حركاته المختلفة التي هي مع كثرتها واختلافها على نظام واحد وقيل يعني اقسم بخالق القمر **وَاللَّيْلِ اِذْ اَدْبَرَ** وحين ذهب بانقضائه كما عن ابن عباس **وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ** واضاء وهو من الاوقات الشريفة التي يظهر فيها قدرة الله ورحمته **اِنَّهَا** قيل ان الضمير راجع الى السقر والمعنى اقسم بهذه الايمان المذكورة ان السقر لهي **لَاِحْدَى** الطبقات او الدواهي **الْكُبَرِ** والعظائم والطبقات الاخر لظى وحطمة والسعير والجحيم وهاوية وجهنم وقيل انه راجع الى الزبانية التسعة عشر والمعنى ان التسعة عشر من احدى الحجج العظام على قدرة الله على تعذيب جميع العصاة من بدو الخلقة الى اخر الدهر بعدة قليلة من الملائكة وجعلنا ذلك **نَذِيرًا** وتخويفا او انذارا وتخويفا **لِلْبَشَرِ** يعني **لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ** ايها الناس **اَنْ يَتَقَدَّمَ** ويسبق الى الخيرات بهداية الله ص **اَوْ** لم يشأ و**يَتَاَخَّرَ** ويكف نفسه عنه باضلال الله ايها الناس اعلموا انه **كُلُّ نَفْسٍ** من النفوس رجلا كان او امرأة **بِمَا كَسَبَتْ** وعملت في الدنيا الاخرتها **رَهِينَةٌ** عند الله ومحبوسة

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ
مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ
حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ كَأَنَّهُمْ
حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ
الْآخِرَةَ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

جای دارند واز گنه کاران که در جهنمند پرسند شما بچه علت در جهنم افتادید گویند ما از نماز گذاران نبودیم و زکوة
مالها را بفقراء نمیدادیم و با کفار در سخنان زشت مانند مذمت پیغمبر او مؤمنین و امثال آن همراهی میکردیم و روز قیامت
و عالم آخرت را دروغ میدانستیم تا وقتیکه مرگ بما رسید و از دنیا بیرون شدیم امروز هم کسانیکه شفاعت کنند از پیغمبران
و امامان و اولیای خدا از عذاب ایشان نمیدهند فائده بحال ایشان نمیدهند پس با اینکه حال کفار و گنه کاران در آخرت این است
چرا امروز از قران و مواعظ آن رو گردان و فراریند مانند خر کوهی که از شیر فرار کند همین نحو اینها از محمد ص و قران
فرار میکنند بلکه توقع دارند که برای هر یک از جانب خدا نامهٔ دعوتی برای او بیاید که در آن نوشته باشد که این نامه از جانب
پروردگار عالم است بفلان آدم که ما تو را امر میکنیم که پیروی دین اسلام کنی نه این توقع نیست بلکه ابدا از خدا بیم و هراسی
ندارند البته نباید کسی از قران با دلائل صدقیکه دارد رو گردان شود از آنکه قران موعظهٔ شافیهٔ کافیه است برای اهل عالم

بستانها إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ وذوی الاعمال الصالحة من المؤمنين فانهم بامتثال ما عليهم من التكاليف وادا حقوق الله اليهم وبابراء ذممهم من
الواجبات وترك المحرمات فاكون رقابهم كما يفك الراهن رهنه باداء دينه وقيل ان المراد بهم اطفال المسلمين فهم فِي جَنَّاتٍ دهم لما يعرفوا فی الدنيا
التكليف والذنب يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ الذين يرونهم فی جهنم ويقولون لهم مَا سَلَكَكُمْ وای شیء حبسكم او ادخلكم
فِي دركة سَقَرَ وقال القائلون بالقول الاول ان المؤمنين يسأل بعضهم بعضا عن المجرمين اين هم فلما راوهم قالوا لهم ما سلككم فی سقر قَالُوا فی جوابهم
انا لَمْ نَكُ فی الدنيا من جملة الْمُصَلِّينَ وفی تدبر الصلوة عن امير المؤمنين ع تعاهدوا امر الصلوة وحافظوا واستكثروا منها وتقربوا
بها فانها كانت على المؤمنين كتابا موقوتا الا تسمعون الى جواب اهل النار حين سئلوا ما سلككم فی سقر قالوا لم نك من المصلين وعن الصادق عليه السلام
قال يعنی لم نك من اتباع الائمة الذين قال الله لهم والسابقون السابقون اولئك المقربون اما ترى الناس يسمون الذی يلی السابق مصليا فذلك الذی
حيث قال لم نك من المصلين ای لم نك من اتباع السابقين وعن الكاظم عليه السلام قال يعنی انا لم نتول وصی محمد ص والاوصياء من بعده ولم نصل عليهم
اقول هاتان الروايتان تاويل لا تفسير وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ولم نعطهم الزكوة الواجبة والمراد نبخل باموالنا وكنا فی الدنيا نَخُوضُ
ونشرع فی الاقوال الباطلة كذم النبی ص والاستهزاء به ونكذبه مَعَ الْخَائِضِينَ والشارعين فيها وَكُنَّا مع جميع ذلك نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ
ونجحد دار الجزاء حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ وادركنا الموت ثم لما حكى سبحانه سبب استحقاق المجرمين للعقاب بين عدم المانع من تعذيبهم بقوله تعالى فَمَا
تَنْفَعُهُمْ لدفع العذاب شفاعة جميع الانبياء والاوصياء والاولياء الشَّافِعِينَ للعصاة لو فرض محالا انتفاعهم لهم لاشتراط قبولها بقابلية
المشفوع له للشفاعة ولا قابلية للكفار لها فاذا كان هذا حال المكذبين بالقران فَمَا لَهُمْ وای داع دعاهم الى ان يكونوا عَنِ القران الذی هو عين
التَّذْكِرَةِ والموعظة للناس لشدة لزومهم لها مُعْرِضِينَ مع تعاضد موجبات الاقبال عليه وتاكد الدواعی للايمان به والاتعاظ منه والعجب مع
ذلك انهم يفرون من استماع القران كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ وحشية كما عن ابن عباس مُسْتَنْفِرَةٌ وهاربة فَرَّتْ وهربت مِنْ قَسْوَرَةٍ عن ابن عباس
القسورة الاسد بلسان الحبشة وقال الحمر الوحشية اذا عاينت الاسد هربت كذلك المشركون اذا راوا محمدا هربوا وقيل القسورة جماعة الرماة الذين
يتصيدون الحمر وقيل ركز الناس واصواتهم وفيه غاية ذمهم وتهجين حالهم وشهادة عليهم بالبله حيث انه لا نفار مثل نفار الحمر الوحشية واطرادها فی العدو
اذا خافت من شیء ثم لما قال سبحانه ما لهم يعرضون عن النبی ص او القران بين سبب ذلك بقوله بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ ورجل مِنْهُمْ ويتوقع كل فرد
من افرادهم أَنْ يُؤْتَى من جانب الله صُحُفًا وكتبا مُنَشَّرَةً ومفتوحة روی ان ابا جهل وعبد الله بن امية واصحابهما قالوا لرسول الله ص
لن نتبعك حتى تاتی كل واحد منا بكتب من السماء او قالوا ليصبح عند راس كل رجل منا اوراق منشورة عنوانها من رب العالمين الى فلان بن فلان
نؤمر فيها باتباعك وقيل قالوا ان كان محمد صادقا فليصبح عند راس كل رجل منا صحيفة فيها براءة من النار كلا لم يقولوا هذه الكلمات ولم يقترحوا تلك
الايات لرفع الشبهة بَلْ للعناد واللجاج لانهم لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ وشدائدها لانهم ينكرونها ويستغرقون فی حب الدنيا وشهواتها كَلَّا ليس
لاحد ان يعرض عن القران حيث إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ بليغة كافية وموعظة شافية لاهل العالم فَمَنْ شَاءَ الذكر والعظة ذَكَرَهُ واتعظ به
وجاز به خير الدارين وقيل ان الضمير فی انه وذكره راجع الى التذكرة فی قوله فما لهم عن التذكرة معرضين لانها فی معنى الذكر والقران وَمَا يَذْكُرُونَ
ولا يتعظون او لا يهتدون به إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تذكرهم واتعاظهم او هدايتهم به وفيه دلالة على انه بمشية الله وارادة العبد لانه لا جبر ولا تفويض
بل امر بين الامرين كما حققناه فی اوائل البقرة ثم وصف سبحانه ذاته المقدسة بما يوجب الخوف والرجاء بقوله هُوَ تعالى أَهْلُ التَّقْوَى وحقيق بان
يخاف منه ومن عقابه على ترك الايمان به وطاعته لانه ذو انتقام شديد العقاب وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وحقيق بان يغفر لمن امن به واطاعه عن الصادق





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ
بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

هر کس بخواهد موعظه شود این قران برایش کافی است و بخیر دنیا و آخرت برسد و ایمردم هدایت
نشوند و بقران پند نگیرند مگر آنکه خدا هدایت او را بخواهد و خدا سزاوار آنستکه از او بترسند و شایسته است
که گناهان بندگانرا عفو کند ═ پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ مدثر که در آن بیان بعضی از اهوال قیامت و عظمت
قران و نترسیدن تکذیب کننده های آن از آخرت بود تنظیم سورهٔ قیامت شد که در آن بیان بعضی از اهوال
قیامت و عظمت قران و دنیا پرستی مکذبین آن و بی اعتنائی آنها باخرت بود پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم
خدای متعال شروع در اثبات معاد فرمود باینمضمون که من قسم بروز قیامت و بنفس ملامت کنندهٔ خود داست
یاد میکنم بجهت عظمت شان این دو که همهٔ شما مردم پس از مردن زنده خواهید شد برای جزاء اعمال بعضی گفتند که
مناسبت میان این دو قسم آنستکه در آنروز زیادتی ملامت ظاهر شود و جهت آنکه خدای نفس انسانرا پر ملامت
نامید آنستکه هر نفسی در روز قیامت چه نیکوکار باشد چه زشت رفتار خود را ملامت کند اما نیکوکار ملامت خود
کند که چرا بیشتر عبادات و عمل خیر نکرده و اما بدکار خود را ملامت کند که چرا کارهای زشت کرده پس از آن اظهار
تعجب از کسانیکه انکار معاد کنند فرمود باینمضمون که آیا انسان با عقل و شعور گمان میکند که ما قدرت نداریم استخوانهای
او را جمع کنیم و دوباره او را بیافرینیم بلی قدرت داریم که استخوانهای ریزهٔ او را چون استخوانهای بندهای
انگشتانش را جمع کنیم چه رسد باستخوانهای درشت او نه انکار او از جهت شک در قدرت ما نیست بلکه از
جهت آنستکه میخواهد از گناهها و شهوترانیهای خود دست بردار نشود و کارهای زشت خود را ادامه دهد آن

فی هذه الاية قال قال الله تبارك وتعالى انا اهل ان اتقى ولا يشرك بی عبدی شيئا وانا اهل ان لم يشرك بی عبدی شيئا ان ادخله الجنة وقال ع
اقسم بعزته وجلاله ان لا يعذب اهل توحيده بالنار ابدا عن الباقر عليه السلام من قرء فی الفريضة سورة المدثر كان حقا على الله عز ان يجعله مع محمد ص
فی درجته ولا يدركه فی الحيوة الدنيا شقاء ابدا انشاء الله تعالى ═ ثم لما ختمت سورة المدثر المتضمنة لبيان بعض اهوال القيمة وبيان عظمة
القران وان مكذبيه لا يخافون الاخرة نظمت سورة القيمة المتضمنة لبيان بعض اخر من اهوال القيمة وبيان عظمة القران المجيد وان مكذبيه يحبون
العاجلة ويذرون الاخرة وغير ذلك من المناسبات بين السورتين الشريفتين فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله تبارك وتعالى
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ثم شرع سبحانه فی اثبات المعاد بقوله لَا أُقْسِمُ على وقوع المعاد بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ عليه بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ لعظمة شانهما
وعدم الحاجة فی وقوعه الى القسم لوضوحه وقيل ان حرف لا زائدة للتاكيد والمعنى اقسم بيوم القيمة وبالنفس اللوامة انكم لتبعثن عن ابن عباس كل نفس
تلوم نفسها يوم القيمة كانت فاجرة او برة اما البرة فلاجل انها لم تزد على طاعتها واما الفاجرة فلاجل انها لم تشتغل بالتقوى وقيل ان المراد النفوس
المتقية التی تلوم النفس العاصية يوم القيمة وقيل ان المراد النفوس الشريفة التی تلوم نفسها وان اجتهدت فی الطاعة وقيل انها النفوس الشقية فانها
تلوم نفسها اذا شاهدت اهوال القيمة قيل وجه المناسبة بين المقسمين ان ظهور شدة اللوم يكون فی ذلك اليوم ثم انكر سبحانه استبعاد البعث او
امتناعه واظهر التعجب منه بقوله أَيَحْسَبُ ويتخيل الْإِنْسَانُ العاقل أَلَّنْ نقدر على ان نَجْمَعَ عِظَامَهُ بعد موته عن ابن عباس ان
المراد بالانسان ابا جهل وروی ان عدی بن ابی ربيعة ختن الاخنس بن شريق وهما اللذان قال رسول الله ص فيهما اللهم اكفنی شر جاری السوء قال لرسول الله
يا محمد حدثنی عن يوم القيمة متى يكون وكيف امره فاخبره رسول الله ص فقال لو عاينت ذلك اليوم لم اصدقك يا محمد ولم او من بك كيف يجمع الله العظام
ثم رد سبحانه المنكرين بقوله بَلَى نحن كنا قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ ونصنع بَنَانَهُ واصابعه واطرافها كما كانت بعد صيرورتها رميما وفتاتا
مختلطا بالتراب متفرقا فی اقطار الارض مع صغرها ورقتها فكيف بغيرها من العظام الكبار الغلاظ ثم نبه سبحانه على ان الحسبان ليس لشبهة وترديد فی
امكان احياء الموتى وقدرة الله عليه بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ المنكر للبعث لِيَفْجُرَ ويكذب بما يكون أَمَامَهُ وقدامه من البعث والحساب وقيل
ليدوم على فجوره وعصيانه فيما يستقبل من الزمان لا ينزع عنه وعن القمی وسعيد بن جبير ليقدم الذنب ويؤخر التوبة ويقول سوف اتوب حتى ياتيه
الموت على شر احواله واسوء اعماله وهو لاصراره على الذنب يَسْأَلُ تكذيبا واستهزاء باخبار الله ورسوله بالبعث أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ومتى
يكون فاجابه سبحانه بقوله فَإِذَا بَرِقَ وتحير الْبَصَرُ وشخص برؤية الاهوال الفازعة فی يوم تشخص فيه الابصار او يوم الموت برؤية اسبابه والملائكة
الحاضرين لقبض روحه فعند ذلك يتيقن بان انكاره البعث كان خطاء وغلطا واذا خَسَفَ الْقَمَرُ وذهب ضوئه او انعدم جرمه بالكلية وَجُمِعَ
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ فی ذهاب النور كما عن النبی ص او فی الاعدام وقيل يجمعان اسودين مكورين كانهما ثوران عقيران فی النار وقيل يجمعان ثم تقذفان

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ كَلَّا لَا وَزَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ
يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ لَا تُحَرِّكْ بِهِ
لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

بی خرد بدبخت قناعت بانکار نکند بلکه علاوه باخبار خدا و رسول بآمدن قیامت استهزا کند و گوید
کی این قیامت خواهد آمد بآنها بگو ای پیغمبر در آن وقت آید که چشمهاشان از دیدن اهوال و شدائد آن باز مانده و
حیران شود و نور ماه بکلی برود و قرص آفتاب با ماه در بینوری مانند هم شوند یا هر دو با یکدیگر در میان آتش جمع
شوند تا سبب حسرت آنان شود که آنها را در دنیا میپرستیدند در آنوقت کفار و منکرین قیامت از زیادتی وحشت
و دهشت گویند آیا جائی هست که بتوان بآنجا از این هولها و عذاب فرار کنیم حاشا و کلا ابدا راه فرار و پناهگاهی
در آنروز برای کسی نخواهد بود بلکه همه قرارگاهشان در محضر عدل الهی خواهد بود و در آنروز انسانیکه در دنیا مکلف
بوده خبر شود بکارهائیکه کرده و کارهائیکه نکرده یا اعمالیکه در زمان حیوة خود کرده و آثار عملیه که بعد از مرگ در دنیا
باقی گذارده چه از خیر و چه از شر بلکه انسان محتاج بخبر دادنش باعمال او نیست برای انکه خودش باعمال خودش
کاملا آگاه است هرچند بخواهد مخفی کند و پرده پوشی نماید یا مراد این باشد که هرچه برای معصیتهایش تهیه عذر
کند مانند انکه بگوید گناهها را از روی ناچاری یا درماندگی کردم فائده بحالش ندارد چون میداند که عذرش دروغ
است پس چون رسولخدا ص در وقتیکه جبرئیل قرآنرا بر آنحضرت میخواند آنحضرت برای اینکه کاملا آنرا حفظ کند تعجیل
در خواندن میفرمود خدا آنحضرت را متنبه فرمود باینکه محتاج بتعجیل کردن در خواندن قرآن نیست باین مضمون که زبان
خود را بخواندن قرآن در وقت خواندن جبرئیل مجنبان و حرکت مده که تعجیل در خواندن آن کنی پس چنانکه ما استخوانهای
ریزه مرده ها را جمع کنیم کلمات قرآنرا در سینه تو جمع آوری کنیم بطوریکه یک کلمه آن از یاد تو نرود پس چون ما

فی نار الله الكبرى ليكون حسرة على من عبدهما وانما ذكر الفعل لان الكلام فی تأويل جمع بينهما او جمع النوران او لتقدم الفعل فعند ذلك يقول الانسان
المنكر للبعث من كثرة التحير وشدة الوحشة يَوْمَئِذٍ ووقت مشاهدة الاهوال اياسا عن امكان الفرار أَيْنَ الْمَفَرُّ وهل الى موضع يحفظني
سبيل ثم ردعهم سبحانه عن الطمع فی الفرار بقوله كَلَّا ردعا وحاشا ان يجدوا مفرا لَا وَزَرَ ولا ملجأ ولا معاذ لاحد من العذاب بل إِلَىٰ رَبِّكَ
ومشيته وحكمه يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ والمرجع لا الى غيره وقيل يعني الى مشية ربك مستقرهم ومنزلهم من الجنة والنار يُنَبَّأُ ويخبر الْإِنْسَانُ
المكلف فی الدنيا يَوْمَئِذٍ وفي ذلك الوقت بِمَا قَدَّمَ من عمل خير وصدقة ومال وعبادة خالصة وَمَا أَخَّرَ وترك ولم يعمل وقيل يعني بما قدم
من اعماله مطلقا خيرا كان او شرا او بما اخر من زمان حيوته من سنة حسنة او سيئة عن الباقر عليه السلام بما قدم من خير وشر وما اخر من سنة يستن بها
من بعده فانكان شرا كان عليه وزر من عمل بها ولم ينقص من وزرهم شيئا وانكان خيرا كان له مثل اجورهم ولا ينقص من اجورهم شيئا وقيل ان معنى
ما اخر ما خلفه من المال او ما وقفه او وصى به بَلِ الْإِنْسَانُ لا يحتاج الى ان ينبأ باعماله ويخبره غيره بها لانه عَلَىٰ جميع اعمال نَفْسِهِ فی
الخلوات والجلوات صغيرها وكبيرها حجة بَصِيرَةٌ وبينة واضحة او المراد ذو بصيرة كاملة لحضور جميع اعماله فی نظره بصورها البرزخية وشهادة
جوارحه بها وتقبل شهادتها عليه وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ وارخى ستوره واراد اخفاء اعماله قيل ان الستور استعمل مجازا فی الاعذار بعلاقة
المشابهة فكما ان الستور تمنع رؤية المحتجب كذلك المعذرة تمنع قبح الذنب وقيل يعني ولو جاء باعذاره بان يقول حملني على العصيان الضرورة وشدة
الحاجة او الجهل بالحكم او خوف ذهاب الجاه ونحوها من الاعذار فانها لا تنفعه لعلمه بانه كاذب فيها او صادق ولا يكون عذرا فيه عن الصادق ع
قال ما يصنع احدكم ان يظهر حسنا ويستر سيئا اليس اذا رجع الى نفسه يعلم انه ليس كذلك والله عز وجل يقول بل الانسان على نفسه بصيرة ان السريرة اذا
صلحت قويت العلانية وعنه عليه السلام انه تلا هذه الاية فقال ما يصنع الانسان ان يعتذر الى الناس بخلاف ما يعلم الله منه ان رسول الله ص كان
يقول من اسر سريرة البسه الله رداءها ان خيرا فخير وان شرا فشر ثم لما ذكر سبحانه ان علم الانسان يوم القيمة بما صدر منه فی الدنيا كاف لا يحتاج
الى اخبار الغير به فی ذلك اليوم وكان النبي ص يستعجل فی قرائته ما يقرئه عليه جبرئيل من القران ليحفظه بين سبحانه انك يا محمد لا تحتاج الى التعجيل
فی القرائة فی حفظك القران بقوله لَا تُحَرِّكْ بالقران ولا تنطق بِهِ لِسَانَكَ حال قرائة جبرئيل عليك اياه لِتَعْجَلَ بِهِ وتسارع الى
اخذه وحفظه مخافة ان ينفلت فكما ان علينا جمع العظام النخرة إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فی صدرك بحيث لا ينفلت منه شيء من اياته
وكلماته وحروفه ولا يخفى عليك شيء من معانيه فَإِذَا قَرَأْنَاهُ عليك بلسان جبرئيل وتمت قرائته وتلاوته وسكت فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ وتلاوته
عليك وانك كامل ولا تكلف نفسك بالقرائة مقارنة لقرائته اقول فظهر انه ليس فی الاية نهي تحريمي حتى يرد اشكال بل هو ارشاد الى الاسهل
ورفع للكلفة عنه ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا فی كل ما اشكل عليك فهم بَيَانَهُ وتوضيحه فلا تعجل فی السؤال عن مشكلاته بين قرائة جبرئيل عليك
فظهر من الاية المباركة انه ص كان يقرء مع قرائة جبرئيل ويسئل فی اثنائها عن مشكلاته ومعانيه لحرصه على العلم فارشد الى تركهما ثم لما نهى سبحانه
النبي ص عن التعجيل فی القران والسؤال اللذين هما من اعمال الدين ذم سبحانه الناس على حب الدنيا العاجلة بقوله تبارك وتعالى كَلَّا ايها





كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ
وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَقِيلَ
مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

بزبان جبرئیل قرآنرا برایت خواندیم و تمام شد خواندن ما تو پیروی کن خواندن ما را پس از خواندن ما مطالب
آنرا برای تو توضیح دهیم و مشکلش را حل کنیم بی انکه تو بپرسی پس از ارشاد آنحضرت بترک تعجیل در قرائت قرآن
مذمت انسانها فرمود که دنیای عاجل و نقد را دوست دارند باینمضمون که هرگز سزاوار نشاید که تعجیل در امری نماید
بلکه ای مردم شما که کار بد در اینکه دوست میدارید دنیای عاجل نقد را و ترک طلب آخرت میکنید با اینکه در
آخرت صورتهای اهل ایمان و عمل صالح از اثر نعمت و راحت شگفته و بشاش و نورانی باشد و آنها برحمت
نظر دارند و انتظار نعمتهای پی در پی میبرند از امیرالمؤمنین ع روایت شد که فرمود چون دوستان خدا از حساب
فارغ شوند بکنار نهر آب حیات آیند در آن خود را شستشو دهند و از آن بیاشامند پس روهای آنها سفید
و نورانی شود و تمام چرکها و کثافتها از آنها دور گردد پس بآنها امر شود که ببهشت روند از همانجا نظر بپروردگارشان
کنند که چگونه ثوابی بآنها مرحمت فرماید و روهای دیگر در آخرت باشد و آن روهای کفار است که در آن
روز برای شقاوت و ناامیدی که برحمت خدا دارند درهم کشیده و سیاه است و صاحبان آن صورتها یقین
دارند که در آنروز عقوبت کمرشکن بآنها شود و آن عذابهای بسیار سخت گوناگون است در جهنم که وصف آن کاملا
در دنیا نشود پس چون دانستید حال مردمان باسعادت و باشقاوت را در عالم آخرت از دنیا روگردان شوید
و توجه بعالم آخرت نمائید و متذکر مرگی شوید که در پیش دارید که آن دست شما را بکلی از دنیا کوتاه میکند و

لاحد التعجيل فی الامور وليس اعتذاركم ايها الناس فی القيمة صدقا بَلْ عصيتم ربكم لانكم خلقتم من عجل وطبعتم عليه ولذا كنتم تُحِبُّونَ
الدنيا الْعَاجِلَةَ وتعملون لها وَتَذَرُونَ وتتركون النشأة الْآخِرَةَ وتعرضون عنها ثم بين سبحانه حسن حال المؤمنين وسوء حال
الكافرين فيها ليحث الناس على العمل لها بقوله وُجُوهٌ كثيرة وهي وجوه المؤمنين الصالحين يَوْمَئِذٍ وفي ذلك الوقت نَاضِرَةٌ حسنة
ومشرقة بهية من اثر النعمة والراحة وهي إِلَىٰ رحمة رَبِّهَا نَاظِرَةٌ عن الرضا عليه السلام قال يعني مشرقة تنتظر ثواب ربها وعن امير المؤمنين ع
فی حديث قال ينتهي اولياء الله بعد ما يفرغون من الحساب الى نهر يسمى الحيوان فيغتسلون فيه ويشربون منه فتبيض وجوههم اشراقا فيذهب
عنهم كل قذى ووعث ثم يؤمرون بدخول الجنة فمن هذا المقام ينظرون الى ربهم كيف يثيبهم قال فذلك قوله تعالى الى ربها ناظرة وانما يعني بالنظر اليه
النظر الى ثوابه تبارك وتعالى والناظرة فی بعض اللغة هي المنتظرة الم يسمع الى قوله فناظرة بم يرجع المرسلون اي منتظرة اقول قد غلط جمهور اهل
السنة وهم الاشاعرة حيث تمسكوا بالاية لاثبات ان المؤمنين يرون الله تعالى بابصارهم فی القيمة مع عدم جواز التمسك بظواهر الايات لاثبات
المحال العقلي مع ان الاية غير ظاهرة فی مدعاهم لجواز كون الناظرة بمعنى منتظرة وَوُجُوهٌ كثيرة وهي وجوه الكفار يَوْمَئِذٍ وحين قيام القيمة
بَاسِرَةٌ وعابسة كالحة مظلمة الوانها معدمة اثار السرور والنعمة منها لظهور الشقاء واليأس من رحمة الله فعند ذلك تَظُنُّ وتعتقد وتتوهم تلك
الوجوه أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فی ذلك اليوم عقوبة فَاقِرَةٌ وداهية تكسر فقار الظهر قيل اريد بها انواع العذاب فی النار ثم ردع سبحانه الناس
عن ايثار الدنيا على الاخرة بقوله كَلَّا وارتدعوا عما انتم عليه من حب الدنيا قيل ان المراد لما عرفتم سعادة السعداء وشقاوة الاشقياء فی الاخرة
فارتدعوا عن ايثار الدنيا على الاخرة وتنبهوا على ما بين ايديكم من الموت الذي تنقطع عنده الدنيا العاجلة عنكم واذكروا إِذَا بَلَغَتِ الروح التَّرَاقِيَ
والحناجر والعظام المحيطة بالنحر وقرب خروجها من جسدكم وَقِيلَ تمنيا او انكار الاحتمال شفائه بالرقية والتعويذ مَنْ رَاقٍ ومن يقدر على احيائه
بالاوراد والتعويذ وقيل يعني من الراقي بروحه الى السماء عن ابن عباس ان الملائكة يكرهون القرب من الكافر فيقول ملك الموت من يرقى بهذا الكافر
وقيل يحضر العبد عند الموت سبعة املاك من ملائكة الرحمة وسبعة من ملائكة العذاب مع ملك الموت فاذا بلغت نفس العبد التراقي نظر بعضهم الى
بعض ايهم يرقى بروحه الى السماء وَظَنَّ المحتضر حين بلوغ روحه الترقوة واحاطة به ملائكة الموت أَنَّهُ الْفِرَاقُ من الدنيا المحبوبة ونعيمها
التي ضيع العمر فی كسبها واهلك نفسه بالالتذاذ والاشتغال بها او فراق الروح من البدن او الفراق من الاهل والاولاد والاموال قيل عبر سبحانه عن
اليقين بالموت هنا بالظن لان الانسان ما دام فيه حشاشة يطمع فی الحيوة لشدة حرصه عليها فی الحديث ان العبد ليعالج كرب الموت وسكراته وان
مفاصله ليسلم بعضها على بعض يقول السلام عليك افارقك تفارقني الى يوم القيمة وَالْتَفَّتِ التوت السَّاقُ بِالسَّاقِ عند قلق الموت وفي
الكفن او ليلتهما بالموت قيل ان الساق كناية عن الشدة والمراد التفت شدة فراق الدنيا بشدة لقاء الاخرة او شدة مفارقة الاهل وشدة ترك المال والجاه
او شدة شماتة الاعداء وغم الاولياء او شدة الذهاب الى الاخرة وشدة القدوم على الله او شدة فراق الاحباب بشدة الورود فی دار الغربة وعند ذلك
إِلَىٰ رَبِّكَ وحده ولمحضر عدله تعالى يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ والاذهاب بالعنف والقهر الى ربك مفوض سوقهم عن الباقر عليه السلام انه سئل
عن هذه الاية فقال ذلك ابن ادم اذا حل به الموت قال هل من طبيب وظن انه الفراق ايقن بمفارقة الاحبة والتفت الساق بالساق التفت الدنيا بالاخرة

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلّٰى وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهٖ يَتَمَطّٰى اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى ثُمَّ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدًى اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٰى ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى

بنظر داشته و قبیراکه جان بگودی گلوتان برسد و پرستار ها از روی نا یوسی از زندگانی شما گویند که کی تواند این بیمار را بورد و دعا زنده دارد و آن محتضر یقین بجدائی از دنیا کند و سختی مفارقت دنیا بسختی وارد شدن در آخر هم پیچیده شود و در آنوقت شما را بقهر و جبر بحضور پروردگار برند با اینکه تصدیق پیغمبر و قرآن و دوا جزا نکرده باشید و نمازهای واجب را نگذارده باشید بلکه همه را تکذیب کرده باشید و از عبادت خدا روگردان باشید و در میان اهل و عیال و قبیلهٔ خود اظهار سرافرازی کنید بتکذیب پیغمبر و ترک عبادت خدا پس هلاکت و عذاب سزاوار شما است و شایستهٔ شما است و حق شما است و چسبندهٔ بشما است پس از حکایت استبعاد کفار زنده شدن بعد از خاک شدن را در اول سورهٔ مبارکه در اینمقام خدا استدلال بر وجوب آن فرمود باین مضمون که آیا انسان گمان میکند که خدا او را در دنیا مهمل و بیکاره و بی تکلیف گذارد و تکلیف و عقاب و ثوابی برای او قائل نشود هرگز اینطور نخواهد بود و اگر گویند که ممکن نیست که خدا انسانرا بیافریند پس از خاک شدنش مگر در اول در دنیا قطرهٔ آب منی نبود که در رحم زن ریخته شد و بعد از آن منی پارهٔ خون شد و بعد پارهٔ گوشت شد بعد خدا او را بقدرت خود شکل و اعضا و اندام زیبا داد و روح در او دمید و دو صنف مرد و زن آفریدای باخرد با شعور آیا چنین خدائیکه از آب شما را آفرید نمیتواند پس از مردن شما را از خاک بیافریند پس از خاتمهٔ سورهٔ قیامت ببیان بدو خلقت انسان و آفریدن دو صنف مرد و زن تنظیم سورهٔ مبارکهٔ انسان شد که در اول آن بیان ابتداء خلق انسان و از او دو صنف کردن شکر گذار نعمت الهی و کفران کن نعمتهای پروردگار است

الی ربّک یومئذ المساق قال المصیر الی ربّ العالمین ثم بیّن سبحانه اعظم معاصیهم الموجبة لاستحقاقهم العذاب بقوله **فَلَا صَدَّقَ** بالرسول و دینه و کتابه و دار الجزاء **وَلَا صَلّٰى** الصلوات الواجبة **وَلٰكِنْ** لم یکتف بترک التصدیق بل **كَذَّبَ** الرسول و کتابه والبعث بعد الموت **وَتَوَلّٰى** واعرض عن الدین و عبادة ربّ العالمین **ثُمَّ** بعد ذلک **ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهٖ** و عیاله و عشیرته و هو **يَتَمَطّٰى** و یتبختر و یختال فی مشیه افتخارا بتکذیب الرسول والاعراض عن عبادة الله فقل یا محمّد ص لهذا الکافر **اَوْلٰى لَكَ** الهلاک او بعدا او ویل لک **فَاَوْلٰى** لک **ثُمَّ** کرّر القول و قل **اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى** بعد اخری و قیل اولی ماخوذ من الویل والمعنی عقاب النار قال جمع من المفسّرین اخذ رسول الله ص بید ابیجهل ثم قال اولی لک فاولی توعّده فقال ابوجهل بایّ شیء تهدّدنی لا تستطیع انت ولا ربّک ان تفعلا بی شیئا وانی لاعزّ اهل هذا الوادی ثم انزل ذاهبا فانزل الله تعالی کما قال رسول الله ص له اولی لک دعاء علیه بان یلیه ما یکرهه و قیل انه وعید مبتدء من الله للکافر عن الجواد علیه السلام انه سئل عن هذه الآیة فقال یقول الله عزّ وجلّ بعدا لک من خیر الدنیا و بعدا لک من خیر الآخرة ثم لمّا حکی سبحانه فی اول السورة انکار المشرکین البعث فی الآخرة بقوله ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه استدلّ هنا علی وجوب البعث بقوله **اَيَحْسَبُ** و یتوهّم **الْاِنْسَانُ** العاقل **اَنْ يُتْرَكَ** من قبل الله **سُدًى** مهملا لا یکلّف فی الدنیا و لا یحاسب بعمله فی الآخرة حاشا و کلّا کیف یمکن ذلک مع انه تعالی اعطاه القدرة والآت الاعمال والعقل و ذلک مقتض لنهیه عن القبائح و امره بالحسنات و الّا یکون هذا الخلق الکامل عبثا و یکون راضیا بوقوع القبائح منه و ذلک مناف للحکمة البالغة و لو کان التکلیف و لم یکن دار الجزاء لزم تساوی المطیع والعاصی و ذلک باطل بالبداهة و ان کان انکارهم من جهة عدم قدرة الله علی الخلق ثانیا فنقول **اَلَمْ يَكُ** ذلک الانسان قبل خلقه الاوّل **نُطْفَةً** قذرة و ماء قلیلا **مِنْ مَنِيٍّ** متکوّن فی صلب الرجل **يُمْنٰى** و یصبّ من مخرج بوله فی رحم انثی **ثُمَّ** بعد انصبابه فی الرحم **كَانَ** ذلک الماء او ذلک الانسان **عَلَقَةً** و قطعة دم **فَخَلَقَ** الله و قدّره **فَسَوّٰى** خلقه و عدل قامته و اعضائه و اکمل نشأته عن ابن عباس فخلق ای نفخ فیه الروح فسوّی ای فکمل اعضائه **فَجَعَلَ** و خلق **مِنْهُ** بقدرته **الزَّوْجَيْنِ** والصنفین من الانسان اعنی **الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى** مع اختلافهما فی الطبیعة والاخلاق **اَلَيْسَ** ایها الناس **ذٰلِكَ** الخالق العظیم الذی خلق اوّلا هذا الخلق البدیع بلا مثال من ماء **بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى** و یخلقهم ثانیا من تراب مع انّ الخلق الثانی فی نظر العقل اهون و اسهل من الاوّل روی انّ النبی صلّی الله علیه و آله کان اذا قرأها قال سبحانک اللهمّ بلی و عن المجمع انه روی عن الباقر والصادق علیهما السلام و عن ابن عباس من قرأها فلیقل سبحانک اللهمّ بلی اماما کان او ماموما **وَفِيْ رِوَايَةٍ** کان النبی ص یقول بلی والله بلی والله عن الباقر علیه السلام من ادمن قراءة لا اقسم و کان یعمل بها بعثه الله مع رسول الله ص من قبره فی احسن صورة و یبشّره و یضحک فی وجهه حتی یجوز علی الصراط والمیزان و فّقنا الله و جمیع المؤمنین لادمان تلاوتها والحمد لله تبارک و تعالی علی التوفیق لاتمام تفسیرها
ثم لمّا ختمت سورة القیمة ببیان بدو خلق الانسان و خلق صنفین منه الذکر والانثی اردفت بسورة الانسان المبدوّة ببیان ابتداء خلق الانسان





بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ حِيْنٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُوْرًا اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلِيْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُوْرًا اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ سَلَاسِلَ وَاَغْلَالًا وَسَعِيْرًا

و در سورهٔ سابقه فرمود کفار دوست دار دنیایند و آخرت را واگذارند و در این سوره باز فرمود که کفار دوست دنیایند و واگذاشتند روز یرا که جلی بر مردم گرفتاریهای آن روز سخت و سنگین و غیر قابل تحمل است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع فرمود ببیان اول خلقت انسان باین مضمون که آیا بر انسان نگذشت مدت مدید و درازی از روزگار که ابدا در اینعالم وجودی نداشت و قابل ذکر نبود هر چند در علم خدا مقدر و معلوم بود پس ما او را از آب منی مرد که مخلوط بآب منی زن یا خون حیضش بود آفریدیم برای اینکه او را بتکالیف خود امتحان و مبتلا کنیم و او را قابل تکلیف کردیم باینکه قوهٔ فهم و تمیز میان خوب و بد و زشت و زیبا باو دادیم با گوش و چشم باو دادیم که آیات و مواعظ الهیه را بشنود و دلائل وحدانیت خدا را به بیند پس از آن راه حق و باطل را بتوسط عقل و فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی باو نشان دادیم و او را راهنمائی کردیم تا ظاهر شود که شکر گذار نعمتهای خدا است باینکه ایمان بخدا و سر باطاعت او آورد یا کفران نعمتهای منعم خود میکند باینکه منکر خدا و توحید و نعمتهای او میشود و سر باطاعتش در نمیآورد و اگر کافر شود ما برای کفار در آخرت زنجیرها و غلها و آتش سوزنده مهیا کرده ایم و اگر شکر گذار و قدردان نعمتهای پروردگارش گردد و اهل ایمان و طاعت خدا شود این بندگان شاکر در آخرت جام شرابیکه مخلوط بچیزی استکه مانند کافور سفید و خنک و خوشبو است خواهند آشامید و آن شراب از چشمهٔ استکه بندگان نیکو کار خدا از آن میآشامند و بآن کاملا لذت میبرند و در منزلهاشان آن چشمه روان و جاری است که هر وقت بخواهند بآسانی نزد شان حاضر است این

وجعله صنفین الشکور والکفور و قال سبحانه فی سورة السابقة انّ الکفار یحبّون العاجلة و یذرون الآخرة و فی هذه السورة انهم یحبّون العاجلة و یذرون وراءهم یوما ثقیلا فافتتحها بذکر الاسماء الحسنی بقوله **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ** ثم ابتدءها بذکر بدو خلق الانسان بقوله تعالی **هَلْ اَتٰى** و مضی **عَلَى الْاِنْسَانِ** فی بدو خلقه **حِيْنٌ مِنَ الدَّهْرِ** و مدّة طویلة من الزمان و هو **لَمْ يَكُنْ** فی تلک المدّة **شَيْئًا** موجودا **مَذْكُوْرًا** باسم من الاسماء بل کان فی هذا العالم معدوما صرفا و انما کان فی علم الله مقدورا عنها کان مذکورا فی علم الله و لم یکن مذکورا فی الخلق و عن الصادق ع کان مقدورا غیر مذکور و عنه علیه السلام کان شیئا مقدورا و لم یکن مکوّنا قیل انّ المراد من الانسان فی الآیة آدم ابو البشر روی عن ابن عباس انه خلق من طین فاقام اربعین سنة ثم من صلصال فاقام اربعین سنة ثم من حماء مسنون فاقام اربعین سنة فتم خلقه بعد مائة و عشرین سنة ثم نفخ فیه الروح و فی روایة اخری عنه انّ المراد من حین هنا هو الزمن الطویل الممتدّ الذی لا یعرف مقداره **اَقُوْلُ** المراد من الزمن الطویل الذی لا یعرف مقداره مدّة کونه مقدورا فی علم الله ثم بیّن سبحانه خلق ولد آدم بقوله **اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ** و اولاد آدم **مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ** و مخلوط و مرکّب من ماء الرجل و ماء المرأة علی ما روی عن الباقر علیه السلام قیل لکلّ من الماءین اوصاف مغایرة لاوصاف الآخر فانّ ماء الرجل ابیض غلیظ له قوّة العقد و ماء المرأة اصفر رقیق فیه قوّة الانعقاد فما کان فی الولد من عصب و عظم و قوّة فمن ماء الرجل و ما کان فیه من لحم و دم و شعر فمن ماء المرأة قیل انه مروی و قیل انّ المراد اختلاط ماء الرجل بدم الحیض قال بعض المفسّرین انه یختلط الماء اوّلا بدم الحیض ثم یصیر علقة و قیل انّ المعنی من نطفة ذات المشاج و اخلاط من الطبائع کالحرارة والبرودة والرطوبة والیبوسة و قیل یعنی ذات اطوار و الوان فانّ النطفة تصیر علقة ثم مضغة ثم عظاما الی تمام الخلق و هو مروی عن ابن عباس ثم بیّن سبحانه حکمة هذا الخلق البدیع بقوله **نَبْتَلِيْهِ** والتقدیر لنبتلیه بالتکلیف و قیل انه حال والمعنی خالقونه مریدین ابتلائه و امتحانه ثم بیّن سبحانه انه اعطاه ما یصحّ معه ابتلاؤه بقوله **فَجَعَلْنَاهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا** ایتاء السمع لیدرک الآیات التنزیلیة والمواعظ الالهیة و بالبصر لیدرک الآیات التکوینیة والعبر النافعة و قیل انّ المراد اعطیناه الحواس الخمسة و انما خصّ الحسّین السمع والبصر بالذکر لکونهما اعظمها و اشرفها و انفعها و قیل انّ المراد بهما الفهم والتمیز والمعنی جعلنا فهیما ممیّزا ثم بیّن سبحانه اتمام لطفه به بقوله تعالی **اِنَّا هَدَيْنَاهُ** بتوسط اعطائه العقل و ارسال الرسول و انزال الکتب السماویة **السَّبِيْلَ** الذی یوصله الی قربنا و کانه تعالی قال خلقهم للابتلاء و اعطیته جمیع ما یحتاج الیه فی التعیّش والهدایة الی الحقّ لیکون **اِمَّا شَاكِرًا** لنعم الله بالایمان والطاعة **وَاِمَّا كَفُوْرًا** للنعم بالکفر والعصیان و قیل انّ المعنی انا هدیناه فان شاء فلیشکر و ان شاء فلیکفر و قیل انّ المراد انا مکّناه سلوک الطریق الموصل الی المطلوب فی حالتی شکره و کفره عن الصادق علیه السلام قال عرّفناه اما آخذا و اما تارکا و عن الباقر علیه السلام اما آخذ فشاکر و اما تارک فکافر ثم بیّن حال الکافرین فی الآخرة بقوله **اِنَّا اَعْتَدْنَا** و هیّئنا **لِلْكَافِرِيْنَ** فی الآخرة **سَلَاسِلَ** یقادون بها **وَاَغْلَالًا** و قیودا یقیّدون بها و قیل انّ السلاسل بها یشدّ ارجلهم والاغلال یشدّ بها ایدیهم الی رقابهم **وَسَعِيْرًا** و نارا مشتعلة موقدة باجسادهم کما توقد بالحطب ثم بیّن سبحانه حال الشاکرین بقوله

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا

بندگان کسانیند که علاوه برانکه انچه خدا برانها واجب کرده انجام میدهند انچه را هم که خود شان برخود واجب کرده اند بجا میاورند مع الوصف ترسانند از روزیکه اهوال و شدائد آن عالم گیر است و همه خلق گرفتار و دچار آن شداند مگرانکه خدا بلطف و رحمتش کسی را محافظت و نگهداری نماید وانها کسانیند که خوراک و غذائیرا که خود شان کمال حاجت بآن را دارند و مشتاق آنند بفقیر گرسنه و یتیم بیچاره و اسیر نادار میخورانند و خود شان بگرسنگی سر میبرند و بآن فقیر و یتیم و اسیر گویند ما منتی بر شما نداریم برای رضای خدا این خوراکها را بشما دادیم و از شما توقع عوض و اظهار قدردانی نداریم ما از عذاب پروردگارمان میترسیم در روزیکه مردم در آن روز همه از هول و ترس ابرو ها ترش کرده و رو ها را بنهایت درهم کشیده باشند پس خدا بعوض این احسان انها بفقیران و گرسنها آنانرا از شر اهوال و عذابهای آن روز حفظ و نگهداری کند و صورتهاشانرا برافروخته و گشاده و دلهاشانرا خوش و خورسند نماید بخلاف روهای کفار که عبوس و دلهای انها که بنهایت اندوهگین است و جزاء و مزد شان بعوض صبریکه بر گرسنگی کردند و خوراک خودرا بگرسنه های دیگر دادند بهشت و میوه های گوناگون و قصرهای عالی و لباسهای ابریشمی خواهد بود که در آن بهشت چون پادشاهان بر روی تختهای از طلا و نقره و جواهر نشان بر تخته و پشتیها تکیه دهند در هوای معتدل که ابدا گرمی آفتاب و سردی نه بینند و احساس نکنند اهل سنت از ابن عباس روایت کردند که فرمود در بین اینکه اهل بهشت در بهشت باشند ناگاه روشنائی زیادی مانند نور آفتاب به بینند که تمام بهشت را نور فرا گیرد برضوان خازن بهشت

الْأَبْرَارَ والشاكرين الاخيار يَشْرَبُونَ في الآخرة مِن كَأْسٍ وإناء خمر كان في علم الله مِزَاجُهَا خليطها شيئا يشبه كَافُورًا في البياض والبرودة وطيب الرائحة عن ابن عباس ان المراد بالكأس هو الخمر وقيل ان الكافور اسم عين في الجنة ماؤها في البياض والبرودة والرائحة كالكافور ولكن ليس فيه طعمه ومضرته والمراد ان شرابهم ممزوج بماء تلك العين يعني عَيْنًا صفتها انه يَشْرَبُ الخمر ممزوجة بِهَا او يلتذ بها عِبَادُ اللَّهِ الابرار وهم يُفَجِّرُونَهَا ويجرونها حيث شاؤا من منازلهم تَفْجِيرًا سهلا لا كلفة عليهم فيه ثم بين سبحانه اعمالهم التي يستحقون بها هذا الاجر كانه قيل بماذا استحقوا هذا الاجر فقال سبحانه يُوفُونَ بِالنَّذْرِ ويؤدون ما اوجبوا على انفسهم بسبب النذر فكيف بما اوجب الله عليهم وَمع ذلك يَخَافُونَ لاحتمال التقصير في عبادة ربهم يَوْمًا عظيما كَانَ شَرُّهُ وهوله وعذابه مُسْتَطِيرًا ومنتشرا في اقطار العالم غاية الانتشار وبالغا اقصى المبالغ وواصلا الى كل احد الا من امنه الله من المؤمنين المطيعين او المعنى شره سريع الوصول الى العصاة في عن الباقر عليه السلام كلما عبوسا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ مع شدة حاجتهم اليه وكونهم عَلَىٰ حُبِّهِ عن الباقر عليه السلام يقول على شهوتهم وقيل اطعاما كائنا على حب الله مِسْكِينًا وفقيرا من المؤمنين وَيَتِيمًا من يتاميهم وَأَسِيرًا من الكفار عن الباقر ع قال مسكينا من مساكين المسلمين ويتيما من يتامى المسلمين واسيرا من اسارى المشركين وهم يقولون لا نمن عليكم باطعامكم لانا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ وطلب مرضاته لَا نُرِيدُ ولا نطلب مِنكُمْ باطعامنا اياكم جَزَاءً واجرا بالمال والنفس وَلَا شُكُورًا وعوضا بالمدح والدعاء عن الباقر عليه السلام قال تقولون اذا اطعموهم ذلك قال لا والله ما قالوا هذا لهم ولكنهم اضمروه في انفسهم فاخبر باضمارهم يقولون لا نريد منكم جزاء تكافوننا به ولا شكورا تثنون علينا به ولكنا انما اطعمناكم لوجه الله وطلب ثوابه وكذا إِنَّا نَخَافُ مِنْ عذاب رَّبِّنَا يَوْمًا تكون الوجوه فيه عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ومنقبضا شديد الانقباض روي ان الكافر يعبس يومئذ حتى يسيل العرق من بين عينيه كالقطران وقيل انه شبه اليوم بالاسد العبوس ذي الشدة والضراوة فيكون المعنى انا نخاف من اليوم الذي كالاسد العبوس الشديد العبوسة ولذا نعطيكم ليقينا الله برحمته من شر ذلك اليوم العظيم فَوَقَاهُمُ اللَّهُ وحفظهم ودفع عنهم شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ بسبب عطائهم وخوفهم وَلَقَّاهُمْ واعطاهم بسبب طاعتهم رضي الله نَضْرَةً وبهجة كاملة في وجوههم بدل عبوس الكفار وَسُرُورًا عظيما في قلوبهم بدل غم الفجار وحزنهم وَجَزَاهُم في القيامة بِمَا صَبَرُوا على الجوع وايثار المحتاجين على انفسهم جَنَّةً ذات اشجار وثمار وقصور عالية يسكنونها ويأكلون من ثمارها ونعمها التي لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر ببال بشر وَحَرِيرًا ولباسا من سندس واستبرق يلبسونه ويتزينون به حال كونهم مُّتَّكِئِينَ فِيهَا ومعتمدين كالسلاطين على ما يجلسون عَلَى الْأَرَائِكِ والسرر الموضونة بقضبان الذهب والفضة وانواع الجواهر موضوعة في البيوت المزينة بالثياب والستور كذا لَا يَرَوْنَ اولئك الابرار الساكنون في الجنة فِيهَا وقاما من الاوقات شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ولا يحسون حرا ولا بردا بل هواؤها في غاية الاعتدال





وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا

گویند خدا در دنیا بما فرموده که در بهشت ما آفتاب نه بینیم این نور که دیدیم مانند نور آفتاب است رضوان گوید این نور از آفتاب و ماه نبود بلکه علی و فاطمه خندیدند این نور که بهشت را فرا گرفت از خنده انها بود باز خدا وصف آن بهشت و راحت مؤمنین را در آن فرماید باینمضمون که سایهای درختان بهشت نزدیک آن مؤمنین باشد و شاخهای درختان و میوه هاشان نزدیک دست مؤمنین شود که هر وقت هرچه میل کند بآسانی از درخت بچینند باینکه بچه داده اند و غلامان زیبای رعنا جامهای نقره و تنگهای بلورین در مجلسشان بگردش آورند و آن تنگهای بلوری از بلوری نیست که از سنگ و ریگ درست و خلق شده باشد بلکه از نقره آفریده شده و از شراب باندازه که بیاشامند نه کمتر و نه بیشتر از تنگها بجامها ریزند و بدستشان دهند و چون آبیکه در آن زنجبیل ریخته شود نزد عرب خیلی مرغوب و مطلوب بود خدا فرموده که در انجامها شرابی بانها دهند که در آن شراب زنجبیل ریخته شده ولی سوزندگی و گزندگی زنجبیل در آن نباشد و آن شراب از چشمه است که انرا چشمه سلسبیل گویند و این چشمه در خوبی مانند چشمه کوثر است از پیغمبر ص مروی استکه فرمود چشمه کوثر از من است و چشمه سلسبیل از علی است پس از آن خدا وصف پیشخدمتها و کارکنان بهشت فرمود باین مضمون که جوانهائی بگرد انها بگردند برای خدمتگذاری و جامهای شراب بگردش آورند که در حسن و جمال و زیبائی و رعنائی بمانند و همیشه بریک حال از خوشگلی و دلربائی باقی باشند و چون انها را در محفل خود به بینند در صفا و تر و تازگی و سفیدی تلألؤ گمان کنند که در محفلشان مروارید تر غلطان پراکنده شده از امیر المؤمنین علیه السلام مروی استکه انها فرزندان مسلمانانند که پیش از بلوغ از دنیا بروند و چون کسی وضعیت بهشت را ببیند نعمتهای فراوانی بیند که بوصف نیاید و ملک و سلطنت باعظمتی بیند که مانند آن تصور نشود بعضی گفتند که پست ترین اهل بهشت ملکی دارد که وسعت آن هزار ساله راهست و تمام را ببیند چنانکه جای خود را ببیند و از حضرت صادق علیه السلام مروی استکه ملک کبیر که خدا فرموده آنستکه فنا و زوال ندارد و آن

في الحديث هواء الجنة سجسج لا حر فيه ولا قر روى بعض العامة عن ابن عباس انه قال بينا اهل الجنة في الجنة اذ راؤا ضوءا كضوء الشمس وقد اشرقت الجنان له فيقول اهل الجنة يا رضوان قال ربنا عز وجل لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا فيقول لهم رضوان ليست هذه شمس ولا قمر ولكن هذه فاطمة وعلي ضحكا ضحكا اشرقت الجنان من نور ضحكهما وفيهما انزل الله هل اتى على الانسان الى قوله وكان سعيكم مشكورا ثم بين سبحانه حالهم من حيث الراحة بقوله وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ اغصان اشجار الجنة وقريبة منهم ظِلَالُهَا قيل ان المراد لمن خاف مقام ربه جنتان جنة فيها الحرير لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا وجنة اخرى دانية عليهم ظلالها والمقصود انه لو كان فيها شمس كانت اشجارها مظللة لهم وَذُلِّلَتْ وقربت منهم وانقادت لهم قُطُوفُهَا وثمارها تَذْلِيلًا تاما بحيث لا يصعب لمن يريدها اقتطافها في حال القيام والقعود والاضطجاع عن البراء بن عازب قال ذللت لهم فهم يتناولون منها كيف شاؤا فمن اكل قائما لم يؤذه ومن اكل جالسا لم يؤذه عن النبي ص وذللت قطوفها تذليلا من قربها منهم يتناول المؤمن من النوع الذي يشتهيه من الثمار بفيه وهو متكئ وَيُطَافُ بيد الغلمان عَلَيْهِمْ في قصورهم بِآنِيَةٍ واوعية كالقدح والكأس مخلوقة مِّن جنس فِضَّةٍ لها غاية اللطافة وَأَكْوَابٍ وكيزان لا عرى لها ولا اذان ليصب منها الشرب في الانية كَانَتْ وجدت حال كونها في الصفاء والشفافة تشبه قَوَارِيرَا وانية زجاجية ولكن لا قوارير مكونة من الرمل كما يكون القارورة في الدنيا كذلك بل قَوَارِيرَ مكونة مِن فِضَّةٍ فكما ان الله قادر على ان يقلب الرمل الكثيف في الدنيا زجاجة صافية شفافة قادر على ان يقلب فضة الآخرة زجاجة صافية ففي انية الآخرة صفاء الزجاج وشفافته ونقلوا الفضة وشرفها عن ابن عباس ليس في الدنيا شيء مما في الجنة الا الاسماء وقيل ان الاكواب يكون من فضة ولكن لها صفاء القارورة عن الصادق عليه السلام ينفذ البصر في فضة الجنة كما ينفذ في الزجاج وقيل ان المراد من قوارير في الاية ليس هو الزجاج فان العرب تسمي ما استدار من الاواني التي تجعل فيها الاشربة ورق وصفا قارورة فمعنى الاية واكواب من فضة مستديرة صافية رقيقة ثم لما بين سبحانه صفاء الاواني بقوله كانت قواريرا ونقاءها بقوله من فضة بين شكلها بان الشاربين قَدَّرُوهَا على قدر ريهم بارادتهم واشتهائهم او باعمالهم الحسنة تَقْدِيرًا موافقا لميلهم واشتهائهم من غير زيادة ونقصان وهو الذ لاهل الجنة بقوله وَيُسْقَوْنَ فِيهَا بامر الله كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا وخليطها شيئا يشبه زَنجَبِيلًا في الطعم والرائحة ولكن ليس فيه لذعه واحراقه وكان الشراب الممزوج به اطيب ما تستطيبه العرب والذ ما تستلذه ثم لما كان تسمية المزاج بالزنجبيل موهمة لان لا يكون له سلاسة الانحدار في الحلق وسهولة المساغ كما هو مقتضى اللذع والاحراق دفع سبحانه التوهم بقوله عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ عند اهل الجنة وخزنتها سَلْسَبِيلًا ومشروبا في غاية العذوبة وسهولة المساغ ونهاية السلاسة روي بعض العامة عن امير المؤمنين ع ان معنى سلسبيل سل سبيلا اليها أقول الظاهر انه بيان وجه التسمية فانه لا يشرب منها الا من سأل سبيلا

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا

مؤمن بهشتی با خدمتگزارانش بر بدنشان لباسهای حریر نازک و کلفت باشد و زینتشان دست بندهای نقره است چنانچه گفته اند که رسم پادشاهان قدیم آن بوده که دست بند نقره بدست میکردند بعضی گفتند زینت خود مؤمنین دست بندهای طلا است چنانچه خدا در سورهٔ کهف فرموده و زینت خدمتگزارانش دست بندهای نقره است و دیگری گفت هر دو نوع دست بند برای خود مؤمن است که هر دو را باهم یا بنوبت دست میکند و پروردگارشان علاوه بر دو نوع شرابیکه قبلا گفته شد بآنها شراب طهور بیاشامانند که از همهٔ شرابها بالاتر و بالذت تر است بعضی گفتند آن شربتی استکه چون مؤمن بیاشامد هر چه خورده از بدنش بطور عرقیکه از مشک بویش بهتر است بیرون آید پس خدا یا ملائکه بمؤمنین گویند که آنچه نعمتی که خدا بشما داده مزد عمال و عباداتی استکه در دنیا بجای آوردید و زحمتهای شما نزد خدا پذیرفته و مورد تقدیر است و باین گفتهٔ خدا و ملائکه سرور و خورسندی مؤمنین بی اندازه زیادتر شود بسیاری از مفسرین اهل سنت گفتند تمام این آیها دربارهٔ امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و از ابن عباس روایت کردند که حسن و حسین مریض شدند پیغمبر (ص) با گروهی از اصحاب بعیادت آمدند پس بامیرالمؤمنین (ع) گفتند چه خوش بود که برای شفای این دو فرزندت نذری میکردی پس آنحضرت و فاطمه (ع) و فضهٔ خادمه نذر کردند که اگر خدا این دو آقا را شفا دهد سه روز روزه بگیرند بعد خدا آنها را شفا داد پس آنحضرت و فاطمه (ع) و فضه روزه گرفتند و چیزی برای افطار نداشتند پس امیرالمؤمنین (ع) از شمعون یهودی سه من تقریبا جو قرض کرد روز اول حضرت فاطمه (ع) یکمن آسیا و آرد کرد و پنج قرصهٔ نان بشمارهٔ خودشان پخت چون آن نانها را وقت افطار حاضر کردند فقیری از مسلمانان در خانه آمد و گفت ای اهل بیت پیغمبر من امشب غذا دهید خدا از مائده های بهشت بشما دهد همه نانهاشان را بآن فقیر دادند و بآب افطار کردند در روز دوم روزه گرفتند باز حضرت فاطمه یک من تقریبی از آنرا مانند روز پیش پنج قرص نان پخت و وقت

الیها بالاعمال الصالحة وعن الخصال عن النبی (ص) اعطانی الله خمسا واعطی علیا خمسا اعطانی الکوثر واعطاه السلسبیل ثم وصف سبحانه الخدام الطائفین بقوله وَيَطُوفُ بالکاس عَلَيْهِمْ فی الجنة وِلْدَانٌ وغلمان مُخَلَّدُونَ وباقون ابدا علی ما هم علیه من الحیوة والحسن والطراوة والمواظبة علی الخدمة وعن الفراء والقمی یعنی مسورون وقیل یعنی محلون وقیل مقرطون إِذَا رَأَيْتَهُمْ ایها الرائی حَسِبْتَهُمْ فی صفاء الالوان وانتشارهم فی المجالس لُؤْلُؤًا رطبا اخرج من صدفه مَنْثُورًا ومتفرقا قیل ان اللؤلؤ اذا انتثر وتفرق کان احسن فی المنظر لوقوع شعاع بعضه علی بعض وروی عن امیر المؤمنین علیه السلام هم ولدان المسلمین الذین یموتون صغارا وعن سلمان الفارسی هم اطفال المشرکین خدام اهل الجنة أقول لا منافات بینهما لاحتمال کون کلهم خداما ثم بین سبحانه کمال نعمه علیهم واکرامه لهم بقوله وَإِذَا رَأَيْتَ ایها الرائی ثَمَّ وهناک رَأَيْتَ نَعِيمًا وافرا لا یوصف حسنه ولذته عن ابن عباس لا یقدر واصف وصف حسنه ولا طیبه وَمُلْكًا كَبِيرًا قیل ان ادنی اهل الجنة منزلة ینظر فی ملکه مسیرة الف عام ویری اقصاه کما یری ادناه وقیل ان الکبیر یعنی انه لا زوال له وعن الصادق علیه السلام ای لا یزول ولا یفنی وقیل ان الملک الکبیر هو کثرة التعظیم والاکرام وروی ان الرسول یاتی من عند الله بکرامة من الکسوة والطعام والشراب والتحف الی ولی الله وهو فی منزله فیستاذن علیه ولا یدخل علیه رسول رب العزة من الملائکة المقربین الا بعد الاستیذان عن الباقر علیه السلام عن النبی (ص) فی حدیث وان الملائکة من رسل الله لیستاذن علیه ولا یدخل علیه [illegible] الا باذنه فذلک الملک العظیم وعن الصادق علیه السلام انه سئل ما هذا الملک الکبیر الذی کبره الله عز وجل حتی سماه کبیرا قال اذا ادخل [illegible] الجنة ارسل رسولا الی ولی من اولیائه فیجد الحجبة علی بابه فیقول له قف حتی نستاذن لک فما یصل الیه رسول ربه الا باذن فهو قول الله [illegible] واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا عَالِيَهُمْ وفوقهم علی ظهورهم او علی خیامهم المضروبة علیهم ثِيَابُ سُنْدُسٍ [illegible] خُضْرٌ وَثِيَابُ إِسْتَبْرَقٍ دیباج غلیظ قیل ان الآیة بیان للباس الولدان وَحُلُّوا وزینوا اولئک الابرار والولدان أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ قیل کان الملوک یحلون بها فی الزمن الاول وقیل اساور الذهب کما فی سورة الکهف للابرار والفضة للولدان او کلاهما للابرار یتعاقبون او یجمعون بینهما وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ مضافا الی الشرابین السابقین الممزوجین شَرَابًا طَهُورًا هو افضل واعلی منهما کما یدل علیه اسناده سقیه الی ذاته المقدسة ووصفه بالطهورية قیل هو عین علی باب الجنة تنبع من ساق شجرة من شرب منها نزع الله ما کان فی قلبه من غل وغش وحسد وما کان فی جوفه من قذر واذی وقیل یؤتون بالطعام والشراب فاذا کان فی آخر ذلک یؤتون بالشراب الطهور فیشربون فتطهر بذلک بطونهم ویفیض عرق من جلودهم مثل ریح المسک وعن الباقر علیه السلام فی حدیث وعلی باب الجنة شجرة ان الورقة منها لتستظل تحتها الف رجل من الناس وعن یمین الشجرة عین مطهرة مزکیة قال فیسقون منها شربة





إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا

حاضر فرمود یتیمی بدر خانه آمد و گفت ای اهل بیت پیغمبر (ص) من از فرزندان مهاجرین هستم که پدرم در جهاد کشته شده مرا سیر کنید خدا از مائده های بهشت بشما بخوراند باز همه نانهاشانرا بآن یتیم دادند و بآب افطار کردند در روز سیم باز حضرت فاطمه (ع) باقی جو را پنج قرص نان کرد وقت افطار حاضر فرمود اسیری از مشرکین در خانه آمد و گفت ای اهل بیت پیغمبر اسیری از اسیرانم مرا سیر کنید خدا از مائده های بهشت بشما بخوراند باز همه نانهاشانرا بآن اسیر دادند و بآب افطار کردند علی دست حسن و حسین را گرفته خدمت پیغمبر (ص) آمد چون پیغمبر (ص) چشمش بآنها افتاد دید از گرسنگی بخود میلرزند فرمود خیلی این حال شما بر من

فیطهر الله بها قلوبهم من الحسد ویحفظ من ابشارهم الشعر وذلک قول الله وسقیهم ربهم شرابا طهورا وعن الصادق علیه السلام قال یطهرهم من کل شیء سوی الله ثم یقول الله او الملائکة للابرار إِنَّ هَذَا الذی ترون من العطایا والکرامات كَانَ فی علم الله لَكُمْ جَزَاءً وعوضا ومقابلا لاعمالکم الحسنة وعباداتکم المقبولة وَكَانَ سَعْيُكُمْ وسرعتکم فی الخیرات وتعبکم فی الطاعات مَشْكُورًا عند الله ومرضیا له ومقابلا بالثواب العظیم فیزداد بذلک الخطاب فرحهم وسرورهم روی کثیر من مفسری العامة کالواحدی والزمخشری وابی السعود واسمعیل الحقی وغیرهم ان الآیات نزلت فی شان علی وفاطمة والحسن والحسین لروایة ابن عباس وهی کما فی روح البیان ان الحسن والحسین علیهما السلام مرضا فعادهما رسول الله (ص) فی ناس معه فقالوا لعلی (ع) لو نذرت علی ولدیک نذرا فنذر علی وفاطمة علیهما السلام وفضة جاریة لهما ان برئا مما بهما ان یصوموا ثلثة ایام تقربا الی الله وطلبا لمرضاته وشکرا له فشفیا فصاموا وما معهم شیء یفطرون علیه فاستقرض علی علیه السلام من شمعون الیهودی الخیبری ثلثة اصوع من الشعیر فطحنت فاطمة علیها السلام صاعا وخبزت خمسة اقراص علی عددهم فوضعوها بین ایدیهم وقت الافطار لیفطروا به فوقف علیهم سائل فقال السلام علیکم یا اهل بیت محمد انا مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة فقال علی لفاطمة (ع)

فاطم ذات المجد والیقین یا بنت خیر الناس اجمعین
اما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین
یشکو الی الله ویستکین یشکو الینا جائعا حزین
فقالت فاطمة سلام الله علیها امرک یا ابن العم سمعا طاعة
ما بی من لوم ولا ضراعة ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة
الحق بالاخیار والجماعة وادخل الخلد ولی شفاعة

فاثروه کلهم وباتوا ولم یذوقوا الا الماء واصبحوا صیاما فطحنت فاطمة ثلثا آخر وخبزت فلما امسوا ووضعوا الطعام بین ایدیهم وقف علیهم یتیم فقال السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة فقال علی علیه السلام لفاطمة علیها

انی لاعطیه ولا ابالی واوثر الله علی عیالی
امسوا جیاعا وهم اشبالی اصغرهم یقتل فی القتال

فاثروه بطعامهم وافطروا بالماء وباتوا جیاعا واصبحوا صیاما فطحنت فاطمة الثلث الباقی وخبزت فلما امسوا ووضعوا الطعام بین ایدیهم وقف علیهم اسیر فقال السلام علیکم یا اهل بیت النبوة اسیر من الاساری اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة فاثروه ولم یذوقوا الا الماء فلما اصبحوا فی الیوم الرابع اخذ علی بید الحسن والحسین علیهما السلام فاقبلوا علی النبی (ص) فلما ابصرهم وهم یرتعشون کالفراخ من شدة الجوع قال (ص) ما اشد ما یسوئنی ما اری بکم وقام فانطلق معهم فرای فاطمة (س) فی محرابها قد التصق بطنها بظهرها وغارت عیناها فساءه ذلک فنزل جبرئیل وقال خذها یا محمد (ص) هناک الله فی اهل بیتک فاقرئه السورة انتهی [illegible] اسمعیل الحقی صاحب تفسیر روح البیان الروایة ضعیفة لضعف رواتها الا انها مشهورة بین العلماء مسطورة فی الکتب أقول من العجب ان [illegible] العامة یعتمدون علی ما هو اضعف منها ومعذلک یظهرون الشک فیها مع اعترافهم بکونها من المشهورات ثم انهم قد ذکروا فی رد هذه القصة ان السورة مکیة وکان نکاح فاطمة فی المدینة بعد وقعة احد وفیه ان جمعا من علماء العامة ومفسریهم منهم مجاهد وقتادة قائلون بان السورة مدنیة الا آیة واحدة وهی قوله ولا تطع منهم آثما او کفورا فانها مکیة وکذا قال الحسن وعکرمة والماوردی علی ما نقل عنهم انها مدنیة الا آیة فاصبر لحکم ربک الخ [illegible] ما یدل علی انها مدنیة ان الاسیر انما کان بالمدینة بعد آیة القتال وقال صاحب روح البیان نحن لا ننکر صحة القصة فلا یصغی الی ما قال الفخر الرازی من انه لم یذکر احد من اکابر المعتزلة کابی بکر الاصم وابی علی الجبائی وابی القاسم الکعبی وابی مسلم الاصفهانی والقاضی عبد الجبار بن احمد فی تفاسیرهم ان هذه الآیات نزلت فی حق علی بن ابیطالب علیه السلام أقول عدم ذکرهم القصة لا یدل علی انکارهم بان ظاهر الآیات العموم ولا وجه لتخصیصها مع ان تخصیصها ینافی نظم الآیات من الاغلاط فان نزول آیة فی حق احد لا یستلزم تخصیص عمومها فان نزول آیة ان جائکم فاسق بنباء فی [illegible] ان الولید وآیة الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فی حق علی (ع) وانفاقه ونزول آیة ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فی براءة [illegible] ازواج رسول الله ومدحه سبحانه بالماء وتهنیة الرسول (ص) بنزول الآیة فیه ونزول آیة من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان فی عمار بن یاسر لا یوجب تخصیص عموم الآیات بل معناه ان فعل احد صار منشأ لنزول الآیة وکان النظر فی الآیة الی ذلک الشخص تفصیلا وان کان الحکم فی الآیة شاملا لغیره الی یوم القیمة یدل علی فضیلة عظیمة لذلک الشخص کادعاء نزول آیة وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی فی حق ابی بکر وانفاقه فی المسلمین ویعدونه من فضائله وروی فی المجالس عن الصادق علیه السلام ما یقرب منه وایضا عبد الله بن عباس فی آخره فهبط جبرئیل

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

گران است برخواست با آنها بخانه علی آمد دید فاطمه در محراب عبادت است و شکمش بپشت چسبیده و چشمهایش بگودی فرو رفته آنحضرت غمگین شد فورا جبرئیل آمد و عرض کرد یا محمد خدا تو را در باره اهل بیتت تهنیت گفت و سوره هل اتی را خواند پس از بیان اطاعت شاکرین و اجر و ثواب ایشان در آخرت شروع بتسلیه قلب مبارک خاتم انبیا فرمود بر اذیتهای کفار و مشرکین باین مضمون که ما قرآن را بر تو نازل کردیم با جهات اعجاز و شواهد صدق پس تو اعتنا بترهات کفار که گویند آن سحر یا شعر یا کهانت است مکن و صبر نما برای حکم پروردگارت بتأخیر اذن در قتال آنان و نصرت تو بغلبه بر دشمنان و موافقت با خواهش کفار بجهت گناهکار و مصر بر کفر اند مکن و دل را بیاد پروردگارت و ذکر او هر صبح و شام خوش داشته باش و بعضی از شب را بسجده برای خدا بگذران و در شبهای دراز بنماز بپرداز این کفار و مشرکین که با تو طرفیت میکنند دوستدا

فقال يا محمد خذ ما هنأك الله له في اهل بيتك فقال ما اخذ يا جبرئيل فقال هل اتى الى قوله وكان سعيكم مشكورا وعن المناقب انه رواه عن اكثر من عشرين من كبار المفسرين وفي بعض الروايات عن الباقر عليه السلام فراهم النبي ص جياعا فنزل جبرئيل ومعه صحفة من الذهب مرصعة بالدر والياقوت مملوة من الثريد عراق يفوح منها رائحة المسك والكافور فجلسوا واكلوا حتى شبعوا ولم ينقص منها لقمة واحدة وخرج الحسين ع ومعه قطعة عراق فنادته يهودية يا اهل بيت الجوع والجوع من اين لكم هذه اطعمنيها فمد يده الحسين ع ليطعمها فهبط جبرئيل واخذها من يده ورفع الصحفة الى السماء فقال ص لولا ما اراد الحسين ع من اطعام الجارية تلك القطعة لتركت تلك الصحفة في اهل بيتي يأكلون منها الى يوم القيمة وكانت الصدقة في ليلة خمس وعشرين من ذي الحجة ونزل هل اتى في يوم الخامس والعشرين منه ثم لما ذكر سبحانه حسن طاعة الشاكرين وحالهم في الآخرة سلى رسوله وقوى قلبه على تحمل اذى المشركين بقوله **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ** يا نبي الرحمة **الْقُرْآنَ** العظيم الشأن بتوسط جبرئيل **تَنْزِيلًا** مقرونا بجهات من الاعجاز وشواهد الصدق او تنزيلا مفرقا منجما لاقتضاء الحكمة البالغة اختصاص كل آية او سورة بوقت معين فلا تعتن بقول المعاندين انه سحر او شعر او كهانة او اختلاق البشر فاذا علمت تلك النعمة العظيمة **فَاصْبِرْ** على اذى المشركين **لِحُكْمِ رَبِّكَ** بتأخير الاذن في قتالهم ونصرك على اعدائك فان له عاقبة حميدة **وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ** كل من كان آثما وعاصيا لربه في امرك بعصيان الله بترك تبليغ الرسالة **أَوْ** كان **كَفُورًا** او مصرا على الكفر والطغيان في امرك بالرجوع الى دينهم قيل ان المراد بالآثم عتبة بن ربيعة فانه كان متعاطيا الى انواع الفسوق وبالكفور الوليد بن مغيرة فانه كان غاليا في الكفر وقيل بالعكس فان الله سمى الوليد اثيما حيث قال في حقه مناع للخير معتد اثيم روي ان عتبة قال للنبي ص ارجع عن هذا الامر حتى ازوجك بنتي فاني من اجمل قريش بناتا وقال الوليد انا اعطيك من المال حتى ترضى فاني من اكثرهم مالا فقرأ عليهم رسول الله عشر آيات من اول حم السجدة الى قوله فان اعرضوا فقل انذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود فانصرفا عنه قال احدهما ظننت ان الكعبة ستقع علي ثم لما امر سبحانه النبي ص بالصبر امره بالعبادة الموجبة لراحة قلبه الشريف بقوله **وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ** واشغل قلبك بالذكر اليه **بُكْرَةً** واول النهار **وَأَصِيلًا** وآخره قيل ان المراد المداومة على الذكر في جميع الاوقات وقيل ان المراد المداومة على صلوة الفجر والظهر والعصر فان الاصيل يطلق على ما بعد الزوال الى المغرب **وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ** قيل ان المراد بالسجدة صلوة المغرب والعشاء **وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا** قيل اريد به التهجد وصلوة نافلة الليل في ثلثيه ونصفه وثلثه وقيل ان المراد بالذكر والتسبيح نفسهما قال اذكروا الله ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة واصيلا ثم انه تعالى بعد تسلية النبي ص شرع في بيان سوء حال الكفار والمتمردين بقوله **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** الكفار **يُحِبُّونَ** الدنيا **الْعَاجِلَةَ** الفانية ويشتاقون الى لذائذها ومشتهياتها **وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ** ويدعون خلف ظهورهم **يَوْمًا ثَقِيلًا** عليهم شديدا اهواله لهم ولذا اعرضوا عن الايمان بك وبكتابك ولا يعتنون بمواعظك التي فيها نفع آخرتهم وليس عدم ايمانهم لشبهة في نظرهم حتى تزيلها بالدلائل ولا لكونهم بما دعوتهم اليه من الطاعة لاوامرنا والانقياد لاحكامنا **نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ** واعطيناهم الاعضاء والقوى التي تكمل بها خلقتهم وبها حيوتهم **وَشَدَدْنَا** واحكمنا **أَسْرَهُمْ** واعضائهم ليتمكنوا من القيام والقعود والحركات التي ينتفعون بها من اللذائذ الدنيوية **وَإِذَا شِئْنَا** اهلاكهم **بَدَّلْنَا** وعوضنا عنهم في الارض خلقا آخر **أَمْثَالَهُمْ** في الخلقة والشكل **تَبْدِيلًا** بديعا لعلمنا بالمراد والله اعلم انهم محتاجون في الحيوة الى الدنيا والالتذاذ بشهواتها الينا ونحن مستغنون عنهم لعدم حاجتنا الى الخلق ولو فرض لنا حاجة فلا حاجة لنا اليهم بل نحن بعد ذلك لنا الخلق الذين قادرون على خلق امثالهم ثم انه تعالى بعد بيان حال الشاكرين والكافرين نبه على الغرض من هذه البيانات بقوله **إِنَّ هَٰذِهِ** المذكورات من الوعد والوعيد والترغيب والترهيب والدلائل والحكم **تَذْكِرَةٌ** وعظة شافية لمن تأمل فيها وتبصرة لمن تفكر في معانيها **فَمَنْ شَاءَ** ايها الناس خير الدارين وسعادة النشأتين **اتَّخَذَ** واختار لنفسه بالعمل بهذا القرآن **إِلَىٰ** القرب اليه **سَبِيلًا** يوصله الى رضا



بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ

دنیای [illegible] و روز را که در نهایت دشواری و شدت است پشت سر انداخته و اعتنائی بآن ندارند با اینکه باید در اطاعت کوشش داشته باشند از آنکه ما آنها را بقدرت خودمان آفریدیم و اعضای آنها را محکم و قوی نمودیم تا همه نوع کار از آنها بر آید و اگر بخواهیم هر دم آنها را هلاک میکنیم و باز بجای آنها مانندشان بیافرینیم پس آنها در اصل وجود و ماندن در دنیا با محتاجند و باید در تحصیل خوشنودی ما از خود اقدام نمایند و ما بآنها حاجت نداریم و میتوانیم بامثال آنها را بیافرینیم و آنچه از حال بندگان مطیع و عاصی و شاکر و کافر بیان فرمودیم تمام برای موعظه و تنبه مردم بود پس هر کس خیر آخرت و دنیا بخواهد باید با پروردگار خودش راهی پیدا کند تا وسیله قرب او باشد ولی هیچکس چیزی نخواهد مگر آنکه خدا بخواهد و خداوند عالم بحال تمام بندگان و استعدادات آنها و خبث فطرت و پاکیزگی طینت و خمیره آنها دانا و حکیم است هر چه را که مقتضیات ذات و فطرت اشخاص باشد عطا و فیضش را از آنها منع نکند پس هر بنده را که اهل سعادت باشد در رحمت خود داخل فرماید و بآنها توفیق دهد تا سیدشان کند تا حد استعداد خود را طی کنند و کسانیکه ستمکار باشند و حقوق الهی را پایمال نمایند عذاب های دردناکی را خداوند برای آنها فراهم

پس از خاتمه سوره مبارکه انسان که در آن بیان سنگینی و سختی روز قیامت و ذکر دلایل وقوع آن و بدی حال مکذبین بوده پایان یافت و ترتیب نظم سوره مرسلات مبادرت شد که در آن اثبات وقوع آن روز بسوگندها و دلیلهای محکم و شرح شدائد و اهوال آن و تهدید مکذبین و نوید مؤمنین شده است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم اظهار عظمت ملائکه فرمود بتقسیم آنها برای تاکید مدعی باین مضمون قسم بملائکه ئیکه پی در پی از جانب خدا فرستاده شوند برای رسانیدن نعمتهای الهی بخلق و احکام و علوم بپیغمبران و خلق حیوانات در رحمها و نوشتن اعمال بندگان و حفظشان از بلاها و گرفتن جانهاشان و ملائکه ئیکه بسرعت و شتاب در انجام اوامر الهی چون باد تند در حرکت و طیرانند و بملائکه ئیکه بالها را در وقت آمدن بزمین برای رحمت و عذاب بخلق پهن کنند یا شرایع را بر اهل زمین و نامه های اعمال را در روز قیامت منتشر و پراکنده کنند و ملائکه ئیکه میان حق و باطل را جدا کنند و مواعظ و علوم و حکم را بپیغمبران رسانند تا حجت بر مردم تمام شود و آن مواعظ علوم تخویف دهند و بترسانند بعضی گفتند اینها صفات باد است و بعضی گفتند صفات آیات قرآن است پس خدای متعال بعد از پنج قسم ذکر شده که بر آن قسم یاد فرمود نمود باین مضمون که ای مردم معاد و حشر و حساب و مجازات بر اعمال که پیغمبران از طرف ما بشما وعده داده اند البته واقع خواهد شد

وجنته والنعم الدائمة **وَمَا تَشَاءُونَ** شيئا من الهداية وغيرها من الاحوال **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** ذلك الشئ بالمشية التكوينية من غير تلجيئهم جبرا **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بذاته **عَلِيمًا** بمصالح العباد واستعداداتهم **حَكِيمًا** فيما يشاء لعباده فلا يشاء لهم الا ما تستدعيه وتقتضيه حكمته عن القائم عجل الله فرجه انه سئل عن المفوضة قال كذبوا بل قلوبنا اوعية لمشية الله ع فاذا شاء شيئا شئنا ثم تلا هذه الآية ثم بين سبحانه حكم مشيته بقوله **يُدْخِلُ** الله **مَنْ يَشَاءُ** سعادته ودخوله **فِي رَحْمَتِهِ** باعطائه التوفيق وتأييده وتسديده **وَالظَّالِمِينَ** الذين ضيعوا حقوق نعم الله بالكفر **أَعَدَّ** الله وهيأ **لَهُمْ** في الآخرة **عَذَابًا أَلِيمًا** لا يوصف بالبيان عن النبي ص من قرء سورة هل اتى كان جزاؤه على الله جنة وحريرا وعن الباقر ع من قرء هل اتى على الانسان كل غداة من الخميس زوجه الله من الحور العين ثمان مائة عذراء واربعة آلاف ثيب وكان مع محمد وعن الهادي ع من احب ان يقيه الله شر الاثنين فليقرء في اول ركعة من صلوة الغداة هل اتى (ثم لما ختمت سورة الانسان المتضمنة لذم الكفار بانهم يذرون وراءهم يوما ثقيلا وذكر الدلائل على وقوعه وسوء حال المكذبين وحسن حال المؤمنين نظمت سورة المرسلات المتضمنة لاثبات وقوع ذلك اليوم الثقيل وشرح ثقله بذكر اهواله وشدائده وتهديد مكذبيه وبيان سوء حالهم وحسن حال المؤمنين فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدأها بالقسم بالملائكة اظهارا لعظمتهم وكرامتهم عنده وتأكيدا للمدعى بقوله **وَالْمُرْسَلَاتِ** من قبل الله من الملائكة لايصال النعم الى الخلق وتبليغ الاحكام والعلوم الى الرسل وخلق ما في الارحام وكتابة الاعمال وحفظ النفوس من البلايا وانزال العذاب ارسالا **عُرْفًا** ومتتابعا كعرف الفرس ومعروفا ومستحسنا عند العقلاء والمؤمنين فان نزول العذاب على الاعداء احسان الى الاولياء ثم رتب سبحانه على رسالتهم بيان سرعتهم في امتثال اوامر الله بقوله **فَالْعَاصِفَاتِ** في طيرانهم والمسرعات بالشدة في امتثال اوامره كما تعصف الرياح **عَصْفًا** وسيرا شديدا وقيل ان المراد بالعاصفات الملائكة الذين يلهمون بارواح الكفار

وبهكونه

وَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ۝ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ۝ وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ۝ وَإِذَا الرُّسُلُ
أُقِّتَتْ ۝ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ۝ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۝

در وقتیکه ستاره ها همه نابود و بی نور شوند چنانچه حضرت باقر فرمود زمانیکه آسمانها شکافته گردد و ملائکه های آسمانها بزمین آیند
و درهای آن باز شود و وقتی که کوهها همه نرم و مانند شن روی زمین ریخته و پهن گردند یا از جا کنده شوند برای تمام شدن عمر دنیا و در وقتی که
پیغمبران وقت شهادتشان بر امتهاشان برسد که بر کفر و ایمان و تکذیب و تصدیق آنها گواهی دهند منتها اینهمه امور برای چه این
امور تأخیر شد برای رسیدن روزیکه در آن روز خدا حکومت در خلق خود کند که آن روز روز قیامت باشد وای بحال کسانیکه در آن
روز تکذیب بوعدهای پیغمبران خود میکردند و میگفتند که زنده شدن پس از مردن و خاک شدن دروغ است قدرت ما و عذاب
محمد من روز قیامت را چگونه دروغ میدانند مگر ما هلاک نکردیم بسیاری از پیشینیان را برای کفر و تکذیب پیغمبران مانند قوم نوح و

ویهلکونها وَالنَّاشِرَاتِ وما بعدها عند بسط طهاالى الادیان والشرایع فی الارض والرحمة والعذاب او الصحف لاعمال یوم
الحساب اولانفس الموتی بالکفر والجهل الوحی الذی هو حیوة القلوب ثم رتب سبحانه علی نشرهم امر الارسالة بقوله فَالْفَارِقَاتِ المیّزات
بین الحق والباطل فَرْقًا وتمیز الطاهر والعاصی بقوله فَالْمُلْقِيَاتِ الی الانبیاء ذِكْرًا وعظة تامة وعلما وحکمة او کتابا منزلا
قیل هو القرآن والملاق صیغة الجمع وارادة جبرئیل وحده للتعظیم وانما یلقون الذکر لیکون عُذْرًا وقاطعا للحجة المنتسب
الی الکافرین وعذرا للمعتذرین الی الله بالتوبة والاستغفار والمحقین أَوْ نُذْرًا وتخویفا للکافرین والمبطلین او لمن اتبع
الذکر وقیل ان المراد من المرسلات العاصفات الریاح المرسلة للعذاب ومن الناشرات ریاح الرحمة نشرن فی الجو فرقن السحاب
او نشرن الموات ففرقن کل صنف منها عن سایر الاصناف وفرقن بین الشاکرین لنعم الله وکفورها وبین الموحد والمشرک والقین
الذکر والایمان فی قلوب المؤمنین وقیل ان المراد من الجمیع آیات القرآن فانها المرسلات المتتابعة وبکل خیر ومعروف وهی العاصفات
والمذهبات الادیان الباطلة وهی الناشرات للهدایة والحکم فی الاقطار والفارقات بین الحق والباطل والذوات الطیبة والخبیثة و
الملقیات لذکر الله فی القلوب وفیها العذر والنذر وقیل ان المراد من الثلاثة الاول الریاح ومن الاثنین الاخرین الملائکة فانهم
بانزال الوحی یفرقون بین الحق والباطل ویلقون الذکر الی الرسل وقیل ان المراد بالاولین الریاح وبالثلثة الباقیة الملائکة لانهم ینشرون الوحی
والدین وبه یفرقون بین الحق والباطل ویظهرون الذکر فی القلوب والالسنة والجمع بین القسم بالریاح والملائکة لکونهما شبیهتین
فی اللطافة وسرعة السیر واحتمل غیر ذلک تمام الایهم ما ذکره بعد وضوح کون التفسیر الاول اقرب الی النظر وانسب ثم ذکر سبحانه
المقسم علیه بقوله إِنَّمَا تُوعَدُونَ ایها الناس بلسان الانبیاء من الحشر والحساب ومجازات الاعمال لَوَاقِعٌ لا محالة
لاقتضاء الحکمة البالغة ذلک وامتناع الخلف للوعد علی الله ثم عین سبحانه وقته بذکر علاماته بقوله فَإِذَا النُّجُومُ
والکواکب کلها طُمِسَتْ وانعدمت اجرامها او محقت انوارها عن الباقر علیه السلام طموسها ذهاب ضوئها وَإِذَا السَّمَاءُ
فُرِجَتْ لنزول الملائکة او فتحت ابوابها وَإِذَا الْجِبَالُ کلها نُسِفَتْ وفتت وذریت کالرمل فوق الارض او قلعت
من اماکنها بسرعة لانقضاء الدنیا وعدم الفائدة فی بقائها وبقاء السماء وما فیها من الکواکب وَإِذَا الرُّسُلُ
والانبیاء الذین هم شهداء علی اممهم أُقِّتَتْ وعینت لهم اوقات شهاداتهم او بلغوا المیقات الذی کانوا ینتظرونه وکانوا
یعلمون وقوعه وهو یوم القیامة والمجازات بالاعمال ثم بالغ سبحانه فی تعظیمه بقوله لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ
واخرت الامور الراجعة الی الرسل من جمعهم واحضارهم وتعذیب مکذبیهم واثابة مصدقیهم والمؤمنین بهم ثم قال تعالی انما
جمیع ذلک لِيَوْمِ الْفَصْلِ والقضاء بین الخلائق کما عن ابن عباس ثم بالغ سبحانه فی تعظیم ذلک الیوم بقوله وَمَا أَدْرَاكَ
وای شیء اعلمک یا محمد مَا يَوْمُ الْفَصْلِ فی کثرة الاهوال والشدائد وشدة افتضاحه وَيْلٌ وهلاک دائم
يَوْمَئِذٍ وفی ذلک الوقت الهائل للمکذبین بالانبیاء بوقوع ذلک الیوم وبالرسل الذین اخبروا به وعدو وتوعدوا بالله
ثم استشهد سبحانه علی قدرته علی اتیان ذلک الیوم وتعذیب المکذبین بما انزل علی الامم السابقة من العذاب المستاصل بقوله
أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ والسابقین بتکذیبهم التوحید والرسل والمعاد کقوم نوح وعاد وثمود بالعذاب الشدید
ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ فی الاهلاک والعذاب الامم الْآخِرِينَ الذین هم نظراؤهم والسالکین مسلکهم فی الکفر
وتکذیب الرسل والمعاد كَذَٰلِكَ الفعل الذی فعلنا بالامم السابقین المکذبین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ
والطاغین الذین هم فی عصرک وبعده وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وفی زمان اهلاکهم لِلْمُكَذِّبِينَ بآیات الله
والمنیة قیل انه تعالی کرر قضیة الویل فی السورة المبارکة عشر مرات لان تکرار القصة المرعبة فی مقام التوعید
والترهیب دأب العرب وهو من البدائع واحسنها وعن الکاظم علیه السلام فی تأویل الآیة انه قال یقول ویل للمکذبین یا محمد بما

ثم استبعادا

الامم







وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۝ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ۝ كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ
بِالْمُجْرِمِينَ ۝ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۝ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۝
إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ ۝

و عاد و ثمود و جماعتهای دیگر که هم عقیده با پیشینیان شدند بعذاب نابود و اعدام نمودیم وبعد از ایشان رفتار ما نا کهکاران همین
خواهد بود وای بحال تکذیب کنندگان پیغمبران و معاد چگونه تکذیب معاد خلقت تازه از خاک شدن را استبعاد میکنند ای بی خردها
مگر شما را در اول از آب منی پست و گندیده نیافریدیم و همان آب را در میان رحم زنان قرار دادیم تا از هر آفتی محفوظ بماند تا مدت معینیکه حکمت
اقتضا داشت که آن مدت از شش ماه تا نه ماه میباشد و در آن جای تنگ و تاریک خلقت بدن و اعضاتان را تمام کردیم پس
چه قدر قادر و توانای کاملی بودیم که بهر طور که خواستیم از تناسب اندام و خصوصیات خلقت شما را تکمیل کردیم وای بحال انانکه
قدرت ما را بر خلقتشان از خاک تکذیب کنند مگر ما نقدر تمان زمین با وسعتی که دارد زیر شما است جای سکنتان قرار ندادیم هم در حال

اوحیت الیه من ولایة علی قال الاولین الذین کذبوا الرسل فی طاعة الاوصیاء نفعل بالمجرمین قال من اجرم الی آل محمد و
رکب من وصیه ما رکب ثم انکر سبحانه علی الکفار تکذیبهم بالمعاد لاستبعادهم ایاه بتقریرهم بالخلق الاول الدال علی امکان
الخلق الثانی وقدرته علیه بقوله أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ ایها المنکرین للمعاد فی الدنیا بقدرتنا مِنْ مَاءٍ
مَهِينٍ ومبتذل لا یعتنی به والنطفة القذرة التی یستقذرها فَجَعَلْنَاهُ ووضعناه فِي قَرَارٍ ومقر مَكِينٍ
وحصین ومحفوظ من الآفات والعوارض الخارجیة وهو الرحم الذی هو وعاء الولد حال کونه باقیا فیه إِلَىٰ قَدَرٍ واجل
معین ومقدار مَعْلُومٍ من الوقت الذی قدره الله تعالی للولادة وهو من ستة اشهر الی تسعة اشهر فَقَدَرْنَا
وخلقنا جسده واعضاءه وجوارحه کما خلق فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ نحن قیل یعنی نقدرنا فی ذلک المکان الضیق
المظلم علی خلقته وتصویره کیف شئنا فنعم المقدرون حیث خلقناه علی احسن صورة وهیئة تکون مع صغره انموذجا للعالم
الکبیر وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بقدرتنا علی اعادته التی هی اهون قیل ان الله تعالی خوف الکفار بکثرة
نعمه علیهم فان نعم المنعم اذا کان اکثر کان عصیانه اقبح وعقابه اشد فذکر الله سبحانه فی الآیة السابقة نعمه التی فی انفسهم ثم ذکر نعمه الخارجیة
الافاقیة بقوله أَلَمْ نَجْعَلِ لکم الْأَرْضَ الواسعة التی تحت اقدامکم كِفَاتًا وجامعا او حافظا او مساکن
فی حال کونکم أَحْيَاءً وکونکم وَأَمْوَاتًا روی عن امیر المؤمنین انه نظر فی رجوعه من صفین الی المقابر الکوفة
فقال هذه کفات الاموات ثم نظر الی بیوت الکوفة فقال هذه کفات الاحیاء ای مساکنهم ثم تلا هذه الآیة وَجَعَلْنَا
لکم بعد خلق الارض فِيهَا جبالا رَوَاسِيَ وثوابت شَامِخَاتٍ ومرتفعات وطوالا لتکون اوتادا لها
وَأَسْقَيْنَاكُمْ برحمتنا من السماء والارض مَاءً فُرَاتًا وعذبا او لذیذا وَيْلٌ وعذاب
الیم يَوْمَئِذٍ وفی ذلک الزمان الخطیر لِلْمُكَذِّبِينَ بهذه النعم العظام والمنکرین لقدرتنا
علی اعادة الخلق فی یوم القیامة ثم ذکر سبحانه کیفیة عذاب المکذبین یوم القیامة قیل ان الشمس تقرب فیه من رؤوس
الخلایق ولیس علیهم لباس ولا کنان فتلحقهم الشمس وتاخذ بانفاسهم ویمتد ذلک الیوم وینجی الله المؤمنین الی ظل
عرشه فهنالک یقولون فمن الله علینا ووقینا عذاب السموم ویقول خزنة جهنم للمکذبین انْطَلِقُوا واذهبوا
إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ فی الدنیا بِهِ تُكَذِّبُونَ من العذاب ثم یبالغون فی تقریعهم بتکرار الامر بقوله انطلقوا
ایها المکذبون واذهبوا إِلَىٰ ظِلٍّ من دخان غلیظ عظیم من نار جهنم او ظل من نار ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ
قیل شعبة عن یمینهم وشعبة عن یسارهم وشعبة فوق رؤوسهم فیکونون محاطین بالدخان او النار قیل یخرج لسان
من النار محیط بالکافر کالسرادق فیتشعب ثلاث شعب یکون فیها حتی یفرغ من الحساب لَا ظَلِيلٍ ذلک الظل
ولا مانع لهم من حر الشمس وقیل یعنی لا بارد وَلَا يُغْنِي الکفار مِنَ حر اللَّهَبِ ولا یبعدهم او لا یسترهم
منه عن الباقر قال بلغنا والله اعلم انه اذا سیق اهل النار وینطلق بهم قبل ان یدخلوا النار فیقال لهم ادخلوا الی ظل ذی
ثلث شعب من دخان النار فیحسبون انها الجنة ثم یدخلون النار افواجا ذلک نصف النهار انتهی ثم وصف سبحانه
النار التی کان ذلک الظل دخانا لها بقوله إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ وشعلات کل شررة وشعلة فی العظم كَالْقَصْرِ
العظیم والبناء الرفیع عن ابن عباس یرید القصور العظام وروی عنه ان هذا التشبیه ورد فی بلاد العرب وقصورهم قصیرة
السمک جاریة مجری الخیمة وفی روایة اخری عنه انه سئل عن القصر فقال هو خشب کنا ندخره للشتاء نقطعه وقیل
هو اصول الشجر العظام والنخل ثم شبه سبحانه کل شرر فی اللون والتتابع والسرعة والکثرة والاختلاط بجماعة الابل السود بقوله
كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ وجماعة ابل صُفْرٌ کل شررة کانها جمل اصفر قیل عبر سبحانه عن الاسود بالاصفر لان
لون الصفرة هو السواد المختلط بالبیاض او لان الابل الاسود سواده یضرب الی الصفرة او لان الابل الاصفر ذوب راوس

فقدرنا فنعم القادرون ويل يومئذ للمكذبين الم نجعل الارض
كفاتا احياء وامواتا وجعلنا فيها رواسى شامخات واسقيناكم ماء فراتا
ويل يومئذ للمكذبين انطلقوا الى ما كنتم به تكذبون انطلقوا الى
ظل ذى ثلاث شعب لا ظليل ولا يغنى من اللهب انها ترمى بشرر كالقصر
كانه جمالت صفر ويل يومئذ للمكذبين هذا يوم لا ينطقون ولا
يؤذن لهم فيعتذرون ويل يومئذ للمكذبين هذا يوم الفصل
جمعناكم والاولين فان كان لكم كيد فكيدون

زندگی و مرده گی تان چه در حال زندگی بر روی آن تعیش و زندگانی میکنید و چون بمیرید در آن دفن میشوید و ما کوههای
بزرگی را در نهایت بلندی در روی زمین بقدر تمکن برای انتفاع شما قرار دادیم و شما را با آبهای خوشگوار بالذت بقدر تمکن
سیراب کردیم و جانتان را از رنج تشنگی نگهداری نمودیم وای در روز قیامت بحال کسانیکه این قدرت و نعمتهای ما را در دنیا دیدند
و تکذیب معاد نمودند و منکر قدرت ما بر زنده کردنشان در آخرت شدند پس از آن خدای متعال کیفیت عذاب مکذبین را
بیان فرمود و چون در قیامت آفتاب نزدیک سرهای خلق آید بطوریکه نفسهای هم از شدت گرما تنگ شود و مؤمنین بسایه
عرش روند ملائکه ی خزنه جهنم بمکذبین گویند که شما بسوی عذابی روید که آنرا تکذیب میکردید ای مکذبین تا بطرف سایه آتش جهنم
روید که سه شعبه دارد یکی بطرف راستتان یکی بطرف چپتان و یکی در بالای سرتان و این سایه از سوزش آفتاب را حتیتان
نکند و از سوزندگی شعلهای آتش جهنم خلاصتان ننماید و آن آتش از خود شعلهائی بیرون میدهد که در بزرگی مانند عمارت عظمت
بسیار بلندی است و هر شعله در رنگ و بجا در پی بودن مانند یک گله شتر سیاه یا زرد باشد که رو بطرف انسان آید بعضی گفتند که
چون عرب خیلی مشتاق شتر بوده و آنرا بهترین نعمتها میدانسته خداوند برای استهزا بانها فرمود آن شتر را که بسیار عاشق و مشتاق بودید
همین است که رو بشما میاید وای در آن روز بحال مکذبین معاد و آن روزی است که این مکذبین نتوانند سخنی بگویند و خداوند بآنها
اجازه ندهد که عذرخواهی از تقصیرات خود کنند وای در آن روز بحال مکذبین معاد این روز حکومت الهی است میان مردم و میان حق

اشعاره بالسواد قيل ان ابتداء الشرر يعظم فيكون كالقصر ثم يفترق فتكون القطع المتفرقة كالجمالة الصفر قيل فى تشبيه الشرر
بالجمالة الصفر تقريع بالكفار فانهم كانوا يحبون الجمال و يعتقدون ان ملكها تمام النعمة فقيل لهم انكم كنتم تتوقعون من نيل
نعم كثيرة اهمها عندكم جمالة وجماعة من الابل فاليوم صارت الجمالة المحبوبة عندكم هذه الشرارات ويل يومئذ
للمكذبين بهذه الاهوال هذا اليوم الذى فيه تلك الاهوال العظيمة يوم لا ينطقون هؤلاء
المكذبون بشئ قيل ان الكفار حين السؤال ينطقون فلما انقضى السؤال والحساب لا ينطقون من الوحشة
وعدم القدرة على التكلم ولا يؤذن لهم من قبل الله فيعتذرون عن تقصيرهم اذ لا عذر لهم بعد اتمام الحجة عليهم فى الدنيا ويل يومئذ للمكذبين بهذه الاخبار ثم يقال
لهم توبيخا وتقريعا هذا اليوم العظيم الذى ترون اهواله يوم الفصل بين الحق والباطل او لفصل القضاء
بين الناس اجمعين جمعناكم يا امة محمد فى هذا اليوم والاولين والامم السابقين لفصل القضاء
والحكم للمحق وعلى المبطل فان كان لكم ايها الكفار المبطلون كيد وحيلة فى هذا اليوم لدفع العذاب
عنكم كما كان لكم فى الدنيا مكائد لابطال دعوة الرسل ولصرف الناس عنهم فكيدون واحتالوا وتخلصوا
من عذابى ولكن لا تقدرون اليوم على كيد وحيلة فعليكم ان تحملوا العذاب ويل يومئذ للمكذبين
الذين لا حيلة لهم من التخلص من عذاب ثم بين سبحانه حسن حال المتقين بقوله ان المتقين والمحترزين
عن الكفر والتكذيب فى ذلك اليوم مستقرون فى ظلال يظلهم من حر الشمس وغيره وهو ظل العرش او اشجار الجنة
لا كظل المكذبين الذى ليس بظليل عن القمى فى ظلال من نور انور من نور الشمس وعن الكاظم نحن وشيعتنا وفى عيون
عذبة لذيذة يدفعون بها عطشهم وفى فواكه كثيرة مما يشتهون ويميلون اليه والحاصل
انهم مستغرقون فى فنون النعم وانواع الترفه ويقال لهم تفريحا للقلوب ايها المتقون كلوا من نعم الجنة
وفواكهها واشربوا من انواع اشربتها هنيئا لكم وشربا بلا اذى ولا ضرر بما كنتم فى الدنيا





ويل يومئذ للمكذبين ان المتقين فى ظلال وعيون وفواكه
مما يشتهون كلوا واشربوا هنيئا بما كنتم تعملون انا كذلك نجزى المحسنين
ويل يومئذ للمكذبين كلوا وتمتعوا قليلا انكم مجرمون ويل يومئذ
للمكذبين واذا قيل لهم اركعوا لا يركعون ويل يومئذ للمكذبين
فباى حديث بعده يؤمنون

و باطل است ای امت محمد شما را با امتهای گذشته در محضر عدل یزدان جمع کنیم اگر تدبیری برای خلاصی خود از عذاب دارید آن تدبیر
بنمائید و البته بدانید که تدبیری ندارید وای بر حال کسانی در آن روز که این خبرها را دروغ میدانند پس از آن حسن حال اهل ایمان
و تقوی را بیان فرماید باین مضمون که اهل ایمان و تقوی در آن روز در سایه عرش یا سایه درختهای بهشت و هم در کنار چشمه های
آب هستند که بآن رفع تشنگی از خود نمایند و در میان میوه های بهشتی غوطه ور باشند و بآن میوه ها اشتهای فراوانی پیدا کنند
و ملائکه برآنها بگویند که بخورید از این میوه ها و بیاشامید از این آبها گوارا باد بر شما نیکوکاران این نعمت و خوشیها جزای
خیری است که در دنیا کردید ما باین خوبی نیکوکاران را جزا میدهیم وای در آن روز بحال مکذبین که خود را در نهایت ذلت
و خواری و عذاب می‌بینند و ملائکه در دنیا بگنه کاران گویند چند روزکی از نعمتهای دنیا بخورید و بهره برید که شما بدرگاه پروردگار
خود گنه کار و یاغی هستید وای در روز قیامت بحال مکذبین این گنه کاران را در دنیا نصیحت میکنند که نماز کنید و بعبادت
خدا پردازید و این گروه ابدا نصیحت نپذیرند و نماز و عبادت نکنند وای در روز قیامت بحال مکذبین و عجب است
از این کفار و مکذبین که باین قرآن عظیم که دارای مواعظ و حکم و جهات بسیاری از اعجاز است ایمان نیاورند پس بچه
موعظه و چه کتابی بعد از قرآن ایمان خواهند آورد و بر شقاوت قلب آنها نهایت است

تعملون من الاعمال الصالحة والعبادات المرضية انا بفضلنا ورحمتنا كذلك الجزاء الجزيل والثواب العظيم
نجزى المؤمنين المحسنين فى عقائدهم واعمالهم واخلاقهم وبسبب طاعتهم لربهم ويل
يومئذ للمكذبين حيث يرون انفسهم فى غاية الذل والعذاب واعدائهم المخاصمين لهم فى
نهاية الكرامة والنعم الراجحة واما المجرمون المكذبون فيقال لهم فى الدنيا كلوا من نعم الدنيا وتمتعوا
وانتفعوا بشهياتها زمانا قليلا واشباعا الى انقضاء عمركم فان تلذذكم بها كتلذذ من ياكل لقمة حاراء مسموم
مهلك ثم يموتون ويهلكون بها وانتم تبتلون بالعذاب لاجل انكم مجرمون وطاغون على ربكم ويل
يومئذ للمكذبين حيث عرضوا انفسهم للعذاب الدائم بالتمتع القليل ثم بين سبحانه شدة طغيانهم على الله
بقوله واذا قيل لهم اركعوا واخضعوا لربكم المنعم عليكم بتلك النعم العظام الدنيوية وعظموه شكرا عليها لا
يركعون ويصرون على كفرهم عن ابن عباس ان المراد بالركوع فى الاية الصلوة والمعنى ان الكفار اذا دعوا للصلوة لا يصلون
ذمهم سبحانه على ترك انقيادهم لله فى الاصول والفروع وفيه دلالة على ان الكفار مكلفون بالفروع كما انهم مكلفون
بالاصول ومعاقبون عليها قيل نزلت فى ثقيف حين امرهم الرسول بالصلوة فقالوا لا نحنى فانها مسبة ثم لما بالغ سبحانه
فى كتابه الكريم فى اقامة البراهين على وجوب الايمان بالله والانقياد له وزجر الكفار عن العتو والعصيان ومع ذلك لم يؤمنوا
ولم يتاثروا ولم يتعظوا به اعظم ختم السورة المباركة باظهار التعجب من عدم ايمانهم بقوله فباى حديث
وبيان غير القرآن بعده لا مع كونه اعجازا وجامعا المواعظ الشافية والعلوم والحكم يؤمنون
فاذا لم يؤمنوا به فهم فى غاية القساوة واللجاج والعناد عن الصادق من قرء سورة والمرسلات
عرفا عرف الله بينه وبين محمد ثم لما ختمت السورة المباركة المتضمنة لبيان عظم القيامة
واهوالها والاستفهامات التقريرية لاثبات وقوعها بقوله الم نخلقكم من ماء
مهين الى اخره وبيان سوء حال المكذبين بها وحسن حال
المتقين

## نظمت سورة المباركة النباء

المتضمنة لبيان عظمة ذلك اليوم واهواله والاستفهامات التقريرية لاثبات وقوعه بقوله الم نجعل الارض
مهادا الى اخره وبيان سوء حال المكذبين به وحسن حال المتقين فى الاخرة فافتتحها سبحانه على دابه بذكر الاسماء المباركات

# بسم الله الرحمن الرحيم

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا
سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ
أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

پس از خاتمه سوره مبارکه مرسلات که در آن ببیان عظمت روز قیامت و شدّت اهوال آن و استدلال
بر وقوع آن و بیان سوء حال مکذّبین بآن و حسن حال متقین بود بتنظیم سوره مبارکه نباء شد که در آن نیز بیان
عظمت روز قیامت و استدلال بر وقوع آن و بیان سوء حال مکذّبین آن و حسن حال متقین ست
پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع ببیان عظمت روز قیامت فرمود باین مضمون که از چه کفار از یکدیگر یا
از مؤمنین پرسش میکنند پرسش از خبر بسیار مهمّی که از آن مهم تر نیست آن خبریکه در آن اختلاف کرده اند بعضی
گفتند که مراد از آن خبر مهم پیغمبری حضرت خاتم الانبیا است و بعضی دیگر گفتند پرسش از صحت قران است که در آن اختلاف
کرده اند که سحر است یا شعر است یا کهانت ست و برخی گفتند که مراد از آن خبر وقوع روز قیامت است که کفار در آن اختلاف
کردند بعضی منکرش شدند و بعضی در آن تردید کردند و بعضی قائل بمعاد روحانی و منکر جسمانی آن شدند پس خدا ردع
کفار از اختلاف در آن فرمود باین مضمون که هرگز انکار آنها درست نیست بلکه خواهند دانست که آن حق و مطابق واقع است
نه هرگز سخن آنها اعتباری نیست بلکه خواهند دانست که قیامت حقیقت دارد و محل تردید نمیباشد و وقت دانستنشان
وقتی است که جانشان از تن بیرون رود نبا بقول بعضی روز قیامت است نبا بقول بعضی دیگر پس چون انکار
منکرین از روی استبعاد زنده شدن بعد از مرگ بوده و آن از روی ندانستن کمال قدرت الهی ست خداوند شروع باثبات قدرت خود
فرمود در ایجاد هر چیز که از جملۀ آنها زنده کردن است تمام مردم را از زن و مرد پس از خاک شدنشان باین مضمون که مگر ما بقدرتمان زمین را
آرامگاه شما نکردیم که بر روی آن زندگانی کنید مگر کوهها را میخهای زمین قرار ندادیم تا بوسیله آنها زمین حرکت بر آب نکند
مگر ما شما را از آب منی نیافریدیم و شما را زن و مرد قرار دادیم که با یکدیگر انس بگیرید و امور تان را تنظیم کنید و فرزند از تان وجود یابد

بقوله بسم الله الرحمن الرحیم
ثمّ ابتد بهاء القول الصحیح بنبإ اعظم یوم القیامة بقوله عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وعن ای خبر اولئک الکفار یتسائلون بعضهم
بعضاً او کلّهم المؤمنین استهزاء او المؤمنون المهول زیادة للیقین والبصیرة یتسائلون عَنِ النَّبَإِ والخبر العظیم
الشان الذی لا اعظم منه قیل انّ المراد من النباء نبوّة محمّد و قیل هو القرآن الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ
فبعضهم یقولون انه سحر و بعضهم یقولون انّه شعر و بعضهم یقولون کهانة و قیل ان المراد به وقوع یوم القیا
وهو الاظهر فانّ الکفار کانوا فیه مختلفین فبعضهم ینکرونه و بعضهم یظهرون الشک فیه و بعضهم ینکرون
المعاد الجسمانی دون الروحانی و فی الاستفهام غایة تفخیم شأنه و عن الصادق ع فی تاویله قال النباء العظیم
هو الولایة و عن الباقر انه سئل عن تفسیر عمّ یتسائلون قال هو امیر المؤمنین ع قال کان امیر المؤمنین یقول ما لله عز آیة اکبر منی و
ما لله نباء اعظم منی و عن الرضا انه سئل عنه قال قال امیر المؤمنین ما لله نباء اعظم منی وما لله آیة اکبر منی و قد عرض فضلی علی الامم
الماضیة علی اختلاف السنتهم فلم تقرّ بفضلی و عن ابیه عن الحسین بن علی قال رسول الله لعلی یا علی انت حجة الله و انت باب الله و انت
الطریق الی الله و انت النباء العظیم و روی العلامة فی نهج الحق عن العامة تاویله بامیر المؤمنین اقول هذه الروایات لاتنافی
ارادة الشئ الظاهر الاید وان انطبق عنوان النباء العظیم علی امیر المؤمنین ایضاً ثم ردع سبحانه الکفار عن الاختلاف فی المعاد بقوله
كَلَّا لیس الامر کما یقوله الکفار فی یوم القیامة فانهم سَيَعْلَمُونَ انه حق و واقع لا محالة و قیل ان کلا هنا بمعنی حقاً ثم
کرر سبحانه الردع و ابلغ فیه بکلمة ثم بقوله ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ انه واقع لا دافع له فلا مجال للشک فیه ولا
للتسائل عنه لوضوحه و قیل یعنی کلا سیعلمون حقیقته عند النزع ثم سیعلمون به یوم القیامة او سیعلمون حین البعث
من القبور بالقیامة والحشر والحساب ثم سیعلمون بالعذاب علی التکذیب او سیعلمون ما الله فاعل بهم ثم سیعلمون
ان الامر لیس کما توهمون من ان الله غیر باعثهم او سیعلمون بما نزل بهم فی الدنیا من العذاب و سیعلمون بما نزل بهم فی
الآخرة او سیعلمون الکفار سوء عاقبة تکذیبهم و سیعلمون المؤمنون حسن عاقبة تصدیقهم وهذا التفسیر ابعد من الکل
لظهور الآیتین فی غایة التهدید والتشدید والسین فی الفعلین للتقریب والتاکید ثم لما کان عمدة انکار المنکرین بالنظر
الی استبعاد الاعادة المبنی علی عدم المعرفة بقدرة الله ذکر سبحانه الشواهد علی کمال قدرته بقوله أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ



وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا
شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا

و ما خواب را وسیله آرامش و راحتی اعضای شما قرار دادیم تا بواسطه آن خستگی بدنتان از زحمتهای روز بیرون رود و شب
مانند لباس تن وسیله پوشیدن شما از انظار قرار دادیم که در تاریکی آن راحت و از جنبش و تلاش برای معاش آرامش یابید
و روز را برای کسب معاش و کار و رفت و آمد برای تجارت و استفاداتتان قرار دادیم و هفت آسمان را بالای سر شما
با کمال استحکام و کلفتی مانند سقف خانه ساختیم و خورشید و ماه را چون چراغ پر نور برای تمام اهل عالم آفریدیم و از
ابرهای فشار داده آب باران پی در پی پر نفع فرود آوردیم که تا از زمین روئیدنیهای پر بار چون درختان میوه دار دو ز
بهره دار و گیاههای بی بار چون بته های خودروی بیابانی بیرون آوردیم که خوراک خود شما و حیوانات باشند و باغهای درهم
و نزدیک بهم را ایجاد کردیم که میوه های آنها تفریح و شهوت رانی کنید پس منزل و چراغ و آب و خوراک و جفت و وسائل
هر نوع تفریحتان را تمام بقدرتمان فراهم کردیم پس خدای متعال بعد از اثبات کمال قدرت و حکمت خود در
بیان اتمام نعمتش بر خلق از حیث مسکن و اسباب معیشت و موجبات راحت بودن در دنیا بیان احوال آخرت
فرمود باین مضمون که روز قیامت که وقت حکومت میان بندگان است آن روزی است که عمر دنیا سر آید و هنگام

بقدرتنا لکم مِهَادًا او فراشا تتقلبون علیها کما تتقلبون علی فرشکم وَالْجِبَالَ الرواسی فی الارض أَوْتَادًا
لها لتسکن ولا تمید باهلها وَخَلَقْنَاكُمْ من الماء المهین أَزْوَاجًا اصنافاً ذکراً و انثی لیسکن
کل صنف الی الآخر و ینتظم امر المعاش والمعاشرة والتناسل وَجَعَلْنَا وصیرنا نَوْمَكُمْ لطفاً بکم سُبَاتًا و
قاطعاً للحرکات اعضائکم و راحة لکم و دافعاً لتعبکم وَجَعَلْنَا وصیرنا اللَّيْلَ المظلم لکم لِبَاسًا و ساتراً
لکم بظلمته عن عیون الناس کما یستر اللباس عن عیونکم فتستریحون فیه و تقفون عن الحرکة فی مطلب المعاش
وَجَعَلْنَا النَّهَارَ لکم مَعَاشًا و زمان اکتساب الرزق والتقلب فی وجه الارض لطلب المعاش و
بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ من السموات سَبْعًا غیر العرش والکرسی شِدَادًا و غلاظاً غلظ کل سماء
مسیرة خمسمأة عام او محکمات الخلق لا یؤثر فیها مرّ الدهور وکرّ العصور ولا فطور فیها ولا فروج قیل ان اطلاق
البناء علی السقف مع انه لا یستعمل الا فی اسافل البیت للدلالة علی کمال الاستحکام او لتنزیلها منزلة القبات المضروبة
علی الخلق وَجَعَلْنَا و خلقنا لاهل العالم سِرَاجًا و مصباحاً وَهَّاجًا
و وقاداً و مضیئاً فی الغایة عن ابن عباس الوهاج مبالغة فی النور وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
والریاح المثیرات للسحاب کما عن ابن عباس او السحاب کما فی روایة اخری عنه مَاءً ثَجَّاجًا
و شدید الانصباب و متتابع القطر عظیم النفع لِنُخْرِجَ بِهِ من الارض حَبًّا و نباتاً لاکله الانعام والثمار
وَنَبَاتًا لاکل الانعام الحشیش وَجَنَّاتٍ و بساتین أَلْفَافًا و متداخلات او متقاربات لتتفکهوا
بثمارها اذکر سبحانه اولا اغذیة الانسان بقوله حبا ثم ذکر علوفة الحیوانات بقوله ونباتا و بعدها ما تستلذ به الانسان
من الفواکه ثم انه تعالی بعد اثبات کمال قدرته و حکمته و اتمام نعمته علی الخلق من حیث المسکن و اسباب المعیشة والراحة فی
الدنیا ذکر احوال الآخرة بقوله إِنَّ یوم القیامة الذی هو يَوْمَ الْفَصْلِ و القضاء بین الناس كَانَ
بتقدیر الله مِيقَاتًا و زماناً ینتهی الیه الدنیا او الخلایق او موعداً للجزاء علی الاعمال و لاجتماع الخلایق ثم بین
سبحانه ذلک الیوم بقوله يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ النفخة الثانیة التی هی نفخة الاحیاء فَتَأْتُونَ
ایها الناس بعد احیائکم فی القبور و بعثکم منها الی المحشر حال کونکم أَفْوَاجًا و جماعات قیل یاتی کل نبی
مع امته و قیل یعنی فرقاً مختلفة روی عن معاذ انه سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عنه فقال یا معاذ سئلت عن امر عظیم
من الامور ثم ارسل عینیه ثم قال یحشر عشرة اصناف من امتی بعضهم علی صورة القردة و بعضهم علی صورة الخنازیر و بعضهم
منکوسون ارجلهم فوق و وجوههم یسحبون علیها و بعضهم عمی و بعضهم صم بکم و بعضهم یمضغون السنتهم و هی مدلاة
علی صدورهم یسیل القیح من افواههم یتقذرهم اهل الجمع و بعضهم مقطعة ایدیهم و ارجلهم و بعضهم مصلبون علی جذوع
من نار و بعضهم اشد نتنا من الجیف و بعضهم ملبسون جبابا سابغة من قطران لازقة بجلودهم فاما الذین علی
صورة القردة فالقتات من الناس و اما الذین علی صورة الخنازیر فاهل السحت و اما المنکوسون علی وجوههم فاکلة الربا
و اما العمی فالذین یجورون فی الحکم و اما الصم البکم فالمعجبون باعمالهم و اما الذین یمضغون السنتهم فالعلماء
والقضاة الذین خالف قولهم اعمالهم و اما الذین قطعت ایدیهم و ارجلهم فهم الذین یؤذون الجیران و اما
المصلبون علی جذوع النار فالسعاة بالناس الی السلطان و اما الذین هم اشد نتنا من الجیف فالذین یتبعون

لنخرج به حبّاً ونباتاً وجنّات الفافاً انّ يوم الفصل كان ميقاتا
يوم ينفخ في الصور فتأتون افواجا وفتحت السماء فكانت ابوابا و
سيّرت الجبال فكانت سرابا انّ جهنم كانت مرصادا للطاغين مآبا
لابثين فيها احقابا لا يذوقون فيها بردا ولا شرابا الّا حميما وغسّاقا
جزاءً وفاقا انّهم كانوا لا يرجون حسابا وكذّبوا باياتنا كذّابا

رسیدگی باعمال بندگان و مجازات آنهاست روزیست که اسرافیل در صور بدمد و همه خلق اولین و آخرین دوباره زنده شوند و از قبرها بیرون آیند و فوج فوج گروه گروه بمحشر و صحرای قیامت بیایند بعضی گفتند هر پیغمبری با امتش بمحشر آید معاذ بن جبل از رسول خدا پرسید که اینکه دسته های مختلف چیست آن حضرت فرمود سؤال بزرگی کردی پس فرمود از امت من ده فرقه بمحشر آیند بعضی بشکل میمون و بعضی بشکل خوک و بعضی بصورتهای بد و زشت پاها بهوا کشیده و بعضی کور و گنگ و لال و بعضی زبان خود را بجوند و بر سینه هایشان افتد و چرک از دهانشان جاری باشد و بعضی دست و پا بریده و بعضی بر دار آتشین و بعضی گندشان از مردار بیشتر و بعضی جبه هائی از قطران بر بدن دارند این گناه هر یک را حضرت بیان فرمود و آسمان شکافهای بسیاری پیدا کند که هر شکافی چون دری باشد برای فرود آمدن ملائکه و کوهها از جا کنده و در هوا سیر کنند و گمان کنی که کوه است در هوا ولی کوه نیست بلکه غباری است که هوا را پر کرده و جهنم جائی باشد که ملائکه عذاب در آنجا منتظر ورود مردم در آن باشند و آن جهنم جای سرکشها و یاغیها که برخدا باشند که در آن همیشه بمانند و ابداً راحتی نیابند و شربتی نیاشامند جز آبیکه در نهایت داغی باشد و چرکی که از تن اهل جهنم روان شود این عقوبت موافق عقاید و اعمال و اخلاق آنهاست بی کم و زیاد چه عقیده زشتشان در دنیا آن بود که آخرت و مجازات بر اعمال نیست و علاوه این که ادله معاد و فرمایشات پیغمبر را تکذیب میکردند ولذا بکفر و معصیتهای خود اصرار داشتند و خدا بمثل

الشهوات واللذات وضعوا احوالهم تحت امر الله تعالى واما النبي يلبسون الجبات لاهل الكبر والفخر والخيلاء وروى في المجمع عن النبي
وفتحت السماء وانشقت شقوقاً كثيرة فكانت انشقاقاتها لكثرة الشقوق كانها ابواباً لنزول الملائكة قيل
ان التقدير فكانت تلك المواضع المفتوحة ابوابا وقيل ان المراد من جميع ابوابها ابوابها واعد انها فكان يمكن نهار اوار سال
للملائكة وسيّرت الجبال في الجو بعد انقلاعها من اماكنها فكانت وصارت في الانظار شيئا وليس بشيء
كما ترى سراباً تحسبه ماء وليس بماء قيل ان الله تعالى اخبر عن الجبال بحالات فاولها انها تندك وتتقطع
ثم تصير كثيبا مهيلا وتلاشى رملا ثم تصير كالعهن ثم تنسفها الرياح فتصير هباء وذرات منبثة في الهواء
فتصير في الهواء كقطعة من الارض تسير في الجو ثم الارض التي تحتها بارزة وهي في هذه الحالة مثل السراب فكما
ان السراب تحسبه ماء وليس بماء كذلك الجبال تحسبها جبالا وليست بجبال في الحقيقة بل هي غبار ثم انه تعالى
بعد بيان خراب الدنيا ومجيء الناس الى المحشر بين حال جهنم بقوله انّ جهنم كانت في علم الله او صارت
مرصاداً ومحلا لترقب خزنتها ورود الناس فالمؤمنون يمرون عليها كالبرق الخاطف او كالراكب و
تكون للطاغين والعتاة والمتمردين خاصة مآباً ومرجعا ومستقرا حال كونهم لابثين
ومقيمين فيها احقاباً ودهورا كثيرة لانها تمر لها عن ابن عباس ان الاحقاب ثلاثة واربعون
حقبا كل حقب سبعون خريفا كل خريف سبع مائة سنة كل سنة ثلاث مائة وستون يوما كل يوم الف سنة من ايام
الدنيا وعن النبي لا يخرج من النار من دخلها حتى يمكث فيها احقابا والحقب ثمانون سنة والسنة ثلاث مائة
وستون يوما واليوم كالف سنة مما تعدون فلا يتكلن احد على ان يخرج من النار وعن الصادق عليه السلام قال
الاحقاب ثمانية حقب والحقب ثمانون سنة والسنة ثلثمائة وستون يوما واليوم كالف سنة مما تعدون وعن
الصادق هذه في الذين يخرجون من النار وقيل انه كناية عن الدوام والخلود وعلى اي تقدير اهل النار لا
يذوقون فيها ولا يحسّون برداً ينتفعون او يستريحون به وعن بعض مفسري العامة والقمي يعني نوما و
لا شراباً رافعا لعطشهم الّا حميماً ماء متناهيا في الحرارة وغسّاقاً وقيحا سائلا من جلود اهل النار
انا نجازيهم جزاءً يكون وفاقاً لعقائدهم واخلاقهم واعمالهم بلا زيادة عليها ولا نقصان ومطابقا لها
في العظم والصغر ثم حكى سبحانه اعتقادهم الموجب لذلك العذاب بقوله انّهم كانوا في الدنيا لا يرجون
ولا يحتملون حساباً لاعمالهم في الاخرة وجزاء على سيئاتهم ولذا كانوا لا يبالون منكرا ولا يرغبون في
معروف ثم حكى سبحانه اسوء اعمالهم بقوله وكذّبوا باياتنا الدالة على التوحيد والبعث والحساب كذّابا





وكلّ شيء احصيناه كتابا فذوقوا فلن نزيدكم الّا عذابا انّ للمتقين
مفازا حدائق واعنابا وكواعب اترابا وكأسا دهاقا لا
يسمعون فيها لغوا ولا كذّابا جزاءً من ربّك عطاءً حسابا
ربّ السموات والارض وما بينهما الرحمن لا يملكون منه خطابا

پس بیان علم خود باندازه اعمال و جزای آنها فرمود باین مضمون که هر چیز را در لوح محفوظ ثابت و ضبط کرده ایم پس بچشید ای بندگان یاغی که کار بزه عذابی که خودتان برای خود فراهم کرده اید چنانچه در دنیا چشیده اید لذت معصیتهای خودتان را و تا ابد چیزی برای شما زیاد نشود مگر عذاب که در هر آن زیادتر گردد پس از بیان عذاب سختی حال کفار در آخرت خدا ثواب و حسن حال اهل ایمان را بیان فرمود باین مضمون که اهل ایمان در پرهیزکاری از گناهان ببالاترین مرادهاشان رسیده و آن باغها و بستانهائیست که مانند آنها در صفا و خوبی هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بخیال کسی تصور نکرده و میوه هائی در آنجا باشد که در دنیا وجود نداشته است و خداوند در اینجا فقط انگور را ذکر فرمود برای شرافت و فضیلتی است که انگور در میان میوه ها دارد و زنهای پستان گرد هم سن برای آنها خواهد بود که جامهای پر از شراب لبریز در دست دارند و ابداً سخن بیهوده و گفتار دروغی که از کفار در دنیا شنیده میشد در بهشت شنیده نخواهد شد و این جزا و ثواب بر اعمال آنها از طرف پروردگار کریم است و بخشش از روی حساب اعمال آنهاست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود خداوند در روز قیامت حساب اعمال مؤمنین را نماید در ازاء هر عملی مقصد برابر ثواب مرحمت فرماید و این بخشش بسیار فراوان از خدای با عظمتی است که پروردگار آسمانها و زمین و تمام موجودات میان آنهاست و فیض ده بر تمام ممکنات است و هیچ یک از موجودات از ملائکه و پیغمبران و اولیاء جرئت سخن گفتن با آنهمه عظمتی که دارند در بر خداوند ندارند و در روز قیامت ملائکه که شماره آنها از تمام خلق بیشتر و قوه و قدرتشان زیادتر در وحالیکه از همه ملائکه بزرگتر و قوی تر ند همه در حضور پروردگار

وتكذيبا مفرطا اصرارا على الكفر وفنون القبائح والمعاصي فلما كانت سيئاتهم بهذه الدرجة من العظمة استحقوا هذه الدرجة
الشديدة من العذاب اللازم موافقة عذابهم واعمالهم ومعاصيهم ثم بين سبحانه علمه بميزان الاعمال ومقدار الجزاء بقوله
وكلّ شيء من الاشياء منها الاعمال وجزائها احصيناه وعلمناه حال كونه كتاباً ومثبوتا في اللوح المحفوظ
والمراد علمناه علما يكون في القوة والثبات كانه مكتوب او المراد احصيناه احصاء وكتبناه كتابا في اللوح المحفوظ او في صحف
الحفظة ثم لما بين سبحانه شدة عذاب الطغاة اظهر شدة غضبه عليهم بتوجيه العتاب اليهم بقوله فذوقوا ايها الكفرة
الطغاة طعم العذاب كما ذقتم في الدنيا لذة شهواتها فلن نزيدكم الى الابد الّا عذاباً قيل كلما استغاثوا من
عذاب اغيثوا باشد منه عن النبي ان هذه الاية اشد ما في القرآن على اهل النار قيل انهم لما كانوا يزيدون في تكذيب
النبي وايذائه وايذاء المؤمنين يزيد الله متدرجا في عذابهم لتحقيق الموافقة في الجزاء فلا يرد ما قيل من انه لو كان العذاب
الزائد مستحقا في اول ورودهم في جهنم كان تركه عفوا او احسانا فلا ينبغي للحكيم رجوعه عن عفوه واحسانه وان كان غير
مستحق فزيادته ظلم مع ان التخفيف الى مدة لا ينافي عذابه فيما بعد ثم بين سبحانه حسن حال المتقين في الاخرة بقوله انّ للمتقين
والمجتنبين عن الكفر وتكذيب الرسول والمعاد والعصيان في الاخرة مفازاً او ظفرا باقصى المطالب وهي المقاصد بعد النجاة
من النار اعني بالمفازة حدائق وبساتين ذات اشجار كثيرة وثمار وافرة لم تر مثلها عين ولم تسمع بمثلها اذن و
اعناباً طيبة كثيرة قيل انما خصها بالذكر لشرفها وفضلها ولهم نساء كواعب ومستديرات الثديين او مرتفعاتها
واتراباً ومتساويات في السن عن الباقر كواعب اترابا فتيات ناهدات وان لهم كأساً من خمر دهاقاً
ومملوة كما عن ابن عباس ومتتابعة كما عن جماعة او صافية وهؤلاء المتقون الذين هم في الجنة لا يسمعون من احد
فيها كلاما لغوا وباطلا ولا كذّاباً الذي كان الطاغون يقولونه في الآيات والحاصل ان المتقين
لا يسمعون في الجنة كلاما مشوشا ولا كلاما ككلام الطغاة وقيل ان ضمير فيها راجع الى الكأس والمعنى لا يسمعون في حال
شربهم الخمر كلاما لغوا وباطلا اذ لا يتغير عقولهم ولا يتكلمون بما لا فائدة فيه كل ذلك يكون جزاءً على عقايدهم الصحيحة واعمالهم الصالحة
من ربّك الكريم الجواد ويكون عطاءً لهم حساباً وكافيا او كثيرا زائدا عن استحقاقهم بازاء عملهم فان الاحسان
الى المطيع بمقدار عمله واجب على الله لانه لو لم يحسن لزم البخل وتساوي المطيع والعاصي وهما محالان اما الزائد فاحسان
غير واجب ولذا جمع سبحانه في ثوابهم بين الجزاء والاحسان وهذا مراد من قال العطاء موضع الفضل لا موضع الجزاء لان الجزاء على
الاعمال والفضل موهبة من الله مختصة بالجزاء من قولنا عن الامالي عن امير المؤمنين في حديث قال حتى اذا كان يوم القيامة
حسب لهم حسناتهم ثم اعطاهم بكل واحدة عشر امثالها الى سبع مائة ضعف قال الله تعالى جزاء من ربك عطاء حسابا ثم بين
سبحانه عظمة الله جزائه وكثرة عطائه بقوله ربّ السموات والارض وما بينهما هو الرحمن

يوم يقوم الروح والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا ذلك اليوم الحق فمن شاء اتخذ الى ربه مآبا انا انذرناكم عذابا قريبا يوم ينظر المرء ما قدمت يداه ويقول الكافر يا ليتني كنت ترابا

چون قشون در حضور پادشاه بقدر صف زنند و هيچيک از هيبت الهيه و ترس از آن ذات مقدس نتوانند کلمه سخن گويند و با شفاعت درباره کسی نمايند مگر اگر خدا وند اجازه سخن گفتن و شفاعت دهد و اگر اجازه يافته سخن صحيح بوقع گويد و شفاعت بمحل قابل کنند آن روز روز حقی است که هر حقی در آن آشکار گردد پس چون دانستيد عظمت و بزرگی خدا و کرم و جود بی اندازه او را پس هر کس بوسيله ايمان و عمل صالح با پروردگار خود راه پيدا کند و تحصيل رابطه نمايد از جود و کرم و فيض او بهره مند شود و ما حجت را بر شما تمام کرديم و شما را تخويف باندازه نموديم بعذابيکه در آخرت است و بزودی خواهد رسيد بکفار و گنهکاران روزيکه پشيمان بعمل و کردار يکه در دنيا کرده اند نظر کنند و همه را چه خير باشد و چه شر ببينند و کافر چون نامه اعمال خود را ببيند گويد ايکاش من خاک بودم و زنده نميشدم

والفياض المطلق على جميع الممكنات بجميع الخيرات فمن كان بهذه العظمة والجود لا يضيع عمل عامل عنده ولا يكون عطاؤه قليلا بل كان في غاية العظمة ويكون من عظمته وكبريائه ان الانبياء والرسل واعاظم الملائكة لا يملكون منه لغاية عظمته وكبريائه خطابا ومكالمة معه والاعتراض عليه في ثواب وعقاب ثم لما كان المشركون مدعين ان الملائكة والاصنام شفعاؤهم عند الله يوم القيامة ردهم سبحانه بقوله يوم يقوم الروح الذي هو اعظم من جميع الملائكة والملائكة الذين هم سكان السموات واقرب الموجودات الى الله تعالى صفا واحدا لا يتكلمون في ذلك اليوم اجلالا له وخضوعا لديه وخوفا منه الا من اذن له الرحمن في التكلم والشفاعة وقال ذلك المأذون قولا صوابا وحقا واتفاقا في محله مرضيا عنده فكيف بغيرهم وقيل لا يتكلمون في حق احد الا في حق شخص اذن له الرحمن وقال ذلك الشخص صوابا وحقا وهو التوحيد دون غيره من اهل الشرك وفي ذكر الرحمن هنا اشعار بان مناط الاذن هو الرحمة الواسعة قيل ان المراد بالروح جبرئيل وتخصيصه بالذكر لكونه افضلهم وقال جمع انه اعظم من جبرئيل عن ابن مسعود انه اعظم من السموات والجبال وعن ابن عباس انه ملك من اعظم الملائكة خلقا وعن القمي انه ملك اعظم من جبرئيل وميكائيل كان مع رسول الله وهو مع الائمة وهو مروي عن الصادق وعن الكاظم نحن والله المأذونون لهم يوم القيامة والقائلون صوابا قيل ما تقولون اذا تكلمتم قال نمجد ربنا ونصلي على نبينا ونشفع لشيعتنا ولا يردنا ربنا ثم اكد سبحانه ثبوت ذلك اليوم ورغب الناس في التهيئة له بقوله ذلك اليوم الحق الثابت الذي لا ريب فيه او اليوم الذي يحق فيه كل حق ويبطل فيه كل باطل فاذا علمتم ذلك فمن شاء النجاة من العذاب والنيل بالثواب اتخذ واختار لنفسه الى ربه مآبا وسبيلا بالايمان بتوحيده ورسالة رسوله وبالاعمال الصالحة ثم اعلن سبحانه في الناس اتماما للحجة عليهم بقوله انا انذرناكم ايها الناس في هذه السورة او في القرآن عذابا في الآخرة قريبا وقوعه على الكفار والعصاة فان كل آت قريب وان توهم بعيدا ثم بالغ سبحانه في التخويف والانذار بقوله يوم ينظر المرء والانسان المكلف الى ما قدمت يداه والذي ارتكبت جوارحه في الدنيا من الطاعة والعصيان وقيل يعني اذكر يا يوم ينظر الانسان اي شيء قدمت يداه من الخير والشر والطاعة والعصيان بالنظر الى صحيفة اعماله فان راى فيها الاعمال الصالحة فرح ورجا ثواب الله وان راى فيها الاعمال السيئة حزن وخاف العقاب ويقول الكافر حين راى تبعات كفره وعصيانه وخلو صحيفته من الحسنات يا ليتني كنت في الدنيا ترابا ولم اكن انسانا مكلفا حتى ابتلى بالعذاب او ليتني كنت في هذه اليوم ترابا ولم ابعث كما كنت ترابا قبل الاحياء وقيل يعني يا ليتني كنت متواضعا ولم اكن متكبرا وقيل ان المراد بالكافر ابليس وهو يقول يا ليتني كنت مخلوقا من تراب كادم ولم اكن مخلوقا من النار حتى اتكبر على ادم ومن السجود له وعن ابن عباس انه سئل لم سمى رسول الله عليا ابا تراب قال لانه صاحب الارض وحجة الله على اهلها بعده وله بقاؤها واليه سكونها قال لقد سمعت رسول الله يقول انه اذا كان يوم القيامة ورأى الكافر ما اعد الله تبارك وتعالى لشيعة علي من الثواب والزلفى والكرامة قال يا ليتني كنت ترابا اي من شيعة علي وذلك قول الله ويقول الكافر يا ليتني كنت ترابا عن الصادق من قرأ عم سورة عم يتساءلون لم يخرج سنتها اذا كان يدمنها في كل يوم حتى يزور بيت الله الحرام انشاء الله تعالى

ثم لما ختمت سورة النباء المتضمنة لاهوال القيامة والاستدلال على وقوعها وسوء حال الكافرين المكذبين لها وحسن حال المؤمنين المقرين بها



بسم الله الرحمن الرحيم
والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة قلوب يومئذ واجفة ابصارها خاشعة يقولون ائنا لمردودون في الحافرة ائذا كنا عظاما نخرة قالوا تلك اذا كرة خاسرة فانما هي زجرة واحدة

پس از خاتمه سوره مبارکه نبا که در آن بيان اهوال قيامت و استدلال بر وقوع آن و بيان تلخی حال مکذبين آن و خوشی حال مؤمنين در آن بود تنظيم سوره والنازعات شد که در آن بيان همين مطالب عاليه است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحيم شروع فرمود بقسم بانواع ملائکه بر وقوع قيامت باين مضمون که قسم بملائکه ئيکه جان کفار را بشدت از بدنشان بيرون کشند مانند زه کمان که بشدت بکشند و قسم بملائکه رحمتی که جان اهل ايمان را بملايمت و لطف از بدنهای آنها بيرون آورند مانند دلوی که از چاه آب بيرون آورند و قسم بملائکه ئيکه جان آنها را برفق و مدارا و آرامی بگيرند مانند شناوريکه در آب بآرامی شنا کند و غرق نشود و قسم بملائکه ئيکه بر يکديگر پيشی گيرند در بردن ارواح کفار بسوی آتش و نيز ارواح مؤمنين بسوی نعمتهای دائمه تا ببينند آنچه را که خدا وند برای آنها مهيا کرده و قسم بملائکه ئيکه انجام ميدهند اوامر الهيه را در باره کفار و مؤمنين از عقاب و ثوابيکه خدا برای آنها تهيه کرده که همه خلق بعد از مرگ و رفتن از اين عالم دوباره زنده خواهند شد روزيکه تمام زمين و کوهها از صور اسرافيل بلرزه در آيند و تمام موجودات زنده شوند و پس از آن نفخه نفخه ديگر در دنبال آن نفخه باشد که تمام بنی آدم از آن نفخه زنده شوند بعضی گفتند مراد زلزله ايی در پی است که دلها از خوف خدا و اهوال آن روز مضطرب و پريشان گردند و چشمها زير افتد و انتظار دارند که چه بسر آنها خواهد آمد اين کفار انکار بعثت و زنده شدن بعد از مرگ را دارند و ميگويند از روی انکار و استبعاد که مگر ما پس از مردن بحالت اول و حال زندگی دوباره خواهيم برگشت آيا پس از آنکه ما استخوان پوسيده شويم دوباره زنده خواهيم گشت اين زنده شدن پس از مردن اگر صحت داشته باشد بضرر ما خواهد بود از آنکه ما منکر آنيم و خبرهای آن را دروغ ميدانيم ای پيغمبر بآنها بگو که زنده کردن شما برای ما در نهايت آسانی خواهد بود فقط يک دميدن نفخه صور همه خلق اولين و آخرين زنده خواهند شد مانند يک شيپوريکه بکشند و همه اهل قافله يا قشون از

ثم لما ختمت سورة النازعات المتضمنة لتلك المطالب العالية فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدءها بذكر الايمان باصناف الملائكة بقوله والنازعات والجاذبات من الملائكة لارواح الكفار غرقا ونزعا وجذبا شديدا من اجسادهم كما ينزع في القوس بشدة حتى ينتهي الى النصل والناشطات والمخرجات من الملائكة لارواح المؤمنين نشطا واخراجا برفق ولطف من ابدانهم كما يخرج الدلو من البئر والسابحات والمرفقات في ذلك الاخراج لئلا يصل اليهم الم وشدة كما يرفق السابح في الماء في حركاته لئلا يغرق في الماء سبحا ورفقا بالغا لئلا يحتوا تعبا فالسابقات والمسرعات من الملائكة بارواح الكفار الى النار وارواح المؤمنين الى الجنة والمراحم والنعم ليروا صدق مواعيد الله سبقا وسرعة لا يشابهه سبق سابق وسرعة سريع فالمدبرات من اولئك الملائكة امرا اراد الله في حق كل منهم من العقاب والثواب الذين اعده الله لهم في الآخرة على ما رواه العامة عن امير المؤمنين وابن عباس وابن مسعود قيل نكتة عطف الثاني والثالث بالواو مع اتحاد الكل الاستغنا بان كل واحد من الاوصاف من الصفات العظيمة الجليلة الحقيقية بان يكون على حيالها منشأ للاستحقاق موصوفها للتعظيم والاجلال وعطف الرابع والخامس بالفاء لتفرعهما على الاول وعن الصادق قوله النازعات قال هم ملائكة الموت ينزعون النفوس وعن الباقر فالسابقات سبقا تسبق ارواح المؤمنين الى الجنة وقيل ان المراد من الثلثة الاخر عموم الملائكة المأمورون لامور العالم والمراد من السابحات طوائف الملائكة الذين ينزلون من السماء بسرعة كالسابح في الماء لعامر الامور ولازم السرعة هو التقدم في السير واجراء الامور وتدبيرها بغير تراخ وقيل ان السابقات الملائكة الذين يسبقون الشياطين بالوحي الى الانبياء وقيل النازعات صفة النجوم التي تكون ذوات نزع وجذب من تحت الارض الى فوقها نزعا شديدا والناشطات هي النجوم التي تسير من برج الى برج والمراد من نزعها حركتها اليومية ومن نشطها حركاتها الخاصة في افلاكها بحركة ملائمة لذاتها والمراد من السابحات هي النجوم تسبح في الفلك كما قال تعالى كل في فلك يسبحون ووصفها بالسابقات باعتبار سبق بعضها على بعض ووصفها بالمدبرات باعتبار ما يترتب عليها من الآثار كاختلاف الفصول وتمييز الاوقات واختلاف الاحوال وعلى اي تقدير يكون اقسم على وقوع البعث والقيامة والتقدير اقسم بهذه الامور العظام لتبعثن بعد الموت او لتنفخن في الصور او ان ما توعدون لواقع وقيل ان جواب القسم مذكور وهو قوله قلوب يومئذ واجفة والمعنى ان يوم ترجف وتتزلزل وتضطرب شديدا جميع الاجرام الساكنة كالارض والجبال بالنفخة الاولى التي هي الراجفة والمحركة لكل شيء فاسند الفعل الى المسببة لان النفخة سبب لاضطراب الاجرام ثم تتبعها وتحدث بعدها النفخة الثانية التي

فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ‌ هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ مُوسٰى ‌ اِذْ نَادٰيهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ‌ اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى ‌ فَقُلْ

ازجا برخیزند پس از زنده شدن همه خود را بروی زمین صاف و هموار بینند ‌ پس چون تکذیب مشرکین معاد سبب افسردگی و آزردگی قلب مبارک رسول اکرم بود خداوند متعال تسلیه آن وجود مبارک حکایت حضرت موسی و فرعون را باین مضمون که ای محمد آیا قصه موسی را شنیده ای یا من الان از برای شما بگویم متذکر شو وقتی را که پروردگارت در وادی مقدس که آن وادی طوی بود موسی گفت برو نزد فرعون او را دعوت کن بتوحید که او خیلی یاغی و سرکش شده وجود کفر و تکبر را از حد گذرانیده و با او بزبان نرم و ملایمت بگو آیا میل داری که من تو را از کفر و اخلاق ذمیمه پاک نمایم و بتقرب بخدا راهنمائیت کنم و خداوند را بتو بشناسانم تا بگاه عذاب او بترسی و معصیتش نکنی پس موسی نزد فرعون رفت و بطوریکه مامور بود تبلیغ رسالت نمود فرعون از او مطالبه معجز کرد موسی معجزه خیلی بزرگ خود را که عصا بود اژدها کرد فرعون آن حضرت را تکذیب نمود و معجزه او را بسحر نسبت داد

[margin: بنمود]

هی الرادفة للاحیاء والمراد بالیوم الزمان الممتد الذی تقع فیه النفختان عن النبی ص ان بین النفختین اربعین عاما وروی ان هذه الاربعین یمطر الله الارض ویصیر ذلک الماء علیها کالنطف وقیل ان الراجفة یوم القیامة وقیل ان الراجفة الارض والجبال والرادفة السماء وانها تنشق والکواکب فانها تنتثر وقیل الرادفة زلزلة ثانیة تتبع الزلزلة الاولی حتی تتقطع الارض وتفنی قلوب کثیرة للکفار یومئذ واجفة ومضطربة من خوف الله واهوال ذلک الیوم ومن لوازم اضطراب القلوب خوف النفوس اخبر سبحانه بقوله ابصارها خاشعة ذلیلة مترقبة لما ینزل بها من الامور العظام فان اولئک الکفار کانوا یقولون للبعث استهزاء ءانا لمردودون بعد الموت فی الحافرة والحالة الاولی کما کنا من البنیة والحیوة والقوة ثم بالغوا فی الانکار بقولهم ءاذا کنا وصرنا فی القبور عظاما نخرة وبالیة یمکن بعثنا واحیاؤنا لا یکون ذلک ابدا ثم قالوا بطریق الاستهزاء بالبعث تلک الرجعة الی الحیوة التی تدعونها اذا وعلی ما تقولون کرة ورجعة خاسرة ومضرة لنا اذ کنا ننکرها ونکذب مدعیها ثم لما کانوا یستصعبونها علی الله لزعمهم عجزه عنها بین سبحانه نهایة سهولتها علیه بقوله فانما هی حاصلة لا محالة وما توجدها الا زجرة وصیحة واحدة بامرنا لا نکرر فیها فیخرج منها جمیع الخلق فی بطون الارض واقطارها کنفخ واحد فی صور الناس لاقامة القافلة والعسکر فاذا هم محیون ومبعوثون بالساهرة والارض البیضاء المستویة بعد ما کانوا امواتا وعظاما وترابا ثم لما کان تکذیب المشرکین للنبی ص فی اخباره بالمعاد ودار الجزاء مولما لقلبه الشریف سلاه سبحانه بحکایة معارضة فرعون موسی بن عمران فی دعوته الی التوحید وانه مع انکاره ادعی الربوبیة فابتلاه الله بالعذاب مع کونه اقوی من قومه بقوله هل اتیک یا محمد وقیل ان هل هنا بمعنی قد والمعنی قد اتاک حدیث دعوة موسی فرعون وقیل ان المعنی هل بلغک خبره ام انا اخبرک به وهذا التعبیر لترغیب فی الاستماع لیتسلی به ثم ذکر الحدیث بقوله اذ ناداه ربه قیل ان التقدیر اذکر حین ناداه ربه بالواد المقدس والارض المطهرة عن الشرک والمسمی ذلک الوادی طوی وهو علی ما قیل واقع بین المدینة ومصر وقیل انه واد بالشام عند الطور وعن ابن عباس ان طوی بمعنی الرجل بالعبرانیة والمعنی یا رجل اذهب الی فرعون وقیل انه بمعنی ساعة من اللیل اذهب برسالتی الی فرعون ملک مصر انه طغی وتجاوز عن الحد فی الکفر والعصیان والتکبر علی الخلق حتی استعبدهم علی ما قیل فاذا جئته فقل له بلسان لین یا فرعون هل لک میل ورغبة الی ان تزکی وتتطهر من دنس الکفر والکبر والاخلاق السیئة الردیة واهدیک وادلک الی طریق التقرب الی ربک ومعرفته وطاعته فتخشی من عصیانه وعذابه بعد معرفته والعلم بوجوب طاعته فجاء موسی بامر ربه وحسب رسالته الی فرعون وجری بینه وبینه ما جری الی ان قال فرعون ان کنت جئت بآیة فأت بها فاراه موسی الآیة الکبری والمعجزة العظمی بالقاء عصاه وصیرورتها ثعبانا عظیما او بالید البیضاء او بهما فکذب فرعون بموسی ونسب معجزاته الی السحر وعصی ربه وتمرد عن طاعته مع علمه بصدق رسوله ثم ادبر واعرض عن الایمان بموسی وهو یسعی ویجتهد فی ابطال امر رسالته واطفاء نوره عنادا او لجاجا وقیل لما رای فرعون الثعبان ادبر واسرع فی مشیته خشیة منه فحشر وجمع السحرة لمعارضة موسی او سائر الناس لیری واغلبة السحرة علیه فنادی فی مجمعهم بنفسه او بتوسط مناد من قبله وقال یا ایها الناس انا ربکم والحکیم الاعلی من کل من یلی امرکم من الملوک والامراء او من الاصنام التی تعبدونها فاخذه الله بسبب طغیانه ودعواه الربوبیة والالوهیة ونکل به نکال الآخرة وعاقبه بالعقوبة الشدیدة وهی احراقه فی القیامة بالنار ونکال الاولی والعقوبة الدنیویة وهی غرقه فی الماء وقیل ان المراد من الاولی قوله ما علمت لکم من اله غیری ومن الآخرة قوله انا ربکم الاعلی عن الباقر ع انه کان بین الکلمتین اربعین سنة وعنه ع قال قال رسول الله ص قال جبرئیل قلت یا رب تدع فرعون وقد قال انا ربکم الاعلی فقال انما یقول هذا مثلک من یخاف الفوت





هَلْ لَكَ اِلٰى اَنْ تَزَكّٰى ‌ وَاَهْدِيَكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى ‌ فَاَرٰيهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى ‌ فَكَذَّبَ وَعَصٰى ‌ ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى ‌ فَحَشَرَ فَنَادٰى ‌ فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى ‌ فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُولٰى ‌ اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشٰى ‌ ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا اَمِ السَّمَاءُ بَنٰيهَا ‌ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰيهَا ‌ وَاَغْطَشَ لَيْلَهَا وَاَخْرَجَ ضُحٰيهَا ‌ وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰيهَا ‌ اَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعٰيهَا ‌ وَالْجِبَالَ اَرْسٰيهَا ‌ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِاَنْعَامِكُمْ ‌ فَاِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرٰى ‌ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعٰى ‌ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرٰى ‌ فَاَمَّا مَنْ طَغٰى

و باور داشتن حقانیت موسی سرپیچی و برای خدا و عملی فرو دنیا ورد و از ایمان بموسی روگردان شد و بآن حضرت اعتنا نکرد و از روی لجاج و دشمنی کوشش در تکذیب امر رسالت آن حضرت نمود و در میان مردم مصر خودش ندا کرد که من خدای شمایم که از همه پادشاهان و حکمرانان بالاتر و مقتدرترم پس خدا او را بعذاب آخرت که سوختن در آتش است و عذاب دنیا که غرق شدن در آب بود گرفتار فرمود و این طغیان فرعون و هلاکتش بعذاب عبرت و موعظه بزرگیست برای کسیکه بیم از خدا و عذاب او داشته باشد پس از حکایت استهزاء مشرکین برسول خدا با خبار معاد و تسلیت آن حضرت بنقص حکایت فرعون با موسی [illegible] شروع باستدلال بر معاد ببیان کمال قدرت و حکمت خود فرمود باین مضمون که ای [illegible] قدرت خدا بر زنده کردن مردها باید ایا خلق شما دشوارتر است یا بنا کردن و آفریدن آسمان با نهایت عظمت و بزرگی که سقف آنرا بر بالای زمین بلند کرده و ساختمان آنرا کامل و بر وفق حکمت و مصلحت نظام عالم نمود و شب را که از آن آسمان بگردش خود او [illegible] قرار داد و روزش را نمایان بشد بن آفتاب بحرکت نمایان نمود و زمین را پس از آسمان آفریده بود بطوریکه سکنی در آن ممکن بود پس از آفریدن آسمان آن زمین را پهن و هموار کرد تا مردم [illegible] آسایش [illegible] زندگانی نمایند

ایقال ان الاولی تکذیبه موسی ان فی ذلک المذکور من طغیان فرعون وتعذیبه فی الدنیا بغرقه فی الماء وباحراقه بالنار فی الآخرة لعبرة عظیمة وموعظة شافیة لمن یخشی ربه ویخاف عذابه ثم لما حکی سبحانه انکار المشرکین للبعث وسهولته علیه بین کمال قدرته علی خلق اعظم من اعادتهم وخلقهم ثانی مرة بقوله ءانتم ایها المنکرون للبعث اشد واصعب خلقا فی زعمکم ام السماء التی بناها الله مع کمال عظمتها وقوة تالیفها وانطوائها علی البدائع التی یحار فی ادناها العقول وقیل ان التقدیر ام السماء اشد ثم ابتدء الکلام فی بیان کیفیة خلقها بقوله بناها والمراد غایة استحکامها کاستحکام اساس القصور والبیوت رفع سمکها وعلوها علی الارض کثیرا مسیرة خمسمأة عام وقیل ان المراد بالسمک ارتفاع السطح الاعلی من السطح الاسفل الذی یعبر عنه بالثخن والغلظ فسویها وعدلها واقامها علی وفق الحکمة والصواب وتم تالیفها او نفی الشقوق عنها واغطش واظلم لیلها والقطعة من الزمان التی تغیب الشمس فیها بحرکتها ودورانها واخرج وابرز ضحیها والقطعة من الزمان التی تظهر فیها ضوء الشمس بحرکتها قیل انما عبر سبحانه عن النهار بالضحی الذی هو وقت ارتفاع الشمس لکونه اشرف اوقاته فکان احق بالذکر فی مقام الامتنان کما ان تاخیر ذکره عن اللیل لان اضائة النور بعد الظلمة اتم فی الانعام والارض بعد ذلک الخلق العظیم دحیها وبسطها ومهدها للسکنی لاهلها وتقلبهم فی اقطارها قیل ان الله تعالی خلق الارض ولکن قبل السماء غیر قابلة للسکنی ثم خلق السماء ثم بسط الارض بعد خلق السماء کما عن ابن عباس وقیل ان کلمة بعد هنا بمعنی مع والمعنی ان الارض مع ذلک دحیها کما فی قوله عتل بعد ذلک زنیم روی ذلک ایضا عن ابن عباس وقیل ان المراد من دحوها بسطها بحیث تکون مهیأة لانبات الاقوات ولذا قال سبحانه بعد بیان نعمة دحو الارض اخرج منها ماءها وتجری عیونها واخرج مرعیها وانبت منها ما یاکل الناس والانعام من نباتها والجبال علی الارض ارسیها واثبتها وانما خلق الله سبحانه جمیع ذلک لیکون متاعا وما به الانتفاع لکم ایها الناس ولانعامکم ومواشیکم ثم لما بین سبحانه کمال قدرته علی احیاء الاموات [illegible] وبعثهم للحساب اخبر عن وقوعه وشدة اهواله بقوله فاذا جاءت الطامة الکبری والداهیة العظمی التی تصغر عندها کل داهیة سواها وبلغ وقت ظهورها اعنی یوم یتذکر الانسان المکلف فی ذلک الیوم العظیم الهائل ما سعی وما عمله فی الدنیا من خیر او شر برؤیته بصورته الاخرویة او فی صحیفة عماله وقد نسیه للغفلة او لطول المدة او للوحشة والدهشة قیل ان الداهیة الکبری هی وقت تطایر الکتب یوم القیامة وقرائتهم اعمالهم فیها وعن الکمال عن امیر المؤمنین اما الطامة الکبری خروج دابة الارض وبرزت الجحیم واظهرت بحیث تتبخترهم الظهار مکشوفا لمن یری ویبصر من اهل المحشر کائنا من کان روی انه یکشف عن الجحیم فیراها کل ذی بصر مؤمن کان

وآثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هي المأوى واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها فيم انت من ذكريها الى ربك منتهيها انما انت منذر من يخشيها كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او ضحيها

بعضی گفتند که مراد از پهن کردن زمین مهیا کردن آنست برای کشت و زرع و بار آوردن چیزهائیکه خوراکی و وسیله زندگانی انسانها است از زمین بیرون آورده آب و گیاه اینکه شما خودتان از آنها بخورید و حیوانات از آنها بچرند و کوهها را بر زمین ثابت گردانید و قرار داد که شما بنی آدم و مواشی اتان از آنها منتفع شوید پس وقتی که این داهیه و مصیبت بزرگ که همه دواهی و مصیبتها از آن کوچکتر باید بیاید در آنروز انسان متذکر عملیاتش در دنیا شود و کارهای زشت و زیبا و نیک و بد خود را بصورت آخرتی یا در نامه عملش ببیند و جهنم نمایان گردد برای اهل محشر از مؤمن و کافر پس کسیکه در دنیا طغیان کرده و بخدای خود یاغی و کافر شده و ملاحظه دنیا را بر آخرت مقدم داشته و بهوا پرستی عمر خود را در دنیا گذرانیده جای او جهنم خواهد بود و از آن نجاتی نخواهد داشت و اما کسیکه از حضور در محضر عدل پروردگارش و عذاب آخرت ترسان و هراسان بوده و جلوگیری از هوای نفس خود کرده و ملاحظه آخرت را بر دنیا مقدم داشته و بامید عفو خدا بوده جای او در آخرت بهشت خواهد بود پس چون خدا خبر از آمدن قیامت داده استهزاء مشرکین را باین خبر حکایت فرموده باین مضمون که کفار و مشرکین از تو ای پیغمبر از وقت آمدن قیامت بطور استهزاء و مسخره پرسش میکنند تو چه میدانی وقت آنرا که تعیین کنی با آنکه علم بآن مختص بخداست هیچکس آنرا نمیداند جز پروردگار عالم تو فقط پیغمبری از جانب خدا که مردم را از گرفتاری و عذاب و اهوال آن روز بترسانی و با آنها بگوئی که بر شما مردم چنین روزی در پیش داریم و آمدنش هم بعد از تمام شدن عمر دنیا ست و اگر عمر دنیا بر فرض صد هزار سال یا زیاده از آن باشد بزودی خواهد گذشت و شما هم اگر در دنیا هزار سال یا زیاده تر عمر کنید و باشید در آن روز گمان کنید که بیش از یکساعت در طرف صبح یا طرف عصر نمانده اید

فاما من طغى على الله وتجاوز عن الحد بالعصيان بالكفر والشرك وعن امر المؤمنين من طغى اى ظل على عمل بالاختيار و آثر ورجح في نظره لنفسه الحيوة الدنيا ولذاتها وجمع زخارفها وقدمها على الآخرة ونعيمها فان الجحيم هي المأوى والمقر له في الآخرة ابدا لا نجاة له منها قيل نزلت في نضر بن الحارث وابنه الغالبين في الكفر والطغيان واما من امن وخاف مقام ربه ومن قيامه بالحكومة بين الناس وحضور نفسه فيحضر عند خالقه للحساب ومقامه بين يدي ربه ومخافته ولذا انتهى النفس منعها عن اتباع الهوى والعمل بما ترغب فيه من الشهوات واللذات الدنيوية المانعة عن اتباع الحق والعمل بما فيه رضا خالقه فان الجنة العالية وقصورها هي المأوى والمقر له في الآخرة ابدا لا غيرها ثم لما ذكر سبحانه وقوع القيامة بعد اثبات امكانه حكى استهزاء المستهزئين من المشركين بالسؤال عن وقت وقوعه انه قريب او بعيد بقوله يسئلونك يا محمد اولئك الكفار استهزاء عن وقت الساعة والقيامة ويقولون ايان مرسيها وفي اي وقت اتيانها وقيامها اخبرنا به ان كنت من الصادقين ثم رد عليهم الله سبحانه وانكر عليهم سؤالهم عنها بقوله فيم انت يا محمد من ذكريها وفي اي شيء تكون من ان تبين لهم وقتها وتعليمهم به مع اختصاص العلم بها بعلام الغيوب وعدم اطلاع غيره عليها كائنا من كان من ملك او نبي مرسل الى ربك العالم بكل شيء منتهيها واليه راجع علمها فان حكمته اقتضت اخفائها فكيف يسئلونك عنها انما انت يا محمد منذر من قبل الله بالاخبار بوقوعها من يخشيها ولست وظيفتك الا تخويف الناس باتيانها واقترابها وبيان اهوالها وشدائدها ولا يجب عليك تعيين وقت وقوعها بجميع الخصوصيات واما تعيينها اجمالا فهو وقت انقضاء عمر الدنيا وهو في غاية السرعة وان كان بعد مأة الف سنة وازيد كانهم ويشبه ان المنكرين يوم تقع القيامة وحين يرونها لم يلبثوا ولم يمكثوا في الدنيا ولو عمروا فيها الالف سنة الا عشية وساعة من آخر يوم او ضحيها وساعة من اول يوم تلك العشية ولم يتخيلوا انكم تم فيها يوما كاملا لسرعة انقضاء عمرهم فيها كما قال الله تعالى ويوم يحشرهم كأن لم يلبثوا الا ساعة من نهار عن النبي صلى الله عليه وآله من قرء سورة والنازعات كان ممن حبسه الله في القبر والقيامة حتى يدخله الجنة قدر صلوة مكتوبة وعن الصادق عليه السلام من قرء والنازعات لم يمت الا ريانا ولم يبعثه الله الا ريانا ولم يدخله الجنة الا ريانا الحمد لله على توفيقه تمام تفسيرها



بسم الله الرحمن الرحيم

عبس وتولى ان جاءه الاعمى وما يدريك لعله يزكى او يذكر فتنفعه الذكرى اما من استغنى فانت له تصدى وما عليك الا يزكى واما من جاءك يسعى وهو يخشى فانت عنه تلهى

پس از خاتمه سوره مبارکه والنازعات که در آن حکایت تکذیب مشرکین معاد و استدلال خدای متعال بر امکان و وقوع آن و تهدید منکرین آن باینکه از روز واهیه بزرگی ست و بیان حال منکرین و مؤمنین آن در آن روز بود تنظیم سوره مبارکه عبس شد که ذکر همین مطالب در آنست پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدای متعال شروع بتأدیب بعضی از ظاهر مسلمانها که عثمان است فرمود باین مضمون که عثمان ابرو ترش کرد و روی خود از خشم درهم کشید و صورتش را برگردانید از کوریکه نزد او آمد پس فرمود ای عثمان از حال آن کور چه خبر داشتی شاید او از شرک و اخلاق زشت خود را پاک کرده و میکند یا اینکه موعظه های پیغمبر را میشنود و می پذیرد و مواعظ آن حضرت کاملا در او اثر میکند و عملش بعبادت و طاعت خدا زیاده میشود و ولی اگر کسی ثروتمند باشد و بنزد تو آید تو باو رو میکنی و بجان و دل متوجه باو میشوی و بنظر نداری و ملاحظه نمیکنی که او مسلمان نیست و بصرف این جهت که دارنده است همه نوع احترامش میکنی و اما کسیکه بکارهای خیر و تحصیل علم باحکام الهی کوشش میکند و از خدا ترسان است اگر نزد تو آید توجه و اعتنائی باو نمیکنی نباید حال تو که اظهار اسلام میکنی این طور باشد قمی رحمه الله فرمود این آیات در باره عثمان و عبد الله ابن ام مکتوم مؤذن پیغمبر نازل شده و قضیه آن آنست که عثمان در حضور پیغمبر نشسته بود که ابن ام مکتوم وارد شد و کور بود و پیغمبر او را اکرام فرمود و بر عثمان تقدمش داشت بر عثمان گران آمد و خود را کنار کشید و از خشم ابرو ترش کرد و از ابن ام مکتوم گردانید برای اینکه فقیر و کور بود و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که این آیات در باره مردی از بنی امیه و ابن ام مکتوم نازل شده آن مرد که از بنی امیه بود در حضور پیغمبر نشسته و عبد الله ابن ام مکتوم آمد و نشست آن مرد از عبد الله کناره کرد و اظهار نفرت از او نمود و جمع نمود خود را و در او ترش کرد و صورت از او گردانید خدا این رفتار او را با آن کور در این سوره حکایت فرموده و ملامتش نمود و اهل سنت گفتند این آیات عتاب به پیغمبر است و قضیه آنست که روزی در مکه بزرگان قریش حضور آن حضرت بودند و حضرتش آنها را دعوت باسلام میفرمود بامید اینکه بوسیله اسلام آنها دیگران مسلمان شوند ابن ام مکتوم وارد شد و نشست و بآن حضرت عرض کرد که قرآن برای من بخوان و از علمت بمن بیاموز چون این عرض را مکرر کرد آن حضرت بخشم آمد و رو درهم کشید و صورت از او گردانید و سخن را قطع نفرمود پس این آیات عتاب آمیز نازل شد بعضی از علماء شیعه فرمودند این گفته ها مناسب مقام خاتم انبیا نیست و بعضی از اهل سنت او را

ولما ختمت سورة والنازعات المتضمنة لبيان تكذيب المشركين للمعاد والاستدلال على امكانه والاخبار بوقوعه وتهديدهم بانه يوم الطامة الكبرى وبيان حال المكذبين بالمعاد والمؤمنين به نظمت سورة عبس المتضمنة لتلك المطالب وتهديد المكذبين بالصاخة المقارب للطامة فافتتحها بذكر اسمائه الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم شرع سبحانه في تاديب المسلمين بتوجيه العتاب الى عثمان بن عفان بقوله عبس عثمان وقبض وجهه وجمع الجلد التي بين عينيه وتولى واعرض لاجل ان جاءه الاعمى قال القمي انها نزلت في عثمان وابن ام مكتوم وكان ابن ام مكتوم وكان مؤذن رسول الله وكان اعمى وجاء الى رسول الله وعنده اصحابه وعثمان عنده فقدمه رسول الله على عثمان فعبس عثمان وجهه وتولى عنه يعني عثمان ان جاءه الاعمى وعن الصادق نزلت في رجل من بني امية كان عند النبي فجاء ابن ام مكتوم فلما راه تقذر منه وجمع نفسه وعبس واعرض بوجهه عنه فحكى الله ذلك وانكره عليه وروى بعض العامة ان ابن ام مكتوم وكان اسمه عبد الله بن شريح بن مالك من بني عامر بن لؤي وقيل اسمه قيس بن زايدة من بني عامر بن هلال ابن خال خديجة وكان ام مكتوم كنية جدته وقيل كنية امه اتى رسول الله وهو بمكة وعنده صناديد قريش منهم عتبة وشيبة ابنا ربيعة وابو جهل والعباس بن عبد المطلب وامية بن خلف والوليد بن المغيرة يدعوهم الى الاسلام رجاء ان يسلم باسلامهم غيرهم فقال للنبي اقرئني وعلمني مما علمك الله وكرر ذلك فكره النبي قطعه الكلام وعبس واعرض عنه فنزلت هذه الآيات فكان رسول الله يكرمه ويقول اذا رآه مرحبا بمن عاتبني فيه ربي رواه الزمخشري والفخر الرازي وابو السعود واسمعيل الحقي قال الفخر اجمع المفسرين على ان الذي عبس وتولى هو الرسول واجمعوا على ان الاعمى ابن ام مكتوم ... علماء اصحابنا المشهور من تنزيل هذه الآيات في النبي دون عثمان يابأه سياقها مثل هذه المعاتبات للنبي الغير اللائقة بمنصبه وكذا ما ذكر بعدها الى آخر السورة ووجه بعض العامة فعل النبي بان ابن ام مكتوم كان سؤاله حراما في الواقع عن النبي لكونه ايذاء وما نعا له عما هو اهم من دعوة جمع من صناديد قريش الى الاسلام فكان الواجب على النبي الاعراض عنه والاشتغال بالاهم مع انه كان مانعا في تاديب المسلمين ولذا كان ابن ام مكتوم مستحقا للعتاب لكن لما كان فعل النبي موهما التقدير للاغنياء

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي
سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ
مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

توجیه بیهوده کردند پس از آن خدای متعال مدح قرآنی را که دارای این مواعظ است فرمود باین مضمون که این قرآن موعظه برای اهل عالم باقی ست است پس هر کس خواهان موعظه باشد آنرا حفظ کند تا بآن متعظ شود و از آنکه در دفترهائیکه بینهایت گرامی و محترم است نوشته شده بعضی گفته‌اند مراد دفترها ست که ملائکه از روی لوح محفوظ نوشته‌اند و بعضی گفته‌اند کتابهای پیغمبران پیش است آیه‌های این قرآن قدر و منزلتش عالی است و منزه‌اند از اینکه دست شیاطین بآنها برسد و بخورد و بدست ملائکه ایکه سفیران میان خدا و پیغمبرانند نوشته شده که نزد آن ملائکه بسیار گرامی و محترمند و مطیع و فرمانبردار خدا هستند پس از بیان عظمت قرآن خدای متعال اظهار غضب بمردمی فرماید که انکار ایمان آن کنند باین مضمون که خدا بکشد انسان را که چقدر سرپیچ و ناسپاس درگاه خود کافر و یاغی است با آنکه غرق نعمتهای اوست آیا فکر نمیکند که خدا او را باین تکبر از چه آفریده از نطفه نجس و پست آفریده و او را یک انسان کامل الاعضا کرده و راه خیر و شر و سعادت و شقاوت را باو نمایانده و فهمانده و پس از سر آمدن عمرش او را میمیراند و در زیر خاک پنهان کند برای گرامی داشتن او و نگذارد بدن او روی زمین بماند و خوراک درندگان شود و بعد اگر خدا خواهد او را زنده کند و از زیر خاک بیرون آورد برای پرسش و حساب و جزای اعمالش پس چنین کسی نباید در دنیا تکبر و خودبینی را پیشه کند و بلند پروازی نماید و بخدای خودش کافر گردد و انکار قدرت الهی زنده کردنش نماید و در تمام عمر خود طاعت و فرمان برداری او را نکرده باشد بلکه کافر و گنه‌کار در درگاه پروردگارش شود با اینکه حق نعمتهای الهی بر او آنست که آنچه را که خدا از او خواسته باشد انجام دهد و بجان و دل اطاعت نماید و فرمان بردار باشد پس از آن خداوند نعمتهای خود را برای انسان میشمرد باین مضمون که انسان نگاه کند بغذائیکه بخورد و بآن زندگی مینماید ببیند چگونه آنرا برایش تهیه میکنیم اول باران از آسمان میباریم پس از آن زمین را می شکافیم و زراعتهای دانه‌دار مانند گندم و جو و برنج و غیره از او بیرون میآوریم و انگور که هم غذا و هم میوه است و همچنین سبزیهائیکه حیوانات بخورند و نیز درخت زیتون و خرما و باغات پر درخت و انواع میوه‌ها و مراتع جهت چراگاه حیوانات بوجود میآوریم تا خود شماها و تمام حیوانات از آنها بهره ببرید

على الفقراء او لانه كان ميل النبي الى اسلامهم لقرابتهم وشرفهم وعلو منزلتهم والنفرة عن الاعمى الذي لا قرابة له ولا شرف والعبوس والتولي كانا لذلك الذي عاتبه الله عليه لانه ترك للاولى والتعبير عن ابن ام مكتوم بالاعمى الدال على تحقيره وان نافى تعظيمه بتوجيه العتاب الى النبي بسبب اعراضه عنه وتعبيس وجهه الا ان في التعبير اشعارا باستحقاق الاعمى مزيد الرفق والرأفة او لعذره في قطع كلام النبي او لزيادة الانكار كانه قال تعالى تولى لكونه اعمى مع انه لا يليق هذا بمن له خلق كريم اقول بعد الاعتراف بانه كان الواجب على النبي الاعراض والتولي عنه والاشتغال بما هو الاهم وكون تاديب المسلمين وظيفته وكون ميل النبي الى اسلامهم لقرابتهم وشرفهم مع كونه مامورا بانذار خصوص اقربائه بقوله وانذر عشيرتك الاقربين وكون اسلامهم سببا لاسلام عامة قريش بل اكثر العرب اي مجال للعتاب وتوهين النبي الى يوم القيامة باداء الواجب عليه وكون داعيه لاسلامهم موجبا لغاية تعظيمه لا توهينه وتعظيم الاعمى واما ما روي انه كان في قلب النبي النفرة عن الاعمى لعدم القرابة بينه وبينه وعدم ترتب فائدة عليه مع قولهم في توجيه التعبير بالاعمى بانه لزيادة الانكار على النبي فكانه تعالى قال تولى لكونه اعمى افتراء على الله لانه علم انه ما تولى لكونه اعمى بل تولى عنه للاشتغال بدعوة الاعاظم الذين اسلامهم في نهاية الاهمية ثم شدد سبحانه العتاب على النبي المتولي بتوجيه الخطاب اليه بقوله **وَمَا يُدْرِيكَ** واي شيء اعلمك حال الاعمى **لَعَلَّهُ يَزَّكَّى** ويتطهر بما يتعلم ويتلقى من الشرك والاخلاق الرذيلة **أَوْ يَذَّكَّرُ** ويتعظ **فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى** والموعظة بزيادة رغبته في العبادة والطاعة ثم بالغ سبحانه في التوبيخ بقوله **أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى** وكان ذا مال وثروة **فَأَنْتَ** يا عثمان **لَهُ تَصَدَّى** واليه تتعرض وعليه تقبل بوجهك وتقربه اليك **وَمَا عَلَيْكَ** ولا تبالي **أَلَّا يَزَّكَّى** اذا كان الجائي غنيا **وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ** حال كونه يسعى الى الخير وتعلم احكام الاسلام **وَهُوَ يَخْشَى** الله ويخاف عقابه **فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى** وتعرض ولا تقبل اليه ولا تعتني به **كَلَّا** لا تتعرض للغني ولا تعرض عن المسلم المسترشد واما على ما ذكره اهل السنة من شأن نزولها فالمعنى اما من استغنى واظهر عدم الحاجة الى الايمان والى الله فانت له تصدى وتعرض وبهدايته تقبل بوجهك وتقربه اليك وما عليك يا محمد وزر وبال في ان لا يزكى لا يتطهر ذلك المستغني بالاسلام حتى تهتم بامره ودعوته وتعرض عمن اسلم فانه ليس عليك الا البلاغ واما من جاءك يسعى وهو يخشى الله فانت يا محمد عنه تلهى وتعرض ولا تقبل عليه كلا لا تتعرض للمستغني ولا تعرض عن المسلم قال بعض مفسري العامة لما اخبر جبرئيل بهذه الايات على النبي عاد وجهه كانما ذر عليه الرماد ينتظر ما يحكم الله عليه فلما قال كلا سري عنه اقول ما احتج للعثمان بعضهم على صرف الايات عنه وتوجيهها الى النبي مع ان المسلم لا يرضى به مع القطع بانه حبيب الله ولا يرضى الله بايلام قلب حبيبه وتوهينه في امته لا عراضه الواجب عليه عن الاعمى ثم انه تعالى بعد هذه الموعظة النافعة مدح القران العظيم المشتمل عليها بقوله





ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى
طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ

پس خدای متعال برای ترسانیدن دلها تا اندازه‌ئی از هولهای قیامت را بیان فرمود باین مضمون که چون صدای صور بلند گردد که مردم بآن زنده میشوند و از قبرها بیرون میآیند در آن روز که همه خلق چون پدر از فرزند و برادر از برادر و مادر از فرزندان خود گریزان شوند و هر کس در فکر جان خود باشد و گرفتاریهائی برایش پدید آید که او را از هر کاری منصرف نماید و بآن گرفتاریها مشغول گردد و بنجات جان خود بپردازد و سوده زوجه پیغمبر نقل میکند که رسول خدا فرمود در آن روز همه خلق سر و پای برهنه و لخت و عور از قبرها بیرون آیند و

**إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ** وعظة لاهل العالم الى يوم القيامة **فَمَنْ شَاءَ** التذكر والاتعاظ بالقرآن **ذَكَرَهُ** واتعظ به او حفظه ولا ينساه فانه مكتوب آياته **فِي صُحُفٍ** ودفاتر منتسخة من اللوح المحفوظ **مُكَرَّمَةٍ** تلك الصحف عند الله لكونها صحف القرآن الكريم **مَرْفُوعَةٍ** في السموات موضوعة في البيت المعمور الذي يكون في السماء الرابعة او في بيت العزة الذي يكون في السماء الدنيا او مرفوعة القدر والمنزلة **مُطَهَّرَةٍ** ومنزهة من مساس ايدي الشياطين منتسخة في السماء او منزلة الى الارض **بِأَيْدِي** ملائكة **سَفَرَةٍ** الذين يسافرون بالوحي بين الله وبين رسله او الكتبة كما عن ابن عباس **كِرَامٍ** اولئك الملائكة على ربهم ومكرمين من ان يكونوا مع ابن آدم عند الجماع وقضاء الحاجة **بَرَرَةٍ** ومطيعين لله قيل ان المراد من الصحف صحف الانبياء والمراد من السفرة الكرام اصحاب الرسول والقراء وليس بشيء ثم لما كان الكفار تكبروا عن الايمان بهذا القرآن الذي يكون في نهاية العظمة واستنكفوا عن تصديقه وقبوله ذمهم سبحانه واظهر الغضب عليهم بقوله **قُتِلَ الْإِنْسَانُ** وهو دعاء عليه بما يكون عند العرب اشنع الدعوات **مَا أَكْفَرَهُ** واشد كفره بربه مع كثرة احسانه اليه وانعامه عليه اما يتفكر في انه **مِنْ أَيِّ شَيْءٍ** حقير مهين **خَلَقَهُ** الله وكونه قيل نزلت في عتبة بن ابي لهب ثم بين سبحانه ذلك الشيء الحقير الذي كان مبدأ خلقه بقوله **مِنْ نُطْفَةٍ** قذرة **خَلَقَهُ** الله **فَقَدَّرَهُ** وسواه انسانا كامل الاعضاء والجوارح والقوى وقيل يعني قدر كل عضو منه كميته او عدده وكيفيته بالقدر اللائق بمصلحته وقيل يعني قدره اطوارا نطفة ثم علقة ثم مضغة الى آخر خلقه ذكرا او انثى سعيدا او شقيا فمن كان اصله ومبدأ خلقه ذلك الشيء الحقير المهين كيف يرى لنفسه العظمة ويتكبر ويتجبر **ثُمَّ** بعد اتمام خلقه في الرحم **السَّبِيلَ** الى الخروج منه **يَسَّرَهُ** وسهله بان فتح لصاب الرحم ونكسه وقلبه بان صير رجله من فوق وراسه من تحت او المراد انه تعالى بعد كبره سهل له سبيل الخير والشر في الدين والسعادة والشقاوة ومكنه من السلوك فيهما **ثُمَّ** انه تعالى بعد انقضاء اجله ومدة حياته **أَمَاتَهُ** بقدرته **فَأَقْبَرَهُ** ودفنه في الارض تكريما له وحفظا من ان يبقى على الارض فياكله السباع والطيور **ثُمَّ إِذَا شَاءَ** بعثه **أَنْشَرَهُ** وبعثه للحساب وجزاء الاعمال **كَلَّا** ليس للانسان التكبر والترفع والكفر والطغيان وانكار ربه انشاره **لَمَّا يَقْضِ** الانسان ولم يمتثل **مَا أَمَرَهُ** الله به من الايمان والطاعة بل اخل بالكفر والعصيان مع ان حق نعمائه ان يؤدي جميع ما امره به ثم عد سبحانه انعامه على الانسان بقوله **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** وما كوله الذي يعيش به كيف دبرنا امره وعن الباقر انه سئل ما طعامه قال علمه الذي ياخذه عمن ياخذه **أَنَّا صَبَبْنَا** وانزلنا من السماء بالامطار **الْمَاءَ** اولا **صَبًّا** نافعا وانبا للنبات **ثُمَّ** بعد انزال الماء **شَقَقْنَا الْأَرْضَ** بالنبات **شَقًّا** لائقا بما يخرج من الارض في ما ينبت منها صغرا او كبرا **فَأَنْبَتْنَا فِيهَا** بقدرتنا ورحمتنا **حَبًّا** كثيرا نافعا من الحنطة والشعير وامثالهما مما يحصد **وَعِنَبًا** وشجر كرم ثمرة غذاء وفاكهة **وَقَضْبًا** ورطبا مقطوعا من النخل كما عن ابن عباس او الرطبة التي يقال لها بالفارسية اسبيست واذا يبست سميت بالقت وهو علف الدواب والانعام كما في رواية اخرى عن ابن عباس وقيل انه كل نبات يؤكل رطبا كالكراث وقيل انه مطلق العلف **وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا** الذين هما انفع الاشجار **وَحَدَائِقَ** وبساتين **غُلْبًا** ومتكاثفة الاشجار او غلظها او ذوات اشجار عظام كما عن ابن عباس **وَفَاكِهَةً** وثمارا يلتذ بها **وَأَبًّا** وحشيشا ومرعى روي ان ابا بكر سئل عن قول الله وفاكهة وابا فلم يعرف معنى الاب وقال اي سماء تظلني او اي ارض تقلني ام كيف اصنع ان قلت في كتاب الله بما لا اعلم اما الفاكهة فنعرفها واما الاب فالله اعلم به فبلغ امير المؤمنين مقالته في ذلك فقال سبحان الله اما علم ان الاب هو الكلاء والمرعى اقول من العجائب انه كان في تمام مدة

علبا وفاكهة وابا متاعا لكم ولانعامكم فاذا جاءت الصاخة يوم يفر
المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه لكل امرئ منهم يومئذ شان
يغنيه وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة ووجوه يومئذ عليها
غبرة ترهقها قترة اولئك هم الكفرة الفجرة

عرق شده وزمره گوشتان گیرد عرض کردم همه یکدیگر را برهنه ببینند فرمود که همه بجای خود مشغول باشند والتفاتی بیکدیگر ندارند بعد از آن خداوند خوشی حال مؤمنین را بیان فرموده باین مضمون که روهائی در آن روز چون آفتاب درخشان باشد و همه خوشحال و خندان باشند برای آنکه از گرفتاریها و زحمات و رنجهای دنیا آسوده شده و بسعادات ابدیه رسیده و از جانب خدا آنها را بشارت بهشت و نعمتهای دائمه داده شده و روهای دیگری در آن روز از ترس و بیم دگرگون شده و از سیاهی آن روها را از خجلت و وحشت فرا گرفته است و آن روهای کسانیست که بخدا و رسول کافر بودند و در دنیا بفسق و فجور و عصیان بپروردگار عالم مشغول بودند و از خدای خود بهیچ وجه بیم و هراسی نداشتند

في حضور الهول وكان قراءة القرآن من العبادات التي يعتنى في تلك المهمات وكان الرسول يدرس القرآن معانيه وتفسيره وهو بعد عمره كان جاهلا باللغة المستعملة في القرآن وليسئل النبي واصحابه بكيف سائر العلوم والاحكام ثم لمّا استيما ما يتغذى به الناس والانعام وجه الخطاب الى الناس تكميلا للامتنان عليهم بقوله متاعا والتقدير خلقنا هذه الاغذية ليكون متاعا ومنفعة لكم ايها الناس ولانعامكم ومواشيكم فلا ينبغي لكم في حكم العقل ان تكفروا هذه النعم وتتمردوا عن طاعة المنعم عليكم وتتكبروا على رسوله وسائر عبيده ثم ذكر سبحانه بعض اهوال يوم القيامة ودار الجزاء ارعابا للقلوب وتذكيرا لمآلهم بعد بيان مبدء خلقهم [illegible] بقوله فاذا جاءت الصاخة ونزلت بكم الداهية العظيمة وهي الصيحة التي تخرج من الصور بالنفخة الثانية التي يحيى بها الاموات في القبور [illegible] وتصك شدتها آذانهم او يصخون ويستمعون لما يعني [illegible] يوم يفر فيه المرء من اخيه [illegible] بينهما في الدنيا وتظاهرهما في الشدائد ومن امه التي لها عليه حقوق كثيرة ومن ابيه الذي كان في غاية العطوفة والشفقة عليه ومن صاحبته وزوجته التي كانت انيسته في الدنيا ومن بنيه واولاده الذين كانوا احب الخلق اليه افلاذ كبده وذلك الفرار لان لكل امرئ منهم يومئذ شان وشغل عظيم وخطب هائل فظيع يغنيه ويكفيه في الاهتمام به بحيث لا مجال له ان يلتفت اليهم او يعتنى [illegible] وهو اشتغاله بنجات نفسه [illegible] النفور عنده من الاهوال والعذاب وقيل ان علة الفرار تضييعه لحقوقهم وارتكاب الظلم عليهم عن الرضا [illegible] يسئل امير المؤمنين عن آية يوم يفر المرء وقال انهم قابيل يفر من هابيل والذي يفر من امه موسى والذي يفر من ابيه ابراهيم اقول لا بد من حمل الرواية على بيان المثال [illegible] في المجمع عن سودة زوج النبي انها قالت قال رسول الله يبعث الناس حفاة عراة غرلا يلجمهم العرق ويبلغ شحمة الاذن قلت يا رسول الله واسوأتاه ينظر بعضنا الى بعض اذا جاء قال شغل الناس عن ذلك وتلا هذه الآية [illegible] وفي بعض العامة عن عايشة قالت يا رسول الله كيف يحشر الناس قال حفاة عراة قالت وكيف يحشر النساء قال حفاة عراة قالت واسوأتاه النساء مع الرجال حفاة عراة فقرء رسول الله هذه الآية لكل امرئ منهم الخ ثم ذكر سبحانه حسن حال المؤمنين بقوله وجوه المؤمنين يومئذ وفي ذلك الوقت الهائل مسفرة ومشرقة كالشمس المضيئة ضاحكة وفرحة للعلم بالفوز بالسعادة الابدية والنجاة من آلام الدنيا ومتاعبها والفراغ من الحساب بسرعة وتيسر مستبشرة بالنعيم المقيم والرحمة الداعمة من قبل الله والملائكة فانهم يقولون لهم ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون ووجوه اخرى الاشقياء يومئذ عليها غبرة وكدورة من شدة الخوف ترهقها وتغشاها قترة وظلمة وسواد كالدخان من الخجلة والوحشة اولئك الموصوفون بسواد الوجه والغبرة هم الكفرة بالله ورسله الفجرة في اعمالهم والعصيان لخالقهم عن الصادق من قرء سورة عبس وتولى واذا الشمس كورت كان تحت جناح الله من الجنان وفي ظل الله وكرامته في جنانه ولا يعظم
ذلك على الله
ان شاء الله
تعالى

ذكر

## سورة التكوير

بسم الله الرحمن الرحيم
اذا الشمس كورت واذا النجوم انكدرت واذا الجبال سيرت و
اذا العشار عطلت واذا الوحوش حشرت واذا البحار سجرت
واذا النفوس زوجت واذا الموءودة سئلت باي ذنب قتلت

پس از خاتمه سوره مبارکه عبس که در آن بیان بعضی اهوال قیامت وعظمت قرآن وموعظه بودن آن برای خلق بود شروع سوره مبارکه تکویر شد که در آن نیز بیان بعضی دیگر از اهوال قیامت وتعظیم قرآن و اینکه آن موعظه ایست برای اهل عالم تا روز قیامت پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع بذکر بعضی از اهوال روز قیامت فرموده باین مضمون که وقتی که آفتاب نور تابش برطرف وزایل شود وجرمش سیاه گردد وستارهها پراکنده واز آسمان ریخته شوند وکوههای روی زمین از جا کنده وچون ابر در هوا بسرعت سیر کنند وشترهای آبستن که نزدیک زائیدنشان باشد که در نهایت محبوبیت در نزد عرب است واگذاشته وبی صاحب شوند ومردم از اهوال آن بکلی غافل گردند وحیوانات بیابانی ووحشی همه با هم در صحرای قیامت جمع شوند برای آنکه هر یک بدیگری ظلم وستم کرده باشند مجازات شوند وآب دریاها تمام آتش شوند وروحهای مردم ببدنها از گردد

بسم الله الرحمن الرحيم
ثم شرع سبحانه في ذكر بعض اهوال يوم القيامة بقوله اذا الشمس التي هي كالسراج لاهل الارض كورت والقيت من السماء [illegible] الشمس والقمر ثوران مكوران في النار يوم القيامة او تكسف وازيل ضوئها [illegible] واذا النجوم التي هي مصابيح الليل في الدنيا انكدرت وتناثرت قيل تمطر السماء يومئذ نجوما [illegible] على وجه الارض واذا الجبال التي هي رتائل الارض سيرت ورفعت عن الارض وتركت [illegible] في الجو بالزلزلة الحاصلة بالنفخة الثانية واذا العشار والنوق الحوامل التي مضت [illegible] اعز الاموال عند العرب عطلت وتركت مسيبة مهملة لا راعي لها لاشتغال اهلها بانفسهم وهي كناية عن [illegible] عن الاموال [illegible] الوحشة والدهشة عليهم واذا الوحوش والحيوانات البرية [illegible] حشرت وجمعت [illegible] واختلط بعضها ببعض وبالانسان بلا تعرض للغير من شدة اهوال اليوم [illegible] بعثت للقصاص [illegible] حتى الذباب للقصاص فاذا قضي بينها ردت ترابا فلا يبقى منها الا ما فيه سرور لبني آدم واعجاب المؤمنين بصورته او بصوته كالطاوس والبلبل وعن ابن عباس حشرها موتها واذا البحار كلها سجرت وانقلب مائها نارا كما عن ابن عباس وعن ابن عمر انه لما رأى بحرا قال يا بحر متى تعود نارا وقيل يعني ملئت بتفجر بعضها الى بعض فيصير الكل بحرا واحدا او حميت او نشفت فلا يبقى فيها رطوبة واذا النفوس والارواح زوجت بالاجساد او قرنت بمن كان مثلها في الخير والشر فيضم الصالح بالصالح والفاجر بالفاجر او جعلت ازواجا ثلاثة اصحاب الميمنة واصحاب المشئمة والمقربين او قرنت بالملائكة الذين كانوا كتاب اعمالهم او قرنت باعمالهم او قرنت بشياطينهم وعن ابن عباس زوجت نفوس المؤمنين بالحور العين وقرنت نفوس الكفار بالشياطين او قرنت كل نفس باهل دينه اليهود باليهود والنصارى بالنصارى والمجوس بالمجوس واذا الموءودة والبنت المدفونة حية سئلت من جانب الله انها باي ذنب قتلت تبكيتا لقاتلها وتسلية لها واظهارا لشدة الغضب على وائدها قيل كان الرجل اذا ولدت له بنت فاراد ان يستحييها البسها جبة من صوف او شعر ترعى له الابل والغنم في البادية وان اراد قتلها تركها حتى اذا بلغ سنها ست سنين فيقول لامها طيبيها وزينيها حتى اذهب بها الى احمائها وقد حفر لها بئرا في الصحراء فيبلغ بها البئر فيقول لها انظري فيها ثم يدفعها فيها [illegible] ويهيل عليها التراب حتى تستوي البئر بالارض خوفا من الفقر او من الاسر او لحوق عار من نيلها واذا الصحف ودفاتر الاعمال نشرت وفتحت للحساب فيقضي بايمان اصحابها اعمالهم فيقفون على ما فيها وفي الحديث يحشر الناس عراة حفاة فقالت ام سلمة فكيف بالنساء فقال شغل الناس يا ام سلمة قالت وما شغلهم قال نشر الصحف فيها مثاقيل الذر ومثاقيل الخردل وقيل يعني فرقت بين اصحابها وقيل اذا كان يوم القيامة تطايرت الكتب من تحت العرش فتقع صحيفة المؤمن في يده في الجنة العالية وصحيفة الكافر في يده في سموم وحميم قيل يعني مكتوب فيها وهي صحف غير صحف الاعمال واذا السماء كشطت وكشفت عما فوقها وظهرها وراءها من العرش والجنة وقيل يعني نزعت او طويت واذا الجحيم سعرت واوقدت للكافرين ايقادا شديدا غضبا عليهم واذا الجنة ازلفت وقربت من المتقين ليدخلوها والمقصود تقريب [illegible] علمت نفس وحضرت [illegible] ما احضرت [illegible] من اعمال الخير او الشر [illegible]

وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَاِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وَاِذَا الْجَنَّةُ
اُزْلِفَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ فَلَا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ
وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ
ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِينٍ
وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِينِ

یا فساق با فساق وصلحا با صلحا جمع گردند ودوقتیکه خدا وند در موضوع دختر یکه زنده زیر خاک کردند از پدران دختر
پرسش کند که این دختر بچه گناه کشته شد حکایت شده که عربها اگر خدا آنها دختری میداد و نمیخواستند زنده بماند لباسی از پشم
یا از مو تن او می پوشانیدند و گوسفند چرانی یا شتر چرانی آنها را در بیابان میگماشتند واگر میخواستند او را بکشند میگذاشتند
تا سن او بشش سالگی یا هفت سالگی برسد آنوقت بمادرش میگفتند که او را زینت کن و بوی خوش باو بزن تا او را نزد خویشانش
بریم و قبلا در بیابان جاهی میکندند بعد آن دختر را میبردند تا نزدیک آن چاه و بدختر میگفتند میان چاه نگاه کن
چون نگاه میکرد او را از پشت بچاه می انداختند و خاک روی او میریختند تا چاه پر و با زمین مساوی میشد
برای اینکه مبادا فقیر و نادار شود و یا اسیر دشمن شود و یا سبب ننگ او گردد و وقتیکه نامهای اعمال
مردم برای رسیدگی بحساب اعمال باز گردد و حکم بان صاحبان آنها داده شود و وقتی که آسمان
شکافته یا چون طومار پیچیده شود و وقتی که جهنم برای عذاب کفار شعله ور گردد و بهشت نزدیک باهل ایمان و تقوی
آید که در آن بروند در آن وقت هر نفسی بداند که چه عملی برای آخرت خود حاضر کرده و بحضر الهی آورده پس ای مشرکین
انطور نیست که میگوئید قسم بپنج ستاره مریخ و مشتری و عطارد و زحل و زهره و قسم بستاره هائیکه زیر شعاع
آفتاب پنهان میشوند مانند حیوانات وحشی که در جای خود در کوهها پنهان میشوند و قسم بشب وقتی که تاریک شود و قسم
بصبح وقتی که ملا روشن شود که قران کلام خداست که بتوسط جبرائیل با کرامت از نزد خدا نازل شده و آن جبرائیل
دارای قدرت است در امتثال او امر خدا دارای منزلت و مقام عالی است در نزد خدائیکه صاحب عرش عظیم است و در آسمانها
بر ملائکه ها فرمانفرمائی دارد که هیچ یک از ملائکه های هفت آسمان از گفته او تخلف نکنند و امر او را اطاعت نمایند و امین وحی الهی است

لتحسمها عن ابن عباس انه قرء السورة فلما بلغ الی قوله علمت نفس ما احضرت قال الهذه اجريت القصه فلا ليس الامر كما تزعمون
ايها الكفرة اقسم بالخنس والكواكب الرواجع وهي الخمسة المتحيرة التي ترجع من اخر البرج الى اوله عن امير المؤمنين هي
خمسة انجم زحل والمشتري والمريخ والزهرة والعطارد والجوار والسيارات الكنس والمختفيات تحت ضوء الشمس بعد رجوعها
الى اول البرج كما تكنس وتدخل الوحش في كناسه وبيته الذي اتخذه لاختفائه وقيل ان المراد جميع الكواكب وخنوسها غيبوبتها
عن الانظار في النهار وكنوسها ظهورها بالليل في اماكنها كالوحش في كنسها وهو ايضا مروي عن امير المؤمنين وقيل الكنس
المتواريات تحت ضوء الشمس وعن القمي قال النجوم تكنس بالنهار فلا تبين وعن الباقر انه سئل عنها فقال امام يخنس سنة ستين
ومائتين ثم يظهر كالشهاب يتوقد في الليلة الظلماء وان ادركت زمانه قرت عينك اقول هذا تاويل والاول تنزيل والليل
اذا عسعس واقبل ظلامه او ادبر والصبح اذا تنفس واتى بطلوعه روح ونسيم او تكامل ضوؤه وامتد
ثم ذكر سبحانه المقسم عليه وهو كون القران كلام الله بقوله انه لقول الله العظيم النازل بتوسط رسول كريم
على الله برسالته منه وقيل ان المراد ان هذا الذي اخبركم من امر الساعة لقول جبرائيل بالرسالة من الله وقيل ان من كرم جبرائيل
انه يعطي افضل العطايا وهو الوحي والمعرفة والهداية ويعطف على المؤمنين ويقهر اعداءهم ذي قوة شديدة وقدرة على
امتثال اوامر الله تعالى قرى ان النبي ص قال لجبرائيل ذكر الله قوتك فاخبرني بشيء من آثارها قال رفعت قرى قوم لوط الاربع من الماء
الاسود بقوادم جناحي حتى سمع اهل السماء نباح الكلب واصوات الديكة ثم قلبتها وقيل ان المراد القوة في طاعة الله وترك الاخلال
به من اول الخلق الى اخر الدنيا عند ذي العرش العظيم والسلطان القاهر الغالب مكين ورفيع المنزلة وعظيم الشان
مطاع ثم في السماء بين الملائكة لا يتخلف احد منهم عن امره امين على وحي الله ورسالاته قد عصمه الله من الخيانة
والزلل في المجمع في الحديث ان رسول الله قال لجبرائيل ما احسن ما اثنى عليك ربك ذي قوة عند ذي العرش مكين مطاع ثم امين فما كانت
قوتك وما كانت امانتك فقال اما قوتي فاني بعثت الى مدائن لوط وهي اربع مدائن في كل مدينة اربعمائة الف مقاتل سوى الذراري
فحملتهم من الارض السفلى حتى سمع اهل السموات اصوات الدجاج ونباح الكلب ثم هويت بهن وقلبتهن واما امانتي فلم اومر بشيء





وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَاَيْنَ تَذْهَبُونَ
اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَسْتَقِيمَ وَمَا
تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

ای اهل مکه محمد که در میان شما برسالت مبعوث شده دیوانه نیست بلکه عاقل ترین اهل عالم است و شما از قول جبرئیل خبر میدهد و بخدا
قسم آن جبرائیل را در افق اعلای مشرق آفتاب دیده و در اخبار غیبیه که بشما میگوید از قصه های پیغمبران گذشته و احوال امتهای
آنها و سایر چیزها متهم بکهانت نیست و از هیچ علمی یاد نگرفته و احتمال دروغ ندارد و این چیزها از گفته شیطان که رانده
از درگاه است نیست ای مشرکین کجا میروید و چه سخنان غلط بیهوده میگوئید و چه اندازه از حق دور هستید که گفته های
محمد را دروغ و یا گفته شیطان نسبت میدهید این قرانی که محمد در میان شما آورده فقط برای تمام اهل عالم از جن و انس موعظه
و پند است و راهنمای بحق و معارف الهیه و سعادت ابدیه است ولی آنانکه بخواهند بحق برسند و حقایق را بدست آورند آنها
از این قران استفاده میکنند و منتفع میشوند نه کسانیکه در پی عناد و لجاج و طالب شهوت رانی و هوا پرستند و شما نخواهید
اهل حق و حقیقت شوید مگر آنکه خدائیکه پروردگار عالمیان و مدبر امور خلق است بخواهد که
شما طالب حق شوید

نعد وتم المغيرة وعن النبي ص انه قال لجبرئيل لما نزلت وما ارسلناك الا رحمة للعالمين هل اصابك من هذه الرحمة شيء قال نعم اني كنت
اخشى عاقبة الامر فامنت بك لما اثنى الله علي بقوله ذي قوة عند ذي العرش مكين عن الصادق عليه السلام في قوله ذي قوة عند
ذي العرش مكين قال يعني جبرئيل قيل قوله مطاع ثم امين قال يعني رسول الله هو المطاع عند ربه الامين يوم القيامة اقول لا شبهة
ان الوصفين منطبقان على رسول الله ولكن الظاهر انهما وصفا لجبرئيل ثم انه تعالى بعد اثبات كون القران كلام الله رد
قول المكذبين للرسول ونسبتهم اياه الى الجنون بقوله وما صاحبكم محمد المدعي للرسالة فيكم يا اهل مكة بمجنون
كما تزعمون بل هو اعقل اهل العالم ويخبركم عن الله بجميع ما يقول لكم بتوسط جبرئيل وبالله لقد راه وعاين
شخصه بالافق المبين وعند مطلع الشمس الاعلى والاظهر في السماء وليس محمد وما هو على ما اخبركم من
الغيب كقصص الانبياء السابقة والامم السالفة بضنين ومتهم بالكهانة والتعلم من المعلم والكذب والاختلاق
وقيل يعني بخيل باداء الوحي فيخبر ببعضه ويمسك عن بعض حتى يأخذ شيئا من الناس كما هو داب الكاهن ثم لما كان المشركون
يقولون ان الشيطان يجيء بهذا القران ويلقيه على لسان محمد ردهم الله بقوله وما هو بقول شيطان مسترق للسمع
رجيم ومطرود بالشهب فاين تذهبون ايها المشركون والى اي درجة تضلون عن طريق الحق في شان
القران ومحمد والى اي حد تبعدون عن منهج الصواب حتى تقولوا ما تقولون ان هذا القران وما هو الا ذكر
وعظة للعالمين من الجن والانس اجمعين وانما ينفعه لمن شاء منكم يا اهل العالم ان يستقيم
بتحري الحق والملازمة للصواب روي ان ابا جهل لما سمع الاية قال الامر الينا ان شئنا استقمنا وان شئنا لم نستقم فرد الله
تعالى بقوله وما تشاؤن الاستقامة الا ان يشاء الله الذي هو رب العالمين
وخالقهم ومدبر امورهم بالرزق وغيره مما يصلحهم وما يليق بهم عن الصادق ع في قوله وما هو على الغيب بضنين
قال وما هو تبارك وتعالى على نبيه بغيبه بضنين عليه وما هو بقول شيطان رجيم قال يعني الكهنة الذين
كانوا في قريش فنسب كلامهم الى كلام الشياطين الذين كانوا معهم يتكلمون على السنتهم فقال وما هو
بقول شيطان رجيم مثل اولئك فاين تذهبون في علي يعني ولايته اين تفرون منها ان هو الا ذكر
للعالمين قال لمن اخذ الله ميثاقه على ولايته لمن شاء منكم ان يستقيم قال في طاعة علي
والائمة من بعده وما تشاؤن الا ان يشاء الله رب العالمين قال لان المشية اليه
تبارك وتعالى لا الى الناس وعن الكاظم ان الله جعل قلوب الائمة مورد الارادته فاذا
شاء الله شاءوا وهو قوله وما تشاؤن الا ان يشاء الله رب العالمين
في الحديث من سره ان ينظر الى يوم القيامة كانه راى عين
فليقرء اذا الشمس كورت واذا السماء انفطرت واذا
السماء انشقت فان فيها بيان اهوال القيامة
على التفصيل
الحمد لله على التوفيق لاتمام تفسيرها والشكر له

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا السماء انفطرت وإذا الكواكب انتثرت وإذا البحار فجرت وإذا القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت وأخرت يا أيها الإنسان ما غرك بربك الكريم الذي خلقك فسويك فعدلك في أي صورة ما شاء ركبك كلا بل تكذبون بالدين وإن عليكم لحافظين كراما كاتبين يعلمون ما تفعلون إن الأبرار لفي نعيم وإن الفجار لفي جحيم

پس از انجام سوره مبارکه تکویر بنظم سوره مبارکه انفطار شد که در آن مطالب و ذکر اهوال روز قیامت توافق و تطابق داشتند پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع ببیان بعضی دیگر از اهوال روز قیامت فرمود باین مضمون که وقتیکه آسمان شکافته شود برای فرود آمدن ملائکه و در هم پیچیدنش و ستارها فرو ریزند و پراکنده شوند و دریاها بهم راه یابند و همه یکی شوند یا آب آنها خشک شود و قبرها زیر و رو شوند که مردها از آنها بیرون آیند قیامت برپا شود و هر کس داند چه عملی برای آن روز پیش فرستاده و چه عملی پس از مردن خود در دنیا یادگار گذاشته یا چه عملی را ترک کرده پس بآنها گفته شود که ای انسان خردمند با ادراک پس از اینکه تفرمایشات پیغمبران از مجازات الهی بر کفر و عصیان باخبر شدی چه سبب شد که بر پروردگار خود خیره شدی و دم گناهی اگر خواستی بمودی و از عقوبت و مجازات او نترسیدی با آنکه هر نعمت وجود بتو داد و ترا از آب منی خلق کرد و اعضای بدنت را سالم و بی عیب و متناسب آفرید که هر کاری را بخواهی با آن اعضا بخوبی انجام دهی و بهر شکلی که خواست ترا صورت بندی کرد بلکه خیال جود و کرم او ترا مغرور کرد نه اینطور نیست بلکه بدین اسلام و روز جزا عقیده نداشتید

لما ختمت سورة التكوير اردفت بسورة الانفطار لاتحادهما في المطالب وبيان اهوال القيامة فيهما باسمها على رأيه الابتداء بالاسم المبارك بقوله بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدأ بها بذكر بعض اهوال القيامة بقوله **اذا السماء انفطرت** وانشقت ابوابا لنزول الملائكة او لرفعهن وطيها و **اذا الكواكب** كلها **انتثرت** وتساقطت وتفرقت لانتقاض تركيب السماء وطيها **واذا البحار فجرت** وارتفعت الحواجز من بينها بحيث يصير الكل بحرا واحدا او ذهبت مائها فيبست **واذا القبور بعثرت** وقلب اسفلها اعلاها وباطنها ظاهرها لخروج الموتى منها فبعد وقوع تلك الاشراط العلوية والسفلية للساعة قامت القيامة وحينئذ **علمت نفس** اي نفس كانت **ما قدمت** ليومها من الاعمال عملها ايام الحيوة **واخرت** وتركت واثر من سنة حسنة او سيئة يستن بها بعد موته ثم يقال **يا ايها الانسان** العاقل بعد ما اخبرك الانبياء بان الله يعذب على الكفر والعصيان في دار الجزاء اشد العذاب **ما غرك بربك الكريم** واي شيء جرأك على عصيانه وأمنك من عقابه الى حد لا يجوز مع غاية العفو عنك والتجاوز عن الانتقام منك قيل ان توصيف ذاته المقدسة بالكرم حسبما كان الشيطان يغويه بقوله افعل ما شئت فان ربك كريم مع ان كرمه لا يوجب الاغترار به عن النبي انه لما قرأها قال غره جهله وقيل ان ذكر الوصف لتلقين العاصي ان يقول غرني كرمك قيل ان الكرم يلازم الحكمة لان العفو والعطاء اذا كانا بداعي الحكمة كانا كرما فكونه كريما يدل على كونه حكيما كان عليه ان يعيد الخلق للمجازات ويحشرهم للحساب بل يدل وصفه بالكرم على وجوب البعث من جهتين من جهة ايصال النعم ومن جهة الحكمة عن ابن عباس ان الاية نزلت في الوليد بن مغيرة وقيل نزلت في الاسود بن كلدة الجمحي قصد النبي في بطحاء مكة فلم يتمكن منه فلم يعاقبه الله على ذلك ثم وصف سبحانه ذاته بشأن الكرم بقوله **الذي خلقك** واعطاك نعمة الوجود **فسويك** وجعل اعضائك سوية سليمة من العيوب معدة لمنافعها **فعدلك** وجعل اعضائك متناسبة متساوية وقيل يعني فصرفك عن الخلقة المكروهة واعطاك احسن الهيئة وعن ابن عباس جعلك قائما معتدلا حسن الصورة لا كالبهيمة المنحنية **في اي صورة** من الصور **ما شاء** ان يركبك فيها **ركبك** قيل ان حرف ما زائدة والمعنى في اي صورة شاء واقتضت الحكمة ركبك وقيل في اي صورة من صور الاب والام واقاربهما وقيل ان المراد من الصور المختلفة الاختلاف بحسب الطول والقصر والحسن والقبح والذكورة والانوثة فان اختلاف النطفة المتشابهة الاجزاء المتحدة بالطبيعة في الآثار دليل على ان الخالق قادر مختار ثم لما اثبت البعث ردع الناس عن الاغترار بقوله **كلا** ليس لكم ان تغتروا **بل** لم تغتروا بكرمه وانما انتم **تكذبون بالدين** وبالجزاء او بالاسلام المتضمن للتكاليف وبيان المجازات عليها والحال **ان عليكم** ايها الناس من قبلنا **لحافظين** وضابطين لاعمالكم من الملائكة هم الكرام **كراما** على الله او على العباد حيث يسارعون الى كتب الحسنات ويتوقفون في كتب السيئات رجاء ان يتوبوا او يتداركوها بالحسنات او يصدقون







يصلونها يوم الدين وما هم عنها بغائبين وما ادريك ما يوم الدين ثم ما ادريك ما يوم الدين يوم لا تملك نفس لنفس شيئا والامر يومئذ لله

آنها را دروغ گمان میکردند با اینکه بر شما مفتشینی از ملائکه که نزد ما گرامی هستند گماشتیم که تمام اعمال شما را بنویسند و همه را شما را میدانند پس از آن خدای متعال بیان حسن حال مؤمنین و سختی حال کفار و مجرمین را در آن روز فرمود باین مضمون که مؤمنین نیکوکار و بندگان فرمان بردار پروردگار در آن روز غرق نعمت و لذت آمدند و کفار و گنه کاران در میان جهنم هستند که آنها را در روز جزا در آن آتش سوزنده اندازند و تا ابد از آن آتش بیرون نیایند و ندانی که روز جزا چه روز سختی است و باز ندانی که آن روز چه روز پر شدتی است آن روز روزی است که هیچ کس قدرت نفع و ضرری بدیگری ندارد و احدی مجال احدی نفعی نبخشد در آن روز سلطنت مطلقه و اقتدار کامل برای خدای متعال است

باعمالهم الى الله فان كانت حسنة شهدوا بها وان كانت سيئة سكتوا وقالوا ربنا انت الستار كاتبين للاعمال لحضورهم عندكم في جميع الاوقات والاحوال **يعلمون ما تفعلون** من الاعمال قليلها وكثيرها خفيها وجليها في الحديث انهم الكرام الكاتبين الذين لا يفارقونكم الا عند احدى الحالتين الجنابة والغائط وعن القمي عن النبي وامير المؤمنين ان الملكان الموكلان بالانسان كراما كاتبين يبادرون بكتابة الحسنات لكم ويتوانون بكتابة السيئات عليكم لعلكم تتوبون وتستغفرون وعن الكاظم قال ان العبد اذا هم بالحسنة خرج نفسه طيب الريح فقال صاحب اليمين لصاحب الشمال قف فانه قد هم بالحسنة فاذا هو عملها كان لسانه قلمه وريقه مداده فاثبتها له فاذا هم بالسيئة خرج نفسه نتن الريح فيقول صاحب الشمال لصاحب اليمين قف فانه قد هم بالسيئة فاذا هو فعلها كان ريقه مداده ولسانه قلمه فاثبتها عليه وعن الصادق انه سئل عن الملائكة يعلمون ما يعلمه الله فقال اما علم السر واخفى قال استعبدهم بذلك وجعلهم شهودا على خلقه ليكون العباد لملازمتهم اياهم اشد على طاعة الله مواظبة ومن معصيته اشد انقباضا وكم من عبد يهم بمعصية فذكر مكانهم فارعوى وكف فيقول ربي يراني وحفظتي علي بذلك تشهد ثم بين سبحانه حسن حال المؤمنين في ذلك اليوم وسوء حال الكفار والعصاة بقوله **ان الابرار** والصلحاء من المؤمنين ومطيعيهم لربهم **لفي نعيم** عظيم دائم لا انقطاع له **وان الفجار** والعتاة والعصاة **لفي جحيم** ونار سجرها القهار بغضبه **يصلونها** ويقاسون حرها ويباشرونها بجميع اعضائهم **يوم الدين** ووقت الجزاء على الاعمال **وما هم عنها** في آن من زمن ما خلودهم الابدي **بغائبين** وخارجين ثم لما ذكر سبحانه يوم الدين عظم شأنه تهويلا للناس بقوله **وما ادريك** واي شيء اعلمك **ما يوم الدين** واي حد له في الشدة والفظاعة ثم كرر سبحانه الجملة مبالغة في التهويل معطوفة بثم الدالة على الترقي في التأكيد بقوله **ثم ما ادريك ما يوم الدين** واي شيء يعرفك ان ادراكه خارج عن طوق البشر في هذا العالم ثم بين سبحانه فظاعة ذلك اليوم بطريق الاجمال بقوله **يوم لا تملك نفس** من النفوس **لنفس** اخرى **شيئا** من النفع والضر ولا تقدر لاحد في حق غيره قريبا كان او صديقا او غيرهما على امر من الامور **والامر** والسلطنة المطلقة الكاملة **يومئذ** وفي ذلك الوقت الهائل **لله** وحده لا يزاحمه ولا يشاركه احد فيما اراد في الحديث من قرأ اذا السماء انفطرت اعطاه الله من الاجر بعدد كل قبر حسنة وبعدد كل قطر ماء حسنة واصلح الله شأنه يوم القيامة وعن الصادق عليه السلام من قرأ هاتين السورتين وجعلهما نصب عينيه في صلوة الفريضة والنافلة اذا السماء انفطرت واذا السماء انشقت لم يحجبه الله من حاجته ولم يحجزه من الله حاجز ولم يزل ينظر الى الله وينظر الله اليه حتى يفرغ من حساب الناس ثم لما ختمت سورة الانفطار المتضمنة لبيان عظمة يوم القيامة وظهور السلطنة المطلقة الالهية وان لكل نفس ملائكة يكتبون اعمالها وان الابرار في نعيم وان الفجار في جحيم نظمت سورة التطفيف المتضمنة لبيان عظمة يوم القيامة وقيام الناس فيه لرب العالمين وان كتاب الابرار في عليين وان كتاب الفجار في سجين وان الابرار في نعيم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ

پس از خاتمه سوره مبارکه انفطار که در آن عظمت قیامت و ظهور سلطنت مطلقه الهیه و اینکه هر کس ملائکه موکل اوست که اعمالش را مینویسند و نیکوکاران در قیامت مستغرق نعمتند و گنهکاران در جهنم هستند بیان شده بود بعد تنظیم سوره تطفیف شد که در آن نیز عظمت قیامت و بر پا بودن خلق در حضور خدای عالم و اینکه نامه عمل ابرار در علیین و نامه عمل فجار در سجین و اینکه ابرار در نعمت میباشند بیان شده پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم چون در آخر سوره پیش تهدید گنهکاران شد و کم فروشی نیز بزرگترین گناه است در اول این سوره تهدید بکم فروشان فرمود باین مضمون که وای برحال کم فروشان که وقتی که حق خود را از مردم میگیرند کاملا بی کم و کسر بلکه زیاد تر میگیرند و وقتی که حق مردم را میدهند بپیمانه یا بکشیدن ترازو از مقدار وزن کم میکنند و از آنها میدزدند آیا این مردم گمان ندارند که در روز بسیار سختی زنده خواهند شد و در حضور پروردگار عالم برای مجازات و حساب اعمال حاضر خواهند گردید پس خدای متعال [illegible]

افتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ثم لما هدد سبحانه العصاة في اخر السورة السابقة وكان التطفيف من اعظم المعاصي ابتدء هذا السورة بتهديد المطففين بقوله **وَيْلٌ** وشر شديدا وهلاك فظيع او عذاب اليم وعن الباقر ع في حديث بلغنا والله اعلم انها بئر في جهنم [illegible] للمطففين والباخسين حقوق الناس خفية بالمكيال والميزان عن الباقر ع انزل في الكيل والوزن ويل للمطففين ولم يجعل الويل لاحد حتى يسميه كافرا قال الله فويل للذين كفروا الخ وهم **الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا** واخذوا بالكيل ما لهم **عَلَى النَّاسِ** او اضرارا عليهم **يَسْتَوْفُونَ** ويأخذونه كاملا اوفيا او وافرا او زائدا على حقهم بالحيل والكيد من افواه المكائيل او السنة الموازين **وَإِذَا كَالُوهُمْ** واعطوا حقهم بالكيل **أَوْ وَزَنُوهُمْ** واعطوا حقهم بالوزن **يُخْسِرُونَ** وينقصون مع ان الكيل والوزن جعلا لتسوية الحقوق وتعديلها عن ابن عباس لما قدم النبي المدينة كانوا من اخبث الناس كيلا فانزل الله هذه الاية فاحسنوا الكيل بعد ذلك وقيل كان اهل المدينة تجارا يطففون وكانت بيوعهم المنابذة والملامسة والمخاطرة فنزلت هذه الاية فخرج رسول الله فقرأها عليهم وقال خمس بخمس قيل يا رسول الله وما خمس بخمس قال ما نقض قوم العهد الا سلط الله عليهم عدوهم وما حكموا بغير ما انزل الله الا فشا فيهم الفقر وما ظهر فيهم الفاحشة الا فشا فيهم الموت ولا طففوا الكيل الا منعوا النبات واخذوا بالسنين ولا منعوا الزكوة الا حبس عنهم المطر وعن الباقر عليه السلام قال نزلت على نبي الله حين قدم المدينة وهم يومئذ اسوء الناس كيلا فاحسنوا بعد الكيل ثم وبخ سبحانه المطففين بقوله **أَلَا يَظُنُّ أُولٰئِكَ** المطففون ولا يحسبون **أَنَّهُمْ** مع هذا العمل القبيح الشنيع **مَبْعُوثُونَ** من قبورهم **لِيَوْمٍ عَظِيمٍ** لا يقادر قدر عظمته لعظم اهواله وشدائده لوضوح ان الظن باتيان هذا اليوم كاف في التحرز عن القبائح التي يظن الابتلاء بتبعاتها وقيل ان المراد من الظن العلم لكون النظر في الاية الى اهل المدينة وهم كانوا مصدقين بالبعث في زمان نزولها عن امير المؤمنين اليس يوقنون انهم مبعوثون ليوم عظيم اعني **يَوْمَ** القيامة الذي **يَقُومُ النَّاسُ** من قبورهم **لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** وللمحاسبة عنده وحينئذ يظهر لهم عظم شناعة العمل القبيح وعقابه وانه كانوا يرونه في الدنيا حقيرا ويحتمل ان المراد من القيام الحضور عنده تعالى روي عن النبي ص انه قال يقوم الناس مقدار ثلاثمائة سنة من الدنيا لا يؤمر فيهم بامر وروي عنه ص انه يقوم احدكم في رشحه الى انصاف اذنيه وعن الصادق ع مثل الناس يوم القيامة اذا قاموا لرب العالمين مثل السهم في القرب ليس له من الارض الا موضع قدمه [illegible] في الاية غاية التهديد بحيث اثبت الويل للمطففين ثم وبخهم ثانيا باشد التوبيخ ثم وصف يومهم بالعظم وما عظمه الله تعالى كان في غاية العظمة [illegible] غاية العظمة والهيبة والقدرة وفيه دلالة على كمال حكمته وعدله [illegible] ان اعرابيا قال لعبد الملك بن مروان قد سمعت ما قال الله في المطففين اراد بذلك الوعيد [illegible] والوزن فكيف حالك وانت تأخذ الكثير من اموال المسلمين [illegible] للمطففين والردع [illegible] بقوله كلا ليس الامر [illegible] ان كتاب اعمال الفجار [illegible]





بِيَوْمِ الدِّينِ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ

از کم فروشی فرمود باین مضمون که هرگز از کم فروشی باین آسانی و حقارت نیست که از روی گمان بکنند البته نامه عمل گنهکاران که کم فروشان از آنها است در سجین و چاه جهنم یا در برهوت باشد که آن جای عذاب کفار است نمیدانی ای انسان که سجین چه جای بدی است که در وصف نیاید و گفتنی نیست و نامه عمل گنهکاران و بدبختان نامه ایست که نوشته شده و شیاطین بر آن مطلعند وای بحال کسانیکه عقیده بروز قیامت ندارند و آنرا دروغ میدانند در آن وقتی که در حضور پروردگار عالم حاضر شوند یا وقتی که نامه عملشان بدستشان برسد آن روز را تکذیب نکند مگر کسیکه از حد و عقل بیرون است و در شهوت رانی افراط کرده و بکلی از خدا غافل است و جز لذتهای دنیا چیز دیگری در نظر ندارد و چون آیه های قرآن که در آن خبر قیامت و عذاب آخرت است برا و خوانده شود گوید اینها همه فسانه و دروغست که پیشینیان در کتابهای خود نوشته اند و محمد آنها را آموخته است و بخدا نسبت میدهد هرگز اینطور نیست که این مردمان بدبخت شقی میگویند بلکه همه از جانب خدا است و دلهای آنها بواسطه گناهان بسیار که مرتکب شده اند مانند آئینه که زنگ گرفته باشد سیاه شده و موعظه و سخن خیری در آن اثر نکند این مردم همه در روز قیامت از رحمتهای خدائی محروم و بی بهره اند و آنها را در آن روز باجبار در جهنم اندازند و در آتش معذب شوند و ملائکه که مامور عذاب هستند بآنها گویند که این همان آتشی است که شما دروغ میدانستید پس چون مشرکین خیال میکردند که اگر آخرتی باشد برای آنها

المطففون **لَفِي سِجِّينٍ** والارض السابعة السفلى كما عن الباقر وابن عباس لغاية سفلتها وحقارته او في اسفل منها في مكان مظلم هو مسكن ابليس وذريته كما عن بعض المفسرين او في صخرة تحت الارض السفلى كما عن بعض اخر وعن النبي ص قال سجين جب في جهنم اقول الظاهر انه علم ماخوذ من السجن عن الباقر ع في رواية واما الكافر فيصعد بعمله و يرد حتى اذا بلغ في السماء نادى مناد اهبطوا به الى سجين وهو واد بحضرموت يقال له برهوت اقول يحتمل ان يكون لسجين معنيان وعن الكاظم عليه السلام انه سئل عن قوله تعالى ان كتاب الفجار لفي سجين قال هم الذين فجروا في حق الائمة واعتدوا عليهم اقول الظاهر انهم اظهر مصاديق الفجار كما ان قول الصادق قال هو فلان وفلان كذلك ثم عظم سبحانه السجين بارعاب القلوب بقوله **وَمَا أَدْرَاكَ** ايها الانسان **مَا سِجِّينٌ** ثم قيل ان الله تعالى اراد كتاب الفجار بقوله **كِتَابٌ مَرْقُومٌ** ومكتوب فيه اعمال الكفار والفجار والفسقة من الجن والانس تشهده الشياطين وقيل رقم بمعنى مختوم وقيل يعني كتاب معلم دال على شقاوة صاحبه وكونه من اصحاب النار **وَيْلٌ** عظيم **يَوْمَئِذٍ** وفي وقت قيام الناس لربهم او وقت تطاير الكتب **لِلْمُكَذِّبِينَ** اعني **الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ** واعرضوا عن الايات البينات الناطقة به **وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ** ومتجاوز عن حدود العقل ومقتصر على التقليد غال فيه **أَثِيمٍ** ومصر على عصيان الله منهمك في الشهوات الفانية غافل عن ما ورائها من اللذات الباقية ومن خبث ذاته واصراره على الكفر **إِذَا تُتْلَى** وتقرء **عَلَيْهِ** لانذاره وهدايته **آيَاتُنَا** المنزلة في القرآن الدالة على صدق النبي ص في دعوى رسالته وصحة البعث **قَالَ** عنادا ولجاجا انها **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** وهي من اكاذيب الانبياء السابقين او الاخبار المسطورة في دفاتر الامم السالفة وتعلمها محمد ونسبها الى الله قيل ان القائل وليد بن المغيرة وقيل نضر بن الحارث وعن الصادق ع في تأويله هو الاول والثاني كانا مكذبان رسول الله ص ثم ردعهم الله سبحانه عن التكذيب بقوله كلا ليس الامر كما يقولون **بَلْ رَانَ** وغلب على قلوبهم او غطى عليها او طبع عليها **مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** ويكتسبون من الكفر والفجور والعصيان حتى صار كالصدأ على المرآة عن ابي هريرة عن النبي ص ان العبد كلما اذنب ذنبا حصل في قلبه نكتة سوداء حتى يسود قلبه وعن الباقر ع ما من عبد الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في تلك النكتة نكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد وان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا وهو قوله تعالى بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون اقول لعل المراد بالبياض لين القلب ونورانيته وبالسواد قسوته وظلمته وبعده عن التأثر بالمواعظ الالهية والايات القرآنية وجرأته على الله الى ان ينتهي امره الى الكفر كما قال تعالى ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوأى ان كذبوا بايات الله وكانوا بها يستهزؤن ثم ردعهم سبحانه عن توهم ان ليس عليهم تبعة في تكذيبهم بقوله كلا ليس الامر كما يتوهمون من انهم لا يؤاخذون بما يقولون

كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ
يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ
الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا
بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ

با مؤمنین یکسان خواهد بود و خدا جهت ردّ آنها فرمود باین مضمون که اینطور نیست که شما خیال کردید بلکه مؤمنین نیکوکار نامه عملشان در اعلی درجه بهشت است و ندانی ای انسان که آن مقام مقامی است که وصف آن در دنیا ممکن نشود و آن نامه عمل در حضور ملائکه مقرب الهی نوشته شده البته بندگان نیکوکار در آخرت غرق نعمتند و بالای تختهای پر زینت نشسته و بحال اهل محشر بنگرند و کفار بر مؤمنین و نعمتهائیکه خداوند برایشان فراهم کرده نظر کنند و ببینند که در صورتهای مؤمنین چه بهجت و طراوتی و بشاشتی ظاهر است بعضی گفتند حسن و جمال و نورانیتشان باندازهٔ افزوده شود که در وصف نیاید و بی در پی از شراب صافی خالص دست نخورده بیاشامند و حور و غلمان جامهای سر بمهر دست نخورده به آنها دهند و بهر سر شیشه‌اش سکهٔ از مشک تر باشد بعضی گفتند یعنی آخر آن شراب مشک است که خورنده چون لب از جام گیرد بوی مشک بمشامشان برسد و عقلا باید در تحصیل چنین نعمتها کوشش کنند که تمام آن لذتها فوق العاده بی رنج و تعب است و از آب تسنیم که بهترین مشروب اهل بهشت است در آن شراب مخلوط و ممزوج شود و این چشمه آب تسنیم اختصاص بمقربین درگاه خدا دارد

بل انهم عن ثواب ربهم وكرامته كما عن امير المؤمنين عليه السلام يومئذ وفي وقت قيامهم من القبور او في محض العدل والحساب لمحجوبون ومحرومون فلا يشملهم الرحمة الواسعة الالهية ابدًا لعدم قابليتهم لسلبها ثم انهم مع حرمانهم من الرحمة والكرامة لصالوا الجحيم وملقون فيها بعنف وقهر ومباشرون حرها من غير حاجز وحائل الصلاة ثم يضاف على عذابهم الجسماني العذاب الروحاني اذ يقال لهم توبيخا وتقريعا والقائل الزبانية والملائكة الغلاظ الشداد حين اشرافهم على النار او بعد القائهم فيها أيها الكفرة المنكرون للبعث والحساب وجزاء الاعمال هذا العذاب الذي ترونه باعينكم وابتليتم به اليوم هو العذاب الذي اخبركم به الانبياء والمؤمنون في الدنيا وكنتم به عنادا او لجاجا تكذبون وتستهزءون ثم ردعهم الله سبحانه عن توهم انهم في الآخرة مساوون للمؤمنين بل انهم احسن حالا منهم بقوله كلا ليس الامر كما تتوهمون من انكم في الآخرة على تقدير تحققها وتوقوعها كالمؤمنين في حسن الحال وانهم مثلكم فيها بل إن كتاب اعمال المؤمنين الابرار والصلحاء الاخيار لفي عليين واعالي الامكنة او اعالي الجنة عن ابن عباس ان عليين السماء الرابعة وفي رواية اخرى عنه انه السماء السابعة وقيل هي سدرة المنتهى وقيل هي قائمة العرش اليمنى وقيل هي مراتب عالية محفوفة بالجلالة والاكرام قد عظمها الله واعلى شانها وقيل هي عند ديوان اعمال الملائكة ان كان لهم ايضا ديوان كما للانسان وعلى اي تقدير قد عظمه الله تعالى بقوله وما ادريك ايها العاقل الدراك ما عليون واي مكان هو في عظم الشان ورفعة المنزلة عند الله وعند اوليائه فان ادراككم وعقلكم قاصر عن دركه والاحاطة به في الدنيا ثم مدح سبحانه كتاب الابرار بقوله كتاب وديوان مرقوم ومكتوب فيه اعمالهم الخيرية يعرفها كل من نظر فيه او معلم بعلامة يدل على ان اصحابه من السعداء او مختوم يشهده الملائكة المقربون عند الله قيل كما وكلهم الله باللوح المحفوظ كذلك وكلهم بحفظ كتاب الابرار في جملة ذلك الكتاب الذي هو ام الكتاب اعظاما له ... على ما قيل ان الحفظة اذا صعدت بكتب الابرار ... فيحفظونها كما يحفظون كتب انفسهم او ينقلو ... في تلك الكتب ... الى الكتاب الذي ... وكلوا بحفظه ... عليين كتب فيه ... لهم من الكرامة والثواب عن ابن عباس انه مكتوب في لوح من زبرجد معلق تحت العرش وقيل يشهد ذلك الكتاب اذا صعد به الى عليين المقربون من الملائكة كرامة للمؤمن وروي ان الملائكة لتصعد بعمل العبد فيستقلونه فاذا انتهوا الى ما شاء الله من سلطانه اوحى اليهم انكم الحفظة على عبدي وانا الرقيب على ما في قلبه وانه اخلص عمله فاجعلوه في عليين فقد غفرت له وانها لتصعد بعمل العبد فيزكونه فاذا انتهوا به الى ما شاء الله اوحى اليهم انتم الحفظة على عبدي وانا الرقيب على قلبه




وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ
حَافِظِينَ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ
يَنْظُرُونَ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

پس ببیان حسن حال اهل ایمان و شان و مقام آنها از خدا بزرگ کفار فرمود باین مضمون که امروز در دنیا گنه کاران و کفار نسبت بمؤمنین استهزاء و خنده میکنند و چون از پیش آنها بگذرند بیکدیگر چشمک میزنند که این مرد با این فقر و ملاکی که دارد خود را در تعب انداخته و ترک دنیا کرده باینکه ثواب آخرت موهوم که ابدًا اصلی ندارد و چون نزد اهل و عیال و خویشانشان روند نقل ببرشان میکنند از مسخره کردن مسلمانان بست و با یکدیگر گویند این مسلمانان بیراهه رفته اند و دین پدران خود را واگذاشته اند و ترک لذتهای دنیا کرده بطمع خام و خیال موهوم و حال آنکه ما که خدا ایم این کفار را اختیار دار مسلمانان نکرده ایم که بخواهند آنها را از ضلالت باز دارند فخر رازی و جمعی از اهل سنت روایت کرده اند که روزی امیر المؤمنین بجماعتی از منافقین گذشت آن کفار حضرت را مسخره کردند و با خنده ندو چشمک زدند و چون نزد رفقاشان رفتند گفتند امروز علی را دیدیم و با او خندیدیم و پیش از اینکه امیر المؤمنین بحضور رسول خدا آید این آیات در آن حضرت نازل شد پس خدا خبر داد باینکه در آخرت عوض خنده مشرکین بمؤمنین روزی هم مؤمنین بآنها خواهند خندید و آنها از ذلت و خواری دگرفتاری که روز قیامت دارند مؤمنین آنها را مسخره و استهزاء خواهند نمود باینکه بر روی تختهای زینت کرده نشسته باشند و بحال گنه کاران تماشا کنند و گفته ند آیا این خنده مؤمنین کفار عوض خنده کفار در دنیا بمؤمنین نخواهد بود

انزلته عليين وفي سجين عن الباقر عليه السلام قال ان الله خلقنا من اعلى عليين وخلق قلوب شيعتنا مما خلقنا منه وخلق ابدانهم من دون ذلك وقلوبهم تهوي الينا لانها خلقت مما خلقنا منه ثم تلا هذه الآية كلا ان كتاب الابرار لفي عليين ثم انه تعالى بعد تعظيم كتاب الابرار بين حال انفسهم في الآخرة بقوله ان الابرار والصلحاء من المؤمنين في الآخرة لفي نعيم ورزق كريم واما كيفية نعيمهم انهم على الارائك والسرر التي في الحجال ينظرون الى ما اعد الله لهم من البساتين والقصور والاطعمة والاشربة والفواكه والحور والغلمان وسائر ما تشتهيه الانفس وتلذ الاعين او الى حال اعدائهم وشدة عذابهم تعرف ايها الناظر في وجوههم نضرة النعيم والبهجة وبهائه والاستبشار وقيل يزيد في وجوههم من الحسن والجمال والنور ما لا يصفه واصف ويسقون بايدي الحور والغلمان من رحيق خمر صاف خالص لا غش ولا غائلة فيه مختوم بامر الله مطبوع عليه لئلا تمسه يد لامس اكراما له بالصيانة على ما جرت العادة من ختم ما يصان ويكرم ختامه وما يختم به بدل الطين مسك اذفر رطب ينطبع فيه الخاتم وقيل يعني عاقبته مسك يعني ان الشارب اذا رفع فاه من آخر شربه وجد ريحه كريح المسك قيل يعني خلطه المسك تطييبا الطعم ورائحته وقيل هو كناية عن صحة ابدانهم وقوة شهوتهم حيث ان خلط المسك معين على الهضم وقوة الشهوة عن ابي الدرداء شراب ابيض مثل الفضة يختمون به آخر شربهم ولو ان رجلا من اهل الدنيا ادخل يده فيه ثم اخرجها لم يبق ذو روح الا وجد طيب ريحه وفي ذلك النعيم المذكور والرحيق المختوم فليتنافس المتنافسون والراغبون الرغبون لا في النعم الدنيوية الكدرة السريعة الزوال والفناء ثم بالغ سبحانه في مدح الرحيق بقوله ومزاجه وخليطه شيء من ماء تسنيم اعني عينا يشرب بها المقربون سئل ابن عباس عن تسنيم فقال هذا مما يقول الله فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين وقال ايضا اشرف شراب اهل الجنة هو تسنيم لانه يشربه المقربون صرفا ويمزج لاصحاب اليمين وروي انها تجري في الهواء متسنمة فتنصب في اوانيهم فاذا امتلئت امسك الماء حتى لا يقع قطرة منه على الارض فلا يحتاجون الى الاستقاء ثم لما ذكر سبحانه كرامة الابرار وعلو منزلتهم عنده في الآخرة ذكر توهين الكفار اياهم وتحقيرهم واستهزائهم بهم بقوله ان الذين اجرموا واصروا على الكفر والعصيان كابي جهل والوليد بن المغيرة واضرابهما كانوا في الدنيا من الذين آمنوا بالنبي عن صميم القلب يضحكون استهزاء بهم لما هم فيه من الفقر والشدة وان المؤمنين اذا مروا بهم وهم في انديتهم يتغامزون ويعيبونهم ويشيرون اليهم بالاجفان والحواجب ويقولون انظروا الى هؤلاء السفهة يتعبون انفسهم ويحرمونها من اللذات ويخاطرون بها في طلب ثواب موهوم واذا انقلبوا وانصرفوا من مجامعهم الى اهلهم وذويهم انقلبوا وانصرفوا اما لكونهم فكهين ومعجبين بما هم فيه من الشرك والتنعم او متلذذين بذكر المسلمين بالسوء والاستهزاء واذا شاهدوا المؤمنين ورأوهم قالوا تعييرا لهم ان هؤلاء المؤمنين لضالون حيث تركوا دين آبائهم والتنعم بالنعم واغتروا بوعد محمد ووعيده والحال ان المجرمين ما ارسلوا من قبلنا الى المؤمنين ليكونوا عليهم حافظين يحفظونهم من الضلال ويرشدونهم الى الحق والصواب فيعيبون عليهم ما يعتقدونه ضلالا وفيه اشعار بان تعيين الحق والضلال شان المرسلين من الله لا شان المناسين الجهلة والحمقاء روي ان بعض الائمة منهم اقرانه جاء على في نفر من المسلمين فسخر منهم المنافقون وضحكوا وتغامزوا ثم رجعوا الى اصحابهم فقالوا رأينا الا صلع فضحكوا منه فنزلت الآية قبل ان يصل علي الى رسول الله ثم بين سبحانه ان المجرمين

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ وَ
اَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ كَادِحٌ
اِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ فَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ
يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ اِلَى اَهْلِهِ مَسْرُورًا وَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ

این خاتمه سوره مبارکه تطفیف که در آن بیان عظمت روز قیامت و عظمت نامه اعمال نیکوکاران و پستی نامه اعمال گنهکاران و بازگشت کفار در میان اهل و عیال با مسرت بکفرشان و استهزائشان بمؤمنین نظیم سوره انشقاق شد که در آن نیز بیان احوال روز قیامت و حسن حال مؤمنین که نامه اعمال آنها بدست راستشان داده میشود و بدی حال فجار که نامه عملشان بدست چپشان داده میشود و برگشت مؤمنین در آخرت در میان اهل و عیالشان بخوشحالی و مسرت پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع به بیان اهوال روز قیامت فرمود باین مضمون که وقتیکه آسمان شکافته شود برای نزول ملائکه و در هم پیچیدن آن و منقاد باشد آسمان برای امر پروردگارش مانند بنده ایکه مطیع امر مولا و رعیتی که مطیع فرمان پادشاه است و شایسته آسمان است که مطیع امر خدا باشد و وقتی که زمین کشش پیدا کند و خدا آنرا وسعت دهد برای جمع شدن خلق اولین و آخرین بر روی آن و آنچه را در آن پنهان است از مرده‌ها و گنجها از خود بیرون اندازد و خود را خالی کند از هرچه در خود دارد بطوریکه چیزی در آن باقی نماند و منقاد باشد برای امر پروردگار خود و شایسته اوست که منقاد و مطیع باشد در آن وقت قیامت واقع شود ای انسان غافل از برای عاقبت امر خود شتاب و کوشش کن که بسوی پروردگار خود میروی و با کمال جدیت و کوشش در وقت مرگ بجزای خود خواهی رسید و به محکمه عدل او حاضر خواهی شد در آن موقع هرکس نامه عملش بدست راستش داده شود حساب عملش باسانی رسیدگی شود و براو سخت گیری نخواهد شد و در میان اهل و عیال خویشان که در بهشت باشند بخرسندی و خوشحالی خواهد آمد چرا از عذاب نجات یافته و در بهشت بنعمتهای بی پایان

يجازون في الآخرة ... بقوله فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون ... [illegible] ... هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون [illegible]

[illegible]



كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا اِنَّهُ
كَانَ فِي اَهْلِهِ مَسْرُورًا اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى اِنَّ رَبَّهُ كَانَ
بِهِ بَصِيرًا فَلَا اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ
اِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

رسیده و آنکه نامه عملش بدست چپش داده شود فریاد و ناله اش بلند گردد و مرگ را طلب کند و او را در آتش جهنم اندازند برای آنکه در دنیا دلخوش بکفر و گناهان خود بوده و همیشه در نعمت و راحت بدون تعب و رنج عبادت بسر برده و زحمتی نکشیده و در مقام بندگی حضرت پروردگار بر نیامده و در دنیا گمان میکرد که دوباره زنده نخواهد شد و خدا را ملاقات نخواهد کرد بلی البته دوباره زنده خواهد شد و ملاقات خدا خواهد کرد و خدا بدنی و شقاوت اعمال جنایت هرگز گمان نکنید که خدا او را واگذارد و با عمالش او را مواخذه ننماید قسم بشفق و سرخی افق در افق پس از غروب آفتاب و شب وقتی که جمع کند تاریکیش ستاره ها و حیوانات را و بماه در وقتی که تمام قرصش نورانی شود که اینها همه از ادله داله بر قدرت کامله الهیه است که شما مردم آخر الزمان حالاتتان مطابق و موافق خواهد بود در سختی و شدت با مردمان سابق یا در تکذیب پیغمبران و انکار قیامت و ظلم و قتل با وصیاء و تغییر احکام الهی حاصل آنکه در تمام جهات کفر و عصیان پا بجای پای پیشینیان خواهم گذارد

ان نعرفه طاعته ومعصيته فيثاب على طاعته ويعاقب على معصيته ولأن ينقلب وينصرف الى اهله وعياله ... [illegible]

[illegible]

وَاِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْاٰنُ لَا يَسْجُدُوْنَ بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يُكَذِّبُوْنَ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُوْعُوْنَ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ

پس از اثبات بعث و قیامت بایات قران که در آن جهاتی از اعجاز است اظهار تعجب از ایمان نیاوردن مشرکین فرماید باین مضمون که پس از ادله واضحه بر صحت قران و بعثت در قیامت چه شده است این مشرکین را که ایمان بآنها نمیاورند و چون قرانیکه دارای علوم بسیار است و در فصاحت و بلاغت بحد اعجاز است برای آنها خوانده شود برای خدای خود خاضع و خاشع نمیشوند و سجده نمیکنند بلکه عناد و لجاج و عصبیت در تقلید پدران مانع است از ایمانشان لذا وحدانیت خدا و آمدن قیامت را تکذیب میکنند و خدا بهتر میداند آنچه را که در دل پنهان دارند از حسد و تکبر و لجاج پس ای پیغمبر این کسانیکه کوشش در تحصیل عذاب برای خود میکنند آنها را بشارت ده بعذاب دردناک در آخرت مگر آنانکه بعداً ایمان آورند و بطاعت و عبادت خدا پردازند این اشخاص گذشته از آنکه معذب نشوند برایشان اجر و ثواب دائمی و همیشگی بمنت خواهد بود بعضی گفتند معنی آیه آنست که لکن کسانیکه مؤمن و مطیع خدایند اجر و ثواب بمنت دارند

از آنکه تحمل منت بر طبع گران است

لوكان من كان وليكم دخل فی جحر ضب لدخلتموه قالوا اليهود والنصارى من تعني يا رسول الله قال فمن اعني لتنقضن عرى الاسلام عروة فيكون اول ما تنقضون من دينكم الامامة و اخره الصلوة ثم للبين سبحانه مع البعث بالايات المعجزات و نعى المشركين على عدم ايمانهم والظهر التعجب منه بقوله فَمَا لَهُمْ من العذر وای مانع لهم انهم لَا يُؤْمِنُونَ بهذا القران وما فيه من الاخبار بالبعث والحساب وَاِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْاٰنُ مع ما فيه من العلوم والاعجاز لَا يَسْجُدُوْنَ ولا يخضعون لله عن ابن عباس المراد بالسجود الصلوة وعن جماعة من المفسرين المراد نفس السجود وروى ان النبي صلی الله علیه و آله قرء ذات يوم واسجد واقترب فسجد هو ومن معه من المؤمنين وقريش تصفق فوق رؤسهم وتصفر فنزلت الاية ثم بين سبحانه علة عدم سجودهم وايمانهم بقوله بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بالله وبكتابه واليوم الاخر يُكَذِّبُوْنَ الرسول والقران في اخبارهما بالبعث عناداً ولجاجاً وتقليداً لابائهم ولذا لايخافون وَاللّٰهُ اَعْلَمُ من انفسهم بِمَا يُوْعُوْنَ وما يضمرون في قلوبهم من الحسد والبغي واللجاج او بما يجمعون في صحف اعمالهم من الكفر والتعصب فَبَشِّرْهُمْ يا محمد بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ في الدنيا والاخرة فانهم باعمالهم يظهرون انه مطلوبهم اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا منهم بعد كفرهم وقيل ان الاستثناء منقطع والمعنى لكن الذين امنوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ من الطاعات والعبادات لَهُمْ في الاخرة اَجْرٌ وثواب عظيم غَيْرُ مَمْنُوْنٍ ومقطوع بل متصل ودائم او غير ممنون به عليهم فان المنة تكدر النعم وتذهب ثوابها

ثم لما ختمت سورة الانشقاق المتضمنة لانكار المشركين للبعث والجزاء وعدم ايمانهم بالقران وتكذيبهم الرسول كان فيه تالم لقلبه الشريف نظمت سورة البروج المتضمنة لحكاية تعذيب اصحاب الاخدود المؤمنين واحراقهم المؤمنين بالنار وتهديد الذين يؤذون المؤمنين بالعذاب تسلية لقلب النبي وافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ وَشَاهِدٍ وَّمَشْهُوْدٍ قُتِلَ اَصْحٰبُ الْاُخْدُوْدِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ اِذْ هُمْ عَلَيْهَا

پس از انجام سوره مبارکه انشقاق که در آن ذکر انکار مشرکین روز قیامت و جزا بر اعمال و ایمان نیاوردن ایشان و تکذیبشان برسول خدا بود و آن سبب تاثر و تألم قلب مبارک پیغمبر بود تنظیم سوره مبارکه بروج شد که در آن حکایت اجتماع اصحاب اخدود و لزایمان و سوزاندن مؤمنین و ابتلاء شان بعذاب است که مایه تسلیت قلب مبارک پیغمبر باشد پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحيم شروع بقسم فرموده باین مضمون که قسم بآسمانیکه دارای دوازده برج است



قُعُوْدٌ وَّهُمْ عَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ شُهُوْدٌ

و بروز قیامت که بوسیله پیغمبران بمردم وعده داده شده و آن کس که در آن روز حاضر میشوند یا روز جمعه یا روز عرفه که بهترین روزهایند که اهل کم ملعون شدند چنانکه اهل خندق هم ملعون شدند بعضی گفتند که اهل خندق سه نفر بودند انطیانوس رومی و بخت نصر بفارسی و یوسف ذوالنواس بنجران یمن که هر یکی خندق بزرگی کندند که درازیشان چهل ذراع و پهنا شان دوازده ذراع بود و آنرا پر از آتش کردند و مؤمنین را در آن انداختند بعضی گفتند مراد از آیه ذوالنواس نجرانی و لشکر او است بعضی گفتند که عبدالله ابن تامر که یکی از مؤمنین بود بنجران رفت و مردم را بدین عیسی دعوت کرد و اهل نجران دعوت او را پذیرفتند و همه آنها بعیسی ایمان آوردند ذونواس پادشاه یمن با لشکر بسیاری بنجران آمد و مؤمنین نجران را مخیر کرد که یا دین یهودیت را قبول کنند یا در آتش سوخته شوند اهل نجران قبول دین یهودیت را نکرده ذونواس امر کرد تا خندق کندند و در آن آتش افروختند و تمام آنانکه بعیسی ایمان آورده بودند که بعضی گفتند عده شان دوازده هزار یا بیست هزار یا هفتاد هزار بود در آتش سوزانید یکنفر از اهل نجران که اسمش دوس بود کتاب انجیل سوخته را یافت و برد نزد پادشاه حبشه که نصرانی بود و باو گفت اهل دین ترا در نجران با کتابهای انجیلشان در آتش سوزانیدند چون پادشاه این خبر شنید و کتاب انجیل را سوخته دید در خشم شد و بپادشاه روم نوشت تا کشتی سازهائی نزد او بفرستاد و دستور داد تا کشتی هائی ساختند بعد با لشکر بسیاری بر آن کشتیها سوار شده بجانب یمن آمدند اهل یمن با او طرفیت نموده و جنگ کردند و شکست خوردند ذونواس فرار کرد و خود را بدریا انداخت و مردم حبشه مملکت یمن را گرفتند و تا زمان اسلام در دست حبشه بود در حدیث آمده که پادشاهی ساحری داشت چون آن ساحر پیر شد بپادشاه گفت جوانی را نزد من بفرست که با و علم سحر بیاموزم آن پادشاه جوانی را برای آموختن علم سحر نزد او فرستاد آن جوان در میان راهش راهبی بود چون با آن راهب میرسید نزد او میرفت و سخنان او را می شنید و باز میگردید و نزد ساحر میرفت ساحر او را میزد که چرا دیر آمدی آن جوان شکایت ساحر را براهب کرد راهب گفت بگو کسانم مرا معطل کردند تا روزی آن جوان نزد ساحر روانه شد در میان راه مار بسیار بزرگی دید که میان راه ست و مردم را از آمد و شد باز داشته جوان بخود گفت که باید امتحان کنم که آیا دین ساحر بهتر است یا دین راهب سنگی را با خود برداشت و گفت خدایا اگر راهب نزد تو محبوب تر است تو مرا قدرت و قوه ده که این مار را بکشم پس جوان سنگ را انداخت بطرف مار و سنگ بمار خورد و او را کشت و مردم از شر مار راحت شدند و از راه گذشتند پس جوان نزد راهب رفت و قصه را براهب گفت راهب گفت ای فرزند امروز تو بهتر از منی که چنین کار بزرگی کردی ولی عنقریب گرفتار خواهی شد و تو مرا بمردم نشان مده کم کم کار جوان بجائی رسید که کور و پیس را شفا میداد و بیماران را بدعا خوب میکرد از قضا یکی از همنشینان پادشاه کور بود با هدایای زیادی نزد جوان آمد گفت اگر چشم مرا بینا کردی تمام این اموال که با خود دارم از آن تو باشد جوان گفت من کسی را شفا نمیدهم فقط خدا شفا میدهد و تو اگر ایمان بخدا آوری من دعا کنم تا خدا ترا شفا دهد آن کس ایمان آورد و خدا ایش شفا داد پس با چشم روشن نزد پادشاه آمده بنشست پادشاه از او سؤال کرد که چه کسی چشم ترا بینا کرد گفت پروردگارم پادشاه گفت مگر جز من پروردگاری داری گفت بلی پروردگار من و تو خدا است پادشاه در خشم شد او را گرفت و تحت شکنجه آورد و آن کس ناچار شده آن جوان را بپادشاه نشان داد پادشاه جوان را حاضر کرده باو گفت ای فرزند شنیده ام که تو در سحر چنان کامل شده که کور و پیس را شفا میدهی و چه و چه میکنی جوان گفت من کسی را شفا ندهم و فقط خدا شفا میدهد پادشاه باز در خشم شده جوان را تحت شکنجه آورد تا او هم ناچار شد و راهب را نشان داد پادشاه راهب را خواست او را آوردند پادشاه باو گفت از دینت برگرد راهب امتناع کرد پادشاه دستور داد تا اره بفرقش گذاردند و او را دو پاره کردند پس از آن همنشین را خواست و باو گفت از دینت برگرد همنشین امتناع کرد او را هم با اره دو پاره کردند بعد جوان را حاضر نمودند باو هم گفت از دینت برگرد جوان امتناع کرد پادشاه بچند نفر گفت تا او را بر بالای کوهی برند و بزیر اندازند چون او را بالای کوه بردند جوان گفت خدایا بهر طریقی که صلاح میدانی شر اینها را از سر من دفع کن ناگاه کوه بلرزه در آمد و آن چند نفر از کوه پرت شدند و جوان سالم نزد پادشاه آمد پادشاه

گفت آنها که با تو بودند چه شدند جوان گفت خداوند هلاکشان کرد باز او را بچند نفر دیگر سپرد و گفت او را در کشتی کوچکی
بنشانید و بمیان دریا برید اگر از دینش برگشت او را بدریا افکنید چون او را بوسط دریا بردند جوان باز خدا را خواند
و آن کشتی واژگون و آن چند نفر مامور غرق شدند جوان باز جان بسلامت برد و بنزد پادشاه آمد و خبر غرق شدن
مامورین را بپادشاه داد و گفت ای پادشاه تو نتوانی مرا بکشی مگر بدستوریکه خودم میدهم و آن اینست که همه مردم
شهر را در یک جا جمع کنی و مرا ببنه درختی بدار کشی و تیری هم از ترکش خودم بگیری و در کمان گذاری و گوئی باسم پروردگار
این جوان و رها کنی و با آن تیر من کشته شوم پادشاه چنین کرد تیر بشقیقه آن جوان رسید جوان دست خود را بر روی
شقیقه بجای تیر گذارد و کشته شد مردم یکباره گفتند که ما بپروردگار این جوان ایمان آوردیم پادشاه دید کار بدتر شد
همه مردم بخدا ایمان آوردند امر کرد سر کوچه ها گودالهائی کندند و در آن آتش افروختند بعد گفت هر که از خداپرستی
برگردد او را در آتش اندازید پس چنین کردند تا نوبت بزنی رسید که برحسب بعضی روایات آن زن سه فرزند داشت
باو گفتند از خداپرستی برگرد زن نپذیرفت پسر بزرگ او را بآتش انداختند و او را آتش سوزانید باز نپذیرفت پسر
وسطی او را بآتش انداختند باز نپذیرفت بچه کوچک شیرخواری داشت بچه را از بغلش در آوردند خواستند در
آتش اندازند که زن را دیگر صبر و طاقتی نماند خواست از خداپرستی برگردد که ناگاه بچه شیرخوار بزبان آمد و گفت
ای مادر از خداپرستی برنگرد که تو بر حقی اگر برگردی آتشی در پیش داری که خاموش شدنی نیست لذا زن آن
مرتبه هم صبر کرد بچه را بآتش انداختند و بعد از آن خودش را انداختند بعضی گفتند که این واقعه نود سال
پیش از ولادت حضرت خاتم الانبیا بود در زمان عمر بن خطاب زمین خرابه را گود کردند و بدن آن جوان را
یافتند که دستش روی شقیقه اش بود و چون دستش را از روی شقیقه برمیداشتند خون روان
میشد و چون بجایش میگذاشتند خون بند میامد بعمر خبر دادند عمر گفت خاک بر رویش بریزید
که این جوان صاحب اخدود است بگذارید او را بحال خود باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

ثم ابتدأها سبحانه بالقسم باشياء عظيمة القدر والشرف لظهور آثار قدرته وحكمته بها بقوله **والسماء ذات البروج**
الاثنى عشر التي فيها سير الشمس في السنة الشمسية وقيل ان المراد بالبروج منازل القمر وهي ثمانية وعشرون كوكبا وقيل هي الكواكب
العظام وتسميتها بالبروج لظهورها **واليوم الموعود** للناس بلسان الانبياء وهو يوم القيامة كما رواه ابو هريرة عن النبي ص
وهو يوم فصل القضاء وظهور تفرد الله تعالى بالملك والسلطان **وشاهد** وحاضر في ذلك اليوم من الملائكة
والجن والانس **ومشهود** وهو يوم القيامة كما عن ابن عباس لمعاينة العجائب التي ليست في غيره ولقوله تعالى ذلك يوم
مجموع له الناس وذلك يوم مشهود وعن ابي موسى الاشعري ان النبي ص قال اليوم الموعود يوم القيامة والشاهد يوم الجمعة والمشهود
يوم عرفة وعن ابي هريرة مرفوعا قال المشهود يوم عرفة والشاهد يوم الجمعة ما طلعت شمس ولا غربت على افضل منه فيه ساعة
لا يوافقها عبد مومن يدعو الله بخير الا استجاب له ولا يستعيذه من شر الا اعاذه منه وعن ابن المسيب مرسلا عن النبي ص قال
سيد الايام يوم الجمعة وهو الشاهد والمشهود يوم عرفة وروايات العامة عن امير المومنين ع ورواه اصحابنا عن الصادق ع وعن الباقر ع انه
سئل عن ذلك فقال ما قيل لك فقال السائل قالوا الشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم عرفة فقال ليس كما قيل لك الشاهد يوم عرفة والمشهود
يوم القيامة اما تقرأ القرآن قال الله عز وجل ذلك يوم مجموع له الناس وذلك يوم مشهود وعن الصادق ع انه سئل عن ذلك فقال النبي ص
وامير المومنين ع على اى تقدير قيل ان جواب القسم محذوف تقديره لتبعثن كما دل عليه كلمة **قتل** لعن **اصحاب الاخدود**
واما الخنادق قيل كانوا ثلثة انطيانوس الرومي بالشام وبخت نصر بفارس ويوسف ذو النواس الحميري بنجران من كل واحد
منهم حفر خندقا عظيما طوله اربعون ذراعا وعرضه اثنى عشر ذراعا وملأه نارا والقوا فيه المومنين قيل ان المقصود
باصحاب الاخدود في الاية ذو النواس الحميري اليهودي وجنوده قالوا ان عبدا صالحا يقال له عبد الله بن التامر وقع الى نجران
وكان على دين عيسى ع فدعاهم فاجابوه فسار اليهم ذو نواس بجنود من حمير فخيرهم بين النار واليهودية فابوا اليهودية فحفر
الخنادق واضرم فيها النيران فجعل يلقى فيها كل من تبع ابن التامر حتى احرق نحوا من اثنى عشر الفا وعشرين الفا وسبعين
الفا وكان اسم ذو نواس زرعة بن حسان ملك حمير وسمى نفسه يوسف وروى انه انفلت رجل من اهل نجران اسمه
دوس ذو ثعلبان ووجد انجيلا محترقا بعضه فاتى به ملك حبشة وكان نصرانيا فقال له ان اهل بلدك اوقدت لهم نار واحرقوا
بها واحرقت كتبهم وهذا بعضها فاراد الذي جاء به فنزع لذلك فكتب الى صاحب الروم يستمده بنجارين
يعملون له السفينة فبعث اليه صاحب الروم من عمل له السفن فركبوا فيها فخرجوا الى ساحل من نخرج اليهم اهل اليمن





وما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد الذى له ملك السموات
والارض والله على كل شىء شهيد ان الذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات
ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحريق ان الذين امنوا
وعملوا الصالحات لهم جنات تجرى من تحتها الانهار ذلك الفوز

پس خدای متعال علت لعن اصحاب اخدود را بیان فرمود باین مضمون که آن مردم بالای آن خندقهای آتش می نشستند و
تماشای سوختن مومنین میکردند و خشمناک بر اهل ایمان سببی نداشت جز اینکه ایمان بخدای قاهر غالب مستحق ستایش داشتند
آن خدائیکه مملکت آسمان و زمین مختص باوست و خدا بتمام امور که از آن جمله کارهای کفار و مؤمنین است شاهد و مطلع است
و کفار ستمکار را عذاب کند

فلقوهم فهابوهم واقتتلوا فانهزم ملك حمير ولما رهقهم وخاف ان يأخذوه فضرب فرسه حتى وقع في البحر فمات فيه فاستولى الحبشة على حمير و
ما حولها وتملكوه وبقى الملك لهم الى وقت الاسلام وفي الحديث كان ملك فيمن كان قبلكم كان له ساحر فلما كبر قال للملك انى كبرت
فابعث الى غلاما اعلمه السحر فبعث اليه غلاما يعلمه وكان في طريقه راهب فقعد اليه وسمع كلامه فاعجبه فكان اذا اتى الساحر مر بالراهب وقعد اليه
فاذا اتى الساحر ضربه لمكثه فشكى الى الراهب فقال اذا خشيت الساحر فقل حبسنى اهلى [illegible] الغلام راى يوما في طريقه حية فقال اليوم اعلم الساحر
افضل ام الراهب فاخذ حجرا فقال اللهم ان كان امر الراهب احب اليك من امر الساحر فاقتل هذه الدابة حتى يمضى الناس فرماها فقتلها ومضى الناس فاتى الراهب فاخبره
فقال له الراهب اى بنى انت اليوم افضل منى قد بلغ من امرك ما ارى وانك ستبتلى فان ابتليت فلا تدل علىّ وكان الغلام يبرئ الاكمه والابرص ويشفى المريض فسمع
ذلك جليس للملك وكان قد عمى فاتاه بهدايا كثيرة فقال ما هيهنا لك اجمع ان انت شفيتنى قال الغلام انى لا اشفى احدا انما يشفى الله فان امنت بالله دعوت الله
فشفاك فآمن بالله فشفاه الله فاتى الملك فجلس اليه كما كان يجلس فقال له الملك من رد عليك بصرك قال ربى قال او لك رب غيرى قال ربى وربك الله فاخذه فلم
يزل يعذبه حتى دل على الغلام فجيئ بالغلام فقال له الملك اى بنى قد بلغ من سحرك ما تبرئ الاكمه والابرص وتفعل فقال انى لا اشفى احدا انما يشفى الله
فاخذه فلم يزل يعذبه حتى دل على الراهب فجيئ بالراهب فقال له ارجع عن دينك فابى فدعا بالمنشار فوضعه في مفرق راسه فشقه حتى وقع
شقاه ثم جيئ بجليس الملك فقال له ارجع عن دينك فابى فوضع المنشار على مفرق راسه فشقه حتى وقع شقاه ثم جيئ بالغلام فقال له ارجع عن دينك
فابى فدعا بالمنشار فوضعه في مفرق راسه فشقه حتى وقع شقاه ثم جيئ بجليس الملك فقال ارجع عن دينك فابى فوضع المنشار على مفرق راسه فشقه
حتى وقع شقاه ثم جيئ بالغلام فقال له ارجع عن دينك فابى فدفعه الى نفر من اصحابه فقال لهم اذهبوا به الى جبل كذا وكذا فاصعدوا به الجبل فاذا
بلغتم ذروته فان رجع عن دينه والا فاطرحوه فذهبوا به فصعدوا به الجبل فقال الغلام اللهم اكفنيهم بما شئت فرجف بهم الجبل فسقطوا وجاء
الغلام يمشى الى الملك فقال له الملك ما فعل اصحابك قال كفانيهم الله فدفعه الى نفر اخر من اصحابه فقال اذهبوا به فاحملوه في قرقور فتوسطوا به
البحر فان رجع عن دينه والا فاقذفوه في البحر فذهبوا به فقال الغلام اللهم اكفنيهم بما شئت فانكفأت بهم السفينة فغرقوا وجاء الغلام يمشى
الى الملك فقال الملك ما فعل اصحابك قال كفانيهم الله فقال للملك انك لست بقاتلى حتى تفعل ما امرك به قال وما هو قال تجمع الناس في صعيد واحد
وتصلبنى على جذع ثم خذ سهما من كنانتى ثم ضع السهم في كبد القوس ثم قل بسم الله رب الغلام ففعل كما قال الغلام ثم رماه فوقع السهم في صدغه
فوضع يده على صدغه في موضع السهم فمات فقال الناس آمنا برب الغلام فاتى الملك فقيل له ارايت ما كنت تحذر منه والله قد نزل بك
حذرك قد امن الناس فامر بالاخدود في افواه السكك فخدت واضرم النار فيها وقال من لم يرجع عن دينه فاقحموه فيها ففعلوا حتى جاءت امراة
ومعها صبى رضيع لها قيل في بعض الروايات كان لها ثلاثة اولاد احدهم رضيع فقال لها الملك ارجعى عن دينك والا القيتك واولادك في النار
فابت فاخذ ابنها الاكبر فالقاه في النار ثم قال لها ارجعى عن دينك فابت فالقوا ابنها الاوسط في النار ثم قال لها ارجعى عن دينك فابت فاخذ
الصبى ليلقوه فهمت بالرجوع فقال الصبى يا اماه لا ترجعى عن الاسلام فانك على الحق ولا باس عليك وقيل انه قال فان بين يديك نار
لا تطفأ فالقى الصبى في النار وامه على اثره وقيل كان ذلك الملك ذو نواس الحميرى وكانت القصة قبل مولد النبي بسبعين سنة قال بعض اهل
روى ان خربة احتفرت في زمن خلافة عمر بن الخطاب فوجد الغلام الذى قتله الملك واصبعه على صدغه وفي بعض التفاسير
وجدوا عبد الله بن التامر ولعله اسم ذلك الغلام واضعا يده على صدغه اذا اميطت يده عنها سال دمه واذا تركت على حالها انقطع
وفي يده خاتم من حديد فيه ربى الله فكتبوا الى عمر فكتب بان يواروه ويعيدوا التراب عليه وكتب اليهم ان ذلك الغلام صاحب الاخدود
فاتركوه على حاله الذى يبعثه الله يوم القيامة على حاله وروى في المجمع جميع ما ذكرنا بادنى تفاوت وعن القمى قال كان سببهم ان الذى هيج الحبشة
على غزوة اليمن ذو نواس وهو اخر من ملك من حمير تهود واجتمعت معه حمير على اليهودية وسمى نفسه يوسف واقام على ذلك حينا
من الدهر ثم اخبر ان بنجران بقايا قوم كانوا على دين النصرانية والمسيحية وعلى حكم الانجيل وراس ذلك الدين عبد الله بن برياس فحمله
اهل دينه [illegible] اليهودية ويدخلهم فيها فسار حتى قدم نجران فجمع من كان بها على دين النصرانية ثم عرض
عليهم دين اليهودية والدخول فيها فابوا عليه فجادلهم وعرض عليهم وحرص الحرص كله فابوا عليه وامتنعوا من اليهودية والدخول
فيها [illegible] فاتخذ لهم اخدودا وجمع فيها الحطب واشعل فيه النار فمنهم من احرق بالنار ومنهم من قتل بالسيف و
مثل بهم كل مثلة فبلغ عدد من قتل واحرق بالنار عشرين الفا وافلت رجل منهم يدعى دوس ذو ثعلبان على فرس له وركض واتبعوه

الكبير ۝ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ۝ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ۝ وَهُوَ الْغَفُورُ
الْوَدُودُ ۝ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ۝ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ۝ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ۝
فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ۝ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ

پس باز خدای متعال تهدید کفار که باهل ایمان چه از مرد و چه از زن را اذیت و آزار کنند فرمود باین مضمون که آن کفار یکه
مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را اذیت و آزار کنند و در آتش بسوزانند و بعد توبه نکنند و ایمان بخدا نیاورند در آخرت برای آنها است
عذاب جهنم بجهة کفر و عصیانشان و برای آنهاست عذاب بسیار سختیکه بواسطه آن آزار و آزار یکه باهل ایمان کردند بعضی
گفتند که برای آنها علاوه بر عذاب آخرت، عذاب دنیوی است. روایت شده که کفار چون اهل ایمان را در آتش انداختند
بر سر برها نشستند تا سوختن اهل ایمان را تماشا کنند آتش از میان گودالها بلند شد و باندازه چهل ذراع بالای سر آنها
ایستاد و بر آنها ریزش کرد و تمام آنها را سوزانید و مؤمنین از آتش نجات یافتند بعضی گفتند که خداوند قبل از افتادن مؤمنین
بآتش جان آنها را گرفت و در زنده بودنشان آتش بآنها نرسید پس از تهدید کفار وعده ثواب را خداوند بمؤمنین داد
باین مضمون که آنهائیکه بخدا ایمان آوردند از زن و مرد و عمل شایسته کردند جزا از آنها برای ایمان آنها بهشت هائی است که
در زیر درختها و قصرهای آنها نهرها ئیست از آب صاف و روان که جاری است و این ثواب عظیم بالاترین مرامها است برای مؤمن

حتى اتجرهم في الرمل ورجع ذونواس الى صنعاء في جنوده وروى الفخر الرازي عن امير المؤمنين انهم حين اختلفوا في احكام المجوس قال هم اهل الكتاب
وكانوا متمسكين بكتابهم وكانت الخمر قد احلت لهم فتناولها بعض ملوكهم فسكر فوقع على اخته فلما صحا ندم وطلب المخرج فقالت
له المخرج ان تخطب الناس فتقول ان الله تعالى قد احل نكاح الاخوات ثم تخطبهم بعد ذلك فتقول ان الله حرمه فخطب فلم يقبلوا منه
ذلك فقالت له ابسط فيهم السوط فلم يقبلوا فقالت ابسط فيهم السيف فلم يقبلوا فامرته بالاخاديد وايقاد النيران وطرح من ابى فيها فهم ال
الذين ارادهم الله بقوله قتل اصحاب الاخدود وعن الباقر قال ارسل على الى اسقف نجران يسئله عن اصحاب الاخدود فاخبره بشيء فقال
ليس كما ذكرت ولكن ساخبرك عنهم ان الله بعث رجلا حبشيا نبيا وهم حبشية فكذبوه فقاتلهم فقتلوا اصحابه واسروه واسروا
اصحابه ثم بنوا له حيرا ثم ملأوه نارا ثم جمعوا الناس فقالوا من كان على ديننا وامرنا فليعتزل ومن كان على دين هؤلاء فليرم نفسه
في النار معه فجعل اصحابه يتهافتون في النار فجاءت امرأة معها صبي لها ابن شهر فلما اقربت هابت ورقت على ابنها فناداها الصبي
لا تهابي وارميني ونفسك في النار فان هذا والله في الله قليل فرمت نفسها في النار وصبيها وكان ممن تكلم في المهد اقول
ان ظاهر ان الروايات في القصة مختلفة وجمعها وان كان ممكنا الا انه لا يهمنا العلم بحقيقتها في المقام وانما المعلوم من جميعها ان
مسكا من الكفار او قوما منهم حفروا اخدودا واحرقوا جمعا من المؤمنين بالنار لايمانهم ولا يبعد ان القصة كانت مشهورة في
العرب فذكرها سبحانه تسلية للنبي صلى الله عليه وآله والمؤمنين المبتلين بايذاء المشركين ثم فسر سبحانه الاخدود بقوله النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ
والوقود ما يرتفع بالاخدود والنار التي وقدت بالحطب في الاخدود فارتفع لهيبها او احرق اولئك القوم اذ هم بعد ايقاد النار
والقاء المؤمنين فيها كانوا عَلَيْهَا قُعُودٌ على شفير الاخدود او على كراسي على ما قيل ينظرون الى احتراق المؤمنين فيها وَهُمْ عَلَىٰ مَا
يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ من الاحراق والتعذيب شُهُودٌ عند الملك يشهدون ان احدا منهم لم يقصر
فيما امر لهم واشفاق وقيل انهم شهود على عملهم الشنيع يوم القيامة حيث تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما كانوا
يعملون وَمَا نَقَمُوا اولئك الجبارون من المؤمنين وما انكروا منهم إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا اولئك المؤمنون
بِاللَّهِ الذي يجب بحكم العقل الايمان به لانه تعالى هو الْعَزِيزِ والقاهر على كل شيء وهو الْحَمِيدِ والمستحق للحمد لكونه منعما على
جميع الموجودات المفضل العادل ان يخاف من سطوته وقهاريته الغالب المؤمن به يرجو نعمه احسانه ان امن به وهو الَّذِي لَهُ وحده
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ والسلطنة المطلقة في عوالم الملك والملكوت يعذب من يشاء ويرحم من يشاء وهو
الله والاله المستجمع لجميع الكمالات والخالق لكل شيء وهو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ من افعال الكفار والمؤمنين وغيرهما من الموجودات
الصغيرة والجليلة الظاهرة والخفية حتى الخواطر والضمائر شَهِيدٌ مطلع اطلاع الحاضر المشاهد فيعذب الكفار والعصاة
على فعالهم وعصيانهم ويثيب المؤمنين المطيعين على صبرهم وطاعتهم فكيف ينكرون الايمان على المؤمنين ويغضبون عليهم مع
انهم مستحقون لغاية التكريم والتجليل ثم بالغ سبحانه في تهديد الكفار الموذين للمؤمنين والمؤمنات بقوله إِنَّ الَّذِينَ
فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وعذبوهم وآذوهم وعن ابن عباس احرقوهم بالنار ثُمَّ بعد ذلك لَمْ يَتُوبُوا ولم يتوبوا
من كفرهم وعصيانهم الى الله فَلَهُمْ في الآخرة عَذَابُ جَهَنَّمَ جزاء على كفرهم وعصيانهم ولهم مضافا الى
ذلك عَذَابُ الْحَرِيقِ المشتد بدلا على ايذائهم للمؤمنين او زائدا على تعذيب غيرهم وقيل ان المراد من عذاب
الحريق تعذيبهم في الدنيا بالنار وروي ان الجبارون لما القوا المؤمنين في النار وقعدوا حولها ارتفعت النار فوقهم اربعين



وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ۝ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ
مَجِيدٌ ۝ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

پس ای پیغمبر مکرم قوت پروردگارت بی نهایت است و کفار را بسختی مؤاخذه کند و مهلت آنها
در دنیا که عقوبتشان نکند از روی حکمت است نه از روی عجز خدا همان نحوی که آنها را در دنیا
اول آفرید دو باره آنها را در آخرت برای مجازات خواهد آفرید و نسبت بمؤمنین آمرزنده گناهان و مهربان است
و خدا صاحب عرش و سلطنت مطلقه در عالم و عظمت است و در عذاب کردن کفار و ثواب دادن بمؤمنین هیچکس
قدرت معارضه و مزاحمت را ندارد و هر چه خواهد میکند مگر خبر معامله در قار ما با فرعون و قبیله ثمود بتو نرسیده
که چگونه آنها را بغرق در آب و صیحه آسمانی هلاک کردیم و قوم خود را بآن عذابها تهدید کرده و سر گردان لی افسوس که
بهیچ وجه تنبه و متذکر نمیشوند بلکه از شدت دشمنی که دارند ترا نسبت بدروغ میدهند و دل آزرده مباش که
آنها در تحت قدرت ما هستند و از عقوبت ما نتوانند فرار کنند بالاخره بشدت عقوبتشان خواهیم کرد و سخنانی
که درباره قرآن میگویند که شعر یا سحر یا کذب است قرآن ترا از نظر نخواهند انداخت بلکه کتابی ذکر قرآن
با عظمت و شرافت و پر قدری است که در لوح محفوظ نزد ما ثبت و ضبط است و هیچکس توانائی تحریف و تغییر آن
نخواهد داشت و باقی و محفوظ خواهد بود تا انقراض عالم دنیا و آمدن روز قیامت

ذراعا او فصعب عليهم واحرقتهم ونجى المؤمنون سالمين وقيل ان الله قبض ارواح المؤمنين قبل ان تمسهم النار ثم اردف
سبحانه تهديد الكفار بوعد المؤمنين بالثواب العظيم بقوله إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سواء
كانوا من المفتونين او غيرهم لَهُمْ جزاء على ايمانهم واعمالهم جَنَّاتٌ ذات اشجار كثيرة وقصور عالية تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ الكثيرة ذَٰلِكَ الثواب العظيم هو الْفَوْزُ الْكَبِيرُ والنيل باعلى المقاصد الذي
تصغر عنده الدنيا وما فيها ثم اكد سبحانه وعيده الكفار بقوله مخاطبا للنبي صلى الله عليه وآله إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ يا محمد
واخذه بالقوة لَشَدِيدٌ لا يطيق له احد انما امهلهم للحكمة البالغة لا للاهمال إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ الخلق
في الدنيا وَيُعِيدُ هم ويخلقهم ثانيا في الآخرة ليجازيهم على اعمالهم وعن ابن عباس ان اهل جهنم تاكلهم النار حتى
يصيروا فحما ثم يعيدهم خلقا جديدا وذلك هو المراد من قوله انه يبدئ ويعيد ثم اكد سبحانه وعده للمؤمنين بقوله
وَهُوَ الْغَفُورُ للذنوب الْوَدُودُ بالمؤمنين والمحب لهم وهو ذُو الْعَرْشِ وصاحب سرير الملك والسلطنة
او خالقه الْمَجِيدُ والعظيم في ذاته والرفيع في افعاله وهو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ لا يزاحمه شيء في انفاذ ارادته ولا يمنعه
مانع من اتمام مراده يفعل ما يشاء كيف يشاء وذكر صيغة المبالغة لكثرة افعاله من الاحياء والاماتة والاغناء والافقار
والاعزاز والاذلال وغيرها ثم استشهد سبحانه على شدة بطشه بقصة اخذه الامم المكذبة للرسل بقوله هَلْ أَتَاكَ
يا محمد وهل سمعت منا حَدِيثُ الْجُنُودِ الكافرة وخبر الجماعات المكذبة للرسل اعني فِرْعَوْنَ وقومه وَثَمُودَ قوم صالح
نبيه وما فعلوا وكيف فعلنا بهم واهلكناهم ... وذكر قوم لسبب انه عليهم من العذاب لعلهم يتذكرون واني لهم الذكرى
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا من قومك واصروا على العناد والطغيان ليسوا مثل الامم السابقة بل هم اشد كفرا وعنادا لانهم مستمرون فِي تَكْذِيبٍ
عظيم لك وللكتاب بحيث لا يفترون منه مع دلالة الامثلة الباهرة على صحتها ثم بالغ سبحانه في تسليته بنبيه على تكذيب قومه بقوله
وَاللَّهُ القادر القاهر مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ... وعذابه فلا يفوتهم من تكذيبهم اياك فاني
انتقم منهم اشد الانتقام وليس تكذيبهم لكتابك موهنا له ولا نسبته الى الشعر والسحر والكهانة مسقطا له عن الانظار بَلْ هُوَ
قُرْآنٌ مَجِيدٌ وكتاب شريف عالي القدر في الكتب السماوية الالهية مثبوت ومضبوط فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ عند الله
مصون من مساس الشياطين وتحريف المبطلين عن ابن عباس ان الله خلق لوحا محفوظا من درة بيضاء دفتاه ياقوتة حمراء طوله
ما بين السماء والارض وعرضه ما بين المشرق والمغرب ينظر الله فيه كل يوم ثلثمائة وستين مرة يحيي ويميت ويعز ويذل ويفعل ما
يشاء وفي صدر اللوح لا اله الا الله وحده ودينه الاسلام ومحمد عبده ورسوله فمن آمن به وصدق وعده واتبع رسله ادخله
الجنة ... قال رسول الله ... جبرئيل ... من جبرئيل نظرة قبل السماء الى ان قال قال جبرئيل ان هذا الاسم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ إِنْ كُلُّ
نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ
دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ

پس از خاتمهٔ سورهٔ مبارکهٔ بروج که در اول آن قسم بآسمان که دارای برجها بود و در بیان اینکه خداوند اول انسانرا خلق کرده و دوباره خواهد آفرید برای مجازات بر اعمالشان و نیز بیان عظمت قرآن و اینکه کفار آنرا تکذیب کنند تنظیم سورهٔ مبارکهٔ طارق شد که در اولش قسم بآسمان و ستارهٔ زحل است و در آن بیان اینکه خدا حافظ تمام نفوس و آفریننده آنها است از نطفه و باز دوباره همه را برای جزای اعمال زنده کند و اینکه قرآن حق را از باطل جدا کند و کفار تدبیر در ابطال آن کنند و تهدیدشان بعذاب فرموده پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحيم ابتدا فرمود بقسم بآسمان باین مضمون که قسم بآسمانیکه در آن آیات عجیبه است که دلالت بر کمال قوت و حکمت خدا دارد و قسم بآنچه که در شب نمایان میشود و ندانی که آن چیست آن ستارهٔ زحل است که از آسمان هفتم نورش بزمین آید هر کسی حافظ و نگهبان دارد و آن نگهبان خدا است یا ملائکه است که مأمور نگهبانی انسان است که تمام کردار و گفتار و حرکات و حالات انسان را خبردار و مطلع است و در آخرت از آن پرسش کند و در کردار زشت مجازات نماید

حاجب الرب و اقرب خلق الله منه واللوح بين عينيه من ياقوتة حمراء فاذا تكلم الرب تبارك وتعالى بالوحي ضرب اللوح جبينه فنظر فيه ثم القاه الينا نسعى به في السموات والارض عن القمي ره قال اللوح له طرفان طرف على يمين العرش وطرف على جبهة اسرافيل فاذا تكلم الرب جل جلاله بالوحي ضرب اللوح جبين اسرافيل فنظر في اللوح فيوحي بما في اللوح الى جبرئيل اقول هذه الاخبار مما لا يدرك عقولنا وانما نذكر لاحتمال ان ينظر اليها من نور الله قلبه للايمان فيفهم منها معاني غير ظاهرها عن الصادق ع من قرء سورة والسماء ذات البروج في فريضته فانها سورة النبيين كان محشره وموقفه مع النبيين والمرسلين والصالحين، ثم لما ختمت سورة البروج المبدوة بالحلف بالسماء ذات البروج

المتضمنة لبيان كونه تعالى مبدء الخلق و معيدهم للجزاء و كونه محيطا بالكفار و بيان عظم القرآن
و تكذيب الكفار اياه نظمت سورة الطارق المبدوة بالحلف بالسماء والنجم الثاقب
المتضمنة لبيان كونه تعالى حافظا لجميع النفوس و بيان بدء خلق الانسان
و ارجاعه بعد الموت الى الحيوة لجزاء الاعمال و بيان كون القرآن
فاصلا بين الحق والباطل و ان الكفار يكيدون في
ابطاله و تهديدهم بالعذاب

## فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدء بها بالحلف بما فيه ظهور كمال قدرته بقوله والسماء التي فيها من العجائب والآيات ما فيه دلالة ظاهرة على كمال [illegible] وحكمته والشيء الطارق والظاهر بالليل وما ادريك واي شيء اعلمك ما الطارق واي شيء هو ثم كانه قيل ما هو فقال سبحانه النجم الثاقب الكوكب المضيء الذي ينفذ نوره في الافلاك وهو الزحل حيث انه في السماء السابعة عن الصادق ع انه قال لرجل من اهل اليمن هل عندكم في النجوم قال اليماني نجم نحس فقال ع لا تقولوا هذا ذاك نجم امير المؤمنين وهو نجم الاوصياء وهو النجم الثاقب الذي قال الله في كتابه فقال اليماني فما يعني بالثاقب قال لان مطلعه السماء السابعة وانه يثقب بضوئه حتى اضاء في السماء الدنيا فمن ثم سماه الله النجم الثاقب وفي بعض الاخبار ان ابا طالب اتى النبي فاتحفه بخبز ولبن فبينما هو جالس ياكل اذ انحط نجم فامتلاء ماء ثم نارا ففزع ابو طالب قال اي شيء هذا فقال ع هذا نجم رمي به وهو آية من آيات الله فعجب ابو طالب ففزلت السورة ثم ذكر الله سبحانه المقسم عليه بقوله ان كل نفس ما من احد الا لما عليها حافظ و رقيب عالم باحواله وافعاله ومصالحه ومنافعه وهو الله الحافظ له وقيل انه الملائكة الحافظون لاعماله الكاتبون لها وقيل [illegible] الحافظون لها حتى [illegible] فاذا استوفت اجلها ادركها قبضها الى ربها وسلمها الى المقابر ثم لما بين احاطته بالنفوس بين قدرته على اعادة خلقه للمجازات و استدل عليه ابتداء





يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ
وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ إِنَّهُمْ
يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا

پس استدلال بقدرت خود بزنده کردن مردها فرمود باین مضمون انسان نظر کند که در دنیا از چه آفریده شده از آبی آفریده شده که از پشت مرد در رحم زن داخل میشود و از آب زن که از استخوانهای سینهٔ زن و میان دو پستانش در رحمش آید پس خدائیکه انسانرا اول از این دو آب خلق کرد قادر است که دوباره آنرا از خاک بیافریند در روز قیامت که آن روزی است که آنچه را در دلها پنهان داشتند از عقاید زشت و خیالات و صفات ذمیمه همه در آن روز آشکار گردد و بر همه عقوبت شود نه خودش بقوهٔ خود تواند دفع عذاب از خود کند و کسی باشد که تواند یاری او کند و او را از عذاب برهاند قسم بآسمان بارنده یاد و در زمین شکافنده و زمین پر شکاف که چشمه های آب و گیاهها از آن بیرون میاید این قرآن حق را از باطل ممتاز کند و آنچه در این سوره و در این قرآن گفته شده همه حق و مطابق واقع است و باید مردم بآن عقیده و عمل کنند ولی متأسفانه کفار حیلها نمایند و تدبیرها بکار زنند که بلکه قرآن را از نظرها بیندازند و نور آنرا خاموش کنند و ما هم تدبیر در جلوه دادن کنیم و از پیش رفتشان و حیله جلوگیری نمائیم ای محمد آن شمارا مهلت ده و هلاکتشان را بخواه و مدت کمی واگذارشان و برفق و مدارا رفتار نما تا وقت عقوبتشان رسد که وقت مرگشان است در آن وقت کاملا از آنها انتقام خواهیم کشید و بسختی مجازاتشان خواهیم کرد

على خلقه في الدنيا بقوله فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ وليتفكر العاقل المنكر للبعث انه مِمَّ خُلِقَ ومن اي شيء تكون في هذا العالم ثم كانه قيل مم خلق يا رب فاجاب سبحانه خُلِقَ وتكون مِنْ مَاءٍ لزج تدفق دَافِقٍ ومنصب في الرحم يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ النخاع الذي في ظهر الرجل ومن بين التَّرَائِبِ والعظام التي في صدر المرأة عن امير المؤمنين وابن عباس من بين الثديين قيل اذا تولد شيء من بين شيئين متباينين يقال انه خرج من بينهما والدفق وان كان صفته ماء الرجل ولكن اذا اجتمع مع غيره يصح ان يوصف الكل بصفة الجزء وبقال المجموع دافق فدلت الآية على ان الولد يخلق من ماء الرجل والمرأة كما دل عليه ما روي عن النبي ص من قوله اذا غلب ماء الرجل يكون الولد ذكرا ويعود شبهه الى اقاربه واذا غلب ماء المرأة فاليها والى اقاربها يعود الشبه قيل تكون النطفة من جميع اجزاء البدن تجتمع نطفة الرجل في فقار ظهره ونطفة المرأة في ترائبها فاظهر ان القادر الحكيم خالق الانسان الذي هو نموذج العالم الكبير من النطفة ظهر عنده كالشمس في رابعة النهار انه على رجعه واعادة خلقه بعد موته وصيرورته ترابا لقادر فيخلقه بقدرته يوم تبلى وتختبر السرائر والضمائر من العقايد والنيات وغيرها من المخفيات لجميع الناس فيظهر المؤمن الخالص الحسن السيرة ويفتضح المنافق المرائي السيء السيرة عن المجمع عن النبي ص انه سئل ما هذه السرائر التي ابتلى الله بها العباد في الآخرة فقال سرائركم هي اعمالكم من الصلوة والصيام والزكوة والوضوء والغسل من الجنابة وكل مفروض لان الاعمال كلها سر خفية فان شاء الرجل قال صليت ولم يصل وان شاء قال توضأت ولم يتوضأ فذلك قوله يوم تبلى السرائر فَمَا للانسان وليس له في ذلك اليوم مِنْ قُوَّةٍ في نفسه يدفع بها العذاب الذي حل به وَلَا نَاصِرٍ ينتصر به فيحفظه من العذاب بالقوة والحيلة والشفاعة ثم بين سبحانه عظم القرآن بقوله وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وصاحبة المطر كما عن ابن عباس وانما سمي المطر رجعا لظن العرب ان السحاب يحمل الماء من الارض ثم يرجعه اليها ويحتمل كون المراد بتوصيف السماء بالرجوع كونها ذات حركة دورية وقيل انه باعتبار ان شمسها وقمرها ونجومها تغيب وتطلع وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ والانشقاق بنبات العيون وخروج النباتات ثم ذكر سبحانه المقسم عليه وهو عظم القرآن بقوله إِنَّهُ لَقَوْلٌ وكلام فَصْلٌ قاطع للمراء والجدال فاصل بين الحق والباطل مميز كل منهما عن الآخر لظهور الاعجاز فيه وكونه كلام الله وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ بل كله جد مطابق للواقع فحقيق ان يهتدي به ويتدبر ما فيه ثم ذم كفار مكة بقوله إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ ويحتالون في ابطاله واطفاء نوره بالقاء الشبهات ونسبته الى الشعر والسحر والكهانة والاختلاق كَيْدًا بليغا ومكرا عظيما وَأَكِيدُ انا ايضا وادبر في ترويجه وابطال مساعيهم كيدا فتدبيري امتنانا لا يمكنهم رده وهو نصرة محمد واعلاء دينه واذلال اعدائه فَمَهِّلِ انت يا محمد لِلْكَافِرِينَ المعاندين المحجوج لا

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى

پس از خاتمه سوره مبارکه طارق که در آن بیان بدو خلقت انسان و نعمت وجود آن و عصمت قرآن و فاصلیتش بین حق و باطل بود کلاً مقتضی تسبیح و تنزیه ذات مقدس وست تنظیم سوره مبارکه اعلی شد که در اول آن امر بتسبیح و تنزیه ذات اقدس پروردگار عالم و بیان خلقت انسان و نعمت هدایت او بود پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا بامر تسبیح فرمود باین مضمون که ای محمد صفت پروردگارت را که از تمام موجودات بالاتر و عظیم‌تر است از هر عیب و نقص منزه کن و پروردگارت آن ذات توانائیست که انسانرا اول از خاک و بعد از نطفه آفرید پس قامت و اندام و اعضای انسانرا طوری قرار داد که همه کاری از او برآید و قوا و حواسی بدو داد تا امور زندگانی خود را بخوبی منظم کند و آن ذات حکیم و دانائیست که هیئت انسانرا اندازه گیری کرد از تنه و اندام و کوچکی و بزرگی و رنگ و شکل و مدت زندگانی و مقدار روزی پس از تمام همه این نعمتها او را بوسیله عقل و بتوسط پیغمبران بر خیر و شر و سعادت و شقاوت آگاه و مطلع گردانید و تدبیر زندگانی در راه ترقی و تکمیل خود باو آموخت آن خدائیکه گیاهها و سبزیهائیکه حیوانات از او بچرند از زمین رویانید و پس از مدتی زمانی آنها را خشک و سیاه کرد پس از بیان این نعمتهای عمومی که مقتضی تسبیح اوست ذکر نعمت خصوصی خاتم انبیاء فرمود باین مضمون که ما قرآنیرا که در آن علوم اولین و آخرین است

ولا تستعجل في اهلاكهم والانتقام منهم ثم كرر سبحانه الامر بامهالهم مع اختلاف اللفظين لزيادة التسكين من الرسول بقوله امهلهم امهالا رويدا او قليلا او على رفق وتؤدة او امهلهم حال كونك غير مستعجل في الانتقام الى يوم القيمة او الى موتهم او الى ان يبلغ في الدنيا وقت الانتقام منهم عن الصادق من كانت قرائته في الفرائض السماء والطارق كان له عند الله يوم القيامة جاه ومنزلة وكان من رفقاء النبيين واصحابهم في الجنة

ثم لما ختمت سورة الطارق المتضمنة لبيان مبدء خلق الانسان والمنعم عليه بنعمة ايجاده وبيان عظمة القرآن وكونه فاصلا بين الحق والباطل المقتضي لتسبيحه وتعظيمه نظمت سورة الاعلى المبتدءة بامر النبي بتسبيحه وتنزيهه وبيان خلقه تعالى الاشياء وهدايته الى اعلى مراتب كمالها بنعمه تعالى فافتتحها بذكر الاسماء المباركة بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدأ بها بامره بالتسبيح بقوله سَبِّحِ يا محمد ونزه عن العيوب والنقائص اسْمَ رَبِّكَ وما يطلق على ذاته الْأَعْلَى والارفع من جميع الموجودات شأنا ومقاما وسلطانا او اعلى من ان يصفه الواصفون ويذكره الذاكرون وقيل ان المراد بالاسم علمه تعالى والمقصود تنزيه ذاته بدان ابلغ والتحسينا من كان اسمه واجب التنزيه والتقديس كان تنزيه ذاته اوجب الزم وقيل ان تنزيه اسمه عدم تسميته غيره تعالى به وقيل صونه عن الابتذال والذكر على وجه التعظيم والخشوع وقيل ان المراد بالاسم ذاته وقيل صفته والمعنى نزه صفته المنبئة عن ذاته المقدسة عن النقائص الامكانية وقيل ان لفظ اسم زائد والمراد سبح ربك الاعلى عن الباقر قال اذا قرأت سبح اسم ربك الاعلى فقل سبحان ربي الاعلى وان كنت في الصلوة فقل فيما بينك وبين نفسك وعن ابن عباس كان النبي اذا قرأ سورة سبح اسم ربك الاعلى قال سبحان ربي الاعلى وروى بعض العامة عن عقبة بن عامر انه لما نزلت قوله تعالى سبح اسم ربك الاعلى قال اجعلوها في سجودكم وقالوا روى انه كان يقول في سجوده سبحان ربي الاعلى وقيل ان المراد بالتسبيح الصلوة والمعنى صل باسم ربك والظاهر هو الوجه الاول الذي ذكرنا ثم وصف سبحانه ذاته المقدسة بصفات الربوبية كما قدرته وحكمته المقتضية للتسبيح بقوله الَّذِي خَلَقَ الانسان او لا من تراب ثم من نطفة فَسَوَّى خلقه بان عدل قامته او جعله بحيث يمكنه ان يأتي بجميع الافعال التي لا يقدر عليه غيره من الموجودات منها العبادات وقيل المعنى خلق كل شيء فسوى خلقه بان جعل له اعضاء وادوات يتوقف تعيشه عليها او خلق كل شيء فسوى خلقه بان احكمه واتقنه وَالَّذِي قَدَّرَ كل انسان او كل شيء بقدر مخصوص





وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

برای تو بخوانیم تمام را بحفظ خود نگهدار چیزی از آن فراموش نخواهی کرد مگر آنرا که خدا بخواهد فراموش کنی و هرگز نخواهد که فراموش نمائی چه قرآنرا بلند بخوانی و چه آهسته همه را خدا میداند و می‌شنود و شریعت سهل و آسانرا بتو میاموزیم ما عبادات و اعمال خیر را که وسیله رفتن بهشت است بر تو سهل و آسان کنیم

من الجنة والعظم والصغر واللون والشكل وغيرها من الصفات ومدة البقاء والسعادة والشقاوة فَهَدَى الانسان باعطائه العقل وارسال الرسل الى الخير والشر والحيوان الى ما به بقائه من التناسل وتدبير التعيش وجلب ما فيه صلاحه ودفع ما فيه ضرره او جميع الموجودات الى ما به تكاملها بجعل القوى المسخرة فيه وَالَّذِي أَخْرَجَ وانبت من الارض الْمَرْعَى والكلاء الانفس عن ابن عباس فَجَعَلَهُ بعد طراوته وخضرته غُثَاءً أَحْوَى ويابسا اسود بسبب برودة الهواء ولصوق المكدرات كالغبار او ما يحمله السيل من الاجزاء الكدرة ثم خص سبحانه رسوله النبي بذكر اكمل نعمه بقوله سَنُقْرِئُكَ يا محمد ونتلو عليك القرآن الذي فيه علوم الاولين والآخرين وما يكون وما هو كائن وجميع ما يحتاج اليه الناس الى يوم القيامة فَلَا تَنْسَى شيئا منه ابدا بل هو باق في حفظك فلا تخف من نسيانه إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ان تنساه ولا يشاء فلا تنساه ابدا وانما الغرض من الاستثناء اظهار ان بقائه في حفظه لا يكون الا بمشيته وفضله عليه لا بقدرة نفسه عن ابن عباس قال كان النبي اذا نزل عليه الوحي يقرئه مخافة ان ينساه وكان لا يفرغ جبرئيل من اخر الوحي حتى يتكلم هو باوله فلما نزلت هذه الآية لم ينس بعده فلذلك شيئا ثم اخبر سبحانه بانه مخير بين الجهر في القراءة واخفاتها بقوله إِنَّهُ تعالى يَعْلَمُ الْجَهْرَ ان جهرت بالقراءة وَيَعْلَمُ مَا يَخْفَى من قراءتك وقيل ان المعنى انه عالم بجهرك في القراءة مع جبرئيل وعالم بالسر الذي في قلبك وَنُيَسِّرُكَ ونوفقك لِلْيُسْرَى والطريقة الاسهل في حفظ القرآن او الشريعة التي هي اسهل الشرائع وعن ابن مسعود اليسرى الجنة والمعنى نيسر لك العمل المؤدي اليها ثم لما بين سبحانه لطفه بنبيه بنزول القرآن امره بدعوة الخلق اليه بقوله فَذَكِّرْ وعظ الناس بالقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى والعظة فيهم والنكتة في ذكر هذا الشرط مع وجوب العظة عليه نفعت او لا تنفع حث الناس على الاتعاظ وان كان فيه فائدة اتمام الحجة وقيل ان فائدته تنبيه الرسول بان الذكر لا ينفعهم كانه قال ذكرهم ان نفعت الذكرى ولا ارى ان ينفعهم ثم بين سبحانه المنتفعين بالعظة بقوله سَيَذَّكَّرُ وينتفع البتة بذكرك وعظتك مَنْ يَخْشَى الله والرجوع اليه بعد الموت وهو الذي لا يقطع بعدم البعث ولما كان القاطع غير معين يجب تعميم العظة قيل ان الآية نزلت في ابن ام مكتوم وقيل في عثمان ثم بين غير المنتفع بقوله وَيَتَجَنَّبُهَا ويحترزها ولا يستمعها سماع القبول الْأَشْقَى واشقى الناس قلبا واعداهم للنبي كابي جهل والوليد واضرابهما الَّذِي يَصْلَى ويدخل النَّارَ الْكُبْرَى والطبقة الاسفل في جهنم ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا فيتخلص من العذاب وَلَا يَحْيَى حيوة ينتفع بها قيل ان نفس احدهم في حلقه فلا تخرج فيموت ولا يرجع الى موضعها فيحيى قيل ان ذكر كلمة ثم للدلالة على ان هذه الحالة اشد وافظع من الصلي فهو متراخ في مراتب الشدة ثم لما ذكر سبحانه حال الاشقى ذكر حسن حال المتقي عن الكفر بقوله قَدْ أَفْلَحَ وفاز باعلى المقاصد مَنْ تَزَكَّى وتطهر من دنس الكفر عن ابن عباس معنى تزكى ان يقول لا اله الا الله وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ وعرفه بقلبه وعن ابن عباس ذكر معاده وموقفه بين يدي رَبِّهِ فَصَلَّى قيل مراتب اعمال الانسان ثلثة ازالة العقائد الفاسدة عن القلب وهي التزكية وانارة القلب بنور معرفة الله وهي ذكر الرب ثم الاشتغال بالعبادة وهو الصلوة وعن ابن عمر ان المراد بالتزكي اخراج صدقة الفطرة وقيل المراد بالتزكي المضي الى المصلى وبالذكر ان يكبر في الطريق حين خروجه الى المصلى وبالصلوة صلوة العيد بعد ذلك مع الامام وعن الصادق انه سئل عن قول الله عز وجل قد افلح من تزكى قال من اخرج الفطرة قيل له وذكر اسم ربه فصلى قال خرج الى الجبانة فصلى وعنه قال الرجل ما معنى قوله وذكر اسم ربه فصلى قال كلما ذكر اسم ربه قام فصلى فقال لقد كلفني الله هذا شططا قال كيف هو فقال كلما ذكر اسم ربه صلى على محمد وآله ثم كانه قيل لا تفعلون ايها الكفار ذلك بَلْ تُؤْثِرُونَ وتختارون الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ولذاتها والحال ان الْآخِرَةُ خَيْرٌ وافضل من الدنيا لان نعمها ولذاتها اعلى واخلص من شائبة الآلام والغوائل وَأَبْقَى وادوم بل لا انقطاع لها ولا انصرام إِنَّ هَذَا المذكور من الفلاح بالتزكية وان الآخرة

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَّاَبْقٰى اِنَّ
هٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاُوْلٰى صُحُفِ اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى

پس با این نعمتها که بتو داده شده در هدایت و موعظه بندگان ما جدیت و کوشش کن اگر موعظه و نصیحت در آنها اثر کند و نفعی بحالشان بخشد والبته موعظه فائده نکند مگر نسبت بکسی که از خدای خود ترسد و از مواعظ تو مردمان شقی تر دورى کنند و حاضر برای شنیدنش نشوند لذا در آتش جهنم و طبقه پائین تر آن افتند که نه بمیرند تا راحت شوند و نه زنده باشند که لذت زندگانی برند و رستگاری از عذاب و نیل برحمتهای الهیه برای کسی است که جان خود را از کفر و گناه پاک کرده باشد و ذکر خدا گوید و نماز بخواند در روایتی فرموده اند که معنی ذکر اسم ربه فصلی آنست که ذکر خدا گوید و صلوات بر محمد و آلش فرستد معذلک شما مردم زندگانی دنیا را بر آخرت مقدم میدارید با اینکه آخرت بهتر و با دوام تر است از دنیا و بهتری آخرت از دنیا در کتب سابقه آسمانی نوشته شده یعنی در صحف ابراهیم و موسی ثبت و ضبط است جای شک ندارد

خير وابقى لَفِي الصُّحُفِ الْاُوْلٰى والكتب السابقة المنزلة من السماء اعنى صُحُفِ اِبْرٰهِيْمَ الخليل وصحف مُوْسٰى بن عمران الكليم روى ان جميع ما انزل الله من كتاب مائة واربعة كتب انزل على آدم عشر صحف وعلى شيث خمسين صحيفة وعلى ادريس ثلثين صحيفة وعلى ابراهيم عشر صحائف والتوراة والانجيل والزبور والفرقان فصحف موسى هي الالواح التي كتبت فيها التوراة وقيل صحيفة كانت قبل التوراة وهي عشر وعن الخصال عن ابي ذر رض انه سئل رسول الله كم انزل الله من كتاب قال مائة كتاب واربع كتب انزل الله على شيث خمسين صحيفة وعلى ادريس ثلثين صحيفة وعلى ابراهيم عشرين صحيفة وانزل التوراة والانجيل والزبور والفرقان قلت يا رسول الله ما كان صحف ابراهيم قال كانت امثالا كلها وكان فيها ايها الملك المبتلى اني لم ابعثك لتجمع الدنيا بعضها الى بعض ولكن بعثتك لترد عني دعوة المظلوم فاني لا اردها وان كانت من كافر وعلى العاقل ما لم يكن مغلوبا ان يكون له ثلاث ساعات ساعة يناجي فيها ربه وساعة يحاسب فيها نفسه وساعة يتفكر فيما صنع الله عز وجل اليه وساعة يخلو فيها بحظ نفسه من الحلال فان هذه الساعة عون لتلك الساعات الى ان قال وعلى العاقل ان يكون بصيرا بزمانه مقبلا على شانه حافظا للسانه فان من حسب كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه وعلى العاقل ان يكون طالبا لثلاث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او تلذذ في غير محرم قال قلت
يا رسول الله فما كانت صحف موسى قال كانت عبرا كلها عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح ولمن ايقن
بالنار كيف يضحك ولمن يرى الدنيا وتقلبها كيف يطمئن اليها ولمن يؤمن بالقدر كيف
ينصب ولمن يؤمن بالحساب ثم لا يعمل هكذا النسخ قال قلت فهل في ايدينا مما انزل الله
عليك شيء مما كان في صحف ابراهيم وموسى قال يا اباذر اقرء قد افلح من تزكى
الى آخر سورة وعن الصادق ما اعطى الانبياء شيئا الا وقد اعطاه
محمدا قال وقد اعطى محمد جميع ما اعطى الانبياء وعندنا
الصحف التي قال الله عز وجل صحف ابراهيم وموسى قيل هو الالواح
قال نعم عن الصادق من قرء سبح اسم ربك الاعلى
في فريضة او نافلة قيل له يوم القيامة
ادخل الجنة من اي ابواب الجنة شئت
انشاء الله وعنه الواجب على كل مؤمن
اذا كان لنا شيعة ان يقرء
في ليلة الجمعة بالجمعة وسبح اسم
ربك الاعلى

تم



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
هَلْ اَتٰىكَ حَدِيْثُ الْغَاشِيَةِ وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ
نَّاصِبَةٌ تَصْلٰى نَارًا حَامِيَةً تُسْقٰى مِنْ عَيْنٍ اٰنِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ
طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِيْ مِنْ جُوْعٍ وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ
نَّاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِيْ جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَّا تَسْمَعُ فِيْهَا

پس از خاتمه سوره مبارکه اعلى که در آخر آن بیان بهترى و دائمى تر بودن آخرت از دنیا بود تنظیم سوره مبارکه غاشیه شد که در آن بیان احوال آخرت است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع فرمود خدای متعال ببیان وصعوبات و احوال روز قیامت و عالم آخرت باین مضمون که ای پیغمبر مکرم آیا شنیده خبر روز قیامت را که اهوال و شدائد آن همه مردم را فرا گیرد و این خبر از اخبار عجیبه است که عاقل باید کاملا بآن متوجه و مشتاق شنیدن آن باشد از کیفیات آن روز آنستکه جماعتی از مردم باشند در آن روز که ذلت و خوارى از صورتشان ببارد و رسوائى و پستی آنها را فرا گیرد و در آن روز مشقت و رنجهائی ببینند مانند لغزش از روی پل جهنم و بستگی بغلها و زنجیرها و تعبها و اذیت و آزارهائی بر خود ببینند چون برهنگی تن و سر و پا و گرسنگی و تشنگی و با این همه آنها را بآتش سوزنده اندازند و پس از مدتها نالیدن از سوز تشنگی آبی بآنها بخورانند که اگر یکقطره آن بکوههای دنیا بچکد همه را آب کند و چون نزدیک صورتشان برند تمام گوشت صورت آنها بریزد و چون بخورند تمام احشاء و امعاشان پاره پاره شود و خوراکشان خارهائی باشد که در آن زهر شنیده است ابن عباس فرمود که ضریع چیزی است در جهنم مانند خار که تلختر از زهر و بدبوتر از مردار و سوزنده تر از آتش است روایت شد که چون کفار قریش اسم ضریع شنیدند از روی استهزاء گفتند که ضریع شترهای ما را فربه میکند

تمت سورة الاعلى المختتمة بذم الكفار بايثار الدنيا على الآخرة مع كون الآخرة خيرا وابقى من الدنيا نظمت سورة الغاشية المتضمنة لبيان احوال الآ...

وافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
ثم ابتدء بها بذكر اهوال القيامة بقوله هَلْ اَتٰىكَ يا محمد حَدِيْثُ الْغَاشِيَةِ وخبر القيامة التي تكون هائلة تغشى الناس بشدائدها وتعظيمها وتحيط بهم هولها فانه من عجائب الاخبار وبدائع الآثار التي حقها ان يبادر الى استماعه العقلاء و يشتاق الى تلقيه الاذكياء وفي رواية الذين يغشون الامام ثم كان قيل ما اخبرها كيف هي ماذا سمعها بقوله وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ في ذلك الوقت اصحابها خَاشِعَةٌ ذليلة تدعو لهم الخزي والهوان لانهم تكبروا عن طاعة الله ورسوله عَامِلَةٌ ومتحملة للمشاق كالعبور عن الصراط وجر السلاسل والاغلال نَّاصِبَةٌ وتعبة لطول الوقوف عراة حفاة جياعا عطاشا او لثقل السلاسل التي ذرعها سبعون ذراعا عن امير المؤمنين كانا صبا ارتعبد واجتهد منبسوا لهذه الاية عاملة ناصبة وعن الصادق لا يبالي الناصب صلى ام زنا وهذه الاية نزلت فيهم عاملة ناصبة اقول هذه الروايات تاويل لا تنزيل ثم بعد ذلك تَصْلٰى وتدخل نَارًا حَامِيَةً وبالغة اعلى درجة الشدة في الحرارة تُسْقٰى تلك الوجوه واصحابها بعد استغاثتهم في مدة طويلة من شدة العطش مِنْ عَيْنٍ اٰنِيَةٍ ومتناهية في الحرارة قيل لو وقعت قطرة منها على جبال الدنيا لذابت واذا ادنيت من وجوههم تناثرت لحومها واذا شربوا قطعت امعائهم لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ وشوك يابس فيه سم قاتل كما قيل وعن ابن عباس الضريع شيء في النار يشبه الشوك امر من الصبر وانتن من الجيفة واشد حرا من النار اقول الظاهر ان المراد نار الدنيا قيل هذا طعام بعض اهل النار والزقوم والغسلين طعام آخرين عن الصادق في تاويل الآيات هل اتيك حديث الغاشية قال يغشيهم القائم عليه السلام بالسيف خاشعة لا يطيق الامتناع عاملة قال عملت بغير ما انزل الله ناصبة قال نصبت غير ولاة امر الله تصلى نار الحرب في الدنيا على عهد القائم وفي الآخرة نار جهنم ثم رد على كفار قريش قالوا استهزاء ان الضريع ليسمن ابلنا فقال لَا يُسْمِنُ الضريع اكله الاشرار لا يصير جزء بدنه وَلَا يُغْنِيْ ولا يكفي مِنْ جُوْعٍ لانه ليس بطعام للبهائم فضلا عن الانس ذلك ليس فيه منافع الغذاء بل الكل عذاب وفرق العذاب ثم لما ذكر سبحانه سوء حال الكفار في الآخرة بين حسن

لا تسمع فیها لاغیة فیها عین جاریة فیها سرر مرفوعة و
اکواب موضوعة و نمارق مصفوفة و زرابی
مبثوثة افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی

خداوند تعال جواب داد که این ضریع هیچ حیوانی را فربه نکند از آنکه جزو بدنشان نشود دگر سنگی را نبرد از آنکه خوراک
حیوانات نیست چه رسد بانسان بلکه خوردن آن عذابیست بالای عذابهای دیگر پس ابدا اهل جهنم نه آبی دارند که تشنگی را
برطرف کند و نه خوراکی دارند که گرسنگی را رفع کند بلکه هرچه بخورند و بیاشامند همه عذاب در دناک است
پس از بیان سختی حال کفار در آخرت بیان خوشی حال مومنین فرمود باین مضمون که فرقه دیگر از مردم باشند در قیامت
که صورتهاشان شکفته و نورانی و برافروخته از سرور و خورسندی و راضی و دلخوش از اعمال دنیوی باشند آنها
در بهشتهائیکه بالای آسمانها است در نهایت شرافت و خوبی است جای دارند و سخنان لغو و بیهوده هرگز نشنوند
و در آن بهشتها چشمهای آب گوارا که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر است روان باشد چون از آن نوشند دیگر
تشنگی نبینند و در آنها تختهائی از طلا و جواهر بسیار بلند باشد و تنگهائی از طلا و نقره نزدشان گذارده شده
که هر وقت بخواهند بنوشند و پشتیها و مخدها برروی تختها چیده شده و فرشهای عالی فاخر بر تختها پهن و
گسترده باشد که از دیدن آنها مومن لذت برد پس از بیان نعمتهای بهشت خدای متعال برای معرفت مومنین
بکمال قدرتش آنها را متوجه بعجائب مخلوقات خود فرماید باین مضمون که مگر شتر را نمی بینند که بچه هیئت و شکل

حال المؤمنین فیها بقوله وجوه یومئذ ناعمة و متبهجة و حسنة مضیئة او متنعمة بالنعم الجسمانیة و الروحانیة
لسعیها و عملها فی الدنیا راضیة لرضائها بثمرة سعیها و ثوابها متمکنة فی جنة عالیة و مرتفعة فوق السموات
او عالیة المقدار لکمال شرفها و ما فیها من النعم لا تسمع تلک الوجوه فیها کلمة لاغیة لا فائدة فیها و لا
اعتداد بها اذ هی ما تؤذی السمع فیها عین کثیرة میاهها جاریة دائما قیل هی
اشد بیاضا من اللبن و احلی من العسل من شرب منها لا یظماء بعدها ابدا فیها سرر الواحها کما عن ابن عباس من ذهب
مکللة بالدر و الیاقوت و الزبرجد مرفوعة السمک عالیة فی الهواء عن النبی ارتفاعها کما بین السماء و الارض مسیرة خمس مائة
عام قیل اذا جاء ولی الله لیجلس علیها تطامنت له فاذا استوی علیها ارتفعت فیری جمیع ما اعطاه ربه فی الجنة من النعم الکثیرة
و الملک العظیم و فیها اکواب و اوانی لا عری لها موضوعة بین ایدی المؤمنین یشربون منها لا یحتاجون
الی ان یدعو بها و لا ینبغی ان یکون بعض اوانی الشرب بید الغلمان و فیها نمارق و وسائد مصفوفة بعضها الی
جنب بعض کما تشاهد فی بیوت الاکابر یستندون الیها للاستراحة و فیها زرابی و بسط فاخرة مبثوثة و مبسوطة علی السرر
زینة و تمتعا او مفرقة فی المجالس عن امیر المؤمنین ان الله قد ربها المتعب بصادهم بما یرون ثم لما کان حسن حال المؤمنین موقوفا
علی معرفة الله و الایمان بالمعاد امر الناس بالتفکر فی صنائعه المحیرة لیستدلوا بها علی کمال قدرته و حکمته المستلزمین للتوحید و اعادة
الخلق للجزاء علی الاعمال بقوله افلا ینظرون الی الابل و لا یتفکرون انها کیف خلقت قیل ان التقدیر
انکروا ما ذکر من البعث و یستبعدون وقوعه عن قدرة الله افلا ینظرون نظر الاعتبار الی الابل التی هی نصب اعینهم
یستعملونها کل حین انها کیف خلقت خلقا بدیعا معدولا به عن سنن خلقة سائر الحیوانات فی عظم جثتها و شدة قوتها
و عجیب هیئتها اللائقة بتأتی ما یصدر عنها من الافاعیل الشاقة کالنهوض من الارض بالاوقار الثقیلة و جر الاثقال الفادحة
الی الاقطار النازحة و فی صبرها علی الجوع و العطش حتی ان ظمأها لتبلغ العشر فصاعدا و اکتفائها بالیسیر و رعیها الکلاء ما یتیسر
من شوک و شجر و غیر ذلک مما لا یکاد یرعاه سائر البهائم و فی انقیادها مع ذلک للانسان فی الحرکة و السکون و البروک و النهوض حیث
یستعملها فی ذلک کیفما شاء و تقتادها بقطارها کل صغیر و کبیر کما قال ابو السعود و یسهل من خلقها و تانسها اماما نلاتشرس
علیه بولها و فیها تسلیم الیها و تتاثر من الموت و الزجام و ینکر منها الی حیث ینقطع من الاکل و الشرب زمانا ثم تتمدد و تتاثر من الامراض
الجسد و الجلد و تصبر من کمال التاثر الی حیث تهلک نفسها من هم الجری یجری الدمع من عینها عشقا و غرامها هذا مع ما لها
من المنافع من جهة وبرها و لحمها و لبنها و بولها و روثها و الجمال الذی یکون فیها و لما کان العرب اعرف من سائر الناس بها
امرهم بالتفکر فیها و الاستدلال بعجیب خلقها علی صانعها و حکمته الموجبة للبعث قیل لما کانت مسافرة الاعراب علی الابل منفردا





السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف
سطحت فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر الا من
تولی و کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر ان الینا ایابهم ثم
ان علینا حسابهم

عجیب اخلاق محیر العقول آفریده شد بعضی گفته چون عرب با شتر غالبا تنها مسافرت کند و اوقات خلوتش که مجال
فکر داشته باشد در پشت شتر است و در آنجا چیزیکه ببیند و در آن تفکر کند شتر و آسمان و کوه و زمین است
لذا خدا امر بتفکر در این امور فرمود اول امر بتفکر در شتر که نزدیکتر از همه است باو بعدا در آسمان فرمود مگر نمی بینند
آسمان را که چگونه با نهایت عظمتیکه دارد بالای آنها بی پایه و ستون آفریدیم و کوهها را که چگونه بر روی زمین استوار کردیم
و زمین را که چگونه مانند فرش زیر آنها گستردیم پس ای پیغمبر گرامی مردم را متوجه باین عجائب مخلوقاتیکه دلیل بر قدرت
و حکمت و توحید خدا و اعتقاد بمعاد است بنما و امر بتفکر در آنها کن اگر اطاعت کردند که بکمال خود رسیده اند و اگر نه
بوظیفه خود رفتار کرده از آنکه تو مامور بآنها نفقط موعظه و ارشاد کنی بکار خیر و مامور نیستی که مجبورشان بتفکر
و ایمان نمائی ولی آنانکه از تو روگردانند و بمواعظ و اوامرت اعتنا نکنند و اصرار بکفر خود نمایند خداوند آنها را در
قیامت ببدترین عذاب معذب نماید و هیچکسان از تحت قدرت ما بیرون نروند از آنکه پس از مرگ بازگشت همه
بسوی ما است و بعملیات همه رسیدگی کنیم و هرکس را موافق عملش مجازات نمائیم معصوم فرمود حساب خلق با ما است

و کان مجال التفکر فی الخلوة التی لا شاغل فیها و هی لهم علی ظهر الابل و هم حینئذ لا یرون الا الابل و السماء و الارض و الجبال امرهم
اولا بالتفکر فی خلق الابل ثم فی السماء بقوله و الی السماء کیف رفعت مع عظمها رفعا بعیدا بلا عمد و الی الجبال
العظام کیف نصبت علی الارض نصبا ثابتا لا یمیل و لا یزول و تنادلها و الی الارض البسیطة کیف سطحت
و بسطت تحت الادیم للضرب فیها و التقلب علیها فمن تفکر فی هذه الاشیاء علم بکمال قدرة خالقها و حکمته و توحیده و یقین بوقوع
ما وعد من البعث الذی هو موافق للحکمة البالغة فما شرحنا الدلائل الناطقة علی التوحید و البعث فذکر یا محمد قومک و امرهم بالنظر
و التفکر و الایمان و حذرهم عن ترکها و لیس علیک ان یتذکروا و لا یتفکروا انما انت مذکر و مبعوث الی الناس للتبلیغ و التذکیر و
لست علیهم من قبل ربک بمصیطر و مسلط حتی تقتلهم او تکرههم علی النظر و الایمان الا من تولی
و اعرض عنک و عن تذکارک و کفر و اصر علی عناده قیل ان المعنی فذکر قومک الا من تولی و کفر منهم فانه لیس علیک
تذکیره لعدم الفائدة فیه و قیل ان الاستثناء منقطع و المعنی و لکن من تولی و کفر فیعذبه الله یوم القیامة العذاب
الاکبر فی نار جهنم التی حرها شدید و قعرها بعید و مقامعها حدید فانه تعالی هو مصیطر علیهم و اعلم انهم
لا یفوتوننا و لا یخرجون من ملکنا و من تحت قدرتنا ان الینا بعد الموت ایابهم و رجوعهم من الدنیا الی عزنا ثم بعد رجوعهم
الینا ان علینا حسابهم فی المحشر نحاسبهم علی النقیر و القطمیر من غفلتهم و اعمالهم فی تسلیة النبی عن الباقر اذا
کان یوم القیامة جمع الله الاولین و الاخرین لفصل القضاء دعی رسول الله و دعی امیر المؤمنین فیکسی رسول الله حلة خضراء تضیء
ما بین المشرق و المغرب و یکسی علی مثلها و یکسی رسول الله حلة وردیة تضیء لها ما بین المشرق و المغرب و یکسی علی مثلها ثم یصعدان عندهم
ثم یدعی بنا فیدفع الینا حساب الناس فنحن و الله ندخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و عن الکاظم قال الینا ایاب الخلق و علینا حسابهم
فما کان لهم من ذنب بینهم و بین الله حتمنا علی الله فی ترکه لنا فاجابنا الی ذلک و ما کان بینهم و بین الناس استوهبناه منهم و اجابوا
الی ذلک و عوضهم الله و عن الصادق قال اذا کان یوم القیامة وکلنا الله بحساب شیعتنا فما کان لله سألنا الله ان یهبه لنا
فهو لهم و ما کان لنا فهو لهم عن الصادق من ادمن قراءة هل اتیک حدیث الغاشیة فی فریضة او نافلة غشاه الله برحمته فی الدنیا
و اتاه الامن من عذاب النار

تم المختصر سورة الغاشیة المتضمنة لبیان عظم یوم القیامة و شدة عذاب الکفار و امر النبی بتذکیر الناس و عدم تذکیر المصرین علی الکفر
و وعیدهم بالعذاب الاکبر و ایابهم فی القیامة الیه

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ

پس از انجام سورهٔ مبارکهٔ غاشیه که در آن بیان عظمت روز قیامت و شدت عذاب کفار و امر نبی بموعظهٔ مردم و بیان اثر نکردن موعظه در دلهای کفار و تهدید آنان بعذاب و رجوع مردم در قیامت بپروردگار عالم بود تنظیم سورهٔ مبارکهٔ فجر شد که در آن تهدید کفار بعذابهائی که بر امم سابقه وارد شده و تذکر شان در روز قیامت که در آن روز تذکر نافع نباشد و دیگر بعضی از احوال قیامت و رجوع نفس زکیه بپروردگارشان بوده پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحيم ابتدا کرد خداوند متعال بقسم یاد نمودن بچیزهای با شرافتی که دلالت بر قدرت خدا و حکمتش دارد بمقتضای عادت عرب که قسم بسیار بر امور مهمه یاد میکردند باین مضمون که قسم بطلوع سفیدهٔ صبح در افق مشرق و ده شب اول ماه ذی حجه که دارای فضیلت بسیار است و قسم بشب آن هنگام که تمام شود یا وقتی که برسد تمی فرمود مراد شبی است که مردم در مشعر باشند و قسم بروز ترویه یا روز عرفه یا بدو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر که در آخر شب خوانده میشود آیا این قسمهای باین امور با عظمت و شرافت کافی است در اثبات مدعی برای مردمان با عقل و ادراک که البته کفار در قیامت معذب خواهند شد چنانچه بسیاری از آنها در دنیا معذب شدند مگر ای محمد وقتی که در عالم اشباح و محیط بقضایای این عالم بودی ندیدی که پروردگارت چه کرد با قبیلهٔ عاد یعنی قبیلهٔ ارم بن سام بن نوح که همه با قوت و مانند ستونهای بلند بلند اندام بودند بطوریکه مانند آنها در دنیا خدا آدمی زاده نیافریده بعضی گفتند که عاد دو پسر داشت یکی شدید و دیگری شداد که هر دو پادشاه و قاهر و مقتدر بودند پس شدید مرد و تمام مملکت راجع بشداد شد و تمام روی زمین و سایر پادشاهان در تحت حکم او شدند پس چون اوصاف بهشت را شنید گفت که من مانند آن در روی زمین بسازم پس در صحرای عدن در مدت سیصد سال باغ ارم را ساخت و عمر خودش نهصد سال شد و آن باغ ارم شهر بزرگی بشد که قصرهایش از طلا و نقره و ستونهایش از یاقوت و زبرجد بود و درختهای بیشمار و نهرهای بسیار در آن بود چون تمام شد شداد با تمام اهل مملکت خود بتماشای آن آمد تا بمنزلی آن ناگاه

نظمت سورة الفجر المتضمنة لوعيد الكفار بما نزل على الامم السابقة من العذاب الدنيوي وتذكرهم في يوم لا ينفعهم التذكر فيه وعقابهم وبيان بعض احوال القيامة وبيان ايات النفوس المطمئنة الى الله وانتهت هذه بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدأها بالقسم بما فيه كمال الشرف الدال على كمال قدرته تعالى جريا على عادة العرب على ما قيل من اكثار القسم على مقاصدهم بقوله **وَالْفَجْرِ** وطلوع نور الشمس من افق المشرق المسمى بالصبح الصادق كما عن ابن عباس وبالاول الكاذب وهو ظهور بياض مستطيل بالافق كذنب السرحان فان لطلوع الصبح الصادق انقضاء الليل وظهور الضوء وانتشار الناس والحيوانات في طلب الرزق كنشور الموتى في القيامة للحساب وجزاء الاعمال وقيل ان المراد جميع النهار وقيل ان المراد صلوة الفجر لانها في اول النهار وفي مشهد ملائكة الليل والنهار وقيل فجر يوم النحر الذي هو يوم عظيم عند الله وعند العرب وقيل انه المراد فجر اول المحرم الذي قيل انه اعظم الشهور عند الله وعن ابن عباس قال الفجر السنة هو محرم وقيل عين العيون التي ينفجر منها المياه وبها حيوة الخلق وقيل انه فجر ذي حجة لقوله تعالى بعده **وَلَيَالٍ عَشْرٍ** من ذي حجة فانها ليال مخصوصة بفضائل لا تكون في غيرها كما دل عليه تنكيرها وفي الخبر ما من ايام العمل الصالح فيها افضل من ايام العشر وفي الحديث ما من ايام ازكى عند الله ولا اعظم اجرا من خير عمل في عشر الاضحى قيل يا رسول الله ولا المجاهد في سبيل الله





فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ

ناگاه خدا همه را بصیحهٔ آسمانی هلاک نمود و آن باغ از نظر آنها پنهان و ناپدید شد دیگر ندیدی خدا چه کرد با طایفهٔ ثمود که قوم صالح بودند آنها بقوت خود سنگهای سخت را میشکستند و خانه برای خود در میان دره که بین دو کوه بود که گفتند اسمش وادی القری نزدیک مدینه بود میساختند ابن عباس فرمود آنها از سنگهای بسیار سخت خانه ها و حوضها برای خود میساختند بعضی گفتند اول مردمیکه سنگ تراشی اختراع کردند طایفهٔ ثمود بود که هزار و هفتصد شهر یا قلعه از سنگ ساخته بودند مع الوصف خدا همه را بصیحهٔ آسمانی هلاک کرد مگر ندیدی فرعون پادشاه مصر را که ذی الاوتادش میگفتند از آنکه لشکر و خیمه های لشکرش بسیار بود بنا بگفتهٔ بعضی ابن عباس فرمود جهت آنکه فرعون را ذی الاوتاد گفتند این بود که زنی ماشطهٔ دختر فرعون بود روزی مشغول زینت کردن دختر فرعون بود شانه از دستش افتاد گفت خدا مرگ دهد کسیرا که بخدا کافر باشد دختر فرعون گفت مگر تو خدائی جز پدر من داری گفت بلی خدای من خدای پدرت و خدای آسمان و زمین یکی است و شریکی ندارد دختر برخواست گریه کنان نزد پدرش رفت پدرش گفت چرا گریه میکنی گفت ماشطهٔ من که زن خزینه دار شماست عقیده دارد که خدای او و شما و همه آسمان و زمین یکی است و شریک ندارد فرعون آن زن را حاضر کرد از او پرسید که تو چنین سخنی گفتی گفت بلی گفت وای بر تو خدائی را که گفتی منکر شو زن امتناع کرد فرعون امر کرد چهار میخ بر زمین کوبیدند و دست و پای آن زن را بآن میخها بستند و مار و عقرب بجان او انداختند و بآن گفت بخدائی که گفتی کافر شو و گرنه تا دو ماه ترا معذب نمایم زن گفت اگر هفتاد ماه مرا عذاب کنی کافر بخدایم نشوم و آن زن دو دختر بزرگ و کوچک داشت هر دو را آوردند دختر بزرگش را در برابرش کشتند بعد گفتند کافر شو و گرنه دختر کوچکت را هم خواهیم کشت زن گفت اگر تمام روی زمین را بکشی من بخدایم کافر نشوم چون دختر کوچکش که شیرخوار بود در روی سینه اش گذاردند که سرش را ببرند زن بی تاب شد آن بچهٔ شیرخوار بزبان آمد گفت ای مادر صبر کن و بی تابی مکن خدا خانهٔ در بهشت برای تو مهیا کرده که چون بمیری برحمت و کرامت الهی برسی پس آن طفل را

الا رجل خرج بنفسه وماله ولم يرجع من ذلك بشيء وقيل انها العشر الاول من المحرم وقيل انها العشر الاخر من شهر رمضان وعن النبي اذا دخل العشر الاخر من رمضان شد المئزر وايقظ **وَالشَّفْعِ** الزوج من الصلوات **وَالْوَتْرِ** والفرد منها عن عمران بن الحصين عن النبي قال هي الصلوات منها شفع ومنها وتر ... الصلوة تاليه القران وعن القمي قال الشفع ركعتان والوتر ركعة اقول الظاهر ان المراد ثلث ركعات بعد نوافل الليل وقيل الشفع سجدتان والوتر الركوع وقيل الشفع يوم النحر والوتر يوم عرفه وقيل الشفع يومان بعد يوم النحر والوتر اليوم الثالث وعنهما الشفع يوم عرفه وقيل الشفع جميع الممكنات لانها زوج تركيبي والوتر الواجب الوجود وقيل الشفع ادم وحوا والوتر هو الله تعالى وقيل ان شيئا من المخلوقات لا ينفك عن كونه زوجا او فردا فاقسم سبحانه بجميع الموجودات وقيل الشفع ابواب الجنة او درجاتها وهي ثمانية والوتر ابواب النار او دركاتها وهي سبعة وعن ... الشفع هو الايام التي لها ليالي والوتر اليوم الذي لا ليل له وهو يوم القيامة وقيل وجوه اخر كلها على الظاهر من التفسير بالرأي **وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ** ويمضي وينقضي وقيل يعني اذا جاء واقبل وعن القمي هو ليلة الجمع ثم اظهر سبحانه فخامة هذه الاشياء التي اقسم بها بقوله **هَلْ فِي ذَلِكَ** المذكور من الاشياء الجليلة الحقيقة بالاعظام **قَسَمٌ** معتد به موجب للاعتماد عليه **لِذِي حِجْرٍ** وصاحب عقل سديد وفكر صائب وادراك قوي والمقسم عليه مقدر معلوم وهو ليعذبن الكفار ثم استشهد سبحانه بافعل بالامم المكذبة بقوله **أَلَمْ تَرَ** يا محمد حين ما كنت في عالم الاشباح مطلعا على الوقائع في العالم او المعنى الم

وتأكلون التراث اكلا لما وتحبون المال
حبا جما كلا اذا دكت الارض دكا دكا
وجاء ربك والملك صفا صفا وجيء يومئذ

کشتند و چیزی نگذشت که مادر بمرد و خداوند او را بجوار رحمت خود جای داد پس از آن خدا جهت استحقاق عذاب آن مردم را بیان فرمود باین مضمون که این مردم گفتیم بر خدای روی زمین یاغی و طاغی شدند و بکفر و ظلم بر بندگان فساد بسیار کردند لذا خدا عذاب را بر آنها ریخت البته خدا در کمین بندگان خود و مواظب اعمال آنهاست و قادر بر عذاب گنه کاران است ولی مردم غافل و بی اعتنا اید و سرگرم لذتهای دنیا اید و چون خدا برای امتحان و آزمایش جاه و ثروت و نعمت و راحت بکسی دهد مغرور شود و گوید خدا مرا برتری بدیگران داده و نداند که این نعمتها برای امتحان اوست که شکر آن میکند یا کفران و چون روزی او را تنگ و بفقر مبتلایش کند از خدا شاکی شود و گوید خدا مرا خوار و ذلیل کرده و نداند که این گرفتاری برای آزمایش اوست که صبر میکند یا جزع و بی تابی و ابدا توجهی بآخرت ندارد ای مردم هیچیک از این خیالات و گمانهاتان درست نیست شما هیچ قدر و منزلتی نزد خدا ندارید نه رعایت ایتام میکنید و علاوه بر آنکه خودتان بفقیر چیزی نمیدهید

تعلم بالوحي كيف فعل ربك بعاد قوم هود وباي عذاب شديد عذبهم اعني من عاد ارم قيل انه اسم لعاد الاولى سموا باسم جدهم وهو ارم بن سام بن نوح والتقدير سبط ارم او اهل ارم على ما قيل من ان ارم اسم بلدتهم او ارضهم التي كانوا يسكنونها وهي على ما قيل بين عمان وحضرموت وعلى اي تقدير كانوا قبيلة ذات العماد وقد وطوال تشبيها لقاماتهم بالاعمدة والاساطين التي لم يخلق نظير تلك القبيلة ومثلها في القوة وعظم الجسم وطول القامة في البلاد التي على وجه الارض وقيل ان الوصفين لمدينتهم التي بناها شداد بن عاد وقد وصفوها باوصاف تقرع الاسماع روي انه كان لعاد ابنين شديد وشداد فملكا وقهرا ثم مات شديد وخلص الامر لشداد فملك جميع الدنيا ودانت له ملوكها فسمع بذكر الجنة فقال ابني مثلها فبنى ارم في بعض صحاري عدن في ثلثمائة سنة وكان عمره تسعمائة سنة وهي مدينة عظيمة قصورها من الذهب والفضة واساطينها من الزبرجد والياقوت وفيها اصناف الاشجار والانهار فلما تم بناؤها سار اليها باهل مملكته فلما كان منها على مسيرة يوم وليلة بعث الله عليهم صيحة من السماء فهلكوا ثم غاب البلد عن اعين الناس جميعا وثمود وهم قوم صالح الذين جابوا وقطعوا الصخر والحجر الشديد الصلابة بقوتهم بالواد والمنفرج بين الجبلين قيل هو وادي القرى بالقرب من المدينة من جهة الشام عن ابن عباس انهم كانوا يجعلون من الصخور بيوتا واحواضا وما ارادوا من الابنية قيل اول من نحت الجبال والصخور والرخام ثمود وبنوا الفا وسبعمائة مدينة كلها من الحجارة والم تر كيف عذب الله فرعون ملك مصر وكان ملقبا بلقب ذي الاوتاد وقيل لكثرة جنوده وخيامهم التي يضربونها في منازلهم ويربطونها بالاوتاد وعن ابن عباس ان فرعون انما سمي ذي الاوتاد لان امرأة خازنه كانت ماشطة بنت فرعون اذ سقط المشط من يدها فقالت تعس من كفر بالله تعالى فقالت ابنة فرعون وهل لك اله غير ابي فقالت الهي واله ابيك واله السموات والارض واحد لا شريك له فقامت ودخلت على ابيها وهي تبكي فقال ما يبكيك قالت ان الماشطة امرأة خازنك تزعم ان الهها والهك واله السموات والارض واحد لا شريك له فارسل اليها فسألها عن ذلك فقالت صدقت فقال لها ويلك اكفري بالهك قالت لا افعل فمدها بين اربعة اوتاد ثم ارسل اليها الحيات والعقارب وقال اكفري بالله والا عذبتك بهذا العذاب شهرين فقالت لو عذبتني سبعين شهرا ما كفرت به وكانت لها ابنتان فجاء بابنتها الكبرى فذبحها على فيها وقال لها اكفري بالهك والا ذبحت الصغرى على فيك ايضا وكانت رضيعة فقالت لو ذبحت من في الارض على في ما كفرت بالله فاتي بابنتها فلما اضجعت على صدرها واراد ذبحها جزعت المرأة فاطلق الله لسان ابنتها فتكلمت وهي من الاربعة الذين تكلموا اطفالا وقالت يا اماه لا تجزعي فان الله قد بنى لك بيتا في الجنة اصبري فانك تفيضين الى رحمة الله تعالى وكرامته فذبحت فلم تلبث ان ماتت واسكنها الله في جوار رحمته ثم بين سبحانه علة استحقاقهم العذاب بقوله اولئك الطوائف والامم الذين طغوا على الله في البلاد فان عادا طغوا في بلاد اليمن وثمود في بلاد الشام وفرعون في بلاد مصر فاكثروا فيها الفساد بالكفر والعصيان والظلم على العباد فصب الله وانزل عليهم من فوقهم ربك





بجهنم يومئذ يتذكر الانسان وانى له الذكرى
يقول يا ليتني قدمت لحياتي فيومئذ لا يعذب

دیگری را وادار نمیکنید که چیزی بفقرا بدهد و ارث یتیمان را میخورید و تصرف میکنید ارث خویشان خود را میخورید بدون اینکه ملاحظه حلال و حرام کنید بلکه حلال و حرامش را باهم تصرف میکنید و ابدا از خدا باکی ندارید و حرص بجمع آوری مال و امتعه دنیوی دارید و نهایت کوشش در اندوختن مال دنیا میکنید و بکلی از آخرت و مرگ غافل و بی خبر هستید و یاد آن نمیکنید هرگز نباید چنین غافل و بیخبر باشید بایستی متذکر اهوال و شدائد روز قیامت شوید که در آن روز پاره های زمین از شدت زلزله بیکدیگر بخورند بطوریکه همه نرم چون گرد و غبار شوند نه تلی و نه کوهی باقی ماند چه رسد بعمارتها و خانه ها و در آن روز قهاریت و آثار قدرت و مهابت سلطنتش ظاهر و نمایان گردد و ملائکه آسمانها بزمین آیند و در صحرای محشر صف در صف بایستند بعضی گفتند ملائکه هفت آسمان هفت صف پشت در پشت بایستند و جهنم را ملائکه غلاظ و شداد در آن روز بصحرای قیامت در منظر خلق آورند ابن مسعود فرمود هفتاد هزار ملک هفتاد هزار زمام جهنم را گیرند و آنرا بکشند تا در طرف چپ عرش الهی نگهدارند و از غیظ و خشم جوش و خروش زند اگر

سوط عذاب شديد وانما عبر عن عذابهم بالسوط تنبيها على ان نسبته الى عذاب الاخرة كنسبة السوط الى السيف وقيل لما كان الضرب بالسوط عند العرب اشد العذاب عبر عن العذاب بالسوط والتعبير عن انزاله بالصب للايذان بكثرته وتتابعه واستمراره ثم بين سبحانه انه مراقب لاعمال عباده بقوله ان ربك يا محمد لبالمرصاد وفي المكان الذي يترقب فيه السابلة لينظر بالجائر ولاخذ المقصر بحيث لا يفوته احد فيعاقب قومك على طغيانهم وعصيانهم كما عاقب غيرهم من الامم المكذبة للرسل ثم انه تعالى بعد بيان كونه مراقبا لاعمال العباد ومجازاتهم بين عدم اعتناء الانسان بذلك لانهماكه بلذائذ الدنيا بقوله فاما الانسان فهو غافل عن ذلك اذا ما ابتليه ربه وامتحنه فاكرمه بالجاه والثروة ونعمه ووسع عليه في رزقه ليظهر انه شاكر او كافر فيقول مفتخرا ربي اكرمن وفضلني على غيري بالمال والجاه ويغتر بذلك لا يخطر بباله انه امتحان وابتلاء واما اذا ما ابتليه بالفقر فقدر وضيق عليه رزقه ليظهر انه صابر او جزوع فيقول تضجرا ربي اهانن واذلني بالفقر ولا يخطر بباله انه امتحان وعلى اي تقدير ليس له توجه الى الاخرة ولا يلتفت الى ان اقبال الدنيا ليس اكراما من الله وادبارها ليس اهانة من الله لذا ردع الانسان عن توهماته بقوله كلا ليس ما يقول في الحالين حقا وصوابا ثم التفت سبحانه الى خطاب الكفار تشديدا للتقريع ببيان سوء افعالهم بعد بيان سوء اقوالهم بقوله بل لا تكرمون ايها الاشقياء اليتيم الذي يجب اكرامه بالرعاية واعطاء النفقة ولا تحاضون ولا تحرصون غيركم على طعام المسكين لشدة بخلكم فضلا عن ان تطعموه من اموالكم قيل كان قدامة بن المظعون يتيما في حجر امية بن خلف فكان يدفعه عن حقه فنزلت الايات وعن ابن عباس انها نزلت في عتبة بن ربيعة وابي حذيفة بن المغيرة ثم بالغ سبحانه في تقريعهم بقوله وتاكلون التراث وتصرفونه يعني الميراث الذي لليتامى او في ميراث مورثكم اكلا لما وتصرفا جامعا بين الحلال من ارثكم والحرام الذي هو حق اليتامى او بين الحلال والحرام وتحبون المال والامتعة الدنيوية حبا جما وكثيرا وتحرصون على جمعه وحفظه حرصا شديدا وتغفلون عن الموت والاخرة كلا لا ينبغي ان تكونوا بهذه الدرجة من الغفلة عن الاخرة واذكروا اهوال يوم القيامة اذا دكت الارض ودقت بالزلازل دكا بعد دك دكا متتابعا حتى تكون هباء منبثا فلا يبقى عليها جبل ولا تل فضلا عن الابنية والعمارات وجاء ربك وظهر قهره او وصل امره بالمحاسبة والمجازات او ظهرت آثار قدرته ومهابة سلطانه وجاء الملك في العرصات من كل سماء ويقومون حول المحشر حال كونهم صفا طويلا وصفا اخر بعد ذلك الصف قيل يكون صفوفهم سبعة على عدد السموات وجيء بتوسط ملائكة الغلاظ الشداد يومئذ وحين ظهور سلطان الله وقهره بجهنم في مرأى الخلق عن ابن مسعود قال يقاد جهنم بسبعين الف زمام مع كل زمام سبعون الف ملك يجرونها حتى تنصب عن يسار العرش لها تغيظ وزفير فلتشتد شره لو تركت لاحرقت اهل الجمع ويجثو كل نبي وولي من الهول والهيبة على ركبتيه ويقول نفسي نفسي حتى يعرض لها رسول الله ويقول امتي امتي

عَذابَهُ اَحَدٌ وَلایُوثِقُ وَثاقَهُ اَحَدٌ یااَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ اِرجِعی اِلیٰ رَبِّکِ راضِیَةً مَرضِیَّةً فَادخُلی فی عِبادی وَادخُلی جَنَّتی

ملائکه جلوگیری نکنند تمورا تمام اهل محشر را بسوزاند در آن وقت پیغمبر و ولی از هول هر پس بزانو درآیند و همه گویند خدایا جان ما را حفظ کن تا اینکه پیغمبر خاتم جلو جهنم رود و فرماید متعرض امت من مشو جهنم گوید ای محمد مرا چه کار بتو خدا گوشت ترا بر من حرام کرده در آن روز انسان از گناهان خود پشیمان شود ولی آن پشیمانی کجا بحال او نفع دهد و گوید ای کاش برای زنده شدن امروزم در دنیا کاری کرده بودم که سبب نجاتم میشد در آن روز خدا گنه کاران و کفار را عذابی کند که کسی نکرده باشد و آنها را بطوری بزنجیر ببندد که کسی اسیر را نبسته باشد پس خطاب بمؤمنین سعادتمند شود که ای نفس پاکیزه که در رحمت خدا آرام داری رو کن بنعمتهائیکه خدای برای تو فراهم کرده با رضایت و دلخوشی بالطاف خدای تو که خدا از تو راضی است برو در میان بندگان خالص خدا و با آنها وارد بهشت شو بعضی گفتند که این خطاب بمؤمن در وقت مردنش شود که با اطمینان و دلخوشی جان میدهد و بروایتی مراد از عباد پنج تن اهل عبا است

فتقول النار مالی و لک یا محمد لقد حرم الله لحمک علیّ فعن الباقر ع قال لما نزلت هذه الایة وجیء یومئذ بجهنم سئل عن ذلک رسول الله فقال اخبرنی الروح الامین قال الله لا اله غیره اذا برز الخلایق وجمع الاولین والاخرین اتی بجهنم تقاد بالف زمام اخذ بکل زمام مائة الف یقودها من الغلاظ الشداد لها هدة وغضب وزفیر وشهیق وانها لتزفر زفرة فلولا ان الله اخرهم للحساب لاهلکت الجمع ثم یخرج منها عنق فیحیط بالخلایق البر منهم والفاجر فما خلق الله عبدا من عباد الله ملکا ولا نبیا الا ینادی نفسی نفسی وانت یا نبی الله تنادی امتی امتی ثم یوضع علیها الصراط ادق من الشعر واحد من حد السیف علیه ثلاث قناطر فاما واحدة فعلیها الامانة والرحم والثانیة فعلیها الصلوة والثالثة فعلیها رب العالمین لا اله غیره فیکلفون الممر علیها فیحبسهم الرحم والامانة فان نجوا منها حبستهم الصلوة فان نجوا منها کان المنتهی الی رب العالمین وهو قوله ان ربک لبالمرصاد والناس علی الصراط فمتعلق بید وتزل قدم ویستمسک بقدم والملائکة حولها ینادون یا حلیم اعف واصفح وعد بفضلک وسلم سلم والناس یتهافتون فی النار کالفراش فیها فاذا نجی ناج فبرحمة الله مر بها فقال الحمد لله وبنعمته تتم الصالحات وتزکو الحسنات والحمد لله الذی نجانی منک بعد ایاس بمنه وفضله ان ربی لغفور شکور یومئذ یتذکر ویتعظ ویندم الانسان علی ما فرط فی جنب الله وانی له الذکری وای نفع له فی الاتعاظ والندم بعد فوات اوانه و یقول تندما وتحسرا یا لیتنی قد اتیت بطاعة الله ورسله وعملت بما کلفت به من قبل قدمت لحیاتی هذه ویوم بعثی هذا فی وقت حیوتی فی الدنیا اعمالا تنجینی الیوم من العذاب فیومئذ وحین انتقام الله من العصاة لایعذب عذابه احد فان شدة عذابه فوق ما یتصور ولا یوثق وثاقه ولا یشد بالسلاسل والاغلال مثل شدة تم احد فان شده بسلسلة ذرعها سبعون ذراعا ثم لما ذکر سبحانه سوء حال النفوس الشقیة الامارة بالسوء ذکر حال النفوس الطیبة الزکیة وسعادتها بقوله یا ایتها النفس المطمئنة بذکر الله الساکنة فی جوار رحمة الله ارجعی الی ما اعد لک من کرامة ربک الکریم و ثوابه العظیم حال کونک راضیة بما اعد الله لک من الجنة والقصور العالیة والنعم الباقیة مرضیة عند الله فادخلی فی زمرة عبادی الصالحین المخلصین وادخلی معهم فی جنتی قیل اذا اراد الله قبضها اطمأنت الی الله ورضیت عن الله ورضی الله عنها وعن ابن عمر قال اذا توفی العبد المؤمن ارسل الله ملکین وارسل الیه بتحفة من الجنة فیقال لها اخرجی ایتها النفس المطمئنة الی روح وریحان وربک عنک راض فتخرج کاطیب ریح مسک وجده احد فی انفه والملائکة علی ارجاء السماء یقولون قد جاء من الارض روح طیبة ونسمة طیبة فلا تمر بباب الا فتح له ولا بملک الا صلی علیها حتی یؤتی بها الی الرحمن ثم یقال لمیکائیل اذهب بهذه فاجعلها مع انفس المؤمنین ثم یوم فیوسع علیه قبره سبعون ذراعا طوله وینبذ له فیه الریحان فان کان معه شیء من القرآن کفاه نوره وان لم یکن جعل له نور مثل نور الشمس فی قبره فیکون مثله مثل العروس ینام ولا یوقظه الا احب اهله وعن سعید بن جبیر قال مات ابن عباس بالطائف فشهدت جنازته فجاء طائر لم یر مثله وعلی خلقته فدخل نعشه ثم لم یر خارجا منه فلما دفن تلیت هذه الایة علی شفیر قبره لا یدری من تلاها یا ایتها النفس المطمئنة عن الصادق ع انه سئل هل یکره المؤمن علی قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک فیقول له ملک الموت یا ولی الله لا تجزع فوالذی بعث محمدا لانا ابر بک واشفق علیک من والد رحیم لو حضرک افتح عینیک فانظر





بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ

لااُقسِمُ بِهٰذَا البَلَدِ وَاَنتَ حِلٌّ بِهٰذَا البَلَدِ وَوالِدٍ وَما وَلَدَ لَقَد خَلَقنَا الاِنسانَ فی کَبَدٍ اَیَحسَبُ اَن لَن یَقدِرَ عَلَیهِ اَحَدٌ یَقُولُ اَهلَکتُ مالاً لُبَداً اَیَحسَبُ اَن لَم یَرَهُ اَحَدٌ اَلَم نَجعَل لَهُ عَینَینِ وَلِساناً وَشَفَتَینِ وَهَدَیناهُ النَّجدَینِ فَلَا اقتَحَمَ العَقَبَةَ

پس از خاتمه سوره مبارکه فجر که در آن نکوهش بخیلان و مذمت بر ترک بذل و بخشش به یتیمان و ناداران بود تنظیم سوره مبارکه بلد شد که در آن نیز مذمت بر ترک احسان بیتیمان و فقیران است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم سوگند یاد فرمود باین مضمون که ای مردم گمان خلاف دیگفته من نکنید قسم بمکه معظمه که نزد قریش و سایر عربها در آن آزار هیچ حیوانی روا نیست مع الوصف آزار و خون ترا ای محمد در این شهر بر خود حلال دانستند و قسم بابراهیم یا آدم و فرزندانش که انسان را با نوت و مشقات آفریدیم و او بقوت خود مغرور شد و گفت کسی نتواند مرا برای اعمالم مجازات کند و افتخار نماید که در جلوگیری از پیشرفت دین اسلام و پیغمبری خاتم الانبیاء مال بسیار صرف کرده این کافر که افتخار بصرف مال در ترویج کفر و جلوگیری از پیشرفت اسلام نماید گمان میکند که کسی عملیات زشت او را نمی بیند البته خداوند می بیند و او را در قیامت بر گناهانش عقوبت کند و این بی خرد که گمان کند کسی قدرت بر مجازات او ندارد و کسی هم کارهای او را نمی بیند مگر نمیداند که ما بقدرت تمام برای او دو چشم آفریدیم که همه چیز را با آن دو چشم می بیند پس چگونه ممکن است که ما او را بینا کرده باشیم و خود مان نبینیم و او نبیند مگر ما زبان و دو لب برای او

فیمثل رسول الله وامیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین والائمة من ذریتهم فیقال له هذا رسول الله وامیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین والائمة رفقائک فیفتح عینیه فینظر فینادی روحه مناد من قبل رب العزة فیقول یا ایتها النفس المطمئنة الی محمد واهل بیته ارجعی الی ربک راضیة بالولایة مرضیة بالثواب فادخلی فی عبادی یعنی محمدا واهل بیته وادخلی جنتی فما من شیء احب الیه من استلال روحه واللحوق بالمنادی وعنه فی هذه الایة یعنی الحسین بن علی وعنه اقرءوا سورة الفجر فی فرائضکم ونوافلکم فانها سورة الحسین بن علی من قرأها کان مع الحسین یوم القیامة فی درجته من الجنة ومن الله علینا بالتوفیق لتلاوتها کما من لاتمام تفسیرها

ثم لما ختمت سورة الفجر المتضمنة للوعد والوعید علی جمیع الاعمال من ترک الاحسان الی الیتیم والمسکین ارفت بسورة البلد المتضمنة للوم علیهما فافتتحها باکرام الاسماء الحسنی بقوله

بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ

ثم ابتدء بالحلف بالمکة المشرفة بقوله لا اقسم بهذا البلد الحرام قیل ان حرف لا زائدة جیء بها لتاکید القسم فان العرب تقول لا والله ما فعلت ولا والله لافعلن ویحتمل ان تکون ناهیة والمعنی لا تتوهموا ان یکون الواقع خلاف ما اقول اقسم بهذا البلد المعظم وانت یا محمد حل ومقیم بهذا البلد ونازل فیه فرید بهذا شرفه وقیل یعنی وانت مع نهایة حرمتک حلال الدم والعرض عند المشرکین بهذا البلد الذی لا یحل عندهم قتل شیء من الطیور والوحوش والحشرات عن الصادق ع قال کانت قریش تعظم البلد وتستحل محمدا فیه فقال الله لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد یرید انهم استحلوا فیه فکذبوک وشتموک وکان لا یاخذ الرجل منهم قاتل ابیه ویتقلدون لحاء شجر الحرم فیامنون بتقلیدهم ایاه فاستحلوا من رسول الله ما لم یستحلوا من غیره فعلن الله علیهم ووالد عظیم الشأن قیل ان المراد ابراهیم وما ولد من اسمعیل واسحق ویعقوب وذریتهما وقیل اٰدم وذریته وایثار کلمة ما علی من لمعنی التعجب مما اعطاهم الله من الکمال کذا قیل وعن الصادق ع یعنی آدم وما ولد من الانبیاء والاوصیاء واتباعهم وعن امیر المؤمنین یعنی وما ولد من الائمة ثم ذکر سبحانه المقسم علیه بقوله لقد خلقنا الانسان حال کونه من

وَمَا أَدْرٰيكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ

آفریدیم که بتواند سخن گوید با وجود این چگونه باین زبان دلبهائیکه ما با و دادیم اینگونه سخنان زشت برخلاف ما گوید ما پس از تکمیل خلقت او راه خیر و شر را با و نمایاندیم و آموختیم مع الوصف اصلاً هیچ کار خیری نپرداخته تو نمیدانی که کار خیر کدام است بدان آنرا آزاد کردن بنده و سیر کردن یتیمان از خویشان و فقیران خاک نشین است در روزهای سختی و قحط و غلا با اینکه اهل ایمان باشد و خویشان و دوستان خود را وادار باطاعت خدا و ترک گناهان نماید و سفارش بعطوفت و مهربانی بندگان خدا نماید این گروه که دارای این صفات شدند در قیامت نامه عملشان بدست راستشان داده شود و اهل خیر و سعادت باشند و آنانکه دلائل توحید را تکذیب کنند و به پیغمبر و ارکان دین آنها مردمان شوم و شرور و اهل شقاوتند و نامه های عملشان بدست چپشان داده شود و در دوزخ با آتش جهنم انبار افسرده گردد که راه خلاصی نخواهند یافت و ابد الآباد در آتش غضب الهی خواهند ماند

او دل خلقه متعرق **في كبد** وتعب ومشقة وقيل يعني في الشدة وهي شدائد الدنيا من صعوبته ولادته وقطع سرته وحبسه في القماط وايذاء المربي والمعلم وزجر التكسب والتزوج والاولاد والخدم وجمع الاموال وتهاجم الاوجاع والهموم والغموم كالابتلاء بالتكاليف الالهية لغرض الدين لنشأته وقيل ان المراد في شدة الخلق والقوة وقيل يعني في الاستواء والاستقامة عن الصادق ع انه قيل له ان ابى الدابة في نطون ايديها الرفعتين قبل الكي فمن اي شيء نسأله فقال للموضع بطن امه واما ابن ادم فرأسه منتصب في بطن امه وذلك قول الله تعالى لقد خلقنا الانسان في كبد ما سوى ابن ادم فرأسه في دبره ويداه بين يديه وعن ابن عباس قال في كبد اي قائما منتصبا والحيوانات الاخر تمشي منكبة فهذا امتنان عليه بهذه الخلقة ثم لا يخفى ان الاية بناء على التفسير الاول تسلية النبي في مكابدة الاعداء من كفار قريش ثم ذم سبحانه الانسان بقوله **ايحسب** ويتوهم من ضعفه وابتلائه بالشدائد على التفسير الاول وبالنظر الى شدة خلقته وقوته على الثاني **ان لن يقدر عليه احد** بان يجازيه على سيئاته او بان يغير احواله ويمنعه عن مراداته بلى ان الله القادر على كل شيء قادر على تعذيبه والانتقام منه او على تعجيزه ومنعه عن مراداته ثم ان هذا الكافر المدعي لكمال القدرة والقوة يقول امتحرا اني اهلكت وصرفت في عداوة محمد ص مالا لبدا وكثيرا عن الصادق ع قال هو عمرو بن عبد ود حين عرض عليه علي بن ابي طالب الاسلام يوم الخندق قال فاين ما انفقت فيكم مالا لبدا وكان انفق مالا في الصد عن سبيل الله فقتله علي ع ثم وبخه سبحانه على انفاقه وهدده بقوله **ايحسب** هذا الكافر المباهي بانفاقه ان لم يره حين انفاقه الشنيع **احد** بلى رءاه الله وسائله يوم القيامة عن ماله من اين اكتسبه وفيما انفقه وقيل انه كان كاذبا لم ينفق شيئا فقال الله تعالى ايظن هذا الكافر ان الله ما راى ذلك منه فعل او لم يفعل انفق ام لم ينفق بلى راه وعلم منه خلاف ما قال ثم لما حكى سبحانه انكار الكافر قدرة الله عليه ورؤيته اياه اقام الدليل عليهما بقوله **الم نجعل له** بقدرتنا **عينين** يبصر بهما ويرى فكيف يمكن ان يكون معطي الرؤية فاقدا لها ولا يراه **و** الم نجعل له **لسانا و شفتين** ينطق بهما فكيف ينبغي ان يتكلم بها الكلمات الشنيعة الغير المرضية لمعطيهما **وهديناه** بعد اتمام النعم عليه بتكميل خلقته وقواه **النجدين** والطريقين الواضحين الى الخير والشر وعن امير المؤمنين سبيل الخير وسبيل الشر وعن الصادق ع نجد الخير والشر **فلا اقتحم** وما دخل شكرا لتلك النعم الجليلة **العقبة** والاعمال الصالحة التي هي الطريق الى كل خير وانما اطلق عليها العقبة التي هي الطريق الصعب السلوك في الجبل لصعوبة سلوكها ثم عظم العقبة بقوله **وما ادراك** واي شيء اعلمك يا محمد ما تلك **العقبة** فان المراد بها ليس العقبة المعروفة وانما هي **فك رقبة** واعتاق المملوك والدخول فيها لاقدام عليه **او اطعام** واشباع من المأكول **في يوم ذي مسغبة** وفي زمان غلاء وقحط فان الصرف في هذا الزمان اشق على النفس واوجب للاجر **يتيما ذا مقربة**



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحٰيهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلٰيهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلّٰيهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰيهَا وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنٰيهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحٰيهَا وَ

پس از خاتمه سوره مبارکه بلد که در آن بیان منت بر انسان باستقامت قامت و الهام تمیزش بخیر و شر و ترغیبش بایمان و امر بمعروف و سفارش بصبر بر طاعت خدا و عطوفت ببندگان و تهدید کفار بعذاب آخرت بود تنظیم سوره مبارکه والشمس شد که در آن نیز بیان منت بر انسان بتعدیل خلقتش و الهامش بفسق و تقوی و ترغیبش بتزکیه نفس و عمل صالح که موقوف بایمان است و تهدید کفار در کفر و عصیانشان بعذابیکه بر قبیله ثمود نازل شد بسبب طغیان و عصیانشان بکشتن شتریکه صالح بطور اعجاز آنرا از سنگ بیرون آورد پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء بقسم فرمود باین مضمون که قسم بقرص آفتاب که در آن فضیلت و منافع بسیار است و قسم بوقت بلندی آفتاب که نورش عالم گیر شود و قسم بقرص ماه که بعد از غروب آفتاب از افق بیرون آید تا

وصاحب رحم فان الطعام افضل لاشتماله على الصدقة وصلة الرحم **او مسكينا ذا متربة** وفاقة عن النبي ص في قوله ذا متربة المدفون بالتراب وعن ابن عباس يعني البعيد التربة يعني الغريب في الحديث الساعي على الارملة والمساكين كالساعي في سبيل الله وكالقائم لا يفتر والصائم لا يفطر عن الصادق من اطعم مومنا حتى يشبعه لم يدر احد من خلق الله ما له من الاجر في الاخرة لا ملك مقرب ولا نبي مرسل الا الله رب العالمين ثم قال من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان ثم تلا هذه الاية وعن الرضا انه اذا اكل اتى بصحفة فتوضع قرب مائدته فيعمد الى اطيب الطعام مما يؤتى به فيأخذ من كل شيء فيضع في تلك الصحفة ثم يأمر بها للمساكين ثم يتلو هذه الاية ثم يقول علم الله انه ليس كل انسان يقدر على عتق رقبة فجعل لهم السبيل الى الجنة وعن الصادق انه سئل عن هذه الاية فقال من اكرمه الله بولايتنا فقد جاز العقبة ونحن تلك العقبة التي من اقتحمها نجى ثم قال الناس كلهم عبيد النار غيرك واصحابك فان الله فك رقابكم من النار بولايتنا اهل البيت وعنه ع انما نفك الرقاب بمعرفتنا ونحن المطعمون في يوم الجوع وهو المسغبة ثم بين سبحانه شرط قبول تلك الاعمال بقوله **ثم كان** ذلك الذي يفك الرقبة ويطعم اليتيم والمسكين **من** زمرة **الذين امنوا** بالله ورسله واليوم الاخر **وتواصوا** وامر واقرباءهم واصدقاءهم **بالصبر** على طاعة الله **وتواصوا بالمرحمة** والعطوفة بعباد الله او موجبات رحمة الله من الخيرات والصالحات وذكر كلمة ثم للدلالة على تراخي رتبة الايمان على تلك الاعمال ورفعة محله بالنسبة اليها اولئك المتصفون بالصفات المذكورة هم يوم القيامة **اصحاب الميمنة** يعطون كتبهم بايمانهم او يسلك بهم من الطريق الايمن الى الجنة او هم اهل اليمن والخير والسعادة او القائمون عن يمين العرش **والذين كفروا باياتنا** ودلائل توحيدنا ورسالة رسولنا **هم اصحاب المشأمة** واهل الشوم والشر والشقاوة او هم الذين يعطون كتابهم بشمائلهم او وراء ظهورهم **عليهم** يوم القيامة **نار** ابوابها **موصدة** و مطبقة لا تفتح لهم باب فلا يخرج منها غم ولا يدخل فيها روح ابدا او المراد نار محيطة بهم عن الصادق من كان قراءته في فريضة لا اقسم بهذا البلد كان في الدنيا معروفا ان له من الله مكانا وكان يوم القيامة من رفقاء النبيين والشهداء والصالحين

ثم لما ختمت سورة البلد المتضمنة لمنته سبحانه على الانسان بخلقه في كبد وهدايته الى طريق الخير والشر وترغيبه الى الايمان والامر بالمعروف وتهديد الكفار المكذبين بعذاب الاخرة نظمت سورة الشمس المتضمنة لمنته على الانسان بتعديل خلقته والهامه فجوره وتقواه وترغيبه الى تزكية نفسه المتوقفة على الايمان والعمل وتهديد الكفار فافتتحها بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدء بها بالقسم بقوله **والشمس** التي فيها فضل عظيم ومنافع عظيمة لموجودات عالم الملك **وضحاها** وارتفاع نورها واشتداد ضوئها وهو قريب من نصف النهار **والقمر** الذي هو بعد الشمس انفع الكواكب **اذا تلاها** وتبع الشمس وحين طلع بعد غروبها من بين هو في النصف الاول من الشهر بعد ما سمي قمرا وقيل يعني اذا تبعها وصار مثلها

وَنَفْسٍ وَمَا سَوّٰيهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوٰيهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ
زَكّٰيهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰيهَا إِذِ انْبَعَثَ
أَشْقٰيهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰيهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا
فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰيهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبٰيهَا

تا تمامش نورانی شود مانند قرص آفتاب وقسم بروز وقتیکه تاریکی شب را برطرف کند وقسم بشب که تاریکیش آفتاب را در پرده کند
بپوشاند ونور آنرا ببرد وقسم بآسمان وآن خداوند عظیکه با نهایت عظمت آنرا آفریده وقسم بزمین وخدائیکه آنرا چون فرش
در زیر انسان وحیوانات پهن کرده وقسم بجان انسان که خدا آنرا آفریده وقوا وادراکات باو داده وپس از تکمیل آن بوسیله عقل و
پیغمبران کارهای بد وخوب را با نموده که رستگاری وسعادت ابدی کسی است که نفس خود را تزکیه وتطهیر کرده واز آلودگی
باخلاق زشت وکثافت کفر وگناه پاک وپاکیزه نموده باشد واز هر خیر وسعادتی محروم و دور است آنکه نفس خود را در اخلاق
ذمیمه وشهوات غرق کرده باشد وبفسق وفجور آلوده نموده باشد

في الاستداره وكمال النور وهي في ليالي البيض والنهار اذا ظهر الشمس وحين جليها قيل ان الضمير راجع الى الظلمة وتجليتها
اذهابها وقيل الى الدنيا او الى الارض وان لم يسبق لهما ذكر لمعلوميتها وتجليتها انارتها والليل اذا يغشى الشمس ويغشاها اذ
يذهب نورها فكان الليل بظلمته صار سببا لغروب الشمس وزوال ضوئها ولذا حسن القول بان النهار يجليها والسماء
المظل على الارض وما بناها على غاية العظمة ونهاية الوسعة قيل ذكر كلمة ما للاشارة الى الوصفيه والمعنى والشيء العظيم الذي
بناها ويحتمل كون كلمة ما مصدريه فحلف والايدا بها وثانيا بكيفيه بنائها والارض وما طحاها ومن بسطها على السماء
من كل جانب ونفس ناطقه متميزه من نفوس الحيوانات وما سواها ومن عدلها باعطائها القوى الظاهره و
الباطنه ويحتمل كون ما مصدريه في كلتا الجملتين وقيل ان المراد بالنفس الشخص وتسويتها تعديلها بتكميل اعضائها والهمها
الى فيها بتكميل عقلها وارسال الرسل فجورها وشرها لتجتنبها وتقويها ومحاسن اعمالها لتعمل بها عن الصادق
قال بين لها ما تاتي وما يترك ثم بين سبحانه المقسم عليه بقوله قد افلح وظفر بالمقاصد والمطالب من زكاها
وطهرها من دنس الكفر والاخلاق الرذيله ومن رجس الذنوب والقبائح او المراد انماها بالخيرات والبركات عن النبي انه كان اذا
قرء قد افلح من زكاها وقف وقال اللهم آت نفسي تقويها انت وليها وانت مولها وزكها انت خير من زكاها وقد خاب
وحرم من جميع الخيرات وخسر من دسيها واخفاها في المعاصي حتى انغمس فيها او دس في نفسه الفجور بسببه واطمئنه عليها
عن الصادق قد افلح من اطاع وقد خاب من عصى وعن امير المؤمنين من كاه ربه ثم هدد سبحانه المكذبين للرسول ببيان
تكذيب ثمود رسولهم وابتلائهم بالعذاب بقوله كذبت قبيلة يقال لها ثمود رسولهم صالحا بطغويها وبسبب عتوها
على الله او المعنى كذبت بما وعدهم الرسول من عذاب ذي طغيان كما قال الله تعالى فاهلكوا بالطاغيه اذ انبعث وحين
اسرع في طاعة رؤسائها مدار الذي هو اشقاها واخبثها واطغاها في عقر الناقه فقال لهم صالح رسول الله
يا قوم احذروا ان تؤذوا ناقة الله التي هي من آياته واحذروا ان تمنعوها وسقياها وشربها فان مسستموها
بسوء يأخذكم عذاب قريب فكذبوه فيما اوعدهم به من العذاب فعقروها وضربوا رجلها بالسيف فقتلوها روى
بعض العامه عن النبي انه قال لعلي يا علي أتدري من اشقى الاولين قال الله ورسوله اعلم قال عاقر الناقه قال اتدري من اشقى الآخرين
قال الله ورسوله اعلم قال قاتلك فدمدم واطبق عليهم ربهم العذاب واهلك جميعهم بالصيحة الهائلة او الزلزلة
بذنبهم وبسبب عصيانهم تكذيب الرسول وعقر الناقه فسويها قيل ان الضمير راجع الى الدمدمة والمعنى فعمهم الدمدمة وقيل
راجع الى الارض والمعنى فسوى عليهم الارض بان اهلكهم فجعلهم تحت التراب ولا يخاف الله بالدمدمة عليهم عقبيها
وتبعتها لانها كانت باستحقاقهم والعمل بالحكمة وقيل هذا الكلام لبيان تحقير اهلاكهم والمعنى انه اهون من ان يخشى فيه
عاقبة الامر وقيل ان المعنى لا يخاف القدار الاشقى فيما اقدم من عقر الناقه عقبيها وتبعه سوئها بل كان آمنا من الهلاك ففعل مع الخوف
الشديد فعل من لا خوف له وفيه دلالة على غاية حمقه وعلى هذا التفسير تكون الآيه في حكم المتقدم كانه قال اذ انبعث اشقاها
ولا يخاف عقبيها روى ان صالحا لما وعدهم بالعذاب بعد ثلاث قال الذين عقروا الناقه هلموا فلنقتل صالحا فان كان صادقا
عجلناه قبلنا وان كان كاذبا الحقناه بناقته فاتوه ليقتلوه فدمغتهم الملائكة بالحجارة فلما ابطؤا على اصحابهم اتوا منزل صالح
فوجدوهم قد رضخوا بالحجارة فقالوا لصالح انت قتلتهم ثم هموا به فقامت عشيرته دونه ولبسوا السلاح وقالوا لهم والله
لا تقتلونه قد وعدكم ان العذاب نازل بكم في ثلاث فان كان صادقا فاذدتم ربكم عليكم غضبا وان كان كاذبا فانتم
من وراء ما تريدون فانصرفوا عنه تلك الليله فاصبحوا ووجوههم مصفرة فايقنوا بالعذاب فطلبوا صالحا ليقتلوه فهرب





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلّٰى وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثٰى
إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى فَأَمَّا مَنْ أَعْطٰى وَاتَّقٰى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى
فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰى
فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰى وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدّٰى إِنَّ عَلَيْنَا

پس از انجام سوره مبارکه والشمس که در آن ذکر دو صنف از مردم فرمود صنفی زکی النفس که خود را از شرک و
معصیت واخلاق زشت پاک کرده وصنفی غرق در شهوات وگناه شده وبیان فرمود که هر کس بجز راه خیر وشر را
نموده تنظیم سوره مبارکه واللیل شد که در آن خدا ذکر دو صنف از مردم فرمود یکی آنکه مالش را در راه خدا بذل
کند واز گناه بپرهیزد وایمان بتوحید ومعاد داشته باشد ودیگر آنکه بخل بمال کند ومشغول شهوت رانی و
گناه باشد وتوحید خدا وعالم آخرت را در نظر شمرد پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع وابتدا فرمود
بقسم بعجائب مخلوقات خود باین مضمون که قسم بشب هنگامیکه بتاریکی بپوشاند آفتاب یا روز یا سایر موجودات را
وقسم بروز هنگامیکه بروشنائی وطلوع آفتاب نمایان میشود وقسم بخدای توانائیکه نر وماده از هر حیوانی را

الصالح والنجاء الى سيد بعض بطون ثمود وكان مشركا فغيبه عنهم فلم يقدروا عليه ثم شغلهم عنه نزول العذاب فهذا
هو قوله ولا يخاف عقبيها عن الصادق من اكثر قرائة والشمس والليل والضحى والم نشرح في يوم وليلة لم يبق بحضرته الا شهد
له يوم القيامة حتى شعره وبشره ولحمه ودمه وعروقه وعصبه وعظامه وجميع ما اقلت الارض منه ويقول الرب تبارك و
تعالى قبلت شهادتكم لعبدي واجيزوها له انطلقوا به الى الجنان حتى يتخير منها حيث احب فاعطوه من غير من ولكن رحمة مني و
فضلا

ثم لما ختمت سورة والشمس المتضمنة لذكر الصنفين من الناس صنف زكى نفسه من الشرك والعصيان
والاخلاق الرذيله وصنف دس فيها نفسه بعد ما ذكر ان الله الهمهم فجورها وتقواها ردفها
بسورة والليل المتضمنة لذكر صنفين من الناس صنف بذل ماله في
طاعة الله واتقى المعاصي وصدق بتوحيد الله والدار الآخرة
وصنف بخل بماله واشتغل بالمعاصي والشهوات
وكذب بتوحيد الله واليوم الآخر وما لكل منهما من
النهايات والبركات وان الله هو الهادي الى
كل خير وسعادة

فافتتحها بذكر الأسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدأها بالحلف بعجائب خلقه وبدائع صنعه بقوله والليل اذا يغشى ويغطي الشمس او ديسر النهار او
سائر الموجودات الغير المضيئة بظلمته والنهار اذا تجلى وحين انكشف بطلوع الشمس وظهر بزوال الظلمه
الليل ومن المعلوم ان في الاقسام بهما دلالة على شرفهما وكثرة نفعهما وقيام نظام العالم بهما وبتعاقبهما عن الباقر في تاويل الآيه
قال الليل في هذا الموضع الثاني غشي امير المؤمنين في دولته التي جرت له عليه وامير المؤمنين يصبر في دولتهم حتى تنقضي والنهار
اذا تجلى قال النهار هو القائم منا اهل البيت اذا قام غلب دولة الباطل قال والقرآن ضرب فيه الامثال للناس وخاطب نبيه
به ونحن فليس يعلمه غيرنا وما خلق قيل يعني القادر العظيم الذي خلق بقدرته الذكر والانثى من ماء واحد و
قيل كلمة ما مصدريه والمعنى وخلقه الذكر والانثى من جميع اصناف الحيوانات وعن الباقر في تاويله الذكر امير المؤمنين والانثى
فاطمة ثم ذكر سبحانه المقسم عليه بقوله ان سعيكم واعمالكم ايها الناس في الدنيا لشتى ومتفرقات في الحسن والقبح
والخير والشر والعقاب والثواب ثم بين سبحانه ما هو المقصود من اختلاف الاعمال وفصله بقوله فاما من اعطى
المال وانفقه في سبيل الله ووجوه البر اعطى حقوق الله من الاعمال الواجبه واتقى الله بترك المحرمات

لِلْهُدٰى وَاِنَّ لَنَا لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُوْلٰى فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى لَا يَصْلٰيهَا اِلَّا الْاَشْقَى الَّذِىْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى

آنچه که کردار و کارهای تمام مردم در دنیا در خوبی و بدی و زشتی و زیبائی مختلف و متفاوت است و در نتیجه و اثرهایش فرق دارند اما کسانیکه در دنیا بذل مال برای رضای خدا کنند و واجبات را بجای آرند و پرهیز از گناه کنند و توحید خدا و پیغمبری پیغمبرش و بمعاد از روی صمیم قلب ایمان داشته باشند آنانرا موفق کنیم بعبادتیکه نتیجه اش بهشت و راحت ابدی باشد و آسان کنیم بر آن همه اعمال خیر را و اما کسانیکه بمال خود بخل ورزند و در زنده بودن در راه خدا صرف نکنند و خود را بشهوتها و لذتهای دنیوی از نعمتهای اخروی بی نیاز دانند و از معصیت و گناه پرهیز نکنند و توحید خدا و رسالت پیغمبر و معاد را دروغ شمرند کارهای زشتی را که نتیجه اش عذاب و عقاب آخرتست بر آنها سهل و آسان کنیم و آنها را بهوای نفس خود واگذار نمائیم و هنگامیکه بعذاب گرفتار شوند مالی را که در دنیا جمع کردند بحالشان فایده ندهد ما بر حسب لطف و قضای ربوبیتمان بایستی خلق را براه سعادتشان هدایت و راهنمائی کنیم و حاجت باطاعت آنها نداریم از آنکه تمام دنیا و آخرت از آن ماست و مردم محتاجند باینکه عبادت کنند تا قابل فیض و رحمت ما شوند

واحتراز الشهوات **وَصَدَّقَ** عن صميم القلب **بِالْحُسْنٰى** والكلمة المرضية عند الله من الاقرار بالتوحيد والرسالة والمعاد والملة والشريعة الحسنة وهو دين الاسلام وعن الصادق ع قال بالولاية **فَسَنُيَسِّرُهُ** ونوفقه **لِلْيُسْرٰى** والاعمال المودية للجنة والراحة الابدية وتسهلها عليه حتى يكون ايسر الامور عليه وقيل ان المراد باليسرى الجنة والراحة والمعنى نهيئته لدخول الجنة بسهولة **وَاَمَّا مَنْۢ بَخِلَ** بماله وامتنع من صرفه في سبيل الله وامتنع من اداء حقوق الله وصرف قواه في طاعته **وَاسْتَغْنٰى** بالشهوات الدنيوية عن النعيم الاخروية ولم يرغب في ثواب الله كانه مستغن عنه ولم يتق من المعاصي **وَكَذَّبَ** قولا وعملا **بِالْحُسْنٰى** باحد المعاني السابقة **فَسَنُيَسِّرُهُ** ونهيئه **لِلْعُسْرٰى** والخصلة المودية الى ما فيه المشقة والشدة من النار والعذاب بان نقبل الطاعة عليه ونكله الى نفسه الامارة بكل سوء وشر **وَمَا يُغْنِىْ عَنْهُ** ولا يكفي في نجاته من العذاب **مَالُهٗ** الذي جمعه في الدنيا وبخل به عن صرفه في سبيل الله **اِذَا تَرَدّٰى** وهلك هلاكا ابديا او سقط في قعر جهنم او في حفيرة قبره وقيل ان كلمة ما في قوله ما يغني للاستفهام الانكاري والمعنى اى شيء يغني عنه ماله مع انه يبقى لوارثه ولم يصحب منه شيئا في الآخرة في الكافي في تفسير الآيات عن الباقر ع فاما من اعطى مما آتاه الله واتقى وصدق بالحسنى اى بان الله يعطي بالواحد عشرا الى مائة الف فما زاد فسنيسره لليسرى لا يريد شيئا من الخير الا يسره الله واما من بخل بما آتاه الله وكذب بالحسنى بان الله يعطي بالواحد عشرا الى مائة الف فسنيسره للعسرى لا يريد شيئا من الشر الا يسر له وما يغني عنه ماله اذا تردى قال والله ما تردى من جبل ولا من حائط ولا في بئر ولكن تردى في نار جهنم وعنه في تاويله فاما من اعطى واتقى واثره وتره وصام حتى وفى بنذره وتصدق بخاتمه وهو راكع واثر المقداد وبالدينار على نفسه وصدق بالحسنى وهي الجنة والثواب من الله فسنيسره لذلك بان جعله اماما في الخير وقدوة وابا للائمة يسره الله لليسرى وعن المجمع عن ابن عباس ان رجلا كانت له نخلة فرعها في دار رجل فقير ذي عيال وكان الرجل اذا جاء فدخل الدار وصعد النخلة ليأخذ منها الثمر فربما سقطت الثمرة فيأخذها صبيان الفقير فينزل الرجل من النخلة حتى يأخذ الثمر من ايديهم فان وجدها في فم احدهم ادخل اصبعه حتى يخرج الثمر من فيه فشكى ذلك الرجل الى النبي ص فقال ص لصاحب النخلة تعطيني نخلتك هذه بنخلة في الجنة فقال لا افعل فانصرف فمضى اليه ابو الدحداح واشتراها منه بحائط وفي رواية باربعين نخلة واتى الى النبي ص فقال يا رسول الله خذها واجعل لي في الجنة الحديقة التي قلت لهذا ولم يقبلها فقال رسول الله ص لك في الجنة حدائق وحدائق وفي رواية ابن عباس فذهب الى النبي ص وقال يا رسول الله ان النخلة قد صارت لي فهي لك فذهب رسول الله ص الى صاحب الدار فقال له النخلة لك ولعيالك فانزل الله والليل اذا يغشى السورة وفي رواية القمي ره قال فاما من اعطى يعني النخلة وصدق بالحسنى يعني بوعد رسول الله ص اقول على الروايتين السورة مدنية لان ابا الدحداح كان من الانصار من اهل المدينة ثم لما بين سبحانه فائدة الاعطاء والتقوى والايمان وضرر البخل والكفر بين ان الهداية الى ما فيه الخير والشر من شأن الربوبية بقوله **اِنَّ** الواجب **عَلَيْنَا** بمقتضى الحكمة البالغة واللطف **لَلْهُدٰى** وبيان الطريق المودي الى كل خير وسعادة والى الشر والضلال





وَسَيُجَنَّبُهَا الْاَتْقَى الَّذِىْ يُؤْتِىْ مَالَهٗ يَتَزَكّٰى وَمَا لِاَحَدٍ عِنْدَهٗ مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزٰى اِلَّا ابْتِغَاۗءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلٰى وَلَسَوْفَ يَرْضٰى

پس خدای متعال تهدید فرمود آنانرا که قبول هدایت نکنند باین مضمون که من میترسانم تمام مردم را باین قرآنیکه برای شما نازل کردم از آتشی که شعله ور است و بعضیش بعضی افروخته شده و در آن نرود و نچسبد مگر کسیکه شقی تر و بدبخت تر از همه مردم باشد و آن کسیست که بآیات الهی و معجزات رسول تکذیب کند و پشت بحق و استنکاف از قبول آن و طاعت خدا نماید و دور باشد از آن کسیکه تقوی داشته و پرهیز از کفر و گناه نماید و مالش را در راه خدا انفاق کند بقصد آنکه خود را از گناه و صفت زشت بخل پاک نماید و نیتش خالص برای خدا باشد و از آنکه باو مال میدهد حق نعمتی بر او نباشد که بدادن مال باو خواهد عوض آن نعمت و احسان را باو بدهد فقط در بذل مال نظرش تحصیل رضای پروردگارش باشد که از هر موجودی بالاتر و عظیم الشان ترست و بخدا قسم البته خدا راضی کند از خود آن مؤمنی را که مالش را برای رضای خدا بفقیر دهد ابن عباس روایت فرمود که مردی درخت خرمائی داشت که شاخه آن در خانه فقیر عیالمندی بود و صاحب درخت میامد در خانه آن فقیر و بالای درخت میرفت که خرمای آنرا بچیند و چون یکدانه خرما بزمین میافتاد بچهای آن فقیر برمیداشتند که بخورند صاحب درخت آن دانه های خرما را از دست بچها میگرفت و اگر یکی از آنها از آن خرماها بدهان گذارده بود انگشت بدهان او میکرد و آن دانه خرما را از دهان او بیرون میاورد و صاحب خانه حضور رسول خدا رفت و شکایت از صاحب درخت کرد رسول خدا صاحب درخت را طلبید باو فرمود این درخت خرمایت را بمن بفروش بیک درخت خرما در بهشت حاضر نشد فرمود بیک باغ در بهشت بفروش عرضکرد نمیفروشم و رفت ابو الدحداح که یکی از انصار و اهل مدینه بود در پی آن رفت و آن درخت را بیک باغ یا بچهل درخت خرما خرید و بخدمت رسول خدا برگشته عرضکرد یا رسول الله من آن درخت خرما را خریدم آنرا بگیر و آن باغ بهشت را که بآن مرد وعده دادی بمن بده رسول خدا فرمود که تو باغها در بهشت داری پس رسول خدا بخانه آن فقیر رفت و آن درخت خرما را باو بخشید پس این آیات درباره صاحب درخت و ابو الدحداح نازل شد که اشقی صاحب درخت و اتقی ابو الدحداح است

وقد فعلنا بما لا مزيد عليه حيث بيّنّا حال من سلك كلا من الطريقين ترغيبا وترهيبا عن القمي ان علينا ان نبين لهم ومن بين سبيلا يريد رشدا او لينا في العمل بطاعتي واحول بين اعطائي ان يعملوا بطاعتي اول منع حيلولتي تجدها لا ثم واكلهم الى انفسهم عقوبة على كفرهم وطغيانهم ثم بين سبحانه غناه عن عبادة الناس وانما تكون هدايتهم للنفع العائد اليهم بقوله **وَاِنَّ لَنَا لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُوْلٰى** وملك العقبى والاولى لا تزيد في ملكنا اهتدائكم ولا ينقص ناضلالكم فمن طلب سعادة الدارين فليطلبها مني وليعمل بطاعتي ثم هدد سبحانه الذين لا يهتدون بهداه بقوله **فَاَنْذَرْتُكُمْ** ايها الناس فيما انزلت اليكم من القرآن **نَارًا تَلَظّٰى** وتلتهب وتتوقد بعضها ببعض وخوفتكم بها لترتدعوا عن عصياني ومخالفتي واعلموا انه **لَا يَصْلٰيهَا** ولا يدخلها **اِلَّا** الكافر **الْاَشْقَى** من جميع العصاة والابعد من كل خير وسعادة وهو **الَّذِىْ كَذَّبَ** بآيات ربه ورسالة رسله **وَتَوَلّٰى** واعرض عن قبول الحق واستنكف عن طاعة ربه وعن ابن عباس في رواية اخرى انها نزلت في امية بن خلف وامثاله الذين كذبوا محمدا ص والانبياء قبله اقول هو جار في حق كل كافر الى يوم القيامة اذ لا يكون الكفر الا بالتكذيب ولو بانكار ضروري من ضروريات الدين ومقتضى الحصر ان لا يدخل النار من كان مؤمنا عاصيا ولا يبعد ذلك نعم بعض المعاصي يوجب ذهاب الايمان عن قلب المؤمن كترك الصلوة والزكوة والحج فيحشر في صف الكفار وقيل ان المراد بالاشقى هو الشقي وبالصلي الدخول مع الخلود ومن المجمع الاشقى هو صاحب النخلة وعن القمي يعني هذا الذي بخل على رسول الله وعن الصادق ع في هذه الآية قال في جهنم واد فيه نار لا يصليها الا الاشقى يعني فلان الذي كذب رسول الله في علي وتولى عن ولايته ثم قال النيران بعضها دون بعض كان من نار هذا الوادي فللنصاب **وَسَيُجَنَّبُهَا** ويبعد عنها بحيث لا يسمع حسيسها المؤمن **الْاَتْقَى** والاحرز من الشرك والعصيان وهو **الَّذِىْ يُؤْتِىْ مَالَهٗ** ويعطيه الفقراء ويصرفه في سبيل الله حال كونه **يَتَزَكّٰى** ويقصد ببذله الطهارة من رجس الذنوب ودنس البخل وهو ابو الدحداح كما عن المجمع والقمي ثم بين سبحانه خلوص نيته في البذل لوجه الله بقوله **وَمَا لِاَحَدٍ** ممن يعطيه المال **عِنْدَهٗ** شيء **مِنْ نِّعْمَةٍ** ومنة يكون من شأنها ان **تُجْزٰى** وتكافأ فيقصد باعطائه مجازاتها فلا يكون اعطاؤه وبذله لغرض من الاغراض **اِلَّا** لغرض واحد وهو **ابْتِغَاۗءَ وَجْهِ رَبِّهِ** الذي هو **الْاَعْلٰى** والارفع من كل موجود ذاتا وصفاتا ثم لما كان طلب ذات الله تعالى الا كان التقدير ابتغاء رضا ذات الرب او ثوابه وان كان حب ذات الرب لا يوجب صحة طلب الذات عند بعض العامة نعم لا يحتاج في قوله انما نطعمكم لوجه الله الى تقدير شيء في الآية لان الاطعام لوجه الله معناه الاطعام لانه مستحق للطلب كما عن امير المؤمنين عبدتك لا خوفا من نارك ولا طمعا في ثوابك بل لانك مستحق للعبادة فظهر الفرق بين قوله اطعت الله ابتغاء لوجهه وبين القول باني اطعت الله لوجهه وان الخلوص في الثاني اكمل من الاول ولا ينافي هذه الدرجة من الخلوص وجود الخوف

بسم الله الرحمن الرحیم
والضحی واللیل اذا سجی ما ودعك ربك وما قلی وللاخرة خیر لك من الاولی ولسوف یعطیك ربك فترضی الم

پس از خاتمه سوره مبارکه واللیل که در آن بیان سلطنت مطلقه الهیه در دنیا و آخرت و فضیلت مؤمنیکه بذل
مال در راه خدا کند و وعده آنها بثوابیکه بآن راضی و خوشنود باشند بود تنظیم سوره مبارکه والضحی شد که در آن
بیان بهتری آخرت از دنیا و سرانجام خود بر خاتم النبیین و ترغیب آن حضرت ببذل مال بفقراء و وعده آن حضرت
بقبول شفاعتش باندازه که راضی و خشنود شود بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء بقسم فرمود
باین مضمون که قسم بوقت بلندی آفتاب و قسم بشب هنگامیکه تاریکیش کامل و بی نهایت شود فخر رازی گفت که سوره
واللیل سوره ابی بکر است و سوره والضحی سوره پیغمبر است و نکته اینکه در سوره ابی بکر قسم بشب را مقدم داشت آنستکه

من العقاب او الرجاء للثواب فانهما فی المرتبة المتاخرة کما کان لرسول الله جمیع المراتب من الخلوص من العلوم ان من کان له جمیع المراتب
افضل و اکمل ممن کان له مرتبة الرجاء للثواب فیما ذکرنا ظهر فساد ما حکاه الفخر الرازی عن ابی بکر الباقلانی فی هذه الایة من قوله ان الایة
الواردة فی شان علی انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا وهذه الایة الواردة
فی حق ابی بکر الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی فدلت الایتان علی ان کل واحد منهما فعل ما فعل لوجه الله الا ان ایة علی
یدل علی انه فعل ما فعل لوجه الله وللخوف من یوم القیامة علی ما قال انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا واما ایة ابی
بکر فانها دلت علی انه فعل ما فعل لمحض وجه الله من غیر ان یشوبه طمع فیما یرجع الی رغبة فی الثواب او رهبة من عقاب فکان مقام
ابی بکر اعلی و اجل مع ان نزول الایة فی حق ابی بکر غیر ثابت وانما حکاه فخر الرازی عن القفال انه قال اجمع مفسر العامة انها نزلت
هذه السورة فی ابی بکر والانفاق علی المسلمین وفی امیة بن خلف وبخله وکفره بالله ولا یتقادم قوله هذا لناصبی والبرء بالرسول
هو جبر هذه الامة واستاد للمفسرین من انها نزلت فی حق ابی الدحداح والبخیل الذی کان یدخل اصبعه فی صغار الفقراء ثم
غلته منهم کما مر عن الجمع ود ذکر الفخر الرازی عنه انها نزلت فی امیة بن خلف امثال المرائی بن کعب و ابجد الانبیاء قبله ولم یعبد
عنه القول بان المراد بالاتقی ابو بکر نعم روی بعض العامة ان النبی مر ببلال بن رباح الحبشی وهو یقول احد احد والی لسعدی والله
یجلد ثم قال لابی بکر ان بلالا یعذب فی الله فعرف مراده فانصرف الی منزله فاخذ رطلا من ذهب ومضی به الی امیة بن خلف فقال
له ابتبعنی بلالا فقال نعم فاشتراه واعتقه فقال المشرکون ما اعتقه ابو بکر الا لید کانت له عنده فنزلت اقول الظاهر
من الایة مدح الاتقی الذی یؤتی ماله فی سبیل الله وهو موافق لاعطاء ابی الدحداح لا لاعتاق ابی بکر فان الاعتاق لیس بذلا
ولعطاء للغیر بل هو تحریر وفک ملك ثم وعد سبحانه الاتقی الباذل ماله فی سبیل الله بالثواب المرضی مقرونا بالیمین بقوله و
لسوف یرضی ذلك الاتقی بما یؤتیه الله من الثواب فی الاخرة قیل ان المعنی لابتغاء رضا ربه والله لسوف یرضی الرب
عنه وفیه ان رضا الله لا تاخیر فیه وانما التاخیر فی الثواب الاخروی وهو وعد بنیل جمیع ما یبتغیه ویطلبه من الثواب علی
اکمل الوجوه واجلها قال بعض العامة لم ینزل هذا الوعد الا لرسول الله فی قوله ولسوف یعطیك ربك فترضی ولابی بکر هنا وفیه
انه الایات الدالة علی وعد المؤمنین عموما بثواب فیه رضاهم کثیرة ولیس فی خصوصیته التعبیر دلالة علی فضیلة من وعد الله
بان یرضیه بثوابه اذا ادخله الجنة بهذا التعبیر علی غیره من المؤمنین الذی قال فی حقهم رضی الله عنهم ورضوا عنه بل فی هذا
التعبیر وفی قوله ارجعی الی ربك راضیة مرضیة احتمال فضیلة خاصة لاحتمال کون المراد راضیة ومسرورة بلقاء الله والوصول
الی مقام الرضوان والایة المذکورة کالنص فی ارادة رضائه بالثواب ودخوله فی الجنة مع ان ادعاء کون نزول الایة فی حق ابی بکر ممنوع
اشد المنع حشرهم الله معه نتکلمهم فی اثبات فضیلة له مع انه خرط القتاد بل سکتهم بامثالهم کالغریق المتشبث بکل حشیش

ثم لما ختمت سورة اللیل المتضمنة لبیان کون الدنیا والاخرة لله وفضیلة المؤمنین المنفقین فی سبیل الله ابتغاء وجهه وان الله یرضیهم
فی الاخرة بثوابه
نظمت سورة الضحی المصدرة بالایمان المناسبة لما صدر ما قبلها من الایمان المتضمنة لبیان کون الاخرة خیرا من الدنیا والمشتمل علی رسوله
وفیه علی الانفاق علی الفقیر ووعده باعطائه ما یرضیه من الدرجات العالیة التی یغبطه بها الاولون والاخرون والشفاعة
التی هی المقام المحمود وغیرها من النعم التی لا یدرکها العقول فافتتحها بذکر الاسماء
الحسنی بقوله

بسم الله الرحمن الرحیم
ثم اتبعها بالایمان البالغ بقوله والضحی وبوقت ارتفاع الشمس من تجلی النهار واللیل اذا سجی وسکن ظلامه



یجدك یتیما فآوی ووجدك ضالا فهدی ووجدك عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربك فحدث

آنستکه ابی بکر اول کافر بود و در سوره پیغمبر قسم بروز را مقدم داشت برای اینکه پیغمبر سابقه بکفر نداشت و نکته اینکه در آنسوره
شب را اول ذکر کرد بعد روز را و در این سوره اول روز را ذکر کرد بعد شب را آنستکه اگر اول ابو بکر ذکر شود بعدش
پیغمبر است و اگر اول پیغمبر ذکر شود بعدش ابو بکر است حقیر گوید ممکن است که در سوره ابو بکر با گفته آنها اول قسم بشب یاد کرد
برای اشاره باینکه ابو بکر ضد پیغمبر است ابو بکر تاریکی صرف است و عالم را بنادانی و ضلالت تاریک کند و پیغمبر نور صرف است
و عالم را بنور علم و هدایت خود روشن نماید و نکته اینکه در سوره واللیل قسم بشب را بر قسم بروز مقدم داشت آنستکه بعد از تاریکی دنیا
بزمامداری ابو بکر عالم بنور ولایت آل محمد در زمان ظهور روشن شود و در این سوره قسم بروز را مقدم داشت برای اشاره باینکه
پس از عالم آرائی نور پیغمبر و درگذشتش تاریکی جهل و ضلالت عالمگیر شود و از حضرت صادق مروی است که فرمود مراد
بضحی بلندی آفتاب روزی است که خدا با موسی در کوه طور سخن گفت و مراد بقسم بشب شب معراج پیغمبر است بر هر تقدیر خدا
مدعائی را که بر آن قسم یاد فرمود بیان کرد باین مضمون که ای محمد پروردگارت ترا واگذاشته و از درجه قرب خود و پیغمبری نینداخته
و تو را دشمن و خشمگین نشده قمی از حضرت باقر روایت فرموده که اول سوره که بر پیغمبر نازل شده سوره اقرأ بود و بعد چند روزی
جبرائیل شرفیاب حضور آن حضرت نشد حضرت خدیجه عرض کرد شاید پروردگارت ترا واگذاشته و وحی بتو نمیفرستد
پس این سوره نازل شد که مفادش آنستکه این طور نیست که گفته اند تمام زمان عمرت بتو وحی خواهد آمد و محبتم بتو در دنیا
و آخرت ادامه دارد و البته برای تو آخرت بهتر از دنیاست و بخدا قسم که پروردگارت بتو انقدر از بهشت نعمت
دهد که از او راضی و خوشنود شوی اهل سنت از امیر المؤمنین روایت کردند که آن حضرت فرمود مراد از این عطا و بخشش
شفاعت امت است و از ابن عباس هم مروی است پس خدای تعالی استشهاد بنعمای خود بر آن حضرت

ولا یزید ولا ینقص الی طلوع الفجر وقیل یعنی اذا سکن اهله وقیل اذا اظلم وعن ابن عباس اذا اغطی الدنیا بالظلمة قال الفخر الرازی سورة واللیل سورة
ابی بکر و سورة والضحی سورة محمد وانما قدم الله اللیل علی النهار فی سورة ابی بکر لان ابی بکر مسبوق بکفر وفی هذه السورة قدم الضحی لان
الرسول ما سبقه کفر وفی الاشارة الی انه ذکرت اللیل اولا وهو ابو بکر وجاء بعده النهار وهو محمد وان ذکرت اولا الضحی وهو محمد
وجاء بعده اللیل وهو ابو بکر اقول علی تقدیر تسلیم کون سورة واللیل سورة ابی بکر یحتمل کون النکتة فی تقدیم اللیل فیها
علی النهار الاشعار بظهور الظلمة الظلماء بعد وفات الرسول وبعد الظلمة یتجلی نور ولایة اوصیائه فی آخر الزمان والنکتة فی تقدیم الضحی
فی هذه السورة علی اللیل الاشارة الی ظهور نور محمد ودینه اولا وظهور الظلمة العمیاء بعد وفات الرسول وفی التکنیة عن ابی بکر باللیل وعن
النبی بالنهار والضحی علی اعترافه اشارة الی ان ابا بکر ظلمة ضد للرسول فانه ظلمة محضة کما ان الرسول نور محض وکما ان الرسول
اضاء الدنیا بنور علمه وهدایته کذلك اظلم ابو بکر الدنیا بظلمة جهله وغوایته وقیل ان نکتة تقدیم اللیل فی سورة وتقدیم الضحی
فی سورة الاشارة الی ان لکل منهما شرف وفضیلة وان بهما ینتظم امر العالم فان المراد بالضحی جمیع النهار وباللیل جمیعه وروی
بعض العامة عن الصادق ان المراد بالضحی هو الضحی الذی کلم الله فیه موسی وباللیلة لیلة المعراج وقیل ان المراد بالضحی الضحی
الذی القی فیه السحرة سجدا ثم قال تعالی ان یحشر الناس ضحی ثم ذکر سبحانه المقسم علیه بقوله ما ودعك وما ترکك
فی ترکك بالخط عن درجة القرب والکرامة والوحی وما قلی وما ابغضك کی تترکك روی بعض العامة بل نسبا الی
مفسریهم انه ابطاء علیه اربعین لیلة فشکی ذلك الی خدیجة فقالت لعل ربك نسیك او قلاك وروی بعضهم ان مشرکی
قریش ارسلوا الی یهود المدینة وسئلوهم عن امر محمد فقالت لهم الیهود سلوه عن اصحاب الکهف وعن قصة ذی القرنین وعن الروح فان
اخبرکم عن قصة اهل الکهف وقصة ذی القرنین ولم یخبرکم عن امر الروح فاعلموا انه صادق فجاء المشرکون وسئلوه عنها فقال
ارجعوا ساخبرکم غدا ولم یقل ان شاء الله فاحتبس الوحی عنه فقال المشرکون ان محمدا ودعه ربه وقلاه فنزلت السورة وروی
بعضهم ان جروا دخل البیت فدخل تحت السریر ومات فمکث نبی الله ایاما لا ینزل علیه الوحی فقال لخادمته یا خولة ما حدث فی
بیتی ان جبرئیل لا یاتینی قالت خولة فکنست البیت فاهویت بالمکنسة تحت السریر فاذا جرو میت فاخذته والقیته خلف الجدار
فجاء نبی الله ترعد وکان اذا نزل الوحی استقبلته الرعدة فقال یا خولة دثرینی فانزل الله هذه السورة فلما نزل جبرئیل
سأله النبی عن سبب تاخیره فقال اما علمت انا لا ندخل بیتا فیه کلب ولا صورة وعن القمی عن الباقر ان جبرئیل ابطأ علی رسول الله
وکانت اول سورة نزلت اقرأ باسم ربك الذی خلق ثم ابطأ علیه فقالت خدیجة لعل ربك قد ترکك فلا یرسل الیك

بر دوستداریش فرمود باین مضمون که ای محمد مگر پروردگارت ترا در وقت بدنیا آمدنت یتیم و بی پدر نیافت پس ترا
در تحت کفالت و تحت تربیت عبد المطلب جدّت و ابو طالب عمویت قرار داد حکایت شده که در وقتیکه آمنه مادر آنحضرت
باو حامله بود عبد الله پدرش در مدینه وفات کرد و آن حضرت را عبد المطلب جدش نگاهداری میفرمود تا آنکه شش سال از عمرش
گذشت مادرش آمنه از دنیا رفت و دو سال پس از وفات مادرش که آن حضرت هشت ساله بود جدش عبد المطلب وفات
کرد و او را جدش با بو طالب عمویش برادر پدر و مادر عبد الله سپرد و ابو طالب پس از عبد المطلب آن حضرت را نگهداری
میفرمود تا آن حضرت مبعوث به پیغمبری شد و ابو طالب آن حضرت را از مال و جان یاری کرد تا از دنیا رفت و بعضی
از مفسرین اهل سنت گفتند که مراد از یتیم یگانه در فضل و عزت است و معنی آیه آنستکه مگر نیافت ترا بی نظیر در میانه بشر و او ملی
ترا نگاهداری کرد و پروردگارت ترا بی خبر و بی اطلاع از آداب پیغمبری و احکام شریعت یافت پس عالمت کرد بآنها و پروردگارت
ترا نادار و فقیر دید پس غنی و دارایت کرد روایت شده که روزی رسول خدا نزد خدیجه غمناک نشسته بود خدیجه عرض کرد چرا
اندوهگینی فرمود قحطی در میان مردم است و باید مال ترا بفقرا دهم تا مالت تمام شود و از تو خجل شوم و اگر چیزی بکسی ندهم از خدا
میترسم خدیجه قریش را در منزل خود دعوت کرد و ابا بکر هم با قریش بود ابا بکر گفت خدیجه آنقدر اشرفی و طلا در میان مجلس
ریخت که من کسانی را که در برابرم نشسته بودند نمیدیدم پس خدیجه فرمود همه شاهد باشید که تمام این مال از محمد است خود داند
نگاهدارد یا بدیگران بخشد و از حضرت رضا مرویست که فرمود یعنی ترا مرد بی مردم بعلم یافت و مردم را در علم بی نیاز از دیگران
کرد پس برای شکر این نعمتها یتیم را از خود مرنجان و دل شکسته مکن و کسی را که از تو مالی یا علمی خواهد و برسد از خود مرنجان و دور
مکن و نعمتهائیکه تو داده شده در میان مردم اظهار کن از حسین بن علی مرویست که فرمود خدا پیغمبر را امر باظهار دینش که نعمت اوست فرمود

فان الله تبارک و تعالى ما ودعک ربک وما قلی فلیس الامر کما قالوه بل الوحی یاتیک مدة عمرک و انت دوم مجتبى لک فی الدنیا والآخرة
**وللآخرة** الباقیة الصافیة عن شوائب المضار والهموم والالام وما اعد تعالى لک فیها من النعم والشرف والکرامات **خیر
لک** افضل **من الاولى** والدنیا الفانیة الزائلة وعن الصادق قال یعنی الکرة **ولسوف یعطیک ربک** دعن
قریب من نعم الجسمانیة والروحانیة والظاهریة والباطنیة والدنیویة والاخرویة علیک **فترضى** غایة الرضا بعطاء ربک و
افضاله قیل لما قال سبحانه للآخرة خیر لک من الاولى کانه قیل ما جهة خیریتها قال سبحانه ان الله یعطیه فی الآخرة کل ما یرید مما
لا یتسع الدنیا له وعن ابن عباس انه قال الف قصر فی الجنة من لؤلؤ ابیض ترابه المسک وفیها ما یلیق وعن الصادق انه یعطیک من الجنة
ما ترضى وعنه دخل رسول الله على فاطمة وعلیها کساء من ثلة الابل وهی تطحن بیدیها وترضع ولدها فدمعت عینا رسول الله لما
ابصرها فقال یا بنتاه تعجلی مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة فقد انزل الله علی ولسوف یعطیک ربک فترضى وفی روایة قالت یا رسول الله الحمد لله
على نعمائه والشکر على آلائه فانزل الله ولسوف یعطیک الآیة و تدی بعض العامة عن امیر المؤمنین ان هذا هو الشفاعة فی الامة ورد ایضا عن
ابن عباس وروی انه لما نزلت هذه الآیة قال اذن لا ارضى وواحد من امتی فی النار وروی بعض العامة عن الصادق انه قال رضاء جدی ان لا یدخل
فی النار موحد وروی عن الباقر اهل القرآن یقولون ارجى آیة فی کتاب الله قوله یا عبادی الذین اسرفوا على انفسهم الخ وانا
اهل البیت نقول ارجى آیة قوله ولسوف یعطیک ربک فترضى والله انها الشفاعة لیعطاها فی اهل لا اله الا الله حتى یقول رضیت
وعن محمد بن الحنفیة انه قال یا اهل العراق تزعمون ان ارجى آیة فی کتاب الله یا عبادی الذین اسرفوا على انفسهم وانا اهل البیت نقول ارجى آیة
فی کتاب الله ولسوف یعطیک الآیة وهی والله الشفاعة لیعطیها فی اهل لا اله الا الله حتى یقول رضیت ثم قرر سبحانه حبیبه ایاه بتعداد
نعمه السابقة علیه بقوله **الم یجدک** ربک یا محمد لم یعلمک فی بدو ولادتک من ابیک **یتیما** وصغیرا منقطعا عن ابیک تربیته
**فآوى** لک وکفلک عبد المطلب ثم ابا طالب فی الاثر ان عبد الله بن عبد المطلب توفی بالمدینة وام رسول الله حامل به ثم ولد رسول الله
فکان فی حجر عبد المطلب ثم امه ست سنین ثم ماتت امه فکان عند جده سنتین فلما قرب وفاة جده عبد المطلب اوصى
ابا طالب وهو ابن ثمان سنین و انما اوصى به لان ابا طالب وعبد الله کانا من ام واحدة فکان ابو طالب یکفل رسول الله
بعد جده الى ان بعثه الله فقام بنصرته الى حین وفاته فلم یظهر على رسول الله یتم فکان هذا نعمة عظیمة من الله علیه وروی انه قال
ابو طالب یوما لاخیه عباس الا اخبرک بما رایت من محمد فقال بلى فقال انی ضممته الی فکنت لا افارقه ساعة من لیل ولا نهار ولا ائتمن
علیه احدا حتى انی کنت انومه فی فراشی فامرته ان یخلع ثیابه وینام معی فرأیت الکراهة فی وجهه لکنه کره ان یخالفنی فقال
یا عماه اصرف وجهک عنی حتى اخلع ثیابی لانه لا ینبغی لاحد ان ینظر الى جسدی فتعجبت من قوله وصرفت بصری حتى دخل الفراش فلما
دخلت معه الفراش اذا بینی وبینه ثوب والله ما ادخلته فراشی فاذا هو فی غایة اللین وطیب الرائحة کانه غمس فی المسک فجهدت
لانظر الى جسده فما کنت ارى شیئا وکثیرا ما کنت افتقده من فراشی فاذا قمت لطلبه نادانی انا یا عم فارجع ولقد کنت





کثیرا ما اسمع منه کلاما یعجبنی وذلک عند مضی بعض اللیل وکنا لا نسمی على الطعام والشراب ولا نحمد بعده وکان یقول فی اول الطعام
بسم الله الاحد فاذا فرغ من طعامه قال الحمد لله فتعجبت منه ثم لم ار منه کذبة ولا ضحکا ولا جاهلیة ولا وقف مع صبیان
یلعبون سئل الصادق لم اوتم النبی عن ابویه فقال لان لا یکون لمخلوق علیه حق اقول یعنی الحق العظیم الذی یکون تالی
حق الله وقیل ان المراد بالیتیم الفرید فی الفضل والعدیم النظیر فی قریش وفی البشر والمعنى الم یجدک فریدا فآوى الیه وهو
ابو طالب فی الکشاف ومن بدع التفسیر انه من قولهم درة یتیمة والمعنى الم یجدک واحدا فی قریش عدیم النظیر فی العز
والشرف فآواک فی دار اعدائک فکنت بین القوم معصوما محروسا وعن العیاشی عن الرضا یتیما فردا لا مثل لک فی المخلوقین
فآوى الناس الیک وفی العیون عنه ما یقرب منه **ووجدک ضالا** عن معالم النبوة واحکام الشریعة
غافلا عنها **فهدى** لک الیها کما عن ابن عباس وقیل یعنی ضالا عن النبوة یعنی ما کنت تطمع بها فهدیک الله الیها و
دلک علیها یعنی وجدک خالیا من العلم والمعارف فی بدء خلقتک فهدیک بان اعطاک العقل الکامل والمعرفة الکاملة وقیل
یعنی وجدک راغبا الى بعض افعال الجاهلیة فهدیک بان حال بینک وبینها وروی عن علی انه قال النبی ما هممت بشیء مما
کان اهل الجاهلیة یعملون به غیر مرتین کل ذلک یحول الله بینی وبین ما ارید من ذلک ثم ما هممت بعدهما بسوء
حتى اکرمنی الله برسالته اقول الذی ذهب الیه اهل الحق ان النبی معصوم من الهم بالمعصیة من اول عمره الا ان یحمل
السوء فی الروایة على ترک الاولى وقیل ان العرب تسمی الشجرة الفریدة فی الفلاة ضالا والمعنى وجدک فی تلک البلاد کشجرة فی
مفازة الجهل لا یحمل ثمرة الایمان الا انت فهدیت بک الخلق وقیل یعنی وجدک ضالا ومنفردا عن الضالین مجانبا لدینهم فهدیک
الى معاشرتهم ودعوتهم الى الدین المبین وقیل وجدک ضالا عن ضعتک حلیمة حین ارادت ان ترد الى جدک
فدخلت على هبل فشکت الیه فتساقطت الاصنام وسمعت صوتا یقول انما هلاکنا بید هذا الصبی وروی انه
قال ضللت عن جدی عبد المطلب انا صبی ضائع کاد الجوع یقتلنی فتعلق باستار الکعبة وهو یقول یا رب رد ولدی
محمدا فما زال یردد هذا عند البیت حتى اتاه ابو جهل على ناقة ومحمد بین یدیه وهو یقول لا تدری ماذا نرى من ابنک
فقال عبد المطلب لم قال انی انخت الناقة واردفته من خلفی فابت الناقة ان تقوم فلما ارکبته امامی قامت الناقة
وعن ابن عباس انه قال رده الله الى جده بید عدوه کما فعل بموسى حین حفظه على ید عدوه وقیل انه خرج مع غلام خدیجة فاخذ
کافر بزمام بعیره حتى ضل فانزل الله تعالى جبرئیل فی صورة آدمی فهداه الى القافلة وقیل ان ابا طالب خرج به الى الشام فضل
عن الطریق فهداه الله الیه وقیل یعنی وجدک ضالا ومغمورا فی الکفار فقواک الله حتى اظهرت دینک عن الرضا ووجدک
ضالا فی قوم لا یعرفون فضل نبوتک فهداهم الله بک فی روایة عنه ووجدک ضالا یعنی عند قومک فهدى ای
هدیهم الى معرفتک **ووجدک عائلا** فقیرا وعدیما لا مال لک **فاغنى** بتربیة ابی طالب ثم بمال
خدیجة ثم بغنائم الانصار ثم بالغنائم وروی انه دخل على خدیجة وهو مغموم فقالت له ما لک فقال الزمان زمان قحط فان
انا بذلت المال ینفد مالک فاستحیی منک وان لم ابذل اخاف الله تعالى فدعت خدیجة قریشا وفیهم ابو بکر قال ابو بکر فاخرجت
خدیجة دنانیر وصبتها حتى بلغت مبلغا لم یقع بصری على من کان جالسا قدامی لکثرة المال ثم قالت اشهدوا ان هذا المال
مال محمد ان شاء فرقه وان شاء امسکه وقیل یعنی اغنى قلبه بالقناعة کما قال الغنى غنى النفس وعن الرضا ووجدک عائلا تعول
اقواما بالعلم فاغناهم الله بک ثم لما من سبحانه على رسوله بایوائه ورعایة حاله فی الیتم امره بشکر تلک النعم بقوله
**فاما الیتیم فلا تقهر** ولا تنهره بکلام تکسر قلبه وعامل معه کما عاملت معک **واما السائل** سواء سئل
المال او العلم او غیرهما **فلا تنهر** ولا تستقبله بکلام یزجره عن القمی قال فلا تطرده قبل المخاطبة للنبی والمعنى للناس **و
اما بنعمة ربک** من الغنى والنبوة والهدایة والکتاب **فحدث** اظهرها بین الناس عن الصادق معناه فحدث بما
اعطاک الله وفضلک ورزقک واحسن الیک وهدیک وعن الحسین بن علی امره ان یحدث بما انعم الله علیه من دینه وقیل یعنی
انما وفقک الله لرعایة حق الیتیم والسائل فحدث بذلک التوفیق لانه هو نعمة الله علیک لیقتدی الناس بک روى
بعض العامة عن الحسین بن علی انه قال اذا عملت خیرا فحدث اخوانک لیقتدوا بک وروی عن امیر المؤمنین انه سئل عن الصحابة
فاثنى علیهم وذکر خصالهم فقالوا له فحدثنا عن نفسک فقال مهلا فقد نهى الله عن التزکیة فقیل له الیس الله تعالى یقول واما
بنعمة ربک فحدث فقال فانی احدث کنت اذا سئلت اعطیت واذا سکت ابتدئت وبین الجوانح علم جم فاسئلونی وعن
الصادق اذا انعم الله على عبده بنعمة فظهرت علیه سمی حبیب الله محدثا بنعمة الله واذا انعم الله على عبد بنعمة فلم تظهر
علیه سمی بغیض الله مکذبا بنعمة الله قیل انما قدم الله حق الیتیم والفقیر على حق نفسه للاشعار بانه غنی والیتیم والفقیر
محتاجان فاذا کان کذلک فتقدیم المحتاج اولى انما قال فحدث ولم یقل فاخبر لدلالة الحدیث على الاعادة مرة بعد
اخرى لئلا ینسى قد مر ثواب تلاوة السورة المبارکة والحمد لله على التوفیق لتفسیرها

ثم لما ختمت سورة والضحى المتضمنة لبیان منته تعالى على الرسول نظمت سورة الانشراح المتضمنة ایضا لبیان بعض منته الاخرى

بسم الله الرحمن الرحيم
الم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك وزرك الذي
انقض ظهرك و رفعنا لك ذكرك فان

پس از انجام سوره مبارکه ضحی که در آن بیان نعمتهای الهیه بر خاتم انبیا بود تنظیم سوره مبارکه انشراح شد که در ان نیز بیان
نعمتهای الهیه بران حضرت است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع ببیان بعضی از نعمتهایش بر خاتم النبیین
فرمود باین مضمون که ای محمد مگر ما سینه و قلبت را وسعت ندادیم برای علوم و حکمت بسیار که قلب هیچ بشری وسعت
و تحمل این اندازه علم و حکمت ندارد و مگر بار سنگین رسالت را که گران و سنگین است برای تو سبک نکردیم تا باسانی در راحت
قیام بوظایف آن بیکنی و مگر ما صیت و آوازه پیغمبری و کمال و فضل ترا در عالم بلند نکردیم و اسم ترا در آسمانها
میان ملائکه و در زمین میان جن و انس مشهور ننمودیم بدانکه پس از سختی و تنگی معاش بسر و گشایش

فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم شرع سبحانه فی تعدید بعض نعمه علی رسوله بقوله الم نشرح ولم نوسع لك يا محمد صدرك ولم نفسح
قلبك للعلم والحكمة وتلقی الوحی الی سعتنا بحيث صار خزانة علمی ومحيطا بعوالم الملك والملكوت ومطلعا علی اسرار
السموات والارض وروی ان جبرئيل اتاه وشق صدره واخرج قلبه وغسله فی ثم انقاه ثم ملأه علما وايمانا ووضعه فی صدره اقول
لعل غسل قلبه وانقائه كناية عن تقويته لتحمل ما فوق طاقة البشر من العلوم والاسرار والمعارف وتطهيره عن الميل الی غير الله
والتوجه الی الزخارف واللذائذ الدنيوية وقبول الاهواء الرديئة النفسانية وقد اشار سبحانه الی مرتبة منه بقوله فمن يرد الله ان
يهديه يشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا وقد سبق فی تفسير الاية وروی عن النبی صلی الله عليه وآله انه قيل
له اينشرح الصدر قال نعم قالوا يا رسول الله وهل لذلك علامة يعرف بها قال نعم التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود و
الاعداد للموت قبل نزوله اقول فمن كان قلبه متوجها الی الله معرضا عن غيره لعلمه بحقارة الممكنات وعظمة خالقها صار صدره
عن كل دنس مطهرا عن كل رجس منورا بانوار المعارف مملوا بالعلم والحكمة ثم من سبحانه عليه بتخفيف اعباء الرسالة بقوله
ووضعنا وحططنا عنك وزرك وثقلك الذی انقض ظهرك
قيل ان الحمل اذا كان فی غاية الثقل سمع للظهر صوت خفی يقال له النقيض فوصف الثقل بكونه منقضا كناية عن كونه فی غاية
الثقل وليس هو الا ثقل اعباء الرسالة وقد خففه الله عليه بتقوية قلبه وامداده بعلی بن ابيطالب والملائكة المسومين
وقيل ان المراد بالوزر ذنوب امته والمراد بوضعها وعده بقبول شفاعته فيهم حتی يرضی قيل ان عطف ووضعنا علی معنا الم
نشرح والمعنی انا شرحنا لك صدرك وانا وضعنا عنك وزرك وانا رفعنا وعلونا لك ذكرك
بحيث تذكر اذا ذكرت كما عن القمی وعن النبی صلی الله عليه وآله قال قال لی جبرئيل قال الله عز وجل اذا ذكرت ذكرت معی وقيل انه تعالی رفع
ذكره بالنبوة وشهر اسمه فی السموات والارضين وكتبه علی العرش وفی الكتب السماوية المتقدمة وقرن ذكره بذكره فی القرآن حيث
قال اطيعوا الله واطيعوا الرسول وقال الله ورسوله احق ان يرضوه الی غير ذلك ثم لما كان المشركون يعيرونه بالفقر
حتی وقع فی قلبه ان فقره مانع عن اسلام المتكبرين سلاه سبحانه بقوله فان مع العسر والضيق الذی انت فيه
يسرا وسعة كاملة فی الدنيا فلا تحزن بالفقر الذی يطعنك به الكفرة كذا قيل ثم بالغ سبحانه فی تسليته بتكرار
القضية تأكيدا بقوله ان مع العسر يسرا قال الفراء والزجاج ان العسر المعرف باللام متحد فی الجملتين
لعدم العهد وهو حقيقة واحدة واما كلمة يسرا لما كان منكرا قابلة لارادة نوعين منه كما عن النبی صلی الله عليه وآله انه قال لن
يغلب عسر يسرين وعن ابن عباس انه قال يقول الله خلقت عسرا واحدا بين يسرين فلن يغلب عسر يسرين قيل ان تنكير اليسر
دال علی عظمته كانه قال ان مع العسر يسرا عظيما والمراد بالمعية مع كونهما ضدين التعاقب بغير فصل او مع الفصل نزرا
قليل ثم انه تعالی بعد تعديد نعمه الجليلة امره بالشكر والاجتهاد فی العبادة بقوله فاذا فرغت من تبليغ
الرسالة او من تنظيم ما هو من ضروريات معاشك او من المهام الدنيوية او من الجهاد فانصب





مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا فاذا فرغت فانصب و
الى ربك فارغب

خواهد بود پس غم فقر و ناداری در دل راه مده البته با عسرت و تنگی یسر و گشایش و وسعت معاش خواهد
بود پس چون از تبلیغ رسالت فارغ شدی خود را بزحمت عبادت وادار یا هرگاه از نماز بیرون شدی
خود را بدعا وادار و بمسئلت از پروردگارت متوجه شو

واتعب نفسك فی العبادة وقال جمع من المفسرين يعنی اذا فرغت من الصلوة المكتوبة فانصب نفسك فی الدعاء والی
مسئلة ربك وحده فارغب وبقلبك اليه فتوجه عن الباقر والصادق عليهما السلام فاذا فرغت من الصلوة المكتوبة فانصب
الی ربك فی الدعاء وارغب اليه فی المسئلة يعطك وعن الصادق هو الدعاء فی دبر الصلوة وانت جالس وقيل يعنی اذا فرغت من عبادة
فعقبها باخری واوصل بعضها ببعض ولا تخل وقتا من اوقاتك فارغا لم تشغله بعبادة وعن الباقر قال فاذا فرغت من نبوتك فانصب عليا
والی ربك فارغب فی ذلك عنه فی حديث قال يقول الله فاذا فرغت فانصب علمك واعلن وصيك واعلمهم فضله علانية فقال
من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثلث مرات وعن الصادق فاذا فرغت فانصب علمك وانصب عليا بالولاية وعنه
عليه السلام اعلم بوصيتك ونعيت اليه نفسه اقول يحتمل ان تكون هذه الاخبار بيان مصداق العبادة التی وجب
اتعاب النفس فيها بعد الفراغ من العبادة والمراد اذا فرغت من تبليغ الرسالة فاتعب نفسك فيما هو الاهم بعده وهو تعيين الخليفة نظم
انه يحتمل مضمون الاخبار ليس هو موقوف علی قرائته فانصب بكسر الصاد من النصب بالسكون فنسبة الزمخشری المتعصب قرائة
فانصب بالكسر وتفسيره بالامر بنصب علی للامامة الی بدع الشيعة من الاغلاط ثم اعلم ان قوله بانه لو صح هذا للرافضی لصح للناصبی
ان يقرء هكذا ويجعله امرا بالنصب الذی هو بغض علی وعداوته مما يضحك به الثكلی لان جواز بغض علی مخالف لضرورة الاسلام والاخبار
المتواترة الدالة علی وجوب حبه وولايته نعوذ بالله من خبث الطينة وعمی القلب وسوء السريرة والضلال عن الحق
عن الصادق لا تجمع بين سورتين فی ركعة واحدة الا الضحی والم نشرح والم تر كيف ولايلاف قريش
وقد سبق ثواب قرائتهما فی سورة والشمس وفی رواية من قرأهما كان له اجر من اعتق رقبة
ففرج عنه ثم تم تفسير السورة المباركة

ثم لما ختمت السورة المتضمنة لمنن الله علی اشرف الخلق وافضل البشر نظمت سورة التين المتضمنة لبيان منته علی عموم البشر بتحسين خلقهم وعلی مؤمنيهم بالاجر العظيم
فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى
بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم
والتين والزيتون وطور سينين وهذا البلد الامين لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنوا وعملوا الصالحات

پس از ختم سوره مبارکه که خدای متعال بانعمتهای خود بر رسول گرامیش فرمود تنظیم سوره تین که در آن بیان منتش را
بر عموم بشر فرموده باینکه خلقتشان نیکو و قامتشان راست و معتدل فرموده و منتش را بر مؤمنین که اجر و ثوابشان را
برایمان و اعمال صالحه زیاد نموده پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع در قسم فرمود باین مضمون که قسم بانجیر و زیتون
که هر دو هم غذا و هم میوه است و هر دو خواص بسیار دارند اما انجیر لقمه بعضی بدن را فربه و بلغم را کم و کلیه را پاکیزه
و سنگ مثانه و بواسیر و نقرس را برطرف کند و اما زیتون پس منافعش بسیار و خواصش زیاد است و بعضی گفته‌اند
که تین اسم کوه و زیتون نیز اسم بیت المقدس و قسم بطور که در وادی سیناست که موسی در آن مناجات با خدا میکرد

بسم الله الرحمن الرحيم
ثم ابتدء بعد البسملة بالقسم بنوعين من الفواكه واحد منهما بقوله والتين والزيتون المشهورين كما عن ابن عباس انه قال هو تينكم وزيتونكم
قيل انما اقسم بالتين لفضله وخواصه حيث انه غذاء وفاكهة ودواء قيل ان الاطباء قالوا بانه طعام لطيف سريع الهضم
لا يمكث فی المعدة يلين الطبع ويقلل البلغم ويطهر الكليتين ويزيل الرمل ويخرج من المثانة ويفتح مسام الكبد والطحال وروی انه
اهدی لرسول الله طبق من تين فاكل منه وقال لاصحابه كلوا فلو قلت ان فاكهة نزلت من الجنة لقلت هذه لان فاكهة الجنة بلا عجم فكلوها فانها
تقطع البواسير وتنفع من النقرس وعن الرضا عليه السلام يطرد علی الريق يزيل نكهة الفم ويطول الشعر وهو امان من الفالج واما الزيتون
فمن الشجرة المباركة المذكورة فی القرآن وهو ايضا غذاء ودواء وفاكهة وفيه كثرة المنافع مع حصوله فی بقاع لا دهن فيها
قيل شجرة تثمر الاشجار الا بعد اربعين سنة وتعمر الف سنة ودهنه ينفع العين كحلا ويقوم مقام قوتا

فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ

قسم بشهر که محل امن و امانت که ما انسان را بهترین صورت و صفات آفریدیم که قابل هرگونه کمالات ظاهریه و باطنیه و دارای استعداد ترقی تا اعلی علیین است و مع الوصف بواسطه زشتی عقاید و اخلاق او را تنزل دادیم و از همه موجودات پست تر کردیم که شایسته رفتن در آتش جهنم است از امیر المؤمنین رسیده که فرمود که درکات جهنم بعضی زیر بعضی است و آن ده که پائین تر اسفل السافلین است مگر آنانکه ایمان و عمل شایسته دارند برای ایشان اجر دائمی معین فرمود با این ادله بر قدرت و وحدانیت خدا و اثبات معاد چه کس ترا ای محمد در دعوی صحت این دین تکذیب کند مگر خدای تو احکم الحاکمین نیست البته بیان تو حق متین و حکم بحق کند و آنها را به بدترین عذابها معذب نماید

و فی الحدیث العا علیکم بالزیت فانه یکشف المرة و یذهب البلغم و یشد العصب و یمنع الغشی و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب الهم و عن ابن عباس ان التین و الزیتون جبلان من الارض المقدسة یقال لهما بالسریانیة طور تینا و طور زیتا لانهما منبتا التین و الزیتون و شرفا لان الاول محل عیسی بن مریم و الثانی الشام و لانه مبعث اکثر الانبیاء من بنی اسرائیل و قیل ان التین مسجد دمشق و الزیتون مسجد بیت المقدس و قیل ان الاول مسجد اصحاب الکهف و الثانی مسجد ایلیا و عن ابن عباس التین مسجد نوح المبنی علی الجودی و الزیتون مسجد بیت المقدس و انما سمیت تلک المساجد بهذین الاسمین لکثرة الشجرین فی مکانیهما و قیل ان التین اسم دمشق و قیل اسم کوفه و الزیتون اسم بیت المقدس و قیل اسم الشام قیل انما اقسم سبحانه بهذین البلدین لکثرة نعم الدنیا فیهما ثم اقسم سبحانه بالطور و هو جبل کلم الله موسی علیه بقوله وَ طُورِ سِينِينَ قیل ان سینین و سینا اسمان للوادی الذی فیه ذلک الجبل و عن ابن عباس ان سینین بمعنی الحسن بلغة حبشة و قیل بمعنی المبارک و قیل بمعنی ذو شجر و المراد القسم بجبل واقع بارض حسنة و مبارکة ثم انه تعالی بعد القسم بالاماکن التی یعظمها الیهود و النصاری اقسم بالمکان الذی یعظمه المشرکون و المسلمون بقوله وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِينِ و تلک القریة الامنة من الغوائل و هو مکة بالاتفاق و المکة المعظمة و انما اقسم سبحانه بهذین المکانین لغایة شرفهما بکون الاول مبعث موسی و الثانی مبعث خاتم الانبیاء و لکثرة النعم الدینیة فیهما عن الکاظم قال قال رسول الله ان الله تبارک و تعالی اختار من البلدان اربعة فقال و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین فالتین المدینة و الزیتون بیت المقدس و طور سینین الکوفة و هذا البلد الامین مکة و عنه فی تاویل الکلمات قال التین و الزیتون الحسن و الحسین و طور سینین امیر المؤمنین و هذا البلد الامین محمد ثم ذکر سبحانه المقسم علیه بقوله لَقَدْ خَلَقْنَا و اوجدنا الْاِنْسَانَ کائنا فِيْ اَحْسَنِ ما یکون من تَقْوِيمٍ و تعدیل صورتنا و معنی حیث سواه مستوی القامة متناسب الاعضاء حسن الشکل مدبرا فی الامور متصرفا فی الموجودات جامعا لانموذج ما فی عالم الوجود قابلا للکمالات الظاهریة و الباطنیة ثُمَّ بعد استجماعه لجمیع ما یتوقف علیه صعوده الی اعلی علیین رَدَدْنَاهُ بالخذلان و سوء الاخلاق و الاعمال من احسن تقویم و جعلناه اَسْفَلَ سَافِلِينَ و اقبح المخلوقین و ارذل الموجودین و صیرناه الی النار روی عن امیر المؤمنین انه قال وضع ابواب جهنم بعضها اسفل من بعض فیبدء بالاسفل فیملأ و هو اسفل السافلین و عن ابن عباس یرید ارذل العمر و المعنی ثم جعلناه اضعف الضعفاء و هم الزمناء الذین لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا ثم اعلم انه علی التفسیر الاول یصح الاستثناء المتصل بقوله اِلَّا الَّذِينَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ فی الاخرة اَجْرٌ و ثواب غَيْرُ مَمْنُونٍ و منقطع و لا منقوص و المراد ثواب لا منة فیه و علی التفسیر الثانی تکون الاستثناء منقطعا و المعنی و لکن الضعفاء الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر دائم علی ایمانهم و اعمالهم و صبرهم علی الابتلاء بالضعف و الهرم و علی مقاساة المشاق و تحمل کلفة العبادة و عن الکاظم فی تاویل الایات قال الانسان الاول ثم رددناه اسفل سافلین ببغضه امیر المؤمنین الا الذین امنوا الخ قال علی بن ابیطالب فَمَا يُكَذِّبُكَ ایها الانسان و ای شیء یلجئک و یحملک بَعْدُ و وراء الایات البینات و المعجزات الباهرات علی التکذیب بِالدِّينِ و دار الجزاء او المراد فما یجعلک ایها الانسان کاذبا بسبب الدین و انکاره بعد هذا الدلیل و هو خلق الانسان من نطفة من ماء مهین فی احسن تقویم فان القادر علی ذلک قادر علی البعث و الجزاء او المراد فای شخص یکذبک یا محمد بعد ظهور هذه الدلائل بالدین ثم انه تعالی بعد اثبات قدرته ببیان خلقه الانسان فی احسن الصور ورده الی اقبحها او الی ارذل العمر انکر علی من انکر حکمته بانکار البعث للجزاء بقوله اَلَيْسَ اللّٰهُ الذی فعل ما فعل بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ و اتقن جمیع المتقنین للامور صنعا و تدبیرا فاذا قالوا بلی لعدم امکان انکاره کان علیهم الاقرار بالاعادة و الجزاء لان انکارهما لا یمکن الا لقولهم بعجزه عن الاعادة او لقولهم بکونه عابثا و کلاهما مناف للاقرار بکونه تام القدرة و الحکمة و قیل ان المعنی الیس الله باقضی القاضین فهو یحکم و یقضی بینک و بین من یکذبک فی الرسالة و الاخبار بالبعث فهو وعید للمکذبین روی ان النبی کان اذا قرأها یقول بلی و انا علی ذلک من الشاهدین روی انه کان یامر اصحابه ان یقولوا اذا قرؤها ذلک و روی عن امیر المؤمنین و عن الرضا انهما اذا قرآها قالا بلی و انا علی ذلک من الشاهدین روی بعض العامة من قرء هذه السورة اعطاه الله خصلتین العافیة و الیقین ما دام فی الدنیا و یعطی من الاجر بعدد من قرءها و عن الصادق من قرء و التین فی فرائضه و نوافله اعطی من الجنة حیث یرضی الحمد لله علی التوفیق لتفسیرها



بسم الله الرحمن الرحيم

اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَاْ وَ رَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِيْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰى اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنٰى اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ الرُّجْعٰى اَرَاَيْتَ الَّذِيْ يَنْهٰى عَبْدًا اِذَا صَلّٰى اَرَاَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدٰى اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰى

پس از خاتمه سوره مبارکه تین که در آن بیان منت بر انسان بانکه او را نیکو و قابل ترقیات کامله آفریده و مع الوصف او خود را بنهایت تنزل ده و از همه موجودات پست تر کند منتظم سوره مبارکه علق شد که در آن بیان بدو خلقت انسان از پاره خون و منت برا و نهاد و با آموختن و نوشتن بقلم و تعلیم او چیزهائی را که نمیدانست و مع الوصف بر خدایش طغیان کرد پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم ذکر منت بر خاتم انبیا نمود بانکه او را رسالت داد و وحی برا و نازل فرمود باین مضمون که ای محمد با استمداد باسم پروردگارت بخوان آنچه که بتو از قرآن وحی میشود از جانب خدائیکه آفرید همه موجودات را و مخصوصا نور ترا پیش از همه آفرید انسانی را که اشرف همه موجودات است از پاره خون و بخوان از ای مردم وجهای الهی را پس از آن باز خدا اوصاف و منتهای خود را بیان فرمود باین مضمون که پروردگارت کرم و بخشش بیش از هر کریمی است که تصور شود از آنکه بمردم با گناه و تقصیرشان کرم و احسان کند و بعضی گفتند که مراد اینست که ای محمد تو کریمی و خدایت کرمش بیش از توست و از جمله کرم و احسانش آنستکه بانسان نوشتن بقلم را آموخت که اگر خط و نوشتن نبود امور عالم منظم نمیشد و بعلاوه علمهای بسیار که نمیدانست باو آموخت پس خدا پست ترین درجه انسان را که حال خون نجس بودن او و بالاترین درجه او را که دارائی علم و دانش است بیان فرمود و لی متأسفانه نمیداند که خدا او را آفریده و این نعمتها را او باو داده از آنکه خود را چون دارای مال و ثروت ببیند تکبر و سر بلندی کند و بخود ببالد و مست محبت مال و جاه شود و دیگر فکر در اول خلقت خود و ترقیاتی را که کرده است نکند ای انسان طاغی و یاغی بدانکه پس از رفتنت از دنیا بمحضر عدل پروردگارت حاضر خواهی شد و بدبختی و خاتمت عاقبت طغیان و بی فکری خود را خواهی دید تعجب در اینست که کافر یاغی گذشته از آنکه خود بوظیفه بندگی خدا عمل نمیکند جلوگیری و مانع بندگان خدا شود که نماز بخوانند و بوظیفه بندگی خود عمل کنند و این اظهار دشمنی با خدا است حکایت شد که ابو جهل گفت اگر محمد را دیدم که نماز میخواند پا بر گردنش گذارم پس آن پیغمبر را در حال نماز دید تصمیم گرفت که رود و نزد آن حضرت رود و سنگی بر سر مبارکش زند چون نزدیک آنحضرت رفت برگشت باو گفتند که ترا چه شد که کاری او را نکردی ابو جهل گفت چون نزدیک او شدم میان خود و او خندقی پر از آتش دیدم پس توانائی پیش رفتن نداشتم

ثم لما ختمت السورة المبارکة المتضمنة لبیان نعم الله علی الانسان بخلقه فی احسن تقویم و انه معذب برده الی اسفل السافلین (نظمت سورة العلق) المتضمنة لبیان خلقه من اخس الاشیاء و ترقیه الی اعلی الدرجات من العلم بالکتابة و تعلیمه العلوم و طغیانه لکفر نعم الله و انه معذب علی العظیم فافتتحها بذکر الاسماء الحسنی بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم لما ذکر سبحانه فی السورتین السابقتین منته علی رسوله ابتدء السورة بذکر اعظم منته علیه و هو رسالته و انزال الوحی الیه بقوله اِقْرَاْ یا محمد ما یوحی الیک من کتاب ربک روی انه قال کیف اقرء و ما انا بقاری فکانه تعالی قال اقرء القرآن مفتتحا او مستعینا بِاسْمِ رَبِّكَ و انما وصف سبحانه ذاته المقدسة بالربوبیة و اضافها الیه لنزول الفزع عنه لانه اول ما نزل الیه عن الباقر قال انها اول سورة نزلت و لم یغب فی طاعته فکانه تعالی قال هو الذی رباک حین کنت علقا فکیف یضیعک بعد ما صرت اشرف الموجودات ثم قیل لما کانت العرب یطلقون الرب علی الصنم و یسمون الاصنام اربابا وصف ذاته المقدسة بما یخرجه عن توهم الشرکة و بما لا یمکنهم انکاره و اثباته للاصنام بقوله الَّذِيْ خَلَقَ کل شیء بقدرته لاعترافهم بان الخلق مختص بالله وحده و عن الباقر الذی خلق نورک القدیم قبل الاشیاء ثم خص سبحانه الانسان بالذکر لاستقلاله ببدیع الصنع و التدبیر او بین ما ابهم فی قوله الذی خلق بقوله خَلَقَ الْاِنْسَانَ الذی هو اعجب المخلوقات و اشرفها مِنْ عَلَقٍ و قطعات دم متکونة من نطفة قذرة و انما قال علق بصیغة الجمع باعتبار معنی الانسان و کثرته او لمراعاة الفواصل فنبه سبحانه علی ان من خلق الانسان الحی القادر القابل للکمالات العلمیة و العملیة من مادة خسیسة بعیدة من الحیوة قادر علی ان یعلمک القراءة و ان کنت امیا غیر متکلم قابل للعلوم ثم اکد سبحانه وجوب القراءة بقوله ثانیا اِقْرَاْ

دتیل

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۝ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ۝ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۝ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۝ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۝ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ۝ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

پس خدای متعال سفاهت ان کافر یاغی را بیان فرمود باین مضمون که خبرده بمن ای محمد که اگر این کافر بر دین حق بود و مردم را بپرهیز از شرک وا دا میکرد آیا رایش بهتر از کفر بخدا و جلوگیری مردم از طاعت پروردگار عالم نبود البته بهتر بود خبرده بمن ای محمد که اگر این کافر تکذیب دلایل توحید و معاد و رسالت تو کند و از پرستش خدا روگردان باشد آیا نمیداند بحکم عقلش که خدا این کردارهای زشت او را می بیند و او را عاقبت مجازات کند نه هرگز نمیداند و اگر از این کفر و کارهای زشت منصرف نشود و بر عناد و طغیان خود باقی بماند البته روز قیامت موهای پیشانی سرش را خواهیم گرفت و او را کشان کشان بجهنم خواهیم انداخت آن موهای سر که از آن تکذیب و عصیان نمایان و ریزان است روایت شده که باز روزی ابوجهل به پیغمبر گذشت دید آن حضرت را که نماز میخواند بآن حضرت عرض کرد مگر من نگفتم که نماز نخوانی آن حضرت بتندی و درشتی بآن ملعون جواب داد آیا مرا تهدید میکنی با اینکه من از همه کس یاور انم در این سرزمین بیشتر است پس این آیه فرود آمد که آن کافر اهل مجلس و یاران خود را بطلبد و ما هم در برابر آنها ملائکه عذاب و غلاظ و شداد را می طلبیم تا ببینند که کدام دسته غالب آیند بالاخره خدای متعال مسلمانان را در روز بدر بر او غلبه داد و او را با صورتش بروی زمین کشیدند روایت شد که عبدالله بن مسعود در روز بدر سر آن لعین را برید و چون ضعیف و ناتوان بود نتوانست آن سر را بدست گیرد و بحضور رسول خدا آورد پس گوشش را سوراخ کرد و ریسمانی در گوش او کرد و بروی زمین کشید تا بحضور رسول خدا آورد پس خدا پیغمبر را از اعتنا بآن کافر دور فرمود باین مضمون گرامی محمد آن کافر نمیتواند با تو طرفیت کند لذا باو اعتنا منما و برای خدا نماز کن و سجده برای خدا نما و بسجده و نماز تقرب بپروردگار بجو و جدیت و کوشش در عبادت او کن و در روایت است که هیچ عبادتی انسان را مانند سجده بخدا نزدیک نکند

وقيل ان الاول من قرائته لنفسه والثاني امر بقرائته للتبليغ والتعليم ثم استانف سبحانه ذكر اوصافه ومننه بقوله وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ البالغ في الاحسان والجود حيث انه يحسن بعبده بعد العصيان والتقصير كما يحسن قبله وان كل كريم ينال بكرمه خيرا لنفسه وربك لا يكون كرمه الا محض حسنة وقيل يعني انت كريم وربك اكرم منك ومن كرمه انه الَّذِي عَلَّمَ الانسان الكتابة بِالْقَلَمِ وفيه تنبيه على فضيلة الكتابة والخط روي عن سليمان انه سئل عفريتا عن الكلام فقال ريح لا يبقى قال فما قيده قال الكتابة قيل ان القلم لا ينطق ومعذلك يسمع الشرق والغرب ولولا الخط ما استقام امور الدين والدنيا وقيل ان المراد علم الانسان بسبب الكتابة وقرائة الكتب فالقلم كناية عن الكتابة ثم بين نعمته بقوله عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بسبب مطالعة الكتب مَا لَمْ يَعْلَمْ واما على التفسير الاول يكون تعليمه علوما كثيرة نعمة فوق نعمة تعليم الخط فذكر سبحانه في السورة مبدأ الانسان ومنتهاه وامتن عليه بنقله من ادنى المراتب وهي مرتبة العلقة الخسيسة النجسة الى اعليها وهو مرتبة العلم وهو اشرف الكمالات الانسانية ومن الواضح ان ذلك لا يكون الا بقدرة قادر حكيم فيدل على ربوبيته واكرميته واستحقاقه للطاعة والعبودية كَلَّا لا يعلم الانسان ان الله هو الذي خلقه من علقة وعلمه بعد جهله ثم بين سبحانه علة غفلته بقوله إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ ويتكبر ويصير مستغرق القلب في حب الدنيا لاجل أَنْ رَآهُ وعلم شخصه انه اسْتَغْنَىٰ وصار ذا مال وجاه وقدرة فلا يتفكر في اطوار خلقته وترقيه من اخس الاحوال الى اعليها وانه من اول وجوده تحت قدرة قادر تام حكيم وقيل انه كلمة كلا ردع لمن كفر بنعمة الله بطغيانه روي ان ابا جهل قال لرسول الله اتزعم ان من استغنى طغى فاجعل لنا جبال مكة فضة وذهبا لعلنا نأخذ منها فنطغى فندع ديننا ونتبع دينك فنزل جبرئيل فقال ان شئت فعلنا ذلك ثم ان لم يؤمنوا فعلنا بهم ما فعلنا باصحاب المائدة فكف رسول الله عن الدعاء ابقاء عليهم ورحمة لهم ثم هدد سبحانه الانسان الطاغي عليه بقوله إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ وما لك ايها الانسان الرُّجْعَىٰ والمصير بالموت او بالبعث فترى سوء عاقبة طغيانك وقيل ان المعنى ان مرجع الانسان الى الله فكما انه رده من النقصان الى الكمال يرده ويرجعه الى النقصان والفقر والموت ثم بين سبحانه غاية طغيان الانسان مظهرا للتعجب منه بقوله أَرَأَيْتَ وهل عاينت يا محمد وايها الرائي الطاغي الذي بلغ بطغيانه الى انه يَنْهَىٰ ويمنع عن الصلوة والقيام بوظيفة العبودية لرب الارباب عَبْدًا محضا في العبودية له إِذَا صَلَّىٰ وقام بخدمة مولاه روي ان ابا جهل قال في ملأ من طغاة قريش هل يعفر محمد وجهه بين اظهركم قالوا نعم قال





فوالذي يحلف به لئن رأيته يصلي لاطأن عنقه ثم انه رأى رسول الله في الصلوة قيل هو صلوة الظهر فجاءه وهم ان يلقى على راسه حجرا فنكص على عقبيه فقالوا ما لك فقال ان بيني وبينه لخندقا من نار وهولا شديدا واجنحة وقال النبي والذي نفسي بيده لو دنى مني لاختطفته الملائكة عضوا عضوا فنزلت قال الفخر الرازي في وجه اظهاره تعالى العجب من طغيان ابي جهل في منعه الرسول عن الصلوة انه روي ان يهوديا من فصحاء اليهود جاء الى عمر فقال اخبرني عن اخلاق رسولكم فقال عمر اطلبه من بلال فهو اعلم به مني ثم ان بلالا دله على فاطمة ثم فاطمة دلته على علي فلما سأل عليا عنه قال صف لي متاع الدنيا حتى اصف لك اخلاقه فقال الرجل هذا لا يتيسر لي فقال علي عجزت عن وصف متاع الدنيا وقد شهد الله على قلته حيث قال متاع الدنيا قليل فكيف اصف اخلاق النبي وقد شهد الله تعالى بانه عظيم حيث قال وانك لعلى خلق عظيم فكانه قال نهى اشد الخلق عبودية عن العبودية وذلك عين الجهل والحمق وقيل ان امية بن خلف كان ينهى سلمان عن الصلوة وقيل ان الوليد بن المغيرة ينهى الناس عن الصلوة وان يطاع الله ورسوله ثم بين سبحانه غاية سفاهة هذا الطاغي بقوله أَرَأَيْتَ يا محمد إِنْ كَانَ هذا الطاغي ثابتا عَلَى الْهُدَىٰ ودين الحق كما انت عليه أَوْ أَمَرَ الناس بِالتَّقْوَىٰ والاحتراز عن الشرك كما تامرهم اما كان خيرا من الكفر بالله والنهي عن طاعته وقيل ان الخطاب مع الكافر فانه تعالى بعد خطاب النبي بقوله ارأيت الذي ينهى التفت الى الكافر فقال ارأيت يا كافر ان كان النبي في صلوته على الهدى ودعائه الى الله وامره بالتقوى اتنهاه معذلك فجعل سبحانه نفسه كالحاكم الذي حضر عنده المدعي والمدعى عليه فخاطب هذا مرة وهذا اخرى ثم خاطب نبيه بقوله أَرَأَيْتَ يا محمد واخبرني إِنْ كَانَ الكافر كَذَّبَ الدلائل التي ذكرناها مع كونها ظاهرة جلية عند كل عاقل وَتَوَلَّىٰ واعرض عن الصلوة التي هي اتم خدمات مولاه أَلَمْ يَعْلَمْ بعقله بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ منه هذه القبائح ويجازيه عليها في الآخرة فيرتدع عنها فلا يكذبها وقيل انه خطاب مع الكافر والمراد ارأيت ايها الكافر ان كان محمد كذب بآيات الله وتولى عن خدمة مولاه الم يعلم بان الله يراه ويعاقبه عليه حتى ينتهي بعلمه ذلك ثم ذم سبحانه الكافر بقوله كَلَّا لا يعلم بان الله يراه ووالله لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ ولم يرتدع عما هو فيه من الطغيان لَنَسْفَعًا ولنأخذن البتة يوم القيامة بِالنَّاصِيَةِ وشعر مقدم راس هذا الكافر الطاغي بشدة ولنسحبنه بها الى النار ثم بالغ سبحانه في ذمه بالكذب في انكار الآيات والرسالة والبعث وخطائه في ايذاء الرسول بتوصيف ناصيته بالكذب والخطاء بقوله نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ فان اللعين لاصراره على الكذب والخطاء صار بحيث يظهر الكذب والخطاء من ناصيته وشعر مقدم راسه وفي الجر بالناصية غاية الاذلال والاهانة قيل ان المراد من قبض ناصيته قبضها في الدنيا ان عاد الى النهي عن الصلوة فعاد الى النهي روي انه لعنه الله مر برسول الله وهو يصلي فقال الم انهك فاغلظ رسول الله في جوابه فقال اتهددني وانا اكثر اهل الوادي ناديا يريد كثرة من يعينه فنزلت فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ واهل مجلسه ليعينوه سَنَدْعُ في مقابل اعوانه الزَّبَانِيَةَ وملائكة العذاب فلما عاد الى النهي مكن الله المسلمين من ناصيته يوم بدر فجر وعلى وجهه روي انه لما نزلت سورة الرحمن قال من يقرؤها على رؤساء قريش فتثاقلوا فقام ابن مسعود فقال انا يا رسول الله فاجلسه ثم قال ثانيا من يقرؤها عليهم فلم يقم الا ابن مسعود ثم قال ثالثا فقام ابن مسعود فاذن له وكان يبقي عليه لما كان يعلم من ضعفه وصغر جثته ثم انه وصل اليهم فرآهم مجتمعين حول الكعبة فافتتح قرائة السورة فقام ابو جهل فلطمه فشق اذنه وادماها فانصرف وعينه تدمع فلما رآه رق قلبه واطرق راسه مغموما فاذا جبرئيل جاء ضاحكا مستبشرا فقال يا جبرئيل تضحك ويبكي ابن مسعود فقال ستعلم فلما ظفر المسلمون يوم بدر التمس ابن مسعود ان يكون له حظ في الجهاد فقال له رسول الله خذ رمحك والتمس في الجرحى من كان به رمق فاقتله فانك تنال ثواب المجاهدين فاخذ يطالع القتلى فاذا ابو جهل مصروع يخور فخاف ان يكون به قوة فيوذيه فوضع الرمح في منحره من بعيد فطعنه ولعل هذا قوله سنسمه على الخرطوم على رواية ابن عباس انه نزل فيه ثم لما عرف عجزه لم يقدر ان يصعد على صدره لضعفه فارتقى عليه بحيلة فلما رآه ابو جهل قال له يا رويعي الغنم لقد ارتقيت مرتقا صعبا فقال ابن مسعود الاسلام يعلو ولا يعلى عليه فقال له ابو جهل ابلغ صاحبك انه لم يكن احد ابغض الي منه في حال حياتي روي انه لما سمع ذلك قال فرعوني اشد من فرعون موسى فانه قال حين موته آمنت وهو قد زاد عتوا ثم قال اللعين يابن مسعود اقطع راسي بسيفي هذا فانه احد واقطع فلما قطع راسه لم يقدر على حمله فشق اذنه وجعل الخيط فيها وجعل يجره الى رسول الله وجبرئيل بين يديه يضحك ويقول يا محمد اذن باذن لكن الراس هنا مع الاذن مقطوع قيل ان الناصية كناية عن الوجه والسفع بالناصية اي اللطم على الوجه وقيل يعني لنسودن وجهه ثم لما قابل سبحانه دعوة الطاغي ناديه بدعوة الزبانية ردع نبيه عن الخوف من الطاغي بقوله كَلَّا لا يجترئ على ان يدعو ناديه ولئن دعاهم لن ينفعوه فهو اذل واحقر من ان يقاومك والله لَا تُطِعْهُ ولا تعتن بنهيه اياك عن الصلوة والسجود لربك وَاسْجُدْ وداوم على صلوتك وخضوعك لله ولا تكترث بالطاغي وامثاله وَاقْتَرِبْ الى ربك بالسجود والصلوة له وتقرب اليه بعبادته في الحديث اقرب ما يكون العبد من ربه اذا سجد فاكثروا من الدعاء في السجود وعن الرضا اقرب ما يكون العبد من الله عز وجل وهو ساجد فذلك قوله تعالى واسجد واقترب وقيل ان خطاب اسجد مع النبي وخطاب اقترب مع ابي جهل والمعنى اسجد ايها النبي ولا تعتن بنهي من ينهاك لتزداد غيظا واقترب ايها الكافر وادن منه حتى تبصر ما ينالك من اخذ الناصية عن الصادق ان العزائم اربع اقرأ باسم ربك الذي خلق والنجم وتنزيل السجدة وحم السجدة عن الصادق من قرأ في يومه او ليلته اقرأ باسم ربك ثم مات مات شهيدا وبعثه الله شهيدا واحياه شهيدا وكان كمن ضرب بسيفه في سبيل الله مع رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم
إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ
الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ

پس از اتمام سوره مبارکه علق که در آن امر بخواندن قران عظیم بود تنظیم سوره مبارکه قدر شد که در آن بیان عظمت
قران و زمان نزول آن از لوح محفوظ است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع در سوره ببیان
عظمت قران فرمود باین مضمون که ما تمام قران را از لوح محفوظ یکباره ببیت المعمور که باشرف ترین افق
آسمان است بنابر بیشتر روایات امامیه یا ببیت العزه بنابر روایات اهل سنت و بعضی از روایات امامیه نازل
کردیم در شب قدر که یکی از شبهای ماه رمضان المبارک است و اظهر آنستکه شب بیست و سوم باشد و آنرا
لیلة القدر گفتند برای آنکه تمام تقدیرات و وقایع عالم تا روز قیامت در آن شب شده و در هر سال در آن شب
وقایع سال دیگر همیشه تقدیر میشود و بعضی گفتند که شب قدر یعنی شب با شرف و کرامت است و بعضی گفتند برای
آنستکه در آنشب کتاب با قدر و منزلت بتوسط ملک با قدر و منزلت برای امتت نازل شد پس خدا فرمود که ندانی
ای محمد که شب قدر چه شب با قدر و شرفی است از شرافت آن آنستکه عبادت در آنشب بهتر از هزار ماه عبادتی است که بی شب قدر
باشد و خدا باین امت یک شب داد که اگر کسی از مؤمنین آن شب را بیدار باشد و عبادت کند از همه
عباد پیشین عابد تر باشد روایت شده که هر گاه کسی آنشب را عبادت کند گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده

ثم لما ختمت سورة العلق المبدوة بالامر بقرائة القران العظيم انتظمت بعدها سورة القدر المبدوة بتعظيم القران الكريم و بيان زمان نزوله
فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله
بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدئها ببيان عظم القران بقوله انا اثبتنا القران الحكيم في اللوح المحفوظ ثم انزلناه منه جملة واحدة في البيت المعمور
الذي هو اشرف بقاع السموات كما في بعض رواياتنا او في بيت العزة الذي يكون في السماء الدنيا كما في بعض روايات العامة و بعض
روايات الخاصة في ليلة القدر قيل ان الله سبحانه بين اولا انه نزل في شهر رمضان بقوله شهر رمضان الذي انزل فيه
القران و لم يبين انه نزل في الليل او النهار ثم بين انه نزل بالليل بقوله انا انزلناه في ليلة مباركة و لم يبين اية ليلة ثم بين
في هذه السورة انها ليلة القدر فلا شبهة انها تكون في شهر رمضان انما الاختلاف في انها كانت في ليلة واحدة لان فضل
نزول القران كان في ليلة واحدة و جل العلماء قالون بانها باقية في كل سنة ثم اختلفوا في انها اية ليلة قيل ان الله تعالى اخفاها
و لم يعينها ليرغب المؤمنون في احياء جميع ليالي من طلب الدرك ثواب احيائها و المشهور قائلون بتعيينها و الاكثر على انها في
اوتار العشر الاخير بقوله التمسوها في العشر الاخر من شهر رمضان فاطلبوها في كل وتر و اكثر العلم على انها الليلة السابعة و العشرون
و لسنوه الى ابن عباس و اسندوه الى اعتبارات لا اعتبار بها و قال بعضهم انها اخر ليلة من الشهر لقوله ان الله تعالى في كل ليلة من شهر
رمضان عند الافطار يعتق الف الف عتيق من النار كلهم استوجبوا العذاب فاذا كان اخر ليلة من شهر رمضان اعتق الله في تلك
الليلة بعدد من اعتق من اول الشهر الى اخره و عن بعض الصحابة انها الليلة التاسعة و العشرون و عن ابي ذر انها الخامسة و العشرون و عن ابن مسعود
انها الرابعة و العشرون و عن ابن عباس انها الثالثة و العشرون و عن محمد بن اسحق انها الحادية و العشرون و عن انس انها التاسعة عشر و عن
الحسن البصري انها السابعة عشر و عن ابن رزين انها الليلة الاولى منه و عن الكافي عن الباقر انه سئل عن قوله تعالى انا انزلناه في ليلة مباركة
قال نعم ليلة القدر و هي في كل سنة في شهر رمضان في العشر الاواخر و عنه انه سئل عن ليلة القدر فقال التمسها ليلة احدى و عشرين او ليلة ثلاث و
عشرين و في رواية ليلة تسع عشرة و احدى و عشرين و ثلاث و عشرين قيل فان اخذت انسانا الفترة او علة ما المعتمد عليه من ذلك فقال
ثلاث و عشرين اقول يريد رواية الجهني المعروفة و انما سميت تلك الليلة ليلة القدر لتقدير امور السنة فيها كما قال سبحانه فيها يفرق
كل امر حكيم و عن ابن عباس ان الله قدر فيها كلما يكون في تلك السنة من مطر و رزق و احياء و اماتة و غيرها الى مثل هذه الليلة
من السنة الاتية فيسلمها المدبرات للامور من الملائكة و في الكافي عن امير المؤمنين قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله اتدري ما معنى ليلة
القدر قلت لا يا رسول الله صلى الله عليه و آله قال ان الله تعالى قدر فيها ما هو كائن الى يوم القيامة فكان فيما قدر و لايتك و ولاية الائمة من ولدك
الى يوم القيامة اقول ظاهر الرواية وقوع جميع التقديرات الكائنة في العالم الى يوم القيامة في اول ليلة من ليالي القدر و هذا
غير المعنى المروي عن ابن عباس و لا منافات بينهما و قيل ان القدر بمعنى الشرف و معنى ليلة القدر انها الليلة يحصل لمن احياها و
تعبد فيها الشرف و المنزلة عند الله و قيل لانه نزل فيها كتاب ذو قدر على لسان ملك ذي قدر لامة لها قدر و عن الخليل القدر هنا
بمعنى الضيق و انما سميت الليلة ليلة القدر لان الارض تضيق فيها بالملائكة و اما دلالة الاية على عظمة القران فلاسناد انزاله
الى ذاته المعبر عنها بنون العظمة المستلزم لعظمة ما انزله و لارجاع الضمير اليه من غير سبق ذكره الدال على غاية اشتهاره و تعينه

من الكتب



فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ

پس از بیان علو قدر آنشب ذکر آثاریکه براین قدر و شرف مترتب است فرمود باین مضمون که در آنشب ملائکه مقربین
فوج فوج و گروه گروه از آسمان بزمین آیند که عبادت مؤمنین و سعی و کوشش آنها را در قیام بوظایف بندگی ببینند و
تماشا کنند گفتند که بهمه مؤمنین سلام کنند و دست مصافحه دهند و روح القدس که جبرائیل است و از حضرت باقر
مرویست که ملکی اعظم از جبرائیل بزمین آید در آنشب باذن پروردگارشان برای شوق ملاقات مؤمنین و برای انجام
هر امری که در آن سال مقدر شده باشد از حضرت صادق ع مرویست که چون شب قدر شود ملائکه و روح و نویسندگان
از ملائکه باسمان دنیا آیند و مینویسند همه قضای الهی را در آن سال و قمی روایت فرموده که تمام نوشتجات را بامام زمان دهند
و از فضائل آنشب آنستکه ملائکه از اول شب تا طلوع صبح بمؤمنین سلام میکنند اهل سنت روایت کرده اند که جبرائیل
با ملائکه در آنشب بزمین آیند و صلوات و سلام بفرستند در هر بنده که بعبادت ایستاده یا بزمین نشسته و ذکر خدا میگویند
و از حضرت سجاد مرویست که فرمود یعنی ملائکه امین و روح من برای تو ای محمد سلام را از اول شب تا طلوع فجر میرسانند
بقول بعضی سلام در آیه بمعنی سلامتی از همه آفات است

من الكتب المنزلة و لتعظيم وقت نزوله و هو ليلة القدر بقوله وما ادراك و اي شيء علمك يا محمد ما ليلة
القدر في علو القدر و الشرف فان العلم بها خارج عن طوق البشر الا بالوحي من الله العالم بكنه الاشياء و حقائقها
ثم بين سبحانه فضيلة العبادة فيها بقوله ليلة القدر و العبادة فيها خير و افضل من العبادة
في الف شهر ليس فيها ليلة القدر في الحديث العامي من قام ليلة القدر ايمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من
ذنبه و ما تاخر قيل ان لفظ الف كناية عن الكثير و لم يرد حقيقتها و قيل ان في الامم السابقة لا يقال للرجل انه عابد
حتى يعبد الله الف شهر فاعطى الله هذه الامة ليلة من احياها من المؤمنين كان اعبد من اولئك العباد و قيل كان ملك
سليمان خمسمائة شهر و ملك ذي القرنين خمسمائة شهر فجعل الله العمل في هذه الليلة خيرا من ملكهما و قيل ان النبي رأى
اعمار الامم كافة فاستقصر اعمار امته فخاف ان لا يبلغوا من العمل مثل ما بلغ غيرهم في طول العمر فاعطاه الله ليلة القدر
و جعلها خيرا من الف شهر لسائر الامم و روي ان النبي ص ذكر رجلا من بني اسرائيل اسمه شمسون او شمعون لبس السلاح في
سبيل الله الف شهر فتعجب المؤمنون منه و تقاصرت اليهم اعمالهم فاعطوا ليلة هي خير من مدة جهاد ذلك الرجل
و عن ابن عباس انه ذكر عند رسول الله رجل من بني اسرائيل انه حمل السلاح على عاتقه في سبيل الله الف شهر فعجب من ذلك
مجاهدته جدا و تمنى ان يكون ذلك في امته فقال يا رب جعلت امتي اقصر الامم اعمارا و اقلها اعمالا فاعطاه الله ليلة القدر
و قال ليلة القدر خير من الف شهر الذي حمل الاسرائيلي السلاح في سبيل الله و لامتك من بعدك الى يوم القيامة في كل رمضان
و روي في بعض العامة انها عوتب الحسن بن علي في تسليم الامر لمعاوية قال ان الله اري نبيه في المنام بني امية ينزون على منبره
نزو القردة فاغتم لذلك فاعطاه الله ليلة القدر و هي خير له و لذريته و اهل بيته من الف شهر و هي مدة ملك بني امية و
اعلمه انهم يملكون امر الناس هذا القدر من الزمان و عن القمي قال رأى رسول الله كان قردة تصعد منبره فغمه ذلك فانزل الله سورة
القدر انا انزلناه الى قوله ليلة القدر خير من الف شهر تملكه بنو امية ليس فيها ليلة القدر و في الكافي عن الصادق ع قال
ارى رسول الله في منامه ان بني امية يصعدون منبره من بعده و يضلون الناس عن الصراط القهقرى فاصبح كئيبا
حزينا فهبط عليه جبرائيل فقال يا رسول الله ما لي اراك كئيبا حزينا قال ص اني رايت بني امية في ليلتي هذه يصعدون منبري
من بعدي يضلون الناس عن الصراط القهقرى فقال والذي بعثك بالحق نبيا اني ما اطلعت عليه فعرج الى السماء فلم
يلبث ان نزل عليه باي من القران يونسه بها قال افرايت ان متعناهم سنين ثم جاءهم ما كانوا يوعدون ما اغنى عنهم
ما كانوا يمتعون و انزل عليه انا انزلناه في ليلة القدر و ما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر جعل الله ليلة
القدر لنبيه ص خيرا من الف شهر ملك بني امية ثم اعلم انه طعن بعض العامة في تلك الروايات بان ايام ملك بني امية كانت مذمومة
فكيف يبين الله سبحانه فضل تلك الليلة بكونها خيرا من الشهور المذمومة و رده بعضهم بان ايام ملكهم كانت اياما
عظيمة بحسب السعادات الدنيوية فيكون المراد ان ليلة القدر بحسب السعادات الدينية افضل من تلك السعادات
الدنيوية كقوله و رحمة ربك خير مما يجمعون الكفار من الاموال الزخارف الدنيوية و الاولى في دفعه ان نقول

ذكر اشكال بعض العامة و رده

ان الله

ان الله سلى نبيه بلبشارة وتقول عمر فانه صلى الله عليه واله اغتم بسلطنة بني امية واضلالهم الناس عن الصراط فسرّ الله قلبه الشريف بالبشارة
بافضلية عبادة تلك الليلة لانه من عبادة تلك المدة كما يلي من تلفت امو الربشارة برجوع ولده من سفر خطير سالماً غانماً
ثم انه تعالى بعد بيان علو قدر تلك الليلة ذاتاً بين ما استتبع ذلك الشرف وعلو القدر من الفضل بقوله **تنزل** وتهبط
**الملائكة** المقربون كلهم فوجاً فوجاً الى الارض او الى السماء الدنيا اليرو اعبادة اهل الارض واجتهادهم فيها ويسلموا عليهم
ويزوروهم ويصافحوا معهم روى عن امير المؤمنين انهم ينزلون ليسلموا علينا وليشفعوا للناس من اصابته التسليمة غفر له ذنبه
او ليزيد فضل عبادة المؤمنين بحضورهم **وينزل الروح** القدس وهو جبرئيل وافراده بالذكر مع كونه من الملائكة
لتعظيم عن الكعب ان في السدرة المنتهى ملائكة لا يعلم عددهم الا الله تعالى يعبدون الله ومقام جبرئيل في وسطها
ليس فيها ملك الا وقد اعطى الرأفة والرحمة للمؤمنين ينزلون مع جبرئيل ليلة القدر فلا يبقى بقعة من الارض الا وعليها
ملك ساجداً او قائماً يدعو للمؤمنين والمؤمنات لا يدع جبرئيل احداً الا صافحه وعلامة ذلك من اقشعر جلده ورق
قلبه ودمعت عيناه فان ذلك من مصافحة جبرئيل الى ان قال واول من يصعد جبرئيل حتى يصير امام الشمس فيبسط
جناحين اخضرين لا ينشرهما الا تلك الساعة من يوم تلك الليلة ثم يدعو ملكاً ملكاً فيصعد الكل ويجتمع نور الملائكة ونور
جناح جبرئيل فيقيم جبرئيل ومن معه من الملائكة بين الشمس والسماء الدنيا يومهم ذلك مشغولين بالدعاء والرحمة و
الاستغفار للمؤمنين ولمن صام شهر رمضان احتساباً الخبر وقيل ان الروح ملك عظيم لو التقم السموات والارضين كان ذلك
له لقمة واحدة وقيل هو ملك راسه تحت العرش ورجلاه في تخوم الارض السابعة وله الف راس كل راس اعظم من الدنيا وفي
كل راس الف وجه وفي كل وجه الف فم وفي كل فم الف لسان يسبح الله بكل لسان الف نوع من التسبيح والتحميد والتمجيد لكل
لسان لغة لا يشبه الاخرى فاذا فتح افواهه بالتسبيح خر كل ملائكة السموات سجداً مخافة ان يحرقهم نور افواهه وانما
يسبح الله غدوة وعشية فينزل تلك الليلة فيستغفر للصائمين والصائمات من امة محمد بتلك الافواه الى طلوع الفجر اقول
على تقدير صحة النقل لا بد من تاويل نزوله بغير المعنى المتبادر منه وعن الباقر ع ان الروح اعظم من جبرئيل وان جبرئيل من الملائكة
وان الروح خلق اعظم من الملائكة اليس يقول الله تبارك وتعالى ينزل الملائكة والروح وعلى اي تقدير تنزل جميع الملائكة مع الروح
الروح لشرف تلك الليلة فيها الى الارض بعد ما ستيذنهم شوقاً الى لقاء المؤمنين **باذن ربهم** في النزول **من**
اجل **كل امر** قدر في تلك السنة من خير او شر عن الصادق اذا كان ليلة القدر نزلت الملائكة والروح والكتبة الى السماء
الدنيا فيكتبون ما يكون من قضاء الله في تلك السنة وعن القمي ره قال تنزل الملائكة والروح القدس على امام الزمان ويدفعون
اليه ما كتبوه وعنه عن الباقر انه سئل اتعرفون ليلة القدر فقال وكيف لا نعرف والملائكة يطوفون
بنا فيها ثم بين سبحانه الفضيلة الاخرى لتلك الليلة بقوله **سلام هي** من الملائكة
للمؤمنين من اولها **حتى مطلع الفجر** وظهور الصبح الصادق فان كثرة سلام
الملائكة فيها كانها صيرت الليل بكله سلاماً وفي الحديث الغاية لجبرئيل
ليلة القدر في كبكبة من الملائكة يصلون ويسلمون على كل عبد
قائم او قاعد يذكر الله وعن السجاد ع يقول يسلم عليك يا محمد
ملائكتي وروحي سلامي من اول ما يهبطون الى مطلع الفجر و
عن القمي ره قال تحية يحيى بها الامام الى ان يطلع الفجر وقيل
ان السلام بمعنى السلامة من جميع الآفات والشرور ومكايد
الشيطان ووساوسه في الحديث المكي من قرء سورة القدر
اعطى ثواب من صام رمضان واحيى ليلة القدر
وعن الباقر من قرء انا انزلناه في ليلة القدر
فجهر بها كان كالشاهر سيفه في سبيل الله
ومن قرءها سراً كان كالمتشحط
بدمه في سبيل الله تعالى
ومن قرءها عشر مرات
محى الله عنه الف
ذنب من ذنوبه
الحمد لله
الموفق لاتمام تفسيرها



بسم الله الرحمن الرحيم
لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب والمشركين منفكين حتى
تاتيهم البينة رسول من الله يتلوا صحفاً مطهرة
فيها كتب قيمة وما تفرق الذين اوتوا الكتاب الا من
بعد ما جاءتهم البينة وما امروا الا ليعبدوا الله
مخلصين له الدين

پس از خاتمه سوره مبارکه قدر که در آن بیان عظمت قران بود تنظیم سوره مبارکه بینه شد که در آن بیان عظمت شان خاتم انبیاء و
قران است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدای متعال مذمت یهود و نصاری و مشرکین فرمود باین مضمون که آنانکه اهل
کتاب و اهل مذهب شرکند عهد کردند که از دین خود صرف نظر نکنند تا وقتی که حجت واضح بر بطلان دینشان بیاید و آن حجت
پیغمبری است که از جانب خدا در آخر الزمان مبعوث گردد و بر ایشان قرانی را که دارای مطالب تمام کتب آسمانی است و از هر
عیب و نقصی پاک و پاکیزه است بخواند گفتند که پیش از بعثت خاتم انبیاء مشرکین و یهود و نصاری میگفتند ما از دینمان
دست بردار نیستیم تا آن پیغمبری که خدا در تورات و انجیل وعده آمدن او داده بیاید و قرانی را که در آن مطالب صحیح
حق و حقایق و مستقل در حجیت است بخواند و چون آن پیغمبر مبعوث شد و در میان آنها آمد و پیغمبریش بر آنها
واضح و روشن شد اختلاف کلمه پیدا کردند و بیشترشان مخالف شدند و اهل کتاب استنکاف و امتناع از ایمان
آن پیغمبر موعود نکردند مگر بعد از واضح شدن حق رسالت آن پیغمبر بواسطه وجود اوصافیکه در توراة و انجیل
برای پیغمبر آخر الزمان ذکر شده در خاتم انبیاء دیدند و معجزاتش را مشاهده نمودند و حجت بر آنها تمام شد

ثم لما ختمت سورة القدر المتضمنة لبيان عظمة القران نظمت سورة البينة المتضمنة لبيان عظمة الرسول وكتابه مع صيغتها الجامع لما في الكتب السماوية
فابتدء بها باسم الله الاسماء الحسنى بقوله بسم الله الرحمن الرحيم

ثم افتتحها بذم اهل الكتاب والمشركين بقوله **لم يكن الذين كفروا** بالله ورسوله سواء كانوا
**من اهل الكتاب** كاليهود والنصارى **ومن المشركين** وعبدة الاصنام والاوثان
**منفكين** ومفارقين عما هم عليه من الكفر والعقائد الفاسدة على حسب قولهم ووعدهم **حتى**
**تاتيهم** من قبل الله الحجة **البينة** والاية الواضحة على بطلان دينهم وتلك البينة على ما اخبر
به الكتب السماوية هو **رسول** عظيم الشان مبعوث **من** قبل **الله** في اخر الزمان يتلو القران ولما كان
جامعاً لمطالب الكتب السماوية **يتلوا** ابتداء ومن غير ظهر القلب **صحفاً** وكتب سماوية **مطهرة** ومنزهة عن
كل ما لا يليق بها من قبيح وشين وذكر بسوء او مطهرة من ان يمسها غير المطهر وفي رواية عامية عن الصادق ع ان النبي
كان يقرء من الكتاب وان كان لا يكتب قيل ان اليهود والنصارى والمشركين كانوا قبل بعثة النبي ص يقولون لا ننفك
عما نحن فيه من ديننا لا نتركه حتى يبعث النبي الموعود الذي هو مكتوب في التوراة والانجيل فحكى سبحانه ما كانوا
يقولونه وقيل ان المراد انهم كانوا غير منفكين عما كانوا عليه من الوعد باتباع الحق والايمان بالنبي ص المبعوث في اخر الزمان
والتزمهم على انجازه وهذا الوعد من اهل الكتاب مما لا ريب فيه حتى انهم كانوا يستفتحون ويقولون اللهم افتح علينا وانصرنا
بالنبي المبعوث في اخر الزمان ويقولون لاعدائهم من المشركين قد اظل زمان نبي يخرج بتصديق ما قلنا فنقتلكم
معه قتل عاد وارم واما من المشركين فلعله قد وقع من متاخريهم بعد ما شاع ذلك من اهل الكتاب واعتقدوا
صحته بما شاهدوا من نصرتهم على اسلافهم كما يشهد به انهم كانوا يسالونهم عن الرسول هل هو المذكور
في كتبهم وعليه تكون تاتيهم بمعنى اتتهم والتعبير بالمضارع باعتبار حال الحكاية وانما عبر عن الرسول
بالبينة للتنبيه على غاية ظهور امره بسبب المعجزات الكثيرة الباهرة ومجموع الاخلاق الكريمة البالغة حد كمال الاعجاز
فكان صفاته ع بينة على رسالته وقيل ان المراد بالبينة مطلق الرسول والمراد حتى تاتيهم رسل من الملائكة
تتلو عليهم صحفاً مطهرة كما قال سبحانه يسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتاباً من السماء وفيه انه لا يناسب وصف الصحف
بقوله **فيها كتب** ومكتوبات **قيمة** مستقيمة ناطقة بالصواب ومستقلة بالحجية والدلالة

حُنفاءَ وَيُقيموا الصَّلوةَ وَيُؤتوا الزَّكوةَ وَذلِكَ دينُ القَيِّمَةِ
اِنَّ الَّذينَ كَفَروا مِنْ اَهْلِ الكِتابِ وَالمُشرِكينَ في نارِ جَهَنَّمَ خالِدينَ
فيها اُولئِكَ هُمْ شَرُّ البَرِيَّةِ اِنَّ الَّذينَ آمَنوا وَعَمِلوا الصّالِحاتِ
اُولئِكَ هُمْ خَيرُ البَرِيَّةِ جَزاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ
عَدنٍ تَجري مِن تَحتِهَا الاَنهارُ خالِدينَ فيها اَبَداً رَضِيَ اللهُ
عَنهُمْ وَرَضوا عَنهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

واز روی عناد ولجاج ومحبت دنیا با او طرفیت کردند با اینکه در کتابهاشان فقط مامور بودند که خدا را پرستند و دین وعقائد واعمالشان را خالص ومحض خدا نمایند واز شرک ورياء وغفلت وعناد با حق دوری کنند ونماز را که اهم عبادتهای بدنیه است بجا آرند وزکاتی را که اهم عبادتهای مالیه است بدهند وهمین دین راست ودرستی است که هیچ عاقلی نباید از آن صرف نظر کند وانکار آن نماید لذا آنانکه باین دین کافر شدند وانکار آن نمودند چه از اهل کتاب چه از مشرکین در آخرت جایشان در آتش جهنم است واز آن هرگز خلاصی نیابند وآنها بدترین مخلوقند در نزد خدا وعذابشان سخت ترین عذابها است وآنانکه باین دین وآن پیغمبر ایمان دارند بهترین خلق خدایند ومزد واجرشان نزد خدا بهشتهای دائمی همیشگی است که نهرهای آب روان در آن بهشتها است وهمیشه در آنجای دارند واز آنها بیرون نشوند وخدا از آنها خشنود وآنها هم از خدا خشنودند واین جزا ومزد شایان که بهتر از آن تصور نشود برای کسی است که از پروردگار خود ترسان واز عقوبت او هراسان باشد والبته ترس از خدا سبب ایمان وکمالات نفسانیه است

على الحق ثم انه تعالى بعد حكاية وعد اهل الكتاب والمشركين بايمانهم بالرسول الموعود واجتماع كلمتهم على الحق بين ازدياد كفرهم بعد وضوح رسالته لهم وافتراق كلمتهم بقوله وَما تَفَرَّقَ الَّذينَ اُوتوا الكِتابَ عن الحق وما تباعدوا عن الايمان بالرسول الموعود مع كونهم من اهل العلم والاطلاع بالكتب وباوصاف الرسول الا من بعد ما جاءتهم بسبب انطباق الصفات المذكورة في التورية والانجيل للنبي الموعود عليه وكثرة معجزاته البينة والدلالة الواضحة على ان محمدا هو النبي الموعود بعينه لم يبق مجال للعاقل المنصف ردها وجحودها وانما افرد سبحانه اهل الكتاب بالذكر بعد الجمع بينهم وبين المشركين في اول السورة للدلالة على كمال شناعة حالهم وانهم لما تفرقوا مع كونهم من اهل العلم كان غيرهم اولى بذلك لان جحود العالم اقبح واشنع من انكار الجاهل وفيه تسلية النبي حيث بين ان تفرقهم ليس لقصور الحجة وخفاء الحق بل للعناد والعصبية والحال انهم ما اُمِروا اِلّا في كتبهم اِلّا لِيَعبُدُوا اللهَ ولاجل ان يتذللوا له حال كونهم مُخلِصينَ لَهُ الدّينَ ومحضين انفسهم له بالعبودية وآتين اعمالهم لصرف الداعية الالهية بحيث لا يكون في اعمالهم شائبة الشرك والرياء والعناد والعصبية والنفسانية وقيل يعني موحدين له في العبادة فلا يعبدون معه غيره وحال كونهم حُنَفاءَ ومعرضين عن كل باطل ومتبعين ملة ابراهيم الذي تبرء من نفسه حين سلمها للنيران او مستقيمين في العقائد والاعمال والاخلاق او مؤمنين بجميع الرسل وحجاجا كما عن ابن عباس وقيل ان اللام في قوله ليعبدوا الله بمعنى ان والمعنى الا ان يعبدوا الله وقيل ان المراد وما امروا على لسان محمد الا ان يعبدوا الله ويعبدوه عبادة خالصة من الشرك وان يُقيمُونَ الصَّلوةَ التي هي اهم العبادات البدنية وَيُؤتوا الزَّكوةَ التي هي اهم العبادات المالية وَذلِكَ المذكور من الخلوص في عبادتهم واداء الصلوة والزكاة هو دينُ الملة القَيِّمَةِ الباقية التي لا تنسخ او المستقيمة التي لا عوج فيها وقيل ان القيمة صفة للدين والتاء للمبالغة وقيل ان القيمة اسم وصفة للامة والمعنى دين الامة القائمة بالقسط والحاصل ان الاية دالة على ان الدين القيم مركب من الاعتقاد الحق والعمل الصالح فعلى كل عاقل ان يقبلوه ولا يستنكفوا منه ثم ذكر سبحانه سوء حال الكفار الذين لا يقبلون هذا الدين في الاخرة بقوله اِنَّ الَّذينَ كَفَروا مِنْ اَهْلِ الكِتابِ من اليهود والنصارى وَالمُشرِكينَ كعبدة الاصنام والاوثان والكواكب والنيران وغيرهم كلهم يوم القيامة متمكنون في نارِ جَهَنَّمَ حال كونهم خالِدينَ ومقيمين فيها ابدا لا يرجون الخلاص منها الابد اُولئِكَ البعداء من رحمة الله ومن كل خير وسعادة





بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ
اِذا زُلزِلَتِ الاَرضُ زِلزالَها وَاَخرَجَتِ الاَرضُ اَثقالَها و

پس از خاتمه سوره مبارکه بینه که در آخر آن بیان حال کفار ومؤمنین در قیامت شد تنظیم سوره مبارکه زلزال شد که در آن بیان اهوال قیامت وزنده شدن برای جزای اعمال است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع در بیان اهوال قیامت فرمود باین مضمون که وقتی که زمین بلرزه آید آن لرزیدنیکه خدا وعده داده وبآن لرزش آنچه در شکم دارد از گنجها ومردها همه را بیرون دهد. ومردم پس از زنده شدن وبیرون آمدن از شکم زمین از روی وحشت ودهشت گویند که زمین را چه شده که باین شدت میلرزد بعضی گفتند که این تعجب

هُم بالخصوص شَرُّ البَرِيَّةِ واخبث الخليقة فاستحقوا الخلود في النار وان كان بعضهم اخبث من بعض وعذابه [illegible] ثم شرح سبحانه حال المؤمنين الصالحين بقوله اِنَّ الَّذينَ آمَنوا بالله ورسوله واليوم الاخر وَعَمِلوا الصّالِحاتِ والمرضيات عند الله اُولئِكَ المؤمنون الصالحون هُم بالخصوص خَيرُ البَرِيَّةِ وافضل الخليقة روى الصدوق عن جابر بن عبد الله قال كنا عند النبي فاقبل علي بن ابيطالب فقال النبي قد اتاكم اخي ثم التفت الى الكعبة فضربها بيده ثم قال والذي نفسي بيده ان هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة ثم قال انه اولكم ايمانا معي واوفيكم بعهد الله واقومكم بامر الله واعدلكم في الرعية واقسمكم بالسوية واعظمكم عند الله مزية قال فنزلت ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية قال وكان اصحاب محمد اذا اقبل علي قالوا جاء خير البرية وعن النبي في هذه الاية انه التفت الى علي وقال هم والله انت وشيعتك يا علي وميعادك وميعادهم الحوض غدا غرا محجلين متوجين وعن الباقر قال هم شيعتنا اهل البيت ثم بين حسن حالهم في الاخرة بقوله جَزاؤُهُمْ المقرر عِندَ رَبِّهِمْ ومليكهم اللطيف بهم في الاخرة على ايمانهم وصالح اعمالهم جَنّاتُ عَدنٍ وبساتين دائمة ذات اشجار وقصور تَجري مِن تَحتِهَا الاَنهارُ الكثيرة او الاربعة المعهودة في القرآن حال كونهم خالِدينَ فيها اَبَداً ومتنعمين فيها بفنون النعم دائما لا يخافون الخروج منها وزوال نعمها او نقصها ثم بشرهم سبحانه بما هو افضل واعظم من جميع النعم الجسمانية بقوله رَضِيَ اللهُ عَنهُمْ فان رضوان من الله اكبر واعظم من كل نعمة عن النبي انه قال الخلود في الجنة خير من الجنة ورضى الله خير من الجنة ومن الخلود قيل ان جنة الجسد هي الجنة الموصوفة وجنة الروح هي رضا الرب مبدء الانسان عالم الجسد ومنتهاه عالم العقل والروح فلا جرم ابتدء سبحانه بالجنة وجعل المنتهى رضا الله وَرَضوا عَنهُ تعالى بسبب تفضله عليهم بما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ثم بين سبحانه ان منشا كمال الايمان والاعمال الصالحة هي الخشية من الله بقوله ذلِكَ الجزاء الجزيل من الجنة الموصوفة والرضوان والايمان والعمل الصالح الذين يترتب عليهما الجزاء العظيم لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ وخاف منه اشد الخوف ثم الخشية خاصة بالعلماء لتبيين [illegible] العرفاء به وهي مبدء جميع الكمالات العلمية والعملية [illegible] والمسالك الدينية والدنيوية عن الصادق انه قال لرجل من الشيعة انتم اهل الرضا عن الله بجل ذكره برضاه عنكم والملائكة اخوانكم في الخير فاذا اجتهدتم دعوا واذا غفلتم اجتهدوا وانتم خير البرية دياركم لكم جنة وقبوركم لكم جنة للجنة خلقتم وفي الجنة نعيمكم والى الجنة تصيرون وعن الباقر من قرء سورة لم يكن كان بريئا من الشرك وادخل في دين محمد وبعثه الله مؤمنا وحاسبه حسابا يسيرا

ثم لما ختمت سورة البينة بذكر القيامة وبيان احوال الكفار والمؤمنين فيها نظمت بعدها سورة الزلزال المتضمنة لبيان بعض اهوال القيامة وبعث الناس وافتتحها استحبابا بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

ثم شرع سبحانه في بيان اهوال القيامة بقوله اِذا زُلزِلَتِ الاَرضُ وحركت زِلزالَها وحركة شديدة متكررة لا يقتضيها الا الحكمة الالهية او الحركة الممكنة المتصورة لها او الموعودة المكتوبة عليها وبتلك الحركة اَخرَجَتِ الاَرضُ من بطنها اَثقالَها واحمالها من الكنوز والموتى قيل بزلزلة النفخة الاولى تخرج دفائنها وبزلزلة النفخة الثانية تخرج الاموات في الخبر العاصي تقي الارض افلاذ كبدها امثال الاسطوانة من الذهب فيجيء القاتل فيقول في هذا قتلت ويجيء القاطع رحمه فيقول في هذا قطعت رحمي ويجيء السارق فيقول في هذا قطعت يدي ثم يدعونه فلا ياخذون منه شيئا قيل يلا لاظهم الارض ذهبا ولا احد يلتفت اليه كان الذهب يصيح ويقول اما كنت مخرب دينك ودنيا لاجلي وَقالَ الاِنسانُ بعد بعثه من القبر وغاية دهشته وتعجبه مما راى من

وقال الانسان ما لها يومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها
يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل
مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره.

و وحشت از کفار است ولی مؤمنین گویند این لرزش همان است که خدا وعده داده و پیغمبر راست گفته
در آن وقت زمین شکایتهائیکه از گناهان مردم بر روی او داشت بلا ئکه اظهار کند و این شکایت زمین بسبب
امر خدا است باد که برای ترساندن کفار و گنه کاران اظهار شکایت از آنها نماید پس در آنوقت مردم از قبرها بیرون
ایند و بموقف حساب شتابند بعضی کافر و بعضی مؤمن و بعضی منافق و بعضی روسیاه و بعضی روسفید که عمل خود را که در دنیا
داشتند ببینند پس هر کس عمل خیری در دنیا کرده اگرچه در نهایت کوچکی باشد خواهد دید و هر کس عمل زشتی کرده در دنیا اگرچه
در نهایت کوچکی باشد خواهد دید و گناهان مومن امرزیده شود و بعبادتش اجر دهند و کافر اعمال خیرش رد شود و بگناهانش
کاملا عقوبت شود بنا بر روایت ابن عباس

تزلزل الارض **ما لها** وای حالة عرضها زلزالها هذه الزلزلة الشديدة التی تخرج ما فی بطنها قیل هذا قول الکافر والمؤمن
تعجبا مما یرون من العجائب التی لم تسمع بها الاذان وقیل هذا قول الکافر الذی یقول من بعثنا من مرقدنا واما المؤمن فانه
یقول هذا ما وعد نا الله ورسوله وصدق الله ورسوله **یومئذ** وحینئذ **تحدث** وتنبئ الارض
الخلق **اخبارها** او تنبئ الی اولیاء الله وملائکته شکواها من اعمال الخلق علی ظهرها عن الباقر ع انه قرئت هذه
السورة عند امیر المؤمنین فقال انا الانسان وایای تحدث فی العلل عن تمیم بن حاتم قال کنا مع علی حیث توجهنا الی
البصرة قال فبینما نحن نزول اذ اضطربت الارض فضربها علی بیده الشریفة وقال لها ما لک ثم اقبل علینا بوجهه الکریم ثم قال لنا اما
انها لو کانت الزلزلة التی ذکرها الله ع فی کتابه العزیز لاجابتنی ولکنها لیست بتلک فی العلل عن فاطمة ع قالت اصاب الناس
زلزلة علی عهد ابی بکر ففزع الناس الی ابی بکر وعمر فوجدوهما قد خرجا فزعین الی علی فتبعهما الناس الی ان انتهوا الی باب علی ع
فخرج ع علیهم غیر مکترث لما هم فیه فمضی واتبعه الناس حتی انتهی الی تلعة فقعد علیها وقعدوا حوله وهم ینظرون الی
حیطان ترتج جائیة وذاهبة فقال لهم علی ع کانکم قد هالکم ما ترون قالوا وکیف لا یهولنا ولم نر مثلها قط قال
فحرک شفتیه ثم ضرب الارض بیده الشریفة ثم قال ما لک اسکنی فسکنت باذن الله فتعجبوا من ذلک اکثر من تعجبهم اولا
حیث خرج الیهم فقال لهم انکم قد عجبتم من صنیعی قالوا نعم قال انا الرجل الذی قال الله اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت
الارض اثقالها وقال الانسان ما لها فانا الانسان الذی یقول لها ما لک یومئذ تحدث اخبارها ایای تحدث قیل
ان تحدیث الارض انما هو بلسان الحال فان انتقاض الارض بسبب الزلزلة تحدث ان الدنیا قد انقضت وان الاخرة قد اقبلت وقال
جل المفسرین ان الارض تنطق کما تنطق الجوارح یوم القیامة وتشهد لمن اطاع وعلی من عصی علی ظهرها وروی عن النبی ص ان الارض
لتخبر یوم القیامة بکل عمل عمل علیها ثم تلا هذه الایة وروی عن علی ع انه کان اذا فرغ بیت المال صلی فیه رکعتین ویقول لتشهدن
انی ملئتک بحق وفرغتک بحق وروی ان عبد الرحمن بن صعصعة کان یتیما فی حجر ابی سعید الخدری فقال له ابو سعید
یا بنی اذا کنت فی البوادی فارفع صوتک بالاذان فانی سمعت رسول الله یقول لا یسمعه جن ولا انس ولا حجر ولا شجر الا شهد له
والحاصل ان الارض بعد تغیر الارض وتصیر حیة او انها تشهد علی الانسان بما عمل علی ظهرها کما تشهد الیوم واللیل
والجوارح وذلک التحدیث والشهادة **بان ربک** وبسبب ان ملائکته **اوحی لها** وامرها بها ارعابا للعصاة
وتبشیرا للمؤمنین **یومئذ** وحین وقوع ما ذکر **یصدر الناس** یخرجون من قبورهم الی موقف الحساب ویرجعون
الی بیتهم ما لکونهم **اشتاتا** ومتفرقین ومختلفین فی الاحوال بعضهم بیض الوجوه وبعضهم سود الوجوه فرقا ...
اشتاتا مؤمنین وکافرین ومنافقین وقیل اشتاتا من قطار الارض من کل ناحیة **لیروا اعمالهم** التی عملوها فی الدنیا من خیر وشر
کما دلت الاخبار علی تجسمها والمراد لیروا اجزاء اعمالهم اولیروها مکتوبة فی صحفهم **فمن یعمل** من الناس فی الدنیا **مثقال ذرة**
ومقدار نملة او وزن ما یری فی شعاع الشمس عملا خیرا وحسنا **یره** فی یوم القیامة **ومن یعمل** فی الدنیا **مثقال**
**ذرة** واقل قلیل عملا شرا وسوءا **یره** فی ذلک الیوم عن ابن عباس فی تفسیر الذرة قال اذا وضعت راحتک علی الارض ثم رفعتها
فکل واحد مما لزق بها من التراب ذرة وعنه رض لیس من مؤمن ولا کافر عمل خیرا او شرا الا اراه الله اما المؤمن فیغفر له سیئاته ...





بسم الله الرحمن الرحیم
والعادیات ضبحا فالموریات قدحا فالمغیرات صبحا
فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا ان الانسان لربه
لکنود وانه علی ذلک لشهید وانه لحب الخیر لشدید

پس از خاتمه سوره مبارکه زلزال که در آن بیان بعضی از اهوال قیامت واجتماع خلق در موقف حساب وشهادت
زمین بر اعمال آنها بود نظم سوره مبارکه عادیات شد که در آن بیان بیرون آمدن مردم از قبرها واعتراف خود
اشخاص بر گناه وکفران وعلم خدای متعال باعمال خیریه وشریه آنها است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم
خدای متعال برای اظهار فضیلت جهاد قسم باسبهای مجاهدین یاد فرمود باین مضمون قسم باسبهائیکه از تندی
دویدن نفس تند زنند و سر سمهاشان که بسنگها رسد آتش بیرون آرند و در وقت صبح که نزد عرب وقت
غارت ست بر دشمن غارت برند و بدویدن گرد و غبار از زمین بر آرند و در میان گروه دشمنان تازند قمی ره از حضرت
صادق ع روایت مفصلی آورده که مختصر مضمون آن آنستکه دوازده هزار تن در وادی یابس که اسم محلی است
جمع وهم قسم شدند که پیغمبر وامیر المؤمنین را بکشند وعهد بستند که از جنگ فرار نکنند یا فتح نمایند یا تمام
کشته شوند جبرئیل خبر به پیغمبر داد آن حضرت چهار هزار قشون بریاست ابابکر بسوی آنها روانه کرد چون آن
ویثیبه بحسناته واما الکافر فیرد حسناته تحسیرا له ویعذب بسیئاته وعن الباقر علیه السلام فی هذه الایة قال یقول ان کان
من اهل النار وقد عمل فی الدنیا مثقال ذرة خیرا یره یوم القیامة حسرة انه کان عمله لغیر الله ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره ویقول
اذا کان من اهل الجنة علیه شرا رای ذلک الشر یوم القیامة ثم یغفر له وقیل من یعمل مثقال ذرة من خیر وهو کافر فانه یری ثوابه فی
الدنیا حتی یلقی الاخرة ولیس فیها شیء وهو مروی عن ابن عباس قیل نزلت هذه الایة فی رجلین کان احدهما یاتیه السائل فیستقل
ان یعطیه التمرة والکسرة والجوزة ویقول ما هذا بشیء وانما یوجر علی ما یعطی وکان الاخر یتهاون بالذنب الیسیر ویقول لا
شیء علی من هذا انما الوعید بالنار علی الکبائر فنزلت هذه الایة ترغیبا فی القلیل من الخیر فانه یوشک ان یکثر وتحذیرا من الیسیر
من الذنب فانه یوشک ان یکثر قیل انه احکم ایة وسمیت جامعة روی ان جد الفرزدق صعصعة بن ناجیة اتی رسول الله یستقرئ
فقرء هذه الایة فقال حسبی حسبی فالقی نفسه علی الارض وبکی وروی ان رجلا جاء الی النبی ص فقال علمنی مما علمک الله فدفعه
الی رجل یعلمه القران فعلمه اذا زلزلت الارض حتی بلغ فمن یعمل مثقال ذرة الخ فقال حسبی فاخبر بذلک النبی ص فقال
دعه فقد فقه الرجل وفی الحدیث انها اذا زلزلت تعدل ربع القران وفی بعض الاخبار انها تعدل نصف
القران وعن الصادق ع لا تملوا من قرائة اذا زلزلت الارض زلزالها فان من کان قرائتها فی نوافله
لم یصبه الله بزلزلة ابدا ولم یمت بها وبصاعقة ولا بافة من
افات الدنیا فاذا مات امر به الی الجنة فیقول الله ع عبدی
ابحت لک جنتی فاسکن منها حیث شئت
وهویت الخبر

ثم لما ختمت سورة الزلزال المتضمنة لبعض اهوال القیامة وحشر الناس الی الموقف وشهادة الارض بما عمل الهم
نظمت سورة والعادیات المتضمنة لبیان بعث الناس من القبور وشهادة الانسان علی نفسه بالکفران وبیان علم الله تعالی باعمال الناس من خیر وشر
فافتتحها بذکر الاسماء الحسنی بقوله

بسم الله الرحمن الرحیم

ثم ابتدئ بها بالقسم بخیل الغزاة والمجاهدین فی سبیل الله ما اعدها بقوله **والعادیات** من الخیل نحو الاعداء وهی تضبح
وتتنفس من شدة العدو **ضبحا** ونفسا او صوتا لیس بصهیل ولا حمحمة یسمع من افواه الفرس او لجوافها وقیل ان العدو
لما کان ملازما للضبح کانه اراد بالعادیات الضابحات لعلو العدو والضابحات صیاحا شدیدا **فالموریات** والمخرجات النار من الاحجار
**قدحا** وضربا بحوافرهن وسنابکهن الحجارة فان الایراء من لوازم العدو الشدید فی ارض ذات حجارة عن ابن عباس یرید
ضرب الخیل بحوافرها الجبل واورت منه النار مثل الزند اذا قدح وقیل الایراء بالقدح وجعل حوافر الخیل کنایة عن قدح الحرب

افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصّل ما فی الصدور

گروه رسیدند و دویست سوار از آن گروه جلو آنها آمده و آنها را تهدید کردند ابابکر جرئت طرفیت با آنها نکرده برگشت پیغمبر ملول شد و عمر را ریاست آن قشون داد و روانه بطرف آنها کرد او هم مانند برادرش ابابکر ترسید و برگشت

بین اصحاب الخیل وبین عدوّهم وقیل اُرید من الموریات جماعة الغزات یوردون النار باللیل لحوائجهم وطعامهم وقیل الموریات افکار الرجال تودی نار المکر والخدیعة ونسب ذلک الی ابن عباس وقیل ارید بالموریات قدحًا المنجحات امرًا والمراد الذین وجدوا مقصودهم وفازوا بمطلوبهم من الغزو **فالمغیرات** علی عدوهم حال کون الوقت **صبحًا** کما هو المعتاد عند العرب علی ما قیل فی الغارات یعدون لیلًا لئلا یشعر بهم العدو ویهجمون علیهم صباحًا علی حین الغفلة لیروا ما یأتون وما یذرون **فاثرن** وهیجن **به** قیل یعنی بالعدو وقیل یعنی فی ذلک الوقت او فی ذلک المکان **نقعًا** وغبارًا او صیحًا من النوائح قیل انه عطف علی الفعل الذی دل علیه اسم الفاعل والمعنی واللاتی عدون فاودین واغرن واثرن **فوسطن به** فی ذلک الوقت او بسبب العدو **جمعًا** من جموع الاعداء ودخلن بینهم وروی انه بعث رسول الله الی الناس من بنی کنانة سریة واستعمل علیها المنذر بن عمرو الانصاری وکان احد النقباء فابطاء علیه خبرها شهرًا فقال المنافقون انهم قتلوا فنزلت السورة اخبارًا للنبی صلعم بسلامتهم وبشارة له باغارتها علی القوم وفی الامالی عن الصادق ع انه سئل عن هذه السورة فقال وجه رسول الله صلعم عمر بن خطاب فی سریة فرجع منهزمًا یجبن اصحابه ویجبنونه فلما انتهی الی النبی قال لعلی انت صاحب القوم فتهیأ انت ومن ترید من فرسان المهاجرین والانصار فوجهه رسول الله وقال له اکمن النهار وسر اللیل ولا تفارقک العین قال فانتهی علی الی ما امره رسول الله فسار الیهم فلما کان عند الصبح اغار علیهم فانزل الله علی نبیه والعادیات الی آخرها والقمی عنه انها نزلت فی اهل وادی الیابس اجتمعوا اثنی عشر الف فارس وتعاقدوا وتعاهدوا وتواثقوا ان لا یتخلف رجل عن رجل ولا یخذل احد احدًا ولا یفر رجل عن صاحبه حتی یموتوا کلهم علی حلف واحد ویقتلوا محمدًا وعلی بن ابیطالب فنزل جبرئیل فاخبره بقصتهم وما تعاقدوا علیه وتواثقوا وامره ان یبعث ابابکر الیهم فی اربعة آلاف من المهاجرین والانصار فصعد رسول الله المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال یا معشر المهاجرین والانصار ان جبرئیل قد اخبرنی ان اهل وادی الیابس اثنی عشر الفًا استعدوا وتعاهدوا وتعاقدوا علی ان لا یغدر رجل منهم بصاحبه ولا یفر عنه ولا یخذله حتی یقتلونی واخی علی بن ابیطالب وامرنی ان اسیر الیهم ابابکر فی اربعة آلاف فارس فخذوا فی امرکم واستعدوا لعدوکم وانهضوا الیهم علی اسم الله وبرکته یوم الاثنین انشاء الله فاخذ المسلمون عدتهم وتهیأوا وامر رسول الله ابابکر بامره وکان فیما امره به انه اذا رآهم ان یعرض علیهم الاسلام فان تابعوا والا واقعهم ای جاء بهم فقتل مقاتلیهم وسبی ذراریهم واستباح اموالهم وخرب ضیاعهم ودیارهم فمضی ابوبکر ومن معه من المهاجرین والانصار فی احسن عدة واحسن هیئة یسیر بهم سیرًا رفیقًا حتی انتهوا الی اهل وادی الیابس فلما بلغ القوم نزول القوم علیهم ونزل ابوبکر واصحابه قریبًا منهم خرج علیهم من اهل وادی الیابس مائتا رجل مدججین بالسلاح فلما صادفوهم قالوا لهم من انتم ومن این اقبلتم واین تریدون لیخرج الینا صاحبکم حتی نکلمه فخرج الیهم ابوبکر فی نفر من اصحاب المسلمین فقال لهم انا ابوبکر صاحب رسول الله قالوا ما اقدمک علینا قال امرنی رسول الله ان اعرض علیکم الاسلام وان تدخلوا فیما دخل فیه المسلمون ولکم ما لهم وعلیکم ما علیهم والا فالحرب بیننا وبینکم قالوا اما واللات والعزی لولا رحم ماسة وقرابة قریبة لقتلناک وجمیع اصحابک قتلة تکون حدیثًا لمن بعدکم فارجع انت ومن معک وارتجوا العافیة فانا نرید صاحبکم بعینه واخاه علی بن ابیطالب فقال ابوبکر لاصحابه یا قوم القوم اکثر منکم اضعافًا واعد منکم وقد نأت دارکم عن اخوانکم المسلمین فارجعوا نعلم رسول الله بحال القوم فقالوا جمیعًا خالفت یا ابابکر رسول الله وما امرک به فاتق الله وواقع القوم ولا تخالف قول رسول الله فقال انی اعلم ما لا تعلمون والشاهد یری ما لا یری الغائب فانصرف وانصرف الناس اجمعون فاخبر النبی بمقالة القوم وما رده علیهم ابوبکر فقال یا ابابکر خالفت امری ولم تفعل ما امرتک فکنت لی والله عاصیًا فیما امرتک فقام النبی وصعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال یا معشر المسلمین انی امرت ابابکر ان یسیر الی اهل وادی الیابس وان یعرض علیهم الاسلام ویدعوهم الی الله فان اجابوه والا واقعهم وانه سار الیهم وخرج منهم الیه مائتا رجل فلما سمع کلامهم وما استقبلوه به انتفخ صدره ودخله الرعب منهم وترک قولی ولم یطع امری وان جبرئیل امرنی عن الله ان ابعث الیهم عمر مکانه فی اربعة آلاف فارس فسر یا عمر علی اسم الله ولا تعمل کما عمل ابوبکر





ان ربهم بهم یومئذ لخبیر

آن حضرت امیرالمؤمنین را امیر قشون فرمود و بطرف آن گروه فرستاد امیرالمؤمنین چون بآنها رسید پس از دعوت آنها باسلام با آنها بنای جنگ شد روز بعد اول صبح آن حضرت بآنها حمله کرده و همه را شکست داد و مردانشان را کشت و زنان و فرزندان آنها را اسیر کرده و با اموالشان بمدینه آورد و فقط دو نفر از قشون اسلام کشته شد پیغمبر تا یک فرسنگی مدینه باستقبال امیرالمؤمنین فرمود و پیشانیش را بوسید و خداوند این سوره را فرستاد پس از آن خدای متعال بیان مدعائیکه بر آن قسم یاد کرده فرمود باین مضمون که انسان اصلًا و بطبع اولی حق نشناس و پست طبع و بخیل و گنه کار است و خودش هم براین اقرار و اعتراف دارد از آنکه در خود آثار آن را ببیند و بمال دنیا عشق و محبت بسیار دارد چرا متذکر نمیشود وقتی که از قبرها بیرون بیایند برای حساب و مجازات بر اعمال خود و آنچه در دل دارند از نیتهای زشت و عقاید فاسده و اخلاق ذمیمه هویدا و آشکار میشود چه رسد باعمال و کردارهای بدشان در دنیا و پروردگارشان بهمه آنها مطلع و باخبر است کاملًا عقوبتشان نماید

اخوه فانه قد عصی الله وعصانی وامره بما امرت ابابکر فخرج عمر والمهاجرون والانصار الذین کانوا مع ابابکر یقتصد بهم فی سیرهم حتی شارفوا القوم وکانوا قریبًا بحیث یرونهم ویرونه وخرج الیهم مائتا رجل وقالوا له ولاصحابه مثل مقالتهم لابی بکر فانصرف وانصرف الناس معه فصعد النبی المنبر فحمد الله واثنی علیه واخبرهم بما صنع عمر وما کان منه انه قد انصرف وانصرف المسلمون معه مخالفًا لامری عاصیًا لقولی فقدم علیه فاخبره بمثل ما اخبره صاحبه فقال رسول الله یا عمر عصیت الله فی عرشه وعصیتنی وخالفت قولی وعملت برأیک قبح الله رأیک وان جبرئیل امرنی ان ابعث علی بن ابیطالب فی هؤلاء المسلمین اخبرنی ان الله یفتح علیه وعلی اصحابه فدعا علیًا واوصاه بما اوصاه ابابکر وعمر واصحابه اربعة آلاف واخبره ان الله سیفتح علیه وعلی اصحابه فخرج علی ومعه المهاجرون والانصار وسار بهم غیر سیر ابی بکر وعمر وذلک انه اعنف بهم السیر حتی خافوا ان ینقطعوا من التعب وتحفی دوابهم فقال لهم لا تخافوا فان رسول الله قد امرنی بامر واخبرنی ان الله سیفتح علی وعلیکم وابشروا فانکم علی خیر والی خیر فطابت نفوسهم وقلوبهم وساروا علی ذلک السیر التعب حتی اذا کانوا قریبًا منهم حیث یرونهم ویرونه امر اصحابه ان ینزلوا وسمع اهل وادی الیابس بقدوم علی بن ابیطالب واصحابه فاخرجوا الیهم منهم مائتی رجل شاکین بالسلاح فلما رآهم علی خرج الیهم فی نفر من اصحابه فقالوا لهم من انتم ومن این اقبلتم واین تریدون قال علی انا علی بن ابیطالب ابن عم رسول الله واخوه ورسوله الیکم ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله وان محمدًا عبده ورسوله ولکم ان آمنتم ما للمسلمین وعلیکم ما علی المسلمین من خیر وشر فقالوا له ایاک اردنا وانت طلبتنا قد سمعنا مقالتک فخذ حذرک واستعد للحرب العوان واعلم انا قاتلوک وقاتلوا اصحابک والموعد فیما بیننا وبینک غدًا وقد اعذرنا فیما بیننا وبینک فقال علی ویلکم تهددونی بکثرتکم وجمعکم فانا استعین بالله وملائکته والمسلمین علیکم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فانصرفوا الی مراکزهم وانصرف علی الی مرکزه فلما جنه اللیل امر اصحابه ان یحسنوا الی دوابهم ویقضموا ویسرجوا فلما انشق عمود الصبح صلی بالناس بغلس ثم غار علیهم باصحابه لم یعلموا حتی وطئتهم الخیل فما ادرک آخر اصحابه حتی قتل مقاتلیهم وسبی ذراریهم واستباح اموالهم وخرب دیارهم واقبل بالاساری والاموال معه فنزل جبرئیل واخبر رسول الله بما فتح الله علی علی وجماعة المسلمین فصعد رسول الله المنبر فحمد الله واثنی علیه واخبر الناس بما فتح الله علی المسلمین واعلمهم انه لم یصب منهم الا رجلین ونزل فخرج یستقبل علیًا فی جمیع اهل المدینة من المسلمین حتی لقیه علی ثلاثة امیال من المدینة فلما رآه علی مقبلًا نزل عن دابته ونزل النبی صلعم حتی التزمه وقبل ما بین عینیه فنزل جماعة المسلمین الی علی حیث نزل رسول الله صلعم واقبل بالغنیمة والاساری وما رزقهم الله من اهل وادی الیابس ثم قال الصادق ما غنم المسلمون مثلها قط الا ان یکون من خیبر فانها مثل خیبر وانزل الله فی ذلک الیوم هذه السورة والعادیات ضبحًا یعنی بالعادیات الخیل تعدو بالرجال والضبح ضبحها فی اعنتها ولجمها فالموریات قدحًا فالمغیرات صبحًا فقد اخبرک انها اغارت علیهم صبحًا فاثرن به نقعًا قال یعنی الخیل یأثرن بالوادی فوسطن به جمعًا الخبر وروی بعض العامة عن علی وابن مسعود ان المراد بالعادیات الابل وروی عن ابن عباس انه قال بینا انا جالس فی الحجر اذ اتانی رجل فسألنی عن العادیات ضبحًا ففسرتها بالخیل فذهب الی علی وهو تحت سقایة زمزم فسأله وذکر له ما قلت فقال ادعه لی فلما وقفت علی رأسه قال تفتی الناس بما لا علم لک به والله ان کانت لاول غزوة فی الاسلام بدر وما کان معنا الا فرسان فرس للزبیر وفرس للمقداد والعادیات ضبحًا الابل من عرفة الی مزدلفة ومن المزدلفة الی منی یعنی ابل الحاج قال ابن عباس فرجعت من قولی الی قول علی وعلی هذا فالموریات قدحًا یعنی ان الحوافر ترمی بالحجر من شدة العدو فتضرب به حجرًا آخر فتوری النار او المراد ایراء الحاج النیران لحوائجهم بالمزدلفة والمراد بالمغیرات صبحًا المسرعات من المزدلفة الی منی فی صبح یوم النحر فالاغارة جاء بمعنی السرعة فی السیر فاثرن بالعدو نقعًا

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا اَدْرٰكَ مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُوْنُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ وَتَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوْشِ

پس از انجام سوره مبارکه والعادیات که در آن بیان بیرون آمدن مردم از قبرها بود باین مناسبت تنظیم سوره مبارکه قارعه شد که در آن بیان کیفیت بعث و سنجیدن اعمال بندگان است و پس از بسم الله الرحمن الرحیم شروع بذکر احوال قیامت فرمود باین مضمون که روز حادثه بزرگیست که باران دلها را بوحشت اندازد و آن چه روزیست و چه اندازه سخت و پر هول است نمیدانی ای محمد عظمت و سختی آنرا آن روزی است که تمام مردم پس از زنده شدن از قبر بیرون آیند مانند پروانه کوچکی که در وقت روشن شدن چراغ بدور و اطراف چراغ میریزند همه مردم هم در صحرای قیامت بهمان زیادی و پستی

وعبارة وتسير الدفع اسم للوادي الذي بين المزدلفة ومنى وقوله فوسطن به جمعا يعني توسط بالعدو المزدلفة فان المزدلفة تسمى جمعا لاجتماع الناس فيها والغرض من القسم بابل الحاج او بخيل الغزاة في سبيل الله اظهار شرفها الشرعية كرامة راكبها وفضلهم والترغيب في الجهاد والحج ثم ذكر سبحانه المقسم عليه بقوله اِنَّ الْاِنْسَانَ بالطبع والجبلة الاصلية لِرَبِّهٖ المنعم عليه بالنعم لَكَنُوْدٌ وكفور كما عن ابن عباس وجمع من المفسرين وعن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وآله ان الكنود الكفور الذي يمنع رفده وياكل وحده ويضرب عبده وقيل الكنود مانع الحق والخير وقيل انه البخيل وقيل يعني لوام لربه يذكر المصيبة وينسى النعم وعلى اي تقدير يكون بخله وعصيانه ومنعه حقوق ربه ونسيانه نعمه شديد الكفران وَاِنَّهٗ عَلٰى ذٰلِكَ المذكور من كفرانه لربه لَشَهِيْدٌ يشهد به على نفسه لظهور آثاره في افعاله وانتفاعه بحيث لا يمكنه انكاره وَاِنَّهٗ لِحُبِّ الْخَيْرِ والاشتياق الى الاموال الدنيوية [illegible] ... والمسمى المال خيرا جريا على عادة الناس ثم ذكر سبحانه [illegible] ... بكفرانه وانكاره في [illegible] البخل الشديد وغفلته عن سوء عاقبته بقوله اَفَلَا يَعْلَمُ هذا الانسان الكفور الطالب لمال الدنيا ان الله مجازيه ومعاقبه على سيئاته اِذَا بُعْثِرَ واخرج مَا فِي الْقُبُوْرِ من الاموات وبعث الى المحشر للمجازاة [illegible] في الدنيا وَحُصِّلَ واخرج كما يخرج الدهن من اللبن مَا فِي الصُّدُوْرِ من ضمائر السوء والنيات الردية الفاسدة وكشف بها افضل اعراضهم [illegible] القبيحة الجلية اِنَّ رَبَّهُمْ وبما لهم [illegible] ارواحهم واجسادهم وقلوبهم وسرائرهم [illegible] وجودهم بِهِمْ وباعمالهم واحوالهم واخلاقهم يَوْمَئِذٍ وحين خروجهم من القبور لَخَبِيْرٌ بصير فيجازيهم على اعمالهم من النقير والقطمير [illegible] ... عن [illegible] في قوله ان الانسان لربه لكنود قال الكفور وانه على ذلك لشهيد وانه لحب الخير لشديد قال يعنيهما قد شهد واديا [illegible] وانه لحب الحيوة حريص بلا يعلم [illegible] ... فيما [illegible] بعينه [illegible] السوء [illegible] ... خير عما [illegible] عشر من قرء سورة [illegible] وادمن قرائتها بعثه الله عز وجل مع امير المؤمنين يوم القيامة وكان في رفقته

[illegible] سورة [illegible] بالمتضمنة لحروج الناس من القبور نظمت سورة القارعة المتضمنة لكيفية البعث ووزن الاعمال وحسن [illegible]

فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم شرع فيها ببيان بعض اهوال القيامة بقوله اَلْقَارِعَةُ والحادثة [illegible] التي تقرع القلوب والاسماع [illegible] ... مَا الْقَارِعَةُ اي شيء هي واي يوم عجيب هي في الفخامة والشناعة والشدة [illegible] ... لزيادة التهويل والتاكيد [illegible] ... عرفت فيها تعجيبا [illegible] ان شانها وعظم خطرها [illegible] الا بالوحي السماوي بقوله وَمَا اَدْرٰكَ يا محمد واي شيء اعلمك مَا الْقَارِعَةُ وما مقدار عظمتها [illegible] عظم شانها فوق ادراك البشر قيل انما سميت القيمة بالقارعة لان الفزع [illegible]



فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِيْنُهٗ فَهُوَ فِيْ عِيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِيْنُهٗ فَاُمُّهٗ هَاوِيَةٌ وَمَا اَدْرٰكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ

و بی قدری هجوم آورند و در زمین پراکنده شوند و کوهها چون پشمهای رنگارنگ که پنبه زن آنرا زده باشد نرم و متلاشی شوند پس در آن روز عملهای مردم را بمیزان سنجند کسی که کفه میزان اعمال خیرش سنگین باشد و بر اعمال شرش بچربد در زندگانی رضایت بخش و نعمت و راحت خواهد بود و کسیکه کفه اعمال خیرش سبک باشد یا بجهت نداشتن یا بجهت زیاد بودن اعمال زشتش جهنم او را چون مادر در بر گیرد و ندانی جهنم چیست جهنم آتش سوزنده است که آتش های دنیا نسبت بآن آتش خنک و سرد است و سوزندگی آتش آخرت بی نهایت است و بوصف نیاید

وفي القيامة اصطكاك الاجرام العلوية والسفلية اصطكاكا شديدا عند تخريب عالم الدنيا او لان القيامة تقرع الناس بالاهوال والافزاع حيث ان السموات تنشق وتنفطر والشمس والقمر يكوران والكواكب تنتثر والجبال تدك والارض تزلزل وتبدل او لانها تقرع اعداء الله بالعذاب والخزي والنكال ثم بين سبحانه بعض اهوالها بقوله يَوْمَ يَكُوْنُ النَّاسُ بعد بعثهم من القبور كَالْفَرَاشِ والحيوانات التي تطير وتتهافت على السراج فتحترق الْمَبْثُوْثِ والمفرق في الهواء والمنتشر [illegible] لا توجه الى جهة واحدة قيل وجه الشبه الكثرة والانتشار والضعف والذلة والاضطراب والتطاير الى الداعي كتطاير الفراش الى النار وقيل وجه الشبه في الاية اختلافهم الى جهات مختلفة وتشبيههم في الاية الاخرى بالجراد المنتشر في الكثرة ثم انه تعالى بعد بيان تفرق الناس في وجه الارض بين سبحانه تغير وجه الارض بقوله وَتَكُوْنُ في ذلك اليوم الْجِبَالُ التي على وجه الارض كَالْعِهْنِ والصوف الملون بالالوان المختلفة الْمَنْفُوْشِ والمفرق اجزائه بالندف والمنشور بالاصبع والاخرى وفيه تنبيه على ان حال الجبال الرواسي اذا كان كذلك عند القرعة فكيف يكون حال الانسان الضعيف ثم بين سبحانه اختلاف الناس في مقدار الاعمال الحسنة حيث انها توزن في ذلك اليوم بالميزان بقوله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِيْنُهٗ واعماله الموزونة او كفة ميزان اعماله الحسنة حين يوضع فيها بعد تجسمها او توضع صحيفتها فيها فهو بسبب رجحان اعماله الحسنة على اعماله السيئة مستقر فِيْ عِيْشَةٍ وحيوة رَّاضِيَةٍ محبوبة قيل يعني ذات رضا يرضى بها صاحبها وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ في ذلك اليوم مَوَازِيْنُهٗ لقلة حسناته وكثرة سيئاته فَاُمُّهٗ التي ياوي اليها كالولد هي هَاوِيَةٌ وجهنم يهوي فيها وقيل يعني ام راسه هاوية في النار فان اهل النار يهوون فيها على رؤسهم وقيل ان امه هاوية كناية عن الهلاكة فان العرب اذا دعوا على رجل بالهلاك قالوا هوت امه لان الهالك تهوي امه حزنا وثكلا ثم عظم سبحانه الهاوية او الداهية التي دل عليها قوله امه هاوية بقوله وَمَا اَدْرٰكَ يا محمد مَا هِيَهْ وما حقيقتها ثم اعلم بقوله نَارٌ حَامِيَةٌ اشدة الحرارة بحيث تكون سائر النيران بالنسبة اليها باردة نعوذ بالله منها عن الباقر عليه السلام من قرء واكثر من قرائة القارعة امنه الله من فتنة الدجال ان يومن به ومن قيح جهنم يوم القيامة قد تم تفسيرها بتوفيق الله تعالى

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْهٰىكُمُ التَّكَاثُرُ حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ

پس از انجام سوره مبارکه القارعه که در اول آن بیان عظمت روز قیامت و پس از آن بیان احوال آن روز و تهدید گنه کاران باتش جهنم بود تنظیم سوره مبارکه تکاثر شد که در آن سرزنش مردم بر غفلت از آن روز و بی فکری در شدائد آخرت و سستی در تحصیل موجبات نجات از عذاب و تهدیدشان باتش جهنم است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع بملامت و نکوهش مردم بر غفلت از عواقب امورشان و سرگرمیشان بدنیا فرمود باین مضمون که ای مردم تفاخر بالیدن بزیادی دارائی و جاه و ریاست و بسیاری خویشان و قبیله و فخر کردن بر یکدیگر بکثرت بستگان و قبیله غافل گردانید شما را از فکر در آیات توحید خداوند و تدبیر در امور آخرت و تحصیل سعادت ابدی تا باندازه که سر وقت مرده ها در گور رفتید و قبیله از اشماره آنها را یاد کردید روایت شد که قبیله بنی عبد مناف و قبیله بنی سهم بر یکدیگر بزیادی و بسیاری جمعیت فخر و مباهات کردند پس هر یک قبیله جمعیت طایفه خود را اشمار دادند قبیله بنی عبد مناف بیشتر شد طایفه بنی سهم گفتند شما زنده ها را شمردید اگر مرده ها را هم بشمارید ما

لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم

تا بشمریم چون مردها را شمردند طایفه بنی سهم زیادتر شدند پس این سوره نازل شد بعضی گفتند معنی این آیه اینست که ای مردم سرگرمی بزیاد کردن مال و اولاد شما را از آخرتتان غافل کرد تا زمانیکه مردید و بقبرهاتان رفتید هرگز نباید حال شما چنین باشد که سعادت خود را در بسیاری مال یا در زیادی اولاد دانید بزودی عن قریب در قبر خواهید دانست که این عقیده و خیال بر خطا و خلاف واقع است البته شک نکنید که بزودی در قیامت خواهید دانست خطای خود را هرگز این خیالات نکنید اگر بطور یقین بدانید اهوال و عذابهای آخرت را از یاد خدا و اشتغال بموجبات سعادت اخرویه غفلت نخواهید کرد و بمال و اولاد و بسیاری افراد قبیله دلخوش و مفتخر نخواهید شد بخدا قسم چون در آخرت زنده شوید و از قبر بیرون آید جهنم را بچشم خود خواهید دید و در آنوقت از نعمتهای دنیا که بغذا آن افتخار میکنید و بخود میبالید از شما پرسش شود و خدا بر کفرتان عقوبتتان خواهد کرد البته

ثم لما ختمت سورة القارعة المتضمنة لتهويل يوم القيامة وبيان بعض اهواله وتهديد العصاة بالهاوية نظمت سورة التكاثر المتضمنة لتوبيخ الناس على الغفلة عن التفكر في الآخرة وعند الاشتغال بما ينجيهم من الاهوال والعذاب فيها طاعة الله ورسوله وتهديد برؤية الجحيم والسؤال عن النعم الدنيوية فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم شرع سبحانه بتوبيخ الناس على الغفلة عن الآخرة بالاشتغال بالدنيا بقوله **الهيكم** وصرفكم ايها الناس عن ذكر الله وطاعته وعبوديته والتفكر في آيات توحيده والتذكر في امر الآخرة وتحصيل موجبات السعادة الابدية **التكاثر** والتفاخر والتباهي بكثرة العدد والاقرباء **حتى زرتم المقابر** توجهتم الى الاموات واستوعبتم عددهم وتفاخرتم بكثرة اقربائكم منهم روي ان بني سهم وبني عبد مناف تفاخروا ايهم اكثر فكان بنو عبد مناف اكثر فقال بنو سهم عدوا مجموع احيائنا وامواتنا مجموع احيائكم وامواتكم ففعلوا فزاد بنو سهم فنزلت وانما عبر سبحانه عن انتقالهم الى ذكر الاموات بزيارتهم للتهكم بهم فان زيارة القبور التي حقها ان تكون مذكرة للموت مرغبة الى الزهد في الدنيا والاعراض عنها وترك التباهي والتفاخر جعلوها سببا للقسوة وحب الدنيا وقيل ان المعنى الهاكم التكاثر بالاموال والاولاد الى ان متم واقبرتم مضيعين اعماركم في طلب الدنيا معرضين عما يهمكم من السعي لآخرتكم فتكون زيارة القبور كناية عن الموت روي ان النبي صلى الله عليه وآله سمع انه يقرء هذه الآية ويقول يقول ابن آدم مالي مالي وهل لك الا ما اكلت فافنيت او لبست فابليت او تصدقت فامضيت وفي التعبير عن ورود القبر بالزيارة اشعار بالخروج منها الى الحشر وموقف الحساب حيث ان الزائر منصرف ومفارق لا مقيم وانما لم يذكر سبحانه الملهى عنه ليذهب ذهن السامع كل مذهب فيحتمل جميع ما فيه السعادة الابدية والخيرات الاخروية وما يحصل به المقامات العالية والدرجات الرفيعة ثم ردع سبحانه المتكاثرين عما هم فيه من التكاثر بقوله **كلا** ليس الامر كما تتوهمون من ان السعادة بكثرة العدد او المال والاولاد **سوف تعلمون** خطاكم وعن قريب تطلعون على ضلالتكم وذلك العلم والاطلاع حين خروج روحكم من ابدانكم حيث انكم حينئذ ترون وحدتكم وعدم نفع الاقرباء والاموال لكم وشدائد الاهوال لديكم او حين دخولكم في القبور حيث انكم تعذبون فيها ولا ناصر لكم في الحديث يسلط على الكافر في قبره تسعة وتسعون تنينا تنهشه وتلدغه حتى تقوم الساعة لو ان تنينا منها نفخ في الارض ما انبتت خضراء وعن الصادق لو دخلتم قبوركم ثم اكد سبحانه التهديد بقوله **ثم كلا سوف تعلمون** وفي لفظ ثم دلالة على ان الانذار الثاني ابلغ من الاول لان فيه تنزيلا لبعد المرتبة منزلة بعد الزمان وقيل ان التهديد الاول بعذاب القبر والثاني باهوال القيامة كما روي عن علي انه قال ما زلنا نشك في عذاب القبر حتى سمعنا عليا يقول كلا سوف تعلمون اي سوف تعلمون في القبر ثم في القيامة وقيل ان الاول عند الموت حين يقال له لا بشرى والثاني في سؤال القبر من ربك ومن نبيك ومادينك عن الصادق لو خرجتم من قبوركم الى محشركم وقوله **كلا لو تعلمون علم اليقين** عند النشور حين ينادي المنادي فلان شقي شقاوة لا سعادة بعدها ابدا وحين يقال وامتازوا اليوم ايها المجرمون وعن الصادق قال ذلك حين يؤتى بالصراط فينصب بين جسري جهنم وتوصيف العلم باليقين واضافته اليه للدلالة على قوة العلم وعن الصادق في الآية قال المعاينة وقيل ان المراد باليقين الموت والبعث والقيامة لانها اذا وقعا جاء اليقين وزال الشك والمعنى لو تعلمون علم الموت وما يلقى الانسان معه وبعده في القبر وفي الآخرة لم يلهكم التكاثر والتفاخر عن ذكر الله وعن الاستعداد للآخرة وقيل ان المعنى لو تعلمون علم الموت وما يلقى الانسان معه وبعده في القبر وفي الآخرة لم يلهكم التكاثر والتفاخر



بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و

پس از خاتمه سوره مبارکه تکاثر که در آن مذمت انسان بر افتخار بکثرت قبیله و مال و تهدید شدن بدیدن جهنم و پرسش از نعمتهای دنیویه و لذتهای نفسانیه بود منتظم سوره مبارکه عصر شد که در آن بیان ضرر داشتن انسان بسبب رغبت بنعمتهای دنیویه و لذتهای نفسانیه است مگر مؤمنین که شکران نعمتها و عمل بوظایف بندگی کنند پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم

عن ذكر الله عن الاستعداد للآخرة وقيل ان المعنى لو تعلمون ما يجب عليكم لتمسكتم به ولو تعلمون لاي امر خلقتم لاشتغلتم به وقيل يعني لو تعلمون ما بين ايديكم علم الامر اليقين اي ما تستيقنونه لفعلتم ما لا يوصف ولا يكتنه ولكنكم ضلال جهلة ثم اوضح سبحانه ما ابهمه من الانذار والوعيد بقوله **لترون** رؤية العين **الجحيم** يوم القيامة وهو جواب قسم مقدر والمعنى والله لترون نهارا وقيل انه جواب لو والمعنى لو تعلمون الجزاء علم اليقين الآن لترون رؤية بالقلب الجحيم وتكون دائما في نظركم لا يغيب عنكم اصلا ثم اكد سبحانه ذلك بقوله **ثم لترونها** رؤية تكون هي **عين اليقين** ونفسه وفي جعل الرؤية التي هي سبب اليقين نفس اليقين من المبالغة ما لا يخفى وقيل ان الرؤية الاولى من البعيد والثانية اذا صاروا الى شفير جهنم وقيل تكرارها للتأكيد وانهما ثم والله ايها المتكاثرون **لتسئلن يومئذ** وفي وقت رؤية الجحيم **عن النعيم** الذي الهاكم الالتذاذ به عن الدين والعمل به فتعذبون على كفرانه وترك شكره قيل ان النعمة المسئولة عنها الصحة والفراغ لما روي عن النبي صلى الله عليه وآله قال نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس الصحة والفراغ وقيل هي الماء البارد لقول النبي صلى الله عليه وآله ان اول ما يسئل العبد من النعيم فيقال له الم نصح جسمك ونروك من الماء البارد وقيل انها النعم الخمس شبع البطون وبرد الشراب ولذة النوم وظلال المساكن واعتدال الخلق كما عن الصادق وقيل ما سوى كن يؤويه وثوب يواريه وكسرة تقويه يسئل عنه وقيل هو نعمة وجود محمد صلى الله عليه وآله وبعثه حيث قال الجابريون نعمة الله ثم ينكرونها وعنهما هو الامن والصحة وعن امير المؤمنين قال الرطب والماء البارد وفي الفقيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل نعيم مسئول عنه صاحبه الا ما كان في غزو او حج وعن الصادق قال تسئل هذه الامة عما انعم الله عليهم برسول الله ثم باهل بيته وعن امير المؤمنين في حديث ان النعيم الذي يسئل عنه رسول الله ومن حل محله من اصفياء الله فان الله انعم بهم على من اتبعهم من اوليائهم وعن الصادق انه سئل ابا حنيفة عن هذه الآية فقال له ما النعيم عندك يا نعمان قال القوت من الطعام والماء البارد فقال لئن اوقفك الله يوم القيامة بين يديه حتى يسئلك عن كل اكلة اكلتها او شربة شربتها ليطولن وقوفك بين يديه قال فما النعيم جعلت فداك قال نحن اهل البيت النعيم الذي انعم الله بنا على العباد وبنا ائتلفوا بعد ان كانوا مختلفين وبنا الف الله بين قلوبهم وجعلهم اخوانا بعد ان كانوا اعداء وبنا هداهم الله للاسلام وهو النعمة التي لا تنقطع والله سائلهم عن حق النعيم الذي انعم به عليهم وهو النبي وعترته وفي رواية اخرى انه قال بلغني انك تفسر النعيم في هذه الآية بالطعام الطيب والماء البارد في يوم الصائف قال نعم قال لو ان رجلا دعاك واطعمك طعاما طيبا وسقاك ماء باردا ثم امتن عليك به الى ما كنت تنسبه قال الى البخل قال افيبخل الله تعالى قال فما هو قال حبنا اهل البيت وعن الرضا قال ليس في الدنيا نعيم حقيقي فقال له بعض الفقهاء ممن حضر فيقول الله تعالى ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم اما هذا النعيم في الدنيا هو الماء البارد فقال له الرضا وعلا صوته كذا فسرتموه انتم وجعلتموه على ضروب فقالت طائفة هو الماء البارد وقال غيرهم هو الطعام الطيب وقال آخرون هو طيب النوم ولقد حدثني ابي عن ابيه ابي عبد الله ان اقوالكم هذه ذكرت عنده في قول الله عز وجل ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم فغضب وقال ان الله عز وجل لا يسئل عباده عما تفضل عليهم به ولا يمن بذلك عليهم والامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف الى الخالق عز وجل ما لا يرضى المخلوقون به ولكن النعيم حبنا اهل البيت وموالاتنا يسئل الله عنه بعد التوحيد والنبوة لان العبد اذا وفى بذلك اداه الى نعيم الجنة الذي لا يزول وعن الصادق في هذه الآية قال ان الله اكرم واجل ان يطعمكم طعاما فيسوغكموه ثم يسئلكم عنه ولكن يسئلكم عما انعم عليكم بمحمد وآل محمد وعن الباقر انما يسئلكم عما انتم عليه من الحق وعن الصادق ثلثة لا يحاسب العبد المؤمن عليهن طعام ياكله وثوب يلبسه وزوجة صالحة تعاونه ويحصن بها فرجه وفي رواية قال ان الله اكرم من ان يسئل مؤمنا عن اكله وشربه وعن الصادق من ذكر اسم الله على الطعام لم يسئل عن نعيم ذلك الطعام اقول الظاهر ان وجه الجمع بين الاخبار ان النعم الذي يسئل عنه جميع الناس نعمة رسالة الرسول وولاية اهل بيته انهم هل ادوا شكرهما بقبولهما والعمل بلوازمهما اذا تبين شكرهم لهما لم يسئلوا عن صرف ما يحتاجون اليه من النعيم في حوائجهم بل يسألون عن صرف ما زاد عليه من الطيبات واذا لم يكونوا مؤمنين بالرسالة والمسلمين للولاية يسألون عن جميع النعم الذي صرف في غير طاعة الله والله اعلم عن الصادق من قرء سورة الهاكم التكاثر في فريضة كتب الله له اجر وثواب مائة شهيد ومن قرءها في نافلة كتب له اجر خمسين شهيدا وصلى معه في فريضته اربعون صفا من الملائكة ان شاء الله تعالى

ثم لما ختمت سورة التكاثر المتضمنة لذم الانسان على التكاثر بالعدد والمال وتهديده برؤية الجحيم والسؤال عن النعيم نظمت سورة والعصر المتضمنة لبيان كون الانسان بسبب رغبته في النعم الدنيوية في خسران وضرر عظيم فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدئها بالقسم بالعصر بقوله **والعصر** قيل ان الله اراد به الدهر ومطلق الزمان لما روي عن النبي انه تعالى اقسم بالدهر ولا الدهر مشتمل

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

خدای متعال قسم یاد فرمود بعصر که بعضی گفتند مراد تمام زمان دنیاست که در آن خوشی و ناخوشی و صحت و درد و دارائی و فقر و امثال اینها از آثار قدرت خداست که آن بزرگ نعمتی است که روز قیامت از آن پرسش شود و بعضی گفتند که مراد وقت عصر از زوال تا غروب آفتاب بجهة ظهور آثار قدرت خدا در آن و برای شرافت این وقت چه آدم در آنوقت آفریده شد و بعضی گفتند مراد عصر پیغمبر است که بهترین زمانها بوده و بعضی گفتند مراد نماز عصر است که فضیلتهای زیاد دارد و پس از قسم خدا مطلب را بیان فرمود بدین مضمون که انسان کلا غرق خسران و زیانند چه عمر و مال خود را در شهوات الهی و هوا پرستی تلف کنند و جان خود را بهلاکت اندازند و عذاب جهنم را برای خود تهیه نمایند با اینکه میتوانند بهمین عمر و مال زندگانی و راحت و نعمت ابدی برای خود بدست آورند مگر آنانکه ایمان بخدا و رسول و عالم آخرت داشته و کارهای شایسته و پسندیده بپردازند و در تکمیل نفس و تهذیب اخلاق خود کوشش نمایند و هم نوعهای خود را بحق و دین توحید و ایمان برسالت خاتم انبیاء و معاد دعوت نمایند و ترغیب بصبر بر طاعت خدا و ترک گناهان کنند فقط این فرقه از مردم از عمر خود بهره خواهند داشت و استفاده خواهند برد

علی السراء والضراء والصحة والسقم والغنى والفقر وغيرهما من آثار قدرة الله تعالى ولانه من اصول النعم الذي لو ضيعه يسئل عنه وقيل انه تعالى اراد به وقت العصر والعشی الذی هو بعد مضی قليل من الزوال الى الغروب واقسم به كما اقسم بالضحى لظهور آثار قدرة الله فيهما ولان لوقت العصر بسبب خلق آدم فيه شرف زائد على سائر الاوقات ولان في القسم به تنبيها على ان وقت ايام العمل الانسانية ربحا كان من الخاسرين وقيل اراد به سبحانه عصر النبوة فانه اشرف الازمنة فاقسم سبحانه بزمان النبی ص كما اقسم بمكانه بقوله لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد واقسم بعمره بقوله لعمرك انهم لفی سكرتهم يعمهون وقيل ان المراد به صلوة العصر لظهور كثير من الاخبار في كمال فضيلتها اقول ويحتمل كون المراد عصر ظهور القائم عن الصادق ع ثم ذكر سبحانه المقسم عليه بقوله انّ الانسان جميع افراده لفی خسر عظيم ونقصان وضرر لا نهاية له من حيث تضييع عمره وابتلاء والهلاك نفسه باتباع الشهوات والانهماك في اللذات والاستغراق في حب الدنيا والاشتياق اليها مع كونه قادرا في مدة عمره على تحصيل السعادة الابدية والراحة السرمدية والنعم الدائمة بطاعة ربه وابتغاء رضوانه وعن الصادق ع ان الانسان لفی خسر الى آخر الآية وعن ابن عباس اريد من الانسان هنا جماعة من المشركين كالوليد بن مغيرة والعاص بن الوائل والاسود بن عبد المطلب وقيل اريد ابولهب وروی ان هؤلاء كانوا يقولون ان محمدا لفی خسر فاقسم الله تعالى ان الامر بالضد مما توهموا اقول لامنافات بين ارادة العموم من الآية ونزولها في حقهم كارادة العموم من قوله ان جائكم فاسق بنباء ونزوله في حق وليد ويشهد لارادة العموم الاستثناء بقوله الا الذين آمنوا بالله ورسوله واليوم الآخر وعملوا الاعمال الصالحات واكتسبوا باعمارهم واموالهم الفضائل والخيرات لانفسهم المستتبعة للدرجات الرفيعة والمقامات العالية في الآخرة فانهم في تجارة لن تبور حيث باعوا الدنيا الدنية الخسيسة واشتروا الآخرة الباقية النفيسة فالمراد صفقة بما ربحها لهم مضافا الى تكميل نفوسهم بالايمان والعمل يسعون في تكميل نفوس غيرهم بان ردعوهم عن الشرك وتواصوا وتعاهدوا هم على الايمان بالحق ووحدانيته ورسالة الرسول وتصديق كتابه والعمل به وباحكامه وتواصوا وتعاهدوا على طاعة الله وبالصبر عليها وتحمل مشاقها وكفها عن المعاصی التی تشتاق اليها النفس بناء على كون الحق اعم من الايمان والعمل القمی ان الانسان لفی خسر يعنی اعدائنا الا الذين آمنوا يعنی بآياتنا وعملوا الصالحات يعنی بمواساة الاخوان وتواصوا بالحق يعنی الامامة وتواصوا بالصبر يعنی بالعترة والقمی عنه قال استثنى اهل صفوته من خلقه حيث قال ان الانسان لفی خسر الا الذين آمنوا بولاية امير المؤمنين وتواصوا بالحق ذرياتهم ومن خلفوا بالولاية تواصوا بها وصبروا عليها وعنه من قرء والعصر في نوافله بعثه الله يوم القيامة مشرقا وجهه ضاحكا سنه قريرا عينيه حتى يدخل الجنة

الحمد لله على التوفيق لتفسيرها

ثم لما ختمت سورة والعصر المتضمنة لبيان ان جميع الناس غافلون وفي خسران لحبهم الدنيا وتفاخرهم بالاولاد والاقارب نظمت بعدها سورة همزة المتضمنة لذم من جمع الاموال وافتخر بها ورأى لنفسه فضلا وفخرا على غيره وتهديد بالخلود في جهنم في الآخرة فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ

پس از انجام سوره مبارکه والعصر که در آن بیان شد که همه مردم در خسران و زیانند برای محبت دنیا و جمع اموال سوره مبارکه همزه تنظیم شد که در آن مذمت کسانی است که جمع اموال کردند و خود را برای دارائی از دیگران برتر دانستند پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع بمذمت کسانی فرمود که عیب جوئی و بدگوئی از مردم کنند باین مضمون که وای بر کسانیکه غیبت اهل ایمان یا خبر چینی و نمامی میان مسلمانان و عیب گوئی مردمان کنند بعضی گفتند که همزه کسانی هستند که باشاره سر و دست و چشم اظهار عیب دیگری کنند





نَارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ

و لمزه کسی است که عیب دیگرانرا بزبان گوید و البته این عیب گوئی و تنقید دیگران برای غروری است که بواسطه جمع اموال قابل یا ناقابل در آنها پیدا شده که آن مالها بخود میبالند و آنرا ذخیره کرده و مایه افتخار و سربلندی خود قرار داده اند و این بدبخت بتصور گمان کند که مالی را که جمع کرده و فراهم آورده وسیله زندگی او است و هیچگاه هرگز نخواهد مرد لذا باآن مغرور و از خود غافل شده و بحالات و معایب دیگران متوجه گردیده ولی هرگز چنین نیست و این گمان فاسدی است که این عیب جو هر دو باتش جهنم انداخته خواهد شد مانند دانه ریگی که در چاهی اندازند و تو ای پیغمبر که جهنم چیست جهنم آتش سوزنده شعله وری است که خدا آنرا بقدرت خود برای عقوبت کفار و گنهکاران آفریده و افروخته این آتش شدت دارد دلها خواهد رفت و علاوه بر آنکه ظاهر بدن را احاطه میکند در تمام احشاء و امعاء نفوذ میکند و بدن و دل را نابود میسازد و خدا گوشت و استخوان کافر را دوباره بیافریند و تا خدا خدائی کند از آن آتش خلاصی نیابد و درهای جهنم بروی آنها بسته و ستونهای بلند بر روی درها گذارده شده که بیرون آمدن آنها از جهنم بهیچوجه ممکن نباشد و نجات از آن ابدا برای کسی تصور نشود

بسم الله الرحمن الرحیم

ثم شرع سبحانه في ذم من يبالی بنفسه ويتعرض لاعراض الناس وتعييبهم بقوله ويل وهلاك او شر وعذاب او خزی وقيل واد في نار جهنم على ما روی لكل همزة وعياب للناس ولمزة وعياب لهم كما عن ابن عباس وفي رواية اخرى عنه الهمزة هم المشاؤون بالنميمة المفرقون بين الاحبة واللمزة الناعتون للناس بالعيب وقيل الهمزة هو العياب باليد والراس والعين بالاشارة واللمزة هو العياب باللسان وقيل الهمزة العياب بالمواجهة او بالجهر واللمزة العياب بظهر الغيب او سرا قيل ان السورة نزلت في الاخنس بن شريق كان يلمز الناس ويغتابهم وخاصة رسول الله وقيل نزلت في الوليد بن المغيرة كان يغتاب النبی ص من ورائه ويطعن عليه في وجهه وقيل نزلت في امية بن خلف وعلى اى تقدير لا يخصص مورد النزول العام ثم وصف سبحانه المذموم بالويل بقوله الذی جمع مالا كثيرا لنفسه او حقيرا عنده بل لانه يفتخر به وعدده وذخره لحوادث الدهر او حصاة مرة بعد اخرى لالتذاذ نفسه بعده او كثرة وافتخر به وقيل يعنی جمع مالا وعدد قومه الذين ينصرونه وانما ذكر صفة جمعه المال لكونه سببا لهمزه ولمزه وهو جهله وجمعه يحسب ويظن ان ماله الذی جمعه اخلده في الدنيا وآمنه من الموت وقيل ان المعنى اعتقد انه ان انتقص ماله يموت فيحفظه من التلف والنقصان ليبقى حيا وقيل فيه تعريض بالعمل الصالح فانه هو الذی يخلد صاحبه في الدنيا بالذكر الجميل وفي الآخرة في النعيم المقيم كلا ليس الامر كما يظن ولا ينفعه هذا الحسبان او المعنى حقا والله لينبذن ذلك الذی جمع المال وليطرحن ذلك الظان الخلود في الحطمة اى كالحصا الذی يطرح في البئر ثم بالغ سبحانه في تهويل الحطمة بقوله وما ادراك يا محمد اى شئ اعلمك ما الحطمة واى شئ هی هی نار الله الموقدة والمشتعلة بامره وقدرته وغضبه لا يطفئها شئ ولا يشبهها شئ من نيران الدنيا في الحديث اوقد عليها الف سنة حتى احمرت ثم الف سنة حتى ابيضت ثم الف سنة حتى اسودت فهی سوداء مظلمة وعن امير المؤمنين عجبا ممن يعصی الله على وجه الارض والنار تسعر من تحته التی تطلع وتعلو على الافئدة واوساط القلوب وتغشاها حاصل الآية والله اعلم ان نار جهنم تحطم وتكسر العظام وتاكل اللحوم وتدخل في اجواف العصاة واهل الشهوات وتصل الى صدورهم وتستولی على افئدتهم وتخصيص الافئدة بالذكر لما ان الفؤاد الطف ما في الجسد واشده تالما بادنى الاذى او لانه محل العقائد الفاسدة والضمائر الخبيثة ومنشأ الاعمال السيئة وروی عن النبی ص ان النار تاكلهم حتى اذا اطلعت على افئدتهم انتهت ثم ان الله تعالى يعيد لحومهم وعظامهم مرة اخرى ثم بين سبحانه ياس الظانين الخلود في الدنيا من خروجهم من الجحيم وتيقنهم بالخلود في النار بقوله انها عليهم موصدة ومغلقة الابواب حال كونهم موثقين في عمد واعمدة ممددة ومطولة التی هی اثبت من القصيرة مثل المقاطر والخشبات التی يجعل فيها ارجل اللصوص كيلا يهربوا وقيل يعنی يطبق عليهم ابواب النيران ويجعل على الابواب العمد الطويلة استيثاقا في استيثاق لئلا يخرجوا منها ولا يدخل عليهم روح وعليه في بمعنى الباء والمعنى ان النار عليهم مطبقة الابواب

بأعمدة مدت عليها وانما لم يقل بعمد لان الاشعار بكثرتها بحيث صارت كان الابواب فيها القمی قال اذا مدت العمد كان والله الخلود وعن الصادق ع من قرء ويل لكل همزة لمزة في فريضة من فرائضه بعد الله عنه الفقر وجلب عليه الرزق ويدفع عنه ميتة السوء قد تم تفسيرها

نافعها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ۝ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ۝ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ

پس از خاتمه سوره مبارکه همزه که در آن مذمت آنانکه نسبت بپیغمبر عیب گوئی میکردند برای جلوگیری از شرف ابر رسالتش نظم سوره مبارکه فیل شد که در آن بیان حفظ خدای متعال خانه کعبه را از خراب شدن که در آن تسلیه پیغمبر است از جهة آنکه خدا اینکه خانه اش را بطور خارق عادت حفظ کرد پیغمبرش را هم از شر دشمنان حفظ خواهد نمود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم شروع بتسلیه خاطر پیغمبرش فرموده باین مضمون که آنگاه که در عالم اشباح بودی نگرندیدی که پروردگارت چه معامله کرد با لشکریکه فیل برای خراب کردن کعبه آورده بردند مع الوصف خداوند خانه اش را از شر آنها نگهداری کرد تا قبله گاه تو باشد روایت شد که ابرهه نام که لقبش اشرم بود چون از طرف پادشاه حبشه حکومت یمن را متصدی شد دید عموم مردم آن نواحی در وقت حج رو بمکه میروند شنید که اهل حجاز باین جهت داشتند حسد و رشک برد خواست مردم را از کعبه رو گردان و متوجه شهر یمن کند کلیسائی از سنگهای مرمر رنگارنگ ساخت و بطلا و زیور آن کلیسا را آراست و صلیبهای طلا و منبرهائی از عاج و آبنوس در آن گذاشت و بمردم وعده انعامات زیاد برفتن در آن کلیسا داد و مردم بطمع جایزه و انعام بطرف آن کلیسا رفتند و هر کس رفت درهم و دینار زیاد گرفت در آنوقت رئیس مکه حضرت عبد المطلب بود ...

[illegible]



لما ختمت سورة الهمزة المتضمنة لذم العيابين للنبي الطاعنين فيه لاطفاء نوره واخلال امر رسالته نظمت سورة الفيل المتضمنة لبيان حفظ الله بيته من الخراب تعريضا بقصد محمد بالهلاك اعدائه واهلاك اعداء بيته الحرام وتسلية لقلبه الشريف المتألم بمكائد اعدائه في الاخلال بامر رسالته

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم شرع سبحانه في تسلية قلب حبيبه نبينا بقصة اهلاك اعداء بيته بقوله الم تر يا محمد حين كنت في عالم الاشباح محيط الفضا هذا العالم او المراد الم تعلم بالتواتر علما نازلا منزلة الرؤية كيف فعل عامل ربك اللطيف بك باصحاب الفيل وجند ابرهة القاصدين تخريب الكعبة ابقاء لما يكون قبلة صلوتك اعظاما لك وتشريفا لمقدمك الشريف روي ان ابرهة بن الصباح الملقب بالاشرم ملك اليمن من قبل اصحمة بن بحر النجاشي راى تو جه الناس في ايام الموسم الى حج بيت الحرام حسد اهل الحجاز على الشرف الحاصل لهم بسبب الكعبة فاراد صرف الناس عن الكعبة الى بلده فبنى كنيسة بصنعاء من رخام ملون واجتهد في زخرفها ...

[illegible]

كالجزع الطفار كما عن ابن عباس كانه من **سجيل** طين متحجر معرب سنك كل كما عن ابن عباس وقيل هو علم للديوان الذى كتب فيه عذاب الكفار كانه قال بحجارة من جملة العذاب المكتوب المدون وقيل السجيل اسم السماء الدنيا وقيل للراسم جهنم وكان سجين فابدلت نونه باخره لاما وقد مر ان لكل طاير كان معه ثلاثة احجار حجر بمنقاره وحجران برجليه تقيل بكل واحد رجلا ما يقع منها فى موضع الا خرج من الجانب الاخر وان وقع على راسه خرج من دبره وفى رواية عن ابن عباس لم يقع حجر على احد الا نقط جلده وثار به الجدرى **فجعلهم** الله **كعصف** وورق زرع **ماكول** اكله الديدان او انما

[illegible]

[illegible]

ثم لما ختمت سورة الفيل المتضمنة لبيان انعام الله على قريش بدفع اصحاب الفيل عنهم وحفظ الكعبة التى كان بها عزهم وفخرهم

نظمت سورة قريش المتضمنة لبيان منته عليهم بادامة تجارتهم الى اليمن والشام واطعامهم من الجوع وسعة معاشهم وامنهم من الخوف من اصحاب الفيل وغيرهم

فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

**لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ايلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَلْيَعْبُدُوا**

پس از انجام سوره مباركه فيل كه در آن بيان احسانش بر قريش بود بدفع اصحاب فيل و حفظ كعبه كه سبب شرف و عزت شان بود تنظيم سوره مباركه قريش شده كه در آن ادامه تجارت آنها بشام و يمن و دفع گرسنگى و خوف و بيم از آنها فرموده





**رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ الَّذِىٓ اَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَاٰمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ**

پس بعد از ذكر بسم الله الرحمن الرحيم بيان حكمت هلاك اصحاب فيل فرمود باين مضمون كه خدا اصحاب فيل را هلاك كرد بجهت باقى گذاردن قريش را بر عادت و داب خود و آن مسافرت براى تجارت بشام و يمن در زمستان و تابستان ابن عباس فرمود رسم قريش اين بود كه يكى از آنها كه فقير و نادار ميشد زن و بچهاى خود را از شهر به بيابان ميبرد و خيمه ميزد و در بيابان ميماندند تا عائله ايشان از گرسنگى ميمردند تا زمان هاشم عبد مناف كه رئيس قبيله قريش بود و او پسرى داشت كه با يكى از بچهاى قبيله بنى مخزوم همبازى بود روزى آن بچه به پسر هاشم از گرسنگى شكايت كرد پسر هاشم بمادرش گفت مادرش مقدارى آرد و پيه بخانه آن بچه فرستاد چند روزى با آن زندگانى كردند باز آن بچه نزد پسر هاشم از گرسنگى شكايت كرد هاشم اين وضعيت را ديد بقريش امر كرد در زمستان بيمن و در تابستان بشام روند و تجارت و كسب كنند و آنچه از مخارج و مصارف خود زياد آمد بفقرا و قبيله بدهند اين تجارت مرسوم و معمول در قريش شد لذا همه قريش ثروتمند و دارا شدند پس خداوند بر قريش اين نعمت مسافرت منت گذارد و فرمود پس بايستى قريش پروردگار كعبه را پرستش نمايند كه آنها را از گرسنگى نجات داد و از خوف و بيم از اصحاب فيل و از ديگر دشمنان در امان داشتند و ايمن و آسوده خاطر كرد قمى ره فرمود كه معاش قريش از تجارت بشام و يمن بود كه پوست و مغز حسته و فلفل و مثال آنها از شام و يمن ميبردند و لباس و حبوبات ميخريدند و بمكه مى آوردند و در هر سفرى يك نفر از بزرگان قريش بر رياست قافله ميرفت چون خداى تعالى پيغمبر را مبعوث فرمود قريش از مسافرت بى نياز شدند از آنطرف مردم شهرهاى ديگر شرفياب حضور آن حضرت ميشدند پس خداوند فرمود كه بايستى قريش پرستش من كنند و شكر نعمت بجاى آرند كه آنها را از گرسنگى نجات داده و ديگر محتاج بمسافرت نيستند و در مسافرتها از شر دشمنان ايمنى يافتند

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدئها ببيان حكمه من حكم اهلاك اصحاب الفيل وهى تعامر على قريش بقوله **لايلاف قريش** قيل ان المتقدر جعل اصحاب الفيل كعصف ماكول واهلكهم ...

[illegible]

في جميع اسفارهم واحوالهم عن القمي قال نزلت في قريش لانه كان معاشهم من الرحلتين رحلة في الشتاء الى اليمن ورحلة في الصيف الى الشام وكانوا يحملون الادم واللب وما يقع من ناحية البحر من الفلفل وغيره فيشترون بالشام الثياب والدرمك والحبوب وكانوا يتألفون في طريقهم ويثبتون في الخروج في كل خرجة رئيسا من رؤساء قريش وكان معاشهم من ذلك فلما بعث الله نبيه استغنوا عن ذلك لان الناس وفدوا على رسول الله وحجوا الى البيت فقال الله تعالى فليعبدوا رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوع فلا يحتاجون ان يذهبوا الى الشام وآمنهم من خوف يعني خوف الطريق عن ام هاني بنت ابي طالب قالت ان رسول الله فضل قريشا بسبع خصال لم يعطها احدا قبلهم ولا يعطاها احد بعدهم النبوة فيهم والخلافة فيهم والحجابة للبيت فيهم والسقاية فيهم ونصروا على اصحاب الفيل وعبدوا الله سبع سنين وفي رواية عشر سنين لم يعبده احد غيرهم ونزلت فيهم سورة في القران لم يذكر فيها احد غيرهم لايلاف قريش اقول الظاهر ان المراد من قولها عبدوا الله سبع سنين عبادتهم في بدو ظهور الاسلام فان المؤمنين بالرسول في تلك المدة كلهم كانوا من قريش عن الصادق من اكثر قراءة لايلاف قريش بعثه الله يوم القيامة على مركب من مراكب الجنة حتى يقعد على موائد النور يوم القيامة الحمد لله على اتمام تفسيرها

سورة المباركة الماعون

# سورة المباركة الماعون

بسم الله الرحمن الرحيم

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

پس از خاتمه سوره قریش که در آن بیان نعمت الهی بر قریش بود تنظیم سوره مبارکه ماعون شد که در آن مذمت قریش است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم فرمود ای محمد مگر ندیدی آن کافر را که تکذیب دین اسلام میکند اگر خواهی او را بشناسی او کسی است که مال یتیمان بیچاره را میخورد و خود را و او را بسیر گردن فقرا نمیکند از آنکه عقیده بآخرت و جزاء اعمال ندارد و بدتر از او کسانی هستند که بظاهر و از روی نفاق نماز میخوانند ولی در باطن اعتنائی بنماز ندارند و رعایت نیت و شرائط و اداب آن نمیکنند و بخواندن نماز خود نمائی مینمایند و در دل ابداً توجهی بخداوند ندارند و اگر مسلمانی از آنها چیزی چون کاسه و کوزه و دیگ بعاریت بخواهد از شدت بخل با دندیه حاصل آنکه ملاو بر اینکه چیزی بکسی نمیدهند بعاریت هم

ثم لما ختمت سورة قريش المتضمنة لبيان انعامه ومنته على قريش بدفع اصحاب الفيل عن البيت الذي هو سبب عزهم وسعة معاشهم وامنهم من خوف الاعداء

نظمت سورة الماعون المتضمنة لبيان كفرهم وكفرانهم بنعم الله وبخلهم على الفقراء وظلمهم على اليتيم طغيانا على الله فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدء بها بذم بعض القريش واظهار التعجب من كفرهم وطغيانهم بقوله **أَرَأَيْتَ** يا محمد الكافر العنود **الَّذِي يُكَذِّبُ** عنادا ولجاجا **بِالدِّينِ** وجزاء الاعمال او بدين الاسلام وان اردت ان تعرفه فذلك الكافر هو الظالم **الَّذِي يَدُعُّ** ويدفع الطفل **الْيَتِيمَ** عن حقه ظلما وجفوة روي ان ابا جهل كان وصيا ليتيم فجاءه يوما عريانا يسأله من مال نفسه فدفعه دفعا شنيعا فايس الصبي فقال له بعض اكابر قريش قل لمحمد يشفع لك وكان غرضهم الاستهزاء به فجاء الى النبي وما كان يرد محتاجا فذهب معه الى ابي جهل فرحب به وبذل المال لليتيم فعيره قريش وقالوا له صبوت فقال لا والله ما صبوت لكن رايت عن يمينه وعن يساره حربة خفت ان لم اجبه يطعنها في وعن القمي قال نزلت في ابي جهل وكفار قريش وقيل نزلت في ابي سفيان كان ينحر جزورين في كل اسبوع فاتاه يتيم فساله فقرعه بعصاه وقيل نزلت في العاص بن وائل السهمي وكان من صفته الجمع بين التكذيب بيوم القيامة والاتيان بالاعمال القبيحة وقيل نزلت في الوليد بن المغيرة وروي عن ابن عباس انها نزلت في منافق جمع بين البخل والمراءاة وقيل انها عام لكل من كان مكذبا بيوم الدين **وَلَا يَحُضُّ** ولا يحث نفسه او غيره **عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ** لغاية بخله وخساسة طبعه وقساوة قلبه وعدم اعتقاده باجر وثواب على اطعامه في الاخرة ثم ذم سبحانه بعض المنافقين منهم بقوله **فَوَيْلٌ** وعذاب شديد **لِّلْمُصَلِّينَ** منهم نفاقا **الَّذِينَ هُمْ** باتونيه صورة الصلوة وهم **عَن صَلَاتِهِمْ** من اولها الى اخرها **سَاهُونَ** وغافلون لعدم مبالاتهم بها وانما غرضهم من اتيانها حفظ النفوس عن الصادق انه سئل عن هذه الاية اهي وسوسة الشيطان فقال لا كل احد يصيبه هذا ولكن ان يغفلها ويدع ان يصلي في اول وقتها وعن ابي ابراهيم عنه قال هو الترك لها والتواني عنها وعن الكاظم قال هو التضييع وقال جمع من مفسري العامة معنى ساهون لا يتعهدون اوقات صلوتهم





ولا تراثيها ومعناه انه لا يبالي صلى ام لم يصل فيلوت اول السورة في المكذبين المتجاهرين وهذه الاية في المكذب المنافق وفي تسمية ما بالويل دلالة على كون المنافق اسوء حالا من الكافر المتجاهر بالكفر ثم ذمهم سبحانه بالرياء وغاية البخل بقوله **الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ** الناس ويرون اعمالهم ويظهرون ان لهم من الخشوع والخضوع في الصلوة ما ليس في قلوبهم ليثنوا عليهم وعن امير المؤمنين انه قال يريد بهم المنافقين الذين لا يرجون لها ثوابا ان صلوا ولا يخافون عليها عقابا ان تركوا فهم عنها غافلون حتى يذهب وقتها فاذا كانوا مع المؤمنين صلوها رياء واذا لم يكونوا معهم لم يصلوا وهو قوله الذين يراءون **وَيَمْنَعُونَ** الناس **الْمَاعُونَ** والامتعة القليلة التي يحتاج اليها مثل القدر والقصعة والغربال والقدوم والدلو واما الماء والنار والملح مما يسئله الفقير والغني ولا يعتار منعه وينسب مانعه الى اللوم وخساسة الطبع وروى ثلاثة لا يحل منعها الماء والنار والملح وقيل سميت الزكوة ماعونا لانها قليل من كثير وعن امير المؤمنين والصادق هو الزكوة المفروضة وعن الصادق قال هو القرض تقرضه والمعروف تصنعه ومتاع البيت تعيره ومنه الزكوة قيل ان لنا جيرانا اذا اعرناهم متاعا كسروه وافسدوه فعلينا جناح ان نمنعهم اذا كانوا كذلك قيل في وجه المناسبة بين الرياء ومنع الماعون كانه تعالى يقول الصلوة لي والماعون للخلق فما كان لي يعرضونه على الخلق وما هو للخلق يسترونه عنهم فتكون معاملتهم مع الرب والخلق على العكس عن الباقر من قرء سورة ارأيت الذي يكذب بالدين في فرائضه ونوافله قبل الله صلوته وصيامه ولا يحاسبه بما كان منه في الحيوة الدنيا الحمد لله على اتمام تفسيرها

ثم لما ختمت سورة الماعون المتضمنة لذم المنافقين بترك الصلوة والرياء بها والبخل نظمت سورة الكوثر المتضمنة لامر النبي بالصلوة الخالصة ونحر البدن لطعام الفقراء فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

پس از سوره مبارکه ماعون که در آن مذمت کفار و منافقین بر بخل و ترک نماز بود تنظیم سوره مبارکه کوثر شد که در آن بیان کثرت انعامش بخاتم النبیین و امر آن حضرت بنماز با خلوص نیت و نحر کردن شتر جهت فقرا بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم ذکر انعامش از رسول اکرم فرمود باین مضمون که ما که پروردگار توهستیم و تمام نعمتها در زمین از آن ما است تو ای محمد کوثر و خیر بی اندازه بخشیده ایم چنانچه از ابن عباس مروی است سعید بن جبیر با او گفت که گروهی عقیده بر آنستکه کوثر نهری است در بهشت ابن عباس فرمود آنهم از جمله خیر بسیاری است که خدا به پیغمبرش داده بعضی گفتند که مراد از کوثر فرزندان بسیار است و فخر رازی سنی گفت که ببینید که چه قدر از اولاد آن حضرت را دشمنان کشتند باز عالم پر است از اولاد آن حضرت و از بنی امیه کسی در دنیا که تا اندازه محل اعتبار باشد نمانده بعلاوه چقدر از بزرگان علماء از اولاد آن حضرت هستند مانند باقر و صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا و نفس زکیه و مثال آنها و بعضی گفتند مراد از کوثر پیغمبری و قران است که خدا بآن حضرت داده و معانی دیگر از مفسرین اهل سنت برای کوثر نقل شده ولی در اخبار شیعه اما میه کوثر تفسیر بنهر و حوض کوثر معروف شده پس از اظهار منت بآن حضرت خدای تعالی مطالبه شکر آن فرمود باین مضمون که ای حبیب ما در ازاء این نعمت بزرگ که بتو داده شده برای پروردگارت که تو این تفضلات را کرده نماز را با خلوص نیت بخوان و شتر نحر کن و بفقرا بده و بخوران که این دو بهترین عبادت بدنی و مالی است بعضی گفتند که مراد از نماز نماز عید و مراد از نحر قربانی روز عید قربان است و بعضی گفتند مراد از نحر بلند کردن دست است در وقت تکبیر نماز تا گودی گردن که آن زینت نماز است یا در وقت دعا کردن پس چون مشرکین شماتت آن حضرت را میکردند که بی اولاد است و فرزندی ندارد که پس از رفتنش از دنیا جانشین او باشد لذا خدا فرمود که دشمنانت ای محمد بیعقب و بی دنباله اند که جانشینی نخواهند داشت و دشمنان از دنیا محو خواهد شد

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدء بها بذكر غاية انعامه على النبي بقوله **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ** يا محمد من خزائن رحمتنا انعاما عليك لا امتنانا علينا ونهاية محبوبيتك عندنا **الْكَوْثَرَ** وهو النهر في الجنة فيه خير كثير على المشهود بين السلف والخلف من مفسري العامة على ما قيل لما روي عن انس عن النبي انه قال رايت نهرا في الجنة حافتاه قباب اللؤلؤ المجوف فضربت بيدي على مجرى الماء فاذا انا بمسك اذفر فقلت ما هذا قيل الكوثر الذي اعطاك الله وروي عنه انه قرء السورة فقال اتدرون ما الكوثر انه نهر في الجنة وعدنيه ربي فيه خير كثير احلى من العسل واشد بياضا من اللبن وابرد من الثلج والين من الزبد حافتاه الزبرجد واوانيه من فضة عدد نجوم السماء لا يظمأ من شرب منه ابدا اول وارديه الفقراء المهاجرين الدنسين الثياب الشعث الرؤس وقيل انه

حوضه وسمّي الكوثر لكثرة وارديه وفي الحديث حوضي ما بين صنعاء الى ايلة قيل في التوفيق بين الروايتين ان النهر ينصب
في الحوض ويسيل منه فيكون الحوض كالمنبع له وقيل ان المراد بالكوثر الخير الكثير كما عن ابن عباس روى انه فسر الكوثر بالخير
الكثير فقال له سعيد بن جبير ان ناسا يقولون هو نهر في الجنة فقال هو من الخير الكثير اقول عليه يكون جميع النعم التي اعطاه الله
الظاهرة والباطنة داخلة في الخير الكثير وقيل انه النبوة وقيل انه القرآن وقيل هو دين الاسلام وقيل هو الفضائل الكثيرة
التي فيه وقيل انه العلم الكثير وقيل انه الخلق الحسن لانتفاع عموم الناس به وقيل انه رفعة الذكر وقيل انه المقام المحمود الذي هو
الشفاعة وقيل انه كثرة اولاده لان هذه السورة نزلت ردا على من عابه بعدم الاولاد فالمعنى انا نعطيك نسلا يبقون مر الزمان
قال الفخر الرازي فانظر كم قتل من اهل البيت ثم العالم ممتلئ منهم ولم يبق من بني امية في الدنيا احد يعبأ به ثم انظر كم كان فيهم
من اكابر العلماء كالباقر والصادق والكاظم والرضا عليهم السلام والنفس الزكية وامثالهم وقيل هو كثرة علماء امته لانهم كانوا كانبياء
بني اسرائيل وقيل انه كثرة اتباعه وقيل انه هذه السورة لانها مع قصرها وافية بجميع منافع الدنيا والآخرة حيث انها فيها مع قصرها
اعجاز البيان واخبار بالمغيبات فهي كافية لاثبات النبوة الجامعة للخيرات الدنيوية والاخروية وعن الصادق قال هو الشفاعة وعنه
قال هو نهر في الجنة اعطاه الله نبيه ص وروى الصدوق عن ابن عباس قال لما نزل على رسول الله انا اعطيناك الكوثر قال له علي بن
ابي طالب ما الكوثر يا رسول الله قال هو نهر اكرمني الله به قال علي هو نهر شريف فانعته لنا يا رسول الله قال نعم يا علي الكوثر نهر
يجري من تحت عرش الله ماؤه اشد بياضا من اللبن واحلى من العسل والين من الزبد حصاه الزبرجد والياقوت والمرجان حشيشه
الزعفران ترابه المسك الاذفر قواعده تحت عرش الله ع ثم ضرب رسول الله على جنب امير المؤمنين وقال يا علي هذا النهر لي و
لك ولمحبيك من بعدي وفي الخصال عن امير المؤمنين قال انا مع رسول الله ومع عترتي على الحوض فمن ارادنا فليأخذ بقولنا
وليعمل عملنا فان لكل اهل نجيبا ولنا نجيب ولنا الشفاعة ولاهل مودتنا الشفاعة فتنافسوا في لقائنا على الحوض فانا نذود عنه
اعداءنا ونسقي منه احباءنا واولياءنا من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا حوضنا فيه مثعبان ينصبان من الجنة احدهما من تسنيم والآخر
من معين على حافتيه الزعفران حصاه اللؤلؤ وهو الكوثر ثم انه تعالى بعد ما تفضل على نبيه على العالمين باعطائه الكوثر طالبه بشكره
بامره بالقيام بعبوديته وتعظيمه بقوله **فَصَلِّ** يا حبيبي الصلوة التي هي جامعة لجميع وظائف العبودية وشئون التعظيم
**لِرَبِّكَ** المتفضل عليك بالنعم التي لا تحصى اداء الشكر عليها قيل انه تعالى لما امر نبيه بالصلوة قال ص كيف اصلي ولست على
وضوء فقال الله انا اعطيناك الكوثر ثم ضرب جبرئيل بجناحه على الارض فنبع ماء الكوثر فتوضأ ثم امره بافضل العبادات المالية
بقوله **وَانْحَرْ** البدن التي هي انفس الاموال عند العرب قيل لما كانت صلوة المشركين ونحرهم للاصنام ونحرهم سبحانه لتكن
صلوتك ونحرك لربك وقيل اريد بالصلوة صلوة العيد الاضحى وبالنحر نحر الاضحية وقيل يعني صلوة الفجر بالمزدلفة والنحر بمنى
وقيل يعني استقبل في الصلوة بنحرك القبلة وقيل يعني ارفع يديك الى نحرك عند تكبيرات الصلوة روى بعض العامة عن اصبغ بن
نباتة عن امير المؤمنين ع قال لما نزلت هذه السورة قال النبي ص لجبرئيل ما هذه النحيرة التي امرني بها ربي قال ليست بنحيرة ولكنه
يامرك اذا تحرمت للصلوة ان ترفع يديك اذا كبرت واذا ركعت واذا رفعت راسك من السجود واذا سجدت فانه صلوتنا وصلوة
الملائكة الذين في السموات السبع وان لكل شئ زينة وزينة الصلوة رفع اليدين عند كل تكبيرة وروى عنه انه فسر هذا
بوضع اليدين على النحر في الصلوة وقال رفع اليدين قبل الصلوة عادة المستجير العائذ ووضعها على النحر عادة الخاضع الخاشع وقيل يعني
ارفع يديك عقيب الدعاء الى نحرك وقيل يعني ارفع يديك عقيب الدعاء الى نحرك وقيل يعني اقعد بين السجدتين حتى يبدو نحرك وهذه
الاقوال كلها متفقة على ان النحر يعني الصدر وعن الصادق ع هو رفع اليدين حذاء وجهك فقال بيده هكذا يعني استقبل بيديه حذاء
وجهه القبلة في افتتاح الصلوة وعن الباقر ع انه سئل عنه فقال النحر الاعتدال في القيام بان يقيم صلبه ونحره ثم انه تعالى بعد اظهار غاية
لطفه بحبيبه رد طعن المشركين عليه بانه ابتر بقوله **إِنَّ شَانِئَكَ** يا محمد ومبغضك **هُوَ الْأَبْتَرُ** ومنقطع النسل
روى ان العاص بن وائل كان يقول بعد موت عبد الله بن رسول الله من خديجة ان محمدا ابتر لا ابن له يقوم مقامه
بعده فاذا مات انقطع ذكره واسترحتم كما عن ابن عباس وعامة المفسرين على ما قيل وعن السدي لما مات ابنا القاسم و
عبد الله بمكة وابراهيم بالمدينة كانت قريش يقولون ان محمدا ابتر ليس له من يقوم مقامه فاخبر الله ان عدوه ابتر و
من معجزات النبي ص حيث نرى ان نسل اولئك الكفار قد انقطع ونسله ص يزداد وينمو كل يوم الى يوم القيامة وقيل انها نزلت في
ابي جهل فانه لما مات ابن رسول الله قال ابو جهل اني ابغضه لانه ابتر وقيل نزلت في عمه ابي لهب فانه لما شاع فهم بقوله بالك
كان يقول في غيبته انه ابتر وقيل نزلت في عقبة بن ابي معيط وانه هو الذي كان يقول ذلك قيل ان ابتر هو المنقطع عن قومه قيل لما اوحى الله
الى رسوله ودعا قريشا الى الاسلام قالوا ابتر محمد اي خالفنا وانقطع عنا وعن ابن عباس لما قدم كعب بن الاشرف مكة اتاه جماعة من قريش
فقالوا نحن اهل السقاية والسدانة وانت سيد اهل المدينة انحن خير ام هذا الابتر من قومه يزعم انه خير منا فقال انتم خير منه
فنزل ان شانئك هو الابتر وقيل ان المراد بالابتر هنا المنقطع عن المقصود قبل بلوغه فاجابهم الله تعالى ان خصمهم هو الذي يكون
كذلك فانهم صاروا مدبرين مغلوبين مقهورين وصارت رايات الاسلام عالية واهل الشرق والغرب لها متواضعة وقيل
ان المراد به من لا ناصر له ولا معين فكذبهم الله لان الله هو مولاه وجبرئيل وصالح المؤمنين وان الكفار لا ناصر لهم وقيل





وقيل ان المراد به الحقير الذليل وروى ان ابا جهل اتخذ ضيافة لقومه ثم قال لهم محمد **ابتر** ثم قال قوموا حتى نذهب الى محمد واصارعه واجعله
ذليلا حقيرا فلما وصلوا الى داره خديجة وتوافقوا على ذلك اخرجت خديجة بساطا فلما تصارعا جعل ابو جهل يجتهد في ان يصرعه وبقي
النبي ص واقفا كالجبل ثم بعد ذلك رماه النبي على اقبح وجه والمصارع اخذه باليد اليسرى فصرعه على الارض مرة اخرى ووضع قدمه
على صدره وقيل ان المراد من قوله ان شانئك هو الابتر مثلا لو اقتصر في التفسير لما انتسب النبي ص الى الفقر والى البتر وقد فسر الكوثر بالدولة
فلما الله الامر عليه وبين ان الامر من لدن الله والقليل من ذلك الله هو الكثير والكوثر لمحمد وللابتر عدوه وللامامة والذلة لعدوه فكان بين اوله والآخر
واخرها نوع مطابقة وقيل ان المراد المنقطع عن الملك والسلطنة وقد روى ان رجلا قام الى الحسن بن علي وقال يا مسود وجوه المؤمنين
بان تركت الامامة لمعاوية فقال لا تؤنبني يرحمك الله فان رسول الله قد رأى بني امية في المنام يصعدون منبره رجلا رجلا فساءه ذلك فانزل الله
تعالى انا اعطيناك الكوثر وانا انزلناه في ليلة القدر فملك بني امية كذلك ثم انقطعوا وصاروا مبتورين وقيل ان المراد الكلام
الفاسد في حقك منقطع مضمحل واما المدح الذي ذكرناه فيك فهو باق على وجه الدهر من الفيء وقال دخل رسول الله المسجد وفيه
عمرو بن العاص والحكم بن العاص فقال عمرو يا ابتر وكان الرجل في الجاهلية اذا لم يكن له ولد سمي ابتر ثم قال عمرو اني لاشنأ محمدا اي ابغضه
فانزل الله على رسوله السورة ان شانئك اي مبغضك هو الابتر اي لا دين له ولا نسب تمام الفصاحة والبلاغة معارضة وسيلة الكفر الى التوسل
الامال
بقوله انا اعطيناك الجماهير فصل لربك وهاجر ان مبغضك هو الكافر فان تغيير ثلاث كلمات لا يكون معارضة مع عدم المناسبة بين
الجماهير والصلوة والمهاجرة وحكم الذوق السليم بركة عن الصادق من كان قراءته انا اعطيناك الكوثر في فرائضه ونوافله سقاه الله
من الكوثر يوم القيامة وكان محله عند رسول الله في اصل شجرة طوبى

ثم لما ختمت سورة الكوثر المتضمنة لغاية انعام الله وتفضله على رسوله وامره بعبادته
نظمت سورة الجحد المتضمنة لاستئناف الرسول عن غير الله فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا
أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ
وَلِيَ دِينِ

پس از خاتمه سوره مبارکه کوثر که در آن بیان کمال تفضل رسول اکرم وامر او بعبادت بدنی ومالی ورد طعن مشرکین برآن
حضرت بود تنظیم سوره مبارکه جحد شد که در آن بیان اختصاص عبادت آن حضرت بخدای متعال ومعارضه مشرکین
ومذمت آنها بکفر وجحود بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خطاب بآن حضرت فرمود بدین مضمون که ای محمد بگو بقریش
واهل مکه چنانکه شما بمن در مقام سرزنش بنداشتن اولاد میگفتید من هم بکمال جلادت ودلیری بشما در مقام سرزنش بکفر که بدترین وپست‌ترین
صفات است بزنم وبشما گویم ای کفار وبی دینان من هرگز خدایان شما که جماد ومخلوقند نخواهم پرستید وشما هم از روی لجاج
وعصبیت خدای یگانه‌ای که من میپرستم نخواهید پرستید باز بشما میگویم من ابدا واصلا پرستش کننده خدایانی که
شما میپرستید نیستم ومن امید پرستش آنها را نداشته باشید ومن میدانم که شما از بدفطرتی وبدذاتی وبی خردی وعنادیکه دارید
پرستش کنید خدای یگانه قادر قاهر که من میپرستم نیستید شما پی دین باطل وفاسد خود بروید وعاقبت وخیم دین خود را ببینید
من هم جدا بر دین خود بجان ودل ثابت وپافشارم ویقین بهترین نتیجهها واستفادهها از دین خود دارم وآنرا هم بشما
تبلیغ وبرآن اتمام حجت بر شما کردم البته پوشیده نیست که از یک تن تنها این جرئت وجلادت در میان هزاران کفار
خونخوار دلیل راستگوئی واعتماد بخدای قاهر غالب وتوکل بتأییدات غیبیه است اهل سنت روایت کردند که گروهی از
از سر کشها وتنفذین مشرکین چون ابوجهل وولید بن مغیره وعاص بن وائل وامیة بن خلف واسود بن عبد یغوث وحارث بن
قیس ودیگران بآن حضرت عرض کردند یکسال تو خدایان ما را پرستش کن ویکسال ما خدای ترا میپرستیم ومیان ما واین
قرار صلح وسازش شود ودوئیت وطرفیت از میان برداشته شود آن حضرت فرمود محال است که من غیر خدایم را
بپرستم آنها عرض کردند شما فقط دست نوازشی بخدایان ما بکش ما هم خدای ترا عبادت میکنیم پس این سوره فرود آمد پس
پس آن حضرت صبح بمسجد الحرام تشریف برده در مقابل آن مشرکین آن سوره را خواند پس همه ناامید از همراهی آن حضرت
با خود شدند وصدوق روایت کرده که گروهی از قریش که در میان آنها عتبة بن ربیعه وامیة بن خلف وولید بن مغیره و

از عاص بن وائل بود ند که جلو راه رسول خدا گرفتند و عرض کردند بیا تو پرستش خدایان ما را کن و ما هم پرستش خدای تو کنیم
و ما هر یک از دو دین حق باشد همه از آن بهره مند باشیم پس این سوره آمد

فافتتحها بذکر الاسماء الحسنی بقوله

بسم الله الرحمن الرحیم

ثم خاطب نبیه بقوله **قل** یا محمد تقریعا للمشرکین الذین طعنوا فیک بانک ابتر **یا ایها الکافرون** قیل نداهم
بهذا الوصف الذی یستقذرونه فی بلدهم و دار عزهم و شوکتهم ایذان بذلهم و کونهم مرءوسا منهم وانه مؤید من الله
روی ان رهطا من عتاة المشرکین کالولید بن المغیره وابی جهل والعاص بن وائل وامیة بن خلف والاسود بن عبد یغوث والحارث
بن قیس واضرابهم قالوا لرسول الله هلم فاتبع دیننا ونتبع دینک تعبد آلهتنا سنة ونعبد الهک سنة فتحصل الصلح بیننا و
بینک وتزول العداوة فقال معاذ الله ان اشرک بالله غیره فقالوا استلم بعض آلهتنا نصدقک ونعبد الهک فنزلت السورة
یا ایها الکافرون **لا اعبد ما تعبدون** من دون الله ابدا **ولا انتم عابدون** بعد **ما اعبد**
من الله الواحد الذی لا اله غیره **ولا انا عابد** فی حال من الاحوال **ما عبدتم** من الاصنام والکواکب فلا تطمعوا
فی ذلک الامر المحال **ولا انتم عابدون** فی وقت من الاوقات **ما اعبد** وهو الله الواحد الذی خلق جمیع
الاشیاء بقدرته لتصلبکم فی دینکم الباطل ولجاجکم وعنادکم للحق قیل ان التکرار للتاکید فان الکفار علی ما قیل رجعوا الی
رسول الله فی ذلک مرارا وسکت الرسول عن جوابهم فوقع فی قلوبهم انه قد مال الی دینهم بعض المیل فنزلت الایة مکررا
وقیل ان الکفار قالوا استلم بعض آلهتنا حتی نؤمن بک فانزل الله لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ثم قالوا
نعبد ملة تعبد آلهتنا شهرا او سنة ونعبد الهک شهرا او سنة فانزل وما انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد
وذکر کلمة ما فی قوله ما اعبد مع انها لغیر ذوی العقول لارادة الصفة بها والمعنی لا اعبد الباطل الذی تعبدونه ولا انتم عابدون
الحق الذی اعبد کذا قیل وقیل انها بمعنی الذی او مصدریة والمعنی لا اعبد عبادتکم ولا تعبدون عبادتی فی المستقبل ثم قال ثانیا لا اعبد
عبادتکم ولا تعبدون عبادتی فی الحال وقیل التکرار لاتساق الکلام فانه تم لما قال اولا ولا انا عابد ما عبدتم حمل الثانی علیه کما قال وجزاء
سیئة سیئة مثلها ثم کانه قال ان اردتم الصلح بیننا وبینکم ان **لکم دینکم** لا اترکه **ولی دین**
لا اترکه ولا ارفضه عن ابن عباس قال یرید لکم کفرکم بالله ولی التوحید الخالص وقیل لکم دینکم فکونوا علیه ان کان الهلاک
خیرا لکم وقیل ان الدین هو الحساب والمعنی لکم حسابکم ولی حسابی اعمالی لا یرجع عمل کل الا علی عامله وقیل یعنی لکم جزاء اعمالکم ودینکم
وبالا وعقابا ولی جزاء دینی ثوابا وتعظیما وقیل ان الدین هو العقوبة والمعنی لکم العقوبة من ربی ولی العقوبة من اصنامکم وفیه
تهدید وتهکم عن الصدوق فی الامالی شأن نزول السورة ان نفرا من قریش اعترضوا لرسول الله منهم عتبة بن ربیعة وامیة بن
خلف والولید بن المغیرة والعاص بن وائل وسعد فقالوا یا محمد هلم فلنعبد ما تعبد وتعبد ما نعبد فنشترک نحن وانت فی الامر
فان یکن الذی نحن علیه حقا فقد اخذت بحظک وان یکن الذی انت علیه الحق فقد اخذنا بحظنا منه فانزل الله السورة و
فی الروایة العامیة السابقة فغدا رسول الله الی المسجد وفیه الملأ من قریش فقام علی رؤوسهم فقرأها علیهم . منه عنه
نقل فاذوه واصحابه وعن القمی سأل ابو شاکر الدیصانی ابا جعفر الاحول عن تکرار الایة فی السورة وقال هل یتکلم الحکیم بمثل
هذا القول ویکرره مرة بعد اخری فلم یکن عند الاحول فی ذلک جواب فدخل المدینة فسأل الصادق عن ذلک فقال کان سبب نزولها و
تکرارها ان قریشا قالت لرسول الله تعبد آلهتنا سنة ونعبد الهک سنة وتعبد آلهتنا سنة فاجابهم الله بمثل
ما قالوا وعنه من قرأ قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد فی فریضة من الفرائض غفر الله له ولوالدیه وان کان شقیا محی من دیوان
الاشقیاء واثبت فی دیوان السعداء واحیاه الله سعیدا واماته سعیدا وبعثه شهیدا وعنه کان ابی یقول قل یا ایها الکافرون
ربع القرآن وکان اذا فرغ منها قال اعبد الله وحده اعبد الله وحده وعنه اذا فرغت منها فقل دینی الاسلام ودون العارف
من بین عبا لیس سورة فی القرآن اشق علی الشیطان من هذه السورة الکریمة لانها توحید محض وبراءة من الشرک فمن قرأها بریء من الشرک
وتباعد عنه مردة الشیاطین وامن من الفزع الاکبر وهی تعدل ربع القرآن وفی الحدیث العامی مرحبا انکم فلیقرؤها عند المنام فلا
یعرض لهم شیء وعنه من خرج مسافرا فقرأ هذه السور الخمس قل یا ایها الکافرون واذا جاء نصر الله وقل هو الله احد
وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس رجع سالما ولا تصیبه آفة ومصیبة

ثم لما ختمت سورة الجحد المتضمنة لامر النبی بخطاب اهل مکة باشنع الخطاب والاعلان بالتبری من عبادة الهتهم واصنامهم الموجب
جمیع ذلک البعد وعدم مبالاته ایاهم وکونه محروسا منهم منصورا علیهم نظمت سورة النصر المبشرة بنصره
علی الکفار ودخول الناس فی دینه

بسم الله الرحمن الرحیم

**اذا جاء نصر الله والفتح . ورأیت الناس یدخلون**





**فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک واستغفره انه**

**کان توابا**

پس از خاتمه سوره مبارکه جحد که در آن خداوند به پیغمبرش امر فرموده خطاب بکفار بدترین صفات آنها و اظهار جرئت و
جلادت در اظهار دین توحید کند تنظیم سوره مبارکه نصر شد که در آن بشارت آن حضرت بفتح مکه و عالم گیر شدن دینش و داخل شدن
تمام عرب در اسلام داد و آن حضرت با اظهار بندگی خود و نسبت بخدا و تبرئه او از شرک بود پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم
بشارت داد بآن حضرت بفتح مکه باین مضمون که چون فتح مکه نصیب تو شد و دیدی مردم فوج فوج برغبت میل بدین
تو داخل شوند پس تسبیح و تنزیه از شرک کن پروردگارت را و حمد کن او را بر نعمتیکه بتو داده و از ترک اولیهائیکه از تو
صادر شده طلب مغفرت و آمرزش کن و توبه کن که خدا توبه بندگان را بزودی و آسانی میپذیرد و روایت شد که این آخر سوره
بود که بر پیغمبر نازل شد و پیش از فتح مکه نازل شد و اخبار باین فتح در وقتیکه ابدا آثارش نبوده از اخبار بغیب و دلیل صحت
نبوت آن حضرت است روایت شد که پس از معاهدات پیغمبر با قریش در منزل حدیبیه و برگشتن آنحضرت بمدینه خبر
بآن حضرت رسید که بعضی از بستگان قریش بر خزاعه که هم عهد با رسول خدا بودند غارت بردند آن حضرت فرمود وقت
غلبه من بر قریش رسیده و باصحاب فرمود منتظر باشید که بهمین زودی ابو سفیان برای تازه کردن عهد با قریش بمدینه خواهد
آمد چیزی نگذشت که ابی سفیان بمدینه آمد و از آن حضرت درخواست تجدید عهد کرد و آنحضرت نپذیرفت و او ناامید
بمکه برگشت و آن حضرت تهیای رفتن بمکه شد پس زنی که کنیز آزاد شده بنی هاشم بود در مدینه بحضور آن حضرت شرفیاب شد
حضرت باو فرمودند مسلمان شده ای عرض کرد نه ولی محتاج و بی چیزم آن حضرت باولاد عبد المطلب فرمود لباس و
آذوقه و مال سواری باو دادند چون عازم رفتن بمکه شد یکی از مهاجرین که نامش حاطب بن ابی بلتعه بود نامه بقریش نوشت
که مستعد آمدن پیغمبر بمکه باشید آن نامه را بدان زن داد تا بقریش برساند چون بطرف مکه رفت جبرئیل به پیغمبر خبر داد
آن حضرت حضرت امیر المؤمنین و عمار و جمعی دیگر را مأمور فرمود که بروند و خود را بزن رسانند و آن نامه را از او
بگیرند پس رفتند و بآن زن رسیدند و نامه را مطالبه کردند زن منکر نامه شد هر چه باو اصرار کردند که نامه را بدهد آن زن
نداد امیر المؤمنین شمشیر کشید تا او را بکشد زن ناچار نامه را از میان گیسوانش بیرون آورد و تقدیم نمود و اصحاب نامه را
حضور حضرت آوردند آن حضرت بحاطب فرمود این چه کاری بود که کردی بالاخره عذر صحیح خواست و حضرت او را
درگذشتند در بین راه عباس عموی آن حضرت با ابو سفیان بحضور آن حضرت شرفیاب شدند ابو سفیان عرض
کرد آیا ممکن است از مکه و قبیله خود صرف نظر کنی آن حضرت نپذیرفت تا وارد مکه شد ابو سفیان را با اهل مکه
از آن حضرت امان خواست حضرت همه را امان داد و چون بمسجد الحرام رسید فرمود ای اهل مکه گمان دارید من با شما
چه معامله کنم عرض کردند گمان خوبی و احسان داریم آن حضرت فرمودند بروید همه آزاد هستید پس همه با آن حضرت باسلام
بیعت کردند و مردم فوج فوج دسته دسته وارد دین اسلام شدند و این فتح در سال هشتم هجرت بود

فافتتحها بذکر الاسماء الحسنی بقوله

بسم الله الرحمن الرحیم

ثم ابتدأها بتبشیر نبیه بالنصر والغلبة علی الکفار وفتح مکة الذی کان من اهم مطالبه بقوله **اذا جاء** لک یا محمد **نصر الله**
**والفتح** الذی تامله وتنتظره بسبب نصر الله واعانته ایاک علیه والغلبة التامة علی اعداء الدین من قریش وسائر العرب
وهو فتح مکة التی هی مولدک ومسکن آبائک قیل لما قال یا ایها الکافرون خاف من قریش وسائر العرب بعض الخوف فقال
لکم دینکم ولی دین فآمنه تعالی وقال لا تخف فانی لا اذهب بک الی النصر بل الحق بالنصر البالغ عن ابن عباس
الفتح هو فتح مکة وهو الفتح الذی یقال له فتح الفتوح روی انه لما کان صلح حدیبیة دخلت خزاعة فی عهد رسول الله ودخل بنو بکر
علی عهد قریش علی خزاعة وکانوا علی عهد رسول الله فجاء سفیان ذلک القوم واخبر رسول الله فعظم ذلک علیه ثم قال اما ان هذا
العارض یخبرنی ان الظفر یجیء من الله ثم قال لاصحابه انظروا فان ابا سفیان یجیء ویلتمس ان یجدد العهد فلم یمضوا الا ساعة ان جاء الرجل
ملتمسا لذلک فلم یجبه رسول الله ولا اکابر الصحابة فالتجأ الی فاطمة فلم ینفعه ذلک فرجع الی مکة آیسا وتجهز رسول الله الی المسیر لمکة
ثم روی ان سارة مولاة بنی هاشم اتت المدینة فقال لها النبی جئت مسلمة قالت لا لکن کنتم الموالی وبی حاجة فحث علیها
رسول الله بنی عبد المطلب فکسوها وحملوها وزودوها فاتاها حاطب بن ابی بلتعة بعشرة دنانیر واستحملها کتابا الی
مکة نسخته اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم فخرجت سارة فنزل جبرئیل بالخبر فبعث رسول الله علیا وعمارا
فی جماعة امرهم ان یاخذوا الکتاب والا فاضربوا عنقها فلما ادرکوها جحدت وحلفت فسل علی سیفه وقال والله ما کذبنا

فاخرجته من عقيصتها فهلوا استحضر النبي حاطب فقال ما حملك عليه فقال والله ما كفرت منذ اسلمت ولا احببتهم منذ فارقتهم ولكن كنت غريبا في قريش وكل من معك من المهاجرين لهم قرابات بمكة يحمون اهاليهم فخشيت على اهلي فاردت ان اتخذ عندهم يدا فقال عمر دعني يا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق فقال وما يدريك لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم ففاضت عينا عمر وقال لا يغني ما فيه من الطعن على عمر ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وآله حتى نزل بمر الظهران وقدم العباس النبي مع ابى سفيان اليه فاستاذناه فاذن لعمه خاصة فقال ابو سفيان اما ان تاذن لي والا اذهبت بولدي الى المفازة فيموت جوعا وعطشا فرق قلبه الشريف فاذن له وقال له ألم يان ان تحلم وتوحد فقال اظن انه واحد ولو كان ههنا غير الله لنصرنا فقال له ألم يان ان تعرف اني رسول الله فقال انه لي شك فيه الى الان فقال العباس اسلم قبل ان يقتلك عمر فقال وما اصنع بالعزى فقال عمر لولا انك بين يدي رسول الله لضربت عنقك فقال يا محمد اليس الاحق ان تترك هؤلاء الاوباش وتصالح قومك وعشيرتك فكان مكة عشيرتك واقاربك وتعرضهم للشر والغارة فقال رسول الله هؤلاء نصروني واعانوني وذبوا عن حريمي واهل مكة اخرجوني وظلموني فان اسروا فبسوء صنيعهم وامر العباس بان يذهب به ويوقفه على المرصاد ليطالع العسكر فكانت الكتيبة تمر عليه فيقول من هذا فيقول العباس هو فلان من امراء الجند وانعسكر الى ان جائت الكتيبة الخضراء التي لا يرى منها الا الحدق قال عنهم فقال العباس هذا رسول الله فقال لقد اوتي ابن اخيك ملكا عظيما فقال العباس هو النبوة فقال هيهات النبوة ثم تقدم وعجل ودخل المكة وقال ان محمدا جاء بعسكر لا يطيقه احد فصاحت هند وقالت اقتلوا هذا المبشر واخذت بلحيته فصاح الرجل فانتزعها من نفسه فلما سمع ابو سفيان اذان القوم للفجر وكانوا عشرة الاف فزع لذلك فزعا شديدا وسال العباس فاخبره بامر الصلوة ودخل رسول الله المكة على راحلته ولحيته على قربوس سرجه كالساجد تواضعا وشكرا ثم التمس ابو سفيان الامان فقال رسول الله من دخل دار ابي سفيان فهو امن فقال ابو سفيان ومن تسع داري فقال من دخل المسجد فهو آمن فقال ابو سفيان ومن تسع المسجد فقال النبي من القى سلاحه فهو آمن ومن اغلق بابه فهو آمن ثم وقف رسول الله على باب المسجد وقال لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب جنده او وحده ثم قال يا اهل مكة فما ترون اني فاعل بكم فقالوا خيرا اخ كريم وابن اخ كريم فقال اذهبوا فانتم الطلقاء ثم ان القوم بايعوا رسول الله على الاسلام فصاروا يدخلون في دين الله افواجا ثم اعلم ان فتح مكة كان في سنة ثمان من الهجرة وقال بعض مفسري العامة ان السورة نزلت قبل الفتح فيكون ما فيها اخبارا بالغيب ودليلا على صحة النبوة وقال بعضهم انها نزلت في سنة عشر وروي عن امير المؤمنين انه قال لما نزلت هذه السورة مرض رسول الله فخرج الى الناس فخطبهم وودعهم ثم دخل المنزل فتوفي بعد ايام وروي انه دعا فاطمة فقال يا بنتاه انه نعيت الى نفسي فبكت فقال لا تبكي فانك اول اهلي لحوقا بي فضحكت وعن ابن مسعود ان هذه السورة تسمى سورة التوديع لما فيها من الدلالة على توديع الدنيا وقيل ان المراد بالفتح فتح خيبر وقيل انه فتح الطائف وقيل انه فتح بلاد الشرك على الاطلاق ويدل على كون المراد فتح مكة تعريفه بلام العهد فان المعهود عندهم هو ذلك الفتح وان الناس قبل فتح مكة كانوا يدخلون في الاسلام واحدا بعد واحد واثنين اثنين والله سبحانه قرنه بذكر الفتح

قوله **ورايت** وابصرت **الناس** وعامة العرب **يدخلون** بالطوع والرغبة **في دين الله** وملة الاسلام حال كونهم **افواجا** وجماعات كثيرة كاهل مكة والطائف واليمن وهوازن وسائر قبائل العرب روي ان النبي لما فتح مكة اقبلت العرب بعضها على بعض فقالوا اذا ظفر باهل مكة واهل الحرم فلن يقاومه احد وقد كان الله اجارهم من اصحاب الفيل ومن كل من ارادهم من الجبابرة فكانوا يدخلون في دين الاسلام افواجا من غير قتال وقيل لم يمت رسول الله وفي العرب رجل كافر بل دخل الكل في الاسلام بعد حنين منهم من قدم الى رسول الله ومنهم من قدم وافده وعن جابر بن عبد الله الانصاري انه بكى ذات يوم فقيل له في ذلك فقال سمعت رسول الله يقول دخل الناس في دين الله افواجا وسيخرجون منه افواجا ثم لما بشره سبحانه حبيبه بالنصر على الاعداء والدلالة على كمال قدرته امره بتسبيحه وتنزيهه عن المثل والعجز بقوله **فسبح** ونزه الهك يا محمد عن العجز والنقائص الامكانية والتشبه بخلقه في الفتح امره ان يقرن بتسبيحه حمده على نعمه التي منها الفتح وكانه تعالى قال فسبح حال كونك متلبسا **بحمد ربك** المنعم عليك ثناء وايماء الى كمال دينه وتمام دعوته وقرب اجله بقوله **واستغفره** لما فرط منك من ترك الاولى والافضل او لذنوب الاملين في دينك او هضما لنفسك واستصغارا للعمل واستعظاما لحقوقه **انه** تعالى **كان** بذاته ولطفه **توابا** ومبالغا في قبول التوبة بحيث يعامل مع التائب معاملة من لم يذنب قيل ان علة الامر بالاستغفار كونه تعالى غفارا واما التعليل بكونه توابا فللدلالة على ان المقصود ثبت انه كان توابا والامر بالتوبة بعد الاستغفار للدلالة على ان طلب المغفرة لا ينفع الا اذا قرن بالندم على المعاصي والعزم على عدم العود وروت عايشة انه كان رسول الله بعد نزول هذه السورة يكثر ان يقول سبحانك اللهم وبحمدك استغفرك واتوب اليك وعنها ايضا كان نبي الله في اخر امره لا يقوم ولا يقعد ولا يذهب ولا يجيء الا قال سبحان الله وبحمده فقلت يا رسول الله انك تكثر من قول سبحان الله وبحمده قال اني امرت بها وقرء اذا جاء نصر الله وروي ذلك عن ام سلمة ايضا وقالت ايضا كان الرسول يقول كثيرا في ركوعه سبحانك اللهم وبحمدك اللهم اغفر لي وعن ابن مسعود لما نزلت هذه السورة كان يكثر من ان يقول سبحانك اللهم وبحمدك اللهم اغفر لي انك انت التواب الغفور وعن الصادق ان اول ما نزل اقرا باسم ربك واخره اذا جاء نصر الله وعنه من قرء اذا جاء نصر الله في نافلة او فريضة نصره الله على جميع اعدائه وجاء يوم القيامة ومعه كتاب ينطق قد اخرجه الله من جوف قبره فيه امان من جهنم ومن النار ومن زفير جهنم فلا يمر على شيء يوم القيامة الا بشره واخبره بكل خير حتى يدخل الجنة ويفتح له في الدنيا من اسباب الخير ما لم يتمن ولم يخطر على قلبه



بسم الله الرحمن الرحيم

تبت يدا ابي لهب وتب ما اغنى عنه ماله وما كسب سيصلى نارا ذات لهب وامراته حمالة الحطب في جيدها حبل من مسد

پس از خاتمه سوره مبارکه نصر که در آن بیان تمامیت امر دعوت رسول و نفوذ کلمه آنحضرت و داخل شدن عموم مردم در دین اسلام و نصرت آن حضرت بر دشمنانش بود نظم سوره مبارکه ابی لهب شد که در آن بیان خسران ابی لهب که در اخلال امر رسالت آن حضرت کوشش داشت و زیان او در دشمنی با آن حضرت است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم بیان زیان ابی لهب را در دشمنی با آن حضرت فرمود باین مضمون که ابولهب در کوشش خود در دشمنی با محمد تهی دستی و زیان دید و بر ایش محرومی و هلاکت حاصل شد روایت شده که روزی رسول خدا در بالای کوه صفا رفت و فریاد کرد تا مردم جمع شدند فرمود ای مردم اگر من بشما خبر دهم که صبح یا عصر دشمنانی بطرف شما هجوم خواهند آورد آیا حرف مرا تصدیق میکنید همه گفتند بلی فرمود ای مردم من بشما میگویم که شما در دنباله خود عذاب سختی دارید و من شما را از رسیدن آن عذاب میترسانم پس آیا حرف مرا تصدیق نمیکنید ابولهب گفت خدا ترا مرگ دهد ما را برای همین بسوی خود خواندی پس این سوره نازل شد و در روایت دیگر است که آن حضرت تمام عموهای خود را دعوت کرد و یک قدح غذا نزد شان گذارد همه گفتند این غذای کم چیست هر یک یک گوسفند تمام میخوریم آن حضرت بآنها فرمود حالا همین را بخورید تمام از آن کاسه خوردند و سیر شدند و ابدا از آن کاسه چیزی کم نشد پس آن حضرت فرمود که مقصود من از دعوت شما آنست که قبول اسلام کنید ابولهب این سخن زشت را گفت ابن عباس فرمود پیغمبر روزی تمام خویشان را دعوت کرد و فرمود من مامورم که خویشان نزدیکم را دعوت باسلام کنم و شما خویشان من هستید و بدانید که من فایده برای شما در دنیا و آخرت نخواهم داشت مگر آنکه لا اله الا الله بگوئید که اگر بگوئید من نزد پروردگارم شهادت توحید شما را دهم در این وقت ابولهب آن کلمه زشت را گفت پس این سوره نازل شد ابن عباس نیز گفت مردم از اطراف بمکه میامدند و چون ابی لهب عموی آن حضرت و از بزرگان قریش بود از او جویای حالات آن حضرت میشدند او میگفت محمد ساحر و دروغگو است مردم بسخن او اعتماد کرده بر میگشتند و نزد آن حضرت نمیرفتند چون این سوره نازل و معروف شد مردم بابی لهب بدبین شدند و خود شان خدمت آن حضرت رسیده از حالاتش استفسار میکردند و بسیاری باو ایمان میاوردند و روایت شد که رسول خدا روزی او را دعوت باسلام میکرد و او قبول نمیکرد شبی بخانه ابولهب رفت آن ملعون گفت حال آمده ای از من عذر بخواهی پیغمبر در برابر او چون حاجتمندان نشست و او را دعوت باسلام فرمود و فرمود اگر از قبول اسلام عار تو شود فعلا اظهار نکن و اسلام خود را پنهان نما آن ملعون گفت من تو را ایمان نمیآورم مگر آنکه این بزغاله که در خانه است شهادت به پیغمبریت دهد آن حضرت به بزغاله فرمود من کیم آن بزغاله بزبان آمد و گفت تو پیغمبر خدائی و زبان بمدح آن حضرت گشود حسد ابی لهب بهیجان آمد دست بزغاله را خورد کرد و گفت تو میری سحر محمد در تو هم اثر کرد بزغاله گفت خودت بمیری پس این سوره فرود آمد و آن ملعون میگفت اگر عذاب آخرت است باشد چنانچه محمد میگوید من مال بهم و خود را از عذاب برهانم خدا رد این سخن فرموده باین مضمون که در خلاصی او از عذاب مالیکه فراهم کرده و اولادیکه پیدا کرده فائده ای ندارد و البته در آتش سوزنده جهنم خواهد افتاد و زنش که از دشمنی پیغمبر آن زن در شبها خار و خاشاک جمع کرده بدوش میگرفت و میبرد در راه پیغمبر و مسلمانان میریخت تا در راه رفتن از آن آسیب ببینند و از این هیزم کشی در گردنش چون هیزم کشان طنابی از لیف درخت خرما یا پوست شتر است یا مراد این باشد که این طناب زنجیر آتشین است در گردنش روایت شده که ام جمیله زن ابولهب چون این سوره را در مذمت خود شنید سنگی بر داشت و با هیاهو و داد و فریاد بمسجد آمد که بر آن حضرت زند آن حضرت با ابوبکر نشسته بود در مسجد ابابکر ترسید که قصد آن حضرت کند آن حضرت فرمود مرا نخواهد دید آن زن نزد ابابکر آمد و گفت محمد مرا هجو کرده با اینکه من دختر رئیس عرب هستم ابابکر گفت والله محمد از تو بدگوئی نکرده و آن زن آن حضرت را ندید

ثم لما ختمت سورة النصر المتضمنة لبيان تمام دعوة الرسول ونفوذ كلمته ودخول الناس في دينه ونصره على اعدائه
نظمت سورة ابي لهب المتضمنة لبيان خيبة ابي لهب وزوجته حمالة الحطب المعاندين له واهل الادبار لتبارها وطفاء نوره وغاية معاندتهما
فابتدء بها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم استحهما بذكر خسران ابي لهب في معاندته للرسول بقوله تبت وخسرت او خابت يدا ابي لهب روي ان رسول الله صلعم صعد على الصفا ذات يوم وقال يا صباحاه فاجتمعت اليه قريش فقالوا ما لك قال ارايتم ان اخبرتكم ان العدو مصبحكم او ممسيكم اما كنتم تصدقوني قالوا بلى قال فاني نذير لكم بين يدي عذاب شديد فقال ابو لهب تبا لك الهذا دعوتنا فنزلت السورة وروي ايضا انه صلعم جمع اعمامه وقدم اليهم طعاما في صحفة فاستحقروه وقالوا ان احدنا يأكل كل الشاة فقال كلوا فاكلوا حتى شبعوا ولم ينقص من الطعام الا اليسير ثم قالوا فما عندك فدعاهم الى الاسلام فقال ابو لهب تبا لك الهذا دعوتنا وروي انه قال ابو لهب فما لي ان اسلمت فقال ما للمسلمين فقال افلا افضل عليهم فقال النبي صلعم بماذا تفضل فقال تبا لهذا الدين يستوي فيه انا وغيري وفي رواية كان ابو لهب يفد على النبي وفد فسالوا عمه عنه وقالوا انت اعلم به فيقول لهم انه ساحر فيرجعون عنه ولا يلقونه فاتاه وفد فقال لهم مثل ذلك فقالوا لا ننصرف حتى نراه فقال انا لم نزل نعالجه من الجنون فتبا له وتعسا فاخبر النبي صلعم بذلك فحزن فنزلت السورة وفي رواية عن ابن عباس اجتمعت عنده قريش فقال ان الله امرني ان انذر عشيرتي الاقربين وانتم الاقربون اعلموا اني لا املك لكم من الدنيا حظا ولا من الاخرة نصيبا الا ان تقولوا لا اله الا الله فاشهد بها لكم عند ربكم فقال ابو لهب عند ذلك تبا لك الهذا دعوتنا فنزلت السورة وعنه صلعم قال تبت اي خابت لانه كان يدفع القوم عنه بقوله انه ساحر فينصرفون عنه قبل لقائه لانه كان شيخ القبيلة وكان له صلعم كالاب فكان لا يتهم فلما نزلت السورة غضب واظهر العداوة الشديدة فصار متهما فلم يقبل قوله في الرسول بعد ذلك فكانه خاب سعيه وبطل غرضه قيل انما ذكر سبحانه اليد لانه كان يضرب بيديه على كتف الوافد عليه لك نعم ويقول انصرف راشدا فانه مجنون وقيل يعني صفرت يداه عن كل خير وعليه يكون المراد باليد حقيقتها فانه كان يؤذي النبي صلعم بيده روي عن طارق المحاربي انه قال رايت رسول الله في السوق يقول ايها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا ورجل خلفه يرميه بالحجارة وقد ادمى عقبيه وقال لا تطيعوه فانه كذاب فقلت من هذا فقالوا محمد وعمه ابو لهب وقيل انما اسند الخسران او الخيبة الى يديه لما روي انه كان يقول يعدني محمد اشياء لا ارى انها كائنة يزعم انها بعد الموت فلم يضع في يدي من ذلك شيئا ثم نفخ في يديه ويقول تبا لكما ما ارى فيكما شيئا فنزلت السورة او لما روي ان النبي صلعم لما دعاه نهارا فابى فلما جن الليل ذهب الى داره مستنا بسنة نوح ليدعوه ليلا كما دعاه نهارا فلما دخل عليه قال له جئتني معتذرا فجلس النبي صلعم امامه كالمحتاج وجعل يدعوه الى الاسلام وقال ان كان يمنعك العار فاجبني في هذا الوقت واسكت فقال لا او من بك حتى يؤمن بك هذا الجدي فقال صلعم للجدي من انا فقال انت رسول الله واطلق لسانه فاثنى عليه فاستولى الحسد على ابي لهب فاخذ بيدي الجدي ثم مزقه وقال تبا لك اثر فيك السحر فقال الجدي بل تبا لك فنزلت السورة على وفق ذلك تبت يدا ابي لهب لتمزيقه يدي الجدي وتب وحصل الخيبة والخسران او الهلاك له فيكون اخبارا بعد اخبار ولكن اراد بالاول هلاك عمله وبالثاني هلاك نفسه وقيل ان اليد كناية عن ماله والمعنى هلك ماله واهلكت نفسه وقيل انها كناية عن نفسه والمعنى هلك او خسر او خاب نفسه وتب ولده عتبة روي انه خرج الى الشام مع اناس من قريش فلما هموا ان يرجعوا قال عتبة ابلغوا محمدا عني اني قد كفرت بالنجم اذا هوى وفي رواية ان عتبة لما اراد الخروج الى الشام قال لآتين محمدا ولاوذينه وكانت تحته بنت رسول الله فاتاه وقال يا محمد انا كافر بالنجم اذا هوى وبالذي دنى فتدلى ثم تفل في وجه رسول الله ورد عليه ابنته وطلقها فقال صلعم اللهم سلط عليه كلبا من كلابك فرجع عتبة الى ابيه فاخبره ثم خرجوا الى الشام فنزلوا منزلا فاشرف عليهم راهب من الدير فقال ان هذه ارض مسبعة فقال ابو لهب اعينوني يا معشر قريش هذه الليلة فاني اخاف على ابني دعوة محمد فجمعوا جمالهم واناخوها حولهم واحدقوا بعتبة فجاء الاسد يتخللهم ويتشمم وجوههم حتى ضرب عتبة فقتله وهلك ابو لهب بالعدسة بعد وقعة بدر بسبع ليال والعدسة على ما قيل بثرة تشبه العدسة وهي من جنس طاعون وقيل ان اليد هنا كناية عن الاحسان والمنة روي انه كان كثير الاحسان الى رسول الله وكان يقول ان كان الامر لمحمد فيكون لي عنده يد وان كان لقريش فلي عندهم يد فاخبر انه خسرت يده التي كانت عند محمد بعنا ده ويده التي كانت عند قريش ايضا لخسران قريش وهلاكهم في يد محمد وقيل ان يداه كناية عن دينه ودنياه وعقباه واولاه وقيل ان الجملتين دعاء عليه وقيل الاولى دعاء والثانية اخبار اي كان ذلك وحصل قيل كان اسمه عبد العزى او عبد مناف وكني بابي لهب لتلهب وجنتيه واشراقهما وانما ذكره سبحانه بالكنية لكونه معروفا بها واقتصار عنه لان اسمه ولانه وصف سبحانه ناره جهنم بكونها ذات لهب فذكره بهذه الكنية للاشعار بموافقة مآل امره كنيته فمعنى كنيته ابو النار كما يقال



ابو الشر للشرير وابو الخير للخير ثم انه كان يقول ان كان ما يقوله ابن اخي حقا فانا افتدي منه نفسي بمالي واولادي فرد الله تعالى عليه بقوله ما اغنى عنه ولم ينفعه حين ما حل به التباب ماله الذي جمعه وما كسب من اولاده كما عن ابن عباس وروي ان اطيب ما ياكل الرجل من كسبه وان ولده من كسبه وقيل ان ما كسب عمله الشنيع من كيد في عداوة الرسول واقدامه في قتله وقيل ان المراد بالمال الموروث من ابائه ومن كسبه نتاجها فانه كان صاحب ماشية من نعم ونتاج او المراد ماله الذي ورثه من ابيه وما كسب ما اكتسبه بنفسه وقيل ان كلمة ما استفهامية للانكار والمعنى اي شيء اغنى عنه في دفع التباب في الدنيا او في دفع النار ثم انه تعالى بعد اخباره بخيبته وخسرانه في الدنيا اخبر من سوء ماله في الاخرة وبعد الموت بقوله سيصلى وعن قريب يدخل بعنف نارا عظيمة ذات لهب واشتعال وتوقد هي نار جهنم ثم اعلم ان الايات تتضمن الاخبار بثلثة عن الغيب الاخبار عنه بالتباب والخسارة والاخبار بعدم انتفاعه بماله وولده والاخبار بانه يموت على الكفر ويدخل النار وقد وقع جميع ذلك روي ابو رافع مولى رسول الله صلعم قال كنت غلاما للعباس بن عبد المطلب وكان الاسلام قد دخل فاسلم العباس واسلمت ام الفضل واسلمت انا وكان العباس يهاب القوم ويكتم اسلامه وكان ابو لهب تخلف عن بدر وبعث مكانه العاص بن هشام ولم يتخلف رجل منهم الا بعث مكانه رجلا اخر فلما جاء الخبر عن وقعة اهل بدر وجدنا في انفسنا قوة وكنت رجلا ضعيفا وكنت اعمل القداح انحتها في حجرة زمزم فكنت جالسا هناك وعندي ام الفضل جالسة وقد سرنا ما جاءنا من الخبر اذا قبل ابو لهب يجر رجليه فجلس على طنب الحجرة وكان ظهره الى ظهري فبينما هو جالس اذ قال الناس هذا ابو سفيان بن الحرث بن عبد المطلب فقال له ابو لهب كيف الخبر يا ابن اخي فقال لقينا القوم ومنحناهم اكتافنا يقتلوننا كيف ارادوا وايم الله مع ذلك ما لمت الناس لقينا رجالا بيضا على خيل بلق بين السماء والارض قال ابو رافع فرفعت طنب الحجرة ثم قلت اولئك والله الملائكة فاخذني ابو لهب وضربني على الارض ثم برك علي فضربني وكنت رجلا ضعيفا فقامت ام الفضل الى عمود فضربته على راسه وشجته وقالت تستضعفه ان غاب سيده والله نحن مؤمنون منذ ايام كثيرة وقد صدق فيما قال فانصرف ذليلا فوالله ما عاش الا سبع ليال حتى رماه الله بالعدسة فقتله ولقد تركه ابناه ليلتين او ثلاثا ما دفناه حتى انتن في بيته وكانت قريش تتقي العدسة وعدويها كما يتقى الطاعون وقالوا نخشى هذه القرحة ثم دفنوه وتركوه فهذا معنى ما اغنى عنه ماله وما كسب وقيل انهم استاجروا بعض السودان واحتملوه ودفنوه وقيل لم يحفروا له حفيرة ولكن اسندوه الى حائط وقذفوا عليه الحجارة من خلف الحائط حتى واروه وفي رواية حفروا له ثم دفعوه بعود في حفرته وقذفوه بالحجارة من بعيد حتى واروه ثم هدد سبحانه زوجته الكافرة بقوله وامراته وزوجته المسماة جميلة سيصلى ايضا مع زوجه نار جهنم وقيل ان اسمها عوراء وكنيتها ام جميل وهي اخت ابي سفيان بن حرب وكانت حمالة الحطب قيل كانت تحمل الشوك والحسك والسعدان بالليل وتنشرها في طريق رسول الله حتى صار هو صلعم واصحابه في شدة وعناء وقيل كان النبي يطاها كما يطا الحرير وقيل انها مع كثرة مالها تحمل الحطب على ظهرها لشدة بخلها فذمها سبحانه بالبخل ونعت حمالة على الذم يعني اذم حمالة الحطب وقيل ذمها سبحانه بكونها نمامة وحمل الحطب كناية عن مشيها بالنميمة فانها كانت تمشي بالنميمة وتفسد بين الناس كانها تحمل الحطب وتوقدها وتوري بينهم نائرة الشر وقيل كناية عن حمل الاثام والمعاصي تحمل الحطب لاحراق نفسه ثم بالغ سبحانه في ذمها بقوله في جيدها عنقها او موضع قلادتها كالحطابين حبل من مسد جيد الفتل من اي شيء كان من جلد الابل او من الليف او الخوص وانما ذمها بذلك لانها كانت تحمل الحزمة من الشوك وتربطها في جيدها كما يحمل الحطابون لخساستها وقيل انه بيان لسوء حالها في جهنم والمقصود انها كما كانت في الدنيا تحمل الحطب والشوك لخساستها او لايذاء النبي صلعم والمؤمنين لا تزال تحمل على ظهرها في جهنم حزمة من حطب النار من شجرة الزقوم والضريع وفي جيدها حبل من سلاسل النار ولا يبعد بقاء الحبل من مسد في النار ابدا كما يبقى الجلد واللحم والعظم من الانسان ابدا في النار روي عن اسماء بنت عميس لما نزلت السورة جاءت ام جميل ولها ولولة وبيدها حجر فدخلت المسجد ورسول الله جالس ومعه ابو بكر وهي تقول مذمما قلينا ودينه ابينا وحكمه عصينا فقال ابو بكر يا رسول الله قد اقبلت اليك وانا اخاف ان تراك فقال صلعم انها لا تراني وقرء واذا قرات القران جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون حجابا مستورا فقالت لابي بكر قد ذكر لي ان صاحبك هجاني فقال ابو بكر لا ورب هذا البيت ما هجاك فولت وهي تقول قد علمت قريش اني بنت سيدها وعن الكاظم في حديث يذكر فيه معجزات النبي صلعم قال ومن ذلك ان ام جميل امراة ابي لهب اتته حين نزلت سورة تبت ومع النبي ابو بكر بن ابي قحافة فقال يا رسول الله هذه ام جميل تريدك ومعها حجر تريد ان ترميك به فقال انها لا تراني فقالت لابي بكر اين صاحبك قال حيث شاء الله قالت لقد جئته ولو رايته لرميته فانه هجاني واللات والعزى اني لشاعرة فقال ابو بكر يا رسول الله انها لم ترك قال لا ضرب الله بيني وبينها حجابا عن الصادق قال اذا قرات تبت يدا ابي لهب وتب فادعوا على ابي لهب فانه كان من المكذبين بالنبي وبما جاء به من عند الله لعن الله ابي لهب ثم انه تعالى بعد انزال داس الضلال ومحيي الشرك ذكر الاسماء الحسنى بقوله

سورة الاخلاص مكية وهي اربع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

پس بعد از اظهار قوت اسلام و تنقيد (؟) ضلالت كفر و محو شرك خداى متعال پس از ذكر بسم الله الرحمن الرحيم پيغمبر گرامش را بر اظهار توحيد خالص بر مردم فرموده باين مضمون كه بگو اى محمد بعموم مردم كه پروردگار و آفريننده و معبود شما خدائى است كه داراى تمام صفات كمال و جمال و جلال است و يگانه بى مثل و مانند و بى جزء و تركيب است، روايت شده كه مشركين برسول خدا عرض كردند كه خداى تو از چه جنس است از طلا است يا از نقره پس اين سوره نازل شد ابن عباس گفت يهود با كعب بن اشرف كه رئيس و عالمشان بود شرفياب حضور رسول خدا شدند عرض كردند ما قبول داريم كه خدا همه چيز را آفريده بگو پس كى خدا را آفريده آن حضرت در خشم شد جبرائيل فرود آمد و تسليه قلب مباركش داد و عرض كرد با آنها مدارا كن پس اين سوره نازل شد و نيز از ابن عباس رسيده كه فرمود جمعى از نجران حضور آن حضرت آمدند و گفتند خدايت را با بشناسان كه از طلا يا نقره يا زبرجد يا ياقوت است آنحضرت فرمود كه خداى من از جنس چيزى نيست و همه چيز آفريده اوست پس قل هو الله احد نازل شد آنها گفتند خدا يكى است و تو هم كه هستى فرمود هيچ موجودى مانند او نيست عرض كردند بيشتر معرفى كن حضرت فرمود خدا صمد است عرض كردند صمد چيست و چه معنى دارد فرمود آن كسى است كه تمام موجودات روى نيازمندى و حاجت بدو دارند و او هرگز نزاييده فرزند نياورده و از ديگرى بوجود نيامده و فرزند كسى نيست و همسرى ندارد كه با او طرفيت در سلطنت و خدائيش كند چون عمده مطالب قرآن در توحيد و رسالت و معاد است و در اين سوره خداى متعال بيان توحيد فرموده لذا ثلث قرآن شمرده شده

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم امر رسوله بالاعلان بالتوحيد الخالص بقوله قل يا محمد لعموم الناس ان ربكم وخالقكم ومعبودكم هو الله المستجمع لجميع صفات الكمال المبرى والمنزه من جميع النقايص فهو احد لا مثل له ولا نظير ولا جزء ولا تركيب قيل ان الواحد الاحد بمعنى وقيل ان الاحد من اسمائه الخاصة التى لا يطلق على غيره تعالى وقيل هو ضمير الشان والمعنى ان الشان والحديث هو ان الله احد وفيه تفخيم لمعنى الجملة وقيل ان المعنى ما اوحى الى ما سألتم هو ان الله احد روى انها نزلت حين ارسل المشركون عامر بن الطفيل الى النبى ص وقالوا قل له شققت عصانا وسببت آلهتنا وخالفت دين آبائك فان كنت فقيرا اغنيناك وان كنت مجنونا داويناك وان هويت امرأة زوجناكها فقال لست بفقير ولا مجنون ولا هويت امرأة انا رسول الله ادعوكم من عبادة الاصنام الى عبادته فارسلوه ثانيا وقالوا قل له بين لنا جنس معبودك امن ذهب او فضة فقال ان ربى ليس من شئ لانه خالق الاشياء فنزلت قل هو الله احد قالوا هو واحد وانت واحد فقال ليس كمثله شئ قالوا زدنا من الصفة فقال الله الصمد فقالوا وما الصمد فقال الذى يصمد اليه الخلق فى الحوائج وعن الضحاك رحمه قال بعث ... ولما ان اليهود جائت الى رسول الله فقالت انسب ربك فانزل الله السورة وعن الصادق ع قال ان اليهود سألوا رسول الله وقالوا انسب لنا ربك فلبث ثلاثا لا يجيبهم ثم نزلت قل هو الله احد الى آخرها وعن الباقر فى تفسيرها قال قل يعنى اظهر ما اوحينا اليك ونبأناك به بتأليف الحروف التى قرأناها لك ليهتدى بها من القى السمع وهو شهيد وهو اسم مكنى به يشار بها الى الغائب فالهاء تنبيه على معنى ثابت والواو اشارة الى الغائب عن الحواس كما ان هذا اشارة الى الحاضر او الشاهد عند الحواس وذلك ان الكفار نبهوا عن آلهتهم بحرف اشارة الشاهد المدرك فقالوا هذه آلهتنا المحسوسة المدركة بالابصار فاشر انت يا محمد الى الهك الذى تدعو اليه حتى نراه وندركه ولا نأله فيه فانزل الله تبارك وتعالى قل هو فالهاء تثبيت للثابت والواو اشارة الى الغائب عن درك الابصار ولمس الحواس وانه تعالى عن ذلك بل هو مدرك الابصار ومبدع الحواس ثم قال الله وهو المعبود الذى اله الخلق عن درك ماهيته والاحاطة بكيفيته يقول العرب اله الرجل اذا تحير فى الشئ ولم يحط به علما ووله اذا فزع من شئ يحذره ويخافه والاله هو المستور عن الخلق ثم قال احد هو الفرد المتفرد والاحد والواحد بمعنى وهو المتفرد الذى لا نظير له والاقرار بالوحدة وهو الانفراد والواحد المتباين الذى لا ينبعث من شئ ولا يتحد بشئ ومن ثم قالوا ان بناء العدد من الواحد وليس الواحد من العدد لان العدد لا يقع على واحد بل يقع على اثنين فمعنى قوله الله احد اى المعبود الذى يأله الخلق عن ادراكه والاحاطة بكيفيته فرد بالهيته متعال عن صفات خلقه قال ع وحدثنى ابى زين العابدين عن ابيه الحسين بن على ع قال الصمد الذى لا جوف له والصمد الذى قد انتهى سودده والصمد الذى لا يأكل ولا يشرب والصمد الذى لا ينام والصمد الدائم الذى لم يزل ولا يزال قال ع كان محمد بن الحنفية يقول الصمد القائم بنفسه الغنى عن غيره الصمد المتعالى عن الكون والفساد والصمد الذى لا يوصف بالتغيير والتغاير وقال الصمد السيد المطاع الذى ليس فوقه آمر وناهى قال وسئل على بن الحسين عن الصمد فقال الذى لا شريك له ولا يؤوده حفظ شئ ولا يعزب عنه شئ قال الراوى قال زيد بن على الصمد الذى اذا اراد شيئا قال له كن فيكون والصمد الذى ابدع الاشياء فخلقها اضدادا واشكالا وازواجا وتفرد بالوحدة بلا ضد ولا شكل ولا مثل ولا ند قال وحدثنى الصادق عن ابيه ان اهل البصرة كتبوا الى الحسين ع يسألونه عن الصمد فكتب اليهم بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فلا تخوضوا فى القرآن ولا تجادلوا فيه ولا تكلموا فيه بغير علم فقد سمعت جدى رسول الله ص يقول من قال فى القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار وان الله سبحانه قد فسر الصمد فقال الله احد الله الصمد ثم فسره فقال لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد لم يلد لم يخرج منه شئ كثيف كالولد وساير الاشياء الكثيفة التى تخرج من المخلوقين ولا شئ لطيف كالنفس ولا تتشعب منه البداوات كالسنة والنوم والخطرة والهم والحزن والبهجة والضحك والبكاء والخوف والرجاء والرغبة والسأمة والجوع والشبع تعالى ان يخرج منه شئ وان يتولد منه شئ كثيف او لطيف ولم يتولد من شئ ولم يخرج من شئ كما تخرج الاشياء الكثيفة من عناصرها كالشئ من الشئ والدابة من الدابة والنبات من الارض والماء من الينابيع والثمار من الاشجار كما تخرج الاشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين والسمع من الاذن والشم من الانف والذوق من الفم والكلام

من اللسان



من اللسان والمعرفة والتميز من القلب كالنار من الحجر لا بل هو الله الصمد الذى لا من شئ ولا فى شئ ولا على شئ مبدع الاشياء وخالقها ومنشئ الاشياء بقدرته يتلاشى ما خلق للفناء بمشيته ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم الله الصمد الذى لم يلد ولم يولد عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال ولم يكن له كفوا احد اقول ان مفسرى العامة قد ذكروا فى معنى الصمد اقوالا الاول انه السيد المقصود الذى يرجع اليه فى الحوائج الثانى هو الذى لا جوف له الثالث هو العالم بجميع المعلومات الرابع هو السيد الحليم الخامس هو السيد الذى انتهى سودده السادس هو الخالق للاشياء السابع هو المقصود فى الرغائب المستغاث به عند المصائب الثامن هو الذى يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه التاسع هو السيد المعظم العاشر هو الفرد الماجد لا يقضى فى امر دونه الحادى عشر هو الغنى الثانى عشر هو الذى ليس فوقه احد الثالث عشر هو الذى لا يأكل ولا يشرب يطعم ولا يطعم الرابع عشر هو الباقى بعد فناء كل شئ الخامس عشر هو الذى لم يزل ولا يزال السادس عشر هو الذى لا ينام ولا يسهو السابع عشر هو الذى لا يوصف بصفة احد الثامن عشر هو الذى لا عيب فيه التاسع عشر هو الذى لا تعتريه الآفات العشرون هو الكامل فى جميع صفاته وافعاله الحادى والعشرون نسبوا الى الصادق ع انه قال هو الذى يغلب ولا يغلب الثانى والعشرون هو المستغنى عن كل احد الثالث والعشرون هو الذى ايس الخلائق من الاطلاع على كيفيته الرابع والعشرون هو الذى لم يلد ولم يولد لانه لا شئ يلد الا يشبهه ولا شئ يولد الا يشبهه السادس والعشرون هو المنزه عن قبول النقصانات والزيادات وعن ان يكون مورد التغييرات والتبديلات وعن احاطة الاماكن والازمنة والآنات والجهات وقيل ان معناه الواجب الوجود ولازمه تنزهه من النقائص ووجدانه جميع الكمالات الالهية روى عن الصادق ع انه قال قدم وفد من فلسطين على الباقر ع فسألوه عن مسائل فاجابهم ثم سألوه عن الصمد فقال فى تفسيره الصمد خمسة احرف فالالف دليل على انيته وهو قوله شهد الله انه لا اله الا هو وذلك تنبيه واشارة الى الغائب عن درك الحواس واللام دليل على الهيته بانه هو الله والالف واللام مدغمان لا يظهران على اللسان ولا يقعان فى السمع ويظهران فى الكتابة وهما دليلان ان الهيته بلطفه خافية لا تدرك بالحواس ولا تقع فى لسان واصف ولا اذن سامع لان تفسير الاله هو الذى اله الخلق عن درك ماهيته وكيفيته بحس او بوهم لا بل هو مبدع الاوهام وخالق الحواس وانما يظهر ذلك عند الكتابة وهو دليل على ان الله تعالى اظهر ربوبيته فى ابداع الخلق وتركيب ارواحهم اللطيفة فى اجسادهم الكثيفة فاذا نظر عبد الى نفسه لم ير روحه كما ان لام الصمد لا يتبين ولا يدخل فى حاسة من حواسه الخمس فاذا نظر فى الكتابة ظهر له ما خفى ولطف فمتى تفكر العبد فى ماهية البارى وكيفيته اله فيه وتحير ولم تحط فكرته بشئ يتصور له لانه عز وجل خالق الصور فاذا نظر الى خلقه ثبت له انه عز وجل خالقهم ومركب ارواحهم فى اجسادهم واما الصاد فدليل على انه صادق وقوله صدق وكلامه صدق ودعا عباده الى اتباع الصدق بالصدق ووعد بالصدق دار الصدق واما الميم فدليل على ملكه وانه الملك الحق لم يزل ولا يزال ولا يزول ملكه واما الدال فدليل على دوام ملكه وانه عز وجل دائم متعال عن الكون والزوال بل هو عز وجل مكون الكائنات الذى كان بتكوينه كل كائن ثم قال لو وجدت لعلمى الذى آتانى الله حملة لنشرت التوحيد والاسلام والايمان والدين والشرايع من الصمد الى ان قال الباقر الحمد لله الذى من علينا ووفقنا لعبادة الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وجنبنا عن عبادة الاوثان حمدا سرمدا وشكرا واصبا ثم قال قوله عز وجل لم يلد ولم يولد يقول لم يلد فيكون له ولد يرثه ملكه ولم يولد فيكون له والد يشركه فى ربوبيته وملكه ولم يكن له كفوا احد فيعارضه فى سلطانه اقول ما ذكره فى تفسير الصمد فهو من البطون التى للقرآن وليس من التفسير المصطلح عن امير المؤمنين ع انه سئله رجل عن تفسير هذه السورة فقال هو الله احد بلا تأويل عدد الصمد بلا تبعيض بدد لم يلد فيكون موروثا هالكا ولم يولد فيكون الها مشاركا ولم يكن من خلقه كفوا احد الخبر ثم اعلم ان تكرار اسم الجلالة قبل احد وقبل الصمد للدلالة على ان كلا من الوصفين من لوازم الالوهية وخصائصها ونكتة تقديم جملة لم يلد على جملة لم يولد هى شيوع اعتقاد ان لله ولدا فى اليهود والنصارى فى ذلك الزمان وان الملائكة بنات الله فى العرب فاقتضى ذلك تقديمها ردا عليهم عن السجاد انه سئل عن التوحيد فقال ان الله عز وجل علم انه يكون فى آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد والآيات من اول سورة الحديد الى قوله وهو عليم بذات الصدور فمن رام وراء ذلك فقد هلك اقول الظاهر ان المراد انه يجئ اقوام يتفكرون فى ذات الله فردعهم الله عنه بذكر صفاته فمن تفكر فى الذات فقد هلك وعن الرضا ع انه سئل عن التوحيد فقال كل من قرء قل هو الله احد وآمن بها فقد عرف التوحيد قيل كيف نقرأها قال كما يقرء الناس وزاد فيها كذلك الله ربى مرتين وعن الباقر ع قال قل هو الله احد ثلث القرآن وروى الصدوق عن امير المؤمنين ع قال من قرء قل هو الله احد مرة فكانما قرء ثلث القرآن واعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من اشرك بالله وآمن بالله اقول لعل وجه كون هذه السورة بمنزلة قرائة ثلث القرآن ان عمدة مطالب القرآن كله التوحيد والرسالة والمعاد وتمام السورة المباركة بيان التوحيد الكامل وروى بطريق عامى عن النبى ص انه قال من قرء قل هو الله احد مرة واحدة اعطى من الاجر كمن آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واعطى من الاجر مثل مائة شهيد وروى ايضا انه كان جبرئيل مع الرسول ص اذا اقبل ابوذر الغفارى فقال جبرئيل هذا ابوذر قد اقبل فقال ص اوتعرفونه قال هو اشهر عندنا منه عندكم قال ص بماذا نال هذه الفضيلة قال لصغره فى نفسه وكثرة قرائته قل هو الله احد عن انس قال كنا فى تبوك فطلعت الشمس ما لها شعاع ولا ضياء وما رأيناها على تلك الحالة قط قبل ذلك فتعجب كلنا فنزل جبرئيل وقال ان الله امر ان ينزل من الملائكة سبعون الف ملك ويصلون على معاوية ... فهل لك ان تصلى عليه ثم ضرب بجناحه الارض فازال الجبال حتى صار الرسول كانه مشرف عليه فصلى هو واصحابه عليه ثم قال ص بماذا بلغ ما بلغ فقال جبرئيل كان يحب سورة الاخلاص وروى ان النبى ص دخل المسجد فسمع رجلا يدعو ويقول اسئلك يا احد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد فقال ص غفر لك غفر لك غفر لك ثلاث مرات وعن سهل بن سعد قال جاء رجل الى النبى ص وشكى اليه الفقر فقال اذا دخلت بيتك فسلم ان كان فيه احد وان لم يكن فيه احد فسلم على نفسك واقرء قل هو الله احد مرة واحدة ففعل الرجل فقد در الله عليه رزقا حتى افاض على جيرانه وعن انس ان رجلا كان يقرء فى جميع صلواته قل هو الله احد فسئله الرسول عن ذلك فقال يا رسول الله انى احبها فقال حبك اياها يدخلك الجنة وعن الصادق ع من مضى به يوم واحد فصلى فيه خمس صلوات ولم يقرء فيه بقل هو الله احد قيل له يا عبد الله لست من المصلين وعنه ع من مضت جمعة ولم يقرء فيها بقل هو الله احد ثم مات مات على دين ابى لهب

اقول لعله محمول على تركه استخفافا

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات في العقد ومن شر حاسد اذا حسد

پس از خاتمه سوره مبارکه توحید که در آن اعلان توحید و یگانگی خداست بطور کامل و لازمه آن توکل بخدا و پناه بردن از جمیع شر و درد آفات و بی باکی از غیر آن ذات مقدس تنظیم سوره مبارکه فلق شد که در آن اظهار پناهندگی بخدا است از جمیع شر در خلق از جادوگران و غیر آنها پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدا امر فرمود به پیغمبرش بپناه بردن بآن ذات مقدس باین مضمون که بگو ای محمد که من پناه برم بآن خدائیکه قادر و توانا است که بقدرت خود پرده تاریکی شب را از چهره درخشنده صبح برگیرد از شر و ضرر آنچه که در این عالم دنیا آفریده بعضی گفتند نکته اینکه خدا در این مقام خود را توصیف بردن شب و آوردن صبح فرمود آنستکه شب وقت خوف و هراس از دشمن و درنده و گزنده است و چون صبح شود آن بیم و هراس تا اندازه برطرف گردد پس مثل آنست که خدا فرماید که بگو پناه برم بآن قادریکه بطلوع صبح امنیت دهد بکسیکه در شب ترسان و هراسان است بمن از شر خلق امنیت دهد بعضی گفتند که چون یوسف را بچاه انداختند زانویش بشدت درد گرفت که شب را نخوابید جبرائیل تسلیت او آمد و باو گفت که بدرگاه خدا دعا کن یوسف گفت تو دعا کن من آمین بگویم جبرائیل دعا کرد که درد یوسف برطرف گردد و یوسف آمین گفت دردش برطرف شد و در راحت شد بعد یوسف گفت من دعا میکنم تو آمین بگو یوسف دعا کرد که در آن وقت همه بلاها از مبتلاها برطرف شود و جبرائیل آمین گفت باین جهت هیچ مریضی نیست مگر اینکه آن وقت مرض و دردش سبک میشود و فی الجمله آسایشی مییابد بعضی گفتند مراد از فلق وادی یا چاهی است در جهنم که چون روی آن باز شود همه اهل جهنم از سوزندگی آن بفریاد آیند و مراد از مخلوق تمام مرضها و دردها و قحط و گرفتاریها و آفات است پس چون شرها و بلیات در شب بیشتر است شب را مخصوصاً ذکر فرمود باین مضمون که پناه برم از شب وقتی که برسد بعضی گفتند یعنی پناه برم از شر ماه در وقتی که منکسف شود دیگری گفت یعنی پناه برم از شر ثریا وقتی که در زیر زمین پنهان شود چه در آن وقت مرضها زیاد گردد و پناه برم از شر جادوگران وقتی که در گرههای ریسمانها برای سحر میدمند و از شر رشک بران و حسودان که نعمتی بر کسی نمیتوانند دید و در وقتی که اظهار حسد در رشک خود کنند بعضی گفتند که ذکر حسد در این سوره برای آنستکه آن بدترین صفات است

ثم لما ختمت سورة التوحيد المتضمنة للامر بالاعلان بالتوحيد الكامل الخالص من شوائب الشرك الكائن من لوازمه التوكل على الله في جميع الامور والاستعاذة به من جميع الآفات والشرور وعدم الخوف من غير الله نظمت سورة الفلق المتضمنة للامر باظهار الاستعاذة به تعالى من الشرور الجسمانية فافتتحها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم ابتدأ فيها بالامر باظهار الاستعاذة بالله من الشرور والمصائب الجسمانية بقوله **قل** يا محمد وانت في هذا العالم الجسماني الذي يتوقع فيه الضرر والشر من كل شيء **اعوذ برب الفلق** والتجئ الى من يدفع بقدرته ظلمة الليل بفجر الصبح الصادق **من شر ما خلق** في العالم الجسماني وضرره فانه القادر على دفع كل ما يخاف العائذ ويحذره قيل ان وجه النظم ان الله تعالى امر بقراءة سورة الاخلاص تنزيها له عما لا يليق به في ذاته وصفاته وكان ذلك من اعظم الطاعات فكان العبد قال الهنا هذه الطاعة عظيمة بحيث لا اثق بنفسي القيام بها فاجابه تعالى بان قل اعوذ برب الفلق اي استعذ بالله والتجئ اليه حتى يوفقك للقيام بهذه الطاعة على اكمل الوجوه وقيل ان الكفار لما اساؤا الرسول عن نسب الله وصفته وكان الرسول قال كيف نجو من هؤلاء الجهال الذين تجاسروا وقالوا فيك ما لا يليق بك قال الله تعالى قل اعوذ برب الفلق اي استعذ بي حتى اصونك من شرهم وقيل ان نكتة تخصيص الفلق بالذكر عند التعوذ ان الصبح كالبشر بالامن والسلام لمن هو خائف بالليل فالمعنى التجئ الى من يعطي الخائف بالليل الامن بطلوع الصبح يعطيك الامن من الشرور وقيل ان يوسف لما القي في الجب وجعت ركبته وجعا شديدا فبات ليلته ساهرا فلما قرب طلوع الصبح





نزل جبرئيل باذن الله يسليه ويامره بان يدعو ربه فقال يا جبرئيل ادع انت اؤمن انا فدعا جبرئيل وامن يوسف فكشف الله ما كان به من ضر فلما طاب وقت يوسف قال يا جبرئيل وانا ادعو ايضا وتؤمن انت فسال يوسف ربه ان يكشف الضر عن جميع اهل البلاء في ذلك الوقت فلا جرم ما من مريض الا ويجد خفة في ذلك الوقت وقيل ان الفلق هو كل ما يفلقه ويفرقه عن شيء آخر كالارض عن النبات والجبال عن العيون والسحاب عن الامطار والارحام عن الاولاد والبيض عن الفرخ بل والعدم عن الوجود وعليه يكون المعنى برب يفلق ظلمات العدم بنور الوجود وقيل ان الفلق واد او جب في جهنم اذا فتح صاح جميع اهل النار من شدة حرها وعن الصادق ع انه سئل عن الفلق فقال صدع في النار فيه سبعون الف دار في كل دار سبعون الف بيت في كل بيت سبعون الف اسود في جوف كل اسود سبعون الف جرة سم لا بد لاهل النار ان يمروا عليها وعن القمي قال الفلق جب في جهنم يتعوذ اهل النار من شدة حره سأل الله ان يأذن له ان يتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم وقيل ان النكتة في ذكره هنا الاشارة الى ان من قدر على مثل هذا التعذيب الخارج عن حد الوهم له رحمة اعظم واكمل واتم من عذابه فكانه يقول يا من هذا العذاب الشديد اعوذ برحمتك التي هي اعظم من عذابك وقيل اريد من الاتيين اعوذ برب جهنم من شر ما خلق فيها وعذابها وقيل اريد من قوله من شر ما خلق اصناف الحيوانات المؤذيات ويدخل فيه شر الجن والانس وعن ابن عباس يريد ابليس خاصة لان الله لم يخلق خلقا شرا منه ولان السورة نزلت في الاستعاذة من السحر وذلك انما يتم بابليس واعوانه وجنوده وقيل اريد به ما خلق من الامراض والاسقام والقحط وانواع المحن والآفات والحق انه ما خلق عام لجميع ما ذكر ثم لما كان الشرور بالليل اكثر خص سبحانه الاستعاذة من شره بالذكر بقوله **ومن شر غاسق** وليل مظلم **اذا وقب** ودخل حيث انه اذا دخل تخرج السباع من آجامها والهوام من اماكنها ويهجم السراق والاعداء ويقع الحريق ويقل فيه المعين والمغيث وقيل ان بالليل تنتشر الارواح المؤذية المسماة بالجن والشياطين وقيل ان الغاسق هو القمر لانه حين ... فيذهب ضوئه ويسود وقوبه دخوله في ذلك الاسوداد وروي عن عائشة انها قالت اخذ رسول الله بيدها واشار الى القمر وقال استعيذي بالله من شر هذا فانه الغاسق اذا وقب قيل اريد بالاستعاذة من شره اذا وقب اذا دخل في الكسوف وقيل اريد بالغاسق الثريا وبوقوبه سقوطها قالوا اذا سقط الثريا ودخل تحت الارض وغاب عن الاعين كثرت الامراض وترتفع عند طلوعها ثم لعراقة السحر بالشر خصه سبحانه بالذكر بقوله **ومن شر** النفوس او النساء **النفاثات** والنافخات للسحر **في العقد** اللاتي يعقدن فيها في الخيوط قيل ان الساحر اذا شرع في قراءة الرقية اخذ خيطا ولا يزال يعقد عليه عقدا بعد عقد وينفث في تلك العقد وقيل ان المراد بالنفاثات بنات لبيد بن اعصم اليهودي فانهن سحرن النبي ص وروي يحيى بن معمر قال حبس رسول الله عن عائشة فبينما هو نائم اذ اتاه ملكان جلس احدهما عند راسه والآخر عند رجليه فهذا يقول للذي عند راسه ما شكواه قال السحر قال من فعل به قال لبيد بن اعصم اليهودي قال فاين صنع السحر قال في بئر كذا قال فما دواءه قال تبعث الى تلك البئر فينزح ماؤها فانه ينتهي الى صخرة فاذا رآها فيقلعها فان تحتها كوثرة قيل هو كوز سقط عنقها وفي الكوثرة وتر فيه احدى عشرة عقدة مغروزة بالابر فيحرقهما بالنار فيبرء ان شاء الله فاستيقظ فبعث عليا والزبير وعمارا فنزحوا ماء البئر فكانه نقاعة الحناء ثم رفعوا اعونة البئر وهي الصخرة التي توضع في اسفل فاخرجوا من تحتها الاسنان ومعها وتر فيه احدى عشرة عقدة مغروزة بالابر فجاؤا بها الى النبي ص فجعل يقرء المعوذتين عليها فكان كلما قرء آية انحلت عقدة ووجد خفة حتى انحلت العقدة الاخيرة عند تمام السورتين وقيل ان المراد بالنفاثات الجماعات من السحرة لانه كلما كان اجتماع السحرة على العمل اكثر كان التاثير اشد وقيل ان المراد الاستعاذة من شر النساء اللاتي يتصرفن في عزائم الرجال وآرائهم فاستعير هنا عقد الحبال لها والنفث هو تليين العقدة من الحبل بريق تقذفه عليه لتسهيل حله فامر النبي بالتعوذ من شر النساء اللاتي يتصرفن في قلوب الرجال ويحولنهم من راي الى راي ومن عزيمة الى عزيمة كقوله ان من ازواجكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم ثم خص سبحانه شر حسد الحاسد بالذكر بقوله **ومن شر حاسد** متمن زوال النعمة عن مستحقها **اذا حسد** واظهر ما في نفسه من ذلك التمني وعمل بمقتضاه عن الصادق ع قال قال رسول الله كاد الحسد ان يغلب القدر قيل ذكر الله سبحانه الشرور في هذه السورة

ثم ختمها بالحسد ليظهر انه اخبث الطبايع كما قال ابن عباس ثم انه تعالى بعد امره النبي بالتعوذ من الشرور الجسمانية نظمت سورة الناس الآمرة له بالتعوذ من الشرور الروحانية فابتدئها بذكر الاسماء الحسنى بقوله

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس

# مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

پس از خاتمه سوره حمد که خلق کرد آن امر الهی بناه بردن بخدا از شرور جسمانیه بود تنظیم سوره مبارکه ناس شد که در آن امر الهی باظهار پناهندگی بخدا از شرور روحانیه است پس بعد از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم خدای متعال پیغمبر اکرم را امر باظهار التجای بخدا از شر شیاطین انس و جن فرموده باین مضمون که ای محمد بگو پناه میبرم بپروردگار همه مردم و آن خدائیکه تمام امور آنها را بقدرت و حکمت خود اداره و تنظیم و صلاح میکند و آنها را بنعمت و لطف خود تربیت مینماید و او مالک همه بنی آدم است و همه مملوک و مسخر و محتاج باویند در وجود و بقاء و کمال و او از تمام موجودات بی‌نیاز و مستغنی است لذا او بتنهائی مستحق و شایسته پرستش تمام مردم است و انبازی در خدائی و استحقاق پرستش ندارد از شر شیطانیکه کارش وسوسه کردن دلهاست و در کمین و از نظرها پنهان است بعضی گفته‌اند که خناس اسم شیطانی است که وسوسه در دلها میکند و میل بکارهای زشت دارد و وسوسه دلهای مردم می اندازد آنگاه از یاد خدا غافل شوند این اختصاص بشیطان ندارد بلکه پناه میبرم از هر جن و انسی که مرا ترغیب بگناه و عملیات زشت کنند از حضرت صادق ع رسیده که فرمود هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه دلش دو گوش دارد یک گوش دلش فرشته جانی را که سبب رغبت بکارهای خیر و نفرت از کارهای زشت است میگوید و در یک گوش دلش شیطانی است که موجبات رغبت بکارهای قبیح زشت و نفرت نمودن از کارهای خیر را میگوید و خدا مؤمن را تایید بملک کند و از گناه و کار زشت حفظ نماید از حضرت صادق مرویست که پیغمبر تب کرد جبرئیل این دو سوره را آورد و برای دفع سحر بر آن حضرت خواند یا بیازوی آن حضرت بست بعضی گفته‌اند که برای حفظ از شرور جسمانی خداوند به پیغمبرش امر کرد که بذات مقدسش پناهنده شود در سوره فلق بیک صفت یاد کرد و فرمود رب الفلق و در این سوره پیغمبر را امر فرمود که از شرور روحانی باو پناهنده شود و خود را به سه صفت یاد کرد و این دلیل بر آنست که ضرر روحانی از سایر ضررها اهمیتش بیشتر بود و پناه بردن از آن بخدا لازم‌تر است از آنکه آن سه صفت دلالت بر کمال عظمت و قدرت الهی دارد و ذکر آنها مؤثرتر است و دلیل اینکه در آخر کتاب مجید نسبت ربوبیت و سلطنت و الوهیتش را نسبت بخصوص بنی آدم داده و لفظ ناس را که مراد بنی آدم است سه بار ذکر کرد و فهمیده میشود که بنی آدم اشرف بر همه موجودات و مقصود بکتاب است

بسم الله الرحمن الرحیم

ثم انتهاها بامر نبيه باظهار التعوذ به تعالى من الشرور الروحانية تعليما للعباد بقوله **قل** يا محمد **اعوذ برب الناس** مدبر امورهم ومصلح مفاسدهم ومكمل وجودهم والمنعم عليهم بجميع النعم التي يحتاجون اليها فظهر ان رب الناس هو **ملك الناس** ولما كانوا مملوكين له مفتقرين اليه في وجودهم وبقائهم وكمالهم وهو غني عنهم وعن كل شيء فظهر ان ملك الناس بهذا المعنى هو **اله الناس** حيث وهت العقول في ادراك عظمته وجلاله وكبريائه **من شر** الشيطان الذي شغله الوسوسة والقاء الخطورات السيئة في القلوب وتزيين القبائح في الانظار بحيث يصح ان يقال مبالغة انه عين **الوسواس** ثم وصفه سبحانه بوصف **الخناس** عادته التأخر والتولي اذا ذكر الانسان ربه كذا قيل ويحتمل كون المراد منه كثير التخفي من الانظار وعن القمي ان الخناس اسم الشيطان **الذي يوسوس** ويلهم الشر ويلقي الرغبة الى القبائح **في صدور الناس** وقلوبهم اذا غفلوا عن ذكر ربهم ثم عمم سبحانه الموسوس الذي يستعاذ من شره بقوله **من الجنة والناس** كما قال سبحانه شياطين الانس والجن وكما ان الشيطان الجني يوسوس تارة ويخنس اخرى كذلك شيطان الانسي يرغب الى الشرور والقبائح ويري نفسه كالناصح المشفق فان زجره السامع يخنس ويترك الوسوسة وان قبل قوله بالغ فيه وقيل ان التقدير من شر الجنة والناس فاستعاذ اولا من شر الوسواس وهو الشيطان ثم استعاذ من شر عموم الجن والانس عن الصادق ع ما من مؤمن الا ولقلبه اذنان في جوفه اذن ينفث فيها الوسواس الخناس واذن ينفث فيها الملك فيؤيد الله المؤمن بالملك فذلك قوله وايدهم بروح منه وعن القمي ره ما من قلب الا وله اذنان على احديهما ملك مرشد وعلى الاخرى شيطان مفتر هذا يامره وذا يزجره كذلك من الناس شيطان يحمل الناس على المعاصي كما يحمل الشيطان من الجن وعن طب الائمة ان جبرئيل اتى النبي ص فقال يا محمد قال لبيك يا جبرئيل قال ان فلانا سحرك وجعل السحر في بئر بني فلان فابعث اليه يعني الى البئر اوثق الناس عندك واعظمهم في عينيك وهو عديل نفسك حتى يأتيك بالسحر قال فبعث النبي ص علي بن ابي طالب ع وقال انطلق الى بئر ازوان فان فيها سحرا سحرني به لبيد بن اعصم اليهودي فأتني به قال علي ع فانطلقت في حاجة رسول الله ص فهبطت فاذا ماء البئر قد صار كانه الحناء من السحر فطلبته مستعجلا حتى انتهيت الى اسفل القليب فلم اظفر به قال الذين معي ما فيه شيء فاصعد فقلت لا والله ما كذبت وما كذب بي ثم طلبت طلبا بلطف فاستخرجت حقا فاتيت النبي ص فقال افتحه ففتحته فاذا في الحق قطعة كرب النخل في جوفه وتر عليها احدى عشرة عقدة وكان جبرئيل انزل يومئذ المعوذتين على النبي ص فقال النبي اقرأهما يا علي على الوتر فجعل امير المؤمنين كلما قرأ آية انحلت عقدة حتى فرغ منهما وكشف الله عن نبيه ما سحر وعافاه وفي رواية ان جبرئيل وميكائيل اتيا النبي ص فجلس احدهما عن يمينه والاخر عن شماله فقال جبرئيل لميكائيل ما وجع الرجل فقال ميكائيل هو مطبوب فقال جبرئيل ومن طبه قال لبيد بن اعصم اليهودي وعن الصادق ع انه وعك رسول الله ص فنزل جبرئيل بهاتين السورتين وعوذه بهما ثم انه تعالى وصف ذاته بصفة واحدة وامر نبيه بان يستعيذ به من جميع الشرور الجسمانية وفي هذه السورة وصف ذاته بثلاث صفات كل منها دال على كمال عظمته وامر نبيه بالاستعاذة به من شر الوسواس الذي هو راجع الى الروح والقلب فدل على ان تضرر الروح والقلب اعظم من جميع المضار وفي ختم كتابه المجيد باضافة ربوبيته وسلطنته والوهيته الى الناس وتكرير لفظ الناس مع كل صفة دلالة على شرف الانسان على جميع مخلوقاته ويحتمل ان يكون المراد بالناس خصوص الائمة المعصومين وعباده الصالحين لما رواه الفخر الرازي انه سئل الحسن بن علي عن الناس فقال نحن الناس واشياعنا اشباه الناس واعداؤنا النسناس فقبل علي ع بين عينيه وقال الله اعلم حيث يجعل رسالته وعن الباقر ع قال من اوتر بالمعوذتين وقل هو الله احد قيل له يا عبد الله ابشر فقد قبل الله وترك

قد وقع ختمه بحمد الله تعالى تفسير الامام [illegible] القرآن المجيد في اخر السنة التاسع والسبعين بعد الثلاثمائة والالف من الهجرة القدسية المطابق لما نطق [illegible] ميلاد [illegible] الامر [illegible] الاحقر محمد النهاوندي كتبه العبد المذنب محمد الصادق ابن ابرهيم فتح الله الخوانساري الشهير بيمين قلم في شهر محرم الحرام ۱۳۸۰



